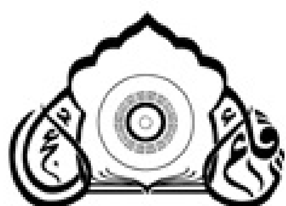


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان



السلام علیک یا صاحب الزمان

المواهب العلية

مولانا الحسين الكاشفي

بسم الله الرحمن الرحیم

المواهب العلیهٔ

نویسنده:

مولانا حسین کاشفی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

المواهب العلیهٔ

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۵-۷۸۰۷

پدیدآور : کاشفی، حسین بن علی، - ۹۱۰ق.

عنوان و نام پدیدآور : المواهب العلیهٔ [نسخه خطی]/ مولانا الحسین الکاشفی

مشخصات ظاهری : ۵۸۸ گ، ۳۲ سطر، اندازه سطرها: ۱۱۰×۲۱۵؛ راده گذاری؛ قطع: ۱۹۰×۳۰۰

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی و ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و آله و صحبه صلوهٔ مصونهٔ ...

انجام:... سورهٔ و الشمس ... بطغویها بسبب طغیان خود مر صالح را اذ انبعث بوقتی که برخاست اشقیها..

یادداشت کلی : زبان: فارسی

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع و درجه خط:نسخ

نوع کاغذ:فرنگی نخودی، آهار مهره

تزئینات متن:دارای سرلوح و کتیبه مذهب و جدول دور سطرها به زر، سرخ، آبی، سیاه. عناوین به آبی. علائم و خطوط بالای آیات به سرخی.

خصوصیات سند موجود : حواشی اوراق:تصحیح با نشان" صح، ۱۳، واعظی "دارد.

توضیحات سند : نسخه بررسی شده .رطوبت، شکنندگی لبه اوراق، پارگی و بازشدگی لبه اوراق و شیرازه، لکه، آفت زدگی، وصالی، پاشیدگی مرکب،

منابع ، نمایه ها، چکیده ها : الذریعهٔ ۲۳: ۲۴۱

معرفی سند : این نسخه از ابتدای کتاب تا بخشی از سوره شمس را شامل است. نسخه ناقص است. برای توضیح بیشتر به شماره بازیابی ۵-۱۷۹۰۴ ، ۵-۱۳۹۶۴ و ۵-۱۶۰۳۹ در فهرست همین کتابخانه بنگرید.

توصیفگر : تفسیر قرآن-- قرن ۹ق.

تفاسیر شیعه-- قرن ۹ق.

نثر فارسی -- قرن ۹ق

سورهٔ الفاتحهٔ

۳۱۱بِسمِ اللّهِ بنام خدای سزاوار پرستش الرَّحمنِ نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرَّحِیمِ بخشاینده مهربان بر ایشان به بقا و محافظت از آفات الحَمدُ هر ثنای و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن بتمام و کمال لِلّهِ مر خدایرا که مسمّی و موصوف است با همه اسما و صفات و کمالات رَبِّ العالَمِینَ آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرَّحمنِ بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرَّحِیمِ بخشاینده دیگر بار به رافت و رحمت مر مومنان را و در آوردن ایشان ببهشت جاودان مالِکِ یَومِ الدِّینِ خداوند روز جزا یا متصرف دران روز، بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان بحق حکم کند و یا جزا دهنده به راستی در روز پاداش إِیّاکَ نَعبُدُ ترا می‌پرستیم و بس

که غیر تو مستحق عبادت نیست وَ إِیّاکَ نَستَعِینُ و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سائر حوائج و مهمات اهدِنَا ما را راه‌نمائی الصِّراطَ المُستَقِیمَ براهی راست که راه انبیاء و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آنراه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سیّد انامست ع و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید اللّه رح درین معنی نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده‌اند و آن این‌ست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه‌اندیشیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست به نسبت هر موجودی که آن موجود بی‌آن پیدائی ندارد و بغایت کمال خود بی آن نمی‌رسد تا در همه احوال جز تو نه‌بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صِراطَ الَّذِینَ بنمای بما راه آنانکه بفضل خود أَنعَمتَ عَلَیهِم انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قرباند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بجمال نعمت باطن که اطلاع بدقایق اسرار حقیقت است ایشان را معزز و مکرم ساخته غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم نه راه آن کسانیکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو درآمده‌اند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره و قتل انبیاء ع و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَ لَا الضّالِّینَ و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده‌اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح علیه السلام و تفریط در باب حبیب ما صلوات اللّه علیهما گمراه گشته‌اند.

صفحه : ۳

سورة البقرة

الم حروف مقطعه اسرار قرآن است و همه کس بر آن اطلاعی ندارد و گفته‌اند که معنی الم- انا اللّه اعلم است یعنی منم خدائی داناتر ذلِکَ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه به انزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ نوشته الکِتابُ اینکه کتاب کامل‌ست یعنی قرآن لا رَیبَ هیچ شک و شبهه نیست فِیهِ درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه اینست که هر که درو ادنی تامل کند از ریب باز ایستد و داند که شبه را دران مجال نیست هُدیً دلالت کننده است و راه نماینده لِلمُتَّقِینَ مر پرهیزگاران را که ایشان بدان منتفع شده‌اند الَّذِینَ آنانکه از صدق عقیدت یُؤمِنُونَ میگروند بِالغَیبِ به نادیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت با متعلقات آن یا بپوشیده که وحی است و گفته‌اند که غیب قضا و قدرست که مومنان بدان ایمان می‌آرند وَ یُقِیمُونَ و برپا میدارند و ادا می‌کنند الصَّلاةَ نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه بدیشان عطا کرده‌ایم یُنفِقُونَ نفقه می‌کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق وَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ و آنانکه ایمان می‌آرند بِما أُنزِلَ بدانچه که فرستاده شده است إِلَیکَ بسوی تو از قرآن وَ ما أُنزِلَ و بآنچه منزل گشته مِن قَبلِکَ پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن وَ بِالآخِرَةِ و بسرائی دیگر که دار الجزاست هُم ایشان که یاد کرده شده‌اند یُوقِنُونَ بیگمان می‌شوند یعنی بر وقوع آن متیقن‌اند-

صفحه : ۴

أُولئِکَ آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات‌اند که رقم ذکر یافت عَلی هُدیً بر راه راست و نشان درست‌اند مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه ثواب یافته‌اند وَ أُولئِکَ و همان گروه هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب، ایراد کلمه هُمُ دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم بیت چو ایشان را طریق راستگاری است

سزای راستگاری رستگاری است اینکه آیتها که گذشت در شان مؤمنان است از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد اللّه بن سلام و اصحاب او رضی اللّه عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم کافران میفرماید إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه از روی عناد کَفَرُوا بپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک سَواءٌ عَلَیهِم یکسان است بر ایشان أَ أَنذَرتَهُم آنکه بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب أَم لَم تُنذِرهُم یا تخویف نه‌کنی و تهدید نه‌نمائی یعنی اگر بیم کنی و اگر نه‌کنی لا یُؤمِنُونَ ایمان نمی‌آرند خَتَمَ اللّهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمی‌کنند وَ عَلی سَمعِهِم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی‌شنوند وَ عَلی أَبصارِهِم و بر دیدهای ایشان غِشاوَةٌ پوششی است تا راه حق نه‌می‌بینند وَ لَهُم و مر ایشان راست از روی استحقاق عَذابٌ عَظِیمٌ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر و اینکه دو آیت در شان کفّار و مشرکانست که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفّار سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاد که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادت است وَ مِنَ النّاسِ و از آدمیان مَن یَقُولُ کسانند که می‌گویند آمَنّا بگرویدیم ما بِاللّهِ بخدائی وَ بِالیَومِ الآخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت وَ ما هُم و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤمِنِینَ گرویدگان و راست‌گویان یُخادِعُونَ اللّهَ فریب میدهند بزعم خود خدا را وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانرا نیز که ایمان آورده‌اند یعنی صحابه رض چه منافقان بایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وَ ما یَخدَعُونَ و نمی‌فریبند ایشان إِلّا أَنفُسَهُم مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد وَ ما یَشعُرُونَ و نمی‌دانند که چنین است فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری است و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مؤمنان و حسد بر ایشان فَزادَهُمُ اللّهُ پس زیاده کرد خدا مر ایشان را مَرَضاً بیماری یعنی هر چند قرآن فرو می‌آید شک و شبه ایشان می‌افزاید و حقد و حسد ایشان روی بازدیاد می‌نهد وَ لَهُم مر ایشان‌راست عَذابٌ أَلِیمٌ عذاب دردناک که آنرا انقطاع نباشد بِما کانُوا به سبب آنچه بودند که با مؤمنان یَکذِبُونَ دروغ می‌گفتند و از روی نفاق اظهار ایمان می‌کردند

صفحه : ۵

وَ إِذا قِیلَ و چون گفته شود یعنی گویند مؤمنان لَهُم مر منافقانرا- لا تُفسِدُوا فساد مکنید و تباهی نورزید فِی الأَرضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب با مؤمنان قالُوا گویند إِنَّما نَحنُ جز اینکه نیست که ما مُصلِحُونَ بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر أَلا بدانید ای شنوندگان إِنَّهُم بدرستی که منافقان هُمُ المُفسِدُونَ ایشانند تباه‌کاران و فتنه انگیزان وَ لکِن لا یَشعُرُونَ و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدانانند وَ إِذا قِیلَ لَهُم و چون می‌گویند مر اینکه منافقان را که آمِنُوا بگروید بدلها کَما همچنانکه آمَنَ النّاسُ گرویده‌اند آدمیان از مهاجران و انصار رض قالُوا گویند با خود یا در میان قوم خود أَ نُؤمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم کَما آمَنَ السُّفَهاءُ همچنانچه ایمان آورده‌اند جاهلان و بیخردان و اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه تعالی سفاهت ایشان را با ایشان رد کرد و گفت أَلا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُم بدرستیکه منافقان هُمُ السُّفَهاءُ ایشانند جاهلان و بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت فرو می‌گذارند وَ لکِن لا یَعلَمُونَ و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَ إِذا لَقُوا و چون به‌بینند اهل نفاق و رو بروی ملاقات کنند الَّذِینَ آمَنُوا آن کسانی را که ایمان آورده‌اند از صحابه رض قالُوا آمَنّا گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما، در اسباب نزول آمده که عبد اللّه بن ابیّ و متابعان او روزی صدیق رض و فاروق رض و علی رض را دیدند و از روی خوش آمد هر یک را مدحها گفتند مرتضی رض گفت یا إبن ابی از خدای بترس و نفاق مکن إبن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت میفرمائی حال آنکه ما همچون شما مومن و مصدق‌ایم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مؤمنان را به‌بینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید وَ إِذا خَلَوا و چون بازگردند إِلی شَیاطِینِهِم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بفریب ایشان که شیاطین الانس‌اند مغرور می‌شوند قالُوا گویند منافقان از روی صدق که إِنّا مَعَکُم بدرستی که ما بشماایم و بر دین و آئین شماایم إِنَّما نَحنُ جز اینکه

نیست که ما مُستَهزِؤُنَ فسوس دارندگانیم و استهزاکنندگانیم با مؤمنان اللّه خداوند جزا دهنده یَستَهزِئُ بِهِم جزای سخریه و استهزای ایشان بـدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجت است و اگر نه حق را مستهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای تعالی مکافات کند وَ یَمُدُّهُم و مهلت دهد زمان دراز و فروگذارد مر ایشان را فِی طُغیانِهِم در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر تا ایشان دران حالت‌ها یَعمَهُونَ متحیر می‌باشند

صفحه : ۶

أُولئِکَ آنها که اهل اینکه صفت‌اند الَّذِینَ آنکسانند که از روی نادانی اشتَرَوُا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضَّلالَةَ گمراهی را بِالهُدی براه‌یافتگی، کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را به نجات و دوزخ را به بهشت و بدعت را به سنت فَما رَبِحَت پس سود نه‌کرد و نفع نرسانید تِجارَتُهُم بازرگانی ایشان ایشان را وَ ما کانُوا و اینکه گروه نیستند مُهتَدِینَ راه‌یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در ان مَثَلُهُم مانند ایشان، یا صفت ایشان کَمَثَلِ الَّذِی مانند و صفت آن کسی است که بشب تاریک ابرناک در بیابان استَوقَدَ برافروزد ناراً آتشی بجهت آنکه راه بیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود فَلَمّا أَضاءَت پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش ما حَولَهُ گرداگرد آتش‌افروزنده را ذَهَبَ اللّهُ ببرد خدا بِنُورِهِم نور آتش ایشان را وَ تَرَکَهُم و فروگذارد ایشان را فِی ظُلُماتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لا یُبصِرُونَ نه‌بینند گرداگرد خود را صُمٌّ ایشان کرانند از شنیدن یعنی حق، قبول سخن حق نمی‌کنند بُکمٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد و پس گویا که سخن حق نمی‌گویند عُمیٌ کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُم لا یَرجِعُونَ پس ایشان باز نگردند ازین صفتها و بر همین صفت محشور شوند وَ نَحشُرُهُم یَومَ القِیامَةِ عَلی وُجُوهِهِم عُمیاً وَ بُکماً وَ صُمًّا مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر و ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتال ایمن شده عمر میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت درمانند أَو یا مثل ایشان کَصَیِّبٍ مانند سحاب باران بزرگ قطره‌ایست که بنهیب تمام بزیر آید مِنَ السَّماءِ از آسمان یا از ابر فِیهِ در ان باران یعنی در اثنای باریدن آن باران یا دران ابر ظُلُماتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَ رَعدٌ و آواز صعب که ازان ابر شنوده شود وَ بَرقٌ و روشنی که ازو لامع گردد یَجعَلُونَ درمی‌آرند اهل اینکه باران از بیم آن أَصابِعَهُم انگشتان دو را فِی آذانِهِم در گوشهای خود مِنَ الصَّواعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان نرسد و صاعقه آوازیست هایل که باو آتشی باشد بی زبانه و دود که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ المَوتِ ط برای پرهیز و نگاه‌داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ وَ اللّهُ مُحِیطٌ و خدای تعالی بعلم احاطه‌کننده است بِالکافِرِینَ بناگرویدگان و اقوال و افعال ایشان برو پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید-

صفحه : ۷

یَکادُ البَرقُ نزدیک باشد که روشنائی برق یَخطَفُ برباید أَبصارَهُم بینای‌های ایشان را کُلَّما أَضاءَ هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لَهُم برای ایشان مَشَوا بروند ایشان فِیهِ دران روشنی وَ إِذا أَظلَمَ و چون باز تاریک گردد راه عَلَیهِم بر ایشان بواسطه خفای نور برق قامُوا همانجا بایستند و متحیر گردند وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای تعالی ذهاب سمع و بصر ایشان را لَذَهَبَ بِسَمعِهِم هر آئینه ببردی شنوائی ایشان را بآواز رعد وَ أَبصارِهِم و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدا عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بر همه چیزها توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه می‌کند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از

هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در ان ظلمت‌ها راه جاده بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق درگذشته باشد تاریکی رو نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزهائیست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات گفت و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفّار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلاء می‌یافت که مبادا حکم الهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن به‌بندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دوست و مدح گوئی بودندی و از بیم محنت دشمن و عیب‌جوئی و احوال منافقان در هر زمانی بهمین منوال است مثنوی بهنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت درآید همه چاکرند بنکبت ز هر دشمنی بدترند یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان اعبُدُوا بپرستید و بندگی کنید رَبَّکُمُ پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِی آن آفریدگاری که بقدرت کامله خَلَقَکُم بیافرید شما را و از نیست هست گردانید وَ الَّذِینَ و بیافرید نیز آنکسانرا که بودند مِن قَبلِکُم پیش از شما و نتیجه اینکه امر آنست که شما را بعبادت فرمود لَعَلَّکُم تا باشد که شما تَتَّقُونَ بپرهیزید از خشم و عذاب خدای الَّذِی آن خداوندی که بحکمت بالغه جَعَلَ ساخت لَکُمُ برای نفع و فائده شما الأَرضَ زمین را فِراشاً بساطی باز گسترده جهت آرام در دو حرکت برد وَ السَّماءَ و گردانید آسمان را بِناءً سقفی برافراشته وَ أَنزَلَ و فرو فرستاد مِنَ السَّماءِ از آسمان یا از ابر ماءً آب پر فایده یعنی باران فَأَخرَجَ پس بیرون آورد بِهِ بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد مِنَ الثَّمَراتِ از انواع میوه‌ها و نباتها رِزقاً روزی ساخته و پرداخته لَکُمُ برای شما فَلا تَجعَلُوا پس مگیرید لِلّهِ مر خدای را أَنداداً همتایان و انبازان در ملک او وَ أَنتُم و حال آنکه شما تَعلَمُونَ میدانید که او را مثلی نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او، بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست-

صفحه : ۸

وَ إِن کُنتُم و اگر هستید شما فِی رَیبٍ در شک و گمان مِمّا نَزَّلنا از ان چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج یعنی قرآن عَلی عَبدِنا بر بنده ما که محمّد ص است و میگوید که آن ساخته و بافته اوست فَأتُوا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بِسورَةٍ بمقدار سخنی یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد مِن مِثلِهِ مانند قرآن وَ ادعُوا و بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید شُهَداءَکُم حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددکاری یا هرکرا بمعاونت میخواهید بخوانید مِن دُونِ اللّهِ جز خدای تعالی إِن کُنتُم اگر هستید شما صادِقِینَ راست‌گویان در آنکه اینکه کلام بشر است فَإِن لَم تَفعَلُوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سورت نیاوردید وَ لَن تَفعَلُوا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النّارَ از آتش دوزخ الَّتِی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه وَقُودُهَا آتش انگیز آن النّاسُ مردمانند یعنی کافران انس وَ الحِجارَةُ و سنگ کبریت که حرارت آن صعب‌تر است و بوی آن ناخوشتر أُعِدَّت آماده کرده شده است اینکه چنین آتشی لِلکافِرِینَ برای ناگرویدگان وَ بَشِّرِ الَّذِینَ و بشارت ده ای محمّد ص آنکسان را که به توفیق حق آمَنُوا گرویده‌اند بخدا و رسول و قرآن وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و بجا آورده‌اند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن و مضمون بشارت چیست أَنَّ لَهُم آنکه مر ایشان‌راست در آخرت جَنّاتٍ بوستانها که درو همه نوع میوها باشد تَجرِی میرود مِن تَحتِهَا از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن الأَنهارُ جویهای آب و شیر و خمر و عسل کُلَّما رُزِقُوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنها از ان درختان مِن ثَمَرَةٍ از هر نوع میوه رِزقاً روزی ساخته و طعامی پرداخته قالُوا گویند بهشتیان هـذَا الَّذِی اینکه آن میوها است که رُزِقنا داده و

خرانیده بودنـد ما را مِن قَبلُ پیش ازین در دنیا و گفته‌اند هم در بهشت و قول اوّل اشـهر است وَ أُتُوا بِهِ و بیارند پیش مومنان از میوه بهشت مُتَشابِهاً مانند میوهای دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشند چه مزه همه میوها در یک میوه بهشت است وَ لَهُم و مر اهل بهشت را است فِیها در بوستانهای بهشت أَزواجٌ زنان از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وَ هُم فِیها و بهشتیان در آن بوستانها خالِدُونَ جاوید باشندگانند

صفحه : ۹

إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای تعالی لا یَستَحیِی شرم نکند و باک ندارد أَن یَضرِبَ از آنکه بیان کند مَثَلًا ما مثلی بهر چه باشد و برای هر که باشد آورده‌اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیده استهزا می‌کردند که اینکه سخنها به سخن خدای تعالی چه ماند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که خدا از ضرب مثل شرم ندارد و اگر باشد ممثّل به بَعُوضَةً پشه خرد فَما فَوقَها پس آنچه فراتر از ان باشد چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا پس آن کسانیکه گردیده‌اند و دانسته که قرآن کلام حق است فَیَعلَمُونَ پس به یقین میدانند که أَنَّهُ الحَقُّ بدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راست است مِن رَبِّهِم از نزد پروردگار ایشان وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنها که پوشیده‌اند حق را فَیَقُولُونَ پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و فسوس ما ذا چه چیز أَرادَ اللّهُ خواسته است خدا بِهذا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافر نمی‌دانند که حق تعالی بعدل خویش یُضِلُّ گمراه گرداند بِهِ بدان مثل کَثِیراً بسیاری را از کفّار و منافقان که دران تامل نه‌کنند در حکمت آنرا درنیابند وَ یَهدِی بِهِ و بفضل خود راه نماید بهمان مثل کَثِیراً بسیاری را از مومنان که در ان تفکر فرمایند وَ ما یُضِلُّ و گمراه نکند خدا بِهِ بدان مثل که زده إِلَّا الفاسِقِینَ مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمانبرداری الَّذِینَ اینکه فاسقان آنانند که یَنقُضُونَ می‌شکنند بغدر و خیانت عَهدَ اللّهِ پیمان خدا را که از ایشان گرفته است مِن بَعدِ مِیثاقِهِ از پس استواری آن پیمان مراد عهدی‌ست که در توریت با بنی اسرائیل بسته است بر متابعت پیغمبر ص آخر الزمان پس اینکه فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند و یَقطَعُونَ و می‌برند اینکه بیوفایان و عهدشکنان ما أَمَرَ اللّهُ آنچه خدا فرموده است بِهِ بدان چیز أَن یُوصَلَ که او را به‌پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را به دشمنی می‌بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت ص قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل ع و اسحق ع خویشی بود وَ یُفسِدُونَ و همین گروه فساد می‌کنند فِی الأَرضِ در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس أُولئِکَ آن قوم هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیان‌زدگان در دنیا و عقبی

صفحه : ۱۰

کَیفَ تَکفُرُونَ بِاللّهِ چگونه کافر می‌شوید بخدا وَ کُنتُم و حال آنکه شما بودید أَمواتاً مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه فَأَحیاکُم پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ یُمِیتُکُم پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال ثُمَّ یُحیِیکُم پس دیگر بار زنده گرداند در قبور یا بنفخه صور اجساد شما را زنده سازد برای نشور ثُمَّ إِلَیهِ پس بسوی او تُرجَعُونَ بازگردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِی او آن خدائیست که بقدرت بی علّت خَلَقَ بیافرید لَکُم برای انتفاع شما ما فِی الأَرضِ آن چیزها را که در زمین است جَمِیعاً همه آن، از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُمَّ پس از آفریدن زمین استَوی قصد کرد إِلَی السَّماءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوّاهُنَّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سَبعَ سَماواتٍ هفت آسمان وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ و اوست به همه چیزها عَلِیمٌ نیک دانا یعنی داند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید وَ إِذ قالَ و یاد کن ای محمّد ص چون گفت رَبُّکَ پروردگار تو لِلمَلائِکَةِ مر تمام فرشتگان را با جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان إِنِّی جاعِلٌ بدرستیکه من آفریننده‌ام فِی الأَرضِ در زمین مکه و اصح آن است که مطلق زمین باشد خَلِیفَةً بدلی از قوم بنی

الجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را بـاین معنی گفته‌انـد که خلف است از جمیع موجودات و همه مکونـات بـاجمعهم خلف او نمی‌توانـد بود زیرا که او مجمع غرائب و منبع رغائب غیب و شهادت است خلاصه عوالم جسمانی و روحانی اوست و جامع حقایق علوی و سفلی همه او مثنوی

آدمی چیست برزخ جامع صورتش خلق و حق درو لامع

متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت

قالُوا گفتنـد آن ملائکه که مخاطب بودنـد أ تَجعَلُ آیا می‌آفرینی فِیها در زمین مَن یُفسِدُ کسـی را که فساد کند و نافرمانی ازو صادر گردد فِیها در زمین وَ یَسفِکُ الـدِّماءَ و بریزد خون مثل خود بغیر حق، و وقوف ایشان برینحال یا باخبار الهی بوده یا در لوح محفوظ خوانـده بودنـد یـا در عقول ایشـان مرکوز بود که عصـمت خـاصه ایشان است و بجهت اینکه معنی گفتنـد که چنین کسـی را خلیفه می‌سازی وَ نَحنُ و حال آنکه نُسَبِّحُ بپاکی یاد می‌کنیم ترا بِحَمـدِکَ بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمـد است وَ نُقَدِّسُ لَکَ و ذکر می‌کنیم ترا به پاکیزگی از هر ناشایسـتگی قالَ گفت خدا با اینکه ملائکه إِنِّی أَعلَمُ بدرستیکه من می‌دانم در آفرینش اینکه خلیفه از حکمتها ما لا تَعلَمُونَ آنچه شما نمی‌دانید

صفحه : ۱۱

وَ عَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه، و تعالی آدَمَ مر آدم را که خلیفه عبارت ازو بود الأَسماءَ نامهای مخلوقات کُلَّها همه آن از علویات و سفلیّات ثُمَّ عَرَضَهُم پس عرض کرد اشخاص آن مسمّیات را عَلَی المَلائِکَةِ بر فرشتگان که قائل أ تجعل فیها بودند فَقالَ پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که أَنبِئُونِی خبر دهید مرا بِأَسـماءِ هؤُلاءِ بنامهای این‌ها که معروض شده‌اند بر شـما إِن کُنتُم اگر هستیـد شـما صـادِقِینَ راست‌گویـان در طعن بر اسـتحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم بایـد و شـما را نیست قالُوا گفتند فرشـتگان بعد از جهل خودها بدان اسامی بطریق اعتذار که سُبحانَکَ تنزیه می‌کنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی لا عِلمَ لَنا، هیـچ دانشـی نیست ما را إِلّا ما عَلَّمتَنا مگر آنچه تو درآموختی ما را إِنَّکَ أَنتَ العَلِیمُ بدرستیکه تو دانائی آمرزگار الحَکِیمُ محکم کـار و صـاحب کردار قـالَ گفت خـدا بیواسـطه یـا آدَمُ أَنبِئهُم ای آدم خبر ده اینکه ملائـکه را بِأَسـمائِهِم بنامهـای این‌هـا که حاضراند فَلَمّا أَنبَأَهُم پس آندم که آدم خبر داد ملائکه را بِأَسمائِهِم بنامهای مسمیّات قالَ گفت خدای تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب أَ لَم أَقُل لَکُم آیـا نه‌گفتم مر شـما را که إِنِّی أَعلَمُ به تحقیـق من می‌دانم غَیبَ السَّمـاواتِ آنچه پوشـیده است از احـوال آسـمانها وَ الأَرضِ و آنچه مخفی است از امور زمین وَ أَعلَمُ ما تُبـدُونَ و می‌دانم آنچه شـما ظاهر میکنید از گفتار أ تَجعَلُ فِیها وَ ما کُنتُم و آنچه بودیـد شـما که بزعم خودها تَکتُمُونَ می‌پوشـیدید از کراهت معزول شدن خودها از حکومت زمین وَ إِذ قُلنا و یاد کن ای رسول ص آن را نیز که گفتیم ما لِلمَلائِکَةِ مر جمیع فرشـتگان را که بیکبار اسجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مرا آدم را سجده تحیّت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام ملائکه إِلّا إِبلِیسَ مگر عزازیل و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه تعالی بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدا أَبی سرباز زد از سـجده آدم وَ استَکبَرَ و تکبر و گردن‌کشـی کرد وَ کانَ و بود ابلیس در علم خدای تعالی مِنَ الکافِرِینَ از جمله ناگرویدگان-

صفحه : ۱۲

وَ قُلنا یا آدَمُ و گفتیم از محض کرم که ای آدم ع اسکُن أَنتَ ساکن شو تو وَ زَوجُکَ و جفت تو یعنی حوّا الجَنَّةَ در بهشت وَ کُلا و

بخوریـد مِنها از بهشت یعنی میوهای آن رَغَداً خوردنی بسیار حَیثُ شِئتُما هر جا که خواهید شـما وَ لا تَقرَبا و نزدیک مگردید هذِهِ الشَّجَرَةَ اینکه درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم است فَتَکُونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید مِنَ الظّالِمِینَ از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا الشَّیطانُ پس بلغزانید و از جای ببرد آدم ع و حوّا ع را آن دیو سرکش نافرمان بردار عَنها از بهشت بعد از انکه بدستیاری مار و طاوس به بهشت درآمده بود و آدم ع و حوّا ع را وسوسه کرد فَأَخرَجَهُما پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج به شیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم ع و حوّا ع را مِمّا کانا فِیهِ از آنچه بودند در آن چیز از نعمت و کرامت وَ قُلنَا اهبِطُوا و گفتیم ما طاوس و مار و آدم ع و حوّا ع و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بدنیا بَعضُکُم برخی از شما لِبَعضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم ع و حوّا ع و اولاد آدم‌اند وَ لَکُم و مر شما را است و ذرّیت شما را فِی الأَرضِ در زمین مُستَقَرٌّ موضع قرار وَ مَتاعٌ و برخورداری و منفعت إِلی حِینٍ هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فَتَلَقّی آدَمُ پس فرا گرفت آدم مِن رَبِّهِ از پروردگار خویش کَلِماتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر اینکه است رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا وَ إِن لَم تَغفِر لَنا وَ تَرحَمنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرِینَ و اینکه تلقی وقتی بود که آدم بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست سال بگریست حق تعالی اینکه کلمات ویرا تلقین نمود، و چون آدم اینکه مناجات کرد فَتابَ عَلَیهِ پس خدای تعالی قبول فرمود و بپذیرفت توبه او را إِنَّهُ بدرستیکه حق تعالی هُوَ التَّوّابُ اوست توبه‌دهنده بندگان الرَّحِیمُ مهربان بر تائبان قُلنَا گفتیم ما دیگر بار اهبِطُوا فرو روید مِنها از بهشت یا از سماوات جَمِیعاً همه شما فَإِمّا یَأتِیَنَّکُم پس اگر بیاید بشما مِنِّی از نزدیک من هُدیً دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَن تَبِعَ پس هر که پیروی کند و در پی رود هُدایَ دلالت و بیان مرا فَلا خَوفٌ پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست عَلَیهِم بر ایشان که متابعت کردند رسول مرا چه ایشان از آفات ایمن باشند وَ لا هُم و نیستند ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان یَحزَنُونَ اندوهناک شوند زیرا که به نیل مرادات فائز گردند

صفحه : ۱۳

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه پوشیدند حق را یعنی ایمان نیاوردند وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و بدروغ داشتند دلائل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را یا هر چه آنرا دلیل ساختیم أُولئِکَ آن گروه أَصحابُ النّارِ اهل آتش‌اند هُم فِیها ایشان در ان آتش خالِدُونَ جاوید مانندگانند یا بَنِی إِسرائِیلَ ای فرزندان یعقوب اذکُرُوا نِعمَتِیَ یاد کنید نعمت‌های مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع الَّتِی آن نعمت‌ها که از فضل خود أَنعَمتُ عَلَیکُم انعام کردم بر پدران گذشتگان، و نیکوئی بجای آیا همان نیکوئی است بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیز حاصل‌ست وَ أَوفُوا و وفا کنید بِعَهدِی به پیمان من که در شان پیغمبر امّی با شما بسته‌ام در توریت، حق سبحانه، و تعالی در توریت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را به پیغمبر امّی تعریف کرده کما قال اللّه تعالی النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة أُوفِ بِعَهدِکُم تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم وَ إِیّایَ و خاصّةً تا از من فَارهَبُونِ بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَ آمِنُوا و بگروید بِما أَنزَلتُ با آنچه فرو فرستادم از قرآن مُصَدِّقاً در حالتی که آن فرو فرستاده موافق و مطابق در اصول است از توحید و وعده وعید لِما مَعَکُم مر آن چیزی را که بشماست یعنی توریت وَ لا تَکُونُوا و مباشید أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ اوّل گروهی ناگرویدگان از اهل کتاب بقرآن وَ لا تَشتَرُوا و بدل مکنید و مخرید بِآیاتِی بآیت‌های کتاب من که توریت‌ست ثَمَناً قَلِیلًا بهای اندک را، مخاطب علمای یهودند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریت را تحریف می‌کردند و امر محمّد ص را می‌پوشیدند وَ إِیّایَ فَاتَّقُونِ و خاصتا از من بترسید بفروختن کتاب ربانی به حطام دنیای فانی وَ لا تَلبِسُوا و میامیزید الحَقَّ سخن راست و درست را که در توریت هست از صفات محمّد ص بِالباطِلِ بناحق که شما بدست خود می‌نویسید وَ تَکتُمُوا و نمی پوشید الحَقَّ حق را که صفت مصطفی‌ست وَ أَنتُم تَعلَمُونَ و شما میدانید که اینکه آن پیغمبر ص است که نعت او می‌پوشید وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ و بپای دارید نماز را با مسلمانان بران وجه که ایشان میگذارند وَ آتُوا الزَّکاةَ و بدهید زکوة مال را بطریق

اهل اسلام وَ ارکَعُوا مَعَ الرّاکِعِینَ و نماز گذارید با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان

صفحه : ۱۴

أَ تَأمُرُونَ النّاسَ آیا می‌فرمائید مردمان را بِالبِرِّ به نکوئی وَ تَنسَونَ و فراموش می کنید أَنفُسَکُم نفسهای خود را وَ أَنتُم و حال آنکه شما تَتلُونَ الکِتابَ می‌خوانید توریت را أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا چرا عقل خود را کار نمی‌فرمائید- اینکه آیت در شان بعضی از یهودان مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام درآمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ص ترغیب می کردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی می‌نمودند وَ استَعِینُوا و یاری خواهید از خدای تعالی بِالصَّبرِ بشکیبائی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن وَ الصَّلاةِ و بگذاردن نماز فرائض وَ إِنَّها و بدرستیکه نماز بطریق مسلمانان لَکَبِیرَةٌ هر آئینه بزرگ و دشوار و گران است إِلّا عَلَی الخاشِعِینَ مگر بر ترسکاران و آرام‌گرفتگان بر طاعت که مؤمنانند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان به پرستش حق مرتاض شده و در مقابله ریاضات نفس عطاها از افاضات حق بر ایشان رسیده بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک و خدمتت آسان شود- پس در صفت خاشعان می‌فرماید که الَّذِینَ آنانکه یَظُنُّونَ یقین می‌دانند أَنَّهُم بدرستیکه ایشان مُلاقُوا رَبِّهِم رسندگانند بجزای پروردگار خویش وَ أَنَّهُم و بدرستیکه اینکه نیز میدانند که ایشان إِلَیهِ بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن راجِعُونَ بازگردندگانند یا بَنِی إِسرائِیلَ اذکُرُوا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نِعمَتِیَ نیکوئیهای مرا الَّتِی آن نیکوئیها که من أَنعَمتُ عَلَیکُم انعام کرده‌ام بر شما وَ أَنِّی و آن را نیز یاد کنید بدرستیکه من فَضَّلتُکُم تفضیل کرده‌ام اجداد شما را و فضل نهادم عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَ اتَّقُوا یَوماً و بترسید از عذاب روز که دران روز لا تَجزِی حق‌گذاری نه‌کند و نه‌تواند نَفسٌ هیچ نفس مومنه عَن نَفسٍ از نفس کافره شَیئاً چیزی را از مکافات یا کفایت نه‌کند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب وَ لا یُقبَلُ و پذیرفته نشود مِنها از نفس کافره یعنی برای او شَفاعَةٌ درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند وَ لا یُؤخَذُ مِنها و گرفته نشود از ان نفس کافره عَدلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن خود از عذاب وَ لا هُم و نه‌باشند کافران که دران روز یُنصَرُونَ یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشان را یاری نه‌کند و نتواند کردن در دفع عذاب.

صفحه : ۱۵

وَ إِذ نَجَّیناکُم و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشان است منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود مِن آلِ فِرعَونَ از اتباع و متعلقان فرعون یَسُومُونَکُم عذاب می کردند یا می‌چشانیدند شما را سُوءَ العَذابِ سخت‌ترین و بدترین عذاب یُذَبِّحُونَ أَبناءَکُم می کشتند پسران شما را در طفولیّت بسبب خوابی که فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک بر دست او بود وَ یَستَحیُونَ و باقی می گذاشتند نِساءَکُم دختران شما را برای خدمت وَ فِی ذلِکُم و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران شما بَلاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِن رَبِّکُم از پروردگار شما عَظِیمٌ بزرگ و بی‌نهایت وَ إِذ فَرَقنا و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که بشگافتیم ما بِکُمُ بشما یعنی به سبب نجات شما البَحرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و در دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنجَیناکُم پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَ أَغرَقنا و بآب فرو بردیم آلَ فِرعَونَ کسان فرعون را وَ أَنتُم و حال آنکه شما تَنظُرُونَ می‌نگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه می کردید که چنان غرق می گشتند وَ إِذ واعَدنا مُوسی و یاد کنید آن را که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی ما را بآمدن بجانب طور أَربَعِینَ لَیلَةً چهل شبانروز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذتُمُ پس فرا گرفتید شما العِجلَ گوساله را بخدای مِن بَعدِهِ پس از رفتن موسی بطور وَ أَنتُم ظالِمُونَ و شما ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَونا عَنکُم پس عفو کردیم و

درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نه‌کردیم شما را مِن بَعدِ ذلِکَ از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و اینکه عفو برای آن بود که لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ شاید که شما شکر گوئید خدای را بر نعمت عفو وَ إِذ آتَینا مُوسَی و یاد کنید نیز آنرا که دادیم موسی را الکِتابَ توریت وَ الفُرقانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت

صفحه : ۱۶

وَ إِذ قالَ مُوسی و یاد آورید آن را که گفت موسی لِقَومِهِ مرقوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قَومِ ای گروه من إِنَّکُم ظَلَمتُم أَنفُسَکُم بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خویش بِاتِّخاذِکُمُ العِجلَ بفراگرفتن شما گوساله را بخدای فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُم پس بازگردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش فَاقتُلُوا أَنفُسَکُم پس بکشید نفسهای خود را یعنی آن کسانیکه گوساله را پرستیده‌اید بکشید کسان خود را از گوساله‌پرستان ذلِکُم اینکه کشته شدن شما خَیرٌ لَکُم بهترست مر شما را از زندگانی دنیا عِندَ بارِئِکُم نزد آفریننده شما و بعد ازین حکم، عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو درآمده سرها در پیش افگندند و هارون با دوازده هزار مرد شمشیرزن شمشیرها کشیده بیامدند و از اوّل روز تا وقت استوا هفتاد هزار مرد از ایشان بکشتند پس رب العزّت می‌فرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتابَ عَلَیکُم پس توبه شما پذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستیکه اوست نه غیر او التَّوّابُ پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِیمُ مهربان بر توبه‌کاران در لطائف امام قشیری رح فرموده که توبه بقتل نفس درین امّت منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند بآشکارا و توبه خواص اینکه امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقائق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن خالص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد مثنوی

نفس خود را کش جهانی زنده کن خواجه را کشته است او را بنده کن

تو طمع داری که او را بیجفا بسته داری در وقار و در وفا

هر خسی را اینکه تمنا کی رسد موسی باید که اژدرها کشد

وَ إِذ قُلتُم و یاد کنید آن را که گفتید یعنی میثاق بستید هفتاد تن از اخیار قوم شما که موسی بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند یا مُوسی لَن نُؤمِنَ لَکَ ای موسی ما تصدیق نه‌کنیم مر ترا درین که اینکه سخن که از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حَتّی تا اینکه که بدیده سر نَرَی اللّهَ جَهرَةً به‌بینیم خدای را آشکارا و رو بروی فَأَخَذَتکُمُ پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند الصّاعِقَةُ آتشیکه از آسمان فرود آمد وَ أَنتُم و شما یعنی آن مردم شما تَنظُرُونَ می‌نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیبی بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند بیکبار بمردند و موسی متحیر در ایشان می‌نگریست و می گفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه‌گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشان را زنده گردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثناکُم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِن بَعدِ مَوتِکُم از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از انکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ تا باشد که شما سپاسداری کنید مر حق را از زنده کردن شما که حیات از اصول نعمت‌ست-

صفحه : ۱۷

وَ ظَلَّلنا و یاد کنید که چون سائبان ساختیم عَلَیکُمُ بر سر شما الغَمامَ ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و اینکه وقتی بود که بنی اسرائیل «در تیه» مانده بودند و با ایشان خیمه و سائبان نبود وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم عَلَیکُمُ بر شما در تیه المَنَّ ترنجبین وَ السَّلوی و مرغی بر شکل سمانی و آن طائریست در طرف یمن از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیده پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه و بریان بی رگ و بی خون و استخوان پس بنی اسرائیل برمیداشتندی و با ترنجبین می‌آمیختندی کُلُوا گفتیم که بخورید مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم از پاکیزهای آن چیز که روزی کردیم شما را یعنی هر چه هر روز میرسد بخورید از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می‌نهادند و همه متعفن و متغیر می‌شد وَ ما ظَلَمُونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند که از روی نافرمانی أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ بر نفسهای خود ستم می‌کردند و برزاقی حق اعتماد نانموده بادّخاری می‌کوشیدند وَ إِذ قُلنَا و یاد آورید چون گفتیم شما را که ادخُلُوا درآیید هذِهِ القَریَةَ درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جبّاران است فَکُلُوا پس بخورید مِنها ازین دیه یعنی از میوه‌ها و طعامهای وی حَیثُ شِئتُم هر جا که خواهید و هر چه خواهید رَغَداً خوردنی گوارنده وَ ادخُلُوا البابَ و درآیید بدری از درهای اینکه دیه سُجَّداً سجده‌کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه وَ قُولُوا و بگوئید حِطَّةٌ درخواست ما حطّه است اینکه لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفگن از ما گناهان ما را نَغفِر لَکُم تا بیامرزیم مر شما را خَطایاکُم گناهان شما را بسجود و دعا وَ سَنَزِیدُ و زود باشد که زیاده کنیم المُحسِنِینَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِینَ پس بگردانیدند از روی استهزاء آنانکه ایشان ظَلَمُوا ستم کردند بر خود قَولًا آن سخن را که مأمور بودند بگفتن آن غَیرَ الَّذِی بجز آنچه قِیلَ لَهُم گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطّهٔ ایشان گفتند حنطا سمقاتا یعنی گندم سرخ، بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی فَأَنزَلنا پس ما فرو فرستادیم عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا بر ایشان که ستمکاری کردند بتغیر قول رِجزاً عذابی و عقوبتی مِنَ السَّماءِ از آسمان بِما کانُوا بدان چیزی که بودند بدان چیز یَفسُقُونَ بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که به یک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار-

صفحه : ۱۸

وَ إِذِ استَسقی مُوسی و یاد کنید آن را که چون موسی آب خواست از ما لِقَومِهِ برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فَقُلنَا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرِب بِعَصاکَ بزن بعصای خود که از شعیب ع بتو رسیده الحَجَرَ سنگ معین را و آن سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند سنگ معین نبود پس موسی بفرمان مولی عصا بر سنگ زد فَانفَجَرَت پس شکافته شد مِنهُ اثنَتا عَشرَةَ عَیناً از ان سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَد عَلِمَ بدرستیکه دانست کُلُّ أُناسٍ هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مَشرَبَهُم آب خور خود را کُلُوا بخورید از من و سلوی وَ اشرَبُوا و بیاشامید از آب چشمه مِن رِزقِ اللّهِ از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده وَ لا تَعثَوا و از حد درمگذرید فِی الأَرضِ در زمین مُفسِدِینَ در حالتی که شما تباه‌کارانید وَ إِذ قُلتُم یا مُوسی و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لَن نَصبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلی طَعامٍ واحِدٍ بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود اما هر دو را درهم سرشته یکی میساختند فَادعُ لَنا پس بخوان از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را و ازو درخواه، تا بقدرت خود یُخرِج لَنا بیرون آرد برای ما مِمّا تُنبِتُ الأَرضُ ازان چیزی که آن را می‌رویاند زمین نسبت انبات بزمین مجازست چه حق سبحانه بحقیقت می‌رویاند مِن بَقلِها از سبزه‌ها و تره‌های زمین وَ قِثّائِها و از خیار بادرنگ آن وَ فُومِها و از گندم یا سیر آن وَ عَدَسِها و عدس آن وَ بَصَلِها و پیاز آن قالَ گفت خدا تعالی یا آنکه موسی ع

فرموده که أَ تَستَبدِلُونَ الَّذِی آیا بـدل می کنید آن چیزی را که بحسب واقع هُوَ أَدنی آن فروتر و خوارترست چون سیر و پیاز بِالَّذِی بآن چیزی که فی نفس الامر هُوَ خَیرٌ آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین می کنید اهبِطُوا فرو روید مِصراً در شهری از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام فَإِنَّ لَکُم پس بدرستیکه در آن شهر مر شما را است ما سَأَلتُم آنچه خواستید از بقول-

صفحه : ۱۹

وَ ضُرِبَت و زده شد یعنی لازم گشت عَلَیهِمُ بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَ المَسکَنَةُ و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند در روزی خود محتاجی و بی‌نوائی بخلق نمایند وَ باؤُ و بازگشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ بخشمی از خدا یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلِکَ اینکه خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بِأَنَّهُم بآن بود که ایشان کانُوا یَکفُرُونَ بودند که کافر می‌شدند بِآیاتِ اللّهِ بآیتهای توریت وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ و می کشتند پیغمبران را چون زکریا ع و یحیی ع و شعیب ع بِغَیرِ الحَقِّ بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیاء صادر نشده بود ذلِکَ آن کفر و قتل ایشان بِما عَصَوا بر آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وَ کانُوا یَعتَدُونَ و بودند که از حد و رمی گذشتند و تجاوز از حد فرمان او می کردند بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آئینه دل بیشتر می‌نشیند مثنوی

هر گناه زنگی‌ست بر مرآة دل دل شود زین زنگها خوار و خجل

چون زیادت گشت دل را تیرگی نفس دون را بیش گرد و خیرگی

إِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنانکه از روی نفاق آمَنُوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند وَ الَّذِینَ هادُوا و آنانکه به یهودیت درآمدند وَ النَّصاری و ترسایان وَ الصّابِئِینَ و آنها که از دینی بدینی گرایندگانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می‌آمد اخذ می کردند یا ملائکه می‌پرستیدند و زبور می‌خواندند و روی بکعبه آورده نماز می گذاردند- و گفته‌اند صابیان زنادقه‌اند یا ستاره‌پرستان مَن آمَنَ هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوائف بِاللّهِ بخدا و صفات سلبی و ثبوتی او وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَ عَمِلَ صالِحاً و بکند عملی شایسته فَلَهُم أَجرُهُم پس مر ایشان‌راست مزد کار ایشان عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار ایشان وَ لا خَوفٌ و ترسی نه‌باشد عَلَیهِم بر ایشان در روز حشر وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نه‌باشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَ إِذ أَخَذنا و یاد کنید آن را که فرا گرفتیم از شما مِیثاقَکُم پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت وَ رَفَعنا و برداشتیم فَوقَکُمُ الطُّورَ بر زبر سر شما کوه را تا پیمان بستید- بنی اسرائیل بعد از نزول توریت آغاز تمرّد نهادند و گفتند احکام اینکه کلام بغایت دشوارست ما گردن نمی‌نهیم حق تع کوهی را از کوههای فلسطین که آن را طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق تعالی فرمان داد ص تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون گریزگاهی ندیدند بروی درافتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خُذُوا ما آتَیناکُم فرا گیرید از آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرعی بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهدی قوی وَ اذکُرُوا یاد گیرید و یا پیوسته یاد کنید ما فِیهِ آنچه درو است از ثواب و عقاب لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها

صفحه : ۲۰

ثُمَّ تَوَلَّیتُم پس روی برگردانیدید شما از فرمان من مِن بَعدِ ذلِکَ از پس عهدی که کردید فَلَو لا فَضلُ اللّهِ پس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای تعالی عَلَیکُم بر شما وَ رَحمَتُهُ و بخشش او به نسبت شما لَکُنتُم هر آئینه می‌بودید شما مِنَ الخاسِرِینَ از جمله زیانزدگان وَ لَقَد عَلِمتُمُ الَّذِینَ و هر آئینه نیکو دانسته‌اید شما آنان را که در زمان داود ع اعتَدَوا از حد فرمان درگذشتند مِنکُم از قوم شما در شهر ایلیا فِی السَّبتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشان را از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده دران روز بحیله ماهی را می‌گرفتند فَقُلنا لَهُم پس گفتیم ما مر ایشان را که چون خلاف امر کردید کُونُوا بباشید قِرَدَةً بوزنیگان خاسِئِینَ خوارشدگان و تمامی اینکه قصّه در سوره اعراف مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی فَجَعَلناها پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نَکالًا عذابی و عقوبتی که پند کننده و پند دهنده باشد لِما بَینَ یَدَیها مر آن کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و می‌دیدند وَ ما خَلفَها و آنها را که از پس ایشان آیند و قصّه ایشان شنوند وَ مَوعِظَةً و گردانیدیم آن را پندی لِلمُتَّقِینَ از برای پرهیزگاران از قوم ایشان یا از امت محمّد صلی اللّه علیه و علی آله و اصحابه و سلّم وَ إِذ قالَ مُوسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی لِقَومِهِ مر گروه خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام را و می‌خواستند که قاتل او معلوم گردد إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم بدرستی که خدای تعالی می‌فرماید شما را که أَن تَذبَحُوا بَقَرَةً آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از ان بر مرده زنید و مرده زنده شود بگوید که قاتل او کیست قالُوا گفتند قوم موسی ع أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً آیا فرا می‌گیری ما را اهل فسوس یعنی با ما سخریه می‌کنی ما می‌پرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگوئی گاوی بکشید قالَ أَعُوذُ بِاللّهِ موسی گفت پناه می‌گیرم بخدا أَن أَکُونَ از انکه باشم من مِنَ الجاهِلِینَ از نادانان و فسوس کنندگان

صفحه : ۲۱

قالُوا ادعُ لَنا گفتند بخوان و سؤال کن ای موسی از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را یُبَیِّن لَنا تا بیان کند برای ما ما هِیَ که آن گاو را صفت چیست و سال او چندست سؤال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی نه‌دیده و شنیده بودند که از انواع بقراین صورت صادر تواند شد پس او را جای مجرای چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست که فی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می‌پرسیدند لا جرم در جواب ایشان قالَ گفت موسی إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ می‌گوید که آن گاو گاوی است که لا فارِضٌ نه پیر که از کار افتاده وَ لا بِکرٌ و نه جوان و نارسیده عَوانٌ میانه است بَینَ ذلِکَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافعَلُوا پس بکنید ما تُؤمَرُونَ آنچه فرموده شدید شما قالُوا گفتند بار دیگر ادعُ لَنا رَبَّکَ بخوان از برای ما پروردگار خود را یُبَیِّن لَنا تا پیدا و هویدا سازد از برای ما که ما لَونُها چیست رنگ آن بقره قالَ إِنَّهُ یَقُولُ گفت موسی که خدا می‌گوید إِنَّها بَقَرَةٌ صَفراءُ آن گاوی است زرد فاقِعٌ لَونُها در غایت زردی، رنگ او تَسُرُّ النّاظِرِینَ و آن گاو شاد می‌گرداند و مسرور میازد از رنگ خود نظرکنندگان را بوی قالُوا ادعُ لَنا دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما رَبَّکَ خداوند خود را یُبَیِّن لَنا تا آشکارا کند برای ما ما هِیَ که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده إِنَّ البَقَرَ بدرستیکه گاوان تَشابَهَ عَلَینا متشابه شده‌اند بر ما چه میانه سال و زردرنگ بسیاراند وَ إِنّا و بدرستیکه ما إِن شاءَ اللّهُ اگر خدا خواهد لَمُهتَدُونَ از جمله راه‌یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت‌پناه علیه صلوات اللّه منقول است که اگر بنی اسرائیل ان شاء اللّه نگفتندی هرگز آن گاو را نه‌یافتندی قالَ إِنَّهُ یَقُولُ گفت موسی که میگوید خدا إِنَّها بَقَرَةٌ آن گاوی‌ست لا ذَلُولٌ نه رام کرده و نرم کرده شده بحکم زرع تُثِیرُ الأَرضَ بشورانند زمین را وَ لا تَسقِی الحَرثَ و نه گاوی است که آب دهد کشت را یعنی آب برکشد برای زراعت مُسَلَّمَةٌ دست بازداشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب‌ست و تمام خلقت لا شِیَةَ نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زرد وی باشد فِیها در ان چون بنی اسرائیل اینکه نشانها شنیدند قالُوا الآنَ گفتند اکنون که اینکه صفتها بیان کردی جِئتَ بِالحَقِّ آوردی راستی را و صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو مذهبهٔ نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزگاری که خدمت مادر کردی

القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را بآنکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوها پس بکشتند آن را و نکته در کشتن آن سرزنش گوساله‌پرستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده‌اید قابل ذبح است نه لائق عبادت و مدح القصه او را ذبح کردند وَ ما کادُوا یَفعَلُونَ و نمی‌خواستند که بکشند اینکه گاو را بسبب گرانی بهای آن

صفحه : ۲۲

وَ إِذ قَتَلتُم اوّل قصّه است، می‌فرماید که یاد کنید آن را که بکشتید نَفساً یکی را که نام آن عامیل بود فَادّارَأتُم پس اختلاف کردید فِیها در ان نفس مقتول یعنی در کشتن او وَ اللّهُ مُخرِجٌ و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده ما کُنتُم تَکتُمُونَ آن چیزی را که هستید شما که آن را بپوشید از قتل بناحق فَقُلنا اضرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعضِها بپاره از ان گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیری چون بر وی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد کَذلِکَ همچنانکه اینکه مرده را زنده گردانید یُحیِ اللّهُ المَوتی زنده می‌گرداند خدای تعالی همه مردگان را وَ یُرِیکُم و می‌نماید بشما خطاب با آن جماعت است که در مجلس احیای عامیل حاضر بودند و می‌شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلی اللّه علیه و آله و سلّم میگوید که انکار حشر مکنید که آخر خدا بشما نماید آیاتِهِ دلائل قدرت خود را در احیاء لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ مگر باشد که شما فکر کنید و دریابید که کسیکه قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآئینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَت پس سخت گشت قُلُوبُکُم دلهای شما ای یهود مِن بَعدِ ذلِکَ از پس زنده شدن عامیل فَهِیَ پس آن دلهای که شما را است کَالحِجارَةِ همچون سنگ است در سختی و درشتی أَو أَشَدُّ قَسوَةً بلکه سخت‌تر است در قساوت و غلظت از سنگ وَ إِنَّ مِنَ الحِجارَةِ و بدرستیکه بعضی از ان سنگ‌هاست لَما یَتَفَجَّرُ آنچه هرآئینه روان می‌گردد مِنهُ الأَنهارُ از ان جوی‌های بزرگ وَ إِنَّ مِنها و بعضی دیگر هست که از ان لَما یَشَّقَّقُ آنچه هرآئینه بشگافد فَیَخرُجُ پس بیرون آید مِنهُ الماءُ ازو آب خورد چون چشمها وَ إِنَّ مِنها و بتحقیق هست که از حجارهٔ لَما یَهبِطُ آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید مِن خَشیَةِ اللّهِ از ترس خدا وَ مَا اللّهُ و نیست خدا بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ غافل از آنچه شما ای یهود می‌کنید

صفحه : ۲۳

أَ فَتَطمَعُونَ آیا طمع در بسته آید ای مومنان أَن یُؤمِنُوا بآنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لَکُم مر شما را در آنچه میگوئید از لغت پیغمبر و حقیت دین اسلام وَ قَد کانَ و حال آنکه بودند فَرِیقٌ مِنهُم گروهی از اسلاف ایشان که بی‌واسطه یَسمَعُونَ می‌شنیدند کَلامَ اللّهِ سخن خدا را بر کوه طور ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ پس میگردانیدند آن سخن را مِن بَعدِ ما عَقَلُوهُ پس از ان که دانسته بودند و دریافته چون بمیان قوم درآمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید و باک مدارید وَ هُم یَعلَمُونَ و ایشان میدانند که افترا می‌نمایند در ینابیع آورده که روزی حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند که از درآمدن ایشان بمدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود اوّل روز بمدینه درمی‌آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز بازگشته بیاران خود می‌پیوستند کما قال اللّه تعالی وَ إِذا لَقُوا و چون ملاقات کنند یهود الَّذِینَ آمَنُوا آنان را که ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول اللّه ص قالُوا آمَنّا گویند ما نیز گرویده‌ایم وَ إِذا خَلا و چون خلوت کنند بَعضُهُم برخی از اصاغر ایشان إِلی بَعضٍ ببرخی از اکابر ایشان چون کعب إبن اشرف و حیّی إبن اخطب قالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُم گویند آن اکابر ایشان را که آیا شما حدیث میکنید و خبر می‌دهید اصحاب محمّد ص را بِما فَتَحَ اللّهُ بدانچه گشاده است خدا ابواب دانش آن را عَلَیکُم بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اوّل نزول آنحضرت ص

اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادند و رؤساء ایشان از ان آگاهی یافته مخبران را از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمّد ص خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُم بِهِ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بآنچه دانسته باشند عِندَ رَبِّكُم نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نه‌کردید أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا چرا در نمی‌یابید اینکه مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد أَ وَ لا يَعلَمُونَ آیا نمی‌دانند جهودان که أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ به تحقیق خدا می‌داند ما يُسِرُّونَ آنچه پنهان می‌دارند از عداوت رسول ص و اصحاب رض او وَ ما يُعلِنُونَ و آنچه آشکارا می‌کنند از دوستی پیغمبر ص و صحابه رض بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه تعالی دانای آشکارا و نهان است باید که ظاهر خود را بفرمانبرداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بیباکی بپردازد- بیت بکن سرو علن را با کسی راست که دانای نهان و آشکار است. وَ مِنهُم أُمِّيُّونَ و از جهودان جماعتی‌اند نانویسنده و ناخواننده که لا يَعلَمُونَ الكِتابَ نمی‌دانند توریت را و نمی‌شناسند که درو چه چیز است إِلّا أَمانِيَّ مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعده‌های دروغ که از علمای خود می‌شنودند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان ایشان را شفاعت خواهند کرد وَ إِن هُم و نیستند ایشان إِلّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان می‌برند و یقین را نمی‌دانند

صفحه : ۲۴

فَوَيلٌ پس عذاب یا اندوه لِلَّذِينَ مر آنان راست که ایشان يَكتُبُونَ الكِتابَ می‌نویسند نوشته محرف را بِأَيدِيهِم بدست خودها یعنی مباشر کتابت‌اند و بدیگری نه‌می‌فرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هذا مِن عِندِ اللّهِ اینکه نوشته از نزدیک خدا است و چرا چنین میکنند لِيَشتَرُوا بِهِ تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَناً قَلِيلًا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات مصطفی را صلی اللّه علیه و آله و سلّم که در توریت بدین وجه بوده که مردی نیکوروی جعد موی گندم‌گون سیاه چشم میانه‌بالا، تغیر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی یک چشم باشد و اینکه صفت دجال است و با عوام خود گفتند که اینکه آن پیغمبر ص موعود نیست فَوَيلٌ لَهُم پس وای مر ایشان را مِمّا كَتَبَت أَيدِيهِم از آنچه نوشته و تغیّر کرده دستهای ایشان وَ وَيلٌ لَهُم و دیگر باره وای بر ایشان مِمّا يَكسِبُونَ از ان چیزی که کسب می‌کنند از رشوت و باکل حرام وَ قالُوا و گفتند یهود بزعم خود لَن تَمَسَّنَا النّارُ ما را مس نه‌کند آتش دوزخ و بما نه‌رسد إِلّا أَيّاماً مَعدُودَةً مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار سال که از آن هفت هزار سال عمر دنیا است یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده‌اند قُل بگو ای محمّد ص مر ایشان را أَتَّخَذتُم آیا فرا گرفته‌اید عِندَ اللّهِ از نزدیک خدا عَهداً عهد و پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَن يُخلِفَ اللّهُ عَهدَهُ پس خلاف نه‌کند خدا وعده خود را أَم تَقُولُونَ بلکه میگوئید و افترا میکنید عَلَى اللّهِ بر خدا ما لا تَعلَمُونَ آنچه نمی‌دانید بَلى نه چنان است که ایشان میگویند بلکه مَن كَسَبَ سَيِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد وَ أَحاطَت بِهِ و فرا گیرد گرداگرد او را خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی بدو مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَأُولئِكَ پس آن گروه مشرکان أَصحابُ النّارِ اهل دوزخ و ساکنان آنند هُم فِيها خالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید ماندگانند

صفحه : ۲۵

وَ الَّذِينَ آمَنُوا و آنان که گرویدند بخدا و آنچه از نزد او آمده وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه أُولئِكَ أَصحابُ الجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آنند هُم فِيها خالِدُونَ ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشندگانند وَ إِذ أَخَذنا و یاد کنید چون فراگرفتیم یعنی در توریت مِيثاقَ بَنِي إِسرائِيلَ عهد و میثاق فرزندان یعقوب را و گفتیم لا تَعبُدُونَ نه‌پرستید شما إِلَّا اللّهَ مگر

خدای را که سزای پرستش اوست وَ بِالوالِدَینِ و نیکوئی کنید به پدر و مادر إِحساناً نیکوئی کردنی وَ ذِی القُربی و دیگر به نسبت خویشان وَ الیَتامی و یتیمان وَ المَساکِینِ و بیچارگان وَ قُولُوا و بگوئید لِلنّاسِ مر عامه مردمان را حُسناً سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد یا با مردم چنان سخن کنید که دوست دارند که با شما سخن گویند وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ و نماز را برپای دارید با شرائط آن وَ آتُوا الزَّکاةَ و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده‌ام ثُمَّ تَوَلَّیتُم پس روی بگردانیدید بعد ازین پیمان و برگشتید از عهد و میثاق إِلّا قَلِیلًا مِنکُم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریت استقامت داشتند وَ أَنتُم مُعرِضُونَ و حال آن که شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم صادر شده وَ إِذ أَخَذنا و آن را نیز یاد کنید که گرفتیم مِیثاقَکُم پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستدیم که لا تَسفِکُونَ نریزید دِماءَکُم خونهای اقربا و همدینان خود را وَ لا تُخرِجُونَ أَنفُسَکُم و بیرون نه‌کنید کسان خود را به ستم مِن دِیارِکُم از خانمان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خریدید ثُمَّ أَقرَرتُم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَ أَنتُم تَشهَدُونَ و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما اینکه عهد نموده‌اند.

صفحه : ۲۶

ثُمَّ أَنتُم هؤُلاءِ پس شما آن گروهید که پیمان را شکسته تَقتُلُونَ أَنفُسَکُم می‌کشید کسان خود را وَ تُخرِجُونَ فَرِیقاً و بیرون میکنید گروهی را مِنکُم از قوم خود مِن دِیارِهِم از سراها و منزلهای ایشان تَظاهَرُونَ هم پشت شدید عَلَیهِم بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالإِثمِ به بزه‌کاری وَ العُدوانِ و افزون‌طلبی و بیدادی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وَ إِن یَأتُوکُم و اگر بشما آیند أُساری اسیران بنی اسرائیل تُفادُوهُم ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل می‌کنید وَ هُوَ مُحَرَّمٌ اینکه آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده است عَلَیکُم بر شما به حکم میثاق إِخراجُهُم بیرون کردن ایشان أَ فَتُؤمِنُونَ آیا می‌گروید شما بِبَعضِ الکِتابِ بپاره از احکام توریت که فدیه اسیران است وَ تَکفُرُونَ بِبَعضٍ و کافر میشوید به بعض دیگر که قتل و اخراج است فَما جَزاءُ مَن یَفعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلِکَ همچنین عهد شکنی و نافرمانی مِنکُم از شما که یهودید إِلّا خِزیٌ مگر خواری و رسوائی فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی اینکه سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلای بنی نضیر وَ یَومَ القِیامَةِ و روز رستخیز یُرَدُّونَ بازگردانیده شوند از حشرگاه إِلی أَشَدِّ العَذابِ بسوی سخت‌ترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست عَمّا تَعمَلُونَ از آنچه عهد شکنان می‌کنند و حفص بخطاب می‌خواند و مخاطب هم یهودانند یا خطاب عام است أُولئِکَ الَّذِینَ اینکه گروه آنانند که از بیخردی اشتَرَوُا الحَیاةَ الدُّنیا خریده‌اند و بدل کرده‌اند زندگانی محقر دنیا را بِالآخِرَةِ به نعمت جاودانی آن سرای دیگر فَلا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نه‌شود عَنهُمُ العَذابُ از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَ لا هُم یُنصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات.

صفحه : ۲۷

وَ لَقَد آتَینا مُوسَی و بدرستیکه ما عطا کردیم موسی را الکِتابَ توریت وَ قَفَّینا و از پی درآوردیم مِن بَعدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی ع بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَ آتَینا عِیسَی ابنَ مَریَمَ و عطا کردیم عیسی ع را که

پسر مریم بود البَیِّناتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی وَ أَیَّدناهُ و نیرومند گردانیدیم و قوّت دادیم او را بِرُوحِ القُدُسِ بجان پاکیزه و یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی ع بودی یا اسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از ان یافتندی رباعی

دل تازگی از حسن کلامت دارد جان زندگی از سماع نامت دارد

هر جا که دل واقف اسرار بود او نور صفائی ز پیامت دارد
أَ فَکُلَّما آیا هرگاه که از نزد ما جاءَکُم رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِما لا تَهوی بآنچه دوست ندارند أَنفُسُکُمُ نفسهای شما آنرا و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد استَکبَرتُم تعظیم نه‌کردید و گردن ننهادید فَفَرِیقاً کَذَّبتُم پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمّد ص و عیسی ع وَ فَرِیقاً تَقتُلُونَ و گروهی را بکشتید چون زکریا ع و یحیی ع وَ قالُوا و گفتند قُلُوبُنا غُلفٌ دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و بازداشته شده از قبول قول محمّد ص، بدین سخن ناامید میگردانیدند حضرت پیغمبر ما را از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت ص حق سبحانه ردّ سخن ایشان می‌کند یعنی نه چنان است که ایشان می‌گویند بَل لَعَنَهُمُ اللّهُ بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان بازگرفته بِکُفرِهِم بسبب ناگرویدن ایشان فَقَلِیلًا ما یُؤمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان می‌آرند چون عبد اللّه رض إبن سلام و اصحاب او وَ لَمّا جاءَهُم و آن هنگام که بدیشان آمد کِتابٌ مِن عِندِ اللّهِ نوشته از نزدیک خدا که آن قرآن است مُصَدِّقٌ گواه و موافق لِما مَعَهُم مر آن کتاب را که با ایشان است در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد، قبول نکردند و نگرویدند بدان وَ کانُوا مِن قَبلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول اینکه کتاب که در وقت فروماندگی یَستَفتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسیکه اینکه کتاب بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها برداشته گفتندی بارخدایا نصرت میخواهیم از تو به محمّد ص که رسول آخر الزمان است عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا بر آنان که نگرویده‌اند از مشرکان عرب فَلَمّا جاءَهُم پس آن وقت که آمد بدیشان ما عَرَفُوا آنکس که شناخته بودند کَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدو چه ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فَلَعنَةُ اللّهِ پس لعنت خدای عَلَی الکافِرِینَ بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نه‌کردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشان است-

صفحه : ۲۸

بِئسَمَا اشتَرَوا بِهِ بد چیزی است که ایشان فروختند به آن چیز أَنفُسَهُم بهره نفسهای خود را و آن چیز کدام است أَن یَکفُرُوا آنکه کافر می‌شوند بِما أَنزَلَ اللّهُ بآنچه خدا فرو فرستاده است که آن قرآن است بَغیاً از جهت حسد یعنی رشک می‌بردند أَن یُنَزِّلَ اللّهُ بآنکه فرو فرستد خدا مِن فَضلِهِ فضل خود را که کتاب و وحی است عَلی مَن یَشاءُ بر آن کس که خواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود که سزاوار آن باشد فَباؤُ و پس بازگشتند جهودان بِغَضَبٍ بخشم از خدا یا مستحق گشتند خشمی را عَلی غَضَبٍ بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی ع و انجیل و خشمی بانکار محمّد ص و قرآن وَ لِلکافِرِینَ و مر کافرانراست عَذابٌ مُهِینٌ عذاب خوارکننده وَ إِذا قِیلَ لَهُم و چون گویند مر جهودان را که آمِنُوا بگروید بِما أَنزَلَ اللّهُ بآنچه خدا فرو فرستاده از انجیل و قرآن قالُوا نُؤمِنُ گویند می‌گرویم بِما أُنزِلَ عَلَینا بآنچه بر ما فرستاده شد یعنی توریت وَ یَکفُرُونَ و کافر می‌شوند بِما وَراءَهُ بدانچه جز کتاب ایشان است وَ هُوَ الحَقُّ و آن ماوراء یعنی انجیل و قرآن درست و راست است مُصَدِّقاً در حالتی که آن حق باوردارنده است لِما مَعَهُم مر آن کتاب را که بایشان است و از اینجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می‌آید چه کفر به آنچه موافق چیزی است کفر باشد به آن چیز قُل بگو ای

محمّد ص در جواب آن که می گویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ تَقتُلُونَ پس چرا می کشید أَنبِیاءَ اللّهِ پیغمبران خدا را مِن قَبلُ پیش ازین إِن کُنتُم اگر بودید شما مُؤمِنِینَ گرویدگان بتوریت وَ لَقَد جاءَکُم مُوسی و هرآئینه که آمد بشما موسی بِالبَیِّناتِ به نشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است ثُمَّ اتَّخَذتُمُ العِجلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای مِن بَعدِهِ از پس رفتن موسی علیه السلام بطور وَ أَنتُم ظالِمُونَ و شما بیدادگرانید بر نفسهای خود-

صفحه : ۲۹

وَ إِذ أَخَذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم ما مِیثاقَکُم پیمان شما را وَ رَفَعنا و برداشتیم فَوقَکُمُ الطُّورَ بر زبر سر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین و آن شهری است از بلاد شام خُذُوا گفتیم که فرا گیرید ما آتَیناکُم آنچه بشما داده‌ایم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست وجد تمام وَ اسمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید قالُوا گفتند بآشکارا سَمِعنا شنودیم و پذیرفتیم و پنهان با خود گفتند وَ عَصَینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَ أُشرِبُوا و خورانیده شدند یعنی درآورده شدند فِی قُلُوبِهِمُ العِجلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله را بِکُفرِهِم بسبب جحود و انکار ایشان قُل بِئسَما یَأمُرُکُم بگو ای محمّد ص بد چیزی است آنچه میفرماید شما را بِهِ إِیمانُکُم بآن چیز ایمان شما و آن کفر است به قرآن و به محمّد ص إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما گرویدگان بخدا چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را به کفر نه می‌فرماید و جهودان باین همه رسوائی گفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود حق تعالی جل علی فرمود که قُل بگو ای محمّد ص در جواب اینکه دعوی ایشان که إِن کانَت اگر هست بزعم شما لَکُمُ الدّارُ الآخِرَةُ مر شما را سرای آخرت و نعمت بهشت عِندَ اللّهِ نزدیک خدا خالِصَةً پاکیزه و خاصه مِن دُونِ النّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا المَوتَ پس آرزو کنید مرگ را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست‌گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شما است چه بی مرگ بدان سرای نتوان رسید آرزوی مرگ از علامات اشتیاق لقا است پس هر که آرزومندتر بود بمرگ مشتاق‌تر باشد بلقا فرد مرگ است که دوست را رساند بر دوست آن کیست که او بمرگ شادان نبود وَ لَن یَتَمَنَّوهُ أَبَداً و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا ع و تغییر لغت مصطفی علیه السلام وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ و خدای داناتر است بستمگاران و دروغ‌گویان وَ لَتَجِدَنَّهُم و هر آئینه یابی تو جهودان را أَحرَصَ النّاسِ حریص‌ترین مردمان عَلی حَیاةٍ بر زندگانی دنیا وَ مِنَ الَّذِینَ أَشرَکُوا و از آن کسانی نیز که شرک آورده‌اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که مراد اینجا مشرکان مجوسند زیرا که هیچکس را زندگانی دنیا دوست‌تر از ایشان نیست یَوَدُّ أَحَدُهُم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لَو یُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود أَلفَ سَنَةٍ هزار سال و ازین است تحیت مجوس که چون بهم رسند گویند که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن اینکه لفظ مکروه است وَ ما هُوَ بِمُزَحزِحِهِ و نیست که رهاننده او باشد مِنَ العَذابِ از عذاب أَن یُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب الهی نیست وَ اللّهُ بَصِیرٌ و خدای بینا است بِما یَعمَلُونَ بآنچه می کنند یهود و مجوس و غیر ایشان و بعضی از یهود میگفتند که صاحب محمّد ص جبرئیل است و او وحی بدو فرو می‌آرد و اسلاف ما را از جبرئیل ع رحمت بسیار رسیده است و اکثر بلاء و عذاب بر آبای ما بواسطه او نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می‌آوردیم حق سبحانه فرمود که

صفحه : ۳۰

قُل بگو ای محمّد ص مَن کانَ هر که باشد عَدُوًّا لِجِبرِیلَ دشمن مر جبرئیل را و اینکه نامی است عبرانی یا سریانی و معنی او عبد اللّه، و او امین خزائن وحی خدای باشد پس هر که دشمن وی بود گو از خشم بمیرد فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستیکه او فرو می‌آرد قرآن را عَلی قَلبِکَ بِإِذنِ اللّهِ بر دل تو بفرمان خدا مُصَدِّقاً در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لِما بَینَ یَدَیهِ مر آن چیزی را که پیش از

وی نازل شده و حالا با ایشان است از کتب منزله چون توریت و زبور وَ هُدیً و قرآن راه نماینده است بحق وَ بُشری و مژده دهنده لِلمُؤمِنِینَ مر گرویدگان را بنجات و درجات مَن کانَ هر که باشد عَدُوًّا لِلّهِ دشمن مر خدا را وَ مَلائِکَتِهِ و فرشتگان او را وَ رُسُلِهِ و فرستادگان او را وَ جِبرِیلَ وَ مِیکالَ و اینکه دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللّهَ پس تحقیق که خدای تعالی عَدُوٌّ لِلکافِرِینَ دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل‌اند وَ لَقَد أَنزَلنا إِلَیکَ و هر آئینه ما فرستادیم بسوی تو آیاتٍ بَیِّناتٍ نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن وَ ما یَکفُرُ بِها و کافر نشوند بدین آیت‌ها إِلَّا الفاسِقُونَ مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای أَ وَ کُلَّما آیا هرگاه که یهود عاهَدُوا عهد کردند عَهداً عهد کردنی نَبَذَهُ بشکستند آن را فَرِیقٌ مِنهُم گروهی از ایشان بَل أَکثَرُهُم بلکه بسیاری از ایشان لا یُؤمِنُونَ نه می گروند بتوریت وَ لَمّا جاءَهُم و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِن عِندِ اللّهِ فرستاده از نزدیک خدا یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم مُصَدِّقٌ باور دارنده لِما مَعَهُم مر توریت را که با ایشان است نَبَذَ فَرِیقٌ بیفگندند گروهی مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ از آنان که عطا داده شده‌اند توریت یعنی علمای ایشان بینداختند کِتابَ اللّهِ توریت را یا قرآن را وَراءَ ظُهُورِهِم پس پشت خودها کَأَنَّهُم گویا که آن علما لا یَعلَمُونَ نه‌میدانند که آن کلام اللّه است و محمّد رسول اللّه صلی اللّه علیه و علی آله و اصحابه و سلّم.

صفحه : ۳۱

وَ اتَّبَعُوا و پی‌روی کردند اینکه یهود ما تَتلُوا الشَّیاطِینُ آن چیز را که میخوانند دیوان عَلی مُلکِ سُلَیمانَ در زمان پادشاهی سلیمان ع و آنچنان بود که دیوان در عهد سلیمان ع شعبدهای صد رنگ را با نیرنگهای کهانت درآمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان ع بر آن حال اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند، و در صندوقی نهاده مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان ع دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان ع بآن سحرها و شعبدها پادشاهی می‌کرد و بعد ازان یهود سلیمان ع را به بسحر نسبت میدادند حق سبحانه ابراری ذمه ویرا فرمود که وَ ما کَفَرَ سُلَیمانُ و هرگز کافر نشد سلیمان ع یعنی سلیمان ع جادو نه‌کرد وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ و لیکن دیوان در زمان او کَفَرُوا کافر شدند یُعَلِّمُونَ النّاسَ درمی‌آموختند مردمان را السِّحرَ جادو وَ ما أُنزِلَ و دیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرو فرستاده شده از سحر عَلَی المَلَکَینِ بر دو فرشته بِبابِلَ در شهر بابل هارُوتَ وَ مارُوتَ نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان گنهکار طعنه می‌زدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته، نفس و هوااند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان را هست بودی صدور عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی، ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری را بدیشان داد و برای حکومت خلق بر زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و به سبب شرب خمر بر قتل بناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب بر ایشان در اینکه جهان مقرر شده و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب‌اند، و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت، اینکه علم بر ایشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت اینکه علم در آموخت تا جمعی زیرکان را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند وَ ما یُعَلِّمانِ و نیاموزانند اینکه دو فرشته درین وقت که در چاه‌اند مِن أَحَدٍ هیچ یکی را حَتّی یَقُولا تا وقتی که گویند پیش از آموزانیدن آنکس را که إِنَّما نَحنُ فِتنَةٌ جز اینکه نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فَلا تَکفُر پس تو کافر مشو بر اعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست فَیَتَعَلَّمُونَ پس می‌آموزند مِنهُما ازان دو ملک ما یُفَرِّقُونَ بِهِ آن چیزی را که جدائی افگند بآن بَینَ المَرءِ وَ زَوجِهِ میان مرد و زن او وَ ما هُم و نیستند جادوان بِضارِّینَ بِهِ ضرر رساننده بسحر مِن أَحَدٍ هیچکس را إِلّا بِإِذنِ اللّهِ مگر بقضا و قدر خدای وَ یَتَعَلَّمُونَ و می‌آموزند ما یَضُرُّهُم آنچه ایشان را زیان رساند وَ لا یَنفَعُهُم و سود نکند ایشان را وَ لَقَد عَلِمُوا و هر آئینه نیک دانستند یهود لَمَنِ اشتَراهُ هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد ما

لَه نیست مر او را فِی الْآخِرَةِ در آن سرای مِن خَلاقٍ بهره از نیکوئی وَ لَبِئسَ ما شَرَوا بِهِ و بد چیزی است آنکه فروختند بدان أَنفُسَهُم نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار کردند لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر هستند ایشان که دانند زیان اینکه سود را

صفحه : ۳۲

وَ لَو أَنَّهُم آمَنُوا و اگر اینکه جهودان گرویدندی به محمّد ص وَ اتَّقَوا پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست لَمَثُوبَةٌ هرآئینه پاداش مِن عِندِ اللّهِ از نزدیک خدای خَیرٌ بهتر است از رشوت که بر کتمان نعمت پیغمبر می‌ستانند لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر بودی که بدانستندی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید لا تَقُولُوا راعِنا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمّد ص که یهود گفتار شما را دستاویز ساخته به آن حضرت ص اینکه کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مومنان بدان معنی می‌گفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو، حق سبحانه فرمود که اینکه کلمه مگوئید وَ قُولُوا انظُرنا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما وَ اسمَعُوا و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول وَ لِلکافِرِینَ و مر کافرانراست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت اینکه کلمه میگویند عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یَوَدُّ دوست ندارند الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه حق را پوشیده‌اند مِن أَهلِ الکِتابِ از اهل کتاب یعنی یهود وَ لَا المُشرِکِینَ و نه مشرکان أَن یُنَزَّلَ عَلَیکُم آنکه فرو فرستاده شود بر شما مِن خَیرٍ مِن رَبِّکُم هیچ نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزها است یعنی یهود نمی‌خواستند که نبوت بآل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره و یا نعیم ثقفی رسد وَ اللّهُ یَختَصُّ و خدای اختصاص میدهد بِرَحمَتِهِ به نبوت و وحی خود مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ اللّهُ و خدای ذُو الفَضلِ العَظِیمِ خداوند فضل بزرگ است بر هر که خواست او را نبوت داده و در صفت فضل بعظمت اشعاری است بر آنکه فرد فضل او فضلیست افزون از عدد لطف او لطفیست بیرون از شمار ما نَنسَخ هر چه منسوخ می‌گردانیم مِن آیَةٍ از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان أَو نُنسِها یا فراموش می‌گردانیم آن را و از دلها می‌بریم نَأتِ بِخَیرٍ مِنها بیاریم بهتری ازان آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن از کافران منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت أَو مِثلِها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده‌ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه أَ لَم تَعلَم آیا نمیدانی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و می‌گفتند که آن پشیمانی است و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و جاهل بودند حق تعالی می‌فرماید که ای منکر نسخ و مجادل آیا معلوم نه‌داری یعنی نمیدانی أَنَّ اللّهَ آن را که حق سبحانه عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشاء قَدِیرٌ توانا است بر کمال.

صفحه : ۳۳

أَ لَم تَعلَم آیا ندانستی أَنَّ اللّهَ آنکه به تحقیق خدای است بیشک لَهُ مر اوراست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند وَ ما لَکُم و نیست مر شما را مِن دُونِ اللّهِ جز خدای مِن وَلِیٍّ دوستی که ازو بشما نفعی رسد وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر کند أَم تُرِیدُونَ آیا می‌خواهید أَن تَسئَلُوا آنکه سؤال کنید رَسُولَکُم پیغمبر ص خود را کَما سُئِلَ مُوسی هم چنانکه سؤال کرده شده بود موسی ع مِن قَبلُ پیش ازین جهودان می‌گفتند که محمّد ع باید که کتابی بیکبار بیارد چنانچه موسی ع آورده بود حق تعالی را فرمود که شما از محمّد ص همان می‌طلبید از سؤالهای متعصبانه که پدران شما از موسی ع می‌طلبیدند وَ مَن یَتَبَدَّلِ الکُفرَ بِالإِیمانِ و هر که بدل کند کفر را بایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فَقَد ضَلَّ پس هرآئینه که گمراه گشته است سَواءَ السَّبِیلِ از میان راه راست وَدَّ کَثِیرٌ دوست می‌دارند بسیاری مِن أَهلِ الکِتابِ از اهل توریت چون فخاض بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او از احبار لَو یَرُدُّونَکُم آنکه بازگردانند مر شما را مراد حذیفه رض بن یمان و عمار بن یاسر رض است که فخاض و

یاران او مر ایشان را دعوت به یهودیت میکردنـد حق سـبحانه فرمود که یهود میخواهند که بگردانند شـما را مِن بَعدِ إیمانِکَم از پس ایمان شـما کُفّاراً ناگرویدگان حَسَداً از روی حسد مِن عِندِ أَنفُسِهِم از نزدیک نفسـهای ایشان یعنی اینکه حسد بمقتضای طبع ایشان است نه بفرموده کسـی مِن بَعـدِ مـا تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الحَقُّ مر ایشـان را آنچه راست و درست است یعنی رسـالت محمّد ص و حقیقـت قرآن و صـحت دین اسـلام فَاعفُوا پس درگذرانیـد ای مسـلمانان و بگذریـد از قتـال بایشـان وَ اصـفَحُوا روی بگردانیـد از اینـان حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ تـا وقتی که بیـارد خـدای فرمـان خود را که حکم است بقتال یا امر بجزیه إِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از تعذیب و انتقام قَدِیرٌ توانا است-

صفحه : ۳۴

وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ و بپای داریـد نماز را وَ آتُوا الزَّکاةَ و بدهیـد زکوهٔ مال را وَ ما تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش بفرستید لِأَنفُسِکُم از برای خود مِن خَیرٍ از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات تَجِدُوهُ بیابید آنرا نوشـته عِندَ اللّهِ نزدیک خدا یا ثواب آن بیابید نزدیک وی إِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خـدای بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ بـدانچه شـما میکنید از خیر و صدقه بینا است وَ قالُوا و گفتند جهودان یا ترسایان لَن یَدخُلَ الجَنَّةَ هرگز درنیاید در بهشت إِلّا مَن کانَ مگر آنکه باشد هُوداً یهودی أَو نَصاری یا نصـرانی یعنی یهود گفتند که به بهشـت نروند مگر جهودان و نصـرانی گفتند که به بهشت نروند الا ترسایان تِلکَ اینکه دعوی از هر دو طائفه أَمانِیُّهُم آرزوهای باطله ایشان است قُل هاتُوا بگو ای محمّد ص بیارید بُرهانَکُم حجت خود را بدین دعوی إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شـما راست گویان در قول خود بَلی نه چنین است که ایشان میگویند بلکه مَن أَسلَمَ هر که تسلیم کرد وَجهَهُ لِلّهِ همه خود را برای اطاعت خدای وَ هُوَ مُحسِنٌ و او نیکوکـار است در کردار و گفتـار فَلَهُ أَجرُهُ پس مر آنکس‌راست مزد کـار او عِنـدَ رَبِّهِ نزد آفریـدگار او وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم و هیچ ترسـی نباشـد بر ایشان از فوت مزد ایشان وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک باشـند از تصور زوال آن مزد، جمعی از نصاری بنی نجران بمـدینه آمدند و با رؤساء یهود مناظره نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سـعی بتقدیم رسانیدند و حق سـبحانه اینکه آیت فرسـتاد وَ قالَتِ الیَهُودُ و گفتند جهودان لَیسَتِ النَّصاری نیستند گروه ترسایان عَلی شَیءٍ بر چیزی از دین حق وَ قالَتِ النَّصاری و گفتند ترسایان لَیسَتِ الیَهُودُ نیسـتند جهودان عَلی شَیءٍ بر چیزی از دین که معتد به باشد وَ هُم و حال آنکه همه ایشان یَتلُونَ الکِتابَ میخواننـد کتاب خـدایرا یعنی یهود از توریت میداننـد که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطل‌اند و ترسایان در انجیل میخواننـد که یهود بجهت انکار عیسـی و انجیل کافر و بیحاصل‌انـد کَذلِکَ همچنین که این‌ها میگوینـد قالَ الَّذِینَ گفتنـد آنانکه لا یَعلَمُونَ یا هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیسـتند چون مجوس و مشـرکان عرب مِثلَ قَولِهِم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در باره ایشان همین گفتند که جهود و ترسا بر حق نیستند-

صفحه : ۳۵

فَاللّهُ یَحکُمُ پس خدا داوری کند بَینَهُم یَومَ القِیامَةِ میان ایشان در روز رسـتخیز فِیما کانُوا در آن چیزی که هسـتند ایشان فِیهِ یَختَلِفُونَ که در آن اختلاف

میکننـد از حق و باطل وَ مَن أَظلَمُ و کیست سـتمکارتر مِمَّن مَنَعَ از آنکس که بازداشت مَساجِدَ اللّهِ مسـجدهای خدای را أَن یُذکَرَ از آنکه یاد کرده شود فِیهَا اسـمُهُ در آنجا نام خـدای تعالی یعنی نگـذاشت که در مساجـد خدای تعالی را یاد کنند و پرسـتش نمایند وَ سَعی و سـعی نمود فِی خَرابِها در ویرانی آن مساجـد و آن بخت نصـر بابلی بود یا طرطوس رومی که بیت المقـدس را خراب کرد و احبـار را بقتـل رسانیـد یـک مسـجد را بلفـظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضـعی ازو مسـجدی است یعنی محل سـجده أُولئِکَ آنگروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ما کانَ لَهُم نیست مر ایشان را و نه سزد أَن یَدخُلُوها آن که درآیند در آن

مسجد إِلّا خائِفِینَ مگر ترسگاران و اینکه صورت در زمان دولت اسلام ظهور یافت که ترسایان را قوّت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُم مر ترسایان‌راست فِی الدُّنیا درین جهان خِزیٌ رسوائی و خواری و جزیه دادن وَ لَهُم فِی الآخِرَهِ و مر ایشان راست در آنسرای عَذابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ وَ لِلّهِ و مر خدایرا است المَشرِقُ جای برآمدن آفتاب وَ المَغرِبُ و جای فرو رفتن آن، آورده‌اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت پناه شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعاده و قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه ص اجازت خواستند و اینکه آیت نازل شد که بعد از ان که تحری کرده‌اید اعادت نماز حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست در تحقیق فَأَینَما تُوَلُّوا پس هر کجا که روی آرید فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ پس آنجا وجه خدای است یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق اینکه آیت نکته‌ایست که ازان جمله زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت ظلال هدایته درین ابیات اشارتی بدان می‌فرماید مثنوی

از بنی اینما تولو خوان ثم وجه اللهش متمم دان

یعنی آنسو که روی قصد آری تا حق بندگیش بگذاری

وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا بسوی او کن رد

هیچ جا را نکرد استثنا پس بود عین حق عیان همه جا

عارف حق شناس را باید که بهر سوی دیده بگشاید

بیند آنجا جمال حق پیدا نگسلد از جمال حق قطعا

إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای واسِعٌ بزرگ مغفرت است و بسیار عطا عَلِیمٌ دانا بمصالح احوال مسلمانان به وَ قالُوا و گفتند بی‌باکان از یهود و نصاری به اتَّخَذَ اللّهُ فراگرفت خدای به وَلَداً فرزندی یعنی عزیر ع و مسیح ع به سُبحانَهُ پاکی و بی عیبی اوراست به بَل نه‌چنان است که ایشان میگویند بلکه به لَهُ مر اوراست به ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها است به وَ الأَرضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند پس عیسی او عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی‌باشد الا از جنس والد و اینکه المملوک من المالک به کُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد به لَهُ قانِتُونَ مر او را فرمانبردارانند یعنی مغلوب‌اند در تحت تصرف قدرت.

صفحه : ۳۶

بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ از نو پدیدآرنده آسمان و زمین‌ها است وَ إِذا قَضی و چون خواهد یا تقدیر کند أَمراً کاری را فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ پس جز اینکه نیست که گوید مر آن چیزی را کُن بباش فَیَکُونُ پس بباشد وَ قالَ الَّذِینَ و گفتند آنانکه لا یَعلَمُونَ نمیدانند خدای را و علم نخوانده‌اند چون مشرکان مکه لَو لا یُکَلِّمُنَا اللّهُ اگر ما را بتوحید دعوت میکند پس چرا سخن نمیگوید خدای با ما أَو تَأتِینا آیَهٌ یا بر یکی از ما پیغامی نمی‌آید کَذلِکَ همچنانکه اینکه مشرکان میگویند قالَ الَّذِینَ گفتند آنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان

از یهود و نصاری مِثلَ قَولِهِم مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا ع بعد از ظهور معجزات تَشابَهَت قُلُوبُهُم بیک دیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سؤالات از روی عناد و کدورت تیرگی قَد بَیَّنَّا الآیاتِ هرآئینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَومٍ یُوقِنُونَ برای گروهی که طالب یقین‌اند نه تابع تردد و تخمین إِنّا أَرسَلناکَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمّد ص بِالحَقِّ براستی و درستی و گفته‌اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِیراً مژده‌دهنده مومنان وَ نَذِیراً و بیم کننده کافران وَ لا تُسئَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَن أَصحابِ الجَحِیمِ از آنها که اهل جحیم‌اند و جحیم آتش سوزنده بسیاری زبانه باشد، روزی بزبان حضرت رسالت پناه جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از درهای عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم بازآیند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم‌اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی و رسالت و بر ما حساب اهل ضلالت وَ لَن تَرضی و هرگز خوشنود نشوند عَنکَ الیَهُودُ وَ لَا النَّصاری از تو جهود و نه ترسایان حَتّی تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُم کیش ایشان را قُل بگو ای محمّد ص وقتی که هر یک از ایشان ملّت خود را ستایش کنند إِنَّ هُدَی اللّهِ بدرستیکه راه نمودن خدای هُوَ الهُدی آن است راه نمودن بحق شما مرا به یهودیت و نصرانیت میخوانید و او مرا باسلام راه می‌نماید وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ و اگر متابعت نمای ای محمّد ص أَهواءَهُم آرزوهای ایشان را در باب دین بَعدَ الَّذِی پس از ان چیزی که براستی جاءَکَ آمده است بتو مِنَ العِلمِ از دانش که وحی است در حقیّت اسلام و بطلان ملّت ایشان ما لَکَ نیست مر ترا مِنَ اللّهِ از عذاب خدای مِن وَلِیٍّ دوستی رهاننده وَ لا نَصِیرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب بحضرت رسالت‌پناه ص است و معنی راجع بامت-

صفحه : ۳۷

الَّذِینَ آنانکه آتَیناهُمُ الکِتابَ عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان عبد اللّه رض بن سلام و اصحاب او باشد، یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر رض بن ابی طالب از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یَتلُونَهُ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلاوَتِهِ چنانچه حق‌خواندن یا متابعت کردن است أُولئِکَ آن گروه یُؤمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَ مَن یَکفُر بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را تغیّر دهد فَأُولئِکَ پس آن گروه هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیان‌زدگان یا بَنِی إِسرائِیلَ ای فرزندان یعقوب اذکُرُوا یاد کنید نِعمَتِیَ نعمتهای مرا الَّتِی آن نعمتهائی که أَنعَمتُ عَلَیکُم انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَ أَنِّی فَضَّلتُکُم و بدرستیکه من پدران شما را تفضیل کردم عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان تکریر اینکه آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است وَ اتَّقُوا یَوماً و بترسید از عذاب روز که از هیبت آن لا تَجزِی نَفسٌ کفایت نه‌کند کسی عَن نَفسٍ از کسی شَیئاً چیزیرا از عذاب وَ لا یُقبَلُ مِنها و قبول کرده نه‌شود از هیچ نفسی عَدلٌ فدای او را یعنی بدلیکه بعوض او معذب نه‌گردد وَ لا تَنفَعُها و سودی نه‌کند هیچ نفسی را شَفاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَ لا هُم یُنصَرُونَ و نباشد کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نه‌کند تا از عذاب باز رهاند بیت

سودی ندهد یاری هر یار که هست تا در نرسد وعده هر کار که هست

وَ إِذِ ابتَلی و یاد کن ای محمّد ص وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد إِبراهِیمَ رَبُّهُ مر ابراهیم را پروردگار او بِکَلِماتٍ بسخنان اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن فرق است یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آن را که کسی موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا به آب فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم با تمام رسانیدن آن را و قیام نمود بدان قالَ گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی إِنِّی جاعِلُکَ

بـدرستیکه من گردانـنـده توام لِلنّاسِ برای مردمان إماماً پیشوای در دین که همه نیکان بعـد از تو بتو اقتـدا کننـد و آنکه حق سـبحانه پیغمبر ص مـا را فرمود که اتبع ملته ابراهیم حنیفا و امت مرحومه را نیز امر کرد که ملـهٔ ابیکم ابراهیم برای انجاز اینکه وعـده است و چون خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قالَ گفت ابراهیم با حق تعالی وَ مِن ذُرِّیَّتِی و از فرزندگان و نبیرگان من نیز امامـان پیـدا کن قـالَ گفت خـدای در جواب او لا یَنالُ عَهـدِی نرسـد عهـد من یعنی رحمت بقول اصـح رسالت یا امامت مسـلمانان الظّالِمِینَ ستمکاران را یعنی کافران را از ذرّیت تو.

صفحه : ۳۸

وَ إِذ جَعَلنَا و یاد کن آنرا که گردانیدیم البَیتَ خانه کعبه را مَثابَةً جای بازگشت یا موضع ثواب لِلنّاسِ مر آدمیان را یعنی حاجیانرا که هر سال بوی بازگردند و از آنجا به ثواب بیحساب رسـند وَ أَمناً و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که درو کسـی را نه‌کشـند وَ اتَّخِذُوا و فراگیرید ای مومنان بعد از انکه شـرف حرم دانستید مِن مَقامِ إِبراهِیمَ از مقامیکه منسوب است بابراهیم مُصَلًّی نمازگاه و آن موضعی است که در آن حجری وضع کرده‌انـد و اثر قدمهای مبارک آنحضـرت بروست و حفص و اتخذوا بصـیغه ماضـی میخوانند یعنی فرا گرفتنـد مردمـان آنرا پیش از شـما نمازگـاه وَ عَهِدنا و عهـد کردیم یعنی فرمـان فرسـتادیم إِلی إِبراهِیمَ وَ إِسـماعِیلَ بسـوی ابراهیم و اسـمعیل أَن طَهِّرا آنکه پـاک سازیـد بَیتِیَ خـانه مرا از اوثـان و انجـاس و خبـائث و معاصـی و طواف جنب و حـائض لِلطّائِفِینَ برای طواف‌کننـــدگان وَ العـاکِفِینَ و برای مقیمـان و معتکفـان وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ و برای رکـوع کننـدگان و ســجود آرنـدگان یعنی نمازگذارنـدگان اهل اشارت برآننـد که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین و گفته‌اند تطهیر بیت از ادناس او زار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار بیت

اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفائی وحدت صرف اندرو کنی ادراک
وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجعَل ای پروردگار من بگردان هـذا اینکه مکانرا که برای تو در آن خانه ساختم بَلَداً آمِناً شـهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار وَ ارزُق أَهلَهُ و روزی ده اهل اینکه بلده را مِنَ الثَّمَراتِ از میوه‌ها حق تعالی اینکه دعا را مستـجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دههای فلسطین را که مشـتمل بود بر ثمرات بسیار از ان زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه کعبه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن دیهه را بجهت طواف خانه کعبه طائف میگوینـد و میوه اهل مکه از آنجا است پس ابراهیم تخصـیص کرد رزق را بمومنان و گفت مَن آمَنَ روزی ده هرکه را که ایمان دارد مِنهُم از آنانکه ساکنان اینکه شـهر باشند بِاللّهِ بخدای وَ الیَومِ الآخِرِ و روز بازپسین قالَ گفت خـدای وَ مَن کَفَرَ و هر که کافر شود فَأُمَتِّعُهُ پس او را برخورداری دهم قَلِیلًا برخورداری اندک یعنی در دنیا ثُمَّ أَضطَرُّهُ پس او را به بیچارگی برانم إِلی عَذابِ النّارِ بسوی عذاب دوزخ وَ بِئسَ المَصِیرُ و بد مرجعی است دوزخ وَ إِذ یَرفَعُ و یـاد کن آنرا که برداشت إِبراهِیمُ القَواعِدَ ابراهیم اصـلها و اساسـها را مِنَ البَیتِ از خانه کعبه وَ إِسـماعِیلُ عطف است بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بوده و هریک در طرفی آن خانه کار میکرده یا بنوبت دیوار برمی‌آورده و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار میبرده القصه بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر دست تضرع برداشته گفتند رَبَّنا ای پروردگـار مـا تَقَبَّل مِنّا قبول کن از ما اینکه کار خیر را إِنَّکَ بـدرستیکه تو أَنتَ السَّمِیعُ توئی شـنوا مر دعای ما را العَلِیمُ توئی دانا به نیت‌های ما

صفحه : ۳۹

رَبَّنا ای خداوند ما وَ اجعَلنا و گردان ما هر دو را مُسلِمَینِ ثابت بر اسلام، و استسلام یا موحد و مخلص لَکَ مر ترا وَ مِن ذُرِّیَّتِنا و گردان از فرزندان ما أُمَّةً گروهی مُسلِمَةً لَکَ گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وَ أَرِنا بنمای ما را مَناسِکَنا مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان وَ تُب عَلَینا و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده إِنَّکَ أَنتَ التَّوّابُ و به تحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران الرَّحِیمُ و بخشنده بر گنهکاران رَبَّنا ای پروردگار ما وَ ابعَث فِیهِم و برانگیز در میان ذریت ما یا امت مسلمه و مبعوث گردان رَسُولًا مِنهُم فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ذریت مرا عربی و شرفی باشد بدان رسول یَتلُوا عَلَیهِم بخواند بر ایشان آیاتِکَ کتاب ترا تا بیان کند نشانهای وحدانیت تو بایشان وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ بیاموزاند ایشانرا قرآن وَ الحِکمَةَ و معانی آن تا بیان کند آنچه درو هست از امر و نهی و حلال و حرام وَ یُزَکِّیهِم و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب بیان شرایع و احکام إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ بدرستیکه توئی توانا و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الحَکِیمُ توئی دانا محکم‌کار حق سبحانه اینکه دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت‌پناه ص را از اولاد اسمعیل ع مبعوث گردانید و نکته انادعوه ابی ابراهیم اشارت بر اینکه است وَ مَن یَرغَبُ و کیست که باز گردد استفهام برای استبعاد و انکار است یعنی هیچ کس باز نه‌گردد عَن مِلَّةِ إِبراهِیمَ از کیش ابراهیم إِلّا مَن سَفِهَ مگر کسیکه خوار گرداند نَفسَهُ نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود وَ لَقَدِ اصطَفَیناهُ و هرآئینه ما برگزیدیم ابراهیم را فِی الدُّنیا درین سرای بکرم و فتوت یا بشرف نبوّت، یا بعبادت و خلت یا بعمارت خانه کعبه وَ إِنَّهُ فِی الآخِرَةِ و بدرستیکه او در ان سرای لَمِنَ الصّالِحِینَ از جمله فیروزی‌یافتگان است بصلاح و بفلاح إِذ قالَ لَهُ یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او أَسلِم گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شود هرچه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قالَ أَسلَمتُ گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لِرَبِّ العالَمِینَ به پرورنده عالمیان تا هرچه خواهد کند فان شاء احیانی و ان شاء اماتنی بیت

بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست کز دوست بمن هر چه رسد بس نیکوست.

صفحه : ۴۰

وَ وَصّی بِها و وصیت کرد بملت خود یا بکلمه اسلمت إِبراهِیمُ بَنِیهِ ابراهیم مر پسران خود را وَ یَعقُوبُ و وصیّت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن هر دو اینکه بود که یا بَنِیَّ ای پسران من إِنَّ اللّهَ اصطَفی بدرستیکه خدای برگزیده لَکُمُ الدِّینَ برای شما دین مرضی مشروع مأمور به که اسلام است فَلا تَمُوتُنَّ پس ممیرید إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُونَ مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرگ برسد شما را بر اسلام دریابد پس نهی از ترک اسلام هست نه از مرگ أَم کُنتُم شُهَداءَ آیا شما حاضر بودید إِذ حَضَرَ آن هنگام که آمد یَعقُوبَ المَوتُ به یعقوب مرگ او یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید إِذ قالَ آن وقت که گفت یعقوب لِبَنِیهِ مر پسران خود را ما تَعبُدُونَ چه چیز خواهید پرستید مِن بَعدِی از پس وفات من قالُوا گفتند نَعبُدُ إِلهَکَ خواهیم پرستید خدای ترا وَ إِلهَ آبائِکَ و خدای پدران ترا إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ ابراهیم را که جد او بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجا آرند و اینکه نظر بر اتحاد اصل است و اسحق را که پدر او بود إِلهاً واحِداً عبادت می‌کنیم خدای را که یگانه و یکتا است وَ نَحنُ لَهُ و حال آنکه ما مر آن خدای را مُسلِمُونَ منقادیم بطاعت تِلکَ اینکه جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّةٌ گروهی بودند قَد خَلَت که درگذشتند لَها ما کَسَبَت مر ایشان‌راست آنچه کسب کردند وَ لَکُم ما کَسَبتُم و مر شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهد داد وَ لا تُسئَلُونَ و شما پرسیده نشوید عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ از آنچه بودند ایشان که عمل می‌کردند- اعتقاد یهود آن بود که ابنای را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ابنا ایشان را معاقب سازند درین آیت فرمود که

نه شما را به اعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را بافعال شما مواخذه خواهند کرد وَ قالُوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که کُونُوا هُوداً بباشید از جمع یهود أَو نَصاری و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهتَدُوا تا راه یابید قُل بگو ای محمّد ص بَل نه جهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت میکنم و لازم میگیریم مِلَّةَ إِبراهِیمَ کیس ابراهیم را حَنِیفاً در حالتی که آن ملّت مایل است از همه کجی‌ها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام وَ ما کانَ و نه‌بود ابراهیم ع مِنَ المُشرِکِینَ از شرک‌آرندگان.

صفحه : ۴۱

قُولُوا بگوئید ای متابعان ملّت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی دعوت می‌کنند بگوئید آمَنّا بِاللّهِ گرویدیم بخدای وَ ما أُنزِلَ إِلَینا و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَ ما أُنزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است إِلی إِبراهِیمَ بسوی ابراهیم که بست صحیفه بوده است وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ و به فرزندان او اسمعیل و اسحق و یعقوب و به نبیره او یعقوب وَ الأَسباطِ و به فرزندان یعقوب اگرچه به اولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گویا که آن بدیشان نیز منزل است چنانچه قرآن نیز منزل است بر ما وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی و ایمان داریم بآنچه داده شده‌اند موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و سائر دلائل نبوّت وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ و ایمان داریم به آنچه عطا داده شده‌اند پیغمبران از کتب و معجزات مِن رَبِّهِم از نزد خدای خود لا نُفَرِّقُ هیچ جدائی نه‌می‌افکنیم بَینَ أَحَدٍ مِنهُم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم وَ نَحنُ لَهُ و ما مر خدای را مُسلِمُونَ گردن نهادگانیم فَإِن آمَنُوا پس اگر ایمان آوردند یهود و نصاری بِمِثلِ ما آمَنتُم بِهِ بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهتَدَوا پس هرآئینه راه راست یافتند وَ إِن تَوَلَّوا و اگر برگردند و اعراض نمایند فَإِنَّما هُم پس جز اینکه نیست که ایشان فِی شِقاقٍ در مقام خلاف و عداوت‌اند و ای محمّد ص تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فَسَیَکفِیکَهُمُ اللّهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وَ هُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا مقالت موحدان و کافران را باقرار و انکار العَلِیمُ دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول اینکه آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افگنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را صبغه نی و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه که آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا قائم مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیهٔ حق تعالی فرمود که صِبغَةَ اللّهِ بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغهٔ اللّه را که اینکه دین خداست و گویند مراد ختان است و آن تطهیر مسلمانان باشد وَ مَن أَحسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللّهِ از خدای صِبغَةً از جهت دین و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس و تلویث وَ نَحنُ لَهُ و ما حق را باتباع صبغهٔ اللّه عابِدُونَ پرستش‌گرانیم گفته‌اند صبغهٔ اللّه رتبه ولایت و درجه محبّت است هرکرا برنگ دوستی برآوردند از همه عالمش بر سر آوردند و نزد محققان صبغهٔ اللّه رنگ بیرنگی است و تا کسی از رنگ‌آمیزی پاک نشود رنگ صبغهٔ اللّه نگیرد خلاصه رسایل درویشان و نقاده عبارات و اشارات ایشان بیان معنی اینکه صبغهٔ است و بحقیقت آن ازین رباعی که صاحب لوایح خلدت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان مثبت فرموده پی میتوان برد رباعی

پس بی رنگت است یار دلخواه ای دل قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل

اصل همه رنگ‌ها از ان بی‌رنگی است من احسن صبغهٔ من اللّه ای دل

– یهود و نصارای از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء اللّه و احباءه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد بوی سزاوارتریم

از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که-

صفحه : ۴۲

قُل بگو ای محمّد ص در جواب ایشان أَ تُحَاجُّونَنا آیا مخاصمت میکنید با ما فِی اللّهِ در دین خدای و دعوی ولدیت در انتساب بحق وَ هُوَ رَبُّنا و حال آنکه او پروردگار ما است وَ رَبُّکُم و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد وَ لَنا أَعمالُنا و ما راست جزای کردارهای ما وَ لَکُم أَعمالُکُم و مر شماراست مکافات عملهای شما وَ نَحنُ لَه مُخلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَم تَقُولُونَ آیا میگوئید یهود و نصاری و حفص بخطاب می‌خوانند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطَ بدرستیکه اینکه پیغمبران و پیغمبرزادگان کانُوا هُوداً بودند یهودی و اینکه قول جهودانست أَو نَصاری یا بر کیش نصرانیان و اینکه سخن ترسایان است قُل تو بگو ای محمّد ص أَ أَنتُم أَعلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیاء ع أَمِ اللّهُ یا خدای که ایشان را بدادن اینکه دین مبعوث گردانید وَ مَن أَظلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّن کَتَمَ از آنکس که بپوشد شَهادَةً عِندَهُ گواهیکه نزدیك او ثابت شد مِنَ اللّهِ از خدای یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود و درین تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت در باب نبوّت حضرت رسالت پناه وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمّا تَعمَلُونَ از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمّد ص تِلکَ أُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند که قد خلت رفتند و درگذشتند لَها ما کَسَبَت مر ایشان را همان خواهد رسید که خود کسب کرده‌اند وَ لَکُم ما کَسَبتُم و مر شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کرده‌اید وَ لا تُسئَلُونَ و مسئول نمی‌شوید عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ از آن چیزیکه دیگران کرده‌اند تکریر اینکه آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت پناه ص در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فمران رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارید یهود ازین مبتهج شده میگفتند که اگر محمّد ص دین ما ندارد باری بقبله ما نماز میگذارد یا می گفتند اینکه مرد و اصحاب او را بقبله نه می‌بردند و تا نماز ما را ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر آنحضرت ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از ان حال برین منوال خبر میدهد.

صفحه : ۴۳

سَیَقُولُ السُّفَهاءُ زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران مِنَ النّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه ما وَلّاهُم چه چیز بازگردانید مسلمانان را عَن قِبلَتِهِمُ الَّتِی کانُوا از قبله ایشان آن قبله که بودند عَلَیها بر آن یعنی بیت المقدس قُل بگو لِلّهِ المَشرِقُ وَ المَغرِبُ مر خدایراست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه در ان جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدّس در ان صوب واقع شده یَهدِی راه نماید مَن یَشاءُ هر کرا خواهد إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم ع است وَ کَذلِکَ و همچنین قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلناکُم شما را هم گردانیدیم أُمَّةً وَسَطاً گروهی عدل برگزیده لِتَکُونُوا تا باشید شُهَداءَ گواهان برای انبیا ع عَلَی النّاسِ بر منکران نبوّت روز قیامت وَ یَکُونَ الرَّسُولُ و باشد فرستاده من یعنی محمّد ص عَلَیکُم شَهِیداً براستی شما گواه معدل و مزکی وَ ما جَعَلنَا و نساختیم قبله عبادت تو القِبلَةَ الَّتِی آن قبله را که کُنتَ عَلَیها تو هستی بر آن یعنی کعبه إِلّا لِنَعلَمَ مگر برای آنکه ممیز سازیم و جدا کنیم مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ آن کس را که پیروی رسول کند در امر قبله مِمَّن یَنقَلِبُ از آنکس که بازگردد عَلی عَقِبَیهِ بر پاشنه‌های خود مثل است در باب کسیکه بازگردد از راهی و عدول کند بغیر آن وَ إِن کانَت و بدرستیکه هست قبله یعنی تحویل آن لَکَبِیرَةً بزرگ و گران إِلّا عَلَی الَّذِینَ مگر بر آنان که هَدَی اللّهُ خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل اینکه قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت

کعبه است پس از انکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده‌انـد از صـحابه رض و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون سـعد بن زراره رض و براء بن معـذور رض بر ضـلالت مرده باشـند حق تعالی فرمود که وَ ما کانَ اللّهُ و نیست خدای با فضل و کرم لِیُضِیعَ إِیمانَکُم آنکه ضایع گردانـد نمازهای شـما را بهر طرف که گذارده‌ایـد تا تباه کنـد ایمان شـما را که روی به بیت المقـدس داشـته‌اید إِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خـدای بِالنّاسِ بمردمـان لَرَؤُفٌ هرآئینه مهربـان است صـلاح ایشـان فرو نگـذارد رَحِیمٌ بخشاینـده است مزد ایشـان ضایع نه گرداند-

صفحه : ۴۴

قَد نَری بـدرستیکه مـا می‌بینیم تَقَلُّبَ وَجهِکَ گردانیـدن روی ترا فِی السَّمـاءِ در جهت آسـمان برای انتظـار وحی اینکه آیت در امر تحویل قبله است سـید عالم از قول یهود که می‌گفتنـد محمّد صـلی اللّه علیه و علی آله و سـلّم روی بقبله ما نماز بگذارد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشـد که قبله ابراهیم ع و اقـدم القبلـتین است و درین بـاب بـا جبرئیـل علیه السـلام سـخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شد و سـید کائنات علیه افضل الصّلوات هر ساعت از پس وی به آسمان مینگریست و منتظر وحی می‌بود تا جبرئیل آمـد و اینکه آیت آورد که مـا توجه ترا به آسـمان می‌دیـدیم فَلَنُوَلِّیَنَّکَ پس هرآئینه متوجه سـاختیم ترا قِبلَهً تَرضاهـا بآن قبله که تو می‌خواهی و می‌پسـندی فَوَلِّ وَجهَکَ پس بگردان روی خود را مراد همه بـدن است شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ بسوی مسـجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشـنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضـرت خیر البشر در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گـذارده بود که اینکه حکم نـازل شـد هم در نمـاز روی از صـخره گردانیـده بمیزاب کعبه توجه فرمود و آن مسـجد به ذی القبلـتین اشـتهار یافت و بعد از تخصـیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را می‌گوید وَ حَیثُ ما کُنتُم و هر جا که باشید در بر و بحر و سـهل و جبـل و شـرق و غرب چون خواهیـد که نماز گذاریـد فَوَلُّوا وُجُوهَکُم پس بگردانیـد رویهای خود را شَطرَهُ بسوی مسـجد مـذکور وَ إِنَّ الَّذِینَ و به تحقیق آنـانکه أُوتُوا الکِتـابَ داده شـد ایشانرا توریت لَیَعلَمُونَ هرآئینه می‌داننـد أَنَّهُ الحَقُّ که اینکه تحویل یا توجه درست و راست است و حکم آن مِن رَبِّهِم از پیش پروردگار ایشان است چه در توریت خوانده‌انـد که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان بماند کعبه است وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ و خدای غافل نیست عَمّا یَعمَلُونَ از آنچه یهود می‌کنند از انکار قبله وَ لَئِن أَتَیتَ و بخـدای که اگر بیـاری تو ای محمّـد الَّذِینَ أُوتُوا الکِتـابَ برای آنان که داده شده‌انـد کتاب را یعنی جهود و ترسا بِکُلِّ آیَهٍ بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیـاری هر حجتی و برهـانی که از تو خواهنـد بر حقیّت توجه بکعبه مـا تَبِعُوا قِبلَتَکَ پیروی نکننـد ایشان قبله ترا وَ ما أَنتَ بِتابِعٍ و تو نیز نیستی متابع قِبلَتَهُم مر قبله ایشان را وَ ما بَعضُهُم و نیست بعضـی از ایشان بِتابِعٍ قِبلَهَ بَعضٍ پی رونده و متابعت کننده قبله بعضـی را چه جهت قبله نصاری شـرقی است و از ان یهود غربی است و جمع میان اینکه هر دو متعسر است وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ و اگر پیروی کنی ای محمّـد بر سبیـل فرض أَهواءَهُم آرزوهای ایشان در باب قبله مِن بَعـدِ ما جاءَکَ از پس آنکه آمـد به تو مِنَ العِلمِ از دانسـتن آنکه قبله ابراهیم ع حق است إِنَّکَ بـدرستیکه تو باشـی إِذاً آن هنگـام که متـابعت ایشـان نمـائی لَمِنَ الظّالِمِینَ هرآئینه از جمله ستمکاران ظاهر خطاب راجع است به پیغمبر ص اما معنی آن راجع است بامت آن-

صفحه : ۴۵

الَّذِینَ آنانکه آتَیناهُمُ الکِتابَ داده‌ایم ایشان را توریت یَعرِفُونَهُ میشناسـند قرآن را و اصح آنست که پیغمبر را کَما یَعرِفُونَ هم چنانکه می‌شناسـند أَبنـاءَهُم پسـران خود را در میـان کودکـان یعنی شـناختی روشن دارنـد در بـاب پیغمبر ص وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنهُم و بـدرستیکه گروهی از ایشـان لَیَکتُمُونَ الحَقَّ هرآئینه می‌پوشـند حق را از عوام و سـفله وَ هُم یَعلَمُونَ و ایشـان می‌داننـد که می‌پوشـند الحَقُّ آنچه درست و راست باشـد مِن رَبِّکَ از پروردگـار تـو است فَلا تَکُونَنَّ پس مبـاش خطـاب به آنحضـرت ص است و مراد امت‌انـد یعنی

مباشید مِنَ الْمُمتَرِینَ از شک کننـدگان در امر قبله در آنکه من عند اللّه است وَ لِکُلٍّ و مر هر گروهی را از خدای پرستان یا از انبیاء ع که ارباب شرایع‌اند یا هر متوجهی را وِجهَةٌ جهتی و قبله‌ایست هُوَ مُوَلِّیها که او روی بدان دارد یا خدا روی او را بدان سوی گردانیده فَاستَبِقُوا الخَیراتِ پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوئی‌ها که یکی از ان توجه بکعبه است محققان براننـد که از هر نهادی چیزی سر بر زده و از هر سویدائی سودائی ظهور کرده که قبله اوست و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز می‌مانـد مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فاینما تو لوا فثم وجهه اللّه روی نه‌می‌گردانند مثنوی:

قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ارباب دنیا سیم و زر

قبله صورت‌پرستان آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل

قبله زهاد محراب قبول قبله بدسیرتان کار فضول

قبله تن‌پروران خواب و خورش قبله انسان بدانش پرورش

قبله عاشق وصال بیزوال قبله عارف جمال ذی الجلال

قبله اصحاب منصب مال و جاه قبله اهل سلوک اسباب راه

قبله حرص و امل باشد هوا قبله قانع توکّل بر خدا

صاحب الحقایق فرمود که هر چیزی را از انسان قبله است که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمسه بدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت ربّانی و کشف حقایق و اطلاع بر معانی و در کشف الاسرار آورده که هر کسی روی بجانب آوردنـدی ای موحدان شما ما را باشید و روی از متابید قل اللّه ثم ذرهم در باب ایشان شاهد است و می‌فرماید أَینَ ما تَکُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله که رو می‌آرید شما و اهل کتاب یَأتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعاً بیارد خدای همه شما را و جمع کند بروز قیامت برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از احضار و تمیز قَدِیرٌ توانا است وَ مِن حَیثُ خَرَجتَ و از هرجا که بیرون روی ای محمّد ص برای سفر فَوَلِّ وَجهَکَ پس بگردان روی خود را بهنگام نماز شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ بسوی مسجد حرام وَ إِنَّهُ و به تحقیق تحویل قبله به کعبه لَلحَقُّ هرآئینه راست و پسندیده است و فرود آمده مِن رَبِّکَ از پروردگار تو وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمّا تَعمَلُونَ از آنچه شما می کنید-

صفحه : ۴۶

وَ مِن حَیثُ خَرَجتَ و از هر مکان و در هر زمان که بیرون می‌آئی فَوَلِّ وَجهَکَ پس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ بطرف مسجد حرام وَ حَیثُ ما کُنتُم و هر جا که شما باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَکُم پس بگردانید رویهای خود یعنی

همه بدن خود را شَطرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلّا یَکُونَ تا نباشد لِلنّاسِ مر یهود یا مشرکان را عَلَیکُم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدالی یهود میگفتند که محمّد دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه می‌زدند که اینکه مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس به تحویل قبله به کعبه کسی را بر شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت‌پرستان مکه، یهود میگفتند برای میل باقربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعنه می‌کردند که محمّد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی قبله ما کرد فَلا تَخشَوهُم پس مترسید از ایشان در توجه بخانه کعبه وَ اخشَونِی و بترسید از من به مخالفت فرمان من وَ لِأُتِمَّ معطوف است بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعمَتِی نعمت خود را که اختصاص دارد بملت خلیفه عَلَیکُم بر شما وَ لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ و دیگر شاید که شما راه بیابید بشرائع و احکام دین و گفته‌اند نعمت بشما تمام کنم در آخرت کَما أَرسَلنا چنانچه در دنیا بارسال رسل و انزال کتب کرده‌ایم و فرستاده‌ایم فِیکُم در میان شما رَسُولًا مِنکُم فرستاده هم از شما یَتلُوا عَلَیکُم که می‌خواند بر شما آیاتِنا آیتهای ما که قرآن است وَ یُزَکِّیکُم و پاک می‌گرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار می‌کند تا از گناه پاک شوید وَ یُعَلِّمُکُم و می‌آموزد شما را الکِتابَ قرآن وَ الحِکمَةَ و حرام و حلال قرآن وَ یُعَلِّمُکُم و تعلیم می‌دهد شما را ما لَم تَکُونُوا آنچه نیستید که شما بخود تَعلَمُونَ بدانید آنرا فَاذکُرُونِی پس یاد کنید مرا بطاعت أَذکُرکُم تا شما را یاد کنم بمغفرت إبن عیینه رح می‌گوید که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه، فرمود که من بندگان خود را چیزی داده‌ام اگر جبرئیل ع و میکائیل را دادمی هرآئینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینکه است که گفته‌ام فَاذکُرُونِی أَذکُرکُم و در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیت مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب مطوی است بیک دو نکته از سخن محققان اختصاص می‌کند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتّی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبان است بلکه ذکر دل و جان است و در نهایت حال از سلطان العارفین رح پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود که زبان بیگانه است که در میان نه‌گنجد و شیخ ابو بکر واسطی رح فرموده است که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و در اینکه باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است رباعی

جز یاد توام از دل ناشاد برفت وز سینه هوای گل و شمشاد برفت

مستغرق ذکر تو چنانم که دگر در ذکر توام غیر تو از یاد برفت
وَ اشکُرُوا لِی و سپاسداری کنید نعمتهای مرا وَ لا تَکفُرُونِ و ناسپاسداری مکنید.

صفحه : ۴۷

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان استَعِینُوا یاری خواهید بقیام بر حقوق الهی بِالصَّبرِ بشکیبائی که کلید در نجات است وَ الصَّلاةِ و بنماز که مجمع العبادات است إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای مَعَ الصّابِرِینَ با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت وَ لا تَقُولُوا و مگوئید لِمَن یُقتَلُ مر آن کس را که کشته شود فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای یعنی در جهاد أَمواتٌ که ایشان مردگانند صحابه رض بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر می‌گفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذّت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید بَل أَحیاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما وَ لکِن لا تَشعُرُونَ و لیکن شما نمی‌دانید کیفیّت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست وَ لَنَبلُوَنَّکُم و هرآئینه می‌آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان می‌کنیم و اگرچه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است

بِشَیءٍ بچیزی اندک مِنَ الخَوفِ از بیم دشمن در غزا وَ الجُوعِ و گرسنگی و قحط و تنگی وَ نَقصٍ مِنَ الأموالِ و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود وَ الأَنفُسِ و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب وَ الثَّمَراتِ و نقصان میوها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند وَ بَشِّرِ الصّابِرِینَ و بشارت ده صبر کنندگان را بهر کرامت که ممکن است الَّذِینَ آنانکه إِذا أَصابَتهُم چون برسد ایشان را مُصِیبَةٌ دشواری و زحمتی و گفته‌اند هر حادثه مکروه که بر بنده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالُوا گویند إِنّا لِلّهِ ما از ان خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف به تسلیم و رضا وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعتراف است به بعث و نشور أُولئِکَ آن گروه که در مصائب رجوع بکلمه استرجاع نمایند عَلَیهِم بر ایشان است صَلَواتٌ رحمتها مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان وَ رَحمَةٌ و نعمت و گفته‌اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که و اما الّذین ابیضت وجوههم ففی رحمة اللّه وَ أُولئِکَ و آن کسان هُمُ ایشانند نه غیر ایشان المُهتَدُونَ راه‌یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم‌تر است سعید بن جبیر رح فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم مرحومه بدین امت عطا فرموده‌اند و بس و گر نه بایستی که یعقوب ع بوقت فقدان یوسف ع بجای یا اسفار إِنّا لِلّهِ گفتی و فاروق رض چون اینکه آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلاۀ و رحمت نیک دو هم سنگند و نعم العلاوۀ یعنی اهتدا خوش سرباری است

صفحه : ۴۸

إِنَّ الصَّفا وَ المَروَةَ بدرستیکه صفا و مروه و آن دو کوه‌اند در مکه که طواف بدیشان میکنند مِن شَعائِرِ اللّهِ از نشانهای حج خانه خدا است فَمَن حَجَّ البَیتَ پس هر که قصد خانه خدا کند باعمال مخصوصه حج در حالت احرام أَوِ اعتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فَلا جُناحَ عَلَیهِ پس برو هیچ گناهی نیست أَن یَطَّوَّفَ بِهِما در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفّار در جاهلیّت طواف اینکه دو کوه میکردند اهل اسلام را از ان شعار عار می‌آمد حق تعالی فرمود که طواف اینکه دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که آن از شعائر است وَ مَن تَطَوَّعَ خَیراً و هر که بطوع و رغبت خود عمل نیکو بجا آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ پس بدرستیکه خدای جزا دهنده شکر گویندگان است عَلِیمٌ دانا باعمال بندگان إِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنان که از علمای یهود که بحقد و حسد یَکتُمُونَ می‌پوشند ما أَنزَلنا آنچه فرو فرستادیم ما مِنَ البَیِّناتِ از سخنان روشن در توریت چون حکم رجم وَ الهُدی و راه نمودنی نعت و صفت مصطفی مِن بَعدِ ما بَیَّنّاهُ از پس آنکه بیان کرده‌ایم آن هدی را لِلنّاسِ برای بنی اسرائیل فِی الکِتابِ در توریت یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند أُولئِکَ آن گروه که پوشندگان حق‌اند یَلعَنُهُمُ اللّهُ میراند ایشان را خدای و از رحمت خود دور میکند وَ یَلعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ و لعن میکنند بر ایشان لعنت‌کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سؤال لعنت است از حق برین وجهه که اللهم العنهم و همه اینکه طائفه سزاوار لعنتند إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی وَ أَصلَحُوا و بصلاح آورند کارهای تباه شده را وَ بَیَّنُوا و بیان کردند از صفات حضرت ع آنچه پنهان می‌داشتند فَأُولئِکَ پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح أَتُوبُ عَلَیهِم بازگردم بر ایشان برحمت وَ أَنَا التَّوّابُ و منم قبول‌کننده توبه بندگان الرَّحِیمُ مهربان که تعجیل نه‌کنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمّد ص وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ و بمردند و حال آنکه ایشان کافراند بکتمان حق أُولئِکَ عَلَیهِم آن گروه آنانند که بر ایشان است لَعنَةُ اللّهِ لعنت خدا بعد از مرگ ایشان وَ المَلائِکَةِ و لعنت فرشتگان وَ النّاسِ أَجمَعِینَ و لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مومنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است

صفحه : ۴۹

خالِدِینَ فِیها و اینکه ملاعین جاویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذابُ از ایشان عذاب وَ لا هُم یُنظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند وَ إِلهُکُم و خدای شما إِلهٌ واحِدٌ معبودی است یکتا لا إِلهَ نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد إِلّا هُوَ مگر او که احد است در ذات و واحد است در کمال صفات الرَّحمنُ بخشنده است در تربیت اشباح الرَّحِیمُ مهربان است بر تقویت ارواح إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ بدرستیکه در آفریدن آسمانها که خیمه است بی ستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته وَ الأَرضِ و در آفرینش زمین که بساطی است مبسوط و مهادی است مضبوط وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ و از پی درآمدن شب و روز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض وَ الفُلکِ الَّتِی تَجرِی و دیگر در کشتیهای گران‌بار که می‌رود فِی البَحرِ در دریا بِما یَنفَعُ النّاسَ بآنچه نفع رساند به مردمان از تجارات و مکاسب وَ ما أَنزَلَ اللّهُ و در آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ السَّماءِ از آسمان یا از ابر مِن ماءٍ از آب باران فَأَحیا بِهِ الأَرضَ پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را بَعدَ مَوتِها از پس مردگی او وَ بَثَّ فِیها و پراگنده کرد در زمین مِن کُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن وَ تَصرِیفِ الرِّیاحِ و گردانیدن بادها از هر جهتی وَ السَّحابِ المُسَخَّرِ و در ابر فرو داشته و رام شده مر امر خدایرا بَینَ السَّماءِ وَ الأَرضِ میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لَآیاتٍ هرآئینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فکرت لِقَومٍ یَعقِلُونَ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات گمارند کفار قریش میگفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و می‌پرستیم و اینکه همه معبودان کار یک شهر ما راست نمی‌توانند کرد محمّد میگوید من یک خدا دارم و کار همه عالم میسازد اگر بدین سخن حجتی بیارد و علامتی بما نماید ما براستی او اقرار کنیم اینکه آیت مذکور نازل شده مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی و در خبر آمده که وای بر کسیکه اینکه آیت بخواند و درو تفکر نه‌کند-

صفحه : ۵۰

وَ مِنَ النّاسِ مَن یَتَّخِذُ از مردمان کسی هست که فراگیرد مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای أَنداداً همتایان و شریکان یعنی بتان یُحِبُّونَهُم دوست میدارند ایشانرا کَحُبِّ اللّهِ چنانچه خدایرا دوست میباید داشت وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده‌اند أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ ایشان قوی‌تر و ثابت‌ترانـد در محبّت مر خدایرا بجهت آنکه مشرک می‌بیند و دوست میدارد و مومن نادیده دوست گرفته است و بامید دیدن عمر میگذارد و دیگر محبّت کفّار محبتی است فانی نفسانی و دوستی مومنان محبّت باقی ربانی و حقیقت در معنی اشد حبا آنست که اوّل خدای ایشانرا دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی خدای است مر ایشان را پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهان یحبونه نرستی فردا اگر از جانب معشوق نباشد کششی طلب عاشق بیچاره بجایی نرسد وَ لَو یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا و چون به‌بینند و بدانند آنها که ظلم کرده‌اند باتخاذ انداد إِذ یَرَونَ العَذابَ بوقتی که معاینه عذاب دوزخ به‌بینند بدانند أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً آنکه همه قدرت و غلبه مر خدایراست وَ أَنَّ اللّهَ و آن نیز بدانند که خدای شَدِیدُ العَذابِ سخت عذاب است بر ایشان هرآئینه بدانند مضرت اتخاذاند و زیان انحراف از عبادت رب العباد إِذ تَبَرَّأَ یاد کن ای محمّد آن هنگام را که بیزاری کنند الَّذِینَ اتُّبِعُوا آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده‌اند مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده‌اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشان‌اند بیزار شوند وَ رَأَوُا العَذابَ و به بینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وَ تَقَطَّعَت و بریده شود بِهِمُ الأَسبابُ از ایشان سببها و واسطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَ قالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که متابعت کرده بودند مر گمراه کنندگان خود را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَو أَنَّ لَنا کَرَّةً کاش که ما و ایشان را باز کشتنی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنهُم تا بیزاری کنیم از ایشان آنجا کَما تَبَرَّؤُا مِنّا هم چنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا کَذلِکَ چنانچه در آنروز نمود عذاب را بدیشان

یُرِیهِمُ اللّهُ بنماید خدای کافران را أَعمالَهُم کردارهای ایشان حَسَراتٍ عَلَیهِم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالیکه بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند و سبب حسرت ایشان گردد و باعمال سیئه که مباشر آن میشدند از قتل و غارت و دفن نبات موجب مزید حسرت گردد وَ ما هُم و نیستند تابعان و متبوعان بِخارِجِینَ بیرون آیندگان مِنَ النّارِ از آتش جاوید یعنی جاوید در دوزخ باشند-

صفحه : ۵۱

یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان کُلُوا بخورید مِمّا فِی الأَرضِ از آنچه در زمین است حَلالًا طَیِّباً پاک و پاکیزه یعنی رو او بی‌شبه را وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام، گام بر گام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید إِنَّهُ لَکُم بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب و وسوسه بدوزخ برد إِنَّما یَأمُرُکُم جز اینکه نیست که می‌فرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ ببدی وَ الفَحشاءِ و کار زشت و گفته‌اند سوء گناهان نهانی است و فحشاء جرایم آشکارا یا سوء میل است بدنیا و فحشاء متابعت نفس و هوا و حقیقت آن است که سوء و فحشاء متناول‌اند جمیع معاصی را از صغائر و کبائر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وَ أَن تَقُولُوا دیگر می‌فرماید آنکه بگوئی و افترا کنید عَلَی اللّهِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات ما لا تَعلَمُونَ آنچه نمی‌دانید حقیقت آن را وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ و چون گویند مر اینکه طائفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا ما أَنزَلَ اللّهُ پیروی کنید آنچه فرستاده خدای یعنی قرآن و به حلال و حرام آن بگروید قالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَل نَتَّبِعُ بلکه پیروی می‌کنیم ما أَلفَینا آنچه یافته‌ایم عَلَیهِ آباءَنا بر آن چیزی پدران خود را اینکه سخن بنی اسد عبد الدار گفته أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم آیا متابعت پدران می‌کنند و اگرچه بودند پدران ایشان لا یَعقِلُونَ که فهم نمی‌کردند شَیئاً چیزیرا از امور دین وَ لا یَهتَدُونَ و راه راست نیافته بودند وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا و صفت پنددهندگان کافران کَمَثَلِ الَّذِی یَنعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند بِما لا یَسمَعُ بجا نوریکه نمی‌شنود إِلّا دُعاءً وَ نِداءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ از ان فهم نه‌میکند یعنی کافران نیز از بیم‌کننده و پندگوینده خود جز آوازی نه‌می‌شنوند و حقیقت سخن او را در نمی‌یابند صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُکمٌ گنگانند از گفتن سخن درست عُمیٌ کورانند از دیدن راه راست فَهُم لا یَعقِلُونَ پس ایشان نمی‌یابند آنچه پیغمبران بایشان می‌گویند-

صفحه : ۵۲

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان کُلُوا بخورید مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم از پاکیزها یعنی حلالات آنچه شما را روزی دادیم وَ اشکُرُوا لِلّهِ و سپاس گوئید مر خدای را بروزی حلال إِن کُنتُم اگر هستید شما که از روی صدق إِیّاهُ تَعبُدُونَ خاص او را می‌پرستید و بعد امر بتناول حلال بیان آنها می‌کند که حرام‌ست و میگوید إِنَّما حَرَّمَ جز اینکه نیست که حرام کرد خدای عَلَیکُمُ المَیتَةَ بر شما مردار را و آن چیزی است که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه آن حیوان ماکول اللحم بود وَ الدَّمَ و خون روان را چنانچه بحدیث دو مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون چون سپرز و جگر حلال است و بعضی علما بر جگر شش را قیاس کردند و خوردن حلال دانند وَ لَحمَ الخِنزِیرِ و گوشت خوک را و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شامل است وَ ما أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد آنچه آواز بردارند بآن در وقت ذبح لِغَیرِ اللّهِ برای غیر خدا بنام بتان یا به اسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضطُرَّ پس هر که درماند باکراه و یا گرسنگی بر وجهیکه خوف تلف نفس باشد غَیرَ باغٍ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد وَ لا عادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت فَلا إِثمَ عَلَیهِ پس برو، هیچ گناهی نیست در تناول آن إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستیکه

خـدای آمرزگار است مر کسـی را که عنـد الضـرورت ازین محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربان است بر بنـدگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بـدرستیکه از علمای یهود می‌پوشـند بجهت اخذ رشوت ما أَنزَلَ اللّه آنچه فرو فرسـتاد خدای مِنَ الْكِتابِ از توریت و احکام آن وَ يَشْتَرُونَ و میخرنـد یعنی بـدل می‌کننـد بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا بـدان کتمان بهای انـدک را أُولئِكَ آن گروه ما يَأْكُلُونَ نه‌میخورنـد در روز قیامت فِي بُطُونِهِم در شـکمهای خود إِلَّا النّارَ مگر آتش ذکر شـکم تاکیـد است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشـد چنانچه گوینـد فلان را فلان مال خورده است وقتی که تلف کرده باشـد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت می‌خورند یا کنایت است از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللّه و سخن نه‌گوید خدای با ایشان يَومَ القِيامَةِ روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی یابند وَ لا يُزَكِّيهِم و پاک نگرداند ایشان را از خبائث اعمال یعنی گناهان ایشان بآتش سوخته نشود وَ لَهُم مر ایشان را باشد عَذابٌ أَلِيمٌ دردناک عذاب-

صفحـه : ۵۳ أُولئِكَ الَّذِينَ آنگروه آنانند که از روی جهالت اشتَرَوُا الضَّلالَةَ بخریدنـد یهودیت که محض گمراهی است بِالهُدی بایمـان و معرفت و اینکه معـامله دنیـا است وَ العَذابَ بِالمَغفِرَةِ و بخریدنـد عـذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و اینکه سودای آخرت است فَما أَصبَرَهُم پس چه چیز ایشان را شـکیبا گردانیده یا چه شـکیبان ایشان عَلَی النّارِ بر آتش و چنان آتشی که ابد الآبدین در ان بایـد بود ذلِكَ اینکه عـذاب مر ایشـان را بِأَنَّ اللّه بسبب آنست که خـدای نَزَّلَ الكِتابَ بِالحَقِّ فرو فرسـتاد تورات را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمّد کوشیدند تا قرآن را فرستاد و ایشان متابعت نه‌نمودند و در مخالفت افزودند وَ إِنَّ الَّذِينَ و بـدرستیکه آنانکه اختَلَفُوا اختلاف کردند فِي الكِتابِ در توریت یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله اختلاف آن باشد که به بعضـی ایمان آوردند و ببعضـی کافر شدند پس اینکه اهل اختلاف لَفِي شِقاقٍ بَعِيدٍ در خلاف و عناد، دور از وفاق‌اند یا در ضـلالت دور از هدی، اهل کتاب بعد از نزول اینکه آیت گفتند که ما در شـقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز می‌گـذاریم و اینکه نیکوئی تمام است حق سبحانه، فرمود لَيسَ البِرَّ نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب خیر بر آن اقتصار بایـد کرد أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُم آنکه بگردانیـد رویهـای خود را در نماز قِبَلَ المَشرِقِ بسوی مشـرق چون نصاری وَ المَغرِبِ و بطرف مغرب چون یهود وَ لكِنَّ البِرَّ و لیکن نیکوئی یعنی صـاحب نیکوئی مَن آمَنَ بِاللّهِ آنکس است که بگرود بخـدای و یگانگی و یکتائی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسـی ع را در الوهیت شـرکت دهنـد وَ اليَومِ الآخِرِ و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن هم تعریض اسـت بجهـودان و ترسایـان که دخول بهشت را بخود اختصـاص می‌دهنـد وَ المَلائِكَةِ و بگرود بفرشـتگان و همه را دوست دارد و نه چون یهود که بـا جبرئیـل دشـمنی میورزنـد وَ الكِتـابِ و ایمـان آرد بهمه کتابهـای او نه چون احبـار یهود که اختلاف می‌کننـد وَ النَّبِيِّينَ و بگروند بهمه پیغامبران نه چون اهل کتابین که ببعضـی ایمان می‌آرند وَ آتَی المالَ و بدهد مال خود را عَلی حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال با وجود آنکه دوست می‌دارد و از سـر آن باز می‌گـذرد و در راه خدای می‌دهد ذَوِي القُربی خویشان درویش را وَ اليَتامی و بی‌پـدران را که خردسال باشـند وَ المَساكِينَ و محتاجان را که سؤال نکننـد وَ ابنَ السَّبِيلِ و راه‌گـذران را که هیچ در دسـت ندارنـد یـا مهمانـانرا وَ السّائِلِينَ و درویشـان خواهنـده را وَ فِي الرِّقـابِ و در بهای بنـدگان مکاتب که برنجم کتابت معونت طلبنـد یا بندگان را بخرد و آزاد کند وَ أَقامَ الصَّلاةَ و آرد نماز مفروضه را-

صفحه : ۵۴

وَ آتَی الزَّكاةَ و بدهـد زکوهٔ مقرره را، آنچه قبـل ازین در ایتای مال مـذکور شـد در بیان نوافل صـدقات بود وَ المُوفُونَ و صاحب بر آنهاانـد که وفـا کننـدگان باشـند بِعَهـدِهِم بعهود خود إِذا عاهَدُوا چون عهـد کننـد و اینکه عهـدهم بـا حق می‌باشـد و هم با خلق وَ الصّابِرِينَ و نصب او بر مدح است جهت اظهار فضل صبر بر سائر صـفات یعنی اینکه وفاکنندگان بعهد شـکیبااند فِي البَأساءِ در فقر و

فاقه وَ الضَّرّاءِ و در رنج و سختی وَ حِینَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد أُولئِکَ آن گروه که موصوف بدین صفتهااند الَّذِینَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست گفتند در دین یا عهد باتباع حق وَ أُولئِکَ و آن طائفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزگاران از همه ناشایستها محققان گفته‌اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیزست صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سائر مومن به است و حسن معاشرت مواسات کردنست مال بارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلاهٔ و دادن زکوهٔ و وفا کردن عهد و صبر و مجموع درین آیت مذکورست پس اینکه آیت جامع کمالات انسانی باشد و در موجز از ابو هریره رض نقل می‌کنند که من عمل بهذه الآیهٔ فقد استکمل ایمانه

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای مومنان گرویدگان کتب فرض کرده شده عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِی الْقَتْلی در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل بعمد باشد قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله اراذل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت چون اینکه صورت بعرض حضرت رسید حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده امام شافعی رح و امام مالک رح آزادی برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم رح حکم اینکه آیت بآیت النفس بالنفس منسوخست پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی و زنی به زنی و امام شافعی رح و اما مالک رح بنابر اجماع قتل ذکر بانثی روا ندارند و امام اعظم رح بحدیث المسلمون یتکافاد ماءهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِیَ لَهُ پس هر که عفو کند ویرا که قاتل است مِنْ أَخِیهِ از قصاص برادر او که مقتول ست شَیْءٌ چیزی اشارت بآنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از ان خون مسقط قصاص است فَاتِّباعٌ پس بر قاتل‌ست بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی و آن طوع و رغبت است در دادن دیت وَ أَداءٌ و ادا کردن وجه دیت إِلَیْهِ بوارث مقتول بِإِحْسانٍ بزودی و نیکوئی نه بمطل و بدخوئی ذلِکَ اینکه عفو از قصاص و طلب دیت تَخْفِیفٌ سبکباری است مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما وَ رَحْمَةٌ و مهربانیست و بخشایش ازو در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدی پس هر که از حد درگذر بَعْدَ ذلِکَ بعد از انکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از انکه یکی را کشته دیت داده دیگری را بکشد فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ پس مر اوراست در آخرت عذابی دردناک

صفحه : ۵۵

وَ لَکُمْ و مر شماراست فِی الْقِصاصِ در حکم قصاص حَیاةٌ بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از ان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن ماند پس حکم قصاص سبب بقای شماست یا أُولِی الْأَلْبابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما بپرهیزید از قتل بناحق کُتِبَ عَلَیْکُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَکُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن إِنْ تَرَکَ خَیْراً اگر بگذارد مالی را مراد مال بسیارست الْوَصِیَّةُ وصیّت کردن لِلْوالِدَیْنِ برای پدر و مادر وَ الْأَقْرَبِینَ و خویشاوندان و فرزندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده اینکه وصیّت بحق و راستی عَلَی الْمُتَّقِینَ بر پرهیزکنندگان از حرمان والدین و اقربا، در جاهلیت بریا و سمعه وصیت میکردند و والدین و خویشان را محروم می‌ساختند حق سبحانه ایشانرا از ان منع کرد و وصیت برای اینکه جمع مقرر ساخت و باز حکم اینکه آیت بآیت مواریث منسوخ شد و سهم بر میراث قرار یافت و حالا وصیّت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال بفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَ ما سَمِعَهُ بعد از انکه شنیده باشد فَإِنَّما إِثْمُهُ پس جزین نیست که گناه تبدیل باشد عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل ایصا می‌کنند و ذمه موصی از ان بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بدرستیکه خدا شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِیمٌ داناست به نیّت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خافَ پس

هر که بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث و خواه وصی یا امام یا قاضی مِن مُوصٍ از وصیت‌کننده جَنَفاً میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی أَو إِثماً یا بزه‌کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث مال فَأَصلَحَ پس اصلاح کند بَینَهُم میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی دانست که در وصیّت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلا إِثمَ عَلَیهِ پس برو هیچ وبالی و بزهی نیست إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزگارست مر موصی را چون بحق بازگردد رَحِیمٌ مهربان است بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد-

صفحه : ۵۶

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن گروه که گرویده‌اید کُتِبَ فرض کرده شد عَلَیکُمُ الصِّیامُ بر شما روزه داشتن کَما کُتِبَ همچنانکه نوشته شده بود عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم بر آنانکه پیش از شما بودند، چون صوم عبادتی‌ست شاقّه پس بجهت تانیس خاطرهای عابدان میگوید اینکه عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از ربقه اینکه طاعت آزاد نبودند در امثال آمده که البلیۀ اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکننده آرزوها است در تفسیر عرائس آورده که اینکه ندای اصحاب قلوب‌ست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سماوات غیوب و بندائی که مفرح قلوب و مفرج کروب است میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساك از جمیع مکوّنات کنید چرا که شما در طلب مشاهده‌اید و متوجهان اینکه مطلوب را صوم واجب است از مالوفات طبیعت همچنان که نوشته شد بر انبیاء و اولیاء پیش از شما تا باز رستند از رجس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضات قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت از خوردن طعام و شراب اما طعام انا ابیت عند ربی یطعمنی و شراب سقهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که اینکه صوم جز عارفان را دست ندهد مثنوی

مرد عارف چو یافت لذت قرب نه به اکلش کشش بود نه بشرب

اکل و شربش چه باشد انس بحق دائم او در حق‌ست مستغرق

لقمه از خوان یطعمش بینی شربت از چشمه‌سار یسقینی

أَیّاماً مَعدُوداتٍ روزه دارید روزهای چند شمرده مراد روزه رمضان است که بیست و نه باشد یا سی روز و گویند اینکه روزها ایام البیض‌ست در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده فَمَن کانَ پس هر که باشد مِنکُم از شما که مکلفید بروزه مَرِیضاً بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت شود أَو عَلی سَفَرٍ یا راکب سفری بود که در ان قصری باید کرد چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس برو است روزه داشتن بشمار آن روزه‌ها که افطار کرده مِن أَیّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَ عَلَی الَّذِینَ و بر آنانکه ایشان یُطِیقُونَهُ توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فِدیَةٌ فدا دادن است و آن طَعامُ مِسکِینٍ خوردنی درویش هر درویشی را بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم رح که قریب بدو من باشد اینکه حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از ان منسوخ شده و گفته‌اند اینکه جا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فَمَن تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بر تطوع خود خَیراً نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و طعام فَهُوَ خَیرٌ لَهُ پس آن تطوع بهترست مر او را به سبب زیادتی اجر وَ أَن تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان را میگوئید یا رخصت دادگان را در افطار خَیرٌ لَکُم بهترست مر شما را از فدیه إِن کُنتُم

تَعلَمُونَ اگر هستید شما بدانید فضیلت صوم را-

صفحه : ۵۷

شَهرُ رَمَضانَ اینکه روزها که گفتیم ماه رمضانست الَّذِی أُنزِلَ آن ماهی را که فرو فرستاده شده فِیهِ القُرآنُ در آن قرآن یعنی ابتدائی نزول در ان بوده یـا تمـام قرآن در مـاه رمضـان از لوح محفوظ به آسـمان دنیـا فرو آمـده و از آنجا آیت آیت یا سوره سوره بر وفق مصالـح بنـدگان نـازل شـده و از حکمتهـا در تخصـیص روزه بـدین ماه یکی اینکه گفتهانـد که چون درین اوقات اینکه کلمات که غـذای ارواح است بشـما فرسـتادیم پس از غذای اشـباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم هُدیً لِلنّاسِ در حالتی که راه نماینده است مردمان را وَ بَیِّناتٍ و دلالتهای روشن است مِنَ الهُدی از حلال و حرام وَ الفُرقانِ و از حدود و احکام و سائر شـرائع دین که جداکننـده است میان حق و باطل فَمَن شَـهِدَ پس هر که حاضـر باشـد مِنکُمُ الشَّهرَ از شـما ای مکلفان یعنی مقیم بلـده بود در ماه رمضان یا هر که دریابـد از شـما هلال شـهر را فَلیَصُـمهُ پس بایـد که روزه دارد آن شـهر را وَ مَن کانَ مَرِیضاً و هر که بیمار باشد أَو عَلی سَـفَرٍ یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ پس برو است قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مـذکورست بحکم اینکه آیت منسوخ شـد یُرِیـدُ اللّهُ میخواهد خدای بِکُمُ الیُسرَ بشـما آسانی وَ لا یُرِیدُ و نمی‌خواهد بِکُمُ العُسرَ بشما دشواری لا جرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَ لِتُکمِلُوا العِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در ان بعـذر مرض و سـفر افطار کردهاید وَ لِتُکَبِّرُوا اللّهَ و با بزرگی یاد کنید خدای را یا تکبیر گوئید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلی ما هَداکُم بر آنراه که نمود شـما را بصوم وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ و تا مگر شـما شـکر گوئیـد بر نعمت تیسیر یـا ایجاب ثواب روزه و تخصـیص مزد او که الصوم لی و انا اجزی به و از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سـلب میکند و بخود شـرف اختصاص می‌بخشد که الصوم لی و مجازات آنرا بحضرت خود اختصـاص می‌دهـد که انا اجزی به بیت هر چه بـدان شـرع بشارت ده است از همه حرفی انا اجزی به است وَ إِذا سَأَلَکَ و چون پرسـند ترا ای محمّـد عِبـادِی بنـدگان من عَنِّی از صـفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّی قَرِیبـٌ پس من نزدیک ام بعلم و اجابت، صـحابه رض گفتند که خدای را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سؤال کرد که یا رسول اللّه خدای بمن نزدیک است تا باو راز گویم یا دورست تا آواز بلند بردارم اینکه آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهر نوع که مرا بخواند بر من پوشیده نیست أُجِیبُ اجابت میکنم دَعوَةَ الدّاعِ خواندن خواننده را إِذا دَعانِ چون مرا بخواند حاجت او را روا میسازم اگر خواهم یا سؤال آن موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلیَستَجِیبُوا لِی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وَ لیُؤمِنُوا بِی و باید که بر ایمان بمن ثابت باشـند یـا وثوق ایشان باجابت متحقق باشـد لَعَلَّهُم یَرشُـدُونَ تا باشـد که براه راست برآینـد بعضـی براننـد که مر او ازین عباد و اعیان روزه‌دارانند که دعای ایشان قرین اجابت‌ست و آنکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شـبهای روزه بیان فرموده موکد اینکه قول‌ست و در بدایت حال مسـلمانانرا در شـبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صـحابه رض بواسـطه غلبه شـهوت صبر نتوانسـتند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر اینکه صورت بحضرت رسالت‌پناه رسید

و اینکه آیت نازل شد که

صفحه : ۵۸

أُحِلَّ لَکُم حلال کرده شد مر شما را لَیلَةَ الصِّیامِ در شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است إِلی نِسائِکُم با زنان خود هُنَّ لِباسٌ لَکُم ایشـان پوششـند مر شـما را وَ أَنتُم لِبـاسٌ لَهُنَّ و شـما نیز لباسـید مر ایشـانرا کنـایت است از اختلاـط و التصاق چنانچه لباس را با بـدن

می‌باشد عَلِمَ اللّه دانست خدای در ازل أَنَّكُم آنكه شما كُنتُم تَختانُونَ أَنفُسَكُم باشيد كه خيانت كنيد با نفسهای خود و ستم روا داريد بر خود بمباشرت در غير وقت آن فَتابَ عَلَيكُم پس رجوع كرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتكاب مفطرات در شبهای روزه وَ عَفا عَنكُم و عفو كرد از شما آن خيانت را فَالآنَ پس اكنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت كنيد با ايشان در ليالی صيام وَ ابتَغُوا و بجوئيد ما كَتَبَ اللّه لَكُم آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ يعنی فرزند مراد آنست كه غرض اصلی از مباشرت بقای انس بايد كه طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَ كُلُوا و بخوريد وَ اشرَبُوا و بياشاميد در شبهای روزه حَتّی يَتَبَيَّنَ تا وقتی كه روشن شود لَكُمُ الخَيطُ الأَبيَضُ مر شما را رشته سفيد كه كنايت از روشنائی روزست مِنَ الخَيطِ الأَسوَدِ از رشته سياه كه اشارت بتاريكی شب است در صحيحين آمده كه بعضی از صحابه رض كه رشته سفيد و رشته سياه بر پای بسته بمفطرات اشتغال می‌نمودند تا وقتی كه ميان بياض و سواد فرق پديد آمدی تا آنگاه كه مِنَ الفَجرِ بيان خيط ابيض‌ست نازل شد دانستند كه مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَی اللَّيلِ پس باتمام رسانيد روزه را تا شب وَ لا تُباشِرُوهُنَّ و مباشرت مكنيد زنان را وَ أَنتُم عاكِفُونَ و حال آنكه شما مقيمان باشيد فِي المَساجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتكاف‌اند كه از صورت مباشرت ممنوع گشته‌اند و امام مالك همه تلذذات بر معتكف حرام ميدارد و نزد محققان اعتكاف نگاه داشتن نفس‌ست در دائره اوامر و نواهی شيخ ابو بكر واسطی رح فرموده كه اعتكاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون اينكه سه شرط بجا آری هر جای كه خواهی معتكف توانی بود عزيزی بدی درآمد و خادم را گفت مرا به بقعر پاك نشان ده تا نماز گذارم خادم گفت دل خود را از ما سوای اللّه پاك كن و هر جا كه ميخواهی نماز بگذار ابيات

از ان محراب ابرو رو مگردان اگر در مسجدی در در خرابات

ولی فارغ ببايد پاك ز اغيار كه تا لذّت بيابی در مناجات

تو گر در بند مال و جاه باشی كجا يابی صفا هيهات هيهات

تِلكَ آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللّهِ اندازهای است كه خدای تعالی در دين مقرر كرده فَلا تَقرَبُوها پس بدان نزديك مشويد مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتی كه قرب بدان واقع نشود تجاوز از ان خود چگونه صورت بندد كَذلِكَ همچنانكه تبيين اينكه احكام فرمود يُبَيِّنُ اللّه بيان ميكند خدای آياتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی وعد و وعيد لِلنّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُم يَتَّقُونَ تا شايد كه بپرهيزند و از حدود اللّه در نگذرند-

صفحه : ۵۹

وَ لا تَأكُلُوا و مخوريد أَموالَكُم مالهای شما را كه واقع است بَينَكُم در ميان شما يعنی مخوريد مال يك ديگر را بِالباطِلِ بناشايست چون دزدی و خيانت و غصب و قمار و عقود فاسده يا مالهای خود را بنامشروع صرف مكنيد چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَ تُدلُوا عطف بر فعل منهی‌ست يعنی فرو مگذاريد و القا مكنيد بِها بدان مالها إِلَی الحُكّامِ بسوی حكم‌كنندگان ستمكار يا بعضی از ان مالها برشوت بحكام مدهيد لِتَأكُلُوا تا بخوريد بحمايت ايشان فَرِيقاً مقداری مِن أَموالِ النّاسِ از مالهای مردمان بِالإِثمِ بظلم و ستم يا بسوگند دروغ يا بگواه زور وَ أَنتُم تَعلَمُونَ و شما ميدانيد كه ستم می‌كنيد يَسئَلُونَكَ سؤال ميكنند ترا ای محمّد ص عَنِ الأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل رض و ثعلبه رض كه از اعيان انصار ع بودند از حضرت رسالت‌پناه ص پرسيدند كه سبب چيست كه جرم قرص ماه گاه گاه باريك می‌نمايد و بمرور ايام نور او تمام ميگردد و ديگر باره روی بتناقص می‌نهد حق سبحانه تعالی بعلم ازلی

می‌دانست که ایشانرا حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فائده آن فرستاد که قُل هِیَ بگو ای محمّد ص که آن هلالها مَواقِیتُ نشانهای هنگامها و وقت‌هاست لِلنّاسِ برای مردمان در مزد مزدوران و عـدّت زنان و مدّت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دین‌ها و تحقیق شـرطها وَ الحَجِّ و علامات اوقات‌انـد برای حـج که موسم را بداننـد وَ لَیسَ البِرُّ و نیست نیکوئی بِأَن تَأتُوا البُیُوتَ بآنکه درآیید بخانها مِن ظُهُورِها از پشـتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بر وی حرام بودی از در خانه درآمدن اگر از اهل بدر (شهر) بودی از بام درآمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل و بر از پس خیمها درآمدندی و باعتقـاد خود اینکه عمل را بر تمام دانسـتندی و تارک آنرا فاجر خواندنـدی و اینکه حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشـان چنـد قبیله بودنـد قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسـبب صـلابت در دین و آئین خود حمس می گفتند روزی در ایّام احرام حضـرت پیغمبر ص از دری بیرون آمـدی و متعـاقب آن رفـاعه انصـاری هم از ان در قـدم بیرون نهـاد مهاجر و انصـار رض بیکبار او را فاجر گفتنـد و چون حضـرت ص ازو پرسـید که اینکه جرأت چرا کردی گفت من اقتـداء بتو نمودم خواجه عـالم گفت مرا روا بود از در بیرون آمـدن که من از حمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سـید عالمیان اگر تو از حمسـی من هم از حمسم دین من دین توست و آئین من آئین تو فی الحـال آیت آمـد که شـما اینکه قاعـده را برّ نام نهاده‌ایـد اینکه نه برّست وَ لکِنَّ البِرَّ مَنِ اتَّقی و لیکن برّ کسـی‌ست یا خداونـد بر کسـی‌ست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَ أتُوا البُیُوتَ و درآییـد بخانها در حال احرام و غیره مِن أَبوابِها از درهای آن وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسـید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ تا مگر شما رستگار شوید وَ قاتِلُوا و بکشید و کارزار کنید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُم آنانرا که بشما کارزار میکننـد وَ لا تَعتَدُوا و از حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال تا اوّل ایشان آغاز نکنند اینکه حکم بآیت سـیف منسوخ‌سـت إِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خـدای لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ دوست نمیـدارد سـتمکاران را در ان سال که حضـرت با جمعی از صـحابه رض به نیّت عمره بمکه می‌رفتنـد سـفهای عرب و مشـرکان بی‌ادب ایشانرا از دخول مکّه مانع گشـتند و در حـدیبیه صـلح واقع شـد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که به نیت عمره قضا بیرون میرفتند صـحابه رض را تاملی دست داد که مبادا قریش از سـر عهد درگذشته طرح جنگ افگنند و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید

و دیگر فرمود که

صفحه : ۶۰

وَ اقتُلُوهُم و بکشید مقاتلان خود را حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم هر جا که یابید ایشان را در حل و حرم وَ أَخرِجُوهُم و بیرون کنید ایشانرا از حرم مِن حَیثُ أَخرَجُوکُم از آنجا که شـما را بیرون کرده‌اند یعنی از مکه وَ الفِتنَهُٔ و شـرک آوردن ایشان أَشَدُّ مِنَ القَتلِ سـخت‌تر است در ناپسـندیدگی از کشتن شما ایشان را در حرم وَ لا تُقاتِلُوهُم مقاتله مکنید با کافران عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتّی یُقـاتِلُوکُم فِیهِ تا وقتی که ایشان کارزار کننـد با شـما در حرم و خود هتک حرمت کننـد فَإِن قاتَلُوکُم پس اگر ایشان ابتـداء بقتال شـما کننـد فَاقتُلُوهُم پس بکشـید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده‌اند و ابواب مقاتله گشاده‌اند کَذلِکَ همچنین است جَزاءُ الکـافِرِینَ پـاداش کفـار سـتمکار فَإِنِ انتَهَوا پس اگر از شـرک بازایسـتند فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ پس بـدرستیکه خدای آمرزنده‌ست گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده‌اند رَحِیمٌ مهربان است که نه برکت اسـلام ایشانرا بدار السلام میرساند وَ قاتِلُوهُم و با مشـرکان قتال کنید حَتّی لا تَکُونَ فِتنَهٌٔ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شـرک اثر نماند وَ یَکُونَ الدِّینُ و باشد پرستش و طاعت لِلّهِ مر خـدای را فَإِنِ انتَهَوا پس اگر از مشـرکان بازایسـتند از کفر فَلا عُدوانَ پس نیست سـتمکاری یعنی جزای آن إِلّا عَلَی الظّالِمِینَ مگر بر سـتمکاران الشَّهرُ الحَرامُ ماه حرام یعنی ذی القعـده اینکه سال که بعمره قضا میرویـد بِالشَّهرِ الحَرامِ بماه حرام است

یعنی ذی القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکّه بازداشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید وَ الحُرُماتُ قِصاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما اینکه ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آنماه را فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم پس هر که بر شما ظلم کند بابتدای مقاتله فَاعتَدُوا عَلَیهِ پس شما نیز برو ستم کنید یعنی با او قتال نمائید اینکه لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم بمانند آن چیزیکه بر شما ستم کرده است وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای و پرهیزگاری کنید وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید که خدای مَعَ المُتَّقِینَ با پرهیزگاران است بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت‌پناه ص عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنها را که دسترس هست بما چیزی نمی‌دهند که توشه راه سازیم حکم شد که-

صفحه : ۶۱

وَ أَنفِقُوا و نفقه کنید ای توانگران فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای که جهاد است وَ لا تُلقُوا بِأَیدِیکُم و میفگنید خود را بدستهای خود إِلَی التَّهلُکَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی بهلاک دل است که البخیل بعید من اللّه بعید من الجنة قریب الی النار مثنوی

بخل و خست مرد را رسوا کند بلکه در چاه هلاکش افگند

روی جنت را کجا بیند بخیل بسته به افتاده اندر پای پیل

اسخیا را با جهنم کار نیست جای ممسک جز میان نار نیست

وَ أَحسِنُوا و نیکوئی کنید با غازیان إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ المُحسِنِینَ دوست دارد نیکوکارانرا وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرائض و سنن و آداب آنرا بتمامی بجای آرید لِلّهِ برای خدای نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِن أُحصِرتُم پس اگر بازداشته شوید به بیماری و خوف دشمن و گم شدن قوت و گم شدن راحله فَمَا استَیسَرَ پس بر شما است آنچه میسر شود مِنَ الهَدیِ از قربانی و آنرا بمنی باید فرستاد که محل ذبح است بقول امام اعظم رح وَ لا تَحلِقُوا رُؤُسَکُم و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میآئید حَتّی یَبلُغَ الهَدیُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّهُ به محل او که منی است فَمَن کانَ مِنکُم پس هر که باشد از شما مَرِیضاً بیمار در وقت احرام أَو بِهِ أَذیً یا باشد او را رنجی مِن رَأسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه جنبندگان درو و بدین سبب ضرورت شود که سر بتراشد فَفِدیَةٌ پس برو است فدیه دادن، در اسباب نزول آمد که کعب بن عجره رض را وقتی که محرم بود خزندگان روی بوی آورده بودند و چون مردم قحط دیده در کاسه سرش افتاده بودند حضرت صلی اللّه علیه و سلّم بدان اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسپندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول اللّه بدان دسترس ندارم حکم صادر شد که فدیه دهد مِن صِیامٍ از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد أَو صَدَقَةٍ یا صدقه دهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از گندم أَو نُسُکٍ یا قربانی دادنی آن گوسپندی است فَإِذا أَمِنتُم پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَن تَمَتَّعَ پس هر که برخورد بِالعُمرَةِ إِلَی الحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفر واحد بطریقه تمتع بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرائط آن بجا آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل و از آنجا بعمره إحرام گیرد و اعمال وی بجا آرد و نزد امام شافعی رح و امام مالک رح اینکه افضل است یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمرة معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در او مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رح اینکه قسم فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج به

میقات رسـد و احرام بعمره گیرد و بمکه درآمـده از اعمال عمره فارغ شود و از احرام بیرون آیـد و بمحظورات متمتع گردد آنگه از درون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحـج امام احمـد رح اینکه قسم را اختیار فرموده و درین آیت میگویـد که هر که متمتع باشـد فَمَا استَیسَـرَ پس برو است آنچه میسّر شود از گـاو یـا گوسپند یا شتر مِنَ الهَـدیِ از قربانی شـکر از آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبـادت فَمَن لَم یَجِـد پس هر که نیابـد قربانی یعنی بر آن قادر نشود فَصِـیامُ ثَلاثَـةِ أَیّامٍ پس حکم روزه داشـتن سه روز است پیوسـته ناگسسته فِی الحَجِّ یعنی در ایام حج-

صفحه : ۶۲

وَ سَـبعَةٍ و روزه‌داشـتن هفت روز دیگر إِذا رَجَعتُم چون بازگردیـد بوطن خود تِلکَ اینکه ایام یعنی سه و هفت عَشَـرَةٌ کامِلَـةٌ ده عدد تمام است اینکه قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلِکَ اینکه حکم هدی یا صـیام یا تمتع و قران لِمَن مر کسی راست که لَم یَکُن أَهلُهُ نباشـد اهل او یعنی نباشـد ساکن مکه حاضِـرِی المَسـجِدِ الحَرامِ مجاور مسـجد حرام یعنی آفاقی باشـد نه مکی چه آفاقیان در اشـهر حـج بهر دو عبادت متمتع می‌توانند شد و اهل حرم در غیر ازمنه حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع نباشـد و اینکه قول امام اعظم رح است وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسـید از خـدای و بر آنچه در باب حـج صادر شـده محافظت نمائیـد وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید آن که خدای شَدِیدُ العِقابِ سخت عقوبت است بر کسیکه حفظ امر و نهی نه‌کند

الحَـجُّ زمـان حـج أَشـهُرٌ مَعلُومـاتٌ ماههـای معروف و مشـهوراند یعنی شوال و ذو القعـده و نه روز از ذو الحجه و شب نحر تـا صـبح بمـذهب امـام شـافعی رح و امـام اعظم رح روز نحر را نیز در شـمار آورده فَمَن فَرَضَ پس هر که فرض گردانـد بر خود فِیهِنَّ الحَـجَّ درین ماهها حـج را بتلبیه و سوق هـدی بمـذهب حنفی و به نیت احرام بقول شافعی فَلا رَفَثَ نفی است بمعنی نهی یعنی بایـد که از جمـاع و ملاعبت با نسوان پرهیز کنـد یا کلام بیهوده نگویـد وَ لا فُسُوقَ و از حـد شـرع در نگـذرد و ارتکاب محظورات نه‌کنـد وَ لا جِدالَ و بایـد که جـدال و جنـگ نه‌کنـد بـا خادمـان و رفیقـان و خصومت نورزد فِی الحَـجِّ در ایـام حـج قریش با یکـدیگر مجادله مینمودنـد در منی و هریک میگفتنـد حج من تمامتر است اینکه حکم فرود آمد که جدال مکنید وَ ما تَفعَلُوا و آنچه می‌کنید مِن خَیرٍ از نیکوئی یَعلَمهُ اللّهُ میداند آن را خدا وَ تَزَوَّدُوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بیزاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیـاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدنـدی حق تعالی فرمود که توشه برداریـد تا بر دل مردم گران نباشـد فَإِنَّ خَیرَ الزّادِ التَّقوی پس بهترین توشـها پرهیزکردن است از طمع و ترک تشویش‌دادن مردم و سؤال نکردن از ایشـان و نزد عرفا درین آیت اشارت به تزود و بتوشه‌گرفتن در سـفر آخرت است و بهترین زادی در آن پرهیزگاری است امام قشیری رح فرمود که تقوی عوام دورشدن است بتن از لوث گنـاه و تقوی خواص اجتنـاب است بسـر از مشاهـده ما سوای اللّه و حقیقت آنست که بی‌توشه در راه عشق بسـر نتوان برد و بیزار شوق و مرحله محبت طی نتوان کرد بیت

زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه راه زین گونه است بسم اللّه که دارد عزم راه

وَ اتَّقُونِ و بترسید از من یا أُولِی الأَلبابِ ای خداوندان عقل-

صفحه : ۶۳

لَیسَ عَلَیکُم نیست بر شـما جُناحٌ گناهی أَن تَبتَغُوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضلًا روزی مِن رَبِّکُم از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تاجران را که بحـج آمدنـدی میگفتنـد «واج لا حاج» یعنی اینکه آینده است بیحاصل حق سـبحانه فرمود که سودا و معـامله ایشـان را از فیض حـج بی‌بهره نمی‌سازد بشـرط آنکه مقصـد اصـلی و مقصود کلی حـج باشـد فَإِذا أَفَضـتُم پس چون

برگردید مِن عَرَفاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهۀ آنکه حوا و آدم آنجا بحال همدیگر متعارف شدند فَاذکُرُوا اللّه پس یاد کنید خدای را بتهلیل و تلبیه عِندَ المَشعَرِ الحَرامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین میان عرفات و منی که آنرا مزدلفه گویند وَ اذکُرُوه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو کَما هَداکُم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَ إِن کُنتُم و بدرستیکه بودید شما مِن قَبلِه پیش از هدایت حق یا قبل از بعث هادی مطلق که محمّد رسول اللّه صلی اللّه علیه السلام است لَمِنَ الضّالِّین از جمله راه‌یافتگان ثُمَّ أَفِیضُوا پس بازگردید خطاب با قریش و حلفای ایشان است که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و تنگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضت نیز براه دیگر بازگشتندی حق سبحانه، فرمود که بازگردید مِن حَیث أَفاضَ النّاس از آنجا که بازمیگردند همه مردمان وَ استَغفِرُوا اللّه و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللّه غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَحِیمٌ مهربان است بر آن که حج بگذارد فَإِذا قَضَیتُم و چون حج بگذارید و بجای آورید مَناسِکَکُم کارهای حج و لوازم آنرا فَاذکُرُوا اللّه پس یاد کنید و ثنا گوئید خدای را کَذِکرِکُم همچو یاد کردن شما آباءَکُم پدر ان خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک حج در پیش حرم یا ما بین مسجد منی و جبل الرحمۀ بایستادندی و برفعت نسبت و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران خود را یاد میکنید خدای را ذکر کنید أَو أَشَدَّ ذِکراً بلکه فراوان‌تر و بزرگتر از ان زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النّاسِ پس از مردمان مَن یَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنا ای پروردگار ما آتِنا فِی الدُّنیا بده ما را در دنیا و فلان چیز یعنی متاع محقره دنیا می‌طلبند وَ ما لَه و نیست خواهنده دنیا را فِی الآخِرَهِٔ در آن سرای مِن خَلاقٍ هیچ نصیبی و بهره اگر داعی کافر است از نعمت آن سرای بی‌نصیب افتاده اگر مومن است چون دیگر مومنان بهره ندارد وَ مِنهُم مَن یَقُولُ و از مردمان کسی باشد که بگوید رَبَّنا آتِنا ای پروردگار ما عطا کن ما را فِی الدُّنیا حَسَنَهًٔ درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَ فِی الآخِرَهِٔ حَسَنَهًٔ و در ان سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته‌اند حسنه اینکه جهان قناعت است و از ان سرای شفاعت وَ قِنا و نگاهدار ما را عَذابَ النّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم اللّه وجهه فرموده حسنه اینکه جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته درشت‌خوی سخت‌گوی مثنوی

زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالم است دوزخ او

زینهار از قرین بد زنهار و قنا ربنا عذاب النار

صفحه : ۶۴

أُولئِک آن گروه که خیر دنیا و آخرت می‌طلبند لَهُم نَصِیب مر ایشان را بهره است مِمّا کَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَ اللّه و خدای سَرِیعُ الحِسابِ زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلائق کند وَ اذکُرُوا اللّه و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر بگوئید فِی أَیّامٍ مَعدُوداتٍ در روزهای شمرده که آن ایّام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رح بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بست و سه نماز تکبیر باید گفت امام شافعی رح درین مسئله موافق صاحبین است فَمَن تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منی برود فِی یَومَینِ درین دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلا إِثمَ عَلَیهِ پس برو هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیّت متعجل را آثم می‌گفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه و تعالی فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست وَ مَن تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سه شب در منی باشد فَلا إِثمَ عَلَیهِ پس برو نیز هیچ جرمی نیست و مطلقا وزر و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقی مر کسیرا که پرهیزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر

تقوی را شعار خود سازد وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای در بقیه عمر وَ اعلَمُوا أَنَّكم و بدانید آنکه شما إِلَيهِ تُحشَرُونَ بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهد رسید وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان هست مَن يُعجِبُكَ آن کسیکه خوش آید ترا و در شگفت‌اند ازو قَولُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت‌پناه آمد و مرد شیرین‌سخن و نیکوصورت بود حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمده مضمون کلماتش اینکه بود که آمده‌ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام صلعم بر دوش مطاوعت افگنم و اینکه سخنان را بسوگند موکد ساخته خدای را بگواهی آورد و چون بازگشت و از عمارات مدینه درگذشته زراعت قومی را بآتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه تعالی آیت فرستاد که کسی از مردمان اگر هست که ترا در عجب می‌افگند سخنی که او می گوید فِي الحَياةِ الدُّنيا در مصالح زندگانی دنیا وَ يُشهِدُ اللّهَ و بگواهی می‌آرد خدای را عَلي ما فِي قَلبِهِ بر آن چیزیکه در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکی است وَ هُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الخِصامِ ستیزنده‌ترین دشمنان است وَ إِذا تَوَلّي و چون برگردد از حضرت تو سَعي برود و بشتابد فِي الأَرضِ در زمین مدینه لِيُفسِدَ فِيها تا فساد و تباهی کند در آن وَ يُهلِكَ الحَرثَ و نابود گرداند کشت زار را بسوختن وَ النَّسلَ و هلاک کند چهارپایان را وَ اللّهُ و خدای لا يُحِبُّ الفَسادَ نمی‌پسندد معصیت و تباه کاریرا

صفحه : ۶۵

وَ إِذا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر اینکه منافق را اتَّقِ اللّهَ بترس از خدای أَخَذَتهُ العِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالإِثمِ بارتکاب گناه فَحَسبُهُ پس بسنده است مر او را جَهَنَّمُ دوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ وَ لَبِئسَ المِهادُ و بد فراشی است آتش وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان هست مَن يَشرِي کسیکه می‌فروشد نَفسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ بطلب خوشنودی خدای و آن زبیر بن العوام رض بود و مقداد بن اسود رض که از مدینه بمکه رفتند و خبیب رض را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکّیان افتاده و بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسپ فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برود و به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده بازگشتند و گویند که اینکه ایت در شان صهیب رومی رض است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خوشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید

فرد بزر وصلش ار می‌توانی بخر که وصلش عزیز است و زر هیچ نیست

و گفته‌اند که در حق امیر المومنین علی رض است که در شب غار بر فراش سیّد مختار تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت کرد وَ اللّهُ رَؤُفٌ و خدای مهربان است بِالعِبادِ با بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می کردند يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بظاهر ادخُلُوا فِي السِّلمِ درآیید در اسلام كَافَّةً همه بیکبار یا مومنانرا میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته‌اند که إبن سلام و اصحاب رض او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده و گوشت و شیر شتر تناول نمی کردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی باسلام درآیید وَ لا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُواتِ الشَّيطانِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام منمائید إِنَّهُ لَكُم بدرستیکه شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَإِن زَلَلتُم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام دین و قرآن مِن بَعدِ ما از پس آنکه جاءَتكُمُ البَيِّناتُ آمد بشما احکام حلال و حرام فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ پس بدانید آنکه خدای عَزِيزٌ غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان دین حَكِيمٌ محکم کار است انتقام نه کشد الا بحق هَل يَنظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند اینان که بکلی در دائره اسلام داخل نمی‌شوند

إِلَّا أن مگر آنکه يَأتِيَهُمُ اللّه بیایـد بدیشان خدای یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سائبانها مِنَ الغَمامِ از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظله بوده وَ المَلائِکَةُ و بیاینـد فرشـتگان که موکل‌انـد بر عذاب وَ قُضِيَ الأَمرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هر کسـی بدو رسد وَ إِلَی اللّهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرجَعُ الأُمُورُ باز گردانیده شود کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و آن روز فرمان جز حق را نبود و الامر یومئذ للّه-

صفحه : ۶۶

سَلِ بپرس خطـاب بآنحضـرت است یـا هرکرا که صـلاحیت خطـاب دارد میگویـد بپرس بَنِي إِسرائِيلَ یهود مـدینه را یـا مؤمنان بنی اسـرائیل را که کَم آتَیناهُم ما چنـد داده‌ایم پدران ایشان را مِن آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمّد یا معجزات هویـدا چون عصا و یـد بیضا و من و سلوی و امثال آن وَ مَن يُبَدِّل و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نِعمَةَ اللّهِ نعمت خدایرا که صفت پیغمبر است مِن بَعدِ ما جاءَته از پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَإِنَّ اللّه پس بدرستیکه خدای شَدِيدُ العِقابِ سخت عقوبت است بـدو در دنیا بقتل و اسـر و اجلای وطن و در آخرت بعـذاب بی‌منتها زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا آراسـته گردانیـده شـد برای ناسپاسان و پوشـندگان حق الحَياةُ الـدُّنيا زنـدگانی دنیا را تا بـدان فریفته می‌شونـد و مغرور می گردنـد وَ يَسخَرُونَ و سـخریت میکننـد و فسوس میگیرنـد مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنـانکه ایمـان آورده‌انـد اغنیـای قریش بر فقرای صـحابه رض چـون بلال و عمـار و امثـال ایشـان رض می‌خندیدند و میگفتند محمّد صلعم را نگرید که میگوید باین گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عـادات ایشان در هم شـکنم و اگر کار وی حق بودی میبایستی که سادات عرب و اماثل قبائل تبع وی بودنـدی حق سـبحانه فرمود که وَ الَّذِينَ اتَّقَوا و آنانکه پرهیزگاری کردنـد یعنی اینکه درویشان و گدایان فَوقَهُم زبر ایشان‌اند یعنی بالای فسوس کنندگان يَومَ القِيامَةِ در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات اعلی علیین باشـند از فردوس برین و کافران در درکه اسفل سافلین و سجن سجین وَ اللّه يَرزُقُ و خـدای روزی میدهـد مَن يَشاءُ هرکرا خواهد بِغَيرِ حِسابٍ بی‌اندازه کانَ النّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم ع و اولاد او أُمَّةً واحِدَةً گروه یگانه بر یک ملّت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللّه پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را یعنی شـیث و ادریس ع و غیر ایشان مُبَشِّرِينَ مژده‌دهنـدگان اهل طاعت را بثواب وَ مُنـذِرِينَ و بیم کننـدگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح ع مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم ع نیز همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران را فرستاد وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ و منزل کرد بایشـان کتابهـا که احکـام شـرایع ایشـان در ان مبین بود بِالحَقِّ براستی و درستی لِيَحكُمَ تا حکم کنـد هر پیغـامبری بَينَ النّاسِ میـان مردمـان فِيمَا اختَلَفُوا فِيهِ در آن چیز که اختلاف کردنـد وَ مَا اختَلَفَ فِيهِ و اختلاف نه‌کردنـد در حق یا در کتاب یا در امر دین-

صفحه : ۶۷

إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتابها بـدیشان داده بودنـد از یهود و نصاری که ایشان تبـدیل و تحریف میکردنـد مِن بَعـدِ ما جاءَتهُمُ از پس آن که آمـد بـدیشان البَيِّنـاتُ معجزهـای روشن و حجتهای هویـدا و خلاف ایشان نه از روی تـدین بود بلکه بَغياً بَينَهُم از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی سـتمکاری فَهَدَی اللّه پس راه نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده‌اند لِمَا اختَلَفُوا فِيهِ بـدان چیزی که اختلاف کردنـد در ان مِنَ الحَقِّ از حق، بیان مختلف فیه است یعنی حق سـبحانه مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذنِهِ بعلم و ارادت و امر خود اینکه اختلاف در امر قبله بود که بعضـی روی بمشـرق آوردند و بعضی به مغرب خدای راه نمود کرد مؤمنـان را بکعبه که وسـط است یا مخالفت در افضل ایّام هفته نمودنـد یهود شـنبه و نصاری یکشـنبه اختیار کردنـد حق تعالی اینکه امـت را به جمعه که فاضـل‌ترین روزهـا است راه نمـود وَ اللّه يَهـدِي و خـدای راه می‌نمایـد مَن يَشـاءُ هر کرا می‌خواهـد إِلى صِراطٍ

مُستَقِیمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیاء و اولیاست

أَم حَسِبتُم آیا می‌پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته‌اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارید أَن تَدخُلُوا الجَنَّهَ آنکه به بهشت درآییـد وَ لَمّا یَأتِکُم و نیامـد بشـما مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوا مانند آنان یعنی محنت آنها که گذشـته‌اند مِن قَبلِکُم از پیش شـما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که می‌پندارید که رایگان به بهشت روید و بشـما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش ازین کشـیده‌اند مَسَّتهُمُ البَأساءُ بدیشان رسـید سختی و ناکامی و درویشی وَ الضَّرّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقل است که میان مکّه و طائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسـنگی بوده و در حدیث آمده که سخت‌ترین بلاها متوجه انبیا است و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مؤید اینکه قول است مثنوی

زان بلاها کانبیا برداشتند سر بچرخ هفتمی افراشتند

هر که در راه محبت پیشتر بر دل او بار محنت بیشتر

پس انبیـاء و مومنـان به محنت گذارانیدنـد وَ زُلزِلُوا و از جـای برانگیخته شدنـد از بسـیاری بلاهـا که بـدیشان میرسـیدند حَتّی یَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و گفتنـد آنانکه ایمان آورده بودنـد با آن پیغمبران یعنی گفتنـد باتفاق او مَتی نَصرُ اللّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت می‌کردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد أَلا إِنَّ نَصرَ اللّهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنان را، قَرِیبٌ نزدیک است

صفحه : ۶۸

یَسئَلُونَکَ می‌پرسـند ترا که ما ذا یُنفِقُونَ چه چیز نفقه کنند سؤال کننده عمرو بن جموح بود رض مردی بزرگ و توانگر از حضرت پرسـید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود قُل بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم ما أَنفَقتُم آنچه نفقه می کنید و اخراج می‌نمائید مِن خَیرٍ از مال فَلِلوالِدَینِ پس برای مادر و پدر او باید داد سؤال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمـام بـدان بیشـتر است زیرا که نفقه وقتی معتـد به باشـد که به محـل خود واقع شود و از جمله مصـارف نفقه والـدین اهم است وَ الأَقرَبِینَ و خویشـان نزدیـک که وارث نباشـند چه آن صـله رحم است وَ الیَتـامی و بی پـدران خوردسال که قادر نباشـند بر اکتساب نفقات وَ المَساکِینِ و درویشان که چاره معیشت خود ندارنـد وَ ابنِ السَّبِیلِ و راه‌گـذریان و مهمانان وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ و آنچه بکنید از نیکوئی بـا هر کسـیکه باشـد فَإِنَّ اللّهَ پس بـدرستیکه خـدای بِهِ عَلِیمٌ بآنچیز دانا است و بر آن جزا خواهـد داد کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ فرض شد بر شـما کارزار کردن با دشـمنان دین و نزد محققان قتال بر نفس و شیطان است زیرا که عظیم‌ترین دشمنان اینانند و اینکه قتال را شـما سـخت مکروه میدانیـد چرا که نفس را خوردنی خوش و خوابیدن و لباس اعلی پوشـیدنی خوش می‌نماید و نخواهد که در گذشـته روی به بنـدگی آرد خود را یکی ازین بنـدگان حق شـمارد پس خلاف نفس بر شـما مکروه است و حـال آنکه خلاف نفس بر شـما بهتر است از عبادت صـد سال وَ هُوَ کُرهٌ لَکُم و آن قتال مکروه است مر طبع شـما را و شاق است بر نفس شـما و اینکه کراهیت نه فرمان خدای را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آن است که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد وَ عَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً و شاید که شـما مکروه دارید چیزی را به نفرت طبیعت خود وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم حال آنکه آن نیکوئی باشد شـما را چون غزو که مکروه می‌شـمارید و نیکوئی شـما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از رتبه شـهادت و نعیم مخلّد و درجـات علیّین وَ عَسـی أَن تُحِبُّوا و شایـد آنکه دوست داریـد شَـیئاً چیز را از روی کسـالت طبع که آن تخلف است از جهاد وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم و آن بـدی باشد مر شـما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سـرای بحرمان از ثواب غزو و بعد از

درجه شهدا وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای می‌داند مصلحت شما وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ و شما آن را نمی‌دانید-

صفحه : ۶۹

یَسئَلُونَکَ می‌پرسند ترا عَنِ الشَّهرِ الحَرامِ از ماه حرام قِتالٍ فِیهِ یعنی از قتال درو حضرت رسالت‌پناه در سال دوم از هجرت عبد اللّه بن جحش را با جمعی از صحابه رض ببطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طائف می‌آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الاخری بوده یا غره رجب بعد از انتشار اینکه خبر کافران آغاز طعن کردند که محمّد ص ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سؤال کردند جواب آمد که قُل قِتالٌ فِیهِ بگو ای محمّد که جنگ در ماه حرام کَبِیرٌ کار بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگرچه اینکه قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران می‌گفتند از بی راهی وَ صَدٌّ عَن سَبِیلِ اللّهِ و بازداشتن مسلمانان را از ایمان وَ کُفرٌ بِهِ و ناگرویدن بخدای وَ المَسجِدِ الحَرامِ و کفر به مسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در ان وَ إِخراجُ أَهلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد را یعنی پیغمبر و اصحاب او مِنهُ از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است أَکبَرُ عِندَ اللّهِ بزرگتر است نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر وَ الفِتنَةُ و شرک بخدای أَکبَرُ مِنَ القَتلِ بزرگ‌تر است از قتل حضرمی وَ لا یَزالُونَ و همیشه باشند مشرکان که به تعصب و عناد یُقاتِلُونَکُم با شما ای مومنان جنگ کنند حَتّی یَرُدُّوکُم تا شما را بازگردانند عَن دِینِکُم از دین شما که اسلام است إِنِ استَطاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَ مَن یَرتَدِد مِنکُم و هر که برگردد از شما عَن دِینِهِ از دین خود و مرتد شود فَیَمُت پس بمیرد وَ هُوَ کافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَأُولئِکَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَت أَعمالُهُم باطل شود عملهای ایشان فِی الدُّنیا درین سرای که ایشانرا امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد وَ الآخِرَةِ و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند وَ أُولئِکَ و آنگروه أَصحابُ النّارِ ملازمان دوزخ‌اند هُم فِیها ایشان در آن آتش خالِدُونَ جاویدانند إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویده‌اند بخدا و رسول وَ الَّذِینَ هاجَرُوا و آنها که پدر رو کرده‌اند اوطان خود را وَ جاهَدُوا و جهاد کرده‌اند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای یعنی عبد اللّه بن جحش و یاران او أُولئِکَ آنگروه یَرجُونَ امید میدارند رَحمَتَ اللّهِ رحمت خدای را وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدان است رَحِیمٌ بر ایشان مهربان است-

صفحه : ۷۰

یَسئَلُونَکَ می‌پرسند ترا ای محمّد عَنِ الخَمرِ وَ المَیسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رض چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رض بآنحضرت ص گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زائل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و در آنزمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود قُل فِیهِما بگو درین هر دو إِثمٌ کَبِیرٌ گناهی بزرگ است وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ و منفعتها است مر مردمانرا و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بیدلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فوائد میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت می‌کردند و در حقائق سلمی آورده که اثم کبیر است در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها وَ إِثمُهُما و گناه خمر و قمار أَکبَرُ مِن نَفعِهِما بزرگتر است از نفع آنها وَ یَسئَلُونَکَ و میپرسند ترا ای محمّد ما ذا یُنفِقُونَ چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رض نوبت اول سؤال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول اللّه دانستم که صدقه بکه میباید داد اما نمیدانم که چه دهم جواب آمد که قُلِ العَفوَ بگو آنچه فاضلتر آمد از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم اینکه آیت به آیت زکوة منسوخ است کَذلِکَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد یُبَیِّنُ اللّهُ بیان می کند و روشن

می گرداند خدای لَکُمُ الآیاتِ برای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُونَ باشد که شما تفکر کنید فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ در کار اینکه سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رح فرموده که تفکّر در دنیا و آخرت آن است که بدانـد که ایشان قاطعان راه‌اند قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل اللّه بیت

دنیا و عقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی ز عاشق لائق است

وَ یَسئَلُونَکَ و می‌پرسند ترا ای محمّد عَنِ الیَتامی از کیفیّت بمعیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بـآیت و لاـ تقربوا مال الیتیم نازل شـد آنها که قیم اموال ایشان بودنـد و در آن بمعاملات تصرف می‌نمودنـد جهت براءت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان برطرف روند صورت حال بعرض سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُل إِصلاحٌ لَهُم بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَیرٌ بهتر است از تجنب از ایشان آورده‌اند که جمعی طعام ایتام جدا پختندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود وَ إِن تُخالِطُوهُم و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فَإِخوانُکُم پس ایشان برادران شمااند در دین وَ اللّهُ یَعلَمُ المُفسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ المُصلِحِ از اصلاح و بنده کار ایشان وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای تعالی لَأَعنَتَکُم به آئینه شما را در رنج افکنـدی و کار بر شـما تنگ گرفتی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ بـدرستیکه خدای غالب است و قادر بر اعنات حَکِیمٌ داناست در آنچه کرد از ترک اعنات-

صفحه : ۷۱

وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکاتِ و بزنی نخواهیـد زنان شـرک را حَتّی یُؤمِنَّ تا وقتی که ایمان آرنـد رسول خـدا مرثد غنوی را که مرد دلاور بود بمکه فرسـتاد تا قوم مسـلمانان درمانده را که از آنجا بودند پنهان از کفّار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه عناق نام که در غـایت جمـال بود و در جاهلیّت با هم یاری داشـته بودنـد نزد وی آمـد و سلسـله محبّت را تحریک داد مرثـد با نمود و گفت اسـلام میان ما و تو حائل شده و مواصلت زنا از محالات عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد رض فرمود که اینکه نیز موقوف است باجازت پیغمبر پس مرثـد رض بعـد از مراجعت اینکه صورت را بعرض آنحضـرت رسانید و حکم الهی شد که مشـرکان را تا ایمان نیارنـد در دائره ازدواج داخل نسازیـد و هم درین اوقات عبد اللّه رض بن رواحه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی او زده بود و او دادخواهـان بحضـرت نبوت پناه آمـد و آنحضـرت بطریق تلطف از عبـد اللّه تعرف حال کنیزک فرمود عبـد اللّه رض گفت نماز می گـذارد و هم روزه میـدارد و خدا و رسول را دوست میدارد اما ستیزنده و فرمان نابرنده است حضـرت رسالت‌پناه ص فرمود پس او مومنه باشد با وی نیکوئی کن عبد اللّه او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی زبان طعن گشادند که إبن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشـرکه را که با مال و جمال بود بـدو میدادند آیت آمد که وَ لَأَمَةٌ مُؤمِنَةٌ و هرآئینه کنیزک مومنه خَیرٌ مِن مُشـرِکَةٍ بهتر از زن آزاد مشـرکه وَ لَو أَعجَبَتکُم و اگر چه شـما را در شـگفت انـدازد آن زن بجهت مـال و جمـال وَ لا تُنکِحُوا المُشرِکِینَ و مدهید زنان مومنان را بمردان مشرک حَتّی یُؤمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند وَ لَعَبدٌ مُؤمِنٌ و هرآئینه که بنده مومن خَیرٌ مِن مُشـرِکٍ بهترست از مرد آزاد مشرک وَ لَو أَعجَبَکُم و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت- أُولئِکَ آن مشرکین و مشرکات یَدعُونَ إِلَی النّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی به کفر که ارتکاب آن سبب رسیدن است بدوزخ وَ اللّهُ یَدعُوا و خـدای میخواند بر السـنه رسل یا اولیای خدای میخوانند إِلَی الجَنَّةِ وَ المَغفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیـده شونـد و در بهشت رسـند بِإِذنِهِ بقضا و ارادت او وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ و هویـدا می کنـد احکام خود را از حلال و حرام لِلنّاسِ برای

مردمان لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند.

صفحه : ۷۲

وَ يَسئَلُونَكَ عَنِ المَحِيضِ و می‌پرسند ترا ای محمّد از حیض زنان، یهود در حال حیض زنان خود را از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری برعکس اینکه در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله می‌نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می‌افزودند ثابت بن دحداح رض گفت یا رسول اللّه ما بزنان خود در حال حیض چگونه سلوک کنیم آیت آمد که قُل هُوَ أذىً بگو ای محمّد ص که حیض مکروهی‌ست که نفس آدمی را از ان نفرت باشد فَاعتَزِلُوا النِّساءَ پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِي المَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترک مخالطت و مکالمت نمائید پس بجهت تاکید می‌گوید وَ لا تَقرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتّى يَطهُرنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و اینکه مذهب امام شافعی رح است و حفص یطهرن بسکون طاء و ضم ها خوانده یعنی که تا وقتی که پاک شوند و دم منقطع گردد و اینکه قول امام اعظم رح است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال‌ست فَإِذا تَطَهَّرنَ پس چون غسل کنند و یا پاک شوند فَأتُوهُنَّ پس بیائید بدیشان مِن حَيثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ از آنجا که خدای امر کرده یعنی ماتی مقرر که آن فرج‌ست لا غیر إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ بدرستیکه خدای دوست دارد توبه کنندگانرا از مناهی وَ يُحِبُّ المُتَطَهِّرِينَ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِساؤُكُم زنان شما حَرثٌ لَكُم موضع کشت‌زار شمااند یهود می‌گفتند هرگاه که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت بجناب نبوت‌مآب عرض کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولادانند فَأتُوا حَرثَكُم پس بیائید بکشت‌زار خود أَنّى شِئتُم چگونه که خواهید بطریق ادبار و اقبال و استنقاء و غیر آن چون ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع حرث بود نه محل فرث وَ قَدِّمُوا و فراپیش دارید لِأَنفُسِكُم برای نفس خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی او وَ اعلَمُوا أَنَّكُم و بدانید که شما مُلاقُوهُ رسندگانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آن را که می‌پرستید یعنی او را در عقبی بدیده سر خواهید دید یا مرا و از ملاقات عرض بندگان‌ست بر خدای کما قال و عرضوا علی ربک صفا وَ بَشِّرِ المُؤمِنِينَ و مژدگانی ده مومنان را به بهشت و رویت وَ لا تَجعَلُوا اللّهَ و مگردانید نام خدای را عُرضَةً نشانه و دست‌آویزی لِأَيمانِكُم مر سوگندان خود را با عبد اللّه بن رواحه رض از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان رض برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نه گوید و در حق وی نیکوئی نه کند و او را با خصمان وی صلح نه‌دهد حق تعالی آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع أَن تَبَرُّوا از آنکه نیکویی کنید با اقربا و احبا وَ تَتَّقُوا و از آنکه پرهیز کنید از مروت و با یاران مکالمت نه کنید وَ تُصلِحُوا و از آنکه اصلاح کنید بَينَ النّاسِ میان مردمان وَ اللّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است بسوگند عَلِيمٌ دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبد اللّه بن رواحه رض بعد از استماع اینکه آیت از سر آنچه گفته بود درگذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد.

صفحه : ۷۳

لا يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ نگیرد شما را خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغوِ به بیهوده که واقع شود فِي أَيمانِكُم در سوگندهای شما، لغو بقول امام اعظم رح آنست است که کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست می‌گوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رح لغو آنرا داند که بی اختیار خود بر زبان کسی گذرد به تعجیل یا بطریق عادت که لا و اللّه و بلی و اللّه و ویرا در ان قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مواخذه نکند وَ لكِن يُؤاخِذُكُم و لیکن خدا مواخذه می‌کند شما را بِما

كَسَبَت قُلُوبُكَم بآنچه عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید ان شاء اللّه تعالی وَ اللّه غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را که بیمین لغو نگیرد حَلِیمٌ بردبار است در سوگند عمد در عقوبت تعجیل نه نماید لِلَّذِینَ یُؤلُونَ مر آنرا که سوگند خورند مِن نِسائِهِم از زنان خود دور شدن و باز ایستادن را در جاهلیت چون کسی را بزنی میل نبودی.

و غیرت داشتی که چون او را بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدّت پابسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه از کدخدا بیاسودی خدای تعالی آنرا نه پسندیده و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ أَربَعَهِٔ أَشهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است فَإِن فاؤُ پس اگر بازآیند یعنی سوگندخورندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَّ اللّه غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را درین صورت رَحِیمٌ مهربان است که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اگر مولی در اثناء چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده عقد نکاح ثابت‌ست و برو جز کفّاره سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نه کند نزد امام اعظم رح طلاق باین واقع شود و قول شافعی رح آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی و وطی کن و یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را به رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را ازو طلاق دهد وَ إِن عَزَمُوا الطَّلاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ اللّه سَمِیعٌ پس خدای شنواست.

قول مولی عَلِیمٌ داننده است بعزم مولی وَ المُطَلَّقاتُ و زنان بالغه رها کرده مدخول بها که حامله نباشند یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ انتظار برند بنفسهای خود تاکیدست در انتظار ثَلاثَهَٔ قُرُوءٍ سه قرو و آن بمذهب امام شافعی رح و امام مالك رح طهر است و نزد امام اعظم رح حیض و فائده خلاف در معتده ظاهر می‌شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر را گویند و بقول آنکه حیض را گویند انقضای عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه است وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَن یَکتُمنَ آنکه بپوشند ما خَلَقَ اللّه آنچه آفریده است خدای فِی أَرحامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزندان و چون کتمان ولد مسبب ابطال حق الرجعت است پس از زنان روا نبود إِن کُنَّ یُؤمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ بخدای و روز قیامت وَ بُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوارترند برجوع کردن بایشان فِی ذلِکَ در زمان تربص إِن أَرادُوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت-

صفحه : ۷۴

إِصلاحاً بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میداند و چون نزدیک می‌شد که عدت بسر آید رجعت می‌کردند و زن را با خود گرفته باز طلاق می‌دادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح وَ لَهُنَّ و مر زنان را بر مردان از حقوق مِثلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشانست بِالمَعرُوفِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت و حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاهداشته قدم از دائره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی بوجه احسن برد و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وَ لِلرِّجالِ و مردان‌راست عَلَیهِنَّ دَرَجَهٌٔ بر زنان افزونی و بلندی با آنکه مهر بر ایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می‌برند و یا بطلاق و برجعت که سر رشته اختیار آن بدست رجال است و در حقائق نجمیه مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت رض مزاحم و مریم بنت عمران رض وَ اللّه عَزِیزٌ و خدای عزیز است غالب می‌گرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان حَکِیمٌ داناست و بحکمت حکم می‌کند بر بندگان

الطَّلاقُ طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مَرَّتانِ دوبارست عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضا زن را ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیاری بود که زن را طلاق می‌دادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها

میکردنـد روزی زنی بخـدمت عـایشه رض آمـد از جور شوهر که پیوسته او را طلاق می‌داد و برای اضـرار رجعت می کرد بنالیـد و حکایت آن شـکایت بمسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دوبارست و بعد از دو طلاق فَإِمساکٌ بِمَعرُوفٍ با خود گرفتن است برجعت أو تَسرِیحٌ بِإِحسانٍ یا رها کردن به نیکوئی یعنی بگذاشـتن تا عـدت بگـذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کنـد و اگر دیگر باره طلاق دهـد بینونت کبری حاصل آیـد تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسـد بر آن مرد حلال نه شود وَ لا یَحِلُّ لَکُم و حلال نیست شـما را ای مردان أن تَأخُذُوا آنکه فراگیرید مِمّا آتَیتُمُوهُنَّ از آنچه داده‌اید زنان خود را شَیئاً چیزی ثابت انصاری رض باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن ازو جـدای طلبیـده بهمان کابین خود را بازخریـد و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إِلّا أن یَخافا مگر آنکه دانند و بترسـند مرد و زن أَلّا یُقِیما آنکه بپای نمی‌توانند داشت حُدُودَ اللّهِ احکام الهی را در صـحبت و معاشـرت فَإِن خِفتُم پس اگر دانستیـد ای حکام که امر اخـذ و اعطا بدست شـما است أَلّا یُقِیما آنکه مرد و زن اقامت نمی‌تواننـد کرد حُدُودَ اللّهِ اندازهای خداست برای مصالح بندگان مقرر کرده فَلا تَعتَدُوها پس از آن درمگذرید وَ مَن یَتَعَدَّ و هر که درگـذرد حُدُودَ اللّهِ از اندازه‌های خدا فَأُولئِکَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظّالِمُونَ ایشان سـتمکاران بر نفس خود حُدُودَ اللّهِ حکمهای خـدای را در امر معاشـرت آن مرد و زن فَلا جُناحَ عَلَیهِما پس هیـچ وزر و وبال نیست بر مرد و زن فِیمَا افتَدَت بِهِ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و بآن خود را بخرد چنانچه زن ثابت کرد تِلکَ اینکه احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع

صفحه : ۷۵

فَإِن طَلَّقَها پس اگر طلاق دهـد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فَلا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد مِن بَعدُ بعد از طلاق ثالثه حَتّی تَنکِحَ تـا وقتی که به نکـاح درآیـد زَوجاً غَیرَهُ شوهر دیگر را و زوج ثانی از مباشـرت او برخورد دختر عبـد الرحمن بن عوف قرظی رض که مطلقه ثلاثه بود و بعقد شوهر دیگر درآمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت‌پناه منع فرمود و گفت لا حتّی تذوقی من عسیلته و یذوق هو من عسـیلتک فَإِن طَلَّقَها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشـرت فَلا جُناحَ عَلَیهِما پس هیچ گناهی نیست بر زوج اوّل و اینکه مطلقه أن یَتَراجَعا آنکه با یکدیگر رجوع نماینـد بنکاح جدیـد بعـد از مدّت عدّت شوهر ثانی إِن ظَنّا اگر میدانند یا گمان می‌برند أن یُقِیما آنکه بپای دارند حُدُودَ اللّهِ احکام خـدای را و حق یک دیگر بشناسـند وَ تِلکَ و اینکه که گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُودَ اللّهِ اندازهای احکام‌ست که خدای تعالی یُبَیِّنُها بیان می کنـد آنرا لِقَومٍ یَعلَمُونَ برای گروهی که داننـد که از پیش حق‌ست بـدان بگروند وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ و چون طلاق دهید زنـان را فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ بس برسـند بنزدیـک مـدت یعنی بانقضـای عـدت خـود فَأَمسِکُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ پس مراجعـت کنیـد بایشـان و نگاهدارید ایشان بطریق اصـلاح نه بر وجه اضـرار أو سَرِّحُوهُنَّ یارها کنید ایشان را بِمَعرُوفٍ به نیکوئی تا عدّت ایشان منقضی گردد و مالـک نفس خود شونـد ثـابت بن یسـار رض زن خود را طلاق داده و سه روز مانـده بود تا عـدت بسرآید با او رجعت کرد و باز طلاـق داد همچنیـن در نـه مـاه سـه بـار طلاـق داد و سـه بـار رجعت نمـود حق سـبحانه دریـن آیت از ان نهی کرد و فرمـود که وَ لا تُمسِکُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضِراراً از روی رنج رسانیدن لِتَعتَدُوا تا سـتم کنید بر ایشان بدرازی مدّت عدّت وَ مَن یَفعَل ذلِکَ و هر که چنین کنـد و ضـرری بمسلمانی رسانـد فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضـب الهی آورده و آزار رساننـده بزنـان نزد صـاحب شـریعت ملعون‌ست در اخلاـق کمینـه آورده‌انـد که در امت موسـی هر کرا خواستندی که دعای بد کنند گفتندی بدکردار و دل‌آزار باد چه کسی که آزار پیشه بود زود بورطه هلاکت در افتد مثنوی

نکوخواه مردم نباشد بدش نورزد کسی بد که نیک افتدش

شرانگیز هم در سر شر شود چو کژدم که تا خانه کمتر رود
وَ لا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آیاتِ اللّهِ حکمهای خدای را هُزُواً بفسوس یعنی اعراض مکنید از ان و تهاون منمائید در عمل بدان اینکه آیت در شان جماعتی است که امر نکاح و طلاق را سست می‌گرفتند و میگفتند که بازی میکردیم وَ اذکُرُوا و یاد کنید نِعمَتَ اللّهِ نعمتهای خدای را که فائض می‌گرداند عَلَیکُم بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرائع سابقه هیچکس را زیاده از یک زن در ربقه نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و اینجا تا چهار حره در عقد واحد جائز است و آنانرا بعد از طلاق مراجعت جائز نبودی و اینجا رواست و مادامیکه زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزن دیگر جزوی و درین شریعت حلال است وَ ما أَنزَلَ عَلَیکُم و دیگر ذکر کنید آن چیزی را که بر شما فرستاده است مِنَ الکِتابِ از قرآن-

صفحه : ۷۶

وَ الحِکمَهِٔ و احکام و حدود آن یَعِظُکُم بِهِ پند میدهد خدای شما را بقرآن و منع می‌کند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید آنکه خدای تعالی بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار شما داناست وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ و چون خواهید که طلاق دهید زنان را فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ بس برسند بانتهای مدّت فَلا تَعضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید أَن یَنکِحنَ از آنکه بنکاح درآیند- أَزواجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق‌اند یعنی باید که اینکه عضل مطلق در میان شما وجود نگیرد آورده‌اند که معقل بن یسار رض خواهر خود را بعبد اللّه بن عاصم داده بود و عبد اللّه ویرا طلاق داده و هنوز عدّت تمام نشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه، آیت فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع به ازدواج خود إِذا تَراضَوا چون رضا دهند بَینَهُم بِالمَعرُوفِ میان یک دیگر بنکاح حلال و مهر جائز و قبول حسن معاش ذلِکَ اینکه نهی عضل که کردیم یُوعَظُ بِهِ پند داده شود بدو مَن کانَ مِنکُم هر که باشد از شما که بر وجه اخلاص یُؤمِنُ بِاللّهِ بگرود بخدای وَ الیَومِ الآخِرِ و روز رستخیز که واپسین همه روزهاست ذلِکُم اینکه پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار أَزکی لَکُم پاکیزه‌تر است مر شما را ز روی معاش چه زوجین مر یکدیگر را دیده‌اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسیکه ندیده و ندانسته باشد وَ أَطهَرُ و پاکیزه‌تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدا می‌داند که زن و مرد خواهان یک دیگرانند وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ و شما نمی‌دانید وَ الوالِداتُ و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان یُرضِعنَ شیر دهند أَولادَهُنَّ فرزندان خود را حَولَینِ کامِلَینِ دو سال تمام لِمَن أَرادَ مر آنکس را که خواهد أَن یُتِمَّ الرَّضاعَهَٔ که تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وَ عَلَی المَولُودِ لَهُ و بر آن کس است که فرزند برای او زاده‌اند رِزقُهُنَّ روزی اینکه شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وَ کِسوَتُهُنَّ و پوشش ایشان-

صفحه : ۷۷

بِالمَعرُوفِ بطریق انصاف و اعتدال لا تُکَلَّفُ نَفسٌ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی إِلّا وُسعَها مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن دارد لا تُضَارَّ والِدَهٌٔ باید که رنج نرسانند هیچ مادری بِوَلَدِها بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را برضاع اکراه نکند و اگر قبول کند ازو کسوت و نفقه باز نگیرد وَ لا مَولُودٌ لَهُ و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر بستاند و یا باید که ضرر رسانیده نه شود پدر بواسطه فرزند یعنی ازو زیاده از خودش و پوشش نه‌طلبند وَ عَلَی الوارِثِ و بر وارث مولود له بود که چون

مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد و وی وارث شود لازم است مِثلُ ذلِکَ مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار فَإِن أرادا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از تمام حولین عَن تَراضٍ مِنهُما از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین وَ تَشاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلا جُناحَ عَلَیهِما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازین جهت وَ إِن أَرَدتُم و اگر خواهید ای پدران و کسانیکه باسترضاع محتاجید أن تَستَرضِعُوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن أَولادَکُم برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نی فَلا جُناحَ عَلَیکُم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن إِذا سَلَّمتُم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتَیتُم آنچه اراده کرده‌اید دادن آن را بدیشان بِالمَعرُوفِ به نیکوئی و خوشخوئی بی‌مضایقه و مبالغه وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای عز و جل در بازگرفتن مزد مزدوران وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید آن که خدای تعالی بِما تَعمَلُونَ بدانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بَصِیرٌ بیناست

وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم و آنانکه بمیرند از شما وَ یَذَرُونَ أَزواجاً و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ عَشراً چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشند که عدّت ایشان به وضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدّت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذا بَلَغنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدّت خویش فَلا جُناحَ عَلَیکُم پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای امت مسلمانان یا ای ورثه و اولیای ازواج فِیما فَعَلنَ در آنچه زنان کنند فِی أَنفُسِهِنَّ در نفسهای خویش از شوهر کردن بِالمَعرُوفِ به نیکوئی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است و حضور و شهود عدول وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان و زنان خَبِیرٌ داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غم مخور که جزای آن بتو رساند و ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذابت برهاند قطعه

هر که دانست آنکه در همه وقت حق تعالی بحال او بیناست

همه کردارهاش باشد خیر همه گفتارهاش گردد راست.

صفحه : ۷۸

وَ لا جُناحَ عَلَیکُم و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِیما عَرَّضتُم بِهِ در آنچه تعریض کنید بدان یعنی بکنایت خبر دهید مِن خِطبَةِ النِّساءِ از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می‌باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در ان گناهی نیست که سخن بتعریض گویند أَو أَکنَنتُم یا آنکه بپوشید فِی أَنفُسِکُم در دلهای خود عَلِمَ اللّهُ دانست خدای بعلم قدیم خود أَنَّکُم آنکه شما سَتَذکُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج وَ لکِن لا تُواعِدُوهُنَّ و لیکن وعده مدهید ایشان را سِرًّا بعملی که آنرا پنهان می‌کنید یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید إِلّا أَن تَقُولُوا مگر آنکه بگوئید قَولًا مَعرُوفاً سخن نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت وَ لا تَعزِمُوا و قصد مکنید عُقدَةَ النِّکاحِ عقد نکاح ایشان را حَتّی یَبلُغَ الکِتابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدّت أَجَلَهُ بغایت خود و مدّت او منقضی گردد وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید آنکه خدای تعالی یَعلَمُ ما فِی أَنفُسِکُم میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاریکه جائز نیست فَاحذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عذاب و عقاب او وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِیمٌ بردبار است و بعذاب تعجیل نه کند لا جُناحَ عَلَیکُم گناهی و وبالی نیست بر شما إِن طَلَّقتُمُ النِّساءَ اگر طلاق دهید زنان خود را ما لَم تَمَسُّوهُنَّ مادامیکه مس نه کرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نه شده باشد امام اعظم رح خلوت

صحیحه را موجب مهر میدانند بشرط عدم مانع و امام شافعی رح مس را کنایت از جماع دانسته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نه کند أَو تَفرِضُوا لَهُنَّ‌و باك نیست طلاق دادن زنان مادامیکه فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فَرِیضَهً مهر مقرر پس طلاق دهید وَ مَتِّعُوهُنَّ‌و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی از انصاری زنی خواست و در صلب عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد اینکه آیت نازل شد و حضرت رسالت مآب فرمود که متعها و لو بقلنسوتك غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَی المُوسِعِ قَدَرُه‌ُ بر مرد توانگر باندازه توانائی وی وَ عَلَی المُقتِرِ قَدَرُه‌ُو بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دسترس وی إبن عباس رض فرموده که اکثر متعه چادری و اقلّش مقنعه و نزد امام اعظم رح کرته است و چادری و معجری مگر نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را مَتاعاً بِالمَعرُوفِ باندازه توانائی متعه دادنی بر وجهی که شرعا و عرفا شاید حَقًّا صفت متاع است یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوفست یعنی خدا واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی عَلَی المُحسِنِینَ بر نیکوکاران.

صفحه : ۷۹

وَ إِن طَلَّقتُمُوهُنَّ‌و اگر طلاق دهید ایشان را مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید بشهوت ایشان را وَ قَد فَرَضتُم و بدرستیکه مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِیضَهً برای ایشان مهر مقرر فَنِصفُ‌ ما فَرَضتُم پس بر شما ادای نیمه از آنچه فرض کرده‌اید قبل از نزول اینکه آیت کسیکه زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بر وی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت إِلّا أَن یَعفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَو یَعفُوَا الَّذِی یا آنکه عفو کند آن کسیکه بِیَدِهِ عُقدَهُ النِّکاحِ بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی بقولی قدیم امام شافعی رح و اینکه وقتی است که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رح فرموده است مراد ازین کس شوهرست که درو بگذرد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین قولست اینکه می‌گوید وَ أَن تَعفُوا و آنکه درگذرید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید أَقرَب‌ُ لِلتَّقوی نزدیکتر است به پرهیزگاری از بیداد وَ لا تَنسَوُا الفَضلَ بَینَکُم و فراموش نه کنید یا ترک مگیرید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که اینکه زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مأیوس شده او را بمهر مسمی دل‌شاد گردانم و زن نیز تفکّر کند که اینکه مرد بمن نه رسیده و از مواصلت من بهره‌مند نه‌گشته اولی آنکه ازو هیچ نه گیرم إِنَّ‌اللّه‌ بدرستیکه خدای بِما تَعمَلُونَ به آنچه می‌کنید از جود و فضل بَصِیرٌ بیناست

حافِظُوا محافظت کنید و ایستادگی نمائید عَلَی الصَّلَواتِ بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن وَ الصَّلاهِٔ الوُسطی و شرائط محافظت بخصوصیت به نسبت صلاهٔ وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالك و معاذ بن جبل و ابو امامهٔ و جابر رض نماز بامدادست که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند یا میان دو نماز لیلی و نماز نهاریست یا از هر طرف او نمازی‌ست که در آن قصر میکنند و بقول إبن عمر و زید بن اسلمه و بعضی دیگر از صحابه رض نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلاهٔ نهاریه است و به روایت فاروق و مرتضی و عائشه و ام سلمه و حفصه و إبن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رض اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوهٔ الوسطی صلاهٔ العصر و او را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی قصر هست و در دیگر نی و دو نماز شب از هر طرف دیگر بهمین وجه دارد یعنی نماز شام و خفتن و بروایتی از إبن عباس و قبیصه بن ذویب رض نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرائض چهار است و اقل دو واو ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلاهٔ اخفائیه و دو صلاهٔ جهریه است و طائفه دیگر نماز خفتن را صلاهٔ وسطی دانند که میان دو صلوه جهریه واقع شد که افتتاح و اختتام عبادات

لیلیه بدیشان‌ست یا ما بین دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر بشرح و بسط مستوفی مذکور است وَ قُومُوا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لِلّهِ برای خدای تعالی قانِتِینَ در حالتی که فرمانبردارانید یعنی نمازگزارندگان و گفته‌اند که قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رض فرمود که هر یک از ما در عهد رسول علیه السلام در نماز با صاحب خود سخن می‌گفت چون حکم قُومُوا لِلّهِ قانِتِینَ نازل شده ساکت شدند-

صفحه : ۸۰

فَإِن خِفتُم پس اگر بترسید از دشمن مجاهر یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فَرِجالًا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رح و نزد امام شافعی رح در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد أَو رُکباناً یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسّر شود روی بقبله یا پشت بدان فَإِذا أَمِنتُم پس چون ایمن شوید فَاذکُرُوا اللّهَ نماز گذارید باتفاق اکثر علما اینکه جا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدائرا کَما عَلَّمَکُم همچنانکه درآموزانید شما را از آداب نماز یا شرائط شکر ما لَم تَکُونُوا تَعلَمُونَ آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم و آنانکه وفات کنند از شما وَ یَذَرُونَ أَزواجاً و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یک سال عدّت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده تزئین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدد بودندی در همانخانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اگر از اهل وبر بودندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یک سال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت‌پناه بمدینه آمد مردی طائفی درگذشت و ازو زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت علیه السلام ترکه او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نه فرمود اما حکم کرد که یک سال از ترکه شوهر نفقه بدو رسانند در آن محل اینکه آیت نازل شده حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وَصِیَّةً فرض کرده شد وصیتی و حفص بنصب خواند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لِأَزواجِهِم برای زنان ایشان مَتاعاً متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر إِلَی الحَولِ تا بیک سال غَیرَ إِخراجٍ نی بیرون‌کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فَإِن خَرَجنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلا جُناحَ عَلَیکُم پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فِی ما فَعَلنَ در آنچه ایشان کنند فِی أَنفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر مِن مَعرُوفٍ از ان چیزیکه بر وفق شرع باشد وَ اللّهُ عَزِیزٌ و خدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حَکِیمٌ صواب کار است در آنچه حکم فرماید و اینکه حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخست و عدت یک سال با چهار ماه و ده روز آمد چنانکه گذشت وَ لِلمُطَلَّقاتِ و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتاعٌ متعه است که بدان برخوردار شوند بِالمَعرُوفِ بطریق نیکو و توسط نه غلو و تقصیر حَقًّا سزاوار گردانیده است خدای اینکه را سزاوار گردانیده است عَلَی المُتَّقِینَ به پرهیزگاران مراد متقیانند از شرک یعنی همه مسلمانان کَذلِکَ همچنانکه اینکه احکام بیان کرد یُبَیِّنُ اللّهُ روشن میگرداند خدای لَکُم آیاتِهِ برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکّر در آن کار فرمائید-

صفحه : ۸۱

أَ لَم تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا نادانسته و بنظر تعجب نگاه نه کرده إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِن دِیارِهِم از دیهها و سراهای خود وَ هُم أُلُوفٌ و ایشان هزاران بودند امام سدی رحمه اللّه گوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که

هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیک بار از دیه بیرون رفتند حَذَرَ المَوتِ از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقالَ لَهُمُ اللّهُ پس گفت مر ایشان را خدای که مُوتُوا بمیرید همه بیکبار بمردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهارپایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز کشتند آخر الامر دیواری در گردد ایشان کشیدند و از آنجا درگذشتند مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحیاهُم پس زنده گردانید ایشان را و اینکه صورت بر آن وجه بوده که روزی حزقیل بن یوزی را که ثالث خلفای موسی بود بران موضع گذر افتاد و آن توده‌های استخوان مشاهده نمود و گفت الهی چنانچه اثر هیبت بر ایشان نموده نظر رحمت بر ایشان افگن از حق سبحانه، خطاب رسید که فلان کلمه بگوئی تا من ایشان را زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای لَذُو فَضلٍ هر آئینه خداوند فضل و رحمت‌ست عَلَی النّاسِ بر مردمان وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان لا یَشکُرُونَ سپاسداری نمی‌کنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزها دیدند فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَ قاتِلُوا و کارزار کنید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا برای آشکارا کردن دین خدا وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید که خدا سَمِیعٌ شنواست قول مخالفان را از جهاد که با عذار ناپسندیده تمسک می‌نمایند عَلِیمٌ داناست بضمائر ایشان مَن ذَا الَّذِی کیست آنکه بخلوص نیت یُقرِضُ اللّهَ وام دهد خدایرا یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قَرضاً حَسَناً وام‌دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد اللّه و اصح آنست که اینجا حذف مضاف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل اللّه در لزوم جزاء بآن که بی‌شبه اعطائی عوض در آن لازم‌ست و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال تصدق کند امام اعظم رح استفهام را حمل بر تمنی میکنند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد خدای را فَیُضاعِفَهُ پس تا خدا مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را لَهُ از برای او أَضعافاً کَثِیرَةً ضعفهائی بسیار بهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیّز شمار تصور کنند چون اینکه آیت نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض می‌طلبد و چون مومنان بوعده حق واثق بودند در معامله اینکه قرض مبادرت نمودند اوّل ابو الدحداح انصاری رض پیش آمد گفت یا رسول خدا اینکه قرض چرا می‌طلبد آنحضرت فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه آن ببهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول اللّه مراد و خرماستانهاست و بهترین آن خرماستان جنیه نام دارد اگر آنها بقرض خدا دهم شما ضامن بهشت من می‌شوید سید عالم فرمود که من ضامن می‌شوم که حق سبحانه، ده چند آن در ریاض جنان بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه که فرزندان من و مادر ایشان با من باشد خواجه عالم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول بگرفت و جنیه را در راه حق سبحانه، صدقه داد فی الحال بدر خرماستانها آمد مادر فرزندان را گفته یا ام الدحداح اینکه حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت ده چند بستانم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودای‌ست بارک اللّه لک فیما اشتریت و حضرت رسالت پناه ص در باره او فرمود که کم من غرف رواح و دار فیاح فی الجنته لابی الداحداح وَ اللّهُ یَقبِضُ و خدا فرا می‌گیرد و تنگ می‌کند روزی را بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان در آن است وَ یَبصُطُ گشاده می‌گرداند رزق را بجمعی بتدبیر و بقسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آنست وَ إِلَیهِ و بسوی حق یعنی بپاداش او تُرجَعُونَ بازگردیده خواهد شد در معنی قابض و باسط محققان را سخنان است در بحر حقائق گفته فرا می‌گیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نه‌بینند یا باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار گرداند و یکی را بسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته که الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست رباعی

گاهی که بخود در نگرم پست شوم گاهی که بدو نگه کنم مست شوم

گاهی که بدو نگه کنم مست شوم در حیرتم از حالت خود با دلدار
یران شده‌ام فتاده در دست شوم.

صفحه : ۸۲

أ لَم تَرَ آیا ندیدی که یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد إِلَی المَلَإِ بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای مِن بَنِی إِسرائِیلَ از فرزندان یعقوب مِن بَعدِ مُوسی بعد از وفات موسی إِذ قالُوا چون گفتند اینکه بزرگان لِنَبِیٍّ لَهُمُ پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع ع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع ع بن نون بوده یا شمعون ع بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدا ابعَث لَنا برانگیز از برای ما یعنی تعین کن از میان ما مَلِکاً پادشاهی تا باعانت او نُقاتِل کارزار کنیم فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می‌پرستیدند و شرک می‌ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان وامانده بودند و میان ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قالَ گفت اینکه پیغمبر هَل عَسَیتُم هیچ شاید از شما إِن کُتِبَ چون فرض گردانیده شود عَلَیکُمُ القِتالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلّا تُقاتِلُوا آنکه شما مقاتله نکنید قالُوا وَ ما لَنا گفتند چیست ما را و چه بران دارد أَلّا نُقاتِلَ که ما قتال نکنیم فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای وَ قَد أُخرِجنا و بدرستیکه بیرون کرده‌اند ما را مِن دِیارِنا از مواضع و مساکن وَ أَبنائِنا و پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته‌اند از ایشان، در خبرست جالوت از ابنای ملوک زمانه ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمّا کُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَیهِمُ القِتالُ بر ایشان کارزار با عدای دین تَوَلَّوا برگشتند و از فرمانبرداری بگذشتند إِلّا قَلِیلًا مِنهُم مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدا داناست بِالظّالِمِینَ بستمگاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل ع بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل حجت جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعین فرماید حق سبحانه، عصائی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو درآید و اینکه روغن در ظرف غلیان نماید و اینکه عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی اینکه قوم را سزاوار است اشموئیل اینکه خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه وی تردد و آمد شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساواتی نبود تا روزی مردیکه سقا یا دباغ که شادل نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد.

صفحه : ۸۳

وَ قالَ لَهُم و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِیُّهُم پیغمبر ایشان إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای قَد بَعَثَ لَکُم بتحقیق برانگیخت برای شما طالُوتَ مَلِکاً طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالُوا گفتند از روی استبعاد أَنّی یَکُونُ چگونه باشد و از کجاست لَهُ المُلکُ مر طالوت را پادشاهی عَلَینا بر ما وَ نَحنُ أَحَقُّ بِالمُلکِ و ما سزاوارتریم به پادشاهی که از سبط یهوداایم مِنهُ ازو که از سبط إبن یامین است و در ان سبط نه مملکت‌ست و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او مملکت نیست مردی سقاست وَ لَم یُؤتَ و او را عطا نه‌کرده‌اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ المالِ از مال دنیا یعنی اگر نسبت و نسبت عاری‌ست باری بایستی که صاحب خزائن و دفائن بودی تا تجهیز

لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللّه اصطَفاهُ بدرستیکه خدای برگزید او را عَلَیکَم بر شما وَ زادَهُ و افزونی داد او را بَسطَةً گشادگی و بسیاری فِی العِلمِ در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک وَ الجِسمِ و دیگر بیفزود او را در جسم آورده‌اند که طالوت مرد نماینده با جمال بود و نیک‌سیر و گردن از اهل زمان خود بلندتر می‌نمود وَ اللّهُ یُؤتِی و خدای که مالک الملک علی الاطلاق‌ست میدهد مُلکَهُ ملک خود را مَن یَشاءُ هرکرا می‌خواهد و می‌داند که او را صلاحیت مملکت داری هست- بیت

ملک ده و ملک‌ستان اوست بس راه بحکمش نبرد هیچکس

وَ اللّهُ واسِعٌ و خدای فضل بسیارست در دادن زمام اختیار بقبض اقتدار هر که خواهد عَلِیمٌ داناست.

باستحقاق کسیکه او را برمیگزیند، باری دیگر چنانچه بنی اسرائیل داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح درآمده گفتند ما را بر اصطفائی طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما را بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید اشموئیل ع از خدای درخواست و خدای از علامت پادشاهی او اعلام داد وَ قالَ لَهُم نَبِیُّهُم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آیَةَ مُلکِهِ بدرستیکه نشان پادشاهی طالوت أَن یَأتِیَکُمُ التّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیاء در آن منقوش بود فِیهِ سَکِینَةٌ در آنجا سکینه است مِن رَبِّکُم از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته‌اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو شعله افروخته که کسی را قوت دیدن او نبود و از مرتضی علی کرم اللّه وجهه منقول‌ست که روی او مشابه روی انسان بود دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل اینکه تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وَ بَقِیَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِمّا تَرَکَ از آنچه بگذاشته است آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ یعنی موسی و هارون ع آل شخصی را گویند که در لغت نفس او می‌تواند بود چنانچه ان اللّه اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم ای نفسه و در حدیث آمده که اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود مراد نفس داود علیه السّلام و آنچه از موسی ع و هارون ع در آن تابوت مانده بود نعلین موسی ع بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه بدیشان میبارید و ریزه الواح و خاتم سلیمان ع و آن تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر بحوالی مزبله دفن کردند حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند حق سبحانه فرمود که تَحمِلُهُ المَلائِکَةُ که بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در رسیدن تابوت بشما لَآیَةً لَکُم هر آئینه حجتی‌ست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود.

صفحه : ۸۴

فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل ع از شهر ایلیا بِالجُنُودِ بآن لشکرهای ساخته قالَ گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللّهَ مُبتَلِیکُم بدرستیکه خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ بجوئی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید فَمَن شَرِبَ مِنهُ پس هر که بیاشامد ازین جوی فَلَیسَ مِنِّی پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَ مَن لَم یَطعَمهُ و ه که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله تعالی جناح فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّی پس بدرستی او از من است یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب نخورد إِلّا مَنِ اغتَرَفَ مگر آنکس که بردارد غُرفَةً بِیَدِهِ کفی آب بدست خود آورده‌اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آبی در راه ایشان پدید

آورده چون لشکر در آن هوای با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه إِلّا قَلِیلًا مِنهُم مگر انـدکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودنـد و بیک کف آب اختصار کردنـد هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه آب غرفه پر شـده و آنکه زیاده از غرفه بیاشامیدنـد لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بمرتبه غلبه کرد که هر چند پیشتر خوردند تشنه‌تر شدند و بر کنار جوی مانده و با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رح فرمود که اهل معرفت در ضمن اینکه قصّه مثلی از برای دنیـا و دین فهم کرده‌انـد برین وجه که قوم طالوت سالکاننـد که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوائی شـده و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بآن بیارامد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد مثنوی

کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نه شد پر در نشد

گر بریزی بحر را در کوزه چند گنجد قسمت یکروزه

و چنین کس زیر لب نهر دنیـا مانـده از دولت غزا بـا لشکر هـوا محروم و بی بهره است و هر که از جـوی دنیـا بغرفه قـانع شـد یعنی بمقداری از خورش که از آن چاره نیست خورسند گشت حق سبحانه و تعالی او را بقرب خود مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد بیت

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را

قطعه ای قناعت تو نگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست

کنج صبر اختیار لقمان است هر کرا صبر نیست حکمت نیست

فَلَمّا جاوَزَهُ پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگـذشت هُوَ طالوت وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آن کسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را تصـدیق نموده مَعَهُ بگذشـتند با او قالُوا گفتنـد دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند لا طاقَةَ لَنَا الیَومَ نیست ما را توانائی امروز بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ بجالوت و لشکرهای او قولی آن‌ست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی بگذشتند و از آن چهار هزار مرد که عبور کردنـد چون چشم ایشان بر لشـکر جالوت افتاد سه هزار و شـش صد و هشـتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند که ما طـاقت حرب جالوت نـداریم قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ گفتنـد آنانکه به یقین می‌دانسـتند أَنَّهُم مُلاقُوا اللّهِ آنکه ایشان ملاقات کننده‌انـد یعنی بیننـده جزا دادن خـدای را و ایشان باقی لشکر بودند سی صد و سیزده تن که گفتند کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ بسیار گروه اندک از مومنان غَلَبَت غالب شده‌انـد فِئَةً کَثِیرَةً ابر گروه بسیار از اهل کفر و عـدوان بِإِذنِ اللّهِ بعون و نصـرت و مددگاری خدا وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِینَ و خـدا با صبرکننـدگان است بتائیـد و قوّت و چون خالفان ابا نمودنـد و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت بآن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشت‌صد هزار سوار جرار خنجرگذار تیغ‌زن نیزه‌دار بودند بیت

چون شیران آهن‌دل الماس چنگ چو گرگان بدگهر آشفته رنگ

و جالوت نیز بخود مرد عظیم الجثه و شدیـد الشوکت بود و در تفسیر امام حـدادی مـذکور است که اسـلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می‌نهادی صد رطل بوده-

صفحه : ۸۵

وَ لَمّا بَرَزُوا و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند وصف قتال راست کردند لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ از برای جالوت و لشکرهای او قالُوا گفتند مومنان رَبَّنا ای پروردگار ما أَفرِغ عَلَینا صَبراً فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَ ثَبِّت أَقدامَنا و نگاه‌دار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب وَ انصُرنا و یاری ده ما را عَلَی القَومِ الکافِرِینَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُم پس بشکستند درو بهزیمت کردند مومنان کافران را بِإِذنِ اللّهِ باعانت و توفیق خدای وَ قَتَلَ داوُدُ و کشت داود إبن ایشیاع جالُوتَ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش بشکست و مغزش پریشان و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و بآخر تمام مملکت بدو رسید وَ آتاهُ اللّهُ المُلکَ و عطا کرد خدا داود ع را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَ الحِکمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت و یا زبور وَ عَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمّا یَشاءُ از آنچه خواست و آن علمی‌ست که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره‌گری بود یا زبان مرغان- وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ و اگر نه بازداشتی خدای مردمان را بَعضَهُم برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان جهاد کننده بِبَعضٍ لَفَسَدَتِ الأَرضُ هرآئینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدای ذُو فَضلٍ خداوند فضل و رحمت‌ست عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان تِلکَ اینکه قصها که درو معجزات واضحات بود آیاتُ اللّهِ نشانهای قدرت خداوندست نَتلُوها عَلَیکَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل ع بر تو میخواند بفرمان ما بِالحَقِّ براستی بر وجهیکه مطابق است و اهل کتاب آنرا مسلم می‌دارند وَ إِنَّکَ لَمِنَ المُرسَلِینَ و بدرستیکه تو هرآئینه از فرستادگانی بهمه خلائق-

صفحه : ۸۶

تِلکَ الرُّسُلُ اینکه پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلنا افزونی دادیم بَعضَهُم برخی ایشان را بخصائص و فضائل عَلی بَعضٍ بر بعضی دیگر مِنهُم مَن کَلَّمَ اللّهُ ازین پیغمبران کسی بود که خدا با وی سخن گفت بی‌واسطه چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی علیه السلام که گفت انی انا ربک و چون پیغمبر ما که فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی وَ رَفَعَ بَعضَهُم دَرَجاتٍ و برداشت برخی را از ایشان بپایهای بلند و تفاوت انبیاء ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا بتمام زمره ایشان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما علیه السلام و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس علیه السلام‌ست که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرمود کما قال و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ص ماست که مفضل است بر انبیا بفضائل بیکران و خصائص بی‌پایان همچنان که از مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم می گردد مثنوی

همه انبیاء در پناه تواند مقیم در بارگاه تواند

تو مهر منیری همه اختراند تو سلطان ملکی همه چاکراند

وجوه افضلیت آنحضرت ص نقلا و عقلا به بیان مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَ آتَینا و دادیم ما عِیسَی ابنَ مَریَمَ البَیِّناتِ عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وَ أَیَّدناهُ و قوّت دادیم او را بِرُوحِ القُدُسِ بجان

پاک که جبرئیل علیه السلام در مادر وی دمید یا نیرومند گردانیدیم او را بموافقت جبرئیل علیه السلام وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدا مَا اقتَتَلَ الَّذِینَ اختلاف نکردندی آنانکه مِن بَعدِهِم از پس انبیاء بودند مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَ لکِنِ اختَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند فَمِنهُم مَن آمَنَ پس ازین امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده وَ مِنهُم مَن کَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریض یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که به لفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب‌ست و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدا یَفعَلُ ما یُرِیدُ میکند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید أَنفِقُوا نفقه دهید مِمّا رَزَقناکُم از ان چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوهٔ مال بیرون کنید مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ پیش از آنکه بیاید بشما یَومٌ روز که از هول و هیبت آن لا بَیعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد در ان تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی را حمایت کند وَ لا شَفاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَ الکافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق را از مستحق یا ظالم‌اند در وضع عبادت در غیر موضعش.

صفحه : ۸۷

اللّهُ خدا سزاوار پرستش اوست لا إِلهَ هیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را إِلّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادات مر او را ثابت‌ست الحَیُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد فنای ایشان القَیُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات لا تَأخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمه خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند وَ لا نَومٌ و نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهرست لَهُ ما فِی السَّماواتِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین‌ست از کائنات سفلیه مَن ذَا الَّذِی کیست آن کس که او یَشفَعُ درخواست کند از انبیاء و ملائکه و غیر ایشان عِندَهُ نزدیک او روز قیامت کسی را إِلّا بِإِذنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یَعلَمُ میداند خدا ما بَینَ أَیدِیهِم آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینهاست از امور اینکه جهان وَ ما خَلفَهُم و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آنجهان وَ لا یُحِیطُونَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ آنچیزی از معلومات او إِلّا بِما شاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است و گنجایش یافته کُرسِیُّهُ کرسی او که زیر عرش است یا فرا گرفته است علم او السَّماواتِ همه آسمانها را و آنچه در انست وَ الأَرضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَ لا یَؤُدُهُ و او را در رنج نیفگند و بدو گران نیاید حِفظُهُما نگاهداشتن آسمان و زمین وَ هُوَ العَلِیُّ و اوست برتر از حد اوهام العَظِیمُ بزرگتر از اندیشه افهام اینکه آیت شریف‌ترین آیتی‌ست از قرآن و در حدیث آمده که اینکه آیت را زبانی‌ست که تقدیس می‌کند نزدیک ساق عرش و خواص و فضائل قرأت او در اخبار بسیارست لا إِکراهَ هیچ اکراهی نیست فِی الدِّینِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان ببرآوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته‌اند حکم اینکه آیت بآیت قتال منسوخ‌ست از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رض دو پسر قابل داشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه فسون و افسانه وی مغرور گشته دین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت‌پناه ص دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد اینکه آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قَد تَبَیَّنَ بدرستیکه روشن شده است الرُّشدُ راه راست مِنَ الغَیِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَن یَکفُر پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بِالطّاغُوتِ بآنچه می‌پرستد جز خدا خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَ یُؤمِن بِاللّهِ و بگرود

بخدا فَقَدِ استَمسَکَ پس بدرستیکه چنگ در زند بِالعُروَةِ الوُثقی بدست آویزی محکم که قرآن است یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیك امر و نهی که سلوك طریق پیغمبرست سلمی قدس سره گوید عروه وثقی توفیقست در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق نجمیه آوردەست که آن مر عوام را توفیق طاعت‌ست و مر خواص را مزید عنایت بمحبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق و الدّین المشتهر به نقشبند قدسنا اللّه بحقایق کلامه مذکورست که درین طریق طاغوت ما سوای حق‌ست کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست و پیغامبر ما ص فرمود که الهوی عند اللّه ابغض من جمیع الآلهة بدترین خدایان که در زمین می‌پرستند هوای ایشانست أ فرایت من اتخذ الهه.

هواه آیا نمی‌بینی ای محمّد ص آنرا که هوای خود را بخدای گرفته است آن بیچاره می‌پندارد که او بنده خداست بیت

خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست

و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجه در هلاك‌ست بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هرآئینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستد نعم ما قال بیت هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی آنست ترا در دو جهان مونس و معبود بس بضرورت از همه چیزها می‌باید برید و به حق سبحانه بباید پیوست اینست سر فقد استمسك بالعروة الوثقی و اینکه عروه است لَا انفِصامَ لَها هیچ انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا وَ اللّهُ سَمِیعٌ و خدا شنواست قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی بود عَلِیمٌ داناست به نیت خالص متمسك بدان عروه.

صفحه : ۸۸

اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا خدا دوست آنکسانست که بوی گرویده‌اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یُخرِجُهُم بیرون می‌آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکیهای کفر و ضلالت إِلَی النُّورِ بسوی روشنای ایمان و هدایت یا از کفر بمعرفت و یا از شك بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهودیان یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را أَولِیاؤُهُمُ دوستان ایشان الطّاغُوتُ طاغوت‌اند یهود را کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت‌پرستان را اصنام و آلهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین یُخرِجُونَهُم اینکه معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشان‌ست بیرون می‌آرند یعنی میخوانند کافران را مِنَ النُّورِ از ایمان میثاقی إِلَی الظُّلُماتِ بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتدانرا از اقرار بانکار أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ آن کافران با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ‌اند هُم فِیها خالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند أَ لَم تَرَ آیا ندیدی و ببصر بصیرت نظر نکردی إِلَی الَّذِی بسوی آنکس که از روی عناد حَاجَّ إِبراهِیمَ حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم ع فِی رَبِّهِ در دین خدای او و یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار و اینکه مجادله که کرد أَن آتاهُ اللّهُ المُلكَ بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی و یا اینکه جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدا ملك بوی ارزانی داشت و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان بر کرد و اینکه مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتان را شکست و رای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد إِذ قالَ إِبراهِیمُ یاد کن آن وقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او که رَبِّیَ الَّذِی پروردگار من آنکس‌ست که از روی قدرت یُحیِی زنده می‌گرداند و از عدم بوجود می‌آرد وَ یُمِیتُ و می‌میراند و از منزل بقا ببادیه فنا می‌برد قالَ گفت نمرود أَنَا أُحیِی وَ أُمِیتُ من هم زنده کنم و بمیرانم پس زنده واجب القتل را که رشته امید از زندگانی قطع

کرده بود طلبیـد و آزاد کرد گفت اینک مرده را زنـده می‌کردم و دیگری را بیگناه طلب نمود و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی اینکه بود که مگر احیا بعفوست و اماتت بقتل و نمیدانست که احیا و اماتت خلق حیات و موت‌ست در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لا جرم ابراهیم ع بحجت روشن‌تر انتقـال نمود قالَ إِبراهِیمُ گفت ابراهیم فَإِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خـدا یَأتِی بِالشَّمسِ می‌آرد آفتاب را هر روز مِنَ المَشرِقِ از افقی که محل طلوع اوست فَأتِ بِها پس بیار آنرا مِنَ المَغرِبِ از جائیکه محل غروب اوست فَبُهِتَ الَّذِی پس مبهوت گردانیده شد آنکسـی که کَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَ اللّهُ لا یَهدِی و خدا راه ننماید بطریق احتجاج القَومَ الظّالِمِینَ گروه ستمکاران را.

صفحه : ۸۹

أَو کَالَّذِی اینکه سخن مترتب بآیت اولی‌ست آیا ندیـدی قصّه محاجه ابراهیم یا ندیـدی مثل آنکسـی که مَرَّ عَلی قَریَةٍ بگـذشت بر دیهی وَ هِیَ خاوِیَةٌ و آن دیهه افتاده بود عَلی عُرُوشِها بر سـقفهای خود یعنی اوّل سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده اینکه نهایت خرابی‌ست و اشـهر آنست که گذرنده برین دیهه خراب عزیز ع بود که توریت حفظ داشت و از اکابر احبار یهود بخت نصـر بعـد از خرابی بیت المقـدّس او را اسیر گرفته ببابل آورده و حق سـبحانه و تعالی او را از قیـد کفّار خلاصـی ارزانی فرمود و عزیز ع توجه به بیت المقدس نموده بقریه سائر آباد بود یا بدیه عنب که بر دو فرسـخی از ایلیا بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان او میوه‌دار بود قـدری انجیر بچیـد و مقـداری انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفشـرده پاره بیاشامید و بقیه در خیکی بریخت و درازگوشی که داشت پیش خود به بست و تکیه بر دیوار کرده بر آن دیه ویران می‌نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دیـد قالَ أَنّی یُحیِی گفت عزیر ع چگونه و بر چه وجه زنـده گردانـد هذِهِ اللّهُ اینکه دیه را خـدای تعالی یعنی چگونه آبادان سازد بَعدَ مَوتِها بعـد از خرابی او یا اهل او را بچه کیفیّت زنـده گردانـد بعد از مردن ایشان اینکه نه بطریق اسـتبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیاء می‌نمود فَأَماتَهُ اللّهُ پس بمیراند او را خدای تعالی در وقت اینکه تامل و تفکّر مِائَةَ عامٍ صد سال و خر او نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهُ پس زنده گردانید او را بهمان شـکل و صورت که بود آورده‌اند که حق سـبحانه او را و طعام و شـراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصـر هلاک شد حق تعالی تو شک فارسـی را برانگیخت تـا ولاـیت بیت المقـدس را در مـدّت سـی سـال بحـال عمـارت بـاز آورد و اینکه دیه عنب از آنچه پیشـتر بود آبـادان‌تر شـد پس عزیر ع را زنـده گردانیـد گفته‌انـد او را هنگام چاشـتگاه بمیرانیـد و در آن روز که زنـده شـد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشـته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر ع زنده شد و چشم می‌مالید قالَ کَم لَبِثتَ گفت مر او را اینجا چند وقت است که درنـگ کردی قـالَ لَبِثتُ گفت عزیر ع درنگ کردم اینجا یَوماً روزی و چون بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت أَو بَعضَ یَومٍ یا پاره از روز قالَ بَل لَبِثتَ گفت آن فرشـته نه چنانست که تو گمان برده بلکه درنگ کردی اینجا مِائَةَ عامٍ صد سال مرده بودی عزیر با خود آمـد و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهـج دیگر یافت تعجب او بیفزود دیگر باره با او گفت فَانظُر پس نیک نگاه کن إِلی طَعامِکَ بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سـله نهاده بودی وَ شَرابِکَ و بنگر شـراب خود یعنی بشیره انگور که در خیک ریخته بودی لَم یَتَسَنَّه هیچ تغییر نکرد آن عصیر وَ انظُر و در نگر إِلی حِمارِکَ بسوی درازگوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شـده آنگـاه خطـاب رسـید که ترا بعـد از مرگ زنـده کردیم تـا آثار قـدرت ما در نفس تو ظاهر گردد وَ لِنَجعَلَکَ و دیگر تا گردانیم ترا آیَةً لِلنّاسِ نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند وَ انظُر إِلَی العِظامِ و نگاه کن بسوی استخوانهای حمـار خود تـا به‌بینی که بقـدرت بی‌علت کَیفَ نُنشِزُها چگونه او را حرکت میـدهیم و بعضـی را بالاـی بعضـی مرتب می‌سازیم ثُمَّ نَکسُوها پس می‌پوشانیم مر آن استخوانها را لَحماً گوشتی.

عزیر ع در ان اسـتخوانهای نگریست نـدای شـنید که ای پوست و گوشت و اجزای متفرقه جمع شویـد بقدرت کامله ربانی همه اجزا

مجتمع شـده بـدان صورت و سـمت تسویه یـافت و جـان بجسـد او درآمـده فی الحـال برجست و نعره زدن گرفت فَلَمّـا تَبَیَّنَ لَه پس آنهنگـام که روشن شـد مر عزیر ع را آثـار قـدرت الهی در احیـای موتی بطریق معائنه قالَ أَعلَمُ گفت من میـدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبـل ازین باسـتدلال و بیـان أَنَّ اللّه آنکه خـدا عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از احیا و اماتت قَدِیرٌ تواناست پس عزیر ع بمیان قوم خود آمد و پیران آن قبیله او را بشناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت نصر کتب ایشانرا سوخته بود

صفحه : ۹۰

وَ إِذ قـالَ إِبراهِیمُ و یـاد کن آنرا که گفت ابراهیم ع رَبِّ أَرِنِی ای پروردگـار من بنمـای بمن که بقـدرت کـامله کَیفَ تُحیِ المَوتی چگونه زنده می‌گردانی مردگانرا سؤال از برای شـهود کیفیّت احیا فرمود نه آنکه در اصل احیا او را شبه بود قالَ گفت خدای أَ وَ لَم تُؤمِن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنـده می‌کنم اسـتفهام بمعنی ایجاب‌ست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت و با نمرود گفتی ربی الـذی یحیی و یمیت قالَ بَلی گفت ابراهیم بلی ایمان آوردم و بکمال قـدرت تو گرویده‌ام وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی و لیکن اینکه سؤال کردم تا بیارامـد و ساکن شود دل من بمعائنه چگونگی آن، در فتوحات مکی مـذکورست که احیا متنوع می‌باشـد چنانچه وجود خلق که بعضـی بکلمه کن موجود شدنـد و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتداء بوجود آورده و طـائفه را بسـبب مخلوقـات دیگر موجود سـاخته و چون ابراهیم ع متنوع وجود خلق دیـده بود و دانسـته و احیای خلق بعـد از موت وجـودی دیگرست و اینکه نیز متنوع میتوانـد بود درخواست نمود که بمن بنمـای که احیـا بکـدام نوع میکنی تـا چون مرا علم بـدان حاصـل شود دل من از آن آرامش پـذیرد آورده‌انـد که ابلیس بر لب آب دریـا می‌گـذشت نظرش بر مرداری افتـاد که مرغان هوا و جـانوران دریـا و ددان صـحرا هر یـک ازو پـاره می‌ربودنـد ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سـبکساران گران طبع را فریب میتوان داد که آخر اینکه اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سـباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توانـد کرد حق سـبحانه وحی فرسـتاد به خلیـل ع که بکنـار فلان دریا شو که دشـمن من دام مکری گسترده است و سـر رشـته زرقی بـدست آورده میخواهـد که جمعی را بقید پریشانی درآرد خلیل ع بیامد و ابلیس متحیروار شـبه خود را القا کرد خلیل فرمود که چه محـل تحیرست همـان کس که اینکه اجزا را از کتم عـدم بفضـای صـحرای وجود آورده بود قـادرست که دیگر بـاره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند مثنوی

کوزه‌گر گر کوزه را بشکند چون بخواهد باز قائم میکند

آنکه داند کوزه کردن از نخست چه عجب گر سازد شکسته را درست

پس ابراهیم ع زبـان سؤال بکشاد که الهی بمن بنمـای که چگونه زنـده میکنی تـا اینکه طاغی بـاغی ملزم گردد و دل من بـالزام او اطمینان تمام یابـد قالَ گفت خـدا اگر مشاهـده اینکه حال آرزو داری فَخُذ پس فراگیر أَربَعَةً مِنَ الطَّیرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طـاوس و غیر اینکه نیز گفته‌انـد فَصُرهُنَّ پس جمع کن ایشـانرا إِلَیکَ بسوی خود یعنی بر دست گیرد در اشـکال و هیئات ایشان نیکو تامل کن و دقائق بینه هر یک را بنظر تـدقیق باز بین تا بعـد از زنـده شـدن بر تو مشـتبه نگردد یا مجتمع ساز اجزاء ابـدان ایشانرا با یکـدیگر بعـد از انکه پاره پاره کرده باشـی و سـرهای ایشان بـدست خود نگاهدار ثُمَّ اجعَل پس وضع کن عَلی کُلِّ جَبَلٍ بر کوهی که ممکن باشـد که جزوی از آنهـا برو توانی نهـاد که قسـمت اینهـا بر جمیع جبـال متعـذرست و اینکه از قبیـل ایراد عـام‌ست و اراده خـاص ملخص سـخن آنست که بر هر کـوهی که نزدیـک تـو باشـد و تـوانی بنه مِنهُنَّ اینکه مرغـان متمزق شـده با

یکدیگر آمیخته جُزءاً پاره ثُمَّ ادعُهُنَّ پس بخوان اینکه مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یَأتِینَکَ سَعیاً بیایند بسوی تو و می‌شتابند شتافتنی وَ اعلَم أَنَّ اللّه و بدان از روی یقین آنکه خدای عَزِیزٌ غالب‌ست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَکِیمٌ محکم کارست در هر چه میسازد القصه ابراهیم ع مرغان را ذبح کرد و اجزای و ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و غطام و قوائم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت یا ده کوه نهاد و سرهای ایشانرا بر دست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای زاغ و ای خروس بجانب سرهای خود بشتابید بفرمان خدای عز و جل اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان راست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که اینکه صورت ابلغ‌ست در حجت و دورتر از شبهت چه توهم از آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال میرسد که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره مر کیفیّت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در وقت پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم ع میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل می‌شدند در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بداعیه شرع بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب‌کنان بازآیند محققان گفته‌اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس‌ست بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مائل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص‌ست بقتل آر و صفت حرص و آز بگذار و طاوس را که مجمع زینت‌ست سر بردار و دیده همت را از آرائش دنیا فرو بند که هر که به تیغ مجاهده اینکه چهار صفت مذمومه را بذبح آرد و حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبائع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش‌ست دوم داعیه شهوت که ثمره هواست سوم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست و حکیم ثنائی روح اللّه روحه اینمعنی اشارتی فرمود مثنوی

چار مرغیست چهار طبع بدان جمله را بهر دین بزن گردن

پس بایمان و عقل و عشق دلیل زنده کن هر چهار را چو خلیل

صفحه : ۹۱

مَثَلُ الَّذِینَ نمونه نفقه کردن آنکسانی که بی‌شائبه غرض و داعیه عوض یُنفِقُونَ بیرون می‌کنند و صرف می‌نمایند أَموالَهُم خواسته‌های خود را فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خداست و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن اینکه منفقان کَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه است که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنبَتَت برویاند سَبعَ سَنابِلَ هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِی کُلِّ سُنبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه، که یکی را هفت صد حاصل آمده باشد وَ اللّهُ یُضاعِفُ و خدا زیاده میگرداند اینکه هفت صد را بهفت صد هزار و بیشتر لِمَن یَشاءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَ اللّهُ واسِعٌ و خدای بسیار بخشاینده است که یکی را هفت‌صد و زیاده می‌دهد عَلِیمٌ داناست بنفقه‌کنندگان و عزایم دنیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف‌ست و ترغیب متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی را هفت‌صدست پیوسته بتصدقات اشتعال نمایند مثنوی

آنکه بشارت بجودت میدهد دانه یکی هفت‌صد می‌دهد

دانه بانبازی شیطان مکار تا ز یکی هفتصدت آید بیار

الَّذِینَ یُنفِقُونَ آن کسانیکه نفقه میکننـد أَموالَهُم مالهای خود را فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا در جهاد و یا سائر خیرات ثُمَّ لا یُتبِعُونَ پس از پی در نمی‌آرنـد ما أَنفَقُوا آن چیز را که نفقه کرده‌اند مَنًّا منتی یعنی منتی بر کسـی نه نهند در صدقه دادن وَ لا أذیً و دیگر از پی درنیاورنـد صـدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجاننـد قولا و فعلا لَهُم أَجرُهُم مر ایشانراست مزد صـدقه ایشان عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگـار ایشـان وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم و ترسـی نیست مر ایشان را از گم شـدن مزد وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نیسـتند ایشان که انـدوهگین شونـد از فوت ثواب قَولٌ مَعرُوفٌ سـخن نیکو و وعـده جمیـل مر درویش را وَ مَغفِرَةٌ و در گذشـتن از درشتی سـخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَیرٌ بهترست مر مسئول را در نفع مِن صَدَقَةٍ از آن صـدقه که نسبت بسائل یَتبَعُها أذیً از پی درآیـد آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیره وَ اللّهُ غَنِیٌّ و خدا بی‌نیازست از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را نجس و خاشاك منت و آزار مکدّر سازند حَلِیمٌ بردبارست تعجیل نه کند در عقوبت منان و موذی-

صفحه : ۹۲

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویـدگان لاـ تُبطِلُوا باطل مکنیـد و تباه مسازیـد صَـدَقاتِکُم بِالمَنِّ مزد صـدقهای خود بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حق درویش است و توانگر جز حمّال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق پناهی اشارتی بدین معنی در سبحهٔ الابرار میفرماید مثنوی

بار فقر ار فگنی از یکتن بار منت منهش بر گردن

چون عطابخش خدا آمد و بس به که دانا نه‌نهد منت کس

در کرم حیله گری بیش نه جود را رهگذری پیش نه

پس متصدق باید که بشکرانه

آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده وَ الأَذی و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بـدرویشان نه بزبان که او را بگـدائی سـرزنش کنیـد نه بفعل که روی ترش کرده چین بر جبین افگنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت

ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا که گدائی وی آئینه زر داری تست

حق سـبحانه در اینکه آیت جهت تکمیل صـدقه مومنان میفرمایـد که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازیـد کَالَّذِی همچون ابطال آنکسـی که از طریق حق منحرف و بسـمت نفاق متسم گشـته یُنفِقُ مالَهُ نفقه می‌کند مال خود را رِئاءَ النّاسِ برای نمودن مردمان وَ لا یُؤمِنُ و بحقیقت نمیگرود بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ بخدا و بروز قیامت اگر بخدا گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیـامت اعتقـاد داشتی برای معامله مجازات کردی نه برای مرایات فَمَثَلُهُ پس نمودار صـدقه اینکه منفق مرائی کَمَثَلِ صَـفوانٍ همچون نمودار سـنگی‌ست خارا همواره عَلَیهِ تُرابٌ که بر آن سـنگ خاك خشك‌ست فَأَصابَهُ پس بران سـنگ رسید وابِلٌ باران بزرگ قطره

که سیل ازو زود و بسیار خیزد فَتَرَکَهُ پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صَلداً سنگ تهی و پاک از گرد و خاک و صفوان مثل منافق‌ست و خاک بر آن سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بی‌حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت

ترا از آتش فشان برقی چه آید کزو افروختن شمعی نشاید

لا یَقدِرُونَ قادر نباشند اینکه نفقه‌کنندگان مرائی عَلی شَیءٍ بر ثواب چیزی مِمّا کَسَبُوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَ اللّهُ لا یَهدِی و خدا راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفگند القَومَ الکافِرِینَ گروه ناگرویدگانرا وَ مَثَلُ الَّذِینَ و مثل نفقه آنان که باعتقاد و اخلاص یُنفِقُونَ أَموالَهُمُ بیرون می‌کنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ برای طلب خوشنودی خدا وَ تَثبِیتاً و از برای ثبات و یقین صادر شده مِن أَنفُسِهِم از نفسهای ایشان بیافتن صدقه کَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستانی‌ست که واقع باشد بِرَبوَةٍ بموضع بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح برد بیشتر و زد یا بر نزدیک‌تر ازو آفت مغمور شدن در آب دورتر و اینکه باغ در چنین زمینی باشد أَصابَها برسد بوی وابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَت پس بداد و برآورد أُکُلَها میوه خود را ضِعفَینِ دو برابر یعنی بیکسال چندان بردهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند فَإِن لَم یُصِبها پس اگر نرسد بدان باغ وابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافی‌ست یعنی اثر بارانرا ضایع نه میکند و بکم و بیش محصول می‌دهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصان است که آنچه برای رضای خدا تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدا بدانچه شما می‌کنید از روی اخلاص و ریا بَصِیرٌ بیناست و مناسب بر یکی جزا خواهد داد.

صفحه : ۹۳

أَ یَوَدُّ أَحَدُکُم تمثیل دیگرست برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکارست یعنی دوست ندارد أَن تَکُونَ لَهُ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِن نَخِیلٍ از درختان خرما وَ أَعنابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار که تَجرِی می‌رود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ‌راست فِیها در ان بوستان مِن کُلِّ الثَّمَراتِ از همه میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل و کثرت ایشان‌ست وَ أَصابَهُ الکِبَرُ و حال آنکه فرا رسید خداوند اینکه باغ را پیری و بزرگ سالی وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ و مر اوراست درین پیری فرزندان ضُعَفاءُ خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانست فَأَصابَها إِعصارٌ پس بدین بوستان رسید باد گرم و گویند گردبادی فِیهِ نارٌ در آن باد آتشی و همچنین باد آتشین را سموم میگویند فَاحتَرَقَت بس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فروماند اینکه مثل عمل منافق و مرائی‌ست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امید داری دارند بسوزد و ایشان مهجور و محروم بمانند مثنوی

نه کاری که یابند مزدی بر آن نه مالی که بینند نفعی در آن

ز ابر ریا برقی افروخته همه کشت اعمال‌شان سوخته

کَذلِکَ همچون بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شده یُبَیِّنُ اللّهُ بیان می‌کند خدا لَکُمُ الآیاتِ برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُونَ شاید که شما در آن تفکّر نمائید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان أَنفِقُوا نفقه کنید در راه خدا مِن طَیِّباتِ ما کَسَبتُم از پاکیزه‌ها و برگزیدها آنچه کسب می‌کنید بتجارت و صناعت وَ مِمّا أَخرَجنا و از آنچه بیرون آوردیم لَکُم مِنَ الأَرضِ برای شما از زمین چون حبات و اشجار مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما

آنچه رسیده‌تر و گزیده‌تر بودی پنهان از یکدیگر به مسجد رسول در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست دویست صاع خرما از آن متاع که هیچ نیرزیدی بآشکارا بیاورد و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود بآن متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب مال صدقه دهید وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دناءت همت مِنْهُ تُنفِقُونَ از آن چیز نفقه کنید وَ لَسْتُم بِآخِذِیهِ و حال آنکه نیستید شما فراگیرنده چنان چیز را اگر بشما دهند در حقوق شما إِلّا أن تُغمِضُوا فِیهِ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید که خدا غَنِیٌّ بی‌نیاز است از کسیکه تصدّق کند بمال خبیث حَمِیدٌ ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد.

صفحه : ۹۴

الشَّیطانُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گویند که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره یَعِدُکُمُ الفَقرَ وعده می‌کند شما را فقر و احتیاج یعنی می‌ترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی وَ یَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ و می‌فرماید شما را به بخل و امساک و منع صدقات وَ اللّهُ یَعِدُکُم و خدا وعده می‌دهد شما را بر صدقه دادن مَغفِرَةً آمرزشی مِنهُ از خود مر گناهان شما را در عقبی وَ فَضلًا و افزونی روزی به مکافات خیر در دنیا وَ اللّهُ واسِعٌ و خدا بسیار فضل‌ست بر منفقان عَلِیمٌ دانا باستحقاق ایشان مرسعت فضل و مغفرت را یُؤتِی الحِکمَةَ می‌دهد خدا حکمت انفاق مَن یَشاءُ هر کرا می‌خواهد تا داند که چه و به که می‌باید داد یا دانشی که میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمییز نماید تا از وعید شیطانی نه ترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد وَ مَن یُؤتَ الحِکمَةَ و هرکرا حکمت دادند فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً پس بدرستیکه دادند او را نیکوئی بسیار امام ابو اللیث رح فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نه کشد که او را خیر کثیر داده‌اند و آنانرا متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رض واردست که شعر

رضینا قسمهٔ الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال

فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال

بیت

علم دادند بادریس و به قارون زر و سیم شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک

وَ ما یَذَّکَّرُ و در نیابند و پند نگیرند بدین موعظها إِلّا أُولُوا الأَلبابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَ ما أَنفَقتُم و آنچه بیرون کردید ای مومنان مِن نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن أَو نَذَرتُم یا بر خود واجب گردانیدید مِن نَذرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَإِنَّ اللّهَ یَعلَمُهُ پس بدرستیکه خدا میداند او را و فراموش نمی‌کند وَ ما لِلظّالِمِینَ و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند و یا نذر به معصیت کنند یا نذری که در طاعت کرده‌اند بوفا نمی‌رسانند مِن أَنصارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان بازدارند.

صفحه : ۹۵

إِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمّا هِیَ پس نیکو چیزیست آنچه دیگران را بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان بآشنائی باهل حق میل کند وَ إِن تُخفُوها و اگر پنهان دارید صدقات خود را وَ تُؤتُوهَا الفُقَراءَ و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فَهُوَ خَیرٌ لَکُم پس آن اخفا بهترست مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور می‌نماید و درویش نیز از مذلت اخذ و بی‌ناموسی محفوظ میباشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارند در فرائض و نوافل چه صحابه رض در زمان حضرت رسالت‌پناه ص در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی برانند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرائض اظهار اولی‌ست تا مظنه ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت است بامر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر می‌شود بادای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از إبن عباس رض منقول است که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقهٔ السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهی‌ست که در صدقه فرمود اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَ یُکَفِّرُ عَنکُم و ما درگذرانیم از شما آنکه در صدقه فرمود و حفص یکفر میخواند یعنی خدای درگذراند مِن سَیِّئاتِکُم بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدا بدانچه می‌کنید از ابدای صدقه و اخفای آن خَبِیرٌ داناست آورده‌اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شمردند و چون صورت حال بر حضرت رسالت‌پناه ع عرض کردند اینکه آیه آمد که لَیسَ عَلَیکَ نیست بر تو ای محمّد هُداهُم راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدا بعنایت خود یَهدِی مَن یَشاءُ راه می‌نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت‌پناه ع فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جائز است وَ ما تُنفِقُوا و آنچه نفقه می‌کنید مِن خَیرٍ از مال فَلِأَنفُسِکُم پس از برای نفسهای خود می‌کنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان بیت

گر او می‌برد پیش آتش سجود تو واپس چرا می‌بری دست جود

خورش ده بکنجشک کبک و حمام که روزی درافتد همای بدام

چو هر گوشه تیر نیاز افگنی بناگاه بینی که صیدی کنی

وَ ما تُنفِقُونَ و نفقه نمی‌کنید شما که مومنانید إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ اللّهِ مگر برای طلب ثواب و خوشنودی خدای وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال اللّه تعالی وَ ما آتَیتُم مِن زَکاةٍ تُرِیدُونَ وَجهَ اللّهِ وَ ما تُنفِقُوا مِن خَیرٍ و آنچه نفقه می‌کنید از مال خود یُوَفَّ إِلَیکُم توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وَ أَنتُم لا تُظلَمُونَ و شما ستم‌دیده نمی‌شوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمی‌کنند.

صفحه : ۹۶

لِلفُقَراءِ اینکه صدقه و نفقه شما برای درویشانست الَّذِینَ أُحصِرُوا آنانکه بازداشته شده‌اند فِی سَبِیلِ اللّهِ در طاعت خدایا در جهاد لا یَستَطِیعُونَ نمی‌توانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرباً سیر کردنی فِی الأَرضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و انیان درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار یاسر و بلال و إبن مسعود رض و امثال ایشان که در مدینه منوره منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان بشب صفّه مسجد پیغمبر ص بود و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایه التفات بر

کس می‌انداختند و نه بسؤال و طلب روزی می‌پرداختند و بدین سبب فرمود یَحسَبُهُم الجاهِلُ می‌پندارند ایشان را مرد نادان و بی‌خبر از حال ایشان أَغنِیاءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ به سبب باز ایستادن از سؤال و استغنا از خلق تَعرِفُهُم تو می‌شناسی ایشان را ای محمّد ص بِسِیماهُم به نشان و علامت ایشان که صفرهٔ اللونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لا یَسئَلُونَ النّاسَ سؤال نه کنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان إِلحافاً از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفاند به تعفف که ترک سؤالست و ترک سؤال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که ناگاه مردم رد سؤال نه کنند و از رستگاری بازمانند ما افلح من رد السائل وَ ما تُنفِقُوا و آنچه نفقه کنید مِن خَیرٍ از مال خود برای اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدا بِهِ عَلِیمٌ بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید الَّذِینَ آنانکه یُنفِقُونَ نفقه می‌کنند در راه حق برای مستحق أَموالَهُم مالهای خود را بِاللَّیلِ به شب وَ النَّهارِ و بروز سِرًّا در پنهان وَ عَلانِیَةً و بآشکار غرض استغراق اوقات‌ست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی رض چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی اینکه آیت فرستاد و حضرت رسالت‌پناه ع از مرتضی رض پرسید ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق رض چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق رض را بستود فَلَهُم پس مر ایشان‌راست که بدین چهار نوع صدقه دهند أَجرُهُم مزد صدقات ایشان عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانی‌ست و گفته‌اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم و خوف نباشد ایشانرا وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند.

صفحه : ۹۷

الَّذِینَ آنانکه یَأکُلُونَ الرِّبا میخورند مال ربوا را یعنی معامله می‌کنند و زیاده می‌ستانند لا یَقُومُونَ برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور إِلّا کَما یَقُومُ مگر آن چنانچه برمی‌خیزد الَّذِی آن کسیکه یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ بزند و بیفگند او را دیو یا برساند بدو مِنَ المَسِّ از سودن مراد صداع و صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مخبط میسازد و حق سبحانه سخن را بر وجهیکه متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بآن نشانه بشناسند ذلِکَ آن عذاب ایشان را بِأَنَّهُم قالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند إِنَّمَا البَیعُ جز اینکه نیست که بیع مِثلُ الرِّبا مانند ربو است کفار یک درم بدو درم بیع می‌کردند و می‌گفتند اینکه ربوا نیست بیع است میان ربو و بیع فرق نمی‌کردند وَ أَحَلَّ اللّهُ البَیعَ و حال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وَ حَرَّمَ الرِّبا و حرام ساخته ربوا را فَمَن جاءَهُ مَوعِظَةٌ پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد پندی مِن رَبِّهِ از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فَانتَهی پس باز ایستد از آن فَلَهُ ما سَلَفَ پس مر اوراست آنچه گرفته است قبل از تحریم آنرا ازو نتوان گرفت یا مر اوراست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وَ أَمرُهُ و کار او مفوض‌ست إِلَی اللّهِ بخدا یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد وَ مَن عادَ و هرکه بازگردد باستحلال ربوا پس از آنکه آن را خدا حرام گردانید فَأُولئِکَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی أَصحابُ النّارِ ملازمان دوزخاند هُم فِیها خالِدُونَ ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفرست و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یَمحَقُ اللّهُ الرِّبا کم و کاست می‌گرداند خدا مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن به نقصان و خسران میکشد إبن عباس رض فرمود که هر چه از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزوه نفقه کند پذیرفته نشود و اینکه کمال نقصان است وَ یُربِی الصَّدَقاتِ و افزونی گرداند خدا صدقها را یعنی هر

چند که کم باشد مزد او بسیاری خواهد بود وَ اللّه لا یُحِبُّ و خدا دوست نمیدارد کُلَّ کَفّارٍ أَثِیمٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود بزه کاری را که بر ارتکاب ربوا مصر بود إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپا داشتند نماز را وَ آتَوُا الزَّکاةَ و بدادند زکوة را لَهُم أَجرُهُم مر ایشان راست مزد ایشان عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگـار ایشـان روز قیـامت وَ لا ـ خَوفٌ عَلَیهِم و ایشـانرا ترس نباشـد بر آنچه پیش فرسـتاده‌اند وَ لا ـ هُم یَحزَنُونَ و ایشـان اندوهگین نشوند وقف لازم برای آنکه از عقب گذاشته‌اند.

صفحه : ۹۸

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّه بترسـید از عذاب خدا وَ ذَرُوا و دست بدارید ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا از آنچه مانده است از ربوا إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستیـد شـما باوردارنـدگان مر حرمت ربوا را بنی عمر و ثقفی و بنی مغیره مخزومی بربوا با یکدیگر معامله داشـتند حضـرت رسالت‌پناه ص روز فتـح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمر و بشـرط آنکه ربوای ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوای دیگران از ایشان ساقط شود صـلح کردنـد و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سـخت گرفتنـد و ایشان فریاد برآورده گفتنـد ما چه بـدبخت کسانیم که ربوا را از همه مردمان وضع کرده‌انـد ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قصّه خود را بعرض عتاب بن اسـید که حاکم مکه بود رسانیدنـد و او صورت حال ماجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت اینکه آیت نازل شـد که دست از ربوا بداریـد فَإِن لَم تَفعَلُوا پس اگر نکنیـد و بقیه ربوا را ترک ننمائیـد فَأذَنُوا پس آگاه کنیـد یک دیگر را و آماده باشـید بِحَربٍ بجنگ کردنی مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ از خـدا و رسول او و حفص رح فاذنوا خوانـد از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نه کنیـد آگاه باشـید و بدانیـد که لایقایـد بحرب خـدا که آتش است و بحرب رسول که شمشـیر اوست وَ إِن تُبتُم و اگر توبه کنیـد از گرفتن ربوا فَلَکُم پس مر شماراست رُؤُسُ أَموالِکُم سرمای‌های اموال شما لا تَظلِمُونَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید وَ لا تُظلَمُونَ و نه بر شـما ظلم کننـد و از سـرمایه چیزی بکاهنـد بعد از نزول اینکه آیت بنی عمر و گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشـته بسـرمایه راضـی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردنـد آیت آمـد که وَ إِن کانَ و اگر واقع باشد غریم ذُو عُسـرَةٍ خداوند دشواری و مفلسـی یعنی غریـم تنگـدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادن است إِلی مَیسَـرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَ أَن تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شـما را إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر دانید شـما که آنچه خدا می‌فرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح جاودانی است وَ اتَّقُوا یَوماً و بترسـید از عـذاب روز که همه شـما تُرجَعُونَ فِیهِ بازگردیـده شوید در آنروز إِلَی اللّهِ بحساب خدا یا جزا که مقرر کرده است از ثواب و عتاب ثُمَّ تُوَفّی پس تمام داده شود کُلُّ نَفسٍ هر نفسی را ما کَسَبَت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی ستم کرده نشوند.

صفحه : ۹۹

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذا تَدایَنتُم چون معامله کنید با یکدیگر بِدَینٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقت نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاکتُبُوهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشـد بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَ لیَکتُب و باید که بنویسد آن وثیقه را بَینَکُم در میان شـما کاتِبٌ نویسـنده بِالعَـدلِ بـداد و راستی یعنی کم و زیاده نه کند در اجل و مال وَ لا یَأبَ و باید که سـرباز نزند کاتِبٌ هیـچ نویسنده تنکیر کاتب بعـد از نفی افاده عموم میکنـد و اینکه کتابت بقول بعضـی فرض کفایت است و بقولی فرض عین بشـرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده لقوله و لا یضار کاتب و گفته‌اند مستحب است یعنی اولی آنست که

ابا نه کند کاتب چون التماس کنند أن یَکتُبَ آنکه بنویسد وثیقه معامله را کَما عَلَّمَهُ اللّه همچنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع شد فَلیَکتُب بس باید که بنویسد وَ لیُملِلِ و باید که املا کند کاتب را الَّذِی عَلَیهِ الحَقُّ آن کسیکه برویست دین و بزبان خود اقرار کند وَ لیَتَّقِ اللّهَ و باید که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَ لا یَبخَس و کم نه کند در وقت اقرار مِنهُ شَیئاً از ان حق که بر اوست چیزیرا فَإِن کانَ پس اگر باشد الَّذِی عَلَیهِ الحَقُّ آن کسیکه بر اوست حق یعنی بر ذمه اوست سَفِیهاً جاهلی بیوقوف یعنی بالغی غیر رشید چون مجانین و مردم مبهوت أَو ضَعِیفاً یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیری نیک رسیده أَو لا یَستَطِیعُ یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمی‌تواند أَن یُمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه آنکه مرض لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است گویا نه بود فَلیُملِل پس باید که املای آن حق کند وَلِیُّهُ ولی یکی ازین‌ها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و و کیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بِالعَدلِ براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نه‌کند وَ استَشهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِیدَینِ دو گواه مِن رِجالِکُم از مردمان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فَإِن لَم یَکُونا پس اگر اینکه دو گواه نباشند رَجُلَینِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس یک مرد وَ امرَأَتانِ و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی‌مردمان در بکارت و ولادت و عیوب نسائی در موضع مستور مسموعست و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت.

صفحه : ۱۰۰

مِمَّن تَرضَونَ از ان کسانیکه پسندید و راضی باشید مِنَ الشُّهَداءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین یعنی دو زن برای آن باید أَن تَضِلَّ تا چون فراموش کند إِحداهُما یکی از آن دو زن معامله را که بران گواه بوده فَتُذَکِّرَ پس باید که یاد دهد إِحداهُمَا الأُخری یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس دو زن باید که بتذکیر یکی نسیان دیگری زائل گردد وَ لا یَأبَ الشُّهَداءُ و باید که سرباز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا آزادی آن إِذا ما دُعُوا چون خوانده شوند برای ادا یا تحمل آن وَ لا تَسئَمُوا و ملول مشوید أَن تَکتُبُوهُ از آن که بنویسید حق را صَغِیراً در حالتی که خرد باشد آن حق أَو کَبِیراً یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید إِلی أَجَلِهِ تا مدتیکه او مقرر شده باقرار مدیون ذلِکُم اینکه کتابت شما أَقسَطُ راست‌ترست عِندَ اللّهِ نزدیک خدا وَ أَقوَمُ و صوابتر لِلشَّهادَةِ مر گواهی دادن را چه کتاب مذکر شهودست وَ أَدنی و نزدیکتر است کتابت أَلّا تَرتابُوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و مدّت آن و تعین شهود حق چون رجوع نمائید بکتاب إِلّا أَن تَکُونَ مگر آنکه باشد معامله تِجارَةً حاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِیرُونَها بَینَکُم که می گردانید آنرا یک دیگر
یعنی معامله دست بدست و نقد به نقد فَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ تا پس نیست بر شما گناهی أَلّا تَکتُبُوها آنکه نه نویسید آنرا وَ أَشهِدُوا و گواه گیرید إِذا تَبایَعتُم چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم اینکه آیت منسوخ است بآیت فان امن بعضکم بعضا الآیه وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نه‌فرمایند وَ لا شَهِیدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد اینکه معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نه گذرد و گواهی نپوشد بوقت طلبیدن و بازنگیرد وَ إِن تَفعَلُوا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُم پس آن فعل منهی که گفتم نافرمانی باشد لاحق به شما وَ اتَّقُوا اللّهَ و همه شما بترسید از خدا و فرمان او را خلاف مکنید وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ و می‌آموزاند خدای شما را مصالح دین و دنیای شما را وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ و خدا بهمه چیزها عَلِیمٌ داناست.

صفحه : ۱۰۱

وَ إِن کُنتُم اگر باشید شما عَلی سَفَرٍ در سفر علی اینجا بمعنی فی است وَ لَم تَجِدُوا کاتِباً و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ پس وثیقه باشد گردهای قبض کرده شده یعنی فراستده فَإِن أَمِنَ پس اگر امین دارد بَعضُکُم بَعضاً برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فَلیُؤَدِّ الَّذِی اؤتُمِنَ پس باید که ادا کند آن کس که امین داشته شده است یعنی مدیون أَمانَتَهُ وام او را و انکار حق نه کند وَ لیَتَّقِ اللّهَ و باید که بترسد از خدا رَبَّهُ اعنی پروردگار او در امانت خیانت نه کند وَ لا تَکتُمُوا الشَّهادَةَ و میوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبائر است وَ مَن یَکتُمها و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ پس بدرستیکه آثِمٌ قَلبُهُ بزه‌مند و گناهکار است دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیه تمام است بر وعید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرائم قلبیه سخت‌تر و غلیظتر است از آثام متعلّقه اعضای ظاهره وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدا بآنچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِیمٌ داناست لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ مر خدائراست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اوراست عوالم روحانیه که استار غیوب و بواطن صفات‌اند وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین‌هاست از ارکان و موالید یا اوراست عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء و مظاهر افعال‌اند وَ إِن تُبدُوا و اگر آشکارا کنید ما فِی أَنفُسِکُم آنچه در نفسهای شماست از عزائم و نیات أَو تُخفُوهُ یا پنهان دارید آنرا یُحاسِبکُم بِهِ اللّهُ شمار می‌کند خدا شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمائر و مطلع بر سرائر است آورده‌اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَیَغفِرُ لِمَن یَشاءُ پس بیامرزد بعد از ان احصا مر آنکس را که خواهد بفضل خود وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ و خدا بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِیرٌ تواناست بعضی برانند که اینکه آیت بآیت لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا وُسعَها منسوخست و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و اینکه آیت خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیت لا یکلف اللّه بعد ازین برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده‌اند که چون اینکه آیت نازل شد صحابه کرام رض از تامل در مضمون آن متألم گشته بیطاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل رض و بعضی از اعیان انصار رض اتفاق نمودند که بملازمت حضرت رسالت‌پناه ص رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید پس ایشان بجناب نبوت‌مآب آمده گفتند یا رسول اللّه کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را تکلیف کاری کردند که قوّت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی‌آریم حضرت استفسار نمود که آن چه خبر و کدام عمل است گفتند یا رسول اللّه عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می‌آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور مینماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی‌آریم و حق سبحانه می‌فرماید که یحاسبکم به اللّه اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سیّد عالم ص فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لا جرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متضرع شد، بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب رض از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت اینکه گفتار کار دشوار ایشان رو به آسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در ثنای اینکه امت و سبکساری ایشان اینکه آیت فرستاد که.

صفحه : ۱۰۲

آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمّد بِما أُنزِلَ إِلَیهِ بدان چیزیکه فرستاده شده است باو مِن رَبِّهِ از پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شرع وَ المُؤمِنُونَ و مومنان نیز امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کُلٌّ همه ایشان

از نبی و متابعان آمَنَ بِاللّهِ گرویده‌اند بخدا یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او وَ مَلائِکَتِهِ و به فرشتگان او که مقربان حضرت کبریااند نه بنات وی و بنو ملح میگویند که ملائکه بنات وی و رسل‌اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وحی‌اند برسل وَ کُتُبِهِ و به کتابهای منزله وی که همه حق است و سخنان اوست غیر مخلوق وَ رُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاك و معصوم‌اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق‌اند لا نُفَرِّقُ میگویند نبی و مومنان که ما جدا نمی‌کنیم در ایمان بَینَ أَحَدٍ میان هیچ یک مِن رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می‌آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکراند وَ قالُوا سَمِعنا و گفتند مومنان شنیدیم قول خدا را وَ أَطَعنا و فرمان بردیم مر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب برآمده گفتند غُفرانَکَ رَبَّنا می‌طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَ إِلَیکَ المَصِیرُ و بسوی تو است بازگشت همه و اگر اینکه قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کند اینکه آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق‌اند بر آنکه اینکه آیت و تالی او مکی‌ست و بی‌واسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت إبن مسعود رح وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده‌اند نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاك کننده یعنی کبائر بیامرزند مر کسی را از امت که شرك نیارد بخدا در ینابیع آورده که چون رسول ص بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همّت طی کرده بمنزل قرب رسید مثنوی

سوی عالمی شد که عالم نماند وزو در میان سایه هم نماند

برون آمد از پرده بود خویش نگه کرد بی‌پرده مقصود خویش

بوقتی که در مقام أَو أَدنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه خود را ستائش فرمود که آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنزِلَ إِلَیهِ مِن رَبِّهِ چنانچه خواجه عالم ص مناجاتی کرد محتوی بر آنکه مرا شربت اینکه کرامت بی‌مومنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرموده وَ المُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ الآیهٔ حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه می‌گویند خواجه عالم فرمود قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا خطاب آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لا یُکَلِّفُ اللّهُ در رنج نیفگند خدا نَفساً هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری إِلّا وُسعَها مگر بمقدار طاقت او لَها ما کَسَبَت و آن نفس را باشد آنچه کسب کند از نیکوئیها وَ عَلَیها مَا اکتَسَبَت و بر وی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت ص درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنا لا تُؤاخِذنا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت إِن نَسِینا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما فوت شد أَو أَخطَأنا یا خطا کردیم و بی‌قصد مرتکب مناهی شدیم رَبَّنا ای آفریدگار ما وَ لا تَحمِل و بار مکن عَلَینا بر ما إِصراً بار گران کَما حَمَلتَهُ همچنانکه بار کردی آنچیز گران را عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِنا بر آن کسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلنا ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقَهَ لَنا بِهِ آنچیزیرا که نیست طاقت ما را بآنکه حدیث نفس‌ست و وسوسه او بقول مفسران که اینکه آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقول دیگر مکیّست مر او استیلای شیطان‌ست بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا هرچه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمانبرداری او باز دارد و گفته‌اند لا طاقه لنا به لغزیدن قدم‌ست از صراط مستقیم وَ اعفُ عَنّا و عفو کن و درگذر از ما خطاها و فراموشیهای ما.

صفحه : ۱۰۳

وَ اغفِر لَنا و بیامرز گناهان ما را وَ ارحَمنا و به بخش بر ما بقبول اطاعتهای ما أَنتَ مَولانا تو کارساز و یاری دهنده مائی فَانصُرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان عَلَی القَومِ الکافِرِینَ بر گروه کافران آورده‌اند که چون معاذ بن جبل رض اینکه سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبرست که حضرت رسالت‌پناه صلعم اینکه دعا را در شب معراج میگفت و ملائیکه آمین می‌کردند و حق سبحانه

اجابت می‌فرمود

سورهٔ ال عمران

مدنیّهٔ وّ هی مائتا آیهٔ وّ عشرون رکوعا

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلائی عمیم حق‌ست و لام بلقای کریم او و میم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلای او در دنیا همه را علی العموم شامل‌ست و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبّت بی‌منتهای او در هر دو جهان اخصّ خواص را حال اللّهُ خدای سزاوار پرستش اوست لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحَیُّ زنده که حیات هر زنده از اوست القَیُّومُ پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت‌پناه در باب عیسی ع مناظره بکنند و حضرت ع بعد از ملاقات ایشانرا باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه دین الهی در گوش داریم حضرت فرمود که شما را نسبت بزن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام بازداشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی ع بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی ع پسر او نیست پس پدر او کیست رسول ص فرمود در مذهب ما و شما فنای بر خدا روا نیست و خود میدانید که عیسی ع شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی ع اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بدو نسبت میکنید و حق سبحانه ازین همه مقدس منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و نه آیت از اوائل اینکه سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تارهٔ در الوهیت عیسی او تارهٔ در نبوّت محمّد واقع شد لا جرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوّت فرمود نَزَّلَ فرو فرستاد خدا عَلَیکَ الکِتابَ بر تو قرآن را بِالحَقِّ براستی در اخبار و درستی در دلالات مُصَدِّقاً در حالتی که موافق است اینکه کتاب لِما بَینَ یَدَیهِ مر آن کتاب‌ها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوّت و معاد و اصول دین‌ست وَ أَنزَلَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ و فرو فرستاد توریت و انجیل را مِن قَبلُ پیش از فرستادن قرآن هُدیً لِلنّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ما سوای اللّه مذکورست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر ع و عیسی ع میگویند ثابت می‌شود وَ أَنزَلَ الفُرقانَ و فرو فرستاد کتابهای دیگر را جدا کننده است میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزه‌ایست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستیکه آن کسانیکه نگرویدند بِآیاتِ اللّهِ به نشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیاء که هر یک علامتی‌اند در طریق اهتدا لَهُم عَذابٌ شَدِیدٌ مر ایشانراست عذابی سخت یعنی پیوسته وَ اللّهُ عَزِیزٌ و خدا غالب است و قادر بر عذاب کفار ذُو انتِقامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان.

صفحه : ۱۰۴

إِنَّ اللّهَ بدرستیکه که خدا لا یَخفی عَلَیهِ شَیءٌ پوشیده نمی‌ماند برو چیزی از کائنات فِی الأَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و موجودات و علم عیسی به بعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بود پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بربوبیت او هُوَ آن خدائی که علم او محیط است بهمه موجودات الَّذِی یُصَوِّرُکُم آن کس‌ست که تصویر می کند شما را فِی الأَرحامِ در رحمهای مادران شما کَیفَ یَشاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی و سیاه و سفید و ناقص و کامل و زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی برین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر بافته مصوّر مصوّر خود نتواند بود زیرا که مصوّر مخلوق‌ست و مخلوق محتاج بخالق و محتاجی خدا را نشاید و خالق همه اللّه‌ست لا إِلهَ إِلّا هُوَ

تکریر جهت تقریر وحدانیت‌ست علی رغم الف انصاری که بثالث ثلاثه قائل‌انـد العَزِیزُ بی‌همتا و بی‌مانند الحَکِیمُ دانای محکم‌کار هُوَ الَّذِی أَنزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد عَلَیکَ الکِتابَ بر تو قرآن را مِنهُ بعضی اینکه کتاب آیاتٌ مُحکَماتٌ نشانهای روشن‌ست و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات محکمه أُمُّ الکِتابِ اصل و معظم قرآن‌ست وَ أُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشابِهاتٌ مانندانـد بیکدیگر در ظاهر و ادراک معنی آن بی‌تامل دست نمی‌دهد بعضی برانند که محکم آن‌ست که متحمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو المنصور ماتریدی رح فرموده که عقل بیان محکم میداند و در متشابه بی‌مدد نقل دخل کردن نمی‌توانـد و گفته‌انـد متشابه حروف مقطعه‌اند که یهود و نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدّت دولت اسلام استدلال می‌کردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الم هفتاد و یک‌ست و المص صد و شصت و یک و الرا دویست و سی و یک است و المر دویست و هفتاد و یک و آنچه طلب می‌کردند بر ایشان مشتبه گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود فَأَمَّا الَّذِینَ پس اما آن کسانیکه از جهت تقلید و تعصب فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان زَیغٌ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فَیَتَّبِعُونَ پس پیروی می‌نمایند ما تَشابَهَ آنچیزیرا که لفظ او متشابه و معنی او مشکل‌ست مِنهُ از کتاب ابتِغاءَ الفِتنَةِ برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند اینکه حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ و دیگر اتباع متشابهات می‌کنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی و متمنای خود وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ و نمیدانـد تاویل آنچه متشابه است إِلَّا اللّهُ مگر خدائی که آنرا فرو فرستاده امام سجاوندی رح فرمود که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم‌ست یعنی بر الا اللّه وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نگردند چه بحقیقت جز حق سبحانه بتاویل.

صفحه : ۱۰۵

رَبَّنا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی‌اند که متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لا تُزِغ مپیچان و منحرف مساز قُلُوبَنا دلهای ما را از دین حق بَعدَ إِذ هَدَیتَنا پس از آنکه ما را راه راست نمودی وَ هَب لَنا و ببخش ما را مِن لَدُنکَ رَحمَةً از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت است یا بما ارزانی دار عصمتی خالی از شک و شبه إِنَّکَ أَنتَ الوَهّابُ بدرستیکه توئی بخشنده هر عطیه رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ بدرستیکه تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لِیَومٍ لا رَیبَ فِیهِ برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا لا یُخلِفُ المِیعادَ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا به تحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت‌پناه ص را سرزنش می‌کنند که درو ریش‌ست و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت میکردند لَن تُغنِیَ عَنهُم دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَموالُهُم مالهای ایشان که بدان می‌نازند وَ لا أَولادُهُم و نه فرزندان ایشان که با وجود آنها علم مباهات می‌افراشتند مِنَ اللّهِ شَیئاً از عذاب خدا هیچ چیز در دنیا اگر به محنت درمانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنّم رانند وَ أُولئِکَ و آن گروه هُم وَقُودُ النّارِ ایشانند آتش‌انگیزان دوزخ و عادت اینکه مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت‌پناه علیه السلام کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ مانند عادت متابعان فرعون‌ست در تکذیب موسی وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم و عادت آن کسان نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کَذَّبُوا بِآیاتِنا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیاء خود را فَأَخَذَهُمُ اللّهُ پس بگرفت ایشانرا خدا بِذُنُوبِهِم بگناهان ایشان از انکار و تکذیب و غیر آن وَ اللّهُ شَدِیدُ العِقابِ و خدای سخت عقوبت است بر کافران قُل لِلَّذِینَ کَفَرُوا بگو ای محمّد ص مر آن کسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد سَتُغلَبُونَ زود باشد که مغلوب میشوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وَ تُحشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وَ بِئسَ المِهادُ و بد آرامگاهی‌ست دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید که

صفحه : ۱۰۶

قَد كانَ لَكُم آيَةٌ بدرستی که بود شما را علامتی و نشانی درست بر نبوّت محمّد ص فِي فِئَتَينِ التَقَتا در قصّه آن دو گروه که هم‌روی و هم‌دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ گروهی کارزار میکنند در راه خدا که لشکر پیغمبر بودند سیصد و سیزده تن و هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و سی و شش تن انصاری وَ أُخرى كافِرَةٌ و گروهی ناگرویده بخدا که لشکر ابو جهل بودند نه‌صد و پنجاه تن يَرَونَهُم میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را مِثلَيهِم دو برابر خود رَأيَ العَينِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما خدای تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان را بر دو تن از کافران غالب گردانم مائة صابرة یغلبوا مائتین درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر شده رو بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره اینکه بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و در اخبار آمده است که در میدان حرب مؤمنان را اندک بچشم کافران درآورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل یرون کافران باشند و ضمیر هم راجع به مؤمنان و علامت صحت نبوت اینکه بود وَ اللّهُ يُؤَيِّدُ و خدا قوّت دهد بِنَصرِهِ مَن يَشاءُ بیاری کردن خود هرکرا خواهد إِنَّ فِي ذلِكَ بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبرَةً هرآئینه اعتباری هست لِأُولِي الأَبصارِ مر خداوندان بینائیها را مراد بینائی دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ لِلنّاسِ زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان حُبُّ الشَّهَواتِ دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزئین جهت امتحان بندگان باشد و گفته‌اند مزین شیطان‌ست که می‌آراید در چشم حس ایشان اینکه مشتهیات را مِنَ النِّساءِ از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَ البَنِينَ و پسران که محبوب طباع والدین‌اند وَ القَناطِيرِ المُقَنطَرَةِ و قنطارهای گرد بر گرد نهاده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشت هزار مثقال نقره یا به پری پوست گاوی دینار و درم وَ الخَيلِ المُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت‌دار مراد آن نشان اسپ است که عیب و هنر او ظاهر میگردانند چون مطلق الیمین و اغر محجّل و امثال آن و گفته‌اند مسومه اسپ آراسته است با تمام خلقت یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بوده وَ الأَنعامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَ الحَرثِ و کشت‌زار یا زمینها برای زرع ذلِكَ اینکه یاد کرده شد و در نظر کفّار آراسته گشته است مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا چیزی‌ست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا وَ اللّهُ و خدا که معبود بحق است عِندَهُ حُسنُ المَآبِ نزدیک اوست نیکوهای بازگشت حسن المآب جز قرب رب الارباب متصور نیست بیت

ای دل از درگاه جانان رخ متاب زندگی خواهی بجانان اقتراب

چند گردی کوه و صحرا در هوس پیش او آی انه حسن المآب

صفحه : ۱۰۷

قُل أَ أُنَبِّئُكُم بگو ای محمّد ص آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه رض بِخَيرٍ مِن ذلِكُم به بهتر ازینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیا را دست بازداشتند چون اهل صفه مر ایشان‌راست عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان جَنّاتٌ بوستانهاست که اندکی از ان بهترست از دنیا و آنچه دروست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها پس صفت آن بوستانها می‌کند که تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خالِدِينَ فِيها جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت

خلود در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَ أَزواجٌ و مر ایشانرا جفتهاانـد از حوری و انسـی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذوراتی که نساء دنیا را باشـد یـا پاکیزه در خلق و خلق وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ و دیگر ایشان را خوشـنودی ست از خـدا و اینکه از بهشت و نعیم او بهترست وَ اللّهُ بَصِیرٌ و خـدا بیناست بِالعِبادِ به بنـدگان و احوال ایشان الَّذِینَ متقیان که نازل منازل جنان خواهنـد بود آنانند که از روی نیاز یَقُولُونَ رَبَّنـا میگوینـد ای پروردگار ما إِنَّنا آمَنّا بـدرستی که ما گرویـده‌ایم بآنچه تو فرمودی فَاغفِر لَنا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنا گناهان ما را امروز خطّ کرم بر دفتر عصیان ما کش بفضل تو وَ قِنا عَـذابَ النّارِ و فردا ما را از عـذاب دوزخ نگاهـدار الصّابِرِینَ وَ الصّادِقِینَ دیگر صفت ایشـان می‌کنـد که صبرکنندگاننـد بر ادای فرائض و سـنن یـا بر ترک محظورات و شـبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت وَ القانِتِینَ و فرمان بردارانند امر خدا را در پنهان و آشکارا وَ المُنفِقِینَ و نفقه‌کنندگانند از مال حلال بر اهل اسـتحقاق وَ المُسـتَغفِرِینَ و آمرزش خواهندگانند بِالأَسحارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوات‌ست یا نماز گذارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کننـدگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشـیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهـج ارادت و قانتاننـد در سـلوک الی اللّه و سیر فی اللّه بی‌قصـور و فتـور و منفق صـفات و ذوات از روی محبت و مسـتغفرانند از ذنوب قلوب که توجه‌ست بغیر حق بیت

گناه آمد شهود ما سوی اللّه ازین نوع گناه استغفر اللّه

و ازین صـفات که مـذکور شـد صبر مبـدأ سـلوکست و صـدق ابتـدای تخلّق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشـتغال بنقص نفس بو الفضول و انفاق سـبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحیدست و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشـید بقـائی ابـد از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سـحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صـفای روزست اینکه فائـده میدهـد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مسـتعلی شد در شب وجود ما عدا که نمودنی بودست زائل گشـته صـبح شهود وحدت از افق حقیقت رو نماید و سر اینکه هر کلام تمام اذا اطفا السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره کشاید رباعی

لمعه نور قدم چو تافت ز اکوان جمله مرادات محدثات برآمد

صبح وصالش دمید در همه آفاق هر طرف بانگ الصلوة برآمد

در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضـرت پناه سؤال کردند که بزرگترین کلمه و شریف‌ترین شهادتی در کلام خدا کدام‌ست اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۱۰۸

شَهِـدَ اللّهُ گواهی داد خـدا بحق یـا حکم کرد یـا اعلاـم نمود یا بیان فرمود أَنَّهُ آنکه اوست خـدا بحق که از روی تحقیق لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیـچ معبودی سـزای پرسـتش نیست مگر او وَ المَلائِکَـةُ و فرشـتگان نیز بهمین وجه گواهی دادنـد وَ أُولُوا العِلمِ و خداونـدان علم که مومنـان اهـل کتاب‌انـد یـا جمیع مهاجر و انصار رض یا علمای اینکه امت همین گواهی میدهنـد قائِماً در حالتی که هر یک از علماء قائم‌اند بِالقِسطِ بعدل در ادای شـهادت یا خدا گواهی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم براستی و گفته‌اند شـهادت حق نصب دلائل‌ست بر توحید و شهادت ملائک اقرار بوحدانیت و گواهی علمای ایمان بدان و احتجاج بران و فضیلت علما و شرف ایشـان از اقتران شـهادت ایشـان بـا شـهادت حق معلوم میتوان کرد لاـ إِلهَ إِلّا هُوَ تکرار بجهت تاکیـدست و مزیـد اهتمام بمعرفت ادله توحیـد العَزِیزُ قوی‌ست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بـدو توحیـد موحدی و وصف واصـفی مگر بر وجه امر چه همه

مامورانـد باظهار کلمه توحیـد الحَکِیمُ دانا در شـهادت بوحـدت خود إِنَّ الـدِّینَ بدرستی که دین پسـندیده عِندَ اللّهِ الإِسـلامُ نزدیک خدای دین اسـلام‌ست نه یهودیت و نصـرانیت وَ مَا اختَلَفَ الَّذِینَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق‌ست و محمّد ص پیغمبر بحق آنـانکه أُوتُوا الکِتـابَ دادهانـد بـدیشان کتـاب یعنی توریت و انجیل إِلّا مِن بَعـدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ مگر پس از آنکه آمـد بـدیشان دانشـی بحقیقت امر یعنی قرآن بـدیشان فرود آمـد موافق و مصـدق کتـاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردنـد بَغیاً بَینَهُم از روی حسـد یـا جور که در میـان ایشـان‌ست یـا میـل بریاست و بزرگی قوم وَ مَن یَکفُر بِآیاتِ اللّهِ و هر که نگرود به قرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی محمّد را ارزانی داشته فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدا سَرِیعُ الحِسابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم برونـد و خـدای تعـالی بعـد از حسـاب ایشان را جزا دهـد بر کفر و انکار ایشان فَإِن حَاجُّوکَ پس اگر اینکه جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشنـد بواسـطه عیسی ع فَقُل أَسلَمتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجهِیَ لِلّهِ روی خود را یعنی خودی خود و گفتـار و کردار و نیت و دل خود را سپردم مر خـدای را وَ مَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردنـد مرا همین کردنـد که من کردم وَ قُل و بگو ای محمّـد ص لِلَّذِینَ أُوتُوا الکِتـابَ مر آن کسـانرا که کتـاب بـدیشان دادهاند یعنی یهود و نصاری وَ الأُمِّیِّینَ و بگو مشـرکان عرب را که کتاب نداشـتهاند أَ أَسلَمتُم آیا اسلام می‌آرید چنانچه من آوردهام اسـتفهام است بمعنی امر یعنی اسـلام آریـد فَإِن أَسلَمُوا پس اگر اسـلام آوردنـد و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهتَدَوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَ إِن تَوَلَّوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمـا عَلَیـکَ البَلاغُ پس جزین نیست که بر تو پیغام رسانیـدن‌ست و بس وَ اللّهُ بَصِـیرٌ و خـدا بیناست بِالعِبادِ به بنـدگان و تکـذیب و تصدیق ایشان.

صفحه : ۱۰۹

إِنَّ الَّذِینَ یَکفُرُونَ بـدرستیکه آن گروه که کافرانـد بِآیاتِ اللّهِ بقرآن و محمّـد ص یا به حجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع‌ست در کتابهای وی وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ و می‌کشـتند پیغمبران را بِغَیرِ حَقٍّ بی‌آنکه کشـتن براستی باشـد درین سـخن تاکیـدست چه قتـل نبی بحق نمی‌باشـد یعنی ایشـان میداننـد کـه بغیر حق می‌کشـتند و اینکه صـورت اقبـح است از آنکه تصـور نه کننـد که بحق می‌کشـند از حضـرت رسالت‌پنـاه ص مروی است که بعـد از تلاوت اینکه آیت فرمود که بنی اسـرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اوّل روز بکشـتند پس صـد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاسـتند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشـتند چنـانچه خـدای تعـالی میفرمایـد وَ یَقتُلُونَ الَّذِیـنَ و میکشـتند آنـانرا کـه از روی حقـانیت یَأمُرُونَ بِالقِسـطِ میفرمودنـد بعـدل و راستی مِنَ النّاسِ از مردمان یعنی ما سوای انبیاء فَبَشِّرهُم بِعَـذابٍ أَلِیمٍ پس خبر ده ایشان را بعـذاب دردناک یعنی وعیـد ده ایشان را بجای بشارت أُولئِکَ الَّذِینَ آن گروه قاتلان یا اسـلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی‌شائبه شـبهه حَبِطَت أَعمالُهُم تباه گشت و نیست شـد عملهای ایشان که می‌گفتند ما پذیرنده احکام توریت‌ایم و بشـریعت موسـی ع عمل می‌کنیم فِی الدُّنیا درین سرائی که کس او را نمی‌سـتاید وَ الآخِرَةِ و در ان سـرا که ثـواب بر آن مرتب نمی‌شـود وَ مـا لَهُم مِن ناصِرِینَ و نیست مر ایشـان را یاری‌دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَ لَم تَرَ آیا نمی‌نگری إِلَی الَّذِینَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِیباً داده شدهاند بهره را مِنَ الکِتابِ از توریت یعنی اندک چیزیرا دانستهاند از ان یُدعَونَ إِلی کِتابِ اللّهِ خوانده می‌شوند بسوی توریت لِیَحکُمَ بَینَهُم تا حکم کنـد در میـان ایشان در قصّه یهود خبرست که حکم رجم را منکر شدنـد و در سوره مائـده مـذکور خواهـد شـد ان شاء اللّه تعالی و گوینـد روزی حضـرت رسالت‌پنـاه ص جمعی از یهـود را باسـلام دعوت کرد نعمـان بن ابی اوفی گفت ای محمّـد ص من بـا تو در حضور علمـای دین خود منـاظره میکنم حضـرت فرمود که آن صـحیفه را از توریت که مشـتمل بر نعت و صـفت من است بیاریـد و درین محکمه آنرا حکم سازیـد ایشـان ازین قـول ابـا نمـوده آیـات تـوریت را حاضـر نکردنـد حق تعالی فرمود که ایشـانرا بتوریت

میخوانند ثُمَّ یَتَوَلّی پس رو می گردانند فَرِیقٌ مِنهُم گروهی از ایشان که رؤسای یهوداند وَ هُم مُعرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلِکَ اینکه اعراض از حکم توریت مر ایشانرا بِأَنَّهُم قالُوا به سبب آنست که ایشان میگویند لَن تَمَسَّنَا النّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلّا أَیّاماً مَعدُوداتٍ مگر روزی چند شمرده که هفتست تا چهل وَ غَرَّهُم و فریب داد مر ایشانرا فِی دِینِهِم در کیش ایشان ما کانُوا یَفتَرُونَ آن چیزیکه هستند که برمی‌بافند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشان را.

صفحه : ۱۱۰

فَکَیفَ إِذا جَمَعناهُم پس چگونه باشد حال ایشان آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا لِیَومٍ لا رَیبَ فِیهِ از برای حساب روز که هیچ شک نیست در وقوع آن وَ وُفِّیَت کُلُّ نَفسٍ و داده شد هر نفسی را بتمام ما کَسَبَت جزای آنچه کسب کرده است وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان ستم‌دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات عمرو بن عوف رض روایت کرده که در غزوه احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه رض از شکستن آن عاجز شده رجوع بر پیغمبر ع نمودند و آنحضرت ص بدان موضع آمده کلند متین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل بتائید ربانی چنان ضربتی فرود آورده که از ان سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مدائن رسید و کنگروهای ایوان کسری بنظر حاضران درآمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت ص مقداری از ان بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارت صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر درآمد صحابه رض تکبیر فتح گفتند و حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که زود باشد که امت من برین مدائن ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف درآرند و آثار صولت اهل اسلام بر اطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت بر مفارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزاء افکنده زبان طعن بکشودند که عجب کاری که اینکه مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی‌نهد و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه اینکه آیت فرستاد قُلِ اللّهُمَّ بگو ای محمّد ص که بار خدایا مالِکَ المُلکِ خداوند پادشاهی و متصرف در آن تُؤتِی المُلکَ عطا میکنی پادشاهی مَن تَشاءُ هرکرا میخواهی وَ تَنزِعُ المُلکَ و میستانی ملك را مِمَّن تَشاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که میخواهد سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می‌آرد بیت

مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد

و گفته‌اند ملك نبوت و رسالت‌ست از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن کفار قریش را از ان محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبویه صلعم حواله فرمود یا ملك روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملك توفیق‌ست که هرکرا عطا کرد عزیز دو جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرا گشت امام احمد رحمهٔ اللّه علیه فرمودند که اینکه ملك قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوند یکتاست هرکرا مقبول قلوب سازد او را بنظرات عنایت صاحب دلانش بنوازد و هر کرا از دلهای درویشان بیندازد بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگذارد وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ و ارجمند میسازی هرکرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان وی وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ و خوار و بی‌مقدار میگردانی هرکرا خواهی بکفر و نکبت چون ابو جهل و پیروان وی یا مراد عزت اینکه امت‌ست باستیلاء بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت اینکه مومنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته‌اند عزت بشرف قناعت‌ست و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیران را بصدق و عقیدت بر صدر تمکن رساند و تکاپوی حرص

توانگران را در صف نعال افکند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت مومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن‌ترین وجهی در معنی آیت اینست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب زیادتی ملک بخانه همچو من گدای آرد و در صف نعال بازدارد و مرا بر اینکه گلیم کهنه و پای برهنه ملک

قناعت بخشید و در صد آزادی جای دهد رباعی

آن کو بقناعت آشنا شد از فیض تعز من تشا شد

و آن کور ره حرص و آز پیمود مقهور تذل من تشا شد

و نزد محققان عزت بشهود لقا و کشف غطاست و ذلّت بحجاب حرمان و بازداشت عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تو است بید قدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطای ملک و اعزاز مومنان و اگرچه شر نیز چون نزع ملک و اذلال بدست قدرت اوست اما بتخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمان است و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از وی ضد دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم ع فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبتی هست چنانچه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید مثنوی

بد به نسبت باشد اینکه را هم بدان پس بد مطلق نباشد در جهان

زهر ماران مار را باشد حیات نسبتش با دیگران باشد ممات

یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را بعدم آمیزشی نتواند بود لهذا حضرت رسالت‌پناه ص در بعضی از ادعیه فرمود که الخیر کله بیدک و الشر لیس الیک و صاحب نقد الفصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر اینکه سخن ایما مینماید آنجا که در نعت به حضرت خاتم النبیین.

علیه افضل الصلوهٔ من المصلین میفرماید بیت

بلبل شاخسار باغ بلاغ شاهباز نشیمن با زاغ

داشت چشم سرش چو دیده سر روشنائی ز کحل زاغ البصر

چون بنظاره جهان پرداخت هر بد و نیک را که دید شناخت

انچه نیک از خصائص قدم است

و آنچه بد از نقائص عدم‌ست گفت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا یعود الیك إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانائی.

صفحه : ۱۱۱

تُولِجُ اللَّيلَ در می‌آری شب را فِي النَّهارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول آفتاب بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می‌افزائی تا روز که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود وَ تُولِجُ النَّهارَ و در می‌آری روز را فِي اللَّيلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم می‌کنی و اجزای شب را بدان زیاده می‌سازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود وَ تُخرِجُ الحَيَّ و بیرون می‌آری زنده را چون حیوانات مثلا مِنَ المَيِّتِ از مرده که آن نطفه است یا اخراج می‌کنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَ تُخرِجُ المَيِّتَ و بیرون می‌آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه مِنَ الحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت‌ست و گفته‌اند خبیث را از طیب بیرون می‌آری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مومن چون کنعان از نوح علیه السلام و مومن را از کافر چون ابراهیم علیه السلام از آزر وَ تَرزُقُ مَن تَشاءُ و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه هرکرا خواهی بِغَيرِ حِسابٍ بی‌شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا يَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ باید که فرانگیرند مومنان که دوستانند الكافِرِينَ ناگرویدگان را که دشمنانند أَولِياءَ دوستان و متولیان امور خود مِن دُونِ المُؤمِنِينَ بدون از مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نشاید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده از روی تهدید گفت وَ مَن يَفعَل ذلِكَ و هر که بکند اینکه دوستی با دشمنان فَلَيسَ مِنَ اللّهِ پس نیست آنکس از دین خدا فِي شَيءٍ در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد إِلّا أَن تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنهُم تُقاةً از ضررهای کافران ترسیدنی و حذرکردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیّه جز در دار الحرب نیست وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّهُ و می‌ترساند خدا شما را در ارتکاب مناهی نَفسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی‌واسطه غیری نفس عبارت‌ست از ذات چیزی و حقیقت و هویّت او پس هر کجا که لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد وَ إِلَى اللّهِ المَصِيرُ و بسوی جزای خداوندست بازگشت همه قُل إِن تُخفُوا بگو ای محمّد ص که اگر پنهان دارید ما فِي صُدُورِكُم آنچه در سینهای شماست یعنی در دلهای از موالات کفار أَو تُبدُوهُ یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را يَعلَمهُ اللّهُ خدا آنرا میداند وَ يَعلَمُ ما فِي السَّماواتِ و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وَ ما فِي الأَرضِ و آنچه در زمین‌ست از انواع سفلیات وَ اللّهُ و خدا که علم ذاتی او بدین همه محیط است عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست و قدرت او بر همه مقدرات احاطه کرده پس هرچه می‌کند میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و به‌ترسید.

صفحه : ۱۱۲

يَومَ تَجِدُ از روز که بیابد كُلُّ نَفسٍ هر کسی از عمل‌کنندگان ما عَمِلَت مِن خَيرٍ آنچه کرده باشد از نیکوئی مُحضَراً حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی به بیند صحائف حسنات را وَ ما عَمِلَت مِن سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَو أَنَّ بَينَها آنکه باشد میان او وَ بَينَهُ و میان آن عمل بد أَمَداً بَعِيداً اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفسَهُ و حذر می‌فرماید خدا شما را از غضب و عقوبت خود در فتوحات آورده که خدای شما را می‌ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت می‌کند میان ذات خود و ذات خلق، ما للتّراب و رب الارباب فرد

چه نسبت ذره را با عین خورشید چه دعوی خاک را با عالم پاک

وَ اللّهُ و خدا رَؤُفٌ بِالعِبادِ مهربان است با بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُل إِن كُنتُم بگو ای محمّد اگر هستید شما

ای یهود و نصاری که لاف سخن أنبیاء اللّه و أحبّاؤه در عالم افگنده‌اید و دعوی می‌کنید که تُحِبُّونَ اللّهَ دوست میدارید خدا را فَاتَّبِعُونِی پس پیروی کنید مرا یُحبِبکُمُ اللّهُ تا خدای شما را دوست دارد وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم و بیامرزد گناهان شما را وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَحِیمٌ مهربان‌ست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش‌ست که میگفتند که ما بتانرا برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو نگذارید قُل أَطِیعُوا اللّهَ بگو فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی وَ الرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول فَإِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الکافِرِینَ پس بدرستیکه خدا دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن می‌کند که تولی از طاعت خدا و رسول کفرست إِنَّ اللّهَ اصطَفی آدَمَ بدرستیکه خدا برگزید آدم را که پدر بشرست بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوّت انبیاء و اصفیاء وَ نُوحاً و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَ آلَ إِبراهِیمَ و نفس ابراهیم ع را بخلّت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه کعبه وَ آلَ عِمرانَ و آل عمران را که موسی و هارون ع بودند برسالت و تکلیم عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان و گفته‌اند اینکه عمران پدر مریم‌ست و آل او مریم و عیسی ع بوده‌اند که خدای تعالی ایشانرا برگزیده مریم را بتقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذُرِّیَّةً و همچنین برگزید فرزندان اینکه پیغمبران را بَعضُها برخی از ایشان مِن بَعضٍ از برخی زاده شده مراد اولاد پسندیده‌اند از آبای برگزیده وَ اللّهُ سَمِیعٌ و خدا شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتند که نحن ابنا اللّه و احباؤه یا مزخرفات نصاری را که نبیره عمران را إبن اللّه گفتند عَلِیمٌ داناست باغراض فاسده ایشان ازین مقالات آورده‌اند که عمران نیکمردی بود از اولاد سلیمان ع زنی داشت حنّه نام که خواهر او در نکاح زکریا ع بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود و در حالت توجه عبادت آنچه خوش داشت.

در خاطرش گذشت که چه بودی که مرا فرزند بودی و اینجا فرستادمی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای تعالی چون بزاد دختری بود غمناک شد حق تعالی بر شکستگی دل او ترحم فرمود و دخترش که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود اینکه است که حق از حکایت او می‌فرماید

صفحه : ۱۱۳

إذ قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ یاد کن ای محمّد ص چون گفت زن عمران بن ماثان که حنّه بنت فاقوذا بود در وقتی که حامله شد رَبِّ إِنِّی نَذَرتُ ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم لَکَ ما فِی بَطنِی برای تو آنچه در شکم من‌ست مُحَرَّراً آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت که ویحک اینکه چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّل مِنِّی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کرده‌ام إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ بدرستیکه تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم العَلِیمُ دانائی بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمّا وَضَعَتها پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید به جنین است یا نذیره قالَت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّی وَضَعتُها ای پروردگار من بدرستیکه من نهاده‌ام آن بار أُنثی فرزند ماده وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدای داناترست بِما وَضَعَت بآنچه بار بنهادم و حفص رح وضعت خواند یعنی خدا داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و بقراءت بکر رح اینکه جمله مقوله قول حنه است و بقراءت حفص رح مستانفه من قول اللّه تعالی وَ لَیسَ الذَّکَرُ گفت حنه که نیست فرزند که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کَالأُنثی همچون فرزند ماده که بمن داده وَ إِنِّی سَمَّیتُها و بدرستیکه من نام نهادم او را مَریَمَ و معنی اینکه لفظ بر زبان ایشان امۀ اللّه یعنی کنیزک خدا وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ و بدرستیکه من در پناه می‌آورم او را بحضرت تو وَ ذُرِّیَّتَها و

فرزندان او را مِنَ‌الشَّیطانِ الرَّجِیمِ از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او، برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس بودند فَتَقَبَّلَها پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّها پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وَ أَنبَتَها و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نَباتاً حَسَناً نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به نه سالگی رسید بانواع عبادت بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلّق او بود باخلاق ربانی القصه مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سدنه و احبار را گفت خذوا دونکم هذه النذیرة فراگیرید اینکه نذر کرده شده را که از آن خداست بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریت میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب افگندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا ع بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا مقرر شد وَ کَفَّلَها زَکَرِیّا و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا علیه السلام او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را به مسجد آورده غرفه که جز نردبان صعود بر آن میسر نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت کُلَّما دَخَلَ عَلَیها هرگاه که درآمدی بر مریم-

صفحه : ۱۱۴

زَکَرِیَّا المِحرابَ زکریا بغرفه که مریم آنجا میبود وَجَدَ عِندَها رِزقاً می‌یافت نزدیک او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستانی زکریا که چند نوبت اینکه صورت معائنه دید قالَ یا مَریَمُ گفت ای مریم أَنّی لَکِ هذا از کجاست ترا اینکه میوه در غیر وقت او قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ گفت مریم اینکه رزق که می‌بینی از نزدیک خداست إِنَّ اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بدرستیکه

که خدا روزی میدهد هرکرا میخواهد بِغَیرِ حِسابٍ بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق

هُنالِکَ در آن وقت که زکریا ثمره تازه دید در غیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را قالَ رَبِّ هَب لِی گفت ای پروردگار من ببخش مرا مِن لَدُنکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً از نزدیک خود فرزندی پاک از آلائش گناه إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ بدرستیکه تو از کرم شنونده دعای یعنی اجابت کننده آنی فَنادَتهُ المَلائِکَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرد وَ هُوَ قائِمٌ و حال آنکه زکریا ع ایستاده بوده یُصَلِّی فِی المِحرابِ نماز میگذارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت أَنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا یُبَشِّرُکَ بِیَحیی مژده میدهد ترا بفرزندیکه نام او یحیی‌ست و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده باشد یاد دین پدر بدو زندگی یابد مُصَدِّقاً در حالتی که اینکه فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِکَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه است یعنی عیسی را کلمه ازین جهت گفته شد که بی‌پدر او تولد شد و بکلمه کن پیدا شد مِنَ اللّهِ از نزدیک خداوند تعالی آورده‌اند که اوّل کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود علی نبینا و علیه السّلام و دیگر صفت یحیی اینکه است وَ سَیِّداً و مهتری به حلم و علم و تقوی که شرائط سیادت است آراسته وَ حَصُوراً و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَ نَبِیًّا مِنَ الصّالِحِینَ و پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او صالح آن باشد که حقوق خالق و خلائق بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را به چنین فرزندی بشارت دادند قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ از کجا باشد مرا پسری وَ قَد بَلَغَنِیَ الکِبَرُ و بدرستیکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگسالی وَ امرَأَتِی عاقِرٌ و زن من ایشاع و او خواهر مادر مریم بوده نازاینده است آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری

فرزندی میدهی قالَ گفت خدایا جبرئیل گفت بفرمان خدا کَذلِکَ همچنین برین حال که هستید از پیری اللّه یَفعَلُ ما یَشاءُ خدا میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن.

صفحه : ۱۱۵

قالَ رَبِّ اجعَل لِی آیَةً گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قالَ آیَتُکَ گفت جبرئیل که خدا میگوید نشانه تو أَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ آنست که سخن نه گوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلاثَةَ أَیّامٍ سه شبانه روز إِلّا رَمزاً مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی وَ اذکُر رَبَّکَ کَثِیراً و یاد کن پروردگار خود را بسیار وَ سَبِّح بِالعَشِیِّ وَ الإِبکارِ و تسبیح گویی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصّه زکریا در سوره مریم خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی وَ إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه بمشافهه گفتند یا مَریَمُ ای پرستار خدا إِنَّ اللّهَ اصطَفاکِ بدرستیکه خدا ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد ترا به عصمت وَ طَهَّرَکِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذوراتی که نسا را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادت قبیحه وَ اصطَفاکِ تکرار از برای تاکیدست یعنی و بی‌شبه ترا برگزید عَلی نِساءِ العالَمِینَ بر زنان عالمیان یا آنکه ترا بی شوهر فرزند دهد و به نفخه جبرئیل علیه السلام مخصوص گرداند یا مَریَمُ اقنُتِی لِرَبِّکِ ای مریم فرمانبرداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را وَ اسجُدِی و سجده کن خدا را وَ ارکَعِی مَعَ الرّاکِعِینَ و رکوع آر با رکوع‌آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد باحبار بیت المقدس ذلِکَ اینها که ذکر کرده شد آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِن أَنباءِ الغَیبِ از اخبار پوشیده است که ما بجهت اخبار اعجاز تو ای محمّد علیه السّلام نُوحِیهِ إِلَیکَ وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو فرستیم وَ ما کُنتَ و نبودی تو ای محمّد لَدَیهِم نزدیک احبار بیت المقدس إِذ یُلقُونَ أَقلامَهُم آن هنگامیکه انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند أَیُّهُم یَکفُلُ مَریَمَ که کدام است از ایشان که پابند شود بتعهد مریم وَ ما کُنتَ لَدَیهِم و نبودی تو نزدیک ایشان إِذ یَختَصِمُونَ آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم-

صفحه : ۱۱۶

إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل علیه السلام گفت یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنهُ ای مریم بدرستیکه خدا مژده میدهد ترا بکلمه ازو مراد حضرت عیسی علیه السلام است و او را کلمه از ان گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه اینکه کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لا جرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمُهُ المَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَریَمَ نام آن کلمه مسیح لقب‌ست و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمّد ص است صلی اللّه علیه و سلّم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح به عبری مشیحا باشد یعنی مبارک وَجِیهاً فِی الدُّنیا روشناس و تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوّت یا بمحافظت یا به مخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی ص در آخر الزمان یا بقتل دجّال وَ الآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه وَ مِنَ المُقَرَّبِینَ و از نزدیک گردانیده‌شدگان‌ست بکرامت خدا وَ یُکَلِّمُ النّاسَ و سخن میگوید اینکه فرزند با مردمان فِی المَهدِ در کنار تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره بود وَ کَهلًا و سخن گوید اینکه فرزند با مردمان در وقتی که کهل باشد یعنی دو نوع و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت وَ مِنَ الصّالِحِینَ و از انبیای شایسته است قالَت رَبِّ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام که ای پروردگار من أَنّی یَکُونُ از کجا و بر چه وجه باشد لِی وَلَدٌ مرا فرزندی وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و اینکه خارجست از عادت که بی‌شوهر از

زنی فرزند آید قالَ کَذلِکِ گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی‌مساس بشری اللّه یَخلُقُ ما یَشاءُ خدا می‌آفریند آنچه میخواهد إِذا قَضی أَمراً چون حکم کند کاری را فَإِنَّما یَقُولُ لَه پس جز اینکه نیست که گوید مر آن چیزی را که معلوم اوست کُن فَیَکُونُ بباش پس بباشد گفته‌اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکوّن اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق برو دشوار نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیا و باسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا بی‌سببی و ماده بیت

آنکه از وی پدید گشت سبب بی‌سبب آفریدنش چه عجب

قدرتی را که عجز نیست در آن هست ازین نوع کارها آسان

وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ و بیاموزد او را خدا کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن وَ الحِکمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ و تعلیم دهد او را توریت و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است.

صفحه : ۱۱۷

وَ رَسُولًا و گرداند او را فرستاده بحق إِلی بَنِی إِسرائِیلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی علیه السلام بایشان أَنِّی قَد جِئتُکُم به آنکه تحقیق من آمده‌ام بشما بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من‌ست و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ بدرستیکه من می‌سازم و تصویر میکنم برای شما از گل کَهَیئَةِ الطَّیرِ مانند شکل مرغی فَأَنفُخُ فِیهِ پس میدمم نفس خود را در ان مرغ از گل ساخته فَیَکُونُ طَیراً پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده پروازکننده بِإِذنِ اللّهِ بامر خدایا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس درو میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز می‌کرد و میان زمین و آسمان بپرواز می‌آمد و گفته‌اند که در نظر مردم می‌پرید و چون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین می‌افتاد علامت دوم وَ أُبرِئُ الأَکمَهَ و بری میگردانم نابینای مادرزاد را از علت او علامت سوم وَ الأَبرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم وَ أُحیِ المَوتی و زنده میکنم مردگانرا بِإِذنِ اللّهِ بفرمان خدا تکرار اینکه کلمه برای دفع توهم الوهیت‌ست زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه‌بندد و مفسران برانند که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح بود علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَ أُنَبِّئُکُم و خبر میدهم شما را بِما تَأکُلُونَ بآنچه شما میخورید وَ ما تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِی بُیُوتِکُم در خانهای شما مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده‌اند برای شما فلان چیز نهاده‌اند و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات بازگفتندی إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین پنج معجزه لَآیَةً لَکُم هرآئینه علامتی‌ست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعا من إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما باوردارندگان که اینکه معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرام وَ مُصَدِّقاً و آمده‌ام بشما باوردارنده لِما بَینَ یَدَیَّ مر آن چیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوراةِ آن که کتاب موسی است و من تقریرکننده شبهات آنم وَ لِأُحِلَّ لَکُم و دیگر برای آن آمده‌ام تا حلال کنم بر شما بَعضَ الَّذِی برخی از آنها که در شریعت موسی ع حُرِّمَ عَلَیکُم حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز شنبه بردارم وَ جِئتُکُم و آمده‌ام بشما بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم به نشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلائل است و ایراد آیت بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدا در مخالفت امر من وَ أَطِیعُونِ و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق.

صفحه : ۱۱۸

إِنَّ اللّهَ رَبِّی بتحقیق که خدا پروردگار من وَ رَبُّکُم و آفریدگار شماست فَاعبُدُوهُ پس بپرستید او را هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ این‌ست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی پس آنهنگام که دریافت عیسی مِنهُمُ الکُفرَ از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی، چون عیسی آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نمود، از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه در لجه توحید افگنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی بکنید در معالم آورده که عیسی علیه السلام گفته بیائید تا مردمانرا صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد اللّه و رسوله، ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قالَ مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ گفت عیسی کیانند از شما یاران من در کار خدا تا وقتی که نصرت الهی در رسد قالَ الحَوارِیُّونَ گفتند حواریان یعنی اینکه جماعت صیادان و گویند حواریان گاذران و رنگریزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد اینکه خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نَحنُ أَنصارُ اللّهِ ما یاران خدائیم یعنی نصرت‌کنندگان دین وی آمَنّا بِاللّهِ بگرویده‌ایم بخدا وَ اشهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ و تو ای عیسی گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدا را پس آغاز دعا کردند رَبَّنا آمَنّا ای پروردگار ما ایمان آورده‌ایم بِما أَنزَلتَ بآنچه فرو فرستاده بعیسی یعنی انجیل وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی ع فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته‌اند که کتابت بمعنی جمع‌ست و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار ع و معنی دعای حواریان اینکه بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمّد که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل‌اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخراند و نمک اول بیت

ای ختم پیغمبران مرسل حلوای پسین و ملح اول

نظم پیشوای ماست صدر المرسلین امتان اوست بدر المومنین

هست از پیغمبران او خوبتر امت او از همه محبوبتر

وَ مَکَرُوا و مکر کردند آن کسانیکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را به‌بینید بغتهً بکشید و اصح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه تعالی در آن شب عیسی را بآسمان برده بود و همین که یهودا در آنخانه درآمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبیه عیسی علیه السلام برو افگند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی درینجا نیست در وی آویختند و هر چند گفت من فلان کسم و استغاثه کرد بجائی نرسید و از دارش درآویخته تیرباران کردند این‌ست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَ مَکَرَ اللّهُ و خدای تعالی جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند وَ اللّهُ خَیرُ الماکِرِینَ و خدا بهترین مکافات‌کنندگانست اهل مکر را.

صفحه : ۱۱۹

إِذ قالَ اللّهُ یاد کن آنرا که گفت خدا یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ ای عیسی بدرستیکه من فراگیرنده توام از دنیا وَ رافِعُکَ إِلَیَّ و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود وَ مُطَهِّرُکَ و پاک‌کننده و نجات دهنده توام مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از قصد و مکر آن کسانیکه

کافر شدند بتو وَ جاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ و گرداننده آن کسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو فَوقَ الَّذِینَ کَفَرُوا بالای آنان که کافر شدند بتو یعنی یهود و اینکه فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود إِلی یَومِ القِیامَهِٔ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَیَّ مَرجِعُکُم پس بسوی من‌ست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او فَأَحکُمُ بَینَکُم پس حکم کنم براستی میان شما فِیما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ در آن چیز که شما هستید در وی اختلاف میکنید یهود موسی را تصدیق میکنند و عیسی و محمّد ص را منکرانند و نصاری عیسی ع و موسی ع را تصدیق میکنند و به محمّد ص و علی جمیع الانبیاء نمیگروند و بثالث ثلاثه قائل میشوند و مومنان میگویند اللّه تعالی یکی‌ست و موسی ع و عیسی ع و محمّد ص فرستادگان اویند بحق پس خدای تعالی فرمود که به نسبت اینکه طوائف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُم پس عذاب کنم ایشانرا عَذاباً شَدِیداً عذاب سخت فِی الدُّنیا اینکه سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه بخواری وَ الآخِرَهِٔ و در ان سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ و نیست مر اینکه کافران را از یاران و نصرت‌دهندگان در منع عذاب از ایشان وَ أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمّد ص وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عمل صالح کردند فَیُوَفِّیهِم پس ما بتمام بدهیم ایشان را و حفص یوفیهم خواند یعنی خدا بدهد أُجُورَهُم مزدهای ایشان در دنیا به نیک نامی و در عقبی بدرست‌کامی وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ و خدا دوست نمیدارد ستمکاران را ذلِکَ اینکه کلام که مذکور شد در قصص انبیاء نَتلُوهُ عَلَیکَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الآیاتِ و آن از علامات نبوت و دلائل رسالت است وَ الذِّکرِ الحَکِیمِ و از یاد کردنی است محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده‌اند که بعد از بیان قصّه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمّد ص تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی برو می‌نهی خواجه عالم فرمود عیاذا باللّه که نام عبد اللّه مر عیسی دشنام باشد او بنده‌ایست فرستاده خدای ما و کلمه‌ایست القا کرده شده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی‌پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد.

صفحه : ۱۲۰

إِنَّ مَثَلَ عِیسی بتحقیق صفت عیسی و شان غریب او عِندَ اللّهِ نزدیک خدا یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی‌پدر بیافریند کَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم‌ست و شما تصدیق میکنید که او بی‌پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را إبن اللّه نمیگوئید پس شخصی که از مادر بی‌پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدا میخوانید و گفته‌اند مماثلت مشارکت است به بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودی است خارج از عادات مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد و هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر ممر اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبرست بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهُ مِن تُرابٍ بیافرید خدا قالب او را از خاک ثُمَّ قالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من کن بباش زنده بروح فَیَکُونُ پس به‌بود و تنبیهه میفرماید که خاک را گفتم آدم باش و باد را گفتم عیسی باش الحَقُّ اینکه خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و پیغامی‌ست رسیده مِن رَبِّکَ از پروردگار تو بتو فَلا تَکُن مِنَ المُمتَرِینَ پس مباش از شک‌آرندگان مرا و تاکیدست بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبرست اما مقصود بخطاب امت آن حضرت‌اند یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم‌ست و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده‌اند و لمعه نور اینکه تمثیل را مشاهده نه کردند مثنوی

ز اسرار یقین حرفی نخواندند بزندان گمان محبوس ماندند

بدینسان گشته ظاهر آفتابی پس دیده ایشان حجابی

چه بیند چشم نابینا ز خورشید چه داند دیو سرّ جام جمشید
فَمَن حَاجَّکَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فِیهِ در باب عیسی مِن بَعدِ ما جاءَکَ پس از آن که آمد بتو مِنَ العِلمِ از دانستن عیسی که رسول و بنده است فَقُل تَعالَوا پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباهلت نَدعُ بخوانیم أَبناءَنا وَ أَبناءَکُم پسران ما و پسران شما را وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُم و زنان ما و زنان شما را وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَکُم و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبتَهِل پس جهد کنیم در تضرع و دعایا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجعَل لَعنَتَ اللّهِ پس به کنیم لعنت خدای را عَلَی الکاذِبِینَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون اینکه آیت نازل شد حضرت رسالت‌پناه وفد نجران را طلبیده گفت هر چند ما در حجت می‌افزائیم شما در عناد و منازعت می‌افزائید اکنون بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند در روز دیگر حضرت رسالت‌پناه ص حسین ع را برداشته و دست حسن ع گرفته و فاطمه ع زهرا رض از عقب و علی مرتضی کرم اللّه وجه همراه، بعد از آن روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با اینکه همه در برابر پیغمبر ص صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سیّد عالم ص را باهل بیت بدید فریاد برکشید و گفت که ای یاران از مباهله اینکه بزرگواران بپرهیزید بخدائیکه من رویهای ایشان می‌بینم که اگر از خدا در خواهند کوهها را از موضع آن زائل گردانند و بیقین میدانم که اگر بایشان مباهله کنید یک ترسا بروی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار رحله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند پس برین منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود بازگشتند و حضرت پیغمبر ص فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه قصها که مذکور لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ هرآئینه آنست خبر راست و درست وَ ما مِن إِلهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش إِلَّا اللّهُ مگر اللّه که استحقاق معبودیت او را ثابت است وَ إِنَّ اللّهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ اوست غالب و قوی محکم‌کار.

صفحه : ۱۲۱
فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند ترسایان دردی از مباهله برتابند فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدا عَلِیمٌ بِالمُفسِدِینَ داناست بفساد تباه‌کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض‌ست از طرق توحید بیت

هر که برین ره نرفت راه بجای نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهائی ندید
قُل یا أَهلَ الکِتابِ بگو ای اهل کتاب خطاب بترسایان است قتاده رح میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل‌اند و مضمون خطاب اینست که تَعالَوا بیائید إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بسوی سخن راست بَینَنا وَ بَینَکُم میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و اینجا مراد از کلمه سه چیزست أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللّهَ یکی آنکه نپرستیم مگر خدا را تعریض بر یهود و نصاری‌ست در عبادت عزیر ع و عیسی ع وَ لا نُشرِکَ بِهِ شَیئاً و دوم آنکه شریک نیاریم بخدا چیزیرا و شرک اینکه هر دو گروه ظاهر است وَ لا یَتَّخِذَ بَعضُنا بَعضاً و سوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ خدایان جز خدای تعالی یعنی اتخاذ ارباب از

نصاری آن بود که احبار خود را سجده می‌کردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه عدل فَقُولُوا اشهَدُوا بِأَنّا مُسلِمُونَ پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشانرا که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم یا أَهلَ الکِتابِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبراهِیمَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم ع و مدعای یهود آن بود که ابراهیم ع یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می‌نمائید و او را جهود و ترسا میخوانید وَ ما أُنزِلَتِ التَّوراةُ وَ الإِنجِیلُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن دارند إِلّا مِن بَعدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم ع و مقررست که ابراهیم پیش از موسی ع بوده بهزار سال و قبل از عیسی ع بدو هزار سال و چون او برین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا در نمی‌یابید و تعقل سخن خود نمی‌کنید ها أَنتُم تنبیه میکند که گوش دارید که شمائید هؤُلاءِ حاجَجتُم آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید فِیما لَکُم بِهِ عِلمٌ در آنچیزیکه مر شما را بدان چیز دانشی هست یعنی نعمت محمّد ص که در توریت و انجیل خوانده بودید و آنرا تغیّر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت می‌آرید فِیما لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ در آنچیزیکه نیست شما را بآنچیز دانش یعنی قصّه ابراهیم ع که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدا میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما نه بوده وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را.

صفحه : ۱۲۲

ما کانَ إِبراهِیمُ نبود ابراهیم یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا جهود و نه ترسا وَ لکِن کانَ حَنِیفاً مُسلِماً و لیکن بود پاک و موحد و منحرف از عقائد رویّه مخلص و تسلیم‌کننده وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتاب‌ست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی ع و عزیر ع إِنَّ أَولَی النّاسِ بدرستیکه سزاوارترین مردمان بِإِبراهِیمَ بدین ابراهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ هرآئینه آن کسانند که پیروی کردند او را در زمان او وَ هذَا النَّبِیُّ و دیگر اینکه پیغمبر ص که بر ملّت اوست وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده‌اند بدین پیغمبر جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند که ما بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمّد ص را حسد بر آن داشت که خود را بملت ابراهیم ع منسوب سازد اینکه آیت در رد قول ایشان نازل شده و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رح فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب رض با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد اللّه بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانانرا بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد اللّه مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و تابعان و اساقفه ایشان در استماع قرآن رقت و گریه ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت که مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم ع و عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت اینکه گروه که می‌بینی و پیغمبری ایشان که از نزد وی آمده‌اند عمرو را اینکه سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم ع از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت اینکه آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با ابراهیم علیه السلام حضرت پیغمبر ماست و اصحاب او وَ اللّهُ وَلِیُّ المُؤمِنِینَ و خدا دوست مومنان و سازنده کار ایشان‌ست وَدَّت آرزو میبرند طائِفَةٌ مِن أَهلِ الکِتابِ گروهی از یهود لَو یُضِلُّونَکُم آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه رض و عمارست که یهود ایشانرا بدین خود دعوت می‌کردند چنانچه در سوره بقره گذشت و میخواستند که ایشانرا از راه راست بیفگنند وَ ما یُضِلُّونَ إِلّا أَنفُسَهُم و گمراه نمیسازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عایدست وَ ما یَشعُرُونَ و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا أَهلَ الکِتابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَکفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآیاتِ اللّهِ بقرآن یا بنعت محمّد وَ أَنتُم تَشهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و

انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب موجود است یـا أَهـلَ الکِتابِ ای گروه یهود لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ چرا برمی‌آمیزیـد راستی را بِالباطِلِ بکجی و نـاراستی یـا خلط میکنیـد توریت را بمحرفـات خود یـا میپوشیـد اقراری که قبـل از بعث پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاریکه بعد از آن دارید وَ تَکتُمُونَ الحَقَّ و چرا برمیپوشـید سخن راست را که نعت و صفت حضرت مصطفی است وَ أَنتُم تَعلَمُونَ و حـال آنست که شـما میدانیـد که آن حق‌ست یا میدانیـد که آنرا از حسـد میپوشـید و بعناد در اخفای آن میکوشـید و گفته‌انـد که میپوشـید و میدانید که پوشـیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر سـرد نفسی منطفی نمیگردد و اللّه ختم نوره بیت لشکر باد اگر جهال گیرد شمع خورشید ز ان نمی‌میرد.

صفحه : ۱۲۳

وَ قالَت طائِفَهٌ و گفتند گروهی مِن أَهلِ الکِتابِ از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که در اوّل روز بدین محمّـد ص درآینـد از روی مکر و حیله و بـآخر روز چنـان فرا نماینـد که مـا در کتاب خویش تأمل کردیم و با علما و احبار مجادله بسـیار نمودیم بطلان دین و فساد آئین شـما بر ما روشن شـد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر ص شـما موجود نیست یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتاب‌اند چنین سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشـد نخواهنـد نهفت شایـد که از طریق تصـدیق محمّـد صـلی اللّه علیه و سـلّم منحرف شـده بدین ما درآیند حق سـبحانه مومنان را ازین مکر آگهی داد و آیت فرسـتاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمِنُوا بِالَّذِی ایمـان آریـد یعنی بزبان اقرار کنیـد بـدان چیزی که أُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا فرو فرسـتاده شـده است بر مومنان یعنی قرآن وَجهَ النَّهـارِ در اوّل روز وَ اکفُرُوا آخِرَهُ و کـافر شویـد و انکار کنیـد در آخر روز بـدان چیزی که اوّل روز اقرار کرده‌ایـد لَعَلَّهُم شایـد که مومنان بسبب انکار شـما بعـد اقرار، در شک افتاده یَرجِعُونَ بازگردنـد از دین خود و چون خیبریان دیدند که زرق ایشان ظاهر شـد یهـود مـدینه را وصـیت کردنـد که وَ لا تُؤمِنُوا و تصـدیق مکنیـد إِلّا لِمَن تَبِعَ دِینَکُم مگر آنکس را که پیروی کنـد دین شـما را که یهودیتست قُل إِنَّ الهُـدی بگو ایشان را بدرستیکه دین حق هُدَی اللّهِ دین خداست یعنی دین اسـلام اینکه جمله معترضه بود در میان سخن یهود در ردّ قول ایشـان را پس باز تتمه کلام ایشان را بیان میکنـد که تصـدیق مکنیـد جز همـدینان خود را و باور مداریـد أَن یُؤتی أَحَدٌ آنکه داده باشد هیچکس را مِثلَ ما أُوتِیتُم مانند آنچه شـما را داده‌اند از علم و فضل و حکمت أَو یُحاجُّوکُم و اینکه را نیز باور مکنید که مسلمانان با شـما مخاصـمه کنند عِندَ رَبِّکُم نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست‌ترست و حجت شما قوی‌تر و روشن‌تر قُل إِنَّ الفَضلَ بگو بـدرستیکه برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بِیَدِ اللّهِ بـدست قضا و تصـرف خداوندست یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ میدهـد آنرا بهر که میخواهد وَ اللّهُ واسِعٌ و خدا بسـیار رحمت است عَلِیمٌ دانا باهل اسـتحقاق در اعطای فضل یَختَصُّ خاص میگردانـد بِرَحمَتِهِ باسـلام یا قرآن یا نبوت مَن یَشاءُ هرکرا میخواهـد و میداند که اسـتحقاق آن دارد وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ و خدای خداوند فضل بزرگ‌ست بر مومنان.

صفحه : ۱۲۴

وَ مِن أَهـلِ الکِتـابِ و از اهـل کتاب مَن إِن تَأمَنهُ کسـی باشـد که او را امین سازی بِقِنطارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال یُؤَدِّهِ إِلَیکَ ادا کنـد آن مال را بتو و او عبد اللّه بن سـلام بود رضـی اللّه عنه، که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و إبن سلام او را ادا کرد وَ مِنهُم و از ایشان باشـد مَن إِن تَأمَنهُ کسـیکه او را امین گردانی بِدِینارٍ بیک دینار زر لا یُؤَدِّهِ إِلَیکَ ادا نه کنـد و باز نه دهد بتو إِلّا ما دُمتَ مگر آنکه مادام باشـی عَلَیهِ قائِماً بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فخاص بن عازورا بود از احبار یهود که یـک دینار بـدو امانت داده بودنـد و او خیانت کرده در ان ذلِکَ اینکه خیانت مر یهود را بِأَنَّهُم قالُوا بآنست که گفتنـد لَیسَ عَلَینا

نیست بر ما فِی الْأُمِّیِّینَ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِیلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که توریت هر که نداند امّی‌ست و مال امّی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند توریت روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَ یَقُولُونَ و میگویند درین سخن عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ بر خدا دروغ چه در همه ملل و شرایع بادای امانت حکم رفته است وَ هُم یَعلَمُونَ و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده‌اید بلکه بر شما گرفت است در خیانت عرب و حکم اینست مَن أَوفی بِعَهدِهِ هر که وفا کند بعهدی که خدا باو بسته در توریت بادای امانت و ترک خیانت وَ اتَّقی و به‌پرهیزد در باب حلال و حرام فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدا یُحِبُّ المُتَّقِینَ دوست میدارد پرهیزگاران را إِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنانکه یَشتَرُونَ میفروشند و بدل میکنند بِعَهدِ اللّهِ عهدی را که با خدا بسته‌اند و آن ایمان است به محمّد ص وَ أَیمانِهِم و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی ص و تغیر آن میخورند ثَمَناً قَلِیلًا به بهای اندك و آن صاعی چند جو و گزی چند کرپاس بوده که از کعب بن اشرف ستانده‌اند و نعت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را تحریف کرده و بدین افترا پیش عوام سوگند خورده أُولئِکَ آن عهدشکنان و سوگندخورندگان بدروغ لا خَلاقَ لَهُم هیچ نصیبی نیست مر ایشان را فِی الآخِرَةِ در آن سرا از ثواب خدا وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ و سخن نه گوید خدا با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَ لا یَنظُرُ إِلَیهِم و به نظر رحمت بدیشان نه نگرد یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز وَ لا یُزَکِّیهِم و پاك نسازد ایشان را از لوث گناه وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ مر ایشان را باشد عذابی که الم آن منقطع نه گردد.

صفحه : ۱۲۵

وَ إِنَّ مِنهُم لَفَرِیقاً و بدرستیکه از جهودان هرآئینه گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر وحیی که از روی ناراستی یَلوُونَ أَلسِنَتَهُم می‌پیچانند زبانهای خود را بِالکِتابِ بخواندن کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشان است و آن مفتریات بلغت عبری میخوانند لِتَحسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الکِتابِ از توریت است وَ ما هُوَ مِنَ الکِتابِ و حال آنکه نیست از توریت وَ یَقُولُونَ و میگویند هُوَ مِن عِندِ اللّهِ آن محرف و مفتری از نزد خداست وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ و نیست آن از نزدیک خدا وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ و میگویند بر خدا دروغ که غیر سخن او را سخن او میگویند وَ هُم یَعلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی ع میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان را می‌فرماید که ما کانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی ع را أَن یُؤتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ آنکه بدهد خدا او را انجیل وَ الحُکمَ و فهم آن یا فصل امور و اقضیه وَ النُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ پس آن کس گوید مر امت خود را که کُونُوا عِباداً لِی باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِن دُونِ اللّهِ جز از خدا وَ لکِن کُونُوا و لیکن گوید که باشید رَبّانِیِّینَ راستان در دین و استواران در دانش بِما کُنتُم به سبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ الکِتابَ بیاموزید مر دیگران را کتابی که از حق فرود آمده‌ست وَ بِما کُنتُم تَدرُسُونَ و بآن که باشید شما که پیوسته بخوانید و راست کنید کتاب را از معنی آیت چنان مفهوم می‌شود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آنکه محمّد بن حنیفه رض در روز دفن عبد اللّه بن عباس رض فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامهٔ مؤید اینکه قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده‌اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده چهار تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه از خود برتافته و بدست آورده بیت

ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت شسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان

و در لطائف قشیریه آورده که ربانیان دانایان باشند بخدا و بردباران در راه خدا قائم باللّه و فانی از ما سوی اللّه شنودن ایشان از حق

است و گفتن ایشان با حق- مصرع با او گویند آنچه ازو می‌شنوند.

صفحه : ۱۲۶

وَ لا یَأمُرَکُم و نه می‌سزد آنرا که خدا پیغمبر ساخته که امر کند شما را أَن تَتَّخِذُوا المَلائِکَةَ آنکه فراگیرید فرشتگان را وَ النَّبِیِّینَ أَرباباً و پیغمبران را خدایان، تخصیص ملك و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی ع و عزیزاند أ یَأمُرُکُم بِالکُفرِ آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرك آوردن بَعدَ إِذ أَنتُم مُسلِمُونَ بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ و یاد کن ای محمّد ص چون فراگرفت خدا مِیثاقَ النَّبِیِّینَ پیمان و عهد پیغمبران ع را و امم در اخذ میثاق تابع انبیااند و اینکه میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغامبران فراستده که شما و امم شما ایمان آرید به محمّد ص و مضمون میثاق چنین است که لَما آتَیتُکُم هرچه بدهم شما را مِن کِتابٍ وَ حِکمَةٍ از کتاب منزله و فهم آن ثُمَّ جاءَکُم رَسُولٌ پس بیاید بشما فرستاده از نزد من که آن محمدست مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُم باوردارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت لَتُؤمِنُنَّ بِهِ هرآئینه ایمان آرید بوی وَ لَتَنصُرُنَّهُ و یاری کنید او را به تن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او امم خود را بیاری او و فرمائید قالَ گفت خدا مر انبیا را بعد از عرض اینکه میثاق بر ایشان أ أَقرَرتُم آیا اقرار کردید وَ أَخَذتُم و فراگرفتید عَلی ذلِکُم برینکه گفتیم إِصرِی عهد مرا بر وجهی که بآن وفا کنید قالُوا أَقرَرنا گفتند انبیا اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قالَ فَاشهَدُوا گفت خدا که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیاء وَ أَنَا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ و من که خدایم با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَن تَوَلّی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعدَ ذلِكَ بعد ازین عهد و پیمان فَأُولئِكَ پس آن گروه معرضان هُمُ الفاسِقُونَ ایشان بیرون رفتگانند از دائره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان أ فَغَیرَ دِینِ اللّهِ آیا بجز دین خدا یَبغُونَ میطلبید دین دیگر را و حفص یبغون میخواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وَ لَهُ أَسلَمَ و حال آنکه مر خدا را گردن نهاده است مَن فِی السَّماواتِ هر که در آسمانهاست وَ الأَرضِ و هر که در زمین است طَوعاً وَ کَرهاً برغبت و بنکرت یعنی اگر خواهند وگرنی سر بر خط فرمان او باید نهاد و گفته‌اند اهل آسمانها فرمان‌بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ماعدای ثقلین بطوع است و از ایشان بکره وَ إِلَیهِ یُرجَعُونَ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد ای طائعان و کارهان و حفص به غیبت خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد.

صفحه : ۱۲۷

قُل آمَنّا بگو ای محمّد ص که ایمان آورده‌ایم ما بِاللّهِ بخدا که یکتاست در ذات و بی و همتا است در صفت وَ ما أُنزِلَ عَلَینا و گرویده‌ایم بآنچه فرو فرستادند بر ما یعنی قرآن وَ ما أُنزِلَ و بآنچه نازل گردانیده‌اند عَلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطِ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند وَ ما أُوتِیَ مُوسی و به آنچه داده‌اند بموسی که توریت است وَ عِیسی و به عیسی که آن انجیل است وَ النَّبِیُّونَ و به آنچه داده‌اند پیغمبران دیگر را چون شیث ع و ادریس ع و داود ع و حیفوق ع و شعیب ع که کتب بر ایشان نازل شده بود مِن رَبِّهِم از نزد پروردگار ایشان لا نُفَرِّقُ جدائی نمی‌افکنیم بَینَ أَحَدٍ مِنهُم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می‌آریم نه به بعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او من به وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً و هر که بطلبد جز دین مسلمانی دین دیگر را من به فَلَن یُقبَلَ مِنهُ پس پذیرفته نشود دین ازومن به وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ و او بواسطه ترك اسلام در آن سرای از زیان‌زدگان باشد و اینکه آیت تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام‌اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف

اسلام دست از دامن دین متین بازدارند و مرتد شوند میفرماید کَیفَ یَهدِی اللّهُ چگونه راه نماید خدا استفهام‌ست بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدا قَوماً کَفَرُوا گروهی را که کافر شدند بَعدَ إِیمانِهِم بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی رو برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اوّل گرویدند بخدا وَ شَهِدُوا و گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ آن که فرستاده خدا یعنی محمّد ص حَقٌّ حق‌ست و قول او صدق وَ جاءَهُمُ البَیِّناتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر ص وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ و خدا راه نه‌نماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان أُولئِکَ جَزاؤُهُم آن گروه مرتدان پاداش ردّت ایشان أَنَّ عَلَیهِم آنست که بر ایشان باشد لَعنَةَ اللّهِ لعنت خدا و آن دوری‌ست از رحمت او وَ المَلائِکَةِ و لعنت فرشتگان و آن بیزاری‌ست از ایشان وَ النّاسِ أَجمَعِینَ و لعنت همه مردمان و آن مذمت کردن‌ست مر ایشانرا.

صفحه : ۱۲۸

خالِدِینَ فِیها جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است لا یُخَفَّفُ سبک گردانیده نه شود عَنهُمُ العَذابُ از ایشان عذاب دوزخ وَ لا هُم یُنظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مگر آنانکه بازگردند بحضرت ربوبیت مِن بَعدِ ذلِکَ از پس آن که برگشته‌اند از حق وَ أَصلَحُوا و بصلاح آورند آن چیزی را که در آن فساد کرده‌اند فَإِنَّ اللّهَ پس به تحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده به توبه گناهکاران‌ست رَحِیمٌ مهربان‌ست بر ایشان برادر حارث بن سوید اینکه آیت را بر دست امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی نه شنیده‌ام و برادرم نیز برسول خدا افترا نمیکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی‌بندد و خدا از همه راست‌گوترست پس چرا نااميد باشم توبه‌کنان رو بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بر آن یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا- در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمّد ص و اعوان و انصار او میبریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام بازگردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعدَ إِیمانِهِم پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازدادُوا کُفراً پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا باین آیت توبه نیز کافر شدند لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَ أُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنان که کافر شدند وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ و مردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَن یُقبَلَ مِن أَحَدِهِم پس قبول کرده نه شود از هیچ یکی از ایشان مِلءُ الأَرضِ ذَهَباً بپری زمین زر وَ لَوِ افتَدی بِهِ و اگر چه فدا دهد آنهمه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد ازو مقبول نخواهد بود أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و آنها که کافر میرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بی‌حساب وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ و نباشد مر ایشانرا هیچکس از یاری دهندگان در بازداشتن از عذاب ایشان

صفحه : ۱۲۹

لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا هرگز نیابید نیکوئی، و بدانچه می‌طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمّا تُحِبُّونَ از آنچه دوست میدارید از مال، که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوّت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق دربازید یا سر که آنرا از ادناس تعلق بما سوی اللّه بپردازید و گفته‌اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیا و

عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت

می صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد

بعد از نزول اینکه آیت ابو طلحه انصاری رض بجناب رسالت‌پناه آمده گفت یا رسول اللّه اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست هر جا که خدا حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول گاه‌گاه بدان درآمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابو طلحه رض گفت بخ بخ اینکه مالی‌ست با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود وَ ما تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِن شَیءٍ از چیزی، خواه اندك خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خودخواه از غیر آن فَإِنَّ اللّه بِهِ عَلِیمٌ پس بدرستیکه خدا بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما شما را جزا خواهد داد کُلُّ الطَّعامِ همه انواع خوردنی‌ها کانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِی إِسرائِیلَ مر فرزندان یعقوب را آورده‌اند که چون اینکه آیت فرود آمد که فبظلم من الّذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاك حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه، اینکه قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود إِلّا ما حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد إِسرائِیلُ عَلی نَفسِهِ یعقوب ع بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب ع را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست‌تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست‌تر داشتی تقربا الی اللّه تعالی او وفاء بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نموده گفتند در توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنین‌ست که ایشان میگویند بلکه یعقوب ع اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوراةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُل فَأتُوا بِالتَّوراةِ بگو بیارید توریت صحیح را فَاتلُوها پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم اینکه اشیاء را از آن تلاوت کنید إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریت ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شده فَمَنِ افتَری پس هر که افترا کند و بربندد عَلَی اللّهِ الکَذِبَ بر خدا دروغ را در تحلیل و تحریم مِن بَعدِ ذلِكَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملك جلیل فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ پس آن مفتریان ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی وقف جبریل علیه السلام از ترك انصاف بدتر نیست قُل صَدَقَ اللّهُ بگو راست گفت خدا در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبراهِیمَ کیش ابراهیم و دین او را حَنِیفاً بیان حال ابراهیم‌ست که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ و نبود ابراهیم ع از شرك‌آرندگان.

صفحه : ۱۳۰

إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ بدرستیکه اوّل خانه که در روی زمین وُضِعَ عمارت کرده و ساخته شده لِلنّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِی بِبَکَّةَ آن خانه است که در مکه واقع شده و یک اسم بلدست همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه درو است از مرتضی علی کرم اللّه وجهه سؤال کردند که آیا کعبه اوّل خانه است که برای پرستش خدا ساخته‌اند فرمود که نی پیش از آن نیز بیوت عبادات بود اما او اوّل خانه است که حق سبحانه مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال مُبارَکاً برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدست که نظر کردن در ان بی‌طواف و نماز برابرست در ثواب با عبادت یک ساله که در غیر مکه واقع شود وَ هُدیً و اینکه خانه خداوند هدایت است لِلعالَمِینَ مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشانرا مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانانرا به بهشت فِیهِ در اینکه خانه یا در حرم آیاتٌ بَیِّناتٌ نشانهای روشن‌ست یکی از آنها

مَقامُ إِبراهِیمَ و آن سنگی‌ست که اثر قدم خلیل ع الرحمن بر آن بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت است اوّل تاثر آن سنگ از قدم ابراهیم ع دوم عوض کردن قدم آنحضرت درو تا کعبین سیوم بقای آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی، آیتی دیگر وَ مَن دَخَلَهُ و هر که درین خانه آمد کانَ آمِناً باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادامیکه در خانه باشد و گفته‌اند داخل حرم، بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که وَ مَن دَخَلَهُ کانَ آمِناً داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعیکه مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن داخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیارست و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از انها را ذکر میکنند چون میل قلوب بآن و اختصاص آن بقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب آن خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه نه‌نشیند و هرگز بی‌طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده‌اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مائل باشند و امثال اینکه آیات واضح بسیارست بیت

هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال همچنان هیچ نه گفتیم که صد چندان‌ست

محققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان است بجهت منظوریت و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم موضوع شده خانه دل است و جمیع اجزای وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هرگاه که اشعه لوامعه نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه اولائح گردد و بصفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشن است که طالب آنها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که بدین مقام درآید از همه فتنه‌ها ایمن گردد و درآمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطعیت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق دوست زیاده نیست- بیت

به تیغم گر زنی باکی ندارم بهجرانم کشی طاقت نیارم

وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ و مر خداراست بر مردمان حِجُّ البَیتِ قصد خانه کعبه مَنِ استَطاعَ هر که توانائی دارد إِلَیهِ سَبِیلًا بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی رح زاد و راحله است و بسخن امام مالک رح صحت بدن و قدرت بر مشی و کسیکه زاد از آن حاصل شود امام اعظم رح مجموع زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرطست وَ مَن کَفَرَ و هرکه نگرود بفرضیت حج فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ بی‌نیازست از همه عالمیان و از آن نقصی بذات اقدس آنحضرت راجع نمی‌شود بلکه وبال بر تارک آنست قُل یا أَهلَ الکِتابِ بگو ای اهل کتاب لِمَ تَکفُرُونَ چرا می‌پوشید یا نمی‌گروید بِآیاتِ اللّهِ بآیتهایی که خدا در وجوب حج فرستاد وَ اللّهُ شَهِیدٌ و خدا مطلع است و گواه عَلی ما تَعمَلُونَ بدانچه شما میکنید از کتمان حق و کفران بایات ربّانی.

صفحه : ۱۳۱

قُل یا أَهلَ الکِتابِ بگو ای اهل توریت لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید مَن آمَنَ کسی را که بگرویده بخدا و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست رض و رفقای او که یهود ایشان را بکیش خویش

میخواندنـد تَبغُونَها می‌طلبیـد برای آن راه راست عِوَجاً کجی و انحراف یهود مسـلمانانرا میگفتنـد که در دین شـما کجی هست یعنی اینکه شخصـی که متـابعت او میکنیـد آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صـفت او را بر وجهی که تحریف داده بودنـد بـا اهل اسـلام میگفتند حق سبحانه تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَ أَنتُم شُهَداءُ و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسـندیده اسـلام است و از وصیت ابراهیم ع و یعقوب ع دانسته‌اید وَ مَا اللّه بِغافِلٍ و خدا بیخبر نیست عَمّا تَعمَلُونَ از آنچه شما میکنید یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده‌ایـد خطاب با جماعت انصار رض است میگویـد إِن تُطِیعُوا فَرِیقاً اگر شـما فرمانبرید گروهی را مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یَرُدُّوکُم بازگردانند شـما را بَعدَ إِیمانِکُم پس از ایمان شمـا کـافِرِینَ ناگرویـدگان یعنی اگر متـابعت شـاش و متابعان او کنیـد شـما را مرتـد سازنـد و اینکه شاس جهود حقود و حسود بود پیوسته عیب‌جوئی و بـدگوئی مسـلمانان کردی و خواستی که سـنگ تفرقه در مجمع یکجهتبان انصار اندازد و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جـاهلیت میـان ایشان حرب و قتال دائم و قائم بودی چون مسـلمان شدنـد آن خصومت بوداد و اتحاد مبـدل شـد شـاس از روی حسـد تـدبیری انگیخت که همـان عـداوت میـان آن دو فریق تـازه گردد شخصـی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتملبر مذمت خزرج گفته بودنـد بخوانـد القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمـد و ابیات قصـیده بمسامع خزرجیان رسـید از غایت آشـفتگی ایشان نیز زبان بهجای اوسیان گشودند تحمل ناکرده آغاز بسبب خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقاتله و میدان محاربه بیاراستند و آغاز به تیرانداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا برانگیختند مثنوی

ز یکجانب گروهی رزم پرداز ز دیگر سوی جمعی در تگ و تاز

در افتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران

فی الحال جبرئیل علیه السـلام بـدین آیتها نازل شد و خواجه عالم بمعرکه ایشان درآمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شماام داعیه رسوم جاهلیت دارید! و پس از آن که خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دینداری فرو میگذاریـد! بشـنوید که خدا چه میفرماید پس اینکه آیتها بر ایشان خواند فی الحال اسـتغفارکنان سـلاحها بریختند و اشک‌ریزان یکـدیگر را در کنار گرفتنـد و دانسـتند که اگر فرمان یهود میبرنـد از ایمان بکفر بازمیگردنـد و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند وَ کَیفَ تَکفُرُونَ و چگونه کافر میشوید وَ أَنتُم تُتلی و حال آنست که شـمائید که خوانده میشود عَلَیکُم آیاتُ اللّهِ بر شما قرآن او وَ فِیکُم رَسُولُهُ و در میـان شـما هست رسول او وَ مَن یَعتَصِم بِاللّهِ و هر که چنـگ درزنـد بـدین خـدایا بکتـاب او فَقَد هُـدِیَ پس بدرستیکه راه نموده شد إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بسوی راه راست.

صفحه : ۱۳۲

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویـدگان اتَّقُوا اللّهَ بترسـید از خـدا حَقَّ تُقـاتِهِ چنـانچه سـزای ترسـیدنست نزد اکـثر علمـا اینکه آیت منسوخ‌ست چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشـد هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار اینکه مشـقت ازین امت رفع فرموده ناسـخ اینکه آیت فرسـتاد که فَاتَّقُوا اللّهَ مَا استَطَعتُم پرهیزگاری کنید بدان مقدار که مقدور شـماست وَ لا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُونَ مگر آنکه شـما مسلمانان باشـید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امرست باقامت اسـلام تا بر مسلمانی بمیرند وَ اعتَصِمُوا و چنگ ورزنیـد ای انصار بِحَبلِ اللّهِ بـدین خدا که حبل المتین است جَمِیعاً همه شـما و بقول بعض علما حبل اللّه اینکه جا قرآن است یا موافقت حضـرت پیغمبر ص امر میکند که همه مجتمع باشـید در اعتصام بذیل متابعت سیّد انام علیه السلام چه بی‌آنکه

بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت ص زنید نه راه به مقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید رباعی

خفا که بی‌متابعت سید رسل ص هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت

از هیچ رو بهیچ دری راه نه میدهند

آنرا که ز آستانه او روی دل بتافت وَ لا تَفَرَّقُوا و پراگنده مشوید از خدمت وی وَ اذکُرُوا و یاد کنید نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم نعمتهای خدا را که بر شما افاضت کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر ص به بلده ایشان إِذ کُنتُم أَعداءً آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَأَلَّفَ پس خدا پیوند داد بَینَ قُلُوبِکُم میان دلهای شما به برکت اسلام و میمنت خواجه انام فَأَصبَحتُم پس گشتید شما بِنِعمَتِهِ إِخواناً برحمت خدا برادران یکدیگر وَ کُنتُم و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت عَلی شَفا حُفرَةٍ بر کناره مغاکی مِنَ النّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را بر آن حال دریافتی هرآئینه بدوزخ میرفتید فَأَنقَذَکُم مِنها پس شما را باز رهانید خدا از آن حفره یا از آن آتش کَذلِکَ همچنانکه که بیان کرد حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدّد یُبَیِّنُ اللّهُ بیان میکند خدا و روشن میگرداند لَکُم آیاتِهِ برای شما دلائل وحدانیت خود را لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَ لتَکُن مِنکُم و هرآئینه باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان یَدعُونَ إِلَی الخَیرِ بخوانند مردمانرا به نیکوئی یعنی بدین اسلام یا بایتلاف مومنان با یکدیگر و جمعی برآنند که اینکه داعیان موذّنانند که خلق را بعبادت خدا میخوانند وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ و می‌فرمایند به نیکوئی وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ و بازدارند از منکر و معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق‌ست و منکر صحبت نفس وَ أُولئِکَ و آن گروهی که داعی خیر و امر معروف و ناهی منکراند هُمُ المُفلِحُونَ ایشان رستگارانند.

صفحه : ۱۳۳

وَ لا تَکُونُوا و مباشید ای مسلمانان کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَ اختَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی ع و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی بآسمان و اینکه اختلاف ایشان بود مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ البَیِّناتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهائی روشن در کتب ایشان وَ أُولئِکَ و آن پراگندگان و مخالفان لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ مرایشان‌راست عذابی بزرگ یَومَ تَبیَضُّ وُجُوهٌ در آن روزی که سفید و روشن گردد رویهای وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِینَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم پس آنانکه سیاه گردد رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند أَ کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاب‌اند که پس از ایمان به پیغمبر ع ما کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان بعد از استسعاد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند واضح آنست که خوارج و روافض بعد از تمسک بسنّت در ورطه بدعت افتادند فَذُوقُوا العَذابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِما کُنتُم تَکفُرُونَ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید وَ أَمَّا الَّذِینَ ابیَضَّت وُجُوهُهُم و اما آنانکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت فَفِی رَحمَتِ اللّهِ پس باشند در رحمت خدا یعنی در بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت روح وصال است و شهود جمال هُم فِیها خالِدُونَ اینکه سفید رویان در رحمت یا جنّت جاوید ماندگانند تِلکَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیاتُ اللّهِ آیتهای خداوندست در زواجر و بشائر و وعد و وعید نَتلُوها عَلَیکَ بِالحَقِّ میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بدرستی و براستی وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ و نیست خدا که خواهد ظُلماً لِلعالَمِینَ بیدادی از نزد خود مر جن و انس را یعنی بر ایشان ستم نه کند و بی‌جرم عقوبت نفرماید وَ لِلّهِ

ما فِی السَّماواتِ و مر خداراست آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین‌هاست از ارکان موالید ثلثه وَ إِلَی اللّهِ و بسوی خدا تُرجَعُ الأُمُورُ بازگردانیده شود همه کارها.

صفحه : ۱۳۴

کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ هستید شما بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب أُخرِجَت لِلنّاسِ بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیاء ع یا در روز میثاق که در جواب ا لست بربکم مسارعت نمودید و خیریت اینکه امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت ع منتظم‌اند شعر لما دعا اللّه داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم بیت

چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده است افضل پیغمبران او گشته ما خیر الامم

و گفته‌اند خیریت اینکه امت درین سه صفت‌ست که یاد میکنید تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ میفرمائید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَ تُؤمِنُونَ بِاللّهِ و میگروید از روی تحقیق بخدا و ایمان بخدا متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدا وقتی متحقق شود که بهر چه فرموده که ایمان آرید باو ایمان آورده باشند وَ لَو آمَنَ أَهلُ الکِتابِ و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند علماء بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَکانَ خَیراً لَهُم هرآئینه باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنهُمُ المُؤمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی إبن سلام و اصحاب رض او وَ أَکثَرُهُمُ الفاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دائره دین لَن یَضُرُّوکُم بشما ضرر نتوانند رسانید إِلّا أَذیً مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اهل ایمانرا بقتال خود بترسانند وَ إِن یُقاتِلُوکُم و اگر کارزار کنند با شما یُوَلُّوکُمُ الأَدبارَ پشتها بر شما برگردانند و بهزیمت روند ثُمَّ لا یُنصَرُونَ و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه حق مددکاری ضُرِبَت وضع کرده شده عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و اصح آن‌ست که ذلت آن جزیه است أَینَ ما ثُقِفُوا هر کجا که یافته شوند آن ذل بایشان باشد إِلّا استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان‌ست لیکن ایشان ازین می‌رهند بِحَبلٍ مِنَ اللّهِ بعهدی از خدا که قبول جزیه است وَ حَبلٍ مِنَ النّاسِ و عهدی از مؤمنان باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ و بازگشتند یهود بخشمی از خدا یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَ ضُرِبَت و زده شد یعنی موضوع گشت عَلَیهِمُ المَسکَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شده اینکه نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذلِکَ اینکه خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِأَنَّهُم کانُوا بآنست که ایشان هستند از روی عناد یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ نمیگروند بقرآن یا باحکام توریت یا بمعجزات محمّد وَ یَقتُلُونَ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ و میکشتند پیغمبران را بناسزا و ناواجب و فی نفس الامر قتل الانبیاء ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و اینکه اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشد در قتل ایشان و گفته‌اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان بود در اعداد قاتلان می‌آرد ذلِکَ اینکه کفر و قتل بِما عَصَوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَ کانُوا یَعتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی آورده‌اند که چون عبد اللّه بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید رض دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم مااند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد.

صفحه : ۱۳۵

لَیسُوا سَواءً نیستند مؤمنان اهل کتاب برابر با کافران ایشان مِن أَهلِ الکِتابِ أَمَّةٌ قائِمَةٌ از اهل کتاب گروهی‌اند ایستاده بر دین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته‌اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و اینکه گروه إبن سلام و اصحاب رض او بودند بل چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی ع ایمان داشتند و محمّد ص نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند یَتلُونَ آیاتِ اللّهِ میخوانند قرآن را آناءَ اللَّیلِ در ساعت شب و گفته‌اند میان مغرب و عشا وَ هُم یَسجُدُونَ و ایشان سجده تلاوت می‌کنند یا در ساعت شب نماز میگذارند و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت‌پناه ص تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طائفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما یُؤمِنُونَ بِاللّهِ صفت امت قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می‌آورند بخدا وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز قیامت وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ و می‌فرمایند خلق را بتصدیق محمّد ص بامورات شرع وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر علیه السلام یا از تمام منهیات وَ یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ و می‌شتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرّات وَ أُولئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد از جمله شایستگان و برگزیدگان‌اند وَ ما یَفعَلُوا مِن خَیرٍ و آنچه می‌کنید از نیکی فَلَن یُکفَرُوهُ پس هرآئینه سپاس ناداشته نخواهید شد یعنی نقصانی بثواب اعمال شما نخواهید رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر می‌گوید فی قوله کان سعیهم مشکورا و حفص در هر دو کلمه بیا میخوانند یعنی آنچه می‌کنند امت قائمه از خیراتی که در آن مسارع‌اند عمل ایشان ضائع نخواهد بود وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدا داناست بِالمُتَّقِینَ باحوال پرهیزگاران إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن و محمّد ص و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لعنهم اللّه لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم بازندارد از ایشان مالهای ایشان، که برشوت میدهند مر علمای خود را بآنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود وَ لا أَولادُهُم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند مِنَ اللّهِ شَیئاً از عذاب خدا چیزیرا وَ أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ‌اند هُم فِیها خالِدُونَ ایشان در آتش جاوید مانندگان.

صفحه : ۱۳۶

مَثَلُ ما یُنفِقُونَ مثل آنچه نفقه می‌کنند جهودان بر علمای خود یا أبو سفیان و اصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِی هذِهِ الحَیاةِ الدُّنیا درین زندگانی دنیا کَمَثَلِ رِیحٍ مانند بادی‌ست که باشد فِیها صِرٌّ در ان باد سرمای سخت أَصابَت حَرثَ قَومٍ برسد بکشت‌زار قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوا أَنفُسَهُم ستم کرده‌اند بر نفسهای خود یا حق خدا نداده‌اند فَأَهلَکَتهُ پس هلاک و نابود گرداند آن باد سرد کشت ایشانرا وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ و ستم نکرد خدا بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان وَ لکِن أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می‌شوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع بآن کشت‌زار سرمازده که منفعتی از آن بکس نرسد و گفته‌اند مثل نفاق ناپسندیده ایشان در هلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا ای گروه گرویدگان فرا مگیرید بِطانَةً مِن دُونِکُم دوستی نهانی از دون مومنان که ابنای جنس شمااند، جمعی از صحابه رض با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرده مومنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لا یَألُونَکُم ایشان تقصیر نکنند در باره شما خَبالًا از روی تباهی و فساد وَدُّوا ما عَنِتُّم دوست دارند آنکه شما در ان باشید از رنج و مشقت قَد بَدَتِ البَغضاءُ بتحقیق آشکارا شده است دشمنی ایشان یعنی علامت عداوت مِن أَفواهِهِم از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد و یهود پیوسته در تجسّس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت علیه السلام سخنان فتنه‌انگیز میگفتند وَ ما تُخفِی صُدُورُهُم أَکبَرُ و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از عداوت و بغضها

بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند قَد بَیَّنّا هرآئینه ما بیان کردیم لَکُمُ الآیاتِ برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان إِن کُنتُم تَعقِلُونَ اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی‌اند و مکائن ضرر را که دشمنان نهانی‌اند

صفحه : ۱۳۷

ها أَنتُم ها تنبیه است بر خطاکاران که باغیار دم دوستی میزنند انتم تعییرست أُولاءِ تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید شمائید آن خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افگندید پس بیان خطا می‌کند برین وجه که تُحِبُّونَهُم شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام‌ست وَ لا یُحِبُّونَکُم و ایشان دوست نمیدارند شما را و می‌خوانند به بدترین چیزی که کفر است وَ تُؤمِنُونَ و شما ایمان دارید بِالکِتابِ کُلِّهِ بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکرانند وَ إِذا لَقُوکُم و هرگاه که بشما رسیدند قالُوا آمَنّا گفتند ما نیز ایمان آورده‌ایم مثل شما وَ إِذا خَلَوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَیکُمُ الأَنامِلَ میخانید و می‌گزند بر دشمنی شما سر انگشتان را مِنَ الغَیظِ از غایت خشم و کینه قُل بگو ای محمّد ص ایشان را مُوتُوا بِغَیظِکُم بمیرید بخشم و کینه خود امر توبیخ‌ست و حاصل معنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید روزگار میگذرانید اینکه غصّه شماراست تا بوقت مرگ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بدرستیکه خدا داناست بِذاتِ الصُّدُورِ بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست بعضی برانند که اینکه کلام دعا علیهم‌ست حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که بهلاك ایشان دعا کند پس معنی آن‌ست که خدا بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشك که دارید بیت

بمیر ای از حسد پیوسته غمگین که جز مرگت نخواهد داد تسکین

إِن تَمسَسکُم حَسَنَةٌ اگر برسد بر شما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤهُم دلتنگ گرداند ایشانرا و بدحال شوند وَ إِن تُصِبکُم و اگر بشما رسد سَیِّئَةٌ غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد یَفرَحُوا بِها خوشدل و فرحناك شوند بدان و اینکه علامت کمال عداوت‌ست که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناك گردند وَ إِن تَصبِرُوا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَ تَتَّقُوا و به‌پرهیزید از مخالطت اعداء لا یَضُرُّکُم کَیدُهُم شَیئاً شما را زیان نکند مکر و حیله ایشان هیچ چیز را إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدا بِما یَعمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید از صبر و تقوی مُحِیطٌ رسنده است و احاطه‌کننده وَ إِذ غَدَوتَ و یاد کن ای محمّد ص چون بامداد بیرون شدی مِن أَهلِكَ از منزل عائشه رض که که اهل تو است بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده و اصح و اشهر روز احدست و آن هفتم شوال سنه ثلاثهٔ من الهجرهٔ بود آورده‌اند که ابو سفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با سه هزار سوار و پیاده که هفت‌صد زره‌پوش و دویست اسپ با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت‌پناه علیه السلام میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت ص با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود در اثنای طریق عبد اللّه بن ابیّ سیصد کس منافق لعنهم اللّه پشت بلشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفتصد کس برابر دشمن صف برکشید کوه احد را در قفا و عینین را بر یسار گذاشت و روی بجانب مدینه آورده عبد اللّه بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر همایون اقدام کرد و اینکه بامدادست که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ المُؤمِنِینَ میساختی و مهیّا میکردی بجهت مومنان مَقاعِدَ لِلقِتالِ جاهای ایستادن برای کارزار و آنچنان بود که میمنه لشکر بزبیر رض عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد رض اسود داد و قلب را بحمزه رض سپرد و مرتضی را بملازمت خود تعیین نمود وَ اللّهُ سَمِیعٌ و خدا

شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در ان می گفتید عَلِیمٌ داناست به نیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود.

صفحه : ۱۳۸

إِذ هَمَّت طائِفَتانِ مِنکُم چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج أَن تَفشَلا آنکه بددلی کنند و بازگردند بوقتی که إبن ابیّ بازگشت وَ اللّهُ و او حالست یعنی چگونه گریزند و بازگردند و حال آنکه خدا وَلِیُّهُما یار و نگهدار اینکه دو گروه بود وَ عَلَی اللّهِ و بر خدا نه بر غیر او فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ باید که توکل کنند گرویدگان تا ایشانرا نصرت دهد وَ لَقَد نَصَرَکُمُ اللّهُ و بدرستی که خدا نصرت داد شما را بِبَدرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهی‌ست منسوب ببدر بن کلده وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می‌نمودید و ایشان از حرب شما حسابی نه داشتند فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدا و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ شاید که توفیق یابید و شکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید که یاد کن آن وقت را إِذ تَقُولُ چون می گفتی لِلمُؤمِنِینَ مر آن گرویدگان را وقتی که درمانده بودند أَ لَن یَکفِیَکُم آیا هرگز کفایت نمیکند و بسنده نیست أَن یُمِدَّکُم رَبُّکُم آنکه مددکاری کند پروردگار شما شما را بِثَلاثَةِ آلافٍ بسه هزار سوار مِنَ المَلائِکَةِ مُنزَلِینَ از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی برآنند که وعده نزول اینکه سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بَلی ایجابست بعد از نفی یعنی مددکاری نماید إِن تَصبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَ تَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر علیه الصلوهٔ و السلام که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صدر رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد اوّل هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود وَ یَأتُوکُم مِن فَورِهِم و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشان‌راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هذا یُمدِدکُم رَبُّکُم اینست که مددگاری میکند شما را آفریدگار شما بِخَمسَةِ آلافٍ به پنج هزار سوار مِنَ المَلائِکَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِینَ نشان‌کنندگان مر اسپان خود را و اینکه عادت مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسپان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرّهای آن از میان دو کتف فرو گذاشته وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ و نگردانید خدا آن امداد یا انزال یا آن عدد إِلّا بُشری لَکُم مگر مژدگانی مر شما را بزودی فتح وَ لِتَطمَئِنَّ و برای آنکه تا بیارامد قُلُوبُکُم بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَ مَا النَّصرُ و نیست یاری دادن إِلّا مِن عِندِ اللّهِ مگر از نزدیک خدا العَزِیزِ غالبی که مغلوب نشود الحَکِیمِ حاکمی که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد.

صفحه : ۱۳۹

لِیَقطَعَ تعلق بنصرکم دارد در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند طَرَفاً گروه بزرگان را مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم بشکند رکنی از ایشان و در ان واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند أَو یَکبِتَهُم یا آنکه خوار و نگوسار گرداند ایشان را فَیَنقَلِبُوا پس بازگردند بهزیمت شوند- خائِبِینَ در حالتی که بی‌بهرگان و ناامیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه رض جمع کنند میان صبر و شکر که یکی ازین دو قصّه مشتملست بر فتح و غنیمت و بر آن شکر باید گردد دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در ان صبر شاید و قصّه حرب احد اجمالا بر آن وجه بوده که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر مکه رو بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان آغاز نهب و غارت کردند و جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر ع مبالغه فرموده بودند که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید

بر امیـد تاراج و غنایم رو بلشـکرگاه آوردنـد چنـدانکه عبد اللّه رض بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضـرت رسالت‌پناه ص ایشانرا آگاهی داد بجای نرسـید و جمعی انـدک که عـدد ایشان بـده نمیرسـد با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات نه نموده متوجه اخـذ غنیمت احد شدند شامت مخالفت فرمان نبوی ص در لشـکر اسـلام در رسـید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبد اللّه رض بن جبیر تاختند و او را بـا یـارانش بقتـل آورده از عقب لشـکر اسـلام درآمدنـد و قضـیه فتـح منعکس شـد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسـیده بازگشـتند و اهـل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودنـد دائره سان در میان گرفتنـد و سیّد الشـهدا حمزه رض با بعضـی از اصـحاب شربت شـهادت چشیدند و برخی دیگر رو بگریز نهادنـد و جمعی دیگر در ملازمت حضـرت رسالت‌پنـاه ص جـان کمروار بر میان بستند القصه مهم بدان انجامید که بسنگ بد گوهران در شاهوار در درج لعل آبدار سید مختار ص آزرده شد مثنوی

بود لعلش سهیل رخشنده سنگ را رنگ لعل بخشنده

چون سهیلش رفیق سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ آمد

و حضـرت میان کشـتگان افتاد و بمدد جمعی از اصـحاب بجانب شـعب احد رفت و کافران بازگشته رو بمکه نهادند و حضرت ص چون از شهادت عم خود حمزه رض و مثله کردن او از با بعضی از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هـدف حال اینکه اهل ضـلال افکنـد از بارگاه کبریا و جلال اینکه آیات نزول اجلال یافت لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ نیست مر ترا ازین کـار که نفرین کفـارست چیزی یعنی زمام استیصال و استصـلاح اینکه طائفه بـدست تو نیست أَو یَتُوبَ عَلَیهِم گفته‌انـد او اینجا بمعنی الی ان یعنی از تو کاری نکشاید مگر آنکه خدا توبه دهد ایشانرا و قولی آن است که او برای عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین‌ست که خـدا نصـرت داد شـما را بیکی از چهار چیز یا شکسـته شود رکن دولت ایشان بقتل صـنادید قریش یا بهزیمت رونـد از پیش لشـکر اسـلام یا آنکه توبه دهـد خدا ایشانرا چون مسـلمان شوند أَو یُعَذِّبَهُم یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصـر باشـند فَإِنَّهُم ظالِمُونَ پس بدرستیکه ایشان سـتمکارانند که وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ و مر خداراست آنچه در آسـمانهاست وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین‌هاست یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ بیامرزد هرکرا خواهد وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ و عـذاب کند هرکرا خواهد وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ و خدا آمرزنده است دوسـتان خود را مهربان‌ست بر بندگان خود یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لا تَأکُلُوا الرِّبَوا مخورید مال ربوا را أَضـعافاً مُضاعَفَةً افزوده تو بر تو و گفته‌اند اضـعاف در دراهم ست و مضاعفه و راجـل چه در جـاهلیت یکی مـال خود را بربوا میـداد تـا وقت معین آنگه در اجل و ربوا می‌افزود تا بانـدک مـدتی همه مال مـدیون مستغرق میشد وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا در آنچه نهی کرده‌ست لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ مگر شما رستگار گردید.

صفحه : ۱۴۰

وَ اتَّقُوا النّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند شما را بآتش الَّتِی آن آتشی که أُعِدَّت لِلکافِرِینَ آماده کرده شده است مر کافرانرا و غیر ایشانرا بالـذات از برای کفارست و بالعرض از برای عاصـیان تباه‌کار یا کافران را نار تعـذیبست و مؤمن را نار تـادیب وَ أَطِیعُوا اللّهَ و فرمـان بریـد خـدا را در آنچه حکم کنـد وَ الرَّسُولَ و اطـاعت کنیـد رسـول ص او را در آنچه فرمایـد لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ باشد که شـما رحم کرده شوید و در عذاب نیفتید وَ سارِعُوا و بشـتابید إِلی مَغفِرَةٍ بآن چیزیکه سـبب آمرزش باشد بشما مِن رَبِّکُم از پروردگـار شـما اقـامت لازم در مقـام ملزوم جهت تشویق بنـدگان است بموجبات مغفرت و آن کلمه شـهادت‌ست یا ادای فرائض یا تکبیر اوّل که بجماعت دریابنـد یا صف اوّل از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سـنت یا اسـتغفار یا

جهاد و مقتضای مقام خود اینست چه اینکه آیت در خلال قصّه احد نازل شده و محققان گویند اینکه مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل‌ست بیت

اینکه راه بپای تن بپایان نرسد تا جان نزند قدم بجانان نرسد

و در بحر الحقائق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس‌ست از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنّت وصال رسیدن محال است ابیات

بگذار ره هواپرستی رو آر سوی خداپرستی

در راه محبتش روان شو بگذر ز ره جفاپرستی

وَ جَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی که از روی عظمت عَرضُهَا السَّماواتُ پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وَ الأَرضُ و زمین‌ها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلّف اجزای لا یتجزی و موصّل گردانند اینکه طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت اینکه مقدار تواند بود أُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ آماده کرده شده چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک الَّذِینَ یُنفِقُونَ آنانکه نفقه می‌کنند فِی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ در آسانی و در سختی مراد همه احوال‌ست چه انسان بهیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته‌اند منفقاند در توانگری و درویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ و فروخورندگانند خشم را با وجود قدرت آورده‌اند که کسی امام اعظم رح را طپانچه زد امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و می‌توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت اله بنالم ولی ننالم و مسیرم میشود که بقامت کمر خصومت بربندم و داد خود از تو بستانم و ان نیز نکنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم بیت

مردی گمان مبر که بزورست و پردلی با خشم اگر برآئی دانم که کاملی

وَ العافِینَ و عفوکنندگان‌اند عَنِ النّاسِ از درم خریدگان از بندگان و یا از کسیکه بر ایشان ستم کرده باشد وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ و خدا دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی حسین إبن علی رض با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط درآمد کاسه بر سر امام حسین رض افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت امام حسین ع از روی تادیب از راه تعذیب درو نگریست بر زبان خادم جاری شد که و الکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت و العافین عن النّاس فرمود که عفو کردم خادم تتمه آیت برخواند که وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ امام حسین رض جواب داد که از مال خودت آزاد کردم مثنوی

بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بخردی

بمعنی کسانیکه پی برده‌اند بدی دیده و نکو کرده‌اند.

صفحه : ۱۴۱

وَ الَّذِينَ معطوفست بر الَّذِينَ يُنفِقُونَ و مضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه‌اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف‌اند دوم تائب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً چون بکنند کاری ناشائسته أَو ظَلَمُوا أَنفُسَهُم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه کار ناپسندیده‌ست و ظلم گفتار ناستوده، یا اوّل کبائر و ثانی صغائر و بقول جمعی فاحشه و ظلم خطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون او است از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از ان فاحشه و ظلم ذَکَرُوا اللّهَ یاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را با بنده که چرا چنین کردی یا مذکر شوند وعده مغفرت را که باستغفار بازبسته است فَاستَغفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِم برای گناهان خود وَ مَن يَغفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرائم بندگانرا إِلَّا اللّهُ مگر خدا وَ لَم يُصِرُّوا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلی ما فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بر بار سر آن فعل نرفتند وَ هُم يَعلَمُونَ و ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم است نزول آیت در شان بنهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و بنهان را دل برو کشش کرد و ببهانه خرمائی خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بکشاد که اتق اللّه از خدا بترس و دامان پاك مرا از لوث حرام آلوده مگردان بنهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت‌پناه ص شتافت صورت حال بعرض سیّد عالم رسانید فرمود که من در میان شماام و شما چنین کارها می‌کنید حق سبحانه برای تاکید امیدواری تائبان اینکه آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند أُولئِكَ آن گروه متقیان که بدو قسم بودند جَزاؤُهُم پاداش ایشان مَغفِرَةٌ مِن رَبِّهِم آمرزشی‌ست از پروردگار ایشان وَ جَنّاتٌ تَجرِي و بوستانها که می‌رود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خالِدِينَ فِيها در حالتی که جاوید باشندگانند در آن وَ نِعمَ أَجرُ العامِلِينَ و نیکو مزدیست مزد عمل‌کنندگان یعنی مغفرت و جنت قَد خَلَت بدرستی که گذشته بود مِن قَبلِكُم پیش از شما سُنَنٌ واقعها میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث اینکه واقعها یا اهل سنن مرادست و سنن شرائع باشد یعنی امتان بوده‌اند بانواع دینها و بجهت تکذیب پیغمبران علیه السلام هلاك شده‌اند فَسِيرُوا فِي الأَرضِ پس بروید و سیر بکنید در زمین و به بینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فَانظُروا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کَيفَ کانَ چگونه بوده است عاقِبَةُ المُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب‌کنندگان.

صفحه : ۱۴۲

هذا اینکه کلام که در قصّه احد و بدر گذشت یا اینکه شرح که از امم گذشته و وقائع روزگار دادیم بَيانٌ سبب هویدای سخن حق است لِلنّاسِ برای عامه مردمان وَ هُدیً و زیادتی بصیرت وَ مَوعِظَةٌ و پندی مشتمل بر، رهبت و رغبت لِلمُتَّقِينَ خاصه پرهیزگاران را وَ لا تَهِنُوا و سست مشوید و ضعف مورزید، چون در حرب احد خواجه عالم علیه السّلام بشعب کوه درآمد ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب رض را دغدغه بخاطر رسید و حضرت عزّت جلّ و علی جهت تسلیه ایشان اینکه آیت فرستاد که سستی مکنید وَ لا تَحزَنُوا و اندوهناك مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنائم وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ و حال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مرکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما آنست که کشتگان شما در صدر نعیم‌اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد بود و از ایشان در درك الاسفل و حقیقت آنست که اینکه بشارت بود مر مؤمنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد و ایشان مقهور و مغلوب خواهند گشت

إن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرمود و ان جندنا لهم الغالبون إن یَمسَسکُم قَرحٌ اگر بشما رسید جراحتی و زحمتی فَقَد مَسَّ القَومَ قَرحٌ پس بدرستیکه رسیده است گروه کفّار را در روز حرب بدر مِثلُه زخمی و المی مثل قرح و جرح شما وَ تِلکَ الأَیّامُ و اینکه روزها که مدار زندگانی بر آنست نُداوِلُها میگردانیم آنرا بَینَ النّاسِ میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی به نکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و اینکه مداولت برای آنست که تا پند گیرند وَ لِیَعلَمَ اللّهُ و برای آنکه به بیند خدا یا بدانند اولیای او الَّذِینَ آمَنُوا صبر آنانرا که بدو گرویده‌اند وَ یَتَّخِذَ و برای آنکه فرا گیرد مِنکُم شُهَداءَ از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده بود و که رو بگریز نهاده وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ و خدا دوست نمیدارد ستمکاران را که مشرکانند وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ و فائده دیگر در مداوله آنست که پاك گرداند خدا الَّذِینَ آمَنُوا مر مؤمنان را از گناه چه بلاها که با اهل ایمان میرسد کفر ذنوب ایشانست وَ یَمحَقَ الکافِرِینَ و دیگر آنکه در نقصان افگند و هلاك سازد کافران را أَم حَسِبتُم آیا می‌پندارید أن تَدخُلُوا الجَنَّةَ آنکه درآیید به بهشت وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ و ندید خدا الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم آنها را که جهاد کرده‌اند از شما وَ یَعلَمَ الصّابِرِینَ و ندید شکیبایان را بر فرمان رسول یا صابران را بر هجوم مصائب و وقوع فوائب ملخص سخن آنست که بی‌محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید بیت بلبلی کو رستم خار تحمل نکند بهتر آن‌ست که دیگر سخن گل نکند

صفحه : ۱۴۳

وَ لَقَد کُنتُم و بدرستیکه شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی تَمَنَّونَ المَوتَ آرزو می‌بردید مرگ را یعنی شهادت را مِن قَبلِ أن تَلقَوهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب‌ست فَقَد رَأَیتُمُوهُ پس بتحقیق بدیدید آنچه می‌طلبیدید از مقاتله کفار وَ أَنتُم تَنظُرُونَ و حال آنکه شما می‌نگریستید بیاران و برادران شما که مقتول میشدند یا نظر میکردید در پیغمبر علیه السلام و او را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده‌اند که چون حضرت صلی اللّه علیه و سلّم زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای الا انّ محمّدا قد قتل در میان خاص و عام افگند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد اللّه ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستاند و قوم دیگر بگریختند و بعد از آنکه آنحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزّت دفع عذر ایشانرا آیت فرستاد وَ ما مُحَمَّدٌ و نیست محمّد ص یعنی بنده ستوده من إلّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَد خَلَت بدرستیکه بگذشته‌اند مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان أ فَإن ماتَ آیا اگر بمیرد اینکه پیغمبر أو قُتِلَ انقَلَبتُم یا کشته گردد باز میگردید شما عَلی أَعقابِکُم بر پاشنهای خود یعنی ترك جهاد می‌کنید یا مرتد می‌شوید وَ مَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیهِ و هر که برگردد و به پس باز رود بارتداد یا ترك جهاد گیرد فَلَن یَضُرَّ اللّهَ پس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را شَیئاً چیزی، زیرا که ورود مضار و منافع برو روا نیست وَ سَیَجزِی اللّهُ و زود باشد که جزا دهد خدا الشّاکِرِینَ مر سپاس‌دارندگان را وَ ما کانَ لِنَفسٍ و نباشد و نسزد هیچ نفس را أن تَمُوتَ آنکه بمیرد إلّا بِإذنِ اللّهِ مگر بمشیت خدا و فرمان او و نوشته است خدا اینکه حکم را در لوح محفوظ کِتاباً مُؤَجَّلًا نوشتنی زمان او پیدا کرده شده کسی پیش از آن نمیرد و از آن نیز در نگذرد و درین آیت تحریض مسلمانان است در جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدرست هرآئینه دلیر خواهد شد در معارك مبارزت و شروع در مهالك حضرت مرتضی رض درین معنی دو بیت ست رباعی

ای یومین من الموت افر یوم لم یقدر ام یوم قد قدر

یوم لا یقدر لا یاتی الاجل یوم قد قدر لا یغنی الحذر

رباعی

دو روز حذر کردنت از مرگ روا نیست روز که قضا باشد و روز که قضا نیست

روز که قضا باشد کوشش نکند سود روز که قضا نیست درو مرگ روا نیست

وَ مَن یُرِد هر که خواهد بجهادی که میکند ثَوابَ الدُّنیا پاداش اینکه جهان نُؤتِهِ مِنها بدهیم او را از دنیا آنچه مقدّر کرده‌ایم وَ مَن یُرِد هر که خواهد باعمال خود ثَوابَ الآخِرَةِ جزای آن جهانی نُؤتِهِ مِنها بدهیم اور آنچه خواهد و آرزو برد و در بهشت وَ سَنَجزِی الشّاکِرِینَ و زود باشد که ما پاداش دهیم شکرگویندگان را بر نعمت جهاد.

صفحه : ۱۴۴

وَ کَأَیِّن مِن نَبِیٍّ و چندان از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران که در راه حق قاتَلَ کارزار کرد مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ با او بودند سپاه فراوان، ربّی نام سپاهی‌ست که کم از هزار نباشد و در عین المعانی گوید ربی بمعنی ده هزار یا ربّی بمعنی ربانی‌ست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَما وَهَنُوا پس سستی نورزیدند اینکه پیغمبران و اصحاب ایشان لِما أَصابَهُم بدانچه بدیشان رسید از محنت‌ها فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا و در جهاد با کفار وَ ما ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَ مَا استَکانُوا و فروتنی نه‌کردند با دشمنان تعریض منهزمان است و آنها که التجا بابن ابیّ نموده از ابو سفیان خط امان می‌طلبیدند وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ و خدا دوست میدارد صبرکنندگان را بر جهاد وَ ما کانَ قَولَهُم و نبود قول ربانیان بعد از قتل نبیّ ایشان اگر واقع شده إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغفِر لَنا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنا گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بوده وَ إِسرافَنا و درگذار از حد درگذاشتن ما را فِی أَمرِنا در کار ما وَ ثَبِّت أَقدامَنا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با عدای دین وَ انصُرنا و یاری ده ما را عَلَی القَومِ الکافِرِینَ بر گروه ناگرویدگان فَآتاهُمُ اللّهُ پس بداد خدا ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا به سبب صبر بر مقاتله کفار ثَوابَ الدُّنیا پاداش اینکه عالم یعنی نصرت بر دشمنان و دریافتن غنائم وَ حُسنَ ثَوابِ الآخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشانرا نیکو پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ و خدا دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدگار هر دو بیت

من فارغم از هر دو کون مرا وصل تو بس ای خالق هر دو کون بفریادم رس

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِن تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا اگر فرمان برید کافران را اینکه آیت در شان جمعی‌ست که از ابو سفیان طلب امان می‌کردند و در کشاف آورده که منافقان مؤمنان را می‌گفتند که اینکه زمان که پیغمبر کشته شده و رایت دولت کفار استیلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی می‌فرماید اگر بفرمان منافقان کار کنید یَرُدُّوکُم بازگردانند شما را عَلی أَعقابِکُم بر پاشنهای شما یعنی بر کفر باز برند فَتَنقَلِبُوا پس آنگاه گردید شما خاسِرِینَ زیان‌زدگان در هر دو سرا پس فرمان دشمنان مبرید.

صفحه : ۱۴۵

بَلِ اللّهُ مَولاکُم بلکه بدانید که خدا یار و مددگار و دوستدار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَ هُوَ

خَیرُ النّاصِرِینَ و خدا بهترین یاری دهندگان است سَنُلقِی زود باشد که در افگنیم فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعبَ ترس و بیم خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفّار افگند که با وجود ظفر و غلبه بی‌جهتی ترک قتال گرفته بازگشتند و القای رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بِما أَشرَکُوا بِاللّهِ بآن که ایشان شرک آوردند بخدا و انباز گرفتند ما لَم یُنَزِّل بِهِ آن چیزیرا که نفرستاده است خدا با شرک آن سُلطاناً حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجّت است چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی وَ مَأواهُمُ النّارُ و جای ایشان آتش دوزخست وَ بِئسَ مَثوَی الظّالِمِینَ و بد آرامگاهی‌ست ستمکاران را دوزخ وَ لَقَد صَدَقَکُمُ اللّهُ و هرآئینه راست کرد شما را خدا وَعدَهُ وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از إبن عباس رض نقل می‌کند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را اینکه نصرت نه کرد که در حرب احد کرد جمعی بر اینکه سخن انکار کردند إبن عباس رض فرمود که من از کتاب خدا می‌گویم فرمود که وعده نصرت من با شما راست شد إِذ تَحُسُّونَهُم آنهنگامیکه کشتید کافرانرا از روی شتاب بِإِذنِهِ بخواست خدا یا بحکم او یا بمئونت او در اوّل روز شما را ظفر بود حَتّی إِذا فَشِلتُم تا آنگاه که شما بددل شدید وَ تَنازَعتُم فِی الأَمرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَ عَصَیتُم و عاصی شدید در امر امیر خود عبد اللّه رض بن جبیر و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِن بَعدِ ما أَراکُم پس از آنکه نمود شما را ما تُحِبُّونَ آنچه شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت مِنکُم مَن یُرِیدُ الدُّنیا از شما کس باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طائفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَ مِنکُم مَن یُرِیدُ الآخِرَةَ و از شماست آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و اینکه گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَکُم پس شما را بازداشت خدا و روی شما را بگردانید عَنهُم از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِیَبتَلِیَکُم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند با شما تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد وَ لَقَد عَفا عَنکُم و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است عَلَی المُؤمِنِینَ بر گرویدگان و از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد.

صفحه : ۱۴۶

إِذ تُصعِدُونَ آنهنگام که دور می‌رفتید در هزیمت یا ببالای کوه می گریختید وَ لا تَلوُونَ و نمی‌ایستادید و التفات نمی‌کردید عَلی أَحَدٍ بر هیچ یک از مردمان یا نمی نگریستید بر یکی که آن پیغمبر ص بود وَ الرَّسُولُ یَدعُوکُم و پیغمبر شما را میخواند فِی أُخراکُم در عقب شما و می‌گفت الیّ عباد اللّه فانی رسول اللّه و شما اجابت نمی‌کردید فَأَثابَکُم پس مکافات کرد شما را خدا غَمًّا بِغَمٍّ لِکَیلا تَحزَنُوا غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبرست و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه رض یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و اینکه پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر تا اندوهگین نگردید عَلی ما فاتَکُم بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَ لا ما أَصابَکُم و نه اندوه خورید بآنچه به شما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَ اللّهُ خَبِیرٌ و خدا داناست بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید ثُمَّ أَنزَلَ عَلَیکُم پس فرستاد خدا بر شما مِن بَعدِ الغَمِّ از پس اندوه و ملال أَمَنَةً امنی و آرامی و آنچه بود نُعاساً خوابی سبک یَغشی می‌پوشید یعنی در می‌پیچیدن آن خواب طائِفَةً مِنکُم گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند در تبیان می‌گوید که اینکه خواب هفت تن را بود ۱

صدیق رض و ۲

فاروق رض و ۳

مرتضی رض و ۴

طلحه رض و ۵

سعد رض إبن ابی وقاص را از مهاجران رض و ۶

حارث رض بن صمه و ۷

سهیل رض بن حنیف را از انصار رض و بعضی زبیر را نیز داخل کرده‌اند رضوان اللّه علیهم اجمعین و فائده نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع کلال و ملال از ایشان وَ طائِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَد أَهَمَّتهُم بدرستی که در غم افگنده بود ایشان را أَنفُسُهُم نفسهای ایشان یَظُنُّونَ بِاللّهِ گمان می‌بردند بخدا غَیرَ الحَقِّ ظن ناروا و ناسزا ظَنَّ الجاهِلِیَّةِ گمانی که اهل جاهلیّت را می‌بود که مهم محمّد باتمام نخواهد رسید یَقُولُونَ میگویند هَل لَنا آیا هست ما را استفهام بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الأَمرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِن شَیءٍ هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد، قولی آنست که إبن ابیّ را گفتند که قتل بنو الخزرج و او در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُل إِنَّ الأَمرَ کُلَّهُ لِلّهِ بگو ای محمّد ص بدرستیکه همه کارها از غنیمت و هزیمت مر خدای راست و بفرمان اوست یُخفُونَ فِی أَنفُسِهِم نهان می‌سازند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات.

صفحه : ۱۴۷

ما لا یُبدُونَ لَکَ آنچه آشکارا نمی‌توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیح و نیات فاسده ایشان یَقُولُونَ لَو کانَ لَنا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را مِنَ الأَمرِ شَیءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ما قُتِلنا هاهُنا اینجا کشته نمی‌شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی‌گشتند و هزیمت بما راه نمی‌یافت قُل لَو کُنتُم بگو اگر می‌بودید شما ای منافقان فِی بُیُوتِکُم در خانهای خود و نمی‌خواستید که با ما بیرون آئید لَبَرَزَ الَّذِینَ هرآئینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلی مَضاجِعِهِم بسوی کشتنگاه خود یا اگر شما تخلف می‌کردید هرآئینه مومنان که خدای تعالی قتل کفار بدست ایشان مقرر ساخته است بیرون می‌آمدند بمعرکه حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان می‌فرماید که بعد از چنان غمی و المی که داشتید امنی و آرامی بشما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَ لِیَبتَلِیَ اللّهُ و برای آنکه ظاهر گرداند خدا ما فِی صُدُورِکُم آنچه در سینهای شماست از اندیشها وَ لِیُمَحِّصَ ما فِی قُلُوبِکُم و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدا داناست بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهای باشد از سرائر و خفیّات

إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوا مِنکُم هرآئینه آن کسانیکه رو بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند یَومَ التَقَی الجَمعانِ آن روز که رو برو آوردند دو گروه یعنی کافران و مسلمانان در حرب احد إِنَّمَا استَزَلَّهُمُ الشَّیطانُ جزین نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بِبَعضِ ما کَسَبُوا بشامت بعضی از آنچه کسب کرده بودند یعنی مخالف امر رسول وَ لَقَد عَفَا اللّهُ عَنهُم و بدرستی که خدا در گذرانید از ایشان اینکه گناه بجهت توبه و اعتذار ایشان إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ بدرستیکه خدا آمرزگار است بردبار، و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار.

صفحه : ۱۴۸

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا مباشید مانند آن کسانیکه کافر شدند یعنی منافقان وَ قالُوا لِإِخوانِهِم و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی إِذا ضَرَبُوا فِی الأَرضِ چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی أَو

کانُوا غُزًّی یا بودنـد غازیان و جهادکننـدگان و کشـته شدنـدی لَو کانُوا عِنـدَنا اگر بودندی نزدیک ما و بسـفر غزوه نرفتندی ما ماتُوا نمردنـدی در آن سـفر وَ مـا قُتِلُوا و کشـته نگشـتندی در آن حرب پس شـما ای مومنان مخالفت ایشان کنیـد درین قول لِیَجعَلَ اللّه تا گردانـد خـدا ذلِکَ آن مخـالفت شـما را یا گمان ایشان را که با ما بودنـدی تلف نشدنـدی حَسـرَهً فِی قُلُوبِهِم دریغی و انـدوهی در دلهای ایشان وَ اللّه یُحیِی و خدا زنده میدارد نه حذر و تدبیر وَ یُمِیتُ و او می‌میراند نه سـفر و حرب وَ اللّه بِما تَعمَلُونَ و خدا بر آنچه شما می‌کنید ای گرویدگان از صبر و ثبات بَصِیرٌ بینا است وَ لَئِن قُتِلتُم و بخدا که اگر شما کشته شوید فِی سَبِیلِ اللّهِ در جهاد أَو مُتُّم یا بمیریـد در خوشـنودی خـدا بر فراش لَمَغفِرَهٌ مِنَ اللّهِ هرآئینه آمرزشـی از خدا وَ رَحمَهٌ و بخشـش ازو خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ بهترست از آنچه جمع می‌کنید از مال دنیا و حفص بغیب میخواند یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه شما را خوبترست از آنچه کافران فراهم می‌آرنـد از متاع غرور وَ لَئِن مُتُّم و اگر بمیرید ای مومنان با خوشـنودی حق أَو قُتِلتُم یا کشـته شوید در کارزار کفار لَإِلَی اللّهِ هرآئینه بسوی خدا که معبود شـماست تُحشَرُونَ حشر کرده شوید عرفا گفته‌اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت‌کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید به تیغ ریاضت در طریق طلب لقایش شما را حشر بآنکس خواهد بود که دل و جان را در راه او بذل کرده‌اید نه بغیر او و ازینجا گفته‌اند اذا کان المسیر الی اللّه طاب المصیر الی اللّه مثنوی

گر مرگ رسد چرا هراسم کان راه به تست میشناسم

سری که آن بره تو پا مال‌ست شایسته افسر وصال‌ست.

صفحه : ۱۴۹

فَبِما رَحمَهٍ مِنَ اللّهِ پس به بخشایشـی که ترا رسـید از حق سـبحانه لِنتَ لَهُم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در ان وقت بود کـه حضـرت رسالت‌پنـاه علیـه السـلام بعـد از مراجعت اهـل هزیمت بایشـان تغلیـظ و تشدیـد نفرمـود بلکه مراسم دلجوئی و لـوازم خوشـخوئی به نسبت آن جمـاعت رعایت نمود حق سـبحانه و تعالی می‌فرمایـد که نرم سـخنی و نیکوخوئی تو برحمت من بود وَ لَو کُنتَ فَظًّا و اگر می‌بودی تو زشت‌خوی یـا سـخت‌گوی یـا جفاکننـده غَلِیظَ القَلبِ سـخت دل و نامهربان لَانفَضُّوا هرآئینه اصـحاب تو پراگنده شدندی مِن حَولِکَ از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فَاعفُ عَنهُم پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده‌اند وَ اسـتَغفِر لَهُم و آمرزش خواه از من برای ایشـان اهمـالی را که در ادای حقوق من ورزیدنـد وَ شـاوِرهُم فِی الأَمرِ و مشورت نمای با ایشـان در کـاری که از حق تعـالی در آن حکم جزم صـادر نشـده کلبی گویـد که مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه و مقاتله با کفـار فَإِذا عَزَمـتَ پس چـون قصـد کـاری کردی بعـد از مشـاورت فَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ پس توکـل بر خـدا کن نه بر مشـاورت إِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خـدا یُحِبُّ المُتَوَکِّلِینَ دوست دارد توکل‌کننـدگان را و متوکل حقیقی کسـی‌ست که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد إِن یَنصُرکُمُ اللّهُ اگر خدا شـما را نصـرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلا غالِبَ لَکُم پس نباشد غلبه‌کننده بر شما وَ إِن یَخذُلکُم و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فَمَن ذَا الَّذِی پس کیست آنکه یَنصُرُکُم مِن بَعدِهِ یاری دهد شما را از پس فروگذاشـتن او وَ عَلَی اللّهِ و بر کرم خدا فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ پس باید که توکل کنند باوردارندگان وَ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ و نباشد و سزاوار نه بود مر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت، بعضی از اقویای صحابه رض از پیغمبر درخواست مینمودند که ما را از هر غنیمت که می‌افتـد زیاده از حصه ضـعفا چیزی بـده آیت آمـد که خیانت پیغمبر ص در قسـمت غنائم روا نیست و گویند از غنائم بدر گلیمی یا قطیفه سـرخ رنگ گم شد و جمعی سـیه گلیمان از روی نفاق نسـبت آن به سـید علی الاطلاق علیه صـلوات اللّه کردنـد و حق تعـالی ذمه حبیب خود را خصوصـا و ذمه جمیع انبیـا را عمومـا ازین خیـانت برمی‌گردانیـد و فرمود که هیـچ پیغمبر در

غنیمت خیانت نکرده و نکنـد وَ مَن یَغلُل و هر که خیانت کنـد در غنائم یَأتِ بِما غَلَّ بیایـد بگناه آنچه خیانت در آن کرده است و یا بیارد آن چیزیرا که در آن خیانت کرده یَومَ القِیامَهِ روز رستخیز و علی رءوس الاشـهاد بر آن فضیحت یابد اگر نیمه سوزنی یا رشته باشـد در اخبار آمده که شخصـی بعد از قسـمت غنائم رسن کهنه که قبل از قسـمت برداشـته بود نزد حضـرت رسالت‌پناه ص آورده آنحضـرت ص قبول نکرده و فرمود نگـاه دار تـا در قیـامت بیـاری ثُمَّ تُوَفّی پس تمـام داده شود در ان روز کُلُّ نَفسٍ هر نفسـی را ما کَسَبَت جزای آنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا.

صفحه : ۱۵۰

أ فَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پیروی کنـد رِضوانَ اللّهِ خوشـنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی نباشد کَمَن باءَ همچون کسـیکه بازگردد بِسَـخَطٍ مِنَ اللّهِ بخشـمی از خدا به سـبب خیانت وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ و آرام جای او باشد بدوزخ وَ بِئسَ المَصِـیرُ و بد جای بازگشتنی‌ست دوزخ هُم انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق‌انـد دَرَجاتٌ خداونـدان پایهای بلندند یا مر ایشانراست درجها عِندَ اللّهِ نزدیک خدا وَ اللّهُ بَصِـیرٌ و خدا بیناست بِما یَعمَلُونَ بآنچه می‌کنند مردمان از امانت‌داری و خیانت‌گذاری لَقَد مَنَّ اللّهُ هرآئینه بتحقیق منت نهاد خدا عَلَی المُؤمِنِینَ بر گرویـدگان إِذ بَعَثَ فِیهِم چون فرسـتاد در میـان ایشـان رَسُولًا مِن أَنفُسِـهِم پیغمبری هم از ایشـان یعنی آدمیـان یَتلُوا عَلَیهِم آیـاتِهِ میخوانـد بر ایشـان آیتهـای قرآنی یـا نشانهـای توحیـد وَ یُزَکِّیهِم و پـاک میگردانـد ایشانرا از اونـاس مقتضـیات طبیعت برشـحات ینابیع احکام شـریعت یا زکوهٔ از ایشان فرا می‌گیرد یا کار ایشان بصلاح می‌آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتـابَ و می‌آموزانـد ایشـانرا قرآن یـا معـارف شـرعیه وَ الحِکمَـهَ و حکمـت یعنی حـدیث یـا معـارف عقلیـه وَ إِن کـانُوا مِن قَبـلُ و بدرستیکه بودند همه مردمان پیش از بعثت رسول لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا و ظاهر نه حق را میدانستند و نه از باطل دوری میتوانستند بیت

تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز روی روشن او نور حق گرفت

أ وَ لَمّـا أَصـابَتکُم آیا هرگاه بشـما رسـد مُصِـیبَهٌ نابایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قَد أَصَبتُم مِثلَیها رسـیده بودید از ایشان دو چند آنرا یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شـما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را اسیر گرفتید قُلتُم أَنّی هذا گفتید از روی تعجب و جزع که اینکه از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قُل هُوَ مِن عِندِ أَنفُسِکُم بگو ای محمّد ص اینکه که شما را پیش آمد هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نمـوده رو بطلـب غنیمت آوردیـد إِنَّ اللّهَ بـدرستی که خـدا عَلی کُـلِّ شَـیءٍ قَدِیرٌ بر هر چیزی از فتـح و غنیمت و قتـل و هزیمت تواناست.

صفحه : ۱۵۱

وَ ما أَصابَکُم و آنچه بشـما رسـید از مکروهات طباع شـما یَومَ التَقَی الجَمعانِ در آن روز که لشکر ابو سفیان با سپاه مومنان رو بروی آوردنـد فَبِإِذنِ اللّهِ پس بامر خدا و بقضا و قدر او بود وَ لِیَعلَمَ المُؤمِنِینَ و تا به بیند خدا ثبات قدم مومنانرا و ظاهر سازد وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ نافَقُوا و تا اظهار کند خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند وَ قِیلَ لَهُم و گفتند مر إبن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تَعالَوا بیائید و از حرب بازمگردید و بجد تمام قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدا أَوِ ادفَعُوا یا دفع کنید مشـرکانرا که داعیه قتـل و غـارت اهـل مـدینه دارنـد قـالُوا لَو نَعلَمُ قِتالًا گفتنـد اگر مراسم حرب میـدانستیم لَاتَّبَعناکُم هرآئینه متابعت می‌کردیم شـما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود می‌آئیم اما جنگ واقع نخواهد شد و محمّد علیه الصلوهٔ و السلام با اقربای

خود صلح خواهد کرد هُم لِلکَفرِ یَومَئِذٍ اینکه منافقان بسوی کفر آن روز که اینکه سخن بگفتند أَقرَبُ مِنهُم لِلإِیمانِ نزدیکترند از خود که بسوی ایمان یا باهل کفر اقربانـد در یاری دادن با اهل ایمان یَقُولُونَ بِأَفواهِهِم میگوینـد بزبانهای خود ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان می‌گفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدا داناترست بِما یَکتُمُونَ بآنچه منافقان می‌پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الَّذِینَ اینکه منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت فریب جهال قالُوا لِإِخوانِهِم گفتند از برای امثال خود یا اقربا و همنشینان خود که در احد شهید شده بودند وَ قَعَدُوا و حال آنکه اینکه گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز استاده از قتل لَو أَطاعُونا اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود ما قُتِلُوا کشته نمی‌شدند چنانچه ما نشدیم قُل بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادرَؤُا پس دفع کنید عَن أَنفُسِکُمُ المَوتَ از نفسهای خود مرگ را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست‌گویان که حذر دفع قدر می‌کند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان اینکه سخن گفتند هفتاد تن را از ایشان مرگ رسید.

صفحه : ۱۵۲

وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ و مپندار آنانرا که بصدق نیت قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ کشته شدند در راه خدا أَمواتاً که ایشان مردگانند إبن عباس رض نقل کرده است که حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام صحابه رض را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قناویل زرین در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوند اگر خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که ما یافته‌ایم تا رغبت ایشان به جهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف اینکه آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رض که از شهدا بود از خدای تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفت که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت بارخدایا از سعادت حال و نعمت بی‌زوال که مرا داده یاران را خبر کن اینکه آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَل أَحیاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمی‌خورد یا نمی‌شویند ایشانرا چون سائر مردگان یار و سلام زائران می‌کنند بدستور زندگان یُرزَقُونَ روزی داده می‌شوند از میوهای بهشت فَرِحِینَ در حالتی که شادمانند بِما آتاهُمُ اللّهُ بدان چیزیکه عطا کرده است خدا بدیشان مِن فَضلِهِ از فضل خویش که آن دولت خوشنودی حق‌ست و عطای که ورای آن متصور نیست و در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند یرزقون اشارت بر انست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آن‌ست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزون‌تر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود بیت

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میکنم جهد که خود را گرد آنجا فگنم

وَ یَستَبشِرُونَ و مسرور می‌شوند به بشارت یا شادی میکنند بِالَّذِینَ بآنانکه هنوز لَم یَلحَقُوا بِهِم در نرسیده‌اند بایشان مِن خَلفِهِم از پس ایشان و امید میدارند که به بهشت بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند و یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویه بلا خلاف صاحب وقوف شده بیقین میدانند أَلّا خَوفٌ عَلَیهِم آنکه هیچ ترسی نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نباشد که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه درو بگذارند یَستَبشِرُونَ شادمانی می‌نمایند بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ

برحمتی که فائز شـده است از خدا بدیشان یعنی ثواب اعمال وَ فَضلٍ و افزونی بران نعمت بقدر اسـتحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن بر بنـده ارزانی دارد وَ أَنَّ اللّهَ و دیگر فرح دارنـد شـهیدان بآنکه خدا لا یُضِیعُ أَجرَ المُؤمِنِینَ ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد.

صفحه : ۱۵۳

الَّذِینَ اسـتَجابُوا آنـانکه از روی صـدق اجـابت کردنـد لِلّهِ وَ الرَّسُولِ مر فرمـان خـدا و رسول را وقتی که بخروج از مـدینه امر کرد و آنچنـان بود که چون ابو سـفیان از احـد بـازگشت سیّد عالم ص آخر همان روز که شـنبه بود هفتم ماه شوال بمـدینه آمـد و صـباح یکشـنبه بفرمود تا لشـکریان احـد بر عقب دشـمنان برونـد و هر که در معرکه احد حاضـر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صـحابه رض اطاعت نموده با وجود ضـعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء اسد معسـکر همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابّهت لشـکر اسـلام باحیا و قبائل عرب رسـیده دانند که ایشانرا عجزی و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیت می‌سـتاید آنها را که اجابت خـدا و رسول کردند مِن بَعدِ ما أَصابَهُمُ القَرحُ از پس آنکه رسـیده بود ایشانرا جراحتهای لِلَّذِینَ أَحسَـنُوا مِنهُم آنکسانی را که نیکوئی کردنـد از ایشان بوفای عهـد وَ اتَّقَوا و بترسـیدند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر أَجرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ‌ست یعنی بهشت آورده‌اند که ابو سـفیان را بعد از رجوع ندامتی رو نمود بعزم استیصال لشکر اسلام عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسـیدن آنحضـرت بحمراء الاسـد با او گفتنـد هراسـی در دل ایشان افتاد از رویاروئی هزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا طائفه از اعراب بادیه که متوجه مـدینه بودند مبالغه بسـیار نمودند که محمدیان را هر جا که به بینید از ما بترسانید و چنان باز نمائید که ایشان با لشـکر آراسته بازگشته‌اند جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته آن جماعه در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابو سـفیان طرح تخویف افگندند و عنایتی ازلی مسـلمانان را دریافته بهیچ حال اثر تزلزل بمیان خلو سرّ ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزود جواب ایشان بکلمات حسبنا اللّه و نعم الوکیل بازدادند و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الَّذِینَ اجابت‌کننـدگان آنانـد که از جهت تخویف قالَ لَهُمُ النّاسُ گفتنـد مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب إِنَّ النّاسَ بدرستی که ابو سـفیان و اصـحاب او قَد جَمَعُوا لَکُم هرآئینه جمع شده‌اند و متفق الکلمه گشـته برای قتال شما فَاخشَوهُم پس بترسید از آمدن ایشان که شـما را بآن جماعت طاقت حرب نیست فَزادَهُم پس زیادت گردانید اینکه سخن مومنان را إِیماناً تصدیقی و یقینی در کار خـود تـا نمی‌ترسـیدند وَ قـالُوا حَسـبُنَا اللّهُ و گفتنـد بسـنده‌ست مـا را خـدای یـاری دهنـده و کفـایت کننـده وَ نِعمَ الوَکِیلُ و نیکوکارگـذاریست حضـرت پروردگار و نزد بعضـی اینکه آیت که گـذشت و آنچه بعـد ازوست در غزوه بـدر صـغری فرود آمـده آورده‌انـد که روز احـد ابو سـفیان در پایان شـعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بـدرست و پیغمبر ص فرمود که در جواب او بگوئید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسـید ابو سـفیان پشـیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشـکر اسـلام را بترسانـد از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سـفر بدر بازگشـتند نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشـکر کفار و بسـیاری اسـلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَکِیلُ نشـنود و حضرت ص بـا محاربان احـد و جمع دیگر که مجموع هزار و پانصـد مرد بودنـد ببـدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودنـد و بازارها قائم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسـلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی اینکه آیت‌ها فرسـتاد و برین تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم بن مسـعود باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابو سفیان و اتباع اویند و تتمه حال مومنان اینست که فَانقَلَبُوا پس بازگشـتند بقول اوّل از حمراء الاسـد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعمَةٍ با عافیت تمام یا ثوابی لا ـ کلام مِنَ اللّهِ از خـدا وَ فَضـلٍ و زیـادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَم یَمسَسـهُم سُوءٌ نرسـید ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسـلامت رفتنـد و بکرامت باز آمدنـد وَ اتَّبَعُوا رِضوانَ اللّهِ و پیروی کردند خوشـنودی خدا را بفرمانبرداری رسول وَ اللّهُ

ذُو فَضلٍ عَظِیمٍ و خدا خداوند فضل بزرگ‌ست بدفع مشرکان از مومنان.

صفحه : ۱۵۴

إِنَّما ذلِکُمُ الشَّیطانُ جز اینکه نیست که آن تخویف شیطان بود یُخَوِّفُ أَولِیاءَهُ می‌ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبری رو گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلا تَخافُوهُم پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای شیطان وَ خافُونِ و بترسید از من در مخالفت امر من إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید تصدیق‌کنندگان مر وعد و وعید مرا وَ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ و باید که اندوهناك نگردانند ترا آنانکه یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ می‌شتابند در یاری اهل کفر چون إبن ابیّ و متابعان او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند إِنَّهُم بدرستیکه ایشان لَن یَضُرُّوا اللّهَ شَیئاً هرگز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را چیزی بسبب مسارعت در کفر یُرِیدُ اللّهُ می‌خواهد خدا أَلّا یَجعَلَ لَهُم آنکه نه گرداند مر ایشانرا یعنی ندهد حَظًّا فِی الآخِرَةِ بهره در ثواب آنجهانی وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ و مر اینکه مسارعانرا عذاب بزرگی‌ست یعنی بسیار و همیشه إِنَّ الَّذِینَ اشتَرَوُا الکُفرَ بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بِالإِیمانِ بایمان لَن یَضُرُّوا اللّهَ شَیئاً هرگز زیان نکنند خدایرا چیزی بسبب اشتراء ایشان بلکه ضرر ایشان بدیشان عاید گردد وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناك که الم آن بدلهای ایشان برسد وَ لا یَحسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا و نه پندارند آن کسانیکه کافرانند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که أَنَّما نُملِی لَهُم جز اینکه نیست که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا خَیرٌ لِأَنفُسِهِم بهترست مر نفسهای ایشان را أَنَّما نُملِی لَهُم بدرستیکه ما درنگ میدهیم ایشان را لِیَزدادُوا إِثماً تا زیاده کنند گناهان را و در دین باطل خود ثبات ورزند وَ لَهُم عَذابٌ مُهِینٌ و مر ایشان‌راست عذاب خوارکننده و رسواسازنده.

صفحه : ۱۵۵

ما کانَ اللّهُ خدا بر آن نیست لِیَذَرَ المُؤمِنِینَ که بگذارد مؤمنان را عَلی ما أَنتُم عَلَیهِ بر آن چیزیکه شما ای منافقان برآنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه سرّاف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حَتّی یَمِیزَ الخَبِیثَ تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق‌ست مِنَ الطَّیِّبِ از پاك یعنی مؤمن مخلص و اینکه تمیز یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با عدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرائر ایشان که بطریق وحی سید عالم ص را معلوم گردد و صحابه رض بر ان اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمائر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر ص فرمود که امت مرا بصورت و حلیت بمن نمودند بهمان مثابه که ذرات ذریات را بآدم صفی ع نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمّد ص چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل ما غافل است اگر راست میگوید گو علی التعیین با ما بگوید که کدام مخلص‌ست و کدام منافق آیت آمد که وَ ما کانَ اللّهُ لِیُطلِعَکُم و چنان نیست که خدا مطلع گرداند شما را ای منافقان عَلَی الغَیبِ بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند وَ لکِنَّ اللّهَ یَجتَبِی و لیکن خدا برگزیند برای اطلاع بر آن مِن رُسُلِهِ از فرستادگان خود مَن یَشاءُ هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما ای مؤمنان بگروید بِاللّهِ بخدا بر آن وجه که او متفردست بعلم غیب وَ رُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده‌اند و می‌شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وَ إِن تُؤمِنُوا و اگر ایمان آرید برین وجه وَ تَتَّقُوا و به پرهیزید از نافرمانی یا از شرك و نفاق فَلَکُم أَجرٌ عَظِیمٌ پس شما را باشد مزدی بزرگ وَ لا یَحسَبَنَّ الَّذِینَ و نه پندارند آنانکه از دناءت همت یَبخَلُونَ بخیلی میکنند بِما آتاهُمُ اللّهُ بآنچه خدا از مال دنیا بدیشان داده است مِن فَضلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَیراً لَهُم که بخل بهترست مر ایشانرا بَل هُوَ شَرٌّ لَهُم نه چنین‌ست بلکه آن بخل بدترست مر ایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق

شداید و اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود ما بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کرده‌اند بآن از مالها و زکوهٔ نداده‌اند و اینکه فضیحت ایشانرا واقع باشد يَومَ القِيامَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هرکرا حق سبحانه و تعالی مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوهٔ آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند بروز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تندی ز هر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیّه خبیث‌ترین حیّات‌ست پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک و انا کنزک یعنی من آن مال توام در دنیا که بدان لاف مباهات میزدی و گنج توام که به سبب آن طرح مفاخرت بر اقران می‌افگندی بیت

گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال تو مارست در معنی و گنجت اژدهاست

وَ لِلّهِ مر خدای راست مِيراثُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین و آسمان از دعوی مدعیان و نزع منازعان او را مسلّم ماند لمن الملک الیوم للّه الواحد القهار محقّقان گویند میراث در حقیقت چیزیرا گویند که بملک کسی درآید و پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان فی الحقیقت از آن خداوندست و للّه ملک السموات و الارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد قطعه

ای آنکه ببخل کیسه را بند کنی خود را بوجود مال خورسند کنی

اینکه مال خدا است صرف کن در راه او امساک بمال دیگری چند کنی

وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِيرٌ و خدا بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک داناست.

صفحه : ۱۵۶

لَقَد سَمِعَ اللّهُ بدرستیکه بشنید خدا قَولَ الَّذِينَ قالُوا سخنهای آنها را که گفتند إِنَّ اللّهَ فَقِيرٌ بدرستیکه خدا درویش‌ست وَ نَحنُ أَغنِياءُ و ما توانگریم چون آیت وَ أَقرَضُوا اللّهَ قَرضاً حَسَناً بر پیغمبر ص فرود آمد جهودان گفتند خدا محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی اینکه آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكتُبُ ما قالُوا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَ قَتلَهُمُ الأَنبِياءَ دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بِغَيرِ حَقٍّ بناحق وَ نَقُولُ و ما می گوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذُوقُوا عَذابَ الحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده را ذلِكَ اینکه چنین عذابی شما را بِما قَدَّمَت أَيدِيكُم بسبب چیزیست که دستهای شما پیش فرستاده است ذکر ید برای تحقیق فعل است و اگر نه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیاء بوده و عبادت عجل و امثال آن وَ أَنَّ اللّهَ و دیگر اینکه عقوبت بسبب آنست که خدا لَيسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِيدِ نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب می‌سازد الَّذِينَ قالُوا دیگر شنید قول آنان که گفتند إِنَّ اللّهَ عَهِدَ إِلَينا بدرستیکه خدا عهد کرده است و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده أَلّا نُؤمِنَ لِرَسُولٍ بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نه کنیم مر فرستاده را حَتّى يَأتِيَنا بِقُربانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَأكُلُهُ النّارُ بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آنخانه ایستاده مناجات کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سر در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت

قبول قربان آن بود که آتش سفید بی دود به آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان می‌گفتندی که در توریت مذکورست که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند بدین آیت که قُل قَد جاءَکُم بگو ای محمّد ص تحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِن قَبلِی فرستادگان پیش از ظهور من بِالبَیِّناتِ به معجزهای روشن چون عیسی ع وَ بِالَّذِی قُلتُم و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا ع و یحیی ع فَلِمَ قَتَلتُمُوهُم پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا ع را که صاحب مذبوح بود که در سر او ارّه کشید و پسر او یحیی ع را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست‌گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی میباید کرد.

صفحه : ۱۵۷

فَإِن کَذَّبُوکَ پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمّد ص ملول مباش فَقَد کُذِّبَ پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِن قَبلِکَ فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جاؤُ بِالبَیِّناتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزه‌های ظاهر وَ الزُّبُرِ و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه وَ الکِتابِ المُنِیرِ و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام کُلُّ نَفسٍ هر تنی ذائِقَةُ المَوتِ چشنده مرگست و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما اینکه شربت بچشید وَ إِنَّما تُوَفَّونَ أُجُورَکُم و جزین نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یَومَ القِیامَةِ روز برخاستن از قبور فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ پس هر کرا دور کردند از آتش دوزخ وَ أُدخِلَ الجَنَّةَ و درآوردند به بهشت فَقَد فازَ پس هرآئینه رستگار شد و بمراد رسید وَ مَا الحَیاةُ الدُّنیا و نیست زندگانی اینکه جهان إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ مگر برخورداری ناپائدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خزنده در آن غرور یابد، و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا شوند معلوم گردد که بهیچ نمی‌ارزد بیت

در دیده اعتبار خوابیست بر رهگذر اجل سرابی‌ست

ایمن منشین ز گرم و سردش مشغول مشو بسرخ و زردش

لَتُبلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِی أَموالِکُم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدّی بضیاع مال هر یک که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و هرکرا از ایشان در راه بدست می‌آمد در آتش تعذیب و تهدیدش میسوختند حق سبحانه آیت فرستاد که هرآئینه مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَ أَنفُسِکُم و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَ لَتَسمَعُنَّ و هرآئینه خواهید شنید مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ از آنانکه کتاب بدیشان داده‌اند مِن قَبلِکُم پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَ مِنَ الَّذِینَ أَشرَکُوا و دیگر می‌شنوید از آن کسانیکه شرک آورده‌اند أَذیً کَثِیراً رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم به نسبت پیغمبر و هم به نسبت خود وَ إِن تَصبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار اینکه گروه وَ تَتَّقُوا و به پرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فَإِنَّ ذلِکَ پس بدرستیکه اینکه صبر و اتقاء مِن عَزمِ الأُمُورِ از استواری کارهای دین‌ست و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمانست.

صفحه : ۱۵۸

وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدا مِیثاقَ الَّذِینَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الکِتابَ عطا کرده‌اند ایشان را توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لَتُبَیِّنُنَّهُ هرآئینه ایشان بیان کنند لِلنّاسِ برای مردمان کتاب را که در شان محمدست ص وَ لا تَکتُمُونَهُ و نپوشند امر پیغمبر ص را حفص در هر دو کلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که

بیان کنید نعمت پیغمبر ص را و میوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وَراءَ ظُهُورِهِم از پس پشت خود اینکه کلمه مثل‌ست در عدم التفات وَ اشتَرَوا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود ثَمَناً قَلِیلًا بهای اندک را و آن مآکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئسَ ما یَشتَرُونَ پس بد چیزیست که میخورند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ یَفرَحُونَ مپندار ای محمّد ص آنانرا که شاد میباشند بِما أَتَوا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعمت تو وَ یُحِبُّونَ أَن یُحمَدُوا و اینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند بِما لَم یَفعَلُوا بآنچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر دادند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان نیز بود اینکه آیت نازل شد یا در شان منافقان است که از غزوه تخلف کردند و چون پیغمبر علیه السلام باز آمد ایشان زبان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند فَلا تَحسَبَنَّهُم پس مپندارید ای محمّد ص و مومنان ایشان را بِمَفازَةٍ که اهل رستن‌اند مِنَ العَذابِ از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلّت و قبول جزیه وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز وَ لِلّهِ و خداراست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَ اللّهُ و خدا عَلی کُلِّ شَیءٍ بهمه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِیرٌ تواناست آورده‌اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام بود چه ایشان حدیث عصا و ید بیضا یا معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی ع سؤال کرده احیای موتی و ابرای مرضی بازگفتند پس بجناب نبوّت پناه ص آمده گفتند ای محمّد ص ما از معجزات موسی ع و عیسی ع خبر یافته‌ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته‌ایم اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت‌اید إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ بدرستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در ویست وَ الأَرضِ و در آفریدن زمین و آنچه بردیست وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآیاتٍ هرآئینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِأُولِی الأَلبابِ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد.

صفحه : ۱۵۹

الَّذِینَ و اینکه اولو الالباب آنانند که از روی خلوص یَذکُرُونَ اللّهَ یاد میکنند خدای را قِیاماً در حالت ایستادن وَ قُعُوداً و در وقت نشستن وَ عَلی جُنُوبِهِم و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مرا و دوام ذکرست یعنی دایم با ذکر حق‌اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره و نعم ما قال بیت

در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست

یا مراد از ذکر نمازست که برین هیئات سه‌گانه میگزارند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پائیداری صحت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام به سبب آنست محققان گفته‌اند که مراد از ذکر ذکر دل‌ست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی‌باشد پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جان‌اند قیاما در حالتی که قائم‌اند یعنی متوجه بامر الهی و قعودا و قاعداند یعنی باز ایستاده‌اند از ملاهی و مناهی و علی جنوبهم و بر جانب انداز ارتکاب مناهی یا قائم‌اند بر آستانه خدمت و قاعداند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسودگانند در بارگاه وجد و حال و برکناره‌اند از پندار وهم و غرور و خیال نظم

حجاب کثرت از هم بر دریده بخلوت‌گاه وحدت آرمیده

ره وهم و خرد بر خویش بسته بحق پیوسته و از خویش رسته

وَ یَتَفَکَّرُونَ و انـدیشه میکننـد از روی اسـتدلال فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آفرینش آسـمانها و زمینها تا آن انـدیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و حرمان از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود و بزبان نیاز گوینـد رَبَّنـا ای پروردگار ما ما خَلَقتَ هـذا نیافریـدی اینکه مخلوق را که آسـمان و زمین‌ست باطِلًا آفریـدن باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث و هزل سُبحانَکَ پـاکی‌تر است از آنکه چیزی را بباطـل بیـافرینی فَقِنـا عَـذابَ النّـارِ پس نگاهـدار مـا را بحمایت لطف خود از عـذاب آتش دوزخ رَبَّنـا ای پروردگار ما إِنَّکَ بـدرستیکه تو از روی عـدل مَن تُـدخِلِ النّارَ هرکرا درآری بـدوزخ و در آنجا جاوید باشـد فَقَـد أَخزَیتَهُ پس بـدرستیکه او را خوار گردانیـدی بعقوبت وَ ما لِلظّالِمِینَ و نیست سـتمکاران را از مشـرک و یهود و نصاری و امثـال ایشـان مِن أَنصـارٍ هیـچ یکی از یـاران که عـذاب از ایشـان منـدفع سازد رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّنا به تحقیق که ما سَـمِعنا مُنادِیاً شنیـدیم نـدای نـدا زننـده را که با آشـکارا یُنادِی لِلإِیمانِ میخوانـد خلق را بسوی ایمان و اینکه منادی محمـدست و یا قرآن و اینکه عام‌ترست چه پس بسـیار کس دعوت رسول علیه السـلام درنیافته‌اند و همه کس از قرآن میشـنوند که بزبان بیان ندا میزنند أَن آمِنُوا بِرَبِّکُم برین وجه که بگرویـد به پروردگار خود فَآمَنّا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم رَبَّنا ای آفریننده ما فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا پس بیـامرز گناهـان مـا را مراد کبائر است یا مطلقا گناهان گذشـته وَ کَفِّر عَنّا و درگـذران و بپوشان از ما سَـیِّئاتِنا بـدیهای ما را مراد صغائر است یا گناهان آینده وَ تَوَفَّنا و بمیران ما را مَعَ الأَبرارِ با نیکان و نیکوکاران.

صفحه : ۱۶۰

رَبَّنا ای تدبیرکننده و بصـلاح‌آرنده کار ما وَ آتِنا ما وَعَدتَنا و بده آنچه ما را وعده کرده عَلی رُسُـلِکَ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جـاودانی‌ست یا آنچه بر زبان رسل وعـده فرموده از نصـرت مومنان یا آن آمرزشـی می‌طلبیم که انبیاء را گفته که از ما آمرزش خواهیـد چنانچه نوح علیه السـلام گفت وَ لِمَن دَخَلَ بَیتِیَ مُؤمِناً وَ لِلمُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ و چنانچه ابراهیم علیه السـلام فرمود رَبَّنَا اغفِر لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلمُؤمِنِینَ و چنانچه پیغمبر ما را امر کردی که وَ اسـتَغفِر لِذَنبِکَ وَ لِلمُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ وَ لا تُخزِنا یَومَ القِیامَۀِ و رسوا مکن ما را در روز رسـتخیز إِنَّکَ لا تُخلِفُ المِیعادَ بدرستیکه تو خلاف نه کنی وعده خود را در تیسـیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضـرت رسالت‌پناه علیه السـلام و چهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت‌پناه ص از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هـذا باطلا و صـدیق اکبر رض در مقام خوف فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و فـاروق رض از تحقیق صـدق خود خبر داد که رَبَّنا إِنَّنا سَـمِعنا مُنادِیاً یُنادِی و ذو النورین رض در مرتبه رجا طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضی کرم اللّه وجهه از سر همت رو بطلب موعودات آورد که ربنا و آتنا ما وعدتنا لا جرم سهام اینکه دعوات بر هدف اجابت رسـید پروانه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شده که فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم پس اجابت کرد مر دعاهای ایشانرا پروردگـار ایشـان بـآنکه گفت أَنِّی لا أُضِیعُ من ضایع نه گردانم عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم عمل هیـچ عمل‌کننـده از شـما ام سـلمه رض نقل می‌کند که من از سید عالم ص سؤال کردم که هر عاملی را اجریست اینکه چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار یاد کرده و مهاجرات را از ان نصـیبی ارزانی نه فرموده اینکه آیت آمد که من عمل هیچ عامل را از شـما ضایع نه میکنم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی از مرد و زن بَعضُـکُم مِن بَعضٍ برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شمـا را در ثـواب یـک حکم‌ست هر که عمـل کنـد مزد برد ذکورت و انوثت را در ان مـدخل نیست فَالَّذِینَ هـاجَرُوا پس آنـان که هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود وَ أُخرِجُوا مِن دِیارِهِم و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و آنان که مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان

اسلام‌اند چون بلال که او را به ضرب و ستم و صهیب رومی که او را بنهیب اموال میرنجانیدند وَ قُتِلُوا و کارزار کردند با کفار وَ قُتِلُوا و کشته شدند در جهاد اینکه عامه مهاجران‌اند لَأُکَفِّرَنَّ عَنهُم هرآئینه درگذارم از ایشان سَیِّئاتِهِم بدیهای ایشانرا وَ لَأُدخِلَنَّهُم و در آرم ایشانرا جَنّاتٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشانرا ثَواباً مِن عِندِ اللّهِ پاداش دادنی از نزدیک خدا وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب‌دهنده است و اضافت ثواب بعندیت و تقیید باسم اللّه دال است بر ذات یا مجموع صفات نشانه تعمیم ثواب‌ست وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ الثَّوابِ و خداست که نیکوئی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست و در تفاسیر آمده است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان بعسرت میگذرانیدند و در خاطر. ایشان میگذشت که چرا باید که بت‌پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد درویشان امت‌اند.

صفحه : ۱۶۱

لا یَغُرَّنَّکَ باید که فریب نه دهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُوا رفتن و آمدن کاروان کافران فِی البِلادِ در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان مَتاعٌ قَلِیلٌ برخورداری اندک‌ست که زود زائل شود ثُمَّ مَأواهُم جَهَنَّمُ پس آن که بآخرت روند بازگشت ایشان دوزخ باشد وَ بِئسَ المِهادُ و بد آرامگاهی است دوزخ لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوا رَبَّهُم لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نه گشتند لَهُم جَنّاتٌ مر ایشانرا بوستانهاست بر آن وجه که تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ میرود از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خالِدِینَ فِیها جاویدان باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتی که اینکه بهشت‌ها پیش‌کشی باشد مِن عِندِ اللّهِ از نزول خدا نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل را حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمان دار السّلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد بیت

تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت نمی‌خواهم بهشت و نعمت دیدار میخواهم

وَ ما عِندَ اللّهِ و آنچه نزدیک خداست از الطاف خفیّه خَیرٌ لِلأَبرارِ بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وَ إِنَّ مِن أَهلِ الکِتابِ و هرآئینه از اهل کتاب لَمَن یُؤمِنُ کس هست که میگردد بِاللّهِ بخدا وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم و آنچه بر شما منزل شده که قرآنست وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم و بدان نیز که بدیشان فرستاده‌اند که توریت‌ست یا انجیل مراد إبن سلام و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشِعِینَ لِلّهِ در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدائرا لا یَشتَرُونَ بدل نمیکنند بِآیاتِ اللّهِ باحکام توریت یا نعت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم ثَمَناً قَلِیلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت‌خوار أُولئِکَ آن گروه مؤمن خاشع و متدین لَهُم أَجرُهُم مر ایشان‌راست مزد ایشان ذخیره نهاده عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا سَرِیعُ الحِسابِ زود حساب است بآسانی و زود حساب مؤمنان خواهد کرد.

صفحه : ۱۶۲

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصبِرُوا صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جهاد با عداء یا بر ایذای اعدا حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه یا همه طاعت را شامل باشد وَ صابِرُوا و شکیبائی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میان محاربه وَ رابِطُوا و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء اللّه را و مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نمازیست بعد از نمازی وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا و پرهیزگاری کنید لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید محققان گفته‌اند که صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره

فرمائید بر مراقبه قلوب مع اللّه بتسلیم در بلاـ و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوای اللّه و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا بازرسته شوید از حجب وجود بفنا فی اللّه و فائز گردید بعد از فنا بدولت بقا باللّه بیت

گر بقا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزیکه می‌زاید بقاست

سورة النّساء

مدنیّة وّ هی مائة وّ سبع وّ سبعون ایة

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید رَبَّکُمُ از خشم خدا و عذاب پروردگار خویش الَّذِی آن آفریدگاریکه به محض قدرت خَلَقَکُم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه مِن نَفسٍ واحِدَةٍ از یک تن که آن آدم‌ست ع وَ خَلَقَ مِنها و بیافرید از ان تن تنها زَوجَها جفت ویرا که حوّاست و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وَ بَثَّ مِنهُما و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم ع و حوا ع بواسطه توالد و تناسل رِجالًا کَثِیراً مردان بسیار وَ نِساءً و زنان فراوان وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از مخالفت امر خدا الَّذِی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسائَلُونَ بِهِ حاجت می‌طلبید باو و سوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدا وَ الأَرحامَ و به پرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر به مهربانی پیوند کنید إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه خدا هست و بود و همیشه باشد عَلَیکُم رَقِیباً بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدا نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجا آرد بوقت عزیمت بر ناپاکی و بیباکی ازو شرم دارد مثنوی

هر که موقن بود بآنکه خدای حاضر و ناظر است در همه جای

در و دیوار حاجب و بواب نیست در دیدن خدای حجاب

در پس پرده‌های تو بر تو کی تواند مخالفت با او

در بن چاه و در شب تاریک بیند او مور و رشته باریک.

صفحه : ۱۶۳

وَ آتُوا الیَتامی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان أَموالَهُم مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده‌اید آورده‌اند که اولیا در مال یتیمان تصرف ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود وَ لا تَتَبَدَّلُوا الخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث‌ست و بجای آن منهید مال ردّی را که به نسبت شما طیب است وَ لا تَأکُلُوا أَموالَهُم و مخورید مالهای ایشان را إِلی أَموالِکُم آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ کانَ بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن هست نزدیک خدا حُوباً کَبِیراً گناهی بزرگ اینکه آیت در شان یکی از قبیله غطفان نازل شده برادرش وفات کرده بود و از وی

پسری مانده و او بولایت عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسیده و مال خود را از عم طلب نمود در ادای آن تعلّلی میکرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبوی ص افتاد و اینکه آیت فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ باللّه من الحوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَ إِن خِفتُم و اگر می‌ترسید یا میدانید أَلّا تُقسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نه ورزید فِی الیَتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه صدیقه رض نقل میکند که اینکه آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد حق خدمت و تعیّن کابین یتیمان چنانچه باید فروگذارد و بانواع مشقت او را مزاحم میشد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می‌آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دورید فَانکِحُوا پس نکاح کنید ما طابَ لَکُم آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّساءِ از زنان مَثنی دوگانه وَ ثُلاثَ و سه‌گانه وَ رُباعَ و چهارگانه، ناکح مختارست که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فَإِن خِفتُم پس اگر ترسید یا دانید أَلّا تَعدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان اینکه زنان فَواحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَو ما مَلَکَت أَیمانُکُم یا سریه گیرید آن چیز را که مالک آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت در ان تصرف هست ذلِکَ اینکه اختیار واحده یا تسرّی أَدنی نزدیکترست أَلّا تَعُولُوا بآنکه میل ننمائید و انحراف نورزید یا جور نکنید وَ آتُوا النِّساءَ و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده‌اید صَدُقاتِهِنَّ کابینهای ایشانرا در حالتی که هست آنها نِحلَةً هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بایشان فَإِن طِبنَ لَکُم پس اگر اینکه زنان خوشخوی باشند و ببخشند مر شما را و بگذرند عَن شَیءٍ مِنهُ نَفساً از مهر چیزی از کابین از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً پس بخورید آن چیز را و بکار برید سازگار خوشگوار در مدارک آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه علیه السلام برین وجه تفسیر فرمود که مری آن بود که در وی گناهی نه بود و مری آنکه در وی رنجی و در وی نباشد.

صفحه : ۱۶۴

وَ لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ و مدهید بسفیهان و کم‌خردان أَموالَکُمُ مالهای خود را خطاب باولیای نسوان و ایتام‌ست و اضافت مال بدیشان جهت تصرف ایشان‌ست در ان بحق ولایت الَّتِی جَعَلَ اللّهُ و آن مالهای که گردانیده است خدا لَکُم قِیاماً برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَ ارزُقُوهُم و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فِیها در آن مالهای بقدر کفاف ایشان وَ اکسُوهُم و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا بقدر حال ایشان وَ قُولُوا لَهُم و بگوئید بعد از منع مال مر ایشانرا قَولًا مَعرُوفاً سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوئید اینکه مال از آن تو است و من خزینه‌دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشانرا خوش سازد وَ ابتَلُوا الیَتامی و بیازمائید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقائق بیع و شراء و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و اینکه کنایت از بلوغ است فَإِن آنَستُم پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِنهُم رُشداً از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادفَعُوا إِلَیهِم پس بدهید بدیشان أَموالَهُم مالهای ایشان را که در دست شما بوده وَ لا تَأکُلُوها و مخورید ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسرافاً از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وَ بِداراً و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و بیشی گرفتن أَن یَکبَرُوا از ترس آن که بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما بازستانند وَ مَن کانَ غَنِیًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست اوست توانگر فَلیَستَعفِف پس باید که از مال یتیم دست بازدارد و عفت و خویشتن‌داری بجا آرد وَ مَن کانَ و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشان‌ست فَقِیراً درویش و محتاج فَلیَأکُل پس باید که بخورد از مال یتیم بِالمَعرُوفِ به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداریکه اجرت سعی اوست فَإِذا دَفَعتُم پس

چون باز دهید و باز گذارید إِلَیهِم أَموالَهُم به یتیمان مالهای ایشان فَأَشهِدُوا عَلَیهِم پس گواه گیرید باقرار ایشان بقبض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید وَ کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدا حَسِیباً گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده‌اند که عادت عرب در جاهلیّت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردمان خردسال را میراث نمی‌دادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمت‌ها در حوزه تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت‌پناه علیه السلام بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی‌ام کجنه بجناب نبوت‌مآب ص آمد و گفت که اوس بن صامت رض دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من ازو سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطه تصرف درآورده‌اند و مرا و صغیران را محروم و بینوا گذاشته حضرت رسالت‌پناه علیه السلام ایشانرا طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان بارزاند ایشان همان قانون جاهلیت از پیش آورده خواستند که طریق بیداد آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که-

صفحه : ۱۶۵

لِلرِّجالِ مر مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ نَصِیبٌ بهره‌ایست مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ از مالیکه بگذارند پدر و مادر وَ الأَقرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ و مر زنان را نیز حصّه‌ایست مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند مِمّا قَلَّ مِنهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَو کَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِیباً مَفرُوضاً بهره باندازه پیدا کرده وَ إِذا حَضَرَ القِسمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُولُوا القُربی خویشانی که میراث نمی‌برند وَ الیَتامی و یتیمانی که بیگانه باشند وَ المَساکِینُ و درویشان و محتاجان فَارزُقُوهُم مِنهُ پس بدهید ایشانرا چیزی از آنچه مقسوم می گردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که بر حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته‌اند اینکه امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده وَ قُولُوا لَهُم و بگوئید مر اینکه جماعت را قَولًا مَعرُوفاً سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَ لیَخشَ الَّذِینَ و باید که بترسند آنانکه لَو تَرَکُوا اگر بگذارند مِن خَلفِهِم از پس مرگ خویش ذُرِّیَّةً ضِعافاً فرزندان ضعیف و عاجز خافُوا عَلَیهِم بترسند بر ایشان از بی‌نوائی و ضائع شدن یعنی ورثه را باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده‌اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکّر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی درآیند حرمان ایشان جائز است یا نی و هرآئینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند به نسبت دیگران نیز جائز نه شمارند بیت

دانی که چه چیز است کمال مردی مپسند بکس آنچه بخود نه‌پسندی

فَلیَتَّقُوا اللّهَ پس باید که از عذاب خدا بترسند وَ لیَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَولًا سَدِیداً سخن راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه از روی جرأت یَأکُلُونَ أَموالَ الیَتامی میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلماً از جهت بیداد و ستم إِنَّما یَأکُلُونَ جز اینکه نیست که میخورند فِی بُطُونِهِم ناراً در شکمهای خویش آتشی در انوار از ابو برده رض نقل میکند که حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می‌آید آتش از دهن‌های ایشان گفتند یا رسول اللّه اینکه کدام طائفه باشند فرمود که نمی‌بینید که خدا میگوید إِنَّما یَأکُلُونَ فِی بُطُونِهِم ناراً و در تفسیر کبیرست که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات درآید و آتشی که درون او از آن مملوست زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می‌آید و بدین علامت همه کس بشناسند که اینکه آکل اموال یتیمان‌ست پس بدین سخنها حمل آکل نار بر ظاهر انسب‌ست وَ سَیَصلَونَ و زود باشد که اندوخته شوند خورندگان مال یتیم حفص بصیغه معلوم خواند معنی انست که بزودی درآیند خورندگان مال یتیم سَعِیراً در آتش افروخته.

صفحه : ۱۶۶

يُوصِيكُمُ اللّهُ امر می کند خدای شما را فِي أَولادِكُم در كار فرزندان شما و مقادير ميراث ايشان يا فريضه ميگرداند بحكم خويش در باره فرزندان شما سهام ميراث را برين وجه كه لِلذَّكَرِ مر مرد را باشد مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ مانند بهره دو زن فَإِن كُنَّ نِساءً پس اگر باشند اولاد ميّت زنان خالص كه با ايشان مرد نه بود فَوقَ اثنَتَينِ بالای دو يا دو فَلَهُنَّ پس مر ايشانرا باشد ثُلُثا ما تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وَ إِن كانَت و اگر باشد واحِدَةً وارث يک دختر و بس فَلَهَا النِّصفُ پس مر اوراست نصفی از متروكه متوفی وَ لِأَبَوَيهِ و مر پدر و مادر ميّت را لِكُلِّ واحِدٍ مر هر يكی را مِنهُمَا السُّدُسُ از ايشان حصّه شش يكی است مِمّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزند إِن كانَ لَهُ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فَإِن لَم يَكُن لَهُ وَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ و ميراث برند ازو همين مادر و پدر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او را سه يک باشد از مال و چون حصر وراثت كرد بر ابوين و نصيب ام تعين فرمود مقرر شد كه باقی نصيب اب است فَإِن كانَ لَهُ إِخوَةٌ پس اگر باشد مر اينكه متوفی را برادران مادری و پدری يا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر ميت را باشد شش يک از متروكه و اينكه نصيب‌ها كه بجهت ورثه مفروض شده بديشان ميرسد مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ از پس وصيتی كه يُوصِي بِها وصيت كرده شده است بدان و حفص معلوم ميخواند و مدعا آنكه موصی ميت‌ست أَو دَينٍ يا بعد از ادای دينی كه در ذمه مورث باشد آباؤُكُم پدران شما وَ أَبناؤُكُم و پسران شما لا تَدرُونَ نميدانيد شما أَيُّهُم كه كدام از ايشان أَقرَبُ نزديكترست و بكار آينده‌تر لَكُم نَفعاً مر شما را از جهت منفعت يعنی نمی‌دانيد كه از اصول و فروع ورثه كيست نفع رساننده‌تر بشما در دنيا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال ورثه و مورث داناست پس قطع كرد سهام مواريث را و فرض گردانيد فَرِيضَةً فرض گردانيدنی مِنَ اللّهِ ثابت از نزديک خدا إِنَّ اللّهَ كانَ بدرستيكه خدا هست عَلِيماً دانا بمراتب هر يک از ورثه حَكِيماً حكم‌كننده در تقدير سهام ايشان.

صفحه : ۱۶۷

وَ لَكُم مر شماراست ای شوهران نِصفُ ما تَرَكَ أَزواجُكُم نيمه آنكه تركه گذارند زنان شما إِن لَم يَكُن اگر نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند خواه يكی و خواه بيشتر خواه از شما و خواه از غير شما خواه مذكر و خواه مونث خواه صلبی و خواه ولد إبن يا ولد إبن الابن هر چند پايان رود فَإِن كانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه كه بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما را حصّه چهار يک باشد مِمّا تَرَكنَ از آنچه بگذارند زوجات شما و اينكه نصف يا ربع كه حصّه شماست بتوانيد گرفت مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ از پس وصيتی كه زوجات شما يُوصِينَ بِها وصيّت كرده باشند بدان أَو دَينٍ و از پس قضای دامی كه در ذمه ايشان باشند وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان راست چهار يكی مِمّا تَرَكتُم از آنچه شما ميگذاريد خواه زن يكی باشد و خواه زياده همه در ربع شريک‌اند إِن لَم يَكُن لَكُم وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند خواه يكی و خواه زياده مذكر و خواه مؤنث خواه از ايشان و خواه از غير ايشان فَإِن كانَ پس اگر باشد لَكُم وَلَدٌ مر شما را فرزند بهر وجه كه بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست هشت يكی مِمّا تَرَكتُم از آنچه شما گذاشته‌ايد از اموال مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصيتی كه تُوصُونَ بِها وصيت ميكنيد بدان أَو دَينٍ يا بعد از ادای دينی كه در ذمه شما باشد وَ إِن كانَ و اگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مرديكه ازو ميراث ميگيريد كَلالَةً كسيكه والدين و اولاد ندارد أَوِ امرَأَةٌ يا زنی بود كلاله وَ لَهُ و مر اينكه مرد را و زن نيز درين حكم داخل‌ست أَخٌ برادر مادری باشد أَو أُختٌ يا خواهر مادری فَلِكُلِّ واحِدٍ پس هر يكی را مِنهُمَا ازين برادر و خواهر السُّدُسُ شش يک حصّه رسد از ميراث كلاله و مذكر درين صورت با مؤنث يكسان‌ست فَإِن كانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَكثَرَ مِن ذلِكَ بيشتر از برادری يا خواهری فَهُم پس ايشان بتمامی خواه ذكور خواه اناث يا مختلط از فريقين شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند در سه يک مال بی مزيت ذكور بر اناث و اينكه ميراث بديشان ميرسد مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصيتی كه بوقت

مرگ یُوصی بِها أو دَینٍ وصیّت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین غَیرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیّت و دین و ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین اینکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِیَّةً مِنَ اللّهِ نگاهدارید وصیتی را که هست از نزدیک خدا وَ اللّهُ عَلِیمٌ خدا داناست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِیمٌ بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نه کند و به توبه گناه از ایشان عفو فرماید.

صفحه : ۱۶۸

تِلکَ آن احکامیکه که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللّهِ اندازه‌های حکم خداست که از آن در نشاید گذشت وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ و هر که فرمانبرد خدا و رسول او را درین حکمها یُدخِلهُ درآرد خدا او را جَنّاتٍ تَجرِی بوستانها که پیوسته میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که داخلان در اینکه جنات جاودان باشند در ان وَ ذلِکَ و اینکه ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الفَوزُ العَظِیمُ رستگاری بزرگ است وَ مَن یَعصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را چون عینیهٔ بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نه شد و گفت من میراث ندهم مگر کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیت فرستاد که هر که فرمان خدا و رسول او نبرد وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از آن اندازهای که در حلال و حرام و میراث و سائر احکام مقرر شده یُدخِلهُ ناراً خدا درآرد او را در آتشی خالِداً فِیها در حالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَ لَهُ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذابٌ مُهِینٌ عذابی خوارکننده وَ اللّاتِی و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس یَأتِینَ الفاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِن نِسائِکُم از زنان شما مراد محصنات‌اند یعنی شوهرداران فَاستَشهِدُوا پس شما ای حکّام شریعت طلب گواه کنید عَلَیهِنَّ بر فعل فاحشه اینکه زنان أَربَعَةً مِنکُم چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مومنانند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِن شَهِدُوا پس اگر اینکه چهار تن بزنا بر ایشان گواهی دهند فَأَمسِکُوهُنَّ فِی البُیُوتِ پس نگاهدارید اینکه زنان را و بند کنید در خانها و اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زنا کار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ المَوتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ أَو یَجعَلَ اللّهُ یا گرداند خدا یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِیلًا برای ایشان راهی یعنی یا حدی تعین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سیّد عالم ص فرمود که فراگیرید از من قد جعل اللّه لهن سبیلا صحابه رض متوجه شدند که آنراه کدامست خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم و البکر بالبکر مائهٔ جلدهٔ و تغریب عالم پس بحکم اینکه حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند.

صفحه : ۱۶۹

وَ الَّذانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند یَأتِیانِها مِنکُم بیایند بفاحشه از شما که مسلمان آزادید فَآذُوهُما پس برنجانید ایشانرا بزبان و سرزنش و ملامت کنید و إبن عباس رض فرمود که ایشانرا بدست نیز ایذا باید کرد فَإِن تابا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَ أَصلَحا و کار خود بصلاح آرند فَأَعرِضُوا عَنهُما پس روی بگردانید یعنی دست بازدارید از ایشان اینکه حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شده إِنَّ اللّهَ کانَ تَوّاباً بدرستیکه خدا هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِیماً مهربان بر توبه بندگان إِنَّمَا التَّوبَةُ جز اینکه نیست که قبول توبه عَلَی اللّهِ بر خداست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در ان متصور نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِینَ برای کسانی‌ست که یَعمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهالَةٍ بنادانی دمیاطی فرموده که گناه مومن بجهل‌ست نه از روی شک و عناد و جهود و استکبار و میشاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ یَتُوبُونَ پس بازگشت می‌نمایند بحق سبحانه مِن قَرِیبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه

دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید اینکه قول آنکه حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که ان اللّه یقبل توبهٔ عبد ما لم یغرغر بزرگان گفته‌اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصوّر باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت

غافل مشو ای عاصی با درد و ندم باش هر دم دم آخر شمرد حاضر دم باش

فَأُولئِکَ پس آنگروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند یَتُوبُ اللّهُ عَلَیهِم توبه دهد خدا و بازگردد بمغفرت بر ایشان وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً و هست خدا دانا بتوبه تائبان حَکِیماً حکم‌کننده بآنچه تائب را عقوبت نباشد وَ لَیسَتِ التَّوبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِینَ مر آن کسانرا که بطریق اصرار یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ بدیها میکنند حَتّی إِذا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ المَوتُ یکی از ایشانرا مرگ قالَ إِنِّی گوید بدرستیکه من تُبتُ الآنَ توبه میکنم اکنون اینکه سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان قبول اسلام باشد بحسب باطن و اینکه صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ و نه توبه مقبولست مر آنها را که بمیرند وَ هُم کُفّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان بأس‌ست و آن سود نمیدارد قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا-

صفحه : ۱۷۰

أُولئِکَ آنگروه که منافق باشند و آن گروه که بر کفر بمیرند و حال آنکه أَعتَدنا لَهُم آماده ساخته‌ایم برای ایشان در آخرت عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده‌اند رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه ازو باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح درآوردی و الا بشوهر دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او اینکه کس ببردی و اگر آن زن قبل از القای ثوب برد باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را برو دست نبودی و در اوّل اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری رض وفات کرد دو زنی کبشه نام ازو باز ماند پسر او ابو قیس که از زن دیگر بود کبشه را بتحت تصرف آورده با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چیز دارد بدو دهد کبشه صورت حال در حضرت رسالت‌پناه ص بموقف عرض رسانید خواجه عالم ص فرمود که به خانه بازگردد و پای

اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزّت چه فرمان رسد کبشه بازگردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند رو بدرگاه نبوّت‌پناه آوردند و گفتند یا رسول اللّه کلنا کهیئهٔ کبشه ما همه بدستور کبشه جام زهرآلود اینکه بلیت نوشیده‌ایم و لباس محنت طراز ازین قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت اینکه آیت فرستاد

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان لا یَحِلُّ لَکُم روا نیست مر شما را أَن تَرِثُوا النِّساءَ آنکه میراث گیرید زنان را کَرهاً از روی نابایست و کراهیت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بران نمی‌کند که بطوع و رغبت ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر، دلالت بر نفی ماعدا نمی‌کند کقوله تعالی وَ لا تَقتُلُوا أَولادَکُم خَشیَةَ إِملاقٍ چه قتل در وقت عدم خشیهٔ املاق هم جائز نیست وَ لا تَعضُلُوهُنَّ و منع مکنید اینکه زنان را از تزویج و گفته‌اند خطاب با مردانی‌ست که زنان خود را به تنگ آورده

برای آنکه از سر مهر خود درگذرند ایشانرا در خانه بازمیداشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید و بازمدارید لِتَذهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعضِ ما آتَیتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه بدیشان داده‌اید از مهر إِلّا أَن یَأتِینَ مگر آنکه بیایند بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ بعمل زشت روشن کرده شده بشهود عدول و حفص بکسر یا خوانده یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشانرا و فاحشه درین آیت نشوزست یعنی چون سرباز زند از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع طلبد و گفته‌اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بود حالا اینکه حکم منسوخست وَ عاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فاحشه نه شده‌اند بِالمَعرُوفِ به نیکوئی قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی بهتر از آن نیست فَإِن کَرِهتُمُوهُنَّ پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید بر آن فَعَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَ یَجعَلَ اللّهُ و گرداند خدا و پدید آرد برای شما فِیهِ در آنچیز مکروه خَیراً کَثِیراً نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره

صفحه : ۱۷۱

وَ إِن أَرَدتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت از صحبت زوجات بی‌وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استِبدالَ زَوجٍ طلب بدل کردنی زنی مَکانَ زَوجٍ بجای زن دیگر وَ آتَیتُم و داده باشید إِحداهُنَّ یکی از ایشانرا که داعیه طلاق او دارید قِنطاراً مال بسیار بجهت کابین فَلا تَأخُذُوا مِنهُ شَیئاً پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده‌اید چیزی نه اندک و نه بسیار أَ تَأخُذُونَهُ ایا میگیرید چیزی از آن زن بُهتاناً بباطل و ستم وَ إِثماً مُبِیناً و جرمی ظاهر و گناهی هویدا، بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و اینکه بهتان صریحست وَ کَیفَ تَأخُذُونَهُ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرامی‌ستانید مال را از زنان خود وَ قَد أَفضی و حال آنکه رسیده است بَعضُکُم إِلی بَعضٍ برخی از شما به برخی دیگر افضی کنایت از مباشرت است وَ أَخَذنَ مِنکُم و فراگرفته‌اند آن زنان از شما در وقت عقد مِیثاقاً غَلِیظاً پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاحست یعنی ایجاب و قبول در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمهٔ اللّه آورده‌اند که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت ازواج آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت- وَ لا تَنکِحُوا و بزنی مخواهید و بنکاح درمیارید ما نَکَحَ آباؤُکُم آنرا که بخواسته‌اند پدران شما مِنَ النِّساءِ از زنان و بنکاح درآورده إِلّا ما قَد سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است إِنَّهُ کانَ بدرستیکه نکاح زن پدر بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فاحِشَةً عمل زشت و ناپسندیده وَ مَقتاً و مبغوض خدای و مومنان، اینکه عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می‌بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفته‌اند یعنی دشمن داشته شده وَ ساءَ سَبِیلًا و بد راهی که اینکه راه است گفته‌اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی که فاحشه اشارت بدان است دوم قبح شرعی که مقت عبارت از آنست سوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست

حُرِّمَت عَلَیکُم حرام کرده شد بر شما أُمَّهاتُکُم نکاح مادران شما و اینکه امومت عمومی دارد هر زنی که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر و مادر مادر و هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَ بَناتُکُم و دختران شما و اینکه نیز عام است هر زنی که نسب او بمرد بازگردد از جهت اولاد ذکور و یا اناث بیکدرجه یا زیادت در بنات داخلست وَ أَخَواتُکُم و خواهران شما هر زنی که با مردی در صلبی بوده باشد یا برحمی گذاشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد بعضی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری وَ عَمّاتُکُم و خواهران پدران شما هر زنی را که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده باشد یا برحمی مرور نموده عمه آنکسست و اینجا نیز طریق ثلثه متصورست یعنی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری خالاتُکُم و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا برحمی گذشته خاله آنکسست و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وَ بَناتُ الأَخِ و

دختران برادر بر وجهی که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانچه دور شوند همان حکم دارند وَ بَناتُ الأُخت و دختران خواهران از هر وجه که اختیت تحقق یابد و اینکه نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان‌ست هر چند پایان روند همه داخل بنات اخت‌اند

صفحه : ۱۷۲

وَ أُمَّهاتُکُمُ و حرام کرده شده‌اند بر شما مادران شما اللّاتِي أَرضَعنَکُم آنها که شیر داده‌اند شما را مرضعه را مادر میگوید از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که به شیر او از زوجه او یا ام ولد و رضاع واقع شود همه ام رضاعی‌اند وَ أَخَواتُکُم مِنَ الرَّضاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالك رحمهما اللّه بر آنند که حکم رضاع باندك و بسیار را از شیر خوردن ثابت‌ست و به مذهب امام شافعی و امام احمد حنبل رح به کمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی‌شود وَ أُمَّهاتُ نِسائِکُم و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل پدر و مادر به نسب و رضاع همین حکم دارد وَ رَبائِبُکُمُ و دختران زنان شما اللّاتِي فِي حُجُورِکُم آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش میبابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِن نِسائِکُمُ اللّاتِي از آن زنانی که دَخَلتُم بِهِنَّ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِن لَم تَکُونُوا پس اگر نباشد شما که بخلوت دَخَلتُم بِهِنَّ درآمده باشید با ایشان اینکه دخول کنایه است از مباشرت فَلا جُناحَ عَلَیکُم پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب وَ حَلائِلُ أَبنائِکُمُ و دیگر از محرمات زنان پسران شمااند الَّذِینَ مِن أَصلابِکُم آن پسران که از پشتهای شمااند چون حضرت رسالت‌پناه ص زینب را بعد از آن که زید بن حارث که پسرخوانده آن حضرت بود طلاق داد حضرت بعقد نکاح درآورد مشرکان عرب آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته اینکه آیت فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسیکه پسرخوانده باشد وَ أَن تَجمَعُوا و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید بَینَ الأُختَینِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلّا ما قَد سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و برخی از مفسران برانند که مراد از ما قد سلف آن‌ست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیّا مادر یهود او راحیل مادر یوسف ع و در دین وی حلال بوده إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه خدا هست غَفُوراً آمرزگار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت اینکه عمل کرده‌اند رَحِیماً مهربان بر کسانیکه در اسلام اینکه عمل بجا آورده‌اند و بعد از ان توبه کرده، تامل در معنی اینکه دو اسم مفلسان بی‌بضاعت را سرمایه تمام‌ست بیت سرمایه عاصیان ببازار امید غفران تو و رحمت بی‌غایت تست.

صفحه : ۱۷۳

وَ المُحصَناتُ و حرام کرده شده بر شما شوهرداران مِنَ النِّساءِ از زنان إِلّا ما مَلَکَت مگر آنچه مالك او شده است أَیمانُکُم دستهای شما ابو سعید خدری رض نقل می‌کند که در حرب حنین از غنائم اوطاس مال بی‌قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان را بحسب و نسب می‌شناختیم بقید اسیری، ما درآمدند و چون حرمت زنان شوهرداران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشانرا اگرچه ملك یمین ما بودند از قبیل محصنات می‌شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه ص اینکه آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملك یمین شمااند تصرف در ایشان حلال‌ست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی‌ازواج ایشان، و اینکه قول امام اعظم‌ست رح و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال می‌دانند کِتابَ اللّهِ ملازم باشید فرض خدای را در باب مناکحات یا مصدر مؤکدست یعنی آنکه نوشت خدا نوشتنی عَلَیکُم بر شما در محرمات وَ أُحِلَّ لَکُم و حلال گردانید مر شما را و حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما ما وَراءَ ذلِکُم

آنچه غير ازين محرمات مذكوره است و بحديث محرمات نيز ثابت شده چون نكاح مرأة بر عمه او و بر خاله او و بر خواهرزاده او و بر برادرزاده او و نكاح مطلقه ثلثه بى‌تحليل و نكاح معتد و نكاح امه بر آزاد و تزويج بخامسه و نكاح ملاعنه و تفاصيل اينها در كتب فقه مذكورست و چون حق سبحانه بيان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَن تَبتَغُوا آنكه بطلبيد زنانى را كه غير محرم باشند يعنى بنكاح درآريد و كابين كنيد بِأَموالِكُم بمالهاى خود مُحصِنِينَ در حالتى كه بآن تزوج متعفف باشيد يعنى دين خود را بآن نكاح در پناه آريد غَيرَ مُسافِحِينَ و نباشيد زناكنندگان فَمَا استَمتَعتُم بِهِ پس هركه برخوردارى يافته‌ايد بدو مِنهُنَّ از زنان بسبب نكاح فَآتُوهُنَّ پس بدهيد ايشانرا أُجُورَهُنَّ مهرهاى ايشان فَرِيضَةً مقرر كرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاعست وَ لا جُناحَ عَلَيكُم و هيچ وبال و گناهى نيست بر شما كه ازواج و زوجانيد فِيما تَراضَيتُم بِهِ در آنچه با يكديگر راضى شويد بآنچيز مِن بَعدِ الفَرِيضَةِ از پس آن مهرى كه فرض شده در زمان عقد يعنى آنچه زن ابرا كند از مهر و مرد در عوض آن چيزى بوى دهد يا زن از مهر كم كند و مرد زياده سازد و گفته‌اند تراضى در نفقه است يا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً بدرستيكه خدا هست دانا بمصالح بندگان حَكِيماً محكم‌كار در مهمات نكاح ايشان.

صفحه : ۱۷۴

وَ مَن لَم يَستَطِع مِنكُم طَولًا و هركرا استطاعت نيست از شما از روى توانائى و توانگرى أَن يَنكِحَ المُحصَناتِ المُؤمِناتِ كه بنكاح درآرد زنان آزاد گرديده را فَمِن ما مَلَكَت أَيمانُكُم پس بايد كه بخواهد بزنى آنچه مالك آنست دستهاى شما مِن فَتَياتِكُمُ المُؤمِناتِ از كنيزكان شما كه گرويدگانند وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدا داناترست بِإِيمانِكُم بگرويدن شما كه تفاضلى كه در ميان شما باشد در ايمان بَعضُكُم برخى از شما كه عبيد و اماءايد مِن بَعضٍ از برخى ديگر يعنى همه مشتركيد در ايمان يا شما از يكديگريد در نسب، و پدر همه شما آدم ع است فَانكِحُوهُنَّ پس بخواهيد كنيزكانرا بِإِذنِ أَهلِهِنَّ بدستورى خداوندان ايشان چه ايشان مملوك ديگرى‌اند وَ آتُوهُنَّ و بدهيد بكنيزكان نكاح كرده أُجُورَهُنَّ مهرهاى ايشان بِالمَعرُوفِ به نيكوئى يعنى بى‌كاس و مضايقه و دادن مهر بايشان هم باذن مالكان ايشان بايد مُحصَناتٍ در حالتى كه اينكه كنيزكان نگاه‌دارنده فروج خود باشند غَيرَ مُسافِحاتٍ نه زناكنندگان به آشكارا وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخدانٍ و نه فراگيرندگان دوستان پنهانى فَإِذا أُحصِنَّ پس آنهنگام كه ايشان نگاهدارند فروج خود را از حرام به سبب تزويج و حفص بصيغه مجهول ميخواند و معنى آنست كه آنهنگام كه جوارى شوهر كرده شدند فَإِن أَتَينَ بِفاحِشَةٍ پس اگر بيايند بزنا فَعَلَيهِنَّ پس بر ايشان لازم بود نِصفُ ما عَلَى المُحصَناتِ نيمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بى‌شوهر مِنَ العَذابِ از حديكه خدا مقرر كرد و حد زن آزاد بى‌شوهر صد تازيانه است و از آن كنيزك پنجاه تازيانه باشد و زن آزاد را تغريب عام است امام شافعى رح ميگويد كه تغريب كنيزك نصف عام باشد امام اعظم رح فرموده كه ميان جلد و نفى جمع نكنند مگر براى سياست و در همه مذهب در زنا عبيد و اماء رجم نيست ذلِكَ آن نكاح كنيزكان لِمَن خَشِيَ العَنَتَ براى آن كسى‌ست كه ترسد از رنج سخت يعنى از مشقت آنكه در زنا افتد مِنكُم از شما كه غربائيد وَ أَن تَصبِرُوا و آنكه صبر كنيد از نكاح كنيزكان خَيرٌ لَكُم بهترست مر شما را و باحتياط نزديك‌تر در صيانت ولد خود از بندگى وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است مر كسى را كه صبر نتواند كرد از نكاح اماء رَحِيمٌ مهربانست برخصت بندگان در آن.

صفحه : ۱۷۵

يُرِيدُ اللّهُ ميخواهد خدا لِيُبَيِّنَ لَكُم آنكه بيان كند براى شما احكام حلال و حرام وَ يَهدِيَكُم و راه نمايد شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههاى آنكسانيكه بودند مِن قَبلِكُم پيش از شما مراد دين ابراهيم و اسماعيل‌ست عليهما السلام يا روش پيشينيان از اهل حق و باطل وَ يَتُوبَ عَلَيكُم و بازگردد بر شما به تسهيل اثقال و رفع احمال و تخفيف احكام و غفران آثام وَ اللّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست به مصلحت شما در

آنچه فرماید حَکِیمٌ درست کار و راست گفتارست در هر چه حکم کند وَ اللّهُ یُرِیدُ و خدا میخواهد أن یَتُوبَ عَلَیکَم آنکه شما را توبه دهـد یا دلالت کنـد بچیزیکه سبب توبه شـما گردد وَ یُرِیـدُ الَّذِینَ و میخواهنـد آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ پیروی میکننـد آرزوهـای نفس را أن تَمِیلُوا آنکـه میـل کنیـد شـما از راه راسـت مَیلًا عَظِیماً میـل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نـازل شـده یهود اعتراض کردنـد که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال‌ست بآنکه خاله و عمه حرامانـد پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند اینکه آیت نازل شد که خدا می‌خواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند یُرِیدُ اللّهُ میخواهد خدا أن یُخَفِّفَ عَنکُم آنکه سبک گردانـد از شـما در احکـام نکـاح بر وجهیکه سبکسار شویـد شیخ منصور ماتریـدی رح فرمود که مراد تخفیفست در اثقال عبـادات و توبه از جنایـات و ترک استیصـال بعقوبـات بخلاـف امم ماضـیه که ایشـان را اغلال و آصال بسـیار بوده وَ خُلِقَ الإِنسانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِیفاً ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لا جرم بر وی سبک کردم و گفته‌اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریـده شـده قال اللّه خلقکم من ضـعف یا ضـعیف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان بازدارد و یا در سرّاء و ضـراء و نعمت و محنت شـکیبا نیست محققـان گوینـد حق سـبحانه از غایت مهربانی که با بنـده دارد او را بضـعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصـیری نمایـد یا به سـبب متابعت آرزوی نفس نقصـی در حال او پدیـد آیـد سـمت ضـعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است بیت

من آن ظلوم و جهول که اوّلم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم وز جهّال

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای زمره گرویـدگان لا تَأْکُلُوا أَموالَکُم مخوریـد مالهای یکـدیگر را بَینَکُم بِالباطِلِ در میان یکـدیگر بآنچه حلال نباشـد در شـریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سـرقه یا بعقود فاسـده یا بسوگنـد دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصـه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلّا أن تَکُونَ مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجارَةً بازرگانی و بیعی صادر عَن تَراضٍ مِنکُم از خوشـنودی و خوش دلی هر یک از شـما که متعاقدانیـد وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَـکُم و مکشـید بناحق و نارو انفسـهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنـان از روی حقیقت یکی‌انـد المؤمنون کنفس واحـدهٔ یا نفس خود را مکشـید و هلاک نکنیـد چنانچه جهال از بت‌پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفگنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته‌اند که مکشـید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب سـخط ربانی است إِنَّ اللّهَ کانَ بـدرستیکه خـدا هست بِکُم بشـما ای امت محمّـد رَحِیماً مهربان و امر و نهی که می‌فرماید آن از غایت رحمت است.

صفحه : ۱۷۶

وَ مَن یَفعَل ذلِکَ و هر که بکنـد و بفعل درآرد منهیات مـذکوره را عُـدواناً از روی تعدی و تجاوز از حدود وَ ظُلماً و از وجه سـتم و بیدادی فَسَوفَ نُصلِیهِ ناراً پس زود باشد که درآریم او را در آتشی مراد از دوزخ است وَ کانَ ذلِکَ و هست اینکه درآوردن بآتش عَلَی اللّهِ یَسِـیراً بر خـدا سـهل و آسان إِن تَجتَنِبُوا اگر بیک طرف شویـد و پهلو تهی کنیـد یعنی به پرهیزیـد کَبائِرَ ما تُنهَونَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده‌اید عَنهُ از آن نُکَفِّر درگذرانیم و عفو کنیم عَنکُم سَیِّئاتِکُم از شـما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَ نُدخِلکُم و درآریم شـما را مُدخَلًا کَرِیماً در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت‌ست ملخص آیت آنست که هر که از کبـائر پرهیز کنـد صـغائر او معفـو شـود نه بر سبیـل وجـوب بلکه بطریـق جـواز چه میشایـد که حق سبحانه از کبائر عفو کند و بصـغائر مواخذه نماید یا برعکس علماء را در کبائر اختلافست بعضی برانند که هر گناهی که خدا از آن

نهی کرده کبیره است و گفته‌اند که هر چه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند و غضب اللّه علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آنرا از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت رسیده آنست که کبیره گناهی هست که شارع بر آن حدی مرتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشی مذکورست که اگر بپرهیزید از کبائر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بر وجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشانرا اثباتی نباشد و درآریم ایشانرا بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت

تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع غرقه شو در لجه دریای جمع

. در لوائح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه به مشاهده واحد پردازی رباعی

ای در دل تو هزار مشکل ز همه مشکل شود آسوده‌تر اوّل ز همه

چون تفرقه دلست حاصل ز همه دل را بیکی سپار و بگسل ز همه

. در اسباب نزول آورده که ام سلمه رض بعرض حضرت رسالت‌پناه ص رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از ان مثوبت محروم‌اند و رجال با وجود احراز غنائم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نساء از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می‌سپرند کاشکی ما را در دائره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره‌مندی شدیم آیت آمد که وَ لا تَتَمَنَّوا و آرزو مبرید ما فَضَّلَ اللّه آن چیزی را که خدا افزونی داد بِهِ بدان چیز از امور مالی و جای بَعضَکُم برخی را از شما که مردانند عَلی بَعضٍ بر برخی دیگر که زنانند لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مر مردانرا نصیبی‌ست و بهره مقدر مِمَّا اکتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده‌اند چون جهاد و سائر اعمال خیر وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ و مر زنان را بهره است مقدر مِمَّا اکتَسَبنَ از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازدواج پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره دیگری مبرید وَ سئَلُوا اللّه و بخواهید از خدا و طلب کنید مِن فَضلِهِ از کرم و بخشش او تا مراد شما را برآرد إِنَّ اللّه کانَ بدرستیکه خدا هست بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه خواهد و بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید بیت

گر مفلس و گر توانگرت گرداند او مصلحت تو از تو بهتر داند

آورده‌اند که در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل سائر ورثه میشد حق سبحانه از ان نهی کرد و فرمود

صفحه : ۱۷۷

وَ لِکُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلنا مَوالِیَ آفریدیم عصبه و میراث خواران تا احراز ز نصیب خود کنند مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ از آنچه بازگذارند پدر و مادر او وَ الأَقرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک دیگر رسم در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان می‌آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حربک حربی و سلمک سلمی دشمن تو دشمن من است و دوست تو دوست من است تو از من میراث بری و من از تو و تو عاقله من باشی و من عاقله تو و اینکه سخنان را بسوگند مؤکد

میساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول اللّه جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته‌اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نه شد اینکه آیت نازل گشت که وَ الَّذِینَ عَقَدَت و آن کسانیکه در محالفت بسته‌اند أَیمانُکُم دستهای شما اسناد معاقده بایدی بطریق مجازست و سبب درین اسناد آن که متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُم پس بدهید مر ایشانرا نَصِیبَهُم بهره ایشان که سدس میراث‌ست و حکم اینکه آیت بحکم آیه أُولُوا الأَرحامِ منسوخ گشت إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه خدا هست عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِیداً گواه آورده‌اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع رض یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بی‌رائی بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و او شکایت پیش پدر خود برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر ص رفته قصّه گذشته را بموقف عرض رسانید و آن حضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده رو بدر مسجد نهادند و جبرئیل ع آیت آورده که الرِّجالُ قَوّامُونَ مردان کارگذارند تسلّط یافته عَلَی النِّساءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت‌پناه ص پدر و دختر را آواز داد که بازگردید ما کاری خواستیم و خدا کاری خواست و الذی اراد اللّه خیر و مفهوم اینکه آیت تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کارفرماینده زنان‌اند بِما فَضَّلَ اللّهُ به سبب آن چیز که تفضیل کرد و افزونی داد خدای بَعضَهُم بعضی از ایشان را که مردانند عَلی بَعضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و وفور حدس و فهم‌ست و بجهاد و بکمال صوم و صلاهٔ و جمعه و جماعت و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عیدین و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیاء و ائمه از مردانند از همه فضائل اکمل و اشرفند وَ بِما أَنفَقُوا و دیگر فضیلت دادن مردانرا بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِن أَموالِهِم از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصّالِحاتُ پس زنان شایسته حال قانِتاتٌ فرمان برندگانند مر خدا را یا قیام‌کنندگان بحقوق ازواج حافِظاتٌ لِلغَیبِ نگاهدارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِما حَفِظَ اللّهُ بآنکه نگاهداشت خدا مر ایشانرا وَ اللّاتِی تَخافُونَ و آن زنانی که میدانید یا میترسید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان یعنی فَعِظُوهُنَّ پس پند گوئید ایشانرا بکلماتیکه دلهای ایشانرا نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَ اهجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِی المَضاجِعِ در خوابگاه‌هایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَ اضرِبُوهُنَّ و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نه‌شکند و هیچ عضو را زشت نه‌کند و گفته‌اند وعظ نزدیک خوف نشوزست و هجر بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِن أَطَعنَکُم پس اگر فرمانبرند شما را از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فَلا تَبغُوا عَلَیهِنَّ سَبِیلًا پس مطلبید بر ایشان راه بیدادی إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه هست خدای عَلِیًّا برتر از انکه بظلم بر ایشان راضی شود کَبِیراً بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد.

صفحه : ۱۷۸

وَ إِن خِفتُم و اگر دانید شما ای حکّام شرع یا اولیای زوجین شِقاقَ بَینِهِما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فَابعَثُوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَکَماً داوری که حکم کند مِن أَهلِهِ از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت ازو معلوم کند وَ حَکَماً و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِن أَهلِها از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند إِن یُرِیدا إِصلاحاً اگر خواهند حکمین باصلاح آوردن کار زوجین یُوَفِّقِ اللّهُ بَینَهُما سازگاری افگند خدای تعالی میان زن و شوهر إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه هست خدای عَلِیماً خَبِیراً دانا بمصالح زوجین و آگاه از مقاصد حکمین وَ اعبُدُوا اللّهَ و بپرستید خدا را وَ لا تُشرِکُوا بِهِ شَیئاً و انباز نگیرید بوی چیزیرا از اصنام و غیره وَ بِالوالِدَینِ و نیکوئی کنید مادر و پدر را إِحساناً نیکوئی کردنی بقول و فعل وَ بِذِی القُربی و با خویشان بصله رحم وَ الیَتامی و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَ المَساکِینِ و با

درویشان بصدقات و زکوة وَ الجارِ ذِی القُربی و با همسایه خویشاوندان بشفقت و مرحمت وَ الجارِ الجُنُبِ و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و با همسایه کافر، و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده‌اند مطلقا حق همسایه اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس وارد شده که لا یدخل الجنهٔ عبد لا یؤمن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده هرگاه که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس تو حق همسایه نفس را که دلست بطریق اولی فرو نه گذاری خواطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی بازداری و با همسایه دل که روحست نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایه روح را که سر است از غیبت مواطن شهودات و حجب مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که رباعی

همسایه و همنشین و همره همه اوست با دلق گدا و اطلس شه همه اوست.

در انجمن فرق و نهانخانه جمع باللّه همه اوست ثم باللّه همه اوست.

وَ الصّاحِبِ بِالجَنبِ و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و همصحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحب‌ست و و اینکه میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفت یا همنشین در مسجد و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت‌ست و بنای آن بر مهربانی باشد وَ ابنِ السَّبِیلِ و با رهگذریان و مهمانان مسافر وَ ما مَلَکَت أَیمانُکُم و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شمااند إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا لا یُحِبُّ دوست نمیدارد مَن کانَ مُختالًا هرکرا که باشد خرامنده به تکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نه کند فَخُوراً نازنده خود ستاینده که حقوق الهی مووی نسازد و نه باحسان با خلق پردازد و فخر و تکبرکننده.

صفحه : ۱۷۹

الَّذِینَ یَبخَلُونَ دوست نمیدارد خدا آنانرا که بخل میورزنده آورده‌اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت میگفتند مال خود برین مرد یعنی پیغمبر ع و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرومانده و محتاج گردیده و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید اینکه آیت نازل شد که خدا آنانرا دوست نمیدارد که خود بخیل‌اند وَ یَأمُرُونَ النّاسَ و امر میکنند مردمانرا بِالبُخلِ به بخیلی وَ یَکتُمُونَ و میپوشند از خلق ما آتاهُمُ اللّهُ آنچه خدای بدیشان داده است مِن فَضلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت‌پناه‌ست که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریت و آنرا بپوشیدند وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ و آماده کردیم برای یهود که بخل ورزیده‌اند و عطای الهی یا نعت حضرت رسالت‌پناه را می‌پوشند عَذاباً عذابی مُهِیناً خوارکننده که عذاب دوزخست وَ الَّذِینَ و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت‌پناه ص یُنفِقُونَ أَموالَهُم نفقه میکنند مالهای خود را رِئاءَ النّاسِ برای دیدار مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها را جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه می‌کنند وَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ و نمی‌گروند از روی حقیقت بخدا وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت‌ست وَ مَن یَکُنِ الشَّیطانُ و هر که باشد دیو رانده یعنی ابلیس لَهُ قَرِیناً مر او را یار و دمساز فَساءَ قَرِیناً پس بد مقارنی که اوراست در دنیا و هر آئینه در آخرت نیز با او خواهد بود قال اللّه تعالی فَبِئسَ القَرِینُ حکیم ثنائی میفرماید مثنوی

هر که اینجایگه قرین تو اوست آن سرا نیز همنشین تو اوست

دوستی جو که جان بیفزاید در دو عالم ترا بکار آید

دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن

وَ ما ذا عَلَیهِم و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشانرا لَو آمَنُوا بِاللّهِ اگر ایمان آوردندی بخدا وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردندی وَ أَنفَقُوا و بیرون کردندی حق خدا را بی‌غرض و ریا مِمّا رَزَقَهُمُ اللّهُ از آنچه داده است خدا بدیشان وَ کانَ اللّهُ و هست خدای بِهِم عَلِیماً بر ایشان و اقوال و افعال و احوال ایشان دانا جزای فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ بدرستیکه خدا ستم نکند مِثقالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی‌تعمق نظر برنگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزی‌ست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد او را چندان وزنی نبود که بوزن درآید حقیقت اینکه سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین همسنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن وقف النبی علیه السلام ذره خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَ إِن تَکُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده مومن یُضاعِفها ثواب آنرا زیاده گرداند تو بر تو وَ یُؤتِ و بدهد او را زاید بر ثواب عمل مِن لَدُنهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت بی‌استحقاق آنکس أَجراً عَظِیماً عطای بزرگ و بی‌اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید بر آن.

صفحه : ۱۸۰

فَکَیفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذا جِئنا وقتی که بیاریم ما مِن کُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِیدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وَ جِئنا بِکَ و بیاریم ترا ای محمّد عَلی هؤُلاءِ برین گروه از امت تو شَهِیداً گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان در لطائف قشیریه مذکورست که چون پیغمبر ص را شفیع امت ساخته‌اند شهید امت نیز میسازند و مقررست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند یَومَئِذٍ آن روز که واقع شود درو گواهی انبیاء و آنروز قیامت‌ست یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول ویرا لَو تُسَوّی آنکه راست کرده شود بِهِمُ الأَرضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایت‌ست بر آنکه ایشان آرزومندانند که خاک شوند چه زمین بخاک راست کرده شود وَ لا یَکتُمُونَ اللّهَ و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدا بپوشند حَدِیثاً سخنی را یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده‌اید بخدا و رسول لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ گرد نماز مگردید وَ أَنتُم سُکاری و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سائر مسکرات اینکه نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی‌ست مأمور بها بلکه نهی‌ست از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت، روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف رض بشرب خمر که در انوقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سراندازی و بیهوشی صدای اذان نماز شام باستماع صحابه کرام رض رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع مثبت است حذف نمود و اینکه آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حَتّی تَعلَمُوا تا وقتی که بدانید ما تَقُولُونَ آنچیز را که در نماز میخوانید محقّقان میگویند خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل در آنوقتیکه مستان باشید از سکر غفلت تا وقتی که از مستی هوا هوشیار شده دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن ما که میگوئید المصلی یناجی ربه رباعی

ایکه در مستی هستی مانده و ایما در خودپرستی مانده

بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان پستی مانده

وَ لا جُنُباً و نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل إِلّا عابِرِی سَبِیلٍ مگر آنکه رونـدگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن محل به تیمّم نماز توانید گذارد دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نمازگزاردن حَتَّی تَغتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته‌اند مراد از صلاهٔ موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه بر آن باشد وَ إِن کُنتُم و اگر باشید در وقت جنابت مَرضی بیماران مراد بیماریست که در آن از استعمال آب بترسند که ضرر بود أَو عَلی سَفَرٍ یا باشید در سفر أَو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم یا بیاید یکی از شما مِنَ الغائِطِ از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السّبیلین.

صفحه : ۱۸۱

أَو لامَستُمُ النِّساءَ یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رح بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره و ضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رح برانند که لمس بشهوت وضو را می‌شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رح مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی‌حائل و انتشار آلت ناقض وضو میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَم تَجِدُوا ماءً پس نیابید آب را فَتَیَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِیداً طَیِّباً خاک پاک را حکم تیمّم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست که غزوه بنی مصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزل بی‌آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضا را عقد عائشه رض گم شد و عزیمت به سبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رض بردند و او بخیمه عائشه رض درآمده دید که حضرت رسالت پناه ص سر در کنار وی نهاده در خواب است صدیق رض زبان طعن بعایشه بکشاد و سر انگشتان طعنه نیز بر تهیگاه وی زد ناگاه سیّد عالم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه رض اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت ص جبرئیل در رسید و حکم آورد که چون آب نمی‌یابید فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً قصد کنید چیزیرا از اجزای ارض که خاک پاک باشد و دست بران زنید فَامسَحُوا پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوهِکُم بتمام رویهای خویش وَ أَیدِیکُم و بسائید دست‌های خود را بدان تا مرفق إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه خدا هست عَفُوًّا درگذراننده از شما و تخفیف کننده غَفُوراً آمرزنده کسانیکه تیمم کنند

أَ لَم تَرَ آیا نمی‌بینی و یا نمی‌نگری إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده‌اند ایشانرا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ بهره از علم توریت یَشتَرُونَ الضَّلالَهَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که به نعت و صفت حضرت مصطفی ص عارف بودند و ضلالت آن که بعد از بعث آنحضرت انکار وی نمودند وَ یُرِیدُونَ و میخواهند اینکه گمراهان از روی حسد و عداوت أَن تَضِلُّوا السَّبِیلَ آن که شما نیز ای مومنان راه گم کنید وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدا داناترست بِأَعدائِکُم بدشمنان شما که یهوداند وَ کَفی بِاللّهِ وَلِیًّا و بسنده است خدا دوست شما و متولّی امور شما وَ کَفی بِاللّهِ نَصِیراً و بس‌ست خدای یاری دهنده شما بر دشمنان.

صفحه : ۱۸۲

مِنَ الَّذِینَ هادُوا بعضی از ان کسانیکه بدین یهود متدین شده‌اند یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ میگردانند کلمها را و تغیر میدهند عَن مَواضِعِهِ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبرست یا تاویل کلمات توریت بر وفق رای و طبع خود یا تغیر کلام پیغمبر ع یا کتمان آیت رجم آورده‌اند که زمره از یهود بملازمت حضرت رسالت‌پناه ص می‌آمدند و جواب آنحضرت ص را از امریکه سؤال کرده بودند بقبول

تلقی مینمودنـد و از مجلس ایشـان منصـرف شـده همـان کلمـات متبرکه ایشـانرا محرف میساختنـد لاـ جرم پرده از روی کـار ایشان برداشـته فرمود که دشمنان تو یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَ یَقُولُونَ و میگویند سَمِعنا شنیدیم قول ترا وَ عَصَینا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ و عصـینا آشـکارا میگفتنـد از روی عناد و در تیسیر گویـد اظهار اطعنا و اضـمار عصـینا میکردنـد و حقیقت آن‌ست که زبـان مقال ایشان سـمعنا می‌گفته و لسان حال ایشان بعصـینا ناطق بوده و دیگر میگفتنـد وَ اسـمَع غَیرَ مُسـمَعٍ بشـنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی اینکه کلمه ذو وجهین‌ست روئی در مدح دارد و روئی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشـنام دادن باشـد پس معنی کلمه این‌ست که دشـنام داده و شـنونده مکروهی نباشـی و برین تقـدیر دعاء له باشد و وجه ذم چنانست که اسـماع شـنوانیدن بود می‌گویند بشـنو غیر شـنوانیده شده یعنی اصم و اینکه دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساخته‌اند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر می‌گفتند وَ راعِنا و اینکه کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعـات باشـد یعنی نگهـدار مـا را و در مـا نگر و وجه ذمش آنکه از رعـونت و حمـق بـود و مراد یهـود نسـبت رعـونت بـوده بر آنحضرت و گفته‌اند یهود اشباع میکردند کسره عین را و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقـدیری اینکه کلمه می‌گفتند لَیّا بِأَلسِنَتِهِم و رحالت گردانیدن و پیچانیدن سـخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات‌ست بلغت عرب آنرا برعونت رد میکننـد بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می‌پیچاننـد و بطریق لحن راعینا میگوینـد و بآن ذم آن حضـرت میخواهند وَ طَعناً فِی الدِّینِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آیا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشـبانی موسـی ع معترف بودند وَ لَو أَنَّهُم قالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعنا شنیدیم سخن ترا وَ أَطَعنا و فرمانبردیم امر ترا وَ اسـمَع و بشـنو سخن ما را وَ انظُرنا و در ما نگاه کن لَکانَ خَیراً لَهُم هرآئینه اینکه گفتار بودی بهتر مر ایشانرا از استهزای سید انام و طعن در دین اسـلام وَ أَقوَمَ و راست‌تر بودی سـخن ایشان وَ لکِن لَعَنَهُمُ اللّهُ و لیکن برانده است خدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بِکُفرِهِم بسـبب کفر ایشان و مجازات بران فَلا یُؤمِنُونَ پس نمیگردند ایشان إِلّا قَلِیلًا مگر گرویدنی اندك یعنی ضعیفی که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمان است به بعضـی از کتب و رسل دون بعضـی یا ایمان نمی‌آرند مگر اندکی از ایشان چون إبن سلام و اصـحاب او رض در اکثر تفاسیر وارد است که حضـرت رسالت‌پناه ص احبار یهود را چون إبن صوریا و کعب بن اشـرف طلبید و گفت یا معشـر الیهود از خـدا بترسـید و قدم در دائره اسـلام نهید چه من سوگند میخورم بخدا که شـما میدانید که من اینکه کلام و احکـام که از خـالق انام بشـما آورده‌ام حق‌ست و شـما را در توریت از حال من خبر داده‌انـد و بر ایمان بمن میثاق فراگرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیت آمد که.

صفحه : ۱۸۳

یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ ای آن کسانیکه شـما را کتاب داده‌اند یعنی توریت آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِما نَزَّلنا به آنچه که فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآن است مُصَدِّقاً در حالتی که باوردارنده است و تصدیق کننده لِما مَعَکُم مر آن چیزیرا که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول دین پس بـدو بگرویـد مِن قَبلِ أَن نَطمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهاً رویها را یعنی صور آنرا نیست سـازیم تـا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو نمانـد فَنَرُدَّهـا پس بـازگردانیم آن رویها را عَلی أَدبارِها بر هیئات قفاهای آن یعنی شـکل رو را بر صورت پس سـر مبدل سازیم یا اشـیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشـند و رویهـای ایشـان بر پس سـر بود و اینکه هیـاتی‌ست در غـایت زشتی و رسوائی أَو نَلعَنَهُم یـا برانیم ایشـانرا که اصـحاب وجوه انـداز رحمت خود یا مسـخ سازیم کَما لَعَنّا همچنانچه برانـدیم یا مسخ گردانیدیم أَصحابَ السَّبتِ یاران روز شـنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدا سـرپیچیدند و روز شـنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَ کانَ أَمرُ اللّهِ و هست فرمان خدا یا وعید او مَفعُولًا بودنی و هرآئینه بخواهد

بود إِنَّ اللّٰهَ لا یَغْفِرُ بدرستیکه خدا نمی‌آمرزد أَنْ یُشْرَکَ بِهِ آنرا که شرک آوردند بدو و شریک گیرند در عبادت او وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِکَ و بیامرزد آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ یَشاءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان شیخ امام زاهد رح فرمود که می‌آمرزد قبل العذاب هر که خواهد و بعد العذاب جمیع عصاهٔ را خواهد آمرزید وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدا و انباز گیرد باو فَقَدِ افْتَرىٰ پس بدرستیکه افترا کرده باشد و بربافته إِثْماً عَظِیماً دروغ بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بمضمون اینکه آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر ع بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار درآمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزّت و مقربان حضرت میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده‌اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه ستائشهای ایشانرا نه پسندید و فرمود أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ آیا نمی‌دانی یا نمی‌نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ می‌ستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را به اینکه که نحن ابناء اللّٰه و احباؤه یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحر بن عمر و نعمان بن عوفی و مرجب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت‌پناه ص آوردند و گفتند اینکه کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی اینها بی‌گناهان‌اند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی ع که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز درمیگذرانند و خطاهای روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللّٰهُ بلکه خدا یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند وَ لا یُظْلَمُونَ و آن گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب و ثواب فَتِیلًا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید.

صفحه : ۱۸۴

انظُر بنگر درین جهودان که از روی عناد کَیْفَ یَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می‌بندند عَلَى اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدا دروغ را یعنی گناه روز و شب ما را می‌آمرزد وَ کَفىٰ بِهِ و بسنده است آن افترای و دروغ ایشان إِثْماً مُبِیناً گناه ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده‌اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیّی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر ص و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون قریش بر بیت الحرام درآمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسپانیده بایمان غلاظ و شداد بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین ممر فارغ ساخته بمعاشرت نشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما آنست که زائران حرم را مهمانی می‌کنیم و کعبه را معمور می‌داریم و صله رحم بجا می‌آریم و بعبادت اصنام بطریق آبائی کرام خود مشغول می‌باشیم بهدایت اقرب است یا دین محمّد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع اینکه سخنان گفتند که دین شما حق‌ترست و آئین شما باسق‌تر ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید أَ لَمْ تَرَ آیا نمیدانی و نمی‌نگری إِلَى الَّذِینَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده‌اند ایشانرا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمانان یُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَ الطّٰاغُوتِ بدین دو بت که قریش را هست و گفته‌اند جبت سحرست و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی مینمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او وَ یَقُولُونَ و میگویند اینکه جهودان لِلَّذِینَ کَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هٰؤُلاءِ اینکه گروه کفار قریش

أَهدی هادی‌ترانـد مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنهـا که ایمـان آورده‌انـد یعنی به پیغمبر علیه السـلام و اصـحاب او سَبِیلًا از جهت راه یعنی راه یافته‌ترانـد أُولئِکَ آنگروه متعنت و متعصب و خود رای الَّذِینَ آنکساننـد که بخواری لَعَنَهُمُ اللّهُ دور کرده است خـدای ایشـان را از رحمت خـود وَ مَن یَلعَنِ اللّهُ و هر کرا خـدای برانـد و دور سـازد فَلَن تَجِدَ لَهُ پس هرگز نیـابی تو مر او را نَصِیراً یـاری که دفع کند عـذاب از وی أَم لَهُم آیـا مر ایشـانراست یعنی جهودان را نَصِیبٌ مِنَ المُلکِ بهره از بادشاهی دنیا اسـتفهام است بر سبیل انکار، زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود احق و سـزاوارتر اند و بدین سـبب از متابعت عرب ننگ میداشـتند و میگفتند آخر منصب نبوت و ملک داری و حکم‌گزاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک دنیا و آخرت بهره نیست فرد

دولت هر که تو بینی بسر آمد روزی دولت آل نبی تا بقیامت باشد

و اگر بالفرض از ملک و مال بهره‌منـد شونـد فَإِذاً پس آنهنگام ایشان لا یُؤتُونَ النّاسَ ندهنـد مردمانرا یا پیغمبر و اصـحاب او را نَقِیراً بآنمقـدار گوی که بر پشت دانه خرمـاست و اینکه غـایت مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری به نقیری مضائقه دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند.

صفحه : ۱۸۵

أَم یَحسُدُونَ النّاسَ بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبائل عرب عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ بر آنچه خدا بدیشان داده است مِن فَضـلِهِ از فضل خود که آن بعث حضـرت رسالت‌پناه ص از ایشانست و نه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسماعیل‌ست یا مردم عرب حسد بر محمّد ص می‌بردند که پایه چنین عالی از یتیم ابو طالب باشد! بایستی که جبرئیل ع بر ما فرود آمدی اما مصرع

تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

گفته‌انـد که مراد از ناس حضـرت رسالت‌پناه‌ست ص و عرب جمع را بر واحـدی اطلاق می‌کنند که جامع باشد آنمقدار خصال خیر را که جمع نشود الا در بسـیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امهٔ و مراد از فضل نبوّت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضـی گفته‌انـد فضـل آنست که حق سـبحانه مبـاح گردانیـد او را جمع میـان بیشتر از چهار زن و یهود و برین حال حسـد می‌بردنـد و طعنه میزدنـد که اگر او پیغمبر بودی اینهمه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضـرت عزت تعالی فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسـطه نبوت و کتـاب‌ست بس بایـد که بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسـد بردنـدی چه اینکه صورت مختص بـدان حضـرت ص نیست و اگر بواسطه زن‌ست اینکه مخصوص آنحضرت‌ست ص و کسی دیگر را نرسد که چنین کند و اینکه فضل خداوندست بیت

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

فَقَد آتَینا پس بدرستیکه ما عطا کردیم آلَ إِبراهِیمَ اولاد ابراهیم را که موسـی ع و داود ع و عیسی‌اند ع الکِتابَ یعنی توریت و انجیل و زبور وَ الحِکمَهَ و علم حلال و حرام وَ آتَینـاهُم و دادیم ایشـانرا باجود نبوت مُلکاً عَظِیماً پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان ع داشـتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج‌ست چنانچه بصـحت رسـیده که داود ع صد زن داشته و سلیمان ع هزار و درین سخن تعریض یهودست که اگر حسـد شـما بر محمّـد ص بواسـطه کثرت ازواج‌ست پس داود و سـلیمان ع بحسـد سـزاوارترانـد و در تیسـیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمـدست و از کتـاب قرآن و از حکمت شـرائع و از ملک عظیم دوام شـریعت تا قیامت یا تائید بملائکه فَمِنهُم مَن آمَنَ بِهِ پس از یهود کسـی بود که ایمـان آورد بحـدیث آل ابراهیم ع یـا محمّـد وَ مِنهُم مَن صَـدَّ عَنهُ و از ایشـان کسـی هست که اعراض کنـد از خبر انبیـاء در بـاب نسـاء و تصـدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت پیغمبران بگردانیـد وَ کَفی بِجَهَنَّمَ و بسـنده است دوزخ سَعِیراً آتشی افروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنکسانیکه حق را بپوشیدند و نگرویدند بِآیاتِنا

بدلائل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر ص سَوفَ نُصلِیهِم ناراً زود باشد که درآریم ایشانرا در آتشی و چه آتشی کُلَّما نَضِجَت هرگاه پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُم پوستهای ایشان بآتش بَدَّلناهُم بدل کنیم برای ایشان جُلُوداً غَیرَها پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته شده و اینکه تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری رح منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود یابد و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن ببرند و بحال اوّل باز آرند پس اینکه تبدیل صفت نه تبدیل عین و تجدید اینکه حالت بجهت تعذیب و احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند لِیَذُوقُوا العَذابَ تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد إِنَّ اللّهَ کانَ عَزِیزاً بدرستیکه خدا هست غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَکِیماً دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت.

صفحه : ۱۸۶

وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند بخدا و رسول وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و بجا آوردند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدخِلُهُم زود باشد درآریم ایشانرا جَنّاتٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاوید باشند اینکه مومنان در آن أَبَداً همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لَهُم فِیها مر اینکه بهشتیان را باشند در آن بوستانها أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وَ نُدخِلُهُم و درآریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِیلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نه کند چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسیکه میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متأذی شوند پس ظل ظلیل چرا باشد و فائده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی‌ست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آنسایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و معراست فرد

اینکه سایه‌ها زوال پذیرند عاقبت در سایه گریز که آنرا زوال نیست

إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم بدرستیکه خدا میفرماید شما را أَن تُؤَدُّوا الأَماناتِ آنکه ادا کنید امانت‌ها را إِلی أَهلِها باهل او حضرت رسالت‌پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه کعبه از عثمان رض بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمی‌داد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق رض و فاروق رض بر در سرای سلافه آمدند و فاروق به آواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تمیم و عدی بگیرند پس عثمان رض مفتاح برداشته بنزد حضرت رسالت‌پناه ص آورد و آن سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض برخاست که یا رسول اللّه چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع اینکه سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس رض همانسخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان رض گفت اینک بستان بامانته اللّه القصه بعد از آنکه حضرت علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم اللّه وجهه پیش رفت و گفت یا رسول اللّه منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از ان نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را رض طلبید و فرمود که خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید را به برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح

کعبه در دست آنقوم‌ست و اگرچه حکم بـادای امانت درین قضـیه مخصوصه نازل شـده اما تمام امانات درین حکم داخل‌ست و در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعـد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی‌ست دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود!

اظلال نسـبت بآفتاب پس همچنانکه وجود ظل امانت آفتاب‌ست در وقتی که آفتاب جلوه‌کنان تجلی نموده و اشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید ان تؤدوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی میگردند و اثر ایشان بکلی محو میشود بر همین منوال چون شـعاع خورشـید وجود حقیقی عزّ عن التمثیل از افق غناء ذاتی و اللّه غنی عن العالمین طلوع نمایـد امانات وجودات ظلیه با اهل آن بازمیگردد و سر لمن الملک الیوم للّه الواحد القهار بظهور می‌اید نظم

جمله‌ها را پیش او نهید مالک ملک اوست ملک او را دهید

خصم شیر آمد بر روبه او کل شی هالک الا وجهه

وَ إِذا حَکَمتُم و دیگر امر میکنـد که چون خواهید که حکم کنید بَینَ النّاسِ میان مردمان أَن تَحکُمُوا بِالعَدلِ آنکه حکم کنید براستی إِنَّ اللّه بـدرستیکه خـدا نِعِمّا یَعِظُکُم بِهِ نیکو چیزیست که شـما را بآن پند می‌دهد یعنی ادای امانات و عدل در حکومات إِنَّ اللّه کانَ بدرستیکه خدا هست سَمِیعاً شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانت اللّه بَصِیراً بینا بردّ مفتاح بوی.

صفحه : ۱۸۷

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویـدگان أَطِیعُوا اللّه فرمـان بریـد خـدا را در فرائض وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمانبرداری رسول کنیـد در سنتها وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم و اطاعت کنید خداوندان امر را از شـما مراد امرای مسـلمانند که حضرت رسالت‌پناه ص در عهد خود تعین مینمود چنـانچه در اسـباب نزول هست که حضـرت خیر البریّه خالـد رض بن ولیـد را بر سـریّه امیر کرد و عمـار یاسـر رض را با وی فرسـتاد جمعی که خالـد قاصـد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسـلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده‌اند و من باستظهار ایمان در منزل خود مانده‌ام اگر باسـلام مرا دستگیری خواهید کرد تا باشم و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنابر فرموده وی در خانه خود ساکن شده خالد بامدادان لشـکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مسـتامن کسـی دیگر را نیافتنـد پس او را اسیر و عیـال او را دسـتگیر کرده نزد خالـد آوردنـد عمـار فرمـود کـه او مسـلمان‌ست و بفرموده من در امان مانـده بود خالد گفت از ادب دور مینماید که کسـی با وجود امیر لشـکر بی‌مشورت و اجازت او کسـی را امان دهـد گفتگوی میان خالـد و عمار بسیار شـد و بجناب نبوت‌مآب آمـده صورت حال بعرض رسانیدند سـید عالم امان عمـار را برقرار گـذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسـی را امـان دهـد و اینکه آیت نـازل شـد که فرمان بریـد الو الامر را یعنی امرای سـرایا ثعلبی فرمود که اولو الامر ابو بکر و عمرانـد که وزیرین صـدق بودنـد و اشارت اقتـدوا بالّـذین من بعدی ابو بکر و عمر رض در شان ایشان نافـذ شـده و ابو بکر وراق رحمه اللّه گفته که خلفای اربعه‌انـد و مجموع صـحابه نیز گفته‌اند و رسول فرموده که اصـحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا فقها و علماء یا ارباب عقول و اهل رای و نزد عرفا اولو الامر مشایخ‌اند و پیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را فرمانبرداری ایشان لازم است قطعه

هر که سر بر خط فرمان دلیلی بنهند کی میسر شودش روی براه آوردن

هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن

فَإِن تَنـازَعتُم پس اگر خلاف کنید فِی شَیءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ پس بازگردانید آنرا به کتاب خدا وَ الرَّسُولِ و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و سنت آنحضرت بعد از وفات او إِن کُنتُم اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤمِنُونَ بِاللّهِ میگروید بخدا وَ الیَومِ الآخِرِ و یوم رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمائید و برای ناقص خود مغرور نباشید در اعمال و اقوال ذلِکَ خَیرٌ آن رجوع بهترست شما را وَ أَحسَنُ تَأوِیلًا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده‌اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را به محکمه نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت‌پناه ص آمدند و حکم بر وفق مدعاء یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن جهود زد که من بحکم محمّد ص راضی نیستم بیا تا نزد عمر رض رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر بازگفت عمر از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال‌ست اما من بران حکم راضی نیستم و از تو حکم می‌طلبم عمر فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را بصحرا افکند و فرمود هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه بباید داد آنروز حضرت رسالت‌پناه ص عمر را لقب فاروق داد و حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ آیا ندیدی و نگاه نه کردی بسوی آن کسانیکه یَزعُمُونَ گمان میبرند أَنَّهُم آمَنُوا آنکه ایشان گرویده‌اند بِما أُنزِلَ إِلَیکَ بآنچه فرستاده شد بر تو یعنی قرآن وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ و بآنکه پیش از تو فرستاده‌اند از کتب انبیاء یُرِیدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان.

صفحه : ۱۸۸

أَن یَتَحاکَمُوا آنکه مرافعه کنند إِلَی الطّاغُوتِ بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و باغی‌ست وَ قَد أُمِرُوا و حال آنکه مأمور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز ماموراند أَن یَکفُرُوا بِهِ بآنکه نه‌گروند بحکم طاغوت وَ یُرِیدُ الشَّیطانُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنهٔ أَن یُضِلَّهُم آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مائل طاغوت‌اند ضَلالًا بَعِیداً گمراهی دور که هرگز از ان باز براه راست رجوع نتوانند نمود

وَ إِذا قِیلَ لَهُم و چون گویند مر اینکه منافقان را در وقت تحاکم که تَعالَوا بیائید إِلی ما أَنزَلَ اللّهُ بحکمی که خدا فرستاده است در کتاب خود وَ إِلَی الرَّسُولِ و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رَأَیتَ المُنافِقِینَ می‌بینی منافقان را که از روی عناد یَصُدُّونَ عَنکَ اعراض میکنند از تو صُدُوداً اعراض‌کردنی از روی عداوت فَکَیفَ پس چگونه باشد و چه خواهند کرد إِذا أَصابَتهُم چون برسد ایشان را مُصِیبَهٌ عقوبت صدود و اعراض بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بآنچه دستهای ایشان تقدیم کرده‌اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته‌اند مصیبت قتل فاروق رض بود مر آن منافق را ثُمَّ جاؤُکَ پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بکشانید یا دیت قتیل خود طلبند یَحلِفُونَ بِاللّهِ سوگند میخورند بخدا و مضمون سوگند ایشان آنکه إِن أَرَدنا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بدر خانه عمر رض إِلّا إِحساناً مگر نیکوئی که بما لاحق شود وَ تَوفِیقاً و تالیف و موافقت که بین الخصمین پدید آید أُولئِکَ آن گروه منافقان و سوگندخورندگان بدروغ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ آن کسانند که خدا میداند ما فِی قُلُوبِهِم آنچه در دلهای ایشان‌ست از نفاق و دروغ فَأَعرِض عَنهُم پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان وَ عِظهُم و پند ده ایشانرا بر ملاء یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَ قُل لَهُم فِی أَنفُسِهِم و بگو مر ایشان را در خلوت در باب نفسهای ناپاک ایشان قَولًا بَلِیغاً سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان به مثابه که از ان غمناک گردند و آن تهدیدست بقتل یا بحلول مکاره بر ایشان اگر توبه نه کنند.

صفحه : ۱۸۹

وَ ما أَرسَلنا مِن رَسُولٍ و نه فرستادیم هیچ فرستاده را به بندگان خود إِلّا لِیُطاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِإِذنِ اللّهِ بامر خدا وَ لَو أَنَّهُم و اگر اینکه منافقان إِذ ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند أَنفُسَهُم بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا به تحاکم الی الطاغوت جاؤُکَ بیامدندی بحضرت تو فَاستَغفَرُوا اللّهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدا وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللّهَ هرآئینه یافتندی یعنی دانستندی خدا را تَوّاباً قبول کننده توبه گناهکاران رَحِیماً مهربان بآمرزش تائبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب رض إبن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شده در راه آبی که هر دو از آن ممر مزروعات خود را آب دادندی چون محاکم ایشان به محکمه سیّد عالم ص رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی‌ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آن حضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فَلا پس یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند وَ رَبِّکَ بحق پروردگار تو ایشان لا یُؤمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتّی یُحَکِّمُوکَ تا وقتی که ترا حکم سازند فِیما شَجَرَ بَینَهُم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لا یَجِدُوا پس باز نیابند فِی أَنفُسِهِم در نفسهای خود حَرَجاً شکی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مِمّا قَضَیتَ از آنچه که تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد وَ یُسَلِّمُوا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تَسلِیماً فرمانبرداری بظاهر و باطن بی‌اعتراض و مخالفت آورده‌اند که چون زبیر رض و حاطب رض از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رض بدیشان رسید پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن کردن گردن را تاب میداد و روی درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل اللّه هولاء اینکه چه گروه‌اند که گواهی میدهند برسالت اینکه مرد و حکم او را متهم میدارند بخدا سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون اینکه سخن بشنید گفت بخدای محمّد ص که اگر محمّد ص مرا امر فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و إبن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَ لَو أَنّا کَتَبنا عَلَیهِم و اگر چنانچه ما فرض میگردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند أَنِ اقتُلُوا آنکه بکشید أَنفُسَکُم نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخرُجُوا مِن دِیارِکُم ما فَعَلُوهُ یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان إِلّا قَلِیلٌ مِنهُم مگر اندکی از ایشان چون ثابت بن قیس و عمار و إبن مسعود رض وَ لَو أَنَّهُم و اگر ایشان که منافقانند فَعَلُوا بکردندی ما یُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن لَکانَ خَیراً لَهُم هرآئینه بهتر بودی مر ایشانرا در عاجل و آجل وَ أَشَدَّ تَثبِیتاً و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان.

صفحه : ۱۹۰

وَ إِذاً و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشانرا در دین ایشان لَآتَیناهُم هرآئینه ما میدادیم مِن لَدُنّا از نزدیک خویش أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ و ثواب وافر که نعیم جنّت‌ست وَ لَهَدَیناهُم و هرآئینه راه مینمودیم ایشانرا صِراطاً مُستَقِیماً براه راست که از ان بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده‌اند که ثوبان رض که مولای رسول خدا بود روزی بجناب مستطاب نبوت‌مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت‌پناه ص فرمودند که ای ثوبان ما غیّر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغیّر کرده و روی سرخ تو بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول اللّه من زمانی که در جمالت نمی‌نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمی‌شمرم بیت

بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکلست بی تماشائی جمالت کامرانی مشکلست
حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم فرد

از مرگ غمی نیست از ان میترسم کز پرتو دیدار تو میمانم دور
و سخت‌تر محنتی آنکه در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبد اللّه انصاری رض که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده‌اند که نزدیک حضرت رسالت‌پناه ص گریان آمد بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول اللّه تو از نزدیک من از نفس و مال و ولد من بمن دوست‌تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم میترسم از آنکه تو فردا در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که وَ مَن یُطِعِ اللّهَ و هر که فرمان خدا برد در اوامر و نواهی وَ الرَّسُولَ و فرمانبداری رسول کند در احکام و حدود دین فَأُولئِکَ پس آن گروه فرمانبرداران باشند روز قیامت مَعَ الَّذِینَ با آن کسانیکه أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِم انعام کرده است خدا بر ایشان مِنَ النَّبِیِّینَ از پیغمبران و رسل و اولو الامر نیز داخل‌اند وَ الصِّدِّیقِینَ و راست‌گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیاء کرده‌اند وَ الشُّهَداءِ و کشتگان راه خدا مراد شهدای احداند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را وَ الصّالِحِینَ و ستودگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام‌اند وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً و چه نیکواند اینکه جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکورفیقی‌اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ماست و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهداء عمر و عثمان و علی‌اند رض و صالحین سائر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد فردا باو خواهد بود المرء مع من احب ابیات

همچون بلبل دوستی گل گزین تا شوی با خرمن گل همنشین

زاغ چون مردار را شد همنفس یار او مردار خواهد بود و بس
ذلِکَ آن بودن با جماعت مذکوره الفَضلُ مِنَ اللّهِ افزونی کرامت است از خدا وَ کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدا عَلِیماً دانا بمقاصد و نیات یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اید بقتال دشمنان خُذُوا حِذرَکُم فراگیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فَانفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُباتٍ گروه گروه بجهات مختلفه أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده با یک دیگر در جهت واحده.

صفحه : ۱۹۱
وَ إِنَّ مِنکُم لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ و بدرستی که از شما کسی هست که درنگ می‌نماید در بیرون رفتن بغزا و تاخیر می‌کند در جهاد مراد إبن ابّی و اصحاب اوست که در روز احد تخلف ورزیدند فَإِن أَصابَتکُم پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِیبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قالَ گوید آن مبطی منافق قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ بدرستی که خدا انعام کرد بر من إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَهِیداً چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَ لَئِن أَصابَکُم و اگر برسد بشما فَضلٌ مِنَ اللّهِ نیکوئی زیاده از خدا چون فتح و غنیمت لَیَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزوه کَأَن لَم تَکُن چنانکه گوئی نبوده بَینَکُم وَ بَینَهُ میان شما و میان وی مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور اندازد و سخن بر وجهی ادا کند که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه که یا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم ای کاش که من بودمی درین غزوه با مسلمانان فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلیُقاتِل

پس بایـد که قتـال کننـد فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خـدا بـا دشـمنان دین الَّذِینَ آنـانکه در بـازار معـامله یَشرُونَ الحَیـاهَٔ الـدُّنیا بفروخته‌اند زنـدگانی دنیـا را که رو در فنـا دارد بِالآخِرَهِٔ بسـرای جاودانی و نعیم غیر فانی وَ مَن یُقاتِل و هر که کارزار کنـد فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه دین فَیُقتَل پس کشـته گردد و درجه شـهادت یابـد أَو یَغلِب یـا غـالب آیـد بر دشـمن و مظفر گردد فَسَوفَ نُؤتِیهِ پس زود باشـد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ که در صـفت نیاید وَ ما لَکُم و چیست شـما را ای اهل اسـلام که بجد کامل و جهـد شامـل لا تُقاتِلُونَ جهاد نمی‌کنیـد و بکارزار اشـتغال نمی‌نمائیـد فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خـدا وَ المُستَضـعَفِینَ و برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بودنـد در مکه که مسـلمان شدنـد و کسان ایشان ایشانرا از هجرت بمدینه منع می‌کردند مِنَ الرِّجـالِ از مردان چون سـلمه بن هشام و ولیـد بن ولیـد و عبّاس بن ابی ربیعه و ابو جنـدل بن سـهیل و امثال ایشان وَ النِّساءِ و از زنان چون ام شـریک و غیرهـا وَ الوِلـدانِ و از کودکان چون إبن عباس رض که میفرمایـد که من و مادر من از مستضـعفان بودیم از نساء ولدان الَّذِینَ و اینکه مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع یَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند که.

صفحه : ۱۹۲

رَبَّنا أَخرِجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِن هذِهِ القَریَهِٔ ازین دیه یعنی مکه الظّالِمِ أَهلُها دهی که سـتمکارند اهل آن بسبب شرک که ظلمی بغایت عظیم است ان الشرک لظلم عظیم وَ اجعَل لَنا و بساز از برای ما مِن لَدُنکَ از نزدیک خویش وَلِیًّا کسیکه دوست‌دار و متولّی کار ما باشـد وَ اجعَل لَنا و دیگر بساز از برای ما مِن لَدُنکَ نَصِیراً از نزد خود یاری و مددگاری که شـرا عادی را از ما دفع کنـد حق سـبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضـی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضـرت پیغمبر علیه السّـلام فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سر انجام فرمود و نصیری و حـامی را برای ایشـان تعیّن کرد یعنی عتـاب بن اسـید که حضـرت رسالت‌پناه علیه السّـلام حکومت مکه بوی داد و او یار ضـعفا و مددگار آن بیچارگان بود

الَّذِینَ آمَنُوا آن کسانی که گرویده‌انـد بخدا و رسول یُقاتِلُونَ کارزار می‌کنند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آن کسانیکه کـافر شده‌انـد از وثنی و یهودی و نصـرانی یُقـاتِلُونَ مقـاتله می‌نماینـد فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فَقاتِلُوا پس بکشـید ای دوسـتان حق أَولِیاءَ الشَّیطانِ دوستان و فرمانبرداران شیطان را و از مکائد و مصائد او مترسید إِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ بدرستیکه حیله و وسوسه شیطان کانَ ضَعِیفاً هست سست و بی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان أَ لَم تَرَ آیا نظر نه کردی إِلَی الَّذِینَ بسوی آنانکه در مکه مبالغت میکردند چون عبد الرحمن بن عوف رض و سعد بن ابی وقاص رض و مقداد بن اسود رض و امثال ایشان که ما را دسـتوری ده که با اهل شـرک حرب کنیم که آزار و ایـذاء ایشان از حد گذشت و بحکم الهی قِیلَ لَهُم گفته شـد مر ایشانرا که از کارزار کفار کُفُّوا أَیـدِیَکُم باز داریـد دسـتهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسـد وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَٔ و بپای دارید نماز را وَ آتُوا الزَّکاهَٔ و بدهید بمسـتحقان زکوهٔ را فَلَمّا کُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشـته شد یعنی واجب گشت عَلَیهِمُ القِتـالُ بر ایشـان کـارزار کردن با کافران إِذا فَرِیقٌ مِنهُم آن وقت گروهی از ایشان یَخشَونَ النّاسَ می‌ترسـیدند از جنگ مشرکان کَخَشیَهِٔ اللّهِ چنان ترسیدنی که از خدا باید ترسید أَو أَشَدَّ خَشیَهًٔ بلکه ترسی از ان سخت‌تر و اینکه ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدا یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند.

صفحه : ۱۹۳

وَ قـالُوا رَبَّنا و گفتنـد ای آفریـدگار ما لِمَ کَتَبتَ برای چه چیز واجب گردانیـدی عَلَینَا القِتالَ بر ما مقاتله کفّار را لَو لا أَخَّرتَنا چرا ما را نگـذاشتی ایمن و فـارغ نکرد إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ تـا اجلی که نزدیک است بهمه کس و اگر اینکه سؤال از منافقان صادر شـده چنـدین

عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده قولی آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند اینکه سخن ایشان بود و اصح آنست که سؤال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قُل بگو ای محمّد مر اینکه ترسندگان را که دل در دنیا بسته‌اند که مَتاعُ الدُّنیا آنچه بدان تمتع میگیرید از دنیا قَلِیلٌ اندک است در جنب آخرت وَ الآخِرَةُ و سرای آخرت خَیرٌ لِمَنِ اتَّقی بهتر از دنیا و فاضلتر مر آن کسی را که به‌پرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَ لا تُظلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب و درجات جهاد کم نخواهد کرد فَتِیلًا بمقدار رشته که بر دانه خرماست پس بوعده استیفای ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ گردنی را ازین کمند رهائی میسر نیست و در هیچ پناهی از حدوث اینکه واقعه خلاصی متصور نی

أَینَما تَکُونُوا هر جا که باشید خواه در مدینه خواه در مکه یُدرِککُمُ المَوتُ دریابد شما را مرگ وَ لَو کُنتُم و اگرچه باشید شما فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشهای آراسته یا در بروج دوازده‌گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جا آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی

اگر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند در کار تو چون سلسله در هم سازند

هم عاقبت اینکه حجره فانی ترا ترکان اجل سرای ماتم سازند

و حکیم سنائی میفرماید قدس سره بیت

چه کنی خانه گل آبادان دل من اینما تکونوا خوان

چون درآید اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام و چه چاه

وَ إِن تُصِبهُم و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود یَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِ اللّهِ میگویند اینکه نیکوئی از نزدیک خداست وَ إِن تُصِبهُم سَیِّئَةٌ و اگر برسد بر ایشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد رو نمود یَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِکَ گویند اینکه سختی از نزدیک تو است ای محمدی و بسبب تدبیرات تو که صائب نبوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه ص از مکه بمدینه هجرت فرمود و میوها در ان سال بر منوال سنه سابق نبود و نرخها رو بگرانی نهاد و منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشانرا میگوید قُل کُلٌّ بگو ای محمّد که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت مِن عِندِ اللّهِ از نزدیک خداوندست و باراده او فَما پس چیست و چه حال است لِهؤُلاءِ القَومِ مر اینکه گروه جهود و منافقانرا که لا یَکادُونَ یَفقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِیثاً سخنی را که مشتمل است بر مواعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند بلکه چون بهایم که می‌شنوند و فهم نمی‌کنند و از بی‌فهمی ایشان است که میگویند ما أَصابَکَ مِن حَسَنَةٍ آنچه بتو رسد از غنیمت و فتح فَمِنَ اللّهِ پس از فضل خداوندست وَ ما أَصابَکَ مِن سَیِّئَةٍ و آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فَمِن نَفسِکَ پس از نفس تو است و بعضی معنی آیت برین وجه فرود آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هر ملائکه ترا پیش آید بسبب گناهان تو است وَ أَرسَلناکَ و فرستادیم ترا لِلنّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدّری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَ کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدا شَهِیداً گواه برسالت تو.

صفحه : ۱۹۴

مَن یُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَد أَطاعَ اللّهَ پس بدرستیکه فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدا میخواند بامر خدا پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت‌پناه ص بوصف فنا فی اللّه و بقا باللّه موصوف بود کسیکه قائم باللّه باشد هرآئینه خلیفهٔ اللّه بود پس خلافت حق آنحضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می‌نموده کما قال اللّه تعالی و ما رمیت اذ رمیت و بی شک خلیفه بود در هر معامله که خلق با او می‌کرده‌اند کما قال اللّه تعالی إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ و طاعت چنین خلیفه بی‌شائبه شبهت طاعت مستخلفست مثنوی

چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست بیشکی فرمان اینکه فرمان اوست

ما رمیت فاش گوید برملا که نیفگندی تو افگندیم ما

تو در افگندن نئی جز آلتی فعل فاعل را بود بی‌علتی

عقل اینجا ره ندارد وهم نیز چشم بگشا لب فرو بند ای عزیز

وَ مَن تَوَلّی و هر که اعراض کند از فرمان تو فَما أَرسَلناکَ پس نفرستادیم ترا عَلَیهِم حَفِیظاً بر ایشان نگاهبانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علماء اینکه حکم را بآیت السّیف منسوخ دانند وَ یَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو طاعَةٌ از ما فرمانبرداری و از تو حکم فَإِذا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِن عِندِکَ از نزدیک تو بَیَّتَ طائِفَةٌ مِنهُم به شب با یکدیگر میگویند گروهی از ایشان غَیرَ الَّذِی تَقُولُ غیر آنکه روز با تو میگویند یا می‌گویند غیر آنکه تو با ایشان می‌گوئی لفظ تقول غائبه مؤنث است و فاعلش ضمیر عاید بطائفهٔ یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبر است علیه السلام وَ اللّهُ یَکتُبُ و خدا می‌نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدا می‌نویسند ما یُبَیِّتُونَ آنچه ایشان می‌گویند و تدبیر می‌کنند در شب فَأَعرِض عَنهُم پس رو بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ و توکل کن بر خدا و کار خود را وی گذار وَ کَفی بِاللّهِ و بس است خدا وَکِیلًا قائم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت‌کننده مهمات متوکلان أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ آیا چرا تامل نمی‌نمایند اینکه منافقان در قرآن و تفکر نمی‌کنند در ان تا بر ایشان ظاهر گردد بآثار اعجاز که اینکه کلام حق است وَ لَو کانَ و اگر بودی اینکه قرآن مِن عِندِ غَیرِ اللّهِ از نزدیک غیر خدا یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا هرآئینه یافتندی اهل عقول و فهم فِیهِ اختِلافاً کَثِیراً درو اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی.

صفحه : ۱۹۵

وَ إِذا جاءَهُم و چون بیاید بمنافقان أَمرٌ کاری یعنی چیزی یا مهمی مِنَ الأَمنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت‌پناه ص بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام أَوِ الخَوفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان أَذاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در ان افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیّج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان است وَ لَو رَدُّوهُ و اگر

بازگذارند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای صائب پیغمبر ص تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَ إِلى أَولِي الأَمرِ مِنهُم یا بتدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه رض و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هرآئینه بدانند آنرا آنانکه يَستَنبِطُونَهُ مِنهُم استخراج می‌کنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَيكُم و اگر نه فضل خدا بودی بر شما بارسال رسل وَ رَحمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته‌اند فضل حضرت پیغمبر ص است یا اسلام و رحمت قرآن‌ست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعتُمُ الشَّيطانَ هرآئینه پیروی می‌کردید شیطان را إِلّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن می‌ماندند و گفته‌اند قلیل جماعتی‌اند که قبل از بعث رسول ص و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمر و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقاتِل پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللّهِ در راه طاعت و رضای خدا، نزول آیت در بدر و موعد بود که حضرت رسالت‌پناه عزیمت بدر فرمود و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان می‌ترسانید و بعضی از صحابه رض رفتن را کاره بودند و حضرت می‌فرمود که اگر همه نمی‌روند من تنها می‌روم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار تو تنها برو و مقاتله کن لا تُكَلَّفُ إِلّا نَفسَكَ تکلیف کرده نشده تو در جهاد مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناك مشو وَ حَرِّضِ المُؤمِنِينَ و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللّهُ أَن يَكُفَّ شاید که خدا باز دارد از مسلمانان بَأسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش بآنکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و در موضع حرب بدر نیامده چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأساً و خدای سخت‌تر است در هیبت و صولت از قریش وَ أَشَدُّ تَنكِيلًا و سخت‌تر در عقوبت و عذاب ایشان.

صفحه : ۱۹۶

مَن يَشفَع هر که درخواست کند شَفاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد يَكُن لَهُ باشد مر آن شفیع را نَصِيبٌ مِنها بهره از ثواب آن وَ مَن يَشفَع و هر که در خواهد شَفاعَةً سَيِّئَةً درخواست بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد يَكُن لَهُ كِفلٌ مِنها باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَ كانَ اللّهُ و هست خدا عَلى كُلِّ شَيءٍ مُقِيتاً بر همه چیزها توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه همه چیز وَ إِذا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت‌کننده خود را تحیّت گوئید بِأَحسَنَ مِنها به نیکوتر از آن تحیّت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید و علیکم السّلام و رحمهٔ اللّه و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او و برکاته زیادت کنید أَو رُدُّوها یا همان تحیت را بازگردانید یعنی در جواب السلام علیك بگوئید و و علیك السلام اینکه مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت است فضل شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکورست و بعضی برآنند که اگر مسلّم مسلم باشد جواب باحسن وجوه باید گفت و اگر غیر مسلم بود بر ورد باید کرد بلفظ و علیك إِنَّ اللّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيءٍ حَسِيباً بدرستیکه خدا هست بر همه چیزها حساب کننده پس شما را به تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اللّهُ خداست که بی‌شبه لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجمَعَنَّكُم بخدا سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلى يَومِ القِيامَةِ تا روز قیامت که برانگیزد لا رَيبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در ان روز یا در جمع آن وَ مَن أَصدَقُ و کیست صادق‌تر مِنَ اللّهِ حَدِيثاً از خدای تعالی یعنی نیست از وی راستگوتر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدا از نقص مبرا است آورده‌اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند و به پیغمبر ع پیغام و اسلام خویش بمدینه فرستادند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی بایمان ایشان قائل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد که فَما لَكُم پس چیست مر شما را فِي المُنافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده‌اند فِئَتَينِ بدو فرقه و

جمعی بر آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت‌پناه ص اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه به پیوستند و صحابه رض را در اسلام ایشان تردد پدید آمد اینکه آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمی‌کنید وَ اللّهُ أَرکَسَهُم و حال آنست که خدا رو کرد ایشانرا النصف بحکم کفر از قتل و سبی بِما کَسَبُوا بانچه عمل کردند و روی از مومنان برتافته رجوع بکافران نمودند أَ تُرِیدُونَ أَن تَهدُوا آیا میخواهید که راه نمائید مَن أَضَلَّ اللّهُ آنرا که گمراه ساخت است خدا وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ و هرکرا خدای تعالی گمراه گرداند فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا پس نیابی تو مر او را راهی بحق

صفحه : ۱۹۷

وَدُّوا و دوست میدارند اینکه برگشتگان از دین لَو تَکفُرُونَ آنکه کافر شوید شما کَما کَفَرُوا همچنانکه ایشان کافر شده‌اند فَتَکُونُونَ سَواءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنهُم از ایشان أَولِیاءَ دوستان حَتّی یُهاجِرُوا تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه رضای خدا هجرتی خالی از غرض و ریا فَإِن تَوَلَّوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید وَ اقتُلُوهُم و به‌کشید ایشانرا حَیثُ وَجَدتُمُوهُم هر جا که یابید در حل و حرم وَ لا تَتَّخِذُوا مِنهُم و فرامگیرید از ایشان وَلِیًّا دوستداری وَ لا نَصِیراً و نه یاری و مددگاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید إِلَّا الَّذِینَ یَصِلُونَ مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند إِلی قَومٍ بگروهی که واقع شده است بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاقٌ میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر ص بایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت ص باشد علیه السّلام أَو جاؤُکُم یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما حَصِرَت صُدُورُهُم و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهیت داشتند أَن یُقاتِلُوکُم آنرا که با شما جنگ کنند أَو یُقاتِلُوا قَومَهُم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار، و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغامبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُم عَلَیکُم هر آئینه مسلّط ساختی ایشان را بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقاتَلُوکُم پس هر آئینه با شما قتال کردندی فَإِنِ اعتَزَلُوکُم پس اگر از شما کناره کنند اینکه مرتدان و حلفای معاهدان شما فَلَم یُقاتِلُوکُم پس کارزار نکنند با شما وَ أَلقَوا إِلَیکُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَما جَعَلَ اللّهُ لَکُم پس نساخت و نداد خدای مر شما را عَلَیهِم سَبِیلًا بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم اینکه آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخست.

صفحه : ۱۹۸

سَتَجِدُونَ زود باشد که بیابید آخَرِینَ قوم دیگر را یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یُرِیدُونَ أَن یَأمَنُوکُم میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه بازگردند کافر شوند وَ یَأمَنُوا قَومَهُم و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کُلَّما رُدُّوا هرگاه که بخوانند ایشانرا إِلَی الفِتنَةِ بسوی کفر یا قتال باهل اسلام أُرکِسُوا فِیها بازگردند بدان فتنه فَإِن لَم یَعتَزِلُوکُم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَ یُلقُوا إِلَیکُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را وَ یَکُفُّوا أَیدِیَهُم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُم پس بگیرید ایشان را وَ اقتُلُوهُم و بکشید ایشانرا حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم هر جا که بر ایشان دست یابید وَ أُولئِکُم و آن گروه جَعَلنا لَکُم دادیم ما مر شما را عَلَیهِم بر ایشان سُلطاناً مُبِیناً حجتی روشن در تعریض به قتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان است وَ ما کانَ و نه‌سزد و روا نباشد لِمُؤمِنٍ مر مومنی را أَن یَقتُلَ مُؤمِناً آنکه بکشد مومنی را بغیر حق إِلّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَ مَن قَتَلَ مُؤمِناً خَطَأً و هر که مومنی را بخطا بکشد فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ بس بر اوست آزاد

کردن بنـده مُؤمِنَةٍ گرویـده وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بروست دیت تمام ادا کرده شده إِلى أَهلِهِ بورثه مقتول که قسـمت کنند میان یک دیگر چون سـائر مواریث إِلّا أَن يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه تصـدق کننـد بر قاتل و دیت را ازو عفو نماینـد نزول آیت در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسـلمان شـده از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد بر گرفت و ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودنـد جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیـک مـدینه او را بافسـانه و افسون باز گردانیدنـد و در مکه دست و پـایش بربسـته بآفتـاب می‌انداختنـد تا از مسـلمانی باز گردد و حـارث بن زیـد روزی برو بگـذشت و گفت ای عیاش اینکه همه محنت چرا می‌کشـی مفارقت دین اسـلام اختیار کن و آسوده شـو القصـه عیـاش از بسیاری ایـذا و آزار کلمـه کـه از وی می‌طلبیدنـد بگفت و دیگر بـاره حـارث او را سـرزنش کرد که ازین دین که بر گشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش ازو در غضب شـد و سوگنـد خورد که اگر روزی بر تـو دست یـابم بهر حـال که بـاشم ترا بکشم پس عیـاش هجرت نموده تجدیـد اسـلام کرد و حـارث نیز بمـدینه آمـده مسـلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسـلام او حاضر نبود روزی عیاش حارث را در محله قبا تنها بازیافت و بنابر آن سوگند ویرا بقتـل رسانیـد صـحابه رض عیـاش را ملامـت کردنـد که مسـلمان را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شـده بخـدمت پیغمبر آمد و تمام قصّه بعرض رسانید و گفت من از اسـلام او خبر نداشـتم و بخطا امری واقع شده منتظر جزاام اینکه آیت فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد فَإِن كانَ پس اگر باشد مقتول مِن قَومٍ عَدُوٍّ لَكُم از گروهی که دشـمن شـمااند یعنی کافران.

وَ هُوَ مُؤمِنٌ و او مومن باشـد فَتَحرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ پس بر قاتـل اوست آزاد کردن بنـده مؤمن و ادای دیت باهل او نشایـد کرد زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست وَ إِن كانَ مِن قَومٍ و اگر آنکه کشـته شـده از قومی باشـد که بَينَكُم وَ بَينَهُم مِيثاقٌ میان شـما و ایشان عهد و پیمان است یا اهل ذمه بود حکم او در دیت کفارت حکم مسلمانان است فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتل است دیتی ادا کرده شده.

صفحه : ۱۹۹

إِلى أَهلِهِ با اهل او وَ تَحرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ و آزاد کردن بنـده مومن فَمَن لَم يَجِد پس هر که نیابـد بنـده و قـدرت نداشـته بر خریدن او فَصِيامُ شَهرَينِ مُتَتابِعَينِ پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوبَةً مِنَ اللّهِ و اینکه حکم کرد خدا تا توبه دهد شما را توبه دادنی و اینکه توبه دادن از خـدا هست و بتوفیق او وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً و هست خـدا دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيماً حکم‌کننـده در باب دیت و کفـارت آورده‌انـد که مقیس بن ضـبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشـته یافت بحضـرت رسالت‌پناه آمـده صورت حال بموقف عرض رسانیـد و آنحضـرت زهیر فهری را بـا او نزد اعیان بنی النجار فرسـتاد که اگر می‌دانیـد که کشـنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس با زهیر رو بمدینه نهادند چون نزدیک شـهر رسـیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که زهیر فهری بیگناه را بکشت و باز خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و مرادیت سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد

و اینکه آیت نازل شـد که وَ مَن يَقتُل و هر بکشـد مُؤمِناً مُتَعَمِّداً مومنی را بقصـد و عمـد و حلال داند کشـتن او را فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ‌ست خالِداً فِيها در حالتی که جاوید باشد در ان وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيهِ و خشم گرفت خدا بر او وَ لَعَنَهُ و براند او را و دور سـاخت از رحمـت خـویش وَ أَعَدَّ لَهُ و آمـاده سـاخته است برای او عَذاباً عَظِيماً عـذابی بزرگ بجهت ارتکـاب اینکه گناه بزرگ آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه ص سریّه را بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متـاع و غنم خود بکوهی متحصن شـد همین سـریه که تکبیرگویان رسـیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شـنید او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سـلام کرده زبان بگفتار لا اله الا اللّه محمّـد رسول اللّه گشاده از کوه زیر آمـد اسامه بن زیـد فی الحال برو تاخت و بضـرب

شمشیر سرش بینداخت و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براند اینکه خبر که بحضرت رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده به یگانگی حق معترف بود اسامه بر آن عمل نادم شده گفت یا رسول اللّه برای من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا ـ اله الا ـ اللّه و روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول اللّه کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت ص فرموده لا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست میگوید یا دروغ و اینکه آیت نازل شد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذا ضَرَبتُم چون سفر کنید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا یعنی بجهاد روید فَتَبَیَّنُوا پس نیک بپرسید و به آهستگی تفحص کنید وَ لا تَقُولُوا و مگوئید لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ هر کسی را که القا کند به شما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَستَ مُؤمِناً تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما اینکه کلمه گفتی تَبتَغُونَ می‌طلبید ای مجاهدان عَرَضَ الحَیاةِ الدُّنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فَعِندَ اللّهِ پس نزدیک خدا مَغانِمُ کَثِیرَةٌ غنیمتهای بسیارست که بدست شما خواهد داد تا بی‌نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال و اگر چنانچه بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد کَذلِکَ کُنتُم همچنین بودید شما مِن قَبلُ پیش ازین یعنی باول که در اسلام درآمدند بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت می‌نمودید فَمَنَّ اللّهُ عَلَیکُم پس منت نهاد خدا بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَیَّنُوا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزدیک خدا کمترست از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه خدا هست بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً بآنچه شما می کنید دانا-

صفحه : ۲۰۰

لا یَستَوِی القاعِدُونَ و برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ المُؤمِنِینَ از مومنان غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و عجز وَ المُجاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا بِأَموالِهِم بمالهای خود که تهیّه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان می کنند وَ أَنفُسِهِم و در نفسهای خود که در معرض قتل درمی‌آرند و چگونه برابر تواند بود کسیکه در مرتبه راحت تن‌پروری کند بآنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رض میفرماید که اینکه آیت فرود آمد و درو غیر اولی الضرر نبود إبن ام مکتوم رض گفت یا رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حال من چون باشد که نابیناام و محروم از دولت مقاتله باعدا همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ص ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ اللّهُ تفضیل داد خدا المُجاهِدِینَ جهادکنندگان را بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالهای و نفسهای خود عَلَی القاعِدِینَ دَرَجَةً بر نشینندگان بعذر پایه بلند که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَ کُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که مثل جهاد دارند و نمی‌توانند و مجاهدان که خود مباشرانند وَعَدَ اللّهُ الحُسنی وعده کرده است خدا پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَ فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِینَ و تفضیل کرد خدا مجاهدانرا عَلَی القاعِدِینَ بر نشستگان بی‌عذر أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ که آن دَرَجاتٍ مِنهُ پایهای بلند از خدای تعالی در آخرت و گفته‌اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیزرو راه هفتاد ساله وَ مَغفِرَةً وَ رَحمَةً و آمرزش و بخشایش وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان رَحِیماً مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می‌شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحرب‌گاه حاضر گشتند و به شمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان اینکه آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه تَوَفّاهُمُ المَلائِکَةُ جان می‌ستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت‌اند ظالِمِی أَنفُسِهِم در حالتی که ایشان ستمکاری بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آنوقت هجرت فرض بوده و یا بموافقت با کفّار و آن ممنوع بوده قالُوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشانرا که فِیمَ کُنتُم در چه

چیز بودید شما از کار دین و با کدام طائفه بودید از مشرکان و موحدان قالُوا کُنّا گفتند بودیم ما مُستَضعَفِینَ فِی الأَرضِ ضعیفان و عاجزان در زمین مکّه و کفّار غالب بودند قالُوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشانرا أَ لَم تَکُن أَرضُ اللّهِ واسِعَةً که آیا نبود زمین خدا گشاده و بسیار در دنیا فَتُهاجِرُوا فِیها که شما هجرت کنید در طرف دیگر از ان چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت ص ایشان را فرمود که شما در میان کفّار نخواهید ماند.

شما جای ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت شود شما بیائید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت ص هجرت کرد با حضرت ص ملاقی شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فَأُولئِکَ پس آن گروه تارکان هجرت مَأواهُم جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَ ساءَت مَصِیراً گوید بازگشتی است ایشانرا دوزخ و اینکه عقوبت بهمه تارکان هجرت را مقرر است.

صفحه : ۲۰۱

إِلَّا المُستَضعَفِینَ مگر کسانی را که بحسب واقع ضعیف و عاجزاند مِنَ الرِّجالِ از مردان وَ النِّساءِ و از زنان وَ الوِلدانِ و کودکان لا یَستَطِیعُونَ حِیلَةً که توانائی و چاره‌سازی ندارند وَ لا یَهتَدُونَ سَبِیلًا و نمی‌شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولئِکَ پس آن گروه بیچارگان عَسَی اللّهُ شاید خدا أَن یَعفُوَ عَنهُم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی می‌کند بر آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتّی که مضطر هم ایمن نمی‌تواند بود وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا و هست خدای عفوکننده از معذوران غَفُوراً آمرزنده گناهان ایشان وَ مَن یُهاجِر فِی سَبِیلِ اللّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدا یَجِد فِی الأَرضِ یابد در زمین مُراغَماً کَثِیراً موضع بسیار یعنی آرامگاه‌ها وَ سَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عمرو بن دینار از عکرمه رض روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون اینکه آیت تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هر چند که من پیر و بیمارم از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را می‌دانم می‌ترسم که ناگاه بدست اجل درمانم و به سبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر همین سریر که خفته‌ام بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیّا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا اینکه دست از آن تو و اینکه دیگر از آن رسول تو بیعت می‌کنم ترا بدانچه بیعت کرده رسول تو با تو اینکه بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسیدی بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی حق تعالی آیت فرستاد وَ مَن یَخرُج مِن بَیتِهِ و هر که بیرون آید از خانه خود مُهاجِراً إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ در حالتی که هجرت‌کننده باشد بخدا و رسول او یعنی برای ایشان یا برای تقرب بایشان ثُمَّ یُدرِکهُ پس دریابد او را المَوتُ مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فَقَد وَقَعَ أَجرُهُ پس بدرستیکه ثابت شد مزد او عَلَی اللّهِ بر خدای وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً و هست خدا آمرزنده گناه کسیکه تاخیر در هجرت کرده رَحِیماً مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت او وَ إِذا ضَرَبتُم فِی الأَرضِ و چون سفر کنید در زمین فلیس عَلَیکُم جُناحٌ پس نیست بر شما گناهی أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ در آن که کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید إِن خِفتُم اگر ترسید أَن یَفتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا از آنکه شما را بکشند آنکسانی که کافراناند اینکه شرط باعتبار غالب‌ست چه در آنوقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده‌اند و حالی بی‌ترس نیز قصر باید کردن إِنَّ الکافِرِینَ بدرستیکه کافران کانُوا لَکُم هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِیناً دشمنی آشکارا.

صفحه : ۲۰۲

وَ إِذا کُنتَ فِیهِم و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان

نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَکَ پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو و نماز گذارند و گروه دیگر رو بروی دشمن بایستند وَ لیَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نمازگذارندگان فَلیَکُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند مِن وَرائِکُم پس از شما در برابر دشمن و چون اینکه گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند وَ لتَأتِ طائِفَةٌ أُخری و باید که بیایند آن طایفه دیگر که لَم یُصَلُّوا نماز نگذارده‌اند و پاس لشکر می‌کردند فَلیُصَلُّوا مَعَکَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَ لیَأخُذُوا باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذرَهُم آلتی که بدان حذر می‌کنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَ أَسلِحَتَهُم و سلاحها که بدان جنگ می‌کنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده‌اند لَو تَغفُلُونَ آنرا که غافل شوید عَن أَسلِحَتِکُم از سازهای حرب خود وَ أَمتِعَتِکُم و از متاعهای خویش چون البسه و سائر رخوت فَیَمِیلُونَ عَلَیکُم پس حمله آورند بر شما مَیلَةً واحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقل‌ست که حضرت رسالت ص پناه علیه السّلام بغزوه رفته و همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده، حضرت ص نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین درآمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حائل بودند حضرت رسالت‌پناه ص با صحابه رض باقامت صلاهٔ اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمی‌کردیم و بترک‌تاز و شوکت دمار از ایشان بر نیاوریم یکی از زمره کفار آواز داد که اینکه قوم را بعد ازین نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آنوقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلاهٔ عصر درنیامده بود که جبرئیل ع فرود آمد و کیفیّت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت‌پناه ص تعلیم داد فقها را در چگونگی اینکه نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهیه مقرر شده وَ لا جُناحَ عَلَیکُم و هیچ گناهی نیست بر شما إِن کانَ بِکُم أذیً اگر باشد شما را رنجی مِن مَطَرٍ از باران که گران گرداند اسلحه‌های شما را أَو کُنتُم مَرضی یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح أَن تَضَعُوا أَسلِحَتَکُم آنکه بنهید سلاحهای خود را وَ خُذُوا حِذرَکُم و بهر حال فراگیرید آلات نگهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته‌اند مراقب و برحذر باشید إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا أَعَدَّ لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً آماده کرده است برای کافران عذابی خوارکننده.

صفحه : ۲۰۳

فَإِذا قَضَیتُمُ الصَّلاةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از ان فَاذکُرُوا اللّهَ پس یاد کنید خدای را قِیاماً در حال قیام که شمشیر میزنید وَ قُعُوداً و در حال نشستن که تیر می‌اندازید وَ عَلی جُنُوبِکُم و بر پهلوهای خود آنزمان که زخم خورده آید افتاده‌اید و گفته‌اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال و در زاد المسلمین آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدا قِیاماً در وقت تصرف در امور وَ قُعُوداً و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق وَ عَلی جُنُوبِکُم و در زمانی که توجه بمنام کردید و مژده أَلّا تَخافُوا نتیجه چنین خوف تواند بود بیت

هر که نی در خوف گم شد هوش او نشنود الا تخافوا گوش او

خائفان را الا تخافوا گشت درس هر که خوفش نیست چون گوئی مترس

فَإِذَا اطمَأنَنتُم پس چون بیارامیدید و از خوف ایمن شدید فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرائط آن إِنَّ الصَّلاةَ بدرستیکه نماز کانَت عَلَی المُؤمِنِینَ هست بر مؤمنان کِتاباً مَوقُوتاً فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات

آن روا نیست وَ لا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِی ابتِغاءِ القَومِ در طلب کافران و کارزار با ایشان اینکه آیت در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت ص پناه بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو سفیان رود و صحابه رض از جراحات متألم بودند حق سبحانه میفرماید که إِن تَکُونُوا تَألَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمند شدید از جراحتها فَإِنَّهُم یَألَمُونَ پس بدرستیکه کافران نیز دردمندند و زخم خورده کَما تَألَمُونَ همچنان که شما هستید وَ تَرجُونَ مِنَ اللّهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدا ما لا یَرجُونَ آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب در آخرت و نصرت در دنیا وَ کانَ اللّهُ و هست خدا عَلِیماً دانا بضمائر شما حَکِیماً محکم‌کار در امر و نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانه قتادهٔ بن نعمان نقبی زد و زرهی که در ابنان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را ابنان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه آنرا در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمد بخانه یهودی که او را زید بن السمین می‌گفتند برده بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب زره طعمه سوگند یاد کرد که اینکه کار نکرده‌ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را که بخیانت بگرفت زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در ابنان نهاده بودیعت بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتادهٔ صورت حال بمحکمه علیه نبوت ص رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود جهود پاک‌دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت با جهود کردند و رای حضرت علیه السّلام بران بود که خیانت بر جهود ثابت گردد و مسلمان از ان خیانت مبرا باشد و همین که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنّا أَنزَلنا بدرستیکه ما فرو فرستاده‌ایم إِلَیکَ الکِتابَ بسوی تو قرآن را بِالحَقِّ به راستی و حکم درست لِتَحکُمَ بَینَ النّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِما أَراکَ اللّهُ بآنچه خدا ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ و مباش برای خیانت‌کنندگان خَصِیماً دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خائن وَ استَغفِرِ اللّهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی بعذاب به یهودی کردی إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوراً آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَحِیماً مهربان برو.

صفحه : ۲۰۴

وَ لا تُجادِل و خصومت مکن عَنِ الَّذِینَ از قبل آنانکه یَختانُونَ أَنفُسَهُم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته‌اند إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ بدرستیکه خدا دوست نمیدارد مَن کانَ خَوّاناً هر که هست بسیار خیانت‌کننده یعنی مصر بران أَثِیماً گناهکاری مستغرق در گناه خود یَستَخفُونَ شرم میدارند مِنَ النّاسِ از مردمان و پنهان می‌کنند خیانت را وَ لا یَستَخفُونَ مِنَ اللّهِ و شرم نمیدارند از خدا وَ هُوَ مَعَهُم و حال آنکه خدا با ایشانست و اسرار ضمائر ایشان ازو پنهان نیست پس او سزاوارتر است که ازو شرم دارند و نمی‌دارند إِذ یُبَیِّتُونَ آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر می‌کنند ما لا یَرضی آن چیزیرا که نمی‌پسندد خدا مِنَ القَولِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت می‌کردند بر آنکه طعمه سوگند دروغ بخورد چه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود وَ کانَ اللّهُ و هست خدا بِما یَعمَلُونَ بدانچه می‌کنند از تدبیر مُحِیطاً احاطه‌کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها أَنتُم هؤُلاءِ شمائید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جادَلتُم عَنهُم دفع کنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت فِی الحَیاةِ الدُّنیا در وقت زندگانی دنیا فَمَن یُجادِلُ اللّهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدا و دفع خیانت کند عَنهُم یَومَ القِیامَةِ از ایشان روز قیامت أَم مَن یَکُونُ آیا کیست آنکه باشد عَلَیهِم وَکِیلًا بر ایشان نگاه بان بآنکه نگزارد ایشانرا که عذاب کنند یا حمایت‌کننده که عذاب از ایشان بازدارد وَ مَن یَعمَل سُوءاً و هر که بکند بدی که از ان ضرری بغیری رسد أَو یَظلِم نَفسَهُ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ یَستَغفِرِ اللّهَ پس طلب آمرزش کند از خدا به توبه و انابت یَجِدِ اللّهَ یابد خدای را غَفُوراً آمرزنده گناهان او رَحِیماً مهربان به فضل خود برو- درین آیت

ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار وَ مَن یَکسِب إِثماً و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّما یَکسِبُهُ پس جز اینکه نیست که می‌کند آن عمل را عَلی نَفسِهِ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمی‌کند وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً و هست خدا دانا بسارق زره حَکِیماً حکم‌کننده در مجازات او بقطع ید.

صفحه : ۲۰۵

وَ مَن یَکسِب خَطِیئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَو إِثماً یا گناهی کبیره آنچه بعمد ازو صادر گردد ثُمَّ یَرمِ بِهِ پس تهمت کند بآن گناه بَرِیئاً بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فَقَدِ احتَمَلَ بُهتاناً پس بدرستیکه برداشت دروغی را که از ان متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان وَ إِثماً مُبِیناً و دیگر حامل شد گناه ظاهر را وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ و گر نه فضل خدا بود عَلَیکَ بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت آن مهم اعلام داد وَ رَحمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّت طائِفَةٌ هرآئینه قصد کرده بودند گروهی مِنهُم از بنی ظفر أَن یُضِلُّوکَ بآنکه ترا بگردانند از حکم راست وَ ما یُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی‌اندازند إِلّا أَنفُسَهُم مگر نفسهای خود را چه وبال اینکه عمل عاید بدیشان است وَ ما یَضُرُّونَکَ مِن شَیءٍ و ترا زیان نمیتوانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدائی وَ أَنزَلَ اللّهُ و فرو فرستاد خدا عَلَیکَ الکِتابَ بر تو قرآن را وَ الحِکمَةَ و بیان احکام آنرا وَ عَلَّمَکَ و درآموزانیده است ترا ما لَم تَکُن تَعلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیّات امور و مکنونات ضمائر و جمهور گفته‌اند آن علم است بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در شب اسراء بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت بها ما کان و ما سیکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَ کانَ فَضلُ اللّهِ و هست فضل خدا عَلَیکَ عَظِیماً بر تو بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست لا خَیرَ نیست نیکوئی فِی کَثِیرٍ مِن نَجواهُم در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورتها کردند در خلاص طعمه و گفته‌اند نجوی اسم متناجیان‌ست یعنی هیچ نیکوئی در ان رازگویان نیست إِلّا مَن أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَو مَعرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته‌اند معروف اینجا قرض دادن است یا دستگیری بیچارگان أَو إِصلاحٍ بَینَ النّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان وَ مَن یَفعَل ذلِکَ و هر که بکند ازینها که مذکور شد ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ برای طلب خوشنودی خدا فَسَوفَ نُؤتِیهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ.

صفحه : ۲۰۶

وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الهُدی مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل واضحات وَ یَتَّبِع و پیروی کند غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ غیر آن راه که مومنان برانند از اعتقاد و عمل اینکه آیت هم در شان طعمه‌ست که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا نیز نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که اینکه از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزل کاروانیان را مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و مدتها هر که آنجا میرسید سنگی بر وی از سنگها می‌انداخت تا تلّی عظیم شد و در نشیب آن بماند و قولی آنست که از جدّه در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر ان او را در دریا انداختند اینکه عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نُوَلِّهِ ما تَوَلّی و گذاریم او را در انسرای بآنچه دوست میدارد درین سرا که آن کفر و ردّت‌ست یعنی او را در دائره کفر و مرتدان داخل

کنیم وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ و درآریم او را بـدوزخ وَ ساءَت مَصِیراً و بـد بـازگشت است دوزخ إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ بـدرستیکه نیامرزد خـدا أن یُشرَکَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدا وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَن یَشاءُ هر کرا خواهد نزول آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت‌مآب آمده بعرض رسانید که یا رسول اللّه پیری‌ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته‌ام برو شریک نیاورده‌ام و بجز او کسی را دوست نگرفته‌ام و معصیت از روی جرأت و بی‌ادبی با خدا نکرده‌ام و تصوّر آن نداشته‌ام که طرفهٔ العینی خدا را بگریختن خود عاجز گردانم و حالا آمده‌ام پشیمان از گناه و توبه‌کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می‌بینی خدا بدین آیت مژده داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَ مَن یُشرِک بِاللّهِ و هر که شرک آرد بخدا فَقَد ضَلَّ پس هرآئینه گمراه شد از حق ضَلالًا بَعِیداً گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِن یَدعُونَ مِن دُونِهِ نمیپرستند بدون حق تعالی إِلّا إِناثاً مگر مادگان را بتان را ماده میگوید بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که آن را انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساختندی و گفته‌اند مراد ازین اناث ملائکه‌اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدااند وَ إِن یَدعُونَ و نمی‌پرستند إِلّا شَیطاناً مَرِیداً مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری خدا یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها لَعَنَهُ اللّهُ برانده است خدا او را دور کرده از رحمت وَ قالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِکَ هرآئینه میگیرم از بندگان تو نَصِیباً مَفرُوضاً بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس.

از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده که یاران از حضرت ص سؤال کردند که یا رسول اللّه از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نه صد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب رض مضطرب و گریان شدند پس آنحضرت ص فرمود که یکی از سائر امم و باقی از یأجوج مأجوج.

صفحه : ۲۰۷

وَ لَأُضِلَّنَّهُم و ایشان را گمراه می‌کنم از طریق حق وَ لَأُمَنِّیَنَّهُم و در آرزو می‌افکنم ایشان را و می‌آرم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب وَ لَآمُرَنَّهُم و هرآئینه میفرمایم ایشان را فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الأَنعامِ پس می‌شگافند گوشهای چهارپایان و آنچه خدا حلال ساخته حرام میگردانند اشارتست بآنچه عرب حرام داشته‌اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید ان شاء اللّه العزیز وَ لَآمُرَنَّهُم و هرآئینه میفرمایم ایشانرا فَلَیُغَیِّرُنَّ پس تغیّر میدهند خَلقَ اللّهِ آفریده خدای را بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطهٔ و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغیّر فطرتست یعنی اسلام یا استعمال جوارح یا قوی در امور باطله وَ مَن یَتَّخِذِ الشَّیطانَ وَلِیًّا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی مِن دُونِ اللّهِ بدون خدا یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَد خَسِرَ پس بدرستیکه زیان کند خُسراناً مُبِیناً زیان روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی‌بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و سود کند بحصول دوزخ یَعِدُهُم وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نه‌کند وَ یُمَنِّیهِم و در آرزو می‌افکند ایشانرا به چیزیکه نیابند وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیطانُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان إِلّا غُرُوراً مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتملبر ضررست أُولئِکَ آنگروه که پرستنده بتان و تابع شیطانند مَأواهُم جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست وَ لا یَجِدُونَ عَنها و نیابند از ان دوزخ مَحِیصاً گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای پسندیده کرده‌اند سَنُدخِلُهُم زود باشد که در آریم ایشانرا جَنّاتٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که اینکه داخلان جاوید باشند در ان أَبَداً تاکیدست یعنی همیشه بی‌انقطاع وَعدَ اللّهِ وعده کرد خدا وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَ مَن أَصدَقُ و کیست راست‌گوتر مِنَ اللّهِ قِیلًا از خدا در سخن خود ابو صالح روایت میکند که گروهی از

مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاءست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیت آمد.

صفحه : ۲۰۸

لَیسَ بِأَمانِیِّکُم آنچه وعده کرد خدا از ثواب یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَ لا أَمانِیِّ أَهلِ الکِتابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لَن یَدخُلَ الجَنَّةَ إِلّا مَن کانَ هُوداً أَو نَصاری یعنی هیچ کاری بآرزو برنیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید بیت بآرزو و هوس برنیاید اینکه معنی بآب دیده و خون جگر تواند بود مَن یَعمَل سُوءاً هر که بعمل آرد کار بد را یُجزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا و اینکه حکم عام است مر همه عاملان را آورده‌اند که چون آیت فرود آمد صحابه رض متألم گشتند و ابو بکر رض صدیق گفت یا رسول اللّه کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول اینکه آیت چگونه رستگاری باشد هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد! حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که نه بیمار می‌شوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول اللّه خواجه عالم فرمود که هو ذاک یعنی اینها جزای آن بدست و در تیسیر فرمود که حضرت رسالت‌پناه ص بعد ازین سخن فرمود که یا ابا بکر تو و اصحاب تو و مومنانرا جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید و شما را هیچ گناه نباشد و دیگران را اجزاهای ایشان جمع کنند و روز قیامت بدیشان رسانند و امام حسن بصری رح میگوید عمل سوء شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید مَن یَعمَل سُوءاً یُجزَ بِهِ وَ لا یَجِد لَهُ و نمی‌یابد عامل سوء برای نفس خود مِن دُونِ اللّهِ جز خدا وَلِیًّا دوست داری که مدد بدو رساند وَ لا نَصِیراً و نه یاری که از عذابش برهاند وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوّت ارتکاب تمام آن نیست مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی از مرد و زن وَ هُوَ مُؤمِنٌ در حالتی که او مومن باشد که هیچ عمل بی‌ایمان اعتبار ندارد فَأُولئِکَ پس آنگروه عمل‌کنندگان یَدخُلُونَ الجَنَّةَ درآورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی درآیند به جنّت وَ لا یُظلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِیراً بمقدار نقیری که بر پشت دانه خرما میباشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود وَ مَن أَحسَنُ دِیناً و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّن أَسلَمَ از انکه خالص گردانید وَجهَهُ نفس خود را لِلّهِ برای خدای یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی وَ هُوَ مُحسِنٌ و حال آنکه او آینده است به نیکوئیها و ترک‌کننده بدیها وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً و پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتی که ابراهیم باین پیروی وی مائل است از همه دین‌ها بدین اسلام وَ اتَّخَذَ اللّهُ و گرفت خدا إِبراهِیمَ خَلِیلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست آورده‌اند که در عهد ابراهیم صلوات اللّه علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی بهره فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شده چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل ع بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده اگر فی الواقع ابراهیم اینکه طعام را از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست اما شنیده‌ام که بسی فاقه‌زدگان بدو التجا کرده‌اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که اینکه طعام بر ایشان صرف نماید القصه گندم بملازمان ابراهیم نداد و ببها نیز نیافتند بضرورت بازگشتند و ایشانرا شرم آمد که شتران را خالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت بتمام عرض کردند ابراهیم ازین حال تنگدل شده رو به مسجد نهاد و در انحال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید و خوشدل شده هر یکی را بگشاد آردی بغایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره از ان خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال درویشان داد چون ابراهیم

از مسجد بازآمد و بوی نان بمشام او رسید

پرسید که اینکه از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم گفت که اینکه از نزدیک دوست من اللّه است خدا بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگان گفته‌اند شرط خلّت استیلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و اینکه مقام ابراهیمی بود لا ـ جرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب‌ست در محبوب و بقای او بدو و اینکه مقام محمدی‌ست ص لا جرم به حبیب مسمی گشت و ازینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ إِبراهِیمَ خَلِیلًا و ذکر محبت بکتابت باز نمود که فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّٰهُ و درین معنی گفته‌اند بیت

عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف عجب آنست که محبان تو محبوبانند

خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمع است از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که أَسری بِعَبدِهِ لَیلًا لا جرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض قدمگاه حبیب گردانید که دَنا فَتَدَلّی بیت

خلیل از خیل تا شان سپاهش نه مسیح از چاوشان بارگاهش.

صفحه : ۲۰۹

وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ و مر خداراست آنچه در آسمانها بود وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینها باشد پس هرکرا خواهد از آسمانها و زمین بدوستی برگزیند وَ کانَ اللّٰهُ و هست خدا بِکُلِّ شَیءٍ مُحِیطاً بهمه چیزها احاطه‌کننده از روی علم و قدرت وَ یَستَفتُونَکَ و طلب فتوی میکنند از تو فِی النِّساءِ در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجهٔ چنانچه گذشت و اعتراض عیینهٔ بن حصین که دختر و خواهر را نصف مال میدهی و او گفت ما نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ یُفتِیکُم بگو ای محمّد که خدا فتوی میدهد یعنی بیان می‌کند حکم خود را فِیهِنَّ در باب ایشان وَ ما یُتلی عَلَیکُم و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما آنچه خوانده میشود بر شما فِی الکِتابِ در قرآن فِی یَتامَی النِّساءِ در شان یتیمان که زنان‌اند اللّاتِی آن زنانی که لا تُؤتُونَهُنَّ نه میدهید ایشانرا ما کُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَ تَرغَبُونَ و رغبت میکنید أَن تَنکِحُوهُنَّ آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و مالهای ایشانرا بخورید وَ المُستَضعَفِینَ و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الوِلدانِ از فرزندان خرد که ایشانرا میراث نمیدهید وَ أَن تَقُومُوا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمائید لِلیَتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بِالقِسطِ بعدل و راستی وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ و آنچه میکنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللّٰهَ کانَ بدرستیکه خدا هست بِهِ عَلِیماً بآن دانا و بر آن جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی بزن خود بهانه‌جوئی بود تا طلاق دهد وزن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمّد بن مسلم با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست که او را طلاق دهد همین می‌گفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت و اگر زنی بداند و دریابد مِن بَعلِها از شوهر خود نُشُوزاً سر باز زدنی از صحبت أَو إِعراضاً یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فَلا جُناحَ عَلَیهِما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَن یُصلِحا بَینَهُما در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلحاً بصلح یعنی آشتی کنند بآن که زن مقداری از مهر خود به بخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد و او را از خود جدا نه‌کند وَ الصُّلحُ خَیرٌ و آشتی بهترست از خصومت و مفارقت ارباب سیر برانند که حضرت پیغامبر صلی اللّه علیه و سلّم سوده بنت زمعه رض را طلاق داد و او بر سر راه

آنحضرت بهنشست تا وقتی که سید عالم ص برسید سوده بزبان تضرّع گفت یا رسول اللّه رجعت بنمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فردا روز قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رض می‌بخشم حضرت بوی مراجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه رض می‌بود اینکه آیت در قصّه وی نازل شد وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ و فرود آورده شده‌اند نفسها را به بخل یعنی مجبولند نفسها به بخلی و از نیست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل می‌ورزند.

صفحه : ۲۱۰

وَ إِن تُحسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَ تَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللّهَ کانَ پس بدرستیکه خدا هست بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَ لَن تَستَطِیعُوا و نمی‌توانید ای کسانیکه زیاده از یک زن دارید أَن تَعدِلُوا آنکه عدل ورزید و راستی نگاهدارید بَینَ النِّساءِ میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذرست و لهذا حضرت رسالت‌پناه ص با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود میگفت خدایا اینکه قسمت در ان چیزیست که من مالك آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالك آنی و من نیستم یعنی در دوستی با بعضی چنانچه عایشه رض را از همه ازواج دوست‌تر میداشتی وَ لَو حَرَصتُم و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید بر آن فَلا تَمِیلُوا کُلَّ المَیلِ پس میل

مکنید تمام میل بآنکه مرغوبه است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوها پس میگذارید آن دیگری را کَالمُعَلَّقَةِ مانند کسیکه محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وَ إِن تُصلِحُوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته‌اید از امور زنان در زمان گذشته وَ تَتَّقُوا و به پرهیزید از مثل اینکه عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللّهَ کانَ پس بدرستیکه خدا هست غَفُوراً آمرزنده گناهان ماضی رَحِیماً مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَ إِن یَتَفَرَّقا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او بطلاق یُغنِ اللّهُ کُلًّا بی‌نیاز گرداند خدا هر یکی را مِن سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلّی دهد هر یک را یا بدلی پدید آرد وَ کانَ اللّهُ واسِعاً و هست خدا فراخ بخشایش بر بندگان خود حَکِیماً محکم کار در افعال و احکام وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ و مر خداراست آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینهاست از کوائن سفلی وَ لَقَد وَصَّینَا و هرآئینه وصیت کرده‌ایم و فرموده‌ایم الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ آنان را که داده‌اند کتاب مِن قَبلِکُم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده‌اند وَ إِیّاکُم و شما را نیز وصیّت میکنیم یعنی میفرمایم أَنِ اتَّقُوا اللّهَ بآنکه بپرهیزید از شرك بخدا وَ إِن تَکفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ پس بدرستیکه مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوك اویند پس بکفر و معصیّت شما متضرر نمیگردد چنانچه بطاعت و ایمان شما منتفع نمی‌شود وَ کانَ اللّهُ غَنِیًّا و هست خدا بی‌نیاز از همه خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نه‌برند حَمِیداً ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نه گویند.

صفحه : ۲۱۱

وَ لِلّهِ و مر خداراست ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینها بود از ارکان موالید و جز آن وَ کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدا وَکِیلًا کافی مهمات بندگان إِن یَشَأ یُذهِبکُم اگر خواهد ببرد خدا شما را و فانی گرداند أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان وَ یَأتِ بِآخَرِینَ و بیارد یعنی ایجاد کند دیگران را که فرمانبردارتر باشند چون اینکه آیت نازل شد حضرت رسالت‌پناه ص دست مبارك بر پشت سلمان زد و گفت آنها قوم این‌اند یعنی پارسایانند وَ کانَ اللّهُ و هست خدا عَلی

ذلِكَ قَدِيراً بر ایجاد و اعدام توانا مَن كانَ يُرِيدُ هر كه باشد كه خواهد بعمل خود ثَوابَ الدُّنيا پاداش اینکه سرا همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِندَ اللّهِ پس نزدیک خدا است ثَوابَ الدُّنيا پاداش دنیا و آن خسیس‌ست وَ الآخِرَةِ و پاداش آخرت و آن شریفست پس چرا کسی طالب خسیس‌ترین چیزی شود و از شریف‌ترین چیزی بازماند و اگر با شرف مائل گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت‌ست که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست وَ كانَ اللّهُ سَمِيعاً و هست خدا شنونده همه قولها بَصِيراً بیننده همه فعل‌ها يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان كُونُوا قَوّامِينَ باشید استادگان بِالقِسطِ بعدل یعنی جهادکنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَداءَ لِلّهِ و باشید گواهان برای خدا یعنی ادای شهادت کنید براستی وَ لَو عَلى و اگرچه بر أَنفُسِكُم نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست و در تیسیر از ابو العالیه نقل می‌کند که مردی از انصار گفت یا رسول اللّه ص کسی را بر پدر من حقی است و من بر ان گواهم و مرا باز نه‌میدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من اینکه آیت نازل شد که گواهی باز نه‌مگیرید و اگرچه هم بر نفس‌های شما باشد أَوِ الوالِدَينِ یا پدر و مادر وَ الأَقرَبِينَ و خویشاوندان نزدیک‌تر إِن يَكُن و اگر باشد مشهود علیه غَنِيًّا توانگر أَو فَقِيراً یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید فَاللّهُ أَولى بِهِما پس خدا سزاوارترست بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نه‌فرمودی فَلا تَتَّبِعُوا الهَوى پس شما متابعت هوای نفس مکنید أَن تَعدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَ إِن تَلوُوا و اگر به پیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أَو تُعرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَإِنَّ اللّهَ كانَ پس بدرستیکه خدا هست بِما تَعمَلُونَ بدانچه شما میکنید از عدل و میل خَبِيراً دانا و شما را بدان مکافات خواهد کرد.

صفحه : ۲۱۲

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول اللّه ایمان داریم بتو و بقرآن و موسی ع و عزیر ع و زبور و توریت و دیگر بهیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران است نیز میشاید که مسلمانان را میگوید ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بدل و زبان آمَنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده‌اید بزبان ایمان آرید بدل و مؤمنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده‌اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافرانرا میگوید که ایمان آورده‌اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللّهِ بخدا وَ رَسُولِهِ و بفرستاده او که محمدست ص وَ الكِتابِ الَّذِي نَزَّلَ و بآن کتابی که خدا فرستاده عَلى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَ الكِتابِ الَّذِي أَنزَلَ و آن کتابها نیز که فرستاد مِن قَبلُ پیش از قرآن محققان می‌گویند ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده‌اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت‌مآب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول‌ست که فرمودند یا ایها الّذین آمنوا اشارت‌ست بآنکه در هر طرفة العین نفی اینکه وجود بشری میباید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره میباید نمود وجودك ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطائفه جنید قدس سره منقول‌ست که فرموده‌اند در معنی يا أَيُّهَا الَّذِينَ که پنجاه سال‌ست که در ایمان آوردنم و در ایمان تازه‌کردنم و هنوز در آنم مثنوی

دمی بی‌حق زدن محض گناه است بخود مشغول گشتن کفر راه است

ترا هر دم کشد پندار هستی سوی ظلمت سرای خودپرستی

خودی کفر است نفی خویش کن زود که جز حق در حقیقت نیست موجود

وَ مَن یَکفُر بِاللّهِ و هر که کافر شود بخدای وَ مَلائِکَتِهِ و بفرشتگان او وَ کُتُبِهِ و بکتابهای او وَ رُسُلِهِ و بفرستادگان او وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز رستخیز فَقَد ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شد ضَلالًا بَعِیداً گمراه‌شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده‌اند بموسی یعنی یهود ثُمَّ کَفَرُوا پس کافر شدند به پرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند ثُمَّ کَفَرُوا پس کافر شدند بعیسی علیه السّلام و قصد قتل او کردند ثُمَّ ازدادُوا کُفراً پس بفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمّد ص و حسد برد لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم نیست آنکه خدا بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتمه آن است خدا دانسته که خواتم امور ایشان بکفر و طغیان است وَ لا لِیَهدِیَهُم سَبِیلًا و نیست که راه‌نماید ایشانرا راهی که بحق باشد.

صفحه : ۲۱۳

بَشِّرِ المُنافِقِینَ بشارت ده منافقان را بر سبیل تحکّم‌ست یا خیر کن بجای بشارت بِأَنَّ لَهُم بآنکه مر ایشان‌راست عَذاباً أَلِیماً عذاب دردناك الَّذِینَ و منافقان آنانند که یَتَّخِذُونَ الکافِرِینَ میگیرند کافران را أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ دوستان بدون مومنان أَ یَبتَغُونَ آیا می‌طلبند عِندَهُمُ العِزَّةَ نزدیك کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فَإِنَّ العِزَّةَ پس بدرستیکه عزت لِلّهِ جَمِیعاً مر خدائراست همه و هرکرا عزّتی رسد ازو رسد و او دوستان خود را منشور عزّت داده که وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِینَ فی به وَ قَد نَزَّلَ عَلَیکُم و بدرستیکه خدا فرستاد بر شما ای مومنان فی به فِی الکِتابِ در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان قرآن نشست و برخواست نکنند و اینکه آیت آنست که وَ إِذا رَأَیتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ الآیة اینجا در مدینه تذکیر آن مینماید و میگوید که خدا در قرآن فرستاده بود که فی به أَن إِذا سَمِعتُم بدرستیکه چون بشنویدفی به آیاتِ اللّهِ آیتهای خدا را از قرآن که فی به یُکفَرُ بِها کفر آورده شود بدان فی به وَ یُستَهزَأُ بِها و استهزا کرده شود بآن فی به فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم پس منشینید با کافران و مستهزیان فی به حَتّی یَخُوضُوا تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایندفی به فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ در سخن غیر استهزاءفی به إِنَّکُم إِذاً بدرستیکه باشید آنهنگام که نشست و برخواست کنید با ایشان فی به مِثلُهُم مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود اینکه راضی‌اید بصحبت ایشان فی به إِنَّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقِینَ بدرستیکه خدا جمع‌کننده منافقان‌ست فی به وَ الکافِرِینَ و ناگرویدگان فی به فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً در دوزخ همه ایشانرا الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُم آنان که انتظاری می‌برند بشما وقوع نکبتی را فَإِن کانَ لَکُم پس اگر واقع شود شما را فَتحٌ مِنَ اللّهِ فتحی و نصرتی از نزدیك خدا قالُوا گفتند منافقان مر شما را أَ لَم نَکُن مَعَکُم آیا نه‌بودیم با شما و مددگاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید.

صفحه : ۲۱۴

وَ إِن کانَ و اگر بود لِلکافِرِینَ نَصِیبٌ مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان قالُوا گفتند مر کافران را أَ لَم نَستَحوِذ عَلَیکُم آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم اما دست بازکشیدیم وَ نَمنَعکُم مِنَ المُؤمِنِینَ و بازداشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان بآنکه سستی کردیم در مددگاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته‌دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریك سازید فَاللّهُ یَحکُمُ بَینَکُم پس خدا حکم میکند ای مومنان میان شما و منافقان یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز که غیر ازو کسی را دعوی حکومت نباشد وَ لَن یَجعَلَ اللّهُ و هرگز نه گرداند خدای و ندهد لِلکافِرِینَ مر کافرانرا عَلَی المُؤمِنِینَ بر مومنان در روز قیامت سَبِیلًا حجتیکه بدان ایشان را ملزم سازند یا در دنیا نه‌دهد ایشانرا بر مؤمنان دستی

إِنَّ المُنافِقِینَ بدرستیکه منافقان یُخادِعُونَ اللّهَ مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَ هُوَ خادِعُهُم و خدا

جزادهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آنچنانست که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده‌اند چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقیماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند وَ إِذا قامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَی الصَّلاةِ بسوی نماز قامُوا کُسالی برخیزند کاهلان و گران‌جانان چون کسیکه از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشان را دید نماز میگذارند و اگر نه ترک میکنند یُراؤُنَ النّاسَ می‌نمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند وَ لا یَذکُرُونَ اللّهَ و یاد نمی‌کنند خدا را إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بزبان دارند و بس و آن نسبت با ذکر دل اندک‌ست و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص‌ست بلکه آمیخته ساخته‌اند بطمع دنیا و دنیا و هر چه دروست بغایت اندک و مختصرست و ذکر خدا از همه بزرگترست و لذکر اللّه اکبر و منافقان زیان میکنند مُذَبذَبِینَ در حالتی که متحیر و مترددادند بَینَ ذلِکَ میان کفر و ایمان لا إِلی هؤُلاءِ نه با گروه مومنان‌اند تا ایشان را باشد هر چه آنان را هست وَ لا إِلی هؤُلاءِ و نه با کافرانند که تا بر ایشان باشد هر چه بر آنهاست وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ و هر کرا که خدا گمراه سازد فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا پس تو نیابی مر او را راهی بحق و صواب.

صفحه : ۲۱۵

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان لا تَتَّخِذُوا الکافِرِینَ مگیرید کافران را أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ دوستان بدون و مؤمنان که اینکه عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی میکنند أ تُرِیدُونَ آیا میخواهید أَن تَجعَلُوا لِلّهِ آنکه بدهید خدا را عَلَیکُم بر عذاب خود سُلطاناً مُبِیناً حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلانست إِنَّ المُنافِقِینَ بدرستیکه منافقان فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ در طبقه زیرترین‌اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرانند و کفر را با خداع و مکر و استهزاء با مسلمانان جمع کرده‌اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و بدرکه اوّل درآرند مالک گوید یا نار جهنّم خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بکلمه جاری بوده و هر چند به مجاز گفته‌اند ما در سوختن ایشان دخل نمی‌کنم بهمین منوال در هر درکه که آرند آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان پیچد و ابد الآباد در عذاب بمانند وَ لَن تَجِدَ لَهُم و تو نیابی مر ایشانرا نَصِیراً یاریکه حمایت نموده از ان درکه ایشانرا بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَ أَصلَحُوا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ و چنگ در زنند بدین خدا و سنت پیغمبر ص وَ أَخلَصُوا دِینَهُم لِلّهِ و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدا یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فَأُولئِکَ پس آن گروه که به توبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف‌اند مَعَ المُؤمِنِینَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَ سَوفَ یُؤتِ اللّهُ المُؤمِنِینَ و زود باشد که بدهد خدا مومنان را أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ و اینان با ایشان شریک باشند ما یَفعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُم چه میکند خدا بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِن شَکَرتُم اگر شکر گوئید مر او را بفرمانبرداری وَ آمَنتُم و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بآنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر شما وَ کانَ اللّهُ شاکِراً و هست خدا ثواب‌دهنده شاکران عَلِیماً دانا بحقوق شکر و ایمان.

صفحه : ۲۱۶

لا یُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ دوست نمیدارد خدا آشکاراکردن بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ سخن بد إِلّا مَن ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسیکه برو ستم کرده‌اند چه او را رواست که نکوهش ظالم کند یا ازو تظلم نماید و گفته‌اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند

آنکس زبان شکایت گشوده هر جا که میرسید از بی‌مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه رض او را بدان شکایت عتاب کردند اینکه آیت در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت آن ظلم جائز است وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً و هست خدا شنوا مر سخن مظلوم را عَلِیماً دانا به ستمکاری ظالم إِن تُبدُوا خَیراً اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت را أَو تُخفُوهُ یا پنهانی بجای آرید او را أَو تَعفُوا عَن سُوءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذه رسد فَإِنَّ اللّهَ کانَ پس بدرستی که خدا هست عَفُوًّا عفوکننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قَدِیراً توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفوکنندگان درین آیت تحریض مظلومان است بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و یا آنکه رخصت تظلم دارند و از سر آن درگذرند إِنَّ الَّذِینَ یَکفُرُونَ بِاللّهِ بتحقیق و یقین آنها که کافر می‌شوند بخدا وَ رُسُلِهِ و به پیغمبران او وَ یُرِیدُونَ أَن یُفَرِّقُوا و میخواهند آنکه جدائی افگنند بَینَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ میان خدا و رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران وَ یَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ و گویند که ایمان می‌آریم به بعضی از پیغمبران وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ و کافر می‌شویم ببعض دیگر مراد یهودانند که می‌گفتند ایمان داریم بموسی ع و عزیر ع و کافریم بعیسی ع و محمّد ص وَ یُرِیدُونَ أَن یَتَّخِذُوا و میخواهند آنکه فرا گیرند بَینَ ذلِکَ سَبِیلًا میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدا تمام نمی‌شود مگر بتصدیق رسل وی أُولئِکَ آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی می‌طلبند هُمُ الکافِرُونَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفری محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راهست معتبر و معتد به نیست وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ و آماده کردیم برای کافران عَذاباً مُهِیناً عذابی خوارکننده.

صفحه : ۲۱۷

وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آن کسانیکه ایمان آورده‌اند بِاللّهِ بخدا وَ رُسُلِهِ و بفرستادگان او وَ لَم یُفَرِّقُوا و جدا نکردند بَینَ أَحَدٍ مِنهُم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند أُولئِکَ آن گروه مومنان حقیقی‌اند سَوفَ یُؤتِیهِم زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غائبه یعنی خدا بدهد أُجُورَهُم مزدی ایشان را که وعده داده است وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً و هست خدا آمرزنده سیئات ایشان رَحِیماً مهربان به تضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده‌اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فخاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب ص آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی بیکبار بیار نوشته بخط سماوی چنانچه توریت موسی ع آورده آیت آمد که یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ سؤال میکنند از تو اهل کتاب یعنی درمیخواهند أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم آنکه فرود آری بدیشان کِتاباً مِنَ السَّماءِ کتابی از آسمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السّلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون اینکه درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه میفرماید آنحضرت علیه السلام را که ازین سؤال ایشان ملول مشو فَقَد سَأَلُوا مُوسی پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که اینکه گروه از ایشان‌اند درخواسته‌اند از موسی علیه السّلام أَکبَرَ مِن ذلِکَ بزرگتر ازین درخواستی در ان وقت که کلام حق تعالی شنیدند فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً پس گفتند بما بنمای خدای تعالی بعیان فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ پس فراگرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بِظُلمِهِم بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال که طلب رویت است در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ پس فراگرفتند گوساله را بخدائی مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السّلام فَعَفَونا عَن ذلِکَ پس عفو کردیم از ایشان اینکه گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَ آتَینا مُوسی و بدادیم ما موسی را سُلطاناً مُبِیناً تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود به کشید گوساله پرستان را و ایشان فرمانبرداری نمودند وَ رَفَعنا فَوقَهُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِیثاقِهِم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وَ قُلنا لَهُمُ ادخُلُوا البابَ و گفتیم ایشانرا بزبان یوشع ع که درآیید بدروازه شهر اریحا سُجَّداً در حالتی که سجده‌کنندگان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند وَ قُلنا لَهُم و گفتیم ایشانرا بزبان داود علیه السّلام لا تَعدُوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فِی السَّبتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید و

ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند وَ أَخَذنا مِنهُم و فراگرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها مِیثاقاً غَلِیظاً پیمانی استوار.

صفحه : ۲۱۸

فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را کردیم بایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَ کُفرِهِم بِآیاتِ اللّهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریت یا بقرآن وَ قَتلِهِمُ الأَنبِیاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَیرِ حَقٍّ بناحق وَ قَولِهِم قُلُوبُنا غُلفٌ و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و فهم آنچه محمّد ص میگوید ندارد و نه چنان است که میگویند بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَیها بلکه مهر نهاده است خدا بر دلهای ایشان بِکُفرِهِم بسبب کفر و جحود ایشان از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فَلا یُؤمِنُونَ پس ایمان نمی‌آرند إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی چون عبد اللّه بن سلام رض و یاران او یا ایمان اندک که غیر معتبر است وَ بِکُفرِهِم و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی ع وَ قَولِهِم عَلی مَریَمَ و بگفتن ایشان نسبت مریم ع بُهتاناً عَظِیماً بهتانی عظیم را که انتساب بزنا نموده وَ قَولِهِم و دیگر بگفتن ایشان که إِنّا قَتَلنَا المَسِیحَ ما کشتیم مسیح را عِیسَی ابنَ مَریَمَ عیسی پسر مریم را رَسُولَ اللّهِ فرستاده خدا اینکه وصف خداست مر عیسی ع را نه قول یهود وَ ما قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَ ما صَلَبُوهُ و بردار نکردند او را وَ لکِن شُبِّهَ لَهُم و لیکن مشتبه شده بر ایشان وقتی که شبه و مانند عیسی ع بر مهتر ایشان افتاد و اینکه قصّه در سوره آل عمران گذشت وَ إِنَّ الَّذِینَ اختَلَفُوا فِیهِ و بدرستی آنانکه اختلاف کردند در شان عیسی لَفِی شَکٍّ مِنهُ هر آئینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در وقتی که مهتر خود را بردار آویختند که اینکه عیسی ع هست و در طلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر اینکه عیسی ع هست پس یار ما کجا هست و بعضی گفته‌اند شبهه عیسی ع همین بر روی یهودا بیش نبود و روزی دیگر بپای دار آمدند و مقتول را درآوردند گفتند الوجه وجه عیسی ع و البدن بدن صاحبنا ما لَهُم بِهِ نیست مر جهودان را بعیسی ع و قتل او مِن عِلمٍ از دانشی إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ مگر آنکه پیروی گمان می‌کنند وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً و نه‌کشته‌اند عیسی را بیقین.

صفحه : ۲۱۹

بَل رَفَعَهُ اللّهُ إِلَیهِ بلکه خدا برداشته است او را و بمحل کرامت برده وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً و هست خدا غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی ع و انتقام از یهودا حَکِیماً حکم‌کننده بلعن یهود یا تدبیرکننده بحکمت در مهم عیسی ع وَ إِن مِن أَهلِ الکِتابِ و نیست از اهل کتاب یکی إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قَبلَ مَوتِهِ پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه مرگ بود که آنرا ایمان یأس گویند و هیچ سود ندارد و گفته‌اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی ع پیش از مرگ عیسی ع و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجّال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی به یقین دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ع ما عمل کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مومنان برو نماز گذارند وَ یَومَ القِیامَهِ و روز رستخیز یَکُونُ باشد عیسی ع عَلَیهِم شَهِیداً بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را إبن اللّه گفته‌اند فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا پس به ستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیت باشند حَرَّمنا عَلَیهِم حرام کردیم بر ایشان طَیِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشا اللّه تعالی وَ بِصَدِّهِم عَن سَبِیلِ اللّهِ و دیگر بازداشتن و منع کردن ایشان از راه خدا کَثِیراً بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ع ما را و با

مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر ع موعود نیست وَ أَخذِهِمُ الرِّبَوا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَ قَد نُهُوا عَنهُ و حال آنکه نهی کرده شده‌اند از اخذ ربوا در توریت وَ أَكلِهِم أَموالَ النّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بِالباطِلِ برشوت و غصب و سائر وجوه محرّمه وَ أَعتَدنا و آماده کرده‌ایم لِلكافِرِينَ برای کافران مِنهُم از بنی اسرائیل عَذاباً أَلِيماً عذابی مشتمل بر الم بسیار.

صفحه : ۲۲۰

لكِنِ الرّاسِخُونَ فِي العِلمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و به اخلاص در عمل آرند مِنهُم از بنی اسرائیل چون عبد اللّه بن سلام و اصحاب رض او وَ المُؤمِنُونَ و مومنان از مهاجر و انصار رض يُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَيكَ ایمان می‌آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِكَ و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَ المُقِيمِينَ الصَّلاةَ و ایمان می‌آرند بگزارندگان و بپادارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وَ المُؤتُونَ الزَّكاةَ و دهندگان زکوة وَ المُؤمِنُونَ بِاللّهِ و ایمان آرندگان بخدا وَ اليَومِ الآخِرِ و بروز آخر که قیامت است أُولئِكَ که متصدّق و مصدّق‌اند سَنُؤتِيهِم زود باشد که بدهیم ایشان را أَجراً عَظِيماً مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنّا أَوحَينا إِلَيكَ بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو ای محمّد ص كَما أَوحَينا إِلي نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح ع که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسیکه مشرکان را بیم کرده است و بدعای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته‌اند که اینکه سخن جواب اهل کتاب است که می‌گفتند کتابی بیکبار بیار حق سبحانه می‌فرماید که کار تو در وحی همچون نوح است وَ النَّبِيِّينَ مِن بَعدِهِ و پیغمبران بعد ازو چون هود ع و صالح ع و شعیب ع وَ أَوحَينا و وحی کردیم ما إِلي إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ وَ الأَسباطِ بسوی ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و فرزندان یعقوب ع وَ عِيسي وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيمانَ تخصیص اینکه پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم ع اوّل اولوالعزم‌ست و عیسی ع صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیاء و مشاهیر ایشان وَ آتَينا داوُدَ و عطا کردیم داود را زَبُوراً کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریت بود.

صفحه : ۲۲۱

وَ رُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان را که در قرآن قَد قَصَصناهُم عَلَيكَ بتحقیق نام برده‌ایم و قصّه ایشان بر تو خوانده‌ایم مِن قَبلُ پیش ازین چون یوسف ع و زکریا ع و یحیی ع و الیاس ع و الیسع ع و عزیر ع و غیر ایشان وَ رُسُلًا لَم نَقصُصهُم عَلَيكَ و رسولانی که خبر ایشان بر تو نه‌فرستادیم و نام ایشان بر تو ظاهر نکردیم وَ كَلَّمَ اللّهُ مُوسي و سخن گفت خدا با موسی تَكلِيماً سخن گفتنی بی‌واسطه و اینکه نهایت مراتب وحی است و اگر اینکه تکلیم با موسی ع بذروه طور بود بآنحضرت ع در عرفه نور بود فَأَوحي إِلي عَبدِهِ ما أَوحي از ان کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی اطلاع نیافت بیت موسی ع بطور اگرچه سخن گفت با خدا. بالای عرش پایه طور محمدست.

و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران را مُبَشِّرِينَ مژده‌دهندگان مر اهل ایمان را وَ مُنذِرِينَ و بیم‌کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلّا يَكُونَ تا نباشد لِلنّاسِ مر مردمان را عَلَي اللّهِ حُجَّةٌ بر خدا حجتی بَعدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک بازدارد وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيماً محکم‌کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوّت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده‌اند که از رؤسای کفار جمعی نزد سید مختار محمّد رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم آمده گفتند ای محمّد ص ما احبار یهود را از دین و آئین تو سؤال کردیم و از نبوّت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان می‌گویند ما او را نمی‌شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن اینکه

احوال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم درآمدند سید عالم ص فرمود که بخدای شما میدانید که من پیغمبر خداام ایشان گفتند نمی‌دانیم و هیچ گواهی نداریم آیت آمد اگر ایشان از عداوت گواهی نمی‌دهند لکِنِ اللّهُ یَشهَدُ لیکن خدا گواهی میدهد و تبیین نبوت تو می کند بِما أَنزَلَ إِلَیکَ بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآن است معجزه روشن و دلالت‌کننده بر نبوت تو أَنزَلَهُ فرو فرستاد قرآن را بِعِلمِهِ متلبس بعلم خاص و مفوض بدو و آن علمی است بانزال قرآن بنظمی که عاجز آیند از اتیان مثل آن ارباب بلاغت وَ المَلائِکَهُ یَشهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تو وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً و بسنده است خدای گواه بر آن إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَ صَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ و بازداشتند مردمان را از راه خدا بکتمان نعت محمّد ص و تغیر آن قَد ضَلُّوا هر آئینه گمراه شدند ضَلالًا بَعِیداً گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده‌اند.

صفحه : ۲۲۲

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بتحقیق آنانکه پوشیدند حق را که نبوت‌ست وَ ظَلَمُوا و ستم کردند بر محمّد ص بانکار نبوّت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا وَ لا لِیَهدِیَهُم و نه راه نماید ایشانرا طَرِیقاً براهی إِلّا طَرِیقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ که بدوزخ رونده باشند خالِدِینَ فِیها أَبَداً جاویدان دران و همیشه ساکن آن وَ کانَ ذلِکَ و هست اینکه حکم و خول و خلود ایشان در دوزخ عَلَی اللّهِ یَسِیراً بر خدا آسان یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان قَد جاءَکُمُ الرَّسُولُ بدرستیکه آمده است بشما فرستاده بِالحَقِّ بسخنی درست که آن کلمه شهادت است یا قرآن مِن رَبِّکُم از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَیراً لَکُم گردیدنی که آن خیر باشد مر شما را وَ إِن تَکفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلّهِ پس بدرستیکه مر خدای راست ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه در آسمانها و زمین‌هاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَ کانَ اللّهُ و هست خدا عَلِیماً دانا باحوال شما حَکِیماً حکم‌کننده در باب شما یا أَهلَ الکِتابِ خطاب با یهود و نصاری است میفرماید لا تَغلُوا فِی دِینِکُم غلو مکنید در دین خود، جهودان را میفرماید که در جانب مدح عزیر غلو مکنید بر آن وجه که او را عزیر إبن اللّه میگوئید و در طرف نکوهش عیسی غلو منمائید تا حدیکه او را إبن الفاعله میگوئید و ترسایان را میگوید که در جانب ستایش عیسی ع غالی مشوید بدان مثابه که او را إبن اللّه خوانید وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ و هیچ کدام شما مگوئید بر خدا إِلَّا الحَقَّ مگر آنچه راست باشد و راست آن است که عیسی ع و عزیر ع پسران او نیستند بلکه بندگان اویند إِنَّمَا المَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَریَمَ جز اینکه نیست که مسیح عیسی ع پسر مریم‌ست رَسُولُ اللّهِ فرستاده خدا هست وَ کَلِمَتُهُ و کلمه او و گفته‌اند مراد از کلمه بشارتی است بوقوع ولدی بی‌مساس احدی.

صفحه : ۲۲۳

أَلقاها برسانید آن کلمه را خدا إِلی مَریَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَ رُوحٌ مِنهُ و دیگر عیسی خداوند روح‌ست صادر شده از حق سبحانه بی‌توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدا و فرستادگان او خطاب با ترسایان است خاصهٔ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ و مگوئید که خدایان ما سه‌اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه‌اند اللّه و عیسی ع و مریم ع و برخی بران بودند که اللّه عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوهٔ یعنی روح القدس و اینکه را اقانیم ثلثه می گفتند حق سبحانه فرمود انتَهُوا باز ایستید از تثلیث خَیراً لَکُم باز ایستادنی که آن خیر باشد شما را إِنَّمَا اللّهُ جز اینکه نیست که خدا إِلهٌ واحِدٌ خداوندی است یگانه بذات خود که تعداد را بهیچ وجه از وجوه درو راه نیست سُبحانَهُ بپاکی یاد می کنم او را بپاکی یاد کردنی أَن یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ از انکه او را فرزند باشد لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ مر اوراست آنچه در آسمان‌ها و زمین‌هاست

و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلًا و بسنده است خدا کافی مهمات بندگان یعنی نگاهدار بندگان و سازنده کار ایشان تنبیه‌ست بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود قائم‌ست بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددگار و در خبرست که نصاری نجران گفتند ای محمّد ص چرا عیسی ع را عیب میکنی حضرت ص فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آنرا بعیب میدارید گفتند که تو میگوئی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نمی‌شمرد

و موافق قول آنحضرت ص آیت آمد که لَن یَستَنکِفَ المَسِیحُ ننگ ندارد عیسی ع و تعظم نورزد أَن یَکُونَ عَبداً لِلّهِ از انکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده ملائکه که نیز ایشانرا فرزندان خدا میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکنند وَ لَا المَلائِکَةُ المُقَرَّبُونَ و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت‌اند و در معالم آورده که اینها حمله عرش‌اند که ایشان را فرزندان خدا میدانستند و در انوار گفته که اینها کروبیان‌اند در حوالی عرش وَ مَن یَستَنکِف و هر که ننگ دارد عَن عِبادَتِهِ از پرستش خدا وَ یَستَکبِر و سرکشی کند از ان فَسَیَحشُرُهُم إِلَیهِ پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستنکفان را بسوی خود جَمِیعاً همه ایشانرا تا جزا و مکافات بدیشان برساند فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فاما آنها که ایمان آورده‌اند و عمل صالح کردند فَیُوَفِّیهِم أُجُورَهُم پس تمام بدهد خدا مژده‌های موعود ایشانرا وَ یَزِیدُهُم و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِن فَضلِهِ از افزونی کرم خود وَ أَمَّا الَّذِینَ استَنکَفُوا وَ استَکبَرُوا و اما کسانیکه از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده‌اند فَیُعَذِّبُهُم پس عذاب کند ایشانرا وقف لازم عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک.

صفحه : ۲۲۴

وَ لا یَجِدُونَ لَهُم و نیابند مر ایشان را مِن دُونِ اللّهِ بجز خدا وَلِیًّا دوستداری وَ لا نَصِیراً و نه یاری و نه مددگاری یا أَیُّهَا النّاسُ ای آدمیان قَد جاءَکُم بدرستیکه آمد بشما بُرهانٌ مِن رَبِّکُم حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمّد است علیه السّلام با معجزات او یا دین اسلام وَ أَنزَلنا إِلَیکُم و فرو فرستادیم بسوی شما نُوراً مُبِیناً نوری ظاهر که قرآن است فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ پس آنها که ایمان آورده‌اند بخدا وَ اعتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فَسَیُدخِلُهُم پس زود باشد که درآرد ایشانرا فِی رَحمَةٍ مِنهُ در ثوابی که ازو بازای ایمان ایشان مقرر شده وَ فَضلٍ و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان وَ یَهدِیهِم إِلَیهِ و بنماید ایشانرا بخود یا بآنچه وعده کرده صِراطاً مُستَقِیماً راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن عبد اللّه انصاری رض منقول است که من بیمار شدم و سید عالم علیه السّلام بعیادت من آمده گفتم یا رسول اللّه مرا مالی است و من کلاله‌ام یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند هست و بس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم اینکه آیت نازل شد که یَستَفتُونَکَ طلب حکم می‌کنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم بگو که خدا حکم می‌کند فِی الکَلالَةِ در میراث کلاله إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که لَیسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمی‌کند از درجه وراثت وَ لَهُ أُختٌ و مر او را باشد خواهری فَلَها نِصفُ ما تَرَکَ پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه می‌گزارد از مال وَ هُوَ یَرِثُها و آن مرد میراث میگیرد از خواهران إِن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مال است آن فرزند خواه مذکّر خواه مونث و الّا مراد مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمی‌کند فَإِن کانَتَا اثنَتَینِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثانِ پس مر ایشانرا دو ثلث است مِمّا تَرَکَ از آنچه گذاشته است مرد وَ إِن کانُوا إِخوَةً و اگر باشند.

وارثان او برادران و خواهران رِجالًا وَ نِساءً مردان و زنان فَلِلذَّکَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ مانند بهره دو مؤنث

یُبَیِّنُ اللّهُ بیان میکند خدا احکام میراث را لَکُم برای شما أَن تَضِلُّوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست است

صفحه : ۲۲۵

سورهٔ المائدهٔ

مدنیّهٔ و هی مائهٔ و عشرون ایهٔ وّ ستّهٔ عشر رکوعا- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اید أَوفُوا بِالعُقُودِ وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر می‌کنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن أُحِلَّت لَکُم حلال کرده شده برای شما بَهِیمَهُ الأَنعامِ چهارپایان بسته‌زبان که آن ازدواج ثمانیه‌اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو دشتی و کوهی و گورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما همدرین

سورهٔ و هو قوله حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَهُ الآیهٔ غَیرَ مُحِلِّی الصَّیدِ نچنانکه حلال دارنده باشید صید را وَ أَنتُم حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حالت احرام بر شما حرام است إِنَّ اللّهَ یَحکُمُ بدرستیکه خدا حکم کند در حلال و حرام ما یُرِیدُ آنچه خواهد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعائِرَ اللّهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده‌اند که حیطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی‌باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر ص آمد و گفت ای محمّد ص امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت ع فرمود که بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلاهٔ و ادای زکوهٔ مواظبت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکو است امامرا امنا و امرا باشند که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم بروم و اینکه سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت ع پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر درآید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول ص باصحابه رض بعمره قضا توجه فرموده بودند چون موضع تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدی بکعبه میبرد صحابه رض خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت ص فرمود که او هدی را تقلید کرده است اینکه عمل از شما لایق نباشد و آیت آمد که حرمت شعائر اللّه را مشکنید وَ لَا الشَّهرَ الحَرامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در ان وَ لَا الهَدیَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَ لَا القَلائِدَ و نه خداوند قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای خرما و غیر آن تا معلوم شود که هدی‌ست و کسی تعرض نکند وَ لَا آمِّینَ البَیتَ الحَرامَ و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند یَبتَغُونَ می‌طلبند قاصدان حرم فَضلًا مِن رَبِّهِم اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدا یا روزی به سبب تجارت و اگر کافرانند نمی‌طلبند مگر روزی.

صفحه : ۲۲۶

وَ رِضواناً و می‌طلبند مومنان خشنودی خدا و کافران اصلاح معیشت دنیا، در تبیان آورده که رضوان حج است وَ إِذا حَلَلتُم و چون از احرام بیرون آئید و حلال شوید فَاصطادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَ لا یَجرِمَنَّکُم و بر ان ندارد شما را شَنَآنُ قَومٍ دشمنی گروهی از کفّار قریش أَن صَدُّوکُم برای آنکه بازداشتند شما را در سال حدیبیه عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ از طواف مسجد حرام أَن تَعتَدُوا بآنکه از حد درگذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید و حکم اینکه آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران را بهدی و قلاده امان نیست وَ تَعاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَی البِرِّ بر

نیکوئی که متابعت امرست و امتناع بدعت یا پیروی سنت وَ التَّقوی و بر پرهیزگاری و مخالفت هوا وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الإِثمِ و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان‌ست یا حب دنیاست یا کفر وَ العُدوانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَ اتَّقُوا اللّٰه و بترسید از نافرمانی خدا إِنَّ اللّٰه شَدِیدُ العِقابِ بدرستیکه خدا سخت عقوبت‌کننده است بر نافرمانان

حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَهُ حرام کرده شده بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی‌ذبح از بدن او رفته باشد وَ الدَّمُ و خون روان وَ لَحمُ الخِنزِیرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّٰهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزدیک ذبح و مراد ذبیحه کفّار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشتند وَ المُنخَنِقَهُ و دیگر حرام کرده‌اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق میکردند تا میمرد پس میخوردند وَ المَوقُوذَهُ و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَ المُتَرَدِّیَهُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَ النَّطِیحَهُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده بود وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود إِلّا ما ذَکَّیتُم مگر آنچه دریابید شما ازینها ذبح او را و درو زندگانی باشد بر ان مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سی صد و شصت سنگ بوده پیرامون بیت الحرام که اهل جاهلیّت تعظیم آن بجای آورده‌اند و بران قربانی میکرده و گفته‌اند مراد از نصب اصنام‌اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند وَ أَن تَستَقسِمُوا و آن نیز حرام‌ست که طلب قسمت کنید بِالأَزلامِ به تیرهای اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بوده بی‌پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و اینکه سه تیر در خریطه کرده به کسیکه مجاور هبل می‌بوده می‌سپردندی بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم که آن را منیح گفتندی از کتابت خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و دست در آن خریطه کردی و سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یک سال ترک آن عمل کردی و اگر آن منیح بیرون آمدی باز رجوع بدان خریطه نمودی و گفته‌اند مراد از استقسام جزور است بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح دختان و اختلاف در نسب و غیر آن.

صفحه : ۲۲۷

ذلِکُم اینکه استقسام فِسقٌ بیرون رفتن‌ست از دائره اسلام زیرا که افتراست بر خدا اگر برب او را میخوانند یا شرک اگر غیر او را میگویند الیَومَ امروز که روز جمعه است و یا عرفه یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا ناامید شدند کافران مِن دِینِکُم از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلا تَخشَوهُم پس مترسید از فتنه ایشان وَ اخشَونِ و بترسید از من اینکه آیت نماز دیگر روز عرفه در حجهٔ الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضباء سوار بود و بعد از نزول اینکه آیت هشتاد و یک روز بزیست الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم امروز کامل گردانیدم برای شما دِینَکُم دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم و تمام کردم بر شما نِعمَتِی نعمت خود را که حج گذارید ایمن و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَ رَضِیتُ و اختیار کردم لَکُمُ الإِسلامَ برای شما اسلام را دِیناً دینی که پاکیزه‌تر از همه دینهاست فَمَنِ اضطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِی مَخمَصَهٍ در گرسنگی و نایافت طعام و ازین محرمات که مذکور شد بخورد غَیرَ مُتَجانِفٍ لِإِثمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ اللّٰه غَفُورٌ پس بدرستیکه خدا آمرزگارست مر او را درین گناه رَحِیمٌ مهربان برو که با کل اینکه مقدار رخصت داد آورده‌اند که عدی بن حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت ص آمده گفتند یا رسول اللّٰه ما در جائی باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری مهمان‌داری میکنیم و سگان آل ذریحه و آل جویریه جانوران دشتی

میگیرند بعضی از انجمله است که درمییابیم پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح
میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است

و حق سبحانه فرمود که مردار حرام است حکم اینکه چگونه باشد آیت آمد که یَسئَلُونَکَ از تو میپرسند که از مطاعم ما ذا أُحِلَّ لَهُم چه چیزی حلال کرده شد بر ایشان قُل أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ بگو که حلال کرده شد بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند وَ ما عَلَّمتُم و دیگر حلال‌ست شکار آنچه تعلیم دادهاید مِنَ الجَوارِحِ از شکارکنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرخ و باز و جز آن مُکَلِّبِینَ در حالتی که شما مؤدب و معلمید ایشانرا تُعَلِّمُونَهُنَّ می‌آموزانید جانوران شکاری را مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ از آنچه خدا شما را آموخته است از طریق تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی که خداوند سر دهد ایشانرا و بخواندن او بازآیند و شکاری را نخورند و نگاه دارند ازو فَکُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمّا أَمسَکنَ عَلَیکُم از ان چیزی که جانوران شکاری نگاهداشته‌اند برای شما و نخورده‌اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری اینکه شرط نه‌کرده‌اند چه تادیب طیور تا باین حد متعذرست وَ اذکُرُوا اسمَ اللّهِ عَلَیهِ و یاد کنید نام خدا را بر آن چیز که تعلیم داده‌اند در وقت ارسال او بجانب صید و گفته‌اند بسم اللّه اللهم.

اهد صدورنا باید گفت و بسم اللّه نیز کفایت است وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ بدرستیکه خدا زود حساب است و از حلال و حرام سؤال خواهد کرد.

صفحه : ۲۲۸

الیَومَ امروز یعنی روز نزول اینکه آیت أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدا وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ و طعام آنها که ایشانرا کتاب داده‌اند یعنی یهود و نصاری از ذبائح و غیر آن حِلٌّ لَکُم حلال است مر شما را وَ طَعامُکُم حِلٌّ لَهُم و طعام شما نیز حلال است ایشانرا در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدا میکنید وَ المُحصَناتُ و دیگر حلال‌ست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ المُؤمِناتِ از آنها که گرویده‌اند و اینکه بر سبیل اولویت است و اگر نه امهٔ مومنهٔ نیز حلال است وَ المُحصَناتُ و دیگر حلال‌ست زنان پارسا مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ از انها که ایشان را کتاب داده‌اند مِن قَبلِکُم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رح آزادانند پس امهٔ کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رح عفائف‌اند پس بقول او حرائر و اما از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد إِذا آتَیتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان مُحصِنِینَ در حالتی که شما بران نکاح عفت و صلاح جوئید غَیرَ مُسافِحِینَ نه مجاهر باشید بزنا وَ لا مُتَّخِذِی أَخدانٍ و نه فراگیرنده دوستان به پنهانی وَ مَن یَکفُر بِالإِیمانِ و هر که کافر شود بآنچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرائع اسلام کند از حلال و حرام فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستیکه باطل شد کردارهای او وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ و اوست در ان سرای مِنَ الخاسِرِینَ از زیان‌کاران یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم پس بشوئید روهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو شحمه گوش در عرض وَ أَیدِیَکُم إِلَی المَرافِقِ و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق مفصل ذراع و عضدست وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رح نظر بر ظاهر آیت میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رح مسح ربع سر فرض است و امام شافعی میگوید آن مقدار که اسم مسح بر وی اطلاق توان کرد کافی است وَ أَرجُلَکُم و بشوئید پایهای خود را إِلَی الکَعبَینِ تا آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب قدم مفصلی که میان ساق و قدمست و کسر لام و ارجلکم بطریق جر جوارست و همچنانکه درو عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خواند عطف بر وجوهکم وَ إِن کُنتُم جُنُباً و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَ إِن کُنتُم و اگر باشید مَرضی بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد.

صفحه : ۲۲۹

أو عَلی سَفَرٍ یا در سفر باشید أو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم یا بیاید یکی از شما مِنَ الغائِطِ از خلا جای یعنی محدث باشد أو لامَستُمُ النِّساءَ یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه فَلَم تَجِدُوا ماءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حائلی باشد از دشمن و سبع که از ان هلاک نفس متیقن باشد و یا آب در چاهی باشد و آلت استسقا یافته نشود یا میفروشند و شما قیمت آن ندارید فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً پس قصد کنید بخاک پاك و یا هر چیز که پاك باشد از جنس زمین الا خاکستر فَامسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِکُم وَ أَیدِیکُم رویهای و دستهای خود را مِنهُ از ان خاک بدو ضربت یکی برای وجوه و یکی برای ایدی ما یُرِیدُ اللّهُ نمیخواهد خدا در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمّم لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ تا بر شما تنگی فراگیرد وَ لکِن یُرِیدُ و لیکن میخواهد خدا لِیُطَهِّرَکُم تا شما را پاك گرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوبست وَ لِیُتِمَّ نِعمَتَهُ و تا تمام گرداند نعمت خود را عَلَیکُم بر شما بآنکه رخصت می‌کند شما را در تیمم لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقائق فرمود که معنی اینکه آیت بزبان اهل اشارت اینست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست و در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده‌اید بشوید بآب توبه و استغفار و دستها را پاك سازید از تمسك بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرهای خود را یعنی بذل کنید نفسهای خود را در راه حق

و پایها را از طین طینت بدو قیام بانانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاك سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما و سر را از لوث وجود که هیچ آلودگی از ان کثیف‌تر نیست و جودك ذنب لا یعلو له ذنب بیت ای به پندار وجود آلوده خود را پاك ساز کین طهارت سالك ره را نمازی میکند

وَ اذکُرُوا و یاد کنید نِعمَةَ اللّهِ نعمتهای خدا را که انعام کرده عَلَیکُم بر شما باسلام و احکام و شرائع آن وَ مِیثاقَهُ و یاد آورید پیمان او را الَّذِی واثَقَکُم بِهِ آنکه با شما پیمان بست بآن یعنی عهدی که خدا بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلهٔ العقبه با حضرت رسالت‌پناه علیه السلام بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردید إِذ قُلتُم چون گفتید سَمِعنا شنیدیم قول ترا وَ أَطَعنا و فرمانبردیم امر ترا و گفته‌اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شده در عام حدیبیّه و ذکر اینکه هر دو بیعت بمحلش مذکور خواهد شد وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ داناست.

بآنچه در سینهای مخفی باشد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای زمره مومنان کُونُوا قَوّامِینَ باشید قیام‌کنندگان بحق لِلّهِ برای خدا شُهَداءَ بِالقِسطِ گواهان براستی وَ لا یَجرِمَنَّکُم و بران ندارد شما را یعنی نیارد و شما را شَنَآنُ قَومٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلی أَلّا تَعدِلُوا بر آن که

صفحه : ۲۳۰

اعدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقرَبُ لِلتَّقوی که عدل نزدیک‌ترست به پرهیزگاری و چون عدل با کفار بمرتب تقوی اقرب‌ست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقامی خواهد بود مثنوی

عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل عدل

مشاطه البیت ملك آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای

وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا در ظلم و ستمکاری إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بدرستیکه خدا داناست بِما تَعمَلُونَ بآنچه میکنید از ظلم و عدل

وَعَدَ اللّه الَّذِینَ آمَنُوا وعده کرده است خدا آنکه انرا که ایمان آورده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهائی ستوده کرده‌اند وعدها نیست لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشانبرا است آمرزش گناه وَ أَجرٌ عَظِیمٌ و مزدی بزرگ از فضل اله وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی قرآن را أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ آنگروه اصحاب دوزخ‌اند یعنی مجاوران آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه علیه السلام در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که در عثور یا غورث نام داشت بکوه‌ها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند در وقتی که باران باریده بود و حضرت علیه السلام از لشکریان دورتر و پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افگنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمّد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و یارانش ازو دورترند و درین مل بی‌مشقت بر دوست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیابد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت کند حضرت فرمود که یمنعک ربی که اللّه ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل را فرمان رسید که دریاب حبیب مرا جبرئیل دست بر سینه عورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم علیه السلام آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت لا- أحد یمنعک منی هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت گفت و بمیان قوم خود باز رفت و ایشان را با سلام دعوت کرد و اینکه آیت آمد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم یاد کنید نعمتهای خدا را که بشمار ارزانی فرموده إِذ هَمَّ قَومٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او أَن یَبسُطُوا إِلَیکُم آنکه بگشایند بسوی شما أَیدِیَهُم دستها خود فَکَفَّ أَیدِیَهُم پس خدا بازداشت دستهای ایشانرا عَنکُم از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی بر انند که نزول آیت در قصّه بنی نضیرست که قصدا آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود بجهت ویت عامریان و شرح اینکه قصّه در سوره حشر خواهد آمد انشاء اللّه تعالی وَ اتَّقُوا اللّه و بترسد از خدا از کفر اینکه نعمتها وَ عَلَی اللّهِ و بر خدا فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ باید توکل کنند مومنان که رساننده خیر و رهاننده از شر اوست.

صفحه : ۲۳۱

وَ لَقَد أَخَذَ اللّه و هر آئینه فرا گرفت خدا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی و محاربه با جبّاران وَ بَعَثنا مِنهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثنَی عَشَرَ نَقِیباً دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پابندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت اینکه قصّه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی ع را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و اینکه مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه میگفتند مردمان بلند بالا و توانا بودند از بقیّه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی هزار باغست و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشد و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را به تجسس اخبار عمالقه فرستاده ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار و سی صد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدمهای بلند داشتند و در تیسیر آورده که از هشت‌صد گز تا هشتاد گز بودند پس بساتین ایشانرا دیدند یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس نتوانستی برداشت و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجیدند نقبا اینکه حال دیده بازگشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال اینکه قوم خبر نتوان داد چه ممکن‌ست که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر بازگردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشانرا بر جنگ اینکه قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوقنا از سبط

یهودا بر عهد و اقرار خود بایستادند و دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما باین جباران چگونه جنگ کنیم وَ قالَ اللّهُ و گفت خدای تعالی إِنِّی مَعَکُم بدرستیکه من بشماام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِن أَقَمتُمُ الصَّلاهَ بخدای که اگر برپا دارید نماز را بشرائط آن وَ آتَیتُمُ الزَّکاهَ و بدهید زکوهٔ را بارباب استحقاق وَ آمَنتُم بِرُسُلِی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَ عَزَّرتُمُوهُم و تقویت کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشان بجا آرید چه امر ایشان امر خداست و التعظیم لامر اللّه واجب وَ أَقرَضتُمُ اللّهَ و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او قَرضاً حَسَناً نفقه دادنی نیکو لَأُکَفِّرَنَّ عَنکُم هر آئینه درگذرانم از شما سَیِّئاتِکُم گناهان شما را وَ لَأُدخِلَنَّکُم و درآرم شما را جَنّاتٍ تَجرِی ببوستانها که جاریست مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها فَمَن کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ پس هر که کافر شود بعد ازین شرط مؤکد مِنکُم از شما فَقَد ضَلَّ پس هر آئینه گم کرده است سَواءَ السَّبِیلِ راه راست را، بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و حق سبحانه فرمود که.

صفحه : ۲۳۲

فَبِما نَقضِهِم پس بشکستن ایشان مِیثاقَهُم پیمان خود را لَعَنّاهُم براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسِیَهً سخت بمثابه که متأثر نشوند از مشاهده آیات و استماع تخویفات یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ می‌گردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت‌پناه علیه السّلام را از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر ص وضع می‌کنند یا کلمات توریت را مؤول میسازند بتاویلات فاسده وَ نَسُوا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع شوی عَلی خائِنَهٍ مِنهُم بر خیانتی از جهودان إِلّا قَلِیلًا مِنهُم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی‌کنند چون إبن سلام و اصحاب رض او فَاعفُ عَنهُم پس عفو کن و درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَ اصفَح و رو بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته‌اند مطلق عفو و صفح بآیهٔ السّیف منسوخ است إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ بدرستیکه خدا دوست میدارد نیکوکاران را وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا و از آنانکه گفته‌اند إِنّا نَصاری بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت میدارند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در آن وقت می‌بود و یا آنکه می‌گفتند نحن انصار اللّه و بر هر تقدیر أَخَذنا مِیثاقَهُم گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیط که احمد مرسل صلی اللّه علیه و آله و سلّم‌ست فَأَغرَینا پس برانگیختیم بشومی پیمان‌شکنی بَینَهُمُ العَداوَهَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَ البَغضاءَ و بغضی نهان در دل إِلی یَومِ القِیامَهِ تا روز رستخیز و آن چنان است که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران برآنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان وَ سَوفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ و زود باشد که بیاگاهد و خبر دهد ایشانرا خدا بِما کانُوا یَصنَعُونَ به آنچه ایشان می‌کنند و آن خبر دادن بجز او مکافات خواهد بود.

صفحه : ۲۳۳

یا أَهلَ الکِتابِ ای جهودان و ترسایان قَد جاءَکُم رَسُولُنا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّنُ لَکُم روشن میگرداند برای شما کَثِیراً بسیاری مِمّا کُنتُم تُخفُونَ از آنچه هستید که آنرا پنهان میدارید مِنَ الکِتابِ از توریت چون نعت محمّد مصطفی ص و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی به احمد ص وَ یَعفُوا عَن کَثِیرٍ و درمیگذرد از بسیار مخفیات شما و خبر نمیدهد بآنچه هیچ مهم دنیا وابسته بآن نیست نقل است که یهودی بآنحضرت ص گفت که کدام است آن کثیر که ازو عفو کردی حضرت ازو اعراض کرد دوم و سوم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی ازو میگردانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز از اعراض چیزی ندید و مشاهده نکرد بصدق آنحضرت ص متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَد جاءَکُم

مِنَ اللّهِ بدرستیکه آمد بشما از نزدیک خدا نُورٌ روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالت است وَ کِتابٌ مُبِینٌ و کتابی روشن کننده و بخود روشن گفته‌اند نور حضرت رسالت‌پناه ص است و کتاب مبین قرآن است و در بحر الحقائق آورده که وجه تسمیه آنحضرت ص بنور آنست که اوّل چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور کرم از ظلمت‌کده عدم بیرون آورده نور وی بود صلی اللّه علیه و سلّم که اوّل ما خلق اللّه نوری بعد از ان عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح الفصوص مذکور است که اصل منشا و معاد جمله خلایق حضرت حقیقهٔ الحقایق‌ست و آن حقیقت محمدی و نور احمدی ص است که صورت حضرت واحدی احدی است جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت ص است عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارهٔ بقوله انا سید ولد آدم و بقوله آدم ع و من دونه تحت لوائی نظم

آنچه اوّل شد پدید از حبیب غیب بود نور جان او بی هیچ ریب

بعد ازان آن نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یک علم از نور پاکش عالم است یک علم ذریت‌ست و آدم‌ست

نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هر ذات بود

واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش

یَهدِی بِهِ اللّهُ راه می‌نماید خدا بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ آنرا که پیروی خشنودی او می کند سُبُلَ السَّلامِ بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السّلام که طریق بهشت‌ست وَ یُخرِجُهُم و بیرون می‌آرد ایشان را مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل إِلَی النُّورِ بروشنائی ایمان یا یقین یا علم بِإِذنِهِ بارادت و توفیق خود وَ یَهدِیهِم و راه می‌نماید ایشانرا إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بسوی راه راست که نزدیکترین راههاست بحق لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ بدرستیکه کافر شدند آنانکه قالُوا إِنَّ اللّهَ گفتند بدرستیکه اللّه هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ او مسیح‌ست ع پسر مریم قائل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه‌اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم خدا است ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبرست و ولد اصغر و چه دورست که اصغر اله اکبر باشد قُل فَمَن یَملِکُ بگو ای محمّد پس کیست که مالک باشد و منع کند.

صفحه : ۲۳۴

مِنَ اللّهِ از ارادت خدا شَیئاً چیزی را یعنی کس مانع نتواند شد إِن أَرادَ اگر خدا خواهد أَن یُهلِکَ المَسِیحَ ابنَ مَریَمَ آنکه هلاک کند عیسی ع پسر مریم را وَ أُمَّهُ و مادر او را وَ مَن فِی الأَرضِ جَمِیعاً و آنها را که بروی زمین‌اند همه یعنی مسیح و ماورا و مقهورانند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدائی را نشاید وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ و مر خداراست پادشاهی آسمانها و زمین‌ها وَ ما بَینَهُما و آنچه در میان ایشان است یَخلُقُ ما یَشاءُ می‌آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی و بی ماده می‌آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا می کند از اصلی که جنس نیست چون آدم ع از

خاك و از اصلی كه جنس‌ست چون ولـد از والدين يا از مرد بی زن چون حوا از آدم ع يا از زنی بی مرد چون عيسی ع از مريم وَ اللّه‌ عَلی كُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ و خدا بر همه چيزها تواناست

وَ قالَتِ الیَهُودُ وَ النَّصاری و گفتنـد جهودان و ترسايان نَحنُ أَبناءُ اللّهِ ما پسـران خـدائيم و او ما را چون پدرست در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهيم نخعی رح فرموده كه در توريت بايشان خطاب كرده يا ابناء احباری ايشان خواندند كه يا ابناء ابكاری و در كلمات انجيل هست كه ميروم الی ربّی و ربكم ايشان چنين خواندنـد الی ابی و ابيكم وَ أَحِبّاؤُه‌ُ و ديگر گفتنـد كه ما دوستان خدائيم قُل فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بگو پس چرا عذاب ميكند شما را بِذُنُوبِكُم بگناهان شما و آن عذاب در دنيا بقتل و اسرست و در آخرت بسـخن ايشان در دوزخ ايّام معـدودات پس اگر پسـران خدای تعالی می‌بوديد شـما را عذاب نمی‌كرد زيرا كه پدر رنج پسـر نميخواهد و دوست نيز عذاب دوست را روا نميدارد پس شـما نه پسـرايد و نه دوست بَل أَنتُم بَشَرٌ بلكه شما آفريدگانيد مِمَّن خَلَقَ از انها كه خدا آفريده است همچون سائر بنی آدم بر بدی و نيكی پاداش خواهيد يافت يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ می‌آمرزد خدا هركرا ميخواهد و آنهـا اهـل ايمان‌انـد وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ و عـذاب ميكنـد هركرا می‌خواهـد و آنهـا مشـركانند وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ و مر خـداراست پادشـاهی آسـمانها و زمينهـا و حكم فرمودن در ان و درين وَ ما بَينَهُما و آنچه در ميان اينها باشـد وَ إِلَيهِ المَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه.

صفحه : ۲۳۵

يا أَهلَ الكِتابِ ای يهود و نصاری قَد جاءَكُم رَسُولُنا بدرستيكه آمد بشـما فرسـتاده ما يُبَيِّنُ لَكُم روشن ميگرداند برای شـما راه حق را عَلی فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل أَن تَقُولُوا تا نگوئيد شما كه ما جاءَنا نيامد بما مِن بَشِيرٍ از مژده‌دهنده وَ لا نَـذِيرٍ و نه بيم‌كننده فَقَد جاءَكُم پس تحقيق آمد بشـما بَشِيرٍ بشارت‌دهنده مومنان بكرامت وَ نَذِيرٌ و ترساننده كافران بعذاب قيامت وَ اللّه‌ عَلی كُلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ و خدا بر همه چيز قادر است اگر خواهد رسولان را پی‌درپی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفصد سال كه ميان موسی ع و عيسی ع بوده هزار پيغمبر ع فرسـتاد و اگر خواهد فترت و انقطاع را بارسال رسل راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال كه ميان عيسی ع و محمّد ص بود چهار پيغمبر فرستاده سه از بنی اسرائيل و يكی خالد بن سنان عرب و درين آيت منت می‌نهد بر بندگان كه در وقتی كه آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پيغمبری ص بشير و نذير فرستادم بيت

تاريك بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت

وَ إِذ قالَ مُوسی و ياد كن ای محمّد ص چون گفت موسی ع لِقَومِهِ مر قوم خود را كه بنی اسرائيل بودند يا قَومِ اذكُرُوا ای گروه من ياد كنيد نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم نعمت خدا را كه فايض است بر شما إِذ جَعَلَ فِيكُم أَنبِياءَ چون گردانيد در ميان شما بعضی پيغمبران تا شما را راه نماينـد و در هيـچ امت آن مقـدار نبی مبعوث نبوده كه در بنی اسـرائيل بود وَ جَعَلَكُم مُلُوكاً و گردانيد شـما را پادشاهان يعنی مملوك فرعونيان بوديد و حالا مالك نفس خوديد و يا منازل شـما وسيع است و در ان آب جاری است چون منازل ملوك وَ آتاكُم و بداد شـما را از من و سـلوی و سايه ابر و شـكافتن بحر ما لَم يُؤتِ أَحَداً آنچه نداد كسی را مِنَ العالَمِينَ از عالميان زمان شما يا قَومِ ای گروه من ادخُلُوا الأَرضَ المُقَدَّسَةَ درآييـد بزمين پاك كرده شده كه ولايت شام‌ست يا طور و حوالی آن يا فلسـطين و بعضـی از اردن‌ست و اصـح آن است كه اريحـا و ايليـا كه حالا زمين بيت المقـدس‌ست الَّتِی كَتَبَ اللّه‌ لَكُم آن زمينی كه خـدای تعالی نوشـته است در لوح محفوظ كه مسـاكن شـما باشـد بشـرط جهـاد بـا جبـابره و چون ايشـان از عمـالقه ترسـيده بودنـد به سـخن نقبـای خود می‌گفتنـد اگر ما را امر كرده باشد بمصـر بازميگرديم موسـی ع گفت وَ لا تَرتَدُّوا عَلی أَدبارِكُم و باز مگرديد بهمان راه كه آمده‌ايد فَتَنقَلِبُوا خاسِرِينَ پس اگر چنين كنيد و بازگرديد زيان‌زدگان باشيد در دنيا از ثواب جهاد و در آخرت از لقای رب العباد.

صفحه : ۲۳۶

قالُوا یا مُوسی ایشان گفتند ای موسی ع إِنَّ فِیها بدرستیکه در ارض مقدسه قَوماً جَبّارِینَ گروهی‌اند متغلب و باقوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وَ إِنّا لَن نَدخُلَها و ما در نمی‌آئیم بدان زمین جهت جنگ حَتّی یَخرُجُوا مِنها تا وقتی که بیرون آیند ایشان از آنجا فَإِن یَخرُجُوا مِنها پس اگر بیرون آیند ایشان از آنجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند فَإِنّا داخِلُونَ پس ما درآیندگانیم در ان قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدا أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِمَا انعام کرد خدا بر ایشان به ایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادخُلُوا عَلَیهِمُ البابَ درآیند بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذر تنگ گیرید و بصحرا رها نکنید فَإِذا دَخَلتُمُوهُ پس چون درآیید از ان در بدین وجه که گفته شد فَإِنَّکُم غالِبُونَ پس بدرستیکه شما غالبانید زیرا که ایشان جسمی چنداند بیدل و تناوراند بی حاصل اینکه سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی ع وَ عَلَی اللّهِ فَتَوَکَّلُوا و بر خدا توکّل کنید درین حرب إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید باورداردگان مر وعده حق را قالُوا یا مُوسی گفتند ای موسی ع إِنّا لَن نَدخُلَها أَبَداً بدرستیکه ما هرگز نمی‌آئیم بدین ولایت ما دامُوا فِیها مادامی که ایشان درین موضع‌اند و تو دو کس را تصدیق می‌کنی و سخن ده کس را باور نمی‌داری فَاذهَب أَنتَ پس برو تو وَ رَبُّکَ و پروردگار تو فَقاتِلا پس جنگ کنید إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ بدرستیکه ما اینجا نشسته‌ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدا و رسول، گفته‌اند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی سیدست پس هارون ع را که ازو بزرگتر بود سید گفتند و کلمه فقاتلا مؤید اینکه قول است قالَ رَبِّ گفت موسی ع ای پروردگار من إِنِّی لا أَملِکُ إِلّا نَفسِی من مالک نیستم مگر نفس خود را وَ أَخِی و برادر خود را فَافرُق بَینَنا پس جدائی کن میان ما وَ بَینَ القَومِ الفاسِقِینَ و میان اینکه گروه بیرون رفتگان از دائره فرمان.

صفحه : ۲۳۷

قالَ گفت خدا فَإِنَّها پس بدرستیکه ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ حرام است عَلَیهِم بر ایشان یعنی نه‌درآیند و نه مالک شوند بدان بسبب شامت نافرمانی أَربَعِینَ سَنَةً چهل سال یَتِیهُونَ فِی الأَرضِ سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخست از شهر مصر پس قوم موسی چهل سال در ان زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی ع با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای تعالی یوشع را پیغمبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران برانداخت در اخبار آمد که چون موسی بر قوم خود دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از ان پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فَلا تَأسَ پس تو اندوهناک مباش عَلَی القَومِ الفاسِقِینَ بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبرست ص میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب نافرمانی و فسق سزاوار نفرین موسی شدند وَ اتلُ عَلَیهِم و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابنَی آدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بِالحَقِّ خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا رض بهر بطنی دختری و پسری می‌آوردی چون بزرگ میشدند آدم جاریه یک بطن را به غلام دیگر میداد و آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا می‌گفتند و او چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم ع لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را به هابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل‌ست و با من در رحم بوده او بمن اولی است آدم گفت که حکم خدا بر اینکه وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را پیش از من دوست میداری لا جرم

آنکه خوبروی‌ترست بدو میدهی آدم ع فرمود که اگر سخن مرا باور نمی‌کنی هر یک از شما قربانی کنید بآنچه میتوانید قربانی هر کرا مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصّه خبر میدهد إِذ قَرَّبا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قُرباناً تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفنددار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نه‌گردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر اینکه قربانی من قبول شود فبها و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِما پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمده گوسفند را بخورد وَ لَم یُتَقَبَّل مِنَ الآخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن او ملتفت نه‌گشت قابیل را آتش خشم باشتعال درآمده دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد قالَ گفت مر هابیل را لَأَقتُلَنَّکَ بخدا که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قالَ گفت هابیل إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ جزین نیست که قبول میکند خدا مِنَ المُتَّقِینَ از پرهیزگاران که در قربانی نیّت خود را خالص ساخته‌اند لَئِن بَسَطتَ اگر بگشائی و دراز کنی إِلَیَّ یَدَکَ بسوی من دست خود را لِتَقتُلَنِی تا مرا بکشی ما أَنَا بِباسِطٍ من باری نیستم درازکننده یَدِیَ إِلَیکَ دست خود را بسوی تو لِأَقتُلَکَ تا ترا بکشم إِنِّی أَخافُ اللّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای رَبَّ العالَمِینَ که پروردگار عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قوی‌تر و با شوکت‌تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدا پس گفت.

صفحه : ۲۳۸

إِنِّی أُرِیدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِی من میخواهم آنکه بازگردی تو بعقوبت گناه در قتل من وَ إِثمِکَ و بپاداش گناه تو که آن سبب رد قربای بوده و اینکه اراده از هابیل موافق حکم خدا بود فَتَکُونَ پس تو باشی بسبب اینکه دو گناه مِن أَصحابِ النّارِ از ملازمان دوزخ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ و این‌ست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَت لَهُ پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نَفسُهُ نفس او قَتلَ أَخِیهِ در کشتن برادر او و ندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری برو متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِینَ پس گشت از زیانزدگان در دنیا بآنکه بقیه عمر در دنیا مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه پیچیده چهل روز او را بر پشت گرفته هر طرف میرفت و إبن عباس رح فرمود که یک سال میکشید تا گنده شد و بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند و بسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را یَبحَثُ فِی الأَرضِ میکارید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِیُرِیَهُ و اینکه عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را کَیفَ یُوارِی چگونه بپوشد سَوأَةَ أَخِیهِ برادر خود را آورده‌اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و در ان حفره بنهاد و خاک بران میپاشید تا پوشیده گشت قالَ یا وَیلَتی گفت قابیل که وای بر من أ عَجَزتُ أَن أَکُونَ آیا عاجز شدم از انکه باشم مِثلَ هذَا الغُرابِ مانند اینکه زاغ درین عمل فَأُوارِیَ سَوأَةَ أَخِی پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ پس گشت از جمله پشیمان‌شدگان بر آنکه یک سال او را می‌کشید و گویند ندامت او بر آن بود که مادر و پدر ازو تبرّا کردند و تمام جدا و سیاه شده و ندای شنید که کن خائفا ابدا بعد ازین قابیل هرکرا میدید میترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از ال خود کشته شد.

صفحه : ۲۳۹

مِن أَجلِ ذلِکَ به سبب اینکه قتل کَتَبنا عَلی بَنِی إِسرائِیلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّه مَن قَتَلَ آنکه هر کس به کشد نَفساً کسی را بِغَیرِ نَفسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم شده أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردّت یا زنا بشرط احصان فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از ان حیثیت که هتک حرمت دماء کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکی هست در استجلاب غضب الهی وَ مَن أَحیاها و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب‌ست از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس وَ لَقَد جاءَتهُم و هرآئینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنا فرستادگان ما بِالبَیِّناتِ با معجزهای روشن و آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِنهُم پس بدرستیکه بسیاری از ایشان بَعدَ ذلِکَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِی الأَرضِ لَمُسرِفُونَ در زمین هرآئینه اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا درگذشتگان از حدود اوامر و نواهی آورده‌اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه بخدمت حضرت رسالت‌پناه ص آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوّت‌مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسالت ص رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بوده فرستاد روزی چند در ان موضع بسر برده شیر و بول شتران می‌آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آن حضرت را رانده رو بقبیله خود نهادند یسار رض که مولای رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و به آخر یسار رض را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت ع ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد آن حضرت آورد حق سبحانه آیهٔ فرستاد إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ جز اینکه نیست که هست جزای آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او ص وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ و بشتابند در زمین فَساداً از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت است أَن یُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته باشند و مال نه‌برده أَو یُصَلَّبُوا یا بکشند و بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده أَو تُقَطَّعَ أَیدِیهِم وَ أَرجُلُهُم یا ببرند دستهای و پایهای ایشانرا مِن خِلافٍ بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشته.

أَو یُنفَوا یا برانند ایشانرا مِنَ الأَرضِ از زمین یعنی از شهر بشهری بدان حیثیّت که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نه‌کرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رح نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیگر به مسلمانان نرسد پس حضرت رسالت‌پناه فرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند ذلِکَ اینکه حدود که مذکور شد لَهُم مر ایشانرا خِزیٌ خواری و رسوائی است فِی الدُّنیا در دنیا وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ و مر ایشانراست در آخرت عَذابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان.

صفحه : ۲۴۰

إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حق اللّه است مِن قَبلِ أَن تَقدِرُوا پیش از آن که شما قادر شوید عَلَیهِم بر ایشان پس اگر محارب مشرکست و توبه کرد یعنی اسلام آورده خواه پیش از قدرت برو و خواه بعد از ان همه حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانانست که قبل از قدرت برو توبه کرد مالک بن انس رض میگوید که حدود از وی می‌افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتوان کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت بتوبه او حدود اللّه ازو ساقط شود نه حقوق ناس فَاعلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللّهَ

آنکه خدا غَفُورٌ آمرزنده گناهانست بتوبه رَحِيمٌ مهربانست بر تائبان يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه ای گروه مومنان بترسید از خدا وَ ابْتَغُوا إِلَيهِ الوَسِيلَةَ و بطلبيد بدو وسیله را یعنی آنچه توسل توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلّی در تقرّب بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی است و در لطائف قشیری میگوید که وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضائل است و از آن عالمان بدلائل و از ان عارفان بترک وسائل عابد معامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعائنه نظر کند عابد فکر درین آیه کند که يَذكُرُونَ اللّه قِياماً وَ قُعُوداً عالم نظر درین آیت دارد أ وَ لَم يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ عارف ازین کلمه در نگذرد که قل اللّه ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد اللّه انصاری قدس سره العزیز گفت که الهی وسیله بتو هم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم

اینکه طلب ما بی‌طلب تو داده گنج احسان بر همه بگشاده

اینکه طلب در ما هم از ایجاد تست رستن از بیداد یا رب داد تست اینکه قدر ارشاد تو بخشیده تا بدین بس عیب ما پوشیده قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید در راه او باعدای ظاهر و باطن لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بسبب اینکه اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی‌آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اوّل ایمان که اصابت نورست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیّت نجات می‌یابد سوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقای لاهوت و عارف بسبب اینکه از تاریکی اوصاف هستی بیرون می‌آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود میرسد نظم چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب از ظلمت هستی تو آثار نماند از چهره وحدت فگن پرده کثرت تا در نظرت اندک و بسیار نماند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لَو أَنَّ لَهُم اگر باشد مر ایشانرا ما فِي الأَرضِ جَمِيعاً همه آنچه در زمینست از صنوف اموال و امتعه وَ مِثلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه به آنهمه یعنی اگر دوباره آنچه در زمین است از نقد و جنس از آن کافران باشد لِيَفتَدُوا بِهِ تا آن را فدای نفس خود کننده مِن عَذابِ يَومِ القِيامَةِ از عذاب روز رستخیز ما تُقُبِّلَ مِنهُم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک.

صفحه : ۲۴۱

يُرِيدُونَ ميخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند أَن يَخرُجُوا مِنَ النّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَ ما هُم بِخارِجِينَ مِنها و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَ لَهُم عَذابٌ مُقِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد فَاقطَعُوا أَيدِيَهُما پس ببرید دستهای راست ایشانرا چون اخذ نصاب کنند که ربع دینارست نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک رح و زیاده چند آنچه باشد از حرز یعنی جائیکه در ان نگاه داشته باشد چون خانه و صندوق یا از کسیکه نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و پنهان بردارند جَزاءً بِما كَسَبا خدا پاداش میدهد ایشان را پاداش دادنی بآنچه کرده‌اند و آن ترک حرمتست در مال مومن نَكالًا مِنَ اللّهِ و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شود و بازدارد او را از رجوع بمثل آن عمل وَ اللّهُ عَزِيزٌ و خدا غالب است در حکم حَكِيمٌ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فَمَن تابَ پس هر که توبه کند مِن بَعدِ ظُلمِهِ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَ أَصلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی عود ننماید فَإِنَّ اللّهَ يَتُوبُ عَلَيهِ پس بدرستیکه خدا توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود بر آن تائب إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزگارست گناهان او را رَحِيمٌ مهربانست برو که در محشر او را رسوا نه‌کند أَ لَم تَعلَم آیا ندانستی خطاب بحضرتست و مراد امتانند یعنی دانستید أَنَّ اللّهَ آنکه خدا لَهُ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر اوراست پادشاهی

آسمانها و زمینها یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ عذاب میکند هرکرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ و می‌آمرزد هرکرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ و خدا بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قَدِیرٌ تواناست.

صفحه : ۲۴۲

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب بآنحضرتست که آنحضرت علیه السّلام را بلقب یاد کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدَمُ أَنبِئهُم یا نُوحُ اهبِط یا إِبراهِیمُ أَعرِض یا مُوسی إِنِّی اصطَفَیتُکَ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ أَ أَنتَ قُلتَ چون نوبت خطاب بحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا أَیُّهَا النَّبِیُّ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ ترا اندوهناك نگرداند کردار آن کسانیکه از روی عناد یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ می‌شتابند و خود را می‌افگنند در کفر مِنَ الَّذِینَ قالُوا از آنانکه گفتند آمَنّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن همین‌ست بِأَفواهِهِم بزبانهای ایشان وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان‌اند و کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا و بعضی از ان کسانیکه دین یهودیه دارند سَمّاعُونَ شنوندگان قول ترا لِلکَذِبِ برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می‌رفتند و میگفتند از پیغمبر چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها یهود مدینه بودند سَمّاعُونَ لِقَومٍ آخَرِینَ شنوندگان برای گروهی دیگر که لَم یَأتُوکَ نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبراند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار به خیبر میفرستادند نزول آیت را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر را بزنا بگرفتند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب اینکه مرد که به یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان فرستند تا حد زانی محصن ازو بپرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالك بمجلس حضرت رسالت‌پناه ص آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل ع بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم میباید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدا در توریت فرموده که ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده بقیر زنند تا پشت سیاه گردد و روی سیاه کرده باز گونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرائیل ع آن حضرت را خبر داد که دروغ میگویند و إبن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریت رجم است نه‌جلد حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدك جوانی هست ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را إبن صوریا گویند گفتند آری داناتر همه اهل زمین‌ست بتوریت حضرت فرمود که در میان ما و شما در حکم توریت او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور اوامر فرمود بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت إبن صوریا گفت نعم حضرت رسالت‌پناه ص گفت میان من و اینها تو حکم باش که دانای یهودی إبن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را بدان خدائی که توریت را بر موسی نازل گردانید و دریا برای شما بشگافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم‌ست یا نی إبن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغیر دهم اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه حکم کرد حضرت رسالت‌پناه فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون چهار گواه به زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود إبن صوریا گفت بخدای موسی ع که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده‌اند پس حضرت فرمود که تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ تغییر میدهند کلمه‌ها را یعنی آیت رجم را مِن بَعدِ مَواضِعِهِ بعد از انکه خدا وضع کرد آنرا در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم مینویسند یَقُولُونَ میگویند یهود خیبر إِن أُوتِیتُم هذا اگر دهند شما را اینکه حکم محرف یعنی محمّد ص بجلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فراگیرید آنرا و قبول کنید وَ إِن لَم تُؤتَوهُ و اگر اینکه حکم بشما نه‌دهند و برجم فرمایند.

صفحه : ۲۴۳

فَاحذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَ مَن یُرِدِ اللّهُ فِتنَتَهُ و هر کرا خواهد خدای ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را فَلَن تَملِکَ لَهُ پس بـدست نتوانی آورد و مالک نتوانیـد شـد برای او مِنَ اللّهِ شَیئاً از خدا چیزی را در دفع آن فتنه أُولئِکَ آن گروه الَّذِینَ آنانند که در ازل لَم یُرِدِ اللّهُ نخـواست خـدا أَن یُطَهِّرَ آنکه پـاک سـازد از لـوث کفر و انکـار حـق قُلُوبَهُم دلهـای ایشـانرا لَهُم فِی الـدُّنیا خِزیٌ مر ایشـانراست در دنیا رسوائی بآنکه جزیه دهنـد و از مؤمنان ترسـند وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سـرا عَـذابٌ عَظِیمٌ عـذابی بزرگ که خلودست در دوزخ سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ ایشان شـنوندگان سـخنان‌اند برای دروغ بسـتن أَکّالُونَ لِلسُّحتِ خورندگان حرام‌اند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَإِن جاؤُکَ پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحکُم بَینَهُم پس حکم کن میان ایشان أَو أَعرِض عَنهُم یا رو بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت ص را درین آیت میان حکم و اعراض وَ إِن تُعرِض عَنهُم و اگر رو بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَن یَضُرُّوکَ شَیئاً پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَ إِن حَکَمتَ و اگر حکم کنی فَاحکُم بَینَهُم بِالقِسطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا یُحِبُّ المُقسِطِینَ دوست میدارد عدل‌کنندگان را در حکم وَ کَیفَ یُحَکِّمُونَکَ و چگونه حکم میسازنـد ترا وَ عِنـدَهُمُ التَّوراةُ و حال آنکه توریت نزد ایشان است فِیها حُکمُ اللّهِ در ان حکم خـدا هست برجم ثُمَّ یَتَوَلَّونَ پس ایشـان برمی‌گردنـد و اعراض میکننـد مِن بَعـدِ ذلِکَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَ ما أُولئِکَ بِالمُؤمِنِینَ و نیستند اینکه گروه باوردارندگان کتاب خود را یا حکم ترا.

صفحه : ۲۴۴

إِنّا أَنزَلنَا التَّوراةَ بدرستیکه ما فرو فرسـتادیم توریت را فِیها هُدیً درو راه نمودنی بحق وَ نُورٌ و روشـنی که ظلمات شبهات را دفع کند یَحکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ حکم کردهانـد بتوریت پیغمبران بنی اسـرائیل الَّذِینَ أَسـلَمُوا آنانکه انقیاد کردهانـد حکم خـدا را لِلَّذِینَ هادُوا برای آنها که متدین‌انـد بدین یهودیه وَ الرَّبّانِیُّونَ و حکم کرده‌اند علمای ربانی وَ الأَحبارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا استُحفِظُوا مِن کِتابِ اللّهِ بسبب آنچه مأمور شـده بودنـد بدان از محافظت توریت یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضـییع وَ کانُوا عَلَیهِ و بودند بر آن کتاب شُـهَداءَ گواهان که بیان آن کنند براستی چون إبن صوریا فَلا تَخشَوُا النّاسَ پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق بر مردمان وَ اخشَونِ و از من بترسـید و در حکم مـداهنه مکنیـد وَ لا تَشتَرُوا و مخوریـد شـما ای بـدل مکنید بِآیاتِی باحکام من ثَمَناً قَلِیلًا بهائی اندک را که رشوت مال بی‌اعتبار و جاه ناپایدار است وَ مَن لَم یَحکُم و آنها که حکم نکند بِما أَنزَلَ اللّهُ بانچه خدا فرو فرستاد یعنی یهـود فَأُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ پس آن گروه ایشـان کافراننـد وَ کَتَبنـا عَلَیهِم و نوشـتیم بر بنی اسـرائیل فِیهـا در توریت أَنَّ النَّفسَ بِالنَّفسِ آنکه بکشـند یک تن را بقصاص یک تن و بنی نضـیر بخلاف حکم خدا عوض یک تن دو تن را می‌کشـتند از بنی قریظه وَ العَینَ بِالعَینِ و دیگر حکم کردیم که چشـمی به چشمی در بردن روشنائی نه در کندن وَ الأَنفَ بِالأَنفِ و بینی به بینی وَ الأُذُنَ بِالأُذُنِ و گوش بگوش وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ و دنـدان بدنـدان وَ الجُرُوحَ قِصاصٌ و جراحتهای که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیز که حفـظ مسـاوات ممکن باشـد چون لب و دست و پـا و دران چیز که مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشـش پوست و شکسـتن اسـتخوان حکم بارش بایـد کرد فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق کَفّارَةٌ لَهُ کفاره باشـد مر گناه متصـدق را یا کفاره معفو عنه باشـد بسـقوط قصاص ازو و اجر عفوکننده بر خدا باشد وَ مَن لَم یَحکُم و آنها که حکم نکردنـد بِما أَنزَلَ اللّهُ بآنچه خـدا منزل گردانیـده و آن جهوداننـد که در عوض یک تن دو تن می‌کشـتند فَأُولئِکَ پس آن گروه هُمُ الظّالِمُونَ ایشان ظالمانند که وضع حق می‌کنند در غیر موضع آن.

صفحه : ۲۴۵

وَ قَفَّینا و درآوردیم ما عَلی آثارِهِم بِعِیسَـی ابنِ مَریَمَ بر پی پیغمبران عیسـی إبن مریم علیه السـلام را مُصَـدِّقاً در حالتی که باوردارنده بود لِما بَینَ یَدَیهِ مر آن چیز را که پیش ازو فرسـتاده بودیم مِنَ التَّوراةِ از کتاب توریت وَ آتَیناهُ الإِنجِیلَ و دادیم او را انجیل فِیهِ هُدیً

درو راه نمودنی‌ست بتوحید وَ نُورٌ و روشنی بطریق حق وَ مُصَدِّقاً و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ التَّوراةِ مر آن چیز را که پیش ازو بود از توریت وَ هُدیً و گردانیدیم او را راه‌نمائی وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقِینَ و پند دهنده مر پرهیزگاران را وَ لیَحکُم أَهلُ الإِنجِیلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بِما أَنزَلَ اللّهُ فِیهِ بآنچه خدا فرو فرستاده است درو مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود وَ مَن لَم یَحکُم و آنکه حکم نکرد بِما أَنزَلَ اللّهُ بآنچه خدا نازل گردانید چون ترسایان از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدا یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَ أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالحَقِّ بدرستی و راستی مُصَدِّقاً در حالتی که او مطابق است لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ الکِتابِ مر آن را که پیش ازو بوده از جنس کتب منزله وَ مُهَیمِناً عَلَیهِ و نگاهبان است بر کتب که محافظت آن می‌کند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر می‌دهند از وی راست می‌شود یا گواه است مر آن کتب را بصحت فَاحکُم بَینَهُم پس حکم کن میان اهل کتاب بِما أَنزَلَ اللّهُ بآنچه خدا فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص و اینکه آیت ناسخ حکم تخییرست که قبل ازین گذشت وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مائل باشی عَمّا جاءَکَ مِنَ الحَقِّ از ان چیزی که بتو آمده است از حکم راست لِکُلٍّ جَعَلنا مِنکُم مر هر گروهی را ساختیم از شما شِرعَةً شریعتی.

صفحه : ۲۴۶

وَ مِنهاجاً و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدا لَجَعَلَکُم أُمَّةً واحِدَةً هر آئینه می‌ساخت شما را یک امت متفق بر یک ملّت وَ لکِن لِیَبلُوَکُم و لیکن می‌آزماید شما را فِی ما آتاکُم در آنچه شما را داده است از شرائع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فَاستَبِقُوا الخَیراتِ پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است إِلَی اللّهِ بسوی خداست مَرجِعُکُم جَمِیعاً بازگشت همه شما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بِما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ بآنچه هستید که درو اختلاف می‌کنید از امور دین و شریعت وَ أَنِ احکُم و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن بَینَهُم میان اهل کتاب بِما أَنزَلَ اللّهُ بآنچه خدا فرو فرستاده بتو سبب نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمّد مصطفی شاید که او را از راه ببریم و به شعبده و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند ای محمّد ص دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما در دماء انواع خصومتهاست و ترا حکم می‌سازیم اگر در قصاص چنان حکم کنی که رضای ماست دین ترا مسلم داریم حق سبحانه و تعالی رسول ص خود را خبر داد و از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدا وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم و پیروی آرزوهای ایشان مکن وَ احذَرهُم أَن یَفتِنُوکَ و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عَن بَعضِ ما أَنزَلَ اللّهُ إِلَیکَ از بعضی آنچه خدا بسوی تو فرستاده است فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعلَم أَنَّما یُرِیدُ اللّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از ان جهت‌ست که میخواهد خدا أَن یُصِیبَهُم بِبَعضِ ذُنُوبِهِم آنکه برساند بدیشان عقوبتهای ببرخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ بدرستیکه بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول اینکه آیت جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیت آمد که أَ فَحُکمَ الجاهِلِیَّةِ آیا حکم جاهلیت را یَبغُونَ می‌طلبند در حدّ زنا و قصاص چون بحکم توریت و قرآن راضی نمی‌شوند وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ و کیست نیکوتر از خدا حُکماً از جهت حکم لِقَومٍ یُوقِنُونَ برای قومی که تدبّر می‌کنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده‌اند که عبادة بن صامت رض با إبن ابیّ در مجلس حضرت رسالت‌پناه ص مخاصمه کردند عباده رض گفت مرا از طوایف. یهود دوستانند که در نوائب بمدد زن و مرد ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبد اللّه بن ابی گفت که من از دوائر روزگار و حوادث لیل و نهار می‌ترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفاء من‌اند گزیر ندارم آیت آمد که.

صفحه : ۲۴۷

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای زمره گرویـدگان لا تَتَّخِذُوا الیَهُودَ وَ النَّصاری أَولِیاءَ فرا مگیریـد یهودان و ترسایان را بـدوستی بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم و هر که از شما ایشانرا دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کنـد فَإِنَّهُ مِنهُم پس بـدرستیکه او نیز از جمله ایشان باشـد اینکه سـخن غایت تهدیـد است در موالات یهود و نصاری إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ راه نمی‌نماید گروه سـتمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم می‌کننـد فَتَرَی الَّذِینَ پس تو می‌بینی آنانرا که فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی إبن ابیّ و اتباع او یُسارِعُونَ فِیهِم می‌شـتابند در دوستی یاری جهودان یَقُولُونَ میگویند نَخشی می‌ترسیم أَن تُصِیبَنا از انکه برسد ما را از گردش روزگار دائِرَةٌ چیزی یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسـلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه اینکه اندیشه ایشانرا باطل کرد و فرمود فَعَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَ پس شایـد که خـدا بیارد بِالفَتحِ فتح را برای رسول ص و یاران او مراد فتح مکه است با تسـخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیمـاء و فـدک أَو أَمرٍ مِن عِنـدِهِ یا بفرسـتد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فَیُصبِحُوا پس گردند منافقـان عَلی مـا أَسَرُّوا فِی أَنفُسِهِم بر آنچه پنهـان داشـتند در نفسـهای خـود از موالاـت یهود یـا شـک در کـار پیغمبر ص نـادِمِینَ پشـیمان‌شدگان وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا و گوینـد مومنـان مر یکـدیگر را هؤُلاءِ آیـا اینکه گروهانـد الَّذِینَ أَقسَمُوا بِاللّهِ آنـانکه سوگند میخورند بخدا جَهدَ أَیمانِهِم غلیظترین سوگندان خود إِنَّهُم لَمَعَکُم بدرستیکه ایشان با شمااند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَت أَعمالُهُم باطل شد همه عملهای ایشان فَأَصبَحُوا خاسِرِینَ پس گشتند زیان‌زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت.

صفحه : ۲۴۸

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنـان مَن یَرتَدَّ مِنکُم هر که برگردد از شـما یعنی مرتـد شود عَن دِینِهِ از دین خود اینکه آیت اخبـار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضـرت رسالت‌پناه ص تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مـدینه و عبـد القیس از نجران و بعضـی از دادن زکوهٔ باز ایسـتادند و جمعی بر مسـلمیه کـذاب و طلیحه اسدی و سـجاح کـاهنه جمع شدنـد و بر نبوت ایشان اعتراف نمودنـد و خـدای تعالی خبر داد که اگر کسـی مرتـد گردد، دین حق بی‌یار و مـددگار نخواهد ماند فَسَوفَ یَأتِی اللّهُ بِقَومٍ پس زود باشد که بیارد خدا قومی را که یُحِبُّهُم او دوست میدارد ایشانرا وَ یُحِبُّونَهُ و ایشان دوست میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَی المُؤمِنِینَ متواضع و متذلل و مهربان باشـند بر مومنان أَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرِینَ سـخت‌دل و متغلب و بیرحم باشند بر کافران و اینکه قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت ص بعد از نزول اینکه آیت روی بابی موسی اشعری رض کرد و گفت هم قوم هـذا یا اشاره بمجاهـدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودنـد از نخع و پنـج هزار از بحیله و کنـده و سه هزار از سائر قبائل عرب و در تیسـیر آورده که إبن عباس و حسن بصـری رض براننـد که اینکه قوم ابا بکر رض صدیق‌ست و اصـحاب او از مهاجر و انصار رض که با اهل ردّت جنگ کردنـد یُجاهِدُونَ صـفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا وَ لا یَخافُونَ و نترسـند لَومَةَ لائِمٍ از ملامت هیچ ملامت‌کننده ذلِکَ فَضلُ اللّهِ اینکه صـفتها که مذکور شد افزونی کرم اوست یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ عطا میدهد بهر که میخواهد وَ اللّهُ واسِعٌ و خدا بسـیار فضل‌کننده است بر خلق خود عَلِیمٌ دانا بکسیکه استحقاق آن دارد علما را در باب یحبّهم و یحبونه سـخن بسـیارست و اهل شـریعت میگوینـد محبت خدا با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و عطای حسن ثـواب و کرامت بیحسـاب در آخرت و محبت بنـده بـا خـدا ارادت طـاعت اوست و اجتنـاب از معصـیت او و نزد اهـل طریقت محبت خـدا بـا بنـده آنست که او را بحضـرت خود قریب و نزدیـک گردانـد و محبّت بنـده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گردانـد ارباب حقیقت براننـد که محبت حق قـدیم‌ست و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصـف محدث را گلیم هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد

دیگر باره بهبوب نفحات از چمن عنایت یحبونه، رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبهٔ العبد للّه فناء الناسوتیهٔ فی ابقاء اللاهوتیهٔ و محبهٔ اللّه للعبد ابقاء اللاهوتیهٔ فی فناء الناسوتیهٔ و در منازل السائرین پیر هراهٔ خواجه عبد اللّه انصاری قدس سره فرموده که محبت در هدایت تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه در نهایت دوستی ذات از برای ذات و در حضرت احدیت بفنا بر رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبّت حق با بنده می‌پرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود درین ساعت با خضر علیه الصلوهٔ و السلام بودم و نکته از محبت حق با بنده می‌گفتیم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش که طائر آشیانه منه بدأ و الیه یعود بود در هوای هویت طیران مینمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ در خاك و خون غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار اللّه الموقدهٔ التی بود پر و بالش بسوخت و جان بداد نظم بسکه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت جگر لاله بران دل شده زار بسوخت حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبّت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظه حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد صاحب لوامع انار اللّه قلوبنا بلمعات وارداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمیع و آن شهود جمال ذات‌ست در مرآت ذات بی‌توسط کائنات رباعی معشوق که کس سرّ جمالش نشناخت در ملك ازل لوای خوبی افراخت نی طاس سپهر بود و نی مهره مهر هم خود بخود اینکه نرد محبت میباخت و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بیحد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال خود مینماید رباعی جانا که دم عشق زند با همه کس کس را ترسد بدامنش دست هوس مرآت شهود اوست در ذات وجود با صورت خود عشق همی بازد و بس یا از تفصیل به تفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده می‌کنند و ایشان جمال مقید زایل را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند گردد نظم ای حسن تو کرده جلوه‌ها در پرده صد عاشق و معشوق پدید آورده بر بوی تو لیلی دل مجنون برده و از شوق تو وامق غم عذرا خورده و یا از تفصیل بجمیع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده‌اند و خرق حجب و استار شیون و صفات که مبادی افعال و آثاراند کرده متعلق همم و قبله‌گاه تو جهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست نظم بیرون ز حدود کائنات‌ست دلم برتر ز احاطه جهات‌ست دلم فارغ ز تفاصیل صفات‌ست دلم مرآت تجلیات ذاتست دلم و ازین کلام حقائق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبه میل‌ست ازو بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت عبید اللّه قدس سره در رساله که بر نام والدین بزرگوار خود نوشته فرمودند که چون نیك در نگری حق جل و علا- در هر مرتبه از مراتب خود را دوست نداشته است بیت یحبهم و یحبونه چه اقرارست بزیر پرده نگر خویش را خریدارست. زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آئینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده جمال خود است و روی پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبه محبّت و محبوبیت که درین آیت انسان را ثابت است بحقیقت قرب فرائض و نوافل پی تواند برد بتامل وافی و اللّه الموفق و الکافی آورده‌اند که عبد اللّه بن سلام باتباع خود بحضرت نبوت ص آمد و گفت یا رسول اللّه قریظه و نضیر که خویشان مااند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت ما با مسلمانان سوگند خورده‌اند که با ما یکجا جمع نشوند تا بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت مجالست اصحاب شما محروم می‌مانیم حال ما چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی می‌کنند.

صفحه : ۲۴۹

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ جزین نیست که دوست شما بحقیقت خداست وَ رَسُولُهُ و فرستاده او یعنی محمّد ص وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آن کسانی که ایمان آورده‌اند یعنی اصحاب پیغمبر ص إبن سلام چون اینکه آیت بشنید گفت رضینا باللّه و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت

مومنان میکنند الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ آنانکه برپا میدارند نماز را وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ و میدهند زکوة را وَ هُم راکِعُونَ و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفته‌اند اینکه حال مخصوص‌ست به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که باحسان دارند و مسارعتی که در ادای آن می‌نمایند در اکثر تفاسیر مذکورست که اینکه آیت در شان مرتضی علی رض نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت‌پناه ص از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک آن حضرت ص بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود و گفت اینکه خاتم بمن داده‌اند حضرت فرمود که اینکه عطا کرده است درویش اشارت بعلی رض کرد حضرت ص فرمود که در چه حال بتو داده سائل گفت اعطانی و هو راکع حضرت رسالت‌پناه ص تکبیر گفت و اینکه آیت برخواند که گذشت وَ مَن یَتَوَلَّ اللّهَ و هر که دوست دارد خدا را وَ رَسُولَهُ و رسول او را وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانرا که ایمان آورده‌اند یعنی مهاجر و انصار رض فَإِنَّ حِزبَ اللّهِ پس بدرستیکه لشکر خدا هُمُ الغالِبُونَ ایشان غالبانند در خبرست که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و بآخر منافق شدند و بعضی از اصحاب را با ایشان طریق مودتی و مصاحبتی در میان بود حق تعالی اینکه آیت فرستاد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا مگیرید آنانی را که گرفته‌اند دِینَکُم دین شما را هُزُواً وَ لَعِباً باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ از آنانکه کتاب داده‌اند ایشانرا مِن قَبلِکُم پیش از شما یعنی یهود وَ الکُفّارَ و فرا مگیرید نیز کافران را أَولِیاءَ دوستان وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا بترک مناهی او إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نه‌کنید وَ إِذا نادَیتُم و چون ندا می‌زنید و مردم را میخوانید إِلَی الصَّلاةِ بسوی نماز اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً میگیرند منادات را یا نماز را سخریه و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتندی بطریق استهزاء قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و می‌خندیدندی در معالم آورد که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول اللّه او گفتی سوخته باو دروغ گوئی شبی خادم او آتشی بخانه او درآورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از ان بجست و خانه او را بآن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذلِکَ اینکه استهزاء از ایشان باذان بِأَنَّهُم به سبب آنست که ایشان قَومٌ لا یَعقِلُونَ گروهی‌اند که تعقل نمیکنند که درین استهزاء چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده‌اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع إبن ابی رافع با نفری چند از یهود از حضرت رسالت‌پناه ص برسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت ص فرمود که ایمان دارم بخدا و بآنچه بما فرستاداند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخره چون نام حضرت عیسی ع مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدا که نمی‌دانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم‌بهره‌تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد.

صفحه : ۲۵۰ قُل یا أَهلَ الکِتابِ بگو ای محمّد ص ای اهل کتاب مراد یهوداند هَل تَنقِمُونَ مِنّا آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمی‌کنید إِلّا أَن آمَنّا مگر آنرا که ما ایمان آوردیم بِاللّهِ بخدا وَ ما أُنزِلَ إِلَینا و بآنچه بر ما فرستاده شد یعنی قرآن وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلُ و بآنچه فرستاده شد پیش از ما چون توریت و انجیل و سائر کتب وَ أَنَّ أَکثَرَکُم و دیگر برای آنکه بیشتر شما فاسِقُونَ فاسقانید قُل هَل أُنَبِّئُکُم بگو ای محمّد ص آیا خبر میدهم شما را بِشَرٍّ مِن ذلِکَ به بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیان است و اهل اینکه دین کم‌بهره‌ترانند یعنی شما را آگاه گردانیم و خبر دهیم از دین قومی که بدترانند مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ از جهت جزای که ثابت‌ست ایشانرا نزدیک خدا پس بیان میکند که آن بدتر کیست مَن لَعَنَهُ اللّهُ آنانکه لعنت کرد خدا او را وَ غَضِبَ عَلَیهِ و خشم گرفت خدا بوی و آن یهوداند که خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود درآورده وَ جَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بر آن صورت چنانچه اصحاب السبت را وَ الخَنازِیرَ و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی را وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ و آنکس که بپرستیدند طاغوت را مراد گوساله است یا کعب إبن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمانبرداری او کردند أُولئِکَ آن گروه ملعونان شَرٌّ مَکاناً بدترانند از جهت مستقر خود در روز قیامت یعنی بازگشت ایشان

به بدترین مکانی باشد وَ أَضَلُّ و گمراه‌تراند عَن سَواءِ السَّبِیلِ از میان راه راست وَ إِذا جاؤُکُم و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهـل نفـاق قالُوا آمَنّا گوینـد ایمان آوردیم همچو شـما وَ قَد دَخَلُوا بِالکُفرِ و حال آنکه درمی‌آینـد بکفر وَ هُم قَد خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون می‌روند بکفر یعنی کفر بایشان است در وقت دخول و خروج وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدا داناترست بِما کانُوا یَکتُمُونَ بآنچه هستند که می‌پوشـند از کفر و نفـاق و کینه بـا مسـلمانان وَ تَری کَثِیراً مِنهُم و می‌بینی بسیاری را از یهود یـا منافقـان یُسارِعُونَ فِی الإِثمِ شـتابی میکننـد در تحصـیل حرام یا در گفتن دروغ وَ العُدوانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَ أَکلِهِمُ السُّحتَ و در خوردن ایشان رشوت یا ربوا را لَبِئسَ ما کانُوا یَعمَلُونَ هر آئینه بد چیزیست که ایشان می‌کنند.

صفحه : ۲۵۱

لَو لا یَنهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ چرا نهی نمی‌کننـد ایشـانرا علماء ربانی وَ الأَحبارُ و زاهـدان عَن قَولِهِمُ الإِثمَ از گفتن ایشان دروغ را وَ أَکلِهِمُ السُّحتَ و خوردن ایشـان رشوت یـا ربوا را لَبِئسَ مـا کـانُوا یَصـنَعُونَ هر آئینه بـد چیزیست آنکه ایشـان می‌کننـد و بنهی و منع ایشان نمی‌پردازنـد آورده‌انـد که پیش از هجرت حضـرت پیغمبر ص بمـدینه یهود را مال بسـیار بود و در وسـعت عیش و رفاهیت روزگار می‌گذرانیدنـد چـون آن حضـرت ص به یـثرب هجرت فرمـود ایشـان بانکـار و عنـاد پیش آمدنـد حق سـبحانه برکت از مـال ایشـان برداشت و اسـباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسـخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَ قالَتِ الیَهُودُ و گفتند جهودان یَدُ اللّهِ مَغلُولَهٌ دست خـدا بربسـته است اینکه عبـارت کنـایت از بخـل باشـد یعنی چیزی بمـا نمی‌دهـد و روزی بر مـا تنگ می‌سازد غُلَّت أَیدِیهِم بسته باد دسـتهای ایشان از خیر وَ لُعِنُوا بِما قالُوا و رانده شده‌اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بَل یَداهُ مَبسُوطَتانِ بلکه دسـتهای اللّه تعالی گشاده است یعنی جود او وافر و کرم او وافی‌ست و یـد صـفتی‌ست مر خـدا را از صـفات ذاتی او چون سـمع و بصـر و وجه و مـا را در آن جز ایمان و تسـلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشـد در ینابیع آورده که اینکه از متشابهـات‌ست و متشـابه را بظـاهر تفسـیر نبایـد کرد بلکه معنی ویرا موافق بحکم او ادا بایـد نمود چنـانچه درین محل اینکه سخن دلالت بر غایت جود می‌کنـد چه مناوله در اعطا بید واحد واقع میباشد اینجا که عطا را بیدین نسبت می‌دهد دلیل‌ست بران که عطاء او اکثر من ان یحصـی است یُنفِقُ کَیفَ یَشاءُ روزی میدهـد چنانچه میخواهـد بر وفق مشـیت و مقتضـی حکمت وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم و هر آئینه زیاده می‌گرداند بسیاری را از یهود و ترسا ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ آنچه فرود می‌آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغیانـاً وَ کُفراً نافرمـانی و کفر یعنی ایشـان طـاغی و کافرانـد با آنکه قرآن سـبب دفع کفر و طغیان‌ست باسـتماع آن ایشانرا اینکه دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذای که صالح است مر اصحا را، مرض مریض روی بافزونی میدهد وَ أَلقَینا بَینَهُمُ و افکندیم ما در میان طوائف یهود چون قریضه و نضـیر العَداوَهَ وَ البَغضاءَ دشـمنی و خصومت إِلی یَومِ القِیامَهِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشـان مطابق نباشـند کُلَّمـا أَوقَدُوا هرگـاه که برافروختنـد ناراً لِلحَربِ آتشـی برای حرب کردن با رسول اللّه ص أَطفَأَهَا اللّهُ فرونشانید آن آتش را خدا بآنکه منازعتی در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانسـتند پرداخت وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ و می‌شتابند در زمین فَساداً برای تباه‌کاری که فتنه انگیزند وَ اللّهُ لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ و خدا دوست نمیدارد تباه‌کاران را.

صفحه : ۲۵۲

وَ لَو أَنَّ أَهلَ الکِتابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردنـدی بمحمد ص وَ اتَّقَوا و پرهیز کردندی از معاصـی یا از یهودیت و نصـرانیت لَکَفَّرنا عَنهُم هرآئینه ما درمیگذرانیدیم از ایشان سَیِّئاتِهِم گناهان ایشانرا وَ لَأَدخَلناهُم و هرآئینه می‌آوردیم ما ایشان را یعنی حکم می‌کردیم بـدخول ایشـان جَنّاتِ النَّعِیمِ در بهشـتها بـا نـاز و نعمت وَ لَو أَنَّهُم و اگر ایشـان أَقامُوا التَّوراهَ وَ الإِنجِیلَ بپا داشـتندی احکام توریت و انجیل را یعنی بـدان عمل کردنـدی وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم و اقامت کردنـدی آنرا که فرود می‌آیـد بدیشان مِن رَبِّهِم از نزد پروردگـار ایشـان که آن قرآن‌ست لَأَکَلُوا مِن فَوقِهِم هر آئینه بخوردنـدی روزی از زبر سـر خویش وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و رسـتن گیاه یا میوه ایشان چندان میشد که از زبر سر می‌چیدی و از زیر پای

برمیداشـتندی از بسـیاری آن که بزمین ریخته بودی مِنهُم از جهودان أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ گروهی انـدر است رو وراست کـار یعنی آنها که بحضـرت ایمان آورده‌اند وَ کَثِیرٌ مِنهُم و بسـیاری از ایشان ساءَ ما یَعمَلُونَ بد است آنچه ایشان میکنند یا أَیُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغ برسـان بکـافه خلایق ما أُنزِلَ إِلَیکَ تمام آنچه فرود می‌آیـد بتو مِن رَبِّکَ از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت حجش در نکـاح او و حکم جهـاد و غیر آن وَ إِن لَم تَفعَل و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیـدی فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع می‌کند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است وَ اللّهُ یَعصِمُکَ و خـدا نگاه میـدارد ترا مِنَ النّاسِ از شـر مردمان و کسـی را بقتل بر تو دست نخواهـد بود إِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خدا لا یَهـدِی القَـومَ الکـافِرِینَ راه ننمایـد گروه کـافران را به تسـلّط بر تـو از انس رض بن مالـک منقـول است که آنحضـرت ص را شـبها حراست و پاسـبانی می‌کردندی چون اینکه آیت نازل شد حضـرت رسالت ص پناه سـر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان بازگردید که خدای مرا نگاه داشت.

صفحه : ۲۵۳

قُـل بگو ای محمّـد یـا أَهـلَ الکِتـابِ که ای اهـل کتاب لَسـتُم عَلی شَیءٍ نیستیـد شـما بر چیزی از دین و دیانت حَتّی تُقِیمُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیـلَ تـا وقتی که اقـامت کنیـد حکم توریت و انجیـل را یعنی آنچه اصول دین است از ان یـا قـائم داریـد آن امر را که در هر دو کتـاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمـد علیه السـلام وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم و تا زمانی که بپاداریـد اوامر و نواهی آن را که فرسـتاده می‌شود بشما مِن رَبِّکُم از آفریدگار شما یعنی قرآن وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم و زیاده می‌کند بسیاری را از یهود و ترسا ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی باسـتماع قرآن می‌افزایـد ایشانرا طُغیاناً وَ کُفراً بیـدادی و ناگرویـدگی فَلا تَأسَ پس اندوهناک مباش عَلَی القَومِ الکافِرِینَ بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستیکه آنها که ایمان آورده‌اند بزبان وَ الَّذِینَ هادُوا و آنانکه دین یهودی گرفتنـد وَ الصّابِئُونَ وَ النَّصاری و صابئیان و ترسایان همچنین مَن آمَنَ هر که ایمان آرد ازینها بـدل صافی و نیت خالص بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ بخدا و بروز بازپسین وَ عَمِلَ صالِحاً و بکند عملی پسندیده فَلا خَوفٌ عَلَیهِم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نیستند ایشان که انـدوهگین باشند از فوت ثواب لَقَد أَخَذنا هر آئینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء ع مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد ص وَ أَرسَلنا و فرستادیم ما إِلَیهِم رُسُلًا بسوی ایشان پیغامبران اول موسـی علیه السـلام و آخر عیسـی علیه السلام کُلَّما جاءَهُم رَسُولٌ هرگاه که آمد بدیشان رسولی بِما لا تَهوی أَنفُسُهُم بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِیقاً کَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی ع و محمّد ص وَ فَرِیقاً یَقتُلُونَ و گروهی را بودند که می‌کشتند چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام- صفحه : ۲۵۴

وَ حَسِبُوا و می‌پندارنـد بنی اسرائیل أَلّا تَکُونَ فِتنَةٌ آنکه نباشد بلائی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیاء ع فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از دیـدن راه حق وَ صَمُّوا و کر شدنـد از استماع سـخن راست بعـد از موسـی علیه السـلام ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَیهِم پس عرض کرد خدای تعالی توبه را بر ایشان به بیعت عیسی علیه السلام ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند کَثِیرٌ مِنهُم بسیاری از ایشان بانکار محمّـد مصـطفی صـلی اللّه علیه و سـلّم وَ اللّهُ بَصِیرٌ و خدا بیناست بِما یَعمَلُونَ بآنچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهـد رسانیـد لَقَـد کَفَرَ الَّذِینَ بـدرستیکه کافر شدنـد آنانکه از روی جهالت و بی بصـیرتی قالُوا إِنَّ اللّهَ گفتنـد بـدرستیکه خدا هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ او مسیح ع پسر مریم ع است وَ قالَ المَسِیحُ و گفت مسیح ع یا بَنِی إِسرائِیلَ اعبُدُوا اللّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را رَبِّی وَ رَبَّکُم که پروردگار و آفریدگار من و شـما است یعنی من بنده‌ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شایـد نه مربوب را إِنَّهُ مَن یُشرِک بِاللّهِ بـدرستیکه هر که شـرک آرد بخـدا فَقَـد حَرَّمَ اللّهُ عَلَیهِ الجَنَّةَ پس بدرستیکه خدا حرام کرده است بر وی بهشت را وَ مَأواهُ النّارُ و جای او دوزخ است وَ ما لِلظّالِمِینَ و نیست مر سـتمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده‌انـد مِن أَنصارٍ هیچ یاری‌دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ بدرستیکه کافر شدند آن از

ترسایان که از افراط نادانی قالُوا إِنَّ اللّه ثالِثُ ثَلاثَةٍ گفتند که اللّه یکی از سه آلهه است معتقد مر قوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی علیهما السلام و هر یکی از اینها الهاند و خدا یکی ازین سر است وَ ما مِن إِلهٍ و حال آنکه نیست خدا در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت إِلّا إِلهٌ واحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وَ إِن لَم یَنتَهُوا و اگر باز نهایستند اینکه قوم عَمّا یَقُولُونَ از آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا هرآئینه برسد آنرا که کافر شدند مِنهُم از ترسایان عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک که الم او دایم بود.

صفحه : ۲۵۵

أ فَلا یَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند إِلَی اللّهِ بخدا از قول تثلیث وَ یَستَغفِرُونَهُ و آمرزش نمی‌خواهند ازو باعتقاد توحید استفهام‌ست بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده تائبان است رَحِیمٌ مهربان است بر مستغفران مَا المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ نیست مسیح ع إبن مریم که ایشان او را خدا میگویند إِلّا رَسُولٌ مگر فرستاده از خدا قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ بدرستیکه گذشته‌اند پیش ازو فرستادگان خدا و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب‌تر است و اگر عیسی علیه السلام بی پدر مخلوق شد آدم علیه السلام بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب‌تر است پس آیات انبیاء علیهم السلام ایشانرا از عبودیت بیرون نمی‌برد و در الوهیت داخل نمی‌سازد وَ أُمُّهُ صِدِّیقَةٌ و مادر او یعنی مریم ع بسیار صدق‌گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار می‌نمود کما قال اللّه تعالی و صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین کانا یَأکُلانِ الطَّعامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سائر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظُر کَیفَ بنگر که چگونه نُبَیِّنُ لَهُمُ الآیاتِ بیان می‌کنیم برای ایشان دلائل توحید ثُمَّ انظُر پس باز بنگر در حال ایشان که أَنّی یُؤفَکُونَ چگونه برمیگردانند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن حق قُل بگو ای محمّد ص ترسایان را أ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ آیا می‌پرستید بدون خدا ما لا یَملِکُ لَکُم آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَ لا نَفعاً نه زیان و نه سود را یعنی عیسی ع تصرف آن نداشت که مثل خدا برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا وَ اللّهُ و خدا که معبود بحق است هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا اقوال باطله شما العَلِیمُ دانا بعقاید فاسده شما قُل یا أَهلَ الکِتابِ بگو ای محمّد ص که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تَغلُوا فِی دِینِکُم غلو مکنید در دین خود غَیرَ الحَقِّ غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه غلو یهود است در مذمت عیسی علیه السلام و افراط نصاری در مدح او وَ لا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهواءَ قَومٍ هواهای قومی را از اسلاف خود که بجهل قَد ضَلُّوا مِن قَبلُ گمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم وَ أَضَلُّوا کَثِیراً و بعناد گمراه ساختند بسیاری را وَ ضَلُّوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَن سَواءِ السَّبِیلِ از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن بَنِی إِسرائِیلَ لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب ع یعنی جهودان عَلی لِسانِ داوُدَ بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وَ عِیسَی ابنِ مَریَمَ و بر زبان عیسی علیه السلام نیز که اصحاب مائده را نیز همین گفت ذلِکَ اینکه لعن مر ایشانرا بِما عَصَوا وَ کانُوا یَعتَدُونَ به سبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد درمی گذشتند.

صفحه : ۲۵۶

کانُوا لا یَتَناهَونَ بودند که نهی نمی‌کردند بعضی از ایشان مر بعضی را عَن مُنکَرٍ فَعَلُوهُ از عملی زشت که میکردند لَبِئسَ ما کانُوا یَفعَلُونَ بخدا که بد چیزی است آنچه ایشان می‌کنند درین آیت تهدید عظیم است آنها را که نهی منکر نمی‌فرمایند بآنچه می‌توانند تَری کَثِیراً مِنهُم می‌بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یَتَوَلَّونَ الَّذِینَ کَفَرُوا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض نمود لَبِئسَ ما قَدَّمَت هر آئینه بد چیزی است آنچه پیش فرستاده است لَهُم أَنفُسُهُم برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز است أَن سَخِطَ اللّهُ عَلَیهِم آنکه خشم

گرفت خدا بر ایشان وَ فِی العَذابِ هُم خالِدُونَ و ایشان جاوید باشند در عذاب وَ لَو کانُوا یُؤمِنُونَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللّهِ وَ النَّبِیِّ بخدا و به پیغمبر خود وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِ و آنچه فرستاده شده است بر ان پیغمبر ص یعنی توریت مَا اتَّخَذُوهُم أَولِیاءَ هر آئینه فرا نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی ع و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند و می‌شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و به محمّد ص ایمان داشتندی باهل کفر دوستی نکردندی وَ لکِنَّ کَثِیراً و لیکن بسیاری مِنهُم از یهود یا منافقان فاسِقُونَ خارجانند از دائره ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ هرآئینه می‌یابی تو سخت‌ترین مردمان را عَداوَةً از روی دشمنی لِلَّذِینَ آمَنُوا با آن کسانیکه گرویده‌اند الیَهُودَ جهودان را وَ الَّذِینَ أَشرَکُوا و آنانکه شرک آورده‌اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنان را جهودان و مشرکان‌اند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند وَ لَتَجِدَنَّ أَقرَبَهُم و هر آئینه می‌یابی نزدیک‌ترین آدمیان مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا از روی دوستی با مؤمنان الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری آنان را که می گویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم‌تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمی‌جویند ذلِکَ آن قرب مودت بِأَنَّ مِنهُم به سبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّیسِینَ دانایان و راست‌گویانند وَ رُهباناً و عابدان صومعه نشین‌اند وَ أَنَّهُم لا یَستَکبِرُونَ و به سبب آنکه ایشان گردن‌کشی نمی‌کنند از قبول حق علما گفته‌اند مراد از آنها که قرب مودت با مومنان داشته‌اند نجاشی رض و اصحاب اویند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابی طالب رض استماع کردند دل ایشان به مسلمانی مائل شد و نجاشی رض با اغلب ایشان ایمان آورد و بعضی برانند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی رض هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت محمّد مصطفی فرستاد و چون ایشان به آستانه حضرت رسالت ص پناهی رسیدند آنحضرت سوره یاسین بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام و ایمان قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بآنچه بر عیسی ع نازل شده و مقصود از قائلان انّا نصاری ایشانند.

صفحه : ۲۵۷

وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ و چون می‌شنوند اینکه علما و عباد از جعفر طیار رض یا از سیّد مختار ع آنچه فرستاده شده است إِلَی الرَّسُولِ بسوی رسول ص تَری أَعیُنَهُم می‌بینی تو چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ میریزد اشک مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ از آنچه شناختند از سخن راست یَقُولُونَ میگویند رَبَّنا آمَنّا ای پروردگار ما ایمان آورده‌ایم بدین کلام و بدین پیغمبر ص فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده‌اند بحقیت قرآن و نبوت محمّد مصطفی ص یا ما را داخل امت محمّد ص گردان که گواهان انبیاءاند ع بروز قیامت- در خبرست که یهود مدینه رفیقان جعفر رض را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت میکند و قبول نمی‌کنیم یا اهل حبشه بنجاشی رض گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده- حق سبحانه و تعالی خبر می‌دهد که ایشان در جواب گفتند وَ ما لَنا لا نُؤمِنُ بِاللّهِ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا وَ ما جاءَنا مِنَ الحَقِّ و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر ص وَ نَطمَعُ أَن یُدخِلَنا رَبُّنا و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ القَومِ الصّالِحِینَ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت‌پناه‌اند ص فَأَثابَهُمُ اللّهُ پس جزا داد خدا ایشانرا بِما قالُوا بآنچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جَنّاتٍ تَجرِی بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان یا منازل آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاویدان باشند در ان وَ ذلِکَ جَزاءُ المُحسِنِینَ و اینست پاداش نیکوکاران وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ آن گروه اصحاب دوزخ‌اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده‌اند که روزی حضرت رسالت‌پناه ص برای صحابه رض وصف قیامت میکرد و از اهوال شمه آن روز می‌نمود تنی چند اصحاب که صدیق رض و مرتضی رض و إبن مسعود رض و مقداد رض و ابو ذر رض و سلمان رض از ایشان بودند در خانه عثمان رض بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب به قیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند

اینکه خبر بحضرت رسالت‌پناه ص رسیده با ایشان گفت که من مأمور نیستم بر آنچه شما فکر کرده‌اید بدرستیکه نفس شما را بر شما حق است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسپید که من برمی‌خیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار می‌نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزبان درمی‌آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و اینکه آیت نازل شد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لا تُحَرِّمُوا حرام مکنید طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّٰهُ لَکُم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدا بر شما حلا گردانیده وَ لا تَعتَدُوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته است شما بر خود حرام مسازید إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدا لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ دوست نمیدارد آنانرا که از حد درگذرند.

صفحه : ۲۵۸

وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ و بخورید از آنچه خدا روزی داده است شما را حَلالًا طَیِّباً در حالتی که که حلال و پاك باشد وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی و بترسید از تحریم ما احل اللّٰه از آن خدای که أَنتُم بِهِ مُؤمِنُونَ شما بدو گرویدگانید بعد از نزول اینکه آیت گفتند یا رسول اللّٰه چه سازیم بسوگندی که خورده‌ایم اینکه آیت آمد لا یُؤاخِذُکُمُ اللّٰهُ مواخذه نمی‌کند شما را خدا بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی رح آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا و اللّٰه و بلی و اللّٰه و نزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد- بدان سوگند در شرع مواخذه نیست وَ لکِن یُؤاخِذُکُم و لیکن مواخذه میکند شما را بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ بآنکه به بندید سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فَکَفّارَتُهُ پس کفارت شکستن آن إِطعامُ عَشَرَةِ مَساکِینَ طعام دادن ده مسکین‌ست هر یکی را مدّی بقول امام شافعی رح و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رح و صاعی بوزن عراقی چهار من‌ست که هشت رطل باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من‌ست و بر هر تقدیر طعام باید داد مِن أَوسَطِ ما تُطعِمُونَ أَهلِیکُم از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون أَو کِسوَتُهُم یا کفارت پوشش ده درویش‌ست بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا رداء و ازار و اگر بزنی دهد معجز نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند أَو تَحرِیرُ رَقَبَةٍ یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح درو ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب می‌باید خواه مومن و خواه کافر فَمَن لَم یَجِد پس هر که نیابد یکی ازین کفارات ثلثه فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیّامٍ پس کفارت او روزه سه روز پی‌درپی و نزد امام شافعی رح تتابع شرط نیست ذلِکَ اینکه مذکور شد کَفّارَةُ أَیمانِکُم کفارت سوگندان شما است إِذا حَلَفتُم چون سوگند خورید و بشکنید وَ احفَظُوا أَیمانَکُم و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاه دارید زبان خود را و سوگند مخورید کَذلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُم آیاتِهِ بیان میکند و روشن میگرداند خدا برای شما نشانهای شرع را لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ شاید که شکر گوئید نعمت اینکه تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانید اوّل در مکّه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا و در ان زمان حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت مصطفی ص جواب آمد که قل فیها اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال می‌نمودند سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض که امام ایشان بود در نماز شام قُل یا أَیُّهَا الکافِرُونَ بحذف لاءات خواند آیت آمد لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُکاری اکثر صحابه رض گفتند که شرب چیزیکه میان ما و نماز حائل باشد لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالك رض طرح ضیافتی افگند و بعضی از مسلمانان را که سعد رض بن وقاص از ایشان بود بمهمانی آورده بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشاد شعری که مشتملبر هجای انصار بود فرمود یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت مجلس معلای آنحضرت ص رسالت‌پناه عرض کرد فاروق عظم رض زبان نیاز بکشاد و دست دعا برداشت که اللهم بین لنا

فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد.

صفحه : ۲۵۹

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای زمره مومنان إِنَّمَا الخَمرُ جز اینکه نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است وَ المَیسِرُ و قمار اینکه نیز عام است نرد و کعب و بیضه و غیر آن را وَ الأَنصابُ و سنگها را که نصب کرده‌اند برای عبادت و سنگها که بر آن ذبح میکنند وَ الأَزلامُ و تیرهای اقداح رِجسٌ پلید است مِن عَمَلِ الشَّیطانِ از وسوسه تزئین شیطان فَاجتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلیدها لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب إِنَّما یُرِیدُ الشَّیطانُ جز اینکه نیست که میخواهد شیطان أَن یُوقِعَ بَینَکُمُ آنکه افگند در میان شما العَداوَةَ دشمنی وَ البَغضاءَ و خصومت فِی الخَمرِ در خوردن خمر وَ المَیسِرِ و در باختن قمار وَ یَصُدَّکُم و بازدارد شما را عَن ذِکرِ اللّهِ از یاد کردن خدا وَ عَنِ الصَّلاةِ و از گذاردن نماز فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ پس هستید شما باز ایستادگان و استفهام بمعنی امرست یعنی بازایستید بعد از انکه بر معائب اینکه منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون اینکه آیت نازل شد عمر رض گفت انتهینا یا رب و در تیسیر آورده که در اینکه آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام‌ست پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت‌پرستی در یکی سلک کشید و شرک سر همه حرامهاست پس اینکه نیز حرام باشد سوم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلیدست حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو برکنار شوید و هر چه دور بودن ازو فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری باجتناب ازو منوط و معلّق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام‌ست هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هر چه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم بازدارنده است از یاد خدای و هر چه بنده از ذکر حق بازدارد آن حرام‌ست نهم سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که بازایستید از ان یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت است که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چون پرستنده بت است نظم می نمکی دان جگر آمیخته بر جگری بی نمکان ریخته بی خبر آن مرد که چیزی چشید کش قلم بیخردی در کشید وَ أَطِیعُوا اللّهَ و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمانبرداری کنید رسول ص را در آنچه امر و نهی می‌کند وَ احذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِن تَوَلَّیتُم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعلَمُوا پس بدانید أَنَّما عَلی رَسُولِنَا آنکه نیست بر رسول ما البَلاغُ المُبِینُ مگر رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نه‌کند بلکه ضرر بشما عاید شود آورده‌اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول اللّه حال برادران ما که شاربان خمر بوده‌اند و حالا شربت اجل چشیده‌اند چون باشد آیت آمد.

صفحه : ۲۶۰ لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا نیست بر آنانکه ایمان آورده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای شایسته کرده‌اند جُناحٌ فِیما طَعِمُوا گناهی از آنچه خورده‌اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اثمی نیست إِذا مَا اتَّقَوا چون پرهیز کنند از شرک وَ آمَنُوا و ثبات ورزند بر ایمان وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و بکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوا پس پرهیز نمایند از محرّمات وَ آمَنُوا و ایمان آوردند به تحریم آن ثُمَّ اتَّقَوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود وَ أَحسَنُوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ و خدا دوست میدارد نیکوکاران را آورده‌اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان درمی‌آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متألم می‌شدند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبلُوَنَّکُمُ اللّهُ ای گروه گرویدگان هر آئینه می‌آزماید شما را خدای تعالی یعنی با شما معامله آزمایندگان می‌کند بِشَیءٍ مِنَ الصَّیدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تَنالُهُ أَیدِیکُم میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید وَ رِماحُکُم و نیزه‌های شما چون کبار صید و اینکه ابتلا برای آنست لِیَعلَمَ اللّهُ تا به بیند خدا یا بداند دوستان او مَن یَخافُهُ آن کس را که ازو می‌ترسند بِالغَیبِ در غیب یعنی هنوز او را ندیده فَمَنِ اعتَدی پس هر که از حد درگذرد و

شکار کند بَعدَ ذلِکَ بعد ازین ابتلاء فَلَه عَذابٌ أَلِیمٌ پس مر اوراست عذابی دردناك یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید لا تَقتُلُوا الصَّیدَ نکشید شکاری را و آن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی رح و امام مالك رح مراد حیوان برّی است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ درنده و مردارخوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وَ أَنتُم حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَ مَن قَتَلَه مِنکُم و هر که بکشد از شما صیدی را مُتَعَمِّداً بعمد یعنی داند که محرم‌ست و قتل صید برو حرام مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بروست و گر نه هر محرمی که بکشد بعمد صیدی یا بخطا فَجَزاءٌ مِثلُ ما قَتَلَ پس برو واجب است جزا مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان یَحکُمُ بِهِ که حکم کند بر آن جزا.

صفحه : ۲۶۱

ذَوا عَدلٍ مِنکُم دو خداوند عدل و دانش از اهل ملّت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می‌تواند بود هَدیاً در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالِغَ الکَعبَةِ رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین أَو کَفّارَةٌ یا بر اوست کفارت آن قتل طَعامُ مَساکِینَ طعام دادن درویشان أَو عَدلُ ذلِکَ صِیاماً یا برابر آن طعام که می‌دهد روزه داشتن لِیَذُوقَ تا بچشد کشنده صید در احرام وَبالَ أَمرِهِ گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت باید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثلت نزد امام شافعی و مالك رحمهما اللّه برابر در خلقت و هیئت است چنانچه مثلا- در شترمرغی شتری و در گورخری گاوی و در آهو گوسفندی و در آهوبره بره و علی هذا القیاس و بقول امام اعظم رح آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی دارد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یك روزه دارد و نزد امام شافعی رح هر درویشی را مدّی طعام باید داد عَفَا اللّه عَمّا سَلَفَ درگذشت و عفو کرد خدا از آنچه گذشته است که محرم قتل صید می‌کرد در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَ مَن عادَ و هر که بازگردد بمثل اینکه عمل فَیَنتَقِمُ اللّه مِنه پس خدای انتقام کشد ازو وَ اللّه عَزِیزٌ و خدای غالب است در حکم خود ذُو انتِقامٍ خداوند انتقام‌ست بر کسیکه اصرار می‌کند در معصیت أُحِلَّ لَکُم حلال کرده شد مر شما را صَیدُ البَحرِ شکار دریا اگر محلّید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخل‌اند وَ طَعامُه و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب برکنار افگند مَتاعاً لَکُم برای برخورداری شما وَ لِلسَّیّارَةِ و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وَ حُرِّمَ عَلَیکُم و حرام کرده شد بر شما صَیدُ البَرِّ شکار بیابان ما دُمتُم حُرُماً مادامی که باشید شما احرام‌گرفتگان وَ اتَّقُوا اللّه و بترسید از خدای الَّذِی إِلَیهِ تُحشَرُونَ آن خدائی که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّه الکَعبَةَ گردانید خدا کعبه را البَیتَ الحَرامَ که بیت حرام و خانه محترم‌ست قِیاماً لِلنّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسك بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل درو است وَ الشَّهرَ الحَرامَ و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج درو سازند یا مراد جمیع اشهر حرام‌ست که مردم درو از قتل و غارت ایمن می‌مانند وَ الهَدیَ وَ القَلائِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قوام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مأمون و مصون‌اند ذلِکَ آنچه گفته شد لِتَعلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللّه آنکه بتحقیق خدا یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست وَ أَنَّ اللّه و بدرستیکه خدای بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ بهمه چیز داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است.

صفحه : ۲۶۲

اعلَمُوا أَنَّ اللّه بدانید بدرستیکه خدای شَدِیدُ العِقابِ سخت عقوبت‌کننده است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَ أَنَّ اللّه غَفُورٌ

رَحِیمٌ و بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار و مهربانست بر کسیکه از محرمات بپرهیزد ما عَلَی الرَّسُولِ نیست بر رسول إِلَّا البَلاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشانرا عذری نباشد وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای میداند ما تُبدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَ ما تَکتُمُونَ و آنچه پنهان می‌سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُل بگو ای محمّد ص لا یَستَوِی الخَبِیثُ مساوی نیست پلید وَ الطَّیِّبُ و پاك اینکه حکم عام‌ست در نفی مساوات میان نیك و بد در اشخاص و اعمال و اموال و غیر آن وَ لَو أَعجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا کَثرَةُ الخَبِیثِ بسیاری خبیث چه اعتبار جودت و رداءت دارد نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا أُولِی الأَلبابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و در معالم از إبن عباس رض نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت‌پناه ص سؤالها می‌کردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شد کجاست حق تعالی آیت فرستاد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانیکه گرویده‌اید لا تَسئَلُوا مپرسید عَن أَشیاءَ إِن تُبدَ لَکُم از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤکُم اندوهگین گرداند شما را وَ إِن تَسئَلُوا عَنها و مپرسید از چیزها، که اگر پرسید از ان حِینَ یُنَزَّلُ القُرآنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبدَ لَکُم آشکارا کرده شود برای شما و از عهده آن بیرون نه‌توانید آمد عَفَا اللّهُ عَنها عفو کرد خدای از ان یعنی مپرسید از چیزها که خدا درگذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندگانرا آورده‌اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقهٔ رض إبن مالك گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه ص ازو اعراض فرمود و او سه نوبت اینکه سخن را اعاده کرد حضرت ص فرمود که لا اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و اینکه آیت نازل شد که خدای درگذرانید و بدین سؤال شما را مواخذه نساخت وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگارست که عفو میکند حَلِیمٌ بردبارست که بعقوبت تعجیل نمی‌نماید قَد سَأَلَها بدرستیکه پرسیدند از چیزها قَومٌ مِن قَبلِکُم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند ثُمَّ أَصبَحُوا بِها کافِرِینَ پس گشتند بآن سؤالها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیك‌بخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و درین باب گفته‌اند نظم بگو آنچه گفتن ضرورت شود دگر گفتها را فرو بندد در بجا آر فعلی که لازم بود ز افعال بی‌حاصل اندر گزر آورده‌اند که عمر بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبائل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعین بحائر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را بشگافتندی و از سواری و دوشیدن و بارکردن و موی بریدن او منع کردندی و ازو هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفاء بیماری و قدوم مسافر آن ناقه را گفتی ناقتی هذه سائبهٔ پس آن ناقه را سر دادی دور همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی از آن ما است و در میان رمّه سر می‌داونَدی و اگر ذکر بودی می‌گفتندی از آن خدایان ما است آن را ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودندی نر را نمی‌کشتندی و میگفتند. وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتندی حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمی‌کردندی و ازو هیچ آب و گیاه منع نمی‌نمودندی و او را حام میگفتندی و از زمان عمر بن لحی تا زمان حضرت رسالت‌پناه ص اهل اینکه قبائل سبعه بدین آئین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین وجه امر فرموده حق تعالی رد سخن ایشان کرد و آیت آمد که.

صفحه : ۲۶۳

ما جَعَلَ اللّهُ تعیّن نه‌کرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز مِن بَحِیرَةٍ از ناقه گوش شکافته وَ لا سائِبَةٍ و نه ناقه بچّه را بازگذاشته وَ لا وَصِیلَةٍ و نه شاتی که به برادر خود پیوسته بود وَ لا حامٍ و نه حمایت‌کننده ظهر خود را وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا و لیکن

آنها که کافر شدنـد چون عمر بن لحی و اتباع او يَفتَرُونَ افترا میکنند و می‌بندند عَلَی اللّهِ الکَذِبَ بر خدای دروغ را که تحریم این‌ها بـدو نسبت میکننـد وَ أَکثَرُهُم و بیشتر کافران لا یَعقِلُونَ نمیداننـد حلال و حرام را در تحلیل آن عقل را کار نمی‌فرماینـد بلکه بتقلید گذشـتگان راه می‌روند وَ إِذا قِیلَ لَهُم و چون گویند مر ایشانرا که ای سر گشـتگان تَعالَوا بیائید إِلی ما أَنزَلَ اللّهُ بآنچه خدای فرسـتاده است از حکم حلال و حرام وَ إِلَی الرَّسُولِ و بیائید برسول ص که بیان‌کننده آن حکم‌ست قالُوا حَسبُنا گویند بس‌ست ما را ما وَجَدنا عَلَیهِ آباءَنـا آنچه یـافته‌ایم پـدران خود را بر آن أ وَ لَو کـانَ آبـاؤُهُم آیـا تقلیـد میکننـد و اگرچه باشـند پـدران ایشان لا یَعلَمُونَ شَیئاً نمیداننـد چیزیرا وَ لا یَهتَدُونَ و نمی‌یابنـد راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده‌انـد تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنما می‌باید کرد تا کار کسـی بتحقیق انجامد موافق اینکه نظم‌ست نظم از مقلد تا محقق فرقهاست اینکه یکی کوه است و آن دیگر صـد است منبع گفتـار اینکه سوزی بود و آن مقلـد کهنه‌آموزی بود دست در بینـاز نی آئی براه دست در کوری زنی افتی بچـاه یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَیکُم أَنفُسَکُم بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لا یَضُرُّکُم زیان نرساند شما را مَن ضَلَّ بی راهی آنکس که گمراه شـد إِذَا اهتَدَیتُم چون شـما راه یافته باشـید و از جمله اهتـدا آنست که نهی منکر کنیـد بحسب طـاقت خود و نگوئیـد که ضـلال دیگری مرا زیان نـدارد بیت اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشـینی گناه‌ست اینکه آیه وقتی فرود آمـد که مومنان حسـرت میخوردنـد بر کافران و تمنای ایمان ایشان می‌کردنـد آورده‌انـد که حق سـبحانه تعالی فرمود که شما خود را نگاهداریـد که از گمراهی کافران مومنان مهتـدی را ضـرر نیست إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً بسوی خداست بازگشت همه شما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر خواهـد کرد شـما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودیـد که عمل می‌کردید آورده‌اند تمیم داری رض و عدی رض بن مالـک رض که از انصـار بودنـد به تجـارت عزیمت شـام کردنـد و مسـلمانی بـدیل رض نام که مولای عمرو رض بن عاص بود بـدیشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل رض بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صـحیفه ثبت کرده در میان رخوت مختفی سـاخته و مرض وی اشـتداد یافت تمیم رض و عـدی رض را وصـیت نمود که ترکه او باهل او رساننـد ایشان بعـد از وفـات او رخوت او را بحوزه تصـرف درآورده و انائی از نقره که بزر منقش ساخته بودنـد و سه صـد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشـتند و باقی را بمـدینه آورده تسـلیم اهل وی کردند ورثه او در میان آن صـحیفه بدیل رض را که مشـتمل بر تفصـیل رخوت وی بود یافتنـد و چون انـائی مـذکور در میـان آن یـافته نشـد رجوع به تمیم و عـدی کردنـد ایشـان انکـار نمودنـد و بمرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت‌پناه ص آمدند اینکه آیت آمد.

صفحه : ۲۶۴

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده‌اید آنچه شـما را فرموده‌اند شَـهادَةُ بَینِکُم گواهی وصیّت‌ست در میان شما إِذا حَضَرَ چون ظاهر شود أَحَدَکُمُ المَوتُ یکی از شـما را علامت مرگ پس باید که گواه شوند حِینَ الوَصِیَّةِ بهنگام وصـیّت کردن اثنانِ دو تن ذَوا عَدلٍ خداوندان عدل و انصاف مِنکُم از اقارب شـما از مسـلمانان أَو آخَرانِ یا دو تن دیگر مِن غَیرِکُم از غیر شـما یعنی از اهل ذمه و حالا اینکه حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی‌شنوند باجماع إِن أَنتُم چون شما ضَرَبتُم فِی الأَرضِ سفر کنید در زمین فَأَصابَتکُم بس برسد بشـما مُصِیبَةُ المَوتِ مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سـخن آنست که چون در سفر بر موت مشـرف شویـد دو کس را بر وصیّت خـود گـواه گیریـد از مسلمانان یـا از غیر ایشـان- اگر در سـفر باشـید و گواه ضـرورت باشـد تَحبِسُونَهُمـا بـاز میداریـد آن دو کس را که غیر شـمااند مِن بَعـدِ الصَّلاةِ از پس نماز دیگر که هنگام شـریف‌ست وقت اجتماع مردم فَیُقسِمانِ بِاللّهِ پس سوگند خورند بخدای إِنِ ارتَبتُم اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند اینکه باشد لا نَشتَرِی بِهِ ما بدل نمی‌کنیم بـاین سوگنـد ثَمَناً بهای انـدک را که آن مال دنیا است یعنی برای طمع مال میّت سوگنـد بـدروغ نمی‌خوریم وَ لَو کانَ ذا قُربی و اگرچه مشـهود له خویش نیز ما باشـد سوگنـد بدروغ یاد نمی‌کنیم وَ لا نَکتُمُ و نمی‌پوشـیم شَـهادَةَ اللّهِ گواهی خدای را یعنی گواهی که خـدای مـا را باقـامت آن فرموده إِنّا إِذاً بـدرستیکه مـا آنوقت که پوشـیم گواهی را لَمِنَ الآثِمِینَ از بزه‌کاران باشـیم پس

حضرت رسالت ص پناه تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده‌ایم و اینکه سوگند را براستی می‌خوریم و بفرمود تا دست از ایشان بازداشتند بعد از ان آن انای گم شده را در دست ایشان بازیافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت ایشان می‌گفتند که ما اینکه ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بیّنه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت رسالت‌پناه ص مرافعه کرده‌اند آیهٔ آمد که فَإِن عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلى أَنَّهُمَا استَحَقّا إِثماً بر آنکه اینکه دو گواه کسب کرده‌اند گناه را بسبب خیانت فَآخَرانِ پس دو گواه دیگر یَقُومانِ مَقامَهُما برخیزند بجای آن دو خیانت‌کننده مِنَ الَّذِینَ استَحَقَّ عَلَیهِمُ از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الأَولَیانِ آنانکه اوّل بودند در ذکر مراد همه اولیای میّت‌اند و حفص و استحق معلوم میخوانند و اولیان نیز قراءت اوست یعنی دو گواه که احق و اولی‌اند بشهادت از ان دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسا به حقیقت امر او ایشان بگواهی قیام نمایند فَیُقسِمانِ بِاللّهِ پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهادَتُنا هر آئینه گواهی ما أَحَقُّ مِن شَهادَتِهِما سزاوارترست و راست‌تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده‌اند وَ مَا اعتَدَینا و ما ستم نمی‌کنیم و از حد در نمی‌گذریم درین گواهی إِنّا إِذاً بدرستیکه آن هنگامیکه چنین کنیم لَمِنَ الظّالِمِینَ از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده‌اند پس حضرت رسالت‌پناه ص فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی دواعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلاهٔ عصر که اینکه انای حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده‌اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا انای را بورثه بدیل دارند.

صفحه : ۲۶۵

ذلِکَ اینکه حکم که کردیم از ردّ یمین بشاهد أَدنی نزدیک‌تر است أَن یَأتُوا بآنکه بیایند گواهان بِالشَّهادَةِ بگواهی عَلی وَجهِها بر وجهی که حق آنست أَو یَخافُوا و نزدیک‌تر است بآنکه بترسند أَن تُرَدَّ أَیمانٌ از انکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بَعدَ أَیمانِهِم بعد از سوگند ایشان خورده‌اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ وَ اسمَعُوا و بشنوید امر خدای را بسمع اجابت وَ اللّهُ و خدای لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ راه ننماید فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ‌اند یَومَ یَجمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ یاد کنید روزی را که خدای جمع گرداند پیغمبران را فَیَقُولُ پس گوید مر ایشانرا ما ذا أُجِبتُم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده‌اند وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت کردید سؤال برای توبیخ منکران‌ست یا بجهت ادای شهادت انبیاء بر مومنان و امت ایشان قالُوا گفتند پیغمبران لا عِلمَ لَنا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو او را به از ما میدانی إِنَّکَ أَنتَ بدرستیکه توئی عَلّامُ الغُیُوبِ داننده نهانیها پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بر زبان و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ یاد کن ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذکُر نِعمَتِی یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَیکَ وَ عَلی والِدَتِکَ بر تو و بر مادر تو إِذ أَیَّدتُکَ یاد آر که چون تقویت کردم ترا بِرُوحِ القُدُسِ بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته‌اند روح القدس انجیل است تُکَلِّمُ النّاسَ سخن میگوئی با مردم فِی المَهدِ در گهواره و آن معجزه تو بود وَ کَهلًا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیّت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یک سال‌ست بدین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام چه باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَ إِذ عَلَّمتُکَ الکِتابَ و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط وَ الحِکمَةَ و فهم چیزها وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ و معانی و حقائق توریت و انجیل وَ إِذ تَخلُقُ و یاد کن آنرا که میسازی.

صفحه : ۲۶۶

مِنَ الطِّینِ از گل کَهَیئَةِ الطَّیرِ مانند هیئت مرغ بِإِذنِی بدستوری من فَتَنفُخُ فِیها پس می‌دمی دران صورت که از گل ساخته فَتَکُونُ طَیراً

پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بِإِذنِی بفرمان من و تُبرِئُ الأَکمَهَ و از علت بیرون می‌آری کور مادرزاد را و چشم او را روشن میکنی وَ الأَبرَصَ و پاک و بی‌علت میسازی ابرص را بِإِذنِی بامر من وَ إِذ تُخرِجُ المَوتی و چون بیرون می‌آری مردگان را از قبور ایشان زنده بِإِذنِی بفرمان من وَ إِذ کَفَفتُ بَنِی إِسرائِیلَ و یاد کن چون بازداشتم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودان را عَنکَ از تو که قصد قتل تو داشتند إِذ جِئتَهُم وقتی که آمده بودی بدیشان بِالبَیِّناتِ بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنهُم از بنی اسرائیل إِن هذا نیست اینکه ابراء و احیاء و سائر معجزات که عیسی علیه السلام می‌نماید إِلّا سِحرٌ مُبِینٌ مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نمانده که اینکه سحرست وَ إِذ أَوحَیتُ إِلَی الحَوارِیِّینَ و یاد کن ای محمّد ص آن را که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود أَن آمِنُوا بِی آنکه ایمان آرید بمن وَ بِرَسُولِی و بفرستاده من یعنی عیسی قالُوا آمَنّا گفتند ایمان آوردیم وَ اشهَد بِأَنَّنا مُسلِمُونَ و تو گواه باش بآن که ما گردن‌نهادگانیم فرمان ترا إِذ قالَ الحَوارِیُّونَ یاد کن ای محمّد ص آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی ع بودند یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ ای عیسی پسر مریم هَل یَستَطِیعُ رَبُّکَ هیچ فرمان تو می‌برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی أَن یُنَزِّلَ عَلَینا آنکه فرو فرستد بر ما مائِدَةً مِنَ السَّماءِ خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را میگویند که بر آن طعام باشد ایشان از عیسی ع خوانی طلبیدند قالَ اتَّقُوا اللّهَ گفت عیسی بترسید از خدای و مثل اینکه سؤالها مکنید إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما باوردارندگان مر کمالات قدرت او را و صحت نبوت من.

صفحه : ۲۶۷

قالُوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم و لیکن نُرِیدُ أَن نَأکُلَ مِنها میخواهیم که بخوریم طعامی از ان مائده وَ تَطمَئِنَّ قُلُوبُنا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود وَ نَعلَمَ أَن قَد صَدَقتَنا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدای در خواهید بشما ارزانی دارد وَ نَکُونَ عَلَیها و باشیم بر آن مائده مِنَ الشّاهِدِینَ از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبند از إبن عباس رض منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی ع فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ع ما برای هر که اینکه کار می‌کردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان فارسی رض نقل می‌کند که چون حواریان سؤال مائده کردند عیسی ع پشمینه درپوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قالَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ گفت عیسی پسر مریم اللّهُمَّ ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجا عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعمیه است و از نضر بن شمیل نقل میکنند که هر که گوید اللهم خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی ع در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت رَبَّنا ای پروردگار ما أَنزِل عَلَینا فرو فرست بر ما مائِدَةً مِنَ السَّماءِ خوانی از آسمان تَکُونُ لَنا عِیداً که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِأَوَّلِنا مر اهل زمان ما را وَ آخِرِنا و آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از ان خوان بهره یابند وَ آیَةً مِنکَ و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَ ارزُقنا و روزی کن ما را از ان خوان یا توفیق شکر بر آن وَ أَنتَ خَیرُ الرّازِقِینَ و تو بهتر روزی‌دهندگانی قالَ اللّهُ گفت خدای إِنِّی مُنَزِّلُها بدرستیکه من فرو فرستنده‌ام اینکه خوان را عَلَیکُم بر شما جهت اجابت سؤال شما فَمَن یَکفُر پس هر که کافر شود بَعدُ مِنکُم بعد نزول مائده از شما فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ پس من او را عذاب کنم عَذاباً عذاب کردنی چنانچه لا أُعَذِّبُهُ آن عذاب نه‌کنم أَحَداً مِنَ العالَمِینَ یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی ع بگریه درآمد و گفت اللّهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا اینکه خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم اللّه خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته و برو ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترها مگر گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دویمی عسل و بر سوم روغن و بر چهارم پنیر و بر

پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح اللّه اینکه از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی ع فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامی‌ست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده‌اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح اللّه اگر درین آیت آیتی دیگر بما نمائی که موجب ازدیاد یقین شود عیسی ع بآن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدا تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی ع فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده از ان مائده نخوردند و عیسی ع فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلاست هزار و سه صد تن از ان طعام بخوردند و هیچ چیز بران خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از ان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس مائده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه بازآمد و اغنیا و فقرا هم از ان تناول نمودند بعد از چهل روز غائب شد روزی می‌آمد و روزی نمی‌آمد همچو ناقه صالح ع پس وحی آمد که ای عیسی ع مائده ما را بفقرا ده نه باغنیا، توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سی صد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند.

صفحه : ۲۶۸

وَ إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی ع پسر مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی ع را برای توبیخ و تقریع نصاری أَنتَ قُلتَ آیا تو گفتی لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی مر مردمانرا که بگیرید مراد مادر مرا إِلهَینِ مِن دُونِ اللّهِ دو خدا بدون خدای قالَ سُبحانَکَ گفت عیسی ع یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی ما یَکُونُ لِی نسزد و نشاید مرا أَن أَقُولَ آنکه بگویم ما لَیسَ لِی بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِن کُنتُ قُلتُهُ اگر بوده‌ام که گفته‌ام آنرا فَقَد عَلِمتَهُ پس بدرستیکه تو دانسته آنرا تَعلَمُ ما فِی نَفسِی تو میدانی آنچه در ذات من‌ست وَ لا أَعلَمُ و من نمی‌دانم ما فِی نَفسِکَ آنچه در ذات تو است یا تو میدانی هر چه من نهال کرده‌ام و من نمی‌دانم آنچه تو پنهان داری إِنَّکَ أَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ بدرستیکه تو دانائی پوشیده‌های ما قُلتُ لَهُم نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را إِلّا ما أَمَرتَنِی بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که بایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشان را مگر أَنِ اعبُدُوا اللّهَ آنکه پرستید خدای را رَبِّی وَ رَبَّکُم پروردگار من و شما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خالق وَ کُنتُ عَلَیهِم و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِیداً گواه یا نگهبان ما دُمتُ فِیهِم مادامیکه بودم در میان ایشان فَلَمّا تَوَفَّیتَنِی پس آن هنگام که فراگرفتی یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیراندی کُنتَ أَنتَ الرَّقِیبَ عَلَیهِم بودی تو نگهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَ أَنتَ عَلی کُلِّ شَیءٍ و تو بر همه چیزها شَهِیدٌ گواه و مطلع بر آن و مراقب آن إِن تُعَذِّبهُم اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فَإِنَّهُم عِبادُکَ پس بدرستیکه ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نه‌رسد در هر چه کند وَ إِن تَغفِر لَهُم و اگر بیامرزی ایشان را بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ پس بدرستیکه تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الحَکِیمُ دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب.

صفحه : ۲۶۹

قالَ اللّهُ گفت خدای تعالی مراد آنست که گوید خدای تعالی و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوع است کانه که قیامت قائم شد و خدای گفت هذا یَومُ اینکه روزی است که درین روز یَنفَعُ الصّادِقِینَ سود می‌رساند راست‌گویان را صِدقُهُم راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُم جَنّاتٌ تَجرِی مر اینکه صادقان را بهشتهاست که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاوید باشند در ان أَبَداً همیشه تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِیَ اللّهُ عَنهُم خوشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَ رَضُوا عَنهُ و خوشنود گشتند ایشان ازو بنیل کرامت ذلِکَ اینکه دخول جنان و حصول رضوان الفَوزُ العَظِیمُ رستگاری بزرگ‌ست لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَ ما فِیهِنَّ و آنچه در سماوات و و ارضین است وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ و او بر همه چیزها تواناست بقدرتیکه از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و

تقدس

سورة الأنعام

مکیّة و هی مائة و خمس او سته و ستّون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الحَمدُ لِلّهِ همه ستایش‌ها مر خدای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الَّذِی آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و زمین را بی اصلی و ماده وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را ردّ قول مجوس‌ست که گفته‌اند اللّه خالق نورست و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من‌اند و بعضی برانند که مراد از ظلمت و نور شب و روزست و گفته‌اند جهل و علم و یا معصیت و طاعت یا نار و جنّت و در انوار فرموده که هدی و ضلالت و ازین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلالت متعددست و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکی‌ست و در بحر الحقائق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ پس با اینکه همه دلائل و آیات الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِم یَعدِلُونَ با پروردگار خود برابر میدهند بتانرا یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او.

صفحه : ۲۷۰ هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم اوست آن کسی که بیافرید پدر شما را مِن طِینٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از ان مخلوق ساخت ثُمَّ قَضی أَجَلًا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسرآید مرگ برسد وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِندَهُ و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قائم باشد ثُمَّ أَنتُم تَمتَرُونَ پس شما شک می‌آرید ای مشرکان با وجود اینکه آیت در بعث یعنی بعد از انکه ثابت شد که بدو خلقت خلق از دست پس شک نیاید آورد که معاد خلق بدوست وَ هُوَ اللّهُ و اوست خداوند و معبود مطلق فِی السَّماواتِ وَ فِی الأَرضِ در آسمانها و زمینها و همه را جزا و خدای نیست یَعلَمُ سِرَّکُم میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید وَ جَهرَکُم و آنچه آشکاری شما است یعنی بزبان می‌آرید وَ یَعلَمُ ما تَکسِبُونَ و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بر آن جزاء خواهد داد و در فتوحات آورده که سر کم اشارت است به نسبت باطنی انسان جهروکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر الحقائق آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر سرش از مرتبه امر شود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد الفصوص فرموده که انسان مرآتی‌ست ذات وجهین در یک رویش خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوار و بیمقدارترست رباعی چون در خود از اوصاف تو یابم اثری حاشا که بود نیک‌تر از من دگری و اندم که فتد بحال خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من تبری پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که من اسرار خصائص شما در مرتبه غیب میدانم و آثار نقائص شما را در عالم شهادت می‌شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن (اینکه و آن سالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروه استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد) نظم حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خور گذرد آدمی میتواند از کوشش کز فرشته بفضل درگذرد وَ ما تَأتِیهِم مِن آیَةٍ و نمی‌آید بکافران آیتی مِن آیاتِ رَبِّهِم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمی‌شود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن إِلّا کانُوا مگر که هستند عَنها مُعرِضِینَ از ان آیت و معجزه اعراض‌کنندگان فَقَد کَذَّبُوا بِالحَقِّ پس بدرستیکه بدروغ داشتند قرآن را لَمّا جاءَهُم آنهنگام که آمد بدیشان فَسَوفَ یَأتِیهِم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أَنباءُ ما کانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بدان یَستَهزِؤُنَ استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا بهنگام

ارتفاع رايات اسلام و اقتدار و شوكت ملازمان سده سينه خير الانام عليه السلام و ظهور آن اخبار بر كافران در آخرت روشن است.

صفحه : ۲۷۱

أَ لَم يَرَوا آيا نديدند و ندانستند كه ما بقوت قهاريت كَم أَهلَكنا چند هلاك كرديم مِن قَبلِهِم پيش از ايشان مِن قَرنٍ از گروه گذشتگان يعنى اهل زمانى كه درو پيغمبر بود و قرن هفتاد يا هشتاد سال‌ست كه اغلب اعمار مردم همان باشد و غير ازين نيز گفته‌اند پس صفت اهل قرن ميكند مَكَّنّاهُم فِي الأَرضِ چنان گروهى را هلاك كرديم كه ايشان را در زمين مكان و آرامگاه داديم يا دران زمين اهل آنرا متصرف ساختيم يا ايشان را عطا كرده بوديم از مكنت ما لَم نُمَكِّن لَكُم آنچه شما را نداده‌ايم چون عمر دراز و قوّت تمام وسعت مال و استظهار بخدم و حشم وَ أَرسَلنَا السَّماءَ و فرو فرستاده بوديم ما باران را عَلَيهِم مِدراراً بر ايشان پى‌درپى بهنگامى كه محتاج بودند بدان وَ جَعَلنَا الأَنهارَ و گردانيده بوديم جويهاى آب را كه پيوسته تَجرِي مِن تَحتِهِم ميرفت در زير درختان ايشان يا در زير قصور و منازل ايشان كه بران مشرف بودند يا در تحت تصرف ايشان بود كه بمزارع و بساتين خود مى‌بردند محصل كلام آنست كه ايشان متمكن بودند در زمين و در رفاهيت و خصب وسعت عيش ميگذرانيدند فَأَهلَكناهُم بِذُنُوبِهِم پس هلاك كرديم ايشان را بگناهان ايشان و سود نكرد ايشانرا آن قوت و نعمت وَ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم و بيرون آورديم پس از هلاك ايشان قَرناً آخَرِينَ گروهى ديگر درين آيت كفّار قريش را تهديد كرد بهلاك در اخبار آمده است كه نضر بن حارث و نوفل بن خويلد و إبن اميه مخزومى بخدمت حضرت رسالت‌پناه ص آمدند و گفتند اى محمّد ص ما بتو ايمان نخواهيم آورد تا وقتى كه چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بيارند و گواهى دهند كه اينكه كتاب از خداى بشما آورده‌ايم و در ضمن آن مكتوب اينكه معنى مندرج بود كه تو رسول اوئى آيت آمد كه وَ لَو نَزَّلنا عَلَيكَ و اگر بفرستيم بر تو كِتاباً فِي قِرطاسٍ كتابى نوشته در ورقى فَلَمَسُوهُ بِأَيدِيهِم پس به بينند و بسايند آن را بدستهاى خود و شبه ايشان در نزول آن كتاب از آسمان مرتفع شود لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آئينه خواهند گفت آنها كه كافراند إِن هذا نيست آنچه كه آورده بما إِلّا سِحرٌ مُبِينٌ مگر جادوى روشن بر همه كس وَ قالُوا و گفتند كافران لَو لا أُنزِلَ عَلَيهِ مَلَكٌ چرا فرو نه‌فرستند بر محمّد ص فرشته كه با ما گويد كه اينكه پيغمبر است وَ لَو أَنزَلنا مَلَكاً و اگر فرو فرستيم فرشته را لَقُضِيَ الأَمرُ هر آئينه حكم كرده شود بهلاك ايشان چه سنت الهى بر اينكه جارى شده كه اگر معائنه بينند فرشته را چنانچه طلب كرده‌اند هلاك ايشان لازم بود ثُمَّ لا يُنظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملك بيك چشم زدن و چون مشركان ميگفتند كه چرا فرشته برسالت برنمى‌آيد حق تعالى فرمود كه وَ لَو جَعَلناهُ مَلَكاً و اگر ما گردانيديم رسول فرشته را لَجَعَلناهُ رَجُلًا هرآئينه متمثل گردانيديم او را بصورت آدمى چنانچه جبرائيل ع را بصورت دحيهٔ الكلبى متمثل ميسازيم و اينكه صورت بجهت آنست كه قوت بشرى بديدن ملائكه بر صورت اصلى ايشان وفا نميكند مگر جمعى از انبيا ع بقوت قدسى مشاهده ايشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستيم بصورت بشر فرستيم وَ لَلَبَسنا و هر آئينه در آن حال پوشيده گردانيديم عَلَيهِم بر ايشان ما يَلبِسُونَ آنچه بر خود پوشيده كرده‌اند امروز يعنى چنانچه اكنون رسالت بشر را مسلم نميدارند در ان وقت نيز طعنه‌زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلكم پس تسلّى ميدهد پيغمبر را تا از قول كافران غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت ص نه‌نشيند و ميگويد.

صفحه : ۲۷۲

وَ لَقَدِ استُهزِئَ بِرُسُلٍ و هر آئينه تكذيب نموده افسوس كرده‌اند بر پيغمبرانى كه بوده‌اند مِن قَبلِكَ پيش از تو فَحاقَ پس فرود آمده است بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنهُم بآنانكه سخريت كرده‌اند از رسل يعنى با ايشان استهزاء نموده‌اند ما كانُوا بِهِ جزاى آنچه بودند كه بدان يَستَهزِؤُنَ استهزاء ميكردند و آن جزاى عذاب و نكال الهى بود كه بگرد ايشان درآمد قُل بگو اى محمّد ص و بپرس از ايشان اگر عذاب مشركان را مسلم نميداريد سِيرُوا سير كنيد فِي الأَرضِ در زمين گاهى به يمن و گاهى بشام و بر ديار عاد و ثمود بگذريد ثُمَّ انظُرُوا پس بنگريد به نظر عبرت كَيفَ كانَ كه چگونه بوده است عاقِبَةُ المُكَذِّبِينَ آخر كار تكذيب‌كنندگان قُل بگو اى محمّد ص و بپرس از ايشان لِمَن ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر كرا است آنچه در آسمانها و زمينها است از روى خالقيت و مالكيت اگر ايشان

جواب گوینـد فبها و گر نه قُل لِلّهِ تو بگو که مر خدای راست کَتَبَ نوشت خدای عَلی نَفسِهِ الرَّحمَةَ بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمـده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیـک اوست فوق العرش مضـمونش آن که انّ رحمـتی غلبت علی غضـبی و می‌شایـد که مراد رحمت ذاتیه باشـد که رحمت مطلقه او را امتنـانیه نیز گوینـد و آن رحمـتی است که همه چیز را فراسیـده و نتیجه آن عطـا دادن است بی‌سابقه سؤال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق که در مثنوی معنوی واردست نظم در عـدم ما مستحقان کی بـدیم که بـدین جان و بدین دانش شدیم ما نبودیم و تقاضـا مـا نبود لطف تو نـاگفته مـا می‌شـنود لَیَجمَعَنَّکُم بخـدائیکه جمع خواهـد کرد خـدای شـما را إِلی یَومِ القِیامَهِٔ تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شـما را در قبور تا روز قیامت لا رَیبَ فِیهِ روز که در وقوع آن شک نیست الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم آنانی که زیان کردنـد در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضائع ساختنـد فَهُم لا یُؤمِنُونَ پس ایشان ایمـان نخواهنـد آورد وَ لَهُ و مر خـدای راست مـا سَـکَنَ آنچه آرام دارد فِی اللَّیـلِ وَ النَّهارِ در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان آنرا گرفته وَ هُوَ السَّمِیعُ و اوست شـنوا بآنچه کافران گوینـد العَلِیمُ دانا بآنچه قصد کنند سـبب نزول اینکه آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتنـد ای محمّـد ص ما را معلوم شـده است که احتیاج و مسکنت ترا بـدین کار میدارد که پیش گرفته مـا برای تو بطریق توزیع از اشـرف قبائل چنـدان مال حاصل کنیم که توانگرتر از جمله خویشان خود شوی بشـرط آنکه ازین دین رجوع نمائی حق سبحانه و تعالی فرمود که هرچه شب و روز بران اشـتمال دارد ازان خـداست اگر خواهـد پیغمبر خود را چنـدان مـال دهـد که توانگرترین خلق شود قُـل أَ غَیرَ اللّهِ بگو ای محمّـد ص آیـا غیر خـدای را أَتَّخِـذُ وَلِیًّا فراگیرم دوست یعنی غیر خدای را دوست نه گیرم. فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ خدائی که پدیدآرنده آسمان و زمین است وَ هُوَ یُطعِمُ و او میخواند خلق را یعنی روزی میدهد وَ لا یُطعَمُ و روزی داده نمی‌شود یعنی بی نیازست از خلق و خلق بوی محتاج‌اند قال اللّه تعالی ما ارید منهم من رزق و ما اریـد ان یطعمون ان اللّه هو الرزّاق ذو القوهٔ المتین قُل إِنِّی أُمِرتُ بگو ای محمّـد ص بدرستیکه من مأمور شده‌ام أَن أَکُونَ أَوَّلَ مَن أَسلَمَ بـآنکه باشم اوّل کسیکه گردن نهـد حکم خـدای را برای آنکه نبی سابق امت باشـد در دین وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ المُشرِکِینَ و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی از شرک‌آرندگان.

صفحه : ۲۷۳

قُل إِنِّی أَخافُ بگو بدرستیکه من می‌ترسم إِن عَصَیتُ رَبِّی اگر عاصـی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرسـتم عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ از عـذاب روز بزرگ که قیـامت است مَن یُصـرَف هر که بگردانـد خـدای عـذاب را عَنهُ ازو و حفص بصـیغه مجهول میخواند یعنی هرکه بگردانیـده شود عـذاب ازو یَومَئِـذٍ دران روز فَقَـد رَحِمَهُ پس بـدرستیکه حق برو بخشـایش فرموده است وَ ذلِکَ و اینکه بخشایش خـدای الفَوزُ المُبِینُ رستگاری هویـداست وَ إِن یَمسَسکَ اللّهُ و اگر برسانـد بتو خدای بضـرّ سـختی چون مرض و فقر فَلا کاشِفَ لَهُ پس هیـچ بازدارنـده و برنـده نیست آن را إِلّا هُوَ مگر او وَ إِن یَمسَسکَ بِخَیرٍ و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا و صـحت فَهُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ پس او بر همه چیزها ازینها تواناست وَ هُوَ القاهِرُ و اوست قهرکننده فَوقَ عِبادِهِ غالب بر بندگان خود فوقیت بمکان نیست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق‌ست بقـدرت و قهر بر همه مخلوقات وَ هُوَ الحَکِیمُ و اوست محکم‌کار در تـدبیر خود الخَبِیرُ دانا بخفایای احوال بنـدگان نقل‌ست که سفهای قریش گفتنـد ای محمّـد ص ما کسـی را نمی‌بینیم که ترا تصـدیق کنـد و از احبـار یهود و علمـای نصارا پرسیده‌ایم که صفت اینکه مرد در کتب خویش دیده‌ایـد همه انکار کردنـد اکنون کسـی بما نمای که گواهی دهـد برسالت تو و بر حقیقت کتـاب تو آیت آمـد قُـل بگو ای محمّـد در جواب ایشـان أَیُّ شَیءٍ چه چیزست أَکبَرُ شَهادَهًٔ بزرگتر از جهت شـهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهی‌ها قُلِ اللّهُ شَهِیدٌ بگو خدای بزرگترست از جهت گواهی بَینِی وَ بَینَکُم او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا القُرآنُ و بمن وحی کرده شده اینکه قرآن لِأُنذِرَکُم بِهِ تا بیم کنم شـما را بقرآن و اگرچه درو بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین وَ مَن بَلَغَ و دیگر انذار میکنم

هر که قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه اللّه فرموده هر که قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر ص نذیر اوست و از آنجا است که محمّد ص بن کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا أ إِنَّکُم لَتَشهَدُونَ آیا شمائید که گواهی می‌دهید أَنَّ مَعَ اللّهِ آنکه با خدا هستند آلِهَةً أُخری خدایان دیگر یعنی بتان قُل لا أَشهَدُ بگو من باری گواهی نمیدهم برین قُل إِنَّما هُوَ بگو جز اینکه نیست که او إِلهٌ واحِدٌ خدایست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم وَ إِنَّنِی بَرِیءٌ و بدرستی که من بیزارم مِمّا تُشرِکُونَ از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن.

صفحه : ۲۷۴

الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ آنانکه ایشانرا داده‌ایم کتاب یَعرِفُونَهُ می‌شناسند رسول ص خدای را بحلیه و صفتی که مذکورست در توریت کَما یَعرِفُونَ أَبناءَهُم همچنانکه می‌شناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی روشن است آورده‌اند که حضرت فاروق رض از عبد اللّه بن سلّام پرسید که معرفت شما مر حضرت ص را که خدای از ان خبر میدهد که همچون معرفت فرزندان است بر چه وجه تواند بود إبن سلام رض گفت من برسالت پیغمبر متیقن‌ترام از انکه بصحت نسب پسر خویش چه اینکه را از توریت دانسته اما پسران را معلوم نـدارم که زنان چه ساخته‌انـد عمر رض فرمود که خدای توفیق رفیق تو گرداند ای عبد اللّه فقد اصبت و صدقت الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم کسانی که زیانکار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب فَهُم لا یُؤمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی‌آرند وَ مَن أَظلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از کسیکه افترا کند و به بندد عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران اویند و بتان ما نزدیک وی شفیع خواهند بود أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآن است و آن را سحر و شعر و کهانت نام نهـد إِنَّهُ لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ بدرستیکه رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران وَ یَومَ نَحشُرُهُم جَمِیعاً و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ پس گوئیم از روی توبیخ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا مر آنانرا که شرک آورده‌انـد أَینَ شُرَکاؤُکُمُ کجاانـد خـدایان شما که شریک خدای میساختیـد الَّذِینَ کُنتُم تَزعُمُونَ آنان را که گمان میبردیـد که شما را شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَم تَکُن فِتنَتُهُم پس نباشد معذرت ایشان إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گویند وَ اللّهِ رَبِّنا بخدای که پروردگار ما است ما کُنّا مُشرِکِینَ که ما نبودیم شرک آورنـدگان و دروغ گوینـد و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحیـد کننـد بعضـی مر بعضـی را گوینـد بیائیـد تا انکار شرک کنیم شایـد که ما نیز نجات یابیم پس سوگنـد خورند بخـدای که مـا مشرک نبوده‌ایم حق سبحانه بر دهن‌های ایشان مهر نهـد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهنـد که الیوم نختم علی افواههم الآیـهٔ انظُر کَیفَ کَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ میگویند عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خود بنفی شرک از ان وَ ضَلَّ عَنهُم و گم گشت از ایشان ما کانُوا یَفتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدای را نقل‌ست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت‌پناه ص کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یادداشت پرسیدند که اینکه چیست که محمّد ص می‌خواند آن لعین گفت که من نمی‌دانم که چه میگوید الا آنکه لب می‌جنباند و افسانه پیشینیان می‌خواند چنانچه احیانا من هم بر شما می‌خوانم اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۲۷۵

وَ مِنهُم و از کفّار مکه مَن یَستَمِعُ إِلَیکَ کسان هستند که گوش فرا میدارنـد بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَ جَعَلنا و افکنـده‌ایم عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان أَکِنَّةً پوششها أَن یَفقَهُوهُ تا فهم نه‌کنند آنرا وَ فِی آذانِهِم و نهاده‌ایم در گوشهای ایشان وَقراً گرانی تا حق نشنوند وَ إِن یَرَوا کُلَّ آیَةٍ و اگر به‌بینند هر معجزه که از تو می طلبند لا یُؤمِنُوا بِها ایمان نمی‌آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکـذیب ایشان بغایت رسیده حَتّی إِذا جاؤُکَ تا چون بیاینـد به تو یُجادِلُونَکَ جـدال و خصومت کننـد با تو یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا گوینـد آنهـا که کافرانـد إِن هـذا نیست اینکه کتاب تو إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ مگر افسانه پیشینیان وَ هُم ایشان یعنی کافران یَنهَونَ

عَنهُ بازمیدارنـد مردمـانرا از ایمـان برسول وَ یَنأَونَ عَنهُ و دور می‌شونـد به نفس خود ازو یعنی نه خود ایمان می‌آرنـد و نه دیگری را میگذارنـد و گفته‌انـد اینکه آیت در شان ابو طالب‌ست و معنی آنکه نهی میکنـد دشـمنان را از تعرض رسول ص بحمایت و خود از دین او دوری می‌جوید وَ إِن یُهلِکُونَ و هلاک نمیکنند بدین عمل إِلّا أَنفُسَ هُم مگر نفسهای خود را وَ ما یَشعُرُونَ و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعـدّی نمیکنـد وَ لَو تَری و اگر به بینی ایشانرا إِذ وُقِفُوا عَلَی النّارِ چون بازداشـته شـده باشـند در آتش هر آئینه بینی امری در غـایت شـناعت و ایشـان را مشاهـده کنی کـه از سـختی عـذاب فریـاد میکننـد فَقـالُوا پس میگوینـد یـا لَیتَنـا نُرَدُّ کاشـکی ما بازگردانیـده شویم بـدنیا وَ لا نُکَذِّبَ بِآیـاتِ رَبِّنـا و تکـذیب نه کنیم آیـات پروردگـار مـا را وَ نَکُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ و باشـیم از جمله باوردارنـدگان بَل نه چنان است که ایشان میگوینـد چون بدنیا روند مومن باشـند بلکه بر همان کفر خواهند بود و اینکه اقرار توحید حـالی برای آنست که بَـدا لَهُم ظاهر شـده است مر ایشان را ما کانُوا یُخفُونَ آنچه بودنـد که می‌پوشـیدند از کفر و معاصـی مِن قَبلُ پیش ازین در دنیا چون امروز بشـهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شـد اعتـذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند وَ لَو رُدُّوا و اگر ایشانرا بازگردانیـده شود لَعادُوا هر آئینه بازگردنـد. لِما نُهُوا عَنهُ بسوی آنچیزی که نهی کرده شده‌اند از ان یعنی شـرک و عصـیان وَ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ و بـدرستیکه ایشان دروغ‌گویاننـد در وعـده ایمان و چون اینکه آیت‌ها در وعیـد قیامت بر کافران خوانده شده بعث و نشر را منکر شدند.

صفحه : ۲۷۶

وَ قالُوا و گفتنـد إِن هِیَ نیست زنـدگی إِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا مگر زندگانی ما در دنیا وَ ما نَحنُ بِمَبعُوثِینَ و نیستیم ما برانگیختگان از قبور وَ لَو تَری و اگر به‌بینی إِذ وُقِفُوا عَلی رَبِّهِم چون بازدارنـد کـافران را بر حکم خـدای یا در موقف عرض قالَ گویـد خـدای أَ لَیسَ هـذا بِالحَقِّ آیا نیست اینکه بعث و نشـر راست و درست قالُوا بَلی وَ رَبِّنا گوینـد بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار می‌کننـد مؤکـد بسوگند قالَ گوید خدای فَذُوقُوا العَذابَ پس بچشـید عذاب را بِما کُنتُم تَکفُرُونَ بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَد خَسِرَ الَّذِینَ بدرستیکه زیان کردند آنانکه کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ تکذیب کردند دیدن خدای را یا باور نه‌کردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حَتّی إِذا جاءَتهُمُ السّاعَةُ تا چون بیاید بدیشان قیامت بَغتَةً ناگهان قالُوا یا حَسرَتَنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلی ما فَرَّطنا بر آنچه تقصیر کردیم فِیها در حیات دنیا وَ هُم یَحمِلُونَ و ایشان بردارند أَوزارَهُم گناهان خود را عَلی ظُهُورِهِم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهـان ایشـان لازم باشـد بر ایشـان و از ایشـان منفـک نه‌گردد و در معـالم آورده که چون مؤمن از قـبر بیرون آید اسـتقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشـبوئی و گوید مرا می‌شناسـی مؤمن گوید نی ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار بودم و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فدا اشارت بدین‌ست و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آیـد او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشـبوئی و بدروئی و گوید مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمیدانم گوید مـن کردار بـد و ناپـاک تـوام بسـیار در دنیـا بر من سـوار شـدی امروز من بر تـو سـوار می‌شـوم و آیت وَ هُم یَحمِلُونَ أَوزارَهُم عَلی ظُهُورِهِم عبارت ازین است أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ بدانید که بد باری است بار گناه که میکشند وَ مَا الحَیاةُ الدُّنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغروراند بدان إِلّا لَعِبٌ وَ لَهوٌ مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وَ لَلدّارُ الآخِرَةُ و هر آئینه سرای آخرت خَیرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ بهترست برای کسانیکه پرهیزگاری میکننـد جهت آنکه سـرای آخرت باقی است و لـذّتهای او خالص از شوائب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زول أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا تعقل نمیکننـد و حفص بخطاب میخوانـد یعنی تعقل نمیکنیـد که ازین دو سـرای کـدام بهتر اسـت آورده‌انـد که اخنس بن شـریق و ابو جهل با یکـدیگر ملاقات کردنـد اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمّد بن عبد اللّه چه حکم میکنی در دعوی خود کاذب است یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست‌گوئی بازخواستی کند ابو جهل گفت محمّد ص راست‌گوست و آنچه بما میرسانـد آسـمانی‌ست نه شـیطانی اما اگر به نبوّت او اعتراف میکنم محـذوری دارد و آن چنانست که تمام عز و شـرف که اهل حرم بدان ممتاز و سـرفرازند از لواء و ندوه و سـقایهٔ و عمارت مسـجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوّت نیز

بایشان بازگردد اشراف قریش و بقیه آل لوی بیکبار محروم مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهتا با حضرت رسالت‌پناه ص گفت که ای محمّد ص ما هرگز از تو دروغ نشنوده‌ایم و ترا صادق دانسته‌ایم و لیکن در دعوی نبوت تکذیب تو می‌کنیم آیت آمد که.

صفحه : ۲۷۷

قَد نَعلَمُ به تحقیق ما میدانیم إِنَّه لَیَحزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ بدرستیکه ترا اندوهگین می‌گرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فَإِنَّهُم پس بدرستیکه ایشان لا یُکَذِّبُونَکَ تکذیب نمی‌کنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفتند وَ لکِنَّ الظّالِمِینَ و لیکن ایشان ستمکارانند بِآیاتِ اللّهِ یَجحَدُونَ انکار میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس برای تسلّی آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم میفرماید وَ لَقَد کُذِّبَت و بدرستیکه تکذیب کرده‌اند رُسُلٌ مِن قَبلِکَ پیغمبران را پیش از تو فَصَبَرُوا پس ایشان شکیبائی نمودند عَلی ما کُذِّبُوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند وَ أُوذُوا و بر آن که رنج بایشان رسانیدند حَتّی أَتاهُم تا وقتی که آمد بدیشان نَصرُنا یاری کردن ما و ما وعده کرده‌ایم صابران را بنصرت و حکم کرده‌ایم بغلبه مومنان بر کافران وَ لا مُبَدِّلَ و نیست تغیّردهنده لِکَلِماتِ اللّهِ مر وعده‌های خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده لَقَد سَبَقَت کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا المُرسَلِینَ إِنَّهُم لَهُمُ المَنصُورُونَ وَ إِنَّ جُندَنا لَهُمُ الغالِبُونَ وَ لَقَد جاءَکَ و هر آئینه آمد بتو مِن نَبَإِ المُرسَلِینَ از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده‌اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده‌اند کتب اللّه لاغلبن انا و رسلی وَ إِن کانَ کَبُرَ عَلَیکَ و اگر چنان است که گران باشد بر تو إِعراضُهُم روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ استَطَعتَ پس اگر میتوانی أَن تَبتَغِیَ آنکه بجوئی نَفَقاً فِی الأَرضِ سوراخی در زمین آورده‌اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت‌پناه ص را بر ایمان قوم بود می‌خواست که هر معجزه که اقتراح می‌کنند حق سبحانه تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدائره مؤمنان درآیند حق تعالی اینکه آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می‌آید پس اگر می‌توانی که بدست آری نقبی در زیر زمین و بدانجا درآیی أَو سُلَّماً فِی السَّماءِ یا نردبانی پیدا کنی و بآسمان برآئی فَتَأتِیَهُم بِآیَةٍ پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه خواهند وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای لَجَمَعَهُم عَلَی الهُدی هر آئینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان دادی فَلا تَکُونَنَّ پس مباش صورت خطاب متوجه آن حضرت علیه السلام‌ست و در معنی امت را میگوید مباشید مِنَ الجاهِلِینَ از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته خذلان و توفیق من‌ست.

صفحه : ۲۷۸

إِنَّما یَستَجِیبُ جز اینکه نیست که اجابت می‌کنند دعوت ترا الَّذِینَ یَسمَعُونَ آنانکه می‌شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَ المَوتی یَبعَثُهُمُ اللّهُ و مردگانرا برانگیزاند خدای آنگاه ایشان بدانند و آن دانستن سود نکند ثُمَّ إِلَیهِ یُرجَعُونَ پس بسوی او بازگردانند همه را برای جزا و مکافات وَ قالُوا و گفتند رؤسای قریش لَو لا نُزِّلَ عَلَیهِ چرا فرو نمی‌آید بر محمّد ص آیَةٌ مِن رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که می‌طلبیم ازو قُل إِنَّ اللّهَ قادِرٌ بگو بدرستیکه خدای قادرست عَلی أَن یُنَزِّلَ آیَةً بر آنکه فرستد آیتی از مقترحات ایشان وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ و لیکن بسیاری از ایشان نمی‌دانند که انزال آن مستجلب بلا و عنا هست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون ثمود و اصحاب مائده وَ ما مِن دَابَّةٍ فِی الأَرضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین وَ لا طائِرٍ نه هیچ پرنده که در هوا یَطِیرُ بِجَناحَیهِ بپرد ببالهای خود اینکه کلمه برای تاکیدست چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت می‌باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده إِلّا أُمَمٌ أَمثالُکُم الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل نیست و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فَرَّطنا فِی الکِتابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِن شَیءٍ هیچ چیزی را بلکه او مشتملست بر دلائل دقائق امور علوی و سفلی ثُمَّ إِلی رَبِّهِم یُحشَرُونَ

پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد اینکه امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند از شنودن دلائل ربوبیت وَ بُکمٌ و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فِی الظُّلُماتِ در تاریکیهای کفر و جهل و عناد در تقلیداند مَن یَشَأِ اللّهُ یُضلِلهُ هرکرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد وَ مَن یَشَأ و هرکرا خواهد یَجعَلهُ ثابت گرداند و نگاهدارد عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بر راه راست- صفحه : ۲۷۹

قُل أَ رَأَیتَکُم بگو ایشان را که چه می‌بینید إِن أَتاکُم عَذابُ اللّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا أَو أَتَتکُمُ السّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت أَ غَیرَ اللّهِ تَدعُونَ آیا غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی بخوانید غیر او را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست‌گویان که بتان خدایانند بَل نه چنانست که بتان را خوانید بلکه إِیّاهُ تَدعُونَ او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی‌برید فَیَکشِفُ پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا ما تَدعُونَ إِلَیهِ آنچه او را بکشف آن میخوانید إِن شاءَ اگر خواهد وَ تَنسَونَ و فراموش می‌کنید در وقت دعا یعنی دست بازمیدارید ما تُشرِکُونَ آنچه شرک ساخته‌اید با او یعنی آلهه خود را وَ لَقَد أَرسَلنا و بدرستیکه فرستادیم ما رسولان را إِلی أُمَمٍ بامتان ایشان مِن قَبلِکَ پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فَأَخَذناهُم پس گرفتیم ایشانرا بِالبَأساءِ بسختی و تنگی وَ الضَّرّاءِ و بآفتها و بیماریها لَعَلَّهُم یَتَضَرَّعُونَ تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فَلَو لا إِذ جاءَهُم بَأسُنا تَضَرَّعُوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَ لکِن قَسَت و لیکن سخت شده بود قُلُوبُهُم دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب‌ست وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ و آراسته کرد برای ایشان ابلیس ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه بودند که بعمل می‌آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک‌کننده است چنانچه در حدیث آمده است که ثلث مهلکات شحّ مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانسته که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از گریبان هستی او سر برزد سرمایه آن همین صفت بود لا جرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار می‌اندازد و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته می‌سازد تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن بازمانند نظم مرد معجب ز اهل دین نبود هیچ معجب خدای بین نه بود بی خبر از جهان و مست یکی‌ست خویشتن بین و بت‌پرست یکی‌ست فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بدان از باساء و ضراء فَتَحنا عَلَیهِم بگشادیم برای ایشان أَبوابَ کُلِّ شَیءٍ درهای همه چیزها را از نعمت و راحت یعنی چون به بلا و محنت پندپذیر نشدند به آسانی وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتّی إِذا فَرِحُوا تا وقتی که شاد شدند بِما أُوتُوا بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در ان بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته به نعمت از منعم بازماندند و بمراسم شکرگزاری و لوازم سپاسداری قیام نه‌نمودند أَخَذناهُم بَغتَةً بگرفتیم ایشانرا ناگهان فَإِذا هُم مُبلِسُونَ پس ایشان بعد معائنه عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان.

صفحه : ۲۸۰ فَقُطِعَ پس بریده شد دابِرُ القَومِ الَّذِینَ ظَلَمُوا آخر آن گروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم بتمامی اعدای خود را وَ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیان‌ست بر اهلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم از ان روی که سبب خلاصی مردم‌ست از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت شگرف است هر آئینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُل أَ رَأَیتُم بگو چه می‌بینید إِن أَخَذَ اللّهُ اگر بگیرد خدای سَمعَکُم شنوائی شما را تا کر شوید وَ أَبصارَکُم و بینائیهای شما را تا کور گردید وَ خَتَمَ عَلی قُلُوبِکُم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش درو نماند مَن إِلهٌ غَیرُ اللّهِ کدام خداایست غیر اللّه که بقدرت و کرم خود یَأتِیکُم بِهِ بیارد برای شما آنچه گرفته است انظُر کَیفَ نُصَرِّفُ الآیاتِ نگاه کن و در نگر که ما چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوئیم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُم یَصدِفُونَ پس کافران اعراض کنند از ان و حق را انقیاد نه‌کنند قُل أَ رَأَیتَکُم بگو ای محمّد ص کافران را که چه بینید و چه

کنیـد إِن أَتاكُم عَـذابُه‌اللّهِ اگر بیایـد بشـما عـذاب خدای بَغتَةً ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن أَو جَهرَةً یا آشـکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته‌انـد بغتـهٔ آنست که بشب فرود آید و جهرهٔ عذابی است که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَل یُهلَكُه آیا هلاك شوند یعنی هلاك نشوند بدان عذاب إِلَّا القَومُ الظّالِمُونَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَ ما نُرسِلُ‌المُرسَلِینَ و نه می‌فرستیم پیغمبران را إِلّا مُبَشِّرِینَ وَ مُنـذِرِینَ مگر بشارت‌دهنـدگان اهل ایمان را به بهشت و بیم‌کنندگان کافران را بدوزخ فَمَن آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَ أَصلَحَ و اصـلاح کار خود کند به تقوی و طاعت فَلا خَوفٌ عَلَیهِم پس هیچ ترسـی نیست ایشان را از عذاب جاودانی وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنجهان وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و آنها که تکذیب کرده‌اند آیتهای ما را یَمَسُّهُمُ‌العَذابُ برسد ایشانرا عذاب بِما کانُوا یَفسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دائره تصدیق بیرون می‌رفتند.

صفحه : ۲۸۱

قُل لا أَقُولُ‌لَکُم بگو نمی‌گویم شـما را عِنـدِی خَزائِنُ‌اللّهِ که نزدیك من‌ست خزینهای روزی خـدا تا هر چه خواهیـد بیارم وَ لا أَعلَمُ الغَیبَ و من نمیـدانم غیب را مادامیکه وحی بمن نیاید تا هر چه پرسـید جواب گویم وَ لا أَقُولُ‌لَکُم إِنِّی مَلَكٌ و نمیگویم شـما را که من از جنس فرشته‌ام تا هر چه خواهم بقوّت ملکی بکنم بلکه من همچون شما بشرم إِن أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ مگر آن چیزیرا که وحی میکند بمن قُل بگو از روی تمثیل هَل یَستَوِی الأَعمی آیا یکسان باشد نابینا وَ البَصِیرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أَ فَلا تَتَفَکَّرُونَ آیا هیچ فکر نمی‌کنید تا تمییز توانید کرد میان حق و باطل وَ أَنذِر بِهِ و بیم کن بآن چیزی که بتو وحی میکنند الَّذِینَ یَخافُونَ آنکسانرا که می‌ترسـند از بسـیاری زلل و تقصـیر در عمل أَن یُحشَرُوا از ان که حشر کنند ایشانرا إِلی رَبِّهِم بجزای خداونـد ایشـان اگر چه پنـد قرآن همه را عـام‌ست امّا اینجـا تخصـیص کرد بترسـندگان زیرا که دلی پندپـذیر و گوش نصیحت شنوا ایشان‌راست لَیسَ لَهُم نیست مر ایشان را مِن دُونِهِ بجز خدای وَلِیٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَ لا شَفِیعٌ و نه شـفیعی که ایشانرا از عـذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده‌اند که صـنادید قریش بـا حضـرت رسالت‌پناه ص گفتنـد که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانـند چون إبن مسـعود و بلال و مقـداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر اینکه بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشـست و برخاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوئیم و بشـنویم حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که من راندن مومنانرا از صحبت خود نه‌توانم گفتند پس مجالست ما بایشان عیب و عـارست اگر بوقت حضور مـا ایشـانرا عـذرخواهی تـا برونـد شایـد که ما انقیاد امر تو کنیم نقل‌ست که فاروق رض گفت یا رسول اللّه ص چنین میتوان کرد تا بینیم که مهم رؤسای عرب بچه میکشد حضرت ص درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین وعده وثیقه التماس نمودند پس حضرت ص فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی رض را امر کرد تا اینکه صورت را در حیّز کتابت آرد آیت آمـد وَ لا تَطرُدِ الَّذِینَ یَدعُونَ و مران از مجلس خود آنانرا که می‌خواننـد رَبَّهُم پروردگار خود را و ذکر او می‌گویند بِالغَداةِ وَ العَشِیِّ بامداد و شبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و صلاهٔ عصر یُرِیدُونَ وَجهَهُ میخواهند بدان دعای و ذکر رضای خـدای را و گفته‌اند وجهه صـلهاست یعنی میخواهند خدای را و بس شـیخ ابو یعقوب نهر جوری را قدس سـره پرسـیدند که صـفت مریـد چیست اینکه آیت برخوانـد که یدعون ربهم بالغداهٔ و العشـی یریدون وجهه و در کشف الاسـرار آورده که ارادت بر سه وجه است اوّل ارادت دنیـای محض کمـا قال اللّه تعالی تریـدون عرض الحیوهٔ الـدنیا و نشان آن دو چیزست در زیادتی دنیا و نقصان دین راضـی بودن و از درویشـان و مسـلمانان اعراض نمودن دوّم ارادت آخرت محض کمـا قـال اللّه تعـالی و من اراد الآخرهٔ و سـعی لها سعیهـا و اینکه نیز دو علامـت دارد در سـلامتی دین بنقصـان دنیـا رضـا دادن و در مـوانست و الفت بر روی درویشـان گشـادن سوّم ارادت حق محض کما قال اللّه تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سـر کونین نهادنست و از خود و از خلق آزاد گشـتن بیت اگر ما را خواهی خطی بعالم درکش وز بحر فنا غرق شود دم درکش ما عَلَیكَ نیست بر تو مِن حِسابِهِم مِن شَیءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَ ما مِن حِسابِكَ و نیست از حساب عمل تو عَلَیهِم مِن شَیءٍ بر ایشان چیزی فَتَطرُدَهُم تا تو برانی ایشانرا پس به هیچ وجه مران

فَتَكُونَ مِنَ الظّالِمِينَ پس تو باشی از ظالمان اگر برانی.

صفحه : ۲۸۲

وَ كَذلِكَ فَتَنّا و چنانچه پیش از تو آزموده‌ایم فقرا را باغنیا همچنان آزمودیم بَعضَهُم بِبَعضٍ برخی از اشراف را به بعضی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم اینکه ضعیفان را بر اقویای عرب در سبقت با ایمان لِيَقُولُوا تا گویند بزرگان أ هؤُلاءِ مَنَّ اللّهُ عَلَيهِم آیا اینکه گروه‌اند که بنعمت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت منت نهاد خدای بر ایشان مِن بَينِنا از میان أ لَيسَ اللّهُ آیا نیست خدای بِأَعلَمَ داناتر یعنی هست بِالشّاكِرِينَ به شکرگویندگان بر نعمت اسلام وَ إِذا جاءَكَ الَّذِينَ و چون بیایند بتو آنانکه يُؤمِنُونَ بِآياتِنا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُل سَلامٌ عَلَيكُم پس بگو سلام بر شما باد مراد همان درویشانند حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود بعد از ان هر کدام که بحضرت مصطفی آمدی آنحضرت بسلام بر وی پیش‌دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که قومی بخدمت سیّد کائنات علیه افضل الصلوت آمده گفتند یا رسول اللّه ص گناهان بزرگ کردیم و جرائم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آن حضرت بجواب ایشان ملتفت نه گشت و ایشان ناامید از عتبه نبوّت بازگشتند فی الحال اینکه آیت نازل شد که چون مومنان گنهکاران که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده‌اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوئی که بشارت است بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی و بگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُم نوشت پروردگار شما عَلى نَفسِهِ الرَّحمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعده که از شائبه خلف مبرا بود أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُم بدرستیکه هر که بکند از شما سُوءاً کاری بد بِجَهالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد به تبعه آن و نداند عقوبتی را که بدان متفرع است ثُمَّ تابَ مِن بَعدِهِ پس توبه کند بعد از ان عمل وَ أَصلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود آن گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدا آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ مهربان‌ست بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملک بر تو ذلّت مینویسد ملک برای تو بر خود رحمت مینویسد پس ترا دو کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتاب وقتی کتاب ازلی را باطل نمی‌تواند ساخت مضمون اینکه آیت شربت شفاست مر بیماران گناه را و شفا بشرط پرهیزست یعنی توبه و استغفار قطعه دردمندان گنه را روز و شب شربتی بهتر ز استغفار نیست آرزومندان وصل یار را چاره غیر از نالهای زار نیست وَ كَذلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلائل توحید و نبوّت را همچنین نُفَصِّلُ الآياتِ تفصیل می‌کنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَ لِتَستَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ المُجرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقل است که چون قریش آن حضرت را بدین آباء دعوت کردند اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۲۸۳

قُل إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده‌اند أَن أَعبُدَ الَّذِينَ از انکه بپرستم آنرا که شما تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ می‌پرستید بدون خدا یعنی بتان را که آرزوی شما آن است که من پرستش ایشان نمایم قُل لا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمی‌کنم أَهواءَكُم آرزوهای شما را قَد ضَلَلتُ إِذاً بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَ ما أَنَا مِنَ المُهتَدِينَ و نباشم از جمله راه‌یافتگان آورده‌اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمّد ص چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان و پیش ازین ما را مترسان اینکه آیت آمد قُل إِنِّي عَلى بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم مِن رَبِّي از پروردگار من که آن قرآن‌ست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَ كَذَّبتُم بِهِ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ما عِندِي نیست نزدیک من ما تَستَعجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می‌نمائید بر ان یعنی عذاب إِنِ الحُكمُ نیست حکم در تاخیر و تعجیل عذاب إِلّا لِلّهِ مگر خدا را يَقُصُّ الحَقَّ میگوید خدا خبرهای درست را وَ هُوَ خَيرُ الفاصِلِينَ و او بهترین کارگذاران‌ست یا بیان‌کنندگان قُل لَو أَنَّ عِندِي بگو اگر نزدیک من بودی ما تَستَعجِلُونَ بِهِ آنچه شما بر ان شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِيَ الأَمرُ هر آئینه گذارده شده بودی کار بَينِي وَ بَينَكُم میان ما و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان من و شما انقطاع شده بودی وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدای

داناتر است بِالظّالِمِينَ به ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَ عِندَهُ و نزدیک اوست مَفاتِحُ الغَيبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال لا يَعلَمُها نمیدانند آنرا إلّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق به مشیّت او و از سید عالم مروی است که مفاتح غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از ان اینکه آیت برخواند که ان اللّه عنده علم الساعهٔ تا آخر و معنی اینکه آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی وَ يَعلَمُ و میداند خدای ما فِي البَرِّ آنچه در بیابان‌ست از نباتات و حیوانات وَ البَحرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیب‌ست وَ ما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگ از درخت إلّا يَعلَمُها مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاده و چند برگ برو باقی مانده و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و رو منقلب گشت اینکه مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات وَ لا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِي ظُلُماتِ الأَرضِ در تاریکی زمین مراد تخمی‌ست که در زیر زمین افتد وَ لا رَطبٍ و نه تری‌ست وَ لا يابِسٍ و نه خشکی‌ست إلّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته‌اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که هیچ جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی براننـد که رطب اشارت بعالم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته.

صفحه : ۲۸۴

وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّاكُم و اوست آن خداوندی که میخواباند شما را و متوفی میگرداند بِاللَّيلِ بشب توفی فرا گرفتن چیزی‌ست بتمام لا جرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت‌ست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخو الموت اشارت بدین است وَ يَعلَمُ و میداند خدای ما جَرَحتُم آنچه کسب کنید بِالنَّهارِ و روز ثُمَّ يَبعَثُكُم پس برانگیزاند شما را از خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح‌ست در توفی لِيُقضى أَجَلٌ مُسَمًّى تا تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيهِ مَرجِعُكُم پس بسوی اوست بازگشت شما از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم پس خبر کند شما را در قیامت بِما كُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بآنکه جزا دهد بر کردارهای شما وَ هُوَ القاهِرُ و اوست غالب فَوقَ عِبادِهِ بر بندگان خود وَ يُرسِلُ عَلَيكُم و می‌فرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاهبانند مر اعمال شما را یعنی مینویسند عملها را تا روز قیامت علی رءوس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آن است که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نه‌کند و از هیبت خطاب اقرا کتابک عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد نظم نیندیشی از ان روز که در وی جگرها خون و دلها ریش بینی دهندت نامه اعمال و گویند بخوان تا کردهای خویش بینی مکن بدور کنی باری در ان کوش که اندر نامه نیکی بیش بینی و اینکه کرام کاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتّى إِذا جاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ المَوتُ به یکی از شما مرگ تَوَفَّتهُ رُسُلُنا جان او را بردارند فرشتگان ما یعنی ملك الموت و اعوان او که چهارده فرشته‌اند هفت از ایشان ملائکه رحمت است و هفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب چون ملك الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد وَ هُم لا يُفَرِّطُونَ و ایشان یعنی فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح تاخیر نمی‌نمایند چون وقت رسد ثُمَّ رُدُّوا پس بازگردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَى اللّهِ بحکم و جزای خدای مَولاهُمُ الحَقِّ آنکه خداوند ایشان‌ست حق یعنی درست‌کار و راست‌گو أَلا لَهُ الحُكمُ بدانید که مر اوراست حکم در ان روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَ هُوَ أَسرَعُ الحاسِبِينَ و اوست شتاب‌کننده‌ترین حساب‌کنندگان گفته‌اند که حق سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و اینکه دلیل کمال قدرت است قُل مَن يُنَجِّيكُم بگو کیست که میرهاند شما را مِن ظُلُماتِ البَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَ البَحرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست تَدعُونَهُ میخوانید نجات‌دهنده خود را تَضَرُّعاً از

روی زاری بآشکارا وَ خُفیَةً و به پنهانی لَئِن أنجانا و میگوئید اگر نجات دهد خدا ما را مِن هذِهِ ازین شدّت و محنت لَنَکوُنَنَّ هر آئینه باشیم ما مِنَ الشّاکِرِینَ از شکر گویندگان بر نعمت نجات.

صفحه : ۲۸۵

قُلِ اللّهُ یُنَجِّیکُم بگو ای محمّد ص که خدا نجات میدهد شما را مِنها از ظلمات بر و بحر وَ مِن کُلِّ کَربٍ و از هر اندوهی و غمی که باشد ثُمَّ أَنتُم تُشرِکُونَ پس آنگه شما باز رجوع بشرک میکنید و بعهدیکه کرده‌اید وفا نمی‌نمائید قُل هُوَ القادِرُ بگو اوست توانا عَلی أن یَبعَثَ عَلَیکُم بر آنکه فرستد بر شما عَذاباً مِن فَوقِکُم عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح علیه السلام آمد و حجاره که بر سر قوم لوط باریـد أو مِن تَحتِ أَرجُلِکُم یـا عـذابی از زیر قـدم شـما چون آل فرعون که در آب غرق شدنـد یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته‌انـد عـذاب من فوق حکّام ظالم‌اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتگاران بد معاش یا من فوق کبار قوم‌اند و من تحت صغار ایشان أو یَلبِسَکُم شِیَعاً یا درآمیزد شما را با همدیگر گروه گروه و هر گروهی را سودای و تمنای و آرزوی و مدّعای بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامـد وَ یُذِیقَ بَعضَکُم و بچشانـد خدا بعضـی را از شـما بَأسَ بَعضٍ رنج و سـختی از بعضـی مرا و سیوف مختلفه است که همدیگر را کشـته سازند انظُر کَیفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الآیاتِ می‌گردانیم آیتها را بوعده و وعید لَعَلَّهُم یَفقَهُونَ تا باشـد که ایشان بداننـد وَ کَذَّبَ بِهِ و دروغ میدارنـد عـذاب یا قرآن را قَومُکَ قوم تو که کفار قریش‌انـد وَ هُوَ الحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قُل لَستُ عَلَیکُم بگو من نیستم بر شما بِوَکِیلٍ نگاهبان که مهم شما را بمن بازگذاشته باشند تا شما را از تکـذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِکُلِّ نَبَإٍ مُستَقَرٌّ مر هر چیزی را از وعده و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یـا هر عملی را جزای است وَ سَوفَ تَعلَمُونَ و زود باشـد که بدانیـد آنرا وَ إِذا رَأَیتَ الَّذِینَ و چون بینی تو آن کسـان را که بتکـذیب و اسـتهزا یَخُوضُونَ بحث میکننـد و گفتگو می‌نماینـد فِی آیاتِنـا در آیتهـای ما که قرآن‌ست و در ان طعن میکننـد فَأَعرِض عَنهُم پس اعراض کن و منشین با ایشان حَتّی یَخُوضُوا تا وقتی که درآیند فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ در سـخنی دیگر غیر قرآن وَ إِمّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیطانُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرت‌ست ص و مراد امت‌اند فَلا تَقعُد پس منشین بَعدَ الذِّکری بعد آنکه یاد کنی سـخن خدای را مَعَ القَومِ الظّالِمِینَ با گروهی سـتمکاران که وضع تکذیب و اسـتهزا کنند در موضع تصـدیق و تعظیم سـبب نزول آیه اینکه بود که هرگاه مسـلمانان با مشـرکان نشسـتندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و اسـتهزا کردندی با بعضـی از کلمات آن حق سـبحانه و تعالی حکم فرمود چون به‌بینید که کفار تکذیب قرآن شـروع کردند برخیزیـد و از ایشـان دوری جوئیـد اهـل اسـلام گفتنـد یـا رسول اللّه ص ما را از طواف خانه و قعود در مسـجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسـجد آیند و همواره سـخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمی‌توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نه میتوانیم کرد آیا آثم باشیم یا نی اینکه آیت آمد که.

صفحه : ۲۸۶

وَ ما عَلَی الَّذِینَ و نیست بر آنانکه یَتَّقُونَ به‌پرهیزند از خوض کردن مِن حِسابِهِم از شـمار اهل خوض یعنی از جرائم و آثام ایشان مِن شَیءٍ از چیزی وَ لکِن ذِکری و لیکن بر ایشـان هست که پنـد دهنـد ایشـانرا پنـد دادنی و مانع شونـد از خوض و سائر قبائـح یا اظهار کراهیت کننـد از افعال و اقول ایشان لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ تا باشـد که پرهیز کننـد ازین عمل و شـرم دارنـد وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِینَهُم لَعِباً وَ لَهواً دین خود را بازی و مشـغولی طرب و فسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده‌انـد چون عبادت اصـنام و تحریم بحائر و سوائب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بآن سـخریه میکنند و اسـتهزا یا عیـد خود را که میقـات عبـادت است بلهو و لعب میگذراننـد وَ غَرَّتهُمُ الحَیاةُ الـدُّنیا و فریب داده است ایشانرا زنـدگانی دنیا تا بـدان سبب انکار حشـر و بعث میکنند وَ ذَکِّر بِهِ و پند داده ایشان را بقرآن أن تُبسَلَ تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد و بازگرفته نشود و نَفسٌ بِما کَسَبَت نفس کافری بآنچه کرده است از بـدیها لَیسَ لَها نیست مر آن نفس گرفتار شـده را مِن دُونِ اللّهِ جز خـدای

وَلِیٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَ لا شَفِیعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَ إِن تَعدِل کُلَّ عَدلٍ و اگر فدا دهد آن نفس هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یُؤخَذ مِنها آن فدا نگیرند ازو أُولئِکَ الَّذِینَ آن گروه آن کسانند که أُبسِلُوا سپرده شده‌اند بملائکه عذاب بِما کَسَبُوا بسبب آنچه کرده از قبائح افعال لَهُم مر ایشانراست در دوزخ شَرابٌ مِن حَمِیمٍ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشان را بسوزانـد وَ عَذابٌ أَلِیمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشان را محرق سازد بِما کانُوا یَکفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودنـد که کافر میشدنـد قُل أَ نَدعُوا مِن دُونِ اللّهِ بگو ای محمّد ص آیا می‌پرستیم بـدون خـدای یعنی نمی‌پرستیم ما لا یَنفَعُنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت آریمش وَ لا یَضُرُّنا و زیان نه‌رساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضـرر وَ نُرَدُّ و آیا بازگردیم عَلی أَعقابِنا بر پاشـنهای خود یعنی مرتـد شویم و رجوع بشـرک کنیم بَعدَ إِذ هَدانَا اللّهُ پس از ان که ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما.

صفحه : ۲۸۷

کَالَّذِی استَهوَتهُ الشَّیاطِینُ مانند کسیکه ببرده باشند او را دیوان فِی الأَرضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفگنده حَیرانَ متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصحابٌ مر او را یاران و مصاحباناند از روی شـفقت یَدعُونَهُ میخوانند او را إِلَی الهُدَی ائتِنا بسوی راه راست و میگوینـد بیـا بجـانب مـا و دیـوان او را بطرف خـود دعوت می کننـد و او متـرددست در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می‌افتد و اگر سخن اصحاب می‌شنود بسرمنزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتـد شـد مشـابه است به کسیکه او را غولان و دیوان از میـان کـاروان که مومنانانـد بربوده در بیابان خطرناک برده‌اند رفیقان کاروان که مومنان‌اند او را براه شارع که منهاج شـرع است میخوانند دیو فریبنده او را به بیابان ضـلالت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رسانـد در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بمانـد در کفر و زندقه بمیرد قُل إِنَّ هُدَی اللّهِ بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسـلام هُوَ الهُدی اوست دین درست و راه راست وَ أُمِرنا و ما را فرموده‌اند لِنُسلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ العالَمِینَ مر پروردگار عالمیان را وَ أَن أَقِیمُوا الصَّلاةَ و دیگر فرموده‌انـد آن که بپای داریـد نماز را وَ اتَّقُوهُ و بترسـید از خـدا در اهمال آن وَ هُوَ الَّذِی إِلَیهِ و اوست آن خـدا که بسوی او تُحشَرُونَ جمع کرده خواهیـد شـد بروز قیامت وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ و اوست آنکس که بیافرید آسـمانها و زمین را بِالحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت و وحدانیت اویند وَ یَومَ یَقُولُ و یاد کن روزی را که خـدای گویـد یعنی هر چیزیرا که تکوین او خواهد امر فرماید کُن فَیَکُونُ بباش پس بباشد آن چیز مراد از روز قیامت است و تکوین حشـر اموات و احیـاء ایشـان قَولُهُ الحَقُّ سـخن او راست‌ست وَ لَهُ المُلکُ و مر او را است پادشاهی یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ در ان روز که دردمند در صور و آن شاخیست که در ان خواهد دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید انشا اللّه تعالی عالِمُ الغَیبِ اوست یعنی خدا داننده غیب که عـالم ملکوت‌ست وَ الشَّهـادَةِ دانـای شـهادت که عـالم ملک است وَ هُوَ الحَکِیمُ و اوست خداونـد حکمت در بعث و حشـر خلائق الخَبِیرُ دانـا بآنکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشـر کنـد وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ و یاد کن برای اهل مکه قصّه ابراهیم ع را که ایشان دعوی فرزنـدی او میکننـد پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرسـتش واجب الوجود و قصّه او آنست که گفت لِأَبِیهِ آزَرَ مر پـدر خود آزر را و در کتب تواریـخ نام او تاراخت‌ست و آزر لقب اوست و معنی آزر پرسـتنده بت و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پـدر أَ تَتَّخِذُ أَصناماً آلِهَةً آیـا فرا میگیری بتـان را که خود تراشـیده بخـدائی إِنِّی أَراکَ بـدرستی که من می‌بینم ترا وَ قَومَکَ و گروهی را که متابع الثلثهٔ تواند فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا.

صفحه : ۲۸۸

وَ کَذلِکَ و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِی إِبراهِیمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ عجائب و بدائع آسـمانها و زمینها را و گفته‌اند ملکوت آسـمان شـمس و قمر و ملکوت زمین شـجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره برآورد و آسـمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری برو منکشف ساخت تا اسـتدلال کند بدان بر قدرت کامله حق تعالی

وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و تا باشد از بيگمانان يا موقن بود در علم استدلالى در معالم آورده كه نمرود بن كنعان كه پادشاه روى زمين بوده در بابل نشستى شبى در واقعه ديد كه كوكبى از افق آن بلده طلوع نموده كه در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماهتاب نابود گشت از غايت فزع بيدار شد و كاهنان و منجمان مملكت تعبير اينكه واقعه را بر آن وجه كردند كه درين سال بولايت تو مولودى خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضاى صحراى وجود خرامد كه هلاك تو و اهل مملكت تو بدست او باشد و هنوز اينكه مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پيوسته نمرود بفرمود تا ميان زنان و شوهران تفريق كردند و بر هر ديهه از ايشان يكى را موكل ساخت و آزر را كه يكى از مقربان و محرمان نمرود بود شبى با زن او كه ادنى بنت تمز بود پنهان از موكلان خلوتى دست داد و او حامله شد و بامدادش كاهنان با نمرود گفتند كه امشب آن كودك برحم مادر پيوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله يكى موكل ساختند تا اگر پسر زايد فى الحال بكشند زنانى كه در تفحص احوال حوامل بودند چون بر مادر ابراهيم ع اثر حمل ظاهر نبود ازو درگذشتند و ديگر كسى بدو التفات نكرد تا وقتى كه وضع حمل نزديك رسيد ادنى بترسيد كه اگر پسر بزايد و ناگاه خبر وى بكسان نمرود رسد فى الحال او را بكشتند ببهانه از شهر بيرون رفت و غارى در ميان دو كوه نشان داشت در آن غار ابراهيم را بزاد و در خرقه پيچيده همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار كرده آزر را كه از قصّه حمل خبر نداشت گفت اى آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسرى بزادم فى الحال بمرد در خاك دفن كردم و بازگشتم آزر باور كرد ادنى روز ديگر بغار آمده ديد كه ابراهيم انگشتان خود را مى‌مكد از يكى شير و از ديگرى عسل بيرون مى‌آيد خوشدل شده بشهر مراجعت نمود القصه ابراهيم ع چون شير تربيت از پستان عنايت الهى مينوشيد بروز چندان ميباليد كه كودكى ديگر بر ماهى و بماهى چندان بزرگ مى‌شد كه ديگرى در سالى بيت چو ماه نو كه با روى دل افروز بود زاينده نورش روز تا روز چون پانزده ماه شد با جوانانى پانزده ساله مقابل گشت و از غار بيرون آمد و گفته‌اند هفت يا يا سيزده يا هفده سال در غار بود و بر هر تقدير چون ابراهيم بزرگ شد ادنى گفت به آزر پسر تو كه آنروز خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانى رسيده است در غايت خوبروئى و نيكوخوئى پس آزر را در غار درآورد و ابراهيم ع را بوى نمود آزر بجمال پسر خويش خوش برآمد و مادرش را گفت اينكه پسر را از غار بخانه درآر كه بملازمت نمرود بريم آزر برفت و ادنى ابراهيم ع را از غار بدر آورد و نماز شام بود كه بيرون آورده و در بيابان نزديك شهر بيامدند گلّه‌هاى اسپان و شتران و رمه‌هاى گوسفندان جمع بودند ابراهيم ع از مادر پرسيد اين‌ها چه چيزست و چه نام دارد مادر او را خبر داد ابراهيم ع گفت هرآئينه اينها را پروردگارى باشد كه آفريده است و حالا روزى ميدهد پس مادر را گفت هيچ مخلوقى را از خالقى كه آفريدگار او باشد و بمدد تربيت او پرورش يابد چاره نيست پس گفت پروردگار من كيست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو كيست گفت پدر تو گفت خداى او كيست گفت نمرود- ابراهيم ع پرسيد كه خداى نمرود كيست مادرش بانگ برو زد كه مثل اينكه سخنان مگو كه خطر كلى دارد و در زمان نمرود بعضى ستاره و آفتاب و ماه را مى‌پرستيدند و برخى بت‌پرست بودند و جمعى پرستش نمرود ميكردند ابراهيم ع با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمّا جَنَّ عَلَيهِ اللَّيلُ پس چون شب برو درآمد و تاريك شد كَوكَباً ديد ستاره درخشان يعنى زهره و بعضى مشترى گفته‌اند نزديك بافق مغرب طلوع كرده پس بعضى كه ستاره‌پرست بودند روى بوى سجده كردند قالَ گفت ابراهيم هذا رَبِّى آيا اين‌ست پروردگار من بر سبيل استفهام يا بزعم آن قوم فَلَمّا أَفَلَ پس آنهنگام كه آن ستاره فرو رفت قالَ لا أُحِبُّ الآفِلِينَ گفت دوست نميدارم فرو روندگان را زيرا كه زوال و انتقال به پروردگار عالم روا نباشد پس قدرى راه ديگر برفتند و شب چهاردهم بود بر طبق يمين ماه بر كناره خوان سبز فلك نمودار گشت فَلَمّا رَأَى القَمَرَ پس چون ديد ماه را بازِغاً برآينده و تابنده و جمعى از ماه‌پرستان پيش وى بسجده در افتاده قالَ هذا رَبِّى گفت آيا اينست پروردگار من فَلَمّا أَفَلَ پس آنوقت كه روى بغروب نهاد يعنى از خط نصف النهار بجانب مغرب ميل كرد قالَ گفت ابراهيم ع لَئِن لَم يَهدِنِى رَبِّى اگر راه ننمايد مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لَأَكُونَنَّ هرآئينه باشم مِنَ القَومِ الضّالِّينَ از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتند و به نزديك شهر رسيدند آفتاب تابان ابتداى طلوع كرد و جمعى متواجه او شده

عزم سجود کردند.

صفحه : ۲۸۹

فَلَمّا رَأَی الشَّمسَ پس چون دید ابراهیم ع آفتاب را بازِغَةً برآینده و جهان را بنور خود آرانیده قالَ هذا رَبِّی گفت این‌ست که میگویند آفتاب‌پرستان که پروردگار من‌ست هذا أَکبَرُ اینکه کوکب بزرگترست در جرم و بیشتر است در روشنائی فَلَمّا أَفَلَت پس چون نشان زوال و انتقال برو ظاهر شد قالَ یا قَومِ گفت ای قوم من إِنِّی بَرِیءٌ بدرستی که من بیزارم مِمّا تُشرِکُونَ از آنچه شما انبازی بگیرید بخدای إِنِّی وَجَّهتُ وَجهِیَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِی مر آن کسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِیفاً در حالتی که من مایلم از همه ادیان باطله بدین توحید وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِکِینَ و نیستم من از شرک‌آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابراهیم ع او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه‌منظر و کنیزان پری‌پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که اینکه چه کس‌ست که مرا بدیدن او آورده‌اید گفت خدای همه است پرسید که اینکه ملازمان بر حولی تخت کیانند گفت آفریدگان اویند ابراهیم ع تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که اینکه خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشانرا دشنام دادی و قوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وَ حاجَّهُ قَومُهُ و حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قالَ أَ تُحاجُّونِّی گفت آیا با من حجت باطل میگوئید فِی اللّهِ در وحدانیت خدا و میخواهید که بر من غلبه کنید وَ قَد هَدانِ و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم ع فرمود وَ لا أَخافُ و نمیترسم ما تُشرِکُونَ بِهِ از آنچه شما شرک آورده‌اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرری نتوانند رسانید إِلّا أَن یَشاءَ مگر آنکه خواهد رَبِّی شَیئاً پروردگار من چیزی را از مکاره از جهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّی و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده کُلَّ شَیءٍ همه چیزها را عِلماً از جهت علم أَ فَلا تَتَذَکَّرُونَ آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی‌نمائید وَ کَیفَ أَخافُ ما أَشرَکتُم و چگونه ترسم از انکه شما بانبازی گرفتید وَ لا تَخافُونَ و نمی‌ترسید شما أَنَّکُم أَشرَکتُم بِاللّهِ از انکه شرک می‌آرید بخدا و شریک او میدارید ما لَم یُنَزِّل بِهِ آن چیزی را که فرو نه فرستاده است خدای بشریک کردن او عَلَیکُم بر شما سُلطاناً کتابی و حجتی فَأَیُّ الفَرِیقَینِ پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالأَمنِ سزاوارترانند با ایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستید که بدانید آنرا که ازو باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع و ضرر آنگه حق سبحانه و تعالی از سؤال ابراهیم ع جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی.

صفحه : ۲۹۰ الَّذِینَ آمَنُوا آن کسانیکه ایمان آوردند وَ لَم یَلبِسُوا نیامیختند إِیمانَهُم بِظُلمٍ ایمان خود را بشرک یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کرده بشرک خفی نیز نیامیختند أُولئِکَ آنگروه لَهُمُ الأَمنُ مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَ هُم و ایشانند مُهتَدُونَ راه‌یافتگان وَ تِلکَ و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم ع بافول کواکب تا اینجا حُجَّتُنا حجت و برهان ما بود که از روی درستی آتَیناها إِبراهِیمَ دادیم آنرا باابراهیم تا حجت گرفت بدان عَلی قَومِهِ بر قوم خود نَرفَعُ دَرَجاتٍ برمیداریم پایای بلند مَن نَشاءُ هرکرا خواهیم در علم و حکمت إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو حَکِیمٌ خداوند حکمت است در برداشتن و فروگذاشتن بندگان عَلِیمٌ دانا با استحقاق هر کس در رفع و خفض او وَ وَهَبنا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم ع را إِسحاقَ پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَ یَعقُوبَ و نبیره او که اسرائیل است کُلًّا هَدَینا هر یکی را ازین هر دو راه نمودیم وَ نُوحاً هَدَینا مِن قَبلُ و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَ مِن ذُرِّیَّتِهِ و هدایت دادیم از ذریت نوح و بعضی گفته‌اند از ذریت ابراهیم ع مراد است و اصح آنست زیرا که یونس و لوط که درین آیت مذکورانند از ذریت ابراهیم ع نبوده‌اند و باقی که از ذریت ابراهیم‌اند ع از ذریت

نوح‌اند زیرا که ابراهیم علیه السلام از ذرّیت نوح ع است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح راه نمودیم داوُدَ داود را که پسر ایشان است از اولاد یهودا وَ سُلَیمانَ و پسر او را سلیمان وَ أَیُّوبَ و ایوب را که پسر اموض بود از اسباط عیص بن اسحاق وَ یُوسُفَ و یوسف پسر یعقوب را وَ مُوسی وَ هارُونَ و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران‌اند از اولاد لاوی بن یعقوب‌اند وَ کَذلِکَ و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نَجزِی المُحسِنِینَ جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان وَ زَکَرِیّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آذر بن مسلم است از اولاد رجعیم بن سلیمان وَ یَحیی و پسر او یحیی را وَ عِیسی و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل ع بوده‌اند و گفته‌اند عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان ع و ازینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح است که عیسی ع را در ذریت نوح ع یا ابراهیم ع یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادرست نه از پدر پس حسن و حسین رض از اولاد رسول ع باید دانست و بنو امیه درین باب مضائقه می‌کردند وَ إِلیاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر بشیر بن فخاص بن عبرص بن هارون‌ست و آنکه گفته‌اند که مراد ادریس ع است دور مینماید چه ادریس ع از آبای نوح ع است نه از اولاد او کُلٌّ مِنَ الصّالِحِینَ همه اینکه پیغمبران علی نبینا و علیهم الصلوهٔ و السلام از پسندیدگانند.

صفحه : ۲۹۱

وَ إِسماعِیلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم ع است وَ الیَسَعَ و یسع را که پسر اخطور است و بابن العجوز مشهور وَ یُونُسَ و یونس بن متی را وَ لُوطاً و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم است ع و علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین وَ کلًّا فَضَّلنا و همه را فضیلت دادیم به نبوت عَلَی العالَمِینَ بر ملائکه و جن و انس وَ مِن آبائِهِم و هدایت دادیم بعضی را از پدران اینکه پیغمبران وَ ذُرِّیّاتِهِم و برخی را از فرزندان ایشان وَ إِخوانِهِم و بعضی را از برادران ایشان وَ اجتَبَیناهُم و برگزیدیم اینکه پیغمبران را وَ هَدَیناهُم إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذلِکَ آن دین که اینکه انبیاء بدان متدین بودند هُدَی اللّهِ دین خداست یَهدِی بِهِ راه می‌نماید بدان دین بفضل خود مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود وَ لَو أَشرَکُوا و اگر اینکه پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود اینکه همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنهُم هر آئینه باطل گردد و نیست شود از ایشان ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است درین آیه تهدید عظیم است مشرکان را أُولئِکَ آن گروه انبیاء الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ آنانند که دادیم ایشانرا کتاب وَ الحُکمَ و دادیم حکمت در فیصل دادن امور وَ النُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِن یَکفُر بِها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هؤُلاءِ اینکه گروه معاندان از قریش فَقَد وَکَّلنا بِها پس بدرستی که ما برگماشتیم و مهیّا کردیم برای ایمان بدینها قَوماً گروهی را که از روی صدق لَیسُوا بِها بِکافِرِینَ نیستند بدین چیزها کافر، مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته‌اند که اینکه قوم اشارت بانصارست و اهل مدینه و چون در وقت نزول اینکه سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس اینکه صورت بشارتست بایمان ایشان أُولئِکَ الَّذِینَ آنگروه انبیا آنانند که هَدَی اللّهُ راه نمود خدا ایشانرا بدین خود که اسلام است فَبِهُداهُمُ اقتَدِه پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیزست که بدان متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه و تعالی حضرت محمّد ص را فرموده فبهدیهم اقتده یعنی به سیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشانرا پیروی نما اشارتست بر آنکه بوصف و سیرت هر یکی مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید چه در ان تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنّیه و خصال مرضیه هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد آن حضرت ص تنها مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد نظم هر چه بخوبان جهان داده‌اند قسم تو نیکوتر از ان داده‌اند هر چه بنازند از ان دلبران جمله ترا هست و زیادت بر آن قُل بگو ای محمّد ص با کافران که لا أَسئَلُکُم نه‌میخواهم از شما عَلَیهِ بر پیغام رسانیدن از خدای أَجراً مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت خود مزد دعوت نه‌طلبیده إِن

هُوَ نیست اینکه تبلیغ من إِلّا ذِکری لِلعالَمِینَ مگر پندی مر عالمیان را.

صفحه : ۲۹۲

وَ ما قَدَرُوا اللّهَ و تعظیم نه‌کردند جهودان خدای را حَقَّ قَدرِهِ چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید خدایرا نه‌شناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاك و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت الهی سؤال کردند فرمود که کل ما خطر ببالك فهو علی خلاف ذلك بیت هر چه آن بر هم نهاده دست عقل و حس و فهم کبریایش سنگ بطلان اندر ان انداخته و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کماله بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده‌اند که معرفت و ادراك حق سبحانه و تعالی باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعیّنات اسماء و صفات ممتنع‌ست مر غیر حق سبحانه را زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است و بردای کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان او و ما سوای او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت وقت‌ست مصرعه خیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و امام علّامه قدس اللّه روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو وبال قطعه کنه، خردم در خور اثبات تو نیست مفهوم دلم از تو جز آیات تو نیست من ذات ترا بواجبی کی دانم داننده ذات تو بجز ذات تو نیست و گفته‌اند معنی اینکه آیت اینست که ما وصفوا اللّه حق وصفه آورده‌اند که مالك بن الضیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم آمد آنحضرت ص با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی نازل گردانید که تو در توریت دیده که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری اینکه خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تن‌پرور خودپرست توئی او در غضب شده و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نه ساخته است آیت آمد که اینها خدایرا چنانچه می‌باید وصف نکردند إِذ قالُوا چون گفتند ما أَنزَلَ اللّهُ نه‌فرستاده است خدا عَلی بَشَرٍ مِن شَیءٍ بر هیچ بشری چیز از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قُل بگو مَن أَنزَلَ الکِتابَ الَّذِی که فرستاده آن کتاب را که جاءَ بِهِ مُوسی که آمد بوی موسی یعنی توریت نُوراً در حالتی که بود روشنائی دهنده وَ هُدیً لِلنّاسِ و راه نماینده مر مردمان را تَجعَلُونَهُ شما گردانیده‌اید آنرا قَراطِیسَ صحیفها و طومارها و ورقهای پراگنده تُبدُونَها آشکارا میکنید آنچه میخواهید وَ تُخفُونَ کَثِیراً و پنهان می‌سازید بسیاری را از ان چون نعت مصطفی و آیت رجم و غیر آن وَ عُلِّمتُم و آموخته شده‌اید ای اهل اسلام بزبان محمّد ص مصطفی ما لَم تَعلَمُوا آنچه ندانستید أَنتُم وَ لا آباؤُکُم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قُلِ اللّهُ بگو ای محمّد ص که خدای فرستاده است و اینکه جواب آنست که فرستاد توریت را ثُمَّ ذَرهُم پس از یهود دست بدار و بگذار ایشانرا تا پیوسته فِی خَوضِهِم یَلعَبُونَ در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اللّه روحه در کلمه قل اللّه ثم ذرهم فرموده که اللّه بس و ما سواه هوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس روحه فرموده که قل اللّه دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود میگفت علیك باللّه و دع ما سواه شعر چون تفرقه دل است حاصل ز همه دل را بیکی سپار و بگسل از همه .

صفحه : ۲۹۳

وَ هذا کِتابٌ أَنزَلناهُ و اینکه قرآن کتابی‌ست که فرستادیم او را مُبارَكٌ بسیار فائده و با برکت مُصَدِّقُ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ باوردارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب وَ لِتُنذِرَ و تا بیم کند اینکه کتاب و حفص بتا میخواند یعنی تا تو بیم کنی أُمَّ القُری اهل مکه را وَ مَن و هر که حَولَها گرداگرد مکّه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را قری جمع قریه است او را از قری گرفته‌اند که بمعنی جمع است پس هرکجا مجتمع باشد از شهر و دیهه آنرا قریه توان گفت مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده‌اند یا آنکه قبله اهل قری‌ست و مجتمع ایشان در وقت حج وَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ و آن کسانیکه ایمان آورده‌اند بآخرت یُؤمِنُونَ بِهِ ایمان می‌آرند بکتاب یا پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت‌ست و خوف سبب تدبر و تفکّر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر علیه الصلوة و السلام و قرآن دست دهد وَ هُم و ایشان که به نبی و کتاب میگروند عَلی صَلاتِهِم یُحافِظُونَ بر

نمازهای خود محافظت می‌نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نمازست آورده‌اند که مسیلمه کذّاب و اسود بن عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسول علیه الصلوة را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمکاری ایشانرا شرح داد که وَ مَن أَظلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از آن کس که افتری کرد و به‌بست عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدا دروغی و گفت که من پیغمبر اویم أَو قالَ یا گفت أُوحِیَ إِلَیَّ وحی میکنند بمن وَ لَم یُوحَ إِلَیهِ شَیءٌ و حال آنکه وحی نه‌کرده‌اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می‌بست و میگفت اینکه وحی است که بمن فرود آمده و اسود بن عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند وَ مَن قالَ و کیست ظالم‌تر از ان کس که گفت سَأُنزِلُ زود باشد که نازل گردانم مِثلَ ما أَنزَلَ اللّهُ مانند آنچه خدا نازل گردانیده گوینده اینکه سخن عبد اللّه بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ مِن سُلالَةٍ مِن طِینٍ مینوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک اللّه احسن الخالقین حضرت رسالت‌پناه ص گفت بنویس که همچنین نازل شده عبد اللّه در شک افتاد مرتد گشت گفت اگر محمّد ص صادقست پس بر من وحی فرود می‌آید چنانچه برو می‌آید و اگر کاذب‌ست من هم گفتم چنانچه او میگوید وَ لَو تَری و اگر به بینی تو إِذِ الظّالِمُونَ چون باشند ظالمان یعنی کافران فِی غَمَراتِ المَوتِ در سکرات و شدتهای مرگ وَ المَلائِکَةُ و فرشتگان عذاب باسِطُوا أَیدِیهِم گسترانندگان دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان در ینابیع گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند أَخرِجُوا أَنفُسَکُمُ بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلّط که از روی غلظت و عنف به چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب اگر میتوانید الیَومَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تُجزَونَ جزا داده خواهید شد عَذابَ الهُونِ بعذاب خوارکننده بِما کُنتُم تَقُولُونَ بسبب آنکه بودید که میگفتید عَلَی اللّهِ غَیرَ الحَقِّ بر خدا چیزیکه نه راست بود وَ کُنتُم عَن آیاتِهِ و بودید که از آیات او تَستَکبِرُونَ گردن‌کشی میکردید و تعظیم نمی‌نمودید و در ان تامل و تدبر نداشتید.

صفحه : ۲۹۴

وَ لَقَد جِئتُمُونا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فُرادی تنها نه مال با شماست و نه فرزندان و نه خدم و حشم و نه یار و نه مددگار کَما خَلَقناکُم آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و رحم مادر سر و پای برهنه وَ تَرَکتُم و بگذاشتید ما خَوَّلناکُم آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان مینازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وَراءَ ظُهُورِکُم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وَ ما نَری مَعَکُم و نمی‌بینیم با شما شُفَعاءَکُمُ شفیعان شما را الَّذِینَ زَعَمتُم آنانیکه گمان بردید از روی جهالت أَنَّهُم فِیکُم شُرَکاءُ بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خداانـد لَقَد تَقَطَّعَ بَینَکُم بدرستی که بریده شد پیوند شما و حفص نصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از مواصلت و مودت وَ ضَلَّ عَنکُم و گم شد از شما ما کُنتُم آنچه بودید تَزعُمُونَ که گمان می‌بردید که بتان شما شفیعان شمااند إِنَّ بدرستیکه اللّهَ خدای فالِقُ الحَبِّ شکافنده تخم است یا از وی نبات روید وَ النَّوی و شکافنده دانه است تا نهال از ان برآید یُخرِجُ الحَیَّ بیرون می‌آرد زنده یعنی نبات را که به نشو و نما حیاتی دارد مِنَ المَیِّتِ از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَ مُخرِجُ المَیِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الحَیِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلِکُمُ اللّهُ اینکه زنده‌کننده و میراننده اللّه است فَأَنّی تُؤفَکُونَ پس کجا گردانیده میشوید ازو فالِقُ الإِصباحِ شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد وَ جَعَلَ اللَّیلَ و گردانید شب را سَکَناً آرام‌گاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسانید وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسباناً نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلِکَ اینکه کار که تیسیر و تدویر شمس و قمر است برای حساب

تَقدِیرُ العَزِیزِ تقدیر خداوندی است غالب که حکم او بر همه جاری است العَلِیمِ دانا به تدبیر مملکت خود وَ هُوَ الَّذِی و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما ستارها لِتَهتَدُوا بِها تا راه بیابید بسبب آنها فِی ظُلُماتِ البَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَ البَحرِ و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز اینکه منافع دیگر هم هست چون زینت سما و رمی شیطان و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر اینکه منفعت کرد چه درینجا دلیل قدرت ظاهر ترست زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قَد فَصَّلنَا الآیاتِ بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لِقَومٍ یَعلَمُونَ برای گروهی که داننده و بدان استدلال کنند.

صفحه : ۲۹۵

الله بهوَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَکُم و اوست آنکس که بیافرید شما را الله به مِن نَفسٍ واحِدَةٍ از یک تن که آدم است الله به فَمُستَقَرٌّ پس شما را قرارگاهی است در صلب پدر یا روی زمین الله به وَ مُستَودَعٌ و جای ودیعتی مستقر رحم‌ست و مستودع صلب و برعکس نیز گفته‌اند یا مستقر قبرست و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته است و محققان را درین آیت اشارتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذورانـد رباعی قومیکه حقایق و معانی گوینـد با خلق خـدا سرّ نهانی گوینـد اسرار غم عشق تو دلها با هم هر دم بزبان بی زبانی گوینـد الله به قَد فَصَّلنَا الآیاتِ بدرستیکه ما بیان کردیم علامات وحدانیت خود را الله به لِقَومٍ یَفقَهُونَ برای گروهی که فهم کننـد وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماءً آبی فَأَخرَجنا بِهِ پس بیرون آوردیم بآن نبات کُلِّ شَیءٍ رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد انگه مفصل میگوید فَأَخرَجنا مِنهُ پس بیرون آوردیم ازین آب خَضِراً چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نُخرِجُ مِنهُ بیرون آوردیم ازین گیاه سبز حَبًّا مُتَراکِباً دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشها وَ مِنَ النَّخلِ و بیرون آوردیم از خرمابنان مِن طَلعِها از شکوفه و غنچه وی قِنوانٌ دانِیَةٌ شاخها به یکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وَ جَنّاتٍ مِن أَعنابٍ و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور وَ الزَّیتُونَ و بیرون آریم بآب باران درخت زیتون را وَ الرُّمّانَ و درخت انار را مُشتَبِهاً در حالتی که آن درختان بعضی به بعضی مانندانـد در برگ وَ غَیرَ مُتَشابِهٍ و نه‌مانند یکدیگراند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می‌باشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین- انظُرُوا إِلی ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هر درختی إِذا أَثمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد و بی مزه در حی خامی وَ یَنعِهِ و بنگرید، در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و بوی و مزه و نفعی و لذّتی درو پدید آید إِنَّ فِی ذلِکُم بدرستیکه درینها که یاد کردیم لَآیاتٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم لِقَومٍ یُؤمِنُونَ مر گروهی را که بگروند.

صفحه : ۲۹۶

وَ جَعَلُوا و ساختنـد کافران و اصح آنست که مراد زنادقه‌انـد یعنی مجوس که ساخته‌انـد یعنی پیـدا کرده‌انـد بزعم خود لِلّهِ برای خدا شُرَکاءَ الجِنَّ انبازان جن را یعنی دیوان را گفتند که شیطان شریک خداست هر چه خیرست خدا می‌آفریند و آنرا یزدان میگویند و هر چه شرست شیطان خلق میکنـد و او را اهرمن میخواننـد وَ خَلَقَهُم و حال آنست که او آفریـده است مر اینکه گبران را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و اینان مخلوق را شریک خالق میگوینـد وَ خَرَقُوا لَهُ و برمی‌بافتند بعضی کافران برای او بَنِینَ پسران چون عزیر و عیسی ع وَ بَناتٍ و دختران چون ملائکه بِغَیرِ عِلمٍ بی‌آنکه علم باشـد ایشان را بحقیقت آنچه میگوینـد سُبحانَهُ پاکست خـدا وَ تَعالی و برترست عَمّا یَصِفُونَ از آنچه صفت میکننـد که او را شریک و فرزندست و حاشا و کلا تعالی عن ذلک علوا کبیرا بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ اوست پدیـد آرنـده آسمانها و زمینها أَنّی یَکُونُ از کجا باشـد و چگونه بود لَهُ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَ لَم تَکُن لَهُ صاحِبَةٌ و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزنـد از زن و شوهر پدیـد آیـد و چگونه او را زن باشـد که در زنان و شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوای مجانست نی وَ خَلَقَ کُلَّ شَیءٍ و بیافریـد همه چیزیرا و خالق را

مانند نیست وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ و او بهمه چیزهاست دانا و غیر او را اینکه دانائی نیست پس او را مثل نیست و نه بود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بر وی محال بود ذلِکُمُ اینکه بدین صفتها موصوفست اللّه خداوند مستحق عبادت اوست رَبُّکُم پروردگار شما لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او خالِقُ کُلِّ شَیءٍ آفریننده همه چیزها فَاعبُدُوهُ پس او را بپرستید وَ هُوَ و اوست با وجود اینکه همه صفات عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها وَکِیلٌ نگهبان و متولی امور بندگان لا تُدرِکُهُ الأَبصارُ درنیابد او را دیدها وَ هُوَ یُدرِکُ الأَبصارَ و او دریابد خداوندان دیدها را اینکه آیهٔ دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شی و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکنست و اگر ادراک را بمعنی رویت دارند تقریر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَ هُوَ اللَّطِیفُ و اوست نیکوکار الخَبِیرُ و دانا باسرار در ینابیع گفته که اوست باریک بین و نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی نداند آنچه وی داند.

صفحه : ۲۹۷

قَد جاءَکُم بَصائِرُ بدرستیکه آمد بشما نشانهای روشن مِن رَبِّکُم از پروردگار شما فَمَن أَبصَرَ فَلِنَفسِهِ پس هر که ببیند منفعت او مر او راست وَ مَن عَمِیَ فَعَلَیها و هر که نابینا شود یعنی نه‌بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر اوست وَ ما أَنَا عَلَیکُم و نیستم من بر شما بِحَفِیظٍ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بر ان شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وَ کَذلِکَ و مثل اینکه تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الآیاتِ دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعده بوعید تا سامعان متنبه شوند وَ لِیَقُولُوا و تا نگویند اهل مکه که تو درست خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفّار قریش آن بود که حضرت رسالت‌پناه ص از جبیر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم می‌گیرد و میگوید خدا بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات می‌کنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که اینکه نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَ لِنُبَیِّنَهُ و دیگر تصریف برای آنست که بیان می‌کنیم قرآن را لِقَومٍ یَعلَمُونَ برای گروهی که میدانند اینکه کلام خدا است نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت ص را بدین آباء دعوت می‌کردند اینکه آیت نازل شد اتَّبِع ما أُوحِیَ إِلَیکَ بر پی آن رو که وحی کرده شد بر تو مِن رَبِّکَ از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او وَ أَعرِض و روی بگردان عَنِ المُشرِکِینَ از شرک‌آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدا که ایشان موحد بودندی ما أَشرَکُوا هرگز شرک نمی‌آوردندی وَ ما جَعَلناکَ و نگردانیدیم ترا عَلَیهِم حَفِیظاً بر اینکه کافران نگاهبان وَ ما أَنتَ عَلَیهِم بِوَکِیلٍ و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست آورده‌اند که چون آیت إِنَّکُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمّد ص زبان از دشنام بتان ما بربند و گر نه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوئیم آیت آمد.

صفحه : ۲۹۸

وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدعُونَ و دشنام مدهید آنان را که می‌پرستند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدا و قبایح ایشان یاد مکنید فَیَسُبُّوا اللّهَ پس ایشان در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عَدواً از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَیرِ عِلمٍ به بیدانشی یعنی اینکه عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسیکه مستحق دشنامست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست کَذلِکَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زَیَّنّا لِکُلِّ أُمَّةٍ بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُم کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثُمَّ إِلی رَبِّهِم پس بسوی آفریدگار ایشانست مَرجِعُهُم بازگشت ایشان فَیُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِما کانُوا یَعمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند آورده‌اند که اکابر قریش با حضرت رسالت‌پناه ص گفتند که ای محمّد ص تو ما را خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد دوازده چشمه جاری شده و عیسی ع مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما بنمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد

حضرت ص فرمود که اگر اینکه معجزه بتحقیق پیوند مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت عهد کردند و بسوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر اینکه معجزه بنمائی در موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرمود که حضرت ص بدعای اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل ع نزول فرمود پیغام آورد که من بدعای تو اینکه کوه را زر سازم اما سنت ما بر آن جاری شده که چون امم از انبیاء ع بر نبوّت ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی اینکه معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت ص قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ و سوگند خوردند بخدا جَهدَ أَیمانِهِم سخت‌ترین سوگندان ایشان لَئِن جاءَتهُم آیَةٌ اگر بیاید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لَیُؤمِنُنَّ بِها هر آئینه ایمان آرند بدان قُل إِنَّمَا الآیاتُ بگو جز اینکه نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوّت که معجزات است عِندَ اللّهِ نزدیک خداست و او بر اظهار کردن آنچه خواهد قادرست وَ ما یُشعِرُکُم و چه چیز دانا گرداند شما را ای مومنان بآنچه از کافران صادر گردد أَنَّها إِذا جاءَت بدرستیکه چون معجزه‌ها بیاید بدیشان و مشاهده کنند لا یُؤمِنُونَ نخواهند گروید وَ نُقَلِّبُ أَفئِدَتَهُم و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق وَ أَبصارَهُم و دیدهای ایشانرا از دیدن راه حق پس ایشان ایمان نمی‌آرند در آخرت کَما لَم یُؤمِنُوا بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن وَ نَذَرُهُم فِی طُغیانِهِم یَعمَهُونَ و میگذاریم ایشانرا تا در بیراهی خود سرگشته میروند.

صفحه : ۲۹۹

وَ لَو أَنَّنا نَزَّلنا و اگر بتحقیق ما فرو فرستادیم إِلَیهِمُ المَلائِکَةَ بسوی اینکه کافران فرشتگان را چنانچه میگویند لو لا انزل علینا الملائکه وَ کَلَّمَهُمُ المَوتی و اگر سخن میگفتند بایشان مردگان چنانچه اقتراح می‌کنند که فاتوا بآبائنا وَ حَشَرنا عَلَیهِم و اگر جمع میکردیم برای ایشان کُلَّ شَیءٍ همه چیز را که در دنیاست قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوّت حضرت رسالت‌پناهی ما کانُوا لِیُؤمِنُوا نه بودند و نیستند ایشان که ایمان آرند إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ مگر آنکه خواهد خدا وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر کفّار یَجهَلُونَ نمی‌دانند که اگر همه معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَ کَذلِکَ و چنانکه ترا ای محمّد ص دشمنان هستند جَعَلنا ما گردانیدیم لِکُلِّ نَبِیٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَیاطِینَ الإِنسِ وَ الجِنِّ گردن‌کشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور انداز رحمت رحمن یُوحِی بَعضُهُم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن إِلی بَعضٍ برای برخی از شیاطین انس را یا وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخرُفَ القَولِ سخنان دروغ آراسته را غُرُوراً از برای قریب وَ لَو شاءَ رَبُّکَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشانرا ما فَعَلُوهُ نمی‌کردند دشمنی با پیغمبران فَذَرهُم وَ ما یَفتَرُونَ پس بگذار ایشانرا و آن دروغها که بر می بافند و ازینجا معلوم شده که وسوسه شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است وَ لِتَصغی إِلَیهِ و برای آنکه میل کنند بآن أَفئِدَةُ الَّذِینَ دلهای آن کسانی که لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ نمی‌گروند بآخرت وَ لِیَرضَوهُ و برای آنکه پسندند آنرا وَ لِیَقتَرِفُوا و برای آنکه کسب کنند ما هُم مُقتَرِفُونَ آنچه ایشان کسب‌کننده آنند از گناهان أَ فَغَیرَ اللّهِ بگو ای محمّد ص که آیا بغیر خدا أَبتَغِی حَکَماً می‌طلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه أَنزَلَ إِلَیکُمُ الکِتابَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کرده شد درو حق و باطل وَ الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ و آنانکه دادهایم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری یَعلَمُونَ میدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است مِن رَبِّکَ از پروردگار تو بِالحَقِّ براستی و درستی فَلا تَکُونَنَّ پس مباش الجزء الثامن تو مخاطب پیغمبر علیه السّلام‌ست و مراد امت‌اند یا هر احدی یعنی چون ادلّه بر حقّیّت قرآن ظاهر شد مباشید مِنَ المُمتَرِینَ از شک‌کنندگان.

صفحه : ۳۰۰ وَ تَمَّت و تمام شد کَلِمَةُ حجت رَبِّکَ آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صِدقاً از روی راستی در اخبار و مواعید وَ عَدلًا و از روی عدالت در اقضیه و احکام لا مُبَدِّلَ هیچکس نیست تبدیل‌دهنده لِکَلِماتِهِ مر اخبار و احکام آنرا چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که انا له لحافظون وَ هُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا گفتار همه

العَلِیمُ دانا باسرار همه وَ إِن تُطِع و اگر فرمان بری أَکثَرَ مَن فِی الأَرضِ بیشتر کسانی را که بر روی زمین‌اند یعنی کفار و جهلا- و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را یُضِلُّوکَ عَن سَبِیلِ اللّهِ گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد إِن یَتَّبِعُونَ پیروی نمی‌کنند اینکه گروه إِلّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق‌اند وَ إِن هُم إِلّا یَخرُصُونَ و نیستند ایشان الا که دروغ می‌گویند بر خدا در تحلیل مردار و تحریم بحائر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعلَمُ بدرستیکه آفریدگار تو داناترست مَن یَضِلُّ عَن سَبِیلِهِ بآنکس که گم میشود از راه وی وَ هُوَ أَعلَمُ و اوست داناتر بِالمُهتَدِینَ براه یافتگان فَکُلُوا پس بخورید مِمّا ذُکِرَ اسمُ اللّهِ از ان چیزیکه یاد کرده شده است نام خدای عَلَیهِ برو در زمان ذبح او إِن کُنتُم اگر هستید شما بِآیاتِهِ مُؤمِنِینَ بآیتهای خدا و سخنان او در حلال و حرام گرویدگان وَ ما لَکُم و چیست شما را أَلّا تَأکُلُوا آنکه نخورید مِمّا ذُکِرَ اسمُ اللّهِ عَلَیهِ از آنچه یاد کرده‌اند نام خدای برو در زمان ذبح کردن وَ قَد فَصَّلَ لَکُم و بدرستیکه تفصیل کرد در ان خدای تعالی و بیان فرمود برای شما ما حَرَّمَ عَلَیکُم آنچه حرام کرده‌اند بر شما و تفصیل در اینکه آیت است که حرمت علیکم المیتهٔ الآیه و حفص حرم فعل معلوم میخوانند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما إِلّا مَا اضطُرِرتُم مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَیهِ بسوی آن از محرمات که آن نیز حلال‌ست عند الضرورهٔ وَ إِنَّ کَثِیراً و بدرستیکه بسیاری از مردمان لَیُضِلُّونَ هرآئینه گمراه می‌کنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهوائِهِم به آرزوهای خویش بِغَیرِ عِلمٍ به بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ أَعلَمُ اوست داناتر بِالمُعتَدِینَ بدانها که از حد درگذشتگانند.

صفحه : ۳۰۱

وَ ذَرُوا دوست بدارید ظاهِرَ الإِثمِ آشکارای گناه وَ باطِنَهُ و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه آشکارا باشد یا پنهان گفته‌اند نکاح محارم مکنید و بزنا مائل مشوید و بعضی برآنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح می‌کنند و باطن آنکه بدل می‌اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی می‌شود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل‌ست بمشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سببیه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزائم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسان را ظاهری‌ست یعنی بدن جسمانی و باطنی‌ست یعنی دل روحانی گنه را نیز ظاهری است و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانی‌ست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی به تخلّق باخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که و اسبغ علیکم نعمه ظاهرهٔ و باطنه اینجا میگوید ذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن‌ست و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و ترک گناه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از ان صورت و معنی تو پاکیزه شود إِنَّ الَّذِینَ یَکسِبُونَ الإِثمَ بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سَیُجزَونَ زود باشد که جزا داده شوند بِما کانُوا یَقتَرِفُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند آورده‌اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتند ای محمّد ص گوسفندی که میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند وا عجبا چیزیکه یاران تو می‌کشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاک است و هر چه خدا می‌کشد حرام و ناپاک‌ست ازین سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد وَ لا تَأکُلُوا و مخورید مِمّا لَم یُذکَرِ اسمُ اللّهِ عَلَیهِ از آنچه یاد نکرده‌اند نام خدا را بذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک رح و امام شافعی رح بخلاف اینکه میگویند که ذبیحه مسلمان حلال‌ست اگر چه تسمیه نگفته باشد و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است و الا حلال وَ إِنَّهُ

لَفِسقٌ و بدرستیکه خوردن آن فسق‌ست وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ و بدرستیکه دیوان لَیُوحُونَ هر آئینه وسوسه میکنند إِلی أَولِیائِهِم بدوستان خود از کافران لِیُجادِلُوکُم تا با شما خصومت کنند که هرچه خود می‌کشید میخورید و آنچه خدا کشته می‌گذارید وَ إِن أَطَعتُمُوهُم و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام‌ست إِنَّکُم لَمُشرِکُونَ بدرستیکه شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدا بفرمان‌برداری غیر او شرک‌ست أَ وَ مَن کانَ مَیتاً آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحیَیناهُ پس زنده گردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَ جَعَلنا لَهُ نُوراً و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمییز کند میان حق و باطل یَمشِی بِهِ فِی النّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس اینکه چنین کس باشد یعنی نباشد کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَیسَ بِخارِجٍ مِنها نیست بیرون آینده از ان.

صفحه : ۳۰۲

کَذلِکَ همچنانکه آراسته‌اند ایمان را در دل مومنان زُیِّنَ لِلکافِرِینَ زینت داده‌اند برای کافران ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام اینکه آیت در شان حمزه رض و ابو جهل لعنه اللّه نازل شده در وقتی که ابو جهل از روی جهل و جرأت بی ادبی نسبت با حضرت رسالت‌پناه ص کرده بود که ذکر آن لائق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رض در ان روز در شکار بود و چون بازآمد و شکایت بیحرمتی ابو جهل باو حکایت کردند حمزه رض خشمناك بر سر آن ناپاك بیباك رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل و گفته‌اند در باره عمر بن الخطاب رض و ابو جهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سیّد مختار بودند و آنحضرت دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت ص در باره فاروق رض سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابو جهل و محققان گفته‌اند که موت بهوای نفس‌ست و حیات بمحبت حق یا موت بنکرتست و حیات بمعرفت و در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده‌اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسرآید کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً و ازینجاست که المومن حی فی الدارین بیت نمیرد هرکرا که جانش تو باشی خوشا جانی که جانانش تو باشی شاه کرمانی قدس سره اینکه آیت خواند که ا و من کان میتا فاحییناه گفت نشان اینکه حیات سه چیزست از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی اینکه معنی را نظم فرمود رباعی بر روی خلایق در صحبت مگشای میباش بکلی متوجه بخدای غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان تا زنده جاوید شوی در دو سرای وَ کَذلِکَ و همچنانکه در مکه بزرگان گنهکاران هستند جَعَلنا آفریدیم فِی کُلِّ قَریَةٍ در هر دیهی أَکابِرَ مُجرِمِیها بزرگان که گنهکاران آن موضع‌اند یا گردانیده‌ایم بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن مقام لِیَمکُرُوا فِیها تا مکر کنند در ان موضع و مردم را از ایمان بازدارند چنانچه رؤساء مکه بر سر چهار راه کسان بازداشته‌اند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر ص سؤال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن وَ ما یَمکُرُونَ و مکر نمی‌کنند اینکه کافران إِلّا بِأَنفُسِهِم مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وَ ما یَشعُرُونَ و نمیدانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او میرسد و لا یحیق المکر السیء الا باهله آورده‌اند که ابو جهل و متابعان او می‌گفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکتی داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبریست که برو وحی فرود می‌آید راضی نمی‌شویم تا بما وحی نیز فرود نمی‌آید چنانچه برو نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد وَ إِذا جاءَتهُم آیَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوّت سید آخر الزمان علیه السلام قالُوا لَن نُؤمِنَ گویند ایمان نمی‌آریم برین آیت یا معجزه حَتّی تا وقتی که نُؤتی بدهند ما را مِثلَ ما أُوتِیَ مانند آنچه داده شده‌اند رُسُلُ اللّهِ پیغمبران خدا یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می‌آید امام ثعلبی رح گوید که مراد از رسل اللّه پیغمبر ص است چنانچه در آیت یا أَیُّهَا الرُّسُلُ مخاطب همه اوست و اینکه بر سبیل تعظیم باشد در شرح معارف آورده که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیا با وی جمع نه‌کرد او را به آیت یا أَیُّهَا الرُّسُلُ خطاب نفرمود مصرعه هر چه خوبان

همه دارنـد تـو تنهـا داری در تبيـان آورده كه وليـد مغيره بـا حضـرت رسالت‌پنـاه ص گفت كه اگر نبـوّت حق است من از تـو بـآن سزاوارترم بجهت آنكه بسن از تو اكـبرم و بمـال از تو بيشتر حق سـبحانه فرمود كه نبوت بعمر و مـال نيست بفضـل و كمـال‌ست اللّهُ أَعلَمُ خدا داناترست حَيثُ يَجعَلُ رِسالَتَهُ آنجا كه مى‌نهد پيغامهاى خويش را سَيُصِيبُ صفحه : ۳۰۳

فَمَن يُرِدِ اللّهُ پس هر كرا خواهـد خـدا أن يَهـدِيَهُ آنكه او را راه نمايـد و بطريـق حق شـناسا گردانـد يَشـرَح صَـدرَهُ بگشايـد دل او را لِلإِسلامِ براى قبول كردن اسـلام وَ مَن يُرِد و هر كرا خواهـد أن يُضِلَّهُ آنكه فرو گـذارد او را و از طريق ايمان بگرداند يَجعَل صَدرَهُ گرداند دل او را ضَـيِّقاً تنگ حَرَجاً سـخت بمثابه كه سرباز زند از سخن حق و ابا كند كَأَنَّما يَصَّعَّدُ گويا كه بالا ميرود فِي السَّماءِ در آسـمان يعنى ميگريزد از قبـول حـق و ميخواهـد كـه بآسـمان رود اينكـه غـايت تباعـد اسـت در گريختـن كَذٰلِكَ همچنـانكه تنگ مى‌گردانـد دل كـافران را يَجعَلُ اللّهُ مى‌گمارد خـدا الرِّجسَ عـذاب يا لعنت را عَلَى الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بر دلهاى آنانكه نمى‌گرونـد و توحيـد را تصديق نمى‌كنند وَ هذا و اينكه اسـلام صِراطُ رَبِّكَ راهيست پسـنديده پروردگار تو مُستَقِيماً در حالتى كه راست است و درو كجى نيست قَد فَصَّلنَا الآياتِ بدرستيكه بيان كرديم آيات قرآن را لِقَومٍ يَذَّكَّرُونَ براى گروهى كه پند مى‌پذيرند لَهُم دارُ السَّلامِ مر اينكه پندپـذيران راست بهشت عِنـدَ رَبِّهِم ذخيره نزديـك خـداى وَ هُوَ وَلِيُّهُم و او ناصـر ايشانست در دنيا و متولى ثواب ايشان در عقبى بِما كانُوا يَعمَلُونَ بسبب آنچه كردند از تصديق كتاب و پيغمبر ص وَ يَومَ يَحشُرُهُم و ياد كن روزى را كه حشر كنيم ايشانرا و حفص يحشرهم خواند يعنى خدا جمع كند جن و انس را جَمِيعاً همه ايشانرا پس گويد يا مَعشَرَ الجِنِّ اى گروه ديوان قَدِ استَكثَرتُم بدرستيكه بسيار يافتيد مِنَ الإِنسِ از آدميان كه باغوا تابع خود ساختيد وَ قالَ أَولِياؤُهُم و گويند دوستان شياطين مِنَ الإِنسِ از آدميان يعنى آنها كه فرمان ايشان بردند رَبَّنَا استَمتَعَ اى پروردگار ما برخوردارى يافت بَعضُنا بِبَعضٍ بعضى از ما به بعضى ديگر، برخوردارى انس از جن آنست كه ايشـانرا به آرزوهـاى نفس راهها نمودنـد و تمتع جن بانس آنكه مطيع و منقاد ايشان شدنـد امام ابو منصور ما تريـدى رحمه اللّه فرمود كه استمتاع ايشـان آنست كه در معصـيت معـاون يكديگرانـد ديوان آدميـان را بگنـاه مى‌خواننـد و آدميان دعوت ديوان را اجـابت ميكننـد وَ بَلَغنا و ديگر گوينـد كه الهى باسـتمتاع رسـيديم أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلتَ لَنا بـدان وقتى كه براى ما مقرر كرده بودى مراد برانگيختن‌ست از قبور يعنى مبعوث شـديم اكنون حـال ما چگونه خواهـد بود قالَ گويـد خـداى النّارُ مَثواكُم آتش است آرامگـاه شـما خالِدِينَ فِيهـا در حالتى كه جاويـد باشـيد در آتش إِلّا ما شاءَ اللّهُ مگر آنچه خواهـد خـداى كه شـما را از آتش بزمهرير نقل كنـد إِنَّ رَبَّكَ بـدرستيكه پروردگار تو حَكِيمٌ خداونـد حكمت‌ست در آنچه كنـد با جن و انس عَلِيمٌ داناست باعمال و احوال ايشان.

صفحه : ۳۰۴

وَ كَذٰلِكَ و همچنانكه فرو ميگزاريم كفار جن و انس را نُوَلِّي مسلّط ميگردانيم بَعضَ الظّالِمِينَ بَعضاً بعضى از ظالمان را بر بعضى در دنيا ودا مى‌گـذاريم برخى را بر برخى مالك إبن دينار رحمه اللّه فرموده كه در يكى از كتب الهى خوانده‌ام كه حق سـبحانه فرموده كه نيست ميگردانيم دشـمنان خود را بدشـمنان خود و بـاز ايشان را بدوسـتان خود و اشـهر آن‌ست كه توليت در آخرت خواهـد بود يعنى ظلمه جن و انس را با هم گـذاريم تا داننـد كه هيـچ يك نفع بديگرى نمى‌تواند رسانيد و اينكه صورت واقع مى‌شود بِما كانُوا يَكسِبُونَ بآنچه ايشان كسب مى‌كنند از معاصـى و مناهى بار ديگر حق تعالى خطاب ميكند از روى توبيخ كه يا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ اى گروه ديوان و آدميـان أَ لَم يَأتِكُم آيا بشـما نيامـد يعنى آمـد رُسُلٌ مِنكُم پيغمبران از شـما اگرچه پيغمبر جز از آدميان نبوده امان چون انس را با جن جمع كرد خطاب صـحيح است و گفته‌اند از جنس جن رسل بديشان مبعوث بوده و جمهور برآنند كه رسل جن را نـذر گوينـد و ايشان رسل رسولان‌اند بجن همچنانكه هفت نفر از جن پيغام حضـرت ع بقوم خود رسانيدند قال اللّه تعالى و لوالى قومهم منـذرين و بر هر تقـديرى حق سـبحانه مى‌گويـد آيا نيامدند بشـما رسولان براى دعوت شـما يَقُصُّونَ عَلَيكُم بخواندند بر شـما آياتِي آيتهاى كتاب مرا وَ يُنـذِرُونَكُم و بيم كردنـد شـما را لِقاءَ يَومِكُم هذا ديدن اينكه روز كه قيامت‌ست قالُوا گويند در جواب كه

شَهِدنا عَلی أَنفُسِنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف می‌کنیم بکفر و استحقاق عذاب وَ غَرَّتهُمُ الحَیاةُ الدُّنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَ شَهِدُوا عَلی أَنفُسِهِم و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُم کانُوا کافِرِینَ آنکه ایشان بودند کافران ذلِکَ اینکه فرستادن رسولان أن لَم یَکُن رَبُّکَ برای آنست که نیست آفریدگار تو مُهلِکَ القُری هلاک‌کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلمٍ به سبب ظلمی که کنند وَ أَهلُها غافِلُونَ و حال آنکه اهل دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدا و قیامت خبر نداده و بزرگان گفته‌اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگرنه ایشان را بر حق حجت رسد که لو لا ارسلت الینا رسولا فنتبع ایاتک چرا رسولی نفرستادی بسوی ما تا پیروی میکردیم وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ و مر هر عمل‌کننده را مراتب است در ثواب و عقاب مِمّا عَمِلُوا از برای عملهای که کرده‌اند وَ ما رَبُّکَ و نیست پروردگار تو بِغافِلٍ عَمّا یَعمَلُونَ بی‌خبر از آنچه مردمان می‌کنند از خیر و شر.

صفحه : ۳۰۵

وَ رَبُّکَ الغَنِیُّ و پروردگار تو بی‌نیاز است از عبادت بندگان ذُو الرَّحمَةِ خداوند رحمت‌ست بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان‌ست و گفته‌اند بی‌نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان و عاصیان إِن یَشَأ یُذهِبکُم اگر خواهد ببرد شما را وعید اهل مکه است وَ یَستَخلِف و خلیفه و جانشین شما سازد مِن بَعدِکُم از پس شما ما یَشاءُ هر کرا خواهد از آفریدگان خود کَما أَنشَأَکُم همچنانکه شما را پیدا کرد مِن ذُرِّیَّةِ قَومٍ آخَرِینَ از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند إِنَّ ما تُوعَدُونَ بدرستیکه آنچه وعده داده‌اند شما را از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر آئینه بودنی و آمدنی‌ست بیشک وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِینَ و نیستید شما عاجزکنندگان مر خدا را در بعث و حشر شما قُل یا قَومِ اعمَلُوا بگو ای محمّد ص ای قوم من مراد کفار قریش‌اند عمل کنید عَلی مَکانَتِکُم هر یک بحالت خود آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید که إِنِّی عامِلٌ بدرستیکه من نیز عمل‌کننده‌ام بر شکیبائی و بردباری فَسَوفَ تَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن تَکُونُ آنکس را که باشد لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ بدرستیکه فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده که همدرین زودی بدانید که حال دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد به‌بینید که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند قطعه باش تا کل یابی آنها را که امروزاند جزو باش تا گل بینی آنها را که امروزاند خار تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار آورده‌اند که مشرکان عرب در میان کشت‌زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای اللّه و برخی برای بت آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصّه خدا بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصّه آلهه خود و اگر حصّه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان به نصیب خدا مختلط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی اینان فقیر و محتاج‌اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وَ جَعَلُوا لِلّهِ و مقرر گردانیدند برای خدای مِمّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الحَرثِ از کشت‌زارها وَ الأَنعامِ و از چهارپایان نَصِیباً بهره و برای بتان بهره فَقالُوا پس گفتند هذا لِلّهِ اینکه نصیب مر خدای راست بِزَعمِهِم با دعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَ هذا لِشُرَکائِنا و اینکه دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکائی که برای خدا پیدا کرده‌ایم فَما کانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَکائِهِم برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلا یَصِلُ إِلَی اللّهِ پس نمی‌رسد بخدای و در ان تصرّف نمیکنند وَ ما کانَ لِلّهِ و آن نصیبی که مر خدای راست فَهُوَ یَصِلُ پس آن میرسد إِلی شُرَکائِهِم به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا برمیدارند و نامزد بتان میکنند ساءَ ما

یَحکُمُونَ بدحکمی است که ایشان میکنند.

صفحه : ۳۰۶

وَ کَذلِکَ و مانند اینکه آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان زَیَّنَ می‌آرانید لِکَثِیرٍ برای بسیاری مِنَ الْمُشرِکِینَ از مشرکان قَتلَ أَولادِهِم کشتن فرزندان ایشان را شُرَکاؤُهُم شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشان را در چشم مشرکان لِیُردُوهُم تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه ساز وَ لِیَلبِسُوا عَلَیهِم و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِینَهُم دین ایشانرا یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسماعیل علیه السّلام وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای ما فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه ایشان آرایش میدهند فَذَرهُم وَ ما یَفتَرُونَ پس بگذار ایشان را بافترا و دروغی که میگویند وَ قالُوا هذِهِ و گویند اینکه نصیب الهه ما أَنعامٌ وَ حَرثٌ حِجرٌ چهارپایان و کشت حرام است لا یَطعَمُها نخورد و نچشد آنرا إِلّا مَن نَشاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را دخل نمی‌دهند بِزَعمِهِم بگمان خود بی حجتی و برهانی وَ أَنعامٌ حُرِّمَت ظُهُورُها و می گفتند اینکه چهارپایان است که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحائر و سوائب و حوامی وَ أَنعامٌ و دیگر چهارپایان‌اند که برای قربانی بتان لا یَذکُرُونَ اسمَ اللّهِ یاد نمی کنند نام خدا را عَلَیهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح می کردند افتِراءً عَلَیهِ و درینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدائی که می گفتند اینها خدای فرموده سَیَجزِیهِم زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بِما کانُوا یَفتَرُونَ بسبب آنچه افترا می کنند وَ قالُوا و گفتند ما فِی بُطُونِ هذِهِ الأَنعامِ آنچه در شکمهای اینکه چهارپایان است یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان خالِصَةٌ لِذُکُورِنا پاک است و حلال مر مردان ما را وَ مُحَرَّمٌ عَلی أَزواجِنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَ إِن یَکُن مَیتَةً و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُم فِیهِ شُرَکاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سَیَجزِیهِم زود باشد که پاداش دهد خدای وَصفَهُم وصف ایشانرا که دروغ بر خدا می‌بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَکِیمٌ بدرستیکه خدا حکیم است در آنچه حلال و حرام می کند عَلِیمٌ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت.

صفحه : ۳۰۷

قَد خَسِرَ الَّذِینَ بدرستیکه زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَولادَهُم بکشتند فرزندان خود را سَفَهاً از روی بیخردی بِغَیرِ عِلمٍ بیدانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبائل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز فراوان و ما یحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وَ حَرَّمُوا و حرام ساختند ما رَزَقَهُمُ اللّهُ آنچه روزی داده است ایشان را خدای یعنی بحائر و سوائب و غیر آن افتِراءً عَلَی اللّهِ بربافته‌اند افترا بر خدای قَد ضَلُّوا بدرستیکه گم شده‌اند در راه ضلالت وَ ما کانُوا مُهتَدِینَ و نیستند ایشان راه‌یافتگان بطریق حق وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکس که برای شما أَنشَأَ پیدا کرد جَنّاتٍ بوستانها از انگور مَعرُوشاتٍ برداشته و جفته بسته وَ غَیرَ مَعرُوشاتٍ و بر زمین افتاده بی جفته و گفته‌اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشند وَ النَّخلَ و بیافرید درخت خرما را وَ الزَّرعَ و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوبست مُختَلِفاً أُکُلُهُ در حالتی که مختلف است ثمره هر یک ازینها در هیئت و کیفیت وَ الزَّیتُونَ و دیگر پیدا کرد درخت زیتون را وَ الرُّمّانَ و انار را مُتَشابِهاً در حالتی که مانند یکدیگرست برگهای او وَ غَیرَ مُتَشابِهٍ و مانند نیست مزه میوه او یعنی بعضی ترش‌ست و برخی شیرین و بعضی میان و اینکه کُلُوا مِن ثَمَرِهِ بخورید از میوهای هر یک إِذا أَثمَرَ چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد وَ آتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید یَومَ حَصادِهِ در روز درود کردن زرع و بریدن نخل و چیدن میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن اشهر اقوال آنست که مراد اینکه صدقه هست نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شده و اینکه آیت مکی است و بعضی گفته‌اند مراد زکاتست و اینکه آیت مدنی‌ست آورده‌اند که ثابت بن قیس رض را قریب پانصد نخل بود که خرماهای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نمانده آیت آمد وَ لا تُسرِفُوا و از حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه

هست یکبار تصـدق مکنیـد و در معالم آورده که منع صـدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در بخل و امساک امام قشـیری قدس سره فرموده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است اگرچه یک کنجد دانه بود و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود إِنَّهُ بدرستی که خدا لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی‌پسندد عمل ایشانرا وَ مِنَ الْأَنْعامِ و اوست که بیافریـد از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کننـد چون شتر و گاو و غیر آن وَ فَرْشاً و آنرا که بر زمین افگنند برای ذبح چون گوسفند و گفته‌اند حموله کبار انعام‌ست و فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیک است مانند فرش کُلُوا بخورید مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ از آنچه شـما را روزی داد خـدا و حلال کرد بر شـما وَ لا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنیـد خُطُواتِ الشَّیطانِ گامهای شیطان را یعنی بر راه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او إِنَّهُ لَکُم بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا.

صفحه : ۳۰۸

ثَمانِیَةَ أَزواجٍ و از چهارپایان بیافریـد هشت زوج را و زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و اینکه هشت زوج فرداند هر یکی زوج دیگری مِنَ الضَّأنِ از آنچه پشم دارنـد و ایشان را میش خوانند اثنَینِ دو زوج یکی نر و دیگری جفت او وَ مِنَ المَعزِ و از آنها که موی دارند و ایشان را بز گوینـد اثنَینِ دو زوج یکی نر و دیگری ماده قُل بگو ای محمّـد آلـذَّکَرَینِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الأُنثَیَینِ یا دو ماده را از ایشـان أَمَّا اشـتَمَلَت عَلَیهِ یـا آن را حرام کرد که مشـتمل است برو أَرحـامُ الأُنثَیَینِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشـد و خواه نر نَبِّئُونِی خبر دهید مرا بِعِلمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده است إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستیـد شـما راست‌گویان که تحریم از نزدیک اوست وَ مِنَ الإِبِلِ اثنَینِ و از شتر دو زوج نر و ماده وَ مِنَ البَقَرِ اثنَینِ و از گاو نیز بهمه منوال دو زوج قُـل بگو ای محمّـد ص آلـذَّکَرَینِ حَرَّمَ آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد أَمِ الأُنثَیَینِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشـتَمَلَت عَلَیهِ یـا آنرا حرام ساخته که گرفته است آنرا أَرحامُ الأُنثَیَینِ رحمهای هر دو ماده أَم کُنتُم شُـهَداءَ یا بودیـد شـما حاضـران و مشاهده‌کنندگان إِذ وَصّاکُمُ اللّهُ بِهذا آن هنگام که وصیّت کرد خدا شما را بدان تحریم سبب نزول اینکه آیت آن بود که عوف بن مالـک بحضـرت رسـالت ص پناه آمـد و گفت ای محمّـد ص حلال کردی آنچه پـدران ما حرام کرده بودنـد حضـرت فرمود آنچه پدران شـما حرام کرده‌اند حرام نمی‌شود عوف گفت خدا حرام کرده است اینکه آیت نازل شد و حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که خـدا ازواج ثمـانیه را برای اکـل و انتفـاع آفریـده است پس شـما بعضـی را چون بحیره و سائبه و وصـیله و حام حرام میگوئیـد اینکه تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی عوف ساکت شـد پس فرمود اگر میگوئیـد تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشـند و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس باید که همه حرام باشـند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضـرت ص فرمود که ای عوف چرا سـخن نمیگوئی گفت تو سـخن گوئی تا من بشنوم حضرت اینکه آیت برو خواند فَمَن أَظلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از ان کس که افترا کند عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خـدای دروغ را و نسبت دهـد برو تحلیـل و تحریم اشیا را لِیُضِلَّ النّاسَ تا گمراه گردانـد مردمانرا بِغَیرِ عِلمٍ به بیدانشـی مراد اکابر ایشانند که قرار اینکه مهم متعلق بایشان است یا عمرو بن یحیی که موسس اینکه قاعده بود حضرت رسالت‌پناه می‌فرماید که من او را دیـدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از متن امعای او در رنـج بودنـد إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ راه نمی‌نماید گروه ظالمان را که متدین بدین جاهلیّت‌اند مشرکان چون اینکه آیت شنیدند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدام است آیت آمد.

صفحه : ۳۰۹

قُـل بگو ای محمّـد لا أَجِدُ نمی‌یابم فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ در آنچه بمن وحی کرده‌انـد مُحَرَّماً چیزیکه حرام کرده شـد عَلی طاعِمٍ یَطعَمُهُ برخورنـده که بخورد آنرا إِلّا أَن یَکُونَ مَیتَةً مگر آنکه باشد آن چیز مردا أَو دَماً مَسفُوحاً یا خون ریخته شده مراد خونی است که در

وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی ازو بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست أَو لَحمَ خِنزِیرٍ یا گوشت خوک و آنچه ازو توان خورد فَإِنَّهُ رِجسٌ پس بدرستیکه او نجس است أَو فِسقاً یا کشته شد بفسق و آن چهارپایه است که أُهِلَّ آواز برداشته شده است لِغَیرِ اللّهِ بِهِ برای غیر خدای بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدای کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فَمَنِ اضطُرَّ پس هر که به بیچارگی درمانده شود غَیرَ باغٍ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود وَ لا عادٍ و نه از حد درگذشته در خوردن زیادت از ضرورت فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزگار است مواخذه نه کند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِیمٌ مهربان است که بیچارگان را در ان رخصت دهد وَ عَلَی الَّذِینَ هادُوا و بر آن کسانیکه یهودانند حَرَّمنا حرام کردیم کُلَّ ذِی ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون شیر و سباع و طیور و گفته‌اند هر چه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد شتر است و شترمرغ و بط که بر ایشان حرام بود وَ مِنَ البَقَرِ وَ الغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمنا عَلَیهِم حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُما پیهای که در درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن إِلّا ما حَمَلَت مگر آنچه برداشته بودی ظُهُورُهُما پشتهای ایشان یعنی چسپیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوِ الحَوایا یا آن چربی که متعلق بودی برودهای ایشان أَو مَا اختَلَطَ بِعَظمٍ یا آنچه آمیخته بودی با استخوان چون ذنب و پیه بناگوش و مغز استخوان ذلِکَ تحریم اینکه چیزها جَزَیناهُم پاداش داده بودیم جهودان را بِبَغیِهِم بسبب ظلم ایشان وَ إِنّا لَصادِقُونَ و بدرستیکه ما راست‌گویانیم در خبر دادن از همه چیز.

صفحه : ۳۱۰ فَإِن کَذَّبُوکَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمّد ص در چیزی که من بتو وحی کرده‌ام فَقُل پس بگو ای محمّد رَبُّکُم پروردگار شما ذُو رَحمَةٍ واسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود اینکه تکذیب و تعجیل عذاب نمی‌کند وَ لا یُرَدُّ بَأسُهُ و بازداشته نخواهد شد عذاب او عَنِ القَومِ المُجرِمِینَ از گروه مجرمان که مکذبانند حاصل سخن آنست که اگرچه امهال است اما اهمال نخواهد بود سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشرَکُوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده‌اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از ناآمده خبر داده و بعد از نزول آیت مشرکان گفتند لَو شاءَ اللّهُ اگر خواستی خدای ما أَشرَکنا شرک نمی‌آوردیم ما وَ لا آباؤُنا و نه پدران ما سخن درست است اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب اینکه قبایح بمشیت اوست بلکه استهزاء میکردند و اعتقاد ایشان آن بود که حق مشروع و مرضی عند اللّه اینست که ما می‌گوئیم و می‌کنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی‌آوردیم وَ لا حَرَّمنا مِن شَیءٍ و نه حرام می‌کردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده به تحریم اینها کَذلِکَ همچون اینکه تکذیب که قوم تو میکنند کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم تکذیب کرده‌اند آنانکه پیش از ایشان بودند حَتّی ذاقُوا بَأسَنا تا آنوقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قُل هَل عِندَکُم بگو آیا هست نزدیک شما مِن عِلمٍ هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخرِجُوهُ لَنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِن تَتَّبِعُونَ شما پیروی نمی‌کنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود را وَ إِن أَنتُم إِلّا تَخرُصُونَ و نیستید شما مگر قومیکه دروغ میگویند قُل بگو ای محمّد ص اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلّهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت فَلَو شاءَ پس اگر خواستی خدای لَهَداکُم أَجمَعِینَ هر آئینه راه نمودی همه شما را.

صفحه : ۳۱۱

قُل هَلُمَّ بگو بیارید شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشهَدُونَ گواهان خود را آنانکه گواهی دهند که أَنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای حَرَّمَ هذا حرام کرده است اینکه محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن فَإِن شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلا تَشهَد مَعَهُم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در ان وَ لا تَتَّبِع و پیروی مکن أَهواءَ الَّذِینَ آرزوهای آن کسان را که از روی عناد کَذَّبُوا بِآیاتِنا تکذیب کرده‌اند آیت‌های ما را در حلال و حرام وَ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ و دیگر پیروی مکن آنان را که نمی گروند بِالآخِرَةِ بدان سرای دیگر یعنی بت‌پرستان وَ هُم بِرَبِّهِم و ایشان به پروردگار خود یَعدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُل تَعالَوا بگو بیائید ای مردمان

و بشنوید تا من أَتلُ بخوانم ما حَرَّمَ رَبُّکُم عَلَیکُم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما اینکه آیت باد و آیت که تالی اوست از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نه‌بوده و اینکه ده حکم است از اوامر و نواهی و از جمله آن أَلّا تُشرِکُوا آن است که شریک مسازید بِهِ شَیئاً بخدای چیزی را وَ بِالوالِدَینِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحساناً نیکوئی کردنی در تاویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریب‌اند در وجود و تربیت دو واسطه‌اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار و انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت وَ لا تَقتُلُوا أَولادَکُم و مکشید فرزندان خود را مِن إِملاقٍ از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحنُ نَرزُقُکُم ما روزی می‌دهیم شما را وَ إِیّاهُم و ایشان را چون رزق اولاد بر ما است نه بر شما چرا مرتکب قتل بناحق می‌شوید وَ لا تَقرَبُوا الفَواحِشَ و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده‌ها را و گفته‌اند فواحش زنا است و مقدمات آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباشان و بی‌باکان آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید ما ظَهَرَ مِنها آنچه آشکارا باشد از ان وَ ما بَطَنَ و آنچه پنهان بود گفته‌اند ما ظهر منها خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت وَ لا تَقتُلُوا النَّفسَ الَّتِی و مکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللّهُ حرام کرد خدای کشتن او را إِلّا بِالحَقِّ مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلِکُم اینکه چهار نهی است و یک امر وَصّاکُم بِهِ امر کرد خدای شما را به نگاه داشت آن لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست.

صفحه : ۳۱۲

وَ لا تَقرَبُوا و نزدیک مشوید مالَ الیَتِیمِ بمال یتیم و در ان تصرف مکنید إِلّا بِالَّتِی هِیَ أَحسَنُ مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از ان مخورید و بکسی مدهید حَتّی یَبلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود وَ أَوفُوا الکَیلَ و تمام پیمائید کیل را در مکیلات وَ المِیزانَ و ترازو در موزونات بِالقِسطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول اینکه آیت صحابه رض گفتند یا رسول اللّه ص ما قادر نیستیم در آنکه در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که بیک موی میل نه کند حق سبحانه آیت فرستاد که لا نُکَلِّفُ نَفساً ما تکلیف نمی‌کنیم کسی را إِلّا وُسعَها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم وَ إِذا قُلتُم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید فَاعدِلُوا پس راستی کنید در آن وَ لَو کانَ ذا قُربی و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَ بِعَهدِ اللّهِ و بعهد خدای که تادیه احکام شرع است یا بنذریکه کنید أَوفُوا وفا نمائید ذلِکُم اینکه سه امر و یک نهی وَصّاکُم بِهِ وصیّت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ شاید که شما پندپذیر شوید وَ أَنَّ هذا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلائل توحید و اثبات نبوّت و بیان شریعت صِراطِی مُستَقِیماً راه منست راه راست فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی نمائید اینکه راه را وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراگنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِکُم پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَن سَبِیلِهِ از راه حق ذلِکُم اینکه اتباع شما وَصّاکُم بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد اللّه إبن مسعود رض نقل میکند که حضرت رسالت‌پناه ص بکشید خطی از برای ما پس گفت هذا سبیل اللّه اینکه خط راست راه خداست پس بکشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که اینکه راهها است که بر هر راهی از ان دیوی موکل است که میخواند مردمان را بآن راه پس اینکه آیت برخواند وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُستَقِیماً محققان برآنند که صراط متعین نه‌گردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه به کیست و حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده‌اند که احاطه حق بهمه اشیاء ثابت است و اللّه بکل شیء محیط و آن احاطه حق وجودی یا علمی باختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط اللّه الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی اللّه تصیر الامور رباعی هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم

هیاهوی تو بود گفتیم مگر سوی دگر راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود.

صفحه : ۳۱۳

ثُمَّ پس بخوان بر ایشان آنکه آتَینا مُوسَی الکِتابَ دادیم موسی را کتاب یعنی تورات تَماماً برای تمامی کرامت و نعمت عَلَی الَّذِی أَحسَنَ بر کسیکه نیکو قیام نماید باحکام وی وَ تَفصِیلًا لِکُلِّ شَیءٍ و برای بیان هر چیزی که بکار آید در دین بر سبیل تفصیل وَ هُدیً وَ رَحمَهً و خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُم شاید که بنی اسرائیل بِلِقاءِ رَبِّهِم بلقاء پروردگار خود یا ملاقات جزای او یُؤمِنُونَ ایمان آرند وَ هذا کِتابٌ و اینکه قرآن کتابی است أَنزَلناهُ که فرستاده‌ایم او را مُبارَکٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آنرا وَ اتَّقُوا و به‌پرهیزید از مخالفت او لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَن تَقُولُوا و فرو فرستادیم اینکه کتاب را تا نگوئید شما ای زمره عرب که إِنَّما أُنزِلَ الکِتابُ جز اینکه نیست که فرستاده شده است کتاب عَلی طائِفَتَینِ بر دو گروه مِن قَبلِنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَ إِن کُنّا و بدرستیکه ما هستیم عَن دِراسَتِهِم از قراءت ایشان مر کتاب خود را لَغافِلِینَ بیخبران یعنی نمی‌دانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَو تَقُولُوا و برای آنکه تا نگوئید آنکه لَو أَنّا أُنزِلَ اگر فرستاده بودندی عَلَینَا الکِتابُ بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لَکُنّا أَهدی هر آئینه ما می‌بودیم راه‌یافته‌تر مِنهُم از ایشان فَقَد جاءَکُم پس بدرستیکه آمد بشما بَیِّنَهٌ مِن رَبِّکُم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وَ هُدیً و راه‌نمائی که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد وَ رَحمَهٌ و بخشایش مر مومنان را و اینکه هر سه صفت قرآن است و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از ان حضرت رسالت‌پناه ص که گواه امت است و هدی و رحمهٔ نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت است مر اهل ایمان را فَمَن أَظلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّن کَذَّبَ بِآیاتِ اللّهِ از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدای را وَ صَدَفَ عَنها و اعراض کند از ان سَنَجزِی الَّذِینَ زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یَصدِفُونَ عَن آیاتِنا برمیگردند از آیات ما سُوءَ العَذابِ بشدت عذابی که بدترین عذابها باشد بِما کانُوا یَصدِفُونَ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از آیات ما.

صفحه : ۳۱۴

هَل یَنظُرُونَ آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن إِلّا أَن تَأتِیَهُمُ المَلائِکَهُ مگر آن را که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان أَو یَأتِیَ رَبُّکَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او مراد ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از جمله وقائع عظام خروج دجال و دابهٔ الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی و پدید آمدن یأجوج و مأجوج و طلوع آفتاب از مغرب أَو یَأتِیَ یا آنکه بیاید بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ بعض از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصیب کرده یَومَ یَأتِی بَعضُ آیاتِ رَبِّکَ روز که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب برآید آن شب دراز باشد و درازی آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح برنیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد از سر گیرند و چون تمام شود و اثر صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه‌گاه شهادت می‌آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی برآید او را نوری نه بود و همه خلق آن را مشاهده کنند و چون اینکه آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب آن لا یَنفَعُ سود نکند نَفساً هیچ نفسی را إِیمانُها ایمان آن نفسی که لَم تَکُن آمَنَت نبوده است که ایمان آورده باشد مِن قَبلُ پیش ازین و ایمان امروز آرد أَو کَسَبَت یا نبوده که کسب کرده باشد فِی إِیمانِها خَیراً در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده اینکه دلیل کسی است که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمی‌کند و آنکه ایمان را بی‌عمل معتبر میداند تخصیص میکند اینکه حکم را بدین روز بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی‌اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته شد اما امرها را فروگذاشته باشد و خیر ناکرده چون اینکه آیت معاینه بیند آنگاه

خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد در معالم التنزیل فرموده که در ان روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست و مؤید اینکه قولست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نه‌شود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قُلِ بگو ای محمّد انتَظِرُوا انتظار برید اینکه آیتها را إِنّا مُنتَظِرُونَ بدرستیکه ما نیز منتظر اینکه علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حالی بر ما إِنَّ بدرستیکه الَّذِینَ فَرَّقُوا آنانکه پراکنده کردند دِینَهُم دین خود را که به بعضی از انبیاء ع و کتب ایمان آوردند و با بعضی کافر شدند وَ کانُوا شِیَعاً و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لَستَ مِنهُم نیستی تو در قتال ایشان فِی شَیءٍ در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست اینکه حکم بآیت سیف منسوخست و گفته‌اند مراد ازین قوم اهل بدعت‌اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری إِنَّما أَمرُهُم جز اینکه نیست که کار ایشان إِلَی اللّهِ با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد ایشان را درین سرای مهلت دهد و در آخرت عتاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثُمَّ یُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشانرا بروز قیامت بِما کانُوا یَفعَلُونَ بآنچه کردند در دنیا.

صفحه : ۳۱۵

مَن جاءَ هر که بیاید بِالحَسَنَهِٔ به نیکوئی فَلَهُ عَشرُ أَمثالِها پس مر اوراست ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی رح گفته‌اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل‌ست به تضعیف و در بحر الحقایق آورده که هر که بیاید بحسنه پس مر اوراست ده حسنه قبل از ان تا بآن حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعث رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا اینکه ده حسنه وجود نه‌گیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَهِٔ و هر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد فَلا یُجزی پس جزا داده نه‌شود إِلّا مِثلَها مگر بمانند آن یعنی یکی به یکی وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان که اهل حسنه و سیئه‌اند ستم دیده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتی عقاب قُل بگو ای محمّد ص مر اینکه قوم را که تفرقه در دین خود افگنده‌اند که إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی بدرستیکه راه نموده است مرا پروردگار من إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براه راست دِیناً قِیَماً یعنی دینی پاینده درست مِلَّهَٔ إِبراهِیمَ که آن ملّت ابراهیم است حَنِیفاً در حالتی که ابراهیم از همه دین‌ها بدین اسلام مائل بوده که آن توحید خداست وَ ما کانَ و نبود ابراهیم مِنَ المُشرِکِینَ از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قُل إِنَّ صَلاتِی بگو بدرستیکه نماز من وَ نُسُکِی و قربانی من یا حج من وَ مَحیایَ و زندگانی من یعنی آنچه من برآنم در زندگانی وَ مَماتِی و آنچه بر آن می‌میرم از ایمان و اطاعت لِلّهِ همه مر خداراست رَبِّ العالَمِینَ آفریدگار عالمیان لا شَرِیکَ لَهُ هیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را شریک او نمیسازم چون بت‌پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او در حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نه‌میکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته‌اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است به حق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کنم و گویم و دارم همه برای خداست وَ بِذلِکَ أُمِرتُ و بدین مأمور شده‌ام وَ أَنَا أَوَّلُ المُسلِمِینَ و من اوّل مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده‌اند که در وقت مبالغه کفّار مر آنحضرت را در رجوع با دین ایشان اینکه آیت نازل شد که قُل أَ غَیرَ اللّهِ بگو ای محمّد ص آیا بدون خدا أَبغِی رَبًّا طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریک سازم وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیءٍ و حال آنکه خدای است آفریدگار همه چیزهای پس ما سوای او مربوب و مخلوق او باشد و مربوب برای ربوبیت سزاوار نه بود.

صفحه : ۳۱۶

وَ لا تَکسِبُ کُلُّ نَفسٍ و کسب نه‌کند هیچ نفسی از بدیها إِلّا عَلَیها مگر وبال آن بر آن باشد ولید بن مغیره میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌٔ و برندارد هیچ بردارنده وِزرَ أُخری بار گناه دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید ثُمَّ إِلی رَبِّکُم پس بسوی پروردگار شما هست مَرجِعُکُم بازگشت شما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بِما کُنتُم فِیهِ بآنچه بودید که در آن تَختَلِفُونَ اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل

آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُم و اوست آنكس كه گردانيد شما را اى آدميان خَلائِفَ الأَرضِ خليفهاى زمين بعد از قوم بنى الجان يا شما را اى امت محمّد ص خليفه امم گذشته ساخت وَ رَفَعَ بَعضَكُم و برداشت بعضى را از شما فَوقَ بَعضٍ زبر برخى ديگر دَرَجاتٍ پايهاى بلند در بزرگى و توانگرى و امثال آن لِيَبلُوَكُم تا بيازمايد شما را فِي ما آتاكُم در آنچه بشما داد از مال و جاه تا ظاهر شود شكر اغنيا و صبر فقرا إِنَّ رَبَّكَ بدرستيكه پروردگار تو سَرِيعُ العِقابِ زود عقوبت‌كننده است ناسپاسان و ناشكيبانرا وَ إِنَّهُ و بدرستيكه او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ هر آئينه آمرزنده مهربان است بر شاكران و صابران

سورة الاعراف

مكيّة و هى مائتان و ستّ آيات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ المص نام قرآن است يا اسم اينكه سوره يا هر حرفى اشارت است باسمى از اسماى الهى چون اله و لطيف و ملك و صبور يا حرفى كنايت است از صفتى چون اكرام و لطف و مجد و صدق يا ايمان است باسم المصور يا بعضى حروف دلالت بر اسما دارد و بعضى بر افعال تقدير چنين بود كه انا اللّه اعلم و افضل منم خدا كه ميدانم و بيان ميكنم يا از همه داناترم و حق از باطل جدا ميگردانم و در تاويلات كاشى مذكورست كه الف اشارت است بذات احديت و لام عبارت‌ست از ذات با صفت علم و ميم كنايت است از جامعيت كه آنرا معنى محمدى ص گويند و صاد صورت محمدى ص است و قول إبن عباس رض آن‌ست كه صاد جبل بمكه عليه عرش الرحمن ايما بدين معنى ميكند و در حقايق سلمى گويد الف ازل‌ست و لام ابد و ميم ما بين ازل و ابد و صاد اشارت‌ست باتصال هر متصلى و انفصال هر منفصلى و فى الحقيقت نه اتصال را مجال گنجايش و نه انفصال را محل نمايش نظم اينكه چرا هست اينكه برون از فصل و وصل كاندرونى فرع ميگنجد نه اصل نى معانى نى عبارت نى عيان نى اشارت نى حقايق نى بيان برترست از اركان عقل و وهم لا جرم گم گشت در وى فكر و فهم چون بكلى روى گفت و گوى نيست هيچكس را جز خموشى روى نيست كِتابٌ أُنزِلَ اينكه كتابى‌ست فرو فرستاده إِلَيكَ بسوى تو فَلا يَكُن پس بايد كه نباشد فِي صَدرِكَ در سينه تو حَرَجٌ مِنهُ تنگى از تبليغ او يعنى بايد كه دل‌تنگ نباشى از رسانيدن پيغام الهى و از تكذيب قوم اندوهناك نباشى كه اينكه كتاب بر تو فرود آمده است لِتُنذِرَ بِهِ تا بيم كنى بدو كافرانرا وَ ذِكرى و تا پند دهى پنددادنى لِلمُؤمِنِينَ مر مومنان را.

صفحه : ۳۱۷

اتَّبِعُوا پيروى كنيد اى مكلفان ما أُنزِلَ إِلَيكُم آن چيزى را كه فرستاده شده بشما مِن رَبِّكُم از پروردگار شما يعنى متابعت قرآن كنيد بنگاه داشت اوامر و نواهى او وَ لا تَتَّبِعُوا و پيروى مكنيد مِن دُونِهِ بجز كتاب خدا أَولِياءَ دوستان را مراد اصنام‌اند كه كفّار ايشان را دوست ميگرفتند يا شياطين الانس و الجن كه خلق را در گمراهى مى‌افگنند قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ اندكى پند ميگيريد وقتى كه متابعت غير حق كنيد وَ كَم مِن قَريَةٍ و بسيار اهل دهها و شهرها از كفار و فجار كه أَهلَكناها حكم كرديم ما بهلاك ايشان فَجاءَها پس آمد باهل آن ده و شهر بَأسُنا عذاب ما بَياتاً در شب كه هنگام غفلت و خواب است مانند قوم لوط ع أَو هُم قائِلُونَ يا فرود آمد عقوبت بايشان و بودند ايشان خفتگان در نيم روز چون قوم شعيب ع تخصيص اينكه دو وقت بجهت آنست كه زمان آسايش و استراحت‌اند و تصوّر و توقع عذاب درين نيست پس بليّه غير منتظره صعب‌تر و سخت‌تر است چنانچه نعمت غير مترقب خوب‌تر و لذيذترست فَما كانَ پس نبود دَعواهُم درخواست ايشان إِذ جاءَهُم وقتى كه آمد بديشان بَأسُنا بلا و عذاب ما إِلّا أَن قالُوا مگر آنكه گفتند إِنّا كُنّا بدرستيكه بوديم ما ظالِمِينَ ستمكاران بر نفس خود كه تكذيب رسل كرديم اعتراف نمايند بگناه خود و مظنه ايشان آنكه اعتراف بجرايم سبب خلاصى باشد از عذاب و حال آنكه نزول عذاب و ارتفاع تكليف مقارن يكديگراند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفيد نباشد و قوم يونس ع ازين حكم مستثنى‌اند چنانچه رقم ذكر خواهد يافت ان شاء اللّه تعالى فَلَنَسئَلَنَّ پس هر آئينه خواهيم پرسيد روز قيامت الَّذِينَ أُرسِلَ إِلَيهِم آن كسانى را كه فرستاده شده‌اند بديشان پيغمبران و سؤال ايشان از قبول رسالت و

اجابت رسل خواهد بود و اینکه سؤال تعنیف و تعذیب است وَ لَنَسئَلَنَّ الْمُرسَلِینَ و هر آئینه خواهیم پرسید فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و اینکه سؤال تشریف و تکریم است و گفته‌اند امم از فرمانبرداری انبیا ع پرسند و انبیا ع را از مهربانی بر امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آئینه بخوانیم عَلَیهِم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشانرا بِعِلمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کرده‌اند و گفت و شنود ایشان چه بود وَ ما کُنّا غائِبِینَ و نه بودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان وَ الْوَزنُ و سنجیدن اعمال هر کس یَومَئِذٍ الحَقُّ آن روز یعنی روز قیامت درست است و بودنی و گفته‌اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در ان نگرند و اینکه صورت برای اظهار معدلت است و در تبیان از إبن عباس رض نقل میکند درازی عمود و میزان پنجاه هزار ساله راه است و کفتین او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و کفتین همچو آسمان و زمین است فَمَن ثَقُلَت پس هر کرا گران بود مَوازِینُهُ اعمال سنجیده او و برین تقدیر موازین جمع موزون است و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعت است و آنرا که میزان ایشان گران بود فَأُولئِکَ پس آن گروه هُمُ الْمُفلِحُونَ ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات.

صفحه : ۳۱۸

وَ مَن خَفَّت و هر کرا سبک باشد مَوازِینُهُ عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فَأُولئِکَ پس آن گروه الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم آنانند که زیان کردند بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بِما کانُوا بسبب آنکه بودند که بِآیاتِنا بآیات ما یَظلِمُونَ ستم کردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق وَ لَقَد مَکَّنّاکُم و بدرستیکه ما ممکّن گردانیدیم شما را ای آدمیان فِی الأَرضِ در زمین جهت سکنی و زرع و گفته‌اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وَ جَعَلنا لَکُم و آفریدیم برای شما فِیها در زمین مَعایِشَ اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب وسعت معیشت باشد قَلِیلًا ما تَشکُرُونَ اندکی شکر میگوئید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکی است بمراسم شکرگزاری و سپاسداری قیام مینماید بیت نعمت بسی و شکرگزارنده اندکی است گوینده سپاس الهی ز صد یکی است وَ لَقَد خَلَقناکُم و هرآئینه بتحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما ثُمَّ صَوَّرناکُم پس صورت کردیم شما را در رحم مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلنا پس گفتیم ما لِلمَلائِکَةِ مر فرشتگان را اسجُدُوا سجده کنید سجده تعظیم و تحیت لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را از روی فرمانبرداری إِلّا إِبلِیسَ مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد لَم یَکُن نبود مِنَ السّاجِدِینَ از سجده‌کنندگان مر آدم را قالَ گفت خدای مر ابلیس را ما مَنَعَکَ چه چیز بازداشت ترا أَلّا تَسجُدَ آنکه سجده نکردی آدم را إِذ أَمَرتُکَ چون فرمودم ترا بسجده او قالَ گفت ابلیس أَنَا خَیرٌ مِنهُ من بهترم از آدم ع اینکه جواب از حیثیت معنی یعنی استبعاد مینماید از آنکه مثل منی را بسجود و چون او کسی فرماید پس مانع آنست که من ازو بهترم خَلَقتَنِی آفریدی مرا مِن نارٍ از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است وَ خَلَقتَهُ مِن طِینٍ و آفریدی آدم ع را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس درین صورت مغالطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت است از ان به نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارت است بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم ع راست نه او را نظم ز آدمی ابلیس صورت دید و بس غافل از معنی شد آن مردود خس که چرا من خدمت اینکه طین کنم صورتی را من لقب چون جان کنم نیست صورت چشم را نیکو بمال تا به بینی شعشعه نور جلال و قیاس نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است هر چه بدو سپارند نگاهدارد و امین نیک از خاین باشد و آتش متکبرست و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود خاک نقش پذیرد چنانچه آدم ع نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و

آتش نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست قطعه صورت خاک ارچه دارد تیرگی در ذات خود نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست اینکه همه خاکست کاندر وصف او صاحب دلی نکته گفته است کز وی دیده جانرا جلاست جستن گو گرد احمر عمر ضایع کردنست روی بر خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست.

صفحه : ۳۱۹

قالَ گفت خدای مر ابلیس را فَاهبِط مِنها پس فرو رو از آسمان یا از بهشت و اینکه امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته‌اند نزول کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله و مرتبه دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فَما یَکُونُ لَکَ پس نرسد و روا نباشد ترا أَن تَتَکَبَّرَ آنکه گردن‌کشی کنی فِیها در آسمان و تعظیم نمائی بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعان‌اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت‌کنندگان است فَاخرُج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّکَ بدرستیکه تو مِنَ الصّاغِرِینَ از خوارشدگانی و در ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت‌ترین صورتها قالَ گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت ناامید گشت أَنظِرنِی مهلت ده مرا إِلی یَومِ یُبعَثُونَ تا روز که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قالَ گفت خدای إِنَّکَ بدرستیکه تو مِنَ المُنظَرِینَ از مهلت‌دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد و حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخه صعقه او را امان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت‌دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده‌اند ترا مهلت دادم قالَ گفت ابلیس فَبِما أَغوَیتَنِی پس بسبب آنکه مرا بی‌بهره گردانیدی از رحمت خود لَأَقعُدَنَّ لَهُم هرآئینه بنشینیم برای بازداشتن فرزندان آدم صِراطَکَ المُستَقِیمَ براه تو که آن راه راست است و درست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِیَنَّهُم پس هر آئینه بیایم بدیشان مِن بَینِ أَیدِیهِم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَ مِن خَلفِهِم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در پیش چشم ایشان بیارایم وَ عَن أَیمانِهِم و درآیم از دست راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب دریا اندازم وَ عَن شَمائِلِهِم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم وَ لا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَکثَرَهُم بیشتر فرزندان آدم را شاکِرِینَ شکرگویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قالَ گفت خدای ابلیس را اخرُج مِنها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذؤُماً مَدحُوراً در حالتی که نکوهیده باشی و عیب‌ناک رانده دور کرده از رحمت لَمَن تَبِعَکَ بخدای که هر که بر پی تو بیاید مِنهُم از اولاد آدم لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آئینه پر کنم دوزخ را مِنکُم أَجمَعِینَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو.

صفحه : ۳۲۰ وَ یا آدَمُ اسکُن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنتَ وَ زَوجُکَ تو و جفت تو که حوا است الجَنَّةَ در بهشت فَکُلا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت مِن حَیثُ شِئتُما از هر کجا که خواهید یا هر چه خواهید وَ لا تَقرَبا و نزدیک مشوید هـذِهِ الشَّجَرَةَ اینکه جنس را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از ان که اگر بخورید فَتَکُونا پس باشید مِنَ الظّالِمِینَ از ستمکاران بر نفس خویش فَوَسوَسَ پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّیطانُ مر آدم و حوا را شیطان لِیُبدِیَ لَهُما تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان ما وُورِیَ عَنهُما آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان مِن سَوآتِهِما از عورت ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمیدیدند و هیچیک از آدم و حوا علیه السّلام نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمی‌کردند و گفته‌اند که حق سبحانه ایشانرا جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آن که پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت درآمده بود و یا بصورت دیگر برآمده چنانچه در قصص و کتب مطوله مذکور است وَ

قالَ و گفت شیطان مر آدم و حوا را علیهما السلام ما نَهاکُما بازنداشت و منع نکرد شما را رَبُّکَما آفریدگار شما عَن هذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن اینکه درخت إِلّا أَن تَکُونا مگر آنکه بگردید شما مَلَکَینِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از غذا أَو تَکُونا یا باشید شما مِنَ الخالِدِینَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملائکه خزینه بهشت‌اند و اینکه از ان گفت که در دل آدم ع گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی است که درو جاودان میتوان بود هم در ان خطره وسوسه کرد و هم ازینجا است که محققان گفته‌اند که هر آرزو که بی‌ذات خداوند است خالی از وسوسه شیطان نبود و چون با وجود اینکه وسوسه آدم علیه السلام در خوردن آن تامل می‌نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وَ قاسَمَهُما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّی لَکُما بدرستیکه من مر شما را لَمِنَ النّاصِحِینَ از نصیحت‌کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان برد که کسی بخداوند تعالی سوگند بدروغ نخورند و بدان سوگند فریفته شد.

صفحه : ۳۲۱

فَدَلّاهُما پس ابلیس تنزل کرد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَت لَهُما ظاهر شد مر ایشانرا سَوآتُهُما عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید و ایشان ازین صورت منفعل شدند وَ طَفِقا و در استادند و قصد کردند ببرگهای اشجار یَخصِفانِ می‌چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می‌نهادند عَلَیهِما بر عورات خویش مِن وَرَقِ الجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون هیئت ازاری شد و عورات خود را بدان برگ بپوشیدند و ازین طرف بدان طرف میگریختند وَ ناداهُما رَبُّهُما و ندا کرد ایشانرا آفریدگار ایشان که أَ لَم أَنهَکُما آیا نه شما را نهی کرده بودیم عَن تِلکُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن اینکه درخت وَ أَقُل لَکُما و نه گفته بودیم شما را و تحذیر نکرده بودیم که إِنَّ الشَّیطانَ لَکُما بدرستیکه شیطان هست شما را عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده‌اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت أ فررت منی یا آدم از من میگریزی آدم گفت لا۔ یا رب بل حیاء منک اینکه گریختن من بجهت حیا است از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه و تعالی از روی نیاز گفتند قالا رَبَّنا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمنا أَنفُسَنا ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَ إِن لَم تَغفِر لَنا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را وَ تَرحَمنا و نه‌بخشانی بر ما لَنَکُونَنَّ هر آئینه ما باشیم مِنَ الخاسِرِینَ از زیان‌کاران قالَ گفت خدای مر آدم و حوّا را و مار و طاوس و ابلیس را اهبِطُوا فرو روید در زمین بَعضُکُم برخی از شما لِبَعضٍ عَدُوٌّ مر برخی دیگر را دشمن‌اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرانند وَ لَکُم و مر شما را است فِی الأَرضِ در زمین مُستَقَرٌّ قرارگاهی و آرام‌جائی وَ مَتاعٌ و برخورداری إِلی حِینٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم ع غمناک شد و پنداشت که دیگر بار به بهشت نخواهد رسید قالَ گفت خدای فِیها تَحیَونَ در زمین میزئید وَ فِیها تَمُوتُونَ و در زمین می‌میرید وَ مِنها تُخرَجُونَ و از زمین بیرون آورده میشوید برای حساب و جزا آدم ع از مضمون اینکه خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد.

صفحه : ۳۲۲

یا بَنِی آدَمَ خطاب عام است مر همه فرزندان آدم ع را میگوید قَد أَنزَلنا بدرستیکه ما فرستادیم عَلَیکُم بر شما لِباساً پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل است و انزل لکم من الانعام پس بیان فائده لباس میکند و میفرماید یُوارِی میپوشد آن لباس سَوآتِکُم عورات شما را وَ رِیشاً و دیگر فرستادیم لباسیکه بدان آرایش کنید خود را گفته‌اند لباس آنست که عورت را بپوشد آنچه ورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رح فرمود که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته‌اند ریش امتعه خانه بود وَ لِباسُ التَّقوی و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذلِکَ خَیرٌ آن بهترست از لباسهای نرم و متکلف که متجبران میپوشند

و گفته‌اند لباس پرهیز جامهای حرب‌ست چون زره و خفتان که وقایه محارب باشد از اثر تیغ و نیزه و تیر و نزد محققان لباس التقوی اطاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته‌اند که لباس التقوی عفت است که آن فرو فرستادن لباس است یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه، خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس فتوی همین بدن بهره‌مند است که ستر سوءت او میشود و از لباس تقوی هر یک را از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهر یکی چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده میشود سوءت طمع دنیا و ما فیها و حظّ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوءت تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوءت رویت ما سوا اللّه و بهره خفی از لباس تقوی بقای او است به هویت حق و بدان پوشیده میگردد سوءت هویت خلق یعنی همه تعیّنات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملک الیوم بر غرفه وحدت قهاری جلوه نماید مثنوی مالک ملک او است او خود مالک است غیر ذاتش کل شیء هالک است کل شیء ما خلا اللّه باطل انّ فضل اللّه علیهم باطل هالک آید پیش وجهش هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرفه‌ایست ذلِکَ مِن آیاتِ اللّهِ آن فرو فرستادن لباسهای فضل و رحمت خداوند است که بدان سوءات آدمیان را بپوشید و ایشانرا از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُم یَذَّکَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر اینکه نعمت بشناسند یا بَنِی آدَمَ ای فرزندان آدم لا یَفتِنَنَّکُمُ الشَّیطانُ پر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نه کند و شما را از راه حق بیرون نبرد کَما أَخرَجَ چنانکه بیرون آورد أَبَوَیکُم پدر و مادر شما را مِنَ الجَنَّهِ از بهشت یَنزِعُ عَنهُما برمیکشید از ایشان لِباسَهُما جامه ایشانرا لِیُرِیَهُما تا بنماید، هر یک از ایشان سَوآتِهِما عورات ایشانرا یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ یَراکُم بدرستیکه ابلیس می‌بیند شما را هُوَ وَ قَبِیلُهُ او و لشکر او مِن حَیثُ لا تَرَونَهُم از جائیکه شما ایشانرا نه می‌بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی‌آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می‌بینند پس حذر از چنین دشمن لازم‌ترست إِنّا جَعَلنَا الشَّیاطِینَ بدرستیکه ما گردانیده‌ایم دیوان را أَولِیاءَ دوستان لِلَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی‌آرند یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته‌ایم.

صفحه : ۳۲۳

وَ إِذا فَعَلُوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فاحِشَهً عمل زشت را چون بت‌پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و چون کسیکه ایشانرا از ان نهی کند قالُوا گویند از روی تقلید وَجَدنا عَلَیها یافته‌ایم برین عمل زشت آباءَنا پدران خود را وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را بافترا جمع کنند قُل بگو ای محمّد ص إِنَّ اللّهَ بتحقیق که خدای لا یَأمُرُ بِالفَحشاءِ نمی‌فرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن اخلاق أ تَقُولُونَ آیا میگوئید شما عَلَی اللّهِ بر خدای از راه افترا ما لا تَعلَمُونَ آنچه نمیدانید که او فرموده است قُل بگو أَمَرَ رَبِّی فرمود آفریدگار من بِالقِسطِ بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُم و راست کنید رویهای خود را بقبله عِندَ کُلِّ مَسجِدٍ نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید بآن جهت که در مساجد خویش گذارید وَ ادعُوهُ و به پرستید خدای را مُخلِصِینَ در حالتی که پاک‌کنندگان باشید لَهُ الدِّینَ برای خدا اطاعت را کَما بَدَأَکُم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدای خلق تَعُودُونَ باز خواهید گشت بوی یا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک بیافرید باز بخاک عود خواهید کرد فَرِیقاً هَدی گروهی را راه راست نمود بآنکه توفیق داد بایمان وَ فَرِیقاً و گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَهُ سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق یفعل اللّه ما یشاء إِنَّهُمُ بدرستیکه اینکه گمراهان اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ فراگرفتند دیوان را أَولِیاءَ

دوستان خود که فرمان ایشان بردند مِن دُونِ اللّهِ بدون خدای وَ یَحسَبُونَ و گمان برند و پنداشتند أَنَّهُم مُهتَدُونَ که ایشان راه‌یافتگان‌اند و فی نفس الامر نه چنان‌اند.

صفحه : ۳۲۴

یا بَنِی آدَمَ بعضی برانند که اینکه خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است به مسلمانان چه بنو ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف میکردندی و بدان تجرید تبری از ذنوب تفاول نمودندی و بنی عامر از ایام احرام از خوردن حیوان مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا اطاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیاء اینکه تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق تعالی ایشانرا تحذیر فرمود و گفت خُذُوا فراگیرید زِینَتَکُم جامهای خود را که بدان آراسته‌اید عِندَ کُلِّ مَسجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در ان نماز میگزارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاک‌ترین لباسها است که در وقت نماز پوشند و گفته‌اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری قدس سرّه میگوید مراد زینت سرایر است نه آرائش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه اماکن و مساجد باید و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بجنان کشف حضور دل است برای عرض راز و نیاز بیت ذوق طاعت بیحضور دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر درین درگاه بس وَ کُلُوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیره آن از ماکولات وَ اشرَبُوا و بیاشامید شیر و سائر مشروبات طیبات بخورید و بیاشامید وَ لا تُسرِفُوا و از حد مگذرید به تحریم طعام حلال یا بافراط طعام و مشروبات و حرص در خوردن آن إِنَّهُ بدرستیکه خدای لا یُحِبُّ المُسرِفِینَ دوست نمیدارد اسراف‌کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دوبار خوردن در روز اسراف است و از بعضی سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که هر چه آنرا دل او آرزو کند بخورد و ذلیل و ذمیم‌ترین مردمان آنست که همّت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب و در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکور است نظم خواجه را بین که از سحر تا شام دارد اندیشه شراب و طعام شکم از خوشدلی و خوشحالی گاه پر میکند گهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است یا مطبخ شیخ الاسلام عبد اللّه انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آن باشد که بی‌رضای حق سبحانه صرف کنی قطعه یک جوانی که خیر دایم داشت پند میداد راهبی در دیر کای پسر خیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خیر قُل بگو مَن حَرَّمَ که حرام کرده است زِینَةَ اللّهِ آرایشی که خدای مقرر فرمود یعنی جامهای متنوع الَّتِی آن زینتی که بمحض قدرت خود أَخرَجَ بیرون آورد لِعِبادِهِ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَ الطَّیِّباتِ و دیگر که حرام کرده است از پاکیزه‌ها مِنَ الرِّزقِ از روزی یعنی متلذذات ماکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سائبه و جز آن قُل هِیَ بگو اینکه زینت و طیبات لِلَّذِینَ آمَنُوا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند یعنی اینها باصالت برای مومنان است فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجّار به تبعیت شریک ایشان‌اند در آن لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خالِصَةً پاکیزه و بی شریک یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز کَذلِکَ همچنانکه تفصیل کردیم اینکه حکمها را نُفَصِّلُ الآیاتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر یا دلائل توحید را مبین میسازیم لِقَومٍ یَعلَمُونَ برای گروهی که فهم دارند و میدانند.

صفحه : ۳۲۵

قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما جزین نیست حَرَّمَ که حرام کرد رَبِّیَ آفریدگار من الفَواحِشَ گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است ما ظَهَرَ مِنها آنچه پیداست از ان چون کفر وَ ما بَطَنَ و آنچه نهان است چون نفاق وَ الإِثمَ و حرام کرد گناهی را که بر آن حد مقرر نیست چون صغایر وَ البَغیَ و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَیرِ الحَقِّ بناحق و اینکه تاکیدست چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود وَ أَن تُشرِکُوا و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بِاللّهِ بخدا و شریک گیرید در عبادت او ما لَم یُنَزِّل آن چیزیرا که خدا

نفرستاده است بِهِ بپرستش او سُلطاناً حجتی و برهانی وَ أَن تَقُولُوا و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید به دروغ و افترا کنید عَلَی اللّهِ بر خدای ما لا تَعلَمُونَ آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی راست أَجَلٌ مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشانرا و گفته‌اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی است که در ان عذاب استیصال بر ایشان فرود آید فَإِذا جاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُم وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدتی مقرر بسرآید لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً واپس نیایند از ان اجل ساعتی و ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد از ساعت منجمان است وَ لا یَستَقدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن اجل بیت اجل چون فرود آید از پیش و پس پس نمودند پیش نگذاردت یک نفس یا بَنِی آدَمَ خطاب با مشرکان عرب‌ست إِمّا یَأتِیَنَّکُم چون بیایند بشما رُسُلٌ مِنکُم پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان بشما از انواع شما یَقُصُّونَ عَلَیکُم بخوانند بر شما آیاتِی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقی پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب وَ أَصلَحَ و باصلاح آرد عمل خود را فَلا خَوفٌ عَلَیهِم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه می‌ترسند از ان ایمن شوند وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امید میدارند بهمان برسند وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانکه دروغ شمردند بِآیاتِنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بردّ آیات ما وَ استَکبَرُوا و کبر آوردند و تعظیم نمودند یعنی سرکشی کردند عَنها از ایمان بدلایل وحدت ما أُولئِکَ آن گروه أَصحابُ النّارِ ملازمان آتش‌اند هُم فِیها خالِدُونَ ایشان در ان آتش باقی‌اند ببقای ابدی.

صفحه : ۳۲۶

فَمَن أَظلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افتَری از کسیکه بربندد عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدا دروغی بآنکه گوید زن و فرزند و شریک دارد أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ یا به دروغ شمرد آیات منزله او را و اینکه نیز انکار نبوت‌ست أُولئِکَ آن گروه مفتریان و مکذبان یَنالُهُم برسد بدیشان نَصِیبُهُم بهره ایشان مِنَ الکِتابِ از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی که نوشته شده برای ایشان حَتّی إِذا جاءَتهُم تا وقتی که بیایند بایشان رُسُلُنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یَتَوَفَّونَهُم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالُوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع أَینَ ما کجااند آن بتان که پیوسته کُنتُم تَدعُونَ بودید که میخوانید و می‌پرستید ایشان را مِن دُونِ اللّهِ بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالُوا گویند کافران که آنها ضَلُّوا عَنّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَ شَهِدُوا و گواهی دهند عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خود أَنَّهُم کانُوا بآنکه ایشان بودند کافِرِینَ ناگرویدگان قالَ گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشان را ادخُلُوا درآیید فِی أُمَمٍ قَد خَلَت در میان امتان که درگذشته‌اند مِن قَبلِکُم پیش از شما هم بر دین و آئین شما مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ از پری و آدمی مراد کافران گذشته‌اند ازین دو طائفه که حق سبحانه و تعالی گوید در آئید با هم فِی النّارِ در آتش دوزخ هرکرا از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر بآتش درآرند کُلَّما دَخَلَت هرگاه درآیند أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَعَنَت أُختَها لعنت کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملّت مرده باشند چنانچه جهودان جهودان را لعنت می‌کنند و ترسایان ترسایانرا و گبران گبرانرا و علی هذا القیاس حَتّی إِذَا ادّارَکُوا تا وقتی که بیکدیگر رسند فِیها جَمِیعاً همه ایشان در آتش قالَت أُخراهُم گویند آنها که پس روانند و از پی درآمدگان لِأُولاهُم برای آنها که پیشوایانند یعنی در باره ایشان گویند رَبَّنا ای پروردگار ما هؤُلاءِ اینکه گروه أَضَلُّونا گمراه کرده‌اند ما را فَآتِهِم پس بده ایشانرا عَذاباً ضِعفاً عذاب دو چندان که ما را هست مِنَ النّارِ از آتش دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یک قسم برای گمراه ساختن دیگران قالَ فرماید خدای تعالی لِکُلٍّ ضِعفٌ مر همه را عذاب دوباره است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید وَ لکِن لا تَعلَمُونَ و لیکن ایشان نمی‌دانند حفص بخطاب میخوانند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید.

صفحه : ۳۲۷

وَ قالَت أُولاهُم و گویند پیش‌روان لِأُخراهُم مر پی روان را فَما کانَ لَکُم پس نیست شما را عَلَینا مِن فَضلٍ بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا العَذابَ پس بچشید عذاب را بِما کُنتُم تَکسِبُونَ به سبب آنکه بودید که کسب می‌کردید از کفر و اضلال اکنون حواله عذاب بدیگری مکنید إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتند بِآیاتِنا آیتهای ما را از قرآن و دلائل قدرت وَ استَکبَرُوا عَنها و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمانبرداری آن لا تُفَتَّحُ گشوده نشود لَهُم برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان أَبوابُ السَّماءِ درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نکشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومنان بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است وَ لا یَدخُلُونَ الجَنَّةَ و درنیایند اینکه مکذبان و متکبران در بهشت حَتّی یَلِجَ الجَمَلُ تا وقتی که درآید شتر فِی سَمِّ الخِیاطِ در سوراخ سوزن و اینکه صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز در بهشت نرود وَ کَذلِکَ و مانند اینکه پاداش منکر نَجزِی المُجرِمِینَ جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافران را لَهُم مر ایشان را باشد مِن جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهادٌ فراشی که بر آن نشینند وَ مِن فَوقِهِم و از زبر ایشان غَواشٍ پوششها باشد هم از ان یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد وَ کَذلِکَ و مثل جزای اینکه گروه نَجزِی الظّالِمِینَ پاداش دهیم جمیع کافران را وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند بخدای وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشر است می‌فرماید لا نُکَلِّفُ تکلیف نمی‌کنیم و نمی‌فرمائیم نَفساً هیچ تنی را إِلّا وُسعَها مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجا آوردن آن و اینکه جمله معترضه بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه أُولئِکَ آن گروه أَصحابُ الجَنَّةِ ملازمان بهشت‌اند هُم فِیها خالِدُونَ ایشان در بهشت باقی و دایم‌اند.

صفحه : ۳۲۸

وَ نَزَعنا و بیرون بریم ما فِی صُدُورِهِم آنچه در سینهای بهشتیان بود مِن غِلٍّ از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تَجرِی میرود مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ از زیر مساکن ایشان جوئیها برای زیادتی لذت سرور ایشان وَ قالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را به‌بینند الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هَدانا راه نمود ما را لِهذا بدین مقام یا بعملی که اینکه منزل جزای آن است وَ ما کُنّا لِنَهتَدِیَ و نبودیم ما که بقوت خود راه می‌توانستیم یافت لَو لا أَن هَدانَا اللّهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و اینکه شکری است که بهشتیان به نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی‌توفیق رفیق الهی سلوک اینکه طریقه میسر نشود و بی‌بدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالك بمقصود مراد نرسد رباعی گر بدرقه لطف تو ننماید راه از راه تو هیچ کس نگردد آگاه و آنانکه بره رسند و باید رفتن توفیق رفیق ار نشود واویلاه لَقَد جاءَت دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنا فرستادگان پروردگار ما بِالحَقِّ براستی و ما بمدد ایشان راه بتوحید یافتیم وَ نُودُوا و ندا کرده شوند ای اهل بهشت أَن تِلکُمُ الجَنَّةُ اینکه آن بهشت است که وعده داده شده بودید أُورِثتُمُوها میراث داده شدید آنرا بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می‌کردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بیرنج است و دیگر آنکه میراث گرفتگانند از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران بمؤمنان رسد در بهشت وَ نادی أَصحابُ الجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصحابَ النّارِ اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند أَن قَد وَجَدنا بدرستی که ما یافتیم ما وَعَدَنا رَبُّنا آنچه وعده کرد بود ما را پروردگار ما از مثوبتها حَقًّا راست و بی شبه فَهَل وَجَدتُم پس آیا شما یافتید ما وَعَدَ رَبُّکُم آنچه وعده کرد بود شما را آفریدگار شما را عقوبتها حَقًّا راست و درست و بی‌شبه قالُوا نَعَم گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَأَذَّنَ پس آواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند بَینَهُم میان بهشتیان و دوزخیان أَن لَعنَةُ اللّهِ بدرستیکه لعنت خدای عَلَی الظّالِمِینَ بر کافران است که وضع عبادت کرده‌اند در غیر موضعش.

صفحه : ۳۲۹ الَّذِینَ یَصُدُّونَ آنانکه بازمیداشتند مردمانرا عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدا وَ یَبغُونَها و می‌طلبیدند از برای حق عِوَجاً کجی و ناراستی یعنی عیب می‌جستند در دین خدا وَ هُم بِالآخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت کافِرُونَ ناگرویدگان بودند وَ بَینَهُما و میان بهشت و دوزخ حِجابٌ راه پرده‌ایست با میان اهل بهشت و دوزخ حاجزی است چون باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نخواهند رفت کما قال فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گوینـد امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشك سفید وَ عَلَی الأَعرافِ رِجالٌ و بر اعراف مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یَعرِفُونَ بشناسند اینکه رجال کُلًّا همه اهل بهشت و دوزخ را بِسِیماهُم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید رو و دوزخیان سیاه رو باشند و اینکه موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و اینها انبیاء ع باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را در بهشت می‌بینند و از ان متلذذ می‌گردند و عذاب دوزخ را مشاهده می‌کنند و بخلاصی از ان مبتهج و مسرور می‌باشند و در تفسیر امام ثعلبی رح منقولست از إبن عباس رض که اعراف موضعی بلند از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رض بر آنجا باشند و دوستان خدا را بشناسند بتازگی و سفید روی و دشمنان خدا را دانند به تیرکی و سیاه روئی و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشند یا یکی از ابوین ایشان راضی بود و یکی نه و یا موحدان باشند مقصر در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت وَ نادَوا و ندا می‌کنند اصحاب اعراف أَصحابَ الجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند أن سَلامٌ عَلَیکُم و تحیت خدای بر شما باد یا خوش حالی شما که بدار السلام بسلامت رسیدید لَم یَدخُلُوها هنوز اهل اعراف در بهشت درنیامده باشند وَ هُم یَطمَعُونَ و ایشان طمع میدارند که درآیند قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت درآیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حساب و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می‌نگرند و هم در دوزخ دخول هیچ کدام را مرجحی نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی‌ست روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان را حج گردد و به بهشت درآیند وَ إِذا صُرِفَت أَبصارُهُم و هرگاه که چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان بگرداند تِلقاءَ أَصحابِ النّارِ بسوی دوزخیان قالُوا ایشان پناه گیرند بخدا و گویند رَبَّنا ای آفریدگار ما لا تَجعَلنا مَعَ القَومِ الظّالِمِینَ مدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن.

صفحه : ۳۳۰ وَ نادی أَصحابُ الأَعرافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجالًا یَعرِفُونَهُم مردانی را که بشناسند ایشان را بِسِیماهُم بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا می‌گفتند که خدا امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه‌اند رض به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند می‌خورند که خدای بندگان و شبانان ما را بر تفضیل نکند قالُوا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما در عذابید ما أَغنی عَنکُم دفع نه‌کرد از شما عذاب را جَمعُکُم مالی که جمع می‌کردید یا کثرت انصار و اعوان شما وَ ما کُنتُم تَستَکبِرُونَ و آنچه بودید که گردن‌کشی می‌کردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان رض و کافران را گویند أ هؤُلاءِ نه اینکه گروه الَّذِینَ آنانند که در دنیا أَقسَمتُم سوگند میخوردید که البته لا یَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحمَةٍ خدای هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان در بهشت‌اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادخُلُوا الجَنَّةَ درآیید به بهشت لا خَوفٌ عَلَیکُم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شداید وَ لا أَنتُم و نه شما تَحزَنُونَ اندوهناك شوید از فوت مطالب و مقاصد إبن عباس رض فرمود که چون اهل اعراف به بهشت درآیند دوزخیان را طمع فرح بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا بایشان سخن گوئیم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خود را نشناسند چه

خلقت ایشان متغیر شـده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسـند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند از ایشان شـراب و طعام بهشت خواهند چنانچه میفرمایـد وَ نادی أَصحابُ النّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصحابَ الجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَن أَفِیضُوا عَلَینا آنکه بریزید بر ما مِنَ الماءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد أَو مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است شما را خدای از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای حَرَّمَهُما حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَی الکافِرِینَ بر ناگرویدگان.

صفحه : ۳۳۱

الَّذِینَ اتَّخَذُوا آنانی که فراگرفته‌انـد دِینَهُم دین خود را لَهواً وَ لَعِباً مشـغولی و بازی چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می‌آمدند و دست میزدنـد و بـازی می‌کردنـد وَ غَرَّتهُمُ الحَیاةُ الـدُّنیا و بفریفت مر ایشانرا زنـدگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردنـد و ندانسـتند که دنیـا غـداری است فریبنـده و مکاری است بازی دهنـده مثنوی در دیـده اعتبار خوابی است در رهگـذر اجل سرابیسـت مشـغول مشو بسـرخ و زردش انـدیشه مکن ز گرم و سـردش سـرمایه آفت است زنهار خود را ز فریب او نگهـدار فَالیَومَ نَنساهُم پس امروز فروگذاریم ایشان را در آتش کَما نَسُوا چنانچه ایشان فروگذاشـتند و بر خاطر نه‌گذرانیدند لِقاءَ یَومِهِم هذا دیدن اینکه روز را وَ ما کانُوا و چنان بودنـد که از روی عناد بِآیاتِنا یَجحَدُونَ انکار میکردنـد علامات ربوبیت را یا آیات کتب ما را وَ لَقَد جِئناهُم و هر آئینه آوردیم مـا برای اینکه گروه کفـار بِکِتـابٍ فَصَّلناهُ بکتابیکه بیان کردیم و معانی او مفصل ساختیم هر چه بکار آیـد در او عَلی عِلمٍ و اینکه بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصـیل هُدیً و آوردیم اینکه کتاب را راه‌نماینده وَ رَحمَةً و خداوند بخشـش لِقَومٍ یُؤمِنُونَ برای گروهی که میگرونـد هَل یَنظُرُونَ آیـا انتظار می‌برنـد کافران یعنی نمی‌برنـد و منتظر نیسـتند إِلّا تَأوِیلَهُ مگر عاقبت کتاب و حقیت آن را از وعـده و وعید یعنی منتظراند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا به‌بینند که راست میشود یا نی یَومَ یَأتِی تَأوِیلُهُ روزی که بیایـد عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد یَقُولُ الَّذِینَ گوینـد آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِن قَبلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون کافران که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد صدق سـخن خدای تعالی گویند قَد جاءَت بدرستی که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنا فرستادگان آفریدگار ما بِالحَقِّ براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فَهَل لَنا پس آیا هسـتند ما را مِن شُـفَعاءَ درخواست‌کنندگان فَیَشـفَعُوا لَنا تا شـفاعت کنند برای مـا امروز أَو نُرَدُّ یـا بازگردانیـده شویم ما بـدنیا فَنَعمَلَ پس ما بکنیم غَیرَ الَّذِی جز آنکه کُنّا نَعمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصـدیق کنیم نه تکـذیب و بوحـدت قائل شویم نه بشـرک پس نه کسـی ایشانرا شـفاعت کنـد و نه بـدنیا ایشانرا باز آرد قَد خَسِرُوا بدرستیکه زیان کردند أَنفُسَهُم در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَ ضَلَّ عَنهُم و گم شد از ایشان ما کـانُوا یَفتَرُونَ آنچه بودنـد که افترا میکردنـد و دروغ می‌گفتنـد که بتـان شـفیعان ماانـد نزدیـک خـدای بیت دیروز بـدو دلم امیـدی میداشت امروز برفت و ناامیدم بگذاشت.

صفحه : ۳۳۲

إِنَّ رَبَّکُمُ بـدرستی که پروردگـار شـما علی التحقیـق اللّهُ خداونـدی است جـامع جمیع صـفات کمـال الَّذِی خَلَقَ السَّمـاواتِ او اسـت آنکس که بیافرید آسـمانها وَ الأَرضَ و زمین را فِی سِتَّةِ أَیّامٍ در مقدار شش شبان روز از روزهای دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارت از مـدتیست معین از زمان طلوع شـمس تا زمان غروب او نبوده در تبیان گوید که در شـش روز از ایام آخرت که هر روز هزار سال دنیا است و ان یوما عنـد ربک کالف سـنة مما تعـدون و قول اوّل اصح و اشـهر است و در آفرینش اشـیا بتدریج با وجـود قـدرت بر ایجـاد آن بکلمـه کـن دلیلی است بر اختیـار قـادر مختـار و اشـارتی است برعـایت تـأنّی در امـور و ترک عجلت و اضـطراب و نکته العجلـة من الشـیطان و التـانی من الرحمن مؤیـد اینکه سـخن است و فی المثنوی المعنوی مثنوی مگر شـیطان اسـت تعجیـل و شـتاب خوی رحمن است صبر و احتساب با تانی گشت موجود از خـدا تا به شـش روز اینکه زمین و چرخها ورنه قادر بود

کز کن فیکون صد زمین و چرخ آوردی برون اینکه تانی از پی تعلیم تست صبر کن در کار دیر آید درست ثُمَّ اسْتَوى پس قصد کرد عَلَى العَرشِ بر آفریدن عرش یا مستولی شد امر او بدان یا مستولی گشت بر آن و تخصص عرش باستیلای حق برو بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت آنست که استواء بر عرش صفتی است مر خدای را بلا کیف و بلا وصف و اینکه از جمله متشابهات قرآن است ما بدو ایمان داریم و تاویل آن بحق بازمیگذاریم يُغشِی اللَّيلَ در میکشد خدای شب تاریک را النَّهارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس اینکه را نگفت اکتفاء باحد الضدین يَطلُبُه میجوید شب روز را یعنی از پی او درمی‌آید حَثِيثاً شتاب کننده و روز نیز بسرعت طالب شب است وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَ النُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّراتٍ بِأَمرِهِ رام‌شدگان بفرمان او أَلا لَهُ الخَلقُ وَ الأَمرُ بدانید که خدای راست آفریدن بدائع مخلوقات و فرمان نافذ یا مر او راست هرچه آفریده شد و تصرف در آنها داشت تَبارَكَ اللّهُ بزرگ است خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رَبُّ العالَمِينَ آفریدگار همه عالمیان است ادعُوا رَبَّكُم بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعاً بزاری وَ خُفيَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را پرستید تضرع نشانه احتیاج انسان است و نهان داشتن دلیل از اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست مصرعه نومید نیم که ناامیدی کفر است إِنَّهُ بدرستی که خدای لا يُحِبُّ المُعتَدِينَ دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بر یا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لائق آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج سما وَ لا تُفسِدُوا و فساد مکنید فِي الأَرضِ در زمین بکفر یا ظلم بَعدَ إِصلاحِها بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وَ ادعُوهُ و بخوانید خدایرا خَوفاً از بیم عقاب او وَ طَمَعاً و بامید ثواب او إِنَّ رَحمَتَ اللّهِ بدرستیکه رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ المُحسِنِينَ نزدیک است به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل‌اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان که امید همه برحمت بی‌غایت و فضل بی‌نهایت او است در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند بیت من اگر جفاست کارم بتو بس امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفائی.

صفحه : ۳۳۳

وَ هُوَ الَّذِي و اوست آنکه يُرسِلُ الرِّياحَ میفرستد بادهای چهارگانه را بُشراً مژده‌دهندگان بَينَ يَدَي رَحمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتّى إِذا أَقَلَّت تا چون بردارند بادها سَحاباً ثِقالًا ابرهای گران‌بار را گفته‌اند که باد صبا ابر را از زمین برانگیزد و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات درآرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بر هر تقدیر چون ابر را بردارند سُقناهُ برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیاء زمین مرده فَأَنزَلنا پس فرو فرستیم بِهِ الماءَ بدین ابر آب را بر آن زمین فَأَخرَجنا بِهِ پس بیرون آریم بدان آب مِن كُلِّ الثَّمَراتِ از هر نوع میوها كَذلِكَ همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نُخرِجُ المَوتى زنده کنیم و بیرون آریم بدان آب مردگان را از قبرهای ایشان و احیاء ارض که نمود را احیاء اموات است بیان کردیم لَعَلَّكُم تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما دریابید و بقیامت بگروید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید وَ البَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاك از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد يَخرُجُ نَباتُهُ بیرون می‌آید رستنی او بِإِذنِ رَبِّهِ بفرمان خدای و مشیت او که بیرون می‌آرد بآسانی و خوبی وَ الَّذِي خَبُثَ و آن زمین که ناپاك بود و شوره‌ناك لا يَخرُجُ بیرون نیاید گیاه او إِلّا نَكِداً مگر اندکی که در ان هیچ نفعی نباشد اینکه مثلی‌ست که حق سبحانه و تعالی ایراد فرمود در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره‌زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام ربّ الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و ازو هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم عمل ضائع مگردان كَذلِكَ همچنانکه اینکه مثل بیان کردیم نُصَرِّفُ الآياتِ میگردانیم اینکه آیت‌ها و ضرب امثال در فنون احوال می‌کنیم لِقَومٍ يَشكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراك بجا آرند و درین مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لَقَد أَرسَلنا بدرستی که ما فرستادیم نُوحاً نوح بن ملك إبن متوشلخ بن ادریس ع را وقتی که پنجاه ساله بود إِلى قَومِهِ بسوی

قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می‌پرستیدند فَقالَ یا قَومِ پس گفت نوح ع ای گروه من اعبُدُوا اللّهَ بپرستید خدای را بیگانگی ما لَکُم نیست مر شما را مِن إِلهٍ غَیرُهُ هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید إِنِّی أَخافُ بدرستیکه من میترسم عَلَیکُم بر شما اگر ایمان نیارید عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت.

صفحه : ۳۳۴

قالَ المَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَومِهِ از قوم او إِنّا لَنَراکَ بدرستیکه ما می‌بینیم ترا ای نوح فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قالَ گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قَومِ ای گروه من لَیسَ بِی ضَلالَةٌ نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب وَ لکِنِّی رَسُولٌ و لیکن من رسولم مِن رَبِّ العالَمِینَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُکُم میرسانم بشما رِسالاتِ رَبِّی پیغامهای پروردگار خویش وَ أَنصَحُ لَکُم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَ أَعلَمُ و میدانم مِنَ اللّهِ از وحی خدای که بمن آمده ما لا تَعلَمُونَ آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السّلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح ع گفت أَ وَ عَجِبتُم آیا شگفت می‌دارید و عجب می‌نمائید أَن جاءَکُم از آنکه بیاید بشما ذِکرٌ پیغامی و وحی مِن رَبِّکُم از پروردگار شما عَلی رَجُلٍ بر زبان مردی مِنکُم از جنس شما یعنی آدمی همزبان شما لِیُنذِرَکُم تا بیم کند و ترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت وَ لِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای وَ لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ و تا شاید که شما را ببخشند بسبب آن پرهیز کردن از شرک فَکَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح ع او را و نوح ع دعا کرد بهلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح ع باهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فَأَنجَیناهُ پس نجات دادیم نوح علیه السلام را از غرق شدن وَ الَّذِینَ مَعَهُ و آنانرا نیز که با وی بودند فِی الفُلکِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن وَ أَغرَقنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا آنانرا که بدروغ داشته بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح ع بر نبوّت إِنَّهُم کانُوا بدرستیکه قوم نوح ع بودند قَوماً عَمِینَ گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصّه نوح علیه السّلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد انشاء اللّه تعالی وَ إِلی عادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخاهُم هُوداً برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود ع را و عاد که قبیله باز را بدو باز خوانند چهارم پدر هود اوست و عاد پسر عوض بن ارم بن سام بن نوح است و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر صالح بن ارفحشد بن سام بن نوح است و برین قول از ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد باشد و قبیله عاد مردم بلندبالا و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آنزمان قبیله عظیم‌تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر خود را در پرستش بتان میگذرانیدند حق تعالی هود علیه السلام را بر ایشان فرستاد تا بمیان قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرد قالَ یا قَومِ گفت ای قوم من اعبُدُوا اللّهَ بپرستید خدای را و به یگانگی او قایل شوید ما لَکُم مِن إِلهٍ نیست شما را معبودی غَیرُهُ بجز وی و بتان مستحق عبادت نیستند أَ فَلا تَتَّقُونَ آیا نمی‌پرهیزید از عذاب خدای صفحه : ۳۳۵

قالَ المَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِن قَومِهِ از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن عاد و متابعان و اما کافران گفتند ای هود إِنّا لَنَراکَ بدرستیکه ما ترا می‌بینیم متمکّن فِی سَفاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث می‌آری وَ إِنّا لَنَظُنُّکَ و به تحقیق ما گمان می‌بریم ترا مِنَ الکاذِبِینَ از دروغ‌گویان در آنچه میگوئی قالَ یا قَومِ گفت هود علیه السلام که ای گروه من لَیسَ بِی سَفاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و حماقت وَ لکِنِّی رَسُولٌ و لیکن من فرستاده‌ام مِن رَبِّ العالَمِینَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُکُم میرسانم بشما رِسالاتِ رَبِّی پیغامهای آفریدگار خود را وَ أَنَا لَکُم و من مر شما را ناصِحٌ أَمِینٌ نصیحت کننده‌ام راست گوئی و بی‌خیانت أَ وَ عَجِبتُم آیا عجب می‌آید شما را أَن جاءَکُم آنکه بیاید به شما ذِکرٌ پندی یا بیانی مِن رَبِّکُم از پروردگار شما عَلی رَجُلٍ بر زبان مردی مِنکُم از جنس شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر برو آنکه لِیُنذِرَکُم تا بیم کند از عقوبت الهی وَ اذکُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذ جَعَلَکُم

خُلَفاءَ چون گردانیـد شـما را پس‌نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضـرموت تا عمان مِن بَعدِ قَومِ نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح ع وَ زادَکُم فِی الخَلقِ و بیفزود شما را در آفرینش بَصطَةً قوتی یا زیادت داد شما را بر آفریدگان غلبه و گفته‌اند مراد از بصطه طول قامت است که مقـدار کوتاه‌ترین قـدهای ایشان شـصت گز بوده درازترین صـد گز فَاذکُرُوا پس یاد کنیـد آلاءَ اللّهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ تا شاید که شما رستگار شوید قالُوا گفتند آن گروه مر هود ع را أَ جِئتَنا آیا آمده بما لِنَعبُدَ اللّهَ تا بفرمائی ما را که بپرستیم ما خـدا را وَحـدَهُ یگانه و یکتا وَ نَـذَرَ و دست بـداریم و پرسـتش فروگـذاریم ما کانَ یَعبُـدُ آباؤُنا آن چیز را که بودنـد که می‌پرستیدند پـدران مـا از بتـان و با هیـچ وجه ترک عبادت ایشان نمی‌کنیم و تو ما را از عـذاب میترسانی فَأتِنا بِما تَعِـدُنا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ اگر هستی تو از راست‌گویان در نزول عذاب.

صفحه : ۳۳۶

قالَ گفت هود قَد وَقَعَ بـدرستیکه واجب شد عَلَیکُم مِن رَبِّکُم رِجسٌ وَ غَضَبٌ بر شـما یا فرود آید بشـما از پروردگار شـما عذابی و خشـمی أَ تُجـادِلُونَنِی آیا مجادله میکنیـد با من فِی أَسـماءٍ در کار اینکه نامها یعنی اینکه بتان که هر یک را نامی نهاده‌ایـد بعضـی را ساقیه میگفتنـد و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان میبارد و برخی را حافظه میخواندنـد بمظنه آنکه در سـفر نگاهبان ایشاننـد و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشان‌ست و اینکه الفاظ اسما بودند بی مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر این‌ها نه‌بود پس هود ع فرمود که شـما جدال میکنید درین چیزها که از روی جهالت سَمَّیتُمُوها أَنتُم شما نام نهاده‌ایـد ایشانرا وَ آباؤُکُم و پـدران شـما ما نَزَّلَ اللّهُ بِها نه فرسـتاده است خـدا بجواز عبادت ایشان مِن سُلطانٍ هیچ حجتی و برهـانی و چون حق ظاهر شـد و شـما بر عناد و مکابره اصـرار مینمائیـد فَانتَظِرُوا پس چشم داریـد و منتظر باشـید نزول عـذاب را إِنِّی مَعَکُم بـدرستیکه من نیز بشـما مِنَ المُنتَظِرِینَ از منتظرانم مر او را آورده‌اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان بازداشت تا بقحط مبتلا شدند و در ان زمان هرگاه بلیّه نازل شدی توجه بموضـعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بود که مسلم و مشـرک رجوع بـدانجا کردنـدی بعـد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فائز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سـفر نموده قیل بن عزه و مرثد بن عاد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاذر که در ان وقت حاکم مکه بوده نزول کردنـد و بعـد از اقامت و وظائف ضـیافت اجازت طلبیـده خواسـتند که بجهت دعـا و طلب بـاران بموضع معین رونـد مرثـد که یکی از رؤسـای عاد بود و به هود ایمان داشت فرمود که بـدعای شـما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود نمائید و از در توبه و اسـتغفار درائید تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران رحمت باراند پس قیـل و اصـحابش از معاویه درخواسـتند تا او را بنـد کرده نگهـداشت و نگـذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بـدانجا رفته گفت بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سـفید و یکی سـرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیـل ازین سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل از سـیاه اختیار کرد که باران او بیشتر میباشـد و از مکه بیرون آمـده بـا قوم خود روی ببلاـد قوم خود نهـاد و چون بوادی مغیث که از مسـاکن ایشـان بود رسـید و بشـارت ابر بمردم قـبیله رسـانید عادیان خوشـدل شـده بتفرح ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در ان ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصـر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود با قوم خود بسـلامت ماندند و تفاصـیل اینکه قصّه در اثنای آیات مـذکور خواهـد شـد انشاء اللّه تعالی و حق تعالی از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنجَیناهُ پس نجات دادیم ما هود را وَ الَّذِینَ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند بِرَحمَةٍ مِنّا آن رهانیدن به بخششـی و بخشایشـی بود از ما بر ایشان وَ قَطَعنا و ببریـدیم دابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بنیاد آنان را که تکذیب کردند و نگرویدند بِآیاتِنا به نشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا مسـتاصل ساختیم و از بیـخ و بنیاد برانـداختیم وَ ما کانُوا مُؤمِنِینَ و نه بودنـد قوم عاد گرویـدگان بوحـدت معبود و برسالت هود علیه السلام.

صفحه : ۳۳۷

وَ إِلی ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان به ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح منتهی میشد و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و اینکه مردم بت میپرستیدند حق سبحانه تعالی بدیشان فرستاد أَخاهُم صالِحاً برادر ایشان در نسب که صالح بود و صالح به پنج پشت به ثمود میرسید قالَ گفت صالح چون برسالت بر ایشان آمد یا قَومِ اعبُدُوا ای گروه من بپرستید اللّهَ خدایرا بی شریک ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ نیست شما را معبودیکه استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح کردند و گفتند که ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم برسالت تو صالح فرمود چه آیت می‌طلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آئی که فردا عید ماست و بتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی درخواه ما نیز از خدایان خود چیزی در خواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگر آن را متابعت او باید کرد و برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتیکه از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سرهای ملال در پیش افگندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاتبه میگفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ از برای ما ناقه مشابه شتری بختی بسیار موی و بستن باشد صالح ع فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز بگذارد و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار اینکه معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشگافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی چنانچه از یک پهلو تا پهلوی دیگر صد و بست گز بود و در عظمت جثه چون کوه مینمود و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در ان می‌نگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف قبیله ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند قطعه یکی بنور عنایت ره هدایت یافت یکی بوادی خذلان بماند سرگردان یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر یکی ز پیروی حق گرفت و ملک جنان القصه آن شتر میان قوم بماند و در مرعای ایشان میچرید و آب چاههای ایشان بطریق غب او را میرسید و صالح بعد از ظهور اینکه معجزه گفت ای قوم قَد جاءَتکُم بدرستیکه آمد بشما بَیِّنَةٌ مِن رَبِّکُم معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذِهِ ناقَةُ اللّهِ اینکه شتر خداست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدا بیرون آورد اینکه ناقه را از صخره کاتبهٔ تا باشد لَکُم آیَةً مر شما را برهانی بر پیغمبری من فَذَرُوها پس بگذارید اینکه ناقه را تَأکُل فِی أَرضِ اللّهِ تا بخورد گیاه در زمین خدا و شما را در خوردن او هیچ مونتی نباشد وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَیَأخُذَکُم پس فراگیرد شما را عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان است در کفر وَ اذکُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذ جَعَلَکُم چون گردانید شما را خُلَفاءَ جانشینان در زمین مِن بَعدِ عادٍ از پس هلاک قوم عاد وَ بَوَّأَکُم و جای داد شما را فِی الأَرضِ در زمین حجر تَتَّخِذُونَ فرامیگیرید مِن سُهُولِها از زمینهای نرم قُصُوراً کوشکها برای تابستان وَ تَنحِتُونَ الجِبالَ و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ بُیُوتاً خانها برای زمستان فَاذکُرُوا پس یاد کنید آلاءَ اللّهِ نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها وَ لا تَعثَوا و در تباهی غایت مجوئید فِی الأَرضِ در زمین حجر مُفسِدِینَ در حالتی که قاصد آن فساد باشید ایشان از جواب صالح ع اعراض نمودند و متعرض مومنان شدند چنانچه میفرماید.

صفحه : ۳۳۸

قالَ المَلَأُ گفتند گروه بزرگان الَّذِینَ استَکبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند مِن قَومِهِ از قوم صالح ع لِلَّذِینَ استُضعِفُوا مر آنکسانرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لِمَن آمَنَ مِنهُم مر آنکسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران أ تَعلَمُونَ آیا شما

میدانید أَنَّ صالِحاً مُرسَلٌ آنرا که صالح فرستاده شده است مِن رَبِّهِ از نزد پروردگار او و اینکه سخن از قبیل استهزا میگفتند قالُوا گفتند آن ضعفا إِنّا بدرستیکه ما بِما أُرسِلَ بِهِ بر آن چیز که صالح را بدان فرستاده‌اند یعنی توحید و عبادت مُؤمِنُونَ گرویدگانیم قالَ الَّذِینَ استَکبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدا و پیغمبر او إِنّا به تحقیق که ما بِالَّذِی آمَنتُم بِهِ بآن چیزی که شما گرویده‌اید بدان کافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم آورده‌اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روز که نوبت شرب او بودی تمام آب چاههای ایشانرا می‌آشامید و در روز که نوبت قوم او بودی آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا نمی‌کرد و دیگر بتابستان بظهر وادی میرفت چه ظهر وادی سردتر بود و انعام قوم ازو هراسان شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه مینمود و بطن وادی گرم‌تر بود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند اینکه صورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف و مصارع بن دهر را بر آن آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء اللّه العزیز و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فَعَقَرُوا النّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را وَ عَتَوا و سرکشی کردند عَن أَمرِ رَبِّهِم از امتثال فرمان پروردگار خویش وَ قالُوا و گفتند از روی استهزا یا صالِحُ ائتِنا ای صالح بیار آن چیزی را که بِما تَعِدُنا وعده میکنی ما را از عذاب إِن کُنتَ مِنَ المُرسَلِینَ اگر هستی تو از فرستادگان براستی فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فَأَصبَحُوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فِی دارِهِم در سراهای خویش جاثِمِینَ بر روی در افتادگان و بر جای مردگان.

صفحه : ۳۳۹

فَتَوَلّی عَنهُم پس رو بگردانید صالح ع از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند خدای تعالی فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل و بزلزله هلاک خواهم کرد وَ قالَ و گفت صالح ع از روی تحسر یا قَومِ ای گروه من لَقَد أَبلَغتُکُم بخدائیکه برسانیدم بشما رِسالَةَ رَبِّی پیغام پروردگار من که بادای آن مأمور بودم وَ نَصَحتُ لَکُم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَ لکِن لا تُحِبُّونَ و لیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمی‌کنید النّاصِحِینَ نصیحت‌کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانده و از اتباع نفس و شیطان منع کنند وَ لُوطاً و یاد کن ای محمّد ص لوط بن هاران بن آزر بن ناخور که برادرزاده ابراهیم بود آورده‌اند چون ابراهیم از بابل متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط با وی بود خدای تعالی ویرا پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوما و آن اعظم مدائن بود و دیگر عامورا و داد ما و صابورا و سعود او گویند صعود در هر شهری چهار چهار هزار آدمی بودند لوط بسدوم آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بست و نه سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از فواحش ایشان لواطت بود حق سبحانه تعالی اینکه امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود ای محمّد یاد کن قصّه لوط را إِذ قالَ چون گفت لِقَومِهِ مر اهل سدوما را که لوط میان ایشان بود أَ تَأتُونَ آیا می‌آئید شما الفاحِشَةَ بدین عمل زشت یعنی لواطت ما سَبَقَکُم بِها کسی پیشی نه‌گرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما اینکه کار نه‌کرده‌اند مِن أَحَدٍ هیچ یک مِنَ العالَمِینَ از عالمیان إِنَّکُم آیا شما و حفص انکم بطریق خبر خوانده یعنی بدرستیکه شما ای قوم لَتَأتُونَ الرِّجالَ می‌آئید بمردان شَهوَةً از روی مباشرت مِن دُونِ النِّساءِ بدون زنان که مباح کرده شده‌اند بر شما پس شما بطریق حق نیستید بَل أَنتُم بلکه هستید شما قَومٌ مُسرِفُونَ گروهی اسراف‌کنندگان و از حد درگذشتگان وَ ما کانَ و نه‌بود جَوابَ قَومِهِ جواب قوم لوط بازای اینکه کلام إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوما مر بعضی را أَخرِجُوهُم بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها را که ایمان آورده‌اند مِن قَریَتِکُم از دیه شما یعنی سدوما إِنَّهُم بدرستیکه لوط و متابعان او أُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی اینکه جواب از ایشان نه‌پسندیده عذاب برایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید انشا اللّه تعالی و چون عذاب نازل شد فَأَنجَیناهُ پس نجات دادیم لوط را از ان وَ أَهلَهُ و کسان او را از اهل بیت و مومنان إِلَّا امرَأَتَهُ مگر زن او را که واعله نام داشت و کفر خود را پنهان میداشت و کفّار را بانکار لوط ع اغوا مینمود کانَت مِنَ الغابِرِینَ بود آن زن از

باقی‌مانـدگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط اتفاق نه‌کرد و در میان قوم لوط هلاک شد وَ أَمطَرنا و بارانیدیم عَلَیهِم بر کفار قوم لوط مَطَراً بارانی و چه بارانی یعنی عجب آن سنگ بوده که بر سر قوم لوط بارانیـد فَانظُر پس بنگر ای بیننده که کَیفَ کانَ چگونه بود عاقِبَةُ المُجرِمِینَ آخر کار گناهکاران- صفحه : ۳۴۰ وَ إِلی مَدیَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم بود أَخاهُم شُعَیباً برادر ایشان شعیب بن مکیل بن یسخر بن مدین را قالَ گفت یا قَومِ ای گروه من اعبُدُوا اللّهَ بپرستید خدا را ما لَکُم نیست مر شما را مِن إِلهٍ غَیرُهُ هیچ معبودی بحق جز وی قَد جاءَتکُم بدرستیکه آمد بشما بَیِّنَةٌ مِن رَبِّکُم معجزه روشن از پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب ع مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیاء میکنند میگویند که معجزه شعیب ع آن بود که چون خواستی که بکوهی بلند برآمدی کوه سر خود را فرود آوردی تا شعیب ع علیه السلام بآسانی برو صعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خرد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ع ایشان را گفت که من شما بخدای میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم فَأَوفُوا الکَیلَ پس تمام و راست سازید آله کیل را وَ المِیزانَ و آله وزن را یا در کیل و وزن راستی کنید وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشیاءَهُم در چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت مکنید وَ لا تُفسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِی الأَرضِ در زمین بَعدَ إِصلاحِها بعد از اصلاح آن زمین ببعث انبیاء و انزال کتب ذلِکُم اینکه عمل که میفرمایم خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شما را إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما گرویدگان چون قوم شعیب علیه السلام در شهر بوقت کیل و وزن خیانت کردی و در صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانچه از نجس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَ لا تَقعُدُوا و منشینید بِکُلِّ صِراطٍ بهر راهی که بجهت اخذ اموال تُوعِدُونَ بترسانید مردمانرا و گفته‌اند ایشان بر سر راهها نشستندی هر که خواستی که بملازمت شعیب ع رود او را تخویف کردندی پس شعیب ع فرمود که بر سر راه‌ها منشینید که تخویف کنید طالبان حق را وَ تَصُدُّونَ و بازدارید عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدا مَن آمَنَ آنکس را که ایمان آورده است بِهِ بخدا وَ تَبغُونَها و بجوئید برای راه خدا عِوَجاً کجی یعنی طلب بطلان آن کنید وَ اذکُرُوا و یاد کنید منت خدای را بر خود إِذ کُنتُم چون بودید قَلِیلًا اندکی از جهت عدد و عد فَکَثَّرَکُم پس بسیار گردانید خدا شما را بآنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده‌اند که مدین بن ابراهیم دختر لوط را بخواست و خدا ایشانرا فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب اینکه نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَ انظُرُوا و بنگرید کَیفَ کانَ چگونه بود عاقِبَةُ المُفسِدِینَ آخر کار تباه‌کاران از امم گذشته که قوم نوح ع و عاد ع و ثمود ع و قوم لوط ع بودند پس شعیب ع روی بمومنان کرد و گفت. وَ إِن کانَ طائِفَةٌ و اگر باشد گروهی مِنکُم از شما آمَنُوا بگرویدند بِالَّذِی بآنچیزیکه براستی أُرسِلتُ بِهِ فرستاده شده‌ام بآن وَ طائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان لَم یُؤمِنُوا نگرویدند قومی از مدین شعیب ع ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب ع فرمود اگرچه شما دو گروه شده‌اید فَاصبِرُوا پس صبر و شکیبائی کنید حَتّی یَحکُمَ اللّهُ تا وقتی که حکم کند خدا بَینَنا میان ما دو گروه وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ و خدا بهترین حکم‌کنندگان‌ست که در حکم او میل و مداهنت نیست.

صفحه : ۳۴۱

قالَ المَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِینَ استَکبَرُوا آنانی که گردن‌کشی کردند در پرستش خدا مِن قَومِهِ از قوم شعیب بعد از انکار دعوت او لَنُخرِجَنَّکَ یا شُعَیبُ هر آئینه بیرون می‌کنیم ترا ای شعیب ع وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ و آنانرا نیز که گرویده‌اند بیرون می‌کنیم با تو مِن قَریَتِنا از دیه خویش أَو لَتَعُودُنَّ یا بازگردید شما فِی مِلَّتِنا در کیش ما که!!! صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده‌اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب ع هرگز کافر نبوده و آن مومنان بوده‌اند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید به ملت ما و لهذا شعیب جواب بر همین و تیره داد قالَ گفت شعیب ع اجبار می‌کنید ما را بعود أَ وَ لَو کُنّا و اگرچه باشیم ما کارِهِینَ ناخواهان یعنی چگونه درآییم بدین شما و ما آنرا کارهیم پس اگر عود کنیم به ملت شما و گوئیم مر

خدا را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افتَرَینا بدرستیکه افترا کرده باشیم و بربسته عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدا دروغی در وسیط آورده که ادّعای قوم شعیب ع آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که بر آن طریق باشید و بدین سبب آنرا ملّت می گفتند پس شعیب ع فرمود که عود به ملت شما و اعتقاد کردن که اینکه ملت مأمور بها است افترا باشد بر خدا إِن عُدنا اگر ما بازگردیم یعنی قوم من از مومنان بازگردند و بیابند فِی مِلَّتِکُم در کیش شما بَعدَ إِذ نَجّانَا اللّهُ مِنها بعد از انکه برهانید خدا ما را از ملت شما پس ما مفتریان باشیم وَ ما یَکُونُ لَنا و نشاید و روا نباشد ما را أَن نَعُودَ فِیها آنکه بازگردیم بملت کفر إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ مگر آنکه خواهد خدا رَبُّنا آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنا و رسنده است پروردگار ما کُلَّ شَیءٍ بهمه چیزها عِلماً از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار همه کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدیدی که مینمائید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی‌کنیم بلکه عَلَی اللّهِ تَوَکَّلنا بر خدا توکل کردیم و کار خود را بوی بازگذاشتیم پس شعیب ع رو از معاندان برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افتَح خدایا حکم کن بَینَنا میان ما وَ بَینَ قَومِنا و میان قوم ما بِالحَقِّ براستی وَ أَنتَ خَیرُ الفاتِحِینَ و تو بهترین حکم‌کنندگانی وَ قالَ المَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدا مِن قَومِهِ از قوم شعیب ع با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعتُم اگر شما متابعت کنید شُعَیباً شعیب ع را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّکُم بدرستیکه باشید شما إِذاً لَخاسِرُونَ آن هنگام زیانزدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره همه با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم‌فروشی است داد شما را از ان منع الجزء التاسع ۹

میکنید پس پند شعیب ع نشنیدند و از کفر و خیانت بازنگشتند.

صفحه : ۳۴۲

فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ پس فراگرفت ایشانرا زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علماء گفته‌اند که صیحه منکره درآمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شد که زلزله بی‌صیاح و ریاح نمی‌باشد و در خبر آمده که جبرئیل ع نعره زد که زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه درآمدند فَأَصبَحُوا پس گشتند فِی دارِهِم در شهر و منزل خود جاثِمِینَ بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیباً آنانی که تکذیب کردند شعیب ع را هلاک شدند کَأَن لَم یَغنَوا فِیهَا گویا هرگز نه بوده‌اند در ان شهر الَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیباً آنانی که بدروغ داشتند شعیب ع را کانُوا هُمُ الخاسِرِینَ بودند ایشان زیانزدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده‌اند که چون شعیب ع مبادی عذاب مشاهده کرد از ان بلده عزم خروج نموده فَتَوَلّی عَنهُم پس روی بگردانید از کافران وَ قالَ یا قَومِ و گفت از روی تحسر که ای قوم من لَقَد أَبلَغتُکُم بدرستیکه برسانیدم بشما رِسالاتِ رَبِّی پیغامهای پروردگار خود وَ نَصَحتُ لَکُم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته‌اند اینکه خطاب بایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ص ما بکفار قریش خطاب کردند بعد از قتل ایشان دربدر و شعیب ع بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت فَکَیفَ آسی پس چگونه تاسف و اندوه خورم و غمناک شوم عَلی قَومٍ کافِرِینَ بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نه‌کردند پس بعد از قصص بعضی از امم ماضیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید وَ ما أَرسَلنا و نه فرستادیم ما فِی قَریَةٍ در شهری و دیهی مِن نَبِیٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلّا أَخَذنا مگر آنکه بگرفتیم أَهلَها اهل آن شهر و دیه را بِالبَأساءِ بسختی و تنگی وَ الضَّرّاءِ و برنج و بیماری لَعَلَّهُم یَضَّرَّعُونَ تا شاید که ایشان زاری کنند و پندپذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشانرا بغنا و راحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلنا پس بدل کردیم ما مَکانَ السَّیِّئَةِ الحَسَنَةَ بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حَتّی عَفَوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم بر حال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَ قالُوا و گفتند اینکه ایمنی و

نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَد مَسَّ بـدرستیکه رسـید آباءَنَا پـدران ما را نیز الضَّرّاءُ وَ السَّرّاءُ سختی و شادی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی و وقتی بیماری زمانی غم بودی و زمانی شادمانی اینکه نه بسبب کفر و ایمان است پس ما بر همان. طریق میباشیم که می‌بودیم چون اینکه قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذناهُم پس ما فراگرفتیم ایشان را بَغتَةً ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند وَ هُم لا یَشعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که عذاب برایشان نازل خواهد شد و اینکه حسرت عظیم‌ترست از آنکه!!! عذاب را دیده باشند و نزول آنرا دانسته.

صفحه : ۳۴۳

وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بـدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او آمَنُوا بگرویدندی بخدا وَ اتَّقَوا و پرهیز کردنـدی از شرک و مخالفت پیغمبر ص لَفَتَحنا هر آئینه می‌کشادیم ما عَلَیهِم بر ایشان و می‌دادیم ایشانرا بَرَکاتٍ برکتها و زیادتها مِنَ السَّماءِ از آسمان بقبول دعوات ایشان یا بباریدن باران وَ الأَرضِ و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نباتات وَ لکِن کَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذناهُم پس بگرفتیم ما ایشانرا بِما کانُوا یَکسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقائق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت امر من یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سماء اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشانرا بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از انست مثنوی در زمین و آسمان درهای جود میکشانید از پی اهل سجود از زمین پر عبادت باز کن بر سمای معرفت پرواز کن أَ فَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهلُ القُری اهل مکه و حوالی آن بعد از ان که بیان عذاب کافران کردیم أَن یَأتِیَهُم بَأسُنا از انکه بیاید بدیشان عذاب ما بَیاتاً در شب وَ هُم نائِمُونَ و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَ وَ أَمِنَ أَهلُ القُری آیا ایمن شدند اهل آن شهرها أَن یَأتِیَهُم از آنکه بیاید بدیشان بَأسُنا عذاب ما ضُحًی در وقت چاشت وَ هُم یَلعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه‌گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب أَ فَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَکرَ اللّهِ از ناگاه گرفتن خدا مکر استعارهٔ است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلا یَأمَنُ پس ایمن نشوند مَکرَ اللّهِ از مکر خدا إِلَّا القَومُ الخاسِرُونَ مگر گروه زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند أَ وَ لَم یَهدِ آیا بیان نکرد و راه نه‌نمود خدا لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الأَرضَ برای آن کسانی که میراث گرفته‌اند زمین را یعنی متمکن شده‌اند در ان مِن بَعدِ أَهلِها از پس هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت‌پناه‌اند ص که دیار امم ماضیه گرفته‌اند و خدا بر ایشان بیان کرده أَن لَو نَشاءُ آنرا که اگر خواهیم أَصَبناهُم بگیریم ایشانرا بِذُنُوبِهِم بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه پیشینیان ایشانرا کردیم وَ نَطبَعُ و ما مهر می‌نهیم عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان فَهُم لا یَسمَعُونَ پس ایشان نمی‌شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه میشنود درمی‌یابد پس گوش دل از استماع کلام حق فائده دارد نه گوش آب و گل مثنوی اینکه سخن از گوش دل باید شنود گوش گل اینجا ندارد هیچ سود گوش سر با جمله حیوان همدم است گوش دل مخصوص نسل آدم است گوش سر چون جانب گوینده است گوش سر سهل است گر آگنده است پس بجهت تسلیه حضرت رسالت‌پناه ص میفرماید.

صفحه : ۳۴۴

تِلکَ القُری آن شهرها که نسبت بامم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَیکَ خواندیم بر تو مِن أَنبائِها بعضی از خبرهای آن وَ لَقَد جاءَتهُم و بدرستیکه آمدند باهالی آن رُسُلُهُم پیغامبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب ع بِالبَیِّناتِ به معجزات روشن یا دلائل واضح فَما کانُوا لِیُؤمِنُوا پس نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن رسل بِما کَذَّبُوا مِن قَبلُ بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیّت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر

بر دلهـای ایشان کَذلِکَ ماننـد آن مهرها سـخت که بر دلهای کفّار گذاشـته بوده یَطبَعُ اللّهُ مهر می‌نهـد خـدا عَلی قُلُوبِ الکافِرِینَ بر دلهای ناگرویـدگان مر او از آنها کفار قریش‌انـد که خـدای تعالی دانسـته که ایمان نیارند وَ ما وَجَدنا و نیافتیم لِأَکثَرِهِم مر بیشتر امم مـذکوره را مِن عَهـدٍ از وفای عهـدی که در روز که میثاق بسـته بودنـد یا عهد که در زمان خوف و مضـرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَ إِن وَجَدنا و بدرستیکه یافتیم ما أَکثَرَهُم بیشتر ایشانرا لَفاسِقِینَ شـکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثنا پس برانگیختیم و فرسـتادیم مِن بَعـدِهِم بعـد ازین پیغمبران مـذکور مُوسـی موسـی بن عمران را بِآیاتِنـا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم إِلی فِرعَونَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان و فرعون لقب ملوک مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان و تبع که القاب سـلاطین فارس و روم و چین و یمن است وَ مَلَائِهِ و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِها پس سـتم کردنـد یعنی کافر شدنـد فرعون و قوم او بـآن آیات و وضع کردنـد کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بـدان بگرونـد فَانظُر پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق کَیفَ کانَ چگونه بود عاقِبَهُ المُفسِدِینَ آخر کار تباه‌کاران که غرق شدند حضرت موسی ع چون از مصـر فرار نموده در مدین بصـحبت شـعیب ع رسـید و دختر او صـفورا را بعقد نکاح درآورده باز عزم مراجعت بمصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسـیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا ید بیضا اختصاص یافت چنانچه تفاصـیل اینکه قصص در اثنای سور آینده مذکورست حق سـبحانه حکم فرمود که بمصـر رود و فرعون را بخدا دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسـی ع بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَ قالَ مُوسـی و گفت موسی ع یا فِرعَونُ ای فرعون إِنِّی رَسُولٌ بدرستیکه من فرستاده‌ام مِن رَبِّ العالَمِینَ از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو.

صفحه : ۳۴۵

حَقِیقٌ سزاوارم برسالت یا بآنکه تصـدیق من کنی و مسـتقر و راسـخم عَلی أَن لا أَقُولَ بر آنکه نه‌گویم عَلَی اللّهِ بر خدا إِلَّا الحَقَّ مگر سخن راست قَد جِئتُکُم بدرستیکه آمده‌ام بشـما بِبَیِّنَهٍ بحجتی روشن مِن رَبِّکُم از پروردگار شما یا آورده‌ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَأَرسِل پس بفرست مَعِیَ با من بَنِی إِسرائِیلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقـدسه که موطن آباء ایشان بوده بازگردند آورده‌اند که فرعون بنی اسـرائیل را به بندگی میگرفت و سـبب آن بود که چون یعقـوب ع بـا اولاـد و احفـاد خـود بمصـر آمـده همانجـا قرار گرفتنـد و نسـل ایشـان بسـیار شـده و یعقـوب ع و یوسف ع بـا برادران درگذشـتند و ملـک ریـان که فرعـون زمـان یوسـف ع بوده بمرد پسـرش مصـعب بنی اسـرائیل را حرمت میـداشت و متعرض ایشـان نمی‌شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی ع بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی برکشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نه‌کردنـد او گفت پـدران شـما بنـدگان درم خریـده کسان ما بوده‌اند شـما بنده‌زادگان مائید پس ایشانرا به بندگی گرفت تا وقتی که موسی ع مبعوث شده و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا باوطان آبای خویش بروند قالَ گفت فرعون إِن کُنتَ اگر هستی تو که در دعوی خود جِئتَ بِآیَهٍ آورده معجزه و حجتی فَأتِ بِهـا پس بیار آنرا إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ اگر هستی از راست‌گویان بنما معجزه خود را فَأَلقی عَصاهُ پس بیفگنـد موسـی ع عصا را از دست خود فَإِذا هِیَ پس ناگاه آن عصا بعـد از القاء ثُعبـانٌ مُبِینٌ اژدهـای شـد ظاهر الامر که هیچکس را شک نمانـده در ان که آن اژدها نیست در روایت آمـده که آن عصا اژدها شـد دهن گشـاده، مـا بین لحیین او هشـتاد ذراع بود و فـک اسـفل بزمین نهـاد و فک اعلی بر کنگره قصـر فرعون و روی بجانب تخت او آورده ملازمان بارگاه بهزیمت رفتنـد و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسـی ع سوگنـد میدهم ترا بدان خدائی که فرسـتاده اوئی که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می‌آرم و بنی اسـرائیل را بتو میگـذارم موسـی قفای ثعبان را گرفت همان عصا شـد فرعون آمده باز بر سـریر خود نشـست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسـی ع گفت آری پس دست راست بگریبان بزیر بغل چپ درآورده وَ نَزَعَ یَدَهُ و بیرون کشـید دست خود را فَإِذا هِیَ پس ناگاه بود دست او بَیضاءُ سـفیدی که بیاض او در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت لِلنّاظِرِینَ مر نگرندگان و نظاره‌کنندگان را

آورده‌اند که موسی ع مردی گندم‌گون بوده چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت آن بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی ع دست راست خود بفرعون نمود و بعد از ان در گریبان کرد و بیرون آورد بیضا نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد القصه فرعون بعد از مشاهده اینکه دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی ع بایشان مشاورت کرد قالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَومِ فِرعَونَ از گروه فرعون إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه موسی ع لَساحِرٌ هر آئینه جادوگری است عَلِیمٌ دانا بفن سحر و ماهر دران که چوب را اژدها میسازد و دست گندم‌گون را ید بیضا بیرون می‌آرد.

صفحه : ۳۴۶

یُرِیدُ میخواهد اینکه ساحر أن یُخرِجَکُم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِن أَرضِکُم از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون چون اینکه سخن بشنید گفت فَما ذا تَأمُرُونَ پس چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر اینکه چیست قالُوا گفتند أَرجِه حبس کن او را وَ أَخاهُ و برادر او هارون ع را یا تاخیر کن مهم او را و شتاب‌زدگی منما وَ أَرسِل فِی المَدائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشِرِینَ گروه فراهم‌آرندگان و جمع‌کنندگان را که ایشان یَأتُوکَ بِکُلِّ ساحِرٍ بیارند بتو هر ساحری که باشد عَلِیمٍ دانا و حاذق در فن خود آورده‌اند که در هیچ قرن چندین ساحر نه‌بوده که در قرن موسی علیه السلام بود و رؤسای سحره باقصی مداین صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشانرا در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر خود ببر مادرشان همچنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده‌اند بی لشکر و بی‌سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشانرا عصای است که چون می‌افگند اژدها میشود هر چه پیش او می‌آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید به‌پرسید که وقتی که ایشان در خواب روند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادو نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوّت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه هر دو برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَ جاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جاودان فِرعَونَ بسوی فرعون بعد از انکه ایشانرا طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالُوا گفتند إِنَّ لَنا آیا باشد ما را لَأَجراً مزدی إِن کُنّا اگر باشیم نَحنُ الغالِبِینَ ما غلبه‌کنندگان بر موسی قالَ نَعَم گفت فرعون آری مزد باشد وَ إِنَّکُم و بدرستیکه شما باشید لَمِنَ المُقَرَّبِینَ از نزدیکان من هرگاه که خواهید نزد من درآیید آورده‌اند که مهتر اینکه جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در شرح لباب آورده که اینکه چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون به مصر آمدند و سابور و عاذور واقعه سؤال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصّه خواب و بیداری موسی ع و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه که موسی ع در خواب می‌باشد عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را تردی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و پنهان داشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی ع را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند در میدان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفرج به‌نشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران یک طرف صف برکشیدند و موسی ع و هارون ع بیک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قالُوا یا مُوسی گفتند ای موسی ع إِمّا أَن تُلقِیَ یا آن است که تو می‌افگنی عصای خود را وَ إِمّا أَن نَکُونَ و یا آنکه باشیم نَحنُ المُلقِینَ ما افگنندگان حبال و عصای خود را.

صفحه : ۳۴۷

قالَ گفت موسی ع از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیاء ع را می‌باشد أَلقُوا شما بیفگنید فَلَمّا أَلقَوا پس آنهنگام که بیفگندند

جادوان آنچه ساخته بودنـد سَحَرُوا أَعیُنَ النّاسِ جادوی کردنـد بر چشـمهای مردمان یعنی بنمودنـد بدیشان چیزی مخیّل که حقیقتی نـداشت وَ استَرهَبُوهُم و بترسانیدنـد مردمان را وَ جاؤُ بِسِحرٍ عَظِیمٍ و آوردنـد جادوی بزرگ آوردهاند که رسنهای بزرگ را مجوّف سـاخته و بـافته بودنـد و بقیر مطلی کرده و چوبهـای دراز میـان تهی سـاخته و اجـواف همه را پر سـیماب کرده چون حرارت آفتـاب بـدانجا رسـید زیبق در حرکت آمد و آن رسـنها و چوبها به شـکل ماران بیکدگر پیچیدن گرفت و در تفسـیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمـده چنان نمودنـد که همه میدان پر از مارانند وَ أَوحَینا و ما وحی کردیم إِلی مُوسـی بسوی موسـی ع أَن أَلقِ عَصاکَ آنکه بیفگن عصای خود را پس موسـی ع عصا بیفگنـد اژدها شـد دهان‌گشاده فَإِذا هِیَ پس ناگاه آن عصا که اژدها شـده بود تَلقَفُ فرو میبرد ما یَأفِکُونَ آنچه تزویر میکردنـد و بـدروغ بخلق مینمودنـد و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی گویـد که چون چوبها و رسـنهای ایشان را فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در ان انبوهی هلاک گشـتند پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شـد و حق سـبحانه آن حبال و عصا را معـدوم گردانید فَوَقَعَ الحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسـی وَ بَطَلَ و زایل شد ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند از سـحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر اینکه سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطـل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدنـد جـادوان هُنالِکَ آنجا که موسـی ع غالب شـد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدنـد وَ انقَلَبُوا و بازگشـتند از ان موضع صاغِرِینَ خوارشـدگان و ناامیدان و بی‌مرادان وَ أُلقِیَ السَّحَرَةُ و افگنده شدند جادوان بر رویهای خود ساجِدِینَ سـجده‌کنندگان مر خـدای را که قالُوا آمَنّا گفتنـد ایمان آوردیم ما بِرَبِّ العالَمِینَ به پروردگار عالمیان فرعون گفت بـدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو کی باشـی رب العالمین رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ پروردگار موسی ع و هارون علیها السلام است قـالَ فِرعَونُ گفت فرعون بـا جـادوان آمَنتُم بِهِ آیـا ایمـان آوردیـد بموسـی ع و تصـدیق نمودیـد او را قَبلَ أَن آذَنَ لَکُم پیش از انکه دسـتوری دهم شما را در ان إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه عمل لَمَکرٌ تدبیر خفی است که شما مَکَرتُمُوهُ ساخته‌اید آنرا فِی المَدِینَةِ در شهر مصـر پیش از بیرون آمـدن بوعـده‌گاه یعنی شـما با موسـی ع موافقت کرده‌ایـد و اینکه حیله ساخته لِتُخرِجُوا تا بیرون کنید مِنها ازین شهر أَهلَهـا اهل آنرا که قبطیاننـد و اینکه ملک شـما را و بنی اسـرائیل را خالص شود فَسَوفَ تَعلَمُونَ پس زود باشـد که بدانیـد نتیجه اینکه مقدمه که ترتیب داده‌اید اینکه تهدیدی بود مجمل بآنکه تفصیل کرد و گفت.

صفحه : ۳۴۸

لَأُقَطِّعَنَّ هر آئینه ببرم أَیدِیَکُم دستهای راست شـما را وَ أَرجُلَکُم و پایهای چپ شـما را مِن خِلافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شـقی عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّکُم پس بر دار کشم أَجمَعِینَ همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قالُوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسـانی و وعیـد کشـتن چه دهی که مـا بمرگ مشـتاق‌تریم از تشنه بـآب زلاـل زیرا که بسبب موت إِنّا إِلی رَبِّنا مُنقَلِبُونَ بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی مثنوی جانهای بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل در هوای مهر حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی‌نقصان شوند چون نقاب تن برفت از روی روح از لقای دوست یابـد صـد فتوح میزنـد جان در جهان آبگون نعره یا لیت قومی یعلمون وَ ما تَنقِمُ و تو که فرعونی منکر نمیشوی مِنّا از ما و عیب نه نمیکنی ما را إِلّا أَن آمَنّا مگر آنکه ما بگرویـدیم بِآیاتِ رَبِّنا بنشانهای قـدرت آفریـدگار ما لَمّا جاءَتنا آنهنگام که آمـد بما و مشاهـده کردیم بر دست موسـی علیه السـلام پس روی از فرعون بگردانیـده متوجه حق شـده گفتنـد رَبَّنا ای پروردگار ما أَفرِغ عَلَینا بریز بر ما و افاضت کن صَبراً شکیبائی درین بلا تا جزع نکنیم وَ تَوَفَّنا مُسلِمِینَ و بمیران ما را به مسلمانی و ثابت قدم دار بر ایمان وَ قالَ المَلَأُ و گفتند مهتران مِن قَومِ فِرعَونَ از گروه ملازمان فرعون أَ تَذَرُ مُوسی وَ قَومَهُ آیا میگذاری و دست بازمیداری موسی ع و قوم او را لِیُفسِدُوا فِی الأَرضِ تا تباهی کننـد در زمین مصـر و مردم را بر تو متغیر گرداننـد وَ یَذَرَکَ و پرسـتش ترا بگذارنـد وَ آلِهَتَکَ و از عبـادت معبـودان و خـدایان تـو دست بـاز دارنـد گفته‌انـد که فرعون خلق را به پرسـتش خود میفرمود و خود پرسـتنده

کواکب بود و اصح آنست که بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده بود که اینکه را به‌پرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت أَنَا رَبُّکُمُ الأَعلی اینها خدایان خوردترند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی علیه السلام و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی ع قادر نیست قالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ أَبناءَهُم زود باشد که بکشیم پسران ایشانرا چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَ نَستَحیِی نِساءَهُم و زنده بگذاریم دختران ایشانرا تا خدمت ما کنند وَ إِنّا فَوقَهُم قاهِرُونَ و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم مااند چون اینکه تهدید بسمع بنی اسرائیل رسیده مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی ع روی آوردند بعد از اضطراب ایشان قالَ مُوسی لِقَومِهِ گفت موسی ع مر گروه خود را استَعِینُوا بِاللّهِ یاری خواهید از خدای وَ اصبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کند إِنَّ الأَرضَ لِلّهِ بدرستیکه زمین مر خدائراست یُورِثُها. میراث میدهد آنرا مَن یَشاءُ هر کرا میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود درین سخن وعده اهلاک قبطیان است و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَ العاقِبَةُ و عاقبت نکو یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلمُتَّقِینَ مر پرهیزگاران‌راست بنی اسرائیل اینکه کنایت را که مشتملبر بشارت ایشان بود درنیافتند و باز آغاز شکایت فرموده صفحه : ۳۴۹

قالُوا گفتند أُوذِینا ما را میرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِن قَبلِ أَن تَأتِیَنا پیش از انکه تو بیائی از مدین نیمی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند وَ مِن بَعدِ ما جِئتَنا و ایذا میکنند ما را پس از انکه تو آمدی و تمام روز ما را کار میفرمایند یا پیش ازین ابناء ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند قالَ گفت موسی ع از روی تصریح عَسی رَبُّکُم شاید که پروردگار شما و عسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای أَن یُهلِکَ عَدُوَّکُم آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است با قوم او وَ یَستَخلِفَکُم و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِی الأَرضِ در زمین مصر یا در ارض مقدّسه فَیَنظُرَ پس به‌بیند خدای که بوقت رحمت و دولت و راحت کَیفَ تَعمَلُونَ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجا می‌آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا دهد آنگه حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آن را بیان میکند وَ لَقَد أَخَذنا و هر آئینه که ما گرفتیم آلَ فِرعَونَ تبعه و خدم فرعون را بِالسِّنِینَ بقحط و تنگی و خشک‌سالی وَ نَقصٍ مِنَ الثَّمَراتِ و بنقصان بعضی از میوهای ایشان لَعَلَّهُم یَذَّکَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَإِذا جاءَتهُمُ پس چون آمد بدیشان الحَسَنَةُ نیکئی از فراخی و ارزانی قالُوا لَنا هذِهِ میگفتند برای ماست اینکه نیکوئی و ما مستحق آنیم وَ إِن تُصِبهُم و اگر رسیدی بدیشان سَیِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا یَطَّیَّرُوا فال بد گرفتندی بِمُوسی وَ مَن مَعَهُ بموسی ع و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند اینکه رنج و محنت و شامت ایشان بما میرسد أَلا بدانید إِنَّما طائِرُهُم جز اینکه نیست که سبب خیر و شر ایشان عِندَ اللّهِ نزدیک خدا است و آن اعمال بد ایشان است که کرام کاتبین نوشته بحضرت برده‌اند و شامت آن عملها بدیشان رسیده وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر ایشان یعنی قبطیان لا یَعلَمُونَ نمیدانند که آنچه بدیشان از مکاره و اهوال میرسد بواسطه شومی اعمال است وَ قالُوا و گفتند فرعونیان موسی ع را مَهما تَأتِنا بِهِ هرگاه که بیاری یا هر چیزیکه بیاری بما مِن آیَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه تست مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسحَرَنا بِها تا سحر کنی ما را بآن فَما نَحنُ لَکَ پس نیستیم ما مر ترا بِمُؤمِنِینَ از گرویدگان و باوردارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند.

صفحه : ۳۵۰ فَأَرسَلنا پس فرستادیم عَلَیهِمُ الطُّوفانَ بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فراگیرد همه آنرا چون باران و سیل وَ الجَرادَ و فرستادیم ملخ پرنده وَ القُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا سبوسه (شپش) وَ الضَّفادِعَ و بزغ وَ الدَّمَ و خون آیاتٍ مُفَصَّلاتٍ در حالتی که اینکه اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یک ماه و امتداد هر آیتی یک هفته فَاستَکبَرُوا پس ایشان گردن‌کشی کردند از فرمانبرداری وَ کانُوا و بودند قَوماً مُجرِمِینَ گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند وَ لَمّا وَقَعَ و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَیهِمُ الرِّجزُ بر فرعونیان عذابی ازینها که مذکور شد قالُوا گفتند از روی تضرع یا مُوسَی ای موسی ادعُ لَنا بخوان برای ما رَبَّکَ آفریدگار خود را بِما عَهِدَ عِندَکَ

بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِن کَشَفتَ اگر برداری و زائل گردانی عَنَّا الرِّجزَ از ما اینکه عذاب را لَنُؤمِنَنَّ لَکَ هرآئینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا وَ لَنُرسِلَنَّ و هر آئینه بفرستیم مَعَکَ بَنِی إِسرائِیلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمّا کَشَفنا پس آنوقت که ما ببردیم بدعای موسی ع و دفع کردیم عَنهُمُ الرِّجزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلی أَجَلٍ تا مدتی از زمان که بی شبهه هُم بالِغُوهُ ایشان رسندگانند بدان تا معذب گردند در آن إِذا هُم یَنکُثُونَ پس ایشان عهد را می‌شکنند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و به ظلمت ابرهای متراکم درماندند و آب بخانهای قبطیان درآمده مردان و زنان برپا ایستادند کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه به تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و ازو ناامید شده روی بموسی ع آوردند که از خدای خود در خواه تا اینکه عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی ع مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز نه‌دیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاورند و گفتند اینکه خود چنین می‌بایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشانرا بخورد دیگر باره پناه بموسی ع آوردند و سوگند خوردند که اگر اینکه بلا منکشف گردد بخدای تو بگروند حضرت موسی ع بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشاره بمشرق و مغرب نمود جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که اینکه مایه محصول ما را بس است و تصدیق نه‌کردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم اللّه کرده آغاز تضرّع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ع ما را متحقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر بزغ را بدیشان فرستاد تا بجامه خواب ایشان درمی‌آمدند و در دیگهای ایشان می‌افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی درآمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده اینکه بلا مندفع شد دیگر باره با سر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل کرد خون ناب میشد و اگر یک طرف خوردندی به نسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند.

صفحه : ۳۵۱

فَانتَقَمنا مِنهُم پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از ایشان فَأَغرَقناهُم پس غرق ساختیم ایشانرا فِی الیَمِّ در دریای قلزم که نزدیک مصر است بِأَنَّهُم بسبب آنکه کَذَّبُوا بِآیاتِنا ایشان بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وَ کانُوا عَنها غافِلِینَ و بودند از تامل در ان بیخبران وَ أَورَثنَا القَومَ و میراث دادیم ما قوم را الَّذِینَ کانُوا یُستَضعَفُونَ آنانی که بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشارِقَ الأَرضِ جهات شرقی از زمین شام وَ مَغارِبَهَا و جهات غربی از ان زمین الَّتِی بارَکنا فِیها آن زمینی که برکت پیدا کردیم در ان با ارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم السلام وَ تَمَّت کَلِمَتُ رَبِّکَ و تمام شد و بوفا رسید وعده پروردگار تو الحُسنی وعده نیکو عَلی بَنِی إِسرائِیلَ بر بنی اسرائیل که ان نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بِما صَبَرُوا وفای اینکه وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره وَ دَمَّرنا و خراب کردیم ما کانَ یَصنَعُ فِرعَونُ آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَ قَومُهُ و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وَ ما کانُوا یَعرِشُونَ و آنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَ جاوَزنا بِبَنِی إِسرائِیلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را البَحرَ از دریا بسلامت فَأَتَوا پس بیامدند و بگذشتند عَلی قَومٍ بر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه یَعکُفُونَ اقامت میکردند عَلی أَصنامٍ لَهُم بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قالُوا گفتند یا مُوسَی اجعَل لَنا ای موسی بساز از برای ما را إِلهاً خدا یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم کَما لَهُم آلِهَةٌ چنانچه ایشانرا خدایان هستند که می‌پرستند قالَ إِنَّکُم گفت موسی بدرستیکه هستید شما قَومٌ تَجهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و جهل

میورزید درین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید.

صفحه : ۳۵۲

إِنَّ هؤُلاءِ بدرستیکه اینکه گروه بت‌پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده‌اند ما هُم فِیهِ بآنچه ایشان در آنند یعنی خدا دین و آئین ایشانرا در هم خواهد شکست و بتان ایشان را بر دست ما پاره پاره خواهد کرد وَ باطِلٌ و زائل و مضمحل است ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قالَ أَ غَیرَ اللّهِ گفت موسی ع آیا جز خدا أَبغِیکُم إِلهاً طلب کنم برای شما معبودی وَ هُوَ فَضَّلَکُم و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود وَ إِذ أَنجَیناکُم و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِن آلِ فِرعَونَ از تبعه فرعون یَسُومُونَکُم می‌چشانیدند شما را سُوءَ العَذابِ سختی عذاب یُقَتِّلُونَ أَبناءَکُم میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وَ یَستَحیُونَ نِساءَکُم و زنده می‌گذاشتند زنان شما را بجهت خدمتگاری و بندگی خود وَ فِی ذلِکُم و درین رهانیدن بَلاءٌ نعمتی بود یا در ان عذاب محنتی بود شما را مِن رَبِّکُم عَظِیمٌ از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده‌اند که موسی وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هر چه شما را باید در ان مبیّن و مفصّل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی ع از خدا درخواست تا آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش پس از ان بطور آئی تا با تو سخن گویم موسی سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور توجه نمود و کراهت داشت از انکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن رائحه مسواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک می‌شمیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جرمانه آن را ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وَ واعَدنا مُوسی و وعده داده بودیم موسی ع را برای دادن کتاب ثَلاثِینَ لَیلَةً سی شبان روز از ماه ذو القعده و چون مدار حساب شهور عرب برویت هلال است و آن بشب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَ أَتمَمناها و تمام کردیم آن سی را بِعَشرٍ بده دیگر از ماه ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِیقاتُ رَبِّهِ وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود أَربَعِینَ لَیلَةً بچهل شبانه‌روز وَ قالَ مُوسی و گفت موسی لِأَخِیهِ هارُونَ مر برادرش!!! هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلُفنِی تو خلیفه من باش فِی قَومِی در میان قوم من وَ أَصلِح و بصلاح آر هر کاریرا که شایسته صلاح باشد از امور ایشان وَ لا تَتَّبِع و پیروی مکن سَبِیلَ المُفسِدِینَ راه تباه‌کاران را.

صفحه : ۳۵۳

وَ لَمّا جاءَ مُوسی و آنهنگام که آمد موسی ع لِمِیقاتِنا بوقتی که ما مقرر و معیّن کرده بودیم وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بیواسطه در تبیان آورده‌اند که چون حق سبحانه خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فروگرفت و چون موسی قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براندند و ملکین کاتبین را ازو دور کردند و آسمان بنظر وی درآوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق سبحانه با وی سخن گفت و در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفت‌صد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبان روز با موسی سخن گفت چون موسی سخن حق را شنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلی‌ست و چون جنت جای مشاهده لقاست قالَ گفت موسی رَبِّ أَرِنِی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر أَنظُر إِلَیکَ نظر کنم بسوی تو قالَ گفت خدا لَن تَرانِی نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بدان وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نه‌بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی ع رؤیت را دلیل جواز رویت‌ست چرا که اگر رویت محال بودی موسی اینکه سؤال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست بیت ای بسا بلبل که پیش از نوبهار میسراید بهر گل بر شاخسار صاحب کشف الاسرار گوید که مقام

موسی در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی‌تر بود از انوقت که ارنی زیرا که اینکه ساعت در عین مراد حق بود و آنوقت در قید مراد خود و قائم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود نمودن بیت لن ترانی میرسد از طور موسی ع را جواب هر چه آن از دوست آید سر بنه گردن متاب اگر چه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از ان گفتم که لن ترانی وَ لکِنِ انظُر و لیکن نگاه کن إِلَی الجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشترست فَإِنِ استَقَرَّ پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَکانَهُ در جای خود بهنگام تجلّی من برو فَسَوفَ تَرانِی پس زود باشد که تو نیز به بینی مراد طاقت دیدار من باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای اینکه کار درگذر فَلَمّا تَجَلّی پس آنهنگام که تجلّی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلجَبَلِ برای آن کوه بعد از ان که حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در آنساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود بهوش آمد و هر بیماری که سر ببالین مرض داشت شفا یافت عرصه زمین رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان بروی درافتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلّی جَعَلَهُ گردانید خدای مر آن کوه را دَکًّا ریزه ریزه و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر ازو جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً و بیفتاد موسی ع بیهوش از هول آنچه بدو مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمّا أَفاقَ پس آنوقت که بهوش آمد قالَ سُبحانَکَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبتُ إِلَیکَ بازگشتم بسوی تو از اقدام برسوائی که بغیر اذن تو باشد وَ أَنَا أَوَّلُ المُؤمِنِینَ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت که ای ز یک لمعه تو کوه بصد پاره شود چه عجب گر مشت گلی عاجز و بیچاره شود عجب سری‌ست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان را بحکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و اینکه نظر دل را معمور میسازد بیت دل پذیرفت آنچه گردون برنتافت دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت پس حق سبحانه جهت تسلّی دل موسی و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود.

صفحه : ۳۵۴

قالَ گفت خدا یا مُوسی ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش إِنِّی اصطَفَیتُکَ بدرستیکه من ترا برگزیدم عَلَی النّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجودانند بِرِسالاتِی به پیغامهای من که بخلق رسانی وَ بِکَلامِی و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی‌واسطه فَخُذ پس فراگیر ما آتَیتُکَ و آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَ کُن مِنَ الشّاکِرِینَ و باش از شکرگویندگان برای عطا وَ کَتَبنا لَهُ و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را امر فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی ع فِی الأَلواحِ در لوحهای که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و اینکه موافق قول اهل کتاب‌ست و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت یا از سنگ سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش و رنگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند مِن کُلِّ شَیءٍ از هر چیزیکه در باب دین محتاج الیه باشد مَوعِظَةً پندی وَ تَفصِیلًا و بیان کردنی لِکُلِّ شَیءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذها پس گفتیم بموسی که فراگیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَ أمُر و بفرما قَومَکَ گروه خود را تا بصدق و عزیمت یَأخُذُوا فراگیرند بِأَحسَنِها به نیکوترین آنچه در الواح است گفته‌اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود و قولی آنست که احسن عزائم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرما تا بعزیمت عمل کنند نه

برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع است بین الفرائض و النوافل سَأُرِیکُم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دارَ الفاسِقِینَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخست یا شما را بولایت شام درآرم و منازل قرون ماضیه که از دئره فرمان من بیرون رفته‌اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان که در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان قطعه چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب پرده‌داری میکند بر طاق کسری عنکبوت چند نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سَأَصرِفُ زود باشد که بگردانم عَن آیاتِیَ از قبول آیتهای من که قرآن است یا از فهم دلائل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده‌ام الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند فِی الأَرضِ در زمین بِغَیرِ الحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقول است که خدا نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لا جرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده بیت حیف است چنین گنج در ان ویرانه حکمت نکند فهم یقین دیوانه وَ إِن یَرَوا و اگر به‌بینند اینکه سرکشان کُلَّ آیَةٍ هر نشانیکه ما بنمائیم بر صدق نبوت محمّد ص یعنی معجزات آنحضرت ص یا بدانند هر پیغامی که. فرستیم لا یُؤمِنُوا بِها نمیگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وَ إِن یَرَوا و اگر به‌بینند اینکه سرکشان سَبِیلَ الرُّشدِ راه راست و طریق هدایت لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا آن راه راست نگیرند یعنی متابعت نه‌کنند وَ إِن یَرَوا و اگر به‌بینند اینکه سرکشان سَبِیلَ الغَیِّ راه بیراهی و گمراهی یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا آنرا راه گیرند و پیروی کنند ذلِکَ اینکه گردانیدن دلهای ایشان را از فهم آیات بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان کَذَّبُوا بِآیاتِنا دروغ شمردند سخنان ما را وَ کانُوا و بودند عَنها از نظر در آن و اعتبار بدان غافِلِینَ ناآگاهان و بیخبران گفته‌اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند.

صفحه : ۳۵۵

وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانی که تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را که قرآن است یا دلائل قدرت وَ لِقاءِ الآخِرَةِ و بدروغ داشتند دیدن سرای آخرت را حَبِطَت أَعمالُهُم باطل و تباه گشت عملهای ایشان که درین جهان کردند هَل یُجزَونَ آیا جزا داده شوند یعنی نه‌شوند إِلّا ما کانُوا مگر جزای آنچه که بودند در دنیا یَعمَلُونَ عمل می‌کردند وَ اتَّخَذَ قَومُ مُوسی و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِن بَعدِهِ از پس رفتن موسی بطور مِن حُلِیِّهِم از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجلًا گوساله یعنی هیئت گوساله جَسَداً بدنی بی روح لَهُ خُوارٌ مر او را آوازی بود چون آواز گاو آورده‌اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می‌آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بدان اشتغال مینمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت به‌بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون آمد و گفت اینکه پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام است هارون ع بفرمود تا تمام آن را جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاهدار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورده و زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب بریخت و چیزی بهیئت گوساله بساخت اما بدنی بی‌روح بوده پس عملی کرد که ازو آوازی برآمد چون آواز گاو آورده‌اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرائیل ع را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد إبن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسیده بسجده درافتادند أَ لَم یَرَوا آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لا یُکَلِّمُهُم آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید وَ لا یَهدِیهِم سَبِیلًا و نه بنماید ایشانرا راهی که بجای رسند اتَّخَذُوهُ فراگرفتند او را بخدائی وَ کانُوا ظالِمِینَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطائف امام قشیری رحمهٔ اللّه علیه مذکور است که چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو

ساختی نسازد کارت سازنده تو است در دو عالم یارت وَ لَمّا سُقِطَ و آنهنگام که افکنده شدند امت و پشیمانی فِی أَیدِیهِم در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسیکه چیزی در دست خود درآرد و اینکه لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او وَ رَأَوا أَنَّهُم و دیدند آنکه ایشان قَد ضَلُّوا به تحقیق گمراه شدند قالُوا گفتند از روی ندامت لَئِن لَم یَرحَمنا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنا پروردگار ما بقبول توبه ما وَ یَغفِر لَنا و اگر نیامرزد ما را لَنَکُونَنَّ بخدای که باشیم مِنَ الخاسِرِینَ از زیان‌کاران و هلاک‌شدگان.

صفحه : ۳۵۶

وَ لَمّا رَجَعَ مُوسی و آنهنگام که بازگشت موسی از طور إِلی قَومِهِ بسوی قوم خود غَضبانَ خشمگین أَسِفاً بغایت اندوهناک یا جزع‌کننده آورده‌اند که موسی ع در محل رجعت ازین قصّه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک باندوه تمام در میان قوم آمده و از غایت غضب قالَ گفت بِئسَما خَلَفتُمُونِی بد نیابت کردید از من مِن بَعدِی از پس مفارقت من أَ عَجِلتُم آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمرَ رَبِّکُم بر فرمان پروردگار خود و صبر نه کردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم وَ أَلقَی الأَلواحَ و بیفگند موسی لوح‌ها را که احکام الهی را بر ان نوشته بود و آن غضب نیز برای خدا بود در ینابیع آورده‌اند که الواح را نیفگند اما زود از دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفگند و جمهور براننـد که الواح را بیفگند و شکسته شد و شش سبع و هر چه بر آن مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیاء بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی ع بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد وَ أَخَذَ و بگرفت بِرَأسِ أَخِیهِ موی سر برادر خود را یعنی هارون ع را یَجُرُّهُ إِلَیهِ بطرف خود میکشد او را بطریق معاتبت نه از روی اهانت گمان موسی ع آن بود که هارون ع در منع ایشان تقصیر فرموده قالَ ابنَ أُمَّ گفت هارون ع که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی ع مادر را یاد کرد پس گفت إِنَّ القَومَ استَضعَفُونِی من تقصیر نکرده‌ام اما بدرستیکه قوم تو مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَ کادُوا یَقتُلُونَنِی و نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فَلا تُشمِت پس شادمان مگردان بِیَ الأَعداءَ بمن دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من وَ لا تَجعَلنِی و مدار مرا مَعَ القَومِ الظّالِمِینَ با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله‌پرستان میار قالَ گفت موسی ع بعد از استماع اینکه سخن رَبِّ اغفِر لِی ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر بزرگ‌تر کردم یا در آنکه الواح را بیفگندم وَ لِأَخِی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلم وَ أَدخِلنا و درآر ما را فِی رَحمَتِکَ در بخشایش خود و گفته‌اند در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود در آخرت وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تو است و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو قطعه تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بیچارگان انعام کردند بهر جا جوی از رحمت روان‌ست ز دریاهای جودت وام کردند إِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا العِجلَ فرا گرفتند گوساله را بخدای سَیَنالُهُم زود باشد که برسد. ایشان را غَضَبٌ خشمی مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر فرمود که مکشید یکدیگر را وَ ذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشانرا خواری فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وَ کَذلِکَ و همچنین که پاداش داده‌ایم گوساله‌پرستان را نَجزِی المُفتَرِینَ جزا میدهیم دروغ‌گویان و مبتدعان را.

صفحه : ۳۵۷

وَ الَّذِینَ و آنانکه عَمِلُوا السَّیِّئاتِ بدیها کردند از صغائر و کبائر و شریک آوردند ثُمَّ تابُوا پس بازگشتند بخدا مِن بَعدِها از پس وقوع آن عملها وَ آمَنُوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را به یگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آن را که حق تعالی توبه گناهکار قبول میکند إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو مِن بَعدِها از پس توبه لَغَفُورٌ هر آئینه آمرزنده است مر گناهان ایشانرا رَحِیمٌ مهربان است بر ایشان بقبول توبه از ایشان وَ لَمّا سَکَتَ و چون

خاموش شد يعنى ساكت گشت عَن مُوسَى الغَضَبُ از موسى ع خشم او تشبيه كرد غضبى را كه حامل موسى ع بوده بران فعل بكسيكه آمر باشد بچيزى و بران اغراء كند و از سكون آن بسكوت تعبير فرمود يا آنكه غضب دلالت ميكند بر آنچه در نفس خشم‌گيرنده است براى مغضوب عليه پس گويا كه آن بمنزله نطق است و سكون آن بمثابه سكوت القصه چون خشم موسى ع فرو نشست أَخَذَ الأَلواحَ فراگرفت بقيه الواح را كه بيفگنده بود وَ فِى نُسخَتِها و در آنچه مكتوب بود در ان هُدىً راه نمودن بود از گمراهى وَ رَحمَةٌ و بخشايش يعنى پاك شدن از گناه لِلَّذِينَ هُم براى كسانيكه ايشان لِرَبِّهِم مر عقاب پروردگار خود را يَرهَبُونَ ترس‌كارى ميكنند يعنى از عذاب خدا ميترسند آورده‌اند كه از حضرت عزّت عزّ شانه خطاب رسيد بموسى ع كه جمعى از اخيار بنى اسرائيل با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار كنند موسى ع با قوم گفت و قبول كردند وَ اختارَ مُوسى و برگزيد موسى ع قَومَهُ از قوم خود سَبعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقاتِنا از براى ميعاد ما يعنى وقتى كه وعده داده بوديم و قولى آنست كه طائفه از بنى اسرائيل گفتند كه خدا با موسى سخن نكرده و آنچه بر الواح است كلام موسى است حق تعالى فرمود كه اى موسى قومى از بزرگان اولاد يعقوب را با خود بيار تا كلام من بشنوند و بر آن گواه باشند موسى ع هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسيدند ابرى پديد آمد و ميان موسى و ايشان حايل شد و موسى ع بپرده غمام درآمد و اخيار قوم او بسجده درافتادند و حق سبحانه با موسى ع سخن گفت و اوامر و نواهى و وعده وعيد فرمود پس چون ابر منكشف گشت موسى ع بيرون آمد و گفت شنيديد كلام پروردگار من گفتند كلامى شنيديم انا تكلّم معلوم نبود ما وقتى ايمان آريم كه خدا را آشكارا بينيم مقارن اينكه سخن صاعقه پديد آمد و همه را بسوخت موسى عليه السلام مضطرب شده آغاز نياز كرد چنانچه حق سبحانه خبر ميدهد فَلَمّا أَخَذَتهُمُ پس آنهنگام كه بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجفَةُ صاعقه و بسوختند و قولى آنست كه فراگرفت ايشان را آوازى مهيب و همه از هول آن بمردند و گفته‌اند كه لرزه بر اندام ايشان افتاد بمثابه كه مفاصل و اوصال ايشان بانقطاع نزديك رسيد موسى ترسيد كه بميرند و او نزد بنى اسرائيل بقتل ايشان متهم گردد قالَ رَبِّ گفت اى پروردگار من لَو شِئتَ اگر ميخواستى أَهلَكتَهُم هلاك ميكردى ايشانرا مِن قَبلُ پيش از بيرون آمدن ما از ميان قوم وَ إِيّايَ و مرا نيز هلاك ميكردى در عين المعانى فرمود كه ايشانرا هلاك ميكردى بعبادت عجل و مرا بقتل قبطى أَ تُهلِكُنا آيا هلاك كنى ما را بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ بسبب آنچه كردند بى‌خردان مِنّا از قوم ما يعنى بعبادت عجل يا جرأت اينكه قوم در طلب رويت.

صفحه : ۳۵۸

إِن هِيَ نيست اينكه كردار ايشان إِلّا فِتنَتُكَ مگر آزمايش و ابتلاى تو مر بندگانرا يعنى اينانرا كلام خود شنوانيدى تا طمع در رويت كردند و از گوساله آوازى پديد ساختى تا رو بوى آوردند در كتاب فصل الخطاب خواجه محمّد ص پارسا مذكور است كه حق سبحانه موسى ع را در مقام بسط بداشت تا بكمال حال انس رسيده از روى دلال برين جرأت اقدام فرمود و دلال در مرتبه محبوبيت‌ست چنانچه در قوت القلوب فرمود و من ادلال المحبين من المستانسين مناجاة برزخ العبد الاسود الى قوله يضحكنى كل يوم ثلث دفعات و حضرت مولوى قدس سره فرموده كه گستاخى عاشق ترك ادب نيست عين ادب‌ست مثنوى گفتگوى عاشقان در كار رب جوشش عشقست نى ترك ادب هر كه كرد از جام حق يك جرعه نوش نى ادب ماند درو نى عقل و هوش هم از مقام بسط است اينكه سخن موسى تُضِلُّ بِها مَن تَشاءُ گمراه ميگردانى بدان فتنه و ابتلا هركرا ميخواهى كه گمراه شود وَ تَهدِي مَن تَشاءُ و راه مينمائى هم بدان هر كه را مى‌خواهى كه راه يابد أَنتَ وَلِيُّنا توئى يار ما و متولى كار ما فَاغفِر لَنا پس بيامرز ما را وَ ارحَمنا و به‌بخشاى بر ما وَ أَنتَ خَيرُ الغافِرِينَ و تو بهترين آمرزندگانى وَ اكتُب لَنا و بنويس براى ما يعنى ثابت كن يا عطا كن ما را فِي هذِهِ الدُّنيا درين سراى حَسَنَةً نيكوئى كه قبول توبه است يا توفيق طاعت يا روزى حلال يا صدق مقال وَ فِي الآخِرَةِ و در انسراى هم نيكوئى ده ما را كه مغفرت است يا جنّت يا سعادت رؤيت إِنّا هُدنا إِلَيكَ بدرستيكه ما بازگشتيم بسوى تو قالَ گفت خدا عَذابِي عذاب من از صفت او آنست كه أُصِيبُ بِهِ ميرسانم او را مَن أَشاءُ هركرا ميخواهم يعنى كفّار وَ رَحمَتِي وَسِعَت و رحمت من از

صفت او آنست که رسیده است کُلَّ شَیءٍ بهمه چیز یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته‌اند رحمت تعاطف است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی میورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در اینکه رحمت بر همه گشوده و همه را باتصال بدین رحمت دعوت فرمود که توبوا الی اللّه جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی‌ست همه چیز را فرارسیده چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادن‌ست بی سابقه سؤال سائل و بی وسیله حاجت محتاج بی‌ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی ای بداده رایگان صد چشم و گوش نی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش در عدم ما مستحقان کی بدیم که بدین جان و بدین دانش شدیم ما نبودیم و تقاضا ما نبود لطف تو ناگفته ما می‌شنود دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آنهمه از رحمت ذاتیه فائز شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده و بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید از جهت آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فَسَأَکتُبُها پس زود باشد که ثابت سازم اینکه رحمت را لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ و بدهند زکوة مفروضه را وَ الَّذِینَ هُم و برای آنانکه ایشان بِآیاتِنا بآیات منزله ما یُؤمِنُونَ میگروند قتاده رح گوید که یهود و نصاری تمنای اینکه رحمت نموده گفتند که ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا می‌کنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان می‌نویسم.

صفحه : ۳۵۹

الَّذِینَ آنانند که از روی صدق یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِیَّ الأُمِّیَّ پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و صفت آنحضرت ص بدین صفت تنبیه‌ست بر آنکه کمال علم او با وجود امیّت یکی از معجزات او میتواند بود فرد نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد و در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشا را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشاء همه شهرها و دیهه‌هاست و لوح محفوظ را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت‌پناه ص را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اوّل همه مکوّنات اوست و نکته لولاک لما خلقت الافلاک مؤیّد اینکه معنی‌ست بیت تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست الَّذِی آن پیغمبری که یَجِدُونَهُ میبابند اسم و صفت او را مَکتُوباً نوشته عِندَهُم نزدیک ایشان فِی التَّوراةِ در توریت آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر وَ الإِنجِیلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسی میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفار قلیطا جاء تا آخر یَأمُرُهُم میفرماید اینکه پیغمبر امّی ایشانرا که پیروان اویند بِالمَعرُوفِ به نیکوئی که توحید است وَ یَنهاهُم و باز میدارد ایشان را عَنِ المُنکَرِ از منکر که شرک است و گفته‌اند معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف وَ یُحِلُّ لَهُمُ و حلال میگرداند بر ایشان الطَّیِّباتِ مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیّت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم وَ یُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَیهِمُ الخَبائِثَ بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه را چون رشوت و ربوا وَ یَضَعُ و فرو می‌نهد یعنی تخفیف میکند عَنهُم از ایشان إِصرَهُم بار گران ایشان را یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی ع بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جز آن وَ الأَغلالَ و دیگر سبک میکند و برمیدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِی آنکه بوقت موسی ع کانَت عَلَیهِم بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص بی‌عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ پس آن کسانیکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل وَ عَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَ نَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَ اتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ

الَّذِی آن نوری را که أُنزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده‌اند با نبوت او و مراد قرآن است و گفته‌اند لفظ مع دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی ع فرود آمده و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشن‌ست چه امور دین و دنیا ازو مفصل‌ست و هویدا أُولئِکَ آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر کردند هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند رستگاران از عذاب و فائز برحمت و ثواب.

صفحه : ۳۶۰ قُل بگو ای محمّد ص بر سبیل عموم یا أَیُّهَا النّاسُ ای همه مردمان إِنِّی رَسُولُ اللّهِ بدرستیکه من فرستاده خدایم إِلَیکُم جَمِیعاً بهمه شما نه به بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِی آن خدا که به تحقیق لَهُ مر او راست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرّف در آن لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یُحیِی زنده گرداند وَ یُمِیتُ و بمیراند فَآمِنُوا بِاللّهِ پس ایمان آرید بخدا که صفت او شنودید وَ رَسُولِهِ و بگروید بفرستاده او النَّبِیِّ الأُمِّیِّ پیغمبر امی الَّذِی یُؤمِنُ آن پیغمبر که میگردد بِاللّهِ بوحدانیت خدا وَ کَلِماتِهِ و به سخنان فرستاده او بر انبیاء وَ اتَّبِعُوهُ و پیروی کنید اینکه پیغمبر را و فرمانبرداری نمائید لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ تا باشد که راه راست یابید وَ مِن قَومِ مُوسی و از قوم موسی أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان یَهدُونَ راه مینمایند خلق را بِالحَقِّ بسبب حقی که بایشان است وَ بِهِ یَعدِلُونَ و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته‌اند مراد ازین امت عبد اللّه بن سلام و اصحاب رض اویند و اشهر آنست که بعد از وفات موسی ع و فوت خلیفه وی یوشع ع هرج و مرج در میان مردم بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیاء و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان به نیاز تمام از حضرت ملك العلام درخواستند تا میان ایشان و سائر قوم جدائی افکند حق سبحانه راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما شب معراج ایشان را دید و ده سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان آوردند حالا مسلمان‌اند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوهٔ مال میدهند و نماز جمعه بپا میدارند و اینکه آیت در صفت ایشان‌ست پس حق سبحانه و تعالی از اخیار قوم موسی اخبار می‌فرماید و میگوید وَ قَطَّعناهُمُ و جدا کردیم قوم موسی ع را و گردانیدیم اثنَتَی عَشرَةَ دوازده أَسباطاً بدل است از اثنتی عشرهٔ یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب‌اند أُمَماً گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَ أَوحَینا إِلی مُوسی و وحی کردیم ما بسوی موسی إِذِ استَسقاهُ چون آب خواستند قَومُهُ گروه او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه حیران و سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متأذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند وحی کرد خدا بموسی أَنِ اضرِب آنکه بزن بِعَصاکَ الحَجَرَ بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه درآمدی با تو بسخن درآمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی ع عصا برداشت و بر ان سنگ زد فَانبَجَسَت پس شکافته شد و گشاده گشت مِنهُ از ان سنگ اثنَتا عَشرَةَ عَیناً دوازده چشمه بعدد اسباط قَد عَلِمَ بدرستیکه دانستند کُلُّ أُناسٍ همه آدمیان از هر سبطی.

صفحه : ۳۶۱

مَشرَبَهُم آبشخور خود را و بآبشخور غیر خود میل نمی‌کردند وَ ظَلَّلنا و سائبان ساختیم عَلَیهِمُ الغَمامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متأذی نشوند وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم عَلَیهِمُ المَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَ السَّلوی و مرغی مشابه سمانی و گفتیم کُلُوا بخورید مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم از پاکیزها آن چیزی که بمحض عنایت روزی داده‌ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف فرمان کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وَ ما ظَلَمُونا و ستم نکردند بر مادران ذخیره کردن وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنفُسَهُم بر نفسهای خود یَظلِمُونَ ستم میکردند وَ إِذ قِیلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسکُنُوا ساکن شوید هذِهِ القَریَةَ درین دیه اریحا یا ایلیا وَ کُلُوا و بخورید مِنها از میوه‌ها و حبوب آن حَیثُ شِئتُم از هر جا که خواهید وَ قُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما را از ما وَ ادخُلُوا البابَ و درآیید بدری از درهای اینکه دیه سُجَّداً در حالتی که سجده‌کنندگان باشید یا منحنی‌شدگان از تواضع نَغفِر لَکُم تا

بیامرزیم شما را خَطِیئاتِکُم گناهان شما را سَنَزِیدُ المُحسِنِینَ زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادت دهیم ایشانرا ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند مِنهُم از بنی اسرائیل قَولًا سخن مأمور به را غَیرَ الَّذِی بغیر آنکه قِیلَ لَهُم گفته شده بود مر ایشانرا یعنی بدل حطّهٔ گفتند حبّهٔ فی شعرهٔ و اینکه از روی استهزا بود فَأَرسَلنا پس فرستادیم ما عَلَیهِم بر تغیّردهندگان رِجزاً عذابی مِنَ السَّماءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِما کانُوا یَظلِمُونَ بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع نمودند.

صفحه : ۳۶۲

وَ سئَلهُم و بپرس ای محمّد ص یهود را عَنِ القَریَةِ از خبر دیه و واقعه آن الَّتِی کانَت آن دیهی که بود حاضِرَةَ البَحرِ نزدیک دریا و آن دیه ایلیه بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته‌اند نام آن دیه مقتا بوده در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر مردم اینکه دیه متشرع بشریعت توریت بودند و از جمله فرائض ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نه‌کنند و با اعمال دنیوی مشغول نه‌شوند ایشان خلاف امر خدا کرده بر زبان حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت‌پناه ص خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیهه إِذ یَعدُونَ چون درگذشتند از حدود اوامر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مأمور به‌بودند بدان فِی السَّبتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذ تَأتِیهِم چون می‌آمدند بر ایشان حِیتانُهُم ماهیان ایشان یَومَ سَبتِهِم روز شنبه ایشان یعنی روز که منهی بود در آن شکار ماهی ماهیان می‌آمدند شُرَّعاً ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته وَ یَومَ لا یَسبِتُونَ و روز که بسبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آنروز مأمور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لا تَأتِیهِم نمی‌آمدند بر ایشان ماهیان و اینکه ابتلا بود از حضرت عزّت مر ایشان را که چون روز شنبه درآمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کَذلِکَ نَبلُوهُم همچنان بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِما کانُوا بآنچه بودند که از سر جهل یَفسُقُونَ بیرون میرفتند ز دائره فرمان چون اهل ایلیه روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن هم دشوار متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بر آن حوضها بریدند در روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی در روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت اینکه عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت درگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر اینکه فعل بودند و گروهی ایشانرا نهی مینمودند و جمعی نه‌نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَ إِذ قالَت و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِنهُم گروهی از اهل ایلیا که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوماً گروهی را که بی شبهه اللّهُ مُهلِکُهُم خدا هلاک‌کننده ایشان است در دنیا به نافرمانی و ترک تعظیم سبت أَو مُعَذِّبُهُم یا عذاب‌کننده ایشان است عَذاباً شَدِیداً عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعذِرَةً اینکه وعظ ما عذرخواستنی است از ما و حفص معذرت به نصب خواند یعنی پند دادن ما برای معذرت‌ست از ما إِلی رَبِّکُم بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجب‌ست ما ایشانرا پند میدهیم تا عند اللّه معذور باشیم وَ لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدا و ترک معصیت کنند فَلَمّا نَسُوا پس آنهنگام که بگذاشتند فرقه صیدکنندگان ما ذُکِّرُوا بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنجَینَا برهانیدیم الَّذِینَ یَنهَونَ آنان را که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ. وقف لازم عند المتاخرین مع النصف از بدی و نافرمانی وَ أَخَذنَا و بگرفتیم الَّذِینَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذابٍ بَئِیسٍ بعذابی سخت بِما کانُوا بآنچه بودند از روی عناد یَفسُقُونَ خارج میشدند از راه فرمانبرداری و در فرقه متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی‌ست پس از عذاب آن قوم خبر میدهد.

صفحه : ۳۶۳

فَلَمّا عَتَوا پس آنهنگام که گردن کشیدند عَن ما نُهُوا عَنهُ از ان چیزیکه نهی کرده شده بودند از ان یعنی صید ماهی قُلنا لَهُم گفتیم ما مر ایشانرا که کُونُوا قِرَدَةً گردید بوزنگان خاسِئِینَ دورشدگان و ناامیدان از رحمت آورده‌اند که ناهیان بعد از انکه از پندپذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحله خود نشانده و راه آمد و شد بمساکن ایشان دربستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تفحّص افتادند همه را یافتند بوزنه شده و هر بوزنه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامه ایشان می‌مالید سه روز زنده بودند و روز چهارم مردند وَ إِذ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمّد ص چون آگاهی داد رَبُّکَ آفریدگار تو یا سوگند خورد لَیَبعَثَنَّ عَلَیهِم که برانگیزد بر یهود إِلی یَومِ القِیامَةِ تا روز رستخیز مَن یَسُومُهُم کسی را که بهچشاند ایشان را سُوءَ العَذابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب و جزیه گفته‌اند بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوک فرس ایشان را میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که رسالت‌پناه ص مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و اینکه حکم تا به قیامت باقی‌ست إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو لَسَرِیعُ العِقابِ زود عقوبت‌کننده است مر کافران را وَ إِنَّهُ و بدرستیکه او لَغَفُورٌ آمرزگارست هرکرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِیمٌ مهربان است که بعد از توبه بگناه نگیرد وَ قَطَّعناهُم و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را فِی الأَرضِ أُمَماً در زمین جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که در ان یهودی نباشد مِنهُمُ الصّالِحُونَ بعضی از ایشان شائستگانند بدین موسی متدین شده تغیر بحال ایشان راه نیافته یا مراد آنهااند که بحضرت پیغمبر ما ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج بآنحضرت گرویدند وَ مِنهُم و از ایشان هستند دُونَ ذلِکَ فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وَ بَلَوناهُم و بیازمودیم ایشان را بِالحَسَناتِ به نیکوئیها چون عیش و غنا و صحت وَ السَّیِّئاتِ و ببدیها چون شدّت و فقر و مصائب نفس و مال لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ تا شاید که بازگردند بخدا و از معصیت بطاعت گردانید ایشان را در نعمت شکر می‌بایست کرد بطر و استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان اللّه فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کرده گفتند یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ پس بر محک اختیار تمام عیار بیرون نیامدند بیت خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم پس از پس درآمدند صالحان را خَلفٌ پس آمدگان وَرِثُوا الکِتابَ میراث گرفتند توریث را یعنی چون بیاموختند علم آنرا از پدران یَأخُذُونَ فرامیگیرند.

صفحه : ۳۶۴

عَرَضَ هذَا الأَدنی خواسته و متاع اینکه چیز فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت‌پناه‌اند ص حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگرند وَ یَقُولُونَ و میگویند سَیُغفَرُ لَنا زود باشد که بیامرزد ما را ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه میدانستند وَ إِن یَأتِهِم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثلُهُ خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یَأخُذُوهُ فرامیگیرند آن را و ازان توبه نمی‌کنند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام أَ لَم یُؤخَذ آیا گرفته نشده است عَلَیهِم بر ایشان مِیثاقُ الکِتابِ عهد مذکور در توریت أَن لا یَقُولُوا آنکه نگویند عَلَی اللّهِ بر خدا إِلَّا الحَقَّ مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان‌ست وَ دَرَسُوا و خوانده‌اند ما فِیهِ آنچه دروست و اینکه حکم در وی ندیده‌اند وَ الدّارُ الآخِرَةُ و رستگاری سرای دیگر که عقبی‌ست خَیرٌ بهترست از عرض دنیا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدا أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی در نیابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا وَ الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالکِتابِ و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ در ان میزنند مراد مومنان اهل کتاب‌اند و کتاب درین آیت قرآنست وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپا دارند نماز را تخصیص صلاة بآن که تمسک بکتاب مشتمل‌ست بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین‌ست و اقامت دین موقوف بر اقامت آن- مثنوی خانه دین خویش را چو خدا بر ستون نماز کرد بپا

بیشکی تا ستون بجای بود خانه دین حق بپای بود إِنّا بدرستیکه ما لا نُضِیعُ ضایع نمی‌کنیم أَجرَ المُصلِحِینَ مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم وَ إِذ نَتَقنَا الجَبَلَ و یاد کن ای محمّد ص برای یهود زمان خود چون بگسستیم و برداشتیم کوه طور را فَوقَهُم بر زبر ایشان کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گوئی که کوه سایبانی‌ست بر سر ایشان وَ ظَنُّوا و دانستند أَنَّهُ آنکه کوه واقِعٌ بِهِم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نه‌کنند چه خدای تعالی ازین خبر داده بود خُذُوا گفتیم که بگیرید ما آتَیناکُم آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَ اذکُرُوا و پیوسته یاد کنید ما فِیهِ آنچه در دست از اوامر و نواهی لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ شاید که پرهیزگاری کنید و از جمله متقیان باشید.

صفحه : ۳۶۵

وَ إِذ أَخَذَ رَبُّکَ و یاد کن ای محمّد ص چون فراگرفت پروردگار تو مِن بَنِی آدَمَ از فرزندان آدم مِن ظُهُورِهِم از پشتهای ایشان ذُرِّیَّتَهُم فرزندان ایشانرا وَ أَشهَدَهُم و گواه گردانید ایشانرا عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت أَ لَستُ بِرَبِّکُم آیا نیستم پروردگار شما قالُوا بَلی گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه و تعالی ذریّت آدم ع را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد انباء از آباد ذکر آدم ع نکرد چه همه کس را معلوم است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد اللّه در صحیح خود از إبن عباس رض نقل میکند که حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که خدا فراگرفت میثاق از ذریت آدم ع بنعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند در لباب آورده که اخذ میثاق در دهیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در بر فضائی که بر در بهشت‌ست و عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریت آدم ع را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خورد و زرد و بعضی میگویند که سفید یا سرخ و گروهی بر آنند که از جانب راست مورچه سفید و از جانب چپ مورچه سیاه و بعضی بر آنند که توالد و تناسل از پشت آدم ع یکبارگی بود نه بر وجه توالد و تناسل رو نموده و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شَهِدنا گواه شدیم ما باقرار خود و گفته‌اند چون ذریت آدم بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا و سدی فرموده که اینکه خبریست که حق سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریت آدم ع گواه شدیم أَن تَقُولُوا یَومَ القِیامَةِ تا نگوئید روز قیامت که إِنّا کُنّا بدرستیکه ما بودیم عَن هذا ازین اقرار غافِلِینَ بیخبران أَو تَقُولُوا یا آنکه نگوئید إِنَّما أَشرَکَ بجز اینکه نیست که شرک آوردند آباؤُنا پدران ما مِن قَبلُ پیش از ما وَ کُنّا ذُرِّیَّةً و بودیم ما فرزندان مِن بَعدِهِم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم أَ فَتُهلِکُنا آیا هلاک میکنی ما را و معذب میسازی بِما فَعَلَ المُبطِلُونَ بآنچه کردند آن کجروان و بی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دستاویز سازند اینکه سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علی بر هر احدی از ذریت آدم ع واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویش اینکه آیت مذکر عهد الست‌ست تا بی‌خبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیداردل از ان سؤال و جواب غافل نیستند بیت الست از ازل همچنان شان بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش در نفحات مذکورست که علی سهیل اصفهانی قدس سره را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبد اللّه انصاری رح فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آنروز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روزست مثنوی روز امروزست ای صوفی و شان کی بود از دی و از فردا نشان آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حال‌ست و بس از حسین منصور قدس سره منقول است که فرموده‌اند غایب از حقائق سؤال الست چگونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب بغایت نازکست بیت تو در میان هیچ نه هرچه هست اوست هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وَ کَذلِکَ و همچنانکه بیان کردیم میثاق را نُفَصِّلُ الآیاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبّر کنند در ان وَ لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ و شاید که ایشان

باز گردند از تقلید به تحقیق.

صفحه : ۳۶۶

وَ اتلُ و بخوان ای محمّد ص عَلَیهِم بر قوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِی خبر آن کس که آتَیناه دادیم او را آیاتِنا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس که امیه بن ابی صلت بود که کتب سماوی مطالعه نموده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت‌پناه ص مبعوث شد امیه از روی حسد با وی کافر گشت و آن آیت که خوانده بود برطرف نهاد کما قال فَانسَلَخَ مِنها پس بیرون آمد ازان آیتها بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَأَتبَعَه الشَّیطانُ پس بدو پیوست شیطان یا او را پیروی خود فرمود فَکانَ پس گشت آن داننده آیات مِنَ الغاوِینَ از گمراهان و گفته‌اند آنکس ابو عامر راهب بود که پیغمبر او را فاسق لقب نهاده و او ساعی بنای مسجد ضرارست صفت حضرت رسالت‌پناه ص در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بدو کافر شد و اشهر آنست که اینکه کس بلعم باعورا بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی و قوم او دعای بد کند در اوّل او ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان باوی نماند وَ لَو شِئنا و اگر میخواستیم لَرَفَعناه هر آئینه برمیداشتیم او را بِها بسبب آن آیات صحف یا کلماتیکه مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیارست وَ لکِنَّه و لیکن او بواسطه دناءت همت أَخلَدَ میل کرد إِلَی الأَرضِ بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَ اتَّبَعَ و پیروی کرد هَواه آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فَمَثَلُه پس صفت او در خسّت کَمَثَلِ الکَلبِ مانند صفت سگ‌ست در اخس احوال او إِن تَحمِل اگر حمله کنی عَلَیهِ برو و برانی او را یَلهَث زبان از دهن بیرون افگند أَو تَترُکه یا اگر بگذاری او را و نرانی یَلهَث همان زبان از دهن بیرون افگند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن او یکسان‌ست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه ز دناءت و خساست خود برنگشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود که بر بود که بر ایشان نفرین کند درازگوشی که بر وی سوار بود با وی بسخن درآمد که ازین راه بازگرد و از سر اینکه عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس فرموده که تا باد تقدیر از کجا درآید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل و زد ز نار بهرام گبر را کمربند عشق‌بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل و زد رسم توحید بلعم را برانداخته با سگ خسیس برابری دهد و نعم ما قال رباعی آنرا بری از صومعه در دیر گبران افگنی دین را کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی چون و چرا در کار تو عقل زبون را کی رسد فرمان ده مطلق توئی حکمی که خواهی آن کنی ذلِکَ اینکه مثل که گفته شد مَثَلُ القَومِ الَّذِینَ مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار کَذَّبُوا بِآیاتِنا دروغ می‌شمرد آیتهای ما را که قرآن‌ست و اینکه گروه کفار مکه‌اند فَاقصُصِ القَصَصَ پس بخوان بر ایشان اینکه خبر را و گفته‌اند مراد ازین قوم یهوداند که تکذیب آیات توریت کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت‌پناه ص بودند پس میفرماید که قصّه بلعم را بر ایشان بخوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُم یَتَفَکَّرُونَ تا شاید که ایشان تفکّر نمایند و فکر ایشان بآن وفا کند که پندپذیر شوند.

صفحه : ۳۶۷

ساءَ مَثَلًا القَومُ بد مثلی‌ست مثل قومی الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام بر حجت ایشان وَ أَنفُسَهُم و بر نفسهای خود کانُوا یَظلِمُونَ بودند که ستم می‌کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَن یَهدِ اللّه هرکرا راه نماید خدا بفیض و فضل خود فَهُوَ المُهتَدِی پس او است راه یافته وَ مَن یُضلِل و هرکرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولئِکَ پس آنگروه گمراهان هُمُ ایشانند الخاسِرُونَ زیان‌کاران در هر دو سرای وَ لَقَد ذَرَأنا و بدرستیکه

آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ کَثِیراً مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُم قُلُوبٌ مر ایشان را دلهاست که مطلقا لا یَفقَهُونَ بِها هیچ حقیقتی در نمی‌یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آن آئینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند وَ لَهُم أَعیُنٌ و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لا یُبصِرُونَ بِها روی حق نمی‌بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی‌نگرند وَ لَهُم آذانٌ و مر ایشان را گوشهاست که بهیچ روی لا یَسمَعُونَ بِها سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند أُولئِکَ آنگروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذات فانی شمارند کَالأَنعامِ مانند چهارپایان‌اند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست ملتفت به نعیم باقی و لذّت دائمی نیستند بَل هُم أَضَلُّ بلکه اینکه گروه گمراه‌تراند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند أُولئِکَ آنگروه که یاد کرده شد هُمُ الغافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مأمور با فروگذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانی است و هم جسمانی و هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل‌ست و اگر خودش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل‌ست و درین معنی گفته‌اند بیت بهره از ملکت هست نصیبی از دیو ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک وَ لِلّهِ الأَسماءُ الحُسنی و مر خدائراست نامهای نیکو فَادعُوهُ بِها پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که خبر من أحصاها دخل الجنة در ان باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول اینکه آیت آن بود که مردی خدای را در نماز باسم اللّه یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت که محمّد ص و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را می‌پرستیم پس اینکه مرد چرا دو خدا را میخواند اینکه آیت نازل شد که اسمای الهی بسیارست و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستائید و گفته‌اند متخلّق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَ ذَرُوا الَّذِینَ و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل یُلحِدُونَ میل میکنند به کجی فِی أَسمائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح حکما علت اولی میخواندند و گفته‌اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسمای الهی چون لات از اللّه و عزی از عزیز و منات از منان سَیُجزَونَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانُوا یَعمَلُونَ جزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید.

صفحه : ۳۶۸

وَ مِمَّن خَلَقنا و از آنها که آفریده‌ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی‌اند که ایشان یَهدُونَ بِالحَقِّ راه مینمایند بحق وَ بِهِ یَعدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار رض و متابعان ایشانند وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را یعنی کفّار مکه یا مستهزیان سَنَستَدرِجُهُم زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم مِن حَیثُ لا یَعلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت مر ایشانرا زیادت میگردانیم تا در طغیان و عصیان می‌افزایند امام قشیری قدس سره فرمود که استدراج اعطای برست و انسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاسداری بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَ أُملِی لَهُم و امان دهم مر ایشانرا مدتی پس بگیرم ایشانرا إِنَّ کَیدِی بدرستیکه گرفتن من مَتِینٌ سخت‌ست کید عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید گفت آورده‌اند که شبی حضرت رسالت‌پناه ص بکوه صفا برآمده یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار میترسانید یکی از صنادید قریش صدیق و فاروق و مرتضی رض را دید و گفت آیا اینکه یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد أَ وَ لَم یَتَفَکَّرُوا آیا فکر نه‌کردند اینکه معاندان و اندیشه نه‌نمودند درین که ما بِصاحِبِهِم نیست یار ایشان یعنی

محمّد ص را مِن جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی اینکه همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمّد ص امین میگفتند بعد از ان که دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید إن هُوَ نیست او إِلّا نَذِيرٌ مگر بیم‌کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او أَ وَ لَم يَنظُرُوا آیا نظر نه‌کردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ در ملك عظیم آسمانها وَ الأَرضِ و در ملکوت زمین گفته‌اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحورست و جبال و اشجار وَ ما خَلَقَ اللّهُ و ننگریستند در آنچه آفریده خدا مِن شَيءٍ از هر چیزیکه تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَ أَن عَسى و دیگر نظر نه‌کردند در آنکه شاید أَن يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقتَرَبَ به تحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُم مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید که اجل ایشان نزدیك رسیده باشد تا که پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش کاجل فرا رسد تنگ و ایام عنان ستاند از چنگ بر مرکب فکر خویش نه زین مردانه درآی در ره دین فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعدَهُ بعد از قرآن يُؤمِنُونَ ایمان خواهند آورد اینکه مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجامع میامن صورت و معنی‌ست.

صفحه : ۳۶۹

مَن يُضلِلِ اللّهُ هر کرا خواهد خدا گمراه گرداند و بقرآن نگرود فَلا هادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَ يَذَرُهُم و میگذارد خدای تعالی گمراهان را فِي طُغيانِهِم در گمراهی ایشان تا پیوسته يَعمَهُونَ سرگردان و متردان و متحیّر میگردند بیت تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمّد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما نمیدانیم کی خواهد بود و اینکه سؤال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدا هیچکس نمیداند آیت آمد که يَسئَلُونَكَ میپرسند ترا عَنِ السّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم و اطلاق اینکه اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قائم شود یا حساب خلایق درو بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک خدا ساعتی باشد و بر هر تقدیر سؤال میکنند که أَيّانَ مُرساها کی است بپای کردن و پدید آوردن او قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما عِلمُها جزین نیست که دانستن ظهور ساعت عِندَ رَبِّي نزدیک پروردگار من‌ست که هیچ ملکی مقرب و بنی مرسل را بدان اطلاع نداده لا يُجَلِّيها آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقتِها در وقت او إِلّا هُوَ مگر او که داناست بدان ثَقُلَت پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیم است دانستن آن فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه و ثقلین گران‌ست از جهت هول و هیبت آن گویا که حکمت در اخفای او اینست لا تَأتِيكُم نمی‌آید بشما قیامت إِلّا بَغتَةً مگر ناگهان يَسئَلُونَكَ میپرسند از تو تکوّن آنرا و وقت آنرا بدان وجه که كَأَنَّكَ گویا که تو حَفِيٌّ عَنها مهربان و دوست میداری سؤال از ان و حال آنکه تو کارهی از ان سؤال چه موقنی بآنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه إِنَّما عِلمُها جزین نیست که علم قیامت عِندَ اللّهِ نزدیک خداست وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا يَعلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمّد خدای تو چرا خبر نمیدهد ترا به نرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی آیت آمد که که به قُل لا أَملِكُ بگو نمیتوانم که به لِنَفسِي از برای خود که به نَفعاً جز منفعتی که به وَ لا ضَرًّا و نه دفع مضرتی که به إِلّا ما شاءَ اللّهُ مگر آنچه خواهد خدا و مرا در ان تعلیم دهدکه به وَ لَو كُنتُ و اگر بودمی من که بی‌تعلیم حق که به أَعلَمُ الغَيبَ دانستمی غیب را که به لَاستَكثَرتُ هر آئینه بسیار طلب کردمی که به مِنَ الخَيرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت که به وَ ما مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت که به إِن أَنَا نیستم من که به إِلّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان که به وَ بَشِيرٌ و مژده دهنده که به لِقَومٍ يُؤمِنُونَ برای گروهی که بگروند بمن و بآنچه با من است.

صفحه : ۳۷۰ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم اوست یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شما را مِن نَفسٍ واحِدَةٍ از یک تن که آدم ع است وَ

جَعَلَ مِنها و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوجَها جفت او را که حوّا است و اینکه آفریدن جهت آن بود که لِیَسکُنَ إِلَیها تا آرام گیرد آدم ع بوی و الفت پذیرد با وی فَلَمّا تَغَشّاها پس آنهنگام که پوشید آدم حوّا را یعنی خلوت کرد با وی حَمَلَت بار گرفت حوّا حَملًا خَفِیفاً باری سبک که آن نطفه آدم ع بود برحم او درآمده فَمَرَّت بِهِ پس میگذشت بآن بار یعنی می‌آمد و میرفت فَلَمّا أَثقَلَت پس آنهنگام که گران شد حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گرانبار گشت دَعَوَا اللّهَ بخواندند آدم و حوا خدا را رَبَّهُما که پروردگار ایشان‌ست و گفتند خداوندا لَئِن آتَیتَنا اگر بدهی ما را صالِحاً فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَکُونَنَّ هر آئینه باشیم ما مِنَ الشّاکِرِینَ از سپاسداران مر ترا بدان نعمت و مجد و قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بر صورت مجهوله بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمی‌دانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی آید یا شکم ترا بشگافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت ماجرا بآدم ع در میان آورد آدم نیز اندیشه‌ناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بر صورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب ملال حال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعواتم از خدا در خواهم که اینکه حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند و خروج بآسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود حوا اینکه فریب را قبول کرد فَلَمّا آتاهُما پس آنهنگام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان صالِحاً فرزندی صالح الجسم و تندرست جَعَلا لَهُ گردانیدند آدم و حوا برای خدا شُرَکاءَ خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد اللّه را بعبد الحارث بعضی درینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی فلما آتا اولاد هما صالحا جعل اولادهما شرکاء بعضی برآنند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حوّا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک ساختند در عبادت و حفص شرکاء میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ع ساختند شریکان مر خدا را فِیما آتاهُما در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته‌اند که نفس واحد قصی‌ست از اجداد پیغمبر ص که خدا او را زوجه از جنس او یعنی قریشی و عربی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشانرا فرزندی شایسته دهد بشکرگذاری و سپاسداری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند ارزانی داد و ایشان در تسمیه آنها شریک پیدا کردند خدای را و عبد عزی و عبد قصی و عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فَتَعالَی اللّهُ پس بزرگ است خدا و پاک عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت او قصی و اولاد او بر قول اوّل ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکانرا أَ یُشرِکُونَ آیا انباز میگیرند در عبادت من ما لا یَخلُقُ شَیئاً آن چیز را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد. بر خلق اشیاء وَ هُم یُخلَقُونَ و حال آنکه آن انبازان که میگیرند خود ایشان آفریده شده‌اند و مخلوق خالق نتواند بود بی‌شبه وَ لا یَستَطِیعُونَ و نمی‌توانند بتان لَهُم برای پرستندگان خود نَصراً یاری دادنی در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان وَ لا أَنفُسَهُم و نه نفسهای خود را یَنصُرُونَ یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را می‌شکند یا با بألوات و ارواث آلوده میسازد.

صفحه : ۳۷۱

وَ إِن تَدعُوهُم اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا إِلَی الهُدی بسوی دین اسلام لا یَتَّبِعُوکُم پیروی نمیکنند شما را سَواءٌ عَلَیکُم یکسان است بر شما أَ دَعَوتُمُوهُم آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق أَم أَنتُم صامِتُونَ یا آنکه شما خاموش باشید اینکه آیت خاص است بقومی از کفره چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت حق محروم شدند إِنَّ الَّذِینَ تَدعُونَ بدرستی آنانکه شما میپرستید ای مشرکان مِن دُونِ اللّهِ بجز خدا و ایشانرا الهه نام نهاده‌اید عِبادٌ بندگان‌اند یعنی مملوک و مسخر فرمان‌اند أَمثالُکُم مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق‌اند فَادعُوهُم پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید فَلیَستَجِیبُوا لَکُم پس باید که اجابت کنند مر شما را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست‌گویان در آنکه ایشان الهه‌اند چه اله بحق آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند أَ لَهُم أَرجُلٌ آیا مر اینکه بتان را پایهاست که در مهمات خود یَمشُونَ بِها میروند بآن

چنانچه شما میروید أَم لَهُم أَیدٍ یا ایشانرا دستها هست که چیزها را یَبطِشُونَ بِها فراگیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید أَم لَهُم أَعیُنٌ یا ایشانرا دیده‌هاست که مرئیات را یُبصِرُونَ بِها به بینند بدان چنانچه شما می‌بینید أَم لَهُم آذانٌ یا مر ایشانرا گوشهاست که مسموعات را یَسمَعُونَ بِها بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و خود قائل‌اید که ایشانرا پای روان و دست‌گیر و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بدین‌ها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل باشد که فاضل مفضول را پرستد اینکه آیت در اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجّت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر ص را بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادعُوا بگو ای محمّد ص که بخوانید شُرَکاءَکُم انبازان خود را که برای خدا ساخته‌اید و با هم یار شوید در عداوت من ثُمَّ کِیدُونِ پس بکوشید بر آنمقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فَلا تُنظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی‌اندیشم بیت اگر هر دو جهانم خصم گردند نترسم چون نگهبانم تو باشی إِنَّ وَلِیِّیَ اللّهُ بدرستیکه یار و متولی کار من اللّه است الَّذِی آن الهی که نَزَّلَ الکِتابَ فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّالِحِینَ و خدا دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را.

صفحه : ۳۷۲

وَ الَّذِینَ تَدعُونَ و آنان را که شما میخوانید و می‌پرستید آنها را مِن دُونِهِ بدون خدا لا یَستَطِیعُونَ نمیتوانند نَصرَکُم یاری دادن شما را وَ لا أَنفُسَهُم و نه نفسهای خود را یَنصُرُونَ یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان وَ إِن تَدعُوهُم و اگر بخوانید ای مومنان کافران را إِلَی الهُدی بدین راست که راه انبیاء و اولیاست لا یَسمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَ تَراهُم و می‌بینی تو ای محمّد ایشانرا که بدیدهای ظاهر یَنظُرُونَ إِلَیکَ می‌نگرند بسوی تو وَ هُم لا یُبصِرُونَ و حال آنکه ایشان نمی‌بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می‌بینند بصورت بحسب معنی نمی‌بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر اینکه سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت ص اینکه سخن نه‌گفت و او را کفار و یهود و منافقان می‌دیدند حضرت شیخ فرمودند که اینکه دیدن را حمل برویت ظاهر مکن معلوم‌ست که حضرت پیغمبر ص را در زمان ایشان چند کس دیده باشند در وقت بایزید نیز چند کس او را دیده باشند و بجمال او بینا شده باشند بیت برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید که اینکه چشمی که من دارم جمالت را نمی‌شاید خُذِ العَفوَ اینکه آیت جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاریکه شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گنهکاران درگذر یا فراگیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بدیشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَ أمُر بِالعُرفِ و بفرما دیگران را به نیکوئی در اقوال و افعال و گفته‌اند عرف خصلتی‌ست که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَ أَعرِض و روی بگردان عَنِ الجاهِلِینَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن بایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرمود که نفس جاهل‌ترین جاهلانست و او سزاوارتر است با آنکه ازو اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نزول اینکه آیت از جبرئیل ع پرسید که حقیقت اینکه سخن چیست جبرئیل ع فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسیکه از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسیکه بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم ثنائی میفرماید بیت هر که زهرت دهد بدو ده قند و آنکه از تو برد بدو پیوند وَ إِمّا یَنزَغَنَّکَ و هرگاه که برانگیزاند و از جای ببرد ترا صورت خطاب بآنحضرت ص بوده است اما مراد امت‌اند هر یکی از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّیطانِ از جهت دیو نَزغٌ از جای بردنی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاستَعِذ بِاللّهِ پس پناه گیر بخدا از شر او إِنَّهُ سَمِیعٌ بدرستیکه خدا شنونده است آنرا که بزبان گوئی عَلِیمٌ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق إِذا مَسَّهُم چون برسد بدیشان طائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّیطانِ از دیو سرکش تَذَکَّرُوا یاد کنند خدا را و از وعید او براندیشند فَإِذا هُم مُبصِرُونَ پس ناگاه ایشان بینندگان باشند راه صواب را و

بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند.

صفحه : ۳۷۳

وَ إِخوانُهُم و برادران کفّار که شیاطین‌اند یَمُدُّونَهُم میکشند کافرانرا فِی الغَیِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می‌آرایند ثُمَّ لا یُقصِرُونَ پس باز نمی‌ایستند از اضلال ایشان و دست تصرّف از ایشان کوتاه نمی‌کنند وَ إِذا لَم تَأتِهِم و چون نیاری تو ای محمّد ص بکافران بِآیَةٍ بآیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قالُوا گویند لَو لا اجتَبَیتَها چرا بر هم نبافتی و برنگزیدی آن آیت را از پیش خود و در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنّت آیتهای قرآنی میطلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیت‌ها را اینکه آیت نازل شد و امر آمد که قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما أَتَّبِعُ جزین نیست که من پیروی میکنم ما یُوحی إِلَیَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن مِن رَبِّی از آفریدگار من و من بربافنده و سازنده قرآن نیستم هذا اینکه قرآن بَصائِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِن رَبِّکُم فرود آمده از پروردگار شما وَ هُدیً و راه نماینده است وَ رَحمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لِقَومٍ یُؤمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلعم نماز میگذارد و هر چه آنحضرت ص قراءت میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که وَ إِذا قُرِئَ القُرآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاستَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر آنرا وَ أَنصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قراءت قرآن است هر جا که خوانند اما عامه علما برآنند که در خارج صلاة مستحب‌ست و گفته‌اند مراد انصات است برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل میباشد بر آیتی از قرآن وَ اذکُر و یاد کن ای محمّد رَبَّکَ پروردگار خود را فِی نَفسِکَ در دل خود تَضَرُّعاً بزاری وَ خِیفَةً و بترسکاری زاری بامید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او وَ دُونَ الجَهرِ مِنَ القَولِ و بخوان او را خواندنی فرودتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالغُدُوِّ در بامداد وَ الآصالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه اینکه دو وقت افضل و اشرف‌ترین اوقات شبانه روز است وَ لا تَکُن و مباش خطاب با حضرت رسالت‌پناه ص است و مراد امت‌اند یعنی مباشید مِنَ الغافِلِینَ از جمله بی‌خبران از ذکر خدا اگرچه ظاهر خطاب بآنحضرت ص است اما در حقیقت خطاب بجمیع امت اوست که میفرماید که از من غافل مباشید و بعضی ازین امت در تحت اینکه خطاب درآمده در نیمه، شبها از خدای تعالی التماس باین ذکر نموده بسعادت شعور و حضور مع اللّه مستسعد گشته بدوام آگاهی مشرف شده‌اند و ذکر و طاعت ایشان دائم در دل‌ست و ظاهر نیست چون طریقه سنّیه خواجهای نقشبند قدس اسرار هم آورده‌اند که کفار مکّه تعظّم می‌نمودند از سجده نمودن مر خدا را و تنفر نموده میگفتند ا نسجد لما تامرنا و زادهم نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمّد ص اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند.

صفحه : ۳۷۴

إِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنانکه از ملائکه ملاء اعلی هستند عِندَ رَبِّکَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزّت لا یَستَکبِرُونَ گردن نمی‌کشند عَن عِبادَتِهِ از پرستش حق وَ یُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لائق آنحضرت ص نباشد وَ لَهُ یَسجُدُونَ و مر او را خاص سجده میکنند تعریض مشرکان‌ست و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت اینکه آیت سجده می‌باید کرد و سجده در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی رح و امام احمد رح سجده هست و بمذهب امام اعظم رح سجده نیست و دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رح هست و بمذهب باقی ایمه نی و نزد امام اعظم رح سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجب‌ست در حال و اگر فوت شود قضا لازم‌ست و بمذهب ائمه دیگر سنت‌ست و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات اینکه را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصائص ملکی فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت اینکه سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصه ظهور چهره میکشاید و رمز فاعنّی علی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود رو مینماید سجده

طاعتی‌ست خاص بل افسریست زیبنده بر مفارق اهل اخلاص نظم زینت تو بس کمر بندگی تاج تو در سجده سر افکندگی شرم تو بادا که ببالا و پست سجده طاعت بروش هر چه هست تو کنی از سجده او سرکشی به که ازین شیوه قدم درکشی و حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود سری که درو سجودی نیست سفجه به ازوست و کفی که در وجودی نیست کفچه به ازوست و نعم ما قال بیت شرف نفس بجودست و کرامت بسجود هر که اینکه هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال

مدنیّة و هی خمس و سبعون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ یَسئَلُونَکَ می‌پرسند ترا ای محمّد ص عَنِ الأَنفالِ از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلال است یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنائم اختلاف کردند جوانان را مدعی آنکه ما حرب کرده‌ایم غنیمت از آن ماست پیران گفتند ما نیز مددگار و معاون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار رض داعیه احراز از غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت‌مآب ص استفسار نمودند جواب آمد قُلِ الأَنفالُ بگو ای محمّد ص که حکم غنیمتها لِلّهِ مر خدای راست وَ الرَّسُولِ و فرستاده او را که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدا و مخالفت و منازعت منمائید وَ أَصلِحُوا و بصلاح آرید ذاتَ بَینِکُم آنچه میان شماست بمواساة با یکدیگر عبادة بن الصامت رض فرموده که اینکه آیت در باب ما و اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم اختلاف ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما اختلافهای خود را باصلاح آوردیم وَ أَطِیعُوا اللّهَ و فرمان برید خدا را وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم و غیر آن إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است.

صفحه : ۳۷۵

إِنَّمَا المُؤمِنُونَ بجز اینکه نیست که مومنان کامل الَّذِینَ آنانند که إِذا ذُکِرَ اللّهُ چون یاد کرده شود خدا نزدیک ایشان وَجِلَت بترسند قُلُوبُهُم دلهای ایشان از هیبت جلال و تصوّر عظمت لا یزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَ إِذا تُلِیَت و چون خوانده شود عَلَیهِم بر ایشان آیاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زادَتهُم إِیماناً زیاده گرداند آن آیتها ایمان ایشانرا یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرمود که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت روزنه دل بر وی می‌تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده‌تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَ عَلی رَبِّهِم و بر پروردگار خویش یَتَوَکَّلُونَ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوی نمی‌ماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی‌آید بیت هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود غرقه دریا بجز دریا ندید غیر دریا هست بر وی ناپدید الَّذِینَ و اینکه مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یُقِیمُونَ الصَّلاةَ بپامیدارند نماز را بشرائط و آداب آن وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه روزی داده‌ایم ایشانرا یُنفِقُونَ نفقه میکنند أُولئِکَ آن گروه که اعمال قلب را از و جل و توکل و یقین باعمال جوارح که صلاة و زکوة است جمع کرده‌اند هُمُ المُؤمِنُونَ ایشانند مومنان حَقًّا بایمان درست و راست إبن عباس رضی اللّه عنه، فرموده که هر کس که منافق نباشد فهو مومن حَقًّا لَهُم مر اینکه مومنان را دَرَجاتٌ مرتبهاست عِندَ رَبِّهِم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات بهشت وَ مَغفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا وَ رِزقٌ و روزی کَرِیمٌ نیک که صافی باشد از کدّ اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رح فرمود که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق بازندارد مثنوی تو ز روزی ده بروزی واممان از سبب بگذر مسبّب بین عیان از مسبّب میرسد هر خیر و شر نیست ز

اسباب و وسائط ای پسر اصل بیند دیده چون اکمل بود فرع بیند دیده چون احوال بود آورده‌اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می‌نمود جبرئیل ع بیامد و حضرت ص را خبر داد و آنحضرت ص صورت حال با مومنان بازگفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مائل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از بی راه رو بمکه نهاد و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر ص در وادی زفران بود که جبرئیل ع بیامد و از آمدن لشکر کفّار خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت ص صحابه رض را فرمود که خبر اینکه است که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست‌تر میدارید یا مقاتله کافران را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب‌ترست حضرت پیغمبر ص ازین سخن متغیر شده کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت ص فرمود گویا به کشتنگاه قوم نظر می‌کنم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس و از آنچه آنحضرت ص فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدا بموضع بدر که مصارع کفارست خواهد برد کَما أَخرَجَکَ رَبُّکَ چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو مِن بَیتِکَ از خانه تو که مدینه است برای جنگ با کفّار بِالحَقِّ براستی و سواب وَ إِنَّ فَرِیقاً و بدرستیکه گروهی مِنَ المُؤمِنِینَ از گرویدگان لَکارِهُونَ هر آئینه کاره‌اند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت زحمت سفر یا بی‌برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت.

صفحه : ۳۷۶

یُجادِلُونَکَ جدال می‌کنند با تو فِی الحَقِّ در اختیار حق که جهادست بَعدَ ما تَبَیَّنَ بعد از انکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجب‌ست یا دانسته‌اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند کَأَنَّما یُساقُونَ گویا رانده می‌شوند إِلَی المَوتِ بسوی مرگ وَ هُم یَنظُرُونَ و گویا که ایشان می‌نگرند باسباب علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سه صد و پنجاه نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسپ و شش زره و هشت شمشیر وَ إِذ یَعِدُکُمُ اللّهُ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدا إِحدَی الطّائِفَتَینِ یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که أَنَّها لَکُم آن طائفه شماراست وَ تَوَدُّونَ و شما دوست میدارید أَنَّ غَیرَ ذاتِ الشَّوکَةِ آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تَکُونُ لَکُم باشد شما را چه شنیده‌اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و اینکه لشکر کفّار نهصد و پنجاه مردانند پس شما آسان‌تر را میخواهید وَ یُرِیدُ اللّهُ و میخواهد خدا أَن یُحِقَّ الحَقَّ آنکه ثابت گرداند حق را بِکَلِماتِهِ بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکت فرستاده یا بوعده‌های فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته وَ یَقطَعَ و ببرد و برکند دابِرَ الکافِرِینَ بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را لِیُحِقَّ الحَقَّ تا ظاهر گرداند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را وَ یُبطِلَ الباطِلَ و زائل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکانرا وَ لَو کَرِهَ المُجرِمُونَ و اگرچه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران إِذ تَستَغِیثُونَ رَبَّکُم و یاد کنید آنرا که فریادرسی میخواستید از پروردگار خود و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و گفته‌اند حضرت پیغمبر ص دعا کرد که خدایا اگر اینکه گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فَاستَجابَ لَکُم پس اجابت کرد خدا مر شما را أَنِّی مُمِدُّکُم بآنکه من مددکننده‌ام شما را بِأَلفٍ مِنَ المَلائِکَةِ به هزار تن از فرشتگان مُردِفِینَ از پی یکدیگر درآیندگان مراد ازین الف آنهااند که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رح نقل میکنند که بجز اینکه هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه آلاف که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و دمیاطی رح میگوید که الفی بودند بعد از الفی تا پنج هزار شدند وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ و نه‌گردانید خدا اینکه امداد را إِلّا بُشری مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَ لِتَطمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بآن قُلُوبُکُم دلهای شما و ترس قلت و

ذلّت از شما دور شود وَ مَا النَّصرُ و نیست. نصرت و ظفر یافتن إِلّا مِن عِندِ اللّهِ مگر از نزدیک خدا نه از ملائکه و غیر ایشان إِنّ‌َاللّهَ عَزِیزٌ بدرستیکه خدا غالب‌ست و دوستان خود را نصرت میدهد حَکِیمٌ راست‌کارست دشمنان را مقهور سازد.

صفحه : ۳۷۷

إِذ یُغَشِّیکُمُ النُّعاسَ و یاد کنید آنرا نیز که کشید در سرهای شما خوابی سبک را صحابه کرام رض را در ان شب که روزش التقای فریقین خواسته بود دغدغه عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت أَمَنَهً مِنهُ برای ایمنی حاصل از نزدیک او و در ان خواب از اکثر صحابه رض محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می‌باید گزارد و بعضی محدثید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا بزانو بریک فرو میرود و کافران در زمین شخند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست اینکه چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرستاد چنانچه فرمود وَ یُنَزِّلُ عَلَیکُم و فرو فرستاد بر شما مِنَ السَّماءِ از ابر یا از طرف آسمان ماءً آبی لِیُطَهِّرَکُم بِهِ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَ یُذهِبَ عَنکُم و ببرد از شما رِجزَ الشَّیطانِ وسوسه شیطان را که می‌گفت نصرت و جنابت با هم جمع نشونـد آوردهانـد که باران چندان بارید که رودها روان شده پس صحابه کرام رض غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان خود را آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود بر هم بنشست و وسوسه زائل گشت وَ لِیَربِطَ و تا به بندد عَلی قُلُوبِکُم بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَ یُثَبِّتَ بِهِ و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الأَقدامَ قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز باریـد آنرا استحکام داد پس قدم‌گاه مومنان مستحکم شد و در زمین شخ منزل کفار بود!!! عظیم پدید آمد و گفته‌اند مراد ثبات قدم‌ست در معرکه حرب إِذ یُوحِی رَبُّکَ یاد کن ای محمّد ص چون وحی کرد پروردگار تو إِلَی المَلائِکَهِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمدند و مضمون وحی آن بود که أَنِّی مَعَکُم بدرستیکه من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و نگاهدار شمائیم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِینَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دلداری کنید مومنان را به تکثیر سواد ایشان یا محاربت با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و می‌گفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک‌اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیت اینکه باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلقِی زود باشد که در افکنم فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا در دلهای آنانکه حق را پوشیدند الرُّعبَ ترس و بیم را فَاضرِبُوا پس بزنید ای ملائکه کافران را بشمشیرها فَوقَ الأَعناقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رءوس ایشان امام واحدی از امام إبن الانباری رح نقل میکند که چون ملائکه بقتال مأمور شدند نمی‌دانستند که در ضرب قصد کدام عضو می‌باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَ اضرِبُوا مِنهُم و بزنید از ایشان یعنی ببرید از کافران کُلَّ بَنانٍ همه سر انگشتان و گفته‌اند مراد تمام دست و پای است ذلِکَ اینکه ضرب بدیشان بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّهَ مخالفت کردند خدای را وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را وَ مَن یُشاقِقِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ و هر که خلاف کند خدا و رسول او را فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدا شَدِیدُ العِقابِ سخت عقوبت است بر مخالفت‌کنندگان در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری.

صفحه : ۳۷۸

ذلِکُم این‌ست عقوبت شما ای کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَ أَنَّ لِلکافِرِینَ و بدرستیکه مر کافرانراست آجلا عَذابَ النّارِ عذاب آتش دوزخ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده‌اید إِذا لَقِیتُمُ چون به‌بینید الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که کافراند زَحفاً انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما فَلا تُوَلُّوهُمُ الأَدبارَ پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید اینکه حکم در اول اسلام بود که یک مومن را از ده کافر و زیاد هم نشایستی گریختن و بآیت الآن خفف عنکم منسوخ شده چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء اللّه تعالی وَ مَن یُوَلِّهِم و هر که بگرداند بر ایشان یَومَئِذٍ در ان روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلّا مُتَحَرِّفاً مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای

کر و فر لِقِتالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نمایـد که میگریزد و خصم را بازی میدهد تا غافل شود پس بازگردد بوی أَو مُتَحَیِّزاً یا پناه‌جوئی باشـد إِلی فِئَهٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و برعکس آن و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کنـد فَقَد باءَ پس بـدرستیکه بازگردد بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ بخشـمی بزرگ از خـدا وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی در دوزخ باشـد وَ بِئسَ المَصِیرُ و بد جای بازگشـتنی‌ست دوزخ آورده‌اند که چون آتش حرب مشـتعل شد و لشـکر کفّار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر ص در عریش و آنخانه بود که از چوب و خاشاك ساخته بودنـد آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجزلی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصـرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل ع فرود آمد و گفت کف خاك بردار و بر طرف دشـمن افگن آنحضرت ص کف خـاك و سـنگ‌ریزه برداشت و گفت شـاهت الوجوه و بر روی لشـکر کفـار افکنـد حق سـبحانه آن خاك و سـنگ را در چشـمهای مشـرکان ریخت تا بخود مشغول شدنـد و ملائکه آغاز حرب کردند و مومنان بکارزار درآمدند هفتاد کس از صـنادید عرب کشـته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از ان چون اهل بدر تفاخر میکردند اینکه میگفت من کشـتم و آن می‌گفت من اسـیر کردم آیت آمد که فَلَم تَقتُلُوهُم پس شما نه کشتید دشمنان را بقوت خود وَ لکِنَّ اللّهَ قَتَلَهُم و لیکن خدای تعالی ایشانرا بکشت به اینکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلّط گردانید بامداد ملائکه وَ ما رَمَیتَ و نیفگندی تو ای محمّد ص آن مشت خاك را بر روی ایشان إِذ رَمَیتَ چون بیفگندی تو یعنی افگندن تو بمثابه نبود که در چشم تمام لشـکر رود وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی و لیکن خدای بیفگند آنرا یعنی بچشم همه کفـار رسانیـد و اضافت فعل بعبـد از راه کسب‌ست و بحق از روی خلق صاحب تاویلات فرمود که حق سـبحانه راه نمود صحـابه رض را بفنـای افعـال در سـلب فعـل از ایشـان و اثبـات آن مر خـود را کـه فلم تقتلـوهم و لکن اللّه قتلهم امـا چـون حضـرت رسالت‌پنـاه ص در مقام فنا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که و لکن اللّه رمی تـا افـاده معنی تفصـیل کنـد در عین جمع فیکون الرامی محمّـد ص بـاللّه و لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضـرت رسالت‌پناه ص سـبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره دیده پس از اله سبب و ما رمیت بحسب حکم باشد نه بسـبب معنی و اینکه کلام در مرتبه قرب نقلی است در نفحات الانس مـدت روایـح انفاس جامعه مـذکورست که بنابر کمال حال مصـطفی ص اسـتغراق او در حـالت فنـا قوی‌تر از همه انبیـا ع و اولیـا رح بوده و چون حضـرت ص مسـتغرق مقام فنا فی اللّه بود حق سبحانه در کلام قـدیم خود نسـبت فعل از وی دفع کرد هر چنـد نشانه فعل از وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشت خاك بر روی دشـمن تـو نه انـداختی خـدا انـداخت و هم از ان جنس فعـل از داود ع حاصـل آمـد و فرمود که قتـل داود جـالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصـطفی ص و دیگر پیغمبران ع فرق بسـیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث است و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و حق سـبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث اسـت مثنوی ما رمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بر کارها دارد سبق گر بپرّانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیراندازش خداست تا نشد مغلـوب کس اینکه سـر نیـافت گر تو خواهی آن طرف بایـد شـتافت و از مثنوی مولوی چنـان مفهوم میشود که حقیقت مـا رمیت اذ رمیت در مقام قرب و رضـی بوده و اینکه سـخنان جواهر التفسـیر به بسطی لائق سمت تحریر یافته وَ لِیُبلِیَ المُؤمِنِینَ و کرد خدا آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را.

صفحه : ۳۷۹

مِنهُ از نزدیـك خود بَلاءً حَسَـناً عطائی نیکو که آن نصـرت‌ست و غنیمت در حقائق سـلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکنـد که بلای حسن آنست که ایشـانرا از نفوس ایشـان فانی گردانـد و بعـد از فنای بهویت خودشان باقی سازد امام قشیری رح گویـد بلای حسن آنست که مبتلا مشاهـده کنـد مبلی را در عین بلا قطعه چو دانستی که اینکه درد تو از کیست ز رنج خویشـتن میباش خرم گر او زهرت دهد بهتر ز شـکر ور او زحمت زند خوشتر ز مرهم إِنَّ اللّهَ سَـمِیعٌ بدرستیکه خدا شـنواست اسـتغاثه و دعای شما شنود عَلِیمٌ داناست به نیات شـما لا جرم دعا را اجابت فرمود ذلِکُم اینست کار که دیدید وَ أَنَّ اللّهَ و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ سست‌کننده

و باطل سازنـده است کَیدِ الکافِرِینَ مکر و حیله کافران را آورده‌اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمّد ص داریم نصرت ده ازین دو لشکر آنرا که راه یافته‌ترست و دین او فاضلتر و بتو دوست‌تر و در روز جنگ نیز ابو جهل همین دعا کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه تعالی خطاب میکند باهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید إِن تَستَفتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردیـد فَقَد جاءَکُمُ الفَتحُ پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که بمن دوست‌تر هست وَ إِن تَنتَهُوا و اگر باز ایستیـد ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول ص فَهُوَ خَیرٌ لَکُم پس آن بهترست مر شما را از قتل اینکه جهان و عقوبت آن عالم وَ إِن تَعُودُوا و اگر بازگردیـد بمحاربه مسلمانان نَعُد بازگردیم ما به نصرت ایشان وَ لَن تُغنِیَ و دفع نکند عَنکُم از شما فِئَتُکُم جماعت شما شَیئاً چیزیرا از بلا وَ لَو کَثُرَت و اگرچه بسیار باشد اینکه جماعت وَ أَنَّ اللّهَ و بدرستیکه خدا مَعَ المُؤمِنِینَ با مومنان‌ست بنصرت و معونت یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اید أَطِیعُوا اللّهَ فرمان برید خدا را وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را وَ لا تَوَلَّوا و برمگردیـد و اعراض مکنیـد عَنهُ از امر طاعت یا از جهاد یا از فرمان خـدای یا روی مگردانیـد از رسول ص چه مراد از آیه امرست بطاعت پیغمبر و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه‌ست بر آنکه شما می‌شنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول ص اوست پس از امر رسول او سر متابید وَ أَنتُم تَسمَعُونَ و حال آنکه شما می‌شنوید که من میگویم او پیغمبر من‌ست یا می‌شنوید مواعظ قرآن را وَ لا تَکُونُوا و مباشید کَالَّذِینَ قالُوا سَمِعنا مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا منافقان وَ هُم لا یَسمَعُونَ و حال آنکه ایشان نمی‌شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی‌شنوند بیت مگو که می‌شنوم هر چه گفته سعدی چه شد که می‌شنوی چون سخن نمی‌شنوی إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او الصُّمُّ کرانـد از شـنودن حق البُکمُ گنگاننـد از گفتن حق الَّذِینَ لا یَعقِلُونَ آنانکه در نمی‌یابنـد حق را و بـدترین از بهائم بجهت آننـد که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سائر حیوانات است روی برتافته‌اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری‌اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیآوردند مصعب بن عمیر و إبن حرمله رض صفحه : ۳۸۰ وَ لَو عَلِمَ اللّهُ و اگر دانستی خدای فِیهِم خَیراً در ایشان نیکوئی که انتفاع است بآیات قرآنی لَأَسمَعَهُم هر آئینه شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی وَ لَو أَسمَعَهُم و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوا هر آئینه برگشتندی از ایمان وَ هُم مُعرِضُونَ و ایشان اعراض‌کنندگانانـد از قبول حق قولی آن‌ست که کفار مکه میگفتند ای محمّد ص برای ما زنده گردان قصـی إبن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صـدق تو گواهی دهـد و بتو ایمان آرد حق سبحانه میفرمایـد که اگر خـدای بشنواند ایشانرا کلام قصـی هم ایمان نمی‌آرند یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان استَجِیبُوا لِلّهِ اجابت کنید مر خدای را وَ لِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را إِذا دَعاکُم چون بخواند شما را رسول لِما یُحیِیکُم بآنچیزیکه شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل ازو است یا عقاید صحیفه و اعمال فاضـله که مورث حیات ابـدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شـماست که اگر ترک کنیـد دشـمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیاتی‌ست نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مومنان‌ست وَ اعلَمُوا و بدانید أَنَّ اللّهَ آنرا که خدای یَحُولُ جدا کند بَینَ المَرءِ وَ قَلبِهِ میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنـده و تنبیه بر آنکه حق سـبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته‌انـد که تصویر تملک حق است مر دل بنـده را در فسخ عزائم و نقض همم یا حثّست بر مبادرت بتصـفیه دل و خلوص آن پیش از انکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته‌انـد جدائی افگند میان بنده و مراد او یا آنکه خدا مقلب القلوب است تصـرف کند در دل بنده چنانکه خواهد در کشف الاسـرار فرموده که علماء دل را یابند طوبی لمن کان له قلب اشارت بر ان است و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء و قلبه عبارت از انست در هـدایت از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب دیدارست بیت زان پیش همین دیدمش اندر دل خویش دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش وَ أَنَّهُ و آنرا نیز بدانید که شـما إِلَیهِ تُحشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل بشـما خواهد فرمود وَ اتَّقُوا و بپرهیزیـد فِتنَةً از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا نرسد بکسانیکه ستم کردند مِنکُم خَاصَّةً از

شما خاصّـهً یعنی مخصوص بـدیشان نبود بلکه عام باشـد و بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسـد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بـدعتها و مـداهنت در امر معروف و نهی از منکر و تکاسل در جهاد وَ اعلَمُوا أَنَ‌اللّه‌و بدانیـد آنکه خـدای چون عقوبت کنـد شَدِیدُ العِقـاب ِسـخت عقوبت است بکسـی که ضـرر ظلم او متعـدی بغیر باشـد وَ اذکُرُوا و یاد کنیـد ای مهاجران إِذ أَنتُم قَلِیل ٌآنرا که شـما انـدک بودید مُستَضـعَفُون َبیچارگان فِی الأَرض ِدر زمین مکه پیش از هجرت تَخافُون َمیترسـیدید أَن یَتَخَطَّفَکُم ُالنّاس ُاز انکه بربایند شما را کفّار قریش یا بیم داشتیـد که از مکه بیرون آینـد مشـرکان عرب بر شـما تاختن آرند فَآواکُم پس جای داد شـما را خدای در مدینه وَ أَیَّدَکُم و تقویت کرد شـما را بِنَصرِه ِبیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه در بدر وَ رَزَقَکُم و روزی داد شما را مِن َالطَّیِّبات ِاز غنائم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود لَعَلَّکُم تَشکُرُون َتا شاید که شما سپاسداری کنید بر اینکه نعمتها امام ثعلبی رح فرموده که بعضـی از صـحابه رض سـخنان از پیغمبر ص می‌شـنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد.

صفحه : ۳۸۱

یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای کسانیکه ایمان آوردهایـد لا تَخُونُوا اللّه َوَ الرَّسُول َخیانت مکنیـد با خدا و با رسول وی در اظهار اسـرار و قولی آنست که چون پیغمبر ع ابو لبـابه رض را بحصـار بنی قریظه فرسـتاد یهود بـا او در بـاب فرود آمـدن از حصار مشورت نموده گفتند محمّد ص با ما چه خواهد کرد اگر فرود آئیم ابو لبابه اشارت کرد بانگشت بحلق یعنی همه شـما را خواهد کشت فی الحال دانسـت که خیانت کرده از حصار فرود آمده بمسـجد پیغمبر ص درآمد و خود را بستون مسجد بربست تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و اینکه آیت نازل شد و گفته‌اند که خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وَ تَخُونُوا أَماناتِکُم و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَ أَنتُم تَعلَمُون َو شـما میدانید که وبال خیانت بسـیارست یا میشناسید که ضبط امانت بر شما واجب‌ست وَ اعلَمُوا أَنَّمـا أَموالُکُم و بدانیـد که مالهـای شـما وَ أَولادُکُم و فرزنـدان شـما فِتنَهٌ محنتی‌انـد از خـدای که بـدان شـما را می‌آزمایـد پس بایـد که دوستی مال و محبّت فرزندان شـما را بر وقوع در اثم ندارد احمد انطاکی قدس سـره فرمود که حق سـبحانه مال و فرزنـدان را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و ما پیوسـته بخلاف حکم خداوند آن فتنه را از زیادت میخواهیم بیت جوان و پیر که در بنـد مال و فرزندانـد نه عاقل‌انـد که طفلان ناخردمندانـد وَ أَن َاللّه َو بدانیـد آنکه خـدای عِندَه ُنزدیک او است أَجرٌ عَظِیم ٌمزد بزرگ پس بطلب آن سـعی نماییـد و جمع مال و حب ولـد را بگذاریـد یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای گروه باوردارندگان إِن تَتَّقُوا اللّه َاگر بترسـید از خدای و تقوی را شعار خود سازید یَجعَل لَکُم سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرقاناً نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محظورات یا مخرجی از شـبهات یا ظهوری که بـدان مشـهور گردیـد وصـیت شـما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقائق آورده که حق سـبحانه بسـبب تقوی افاضت کنـد بر شـما اسـرار جلال خود بفیض کلّی از انوار جمال خود تا فرق کنیـد میان حدوث و قدم و بشناسـید سـر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم می‌شود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی را وقایه خـود گرفته باشـد در ذات و صـفات و افعـال و فعـل او در افعـال حق سـبحانه و تعـالی فـانی شـده باشـد و صـفت او در صـفات حق مسـتهلک گشـته بیت گم شده چون سایه اندر آفتاب یا چو بوی گل در اجزای گلاب وَ یُکَفِّر عَنکُم و بپوشاند و درگذراند از شـما سَیِّئاتِکُم بدیهای شـما را وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد شـما را یعنی گناهان کبیره شـما را بتوبه یا بمشـیت خود از سـر جرائم شما درگذرد وَ اللّه ُو خـدای ذُو الفَضل ِالعَظِیم ِخداوند فضل بزرگ‌ست آورده‌اند که چون اجازت هجرت شد و صـحابه رض عزم مدینه فرمودند و جز ابو بکر و علی رض کسی در خدمت سیّد عالم نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجـدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر ص اسـتشاره نمود یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مسـتحکم برآورده و از روزنه آب و نان بوی بایـد داد تا بمیرد ابلیس اینکه رائی را نه پسـندید و گفت که اکثر اهل مـدینه اسـلام آورده‌انـد و

یـاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شـهر بسـیاراند همه اتفاق نموده با شـما جنگ کننـد و او را خلاصـی دهنـد دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون بایـد کرد تا هر جا که خواهـد رود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفته وی میشونـد جمعی کثیر را فریب دهـد و بیایـد و با شـما مقاتله نمایـد ابو جهل لعنهٔ اللّه علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یـک کس را بطلبیم تـا باتفـاق او را ص بکشـند و خـون او در قبایـل منتشـر گردد و بنو هـاشم بـا تمـام قبائـل محـاربه نتواننـد نمود بالضـرورت بدیت راضـی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل لعن اللّه علیه از هر قبیله کسـی را طلبید و مقرر شد که در ان شب حضـرت ص را بقتـل آرنـد جبرئیل ع آنحضـرت ص را خبر داد و آنحضـرت ص علی کرم اللّه وجه را بر فراش خود بخوابانیـد و با صدیق رض بغار رفت حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر ص خود را از ان نعمت یاد میکند و میفرماید.

صفحه : ۳۸۲

وَ إِذ یَمکُرُ بِکَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه نگرویده‌اند لِیُثبِتُوکَ تا حبس کنند ترا أَو یَقتُلُوکَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَو یُخرِجُوکَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَ یَمکُرُونَ و ایشان بد می‌سگالند وَ یَمکُرُ اللّهُ و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشـان وَ اللّهُ خَیرُ الماکِرِینَ و خـدای بهترین جزا دهنـدگانست مر مکّارانرا جزا آنست که مکر ایشان را بـدیشان رد میکنـد و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده‌انـد می‌افگنـد بیت هر که در راه کسـی چاهی کند خویش را آخر در ان چه افگند آورده‌اند که نضـر بن حارث لعن اللّه علیه بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصّه رستم و اسفندیار بخرید و معرّب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده‌ام شـیرین‌تر از افسانه‌های محمّد ص که بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَ إِذا تُتلی و چون خوانده شود عَلَیهِم بر نضـر و متابعان او آیاتُنا آیتهای کتاب ما قالُوا گویند قَد سَـمِعنا بدرستیکه ما شنیدیم اینکه کلام را لَو نَشاءُ اگر خواهیم ما لَقُلنا هر آئینه بگوئیم مِثلَ هذا مانند اینکه و اینکه لاف گذاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فاتوا بمثله و ایشان عاجز شدنـد پس غرض ازین اظهار عناد و مکابره بود که میگفت که من مثل اینکه میگویم و دیگر میگفت إِن هذا نیست اینکه إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ مگر قصّه‌هائی که پیشـینیان نوشـته‌اند و من نیز ازین قصص یاد دارم بعد از استماع اینکه سخن حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که وای بر تو اینکه کلام خـدای است و منزل من عند اللّه نضـر در مقابله اینکه سـخن دعا کرد چنانچه حق سـبحانه خبر میدهد وَ إِذ قالُوا اللّهُمَّ یاد کن آنرا که گفت نضـر و متابعان او که با او متفق بودنـد که ای بار خدایا إِن کانَ هذا اگر هست اینکه قرآن هُوَ الحَقَّ راست و درست و منزل مِن عِندِکَ از نزد تو فَأَمطِر عَلَینا پس ببار بر ما حِجارَةً مِنَ السَّماءِ سـنگها از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیـدی أَوِ ائتِنـا یـا بیـار بمـا بِعَـذابٍ أَلِیمٍ عـذابی مؤلم مهلـک غرض ازین دعـا اظهار یقین‌ست از ایشان ببطلان قرآن وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا و اگرچه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَ أَنتَ فِیهِم و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَ ما کـانَ اللّـهُ مُعَـذِّبَهُم و نیسـت خـدای عذاب‌کننـده ایشـان وَ هُم یَسـتَغفِرُونَ و حـال آنکه ایشـان اسـتغفار میکننـد یعنی در میـان ایشـان مسـتغفرانند از مؤمنان پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا بغرض آنکه کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رض منقول است که فرمود که در زمین دو امـان بوده‌انـد یکی رفت و دیگری بـاقیست آنکه رفت حضـرت پیغمبر ص و آنچه باقی ماند استغفارست ای عزیز استغفار مانع ذنب است از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسـیله عفـو و غفران گردد فاسـتغفرونی اغفر لکم چنـانچه در قدسـیات واردست که حـق تعـالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید بیـامرزم شـما را مثنوی گفت حق آمرزش از من می‌طلب کان طلب مر عفو را باشـد سـبب از پی زهر گناه ار بشـنوی هست اسـتغفار تریاق قوی.

صفحه : ۳۸۳

وَ مـا لَهُـم و چیسـت ایشـانرا و چه جـای آنست أَلّـا یُعَـذِّبَهُمُ اللّهُ که خـدای عـذاب نکنـد ایشـانرا وَ هُم یَصُـدُّونَ و حـال آنکه ایشـان

بازمیدارنـد رسول و مؤمنان را عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون می‌کننـد وَ ما کانُوا و نیسـتند ایشان أَولِیاءَه متولیان امر مسجد حرام ردّ قول کفارست که میگفتند نحن ولاهٔ المسجد الحرام ما پیشکار و صاحب اختیار مسجد حرمیم حق تعالی فرمود که ایشـان با وجود شـرك ولایت حرم را نشانیـد إِن أَولِیاؤُه نیست سـزاوار تولیت مسجد حرام إِلَّا المُتَّقُونَ مگر پرهیزگاران از شرك وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر ایشـان لا یَعلَمُونَ نمیداننـد که ولایت حق ایشان نیست و برخی میداننـد و عناد میکننـد وَ ما کانَ صَلاتُهُم و نیست دعای مشـرکان عِنـدَ البَیتِ نزدیک خانه خـدای إِلّا مُکاءً مگر صـفیر زدن وَ تَصدِیَهً و دست بر دست کوفتن عادت بعضـی از کفّار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردنـد و صـفیر میزدنـد و دست بر دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتی که حضـرت رسول اللّه صـلی اللّه علیه و سلّم نماز میگذارد ایشان برای تغلیظ آنحضرت ص اینکه عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صـلاهٔ نماز مأمور به است فَذُوقُوا العَذابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسراست در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشـر بِما کُنتُم تَکفُرُونَ بآنچه هستید که کفر میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده‌اند که بعد از خروج از مکه و عزیمت بـدر دوازده کس از اشـراف عرب مقرر کردنـد که هر یکی از ایشان روزی لشـکر را طعام دهـد پس هر یکی از ایشان ده اشتر یا نه شـتر در روزی می‌کشـتند حق تعـالی میفرمایـد إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بـدرستیکه کـافران یعنی مطعمـان بـدر یُنفِقُونَ نفقه میکننـد أَموالَهُم خواسـتهای خود را و شتر میخرنـد و میکشـند و بکفـار میدهنـد لِیَصُـدُّوا تـا بازدارنـد مردمانرا عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خـدای که متابعت رسول‌ست و گفته‌اند ابو سـفیان بعد از حرب بدر دوازده هزار عرب بمزد گرفته برای جنگ احد سوای لشـکری که بخود می‌آمدند با اصـحاب آن کاروان که ابو سـفیان گریزانیـد سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشـکر کردند و بحرب احد رفتند و اینکه آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَیُنفِقُونَها پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَکُونُ پس باشد آن نفقه عَلَیهِم بر ایشان حَسـرَهً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ یُغلَبُونَ پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتـح مکه و اینکه از دلائل اعجاز قرآن‌ست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنان که ثابت باشـند بر کفر إِلی جَهَنَّمَ یُحشَرُونَ بسوی دوزخ رانده شوند.

صفحه : ۳۸۴

لِیَمِیزَ اللّهُ و اینکه مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کند خدا الخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ ناپاك را که کافر است از پاك که مومن‌سـت وَ یَجعَلَ الخَبِیثَ و جمـع کنـد و بـا هم افگنـد کـافران را بَعضَهُ عَلی بَعضٍ برخی بر برخی فَیَرکُمَهُ جَمِیعاً پس بر هم چسپاند همه را فَیَجعَلَهُ فِی جَهَنَّمَ پس درآرد همه را در دوزخ أُولئِکَ آن گروه خبیث یا منافقان بدر هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در احوال یا در اموال خود قُل لِلَّذِینَ کَفَرُوا بگو برای آنها که کافراند چون ابو سـفیان و اصحاب او إِن یَنتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول ص یُغفَر لَهُم بیامرزیـده شود مر ایشـان را ما قَد سَلَفَ آنچه گذشـته است از گناهان ایشان وَ إِن یَعُودُوا و اگر بازگردنـد بمعادات و مقاتله پیغمبر ص فَقَد مَضَت پس بدرستیکه گذشـته است سُنَّتُ الأَوَّلِینَ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و بآخر مسـتاصل گشـتند گو ایشان را که همین چشم داریـد وَ قاتِلُوهُم و کارزار کنید ای مؤمنان باهل کفر حَتّی لا تَکُونَ تا وقتی که نباشـد فِتنَهٌ شـرك یعنی مشـرك نباشـد از وثنی و اهل کتاب وَ یَکُونَ الـدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ و باشـد همه دین خالص که توحیدست یا پرسـتش مر خـدای را و بس فَإِنِ انتَهَوا پس اگر بازایسـتند از کفر یا از جنگ باهل ایمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللّهَ پس بتحقیق که خدای بِما یَعمَلُونَ بآنچه شـما میکنیـد بَصِـیرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهـد داد وَ إِن تَوَلَّوا و اگر اعراض کننـد از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باك ندارید فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ پس بدانید آنکه خدای مَولاکُم ناصر و مددگار شما است نِعمَ المَولی نیکو یاری است خدای که دوستان خود را ضائع نگذارد وَ نِعمَ النَّصِیرُ و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد.

صفحه : ۳۸۵

وَ اعلَمُوا أَنَّما غَنِمتُم و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِن شَیءٍ از هر چیزیکه اسم شـیء بر آن اطلاق توانکرد

فَأَنَّ لِلّهِ پس بدرستیکه مر خدا را است خُمُسَهُ پنج یک آن وَ لِلرَّسُولِ و مر رسول او را وَ لِذِی القُربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبد المطلب‌اند وَ الیَتامی و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَ المَساکِینِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَ ابنِ السَّبِیلِ و مسافر مسلمانان یا قومیکه بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برآنند که ذکر خدای برای تیمّن و تعظیم است و از مال غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول اللّه ص و چهار طائفه مذکوره مقدر است و حالا- سهم رسول اللّه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر ص سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام را بثلثه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع رح متفردند بدین قول که خمس غنیمت را به شش قسم باید کرد قسمی مر خدائرا و قسمی مر پیغمبر ص و چهار قسم طائفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها اللّه و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوائف مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمائید إِن کُنتُم اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنتُم بِاللّهِ ایمان آورده‌اید بخدای وَ ما أَنزَلنا و بانچه فرو فرستاده‌ایم از آیات یا از ملائکه یا مدد و فتح و نصرت عَلی عَبدِنا بر بنده ما که محمّد ص است یَومَ الفُرقانِ روز بدر که جدا شدن حق از باطل درو بود یَومَ التَقَی الجَمعانِ روز که رو بروی آوردند و گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه هفتدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت بود وَ اللّهُ و خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها قَدِیرٌ توانا است لا جرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد إِذ أَنتُم یاد آرید آنرا که بودید شما بِالعُدوَةِ الدُّنیا بکناره وادی نزدیک‌تر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتید وَ هُم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالعُدوَةِ القُصوی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند وَ الرَّکبُ و سواران کاروان یعنی أبو سفیان و اصحاب او بودند أَسفَلَ مِنکُم زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق تفرقه عزیمت ساحل نمودند وَ لَو تَواعَدتُم و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدوه قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر میافتید لَاختَلَفتُم هر آئینه خلاف میکردید فِی المِیعادِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح وَ لکِن و لیکن خدا جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعاد لِیَقضِیَ اللّهُ تا حکم کند خدای یا تمام سازد أَمراً کاریرا که آن کانَ مَفعُولًا بود کائن در علم او و سزاوار بود با آنکه کرده شود و آن نصرت اولیاء است و قهر اعداء لِیَهلِکَ برای آنکه هلاک شود مَن هَلَکَ هر که هلاک میشود عَن بَیِّنَةٍ از حجّتی روشن قائم بحق.

صفحه : ۳۸۶

وَ یَحیی مَن حَیَّ و بزید هر که میزید عَن بَیِّنَةٍ از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعه روز بدر که از آیات عظیمه است هر که مشاهده نموده اگر میمیرد و اگر میزید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام‌اند یعنی صدور کفر و اسلام از اینان بر حجتی واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین وَ إِنَّ اللّهَ و بدرستیکه خدای لَسَمِیعٌ شنوا است مر اقوال مومن و کافر را عَلِیمٌ دانا است باحوال ایشان و در ترجمه رشف مذکور است که گوهر شب‌افروز عقل را همچنانکه در حقه سینه دوستان میسپارند در آستین دشمنان تر دامن نیز می‌نهند لیهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حی عن بینه یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر طرف قهر و خذلان استضاءت پذیرد سبب اختطاف ابصار بصائر دشمنان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا نظم خنک آنکس که عقل رهبر اوست هر دو عالم بطوع چاکر اوست عقل کان رهنمای حیله تست آن نه عقلست کان عقیله تست نقلست که حضرت رسالت‌پناه ع در آنشب که روزش جنگ بدر واقع شده در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلّت و تاویل فرمود که بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از سماع اینکه رویا و تعبیر آن بغایت فرحان و مسرور شدند و حق تعالی تذکار آن نعمت

میفرماید و میگوید یاد کن ای محمّد ص إِذ یُرِیکَهُمُ اللّهُ آنکه چون بنمود خدای ایشانرا فِی مَنامِکَ در خواب تو قَلِیلًا اندکی چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند وَ لَو أَراکَهُم کَثِیراً و اگر خدای بتو نمودی ایشانرا بسیار و تو خبر دادی لَفَشِلتُم هر آئینه بد دل میشدید ای اصحاب وَ لَتَنازَعتُم و هر آئینه نزاع میکردید فِی الأَمرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدای سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بد دلی و تنازع یا از مضرت اعادی إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستیکه او دانا است بِذاتِ الصُّدُورِ بدانچه در سینها است از جرأت و بیم و جزع و تسلیم وَ إِذ یُرِیکُمُوهُم و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای تعالی دشمنان را بشما إِذِ التَقَیتُم چون ملاقات کردید فِی أَعیُنِکُم در چشمهای شما قَلِیلًا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان و حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر ص آورده‌اند که إبن مسعود رضی اللّه عنه در وقت التقای صفین با کسیکه در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که بصد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَ یُقَلِّلُکُم و اندک گردانید شما را نیز فِی أَعیُنِهِم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از ان حسابی برنداشتند و تهیه اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقل است که ابو جهل گفت با ایشان بسلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سینها بربندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و اینکه صورت از غرائب آیات است چه بصر اگرچه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند اما تا اینکه حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد تن بینند و نزدیک بسی صد نفر را هزار و نهصد هر آئینه قدرت کامله ربانی بازداشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رویت لِیَقضِیَ اللّهُ أَمراً تا براند خدای حکمی را که آن کانَ مَفعُولًا هست بودنی در علم او وَ إِلَی اللّهِ و بسوی خدای تُرجَعُ الأُمُورُ بازگردانیده شود کارها.

صفحه : ۳۸۷

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذا لَقِیتُم چون به بینید فِئَةً گروهی را از کفّار که قصد حرب کنند با شما فَاثبُتُوا پس بایستید و از مقاتله ایشان روی متابید وَ اذکُرُوا اللّهَ و یاد کنید خدائرا کَثِیراً یاد کردنی بسیار بدل و زبان لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ مگر باشد که شما ظفر یابید بر اعدا گفته‌اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار برین وجه که اللهم اخذ لهم اللهم اقطع دابرهم درین آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد نظم تو بهر حالیکه باشی در روز و شب یک نفس غافل مباش از ذکر رب در خوشی ذکر تو شکر نعمت است در بلاها التجا با حضرت است وَ أَطِیعُوا اللّهَ و فرمانبرید خدای را وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معرکه قتال وَ لا تَنازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفشَلُوا که از مخالفت بد دل شوید وَ تَذهَبَ رِیحُکُم و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او گفته‌اند مصرع اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی برانند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی‌باشد الا ببادیکه حق سبحانه از مهبّ فتح فرستد و آنرا ریح النصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور وَ اصبِرُوا و شکیبائی نمائید در مقاتله إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای مَعَ الصّابِرِینَ با صابرانست بحفظ و نصرت وَ لا تَکُونُوا و مباشید کَالَّذِینَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِن دِیارِهِم از سراهای و منزلهای خویش بَطَراً از روی سرکشی و فخر وَ رِئاءَ النّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه‌اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل گفت لابد است از انکه به بدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازه ابهت ما در احیای عرب منتشر شود و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند پس خدای تعالی مومنان را می‌فرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میائید که ایشان عجب میورزند و ریا میکنند وَ یَصُدُّونَ و بازمیدارند مردمان را عَن سَبِیلِ اللّهِ از دین خدای وَ اللّهُ بِما یَعمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان میکنند مُحِیطٌ عالم است و بر اینها جزا خواهد داد آورده‌اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند

بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناك شده خواستند که بازگردند ابلیس بصورت سراقه بن مالك که مهتر کنانه بود برآمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایت میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند و حق سبحانه ازین قصّه خبر میدهد.

صفحه : ۳۸۸

وَ إِذ زَیَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّیطانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعمالَهُم عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر ص در حقایق سلمی فرموده که قوّت ایشانرا در نظر ایشان درآورد تا اعتماد بر آن کردند وَ قالَ و گفت ابلیس لا غالِبَ لَکُمُ الیَومَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَ إِنِّی جارٌ لَکُم و من فریادرس و زنهار دهام مر شما را از قوم کنانه فَلَمّا تَراءَتِ الفِئَتانِ پس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَکَصَ بازگشت شیطان عَلی عَقِبَیهِ بر دو پاشنه خود و اینکه عبارت است از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده‌اند که روز بدر چون ملائک فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد و در ان محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد وَ قالَ و گفت إِنِّی بَرِیءٌ مِنکُم بدرستیکه من بیزارم از زنهار شما إِنِّی أَری بدرستیکه من می‌بینم ما لا تَرَونَ آنچه شما نمی‌بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مؤمنان می‌آیند إِنِّی أَخافُ اللّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای إبن عباس رض گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدین جای نرسیدی وَ اللّهُ شَدِیدُ العِقابِ و خدای سخت عقوبت است بر کسیکه ازو نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده إِذ یَقُولُ المُنافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان است شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرفراز نشدند و در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکریکه بیشتر باشد ایشان میل بدان طرف نمایند چون تبرك هجرت نافرمانی کرده در روز بدر شامت آن در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نمودند گفتند غَرَّ هؤُلاءِ بفریفته است اینکه گروه مؤمنان را دِینُهُم دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده‌اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَ مَن یَتَوَکَّل و هر که توکل کند عَلَی اللّهِ بر خدای و کار خود را باو گذارد فَإِنَّ اللّهَ پس به تحقیق که خدای عَزِیزٌ غالب است متوکل را فرو نگذارد حَکِیمٌ حکم کننده است که اهل توکّل را یاری کند وَ لَو تَری و اگر میدیدی ای محمّد ص إِذ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند المَلائِکَةُ فرشتگان که اعوان ملك الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی إبن امیه و بنیه و منیه و ابناء الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان یَضرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُم بر رویهای ایشان وَ أَدبارَهُم و بر پشتهای ایشان وَ ذُوقُوا و میگفتند که بچشید عَذابَ الحَرِیقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است هر آئینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملائکه میگفتند.

صفحه : ۳۸۹

ذلِكَ اینکه ضرب یا عذاب بِما قَدَّمَت بسبب آن عملها است که از پیش فرستاد أَیدِیکُم دستهای شما از معاصی و ترك هجرت وَ أَنَّ اللّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَیسَ بِظَلّامٍ نیست ستم‌کننده لِلعَبِیدِ مر بندگانرا که ایشانرا بی‌جرم بگیرد و تعذیب کفّار عین عدل است پس برای تسلیه حضرت صلی اللّه علیه و سلّم میگوید عادت مشرکان قریش با تو کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ هم چو عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی ع علی نبینا و علیه السلام وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم و چون عادت آنها که پیش از فرعون بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ کافر شدند به نشانهای خدای یعنی بدلائلی که بر توحید خود

نصب کرده بود یا بمعجزات انبیاء فَأَخَذَهُمُ اللّه پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنّ اللّه بدرستیکه خدای قَوِیٌّ با قوّت و قدرت شَدِیدُ العِقابِ سخت عقوبت است بر منکران و مکذبان ذلِکَ اینکه گرفتن و عقوبت پیشینیان بِأَنّ اللّه بسبب آنست که خدای لَم یَکُ مُغَیِّراً نبود گرداننده و تغیّر دهنده نِعمَهً أَنعَمَها نعمتی را که انعام کرده است عَلی قَومٍ بر گروهی حَتّی یُغَیِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بِأَنفُسِهِم آن حال را که در نفسهای ایشان است بحالی بدتر از ان و اینکه تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خوری بود بمعادات حضرت پیغمبر ع و تکذیب قرآن و استهزاء بدان و ایذاء و آزار مؤمنان بدتر ساختند وَ أَنّ اللّه سَمِیعٌ و بدرستیکه خدای شنواست سخنهای نافرجام مشرکانرا عَلِیمٌ دانا است بعقاید باطله ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ همچون عادت قوم فرعون است وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم و آنانکه پیش از ایشان بودند کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهلَکناهُم پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِم بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَ أَغرَقنا و غرق ساختیم در دریای قلزم آلَ فِرعَونَ اتباع فرعون را وَ کُلٌّ و هر گروهی از غریقان قبط و قتیلان قریش کانُوا بودند ظالِمِینَ ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان.

صفحه : ۳۹۰ إِنّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللّهِ نزدیک خدای الَّذِینَ کَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش‌اند چون ابو جهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان فَهُم لا یُؤمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی‌آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِینَ عاهَدتَ آنانند که عهد بسته با ایشان مِنهُم از کفّار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر ص بایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ یَنقُضُونَ پس می‌شکنند عَهدَهُم عهد خود را فِی کُلِّ مَرَّهٍ در هر باری که عهد میکنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول ص را یاری ننمایند و روز بدر مشرکان را بسلاح مددگاری نمودند و بعد از ان گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَ هُم لا یَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمیترسند از عقوبت غدر فَإِمّا تَثقَفَنَّهُم پس اگر دریا بی ایشانرا فِی الحَربِ در جنگ فَشَرِّد بِهِم پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان مَن خَلفَهُم آنرا که از پس ایشان فرا رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو برماند لَعَلَّهُم باشند که آن رمندگان یَذَّکَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند وَ إِمّا تَخافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِن قَومٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِیانَهً نقض آن عهد بعلامتهای که بر تو روشن شود فَانبِذ إِلَیهِم پس بیفگن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما برانداختم تا تو و ایشان باشید عَلی سَواءٍ برابر در علم به نقض عهد إِنّ اللّه بدرستیکه خدا لا یُحِبُّ الخائِنِینَ دوست نمیدارد خیانت‌کنندگان را و نمی‌پسندد عمل ایشانرا وَ لا یَحسَبَنّ الَّذِینَ کَفَرُوا و مپندار ای محمّد ص آنانرا که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان بدرند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُم لا یُعجِزُونَ بدرستیکه ایشان عاجز نمی‌کنند ما را از عذاب خود و حفص و لا یحسبن بغیبت میخواند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم.

صفحه : ۳۹۱

وَ أَعِدُّوا لَهُم و آماده سازید ای مومنان برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر مَا استَطَعتُم آنچه توانید مِن قُوَّهٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوّت می‌یابد و عقبهٔ بن عامر رض میفرماید که ما شنیدیم از پیغمبر ص که بر منبر میفرمود الا ان القوهٔ الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوّت تیرانداختن است بعضی از علماء گفته‌اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی‌ترین سلاحهاست شیخ الاسلام ابو القاسم نصیر آبادی قدس سره، فرمود که در اینکه آیت گفته‌اند قوت رمی است بلی همچنین باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن بتیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام خطوط از دل و توجه

بحق و فراغت از ما سوی ابو علی رودباری قدس سره فرمود که قوت اعتمادست بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او- بیت گر اعتماد تو بر اسپ و لشکرست و سلاح مراست بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته‌اند که مراد از قوّت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَ مِن رِباطِ الخَیلِ و دیگر آمادگی کنید از اسپان بسته تُرهِبُونَ بِهِ تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللّهِ دشمن خدا را وَ عَدُوَّکُم و دشمن خود را که کفّار مکّه‌اند وَ آخَرِینَ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را مِن دُونِهِم جز کافران مکه که لاٰ تَعلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشانرا اللّهُ یَعلَمُهُم خدا میداند ایشانرا و ایشان بقول مفسران یهودانند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که یا کفره جن‌اند چه صهیل اسپ جن را می‌ترساند وَ ما تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِن شَیءٍ از چیزیکه دارید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا یعنی در ترتیب سلاح و نفقه اسپ یُوَفَّ إِلَیکُم تمام کرده خواهد شد به شما جزای آن وَ أَنتُم لا تُظلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد به نقصان ثواب وَ إِن جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلمِ بصلح و استسلام فَاجنَح لَها پس تو هم میل کن بمصالحه وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ و توکّل کن بر خدا یعنی مترس از انکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستیکه خدا شنوا است مر اقوال ایشان را العَلِیمُ داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاهدارد و وبال مکر را بر ایشان گمارد چنانچه فرمود وَ إِن یُرِیدُوا و اگر خواهند ایشان أَن یَخدَعُوکَ آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود بازدارند فَإِنَّ حَسبَکَ اللّهُ پس بدرستیکه ترا بسنده است خدا هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ اوست آنکه قوّت داد ترا بِنَصرِهِ بیاری کردن خود و فرو فرستادن ملائکه وَ بِالمُؤمِنِینَ و بهمه مومنان و اصح آنست که بانصار. یعنی استعمالات آلات جنگ چون تیر انداختن صفحه : ۳۹۲

وَ أَلَّفَ بَینَ قُلُوبِهِم و پیوند افگند بدوستی میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که از صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت اشتغال می‌نموده‌اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد لَو أَنفَقتَ و اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً همه آنچه در زمین‌ست از مال و متاع ما أَلَّفتَ تالیف نمی‌دادی و قادر نبودی بر الفت بَینَ قُلُوبِهِم میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدا بحکمت بالغه خود أَلَّفَ بَینَهُم ایقاع الفت کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِیزٌ بدرستیکه او قادر و غالب است هر چه خواهد بکند حَکِیمٌ داناست بحکمت آنچه میکند یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر ص حَسبُکَ اللّهُ بسنده است ترا خدای تعالی وَ مَنِ اتَّبَعَکَ و آنانکه پیروی تو کرده‌اند مِنَ المُؤمِنِینَ از گرویدگان اینکه آیت در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت‌پناه ص و تسلیه خاطر اصحابه رض و گفته‌اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رض شرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد اینکه آیت نازل گشت و إبن عباس رض فرموده که سبب نزول آیت اسلام فاروق است و برین تقدیر آیت مکی باشد یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای نبی رفیع قدر یا خبرکننده حَرِّضِ المُؤمِنِینَ تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَی القِتالِ بر کارزار کردن با کفار إِن یَکُن مِنکُم اگر باشد از شما عِشرُونَ بست تن صابِرُونَ صبرکنندگان در معرکه قتال یَغلِبُوا مِائَتَینِ غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از مشرکان شکیبائی ورزند و فرار نکند وَ إِن یَکُن مِنکُم و اگر باشد از شما مِائَةٌ صد تن یَغلِبُوا أَلفاً غالب شوند بتائید الهی بر هزار تن مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و اینکه غالبیت شما بر ایشان بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان قَومٌ لا یَفقَهُونَ گروهی‌اند که نمی‌دانند و خدا و روز قیامت را نمی‌شناسند لا جرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبائی مومنان ندارند بعد از نزول اینکه آیت مومنان از مقاتله یکی با ده تن اندیشناک شدند و بدایشان گران آمد حق سبحانه و تعالی اینکه آیت را منسوخ گردانیده فرمود.

صفحه : ۳۹۳

الآنَ اکنون که اینکه حکم شما را گران‌بار ساخت خَفَّفَ اللّهُ عَنکُم سبک گردانید خدا از شما وَ عَلِمَ و دید و بدانست أَنَّ فِیکُم

ضَعفاً آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَإِن یَکُن مِنکُم پس اگر باشد از شما مِائَةٌ صابِرَةٌ صد تن شکیبا یَغلِبُوا مِائَتَینِ غالب شوند بر دویست تن اینکه شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وَ إِن یَکُن مِنکُم و اگر باشد از شما أَلفٌ هزار کس یَغلِبُوا أَلفَینِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذنِ اللّهِ بامر خدا و یاری او وَ اللّهُ مَعَ و خدا با الصّابِرِینَ صابرانست باعانت و مددگاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیّة الظفر قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند صبر کن ای دل که بعد از ان ظفر آید از چمن صبر رخ متاب که روزی باغ شود سبز و شاخ گل ببرآید آورده‌اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت‌پناه ص در باب ایشان با اکابر صحابه رض مشاورت نموده از قوم مهاجران ابو بکر رض صدیق را فرمود که اکابر و اصاغر اینکه قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدا بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رض گفت یا رسول اللّه صلعم اینان ائمه کفراند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد اللّه که حق تعالی ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد اللّه بن رواحه رض و اصح انست که سعد بن رض معاذ فرمود که اشارت کن تا اینکه اشرار را بشراره آتش تیغ بسوزیم حضرت رسالت‌پناه ص بقول حضرت صدیق رض میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیت فرستاد ما کانَ نسزد و نشاید لِنَبِیٍّ أَن یَکُونَ هیچ پیغمبری را که باشد لَهُ أَسری مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتّی یُثخِنَ تا آنگاه که بسیاری را بکشد از ایشان فِی الأَرضِ در زمین چه اینکه صورت سبب ذلّت و قلّت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تُرِیدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنیا خواسته دنیا که عرض سریع الزوال‌ست وَ اللّهُ یُرِیدُ الآخِرَةَ و خدا میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لا یزال‌ست وَ اللّهُ عَزِیزٌ و خدا غالب‌ست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَکِیمٌ داناست در آنچه با بندگان کند لَو لا کِتابٌ اگر نبودی حکمی و فرمانی مِنَ اللّهِ از خدا سَبَقَ پیشی گرفته و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لَمَسَّکُم هر آئینه میرسد بشما فِیما أَخَذتُم در آنچه فرا گرفتید از خدا عَذابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ و در روایت آمده است که حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ رض از ان نجات نیافتندی زیرا که اینکه هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا صحابه رض بعد از نزول اینکه آیت از غنایم بدر دست بازکشیدند آیت آمد که.

صفحه : ۳۹۴

فَکُلُوا پس بخورید مِمّا غَنِمتُم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از ان جمله است حَلالًا طَیِّباً خوردنی حلال و پاک وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا در مخالفت امر وی إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا غَفُورٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَحِیمٌ مهربان‌ست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت‌پناه ص عباس رض را که از جمله اسیران بود بادای فدیه نفس خود و دو برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبه بن حجرم تکلیف کرد عباس گفت ای محمّد ص روا میداری که عم تو بخواستگاری درویش‌وار در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من اینکه همه مال از کجا آرم حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه به امّ فضل دادی و چنین و چنان سخنان گفتی عباس گفت ای محمّد ص من اینکه سخنان نهفته گفته بودم ترا که خبر داد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمّد ص گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت آمد یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغامبر ص قُل لِمَن فِی أَیدِیکُم بگو مر آنکسانرا که در دست شمااند مِنَ الأَسری از اسیران إِن یَعلَمِ اللّهُ اگر داند خدا و به بیند فِی قُلُوبِکُم در دلهای شما خَیراً نیکوئی از ایمان و اخلاص یُؤتِکُم خَیراً بدهد شما را بهتر مِمّا أُخِذَ مِنکُم از آنچه فرا گرفته است از شما یعنی زری که برای فدیه داده‌اید وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد شما را وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان شرک واقع شده است رَحِیمٌ مهربان است که شما را توفیق اسلام داده آورده‌اند که عباس رض گفت خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته‌اید بمن بدهد در اینکه وعده وفا کرد حالا- بست بنده دارم که هر یک برای من به بیست هزار دینار

تجارت می کند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست‌تر میدارم و وعده دوم مغفرت‌ست امیدوارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محال‌ست کز کریم آید لئیم اگر نه کند وعده را وفا شاید وَ إِن یُرِیدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده‌اند خِیانَتَکَ خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فَقَد خانُوا اللّهَ پس بدرستیکه خیانت کردند با خدا مِن قَبلُ پیش ازین بکفر فَأَمکَنَ مِنهُم پس خدا توانائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن‌ست که ترا ممکّن گرداند وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدا داناست بمال بندگان حَکِیمٌ حکم‌کننده در احوال ایشان إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وَ هاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَ جاهَدُوا و جهاد کردند بِأَموالِهِم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند وَ أَنفُسِهِم و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا و اینان قوم مهاجران‌اند رض وَ الَّذِینَ آوَوا و آنانکه جای دادند مهاجران رض را وَ نَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسول را مراد گروه انصاراند رض.

صفحه : ۳۹۵

أُولئِکَ آن گروه بَعضُهُم بعضی از ایشان أَولِیاءُ بَعضٍ دوستان برخی دیگراند و متولی در میراث در مبدأ کار حکم آن بود که مهاجر و انصار رض بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَ لَم یُهاجِرُوا و هجرت نکردند با شما ما لَکُم نیست مر شما را مِن وَلایَتِهِم از تولی ایشان در میراث مِن شَیءٍ هیچ چیز حَتّی یُهاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَ إِنِ استَنصَرُوکُم و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِی الدِّینِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفّار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَیکُمُ النَّصرُ پس بر شما واجب‌ست یاری کردن ایشان إِلّا عَلی قَومٍ مگر بر گروهی از مشرکان که باشد بَینَکُم وَ بَینَهُم میان شما و ایشان مِیثاقٌ عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد مکنید وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدا بآنچه شما می کنید از وفای عهد و نقص آن بَصِیرٌ بیناست وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعضُهُم برخی از ایشان أَولِیاءُ بَعضٍ دوستان برخی دیگراند در مظاهرت و معاونت إِلّا تَفعَلُوهُ اگر نه کنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَکُن حاصل شود فِتنَةٌ فِی الأَرضِ وجه فتنه در زمین وَ فَسادٌ کَبِیرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند مهم اهل ایمان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگ‌تر تواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار رض خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود و دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و می‌فرماید وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَ هاجَرُوا و هجرت نمودند وَ جاهَدُوا و جهاد کردند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه رضای خدا وَ الَّذِینَ آوَوا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَ نَصَرُوا و یاری کردند مر پیغمبر ص را در قتال مشرکان أُولئِکَ آن گروه هُمُ المُؤمِنُونَ حَقًّا ایشانند مومنان براستی لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشان‌راست آمرزشی از خدا وَ رِزقٌ کَرِیمٌ و روزی نیکو بی‌رنج و بی‌محنت.

صفحه : ۳۹۶

وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِن بَعدُ پس از صلح حدیبیه وَ هاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَ جاهَدُوا و جهاد کردند مَعَکُم با شما یعنی مدد شما کردند فَأُولئِکَ مِنکُم آنگروه از جمله شمااند یعنی لاحقان با سابقان یکی‌اند در ایمان و هجرت و جهاد وَ أُولُوا الأَرحامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعضُهُم برخی از ایشان أَولی بِبَعضٍ سزاوارتراند به بعضی در میراث گرفتن فِی کِتابِ اللّهِ در حکم خدا یا در لوح محفوظ اینکه آیت ناسخ توارث آن جماعت‌ست که به سبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا بِکُلِّ شَیءٍ بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا عَلِیمٌ داناست کسی را بر آن چون و چرا نرسد بیت نه در احکام اوست چون و چرا نه در افعال او چگونه و چند

سورهٔ التّوبة

مدنیّهٔ و هّی مائهٔ وّ تسع و عشرون ایهٔ اینکه سوره را سوره براءت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورهٔ العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم اللّه سبب امانست و اینکه سوره برای رفع امان نازل شده و گفته‌اند صحابه رض اختلاف کردند در آن که انفال و توبه یک سوره‌اند که هفتم سبع طوال باشد یا و سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم اللّه ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکند که ثقات مشایخ بعنعنه از ذی النورین رض روایت کرده‌اند که کاتب خاتمه یسئلونک عن الانفال و فاتحه براءهٔ من اللّه من بودم حضرت رسالت‌پناه ص میان اینکه دو سوره املاء تسمیه نفرموده آورده‌اند که چون اینکه سوره نازل شد حضرت رسالت‌پناه ص سی یا چهل آیت از اوایل اینکه سوره بابو بکر رض داده او را امیر حجاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و چند روز بعد از رفتن صدیق رض مرتضی علی رض را طلب فرمود و بر ناقه عضباء سوار ساخته از عقب ابو بکر رض فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قراءت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل ع بمن آمد و گفت ادای اینکه پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی رض بابو بکر رض لاحق شد و در روز ترویه صدیق رض خطبه خواند و مردمانرا تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رض نزدیک جمره عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ اینکه بیزاریست از خدا وَ رَسُولِهِ و از فرستاده او إِلَی الَّذِینَ عاهَدتُم بسوی آنانکه پیمان بسته‌اید با ایشان مِنَ المُشرِکِینَ از شرک‌آرندگان آورده‌اند که حضرت ص با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بودند هر قومی را تا وقتی معین، همه ایشان غیر از بنی ضمرهٔ و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که مضمونش براءت است بفسخ عهد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول ص را بشکستند رسول نیز بفرمان خدا نقض عهد کرد بر ایشان و حکم شد ای سیّد بگو ایشانرا. اعوذ بالله من النّار و من شرّ الکفّار و من غضب الجبّار العزّهٔ للّه لرسوله و للمؤمنین

صفحه : ۳۹۷

فَسِیحُوا پس سیر کنید فِی الأَرضِ در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَربَعَةَ أَشهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیت در اوایل شوال فرود آمده است پس مدّت او تا اواخر محرمست امام ثعلبی رح آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و اجل برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نه‌شکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدّت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَ اعلَمُوا أَنَّکُم و بدانید آنکه شما غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ نه‌آنید که عاجزکنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَ أَنَّ اللّهَ و اینکه را نیز بدانید که خدا مُخزِی الکافِرِینَ رسواکننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَ أَذانٌ و اعلام است و آگاه ساختن مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ از خدای و رسول او إِلَی النّاسِ بسوی مردمان یَومَ الحَجِّ الأَکبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی درو است یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود بآن روز یا در ان روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرام است أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ آنکه خدای بیزار است مِنَ المُشرِکِینَ از مشرکان و عهود ایشان وَ رَسُولِهِ و پیغمبر او نیز بیزار است فَإِن تُبتُم پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَیرٌ لَکُم پس آن بازگشت بهتر است شما را از اقامت بر آن وَ إِن تَوَلَّیتُم و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نه‌کنید فَاعلَمُوا أَنَّکُم پس بدانید آنکه شما غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ نه عاجزکنندگانید خدا را یعنی نه‌توانید که ازو بگریزید یا باو ستیزید وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا و بجای بشارت بیم کن کافرانرا بِعَذابٍ أَلِیمٍ بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نه‌نمودند میگوید إِلَّا الَّذِینَ لیکن آنانکه عاهَدتُم عهد کردید با ایشان مِنَ المُشرِکِینَ از شرک‌آرندگان ثُمَّ لَم یَنقُصُوکُم پس ایشان کم نکردند شَیئاً چیزی از عهدهای شما یعنی نه‌شکستند پیمان شما را وَ لَم یُظاهِرُوا و یاری و هم‌پشتی

نکردند عَلَیکَم بر قتال شما أَحَداً یکی را از دشمنان شما فَأَتِمُّوا إِلَیهِم پس تمام کنید بسوی ایشان عَهدَهُم عهد ایشانرا إِلی مُدَّتِهِم تا مدتیکه مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و بس مهلت مدهید إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ المُتَّقِینَ دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرائط آن شیخ ابو القاسم نصر آبادی قدس سره، فرمود که متقی را چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعهٔ بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است مثنوی متقی را بود چهار نشان حفظ احکام شرع اوّل دان ثانیا آنچه دست‌رس باشد بر فقیران و بیکسان پاشد عهد را با وفا کند پیوند هرچه باشد بدان شود خورسند و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید.

صفحه : ۳۹۸

فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم دروست یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهده بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدّت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذو القعده و ذو الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون اینکه ماهها منقضی گردد فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده‌اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته‌اند حَیثُ وَجَدتُمُوهُم هر جا که بیابید در حل و حرم وَ خُذُوهُم و بگیرید ایشانرا باسیری وَ احصُرُوهُم و باز دارید ایشانرا از طواف مسجد حرام وَ اقعُدُوا لَهُم و به‌نشینید برای ایشان کُلَّ مَرصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری فَإِن تابُوا پس اگر بازگردند از شرک بایمان وَ أَقامُوا الصَّلاةَ بپا دارند نماز را وَ آتَوُا الزَّکاةَ و بدهند زکوهٔ اموال خود را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِیلَهُم پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِیمٌ مهربان است بدون ثواب بی‌حساب بدیشان وَ إِن أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ المُشرِکِینَ از مشرکان که تعرض ایشان می‌باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم استَجارَکَ زینهار خواهد از تو فَأَجِرهُ پس ایمن ساز او را و زنهار ده حَتّی یَسمَعَ تا بشنود کَلامَ اللّهِ سخن خدای که قرآن است ثُمَّ أَبلِغهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَأمَنَهُ بخانه او که موضع امن اوست و بعد از ان با او مقاتله نمای ذلِکَ اینکه امان دادن بِأَنَّهُم به سبب آنست که ایشان قَومٌ لا یَعلَمُونَ گروهی‌اند که نمی‌دانند خدای را و سخن او نشنوده‌اند پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدا را و در ان تدبر و تفکّر نمایند کَیفَ یَکُونُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلمُشرِکِینَ مر مشرکان را عَهدٌ عهدی عِندَ اللّهِ نزدیک خدا وَ عِندَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل إِلَّا الَّذِینَ عاهَدتُم مگر آنانرا که عهد بسته‌اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر ص عهد بسته بود با ایشان عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا استَقامُوا لَکُم پس مادامی که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما فَاستَقِیمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُم برای ایشان إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا یُحِبُّ المُتَّقِینَ دوست میدارد پرهیزگاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند.

صفحه : ۳۹۹

کَیفَ چگونه باشید بر عهد مشرکان وَ إِن یَظهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَیکُم بر شما لا یَرقُبُوا فِیکُم نگاه ندارند در باب شما إِلًّا وَ لا ذِمَّةً حق قرابتی و نه وفا عهدی یُرضُونَکُم خوشنود میگردانند شما را بِأَفواهِهِم بزبانهای خویش یعنی وعده می‌دهند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین می گویند وَ تَأبی و سرباز میزنند قُلُوبُهُم دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بیت دل در خیال غدر و زبان در ادای شکر ای من غلام آنکه دلش با زبان یکی است وَ أَکثَرُهُم و بیشتری از ایشان فاسِقُونَ بیرونند از دائره فرمان یا سرکش‌اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می‌نمایند اشتَرَوا بدل کردند و برگزیدند بِآیاتِ اللّهِ بقرآن ثَمَناً قَلِیلًا چیزیرا که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را تطمیع حطام

دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتال مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَن سَبِیلِهِ از طاعت خدا یا بازداشتند مردم را از راه حج خانه خدای إِنَّهُم بدرستیکه ایشان ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ بدکاری است که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهودانـد که عهـد پیغمبر را شکسته و آیات توریت را بانـدک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لا یَرقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِی مُؤمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا وَ لا ذِمَّةً قرابت یا سوگند و نه عهد وَ أُولئِکَ و آن گروه هُمُ المُعتَدُونَ ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِن تابُوا پس اگر بازگردند از کفر وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپا دارند نماز را وَ آتَوُا الزَّکاةَ و بدهند زکوة را فَإِخوانُکُم پس ایشان برادران شمااند فِی الدِّینِ در دین اسلام ایشانراست آنچه شما را بود و بر ایشان است آنچه بر شما باشد وَ نُفَصِّلُ الآیاتِ و بیان می‌کنیم آیتها را لِقَومٍ یَعلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در ان تفکّر نمایند وَ إِن نَکَثُوا و اگر بشکنند مشرکان أَیمانَهُم سوگند و پیمانهای خود را مِن بَعدِ عَهدِهِم پس از انکه عهد کنند با شما وَ طَعَنُوا و طعنه کنند فِی دِینِکُم در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الکُفرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را إِنَّهُم لا أَیمانَ لَهُم بدرستیکه ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان در شب بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید بایشان لَعَلَّهُم یَنتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین.

صفحه : ۴۰۰ أَ لا تُقاتِلُونَ آیا کارزار نمی‌کنید قَوماً نَکَثُوا با گروهی که بشکستند أَیمانَهُم پیمانهائی که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغامبر ص و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه‌اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مددگاری کردند وَ هَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخراجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد کردند که رسول را جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه‌اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهوداند قصد اخراج آنحضرت ص نمودند از مدینه وَ هُم بَدَؤُکُم و حال آنست که ایشان ابتدا کردند در نقض عهد أَوَّلَ مَرَّةٍ اوّل بار أَ تَخشَونَهُم آیا شما میترسید از محاربت و کارزار ایشان فَاللّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است أَن تَخشَوهُ بآنکه بترسید از عقاب وی و در ترک قتال کفّار پس بحرب اشتغال کنید إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید باوردارندگان بعقوبت الهی در ترک مأمور به قاتِلُوهُم کارزار کنید با مشرکان یُعَذِّبهُمُ اللّهُ تا عذاب کند خدای ایشانرا بِأَیدِیکُم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَ یُخزِهِم و رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت و مغلوبیت وَ یَنصُرکُم عَلَیهِم و نصرت دهد شما را بر ایشان وَ یَشفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِینَ سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت‌پناه ص رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج لقریب وَ یُذهِب و ببرد خدای بنصرت شما بر کفّار غَیظَ قُلُوبِهِم اندوه دلهای آنانرا که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَ یَتُوبُ اللّهُ و توبه دهد خدای و بازگردد بفضل خود عَلی مَن یَشاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیت خبر داد از توبه بعضی از کفّار و آن واقع شد چنانچه ابو سفیان و عکرمهٔ بن ابو جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدا داناست به توبه بعضی حَکِیمٌ حکم‌کننده است بقبول توبه أَم حَسِبتُم آیا می‌پندارید ای مومنان که قتال کفّار را کارهید و گفته‌اند خطاب با منافقان است میفرماید که پنداشتید أَن تُترَکُوا آنکه شما را بگذارند برین که هستید وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ و نه‌بیند خدا الَّذِینَ جاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنکُم از شما در راه وی وَ لَم یَتَّخِذُوا و فرانگیرند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای وَ لا رَسُولِهِ و بغیر فرستاده او وَ لَا المُؤمِنِینَ و بدون مؤمنان وَلِیجَةً و دوست نهانی که افشای اسرار کند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده وَ اللّهُ خَبِیرٌ و خدای دانا است بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها ویرا معلوم است آورده‌اند که چون عباس رض اسیر شد مسلمانان او را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رض جواب داده که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنید

علی رض فرمود شما را چه چیز است که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت زمزم میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۴۰۱

ما کانَ نسزد و روا نباشد لِلمُشرِکینَ مر مشرکان را أن یَعمُرُوا آنکه عمارت کنند مَساجِدَ اللّهِ مسجدهای خدا را و گفته‌اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کانه که عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکانرا عمارت مسجد روا نیست شاهِدِینَ در حالتی که گواهان باشند عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خویش بِالکُفرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام ع یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او أُولئِکَ آن گروه مشرکان حَبِطَت أَعمالُهُم تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخراند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَ فِی النّارِ و در آتش دوزخ هُم خالِدُونَ ایشان جاویدانند بسبب کفر إِنَّما یَعمُرُ جز اینکه نیست که عمارت کند مَساجِدَ اللّهِ مسجدهای خدای را مَن آمَنَ بِاللّهِ آن کس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدا تمام نیست الّا با ایمان برسول وی وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز بازپسین وَ أَقامَ الصَّلاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَ آتَی الزَّکاةَ و داده باشد زکوة را وَ لَم یَخشَ إِلَّا اللّهَ و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدا فَعَسی أُولئِکَ پس آن گروه شاید أن یَکُونُوا آنکه باشند مِنَ المُهتَدِینَ از راه‌یافتگان بطریق نجات ایراد اینکه کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکان است یعنی اهتدای آنگروه که جامع‌اند مر کمالات علمیه و عملیه را دائر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقصند پیدا است که چگونه خواهد بود بیت جای که شیر مردان در معرض عتاب‌اند روباه‌سیرتان را آنجا چه تاب باشد و دیگر منع مومنان است از اغترار باعمال خویش و بر آن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجورست فرد مباش غرّه بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه عزّت دور آورده‌اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیّت زمره حجاج را نبیذ زبیب با عسل و سویق میدادند و در زمان حضرت رسالت‌پناه ص آن منصب بعباس رض تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه جمحی بود روزی اینکه هر دو با مرتضی علی کرم اللّه وجهه بمقام مفاخرت درآمدند عباس رض بسقایه و شیبه بعمارت مباهات مینمودند و علی رض باسلام و شمشیر و جهاد مفتخر بود حق سبحانه تصدیق علی رض را آیت فرستاد أَ جَعَلتُم آیا میدارید سِقایَةَ الحاجِّ اهل سقایه حاجیان را وَ عِمارَةَ المَسجِدِ الحَرامِ و ارباب عمارت مسجد حرام را کَمَن آمَنَ بِاللّهِ همچون آنکس که ایمان آورده است بخدای وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز آخر وَ جاهَدَ و جهاد کرده است فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای لا یَستَوُونَ برابر نیستند اینکه دو قوم عِندَ اللّهِ نزدیک خدا وَ اللّهُ و خدای لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ راه ننماید بمقصود گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند.

صفحه : ۴۰۲

الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وَ هاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَ جاهَدُوا و جهاد کردند با مشرکان فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای بِأَموالِهِم ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیّه اسباب قتال ایشان وَ أَنفُسِهِم و در باختن نفسهای خود در معارک حرب أَعظَمُ دَرَجَةً بزرگ‌تراند از روی درجه یعنی بلند مرتبه‌تراند عِندَ اللّهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام میکنند و جامع اینکه صفات نباشند وَ أُولئِکَ و آنگروه که مستجمع اینکه کمالات‌اند هُمُ الفائِزُونَ ایشانند ظفریافتگان بامانی دو جهانی یُبَشِّرُهُم مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُم پروردگار ایشان بِرَحمَةٍ مِنهُ برحمتی فائضه ازو بدیشان وَ رِضوانٍ و خوشنودی کامل از ایشان وَ جَنّاتٍ و بوستانهائی که لَهُم فِیها نَعِیمٌ مُقِیمٌ مر ایشانرا باشد در آن بوستانها نعمتی دادیم بی‌انقطاع و در تنکیر مبشّر به ایمائی است بآنکه زبان تعریف با ادای توصیف آن وافی نیست خالِدِینَ فِیها در حالتی که اینکه گروه جاوید باشند در ان بوستانها أَبَداً همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا عِندَهُ نزدیک او است أَجرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود و

در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیان‌ست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند هر چند گناه عظیم بود رحمت از ان عظیم‌تر است قطعه گنه ما فزون بود ز شمار عفوت افزون‌تر از گناه همه قطره ز ابر رحمت تو بس است شستن نامه سیاه همه آورده‌اند که چون حضرت رسالت‌پناه ص را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه رض به نشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خانمان را بر محبّت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی دیگر را آباء و اقرباء و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشانرا رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد اینکه آیت نازل گشت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید لا تَتَّخِذُوا فرامگیرید آباءَكُم پدران خود را وَ إِخوانَكُم و برادران خود را أَولِياءَ دوستان یعنی اینکه گروه را بدوستی مگیرید إِنِ استَحَبُّوا الكُفرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَی الإِيمانِ بر ایمان و شما را از هجرت بازدارند وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِنكُم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی اینکه عمل از ایشان پسندد فَأُولئِكَ پس آنگروه دوست‌دارندگان هُمُ الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده‌اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون اینکه آیت فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشائر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بیکس و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد.

صفحه : ۴۰۳

قُل بگو ای محمّد ص مر تارکان هجرت را که إِن كانَ اگر هست آباؤُكُم پدران شما وَ أَبناؤُكُم و فرزندان شما وَ إِخوانُكُم و برادران شما وَ أَزواجُكُم و زنان شما وَ عَشِيرَتُكُم و خویشان شما وَ أَموالٌ اقتَرَفتُمُوها و مالهای که آنرا کسب کرده‌اید وَ تِجارَةٌ تَخشَونَ و بازرگانی که میترسید كَسادَها از ناروائی آن وَ مَساكِنُ و مسکنها که از نزاهت تَرضَونَها می‌پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيكُم دوست‌تر است بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوست‌تر میدارید مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ از خدای و رسول او وَ جِهادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتّى يَأتِيَ اللّهُ تا بیارد خدای بِأَمرِهِ عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَ اللّهُ و خدای لا يَهدِي توفیق هدایت ندهد القَومَ الفاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان درین آیت تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگ است و قول بیشتر ائمه تفسیر راجع است بآنکه ازین آیت رائحه ناامیدی استشمام میتواند کرد چه اغلب مردم الا ما شاء اللّه در آن مقام‌اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست‌تر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم ع و از روی از کون بگرداند فانهم عدولی الارب العالمین مال را بذل مهمانان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوای دوستی صادق باشد رباعی آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهانرا چه کند حضرت رسالت‌پناه ع فرموده است لا یؤمن احدکم حتّی اکون احب الیه من والده و ولده و النّاس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقول‌ست که احمد بن یحیی و مشقی قدس سره روزی پیش مادر و پدر نشسته قصّه قربان کردن حضرت اسمعیل ع از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار خدا فدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از ان که بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش گفت من بالباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش ازین مرا فرزندی بود او را در کار خدا فدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار رباعی ما هر چه داشتیم فدای تو کرده‌ایم جانرا اسیر بند هوای تو کرده‌ایم ما کرده‌ایم ترک خود و هر دو کون نیز دینها که کرده‌ایم برای تو کرده‌ایم لَقَد نَصَرَكُمُ اللّهُ بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مومنان فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب

خیبر و فتح مکه و جز آن وَ یَومَ حُنَینٍ و در موطن روز حنین و آن وادی است میان مکه و طائف که حضرت رسالت‌پناه ص در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه اینکه دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند خبر بحضرت رسالت‌پناه ص رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهارده هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب الیوم من قلهٔ امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و اینکه سخن بحضرت حق سبحانه رسیده نه‌پسندید و بسبب اینکه عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه تعالی قصّه را با یاد مومنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز حنین إِذ أَعجَبَتکُم چون بشگفت آورد شما را کَثرَتُکُم بسیاری لشکر شما فَلَم تُغنِ عَنکُم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما.

صفحه : ۴۰۴

شَیئاً چیزیرا ز صولت دشمن وَ ضاقَت و تنگ شد عَلَیکُمُ الأَرضُ بر شما زمین آن وادی بِما رَحُبَت با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّیتُم پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُدبِرِینَ در حالتی که هزیمت‌کنندگان بودید آورده‌اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت‌پناه ص چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد اللّه بن مسعود رض و حضرت ع در آنروز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی روی بآنحضرت ص آوردند ایشان استر خود را نهیب میداند و روی بدشمن حمله می‌فرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب انا إبن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت بمیان دشمن درآیند و ازین صورت بکمال شجاعت سیّد عالم ص استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددگار متوجه حرب کفّار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس آنحضرت ص را نگذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس مردی بلندآواز بود ندا کرد که یا عباد اللّه هذا رسول اللّه یا اصحاب الشجرهٔ یا اصحاب سورهٔ البقرهٔ مردم بآواز عباس رض بازگشتند و جمعیکه حد ایشان بصد نمیرسد بملازمت حضرت ص پیوسته پذیراء حمله کفار شدند و آنحضرت ص فرمود که الآن حمی الوطیس و بتلاوت دعای موسی ع که در روز فلق بحر خوانده بود اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سوار مشت خاک و سنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمّد ص بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگریزه پر نشد و شکست بر دشمنان افتاد و دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال اللّه تعالی ثُمَّ أَنزَلَ اللّهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِینَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلی رَسُولِهِ بر فرستاده خود که به تنها داعیه حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نه فرموده وَ عَلَی المُؤمِنِینَ بر مؤمنان تابند ای عباس رض بازگشتند وَ أَنزَلَ جُنُوداً و فرستاد لشکرها بچشم خود لَم تَرَوها ندیدید شما ایشانرا اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت یا شانزده هزار بود وَ عَذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَ ذلِکَ و آنچه واقع شد جَزاءُ الکافِرِینَ پاداش ناگرویدگانست ثُمَّ یَتُوبُ اللّهُ پس توبه میدهد خدا و فضل میکند مِن بَعدِ ذلِکَ از پس اینکه جنگ بتوفیق اسلام عَلی مَن یَشاءُ و بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین آمده بشرف اسلام معزز شدند وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه‌کنندگان را رَحِیمٌ مهربان‌ست که بعد از توبه مواخذه نکند.

صفحه : ۴۰۵

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه باوردارندگان إِنَّمَا المُشرِکُونَ جز اینکه نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی

عقیـدت یا بسـبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی‌نماینـد یا از جنابت غسل نمیکننـد و إبن عباس رض فرمود که نجس العین‌انـد مانند کلاب فَلا یَقرَبُوا پس بایـد که نزدیک نه‌شونـد المَسـجِدَ الحَرامَ بمسـجد حرام که محیط بیت الحرام است بَعـدَ عامِهِم هـذا پس ازین سال که سنه براءت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود امام اعظم رح گفته مراد منع کفار است از حج و عمره نه از درآمدن بمسجد الحرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد الحرام منع میکنـد خاصـهٔ وَ إِن خِفتُم و اگر میترسید ای اهـل مکه عَیلَهً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خریـد و فروخت اطعمه و البسه می‌آوردنـد حق تعالی میفرمایـد ایشانرا از دخول حرم منع کنیـد و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش شویـد فَسَوفَ یُغنِیکُمُ اللّهُ پس زود باشد که خدا توانگر سازد شما را مِن فَضلِهِ از فضل و رحمت خود إِن شاءَ اگر خواهد و انجاز اینکه وعده فرمود بآنکه اهل تباله و حرش که دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه دربایست بود از طعام بمکه میبردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تـا بانواع تجارت آنجا میرونـد إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بـدرستیکه خـدای دانا است باحوال بنـدگان حَکِیمٌ حکم‌کننده است به تحقیق آمال ایشان اگر دری بر بندد دیگری بگشاید قطعه گمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب بروی من در احسان اگر تو بر بنـدی دری دگر بگشایـد مفتـح الابـواب بعـد از ذکر مقاتله وثنی بمحاربه کتابی امر میکنـد و میفرمایـد قـاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ بکشـید ای مومنان و کارزار کنیـد بآنانکه ایمان ندارنـد بخدا یعنی یهود که به تثنیه قایل‌اند و نصاری که تثلیث را معتقداند وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ و نمیگروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی را اثبات می‌کننـد پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه بایـد نباشـد وَ لا یُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند و نمیدارند ما حَرَّمَ اللّهُ آنچـه حرام کرده است خـدای از خمر و خنزیر وَ رَسُولُهُ و نه آنچه حرام کرده است رسـول او یعنی محترم نمیداننـد آنچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده است وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الحَقِّ و نمی‌پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ از آنـانکه داده شده‌انـد کتـاب را یعنی توریت و انجیل بایشان عطا کرده‌ایم بیان الّذین لا یؤمنون است میفرمایـد که باهل کتاب مقاتله کنیـد حَتّی یُعطُوا الجِزیَهَ تا وقتی که بدهنـد جزیه یعنی آنچه از خراج به نسبت هر کس از ایشان مقرر شود بدهنـد عَن یَدٍ از دست خود وَ هُم صاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارشـدگان باشنـد یعنی جزیه بـدست خود آرنـد و نه‌نشینند تا وقتی که تسلیم کننـد یا از ایشان جزیه بگیرنـد و گردن ایشـان را بسیلی فرو کوبنـد مفهـوم آیت مقتضـی تخصـیص جزیه است باهـل کتـاب و مجـوس را که آتش‌پرستانـد چون شبه کتـاب است ملحق‌انـد باهـل کتـاب و امـام شـافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرنـد امام اعظم رح فرموده که از همه مشرکان گیرنـد غیر از مشرکان عرب که حکم ایشـان یا تیغ است یا اسـلام و امام مالک رح گویـد از همه کفّار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است.

صفحه : ۴۰۶

وَ قالَتِ الیَهُودُ و گفتند جهودان عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ عزیر پسر خدا است تعالی اللّه عن ذلک علوا کبیرا بباید دانست که عزیر ع بن شرخیا از نسـل یعقوب ع است از سـبط لاوی و بچهـارده پشت بهارون إبن عمران ع میرسـد و مجمل قصّه وی آن است که چون حق سـبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود توریت میخوانـد امّا چون خردسال بود از خوانـدن وی حسابی نگرفتند و او بعـد از مـدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی او را در اثنای طریق در قریه سائر آباد بمیرانید و بعـد از صـد سال زنـده گردانیـد چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر ع بمیان قوم آمد تصدیق وی ننمودند و او را بخواندن و نوشـتن توریت امتحان کردند و در تفسـیر امام ثعلبی رح مذکورست که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بسـتند و بهر پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسـید دیگر باره شبه کردند که چون کسی توریت داند و خواند در میان ما نیست چون

دانیم که اینکه توریت هست یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده‌ام جمعی با آن مرد رفتند و توریت را از ان محل برداشته بمجمع آوردند و بآنچه عزیرع نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی توریت بعد از صد سال در دل عزیرع نیانداخت مگر بسبب آنکه او پسر او است پس متقدمان یهود بدین قول قائل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت‌پناه اینکه سخن گفتند وَ قالَتِ النَّصاری و گفتند ترسایان المَسِیحُ ابنُ اللّهِ عیسی پسر خداست اینکه نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه ازو ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده نموده بدین جرأت اقدام کردند ذلِکَ آنچه مذکور شد قَولُهُم گفتن ایشان است بِأَفواهِهِم بزبانهای ایشان بر این‌ها افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بزبان میرانند و حقیقتی ندارد یُضاهِؤُنَ مشابه میسازند سخن خود را قَولَ الَّذِینَ کَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِن قَبلُ پیش از ایشان یعنی بنو مدلج که گفتند ملایک دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند قاتَلَهُمُ اللّهُ لعنت کند خدای بر ایشان أَنّی یُؤفَکُونَ چگونه برگردانیده شوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فراگرفتند یهود و نصاری أَحبارَهُم علماء خود را وَ رُهبانَهُم و عبّاد خود را أَرباباً خدایان مِن دُونِ اللّهِ بجز از خدای یعنی فرمان ایشان برند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدا میباید برد یا سجده میکنند ایشانرا وَ المَسِیحَ ابنَ مَریَمَ و عیسی پسر مریم را بخدای میگیرند وَ ما أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فراگیرندگان ایشان بخدائی مأمور نیستند در همه کتابها إِلّا لِیَعبُدُوا مگر آنرا که فرمان برند و بپرستند إِلهاً واحِداً یک خدای را که در وحدانیت لا إِلهَ هیچ معبودی نیست إِلّا هُوَ مگر او سُبحانَهُ پاکست او عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه با وی انباز میگیرند.

صفحه : ۴۰۷

یُرِیدُونَ میخواهند جهودان و ترسایان أَن یُطفِؤُا که فرو نشانند نُورَ اللّهِ نور خدای را که قرآن است یا نبوّت محمّد ص مصطفی یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِأَفواهِهِم بباد دهنهای خویش یا به تکذیبی که بر زبان خویش میرانند وَ یَأبَی اللّهُ و نمی‌خواهد خدای و نمی‌پسندند إِلّا أَن یُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن خود را باعلای اعلام توحید وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ و اگرچه کاره باشند آن را کافران و درین معنی گفته‌اند شعر یرید الجاحدون لیطفوه و یابی اللّه الا ان یتمه بیت چراغی را که ایزد برفروزد کسی کش پف زند سبلش بسوزد پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود أَرسَلَ رَسُولَهُ فرستاد فرستاده خود را که محمّد است بِالهُدی بقرآن که محض هدایت است وَ دِینِ الحَقِّ و بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود که لِیُظهِرَهُ تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنها را و آن بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَ لَو کَرِهَ المُشرِکُونَ و اگرچه کراهت دارند مشرکان مر اینکه صورت را یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید إِنَّ کَثِیراً بدرستیکه بسیاری مِنَ الأَحبارِ وَ الرُّهبانِ از علماء و زهاد یهود و نصاری لَیَأکُلُونَ هر آئینه میخورند أَموالَ النّاسِ مالهای مردمان بِالباطِلِ برشوت در حکم وَ یَصُدُّونَ و بازمیدارند خلق را عَن سَبِیلِ اللّهِ از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام وَ الَّذِینَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان از روی خرص و بخل یَکنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می‌نهند زر را وَ الفِضَّةَ و نقره را وَ لا یُنفِقُونَها و نفقه نمیکنند آن گنج‌ها را فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادّی زکاته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده‌اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بر آن وعیدی مترتب باشد و وعید آن است که فرمود فَبَشِّرهُم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة تا دهندگان را بِعَذابٍ أَلِیمٍ بعذابی دردناک.

صفحه : ۴۰۸

یَومَ یُحمی روز که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَیها بر آن گنجها فِی نارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُکوی پس داغ کرده شود بِها بدان دینارها و درمهای سوزان جِباهُهُم پیشانی‌های ایشانرا که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده‌اند وَ جُنُوبُهُم و پهلوهای

ایشان را که از اهل فقر تهی کردهاند وَ ظُهُورُهُم و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیدهاند و گفتهاند اشرف اعضای ظاهره اینکه سه عضواند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند اینکه هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند هذا ما کَنَزتُم اینست آنچه گنج نهاده بودید لِأَنفُسِکُم برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا پس بچشید ما کُنتُم تَکنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره که وبال بدان متفرع نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین و لواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزانه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی قطعه یک درم کاندهی بدرویشی بهتر از گنجهای مدّخر است زانچه داری تمتعی بردار کان دگر روزی کسی دگر است چون اعیاد متعبدان اهل کتاب دائر بر ماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز و ربع روزی تقریبا و سال قمری سه صد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سه سال سنه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدّت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستیکه شهور ماههای که پسندیده است عِندَ اللّهِ نزدیک خدای اثنا عَشَرَ شَهراً دوازده ماه است فِی کِتابِ اللّهِ در کتاب او یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای اینکه حکم را یَومَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ در روز که بیافرید آسمانها و زمین را مِنها ازین دوازده ماه أَربَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه درهم پیوسته ذو القعده و ذو الحجة و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب است ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ اینکه است حساب درست در شمار ماهها فَلا تَظلِمُوا پس ستم مکنید فِیهِنَّ درین چهار ماه أَنفُسَکُم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت اینکه اوقات جمهور علماء برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه شهرها ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود اینکه چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَ قاتِلُوا المُشرِکِینَ و کارزار کنید با مشرکان کَافَّةً با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید آنکه خدای مَعَ المُتَّقِینَ با پرهیزگارانست بنصرت و حفظ آوردهاند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند و چون سه ماه متصل حرام بوده بتنگ آمده گفتند ما سه ماه پیدرپی بیتاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد که معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دگر منادی کرد که خدای تعالی درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد ازو او را حلال داشتندی و در هر سالی چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فروگذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و اینکه عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود صفحه : ۴۰۹

إِنَّمَا النَّسِیءُ جز اینکه نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِیادَةٌ فِی الکُفرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرّم اللّه و تحریم ما احل اللّه کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام مییابد یُضَلُّ گمراه میگرداند و حفص یضل بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشوند بِهِ بدین عمل الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت یُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از اشهر حرام عاماً در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند وَ یُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی را عاماً در سالی دیگر و همان ماه حرام را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کردند تحریم ماه حلال میکنند لِیُواطِؤُا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ شمار آنرا که خدا حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میدانستند فَیُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد ما حَرَّمَ اللّهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُیِّنَ لَهُم آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعمالِهِم بدکردارهای ایشانرا وَ اللّهُ و خدای لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ توفیق رشد و هدایت ندهد ناگرویدگان را در ینابیع آورده که جاهلان عرب در هر سالی چهار ماه را حرام

می‌داشتند خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مؤمنان مؤدب بدان سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فروگذارند که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار همان اضرار قطعه آزار دل خلق مجو بی‌سببی تا برنکشند یار بی‌نیم شبی بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند و إبن را به تبی نقل است که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت‌پناه ص عازم غزوه تبوک شده هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک‌سالی مقل الحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدانصوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدای و قلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید ما لَکُم چیست شما را که برای اعلای کلمه دین إِذا قِیلَ لَکُمُ چون گویند مر شما را که بجدی تمام انفِرُوا بیرون روید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا و جهاد کنید باعدای دین اثّاقَلتُم گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید إِلَی الأَرضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن أَ رَضِیتُم آیا راضی شدید و خرسند گشتید بِالحَیاةِ الدُّنیا بزندگانی دنیا مِنَ الآخِرَةِ از ثواب آخرت اینکه چنین مکنید و دنیا را بآخرت مگزینید فَما پس نیست مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا برخورداری از زندگانی دنیا فِی الآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلّا قَلِیلٌ مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر بیت متاع اینکه جهان فانی و معیوب نعیم آن جهان باقی و مرغوب چرا کس دولت باقی گذارد به نعمتهای فانی سر درآرد .

صفحه : ۴۱۰ إِلّا تَنفِرُوا و اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده یُعَذِّبکُم عذاب کند خدای شما را عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند وَ یَستَبدِل و بدل کند شما را قَوماً غَیرَکُم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابنای فارس وَ لا تَضُرُّوهُ شَیئاً و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای را که بی‌نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل قَدِیرٌ توانا است إِلّا تَنصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشته فَقَد نَصَرَهُ اللّهُ پس بدرستیکه نصرت کرد او را خدای إِذ أَخرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثانِیَ اثنَینِ در حالتی که دویم دو تن بود و نصرت داد إِذ هُما بوقتی که بودند هر دو فِی الغارِ در غار ثور و آن غاری است بر اعلی جبل ثور اطحل در جانب یمین از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نمیرسید و رعات و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت رسالت‌پناه ص شب پنجشنبه غرّه ربیع الاوّل از شهر مکّه از خانه صدیق رض برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بیتوتت فرمود روز دیگر کفار بطلب آنحضرت ص بیرون آمده پی بدر غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته‌اند جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بدر غار بتند کما قیل شعر ظنوا الحمام و ظنوا العنکبوت علی خیر البریهٔ لم تنسج و لم تحم القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از سیّد انام داشت متعرض غار نه‌شدند و صدیق رض میگفت یا رسول اللّه اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آئینه ما را بیند خواجه کائنات علیه افضل الصّلوات و التسلیمات فرمود که ما ظنک باثنین اللّه ثالثهما یکی از دلائل و براهین افضلیت صدیق رض اینکه حدیث و اینکه صحبت و یاری است و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد إِذ یَقُولُ چون گفت پیغمبر ص لِصاحِبِهِ مر یار خود را یعنی ابو بکر صدیق رض را لا تَحزَن اندوه مخور إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای مَعَنا با ما است بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فَأَنزَلَ اللّهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِینَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَیهِ بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رض بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکینه بر صدیق اکبر رض فرمود نظم خواجه اول که اوّل یار اوست ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست چون سکینه شد ز حق منزل برو گشت مشکلهای عالم حل برو وَ أَیَّدَهُ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرهای ملایک که شما لَم تَرَوها ندیدید ایشانرا یعنی

فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مرا و ملایک منزله‌اند در بدر و احزاب و حنین وَ جَعَلَ و گردانید کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا کلمه آنها را که کافر شدنـد السُّفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشـد خوار و بیمقدار ساخت وَ کَلِمَةُ اللّهِ و کلمه خـدای یعنی دعوت اسـلام یـا توحیـد یـا کلمه شـهادت. هِیَ العُلیـا همان بلنـدتر و رفیع قـدر و عالی‌تر است وَ اللّه عَزِیزٌ و خـدای غـالب است عزیز گردانـد اهـل توحیـد را حَکِیمٌ دانـا است خوار سازد اهل شـرک را و مقصود از ایراد قصّه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شـما ای کارهـان جهـاد یـاری نکنیـد پیغمبر مرا من او را یـاری کنم چنانچه در آن محل که با او از یک کس بیش نبود و تمام صـنادید قریش بقصد او برخواسـته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصـرت بقبضه قدرت من است و ما النصـر الا من عند اللّه نظم یاری از من جو نه خیل و سپاه راز با من گوی نه با میر سپاه هر کرا یاری کنم برتر شود هر کرا دور افگنم ابتر شود .

صفحه : ۴۱۱

انفِرُوا بیرون روید بغزوه تبوک خِفافاً سـبک‌باران وَ ثِقالًا و گرانباران و مفسـران را در خفاف و ثقال اقوال است حاصـلش آنست که مراد سوارانانـد و پیادگـان یـا تندرسـتان و بیمـاران یـا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی‌سـلاحان و متسلّحان یا غریبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا متفردان و خدمتگاران و سـلمی رح میگوید سـبک روحان بارتکاب طاعات و گرانباران از مباشرت مخالفات امام قشـیری رح میگویـد که خفاف آنانند که از بند شـهود ما سوا آزادانند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیداند در بحر الحقـایق آورده که خفـاف مجذوباننـد از کشـش عنایت بر راه سـلوک درآمـده و ثقال سالکاننـد که بپرورش هـدایت متوجه جـذبه حقانی شـده هر دو طائفه در راه‌اند اما یکی ببال کشـش میپرد و یکی بپای گوشـش راه میبرد آنکه بپا میرود در هر قدمی عالمی زیر پا میکنـد و آنکه ببال اقبال میپرد بـدم بساط مشاهـده ما سوی را طی میکنـد نظم مرد عارف چون بدان پر می‌پرد در دمی از نه فلک می‌بگذرد سـیر زاهد هر دمی یک روزه راه سـیر عارف هر زمان تا تخت شاه در اسباب نزول مذکور است که جمعی به بهانه ضائع شـدن ضـیاع و پریشانی کارهای اینکه جهانی داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشـتند حق سـبحانه عذر ایشانرا قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از بار مال و منال و آنها که گرانید با حمال اثقال وَ جاهِدُوا و جهاد کنید بِأَموالِکُم بمالهای خود که تهیّه زاد و سـلاح کنیـد وَ أَنفُسِـکُم و به نفسـهای خود که مباشـر کارزار گردید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا ذلِکُم اینکه بیرون رفتن و حرب کردن خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شـما را از تخلف و ترک جهـاد إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستیـد که بدانیـد ثواب جهـاد و عقاب تخلف را آورده‌اند که چون حضرت رسالت‌پناه ص مردمانرا بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسـمع طاعت شنودند و آن اکابر مهاجران و انصار رض بودند و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان خدا و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردنـد و برخی دسـتوری اقامت و تخلف طلبیدنـد و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لَو کانَ اگر بودی آنچه تو ایشـانرا بـدان دعوت میکنی عَرَضاً خواسـته دنیوی قَرِیباً نزدیک بفرا گرفتن وَ سَـفَراً قاصِـداً و سـفری میانه و آسان لَاتَّبَعُوکَ هر آئینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَ لکِن بَعُدَت و لیکن دور شد عَلَیهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان مسافتی که بمشـقت قطع آن باید کرد وَ سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ و زود باشـد که سوگنـد خورند بخدای اینکه خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک بازآئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لَوِ استَطَعنا اگر توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتمی لَخَرَجنا هر آئینه بیرون می‌آمـدیم مَعَکُم با شـما و در مرافقت موافقت مینمودیم یُهلِکُونَ أَنفُسَـهُم هلاک میکننـد نفسـهای خود را بـدین سوگند دروغ یعنی مسـتحق عـذاب میسازنـد وَ اللّه یَعلَمُ و خـدای میدانـد إِنَّهُم لَکاذِبُونَ بدرستیکه ایشان هرآئینه دروغ‌گویانند عَفَا اللّه عَنکَ دعـا است حق سـبحانه و تعـالی پیغمبر خود را میگویـد عفو کنـاد خـدای از تو و عـادت مردم میباشـد که دعا کننـد کسـی را بعفو و رحمت و مغفرت بیوقوع خطای از وی چنانچه مثلا یکی تشـنه را آب دهـد او گوید غفر اللّه لک یا در جواب عاطس حامد میگوید یرحمـک اللّه و برخی براننـد که حضـرت رسالت‌پنـاه ص بعضـی مسـتاذنان را اجـازت تخلف داد حق سـبحانه آنرا عفو کرد و برین

تقدیر خطاب با پیغمبر ع باشد یعنی درگذراند خدای از تو لِمَ أَذِنتَ لَهُم چرا دستوری دادی در بازایستادن مر ایشان را و عذرهای خیل‌آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی‌نمودی حَتّی یَتَبَیَّنَ تا وقتی که روشن میشد لَکَ مر ترا الَّذِینَ صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَ تَعلَمَ الکاذِبِینَ و تا تو میدانستی دروغ‌گویان را.

صفحه : ۴۱۲

لا یَستَأذِنُکَ دستوری نمی‌طلبند از تو الَّذِینَ یُؤمِنُونَ آن کسانیکه بتحقیق ایمان دارند بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ بخدای و بروز بازپسین أن یُجاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالها و نفسهای خود وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدا دانا است بِالمُتَّقِینَ به پرهیزگاران از تخلف إِنَّما یَستَأذِنُکَ جز اینکه نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ بخدا و بروز قیامت وَ ارتابَت و در شک افتاده است قُلُوبُهُم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده‌اند فَهُم فِی رَیبِهِم پس ایشان در شک خود یَتَرَدَّدُونَ سرگردان و متحیر میگردند وَ لَو أرادُوا الخُرُوجَ و اگر خواستندی اینکه منافقان بیرون آمدن بغزوه لَأَعَدُّوا لَهُ هر آئینه آماده می‌کردند برای خروج عُدَّةً آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند وَ لکِن کَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم و لیکن کراهت داشت و نه پسندید خدا برانگیختن ایشانرا درین سفر فَثَبَّطَهُم پس بازداشت ایشانرا و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وَ قِیلَ اقعُدُوا و گفته شد ایشانرا که به نشینید در خانها مَعَ القاعِدِینَ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند اینکه سخن حضرت پیغمبر ع بود یا بعضی از ایشان به بعضی میگفتند و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیّة الوداع مقرر شد عبد اللّه بن أبیّ نیز با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل زیاب نزول کرد و چون لشکر اسلام از ان منزل تا منزل دیگر که جو حرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده بازگشت اینکه خبر بحضرت رسالت‌پناه ص رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منّت دارید که از شر اشرار خلاص شدید و حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت ص آیت فرستاد که لَو خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِیکُم در میان شما ما زادُوکُم نیفزودندی شما را إِلّا خَبالًا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر وَ لَأَوضَعُوا و هر آئینه درمی‌باختند خِلالَکُم در میان شما سخن‌چینی و غمازی او فساد ذات البین یَبغُونَکُمُ الفِتنَةَ می‌جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می‌افگندند یا شما را از جنگ رومیان می‌ترسانیدند وَ فِیکُم و در میان شما سَمّاعُونَ لَهُم جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانند وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِالظّالِمِینَ بستمگاران یعنی منافقان.

صفحه : ۴۱۳

لَقَدِ ابتَغَوُا الفِتنَةَ هر آئینه می‌طلبیدندی فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا مِن قَبلُ پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وَ قَلَّبُوا و بگردانیدند لَکَ الأُمُورَ برای تو کارهای را یعنی مکائد و حیل در ابطال امور تو انگیختند حَتّی جاءَ الحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَ ظَهَرَ و غالب شد أَمرُ اللّهِ کار خدای بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت وَ هُم کارِهُونَ و ایشان ناخواهندگانند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست شعر چون ترا اندر حریم قرب خود ره داده شاه از نفیر پرده‌دار و طعن دربان غم مخور آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه علیه افضل الصلوت جند بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریّه‌های خوب و کنیزان نیکو بگیری جند بن قیس گفت انصار میدانند که من مشغوفم بنساء میترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَ مِنهُم و از ایشان مَن یَقُولُ کسی باشد که گوید ائذَن لِی دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه وَ لا تَفتِنِّی و مرا در فتنه مینداز أَلا فِی الفِتنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده‌اند که ظهور نفاق ایشانست وَ إِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه اسباب دخول دوزخ لَمُحِیطَةٌ فراگیرنده است و احاطه‌کننده بِالکافِرِینَ به ناگرویدگان إِن تُصِبکَ اگر برسد بتو ای محمّد ص در بعضی از غزوه‌ها حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤهُم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وَ إِن تُصِبکَ و اگر برسد بتو در برخی از جنگها مُصِیبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد

یَقُولُوا گوینـد از روی خودپرستی قَد أَخَذنا بـدرستیکه بگرفتیم مـا أَمرَنـا احتیـاط کـار خود را مِن قَبلُ پیش ازین یعنی دوراندیشـی کردیم و بدین حرب نه‌رفتیم وَ یَتَوَلَّوا و برگردند از مجلسهای خود وَ هُم فَرِحُونَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قُل بگو ای پیغمبر لَن یُصِیبَنا هر آئینه نرسـد ما را إِلّا ما کَتَبَ اللّه لَنا مگر آنچه نوشته است خدا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرّاء و ضرّاء و دولت و نکبت هُوَ مَولانا اوست یار ما و سازنده کار ما وَ عَلَی اللّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤمِنُونَ باید که توکّل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات.

صفحه : ۴۱۴

قُل بگو ای محمّـد مر ایشان را هَل تَرَبَّصُونَ بِنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی‌برید که بما رسد إِلّا إِحدَی الحُسنَیَینِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم و شهادت است اگر کشته شویم وَ نَحنُ و ما نَتَرَبَّصُ بِکُم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز أَن یُصِیبَکُمُ اللّه آنکه برساند بشما خدای بِعَذابٍ مِن عِندِهِ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید أَو بِأَیدِینا یا برسانـد بشـما عذابی بدستهای ما که شـما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید إِنّا مَعَکُم مُتَرَبِّصُونَ بدرستیکه ما بشما منتظرانیم آنرا که با شما میخواهیم آورده‌اند که جند بن قیس با حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السـلام گفت من اجازت تخلف می‌طلبم چه آمـدن من بحرب بنی الاصـفر متعـذرست اما لشـکری ترا بمال خود مـددگاری مینمایم آیت آمد که قُل بگو ای محمّد ص در جواب او أَنفِقُوا نفقه کنید امرست بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوعاً خواه بطوع و رغبت أَو کَرهاً و خـواه بکره و نفرت بهیـچ وجه لَن یُتَقَبَّلَ مِنکُم قبول کرده نخواهـد شـد از شـما إِنَّکُم کُنتُم هر آئینه شـما بـدرستیکه شـما هستیـد قَوماً فاسِقِینَ گروهی بیرون رفتگان از دائره اسـلام و نفقه کافران قبول نیست وَ ما مَنَعَهُم و بازنداشت ایشانرا أَن تُقبَلَ مِنهُم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقاتُهُم نفقهای ایشان إِلّا أَنَّهُم مگر آنکه ایشان کَفَرُوا بِاللّهِ کافر شدند بخدا وَ بِرَسُولِهِ و بفرسـتاده وی وَ لا یَأتُونَ الصَّلاهَٔ و نمی‌آینـد بنماز و جماعت پیغمبر ص إِلّا وَ هُم کُسالی مگر که ایشان کاهلاننـد یعنی بنماز می‌آینـد بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَ لا یُنفِقُونَ و نفقه نمی‌کنند در راه خدای إِلّا وَ هُم کارِهُونَ مگر که ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی‌ترسند.

صفحه : ۴۱۵

فَلا تُعجِبکَ پس باید که ترا در شـگفت نیارد خطاب بآنحضـرت ص است و مراد امتند مؤمنان را میفرماید که متعجب نگرداند شـما را أَموالُهُم مالهـای منافقـان وَ لا أَولادُهُم و نه فرزنـدان ایشـان چه کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشانرا إِنَّما یُرِیـدُ اللّه جز اینکه نیست که میخواهد خدا لِیُعَذِّبَهُم بِها تا عذاب کند ایشان را بدانها فِی الحَیاهِٔ الدُّنیا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بـدیشان میرسـد از مصائب فرزنـدان وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم و بیرون رود روحهای ایشان از ابدان بصـعوبت بسـیار وَ هُم کـافِرُونَ و ایشـان کـافران باشـند یعنی بر کفر بمیرنـد نه مال ایشانرا دست گیرد و نه فرزنـدان بفریاد ایشان رسـند رباعی چون مرگ کشـد گردن گردان در بنـد نتوان بستیزه جست از ان خم کمنـد و آن لحظه که اجـل از پـای فگنـد نی مال بفریاد رسـد نی فرزنـد وَ یَحلِفُونَ بِاللّهِ و سوگند میخورند بخدا إِنَّهُم لَمِنکُم که ایشان از جمله شـمااند یعنی از اهل اسـلام‌اند وَ ما هُم مِنکُم و نیسـتند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَ لکِنَّهُم و لیکن ایشان قَومٌ یَفرَقُونَ گروهی‌انـد که میترسـند از شـما که با ایشان از قتل و اسر آن نکنیـد که با مشـرکان میکنید پس به تقیه اظهار اسلام میکنند لَو یَجِدُونَ مَلجَأً اگر یابند جای پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَو مَغاراتٍ یا غارها در کوهها یا سـردابها أَو مُـدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا تواننـد خزید لَوَلَّوا إِلَیهِ هر آئینه روی میگردانند بـدان از ترس شـما وَ هُم یَجمَحُونَ و ایشـان می‌شـتابند شـتافتنی که بمنـع کسـی بازنگردنـد چون اسپ سـرکش آورده‌انـد که چون حضـرت رسالت‌پنـاه ص قسـمت غنیمت میفرمود ابو الجواز منـافق گفت صـاحب خود را می‌بینیـد که صـدقات شـما را بر اعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیت آمد که وَ مِنهُم و از منافقان مَن یَلمِزُکَ کسـی هست که عیب میکند ترا فِی الصَّدَقاتِ در

قسمت صدقها و گفته‌اند اینکه آیت در شان إبن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت ص بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و او بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم اللّه وجه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسالت پناه ص گفت که اعدل یا رسول اللّه و حضرت در جواب او گفت ویلك ان لم اعدل فمن یعدل و آن حضرت ع او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در نیابیع مذکور است که مرتضی علی کرم اللّه وجهه را فرمود که تو بآن قوم قتال کنی و امام ثعلبی رح در تفسیر خود از ابو سعید خدری رض نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی با ایشان قتال کرد و تفصیل اینکه حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته‌اند عیب‌کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرد غرضش جر نفع خود بوده چنانچه میفرماید فَإِن أُعطُوا پس اگر داده شوند مِنها از صدقات چندانچه دل خواه ایشان باشد رَضُوا به‌پسندند آن قسمت را وَ إِن لَم يُعطَوا مِنها و اگر داده نه‌شوند از ان بموجب اراده ایشان إِذا هُم يَسخَطُونَ ناگاه ایشان خشم گیرند و ناخوشنود باشند.

صفحه : ۴۱۶ وَ لَو أَنَّهُم رَضُوا و اگر ایشان به‌پسندند ما آتاهُمُ اللّهُ و آنچه دهد ایشان را خدا وَ رَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند وَ قالُوا و گویند حَسبُنَا اللّهُ بس است ما را فضل خدا سَيُؤتِينَا اللّهُ زود باشد که بدهد ما را خدا مِن فَضلِهِ از فضل خود غنیمتی دیگر وَ رَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا عطا فرموده إِنّا إِلَی اللّهِ بدرستیکه ما بخدای راغِبُونَ بازگردندگانیم و امیدوارندگانیم هر آئینه اینکه بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع در آن موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سرهما نقل میکند که هر که بمقادیر خورسند شد از غم و ملال بازرست بیت رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نکشاد است و در همین معنی فرموده بیت بشنو اینکه نکته که خود را ز غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی بس بیان مصارف صدقات میکند تا داند که آنچه حضرت رسالت‌پناه در قسمت غنایم کرد عین صواب بوده إِنَّمَا الصَّدَقاتُ جز اینکه نیست که صدقات یعنی زکوة لِلفُقَراءِ مر درویشان راست وَ المَساكِينِ و بیچارگان را امام اعظم رح میفرماید که فقیر آنست که سؤال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سؤال کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح برعکس اینست وَ العامِلِينَ عَلَيها و دیگر مر عمل‌کنندگان راست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده‌اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محظوظ باید ساخت و مولفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت‌پناه ص نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترقب امثال ایشانرا از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان و عتبه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر آن چون سهم مؤلفۀ قلوب برای اینکه اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه رض ساقط شده است وَ فِي الرِّقابِ و دیگر زکوۀ برای صرف کردن است در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابت او را بزکوۀ مدد باید کرد و امام مالك و امام احمد برآنند که بمال زکوۀ بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَ الغارِمِينَ و دیگر وامداران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَ فِي سَبِيلِ اللّهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدا بآنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته‌اند ساختن پل و رباط ازین جمله است وَ ابنِ السَّبِيلِ و دیگر برای راه‌گذاری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه تعالی برای اینکه جماعت فرض کرده است زکوۀ را فَرِيضَةً فرض کردنی مِنَ اللّهِ ثابت از نزدیك خدای وَ اللّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم‌کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید مثنوی حق تعالی چون در قسمت گشاد هر کسی را آنچه میبایست داد نیست واقع اندر ان قسمت غلط بنده را خواهی رضا خواهی سخط آورده‌اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماك و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم ص خالی نبود و در خلای آنحضرت ص را

بچیزهائیکه زبان را حدّ ادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمّد گوش شنوا دارد ما هر چه میخواهیم میگوئیم و چون پیش او رویم و سوگند میخوریم که نگفته‌ایم باور میکند یا نبتل بن حارث پیوسته سخن‌چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردندی گفتی محمّد ص مردی سخن شنوا است ما بنفی و اثبات هر چه میگوئیم قبول میکند آیت آمد.

صفحه : ۴۱۷

وَ مِنهُم‌ُ و از منافقان الَّذِین‌َ یُؤذُون‌َ النَّبِی‌َّ آنانند که می‌آزارند پیغمبر را وَ یَقُولُون‌َ هُوَ أُذُن‌ٌ و میگویند که او مردی است سخن شنوا که هر چه با او میگویند استماع میکند قُل بگو ای محمّد ایشان را که او أُذُنُ خَیرٍ لَکُم شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول‌کننده نیکوست یُؤمِن‌ُ بِاللّهِ تصدیق میکند خدای را در هر چه گفته و میگوید وَ یُؤمِن‌ُ لِلمُؤمِنِین‌َ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشانرا بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَ رَحمَةٌ و او سبب رحمت است لِلَّذِین‌َ آمَنُوا مر آن کسانرا که اظهار ایمان کردند مِنکُم از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما میداند اما پرده از روی کار شما برنمیدارد و از روی رحمت رفق شما مینماید وَ الَّذِین‌َ یُؤذُون‌َ و آنانکه می‌آزارند بقول و فعل رَسُول‌َ اللّهِ فرستاده خدا را لَهُم مر ایشانراست عَذاب‌ٌ أَلِیم‌ٌ عذابی دردناک در آخرت یَحلِفُون‌َ بِاللّهِ سوگند میخورند بخدا لَکُم برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِیُرضُوکُم تا شما را خوشنود سازند از خود وَ اللّهُ وَ رَسُولُه‌ُ و خدای و رسول او أَحَق‌ُّ سزاوارترند أَن یُرضُوه‌ُ بآنکه خوشنود سازند از خود منافقان وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذاء و ارضای رسول است و گفته‌اند خدا را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خوشنودی خدای وابسته خوشنودی رسول اوست پس خدای و رسول خدای را خوشنود باید ساخت إِن کانُوا مُؤمِنِین‌َ اگر هستند مومنان چنانچه گمان می‌برند أَ لَم یَعلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّه‌ُ مَن یُحادِدِ اللّه‌َ آنکه هر کس خلاف کند با خدا وَ رَسُولَه‌ُ و با رسول او و از حد درگذراند فَأَن‌َّ لَه‌ُ پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نارَ جَهَنَّم‌َ آتش دوزخ خالِداً فِیها در حالتی که جاوید باشد در آن ذلِک‌َ آن خلود در دوزخ الخِزی‌ُ العَظِیم‌ُ رسوائی بزرگ است در اسباب نزول از قول مجاهد رح آورده‌اند که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را سخن آزمای و متردد رای میگفتند و بفسوس و استهزا سخنان او ادا میکردند و بعضی از ایشان تمنا می‌بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۴۱۸

یَحذَرُ المُنافِقُون‌َ حذر میکنند منافقان أَن تُنَزَّل‌َ عَلَیهِم از انکه فرود آمده شود بر مؤمنان سورةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُم که بیاگاهاند آن سوره و خبر دهد مؤمنان را بِما فِی قُلُوبِهِم بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُلِ استَهزِؤُا بگو ای محمّد ص ایشانرا که فسوس دارید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست که بر آن تفضیح شماست إِن‌َّ اللّه‌َ مُخرِج‌ٌ بدرستیکه خدای ظاهرکننده است ما تَحذَرُون‌َ آن چیز را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصافی که شما را است آورده‌اند که در غزوه تبوک ودیعت إبن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالت‌پناه ص رفتند و گفتند به‌بینید اینکه مرد یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد اینکه سخن بنور نبوّت بر باطن آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم ظاهر شد با عمار یاسر رضی اللّه عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتند عمار رضی اللّه عنه پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه داب رهگذریان باشد می گفتیم آیت آمد که وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی ای محمّد ص منافقان را که چه میگفتند لَیَقُولُن‌َّ هر آئینه گویند إِنَّما کُنّا جز اینکه نیست که بودیم ما همچون مسافران نَخُوض‌ُ وَ نَلعَب‌ُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم در آنچه می گفتیم قُل بگو ایشانرا

بر سبیل توبیخ أَ بِاللّهِ آیا بخدای وَ آیاتِهِ و بسخنان وی وَ رَسُولِهِ و بفرستاده وی کُنتُم تَستَهزِؤُنَ هستید شما که استهزاء میکنید و استهزاء باینها نشاید لا تَعتَذِرُوا عذر مگوئید که عذر شما دروغ محض است قَد کَفَرتُم بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن در رسول خدا ص بَعدَ إِیمانِکُم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إِن نَعفُ اگر عفو کنیم عَن طائِفَةٍ مِنکُم از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّب طائِفَةً عذاب کنیم طائفه دیگر را بِأَنَّهُم کانُوا بسبب آنکه ایشان هستند مُجرِمِینَ گناهکاران باصرار بر نفاق.

صفحه : ۴۱۹

المُنافِقُونَ مردمان منافقان که سیصد نفر بودند وَ المُنافِقاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعضُهُم مِن بَعضٍ برخی از ایشان از برخی دیگرانـد یعنی همه مشابه یکدیگرانـد در نفـاق و شـقاق یَأمُرُونَ میفرماینـد بِالمُنکَرِ بکـار زشت که کفر است یـا معصیت یا تکـذیب پیغمبر علیه السـلام وَ یَنهَونَ و بازمیدارنـد عَنِ المَعرُوفِ از نیکوئی که ایمـان است یـا طـاعت یا تصـدیق و متابعت حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم وَ یَقبِضُونَ و فرامیگیرند أَیدِیَهُم دستهای خود را یعنی فرو می‌بندند از خیرات و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات سـلمی رح فرموده که از معاونت ضـعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللّهَ ترک کردنـد فرمانبرداری خـدا را فَنَسِیَهُم پس فرو گذاشت ایشانرا و بازداشت فضل خود را از ایشان إِنَّ المُنافِقِینَ بدرستیکه منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الفاسِقُونَ ایشانند بیرون‌رفتگان از دائره ایمان وَعَدَ اللّهُ المُنافِقِینَ وعـده داده است خـدا مردان منافق را وَ المُنافِقاتِ و زنان منافقه را وَ الکُفّارَ و ناگرویدگان از مرد و زن نارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خالِدِینَ فِیها جاویدان باشند در ان هِیَ حَسبُهُم آن آتش بس است مر ایشانرا برای عقوبت وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ و دور کرده است خـدا ایشان را از رحمت خود وَ لَهُم و مر ایشانراست در آخرت عَذابٌ مُقِیمٌ عـذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عـذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسدست رباعی ای آنکه ز تیره‌حالی و بدروزی در باطنت آتش نفاق افروزی در هر نفست شعله غم بیشتر است می‌سوز و ران شعله که خوش میسوزی کَالَّذِینَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِن قَبلِکُم پیش از شـما یعنی امم ماضیه کانُوا أَشَدَّ مِنکُم بودنـد سـخت‌تر از شـما قُوَّةً از روی قوت یعنی به تن از شـما قوی‌تر بودنـد وَ أَکثَرَ و بیشتر بودند از شـما أَموالًا وَ أَولاداً از روی مال و اولاد یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شـما بودند فَاستَمتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلاقِهِم بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشـتند فَاستَمتَعتُم بِخَلاقِکُم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش آرزوهای فانی کَمَا استَمتَعَ الَّذِینَ همچنانکه تمتع یافته بودنـد آنانکه بودند مِن قَبلِکُم پیش از شـما بِخَلاقِهِم به بهره خویش وَ خُضتُم و خوض کردیـد و شـروع نمودیـد در باطـل کَالَّذِی خاضُوا همچون خوضـی که گذشـتگان خوض نمودنـد و بر آن رفتنـد أُولئِکَ آن گروه حَبِطَت نـابود شـد و تبـاه گشت أَعمـالُهُم کردارهـای ایشان فِی الدُّنیا در دنیا که مال و فرزنـد ایشان بایشان وفا نه‌کرد وَ الآخِرَةِ و در آخرت که ثوابی بر آن عملها مترتب نگشت وَ أُولئِکَ و آن گروه هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیان‌زدگان در هر دو جهان.

صفحه : ۴۲۰ أَ لَم یَأتِهِم آیا نیامـد بـدیشان یعنی منافقان که بلـذت دنیا مغرور و از تحصـیل لذات باقیه مهجوراند نَبَأُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم خبر عـذاب و نکـال آنـان که پیش از ایشـان بودنـد قَومِ نُوحٍ گروه نوح ع که بطوفان غرق شدنـد وَ عادٍ و گروه عاد که بباد صرصـر هلاک گشـتند وَ ثَمُودَ و قـوم ثمـود که بر جفر و صـیحه بمردنـد وَ قَومِ إِبراهِیمَ و گروه ابراهیم علیه السـلام که بـانواع عـذاب مبتلا شده‌انـد و نمرود به نیش پشّه زهر هلاکت چشـید وَ أَصحابِ مَدیَنَ و اهل مدین که قوم شـعیب علیه السـلام بودند بعذاب یوم الظله هلاک گشـتند وَ المُؤتَفِکاتِ و اهل دیهها زیر و زبر شـده یعنی قوم لوط علیه السـلام کو بچه نوع هلاک شدند أَتَتهُم رُسُلُهُم آمدند بهمه ایشان پیغامبران ایشان بِالبَیِّناتِ با حجّتهای روشن و نشانهای درست فَما کانَ اللّهُ پس نبود خـدا لِیَظلِمَهُم که سـتم کنـد بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عـذاب فرسـتد وَ لکِن کانُوا و لیکن بودنـد ایشان أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ که بر نفسهای خود سـتم کردنـد به کفر و تکذیب تا مسـتحق عقوبت گشـتند وَ المُؤمِنُونَ و مردان مؤمن وَ المُؤمِناتُ و زنان مومنه بَعضُهُم برخی از ایشان أَولِیاءُ بَعضٍ دوسـتان برخی دیگرانـد در تعـاون و تناصـر یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ می‌فرماینـد بـه نیکـوئی کـه ایمـان و فرمـانبرداری‌ست وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ و

بازمیدارنـد از بـدی که کفر و گنهکـاریست وَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَٔ و بپا میدارنـد نماز را با شـرائط آن وَ یُؤتُونَ الزَّکاهَٔ و میدهنـد زکوهٔ را بـآداب متعلقه بـدان وَ یُطِیعُونَ اللّهَ و فرمان می‌برنـد خـدا را وَ رَسُولَهُ و پیغمبر او را در همه امور أُولئِکَ آن گروه سَیَرحَمُهُمُ اللّهُ زود باشـد که رحمت کنـد خـدا بر ایشان إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ بـدرستیکه خـدا غالب است هر چه خواهـد کنـد حَکِیمٌ داناست بوضع هر شـی در موضع آن.

صفحه : ۴۲۱

وَعَدَ اللّهُ وعده داد خدا المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ مردان مومن و زنان مومنه را جَنّاتٍ تَجرِی بوسـتانهای مشـتملبر میوه که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ زیر درختان آن جویها خالِدِینَ فِیها جاویدگانند در ان وَ مَساکِنَ طَیِّبَهًٔ و دیگر وعده داد که ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش فِی جَنّاتِ عَدنٍ در بهشـتهای پاینده جنّت عدن نام نهری است در بهشت که چشـمه تسنیم در ان میباشد یا اعلی درجات بهشت است امـام ثعلبی رح میگویـد که نهری است در جنت که بوسـتانهای او بر هر دو کنـاره اوست وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ و خوشـنودی از نزدیک خـدای مؤمنـان را أَکبَرُ بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبـدء جمیع سـعادات و منشـای تمـام کرامات رضای حضـرت عزت است و مودی به نیل وصال و فوز لقای ذو الجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه را در گاه و بیگاه جز رضای حضرت اللّه جل جلاله، مطلبی نیست مثنوی یکی میخواهـد از تـو جنت و حور یکی خواهـد که از دوزخ شود دور و لیکن مـا نخواهیم اینکه و آن جست مراد مـا همـان خوشـنودی تست چو تو خوشـنود گردی در دو عالم همین مقصود بس و اللّه اعلم در احادیث صـحیحه آورده است که حق سـبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنهٔ گویند لبیک ربنا و سـعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خوشـنود شدید گوینـد چیست ما را که خوشـنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنکه هیچ یک از مخلوقات خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بـدهم شـما را فاضـلتر ازین عطاهـا بهشتیان گوینـد آن چه چیز توانـد بود که ازینها فاضـلتر باشـد خطاب رسـد که فرود آرم بر شـما خوشـنودی خود را و هرگز بر شـما خشم نگیرم از مضـمون اینکه حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضـلتر نیست ذلِکَ آن خوشـنودی هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ اوست فیروزی بزرگ که نعمت دنیـا در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت بـاز ای آن مختصـر است یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر ص جاهِدِ الکُفّارَ جهاد کن با کافران بشمشـیر وَ المُنافِقِینَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حـدود بر ایشـان وَ اغلُظ عَلَیهِم و درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا مکن وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ و بازگشت اینها همه دوزخ است وَ بِئسَ المَصِیرُ و بـد بازگشتی است دوزخ آورده‌اند که بوقت تهیّه غزوه تبوک جلاس إبن سوید بر درازگوشـی سوار از جانب قبا بمدینه می‌آمد و از برای تنفیر مردم از ان سـفر گفت اگر آنچه محمّـد ص آورده است حق باشـد ما ازین درازگوش که برو سواریم بدتر باشـیم پسر زن او مصـعب رض اینکه سـخن را بعرض حضـرت پیغمبر ع رسانید و آنحضـرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب رض از ان مقاله سؤال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که من نگفته‌ام مصـعب مناجات کرد خدا یا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من از ان معلوم گردد حق سبحانه آیت فرستاد یَحلِفُونَ بِاللّهِ سوگند میخورند بخدای مطلق ما قالُوا نه گفته‌اند آن سخن را وَ لَقَد قالُوا و هرآئینه که گفته‌انـد کَلِمَهَٔ الکُفرِ کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آورند در کلام سـید المرسـلین ص وَ کَفَرُوا و کفر را ظاهر ساختند.

صفحه : ۴۲۲

بَعدَ إِسلامِهِم بعـد از اظهار اسـلام خود وَ هَمُّوا و قصـد کردند بِما لَم یَنالُوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر ص و اجلای مهاجران رض بوده از مدینه تا آنکه تاج سلطنت بر سر إبن ابیّ نهند و بپادشاهی بردارند او را وَ ما نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول ص و مؤمنـان إِلّا أَن أَغنـاهُمُ اللّهُ مگر آنکه بی‌نیـاز کرد خـدای ایشانرا وَ رَسُولُهُ و فرسـتاده او مِن فَضـلِهِ از فضل و تکریم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک سیّد عالم صـلی اللّه علیه و سـلّم بدانجا رسید ببرکت قدم آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت پیغمبر نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود

حضرت رسالت‌پناه ص فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند توانگر شد و دو هزار درم زیادت بردیت از فضل و کرم رسول بود اینجا بتعریض میگوید سبب اینکه کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَإِن یَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق یَکُ باشد آن بازگشت خَیراً لَهُم بهتر مر ایشانرا وَ إِن یَتَوَلَّوا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یُعَذِّبهُمُ اللّه عذاب کند خدای ایشانرا عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک فِی الدُّنیا در دنیا بکشتن وَ الآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَ ما لَهُم فِی الأَرضِ و نیست مر ایشانرا در زمین مِن وَلِیٍّ دوستی که دست گیرد وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقول است که جلاس بعد از نزول اینکه آیت توبه کرد و از جمله مخلصان اینکه امت محسوب شده آورده‌اند که ثعلبه انصاری که از جمله زهاد صحابه رض بود بملازمت حضرت رسالت‌پناه ص آمده التماس نمود که آنحضرت ص از خدای تعالی در خواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت صلی اللّه علیه و آله و سلّم او را پند داد که ازین مدعا درگذرد سودمند نیفتاد حضرت رسالت‌پناه ص از خدای تعالی درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسیده حق سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا حدیکه در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی بیادیه آورد و از!!! اجتماعات روز جمعه و نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه نمیتوانست آمد و بالآخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سرکشیده گفت اینکه محمّد ص علیه السلام از ما می‌طلبد جزیه است پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه رض متعجب ماندند و اینکه آیت نازل شد که وَ مِنهُم و از اهل نفاق مَن عاهَدَ اللّه کسی هست که با خدای عهد کرد لَئِن آتانا که اگر بدهد ما را خدای مِن فَضلِهِ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آئینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَ لَنَکُونَنَّ و هر آئینه باشیم بتصدق مِنَ الصّالِحِینَ از جمله نیکان و شایستگان.

صفحه : ۴۲۳

فَلَمّا آتاهُم پس آنهنگام که بداد ایشانرا مال بسیار مِن فَضلِهِ از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وَ تَوَلَّوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَ هُم مُعرِضُونَ و ایشان اعراض‌کنندگانند از امر و فرمان فَأَعقَبَهُم پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوة ایشانرا نِفاقاً فِی قُلُوبِهِم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زائل نگردد إِلی یَومِ یَلقَونَهُ تا روز که به‌بینند عمل خود یعنی جزاء آن را و آن روز قیامت باشد بِما أَخلَفُوا اللّهَ بسبب آنکه خلاف کردند با خدا ما وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وَ بِما کانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یَکذِبُونَ دروغ گفتند أ لَم یَعلَمُوا آیا نمیدانند مخالفان وعده أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ آنکه میداند خدای سِرَّهُم آنچه نهان ایشان‌ست از نفاق و عزم برخلاف عهد وَ نَجواهُم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که اینکه زکوة جزیه است وَ أَنَّ اللّهَ و آیا نمیدانند که خدای عَلّامُ الغُیُوبِ داننده نهانها و پوشیده‌ها است درین آیت تهدیدی عظیم‌ست بیت مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند مبین در روی اینکه و آن چو میدانی که میداند نقل است که حضرت رسالت پناه ص اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و صدیق رض از دنیا هر چه داشت بیاورد و فاروق رض نصف از اموال خود تصدق کرد و عثمان رض سی صد شتر مکمل جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم اللّه وجهه هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر ص آورد و عبد الرحمن بن عوف رض چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درهم نقره صدقه نمود و هر یک از عباس رض و طلحه رض و سعد رض و عباده رض و محمّد رض بن سلمه رض مبلغی مال آوردند و اینکه همه نزد آنحضرت ص مجتمع شد و در آخر عاصم بن عدی رض صد وسق خرما آورد که دو هزار و چهارصد من میباشد و در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری رض صاعی از خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده‌ام و در دو صاع خرما اجرت بمن داده‌اند یکی برای عیال خود بگذاشته‌ام و یکی آورده حضرت ص فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه رض آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کرده گفتند که عبد الرحمن و عاصم آن مال را بر یاد او و خدا و رسول او از صاع ابو عقیل بی‌نیازاند اما او درخواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیت نازل شد الَّذِینَ آنانکه یَلمِزُونَ

الْمُطَّوِّعِینَ عیب میکنند افزون‌دهندگان را مِنَ الْمُؤمِنِینَ از گرویدگان فِی الصَّدَقاتِ در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را بر یا نسبت میدهند وَ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب می‌کنند که نمی‌یابند إِلّا جُهدَهُم مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی‌اند فَیَسخَرُونَ مِنهُم پس فسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند بایشان سَخِرَ اللّهُ مِنهُم جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی دردناك بدان سخریه و استهزا که می‌کنند در انوار آورده که پسر عبد اللّه بن ابی که هم عبد اللّه نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت‌پناه ص درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت رسالت‌پناه ص برای إبن ابی استغفار کرد آیت آمد.

صفحه : ۴۲۴

استَغفِر لَهُم استغفار بکن برای ایشان که منافقانند أَو لا تَستَغفِر لَهُم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی‌اند إِن تَستَغفِر لَهُم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبعِینَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم پس نمی‌آمرزد خدای ایشانرا آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سَواءٌ عَلَیهِم أَستَغفَرتَ لَهُم أَم لَم تَستَغفِر لَهُم لَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم سید عالم ص بعد از نزول اینکه آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و ازینجا معلوم میشود که مراد از عدد سبعین تکثیرست نه تحدید ذلِکَ آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُم به سبب آنست که ایشان کَفَرُوا بِاللّهِ کافر شدند بخدای وَ رَسُولِهِ و برسول او وَ اللّهُ و خدای لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ راه ننماید گروه فاسقان را یعنی متمردان را در کفر خویش فَرِحَ المُخَلَّفُونَ شاد گشتند بازپس‌ماندگان از غزوه بِمَقعَدِهِم به نشستن خویش خِلافَ رَسُولِ اللّهِ بر خلاف رسول خدا وَ کَرِهُوا و کراهت داشتند بکراهیت عقیده أَن یُجاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالهای و نفسهای خود فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَ قالُوا و گفتند مر مومنان را لا تَنفِرُوا بیرون مروید درین غزوه فِی الحَرِّ در گرما خود نرفتند و خواستند که مومنان را نیز تنفیر کنند قُل نارُ جَهَنَّمَ بگو ایشان را که آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت‌تر است از جهت حرارت نسبت باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند در ان حرارت لَو کانُوا یَفقَهُونَ اگر باشند که بدانند که مآل ایشان در آن جهان آتش‌ست فَلیَضحَکُوا پس باید که بخندند قَلِیلًا اندکی وَ لیَبکُوا کَثِیراً و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند بر آنکه لازم‌ست که در قیامت خنده ایشان اندك و گریه ایشان بسیار باشد و می‌شاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشانرا غمی باشد بی‌فرح و اندوهی بود بی‌سرور جَزاءً پاداش دهد ایشانرا خدا پاداش دادنی بِما کانُوا یَکسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق.

صفحه : ۴۲۵

فَإِن رَجَعَکَ اللّهُ پس اگر بازآورد ترا خدای بمدینه إِلی طائِفَةٍ مِنهُم بسوی گروهی از منافقان متخلّف فَاستَأذَنُوکَ پس دستوری طلبند از تو لِلخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوك فَقُل لَن تَخرُجُوا پس بگو بیرون هرگز نمی‌آئید خبرست بمعنی نهی یعنی بیرون میائید مَعِیَ با من أَبَداً هرگز وَ لَن تُقاتِلُوا مَعِیَ و کارزار مکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّکُم بدرستیکه شما رَضِیتُم خرسند شدید بِالقُعُودِ به نشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اوّل بار یعنی در غزوه تبوك فَاقعُدُوا پس به‌نشینید دیگر باره مَعَ الخالِفِینَ با بازپس‌ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبردست از هر تر دامنی اینکه کار نیاید و نامرد بی درد مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچون زنان رنگی و بویی پیشه گیر یا چو مردان اندر آئی و گوئی در میدان فگن آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه ص در مرض إبن ابی بعیادت وی رفت و او از ان حضرت ص التماس کرد که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده بر من نمازگذار و مرا آمرزش طلب کن حضرت ص دو پیراهن پوشیده بود پیراهن بالینه مبارك خود بوی داده و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گذارد فاروق

رض در ان باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او با یاد حضرت می‌داد و منع بسیار میکرد آخر آنحضرت ص از کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز برو بگذارد آیت آمد و گویند بعد از انکه نماز گذارده بود نازل شد وَ لا تُصَلِّ و نماز مگذار عَلی أَحَدٍ بر هیچ یک مِنهُم ماتَ از منافقان که بمیرد أَبَداً هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد و گفته‌اند ظرف مات‌ست یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع پس کانه که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود وَ لا تَقُم و مالیست عَلی قَبرِهِ بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُم بدرستیکه منافقان کَفَرُوا بِاللّهِ کافر شدند بخدای که شرک آوردند وَ رَسُولِهِ و بفرستاده وی که فرمانبرداری نه کردند وَ ماتُوا و بمردند وَ هُم فاسِقُونَ و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان وَ لا تُعجِبکَ و باید که ترا متعجب نسازد مراد امتانـد و خطاب بآنحضرت‌ست ص یعنی در عجب نیندازد شما را أَموالُهُم مالهای منافقان اگرچه بسیارست وَ أَولادُهُم و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدارانـد إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ جز اینکه نیست که میخواهد خدای أَن یُعَذِّبَهُم بِها آنکه عذاب کند ایشانرا بدان فِی الدُّنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج و تعب باشند برای رونق احوال اولاد و در تهیّه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت می‌کشند وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَ هُم کافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند درویشی میگفت اغنیا اشقی الاشقیاءاند مال دنیا جمع می‌کنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیت و مشقت و بآخرت میروند و می‌گذارند بصدهزار حسرت و ندامت قطعه در اوّل چو خواهی کنی مال جمع بسی رنج بر خویش باید گماشت پس از بهر آن تا بماند بجای شب و روز بایدت پاس داشت درین جمله آنحال مشکل‌تر است که آخر بحسرت بباید گذاشت.

صفحه : ۴۲۶

وَ إِذا أُنزِلَت و چون فرستاده شود سورَةٌ سورتی از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق می‌کنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل گردد أَن آمِنُوا بِاللّهِ بآنکه ایمان آرید بخدای وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر ص او استَأذَنَکَ دستوری جویند از تو در باز ایستادن أُولُوا الطَّولِ خداوندان مال و توانائی مِنهُم از منافقان وَ قالُوا و گویند ذَرنا بگذار ما را و با خود به لشکر مبر نَکُن تا باشیم مَعَ القاعِدِینَ با نشستگان در خانها رَضُوا خورسند شدند و راضی گشتند بِأَن یَکُونُوا بآنکه باشند مَعَ الخَوالِفِ با زنان و بازپس‌ماندگان وَ طُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان از نفاق فَهُم لا یَفقَهُونَ پس ایشان فهم نمی‌کنند آن چیز را که در جهادست از انوار سعادت و آنرا که در تخلفست از آثار شقاوت لکِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده‌اند مَعَهُ با او یعنی در خدمت او جاهَدُوا جهاد کردند بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالها و نفسهای خود وَ أُولئِکَ و آن گروه لَهُمُ الخَیراتُ مر ایشان‌راست نیکوئیهای هر دو یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَ أُولئِکَ و آن گروه هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللّهُ لَهُم آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنّاتٍ تَجرِی بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر مساکن اهالی آن جوئیها خالِدِینَ فِیها جاوید ماندگانند در آن ذلِکَ آن‌ست الفَوزُ العَظِیمُ رستگاری بزرگ و فیروزی تمام وَ جاءَ المُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذرگویندگان مِنَ الأَعرابِ از بادیه‌نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزا می‌آئیم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت می‌کنند و اینکه عذرها گفتند لِیُؤذَنَ لَهُم تا دستوری دهد مر ایشانرا در تخلف وَ قَعَدَ الَّذِینَ و به نشستند آنانکه کَذَبُوا اللّهَ دروغ گفتند با خدای وَ رَسُولَهُ و با رسول او و در ادعای ایمان مراد منافقان اعراب‌اند که نیامدند و اعتذار. نیز نکردند سَیُصِیبُ الَّذِینَ کَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنهُم از اعراب عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی مولم بقتل در دنیا و حرق در آخرت.

صفحه : ۴۲۷

لَیسَ عَلَی الضُّعَفاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَ لا عَلَی المَرضی و نه بر بیماران و معلولان وَ لا عَلَی الَّذِینَ لا یَجِدُونَ و نه بر آنانکه

نمی‌یابند ما یُنفِقُونَ چیزیرا که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه بنو عذره و مزینه یعنی برین سه طائفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر بازایستند از غزوه إِذا نَصَحُوا چون نیک‌خواهی نمایند و فرمان برند لِلّهِ وَ رَسُولِهِ مر خدای و رسول او را و نصح اصلاح فعل‌ست با اخلاص نیت ما عَلَی الْمُحسِنِینَ نیست بر نیکوکاران که ناصحانند مِن سَبِیلٍ هیچ عتابی و ملامتی وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنان را که بعذر از غزوه بازماندند رَحِیمٌ مهربان است که معذوران را رخصت قعود دهد وَ لا عَلَی الَّذِینَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی إِذا ما أَتَوکَ چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند. لِتَحمِلَهُم تا ایشانرا مرکبی دهی و با خود بحرب بریء قُلتَ گفتی تو که درین وقت لا أَجِدُ نمی‌یابم ما أَحمِلُکُم عَلَیهِ چیزیکه شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوا وَ أَعیُنُهُم برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ روان می‌شد از اشک یعنی اشک حسرت از دیدهای ایشان میریخت حَزَناً از روی اندوه أَلّا یَجِدُوا بجهت آنکه نمی‌یافتند ما یُنفِقُونَ آنچه نفقه کنند در ان سفر و اینکه قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت‌پناه ص آمده گفتند یا رسول اللّه ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده‌ایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزوه آئیم حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که آنچه می‌جوئید نمی‌یابم ایشان گریه‌کنان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و إبن عمر و عباس و عثمان رض ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق تعالی میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِیلُ جز اینکه نیست که معاتبت و ملامت عَلَی الَّذِینَ بر آنان است که ایشان یَستَأذِنُونَکَ از تو دستوری می‌جویند در بازایستادن وَ هُم أَغنِیاءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوا بِأَن یَکُونُوا راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الخَوالِفِ با زنان و کودکان وَ طَبَعَ اللّهُ و مهر نهاده است خدای عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان فَهُم لا یَعلَمُونَ پس ایشان نمیدانند خاتمه عاقبت خود را و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است.

صفحه : ۴۲۸

یَعتَذِرُونَ القای اعتذار خواهند کرد منافقان إِلَیکُم بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذا رَجَعتُم چون بازگردید از تبوک إِلَیهِم بسوی ایشان و بمدینه بازآئید قُل بگو ای محمّد ص لا تَعتَذِرُوا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما لَن نُؤمِنَ لَکُم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَد نَبَّأَنَا اللّهُ به تحقیق خبر داده است ما را خدای مِن أَخبارِکُم از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده وَ سَیَرَی اللّهُ و زود بیند خدای عَمَلَکُم کار شما را وَ رَسُولُهُ و فرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بدان ثبات می‌ورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده خواهید شد در روز قیامت إِلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا که مطلع است بر ضمائر و ظواهر همه فَیُنَبِّئُکُم پس خبر خواهد داد شما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَکُم برای شما إِذَا انقَلَبتُم إِلَیهِم چون بازگردید از سفر بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی آن بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جند بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر و اصحاب رض او به مسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لِتُعرِضُوا عَنهُم تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فَأَعرِضُوا عَنهُم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را إِنَّهُم رِجسٌ بدرستیکه ایشان پلیدانند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب میل توبه و انابت است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرنده تطهیر نیست وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخست و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جَزاءً برای پاداش بِما کانُوا یَکسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یَحلِفُونَ سوگند میخورند منافقان لَکُم برای شما لِتَرضَوا عَنهُم تا بدان خوشنود شوید از ایشان و ایشان از تعرض شما ایمن شوند إبن ابی بعد از رجوع آنحضرت ص سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا تخلف نه‌کند و عبد اللّه بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رض بدین نوع سوگند یاد کرد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضا شماست نه برای خوشنودی خدای فَإِن تَرضَوا پس اگر خوشنود شوید ای مومنان عَنهُم از منافقان دروغ‌گویان فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای لا یَرضی خوشنود

نمی‌شود عَنِ القَومِ الفاسِقِینَ از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشانرا سود ندارد و مراد از آیت نهی مومنانست که از ایشان راضی نشوند و به عذرهای باطل ایشان فریفته نه‌شوند.

صفحه : ۴۲۹

الأَعرابُ بادیه‌نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه‌اند نه تمام اهل بادیه بلکه اینکه جمع مخصوص أَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً سخت‌تراند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان را از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش‌اند و سخت‌دل و با اهل علم نشست و برخاست نکرده‌اند وَ أَجدَرُ و سزاوارتراند أَلّا یَعلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ ما أَنزَلَ اللّهُ اندازهای چیزیکه خدای تعالی فرو فرستاده عَلی رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرائض و سنن شرع وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَکِیمٌ حکم‌کننده است از روی حکمت بامهال ایشان وَ مِنَ الأَعرابِ و از منافقان اهل بادیه مَن یَتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند ما یُنفِقُ آنچه نفقه می‌نماید و صدقه میدهد مَغرَماً تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می‌شمارد چه بر آن امید ثواب ندارد بریا و تقیّه انفاق میکند وَ یَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِکُمُ الدَّوائِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام به نکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَیهِم دائِرَةُ السَّوءِ بر ایشان باد گردش بدو روزگار ایشان منقلب شود وَ اللّهُ سَمِیعٌ و خدای شنواست مر آنرا که بزبان می‌آرند عَلِیمٌ داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَ مِنَ الأَعرابِ و از اهل بدو مَن یُؤمِنُ کسان هستند که می‌گروند بِاللّهِ بخدای وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن‌اند از جهینه و گفته‌اند عبد اللّه ذی البحارین و رهط اویند که بخدای و قیامت میگروند وَ یَتَّخِذُ و فرامیگیرند ما یُنفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُباتٍ اسباب قربت عِندَ اللّهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آن را بقرب الهی وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ و بدعای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می‌طلبد که اللهم صل علی آل ابی!!! أَلا إِنَّها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قُربَةٌ لَهُم سبب نزدیک است مر ایشان را ببارگاه عنایت ربانی سَیُدخِلُهُمُ اللّهُ زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فِی رَحمَتِهِ در بهشت خود که محل نزول رحمت است إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر متصدقان را رَحِیمٌ مهربان‌ست بر متقربان.

صفحه : ۴۳۰ وَ السّابِقُونَ الأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مومنان مِنَ المُهاجِرِینَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدراند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده‌اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده‌اند یا اهل بیعت رضوان وَ الأَنصارِ و از انصار یعنی از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی‌اند یعنی سبّاق سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُم و آنان که متابعت کردند سابقان را بِإِحسانٍ بایمان و طاعت مراد سائر صحابه‌اند رض از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته‌اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره متابعان‌ست رَضِیَ اللّهُ عَنهُم خوشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل‌اند وَ رَضُوا عَنهُ و خوشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه وَ أَعَدَّ لَهُم و آماده کرد خدای مر ایشانرا جَنّاتٍ تَجرِی بوستانها که میرود تَحتَهَا الأَنهارُ زیر درختان آن جویها خالِدِینَ فِیها أَبَداً جاوید باشند در ان همیشه تاکید خلودست ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ اینست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وَ مِمَّن حَولَکُم و از آنانکه گرداگرد شهر شمااند مِنَ الأَعرابِ از اهل بوادی مُنافِقُونَ منافقان‌اند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام مینمایند وَ مِن أَهلِ المَدِینَةِ و از اهل شهر شما نیز مَرَدُوا قومی‌اند که خو کرده‌اند و اقامت نموده‌اند عَلَی النِّفاقِ بر نفاق یا در منافقی ماهر شده‌اند بمرتبه که تو ای محمّد ص با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تَعلَمُهُم نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سوید ای دل خود نهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می‌آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی‌شناسی نَحنُ نَعلَمُهُم ما میدانیم ایشانرا که بر سرّ دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُم زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَینِ دو نوبت یکی فضیحت

در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ یُرَدُّونَ پس بازگردانیده شوند در قیامت إِلی عَذابٍ عَظِیمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ‌ست و بحقیقت عذابی عظیم بعد ایشان است از درگاه عزّت و محجوبیت ایشان از نور لقاء و رویت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگ‌تر نیست مثنوی از فراق تلخ میگوئی سخن هر چه خواهی کن و لیکن آن مکن تلخ‌تر از زهر هجران هیچ نیست در فراقت غیر پیچاپیچ نیست صد هزاران مرگ از سوی تو نیست مانند فراق روی تو جور دوران هر آن رنجی که هست سهل‌تر از بعد حق و غفلت است زان که اینها بگذرد وین نگذرد ای خوشا آن دل که جان آگه بود از فراق اینکه خاکها شوره شود وز فراق اینکه آبها تیره بود دوزخ از فرقت چنان سوزان شدست بید از فرقت چنان لرزان شدست گر بگویم از فراقت یک شرار تا قیامت یک بود آن از هزار آورده‌اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی‌عذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات ربانی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت‌پناه ص از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهوده بر مسجد درآمد و اینان را دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سیّد عالم بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نه‌کشایم تا وقتی که امروز رسد آیت آمد که. و هر آن جوری که هست صعب‌تر زان بعد صفحه : ۴۳۱

وَ آخَرُونَ و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر ص اعتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صالِحاً کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق حضرت رسالت‌پناه ص از ایشان در وجود آمده بود وَ آخَرَ سَیِّئاً و بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَی اللّهُ شاید که خدای أَن یَتُوبَ عَلَیهِم آنکه توبه ایشان درپذیرد إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزنده است مر تائبان را رَحِیمٌ مهربان‌ست به تفضل بر وی در تاویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقای نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیّات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذائل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند و در عذاب خذلان باشد حکیم سنائی قدس سره فرموده مثنوی چون بدی گناه را دانی کشدت جانب پشیمانی ور ندانی گناه را که بد است آن نشان شقاوت ابد است القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت‌پناه ص فرمود تا ایشانرا بگشادند آن آزادشدگان بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت رسالت‌پناهی آوردند و گفتند یا رسول اللّه ما بسبب اینکه مالها از دولت خدمت تو بازماندیم اینها را فراگیرد در راه خدای تصدق کن خواجه عالم فرمود که من باخذ اموال شما مأمور نیستم اینکه آیت نازل شد خُذ مِن أَموالِهِم فراگیر از مالهای ایشان صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُم تا پاك گردانی ایشان را از گناهان یا از حب مال که مودی بطغیان و عصیان است یا از نجاسات بخل وَ تُزَکِّیهِم و زیادت گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشانرا بِها بدان صدقه وَ صَلِّ عَلَیهِم و دعاگوی بر ایشان و آمرزش طلب إِنَّ صَلاتَكَ بدرستیکه دعای تو سَکَنٌ لَهُم آرامش بود دلهای ایشانرا وَ اللّهُ سَمِیعٌ و خدای شنوا است دعای ترا عَلِیمٌ داناست باستحقاق ایشان مر آن را أَ لَم یَعلَمُوا آیا نمیدانند اینکه تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللّهَ آنرا که خدای هُوَ یَقبَلُ التَّوبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَن عِبادِهِ از بندگان خود وَ یَأخُذُ الصَّدَقاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را وَ أَنَّ اللّهَ و نمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوّابُ اوست پذیرنده توبه الرَّحِیمُ مهربان‌ست بر توبه‌کننده وَ قُلِ اعمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگوید ای گروهی که توبه نمی‌کنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدید است فَسَیَرَی اللّهُ پس زود باشد که بیند خدای عَمَلَکُم کار شما را از خیر و شر وَ رَسُولُهُ و فرستاده او وَ المُؤمِنُونَ و گرویدگان نیز بینند وَ سَتُرَدُّونَ و زود باشد که بازگردانیده شوید بمرگ إِلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا فَیُنَبِّئُکُم پس بیاگاهاند شما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بمجازات باشد بدان قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصّه هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک و

هلال بن امیه و مرارهٔ بن ربیع ایشان خود را نه‌بسته بودند اما پیش حضرت رسالت‌پناه ص آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرموده که کسی با ایشان مجالست و مکالمت نکند در شان ایشان نازل شد که.

صفحه : ۴۳۲

وَ آخَرُونَ و دیگران از متخلفان مُرجَونَ تاخیر کرده شدگانند و بازداشتگان لِأَمرِ اللّهِ برای فرمان خدای در باره ایشان إِمّا یُعَذِّبُهُم یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بدان گناه وَ إِمّا یَتُوبُ عَلَیهِم و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند از ان عمل تردید برای عبادست و گر نه عند اللّه نزدو نیست وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بر جای ایشان حَکِیمٌ حکم‌کننده است بارجای ایشان آورده‌اند که دوازده منافقان چون ثعلب بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعه بن ثابت و اضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله بنی خزرج بود و در علم تورات و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سیّد عالم بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت ص بمدینه هجرت کرد اهل آن خطّه شیفته جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای او نه‌کرد بیت با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات حیفم آید سخن از چشمه حیوان گفتن ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد و بنفی آنحضرت ص مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده اوّل کسیکه تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت ص او را فاسق لقب نهاده در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هرقل که ملک روم بود برفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت‌پناه ص چون عازم غزوه تبوک شده اینان بمسجد آمده گفتند یا رسول اللّه ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته‌ایم و التماس میرود که در ان مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت ص مهم خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست مثنوی مسجد و اصحاب مسجد را نواز تو مهی ما شب دمی با ما بساز تا شود شب از جمالت همچو روز ای جمالت آفتاب دلفروز ای دریغا کان سخن از دل بدی تا مراد آن نفر حاصل شدی القصه حضرت رسالت‌پناه ص در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه‌ایم تا باز آئیم و چون وقت بازگشتن بمنزل ذی ذی‌آوان که قریب مدینه است که سید اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل اینکه آیت فرود آورد وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسجِداً و آنانکه فراگرفتند و بنا نهادند مسجدی ضِرَاراً برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان وَ کُفراً و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند وَ تَفرِیقاً و برای تفرقه افگندن بَینَ المُؤمِنِینَ میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع می‌باشند وَ إِرصاداً و برای انتظار لِمَن حارَبَ اللّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای تعالی وَ رَسُولَهُ و با رسول او مِن قَبلُ پیش از بنای اینکه مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَ لَیَحلِفُنَّ و هر آئینه سوگند میخورند که چون کسی گوید چرا اینکه مسجد ساختید إِن أَرَدنا که ما نخواستیم از بنای اینکه مسجد إِلَّا الحُسنی مگر خواستنی نیکو که نمازست و ذکر و توسعت بر ضعفا وَ اللّهُ یَشهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُم لَکاذِبُونَ که ایشان دروغ‌گویانند در سوگند خود.

صفحه : ۴۳۳

لا تَقُم نایست برای نماز فِیهِ در آن مسجد أَبَداً هرگز لَمَسجِدٌ هر آئینه مسجدیکه أُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَی التَّقوی بر پرهیزگاری مِن أَوَّلِ یَومٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر ص است و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت‌پناه اوّل که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در ان ایّام اساس مسجد قبا افگند و آن اوّل مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت‌پناه ص آنجا نماز گذارده و در تشویق الحرمین از إبن عمر رض نقل میکند که حضرت رسالت‌پناه هر روز شنبه سوار یا پیاده به مسجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که مسجدیکه اساس او بر تقوی‌ست أَحَقُّ سزاوارترست أَن تَقُومَ

فِیهِ بآنکه قیام کنی درو از برای نماز فِیهِ در آن مسجد مؤسّس بر تقوی رِجالٌ مردانند از پاکیزه طینتی یُحِبُّونَ دوست میدارند أن یَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته‌اند بر جنابت خواب نه‌کنند منقول است که بعد از نزول اینکه آیت حضرت رسالت‌پناه ص از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی درمی‌آوریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد طهرست از معاصی و خصال مذمومه وَ اللّهُ یُحِبُّ المُطَّهِّرِینَ و خدای تعالی دوست میدارد پاکی‌ورزندگان را أ فَمَن أَسَّسَ آیا هر کس که اساس افگند بُنیانَهُ بنای امور دین خود را عَلی تَقوی بر ترسکاری مِنَ اللّهِ از خدای وَ رِضوانٍ و طلب خوشنودی او خَیرٌ بهترست أم مَن أَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنیانَهُ بنای امور دین خود را عَلی شَفا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیرش بمرور سیل زده شده و ظاهرش بجای ایستاده باشد هارٍ شکافته شده و نزدیک بافتادن رسیده و اینکه چنین زمین سست‌ترین قواعد باشد و چون بر آن بنا کنند فَانهارَ پس آن زمین سست گردد و در افتد بِهِ با بنا یا بانی آن فِی نارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و اینکه مثل‌ست از برای آنها که بنیاد دین خود بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ و خدای راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را بر آنچه مقصود ایشان‌ست لا یَزالُ همیشه هست بُنیانُهُمُ بنای ایشان الَّذِی بَنَوا آن بنائیکه بنیاد نهاده‌اند آنرا بر اغراض فاسده رِیبَةً سبب شک و نفاقی فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان زائد بر شک نفاقی که دارند و گفته‌اند که مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان درآید و نماز گذارد آیت آمد که لا تَقُم فِیهِ أَبَداً حضرت رسالت‌پناه ص فرمود تا مسجد را بکندند و سوختند و حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بیت پس نبی فرمود کانرا برکنید مطرح خاشاک خاکستر کنید حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب اینکه تخریب که چرا ما اینکه بنا کردیم که فائده نداشت و ازین حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید إِلّا أن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در ان نماند و گفته‌اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که پیوسته بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای دانا است بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَکِیمٌ حکم‌کننده است بخرابی آن بر وجه حکمت و در تفسیر وسیط از محمّد بن کعب قرطبی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت‌پناه ص بیعت میکردند عبد اللّه رواحه رض گفت یا رسول اللّه ص شرط کن برای خدا و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود شرط میکنم برای خدا آنکه او را بپرستید و بدو شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاهدارید از آنچه نفسها و دلهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست فرمود جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح المبیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از ان بیع و شراء خبر میدهد که.

صفحه : ۴۳۴

إِنَّ اللّهَ اشتَری بدرستیکه بخرید خدا مِنَ المُؤمِنِینَ از گرویدگان أَنفُسَهُم نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند وَ أَموالَهُم و مالهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ بآنکه ایشان را باشد جنّت اینکه تمثیل است برای اثبات مؤمنان به بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقهٔ اشتراء زیرا که بیع و شری جای وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که است و هر چه هست همه از آن حقست العبد و ماله لمولاه پس اینکه تحریض است بر غزوه و جهاد یعنی ای بنده؟ از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس سرمایه شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور اینکه دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بینداز و گهر می‌ستان خاک زمین میده و زر می‌ستان در عوض فانی و خوار و حقیر نعمت پاکیزه باقی بگیر در کشاف و عین المعانی و جز آن منقول‌ست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت‌پناه ص میگذشت آنحضرت ص

اینکه آیت را میخوانـد لمعـات انـوار کلاـم الهی بـاطن او را عکس پـذیر اشـراقات فیوض ملکوتی سـاخت پرسـیدند هـذا کلاـم من حضـرت ص فرمود هـذا کلاـم اللّه سؤال کرد که اینکه بیع و شـری کی بوده است جواب دادنـد که روز میثـاق که ذرات ذریـات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت و اللّه بیع مربح لا نقیل و لا نستقیل چون نفس معیوب و اموال فانی را میخرد و در عـوض آن بهشت بـاقی میدهـد هرگز آن بیـع را برنیانـدازیم بلکه نفس و مـال خود را دربـازیم بیت آن بیع را که روز ازل بـا تو کردهایم اصـلا درین حـدیث اقالت نمیرود عزیزی فرموده است که هر که بنـده را بخرد و بعیب او دانا باشـد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نه‌کند بیت امید که از فضـلت مردود نگردم من چون شـد بهمه عیبی لطفی تو خریـدارم و در نفحـات الانس مـذکور است از ابو ذر بوزجانی نقل میکنـد رباعی تو بعلم ازل مرا دیـدی دیـدی آنگه بعیب بخریـدی تو بعلم آن و من بعیب همـان رد مکن آنچه خود پسـندیدی در حقیقت اینکه بیع و شـرای و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر اختصاص داد و دل را درین مبایعه داخل نکردند مذکران و محققانرا عبارتی عجیب و اشـارتی غریب هست و بعضـی از ان در جـواهر التفسیر سـمت تحریر یـافت بیت هر که خواهـد کزین برد بـوئی گـو تماشـای آن گلسـتان کن و بعـد از اشتراء بیان ما لاجله الشـری میکنـد و میگوید یُقاتِلُونَ کارزار میکنند اینکه مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای و طلب رضای او فَیَقْتُلُونَ پس گاهی میکشـند دشـمنان را وَ یُقتَلُونَ و گاهی کشـته میشوند بر دسـت ایشان وَعـداً عَلَیهِ وعده داده است خدای ایشان را بدین بیع و شـرا وعده دادنی حَقًّا ثابت و باقی که خلاف در ان نیست فِی التَّوراهِٔ وَ الإِنجِیلِ وَ القُرآنِ درین کتابها دلیل است بر آنکه اهل توریت و انجیل هم مأمور بوده‌اند وَ مَن أَوفی و کیست وفاکننده‌تر بِعَهدِهِ بعهد خود مِنَ اللّهِ از خـدای که کریم است و کریم خلف وعـده روا نـدارد فَاستَبشِرُوا پس شادمـان باشـید بِبَیعِکُمُ بخریـد و فروخت خود الَّذِی بایَعتُم بِهِ آنکه مبالغه کردیـد بآن وَ ذلِکَ و آن بیع هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ اوست رسـتگاری بزرگ و در مدارک از امام جعفر صادق رض نقل میکنـد که ای مومنان قیمت شـما نیست مگر بهشت پس مفروشـید خویش را مگر بـدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی باقی‌ست در مثنوی معنوی آورده مثنوی خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت.

صفحه : ۴۳۵

التّائِبُونَ اینکه مومنان بازگردندگانند از معاصـی یا رجوع‌کنندگانند بحق سبحانه بتمامی العابِدُونَ پرستندگان حق‌اند باخلاص یا قائم بشرائط خدمت الحامِدُونَ ستایندگان حق بدانچه بدیشان رسد از سرّاء و ضرّاء یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السّائِحُونَ روزه‌داران یا سیرکنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بسرمنزل انس الرّاکِعُونَ رکوع‌کنندگان در نماز یا خشوع‌آرنـدگان بـدرگاه بی‌نیاز السّاجِدُونَ سجده‌کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الآمِرُونَ بِالمَعرُوفِ فرمایندگان بایمان و طاعت و سنّت حضـرت رسالت‌پناه وَ النّاهُونَ عَنِ المُنکَرِ و بازدارنـدگان از کفر و معصـیت و ارتکاب بـدعت و چون هفت عقـد کامـل است دخول و او مشـعرست بر آنکه او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات و ابکار ایا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شـیء واحداند و هر یکی با دیگری منضم باشد وَ الحافِظُونَ و نگاهدارندگان لِحُدُودِ اللّهِ مر احکام خدای را سـلمی گوید نگاهدارندگان اوامر او را بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوف‌اند وضع مظهر بر موضع مضـمر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضائل و حذف مبشّـر اشارت‌ست به تعظیم و تکثیر آن آورده‌اند که حضـرت رسالت‌پناه ص بعد از زیارت قبر مادر خود گریه‌کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و چون در اسـتغفار او اجازت خواسـتم مرا بازداشـتند اینکه آیت آمد ما کانَ صـحیح نباشد و روا نبود لِلنَّبِیِّ مر پیغمبر ص را وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانرا که گرویده‌اند أَن یَستَغفِرُوا آنکه طلب آمرزش کنند لِلمُشرِکِینَ برای شرک‌آرندگان و گفته‌اند پیغمبر ص بابو طالب در مرض الموت بعد از انکه از ایمان او نامید شده وعده فرمود که آمرزش خواهم از برای تو مادامیکه مرا نهی

نمیکنند از ان و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد و صحابه رض چون دانستند که آنحضرت بجهت ابو طالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا از برای آبای و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل اللّه صلوات اللّه علی بینا و علیه و سلامه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست پیغمبر و مومنانرا که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَ لَو کانُوا و اگرچه باشند آن مشرکان أُولِی قُربی خداوندان قرابت مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُم مر ایشان را أَنَّهُم آنکه اصحاب شرک أَصحابُ الجَحِیمِ ملازمان دوزخ‌اند وَ ما کانَ استِغفارُ إِبراهِیمَ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم لِأَبِیهِ از برای پدر خود إِلّا عَن مَوعِدَةٍ مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَعَدَها إِیّاهُ وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت ساستغفر لک ربی و در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم ع مر او را که من ایمان آورم پس استغفار آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو وقتی که بگروی فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ پس آنهنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ بدرستیکه پدر را و دشمن است مر خدای را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا او را بوحی معلوم شد که آزر ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنهُ بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبراهِیمَ لَأَوّاهٌ بدرستیکه ابراهیم بسیار آه‌کننده بود کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِیمٌ بردبار بوده بحدیکه پدر میگفت لأرجمنک و او جواب میداد ساستغفر لک ربی پس در آیت تالیه تمهید غدر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود.

صفحه : ۴۳۶

وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوماً و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشانرا بگیرد چنانچه اهل ضلالت را بَعدَ إِذ هَداهُم پس از آنکه راه نمود ایشانرا با سلام حَتّی یُبَیِّنَ لَهُم تا وقتی که روشن گرداند بر ایشان ما یَتَّقُونَ آنچه واجب است که از ان پرهیز کنند و گفته‌اند اینکه آیت در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله درگذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از کارها که کرده‌اند گرفت نیست إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای بِکُلِّ شَیءٍ بهمه چیزها از احوال اوّل و آخر ایشان عَلِیمٌ داناست إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای لَهُ مر اوراست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی یُحیِی زنده گرداند مردگانرا وَ یُمِیتُ و بمیراند زندگان را وَ ما لَکُم و نیست مر شما را ای مومنان مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای مِن وَلِیٍّ کارسازی وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری و مددگاری و می‌شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری نی که عذاب از شما بازدارد لَقَد تابَ اللّهُ بدرستیکه توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر ص میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک اللّه ما تقدم من ذنبك و ما تاخر تا آخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتّی پیغمبر ص و اصحاب او چه هر کس را مقامی‌ست که مادون آن به نسبت وی منقص خواهد بود پس توجه بمادون گناهی هست که از ان هم توبه لازم باشد و پیش بعضی و انی لأستغفر اللّه کل یوم سبعین مرة اشارت باین‌ست و نزد محققان اینکه معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت ع نیست چه توجه آنحضرت ص بغیر حق متصور نبوده پس سلمی رح میگوید ذکر توبه نبی برای آن است که مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع به مقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر درپذیرفت خدای توبه را از پیغامبر وَ المُهاجِرِینَ وَ الأَنصارِ و از مهاجران و از انصار رض یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع نه بعناد الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر ص را فِی ساعَةِ العُسرَةِ در زمان عسرة و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی بیک خرما بسر میبردند و هم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند و بر طوبات اجواف و امعای آن دهن خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که درین زمان تنگی متابعت پیغمبر ص میکردند مِن بَعدِ ما کادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یَزِیغُ میل کند و از جای برود قُلُوبُ فَرِیقٍ دلهای گروهی مِنهُم از ایشان

یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد بازگردند یا از متابعت رسول ص دست بازدارند بواسطه شدّت و مشقت ثُمَّ تابَ عَلَیهِم پس خدای درگذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بودند إِنَّهُ بِهِم بدرستیکه خدای بر ایشان رَؤُفٌ بسیار رافت است چون توبه کردند رَحِیمٌ مهربان‌ست بتفضل بر ایشان.

صفحه : ۴۳۷

وَ عَلَی الثَّلاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا و دیگر توبه داد و به بخشید بر آن سه تن که باز پس داشته شده بودند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاده حضرت رسالت‌پناه ص حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی آمد که مردی پیر و ضعیف بوده نامرد گشت بخدمت وی بشرط عدم مباشرت و کار بر اینان به تنگ آمد حَتّی إِذا ضاقَت تا وقتی که تنگ شد عَلَیهِمُ الأَرضُ بر ایشان زمین بِما رَحُبَت با وجود گشادگی و وسعت و اینکه کنایت از شدّت حیات و نهایت پریشانی است وَ ضاقَت عَلَیهِم و تنگ شد بر ایشان أَنفُسُهُم دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود وَ ظَنُّوا و دانستند أَن لا مَلجَأَ آنکه پناهی نیست مِنَ اللّهِ از خشم خدای إِلّا إِلَیهِ مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تابَ عَلَیهِم پس چون درماندند و به بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا لِیَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق بازگشتند و مقرر است که تا او به توبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبه هیچ تائب درست نبود رباعی گر لطف تو یاری ننماید ز نخست هم توبه شکسته است و هم پیمان‌سست چون توبه بامید پذیرفتن تست تا تو نه‌پذیری نشود توبه درست القصه بعد از پنجاه روز اینکه آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای هُوَ التَّوّابُ اوست قبول‌کننده توبه از تائبان الرَّحِیمُ متفضل است برحمت بر ایشان یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای و بمثل اینکه فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ و باشید با راست‌گویان در اقوال خود چون کعب بن مالك و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و سبب راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند نظم از کجی افتی بکم و کاستی از همه غم رستی اگر راستی راستی خویش نهان کس نکرد بر سخن راست زیان کس نه‌کرد و گفته‌اند خطاب با اهل کتابین‌ست یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی بترسید از مخالفت محمّد ص و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار اویند ما کانَ روا نیست و نشاید لِأَهلِ المَدِینَةِ مر اهل مدینه را وَ مَن حَولَهُم و آنان را که گرداگرد ایشانند مِنَ الأَعرابِ از بادیه‌نشینان أَن یَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و بازپس روند عَن رَسُولِ اللّهِ از حکم رسول خدای علیه الصلوة و السلام مراد نهی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بطرف تبوك وَ لا یَرغَبُوا بِأَنفُسِهِم و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود.

صفحه : ۴۳۸

عَن نَفسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن‌داری کنند و خود را برطرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری رض در مدینه ماند بوده و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام بگذشت روزی بخانه خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر یکی در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب نموده و ابو خیثمه بر در عریش بایستاد در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت که روا باشد که رسول خدای علیه الصلوة و السلام در بیابان بشدّت و حرارت و باد گرم درمانده بود و ابو خیثمه در سایه خنك آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوبروی خوشبوی معاشرت کند بخدای سوگند خورد که در هیچ عریش درنیایم و ازین آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت علیه الصلوة و السلام ملحق نشوم پس اندك زاد برداشت و روی براه آورد و در منزل تبوك بمعسکر همایون ملحق شد ذلِكَ آن وجوب متابعت و ترك مخالفت بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند

لا یُصِیبُهُم نرسد ایشانرا ظَمَأٌ تشنگی وَ لا نَصَبٌ و نه رنجی وَ لا مَخمَصَةٌ و نه گرسنگی فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای وَ لا یَطَؤُنَ و نسپرند مَوطِئاً مکانی از امکنه کفار بسم اسپ یا کف شتر یا بپای خود سپردنی که آن یَغِیظُ الکُفّارَ بخشم آرد کافرانرا وَ لا یَنالُونَ و نیابند مِن عَدُوٍّ نَیلًا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت إِلّا کُتِبَ لَهُم مگر نوشته شود برای ایشان بِهِ بآن عَمَلٌ صالِحٌ کرداری شایسته یعنی بهر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند إبن عباس رض فرمود که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان درآید هفتاد حسنه در دیوان ایشان مینویسند إِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ بدرستیکه خدای ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند أَجرَ المُحسِنِینَ مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را وَ لا یُنفِقُونَ و نفقه نه‌کنند نَفَقَةً صَغِیرَةً نفقه اندک و خرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرمائیکه بدهند چون ابو عقیل رض وَ لا کَبِیرَةً و نه نفقه بزرگ چنانچه ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف رض وَ لا یَقطَعُونَ و قطع نه‌کنند در مسیر خود وادِیاً هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نه‌کنند إِلّا کُتِبَ لَهُم مگر که نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای چیست لِیَجزِیَهُمُ اللّهُ تا جزا دهد خدای تعالی ایشانرا أَحسَنَ ما کانُوا نیکوترین آن را که در راه حق یَعمَلُونَ عمل میکردند و چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثوابی عظیم دهد و نه صد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او به نسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد بیت مجاهدان شرف اینچنین از ان دارند که در غزا کمر جهد بر میان دارند آورده‌اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد برآید بتمامی عازم حرب شوند اینکه آیت آمد.

صفحه : ۴۳۹

وَ ما کانَ المُؤمِنُونَ و روا نیست و نشاید مؤمنان را لِیَنفِرُوا آنکه بیرون روند بغزا کَافَّةً همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند فَلَو لا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند یک کس یا دو تن یا بیشتر مِن کُلِّ فِرقَةٍ مِنهُم از هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده‌اند طائِفَةٌ گروهی اندک که بجهاد روند و باقی توقف نمایند لِیَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِی الدِّینِ در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث‌اند وَ لِیُنذِرُوا و تا بیم کنند فقها قَومَهُم گروه خود را إِذا رَجَعُوا إِلَیهِم چون بازگردند از غزوه بسوی ایشان لَعَلَّهُم یَحذَرُونَ تا باشند که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشدند از ان یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید قاتِلُوا الَّذِینَ کارزار کنید با آنانکه یَلُونَکُم نزدیک شمااند مِنَ الکُفّارِ از ناگرویدگان مثل یهود که در حوالی مدینه میباشند و گفته‌اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک وَ لیَجِدُوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فِیکُم غِلظَةً در شما درشتی به نسبت خود یعنی عنفی در مقال قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید که خدای مَعَ المُتَّقِینَ با پرهیزگارانست بحفظ اعانت و نصرت در فتوحات مذکورست که حق سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیک‌ترین دشمنان بتو اوست که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است اولی و انسب مینماید و الیه الاشارة فی المثنوی المعنوی مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند ازو خصمی بتر در اندرون قد رجعنا من جهاد الاصغریم اینکه زمان اندر جهاد اکبریم سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آنرا دان که خود را بشکند وَ إِذا ما أُنزِلَت و چون فرستاده شود سورةٌ پاره از قرآن فَمِنهُم مَن یَقُولُ پس از منافقان کسی هست که گوید با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مؤمنان گویند أَیُّکُم زادَتهُ کیست از شما آنکه بیفزود او را هذِهِ اینکه سوره إِیماناً گرویدنی یعنی آنکس کدام است که اینکه سوره ایمان او را زیادت کرد فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده‌اند براستی فَزادَتهُم إِیماناً پس زیادت کرد اینکه سوره ایشانرا یقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه تدبّر درین سوره ایمان برین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر وَ هُم یَستَبشِرُونَ و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشان‌ست

وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و حقد و بغض با سلام است فَزادَتهُم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رِجساً إِلَی رِجسِهِم شکی مذموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره الربع انضمام یافت بدان شک تا بیفزود کفر ایشان بر کفر وَ ماتُوا و بمردند یعنی استحکام یافت اینکه صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وَ هُم کافِرُونَ و ایشان کافران بودند.

صفحه : ۴۴۰ أ وَ لا یَرَونَ آیا نمی‌بینند اینکه منافقان أَنَّهُم یُفتَنُونَ آنکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیّات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فِی کُلِّ عامٍ در هر سالی مَرَّةً أَو مَرَّتَینِ یک بار یا دو بار ثُمَّ لا یَتُوبُونَ پس توبه نمیکنند از نفاق وَ لا هُم یَذَّکَّرُونَ و نه پند میگیرند وَ إِذا ما أُنزِلَت و چون فرود آید سورةٌ سوره از قرآن که در ان عیب ایشان مذکور بود نَظَرَ بَعضُهُم نظر کنند بعضی از ایشان إِلی بَعضٍ بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود یا بتغامز عیون ایمائی کنند بفرار از مجلس و با هم گویند هَل یَراکُم مِن أَحَدٍ آیا می‌بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نه‌بیند برخیزند ثُمَّ انصَرَفُوا پس بازگردند از مجلس پیغمبر علیه الصلوة و السلام صَرَفَ اللّهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُم دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که از همه نیکوئیهای اینکه کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی رو بگرداند خدا دلهای ایشان را از خیرها بِأَنَّهُم بسبب آنکه ایشان قَومٌ لا یَفقَهُونَ گروهی‌اند که فهم نمیکنند و در نمی‌یابند حق را لَقَد جاءَکُم هر آئینه بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رَسُولٌ فرستاده بحکم خدای تعالی مِن أَنفُسِکُم از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت نمائید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما إبن عباس فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی رشته قرابت پیوسته بود بدان و در قرأت شاذّه من انفسکم بفتح فا خوانده یعنی فاضلترین و شریف‌ترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِیزٌ عَلَیهِ دشوار و سخت بود برو ما عَنِتُّم آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم برین فرود آرند که بروست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن برویست روز قیامت بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته‌اند بیت نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سید پیش رو اگر دفترت از گنه پاک نیست چو او عذرخواهت بود باک نیست حَرِیصٌ عَلَیکُم صفت دیگرش آنست که حریص‌ست بر اسلام شما بِالمُؤمِنِینَ بگرویدگان رَؤُفٌ رَحِیمٌ مهربان‌ست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبری را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ص ما را خود فرمود که ان اللّه بالناس لرؤف رحیم و در باره او گفت بالمؤمنین رءوف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت ص بر انبیاء دیگر اینست فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمانبرداری فَقُل حَسبِیَ اللّهُ پس تو بگو بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَیهِ تَوَکَّلتُ برو توکل کردم و کار خود با وی گذاشتم وَ هُوَ رَبُّ العَرشِ العَظِیمِ و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدائی که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده و از قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه و همه آن مملو از خافات و صاقات بقدرت کامله نگاهدار و قادر است که مرا نیز از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سر افکندگان اوست بیت ازو خواه یاری که یاری داده اوست بدو التجا کن کزینان به اوست کسی را که او آورد در پناه چه غم دارد از فتنه کینه‌خواه مطالعه لطائف و اشارات اینکه دو آیت حواله است باوراق جواهر التفسیر و اللّه نعم المولی و نعم النصیر.

صفحه : ۴۴۱

سورهٔ یونس

مکّیهٔ وّ هی مائهٔ وّ تسع ایات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- الر حروف مقطعه بقول إبن زید رح سوره‌اند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته‌اند الرا بمعنی انا اللّه الرحمن و در بحر الحقایق آورده که هر حرفی اشارتی‌ست از حق به حبیب وی میگوید سوگند میخورم بآلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برافت من مر ترا در ابد جواب قسم چیست تِلکَ اینکه سوره آیاتُ الکِتابِ الحَکِیمِ آیتهای قرآن مشتملبر حکمت است یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود إبن عباس رض فرمود که چون اساس نبوت محمدی تاکید یافت و حضرت عزّت جل شانه، او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود أ کانَ لِلنّاسِ آیا هست مر مردمانرا عَجَباً شگفتنی أن أَوحَینا آنکه ما وحی کردیم إِلی رَجُلٍ مِنهُم بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما چیست أن أَنذِرِ النّاسَ آنکه بیم کن مردمانرا از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از ان باید ترسید الا ما شاء اللّه و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا و مژده ده آنانرا که گرویده‌اند أَنَّ لَهُم بآنکه ایشانرا است قَدَمَ صِدقٍ پیش رو نیک عِندَ رَبِّهِم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته‌اند مراد از قدم صدق سابقه ازلی‌ست که حق سبحانه و تعالی وعده راست داده در نجات مؤمنان دمیاطی گوید که مقام صدق آنست که درو زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان اللّه یا دعای ملائکه در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه اینکه امت را بطاعت چنانچه فحوای نحن الآخرون السابقون از ان خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت‌پناه است در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر ص را از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقررست که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست شعر گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه دل بر امید آن کرم افتاد در گناه قالَ الکافِرُونَ گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بر ایشان و نمودن خوارق عادات إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه مرد لَساحِرٌ مُبِینٌ جادوی است آشکارا إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ بدرستیکه پروردگار شما اللّه است الَّذِی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی‌قصور خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها و زمینها که بزرگترین اجسام اینکه عالم‌اند فِی سِتَّةِ أَیّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ استَوی پس مستولی شده.

صفحه : ۴۴۲

عَلَی العَرشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است یُدَبِّرُ الأَمرَ میسازد امر کائنات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها بر وجهی که میخواهد ما مِن شَفِیعٍ نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت إِلّا مِن بَعدِ إِذنِهِ مگر پس از دستوری دادن خدا مر او را در شفاعت اینکه کلام رد شفاعت الهه است و اثبات شفاعت مأذون ذلِکُمُ اللّهُ آن خداوندی که موصوف‌ست بصفات خلق و تدبیر و استیلا رَبُّکُم پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را درین صفتها شرکت نیست فَاعبُدُوهُ پس او را به یگانگی پرستید أ فَلا تَذَکَّرُونَ آیا پند نمیگیرید یا تفکّر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما إِلَیهِ بسوی اوست مَرجِعُکُم جَمِیعاً بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب و سؤال او را وَعدَ اللّهِ وعده داد شما را خدای وعده دادنی حَقًّا راست و درست إِنَّهُ یَبدَؤُا الخَلقَ بدرستیکه خدای تعالی که اوّل بیافرید خلق را ثُمَّ یُعِیدُهُ پس بعد از مردن زنده گرداند ویرا و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است لِیَجزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای پسندیده کرده‌اند بِالقِسطِ بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا ایمان ایشان چه ایمان عدل

قوی‌ست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و اینکه وجه برای مقابله اوجه است چه ارداف میکند اینکه کلام را بقوله وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند لَهُم شَرابٌ مِن حَمِیمٍ مر ایشانراست آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد وَ عَذابٌ أَلِیمٌ و دیگر ایشانرا بود عذابی دردناك که تخفیف نیابد بِما کانُوا بسبب آنکه بودند بخدای و رسول یَکفُرُونَ کافر می‌شدند هُوَ الَّذِی اوست آن خداوند که بقدرت کامله جَعَلَ الشَّمسَ گردانید آفتاب را ضِیاءً خداوند روشنی وَ القَمَرَ نُوراً و ماه را خداوند نور علما بر آنند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض باشد نورست، و در انوار آمده است حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده بآنکه آفتاب بذات خود نیرست و قمر نیّر بعرض میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیئت مبین شده وَ قَدَّرَهُ و تقدیر کرد هر یك را از شمس و قمر مَنازِلَ منزلها بقدر میسر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلها بست و هشتگانه که معین و مشهورست و قمر قریب به شبانه‌روزی قطع منزلی میکند لِتَعلَمُوا تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِینَ شمار سالها و چون سال مشتملبر ماهها باشند ذکر ماه نکرد وَ الحِسابَ و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خَلَقَ اللّهُ ذلِکَ نیافرید خدای آنچه مذکور شد إِلّا بِالحَقِّ مگر براستی نه ببازی و گویند با معنی لام است یعنی برای بیان حق یُفَصِّلُ الآیاتِ روشن میکنیم و حفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لِقَومٍ یَعلَمُونَ برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از ان نفع میگیرند.

صفحه : ۴۴۳

إِنَّ فِی اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ بدرستیکه در آمد و شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وَ ما خَلَقَ اللّهُ و در آنچه آفریده است خدای فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمین‌ها از انواع بودنی‌ها لَآیاتٍ هرآئینه نشانیهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لِقَومٍ یَتَّقُونَ مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتم امور یعنی از حال مآل و معاد براندیشند و از رسوائی حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود مر ایشانرا بر تفکّر و تدبّر إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه لا یَرجُونَ امید ندارند لِقاءَنا دیدار ما را یعنی منکراند آخرت را که محل لقاست وَ رَضُوا و خوشنود شدند بِالحَیاةِ الدُّنیا بزندگانی دنیا و پسندیدند آن را وَ اطمَأَنُّوا بِها و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بلذت محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشانرا ازینجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه بلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت رباعی آن کیست که دل نهاد و فارغ به نشست پنداشت که مهلتی و تاخیری هست گو خیمه مزن که میخ میباید کند گو رخت منه که بار میباید بست وَ الَّذِینَ هُم و آنانکه ایشان عَن آیاتِنا از آیات کتاب ما یا از دلائل صنع ما غافِلُونَ ناآگاهان و بیخبرانند أُولئِکَ آنگروه که یاد کرده شد مَأواهُمُ النّارُ جای بودن ایشان دوزخست بِما کانُوا یَکسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرك و نفاق إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و بکردند کارهای شایسته یَهدِیهِم رَبُّهُم راه نمایند ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بِإِیمانِهِم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشانرا راه نماید بسلوك سبیلی که مؤدی بادراك حقایق باشد تَجرِی میرود مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ از زیر مساکن ایشان جویهای آب فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ در بوستانهای بانعمت دَعواهُم خواندن بهشتیان مر خدای را فِیها در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند سُبحانَکَ اللّهُمَّ بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و اینکه ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون اینکه کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد وَ تَحِیَّتُهُم و درود ایشان بر یکدیگر فِیها در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سَلامٌ سلام بود وَ آخِرُ دَعواهُم و آخر دعای ایشان أَنِ الحَمدُ لِلّهِ آن باشد که گویند حمد مر خدائرا رَبِّ العالَمِینَ که پروردگار عالمیانست و گفته‌اند چون مومنان به بهشت درآیند انوار عظمت و کبریائی حضرت عزّت مشاهده کنند زبان بنعت انوار جلال و تسبیح ملك متعال بکشانید و ملائکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر گرداند و وظائف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هرآئینه

لـذت تسبیـح و تحمیـد ایشـانرا از جمیع لـذتهای بهشت خوشتر آیـد قطعه ذوق نامش عاشق مشـتاق از بهشت جاودانی خوشتر اسـت گرچه در فردوس نعمتهـا بسـی‌ست وصل او از هر چه دانی خوشترست در عین المعانی آورده که یکی از پروگیان حرم محترم سیّد ص عـالم بنـد اسیری را سـبک گردانیـد و آن اسیر بگریخت حضـرت رسالت‌پنـاه ص خبر یافته بر تخفیف‌کننـده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که.

صفحه : ۴۴۴

وَ لَو یُعَجِّلُ اللّهُ و اگر تعجیـل کنـد خـدای لِلنّاسِ الشَّرَّ برای مردمـان باجابت دعای بـد استِعجالَهُم بِالخَیرِ چنانچه شـتافتن ایشان‌سـت بسـرعت اجـابت دعای خیر لَقُضِیَ إِلَیهِم هرآئینه رانـده شود بسوی ایشان أَجَلُهُم اجل ایشان و هلاک شونـد یعنی اگر ما دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشانرا مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که خـدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهـدی که مرا در ان خلافی نخواهی فرمود بـدرستیکه من بشـرم پس هر مومنی که او را برنجانم یا دشـنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در باره او دعای خیر گردان و سـبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضـرت تو بعضـی مفسـران برانند که کفّار بنزول عذاب اسـتعجال می‌نمودند اینکه آیت آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبنـد تعجیل نمی‌کنیم فَنَذَرُ الَّذِینَ پس میگذاریم آنانرا که لا یَرجُونَ امید نمیدارند لِقاءَنا دیدار ما را یعنی بحشـر نمیگروند و رجا بمعنی خوف نیز می‌آید پس یا نمی‌ترسند از مادر روز بعث و نشور فِی طُغیانِهِم در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضـلالت یَعمَهُونَ سـرگردان میرونـد وَ إِذا مَسَّ الإِنسانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سـختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولیـد مغیره یـا عتبه بن ربیعه و بر هر تقـدیر چون ضـرری بوی رسـد دَعانـا بخوانـد ما را باخلاص لِجَنبِهِ وقتی که تکیه کرده باشـد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از ان رنج أَو قاعِداً یا نشسـته أَو قائِماً یا ایسـتاده و فائده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصـناف آلام و مضار فَلَمّا کَشَـفنا پس چون برداریم و ببریم عَنهُ ازو ضُرَّهُ رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگـذرد از موقف دعا و دیگر بـدان رجوع نکنـد کَأَن لَم یَدعُنا گویا که او نخوانـده است ما را إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ بـدفع کردن رنجی که بـدو رسـیده بود کَذلِکَ زُیِّنَ همچنین آراسـته شـده است لِلمُسـرِفِینَ مر اسـراف‌کنندگانرا که از حد تجاوز نمودهانـد ما کانُوا آنچه هسـتند که از اسـتغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یَعمَلُونَ عمل میکننـد وَ لَقَـد أَهلَکنَا القُرُونَ بـدرستیکه مـا هلاک کردیم اهل قرن‌ها را مِن قَبلِکُم پیش از شـما ای اهل مکه لَمّا ظَلَمُوا آنهنگام که سـتم کردنـد بتکـذیب پیغمبران وَ جـاءَتهُم و حـال آنکه آمـده بودنـد بـدیشان رُسُـلُهُم رسولان ایشان بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وَ ما کانُوا لِیُؤمِنُوا و نبودنـد ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نه‌شدندی و زنده ماندندی بجهت فساد اسـتعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشانرا کَذلِکَ همچنین که ایشانرا جزا دادیم با هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجزِی القَومَ المُجرِمِینَ جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند.

صفحه : ۴۴۵

ثُمَّ جَعَلناکُم پس ما گردانیدیم شـما را ای گروهی که محمّد بشـما مبعوث‌ست خَلائِفَ فِی الأَرضِ خلیفهای گذشـتگان در زمین مِن بَعـدِهِم پس از قرونی که هلاـک شدنـد لِنَنظُرَ تـا به‌بینیم در صـورت شـهادت بعـد از انکه دانسته‌ایم در غیب که شـما کَیفَ تَعمَلُونَ چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شـر تا بشـما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر قطعه جزاء آئینه فعلست گوئی که در وی هر چه کردی مینمایـد اگر کردی نکوئی نیک بینی و گر بـد کرده بـد پیشت آیـد در خبر است که بعضـی از کفار قریش بـا حضـرت رسالت‌پنـاه ص گفتنـد آیتی بیـار که سـادات عرب را از عبـادت لات و عزی باز نـدارد و ذم بتان در ان نبود حق سبحانه فرمود وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم و چون خوانده شود بر مشـرکان مکه آیاتُنا آیتهای ما یعنی قرآن بَیِّناتٍ در حالتی که واضح است قالَ الَّذِینَ گوینـد آنانکه لا یَرجُونَ لِقاءَنَا امیـد ندارند رسـیدن بما یا نمی‌ترسـند از وعید ما یعنی مشـرکان بعد از شـنیدن قرآن گویند مر

پیغمبر ص را ائتِ بِقُرآنٍ بیار قرآنی غَیرِ هذا بجز اینکه که بر ما میخوانی یعنی کتابیکه درو ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب الهه ما نباشد أو بَدِّله یا تبدیلی ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که قُل بگو با ایشان ما یَکُونُ لِی نمی‌سزد و روا نیست مرا أن أُبَدِّلَه آنکه تبدیل کنم قرآن را مِن تِلقاءِ نَفسِی از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را تغیر کنم بی‌وحی و در آن بزیادت و کم تصرف نمایم إن أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم و از پی نمیروم إِلّا ما یُوحی مگر آن چیزی را که وحی کرده شود إِلَیَّ بسوی من از حق تعالی بی زیادت و نقصان إِنِّی أَخافُ بدرستیکه من میترسم إِن عَصَیتُ رَبِّی اگر عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل قرآن عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ عذاب روزی بزرگ را که قیامت است قُل لَو شاءَ اللّهُ بگو اگر خواستی خدا ما تَلَوتُهُ نخواندمی آنچه بر من نازل شده است عَلَیکُم بر شما وَ لا أَدراکُم بِهِ و نه شما را دانا کردی خدای بقرآن پس اثر فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَد لَبِثتُ پس بدرستیکه من درنگ کردم فِیکُم در میان شما عُمُراً عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِن قَبلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدّت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا پس چرا درمی‌یابید و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی نه نموده و با عالمی مصاحبت نه‌فرموده اینکه زمان کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان گیرند و هرآئینه بتامل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ایقاع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت‌ست پس قرآن معجزه رسالت وسیله سعادت‌ست مثنوی امّی دانا که بعلم فزون راند رقم بر ورق کاف و نون بی قلم و کاغذ و آب سیاه معجزه آورد ز وحی اله بی خط و قرطاس ز علم ازل مشکل لوح و قلمش گشت حل مضمون آیت سابق این‌ست که من افترا نمیکنم بر خدای در تغیر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن را کلام من میدانید.

صفحه : ۴۴۶

فَمَن أَظلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از کسیکه افترا کند و بربندد عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدا دروغی أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود إِنَّهُ لا یُفلِحُ المُجرِمُونَ بدرستیکه نجات نیابند جرم‌کاران یعنی کافران وَ یَعبُدُونَ و میپرستند مِن دُونِ اللّهِ بدون خدا ما لا یَضُرُّهُم چیزیرا که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَ لا یَنفَعُهُم و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات به پرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند وَ یَقُولُونَ و میگویند عبده اصنام هؤُلاءِ اینکه بتان شُفَعاؤُنا شفیعان مااند عِندَ اللّهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مومنان‌ست ما را از خدای تعالی درخواست کنند و از عذاب برهانند قُل بگو أَ تُنَبِّئُونَ اللّهَ آیا خبر میکنید خدای را استفهام توبیخ است بِما لا یَعلَمُ بآنچیزیکه نمیداند فِی السَّماواتِ در آسمانها وَ لا فِی الأَرضِ و نه در زمین انتفای علم بجهت انتفای معلوم است یعنی شما میگوئید که خدا را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات اینکه را نمی‌داند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمه یعلم صله است معنی آنکه خبر میکنید خدا را بچیزیکه در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری سُبحانَهُ پاکست خدای وَ تَعالی و برتر است عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه ایشان شریک او میدارند وَ ما کانَ النّاسُ و نبودند آدمیان إِلّا أُمَّةً واحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق بودند بر دین اسلام در زمان آدم ع یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح ع و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم خلیل اللّه ع فَاختَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل ع متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحیّ که احکام جاهلیّت اختراع کرد وَ لَو لا کَلِمَةٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَت مِن رَبِّکَ که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی

واقع شده بتاخیر عذابی که فاضل و فارق باشد میان محققان مختلفان و اگر نه لَقُضِیَ بَینَهُم هرآئینه حکم کرده شدی میان ایشان فِیما فِیهِ در آن چیزیکه ایشان در آن یَختَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی.

صفحه : ۴۴۷

وَ یَقُولُونَ و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَو لا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَیهِ بر محمّد ص آیَهٌ معجزه مِن رَبِّهِ از پروردگار او از معجزاتی که ما می‌طلبیم که آن تفجیر انهارست و اسقاط سما و بواقی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی فَقُل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها از عالم غیبست و بی شبه إِنَّمَا الغَیبُ لِلّهِ جز اینکه نیست که علم غیب مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده باشد که بازدارد آیتها را از نزول فَانتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّی مَعَکُم بدرستیکه من نیز با شما مِنَ المُنتَظِرِینَ از منتظرانم تا به‌بینم که عذابی بشما می‌آید یا آیتهائیکه مطلوب شمایانست واقع میشود وَ إِذا أَذَقنَا النّاسَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحمَهً صحتی مِن بَعدِ ضَرّاءَ از پس بیماری مَسَّتهُم که رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذا لَهُم چون در نگری مر ایشانراست مَکرٌ فِی آیاتِنا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر ع کید نمایند آورده‌اند که اهل مکه هفت سال به بلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی ازاله آن بلیّه نمود بقدح کلام الهی جل و علا و قصد حضرت رسالت‌پناهی ص مشغول شده بمکاید و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود قُلِ اللّهُ بگو ای محمّد ص که خدای أَسرَعُ مَکراً زودترست از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنا بدرستیکه فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه یَکتُبُونَ مینویسند ما تَمکُرُونَ آنچه شما می‌اندیشید از مکر و بعد از انکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون اینکه کلام تحقیق انتقامست هُوَ الَّذِی اوست آنکه یُسَیِّرُکُم میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِی البَرِّ در خشکی بمرکب چون اسپ و شتر وَ البَحرِ و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حَتّی إِذا کُنتُم تا چون باشید شما فِی الفُلکِ در کشتی وَ جَرَینَ بِهِم و کشتیها میروند با آنانکه درویند بِرِیحٍ طَیِّبَهٍ ببادی خوش که نرم می‌وزد فائده عدول از خطاب به غیبت مبالغه است یعنی گویا اینکه صورت تذکر است مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال اینکه قوم که در کشتی نشسته‌اند و کشتی ایشان را بباد راست که باندازه اصلاح کشتی می‌وزد و میرود وَ فَرِحُوا بِها و شادمان شده‌اند ایشان بآن باد جاءَتها ناگاه آید بدان کشتی رِیحٌ عاصِفٌ بادی سخت و ناموافق که دریا را بشور آرد وَ جاءَهُمُ المَوجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِن کُلِّ مَکانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج درآید وَ ظَنُّوا و گمان کنند أَنَّهُم أُحِیطَ بِهِم آنکه فروگرفته است بلاها مر ایشانرا از همه جوانب دَعَوُا اللّهَ بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مُخلِصِینَ در حالتی که پاک‌کنندگان باشند لَهُ الدِّینَ برای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زائل گردد گویند لَئِن أَنجَیتَنا اگر ما را نجات دهی مِن هذِهِ ازین اهوال و بلاها لَنَکُونَنَّ هرآئینه باشیم ما مِنَ الشّاکِرِینَ از جمله سپاس‌دارندگان مر نعمت نجات را.

صفحه : ۴۴۸

فَلَمّا أَنجاهُم پس چون باز رهاند ایشانرا از آنچه میترسند یعنی خدای ایشانرا ازین ورطه نجات دهد و از غرق شدن نگاه دارد إِذا هُم چون به بینی ایشانرا یَبغُونَ فِی الأَرضِ ستم می‌کنند در زمین و می‌شتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرک و فساد بِغَیرِ الحَقِّ تاکیدست یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در ان عمل مبطل‌اند یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان إِنَّما بَغیُکُم جز اینکه نیست که ستم شما عَلی أَنفُسِکُم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما مصرع هر که او بد میکند بی شبه با خود میکند و گفته‌اند بغیکم علی انفسکم مبتداست و خبر او مَتاعَ الحَیاهِ الدُّنیا معنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیا است یعنی دو سه روزه منفعت که ناپایدار است و لذّت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خواند و

مصـدر را فعل محـذوف دانـد یعنی روزی چند برمیخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَینا پس بسوی ما مَرجِعُکُم بازگشت شـما است در روز قیـامت فَنُنَبِّئُکُم پس خبر کنیم شـما را بِمـا کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه هستیـد که عمل میکنیـد و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّما مَثَلُ الحَیاهِٔ الدُّنیا جز اینکه نیست که مثل زندگانی دنیا در سـرعت انقضاء و ادبار آن بعد از اقبال کَماءٍ مانند آبی‌ست یعنی باران که مـا أَنزَلنـاهُ فرو فرستیم آنرا مِنَ السَّمـاءِ از آسـمان یـا از ابر فَاختَلَطَ بِهِ پس بیـامیخت بآن آب نَباتُ الأَرضِ گیاه از زمین مِمّا یَأکُلُ النّاسُ از آنچه میخورنـد آدمیـان چـون حبوب غـاذیه و اثمـار و بقول وَ الأَنعـامُ و از آنچه میخورنـد چهارپایـان چون گیاههـا از تر و خشـک حَتّی إِذا أَخَذَتِ الأَرضُ تـا وقتی که فراگرفت زمین زُخرُفَها پیرایه خود را وَ ازَّیَّنَت و آراسته شـد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنـگ وَ ظَنَّ أَهلُهـا و گمان برنـد اهل زمین أَنَّهُم قادِرُونَ آنکه ایشان قادرانـد عَلَیها بر درودن گیاه و چیـدن میوه‌های آن أَتاهـا ناگـاه آمـد بر آن زمیـن أَمرُنـا عـذاب مـا یعنی فرمـان مـا بخرابی آن در رسید لَیلًا در شـب أَو نَهـاراً یـا در روز فَجَعَلناهـا پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حَصِیداً شبیه بآنچه درووه باشند یا از اصل برکنده کَأَن لَم تَغنَ گویا هیچ نبود بِالأَمسِ دیروز کَذلِکَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الآیاتِ جدا میکنیم و روشن میسازیم دلیل قدرت خود را.

صفحه : ۴۴۹

لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ برای قومیکه تفکّر کننـد در ضـرب المثـل و بـدان نفع گیرنـد اینکه تشبیه مرکب است حـال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبـار بعـد از وفور اقبـال تشبیه میکنـد بحـال گیـاه زمین که بعـد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنـانچه اول گیـاه را صـفت صـفوت است و آخر را سـمت کـدورت مبـدأ دنیا نیز نوازش دولت است و منتهای آن گـدازش نکبت و حسـرت قطعه بنگر بـآنکه روی زمین فصـل نوبهـار ماننـد نقش خانه مانی مزین‌ست وقت خزان ببرگ و ریاحین چو بنگری منصف شوی که لایق بر بـاد دادن است گفته‌انـد ممثّل به آب بـاران‌ست و ممثّل له مـال جهـان و در وجه شـبه مال دنیا بآب باران سخنان گفته‌اند و در کشف الاسـرار آورده که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن بآب باران از ان روی‌ست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیایـد بلکه بتقـدیر سـبحانی و مشیّت ربانی رو می‌نمایـد مال دنیا نیز بجهد و تلبس مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق مقسوم است و از اوّل مقرر کرده‌اند هیچکس را بیش از ان حاصل نمی گردد بجهد هر چه می‌آید ز بیش و کم بدان خورسـند باش کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد دیگر آنکه آب باران مادامیکه جاری بود بسـمت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع ازان انقطاع یابـد مال دنیا نیز اگر بسـبب انفاق جوانمردان دست بـدست روان گردد پسـندیده و مقبول باشد و چون در مضـیق بخل و امساک خسـیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده مثنوی مال چون آبست تا باشد روان فیضها یابند از ان اهل جهان چنـد روزی چون کند یکجا درنگ گنده و بیحاصـلست و تیره رنگ و در عشـیرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آن‌سـت که چون آب باران بانـدازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرائش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حـد اعتدال تجاوز نماید واسـطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فوائد آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسـیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر بر ادانی و اقاصی شود کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بیت توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز خوش‌ست فقر که دارد هزار سوز و نیـاز و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسـد لطافت و طراوت او بیفزایـد و چون بخار بن گـذر وحـدت و شوکت او زیادت کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهـد مثنوی زر محک امتحان آمد کزان نقد حال هر کسـی گردد عیان چون کریمی را بدست افتد زری از زرش آسوده گردد کشوری عام باشد کارسازیهای او روح بخشد دلنوازیهای او سفله گر راه یابد سوی گنج خلق را از وی نباشد غیر رنـج و گفته‌انـد چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و با یک

کس آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفائی و نه وفای او را بقائی مثنوی گنج امان نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین استخوان کهنه سرائیست بصد جا گرو کهنه و اندر گرو نو بنو و در تیسیر فرموده که حق تعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرموده وَ اللّهُ یَدعُوا و خدای میخواند بندگان خود را إِلی دارِ السَّلامِ بسوی سرای سلامت و آن بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفته که تحیّت ملائکه بر اهل آن یا تحیّت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافت بهشت بدان بجهت تعظیم جنان چون اضافت أن طَهِّرا بَیتِیَ باشد برای تکریم آن در فصول آورده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرای که اولش بکاست و اوسطش عناد و آخرش فنا بسرای که مبدأش عطا و میانه‌اش رضا و منتهایش لقاست قطعه و اللّه یدعو آمده آزادی زندانیان زندانیان غمگین شده گوئی بزندان میکشی شاهان سفیهان را همه در بند زندان میکشند تو از چه در زندان‌شان سوی گلستان میکشی همه را به بهشت میخواند وَ یَهدِی و راه مینماید مَن یَشاءُ هر کرا میخواهد إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت سید انام ای عزیز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت‌پناهی و هدایت خاص است وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند تا کرا بر مسند قبول نشاند مصرع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد لِلَّذِینَ أَحسَنُوا مر آن کسانرا که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الحُسنی مثوبهٔ حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت وَ زِیادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرت‌ست و زیاده خوشنودی حضرت حق احدیت در مدارك آورده که زیاده محبّت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب نه‌نماید و گفته‌اند سحاب‌ست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بر ایشان ببارد و جمهور محققان برآنند که زیاده لقای حق تعالی است که بحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد وَ لا یَرهَقُ و پوشیده نگرداند وُجُوهَهُم رویهای بهشتیان را قَتَرٌ گردی و غباری وَ لا ذِلَّةٌ و نه خواری و رسوائی یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان نباشد أُولئِكَ آن گروه محسنان أَصحابُ الجَنَّةِ اهل بهشت‌اند هُم فِیها ایشان در ان بهشت خالِدُونَ جاوید ماندگانند نه نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور او که در صدد فنا و زوال است.

صفحه : ۴۵۰ وَ الَّذِینَ و پاداش آنانکه کَسَبُوا السَّیِّئاتِ کسب کردند بدیها را چون شرك و کفر و نفاق جَزاءُ سَیِّئَةٍ پاداش بدی است بِمِثلِها بمانند سیئه که کرده‌اند نه زیادت بر آن وَ تَرهَقُهُم و بپوشد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و رسوائی یعنی آثار مذلّت بر ایشان هویدا گردد ما لَهُم نیست مر ایشانرا مِنَ اللّهِ از عذاب خدای مِن عاصِمٍ هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان بازندارد کَأَنَّما أُغشِیَت گویا که پوشیده شده است وُجُوهُهُم رویهای ایشان قِطَعاً مِنَ اللَّیلِ بپارهائی از شب مُظلِماً در حالتی که تاریك بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره أُولئِكَ آن گروه که کاسب سیّئات‌اند یعنی مشرکان و منافقان أَصحابُ النّارِ ملازمان دوزخ‌اند هُم فِیها ایشان در آتش خالِدُونَ جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند وَ یَومَ نَحشُرُهُم و بترسید از ان روز که حشر کنیم نیکان و بدان را جَمِیعاً همه ایشانرا ثُمَّ نَقُولُ پس گوئیم لِلَّذِینَ أَشرَکُوا مر آنانرا که شرك آوردند مَکانَکُم بایستید بر جائیهای خود أَنتُم وَ شُرَکاؤُکُم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده‌اید یعنی بتان تا به‌بینید که با شما چه می‌کنم فَزَیَّلنا پس جدا کنیم بَینَهُم میان کفّار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده‌اند حق سبحانه بتان را به سخن آرد وَ قالَ شُرَکاؤُهُم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کُنتُم إِیّانا تَعبُدُونَ نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش می‌کردید أ فرایت من اتخذ الهه هواه و در ینابیع آورده است که کافران آغاز جدال نموده گویند نه‌چنین‌ست بلکه شما ما را به پرستش خود امر کرده‌اید بتان گویند فَکَفی بِاللّهِ شَهِیداً پس بسنده است خدای گواه بَینَنا وَ بَینَکُم میان ما و شما إِن کُنّا بدرستیکه بودیم ما عَن عِبادَتِکُم از پرستش شما لَغافِلِینَ هر آئینه بیخبران زیرا

که نمی‌دیدیم و نمی‌شنیدیم و عقل و فهم نمی‌داشتیم هُنالِكَ در ان مقام تَبلُوا بیازماید یعنی بیابد و بچشد کُلُّ نَفسٍ هر نفسی ما أَسلَفَت آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا بمعاینه بیند وَ رُدُّوا و بازگردانیده شوند همه نفسها إِلَی اللّهِ بسوی ثواب و عقاب خدای مَولاهُمُ الحَقِّ که خداوند ایشان است در حقیقت یا متولی امور ایشان براستی وَ ضَلَّ عَنهُم و گم گردد از کافران ما کانُوا یَفتَرُونَ آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می‌نمایند.

صفحه : ۴۵۱

قُل مَن یَرزُقُکُم بگو کیست که شما را روزی میدهد مِنَ السَّماءِ از آسمان که باران می‌باراند وَ الأَرضِ و از زمین که گیاه و حبوب میرویانند أَمَّن یَملِكُ السَّمعَ آیا کیست که خداوندی کند گوشها را وَ الأَبصارَ و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد وَ مَن یُخرِجُ الحَیَّ و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوان ست یا نبات مِنَ المَیِّتِ از مرده که نطفه‌ست یا دانه وَ یُخرِجُ المَیِّتَ و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه مِنَ الحَیِّ از زنده که حیوان است یا نبات وَ مَن یُدَبِّرُ الأَمرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و آسان کند دشواری‌های مردمان را تعمیمست بعد از تخصیص و چون اینکه سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَیَقُولُونَ اللّهُ پس زود باشد که گویند در جواب که اینکه همه که پرسیدی اللّه است و چون اینکه اقرار بزرگ‌ترین حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنامست فَقُل پس بگو ای محمّد ص مر ایشانرا که بعد ازین اقرار أَ فَلا تَتَّقُونَ آیا پس چرا نمی‌ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریك او می‌سازیداز به فَذلِکُمُ اللّهُ پس آنکه او را اینکه صفتها باشد اللّه است از به رَبُّکُمُ الحَقُّ پروردگار شما است که ثابت است ربوبیت او بثابتی که شك را در ان مدخل نبوداز به فَما ذا پس چه چیز است از به بَعدَ الحَقِّ بعد از راستی و بیان حق از به إِلَّا الضَّلالُ بجز گمراهی از به فَأَنّی تُصرَفُونَ پس کجا گردانیده می‌شوید از حق بباطل و از توحید بشرك کَذلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است حَقَّت سزاوار شد کَلِمَةُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفتند از دائره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود أَنَّهُم برای آنکه ایشان لا یُؤمِنُونَ ایمان نمی‌آرند قُل بگو هَل مِن شُرَکائِکُم آیا هست از اینکه شریکان شما یعنی بتانیکه بشرکت خدا می‌پرستید مَن یَبدَؤُا الخَلقَ کسی که آغاز کند یعنی بآغاز بیافریند خلق را ثُمَّ یُعِیدُهُ پس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد از موت و چون کفار ابداء مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی‌نمودند حق سبحانه فرمود قُلِ اللّهُ بگو ای محمّد ص که خدای یَبدَؤُا الخَلقَ به آغاز بیافریند خلق را ثُمَّ یُعِیدُهُ پس زنده سازدش بعد از فنا فَأَنّی تُؤفَکُونَ پس کجا گردانیده می‌شوید از راه راست.

صفحه : ۴۵۲

قُل بگو هَل مِن شُرَکائِکُم آیا هست از بتان شما که شریك نام نهاده‌اید مَن یَهدِی کسیکه راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلائل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند إِلَی الحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللّهُ بگو که خدای یَهدِی لِلحَقِّ راه نماید خلق را بجانب حق أَ فَمَن یَهدِی آیا هر که راه نماید إِلَی الحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت او کرده شود أَمَّن لا یَهِدِّی آیا آنکس که راه نیابد بخود إِلّا أَن یُهدی مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده است که بت‌پرستان بتان را بر چهارپایان می‌بستند و از جائی بجائی نقل می‌کردند پس حق سبحانه فرمود کی برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه‌نمائی فَما لَکُم پس چیست و چه بوده است شما را کَیفَ تَحکُمُونَ چگونه حکم می‌کنید که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسیکه او بشما محتاج‌ست و یکسان می‌شمارید عاجز و قادر را حکیم فرموده نظم عجز و قدرت که هر دو ضدانند عقل کی گویدت که یکسانند عجز بر خلق میدارند پوست قادر بر کمال حضرت اوست وَ ما یَتَّبِعُ و پیروی نمیکنند أَکثَرُهُم بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود إِلّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستندست بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غائب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستیکه گمان لا یُغنِی بی‌نیاز نه‌گرداند کسی را مِنَ الحَقِّ از علم و

اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتوانـد بود و گفته‌انـد ظن کفّار آن بود که بتان ایشانرا شـفاعت خواهند کرد حق سبحـانه فرمود که گمـان ایشـان سود نکنـد و بازنـدارد از عـذاب حق شَـیئاً چیزی إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بـدرستیکه خـدای تعالی دانا است بِما یَفعَلُونَ بـآنچه ایشان میکننـد از متابعت بتان بگمان و اعراض از حجت و برهان وَ ما کانَ و نیست و نشایـد هـذَا القُرآنُ اینکه قرآن با وجود دلائل اعجاز أَن یُفتَری آنکه بربافته شود و کسی نه تواند گفت مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای یعنی سزا نیست که اینکه سخن مفتراء بشـر بود وَ لکِن فرسـتاده خـدای تعالی او را تَصدِیقَ الَّذِی برای تصدیق آنچه بود بَینَ یَدَیهِ پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وَ تَفصِیلَ الکِتابِ و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لا رَیبَ فِیهِ نیست شکی درو و نشاید که باشد چه آن منزّل است مِن رَبِّ العالَمِینَ از پروردگار عالمیان اما کفار باین نمیگروند.

صفحه : ۴۵۳

أَم یَقُولُونَ بلکه میگویند افتَراهُ بربافته است اینکه کلام را محمّد ص از خود قُل بگو اگر اینکه سـخن را از خود بر می‌توان بافت فَأتُوا پس بیاریـد شـما و بربافید بِسورَةٍ مِثلِهِ سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شـما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشـهور زمان و سـر آمد دورانیـد و اگر بخود شـما معارضه نمی‌توانیـد کرد استعانت نمائیـد وَ ادعُوا و بخوانیـد برای معاونت خود بتان را در اتیان سوره مثل قرآن مَنِ استَطَعتُم هر کرا توانیـد که از وی یاری خواهیـد مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تا شـما را مددگاری کند و بسازید مانند قرآن إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستیـد راست‌گویان که محمّـد ص از خود می‌سازد کافران یک سوره نیاوردنـد بَل کَذَّبُوا بلکه تکذیب کردند و نگرویدنـد بِمـا لَم یُحِیطُوا بآن چیزیکه فرا نرسیده‌اند بِعِلمِهِ بـدانش آن یعنی مسارعت نمودنـد در تکـذیب آنچه درنیافتنـد آنرا مراد آنست که بعـد از استماع قرآن و قبل از تـدبر در آیات آن بتکـذیب و انکار مشـغول شدنـد وَ لَمّا یَأتِهِم و هنوز نیامـد بـدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأوِیلُهُ معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسـرار و دقایق آن نرسـید یا تکـذیب کردند بآنچه ندانسـتند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آئینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز نـدامت حاصـل نخواهنـد داشت و آن نـدامت نفع نخواهـد کرد فرد پس از دیـدن پشـیمان گردی اما پشـیمانی ترا سودی نـدارد کَذلِکَ همچنین تکذیبی که کفّار زمان تو دارند کَذَّبَ الَّذِینَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش ازینها فَانظُر پس در نگرد به‌بین کَیفَ کانَ چگونه بود عاقِبَةُ الظّالِمِینَ انتهای کار سـتمکاران و مکـذّبان و اینها نیز مثل آنها معـذب خواهند شـد درین آیت تسلیه حضرت رسالت‌پناه ص و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرجست وَ مِنهُم و از ایشان که تکذیب میکنند مَن یُؤمِنُ بِهِ کسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق‌ست و لیکن از روی عناد اظهار نمی‌کند وَ مِنهُم مَن لا یُؤمِنُ بِهِ و از ایشان کسی بود که نه‌گرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وَ رَبُّکَ أَعلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالمُفسِدِینَ به تباه کاران یعنی معاندان که مصـراند بر تکذیب و گفته‌اند معنی آیت اینکه است که بعضی از قوم تو ایمان آوردند بقرآن و از کفر توبه کننـد و برخی آن باشـند که ازین سـعادت محروم مانـده بر شـقاوت کفر بمیرنـد وَ إِن کَذَّبُوکَ و اگر تکـذیب کنند ترا یعنی بر آن اصـرار نماینـد و تـو از اجابت ایشـان ناامیـد شـوی فَقُـل پس بگو لِی عَمَلِی مراست جزای کردار من وَ لَکُم و مر شـما راست عَمَلُکُم پاداش عمل شـما أَنتُم بَرِیئُونَ شـما بیزارید یعنی ذمه شـما بری است مِمّا أَعمَلُ از آنچه من می‌کنم شـما را بعمل من مواخذه نخواهد کرد وَ أَنَا بَرِیءٌ و من بیزارم مِمّا تَعمَلُونَ از آنچه شـما می‌کنیـد یعنی مأخوذ بعمل شـما نخواهم شـد نزد بعضـی از علماء اینکه آیت بآیت السّیف منسوخ است.

صفحه : ۴۵۴

وَ مِنهُم و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود مَن یَستَمِعُونَ کسان هستند که گوش فرامیدارند إِلَیکَ بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می‌آموزانی تا استهزاء کنند بآن أَ فَأَنتَ آیا تو تُسمِعُ الصُّمَّ می‌شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسـماع ایشان قادر نیستی وَ لَو کانُوا و اگرچه هسـتند که با وجود کری لا یَعقِلُونَ در نمی‌یابند یعنی با صـمم ایشان

عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصمّ عاقل بطریقه تفرّس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی می‌تواند کرد و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیدا است که حال بر چه منوال بود وَ مِنهُم و از ایشان مَن یَنظُرُ کس باشد که نظر کند إِلَیکَ بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرانماید که هیچ چیز از آیات ندیده أ فَأَنتَ پس آیا تو تَهدِی العُمیَ راه مینمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَ لَو کانُوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لا یُبصِرُونَ نمی‌بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلائل و اعتبارست و چشم سر ایشان از ان محروم‌اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی‌بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن‌ست که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزیرا که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای لا یَظلِمُ النّاسَ شَیئاً ظلم نکند بر مردمان بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را وَ لکِنَّ النّاسَ و لیکن مردمان أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلهٔ ادراک آیات قدرت است در بلاهی استعمال نمایند و منافع و فوائد آن مدرکات از ایشان فائت گردد نظم چشم از برای دیدن آیات قدرت است گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است هر گه که حق نه‌بیند و حق نشنود کسی کور و کر است بلکه از ان هم بتر بسی وَ یَومَ یَحشُرُهُم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع می‌کند کافران را و از هول آن روز مدّت بودن در دنیا و در قبر مر ایشانرا کوتاه نماید کَأَن لَم یَلبَثُوا گویا درنگ نکرده‌اند إِلّا ساعَةً مگر زمانی اندک مِنَ النَّهارِ از روز در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی نه‌نمودی و جواب میگویند اینکه صورت به سبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند یَتَعارَفُونَ بَینَهُم آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همه یکدیگر را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و اینکه در اوّل بعث باشد پس از ان بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَد خَسِرَ الَّذِینَ به تحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَ ما کانُوا مُهتَدِینَ و نبودند راه‌یافتگان.

صفحه : ۴۵۵

وَ إِمّا نُرِیَنَّکَ و اگر بنمائیم ترا بَعضَ الَّذِی بعضی از آنچه نَعِدُهُم وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر أَو نَتَوَفَّیَنَّکَ یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءت آن تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه‌بینی فَإِلَینا پس بسوی ماست مَرجِعُهُم بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمایم عذاب ایشان ثُمَّ اللّهُ پس خدای بعد از اراءت آن یا پس از توفّی تو شَهِیدٌ گواه است عَلی ما یَفعَلُونَ بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل خود جزا خواهند یافت وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت می‌فرمود فَإِذا جاءَ پس چون آمد بدیشان رَسُولُهُم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قُضِیَ بَینَهُم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالقِسطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستمدیده نشوند یعنی ثواب رسول کم نه‌کنند و در عذاب مکذبان بزیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده‌اند که بعد از نزول آیت و اما نرینک الآیه کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند اینکه آیت آمد که وَ یَقُولُونَ و میگویند کفار از روی استبعاد و استهزاء مَتی هذَا الوَعدُ کی باشد اینکه موعود به چرا بما فرود نمی‌آید إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست‌گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر ص و مومنانند که اهل شرک را تخویف میکردند قُل لا أَملِکُ بگو مالک نمی‌شوم لِنَفسِی برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَ لا نَفعاً و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود إِلّا ما شاءَ اللّهُ مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرری برای شما در نزول عذاب و عقوبت بر شما لِکُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را أَجَلٌ وقتی است برای هلاک ایشان إِذا جاءَ چون بیاید أَجَلُهُم وقت عذاب ایشان فَلا یَستَأخِرُونَ پس واپس نیاید از اجل خود ساعَةً اندک زمانی وَ لا یَستَقدِمُونَ و پیشی نگیرند بدان

تهدید مشرکان است بآنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد فرد تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا هر چند که فریاد کنی سود ندارد قُل بگو ای محمّد ص أ رَأَیتُم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا إِن أَتاکُم اگر بیاید بشما عَذابُه‌ عذاب خدای که بنزول آن تعجیل می‌کنید بَیاتاً بوقت مشغولی شما بخواب یعنی بشب أَو نَهاراً یا در روز که زمان اشتغال شما بطلب معیشت است هر آئینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال برین منوال است ما ذا چه چیز را یَستَعجِلُ شتابی میکنند مِنه‌ از عذاب یعنی کدام نوعی را از عذاب می‌طلبند المُجرِمُونَ گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است و در تبیان آورده که چون اینکه آیت نازل شد کفار گفتند باور نمی‌داریم عذاب را تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیت آمد که.

صفحه : ۴۵۶

أ ثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذا ما وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه بینید آمَنتُم بِهِ ایمان آرید بوی! پس بگوی با ایشان آلآنَ آیا اکنون ایمان می‌آورید وَ قَد کُنتُم و بدرستیکه بودید شما که از روی استهزاء و تکذیب بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَستَعجِلُونَ شتاب مینمودید ثُمَّ قِیلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِینَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان باس مقبول نیست ذُوقُوا بچشید عَذابَ الخُلدِ عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام بود هَل تُجزَونَ آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلّا بِما کُنتُم مگر بانچه بودید که همه عمر تَکسِبُونَ کسب میکردید از کفر و عصیان آورده‌اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت ص بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت حضرت رسالت‌پناه ص شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمّد ص اجاد انت ام هازل اینکه دعوت که میکنی بجدّ است یا بهزل و اینکه کلام که میخوانی براستی است یا ببازی حق سبحانه آیت فرستاد وَ یَستَنبِئُونَکَ و خبر می‌پرسند از تو در باب قرآن و ادّعاء نبوت أ حَقٌّ هُوَ آیا حق و راست‌ست اینکه! و گفته‌اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می‌پرسیدند که حق‌ست یا نی جواب آمد قُل إِی وَ رَبِّی بگو ای محمّد ص آری بحق پروردگار من إِنَّه لَحَقٌّ بدرستیکه دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و راست و درست وَ ما أَنتُم و نیستید شما بِمُعجِزِینَ عاجزکنندگان خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَ لَو أَنَّ و اگر باشد لِکُلِّ نَفسٍ ظَلَمَت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافریرا باشد ما فِی الأَرضِ آنچه در زمین ست از مال و متاع لَافتَدَت بِهِ هر آئینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ و بپوشند پشیمانی خود را از یاران و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که دریابند الم حسرت و ندامت را در درونهای خویش و گفته‌اند اسرار بمعنی اظهار است و اینکه از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمّا رَأَوُا العَذابَ آن هنگام که به‌بینند عذاب را وَ قُضِیَ بَینَهُم و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بِالقِسطِ بداد و راستی وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان ستمدیده نشوند به نقصان ثواب و افزونی عقاب أَلا إِنَّ لِلّهِ بدانید آنکه بدرستی که خدای راست ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانهاست وَ الأَرضِ و آنچه در زمین‌ست پس بفدای کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست أَلا إِنَّ وَعدَ اللّهِ بدانید آنکه وعده خدای در مثوبت و عقوبت حَقٌّ راست‌ست و در ان خلاف ممکن نیست وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یَعلَمُونَ نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغروراند و از شناختن عقبی دور مثنوی مانده در تنگنای اینکه مجلس غیر دید دنیا ندید دیده حس چشم دل کو که پردها بدرد جانب ملک آخرت نگرد مرغ کو در قفس زبون باشد ه شناسد که باغ چون باشد .

صفحه : ۴۵۷

هُوَ یُحیِی اوست که زنده گرداند وَ یُمِیتُ و بمیراند وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث یا أَیُّهَا النّاسُ

ای مردمان نداء عام است قَد جاءَتکَم بدرستیکه آمد بشما مَوعِظَهٌ پندی مِن رَبِّکَم از پروردگار شما وَ شِفاءٌ و شفائی و دوائی لِما فِی الصُّدُورِ مر آن چیزی را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَ هُدیً و راه نمونی بسوی حق وَ رَحمَهٌ لِلمُؤمِنِینَ و مهربانی مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند و منطوی است بر حکمت نظری و هرآئینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود رباعی زهی کلام تو محض هدایت و حکمت زهی پیام تو عین عنایت و رحمت کشد کمند کلام تو اهل عرفان را ز شوره‌زار خساست بگلشن همت و گفته‌اند قرآن مواعظ نفوس‌ست و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا مواعظ است مر عوام را و شفا است مر خواص را و هدی‌ست مر اخصِ خواص را و رحمت است از برای همه که بدان رحمت هر یک برتبه خود رسیده‌اند قُل بگو ای محمّد ص شادی کنید بِفَضلِ اللّهِ بفضل خدای که قرآن است وَ بِرَحمَتِهِ و برحمت او که دین اسلام‌ست و گفته‌اند فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا رحمت رسالت پناه ص است یا فضل توفیق‌ست و رحمت عصمت و در حقایق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت‌ست و رحمت توفیق دریافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان‌ست و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید که ای بنده مومن بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کسی را سرمایه هست و سرمایه مومنان فضل من و هر کسی را خزانه‌ایست و خزانه مومنان رحمت من بیت گر شاه را خزانه نهادن بود هوس درویش را خزانه همین لطف دوست بس بعضی برآنند که معنی آیت اینکه است که بفضل و رحمت من فرود آمده مواعظ و شفا فَبِذلِکَ پس بدین که فرود آمد فَلیَفرَحُوا باید که شاد شوند مومنان برای آنکه هُوَ خَیرٌ او بهتر است مِمّا یَجمَعُونَ از آنچه جمع می‌کنند کافران از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست قُل بگو مشرکان عرب را أ رَأَیتُم خبر دهید مرا ما أَنزَلَ اللّهُ آنچه فرستاد خدای لَکُم برای شما مِن رِزقٍ از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلال‌ست فَجَعَلتُم پس شما ساختید و نام نهادید مِنهُ از ان روزی حَراماً وَ حَلالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از ان گفتید که حلال‌ست و بعضی را حکم کردید که حرام‌ست چون بحیر و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حلال و بر جمعی حرام چه گفتید ما فی بطون هذه الانعام خالصهٔ لذکورنا و محرم علی ازواجنا قُل بگو آللّهُ أَذِنَ لَکُم آیا خدا دستوری داد مر شما را در تحریم و تحلیل أَم عَلَی اللّهِ یا بر خدای تَفتَرُونَ افترا میکنید.

صفحه : ۴۵۸

وَ ما ظَنُّ الَّذِینَ و چیست گمان آنها که یَفتَرُونَ بربندند عَلَی اللّهِ الکَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای بایشان چه کند یَومَ القِیامَهِٔ روز رستخیز که روز مکافات است درین ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای لَذُو فَضلٍ هر آئینه خداوند رحمت است عَلَی النّاسِ بر مردمان بانزال کتب بر ایشان و ارسال رسل بدیشان وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر ایشان لا یَشکُرُونَ سپاسداری نمی‌کنند اینکه نعمت را وَ ما تَکُونُ و نباشی تو ای محمّد ص فِی شَأنٍ در هیچ کاری از کارهای خود وَ ما تَتلُوا مِنهُ و نخوانی هیچ آیتی و سورتی از آنچه فرستاد خدای مِن قُرآنٍ از قرآن وَ لا تَعمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان مِن عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلّا مگر آنکه کُنّا هستیم ما عَلَیکُم بر شما شُهُوداً گواه یا نگاهبان إِذ تُفِیضُونَ آنوقت که خوض می‌کنید و درمی‌آئید فِیهِ در آن کار وَ ما یَعزُبُ و پوشیده نمی‌شود عَن رَبِّکَ از علم پروردگار تو مِن مِثقالِ ذَرَّهٍٔ هم سنگ مورچه خورد یا مقدار هبا فِی الأَرضِ در زمین وَ لا فِی السَّماءِ و نه در آسمان وَ لا أَصغَرَ و نه خوردتر مِن ذلِکَ از ان وَ لا أَکبَرَ و نه بزرگتر از ان إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ مگر آنکه مکتوب است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیت آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و بمکافات اقوال و افعال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن اینکه کلام وعده

باشد مؤمنان را بکمال مثوبت و وعید بود مشرکانرا بغایت عقوبت پس از مجازات باهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلا إِنَّ بدانید بدرستیکه أَولِیاءَ اللّهِ دوستان خدای لا خَوفٌ عَلَیهِم هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکائد و شدائد وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیاء جماعتی‌اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء اللّه آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت‌اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته مثنوی رخش ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته معتکفان حرم کبریا شسته دل از صورت کبر و ریا راه نوردان شکسته قدم رازکشایان فرو بسته دم گفته‌اند اولیاء اللّه جماعتی باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدا کنند و مؤید اینکه قول همین کلام بس که وجبت محبتی للمتحابین فی و اینکه قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام نزد بعضی اولیاء. مومنان پرهیزگاراند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که الَّذِینَ آمَنُوا اولیاء آنانند که گرویده‌اند بما جاء من عند اللّه وَ کانُوا یَتَّقُونَ و هستند که پرهیزگاری کنند مما حرم اللّه.

صفحه : ۴۵۹

لَهُمُ البُشری مر ایشانراست مژدگانی فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که از زبان پیغمبر ص در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مرا در رویای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بیند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمانست بایشان و نام نیکو وَ فِی الآخِرَةِ و مر ایشانرا مژده است در آن سرای و آن سلام ملایک باشد بر ایشان سلمی رح فرموده که بشارت دنیا وعده نفاست و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت است در دنیا شناخت و در عقبی نواخت و درین سرای سرور مجاهده و در ان سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا بیت از نعمت اینکه جهان ثنای تو بس است وز دولت آنجهان لقای تو بس‌ست لا تَبدِیلَ نیست بدل کردن لِکَلِماتِ اللّهِ مر سخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست ذلِکَ آن تبشیر موعود به هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس درو نیابد و عقل هیچ زیرک کهنه آن نرسد وَ لا یَحزُنکَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمّد ص قَولُهُم گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خوار داشت تو میگویند بیت بانگ سگ دان حدیث بدگویان قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان إِنَّ العِزَّةَ بدرستیکه غلبه لِلّهِ جَمِیعاً همه مر خدای راست دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا مر اقوال ایشانرا هر چه بجد و هزل میگویند العَلِیمُ دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد أَلا- إِنَّ لِلّهِ بدانید که بتحقیق مر خدای راست مَن فِی السَّماواتِ هر که در آسمانهاست از ملائکه وَ مَن فِی الأَرضِ و هر که در زمین‌ست از جن و انس چون اینها که اشراف ممکنانند همه از آن او باشند در رقّیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی شرکت کند در ربوبیت و الوهیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است وَ ما یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدعُونَ و چه چیزیرا متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می‌پرستند مِن دُونِ اللّهِ شُرَکاءَ بجز خدای شریکان را یا متابعت نمی‌کنند آنانکه جز خدای را می‌پرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی می‌سازند زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه إِن یَتَّبِعُونَ پیروی نمی‌کنند در عبادت شرکاء إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را که به بتان گمان شرکت حق برده‌اند وَ إِن هُم إِلّا یَخرُصُونَ و نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت اوراست و بس چنانکه میگوید هُوَ الَّذِی اوست آن کسیکه بقدرت کامله جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ ساخت برای شما شب را تیره لِتَسکُنُوا فِیهِ تا بیار امید در ان و از تعب تردد روز برآسائید وَ النَّهارَ مُبصِراً و گردانید روز را روشن تا بسرانجام مهمات خود قیام

نمائید إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لَآیاتٍ هر آئینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَومٍ یَسمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در ان تدبر و تفکّر نمایند.

صفحه : ۴۶۰ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ گفتند جمعی از بنی مدلج که فراگرفت خدای وَلَداً فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سُبحانَهُ پاک است حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الغَنِیُّ او بی‌نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزّت و شرف یابد یا حقیری گمنام تا بولد اسمی و رسمی پیدا کند و بعد از وی وارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسیکه غنی مطلق باشد هر آئینه اتخاذ ولد ازو منفی بود یا گوئیم که ولد بعضی از والد است پس اینکه صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج است بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد فرد بود کمال غنا از صفات ذاتی او کسیکه هست غنی کی بود بکس محتاج و اشارت به بیان غنای حق اینکه است لَهُ ما فِی السَّماواتِ مر اوراست از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینها است از بدایع سفلیات إِن عِندَکُم نیست نزدیک شما ای مشرکان مِن سُلطانٍ از هیچ حجتی و برهانی بِهذا باین که خدای فرزند فرامیگیرد أَ تَقُولُونَ آیا میگوئید عَلَی اللّهِ بر خدای بدروغ و افترا ما لا تَعلَمُونَ آنچه نمیدانید قُل بگو ای محمّد ص إِنَّ الَّذِینَ یَفتَرُونَ به تحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند عَلَی اللّهِ الکَذِبَ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لا یُفلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند مَتاعٌ مر ایشانراست برخورداری اندک فِی الدُّنیا در دنیا یعنی دو سه روز مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذرند و بگذارند ثُمَّ إِلَینا مَرجِعُهُم پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِیقُهُمُ پس بچشانیم ایشانرا العَذابَ الشَّدِیدَ عذاب سخت یعنی دایم و بی‌انقطاع بِما کانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما یَکفُرُونَ کافر میشدند وَ اتلُ و بخوان عَلَیهِم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر ع إِذ قالَ یاد کن چون گفت لِقَومِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یا قَومِ ای قوم من إِن کانَ کَبُرَ اگر هست که بزرگ شده و گران گشته عَلَیکُم بر شما مَقامِی اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی‌ست از انکه حضرت نوح علی نبینا و ع نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدایتعالی دعوت کرده و جفا و آزار ایشان را تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسیده گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد مکث من در میان شما وَ تَذکِیرِی و پند دادن مر شما را بِآیاتِ اللّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت حق و تصدیق نانموده مرا میرنجانید فَعَلَی اللّهِ پس بر خدای تَوَکَّلتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَأَجمِعُوا پس گرد آرید و محکم سازید أَمرَکُم کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امور را مراد امراء و رؤسای قوماند وَ شُرَکاءَکُم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکاء حق میدانید ملخص سخن آنکه شما هم بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لا یَکُن پس باید که نباشد أَمرَکُم کار شما در قصد من عَلَیکُم غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید. ثُمَّ اقضُوا إِلَیَّ پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شما است وَ لا تُنظِرُونِ و مرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام و محنت کلام من اینکه سخنان دلیل است بر آنکه نوح ع در مقام توکّل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی بی‌پرده قدم در طریق متابعت و نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود.

صفحه : ۴۶۱

فَإِن تَوَلَّیتُم پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فَما سَأَلتُکُم پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود مِن أَجرٍ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد إِن أَجرِیَ نیست مزد من برای دعوت إِلّا عَلَی اللّهِ مگر بر خدای و او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید وَ أُمِرتُ و فرموده شده‌ام أَن أَکُونَ بآنکه باشم مِنَ المُسلِمِینَ از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس خلاف امر نه‌کنم و اجر رسالت از غیر حق نجویم فَکَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی

اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان و فرستادیم بر ایشان طوفان فَنَجَّیناهُ پس ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَ مَن مَعَهُ و آنانرا که با وی بودند فِي الفُلكِ در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث وَ جَعَلناهُم و گردانیدیم اهل کشتی را خَلائِفَ باشندگان در زمین از پس هلاک‌شدگان وَ أَغرَقنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا و غرق کردیم بطوفان آنان را که تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را که با نوح ع بود یعنی معجزات او فَانظُر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و به بین کَیفَ کانَ چگونه بود عاقِبَةُ المُنذَرِینَ عاقبت کار بیم‌کرده‌شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع درین آیت هم تسلیه حضرت رسالت‌پناه ص و هم تهدید اهل کفر و ضلالت است ثُمَّ بَعَثنا پس برانگیختیم مِن بَعدِهِ از پس نوح ع رُسُلًا فرستادگان إِلی قَومِهِم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود ع را بقوم عاد و صالح ع را بقوم ثمود ع و ابراهیم ع را بقوم بابل و شعیب ع را باصحاب‌ایکه و اهل مدین فَجاؤُهُم پس آمدند رسولان من بامتان خود بِالبَیِّناتِ به معجزهای روشن و دلیل‌های واضح فَما کانُوا لِیُؤمِنُوا پس نبودند امم اینکه رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بِما کَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بِهِ بدان مِن قَبلُ پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعث و بعد از بعث بر همان وتیره سلوک نموده یا ایمان نیاوردند بآنچیزیکه تکذیب آن را عهد کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کَذلِکَ مثل اینکه مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطبَعُ مهر می‌نهیم عَلی قُلُوبِ المُعتَدِینَ بر دلهای از حد درگذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثنا پس برانگیختیم مِن بَعدِهِم از پس اینکه پیغمبران مُوسی وَ هارُونَ موسی بن عمران و برادر او هارون را إِلی فِرعَونَ بسوی ولید بن معصب یا قابوس که فرعون زمان بوده وَ مَلَائِهِ و اشراف قوم او بِآیاتِنا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاستَکبَرُوا پس گردن‌کشی کردند از قبول آن و متابعت نه‌نمودند وَ کانُوا و بودند ایشان قَوماً مُجرِمِینَ گروهی جرم‌آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیاء و تهاون بآیات کبریا.

صفحه : ۴۶۲

فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست مِن عِندِنا از نزدیک ما یعنی موسی ع بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزها بر ایشان نمود قالُوا گفتند از فرط عناد و تمرد إِنَّ هذا بدرستیکه آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لَسِحرٌ مُبِینٌ هر آئینه جادوئی است آشکارا قالَ مُوسی گفت موسی ع مر قایلان اینکه قول را أَ تَقُولُونَ آیا میگوئید شما لِلحَقِّ مر سخن راست و معجزه روشن را لَمّا جاءَکُم آن هنگام که بشما آمد که اینکه سحر است أَ سِحرٌ هذا آیا سحر است اینکه من به شما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی اینکه جادوی نیست وَ لا یُفلِحُ السّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالُوا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را أَ جِئتَنا آیا آمدی تو بما لِتَلفِتَنا تا بگردانی ما را عَمّا وَجَدنا از آنچه یافته‌ایم ما عَلَیهِ بر آن چیز آباءَنا پدران خود را مراد عبادت فرعون است یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون بازداری وَ تَکُونَ و باشد لَکُمَا الکِبرِیاءُ مر شما هر دو برادر را بادشاهی فِي الأَرضِ در زمین مصر وَ ما نَحنُ لَکُما و نیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤمِنِینَ از تصدیق‌کنندگان وَ قالَ فِرعَونُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتُونِی بِکُلِّ ساحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِیمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند در وجهی که در سوره اعراف گذشت و بمواعید کلّیه مستظهره ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی قالَ لَهُم مُوسی گفت مر ایشانرا موسی أَلقُوا بیفگنید ما أَنتُم مُلقُونَ آنچه شما افکندگایند مر آنرا از رسنها و عصاها فَلَمّا أَلقَوا پس چون بیفگندند جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت هوای بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قالَ مُوسی گفت موسی ع ما جِئتُم بِهِ السِّحرُ آنچه آورده‌اید شما جادوئی است نه آنچه من آوردم و فرعونیان آنرا سحر میگویند إِنَّ اللّهَ سَیُبطِلُهُ بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد إِنَّ اللّهَ لا یُصلِحُ بدرستیکه خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ المُفسِدِینَ کار تباه‌کاران را وَ یُحِقُّ اللّهُ الحَقَّ و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده‌ام از احکام الهی بِکَلِماتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که

با من فرموده وَ لَو کَرِهَ المُجرِمُونَ و اگرچه کراهت دارنـد کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کنـد و از خشم و کراهت دشـمنان بـاک نـدارد و در مثنوی معنوی اشارتی بـدین معنی هست مثنوی حق تعالی از غم و خشم خصام کی گذارد اولیا را در غرام مه فشاند نور سگ. وع وع کند سگ ز نور ماه کی مرتع کند خس خسانه میرود بر روی آب آب صافی میرود بی‌اضـطراب مصـطفی مه می‌شـگافد نیم‌شب ژاژ میخاید ز کینه بو لهب آن مسـیحا مرده زنده میکند وان جهود از خشم سبلت می کند .

صفحه : ۴۶۳

فَما آمَنَ لِمُوسی پس ایمان نیاوردند بموسـی ع در مبدأ امر إِلّا ذُرِّیَّةٌ مِن قَومِهِ مگر فرزندانی از قوم موسـی ع و آن‌چنان بود که چون موسـی ع از مـدین بمصـر آمـده بنی اسـرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگـان اجابت نه‌نمودنـد و بعضـی از جوانان ایشان بوی گرویدنـد عَلی خَوفٍ بـا وجود ترس مِن فِرعَونَ از فرعون وَ مَلَائِهِم و ترس از گروه خود یعنی از پـدران و رؤساء قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسـرائیل ایمـان آوردنـد بموسـی ع بـا آنکه میترسـیدند هم از فرعون و هم از کسـان خود أَن یَفتِنَهُم آنکه عـذاب کند فرعون مر ایشانرا یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون تا بازگرداند ایشانرا بکفر وَ إِنَّ فِرعَونَ لَعالٍ و بدرستیکه فرعون متکبر بود و طاغی فِی الأَرضِ در زمین مصـر و غـالب بر اهـل آن وَ إِنَّهُ و بـدرستیکه بـود او لَمِنَ المُسرِفِینَ هر آئینه از حـد بیرون رونـدگان در کـبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَ قالَ مُوسی و گفت موسی مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهـده نمود یا قَومِ ای گروه من إِن کُنتُم آمَنتُم اگر هستیـد شـما که گرویده‌اید بِاللّهِ بخدای و دانسـته‌اید که ایصال منـافع و دفع مضار بقبضه اقتـدار اوست فَعَلَیهِ تَوَکَّلُوا پس برو توکل کنیـد و کار خود باو گذاریـد إِن کُنتُم مُسلِمِینَ اگر هستیـد شـما گردن‌نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که اینکه از قبیل تعلق حکم بشـرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشـروط باسـلام حصول آن محققان گفته‌اند حقیقت توکّل اسقاط خوف و رجاء است از ما سوی اللّه بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسـباب و انقطاع از ملاحظه اسـباب و گفته‌انـد توکل تعلق دل است به محبت قادر مطلق و نسـیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکنـد بلکه منقاد باشـد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غاسل مثنوی هر که در بحر توکّل غرق گشت همتش از مـا سوی اللّه درگـذشت اینکه توکّل گرچه دارد رنجهـا فهو حسبه بخشـد از وی گنجهـا و چون موسـی ع ایشـانرا بتوکّل فرمود فَقـالُوا پس گفتنـد عَلَی اللّهِ بر خـدای، نه بر غیر او تَوَکَّلنـا توکّل کردیم و بلطف او واثق شـدیم و چون دعـای متوکل باجـابت مقرون است بزبـان نیـاز آغاز دعا کرده گفتنـد رَبَّنا ای پروردگار ما لا تَجعَلنا فِتنَهً مگردان ما را محل عـذاب لِلقَومِ الظّالِمِینَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلّط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَ نَجِّنا و خلاصی ده ما را بِرَحمَتِکَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ القَومِ الکافِرِینَ از گروه ناگرویـدگان یعنی از کیـد و قصـد ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده‌انـد که بعد از ایمان اینکه قوم بموسـی علیه السّـلام و اشـتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون بفرمود تا مساجد و معابدیکه بر سر محلات و در میـان اسواق ساخته بودنـد خراب کرده ایشانرا از ادای نماز منع نمودنـد حق سـبحانه موسـی ع را فرمود تا درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید.

صفحه : ۴۶۴

وَ أَوحَینا و وحی کردیم ما إِلی مُوسـی وَ أَخِیهِ بموسی او برادر او هارون ع أَن تَبَوَّءا لِقَومِکُما آنکه فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود بِمِصـرَ بُیُوتاً در شـهر مصـر خانهائیکه رجوع کنیـد بآن جهت پرسـتش خدای تثنیه ضـمیر اشارت است بآنکه تخصـیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بـائمه قوم و در ان محل امام ایشان موسـی و هارون بود وَ اجعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازیـد شـما هر دو برادر و قوم شما بُیُوتَکُم خانهای خود را که گرفته‌اید قِبلَهً مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه و موسی ع نماز بجانب کعبه گذاردی وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ و بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضـمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صـلاهٔ تعلق بهمه دارد وَ بَشِّرِ

الْمُؤمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مومنانرا بنجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت است و آن موسی بود وَ قالَ مُوسی و گفت موسی در دعای خود که رَبَّنا ای آفریدگار ما إِنَّكَ آتَيتَ بدرستیکه تو دادی فِرعَونَ وَ مَلَأَهُ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزیکه بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَ أَموالًا و داده ایشانرا مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي الحَياةِ الدُّنيا در زندگانی دنیا إبن عباس رض فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در ان معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او در ان مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بحوزه تصرف قبط درآمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی بعد از انکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار دعا کرد که رَبَّنا ای آفریدگار ما ایشانرا اینها داده لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند بندگان ترا عَن سَبِيلِكَ از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطمِس ای پروردگار ما اثر محو فرست عَلی أَموالِهِم بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رح گفته که دنیا رو در هم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل و نقش که داشت و سدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شده و اینکه یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی ع دعا فرمود وَ اشدُد عَلی قُلُوبِهِم و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلا يُؤمِنُوا پس ایمان نیاورند موسی ع بوحی الهی دانسته بود که ایشان نخواهند گروید لا جرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتّی يَرَوُا العَذابَ الأَلِيمَ تا به‌بینند عذاب دردناك را که آن غرق است در دریای قلزم قالَ گفت خدای قَد أُجِيبَت بدرستیکه اجابت کرده شد دَعوَتُكُما دعای شما هر دو برادر آورده‌اند که موسی دعا میکرد و هارون آمین گفت و آمین گوینده در دعا شریك است ازین جهت گفت که دعای هر دو شما مستجاب شد فَاستَقِيما پس ثابت باشید بدعوت و الزام حجت و تعجیل مینمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر اینکه دعا ظاهر شد وَ لا تَتَّبِعانِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنانرا که از فرط جهالت لا يَعلَمُونَ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوفا می‌انجامد در وقت آن مصرعه ارها موقوف وقت آمد نگهدارید وقت و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد به موسی ع که قوم از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی ع با جمعی از بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیدند فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای موسی ع دریا شکافته شد و تفاصیل اینکه واقعه در سوره شعرا سمت ذکر خواهد پذیرفت انشاء اللّه تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید.

صفحه : ۴۶۵

وَ جاوَزنا بِبَنِي إِسرائِيلَ و بگذرانیدیم ما فرزندان یعقوب را البَحرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتبَعَهُم پس از پی درآمدند ایشانرا فِرعَونُ وَ جُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغياً برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَ عَدواً و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسپ فرعون ببوی مادیانی که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افگندند و فرعون نمیخواست که بدریا درآید اما مرکب او او را میبرد حَتّی إِذا أَدرَكَهُ الغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاك خواهد شد قالَ آمَنتُ گفت ایمان آوردم من و بگرویدم أَنَّهُ لا إِلهَ بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه الصلوة و السلام آمَنَت بِهِ بَنُوا إِسرائِيلَ گرویده‌اند بدو بنی اسرائیل وَ أَنَا مِنَ المُسلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را در مدارك آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت چون ایمان بأس بود بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مرهٔ واحدهٔ کافی باشد و بعد از انکه فرعون اینکه سخن گفت حق تعالی با جبرئیل در جواب او فرمود آلآنَ آیا ایمان می‌آری اکنون که اختیار نماند وَ قَد عَصَيتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبلُ پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی وَ كُنتَ و بودی تو مِنَ المُفسِدِينَ از جمله گمراهان و گمراه‌کنندگان در مدارك و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده‌اند که روزی جبرئیل ع بدیوان مظالم فرعون آمد و اینکه صورت فتوی

بوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و به تربیت او از سائر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سیّد خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل ع آن خط را فراگرفت و در آن محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان مینمود جبرئیل ع آن خط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده‌اند پس جبرئیل ع مشتی از لوث دریا برداشت و در دهان آن لعین انداخت از ان جهت که ایمان نیاورد چه میدانست که اینکه ایمان باس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی گفت که اکنون میگردی که زمام اقتدار تو از قبضه اختیار تو رفت و وقت ایمان آوردن تو گذشت بیت وقت هر کار نگهدار که نافع نه بود نوش دارد که پس از مرگ به بیمار دهند فَالْيَومَ نُنَجِّيكَ پس امروز برهانیم ما بِبَدَنِكَ تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحراند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده‌اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دمبدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما درآید حق سبحانه و تعالی تن فرعون را بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدان او را می‌شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون بی روح دیده تسلّی یافتند و ازینست که بعضی علما بدن بمعنی درع داشتند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزائر بصید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار افگند تا مصریان بینند پس دریا او را بزمین بلند افگند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجاست که در معنی ننجیک ببدنک فرموده‌اند که نلقیک علی نجوۀ من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا برآریم لِتَكُونَ تا باشی لِمَن خَلفَكَ برای کسیکه از پس تو آید آيَةً نشانه که بتو که عبرت گیرد و داند که مملوک مقهور دور است از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرق شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند مثنوی عاجزی کو اسیر خواب و خور است لاف قدرت زند چه بیخبر است آنکه در نفس خود زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد وَ إِنَّ كَثِيراً و بدرستیکه بسیاری مِنَ النّاسِ از مردمان عَن آياتِنا از آیات قدرت ما لَغافِلُونَ بیخبرانند ایشانرا نه در آن فکری و نه از ان عبرتی.

صفحه : ۴۶۶

وَ لَقَد بَوَّأنا و بدرستیکه ما جای دادیم بَنِي إِسرائِيلَ فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدقٍ جای بسزا و شایسته چنانچه از وعده صدق ما می‌سزید و آن ولایت شام بود و بعد از ان مصر وَ رَزَقناهُم و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّباتِ از پاکیزه‌ها و چیزهای لذیذ و بقول جمعی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر آخر الزمان‌اند ص که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای خشک و تر بر ایشان ارزانی داشت فَمَا اختَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت محمّد ص مصطفی حَتّى جاءَهُمُ العِلمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم توریت و احکام آن و در ان اختلاف نکردند بتاویل تا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی و صفات محمدی ص و به تحریف و تغییر آن مشغول گشتند و گفته‌اند آن علم قرآن است که فرود آمده و سبب اختلاف یهود شد إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقضِي بَينَهُم حکم کند میان ایشان يَومَ القِيامَةِ روز رستخیز فِيما كانُوا در آن چیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فِيهِ يَختَلِفُونَ در آن چیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر فَإِن كُنتَ پس اگر هستی تو فِي شَكٍّ در گمان مِمّا أَنزَلنا إِلَيكَ از آنچه ما فرستادیم بر تو از قصص و احکام فَسئَلِ الَّذِينَ پس بپرس از آنانکه يَقرَؤُنَ الكِتابَ میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است مِن قَبلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه اینکه منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبرست و مراد امت‌اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی مای نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سؤال کن از اهل کتاب لَقَد جاءَكَ الحَقُّ بدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست مِن رَبِّكَ از آفریدگار تو

فَلا تَکُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمتَرِینَ از شک‌آرنـدگان اصح اقوال آنست که در امثال اینکه مخاطبات صورت خطاب متوجه حضـرت رسالت‌پناه ص است اما مخاطب غیر او است چه آنحضـرت معصوم و محفوظ است از شـکوک و شبهات در آنچه بر وی منزل شده و از همین قبیـل است اینکه خطاب دیگر که وَ لا تَکُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا از کسانیکه تکـذیب کردنـد بِآیاتِ اللّهِ مر آیتهای خدای را که قرآن است فَتَکُونَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الخاسِرِینَ از زیان‌زدگان.

صفحه : ۴۶۷

إِنَّ الَّذِینَ حَقَّت بـدرستیکه آنـانکه واجب شـده است عَلَیهِم بر ایشـان کَلِمَتُ رَبِّکَ قـول پروردگـار تـو یعنی قولیکه در لوح محفوظ نوشـته که ایشـان بر کفر میرنـد و ملائکه را بـدان خبر داده و گفته‌انـد کلمه آنست لأملأن جهنم یا هؤلاء فی النار و لا ابالی و بر هر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یُؤمِنُونَ ایمان نمی‌آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشانرا که تعلق ارادهٔ اللّه باشـد بـدان مفقود است مطلقا ایمان نیارنـد وَ لَو جاءَتهُم کُلُّ آیَةٍ و اگرچه آیـد بدیشان هر آیتی که اقتراح کننـد حَتّی یَرَوُا تا به‌بیننـد العَذابَ الأَلِیمَ عذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سائر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَو لا کانَت قَریَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان بر آنند که لو لا اینجا بمعنی مای نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیهای عاصیه که بوقت نزول عذاب آمَنَت ایمان آورند فَنَفَعَها پس سود رساند اهل آن ده را إِیمانُها ایمان ایشان در آنوقت إِلّا قَومَ یُونُسَ مگر قوم یونس که ایشان لَمّا آمَنُوا کَشَفنا عَنهُم آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و ببردیم از ایشان عَذابَ الخِزیِ عـذاب رسوائی فِی الحَیاةِ الـدُّنیا در زنـدگانی دنیا وَ مَتَّعناهُم و برخوردار بگذاشتیم ایشانرا إِلی حِینٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر اینکه معنی که گفته شد استثنا در الّا قوم یونس متصل بود و نفع بایمان بأس مخصوص باشد باین قوم و مسـتثنی باشد از حکم آن آیت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما را و باسنا و جمعی برآنند که معنی آیت اینست چرا اهل قری ایمـان نیاوردنـد قبـل از معـائنه عـذاب و تعجیل نکردنـد پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس ع چون امارت عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول عذاب و ایمان آورند برین تقدیر اسـتثنا منقطع باشد و قصّه یونس بر سبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او مدّتی ایشان را بخدای دعوت کرد ایشان ابا نموده ویرا میرنجانیدنـد آخر بتنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سـبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشـما فرود آید یونس ع ایشانرا خبر داد از میان قوم خود بیرون رفته در شـکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ باین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شرارت آتش بیامده گرد مدینه نینوی را فرا گرفت اهـل شـهر دانسـتند که یونس راست گفته روی بملـک خود آوردنـد و او مرد عاقل بود فرمود که یونس را بطلبیـد چنـدانچه طلبیدنـد نیافتنـد ملک گفت اگر یونس ع برفت خـدائی که ما را بـدو دعوت میکرد باقی است و دانا و شـنوا است اکنون هیـچ چاره نیست الا ـ آنکه عجز و شکسـتگی و تضـرع بـدرگاه او بریم پس ملـک سـر و پا برهنه پلاسـی درپوشـید و رعایا بهمین صورت روی بصـحرا نهادنـد مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتنـد کودکانرا از مادران جدا کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشـتند که آمنـا بمـا جاء به یونس ع از اوّل ذی حجه تا عاشـر محرم برین وجه مینالیدنـد و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسوده درمانـدگی و بیچـارگی بموقف عرض میرسانیدنـد مثنوی چـاره مـا ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم بی طمعیم از همه سازنـده جز تو نداریم نوازنده پیش تو کر بی‌سـر و پا آمدیم هم بامید تو خدا آمده‌ایم قومی گفتند خداوندا یونس ع ما را گفته بود که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند که الهنا یونس ع ما را خبر داد که تو خداونـد فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده‌ایم بفضل خود ما را دست‌گیر بعرض رسانیدنـد که ای پروردگار ما یونس از قول تو بما میفرمود که هر که بر شـما ستم کنـد ازو درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود سـتم

کردیم از ما عفو کن برخی دیگر باین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ع ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائلان را رد نکنید ما سائلان روی بدرگاه کرمت آورده‌ایم ما را رد مکن قطعه ما تهیدستان برآوردیم دستی در دعا نقد فیضی نه برین دستی گناهکار همه قاضی حاجات درویشان و محتاجان توئی پس روا کن از کرم حاجات بسیار همه القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا دعای ایشان را اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برأت نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکنده یونس ع بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا از عذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اگر من درین شهر روم بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصّه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیاء و صافات مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی.

صفحه : ۴۶۸

وَ لَو شاءَ رَبُّکَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آئینه ایمان آوردندی مَن فِي الأَرضِ هر که در زمین است کُلُّهُم جَمِیعاً همه ایشان آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه ص بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی‌آوردند غبار ملال بر آئینه دل بی غل مبارک آنحضرت ص می‌نشست حق سبحانه اینکه آیت فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود أَ فَأَنتَ آیا تو تُکرِهُ النّاسَ اکراه میکنی مردمانرا حَتّی یَکُونُوا مُؤمِنِینَ تا گردند مومنان بی مشیّت من اینکه آیه منسوخ است بآیه قتال وَ ما کانَ لِنَفسٍ و نشاید و نیست هیچ تن را أَن تُؤمِنَ آنکه ایمان آرد إِلّا بِإِذنِ اللّهِ مگر بارادت و توفیق و قضای الهی وَ یَجعَلُ الرِّجسَ و میگمازیم عذاب را یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطان را و حفص بیا میخواند یعنی خدای غضب میکند عَلَی الَّذِینَ بر آنانکه لا یَعقِلُونَ تعقل نمیکنند در حجج و آیات قُلِ انظُرُوا بگو ای محمّد مشرکانرا که طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر ما ذا فِی السَّماواتِ تا خود چه چیزها است در آسمانها از عجائب فطرت وَ الأَرضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَ ما تُغنِی الآیاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَ النُّذُرُ و استماع کلام بیم‌کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَن قَومٍ لا یُؤمِنُونَ از گروهی که در علم و حکمت من واقع است که نخواهند گروید فَهَل یَنتَظِرُونَ پس آیا چشم نمیدارند اینکه مشرکان إِلّا مگر ایامی را یعنی واقعها را مِثلَ أَیّامِ الَّذِینَ مثل واقعه آنانکه خَلَوا مِن قَبلِهِم گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذاب است قُل فَانتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذاب را که بشما نازل خواهد شد إِنِّی مَعَکُم بدرستیکه من با شما مِنَ المُنتَظِرِینَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّی پس ما برهانیدیم رُسُلَنا پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَ الَّذِینَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان کَذلِکَ همچنین که نجات دادیم رسل و متابعان ایشانرا حَقًّا عَلَینا وعده راست و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنجِ المُؤمِنِینَ نجات میدهیم گرویدگان را که محمّد ص و اصحاب رض و متابعان اویند.

صفحه : ۴۶۹

قُل بگو ای محمّد ص یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است إِن کُنتُم فِی شَکٍّ اگر هستید شما در گمان مِن دِینِی از صحت دین من که بیان کنم دین خود را برای شما فَلا أَعبُدُ الَّذِینَ پس نمی‌پرستم آنانرا که تَعبُدُونَ شما می‌پرستید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَ لکِن أَعبُدُ اللّهَ و لیکن پرستش میکنم خدای را الَّذِی یَتَوَفّاکُم آن خدای که می‌میراند شما را و تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشان است وَ أُمِرتُ و مأمور شده‌ام أَن أَکُونَ بآن که باشم مِنَ المُؤمِنِینَ از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا علیهم السلام وَ أَن أَقِم و دیگر امر کرده‌اند مرا یا وحی فرستاده‌اند بآنکه بپای‌دار وَجهَکَ عمل خود را لِلدِّینِ از برای دین یعنی خالص ساز آن را حَنِیفاً در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَ لا تَکُونَنَّ و مباش مِنَ المُشرِکِینَ از شرک‌آورندگان اینکه خطاب متوجه بغیر آن حضرت است وَ لا تَدعُ و مخوان مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای ما لا یَنفَعُکَ

آن چیزی را که سود نه‌کند ترا خواندن او وَ لا یَضُرُّکَ و زیان نرساند بتو فروگذاشتن آن فَإِن فَعَلتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی اینکه چنین چیزی را فَإِنَّکَ پس بدرستیکه تو إِذاً مِنَ الظّالِمِینَ آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَ إِن یَمسَسکَ اللّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری فَلا کاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع‌کننده و بازدارنده نیست مر آنرا إِلّا هُوَ مگر او که اللّه است وَ إِن یُرِدکَ بِخَیرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلا رَادَّ لِفَضلِهِ پس هیچ دفع‌کننده و بازدارنده نیست مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است بارادت خیر بر بندگان خود بی استحقاق از ایشان بیت درویش تو در مصلحت خویش چه دانی خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست یُصِیبُ بِهِ میرساند فضل خود را مَن یَشاءُ بآنکه میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود وَ هُوَ الغَفُورُ و او است آمرزنده پس از غفران او بمعصیت ناامید مشوید الرَّحِیمُ مهربان است پس بطاعت امید در رحمت او بندید.

صفحه : ۴۷۰ قُل یا أَیُّهَا النّاسُ بگو ای مردمان قَد جاءَکُمُ الحَقُّ بدرستیکه آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست مِن رَبِّکُم از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهتَدی پس هر که راه یافت بایمان و طاعت فَإِنَّما یَهتَدِی پس جز اینکه نیست که راه یابد لِنَفسِهِ برای نفس خود یعنی منفعت او عاید بدو است وَ مَن ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّما یَضِلُّ پس همین است که گمراه میشود عَلَیها بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدو است وَ ما أَنَا و نیستم من عَلَیکُم بِوَکِیلٍ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد دمیاطی فرموده که آیهٔ السیف ناسخ اینکه آیت است وَ اتَّبِع و پیروی کن ای محمّد ص ما یُوحی إِلَیکَ آن چیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ آن وَ اصبِر و صبر کن بر دعوت و در ایذائیکه بتو رسد شکیبائی ورز حَتّی یَحکُمَ اللّهُ تا وقتی که حکم کند خدا بنصرت تو یا امر کند بقتال وثنی و جزیه کتابی وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ و او است بهترین حکم‌کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرائر و احتیاج ببینه و گواه ندارد بیت از سپیدی تا سیاهی گیرد تا لوح و قلم یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سورهٔ هود

مکّیهٔ وّ هی مائهٔ وّ ثلث وّ عشرون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الر در احقاف فرموده که حروف مقطعه به نسبت اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید اینکه قول است آنکه شعبی از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر اللّه فلا تطلبوه و بعضی برآنند که معنی الرا آن است که انا اللّه اری منم خدای که می‌بینم طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس اینکه کلمه مشتمل است بر وعده و وعیده کِتابٌ اینکه کتابی است صفت او اینکه أُحکِمَت استوار کرده شده است آیاتُهُ آیتهای او بحجج و دلائل یا منتظم گشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَت پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است درو آنچه بندگان بدان محتاج‌اند یعنی مبین شده است مِن لَدُن حَکِیمٍ از نزدیک حکم‌کننده یا حکمت بخشنده خَبِیرٍ دانا بهمه چیزها است.

صفحه : ۴۷۱

أَلّا تَعبُدُوا برای آنکه تا نپرستید إِلَّا اللّهَ مگر خدای را إِنَّنِی لَکُم بدرستیکه من مر شما را مِنهُ از وی یعنی با مروی نَذِیرٌ بیم‌کننده‌ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَ بَشِیرٌ و مژده‌دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَ أَنِ استَغفِرُوا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست که آمرزش طلبید رَبَّکُم از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده یُمَتِّعکُم تا برخورداری دهد شما را مَتاعاً حَسَناً برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی که نام برده شده که آخر عمر مقدرست محققان گفته‌اند متاع حسن رضا است بآنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری قدس سره مذکور است که

برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گـذارده شود وَ یُؤتِ و تا بدهد خدای کُلَّ ذِی فَضلٍ مر هر خداوند فضلی را در دین فَضلَهُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت إبن مسعود رض فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او جورجانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام آن نشان فاضل نوشته باشند و هر آئینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصرع آنرا که بدادند ازو باز نگیرند وَ إِن تَوَلَّوا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّی پس بدرستیکه من أَخافُ عَلَیکُم میترسم بر شما عَذابَ یَومٍ کَبِیرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و در تیسیر گوید که روز بدر و گفته‌اند روز شدّت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدیکه مرده و مردار میخوردند إِلَی اللّهِ بسوی مجازات خدا است مَرجِعُکُم بازگشت شما وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب قَدِیرٌ توانا است آورده‌اند که جمعی از مشرکان بیباک که عداوت حضرت رسالت‌پناه ص میورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده‌ها فروگذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراگیریم در عداوت محمّد ص کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق سبحانه آیت فرستاد که أَلا إِنَّهُم بدانید که ایشان یعنی کافران یَثنُونَ صُدُورَهُم فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میگردانند آنرا دو تا کردن سینه عبارت است از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند لِیَستَخفُوا تا پنهان دارند مِنهُ از خدا أَلا حِینَ بدانید که آنهنگام که ایشان یَستَغشُونَ ثِیابَهُم در سرکشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند یَعلَمُ میداند خدای ما یُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند در سینه وَ ما یُعلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان به نسبت علم وی یکسان است إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستیکه او دانا است بِذاتِ الصُّدُورِ باسراری که در سینها است و گویند ذات الصدور دلهااند حق سبحانه مضمرات آنرا میداند بیت ایکه در دل نهان کنی سری آنکه دل آفریده میداند در اسباب نزول آورده که اینکه آیت در شان اخنس إبن شریق نازل شده که مردی سخن گداز و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت‌پناه ص آمدی و سخنان خوش‌آیند ادا کردی و لاف یکجهتی و هواداری زدی اما ظاهرش برخلاف باطنش بود درونش تیره و برونش روشن مینمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرمود که منافق مشابه ما راست درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است بیت صورتی ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرّا از غبار.

صفحه : ۴۷۲

وَ ما مِن دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِی الأَرضِ در زمین مراد جمیع حیوانات‌اند إِلّا عَلَی اللّهِ مگر بر خدای است رِزقُها روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که مفید وجوب است در شرع بجهت تحقیق وصول رزق است بمرزوق و گفته‌اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدای است یا بمعنی مالی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَ یَعلَمُ و میداند خدای تعالی مُستَقَرَّها قرارگاه حیوانات در حین حیات وَ مُستَودَعَها و آرامگاه ایشان بعد از وفات صاحب کشاف آورده است مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کُلٌّ همه آنکه یاد کرده شده از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فِی کِتابٍ مُبِینٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها و زمینها را فِی سِتَّةِ أَیّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه وَ کانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرشُهُ عَلَی الماءِ عرش او بر آب در برخی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش بر زبر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لِیَبلُوَکُم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود أَیُّکُم کدام شما أَحسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است

بـدین نعمت یـا تصـدیق که کامـل‌تر است در قرار عرش بر آب و تفـوق آب بر بـاد وَ لَئِن قُلت‌َ و اگر گوئی تو ای محمّـد ص مرقوم خود را إِنَّکُم مَبعُوثُون‌َ بـدرستیکه شـما برانگیخته شدگانیـد مِن بَعـدِ المَوت‌ِ از پس مرگ لَیَقُولَن‌َّ الَّذِین‌َ کَفَرُوا هر آئینه گویند آنانکه نگرویدند إِن هذا نیست اینکه سـخن که در باب بعث میگوئید إِلّا سِـحرٌ مُبِین‌ٌ مگر مانند سـحری آشکارا در فریب یا در بطلان وَ لَئِن أَخَّرنـا و اگر تاخیر کنیم عَنهُم‌ُ العَـذاب‌َ از ایشان عـذابی که وعـده کرده‌ایم إِلی أُمَّهٍٔ مَعـدُودَهٍٔ تا هنگام شـمرده شـده یعنی وقت معلوم لَیَقُولُن‌َّ هر آئینه گویند از روی استهزاء ما یَحبِسُه‌ُ چه چیز بازمیدارد عذاب را از نزول و وقوع أَلا یَوم‌َ یَأتِیهِم بدانید آن روزی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدر است لَیس‌َ مَصـرُوفاً نباشد آن عذاب بازداشته عَنهُم‌ُ از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد. بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد دمیاطی فرموده است که اینکه عذاب قتل جبرئیل ع مر مستهزیان را چنانچه مضمون انا کفیناک المستهزئین از ان خبر میدهـد و در سوره حجر مـذکور خواهـد شـد انشاء اللّه تعالی وَ حاق‌َ بِهِم و احاطه کرده خواهـد شد بدیشان وضع ماضـی در موضع مسـتقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویـا که فراگرفته است جهات ایشانرا ما کانُوا بِه‌ِ آنچه بودنـد از روی جهل یَستَهزِؤُن‌َ بدان استهزا میکردند و بر وقوع آن استعجال می‌نمودند.

صفحه : ۴۷۳

وَ لَئِن أَذَقنَا الإِنسان‌َ و اگر بچشانیم یعنی بـدهیم آدمی را مِنّا رَحمَـهًٔ از نزد ما نعمتی و رحمتی که دریابـد لـذت آن را ثُم‌َّ نَزَعناها پس بازسـتانیم آن را مِنه‌ُ ازو إِنَّه‌ُ لَیَؤُس‌ٌ بـدرستیکه او ناامیـد است بجهـهٔ بی‌صبری و عـدم اعتمـاد بر کرم ما کَفُورٌ ناسپاس است در نعمت گذشـته وَ لَئِن أَذَقناه‌ُ و اگر بچشانیم او را نَعماءَ نیکوئی چون صـحت و غنا بَعـدَ ضَـرّاءَ مَسَّته‌ُ بعـد سـختی که بـدو رسیده باشـد چون بیمـاری و فقر لَیَقُولَن‌َّ هر آئینه گویـد ذَهَب‌َ السَّیِّئات‌ُ عَنِّی برفت بـدیها یعنی مصـائب و مکـاره که مرا بـد می‌آیـد دور شـد از من إِنَّه‌ُ بـدرستیکه انسـان لَفَرِح‌ٌ شادمـان است به نعمت و مغرور بـآن فَخُورٌ نازنـده و فخرکننـده بر مردمـان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و قیام بحق آن إِلَّا الَّذِین‌َ صَبَرُوا مگر آنانکه شـکیبائی نمودنـد در محنت و بلا وَ عَمِلُوا الصّالِحات‌ِ و کردنـد عملهای نیکو یعنی وظایف شـکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رضا أُولئِک‌َ آنگروه که بصـفت صبر و شـکر موصوف‌اند لَهُم مر ایشانراست مَغفِرَهٌٔ آمرزش گناهان وَ أَجرٌ کَبِیرٌ و مزدی بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ العالم فرموده که در جنّت نعمتی است که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصـر باشـد یعنی مشاهـده انوار لقـا بیت مـا را بهشت بهر لقـای تو درخور است بی‌پرتو جمال تو جنت محقر است آورده‌اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضـرت سیّد کائنات علیه افضل الصّلوهٔ و التسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و اسـتهزا سـلوک می‌نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت‌پناه ص از عدم قبول دعوت و استهزاء و سخریت ایشان تنگ‌دل می‌شد حق سبحانه و تعـالی برای تبهیـج حضـرت در ادای رسـالت و عـدم مبالاـت بردّ و انکار ایشان آیت فرسـتاده فَلَعَلَّک‌َ تارِک‌ٌ پس شایـد که تو ترک کننـده باشـی امـام ماتریـدی رح میگویـد اسـتفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعض‌َ ما یُوحی برخی از آنچه وحی کرده شـده إِلَیـک‌َ بسوی تو یعنی آنچه مخـالف رای مشـرکان است از سب الهه ایشـان وَ ضائِق‌ٌ بِه‌ِ و تنگ است باظهار آن صَـدرُک‌َ سـینه تو أَن یَقُولُوا از ترس آنکه گوینـد لَو لا أُنزِل‌َ چرا فرو فرسـتاده نشـده است عَلَیه‌ِ کَنزٌ برو گنجی که نفقه کند بر مردمان تا بسـبب آن تابع او شوند أَو جاءَ مَعَه‌ُ یا چرا نیامد با او مَلَک‌ٌ فرشـته بجهت گواهی بر نبوت او توبه سبب اینکه مقالات از ادای رسالت باز ممان إِنَّما أَنت‌َ نَـذِیرٌ جز اینکه نیست که تو بیم‌کننـده بر تو انذار است و بس و تو در ان تقصـیر نمی‌نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شـد بیت در شب مهتاب مه را بر سـماک از سـگان و وع وع ایشان چه باک وَ اللّه‌ُ عَلی کُل‌ِّ شَـی‌ءٍ و خدای بر همه چیزها وَکِیل‌ٌ گواه است یا نگهبان یا کارگذار آنانکه کار با او گذارند و نگهدار آنانکه خود را بدو سپارند پس توکل برو کن و از گفت و شـنود هر حسود و غنود باک مدار.

صفحه : ۴۷۴

أم یَقُولُونَ بلکه میگوینـد کافران افتَراهُ محمّـد ص برمی‌بافـد آنچه میگویـد که بمن وحی میکننـد یعنی قرآن را خود میسازد قُل فَأتُوا بگو پس بیاریـد بِعَشرِ سُوَرٍ ده سوره مِثلِهِ مثـل قرآن در بیان و حسن نظم مُفتَرَیاتٍ بربافته از نزدیک خود یعنی زعم شـما آن‌ست که قرآن را از خود بر میتوان بافت و بمن اینکه گمان می‌برید که از خود میسازم شـما فصحای عربید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشـای مثـل اینکه کلاـم بلکه شـما از من قادرتریـد به جهت وقوف شـما بر قصـص و اخبار و تعود شـما بر انشای اشـعار وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای إن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شـما راست‌گویان که اینکه کلاـم مفتری و مختلق است و چون ایشـان از معارضه بعشـر سور عاجز آمدنـد آیت دیگر آمـد فاتوا بسورهٔ من مثله و عجز ایشـان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شـد فَإلَّم یَستَجِیبُوا لَکُم پس اگر اجابت نکردنـد مر شـما را در آنچه گفتنـد از ایتان سوره مخاطب حضـرت پیغمبر ص است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته‌اند مراد مؤمنان‌اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر ص و می‌گفتند که حضـرت ص را مفتری میگوئید شـما نیز با مفترای او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدنـد فَاعلَمُوا پس بدانیـد که أَنَّما أُنزِلَ آنچه فرو فرسـتاده شده بِعِلمِ اللّهِ بعلم خدا است یعنی متلبس اسـت بعلمی که خاصه او است و آن علم است بمصالـح عباد و آنچه ایشان را بکار آیـد در معاش و معاد وَ أن لا إلهَ و بدانید آنکه نیسـت معبودی بسـزاء إلّا هُوَ مگر او که عالم است بآنچه غیر او نداند و قادر است بانچه غیر او نتواند فَهَل أَنتُم پس آیا هستید شـما مُسلِمُونَ ثابتان بر اسـلام و اسـتفهام بمعنی امر نیز میتواند بود یعنی بر اسـلام ثابت باشـید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَن کانَ هر که باشـد از دناءت همت یُرِیـدُ الحَیاةَ الدُّنیا خواهد زندگانی دنیا وَ زِینَتَها و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان‌اند یا اهل ریـا یـا یهود و نصـاری و در زاد المسیر آورده که عـام است مر جمیع مردمـان را که از ایشـان باحسـان و اعمالی که ازو صادر شود برخورداری دنیا خواهـد و نظر او در آخرت نباشد نُوَفِّ إِلَیهِم بتمام بازگذاریم بدیشان أَعمالَهُم جزای کردارهای ایشانرا فِیها در دنیا از صـحت و دولت و وسـعت رزق و کثرت اولاـد وَ هُم فِیهـا و ایشان در دنیا لا یُبخَسُونَ کاسـته نشونـد یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکننـد أُولئِکَ الَّذِینَ آنگروه آناننـد که لَیسَ لَهُم نباشـد ایشان را فِی الآخِرَةِ در ان سـرای دیگر إِلَّا النّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشانرا استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده‌اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت اسـت مانـده وَ حَبِطَ و تبـاه گشت مـا صَنَعُوا آنچه کرده‌انـد فِیهـا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده‌اند وَ باطِلٌ و ناچیز است فی نفس الامر ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن.

صفحه : ۴۷۵

أ فَمَن کـانَ آیـا پس هر که باشـد عَلی بَیِّنَةٍ بر برهـانی مِن رَبِّهِ از پروردگـار خود که او را دلالت کنـد بطریق صواب وَ یَتلُوهُ و از پی درآید برهان او را که دلیل عقلی است شاهِدٌ مِنهُ گواهی از خدای که بصـحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسـی که زینت دنیا طلبـد و عمل نه‌برد وجه صواب کنـد و گفته‌انـد صاحب بیّنه مؤمنان اهل کتاب‌انـد یا هر که مومن مخلص بود و شاهد پیغمبر ع است و گفته‌انـد صـاحب بیّنه پیغمبر ع است و تابع او است شاهـدی که آن جبرئیل ع است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابو بکر صـدیق رض یا علی مرتضـی رض یا صورت آنحضـرت ص که هر که بدیـده انصاف درو نگریستی انوار حق و آثار صـدق در بشـره مبارک او مشاهده نمودی شـعر ای صـبح سـعادت ز جبین تو هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی بعضی برآنند که بیّنه قرآن است و یتلوه بمعنی یقرؤه و شاهـد جبرئیـل ع است یـا لسـان حضـرت رسالت‌پناه ص یا اعجاز و نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارنـد شاهـد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآن است بتصدیق و بشارت اگرچه قبل ازو نازل شده است وَ مِن قَبلِهِ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده کِتابُ مُوسـی کتاب موسـی یعنی توریت چه او نیز در تصدیق نبی امّی و بشارت بوجود او تـابع است یعنی موافق است مر قرآن را إِمامـاً در حـالتی که توریت پیشوا بوده مر اهـل دین را وَ رَحمَـةً و سـبب بخشایش بر منزل علیهم که مؤمنانانـد أُولئِکَ آن گروه که صـاحب بینه‌انـد یُؤمِنُونَ بِهِ میگرونـد بقرآن وَ مَن یَکفُر بِهِ و هر که کـافر شـود بقرآن مِنَ

الأحزابِ از گروهی چند که اهل مکه‌اند و آنکه حزب ایشان است در عداوت پیغمبر ص فَالنّارُ مَوعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده‌گاه اوست و لا محاله بدان رسد فَلا تَکُ پس مباش فِی مِریَةٍ مِنهُ در گمان ازین موعد إِنَّهُ الحَقُّ بدرستیکه اینکه وعده درست و راست است مِن رَبِّکَ از پروردگار تو وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر از مردمان لا یُؤمِنُونَ نمیگروند بآن و تصدیق نمی‌کنند وَ مَن أَظلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از آنکس که بربندد عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برای او أُولئِکَ آنگروه مفتریان یُعرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلی رَبِّهِم بر پروردگار خود وَ یَقُولُ الأَشهادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هؤُلاءِ الَّذِینَ که اینکه گروه که آنانند که از روی عناد کَذَبُوا عَلی رَبِّهِم دروغ گفتند بر پروردگار خود باتخاذ ولد و شریک أَلا لَعنَةُ اللّهِ بدانید که لعنت خدای عَلَی الظّالِمِینَ بر ستمکاران است یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان می‌کند و می‌گوید.

صفحه : ۴۷۶

الَّذِینَ یَصُدُّونَ آنانکه بازمیدارند مردمان را عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدای یعنی از دین او وَ یَبغُونَها عِوَجاً و میجویند یعنی وصف می‌کنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی وَ هُم بِالآخِرَةِ و ایشان بدان سرای باقی هُم کافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشان است به آخرت أُولئِکَ آن گروه کافران لَم یَکُونُوا نباشند مُعجِزِینَ عاجزکنندگان مر خدای را از عذاب خود فِی الأَرضِ در زمین یعنی در دنیا وَ ما کانَ لَهُم و نیست مر ایشان را مِن دُونِ اللّهِ بغیر از خدای مِن أَولِیاءَ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان بازدارد بلکه یُضاعَفُ افزون کرده شود لَهُمُ العَذابُ برای ایشان عذاب یعنی دوبار معذب گردند بجهت ضلال و اضلال ما کانُوا نبودند که در دنیا یَستَطِیعُونَ السَّمعَ توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَ ما کانُوا یُبصِرُونَ و نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند أُولئِکَ الَّذِینَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا أَنفُسَهُم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان بازگردد وَ ضَلَّ عَنهُم و گم شد از ایشان ما کانُوا یَفتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لا جَرَمَ أَنَّهُم بیشک و بی شبه ایشان فِی الآخِرَةِ در آن سرای هُمُ الأَخسَرُونَ ایشانند زیانکارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را به پرستش خدای خریده‌اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبای باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است قطعه مایه دین را بدنیا دادن از بی‌همتی‌ست انکه دنیا جملگی رنج است و دین آسایش است نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوافل وَ أَخبَتُوا و آرام گرفته‌اند إِلی رَبِّهِم بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده‌اند مر او را یا برای او از ما سوی اللّه منقطع شده‌اند أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ آنان‌اند ملازمان بهشت هُم فِیها آنان در بوستان جنان خالِدُونَ دایم و باقی‌اند.

صفحه : ۴۷۷

مَثَلُ الفَرِیقَینِ صفت اینکه دو گروه که مومنند و کافر کَالأَعمی وَ الأَصَمِّ مانند کور و کراند وَ البَصِیرِ وَ السَّمِیعِ و مانند بینا و شنوا هَل یَستَوِیانِ آیا برابرانند اینکه دو فریق مَثَلًا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند أَ فَلا تَذَکَّرُونَ آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمی‌نمائید در آن تشبیه کرده است کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و بناشنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر بجهت آنست که حال مومنان در سمع و بصر بر ضد احوال کافران است در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از ان حذر نماید و بحقیقت بصیر کسی است که دیده بصیرتش مکحل بی یبصر جلا یافته باشد و سمیع کسی است که گوش همتش بگوشواره بی یسمع آراسته بود هر که خدا بیند جز بخدا نه‌بیند و هر که بخدا شنود جز از خدای نه‌شنود رباعی

گوشـی که بحق باز بود در همه جای او هیچ سخن نشنود الا ز خدای دان دیده کزو نور پذیرد او را هر ذره بود آئینه دوست نمای وَ لَقَـد أَرسَـلنا نُوحاً و بدرستیکه فرسـتادیم ما نوح را إِلی قَومِهِ بسوی گروه او پس گفت مر ایشانرا إِنِّی لَکُم بدرستیکه من شـما را نَذِیرٌ بیم‌کننـده‌ام مُبِینٌ هویـدا سازنـده یعنی موجبات عـذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نـذیرم أَن لا تَعبُدُوا بآنکه نپرستید إِلَّا اللّهَ مگر خدای را که اگر پرسـتش وی ننمائید إِنِّی أَخافُ بدرستیکه من میترسم عَلَیکُم بر شما عَذابَ یَومٍ أَلِیمٍ عذاب روزی را که مولم است عـذاب درو و وصف یوم بالیم از قبیل اسـناد مجازی است از برای وقوع الم درو فَقالَ المَلَأُ پس گفتنـد اشـراف و رؤساء الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِن قَومِهِ از قوم نوح ع ما نَراکَ نمی‌بینیم ترا إِلّا بَشَراً مِثلَنا مگر بشری مانند ما یعنی فضل و مزیتی که ترا بر ما باشد که سـبب تخصـیص تو بود به نبوت و بر مـا واجب گردد اطاعت تو از تو در نمی‌یابیم ایشان هیاکل بشـریه دیدنـد و از درك حقایق انسـانی غافـل ماندنـد مثنوی همسـری با انبیا برداشـتند اولیاء را همچو خود پنداشـتند گفته اینك ما بشـر ایشان بشـر ما و ایشان بسـته خوابیم و خور اینکه ندانسـتند ایشـان از عمی در میان فرقی بود بی‌منتهی هر دو گون زنبور خورد از یك محل زین یکی شـد زهر و زان دیگر عسل هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زان یکی شد خون ز دیگر مشـکناب آن دو نی خوردند از یك آب خور اینکه یکی خالی و دیگر پرشـکر صد هزاران همچنین اشـباه بین فرق‌شان هفتاد ساله راه بین وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ و نمی‌بینم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِینَ مگر آنانکه هُم أَراذِلُنا ایشان فرودان و فرومایگان ماااند بادِیَ الرَّأیِ از ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی‌تفکری و تاملی یا متابعان تو همه اراذل‌انـد در بادی الرای یعنی هر که در ایشان بینـد صـفت رذالت در ایشان مشاهـده کنـد وَ ما نَری لَکُم و نمی‌بینیم شـما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَینا مِن فَضلٍ بر ما افزونی که بـدان ما را متابعت شـما بایـد کرد بَل نَظُنُّکُم بلکه گمان میبریم شما را کاذِبِینَ دروغ‌گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو.

صفحه : ۴۷۸

قالَ گفت نوح ع یا قَومِ أَ رَأَیتُم ای گروه من خبر دهیـد مرا إِن کُنتُ عَلی بَیِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِن رَبِّی از پروردگار من که بر صـحت دعوی من گواهی دهـد وَ آتانِی و بدهد خدای مرا رَحمَةً مِن عِندِهِ بخشایش از نزد خود که نبوت است فَعُمِّیَت عَلَیکُم پس پوشـیده بماند بر شـما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده گرداند آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از ان أَ نُلزِمُکُمُوها آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول و گفته‌اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتـدا بر آن وَ أَنتُم لَها کـارِهُونَ و حـال آنکه شـما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانیـد و قتاده رح فرمود که اگر نوح ع توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا راند و نائب فضل او کرا خواند نظم یکی را بخوانی که مقبول ماست یکی را برانی که مخذول ماست بد و نیك امر ترا بنده‌اند به تسلیم حکمت سـر افکنده‌اند وَ یا قَومِ و ای گروه من لا أَسـئَلُکُم نمیخواهم از شـما عَلَیهِ بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه غیر مذکور است مالًا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت آید اگر ابا کنید إِن أَجرِیَ نیست مزد من إِلّا عَلَی اللّهِ مگر بر خدای آورده‌اند که اشـراف قوم نوح ع میگفتنـد ای نوح ع اراذل و ادانی را از مجلس خود دو رکن تـا مـا بـا تو مجـالست کنیم نوح ع در جواب ایشـان میفرمود وَ مـا أَنَـا و نیسـتم من بِطارِدِ الَّذِینَ آمَنُوا راننـده آنها که گرویده‌انـد إِنَّهُم بـدرستی که ایشان مُلاقُوا رَبِّهِم ملاقات‌کننـدگانند جزای پروردگـار خـود را و بقرب او فـائز خواهنـد بود پس چگونه برانم ایشـانرا وَ لکِنِّی أَراکُم و لیکن می‌بینم شـما را قَوماً تَجهَلُونَ گروهی نادان که نمی‌دانیـد قـدر اینان را وَ یا قَومِ و ای گروه من مَن یَنصُـرُنِی کیست که مرا یاری دهـد و منع کند مِنَ اللّهِ از عذاب خـدای إِن طَرَدتُهُم اگر برانم ایشانرا أَ فَلا تَـذَکَّرُونَ آیا در نمی‌یابید که التماس طرد ایشان مینمائید گفتند تو اینکه همه صـفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح علیه السلام فرمود وَ لا أَقُولُ لَکُم و نمی‌گویم شما را که البته عِنـدِی خَزائِنُ اللّهِ نزدیك من خزانهای علم خداونـد است وَ لا أَعلَمُ الغَیبَ و نمیـدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَ لا أَقُولُ و نمی‌گویم إِنِّی مَلَکٌ بدرستیکه من فرشته‌ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا وَ لا أَقُولُ و نمیگویم.

صفحه : ۴۷۹

لِلَّذِینَ تَزدَرِی مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد أَعیُنُکُم چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را اراذل میگوئید و میگوئید لَن یُؤتِیَهُمُ اللّهُ خَیراً که نخواهد داد خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است به از آن است که شما را در دنیا داده اللّهُ أَعلَمُ خدای داناتر است بِما فِی أَنفُسِهِم بآنچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نه کنم در ظاهر إِنِّی إِذاً لَمِنَ الظّالِمِینَ بدرستیکه من آنهنگام باشم از ستمکاران چه انبیاء ع را حکم بر ظاهر است قالُوا گفتند یا نُوحُ قَد جادَلتَنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَکثَرتَ جِدالَنا پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فَأتِنا بِما تَعِدُنا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب إِن کُنتَ اگر هستی مِنَ الصّادِقِینَ از راست گویان در وعید خود قالَ گفت نوح ع إِنَّما جز اینکه نیست که یَأتِیکُم بِهِ اللّهُ بیارد بشما خدای تعالی عذاب را إِن شاءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِینَ و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود بآنکه به ستیزید یا بگریزید وَ لا یَنفَعُکُم و سود نمیدارد شما را نُصحِی نصیحت کردن من إِن أَرَدتُ اگر خواهم أَن أَنصَحَ لَکُم آنکه نصیحت کنم مر شما را إِن کانَ اللّهُ یُرِیدُ اگر هست خدای که میخواهد أَن یُغوِیَکُم آنکه شما را گمراه سازد درین کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش آنکه اگر خدا اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند هُوَ رَبُّکُم اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت خود وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بسوی او بازگردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت أَم یَقُولُونَ بلکه گفتند قوم او افتَراهُ برمی‌بافد نوح وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم قُل إِنِ افتَرَیتُهُ بگو اگر بربافته‌ام وحی را فَعَلَیَّ إِجرامِی پس بر من است وبال گناه کرده من وَ أَنَا بَرِیءٌ و من بیزارم مِمّا تُجرِمُونَ از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمائید.

صفحه : ۴۸۰ وَ أُوحِیَ و وحی کرده شد إِلی نُوحٍ بسوی نوح أَنَّهُ لَن یُؤمِنَ آنکه ایمان نخواهد آورد مِن قَومِکَ از گروه تو إِلّا مَن قَد آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلا تَبتَئِس پس اندوهناک مباش بِما کانُوا یَفعَلُونَ بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فائده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند وَ اصنَعِ الفُلکَ و بساز کشتی را بِأَعیُنِنا بنگاهداشت ما یا باعین و ملائکه که مددگار و موکل تواند وَ وَحیِنا و وحی کردن ما بتو در ساختن آن إبن عباس رضی اللّه عنه فرمود که نوح ع نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ وَ لا تُخاطِبنِی و خطاب مکن با من فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان إِنَّهُم مُغرَقُونَ بدرستیکه ایشان غرق‌شدگانند یعنی محکوم علیهم‌اند بغرق در خبر آمده که نوح ع چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدّت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ع ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرمود وَ یَصنَعُ الفُلکَ و بود که میساخت کشتی را وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیهِ و هرگاه که بگذشتندی بر او مَلَأٌ مِن قَومِهِ گروه مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنهُ فسوس کردندی برو چه کشتی را در بیابان میساخت و دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و بآخر نجار شدی قالَ إِن تَسخَرُوا مِنّا نوح علیه السلام گفت که اگر سخریه می کنید با ما فَإِنّا نَسخَرُ مِنکُم پس ما فسوس خواهیم کرد بر شما کَما تَسخَرُونَ همچنانکه شما فسوس میدارید با ما فَسَوفَ تَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن یَأتِیهِ آن کس را که بیاید برو عَذابٌ یُخزِیهِ عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است وَ یَحِلُّ عَلَیهِ و فرود آید بدو عَذابٌ مُقِیمٌ عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سه صد گز و گفته‌اند هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز گویند شش صد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر ازین‌ها نیز گفته‌اند و آنرا بر سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلی گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهایم را در وسطی و آدمیان را با امتعه و اغذیه در علیا جای مقرر فرمود و به تهیّه اسباب اتمام اینکه مهام مشغول می‌بود.

صفحه : ۴۸۱

حَتّی إِذا جاءَ أَمرُنا تا وقتی که آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وَ فارَ التَّنُورُ و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا رض در ان نان پختی و بمیراث بنوح علیه السلام رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از ان تنور برجوشد پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلنَا احمِل گفتیم ما نوح علیه السلام را که بردار فِیها در کشتی مِن کُلٍّ زَوجَینِ از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند اثنَینِ دو تا نر و ماده و حفص به تنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی برآر وَ أَهلَکَ و کسان خویش را که مسلمانند بکشتی درآر إِلّا مَن سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَیهِ القَولُ برو قول ما یعنی بحکم بهلاك وی مراد کنعان است و واعله که پسر و زن نوح علیه السلام بودند وَ مَن آمَنَ و بردار در کشتی هر کس را که ایمان آورده وَ ما آمَنَ و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده مَعَهُ با نوح علیه السلام إِلّا قَلِیلٌ مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلم آن بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو تن از زن و مرد غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه السّلام ایشانرا به نزدیک کشتی درآورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین چهل شبانه روز آب عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد وَ قالَ و گفت نوح علیه السلام ارکَبُوا فِیها سوار شوید در کشتی در حالتی که گوئید بِسمِ اللّهِ یعنی نام خدا برید مَجراها در وقت راندن کشتی وَ مُرساها و بهنگام بازداشتن آن و گفته‌اند بنام خدا است رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمده چون خواستندی که کشتی برود بسم اللّه گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم اللّه گفتندی باز ایستادی پس نوح ع ایشانرا بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت إِنَّ رَبِّی بدرستیکه پروردگار من لَغَفُورٌ آمرزنده مومنانست رَحِیمٌ مهربان بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَ هِیَ تَجرِی بِهِم و کشتی میبرد ایشانرا فِی مَوجٍ در موجها که از عظمت بود کَالجِبالِ مانند کوهها وَ نادی و آواز داد نُوحٌ ابنَهُ نوح علیه السلام مر پسر خود کنعان را و گویند نام ادیام بود وَ کانَ فِی مَعزِلٍ و حال آنکه بود بر کرانه از آن کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت یا بُنَیَّ ارکَب مَعَنا ای پسرك من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی وَ لا تَکُن و مباش مَعَ الکافِرِینَ با ناگرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی قالَ گفت در جواب پدر سَآوِی زود باشد که بازگردم و پناه برم إِلی جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت یَعصِمُنِی نگاه دارد مرا مِنَ الماءِ از غرق شدن در آب قالَ گفت نوح ع لا عاصِمَ الیَومَ نگاهدارنده نیست امروز که منع کند. چیزی را مِن أَمرِ اللّهِ از عذاب خدای إِلّا مَن رَحِمَ مگر آنکس که می‌بخشد خدای گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء مرافق و عیشهٔ راضیهٔ یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسیکه خدای برو بخشد و در اثنای اینکه مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وَ حالَ و حائل شد بَینَهُمَا المَوجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَکانَ مِنَ المُغرَقِینَ پس گشت از جمله غرق‌شدگان القصه نوح ع از کوفه یا از هند یا از عین و رده که موضعی است بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید.

صفحه : ۴۸۲

وَ قِیلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت یا أَرضُ ابلَعِی ای زمین فرو بر ماءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَ یا سَماءُ أَقلِعِی و ای آسمان بازگیر آبی را که فروگذاشته وَ غِیضَ الماءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَ قُضِیَ الأَمرُ و گذارده شد کاریکه حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاك اشرار و نجات ابرار وَ استَوَت و قرار گرفت کشتی عَلَی الجُودِیِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَ قِیلَ و گفتند بُعداً دوری و هلاکت باد لِلقَومِ الظّالِمِینَ مر گروه ستمکاران را یعنی کافرانرا و چون نوح ع با قوم از کشتی بیرون آمدند آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد اینکه آیت در غایت فصاحت و بلاغت است در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغهٔ و غیر آن در وجوه فصاحت و

بلاغت آن سخن گفته‌اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری سعت ایراد آن ندارد حواله وقوف در دقایق اینکه حال بمطالعه اینکه محل در جواهر التفسیر میرود و من اللّه التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللّالی گوهر طلبی روی بسوی دریا کن وَ نادی نُوحٌ و بخواند نوح رَبَّهُ پروردگار خود را فَقالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ابنِی بدرستیکه پسر من کنعان مِن أَهلِی از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَ إِنَّ وَعدَکَ الحَقُّ و بدرستیکه وعده تو راست است وَ أَنتَ أَحکَمُ الحاکِمِینَ و تو حاکم‌ترین حکم‌کنندگانی حکمت درین چیست امام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح ع از کفر پسر خبر نداشت چه اگر خبر داشتی اینکه سؤال نکردی زیرا که حق سبحانه تعالی فرموده بود و لا تخاطبنی فی الّذین ظلموا و چون اینکه سؤال فرمود جواب او رسید قالَ گفت خدا یا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح ع بدرستیکه پسر تو لَیسَ مِن أَهلِکَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند عملی است غَیرُ صالِحٍ نه نیک و شایسته فَلا تَسئَلنِ پس میرس از من ما لَیسَ لَکَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلمٌ بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه چون پرسیدن آنرا ندانی میرس یا چیزیکه ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال کن إِنِّی أَعِظُکَ بدرستیکه من پند میدهم ترا و منع میکنم أَن تَکُونَ از انکه باشی مِنَ الجاهِلِینَ از نادانان بسؤال غیر جائز قالَ رَبِّ گفت نوح ع ای پروردگار من إِنِّی أَعُوذُ بِکَ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد ازین أَن أَسئَلَکَ از ان که بپرسم از تو ما لَیسَ لِی آنچه نه‌باشد مرا بِهِ عِلمٌ بآنچیز دانشی یعنی بجواز سؤال از ان وَ إِلّا تَغفِر لِی و اگر نیامرزی مرا وَ تَرحَمنِی و نه بخشائی بر من أَکُن مِنَ الخاسِرِینَ باشم از زیانکاران.

صفحه : ۴۸۳

قِیلَ یا نُوحُ گفته شد که ای نوح ع اهبِط فرو آی از کشتی بِسَلامٍ مِنّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَ بَرَکاتٍ و برکتها و زیادتی‌ها عَلَیکَ بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح ع و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترک و حام پدر هند وَ عَلی أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّن مَعَکَ از آنها که با تواند یعنی آنها که ناشی میشوند از جمعیکه باتواند یعنی مومنان وَ أُمَمٌ و از آنها که باتواند امتی چنداند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُم زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق ثُمَّ یَمَسُّهُم پس برسد ایشانرا مِنّا عَذابٌ أَلِیمٌ از نزد ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفاراند در وسیط از قرطبی رحمه اللّه نقل میکند که هیچ مؤمن و مومنه نباشد از ان روز تا روز قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب تِلکَ اینکه قصّه که مذکور شد مِن أَنباءِ الغَیبِ از خبرهای غیب است که ما بواسطه جبرئیل نُوحِیها إِلَیکَ وحی کردیم آنرا بسوی تو ما کُنتَ تَعلَمُها نبودی که بدانی آن را أَنتَ وَ لا قَومُکَ نه تو و نه قوم تو که قریش‌اند مِن قَبلِ هذا پیش ازین وقت فَاصبِر پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت به تبلیغ رسالت همچنانکه نوح علیه السلام صبر کرد إِنَّ العاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلمُتَّقِینَ مر پرهیزگاران را است در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرمود که صبر کلید بستگیها است و شکیبائی علاج خستگیها است نتیجه شکیبائی ظفر است و کار بی‌صبران هر روز بتر است نظم صبر است کلید گنج مقصود بی‌صبر در مراد نکشود گر صبر کنی مراد یابی وز پای درافتی ار شتابی گر صبر کنی بصبر بیشک دولت بتو آید اندک اندک وَ إِلی عادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخاهُم هُوداً برادر ایشان هود را ذکر اخوت بجهت نسب است چنانچه در سوره اعراف گذشت قالَ گفت هود ع یا قَومِ ای گروه من اعبُدُوا اللّهَ بپرستید خدای را به یگانگی ما لَکُم مِن إِلهٍ نیست شما را معبودی غَیرُهُ بجز وی و شما او را شریک اثبات میکنید إِن أَنتُم نیستید شما إِلّا مُفتَرُونَ مگر افتراکنندگان بر خدای باتخاذ شرکاء یا قَومِ ای گروه من لا أَسئَلُکُم نه میخواهم شما را عَلَیهِ أَجراً بر تبلیغ رسالت مزدی مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی‌طمعی خود خبر داده‌اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت از اغراض دنیوی چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظت آن زمان فائده رساند که بطمع فاسد آلوده نباشد بیت طمع بند و دفتر از حکمت بشوی طمع بگسل و ز هرچه

خواهی بگوئی لاـ جرم پیغمبران مزد دعوت از قوم نخواستند چنـانچه هود علیه السّـلام فرمود إن أَجرِیَ نیست مزد من إِلّا عَلَی الَّذِی مگر بر آن کسیکه به محض قـدرت فَطَرَنِی بیافریـد مرا أ فَلاـ تَعقِلُونَ آیـا فهم نمیکنیـد و عقل خود را کار نمی‌فرمائیـد تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنیـد و بدانید که هر که مالی نجوید دروغ برای چه گوید آورده‌اند که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول نه‌کردنـد و حق سبحانه و تعـالی بر شامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت. بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود.

صفحه : ۴۸۴

وَ یا قَومِ استَغفِرُوا و ای گروه من استغفار کنیـد و آمرزش طلبیـد رَبَّکُم از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا پس بازگردیـد إِلَیهِ بدو از عبادت غیر او یُرسِلِ السَّماءَ تا بفرستد از آسمان عَلَیکُم بر مزروعات شما مِدراراً بارانی پیوسته وَ یَزِدکُم و بیفزاید شما را و یاری کند قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُم قوت با قوتی یعنی فرزنـدان دهد شـما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سـخن من بشـنوید وَ لا تَتَوَلَّوا و برمگردیـد از من و اعراض منمائید از پیغام الهی مُجرِمِینَ در حالتی که مصر باشـید بر گناهان قالُوا گفتند یهود ما جِئتَنا بِبَیِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو حال آنکه هود علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب نیاوردنـد و انکار نموده گفتنـد وَ ما نَحنُ و نیستیم ما بِتارِکِی آلِهَتِنا ترک‌کنندگان عبادت خدایان خود را عَن قَولِکَ از سـخن تو که گوئی یـک خـدای را پرستیـد وَ ما نَحنُ لَکَ و نیستیم ما ترا بِمُؤمِنِینَ از گرویـدگان إِن نَقُولُ ما نمیگوئیم در شان تو إِلَّا اعتَراکَ مگر آنکه رسانیده‌انـد بتو بَعضُ آلِهَتِنا برخی از خـدایان ما بِسُوءٍ رنجی و گزنـدی و علتی و گوینـد مراد جنون است عادیان گفتنـد که تو چون دشـنام میـدهی خـدایان ما را ازان ایشان ترا دیوانه ساخته‌انـد تا سـخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شـنیده میشود قالَ گفت هود علیه السّـلام إِنِّی بدرستیکه من أُشـهِدُ اللّهَ گواه میسازم خدای را وَ اشـهَدُوا و شـما نیز گواه باشـید بآنکه من أَنِّی بَرِیءٌ بآنکه من بیزارم مِمّا تُشـرِکُونَ از آنچه شـما انباز میگیریـد مِن دُونِهِ بـدون خدای یعنی در عبادت او دیگران را شـریک میسازید فَکِیدُونِی پس اجتماع کنیـد بر کیـد نسبت من جَمِیعاً همه شـما یعنی شـما و خـدایان شـما در اهلاک من اتفاق نمائید ثُمَّ لا تُنظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصـمت الهی از مضـرت و معرت شما نهاندیشم و اینکه از جمله معجزات هود علیه السلام بوده که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوّت که بخون او تشـنه بودنـد اینکه همه مبالغه نموده که جمع شویـد و اتفـاق نموده بی‌مهلت در اهلاک من سـعی نمائیـد و ایشان با وجود شـدت و قهر و اقتـدار و اختیار از رسانیدن اندک ضـرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شود گر جمله عالم دریاسـت بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد چون هود علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت.

صفحه : ۴۸۵

إِنِّی تَوَکَّلتُ بـدرستیکه من توکّل کردم عَلَی اللّهِ بر خـدای رَبِّی وَ رَبِّکُم که پروردگار من و پروردگار شـما است و مهم خود را بوی بازگذاشـتم ما مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها مگر که خدا فراگیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک او است و قادر و غالب بر او اخذ نواصـی تمثیل مالکیت و قدرت و تصـرف است إِنَّ رَبِّی بدرستیکه آفریدگار من عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بر طریق حق و عـدل است هر کس که برو توکـل کنـد او را راه راست نمایـد و ضـائع نگـذارد و در بحر الحقایق فرموده که صـراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشـد نه بغیر او کمـا قـال جـل جلاله و ان الی ربک المنتهی و در نقـد النصوص جامعه مـذکور است در باب احدیت افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقت مصدر افعال و موثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند اینکه است سر آخذ بناصیتها و ان ربی علی صراط مستقیم بیت کس کشاند میکشـد کانـا الیه راجعون چون روی جـای دگر فکر غلط باشـد جنون و ازین مقوله‌ها است قول قائل مثنوی چون همه راه اوست از

چپ و راست تو بهر ره که میروی او راست چون ازو بود ابتـدای همه هم بـدو باشد انتهای همه فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردید از من و اعراض کنیـد یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشـید فَقَد أَبلَغتُکُم پس بـدرستیکه من رسانیـده‌ام بشـما ما أُرسِلتُ بِهِ آن چیز را که فرو فرستاده شده‌ام بآن إِلَیکُم بسوی شـما یعنی وحی الهی بشـما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم چون قبول حق نکنید حق تعالی شما را هلاک کند وَ یَستَخلِفُ و جانشـین شـما گرداند رَبِّی آفریدگار من قَوماً غَیرَکُم گروهی را غیر شـما وَ لا تَضُرُّونَهُ شَیئاً و زیان نتوانید رسانیـدن حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق إِنَّ رَبِّی بـدرستیکه پروردگار من عَلی کُلِّ شَیءٍ حَفِیظٌ بر همه چیزها نگاهبـان است یعنی افعـال و اقوال و احوال همه را نگـاه میـدارد و مجازات آنها ازو فائت نمیشود و چون کفّار قوم هود علیه السـلام بـدین سـخن متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا و آنهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّینا هُوداً نجات دادیم هود را وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنکسانی را که گرویده بودند مَعَهُ با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود علیه السـلام برهانیدیم از عذاب بِرَحمَةٍ مِنّا به بخشش و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَ نَجَّیناهُم و برهانیدیم ایشانرا مِن عَذابٍ غَلِیظٍ از عـذاب درشت و آن سـموم دوزخ بود که بمناخر ایشان درآمـده و از ادبار بیرون می‌شـد و اعضای ایشانرا پاره پاره میسـاخت وَ تِلکَ عـادٌ و آن عـاد است یعنی اثرها که در دیار احقاف می‌بینیـد آثار قبیله عاد است که جَحَدُوا انکار کردنـد و کافر شدند بِآیاتِ رَبِّهِم به آیت پروردگار خود وَ عَصَوا رُسُلَهُ و عاصـی شدند در فرسـتادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبران ع است وَ اتَّبَعُوا و پیروی کردند أَمرَ کُلِّ جَبّارٍ فرمان هر سرکشـی عَنِیدٍ ستیزه‌کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر و ضلالت میخواند.

صفحه : ۴۸۶

وَ أُتبِعُوا و از پی درآمـده شده‌اند فِی هذِهِ الدُّنیا لَعنَةً درین سـرای لعنت را که بعد ازو هلاکت است وَ یَومَ القِیامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است أَلا إِنَّ عاداً بدانیـد که قوم عاد کَفَرُوا رَبَّهُم نگرویدند به پروردگار خود أَلا بُعداً لِعادٍ بدانید که دوری اسـت مر عـاد را یعنی از رحمت دورانـد بعضـی گفته‌انـد دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعـد از هلاک ایشان دلیل اسـتحقاق عذاب و عقاب است قَومِ هُودٍ عطف بیان عاد است یعنی اینکه عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود بر ایشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گوینـد چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَ إِلی ثَمُودَ و فرسـتادیم بسوی قبیله ثمود أَخاهُم صالِحاً برادر ایشان صالـح ع را مراد اخوت نسبی است قالَ گفت صالح یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ای قوم من بپرستید خدای را و بواحـدانیت او بگرویـد ما لَکُم نیست مر شـما را مِن إِلهٍ غَیرُهُ معبودی بجز وی هُوَ أَنشَأَکُم او بیافرید شـما را مِنَ الأَرضِ از زمین یعنی آدم ع را که پدر شـماست و مواد نطفها را که نسل او از ان آفریده می‌شود از خاک پیدا کرد وَ استَعمَرَکُم فِیها و زندگانی و بقا داد شما را در زمین در مدارک است که سال عمر هر یک از قوم ثمود ع از سه صد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل منزّه ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فَاستَغفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از حضرت او یعنی ایمان آرید تا شما را بیـامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَیـهِ پس رجـوع کنیـد بـه پرسـتش او از عبـادت غیر او إِنَّ رَبِّی بـدرستیکه آفریـدگار من قَرِیبٌ نزدیـک اسـت بامیـدواران برحمت مُجِیبٌ اجابت‌کننده داعیان‌ست بفضل و منت قالُوا یا صالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَد کُنتَ بدرستیکه بودی تو فِینـا در میـان مـا مَرجُوًّا امیـدوار یعنی نشـانه رشـد و سـداد در جبین حـال تو میدیـدیم قَبـلَ هـذا پیش ازین که دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مسـتشار خود سازیم یا امیـد میـداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سـخن که تو میگوئی امید از تو بریده‌ایم أَ تَنهانا آیا ما را نهی میکنی أَن نَعبُدَ از انکه میپرستیم ما یَعبُدُ آباؤُنا آنرا که بودند پدران ما که می‌پرستیدند وَ إِنَّنا لَفِی شَکٍّ و بتحقیق مـا در شـکیم مِمّا تَـدعُونا از آنچه تو ما را میخوانی إِلَیهِ بسوی آن از توحیـد و ترک عبادت اصـنام مُرِیبٍ شـکی در تهمت افگننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمی‌دهد و عقل را شوریده میگرداند.

صفحه : ۴۸۷

قالَ یا قَومِ گفت صالح ع که ای گروه من أَ رَأَیتُم خبر دهید مرا و فرض کنید که من إِن کُنتُ اگر باشم عَلی بَیِّنَةٍ بر حجتی روشن مِن رَبِّی از پروردگار خود وَ آتانِی مِنهُ و داده باشد امر از نزدیک خود رَحمَةً پیغمبری فَمَن یَنصُرُنِی پس کیست که یاری کند و بازدارد مرا مِنَ اللّهِ از عذاب خدا إِن عَصَیتُهُ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدا میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله مینمائید فَما تَزِیدُونَنِی پس شما نمی‌افزائید مرا غَیرَ تَخسِیرٍ جز به زیانکاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده‌اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت تحریر یافت و بدعای وی ناقه از سنگ بیرون آمد بامر خدای تعالی صالح ع حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت وَ یا قَومِ و ای گروه من هذِهِ ناقَةُ اللّهِ اینکه ناقه است که خدای خلق کرده لَکُم برای شما آیَةً در حالتی که نشانه است بر قدرت او فَذَرُوها پس بگذارید او را تَأکُل تا بخورد و بچرد فِی أَرضِ اللّهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شماراست وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر ببدی قصد وی کنید فَیَأخُذَکُم پس بگیرد شما را عَذابٌ قَرِیبٌ عذابی نزدیک یعنی متعاقب بآزار او معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوها پس پی کردند آن ناقه را و تفسیر آن در سوره قمر بیاید انشاء اللّه تعالی و بعد از عقر ناقه بچه او ببالای کوه برآمده سه بانگ کرد صالح ع در ان وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال با او تقریر کردند فَقالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما بزئید و برخورید از حیات خود فِی دارِکُم ثَلاثَةَ أَیّامٍ در سراهای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذلِکَ وَعدٌ اینکه وعده است غَیرُ مَکذُوبٍ نه دروغ آورده‌اند که روز چهارشنبه وی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمّا جاءَ پس آنهنگام که آمد أَمرُنا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّینا صالِحاً نجات دادیم صالح را وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که با او بودند از مؤمنان بِرَحمَةٍ مِنّا بفضل و بخشایشی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از ان بلا برهانیدیم وَ مِن خِزیِ یَومِئِذٍ و از رسوائی آنروز میشاید مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّکَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ القَوِیُّ اوست توانا بر نجات مؤمنان العَزِیزُ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان.

صفحه : ۴۸۸

وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا و فراگرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصَّیحَةُ فریادی عظیم مراد صیحه جبرئیل ع است و در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کندیدند منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند و استهزاء میکردند که ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خویش پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا بمغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و روی بمساکن نهاده بقبرها درآمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنهٔ اللّه بیکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصبَحُوا پس گشتند فِی دِیارِهِم جاثِمِینَ در ان سراهای خود مردگان بر زمین چفسیدگان کَأَن لَم یَغنَوا فِیها گویا که هرگز نبوده‌اند در ان سرایهای و در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنانرا که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت‌پناه ص پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستیکه قوم ثمود کَفَرُوا رَبَّهُم انکار کردند پروردگار خود را أَلا بُعداً بدانید که دوری است از رحمت من لِثَمُودَ مرقوم ثمود را وَ لَقَد جاءَت و هر آئینه به تحقیق آمدند رُسُلُنا فرستادگان ما از ملایکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند دمیاطی گوید سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ع بر صورت جوانان ساده‌روی صاحب جمال آمدند إِبراهِیمَ بسوی ابراهیم صلاهٔ الرحمن علی نبینا و علیه السلام بِالبُشری بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط ع در حقایق سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرمود که چون بار اوّل خلیل را

بنواخت و اتخذ اللّه ابراهیم خلیلاـ در آخر بـدوام خلت بشارت داده. از قطعیت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده که آن مژده بود بظهور حضـرت سـید کائنات از صـلب وی بآنکه او خاتم انبیا و صاحب لوای حمـد است و چه بشارت در مقابله اینکه تواند بود که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوشوقت آن پدر که چنین باشدش پسر شاباش از ان صدف که چنین پرورد گهر آبا ازو مکرم و ابنا ازو عزیز صـلو علیه ما طلع الشمس و القمر دمیاطی فرمود که جبرئیل ع بهلاک قوم لوط ع آمده بود اسرافیل ع به بشارت ولد مر ابراهیم ع و میکائیـل بمحـافظت لوط ع و اهـل وی و اخراج ایشـان از مؤتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدنـد قالُوا سَـلاماً گفتند سلام میکنیم بر تو سـلام کردنی قالَ سَـلامٌ گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگان‌اند ایشانرا در مهمانخـانه نشاینـد فَمـا لَبِثَ پس هیـچ درنـگ نکرد أن جاءَ تا آنکه آورد بِعِجلٍ حَنِیـذٍ گوساله بریان کرده بر سـنگ گرم پس خوان بگسترد و صـلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمّا پس آنهنگام که دید ابراهیم را أَیدِیَهُم دستهای ایشانرا که مطلقا لا تَصِلُ إِلَیهِ نمیرسـد بآن گوساله یعنی دست بطعام نمیکننـد نَکِرَهُم انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شـمرد وَ أَوجَسَ و در دل آورد مِنهُم خِیفَةً از ایشان ترسـی چه در آنزمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نه‌نمودی چون ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشـند و ضـرر بوی رساننـد چون فرشـتگان احسـاس خوف نمودنـد قالُوا/ گفتنـد ای ابراهیم لا تَخَف مترس إِنّا أُرسِـلنا بـدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده إِلی قَومِ لُوطٍ بسوی قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنیم.

صفحه : ۴۸۹

وَ امرَأَتُهُ و زن ابراهیم ع ساره بنت هـاران قائِمَـةٌ ایسـتاده بود در پس پرده و سـخن ملائـکه اسـتماع مینمود یـا برای خـدمت مهمانان اسـتادگی داشت چه سـاره عمر یـافته بوده و پیر گشـته و از کسـی روی نمی‌پوشـید همین که سـخن فرشـتگان شـنید فَضَـحِکَت پس بخندیـد از جهت فرح و سـرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم ع بود یـا برای هلاـک اهـل فساد گوینـد خنـده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط ع با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفت میماند از خوف ابراهیم ع از سه تن بـا وجود بسیاری حشم و خـدم خود و بر هر تقـدیر چون ساره بخندیـد فَبَشَّرناها پس بشارت دادیم ما او را بزبان ملائکه بِإِسـحاقَ بوجود فرزندی اسـحق نام وَ مِن وَراءِ إِسحاقَ یَعقُوبَ و از پس اسحق به یعقوب ع تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سـرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم ع از هاجره پسـری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالَت یا وَیلَتی گفت ای عجباء أَلِدُ آیا من بزایم وَ أَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه من پیره زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشـته بود وَ هذا بَعلِی و اینکه شوهر من شَیخاً در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله إِنَّ هـذا بدرستیکه اینکه خبر که میگوئید لَشَیءٌ عَجِیبٌ چیزی عجب است اسـتعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالُوا گفتند فرشـتگان مر ساره را أَ تَعجَبِینَ آیا شـگفت میداری مِن أَمرِ اللّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی‌آلت و فضل بی‌علت از میـان دو پیر فرزنـدی بیرون آرد بیت قـدرتی را که بر کمـال بود کی چنینهـا ازو محـال بود رَحمَتُ اللّهِ بخشایش خـدای وَ بَرَکاتُهُ و برکتهـا یعنی زیادتی خیرات او عَلَیکُم أَهلَ البَیتِ بر شـما ای اهل بیت محققان برآننـد که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسـرائیل از ابراهیم ع و از ساره رض پیدا شده‌اند إِنَّهُ بدرستیکه خدای حَمِیدٌ سـتوده است باعطای نعم مَجِیدٌ بزرگوار است باظهـار کرم فَلَمّا ذَهَبَ پس آن وقت که برفت عَن إِبراهِیمَ الرَّوعُ از ابراهیم ع ترسـی و فزعی که داشت وَ جاءَتهُ البُشری و آمـد بوی بشارت اولاد یُجادِلُنا بر ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان فِی قَومِ لُوطٍ در شان قوم لوط آورده‌اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنیـد اهل قریه را که در ان صد مؤمن باشـند گفتند نی فرمود اگر نود باشـند گفتند نی هلاک نمی‌کنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و به پنج پس بیکی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم ع فرمود که ان فیهـا لوطـا که لوط و بنـات وی در آنجاانـد فرشـتگان فرمودنـد که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان إِنَّ إِبراهِیمَ لَحَلِیمٌ بـدرستیکه ابراهیم بردبار بود تعجیل نـداشت در انتقام از بـدکاران أَوّاهٌ آه زننـده و تاسف‌خورنده بر آدمیان مُنِیبٌ رجوع‌کننده

بحضرت عزّت ذکر اینکه صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم ع با ملائکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند و بازگردند از بدی ملائکه گفتند.

صفحه : ۴۹۰ یا إِبراهِیمُ أَعرِض ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عَن هذا ازین جدال إِنَّهُ قَد جاءَ بدرستیکه آمده است أَمرُ رَبِّکَ فرمان آفریدگار تو بعذاب و هلاک ایشان وَ إِنَّهُم آتِیهِم و بدرستیکه آینده است بدیشان عَذابٌ غَیرُ مَردُودٍ عذابی بازناگردیده بجدال و دعاء پس ملائکه ابراهیم ع را وداع نموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن بودند چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط علیه السلام در آن جا می‌بود نگاه کردند وی را دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند وَ لَمّا جاءَت رُسُلُنا و آنهنگام که آمدند فرستادگان ما لُوطاً بسوی لوط علیه السلام سِیءَ بِهِم اندوهگین شد بدیشان وَ ضاقَ بِهِم ذَرعاً و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشانرا دید با رویهای خوش و صورتهای دلکش پس از بدی و بیباکی قوم اندیشد وَ قالَ و گفت هذا یَومٌ عَصِیبٌ اینکه روز سخت‌تر است بر من آورده‌اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط ع چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید لوط ع مهمانانرا دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل اینکه شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط ع را شرم آمد که تلفظ بعمل ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم اینکه قوم‌اند یعنی غلام بازیها میکنند جبرئیل ع بمیکائیل ع اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط ع بایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود چون بشهر رسیدند دیگر باره اعاده نموده چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط ع را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند یا زن لوط که کافره بود اکابر قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوبروی در خانه ما مهمان شده‌اند قوم روی بدر خانه لوط ع نهادند وَ جاءَهُ قَومُهُ و آمدند با لوط ع قوم او یُهرَعُونَ إِلَیهِ بشتاب دوانیده شده بسوی او وَ مِن قَبلُ و پیش ازین وقت نیز کانُوا یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قالَ یا قَومِ گفت ای گروه من هؤُلاءِ بَناتِی اینک دختران من ایشانرا بخواهید هُنَّ أَطهَرُ لَکُم ایشان پاکیزه‌تراند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا بشریعت ایشان تزویج مؤمنان بکافران میتوانست کرد حضرت لوط ع از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته‌اند مراد از بنات نسای ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال‌اند فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدای بترک فواحش وَ لا تُخزُونِ و مرا رسوا مکنید فِی ضَیفِی در شان مهمانان من أَ لَیسَ مِنکُم آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِیدٌ مردی راه‌یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد شما را بازدارد قالُوا لَقَد عَلِمتَ گفتند ای لوط بدرستیکه تو میدانی که ما لَنا نیست ما را فِی بَناتِکَ در دختران تو مِن حَقٍّ هیچ حاجتی وَ إِنَّکَ لَتَعلَمُ و به تحقیق تو میدانی ما نُرِیدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه.

صفحه : ۴۹۱

قالَ گفت لوط ع در جواب ایشان لَو أَنَّ لِی بِکُم قُوَّةً کاش که باشد مرا بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آئینه شما را دفع کنم أَو آوِی یا پناه گیرم و بازگردم إِلی رُکنٍ شَدِیدٍ برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحیحه وارد است که حضرت رسالت‌پناه فرمود که رحم اللّه اخی لوطا کان یأوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجای درماندگان جز درگاه او نیست مثنوی آستانش که قبله‌گاه همه است از همه آفتی پناه همه است هر که دل در حمایتش بسته است از غم هر دو کون وارسته است آورده‌اند که لوط ع در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله مینمود ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه درآیند لوط ع بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملائکه او را بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قالُوا یا لُوطُ گفتند ای لوط إِنّا رُسُلُ رَبِّکَ ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده‌ایم دل قوی دار که ایشان لَن یَصِلُوا إِلَیکَ نمیرسند باضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه

و ما را بـا ایشـان بگـذار پس جبرئیل ع به پیش ایشان باز شـد و پر خود را بر رویهای ایشان مالیـد همه کور شدنـد و از خانه لوط ع بیرون دویـده میگفتنـد حـذر کنیـد که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل ع فرمود که فَأَسرِ بِأَهلِکَ پس ببر کسان خود را بِقِطعٍ مِنَ اللَّیلِ بپاره از شب یعنی بعد از گذشـتن برخی از شب وَ لا یَلتَفِت و باید که التفات نه‌کند و واپس نگرد مِنکُم أَحَدٌ از شـما یکی پس همه اهـل خود را ببر إِلَّا امرَأَتَکَ مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِیبُها بـدرستیکه رسـنده است او را ما أَصابَهُم آنچه رسـد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیـل ع فرمود إِنَّ مَوعِدَهُمُ الصُّبحُ بـدرستیکه هنگام عـذاب ایشان صبح است لوط ع فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل فرمود أَ لَیسَ الصُّبحُ بِقَرِیبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیك است فَلَمّا جاءَ أَمرُنا پس آنوقت که آمـد فرمان ما بعـذاب ایشان جبرئیل ع را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان درآورد و برداشت و بر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان بانگ خروس و آواز سـگان ایشان میشنودند پس حکم کردیم تا بیفگند و ما بقدرت کامله جَعَلنا گردانیدیم عالِیَها سافِلَها زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سـرنگون ساختیم وَ أَمطَرنا و ببارانیـدیم عالِیَها بر آن شـهرها بعد از سـرنگون شدن آن حِجارَهً سـنگ مِن سِجِّیلٍ از گل متحجّر سجیـل معرب سـنگ گـل است و آن گـل بآتش پخته شـده چون آجر یا سـجیل کوهی است در آسـمان یا نام آسـمان دنیا است یا سجین است که نـام او جهنّم باشـد یعنی آن سـنگ‌باران بر ایشـان از آسـمان بود یا از دوزخ و آن سـنگها بود مَنضُودٍ بر هم نهاده یا پی‌درپی.

صفحه : ۴۹۲

مُسَوَّمَهً نشان کرده شده بخطوط سـیاه و سـفید چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفیـد و برو نقطهای سیاه و برخی سـیاه و برو نقطهای سـفید یا نام هر کسـیکه برو باران میشـد بر آن نوشـته بود یا آماده گشـته عِندَ رَبِّکَ در خزائن پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سـنگ کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوی قولی آنست که سـنگ بر سـر جماعتی بارید از ان قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی بر سـرش آمـد و هلاـک شـد آوردهانـد که یکی از ایشان بحرم مکه درآمـد و تا چهل روز آن سـنگ که نامزد او بود در هوا معلق ایسـتاده و همین که از حرم بیرون آمد بر وی فرود آمد و هلاک شد وَ ما هِیَ مِنَ الظّالِمِینَ بِبَعِیدٍ و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان دور چه ایشانرا استحقاق آنست که بر ایشان سنگ بارد مثنوی چو عالم را ستمگر تنگ دارد عجب نبود که بر وی سنگ بارد سگان را سنگ درخورد است بسیار چو ظالم را به‌بینی سنگ بردار و گفته‌اند ضمیر هی راجع بقری است که کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط ع از سـتمکاران مکه دور نیست و در اثنای اسـفار بر آن دیار میگذرنـد پس اولی و انسب آنکه بنظر اعتبار و اعتـذار در ان نگرنـد و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصـلاح آرند وَ إِلی مَدیَنَ و فرسـتادیم باولاد مدین یا بساکنان بلده مدین أَخاهُم شُـعَیباً برادر ایشان شـعیب ع را که اخوت نسبتی داشت قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدای را به یگانگی ما لَکُم نیست مر شـما را مِن إِلهٍ غَیرُهُ هیـچ خـدای بجز وی وَ لا تَنقُصُوا المِکیالَ و کم مکنیـد و مکاهید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَ المِیزانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّی أَراکُم بِخَیرٍ بدرستیکه من می‌بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستیـد که داعی باشـد شـما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگریـد رسم حق‌گـذاری آنست که مردم را از مال خود بهره‌مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان بازگیرید وَ إِنِّی و بدرستیکه من أَخافُ عَلَیکُم میترسم بر شما باین خیانت که دارید عَذابَ یَومٍ مُحِیطٍ عـذاب روزی گرد در آینده توصیـف یوم باحاطه که صـفت است بجهت وقوع آن است در ان یعنی در آن روز عذاب گرد شـما را فرا گیرد که هیچ کس را رهائی نباشد مراد عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرده از تنقیص کیل و وزن امر میکند به ایفای آن و اینکه غایت مبالغه است وَ یا قَومِ و ای گروه من أَوفُوا المِکیالَ تمام پیمائید مکیل را به پیمانه وَ المِیزانَ و تمام بسـنجید موزون را بترازو بِالقِسطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی را بازمیگرفتند و

اطراف دینار و درم را نیز می‌بریدند و در ان باب میگوید وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشیاءَهُم چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه میخرید یا قراضه که از دینار و درهم را میبرید وَ لا تَعثَوا و غایت تباهی مجوئید فِي الأَرضِ در زمین بلده خود مُفسِدِینَ در حالتی که تباه‌کاران باشید بَقِيَّتُ اللّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيرٌ لَكُم بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ اگر هستید باوردارندگان قول مرا وَ ما أَنَا عَلَيكُم و من نیستم بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان بر شما که شما را از قبایح بازدارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام‌رساننده و نصیحت‌کننده بر من رسانیدن است و بس فرد من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال آورده‌اند که انبیاء ع بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشانرا فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان ع و برخی آنکه ایشانرا بحرب نه‌فرموده‌اند و شعیب ع از ان جمله بود که رخصت حرب نه‌داشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد.

صفحه : ۴۹۳

قالُوا یا شُعَیبُ گفتند قوم او که ای شعیب ع أ صَلاتُكَ تَأمُرُكَ آیا نمازهای تو ترا میفرماید أَن نَترُكَ بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما يَعبُدُ آباؤُنا آنچه پرستیده‌اند پدران ما از بتان أَو أَن نَفعَلَ یا دست بداریم آنچه ما میکنیم فِي أَموالِنا در مالهای خود ما نَشؤُا آنچه ما میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا بازگرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنتَ الحَلِيمُ بدرستیکه تو بردباری الرَّشِيدُ راه‌یافته بزعم خود یا اینکه سخن از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان اضداد اینکه سخنها بود و صفتها یا بطریق استبعاد میگفتند که تو بآنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا اینکه سخنان میگوئی قالَ یا قَومِ گفت شعیب ع که ای قوم من أَ رَأَيتُم چه می‌بینید و چه میگوئید إِن كُنتُ عَلى بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِن رَبِّی از پروردگار خود وَ رَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنهُ از نزدیک خود رِزقاً حَسَناً روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی‌خیانت نجس و تطفیف یا مرا دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت بکنم وَ ما أُرِيدُ أَن أُخالِفَكُم و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را و بیایم إِلى ما أَنهاكُم عَنهُ بسوی آنچیزیکه شما را از ان نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمی‌کنم تا خود مرتکب او شوم بلکه از هر چه شما را بازمیدارم خود از ان نیز باز می‌ایستم إِن أُرِيدُ نمیخواهم من إِلَّا الإِصلاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا استَطَعتُ مادامیکه توانم وَ ما تَوفِيقِي و نیست توفیق من در اصلاح امور شما یا رسیدن بسرمنزل صواب و صلاح إِلّا بِاللّهِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَيهِ تَوَكَّلتُ برو توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجزاند وَ إِلَيهِ أُنِيبُ و بسوی او بازمیگردم در هر چه نیت میکنم وَ یا قَومِ و ای گروه من لا يَجرِمَنَّكُم شما را بر آن ندارد شِقاقِي دشمنی من و ستیزه‌کاری با من أَن يُصِيبَكُم که برسد شما را مِثلُ ما أَصابَ مانند آنکه برسید قَومَ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام را از طوفان أَو قَومَ هُودٍ یا قوم هود علیه السلام را از باد صرصر أَو قَومَ صالِحٍ یا گروه صالح علیه السّلام را از رجفه وَ ما قَومُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط علیه السلام مِنكُم بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک‌اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید.

صفحه : ۴۹۴

وَ استَغفِرُوا رَبَّكُم و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيهِ پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او إِنَّ رَبِّی بدرستیکه پروردگار من رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفران است وَدُودٌ دوست‌دار تائبان است و دود فعول است بمعنی فاعل آید یعنی بندگانرا دوست دارد و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء اللّه معنی الودود را برین وجه آورده است که دوست‌دارنده نیکی بهمه خلق و دوست در دلهای بحق یعنی او نیک را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقت دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت میباشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت یحبهم و یحبونه بر منظر عیان جلوه نمود و للولد الاعز زیدت حقائقه صفیّا رباعی ای حسن تو داده یوسفان را خوبی وز عشق تو

کرده عاشقان یعقوبی گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست در مرتبه محبی و محبوبی قالُوا یا شُعَیبُ گفتند ای شعیب ما نَفقَهُ فهم نمی‌کنیم کَثِیراً مِمّا تَقُولُ بسیاری از آنچه میگوئی تو از وجوب توحید و حرمت تطفیف و اینکه بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا اینکه سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیاء بوده و دیگر گفتند وَ إِنّا لَنَراکَ و بدرستیکه ما هر آئینه می‌بینیم ترا فِینا در میان ما ضَعِیفاً بی‌قوت در دفع مایان یا ضعیف البصر وَ لَو لا رَهطُکَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین مااند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمناکَ هر آئینه ما ترا سنگسار می‌کردیم وَ ما أَنتَ و نیستی تو عَلَینا بر ما بِعَزِیزٍ عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رحم یا موجب رحم باشد قالَ یا قَومِ گفت شعیب ع که ای گروه من أ رَهطِی آیا عشیره و قوم من أَعَزُّ عَلَیکُم عزیزترانـد بر شما و دوست‌تر نزد شما مِنَ اللّهِ از خدای وَ اتَّخَذتُمُوهُ و گرفته‌اید شما امر خدای را وَراءَکُم از پس پشت خود ظِهرِیًّا متروک و فراموش شده یعنی حق خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می‌افگنید إِنَّ رَبِّی بدرستیکه آفریدگار من بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما میکنید مُحِیطٌ آگاه هست بر وجهیکه هیچ چیز برو پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود وَ یا قَومِ اعمَلُوا و ای گروه من عمل کنید عَلی مَکانَتِکُم بر حالهای خود که دارید از شرک و بخس إِنِّی عامِلٌ که من نیز عمل‌کننده‌ام و متمکن در کار خود سَوفَ تَعلَمُونَ زود باشد که بدانید مَن یَأتِیهِ آنکس را که بیاید برو عَذابٌ یُخزِیهِ عذابی که او را رسوا کند یا به فضیحت تمام هلاک سازد وَ مَن هُوَ کاذِبٌ و آن کس را که آن دروغ‌گویست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وَ ارتَقِبُوا و انتظار برید آن را که من می‌گویم که إِنِّی مَعَکُم رَقِیبٌ من نیز با شما منتظرم.

صفحه : ۴۹۵

وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نَجَّینا شُعَیباً نجات دادیم شعیب ع را وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که ایمان آورده بودند با او بِرَحمَةٍ مِنّا به بخشایشی از فضل ما وَ أَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا و بگرفت آنانرا که کافر بودند الصَّیحَةُ آواز جبرئیل علیه السلام که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فَأَصبَحُوا فِی دِیارِهِم پس گشتند در سراهای خود جاثِمِینَ مردگان و بر زمین‌افتادگان کَأَن لَم یَغنَوا فِیها گویا که هرگز اقامت نه‌نموده‌اند در آن دیار أَلا بُعداً لِمَدیَنَ بدانید که هلاکت است قوم مدین را و دوری از رحمت من کَما بَعِدَت ثَمُودُ چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیله ثمود تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تیسیر آورده که إبن عباس رضی اللّه عنه فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب ع و صالح ع اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَ لَقَد أَرسَلنا و به تحقیق ما فرستادیم مُوسی بِآیاتِنا موسی علیه السلام را با معجزاتی که نشانهای صحت نبوت او بود وَ سُلطانٍ مُبِینٍ و بحجّتی قاهر و واضح که آن عصا بود افراد عصا بذکر بجهت وضوح اوست إِلی فِرعَونَ بسوی فرعون وَ مَلَائِهِ و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آن گروه أَمرَ فِرعَونَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السّلام وَ ما أَمرُ فِرعَونَ و نبودند کافر فرعون بِرَشِیدٍ بر نهج رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند یَقدُمُ قَومَهُ پیش روی کند فرعون قوم خود را یَومَ القِیامَةِ یوم رستخیز فَأَورَدَهُمُ النّارَ پس درآرد ایشان را بآتش وَ بِئسَ الوِردُ المَورُودُ و بد مکانی است درآمده شده درو یعنی آتش دوزخ چه مورد که آبشخور راست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش موردی است بر ضد او وَ أُتبِعُوا و از پی درآمده شدند فرعون و قوم او فِی هذِهِ لَعنَةً درین سرای لعنت را وَ یَومَ القِیامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بِئسَ الرِّفدُ المَرفُودُ بد عطائی است داده شد بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان.

صفحه : ۴۹۶

ذلِکَ مِن أَنباءِ القُری اینکه خبر از اخبار دیهای هلاک‌شده که نَقُصُّهُ عَلَیکَ قصّه آنرا بر تو میخوانیم مِنها قائِمٌ بعضی از آنها باقی است یا آبادان چون زرع قائم ایستاده وَ حَصِیدٌ و برخی مفقود است یا خراب چون کشت درووه گفته‌اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آن که آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام وَ ما ظَلَمناهُم و ما ستم نکردیم بر اهل اینکه دیهها یا اهلاک ایشان وَ لکِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُم و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود

فَما أَغنَت پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عَنهُم از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِی آن خدایانی باطله که از روی جهل یَدعُونَ بودند که میخواندند و می‌پرستیدند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای یعنی الهه ایشان بازنداشتند از ایشان مِن شَیءٍ هیچ چیز لَمّا جاءَ أَمرُ رَبِّکَ وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وَ ما زادُوهُم و نیفزودند ایشان را بتان غَیرَ تَتبِیبٍ جز زیانکاری و هلاکت وَ کَذلِکَ و مانند اینکه گرفتن است أَخذُ رَبِّکَ گرفتن پروردگار تو إِذا أَخَذَ القُری چون بگیرد اهل دیهها را وَ هِیَ ظالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخذَهُ بدرستیکه گرفتن خدای أَلِیمٌ شَدِیدٌ دردناک و سخت است و از ان گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست قطعه کسی کز صرصر ظلمش دمادم چراغ عیش مظلومان بمیرد نمیترسد از ان کایزد تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در اینچه یاد کردیم از قصص لَآیَةً هر آئینه عبرتی است لِمَن خافَ مر کسی را که بترسد عَذابَ الآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذلِکَ روز قیامت یَومٌ روزی است مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَ ذلِکَ و آن روز یَومٌ مَشهُودٌ روزی است حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَ ما نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمیداریم آن روز را إِلّا لِأَجَلٍ مَعدُودٍ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قائم نگردد یَومَ یَأتِ روز که بیاید آن روز مشهود لا تَکَلَّمُ نَفسٌ سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند إِلّا بِإِذنِهِ مگر بدستوری خدای و اینکه در موقف خاص باشد و موقفی دیگر باشد که درو اجازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون فَمِنهُم پس از اهل موقف شَقِیٌّ بدبختی باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد وَ سَعِیدٌ و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او باشد در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی اهل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت دنیا و طول امل و بی‌حیائی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرمود که حق سبحانه و تعالی درین سورت دو کاری عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار برآورده و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت‌پناه ص از هیبت آن خبر و سطوت اینکه حکم فرموده که شیبتنی سوره هود قطعه آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار و اینکه یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین عدل او میراند آنرا سوی اصحاب الشمال فضل او میخواند اینکه را سوی اصحاب الیمین.

صفحه : ۴۹۷

فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فاما آنانکه بدبخت شدند فَفِی النّارِ پس در آتش دوزخ‌اند لَهُم فِیها مر ایشانرا در آتش زَفِیرٌ فریادی سخت وَ شَهِیقٌ و ناله زار و زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدأ صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق مستعمل میباشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات که صوت حمیر است و اینکه بدبختان با اینکه ناله و فغان خالِدِینَ فِیها جاویدان باشند در ان آتش ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ همیشه تا آنکه آسمانها و زمینها برجاست اینکه کلمات در عرف عرب عبارت از تابید ابد و تخلید خلود است پس دوام اهل النار بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص و اله برتابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما دارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشان است جاوید در دوزخ خواهند بود إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه آفریدگار تو فَعّالٌ لِما یُرِیدُ کننده است هر چیزیرا که خواهد از انواع تعذیب وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیک‌بخت شدند فَفِی الجَنَّةِ پس ایشان در بهشت‌اند خالِدِینَ فِیها جاویدان در آن ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آنچه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات زمین و آسمان بدل اینکه آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته‌اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس

مادامیکه تحت و فوق باشند سعداء در بهشت باشند إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که آنها را از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت از ان که آن رتبه رویت است و رضوان یا به نعمتیکه کنه ویرا کس نداند مگر حضرت وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا- تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید اینکه قول است و شمه ازین قول در باب در سوره توبه در تفسیر آیت و رضوان من اللّه اکبر سمت ذکر یافته و بباید دانست که علمای تفسیر درین استثنای سخن بسیار گفته‌اند و زاد المسیر آورده که استثناء لا یفعله و در معالم فرموده که خدای تعالی درین استثناء داناتر است و اگر اقوال همه آورده شوند شرط ایجاز که در اوّل مقرر شده باقی نماند و اللّه الباقی و له الحکم و الیه ترجعون عَطاءً عطاء داد ایشانرا عطا داد لی غَیرَ مَجذُوذٍ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایت فَلا تَکُ پس مباش فِی مِریَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت‌پناه‌ست ص و حقیقت خطاب راجع بامت است میفرماید که بشک مباشید مِمّا یَعبُدُ هؤُلاءِ از آنچه میپرستند اینکه مشرکان در آنکه ضلالت است مودی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاک و عذاب ایشان شد ما یَعبُدُونَ نمی‌پرستند اهل شرک بتان را إِلّا کَما یَعبُدُ مگر بر وجهیکه می‌پرستیدند آباؤُهُم مِن قَبلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُم بدرستیکه ما تمام رسانندهایم بدیشان نَصِیبَهُم بهره ایشان را از عذاب غَیرَ مَنقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته نباشد.

صفحه : ۴۹۸

وَ لَقَد آتَینا و هرآئینه ما دادیم مُوسَی الکِتابَ موسی را توریت فَاختُلِفَ فِیهِ پس اختلاف کرده شد در ان یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی برو گرویدند و بعضی برو کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت و اگر نه سخنی است پیشی گرفته مِن رَبِّکَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِیَ بَینَهُم هر آئینه حکم کرده شدی میان قوم موسی ع تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی وَ إِنَّهُم و بدرستیکه قوم کفّار تو لَفِی شَکٍّ مِنهُ هر آئینه در گمانی‌اند از قرآن مُرِیبٍ گمانی در ریب‌افگننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده‌کننده وَ إِنَّ کُلًّا و بدرستیکه هر یک از مختلفان لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُم از ان جمله‌اند که هرآئینه تمام خواهد داد رَبُّکَ پروردگار تو أَعمالَهُم جزای عملهای ایشان بعضی ان نافیه میدارند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر که خدای تعالی جزای عملهای او بر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه و ان کلا لما بعثوا الیوفینهم و چون اعراب اینکه کلام خالی از اشکال نیست اینکه مقدار بسط مناسب نمود و اینکه وجوه بر تقدیر تشدید لما بود اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما توطیه قسم است و تنوین کلا- عوض از مضاف الیه و ما زائده و تقدیرش چنین بود که و ان کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی بِما یَعمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِیرٌ داناست و چیزی ازو فوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد بیت بهمه کار بنده دانا اوست بمکافات هم توانا اوست فَاستَقِم پس تو مستقیم باش کَما أُمِرتَ همچنانکه فرموده شدی وَ مَن تابَ مَعَکَ و باید که مستقیم شوند یا بفرمای که مستقیم گردند آنانکه بازگشته‌اند از کفر و ایمان آورده‌اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری قدس سره فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق بازنگردد تا بسرمنزل وصال برسد در حقایق سلمی از جورجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامات مباش طالب استقامت باش محمّد بن فضیل رح فرموده که آنچیز که ببود وی همه نیکوئیها نیکو شود و به نابودی همه زشتیها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره اینکه سخن را بشنید و گفت که وی بسیار نیکو گفته است دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت ابو علی نسوی رح فرمود که حضرت ص را در واقعه دیدم گفتم که یا رسول اللّه سبب شیب تو از سوره هود چه چیزست فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز هرکرا قدم راسخ نباشد رنجش ضایع است شیخ ابو علی دقّاق قدس سره گفته است که استقامت آنست که سرّ خود را از ما سوای اللّه محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رح در صفت اهل استقامت فرمود نظم کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر سر کوی ملامت ز اوصاف طبیعت پاک مرده باطلاق هویّت جان سپرده تمام از گرد تن دامن فشانده برفته سایه و خورشید مانده وَ لا تَطغَوا و از حد مگذرید

إِنَّه بِما تَعمَلُونَ بدرستیکه خدای تعالی بانچه شما میکنید بَصِیرٌ بیناست وَ لا تَرکَنُوا و میل مکنید إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنت منمائید با ایشان یا فرمان ایشان برید یا معاونت کنید ایشانرا بر بیداد ایشان سفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بیابان تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب توان داد فرمودنی گفتند اگر آبش ندهند بمیرد فرمود که دعه یموت مصرع نچنان بد زندگانی مرده به پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فَتَمَسَّکُمُ النّارُ پس بساید شما را آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وَ ما لَکُم و نیست مر شما را مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی مِن أَولِیاءَ از دوستان که عذاب از شما بازدارند ثُمَّ لا تُنصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید.

صفحه : ۴۹۹

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ و بپای دارید نماز را طَرَفَیِ النَّهارِ و در دو طرف روز وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیلِ و در ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده‌اند که عمرو بن عزیه رض خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرما خوبتر در خانه ما است چون زن بخانه او درآمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت‌پناه ص آمد و گریان گریان آن حال گذشته را بعرض رسانید آیهٔ فرود آمد إِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ بدرستیکه نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرند و محو کند بدیها را که غیر کبائر باشند حضرت رسالت پناه ص از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری فرمود که هی کفارته آن نماز کفاره آن گناه است گفتند یا رسول اللّه اینکه حال مر اوراست خاصّا گفت نی برای عموم مردم است و مؤید اینکه قول در حدیث آمده که نمازی تا نمازی کفارت گناهانست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبائر اجتناب نمایند واسطی قدس سره فرمود که انوار طاعت ظلمت معاصی را محو میسازند و در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده باشد دفع میکنند و بعضی بر انند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر ذلِکَ اینکه فرمان و اینکه وعده ذِکری لِلذّاکِرِینَ پندی است مر یادکنندگان را وَ اصبِر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای لا یُضِیعُ ضایع نگرداند أَجرَ المُحسِنِینَ اجر نیکوکاران را عدول از مضمر اشارت بآن‌ست که شکیبائی از احسانست فَلَو لا ـ کانَ پس چرا نبود لو لا بمعنی نفی‌ست یعنی نبود مِنَ القُرُونِ مِن قَبلِکُم از اهل قرنها که پیش از شما بودند أُولُوا بَقِیَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی حزم یَنهَونَ بازداشتند مفسدانرا عَنِ الفَسادِ فِی الأَرضِ از تباه‌کاری در زمین تا عذاب فرود نیامدی إِلّا قَلِیلًا لیکن اندکی بودند مِمَّن أَنجَینا مِنهُم از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات از گذشتگان که ایشان نهی میکردند وَ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ما أُترِفُوا فِیهِ آن چیزیرا که منعم شده بودند در ان یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماورای آن اعراض نمودند وَ کانُوا مُجرِمِینَ و بودند کافران وَ ما کانَ رَبُّکَ و نخواست پروردگار تو لِیُهلِکَ القُری که هلاک کند اهل دیهها را بِظُلمٍ بشرک وَ أَهلُها مُصلِحُونَ و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح‌آرندگان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم بآن منضم نه‌گردد و ازینجا گفته‌اند الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم وَ لَو شاءَ رَبُّکَ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النّاسَ هرآئینه گردانیدی مردمانرا أُمَّةً واحِدَةً همه یک گروه یعنی بر یک دین و یک آئین وَ لا یَزالُونَ و همیشه باشند مُختَلِفِینَ اختلاف‌کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس.

صفحه : ۵۰۰ إِلّا مَن رَحِمَ رَبُّکَ مگر آن کس که رحمت کند پروردگار تو برو و او را بایمان راه نماید چون اهل ملّت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلفاند در روزی یکی توانگرست و یکی درویش مگر آن که خدای تعالی او را قناعت دهد وَ لِذلِکَ و از برای اینکه اختلاف خَلَقَهُم آفریده است خدای مردمان را برای رحمت آفریده راه‌یافتگان را وَ تَمَّت و تمام شد کَلِمَةُ رَبِّکَ سخن

پروردگـار تـو یعنی کلمـه کـه بـا ملایـک گفتـه و آن اینکه است که لَأَملَأَنَ‌ هرآئینه پر میسـازم جَهَنَّمَ‌ دوزخ را مِنَ‌ الجِنَّهِٔ وَ النّاسِ‌ از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نموده أَجمَعِینَ‌ همه ایشان وَ کُلًّا نَقُصُ‌ و هر چیزی که میخوانیم عَلَیکَ‌ بر تو مِن أَنباءِ الرُّسُلِ‌ از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ما نُثَبِّتُ‌ بِهِ‌ آنچه ثابت میگردانیم و بر جای میداریم بآن فُؤادَکَ‌ دل ترا یعنی فائده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامـد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی و بر ایذای کفار شـکیبائی کنی وَ جاءَکَ‌ و آمده است بتو فِی هـذِهِ‌ الحَقُ‌ درین سوره آنچه درست و راست است در معـالم فرموده که تخصـیص اینکه سوره برای تشـریف است و الا حـق در همـه سـور قرآنی هست و گفته‌انـد هـذه اشـارهٔ باخبـار مـذکور است درین سـوره یعنی اینکه خبرهـا راست‌ست وَ مَوعِظَهٌٔ و پنـدی‌ست وَ ذِکری و یاد کردی لِلمُؤمِنِینَ‌ مر گرویـدگان را وَ قُل و بگو ای محمّـد ص لِلَّذِینَ‌ لا یُؤمِنُونَ‌ مر آنانرا که ایمان نمی‌آرند اعمَلُوا عمـل کنیـد عَلی مَکـانَتِکُم بر حالتی که بـدان متمکّنیـد إِنّا عامِلُونَ‌ بـدرستیکه ما نیز عمل‌کننـدگانیم بر همان حال که داریم وَ انتَظِرُوا و چشم داریـد بما انقلاب زمان را إِنّا مُنتَظِرُونَ‌ بـدرستیکه ما نیز منتظرانیم نزول عـذاب را بشـما وَ لِلّهِ‌ و مر خدای راست غَیبُ‌ السَّمـاواتِ‌ وَ الأَرضِ‌ علم آنچه غائب است ز آسـمانها و زمینها وَ إِلَیهِ‌ و بسوی او یُرجَعُ‌ الأَمرُ بازگردد و حفص یرجع مجهول میخواند یعنی بازگردانیده شود کُلُّهُ‌ همه کارها فَاعبُدهُ‌ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست وَ تَوَکَّل عَلَیهِ‌ و توکل کن بر وی تقدیم عبادت بر توکل اشارت‌ست بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی‌اعتبار بود وَ ما رَبُّکَ‌ و نیست پروردگار تو بِغافِلٍ‌ عَمّا تَعمَلُونَ‌ بیخبر از آنچه بنـدگان میکننـد و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند و در تیسـیر از کعب الاحبار رحمه اللّه نقل میکند که فاتحه توریت آیه اول از سوره انعام است و خاتمه آن آیهٔ آخر از سوره هود و الحمد للّه اولا و آخرا.

صفحه : ۵۰۱

سورهٔ یوسف

مکّیهٔ وّ هی مائهٔ و احدی عشرهٔ ایهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- الر در کشف الاسرار آورده که اینکه حروف از متشابهات قرآن‌ست لا یعلـم تـاویله الا ـ اللّه و گفته‌انـد مراد ترکیب اسـماء حسـنی‌ست اگر کسـی دانـد چنـانچه از الرحیم و نـون الرحمن حاصـل میشـود یا مختصـرات‌ست از اسـمای الهی چنـانچه الف از اللّه و لاـم از لطیف و را از رءوف یا از صـفات او چنانچه الف از انفرادست و لام از لطف و را از رحمت گویـا قسم یاد میکنـد برین وجه که بانفراد من بربوبیت و بلطف من بر عارفان لطائف احـدیت و برحمت من بر کـافه بریّه جواب قسم چیست تِلکَ‌ آیاتُ‌ الکِتابِ‌ المُبِینِ‌ اینکه آیات آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویـداست معـانی آن بر متأمـل یا روشن‌کننـده است قصّه را که یهود سؤال کرده بودنـد چه در روایت آمـده که علماء یهود بعضـی اشراف عرب را گفتند که از محمّد سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر چه بوده اینکه سوره نازل شد إِنّا أَنزَلناهُ‌ بدرستیکه ما فرو فرسـتادیم کتاب را مراد اینکه سوره است قُرآناً عَرَبِیًّا قرآنی تازی و بعضـی از قرا اینکه را قرآن گفته‌اند یعنی ما اینکه سوره را بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ‌ تا باشد که شما فهم کنید و بمعنی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شـما در فهم آن عذر آرید نَحنُ‌ نَقُصُ‌ ما میخوانیم عَلَیکَ‌ أَحسَنَ‌ القَصَصِ‌ بر تو بهترین قصّه که خوانده میشود در معالم گوید که بهتر است بجهت اشـتمال او بر عجائب و غرائب و حکمتها و عبرتها در عین المعانی آورده که اینکه قصّه از قصـهای دیگر احسن‌ست چـه صـاحبش نیز از آدمیـان احسـن بـوده و در تیسـیر اعجـب القصـص گویـد و صـاحب بحر الحقـایق گویـد که احسن‌ست بجهت آنکه مشـابهتی تمـام دارد بـاحوال انسان اگر تاویل کننـد یوسف ع را بـدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی او دست و پـا و حواس را به برادران یوسف ع و حضـرت شـیخ قـدس سـره برین منوال تمـام قصّه را باحوال انسان تطبیق داده و چـون درین ترجمه طریـق اختصـار مرعی‌ست مجموع اخبـار و روایـات اینکه قصّه و تاویلاـت او بـا نکـات و دقـایق که در هر آیـتی گفته‌انـد حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصّه و ترجمه الفاظ اکتفا می‌نمایـد آورده‌اند که بعضـی از اصـحاب رض

گفتند یا رسول اللّه لو قصصت علینا اینکه

سورهٔ نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامیکه بعضی از ان در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بِما أَوحَینا إِلَیکَ بوحی کردن ما بسوی تو هـذَا القُرآنَ اینکه سوره مقروءه را وَ إِن کُنتَ و بدرستیکه بودی تو مِن قَبلِهِ پیش از نزول اینکه سوره لَمِنَ الغافِلِینَ از ناآگاهان یعنی از دانستن اینکه قصّه غافل بودی و اینکه غفلت غیر مذمومه است إِذ قالَ یُوسُفُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف ع لِأَبِیهِ مر پدر خود یعقوب را گویند که یوسف ع در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب درآمد یعقوب ع گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا أَبَتِ ای پدر خوابی عجیب دیدم إِنِّی رَأَیتُ بدرستیکه من دیدم در خواب خود أَحَدَ عَشَرَ کَوکَباً یازده ستاره را وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان اینکه ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان نگریستم رَأَیتُهُم دیدم ایشانرا لِی ساجِدِینَ مرا سجده‌کنندگانند یعقوب ع دانست که یوسف ع مرتبه رفیع یابد و برادران یازده‌گانه او که ستارگان اشارت بدیشان است یعقوب ع و زوجه او که خاله یوسف ع هست شمس و قمر عبارت از ایشان‌ست تعظیم و تکریم او بجا آرند و فکر فرمود که اگر برادران او اینکه واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف دارند هر آئینه قصد هلاک او کنند.

صفحه : ۵۰۲

قالَ یا بُنَیَّ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لا تَقصُص مخوان و پیدا مکن رُؤیاکَ خواب خود را عَلی إِخوَتِکَ بر برادران خود فَیَکِیدُوا لَکَ که حیله کنند برای هلاک تو کَیداً حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّیطانَ بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است لِلإِنسانِ مر آدمیانرا عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا که او را بر کید و مکر میدارد وَ کَذلِکَ و همچنانکه ترا برگزیده باین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان یَجتَبِیکَ رَبُّکَ برخواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمانفرمائی و پادشاهی وَ یُعَلِّمُکَ و خواهد آموخت ترا مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله وَ یُتِمُّ نِعمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت‌ست عَلَیکَ بر تو وَ عَلی آلِ یَعقُوبَ و بر فرزندان یعقوب ع یعنی برادران تو بقولی که ایشانرا پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب که انبیاء از وی بیرون آرد کَما أَتَمَّها همچنانکه تمام کرد نعمت را عَلی أَبَوَیکَ بر دو پدر تو مِن قَبلُ پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جدست و پدر جد إِبراهِیمَ وَ إِسحاقَ بر ابراهیم و اسحق ع یعنی بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق باخراج یعقوب ع و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو عَلِیمٌ داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حَکِیمٌ استوار کارست و درست‌کردار که بکند آنچه باید لَقَد کانَ بتحقیق که هست فِی یُوسُفَ در قصّه یوسف علیه السلام وَ إِخوَتِهِ و در حکایت برادران او آیاتٌ نشانهای قدرت یا دلائل حکمت لِلسّائِلِینَ مر پرسندگان و غیر ایشان را یوسف ع را یازده برادر بودند یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خاله یوسف ع بودند نام ایشان یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زیالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند و ان و یفشالی و جاد و اشر آورده‌اند که چون یوسف ع خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او را مژده داد بعضی از زنان برادران او شنودند و بعد نماز شام که ایشان بخانه بازآمدند صورت حال با شوهران بازنمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمد و به تدبیر مهم او مشغول شدند إِذ قالُوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف ع با یکدیگر لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ هر آئینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین أَحَبُّ إِلی أَبِینا دوست‌ترند بسوی پدر ما مِنّا از ما وَ نَحنُ عُصبَةٌ و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم و ایشان خوردسال و بی‌کفایت پس بایستی که پدر ما را دوست‌تر داشتی و چون دو عاجز ضعیف بر ماده مرد قوی اختیار کرد إِنَّ أَبانا بدرستیکه پدر ما لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ هر آئینه در دور افتادنی است آشکار از راه صواب یعنی از رای او درین کار خطا واقع شد و در تیسیر آورده که چون شیطان اینکه کلمات را از ایشان استماع کرد بصورت بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف ع میخواهد که شما را به بندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که.

صفحه : ۵۰۳

اقْتُلُوا يُوسُفَ بکشید یوسف ع را و گویند گوینده اینکه سخن و آن بود گفت او را بکشید أَوِ اطْرَحُوهُ یا بیفگنید أَرْضاً بزمینی دور از عمارات یا موضعی که در ان سباع باشند یعنی او را غائب کنید یَخْلُ لَكُم تا خالی ماند برای شما وَجْهُ أَبِيكُم روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی توجه بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند وَ تَكُونُوا و باشید مِن بَعْدِهِ پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوماً صالِحِينَ گروهی شایستگان یعنی توبه‌کنندگان و اینکه نیز از مکائد شیطان‌ست که ناشکیبایان بادیه آرزوها را از روی تشویق میگوید مصرع مروز گنه کنید و فردا توبه آخر تامل نمی‌نمائید که عذر فردا را عمر فردا که می‌باید و بر عمر اعتماد نیست شعر کار امروز بفردا نگذاری زنهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است قالَ قائِلٌ مِنهُم گفت گوینده از ایشان که یهودا بوده یا روبیل لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل بی گناهان گناه عظیم‌ست وَ أَلْقُوهُ و بیفگنید او را فِي غَيابَتِ الجُبِّ در قعر چاه يَلتَقِطهُ تا فراگیرند او را بَعضُ السَّيّارَةِ بعضی از راه‌گذریان که بدانجا رسند و ببرندش بناحیتی دیگر و شما ازو باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدین وجه دور میباید کرد إِن كُنتُم فاعِلِينَ اگر هستید شما کارکنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه‌ها از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده گل دست برو دراز کرده سیرابی سبزهای نوخیز از لؤلؤ تو زمردانگیز چه شود که یوسف ع را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذرانند یعقوب ع فرمود که من بی بهار رخسار یوسف ع چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من نجار خار هجران گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان من اندر کنج غم چون دردمندان فرزندان یعقوب ع ناامید شده پیش یوسف ع آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده گفتند فرد موسم گل دو سه روزیست غنیمت دانید که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف ع چون نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نمود و مضمون اینکه مقال بزبان حال بعرض رسانید فرد زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را یعقوب ع در فکر دور و دراز افتاده قالُوا گفتند برادران یوسف ع یا أَبانا ای پدر ما ما لَكَ لا تَأْمَنّا چیست ترا که امین نمیداری ما را عَلى يُوسُفَ بر یوسف ع و تامل میکنی در فرستادن او وَ إِنّا لَهُ و حال آنکه ما مر او را لَناصِحُونَ نیک‌خواهانیم و بغایت بروی مهربان أَرسِلهُ مَعَنا بفرست او را با ما غَداً فردا بجانب صحرا يَرتَع تا در وسعت و فراخی معیشت میوه‌ها و نقلها خورد وَ يَلعَب و بازی کند به تیرانداختن و شتر دوانیدن وَ إِنّا لَهُ و بدرستیکه ما مر او را لَحافِظُونَ هر آئینه نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قالَ گفت یعقوب ع إِنِّي لَيَحزُنُنِي بدرستیکه مرا اندوهگین دارد أَن تَذهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدّت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده آن دشوار وَ أَخافُ و دیگر میترسم أَن يَأْكُلَهُ الذِّئبُ از انکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیاراند مبادا که گرگی قصد وی کند وَ أَنتُم و شما عَنهُ غافِلُونَ ازو بیخبران باشید بسبب اشتغال شما بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او نظم از ان ترسم کزو غافل نشینید ز غفلت صورت حالش نه‌بینید درین دیرینه دشت محنت‌انگیز کهن گرگی برو دندان کند تیز.

صفحه : ۵۰۴

قالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِن أَكَلَهُ الذِّئبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَ نَحنُ عُصبَةٌ و حال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما باده شیر در محاربه مقاومت میتواند کرد إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ بدرستیکه ما آنوقت که او را بگرگ دهیم هر آئینه زیانکار باشیم پس چون یعقوب ع مبالغه فرزندان شنیده و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دیده دل بر عالم هجران نهاده و بقضای الهی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامهای نو پوشانیدند و قمیص ابراهیم ع صلوات الرحمن و سلامه علیه که جبرئیل از بهشت آورده بوقت القای در آتش نمرودی درو پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسیده چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعت فرزندان تا شجرهٔ الوداع که بر دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف را

در کنار گرفته گریه‌کنان آغاز وداع کرد بیت روز وداع گریه نه در خور و دیده بود طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود یوسف چون پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن گرفت مصرع اله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب ع مضمون اینکه قصّه بشمع آن نور بصر رسانید بیت میان بعزم سفر بست و بر سر راهت سرشک دیده من میرود که راه تو گیرد ای یوسف ازین رفتن تو رایحه اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد و نمی‌دانم که سر انجام کار بکجا خواهد کشید باری لا تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد مصرع راموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار فرموده و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند بیت بچشمان پدر تا مینمودند ز یکدیگر بمهرش می‌ربودند یعقوب ع در ایشان مینگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند میگریست بیت هنوز سرّ و روانم ز چشم ناشده دور دل از تصوّر دوری چو بید لرزان است چون فرزندان از پیش نظر وی غالب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ پس آنهنگام که برادران ببردند یوسف ع را کردند با او آنچه کردند وصایای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن نموده میگفتند ای صاحب رویای کاذبه کجااند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف ع گفت یا اخونا شما را چه شد یکی از حال پیر کنعان براندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید بیت یاری دهید کزو را و دور گشته‌ام رحمی کنید کز غم او زار مانده‌ام القصه بر سخن او التفات نکردند و طپانچه بر روی او زدند و در خاک خواری گرسنه و تشنه بر روی میکشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده‌اید که قصد قتل او نه‌نمائید غضب ایشان تسکین یافت و از سر قتل او درگذشتند وَ أَجمَعُوا و جمع شدند و رای خود را مستحکم ساختند أن یَجعَلُوهُ بآنکه بیفگنند او را فِی غَیابَتِ الجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق یا زیاده پس یوسف ع را بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاه می‌اندازند و چون دست در هر یکی از ایشان میزد دستش را بربستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فروگذاشتند دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند و از حضرت ملیک اعلی خطاب مستطاب بطائر آشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل ع پیش از آنکه یوسف ع بتگ چاه رسد بوی رسید و او را باجنحه مقدّسه خود گرفته بر بالای صخره که در تگ چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که تعویذ و دار بر بازو داشت او را پوشانید وَ أَوحَینا إِلَیهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل علیه السلام یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران ترا بحاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُم هر آئینه خبر دهی تو ایشان را بِأَمرِهِم هذا باین کاریکه کرده‌اند و رنجی که بتو رسانیده وَ هُم لا یَشعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شأن و رفعت مکان تو و بعد اندک زمانی را اینکه صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند و هم له منکرون اما چون یوسف علیه السلام در قعر چاه افتاد و برادران بازگشته بسر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیرهن او آلوده بخون ساختند وَ جاؤُ أَباهُم و آمدند نزدیک پدر خود عِشاءً شبانگاه و بدروغ یَبکُونَ میگریستند یعقوب علیه السلام چون آواز گریه فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمده گفت ای فرزندان چه میشود شما را یوسف ع من کجاست که او را نمی‌بینم.

صفحه : ۵۰۵

قالُوا یا أَبانا گفتند ای پدر ما إِنّا ذَهَبنا نَستَبِقُ ما بصحرا رفتیم و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افگندن وَ تَرَکنا یُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف ع را تنها عِندَ مَتاعِنا نزدیک رخت و بار ما فَأَکَلَهُ الذِّئبُ پس بخورد او را گرگ وَ ما أَنتَ بِمُؤمِنٍ لَنا و نیستی تو باوردارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَ لَو کُنّا صادِقِینَ و اگرچه هستیم ما راست‌گویان در همه کار ما اینجا بجهت

بـد گمانی که به نسـبت ما داری و ما را دروغگوی می‌پنـداری دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و اینکه پیراهن اوست وَ جاؤُ و آمدنـد عَلی قَمِیصِهِ بر پیراهن یوسف ع بِدَمٍ کَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف ع را نزد پدر بخون آلوده ساخته بـدروغ یعقوب ع که پیراهن خون‌آلوده دیـد دغـدغه هلاک یوسف ع در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف ع را خورده و تعرض بپیراهنش نکرده پس از روی عتاب قالَ گفت با فرزندان که نه چنین‌ست که شما میگوئید بَل سَوَّلَت لَکُم بلکه آراسته است برای شـما أَنفُسُکُم نفسهای شـما وسان ساخته أَمراً کار بزرگ را از هلاک یوسـف فَصَبرٌ جَمِیلٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبائی که بآن شکایت نباشد مگر با خدای وَ اللّهُ المُستَعانُ و خدای یاری خواسـته شده یعنی یاری ازو میخواهم عَلی ما تَصِفُونَ بر آنچه شـما صفت میکنید از هلاک یوسف ع آورده‌اند که سه روز یوسف ع در آن چاه بود صـباح روز چهارم مژده نجات بوی رسـید وَ جاءَت سَیّارَةٌ و آمـد کاروانی بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودنـد که از مدین بمصـر میرفتند فَأَرسَلُوا پس فرسـتادند وارِدَهُم وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسـی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد وارد آن کاروان مالک إبن وعز الخزاعی بود از اهل مدین چون بسـر چاه آمد فَأَدلی دَلوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسـید به یوسف که در دلو بنشـین مصـرع ی یوسف!!! تو اینکه دلو در چاه آمده یوسف ع در دلو نشـست در معالم آورده که دیوارهـای چـاه بر فراق یوسف ع میگریسـتند و در انیس المریـدین فرمود که مالـک در کشـیدن دلو حیران بمانـد چه دلو را بغـایت گران دیـد بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهـده کرد قالَ یا بُشـری گفت ای مژده و شادمانی گفته‌اند بشـری نام صاحب او بوده و او را برای اعانت طلبیده گفت هذا غُلامٌ اینکه پسریست که دلو را گران ساخته پس بمددکاری او یوسف ع را از چاه برآورد نظم چون آن مـاه جهـان‌آرا برآمـد ز جانش بانگ یا بشـری برآمـد بشارت کز چنین تاریک چاهی برآمـد پس جهان افروز ماهی وَ أَسَرُّوهُ و پنهـان داشـتند او را از کاروانیـان بِضاعَةً در حـالتی که متـاع تجـارت بود یعنی ایشـانرا برای فروختن منـاسب نمود یا پنهان ساختند امر او را با کاروانیان و گفتند که اهل اینکه آب او را بما داده‌اند تا برای ایشان بمصـر بریم و بفروشـیم و گفته‌اند که ضـمیر اسـروه راجع به برادران است یعنی برادرانش حـال او را پنهان داشـتنده و گفتنـد که او بنـده ماست و آنچنان بود که برادران از حال یوسف علیه السـلام خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند اینکه غلام ماست از ما گریخته او را بخرید وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِما یَعمَلُونَ بآنچه میکننـد یعنی اولاد یعقوب ع با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف ع آورده‌اند که چون برادران یوسـف ع را بدیدنـد بزبـان عبری بـاو گفتنـد آنچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف ع خاموش بایسـتاد و ایشان مالک را گفتند اینکه بنده ما گریزپاست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد و او را میفروشـیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتـد و خبر او نشـنویم مالک گفت من زر نقـد که داشـته‌ام بضاعت خریـده‌ام و با من درمی چنـد ناسـره مانـده است گفتنـد تو میدانی که بهای اینکه غلام بسیار است اما با تو بسازیم بهر چه داری پس دست یوسف ع بدست مالک دادند.

صفحه : ۵۰۶

وَ شَرَوهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخسٍ به بهای اندک بی اعتبار دَراهِمَ مَعدُودَةٍ درهمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می‌شمردند و مافوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفتده عدد بود یا بیست هر برادری دو دو درهم برداشـتند و در وسـیط آورده که یهودا هیـچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخریـد وَ کانُوا فِیهِ و بودند برادران در شان یوسف مِنَ الزّاهِدِینَ از بی‌رغبتان یعنی نمی‌خواسـتند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی‌رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و در ان زمان پادشاه مصر ریّان بن ولید عملیقی بود و زمان تصرف امور ممالک خود را بـدست قطفیر یا اطفیر مصـری که عزیزش گفتنـدی بازداده بود چون خبر کاروان مدین بمصـر آمد و گماشـتگان عزیز بر سـر راه کـاروان آمـده یوسف ع را دیدنـد از ملعه جمـال او شـیفته و حیران بازگشـته خبر به عزیز مصـر بردنـد و او زنی داشت راعیـل نام و یاذکار و مشـهور آنست که او را زلیخا گفتنـدی و در عین المعانی بضم زا و فتـح لام تصـحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسـر لام

شهرت دارد القصه چون عزیز خبر غلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را به نخاس آرد و روز دیگر مالک یوسف ع را آراسته ببازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد فریاد و فغان از در و دیوار برآمد خریداران بمزید ثمن درآمده هر کس در بهای او چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد شعر خریداران دیگر لب به بستند پس از زانوی خاموشی نشستند عزیز بهای آن داد یوسف را بخانه آورد وَ قالَ الَّذِی اشتَراهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِن مِصرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَکرِمِی مَثواهُ گرامی دار جای اینکه غلام را کنایه است از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترامست یعنی اینکه غلام را نیکودار عَسی أَن یَنفَعَنا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سر انجام مصالح روزگار ما أَو نَتَّخِذَهُ وَلَداً یا فراگیریم او را به فرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است وَ کَذلِکَ و همچنان که محبت یوسف ع را در دل او جای دادیم مَکَّنّا لِیُوسُفَ جای دادیم یوسف ع را و ممکّن ساختیم فِی الأَرضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَ لِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزانیم او را مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَ اللّهُ غالِبٌ و خدای غالبست عَلی أَمرِهِ بر کار خود هیچکس چیزی را از ان رو نتواند کرد و در چیزی از ان منازعت نتواند نمود یا غالب است بر امر یوسف که برادران را درو خواهشی بود بهلاک و خواری و خدای را خواهش بود بعزت و سرداری و واقع نشد الا آنچه خدا خواسته بود بیت بود هر کسی را دگرگونه رای نباشد مگر آنچه خواهد خدای وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست وَ لَمّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید یوسف ع أَشُدَّهُ بقوت خود بهژده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سی و چهل آتَیناهُ دادیم او را حُکماً وَ عِلماً حکمی که آن نبوّت است یا حکمت و آن علمی باشد مؤیّد بعمل و دیگر دادیم او را دانشی در دین وَ کَذلِکَ نَجزِی المُحسِنِینَ و همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده‌اند که چون یوسف ع بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش رخت بخانه دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد بیت زلیخا چون برویش دیده بگشاد بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد ز لطف صورت و حسن شمائل اسیرش شد بیکدل نی بصد دل بعد از انکه عشقش بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد.

صفحه : ۵۰۷

وَ راوَدَتهُ و درخواست یوسف ع را الَّتِی هُوَ فِی بَیتِها آن زنی که یوسف ع در خانه او بود یعنی زلیخا مراودت کرده یوسف ع را عَن نَفسِهِ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف ع و او را بمنزلی که هفت خانه در یکدیگر ساخته درآورد وَ غَلَّقَتِ الأَبوابَ و بست درها را وَ قالَت هَیتَ لَکَ و گفت بشتاب و پیش من آی که من ترااام یوسف ع که اینکه حال بدید قالَ مَعاذَ اللّهِ گفت پناه میگیرم بخدا پناه گرفتنی إِنَّهُ رَبِّی بدرستیکه خدا پروردگار من است أَحسَنَ مَثوایَ نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر من است و ترا به نیکو داشت من امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم إِنَّهُ بدرستیکه او لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق‌ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمها است و از زبان حال یوسف ع که با زلیخا خطاب میکرد گفته‌اند نظم زهی خجلت که در روز قیامت چو افتد بر زناکاران غرامت جزای آن جفاکیشان نویسند مرا سردفتر ایشان نویسند وَ لَقَد هَمَّت بِهِ و بدرستیکه قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف ع بزنا وَ هَمَّ بِها و قصد کرد یوسف ع بدفع وی بطریق فرار لَو لا أَن رَأی اگر ندیدی یوسف ع بُرهانَ رَبِّهِ برهان پروردگار خود را هر آئینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف ع و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی باشد پس یوسف ع بقوت نبوت و مدد فتوت در آنحال خود را نگاهداشت کَذلِکَ همچنین او را ثبات دادیم بر عصمت و عفت لِنَصرِفَ تا بگردانیم عَنهُ السُّوءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَ الفَحشاءَ و عملی زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستیکه او مِن عِبادِنَا المُخلَصِینَ از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نابایسته

آورده‌اند که چون یوسف ع از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد زلیخا از عقب او میدوید وَ استَبَقَا البابَ و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف ع رسید و دست در وی زده باز پس کشید وَ قَدَّت و بدرید در کشیدن قَمِیصَهُ پیراهن یوسف ع را مِن دُبُرٍ از قفا وَ أَلفَیا سَیِّدَها و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لَدَی البابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف ع و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته‌اند پیش از انکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش‌دستی نموده دلیرانه بسخن درآمده قالَت گفت زلیخا ما جَزاءُ مَن أرادَ چیست جزای کسیکه خواهد بِأَهلِکَ سُوءاً بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابرای ذمه خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم از یوسف ع است پس گفت مکافات کسیکه بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلّا أن یُسجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست أو عَذابٌ أَلِیمٌ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف ع اینکه سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکنند.

صفحه : ۵۰۸

قالَ هِیَ راوَدَتنِی گفت یوسف ع او درخواست کرد مرا عَن نَفسِی از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی میگریختم عزیز گفت راستی اینکه سخن بچه دانم و هیچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف ع گفت در آنجا کودکی چهار ماه در گهواره بود گواه من اوست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماه چه داند و چگونه سخن گوید با ما هزل و مسخرگی میکنی یوسف گفت خدای من قادرست بر آنکه او را بسخن آرد و بر بی‌گناهی من گواهی دهد و در لطائف سبعین آورده که عزیز از ان کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی بسخن درآمد و گفت یوسف ع راست میگوید حق تعالی ازین قصّه خبر داد درین کلمات که وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِن أَهلِها و گواهی داد گواهی‌دهنده از کسان زلیخا گفته‌اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت ای عزیز إِن کانَ قَمِیصُهُ اگر هست گریبان پیراهن یوسف ع قُدَّ مِن قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَت پس زلیخا راست میگوید وَ هُوَ مِنَ الکاذِبِینَ و یوسف از دروغگویان است چه اینکه صورت دلیل است بر آنکه زلیخا قصد دفع یوسف ع میکرده از خود که گریبان از پیش دریده شد وَ إِن کانَ قَمِیصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِن دُبُرٍ از پس دریده شده فَکَذَبَت پس زلیخا دروغ میگوید وَ هُوَ مِنَ الصّادِقِینَ و یوسف ع از راست گویان است چه اینکه حال دلالت بر آن دارد که یوسف ع از وی گریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده که پیراهنش از پس دریده فَلَمّا رَأی پس آنهنگام که بدید عزیز قَمِیصَهُ پیراهن یوسف ع را که قُدَّ مِن دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قالَ إِنَّهُ گفت بدرستیکه اینکه کار مِن کَیدِکُنَّ از مکر و حیله شما زنانست إِنَّ کَیدَکُنَّ بدرستیکه کید شما عَظِیمٌ بزرگ‌ست زود در دل می‌آویزد و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد از روی اعتذار گفت یُوسُفُ أَعرِض ای یوسف درگذر و اعراض کن عَن هذا ازین مهم و پنهان دار وَ استَغفِرِی و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنبِکِ از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذرخواه از یوسف ع که غریب‌ست و تو او را بیازردی إِنَّکِ کُنتِ بدرستیکه تو بودی مِنَ الخاطِئِینَ از گروه گناهکاران تذکیر از برای تغلیب‌ست آورده‌اند که عزیز اگر چه اینکه قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی بماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آئینه عشق را غوغای ملامت در کارست نه سودای سلامت نظم نه سازد عشق را گنج سلامت خوشا رسوائی کوی ملامت غم عشق از ملامت تازه گردد و زین غوغا بلند آوازه گردد.

صفحه : ۵۰۹

وَ قالَ نِسوَةٌ و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورد که پنج زن بودند از خواص ملک ریّان یعنی زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فِی المَدِینَةِ در شهر مصر بموضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه امرَأَتُ العَزِیزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُراوِدُ فَتاها طلب کرده است غلام خود را عَن نَفسِهِ از نفس او یعنی

درخواسته است ازو که کام او بدهد قَد شَغَفَها بدرستیکه بشگافته است غلاف دل او را حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف ع بمیان دل او درآمده إِنّا لَنَراها بدرستیکه ما می‌بینیم آن زن را فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده خود میگردد فَلَمّا سَمِعَت پس چون شنید زلیخا بِمَکرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرسَلَت إِلَیهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده‌اند که چهل زنان را طلبید و آن پنج زن ملامت گو نیز در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورد وَ أَعتَدَت و آماده کرد لَهُنَّ مُتَّکَأً برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام میخورند وَ آتَت و بداد کُلَّ واحِدَةٍ مِنهُنَّ هر یکی را ازین زنان سِکِّیناً کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف ع آمده جامه مرصع با جواهر وی را پوشانید و تاج مکلل بر سرش نهاد وَ قالَتِ اخرُج و گفت بیرون آی عَلَیهِنَّ برین زنان یوسف ع ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف ع را بیرون آورد بیت از خلوت خانه آن گنج نهفته برون آمد چون گلزار شگفته فَلَمّا رَأَینَهُ پس آنهنگام که زنان او را دیدند أَکبَرنَهُ بزرگ یافتندش در کمال جمال بیکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند وَ قَطَّعنَ أَیدِیَهُنَّ و بریدند دستهای خود را و بالم آن محسّس نشدند در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمی‌کند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متألم نشوید. بیت گر با تو دمی دست در آغوش توانکرد بیداد تو سهل است فراموش توان کرد القصه زنان مصر از بی‌خودی با خود بازآمده زبان آفرین بگشادند وَ قُلنَ و گفتند حاشَ لِلّهِ پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بَشَراً نیست اینکه غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیباشد و کسی ندیده شعر تو از سلاله سفلی ز آب و خاک نزادی که از قبیله روحانیان حور نزادی إِن هذا نیست اینکه شخص إِلّا مَلَکٌ کَرِیمٌ مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین رعنائی و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست بیت چو دیدنش که جز والاگهر نیست برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست نه چون آدم ز آب و گل سرشته است ز بالا آمده قدسی فرشته است صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رض نقل میکند که حضرت رسالت‌پناه ص فرمود که جبرئیل ع بمن فرود آمد گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من حسن روی یوسف ع را از نور کرسی کسوت داده‌ام و کسوت حسن ترا از نور عرش معزز کرده‌ام و ما خلقت خلقا احسن منك یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی ص زنارها قطع کردند بیت ز حسن روی یوسف ع دستی بریده سهل است در پای دلبر ما سرها بریده باشد از عائشه رض نقل می‌کنند که در صفت جمال حضرت رسالت‌پناه ص فرموده شعر !!! زلیخا لو رأین جبینه لأثرن بالقطع القلوب علی الید زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند مقرر است که دل پاره پاره میکردند اگر جمال تو ای نوردیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد.

صفحه : ۵۱۰ قالَت فَذلِکُنَّ الَّذِی گفت زلیخا اینکه آنکس‌ست که شما لُمتُنَّنِی فِیهِ ملامت کردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَ لَقَد راوَدتُهُ بدرستیکه من مراودت کردم او را عَن نَفسِهِ از نفس او درخواستم که آرزوی من بدهد فَاستَعصَمَ پس خویش را نگاهداشت و سر بمن در نیاورد وَ لَئِن لَم یَفعَل و اگر چنان نکند ما آمُرُهُ آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لَیُسجَنَنَّ هر آئینه بزندان کرده شود وَ لَیَکُوناً و هر آئینه باشد مِنَ الصّاغِرِینَ از خوارشدگان یعنی داخل در زندان و بیباکان یوسف ع اینکه سخن بشنید روی از ان مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یك جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف ع از مقالات ایشان به تنگ آمده قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجنُ زندان أَحَبُّ إِلَیَّ دوست‌تر است بمن مِمّا یَدعُونَنِی إِلَیهِ از آنچه میخوانند اینکه زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان شعر عجب درمانده‌ام در کار اینان مرا زندان به از دیدار اینان وَ إِلّا تَصرِف و اگر نگردانی عَنِّی از من کَیدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر

مرا در پناه عصمت خود نگیری أَصبـُ إِلَيهِنَّ میل میکنم بسوی ایشـان یعنی اجابت کنم سخن ایشان وَ أَكُن مِنَ‌الجاهِلِينَ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاستَجابَ لَهُ پس اجابت کرد مر دعای او را رَبُّهُ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنهُ پس بگردانید ازو كَيدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بـدرستیکه او شـنواست مر دعای کسـی را که بدو پناه برد العَلِيمُ دانا است بحال کسـی که از همه درو گریزد آورده‌انـد که بعـد از نومیـدی زنان از وی زلیخا را گفتنـد صـلاح آن است که او را دو سه روزی بزندان بازداری شاید که به سـبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را دانسـته سـر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چو کوره سازندان را بدو گرم بود زان کوره گردد آهنش نرم زلیخـا اینکه سـخن را قبول کرده نزد عزیز آمـد و گفت ازین غلام عبری ما بـدنام گشـته‌ام و طبع مرا از خـدمت او نفرتی پدیـد آمـده صـلاح آنست که او را در زنـدان کنی تا مردم گمان برنـد که او گناهکار است و من از ملامت باز رهم عزیز را اینکه سخن قبول افتاد حکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدا لَهُم پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِن بَعدِ ما رَأَوُا الآياتِ پس از انکه دیدنـد دلائـل عصـمت و شواهـد براءت یوسف را چون شـهادت صبی و چـاك پیراهن او از قضـا و قطع دسـتها یعنی بـا وجود مشاهـده اینکه نشانیها رای ایشان بر ان قرار یافته که برای صـلاح او لَيَسـجُنُنَّهُ هر آئینه در زنـدان کننـد او را حَتّى حِينٍ تا هنگامی که مقرر باشـد پس یوسف را بزنـدان آوردنـد و زنـدان را بدان سـرو قامت گل رخسار رشک گلسـتان کردند نظم چو آن دل زنده در زندان درآمد بجسمی مرده گوئی جان درآمد در ان محنت‌سرا افتاده جوشی برآمد زان گرفتاران خروشی.

صفحه : ۵۱۱

وَ دَخَلَ و درآمدنـد مَعَهُ السِّجنَ با او بزنـدان فَتَيانِ دو بنـده از بندگان ملك ريان یکی ساقی ملك بود که او را یونا گفتندی و دیگر طباخ که او را مجلث خواندنـدی ملك بر ایشان گمان برده بود که او را از هر میدهند و حکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف ع بزندان درآمدنـد و یوسف ع در زنـدان تعهـد حـال زنـدانیان کردی و خوابهـای ایشـانرا تعبیر فرمودی تا روزی اینکه دو زنـدانی نیز خوابها دیدنـد گوینـد ساقی دیـده و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نادیـده یوسف را امتحان کردنـد قالَ أَحَدُهُما گفت یکی از ایشان یعنی سـاقی إِنِّي أَرانِي بـدرستیکه من می‌بینم خود را در خواب که در بـاغی یک اصل تاك است و برو سه خوشه انگور رسـیده و کاسـه ملك بـدست من است أَعصِرُ خَمراً می‌فشـانم درو انگور را تسـميه عنب بخمر باعتبـار ما یؤل الیه است وَ قالَ الآخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ إِنِّي أَرانِي بـدرستیکه من می‌بینم خود را که در مطبخ ملك أَحمِلُ برمیدارم فَوقَ رَأسِي بر زبر سـر خود خُبزاً نان را و آن سه سـفره نـان بود تَأكُلُ الطَّيرُ مِنهُ میخورنـد مرغان از ان نان و میربایند نَبِّئنا بِتَأوِيلِهِ خبر ده ما را به تعبیر اینکه هر دو خواب إِنّا نَراكَ بـدرستیکه مـا بینیم ترا مِنَ المُحسِنِينَ از نیکوکـاران با اهل زنـدان پس نکوئی کن با ما بتاویل رویای ما یوسف ع نخواست که تعبیر خواب ایشـانرا بزودی بازگویـد چه در ان مکروهی متوجه بود بیکی پس از جواب ایشـان اعراض فرمود قالَ گفت یوسف لا يَأتِيكُما نیاید بشـما طَعامٌ تُرزَقانِهِ خوردنی که روزی داده شوید بوی إِلّا نَبَّأتُكُما مگر خبر دهم شـما را بِتَأوِيلِهِ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعـام را قَبلَ أَن يَأتِيَكُمـا پیش از انکه بیایـد بشـما یعنی اخبار کنم شـما را از غیب ایشان گفتنـد ما از کاهنان و عرافان امثال اینکـه شـنیده‌ایم یوسـف ع گفت که اینکه معجزه من است نه عرافت و کهـانت ذلِكُمـا اینکه که گفتم بشـما مِمّا عَلَّمَنِي ازان چیزی است که بیاموخت مرا رَبِّي پروردگار من بالهام و وحی إِنِّي تَرَكتُ بدرستیکه من دست بداشته‌ام مِلَّةَ قَومٍ لا يُؤمِنُونَ کیش گروهی را که نمیگروند بِاللّهِ بخدای وَ هُم بِالآخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت هُم كافِرُونَ ایشان ناگرویدگان‌اند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشان است بآخرت وَ اتَّبَعتُ و پیروی کرده‌ام مِلَّةَ آبائِي کیش پدران خود را إِبراهِيمَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ ابراهیم ع و اسحق پسرش و یعقوب که پـدر مـاست اظهـار ذکر آبـاء بجهت آنکه از اهل بیت نبوت است یا بجهت زیادتی رغبت بوده باسـتماع کلام وی ما كانَ لَنا روا نیست و نشایـد مـا را که پیغمبرانیم أَن نُشرِكَ آنکه انبـاز گیریم بِاللّهِ مِن شَيءٍ بخـدای چیزیرا بلکه او را می‌پرستیم بیگانگی ذلِكَ اینکه توحیـد مِن فَضلِ اللّهِ از فضـل خـداست عَلَينـا بر مـا که بوحی مـا را آگـاهی داده وَ عَلَى النّاسِ و اینکه از فضل اوست بر سائر آدمیان که انبیاء را بارشاد ایشان فرسـتاده وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده‌اند لا يَشكُرُونَ سپاسداری

نمی کنند آن فضل و موهبت را.

صفحه : ۵۱۲

یا صاحِبَیِ السِّجنِ ای یاران زندان أ أَربابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خَیرٌ بهتر است أَمِ اللّهُ الواحِدُ یا خدای یگانه در ذات و صفات القَهّارُ غالب بر همه ما تَعبُدُونَ نمی‌پرستید شما مِن دُونِهِ بدون خدای إِلّا أَسماءً مگر نامهای یعنی چیزی چند را باعتبار نامهای که بی حجت و برهان سَمَّیتُمُوها نام نهاده‌اید آنها را أَنتُم وَ آباؤُکُم شما و پدران شما ما أَنزَلَ اللّهُ بِها فرو نفرستاده است خدای بپرستش آنها مِن سُلطانٍ از هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمّیات ایشان پس شما نمی‌پرستید الا اسمی چند بی‌مسمی را إِنِ الحُکمُ نیست حکم بعبادت إِلّا لِلّهِ مگر خدای را که مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را أَلّا تَعبُدُوا آنکه میرستید إِلّا إِیّاهُ مگر او را ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ این‌ست دین حق روشن و درست و راست وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان میشوند یا صاحِبَیِ السِّجنِ ای یاران زندان أَمّا أَحَدُکُما آیا یکی از شما که ساقی ملک است بسه روز دیگر خلاص یابد فَیَسقِی رَبَّهُ پس بیاشامانـد تربیت‌کننده خود را خَمراً شراب چنانچه پیشتر می‌بود وَ أَمَّا الآخَرُ و اما آن دیگری که طباخ است فَیُصلَبُ پس برآویخته شود بردارد مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَأکُلُ الطَّیرُ پس بخورند مرغان شکاری مِن رَأسِهِ از کله سروی پس ایشان با یکی از ایشان گفتند دروغ گفته‌ایم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف ع گفت قُضِیَ الأَمرُ الَّذِی حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فِیهِ تَستَفتِیانِ در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَ قالَ و گفت یوسف ع لِلَّذِی ظَنَّ مر آنکس را که دانست أَنَّهُ ناجٍ مِنهُمَا که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از ان هر دو یعنی ساقی را گفت اذکُرنِی یاد کن مرا عِندَ رَبِّکَ نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا از اینکه محنت باز رهاند نظم بگو هست اندر ان زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی‌نصیبی چنینش بیگنه میسند رنجور هست اینکه از طریق معدات دور آورده که چون سه روز برآمد ملک کس را فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و مرغ چشم از کاسه سر او بیرون آورد و ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته بود همان منصب نخستین بوی دادند اما چون او برتبه تقرب برسید و از ساغر جاه و دولت سر خوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فَأَنساهُ الشَّیطانُ پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذِکرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف ع را نزدیک مربی خود.

صفحه : ۵۱۳

فَلَبِثَ فِی السِّجنِ پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضعَ سِنِینَ چند سال عددی است مبهم میان سه و نه گویند یوسف ع بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آن است که از اوّل تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل از حسن رض نقل میکند که روزی جبرئیل بزندان درآمد یوسف ع او را به‌شناخت و گفت یا اخا المرسلین چیست که می‌بینم ترا در منزل گناهکاران جبرئیل ع گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزّت و جلال من که ترا چند سال بزندان بدارم یوسف ع گفت درین حال خدای از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خوشنود است گفت اذ الا- ابالی اکنون که او راضی است از من هیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی نظم پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف ع حبس در بضع سنین کز چه تقصیر آمد از بحر و سحاب تا تو یاری خواهی از ریگ سراب اما چون مدّت محنت بسر آمد و ملک ریان خوابی دید مهیب و بامداد آن تمام حکما و ندما را طلبید وَ قالَ المَلِکُ و گفت ملک إِنِّی أَری بدرستیکه من بخواب دیدم سَبعَ بَقَراتٍ سِمانٍ هفت گاو فربه که از نهر یابس بیرون آمدند و پس از ان یَأکُلُهُنَّ بخوردند و فرو بردند ایشانرا سَبعٌ عِجافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان زیادت نشد وَ سَبعَ سُنبُلاتٍ و دیدم هفت خوشه خُضرٍ سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَ أُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم یابِساتٍ خشک یعنی رسیده و بدرو

درآمده پس اینکه خوشـهای خشک بر ان خوشـهای سبز پیچیدند و در خاک ریز کردند ایشان را و بپوشـیدند یا أَیُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران و اشـراف قوم أَفْتُونِی فتوی دهیـد مرا یعنی جواب دهیـد مرا فِی رُءیایَ در تعبیر خواب من إِن کُنتُم اگر هستید شـما که از روی دانش لِلرُّءیا تَعبُرُونَ مر خواب را تعبیر میکنید قالُوا گفتند حکماء و اهل علم که مخاطب وی بودند أَضغاثُ أَحلامٍ اینکه خوابها شوریده است وَ ما نَحنُ و نیستیم ما بِتَأوِیلِ الأَحلامِ به تعبیر اینکه نوع خوابها بِعالِمِینَ دانایان چه ما تعبیر رویای صادقه می‌کنیم و اینکه از قبیـل منامـات باطله است ملک ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشـته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا اینکه مشـکل من گه کشاید و راه تعبیر اینکه واقعه که بمن نماید مصرع یا رب اینکه خواب پریشان مرا تعبیر چیست ساقی ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسـفش بیاد آمد وَ قالَ الَّذِی نَجا مِنهُما و گفت آن کسـی که نجات یافته بود از ان دو بنده زندانی یعنی ساقی وَ ادَّکَرَ و یاد کرد از قول یوسف ع که اذکرنی عند ربک بَعدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز که أَنَا أُنَبِّئُکُم من خبر دهم شما را بِتَأوِیلِهِ به تعبیر اینکه خواب فَأَرسِلُونِ پس بفرستیـد مرا بزنـدان که در آنجا کسـی هست که علم تعبیر را نیکو دانـد ملک ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود برخیز و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان درآمد و زمین خدمت ببوسید و گفت.

صفحه : ۵۱۴

یُوسُفُ ای یوسف ع أَیُّهَا الصِّدِّیقُ ای نیـک راست گوینـده أَفتِنـا فتوی ده مـا را فِی سَبعِ بَقَراتٍ سِمانٍ در هفت گاو فربه که یَأکُلُهُنَّ بخورند ایشانرا سَبعٌ عِجافٌ هفت گاو لاغر وَ سَبعِ سُنبُلاتٍ خُضرٍ و در هفت خوشه سبز وَ أُخَرَ یابِساتٍ و هفت خوشه خشک دیگر که بر ایشان پیچیدنـد و خشک سازنـد همه حکما در ان حیراننـد تو چه جواب گوئی لَعَلِّی أَرجِعُ تا باشد که بازگردم با جواب تمام إِلَی النّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُم یَعلَمُونَ شاید ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر اینکه واقعه را یا شرف و فضل تو معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند قالَ گفت یوسف ع که شـما تَزرَعُونَ کشت کنید سَبعَ سِنِینَ هفت سال که بقرات سمان اشارت است بدیشان دَأَباً زراعت بعادت مستـمره خود فَما حَصَدتُم پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید آنرا فِی سُنبُلِهِ در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنیـد تا از سوسه و از آفات ایمن باشد و با غلاف خوشه ذخیره کنید إِلّا قَلِیلًا مگر اندک یعنی بقدر حاجت مِمّا تَأکُلُونَ از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ یَأتِی پس بیاید مِن بَعدِ ذلِکَ از پس اینکه سالها سَبعٌ شِدادٌ هفت سال سخت که سبع عجـاف عبـارت از ایشـان است یَأکُلنَ بخورنـد اهـل اینکه سالهـا یعنی کسانیکه در ان زمان باشـند ما قَدَّمتُم لَهُنَّ آنچه از پیش فرسـتاده باشـید یعنی ذخیره نهاده باشـید برای آن سالهای قحط إِلّا قَلِیلًا مگر انـدکی مِمّا تُحصِنُونَ از آنچه نگاه داریـد و ضـبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ یَأتِی پس بیاید مِن بَعدِ ذلِکَ از پس اینکه سالهای قحط عامٌ فِیهِ سالی که در ان یُغاثُ النّاسُ فریاد رسیده شوند مردمـان یـا بـاران داده وَ فِیهِ یَعصِرُونَ و در اینکه سال بیفشـرند آنچه افشـردنی باشـد مثل انگور و کنجـد و زیت و امثال آن و اینکه کنایت است از کثرت ثمار و گفته‌اند اشارت بدوشـیدن شیر است از پستان گاو و گوسفند و اینکه عبارت از فراخ سالی است چون یوسف ع تعبیر تمام کرد ساقی بازگشـته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سـخنها را بر وجهیکه شـنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف ع بشنود به طلب وی فرستاد.

صفحه : ۵۱۵

وَ قـالَ المَلِکُ و گفت ملـک ائتُونِی بِهِ بیاریـد بمن یوسف را فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ پس آن وقت که آمـد بـدو فرسـتاده ملک قالَ ارجِع گفت بازگرد إِلی رَبِّکَ بسوی مهتر خود فَسئَلهُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید که ما بالُ النِّسوَةِ اللّاتِی چه بود حال آنزمانی که در مجلس زلیخا قَطَّعنَ أَیـدِیَهُنَّ ببریدنـد ایشان دسـتهای خود را إِنَّ رَبِّی بـدرستیکه پروردگار من بِکَیـدِهِنَّ عَلِیمٌ بمکر زنـان و کیـد ایشـان دانـا است یوسف ع خواست که بیگنـاهی او بر ملـک آشـکارا گردد تا کسـی را در هلاک او مجال وقیعت نمانـد اینکه سـخن بملـک فرسـتاد امـا چون رسول بـاز آمـد و اینکه پیغام یوسف ع رسانیـد ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردنـد زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قالَ گفت ملک با ایشان ما خَطبُکُنَّ چه بود حال شـما إِذ راوَدتُنَّ یُوسُفَ چون

طلب میکردید یوسف ع را عَن نَفسِهِ از نفس وی یعنی کام دل خرد از وی می‌جستید قُلنَ گفتند آن زنان حاشَ لِلّهِ پاك است خدای از انکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ع ما عَلِمنا ندانستیم ما عَلَیهِ مِن سُوءٍ بر یوسف ع هیچ بدی نه اندك و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فائده ندارد و عشق بکمال رسیده بود او نیز بپاکی یوسف ع اقرار کرد قالَتِ امرَأَةُ العَزِیزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآنَ حَصحَصَ الحَقُّ اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است أَنَا راوَدتُهُ من جستم یوسف ع را عَن نَفسِهِ از نفس او و آرزوی وصال صحبت او کردم وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقِینَ و بدرستیکه او از راست‌گویان است آنجا که با عزیز گفت که هی راودتنی عن نفسی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق برآمد زو صدای حصحص الحق بگفتا نیست یوسف را گناهی منم در عشق او گم کرده راهی نخست او را بوصل خویش خواندم چو کام من نداد از پیش راندم ملك به یوسف ع پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف ع فرمود که غرض من عقوبت نبود ذلِكَ اینکه درخواست برای آن کردم لِیَعلَمَ تا بداند عزیز أَنِّی لَم أَخُنهُ آنکه من خیانت نکرده‌ام او را بِالغَیبِ در غیبت وی و حرمت اهل او و حق تربیت وی نگاه داشتم وَ أَنَّ اللّهَ و دیگر معلوم کند که خدای لا یَهدِی راه ننماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش در نگذرد کَیدَ الخائِنِینَ مکر خیانت‌کنندگان را پس یوسف ع خواست که تنبیه کند برای آنکه اینکه سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترك معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم است که از نفس غدّار چه نوع کار آید اینکه کلمات از پی درآورد.

صفحه : ۵۱۶

وَ ما أُبَرِّئُ نَفسِی و پاك نمی‌کنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل بآرزوها مبرّا و معرّا است إِنَّ النَّفسَ لَأَمّارَةٌ بدرستیکه نفس من فرماینده است بِالسُّوءِ ببدی یعنی بمعصیت إِلّا ما رَحِمَ رَبِّی لیکن آنرا که بخشد برو پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید إِنَّ رَبِّی بدرستیکه فریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصد وی را که بفعل نیاید رَحِیمٌ مهربان است که بعصمت حمایت نماید آورده‌اند که چون با ملك سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف ع زیادت گشت لا به وَ قالَ المَلِكُ ائتُونِی بِهِ و گفت ملك مصر بیارید یوسف ع را نزد من لا به أَستَخلِصهُ لِنَفسِی تا خالص کنم او را برای خود و مهمات ملك بوی فرمایم در تیسیر آورده که هفت حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و تعظیم هر چه تمام‌تر یوسف علیه السلام را از زندان ببارگاه آوردند در خبر است که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می‌آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند خروش برآوردند یوسف علیه السلام ایشانرا دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعط علیهم قلوب الاخیار و قصر علیهم النّار و چون نزدیك ملك رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود نظم ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت باستقبال او چون بخت بشتافت کشیدش در کنار خویشتن تنگ چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ به پهلوی خودش بر تخت بنشاند به پرسشهای خوش با وی سخن راند لا به فَلَمّا کَلَّمَهُ پس آنهنگام که ملك با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنیدلا به قالَ گفت ملك ای یوسف ع لا به إِنَّكَ الیَومَ بدرستیکه تو امروزلا به لَدَینا نزدیك مالا به مَکِینٌ با جاه و قدری لا به أَمِینٌ موتمن بر همه چیز ما هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگو قالَ اجعَلنِی گفت یوسف ع گردان مرا حکم‌کننده عَلی خَزائِنِ الأَرضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل از ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان إِنِّی حَفِیظٌ بدرستیکه من نگاه‌دارنده و ضبط کننده‌ام، چیزی را از ان ضائع نکنم عَلِیمٌ دانا بمصالح ملك، هر چه سازم خالی از اصلاح نباشد یا نگاه‌دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده‌اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکور است که ملك تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وی نهاده و کلیدهای خزاین بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهده یوسف ع واگذاشت در اندك زمانی عزیز را از رشك و حسد درگذشت و ملك بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف ع علیه السلام درآورد و

حق سبحانه یوسف علیه السلام را ازو دو پسر داد منشا و فروئیم و تفصیل اینکه حالات حواله بجواهر التفسیرست وَ کَذلِکَ و همچنین که ملک را برو مهربان گردانیدیم مَکَّنا جای دادیم لِیُوسُفَ فِی الْأَرضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف ع را بحکومت یَتَبَوَّأُ مِنها تا بود که جای میگرفت از ان زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت حَیثُ یَشاءُ هر جا که میخواست نُصِیبُ بِرَحمَتِنا میرسانیم بنعم خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَن نَشاءُ هرکرا میخواهیم وَ لا نُضِیعُ و ضایع و باطل نمی‌گردانیم أَجرَ المُحسِنِینَ اجر نیکوکاران را صفحه : ۵۱۷

وَ لَأَجرُ الآخِرَةِ و هرآئینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَیرٌ بهتر است لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنان را که گرویدند بخدای وَ کانُوا یَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که باحسان و تقوی از قعر چاه بتخت و جاه رسید بیت بدنیا و عقبی کسی قدر یافت که او جانب صبر و تقوی شتافت القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم به زراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط درآمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی به یوسف ع آوردند سال اوّل بنقودی که داشتند غلّه بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند یوسف علیه السلام صورت حال بملک عرض کرد ملک گفت همه بنده تواند و اختیار پیش تو است یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرده و اموال و اولاد و ضیاع و عقار هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف ع را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی را در باره او سخنی بی‌ادبانه نرسد و نتواند گفت- آورده‌اند که اثر قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شده پسران یعقوب علیه السلام گفتند که ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را مینوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر وزو گشته خوشدل غریب و فقیر به بخشش ز ابر بهاری فزون صفات کمالش ز غایت برون اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود بنیامین را جهت خدمت خود بازگرفت و ده فرزند دیگر هر یک بیک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند وَ جاءَ إِخوَةُ یُوسُفَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف ع فَدَخَلُوا عَلَیهِ پس درآمدند برو، و رسم خدمت بجا آوردند فَعَرَفَهُم پس بشناخت یوسف علیه السلام ایشانرا در نظر اوّل وَ هُم لَهُ مُنکِرُونَ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف علیه السلام از پس پرده بایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام از ایشان پرسید که شما کسانید که جاسوسان را میمانید گفتند ای ملک معاذ اللّه ما پسران یک پدریم که یعقوب علیه السلام‌ست اسرائیل اللّه یوسف علیه السلام گفت که پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی را پدر بجهت خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده‌ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند نی مردم مصر ما را نمی‌شناسند یوسف علیه السلام گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید آن برادر را بیارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی بایستاد یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعت ایشان بستندند و در عوض آن گندم بدیشان دادند وَ لَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم و آنهنگام که بساخت یوسف علیه السلام کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم داد و گفتند یک شتر بار دگر بجهت برادر ما که در خدمت پدرست بدهید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتران، ایشان مبالغه نمودند قالَ گفت یوسف ائتُونِی بیارید بمن بِأَخٍ لَکُم برادری که شماراست مِن از أَبِیکُم پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی أَ لا تَرَونَ آیا نمی‌بینید أَنِّی أُوفِی الکَیلَ آنرا که من به تمام می‌پیمایم پیمانه را و حق کسی را بازنمیگیریم وَ أَنَا خَیرُ المُنزِلِینَ و من بهترین فرود آرندگانیم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرونمیگذارم- صفحه : ۵۱۸

فَإِن لَم تَأْتُونِی بِهِ پس اگر نمی‌آرید بمن آن برادر فَلا کَیلَ لَکُم عِندِی پس نیست مکیل شما را نزدیک من یعنی طعام وَ لا تَقرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میائید قالُوا سَنُراوِدُ عَنهُ أَباهُ گفتند زود او را بطلبیم از پدر او و جهد کنیم در آن وَ إِنّا لَفاعِلُونَ و بدرستیکه ما کنندگانیم آن چیزیرا که بگوئیم وَ قالَ و گفت یوسف علیه السلام لِفِتیانِهِ اجعَلُوا بِضاعَتَهُم مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که به بهائی گندم آورده بودند و آن ادیمی و کفشی چند بوده یوسف علیه السّلام نخواست که گندم ببها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فِی رِحالِهِم در باردانهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون بثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت لَعَلَّهُم یَعرِفُونَها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انقَلَبُوا چون بازگردند إِلی أَهلِهِم بسوی کسان خود و بار بگشایند لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ شاید که بازگردند و برادر مرا بیارند فَلَمّا رَجَعُوا پس آنهنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب علیه السلام إِلی أَبِیهِم بسوی پدر خود قالُوا یا أَبانا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الکَیلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه‌پیمایند اگر اینکه بار بنیامین را نبریم فَأَرسِل مَعَنا پس بفرست با ما أَخانا برادر ما را نَکتَل تا فراگیریم کیل از برای خود و برای او وَ إِنّا لَهُ و به تحقیق ما او را لَحافِظُونَ نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قالَ گفت یعقوب علیه السلام که ای فرزندان هَل آمَنُکُم آیا شما را امین دارم عَلَیهِ برو یعنی بر بنیامین إِلّا کَما أَمِنتُکُم مگر همچنانکه امین ساختم شما را عَلی أَخِیهِ به برادر او مِن قَبلُ پیش ازین که گفتید و انا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللّهُ خَیرٌ پس خدای بهتر است حافِظاً از جهت نگاه‌داشتن و حفص حافظا خواند یعنی او است بهتر در حالیکه نگاه‌دارنده است پس توکل برو کنم و کار خود بدو گذارم وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ و او بخشنده‌ترین بخشندگان است شاید که به محافظت وی بمن ببخشاید و به مصیبت دو فرزند مرا مبتلا نه‌گرداند- صفحه : ۵۱۹

وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُم و چون گشادند رخت خود را وَجَدُوا بِضاعَتَهُم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف ع رُدَّت إِلَیهِم بازگردانیده شد بدیشان قالُوا یا أَبانا گفتند ای پدر ما ما نَبغِی چه چیز می‌طلبیم از احسان و رای اینکه که هذِهِ بِضاعَتُنا اینکه است بهای ما که غله بدین بضاعت بما فروخته‌اند رُدَّت إِلَینا بازگردانیده‌اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَ نَمِیرُ أَهلَنا و طعام آریم کسان خود را وَ نَحفَظُ أَخانا و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن وَ نَزدادُ و زیادتی بستانیم کَیلَ بَعِیرٍ پیمودن شتری یعنی یک شتروار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلِکَ اینکه یک شتروار کَیلٌ یَسِیرٌ مکیل اندک است و ملک بدان مقدار با ما مضائقه نخواهد کرد قالَ گفت یعقوب ع لَن أُرسِلَهُ هرگز نمی‌فرستم بنیامین را مَعَکُم با شما حَتّی تُؤتُونِ تا بدهید مرا مَوثِقاً مِنَ اللّهِ پیمانی موکد بذکر خدای تعالی در تبیان فرموده که او را بشما ندهم تا سوگند خورید بحق محمّد ص خاتم النبیین و سید المرسلین لَتَأْتُنَّنِی بِهِ که بیارید بمن او را إِلّا أَن یُحاطَ بِکُم مگر آنکه بگرو شما درآورده شود عذاب و همه هلاک شوید، ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر ع سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نه‌کنند فَلَمّا آتَوهُ پس چون دادند پدر را مَوثِقَهُم پیمان و عهد خود قالَ گفت یعقوب ع اللّهِ که خدای عَلی ما نَقُولُ بر آنچه میگوئیم از عهد و پیمان وَکِیلٌ نگاهبان و گواه و مطلع است وَ قالَ و گفت یعقوب ع از روی شفقت یا بَنِیَّ ای فرزندان من لا تَدخُلُوا در میائید در شهر مصر مِن بابٍ واحِدٍ از یک در یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر مروید ناگاه چشم بد در شما نرسد چون شما را باین جمال و هیئات و شوکت و ابّهت به‌بینند وَ ادخُلُوا و درآیید هر دو سر مِن أَبوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای متفرقه و آن شهر را چهار دروازه بود در لطائف آورده که یعقوب در اوّل مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وَ ما أُغنِی عَنکُم و من دفع نمی‌کنم از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللّهِ از قضای خدا مِن شَیءٍ چیزیرا زیرا که حذر دفع قدر نمیکند بیت من جهد همی کنم قضا میگوید بیرون ز کفایت تو کاری دگر است إِنِ الحُکمُ نیست حکم و فرمان إِلّا لِلّهِ مگر مر خدایرا در هر چه خواهد عَلَیهِ تَوَکَّلتُ برو توکل کردم من وَ عَلَیهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُتَوَکِّلُونَ و برو باید که توکل کنند توکل‌کنندگان نه بر غیر او کفایت مهم نتیجه توکل است برو و من یتوکل علی اللّه فهو حسبه.

صفحه : ۵۲۰ وَ لَمّا دَخَلُوا و آن هنگام که درآمدند اولاد یعقوب ع مِن حَیثُ أَمَرَهُم از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کانَ یُغنِی نبود که دفع کند عَنهُم از ایشان رای یعقوب مِنَ اللّهِ از قضای خدای که در باره ایشان واقع شده بود مِن شَیءٍ چیزیرا بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب ع مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب ع فائده نداد إِلّا حاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِی نَفسِ یَعقُوبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی بود در اولاد که در آن وقت قَضاها ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن وَ إِنَّهُ لَذُو عِلمٍ و بدرستیکه یعقوب ع خداوند دانش بود و بقضا و قدر میدانست لِما عَلَّمناهُ مر آن چه را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما اغنی عنکم وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لا یَعلَمُونَ نمیدانند سر قدر را یا جاهل‌اند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد بیت تدبیر کند بنده و تقدیر نداند تقدیر خداوند بتدبیر نماند وَ لَمّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ و آنهنگام که درآمدند اولاد یعقوب ع بر یوسف ع و ببارگاه او رسیدند یوسف ع بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر درخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف ع گفت که دانستیم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف ع گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشد بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه درآمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف ع بفرمود تا گلاب بر روی او زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشینید مرا برادر پدری و مادری من که یوسف ع نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر اینکه خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق اینکه حال بی‌طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من اینکه بود یوسف ع گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان ویرا برداشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوی إِلَیهِ جای داد بسوی خود أَخاهُ برادر خود را و یوسف ع نقاب بسته دست طعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف ع افتاد باز بگریست یوسف ع گفت باز اینکه چه گریه است گفت ای ملک چه مانند است اینکه دست تو بدست برادر من یوسف ع همین که یوسف ع اینکه کلمه بشنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قالَ گفت إِنِّی أَنَا أَخُوکَ بدرستیکه منم برادر تو فَلا تَبتَئِس پس اندوهناک مباش بِما کانُوا یَعمَلُونَ بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف ع بدید و اینکه سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمده دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت بیت آنچه می‌بینم به بیداری است یا رب یا بخواب خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب آنگه دست در دامن یوسف ع زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف ع گفت ای برادر اهتمام پدر در باب تو دانسته‌ام اگر ترا بی‌بهانه بازدارم غم او زیادت میشود اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از ان باک ندارم پس یوسف ع فرمود که نزد برادران رو و اینکه امر را مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند.

صفحه : ۵۲۱

فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم پس آنهنگام که کارسازی کرد ایشان را جَعَلَ السِّقایَةَ بنهاد سقایه و آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از ان آب خوردی درین وقت بجهت عزّت و نفاست طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف ع او را بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرد فِی رَحلِ أَخِیهِ در باردان برادر او و بارهای دیگران را مکمل کرده بودند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه درآمدند جمعی از ملازمان یوسف ع از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کردند کننده که أَیَّتُهَا العِیرُ ای کاروانیان إِنَّکُم لَسارِقُونَ بدرستیکه شما دزدانید بآنمعنی که یوسف ع را از پدر بدزدید و گفته‌اند که ندا کننده اینکه سخن را نه بفرمان یوسف ع گفت القصه چون اینکه ندا بسمع فرزندان یعقوب ع رسید قالُوا گفتند وَ أَقبَلُوا عَلَیهِم و روی آوردند بدان جمع که شما ما ذا تَفقِدُونَ چه چیز گم کرده‌اید که میجوئید قالُوا نَفقِدُ گفتند میجوئیم صُواعَ المَلِکِ مشربه ملک را که پیمان غلّه

بوده وَ لِمَن جاءَ بِهِ و برای هر کس که بیارد آنرا- حِملُ بَعِیرٍ شترواری طعام مقرر است وَ أَنَا بِهِ زَعِیمٌ و من که منادی‌ام بآن کفیلم و پابند آن قالُوا تَاللّهِ گفتند بخدای لَقَد عَلِمتُم هرآئینه شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در بار اوّل چون اینکه نوبت بیامدیم باز آوردیم و می‌بینید که دهن شتران بربسته‌ایم تا از زرع کسان نخورند ما جِئنا نیامدیم ما از کنعان لِنُفسِدَ تا تباه‌کاری کنیم فِی الأَرضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم وَ ما کُنّا و نیستیم ما سارِقِینَ دزدان و دزدی کار ما نیست قالُوا فَما جَزاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف ع که چیست جزای دزد إِن کُنتُم کاذِبِینَ اگر باشید شما دروغ‌گویان در ابرای ذمه خود یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قالُوا جَزاؤُهُ گفتند جزای سرقه سارق مَن وُجِدَ فِی رَحلِهِ گرفتن آنکس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فَهُوَ جَزاؤُهُ پس همون او است جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما کَذلِکَ همچنین نَجزِی الظّالِمِینَ پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را بازگردانیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف علیه السلام بازداشتند.

صفحه : ۵۲۲

فَبَدَأَ پس آغاز کرد مؤذن و گفته‌اند یوسف ع بِأَوعِیَتِهِم باردانهای ایشان یعنی برادران دیگر قَبلَ وِعاءِ أَخِیهِ پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ استَخرَجَها پس بیرون آورد سقایه را مِن وِعاءِ أَخِیهِ از باردان برادر او کَذلِکَ همچنین کِدنا لِیُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را بالهام- برادران یوسف ع از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشادند ما کانَ نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود ازو که لِیَأخُذَ أَخاهُ فراگیرد برادر خود را فِی دِینِ المَلِکِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب دزد ضرب و تغریب بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف ع برادر خود را إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ مگر بخواست خدای و بدستوری او نَرفَعُ دَرَجاتٍ برمیدارم از روی درجها بعلم و حکمت مَن نَشاءُ هر کرا میخواهیم وَ فَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِیمٌ دانائیست که درجه او بلندتر است آنگه یوسف ع فرمود که اینکه چه عمل است که از شما صادر شد نمی‌گفتید که ما پیغمبرزادگانیم قالُوا إِن یَسرِق گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فَقَد سَرَقَ پس بدرستیکه دزدی کرده است أَخٌ لَهُ برادر اعیانی که او را بوده مِن قَبلُ پیش ازین یعنی یوسف ع در معالم و کشاف و مدارک آورده که در خانه خاله یوسف ع ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف آن مرغ بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فَأَسَرَّها یُوسُفُ پس پنهان داشت یوسف ع آن مقاله را فِی نَفسِهِ در نفس خود وَ لَم یُبدِها و ظاهر نکرد آن را لَهُم بر ایشان قالَ گفت با خود یوسف ع که أَنتُم شَرٌّ مَکاناً بدترايد از جهت منزلت دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدا داناتر است بِما تَصِفُونَ بآنچه شما صفت می‌کنید پس یوسف ع بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و گر نه فریادی کنم که هر جا زنی حامله باشد درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف ع بدید که روبیل در غضب است پسر خورد را گفت برو و دست به پشت وی فرود آر چون دست او بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافته روی به برادران کرد که شما مرا مس کردی گفتند نی فرمود بخدای که در بلده مصر تخمی از آل یعقوب ع کسی هست چه هرگاه یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر بار روبیل در غضب شده آهنگ تخت یوسف ع کرد یوسف ع نقاب بسته از تخت فرود آمده او را در ربود، و بر سر دست آورد باز بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده‌اید و می‌پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت خدای که بالا و پست آفرید زبردست هر زیر دست آفرید ایشان چون دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود از در زاری درآمده- صفحه : ۵۲۳

قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ گفتند ای عزیز إِنَّ لَهُ بدرستیکه بنیامین را أَباً شَیخاً کَبِیراً پدری است پیر بزرگ‌ساله و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف ع بدو انس و الفت دارد فَخُذ أَحَدَنا پس فراگیر یکی از ما به بندگی مَکانَهُ بجای او و او را رها کن إِنّا نَراکَ

بـدرستیکه ما می‌بینیم ترا مِنَ الْمُحسِنِینَ از نیکوکاران به نسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان فما الاحسان الا بالاتمام قالَ مَعاذَ اللّهِ گفت یوسف ع پناه گیرم بخدای پناه گرفتنی أن نَأخُذَ از انکه بگیریم إلّا مَن وَجَدنا مگر آنرا که یافتیم مَتاعَنا عِندَهُ متاع خود را نزدیك او و اگر بجای او دیگری را بگیریم إِنّا إِذاً بـدرستیکه باشیم ما آنگاه لَظالِمُونَ ستمکاران در مذهب شـما فَلَمّا استَیأَسُوا پس آن وقت که نومید شدند مِنهُ از یوسف و دانستند که برادر را بایشان نمیدهد خَلَصُوا نَجِیًّا تنها شدند رازگویان و با یک کناره شدند از مصـریان و از هر گونه تـدبیر آغـاز کردنـد قـالَ کَبِیرُهُم گفت بزرگ ایشـان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهود أ لَم تَعلَمُوا آیا نمیدانیـد شـما أَنَّ أَباکُم آنرا که پدر شـما قَد أَخَذَ عَلَیکُم به تحقیق فراگرفت بر شـما مَوثِقاً عهد و پیمانی مِنَ اللّهِ از خدای یعنی بدسـتوری وی در محافظت بنیامین و شـما سوگنـد خوردیـد وَ مِن قَبلُ ما فَرَّطتُم و پیش ازین تقصیر کردید فِی یُوسُفَ در شان یوسف ع فَلَن أَبرَحَ الأَرضَ پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حَتّی یَأذَنَ لِی أَبِی تا وقتی که دستوری دهد مرا بآمـدن پـدر من أَو یَحکُمَ اللّهُ لِی یا خـدای حکم کند برای من برجوع به پدر یا به تخلیص برادر وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ و او بهترین حکم‌کننـدگانست که براستی حکم کنـد و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجِعُوا شـما بازگردید إِلی أَبِیکُم بسوی پدر خود فَقُولُوا یا أَبانا پس بگوئید ای پدر ما إِنَّ ابنَکَ بدرستیکه پسر تو بنیامین سَرَقَ دزدی کرد وَ ما شَهِدنا و گواهی نمیدهیم ما إِلّا بِما عَلِمنا مگر بـآنچه میـدانیم که صـاع ملك از بـار او بیرون آمـد وَ ما کُنّا و نیستیم ما لِلغَیبِ مر باطن حال را حافِظِینَ نگاهدارنـدگان یعنی بظاهر دزدی او دیـدیم اما از نفس الامر او خبر نـداریم که فی الواقعه بر او تهمت کردنـد و صاع را در بار او نهادند یا خود او مباشـر اینکه امر بوده که در شان وی غدر نکنید و اکنون اینکه صورت واقع شود صفحه : ۵۲۴

وَ سئَلِ القَریَةَ الَّتِی و بپرس از اهل آن دیهی که کُنّا فِیها بودیم مادران یعنی مصـر مراد آنست که بفرست و از مصـریان بپرس وَ العِیرَ الَّتِی و از ان کاروان نیز سؤال کن که ما أَقبَلنا فِیها روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسائیگان یعقوب ع وَ إِنّا لَصادِقُونَ و بدرستیکه ما راست گویانیم فرزندان بحکم روئیل یا یهود اروی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قالَ گفت یعقوب ع بَل سَوَّلَت لَکُم بلکه آراسـته‌ست برای شـما أَنفُسُکُم أَمراً نفسـهای شـما کـاری را که خواسـته‌اید و با هم قرار داده‌ایـد و اگرنه ملك مصـر چه میدانـد که جزای سارق استرقاق است فَصَبرٌ جَمِیلٌ پس بر من است شـکیبائی نیکو عَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَنِی شاید که خدای بیارد بِهِم جَمِیعاً همه ایشانرا بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصـر است إِنَّهُ هُوَ العَلِیمُ بـدرستیکه او دانـاتر است بحال من الحَکِیمُ راست کار است در آنچه میکنـد پس یعقوب ع از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود وَ تَوَلّی عَنهُم و روی بگردانید از فرزندان خود وَ قالَ یا أَسَفی و گفت ای اندوه من عَلی یُوسُفَ بر فراق یوسف ع صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت‌پناه ص از جبرئیل پرسید که وجد یعقوب و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف ع جبرئیل فرمود ع که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچ کس در آتش مفـارقت برابر یعقوب ع نسوخت که چهـل سـال و بقولی هشـتاد سـال از وقت فراق یوسف ع تا زمان وصال او چشـم یعقوب ع از گریه خشك نشد و از بار فراق جگرگوشه پشت مبارك وی خمیدگی گرفت وَ ابیَضَّت و سـفید شد عَیناهُ هر دو چشـم او مِنَ الحُزنِ از انـدوه فَهُوَ کَظِیمٌ پس او پر بود از خشم فرزنـدان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاـد و ظاهر نمیکرد بیت دردیسـت درین سـینه که گفتن نتوانم وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالُوا گفتند تَاللّهِ تَفتَؤُا بخدای همیشه باشـی بناله و زاری تَذکُرُ یُوسُفَ یاد کنی یوسف ع را حَتّی تَکُونَ حَرَضاً تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت أَو تَکُونَ مِنَ الهالِکِینَ یا باشی از جمله هلاك‌شدگان.

صفحه : ۵۲۵

قالَ گفت یعقوب ع ای فرزنـدان من إِنَّما أَشـکُوا جز اینکه نیست که شـکایت میکنم بَثِّی وَ حُزنِی غم و اندوه خود را إِلَی اللّهِ بخدای نه بشـما و نه بغیر شـما زیرا که کس بیکسـان و چـاره کن بیچارگـان اوست نظم حـاجتی را که از تو می‌جویم بـا کسـی نه که بـا تو

میگویم راز گویم بخلق خوار شوم بـا تو گویم بزرگوار شوم در بعضـی تفاسیر است که چون یعقوب گفت انما اشکو بثی و حزنی الی اللّه حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب ع بعزت و جلال من که اگر یوسف ع و بنیامین مرده بودندی بسبب اینکه نـاله که تو کردی من ایشان را زنـده ساخته بتو باز رسانیـدمی و ازین مژده بود که یعقوب ع گفت وَ أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ و من میـدانم از وحی خـدا آنچه شـما نمیدانیـد از حیات یوسف ع و رسـیدن وی بمن گوینـد روزی ملک الموت بزیارت وی آمـده بود یعقـوب ع برو سوگنـد داد که روح یوسف ع مرا قبض کرده گفت نی یعقوب ع بـدان امیـدواری گفت یـا بَنِیَّ اذهَبُوا ای پسـران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحّص کنید مِن یُوسُفَ وَ أَخِیهِ از حال یوسف ع و برادر او وَ لا تَیأَسُوا و نومید مباشید مِن رَوحِ اللّهِ از رحمت و فضـل خـدای إِنَّهُ لا یَیأَسُ بـدرستیکه نومیـد نشونـد مِن رَوحِ اللّهِ ط از رحمـت و فرح خـدا تعـالی إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب ع نامه نوشت بدین وجه که از یعقوب ع اسرائیل اللّه إبن اسحق ذبیح اللّه إبن ابراهیم خلیل اللّه بسوی ملک مصر امـا بعـد مـا آن اهـل بیتیم که بلا را موکل بما گردانیدهانـد جـدم ابراهیم را دست و پای بربسـته در آتش نمرود افگندنـد حق سبحـانه او را نجـات داده پـدرم اسـحق را کـارد بر حلق نهادنـد خـدای تعالی برای او فـدا فرسـتاد و مرا پسری بود دوست‌ترین همه فرزنـدان من برادران او را بصـحرا بردنـد و پیرهن خون آلوده بمن آورده گفتند او را گرگ خورد من در فراق او چندان گریسته‌ام که چشـمم سـفید شده او را برادر اعیانی بود که من بر وی تسلّی داشـتم تو او را بدزدی گرفته نگاهداشته و ما نه از ان خاندانیم که دزدی کنیم یـا از مـا دزدی برآیـد اگر اینکه فرزنـد را بمن فرستی فبهـا و الا بر تو دعای کنم که اثر آن بفرزنـد هفتمین تو برسـد و السـلام پس نـامه را بفرزنـدان داده و انـدک بضـاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب داده ایشان را بمصـر فرسـتاد و ایشان بمصـر آمـده برادری را که آنجـا بود ملاقـات کردنـد و باتفـاق برادر روی بـدرگاه یوسف نهادنـد فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیهِ پس آنهنگام که درآمدنـد برادران یوسف ع بر وی قـالُوا یـا أَیُّهَا العَزِیزُ گفتنـد ای عزیز مَسَّنـا رسـیده است مـا را وَ أَهلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را سـختی و بی‌نوائی و گرسـنگی وَ جِئنـا بِبِضاعَةٍ و آوردهایم بضـاعتی مُزجاةٍ انـدک و بی اعتبار فَأَوفِ لَنَا الکَیلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَ تَصَدَّق عَلَینا و تصـدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا بزیادهٔ از بهای متاع ما إِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خـدای تعالی یَجزِی المُتَصَدِّقِینَ پاداش دهـد به نیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصـدق می‌نماینـد آنگه نامه یعقوب ع بر گوشه تخت نهادند چون یوسف ع نامه را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفته- صفحه : ۵۲۶

قالَ گفت ای برادران هَل عَلِمتُم آیا میدانیـد ما فَعَلتُم آنچه کردید بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصـیل فعـل ایشـان بـا یوسف ع ظاهر است و با بنیامین آنست که او را خوار و بی‌اعتبار می‌داشـتند تا بمرتبه که با هیـچ یک سـخن نمیگفتی الا از روی عجز و مذلت پس یوسف ع فرمود که آیا شما دانسته‌اید قبح آنرا که با یوسف علیه السلام و با برادر او کرده‌اید و یا از ان توبه فرموده‌ایـد إِذ أَنتُم جاهِلُونَ چه آنوقت شـما نادان بودید یعنی نو رسـیده و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردیـد یوسف ع اینکه سـخن را از روی مناصـحت گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب را افگنـد و تاج از سـر برداشت چون ایشان را نظر بر آن شکل و شمائل افتاد قالُوا گفتند أَ إِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ استفهام تقریر است یعنی البته توئی یوسف ع که اینکه جمـال و کمـال دیگری را نیست بیت که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری تبارک اللّه ازین روی نازنین که تو داری قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی گفت من یوسفم و اینکه برادر من بنیامین است قَد مَنَّ اللّهُ بدرستیکه منت نهاد خدای عَلَینا بر ما بسـلامت و بکرامت إِنَّهُ مَن یَتَّقِ بـدرستیکه هر که بترسد از خدای وَ یَصبِر و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصـیت فَإِنَّ اللّهَ پس بتحقیق خدای لا یُضِیعُ ضائع نکند أَجرَ المُحسِنِینَ مزد نیکوکاران وضع مظهر در موضع مضـمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف ع را بشناختند روی به تخت درآورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف ع از تخت فرود آمـده ایشـان را در کنـار گرفت قـالُوا تَاللّهِ گفتنـد بخـدای سوگنـد که بحسن صورت و کمال سـیرت لَقَد آثَرَکَ اللّهُ هرآئینه برگزیـد ترا خـدای تعـالی عَلَینا بر ما وَ إِن کُنّا و بـدرستیکه ما هستیم لَخاطِئِینَ گناهکاران بـدان عملها که کرده‌ایم قالَ گفت

یوسف در جواب ایشان لا تَثرِیبَ هیچ سرزنش نیست عَلَیکُمُ الیَومَ بر شما امروز، من دیگر باره هرگز گناه شما نیارم یَغفِرُ اللّهُ لَکُم بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ و او بخشنده‌ترین بخشندگان است نظم به آهی بسوزد جهانی گناه به اشکی بشوید درون سیاه بدرمانده تخت شاهی دهد بدرماندگان هر چه خواهی دهد پس چون بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دل فگار پرداخت و گفت.

صفحه : ۵۲۷

اذهَبُوا بِقَمِیصِی هذا ببرید اینکه پیراهن مرا و آن قمیص خلیل ع بود که جبرئیل ع در قعر چاه بوی پوشانید و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلقُوهُ پس بیفگنید آنرا عَلی وَجهِ أَبِی بر روی پدر من یَأتِ بَصِیراً تا بازگردد بینائی او و چشمش بحال اوّل باز رود وَ أتُونِی و بیائید شما بمن بِأَهلِکُم أَجمَعِینَ بهمه کسان خود از احفاد و خدم آورده‌اند که یهودا گفت ای یوسف ع پیراهن خون‌آلوده پیش پدر من برده‌ام اینکه پیراهن بمن حواله کن که ببرم که شاید فرح اینکه قمیص تدارک خون آن قمیص کند یوسف ع پیراهن بوی داده اسباب را بجهت پدر و متعلقان مهیّا ساخته ببرادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت وَ لَمّا فَصَلَتِ العِیرُ و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه و تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف ع را بمشام یعقوب رسانید قالَ أَبُوهُم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او إِنِّی لَأَجِدُ بدرستیکه من می‌یابم رِیحَ یُوسُفَ بوی یوسف ع را لَو لا أن تُفَنِّدُونِ اگر شما به نقصان عقل مرا نسبت نکنید و مگوئید که پیر شده و بسنّ خرافت رسیده قالُوا تَاللّهِ إِنَّکَ گفتند آنها که حاضر بودند بخدای بدرستیکه تو هنوز لَفِی ضَلالِکَ القَدِیمِ در همان حیرت قدیمی در افراط محبّت یوسف ع از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمّا أن جاءَ البَشِیرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا- آورده‌اند که یهودا با برادران نه ایستاد و سر و پا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده أَلقاهُ بیفگند پیراهن یوسف ع را عَلی وَجهِهِ بر روی پدر فَارتَدَّ بَصِیراً پس گشت بینا و باحفاد خود قالَ گفت أ لَم أَقُل لَکُم آیا نمیگفتم شما را إِنِّی أَعلَمُ آنکه من میدانم مِنَ اللّهِ از الهام خدای ما لا تَعلَمُونَ آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف ع بود و پیوستگی میان من و او- پس تهیه راه نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه شدند و برادران دیگر رسیده بر دست و پای پدر افتاده قالُوا گفتند یا أَبانَا ای پدر ما استَغفِر لَنا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنا گناهان ما را إِنّا کُنّا بدرستیکه هستیم ما خاطِئِینَ گناهکاران.

صفحه : ۵۲۸

قالَ گفت یعقوب علیه السلام سَوفَ أَستَغفِرُ لَکُم زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّی از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ بدرستیکه او آمرزنده تائبان است بمحو ذنوب الرَّحِیمُ مهربان است بر بندگان بکشف کروب، تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف ع از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاسته بنماز و بعد از تهجد روی بقبله ایستاد و یوسف علیه السلام را در قفای بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت ع دعا کرد فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام بنزدیک رسید یوسف علیه السلام با ملک ریّان و تمام اشراف مصریان لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمده و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکبه و آراستگی می‌کردند و تعجب مینمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب علیه السلام را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری ببالا نگر که جنود ملک از زمین تا بفلک بتفریج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورانند چنانچه درین مدّت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل علیه السلام گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند در خبر است که یعقوب علیه السلام نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف علیه السلام افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر درآورده از شادی میگریستند نظم چه

خوش حالیست روی دوست دیـدن پس از عمری بیکـدیگر رسـیدن شـراب خوشدلی از نوش کردن بشادی دست در آغوش کردن بکـام دل زمـانی آرمیـدن بهم گفتن سـخن وز هم شـنیدن ز دلبر حـال هجر آغـاز کردن ز عاشق دفتر غم باز کردن پس در نزدیکی مصـر موضـعی بود از آن یوسف علیه السـلام و قصـری رفیع در آنجا ساخته بود یوسف علیه السـلام در آنجا نزول فرمود فَلَمّا دَخَلُوا پس آنهنگـام که درآمدنـد عَلی یُوسُفَ بر یوسف علیه السلام در آن منزل آوی إِلَیهِ جای داد بسوی خود أَبَوَیهِ پـدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر بار پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسـش فرمود و برادرزادگان را نوازش نمود وَ قالَ ادخُلُوا مِصـرَ و گفت درآیید بمصر إِن شاءَ اللّه آمِنِینَ اگر خواهد خدای در حالتی که ایمنان باشید از قحط و عناد مشقت و بلا استثنا داخل است در امن نه در دخول و چون بمصر آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آورد وَ رَفَعَ أَبَوَیهِ و برداشت پدر و خاله خود را یعنی بر بالا برد عَلَی العَرشِ بر تخت خود وَ خَرُّوا و بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ مر او را سُجَّداً در حالتی که که سجده‌کنان بودند و تحیّت و تعظیم ایشـان در آنزمـان بسجده بود یوسف علیه السـلام که آنحـال را مشاهـده نمود اظهار مسرّت و بهجت فرمود وَ قالَ و گفت یوسف علیه السـلام یا أَبَتِ ای پـدر من هذا اینکه سـجده کردن شـما مرا تَأوِیلُ رُءیایَ تفسـیر خواب من است که دیدم مِن قَبلُ پیش ازین در ایام صبا قَد جَعَلَها بدرستیکه گردانید آنرا رَبِّی حَقًّا پروردگار من‌راست وَ قَد أَحسَنَ بِی و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آفریدگار إِذ أَخرَجَنِی چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نه شوند وَ جاءَ بِکُم و آورد شـما را مِنَ البَدوِ از بـادیه و آن موضـعی بود از زمین فلسـطین در ولایـت شـام که یعقوب علیه السـلام در آنجا نشـستی و آن نزدیک بود و یوسف علیه السـلام شـکر فرمود که حق سـبحانه مرا از زنـدان به تخت رسانیـد و شـما را از بـادیه به نزدیک من آورد تا با یکـدیگر نشـستیم مِن بَعـدِ أَن نَزَغَ الشَّیطانُ از پس آنکه فساد کرد شـیطان و مخالفت افکنـد بَینِی میان من وَ بَینَ إِخوَتِی و میان برادران من إِنَّ رَبِّی بـدرستیکه پروردگـار من لَطِیفٌ رساننـده نیکی است لِما یَشاءُ هرکرا خواهـد إِنَّهُ هُوَ العَلِیمُ به تحقیق اوست دانا بوجوه تـدبیرات الحَکِیمُ محکم‌کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده‌ست چون بست و چهار سال ازین واقع بگذشت یعقوب علیه السـلام را وفات رسید و بعد از بست و سه سال دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف ع بغایت مشتاق لقای توام بشـتاب تـا سه روز دیگر نزد من آئی یوسف علیه السـلام از خواب بیـدار گشت و برادران را طلبیـد وصـیتها کرده یهودا را ولی خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت- صفحه : ۵۲۹

رَبِّ ای پروردگـار من قَـد آتَیتَنِی بـدرستیکه دادی مرا مِنَ المُلـکِ پادشـاهی و مملکت داری وَ عَلَّمتَنِی و بیـاموختی مرا مِن تَأوِیلِ از تعبیر الأَحادِیثِ خوابها فاطِرَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ ای پدیدآرنـده و آفریننده آسـمانها و زمینها أَنتَ وَلِیِّی توئی یار من و متولی کار من فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِٔ درین سـرای و در ان سـرای تَوَفَّنِی بمیران مرا مُسلِماً در حالتی که گردن نهاده باشم مر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران وَ أَلحِقنِی و در رسـان مرا بِالصّالِحِینَ به پـدران شایسـته من آورده‌انـد که بعـد از سه روز از واقعه که دیـده بود بروضه وصال رحلت فرمود حضـرت حقایق‌پناهی در قصّه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپـذیر پوشانیده و تحریر بعضـی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده و وفات یوسف علیه السـلام برین نمط ذکر میفرماید نظم بکف جبریل حاضر داشت سیبی که باغ خلد از ان میداشت زیبی چو یوسف را بدست آن سـیب بنهاد روان آن سـیب را بوئید و جان داد بلی زان نکهت باغ بقا یافت از ان نگهت بسوی باغ بشتافت ذلِکَ آنچه یـاد کرده شـد از قصّه یوسف علیه السـلام مِن أَنبـاءِ الغَیبِ از خبرهای غیب است که ما بجهت ظهور دلائل اعجاز نُوحِیهِ إِلَیکَ وحی میکنیم آن را بتو وَ ما کُنتَ لَدَیهِم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف علیه السـلام إِذ أَجمَعُوا أَمرَهُم آنهنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افگندن یوسف علیه السـلام بچاه وَ هُم یَمکُرُونَ و ایشان مکر می‌کردند به یعقوب و یوسف علیهما السـلام و چون تو آنجا نبوده و مکـذّبان تو میداننـد که از کسـی نشـنیده، و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته وَ ما أَکثَرُ النّاسِ و نیسـتند اکثر مردمان وَ لَو حَرَصتَ و اگر چه حرص می‌ورزی بر ایمان ایشان بِمُؤمِنِینَ گرونـدگان بجهت عناد و تصـمیم ایشـان در کفر و فسـاد وَ ما تَسـئَلُهُم و نمی‌خواهی تو از ایشان عَلَیهِ بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خوانـدن قصـص قرآنی مِن أَجرٍ مزدی

چنانچه قصّه گویان مزد میخواهنـد إِن هُوَ نیست قرآن إِلّا ذِكرٌ مگر پندی که از خدای لِلعالَمِینَ عالمیان را نه تنها مشـرکان مکّه که از معجزه تو روی میگرداننـد وَ كَأَيِّن مِن آيَةٍ و بسا نشانهای قـدرت و دلائل و دالّه بر وجود صانع و حکمت او هست فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمینها که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيها میگذرند بر آن وَ هُم عَنها و ایشان از ان آیتها مُعرِضُونَ روی گردانند گانند نه در ان فکرت کنند و نه از ان عبرت گیرند- صـفحه : ۵۳۰ وَ ما يُؤمِنُ أَكثَرُهُم و نگرونـد بیشترین ایشان بِاللّهِ بخدای تعالی إِلّا وَ هُم مُشرِكُونَ مگر کـه ایشـان شـرک‌آرندگان باشـند گوینـد مراد ازین گروه کفّار مکه‌انـد که گفتنـد ربنـا اللّه و از پی درآوردنـد که الملائکهٔ بنات اللّه یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر إبن اللّه یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح إبن اللّه أ فَأَمِنُوا آیا ایمن شدنـد مشـرکان أَن تَأتِيَهُم از انکه بیایـد بـدیشان غاشِيَةٌ عقوبتی پوشانیـده یعنی فروگیرنده ایشان را مِن عَذابِ اللّهِ از عـذاب خـدای أَو تَأتِيَهُمُ السّاعَةُ یا بیایـد بدیشان قیامت بَغتَةً ناگهان وَ هُم لا يَشعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آن را و کارسازی نکرده باشـند قُل بگو ای محمّـد هـذِهِ اینکه دعوت بتوحیـد سَبِيلِي راه من است و بر اینکه راه ثابت‌ام أَدعُوا میخوانم خلق را إِلَى اللّهِ بخدای عَلى بَصِيرَةٍ بر بینائی هویـدا و حجتی روشن أَنَا من تاکیـد ضـمیر مسـتتر است در ادعو وَ مَنِ اتَّبَعَنِي و میخوانـد بخـدای هر که پیروی کرده است مرا وَ سُبحانَ اللّهِ و پاک است از خدای شـرکتی که شـما او را ابدان وصف میکنید وَ ما أَنَا و نیسـتم من مِنَ المُشرِكِينَ از شرک‌آرنـدگان امـام زاهـدی رح آورده که کافران گفتنـد خـدای را فرشـتگان هسـتند چرا آدمی را برسالت فرسـتد و اگر خواستی ملائکه را فرسـتادی حق سـبحانه فرمود وَ مـا أَرسَلنا و نه‌فرسـتادیم ما مِن قَبلِكَ پیش از تو برسالت إِلّا رِجالًا مگر مردان را که نُوحِي إِلَيهِم وحی فرستاده شد بدیشان و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِن أَهلِ القُرى از اهل شهرها و دیهها و در وسیط از امام حسن بصری رح نقل می‌کند که حق تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سـجاع- کاهنه که دعوی نبوت میکرد- گفته‌اند شعر اضحت نبیّتنا انثی نطوف بها و لم تزل انبیاء اللّه ذکرانا أ فَلَم يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند کافران فِي الأَرضِ در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فَيَنظُرُوا پس به‌بینند بنظر عبرت كَيفَ كـانَ که چگونه بود عاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار آنانکه از منکران و مکـذبان بودنـد مِن قَبلِهِم پیش از ایشان، پس ایشان از آنها پند برداشته از تکـذیب پیغمبر و قرآن حـذر کنند وَ لَدارُ الآخِرَةِ و هر آئینه سـرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خَيرٌ بهتر است از لذّت فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوا مر آنان را که پرهیز کردنـد از شـرک و نافرمانی أ فَلا تَعقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و نمی‌اندیشـید تا بدانید که آن بهتر است بیت چه نسـبت جاء سفلی را به نزهتگاه روحانی چه مانـد گلخن تیره بگلشـنهای سلطانی پس باید که معاندان زمانه توبه تمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نه‌شوند که امم ماضیه را هم مهلت دادیم- صفحه : ۵۳۱

حَتّى إِذَا استَيأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَ ظَنُّوا أَنَّهُم و گمان بردند رسولان بآنکه ایشان قَد كُذِبُوا بـدرستیکه مکـذوب به شدند یعنی کفّار بوعده ایمان بایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعـده و وعیـد جاءَهُم نَصرُنا آمـد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عـذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس برهانیده شده مَن نَشاءُ هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَ لا يُرَدُّ و بازگردانیده نشود بَأسُنا عذاب ما عَنِ القَومِ المُجرِمِينَ از گروه کافران وقتی که که بـدیشان فرود آیـد لَقَد كانَ بدرستیکه هست فِي قَصَصِهِم در قصّه انبیاء علیهم السـلام و امم ایشان یا در قصّه یوسف علیه السـلام و برادران ایشـان عِبرَةٌ اعتبـاری و پنـدی لِأُولِي الأَلبابِ مر خداونـدان عقول خالصه را سـلمی رح از جعفر صادق نقل میکنـد که مراد از اولی الالباب ارباب اسـراراند پس اعتبار ازین قصـها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آئینه دل بی غلّ ایشان روی نماید بیت:- ولی دریابـد اسـرار معـانی شود روشن بنور جاودانی ما كانَ نیست قرآن حَدِيثاً يُفتَرى سـخنی که بربافته باشـد وَ لكِن و لیکن هسـت تَصدِيقَ الَّذِي تصدیق آنچیزی که بوده بَينَ يَدَيهِ پیش ازو کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَ تَفصِيلَ كُلِّ شَيءٍ و بیـان همه چیزها که محتاج الیه باشـد در دین و دنیا وَ هُدىً و راه نماینـده است مر سالکان را وَ رَحمَةً و بخشـش است لِقَومٍ يُؤمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و علی آله و اصحابه و سلّم اجمعین.

صفحه : ۵۳۲

سورة الرعد

مکیّة و هی ثلث و اربعون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ المر حروف مقطّه، مختصراند از کلماتیکه دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المرا گفته‌اند که الف آلای اوست و لام لطف بی‌منتهای او و میم ملک بی زوال او و را رافت بر کمال او و قولی آن است که بعضی از ان دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او و چنانچه در المرا معنی انا اللّه اعلم داری تِلکَ اینکه آیات آیاتُ الکِتابِ آیات قرآن است وَ الَّذِی أُنزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است إِلَیکَ بسوی تو مِن رَبِّکَ از پروردگار تو الحَقُّ درست و راست است چنگ در آن زن و عمل بدان کن لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکّه لا یُؤمِنُونَ نمیگروند بدان بجهت عدم تفکّر در معانی آن اللّهُ خدای الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ آن است که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشته بِغَیرِ عَمَدٍ بی‌ستونی که بر آن قائم باشد تَرَونَها می‌بینید شما آسمانها را مرفوع بی‌ستون و گفته‌اند برداشته است آسمانها را بی‌ستونی که شما می‌بینید پس لازم می‌آید که ستون هست و لیکن مرئی شما نیست و آن قدرت است که که آسمان بدان مرفوع میباشد در فوائد السلوک آورده که حضرت باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفع سماوات را بی‌قائمه که ادراک توانید نمود برافراشت و بی‌ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستونی هست اما مخفی هست و قائمه موجود است و لیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموت و الارض یعنی آسمان و زمین بعدل برپا هستند نظم آسمان و زمین بعدل بپا است حق از شاهان بغیر عدل نخواست گر نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی‌ستون برپای ثُمَّ استَوی پس قصد کرد عَلَی العَرشِ بآفریدن عرش یا مستولی شد برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش و ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات ایشان بر حدی معین کُلٌّ هر یکی از ایشان یَجرِی میرود و حرکت میکند لِأَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی که نام برده شده یعنی مدّتی معین که دور خود باتمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یُدَبِّرُ الأَمرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیاء و اماتت یُفَصِّلُ الآیاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا احداث دلائل قدرت میکند یکی از دیگری لَعَلَّکُم شاید که شما بِلِقاءِ رَبِّکُم بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن جزای که خواهد داد در قیامت تُوقِنُونَ بی گمان گردید و بدانید که هر که قادر است بر آفریدن اینکه اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیاء صفحه : ۵۳۳

وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الأَرضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات باشد وَ جَعَلَ فِیها و بیافرید در ان رَواسِیَ کوههای محکم پابرجائی که میخ زمین بود وَ أَنهاراً و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَ مِن کُلِّ الثَّمَراتِ و از همه میوها جَعَلَ فِیها بیافرید در زمین زَوجَینِ اثنَینِ دو صنف مثلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین حارّ و بارد و برّی و بستانی و خشک و تر و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم یُغشِی اللَّیلَ النَّهارَ می‌پوشاند و درمی‌کشد شب را بروز تا هوا بعد از انکه روشن بوده تاریک می‌شود و ازینجا در میتوان یافت تغشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از ان است إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لَآیاتٍ هر آئینه نشانهای روشن است لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ مر گروهی را که تفکّر کنند در ان و دانند که تکون اینکه اشیاء و تخصیص اینکه هر یک بچیزی دلیلی است بر وجود صانع حکیم وَ فِی الأَرضِ و در زمین قِطَعٌ قطعها مُتَجاوِراتٌ پارها است پیوسته بیکدیگر اینکه نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعهای زمین بر یک دیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره‌زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَ جَنّاتٌ و دیگر در زمین بوستانها است مِن أَعنابٍ از انگور بسیار وَ زَرعٌ و کشتها وَ نَخِیلٌ و خرماستان صِنوانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَ غَیرُ صِنوانٍ و نچنان بلکه متفرقة الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یُسقی بِماءٍ واحِدٍ آب داده میشوند

اینکه همه اشجار و زروع بیک آب وَ نُفَضِّلُ بَعضَها و تفضیل میدهیم بعضی را از ان عَلی بَعضٍ بر بعضی دیگر فِی الأُکُلِ در میوه‌ها بحسب شکل و لون و رائحه و طعم إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در ان چه ذکر کرده شد لَآیاتٍ هر آئینه دلالتهای واضح است لِقَومٍ یَعقِلُونَ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه‌ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می‌یابند نمیتواند بود الا بارادت قادر مختار- در تبیان آورده که اینکه مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق و اطباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکی است و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه- دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکرهٔ و هم مستکبرون و باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه مصرع ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا صفحه : ۵۳۴

وَ إِن تَعجَب و اگر عجب میداری ای محمّد ص از ناگرویدن کافران بدلائل وحدت فَعَجَبٌ قَولُهُم پس شگفت است قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان میگویند أَ إِذا کُنّا تُراباً آیا آن وقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شده باشم أَ إِنّا آیا ما لَفِی خَلقٍ جَدِیدٍ باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان و زمین میدانستند بعد از انکه هیچ اثر از آنها نبود، و هیچ فکری نمیکردند که هر که بر ابداء قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود زندگی دادن چه دشوارش بود أُولئِکَ الَّذِینَ آن گروه آنانند که ایشان کَفَرُوا بِرَبِّهِم نگرویدند به پروردگار خود بجهت ناگرویدن ایشان بقدرت او بحشر و نشر وَ أُولئِکَ الأَغلالُ و آن گروه‌اند که غلها فِی أَعناقِهِم در گردن‌های ایشان است یعنی مقیدانند باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست تا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفّار در دوزخ اینکه باشد وَ أُولئِکَ و آن گروه أَصحابُ النّارِ ملازمان آتش دوزخاند هُم فِیها ایشان در آن آتش خالِدُونَ جاویدانند در خبر است که چون حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم کفّار را وعید کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزاء حق سبحانه میفرماید که وَ یَستَعجِلُونَکَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّیِّئَةِ به عقوبتی که خدای ایشانرا مقرر کرده قَبلَ الحَسَنَةِ پیش از عاقیت حق سبحانه عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت علیه الصلوهٔ و السلام را تاخیر فرموده و تا روز قیامت افگنده آن تاخیر حسنه است و اینکه استیصال، سیّئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَ قَد خَلَت و حال آنکه گذشته است مِن قَبلِهِمُ المَثُلاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته‌اند پس چرا از ان اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن میطلبند وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه پروردگار تو لَذُو مَغفِرَةٍ هرآئینه خداوند آمرزش است لِلنّاسِ برای مردمان یعنی کافران هم اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای تعالی بیامرزد ایشان را عَلی ظُلمِهِم با وجود ظلمی که داشته‌اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم کفر است وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَشَدِیدُ العِقابِ هرآئینه سخت عقوبت است بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته‌اند ذو مغفرت است بر مومن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران بانکار و استکبار و محققان برانند که تمهید قواعد خوف و رجاء درین آیت است میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او ناامید نشوند و عقوبت‌کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نه‌شدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل بازماندی بیت ز حق میترس تا غافل نه‌گردی مشو نومید تا بد دل نگردی صفحه : ۵۳۵

وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَو لا أُنزِلَ چرا فرستاده نه‌شد عَلَیهِ بر محمّد (صلی اللّه علیه و سلّم) آیَةٌ نشانه مِن رَبِّهِ از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی ع و احیای عیسی ع میفرماید که ای محمّد إِنَّما أَنتَ مُنذِرٌ جز اینکه نیست که تو بیم‌کننده یعنی فرستاده شده و برای بیم کردن، بر تو همین بلاغ است و بس، ترا در اظهار آیات چه اختیار وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ و مر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون

سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجزه موسی و عیسی علیهما السلام که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی‌ترین معجزه من قرآن است فاتوا بسورة من مثله اللّهُ یَعلَمُ خدای میداند ما تَحمِلُ آنچه برمیدارد کُلُّ أُنثی هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَ ما تَغِیضُ الأَرحامُ و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَ ما تَزدادُ و آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثّه ولد از اعضای زائد و گفته‌اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میباشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم رح و در نوادر از امام شافعی رح نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن پنج فرزند و اللّه قادر علی ما یشاء و یا مراد مدّت حمل است و اقّل آن باتفاق ششماه است و اکثر نزد امام اعظم رح دو سال است و نزد امام شافعی رح چهار سال است و پیش امام مالک رح پنج سال است وَ کُلُّ شَیءٍ و هر چیزی عِندَهُ بِمِقدارٍ نزدیک او باندازه هست که از ان کم و زیاده نشود عالِمُ الغَیبِ اوست داننده پوشیده از حس وَ الشَّهادَةِ و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الکَبِیرُ بزرگ المُتَعالِ برتر از همه سَواءٌ مِنکُم یکسان است از شما در پیش علم او مَن أَسَرَّ القَولَ هر که بپوشد سخنی را در نفس خود وَ مَن جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا بر دیگری وَ مَن هُوَ مُستَخفٍ و هر که طلب خفا میکند و میپوشد عمل خود را بِاللَّیلِ بشب وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیة برو پوشیده نیست.

صفحه : ۵۳۶

لَهُ مر خدائراست مُعَقِّباتٌ ملائکه پی‌درپی یا آنکس را که میپوشد و آنکه آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان‌اند در پی اقوال و افعال او در روز و شب مِن بَینِ یَدَیهِ از پیش روی او وَ مِن خَلفِهِ و از پس او یَحفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِن أَمرِ اللّهِ بفرمان خدای و آنچه ازو صادر میشود مینویسند و ایشان را برره کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک‌اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک‌اند بروز و دو بشب و گفته‌اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هرآئینه جنّیان ایشانرا بربودندی از روی زمین و گفته‌اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت پناه (صلی اللّه علیه و سلّم) یعنی مر خدائرا فرشتگان‌اند که محافظت آنحضرت ص میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شرّ عامر بن طفیل و ارید بن ربیعه او را نگاهداشت و عنقریب قصّه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء اللّه تعالی إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای لا یُغَیِّرُ تغییر نمیکند ما بِقَومٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتّی یُغَیِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند ما بِأَنفُسِهِم آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله گوید تغییر دهند زبان‌ها را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از سر و فکر او و مادامی که دل را با او راست دارند و غفلت نه‌ورزند آثار فیض بایشان متصل بود شعر گرت هواست که دلدار بگسلد پیمان نگاهدار سر رشته تا نگاهدارد وَ إِذا أَرادَ اللّهُ چون خواهد خدای بِقَومٍ سُوءاً بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلا مَرَدَّ لَهُ پس رد کرده نشود مر آن را یعنی کسی نتواند که او را رد کند از خود یا از دیگری وَ ما لَهُم و نیست آن قوم را مِن دُونِهِ بجز خدای مِن والٍ کسیکه متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را هُوَ الَّذِی اوست آنکه یُرِیکُمُ البَرقَ بنماید بشما برق را و آن لمعه است سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را بر شما مینماید خَوفاً از برای ترس مسافر و کسیکه باران او را ضرر کند وَ طَمَعاً و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَ یُنشِئُ و بردارد دور هوا السَّحابَ الثِّقالَ ابرها که بآب گران بارند وَ یُسَبِّحُ الرَّعدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمدِهِ متلبّس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و رعد ملکی است موکّل بر ابر که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از إبن ریحانی نقل میکند که رعد صاعقه فرشتگان است و برق آه پرسوز و باران گریه ایشان است وَ المَلائِکَةُ و تسبیح میگویند مجموع فرشتگان یا آنها که اعوان رعداند مِن خِیفَتِهِ از ترس خدای وَ یُرسِلُ الصَّواعِقَ و فرو

میفرستد صاعقها را از ابر فَیُصِیبُ بِها پس میرساند آنرا.

صفحه : ۵۳۷

مَن یَشاءُ هرکرا میخواهـد که بـدان هلاك سازد چون اربـد بن ربیعه آوردهانـد که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل یا اربـد بن ربیعه یا اربـد بن قیس گفت که بدیدن محمّد میرویم و چون من او را بسـخن مشـغول کنم تو از عقب وی درآیی و شمشـیر بر مقتل وی بزنی چون بمجلس درآمدند عامر بن طفیل آنحضـرت ص را بسـخن مشـغول گردانید و بعد از مقالت بسیار گفت که ای محمّد برویم و لشـکر بسـیار جرار از پیاده و سوار بر سر تو آریم اینکه بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفهما بما شئت پس عامر با اربـد گفت که آن همه وصـیت کجا رفت و چرا تیغ نزدی اربد گفت که هرگاه اراده تیغ زدن میکردم تو در میان من و او حایـل میشـدی القصه چون از مـدینه بیرون آمدنـد صاعقه بیامـد و اربـد را بسوخت و عامر نیز در ان راه بـبدترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت مآب علیه الصلوة و السلام آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده ما را که خدای تو از چه چیز است از مروارید یـا از زمرد یـا از یـاقوت یا از زر سـرخ فی الحال از سـحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شـد و او را بسوخت و حق سـبحانه اینکه آیت فرسـتاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَ هُم یُجادِلُونَ و ایشان جدال میکنند فِی اللّهِ در حق خدای که او از چه چیز است یا جـدال ایشان تکـذیب پیغمبر است در آنچه خدای را وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَ هُوَ شَدِیدُ المِحالِ و خـدای تعالی سـخت عقوبت است بر مجادلان لَهُ مر خـدائراست دَعوَةُ الحَقِّ خوانـدن بحق که کلمه لا اله الا اللّه است یا مراد راسـت سزای آنکه بعبادت او خواننـد یا او را است دعوة مجابه یعنی چون بخوانـدش اجابت کنـد وَ الَّذِینَ یَدعُونَ و آنانرا که میخواننـد مِن دُونِهِ بجزوی یعنی بتان را که مشـرکان میخواننـد لا یَستَجِیبُونَ لَهُم اجابت نمیکنند ایشان را بِشَیءٍ بچیزی از مرادات إِلّا کَباسِطِ کَفَّیهِ مگر چون اجابت کسـیکه بگشاده باشد هر دو کف خود را إِلَی الماءِ بسوی آب یعنی تشـنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نبود هر دو دوست خود را بسوی چاه بگشایـد و بفریاد و زاری و دعا آب را میطلبـد لِیَبلُغَ فاهُ تا بـدهن او برسـد وَ ما هُوَ و نیست آب بِبالِغِهِ رسـنده بـدهن او زیرا که آب جماد است، دانا نیست بخواننـده و قـدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصـنام نیز به نسبت داعیان خود همین حال دارند وَ ما دُعاءُ الکافِرِینَ و نیست خواندن کافران مر بتان را إِلّا فِی ضَلالٍ مگر در گمراهی و بطلان و ناامیـدی و ضائع بودن وَ لِلّهِ یَسـجُدُ و مر خدائرا سـجده کند مَن فِی السَّماواتِ هر که در آسـمانها است وَ الأَرضِ و هر که در زمین است طَوعاً از روی فرمانبرداری مراد مؤمنانند که در آسانی و دشواری فرمانبرنـد و سـجده کنند وَ کَرهاً و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافراناند که در وقت شدت و محنت بضـرورت سجده کنند وَ ظِلالُهُم و سجده میکنند سایه‌های اهل آسـمان و زمین مر خـدای را به به تبعیت اشـخاص بِالغُـدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَ الآصالِ و شـبانگاه بسوی مشـرق مراد دوام است و تخصـیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد اینکه سـجده دویم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سـره در سـفر سابع از فتوحات که ذکر سـجود قرآنی میکند اینکه را سجود الظلال و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که بنـده تصـدیق کند خدای را درین خبر و سـجده آرد و در باب دهم از سـفر ثانی آورده که از اسـرار اینکه آیت یکی آنست که هیـچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه است و آن سایه ساجـد است مر حق را و قایم است به عبادت او و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشـد و خواه عاصـی اگر از اهـل موافقت است او با ظلّ خود در آن سـجده یکی‌انـد و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نائب مناب او است و حقیقت آنست که طوع و رغبت صـفت آنها است که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانـده و نفرت و کراهیت در دل خاصـیت آنـانکه قبر لم یزل تخم خـذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان نشانـده شـعر بر اینکه زخمی زنـد کان بی نیازی است بر اینکه مرهم کین دل نوازی است.

صفحه : ۵۳۸

قُل بگو ای محمّد ص مَن رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین

کیست پس جواب ده از قبل ایشان قُل اللّه بگو خدا است چه ایشان را جزین جوابی نیست و چون جواب ایشان اینکه خواهد بود الزام کن ایشان را قُل أ فَاتَّخَذتُم بگو آیا فرامیگیرید مِن دُونِهِ أَولِیاءَ بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را میپرستید و میگیرید دوستان که ایشان لا یَملِکُونَ نمیتوانند و مالک نیستند لِأَنفُسِهِم برای نفسهای خود نَفعاً سودی وَ لا ضَرًّا و نه زیادتی یعنی برای خود جز نفعی نمیتوانند و بر دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سودی چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان ازو بازتوانند داشت قُل هَل یَستَوِی الأَعمی بگو آیا برابر میباشد نابینا که عابد صنم است وَ البَصِیرُ و بینا که پرستنده خدای است أَم هَل تَستَوِی الظُّلُماتُ آیا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَ النُّورُ و روشنی توحید و معرفت پروردگار أَم جَعَلُوا لِلّهِ آیا کافران ساختند برای خدا شُرَکاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند کَخَلقِهِ مانند آفریدن خدای فَتَشابَهَ الخَلقُ پس متشابه شد آفریده عَلَیهِم بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده شرکاء کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدا که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می‌آفرینند چنانچه خدای می‌آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست قُلِ اللّهُ بگو خدای خالِقُ کُلِّ شَیءٍ آفریننده همه چیزها است و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَ هُوَ الواحِدُ القَهّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها.

صفحه : ۵۳۹

أَنزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّماءِ از سحاب یا از جانب آسمان ماءً آبی را فَسالَت أَودِیَةٌ پس برفت رودخانه‌ها از ان آب بِقَدَرِها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحتَمَلَ السَّیلُ پس برداشت اینکه آب روان زَبَداً رابِیاً کف بلند را یعنی بر زبر آورد وَ مِمّا یُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کورها نهاده آتش می‌افروزید و حفص بغیبت میخواند یعنی مردمان می‌افروزند عَلَیهِ فِی النّارِ برو در آتش یعنی میگذارند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابتِغاءَ حِلیَةٍ از برای طلب پیرایه أَو مَتاعٍ یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات محارثت زَبَدٌ مِثلُهُ کفی است مثل آن کف که بر روی آب هست کَذلِکَ همچنین که ذکر کرده شده یَضرِبُ اللّهُ مثل میزند خدای الحَقَّ وَ الباطِلَ حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب است و بر زبر فلزی باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کف روی آب و خبث بالای فلز فَیَذهَبُ جُفاءً پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد وَ أَمّا ما یَنفَعُ النّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلزی گداخته بی‌غش فَیَمکُثُ فِی الأَرضِ پس بماند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند کَذلِکَ همچنین یَضرِبُ اللّهُ الأَمثالَ میزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل در ان- و درین آیت علماء تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیار است بعضی برآنند که مراد ازین آب قرآن است که حیات دل اهل ایمان است و اودیه دلهای مؤمنان‌اند که فراخور استعداد خود از ان فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی است و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق اینکه آیت باشد یمکن که در مطالعه همین محل در جواهر التفسیر بدان معانی فائز تواند بود و اللّه الموفق لِلَّذِینَ استَجابُوا مر آنانرا که اجابت کنند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار خود را الحُسنی پاداش نیکوست یا مراد از حسنی بهشت است وَ الَّذِینَ لَم یَستَجِیبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند مر خدائرا لَو أَنَّ لَهُم اگر باشد مر ایشان را ما فِی الأَرضِ آنچه در زمین است جَمِیعاً همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع وَ مِثلَهُ و مانند اینها همه دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی بآنقدر که نقود و اقمشه و امتعه دنیا که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافتَدَوا بِهِ هرآئینه فدا کنند آن را تا از عذاب برهند أُولئِکَ آنگروه لَهُم مر ایشانراست سُوءُ الحِسابِ بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان را قبول نکنند و سیّئات ایشانرا نیامرزند وَ مَأواهُم و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَ بِئسَ المِهادُ و بد جایگاه است دوزخ.

صفحه : ۵۴۰ أ فَمَن یَعلَمُ آیا کسی که میداند أَنَّما أُنزِلَ هر چه فرو فرستاده‌اند إِلَیکَ بسوی تو مِن رَبِّکَ از پروردگار تو الحَقُّ درست

و راست است یعنی حمزه رض بن عبد المطلب کَمَن هُوَ أَعمی همچون کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه اللّه إِنَّما یَتَذَکَّرُ جز اینکه نیست که پندپذیر میشوند بقرآن أُولُوا الأَلباب خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله و هم الَّذِینَ یُوفُونَ آنانکه وفا می‌کنند بِعَهدِ اللّهِ به پیمان خدا که در روز میثاق بسته‌اند وَ لا یَنقُضُونَ المِیثاقَ و نمی‌شکنند آن پیمان را وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ و آنانکه پیوند می‌کنند ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای بآن أَن یُوصَلَ که پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدائی میان ایشان وَ یَخشَونَ رَبَّهُم و می‌ترسند از عذاب پروردگار خود وَ یَخافُونَ و خوف می‌کنند سُوءَ الحِسابِ از سختی حساب وَ الَّذِینَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس یا مخالفت هوای او یا بر جهاد ابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِم از برای طلب رضای پروردگار خویش وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را وَ أَنفَقُوا و نفقه کردند مِمّا رَزَقناهُم بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنچه واجب بود بدیشان سِرًّا پنهان وَ عَلانِیَةً و آشکارا وَ یَدرَؤُنَ و دفع کنند بِالحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کنند و گفته‌اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و دشنام را به سلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند به توبه و معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنه السیئة تمحها و بعضی ارباب تحقیق فرموده‌اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید درو پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فگن هر که سنگت زند ثمر بخشش از صدف یاد گیر نکته حلم هر که زد بر سرش گهر بخشش أُولئِکَ آن گروه که بدین صفات موصوف‌اند لَهُم مر ایشان‌راست عُقبَی الدّارِ سر انجام نیکو یعنی جزای عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیز است جَنّاتُ عَدنٍ بوستانهای پایدار که همیشه در ان باشند یَدخُلُونَها درآیند در ان وَ مَن صَلَحَ و درآید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت مِن آبائِهِم از پدران ایشان وَ أَزواجِهِم و زنان ایشان وَ ذُرِّیّاتِهِم و فرزندان ایشان وَ المَلائِکَةُ یَدخُلُونَ و فرشتگان درآیند عَلَیهِم بر ایشان مِن کُلِّ بابٍ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند صفحه : ۵۴۱

سَلامٌ عَلَیکُم بشارت است بر شما بدوام سلامت یعنی همیشه ایمن خواهید بود بِما صَبَرتُم بآنچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر «فقر» در دنیا و فقر دوست‌ترین صفتی است نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت‌پناه ص بلال رض را گفت چنان کن که فقیر بخدا رسی نه غنی- مصرع:- کانجا فقرا از همه مقبول‌ترانـد فَنِعمَ عُقبَی الدّارِ پس نیک است سر انجام که آنسرای که ایشان یافتند وَ الَّذِینَ یَنقُضُونَ و آنانکه می‌شکنند عَهدَ اللّهِ پیمان خدای را که از ایشان گرفته است مِن بَعدِ مِیثاقِهِ از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول وَ یَقطَعُونَ و آنانکه می‌برند ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ آنچه خدا فرموده است بآنچیز أَن یُوصَلَ که پیوند کنند یعنی صله رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها وَ یُفسِدُونَ فِی الأَرضِ و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم و معصیت یا فتنه‌انگیزی أُولئِکَ آنگروه لَهُمُ اللَّعنَةُ مر ایشانراست دوری از رحمت وَ لَهُم و مر ایشانراست سُوءُ الدّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت اللّهُ یَبسُطُ الرِّزقَ خدا گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد وَ یَقدِرُ و تنگ می‌سازد بر هر کسی که اراده میکند وَ فَرِحُوا و شاد شده‌اند اهل مکه بِالحَیاةِ الدُّنیا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده‌اند وَ مَا الحَیاةُ الدُّنیا و نیست زندگانی اینکه سرای فِی الآخِرَةِ در جنب آن سرای إِلّا مَتاعٌ مگر برخورداری اندك یا متاعی از امتعه که دوامی و بقای ندارد چون ادوات خانه وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا و گویند آنانکه نگرویده‌اند لَو لا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نمی‌شود عَلَیهِ بر محمّد ص آیَةٌ مِن رَبِّهِ آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُل إِنَّ اللّهَ بگو بدرستیکه خدای یُضِلُّ مَن یَشاءُ گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنهااند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات، یا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیت گمراه سازد وَ یَهدِی إِلَیهِ و راه نماید بسوی خود بی‌مشاهده آیتی مَن أَنابَ هر که بازگردد بوی و آنها چه کسانند.

صفحه : ۵۴۲

الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویدند وَ تَطمَئِنُّ و آرام می‌یابد قُلُوبُهُم دلهای ایشان بِذِکرِ اللّهِ بیاد خدای یعنی چون ذکر خدا شنوند بدان انس

گيرند و آرام يابند يا دل ايشان بتوحيد او مطمئن است يا بذكر رحمت او يا بكلام او كه قوى‌ترين معجزات است و در فصول از إبن عيينه رح نقل ميكند كه مراد از ذكر حضرت رسالت‌پناه ص است كه دلهاى مومنان بدو آرام گيرند أَلا بِذِكرِ اللّهِ بدانيد كه بذكر خدا تَطمَئِنُّ القُلُوبُ آرام مى‌يابد دلهاى مؤمنان مجاهد فرمود كه مراد اصحاب رض رسول‌اند ص و سلمى رح در حقايق آورده كه آرام دل عوام به تسبيح و دعا باشد و اطمينان دل خواص بصفات علي و آرام دل علماء ربّانى بحقايق اسماء حسنى اما دل موحدان آرام نيابد الا بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصى الَّذِينَ آمَنُوا آنانكه گرويده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و بكردند عملهاى شايسته طُوبى زندگانى خوش است لَهُم مر ايشان را وَ حُسنُ مَآبٍ و نيكو بازگشت، طوبى بشارت است بشادى و خرمى و راحت و فرح و نعمت و خوش‌حالى يا نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنست كه طوبى درختى است در بهشت عدن كه بيخ آن درخت در منزل حضرت رسالت‌پناه عليه الصلوة و السلام و هيچ غرفه و قصرى نباشد كه شاخى از طوبى در ان نبود و دو چشمه سلسبيل و كافور از زير آن منفجر باشد كَذلِكَ همچنانكه رسل پيش از تو فرستاديم أَرسَلناكَ فرستاديم ترا فِي أُمَّةٍ قَد خَلَت بسوى امتى كه گذشته است مِن قَبلِها أُمَمٌ پيش از ايشان امتان ديگر لِتَتلُوَا تا بخوانى عَلَيهِمُ بر ايشان الَّذِي أَوحَينا إِلَيكَ آنچيزى را كه وحى كرده‌ايم بتو يعنى قرآن وَ هُم يَكفُرُونَ و حال آنكه ايشان نميگروند بِالرَّحمنِ بخدائيكه رحمن نام اوست مراد مشركان مكه‌اند كه چون گفتند ايشان را كه سجده كنيد رحمن را قالوا و ما الرحمن و در صلح حديبيه نيز رسالت‌پناه عليه الصلوة و السّلام مرتضى على كرم اللّه وجهه را فرمود كه بنويس بسم اللّه الرحمن الرحيم سهيل بن عمرو گفت ما ندرى ما الرحمن قُل هُوَ رَبِّى بگو اى محمّد ص رحمن آفريدگار من است لا إِلهَ إِلّا هُوَ هيچ معبودى سزاى پرستش نيست مگر حضرت او عَلَيهِ بروَ نه بر غير او تَوَكَّلتُ توكّل كردم در يارى دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَ إِلَيهِ مَتابِ و بسوى اوست بازگشت من آورده‌اند كه جمعى از قريش گفتند اى محمّد اگر خواهى كه ترا متابعت كنيم بقرآن خود كوهها را از حوالى مكه بردار تا زمين بر ما گشاده گردد و ديگر زمين را بشگاف تا چشمها و جويها پديد آيد و زراعت كنيم و قصّى بن كلاب را زنده گردان تا پدران ما در باب تو با ما سخن گويند آيت آمد.

صفحه : ۵۴۳

وَ لَو أَنَّ قُرآناً و اگر كتابى بود درين عالم سُيِّرَت بِهِ الجِبالُ رانده شدى بوى كوهها يعنى در وقت خواندن وى از موضع خود برفتى أَو قُطِّعَت بِهِ الأَرضُ يا شكافته شدى بدو زمين چون برو خواندندى أَو كُلِّمَ بِهِ المَوتى يا به سخن آورندى از بركت تلاوت آن مردگانرا هرآئينه همين قرآن بودى كه غايت است در اعجاز و نهايت است در تذكير و انذار بَل نچنان است كه كافران ميگويند كه بقرآن تو يا بفرمان تو بايد كه اين‌ها واقع شود بلكه لِلّهِ الأَمرُ جَمِيعاً مر خداراست همه كارها يعنى قدرت بر همه چيزها دارد و هرگاه كه بخواهد اينكه آيتها ظاهر گرداند أَ فَلَم يَيأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آيا نوميد نشدند آنها كه گرويده‌اند يعنى مؤمنان از ايمان اينان يعنى مقترحان آيات با آنكه دانسته‌اند أَن لَو يَشاءُ اللّهُ آن را كه اگر خواهد خدا لَهَدَى النّاسَ جَمِيعاً هرآئينه راه نمايد همه مردمان را صاحب كشاف گفته ياس در لغت نخع بمعنى علم است يعنى آيا ندانسته‌اند مؤمنان كه هدايت بمشيت باز بسته است وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و هميشه آنانكه كافر شدند تُصِيبُهُم برسد ايشان را بِما صَنَعُوا به سبب آنچه كرده‌اند از تكذيب و عناد قارِعَةٌ عذابى كوبنده و داهيه از بنياد بركننده أَو تَحُلُّ يا فرود آئى تو كه محمدى قَرِيباً بموضع نزديك مِن دارِهِم از سراى ايشان بموضع حديبيه مراد كفار مكه‌اند كه بشامت تكذيب آنحضرت عليه الصلوة و السلام پيوسته در بلا بودندى و سراى آنحضرت ص بحوالى ايشان رفته اموال و مواشى ايشان را غارت كردندى پس حق سبحانه تعالى فرمود كه هميشه بلا بديشان خواهد رسيد حَتّى يَأتِيَ تا وقتى كه بيايد وَعدُ اللّهِ وعده خداى كه موت است يا قيامت يا فتح إِنَّ اللّهَ بدرستيكه خداى لا يُخلِفُ المِيعادَ خلاف نكند وعده را پس براى تسلّى آنحضرت عليه الصلوة و السّلام ميگويد وَ لَقَدِ استُهزِئَ و بدرستيكه استهزاء كرده شده بِرُسُلٍ به پيغمبران مِن قَبلِكَ پيش از تو چنانكه اينكه قوم در حق تو ميكنند فَأَملَيتُ پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا كه نگرويدند و مدّتى ايشان را بگذاشتم در راحت و تن‌آسانى ثُمَّ أَخَذتُهُم پس بگرفتم ايشانرا بعقوبت فَكَيفَ كانَ پس چگونه بود عِقابِ عقوبت كردن من ايشانرا اينكه سخن

بر سبیل تهدید و تهویل است.

صفحه : ۵۴۴

أ فَمَن هُوَ آیا کسی که او باشد قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفسٍ نگاهبان بر هر نفسی، یا پاداش‌دهنده بِما کَسَبَت بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدا که نگاهدارنده و سازنده کار بندگان است برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی بتان وَ جَعَلُوا و می‌سازند کافران لِلّهِ مر خدای را شُرَکاءَ انبازان یعنی اصنام را که می‌پرستند قُل سَمُّوهُم بگو نام نهید و وصف کنید اینکه شرکا را باسماء و اوصافی که لایق ایشان باشد پس بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آن است که حق را حیّ و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسماء بر اصنام نمی‌توان کرد أَم تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدای را بِما لا یَعلَمُ بآنچه نمی‌داند فِی الأَرضِ در زمین یعنی شریک خود را در الوهیّت، نفی علم از برای انتفای معلوم است أَم بِظاهِرٍ مِنَ القَولِ یا نام می‌نهید بتان را شرکاء بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی‌اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَل زُیِّنَ بلکه آراسته کرده شد لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند مَکرُهُم کید و کذب ایشان وَ صُدُّوا و بازداشته شده‌اند عَنِ السَّبِیلِ از راه راست و دین درست وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ و هر که فروگذارد خدا او را و در ضلالت افگند فَما لَهُ مِن هادٍ پس نیست او را توفیق‌دهنده که راه نماید لَهُم مر کافران‌راست عَذابٌ فِی الحَیاةِ الدُّنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سائر مصائب وَ لَعَذابُ الآخِرَةِ أَشَقُّ و هرآئینه عذاب آن سرای سخت و دشوارتر است بر ایشان وَ ما لَهُم و نیست ایشانرا مِنَ اللّهِ از عذاب خدای مِن واقٍ نگاهدارنده که نگاهدارد تا معذب نشوند مَثَلُ الجَنَّةِ الَّتِی از آنچه بر تو خوانده‌ایم صفت آن بهشت که فردای قیامت وُعِدَ المُتَّقُونَ وعده داده شده‌اند پرهیزگاران که بوی درآیند تَجرِی میرود پیوسته مِن تَحتِهَا الأَنهارُ زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها أُکُلُها میوه آن بوستان که میخورند دائِمٌ همیشه همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وَ ظِلُّها و همچنین سایه او منسوخ نه گردد چنانکه سایه‌های دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رح فرمود که اهل ایمان امروز در ظل رعایت‌اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل ظلیل‌اند بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده که اینکه سایه فتد بر سر او تِلکَ آن بهشت موصوف عُقبَی الَّذِینَ اتَّقَوا مآل حال و منتهای کار آنان است که پرهیزگاری کرده‌اند وَ عُقبَی الکافِرِینَ و عاقبت همه کافران النّارُ آتش دوزخ است.

صفحه : ۵۴۵

وَ الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ و آنانکه عطا کرده‌ایم ایشان را کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب‌اند چون عبد اللّه بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی اینکه جماعت یَفرَحُونَ شاد میشوند بِما أُنزِلَ إِلَیکَ بآنچه فرو فرستاده می‌شود بتو از قرآن وَ مِنَ الأَحزابِ و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیّی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و اسید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَن یُنکِرُ کسی هست که انکار کند بَعضَهُ بعضی را از ان که مخالف شریعت ایشان است قُل إِنَّما أُمِرتُ بگو مر ایشانرا که جز اینکه نیست که من مأمور شده‌ام أَن أَعبُدَ اللّهَ بانکه بپرستم خدا را به یگانگی وَ لا أُشرِکَ بِهِ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آوردید و عزیر و مسیح ع را بخدای گرفتید إِلَیهِ بسوی خدای بغیر او أَدعُوا میخوانم خلق را وَ إِلَیهِ مَآبِ و بسوی او است بازگشت من وَ کَذلِکَ و همچنانکه فرستاده‌ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان أَنزَلناهُ فرو فرستادیم بتو قرآن را حُکماً کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم‌کننده میان حق و باطل عَرَبِیًّا مترجم بلغت عرب تا ایشان را حفظ و فهم وی آسان باشد وَ لَئِنِ اتَّبَعتَ و اگر متابعت کنی تو أَهواءَهُم آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودان را که ترا رجوع بقبله خود میخوانند بَعدَ ما جاءَکَ پس از انکه آمد بتو مِنَ العِلمِ از دانش یعنی بعد از انکه دانستی بطلان کیش بت‌پرستان یا نسخ حکم صلاة بقبله یهود اگر پیرو ایشان شوی ما لَکَ نیست ترا مِنَ اللّهِ از عذاب خدای مِن وَلِیٍّ هیچ یاری‌کننده که نفع رساند وَ لا واقٍ و نه نگهداری که عقاب حق از تو بازدارد، آورده‌اند که

یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر ص را و میگفتند همت اینکه مرد همه بامر نکاح مصروف است همواره بازدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هرآئینه امر نبوت او را از اشتغال با نسوان بازداشتی آیت آمد وَ لَقَد أَرسَلنا و هرآئینه ما فرستادیم رُسُلًا مِن قَبلِکَ پیغمبران پیش از تو وَ جَعَلنا لَهُم و بدادیم مر ایشان را أَزواجاً زنان وَ ذُرِّیَّةً و فرزندان وَ ما کانَ و نباشد و نشاید لِرَسُولٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد أَن یَأتِیَ بِآیَةٍ آنکه بیارد معجزه که ازو اقتراح کنند إِلّا بِإِذنِ اللّهِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او اینکه جواب مشرکان است که بتهکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لِکُلِّ أَجَلٍ مر هر وقتی را کِتابٌ حکمی است نوشته شده که چون آنوقت برسد حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلائق کتابی ست نزدیک خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد-

صفحه : ۵۴۶

یَمحُوا اللّهُ محو میکند خدای ما یَشاءُ آنچه می‌خواهد بحکم وَ یُثبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَ عِندَهُ و نزدیک اوست أُمُّ الکِتابِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کائنی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی، از آنچه شده است و میشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی گفته‌اند که محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه و برره آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیّئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از حکام شرائع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف و پیری را علمای دین برآنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک سبحانه دو کتاب است غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام کتاب راه نیابد و ابو الدردا رض از حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم نقل میکند چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی نظر کند در کتابیکه غیر ازو هیچ کس در ان نظر نمیکند و هر چه خواهد ازو محو کند و هر چه خواهد درو ثبت کند در فصول آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او رموز اسرار سلمی رح از محمّد رازی رح نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود و عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرمود که از دل خائف ریا می‌برد و اخلاص می‌نهد، شک می‌برد و یقین می‌آرد بخل محو میکند وجود و ثابت میسازد شره می‌برد و قناعت می‌آرد و حسد سترد و شفقت می‌نهد و از دل راجی اختیار میبرد و تسلیم می‌نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند و از دل محب رسوم انسانیت می‌سترد و نعوت ربّانیت می‌نهد امام قشیری رح فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی می‌نماید یا شهود خلق میبرد و شهود حق می‌آرد تا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت می‌سازد و از آن بنده میکاهد و از آن خود می‌افزاید تا چنانچه باوّل خود بود بآخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت ازان من میکاست و از آن تو می‌افزود تا بآخر همان شد که با اوّل بود- رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ما است در عالم غیب خانه داشته‌ایم رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست وَ إِن ما نُرِیَنَّکَ و اگر بنمائیم ترا بَعضَ الَّذِی برخی از آنچه نَعِدُهُم وعده کرده‌ایم کافران را از عذاب أَو نَتَوَفَّیَنَّکَ یا ترا بمیرانیم پیش از ان فَإِنَّما عَلَیکَ البَلاغُ پس جز اینکه نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وَ عَلَینَا الحِسابُ بر ما است شمار و حساب و پاداش ایشان أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمی‌بینند اهل مکه و نمیدانند أَنّا نَأتِی الأَرضَ بدرستیکه ما می‌آئیم یعنی فرمان ما می‌آید بزمین کفّار نَنقُصُها می‌کاهانیم پاره پاره مِن أَطرافِها از کرانهای آن یعنی تصرّف ایشان بیرون می‌کنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان درمی‌آریم و میگویند اینکه سخن راجع است به یهود حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان می‌دهیم وَ اللّهُ

و خدا یَحکُمُ حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد اهل اسلام و اقبال ایشان لا مُعَقِّبَ هیچ ردکننده و بازپس گرداننده نیست لِحُکمِهِ مر حکم او را وَ هُوَ سَرِیعُ الحِسابِ و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَ قَد مَکَرَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلّهِ المَکرُ جَمِیعاً پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان یَعلَمُ میداند ما تَکسِبُ کُلُّ نَفسٍ هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده می‌سازد. و سیعلم الکفر و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت لِمَن عُقبَی الدّارِ مر کرا باشد عاقبت پسندیده آن سرای.

صفحه : ۵۴۷

وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا و میگویند آنانکه نه‌گرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود تو که محمدی لَستَ مُرسَلًا نیستی فرستاده از پیش خدا به نبوّت و دعوت قُل کَفی بِاللّهِ بگو خدا بسنده است شَهِیداً گواه بَینِی وَ بَینَکُم میان ما و شما بآنکه من پیغمبرم بشما وَ مَن عِندَهُ عِلمُ الکِتابِ و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرامیگیرد یا علم قرآن و آن مومنان‌اند در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است یا توریت و آن عبد اللّه بن سلام‌ست و احزاب او رضی اللّه عنهم اجمعین

سورة ابراهیم

مکیّة و هی اثنتان و خمسون ایة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الر در شرح تاویلات از امام تریدی رح مذکورست که حروف مقطّعه ابتلا است مر تصدیق مومن و تکذیب کافران را و خدای بندگان را بهر چه خواهد امتحان کند، و جمعی برانند که اینکه حروف اسمای قرآن‌اند و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کِتابٌ أَنزَلناهُ کتابی‌ست که فرستادیم آن را إِلَیکَ بسوی تو لِتُخرِجَ النّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت‌کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَی النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص یقین یا سنت بِإِذنِ رَبِّهِم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت غیبت تدبیر بنور شهود تقدیر، در بحر گوید که از ظلمات خلقیت بشریت بنور تجلّی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات، و حقیقت آنست که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار اینکه تیرگی از آئینه دل بصیقل نفی خواطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افگنده سالک را ازو و از مزاحمت غیر او باز رهاند تا نه بخودش شعور ماند و نه عدم شعور بخود نیز داند رباعی یا رب مددی کن ز خودی خود برهیم و زبد برهیم و از بدی خود برهیم در هستی خود مر از خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی خود برهیم گفته‌اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و ازین است که میگوید إِلی صِراطِ العَزِیزِ بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه خداوند غالب الحَمِیدِ ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید اللّهِ الَّذِی معبودی بحق آنکه لَهُ مر اوراست ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانهاست از موجودات وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از مبدعات وَ وَیلٌ لِلکافِرِینَ و رنج و مشقت است مر ناگرویدگانرا بقرآن مِن عَذابٍ شَدِیدٍ از عذابی سخت که بدیشان رسد.

صفحه : ۵۴۸

الَّذِینَ کافران آنانند که از روی جهالت یَستَحِبُّونَ دوست میدارند الحَیاةَ الدُّنیا و برمیگزینند زندگانی دنیا را عَلَی الآخِرَةِ بر آن سرای وَ یَصُدُّونَ و بازمیدارند مردمان را عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدا یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَ یَبغُونَها و می‌طلبند برای راه حق عِوَجاً کجی یعنی میگویند اینکه راه کج است بمنزل مقصود و نمیرساند أُولئِکَ آن گروه که بدین صفتها موصوف‌اند فِی

ضَلالٍ بَعِیدٍ در گمراهی‌اند دور از حق بعد فی الحقیقهٔ صفت ضال‌ست و صفت ضلال بدو را از قبیل اسناد مجازی‌ست در زاد المسیر آورده که قریش می‌گفتند چه حال است که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و کتابیکه بمحمد ص می‌آید عربی است آیت آمد که وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم ما مِن رَسُولٍ هیچ پیغمبری را إِلّا بِلِسانِ قَومِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث ایشان شده چه هر پیغمبر را اوّل دعوت بنزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیاء ع را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِیُبَیِّنَ لَهُم تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن اینکه نبی را در نمی‌یابیم و گفته‌اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم است چه جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل یا پیغمبر هر قومی برای فهم هر قومی ترجمه کرده‌اند آنرا بلغت منزّل علیهم و در لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغامبری را مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسیکه گوید پیغمبری مبعوث بامم مختلفه است بایستی که برو کتب متعدده بر السنه ایشان فرود آمدی گفته‌اند که اختلاف السنه مؤدّی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که بزبان ایشان است و حرمان از علوم منشعبه از ان پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت فَیُضِلُّ اللّهُ پس گمراه گرداند خدای مَن یَشاءُ هرکرا خواهد یعنی فروگذارد تا گمراه شود وَ یَهدِی مَن یَشاءُ و راه نماید هرکرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه‌یابد وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غالب در حکم خود الحَکِیمُ راست‌کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی و هرآئینه ما فرستادیم موسی علیه السلام را بِآیاتِنا بدلائل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم أَن أَخرِج آنکه بیرون آر، قَومَکَ گروه خود را که بنی اسرائیل‌اند مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکیها جهالت و شبهت إِلَی النُّورِ بروشنائی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی، از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَ ذَکِّرهُم و پند ده ایشان را بِأَیّامِ اللّهِ بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در انها یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهائی که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لَآیاتٍ هرآئینه دلالتهاست بر قدرت الهی لِکُلِّ صَبّارٍ مر هر صبرکننده را بر بلاء شَکُورٍ شکرگوینده را بر آلاء.

صفحه : ۵۴۹

وَ إِذ قالَ مُوسی و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَومِهِ مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را اذکُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعمَةَ اللّهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَیکُم بر شما إِذ أَنجاکُم چون برهانید شما را مِن آلِ فِرعَونَ از کسان فرعون یَسُومُونَکُم میچشانیدند شما را سُوءَ العَذابِ بدیِ عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند وَ یُذَبِّحُونَ و میکشتند أَبناءَکُم پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَ یَستَحیُونَ و زنده میگذاشتند نِساءَکُم دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَ فِی ذلِکُم و در ان محنت و شدّت بَلاءٌ آزمایشی بود شما را مِن رَبِّکُم از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِیمٌ بزرگ و بی‌نهایت وَ إِذ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّکُم پروردگار شما لَئِن شَکَرتُم اگر شکر کنید بر نعمتهای من لَأَزِیدَنَّکُم هرآئینه افزون کنم بر شما نعمت را وَ لَئِن کَفَرتُم و اگر ناسپاسی نمائید بر آن إِنَّ عَذابِی بدرستیکه عذاب من لَشَدِیدٌ هرآئینه سخت است بر ناسپاسان و شدّت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جورجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاسداری کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بر آن شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گوئید بالا برم بدرجه قربت و بشکر آن نعمت درآرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقائق اعلام معلوم می‌شود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بر درجات است و فی المثنوی المعنوی ابیات شکر نعمت نعمتت افزون کند کس زیان بر شکر گفتن چون کند شکر باشد دفع علتهای دل سود دارد شاکر از سودای دل وَ قالَ مُوسی و گفت موسی که ای گروه من إِن تَکفُرُوا أَنتُم اگر کافر شوید یا

ناسپاسی کنید شما وَ مَن فِی الأرضِ جَمِیعاً و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فَإِنَّ اللّهَ لَغَنِیٌّ پس بدرستیکه خدای بی‌نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِیدٌ ستوده است بی‌ستایش خلق یعنی ذرّات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق‌اند و السنه جمیع اشیاء به تسبیح و حمد او جاری بیت بذکرش جمله موجودات گویا همه او را ز روی شوق جویا- صفحه : ۵۵۰ أَ لَم یَأتِکُم آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی ع است یا ابتدای سخنی است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَؤُا الَّذِینَ مِن قَبلِکُم خبر آنانکه پیش از شما بودند قَومِ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام وَ عادٍ و قبیله عاد وَ ثَمُودَ و قوم ثمود وَ الَّذِینَ مِن بَعدِهِم و آنانکه بعد از ایشان بودند لا یَعلَمُهُم نمیدانند عدد ایشانرا از بسیاری إِلَّا اللّهُ مگر خدای در تبیان آورده که خدا بسیار امم از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدا کسی بر ان اطلاع ندارد و در معالم از إبن عباس رض نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل اللّه سی قرون گذشته و از اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جاءَتهُم آوردند به پیشینیان رُسُلُهُم پیغمبران ایشان بِالبَیِّناتِ حجتهای روشن که کتب الهی بوده یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَیدِیَهُم پس بازگردانیدند دستهای خود را فِی أَفواهِهِم در دهن‌های خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم بر رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید و گفته‌اند ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن مگوئید وَ قالُوا إِنّا کَفَرنا و گفتند که ما نگرویده‌ایم بِما أُرسِلتُم بِهِ بآنچیزیکه شما فرستاده شده‌اید بدان بر زعم خود وَ إِنّا لَفِی شَکٍّ و بدرستیکه ما در شکیم مِمّا تَدعُونَنا از آنچه میخوانید ما را إِلَیهِ بسوی آن از توحید و ایمان مُرِیبٍ شکی در تهمت‌افکننده یعنی با وجود شک رسولان را متّهم میداشتند باغراض فاسده قالَت رُسُلُهُم گفتند رسولان ایشان که شما را بخدا دعوت می‌کنیم أَ فِی اللّهِ شَکٌّ آیا در وجود خدا شکی هست و حال آنکه از کثرت ادلّه بر وجود او شک را مجالی نمانده فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست یَدعُوکُم لِیَغفِرَ لَکُم میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می‌آمرزد مِن ذُنُوبِکُم بعضی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده وَ یُؤَخِّرَکُم و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شما بوده قالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان إِن أَنتُم نیستید شما إِلّا بَشَرٌ مِثلُنا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئت، و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید به نبوت از میان ما تُرِیدُونَ می‌خواهید أَن تَصُدُّونا آنکه بازدارید ما را بدعوی پیغمبری عَمّا کانَ یَعبُدُ از آنچه بودند می‌پرستیدند آباؤُنا پدران ما از اصنام فَأتُونا بِسُلطانٍ پس بیارید حجتی مُبِینٍ روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق خود بفضیلت نبوت و مزیّت رسالت گویا که ایشان معجزه میدیدند و اعتبار نمی‌نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح دیگر آیات می‌کردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر صفحه : ۵۵۱

قالَت لَهُم رُسُلُهُم گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان إِن نَحنُ نیستیم ما إِلّا بَشَرٌ مِثلُکُم مگر بشری بمثل شما یعنی مشارکت در جنسیّت مسلم میداریم وَ لکِنَّ اللّهَ یَمُنُّ و لیکن خدا منت می‌نهد به نعمت نبوت و کرامت رسالت عَلی مَن یَشاءُ بر هر که میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود وَ ما کانَ لَنا و نیست میسّر ما را و نمی‌توانیم أَن نَأتِیَکُم بِسُلطانٍ آنکه بیاریم برای شما حجتّی یعنی معجزه که می‌طلبید إِلّا بِإِذنِ اللّهِ مگر بفرمان خدا و مشیت او یعنی ما از پیش خود بیخواست خدای تعالی کاری نمی‌توانیم کرد و مهمی نمی‌توانیم ساخت نظم ناتوانی و عجز، لازم ماست قدرت و اختیار زان خداست کارها را بحکم راست کند او تواناست هر چه خواست کند وَ عَلَی اللّهِ و بر خدا فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ باید که توکل کنند گرویدگان وَ ما لَنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم أَلّا نَتَوَکَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَی اللّهِ بر خدا وَ قَد هَدانا و حال آنکه راه نمود ما را سُبُلَنا براههای راست یعنی راهی که در ان می‌شناسیم او را و میدانیم ازمّه امور بدست قدرت اوست وَ لَنَصبِرَنَّ و بخدا که صبر خواهیم کرد عَلی ما آذَیتُمُونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وَ عَلَی اللّهِ و بر خدا فَلیَتَوَکَّلِ المُتَوَکِّلُونَ باید که ثابت باشند در توکل متوکلان وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِم مر رسولان خود را لَنُخرِجَنَّکُم هرآئینه بیرون کنیم شما را مِن أَرضِنا از زمین و دیار خود أَو

لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فِی مِلَّتِنا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از ان قوم فَأَوحی إِلَیهِم پس وحی کرد بر پیغمبران رَبُّهُم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لَنُهلِکَنَّ الظّالِمِینَ هرآئینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را وَ لَنُسکِنَنَّکُمُ الأَرضَ و هرآئینه ساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِن بَعدِهِم پس از هلاک ایشان ذلِکَ اینکه امر!!! و اینکه وعده راست است لِمَن خافَ برای کسی که بترسد مَقامِی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از انکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم می‌کنم بر بندگان بازدارند وَ خافَ وَعِیدِ و برای کسیکه ترسان گردد از وعید من بعذاب.

صفحه : ۵۵۲

وَ استَفتَحُوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدا بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیاء ع و امم هر دو طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما بر باطل است عذاب برو فرود آید خدا حکم فرمود انبیاء و مؤمنان نجات یافتند وَ خابَ و نومید ماند و بی‌بهره گشت از خلاصی کُلُّ جَبّارٍ هر گردن‌کشی عَنِیدٍ ستیزنده با حق یا معرض از اطاعت او مِن وَرائِهِ جَهَنَّمُ از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود بران وجه که او را در آن افگننده وَ یُسقی و بیاشامند مِن ماءٍ صَدِیدٍ از آبی که مختلط باریم و زردابه باشد که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صدید یَتَجَرَّعُهُ بتکلّف و رنجی تمام جرعه جرعه میخورند آن را وَ لا یَکادُ یُسِیغُهُ و نمی‌توانند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی وَ یَأتِیهِ المَوتُ و می‌آید بدو آلام و شدائد مرگ مِن کُلِّ مَکانٍ از هر جائی یا از هر جانبی از اعضای او تا آنکه از بیخ مویها و انگشتها وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه به تن بازگردد تا زنده ماند بلکه بحکم لا یموت فیها و لا یحیی میان مردگی و زندگی میگذارند وَ مِن وَرائِهِ و در پس اوست با وجود چنین محنتی عَذابٌ غَلِیظٌ عذابی سخت یعنی از ان بدتر و آن خلود است در دوزخ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنان است که کافر شدند بِرَبِّهِم بآفریدگار خود صفت آنها اینست که أَعمالُهُم کردارهای ایشان کَرَمادٍ اشتَدَّت همچو خاکستر است که سخت بگذرد بِهِ الرِّیحُ برو باد فِی یَومٍ عاصِفٍ در روز که سخت باشد باد او و عصوف اشتداد باد است و زمان را بدو صفات کردن غایت مبالغه باشد ملخص معنی آن است که عملهای کافران که در صورت خیر می‌نماید چون صله رحم و آزادکردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن مانند توده خاکستر است که بادی سخت برو وزد و بهوا برده در اطراف پراگنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و از ان نفع نگیرد و همچنین در روز قیامت لا یَقدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمّا کَسَبُوا از آنچه کسب کرده‌اند در دنیا عَلی شَیءٍ بر هیچ چیز چه همه حبط شده باشد و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ذلِکَ آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده‌ایم هُوَ الضَّلالُ البَعِیدُ هموست گمراهی دور یعنی در غایت بعد است از راه حق أَ لَم تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللّهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالحَقِّ بر وجهی که حق است در آفرینش إِن یَشَأ اگر خواهد یُذهِبکُم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَ یَأتِ بِخَلقٍ جَدِیدٍ و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد.

صفحه : ۵۵۳

وَ ما ذلِکَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَی اللّهِ بِعَزِیزٍ بر خدای دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسان است شعر کار اگر دشوار اگر آسان بود پیش قدرت جملگی یکسان بود وَ بَرَزُوا و ظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگرنه مراد آن است که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرهای خود لِلّهِ برای امر خدای و محاسبه او جَمِیعاً همه مردمان از کفّار و مؤمنان فَقالَ الضُّعَفاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِینَ استَکبَرُوا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ائمه کفر کرده باشند ایشانرا گویند إِنّا کُنّا بدرستیکه بودیم ما لَکُم تَبَعاً مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَل أَنتُم پس هیچ هستید شما مُغنُونَ عَنّا دفع‌کنندگان

از ما مِن عَذابِ اللّهِ مِن شَیءٍ از عذاب خدا چیزی را یعنی مادران عالم متابع شما بودیم پس شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بردارید از ما قالُوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَو هَدانَا اللّه اگر خدا بنمودی ما را نجات از عذاب لَهَدَیناکُم هرآئینه ما نیز شما را راه می‌نمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما بدین درگاه مردود- ایشان نومید شده گویند بیائید تا باتفاق بخیر و شیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما کشاید و راه خلاصی بما نماید پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد و گویند بیائید تا صبر کنیم شاید بکلید صبر ابواب فرح مفتوح گردد و پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژده نجاتی نرسد پس گویند سَواءٌ عَلَینا یکسان است بر ما أ جَزِعنا اگر بخروشیم و جزع نمائیم أم صَبَرنا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فائده نمیرسد ما لَنا نیست ما را مِن مَحِیصٍ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَ قالَ الشَّیطانُ و گوید دیو سرکش لَمّا قُضِیَ الأَمرُ آنهنگام که گذارده شود یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد بآنکه اهل بهشت ببهشت درآیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس درازکننده و ابلیس بمنبری از آتش برآید و گوید یا اشقیای انس و ای ملامت‌کنندگان من إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُم بدرستیکه وعده داد خدا شما را وَعدَ الحَقِّ وعده درست و راست که حشر و جزاء خواهد بود وَ وَعَدتُکُم و من وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخلَفتُکُم پس من وعده کج دادم شما را تبیّن خلف وعده را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَ ما کانَ لِی و نبود مرا عَلَیکُم بر شما مِن سُلطانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من إِلّا أَن دَعَوتُکُم مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی‌حجتی و برهانی فَاستَجَبتُم لِی پس شما مرا اجابت کردید بزودی- و تأمل نه‌نمودید در عواقب امور خود فَلا تَلُومُونِی پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از ان بدتر نباشد در حق دشمن خود می‌کند وَ لُومُوا أَنفُسَکُم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بروید و قول خدا را که گفت یا بنی آدم- لا یفتننکم الشیطان نشنوید.

صفحه : ۵۵۴

ما أَنَا بِمُصرِخِکُم من نیستم رهاننده فریادرس شما از عذاب وَ ما أَنتُم بِمُصرِخِیَّ و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من إِنِّی کَفَرتُ بدرستیکه من امروز کافر شدم بِما أَشرَکتُمُونِ بآنچه شریک میکردید مرا با خدا در فرمانبرداری مِن قَبلُ پیش ازین در دنیا یعنی من بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظّالِمِینَ بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ مر ایشان‌راست عذابی دردناک موصوف بدوام وَ أُدخِلَ الَّذِینَ آمَنُوا و درآورده شوند آنانکه گرویده‌اند بما جاء من عند اللّه وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌اند کارهای شایسته و پذیرفته جَنّاتٍ تَجرِی در بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاوید باشند در ان و درآرنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام درآرند بِإِذنِ رَبِّهِم بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِیَّتُهُم تحیت ملائک بر ایشان فِیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سَلامٌ سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات أَ لَم تَرَ آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطاب است میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما کَیفَ ضَرَبَ اللّهُ مثلا چگونه زد خدا مثلی و گردانید کَلِمَةً طَیِّبَةً کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره هست در بهشت که أَصلُها ثابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَ فَرعُها و شاخ آن فِی السَّماءِ در بلندی تُؤتِی أُکُلَها میدهد میوه خود را کُلَّ حِینٍ در هر وقتی که خدا حکم کرده بمیوه دادن و بدان تقدیر که درخت خرما باشد- گفته‌اند «حین شش» ماه است از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و بریدن یعنی درین مدّت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد بِإِذنِ رَبِّها با اراده و تکوین آفریننده خود وَ یَضرِبُ اللّهُ الأَمثالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان می‌کند لِلنّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانی است در آئینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس.

صفحه : ۵۵۵

وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است یا دعوت بعبادت اصنام کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ مانند درختی ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوشبو و مکروه طبائع سلیمه و با وجود خباثت و کراهت اجْتُثَّت جنبانیده شده و بریده و برکنده شده مِن فَوقِ الأَرضِ از روی زمین ما لَها مِن قَرارٍ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا نظم نه بیخی کز ان باشد او را مدار نه شاخی که گردد بدان سایه‌دار گیاهی است افتاده بر روی خاک پریشان و بی‌حاصل و خارناک حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علّیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را در دل کافر مقلّد بجهت عدم حجت و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی نیز که بمقصد قبول رسد ازو صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری قطعه نهال سایه دری شرع میوه دارد چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست درخت زندقه شاخی است خشک و بی‌سایه که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست یُثَبِّتُ اللّهُ ثابت میگرداند خدا الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آوردند و استحکام میدهد بِالقَولِ الثّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و دور دلهای ایشان متمکن گشته و گفته‌اند قول ثابت کلمه طیب لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه است که خدا بر ان ثابت میدارد مؤمنان را فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلاء و افتتان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نه لغزند چون زکریا رض و یحیی رض و شمعون رض و امثال ایشان از انبیاء ع و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بکلمه باشد وَ فِی الآخِرَةِ و ثابت دارد ایشان را در ان سرای یعنی در قبر که منزل اوّل است از منازل اخرویّه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب بازدهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سؤال وَ یُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِینَ و فروگذارد خدا ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سؤال قبر وَ یَفعَلُ اللّهُ و میکند خدا ما یَشاءُ آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی أَ لَم تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَی الَّذِینَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعمَتَ اللّهِ کُفراً شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه‌اند که حق سبحانه ایشان را سکّان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده به نعمت وجود حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام را از مکه بیرون کردند لا جرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق رض و مرتضی علی رض منقول است که مراد ازین قوم دو قبیله‌اند که فاجرترین قبائل قریش بودند یعنی بنو مغیره و بنو امیه که نعمت حق را تغییر دادند وَ أَحَلُّوا قَومَهُم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دارَ البَوارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است یَصلَونَها درآیند بدان وَ بِئسَ القَرارُ و بدقرارگاهی‌ست دوزخ.

صفحه : ۵۵۶

وَ جَعَلُوا و فراگرفتند لِلّهِ برای خدا أَنداداً مانندهها یعنی در عبادت، که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را الهه نام نهادند لِیُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَن سَبِیلِهِ از راه خدای که طریق توحیدست قُل تَمَتَّعُوا بگو برخورید بآرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِیرَکُم پس بدرستیکه بازگشت شما إِلَی النّارِ بآتش دوزخ است قُل بگو ای محمّد ص یعنی امر کن لِعِبادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده‌اند برین وجه که نماز گزارید و نفقه کنید یُقِیمُوا الصَّلاةَ تا ایشان بامر تو نماز گذارند وَ یُنفِقُوا و نفقه دهند مِمّا رَزَقناهُم از آنچه عطا دادیم بایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوّع است وَ عَلانِیَةً و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گذارند و زکوة بدهند مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ پیش از انکه بیاید یَومٌ لا بَیعٌ فِیهِ روز که درو خرید و فروخت نباشد تا مقصر

بخرد چیزی که بـدان تـدارک تقصیر تواند نمود وَ لا خِلالٌ و در ان روز دوستی نیز نبود که از دوسـتان نیز طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اللّه خدای الَّذِی خَلَقَ آن‌ست که بیافرید السَّماواتِ وَ الْأَرضَ آسمانها و زمین را وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ و فرو فرستاد از آسمان ماءً آبی مراد باران است فَأَخرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بـدان آب مِنَ الثَّمَراتِ از میوها رِزقاً لَکُم روزی برای شما که بدان روزگار بگذرانید وَ سَخَّرَ لَکُمُ الفُلکَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجرِیَ فِی البَحرِ تا میرود بدریا بِأَمرِهِ بفرمان او هر جا که می‌خواهید وَ سَخَّرَ لَکُمُ الأَنهارَ و مسخّر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع و استضاءت شما آفتاب و ماه را دائِبَین در حالتی که مستمراند در سیر خود یا بجد و تعب در سیر و انارت خود میکوشند و فتور و قصور در ان ندارند وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیلَ وَ النَّهارَ و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری بهر کسب معیشت وَ آتاکُم و بداد شما را مِن کُلِّ ما سَأَلتُمُوهُ از هر چه خواستید و از هر چه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود و خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وَ إِن تَعُدُّوا و مگر خواهید که شمار کنید نِعمَتَ اللّهِ نعمت خدای را که بفضل و کرم بی‌نهایت بشما داده لا تُحصُوها شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ما است صلی اللّه علیه و سلّم که سفیر بزرگ‌تر و واسطه نزدیک‌تر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت ص از حیز تصوّر و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزون است شعر بر ذروه مدارج قدر رفیع تو نی عقل راه یابد و نی فهم پی برود إِنَّ الإِنسانَ بدرستیکه آدمی لَظَلُومٌ ستمکار است کَفّارٌ ناسپاس که ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل‌ست و کفران می‌ورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم‌ست. که در محنت جزع میکند و شکایت نماید و کفّارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر نکشاید.

صفحه : ۵۵۷

وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم ع در مناجات رَبِّ اجعَل ای پروردگار من بگردان هذَا البَلَدَ اینکه شهر مکه را آمِناً ایمن از مکاره و مخاوف وَ اجنُبنِی و دور گردان مرا وَ بَنِیَّ و فرزندان مرا أَن نَعبُدَ الأَصنامَ از انکه بپرستیم بتان را إبن عیینه رح فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای خلیل الرحمن علیه السلام بت نمی‌پرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آن را «دوار نام» نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس هر جا ما حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و اینکه قول غریب‌ست و مخالف جمهور، چه بی‌شبهه قریش از نسل اسماعیل علیه السلام بوده‌اند و بت‌پرستی ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضلَلنَ گمراه کردند کَثِیراً بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النّاسِ از آدمیان فَمَن تَبِعَنِی پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّی پس او از من است یعنی از اهل ملّت من وَ مَن عَصانِی و هر که نافرمانی کند مرا در مادون شرک فَإِنَّکَ غَفُورٌ پس بدرستیکه توئی آمرزنده رَحِیمٌ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنا ای پروردگار ما إِنِّی أَسکَنتُ بدرستیکه من ساکن گردانیدم مِن ذُرِّیَّتِی بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل علیه السلام است که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام سارا خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم ع را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را ببری بموضعی که درو آب و آبادانی نباشد خلیل ع متأمل شد جبرئیل ع وحی آورد که هر چه سارا میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشسته و هاجره و اسمعیل ع را سوار کرده باندک زمانی از شام بر زمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینانرا ساکن ساختم بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرعٍ برودخانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که درو کشت کار توان کرد عِندَ بَیتِکَ المُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است درو صید و قتال یا حرام است تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانه صراح که در زمان آدم ع بوده و گر نه بوقت دعای ابراهیم ع خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن گردانیدم-

لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ تا بپای دارنـد نماز را و پرسـتش تو بجا آرند فَاجعَل پس بگردان أَفئِدَةً مِنَ النّاسِ دلهای بعضـی از مردمان را بکشـش محبت تَهوِي إِلَيهِم بشـتابند بسوی ایشان- حق سـبحانه دعای آنحضـرت ص را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل اللّه علیه السـلام بانـدك زمانی چشـمه زمزم بر گفته جبرئیل یا باثر قـدم اسـمعیل پدید آمد و قبیله جر هم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بـدان خانه در تزایـدست محققان برآنند که اگر من تبعیض در من النّاس نبودی فارس و روم و هندو و ترك و یهود و نصاری در حرم اژدحام کردندی پروانه‌وار سوخته شـعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد گر دل ببرد جلال باشد و آن کس که بر ان چنـان جمـالی عاشق نشود وبال باشـد و دیگر حضـرت ابراهیم علیه السـلام دعا فرمود وَ ارزُقهُم و روزی ده اهل اینکه بلده را مِنَ الثَّمَراتِ از میوها لَعَلَّهُم يَشكُرُونَ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا- اینکه دعا نیز بشرف اجابت پیوسته بآنکه مکه «وادی غیر ذی زرع» است انـواع ثمرات درو پیـدا می‌شـود و در تفسـیر انـوار مـذکورست که فواکه ربیعیه و صـیفیه و خریفیه و شتویه در یکروز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع و نیازست دیگر باره فرمود- صفحه : ۵۵۸

رَبَّنـا ای پروردگـار ما إِنَّكَ تَعلَمُ بـدرستیکه تو میـدانی ما نُخفِي آنچه پنهان می‌کنیم وَ ما نُعلِنُ و آنچه آشـکارا میسازیم یعنی نهان و آشـکارا تو میـدانی وَ ما يَخفي و پوشـیده نیست عَلَى اللّهِ مِن شَيءٍ بر خـدای از هیچ چیز فِي الأَرضِ در زمین وَ لا فِي السَّماءِ و نه در آسمان برای آنکه عالم‌ست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسان است بیت آنچه پیدا و آنچه پنهان است- همه با دانش تو یکسان‌ست الحَمدُ لِلّهِ الَّذِي ثنا و سـتایش آن خدای را که بمحض فضل خود وَهَبَ لِي به بخشـید و عطا کرد مرا عَلَى الكِبَرِ بر سر پیری و بزرگ‌سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نااميد از فرزندان بمن بخشیدی دو فرزند إِسماعِيلَ وَ إِسحاقَ اسمعیل علیه السلام را در شـصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسـحق علیه السـلام را در نود سالگی یا صـد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي بـدرستیکه پروردگـار مـن لَسَمِيعُ الـدُّعاءِ هر آئینـه شـنونده و اجابت‌کننـده دعـاست درین کلمـات اشـعارست بـآنکه فرزنـدان را بـدعا از خـدا خواسـته‌اند رَبِّ اجعَلنِي ای آفریننده من مرا گردان مُقِيمَ الصَّلاةِ بپای‌دارنده نماز وَ مِن ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز مواظب ساز به نماز از إبن عباس رض منقول‌ست که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السـلام جمعی بر فطرت بوده و خواهنـد بود تا قیامت رَبَّنا ای پروردگار ما کرم نمـای وَ تَقَبَّل دُعـاءِ و فراپـذیر یعنی اجابت کن دعـای مرا رَبَّنَا اغفِر لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَ لِوالِدَيَّ و مر پـدر مادر مرا چون ایمان آرند بتو- دعای غفران مر ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشـته و بعضـی گفته‌اند مراد از والدین آدم ع و حواست وَ لِلمُؤمِنِينَ و بیـامرز مومنـان را یعنی هر که بتو آیـد مومن يَومَ يَقُومُ الحِسـابُ روزی که قـائم شود حساب خلائق إبن عباس رض فرموده که مراد مومنان از امت محمّد صـلی اللّه علیه و سلّم وَ لا تَحسَبَنَّ اللّهَ و مپندار ای محمّد خدای را غافِلًا بی‌خبر عَمّا يَعمَلُ الظّالِمُونَ از آنچه میکنند سـتمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشان است چه اینکه بی‌شبه بدیشان خواهد رسـید و اصل آنست که در امثال اینکه نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت ص است و مراد غیر اویند إِنَّما يُؤَخِّرُهُم جز اینکه نیست که تـاخیر می‌کنیم عـذاب ایشـانرا لِيَومٍ تَشخَصُ برای روزی که خیره شـود فِيهِ الأَبصـارُ در آن دیـدها از مشاهـد اهـوال مُهطِعِينَ در حالتی که خداوندان اینکه دیدها شـتابندگان باشـند بسوی اسـرافیل علیه السـلام که ایشان را بعرصه محشر خواند مُقنِعِي رُؤُسِـهِم برداشـتگان سـرهای خود را ببالا- لا- يَرتَـدُّ إِلَيهِم بازنمی‌گردد بـدیشان طَرفُهُم چشـمهای ایشان یعنی خیره بود و بازمانـده بر وجهی که نتوانند در خود نگریسـتن وَ أَفئِدَتُهُم هَواءٌ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسـطه غلبه دهشت و حیرت- صـفحه : ۵۵۹

وَ أَنذِرِ النّاسَ و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را بترسان يَومَ يَأتِيهِمُ العَذابُ از روز که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ اسـت یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرك و تکذیب رَبَّنا ای پروردگار ما أَخِّرنا بازپس دار یعنی عذاب مـا را تـاخیر کن و مـا را بـدنیا فرست و مهلت ده إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک نُجِب دَعوَتَكَ تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آن کسـی را که بتوحید خواند وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرسـتادگان را أَ وَ لَم تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما

که از روی مبالغه أَقسَمتُم مِن قَبلُ سوگند می‌خوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود ما لَکُم مِن زَوالٍ نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم فرا نمود وَ سَکَنتُم و ساکن بودید شما فِی مَساکِنِ الَّذِینَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنفُسَهُم ستم کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود وَ تَبَیَّنَ لَکُم و ظاهر شد مر شما را که کَیفَ فَعَلنا بِهِم چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وَ ضَرَبنا لَکُمُ الأَمثالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَ قَد مَکَرُوا مَکرَهُم و بدرستیکه کوشش کردند در حیله‌گری آنچه نهایت مکر ایشان بود وَ عِندَ اللّهِ نزدیک خدای است مَکرَهُم جزای مکر ایشان وَ إِن کانَ مَکرُهُم و بدرستیکه بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنهُ الجِبالُ از ان مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر علیه السلام است یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که ثبات و رسوخ چون جبال راسیات است زائل گردانند و اینکه محال است بیت هست باد مکر ایشان کهربائی کی تواند کوه را بردن ز جای در معالم از مرتضی علی کرم اللّه وجهه نقل فرموده که اینکه آیت در قصّه نمرود جبّار است که چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدا دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را به‌بینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و برو رفتن بآسانی میسّر نشود نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی بساختند بمدّت سه سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمانرا همچنان دید که از زمین میدید بروز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء اللّه تعالی القصه چون آن صرح از پای درآمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بآسمان روم و با خدای ابراهیم ع که مناره مرا بیفگند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوّت تمام گرفتند صندوقی چهارگوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی درو راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بربستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان را بهمان حال دید که بزمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی را بگشای و بنگر تا چه می‌بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی‌بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی بکشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی که باب تحتانی بکشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود بترسید و نیزها را با مردار سرنگون ساخت و گرسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از اجنجه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زائل گردند فَلا تَحسَبَنَّ اللّهَ پس مپندار خدای را مُخلِفَ وَعدِهِ رُسُلَهُ خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران را یعنی وعده نصرت که رسل ع را فرموده آنجا که گفت انا لننصر رسلنا، کتب اللّه لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرد و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ بدرستیکه خدای غالب‌ست ذُو انتِقامٍ خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از أعداء.

صفحه : ۵۶۰ یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَیرَ الأَرضِ بزمینی دیگر وَ السَّماواتُ و آسمانها مبدل گردد بآسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل الارض تسویه جبال‌ست و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازنده و زمینها را دوزخ و از حضرت مرتضی علی رض نقل کرده که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانرا بآسمانی از زر و قول إبن مسعود رض آنست که روز قیامت برآرند زمینی را از نقره پاک که بر ان هیچ گناه نکرده باشند مؤید اینکه سخن است وَ بَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ برای محاسبه خدای یگانه قهرکننده وَ تَرَی المُجرِمِینَ و به‌بینی گنهکاران یعنی مشرکان را یَومَئِذٍ در ان روز مُقَرَّنِینَ با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال تا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فِی الأَصفادِ در بندها یا غلها سَرابِیلُهُم پیراهنهای ایشان مِن قَطِرانٍ قطران‌ست و آنچیزی باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ ابهل است که می‌پزند و بر شتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود

جرب را بسوزانـد فردا بر جلود دوزخیـان اندازنـد تـا بحـدت و شـدّت آن و وحشت خبث لون و نتن رائحه و سـرعت اشـتعال در ان معـذب گردند و گفته‌اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس اینکه قطران بر اعضای ایشان طلا کننده وَ تَغشی وُجُوهَهُمُ النّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی در ان پیچد لِیَجزِیَ اللّهُ متعلق است به برزو یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای کُلَّ نَفسٍ هر تنی را ما کَسَبَت جزای آنچه کرده است إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای سَرِیعُ الحِسابِ زود حساب است مر بنـدگان را زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگر بازنمیـدارد هـذا اینکه قرآن با آنچه درین سوره است از موعظه بَلاغٌ لِلنّاسِ کفـایت است مردمانرا تا پنـد داده شونـد بآن وَ لِیُنـذَرُوا بِهِ و تا بیم کرده شونـد بآن وَ لِیَعلَمُوا و تا بـدانند بتامل در دلائل قـدرتی که درو مـذکورست أَنَّما هُوَ آنکه اوست إِلهٌ واحِدٌ خـدای یکتا وَ لِیَذَّکَّرَ و هر آئینه بایـد که پنـد گیرد أُولُوا الأَلبابِ خداوندان خردها و بازایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی

سورة الحجر

مکّیّهٔ وّ هی تسع وّ تسعون ایهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسـیارست جمعی بر آنند که مطلقا در ان باب سـخن گفتن سـلوک سبیل جرأت است در ینابیع آورده که عمر فاروق رض را از معنی اینکه حرف پرسیدند فرمود که اگر در وی بسـخن گویم متکلف بـاشم و خـدای پیغمبر ص خود را فرمود که بگو مـا انـا من المتکلفین و بعضـی گوینـد هر حرفی اشـارت باسـمی است چنانچه در الر الف اشارت‌ست باسم اللّه و لام باسم جبرئیل ع و را باسم رسول ص یعنی اینکه کلام از خـدای بواسـطه جبرئیـل ع برسول ع رسـیده تِلکَ اینکه آیتهای که آیـد آیاتُ الکِتابِ آیتهای سوره است وَ قُرآنٍ مُبِینٍ و آیتهای قرآن روشن یا بیان کنـد حق را از باطل و گفته‌انـد کتاب و قرآن هر دو یکی‌ست اما بدو نام مذکور شده که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است.

صفحه : ۵۶۱

رُبَما بسا وقتی که یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا دوست دارنـد آنانکه نگرویدنـد و آرزو برند لَو کانُوا مُسلِمِینَ که کاشـکی بودندی مسـلمانان و اینکه آرزو در دنیـا باشـد بوقت نصـرت مؤمنـان یـا نزدیـک حلول مرگ کفّار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصات موحّـدان را از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنّم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از ان میسـر نیست تمنا کنند که کاشـکی از اهـل اسـلام می‌بودیم ذَرهُم بگـذار ایشان را، امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران در چه حساب‌انـد دست از ایشان بدار تا در دنیا یَأکُلُوا بخورند وَ یَتَمَتَّعُوا و برخورداری یابند از مال و منافع آن وَ یُلهِهِمُ الأَمَلُ و مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و اسـتقامت حال ایشان را بازدارد از اسـتعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوفَ یَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کردار و گفتـار خود را وَ مـا أَهلَکنـا و هلاـک نه‌کردیم مـا مِن قَریَةٍ هیـچ اهل دیهی را إِلّا وَ لَها مگر آنکه مر هلاک ایشان را کِتابٌ مَعلُومٌ زمـانی مقـدر بوده و نوشـته شـده در لوح محفوظ که مهلت چنـد باشـد و هلاک کی بود ما تَسبِقُ پیشـی نگرفت مِن أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَها مـدّت هلاک خود را وَ ما یَستَأخِرُونَ و باز پس نمانـد از ان یعنی هلاک نه‌شدند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وَ قالُوا و گفتنـد کفار عرب یا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ ای آن کسـیکه فرود آمـده است عَلَیهِ الـذِّکرُ برو قرآن إِنَّکَ لَمَجنُونٌ بدرستیکه تو دیوانه که ما را از نقد به نسیه میخوانی اینکه کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید لَو مـا تَأتِینـا و دیگر گفتنـد چرا نمی‌آری بِالمَلائِکَةِ فرشـتگان را بگـواهی رسـالت خـود إِن کُنـتَ اگر هسـتی تـو مِنَ الصّادِقِینَ از راست گویـان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشـتگان را حاضـر کن تا بحضور ما گواهی دهنـد برسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگویـد که ما نُنَزِّلُ المَلائِکَةَ فرود آمـده نشونـد ملائکه و حفص بصـیغه متکلم و نصب ملائکه میخواند یعنی ما فرو نه‌فرستیم فرشـتگان را إِلّا بِالحَقِّ مگر بوحی یا بعـذاب یعنی ملک را بصورت اصـلی وقتی توانـد دیـد که بجهت عذاب نازل شود

چنانکه قوم ثمود جبرئیل علیه السلام را دیدند در زمان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همه کس می‌بینند وَ ما کانُوا إِذاً و نباشند آنهنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم مُنظَرِینَ از مهلت‌دادگان یعنی فی الحال معذب شوند إِنّا نَحنُ بدرستیکه ما نَزَّلنَا الذِّکرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مومنان است و ذکر بمعنی شرف نیز می‌آید یعنی اینکه کتاب موجب شرف خوانندگان است إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ و بدرستی که ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که درو چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهدار اوئیم از تطرق خلل بدو یا نگهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له عاید بحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم است یعنی نگهبان اوئیم از مضرت اعادی نظم اگر جمله جهانم خصم گردند نترسم چون نگهبانم تو باشی ز شادی در همه عالم نگنجم اگر یک لحظه غم‌خوارم تو باشی- صفحه : ۵۶۲

وَ لَقَد أَرسَلنا و هرآئینه ما فرستادیم مِن قَبلِکَ پیش از تو فِی شِیَعِ الأَوَّلِینَ در گروههای پیشینیان وَ ما یَأتِیهِم و نیامد بدیشان مِن رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلّا کانُوا بِهِ مگر بودند که از روی کبر و عناد بآن پیغمبر یَستَهزِؤُنَ استهزاء می‌کردند چنانچه اینکه معاندان بتو نیز میکنند مر او تسلیه حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم است یعنی از میان انبیاء ع تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدین بلاء مبتلا بوده کَذلِکَ همچنانکه درآوردیم استهزاء انبیاء را در دلهای مکذبان پیشین نَسلُکُهُ درمی‌آریم همان را فِی قُلُوبِ المُجرِمِینَ در دلهای کافران زمان تو لا یُؤمِنُونَ بِهِ ایمان نمی‌آرند بقرآن وَ قَد خَلَت و بدرستیکه گذشته است سُنَّةُ الأَوَّلِینَ سنت خداوندی در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و اینکه وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می‌کردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که وَ لَو فَتَحنا عَلَیهِم و اگر بگشائیم برین مقترحان باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا دری از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فِیهِ یَعرُجُونَ در آن در شده بالا میروند و از ان در نیز برمی‌آیند لَقالُوا هرآئینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند إِنَّما سُکِّرَت جزین نیست که بربسته‌اند أَبصارُنا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجائب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم‌بندی کرده‌اند و اینکه صورت در خارج وجود ندارد بَل نَحنُ بلکه ما قَومٌ مَسحُورُونَ گروهی جادو کردگانیم یعنی محمّد ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات میگفتند و یقولوا سحر مستمر وَ لَقَد جَعَلنا و بدرستیکه آفریدیم و پیدا کردیم فِی السَّماءِ بُرُوجاً در آسمان برجهای دوازده‌گانه را بهیئات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وَ زَیَّنّاها و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمان را به نیّرین و سائر کواکب لِلنّاظِرِینَ برای نگرندگان که بعبرت در ان نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند وَ حَفِظناها و نگاه داشتیم آسمان را مِن کُلِّ شَیطانٍ رَجِیمٍ از هر دیوی رانده تا نتواند که بر آن صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود إِلّا مَنِ استَرَقَ السَّمعَ لیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان رود و بدزدد از وی سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فَأَتبَعَهُ پس از پی درآید او را و بدو رسد و بسوزدش شِهابٌ مُبِینٌ ستاره روشن و درخشان و از إبن عباس رض منقول است که از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که اخبار لوح محفوظ را درس مینمودند سخنان می‌ربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند. چون روح اللّه متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه السّلام دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت مهی برآمد و بازار تیرگی بشکست گلی شگفت و هیاهوی خار آخر شد.

صفحه : ۵۶۳

وَ الأَرضَ مَدَدناها و زمین را بازکشیدیم بروی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی که در ان مکان بنای خانه کعبه بود وَ أَلقَینا و در افگندیم و پیدا کردیم فِیها رَواسِیَ در زمین کوههای سر افراخته پای بر جا وَ أَنبَتنا فِیها و برویانیدیم در زمین مِن کُلِّ شَیءٍ مَوزُونٍ از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدّر بمقدار معین بر وجهیکه مقتضای مشیّت بی علّت است یا آنچه وزن کنند و به‌پیمایند یا

موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات وَ جَعَلنا لَکُم و بساختیم برای شما فِیها در زمین مَعایِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس وَ مَن لَستُم لَهُ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را بِرازِقِینَ روزی‌دهندگان یعنی خدام و ممالیك و گفته‌اند انعام و مراکب وَ إِن مِن شَیءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد إِلّا عِندَنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خَزائِنُهُ خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن اینکه ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَ ما نُنَزِّلُهُ و فرو نمی‌فرستیم آنرا إِلّا بِقَدَرٍ مَعلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم از ان شاید و نه زیادت بر آن باید وَ أَرسَلنَا الرِّیاحَ و فرستادیم بادها را لَواقِحَ آبستان بابر یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن‌کنندگان درختها را بمیوه فَأَنزَلنا مِنَ السَّماءِ پس فرو فرستادیم از آسمان ماءً آبیکه آن باران است فَأَسقَیناکُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را از ان آب و تصرف دادیم در آن وَ ما أَنتُم لَهُ و نیستید شما مر آن آب فرو فرستاده را بِخازِنِینَ نگاهدارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ما تریدی رح در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدای را خزینه‌داران یعنی خزاین او بر دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید هم از ان اوست وَ إِنّا لَنَحنُ نُحیِی و بدرستیکه ما زنده میگردانیم اجسام فانیه را بایجاد حیات در ان وَ نُمِیتُ و میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از ان در لطائف قشیری رح مذکور است که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق رح فرموده که احیای قلوب اولیاء می‌کنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان مینمائیم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس وَ نَحنُ الوارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردمان یکی بدیگری رسد پس همه در معرض فنااند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقاء- صفحه : ۵۶۴

وَ لَقَد عَلِمنَا المُستَقدِمِینَ و هرآئینه میدانیم پیشی‌گرفتگان را مِنکُم از شما در اسلام وَ لَقَد عَلِمنَا المُستَأخِرِینَ و بدرستیکه ما میدانیم پس‌افتادگان را از ان یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که آدمیان آنند یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا اینکه وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته‌ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمّد (علیه السلام) یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که مؤخر است ازینها- در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت‌پناه علیه السلام نماز میگذارد در صفوف نساء بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه‌بینند و جمعی بازپس می‌آمد تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشائی او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و مؤخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ یَحشُرُهُم او جمع کند متقدمین و متأخرین را و جزای هر یک را بدو رساند إِنَّهُ حَکِیمٌ بدرستیکه او راست‌کار است عَلِیمٌ دانای نهان و آشکار را وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ و بدرستیکه آفریده‌ایم انسان را یعنی آدم علیه السلام را مِن صَلصالٍ از گل خشک که چون دست بر وی زنند مانند سفال پخته آواز کند مِن حَمَإٍ و آن گل کائن بوده از گل سیاه مَسنُونٍ بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم ع را از خاك آفرید بر آن وجه که آب لطف بر خاك بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس آنرا باحسن تقویم تصویر کرد و مسنون بمعنی مصوّر است آنکه بگذاشت تا خشك شد و بمرتبه صلصال رسید وَ الجَانَّ خَلَقناهُ و جان که پدر یا پریان است بیافریدیم او را مِن قَبلُ پیش از آفریدن انسان مِن نارِ السَّمُومِ از آتش بی‌دود که در مسام نفوذ می‌نماید و صواعق از ان آتش متکون می گردد إبن مسعود رض فرمود که سموم دنیا جزوی است از هفتاد جز و از سمومی که جان از ان آفریده شده وَ إِذ قالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّکَ لِلمَلائِکَةِ پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین إِنِّی خالِقٌ من آفریننده‌ام بَشَراً آدمی را مِن صَلصالٍ از گل خشك که کاین است مِن حَمَإٍ مَسنُونٍ از لای مصور فَإِذا سَوَّیتُهُ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَ نَفَختُ فِیهِ و در آرم در وی مِن رُوحِی از روحی که آفریده من است و او بدان

زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را ساجِدِينَ سجده‌کنندگان فَسَجَدَ المَلائِکَةُ پس سجده کردند فرشتگان کُلُّهُم أَجمَعُونَ همه ایشان بتمام یک بار إِلّا إِبلِیسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبی أَن یَکُونَ سرباز زد و سرکشی کرد از انکه باشد مَعَ السّاجِدِینَ از سجده‌کنندگان مر آدم علیه السلام را.

صفحه : ۵۶۵

قالَ یا إِبلِیسُ گفت خدای که ای ابلیس ما لَکَ چیست ترا و غرض تو چه بوده أَلّا تَکُونَ در آنکه نباشی مَعَ السّاجِدِینَ با سجده‌کنندگان قالَ گفت ابلیس لَم أَکُن لِأَسجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقتَهُ مر آدمی را که آفریده‌ای او را مِن صَلصالٍ از گل خشک مِن حَمَإٍ مَسنُونٍ از لای سیاه بوی‌ناك یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاك است و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ابلیس نظر ظاهر بر آدم علیه السلام داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است نظم گنجی است درین خانه که در کون گنجد آن گنج خراب از پی آن گنج نهان است فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت سلطان زمین است و سلیمان زمان است قالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم علیه السلام که فَاخرُج پس بیرون رو مِنها از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّکَ رَجِیمٌ پس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت وَ إِنَّ عَلَیکَ اللَّعنَةَ و بدرستیکه بر تو است دوری و راندگی إِلی یَومِ الدِّینِ تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از ان عذابی بتو رسد که آن لعنت فراموش کنی قالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنظِرنِی پس مهلت ده مرا إِلی یَومِ یُبعَثُونَ تا روز که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قالَ گفت فَإِنَّکَ پس بدرستیکه هستی تو مِنَ المُنظَرِینَ از مهلت‌دادگان إِلی یَومِ الوَقتِ المَعلُومِ تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیاء و میان اینکه دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِما أَغوَیتَنِی سوگند میخورم باغوای تو مرا لَأُزَیِّنَنَّ لَهُم هرآئینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِی الأَرضِ در زمین دنیا که دار غرور است در مدارك آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزّتک لاغوینهم و یکی بفعل که فبما اغویتنی و فقها فرق کرده‌اند میان هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزّت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال اینکه یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند میگویند یمین است و الا لا و برخی برآنند که با در بما اغویتنی بای سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَ لَأُغوِیَنَّهُم أَجمَعِینَ و هرآئینه ایشان را بر گمراهی دارم.

صفحه : ۵۶۶

إِلّا عِبادَکَ مِنهُمُ مگر بندگان تو از ایشان المُخلَصِینَ خالص‌شدگان از شوائب شرك جلی و خفی که مکر و فریب را در ایشان اثر نباشد قالَ گفت خدای هذا اینکه اخلاص در ایمان صِراطٌ راهی است که حق است عَلَیَّ بر من رعایت آن مُستَقِیمٌ راست است یعنی کجی ندارد و زود بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهی است راست بسوی من إِنَّ عِبادِی بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان لَیسَ لَکَ نیست ترا عَلَیهِم سُلطانٌ بر ایشان تسلطی و قوتی در اغوا و اضلال إِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مگر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الغاوِینَ از گمراهان که تو برو مسلّط توانی شد وَ إِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه دوزخ لَمَوعِدُهُم وعده‌گاه ایشان است یعنی متابعان تو أَجمَعِینَ همه ایشان لَها مر دوزخ را سَبعَةُ أَبوابٍ هفت درست لِکُلِّ بابٍ مر هر دری را مِنهُم از گمراهان جُزءٌ مَقسُومٌ بهره هست قسمت کرده شده و مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقی قومی مقرر و معین شده جهنّم جای گنهکاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه مأوای جهودان است سعیر از ان صابیان است سقر مقر گبران‌ست جحیم محل مشرکان

است هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقان است امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات فرمود که مراد از ابواب طبقات است و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی نامزد دهریه است دوم از ان ثنویّه و مشرکان عرب است سوّم از ان براهمه که مطلق منکر رسالت‌اند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم از ان مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقائق آورده که دوزخ بعد حرمان را هفت درست حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه رشف مذکورست که دوزخ را هفت در از آن است که اعضای هفتگانه، آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پاست، هفت در بدان گشوده میشود بگناهی که لائق آن موضع است و هر عضوی را از بابی مورد طریق گردانیده‌اند نظم هفت در دوزخ‌اند در تن تو ساخته نفس‌شان درو در بند همین که در دست تست قفل امروز در هر هفت محکم اندر بند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکنندگان از پیروی ابلیس فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ در بوستانها و چشمهااند یعنی در باغها که در ان چشمها روان بود و از شیر و خمر و غیر آن ادخُلُوها گویند فرشتگان متقیان را که درآیید بدین بوستانها بِسَلامٍ آمِنِينَ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا در حالتی که ایمن باشند از زوال نعمت وَ نَزَعنا و بیرون کنیم ما فِي صُدُورِهِم آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِن غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از حضرت مرتضی علی رض منقول است که گفت امید میدارم که من و طلحه رض و زبیر رض از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند إِخواناً درآیند در بهشت در حالتی که همچو ما برادران باشند مر یکدیگر را در مهربانی و دوستداری عَلى سُرُرٍ نشسته بر تختها از زر مکلّل بجواهر مُتَقابِلِينَ رویها بر یکدیگر آورده‌اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نه بینند چه هر جا که میروند و روی بدان جانب می‌کنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می‌بینند.

صفحه : ۵۶۷

لا يَمَسُّهُم نمیرسد ایشانرا فِيها در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحت است وَ ما هُم مِنها و نیستند ایشان از بهشت بِمُخرَجِينَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده‌اند که روزی حضرت رسالت‌پناه ص از باب بنی شیبه بمسجد الحرام درآمد جمعی از صحابه رض را دید که میخندیدند فرمود که مالی أراکم تضحکون چیست مرا که شما را خندان می‌بینم صحابه رض رائحه عتابی اینکه سخن استشمام نمودند و آنحضرت درگذشت و هنوز بحجره نه‌رسیده بازگشت و گفت جبرائیل ع بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا ناامید می‌سازی نَبِّئ عِبادِي خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الغَفُورُ بآنکه من آمرزنده‌ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده‌ام بر کسی که توبه کند وَ أَنَّ عَذابِي و آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرف است هُوَ العَذابُ الأَلِيمُ آن عذابی است دردناک محققان گفته‌اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف است و تاکید صفت عفو بیت گرچه جرم من از عدد بیش است سبقت رحمتی از ان پیش است چه عجب گر عذاب ننماید بر گنه پیشگان ببخشاید وَ نَبِّئهُم و خبر ده بندگان مرا عَن ضَيفِ إِبراهِيمَ از مهمانان ابراهیم ع یعنی آن سه فرشته یا هشت یا دوازده که به بشارت ابراهیم ع و هلاک قوم لوط ع بر وی نزول کردند إِذ دَخَلُوا عَلَيهِ چون درآمدند برو فَقالُوا سَلاماً پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قالَ گفت ابراهیم إِنّا مِنكُم وَجِلُونَ بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی را نخورده بودند فرشتگان اینکه سخن شنوده قالُوا لا تَوجَل گفتند مترس إِنّا نُبَشِّرُكَ بدرستیکه ما ترا مژده می‌دهیم بِغُلامٍ به پسری اسحق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوّت بوی خواهد رسید قالَ أَ بَشَّرتُمُونِي گفت آیا بشارت می‌دهید مرا عَلى أَن مَسَّنِيَ الكِبَرُ بعد از ان که رسیده است مرا بزرگ سالی، مستعجب شد از انکه پیر بزرگ‌سال را پسر بر چه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا بر همان پیری که هست اینکه صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قالُوا بَشَّرناكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالحَقِّ براستی و درستی بی شک و بی شبه فَلا تَكُن پس مباش مِنَ القانِطِينَ از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آن که قادر است بر خلق بشر بی ابوین هرآئینه تواناست بر اخراج ولد از

پیر هرم و عجوزه عاقر قالَ گفت ابراهیم علیه السلام من نا امید نیستم از رحمت پروردگار وَ مَن یَقنَطُ و کیست که نومید شود مِن رَحمَةِ رَبِّهِ از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت نشناخته‌اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته و چون ابراهیم ع فرشتگان بسیار دید در تأمل افتاد که آمدن اینکه همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبود در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود.

صفحه : ۵۶۸

قالَ فَما خَطبُکُم گفت پس چیست کار شما أَیُّهَا المُرسَلُونَ ای فرستادگان و کجا می‌روید قالُوا إِنّا أُرسِلنا گفتند بدرستیکه ما را فرستاده‌اند إِلی قَومٍ مُجرِمِینَ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلّا آلَ لُوطٍ آل لوط ع یعنی خاندان او إِنّا لَمُنَجُّوهُم بدرستیکه ما نجات‌دهندگانیم ایشان را أَجمَعِینَ همه إِلَّا امرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرنا إِنَّها قضا کرده‌ایم ما آن را که آن زن لَمِنَ الغابِرِینَ از بازپس‌ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب، اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل اللّه است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمّا جاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط علیه السلام المُرسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قالَ گفت لوط ع إِنَّکُم بدرستیکه شما قَومٌ مُنکَرُونَ گروهی بیگانگانید یعنی نمی‌شناسم شما را قالُوا بَل جِئناکَ گفتند ما بیگانه نه‌ایم بلکه آمده‌ایم به تو بِما کانُوا بآن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِیهِ یَمتَرُونَ در ان چیز شک می‌کردند یعنی آمده‌ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان در ان شک داشتند وَ أَتَیناکَ بِالحَقِّ و آورده‌ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان که حق است وَ إِنّا لَصادِقُونَ و بدرستیکه ما راست‌گویانیم درین خبر فَأَسرِ بِأَهلِکَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بِقِطعٍ مِنَ اللَّیلِ در پاره از شب که بگذرد وَ اتَّبِع أَدبارَهُم و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَ لا یَلتَفِت و باید که باز پس ننگرد مِنکُم از شما أَحَدٌ یکی تا هول عذاب را نه‌بینید وَ امضُوا و بروید حَیثُ تُؤمَرُونَ آنجا که فرموده شده‌اید یعنی بشام یا مصر یا صعوه که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَ قَضَینا و حکم کردیم ما یا وحی فرستادیم إِلَیهِ بسوی او ذلِکَ الأَمرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ بدرستیکه بنیاد اینکه گروه مَقطُوعٌ بریده و برکنده خواهد شد مُصبِحِینَ در حالتی که بصبح درآیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند و در خبر است که چون زن لوط ع مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد.

صفحه : ۵۶۹

وَ جاءَ أَهلُ المَدِینَةِ و آمدند اهل شهر سدوم در خانه لوط علیه السلام یَستَبشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند بایشان قالَ گفت لوط إِنَّ هؤُلاءِ ضَیفِی بدرستیکه اینکه گروه مهمانان من‌اند فَلا تَفضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای بارتکاب فاحشه وَ لا تُخزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قالُوا أَ وَ لَم نَنهَکَ گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عَنِ العالَمِینَ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغرباء بوده قالَ هؤُلاءِ بَناتِی گفت این‌ها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی مر امت خود را بمنزله پدر است یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام إِن کُنتُم اگر هستید شما فاعِلِینَ کنندگان آن چیزی را که من میگویم لَعَمرُکَ بزندگانی تو ای محمّد إِنَّهُم بدرستیکه بودند قوم لوط ع لَفِی سَکرَتِهِم که در گمراهی خود یَعمَهُونَ سرگردان می‌شدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدا سوگند خورد و در تبیان از إبن عباس رض نقل میکند که خدا نیافرید، هیچکس را گرامی‌تر از حضرت پیغمبر علیه السلام و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او سلمی قدس سرّه فرمود که سوگند یاد کرد بحیات محمّد علیه السلام زیرا که حیات او بحق بود و بر بساط قرب در قبضه حق بود نظم چون نبی از هستی خود سر بتافت فرق پاکش از «لعمرک» تاج یافت داشت از حق زندگی در بندگی شد «لعمرک» جلوه آن زندگی آورده‌اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتهُمُ الصَّیحَةُ پس

فراگرفت ایشان را بانگ هائل مهلک مُشرِقِینَ در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل ع شهرهای ایشان را و بنزدیک آسمان برده و نگونسار ساخت فَجَعَلنا پس ما گردانیدیم عالِیَها سافِلَها زبر آن شهر زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آنرا وَ أَمطَرنا عَلَیهِم و ببارانیدیم بر ایشان و گفته‌اند بر قومی از ایشان که غائب بودند از ان بلاد حِجارَةً سنگی مِن سِجِّیلٍ از گل محکم شده یا سنگی که بر آن نوشته شده نام هر کس که نام زد او بود إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآیاتٍ هرآئینه نشانهاست برای عبرت لِلمُتَوَسِّمِینَ مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیاء را بسمات آن بشناسند و اینکه صفت مومنانست چنانچه در حدیث آمده اتقوا فراسه المؤمن فانه ینظر بنور اللّه آورده‌اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سرّه روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی درآمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام فرموده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور اللّه سر اینکه حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر اینکه حدیث آنست که زنّار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ باللّه که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود و خادم خرقه از سر جوانان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بر موافقت اینکه نوجوان که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد بر قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن عام را توبه ز کار بد بود خاص را توبه ز دید خود بود.

صفحه : ۵۷۰ وَ إِنَّها و بدرستیکه شهرستانهای مؤتفکه لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ برای دایم السلوک یعنی بر راهی است که قافلها میروند و آثار آنرا می‌بینند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لَآیَةً لِلمُؤمِنِینَ هرآئینه نشانه هست مر گرویدگان را بر قدرت ربّانی وَ إِن کانَ و بدرستیکه بودند أَصحابُ الأَیکَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظالِمِینَ هرآئینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار درهم گرفته را گویند و بلده ایشانرا باعتبار آنکه در میان بیش‌ها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام با مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانتَقَمنا مِنهُم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره شعراء مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی وَ إِنَّهُما و بدرستیکه سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمامٍ مُبِینٍ بر راهی روشن و هویدا است که مردم میگذرند و می‌بینند وَ لَقَد کَذَّبَ و بدرستیکه تکذیب نمودند أَصحابُ الحِجرِ اهل دیار هجر یعنی ثمود المُرسَلِینَ فرستادگان یعنی صالح ع را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَ آتَیناهُم و دادیم ما ثمود را آیاتِنا آیتهای کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده چون کتاب منزل بر صالح ع معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بمعجزات حمل کرده‌اند و خروج ناقه از سنگ معجزه هست مشتملبر بسیاری از غرائب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر دادن که همه قوم ثمود را کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را در یکنوبت حاصل سخن آنکه اینکه همه نشانها به ثمود دادیم فَکانُوا پس بودند عَنها از ان آیات مُعرِضِینَ روی گردانندگان وَ کانُوا یَنحِتُونَ و بودند که می‌بریدند و می‌تراشیدند مِنَ الجِبالِ از کوهها بُیُوتاً خانها آمِنِینَ در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا می‌پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشان و از عذاب در ان ایمن خواهند بود فَأَخَذَتهُمُ الصَّیحَةُ پس فراگرفت ایشان را صیحه عذاب مُصبِحِینَ در حالتی که در آیندگان بودند بصباح یعنی اوّل روز یکشنبه بصیحه جبرئیل ع هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَما أَغنی عَنهُم پس دفع نکرد از ایشان ما کانُوا یَکسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَ ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ و نیافریدیم ما آسمانها و زمین را وَ ما بَینَهُما. و آنچه میان ایشان است إِلّا بِالحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَ إِنَّ السّاعَةَ و بدرستیکه قیامت لَآتِیَةٌ هرآئینه آینده است و خدای انتقام از مکذبان خواهد کشید فَاصفَحِ الصَّفحَ الجَمِیلَ پس درگذر در گذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات خود مباش بعضی برآنند که اینکه حکم بآیت السیف منسوخ

است.

صفحه : ۵۷۱

إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ الْخَلّاقُ اوست آفریننده خلائق و اخلاق الْعَلِیمُ دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر برداشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه درآمدند با مطاعم بسیار و ملابس بی‌شمار و بر هر تقدیری برخی از صحابه رض گفتند اگر اینکه مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت‌پناه ص خطور فرمود که مومنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان را اینکه همه مال باشد آیت آمد وَ لَقَد آتَیناکَ و بدرستیکه ما دادیم ترا سَبعاً مِنَ المَثانِی هفت آیت از مثانی که قرآن است و اینکه هفت آیت بهتر از ان هفت قافله مراد هفت آیت فاتحه است و گفته‌اند مراد هفت سوره است از اوّل قرآن که آنرا «سبع طوال» گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرانند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص درو مثنی شده یعنی تکرار یافته وَ القُرآنَ العَظِیمَ و دیگر دادیم ترا قرآنی عظیم که بنزد ما قدر او بزرگ و ثواب قراءت او بسیارست و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَینَیکَ هر دو چشم خود را إِلی ما مَتَّعنا بسوی آنچیزیکه ما برخورداری دادیم بِهِ بآنچیز أَزواجاً صنفها را مِنهُم از کفار نهی از رغبت است نه از نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده‌ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی‌اعتبارست به نسبت آنکه بتو ارزانی داشته‌ایم از فضائل و کمالات رباعی پیش دریای قدر حرمت تو نه محیط فلک حبابی نیست داری آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست وَ لا تَحزَن و اندوه مخور عَلَیهِم بر یاران خود به بینوائی و درویشی وَ اخفِض جَناحَکَ و فراگیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلمُؤمِنِینَ مر مومنان را و رفق نمای بایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایه است از خوشخوئی و مقررست که خلعت خلق عظیم جز بر بالای و آلای آن حضرت علیه السلام راست نیامده نظم ذات ترا وصف نکوخوئی‌ست خوی تو سرمایه نیکوئی‌ست روز اوّل دوخته حکم قدیم بر قد تو خلعت خلق عظیم وَ قُل و بگو إِنِّی أَنَا النَّذِیرُ بدرستیکه من بیم‌کننده‌ام المُبِینُ هویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید بخدای عذابی بشما فرستم کَما أَنزَلنا مثل آن عذاب که فرستادیم عَلَی المُقتَسِمِینَ بر بخش‌کنندگان الَّذِینَ جَعَلُوا القُرآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِینَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و بچندین وصف باز نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و اینکه همه از روی استهزاء بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان وصفها که گذشته ذکر کنند.

صفحه : ۵۷۲

فَوَ رَبِّکَ پس بحق پروردگار تو لَنَسئَلَنَّهُم أَجمَعِینَ که هرآئینه همه ایشان را سؤال خواهیم کرد عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ از آنچه بودند که عمل می‌کردند از تقسیم و تکذیب نقل‌ست که حضرت رسالت‌پناه ص بعد از بعث مردم را به خفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل ع آمد و آیت آورد که فَاصدَع پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بِما تُؤمَرُ بآنچه ترا فرموده‌اند از اوامر و نواهی وَ أَعرِض و روی بگردان عَنِ المُشرِکِینَ از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده‌اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سیّد عالم علیه السلام بسیار کوشیدندی و هر جا که ویرا دیدندی بفسوس و استهزاء پیش آمدندی روزی آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل ع که اینکه پنج تن درآمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم محترم مشغول شدند

جبرئیل گفت یا رسول اللّه مرا فرموده‌انـد که شـر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به‌بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبـد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنـج تن ایشان بانـدک زمانی هلاک شدنـد ولید بدکان تیرتراشـی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق ویرا مجروح ساخت و رگ شریانی از ان بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده و پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون و قیح روان شد و جان بداد و اسود بن یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سـر بر زمین زد تا جانش برآمد و اینکه آیت نازل شد که إِنّا کَفَیناکَ المُستَهزِئینَ بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو شـر اسـتهزاءکنندگان را الَّذِینَ یَجعَلُونَ آنانکه میسازنـد و شـریک میکننـد مَعَ اللّهِ با خـدای بحق إِلهاً آخَرَ خـدای دیگر بباطل فَسَوفَ یَعلَمُونَ پس زود باشـد که بداننـد عاقبت کار و به‌بیننـد مکافات کردار خود را وَ لَقَد نَعلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّکَ یَضِیقُ صَدرُکَ آنکه تنگ میشود سینه تو بِما یَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزاء بتو یعنی دشوار می‌آیـد ترا گفتار کفار فَسَبِّح بِحَمـدِ رَبِّکَ پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان اللّه و بحمده وَ کُن مِنَ السّاجِدِینَ و باش از نمازگذارنـدگان صاحب کشف الاسرار فرمود که ما از تنگـدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسـد از غصّه بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز درآیی که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسان بود، یکی از پیران طریقـت گفتـه که در بـازار بغـداد دیـدم که یکی را صـد تازیـانه زدنـد و آهی نکرد از وی پرسـیدم که ای جوان‌مرد چنـدین زخم خوردی و ننالیدی گفت آری شیخا معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظاره وی بالم زخم شعور نداشـتم بیت تو تیغ میزن و بگـذار تا من بیـدل نظاره میکنم آن چهره نگارین را وَ اعبُد رَبَّکَ و پرسـتش کن پروردگار خود را حَتّی یَأتِیَکَ الیَقِینُ تـا وقتی که بیایـد بتو مرگ مر او از یقین «موقن» به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشـد حاصل کلام آنکه مادامی که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار.

صفحه : ۵۷۳

سورهٔ النّحل

مکیّهٔ و هی مائهٔ و ثمان و عشرون ایهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ أَتی أَمرُ اللّهِ نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفاربه فَلا تَستَعجِلُوهُ پس طلب آن مکنیـد بشتاب تا وقت آیـد آورده‌انـد که معانـدان تعجیل می‌نمودند در آنچه پیغمبر ص ایشان را بدان وعیـد می‌فرمود از قیام ساعت یا عـذاب دنیا آیت آمـد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنیـد گفتنـد اگر آنچه تو میگوئی واقع شـود شـریکان حق که بتاننـد مـا را از ان خلاصـی خواهنـد داد حق سـبحانه فرمود که به سُبحانَهُ پـاک است خـدای به وَ تَعـالی عَمّا یُشرِکُونَ و برترست از آنچه ایشان انباز می‌گیرنـد یعنی بزرگ‌تر است از انکه او را شـریکی باشـد که دفع مراد اللّه یعنی منع عذاب تواند کرد یُنَزِّلُ المَلائِکَهَٔ فرو می‌فرستد فرشتگان را بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را با روح می‌فرستد و گفته‌انـد روح از مقربان درگاه الوهیت‌اند در تبیان میگوید که هیچ ملکی فرود نیاید الا آنکه روح با اوست و رقیب برو چنانچه بر آدمیان حفظه می‌باشـند و بر هر تقـدیر فرود آمـدن ملائکه باشد مِن أَمرِهِ از فرمان خدای عَلی مَن یَشاءُ بر هر که خواهد مِن عِبادِهِ از بنـدگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بود بزبان ملائکه منزله یا انبیاء ع گوئیم أَن أَنذِرُوا آنکه اعلام کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازیـد أَنَّهُ لا إِلهَ آنکه نیست خدای مسـتحق عبادت إِلّا أَنَا مگر من آفریننده که روزی‌دهنده همه مخلوقاتم فَاتَّقُونِ پس بترسـید از من و جز مرا پرسـتش مکنید بیت مرا بندگی کن که دارا منم تو از بندگانی و مولی منم خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمان و زمین را بِالحَقِّ بحکم درست و راست یـا به حکمت یا بجهت بیان حق تَعالی عَمّا یُشرِکُونَ برترست خـدای و بزرگ‌تر از آنچه انباز می گیرنـد برای وی خَلَقَ الإِنسانَ بیافریـد آدمی را مِن نُطفَهٍٔ از آب منی که جمادی است بی حس و فهم و سیّالی که وضع و شکل

نپذیرد پس او را عقل و فهم داد فَإِذا هُوَ پس ناگاه او خَصِیمٌ مُبِینٌ جدل‌کننده است آشکارا یعنی مناظره می‌کند و میخواهد که سخن خود را به حجت ثابت سازد و مراد ابیّ بن خلف است که استخوان کهنه و سست شده را بحضرت پیغمبر ص آورد و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که او در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند از ابداء بر اعاده که هر که بر آن قادر بود هرآئینه برین نیز قدرت دارد وَ الْأَنعامَ و چهارپایان را که اصناف ثمانیه‌اند خَلَقَها لَكُم بیافرید برای شما و گفته‌اند لکم متعلق بما بعد است یعنی مر شما را فِیها دِفءٌ در ایشان پوششی است گرم‌کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما را بازدارد وَ مَنافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتها است از نتاج و شیر و کرایه در کوب و تجارت و جز آن وَ مِنها تَأْكُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چو طیور و صید بر و بحر گویا غیر معتد به‌ست.

صفحه : ۵۷۴

وَ لَكُم فِیها و شماراست در ان چهارپایان جَمالٌ زینتی و آرایشی یعنی درهای خانه شما در وقت ایستادن بدین انعام زینت می‌یابد حِینَ تُرِیحُونَ هنگامیکه بازمی‌آینـد از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَ حِینَ تَسرَحُونَ و وقتی که بیرون می‌روند به مراعی خود یعنی بامداد وَ تَحمِلُ أَثقالَكُم و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را إِلی بَلَدٍ لَم تَكُونُوا بشهری که نباشید شما بالِغِیهِ رسندان بدان ببارهای گران یا پیاده إِلّا بِشِقِّ الأَنفُسِ مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد اهل مکه را می‌گوئید که با متعه تجارت خود بهیچ شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام انعام فرموده إِنَّ رَبَّكُم بتحقیق که آفریدگار شما لَرَؤُفٌ هرآئینه مهربان است نعمت داد بی‌سابقه خدمت رَحِیمٌ بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَ الخَیلَ و بیافرید اسپان را وَ البِغالَ و استران را وَ الحَمِیرَ و خران را لِتَركَبُوها تا برنشینید آنان را وَ زِینَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرائش کردنی وَ یَخلُقُ و بیافریند چنانچه اینان را آفریده ما لا تَعلَمُونَ آن چیزیرا که شما نمی‌دانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته‌اند مراد نعیم بهشتی است یا ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه از حق سبحانه تعالی می‌فرماید که ما لا تعلمون، اولی است وَ عَلَی اللّهِ و بر خدای است یعنی اوراست قَصدُ السَّبِیلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بروست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مر اوراست راه حق یعنی دین اسلام وَ مِنها و هست بعضی از ان راه که خلقان روند جائِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر و شرک و اهواء و بدع وَ لَو شاءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَداكُم أَجمَعِینَ هرآئینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سائران بقصد السبیل رسیدندی هُوَ الَّذِی أَنزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد مِنَ السَّماءِ ماءً از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین آبی لَكُم مِنهُ شَرابٌ شما را از ان آشامیدنی وَ مِنهُ شَجَرٌ و ازین باران باشد درخت مراد گیاهی است که از زمین بروید نه نباتی که آنرا ساق باشد فِیهِ در ان نبات رسته تُسِیمُونَ می‌چرانید چهارپایان خود را.

صفحه : ۵۷۵

یُنبِتُ لَكُم میرویانیم ما و حفص بیا میخواند یعنی میرویاند خدا برای شما بِهِ الزَّرعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است که زراعت میکنند وَ الزَّیتُونَ و درخت زیتون را وَ النَّخِیلَ و خرما بناها را وَ الأَعنابَ و تاکها را وَ مِن كُلِّ الثَّمَراتِ و بعضی از همه میوه‌ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت إِنَّ فِی ذلِكَ بدرستیکه رویانیدن حبوب و اشجار لَآیَةً هرآئینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لِقَومٍ یَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند در آنکه دانه در زمین افتد و آب درو نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای او منشق گشته ساقی ازو در هوا تصاعد یابد و اسفل او بشگافته بیخی ازو در زمین مترسخ شود و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که ازهار و انوار میوها برو پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم روضه جان‌بخش جهان آفرید

باغچه کون و مکان آفرید کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار جلوه او نقش دگر آشکار وَ سَخَّرَ لَکَمُ‌و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّیلَ‌وَ النَّهارَ شب و روز یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش وَ الشَّمسَ‌وَ القَمَرَ و آفتاب و ماهتاب را بجهت انضاج فواکه و ادراك زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَ النُّجُومُ‌و ستارگان برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند در حالتی که هستند مُسَخَّراتٌ‌بِأَمرِهِ رام‌شدگان بامر خدای که پروردگار همه است إِنَّ‌فِی ذلِكَ‌بدرستیکه درین‌ها لَآیاتٍ هرآئینه علامتها و دلیل‌هاست بر وحدانیت صانع حکیم لِقَومٍ یَعقِلُونَ‌مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست در آیت اوّل ذکر تفکّر فرمود و درین دلالات که بغایت ظاهرست ذکر عقل کرد وَ ما ذَرَأَ لَکُم و دیگر رام گردانید آنچیزی را که آفریده است برای نفع شما فِی الأَرضِ در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را میسّر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مُختَلِفاً أَلوانُهُ‌در حالتی که مختلف است هیئات و اشکال و اصناف آن إِنَّ‌فِی ذلِكَ‌بدرستیکه درین مخلوقات لَآیَةً هرآئینه دلالتی و نشانه هست بر وحدانیت حق لِقَومٍ یَذَّکَّرُونَ‌مر گروهی را که یاد کنند.

صفحه : ۵۷۶

وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه سَخَّرَ البَحرَ مسخّر گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه درو صید میکنید لِتَأکُلُوا تا بخورید مِنهُ‌لَحماً طَرِیًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَ تَستَخرِجُوا و دیگر غوص می‌نمائید درو تا بیرون می‌آرید مِنهُ‌ازو حِلیَةً تَلبَسُونَها پیرایه که می‌پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه پیرایه ازو می‌سازد چون لؤلؤ و مرجان و می‌پوشند آنرا زنان شما و چون تزیین نساء برای رجال باشد پس حلیه را بدیشان نسبت داد وَ تَرَی الفُلكَ‌و می‌بینی کشتیها را مَواخِرَ رونده و شکافنده آب فِیهِ در دریا وَ لِتَبتَغُوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید برکوب در کشتی مِن فَضلِهِ از سود او که سبب وسعت رزق است وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ‌و شاید که شما شکر گوئید خدای را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه اینکه نعمتی عظیم است که مهالك را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور از ان نیز کشتیها مقرر فرموده از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از ان نیز کشتیها تعیین نمود و هر که در کشتی توکّل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا درآید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی زهد نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید درآید از دریای تفرقه بساحل جمعیّت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خود ان در مهلکه تفرقه‌اند و بیخودان در مرتبه جمع نظم بحساب خودی قلم درکش در ره بیخودی علم برکش تا بجاروب لا نروبی راه کی رسد در حریم الا اللّه وَ أَلقی فِی الأَرضِ و بیافرید و بنهاد در زمین رَواسِیَ کوههای بلند و بزرگ أَن تَمِیدَ بِکُم تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرك و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرك و بیقرار بود ملائکه گفتند اینکه بساط مقر هیچکس نمیتواند بود حق تعالی بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر آورده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرك بود حق سبحانه فرشته که او را صاعریائیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَ أَنهاراً و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَ سُبُلًا و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ‌تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَ عَلاماتٍ و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَ بِالنَّجمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرئین و سماکین و جدی و مانند آن که در شب بآن هُم یَهتَدُونَ‌ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می‌یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافران را میسّرست اما ایشان مشهور بودند و رحلهٔ الشتاء و الصیف بآنکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می‌شناسند أَ فَمَن یَخلُقُ‌آیا کسیکه می‌آفریند اینکه همه مخلوقات را که مذکور شد کَمَن لا یَخلُقُ‌باشد همچو کسی که نمی‌آفریند! مراد آنهااند

که ایشان را بـدون خـدای می‌پرستیدنـد چون عیسـی ع و عزیر ع و ملائکه و اصـنام یعنی خلق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شـریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل‌ست أَ فَلا تَـذَکَّرُونَ آیا پس یاد نمی‌کنیـد اینها را یعنی یاد کنیـد تا دریابید فساد اعتقاد خود را.

صفحه : ۵۷۷

وَ إِن تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشـمارید نِعمَهَٔ اللّهِ نعمتهای خدای را که بشـما ارزانی داشـته لا تُحصُوها نتوانید شـمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزیـد پس چگونه بشـکر آن قیام توانیـد نمود إِنَّ اللّهَ لَغَفُورٌ بـدرستیکه خدای هرآئینه آمرزنده است که اگر در ادای شکر تقصـیر کنید درمیگذراند رَحِیمٌ مهربان است که به تقصـیر شـکر گزاری نعمت از شـما بازنمیدارد وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای میداند ما تُسِرُّونَ آنچه پنهـان داریـد از عقایـد وَ مـا تُعلِنُونَ و آنچه آشـکارا کنیـد از اعمـال وَ الَّذِینَ یَدعُونَ و از آلهه بـاطله آنـانکه بالوهیت میخواننـد آنها را کفار مکه و می‌پرسـتند مِن دُونِ اللّهِ بجز خـدای لا یَخلُقُونَ شَیئاً نمی‌آفریننـد چیزیرا یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفریننـد وَ هُم یُخلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریـده شده‌انـد و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بدیگری و محتاج ممکن باشـد و خالق واجب الوجود پس ایشان شـرکت حق را نمی‌شاینـد أَمواتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگاننـد غَیرُ أَحیاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی‌شـنوند و نمی‌بیننـد وَ ما یَشعُرُونَ و نمی‌دانند أَیّانَ یُبعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصـال جزا بـدایشان توانا دمیاطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزنـد ذوات ارواح تا از عبـده خود تبرّا کننـد إِلهُکُم خـدای شمـا إِلهٌ واحِدٌ خـدای یگـانه و یکتـا است فَالَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ پس آن کسانیکه نمی‌گرونـد بِالآخِرَهِٔ بسـرای دیگر یعنی تصـدیق بعث نمی‌کننـد قُلُوبُهُم مُنکِرَهٌٔ دلهـای ایشـان ناشناسـنده است و راستی را ناپذیرنـده وَ هُم مُستَکبِرُونَ و ایشان سـرکشانند از متابعت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یا گردن‌کشـی میکنند از قبول ایمان لا جَرَمَ هرآئینه راست و درست است أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ که آن خدای میداند ما یُسِرُّونَ آن چه پنهـان می‌سازنـد از مکر و حیله برسول خـدای وَ ما یُعلِنُونَ و آنچه آشـکارا می‌کننـد از حرب و مخاصـمت با وی إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی لا یُحِبُّ المُستَکبِرِینَ دوست نمی‌دارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر ص سرکشی کنند.

صفحه : ۵۷۸

وَ إِذا قِیلَ لَهُم و چون گوینـد گوینـد متکبران را یعنی اتباع و سـفله پرسـند از رؤساء و شـرفاء که ما ذا أَنزَلَ چه چیز فرسـتاد رَبُّکُم پروردگار شما بر محمّد ص اینکه سـخن بر سبیل اسـتهزاء و تهکّم‌ست چه ایشان به نزول قرآن مقر نبودند اما چون کسـی باسـتهزا پرسیدی که خـدای چه فرسـتاده است قـالُوا گوینـد أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ آن فرسـتاده شـده سرگذشـتهای پیشـینیان است یعنی هیـچ نفرسـتاد و آنچه او میخوانـد اسـاطیر الاولین‌ست کفار بـدین سـخن قومی را گمراه ساختنـد و حق تعالی فرمود که اینکه عمل کردنـد لِیَحمِلُوا تا بردارند أَوزارَهُم بـار گناهـان خود را کامِلَهًٔ بتمـام یَومَ القِیامَهِٔ روز رسـتخیز وَ مِن أَوزارِ الَّذِینَ و بردارنـد بعضـی از گناهان آنانکه یُضِلُّونَهُم گمراه ساختند ایشان را بِغَیرِ عِلمٍ به بی‌دانشـی، بآن مقدار که حصّه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصّه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشانرا گمراه کرده‌اند أَلا ساءَ بدانید که بد باری است ما یَزِرُونَ آن باریکه ایشان می‌کشند قَد مَکَرَ الَّذِینَ بـدرستیکه مکر کرده‌اند آنانکه بوده‌اند مِن قَبلِهِم پیش از اهل مکّه بقصد و تکذیب انبیاء علیهم السـلام فَأَتَی اللّهُ پس بیامـد فرمـان خـدای بُنیانَهُم بآن بناها که برافراشـته بودنـد یعنی امر خـدای تعالی بخرابی ابنیه ایشان صادر شـد مِنَ القَواعِدِ از جهت اساس یا عمدی که بناها بر آن موضع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَیهِمُ السَّقفُ بر ایشان سـقف خانه مِن فَوقِهِم از زبر ایشان یعنی اوّل بام بر ایشان فرود آمـد پس دیوارها و اینکه اشارت بانهدام کلی و هلاک ایشان در آن بعضـی برآنند که مراد ازین بنا صـرح نمرود اسـت که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنـج هزار گز بود و گوینـد دو فرسـخ طول و عرض داشت که ترصّـد امور آسـمانی کنـد و بر خدای ابراهیم علیه السـلام مطلع شده با وی مقابله نماید بعد اتمام صـرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد برکند در

تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا در دریا افگند و باقی بر خانه نمرودیان افتاد و آواز مهیب از ان پدید آمد که زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته ببابل اینکه است محمّد بن جریر طبری آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبان‌ها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان آن دیگری ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم وَ أَتاهُمُ العَذابُ و بیامد بدیشان عذاب مِن حَیثُ لا یَشعُرُونَ از آنجا که ندانستند که خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانید یعنی وقتی که طمع نداشتند و یا از عمری که متوقع نبود دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلّط شد و در لباب فرمود که خدای نمرود را مبتلا گردانید بیشّه که در بینی او رفته در امّ الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در آنجا بماند و درین مدّت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند تا فی الجمله آرامی می‌یافت شیخ فرید الدین عطار رح در توحید منطق الطیر آورده- نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت در سرا و چارصد سالش بداشت چون دهد حکمش ضعیفی را مدد سبلت خصم قوی را برکند.

صفحه : ۵۷۹

ثُمَّ یَومَ القِیامَةِ پس روز قیامت یُخزِیهِم رسوا گرداند ایشانرا یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه وَ یَقُولُ و گوید خدای در آن روز أَینَ شُرَکائِیَ کجااند انبازان من یعنی آنها که گمان می‌بردید که شریکان من‌اند الَّذِینَ کُنتُم آنانکه بودید شما که از روی استهزاء و ستیزه تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر و مؤمنان فِیهِم در شان ایشان قالَ الَّذِینَ گویند آنانکه أُوتُوا العِلمَ داده شده‌اند علم را یعنی اهل علم از انبیاء ع و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده‌اند گویند إِنَّ الخِزیَ الیَومَ بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز وَ السُّوءَ و بدی یعنی عذاب عَلَی الکافِرِینَ بر کافران است الَّذِینَ آنانکه تَتَوَفّاهُمُ المَلائِکَةُ فرامی گیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظالِمِی أَنفُسِهِم در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ معاینه دیدند فَأَلقَوُا السَّلَمَ پس درانداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند ما کُنّا نَعمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِن سُوءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلی نیست چنین که شما میگوئید یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بدرستیکه که خدای داناست بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بدان چه بودید که عمل می‌کردید و بر آن شما را پاداش خواهد داد و پاداش آن است که گویند فَادخُلُوا پس درآیید أَبوابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاویدان باشید در ان فَلَبِئسَ مَثوَی المُتَکَبِّرِینَ پس هرآئینه بدمقامی و بد آرامگاهی است متکبران را جهنّم آورده‌اند که احیای عرب در موسم حج کسان خود را می‌فرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر ص تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفّار مکه می‌پرسید که بر محمّد ص چه چیز فرود می‌آید می‌گفتند افسانه‌های گذشتگان چنانچه گذشت.

صفحه : ۵۸۰ وَ قِیلَ و چون گفتندی لِلَّذِینَ اتَّقَوا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مؤمنان ما ذا أَنزَلَ رَبُّکُم چه چیز فرستاد پروردگار شما قالُوا خَیراً گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات است و مستجمع جمیع حسنات و برکات او است و نیکوئیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِینَ أَحسَنُوا مر آنان را که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه فِی هذِهِ الدُّنیا درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکو است از عصمت خون و مال است و حرمت و فتح و نصرت وَ لَدارُ الآخِرَةِ و هرآئینه ثواب ایشان در سرای دیگر خَیرٌ بهتر است ازین وَ لَنِعمَ دارُ المُتَّقِینَ و هرآئینه نیکو سرای است مر پرهیزگاران را در بهشت و گفته‌اند نیکو سرای است دنیا که درو تهیه زاد آخرت میتوان کرد و نکته الدنیا مزرعهٔ الآخرهٔ مؤید اینکه قول است بزرگان گفته‌اند زرع یومک حصاد غدك نظم بکوش امروز تا تخمی بپاشی که فردا بر جوی قادر نباشی گر اینجا کشت کردن را نورزی در ان خرمن به نیم ارزن نیرزی جَنّاتُ عَدنٍ سرای متقیان بوستان اقامت است که روز قیامت

یَدخُلُونَها درآیند بدان که تَجری میرود مِن تَحتِهَا الأنهارُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُم فِیها مر ایشان را در ان بهشت ما یَشاؤُنَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسیکه گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیاء ع و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته‌اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب اینکه تمنّاها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدان چه دارند راضی‌اند کَذلِکَ مثل اینکه جزا یَجزِی اللّهُ المُتَّقِینَ پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِینَ آنانکه تَتَوَفّاهُمُ المَلائِکَةُ بمیرانند ایشان را فرشتگان بامر خدای طَیِّبِینَ در حالتی که باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشان را و از روی تعظیم یَقُولُونَ گویند سَلامٌ عَلَیکُم سلام خدای بر شما و می‌شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادخُلُوا الجَنَّةَ درآیید در بهشت که برای شما آماده است بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل می‌کردید از خیرات و حسنات هَل یَنظُرُونَ آیا انتظار می‌برند کافران یعنی منتظر نیستند إِلّا أَن تَأتِیَهُمُ المَلائِکَةُ مگر آن را که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح أَو یَأتِیَ یا بیابد أَمرُ رَبِّکَ فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان کَذلِکَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِینَ کردند آنانکه بودند. مِن قَبلِهِم پیش از ایشان و بدان سبب بایشان رسید آنچه رسید وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ بر نفسهای خود ستم می‌کردند.

صفحه : ۵۸۱

فَأَصابَهُم پس رسید ایشان را بحکم عدل سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند وَ حاقَ بِهِم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را ما کانُوا بِهِ آنچه بودند که بآن یَستَهزِؤُنَ استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَ قالَ الَّذِینَ أَشرَکُوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لَو شاءَ اللّهُ اگر خواستی خدای ما عَبَدنا مِن دُونِهِ نمی‌پرستیدیم بجز خدای مِن شَیءٍ هیچ چیزی را نَحنُ وَ لا آباؤُنا و نه پدران ما وَ لا حَرَّمنا و حرام نمی‌کردیم مِن دُونِهِ بی حکم خدای مِن شَیءٍ هیچ چیزی را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان اینکه سخن را از روی استهزا می‌گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویّت حسین بن الفضل رح گفته که اگر کفّار اینکه سخن را از روی تعظیم و اجلال معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی کَذلِکَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَل عَلَی الرُّسُلِ پس آیا هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا البَلاغُ المُبِینُ مگر رسانیدنی پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را وَ لَقَد بَعَثنا و هر آئینه ما فرستادیم فِی کُلِّ أُمَّةٍ در میان هر امّتی و گروهی رَسُولًا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود گویند أَنِ اعبُدُوا اللّهَ آنکه به‌پرستید خدای را وَ اجتَنِبُوا الطّاغُوتَ و پرهیز کنید یا یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزی است که بدون خدای پرستند فَمِنهُم پس ازین امم مَن هَدَی اللّهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَ مِنهُم مَن حَقَّت و از ایشان کسی بود که واجب شد عَلَیهِ الضَّلالَةُ برو گمراهی بسبب خذلان الهی فَسِیرُوا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِی الأَرضِ در زمین فَانظُرُوا کَیفَ کانَ پس بنگرید که چگونه بود عاقِبَةُ المُکَذِّبِینَ منتهای کار تکذیب‌کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در ان بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند.

صفحه : ۵۸۲

إِن تَحرِص اگر سخت‌کوشی و حرص‌ورزی ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم عَلی هُداهُم بر راه‌یافتن مشرکان فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای لا یَهدِی راه نمی‌نماید مَن یُضِلُّ آن را که می‌خواهد گمراهی او وَ ما لَهُم و نیست مر گمراهان را مِن ناصِرِینَ هیچکس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدائی که بعد از مرگ بلقای او امید دارم کافر گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیت آمد وَ أَقسَمُوا و سوگند خوردند بِاللّهِ بخدای جَهدَ أَیمانِهِم سخت‌ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لا یَبعَثُ اللّهُ نه

برانگیزد خدای تعالی مَن یَمُوتـ آنرا که بمیرد بَلی ایجاب است بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشان را وعده کرده است خدای وَعـداً وعـده ردنی عَلَیهِ که برو است وفـاکردن بـدان یعنی وعـده لازم الوفـا حَقًّا درست و راست وَ لکِنَّ أَکـثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیداننـد لِیُبَیِّنَ حق تعالی برمی‌انگیزد ایشان را تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِی یَختَلِفُونَ آن چیزی را که اختلاف می کنند فِیهِ در ان از امور بعث و حشـر وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند أَنَّهُم کانُوا آن را که بودند کاذِبِینَ دروغگویـان در انکـار قیامت إِنَّما قَولُنا جز اینکه نیست که قول ما لِشَیءٍ مر چیزی را إِذا أَرَدناهُ چون خواهیم آفریـدن او را أَن نَقُولَ آن است که گوئیم لَهُ مر آن چیز را کُن که بباش فَیَکُونُ پس بباشـد ملخص سـخن آنست که تکوین ما مر اشـیا را متوقف بر مادّه و مـدد نیست بس کسـیکه ابتـداء بی‌سبق ماده قادر باشد بر ابداع چیزی هر آئینه قدرت او از اعاده آن شـیء با وجود ماده در نخواهد مانـد- نظم آنکه پیش از وجود جان بخشـد هم تواند که بعد از ان بخشد چون درآورد از عدم بوجود چه عجب باز گر کند موجود وَ الَّذِینَ هـاجَرُوا و آنـانکه بریدنـد از اوطـان خـود فِی اللّهِ در گـذاردن حق خـدای و برای رضـای او مِن بَعـدِ مـا ظُلِمُوا از پس آنکه ستمدیـده شـده بودنـد مراد آنهاانـد از اصـحاب رض که بجهت سـتم‌کاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سـبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُم هرآئینه جـای دهیم ایشان را فِی الـدُّنیا درین سـرای حَسَـنَةً شـهری نیکو یعنی مـدینه معظمه علی ساکنها الصـلوة و السّلام و گفته‌اند غنیمتی نیکو.

صفحه : ۵۸۳

وَ لَأَجرُ الآـخِرَةِ و هرآئینه مزد آخرت مر ایشـانرا أَکـبَرُ بزرگتر است از غنیمتی که در دنیـا بـدیشان رسـد آورده‌انـد که حضـرت عمر فاروق اعظم رض هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خـدای ترا درین برکـت دهد هذا ما وعدک اللّه فی الدنیا و ما ادّخر لـک فی الآـخرة فهو افضـل لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر باشـند کفّار که بداننـد آنکه خـدای مهاجران را در هر دو سـرای مزد میـدهد هرآئینه ایشـان موافقت نماینـد در ایمـان و هجرت یـا اگر مهـاجران بداننـد زیـاده کننـد در اجتهاد و مصابرت الَّذِینَ صَبَرُوا مهاجران آناننـد که صبر کردنـد بر مفـارقت وطن و آزار کفّـار وَ عَلی رَبِّهِم و بر پروردگار خود یَتَوَکَّلُونَ توکل می‌کننـد و کار خود را بـدان تفویض می‌نماینـد آورده‌انـد که قریش گفتنـد که خدای از ان بزرگتر است که بشـر را به پیغمبری فرسـتد بلکه فرشـتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند ردّ قول ایشانرا آیت آمد که وَ ما أَرسَـلنا و نفرستادیم ما برسالت مِن قَبلِکَ پیش از فرستادن تو إِلّا رِجالًا مگر مردانی را از آدمیـان که بزبـان ملائکه نُوحِی إِلَیهِم وحی فرسـتاده می‌شـد بـدیشان و حفص بصـیغه متکلّم میخوانـد یعنی وحی می‌فرسـتادیم بدیشان ملخص سـخن آنست که سنت الهی بر آن جاری شده که بشـر را برسالت فرسـتد نه ملک را فَسئَلُوا پس به‌پرسـید أَهلَ الذِّکرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان را إِن کُنتُم لا تَعلَمُونَ اگر هستید شـما که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشـر بودند که مبعوث شده بامم و فرستاده گشته بِالبَیِّناتِ با معجزه‌های روشن وَ الزُّبُرِ و بکتابهای نوشته وَ أَنزَلنا إِلَیکَ و فرو فرستادیم بتو الـذِّکرَ قرآن را که بسبب یاد کردن خداونـد است سـبحانه و تعالی لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ تا روشن و هویـدا کنی برای مردمان ما نُزِّلَ آنچه فرسـتاده شـده است در ذکر إِلَیهِم بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَ لَعَلَّهُم و تا شایـد که ایشان یَتَفَکَّرُونَ تفکّر کننـد در آن و دانند که اینکه کلام مخلوق نیست أَ فَأَمِنَ الَّذِینَ آیا ایمن شده‌انـد آنانکه مَکَرُوا السَّیِّئاتِ کرده‌اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیاء ع حیلها انگیخته‌انـد یا مراد جماعتی‌انـد که با پیغمبر ما علیه السـلام مکر کرده‌اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن می‌دانند و می‌دارند أَن یَخسِفَ اللّهُ از آنکه فرو برد خـدای بِهِمُ الأَرضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَو یَأتِیَهُمُ العَـذابُ یا ایمن‌اند از انکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِن حَیثُ لا یَشعُرُونَ از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد.

صفحه : ۵۸۴

أَو یَأخُـذَهُم یـا آنکه بگیرد ایشـان را فِی تَقَلُّبِهِم در گشـتن ایشـان یعنی در رفتن و آمـدن از شـهری بشـهری برای تجـارت یـا بـوقت گرویـدن ایشان در جامه خواب از دستی بـدستی فَما هُم بِمُعجِزِینَ پس نیسـتند ایشان عاجزکننـدگان مر خدای را از عقوبت خود أَو

یَأْخُذَهُم یا ایمن‌اند از انکه بگیرد خدای ایشان را عَلی تَخَوُّفٍ بر ترس از هلاك پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومیکه پیش از ایشان بوده‌انـد و در حین همان ترس عـذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّکُم پس بدرستیکه پروردگار شـما لَرَؤُفٌ هرآئینه مهربان اسـت که بردباری میکنـد با بندگان رَحِیمٌ بخشاینده است که تعجیل نمی‌کند در عقوبت ایشان أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمی‌نگرند اینکه کافران إِلی مـا خَلَقَ اللّهُ بسوی آنچه آفریـده است خـدای مِن شَیءٍ از چیزیکه او را شـخص است یَتَفَیَّؤُا ظِلالُهُ میگردد سایه‌هـای او عَنِ الیَمِینِ وَ الشَّمائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّداً سـجده‌کنندگان لِلّهِ مر خـدای را وَ هُم داخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارنـد یعنی خـاضع و متواضع در تفسیر زاهـدی آورده که معنی سـخن آنست که اگر کافران مرا سـجده نکننـد چه زیان که سایه‌های ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند وَ لِلّهِ یَسجُدُ و مر خدای را سجده میکنند ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَ ما فِی الأَرضِ مِن دابَّةٍ و آنچه در زمین است از جنبنـدگان وَ المَلائِکَةُ و دیگر سـجده میکنند ملائکه و تخصـیص ایشان بآنکه در علویات داخل‌اند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طواعیت در سجده و مؤید اینکه قول است آنکه میگوید وَ هُم لا یَستَکبِرُونَ و فرشتگان سرکشی نمی‌نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سـجده تذلّل و خضوع و تسـخیر و آن سـجده غیر عقلاء است درین آیت سجده باید کرد و اینکه سجده سوم است از سـجده‌های قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات اینکه را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام خوف و ذلّت حق را سـجده میکنند پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صـفت موصوف گشته خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد یَخافُونَ رَبَّهُم میترسـند ملائکه از عـذاب آفریدگار خود که ناگاه فرسـتد مِن فَوقِهِم از زبر ایشان وَ یَفعَلُونَ و میکنند بطوع و رغبت ما یُؤمَرُونَ آنچه فرمود شده‌اند بآن از پرستش و ذکر.

صفحه : ۵۸۵

وَ قالَ اللّهُ و گفت خـدای لا تَتَّخِذُوا فرا مگیریـد إِلهَینِ اثنَینِ و خدای را اثنین برای تاکید است إِنَّما هُوَ جز اینکه نیست که خدای إِلهٌ واحِدٌ معبودی است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شـرکت برنتابد چنانچه بادلّه واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیاء بلکه اشیا ازو ظاهر بود و او بی‌اشیاء قائم باشد بیت از همه در صـفات و ذات جدا لیس شـیء کمثله ابدا فَإِیّایَ فَارهَبُونِ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَ لَهُ و مر خـدای راست مـا فِی السَّمـاواتِ وَ الأَرضِ آنچه در آسـمانها و زمین است یعنی مخلـوق و مملوك اوست وَ لَهُ الـدِّینُ و مر اوراست طاعت واصِباً لازم و واجب یا دین پسـندیده مر اوراست باقی و ثابت یا اوراست جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصـی أَ فَغَیرَ اللّهِ آیا بدون خدای از کسـی دیگر تَتَّقُونَ میترسـید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَ ما بِکُم و آنچه بشما رسـیده است مِن نِعمَةٍ از نعمتهای چون صـحت و غناء و خصب فَمِنَ اللّهِ پس از خدا است ثُمَّ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ پس چون برسد بشـما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَیهِ تَجئَرُونَ پس بـدو مینالیـد و تضـرع و زاری بـدرگاه او میکنیـد ثُمَّ إِذا پس چون کَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سـختی که از ان مینالید عَنکُم از شما إِذا فَرِیقٌ مِنکُم همین گروهی از شما یعنی کفّار بِرَبِّهِم یُشرِکُونَ بخداوند خود شرک آرند محققان برآنند که شرك اینجا ملاحظه اسبابست یعنی از مسبّب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و ردّ بلا بسببی باز بندند لِیَکفُرُوا تـا کفران ورزنـد بِما آتَیناهُم بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس برخوریـد امر تهدیـد است یعنی ای کافران نعمت دو سه روزی کام خود براینـد و از دنیا بهره برداریـد فَسَوفَ تَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را اینکه سخت‌ترین وعیـد است اهل کفران را وَ یَجعَلُونَ و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند لِما لا یَعلَمُونَ برای آنها که نمی‌دانند یعنی بتان که ایشـان را علم نیست یـا برای آنچه خود نمیداننـد از شـفاعت اصـنام تعیین میکننـد بجهت ایشـان نَصِیباً بهره مِمّا رَزَقناهُم از آنچه بدیشان داده‌ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الحَرثِ وَ الأَنعامِ نَصِیباً الآیة و بیان اینکه کلام در سوره انعام گذشت تَاللّهِ لَتُسـئَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمّا کُنتُم تَفتَرُونَ از ان چیزی که هستید که افترا میکنید

و دروغ بر می‌بافید که بتان خدایان مااند و ما بنصیب زروع و انعام بدیشان تقرب می‌کنیم.

صفحه : ۵۸۶

وَ یَجعَلُونَ و میگوینـد و میسازنـد لِلّهِ البَناتِ مر خدای را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سـخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولـد شدنـد سُبحانَهُ پاک است خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَ لَهُم ما یَشتَهُونَ و مر ایشان‌راست آنچه آرزو دارنـد و بدان نازند یعنی پسـران وَ إِذا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُم یکی از ایشان بِالأُنثی بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجهُهُ گردد روی او مُسوَدًّا سیاه از غم و اندوه و شـرمندگی در میان قوم وَ هُوَ کَظِیمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زادی یَتَواری پنهان شود و خود را بپوشـد مِنَ القَومِ از گروه آشـنایان و خویشان مِن سُوءِ از بـدی و ناخوشـی ما بُشِّرَ بِهِ آنچه او را خبر داده‌اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزاد و در فکر افتـد که أَ یُمسِکُهُ آیـا نگاهـدارد آن مولود را عَلی هُونٍ بر خواری و ذلّت أَم یَدُسُّهُ یا بپوشـد او را فِی التُّرابِ در خاک یعنی زنـده در گور کنـد چنانچه بنو تمیم و بنو نضـیر میکردنـد أَلا ساءَ بدانیـد که بـد است ما یَحکُمُونَ آنچه حکم میکننـد مشـرکان یعنی دختر که پیش ایشان قـدر و حرمت نـدارد بخـدای نسـبت میدهنـد لِلَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ مر آنان را که نمی‌گروند بِالآخِرَةِ بسـرای عقبی مَثَلُ السَّوءِ صـفت بـد است یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ایشان وَ لِلّهِ المَثَلُ الأَعلی و مر خـدای راست صـفت بلنـد یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق وجود شامل و تقدّس از صاحبه و ولد وَ هُوَ العَزِیزُ و او غالب است و قـادر بر هلاک کفّار الحَکِیمُ حکم‌کننـده به مهلت ایشان تا وقت معلوم وَ لَو یُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ و اگر بگیرد خـدای مردمان را یعنی کـافران را بِظُلمِهِم بسـتم یعنی بکفر ایشـان مـا تَرَکَ عَلَیها نگـذارد و بر روی زمیـن مِن دَابَّةٍ هیـچ جنبنـده بشـومی کفر وَ لکِن یُؤَخِّرُهُم و لیکن بازپس دارد ایشان را و مهلت دهد إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی که نامبرده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذا جاءَ پس چون بیایـد أَجَلُهُم وقت مقـدر ایشـان برای عقوبت یا مرگ لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً بازپس نیاینـد ساعتی از ان وَ لا یَستَقدِمُونَ و پیشـی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده.

صفحه : ۵۸۷

وَ یَجعَلُونَ و حکم میکننـد لِلّهِ مر خـدای را یعنی برای او ما یَکرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شـرکت در مهتری و سرداری وَ تَصِفُ و با وجود اینکه میگویند أَلسِنَتُهُمُ الکَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الحُسنی آنکه ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النّارَ بدرستیکه باشد ایشان را آتش دوزخ وَ أَنَّهُم مُفرَطُونَ و به تحقیق که ایشان متروکـان و مهجوران باشـند در آتش و بی‌اعتبـاران و بعـد از مـذمّت مشـرکان و مآل کار ایشان بجهت تسـلیه حضـرت رسالت‌پناه ص میفرماید تَاللّهِ لَقَد أَرسَلنا بخدای که ما به تحقیق فرستادیم پیغمبران را إِلی أُمَمٍ بسوی امتان که بودنـد مِن قَبلِکَ پیش از تو فَزَیَّنَ پس بیـاراست لَهُمُ الشَّیطانُ برای ایشـان دیو سـرکش یعنی ابلیس أَعمـالَهُم کردارهـای ایشان را تا تکذیب انبیاء ع کردند فَهُوَ پس شـیطان وَلِیُّهُمُ الیَومَ دوست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو هم دوستی میکند و بهمان نوع می‌آرایـد در چشم ایشـان عملهـای زشت را تـا تکـذیب تو میکننـد وَ لَهُم و مر ایشـانرا است یعنی ابلیس و ایشان را فردا عَذابٌ أَلِیمٌ عـذابی دردنـاک وَ مـا أَنزَلنـا و نه فرسـتادیم مـا عَلَیکَ الکِتابَ بر تو قرآن را إِلّا لِتُبَیِّنَ لَهُمُ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِی اختَلَفُوا آن چیزی را که اختلاف کردند فِیهِ در ان از امر توحید و احوال معاد وَ هُدیً و منزّل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن وَ رَحمَةً و برای رحمت لِقَومٍ یُؤمِنُونَ مر گروهی را که بگروند وَ اللّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ و خدای فرو فرسـتاده از آسمان یا از ابر ماءً آبی فَأَحیا بِهِ الأَرضَ پس زنـده گردانیـد بآن آب زمین را بَعدَ مَوتِها بعـد از مرگ او یعنی تازه گردانیـده زمین را بباران بعد از پژمردگی آن و گفته‌اند فرستاد از آسـمان قرآن را که سبب حیات مومنان است پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را إِنَّ فِی

ذلِکَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَآیَةً هرآئینه نشانه است آشکارا لِقَومٍ یَسمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش تدبّر و استماع کنند بسمع انصاف.

صفحه : ۵۸۸

وَ إِنَّ لَکُم و بدرستیکه مر شماراست فِی الأَنعامِ در وجود چهارپایان لَعِبرَةً دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نُسقِیکُم آشامانیم شما را مِمّا فِی بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکم‌های ذوات الالبان است از جنس نعم مِن بَینِ فَرثٍ وَ دَمٍ از میان سرگین و خون لَبَناً شیری خالِصاً پاک از لون دم و رائحه فرث سائِغاً گوارنده و خوش‌آینده لِلشّارِبِینَ مر آشامندگان را إبن عباس رض فرموده که چون بهیمه علفی بخورد در شکم او پخته گردد سه طبقه درو پیدا میشود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از ممر خود بیرون می‌آید صاحب انوار فرموده که مراد إبن عباس رض آن است که اوسط او ماده لبن است و اعلای آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متمکن نمیشوند بلکه خلاصه اشیای ماکوله را که بعضی از هضم یافته از جگر جذب میکنند و ثفل آن را که فرث است میگذارد و آن کیلوس را در شکنبه هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم درو ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می‌افزاید از جهت استیلای رطوبت و برودت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی ازو به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غدودی سفید است آن خلط به مجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که در خار و خاشاک یا علف سبز است و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی شعر از خون سرخ شیر سفید آورد برون وز خارهای خشک گل تر کند پدید و در قوت القلوب فرمود که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین که فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته باشد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی و در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست نظم طاعت آلوده نیاید بکار مشک جگر سوده نیاید بکار هر چه نه ز آلودگی افتاد پاک پیش نظرها نبود تابناک وَ مِن ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الأَعنابِ و مر شماراست از میوهای خرمانیان و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنهُ آنچه میگیرید ازو سَکَراً مست‌کننده اینکه آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز میگیرند و از مفسران ابو عبید رح فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید وَ رِزقاً حَسَناً و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین میوهای تر و خشک و فوائد ایشان لَآیَةً هرآئینه دلیلی روشن است بر توانائی باری تعالی لِقَومٍ یَعقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تأمل در ان نگرند وَ أَوحی رَبُّکَ و الهام فرستاد پروردگار تو إِلَی النَّحلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افگند أَنِ اتَّخِذِی آنکه فراگیرید مِنَ الجِبالِ از شکاف کوهها بُیُوتاً خانهای مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت وَ مِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرند یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشد وَ مِمّا یَعرِشُونَ و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا می‌کنند یعنی مالکان شما چون بنا کنند و غیر آن- صفحه : ۵۸۹

ثُمَّ کُلِی پس بخورید مِن کُلِّ الثَّمَراتِ از میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است فَاسلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ پس بروید براههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر او را چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفه‌ها و گلها بخورند و در درون ایشان متحلل گردد بشیره شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره زمستان و اینکه است که حق سبحانه میگوید یَخرُجُ بیرون می‌آید مِن بُطُونِها از شکمهای ایشان بطریق لعاب شَرابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُختَلِفٌ أَلوانُهُ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان است و زرد که از ان میانه سال است و سرخ که از

ان پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و گفته‌اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول است فِیهِ در آن شراب شِفاءٌ لِلنّاسِ شفا است مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سائر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبوده باشد قتاده رض فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت‌پناه ص آمد و گفت یا رسول اللّه برادر من مینالد از درد شکم خود حضرت فرمود اسقه العسل برفت و باز آمد که عسل دادمش و سود نداشت دیگر باره امر بدان فرمود همان حالت اوّل دست داد در نوبت سوم یا چهارم فرمود که اذهب و اسقه العسل فقد صدق اللّه و کذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفائی کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآن است که درو شفای دلها است چنانچه در جای دیگر فرمود و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمهٔ للمؤمنین و لا یزید الظّالمین الا خسارا و از إبن مسعود رض منقول است که علیکم بالشفائین القرآن و العسل آری عسل شفای آلام ظاهر است و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی امراض قالب را زائل گرداند و اینکه دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن است و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل دهد بیت رنج گر بسیار شد کی غم خورم چون شفای جان بیمار توئی إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در امر نحل عسل لَآیَهً هرآئینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هرآئینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند و امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند و طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند و تمکنی که فرسنگها بروند و باز بوطن خود رجوع نمایند و طهارتی که هرگز بر قاذورات نه‌نشینند و از ان نخورند صناعتی که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس هم چنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است دست دهد نظم فکر دل را نیک با تمکین کند کام جان را عسل شیرین کند شربت فکر ار بکام جان رسد چاشنی آن بماند تا ابد وَ اللّهُ خَلَقَکُم و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ یَتَوَفّاکُم پس بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد وَ مِنکُم و از شما مَن یُرَدُّ کس هست که رد کرده شود إِلی أَرذَلِ العُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است لِکَی لا یَعلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعدَ عِلمٍ بعد از دانستن شَیئاً چیزیرا یعنی بحال طفولیت بازرود در نسیان دمیاطی فرموده که مراد کفّارند چه مسلمانان را زیاده نکند طول عمر الا کرامت و عقل إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای عَلِیمٌ داناست و جهل بر دانائی او طاری نشود قَدِیرٌ توانا است و عجز بتوانائی او راه نیابد.

صفحه : ۵۹۰ وَ اللّهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعضَکُم برخی را از شما عَلی بَعضٍ بر برخی دیگر فِی الرِّزقِ در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری فَمَا الَّذِینَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته‌اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری یافته و توانگر گشته و مالک رقاب جمعی از موالی شده‌اند نیستند بِرَادِّی رِزقِهِم بازگرداننده مال خود را یعنی دهنده و بخشش کننده عَلی ما مَلَکَت أَیمانُهُم بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان آن کسان را یعنی خواجگان مالهای خود را بر بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکانرا در اموال خود شریک سازند فَهُم فِیهِ سَواءٌ پس باشند ولات و موالی در مالداری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمی‌کنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت أَ فَبِنِعمَهِ اللّهِ آیا بنعمت خدای یَجحَدُونَ انکار میکنید و حفص بصیغه غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم او است پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَ اللّهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَکُم برای شما مِن أَنفُسِکُم در جنس شما أَزواجاً زنان که با ایشان آرام میگیرید وَ جَعَلَ لَکُم و بیافرید برای شما مِن أَزواجِکُم از زنان شما بَنِینَ پسران وَ حَفَدَهً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران

دیگر دارند وَ رَزَقَکُم و روزی داد شما را مِنَ الطَّیِّباتِ از پاکیزه‌ها و لذیذها أَ فَبِالباطِلِ آیا به بیهوده یُؤمِنُونَ میگروند اینکه مشرکان وَ بِنِعمَتِ اللّهِ و به نعمت خدای هُم یَکفُرُونَ ایشان نمی گرونـد باطل عقیـده است که به بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آنچیزی است که حرام کردنـد از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده و گفته‌انـد که باطـل شیطان است و ایشان بـدو میگرونـد و نعمت حضـرت رسالت‌پناه صـلی اللّه علیه و سلّم است و بـدو میگرونـد وَ یَعبُدُونَ و می‌پرستند مِن دُونِ اللّهِ بـدون خـدای مـا لا یَملِکُ لَهُم آن چیزی را که مالك نیست یعنی توانائی نـدارد برای ایشان رِزقاً روزی دادن مِنَ السَّماواتِ از آسمانها یعنی بـاران وَ الأَرضِ و از زمین یعنی نباتـات ملخص سـخن آنست که کـافران عبـادت بتـان میکنند که ایشان نمی‌توانند روزی دادن شَیئاً چیزی را بپرستندگان خود از مطر و نبات وَ لا یَستَطِیعُونَ و هرگز نیز نمیتوانند که روزی دهنـد و مقرر است که که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم‌تر از آفریدن و روزی دادن نیست و اینکه دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را.

صفحه : ۵۹۱

فَلا تَضرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلّهِ الأَمثالَ برای خدا مثلها بر آن وجه که قیاس کنید بتان را برو و شـرکت دهید با او مصرعه من لا له المثل لا تضـرب له المثل إِنَّ اللّهَ یَعلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شـما را وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ و شـما نمیدانید و اگر دانید بر اینکه اشـراك جرأت نکنید یا شـما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شـما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرده برای خود و معبودان باطل ایشان، اوّل فرمود ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدام است عَبداً مَملُوکاً بنـده درم خریده غیر مکاتب و غیر مأذون که لا یَقدِرُ توانائی ندارد عَلی شَیءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضـرر وَ مَن رَزَقناهُ و آنکه روزی دادیم او را مِنّا از نزدیك ما رِزقاً حَسَناً روزی نیکو یعنی بسیار و بی‌مزاحم که درو تصرف تواند کرد فَهُوَ پس اینکه مزروق یُنفِقُ مِنهُ نفقه میکنـد از ان روزی سِرًّا وَ جَهراً پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهـد خرج میکنـد و از کسـی نمی‌ترسد هَل یَستَوُونَ آیا برابراند یعنی مساوی نباشـند بندگان بی‌اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوك عاجز با مالك قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقات‌اند شریك قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود نظم راه تو بنور لا یزالی از شرك و شریك هر دو خالی آن بنـده که عـاجز است و محتـاج کی راه برد بصـاحب تـاج مـا للتراب و رب الاربـاب صـاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخـدمت شـیخ ابو العباس شـقّائی رح درآمدم ویرا دیدم که اینکه آیت میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشـتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شـیخ اینکه چه حـالت است فرمود که یازده سال میگـذرد که ورد من اینجا رسـیده است و ازینجا نمی‌توانم گذشـت آری حادث در قـدیم نتوانـد رسـید و ممکن از کنه واجب خبر نتوانـد داد بیت نیست با هست چون زنـد پهلو قطره با بحر چون کند دعوی و گفته‌انـد اینکه ضـرب المثل برای مومن موفق است و کافر مخـذول و مراد از مومن ابو بکر صدیق رضـی اللّه عنه است و از کافر ابو جهل لعین الحَمـدُ لِلّهِ همه ثنا و سـتائش مر خـدای را که مولای تمام نعمتها است بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر مشـرکان یعنی همه ایشان لا یَعلَمُونَ نمیداننـد و نعم او را بغیر اضافت مینماینـد پس مثلی دیگر بیان می کند وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلی رَجُلَینِ دو مرد که أَحَدُهُما أَبکَمُ یکی از ایشان گنگ است و بی‌شبه گنگ مادرزاد کر باشـد نشـنود و نگویـد لا یَقـدِرُ قـدرت ندارد عَلی شَیءٍ بر فهم هیـچ چیز از سـخن و تـدبیر وَ هُوَ کَلٌّ و بـا اینکه همه گران است عَلی مَولاهُ بر کسـیکه متولی امر او باشـد یعنی ولی او برعـایت حـال او درمانـد أَینَما یُوَجِّههُ هرجا که فرستد او را و متوجه گردنـدش بمهمی لا یَأتِ بِخَیرٍ باز نیایـد به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نه‌کنـد نه از ما فی الضـمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گوینده درتواند یافت هَل یَستَوِی هُوَ آیا برابر باشـند اینکه ابکم وَ مَن یَأمُرُ و کسیکه میفرماید بِالعَدلِ براستی یعنی سخنگوئی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکند بعـدل و عـدل صـفتی است جـامع جمیع فضائـل و مکارم وَ هُوَ و او در نفس خود عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براهی راست است و سـیرتی درست و طریقه پسـندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود برسد پس چنانچه ابکم بی‌حاصل مساوی اینکه کامل

فاضل نیست پس بتان بی‌اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته‌اند اینکه مثل نیز برای مومن و کافر است مومن حمزه رض بن عبد المطلب و کافر ابی بن خلف یا مؤمن عثمان ذی النورین رض است و کافر اسید بن ابی العیص که مولای او بود ذی النورین رض او را باسلام دلالت میکرد و اسید وی را از انفاق فی سبیل اللّه منع میکرد آورده‌اند که کفّار قریش از روی استهزاء استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد.

صفحه : ۵۹۲

وَ لِلّهِ و مر خدای راست غَیبُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ دانستن نهانی آسمانی و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ان و شما را محسوس نمی‌شود یا مراد مطر و نبات است وَ ما أَمرُ السّاعَهِٔ و نیست کار قیامت یعنی قیام آنروز یا احیای موتی در سرعت و سهولت إِلّا کَلَمحِ البَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلای حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در ان روز آسان‌تر است از آنکه شما دیده بر هم زنید أَو هُوَ بلکه آن أَقرَبُ نزدیک‌تر است چه لمح بصر دو فعل است ۱

وضع جفن و ۲

رفع آن و ایقاع قیامت یا احیای موتی یک فعل است پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان اینکه حرکت إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِیرٌ توانا است یعنی تواند احیای خلایق دفعهٔ چنانچه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و فرمود که وَ اللّهُ أَخرَجَکُم و خدای بیرون آورد شما را مِن بُطُونِ أُمَّهاتِکُم از شکمهای مادران شما لا تَعلَمُونَ شَیئاً نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمعَ و داد مر شما را گوش وَ الأَبصارَ و چشمها وَ الأَفئِدَهَٔ و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا بمشاعر دریابید و بدلها مشاکارتی و مباناتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در ان اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که تعلق آن باسماع و ابصار است بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که ممیّز از مستفادات شمااند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ شاید که شما شکر گوئید بدین نعمتها أَ لَم یَرَوا آیا نمی‌نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی إِلَی الطَّیرِ بسوی مرغان تا به بینند ایشان را مُسَخَّراتٍ رام‌شدگان برای پریدن فِی جَوِّ السَّماءِ در هوا میان ارض و سما ما یُمسِکُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در ان هوا إِلَّا اللّهُ مگر خدای و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در تسخیر طیر برای طیران لَآیاتٍ هرآئینه نشانها است لِقَومٍ یُؤمِنُونَ برای گروهی که بگروند یعنی مومنان متقن‌اند بدانچه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفرید که طیران میتوانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکن است و ایشانرا نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس ببال اینکه تفکّرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را بآشیان کرامت نشان تفکر ساعهٔ خیر من عبادهٔ ستین سنهٔ میرسانند بیت فکر ازین خانه فرازت کشد سوی سراپرده رازت کشد.

صفحه : ۵۹۳

وَ اللّهُ و خدای جَعَلَ ساخت لَکُم برای شما مِن بُیُوتِکُم از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سَکَناً آرام گاهی که بوقت اقامت در ان ساکن توانید شد وَ جَعَلَ لَکُم و ساخت مر شما را مِن جُلُودِ الأَنعامِ از پوست چهارپایان بُیُوتاً خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تَستَخِفُّونَها سبک می‌یابید آنرا برداشتن و با خود بردن یَومَ ظَعنِکُم وقت سفر و رحلت شما وَ یَومَ إِقامَتِکُم و بوقت اقامت یعنی نزول شما در منزل وَ مِن أَصوافِها و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد وَ أَوبارِها و از پشمهای نرم که شتر را بود وَ أَشعارِها و مویها که بزرا بود أَثاثاً رختها از پوشیدنی و گستردنی وَ مَتاعاً و برخورداری از خرید و فروخت آن إِلی حِینٍ تا هنگامیکه آنها برقرار بود و از ان نفع توان گرفت تا وقتی که زنده‌اید وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُم و خدای پیدا

کرد برای راحت شما مِمّا خَلَقَ از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر ظِلالًا سایه‌های تا بدان از تاب آفتاب پناه می‌برید وَ جَعَلَ لَکُم و ساخت برای شما مِنَ الجِبالِ از کوهها أَکناناً پوششهای یعنی غارها و حجرها که در آن سکون می‌ورزید وَ جَعَلَ لَکُم و کرد برای شما سَرابِیلَ پیراهنهای یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که البته تَقِیکُمُ الحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و ذکر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَ سَرابِیلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِیکُم بَأسَکُم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما کَذلِکَ همچنانکه اینکه نعمتها بر شما تمام کرد یُتِمُّ نِعمَتَهُ تمام میدارد نعمت و نیکوئی خود را عَلَیکُم بر شما تمام کردنی در زمان استقبال لَعَلَّکُم تُسلِمُونَ باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فَإِنَّما عَلَیکَ پس جز اینکه نیست که بر تو البَلاغُ المُبِینُ رسانیدن پیغام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند.

صفحه : ۵۹۴

یَعرِفُونَ نِعمَتَ اللّهِ می‌شناسند مشرکان نعمت خدای را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که زینها ازو است ثُمَّ یُنکِرُونَها پس انکار می‌کنند آن را به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی میشناسند و در حال آسانی منکر می‌شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و میشاید که نعمت اللّه نبوت حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم باشد و آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند وَ أَکثَرُهُمُ الکافِرُونَ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند وَ یَومَ نَبعَثُ و بترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم مِن کُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِیداً گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت‌اند ثُمَّ لا یُؤذَنُ پس دستوری ندهند لِلَّذِینَ کَفَرُوا و مر آنانرا که کافر شده‌اند در عذرخواهی یا در رجوع بدنیا وَ لا هُم یُستَعتَبُونَ و نه ایشان مطالب شوند باسترضاء یعنی نگویند که شما خوشنود سازید خدای را یعنی عملی کنید که خدای از شما خوشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ماتریدی رح آورده که ایشان را دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَ إِذا رَأَی و چون به‌بینند روز قیامت الَّذِینَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند العَذابَ عذاب دوزخ را و درآرند ایشان را بدوزخ فریاد برآرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنهُم از ایشان عذاب وَ لا هُم یُنظَرُونَ و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بی‌عذاب نگذارند وَ إِذا رَأَی و چون به‌بینند در ان سرای الَّذِینَ أَشرَکُوا آنانکه شرک آوردند شُرَکاءَهُم انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای میگفتند قالُوا رَبَّنا گویند مشرکان ای پروردگار ما هؤُلاءِ شُرَکاؤُنَا اینکه گروهاند شرکاء ما الَّذِینَ کُنّا نَدعُوا آنانکه بودیم ما که ایشان را می‌پرستیدیم مِن دُونِکَ بدون تو و فرمان ایشان می‌شنیدیم در کفر فَأَلقَوا پس بیفگنند بتان إِلَیهِمُ القَولَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا زود ایشان را جواب دهند و گویند إِنَّکُم بدرستیکه شما لَکاذِبُونَ دروغ‌گویانید هرگز شما را نفرمودیم به پرستش خود یا شما ما را نمی‌پرستید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی مدلج عیسی و عزیر و ملائکه علیهم السلام را در بهشت به‌بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینان را می‌پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ می‌گوئید و ایشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند.

صفحه : ۵۹۵

وَ أَلقَوا إِلَی اللّهِ و بیفگنند بخدای یَومَئِذٍ السَّلَمَ در آنروز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند و معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد مصرعه چون کار ز دست رفت فریاد چه سود وَ ضَلَّ عَنهُم و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زایل شود ما کانُوا یَفتَرُونَ آنچه بودند که دروغ برمی‌بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه نگرویدند بخدای وَ صَدُّوا و بازداشتند مردمان را عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدای یعنی از ایمان

بحضرت مصطفی ص زِدناهُم بیفزائیم ایشانرا عَذاباً فَوقَ العَذابِ عذابی بالای عذابی بِما کانُوا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام یُفسِدُونَ تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته‌اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثّه بر ایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوئی از روئین گداخته بطرف ایشان روان گردد و به سه جوی از ان معذب شوند در مقدار شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدّت اندازه روزی از روزهای اینکه جهان و گویند زیادتی اینکه عذاب بزمهریر باشد وَ یَومَ نَبعَثُ و یاد کن ای محمّد روزی را که برانگیزیم فِی کُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِیداً عَلَیهِم گواهی بر گفتار و کردار ایشان مِن أَنفُسِهِم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَ جِئنا بِکَ و بیاریم ترا نیز شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ گواهی بر اینکه گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَ نَزَّلنا و فرو فرستادیم عَلَیکَ الکِتابَ بر تو قرآن را تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین و دنیا به تفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات و در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنّت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآن است چه در ان ماموریم بمتابعت رسول علیه السلام که و اطیعوا الرسول و بیان کرده و حث کرده است ما را بر اجماع و تهدید بر ترک آن که و من یتبع غیر سبیل المومنین و فرموده است بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَ هُدیً و راه نمودن بحق وَ رَحمَةً و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وَ بُشری و مژدگانی به بهشت لِلمُسلِمِینَ مر مسلمانان را خاصة.

صفحه : ۵۹۶

إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای تعالی یَأمُرُ بِالعَدلِ میفرماید براستی بتوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قائل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد بادای فرائض که متوسط است میان بطالت و ترهّب و خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهوّر وَ الإِحسانِ و میفرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون تعبد تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان ان تعبد اللّه کانک تراه از ان خبر میدهد وَ إِیتاءِ ذِی القُربی و امر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَ یَنهی عَنِ الفَحشاءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و جز آن وَ المُنکَرِ و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرای قوّت غضبی است در غیر موضع چون قتل نفس و غصب اموال وَ البَغیِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوّت بهیمیه است مانند استعلاء بنی نوع آدم و تجبر و تکبّر بر ایشان یَعِظُکُم پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ شاید که شما پند گیرید اینکه آیتی است جامع خیر و شر هیچ خبری نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات و هیچ شری نباشد الا- که اندراج دارد در منهیات از جهت آنکه موعظه‌ایست جامع جمیع خیر و شر، خطباء روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رض منقول است که گفت من در بدایت حال اسلام نیاوردم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت ص بودم و اینکه آیت نازل شد هر فنبه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر بار اعاده کن باز خواندم گفت ای پسران له و اللّه لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله المعزق و ما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع اینکه آیت گفت بدرستیکه خدای محمّد ص بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت است و علماء را در بیان اینکه مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادت است یا خلع‌اند او یا طاعت در سر و جهر و انصاف بادای فرائض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو از جرائم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در

عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست‌داشتن برای دیگری آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد و ایتای ذی القربی صله رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویشی است و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان به تن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در باره ایشان و فحشاء زنا است یا آنچه پوشیده کنند عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بر آن مرتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه بر آن وعیدی من عند اللّه مقرر بود یا آنچه خدای را بچشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبریا تعظّم و تطاول بی‌سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل در لطائف التقریر در تفسیر اینکه آیت آورده که استقامت ملک بسپه چیز مأمور به است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک ازینها ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرت است و نتیجه احسان ثنا و مدح است و فائده صله رحم انس و الفت، و نتیجه فحشاء فساد دین و دنیا است و ثمره منکر برانگیختن اعداء و حاصل بغی محروم ماندن از تمنّی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدای و احسان دوستی پیغمبر ص و فرستادن صلاهٔ برود ایتاء ذی القربی محبت اهلبیت است و دعای صحابه رض و در وسیط گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بر آن صادق آید و نباید گفت مگر آنچه رسم احسان بر وی راست بود سلمی قدس سره در حقائق آورده که فحشاء کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقائق آورده که عدل آنست که هرچه بتو داده‌اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب رضای حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان که هر نوع نیکوئی که توانی قولا- و فعلا- با خلق بجای آری و ایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکوئی کنی و نزدیک‌تر از هر بتو نفس تو است او را از مهالک هواء بازداری و فحشاء چیزی‌ست که ترا از خدای بازدارد و منکر آنکه ضلال و بدعت بدو مترتب بود و بغی مواضعات نفسانی است و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعدی عدوک نفسک بدترین دشمنان تو نفس تو است نعم ما قال نظم اینکه سگ نفس شوم بدکاره که هم آغوش تست همواره بدترین قاصدی است جان ترا میخورد مغز استخوان ترا پیش از ان کان ترا بندد چست محکمش بند کن که دشمن تست و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق اینکه آیت در جواهر التفسیر توان یافت.

صفحه : ۵۹۷

وَ أَوفُوا و وفا کنید بِعَهدِ اللّهِ به پیمان خدای تعالی إِذا عاهَدتُم چون عهد بستید مراد «عهد الست» است یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول اینکه آیت در شان جمعی است که با حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام در مکّه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقص عهد به پیغمبر ص کنند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود بعهد وفا کنید وَ لا تَنقُضُوا الأَیمانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای خود را که کرده بودید بَعدَ تَوکِیدِها بعد از استواری آنها بسوگند وَ قَد جَعَلتُمُ اللّهَ و حال آنکه ساخته‌اید حضرت خدای را عَلَیکُم بر پیمانهای خود کَفِیلًا گواه إِنَّ اللّهَ یَعلَمُ بدرستیکه خدای تعالی میداند ما تَفعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند وَ لا- تَکُونُوا و مباشید در شکستن عهد و مواثیق کَالَّتِی نَقَضَت مانند آن زنی که بشکاف و بازگشاد غَزلَها ریسمانهای رشته خود را مِن بَعدِ قُوَّةٍ از پس قوّت یعنی استحکام آن أَنکاثاً پاره پاره یعنی از هم برکند غزل خود را در حالتی که رشتها تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده‌اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه است و میاطی گوید خطیه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا جعرا یا خرقا و او را کنیزان بودند آن زن از اوّل بامداد تا نصف النهار از شعر و صوف خود میرشت و کنیزان را نیز برشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از رسنهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضائع میشد پیوسته عادت وی اینکه

بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن حمقانه رسن تاب داده خود را ضائع میکرد شما عهد خود را ضائع مکنید مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا یابد بیت گرت هوا است که دلدار نگسلد پیمان نگاهدار سر رشته تا نگهدارد تَتَّخِذُونَ أَیمانَکُم میگیرید عهد و پیمان خود را دَخَلًا بَینَکُم خیانت و مکر و غرور میان شما أَن تَکُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هِیَ أَربی مِن أُمَّةٍ ایشان زیاده از گروهی در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافرتر دیده میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید إِنَّما یَبلُوکُمُ اللّهُ بِهِ جز اینکه نیست که خدای تعالی می‌آزماید شما را بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر ص که وفا میکند وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکُم یَومَ القِیامَةِ و هرآئینه پیدا کند برای شما روز رستخیز ما کُنتُم فِیهِ آنچه هستید که در آن تَختَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُم و اگر خواستی خدای تعالی هرآئینه گردانیدی شما را أُمَّةً واحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَ لکِن یُضِلُّ و لیکن فرو می‌گذارد در ضلالت مَن یَشاءُ هر کرا خواهد وَ یَهدِی و راه مینماید بتوفیق مَن یَشاءُ هرکرا اراده کند وَ لَتُسئَلُنَّ و هرآئینه سؤال کرده خواهید شد در محشر عَمّا کُنتُم تَعمَلُونَ از آنچه بودید که عمل می‌کردید در دنیا.

صفحه : ۵۹۸

وَ لا تَتَّخِذُوا أَیمانَکُم و فرامیگیرید سوگندان خود را دَخَلًا غدر و مکر بَینَکُم میان یک دیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعدَ ثُبُوتِها بعد از استواری او وَ تَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بِما صَدَدتُم بسبب آنکه باز ایستید عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدای تعالی یعنی وفا بعهد وَ لَکُم و مر شماراست در آخرت عَذابٌ عَظِیمٌ عذاب بزرگ تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر ص برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی میفرماید وَ لا تَشتَرُوا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهدِ اللّهِ عهد خدای و پیغمبر او را ثَمَناً قَلِیلًا به بهای اندک یعنی بجز وی چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند إِنَّما عِندَ اللّهِ بدرستیکه آنچه نزدیک خداست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَیرٌ لَکُم آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستید که شما بدانید ما عِندَکُم آنچه نزدیک شما است از اعراض دنیویه یَنفَدُ سپری شود و منقضی گردد وَ ما عِندَ اللّهِ و آنچه نزدیک خدا است از خزائن رحمت باقٍ همیشه است و بی‌انقراض یکی از اعزّه در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقه و آن عبارت است از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و اینکه را تجلّی شهود گویند و اعتبار دوم من حیث التشخّص و التعیّن و ازین حیثیت است که ایشان را ممکن میگویند و خلق نیز مینامند و جمیع نقائص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند- مثنوی از ره صورت نماید غیر دوست چون نظر کردی بمعنی جمله اوست زان یکی ما عندکم ینفد شنو جز پی ما عنده باق مشو ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی و ما عند اللّه باق اشارت باعتبار اوّل نظم ای بوصفت بیان ما همه هیچ همه آن تو آن ما همه هیچ هر چه بیند خیال ما همه نفس هر چه گوید زبان ما همه هیچ ما بکنه حقیقت نرسیم ای یقین و گمان ما همه هیچ وَ لَنَجزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا و هرآئینه جزا دهیم آنان را که صبر کردند برفاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر ص که بر بی‌نوائی صبر نموده از عهد برنگشتند بدهیم أَجرَهُم مزد ایشان را که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف بِأَحسَنِ ما کانُوا با نیکوترین آنچه بودند از روی اخلاص یَعمَلُونَ عمل می‌نمودند امام زاهدی رح فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمام‌تر باشد ثواب آن بر یکی که نیکوتر است بتمامی بدهیم و باقی را هم به‌پذیریم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر و تمام‌تر برابر دهیم.

صفحه : ۵۹۹

مَن عَمِلَ صالِحاً هر که بکند کار شایسته مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی از مرد یا زن وَ هُوَ مُؤمِنٌ و او مومن باشد چه عملی تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحیِیَنَّه حَیاةً طَیِّبَةً پس هرآئینه زندگانی دهیمش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا مآکل و ملابس او پاک بود و گفته‌اند حیاهٔ طیّبه حلاوت طاعت است یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا، بقضا قولی آنست که حیاهٔ طیّبه در بهشت خواهد بود چه زندگانی در دنیا بی‌شوب تنقیص و تفرقه نیست محققان بر آنند که حیاهٔ طیبه کسی را است که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقال با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ما سوای خدای در حقائق سلمی مذکور است که حیات طیّبه استغنا است باللّه عما سوی اللّه مصرعه چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم و هرآئینه دهیم ایشان را مزد بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ به نیکوترین کاریکه کردند فَإِذا قَرَأتَ القُرآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاستَعِذ بِاللّهِ پس پناه‌جوئی بخدای تعالی مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم خواجه محمّد ص پارسا قدس سره العزیز در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینکه است و امر باستعاذه قبل از قراءت بقول جمهور امر استحباب است و باختیار جمعی از کبری دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست استعاذه بر حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام تنها فرض بود بوقت قراءت و اقتدای امت بدو بر سبیل سنت است و مباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّه لَیسَ لَه بدرستیکه نیست مر ابلیس را سُلطانٌ تسلطی و غلبه عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده‌اند چه ایشان پناه بحق میگیرند وَ عَلی رَبِّهِم و به پروردگار خود در دفع وساوس او یَتَوَکَّلُونَ توکل می‌نمایند إِنَّما سُلطانُه جز اینکه نیست که تسلّط او عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّونَه بر آنان است که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند وَ الَّذِینَ هُم بِهِ و آنانکه ایشان بسبب اطاعت شیطان مُشرِکُونَ شرک‌آرندگانند بخدای آورده‌اند که کفّار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمّد با یاران خود سخریه میکند امروز ایشان را کار می‌فرماید و روز دیگر از ان نهی مینماید غالب آن است که او افتراء میکند بخدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیت آمد که وَ إِذا بَدَّلنا و چون بدل کنیم آیَةً و چون بدل کنیم آیتی ناسخ را مَکانَ آیَةٍ بجای آیتی منسوخ وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدای داناتر است بِما یُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت قالُوا گویند کافران إِنَّما أَنتَ مُفتَرٍ جز اینکه نیست که تو افتراکننده بر خدای و از خود سخنی میگوئی بَل أَکثَرُهُم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لا یَعلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام دیگر را.

صفحه : ۶۰۰ قُل نَزَّلَه بگو ایشان را که فرود آورد او را یعنی قرآن را رُوحُ القُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل علیه السلام است مِن رَبِّکَ از نزد پروردگار تو بِالحَقِّ براستی لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا تا ثبات دهد آنان را که ایمان آورده‌اند و اعتقاد ایشان را راسخ سازد بآنکه اینکه کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبّر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَ هُدیً و دیگر نزول قرآن برای هدایت است وَ بُشری لِلمُسلِمِینَ و بشارت ده مسلمانان را در خبر است که غلامی رومی بود مر عامر بن خضرمی را گویند که او را جبر گفتندی و گویند که دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریت و انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام بر ایشان بگذشتی استماع قراءت ایشان فرمودی و گفته‌اند حویطب را غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا بخیس یا عداس و اصح آنست که او را «ابو فکیه» گفتندی شبها پیش پیغمبر آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتندی محمّد ازین غلام کلامی می‌آموزد و با ما میگوید آیت آمد که وَ لَقَد نَعلَمُ و هرآئینه ما میدانیم أَنَّهُم یَقُولُونَ آنرا که ایشان میگویند إِنَّما یُعَلِّمُه بَشَرٌ جز اینکه نیست که او را می‌آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لِسانُ الَّذِی زبان آنکه یُلحِدُونَ إِلَیهِ تعلیم را باو نسبت میگردانند گمان می‌برند که معلم اوست أَعجَمِیٌّ غیر مبین است یعنی فصاحت ندارد وَ هذا و اینکه قرآن لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید و ناتوان پس دعوی آنکه می‌آموزاند عجمی شکسته زبان مر آنحضرت ص را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه لا یُؤمِنُونَ نمیگروند بِآیاتِ اللّهِ بآیتهای کتاب

خدای و تصدیق نمی‌کنند که من عند اللّه است لا یَهدِیهِمُ اللّهُ راه نمی‌نماید خدای ایشان را به نجات یا جنات وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و مر ایشان را است عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر ص و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّما یَفتَرِی الکَذِبَ جز اینکه نیست که برمی‌بافند دروغ را الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ آنانکه نمی گروند بِآیاتِ اللّهِ بآیتهای خدای یعنی قرآن و میگویند که بربافته و محمّد ص است وَ أُولئِکَ و آن گروه مفتریان هُمُ الکاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست و در اخبار آمده است که قریش بعد از تعرض حضرت بائمه باطله ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه رض که حمایتی نداشتند چون بلال رض و خبّاب رض و عمّار رض و پدر او یاسر رض و مادر او سمیه رض مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدیکه والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار را از بی‌طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم در ان بود بگفت بل آمنت بالجبت و الطاغوت خبر بحضرت پیغمبر رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او برآمیخته است. یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که به گفتگوی هر هرزه‌گوئی تفاوت پذیرد عمار گریه‌کنان بجناب نبوت‌مآب علیه السلام آمد و آنحضرت ص بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعدلهم یعنی اگر بازگردند بتو باکراه بازگرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که- صفحه : ۶۰۱

مَن کَفَرَ بِاللّهِ هر که کافر شود بخدای مِن بَعدِ إِیمانِهِ پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون إبن حنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشد إِلّا مَن أُکرِهَ مگر کسیکه اکراه کرده شود وَ قَلبُهُ و دل او مُطمَئِنٌّ بِالإِیمانِ آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد- چون عمار رض وَ لکِن مَن شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالکُفرِ صَدراً بکفر سینه خود را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند و بر آن اعتقاد کنند فَعَلَیهِم پس بر ایشان‌ست غَضَبٌ مِنَ اللّهِ خشمی از خدای وَ لَهُم و مر ایشانراست عَذابٌ عَظِیمٌ عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذلِکَ آن عذاب عظیم مر ایشانرا بِأَنَّهُمُ استَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الحَیاةَ الدُّنیا زندگانی دنیا را عَلَی الآخِرَةِ بر نعیم عقبی وَ أَنَّ اللّهَ و دیگر بجهت آن است که خدای لا یَهدِی نمی‌خواهد که راه نماید القَومَ الکافِرِینَ گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را بآنچه موجب ثبات بر ایمان باشد أُولئِکَ آن گروه کافران الَّذِینَ طَبَعَ اللّهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وَ سَمعِهِم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنیدند وَ أَبصارِهِم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند وَ أُولئِکَ و آن گروه هُمُ الغافِلُونَ ایشان‌اند غافلان بی‌خبران از حق لا جَرَمَ أَنَّهُم حقا و در ان هیچ شبه نیست که ایشان فِی الآخِرَةِ در ان سرای دیگر هُمُ الخاسِرُونَ ایشان زیانزدگانند چه سرمایه عمر ضائع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس را در بازار قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود مثنوی قیامت که بازار مینو نهند منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری و گر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آگنده‌تر تهیدست دل را پرآگنده‌تر ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ پس بدرستیکه پروردگار تو بخشاینده است لِلَّذِینَ هاجَرُوا مر آنان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی اللّه عنهم مِن بَعدِ ما فُتِنُوا پس از آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جاهَدُوا پس جهاد کردند وَ صَبَرُوا و شکیبائی نمودند بر جهاد إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه آفریدگار تو مِن بَعدِها از پس هجرت جهاد و صبر لَغَفُورٌ هرآئینه آمرزنده است و عفوکننده از ایشان گناهان گذشته رَحِیمٌ مهربان است ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان آینده.

صفحه : ۶۰۲

یَومَ تَأتِی یاد کن روزی را که آید کُلُّ نَفسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی تُجادِلُ جدال کند عَن نَفسِها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید که چرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نه‌کردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در

خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی وَ تُوَفّی کُلُّ نَفسٍ و تمام داده شود هر نفس را ما عَمِلَت جزای آنچه کرده است وَ هُم لا يُظلَمُونَ و ایشان ستم‌دیده نه‌شوند در مکافات وَ ضَرَبَ اللّهُ و پیدا کرد خدای تعالی مَثَلًا مثلی قَريَةً کانَت دیهی را که بود آمِنَةً ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره مُطمَئِنَّةً آرمیده و اهل آن آسوده يَأتِيها رِزقُها می‌آید بدان دیه روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَداً فراخ و بسیار مِن كُلِّ مَكانٍ از هر جای یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَت پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران ورزیدند بِأَنعُمِ اللّهِ به نعمتهای خدای و شکر نه گذاردند فَأَذاقَهَا اللّهُ پس چشانید خدای تعالی اهل آن را لِباسَ الجُوعِ وَ الخَوفِ پوشش گرسنگی و ترس بِما كانُوا يَصنَعُونَ بآنچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان که دریافتند ضرر جوع و خوف را که بر ایشان مشتمل بود- إبن عباس رض فرموده که اینکه مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت محمّد مصطفی ص کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال در جدب و خشک‌سالی مانده از غایت جوع مردار میخوردند و خون می‌آشامیدند و آن بدعای آنحضرت ص بود که اللهم اشدد وطاتك علی مضر و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدیکه از هیبت اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَ لَقَد جاءَهُم و بدرستیکه آمد بدیشان رَسُولٌ مِنهُم پیغمبری از ایشان یعنی محمّد ص فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ العَذابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس و حال وَ هُم ظالِمُونَ آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود به شرک و تکذیب آورده‌اند که زنان قریش کسی را بحضرت رسالت‌پناه علیه السلام فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان مکه چیست که از قحط بمردن نزدیک‌اند حضرت رسالت‌پناه دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بروند آیت آمد فَكُلُوا پس بخورید. ای زنان و کودکان مکه مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را بر دست فرستادگان پیغمبر علیه السلام حَلالًا طَيِّباً بی‌شبه و پاک و گویند خطاب با مومنان است ایشان را میفرماید که حلال خورید وَ اشكُرُوا و سپاسداری کنید نِعمَتَ اللّهِ نعمت خدای تعالی إِن كُنتُم إِيّاهُ اگر هستید که خدای تعالی را تَعبُدُونَ میپرستید یا فرمان می‌برید.

صفحه : ۶۰۳

إِنَّما حَرَّمَ جز اینکه نیست که خدای حرام کرد عَلَيكُمُ المَيتَةَ بر شما مردار را وَ الدَّمَ و خون روان وَ لَحمَ الخِنزِيرِ و گوشت خوک را و آنچه از ان توان خورد وَ ما أُهِلَّ و آنچه آواز برآورده شود لِغَيرِ اللّهِ از برای غیر خدای بِهِ بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غَيرَ باغٍ نه طالب لذّت وَ لا عادٍ و نه خورنده بالای سیری فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است گناه مضطر را رَحِيمٌ مهربان است در رخصت او وَ لا تَقُولُوا و مگوئید لِما تَصِفُ أَلسِنَتُكُمُ برای آن چیزیکه وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید الكَذِبَ دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدامست آنکه گفتند هذا حَلالٌ اینکه حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلال است بر مردمان ما وَ هذا حَرامٌ و اینکه حرام است یعنی آن که مذکور شده ناروا است بر زنان ما میگوئید که اینکه حلال است و اینکه حرام لِتَفتَرُوا تا افترا کنید عَلَى اللّهِ الكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را و گوئید که خدای تعالی ما را باین فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يَفتَرُونَ بدرستیکه آنانکه بربندند عَلَى اللّهِ الكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را لا يُفلِحُونَ رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتاعٌ قَلِيلٌ آنچه برای او افتراء میکنند برخورداری اندک است زود منقطع شود در دنیا وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را عذابی مؤلم یعنی دایم باشد در آخرت وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا و بر آنانکه بدین یهودیت درآمدند حَرَّمنا حرام کردیم ما قَصَصنا عَلَيكَ آنچه خوانده‌ایم بر تو مِن قَبلُ پیش از نزول اینکه سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمنا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ الآيةُ وَ ما ظَلَمناهُم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن وَ لكِن كانُوا و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ بر نفسهای

خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ پس بدرستیکه پروردگار تو لِلَّذِینَ عَمِلُوا السُّوءَ مر آنان را که گناه کردند بِجَهالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکّر در عواقب امور ثُمَّ تابُوا پس بازگشتند بخدای مِن بَعدِ ذلِکَ از پس آن عمل بد وَ أَصلَحُوا و بصلاح آوردند کار خود را إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه آفریدگار تو مِن بَعدِها از پس توبه لَغَفُورٌ هرآئینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رَحِیمٌ مهربان است که قبول میکند توبه را از بندگان.

صفحه : ۶۰۴

إِنَّ إِبراهِیمَ بدرستیکه ابراهیم علیه السلام که خلیل جلیل است کانَ أُمَّةً بود امتی یعنی جامع کمالات و فضائل بود که یافته نشدی مجموعه آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس من اللّه بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد جانا تو یگانه ولی ذات تو هست مجموعه آثار کمالات همه گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نه‌بود پس او تنها امتی بوده قانِتاً لِلّهِ فرمانبردار مر خدای را و قائم بامر او حَنِیفاً مائل از ادیان باطله بدین حق وَ لَم یَکُ و نبود مِنَ المُشرِکِینَ از شرک‌آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شاکِراً سپاس دارنده لِأَنعُمِهِ مر نعمتهای خدای را اجتَباهُ برگزید خدای مر او را به نبوت وَ هَداهُ و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براه راست که طریق توحید است وَ آتَیناهُ فِی الدُّنیا و دادیم ما او را در دنیا حَسَنَةً نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبّت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت‌پناه ص از نسل اوست یا آنکه صلوات برو مقرون بصلاهٔ سید عالم است اللهم صل علی محمّد و علی آل محمّد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وَ إِنَّهُ و بدرستیکه ابراهیم فِی الآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصّالِحِینَ از شایستگان است مر درجات عالیه را امام ماتریدی رحمهٔ اللّه علیه فرموده که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ أَوحَینا إِلَیکَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِع آنکه پیروی کن در توحید مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً ملّت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدار ایراد دلائل یکی از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوعست پس اتباع آنحضرت ص مر ابراهیم را بسبب آن بود که بعد ازو مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین و الآخرین علی اللّه مقرر است که آنحضرت از همه انبیاء ع افضل و اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تواند تو شاهی و مجموع خیل تواند وَ ما کانَ مِنَ المُشرِکِینَ و نبود ابراهیم از جمله شراک‌آرندگان تعریض به کفار قریش است که میگفتند که ما کیش پدر خود ابراهیم داریم، آورده‌اند که حق سبحانه امر کرد موسی ع را که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال بمهمات برطرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسیده اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر ان رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آنروز ابتدای به آفرینش خلق کرده خداوند تعالی بسبب شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه را بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدیدی عظیم فرموده چنانچه میگوید إِنَّما جُعِلَ السَّبتُ جز اینکه نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت عَلَی الَّذِینَ اختَلَفُوا بر آنانکه اختلاف کردند فِیهِ در آن روز و تعظیم سبت آن بود که درو کسب نه‌کنند و بهیچ مهم مشغول نه‌شوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق نه‌نمایند و اینکه تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که آن روز حضرت موسی ع یکی را دید که متاعی را برداشته جائی میبرد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محلی بیفگندند که مرغان مردارخوار تا چهل روز. از اجزا و احشای او میخوردند وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه پروردگار تو لَیَحکُمُ هرآئینه حکم خواهد کرد بَینَهُم میان ایشان یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز فِیما کانُوا در آن چیزی که بودند از سرکشی و جهل فِیهِ یَختَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند یعنی روز مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت ع نقل کرده‌اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعیکه پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا الیوم و للیهود

غدا و للنصاری بعد غد صفحه : ۶۰۵

ادعُ بخوان ای محمّد خلق را إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ براه پروردگار خود بِالحِکمَةِ بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبه را زایل گرداند وَ المَوعِظَةِ الحَسَنَةِ و به پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَ جادِلهُم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِی هِیَ أَحسَنُ براهی که آن نیکوترست یعنی برفق و خوشخوئی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته‌اند که حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت اشارت است بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت ادب است در طریق سلوك و بعد ما که باب دعوات از سه وجه مفتوح گشته اوّل باب حکمت و آن موهبت جزیل بیواسطه جبرئیل فائض شده و حقیقت عبارت است از کرامتیکه خلق را در ان مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب است دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوش‌خوئی است اولی مینماید سوّم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعت است مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلائل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سیّد انام ص و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است نظم نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هر ذات بود واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ أَعلَمُ او داناتر است بِمَن ضَلَّ بآنکس که گمراه شد عَن سَبِیلِهِ دعوت حق که اسلام است وَ هُوَ أَعلَمُ و او داناتر است بِالمُهتَدِینَ براه‌یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و ابلاغ احکام نیست آورده‌اند که چون حضرت رسالت‌پناه ص روز حرب احد سید الشهداء حمزه رض را مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هرآئینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وَ إِن عاقَبتُم و اگر عقوبت کنید پاداش کسی را که بر شما عقوبت کرده است فَعاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثلِ ما عُوقِبتُم بِهِ بمانند آنکه عقوبت کرده شده‌اید بدان یعنی ایشان یکی را از شما مثله کرده‌اند شما در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَ لَئِن صَبَرتُم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ خَیرٌ لِلصّابِرِینَ هرآئینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام وضع مظهر بجای مضمر مخبر است از ثنای خدائی بر ایشان بر آنکه صابرانند آورده‌اند که آن حضرت ص بعد از نزول اینکه آیت ترك عقوبت فرمود کفاره سوگند داد وَ اصبِر و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسیده وَ ما صَبرُكَ و نیست شکیبائی تو إِلّا بِاللّهِ مگر بتوفیق و عون خدای وَ لا تَحزَن عَلَیهِم و اندوهناك مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلّط ایشان بر لشکر تو وَ لا تَكُ فِی ضَیقٍ و مباش در تنگدلی مِمّا یَمکُرُونَ از آنچه می‌سگالند از بدی إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوا با آنان است که پرهیز کردند از شرك و معصیت وَ الَّذِینَ هُم مُحسِنُونَ و آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته‌اند تقوی اشارت است بتعظیم امر خدای و احسان عبارت است از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان بدین دو صفت است نظم ز احسان خاطر مردم شود شاد به تقوی خانه دین گردد آباد بسوی اینکه صفتها گر شتابی رضای خلق و خالق هر دو یابی.

صفحه : ۶۰۶

سورة بنی اسرائیل

مکیة و هی مائة و احدی عشرة ایة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ سُبحانَ الَّذِی پاکی و بی‌عیبی آنراست که بجهت کرامت أَسری بِعَبدِهِ ببرد بنده خود را که محمّد ص است لَیلًا شبی یعنی در بعضی از شب مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام بانی رض چه مکه و حریم او همه مسجدند إِلَی المَسجِدِ الأَقصَی بسوی مسجد دورتر از اهل مکّه یعنی بیت المقدس

الَّذِی بارَکنا آن مسجدیکه برکت کردیم حَولَهُ بر گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و معبد انبیای علیه السلام ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمّد ص را بردیم لِنُرِیَهُ تا بنمائیم او را مِن آیاتِنا از دلائل قدرت ما که در اندك زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیاء ع را دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجائب و غرائب آسمانها اطلاع یافت اکثر علماء برانند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده‌اند که ربیع الاوّل است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت ص از مکه و بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است مثنوی شاهد معراج نبوی وافر است هر که مقر نیست بدین کافر است دستگه سلطنت اینکه وصال نیست بپامردی خیل خیال عقل چه داند چه مقامست اینکه عشق شناسد که چه دام است اینکه معتقد اکثر اهل اسلام آن است که عروج آنحضرت ص بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصّه ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند و منکر قدرت بیت- آنکه سرشت تنش از جان بود سیر و عروجش به تن آسان بود و در ان شب جبرئیل با جوقی از ملائکه آمده و آنحضرت ص را بمسجد الحرام برده از حجره ام هانی رض و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق ساخته باندك فرصتی به بیت المقدّس رسانیده نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی بخلوت در سرای ام هانی رسیدش جبرئیل از بیت معمور براق برق سیر آورده از دور قوی پشت و گران‌سیر و سبك‌خیز براندن دور بین وقت شدن تیز روایت صحیح آنست که حضرت رسالت‌پناه علیه السلام در بیت المقدس انبیاء و ملائکه علیهم السلام را دید و ایشان را امامت کرده و از صخره بمعراج برآمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اوّل آدم علیه السلام را و در دوم عیسی ع و یحیی ع و در سوم یوسف ع و در چهارم ادریس ع و در پنجم هارون ع و در ششم موسی ع و در هفتم ابراهیم علیه السلام را دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر وجه اکرام شنیده سدرهٔ المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمهٔ بنظر وی درآمد جبرئیل ع نزدیك حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت لو دنوت انملهٔ لاحترقت بیت چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبرئیل ع زو بازماند در آنجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرد بمحلی رسید که براق نیز از رفتار بازماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب اون منی شنید و هر نوبت آنحضرت ص را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سر دنی نهاد از آنجا بر منظر فتدلی جلوه‌گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی درآمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم کلام سرمدی بی‌نقل بشنید خداوند جهان را بی‌جهت دید بدید آنچه از حد دیدن برون بود مپرس از ما کیفیت که چون بود و به نقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ص ثنای الهی بکلمات التحیات للّه و الصلوت و الطیبات بجا آورد و باکرام السلام علیك ایها النبی و رحمهٔ اللّه و برکاته، مخاطب گشت و در تشریف اینکه سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین بیت چو کرده وعدهای لطف در گوش نکرده امت خود را فراموش و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظر وی درآوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه‌اش تعیین کردند و بیت المقدس بازآمد و متوجه مکّه معظمه شده کاروانهای قریش را دید و مدت اینکه سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود- نظم راه ز اندازه برون رفته پی نتوان برد که چون رفته عقل درین واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند آورده‌اند که چون بامداد همین شب قصّه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان بازداد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح بایشان گفت و آن را که بدو توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت ع را بمعراج برد تا آیتهای ملك و ملکوت ببیند و خبر آن بعالمان رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد و منافق از موافق ممتاز شود إِنَّهُ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا سخنان کفّار را در تکذیب البَصِیرُ بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر

بمعنی مستمع و مبصر است یعنی شنوانید محمّد را کلام خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بدانحضرت علیه السلام دارند و در نفحات الانس مذکور است که بدرستیکه محمّد شنوا بود مرا آنچیزیرا که بدان خطابش کردند و بینا بود. مر آنچیزیرا که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که نمودیم او را از آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم چو در مکتب بی نشانی رسید چه گویم که آنجا چه دید و شنید ورق در نوشتند و کم شد سبق شنیدن بحق بود و دیدن بحق و چون در مرآت الصفا فی معجزات المصطفی قصّه معراج بر سبیل استقصا آورده‌ایم و نکات و رقایق و حقایق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب منطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر و اللّه علیم و خبیر.

صفحه : ۶۰۷

وَ آتَینا و دادیم ما مُوسَی الکِتابَ موسی ع را توریت وَ جَعَلناهُ و ساختیم ما کتاب موسی ع را هُدیً لِبَنِی إِسرائِیلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب ع را و گفتیم مر ایشانرا أَلّا تَتَّخِذُوا آنکه فرا مگیرید مِن دُونِی بجز من وَکِیلًا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّیَّةَ مَن حَمَلنا ای ذریت آن کسیکه برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جدّ بنی اسرائیل است از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید إِنَّهُ کانَ بدرستیکه نوح ع بود عَبداً شَکُوراً بنده پاسدارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدائرا شکر گفتی اینکه ترغیب است مر ذریت او را در اقتدای پدر در شکر نعمت الهی که مودی بمزید است لئن شکرتم لازیدنکم وَ قَضَینا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلی بَنِی إِسرائِیلَ بسوی بنی اسرائیل فِی الکِتابِ در توریت و بیان کردیم که بخدای شما لَتُفسِدُنَّ هرآئینه فساد می‌کنید و تباهی از شما پدید آید فِی الأَرضِ در زمین شام مَرَّتَینِ دوبار فساد اوّل ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن امر ارمیا که پیغمبر ع ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی ع و قصد هلاک عیسی ع حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما دو نوبت فساد خواهید کرد وَ لَتَعلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا کَبِیراً بلندشدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از اطاعت من و تکبر خواهید نمود بافریدگاری من فَإِذا جاءَ پس چون بیاید وَعدُ أُولاهُما وعده عقاب و فساد اوّل از ان هر دو بَعَثنا برانگیزیم و مسلّط کنیم عَلَیکُم بر شما عِباداً لَنا بندگانی که ما را هستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح و گفته‌اند جالوت بوده یا سنجاریب یا رئیس عمالقه پس در صفت آنها میگوید أُولِی بَأسٍ شَدِیدٍ خداوندان کارزار سخت دمیاطی گفته که مهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق فَجاسُوا پس درآیند خِلالَ الدِّیارِ میان سراهای شما برای اسیری و قتل و غارت وَ کانَ و هست اینکه حکم وَعداً مَفعُولًا وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدنا پس بازگردانیم لَکُمُ الکَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَیهِم بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند و مغلوب و مقهور سازید ایشانرا وَ أَمدَدناکُم و مدد دهیم شما را بِأَموالٍ بمالها از هر نوع وَ بَنِینَ و بزیادتی پسران وَ جَعَلناکُم و سازیم شما را أَکثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِیراً از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن.

صفحه : ۶۰۸

إِن أَحسَنتُم اگر نیکوئی کنید أَحسَنتُم لِأَنفُسِکُم نیکوئی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَ إِن أَسَأتُم فَلَها و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفس شما را باشد و بس در مدارک از مرتضی علی رضی اللّه عنه نقل می‌کند که من هرگز با کسی نیکوئی نه‌کرده‌ام و بدی نیز بکسی نه‌رسانیده پس اینکه آیت خوانده یعنی هر چه کسی میکند بیت در جهان گر نیک و گر بد کرده‌ام هر چه کردم جمله با خود کرده‌ام فَإِذا جاءَ پس چون بیاید وَعدُ الآخِرَةِ وعده عقاب نوبت دیگر یعنی فساد دویم و بین الفسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی طرطوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِیَسُوؤُا تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد وُجُوهَکُم روهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما

پیـدا کنـد و حفض بجمع میخوانـد تا آن قوم رویهای شـما را بـد سازنـد وَ لِیَدخُلُوا المَسـجِدَ و تا درآیند به بیت المقدس کَما دَخَلُوهُ چنانچه درآمدند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانکه اوّل لشکر بخت نصر درآمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طرطوس نیز درآیند وَ لِیُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند ما عَلَوا آنچه غالب شوند بر آن تَتبِیراً هلاک کردنی درین قصّه اختلاف بسیار است و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر آن است که در مختار القصص و غیر آن از کتبیکه از اخبار انبیای ع نوشـته‌اند چنانست که چون سلطنت به بنی اسـرائیل در ولایت شام بصدیقه رسـید از اولاد سلما و او مردی ضعیف حال اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آنصوب شدند اوّل سنجاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلمه پادشاه آذربایجان رسـید و هر دو تلاش شـهر بیت المقـدس نموده بـا یکـدیگر محـاربه آغـاز کردنـد آتش قتال میان ایشان اشـتعال پـذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصـمت بموج درآمد نظم سپهداران سپه در هم فگندند صلای مرگ در عالم فگندند ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت ز خـون روی زمین را لالـه بگرفت عـاقبت سـطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشـکر از یکـدیگر منهزم گشـتند و غنـایم ایشـان بـدست بنی اسـرائیل افتـاد دیگر بـاره پادشاه روم و ملک صـقالبه و سـلطان انـدلس هر یک با لشـکر جرار کرار همه تیغ‌زن و نیزه‌گذار بر در بیت المقدس جمع شدند و چون رتبه سـلطنت شـرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند بیت در افتادند همچون شـیر غران بگرز و نیزه و شمشـیر برّان بنی اسرائیل دعای اللهم اشتغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین غانمین، آغاز کردند و نکبای نکبت‌غبار ادبار بر دیده آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکـدیگر گریزان شدنـد بیت نه جـای قرار و نه جـای ستیز نهادنـد ناکـام رو در گریز اموال ایشان نیز بـدست بنی اسـرائیلیان افتـاد و چون غنیمت پنـج لشـکر عظیم در حوزه تصـرف درآوردنـد بحکم ان الانسـان لیطغی ان راه اسـتغنی سـر تجبر از گریبـان عصـیان برآورده و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را برطرف نهادنـد هر چنـد ارمیا ع پیغمبر ایشان را پنـد داد و گفت از آنچه در تـوریت مقرر شـده اینکه فسـاد اوّل است مکنیـد و خـود را در معرض سـخط الهی میاریـد نشـنیدند حق سبحانه بخت نصـر مجوسـی را که کاتب سـنجاریب بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و بایشان حرب کرده غالب شـد و مسـجد را خراب کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسـرائیل بنده گرفت و اینکه عقوبت اوّل بود بعد از ان کورش همدانی که زنی از بنی اسـرائیل خواسـته بود ازین حال خبر یافته مال بسیار برگرفت و سی هزار بنّا و سـائر عمله بـا خود آورد و سـی سـال بعمـارت ولایت ایلیا اشـتغال نمود تا بحال اول بازآمـد و دیگر باره بنی اسـرائیلیان خوشوقت شدنـد و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهادند باز سودای اینکه مخالفت از نهاد ایشان سـر برزد یحیی ع معصوم را بقتل رسانیدند و قصـد هلاـک عیسـی ع کردنـد عقوبت دوم در رسـید و طرطوس رومی بر ایشـان غلبه کرده دیگر بـاره مسـجد را خراب کردنـد و انـدوختهای ایشـانرا بغارت بردنـد و حق سـبحانه در توریت بعـد از وعـده اینکه دو عقوبت بـدیشان گفته بود عَسـی رَبُّکُم شایـد که پروردگار شـما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است أَن یَرحَمَکُم آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد وَ إِن عُـدتُم و اگر بازگردیـد نوبت دیگر بنافرمـانی عُـدنا بازگردیم ما نوبت سـیوم بعقوبت دیگر وَ جَعَلنا جَهَنَّمَ و گردانیـدیم دوزخ را لِلکافِرِینَ برای ناگرویدگان حَصِیراً زندانی که در آنجا بازداشته شوند و بر خروج قادر. نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت‌پناه علیه السلام بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند.

صفحه : ۶۰۹

إِنَّ هـذَا القُرآنَ بـدرستیکه اینکه قرآن یَهـدِی راه نمایـد لِلَّتِی هِیَ أَقوَمُ براهی که آن راست است و پاینده‌تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَ یُبَشِّرُ المُؤمِنِینَ و مژده میدهـد قرآن مر گرویـدگان را الَّذِینَ یَعمَلُونَ الصّالِحاتِ آنانرا که میکننـد عملهای شایسـته أَنَّ لَهُم بـآنکه مر ایشـانراست أَجراً کَبِیراً مزدی بزرگ یعنی بهشت وَ أَنَّ الَّذِینَ و هم بشـارت میدهـد مؤمنـان را بـآنکه آنانکه لا یُؤمِنُونَ نمیگرونـد بِالآخِرَةِ برای آخرت أَعتَدنا لَهُم آمـاده کردیم برای ایشـان عَذاباً أَلِیماً عـذابی یا الم یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو

بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعـدای ایشان وَ یَدعُ و دعا میکند الإِنسانُ آدمی و خدایرا میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ به بدی بر نفس و اهل و مال خود دُعاءَهُ بِالخَیرِ مثل خوانـدن به نیکوئی مراد نضـر بن حارث است که عذاب را از خدای تعالی بدعا میخواست که امطر علینـا حجارهْ من السّـماء وَ کانَ الإِنسانُ و هست آدمی عَجُولًا شـتاب‌کننده در دعای بی‌تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سـرّا تحمل دارد و نه در ضـرّا نه در گرما شـکیبا است و نه در سـرما وَ جَعَلنَا اللَّیلَ وَ النَّهارَ و گردانیـدیم شب و روز را آیَتَینِ دو علامت که دلالت کننـد بتعاقب یکـدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَونا پس محو کردیم آیَهَْ اللَّیلِ آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشـراق آفتاب وَ جَعَلنا آیَهَْ النَّهارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبصِرَهًْ روشن که درو همه چیز بیننـد لِتَبتَغُوا تا طلب کنید در روشـنی او فَضـلًا مِن رَبِّکُم افزودنی در معیشت از پروردگار خود و گفته‌اند آیت روز آفتاب است و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بـدریت تا محاق در لباب از إبن عباس رض روایت میکنـد که پیش ازین آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نه بود حق سبحانه جبرئیل را فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالیـد و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بمانـد پس معنی اینکه آیت بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گـذاشتیم تا شـما در روز از پی اکتساب معاش خود برویـد وَ لِتَعلَمُوا و تا بدانید از اختلاف حرکات شـمس و قمر عَدَدَ السِّنِینَ شـمار سالهـا وَ الحِسـابَ و حساب آجال و مواسم اعمال وَ کُلَّ شَـیءٍ و هر چیزیرا که بـدان محتاجیـد از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلناهُ بیان کردیم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته‌ایم تَفصِیلًا بیان کردنی.

صفحه : ۶۱۰ وَ کُلَّ إِنسانٍ و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر أَلزَمناهُ الزام کردیم او را طائِرَهُ عمل او یعنی آنچه تقـدیر کرده‌اند در روز ازل از کردار او لازم ساخته‌ایم فِی عُنُقِهِ در گردن او یعنی او را چاره نیست از ان و او ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهـد رح نقل میکند که هر مولودیرا کتابی است از گردن او آویخته و در آنجا نوشته که شقی‌ام سعید بعضـی برآننـد که اعراب به پریدن مرغ از راست یا چپ تفاؤل میکردند از جانب یمین نشانه یمن میگرفتند و طرف شـمال را نسبت بشامت می‌دادند پس اینجا اسـتعاره کرده است طائر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طائر آن کتاب است که روز قیـامت پران پران بـدست بنـده آیـد و معنی فی عنقـه آن اسـت که عمـل آن در گردن اوست وَ نُخرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای هر آدمی یَومَ القِیامَهِْ روز قیامت کِتاباً نوشته که صحیفه عمل اوست، یَلقاهُ مَنشُوراً ببیند آن کتاب را بازگشاده بدست در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتـد نامه اعمال او درپیچنـد و چون مبعوث شود بازگشاده بـدست او دهند و گویند اقرَأ کِتابَکَ بخوان نامه اعمال نوشـته خود را و در ان روز همه آدمیان خواننـده خواهنـد بود خطاب با هر یک خواهـد رسـید که نامه خود املا کرده بخوان کَفی بِنَفسِکَ الیَومَ بس است نفس تو امروز عَلَیکَ حَسِیباً بر تو شـمارکننده یعنی خود ببین که چه کرده و مسـتحق چه نوع پاداشـی عمر بن خطـاب رض فرموده که حاسـبوا قبـل ان تحاسـبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بـد چه ساخته و چون فرصت داری در تـدارک اعمال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهـد بود الیوم عمل بلا حساب و غـدا حساب بلا عمل در کشف الاسـرار فرموده که پـدری پسـر خویش را گفت امروز هر چه بـا مردم گوئی و هر چه از ایشان شـنوی و هر عملی که کنی تا نمـاز شـام بـا من بگو و حرکـات و سـکنات خویش همه بـا من عرض کن آن پسـر نمـاز شام بکلفت تمام یک روزه گـذار و گفتار خویش را با پـدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسـر درخواست پسـر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم اینکه صورت را بگـذار که طاقت نـدارم پـدر گفت من ترا درین کار پنـدی دادم تا بیـدار و هشـیار باشـی و از موقف حساب غافـل نباشـی که ترا طـاقت دادن حسـاب یک روزه با پـدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون بازخواهی داد نظم تو نمیـدانی حساب صـبح و شام پس حساب عمر چون گوئی تمام زین عملهای نه بر نهـج صواب نیست جز شـرمندگی وقت حساب مَنِ اهتَدی هر که راه یابـد و بر راه راست رود فَإِنَّما یَهتَدِی پس جز اینکه نیست که راه می‌یابد لِنَفسِهِ برای نفس خود یعنی راه‌یافتن او را نجات خواهـد داد و بس وَ مَن ضَلَّ و هر که گمراه شـد فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیها پس جزین نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او

او را هلاک خواهد کرد و بس وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ و برندارد هیچ نفس بردارنده وِزرَ أُخری گناه نفس دیگر ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید گناه شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود برخواهد داشت نه بار دیگری وَ ما کُنّا مُعَذِّبِینَ و نیستیم ما عذاب‌کننده قومی حَتّی نَبعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند وَ إِذا أَرَدنا و چون خواهیم أَن نُهلِکَ قَریَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری یا دیهی را أَمَرنا بسیار گردانیم مُترَفِیها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان‌برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فِیها در ان شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَیهَا القَولُ بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرناها پس از بنیاد برکنیم ایشان را. و خراب سازیم منازل ایشان را تَدمِیراً خراب‌کردنی و از بنیاد برکندنی صفحه : ۶۱۱

وَ کَم أَهلَکنا و چه بسیار هلاک کرده‌ایم مِنَ القُرُونِ از اهل قرنها مِن بَعدِ نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قرنی صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از ان در نگذرند وَ کَفی بِرَبِّکَ و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبادِهِ بگناه بندگان خود خَبِیراً دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِیراً بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند، آورده‌اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون می‌رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَن کانَ هر که باشد از روی خساست همت یُرِیدُ العاجِلَةَ خواهد اینکه جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذّت او را عَجَّلنا لَهُ بشتابانیم برای او فِیها در دنیا ما نَشاءُ آنچه خواهیم از نعمتها لِمَن نُرِیدُ از برای آن کس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلنا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت یَصلاها درآید بدوزخ مَذمُوماً نکوهیده مَدحُوراً رانده شده از رحمت خدای وَ مَن أَرادَ الآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَ سَعی لَها و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعیَها آنچه حق سعی باشد وَ هُوَ مُؤمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد بایمان خالی از شائبه شرک فَأُولئِکَ پس آنگروه که جامع شروط ثلاثه‌اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان کانَ سَعیُهُم هست شتافتن ایشان مَشکُوراً مقبول و پسندیده نزدیک خدای کُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی‌اند نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هؤُلاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَ هَؤُلاءِ و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِن عَطاءِ رَبِّکَ از عطای پروردگار تو وَ ما کانَ و نیست عَطاءِ رَبِّکَ عطای پروردگار تو مَحظُوراً منع کرده و بازداشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا انظُر بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت کَیفَ فَضَّلنا چگونه افزونی دادیم بَعضَهُم بعضی آدمیان را عَلی بَعضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در ان و جمعی را نه یا تفضیل دادیم برخی را که طالب آخرت‌اند به توفیق بر برخی که جوینده دنیااند وَ لَلآخِرَةُ و هرآئینه آن سرای أَکبَرُ دَرَجاتٍ بزرگتر است از روی درجات وَ أَکبَرُ تَفضِیلًا و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا بدرجه برتر ازو ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا بدرکه زیرتر ازو همین مقدار بعد خواهد بود.

صفحه : ۶۱۲

لا تَجعَل فرامگیر ای آدمی مَعَ اللّهِ با خدای إِلهاً آخَرَ خدای دیگر فَتَقعُدَ پس به‌نشینی در دوزخ جاودان مَذمُوماً نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخذُولًا فروگذاشته یعنی محروم از همه نیکوئیها وَ قَضی رَبُّکَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمّد ص بر مکلفان أَلّا تَعبُدُوا بآنکه میرستید إِلّا إِیّاهُ مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم‌ست و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَ بِالوالِدَینِ و دیگر بآنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحساناً نیکوئی کردنی عبادت خود را باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند مر وجود و تربیت اولاد را إِمّا یَبلُغَنَّ اگر برسند عِندَکَ الکِبَرَ نزدیک توبه بزرگ‌سالی و کبر سن أَحَدُهُما یکی از ایشان أَو کِلاهُما یا هر دو ایشان یعنی بزنید تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلا تَقُل لَهُما أُفٍّ پس

مگو مر ایشانرا اف و آن کلمه زجرست چون کسی از چیزی بتنگ آید یا برو گران آید یا بناپاکی آلوده شود اینکه کلمه میگوید حق سبحانه فرمود که اینکه کلمه مر ایشانرا مگوی یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشانرا گران مشمر وَ لا تَنهَرهُما و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وَ قُل لَهُما و بگو مر ایشانرا قَولًا کَرِیماً سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته‌اند که بایشان چنان سخن گوئی که بنده گنهکار عاجز با خواجه خشمناک درشت‌خوی گوید وَ اخفِض لَهُما و فراگیر برای ایشان، جَناحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر و بزرگی مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر مِنَ الرَّحمَهِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت وَ قُل رَبِّ ارحَمهُما و بگو ای پروردگار من ببخشای بر ایشان کَما رَبَّیانِی همچنانکه پروردند مرا صَغِیراً در حالتی که خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مومن‌اند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافراند راه نمای باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشانرا بلواحق عقوق پیش نباید رفت- مثنوی آنکه تنت پاره از جان اوست قطره از چشمه حیوان اوست آب ازو دیده نهال برت شیر ازو خورده لبان ترت زو چو بشریت فتوت بود خونش خورانی چه مروت بود رَبُّکُم أَعلَمُ پروردگار شما داناترست بِما فِی نُفُوسِکُم بآنچه در نفسهای شماست از برّ والدین و عقوق ایشان إِن تَکُونُوا صالِحِینَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان بمادر و پدر فَإِنَّهُ کانَ پس بدرستیکه خدای هست لِلأَوّابِینَ مر توبه‌آرندگان را از عقوق یا رجوع‌کنندگان را بحضرت او غَفُوراً آمرزنده- صفحه : ۶۱۳

وَ آتِ ذَا القُربی و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رح فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته‌اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول علیه السلام‌اند و حق ایشان اعطاء خمس‌ست بدیشان از آنچه حق سبحانه بدیشان مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی بن حسین رض مردیرا از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل نخوانده که و آت ذا القربی حقه مرد جواب داد که خوانده‌ام و گویا شما اهل آن قرابتید که خدا امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم وَ المِسکِینَ و بده درویش را وَ ابنَ السَّبِیلِ و راهگذر را حق ایشان از زکوهٔ وَ لا تُبَذِّر و اسراف مکن یعنی پراگنده مساز مال خود را در آنچه نشاید تَبذِیراً پراگنده ساختنی مجاهد فرمود که اگر برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ المُبَذِّرِینَ بدرستیکه اسراف‌کنندگان کانُوا هستند إِخوانَ الشَّیاطِینِ برادران شیطان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر کرا التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم آورده‌اند که کفّار مکّه اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند در تضیع اموال که امثال دیوانند وَ کانَ الشَّیطانُ و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را کَفُوراً منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال و صهیب و خباب و برخی از فقرای صحابه رض در برخی از اوقات از حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت ص از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد وَ إِمّا تُعرِضَنَّ عَنهُمُ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه رض ابتِغاءَ رَحمَهٍ برای انتظار روزی که مِن رَبِّکَ تَرجُوها از نزدیک پروردگار خود چشم میداری او را فَقُل لَهُم پس بگو مر ایشانرا قَولًا مَیسُوراً سخنی نرم و نیکو و یا دعا کن برای ایشان بآسانی کشیدن با رفاقه و فقر یا وعده ایشانرا به نیکوئی آورده‌اند که بعد از نزول آیت چون از آنحضرت ص چیزی طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا اللّه و ایاکم در اسباب نزول آمده که مسلمه با یهودیه گرو بستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت‌پناه ص از موسی ع کلیم سخی‌ترست و سخاوت موسی ع آن بود که سائل را رد نمیکرد بچیزیکه ازو فاضل بوده یا بسخن خوش او را خوشنود میساخت القصه از جهت آزمایش شخصی دختر خود را بجناب نبوّت‌مآب علیه السلام فرستاد دخترک آمد و گفت یا رسول اللّه مادر من از شما پیراهنی میطلبد حضرت فرمودند زمان تا زمان برسد تو ساعتی دیگر بازآئی دخترک بعد از

زمانی بازآمد که مادر من آن پیراهنی میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره درآمد و پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه به نشست بلال اقامت صلاهٔ کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت ص بودند و آنحضرت ص بسبب برهنگی بیرون نمی‌آمد آیت آمد که وَ لا تَجعَل یَدَکَ و مساز دست خود را مَغلُولَهً إِلی عُنُقِکَ بربسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی بربستن دست کنایت‌ست از امساک وَ لا تَبسُطها و مکشائی دست خود را کُلَّ البَسطِ همه گشادن بسط ید عبارت از عطا و کل البسط اشارت بر اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقعُدَ مَلُوماً که به‌نشینی ملامت کرده شده مَحسُوراً درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال میفرماید در صفت سخا و از طرفین او که تقتیر و تبذیرست منع میکند و در مجمع البحرین از ابو قوسی قطعه در معنی اینکه آیت آمده و هی هذه قطعه مبند از سر امساک دست در گردن که خصلتی‌ست نکوهیده پیش اهل نهاد مکن بجانب اسراف نیز چندان میل که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها چون در میانه اینکه هر دو راه چندانی تفاوت‌ست که از آفتاب تا بسها پس احتیاط وسط راست در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها.

صفحه : ۶۱۴

إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه آفریدگار تو یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد وَ یَقدِرُ و تنگ میسازد برای هر که ارادت او اقتضای میکند و اینکه بسط و قبض از محض حکمت‌ست و کسی زهره اعتراض ندارد إِنَّهُ کانَ بدرستیکه او هست بِعِبادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِیراً بَصِیراً دانا و بینا وَ لا تَقتُلُوا و مکشید أَولادَکُم فرزندان خود را خَشیَهَ إِملاقٍ از ترس درویشی نَحنُ نَرزُقُهُم ما روزی میدهیم ایشان را وَ إِیّاکُم و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید مصرع که هر کس که او جان دهد نان دهد إِنَّ قَتلَهُم بدرستیکه کشتن ایشان کانَ هست خِطأً کَبِیراً خطای بزرگ چه مشتمل‌ست بر قطع تناسل و انقطاع نوع وَ لا تَقرَبُوا الزِّنی و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید إِنَّهُ بدرستیکه زنا کانَ فاحِشَهً هست عملی زشت وَ ساءَ سَبِیلًا و بد راهی‌ست در تفسیر زاهدی آورده که راه‌گیران و مغان‌ست وَ لا تَقتُلُوا و مکشید النَّفسَ الَّتِی آن نفس را که حَرَّمَ اللّهُ حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن إِلّا بِالحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَ مَن قُتِلَ و هر که کشته شود مَظلُوماً در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَد جَعَلنا پس بدرستیکه ما دادیم لِوَلِیِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل متولی امر اوست سُلطاناً تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فَلا یُسرِف پس باید که ولی اسراف نکند فِی القَتلِ در کشتن آنکه قصاص برو لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از ان نهی فرمود باید که ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستیکه ولی کانَ مَنصُوراً هست یاری داده در قصاص بمعونت امراء و حکام.

صفحه : ۶۱۵

وَ لا تَقرَبُوا و نزدیک مشوید مالَ الیَتِیمِ بمال یتیم و در ان تصرف مکنید إِلّا بِالَّتِی مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هِیَ أَحسَنُ آن بهتر و نیکوترست یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند و ربح او بوصله معاش او نشنید و اینکه معنی را التزام نمائید حَتّی یَبلُغَ أَشُدَّهُ تا وقتی که برسد یتیم بغایت قوّت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بر وی ظاهر باشد وَ أَوفُوا بِالعَهدِ و وفا کنید بعهدیکه بسته است خدای بشما از تکالیف شرعیه یا به پیمانی که با یکدیگر می‌بندید إِنَّ العَهدَ بدرستیکه صاحبان پیمان کانَ مَسؤُلًا هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی رح آورده که خدایرا عهدهاست بر جوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او بادای فرائض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او بآنکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ما سوا نکند و ازو از هر عهدی خواهند پرسید مصرعه تا کسی از عهده اینکه عهد کی آید بیرون- وَ أَوفُوا الکَیلَ و تمام به‌پیمائید کیل را إِذا کِلتُم چون پیمائید برای دیگری وَ زِنُوا و بسنجید بِالقِسطاسِ المُستَقِیمِ بترازوی راست یا بمکیال ذلِکَ اینکه تمام پیمودن و راست سنجیدن خَیرٌ بهترست شما را از خیانت وَ أَحسَنُ تَأوِیلًا و نیکوتر است از جهت عاقبت وَ لا تَقفُ و از پی مرو ما لَیسَ لَکَ آنچیزیرا که نیست

ترا بِهِ عِلمٌ بآن چیز دانائی یعنی به تقلید و گمان از پی چیزی مرد تا ندانی مگوئی دانستم تا ندیدی مگو که دیدم تا نه‌شنوی مگوئی که شنیدم محمّد بن حنفیه رح در معنی اینکه آیت فرمود که گواهی دروغ مده إِنَّ السَّمعَ بدرستیکه گوش وَ البَصَرَ و چشم وَ الفُؤادَ و دل کُلُّ أُولئِکَ هر یک ازینها کانَ عَنهُ باشد از نفس خود مَسؤُلًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَ لا تَمشِ فِی الأَرضِ و مرو در زمین مَرَحاً رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه متکبران خرامند إِنَّکَ بدرستیکه تو لَن تَخرِقَ الأَرضَ نتوانی شکافت زمین را بپای در وی کشیدن وَ لَن تَبلُغَ الجِبالَ و نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت یعنی کسیکه زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند کرد او را تکبّر و تعظّم چرا باید کرد- بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک کُلُّ ذلِکَ همه این‌ها که شمرده شده یعنی اوامر و نواهی که از آیت و لا تجعل مع اللّه الها آخر تا اینجا که مذکور شد و آن یازده امر و چهارده نهی‌ست و إبن عباس رض فرمود که این‌ها در الواح موسی ع مکتوب بوده کانَ سَیِّئُهُ هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است ازو عِندَ رَبِّکَ نزد پروردگار تو مَکرُوهاً ناپسندیده.

صفحه : ۶۱۶

ذِلکَ آنچه مذکور شد از احکام مِمّا أَوحی از ان چیزی‌ست که وحی کرد إِلَیکَ رَبُّکَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الحِکمَةِ از علمی که شناختن حق‌ست لذاته و دانستن خیر للعمل به وَ لا تَجعَل مَعَ اللّهِ و فرا مگیر با خدای إِلهاً آخَرَ خدای دیگر تکرار اینکه حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام‌ست و لهذا در مفتح و مختم اینکه امور نهی فرموده از شرک و در اوّل نتیجه که در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر ان متفرع خواهد شد در عقبی ایراد فرمود که فَتُلقی اگر شریک آری پس انداخته شوی فِی جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُوماً در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَدحُوراً در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکهٔ بنات اللّه و میگوید أ فَأَصفاکُم رَبُّکُم آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالبَنِینَ به پسران وَ اتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ المَلائِکَةِ إِناثاً از فرشتگان دختران اینکه خلاف آنست که عادت شما بر ان جاری شده که از دختران ننگ میدارید و به پسران می‌نازید إِنَّکُم لَتَقُولُونَ بدرستیکه شما میگوئید قَولًا عَظِیماً سخنی بزرگ که اضافت بنات میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل می‌نهید برو که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید وَ لَقَد صَرَّفنا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم برأت خود را از ولد فِی هذَا القُرآنِ در چند جای از قرآن لِیَذَّکَّرُوا تا دریابند و پندپذیر شوند وَ ما یَزِیدُهُم و نمی‌افزاید ایشانرا (مشرکان را) تکرار اینکه سخن إِلّا نُفُوراً مگر رمیدن و از حق دور شدن قُل بگو ای محمّد ص لَو کانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر کَما یَقُولُونَ همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید و حفص بغیبت میخواند چنانچه کافران میگویند إِذاً لَابتَغَوا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إِلی ذِی العَرشِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِیلًا راهی که ایشان بدفع آن مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه آیتها بعیب و نکوهش ایشان میفرستد اگر ایشان خدای یا شریک خدا بودندی بایستی که راه منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود دور کردندی سُبحانَهُ پاکست خدای وَ تَعالی و برترست عَمّا یَقُولُونَ از آنچه میگویند ایشان عُلُوًّا کَبِیراً برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت رض که محجن حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدای را چنانچه همه قوم شنودند و از روی تعجب گفتند یا رسول اللّه اینکه چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که.

صفحه : ۶۱۷

تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میگوید مر خدای را السَّماواتُ السَّبعُ وَ الأَرضُ هفت آسمان و زمین وَ مَن فِیهِنَّ و هر که در ایشان‌ست از ملایک و جن و انس وَ إِن مِن شَیءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ مگر تسبیح میگوید خدای را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی

تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رح فرموده که تسبیح میگویند زندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و اینکه تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند وَ لکِن لا تَفقَهُون‌َ و لیکن شما ای مشرکان در نمی‌یابید تَسبِیحَهُم تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توانید کرد نیست إِنَّه‌ُ کان‌َ بدرستیکه هست خدای حَلِیماً بردبار که تعجیل عقوبت نمی‌کند بر غفلت شما غَفُوراً آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقائق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل می‌کند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما نشنود و آنرا فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال نظم بذکرش هر چه بینی در خروش‌ست ولی داند درین معنی که گوش‌ست نه بلبل بر گلشن تسبیح خوانیست که هر خاری به تسبیحش زبانیست در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح آن‌ست که اشیاء بلسان حال گویند پس ایراد و لکن لاـ تفقهون تسبیحهم فائده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرمود که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال میگفت و با ما خطابی کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی آنرا در نیابد و در بحر الرایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانی‌ست ملکوتی که به تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق‌ست و بدان زبان حصا در دست حضرت محمّد مصطفی ص تسبیح گفت و شهادت اعضاء که انطقنا اللّه الذی انطق کل شیء اشارت بدان هست که بهمین زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین باب از جواهر التفسیر مطالع توان نمود و التوفیق من اللّه المنان المعبود آورده‌اند که ابو جهل و احزاب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر ص را بوقت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت ص را از چشم ایشان پوشید و آیت فرستاد وَ إِذا قَرَأت‌َ القُرآن‌َ و چون میخوانی قرآن را جَعَلنا بَینَک‌َ میسازیم و می‌آریم میان تو وَ بَین‌َ الَّذِین‌َ لا یُؤمِنُون‌َ بِالآخِرَهِٔ و میان آنانکه نمیگروند بدانسرای حِجاباً مَستُوراً پرده پوشیده از حس تا ترا نبینند و آزاری بتو نرسانند گویند حمالهٔ الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر بیرون آمد و خواست که بر آنحضرت ص علیه السلام زند او را در خانه ابو بکر رض نشان دادند بیاید و حضرت ص آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل ابو بکر صدیق رض را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام بکشم ابو بکر رض گفت که او شاعر نیست که زبان بهجائی کسی بگشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت‌پناه علیه السلام صدیق رض را فرمود که ازو بپرس که درین خانه غیر تو کسی را می‌بینی صدیق رض گفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی را می‌بینی گفت با من استهزاء میکنی بخدای کعبه که نمی‌بینم بجز إبن ابی قحافه پس بازگشت و اینکه آیت نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می‌پوشیم وَ جَعَلنا و می کنیم یعنی می‌افگنیم عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان أَکِنَّهًٔ پوششها أَن یَفقَهُوه‌ُ تا در دنیا نیابند قرآن را و آن پوشش حائل شود در میان دل ایشان و فهم قرآن وَ فِی آذانِهِم و می‌نهیم در گوشهای ایشان وَقراً گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه است از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ وَ إِذا ذَکَرت‌َ و چون یاد کنی رَبَّک‌َ فِی القُرآن‌ِ آفریدگار خود را در قرآن وَحدَه‌ُ یگانه و یکتا وَلَّوا عَلی أَدبارِهِم برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُوراً در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که الهه ایشان را بالهه خود ذکر کنی.

صفحه : ۶۱۸

نَحن‌ُ أَعلَم‌ُ ما داناتریم بِما یَستَمِعُون‌َ بآنچه ایشان میشنوند قرآن را بِه‌ِ بسبب آن چیز و برای وی از سخریت و هزل مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن در ان میشنوند إِذ یَستَمِعُون‌َ إِلَیک‌َ وقتی که گوش فرامیدارند بسوی تو وَ إِذ هُم نَجوی و وقتی که اشان رازگویندگانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که اینکه کلام وی سحرست و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمّد ص چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابو جهل گفت مجنون‌ست ابو لهب

کـاهنش خوانـد حویطب شـاعرش لقب نهـاد و اینکه آیت در شـان اینکه جماعت‌ست إِذ یَقُولُ الظّالِمُونَ یاد کن محمّـد چون گفتند ستمکاران یعنی مشـرکان مر صـحابه رض را که شـما إِن تَتَّبِعُونَ متابعت نمیکنید و از پی نمیروید إِلّا رَجُلًا مَسـحُوراً مگر مردی سـحر کرده شـده را یعنی او را سـحر کرده‌انـد و عقلش زائل شـده یا مسـحور بمعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی انظُر کَیفَ بنگر که چگونه ضَـرَبُوا لَکَ الأَمثالَ بزدنـد برای تو مثلهـا و ترا تمثیل و توصـیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردنـد فَضَـلُّوا پس گمراه شدنـد ایشان از طریق حق فَلا یَستَطِیعُونَ سَبِیلًا پس نمیتواننـد یافتن راهی بسوی رشـد و صواب یا راه نمی‌یابند بطعنه تو بر وجهی که موجّه باشـد بلکه در کار خود گم شده‌انـد و حیران مانـده و در وصف تو سـخنان نقیض یکدیگر میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخواننـد و آن زوال عقل‌ست وَ قالُوا و گفتند کافران که منکر بعث‌اند إِذا کُنّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان عِظاماً استخوانها وَ رُفاتاً و خاکهای خور و ریزه شده أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ آیا برانگیخته‌شدگان شویم خَلقاً جَدِیـداً آفریـده نو و تـازه اسـتبعاد کردنـد که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون شود قُل کُونُوا بگو گردیـد شـما امر تمثیـل‌ست یعنی اگر فی المثـل گرویـد بتـن خـود حِجـارَةً سـنگ أَو حَدِیـداً یـا آهن أَو خَلقاً مِمّـا یَکبُرُ یـا آفریـده از ان چیزهـا که بزرگ‌ست و رفعتی دارد فِی صُدُورِکُم در سینهای شـما مانند آسـمان و کوه و هر چه از قبول حیاة ابعدست البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فَسَیَقُولُونَ پس زود باشند که گویند مَن یُعِیدُنا کیست که بازآرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِی فَطَرَکُم بگو آنکس که بیافرید شـما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اوّل بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت، هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فَسَیُنغِضُونَ پس زود بود که حرکت دهند. إِلَیکَ رُؤُسَـهُم بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سـر خود می‌جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند وَ یَقُولُونَ و گویند مَتی هُوَ کی خواهد بود اینکه بعث و حشـر قُل بگو عَسـی أَن یَکُونَ شایـد که باشـد قَرِیباً نزدیک چه هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شـما واقع خواهد شد.

صفحه : ۶۱۹

یَومَ یَدعُوکُم در روزی که بخوانـد شـما را خـدای برای محاسـبه یـا اسـرافیل در نفخه اخیر بجهت قیام از قبور فَتَستَجِیبُونَ پس شـما اجابت کنید خدای را یا اسـرافیل را بِحَمدِهِ در حالتی که قائل باشید بستائش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور برآمده خاک از سـرها می‌افشانند و میگویند سـبحانک اللهم و بحمدک و در تفسـیر بصائر حمد را بمعنی امر داشـته چنانچه در آیت فسبّح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیت چنین باشـد که خـدای شـما را بخوانـد و بامر او اجابت کنید او را وَ تَظُنُّونَ و گمان برید از هول قیـامت که در قبور خود إِن لَبِثتُم درنگ نکردیـد إِلّا قَلِیلًا مگر انـدکی یا چون آخرت را معاینه ببینیـد زنـدگی خود را در دنیا انـدک شمریـد نسبت بآن پس بایـد که خردمنـد آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زنـدگی عقبی اندک فانی را در کار آن بسـیار باقی صرف کنـد تا در ان روز بعـذاب حسـرت و نـدامت در نمانـد نظم بدنیا توانی که عقبی اخری بحر جان من ورنه حسـرت بری کسـی گوئی دولت ز دنیا برد که با خود نصـیبی بعقبی برد آورده‌اند که مشـرکان مکّه در ایذای صحابه رض قولا و فعلا تقصیر نمی‌کردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت‌پناه ص رسانیده بجدال و قتال دستوری طلبیدند آنحضرت ص فرمود که مرا حق سبحـانه و تعالی در باره ایشان بـدینها نفرموده آیت آمـد وَ قُل لِعِبادِی و بگو مر بنـدگان مرا یعنی مومنان را که با کافران یَقُولُوا الَّتِی بگوینـد آن کلمه را هِیَ أَحسَنُ که آن بهتر باشـد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکننـد بلکه دعا کنند که یهدیکم اللّه در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او شتم کند حق تعالی اینکه آیت فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شـهادتین‌ست یـا امر بمعروف و نهی از منکر و محققـان برآننـد که کلمه نیکوتر آن‌ست که کسـی را یاد نکننـد مگر به نیکوئی و اگر یکی درشـتی کنـد در برابر او بنرمی سـخن گوینـد که إِنَّ الشَّیطانَ بـدرستیکه دیو یَنزَغُ بَینَهُم دشـمنی می‌افکنـد میان آدمیـان پس ممکن‌ست که درشتی بـازاء درشتی موجب ستیزه و عنـاد گردد و آن صورت بازدیاد مواد فساد کشـد إِنَّ الشَّیطانَ کانَ

بـدرستیکه شیطان هست لِلإِنسانِ مر آدمی را عَـدُوًّا مُبِیناً دشـمنی آشـکارا که هرگز صـلاح او نجوید و جز بهلاک او نکوشد رَبُّکم پروردگـار شـما أَعلَمُ بِکُم دانـاترست بحـال شـما بقولی که مخاطب مؤمنانـد ایشان را میگویـد إِن یَشَأ یَرحَمکُم اگر خواهـد خـدای به‌بخشد بر شـما و از جور کافران برهاند أَو إِن یَشَأ یا اگر خواهد یُعَذِّبکُم عذاب کند شما را به تسلّط کفّار بر شما و گفته‌اند رحمت کنـد خدای بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضـلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافران‌ست میفرماید که اگر خواهد به بخشـد بر شـما و عـذاب دنیا را در تاخیر افگنـد و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشـیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق‌ست وَ ما أَرسَـلناکَ و نفرسـتادیم ترا ای محمّـد عَلَیهِم بر کافران وَکِیلًا نگاهبانی که ایشانرا از کفر نگاهداری یا پابند آنی که ایمان اینان را ضامن شوی و اگر خطاب با مومنان‌ست معنی آیت اینکه باشد که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مؤاخذ نخواهی شد بکردار ایشان.

صفحه : ۶۲۰ وَ رَبُّکَ أَعلَمُ و آفریـدگار تو دانـاترست بِمَن فِی السَّمـاواتِ وَ الأَرضِ بآنکس که در آسـمان و زمین‌ست یعنی احوال ایشان دانـد و مصـلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار فرموده که قریش اسـتبعاد میکردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسـنه چنـد متـابعت او کننـد حق تعالی اینکه آیت فرسـتاد که ما داناتریم باهل آسـمان و زمین پس هر کرا که خواهیم برای نبوّت برگزینیم وَ لَقَد فَضَّلنا و بدرستیکه افزونی دادیم بَعضَ النَّبِیِّینَ بعضـی پیغمبران را عَلی بَعضٍ بر بعضی دیگر بفضائل نفسانی و اجتناب از رذائل جسـمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم علیه السلام را بخلت و موسی علیه السلام را بمکالمت و محمّد علیه الصـلوهٔ و السـلام را بمعراج و رویت و شـفاعت وَ آتَینـا داوُدَ و دادیم مـا داود علیه السـلام را زَبُوراً کتـاب زبور پس شـرف او به آن کتاب‌ست نه بپادشاهی او و زبور صـد و پنجاه سوره است که درو احکام حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظت و صـفت حضـرت رسالت‌پناهی علیه السـلام و ستائش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت ص چه در آنجا مسـطورست که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیت و لقـد کتبنا فی الزبور ایمائی بـدین معنی هست قطعه ای وصف تو در کتـاب موسـی ع وی نعت تـو در زبور داود مقصود توئی ز آفرینش بـاقی بطفیـل تست موجود آوردهانـد که قریش بقحـط و غلا مبتلا شدند و حق تعالی بجهت الزام ایشان اینکه آیت فرسـتاد که قُلِ ادعُوا الَّذِینَ زَعَمتُم بگو ای محمّد ص با کافران که بخوانید آن را که گمان بردید که ایشان خدایانند مِن دُونِهِ بجز خدای تا اینکه بلا از شـما بگردانند فَلا یَملِکُونَ پس ایشان نمیتوانند کَشفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنکُم از شما وَ لا تَحوِیلًا و نمیتوانند تغیر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبائل دیگر آورده‌اند که بنو ملیح ملائکه و بنو خزاعه جن را می‌پرستیدنـد جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر بماندند آیت آمد که أُولئِکَ آن گروه از ملایک و جن الَّذِینَ یَدعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشان را و می‌پرسـتند یَبتَغُونَ ایشان می‌جویند إِلی رَبِّهِمُ الوَسِیلَهَٔ به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکننـد بطـاعت و عبادت بحضـرت او أَیُّهُم أَقرَبُ هر کـدام نزدیک‌ترانـد بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاهنـد از ملائکه و جن توسـل میکننـد بحق سـبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بآنحضـرت ص آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بحق‌اند وَ یَرجُونَ رَحمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را وَ یَخافُونَ عَذابَهُ و می‌ترسند از عذاب او إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ بدرستیکه عذاب آفریدگار تو کانَ هست مَحذُوراً سـزاوار آنکه ازو حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیداند همچون سائر بندگان چگونه ایشان را پرستش توان کرد.

صفحه : ۶۲۱

وَ إِن مِن قَریَهٍٔ و نیست هیـچ دیهی و شـهری إِلّا نَحنُ مگر آنانکه ما مُهلِکُوها هلاک‌کننده اهل آنیم بمرگ و فنا قَبلَ یَومِ القِیامَهِٔ پیش از روز قیامت أَو مُعَـذِّبُوها یا عذاب‌کننده آنیم بقتل و قحط و جز آن عَذاباً شَدِیداً عذابی سـخت یعنی اگر مؤمن و صالح‌اند بموت و اگر کـافر و فاسقانـد بعـذاب کانَ ذلِکَ هست اینکه حکم فِی الکِتابِ در لوح محفوظ مَسـطُوراً نوشـته شـده آوردهانـد که قریش از حضـرت رسالت‌پنـاه معجزهـا طلبیدنـد آنکه کوه صـفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کنـد تا زمین گشاده و صالـح زراعت

پدیـد آیـد و جویهای روان سازد تا باغ و بوسـتان سازند حق تعالی اینکه آیتها را بدیشان نه‌نمود و فرمود که وَ ما مَنَعَنا و باز نمیدارد مـا را أَن نُرسِلَ بِالآیاتِ از انکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلّا أَن کَذَّبَ مگر آنکه تکـذیب کردنـد بِهَا الأَوَّلُونَ بآیات مقترحه خویش پیشـینیان یعنی امم گذشـته معجزات طلبیدنـد و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آن تکـذیب کردند و ما ایشانرا مسـتاصل گردانیـدیم پس اگر آنچه اینکه امت میطلبنـد از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هرآئینه عذاب استیصال بـدیشان بایـد فرسـتاد و مـا در ازل حکم کرده‌ایم که ایشانرا مسـتاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد وَ آتَینا و بدادیم ثَمُودَ النّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبصِرَةً پیدا و هویدا یعنی از جمله اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح ع معجزه طلب کردند و خدای برای ایشان از سـنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر شدند بِهَا بدان ناقه و او را پی کردند و بتمـامی هلاـک شدنـد وَ ما نُرسِلُ و نمی‌فرستیم ما بِالآیاتِ معجزات مقترحه إِلّا تَخوِیفاً مگر برای ترسیـدن و حـذر کردن از عـذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشـند هرآئینه مستاصل شوند وَ إِذ قُلنا لَکَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو یعنی عذاب او أَحاطَ بِالنّاسِ فراخواهد گرفت مردمانرا یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر به لفظ ماضـی جهت تحقیق وقوع‌ست وَ ما جَعَلنَا و نگردانیدیم الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیناکَ آن خواب را که بتو نمودیم إِلّا فِتنَةً لِلنّاسِ مگر فتنه مر آدمیان را یعنی سـبب آزمایش ایشان مر او رؤیای عام حـدیبیه است که حضـرت رسالت‌پناه ص در خواب دیـده بود که عمره گذارد و خانه کعبه را طواف نموده و سعی و حلق بجا آورد صـحابه رض توجه فرمودند و در ان سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که اینکه خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سـنه آتیه بظهور رسد و قومی از علمـای درین قول تردّد دارنـد جهت آنکه سوره مکی‌ست و اینکه قصّه مـدنی مگر آنکه گوینـد که اینکه خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته‌اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت رسالت‌پناه ص در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او می‌دویدند و آنجا برمی‌جسـتند همچون بوزنه و فتنه آن بود که در ایّام حکومت ایشان واقع شد و بعضـی رویا را بمعنی رویت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سـبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسـلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در ان کار افزودند و مومنان تصدیق فرمودند وَ الشَّجَرَةَ المَلعُونَةَ و نگردانیـدیم درخت لعنت کرده شـده را فِی القُرآنِ در قرآن مگر برای فتنه مردمـان آورده‌انـد که چـون مشـرکان ذکر درخت زقـوم شنیدنـد که در دوزخ رسـته است متعجب شدنـد کمـا قال انها شـجره تخرج فی اصل الجحیم ابو جهل گفت که محمّـد میگویـد که آتش دوزخ سـنگ را میسوزد و بـاز میگویـد که درخت ازو میرویـد اینکه بغایت عجب‌ست و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال جعل لکم من الشـجر الاخضـر نارا و هیچ فکر نه‌کردند که آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش برویانـد یـا قـادری که پر و بـال سـمند را در آتش از احراق محـافظت میکنـد و احشـای شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگـاه میـدارد و تواناست بر انبات شـجره در دوزخ و زقوم را شـجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنـده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان‌ست یا آنکه ملعونته بمعنی مکروهۀ و مبغوضۀ باشد چون طعام ملعون ای ضارّ و مکروه و بعضی تاویل کرده‌انـد شـجره را بـابو جهـل یـا حکم بن عاص که پـدر مروان‌ست و إبن البحر گفته که آن شـجره یهودانـد وَ نُخَوِّفُهُم و میترسانیم کـافران را بـانواع تخویفـات چون نـار سـعیر و زقوم و امثـال آن فَمـا یَزِیـدُهُم پس نمی‌افزایـد آن تخویف ایشانرا إِلّا طُغیاناً کَبِیراً مگر سرکشـی بزرگ یعنی گزاف‌کاری و ستیزه ایشان از حد متجاوز شده و چون اینکه تکبر ایشانرا بجهت وسوسه ابلیس‌ست از استکبار وی متعاقب اینکه آیت خبر داد که صفحه : ۶۲۲

وَ إِذ قُلنـا و یـاد کن چون گفتیم لِلمَلائِکَةِ اسـجُدُوا مر فرشـتگان را که سـجده کنیـد لِآدَمَ مر آدم ع را بجهت تعظیم او فَسَـجَدُوا پس سجـده کردهانـد همه ایشـان إِلّا إِبلِیسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خـدای گفت چرا سـجده نکردی قالَ أَ أَسـجُدُ گفت آیا سجـده کنم یعنی نکنم لِمَن خَلَقتَ آنکس را که آفریـدی طِیناً از گل پس خـدای تعالی برو لعنت کرد و از درگاه قربش برانـد قالَ

گفت ابلیس دیگر باره أَ رَأَیتَکَ خبر ده مرا که هـذَا الَّذِی کَرَّمتَ عَلَیَّ اینکه را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خـاک‌ست و مـن از آتش لَئِن أَخَّرتَنِ و اگر واپس داری مراد مرگ مرا تـاخیر کنی إِلی یَومِ القِیامَـةِ تـا روز قیـامت لَأَحتَنِکَنَّ هرآئینه از بیـخ برکنم ذُرِّیَّتَهُ فرزنـدان او را بـاغوا و چنان کنم که بعـذاب تو مسـتاصل شونـد إِلّا قَلِیلًا مگر انـدکی که نتوانم ایشـان را گمراه کردن بسبب عصـمت و حمـایت تو قـالَ اذهَب گفت خـدای مر او را که برو امر اهـانت و ابعـاد یعنی او را برانـد از درگـاه قرب و گفت در پی مهم خود برو فَمَن تَبِعَکَ پس هر که ترا متـابعت کنـد و فرمان تو برد مِنهُم از ذریته آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بـدرستیکه دوزخ جَزاؤُکُم پـاداش شـماست یعنی از آن تو و ایشـان تغلب کرده است مخـاطب را بر غائب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا دهیم جَزاءً مَوفُوراً جزای تمام یعنی عذابی بر دوام وَ استَفزِز و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ استَطَعتَ هرکرا توانی لغزانیدن مِنهُم از ایشـان بِصَوتِکَ بآواز از خود یعنی خوانـدن بفساد و گوینـد صوت شیطان غنا و مزامیرست امام زاهـدی رح از إبن عباس رض نقل میکنـد که هر آوازی که نه در رضـای خـدای از دهـان بیرون آیـد آواز شـیطان‌ست وَ أَجلِب عَلَیهِم و برانگیزان بر ایشـان بِخَیلِکَ وَ رَجِلِکَ سواران و پیادگـان خود را یعنی دیوانی که معاون توانـد در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلّط بر ایشان وَ شارِکهُم و شرکت کن با ایشان فِی الأَموالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصـیت صـرف نمایند وَ الأَولادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کننـد یا بعبـد العزی یا بعبد الشـمس و امثال آن تسـمیه نمایند وَ عِدهُم و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شـفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشـر و بهشت و دوزخ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیطانُ و وعده نمیدهد شـیطان ایشان را إِلّا غُرُوراً مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می‌آراید.

صفحه : ۶۲۳

إِنَّ عِبادِی بـدرستیکه بندگان خالص من بحکم هؤلاء فی الجنته برای بهشت آفریده شده‌اند لَیسَ لَکَ نیست ترا عَلَیهِم باغوای ایشان سُلطانٌ تسلّط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رح فرموده که بنده حق آن کس‌ست که در بند غیر نباشـد شـیخ عطار قـدس سره میفرماید بیت چو تو در بند صد چیزی، خدا را بنده چون باشـی که تو در بند هر چیزی که هستی بنـده آنی وَ کَفی بِرَبِّکَ و بسـنده است پروردگـار تو وَکِیلًا نگهـدار بنـدگان خود را از اضـلال ابلیس رَبُّکُمُ پروردگار شـما الَّذِی او آن‌ست که بقدرت کامله یُزجِی میراند و روان میگرداند لَکُمُ الفُلکَ برای شـما کشتی را فِی البَحرِ در دریا لِتَبتَغُوا تا بجوئید مِن فَضلِهِ از فضـل او یعنی روزی خویش را و گوینـد فضـل سود است یـا امتعه که بـدان احتیـاج افتـد و بی عبور دریـا بـدست نیایـد إِنَّهُ کـانَ بدرستیکه او هست بِکُم رَحِیماً بشـما مهربان که کارهای مشـکل را بر شـما آسان میگرداند و اسـباب ما یحتاج شما مهیّا میکند وَ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ و چون برسد شـما را سـختی یعنی خوف غرقه شدن فِی البَحرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما مَن تَدعُونَ هر که او را میخوانیـد و می‌پرستیـد إِلّا إِیّاهُ مگر او که خداونـدست یگـانه و یکتـا که در ان محل جز او را نمی‌خوانیـد و نجات جز حضرت او نمی‌خواهید فَلَمّا نَجّاکُم پس آنهنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و برسانید إِلَی البَرِّ بسوی بیابان أَعرَضتُم برگشتید از توحیـد و باز روی به پرسـتش بتان آوردیـد وَ کانَ الإِنسانُ و هست آدمی کَفُوراً نیک ناسـپاس مر نعمت خداوند خود را أَ فَأَمِنتُم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید أَن یَخسِفَ بِکُم از آنکه فرو برد شما را جانِبَ البَرِّ بکرانه از زمین یعنی آنکه قـادرست با آنکه شـما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک نهان کنـد أَو یُرسِلَ عَلَیکُم یا فرو فرسـتد بر شـما حاصِباً بادیکه سنگ بر شـما افگند یعنی قادرست که شـما را سنگ‌باران کند ثُمَّ لا تَجِدُوا پس نیابید لَکُم برای خود وَکِیلًا نگهدارنده که شما را از ان محـافظت کنـد أَم أَمِنتُم آیا ایمن شدیـد أَن یُعِیـدَکُم آنرا که بازگردانـد شـما را و درآرد فِیهِ در دریا تارَةً أُخری باری دیگر یعنی آرزوی در دل شـما افگند تا دیگر باره در کشتی نشـینید فَیُرسِلَ عَلَیکُم پس فرسـتد بر شما قاصِفاً شکننده مِنَ الرِّیحِ از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فَیُغرِقَکُم پس غرقه گرداند شما را بِما کَفَرتُم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ لا تَجِدُوا پس نیابید شما لَکُم برای خویش عَلَینا بر ما بِهِ بآن غرقه کردن تَبِیعاً از پس درآینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما.

صفحه : ۶۲۴

وَ لَقَد کَرَّمنا و هرآئینه ما گرامی کردیم بَنِی آدَمَ فرزندان آدم را وَ حَمَلناهُم و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فِی البَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَ البَحرِ و در دریا بکشتی‌ها وَ رَزَقناهُم و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّیِّباتِ از طعامهای پاکیزه وَ فَضَّلناهُم و افزونی دادیم ایشانرا عَلی کَثِیرٍ مِمَّن خَلَقنا بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم تَفضِیلًا افزونی دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخنان بسیار است و درین ترجمه بقول جامع اکتفا میرود صاحب بحر الحقایق رح فرموده که کرامت انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان است بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزئین ملجی و ذوایب و تمیز بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط و راه‌یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در ان شریک‌اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و استماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زائیدن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیاء و اولیاء رح و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوّت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی اللّه و فی اللّه و باللّه و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویّت و کراماتیکه در حصر نیاید محمّد بن کعب گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمّد رسول اللّه ص از ایشان است نظم ای اشرف دوده آدم بتو روشنی دیده عالم بتو کیست درین خانه که خیل تو نیست کیست برین خوان که طفیل تو نیست از تو صلائی بالست آمده نیست بمهمانی هست آمده در حقایق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشان را در برّ نفس و بحر قلب و گفته‌اند بر آنست که ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه مستور است از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشان از هر دو روزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات بآنکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی همجنس ملائکه‌اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل ملك و بشر مباحث دور و دراز است اما آنچه جمهور اهل سنت برآنند آنست که رسل بنی آدم فاضل‌تراند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل‌اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم شریف‌تراند از اولیای ملائکه و صلحای مومنان را فضل است بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتراند از فساق مومنان امام قشیری رح فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند چه کفّار را بنص و من یهن اللّه فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بیاراست و باطن ایشانرا بتحقیق مشاهده منور ساخت چنانچه کافه مومنان را تکریم عام ارزانی داشته امت حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم را بتکریم خاص اختصاص داد از ان جمله مرتبه اختصاص رضا است که رضی اللّه عنهم و رضوا عنه و درجه محبّت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله اینکه آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسان است که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی همه اوست و بس چنانچه از مضمون اینکه ابیات حقایق سمات فهم توان فرمود مثنوی- آمد آئینه جمله کون ولی همچو آئینه نکرده جلی نه‌نمودند رو بوجه کمال صورت ذا الجلال و الافضال زان که بود اینکه تفرق عددی مانع از سر جامع احدی گشت آدم جلای اینکه مرآت شد عیان ذات او بجمله صفات مظهری گشت کلّی و جامع سر ذات و صفات ازو لامع شد تفاصیل کون را مجمل بر مثال تعیّن اوّل بوی اینکه دائره مکمل شد آخرین نقطه عین اوّل شد یَومَ نَدعُوا یاد کن روزی را که بخوانیم کُلَّ أُناسٍ هر گروهی را از مردمان بِإِمامِهِم به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بود چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی ع یا کتابیکه بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقدمیکه در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی و یا شافعی یا بدین و ملت بازخوانند چنانکه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته‌اند امام

جمع ام است فردا خلق را بمادران بازخوانند جهت کرامت عیسی و اظهار شرف حسن و حسین رض یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی کرم اللّه وجهه نقل میکنند که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان و قولی آنست که تعلق انساب بریده گردد و نسبت. اعمال بمانده پس هر گروهی را بکتاب و عمل ایشان خوانند گویند یا صاحب کتاب کذا فَمَن أُوتِیَ پس هر کرا داده شود کِتابَهُ بِیَمِینِهِ نوشته عمل او بدست راست فَأُولئِکَ پس آنگروه یَقرَؤُنَ کِتابَهُم میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه در ان نامه عملهای نیکو می‌بینند وَ لا یُظلَمُونَ و ستم‌دیده نشوند در مزد خود فَتِیلًا بمقدار فتیل از وسخ که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و اینکه آیت دلالت دارد بر آنکه هرکرا نامه بدست چپ او دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن درماند.

صفحه : ۶۲۵

وَ مَن کانَ و هر که هست فِی هذِهِ درین دنیا أَعمی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نه‌بیند فَهُوَ فِی الآخِرَهِٔ پس او در آخرت أَعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وَ أَضَلُّ سَبِیلًا و گمراه‌تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نه‌بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده‌اند که وفد ثقیف گفتند ای محمّد ص ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یک سال ما بر بت‌پرستی بگذاری و زمین طائف را که آرامگاه ما است چون حریم مکه محترم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو که خدای من مرا بدین امر فرموده است آیت آمد وَ إِن کادُوا و بدرستیکه خواستند ثقیف لَیَفتِنُونَکَ آنکه بگردانند ترا عَنِ الَّذِی أَوحَینا إِلَیکَ از آن چیزیکه وحی کرده‌ایم ما بتو لِتَفتَرِیَ تا افترا کنی و بر بندی عَلَینا غَیرَهُ بر ما جز آنچه وحی کرده‌ایم یعنی بگو که خدا فرموده وَ إِذاً لَاتَّخَذُوکَ و آنگاه که تو چنین کنی فراگیرند ترا خَلِیلًا دوست و گفته‌اند که قریش بآنحضرت ص گفتند که نمی گذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگر چه بسرانگشت باشد آنحضرت ص را غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من اینکه را کاره‌ام اینکه آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند وَ لَو لا أَن ثَبَّتناکَ و اگرنه آنست که ترا ثبات دادیم بر راستی بمدد عصمت خود لَقَد کِدتَ تَرکَنُ بدرستیکه نزدیک بود که میل کنی إِلَیهِم بسوی آن آرزوی ایشان شَیئاً قَلِیلًا میل کردنی اندک و نزد محققان آنخطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که معنی آیت اینکه است که در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از انکه نزدیک شوی بمیل و اینکه تصریح است بآنکه بمیل نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده در تبیان گفته که آنحضرت ص معصوم بود اما برای تخویف امت است تا میل بسخن مشرکان نکنند اینکه آیت آمد که إِذاً لَأَذَقناکَ آنگاه که میل کردی هرآئینه می‌چشانیدیم ترا ضِعفَ الحَیاهِٔ زیادت عذاب زندگی یعنی در دنیا وَ ضِعفَ المَماتِ و زیادت عذاب مرگ یعنی در آخرت ثُمَّ لا تَجِدُ پس نمی‌یافتی تو لَکَ برای خود عَلَینا بر دفع عذاب ما نَصِیراً یاریکه بسبب او از ان بازرهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول اینکه آیت آنحضرت ص فرمود اللّهم لا تکلنی الی نفسی طرفهٔ عین بیت الهی بر ره خود دار ما را دمی با نفس ما مگذار ما را آورده‌اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت ص مشاورت کردند ورای ایشان بر آن قرار گرفت که در دشمنی بحدی افراط نمایند که آنحضرت ص را بضرورت بیرون باید رفت اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۶۲۶

وَ إِن کادُوا و بدرستیکه خواستند اهل مکّه لَیَستَفِزُّونَکَ تا ترا بلغزانند بدشمنی‌ها مِنَ الأَرضِ از زمین مکّه لِیُخرِجُوکَ مِنها تا ترا بیرون کنند از ان وَ إِذاً لا یَلبَثُونَ و آنگاه که چنان شود درنگ نه کنند خِلافَکَ پس از رفتن تو إِلّا قَلِیلًا مگر زمانی اندک آنچنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت ص در مدینه حسد آمد گفتند ای ابو القاسم مقام انبیای پیشین علیهم السلام زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید

که بشام روی و آنجا ساکن شوی و آنحضرت ص عزم سفر مصمم فرمود و اینکه آیت فرود آمد که ترا از زمین یثرب دور افگنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت ص فتح عزیمت نمود و اندک زمانی را قبائل یهود بقتل و جلا معذّب شدند پس بدین قول اینکه آیت مدنی باشد و بقول اوّل مکی پس میفرماید که سنت نهاده‌ایم سُنَّةَ مَن قَد أَرسَلنا سنت‌نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبلَکَ پیش از تو مِن رُسُلِنا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک امتان است بتکذیب پیغمبران وَ لا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنا تَحوِیلًا مر سنت ما را تغیری و تبدیلی أَقِمِ الصَّلاةَ بپادار نماز را لِدُلُوکِ الشَّمسِ بعد از زوال آفتاب إِلی غَسَقِ اللَّیلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن وَ قُرآنَ الفَجرِ و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه قراءت قرآن درو فرض است إِنَّ قُرآنَ الفَجرِ بدرستیکه نماز بامداد کانَ مَشهُوداً هست دیده شده یعنی می‌بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت می‌نمایند و ملائکه روز او را می‌بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند وَ مِنَ اللَّیلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّد پس بیدار شو بِهِ بقرآن یعنی بنماز نافِلَةً لَکَ زیادتی مر ترا بر صلاة مفروضه یا فضیلتی مرا ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسی أَن یَبعَثَکَ رَبُّکَ شاید وابسته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مَقاماً مَحمُوداً در مقامی پسندیده یعنی مقامیکه قائم درو ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت‌پناه را در ان مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه ویرا روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر فاروق رض نقل میکند که حضرت پیغمبر در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند مرا خدا و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث این‌ست که یدیننی اللّه فیقعدنی معه علی العرش و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در ان آیت که ان الّذین عند ربک یعنی مراد مکانت است نه مکان و منزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلا ـ و ابدا قائم بذات خود است پس نشاندن مصطفی بر عرش یا بر زمین نسبت بذات خودش یکسان است و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت ص است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامی است از عرش که پیغمبر را بدو گرامی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجا است که لوای حمد بدست آن حضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم ع و خواه غیر او الا ـ که در تحت لوای وی باشند بیت نی همین زیر لوای دولتش مائیم و بس آدم و من دونه تحت لوای مصطفی ص است ..... صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامی است مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص است بمقامات و آن خاصه حضرت محمّد ص است و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود در بحر الحقایق. فرموده که مقام محمود اللّه است و قیام حضرت پیغمبر بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است شعر ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمّد و مقامت محمود.

صفحه : ۶۲۷

وَ قُل رَبِّ و بگو ای پروردگار من أَدخِلنِی درآر مرا در قبر مُدخَلَ صِدقٍ درآوردنی پسندیده و بی‌ندامت وَ أَخرِجنِی و بیرون آر مرا ازو مُخرَجَ صِدقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا درآر مرا بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا درآر بمکه بجهت فتح و بیرون آر ازو سوی حنین یا درآر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا درآر بدعوت نبوت و بیرون از عهده تبلیغ رسالت وَ اجعَل لِی مِن لَدُنکَ و بده مرا از نزدیک خود سُلطاناً نَصِیراً حجتی یاری‌دهنده و قوّتی اعانت‌کننده وَ قُل جاءَ الحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَ زَهَقَ الباطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته‌اند حق قرآن است و باطل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان مخفی گردد مصرعه دیو بگریزد از ان قوم که قرآن خوانند إِنَّ الباطِلَ بدرستیکه باطل کانَ زَهُوقاً هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری رح فرموده که حق آنست که برای خدا بود و در باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجب است عزّ شانه، که ازلی و ابدی است و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال است و چون اشعه لمعات وجود حقانی

ظاهر گردد وجود موهوم هر ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم همه هر چه هستند از ان کمترانـد که با هستیش نام هستی برند چون سلطان عزّت علم برکشد جهان سر بجیب عدم درکشد وَ نُنَزِّلُ و فرو میفرستیم بر تو مِنَ الْقُرآنِ از قرآن ما هُوَ شِفاءٌ آن چیزی را که او شفاء است مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفا است مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفا است از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَ رَحمَةٌ و بخشایشی است لِلمُؤمِنِینَ مر مؤمنان را که بدان نفع میگیرند وَ لا یَزِیدُ الظّالِمِینَ و نمی‌افزاید قرآن ستمکاران را إِلّا خَساراً مگر زیان‌کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند وَ إِذا أَنعَمنا و چون انعام کنیم عَلَی الإِنسانِ بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی أَعرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است چون خدای نعمتی دهد او را بانزال کتب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند وَ نَأی بِجانِبِهِ و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبّر و تعظیم نماید و از طریق حق برطرف رود وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس کانَ یَؤُساً باشد نومید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید- صفحه : ۶۲۸

قُل کُلٌّ بگو که هر کس یَعمَلُ عمل میکند عَلی شاکِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مومن در سرّاء سپاسداری و در ضرّاء شکیبائی ورزد و گفته‌اند شاکلهٔ طبیعت است یا عادت یا سنّت یا دین یا مقدار قوّت و طاقت و معنی همه راجع است بر آنکه بیت هر کسی آن کند کزو بسزد هر کسی آن کند کزو شاید از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارتر است فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیت از رجا چه چیز است گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی او شاید و از خدا وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد بیت از من گنه آید و من آنم وز تو کرم آید و تو آنی فَرَبُّکُم أَعلَمُ پس پروردگار شما داناتر است بِمَن هُوَ بآنکس که او أَهدی سَبِیلًا راه‌یافته تراست بصواب نزدیک‌تر یا نیکو از جهت دین و مذهب، آورده‌اند که کفّار عرب نضر بن حارث و ابیّ بن خلف و عتبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر ص را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته‌ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و از سخنان شما رایحه احوال آن نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش ازو به‌پرسید که طوّاف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه اینکه سؤال را جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نه گوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آن حضرت ص سؤال نمودند آن دو سؤال را جواب آمد و در قصه روح اینکه آیت نازل شد که وَ یَسئَلُونَکَ و می‌پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیّت روح که بدن انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِن أَمرِ رَبِّی بگو ای محمّد که روح از امر پروردگار من است یعنی از مبدعاتی که بامر کن کائن شده بی‌ماده و او از ان جمله است که مخصوص است بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی کسی بدو دانا نیست وَ ما أُوتِیتُم و داده نشده‌اید شما مِنَ العِلمِ از دانش إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرمود که اینکه اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریت است نزدیک ما و ما به بسیاری از ان نرسیده‌ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَ لَئِن شِئنا و اگر خواهیم ما لَنَذهَبَنَّ بِالَّذِی هرآئینه ببریم آن چیزیرا که از قرآن أَوحَینا إِلَیکَ وحی کرده‌ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لا تَجِدُ پس نیابی لَکَ برای خود بِهِ بآن یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَینا وَکِیلًا بر ما وکیلی که آن را استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد إِلّا رَحمَةً لیکن رحمتی است مِن رَبِّکَ از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضلَهُ کانَ بدرستیکه فضل او هست عَلَیکَ کَبِیراً بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی می گذارد.

صفحه : ۶۲۹

قُل بگو ای محمّد لَئِنِ اجتَمَعَتِ الإِنسُ اگر جمع شوند آدمیان وَ الجِنُّ و پریان که تو مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند عَلی أن یَأتُوا بر آنکه بیارند بِمِثلِ هذَا القُرآنِ بمانند اینکه قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا یَأتُونَ بِمِثلِهِ نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان اینان فصحا و بلغا و عرفاء هستند اینکه آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که می‌گفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل اینکه قرآن بگوئیم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل اینکه نتوانند گفتن وَ لَو کانَ بَعضُهُم و اگرچه باشند برخی از ایشان لِبَعضٍ ظَهِیراً مر برخی را هم پشت و مددگار وَ لَقَد صَرَّفنا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را لِلنّاسِ برای مردمان فِی هذَا القُرآنِ درین قرآن مِن کُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنّت و نار و مانند آن فَأَبی أَکثَرُ النّاسِ پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلّا کُفُوراً مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده‌اند که ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمّد تو دانی که هیچ شهری از بلده ما تنگ‌عیش‌تر و کم‌آب‌تر نیست پس اینکه کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمین‌ها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه را برای صدق دعوی تو بفرستد و ترا کوهها از زر و نقره بدهد تا از درویشی بازرهی و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال اینکه سخنان از روی تعنّت مکرر کردند بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن اینکه آیتها درخواستند و عبد اللّه بن امیّه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی و بر آسمان روی و من در تو می‌نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که وَ قالُوا و متعنتان قریش گفتند لَن نُؤمِنَ لَکَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتّی تَفجُرَ لَنا تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الأَرضِ از زمین مکه یَنبُوعاً چشمه پر آب که هرگز کمی نه‌کند أَو تَکُونَ لَکَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِن نَخِیلٍ وَ عِنَبٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الأَنهارَ پس روان گردانی جویهای آب را خِلالَها در میانه آن بوستانی تَفجِیراً روان کردنی أَو تُسقِطَ السَّماءَ یا وقتی که بیفگنی آسمان را کَما زَعَمتَ هم چنانکه گمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم کسفا من السماء عَلَینا بر ما کِسَفاً پاره پاره أَو تَأتِیَ بِاللّهِ یا بیاری خدای را وَ المَلائِکَةِ و فرشتگان را قَبِیلًا در مقابله یعنی عیان بنمائی یا بیاری ایشان را بگواهی رسالت خود.

صفحه : ۶۳۰ أَو یَکُونَ لَکَ بَیتٌ یا باشد ترا خانه مِن زُخرُفٍ از زر که در ان جانشینی أَو تَرقی فِی السَّماءِ یا بروی بر آسمان وَ لَن نُؤمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِیِّکَ مر برآمدن ترا بر آسمان حَتّی تُنَزِّلَ تا وقتی که فرود آری عَلَینا بر ما کِتاباً نَقرَؤُهُ کتابی که بخوانیم آن را و در ان تصدیق تو نوشته باشد قُل سُبحانَ رَبِّی بگو پاک است پروردگار من از انکه بر وی حکم کنند یا از انکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من طلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست هَل کُنتُ آیا هستم من یعنی نیستم إِلّا بَشَراً مگر آدمی رَسُولًا فرستاده شده هم چون سائر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان اینکه جوابی بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله لو انزلنا ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء وَ ما مَنَعَ النّاسَ و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را که أَن یُؤمِنُوا از انکه ایمان آورند إِذ جاءَهُمُ الهُدی وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمّد علیه الصلوة و السّلام إِلّا أَن قالُوا مگر آنانکه گفتند أَ بَعَثَ اللّهُ آیا برانگیخت خدای بَشَراً رَسُولًا آدمی را رسول یعنی اینکه معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب تو انس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه رد شبه ایشان را می‌فرماید که قُل لَو کانَ بگو ای محمّد اگر بودندی بجای آدمیان فِی الأَرضِ مَلائِکَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی یَمشُونَ میرفتندی بر قدمهای خود مُطمَئِنِّینَ در حالتی که مقیم بودندی و آرام

گرفته در زمین لَنَزَّلنا عَلَیهِم هرآئینه می‌فرستادیم بر ایشان مِنَ السَّماءِ از آسمان مَلَکاً رَسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بر ایشان می‌فرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و ازو تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنه زمین آدمیانند پس رسول ایشان آدمی باید نظم او بشر فرمود خود را مثلکم تا بجنس آیند و کم گردند گم زان که جنسیت عجائب جاذبی است جاذب جنسی است هر جا طالبی است در لباب آورده کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُل کَفی بِاللّهِ بگو خدای بسنده است شَهِیداً گواه بَینِی وَ بَینَکُم میان من و شما شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت ص چه معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه محمّد ص رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او إِنَّهُ کانَ بدرستیکه خدای هست بِعِبادِهِ به بندگان خود خَبِیراً دانا که اسرار و احوال پوشیده ایشان را میداند بَصِیراً بینا که اعمال و اقوال آشکارای ایشان را می‌بیند.

صفحه : ۶۳۱

وَ مَن یَهدِ اللّهُ و هرکرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ المُهتَدِ پس او راه‌یافته است وَ مَن یُضلِل و هرکرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و او را فروگذارد فَلَن تَجِدَ لَهُم پس نیابی تو مر گمراهان را أَولِیاءَ دوستان که نصرت کنند ایشان را مِن دُونِهِ بجز خدای وَ نَحشُرُهُم و حشر کنیم ایشان را یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز عَلی وُجُوهِهِم بر روهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رض وارد است که از حضرت پیغمبر علیه السلام سؤال کردیم که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آن کسیکه میبرد ایشانرا بر قدمهای ایشان قادر است آنکه ببرد ایشانرا بر رویهای ایشان اما اصل آنست که ایشان در دنیا پرهیز میکنند بر رویهای خود از هر پلیدی و خواری عُمیاً و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه‌بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمی‌کردند وَ بُکماً و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمیگفتند وَ صُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه از ان شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی‌نمودند مَأواهُم جَهَنَّمُ جای ایشان در دوزخ است کُلَّما خَبَت هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان پیچد و گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان انکشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن هیمه زِدناهُم بیفزائیم ما برای ایشان سَعِیراً آتشی سوزان یا برافروزیم آتش را بآنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان پیچد ذلِکَ جَزاؤُهُم آن عذاب پاداش ایشانست بِأَنَّهُم کَفَرُوا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِآیاتِنا بدلالتهای واضحه ما بر صدق پیغمبر ص که معجزات اوست یا بآیات قرآن وَ قالُوا و گفتند أَ إِذا کُنّا عِظاماً آیا آنوقت که گردیم ما استخوانها وَ رُفاتاً و خاکهای ریزه شده أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلقاً جَدِیداً آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب بکشند أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند أَنَّ اللّهَ الَّذِی آن را که آن خدای که بقدرت خود خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمان و زمین را بآن عظمت و بسطت بی‌ماده قادِرٌ توانا است عَلی أَن یَخلُقَ بر آنکه بیافریند مِثلَهُم ایشانرا دیگر باره بمثل تعبیر از نفس شی کنند چنانچه مثلک لا یفعل کذا ای انت پس می‌فرماید که آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادر است که به آفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آرد وَ جَعَلَ لَهُم و بدرستیکه خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان أَجَلًا مدّتی که لا رَیبَ فِیهِ هیچ شکی نیست و آن زمان مرگ است یا بجهت اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامت است فَأَبَی الظّالِمُونَ پس سرباز روند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إِلّا کُفُوراً مگر انکار بعث و حشر را.

صفحه : ۶۳۲

قُل بگو ای محمّد کافران را لَو أَنتُم تَملِکُونَ اگر شما مالك شوید و در تصرف آرید خَزائِنَ رَحمَةِ رَبِّی خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد إِذاً لَأَمسَکتُم آنگاه هرآئینه باز ایستید و بخل ورزید خَشیَةَ الإِنفاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه‌دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالك خزائن نعم ربانی شود هرگز جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود

جهت آنکه برای نفس خود چیزیرا از ان باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود ازین دو چیز منزه است وَ کانَ الإِنسانُ و هست آدمی قَتُوراً بخیل و جمع کننده وَ لَقَد آتَینا مُوسی و بدرستیکه ما دادیم موسی را تِسعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیره نیز گفته‌اند چون انفلاق بحر و انفجار آب و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصای سحره را و امثال اینکه و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت‌پناه ص از تسع آیات پرسیدند و آنحضرت ص جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرموده که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان درمگذرید فَسئَل بَنِی إِسرائِیلَ پس بپرس ای محمّد ص از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا آنکه سؤال کن از یهود إِذ جاءَهُم چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون فَقالَ لَهُ فِرعَونُ پس گفت مر موسی را فرعون إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا مُوسی بدرستیکه من گمان می‌برم ترا ای موسی مَسحُوراً جادو کرده شده و عقل تو مخبط شده قالَ گفت موسی لَقَد عَلِمتَ بدرستیکه تو دانسته بدل خود اگرچه بر زبان تلفظ نمی‌کنی که بی‌شبه ما أَنزَلَ هؤُلاءِ نفرستاد اینکه آیات تسعه را إِلّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بَصائِرَ آیتهای روشن که هر یک دلیل است بر نبوّت من وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا فِرعَونُ و من یقین دانم ترا ای فرعون مَثبُوراً هلاک‌شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرادَ پس خواست فرعون أَن یَستَفِزَّهُم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را مِنَ الأَرضِ از زمین مصر فَأَغرَقناهُ پس غرق گردانیدیم او را وَ مَن مَعَهُ جَمِیعاً و هر که با او بود بتمامی.

صفحه : ۶۳۳

وَ قُلنا مِن بَعدِهِ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِی إِسرائِیلَ مر فرزندان یعقوب را که شما اسکُنُوا الأَرضَ ساکن شوید در زمین که ایشان می‌خواستند که شما را بیرون کنند فَإِذا جاءَ پس چون بیاید وَعدُ الآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئنا بِکُم بیاریم ایشان و شما را در حشرگاه لَفِیفاً جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما به تمیز سعداء از اشقیاء وَ بِالحَقِّ و بدرستیکه أَنزَلناهُ فرو فرستادیم قرآن را وَ بِالحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود آمده و در تبیان آمده که با بمعنی علی است و مراد از حق محمّد ص است یعنی و علی محمّد ص نزل در مدارک آورده که محمّد بن سماک بیمار شده و قاروره او بطبیبی ترسا می‌بردیم مردی نیکوروی و خوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان اللّه در مهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید بازگردید و بابن سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غائب شد بازگشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بر آن موضع نهاد و اینکه کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته‌اند آنکس حضرت خضر علیه السلام بوده بیت نی اثر حکمت راهی است اینکه کار طبیبان الهی است اینکه وَ ما أَرسَلناکَ و نه‌فرستادیم ترا که محمدی ص إِلّا مُبَشِّراً مگر مژده‌دهنده مطیعانرا بثواب وَ نَذِیراً و بیم‌کننده عاصیان را به عقاب سلمی رح فرموده که مژده دهند آنرا که از ما روی بگرداند و بیم‌کننده آنرا که روی بما آرد یعنی بدکاران را بشارت دهد بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه ما آرند و نیکوکارانرا انذار کند از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَ قُرآناً فَرَقناهُ و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت و سوره سوره لِتَقرَأَهُ تا بخوانی آنرا عَلَی النّاسِ بر مردمان عَلی مُکثٍ بر طریق درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسان‌تر است و بفهم نزدیک‌تر وَ نَزَّلناهُ و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تَنزِیلًا فرو فرستادنی در مدّتی بست و سه سال قُل آمِنُوا بِهِ بگو مردمان را که ایمان آرید بقرآن أَو لا تُؤمِنُوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی نمی‌افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی بدو نمیرسد إِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنانکه أُوتُوا العِلمَ داده شده‌اند علم را مِن قَبلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده‌اند و حقیقت وحی شناخته و امارت نبوت معلوم کرده چون

إبن سلام رض و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان رض و أبو ذر رض و ورقه بن نوفل و اضراب ایشان إِذا یُتلی عَلَیهِم چون خوانده شود قرآن بر ایشان یَخِرُّونَ لِلأَذقانِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویهای سُجَّداً در حالتی که سجده‌کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمّد ص و انزال قرآن وَ یَقُولُونَ و گویند سُبحانَ رَبِّنا پاک است پروردگار ما از خلاف وعده خود إِن کانَ بدرستیکه هست وَعدُ رَبِّنا وعده آفریدگار ما لَمَفعُولًا هرآئینه کرده شده یعنی واقع است لا محاله.

صفحه : ۶۳۴

وَ یَخِرُّونَ لِلأَذقانِ و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اوّل چیزیکه از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود اوست گفته‌اند که سجده اوّل برای شکر است و اینکه سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لا جرم درین سجده فرمود که یَبکُونَ بگریند وَ یَزِیدُهُم و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا خُشُوعاً فروتنی و تضرع اینکه سجده چهارم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره اینکه را سجود العلماء خوانده فرموده که بحقیقت اینکه سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمیباشد الا از تجلّی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر ان تقدیر اینکه سجود تجلّی باشد و ساجد باید که ببرکت اینکه سجده از فیض تجلی بهره‌مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید مصرعه ما تجلی اللّه لشیء الاخضع له نظم لمعه نور تجلی از قدم بر حدوث افتد فرو ریزد ز هم پس خضوع اینجا زوال هستی است آن بلندی موجب اینکه پستی است آورده‌اند که حضرت پیغمبر ص در سجود میگفت یا اللّه یا رحمن مشرکان با یکدیگر میگفتند محمّد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیت آمد قُلِ ادعُوا اللّهَ بگو بخوانید خدای را أَوِ ادعُوا الرَّحمنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر ص گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده تو بدین اسم کم یاد میکنی اینکه آیت نازل شد که اینکه دو اسم در حسن اطلاق برابرانند أَیًّا ما تَدعُوا هر کدام را که بخوانید برابر است و نیکوتر و بدان معنی حق را خوانده باشید فَلَهُ الأَسماءُ الحُسنی پس مر اوراست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کمال إبن جبیر فرموده که پیغمبر ص قراءت بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که در صلاهٔ یومیه در مسجد الحرام قراءت کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیر زدن و در تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت ص در غلط افتاده ترک قراءت کند حق تعالی فرمود که وَ لا تَجهَر بِصَلاتِکَ و آشکارا مکن قراءت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزاء نکنند وَ لا تُخافِت بِها و آواز فرو مدار بآن تا حدیکه نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وَ ابتَغِ و بطلب بَینَ ذلِکَ سَبِیلًا میان جهر و مخافته راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوب است آورده‌اند که ابو بکر صدیق رض قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر فاروق رض بلند میخواند و می‌گفت که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت‌پناه ص بعد از نزول اینکه آیت ابو بکر رض را فرمود که قدری آواز بلندتر کن و عمر رض را امر کرد که قدری آواز خود فروتر آرد گویند معنی آیت اینکه است که جهر مکن در همه نماز و اخفاء مفرمای در همه میان هر دو راهی پدید کن یعنی در صلاهٔ یومیه اخفاء است و در لیلیه جهر وَ قُلِ الحَمدُ لِلّهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدای را الَّذِی لَم یَتَّخِذ آنکه فرا نگرفت وَلَداً فرزندی رد یهود و نصاری و بنو مدلج است که حق را فرزند اثبات میکردند وَ لَم یَکُن لَهُ و نیست مر او را شَرِیکٌ فِی المُلکِ انبازی در پادشاهی رد مشرکان است که بتان را شریک حق میگفتند وَ لَم یَکُن لَهُ و نیست مر او را وَلِیٌّ دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهت مذلّتی که داشته باشد بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی رح فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلّت باوج عزّت ترقی کند وَ کَبِّرهُ و تعظیم کن او را تَکبِیراً تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان نظم فکرها عاجز است از اوصافش عقلها هرزه میزند لافش عقل عقل است و

جان جان‌ست او آن کزان برترست آنست او. و گفته‌انـد معنی کبر آنست که بگو اللّه اکبر ثعلبی از فاروق رض نقل میکنـد که بنده را گفتـن اللّه اکـبر بهـتر است از دنیـا و هر چه درو است آیت آخرین را ازین سـوره آیت العز گوینـد و هر کـودکی که از بنی عبـد المطلب بسخن درآمدی حضرت پیغمبر ص اینکه آیت کریمه بدو آموختی.

صفحه : ۶۳۵

سورهٔ الكهف

مکیهٔ و هی مائهٔ و عشـر آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- الحَمدُ لِلّهِ ثنا و ستایش مر خدای را الَّذِی أَنزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلی عَبدِهِ بر بنـده خود یعنی محمّـد ص الکِتـابَ قرآن را ترتب اسـتحقاق حمـد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهـای ملك منان است که به بنـدگان ارزانی داشـته وَ لَم یَجعَـل و ننهـاد لَهُ درو عِوَجاً چیزی از کجی باختلاـف لفظ و تفاوت معنی یا عـدولی از حق بباطل و گردانیـد او را قَیِّماً راست یعنی معتـدل بی‌سـمت افراط و صـفت تفریط یا معتمـد علیه و مرجع الیه یا قائم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضـمیر له راجع بعبـد است و معنی آنکه نداد بنده خود را میلی بغیر خود و گردانید او را مسـتقیم در جمیع احوال لِیُنذِرَ تا بیم کند محمّد ص با قرآن مر کافران را بَأساً شَدِیداً بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ، عذابی صادر شده مِن لَدُنهُ از نزدیك خـدای که معـذّب اوست نه غیر او وَ یُبَشِّرَ المُؤمِنِینَ و تا مژده دهد پیغمبر ص یا قرآن مر گروندگان را الَّذِینَ آنانکه یَعمَلُونَ الصّالِحاتِ میکنند کارهای پسندیده أَنَّ لَهُم بآنکه مر ایشان‌راست أَجراً حَسَناً مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده و تمام ماکِثِینَ در حالتی که مقیم باشـند فِیهِ در ان اجر أَبَداً همیشه بی‌انقطاع و انتقال سـلمی قـدس سره آورده که عمل صالـح آنست که جز برای خـدا نبود و اجر حسن آنکه مـانع دولت لقـا نبود وَ یُنـذِرَ الَّذِینَ و بیم کنـد آنـانرا که از روی جهـل قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ گفتنـد فرا گرفت خـدای تعالی وَلَداً فرزنـدی و قایل آن یهودنـد و نصاری و نبود مدلج ما لَهُم نیست اینکه گویندگان را بِهِ بفرزند یا بدین سـخن که میگوینـد مِن عِلمٍ هیـچ دانشـی بلکه بتو هم کاذب القای اینکه قول میکننـد وَ لا لِآبائِهِم و نه دانش بود مر پـدران ایشان را درین باب اگر تقلید آباء میکنند کَبُرَت کَلِمَهً بزرگتر کلمه‌ایست آن کلمه که از روی جرأت تَخرُجُ بیرون می‌آید مِن أَفواهِهِم از دهنهای ایشان از همه قولهـای کفـار اینکه کلمه را بر طریق اسـتعظام ذکر فرمود که مشـتمل است بر تشبیهه و تشـریك و احتیاج و اتصاف بصـفات حدوث إِن یَقُولُونَ نه‌میگویند إِلّا کَذِباً مگر دروغی اما بزرگ دروغی‌ست که نزدیك رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا برود تکاد السموت یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه ص از استماع اینکه کلمه غمناك شد و امیدی که بایمان ایشان میداشت بانقطاع نزدیك رسید حق سبحانه برای تسلّی دل مبارك او فرمود.

صفحه : ۶۳۶

فَلَعَلَّكَ پس مگر تو باخِعٌ نَفسَكَ کشنده مر نفس خود را عَلی آثارِهِم بعد از برگشتن ایشان از تو پس از انکار ایشان از تو یا پس از انکـار ایشـان ترا یعنی کـار ایشـان بر خود آسـان گیرد غم بر دل بی‌غل خود منه إِن لَم یُؤمِنُوا اگر ایمان نیاورنـد بِهذَا الحَدِیثِ باین سخـن یعنی قرآن و در پی کفر و عصـیان ایشـان خـود را هلاـك مسـاز أَسَفاً از روی انـدوه یـا جزع یـا حسـرت یـا غضب إِنّا جَعَلنا بـدرستیکه مـا گردانیـدیم مـا عَلَی الأَرضِ آنچیزی را که بر زمین است از معـادن و نباتـات و حیوانات زِینَهً لَها آرایش اهل زمین را محققـان بر آننـد که مـا بمعنی من است مراد انبیـاء علیهم السـلام یـا علمـاء یـا حفظه قرآن که زینت زمین ایشان‌انـد و جمعی گوینـد آرایش زمین برجال اللّه است از ان روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته‌اند بیت روی زمین بطلعت ایشان منور است چون آسـمان بزهره و خورشـید و مشتری و گفته‌انـد که مراد از مـا علی الارض مشـتهیات محرمات است که حق تعالی فرمود که ما آن را آرایش خلق سـاخته‌ایم یعنی در چشم مردم آراسـته‌ایم لِنَبلُوَهُم تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزماینـدگان کنیم تا ظاهر گردد که

أَيُّهُم کـدام از ایشان أَحسَنُ نیکوتر است عَمَلًا از جهت عمل یعنی کیست که اینکه محرمات را ترک کند وَ إِنّا لَجاعِلُونَ و بدرستیکه ما سازندگانیم ما عَلَيها آنچیزی را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها صَعِيداً جُرُزاً زمین هامون بی گیاه یعنی بآخر اینکه عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بر آن منهیـد و بزینت ناپایـدار وی فریفته مشویـد مثنوی جهان از رنگ و بو سازد اسیرت ولی نزدیک ارباب بصیرت نه رنگ دلکشش را اعتباریست نه بوی دلفریبش را مداری است آورده‌اند که چون یهود قریش را سه سؤال در آموختند که از حضرت رسالت‌پناه علیه السلام به‌پرسید با یکدیگر میگفتند که قصه جوانان بس عجب است عجب از وی که جواب آن توانـد داد حق سبحانه آیت فرستاد أَم حَسِبتَ نه چنـانست که میگوینـد که آیا می‌پنـداری تو أَنَّ أَصحابَ الكَهفِ وَ الرَّقِيمِ آنکه اصحاب کهف و رقیم که سه صـد و نه سال در خواب ماندنـد کـانُوا بودنـد مِن آياتِنـا عَجَباً از آیـات قـدرت مـا چیز می‌شگفت یعنی قصّه ایشان به نسبت آیات قـدرت ما که در آفرینش ارض و سـما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غـاری است جیرم نام واقع در کوه بنا خلوس از حوالی شـهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشان اسـت یا وادی که کوه بنا خلوس آنجاست و گفته‌انـد لوحی بود از رصاص یا حجریکه اسـماء اصـحاب کهف در ان رقم کرده بودند و از در غـار آویخته و حـدیثی مرفوع هست که اصـحاب رقیم سه تن بوده که در کوهی از خوف باران پناه بغاری بردنـد و سـنگی بر در غـار فرود آمـده پوشـیده گشـته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیه مزد اجیر و مخالفت هوائی نفس و بر الوالـدین از حق سبحانه نجات خواسـتند و آن سـنگ از پیش غار دور شده خلاصـی یافتند و در باب اصحاب الکهف اقوال مختلفه بسیار است درین ترجمه آنچه اشـهر و اصـح است مـذکور میگردد آورده‌انـد که دقیـانوس در زمـان تسـخیر ممالک روم بشـهر افسوس رسـید و آنجا مذبحی برای بتان که برای معبودان او بودند ساخته اهل شـهر را تکلیف پرسـتش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرّد نمود بقتل رسـید شـش جوان نورسـیده خداپرست از بزرگ‌زادگان شـهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشـغول گشتند و از حق تعـالی درخواست نمودنـد که ایشانرا از فتنه آن جبّار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسـیده و باحضار ایشان امر کرده تهدیـد بسـیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس فرمود تا حلی و حلل که در برداشـتند از ایشـان انتزاع کردنـد و گفت شـما جوانانیـد و خوردسـال شـما را دو سه روز مهلت دادم تـا در کار خود تامل کنیـد و به‌بینیـد که مصـلحت شـما در قبول قول من است یا در ردّ آن پس از ان شـهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یک دیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه برقرار قرار یافت هر یک از خانه پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شـهر بود آوردند در راه شـبابی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمد و در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد چندان که منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوسـتان خدای را دوست میدارم شـما در خواب روید تا من شـما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت. من درین کوه غاری می‌دانم که بدو پناه میتوان گرفت باتفاق روی بغاری نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد.

صفحه : ۶۳۷

إِذ أَوَى الفِتيَةُ یاد کن چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند إِلَى الكَهفِ بغار جیرم فَقالُوا پس گفتند رَبَّنا آتِنا ای پروردگار ما بـده ما را مِن لَدُنكَ از نزدیک خود رَحمَةً بخششـی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عـدو وَ هَيِّئ لَنا و مهیّا ساز برای ما مِن أَمرِنا از کار ما که مفارقت کفّار است رَشَداً راستی و نکوئی و صواب فَضَرَبنا عَلَى آذانِهِم پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشانرا فِي الكَهفِ در غار سِنِينَ عَدَداً سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثناهُم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعلَمَ تا به‌بینیم آنچه بعلم ازلی دانسته‌ایم یعنی تا بدانند بندگان ما که درین قصّه أَيُّ الحِزبَينِ کدام از دو گروه مراد اهل کتابین‌اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متأخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام ازینها أَحصى شمار نگاهدارنده‌تر است لِما لَبِثُوا أَمَداً مر اندازه مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دانسـته شود که ضـبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده‌اند و شماره

که راست‌تر است نَحنُ نَقُصُّ ما قصّه میکنیم یعنی میخوانیم عَلَیکَ بر تو که محمدی نَبَأَهُم خبر ایشان را بِالحَقِّ براستی إِنَّهُم فِتیَةٌ بدرستیکه ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمَنُوا بِرَبِّهِم ایمان آوردند به پروردگار خویش وَ زِدناهُم و بیفزودیم هُدیً راه نمودنی یعنی ثبات و یقین وَ رَبَطنا و به‌بستیم عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات ارزانی داشتیم در رد سخن بر دقیانوس إِذ قامُوا چون بایستادند در پیش وی و ایشان را به پرستش بت دعوت کرد فَقالُوا پس گفتند رَبُّنا پروردگار ما رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدگار آسمانها و زمینها است لَن نَدعُوَا هرگز نخواهیم پرستید مِن دُونِهِ بجز وی إِلهاً معبودی لَقَد قُلنا بخدای که گفته باشیم إِذاً آنهنگام که دیگری را پرستیم شَطَطاً سخن خطا و دروغ.

صفحه : ۶۳۸

هؤُلاءِ قَومُنَا اینکه گروه که کسان ما اندر در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتَّخَذُوا فراگرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل مِن دُونِهِ بجز خدای بحق آلِهَةً خدایان دیگر که بر باطل‌اند لَو لا یَأتُونَ چرا نمی‌آرند کافران عَلَیهِم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بِسُلطانٍ بَیِّنٍ بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت‌پرستی میکند نه بحجت و برهان فَمَن پس کیست أَظلَمُ ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از کسی که افترا کند و بربندد عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکاء کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشانرا مهلت داد و ایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت که علی به وَ إِذِ اعتَزَلتُمُوهُم و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان علی به وَ ما یَعبُدُونَ و از آنچه می‌پرستندعلی به إِلَّا اللّهَ مگر خدای تعالی چه ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک ساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر کرانه شدیدعلی به فَأوُوا إِلَی الکَهفِ پس بازگشت کنید بسوی غار و درو جای گیریدعلی به یَنشُر تا بگستراندعلی به لَکُم رَبُّکُم برای شما پروردگار شما و بسیار سازد بر شما علی به مِن رَحمَتِهِ از بخشایش خود در هر دو سرای علی به وَ یُهَیِّئ لَکُم و بسازد برای شما علی به مِن أَمرِکُم از کار شما علی به مِرفَقاً آن چیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده‌اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان ایشان را در غار آورد چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همانجا بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو سه روزی بافسوس باز آمده از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آباء ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شده‌اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در آن غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا همه درینجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانانرا بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بتاخلوس بود لا-جرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او می‌تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می‌آورد و در درون غار نمی‌تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه می‌فرماید وَ تَرَی الشَّمسَ و بینی تو ای بیننده آفتاب را إِذا طَلَعَت چون طلوع کند تَتَزاوَرُ میل کند عَن کَهفِهِم از غار ایشان. ذاتَ الیَمِینِ بسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَ إِذا غَرَبَت و چون غروب کند تَقرِضُهُم ببرد از ایشان و بگردد ذاتَ الشِّمالِ بسوی چپ نگرنده وَ هُم و ایشان فِی فَجوَةٍ مِنهُ در فراخی‌اند از غار یعنی در وسط بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد از تعفّن غار ایمن‌اند ذلِکَ مِن آیاتِ اللّهِ اینکه خبر ایشان از دلائل قدرت خدای است مَن یَهدِ اللّهُ هرکرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فَهُوَ المُهتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَ مَن یُضلِل و هرکرا فرو گزارد فَلَن تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را وَلِیًّا مُرشِداً هرگز دوستی راه راست نمایند.

صفحه : ۶۳۹

وَ تَحسَبُهُم و پنداری تو ایشان را أَیقاظاً بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَ هُم رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که اینکه حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان در نگری بینی که جلوه‌گراند در میدان اعمال

و چون بسرائر ایشان دریابی بینی که همه فارغ‌اند در بوستان لطف ذو الجلال بباطن مست و بظاهر هوشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار بیت ظاهری با اینکه و آن در ساخته باطنی از جمله واپرداخته إبن عباس رض فرمود که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه برو است از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی در روز عاشورا میگردانند و بس بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال اللّه تعالی وَ نُقَلِّبُهُم و میگردانیم ایشانرا یعنی ملائکه بامر ما میگردانند شان را ذاتَ الیَمِینِ بدست راست وَ ذاتَ الشِّمالِ و بجانب چپ وَ کَلبُهُم و سگ ایشان باسِطٌ گسترانیده است ذِراعَیهِ دستهای خود را بِالوَصِیدِ به پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکسترگون یا خلنج و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا باحمران یا زیان یا صهباء و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که در شبانروزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از کژدم بوی ضرر نرسد و هر که اینکه کلمات را و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نه گردد لَوِ اطَّلَعتَ عَلَیهِم اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّیتَ هرآئینه روی بگردانی مِنهُم از ایشان فِراراً بجهت گریختن وَ لَمُلِئتَ و هرآئینه پر کرده شوی مِنهُم رُعباً از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم و موحش‌اند صورت اینکه مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر ص است و مراد غیر اوینـد القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی را باد اجل بنای حیاتش را درهم افگند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت بیت دمی چند بشمرد و ناچیز شد زمانه بخندید کین نیز شد بعد از ان چند ملک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و گویند تندروسین و او مردی مومن و خداترس بود اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبه افتاد هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وَ کَذلِکَ و هم چنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثناهُم برانگیختیم به کمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییری یافته بود و نه جامهای ایشان کهنه و فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِیَتَسائَلُوا تا سؤال کنند بَینَهُم میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قالَ قائِلٌ گفت گوینده مِنهُم از ایشان یعنی مکسلمینا که بسن از همه اکبر بود کَم لَبِثتُم چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کننده و ایشان بامداد بغار درآمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قالُوا لَبِثنا گفتند درنگ کردیم اینجا یَوماً روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم أَو بَعضَ یَومٍ یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را دیدند بالیده و مویهای سر را دراز شده یافتند قالُوا گفتند بعضی از ایشان بعضی را رَبُّکُم که پروردگار شما أَعلَمُ بِما لَبِثتُم داناتر است بآنچه درنگ کرده‌اید فَابعَثُوا پس بفرستید أَحَدَکُم یکی را از میان شما بِوَرِقِکُم هذِهِ بدین درمیکرد دارید إِلَی المَدِینَةِ بسوی شهر افسوس فَلیَنظُر پس باید که فرستاده در نگرد.

صفحه : ۶۴۰ أَیُّها تا کدام از اهل مدینه أَزکی طَعاماً پاکیزه‌ترانـد از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال و پاکیزه‌تر است چه در زمان ایشان در ان شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کند فَلیَأتِکُم بِرِزقٍ مِنهُ پس بیارد شما را خوردنی از ان طعام پاک وَ لیَتَلَطَّف و باید که فرستاده نرمی و مدارات کند در خرید و فروخت وَ لا یُشعِرَنَّ و خبردار نگرداند بِکُم أَحَداً بشما یکی را از اهل اینکه شهر إِنَّهُم بدرستیکه اهالی اینکه مدینه که اکثر متابع دقیانوس‌اند إِن یَظهَرُوا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند عَلَیکُم بر شما یَرجُمُوکُم سنگسار سازند شما را أَو یُعِیدُوکُم یا بازگردانند شما را فِی مِلَّتِهِم در کیش خویش وَ لَن تُفلِحُوا إِذاً أَبَداً و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین درآیید و روی نجات نه‌بینید همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اکمل و اعقل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید اوضاع آنرا

متغیّر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بر وی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوائی زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که اینکه مرد گنجی یافته آن زر را ببازار دیگر بدیگری نمود بیک لحظه اینکه خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید یملیخا را طلبیده تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی درمها کرد یملیخا گفت من گنجی نیافته‌ام دیروز اینکه زر از خانه پدر برداشته‌ام و امروز ببازار آورده‌ام نام پدرش پرسیدند و چون گفت کسی از اهل شهر ندانست ویرا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزاء کردند که دقیانوس قریب سی صد سال شد که مرده است تو ما را افسوس میگیری یملیخا گفت شما با من سخریه میکنید دیروز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بشهر بطلب طعام فرستادند من بجز اینکه چیزی ندانم القصه او را نزد ملك بردند و صورت حال تقریر کرد ملك با جماعتی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند یملیخا بغار درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملك برسید و آن لوح که بر در غار بود برخواندند و أسامی و احوال ایشان معلوم کرد با قوم بغار درآمده ایشان را دید با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جوابدادند حق سبحانه ازین حال اخبار فرمود وَ کَذلِکَ و همچنانکه ایشانرا بیدار کردیم أَعثَرنا عَلَیهِم مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لِیَعلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعدَ اللّهِ آنکه وعده اللّه در بعث و حشر حَقٌّ راست و درست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تامه دارد وَ أَنَّ السّاعَةَ و دیگر تا بدانند که روز قیامت لا رَیبَ فِیها هیچ شك نیست درو پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذ یَتَنازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَینَهُم در میان یکدیگر أَمرَهُم امر دین خود را بعضی میگفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خداوند که توفی نفس ایشان کرده سی صد و نه سال بدنهای ایشانرا از تحلل و تغیر نگاهدارد پس ارسال ارواح کند بآن قادر است بر توفیه نفوس همه مردمان و امساك اجزای ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح بآن بیت پیش قدرت کارها دشوار نیست عجز را با قدرت حق کار نیست آورده‌اند که جوانان ملك را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت‌پناه علیه السلام را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببینند جبرئیل ع آمد و گفت که یا رسول تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت علیه السلام فرمود که چگونه فرستم و کرا امر کنم برفتن جبرئیل ع گفت ردای مبارك خود را بگستران و امیر المومنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی مرتضی و ابو ذر را بگو تا هر یک بگوشه بنشیند و با در خاء را که مسخر سلیمان بود بطلب که خدا او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشانرا برداشته بدان غار برد حضرت ص آن چنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان روشنی دیده بانگ زدن درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشانرا دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که درآیید ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته، حق سبحانه ارواح باجساد ایشان بازآورد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه رض گفتند نبی اللّه محمّد بن عبد اللّه ص شما را سلام رسانیده ایشان جواب گفتند و علی محمّد ص رسول اللّه الصلوهٔ و السلام و پس دعوت کردند ایشانرا بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر اسلام ص رسانید باز در مضاجع خود تکیه کردند بار دیگر نزد خروج مهدی از. اهل بیت محمّد زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او اینکه حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند.

صفحه : ۶۴۱

فَقالُوا ابنُوا عَلَیهِم پس گفتند بنا نهید بر ایشان بُنیاناً دیواری که از چشم مردم پوشیده باشد یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند رَبُّهُم پروردگار ایشان أَعلَمُ بِهِم داناتر است بکار ایشان از کار جمعی که منازعت میکنند در باب ایشان قالَ الَّذِینَ غَلَبُوا گفتند آنانکه

غـالب شدنـد عَلی أَمرِهِم بر دین ایشـان یعنی آن جماعت که بحشـر اجساد قائل بودنـد گفتنـد لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیهِم فرا می گیریم بر ایشان مَسجِداً مسجد که مردمان در آن نماز گذارند سَیَقُولُونَ زود باشد که گویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلاثَهٌ سه تن بودنـد رابِعُهُم کَلبُهُم چهارم ایشان سگ ایشان وَ یَقُولُونَ و گوینـد نسطوریه از ترسایان خَمسَهٌ پنج تن‌اند سادِسُهُم کَلبُهُم ششم ایشان سگ ایشان و میگوینـد ایشان اینکه سخن را رَجماً بِالغَیبِ انـداختن به پوشیدگی یعنی گفتاری است به پنـدار یا اختراع خود میگویند وَ یَقُولُونَ و گویند مسلمانان باخبار رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم سَبعَهٌ ایشان هفت تن‌اند وَ ثامِنُهُم کَلبُهُم و هشتم ایشان سگ ایشـان قُل رَبِّی بگو آفریدگار من أَعلَمُ بِعِدَّتِهِم داناتر است بشـمار ایشان ما یَعلَمُهُم نمیداننـد ایشان را إِلّا قَلِیلٌ مگر انـدکی از آدمیان که پیغمبر و اصحاب اوینـد إبن عبـاس رض فرموده که انـا من ذلـک القلیل و از علی رض منقول است که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسـمای ایشان اینکه است یملیخا، مکسـلمینا، مسلینا مرنوش و برنوش و شاذنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم کلبهم قطمیر و روایات دیگر در اسامی ایشان هست آنچه فی الجمله صحتی دارد اینکه است در تیسیر از عبد اللّه بن عمر رض نقل میکنند که چون آتش در موضعی افتد پس اینکه اسماء بر کاغذی نوشته در آنجا افگنند فی الحال می‌میرد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی میگویند اینکه قصّه نمودار احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم بوجود با جود ایشان قائم است و کهـف خلوت‌گـاه ایشـان بـود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشـارت است بروح و قلب و عقـل نظری و معیشـتی و قوّت قدسیه و سرو خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح اینکه سخنان بجواهر التفسیر میرود فَلا تُمارِ پس تو جـدال مکن ای محمّد فِیهِم در شان اصحاب کهف اگر اهل کتابین جـدال کنند إِلّا مِراءً ظاهِراً مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمـای در مجادله و بر ایشان بخوان آنچه در قرآن است و بردّ و تجهیل ایشان اشـتغال مفرما وَ لا تَستَفتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِیهِم در شان ایشان مِنهُم از اهل کتاب أَحَداً یکی را آورده‌اند که چون سؤالات ثلثه مذکور را از حضرت ص پرسیدند فرمود که فردا بیائیـد تا شـما را خبر کنم و نه گفت انشاء اللّه تعالی پانزده روز یا کم و بیش وحی فرود نیامـد و قریش طعنه آغاز کردنـد و غبار ملال بر مرآت دل بی غل آنحضـرت علیه السلام نشست حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیءٍ و مگوی مر چیزی و کاری را که قصد داری بر آن إِنِّی فاعِلٌ بدرستیکه من کننده‌ام ذلِکَ غَداً اینکه کار را فردا.

صفحه : ۶۴۲

إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ مگر آنکه خواهـد خـدای یعنی گوئی که اگر خـدای خواهـد وَ اذکُر رَبَّکَ و یـاد کن مشـیت پروردگار خود را إِذا نَسِیتَ چون استثنا فراموش کرده باشـی و بگو ان شـاء اللّه یـا یـاد کن پروردگـار خود را وقتی که خود را فراموش کرده باشـی چه حقیقت ذکر فنای ذاکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور عیان گردد و عیان دور از بیان بلکه مثنوی فی بیان میگنجد اینجا نی عیان نی من و نی ما و نی نام و نشان ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام جملگی مذکور آمد و السلام وَ قُل عَسی و بگو شاید که أَن یَهدِیَنِ آنکه دلالت کند رَبِّی آفریدگار من لِأَقرَبَ بآنچیزیکه نزدیک‌تر است مِن هذا از شان اصحاب کهف که میپرسید رَشَداً از راه صواب و چون عسی از حق سبحانه لابد است او را راه نمـود به بزرگ‌تر چیزی از قصّه اصحاب کهف و آن اخبـار انبیـاء و امم سـابقه بوده و انبـاء از نوازل و حوادث آتیه وَ لَبِثُوا و درنگ کردند آن جوان مردان همه فِی کَهفِهِم در غار خود وقتی که در خواب بودند ثَلاثَ مِائَهٍ سِنِینَ سه صد سال وَ ازدادُوا تِسعاً و زیاده کردند بر آن و افزودند نه سال دیگر در لباب آورده که سه صد سال شمسی بوده و نه سال برو افزوده‌اند تا سال قمری شـده چه تفـاوت بین السِّنین در هر سـال قریب یـازده روز است و بتحقیق سه صـد سال شمسـی بوده و نه سال برو افزوده‌انـد تا سال قمری شده چه تفاوت بین السِّنین در هر سال قریب یازده روز است و بتحقیق سه صد سال شمسـی سه صد و نه سال قمری بود و دو ماه و نوزده روز باشد و در خبر است که ترسایان گفتند ما سه صد سال را دانیم و نه را نشناسـیم حق تعالی فرمود قُلِ اللّهُ بگو خدای تعالی أَعلَمُ بِما لَبِثُوا داناتر است بمقـداریکه درنگ کردنـد لَهُ مر اوراست غَیبُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پوشـیدهای آسـمان و زمین یعنی

مخفیات اهالی آن أَبصِر بِهِ چه بیناست خدای بهر موجودی وَ أَسمِع و چه شنوا است بهر مسموعی ما لَهُم نیست مر اهل آسمان و زمین را مِن دُونِهِ بجز وی مِن وَلِیٍّ هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَ لا یُشرِکُ و انباز نمیکند خدای فِی حُکمِهِ در فرمان و قضای خود أَحَداً هیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی وَ اتلُ ما أُوحِیَ و بخوان آنچه وحی کرده شده است إِلَیکَ بسوی تو مِن کِتابِ رَبِّکَ از کتاب پروردگار تو که قرآن است لا مُبَدِّلَ تغییر کننده نیست در ان لِکَلِماتِهِ مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده وَ لَن تَجِدَ و نیابی تو مِن دُونِهِ بجز وی مُلتَحَداً پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره مر حضرت رسالت‌پناه علیه السلام را گفتند اینکه پشمینه پوشان بی‌قدر را چون صهیب و بلال و عمار و خباب رض که بوی خرقهای ایشان ما را متأذّی میدارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۶۴۳

وَ اصبِر نَفسَکَ و بازدار تن خود را و شکیبائی کن مَعَ الَّذِینَ با آنانکه یَدعُونَ رَبَّهُم می‌پرستند پروردگار خود را بِالغَداةِ وَ العَشِیِّ بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلاهٔ فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول‌اند یُرِیدُونَ وَجهَهُ میخواهند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند نزد بعضی اینکه آیت مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از مؤلّفه قلوب چون عینیه بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول اللّه ص ما اشراف عربیم با سلمان و ابو ذر و فقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده به تعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام را برای رضای خدا به پرستش او و میگذرانند وَ لا تَعدُ باید که در نگذرد عَیناکَ عَنهُم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان برمدار و بغیر ایشان التفات مکن تُرِیدُ میخواهی تو زِینَةَ الحَیاةِ الدُّنیا آرایش زندگانی دنیا! بباید دانست که آنحضرت ص را هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت اینکه است که مکن عمل کسیکه مائل بزینت دنیا است چه مائل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیاء مقبل باشد وَ لا تُطِع و فرمان مبر مَن أَغفَلنا آنرا که غافل گردانیدیم قَلبَهُ دل او را عَن ذِکرِنا از یاد کردن ما و آن کس امیّه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت را بطرو فقرا میفرمودند حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل گردانیده‌ایم وَ اتَّبَعَ و او پیروی کرده است هَواهُ آرزوی نفس خود را وَ کانَ أَمرُهُ و هست کار او فُرُطاً تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت وَ قُلِ و بگو مر ایشانرا که آنچه بشما آورده‌ایم یعنی قرآن الحَقُّ مِن رَبِّکُم پیغام راست و سخن درست است از آفریدگار شما فَمَن شاءَ فَلیُؤمِن پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود وَ مَن شاءَ و هر که خواهد ناگرویدن آن فَلیَکفُر پس گو که نگرود امام زاهد آورده که مراد امر توعید و تهدید است نه امر اجازت و اباحت و إبن عباس رض فرمود که امر بمعنی اخبار است یعنی هرکرا خدا خواهد که ایمان آرد هر آئینه ایمان آرد و هرکرا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد و ما تشاءون الا ان یشاء اللّه آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معرّا است بیت هرکرا خواهی بر آن و هر کرا خواهی بخوان حکم حکم تست و کس را چاره جز تسلیم نیست إِنّا أَعتَدنا بدرستیکه ما آماده کرده‌ایم لِلظّالِمِینَ برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان ناراً أَحاطَ بِهِم آتشیکه بگرداگرد درآرد ایشان را سُرادِقُها سراپرده‌های آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بر کافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رض که سرادق نار چهار دیوار است غلظت هر یک از ان چهل ساله راه که بگرو کافران درآمده وَ إِن یَستَغِیثُوا و اگر فریادخواهی کنند از تشنگی یُغاثُوا بِماءٍ فریاد رسیده شوند بآبی که کَالمُهلِ مانند دردیِ زیت یا مس گداخته که چون پیش دهن ایشان برند یَشوِی الوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بِئسَ الشَّرابُ بد شرابی است مهل. وَ ساءَت و بدست آتش مُرتَفَقاً جای بودن.

صفحه : ۶۴۴

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند بخدا و کتاب و رسول او وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنّا لا نُضِیعُ بتحقیق که ما ضائع نگردانیم أَجرَ مَن أَحسَنَ مزد آنکس را که نکوتر است عَمَلًا از روی کردار أُولئِکَ آن گروه مومنان و

پسندیدگان لَهُم مر ایشان‌راست جَنّاتُ عَدنٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که در ان مقیم باشند تَجرِی میرود مِن تَحتِهِمُ الأنهارُ از زیر منازل ایشان بامر ایشان جویها یُحَلَّونَ پیرایه بسته شوند فِیها مِن أَساوِرَ در ان بوستانها از دستوانها ساخته شده مِن ذَهَبٍ از زر در زاد المسیر از إبن جبیر رض نقل میکند که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت وَ یَلبَسُونَ و بپوشند ثِیاباً خُضراً جامهای سبز رنگ مِن سُندُسٍ از دیباهای نازک وَ إِستَبرَقٍ و دیباهای سطبر فراخور آرزوهای هر یک مُتَّکِئِینَ فِیها تکیه‌زدگان باشند در بهشت عَلَی الأَرائِکِ بر تختها چنانچه عادت متنعمان است نِعمَ الثَّوابُ نیک پاداشی است بهشت و نعیم آن وَ حَسُنَت و نیکو است آن تختها مُرتَفَقاً تکیه‌گاه یا نیکو است بهشت منزل و آرامگاه وَ اضرِب لَهُم و پیدا کن برای مومنان و کافران مَثَلًا مثلی و آن مثل کدام است رَجُلَینِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مومن بود و دیگر قطروس یا قطرس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مآل و حال ایشان خبر میدهد که جَعَلنا لِأَحَدِهِما دادیم یکی را از ایشان یعنی قطروس را جَنَّتَینِ دو بوستان مِن أَعنابٍ از تاکهای انگور وَ حَفَفناهُما بِنَخلٍ و محفوف گردانیدیم ما آنرا بخرما بنان یعنی درختان خرما گرداگرد آن درآوردیم وَ جَعَلنا بَینَهُما و پیدا کردیم میان آن دو باغ زَرعاً کشت‌زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد کِلتَا الجَنَّتَینِ آن دو باغ آتَت أُکُلَها بدادی میوه‌ها و محصول خود را بتمامی وَ لَم تَظلِم و ستم نه‌کردی یعنی کم نساختی مِنهُ شَیئاً از میوه معهود چیزیرا یعنی در اغلب آن است که میوه در سالی تمام آید و سالی ناقص و میوه آن باغها همیشه تمام آمدی وَ فَجَّرنا و روان کردیم خِلالَهُما نَهَراً میان آن دو بوستان جوی آب تا شراب آن دایم باشد.
صفحه : ۶۴۵

وَ کانَ لَهُ و مر بود کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر داشت و اختصاص آنها بذکر جهت غالبیت بوده آورده‌اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نموده ازو در معیشت توقع مساعدتی کرد و قطروس گفت که زر من و تو برابر بوده من اینکه همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان‌حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرای در دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقالَ پس گفت قطروس لِصاحِبِهِ مر یار خود یعنی برادر خود را وَ هُوَ یُحاوِرُهُ و او مجادله می‌کرد با او و سخن بازمیگردانید یعنی اینکه میگفت و آن جواب میداد کافر گفت أَنَا أَکثَرُ من بیشتر مِنکَ مالًا از تو جهت مال دنیا وَ أَعَزُّ نَفَراً و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهود گرفت وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ و بباغ خود درآمد وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفسِهِ و حال آنکه او ستم‌کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قالَ ما أَظُنُّ گفت گمان نمی‌برم أَن تَبِیدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هذِهِ أَبَداً اینکه بوستان من هرگز یا مظنّه من نیست که اینکه دنیا سپری گردد وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً و گمان نمی‌برم قیامت را آینده وَ لَئِن رُدِدتُ و اگر بازگردانیده شوم بزعم تو إِلی رَبِّی بسوی پروردگار من چنانچه تو میگوئی و مرا برانگیزند لَأَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَیراً مِنها بهتر ازین بوستانها مُنقَلَباً جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آن است که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز اینکه باغ بمن داده‌اند قالَ لَهُ گفت مر قطروس را صاحِبُهُ یارا و یهودا وَ هُوَ یُحاوِرُهُ و حال آنکه او جدال می‌کرد با او أَ کَفَرتَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در ان بِالَّذِی خَلَقَکَ بآنکس که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل ماده تست مِن تُرابٍ از خاک ثُمَّ مِن نُطفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک است ثُمَّ سَوّاکَ رَجُلًا پس ترا راست کرد مردی رسیده درست اندام لکِنَّا لیکن من میگویم هُوَ اللّهُ اوست خداوند بحق رَبِّی پروردگار آفریدگار من از خاک و نطفه وَ لا أُشرِکُ و انباز نمیگردانم بِرَبِّی أَحَداً بخداوند خود هیچکس را وَ لَو لا إِذ دَخَلتَ و چرا چون درآمدی جَنَّتَکَ به بوستان خود قُلتَ ما شاءَ اللّهُ نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بجای آن بائستی گفت که اگر خدا خواهد

بمانـد و اگر خـدا خواهد فانی گرداند و چرا نه گفتی لا قُوَّةَ إِلّا بِاللّهِ نیست قوّت هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسّر شده بمددکاری لطف حضـرت باری است إِن تَرَنِ أَنَا اگر بینی مرا أَقَلَّ مِنکَ کمتر از تو مالًا وَ وَلَداً از جهت مال و فرزند.

صفحه : ۶۴۶

فَعَسی رَبِّی أَن یُؤتِیَنِ پس شایـد که بدهـد مرا پروردگار من بوستـانی خَیراً مِن جَنَّتِکَ بهتر از بوستـان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَ یُرسِلَ و فرو فرستـد عَلَیها بر بوستان تو بسبب کفر تو حُسباناً صاعقها یعنی عذاب سخت مِنَ السَّماءِ از آسمان فَتُصبِحَ پس گردد بوستـان تو صَعِیداً زمین هامون زَلَقاً بی گیاه که پای برو بلغزد أَو یُصبِحَ یا بگردد ماؤُها آب آن بوستان غَوراً فرو رفته در زمین فَلَن تَستَطِیعَ پس نتـوانی تو لَهُ مر آن آب بزمین فرو رفته را طَلَباً جستـن یعنی طلب آن آب مقـدور تو نبود پس بـاختن و بـاز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده‌اند که حق سبحانه سخن آن مومن را راست گردانید و عذاب اهلاک استیصال بدان باغ فرستاد وَ أُحِیطَ فراگرفته شـد از عـذاب الهی بِثَمَرِهِ به میوه آن باغ کافر و تباه شـده جمیع اشـجار و اثمار آن و خراب گشت هر بنا که در ان باغ ساخته بود فَأَصبَحَ پس بامـداد کرد قطروس و آل حال را مشاهـده نمود یُقَلِّبُ میگردانیـد کَفَّیهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسـرت کف بر کف می‌زد و پشیمانی میخورد عَلی مـا أَنفَقَ بر آن چیزیکه خرج کرده بود فِیهـا در عمـارت آن وَ هِیَ و حال آنکه بناهـای آن باغ خاوِیَةٌ افتاده بود عَلی عُرُوشِها بر سـقفهای خود یعنی اول سـقوف ساقط شـد و جـدران بروی افتاد یا چفتی که بسـته بودنـد بیفتاد آنکه تاکها بروی فرود آمد و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَ یَقُولُ و می گفت یا لَیتَنِی ای کاشـکه من لَم أُشـرِک انباز نمی گرفتم و شریک نمی‌ساختم بِرَبِّی أَحَداً به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمی‌شـد وَ لَم تَکُن لَهُ و نه بودنـد مر او را فِئَةٌ یَنصُرُونَهُ گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای که او بر ان قادر بود او را نصـرت نه کرد وَ ما کانَ و نبود قطروس مُنتَصِراً یاری‌دهنده مر خود را و انتقام‌کشـنده از خدای هُنالِکَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا الوَلایَةُ نصرت دادن و یاری کردن لِلّهِ مر خدائراست و بس الحَقِّ خـدای راست گوئی و درست کار هُوَ خَیرٌ او بهتر است ثَواباً از جهت پاداش مر او را که بـدو امیدوارتر بود وَ خَیرٌ عُقباً و بهتر است از جهت عاقبت مر بنـده ترسـکار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکنـد رجلین را بنفس کـافر و قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل‌اند بر اعناب شـهوات و نخیل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب اینکه مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است.

صفحه : ۶۴۷

وَ اضـرِب لَهُم و پیدا کن برای جهانیان مَثَلَ الحَیاةِ الدُّنیا مثل زندگانی ایشان درین جهان کَماءٍ أَنزَلناهُ مانند گیاه رسـته از آبی که فرو فرسـتادیم آنرا مِنَ السَّماءِ از سـحاب یـا از جـانب سـما فَاختَلَطَ پس بیامیخت بِهِ بآن آب نَباتُ الأَرضِ آن گیاه رسـته از زمین و قوّت گرفت و نشو نمای خود بکمال رسانیـد و زمین بـدو تازه و خرم شـد فَأَصبَحَ پس بامـداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هَشِیماً خشک گشـته و در هم شکسـته بمثابتی که از خشـکی و شکسـتگی تَذرُوهُ الرِّیاحُ پراگنـده می گردانـد او را باد از زمین برمیکند و بهر طرف می‌برد وَ کانَ اللّهُ و هست خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیز از انشا و افنا مُقتَدِراً توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد و وقت آن درآید که ازو نفع گیرند ناگاه آب ازو منقطع گردد و خشک و بیفائـده بماند هم‌چنین آدمی بزندگی و تازگی که وارد خوش درآید همین که نامه عمر او از عنفوان بپایان رسد متقاضـی اجل درآمـده نهال نهاد او را بصرصـر فنا خشک سازد و خرمن‌های آرزو را بباد نیستی بر دهد بیت بهار عمر بسـی دلفریب و رنگین است ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی آورده‌انـد که رؤسـای عرب بمـال و فرزنـد فخر و مباهات میکردنـد و پیغمبر را بآنکه درویش است و پسـر ندارد طعنه میزدند حق سـبحانه فرمود که المالُ وَ البَنُونَ مال و پسـران زِینَةُ الحَیاةِ الدُّنیا آرایش زندگانی دنیااند

نه زاد قبر و توشه راه معاد چه بانـدک زمانی عرضه تلف و هـدف زوال خواهنـد شد وَ الباقِیاتُ الصّالِحاتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن أبـد الآباد باقی ماند خَیرٌ عِندَ رَبِّکَ بهتر است نزدیک پروردگار تو ثَواباً از جهت پاداش وَ خَیرٌ أَمَلًا و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می‌یابد بعضی از علماء بر آنند که باقیات صالحات نمازهـای پنجگـانه است و گوینـد کلمات خمسه است اعنی سبحان اللّه و الحمـد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و لا حول و لا قوهٔ الا باللّه العلی العظیم یا کلمات سه‌گانه لا اله الا اللّه و استغفر اللّه و صلی اللّه علی محمّد ص و آله و اصحابه و سلّم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یـا نیـات پسـندیده که موجبـات قبول اعمـال بود یا بنات صالحات که بحکم هن ستر من النار سـبب خلاصـی والدین باشند امام قشیری رح فرموده که باقیات صالحات آن عمل است که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه اللّه بود تا نتیجه آن ابـدا بسـمت بقا موسوم توانـد بود و رویم قدس سـره فرمود که خلوص عمل بآنست که رویت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه‌بینی و ندانی وَ یَومَ نُسَیِّرُ الجِبالَ و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراگنده سازیم وَ تَرَی الأَرضَ و به بینی زمین را بارِزَهً ظاهر شـده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمـده وَ حَشَرناهُم و حشـر کنیم همه را یعنی جمع سـازیم در موقف فَلَم نُغـادِر پس نگـذاریم مِنهُم أَحَـداً از ایشان یکی را حشـرنا کرده وَ عُرِضُوا و عرض کرده شونـد عَلی رَبِّکَ بر حساب آفریـدگار تو صَـفًّا ایسـتاده وصف کشـیده و حق سـبحانه گویـد لَقَـد جِئتُمُونا هر آئینه آمدیـد شـما بما برهنه و تنها بی‌خدم و حشم و مال و منال کَما خَلَقناکُم همچنانکه آفریده بودم شـما را أَوَّلَ مَرَّهٍ اوّل‌بار که هیچ چیز نداشتید بَل زَعَمتُم بلکه شـما گمـان بردیـد و پنداشتیـد أَلَّن نَجعَلَ آنکه نسـازیم مـا لَکُم برای شـما مَوعِـداً وقتی که برای انجاز وعـده یا مکانیکه موعود بود برای محاسبه اینکه خطاب خاص برای منکران بعث است.

صفحه : ۶۴۸

وَ وُضِعَ الکِتـابُ و نهـاده شود نوشـتهای اعمـال در دسـتهای اهل محشـر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فَتَرَی المُجرِمِینَ پس به‌بینی گناهکـاران را مُشـفِقِینَ ترسـان و اعراض‌کننـدگان مِمّـا فِیهِ از ان چیزیکه در کتاب ایشان باشـد از گناه و فراموش کرده باشـند یعنی چون بر آن مطلع گردنـد خوف بر ایشان مسـتولی گردد وَ یَقُولُونَ و گویند یا وَیلَتَنا ای وای بر ما ما لِهذَا الکِتابِ چه بوده است اینکه نامه را که مطلقا لا یُغادِرُ فرونگذاشته صَغِیرَهً وَ لا کَبِیرَهً گناهان خرد و بزرگ را إِلّا أَحصاها مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاهداشـته وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا و بیابند آنچه کرده‌اند حاضِراً در پیش آمده وَ لا یَظلِمُ رَبُّکَ و ستم نکند پروردگار تو أَحَداً بر کسی بنقصان حسـنه یا زیادتی سیئه او وَ إِذ قُلنا و یاد کن آنرا که گفتیم ما لِلمَلائِکَهِ اسجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را فَسَـجَدُوا پس سـجده کردنـد إِلّـا إِبلِیسَ مگر ابلیس کانَ بود مِنَ الجِنِّ از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی‌انـد از ملائکه که از آتش آفریـده شده‌انـد و ابلیس از ایشـان بود و غیر ایشـان از ملائـکه مخلوقنـد از نور و قول اوّل اصـح است چه در همین آیت او را ذرّیـت اثبـات میکنـد و ملائـکه را ذریـت نیسـت و دلیلی دیگر آن اسـت کـه میگویـد فَفَسَـقَ پس بیرون رفـت عَن أَمرِ رَبِّهِ از فرمـان پروردگار خود فا برای سـببیه است یعنی عاصـی شـد بجهت آنکه در اصل جنی بوده أ فَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرامیگیرید شـیطان را وَ ذُرِّیَّتَهُ و فرزنـدان او را أَولِیاءَ دوسـتان مِن دُونِی بجز من یعنی ایشانرا دوست میگیریـد و فرمانبرداری میکنیـد و در من عاصـی میشوید وَ هُم و حال آنکه ابلیس و ذرّیت او لَکُم عَـدُوٌّ مر شـما را دشـمنانند بِئسَ لِلظّالِمِینَ بـد است مر سـتمکاران را ابلیس و ذرّیت او بَدَلًا بدلی از خداونـد گوینـد ذرّیت بمعنی اتباع است و تسـمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر برانند که او را ذریت هست در تبیان آورده که چون حق سـبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که آوه نام دارد بیافرید و او را بشمار ریگهای بیابان فرزندانند و از اولاـد او یکی مرّه است که کنیت بـدو یـافته بود و دیگر لاـقیس و ولهـان است و در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت است و دلهـای موسوس صـلاهٔ و بعضـی برعکس گفته‌انـد و باتفـاق جمهور از اولاـد او صاحب اسواق است بـدروغ و کم‌فروشـی و خیانت وسوسه میکنـد و اعور صاحب ابواب زنا است و مسوط صاحب اراجیف است و اسم برخورنده طعام که بسم اللّه نگفته باشـد

شرکت میکند در خوردن و مدهش موکل علما است و ایشانرا بر اهوای مختلف میدارد و بعضی گفته‌اند که شریده از اولاد اوست و او صاحب مصائب است که بجزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره کردن وا ثبورا گفتن. میفرماید ما أَشهَدتُهُم حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را خَلقَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ بوقت آفرینش آسمان و زمین تا بایشان مشاورت کنم یا مددگاری طلبم وَ لا خَلقَ أَنفُسِهِم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع‌اند حق سبحانه نفی میکند آنرا و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبرانند پس چگونه ایشانرا در عبادت من انباز میگیرند وَ ما کُنتُ و نیستم من مُتَّخِذَ المُضِلِّینَ فراگیرنده گمراه‌کنندگان را که ابلیس و ذریت اویند عَضُداً یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی‌نیازم از یار و مددگار.

صفحه : ۶۴۹

وَ یَومَ یَقُولُ و یاد کن آنروز را نیز که گوید خدای یا فرشته بامر او مشرکانرا که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نادُوا شُرَکائِیَ الَّذِینَ زَعَمتُم بخوانید بآواز بلند شریکان مرا آنانرا که گمان بردید که ایشان انبازان منند اضافت شرکاء بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع نیز میشاید فَدَعَوهُم پس بخوانند کافران بتان را و استغاثه کنند فَلَم یَستَجِیبُوا پس اجابت نه‌کنند لَهُم مر ایشانرا و بفریاد نرسند وَ جَعَلنا بَینَهُم و گردانیدیم میان کفار و الهه ایشان مَوبِقاً جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای جهنم پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا در ان معذب سازیم و از عبد اللّه بن عمر رض منقول است که موبق دادی باشد عمیق در جهنّم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا اللّه و ما سوای ایشان وَ رَأَی المُجرِمُونَ و ببینند مشرکان النّارَ آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُم پس یقین دانند که ایشان مُواقِعُوها در افتادنی‌اند در ان وَ لَم یَجِدُوا و نیابند عَنها از ان آتش مَصرِفاً مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان وَ لَقَد صَرَّفنا و بدرستیکه ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فِی هذَا القُرآنِ درین قرآن لِلنّاسِ برای مردمان مِن کُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاج‌اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم سنائی فرماید نظم حق تعالی به محض فضل عظیم در کتاب کریم و حکیم قدیم آنچه مر جمله را بکار آید گفته است آنچنانکه میباید وَ کانَ الإِنسانُ و هست آدمی أَکثَرَ شَیءٍ از هر چیزی که خدا آفریده است جَدَلًا جدل‌کننده از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال‌کننده‌تر است و خصومت او در کار حق بیشتر إبن عباس رض فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می‌نمود یا ابیّ بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَ ما مَنَعَ النّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و بازنداشت أَن یُؤمِنُوا از انکه بگروند و تصدیق کنند إِذ جاءَهُمُ الهُدی چون آمد بدیشان سبب راه نمودنی که محمّد است یا قرآن وَ یَستَغفِرُوا رَبَّهُم و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی إِلّا أَن تَأتِیَهُم مگر آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الأَوَّلِینَ سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان أَو یَأتِیَهُمُ العَذابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی بروی یعنی مستاصل گردند یعنی در روز بدر وَ ما نُرسِلُ المُرسَلِینَ و نه فرستادیم ما فرستادگان را إِلّا مُبَشِّرِینَ مگر مژده‌دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَ مُنذِرِینَ و بیم‌کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی وَ یُجادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالباطِلِ به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند آن جماعت لِیُدحِضُوا تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بِهِ الحَقَّ بآن جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمدی صلی اللّه علیه و سلّم وَ اتَّخَذُوا آیاتِی و فراگرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وَ ما أُنذِرُوا و آنچیزیرا نیز که بیم کرده شده‌اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند هُزُواً افسوس کرده شده بآن.

صفحه : ۶۵۰ وَ مَن أَظلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّن ذُکِّرَ از کسیکه پند داده شود بِآیاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او که قرآن است فَأَعرَضَ عَنها پس روی بتابد از ان و قبول نکند وَ نَسِیَ و فراموش کند ما قَدَّمَت یَداهُ عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده‌اند کفر و معاصی خود را و تفکر نمیکنند در عواقب آن إِنّا جَعَلنا بدرستیکه ما نهاده‌ایم عَلی قُلُوبِهِم

بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَن يَفقَهُوهُ تا درنیابند آن را وَ فِي آذانِهِم و در گوشهای ایشان افگندیم وَقراً گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع است وَ إِن تَدعُهُم و اگر خوانی تو ایشانرا إِلَى الهُدى بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن فَلَن يَهتَدُوا پس راه نیابند إِذاً آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیابند أَبَداً هرگز مراد جمعی‌اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَ رَبُّكَ الغَفُورُ و پروردگار تو آمرزنده است و عیب‌پوش ذُو الرَّحمَةِ خداوند بخشایش لَو يُؤاخِذُهُم اگر بگیرد خدای ایشانرا یعنی کافران را بِما كَسَبُوا بآنچه میکنند از گناهان که شرك است و تکذیب پیغمبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آئینه بشتاباند لَهُمُ العَذابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَل لَهُم بلکه عذاب مشرکان را هست مَوعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده درآید لَن يَجِدُوا نیابند مِن دُونِهِ بجز خدای مَوئِلًا پناهی و گریزگاهی وَ تِلكَ القُرى و آن دیهها که قصّه ایشان بر تو خوانده‌ایم یعنی حجر و احقاف و موتفکات أَهلَكناهُم هلاك کردیم اهالی آنرا لَمّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب پیغامبر ص و مجادله و معاصی وَ جَعَلنا و مقرر گردانیدیم لِمَهلِكِهِم برای هلاك ایشان مَوعِداً وقتی معلوم که چون برسد از ان پیش و پس نیفتد پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرك و نافرمانی دست بازنمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر اللّه سعیه در ترجمه اینکه کلام سعادت اعلام فرموده قطعه نیك‌بخت آن کسی بود که دلش آنچه نیکوتر است بپذیرد دیگران را چو پند داده شود او از ان پند بهره برگیرد آورده‌اند که موسی بعد از هلاك فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه بخواند که فغان از مستمعین برآمد و همه در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق و دقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم اللّه هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی ع فرمود نمیدانم در همه عام از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش اینکه صورت گذشت بی‌آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده‌ایست که اختصاص داده‌ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه بر که او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی ع تهیّه فرمود و روی براه آورد صفحه : ۶۵۱

وَ إِذ قالَ مُوسى و یاد کن ای محمّد ص چون گفت موسی لِفَتاهُ مر شاگرد و خادم خود را یعنی یوشع بن نون ع بن افرایم ع بن یوسف ع را که بطلب خضر لا أَبرَحُ همیشه خواهم رفت حَتّى أَبلُغَ تا برسم مَجمَعَ البَحرَينِ به مجمع بحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند کان الخضر فی ایام الا فریدون و کان علی مقدمهٔ ذی القرنین الاکبر و بقی الی ایام موسی علیه السلام و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بند نوشیروان نیز گفته‌اند القصه موسی فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل او أَو أَمضِيَ حُقُباً یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را نیابم بیت دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید ای یوشع تو با من موافقت نمائی در طلب اینکه بنده صالح یوشع علیه السلام فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا مغتنم میشمارم مصرعه وش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد پس یوشع ع تهی چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم اللّه روان شد فَلَمّا بَلَغا پس آن هنگام که رسیدند مَجمَعَ بَينِهِما بمجمعی که میان دو دریا است آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی بخواب رفت یوشع ع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر آن ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع علیه السلام متحیّر گشت و موسی علیه السلام از خواب درآمده تفقد حال یوشع ع و ماهی ننموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيا حُوتَهُما فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي البَحرِ در دریا سَرَباً مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می‌ایستاد و زمین خشك میگشت فَلَمّا جاوَزا پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قالَ گفت موسی علیه السلام لِفَتاهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع علیه السلام را که وقت چاشت شد آتِنا غَداءَنا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده‌ایم و دمی چند برآسائیم لَقَد لَقِينا هر آئینه دیدیم مِن سَفَرِنا هذا ازین سفر که کردیم نَصَباً رنج و سختی چون یوشع علیه السلام سفره پیش آورد قصّه ماهی بیادش آمد قالَ أَ رَأَيتَ گفت یوشع علیه السلام خبر داری إِذ

أَوَينا إِلَى الصَّخرَةِ چون جای گرفته بوديم بآن صخره بر كنار چشمه فَإِنِّي پس بدرستيكه من نَسِيتُ‌الحُوتَ فراموش كردم ماهی را يعنی قصّه او را كه با تو گويم وَ ما أَنسانِيهُ و فراموش نه‌كرد بر من ذكر او را إِلَّا الشَّيطانُ مگر شيطان كه مرا مشغول ساخت أَن أَذكُرَهُ از انكه ياد دهم ترا وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت ماهی راه خود را فِي البَحرِ در دريا عَجَباً راه عجب كه هر جا ميرفت راهی فراخ پيدا می‌شد و زمين دريا نيز خشك می‌شد.

صفحه : ۶۵۲

قالَ گفت موسی ع ذلِكَ اينكه قصّه ماهی است ما كُنّا نَبغِ آنچه بوديم كه می‌طلبيم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد كه آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان كسيكه می‌طلبيم فَارتَدّا پس بازگشتند عَلى آثارِهِما بر نشانهای قدم خود قَصَصاً از پی رفتنی تا رسيدند بدان موضع كه ماهی بدريا درآمده بود راهی ديدند گشاده و خشك بدان درآمدند فَوَجَدا پی يافتند عَبداً مِن عِبادِنا بنده را از بندگان ما كه بمحض عنايت آتَيناهُ داديم او را رَحمَةً بخششی مِن عِندِنا از نزديك ما كه آن وحی است و نبوت بقوليكه او را پيغمبر دانند يا طول عمر بمذهب آنها كه به نبوت او قائل نيستند وَ عَلَّمناهُ و بياموختيم او را مِن لَدُنّا عِلماً از نزديك ما علمی كه خاص است بما و كسی آنرا نداند الا بتعليم ما در حقايق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل ميفرمايد كه علم لدنی آنست كه حكم كنند بر خلق بمواقع توفيق و خذلان و گفته‌اند كه علمی است كه حاصل شود بيواسطه كسب و تلقين حرف صاحب كشف الاسرار فرمود كه داننده اينكه علم محقق است از يافته سخن گويد در فتوحات از سلطان العارفين قدس سره نقل ميكنند كه با جمعی دانشمندان می‌گفتند اخذتم علمكم ميتاعن ميت و اخذنا علما عن الحی الذی لا يموت مثنوی گلشنی كز عقل رويد يكدم است گلشنی كز عشق رويد خرم است گلشنی كز گل دمد گردد تباه گلشنی كز گل دمد وا فرحتاه علم چون بر دل زند ياری شود علم چون بر گل زند باری شود آورده‌اند كه چون بجای خضر رسيدند او را ديدند تكيه كرده و جامه خود را بسر كشيده موسی ع سلام كرد خضر جامه از رو دور كرده جواب داده و گفت تو كيستی گفت من موسی‌ام ع نبی بنی اسرائيل حق تعالی فرموده كه بتو صحبت دارم و از تو چيزی بياموزم او در جواب گفت كسيكه گويد كه پيغمبر صاحب شريعتم او چگونه از كسی چيزی آموزد و گفته‌اند كه رسول ميبايد كه اعلم باشد از مرسل اليهم در آنچه بديشان آورده است از اصول و فروع دين و هر چه نه ازين قبيل باشد تعلّم آن منافی امور نبوّت نيست و نكته انتم اعلم بامور دنيا كم مؤيد اينكه قول است قالَ لَهُ مُوسى گفت موسی ع مر خضر را هَل أَتَّبِعُكَ آيا پيروی كنم مر ترا عَلى أَن تُعَلِّمَنِ بشرط آنكه بياموزانی مرا مِمّا عُلِّمتَ از آنچه بتو آموخته‌اند رُشداً علمی كه مبنی بر رشد باشد يعنی اصابت خير قالَ إِنَّكَ گفت خضر عليه السلام بدرستيكه تو لَن تَستَطِيعَ نميتوانی مَعِيَ صَبراً با من شكيبائی كردن را موسی ع گفت چرا صبر نتوانم كرد گفت بجهت آنكه تو پيغمبری حكم تو بر ظاهر است شايد كه از من عملی صادر شود كه در ظاهر آن منكر و ناشائسته نمايد و تو وجه حكمت آنرا ندانی و بر صبر كردن نتوانی وَ كَيفَ تَصبِرُ و چگونه صبر كنی عَلى ما لَم تُحِط بر آن چيزيكه احاطه نكرده بِهِ بآنچيز خُبراً از روی دانش يعنی علم تو بر آن نرسيده باشد قالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی ع زود باشد كه يابی مرا إِن شاءَ اللّهُ اگر خواهد خدای صابِراً صبركننده بر آنچه از تو می‌بينم وَ لا أَعصِي و نافرمانبرداری نه‌كنم لَكَ أَمراً امر ترا در هيچ كاری.

صفحه : ۶۵۳

قالَ گفت خضر كه ای موسی ع فَإِنِ اتَّبَعتَنِي پس اگر پيروی كنی مرا فَلا تَسئَلنِي پس مپرس مرا عَن شَيءٍ از چيزيكه منكر باشد و وجه صحت آنرا ندانی يعنی افتتاح بسؤال مكن حَتّى أُحدِثَ لَكَ تا من نوسازم برای تو مِنهُ از ان چيز ذِكراً بيانی كه تو دريابی موسی عليه السلام قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و يوشع ع عليه السلام بر عقب ايشان می‌رفت فَانطَلَقا پس برفتند بر ساحل دريا تا رسيدند بكشتی و از اهل آن استدعای ركوب در ان نمودند ملاحان اوّل راضی نشدند و آخر خضر را شناختند و به تعظيمی تمام در آن كشتی درآوردند حَتّى إِذا رَكِبا فِي السَّفِينَةِ تا چون نشستند در كشتی و ميان دريا رسيدند خضر ع تبری برداشت

و پنهان از قوم خَرَقَها سوراخ کرد کشتی را قالَ أ خَرَقتَها گفت موسی علیه السلام آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغرِقَ أهلَها تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب است در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لَقَد جِئتَ بدرستیکه آوردی شَیئاً إمراً چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قالَ أ لَم أَقُل إنَّکَ گفت خضر که آیا نه گفتم بدرستیکه تو لَن تَستَطِیعَ نمیتوانی مَعِیَ صَبراً با من صبر کردن قالَ گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لا تُؤاخِذنِی مواخذه مکن مرا بِما نَسِیتُ بآنچه فراموش کرده‌ام وَ لا تُرهِقنِی و در مرسان مرا مِن أَمرِی از کار من عُسراً دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانطَلَقا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی از کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شد نام او خوش بود یاحیسور و نام پدر او سالار یا کما روی و نام مادرش ساهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی ع علیه السلام و خضر علیه السلام میرفتند حَتّی إذا لَقِیا غُلاماً تا بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران طلبید در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بذبح یا بخناق قالَ أ قَتَلتَ گفت موسی علیه السلام آیا بکشتی نَفساً زَکِیَّةً نفسی پاک را بِغَیرِ نَفسٍ بغیر نفسیکه او کشته باشد یعنی پاک بود از قتل بغیر حق پس بیقصاص او را چگونه کشتی لَقَد جِئتَ هر آئینه آوردی شَیئاً نُکراً چیزی ناپسندیده را.

صفحه : ۶۵۴

قالَ أ لَم أَقُل لَکَ إنَّکَ گفت خضر آیا من نه‌گفتم ترا در اوّل مصاحبت که تو لَن تَستَطِیعَ قوّت نداری و هرگز نتوانی مَعِیَ با من و فعلهای من صَبراً شکیبائی ورزیدن قالَ گفت موسی ع إن سَأَلتُکَ اگر سؤال کنم ترا عَن شَیءٍ از چیزی که صادر شود مثل اینکه افعال منکره بَعدَها پس ازین کرت فَلا تُصاحِبنِی پس مصاحبت با من مکن قَد بَلَغتَ بدرستیکه رسیدی تو مِن لَدُنِّی عُذراً از نزدیک من به عذری یعنی چون سیومی بار ترا مخالفت کنم هر آئینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی علیه السلام را از روی شرم گفت فَلا تُصاحِبنِی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آئینه چیزهای شگفت دیدی فَانطَلَقا پس درگذشتند و رفتند حَتّی إذا أَتَیا تا چون آمدند أَهلَ قَریَةٍ باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایله بصره یا جروان از ارمینه یا برقه از روم یا بربر زمین و اهل آن دیهه چون شب شدی دروازه بستندی و برای هیچکس نه‌کشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیه السلام بر آن دیهه رسیده خواستند که بدیهه درآیند کسی دروازه نه‌کشود استَطعَما طعام طلب کردند أَهلَها اهل آن دیهه را و گفتند اینجا غریب رسیده‌ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیهه جای ندادید باری طعام جهت ما بفرستید فَأَبَوا پس سرباز زدند اهل آن قریه أن یُضَیِّفُوهُما از ان که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند فَوَجَدا پس یافتند فِیها در نواحی آن دیه جِداراً دیواری مایل شده بیک طرف یُرِیدُ میخواست دیوار أن یَنقَضَّ آنکه بیفتد و برگردد از بیخ ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن فَأَقامَهُ پس خضر راست کرد آنرا بآنکه اساسش را بسنگ و گل استحکام داد قالَ گفت موسی علیه السلام که اهل اینکه دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نه فرستادند پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی لَو شِئتَ لَاتَّخَذتَ اگر میخواستی هر آئینه فرا میگرفتی عَلَیهِ بر تعمیر اینکه دیوار أَجراً مزدی قالَ هذا گفت خضر اینکه است فِراقُ بَینِی وَ بَینِکَ جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید سَأُنَبِّئُکَ زود باشد که آگاه سازم ترا بِتَأوِیلِ ما لَم تَستَطِع بمعنی آنچه نتوانستی. عَلَیهِ صَبراً بر آن شکیبائی نمودن از حیثیت ظاهر و بر ان انکار کردی أَمَّا السَّفِینَةُ فَکانَت امّا کشتی پس بود لِمَساکِینَ مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یَعمَلُونَ فِی البَحرِ کار میکردند در دریا فَأَرَدتُ پس خواستم بحکم خدای أن أَعِیبَها آنکه او را سوراخ سازم و عیبناک کنم وَ کانَ و حال آنست که هست وَراءَهُم در پیش راه ایشان مَلِکٌ پادشاهی که او را جلند بن کرکره گویند یَأخُذُ میگیرد کُلَّ سَفِینَةٍ هر کشتی درستی که می‌بیند غَصباً بغصب یعنی از کشتی‌بانان بازمی‌ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند صفحه : ۶۵۵

وَ أَمَّا الْغُلامُ اما پسر کشته گشته فَکانَ أَبَواهُ پس بودند پدر و مادر او مُؤْمِنَیْنِ گرویدگان فَخَشِینا پس دانستیم ما یا ترسیدیم أَنْ یُرْهِقَهُما آنکه در رساند بدیشان طُغْیاناً وَ کُفْراً بی‌باکی و کفران نعمت یعنی شاید که کفر و طغیان و فسق او درسازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست و آن در ساختن موجب کفران و طغیان باشد فَأَرَدْنا پس خواستیم ما أَنْ یُبْدِلَهُما آنکه بدل دهد ایشان را رَبُّهُما پروردگار ایشان خَیْراً مِنْهُ فرزندی بهتر ازو زَکاةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیّه مزکی باشد وَ أَقْرَبَ رُحْماً و نزدیک‌تر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده‌اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشان را دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود که درآورد هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند نظم آن پسر را کش خضر به برید حلق سر آنرا در نیابد عام خلق آنچه جان بخشد اگر بکشد رواست نائب است او دست او دست خدا است بس عداوتها که آن یاری بود بس خرابیهای که معماری بود وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ و اما دیوار پس هست لِغُلامَیْنِ یَتِیمَیْنِ برای دو کودک یتیم نام ایشان احرم و حریم و ایشان هستند فِی الْمَدِینَةِ در شهر مراد قریه مذکور است وَ کانَ تَحْتَهُ و هست زیر دیوار کَنْزٌ لَهُما گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وَ کانَ أَبُوهُما و بود پدر ایشان صالِحاً مردی شایسته و نام او کاسخ و گفته‌اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرموده فَأَرادَ رَبُّکَ پس خواست پروردگار تو أَنْ یَبْلُغا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُما بقوت و کمال رشد خود وَ یَسْتَخْرِجا و بیرون آرند کَنزَهُما گنج خود را رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ بخششی از پروردگار تو وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی و نه کردم آنچه تو دیدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده‌ام که او خواست که گنج به مستحقان رسد آورده‌اند که آن گنجی بود پر از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زبرجد و برو نوشته بسم اللّه الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسیکه ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود و شگفت میدارم از کسیکه گرویده است برزاقی حق چرا خود را در تعب افگند و عجب است از کسیکه تصدیق مرگ کند چرا عمر شادمان گذارند و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب روز قیامت برای چه غفلت ورزد و عجب است از کسی که دنیای دنی و تقلب انقلاب ارباب او داند- چرا دل درو بندد لا اله الا اللّه محمّد ص رسول اللّه ذلِکَ اینست تَأْوِیلُ ما لَمْ تَسْطِعْ حقیقت آنچه نتوانستی عَلَیْهِ صَبْراً بران صبر کردن آورده‌اند که موسی ع و خضر ع یک دیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل آوردند محققان را درین قصّه بسی نکات و اسرار است خصوصا بحر الحقایق در بیان دقایق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از ان در جواهر التفسیر باز توان یافت.

صفحه : ۶۵۶

وَ یَسْئَلُونَکَ و می‌پرسند ترا مشرکان مکّه بامتحان یهود عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ از ذی القرنین که پادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذو القرنین گفتندی که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب حرب مینموده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاه و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آنست که اینکه اسکندر رومی است و در نبوّت او اختلاف کرده‌اند قُلْ بگو ای محمّد سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ زود باشد که بخوانیم بر شما مِنْهُ ذِکْراً ازو خبری و بیانی إِنَّا مَکَّنَّا بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم یعنی دست دادیم لَهُ مر او را باستیلا فِی الْأَرْضِ در زمین وَ آتَیْناهُ و عطا کردیم او را مِنْ کُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی که خلق بر ان محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه باعدای یا دادیم او را از هر چیزی که میخواست سَبَباً دست‌آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسّر شود آورده‌اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرد تا برو سوار شده هرجا که میخواست میرفت و روز که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد- فَأَتْبَعَ سَبَباً پس از پی در رفت سببی را که بمغرب توان رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّی إِذا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَها تَغْرُبُ یافت آنرا یعنی آفتاب را که برای العین فرو میرود

فِي عَينٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و حفص رح حمیة میخواند یعنی چشمه آب مکدر و لای‌آمیز وَ وَجَدَ عِندَها و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوماً گروهی را که ناسک گوینـد و ایشان قومی بودنـد بت‌پرست و سبز چشم سرخ موی تناور یعنی فربه بـا هیبت لبـاس ایشـان پوست حیوانـات و طعـام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلنا یا ذَا القَرنَینِ گفتیم ما که ای ذو القرنین اینکه نـدا اگر او نبی بوده باشـد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او و بر هر تقـدیر حق تعالی فرمود که إِمّا أَن تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی اینکه قوم را یعنی میکشـی اگر ایمان نیارند وَ إِمّا أَن تَتَّخِذَ و یا آنکه فرامیگیری فِیهِم در باب ایشان حُسناً نیکوئی را اگر بگروند قالَ گفت ذو القرنین أَمّا مَن ظَلَمَ اما کسیکه ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشـد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با من است بکشـیم او را و اینکه عذاب دنیا است ثُمَّ یُرَدُّ پس باز گشته شود إِلی رَبِّهِ بسوی جزای پروردگـار خود در قیامت فَیُعَذِّبُهُ پس عـذاب کنـد خـدای او را عَذاباً نُکراً عـذابی سـخت و منکر که مثل آن معهود نباشد صفحه : ۶۵۷

وَ أَمّا مَن آمَنَ و امـا هر که بگرود وَ عَمِلَ صالِحاً و عملی شایسته کنـد یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر اوراست در هر دو سـرای جَزاءً الحُسنی پاداش نیکو وَ سَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوئیم مر او را مِن أَمرِنا از فرمان ما یعنی از آنچه میفرمائیم یُسراً کاری آسان فراخور طاقت او آوردهانـد که لشـکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان درآمدند و زینهار خواسـته بوی ایمان آوردنـد ثُمَّ أَتبَعَ سَبَباً پس دیگر باره از پی درآمد سـببی را که بمشـرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشـکر نور را از پیش روان کرد و عسـکر ظلمت را از عقب بـداشت و بجانب جنوب متوجه شـده قوم هاویل را که در قطر ایمن بودنـد مسـخر کرد بهمان طریق که قصّه ناسک مـذکور شـد پس روی بمشـرق نهـاد حَتّی إِذا بَلَغَ تـا چون برسـید مَطلِعَ الشَّمسِ بجـای برآمـدن آفتـاب یعنی موضـعی که مبـدأ عمارت است از جانب شـرق وَجَدَها یافت آفتاب را که هر بامـداد تَطلُعُ برمی‌آیـد و شـعاع او می‌افتـد عَلی قَومٍ بر گروهی که لَم نَجعَل لَهُم ما نگردانیـده بودیم و پیـدا نکرده برای ایشان مِن دُونِها سِتراً از دون آفتاب در وقت طلوع پوششـی از لباس دنیـا که میـان ایشان و آفتاب حاجز باشـد چه ایشان را پوشـش نبود و زمین ایشان نیز پناه‌گاه نمیـداشت از غایت نرمی و سـستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها درآمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتنـدی و بآفتاب بریان کرده خوردنـدی و ایشان قوم منسک بودنـد کَذلِکَ همچنان کرد اسـکندر بایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر السیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَ قَد أَحَطنا و بدرستیکه ما احاطه داشتیم بِما لَدَیهِ بآنچه نزدیک او بود خُبراً از روی آگاهی یعنی لشـکرها و ادوات حرب و اسباب جهـانگیری که برو جمع شـده بود بهمه محیـط بودیم و مجموع را دانسـتیم ثُمَّ پس اسـکندر أَتبَعَ از پی درآمـد سَبَباً راهی و طریقی دیگر را از مشـرق بشـمال حَتّی إِذا بَلَغَ تا چون برسـید در منقطع ارض ترک بَینَ السَّدَّینِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یأجوج و مأجوج است وَجَدَ مِن دُونِهِما یافت در پیش آن دو کوه قَوماً گروهی با هیئتهای عجیب و شـکلهای غریب لا یَکادُونَ نزدیک نه‌بودند از کمی فطنت که یَفقَهُونَ قَولًا دریابند سـخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی‌یافت- صفحه : ۶۵۸

قـالُوا یـا ذَا القَرنَینِ گفتنـد یعنی مترجم ایشـان گفت ای ذو القرنین إِنَّ یَأجُوجَ وَ مَأجُوجَ بـدرستیکه قوم یـأجوج و مأجوج مُفسِدُونَ تباهی کنندگاننـد فِی الأَرضِ در زمین ما هرگاهکه از پس اینکه دو کوه بیرون آینـد از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند و آنچه خشـک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و میخورند و اگر چهارپایان را نیافتند آدمی را عوض آن بکار میبرند و ایشان دو قبیله‌اند از اولاد یـافث بن نوح ع و در عین المعانی آورده که آدم ع را احتلام شـد و منی او بخاک آلوده گشت آدم از ان حال انـدوهناک گشت حق تعالی اینکه دو قوم را از ان خاک آلوده بمنی ابو البشر بیافرید و بقول کسیکه گویند انبیاء ع محتلم نمی‌شوند اینکه قول ضعیف است و در اشـکال و احوال ایشـان اختلاف کرده‌انـد از علی مرتضـی کرم اللّه وجهه منقول است که قـامت بعضـی از ایشان

بمقـدار شبری است و قـد بعضـی بغـایت دراز- و در حـدیث آمـده که صـنفی از ایشان بمثال شـجر ارزنانـد و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بست گز و صـنفی را طول و عرض مساویست و صـنفی‌اند از یک گوش فراش و از دیگری گوش لحاف میسازند و در صفت ایشان گفته‌اند نظم بکوتاه چشمی سگ جیفه جوی بگوش دراز از خران برده گوئی نه شرمی و نه بینشی دلنواز در ان چشم کوتاه و گوش دراز بهنگام خفتن بخسپند سیر یکی گوش بالا و دیگر بزیر شکن بر شکن چین ابروی‌شان کشان ریش تـا زیر زانوی‌شـان برون آمـده اشک‌شـان چون گراز شـکم پهن و پا خرد و گردن دراز چو بوزینکان آمـده در وجود مژه زرد و رخ سرخ و دیده کبود ندارند جز خواب و خور هیچ کار نمیرد یکی تا نزاید هزار القصه آن گروه باسـکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمـده‌ایم فَهَل نَجعَلُ پس آیـا بکنیم یعنی غزر سـازیم لَکَ برای تو و بیرون آریم از میـان مالهـای خود خَرجاً مزدی عَلی أَن تَجعَلَ بشـرط آنکه بکنی تو بَینَنا وَ بَینَهُم میان ما و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشانرا از بیرون آمدن قالَ گفت اسـکندر ما مَکَّنِّی فِیهِ آنچه دست‌رس داده مرا در ان رَبِّی آفریـدگار من خَیرٌ بهتر است از آنچه شـما میخواهید که بمن دهید فَأَعِینُونِی پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانـائی یعنی بمردمان توانا یا چیزی که قوت یابم بـدان درین کار أَجعَل تا بکنم بَینَکُم وَ بَینَهُم میان شـما و ایشان رَدماً حجابی سخت که بعضـی از ان بر بعضـی مرکب باشد آتُونِی بیارید برای من زُبَرَ الحَدِیدِ قطعهای آهن منقول است که فرمود تا خشـتها آهن ساختنـد- بیت بفارغ دلی جابجا تن زدنـد همه روز و شب خشت و آهن زدنـد آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در شـصت و پنـج گز عرض بکندنـد تا بآب رسـید پس در ته زمین و روی آب خره از سـنگ خارا نهادند و خشـتهای آهنین بر بالاـی آن فرش کردنـد حَتّی إِذا سـاوی تـا چون مساوی شـد یعنی فرش یافت بَینَ الصَّدَفَینِ میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسـیاری ببالاـی آن ریخته و مهـا بر جـوانب او ترکیب کردنـد قـالَ انفُخُوا گفت مر عمله را که بدمیـد درین آهن‌هـا حَتّی إِذا جَعَلَهُ تـا چون گردانیـد آن خشـتهای آهن را ناراً مانند آتش قالَ آتُونِی گفت بیارید أُفرِغ عَلَیهِ تا بریزم بر بالای آهن گرم شده قِطراً روئین گداخته فرد بهر روی فرشی که انگیختند برو روی حل کرده میریختند برینگونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکباره و هموار و ملسان.

صفحه : ۶۵۹

فَمَا اسطاعُوا پس نتوانسـتند یـأجوج و مـأجوج أَن یَظهَرُوهُ آنـانکه بالاـی رونـد بر آن سـد بسـبب ارتفـاع و انملاس وَ مَا استَطاعُوا و نتوانسـتند لَهُ نَقباً مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قالَ گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هذا اینکه سد و اقتدار بر اتمام آن رَحمَةٌ بخششی است مِن رَبِّی از پروردگار من بر آنها که می‌ترسیدند از فتنه یأجوج و مأجوج فَإِذا جاءَ پس چون بیاید وَعدُ رَبِّی وعـده آفریـدگار من بخروج یأجوج مأجوج جَعَلَهُ گردانـد اینکه سد را دَکّاءَ زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَ کانَ وَعدُ رَبِّی و هست وعده پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج اینکه گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامت است و در اواخر سوره انبیـاء ع ذکر آن خواهـد آمـد انشاء اللّه تعالی وَ تَرَکنا و میگـذاریم ما بَعضَهُم برخی از یأجوج و مأجوج یَومَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج که ازدحام نموده یَمُوجُ فِی بَعضٍ اضـطراب میکننـد و داخل میشونـد در برخی دیگر و گفته‌اند مراد آنست که روز قیـامت انس و جن از روی تحیر و اضـطراب در هم آمیزنـد وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ و دمیـده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعناهُم پس جمع کنیم همه خلق را جَمعاً جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشـر وَ عَرَضـنا جَهَنَّمَ و ظـاهر گردانیم دوزخ را یَومَئِذٍ آن روز لِلکـافِرِینَ برای ناگرویـدگان عَرضـاً ظـاهر کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول در ان جهت زجر و تهویل باشـد الَّذِینَ آن کافرانیکه از فرط غفلت کانَت هست أَعیُنُهُم چشـمهای دل ایشان فِی غِطاءٍ در پوششـی عَن ذِکرِی از یاد من یعنی از مشاهده آیاتیکه بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَ کانُوا و هسـتند کافران که بجهت ناشـنوانی سـخن حق لا یَستَطِیعُونَ نمی‌توانند سَمعاً شـنودن کلام من یا محجوب میمانند از اسـتماع قرآن بسـبب حجاب السمع کما قال اللّه تعالی و اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الّذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا نظم چون تو قرآن خوانی ای صدر امم گوش‌شان را پرده سازم از صـمم چشم‌شان را نیز

سازم چشم بند تا نه‌بینند و کلامت نشنوند أ فَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا آیا می‌پندارند آنانکه نگرویده‌اند أن یَتَّخِذُوا عِبادِی آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی ع و عزیر و ملائکه علیهم السلام‌اند مِن دُونِی بجز من أَولِیاءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می‌پندارند کافران که فراگرفتن ایشان بندگان مرا بخدای ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را إِنّا أَعتَدنا جَهَنَّمَ بدرستیکه ما آماده کرده‌ایم دوزخ را لِلکافِرِینَ برای ناگرویدگان نُزُلًا منزل و مأوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه برای آنکه ایشانرا خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد– صفحه : ۶۶۰ قُل بگو ای محمّد هَل نُنَبِّئُکُم آیا خبر کنیم شما را بِالأَخسَرِینَ أَعمالًا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِینَ ضَلَّ آنانکه گم شده و ضائع گشته سَعیُهُم شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا چون قسّیسان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلاهٔ و صوم میگذرانند و بسبب کفر آن همه عملها باطل است و ثوابی بر ان متفرع نیست و گفته‌اند مراد ازین طائفه روافضند یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل به ریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع میشد حق تعالی ببطلان آنها حکم کرد و فرمود که وَ هُم یَحسَبُونَ و ایشان می‌پندارند أَنَّهُم یُحسِنُونَ آنکه ایشان نیکو میکنند صُنعاً کار را أُولئِکَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِینَ کَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآیاتِ رَبِّهِم بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا بدلائل توحید وَ لِقائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در ان وقت رویت میسّر خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَت أَعمالُهُم پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود و بر ان جزای خیر نخواهند یافت فَلا نُقِیمُ لَهُم پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز وَزناً ترازوی که بدان بسجند آن عملهای ایشان را چه همه حبط شده و نابود گشته یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند شد ذلِکَ آنست که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزاؤُهُم جَهَنَّمُ پاداش ایشان جهنّم بِما کَفَرُوا بسبب آنکه نگرویدند وَ اتَّخَذُوا آیاتِی و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَ رُسُلِی و فرشتگان مرا هُزُواً فسوس کرده شده یعنی بکتاب و پیغمبر سخریه کردند إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای پسندیده و شایسته کانَت لَهُم هست مر ایشانرا بحکم خدای جَنّاتُ الفِردَوسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتملبر اشجار که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیش‌کش در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و به مقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که از دادی طیبا و حسنا لاولیائی یعنی افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و اینکه چنین منزلی را نزل دوستان میگویند تنبیهه هر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقاء بیت نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست قیمت هر کس بقدر همّت والای اوست و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که حضرت رسالت‌پناه فرموده که فاذا سالتم اللّه فسئلوه الفردوس قولی آنست که اسمی از اسمای جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند– صفحه : ۶۶۱

خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاویدان باشند در آن لا یَبغُونَ نجویند عَنها از ان بهشتها حِوَلًا بدلی یا نه‌طلبند ازو تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیّا باشد قُل بگو ای محمّد لَو کانَ البَحرُ اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین است مِداداً سیاهی لِکَلِماتِ رَبِّی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ البَحرُ هر آئینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است و هر جسم متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبلَ أَن تَنفَدَ پیش از انکه برسد و بماند کَلِماتُ رَبِّی علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَ لَو جِئنا بِمِثلِهِ و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مَدَداً مدد آن مداد و بر ان افزائیم گویند که اینکه آیت وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانانرا گفتند که در کلام خود میخوانید که و من یؤت الحکمهٔ فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمّد آنست که او را حکمت داده‌اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع در میان اینکه دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق

تعالی نهایت نـدارد هر چند کسـی را علم بسـیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود نظم علمها از بحر علمش قطره آن چه خورشـید است اینها ذره گر کسـی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود قُل بگو ای محمّد إِنَّما أَنَا بَشَرٌ جزین نیست که من آدمی‌ام مِثْلُكُم ماننـد شـما دعـوی احـاطه بکلمـات الهی نمیکنم اینکه مقـدار هست که بوسـاطت جبرئیـل يُوحى إِلَيَّ‌وحی کرده میشود بمن أَنَّما إِلهُكُم جزین نیست که معبود شـما إِلهٌ‌واحِدٌ معبودی یکتا است بی‌شریک فَمَن كانَ يَرجُوا پس هر که امید دارد لِقاءَ رَبِّهِ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که میترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو بروز رستخیز فَلیَعمَل پس باید که بکند عَمَلًا صالِحاً کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر ص است و سلوک به منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همّت از مشاهده ما سوای بربستن و خبر بشهود حضرت مولی ناکشودن کما قال اللّه تعالی ما زاغ البصر و ما طغی بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم چشم از همه بربستم و دیـدار تو دیدم آورده‌اند که جندب بن زهیر عامری رض بحضـرت رسالت‌پناه علیه السـلام عرض کرد که یا رسول اللّه من عمل از برای خـدا میکنم اما چون کسـی بر ان مطلع شد خوشدل میگردم حضـرت فرمود که خدای عملی را که غیری در ان شـریک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر ص خود را اینکه آیت فرستاد که وَ لا يُشرِك و باید که بنده که عمل صالح دارد شـرک نیاورد و انباز نسازد بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً در پرسـتش پروردگار خود یکی را یعنی به ریا و تصـنّع عمل نه‌کند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ باللّه من الریا فی العلم و اعتصم به من وقوع الزلل.

صفحه : ۶۶۲

سورهٔ مریم

مکیهٔ و هی ثمان و تسعون ایهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ- کهیعص در مواهب صوفیا بادیه از مواهب الهی که بر آنحضرت شیخ رکن الدین علاء الدولهٔ و الدین سـمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضـرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام را سه صورت است یکی بشری قوله انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی یسقینی سیوم حقی کما قال لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و ازین روشن‌تر من رانی فقد رای الحق و حضرت حق تعالی را بـا او در هر صورتی سـخنی بعبـارتی دیگر واقع شـده در صورت بشـری کلمـات مرکبه چون قل هو اللّه احـد و در صورت ملکی حروف مفرده ماننـد کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلاـم مبهم فـاوحی الی عبـده ما اوحی بیت در تنگنای حرف نگنجـد بیان ذوق زان سوی حرف و نقطه حکایـات دیگر است و ننشـئکم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه است رمزی میان حق تعالی و حبیب او علیه الصـلوهٔ و السلام و کهیعص از انجمله است و گفته‌اند اینکه حروف اسماء الهیه‌اند و از حضرت علی رض منقول است که در بعضی ادعیه میخواندند که کهیعص یا حم عسق و گفته‌اند که کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و چون مبـدء هیـچ یک از اسـمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمای است بآنکه ید اللّه فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من لا یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عـدل است و صاد از صادق و میشاید که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب باو یعنی اینکه سوره ذِكرُ رَحمَتِ رَبِّكَ عَبدَهُ زَكَرِيّا یاد کردن خداونـد تو است بمهربانی بنـده خود زکریا إبن آزر را که از اولاد رجعیم بن سلیمان ع بن داود ع بود پیغمبری عالیشان و مهتر احبار بیت المقـدس و صاحب قربان پس قصّه او بخوان و یاد کن إِذ نادى رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا چون نـدا کرد و بخوانـد پروردگار خود را در محراب بیت المقـدس بعد از تقرب بقربان خواندنی پنهان که آن باخلاص اقرب است یا دعا بلنـد می‌کرد و از قوم پنهان بود چه شـرم میداشت که بعد از نود و نه سالگی و زنی پیر نازائیده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضـعیف ساخته بود هر چند بلند میگفت کسـی نمی‌شنید و ندای او اینکه بود که از روی نیاز قالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ العَظمُ مِنِّي گفت ای پروردگار من بدرستیکه سـست شده است استخوانیکه ستون خانه بدن است از من چون استخوان که سخت‌ترین اجزاست

سست شده باشد سائر بدن بطریق اولی وَ اشتَعَلَ الرَّأسُ شَیباً و سفید شده است سر من سفید شدنی و گفته‌اند تشبیه فرموده شیب را در روشنی بآتش و فرو گرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شد سر من از پیری وَ لَم أَکُن بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا و نبودم بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی‌بهره و نا‌امید یعنی هر گاه که دعا کرده‌ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده‌ام وَ إِنِّی خِفتُ المَوالِیَ مِن وَرائِی و بدرستیکه من میترسم از بنی اعمام خود که اینکه خویشان من در مهم حبورت و اقامت دین تهاون ورزند و خلافت من در امت من نیکو بجا نیاوردند پس از مرگ من پس مرا خلفی میباید وَ کانَتِ امرَأَتِی عاقِراً و حال آنکه زن من هست نازائیده و در سن نود و هشت سالگی فَهَب لِی مِن لَدُنکَ وَلِیًّا پس به بخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق.

صفحه : ۶۶۳

یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِن آلِ یَعقُوبَ میراث برد امامت و حبورت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادران عمران که پدر مریم بوده وَ اجعَلهُ رَبِّ رَضِیًّا و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرمود که ندای کرم ربانی وعده باجابت دعای او فرمود یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بِغُلامٍ اسمُهُ یَحیی به پسری نام او یحیی لَم نَجعَل لَهُ مِن قَبلُ سَمِیًّا نیافریدیم مر او را پیش ازو هم نامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت او نه از ان رویست که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا میشود که پیش ازو مسمای او نبوده باشد بلکه فضیلت او آنست که حق تعالی بخود تولی تسمیه او نموده و به پدر مادر حواله نه‌فرمود امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از ان فرمود که بعد ازو کسی بظهور خواست آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از اسم همایون فرجام خود مشتق سازد شعر و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمّد بیت ای خواجه که عاقبت کار امت است محمود از ان شد است که نامت محمّد است و گویند مسمی بمعنی تشبیه است یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان ازو ظهور نرسید قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری وَ کانَتِ امرَأَتِی عاقِراً و هست زن من نازاینده وَ قَد بَلَغتُ مِنَ الکِبَرِ عِتِیًّا و بدرستیکه رسیده‌ام از بزرگ‌سالی به تباهی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوی، اینکه سخن از روی استعلام فرموده نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قالَ گفت فرشته بامر خدای تعالی که ای زکریا کَذلِکَ همچنین است که تو گفتی از پیر و ضعیفی اما قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ گفت خدای تو که اینکه کار که آفریدن فرزند است درین سن ازین دو شخص بر قدرت من آسان است وَ قَد خَلَقتُکَ مِن قَبلُ و بدرستیکه بیافریدیم ترا پیش از یحیی وَ لَم تَکُ شَیئاً و نبودی تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده‌ام قادرم بر ایجاد فرزندی از دو پیر- زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی بظهور خواهد رسید قالَ رَبِّ اجعَل لِی آیَةً گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی بنمای مرا علامتی که بآن قرب وقوع اینکه واقعه معلوم گردد قالَ گفت خدای مر زکریا را آیَتُکَ أَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ نشانه تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا سه شبانروزی پی‌درپی بهم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلّم در حالتی که سویّ الخلق و تندرست باشی آورده‌اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شده بر وجهیکه تحریک را مجال نماند.

صفحه : ۶۶۴

فَخَرَجَ عَلی قَومِهِ مِنَ المِحرابِ پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آنروز که در شب آن زن او اشیاع نام حامله شده بود از مصلای خود فَأَوحی إِلَیهِم پس اشارت کرد بایشان أَن سَبِّحُوا بُکرَةً وَ عَشِیًّا آنرا که نماز گزارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود بازآید یحیی بعد از مضی مدّت حمل متولد شد در کودکی پلاس

پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت می‌فرمود تا وقتی که وحی بـدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسـید که یَحیی خُذِ الکِتابَ بِقُوَّةٍ ای یحیی فراگیر کتاب توریت را بجـد و جهـد یا بقوت دل وَ آتَیناهُ الحُکمَ صَبِیًّا و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حـالتی که کودک بود سه سـاله یـا هفت سـاله آوردهانـد که کودکان محله روزی در سه سالگی او را گفتنـد یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نه‌شده‌ایم و درین سـخن پندی عظیم است بیخبران بازیچگان غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذراننـد و بـدام فریب و انما الحیوة الـدنیا لعب و لهو مقید و مشـغوف میمانند نظم عمر ببازیچه بسـر میبری پـای بانـدازه بـدر می‌بری به که ز بـازی جهـان پـا کشـی طفل نه چنـد ببازی خوشـی وَ حَناناً مِن لَدُنّا وَ زَکاةً و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربـانی و رقت قلبی از نزدیـک مـا و طهـارتی از گنـاه یـا ستایشـی نزدیـک خلق وَ کـانَ تَقِیًّا و بود ترس‌کار فرمانبردار یا مجتنب از لوث جرائم و اوزار وَ بَرًّا بِوالِدَیهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان‌برنده و خدمت‌کننده مر ایشان را وَ لَم یَکُن جَبّاراً عَصِیًّا و نبود سـرکش یعنی عاق و نافرمان بر برّ والـدین و او نبود عاصـی مر پروردگار خود را وَ سَلامٌ عَلَیهِ و سـلام بر یحیی از ما یَومَ وُلِدَ روز که متولـد شـده وَ یَومَ یَمُوتُ و روز که می‌میرد وَ یَومَ یُبعَثُ حَیًّا و روز که برانگیخته شود زنـده یعنی در آخرت و گوینـد مراد سلامتی یحیی ع است روز که متولـد شـد از غمز و مسّ شـیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و روز رسـتخیز از هول او و قصه خوف و بکای یحیی علی نبیّنا و علیه السّلام در غایت اشتهار است وَ اذکُر فِی الکِتابِ مَریَمَ و یاد کن در قرآن قصّه مریم بنت عمران را و او پیوسـته در مسـجد بیت المقدس بودی بعذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از ظهر به مسـجد درآمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از ان خبر میدهد إِذِ انتَبَذَت مِن أَهلِها چون دور شد مریم یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از خاله و قوم او مَکاناً شَرقِیًّا در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدّس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمسـتان و آن موضـعی بود آفتاب‌روی فَاتَّخَذَت مِن دُونِهِم حِجاباً پس فراگرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از انکه غسل فرموده جامه پوشـید فَأَرسَلنا إِلَیها رُوحَنا پس فرستادیم ما بسوی او روح ما را که جبرئیل است اضـافت روح بـذات مقـدس خود جهت تشـریف و تخصـیص اوست فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا پس متمثل شـد جبرئیل ع برای مریم رض آدمی تمام خلقت صفحه : ۶۶۵

قـالَت إِنِّی أَعُوذُ گفت مریم بـدرستیکه من پنـاه میگیرم بِالرَّحمنِ مِنـکَ إِن کُنتَ تَقِیًّا بخـدای بسـیار بخشـش از شـر تو اگر هستی تو پرهیزگار غایت مبالغه در عفاف است یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشـی و گفته‌انـد که تقی نام شـریری بود در ان زمان که متعرض نسوان میشـد و مریم قصّه او استماع نموده بود گمان برد که مکر اوست و بحق تعـالی پنـاه برد امـا چون جبرئیل اضـطراب مریم مشاهـده فرمود قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ گفت جز اینکه نیست که من فرسـتاده پروردگار توام که بدو پناه میگیری مرا اینجا فرسـتاده لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا تا به‌بخشم ترا بفرمان او پسـری پاک و سـتوده قالَت أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ گفت مریم رض که چگونه بود مرا پسری و مرا نسوده است آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَ لَم أَکُ بَغِیًّا و نبودم زناکار و جوینده فجور قالَ کَذلِکِ گفت جبرئیل چنین است که تو میگوئی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده قالَ رَبُّکِ فرموده پروردگار تو هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ اینکه کار که عطای ولد است بی‌پدر بر من آسان است ما ترا پسـری میـدهیم تـا تو اسـتدلال کنی بـدان بر قـدرت مـا وَ لِنَجعَلَهُ آیَةً لِلنّاسِ و تا بگردانیم او را علامتی برای مردمان بتـدبّر در ان توانائی ما را دریابند وَ رَحمَةً مِنّا و تا بگردانیم او را بخششـی از ما برای آنانکه بدو بگروند وَ کانَ أَمراً مَقضِیًّا و هست خلق او بی‌پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسـطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَتهُ پس مریم بار گرفت همان دم بعیسی ع فَانتَبَذَت بِهِ پس بیرون شد و دور گشت بعیسی ع یعنی وقتی که در بطن او بود مَکاناً قَصِیًّا مکانی دور از شـهر و گویند بکوهی رفت در جانب شـرقی از شـهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه‌ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت بوده در زاد المسـیر گوید سه ساعت بود و

مقاتل گوید که یک ساعت خلق بوده و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درختی خرمای خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَأَجاءَهَا المَخاضُ إِلی جِذعِ النَّخلَهِٔ پس آورد او را درد زادن بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قالَت یا لَیتَنِی مِتُّ گفت مریم کاشکی من مردمی قَبلَ هذا پیش ازین صورت وَ کُنتُ نَسیاً مَنسِیًّا و بودمی چیزیکه باز گذاشته و فراموش شده هیچکس مرا ندانستی و از من حساب برنداشتی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس مرا شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده‌ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نه‌کرده‌ام و اکنون فرزندی میزایم و از خجالت اینکه حال ندانم که چه کنم فرد هر چند بروی کار در می‌نگرم محنت زده چو خود نمی‌بینم من.
صفحه : ۶۶۶

فَناداها پس آواز داد مریم را مِن تَحتِها آنکه در زیر او بود یعنی در شکم او مراد عیسی علیه السلام است که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلّا تَحزَنِی آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص رح من تحتها خواند یعنی عیسی از زیر او یا فرشته از زیر شجر خرما آواز داد که غم مخور قَد جَعَلَ رَبُّکِ تَحتَکِ بدرستیکه بیافرید و روان کرد آفریدگار تو از زیر قدم تو سَرِیًّا جوی آب که از ان بیاشامی و بدان طهارت کنی وَ هُزِّی إِلَیکِ بِجِذعِ النَّخلَهِٔ و بجنبان و میل ده بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُساقِط عَلَیکِ تا فرو ریزد حفص رح تساقط خواند یعنی تا درخت بیفگند بر تو رُطَباً جَنِیًّا خرمای تر و تازه فَکُلِی وَ اشرَبِی پس بخور از رطب و بیاشام از آب وَ قَرِّی عَیناً و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شوی بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چنانکه قادر است بر اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بیواسطه پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد تا بگرد مریم درآمدند و چون عیسی ع متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فَإِمّا تَرَیِنَّ پس اگر به‌بینی مِنَ البَشَرِ أَحَداً از آدمیان یکی را و از تو پرسند که اینکه فرزند از کجاست فَقُولِی إِنِّی نَذَرتُ لِلرَّحمنِ صَوماً پس تو بگو بدرستیکه من نذر کرده‌ام برای خداوند بخشایش‌کننده روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَن أُکَلِّمَ الیَومَ إِنسِیًّا پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات میکنم و اینکه مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت ازین حال خبر داده آورده‌اند که چون اهل مسجد اقصی مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدیم قوم او بدانجا رفتند مریم چون ایشان را دید عیسی ع را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَت بِهِ قَومَها تَحمِلُهُ پس آورد مریم عیسی ع را بقوم خود برداشته او را همین که چشم آن گروه بر وی افتاد قالُوا یا مَریَمُ لَقَد جِئتِ گفتند ای مریم بدرستیکه آوردی شَیئاً فَرِیًّا چیزی شگفت آرنده یا زشت که میان اهل بیت تو مثل اینکه نبوده و واقع نشده یا أُختَ هارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادر هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور ما کانَ نه بود أَبُوکِ امرَأَ سَوءٍ پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بوده وَ ما کانَت أُمُّکِ و نبود مادر تو حنه بنت فاقود بَغِیًّا زناکار و فاجره تو با وجود اینکه پدر و مادر فرزندی بی‌پدر از کجا آوردی فَأَشارَت إِلَیهِ پس اشارت کرد مریم به عیسی علیه السلام که با او سخن گوئید و جواب ازو شنوید قالُوا کَیفَ نُکَلِّمُ گفتند چگونه سخن گوئیم مَن کانَ با کسیکه هست فِی المَهدِ صَبِیًّا در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت. جواب ندارد گویند که عیسی پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان بازگرفت و بزبان فصیح- صفحه : ۶۶۷

قالَ إِنِّی عَبدُ اللّهِ گفت بدرستیکه من بنده خدایم آتانِیَ الکِتابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا و گردانیده مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلّم بطریق اعجاز میکرد وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً و ساخت مرا با برکت و نفع أَینَ ما کُنتُ هر جا که باشم وَ أَوصانِی بِالصَّلاهِٔ وَ الزَّکاهِٔ و امر کرد

مرا باقامت نماز و بایتای زکوة ما دُمتُ حَیًّا مادامیکه باشم زنده وَ بَرًّا بِوالِدَتِی و گردانید مرا نیکوکار بمادر من مهربان برو- وَ لَم یَجعَلنِی جَبّاراً و نگردانید مرا گردن‌کشی متعظّم که با خلق تکبر کنم و ایشانرا برنجانم شَقِیًّا بدبختی که فرمان او نبرم وَ السَّلامُ عَلَیَّ و سلام خدا بر من است چنانچه بر یحیی علیه السلام یَومَ وُلِدتُ روز که بزادم وَ یَومَ أَمُوتُ وَ یَومَ أُبعَثُ حَیًّا و روز که بمیرم و روز که برانگیخته شوم زنده ذلِکَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ اینکه که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم ع است آنکه نصاری او را وصف میکنند که پسر خداست حاشا قَولَ الحَقِّ میگوئیم سخن راست و درست الَّذِی فِیهِ یَمتَرُونَ آن گفتنی که جهودان در ان شک دارند یعنی قصّه عیسی ع که حمل بر چیزهای ناشائسته میکنند یا ترسایان که در ان جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاشا ما کانَ لِلّهِ نیست و نشاید مر خدای را أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید حق تعالی از جنسیت یا ممکنات منزه است سُبحانَهُ پاکست از اتخاذ ولد إِذا قَضی أَمراً چون حکم کند و خواهد کاری را که سازد یعنی ارادت احداث شی نماید فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ پس جز اینکه نیست که فرماید لَهُ کُن فَیَکُونُ مر آن شی را که باش پس بباشد بی‌درنگ وَ إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُم و بدرستی که خدای تعالی پروردگار من و شماست فَاعبُدُوهُ پس او را بپرستید و بعبادت غیر او مشغول نه‌گردید هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ اینست راه راست که بمنزل جنت رساند.

صفحه : ۶۶۸

فَاختَلَفَ الأَحزابُ مِن بَینِهِم پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی ع جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی ع را إبن اللّه میگفتند و یعقوبیه اللّه خوانند و ملکانیه بثالث ثلثه قائل شدند فَوَیلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند مِن مَشهَدِ یَومٍ عَظِیمٍ از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است یا مشاهده احوال آنروز أَسمِع بِهِم وَ أَبصِر چه شنوا باشند کافران و چه بینا یَومَ یَأتُونَنا در ان روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند اینکه سخن بطریق تهدید است یعنی در ان روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات باهوال لکِنِ الظّالِمُونَ الیَومَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ لیکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدااند وَ أَنذِرهُم یَومَ الحَسرَةِ و بیم بکن ایشانرا یعنی کفار مکّه را روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم ما و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نه‌کردیم إِذ قُضِیَ الأَمرُ چون کار ساخته شود و حساب برانداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنته و فریق فی السعیر اینکه چنین روز که در پیش است وَ هُم فِی غَفلَةٍ و ایشان در غفلت و بی‌خبری‌اند از ان روز وَ هُم لا یُؤمِنُونَ و ایشان یعنی کافران نمی‌گروند بآخرت و متعلقات آن إِنّا نَحنُ نَرِثُ الأَرضَ وَ مَن عَلَیها بدرستیکه ما میراث بریم زمین را و هرکه بر روی زمین است یعنی همه فانی گردد و ما باقی باشیم وَ إِلَینا یُرجَعُونَ و بسوی ما بازگردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارت است ببقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی‌نیازی در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد که لمن الملك الیوم و چون ما سوی اللّه معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که للّه الواحد القهار نظم صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزد خس و خاشاك یقین همه را باد ببرد هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد وَ اذکُر فِی الکِتابِ إِبراهِیمَ و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصّه ابراهیم ع که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف‌اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر ده ایشانرا إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا بدرستیکه او بوده است گوینده و مبالغه‌کننده در ان توحید یا راست‌کار و درست‌گفتار پیغمبر ع خبردهنده یا بلند مقدار.

صفحه : ۶۶۹

إِذ قالَ لِأَبِیهِ یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود آزر بن ناخور را که یا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعبُدُ ما لا یَسمَعُ چرا می‌پرستی آنرا که

نمی‌شنود دعا و نیاز ترا وَ لا یُبصِرُ و نمی‌بیند خضوع و خشوع را که نسبت بدو میکنی وَ لا یُغنِی عَنکَ شَیئاً و دفع نمیکند چیزیرا از مکاره یا نفع میرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع یا أَبَتِ إِنِّی قَد جاءَنِی ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی مِنَ العِلمِ ما لَم یَأتِکَ از دانش آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعنِی پس پیروی من کن که أَهدِکَ صِراطاً سَوِیًّا تا بنمایم ترا راهی درست که سالک خود را زود به مقصود رساند یا أَبَتِ لا تَعبُدِ الشَّیطانَ ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای تعالی إِنَّ الشَّیطانَ کانَ لِلرَّحمنِ عَصِیًّا بدرستی که شیطان هست مر خدای را فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد یا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَن یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحمنِ ای پدر من بدرستیکه من میترسم بر آنکه برسد بتو عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فَتَکُونَ لِلشَّیطانِ وَلِیًّا پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب قالَ أَ راغِبٌ أَنتَ عَن آلِهَتِی یا إِبراهِیمُ گفت پدر ابراهیم مر او را آیا روی گرداننده تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشانرا لَئِن لَم تَنتَهِ اگر نه بازایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لَأَرجُمَنَّکَ هر آئینه دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا وَ اهجُرنِی مَلِیًّا و دور باش از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن باشی قالَ سَلامٌ عَلَیکَ گفت ابراهیم علیه السّلام سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم و گفته‌اند که مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متأثر گردد و بایمان درآید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم علیه السّلام قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای داری که ترا آفرید و فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بایمان او امیدوار شده برو سلام کرد و فرمود که سَأَستَغفِرُ لَکَ رَبِّی زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود استغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق تعالی بر ایمان ایشان که سبب مغفرت همان میتواند بود إِنَّهُ کانَ بِی حَفِیًّا بدرستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده- صفحه : ۶۷۰ وَ أَعتَزِلُکُم و کناره میگیرم از شما مراد آزر است و امثال او از بت‌پرستان میگوید که دوری میجویم از همه شما وَ ما تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ و از آنچه میخوانید و میپرستید از غیر خدای یعنی بتان وَ أَدعُوا رَبِّی و میخوانم خدای خود را و میپرستم به گانگی عَسی أَلّا أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای خود ناامید و بی‌بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی‌بهره و ضایعید و من امید دارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم بیت حاجت ز کسی خواه که محتاجان را بی‌بهره نه‌گرداند از انعام عمیم در بحر البحور فی تفسیر کتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمده هفت سال در اطراف آن جبال سیر فرمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بعمش آزر گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود بدو سرد شد و با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فَلَمّا اعتَزَلَهُم پس آنهنگام که دور شد ابراهیم ع از بت‌پرستان و بگذاشت ایشانرا وَ ما یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ و آنانرا نیز که می‌پرستیدند بجز خدای تعالی وَهَبنا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ یعنی فرزندی و پس از ان نبیره که فرزند فرزند است وَ کُلًّا جَعَلنا نَبِیًّا و همه را گردانیدیم پیغمبر (علیهم السلام) وَ وَهَبنا لَهُم مِن رَحمَتِنا و بخشیدیم مر ایشانرا از رحمت خود گفته‌اند مراد از رحمت اموال و اولاد است بایشان ارزانی داشت وَ جَعَلنا لَهُم لِسانَ صِدقٍ عَلِیًّا و دادیم مر ایشان را سخن گفتنی مشتمل بصدق یا ذکری نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم ع است حیث قال و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین وَ اذکُر فِی الکِتابِ مُوسی و یاد کن در قرآن قصّه موسی علیه السلام را إِنَّهُ کانَ مُخلَصاً بدرستیکه او بود پاک کرده شده از ادناس و نقائص وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است گفته‌اند که اوّل او را فرستاده پس او خلق را خبر داد وَ نادَیناهُ و ندا کردیم موسی را مِن جانِبِ الطُّورِ الأَیمَنِ از جانب کوه طور از طرف راست موسی وَ قَرَّبناهُ و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نَجِیًّا در حالتی که راز گوینده بود با ما و آنکس که نجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی را بالا بردند از آسمانی بآسمانی و از حجابی پس حجابی تا بحجابیکه آواز کلمی که توریت بدان قلم نوشته میشد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار

گوید حضرت موسی ع را هم روشن بود و هم کشش اشارت بروش او و لماء جاء موسی و عبارت از کشش او و قرّبناه نجیا سالک تـا در روشـنی است خطر دارد و چـون کشـش در رسـید خطر را بـاو کـار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جـذبه محض جمعیت است نظم تـا خود روی بیحاصـلی چون او کشـیدت واصـلی رفتن کجـا بردن کجـا اینکه سـرّ ربـانی است اینکه خود میروی نگزاردت او میکشد بربایدت تا او کرا بربایدش انعام سلطانیست اینکه .

صفحه : ۶۷۱

وَ وَهَبنا لَه‌ُ مِن رَحمَتِنا و بخشیدیم ما مر موسی را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما أَخاه‌ُ هارُون‌َ نَبِیًّا یاری کردن برادر او هارون را بوزارت و تـدبیر مهمـات در حالتی که پیغمبر بود وَ اذکُر فِی الکِتاب‌ِ إِسـماعِیل‌َ و یاد کن در قرآن قصّه اسـمعیل ع را إِنَّه‌ُ کان‌َ صادِق‌َ الوَعـدِ بدرستیکه او بود راست وعده وَ کان‌َ رَسُولًا نَبِیًّا و بود فرسـتاده بخلق خبردهنده از حق بخلق، آورده‌اند که کسـی را وعده داده بود که من درین مکـانم تـا تو بیـائی سه شـبانروز و بقولی یـک سـال اقـامت کرد تا آن مرد بیامـد و درین مـدّت جز پوست درخت خوردنی نداشت نظم هر که ازین پایه وفایش کم است آن نه وفا بلکه فریب و دم است نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق وفـا خوب‌تر پس دیگر بـاره در صـفت اسـمعیل ع می‌فرمایـد که وَ کان‌َ یَأمُرُ أَهلَه‌ُ و بود که می‌فرموده کسان خود را و گفته‌انـد همه امت خود را بِالصَّلاةِ بنماز که اشـرف عبادات بـدنیه است وَ الزَّکاةِ و زکوهٔ که اکمل عبادات مالیه است وَ کان‌َ عِندَ رَبِّه‌ِ مَرضِیًّا و بود نزد آفریدگار خود پسـندیده بجهت استقامت اقوال و افعال وَ اذکُر فِی الکِتاب‌ِ إِدرِیس‌َ و یاد کن در قرآن قصّه ادریس علیه السلام را که پسـر نبیره شـیث است و جد پدر نوح علیه السلام و نام او اخنوخ و بجهت دراست علوم بادریس ع ملقب شده و اوّل کسیکه بقلم خط نوشت و از نجوم سـخن گفت و خیاطت کرد او بود و سـی ۳۰ صـحیفه برو نـازل شـد و در جامع الاصول آورده که ادریس ع بصـد سال بعد از وفات آدم متولد شده إِنَّه‌ُ کان‌َ صِدِّیقاً نَبِیًّا بدرستیکه او بود راست‌گوینده بخلق خبردهنده از حق وَ رَفَعناه‌ُ مَکاناً عَلِیًّا و برداشتیم او را بمکـانی بلنـد که شـرف نبوّت است و درجه قرب یـا او را به بهشت رسانیـدیم یا بآسـمان چهارم چنانچه در حـدیث معراج ثابت شـده که از حضـرت رسالت‌پناه ادریس ع را در آسـمان چهارم ملاقات فرمود در رفع ادریس ع اخبار متنوعه هست إبن عبـاس رض فرمود که روزی ادریس ع را حرارت آفتـاب دریـافت مناجـات کرد که الهی بـا وجود اینکه مقـدار بعـد که میـان من و آفتاب است از حرارت او باحتراق نزدیک شـدم تا آن فرشـته را که حامل اوست چه حال باشـد خدایا بار آفتاب و شدّت برو سـبک گردان و او را از تـاب حرارت آفتـاب در سـایه عنـایت خـود محفوظ دار بیت از تـاب آفتـاب حوادث چه غم خورد آنرا که سائبـان عنـایت پناه اوست حق تعالی دعای او مستجاب فرمود روز دیگر آن فرشـته که حامل آفتاب است خود را سـبکبار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سـبب آنرا از حضـرت عزّت اسـتدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس ع در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشـته اجازت خواست که بزیارت ادریس علیه السـلام آید اجازت یافت و بر زمین آمد و بالتماس ادریس ع او را به پر با فرّ خود نشانیـده بآسـمان برد و نزدیـک مطلع آفتـاب رسانیـده و باسـتدعای ادریس ع کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت بپرسـید و عزرائیـل ع در دیوان اعمـار نگـاه کرده فرمود که حکم الهی در بـاره اینکه کس که تو میگوئی آنست که حـالی نزدیـک مطلع آفتاب متوفی شود و چون فرشـته باز آمد ادریس ع را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی دیگر آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا و علیه السـلام مشـتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بر زمین آمده ویرا دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس ع جانش برداشت و باز حق تعالی جانش داد و عزرائیل ع او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود از آنجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد.

صفحه : ۶۷۲

أُولئِک‌َ الَّذِین‌َ أَنعَم‌َ اللّه‌ُ عَلَیهِم آن گروه انبیـاء ع که مـذکور شدنـد از زکریا ع تا ادریس علیه السـلام آنانـند که انعام کرد خـدای بر ایشان بانواع انعام دینیه و دنیویه و اصـناف مواهب صوریه و معنویه مِن‌َ النَّبِیِّین‌َ از پیغمبران بیان موصول است یعنی آنان پیغمبرانند مِن

ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزنـدان آدم ع که ادریس‌ست و باقی ایشان وَ مِمَّن حَمَلنا مَعَ نُوحٍ و از ذریت آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی با نوح و آنهـا غیر ادریس‌انـد وَ مِن ذُرِّيَّةِ إِبراهِيمَ و از فرزنـدان ابراهیم وَ إِسرائِيلَ و از ذریت یعقـوب وَ مِمَّن هَدَينا و از جمله آنهـا که راه نمودیم ایشـانرا بحق وَ اجتَبَينا و برگزیـدیم ایشانرا از میان مردمان به نبوّت إِذا تُتلى عَلَيهِم آياتُ الرَّحمنِ چون خوانـده شود بر ایشان آیتهـای خـدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا بروی درافتادنـد در حالتی که سـجده‌کنندگان بودنـد مر خـدایرا و گریندگان از خوف وی گریه را باسـتماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص‌ست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوایند و گریه کنید و اگر نتوانیـد خود را بتکلف در گریه درآریـد و صالـح مری فرمود که در خواب قرآن بر حضـرت رسالت پناه علیه الصلوهٔ و السـلام خوانـدم فرمود که یا صالح هذه القراءهٔ فاین البکاء کلام دوست بهیچ شوق‌ست چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد آب حزن از دیـده ریخته گردد و اذا سـمعوا مـا انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الـدمع نظم ای دریغـا اشـک من دریا بـدی تا نثار دلبری زیبا بدی اشک کان از بهر او بارند خلق گوهرست و اشک پندارند خلق اینکه سـجده پنجم است از سـجدات قرآن حضـرت شیخ عربی قدس سره اینکه سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می‌یابد سجود انعام گفته و گریه که متفرع بروست آنرا گریه فرح و سـرور میـدارد چه رحمت رحمـانیه مقتضـی لطف و رافت است و موجب بهجت و مسـرت پس نـتیجه او طرف است نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم خَلفٌ پس در رسـیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت أَضاعُوا الصَّلاةَ فرو گذاشـتند نماز را یعنی ترک کردند وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصـی چون شـرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوفَ يَلقَونَ غَيًّا پس زود باشـد که به‌بیننـد جزای گمراهی و تباه‌کاری یا عذاب و زیان و گویند غی چاهی‌ست در دوزخ که اهل دوزخ از عـذاب اهل آن چاه پناه بخـدا جوینـد و بقول بعضـی وادییست در جهنّم آتش او تیزتر و عـذاب او سـخت تر که بی‌نمازان و متابعان آرزوی نفس را بآن جا برند إِلّا مَن تابَ وَ آمَنَ مگر آنکه بازگشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان وَ عَمِلَ صالِحاً و کرده باشـد عملهای شایسـته فَأُولئِكَ يَدخُلُونَ الجَنَّةَ پس آنگروه تائب و مومن درآورده شوند به بهشت و حفص فعل معلوم میخواند یعنی درآیند در بهشت وَ لا يُظلَمُونَ شَيئاً و سـتم دیده نشوند در چیزی از چیزهای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکند و آن چه بهشت باشد که ایشانرا درآرند در ان.

صفحه : ۶۷۳

جَنّاتِ عَدنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحمنُ عِبادَهُ بوسـتانهای اقامت آنها که وعده داده است خدای تعالی بآن بندگان خود را بِالغَيبِ بپوشـیدگی یعنی ایشانرا وعـده داده به بهشت و آن از ایشان غائب است یا ایشان از ان غائب‌انـد و چون وعـده هست ازین غیبت باکی نیست إِنَّهُ كانَ وَعدُهُ مَأتِيًّا بـدرستیکه هست وعـده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنی است و مومن بدو رسـیدنی لا يَسمَعُونَ فِيها لَغواً نشنوند بهشتیان در ان بهشتها سخن بیهوده و تباه إِلّا سَلاماً مگر سلام شنوند از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر وَ لَهُم رِزقُهُم و مر ایشان‌راست روزی ایشان از نعمت بهشتی فِيها در جنّت بُكرَةً وَ عَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی مقدار طرفین یک روز ایشان را نعمتهای بهشت خوراننـد چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام میخورنـد یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگر چه شب و روز نخواهـد بود اما علامتها باشـد که بـدان مقـدار لیل و نهار بشناسـند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشـتن پردها و بسـتن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خـدمت مومنـان کننـد و در زمـان روز غلمـان و ولـدان تِلكَ الجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِن عِبادِنـا آن بهشت که ذکر کرده‌ایم آنست که ما میراث میـدهیم از بنـدگان ما مَن كانَ تَقِيًّا هر که پرهیزگار باشـد آورده‌اند که چون حضـرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السـلام را از اصـحاب کهف و ذو القرنین و روح سؤال کردنـد فرمود که فردا بیائیـد تـا جواب یابیـد و انشاء اللّه تعالی نفرموده پانزده یا دوازده یا بست و پنج روز جبرئیل ع برو فرود نیامد و حضـرت رسالت‌پناه علیه الصّلوهٔ و السـلام بعد از نزول با وی فرمود یا اخی دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیـل جواب داد و حکـایت قول او که در قرآن است اینست که وَ مـا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی‌آئیم مـا فرشـتگان إِلّا بِأَمرِ

رَبِّکَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ ما بَینَ أَیدِینا مر او راست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وَ ما خَلفَنا و آنچه باز پس گذاشته‌ایم یعنی امور گذشته وَ ما بَینَ ذلِکَ و آنچه میان ما کان و ما یکون است یعنی در حال یا مر اوراست حکم در ابتدائی آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ما است وَ ما کانَ رَبُّکَ و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو نَسِیًّا فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ اوست پروردگار آسمانها و زمین وَ ما بَینَهُما و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموش‌کار بود فَاعبُدهُ پس او را پرستش کن وَ اصطَبِر و شکیبا باش لِعِبادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و بابطای وحی دل‌تنگ مشو هَل تَعلَمُ لَهُ سَمِیًّا آیا میدانی مر خدایرا مانندی که مر او را آله توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را اللّه نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الهی آنست که هیچکس از اهل شرك معبود باطل خود را اللّه نگفته‌اند بلکه آله میگفتند عزّت احدیّت و غیرت الوهیّت اینکه اسم سامی را از تصرف کفار در ان و تسمیه بتان در حصن امان محفوظ داشت زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت و سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید نظم اللّه اللّه چه طرفه نام است اینکه حرز دل و جان تمام است اینکه پس بود نزد صاحب معنی حسبی اللّه گواه اینکه دعوی .

صفحه : ۶۷۴

وَ یَقُولُ الإِنسانُ و میگوید انسان یعنی با یکدیگر میگویند یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده را می‌آورد و بطریق استبعاد میگوید أَ إِذا ما مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوفَ أُخرَجُ حَیًّا هر آئینه زود بیرون آورده شوم از خاك زنده استفهام بمعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاك بیرون آید حق تعالی میفرماید در جواب او که أَ وَ لا یَذکُرُ الإِنسانُ آیا نمی‌اندیشد و یاد نمی‌کند آن آدمی أَنّا خَلَقناهُ آنرا که بیافریدیم ما او را مِن قَبلُ پیش ازین وَ لَم یَكُ شَیئاً و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که متذکر گردد اینکه معنی را که ایجاد معدوم عجب‌تر است از جمع مواد بعد از تفرق آن فَوَ رَبِّکَ لَنَحشُرَنَّهُم پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آئینه حشر کنیم آنرا یعنی کافران را وَ الشَّیاطِینَ با دیوان یعنی با قرنای ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُحضِرَنَّهُم پس حاضر گردانیم ایشانرا و بعضی گفته‌اند که همان آدمیانرا حَولَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا گرداگرد دوزخ همه بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بحوالی دوزخ جهت آنست که تا سعداء بدانند که از چه بلیه خلاص یافته‌اند سرور ایشان بیفزاید و اشقیا امکنه خود را در دوزخ ببینند ملال ایشان زیاده گردد- ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ پس بیرون آریم نخست مِن کُلِّ شِیعَةٍ از هر گروهی أَیُّهُم هر که باشد از ایشان أَشَدُّ سخت‌تر و بسیارتر عَلَی الرَّحمنِ عِتِیًّا بر خدای از جهت سرکشی و جرأت یعنی اوّل از هر امتی آنرا که کافرتر بوده و نافرمان‌تر جدا کنیم ثُمَّ لَنَحنُ أَعلَمُ پس بدرستیکه ما داناتریم بِالَّذِینَ هُم بآنانکه ایشان أَولی سزاوارترند بِها بآتش دوزخ صِلِیًّا از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش افگنند وَ إِن مِنکُم و نیست از شما از آدمیان هیچکس إِلّا وارِدُها مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان برو گذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سؤال کنند که حق تعالی ما را وعده فرموده که ان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند قد وردتموها و هی خامدة یعنی بدرستیکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره فرمود بیت مومن فسون بداند بر آتشی بخواند سوزش درو نماند گردد چو نور روشن کانَ هست ورود بر دوزخ عَلی رَبِّکَ بر پروردگار تو حَتماً جزمی و قطعی مَقضِیًّا کاری حکم کرده شده بر آن یعنی وعده است که البته واقع خواهد بود و در ان خلاف نیست و جمعی برانند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد اللّه انصاری رض از حضرت رسول علیه الصلوة و السلام روایت کرد که ورود دخول است یعنی همه را در دوزخ حاضر خواهند کرد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ درآیند اما آتش بر مومنان سرد با سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام و موید اینکه قول است آنکه حق سبحانه میفرماید که- صفحه : ۶۷۵

ثُمَّ نُنَجِّی پس نجات دهیم الَّذِینَ اتَّقَوا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَ نَذَرُ الظّالِمِینَ و بگذاریم ستمکاران را فِیها در آتش جِثِیًّا بزانودرآمدگان وَ إِذا تُتلی و چون خوانده شود عَلَیهِم بر مشرکان آیاتُنا آیتهای ما بَیِّناتٍ هویدا و روشن معنی آن یا دلائل قدرت یا اعجازش قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش لِلَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که گرویدند از فقراء یعنی توانگران درویشان را گویند أَیُّ الفَرِیقَینِ کدام ازین دو گروه مومن یا کافر خَیرٌ بهتراند مَقاماً از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل بهتر است و همه اسباب معیشت درو آماده و شما را نه گوشه است معین و نه توشه مهیّا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال وسعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مومنان را میگفتند از ما دو ۲

گروه کدام خوشحال‌تراند وَ أَحسَنُ نَدِیًّا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته‌تر چه در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب‌اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشانرا در هم شکسته فرمود که وَ کَم أَهلَکنا و چندین هلاک کرده‌ایم قَبلَهُم پیش از مشرکان عرب مِن قَرنٍ از گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بودند هُم ایشان از کفار عرب أَحسَنُ أَثاثاً نیکوتر از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان باشد وَ رِءیاً و نیکوتر از ایشان در هیئات و منظر نه آن مال هلاکت را از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان بازداشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند و اینکه را به تبی قُل بگو ای محمّد ص مر ایشانرا که بمال و جمال مفتخر و مستظهراند که غره مشوید زیرا که مَن کانَ فِی الضَّلالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فَلیَمدُد پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ الرَّحمنُ مر او را خدای و باز میکشد عمر او را مَدًّا بازکشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی‌درپی بدو میرساند حَتّی إِذا رَأَوا تا وقتی که به‌بینند ما یُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شدند بدان إِمَّا العَذابَ یا عذابی در دنیا بقتل و اسر وَ إِمَّا السّاعَةَ و یا در روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال فَسَیَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانند مَن هُوَ شَرٌّ آنرا که بدترست از ان دو گروه مَکاناً از جهت مکان چه جای مومنان درجات جنان باشد و مأوای ایشان درکات نیران وَ أَضعَفُ و بدانند آنرا که ضعیف‌تر است جُنداً از جهت سپاه یعنی دوستان و مددگاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء ع یاری و مددگاری رسد و مشرکانرا مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین من انصار.

صفحه : ۶۷۶

وَ یَزِیدُ اللّهُ و می‌افزاید خدای در دنیا الَّذِینَ اهتَدَوا آنانرا که راه‌یافته‌اند بکتاب او هُدیً رهنمودنی یعنی گرویده‌اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشانرا بتصدیق هر چه منزل میشود زیاده میکند وَ الباقِیاتُ الصّالِحاتُ و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربع سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و غیر آن مر ایشانرا خَیرٌ بهتر است عِندَ رَبِّکَ نزد پروردگار تو ثَواباً از جهت پاداش وَ خَیرٌ مَرَدًّا و بهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیا جاه و مال است در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بیت بدنیا سرفراز و نام دارند بعقبی کامدار و کامگارند آورده‌اند که حباب بن الارت را بر عاص بن وائل تیمی دینی بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد او گفت دام تو باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی حباب گفت لا و اللّه کافر نشوم بدان حضرت ص نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و دام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا افضل از تو خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که أَ فَرَأَیتَ الَّذِی کَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید بِآیاتِنا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلائل وحدانیت وَ قالَ و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَأُوتَیَنَّ هرآئینه داده شوم یعنی بمن دهند در ان روز مالًا وَ وَلَداً مال و فرزند را أَطَّلَعَ الغَیبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و اینکه سخن از آنجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا فراگرفته است عِندَ الرَّحمنِ عَهداً نزدیک خدای عهد و پیمانی بر اینکه صورت کَلّا نه چنان است که او میگوید سَنَکتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاهداریم ما یَقُولُ آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند

وَ نَمُدُّ لَهُ و بـاز گشتیم برای او مِنَ العَذابِ مَدًّا از عـذاب بازکشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عـذاب او را برین وجه که عـذابی بر بالای عـذابی بدو رسانیم وَ نَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او ما يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزنـد وَ يَأْتِينا و بیاید بما وقت مرگ یا روز رستخیز فَرداً تنها نه مال رفیق او و نه فرزندان قرین او وَ اتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِن دُونِ اللّهِ بجز خـدای آلِهَةً خدایان باطل چون اصنـام و ملائکه لِيَكُونُوا تا باشـند اینکه معبودان لَهُم عِزًّا مر ایشانرا سبب عزّت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای تعالی- صفحه : ۶۷۷

كَلّا نه چنانست که عزیز گردنـد سَيَكفُرُونَ زود باشـد که کافر شونـد یعنی انکار کننـد الهه ایشان و مقر نباشـند بِعِبادَتِهِم به پرسـتش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت دانا گردنـد منکر شونـد پرسـتش بتانرا وَ يَكُونُونَ عَلَيهِم و باشـند بر معبودان خود ضِدًّا دشـمن یا الهه ایشان دشـمن ایشان گردنـد أَ لَم تَرَ آیا ندیـدی و نـدانستی أَنّا أَرسَلنَا الشَّياطِينَ آن را که ما فرسـتادیم دیوان را عَلَى الكافِرِينَ بر کـافران یعنی بر ایشـان مسلـط سـاختیم یـا قرین و رفیق ایشان گردانیـدیم تَؤُزُّهُم جنباننـد ایشانرا أَزًّا جنبانیـدنی یعنی تحریص میکنند ایشـانرا بر ارتکاب معاصـی و از جای می‌برنـد- بتسویلات و وساوس فَلا تَعجَل عَلَيهِم پس شـتاب مکن بر ایشان یعنی بعـذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّما نَعُدُّ جزین نیست که می‌شـماریم لَهُم برای ایشان ایام آجال ایشان را عَدًّا شـمردنی که در ان غلط نیست چون آن ایام منقضـی گردد بـدیشان فرود آید آنچه مقرر شده يَومَ یاد کن آن روز را که ما نَحشُرُ المُتَّقِينَ فراهم آریم پرهیزگاران را و جمع کنیم إِلَى الرَّحمنِ بسوی خدای بخشاینده وَفداً در حالتی که سواران باشـند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سوار به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می‌برند امام قشیری رح فرموده که بعضـی بر نجائب عبادات و طاعات باشـند و قومی بمراکب همم و نیّات آنانکه بر مراکب طاعات باشـند بهشت جویانند ایشانرا بروضه جنان برند و آنانکه بر نجائب همت باشند خدای طلبانند ایشانرا بقرب رحمن خواننـد جنـان جوی دیگرست و رحمن جوی دیگر در کشف الاسـرار آورده که ممشاد دینوری قـدس سـره در حال نزع بود درویشـی پیش وی ایسـتاده دعای میکرد که خـدایا برو رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ برو زد که ای غافل سـی سال است که بهشت را باشـرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه میدهند من گوشه چشم همت برو نیفگنده‌ام اکنون بدرگاه قرب میروم زحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی بیت بـاغ فردوس از برای دیـدنش بایـد مرا بی جمالش روضه جنّت چه کـار آیـد مرا وَ نَسُوقُ المُجرِمِينَ و برانیم کـافران را إِلى جَهَنَّمَ ورداً بسوی دوزخ چنـانچه بهـایم را راننـد تشـنگان یـا پیادگـان یا تنهامانـدگان لا يَملِكُونَ الشَّفاعَةَ نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شـفیعی إِلّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسیکه فراگرفته باشد عِندَ الرَّحمنِ نزدیک خدای تعالی عَهداً پیمانی برای شـفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسـی نتواند کسی را شفاعت کردن مگر از خـدای دسـتوری یافته باشـد وَ قالُوا و گفتنـد کفّار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحمنُ فراگرفت خـدای وَلَداً فرزنـدی یعنی ملائکه و عیسـی ع و عزیر ع بگو ای محمّـد ص مر ایشان را لَقَد جِئتُم بدرستیکه آوردید شَيئاً إِدًّا چیزی زشت یعنی سـخن ناخوش و بی‌ادبانه که تَكادُ السَّماواتُ نزدیک شـد که آسـمانها يَتَفَطَّرنَ شـکافته شونـد مِنهُ از عظمت آن سـخن وَ تَنشَقُّ الأَرضُ و باز شکافد زمین وَ تَخِرُّ الجِبالُ و بیفتد کوهها هَدًّا بشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردد.

صفحه : ۶۷۸

أَن دَعَوا از انکه خوانند لِلرَّحمنِ وَلَداً مر خدای را فرزندی یعنی بدو اسـناد کردند وَ ما يَنبَغِي و نسـزد و لائق نباشد لِلرَّحمنِ مر خدای را أَن يَتَّخِذَ آنکه فراگیرد وَلَداً فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضـی مجانست است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق تعالی از مجانست منزه است یـا بغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و اسـتظهار و تزئین بـدیشان إِن كُلُّ مَن فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ نیست هر که در آسـمانها و زمین است إِلّا آتِي الرَّحمنِ مگر آینـد در قیامت بسوی رحمن عَبـداً در حالتی که بنـده باشد لَقَد أَحصاهُم بدرستیکه همه را دانسـته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیسـتند وَ عَدَّهُم و شـمرده است اشخاص و افعال ایشان را عَدًّا شمردنی وَ كُلُّهُم و همه ایشان آتِيهِ آیندگان‌اند بوی يَومَ القِيامَةِ روز رستخیز فَرداً تنها و بی‌اتباع و

انصار إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای پسندیده سَيَجعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحمنُ برای ایشان خـدای وُدًّا دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افگنـد بی‌اسباب و وسائط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل ع را گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست‌دار جبرئیل او را دوست گیرد و منادی کند میان اهل آسـمان که حق سـبحانه فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبّت او را وضع کننـد در زمین تـا زمینیان او را نیز دوست گیرنـد فَإِنَّما يَسَّرناهُ پس جز اینکه نیست که آسان گردانیـده‌ایم قرآن را بـآنکه منزل سـاخته‌ایم بِلِسانِکَ بزبـان تو یعنی بلغت عرب یا خوانـدن آن بزبان تو آسان کرده‌ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ المُتَّقِينَ بـدو پرهیزگاران را که از شرک اجتناب نموده‌اند وَ تُنذِرَ بِهِ و بیم کنی بآن قَوماً لُدًّا گروهی ستیزکاران سخت خصومت را وَ کَم أَهلَکنا و چند هلاک کردیم قَبلَهُم پیش از قوم تو مِن قَرنٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی و قومی مشرکانرا بهلاکت رسانیدیم هَل تُحِسُّ هیچ میـابی و می‌بینی مِنهُم از ان هلاک‌شـدگان مِن أَحَدٍ یکی را أَو تَسـمَعُ یـا می‌شـنوی لَهُم مر ایشانرا رِکزاً آوازی پوشـیده یعنی چون عـذاب ما بـدیشان فرود آید مسـتاصل شدند نه از ایشان شخصـی باقی ماند که کسـی بیند و نه آوازی بر جائیکه کسـی بشـنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکدام در نساخته و همه را دست فنا در دام خمول و نسـیان انداخته مصـرع کان لم یخلقوا و لم یکونوا نظم کو اثر از سروران تاج‌بخش کو نشان از خسروان تاجدار سوخت دیهیم شهان کام جوی خاک سد تخت ملوک کامگار صفحه : ۶۷۹

سورهٔ طه

مکیـهٔ و هی مائهٔ و ثلثون ایـهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ طه- در هیـچ یک از حروف مقطّعه که مبادی سورست اینکه مقـدار اختلاف نیست که در طه بعضـی اینکه را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسـمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی براننـد که اسـمی است از اسـمای حضـرت رسالت‌پناه علیه الصـلوهٔ و السـلام چنانچه مزّمّل و مدّثّر پس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف یا اشارت است بدو اسم آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم که طالب است و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشـریعت یـا طـاهر از ذنوب و هـادی بمعرفت علّام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هـدایت او بقرب حق در حقائق سـلمی آورده که طا اشارتست بآنکه طی کرده شـده نقوش اکوان از صـفحه سـر محمـدی ص و رمزیست از انکه هدایت یافت بقرب کون سرمـدی و بقـول بعضـی اینکه دو حروف مقسم بهاانـد و هر یـک اشـارتست بچیزی در تبیـان گویـد که قسم بطول یعنی بخشـش و هـدایت الهیست یـا بطینت پاک و همت عالی حضـرت رسالت‌پناه صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم و در تیسـیر از امام جعفر صادق رض نقل میکننـد که طه سوگنـد بطهارت اهل بیت رسول صـلی اللّه علیه و سـلّم قوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویه که اشارت است بجنت و نار و در زاد المسـیر آورده که طا مـدینه طیبه است و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غازیان است و ها هرب کافران یا طا طرب اهل جنان است و ها هوان ارباب نیران قومی براننـد که اینکه لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل بلغت عکه یا حبشه یا نبطیه یا سـریانیه کما قیل مصرع ان السفاهته طاها فی خلائقکم و دیگری گفته مصـرع تفت لطاها فی القتال فلم یجب و بدین قول منادی حضـرت رسول ص باشد و در بعضـی تفاسیر آمده که طا بحساب ابجد نه است و هـا پنـج مجموع چهـاده باشـد و غالب آنست که ماه را مرتبه بـدریّت در چهاردهم حاصل است پس در ضـمن اینکه خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده و منادی حضـرت رسالت‌پناهی است و بدریت اشارت بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت‌ست ص کمـا لا یخفی علی العرفـاء نظم مـاه چون کامـل شود انور بود از انکه او مرآت نور خود بود گاه ماه بـدری و که شاه بـدر صـدر تو مشروح و کارت شرح صدر در شب تاریکی کفر و ضلال از مهت روشن شد انوار جلال و گویند طا ها بود همزه را حذف کرده‌اند طاء امر است از وطأ یطأ و ها کنایت است از ارض کنایت غیر مذکور در بدایت حال که حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و آله و سلّم بتهجد برخاستی و هر یک پا بایسـتادی و بدین سـبب پشت پای مبارکش ورم کردی اینکه سوره نازل شد و امر فرمود که طاها یعنی

بسپر قـدمین خود زمین را یعنی هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابو جهل و احزاب او حضـرت رسول علیه السـلام را گفتند که تو بترک دین ما خود را برنـج انـداخته یا طعنه میزدنـد که قرآن بر محمّـد ص فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که طه ای مرد که هیچکس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده ما أَنزَلنا نفرسـتادیم ما عَلَیکَ القُرآنَ بر تو قرآن را لِتَشـقی تا در رنـج افتی و شب خواب نکنی بواسـطه قیام در نماز الم ورم بپای مبارکت رسد إِلّا تَذکِرَةً لیکن فرسـتادیم او را بر تو بجهت پند دادن لِمَن یَخشـی مر آنکس را که بترسد تخصـیص خاشـی بآنکه تذکیر عام است جهت انتفاع اوست بآن تَنزِیلًا فرو فرستاده شد فرو فرسـتادنی مِمَّن خَلَقَ الأَرضَ از آنکس که بیافرید زمین را وَ السَّماواتِ العُلی و آسمانهای بلند را الرَّحمنُ اوست بسیار بخشایش عَلَی العَرشِ استَوی بر عرش مستولی شد امر او اضافت استیلاء بعرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقـات است در تاویلاـت امـام ماتریـدی فرموده که عرش بمعنی ملـک آیـد و حق تعـالی بر ملـک خود مسـتولی و غالب‌ست در فتوحات آورده که شـیخ ما قدس سـره درین آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له ما فی السـموات شـیخ الاسلام قدس سره فرمود که استوای خداوند بر عرش در قرآن‌ست و مراد بدین ایمان است تاویل!!! که تاویل درین بـاب طغیـان است بظـاهر قبول کنم و بباطن تسـلیم ورزم که اینکه اعتقاد در سـنّیان است اما میـدانم که نه محتاج مکان‌ست نه عرش بردارنـده اوست که اوست بقـدرت بردارنـده و نگهدارنده عرش نظم نی مکان ره یافت سویش نی زمان نی بیان دارد خبر زو نی عیان اینکه همه مخلوق حکم داورست خالق عالم ز عالم برترست.

صفحه : ۶۸۰ لَهُ مـا فِی السَّمـاواتِ مر اوراست آنچه در آسـمانهاست از مبـدعات علویه وَ مـا فِی الأَرضِ و آنچه در زمین‌هـاست از مخترعات سـفلیه وَ ما بَینَهُما و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات تاری و هوائی وَ ما تَحتَ الثَّری و آنچه در زیر طبقه ثری‌ست از زمین ثری طبقه زیرتر است از طبقات ارض و آن موضـعی است که صخره صمّاء بر بالای اوست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت طبقه زمین بر دوش فرشـته است و قدمین فرشـته بر صـخره است و صخره بر شاخ گـاوی است از فردوس و قـوایم گـاو بر پشت مـاهی است از حوض کوثر و مـاهی ثـابت است بر بحر و بحر بر جهنّم و جهنّم بر متن ریـح و ریـح بر حجـابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسـمان و زمین تا ثری بیش نرسـد و ما تحت الثری جز حق تعالی ندانـد وَ إِن تَجهَر بِـالقَولِ و اگر آشـکارا کنی سـخن را فَـإِنَّهُ پس بـدرستیکه او یَعلَـمُ السِّرَّ وَ أَخفی میدانـد پوشـیده را و آنچه پوشـیده‌ترست از پوشیده گویند سر آنست که بنده میکند و میداند و می‌پوشد و اخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسـی گوینـد و اخفی آنکه در دل خود نهان دارند اللّهُ اوست خداوند بحق لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست معبودی سـزای پرسـتش مگر او لَهُ الأَسـماءُ الحُسـنی مر اوراست نامهای نیکو یا صـفتهای پسندیده وَ هَل أَتاکَ و آیا آمده است بتو حَدِیثُ مُوسی خبر موسی بن عمران و قصّه او دانسته پس در صبر بر مکاره بـدو اقتدا کن إِذ رَأی یاد کن چون دید موسـی ناراً آتشـی را در اخبار آمده است که چون موسـی علیه السـلام از شـعیب علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را به‌بیند شعیب ع او را اجازت داد و اهـل او را بـاو روان کرد شـبی که هـوا سـرد بود و مظلم و برف می‌باریـد ایشـان راه گم کرده نزدیـک وادی ایمن رسـیدند و صفورا دختر شـعیب علیه السـلام را که حلیله او بود درد وضع حمل پدیـد آمـده با آتش محتاج شد موسـی چندانچه سـعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشـی دید فَقالَ لِأَهلِهِ امکُثُوا پس گفت مرا اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع إِنِّی آنَستُ ناراً بدرستیکه من دیده‌ام آتشـی لَعَلِّی آتِیکُم شاید که بیارم برای شما مِنها بِقَبَسٍ از ان آتش شعله در سر چوب یـا نی گرفته یـا جمره خود از ان یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم أَو أَجِـدُ یا شایـد که بیابم عَلَی النّارِ بر سـر آن آتش هُـدیً رهنمای که ما را بر شارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمّا أَتاها پس آن هنگام که بیامد بآن آتش و آتشـی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود برافروخته و در حوالی آن آتش هیچکس نی متحیّر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِیَ یا مُوسی ندا کرده شد که ای موسی.

صفحه : ۶۸۱

إِنِّی أَنَا رَبُّکَ بـدرستیکه منم پروردگار تو تکرار ضـمیر برای توکیـد و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه من آفریدگار توام فَاخلَع پس بیرون کن و بیفگن از پـای خود نَعلَیکَ نعلین خود را و گفته‌انـد آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مـذبوح و اصـح آنست که نعلین از جلـد بقر بوده و طاهر اما حق سـبحانه بخلع آن فرمود که تا قـدم موسـی تراب ارض مقـدس را مس کند و برکت آن بپای وی رسـد و محققان گوینـد اینکه تعلیم طریق تواضع و ادب‌ست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طائفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر پای برهنه سیر میفرموده‌اند نظم گنجیکه زمین و آسمان طالب اوست چون در نگری برهنه پایان دارند و گفته‌اند نعلین بیفگن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ‌دار امام قشیری رح فرمود که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون فگن یعنی در عالم تفرید قدم برد و کون نه إِنَّکَ بدرستیکه تو بِالوادِ المُقَدَّسِ طُویً بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست وَ أَنَا اختَرتُکَ و من برگزیده‌ام ترا برای نبوت فَاستَمِع پس گوش فرادار لِما یُوحی مر آنچیزیرا که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کـدام‌ست إِنَّنِی أَنَا اللّهُ بـدرستیکه منم خـدای لا إِلهَ إِلّا أَنَا نیست خـدای بجز من فَاعبُدنِی پس مرا پرسـتش کن و اینکه وحی مقصور بوده بر تقریر توحیـد که منتهـای علم است و امر بعبـادت که کمـال عمل است پس از اقسام عبادت نماز را تخصـیص نموده فرمود که وَ أَقِمِ الصَّلاةَ و بپای‌دار نماز را لِذِکرِی برای آنکه مرا یاد کنی در ان تا ترا من تنها یاد کنم- إِنَّ السّاعَةَ بـدرستیکه ساعت رستخیز آتِیَةٌ آینده است أَکادُ أُخفِیها میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفاء را بمعنی سلب خفی دارند معنی آنست که نزدیکست که ظاهر گردانم آنرا لِتُجزی متعلق است بآتیه یعنی قیامت بیشک آینـده است تـا پاداش داده شود کُلُّ نَفسٍ هر تنی را بِما تَسعی بآنچه می‌شـتابد از عملها و میکنـد فَلا یَصُدَّنَّکَ پس بایـد که ترا باز نـدارد عَنها از ایمـان بقیـامت مَن لا یُؤمِنُ آنکس که نمی‌گرود بِهـا بوقوع آن وَ اتَّبَعَ و پیروی کرده است هَواهُ آرزوی نفس خود را پس بصدود إبن کسـی از راه مرو فَتَردی که هلاک شوی خطاب با موسی ع است و مراد امت اویند امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما اللّه برآننـد که از و انا اخترتک تا اینجا مخاطب حضـرت پیغمبر ما است صـلی اللّه علیه و سلّم و برین تقـدیر مراد امت وی باشد القصه چون موسـی علیه السـلام نعلین بیرون کرده در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسـید که وَ ما تِلکَ و آن چه چیز است بِیَمِینِکَ یا مُوسی بدست راست تو ای موسی ع حق سبحانه جهت استیناس موسی ع و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجائب بینی.

صفحه : ۶۸۲

قالَ گفت موسی ع هِیَ عَصایَ اینکه عصای من است و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر آن سنانی نشانده نامش علیق بود یا تبعه از آدم در میراث بشعیب رسیده بود و ازو بموسی رسید القصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بر آن افزود و گفت أَتَوَکَّؤُا تکیه میکنم عَلَیها بر آن عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سـر رمه میباشم که میچرند وَ أَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بِهـا بـدان عصـا عَلی غَنَمِی بر گوسـفندان خود وَ لِیَ فِیهـا و مرا در ان عصا مَآرِبُ أُخری کارهای دیگریست آورده‌اند که در راه با موسـی ع سـخن گفتی و از سـباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشـمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمّه را محافظت کردی و بر سر چاهی که رسیدی تنه او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بزمین زدی درختی سایه‌دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسـی ع بودی برو پدید آمدی و در شـبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی ع اجمالا گفت که مرا با او کارهاست قالَ گفت خدای تعالی أَلقِها یا مُوسی بیفگن او را ای موسی ع حضرت موسی ع گمان برد که او را نیز همچون نعلین دور بایـد افگنـد فَأَلقاها پس بیفگند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسـید باز نگریست فَإِذا هِیَ پس آنجا آن عصا حَیَّةٌ ماری بود تَسـعی می‌شـتافت بهر جانب آورده‌انـد که اوّل ماری زرد شد پیری عصا بعد از ان بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهـار قائمه سـطری کوتاه و رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن هفتاد تا چهل ذراع بود و در دهان او

دندانهای بزرگ بود و دو چشمش چون برق میدرخشید بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و چون موسی ع او را دید ترسان شد روی بگریز نهاد قالَ خُذها گفت خدا بگیر ویرا وَ لا تَخَف و مترس از وی سَنُعِیدُها زود بازگردانیم و میبریم او را سِیرَتَهَا الأُولی بهیئت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی علیه السلام رسید روی باژدها کرده روان شده دست خود را در دهان او کرد و لحیتین او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد دل موسی ع آرام گرفت دیگر باره ندا آمد وَ اضمُم یَدَکَ و ضم کن و ببر دست خود را إِلی جَناحِکَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخرُج تا بیرون آید بَیضاءَ سفیدی روشن مِن غَیرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفید رخشنده و باشعاع بود مانند برق آیَةً أُخری فراگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوّت خود لِنُرِیَکَ اینکه چنین کردیم تا بنمائیم ترا مِن آیاتِنَا الکُبری بعضی از نشانهای بزرگ ما اذهَب إِلی فِرعَونَ برو بدین دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغی بدرستیکه او از حد درگذشته دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی ع مأمور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالی تقویت طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز قالَ گفت رَبِّ اشرَح لِی ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدرِی سینه مرا تا در وی بگنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا تحمل و بردبار ساز تا از هر سخنی دل‌تنگ نشوم.

صفحه : ۶۸۳

وَ یَسِّر لِی أَمرِی و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است وَ احلُل و بگشای عُقدَةً گره را مِن لِسانِی از زبان من یَفقَهُوا قَولِی تا فهم کنند سخن مرا- آورده‌اند که روزی فرعون موسی را در حال طفولیت بر کنار داشت موسی ع دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از ان بگرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون رض عذرخواهی آغاز نموده فرمود که اینکه کودک جوهر درخشان دیده بدان متوجه شد و اگر جمره آتش به بیند دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی ع آوردند جبرئیل دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بر زبان بماند سخنش نیک مفهوم نمی‌شد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت وَ اجعَل لِی و گردان برای من یعنی مقرر کن وَزِیراً یاری‌دهنده و با ما بار بردارنده مِن أَهلِی از کسان من هارُونَ أَخِی هارون برادر من اشدُد بِهِ محکم کن بوی أَزرِی پشت مرا وَ أَشرِکهُ و انباز کن او را فِی أَمرِی در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کَی نُسَبِّحَکَ تا ترا بپاکی یاد کنیم و نماز گذاریم ترا کَثِیراً بسیار وَ نَذکُرَکَ کَثِیراً و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار إِنَّکَ کُنتَ بدرستیکه تو هستی بِنا بَصِیراً باحوال ما بینا یا تو دانائی بآنچه صلاح مادر آنست قالَ قَد أُوتِیتَ گفت خدای که به تحقیق داده شدی سُؤلَکَ یا مُوسی مسئول و مطلوب خود را ای موسی یعنی هر چه خواستی بتو دادم وَ لَقَد مَنَنّا و بدرستیکه منت نهاده‌ایم عَلَیکَ بر تو و نعمت داده‌ایم ترا مَرَّةً أُخری در وقتی دیگر إِذ أَوحَینا چون وحی کردیم إِلی أُمِّکَ بسوی مادر تو ما یُوحی آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو درمانده شد ما ملهم ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم أَنِ اقذِفِیهِ آنکه بیفگن موسی ع را فِی التّابُوتِ در صندوق بعد از انکه پنبه در وی نهاده باشی و سر آنرا بقیر محکم ساخته فَاقذِفِیهِ پس بیفگن آن تابوت را فِی الیَمِّ در دریای نیل فَلیُلقِهِ الیَمُّ پس باید که بیفگند دریا صورتش امر است و معنیش خبر یعنی دریا او را می‌افگند بِالسّاحِلِ بکناره یَأخُذهُ تا فرا گیرد او را در ان عَدُوٌّ لِی دشمنی که مراست وَ عَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که مر اوراست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت اوست آورده‌اند که مادر موسی ع بامر الهی موسی ع را در صندوق نهاده بدریای نیل افگند و جوی از ان دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از ان جوی بباغ فرعون درآمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد بیت ماه زیبا ولی روی تو زیباتر ازوست چشم نرگس چه کنم چشم تو رعناتر ازوست قتاده فرمود که در چشمهای موسی

ع ملاحتی بود هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون چشم او را دیدند محبّت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَ أَلْقَیتُ عَلَیکَ و افکندم بر تو مَحَبَّهً دوستی کائنا مِنِّی از من یعنی تخم محبّت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند.

صفحه : ۶۸۴

وَ لِتُصنَعَ و تا پرورده شوی عَلی عَینِی بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبر است که فرعون و آسیه هر دو او را بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیّن دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی ع شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی ع دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل رو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود و چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم ع نیز خود را در ان باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی‌گرد خود را پیش آسیه افگند إِذ تَمشِی یاد کن چون میرفت أُختُکَ خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت هَل أَدُلُّکُم آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلی مَن یَکفُلُهُ بر کسیکه تکفل اینکه طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر اینکه چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی علیه السلام را در کنار وی نهادند فَرَجَعناکَ پس بازگردانیدیم ترا إِلی أُمِّکَ بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم کَی تَقَرَّ تا شاید که روشن شود عَینُها چشم مادر بلقای تو وَ لا تَحزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَ قَتَلتَ نَفساً و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد ازو و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند فَنَجَّیناکَ پس برهانیدیم ما ترا مِنَ الغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَ فَتَنّاکَ و بیازمودیم ترا فُتُوناً آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افگندیم تا پاک و خالص بیرون آمدی قصّه ولادت حضرت موسی ع و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می‌آید فَلَبِثتَ پس درنگ کردی سِنِینَ فِی أَهلِ مَدیَنَ سالها در میان اهل مدین و آن ز ده یا بیست و هشت سال‌ست ثُمَّ جِئتَ پس آمدی بدین وادی عَلی قَدَرٍ یا مُوسی بر اندازه که مقدار کرده‌ایم ای موسی ع و اینجا با تو سخن گفتیم وَ اصطَنَعتُکَ و ترا برگزیدیم و خالص ساختیم لِنَفسِی برای محبّت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اذهَب أَنتَ برو تو وَ أَخُوکَ و برادر تو بِآیاتِی بمعجزهای من وَ لا تَنِیا و سستی مکنید فِی ذِکرِی در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت اذهَبا بروید هر دو إِلی فِرعَونَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغی بدرستیکه او در عصیان از حد درگذشته است فَقُولا لَهُ پس سخن گوئید با او قَولًا لَیِّناً سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت هل لک الی ان تزکی مبادا که اگر درشتی نمائید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته‌اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مره نیز گفته‌اند و بر هر تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما أَو یَخشی یا بترس از عذاب خدا و تذکر بهره متحقق است و خشیه حصّه متوهم پس موسی ع ازین محل متوجه مصر شد و باز بر اهل خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی ع شب انتظار بردند نیامد در روز نیز از وی خبر نیافتند و در ان صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناخته پیش پدرش بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی علیه السلام بدیشان رسید القصه چون موسی ع بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون ع که باستقبال برادر براه مدین. روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند موسی ع شرح احوال بتمامی باز گفت ویرا از انکه باتفاق پیش فرعون می‌باید رفت و او را بحق دعوت باید نمود خبر داد هارون ع گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی، حکم بقطع و قتیل و صلب میکند موسی ع اندیشناک شد و هر دو برادر باتفاق.

صفحه : ۶۸۵

قالا رَبَّنا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنا نَخافُ بدرستیکه ما می‌ترسیم أَن یَفرُطَ عَلَینا از انکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نمائیم أَو أَن یَطغی یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت به حضرت مقدس تو سختی بی‌ادبانه گوید قالَ گفت خدای که ای موسی ع و هارون ع لا تَخافا مترسید از افراط و طغیان او إِنَّنِی مَعَکُما بدرستیکه من با شمایم

بحفظ و نصرت أَسمَعُ می‌شنوم دعای شما یا آنچه او گوید نسبت من وَ أری و می‌بینم آنچه کند با شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بیناام نگذارم که ضرری بشما رساند فَأتِیاهُ پس بروید بدو فَقُولا پس بگوئید إِنّا رَسُولا رَبِّکَ ما هر دو فرستاده پروردگار توایم فَأَرسِل مَعَنا پس بفرست با ما بَنِی إِسرائِیلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدّسه باز رویم که مسکن آباء ما بوده وَ لا تُعَذِّبهُم و عذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قَد جِئناکَ بِآیَةٍ بدرستیکه آوردیم ما ترا نشانی یعنی معجزه مِن رَبِّکَ از نزد آفریدگار تو وَ السَّلامُ و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی بر آنکس که پیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت هر دو سرا مر اوراست إِنّا قَد أُوحِیَ إِلَینا بدرستیکه وحی کرده‌اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرمود أَنَّ العَذابَ بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلی مَن کَذَّبَ بر آنکس‌ست که تکذیب کند آنرا که آورده‌ایم وَ تَوَلّی و پشت بر آن کند و از ان اعراض نماید پس موسی ع و هارون علیهما السلام بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسّر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتیکه حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند- قالَ گفت فرعون فَمَن رَبُّکُما یا مُوسی پس کیست پروردگار شما ای موسی ع که مرا به پرستش او دعوت میکنید نکته در آنکه موسی ع را به ندا تخصیص کرد بآنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی ع عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمی‌شود و خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی ع بزبان فصیح قالَ گفت رَبُّنَا الَّذِی پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت أَعطی داده است کُلَّ شَیءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات خَلقَهُ صورت او و شکل او لائق و موافق حال او یا داد هر یک را از خلائق آنچه قوام و استقلال در وجود معاش بدان است ثُمَّ هَدی پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از ان یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته‌اند خلقه مفعول اوّل است و تقدیر کلام اینکه داد آفریدگان خود را هر چیزیکه بدان محتاج‌اند و چون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم کرد و فرعون که اینکه سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کننده سخن بجای دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی ع- صفحه : ۶۸۶

قالَ گفت فرعون فَما بالُ القُرُونِ الأُولی پس چیست حال قرنهای نخستین چون قرن قوم نوح ع و عاد و ثمود که اینکه خدا را نپرستیدند اینکه زمان در سعادت و دولت‌اند یا در شقاوت و نکبت قالَ گفت موسی ع عِلمُها علم حال و مآل آنگروهها عِندَ رَبِّی نزدیک آفریدگار من است فِی کِتابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لا یَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد رَبِّی پروردگار من هیچ چیزی را وَ لا یَنسی و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده‌ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از ان خبر دهند و گفته‌اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که برانگیخته نمیشوند موسی ع جواب داد که آنرا جز خدای من کسی نمیدارند و با بسر همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِی جَعَلَ آنست که گردانید لَکُمُ الأَرضَ برای شما زمین را مَهداً فرشی گسترده که بر ان می‌نشیند و مسکن می‌سازید وَ سَلَکَ لَکُم و روشن کرد برای شما فِیها در زمین سُبُلًا راهها تا بدان راه از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود قیام می‌نمائید وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ و فرو فرستاد از آسمان ماءً آبی که باران است فَأَخرَجنا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اینکه اخراج میسر نیست ما بیرون آریم بآب باران أَزواجاً اصناف گوناگون مِن نَباتٍ شَتّی از رستنیهای پراگنده که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف آن دیگری ست با وجود اتحاد آب و زمین کُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده‌ایم هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وَ ارعَوا و بچرانید أَنعامَکُم چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین که مذکور شد لَآیاتٍ هر آئینه دلالتها است بر قدرت ربّانی و وحدت لِأُولِی النُّهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح مِنها از زمین خَلَقناکُم آفریده‌ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته میفرستد تا از خاک موضعی

که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک برمیدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و آن کس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون می گردد چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده‌ایم وَ فِیها نُعِیدُکُم و در ان زمین باز بریم بعد از مرگ شما را وَ مِنها نُخرِجُکُم و از ان زمین بیرون آریم شما را تارَةً أُخری بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست گوید نظم بخاکت درآرد خداوند پاک دگر ره برون آرد از زیر خاک بر آن حال کائی بخاک اندرون بر ان گونه از خاک آئی برون اگر پاک در خاک گیری مقام برآئی از ان پاک و پاکیزه نام پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی ع عصا بیفگند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه بعد از معجزه میدید و نمی گروید چنانچه حق تعالی فرمود- صفحه : ۶۸۷

وَ لَقَد أَرَیناهُ و بدرستیکه ما بنمودیم فرعون را آیاتِنا کُلَّها همه معجزهای ما که بموسی داده بودیم فَکَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی ع را وَ أَبی و سرباز زد از انکه ایمان آورد و فرمانبرداری کند و از روی عناد قالَ گفت فرعون أ جِئتَنا آیا آمده بسوی ما لِتُخرِجَنا تا بیرون کنی ما را مِن أَرضِنا از زمین ما که مصرست بِسِحرِکَ یا مُوسی بجادوی خود ای موسی ع یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأتِیَنَّکَ بِسِحرٍ پس هرآئینه بیاریم برای تو جادوی مِثلِهِ مانند جادوی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فَاجعَل پس مقرّر کن بَینَنا وَ بَینَکَ میان ما و میان خود مَوعِداً وعده بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لا نُخلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا نَحنُ وَ لا أَنتَ نه ما و نه تو چون وعده رسد حاضر شویم مَکاناً سُویً در جائیکه مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی هموار که درو پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قالَ گفت موسی مَوعِدُکُم زمان وعده شما یَومُ الزِّینَةِ روز آرایش قبطیان است و آن روزی عید بوده مر اهل مصر را آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا روز عاشوره وَ أَن یُحشَرَ النّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًی در چاشتگاه که روشن‌تر است از باقی روز یعنی موعود ما روز اجتماع آدمیان است بوقت چاشت حضرت موسی ع آنروز را تعیّن کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رءوس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد فَتَوَلّی فِرعَونُ پس برگشت فرعون را از مجلس و بخلوت درآمد و جهت جمع کردن سحره رای زد و کسان فرستاد فَجَمَعَ کَیدَهُ پس جمع کرد آن چیز را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثُمَّ أَتی پس آمد بوعده‌گاه با ساحران قالَ لَهُم مُوسی گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم وَیلَکُم وای بر شما لا تَفتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدای تعالی دروغ که آیت او را سحر گوئید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای تعالی مبندید بشرکت دیگری با او فَیُسحِتَکُم پس مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را بِعَذابٍ بعذابیکه نازل گرداند بشما وَ قَد خابَ و بدرستیکه بی‌بهره و ناامید ماند مَنِ افتَری هر که افترا کرد بر خدای.

صفحه : ۶۸۸

به بهفَتَنازَعُوا پس گفت و شنود کردند جادوان به به أَمرَهُم در کار خود به به بَینَهُم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی گفتند اینکه سخن بسخن ساحران نماندبه به وَ أَسَرُّوا النَّجوی و پنهان داشتند راز گفتن از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که او اگر بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده‌اند که فرعون از غرفه بدید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشورت میکنند پرسید که اینکه ساحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قالُوا گفتند إِن هذانِ بدرستیکه اینکه هر دو لَساحِرانِ جادوانند یُرِیدانِ میخواهند أَن یُخرِجاکُم آنکه بیرون کنند شما را مِن أَرضِکُم از زمین شما بِسِحرِهِما بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف آرند وَ یَذهَبا و ببرند بِطَرِیقَتِکُمُ المُثلی مذهب شما را که افضل مذهب‌ست و دین و مذهب خود را ظاهر گردانند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند علماء را در لفظ هذان اختلاف است گویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه در هر سه حال اعرابش بالف میباشد و اینکه حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا

چنانچه ان و صاحبهما و بعضی گفته‌اند اسم ضمیرشان محذوف است و هذان لساحران خبر او و حفص رح ان بتخفیف میخواند او را نافیه میدارند و لام را بمعنی الّا یعنی ما هذان الّا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی ع و هارون ع ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون برآشفت و گفت فَأَجمِعُوا کَیدَکُم پس چون حال چنین‌ست جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ‌ائتُوا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وَ قَد أَفلَحَ الیَومَ و بدرستیکه فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز مَنِ استَعلی هر که بر سر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف برکشیدند و موسی ع و هارون ع در برابر ایشان بایستادند سحره فرعون بقولی سیصد هزار خروار حبل و عصاها میان تهی کرده و پر از زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قالُوا یا مُوسی گفتند ای موسی ع إِمّا أَن تُلقِیَ یا آنکه تو می‌افگنی عصای خود را وَ إِمّا أَن نَکُونَ یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَن أَلقی نخست کسیکه بیفگند موسی از روی مقابله ادب بادب یا از وجه بی‌اعتباری آن و بیحسابی از ان قالَ بَل أَلقُوا گفت موسی ع بلکه شما بفگنید ایشان جادوهای خود بیفگندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذا حِبالُهُم وَ عِصِیُّهُم پس ناگاه رسنها و عصاهای ایشان یُخَیَّلُ إِلَیهِ نموده شد بموسی ع مِن سِحرِهِم از جادوی و کید ایشان که گوئی أَنَّها تَسعی بدرستیکه آن میرود و می‌شتابد فَأَوجَسَ پس دریافت فِی نَفسِهِ در دل خود خِیفَةً مُوسی خوف را موسی ع از انکه نظّاره‌کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون اینکه وهم بر موسی ع طاری شد.

صفحه : ۶۸۹

قُلنا گفتیم لا تَخَف مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّکَ أَنتَ الأَعلی بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَ أَلقِ و بیفگن ما فِی یَمِینِکَ آنچه در دست راست تو هست تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تو هست بیفکن تَلقَف تا فرو برد ما صَنَعُوا آنچه ساخته‌اند إِنَّما صَنَعُوا کَیدُ ساحِرٍ بدرستیکه آنچه ساخته‌اند فریب جادوی است وَ لا یُفلِحُ السّاحِرُ و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حَیثُ أَتی هر جا که باشد و بهر جا که رود حضرت موسی ع عصا بیفگند فی الحال اژدهای عظیم شد دهن خود گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد و مردم از ترس او روی بگریز نهادند چندین هزار آدمی از ازدحام بمردند موسی ع او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزه موسی است فَأُلقِیَ السَّحَرَةُ پس درافکنده شدند یعنی تامل اینکه معنی ایشان را در روی افگند سُجَّداً در حالتی که سجده‌کنان بودند مر خدای را از روی صدق قالُوا گفتند آمَنّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسی گرویدیم به پروردگار هارون ع و موسی ع تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظه رءوس آیات است فرعون که اینکه صورت مشاهده کرد قالَ آمَنتُم لَهُ گفت آیا ایمان آورده‌اید و حفص رح آمنتم بر سبیل اخبار خواند یعنی شما بگرویدید و تصدیق کردید مر موسی ع را قَبلَ پیش أَن آذَنَ لَکُم از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید إِنَّهُ بدرستیکه موسی ع لَکَبِیرُکُمُ هر آئینه بزرگ شماست الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته‌اید خواهید که ملک مرا براندازید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آئینه ببرم أَیدِیَکُم وَ أَرجُلَکُم دستها و پایهای شما را مِن خِلافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و دیگر از چپ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُم و هرآئینه بر دار کنم شما را فِی جُذُوعِ النَّخلِ بتنه‌های درخت خرما که درازترین درختهاست تا همه کس شما را به‌بینند و عبرت گیرند وَ لَتَعلَمُنَّ أَیُّنا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی ع که بدو گرویده‌اید أَشَدُّ عَذاباً سخت‌ترست از روی عذاب وَ أَبقی و پاینده‌تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظم خورده یک جرعه از کف ساقی هر چه فانی‌ست کرده در باقی دامن از فکر غیر افشانده لیس فی الدار غیره خوانده لا جرم در جواب فرعون.

صفحه : ۶۹۰ قـالُوا لَن نُؤثِرَكَ گفتنـد مـا ترا برنگزینیم و اختیـار نکنیم عَلی مـا جاءَنـا بر آن چیزیکه آمـد بما مِنَ البَیِّناتِ از معجزات واضـحات و گوینـد در حین سـجده بهشت و نعیم آن بـدیشان نموده بودنـد پس گفتنـد مـا نعمت ترا نمی‌گزینیم بر آنچه دیـدیم از نشانهای روشن و سوگنـد میخوریم وَ الَّذِی فَطَرَنا بخـدائیکه ما را آفرید فَاقضِ پس بکن ما أَنتَ قاضٍ هرچه هستی‌کننده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نـداریم إِنَّما تَقضِی جزین نیست که تو حکم کنی هـذِهِ الحَیاةَ الـدُّنیا درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هر چه خواهی میکنی در آخرت که بهتر و پاینـده‌تر است تو معزول و مخـذول از حکم خواهی بود و بهم خود مشـغول بیت امروز بجور هر چه خواهی بکنی فردا بتو نیز هر چه خواهنـد کننـد إِنّا آمَنّا بدرستیکه ما گرویـدیم بِرَبِّنا به پروردگـار مـا لِیَغفِرَ لَنـا خَطایانـا تـا بیامرزد ما را گناهان ما را از کفر و معاصـی وَ ما أَکرَهتَنا و بیامرزد آنچه اکراه کردی مـا را عَلَیهِ بر آن چیز مِنَ السِّحرِ از سـحر آمـوختن آورده‌انـد که فرعـون مردم را بر آموختن سـحر اکراه میکرد یـا خوانـدن او ایشـانرا اکراه بـود چـه مجرد حکم سـلطان اکراه است و ایشـان از خـدای مغفرت آن اکراه طلبیدنـد زیرا که در جمیع ادیـان بـاکراه مواخذه بوده است و اینکه مؤاخذه از امت حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام برداشته شده وَ اللّهُ خَیرٌ و خدای بهترست از روی پاداش وَ أَبقی و پاینده‌تر از جهت ثواب تو ما را بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای بر ایمان اجری عطا می‌کند که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَن یَأتِ بـدرستیکه هر کس آید رَبَّهُ بنزدیک پروردگار خود مُجرِماً مشـرک یعنی بر کفر بمیرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بـدرستیکه مر او را است دوزخ لا یَمُوتُ فِیها نمیرد در ان تا از عذاب برهد وَ لا یَحیی و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذرانـد- وَ مَن یَأتِهِ و هر که بیایـد بوی مُؤمِناً در حـالتی که مومن باشـد قَد عَمِلَ الصّالِحاتِ بتحقیق کرده باشـد کارهای شایسـته فَأُولئِکَ پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجاتُ العُلی مر ایشان‌راست درجه‌های بلند که آن درجها جَنّاتُ عَدنٍ بوستانهای اقامت است تَجرِی میرود پیوسته مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خالِدِینَ در حالتی که آنگروه جاویدان باشند فِیها در ان بوسـتان وَ ذلِکَ و اینکه ثواب جَزاءُ مَن تَزَکّی پاداش آنکس است که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعـات و اعمال خیر تا اینجا کلام سـحره است و چون قصّه ایشان بشـرحی لائق در سوره اعراف گذشـته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نموده شد.

صفحه : ۶۹۱

وَ لَقَد أَوحَینـا و هر آئینه مـا وحی کردیم إِلی مُوسـی بموسـی علیه السّـلام یعنی وقـتی که فرعون از رویت معجزات متـأثر نشـد و در تعذیب بنی اسـرائیل افزود ما گفتیم موسی علیه السلام را أَن أَسرِ بِعِبادِی آنکه بشب ببرد بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشـکر فرعون از عقب بیایـد بـاک مـدار فَاضـرِب لَهُم پس فراگیر برای ایشان طَرِیقاً راهی إبن عیسـی فرمود که بزن عصا تا سازیم برای ایشـان راهی فِی البَحرِ در دریـا یَبَساً خشک که آب و لای نبود در ان لا تَخافُ نترسـی دَرَکاً از دریافتن دشـمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شـما را درنیابند وَ لا تَخشـی و نترسی از غرقه شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی ع بامر الهی بنی اسرائیل را از مصـر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدنـد اما در خانه هر یک از ایشان مصـیبتی عظیم افتاد که بخود درماندنـد روز دیگر لشـکرها جمع شده فَأَتبَعَهُم پس از پی درآمدند بنی اسـرائیل را فِرعَونُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشـکر خود و بکنار دریا رسیدند موسی علیه السـلام بـا قوم خود گذشـته بود فرعونیان نیز درآمدنـد فَغَشِیَهُم پس دریافت ایشانرا مِنَ الیَمِّ از دریا ما غَشِیَهُم آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسـند الیه است یعنی موجی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا لفظی بازای وی وضع تواند کرد وَ أَضَلَّ فِرعَونُ و گمراه کرد فرعـون قَومَهُ گروه خـود را در دین وَ مـا هَدی و راه ننمـود ایشـان را هـدایت فرعـون تحکم است چه او میگفت و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته‌اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت یا بَنِی إِسرائِیلَ ای فرزندان یعقوب قَد أَنجَیناکُم بدرستیکه برهانیدیم شـما را مِن عَدُوِّکُم از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَ واعَدناکُم و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال تـوریت برای شـما جـانِبَ الطُّورِ الأَیمَنَ جـانب راست کوه طور وَ نَزَّلنـا و فرو فرسـتادیم عَلَیکُمُ المَنَّ بر شـما ترنجبین وَ

السَّلوی و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم کُلُوا بخورید مِن طَیِّباتِ ما رَزَقناکُم از پاکیزه‌ها و حلاوتها که شما را روزی کرده‌ایم وَ لا تَطغَوا و از حد درمگذرید فِیهِ در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک حصّه خود بگیرید یا ذخیره منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود است و صید نعمت مفقودست بیت شکر نعمت واجب آمد در خرد نعمت حق شاکران را تا ابد شکر کن تا شادمانی در دو کون ورنه بگشاید در خشم ابد و گفته‌اند قوّت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَیَحِلَّ پس فرود آید عَلَیکُم غَضَبِی بر شما خشم من وَ مَن یَحلِل عَلَیهِ و هر که فرود آید برو غَضَبِی خشم من فَقَد هَوی پس بتحقیق در هاویه افتاد یا هلاک شد.

صفحه : ۶۹۲

وَ إِنِّی لَغَفّارٌ و بدرستیکه من هر آئینه نیک آمرزنده‌ام لِمَن تابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَ آمَنَ و ایمان آورد بواحدانیت حضرت من وَ عَمِلَ صالِحاً و بکرد عمل نیکو یعنی فریضه‌ها ادا نمود ثُمَّ اهتَدی پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر علیه السلام مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت نظم راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم کز سنن راهی بود سوی رضاء ذو المنن هر مژه در چشم وی همچون سنانی تیز باد کز سنانی زندگی خواهد زمانی بی‌سنن آورده‌اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین ساز موسی ع درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آئی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی ع هارون را بجای خود بگذاشت و خود با قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که بعد از چهل روز که بگذرد می‌آیم و کتاب می‌آرم و چون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زودتر بپای کوه برآمده خطاب ربانی در رسید وَ ما أَعجَلَکَ و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَن قَومِکَ یا مُوسی از گروه خود ای موسی قالَ هُم أُولاءِ گفت موسی ع که ایشان گروه مردان اینک می‌آیند عَلی أَثَرِی و بر پی من و ساعت بساعت میرسند وَ عَجِلتُ و بشتافتم إِلَیکَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرضی تا خشنود گردی از من چه امتثال امر موجب رضای آمرست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طالب خوشنودی تو کردم قالَ فَإِنّا گفت خدای پس بدرستیکه ما قَد فَتَنّا قَومَکَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِن بَعدِکَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامرّه از عظمای بنی اسرائیل گویند از کرمان بود یا از ماجر یا که موضعی است در عراق عرب که اسرائیلیان است نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله‌پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل بوده و در وقتی که فرعون ابنای ایشان را می‌کشتی او متولد شده و مادرش بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفگند و حق تعالی جبرئیل ع را امر فرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او مهیّا گرداند و بدین سبب او جبرئیل ع را می‌شناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسپ وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده درین وقت که موسی ع بطور رفت سامری نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته‌ایم با ماست و ما را در ان تصرف کردن روا نیست و می‌بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون ع امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریخته آتش در ان زدند و سامری زرگر چالاک بوده همین که آن زرها را بگداخت وی قالبی ساخت و آن زر گداخته در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک سم اسپ جبرائیل که فرس الحیوة می‌گفتند که برداشته بود در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت گوشت و پوست برو پیدا شد بآواز درآمد گویند زنده نه‌شد لیکن بهمان وضع که ریخته بود بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل ویرا سجده کردند حق تعالی موسی ع را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله‌پرست شدند.

صفحه : ۶۹۳

فَرَجَعَ مُوسی پس موسی ع باز گشت از مناجات خود بعد از انکه چهل روز گذشت و الواح فراگرفت إِلی قَومِهِ بسوی قوم خود غَضبانَ خشمناک بر ایشان أَسِفاً اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش از ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قالَ یا قَومِ گفت ای گروه من أ لَم یَعِدکُم آیا وعده نداده بود شما را رَبُّکُم آفریدگار شما وَعداً حَسَناً وعده راست و نیکو که توریت بشما دهد و من باشراف قوم شما به طلب آن رفته بودم أ فَطالَ آیا دراز شد عَلَیکُمُ العَهدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده بازآمدم أَم أَرَدتُم آیا خواستید أَن یَحِلَّ عَلَیکُم آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِن رَبِّکُم خشمی از خدای شما بعبادت عجل فَأَخلَفتُم پس خلاف کردید مَوعِدِی عهد مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر ادای امر من قالُوا گفتند گوساله‌پرستان ما أَخلَفنا مَوعِدَکَ خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلکِنا بقوت و اختیار خود وَ لکِنّا حُمِّلنا و لیکن برداشته بودیم و حفص حملنا خوانده مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوزاراً بارها مِن زِینَةِ القَومِ از پیرایه گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفناها پس بیفگندیم آنرا در آتش بحکم هارون فَکَذلِکَ- پس همچنانکه ما افگنده بودیم أَلقَی السّامِرِیُّ سامری نیز آنچه با او بود و در آتش افگند فَأَخرَجَ لَهُم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجلًا گوساله جَسَداً لَهُ خُوارٌ کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود فَقالُوا پس گفتند سامری و تابعان هذا إِلهُکُم اینکه گوساله خدای شما است وَ إِلهُ مُوسی و خدای موسی ع فَنَسِیَ پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب او بکوه طور رفت اینکه قول عبده عجل‌ست گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بر وی بود از ثبات بر ایمان أ فَلا یَرَونَ آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند گوساله پرستان أَلّا یَرجِعُ آنکه بازنمیگرداند گوساله إِلَیهِم قَولًا بسوی ایشان سخن را یعنی او را هر چند میخوانند جواب نمیدهد وَ لا یَملِکُ لَهُم و نمیتواند بر ایشان ضَرًّا زیانی وَ لا نَفعاً و نه سودی یعنی قدرت ندارد برسانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیزیرا که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید.

صفحه : ۶۹۴

وَ لَقَد قالَ بدرستیکه گفت لَهُم هارُونُ مِن قَبلُ مر ایشان را هارون ع پیش از آمدن موسی ع از روی مواعظ که یا قَومِ ای گروه من إِنَّما فُتِنتُم جزین نیست که مبتلا شده‌اید بِهِ بگوساله یعنی به پرستیدن او وَ إِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحمنُ و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشائش‌ست فَاتَّبِعُونِی پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَ أَطِیعُوا و گردن نهید أَمرِی فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قالُوا لَن نَبرَحَ گفتند ما پیوسته باشیم عَلَیهِ بر پرستش گوساله عاکِفِینَ مجاوران و مقیمان حَتّی یَرجِعَ تا وقتی که بازگردد إِلَینا مُوسی بسوی ما موسی ع از طور و ببینم که او پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که اینکه خدای موسی ع است راست گفت یا نی پس چون موسی ع باز آمد اوّل با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت آنگه روی به برادر آورد از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن بدست دیگر گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب قالَ یا هارُونُ گفت ای هارون ما مَنَعَکَ چه چیز بازداشت ترا إِذ رَأَیتَهُم ضَلُّوا چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند أَلّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدا و حمایت دین یا از آنکه از پی من درآیی و خود را بمن رسانی أ فَعَصَیتَ أَمرِی آیا سرکشیدی از امر من قالَ گفت هارون از روی استعطاف یَا بنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر مادری و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسی و بملایمت گفت لا تَأخُذ فرا مگیر بِلِحیَتِی محاسن مرا وَ لا بِرَأسِی و نه موسی سر إِنِّی خَشِیتُ بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم أَن تَقُولَ آنرا که تو گوئی فَرَّقتَ بَینَ بَنِی إِسرائِیلَ تو جدائی انداختی میان بنی اسرائیل وَ لَم تَرقُب و نه نگاه داشتی قَولِی سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی ع بوقت رفتن بطور هارون ع را گفته بود اخلفنی فی قومی و اصلح چه اصلاح نگاهداشت جماعت است و مدارا با ایشان موسی ع اینکه عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد قالَ فَما خَطبُکَ یا سامِرِیُّ گفت چیست اینکه کار عظیم تو ای سامری یعنی اینکه چیست که کردی قالَ بَصُرتُ گفت سامری که بینا شدم بِما لَم یَبصُرُوا بآن چیزیکه

بینا نه‌بودنـد بنی اسـرائیل بِهِ بآنچیز یعنی جبرئیل را دیدم و بشـناختم فَقَبَضتـهٔ پس فراگرفتم قَبضَةً مشتی خاک مِن أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسپ رسول یعنی جبرائیـل مراد آنست که خاک زیر سم اسپ وی گرفتم و با خود داشـتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذتُها پس درافکنـدم آنرا درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمده وَ کَذلِکَ و همچنین که گفتم سَوَّلَت بیاراست لِی برای من و در نظر من نیکو آورد اینکه کار نَفسِی نفس من در لباب مذکورست که موسی ع قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صـفت سـخاوت برو غـالب است و چون از سـخای او خلق را منفعت بوده حیـات ازو بـاز نتوان داشت سرّ و امّا ینفع النّاس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم هر نهالی که برگ دارد و بر باد ز آب حیات تازه و تر و آنچه بی‌میوه باشـد و سایه به که گردد تنور را مایه.

صفحه : ۶۹۵

قالَ گفت موسی ع مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذهَب پس بیرون رو از میان ما فَإِنَّ لَکَ پس بدرستیکه هست ترا از عقوبت فِی الحَیـاةِ در زنـدگی أَن تَقُولَ آنکه گوئی هرکرا که نزدیک تو آیـد لا مِساسَ مس مکن مرا دور شو چه مقرر شـده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را هر دو را تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشـیان در صحراها میگشت و هرکرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزد من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی ع سامری را حکم کرد برفتن و لا مساس گفتن و فرمود که اینکه عقوبت دنیاست وَ إِنَّ لَکَ و بدرستیکه مر تراست مَوعِداً وعـده در آخرت که بهیچ وجه لَن تُخلَفَهُ خلاف نکنند با تو در ان بلکه بوفا رسانند وَ انظُر و نگاه کن إِلی إِلهِکَ بآن معبودی الَّذِی که تو ظَلتَ عَلَیهِ بودی پیوسته بر پرسـتش او عاکِفاً مقیم لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آئینه بسوزانیم او را بآتش و اینکه کسـی است که گویـد آن گـاو را گـوشت و پـوست بود یـا بسوهـان او را براده سـازیم و اینکه بران قول است که او را جسـد بود زرین بیحیـات ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ پس پراگنده سازیم خاکستر یا براده او را فِی الیَمِّ در دریا نَسفاً پراگنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و میرود توان سـاخت صـفت الوهیت برو اطلاـق کردن عین جهـالت و محض ضـلالت‌ست إِنَّما إِلهُکُمُ جزین نیست که معبود شـما که مسـتحق عبـادت‌ست اللّهُ الَّذِی آن خـدای است که لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقت بجز او وَسِعَ فرا رسـیده هست کُلَّ شَیءٍ بهمه چیزهـا عِلمـاً از روی دانش یعنی خـدای بحق آنست که علم او محیـط باشـد بهمه آشـیانه قالب گوساله اگر چه زنـده نیز باشـد مثل‌ست در غباوت و نادانی پس موسی ع بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند مصرعه با دست موسی چه زند سـحر سامری کَذلِکَ همچنانکه قصّه موسـی ع بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَیکَ میخوانیم بر تو ای محمّد ص مِن أَنباءِ از خبرها ما قَد سَبَقَ آنچه بتحقیق گـذشت یعنی از امور سابقه و قرون ماضـیه بتو خبر میدهیم تا معجزه نبوّت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصـران امت تو وَ قَد آتَیناکَ و بدرستیکه ما داده‌ایم ترا مِن لَدُنّا از نزدیک ما ذِکراً یاد کردنی که موجب شرف باشد یعنی نبوّت تا کتابی مشتمل بر اقاصـیص و اخبـار مَن أَعرَضَ هر که روی بگردانـد عَنهُ ازین ذکر که نبوت است یـا قرآن فَإِنَّهُ پس بـدرستیکه آن معرض یَحمِلُ بردار یَومَ القِیامَةِ روز رسـتخیز وِزراً باری بد که کفر است خالِدِینَ فِیهِ در حالتی که جاوید باشند در ان وزر یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل است بر معنی و لفظ وَ ساءَ لَهُم و بدست مر ایشانرا یَومَ القِیامَةِ حِملًا روز رسـتخیز بار ایشان که کفر و تکذیب است.

صفحه : ۶۹۶

یَومَ یُنفَخُ روز که دمیده شود فِی الصُّورِ در صور یعنی اسـرافیل ع در صور دردمد وَ نَحشُرُ المُجرِمِینَ و حشر کنیم گنهکاران را یعنی آنها که شـرک آورده‌اند یَومَئِذٍ زُرقاً در ان روز کبود چشمان و در خبرست که زرقت عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته‌انـد حشـر کنیم ایشـانرا تشـنگان یـا کوران چه غالبا چشم در عمی کبود میشود و از غایت تشـنگی بزرقت میل میکنـد و چون خشم کنیم ایشانرا یَتَخافَتُونَ بَینَهُم پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر إِن لَبِثتُم درنگ نکردید در گورها إِلّا عَشراً مگر ده شبانه روز یا

در دنیا ازین مقدار بیش نبودید یعنی بسبب درازی مدّت آخرت کوته شمردند مدّت دنیا را نَحنُ ما که خداوندیم أَعلَمُ بِما یَقُولُونَ داناتریم بآنچه ایشان میگویند إِذ یَقُولُ چون گوید أَمثَلُهُم طَرِیقَهً تمامترین ایشان از روی عقل إِن لَبِثتُم درنگ نکردید در قبر یا در دنیا إِلّا یَوماً مگر روزی یعنی مدّت بعث شما در دنیا و در قبر مقدار یک شبانروز بیش نبوده گفته‌اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان را در دنیا و قبر یا به نسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمردند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرعه عمری که بخواری گذرد کوته به آورده‌اند که مشرکان قریش یا یکی از بنی ثقیف از حضرت رسول اللّه علیه الصّلوهٔ و السّلام پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد وَ یَسئَلُونَکَ و می‌پرسند ترا عَنِ الجِبالِ از کوهها یعنی از حال مآل آن فَقُل پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله یَنسِفُها پراگنده سازد آنرا رَبِّی پروردگار من نَسفاً پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده که برکند آنرا از بیخ پس آنرا ریزه ریزه گرداند چون ریگ پس باد دبور را بفرستد تا آنرا متفرق سازد در تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا افگند فَیَذَرُها پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قاعاً خالی صَفصَفاً هموار لا تَری فِیها نه‌بینی در ان عِوَجاً نشیبی و مغاره وَ لا أَمتاً و نه بلندی و پشته یَومَئِذٍ در ان روز یَتَّبِعُونَ الدّاعِیَ پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل را که ایشان را بخواند بحشرگاه لا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نه‌کنند مر او را یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته‌اند آتشی بیاید و مشرکانرا براند تا محشر وَ خَشَعَتِ الأَصواتُ و پست شود آوازها لِلرَّحمنِ برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و مهابت وی فَلا تَسمَعُ پس نشنوی تو در ان روز إِلّا هَمساً مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بحشر.

صفحه : ۶۹۷

یَومَئِذٍ آن روز لا تَنفَعُ الشَّفاعَهُ سود ندارد شفاعت کسی کسی را إِلّا مَن أَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحمنُ مر شفاعت او را خدای وَ رَضِیَ لَهُ و بپسند و برای وی قَولًا سخن شفیع را یَعلَمُ میداند خدای ما بَینَ أَیدِیهِم آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت وَ ما خَلفَهُم و آنچه از پی ایشان است از کار دنیا وَ لا یُحِیطُونَ و احاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان بِهِ بذات خدای عِلماً از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای او عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزیرا که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو، نه از قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی‌نهایتی اوست نظم کجا دریابد او را عقل چالاک که بیرون است از سر حد ادراک تماشا میکن اسما و صفاتش که آنگه نیست کس از کنه ذاتش وَ عَنَتِ الوُجُوهُ و خوار و فروتر شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاشع باشند لِلحَیِّ القَیُّومِ مر خدای زنده و پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مر او مشرکان و مجرمانند وَ قَد خابَ و بدرستیکه بی‌بهره ماند و نومیدی کشید مَن حَمَلَ ظُلماً هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آمد وَ مَن یَعمَل و هر که بکند مِنَ الصّالِحاتِ بعضی از کارهای ستوده وَ هُوَ مُؤمِنٌ و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لا جرم هر مومنی که عمل نیکو کند فَلا یَخافُ پس نترسد در ان روز ظُلماً از ستم و بیداد که زیادتی سیئات است وَ لا هَضماً و نه از کسر و شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کند و نه بر سیئات وی افزاید وَ کَذلِکَ و همچنانکه منزل ساختیم اینکه آیات متضمنه مر وعید را أَنزَلناهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرآناً عَرَبِیًّا قرآنی بلغت تازی وَ صَرَّفنا و مکرر گردانیدیم فِیهِ مِنَ الوَعِیدِ درو از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه مثل آنها بر ایشان فرو نیاید أَو یُحدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُم ذِکراً مر ایشانرا پندی چون استماع وی کنند- صفحه : ۶۹۸

فَتَعالَی اللّهُ پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان المَلِکُ پادشاه نافذ الامر

الحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف خود یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل ع بوحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت‌پناهی صلی اللّه علیه و سلّم خواندی آنحضرت ص قبل از اتمام آن بخوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل ع قراءت میفرمود آیت آمد که وَ لا تَعجَل و شتاب منمای بِالقُرآنِ بقراءت قرآن مِن قَبلِ أن یُقضی پیش از آنکه ادا کرده شود إِلَیکَ وَحیُهُ بتو وحی آن ماوردی رح فرموده که سؤال انزال قرآن مکن پیش از انکه وحی بیاید و گفته‌اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید و در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رح آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت‌پناهی صلی اللّه علیه و سلّم آمده قصاص طلبید آنحضرت ص خواست که بقصاص حکم کند اینکه آیت فرود آمده و حضرت ص در ان حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت اینست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن وَ قُل رَبِّ و بگو ای پروردگار من زِدنِی عِلماً بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطائف قشیری رح مذکورست که حضرت موسی ع زیادتی علم طلبید او را بحواله خضر کردند و بی‌طلب پیغمبر ما را دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادبنی ربی فاحسن تادیبی سبق و قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آئینه در درس گاه و علمك ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاوّلین و الآخرین بگوش هوش مستفیدان حقائق اشیا تواند رسانید نظم علمهای انبیاء ع و اولیا رح در دلش رخشنده چون شمس الضحی عالمی کاموزگارش حق بود علم او بس کامل و مطلق بود وَ لَقَد عَهِدنا و بدرستیکه ما وحی فرستادیم إِلی آدَمَ بسوی آدم صفی علیه السلام مِن قَبلُ پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجر منهیّه نگرد و از ان نخور فَنَسِیَ پس فراموش کرد آن امر را وَ لَم نَجِد لَهُ و نیافتیم مر او را عَزماً عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد اینکه صورتی ازو سمت صدور یافت یا نبود او را صبری بر آن منهی عنه وَ إِذ قُلنا و یاد کن چون گفتیم لِلمَلائِکَةِ مر ملائکه را که اسجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه إِلّا إِبلِیسَ مگر دیو دورمانده از رحمت أَبی سرباز زد از سجده فَقُلنا پس گفتیم ما یا آدَمُ إِنَّ هذا ای آدم بدرستیکه اینکه دیو عَدُوٌّ لَکَ دشمن است مر ترا وَ لِزَوجِکَ و مر جفت ترا که حوّاست فَلا یُخرِجَنَّکُما پس باید که بیرون نه‌نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الجَنَّةِ از بهشت فَتَشقی پس تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکدّ یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیّا باید کرد إِنَّ لَکَ بدرستیکه ترا هست در بهشت أَلّا تَجُوعَ فِیها آنکه گرسنه نمیشوی درو که همه نعمتها آماده است وَ لا تَعری و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه باید هست.

صفحه : ۶۹۹

وَ أَنَّکَ لا تَظمَؤُا و بدرستیکه تو تشنه نمی‌شوی فِیها دردِ وی که عیون و انهار دائم است وَ لا تَضحی و در آفتاب نمی‌باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت اینکه صورتها میسر نیست فَوَسوَسَ إِلَیهِ الشَّیطانُ پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از انکه به بهشت درآمد و حوّا را دید و از مرگ بترسانید و حوّا بآدم بازگفت و آدم از مرگ ترسان شده با ابلیس که خود را بصورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از روی علاج مرگ بطلبید قالَ یا آدَمُ گفت ای آدم علاج اینکه مرض خوردن میوه شجره الخلدست هَل أَدُلُّکَ آیا دلالت کنم ترا عَلی شَجَرَةِ الخُلدِ بر درخت جاویدی که هر که از ان بخورد هرگز نمیرد وَ مُلکٍ لا یَبلی و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس رهنمون شد آدم ع و حوّا ع را بشجره منهیّه فَأَکَلا مِنها پس بخوردند از ان درخت فَبَدَت لَهُما پس آشکارا شد مر ایشان را سَوآتُهُما عورت ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند وَ طَفِقا یَخصِفانِ و در ایستادند و می‌چسپانیدند عَلَیهِما بر عورات خود مِن وَرَقِ الجَنَّةِ از برگ درخت بهشت وَ عَصی آدَمُ و خلاف کرد آدم ع رَبَّهُ امر پروردگار خود را در خوردن میوه درخت فَغَوی پس بی‌بهره مانده از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از ان بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت‌پناهی علیه الصلوة و السلام را

بشفاعت آورد ثُمَّ اجتَباهُ رَبُّه پس بر گزید ویرا خدای او فَتابَ عَلَیهِ پس قبول کرد توبه او را وَ هَدی و راه نمود او را به ثبات بر توبه قالَ اهبِطا گفت خدای مر آدم ع و حوّا ع را که فرو روید مِنها جَمِیعاً از بهشت همه با هم بَعضُکُم برخی از اولاد شما لِبَعضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود چنانچه حالاً واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس‌اند عداوت ذریّت هر دو با هم ظاهرست فَإِمّا یَأتِیَنَّکُم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّی از نزدیک من هُدیً راه‌نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ پس هر که پیروی کند آن هدایت مرا فَلا یَضِلُّ پس گمراه نشود در دنیا وَ لا یَشقی و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود.

صفحه : ۷۰۰ وَ مَن أَعرَضَ و هر که روی برتابد عَن ذِکرِی از هدی که سبب یاد کردن من است یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ پس به بتحقیق مر اوراست مَعِیشَةً ضَنکاً زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت ازو بستانند و بدام حرص درماند و گفته‌اند معیشت تنگ عذاب قبرست یا زقّوم دوزخ وَ نَحشُرُهُ و حشر کنیم آن معرض را یَومَ القِیامَةِ أَعمی در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه‌بیند مگر جهنّم و اصناف عقوبتهای آن قالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ حَشَرتَنِی أَعمی چرا حشر کردی مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و در ایراد فعل ماضی اشارت است به تحقیق وقوع اینکه قضیه وَ قَد کُنتُ و حال آنکه بدرستیکه بودم بَصِیراً بینا وقتی که سر از قبر برآوردم قالَ گوید حق سبحانه و تعالی کَذلِکَ کار همچنین است که دانستی أَتَتکَ آیاتُنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلائل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِیتَها پس تو چشم بر هم نهادی از ان و ترک کردی آن را وَ کَذلِکَ و همچون ترک کردن تو آن را در دنیا الیَومَ تُنسی امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وَ کَذلِکَ و همچنانکه روی گرداننده از کتاب ما را جزا دادیم نَجزِی پاداش میدهیم مَن أَسرَفَ آنرا که از حد گذشته یعنی شرک آورده وَ لَم یُؤمِن بِآیاتِ رَبِّهِ و نه‌گروید بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَ لَعَذابُ الآخِرَةِ و هر آئینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت‌تر است از تنگ‌عیشی اینکه سرای وَ أَبقی و پاینده‌تر جهت آنکه انقطاع ندارد أَ فَلَم یَهدِ لَهُم آیا راه نه‌نمود مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه کَم أَهلَکنا چند هلاک کردیم ما قَبلَهُم پیش از ایشان مِنَ القُرُونِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود یَمشُونَ می‌روند بوقت تجارت فِی مَساکِنِهِم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می‌بینند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در ان هلاک لَآیاتٍ هر آئینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لِأُولِی النُّهی مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلهای که نهی کند ارباب خود را از تغافل.

صفحه : ۷۰۱

وَ لَو لا کَلِمَةٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَت پیش رفته و پیشی گرفته مِن رَبِّکَ از پروردگار تو که عذاب منکران را بآخرت افکند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَکانَ هر آئینه بودی عذاب ایشان لِزاماً لازم مر ایشان را بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل نساختی وَ أَجَلٌ مُسَمًّی و وقتی که نامبرده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمّی نبودی بهمه کافران نازل شدی آنچه به عاد و ثمود نازل شد فَاصبِر پس شکیبا باش ای محمّد عَلی ما یَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و اینکه آیت صبر بآیت السیف منسوخ است وَ سَبِّح و نماز بگذار بِحَمدِ رَبِّکَ نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز بگذار بوقتی که حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ پیش از طلوع آفتاب وَ قَبلَ غُرُوبِها و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَ مِن آناءِ اللَّیلِ و در بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّح پس نماز گذار یعنی مغرب و عشا وَ أَطرافَ النَّهارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوالست و آن طرف آخر نصف اوّلست از نهار و طرف اوّل نصف آخر روز و جمع لفظ اطراف جهت امن است از التباس بوقت دیگر باعتبار نصفین پس درین وقت ادا کن نماز را لَعَلَّکَ تَرضی شاید و البته چنین است که خوشنود گردانیده شوی و حفص رح بر بنای فاعل میخواند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت است و نکته و لسوف

یعطیک ربک فترضـی تقویت اینکه قول میکند نظم امت همه جسمند و توئی جان همه ایشان همه آن تو و تو آن همه خوشنودی تو جست خداونـد بحشـر خوشـنود نه مگر بغفران همه ابو رافع رض نقل میکنـد که مهمانی بنزدیک پیغمبر ص آمد و در خانه چیزیکه بدان صـلاح مهمان باشد حاضـر نبود و مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمّد ص رسول اللّه میگوید مهمانی بمنزل مـا نزول فرموده و نمی‌یـابیم در خانه آنچه بـدان شـرائط مهمانـداری نمائیم اینکه مقـدار آرد بما بفروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسـد بهـا بفرستیم چون من پیغام به یهودی رسانیـدم جواب داد که نمی‌فروشم و معامله نمی‌کنم مگر آنکه چیزی در گرو من بنهـد من مراجعت نمودم و بحضـرت ص صورت حال باز گفتم فرمود که و اللّه انی لامین فی السـماء و امین فی الارض اگر بـا من معـامله کردی هر آئینه حق او را ادا کردی پس زره خویش بمن داد تا نزد یهود گرو نهادم و اینکه آیت جهت تسـلیه دل مبـارک حضـرت ص نـازل شـد وَ لا تَمُدَّنَّ عَینَیکَ و باز مکش نظر چشـمهای خود را یعنی منگر إِلی ما مَتَّعنا بسوی آن چیزی که برخوردار گردانیدیم بِهِ بدان چیز أَزواجاً مِنهُم صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی داده‌ایم ایشانرا زَهرَةَ الحَیاةِ الدُّنیا زینت زندگانی دنیـا که مـال و منـال است لِنَفتِنَهُم فِیهِ تـا بیازمـائیم ایشانرا در آن یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عـذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسـبب آن وَ رِزقُ رَبِّکَ و روزی دادن پروردگار تو ترا روز بروز یا آنچه روزی داده ترا در نبوّت و هدایت خَیرٌ بهتر است از مالهای فانی بی‌اعتبار ایشان وَ أَبقی و پاینده‌تر در کشف الاسرار آورده است زهره در لغت شکوفه است حق تعالی دنیا را شکوفه خواند زیرا که تری و تازگی او دو سه روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود نظم مال جهان بباغ تنعم شکوفه است کاوّل بجلوه دل بربایـد ز اهـل حـال یک هفته نگـذرد که فرو ریزد از درخت بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال اهل کمال در دل خود جا چرا دهند آنرا که دم بدم ز پی‌ست آفت و زوال .

صفحه : ۷۰۲

وَ أمُر أَهلَکَ و امر کن کسان خود را بِالصَّلاةِ به نماز وَ اصطَبِر عَلَیها و صبر کن بر آن یعنی مـداومت نمای لا نَسئَلُکَ نمیخواهیم ترا رِزقاً روزی دادن یعنی نمی‌گوئیم که خود و کسـان خود را روزی ده نَحنُ نَرزُقُکَ مـا روزی میـدهیم ترا و ایشانرا پس برای نماز و تهیه اسـباب نیاز فارغ البال باشـی وَ العاقِبَةُ و سر انجام کار پسندیده لِلتَّقوی مر خداوندان تقوی راست در تبیان از إبن سلام رض نقل میکنـد که چون سـختی به بعضـی از اهـالی آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم رسیدی ایشـانرا بنمـاز فرمودی و اینکه آیت بر ایشـان خوانـدی وَ قـالُوا و گفتنـد مشـرکان مکّه لَو لا یَأتِینـا بِآیَةٍ چرا نمی‌آرد برای مـا آیتی مِن رَبِّهِ از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما می‌طلبیم معجزه ظاهر نمی‌گرداند أَ وَ لَم تَأتِهِم آیا نیامد بدیشان بَیِّنَةُ ما فِی الصُّحُفِ الأُولی خبر آنچه در کتابهای پیشـینست از عذاب متفرع بر تکذیب انبیاء ع و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده‌اند یا نیامد بدیشان یعنی نشـنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل است از صـفت محمّـد ص و بشارت قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعـالی الزام کرد ایشان را باعظم معجزات که قرآنست و فرمود آیا نیامـده است بـدیشان بیانی روشن مشـتملبر نقاده و زبـده آنچه در کتب سـماویه بوده و آورنده آن امی است که آن صـحف را ندیده و نشـنیده و از کسـی تعلیم نگرفته و همه فصـحای عرب از ایتان بمثـل سوره از ان عاجزانـد با وجود چنین معجزه واضـح آیتی دیگر طلبیـدن عین عناد و انکارست وَ لَو أَنّا أَهلَکناهُم و اگر ما هلاک می‌کردیم کفّار مکه را بِعَذابٍ از نزدیک ما بسبب کفر ایشان مِن قَبلِهِ پیش از بعث محمّد ص یا قبل از نزول قرآن لَقالُوا رَبَّنا هرآئینه گفتنـدی ای پروردگار ما لَو لا أَرسَلتَ چرا نفرسـتادی إِلَینا رَسُولًا بسوی ما فرسـتاده تا ما را بطاعت تو خوانـدی فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ پس ما پیروی می‌کردیم آیتهـای ترا که بـا وی میفرسـتادی مِن قَبـلِ أَن نَـذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیـا بقتـل و سبی وَ نَخزی و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن فرسـتادیم و ایشان نگرویدند قُل کُلٌّ بگو هر یکی از ما و شـما مُتَرَبِّصٌ منتظرست مـآل حـال دیگری را یعنی شـما نکبت مـا را چشم میداریـد و مـا بعقوبت شـما فَتَرَبَّصُوا پس انتظـار بریـد و مترصـد باشـید فَسَتَعلَمُونَ پس زود باشـید که بدانیـد یعنی در قیـامت معلـوم گردد که بحقیقت مَن أَصـحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ کیـانند

خداوندان راه راست وَ مَنِ اهتَدی و کیست راه‌یافته بحق مراد حضرت پیغمبر ص که هم راه‌یافته و هم راه‌نماینده است بیت راه‌دان و راه‌بین و راه‌سپر در حقیقت نیست جز خیر البشر.

صفحه : ۷۰۳

سورهٔ الانبیاء

مکیّهٔ و هی مائهٔ و اثنتا عشرهٔ ایهٔ وّ سبع رکوعات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ اقتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم نزدیک آمد مر مردمان را وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته‌اند مراد از ناس کفّار مکّه‌اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وَ هُم فِی غَفلَهٍ و ایشان در بیخبری از حساب و مواخذه مُعرِضُونَ اعراض‌کنندگانند از تفکّر در ان یا معرض‌اند از طریق توبه و انتباه ما یَأتِیهِم نیاید بدیشان مِن ذِکرٍ هیچ پندی مِن رَبِّهِم از آفریدگار ایشان مُحدَثٍ نو فرستاده و بتجدید منزل شده إِلَّا استَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پیغمبر وَ هُم یَلعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزاء نمایند بآن، می‌شنوند آن ذکر را لاهِیَهً قُلُوبُهُم در حالتی که دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافل‌اند از تامل در معنی قرآن و تفکّر در حقائق آن سلمی از ابو بکر ورّاق قدس سرّه نقل می‌کند که قلب لاهی دلی است مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی وَ أَسَرُّوا النَّجوَی و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را الَّذِینَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَل هذا آیا هست اینکه که شما را دعوت می‌کند یعنی محمّد إِلّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثلُکُم مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی او و رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد أ فَتَأتُونَ السِّحرَ آیا می‌روید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت پناهی علیه السلام از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هر چه میخواند سحر است وَ أَنتُم تُبصِرُونَ و شما می‌بینید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که مهم او را در هم شکند، حق تعالی پیغمبر خود را از ان مشاورت خبر داد و فرمود که در جواب ایشان گوئی قالَ بگو ای محمّد ص و حفص رح قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّی پروردگار من یَعلَمُ القَولَ میداند گفتن هر گوینده را فِی السَّماءِ وَ الأَرضِ در آسمان و زمین اگر بجهر گویند و اگر بسر وَ هُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا گفتار کفّار را العَلِیمُ دانا باسرار ضمائر ایشان.

صفحه : ۷۰۴

بَل قالُوا اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند أَضغاثُ أَحلامٍ سخنان است چون خواب پریشان یعنی پراگنده از هر جائی و آن چنان نیز نیست بَلِ افتَراهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آنچنان نیز نیست بَل هُوَ شاعِرٌ بلکه او شاعر است کلام شعری میگوید و در خیال سامع می‌افگند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت صلی اللّه علیه و سلّم مضطرب و متحیّر گشته گاهی او را ساحر و وقتی او را شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوئیم نیست فَلیَأتِنا بِآیَهٍ پس باید که بیارد برای ما معجزی کَما أُرسِلَ الأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضاء و احیای موتی حق تعالی فرمود که ما آمَنَت نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبلَهُم پیش از مکیان مِن قَریَهٍ أَهلَکناها هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند أ فَهُم آیا پس صنادید مکه یُؤمِنُونَ ایمان آرند اگر آن آیتها بیاریم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل و ستیزنده‌ترند از مشرکان گذشته وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم قَبلَکَ پیش از تو پیغمبری إِلّا رِجالًا نُوحِی مگر مردانی که وحی فرستاده شده است و حفص رح نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم إِلَیهِم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَسئَلُوا پس

بپرسید اینکه سخن را که انبیاء ع بشر بودند یا ملک أَهلَ‌الذِّکرِ از اهل کتاب که باخبار انبیاء ع دانااند إِن کُنتُم لا تَعلَمُونَ اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده‌اید که پیغمبر را چگونه خور و خواب بود وَ ما جَعَلناهُم و ما نساختیم پیغمبران را جَسَداً خداوندان جسدی که بآن لا یَأکُلُونَ‌الطَّعامَ نخورند خوردنی وَ ما کانُوا و نبودند خالِدِینَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقناهُمُ‌الوَعدَ پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که بایشان کرده بودیم از غالبیت موحّدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنجَیناهُم پس نجات دادیم انبیاء ع را وَ مَن نَشاءُ و هرکرا خواستیم از مومنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود وَ أَهلَکنَا المُسرِفِینَ و هلاک کردیم گزاف‌کاران و گذاف‌گویان را.

صفحه : ۷۰۵

لَقَد أَنزَلنا هر آئینه فرستادیم إِلَیکُم بسوی شما ای گروه قریش کِتاباً فِیهِ کتابیکه درو است ذِکرُکُم شرف و نام و آوازه شما یا پند و موعظه شما أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا در نمی‌یابید یا تعقل نمی‌کنید تا شما را بر آن دارد که بدان بگروید درین آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی ما لا کلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید و موکد اینکه اجلال و اکرام است مثنوی اهل قرآنند اهل اللّه و بس اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس اهل باشد جنس و جنس اینکه کلام نیست جز مرغی که بگریزد ز دام هر که اندر دام نفس است و هوا اهل شیطان است نی اهل خدا آورده‌اند که در ولایت شام دیهی بود که آن را حضور یا حضورا گفتندی- حضرت عزّت پیغمبری بدیشان فرستاد او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان بیاید که یا ثارات الانبیاء یعنی ای قصاصات پیغمبران بیائید که وقت هلاک شما درآمد، ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفع نکرد بتمامی هلاک گشتند کما قال اللّه تعالی وَ کَم قَصَمنا و چند درهم شکستیم مِن قَریَةٍ کانَت از اهل دیهی که بود ظالِمَةً ستمکار یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهری و دیهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار وَ أَنشَأنا و پدید کردیم بَعدَها پس از هلاک اهل آن موضع قَوماً آخَرِینَ گروهی از دیگران بجای ایشان، تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان توانا است بر اهلاک پس‌آمدگان فَلَمّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی حضوریان دریافتند بَأسَنا عذاب ما را و مشاهده کردند بحس که لشکر بخت نصر گرد ایشان درگرفتند إِذا هُم ناگاه ایشان مِنها از ان دیهه یَرکُضُونَ هزیمت می‌کردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملائکه بطریق استهزاء گفتند لا تَرکُضُوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید وَ ارجِعُوا و بازگردید إِلی ما أُترِفتُم فِیهِ بسوی آن چیزیکه متنعم شدید در آن چیز وَ مَساکِنِکُم و بازآئید بمسکنهای خود لَعَلَّکُم تُسئَلُونَ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قالُوا گفتند یا وَیلَنا ای وای بر ما إِنّا کُنّا بدرستیکه بودیم ما ظالِمِینَ ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَما زالَت پس همه بود تِلکَ دَعواهُم اینکه خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حَتّی جَعَلناهُم تا وقتی که گردانیدیم ایشان را حَصِیداً گیاهی درو ده یعنی چنانچه گیاه را بداس دروند ایشان را بشمشیر درویدند و ساختیم ایشان را خامِدِینَ مردگان و افسردگان صفحه : ۷۰۶

وَ ما خَلَقنَا السَّماءَ وَ الأَرضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است لاعِبِینَ در حالتی که بازی‌کننده بودیم یعنی این‌ها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدائع و غرائب صنائع و عجائب بیت بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست لَو أَرَدنا اگر میخواستیم ما أَن نَتَّخِذَ آنکه فراگیریم لَهواً چیزی که بآن بازی کنند و برویت آن مستانس شوند چون زن و فرزند لَاتَّخَذناهُ هرآئینه فرامیگرفتیم مِن لَدُنّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهیکه لایق حضرت ما بودی فرامیگرفتیم إِن کُنّا فاعِلِینَ اگر می‌بودیم کننده اینکه کار بَل اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو و لعب فرانگیریم بلکه نَقذِفُ بِالحَقِّ بیفگنیم حق را که جد است عَلَی الباطِلِ بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلّط کنیم فَیَدمَغُهُ پس فرو شکند او را فَإِذا هُوَ پس ناگاه او

یعنی لهو یا کفر زاهِقٌ محو شده باشد و زایل گشته وَ لَکُمُ الوَیلُ و مر شماراست ویل که کلمه حسرت و ندامت است یا شماراست شدّت و عذاب مِمّا تَصِفُونَ از آنچه وصف میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فراگرفتن زن و فرزند وَ لَهُ و مر اوراست مَن فِي السَّماواتِ هر که در آسمانها است از روحانیات وَ الأَرضِ و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک اویند وَ مَن عِندَهُ و کسانیکه نزدیک اویند یعنی ملائکه افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت‌اند و شما ایشانرا می‌پرستید لا یَستَکبِرُونَ سرکشی نمی‌کنند عَن عِبادَتِهِ از پرستش او وَ لا یَستَحسِرُونَ و هیچ مانده نمی‌شوند و از عبادت انقطاع نمی‌ورزند یُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگذارند یا ستایش می‌نمایند اللَّیلَ وَ النَّهارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میگذرانند لا یَفتُرُونَ سست و ضعیف نمی‌شوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا گرفتند کافران خدایان باطل را مِنَ الأَرضِ از زمین یعنی خدایان که از اجزای زمین مصنوع‌اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فراگرفته‌اند که قدرت ندارند که هُم یُنشِرُونَ ایشان زنده کنند مردگان را تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را الهه میگوئید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشانرا قدرت نیست و با وجود اینکه عجز از عبادت ایشان دست بازنمیدارید.

صفحه : ۷۰۷

لَو کانَ اگر باشد فِیهِما در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند إِلَّا اللّهُ بجز خدای لَفَسَدَتا هرآئینه تباه شدی آسمان و زمین و کارها درهم شکستی چه اگر الهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت اللّه تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر و یکتا توئی جمله ضعیفند و توانا توئی چون قدمت بانگ بر ابلق زند جز تو که یا رداء که انا الحق زند فَسُبحانَ اللّهِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رَبِّ العَرشِ که آفریدگار عرش است عَمّا یَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لا یُسئَلُ پرسیده نشود خدای عَمّا یَفعَلُ از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب آنچه هر چه کند عین حکمت و صواب است وَ هُم یُسئَلُونَ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوکند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالك راست کند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فراگرفتند مِن دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان و مأمور بودند باتخاذ آن قُل هاتُوا بگو بیارید بُرهانَکُم دلیل اتخاذ الهه بدون خدای عقلا و نقلا هذا اینک ذِکرُ مَن مَعِیَ یاد کرد کسانیکه با من‌اند از امت من یعنی قرآن وَ ذِکرُ مَن قَبلِی و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سائر کتب سماوی در آنجا نگرید و از آنها که بدانها داناانند بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر بتوحید و نهی از شرك بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر کفّار یعنی همه ایشان لا یَعلَمُونَ الحَقَّ نمیدانند حق را و میان وی و باطل تمیز نمیتوانند کرد فَهُم مُعرِضُونَ پس ایشان اعراض‌کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِكَ و نه فرستادیم پیش از تو مِن رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلّا نُوحِي إِلَیهِ مگر وحی کرده شده بوی و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لا إِلهَ آنکه نیست خدا بحق إِلّا أَنَا مگر من فَاعبُدُونِ پس مرا پرستید وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحمنُ و گفتند فرا گرفت خدای تعالی بسیار بخشایش وَلَداً فرزندان از ملائکه سُبحانَهُ پاك است او و منزه ازین بَل عِبادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُکرَمُونَ گرامی داشتگان و نواختگان.

صفحه : ۷۰۸

لا یَسبِقُونَهُ پیشی نگیرند بر خدای تعالی بِالقَولِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی‌اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وَ هُم بِأَمرِهِ و ایشان بفرمان خدای یَعمَلُونَ کار میکنند یَعلَمُ میداند خدای ما بَینَ أَیدِیهِم آنچه پیش ازین کرده‌اند وَ ما خَلفَهُم و آنچه پس ازین کنند وَ لا یَشفَعُونَ و درخواست نمی‌کنند إِلّا لِمَنِ ارتَضی مگر مر کسی را که خدای به‌پسندد شفاعت او را یا کسی را که به یگانگی حق اقرار کند إبن عباس رض فرموده که

شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا اللّه محمّد ص رسول اللّه یعنی در دنیا کلمه طیّبه گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت بر ایشان واجب باشد وَ هُم و فرشتگان مِن خَشیَتِهِ از ترس عذاب و عقوبت الهی مُشفِقُونَ لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند وَ مَن یَقُل مِنهُم و هر که گوید از ملائکه یا سائر مخلوقات إِنِّی إِلهٌ بدرستیکه من خدایم مِن دُونِهِ بجز وی فَذلِکَ پس آن قائل نَجزِیهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ کَذلِکَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجزِی الظّالِمِینَ پاداش خواهیم داد ستمکاران را به پرستش ایشان أَ وَ لَم یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند أَنَّ السَّماواتِ وَ الأَرضَ آنکه آسمانها و زمینها کانَتا رَتقاً بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که در حقیقت متحد بودند فَفَتَقناهُما پس بازگشادیم ایشانرا از یکدیگر به تنویع و تمیز یا آسمانها یکی بود او را بتحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات احوال و طبقات چندین انواع گردانیدیم یا ارض و سما با یکدیگر ملتحم بودند یعنی بر هم چسپیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان درآوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش طبقه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته‌اند آسمان بسته بود از وی باران نمی‌آمد و زمین بسته بود از وی گیا نمیرست ما آن را بباران و اینکه را بگیاه گشاده گردانیدیم وَ جَعَلنا مِنَ الماءِ و گردانیدیم ما از آب کُلَّ شَیءٍ حَیٍّ هر چیزیکه زنده است یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از ان بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای اغلب است اینجا نه بجهت عموم أَ فَلا یُؤمِنُونَ آیا نمی گروند مشرکان با وجود اینکه آیات واضحه و علامات لایحه.

صفحه : ۷۰۹

وَ جَعَلنا فِی الأَرضِ و خلق کردیم در زمین رَواسِیَ کوههای بلند أَن تَمِیدَ بِهِم تا نه‌جنبد زمین و نگرداند آدمیان را تباه وَ جَعَلنا فِیها و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجاجاً سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُم یَهتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل مقصود خود رسند وَ جَعَلنَا السَّماءَ و گردانیدیم آسمان را سَقفاً مَحفُوظاً سقفی نگاهداشته از افتادن یا از انحلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی‌علاقه و ستون وَ هُم و کافران عَن آیاتِها از نشانهای ما در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است مُعرِضُونَ اعراض‌کنندگانند یعنی کافران هر چند نشانی ما بینند ضد کنندگانند وَ هُوَ الَّذِی و اوست آن کسیکه بقدرت کامله خَلَقَ اللَّیلَ وَ النَّهارَ بیافرید شب تیره را تا درو آرام یابند و روز روشن را تا درو بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را کُلٌّ هر یک از ایشان فِی فَلَکٍ یَسبَحُونَ در چرخی شنا میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شتافتن شناور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او برآورد و گاه یکی را بر بساط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال نواله اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است بنعت تمکین در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه‌کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا قمر نشانه اهل تلوین است گاه در کاهش بود گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی ببروز جامعیت بمرتبه بدریت رسد گویا در کلام حقایق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست فرد ز بیم سوز هجرانت ز مو باریک‌تر بسط گردم چو روز وصل یاد آرم شوم در حال ز ان فربه و حضرت پیر رومی روّح اللّه روحه میفرماید که نظم چون روی برتابی ز من گردم هلالی ممتحن و روی سوی من کنی چون بدر بی‌نقصان شوم تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب گه در محاق افتم ز تو گه شمع نورافشان شوم آورده‌اند که معاندان بارگاه رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام از روی غوایت و ضلالت میگفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن می‌بریم که گردباد حوادث برآید و یاران محمّد را متفرق ساخته او را در ورطه هلاک‌اند ازو حق سبحانه تسلیه آنحضرت را میفرماید که وَ ما جَعَلنا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر هیچ آدمی را مِن قَبلِکَ الخُلدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَ فَإِن مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الخالِدُونَ پس ایشان

یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و از دام مرگ رهائی خواهند یافت نی کُلُّ نَفسٍ هر نفسی در دنیا ذائِقَةُ المَوتِ چشنده مرگ است هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاد بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود وَ نَبلُوكُم و می‌آزمائیم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی ببلاها و مصیبتها وَ الخَیرِ و به نیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فِتنَةً آزمودنی مصدر است از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان می‌کنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر گردد وَ إِلَینا و بسوی ما تُرجَعُونَ بازگردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده‌اند که روزی حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل از ان میان طرح بی‌ادبی افگنده بخندید و گفت اینکه نبی بنی عبد مناف‌ست آیت آمد که- صفحه : ۷۱۰ وَ إِذا رَآكَ الَّذِینَ كَفَرُوا و چون به‌بینند ترا آنانکه نگرویدند إِن یَتَّخِذُونَكَ فرانگیرند ترا إِلّا هُزُواً مگر مهزوبه یعنی کسی که با او استهزاء کنند مراد آنست که ایشان باستهزاء ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند أَ هذَا الَّذِی آیا اینکه آن کس است که پیوسته یَذكُرُ آلِهَتَكُم یاد میکند خدایان شما را به بدی و مذمت وَ هُم و حال آنست که کافران بِذِكرِ الرَّحمنِ بیاد کردن خدای و او را یکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هُم كافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزاء و لائق سخریه ایشانند خُلِقَ الإِنسانُ آفریده شده است انسان مِن عَجَلٍ از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلّت تانّی در امور گویا که مخلوق از شتاب است و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود که سَأُرِیكُم زود باشد که بنمائیم شما را آیاتِی نشانهای عقوبت خود در دنیا که واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فَلا تَستَعجِلُونِ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته‌اند مراد از انسان آدم است عجل او آنکه چون روح بسر و چشم او درآمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیک است گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش آنکه آفتاب غائب گردد وَ یَقُولُونَ و میگویند کافران مَتی هذَا الوَعدُ کی باشد اینکه وعده عذاب یا وعده قیامت که با ما بگوئید إِن كُنتُم اگر هستید شما صادِقِینَ راست‌گویان مخاطب حضرت پیغمبر ص و صحابه رض اواند حق سبحانه بازاء گفتار ایشان فرمود لَو یَعلَمُ الَّذِینَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر شدند حِینَ لا یَكُفُّونَ هنگامی را که بازندارند یعنی بازنتوانند داشت عَن وُجُوهِهِمُ النّارَ از روی‌های خود آتش دوزخ را وَ لا عَن ظُهُورِهِم و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد ابدان ایشان را وَ لا هُم یُنصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان بازدارد نیابند جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین است که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نه‌کنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را.

صفحه : ۷۱۱

بَل تَأتِیهِم بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغتَةً ناگهان فَتَبهَتُهُم پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلا یَستَطِیعُونَ پس نتوانند رَدَّها بازداشتن اهوال آن از خود وَ لا هُم یُنظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نه‌گردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند وَ لَقَدِ استُهزِئَ و بدرستیکه فسوس کرده‌اند بِرُسُلٍ مِن قَبلِكَ بر رسولان پیش از تو حق سبحانه تسلّی دل آن حضرت را از حال انبیای گذشته و استهزای معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالت مآب علیه السلام را میگوید ایشان استهزاء میکردند فَحاقَ پس عذاب احاطه کرد بِالَّذِینَ سَخِرُوا بآنانکه سخریه کردند مِنهُم از پیغمبران یعنی قومیکه با انبیاء ع تمسخر نمودند بدیشان رسید ما كانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن یَستَهزِؤُنَ استهزاء میکردند پس بکسانی نیز که با تو آن سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُل بگو ای محمّد ص با مستهزیان مَن یَكلَؤُكُم کیست که نگاه میدارد شما را بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ بشب و روز مِنَ الرَّحمنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَل هُم بلکه ایشان عَن ذِكرِ رَبِّهِم از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از موعظه آن مُعرِضُونَ روی گردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت الهی کجا ترسند و نگاهدارنده را چه شناسند أَم لَهُم آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که از راه توانائی تَمنَعُهُم بازدارند از ایشان مِن دُونِنا بجز ما

عـذابی را که باشـد از نزدیک ما و گفته‌انـد درین آیت تقدیم و تاخیری هست تقدیرش آنکه ام لهم الهۀ من دوننا تمنعهم پس بیان صفت الهه ایشان میکند و میفرماید لا یَستَطِیعُونَ نمی‌توانند بتان که بزعم ایشان الهه‌اند نَصرَ أَنفُسِهِم یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر با ایشان مکروهی خواهـد از کسـر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتواننـد کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت وَ لا هُم و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد دیگری مِنّا از عذاب ما یُصحَبُونَ نگاه داشته و زنهار داده شوند.

صفحه : ۷۱۲

بَل مَتَّعنا بلکه ما برخورداری دادیم هؤُلاءِ آن گروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَ آباءَهُم و پدران ایشان را حَتّی طالَ تا دراز شـد عَلَیهِمُ العُمُرُ بر ایشان مـدّت زنـدگانی و بدان مغرور شده پنداشـتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانسـتند که دمبدم بنای عیش در هم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد بیت مغرور مشو که دمبدم دست اجل برهم زند اینکه بنا که افراشته‌اند أَ فَلا یَرَونَ آیا نمی‌بینند کافران أَنّا نَأتِی الأَرضَ آنرا که می‌آید فرمان بر زمین ایشان نَنقُصُها مِن أَطرافِها کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی می‌گشـائیم آن را بر مسـلمانان تـا هر روز قلعه میگیرنـد و منزلی بحوزه تصـرف درمی‌آرنـد أَ فَهُمُ الغـالِبُونَ آیا پس ایشاننـد غلبه‌کننـدگان یـا پیغمبر و مومنـان قُل إِنَّمـا أُنـذِرُکُم بگو جز اینکه نیست که من بیم کنم شـما را بِالوَحیِ بآنچه وحی کرده میشـود بمن یعنی از قبـل خود سـخن نمی‌گویم و شـما از بیم‌دادن من متـأثر نمی‌شویـد وَ لا یَسـمَعُ الصُّمُّ الـدُّعاءَ و نمی‌شـنوند کران خواندن را إِذا ما یُنذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه میشـنوند تشبیه میکند بکران که چیزی مسـموع ایشان نشود وَ لَئِن مَسَّتهُم و اگر برسد بکفره نَفحَةٌ اندک چیزی مِن عَذابِ رَبِّکَ از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشانرا بآن بیم میکنی خوار و فروتن شونـد و از غایت اضـطراب و حیرت لَیَقُولُنَّ هر آئینه گوینـد یا وَیلَنا ای وای بر ما إِنّا کُنّا ظالِمِینَ بدرستیکه بودیم ما بر نفس خود سـتم‌کنندگان بشـرک و تکـذیب وَ نَضَعُ المَوازِینَ القِسطَ و وضع کنیم ترازوهای ذوات العـدل را لِیَومِ القِیامَۀِ برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران برآنند که میزان عبارت است از عدل یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محاسبه و محـافظه حسـاب و مکافـات اعمـال براستی و جمهور برآننـد که مراد میزانی است که او را عمودی و دو کفه باشـد چون ترازوی که بدان می‌سـنجند و در تیسـیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان او است چنانچه یا ایها الرسل کلوا به نسـبت حضـرت پیغمبر علیه السـلام یـا آنکه اعمـال هر یـک از مکلفـان را بـدان می‌سـنجند پس برای هر یـک یک میزانی خواهـد بود و جمعیت او باضافت به جمع است و بعضـی برآننـد که علی حـده هر کس را میزانی خواهـد بود یعنی از نیک و بد که عمل او بدان بسـنجند فَلا تُظلَمُ نَفسٌ پس سـتم‌دیده نشود نفسی شَیئاً چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل ناسنجیده نه‌گذارند وَ إِن کانَ و اگرچه باشـد عمـل مِثقـالَ حَبَّۀٍ همسـنگ دانه مِن خَردَلٍ از سپندان که اصـغر حبوب است أَتَینا بِها بیاریم آنرا و نزد. ترازو حاضـر گردانیم وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ و بسنده‌ایم ما شمارکننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ما راست.

صفحه : ۷۱۳

وَ لَقَد آتَینا و بـدرستیکه دادیم ما مُوسـی وَ هارُونَ الفُرقانَ موسـی و هارون را کتابی روشن جداکننـده میان حق و باطل یا نصـرت بر اعادی یا شـکافتن دریا وَ ضِیاءً و دادیم ایشانرا روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وَ ذِکراً لِلمُتَّقِینَ و پنـدی مر پرهیزگـاران را الَّذِینَ یَخشَونَ آنانکه بترسـند رَبَّهُم از عـذاب آفریـدگار خود بِالغَیبِ بپوشـیدگی خـدای را نادیـده ازو میترسـند و عـذاب را مشاهـده ناکرده از ان بیم دارنـد یا ترس‌کارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا آشکارا، در موضـعی از موضح از إبن عباس رضـی اللّه عنه نقل میکند که هر که ایمان دارد بواحدانیت خدای تعالی و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسـیده است از خدای بغیب وَ هُم و ایشان یعنی پرهیزگاران مِنَ السّاعَۀِ از اهوال قیامت مُشـفِقُونَ ترسندگانند وَ هذا و اینکه قرآن ذِکرٌ مُبارَکٌ سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمّد ص أَنزَلناهُ فرو فرستادیم او را و از خود برنبافت أَ فَأَنتُم آیا شما لَهُ مُنکِرُونَ مر قرآن را انکار کنندگانید وَ لَقَد آتَینا و هر آئینه ما دادیم إِبراهِیمَ رُشدَهُ مر ابراهیم علیه السلام را

راه یافتن او بوجود صلاح مِن قَبلُ پیش از موسی و هارون علیه السلام یا قبل از محمّد صلی اللّه علیه و سلّم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَ کُنّا بِهِ عالِمِینَ و بودیم ما باستحقاق او مر عطاها را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم إِذ قالَ یاد کن چون گفت لِأَبِیهِ مر پدر خود آزر را وَ قَومِهِ و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنتُم لَها چیست اینکه شکلها و صورتها که پیوسته شما بر آن یعنی بر پرستش آن عاکِفُونَ مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت بود و در تیسیر گوید نود بت بود و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشم‌های او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیئت سباع و طیور و بهائم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بود بر هر تقدیر ابراهیم خلیل اللّه علی نبینا و علیه السلام فرموده که اینکه چه صورتها، است که میپرستید قالُوا وَجَدنا گفتند ما یافتیم آباءَنا پدران خود را لَها عابِدِینَ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم.

صفحه : ۷۱۴

قالَ گفت ابراهیم ع لَقَد کُنتُم أَنتُم بخدای که بودید شما وَ آباؤُکُم و پدران شما فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی روشن و خطای آشکارا قالُوا گفتند نمرودیان از روی تعجب أ جِئتَنا بِالحَقِّ آیا آوردی بما اینکه سخن را براستی و جدّ أَم أَنتَ یا تو مِنَ اللّاعِبِینَ از بازی‌کنندگانی که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگوئی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود قالَ گفت ابراهیم ع بَل نیستم بازی‌کننده بلکه رَبُّکُم آفریدگار شما رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدگار آسمان و زمین است الَّذِی فَطَرَهُنَّ آنکه او آفرید آسمان و زمین یا تماثیل شما را وَ أَنَا عَلی ذلِکُم و من بر آنچه پروردگار من و شما است مِنَ الشّاهِدِینَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می‌نمایم آورده‌اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در ان روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه درآمده و بتان را بیاراسته بزمزمها بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود بازگشتندی چو ابراهیم ع با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا به‌بینی که دین و آئین ما چه زیبا است ابراهیم ع بلا و نعم جواب ایشان نه‌گفت و روز دیگر که می‌رفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست ازو بازداشته برفتند ابراهیم ع پنهان از ایشان فرمود که وَ تَاللّهِ و بخدای سوگند که من لَأَکِیدَنَّ هر آئینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم أَصنامَکُم بتان شما را بَعدَ أَن تُوَلُّوا بعد از انکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدبِرِینَ پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از ان جمع اینکه سخن را بشنید و با کس نه‌گفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل علیه السلام تبری برداشته به بتخانه درآمد فَجَعَلَهُم پس گردانید بتان را بزخم تبر جُذاذاً پاره پاره إِلّا کَبِیراً لَهُم مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگ‌تر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُم إِلَیهِ شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگ‌تر یَرجِعُونَ بازگردند یعنی بدو رجوع کرده ازو بپرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود آن‌ست که در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته‌اند ضمیر الیه راجع بابراهیم ع است یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان بحجت قاطع بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قالُوا مَن فَعَلَ گفتند که کرده است هذا اینکه فعل بِآلِهَتِنا با خدایان ما و ایشان را در هم شکسته است إِنَّهُ بدرستیکه او لَمِنَ الظّالِمِینَ هر آئینه از ستمکارانست بر الهه چه ایشان را تعظیم می‌باید کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افگنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت‌شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تاللّه لا کیدن اصنامکم از ابراهیم ع شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال بامرای نمرود رسید.

صفحه : ۷۱۵

قالُوا سَمِعنا گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان میگویند فَتًی شنیدیم از جوانی که ببدی یَذکُرُهُم یاد میکرد بتان را یُقالُ لَهُ

إبراهِیمُ میگوینـد او را ابراهیم یعنی نـام او ابراهیم است قـالُوا گفتنـد نمرود و امرای او فَأتُوا بِهِ پس بیاریـد او را عَلی أَعیُنِ النّاسِ بر چشـمهای مردمان یعنی چنان کنیـد که مردم او را ببیننـد لَعَلَّهُم یَشهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینکه است که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم ع را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالُوا گفتند أ أَنتَ آیا تو فَعَلتَ هذا کرده اینکه را که می‌بینیم از کسر و قطع بِآلِهَتِنـا یـا إِبراهِیمُ بخـدایان ما ای ابراهیم قالَ گفت من نکرده‌ام بَل فَعَلَه بلکه کرده است اینکه را کَبِیرُهُم هـذا اینکه بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشـان که بـا وجود من چرا ایشـان را پرسـتند فَسئَلُوهُم پس بپرسـید شـما از ایشـان که شکسـته است شـما را إِن کانُوا یَنطِقُونَ اگر هسـتند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلی أَنفُسِهِم پس بازگشتند با عقول خود یا با یکدیگر فَقالُوا پس گفتند بعضی با بعضی إِنَّکُم أَنتُمُ الظّالِمُونَ بدرستیکه شـما سـتمکارانید به پرستش چیزیکه نشنود و نگوید ثُمَّ نُکِسُوا پس نگونسار کرده شدند عَلی رُؤُسِهِم بر سرهای خود یعنی سر در پیش افگندند از خجالت و حیرت گفتند لَقَد عَلِمتَ بدرستیکه تو دانسته که ما هؤُلاءِ یَنطِقُونَ اینکه بتان سخن نگوینـد چرا امر میکنی که از ایشـان بپرسـید و چون اعتراف نمودنـد بعجز الهه خود قـالَ گفت ابراهیم أ فَتَعبُدُونَ آیا پرسـتش می‌کنید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی ما لا یَنفَعُکُم شَیئاً آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر او را بپرستید وَ لا یَضُرُّکُم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَکُم زشتی و ناخوشی باد شما را وَ لِما تَعبُدُونَ و مر آنچیزی را که می‌پرستید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی أ فَلا تَعقِلُونَ آیا در نمی‌یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود اینکه سخن شنیدند از محاجه بمضاده نقل کرده.

صفحه : ۷۱۶

قالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول است وَ انصُرُوا آلِهَتَکُم و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشـیدن از وی إِن کُنتُم اگر هسـتید شـما فاعِلِینَ کنندگان نصـرت یعنی یاری‌دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردنـد و ارتفـاع دیـوار آن شـست گز و قریب یـک مـاه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختنـد و روغن فراوان بر هیمه ریخته آتش در ان زدنـد و ابراهیم علیه السـلام را غل بر گردن و بنـد بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افگندنـد جبرئیل ع از هوا بوی رسـید و گفت هل لک من حاجـة هیـچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتو نی، جبرئیل گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میدانـد حـاجت بخواسـتن نیست چون توکّل خلیـل ع بر خـدای جلیـل و انقطـاع او از ما سوی اللّه درست بود قُلنا یا نارُ کُونِی گفتیم مـا که ای آتش بـاش بَرداً وَ سَلاماً عَلی إِبراهِیمَ خداونـد برودت و سـلامت بر ابراهیم ع إبن عباس رض فرمود که اگر نه‌گفتی سـرد با سـلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سـرما بیفسـردی وَ أَرادُوا و خواسـتند نمرودیان بِهِ کَیـداً بابراهیم علیه السـلام مکری در سوختن او فَجَعَلناهُمُ الأَخسَرِینَ پس ما گردانیدیم ایشان را زیانکارتر چه سعی ایشان برهان قاطع شد بر حقّیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده‌انـد که چون ابراهیم علیه السـلام بمیان آتش فرود آمـد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل نرگس بدمیدند و چشـمه آب شـیرین پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم در بوستانی خوش و گلسـتانی بغایت دلکش نشسـته با ملک الطل سـخن میگویـد و بر گرداگرد ایشان آتش شـعله میزنـد نمرود آواز داد که ای ابراهیم خـدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می‌بینم بزرگ خدای است و من برای او قربان کنم ابراهیم فرمود که خدای من آن قربان را از تو قبول نمی‌کنـد مادامیکه بر کیش خود باشـی و در اخبار آمـده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایـذای ابراهیم گرفت در کشف الاسـرار آورده که نزد محققـان خطـاب یـا نار کونی با آتش است که در کانون دل خلیل بوده یعنی شـعله شوق محبت بیت آتش دارد دل من آتش دارد و آن آتش دل دل مرا خوش دارد خلیل اللّه نزدیک آتش نمرودی رسـیده خواسـت که بسوز شـهود عشق آه زند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسـید که ای آتش شـهودی سرد شو بر آتش نمرودی و با سلامت باش بر ابراهیم علیه السلام چه مـا حکم کردیم که در آن آتش بمعجزه خلیـل بوسـتانی ظـاهر کنیم اگر تو سـلطنت خود بر نـار نمرودی برانی تا برد شود بوسـتانی پیـدا و معجزه هویدا نگردد و اگر بر ابراهیم بسـلامت نباشـی از شـعله نار اللّه الموقدة بسوزد قاعده دعوت برافتـد و ازینجـا معلوم میشـود که آتش عشـق بر همه چیز غلبه کنـد و هیـچ چیز برو غـالب نبـود بیت عشق آن شـعله است که چون

برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت وَ نَجَّیناه و نجات دادیم ابراهیم علیه السلام را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَ لُوطاً و برادرزاده او لوط بن هارون علیه السلام را و رسانیدیم ایشانرا إِلَی الْأَرضِ الَّتِی بارَکنا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِیها لِلعالَمِینَ در آن مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیاء بود در ان ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده‌اند که ابراهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرموده و لوط علیه السلام بموتفکات و میان اینکه دو موضع مسافت یک شبان و روز بود وَ وَهَبنا لَه و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسحاقَ نام او اسحق وَ یَعقُوبَ نافِلَةً و دادیم او را یعقوب ع زیادتی بر سؤال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وَ کُلًّا جَعَلنا و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام و اسحق علیه السلام و یعقوب علیه السلام صالِحِینَ نیکان و شایستگان.

صفحه : ۷۱۷

وَ جَعَلناهُم أَئِمَّةً و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را یَهدُونَ راه نمایند بما بِأَمرِنا بفرمان ما وَ أَوحَینا إِلَیهِم و وحی کردیم بدیشان فِعلَ الخَیراتِ کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَ إِقامَ الصَّلاةِ و بپای‌داشتن نماز وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وَ کانُوا لَنا و بودند ما را عابِدِینَ پرستندگان باخلاص وَ لُوطاً آتَیناه و دادیم لوط را حُکماً حکمت و یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَ عِلماً و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملّت وَ نَجَّیناه و برهانیدیم او را مِنَ القَریَةِ الَّتِی از ان دیهی که کانَت تَعمَلُ الخَبائِثَ بود آن دیه که میکرد یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطت اشتغال می‌نمودند و راه میزدند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُم کانُوا بدرستیکه بودند ایشان قَومَ سَوءٍ گروه بد فاسِقِینَ بیرون‌رفتگان از دائره فرمان وَ أَدخَلناه و درآوردیم لوط را فِی رَحمَتِنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است إِنَّه بدرستیکه لوط مِنَ الصّالِحِینَ از ستودگان و شایستگان است و قصّه لوط علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشته وَ نُوحاً و یاد کن نوح علیه السلام را إِذ نادی چون ندا کرد پروردگار خود را مِن قَبلُ پیش از لوط و ابراهیم علیهما السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاستَجَبنا لَه پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّیناه پس نجات دادیم او را وَ أَهلَه و اهلبیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الکَربِ العَظِیمِ از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان وَ نَصَرناه و یاری دادیم او را مِنَ القَومِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِینَ کَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را إِنَّهُم بدرستیکه قوم نوح علیه السّلام کانُوا بودند قَومَ سَوءٍ گروه بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیها است فَأَغرَقناهُم أَجمَعِینَ پس غرق گردانیدیم همه ایشان را.

صفحه : ۷۱۸

وَ داوُدَ وَ سُلَیمانَ و یاد کن قصّه داود بن ایشا و پسر او سلیمان علیهما السلام را إِذ یَحکُمانِ چون حکم کردند فِی الحَرثِ در کشت آورده‌اند که چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان علیه السلام بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس به محکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دارد او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة اللّه همسایه من یوحنا بشب رمه خود را میچرانید شبی بکشت‌زار من درآمده و تمامی خورده و قولی آنست که ببوستان وی رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا پرسیده جواب داد که آری چنین واقع شده داود علیه السلام حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده و در شریعت داود علیه السلام حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصّه مر سلیمان علیه السلام را معلوم شد به محکمه درآمد و در سن سیزده سالگی بود و با پدر فرمود که اگر حکم جز اینکه بودی اصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان علیه السلام جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا ازو نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را با یوحنا باید داد تا غم او خورد و بدان مرتبه رساند که اوّل بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود را بگیرد تا

هیچکدام بی‌بهره نماند داود علیه السلام بدین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که قصّه داود و سلیمان علی نبینا و علیهم السلام برین قوم خوانـد وقتی که حکم کرد در زرع یا باغ إِذ نَفَشَت فِيهِ چون بشب رفته بود در ان کشت‌زار یا بوستان غَنَمُ القَومِ گوسفند گروهی وَ كُنّا و بوديم ما لِحُكمِهِم مر حکم حاکم را بر متحاکمين شاهِدِينَ حاضر یعنی دانستیم که داود و سلیمان ع بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودنـد فَفَهَّمناها سُلَيمانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان ع را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهند تا ازو نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را بصاحب گوسفندان تا غم‌خوارگی نماید و بمرتبه اوّل باز رساند تا دیگر بار از رمه غافل نگردد حقیقت آنست که در ان زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام صادر گشته خدای وحی کرده به سلیمان علیه السلام بنصّی که ناسخ آن حکم شده داود علیه السلام بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرمود وَ كُلًّا آتَينا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكماً حکم کردن با پیغمبری وَ عِلماً و دانش بامور دین وَ سَخَّرنا و رام ساختیم مَعَ داوُدَ الجِبالَ يُسَبِّحنَ با داود علیه السلام کوهها را تسبیح میکردند خدای را باتفاق او و در تبیان آورده که بر آن منوال که ذکر داود علیه السلام میشنودند از کوهها نیز شنوده میشد و اینکه معجزه آن حضرت بود وَ الطَّيرَ و مسخّر گردانیدیم مر داود علیه السلام را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت می‌نمودند وَ كُنّا فاعِلِينَ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجبی است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سباحت داشته یعنی هر جا داود رفتی کوهها با وی روان شدی در فوائد آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برآنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بر آن تقدیر چون جمله اشیاء بهمان زبان بتسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود مومن موقن باید که اعتنا کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود بر وجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و اینکه معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم هر کجا قدرتش علم افراخت از غرائب هر آنچه خواست بساخت قدرتی را که نیست نقصانش کارها جمله هست آسانش وَ عَلَّمناهُ و بیاموختیم مر داود را صَنعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُم برای شما لِتُحصِنَكُم تا نگاه داریم ما و حفص بتا میخواند تا نگاه دارد زره شما را مِن بَأسِكُم. از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَل أَنتُم پس آیا هستید شما شاكِرُونَ سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدای را بر چنین لباسی.

صفحه : ۷۱۹

وَ لِسُلَيمانَ الرِّيحَ و مسخر گردانیدیم برای سلیمان علیه السلام باد را عاصِفَةً سخت و تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یکماهه راه بردی تَجرِي بِأَمرِهِ بود که میرفت بفرمان سلیمان علیه السلام یعنی بمشیت او إِلَى الأَرضِ بسوی زمینی الَّتِي بارَكنا که برکت کردیم فِيها در ان زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده باز نماز شام باد ویرا بدانجا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی و شام را بتدمر بازآمدی وَ كُنّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيءٍ عالِمِينَ بهمه چیزها دانا وَ مِنَ الشَّياطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَن يَغُوصُونَ کسانیکه غوّاصی کنند در دریاها لَهُ برای او بجهت استخراج نفایس وَ يَعمَلُونَ و بکنند عَمَلًا دُونَ ذلِكَ عمل دیگر جز غواصی مثل بنا و سائر صناعات غریبه وَ كُنّا لَهُم و بودیم مر دیوان را حافِظِينَ نگاهدارندگان تا از فرمان سلیمان علیه السلام بیرون نروند وَ أَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازخ بن دروم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم ع است حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت شینه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و عیش است و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و

طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود نه چنین است که تو میگوئی او ما را بنده‌ایست پسندیده اگر هزار بار در کوزه ابتلاش بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرویم که گر تیغم رود بر سر بروز امتحان باشم چون شمع ایستاده پابرجای در بسیاری از تفاسیر آورده‌اند که ابلیس لعین از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلّط داد دیوان را برگماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند و در حقائق فرموده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده‌اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بر وی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصّه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت برنج عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان در ان پیدا گشتند یعنی کرمان و مؤمنان مرتد شده ویرا از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منشا بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده و سیزده سال نیز گفته‌اند حق تعالی برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السّلام و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرده فرمود که یاد کن ای محمّد قصّه ایوب ع را إِذ نادی رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ بآنکه رسید مرا رنج و سختی وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ و تو بخشنده‌ترین بخشندگانی مذکران میگویند که حق تعالی در باره ایوب فرموده که إِنّا وَجَدناهُ صابِراً نِعمَ العَبدُ و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی‌صبریست و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسید چه نزد او آمده بود که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق تعالی از ضرری و شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خبری بودی بدین بلا مبتلا نه‌گشتی اینکه شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و اینکه سخن بزبان راند یا چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمیتوانست نمود که برین سخن تکلم نمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و اینکه دو عوض محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و ازین کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب برینحال مطلع شد آواز انی مسنی الضر برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر صادق نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد اینکه شکایت بجهت آن کرد و گفته‌اند از ان کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم می‌طپید ایوب علیه السلام او را برداشته باز بجای او نهاد و چون اینکه کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و اینکه کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بیواسطه ملکی یا بشری از بارگاه کبریا اینکه خطاب مستطاب بایوب ع مکروب می‌رسید که ای بیمار ما چگونه و ایوب بذوق و شوق اینکه پرسش کوه بلا را بجان می‌کشید و بآن بیماری خوش بود بیت گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت صد سال بامید تو بیمار توان بود در سحر آن روز که مرهم راحت می‌رسید بتحفه اینکه خطاب سرفراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان برآنند که شکایت باو بود نه ازو بود و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب ع از ضرر جسمانی مینالید اما روحانیتش ناظر جمال لیلی بود کمال عنایت در بلا می‌دید لا جرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش ندای و انت ارحم الرحمین مترنم شد و در لطائف قشیری مذکور است که اینکه سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است چه منقولست که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چه کنم مگر صبر جبرئیل فرمود که بلاها در خزاین حق بسیار است تو طاقت نداری و نیاری از حق تعالی عافیت خواه ایوب اینکه سخن گفت.

صفحه : ۷۲۰ فَاستَجَبنا لَهُ پس اجابت کردم دعای او را فَکَشَفنا پس به‌بردیم ما ما بِهِ مِن ضُرٍّ آنچه ویرا بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره صاد خواهد آمد وَ آتَیناهُ و عطا کردیم او را أَهلَهُ فرزندان وی که بعینه ایشان را زنده گردانیدیم وَ مِثلَهُم

مَعَهُم و مانند ایشان بایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه بیکدیگر إبن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی ویرا مضاعف بوی داد و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین بر وی بیارید و در احقاف آورده که سه شبانروز در حوالی سرای او باريد رَحمَةً مِن عِندِنا اینکه کارها به نسبت ایوب علیه السلام کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو وَ ذِکری لِلعابِدِینَ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق صابر بود بر مراد خویشتن قادر بود صبر باید تا شود یک سو حرج زان که گفت الصبر مفتاح الفرج وَ إِسماعِيلَ وَ إِدرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را وَ ذَا الكِفلِ و خداوند نصیب را الیاس است یا یوشع یا زکریا و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره‌مند بود و گفته‌اند که کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس علیه السلام متکفل شد که بامر دین قیام نماید بعد از ذهاب وی بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محی السنته و صاحب تبیان آورده‌اند که بیکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پابند شود آنرا که شب نماز گزارد و فتور نورزد و روز روزه دارد و افطار نه‌کند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از ان که آن پیغمبر رض اینکه سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود و خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذو الکفل خواند کُلٌّ همه اینکه پیغمبران که اسمعیل ع و ادریس ع و ذو الکفل‌اند ع مِنَ الصّابِرِينَ از صبرکنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید و زمان اسمعیل علیه السلام بر اقامت مکّه که وادی غیر ذی زرع بود فرمود و ادریس علیه السلام روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل علیه السلام شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَ أَدخَلناهُم و درآوردیم ایشان را فِي رَحمَتِنا در بخشائش ما که نبوت است یا نعمت آخرت إِنَّهُم بدرستیکه ایشان مِنَ الصّالِحِينَ از ستودگان و فرمانبرندگانند وَ ذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس علیه السّلام را إِذ ذَهَبَ چون برفت مُغاضِباً خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرمود که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده بود و گفته‌اند که ایشان را وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می‌آمد پنداشت که او را دروغگوئی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می‌برد أَن لَن نَقدِرَ آنکه تنگ نخواهیم ساخت عَلَيهِ بر وی راه رفتن را پس ما او را به بحر درآوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنادى پس ندا کرد فِي الظُّلُماتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب بخواند أَن لا إِلهَ إِلّا أَنتَ بآنکه گفت هیچ معبود نیست مگر تو سُبحانَكَ پاکی تو از انکه در چیزی. عاجز شوی إِنِّي كُنتُ بدرستیکه من هستم مِنَ الظّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت سیّد عالم نقل میکند که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را.

صفحه : ۷۲۱

فَاستَجَبنا لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس ع را وَ نَجَّيناهُ و برهانیدیم او را مِنَ الغَمِّ از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افگند بر ساحل دریا وَ كَذلِكَ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنجِي المُؤمِنِينَ میرهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را و قصّه ماهی و دریا در سوره صافات بتفصیل می‌آید وَ زَكَرِيّا و یاد کن زکریا بن آذر علیه السلام را إِذ نادى رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را و گفت رَبِّ لا تَذَرنِي ای آفریدگار من مگذار مرا فَرداً تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَ أَنتَ خَيرُ الوارِثِينَ و تو بهتر وارثانی پس اگر مر او ارث ندهی باک ندارم فَاستَجَبنا لَهُ وَ وَهَبنا لَهُ يَحيى پس قبول کردیم ما مر دعای او را و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین وَ أَصلَحنا لَهُ و بصلاح آوردیم برای او زَوجَهُ زن او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته‌اند او را خوشخوی گردانیدیم برای زکریا بعد از انکه سیئ الخلق بود إِنَّهُم بدرستیکه اینکه پیغمبران که مذکور شدند کانُوا يُسارِعُونَ بودند که می‌شتافتند فِي الخَيراتِ در نیکوئیها وَ يَدعُونَنا و میخواندند ما را

رَغَباً از روی رغبت بثواب وَ رَهَباً و از جهت ترس از عذاب وَ کانُوا لَنا و بودند ما را خاشِعِینَ فروتنان و فرمان‌پذیران و نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز برو برد توانگرش سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش گرداند بیان نیاز و کانوا لنا خاشعین نشان ناز من مثلی و رب العرش معبودی بیت گدای میکده‌ام لیك وقت مستی بین که ناز بر فلك و حکم بر ستاره کنم وَ الَّتِی أَحصَنَت و یاد کن آن زنی را که نگاهداشت فَرجَها فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس بر دامن عفت وی نرسید فَنَفَخنا پس درد میدیم یعنی جبرائیل را فرمودیم تا دمید فِیها در پیراهن او یا درون او مِن رُوحِنا از روحی که آن بامر ماست محصل سخن آنکه جاری می‌گردانیدیم در وی روح مسیح وَ جَعَلناها و گردانیدیم قصّه وی را وَ ابنَها و خبر پسر وی عیسی ع را آیَةً حجّتی و علامتی لِلعالَمِینَ مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی‌پدر از بتول عذرا به مجرد نفخه دلالت بر قدرت صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُم بدرستیکه اینکه ملّت توحید و دین اسلام که واجب است شما را استقامت بر آن أُمَّةً واحِدَةً ملّتی است یگانه یعنی اختلافی نیست در ان بلکه همه انبیاء ع بر آن بوده‌اند و در اصل توحید همه متفقاند وَ أَنَا رَبُّکُم و من آفریدگار شماام فَاعبُدُونِ پس مرا پرستید نه غیر مرا.

صفحه : ۷۲۲

وَ تَقَطَّعُوا و ببریدند امم ماضیه أَمرَهُم بَینَهُم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یك تکفیر دیگر میکردند کُلٌّ جمله اینکه فرقه‌ها إِلَینا راجِعُونَ بسوی ما بازگروندگانند و ما ایشان را فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فَمَن یَعمَل پس هر که بکند مِنَ الصّالِحاتِ از عملهای پسندیده وَ هُوَ مُؤمِنٌ و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول فَلا کُفرانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعیِهِ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضائع نسازیم کردار او را وَ إِنّا لَهُ و ما سعی او را کاتِبُونَ نویسنده‌ایم یعنی اثبات‌کننده در صحیفه اعمال او مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود بیت مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق لا یضیع اللّه فی الدارین اجر المحسنین وَ حَرامٌ عَلی قَریَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که ما أَهلَکناها هلاك کردیم ایشانرا أَنَّهُم لا یَرجِعُونَ آنکه ایشان بازنگردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاك‌شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارك احوال و بعضی لا را اصلی دانند نه‌زاید گویند معنی آیت اینکه است که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع نه‌نمایند به محشر برای حساب بلکه بیائند و محاسب شوند و قول اوّل اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتّی إِذا فُتِحَت تا وقتی که گشاده شود یَأجُوجُ وَ مَأجُوجُ یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یأجوج و مأجوج علامت آنست وَ هُم و یأجوج و مأجوج مِن کُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی یَنسِلُونَ می‌شتابند و میدوند تا همه عالم را فروگیرند و آبهای تمام دریاها را بیاشامند و از خشك و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد رح فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاك شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی علیه السلام خروج یأجوج و مأجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصّن عیسی علیه السلام با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر چه در آسمان است تا تیرها بطرف آسمان افگنند و خون‌آلوده فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق تعالی بیکدفعه همه را هلاك کند وَ اقتَرَبَ الوَعدُ الحَقُّ و نزدیك رسید وعده راست که وقوع قیامت است فَإِذا هِیَ پس ناگاه قصّه آن است که باشد در ان شاخِصَةٌ خیره و بازمانده از هول رستخیز أَبصارُ الَّذِینَ کَفَرُوا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان میگویند یا وَیلَنا ای وای بر ما قَد کُنّا بدرستیکه بودیم ما در دنیا فِی غَفلَةٍ در بی‌خبری مِن هذا ازین روز و ازین حال بَل کُنّا بلکه بودیم ما ظالِمِینَ ستمکاران بر نفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و در مکابره و عناد افزودیم.

صفحه : ۷۲۳

إِنَّکُم بدرستیکه شما ای مشرکان وَ ما تَعبُدُونَ و آنچه می‌پرستید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش‌انگیز

دوزخ ایـد أَنتُم لَها شـما با بتان در دوزخ وارِدُونَ گذرنـدگان و درو درآیندگانیـد و در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بـدوزخ زیـادت تعـذیب بت‌پرسـتان اسـت چـه بـدانها آتش افروخته‌تر گردد و احـتراق ایشـان بیفزایـد و دیگر تسـفیه ایشـانست چه آنهـا ترا پرستیدند که حالا با ایشان در آتشند لَو کانَ هؤُلاءِ اگر بودندی آن بتان آلِهَةً خدایان چنانکه گمان می‌بردند ما وَرَدُوها درنیامدندی بـدوزخ چه خـدای معـذّب باشد نه معذّب وَ کُلٌّ و همه بتان و بت‌پرسـتان فِیها در دوزخ خالِدُونَ جاوید ماندگانند که ایشان را از ان هیچ روی خلاصـی نیست لَهُم مر ایشان‌راست فِیها در دوزخ زَفِیرٌ ناله زار وَ هُم فِیها و ایشان در آتش لا یَسـمَعُونَ نمی‌شـنوند سـخنی که بـدان شـاد شونـد آورده‌انـد که چون آیت إِنَّکُم وَ مـا تَعبُـدُونَ مِن دُونِ اللّهِ نازل شـد آتش غضب در مشـرکان عرب افتاد و إبن الزبعری ایشانرا چون پریشان دیـد گفت غم مخوریـد و اضـطراب مکنیـد تا من با محمّد ص مباحثه کنم پس گفت ای محمّد ص قد خصـمتک و رب الکعبـهٔ تـو میگـوئی هر چه مـا دون اللّه می‌پرسـتند همه در دوزخ خواهنـد بـود حـال آنست که عزیر و عیسـی ع و ملائـکه معبود یهود و نصـاری و بنو ملیح‌انـد هرگاه اینکه معبودان حصب جهنّم باشـند گو بتان ما نیز باشـند آیت آمـد که إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَت لَهُم بدرستیکه آنانکه پیشی گرفته برای ایشان مِنَّا الحُسنی از ما سابقه نیکو که سعادت است و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و آن عزیر و عیسـی و ملائکه‌انـد علیهم السـلام أُولئِکَ آن گروه که بسابقه عنایت مخصوص‌انـد عَنها مُبعَـدُونَ از دوزخ دورشـدگانند صـاحب بحر فرموده است که سـبق عنایت در بـدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت بیت هر تخم که در ازل بکشـتند نهان در مزرعـه ابـد برویـد بعیـان لا یَسـمَعُونَ نمی‌شـنوند آن دورشـدگان از دوزخ حَسِیسَـها آواز آتش را هـم بجهت آنکه ایشـان در اعلی علیین‌اند و دوزخ در اسـفل السافلین وَ هُم فِی مَا اشتَهَت و ایشان در آنچه آرزو برند أَنفُسُهُم دلهای ایشان خالِدُونَ جاوید باشند یعنی مشـتهیات خود را دایم می‌یابند لا یَحزُنُهُمُ الفَزَعُ الأَکبَرُ اندوهگین نمیگرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشـری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید تا وقتی که گویند و امتاز و الیوم و ایشان ملول نخواهند شد چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهنـد بود و گفته‌اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشـی املح بر بلندی بدارند و بکشـند و اینکه ندا برآید که یا اهل النـار لکم خلود و لا موت و یا اهل الجنـهٔ لکم خلود و لا موت دوزخیان فزع کننـد و بهشتیان با فرح گذراننـد وَ تَتَلَقّاهُمُ المَلائِکَـهُٔ و پیش آیند ایشان را فرشـتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هذا یَومُکُمُ الَّذِی اینکه روزی است که در دنیا کُنتُم تُوعَدُونَ بودید که بـدین وعـده داده می‌شدیـد یعنی اینکه است روز ثواب و کرامت شـما عابـدان را گوینـد اینکه روز جزای شـما است عارفـان را خطاب رسد که اینکه روز تماشائی شما است نظم نیک مردان را نعیم اندر نعیم عشق‌بازان را لقا اندر لقا حصّه آنها وصال حور عین بهره اینها جمال کبریا صفحه : ۷۲۴

یَومَ نَطوِی السَّماءَ یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسـمان را کَطَیِّ السِّجِلِّ همچون پیچیـدن طومار لِلکُتُبِ برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچون طی کردن سـجل را بر نوشـتها و سجل نام کاتب حضرت رسالت‌پناه علیه السلام بوده و گویند که ملکی است که چـون کرامـا کـاتبین نامهـای اعمـال بـوی سپارند او در هم پیچـد کَمـا بَدَأنا همچنـانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلقٍ نخست‌بار آفریـدن را بی ماده و مـددی نُعِیـدُهُ بازگردانیم آنرا که آفریده‌ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت ما آسان است وَعـداً وعـده دادیم باعاده وعـده دادنی عَلَینا بر ما است وفا کردن بـدان إِنّا کُنّا فاعِلِینَ بدرستیکه ما کنندگانیم بی شـبه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَ لَقَـد کَتَبنا و بدرستیکه نوشتیم ما فِی الزَّبُورِ در کتـاب داود مِن بَعـدِ الـذِّکرِ از پس توریت یعنی بعـد از آنکه در توریت نوشـته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الأَرضَ آنکه زمین بهشت یَرِثُها میراث گیرند آنرا عِبادِیَ الصّالِحُونَ بندگان سـتوده من یعنی امت محمّد علیه السـلام و گفته‌اند عامه مؤمنان إِنَّ فِی هذا بدرستیکه درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلاغاً هر آئینه کفایت است لِقَومٍ عابِدِینَ مر گروه پرسـتندگان را مراد امـت حضـرت رسالت‌پنـاه علیـه الصـلوهٔ و السـلام‌اند کـه خبر و مـوعظه قرآن ایشـانرا بسـنده است در رسـیدن بمطلـوب وَ ما أَرسَـلناکَ و نه‌فرسـتادیم ترا ای محمّد إِلّا رَحمَةً مگر بخشایشـی لِلعالَمِینَ مر عالمیان را حضـرت رسول علیه الصـلوهٔ و السّلام رحمت

است مر مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمهٔ مهداهٔ و رحمت است مر کافرانرا که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان اللّه لیعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکّه معظّمه و اگر در مدینه طیّبه و اگر در مسجد مکرم و اگر در حجره طاهره همچنین بذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السّلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی نظم عاصیان پرگنه در دامن آخر زمان دست در دامان تو دارند و جان در آستین نااميد از حضرت با نصرت نتوان شدن چون توئی در هر دو عالم رحمت للعالمین قُل بگو ای محمّد مر کافرانرا إِنَّما یُوحی إِلَیَّ جزین نیست که وحی فرو فرستاده میشود بسوی من أَنَّما إِلهُکُم آنکه جزین نیست که خدای شما إِلهٌ واحِدٌ خدای یگانه است و یکتا فَهَل أَنتُم پس آیا هستید شما مُسلِمُونَ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند از توحید. فَقُل آذَنتُکُم پس بگو آگاه کردم شما را عَلی سَواءٍ بر سویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کرده‌ام برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کرده‌اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی شدند وَ إِن أَدرِی و نمیدانم من أَ قَرِیبٌ آیا نزدیک است أَم بَعِیدٌ یا دور است. ما تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده‌اند بر آن از حشر یا غلبه مسلمانان.

صفحه : ۷۲۵

إِنَّهُ بدرستیکه خدای یَعلَمُ الجَهرَ میداند آشکارا مِنَ القَولِ از سخن کافران در طعن اسلام وَ یَعلَمُ ما تَکتُمُونَ و میداند آنچه می‌پوشند از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَ إِن أَدرِی و نمیدانم لَعَلَّهُ فِتنَهٌ شاید که تا خیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَکُم مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می‌اندازد وَ مَتاعٌ و شاید که برخورداری بود شما را إِلی حِینٍ تا هنگامی که اجل مقدر برسد قالَ رَبِّ احکُم بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالحَقِّ براستی وَ رَبُّنَا الرَّحمنُ و پروردگار ما بسیار رحمت است بر آفریدگان خود المُستَعانُ یاری خواسته شده یعنی یاری ازو خواهند عَلی ما تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید که عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرود نمی‌آید یا رایت سلام دمبدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدای بر ردّ آن یاری میخواهم و امیدواری معونت از حضرت او داریم بیت مرا خویش ز درگاه بادشاهی خواه که هیچکس نشود نااميد از ان درگاه

سورهٔ الحج

مکیهٔ و هی ثمان و سبعون آیهٔ و عشر رکوعات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان خطاب با عامه مکلفان است که میگوید اتَّقُوا رَبَّکُم بترسید از عذاب پروردگار خود إِنَّ زَلزَلَهَ السّاعَهِٔ بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را شَیءٌ عَظِیمٌ چیزی بزرگ است و پر هول اسناد تحریک بساعت مجاز است و اینکه زلزله از علامت قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که یا أَیُّهَا النّاسُ به أَتی أَمرُ اللّهِ فزع عظیم در خلایق پدید آید بیت در طبقات زمین افکندیم زلزلهٔ السّاعهٔ شیء عظیم.

صفحه : ۷۲۶

یَومَ تَرَونَها روزی که به‌بینید آن زلزله را تَذهَلُ غافل شود و فراموش کند از هیبت آنروز کُلُّ مُرضِعَهٍ هر شیردهنده عَمّا أَرضَعَت از ان فرزند که ویرا شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَ تَضَعُ و بنهد کُلُّ ذاتِ حَملٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفگند هر زنی باردار حَملَها فرزند خود را وَ تَرَی النّاسَ و به‌بینی مردمان را از غایت دهشت در آنروز سُکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زائل شده وَ ما هُم بِسُکاری و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت در سکر نباشد و اگرچه در رای المعین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند وَ لکِنَّ عَذابَ اللّهِ شَدِیدٌ و لیکن عذاب خدای تعالی سخت

است از هول آن مدهوش نمایند وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان مَن یُجادِلُ کس هست که جدال کند فِی اللّهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابیّ إبن خلف که انکار می‌نماید حشر را بِغَیرِ عِلمٍ بی‌دانشی و معرفتی و بی‌برهانی و حجتی وَ یَتَّبِعُ و پیروی کند در مجادله یا در عامه اعمال خود کُلَّ شَیطانٍ مَرِیدٍ هر دیو سرکش گمراه را که در ازل کُتِبَ عَلَیهِ نوشته شده است بر ان دیو یا لوح محفوظ أَنَّهُ مَن تَوَلّاهُ آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند فَأَنَّهُ پس بدرستیکه آن دیو یُضِلُّهُ گمراه گرداند تابع خود را وَ یَهدِیهِ و راه نماید او را إِلی عَذابِ السَّعِیرِ بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بر آن کار دارد که مکافات آن دوزخ بود در احقاف فرمود که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بر آن جدال‌کننده که هر که بر پی آن رود بدوزخ رسد یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید إِن کُنتُم اگر هستید شما فِی رَیبٍ مِنَ البَعثِ در شک از برانگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اوّل حال خود فَإِنّا پس بدرستیکه ما خَلَقناکُم آفریدم پدر شما را مِن تُرابٍ از خاک شما فرع اوئید ثُمَّ مِن نُطفَةٍ پس آفریدیم شما را از آب منی ثُمَّ مِن عَلَقَةٍ پس از مقداری خون بسته ثُمَّ مِن مُضغَةٍ پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخائید مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که درو هیچ عیبی و نقصی نبود وَ غَیرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که اینکه معنی در سقط است که بیفتد بعضی ازو مصوّر و یکی تمام صورت یافته ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لِنُبَیِّنَ لَکُم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد و تامل نمائید.

که هر چه قابل تغیر و تکون است بار دیگر هم قبول آن میتواند کرد وَ نُقِرُّ و قرار میدهیم فِی الأَرحامِ در رحمها- صفحه : ۷۲۷

ما نَشاءُ آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی سقط نشود و در رحم بماند إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی نامبرده که زمان وضع است ثُمَّ نُخرِجُکُم طِفلًا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفی که از غایت ضعف بامور خود قیام نتواند نمود ثُمَّ لِتَبلُغُوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید أَشُدَّکُم بکمال قوّت و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است وَ مِنکُم مَن یُتَوَفّی و از شما باشد که متوفّی گردد نزدیک بلوغ باشد یا قبل از ان وَ مِنکُم مَن یُرَدُّ و بعضی از شما بود که رد کرده شود إِلی أَرذَلِ العُمُرِ بفرودترین زندگانی که سن خرافت است لِکَیلا یَعلَمَ تا نداند مِن بَعدِ عِلمٍ پس از دانستن شَیئاً چیزیرا یعنی بحالت کودکی بازگردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت به هدایت اشارتی است بآنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نداشته پس دیگر بار بجهت استدلال بر بعث میفرماید که وَ تَرَی الأَرضَ و می‌بینی ای آدمی زمین را هامِدَةً خشک و بی‌رونق چون مرده فَإِذا أَنزَلنا پس چون فرو فرستیم ما از ابر عَلَیهَا الماءَ بر آن زمین آب باران را اهتَزَّت جنبش کند آن زمین بگیاه وَ رَبَت و بیفزاید و بردمد وَ أَنبَتَت و برویاند مِن کُلِّ زَوجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِیجٍ تازه‌تر و نیکوتر و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده میسازد توانا است بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده‌اند بازبرد نظم آنکه بی دانه نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت کرده نابود را بقدرت بود چه عجب گر دهد ببوده وجود ذلِکَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیاء زمین بعد از موت بِأَنَّ اللّهَ بسبب آن است که خدای تعالی هُوَ الحَقُّ او ثابت است در ذات خود و مستحق صفات کمال است وَ أَنَّهُ و بجهت آنست که او یُحیِ المَوتی زنده میگرداند مردگانرا و اگر نه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ و برای آنست که او بر همه چیزها قادر و توانا است چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او با همه مقدورات متساوی پس چون مشاهده قدرت بر احیای بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ و ایراد اینکه دلائل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است لا رَیبَ هیچ شکی نیست فِیها در آمدن او وَ أَنَّ اللّهَ و بدانند آن نیز که خدای تعالی یَبعَثُ برمی‌انگیزد مَن فِی القُبُورِ کسانرا که در گوراند بمقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد.

صفحه : ۷۲۸

وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان مَن یُجادِلُ کس هست که از روی ستیزه جدال کند فِی اللّهِ در کلام خدای تعالی یا قدرت او تکرار برای تاکید است یعنی قبل ازین بهمین الفاظ گذشته یا مراد از مجادل اوّل رؤسای کفاراند چون نضر و إبن ابی و اضراب ایشان و از ثانی تابعان مقلدان ایشان که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می‌افگند بِغَیرِ عِلمٍ بی‌دانشی که با او داده باشند وَ لا هُدیً و بی‌دلیلی که راه بنماید بمقصد وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ و بی‌کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله می‌کند بی‌سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است بمحض تقلید و تقلد محض ثانِیَ عِطفِهِ در حالتی که پیچیده دامن خود است و اینکه کنایه باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی درمی‌چیند پس اینکه مقلّد متحیّر جدال می‌کند لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللّهِ تا گمراه گرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمانبرداری او لَهُ فِی الدُّنیا مر اوراست در دنیا خِزیٌ رسوائی بقتل چنانچه در بدر وَ نُذِیقُهُ و بچشانیم او را یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز عَذابَ الحَرِیقِ عذاب آتش سوزنده گوئیم ذلِکَ اینکه خزی و عذاب بِما قَدَّمَت یَداکَ بسبب آن چیزی است که از پیش فرستاد دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَ أَنَّ اللّهَ و بسبب آنست که خدای تعالی لَیسَ بِظَلّامٍ نیست ستم‌کننده لِلعَبِیدِ مر بندگان خود را ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده‌اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس هرکرا از ایشان مرضی عارض نشد و زنش پسری بزاد و اسپ او کره خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو دادند گفت اسلام نیکو دینی است و مرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام آرمید شد و اگر قضیه برعکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیت نازل شد که وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان مَن یَعبُدُ اللّهَ کس هست که پرستد خدای را عَلی حَرفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متمکن و ماوردی فرمود که در نعمت دون محنت فَإِن أَصابَهُ پس اگر برسد او را خَیرٌ نیکوئی چون صحت و غنا اطمَأَنَّ بِهِ آرام گیرد بدین و ثابت شود بدان بسبب آن چیز وَ إِن أَصابَتهُ فِتنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انقَلَبَ برگردد عَلی وَجهِهِ بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و دست از دین اسلام باز دارد و قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها در پیش وی آمد با حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السّلام گفت که من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت ص فرمود که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و اینکه آیت فرود آمد که هر که ازین دین برگشت خَسِرَ الدُّنیا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَ الآخِرَةَ و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذلِکَ اینکه زیان هر دو سرای هُوَ الخُسرانُ المُبِینُ همان است زیان هویدا چه بر همه عقلاء ظاهر است که زیانی از ان عظیم‌تر نیست نظم نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین نه لامعه صدق نه انوار یقین در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین البته زیادتی نبود بدتر ازین.

صفحه : ۷۲۹

یَدعُوا می‌خواند و می‌پرستد مرتد یا مشرک مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی ما لا یَضُرُّهُ آن چیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را وَ ما لا یَنفَعُهُ و سود ندهد ویرا اگر پرستش کند ذلِکَ آن پرستش هُوَ الضَّلالُ البَعِیدُ همان است گمراهی دور از مقصد یَدعُوا می‌پرستد لَمَن ضَرُّهُ آن را که ضرر پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرت است أَقرَبُ نزدیک‌تر است مِن نَفعِهِ از سود او که توقع شفاعت است و توسل بحضرت عزّت لَبِئسَ المَولی هرآئینه بدیاری است بت وَ لَبِئسَ العَشِیرُ و بد مصاحبی است و آمیزکاری إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای تعالی یُدخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا درمی‌آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کردند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کارهای شایسته بجا آوردند جَنّاتٍ تَجرِی در بوستانهائی که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار آن جوئیها و غایت نزهت باغ و بوستان بآب روان است إِنَّ اللّهَ یَفعَلُ بدرستیکه خدای تعالی میکند ما یُرِیدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده‌اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید که مهم محمّد ص پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق تعالی آیت فرستاد که مَن کانَ یَظُنُّ هرکه باشد که گمان برد أَن لَن یَنصُرَهُ اللّهُ آنکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را فِی الدُّنیا در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَ الآخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و

قرب و کرامت فَلیَمدُد بِسَبَبٍ پس باید که فرو گذارد رسنی إِلَی السَّماءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود به بندد ثُمَّ لیَقطَع پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته‌اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و رست در ان زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر ص صلی اللّه علیه و سلّم جهد تمام نماید فَلیَنظُر پس در نگرد بنظر تامل که با وجود اینکه کلفتها هَل یُذهِبَنَّ آیا می‌برد کَیدُهُ فعل حیله آمیز او ما یَغِیظُ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر علیه السلام و مظنه آنکه شاید او منصور نشود.

صفحه : ۷۳۰ وَ کَذلِکَ و همچنانکه بیان کردیم اینکه کار را و روشن گردانیدیم أَنزَلناهُ فرو فرستادیم قرآن را آیاتٍ بَیِّناتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد وَ أَنَّ اللّهَ و برای آنکه خدای تعالی یَهدِی راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَن یُرِیدُ هرکرا که خواهد إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه گرویدند وَ الَّذِینَ هادُوا و آنانکه یهودی شدند وَ الصّابِئِینَ و ستاره‌پرستان وَ النَّصاری و ترسایان وَ المَجُوسَ و گبران وَ الَّذِینَ أَشرَکُوا و آنانکه شرک آورده‌اند یعنی عبده اصنام إِنَّ اللّهَ یَفصِلُ بدرستیکه خدای تعالی جدا کند بَینَهُم میان ایشان یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد إِنَّ اللّهَ بتحقیق که خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ بر همه چیزها گواه است و از حال همه آگاه أَ لَم تَرَ آیا نمی‌بینی یعنی نمیدانی أَنَّ اللّهَ آنرا که خدای تعالی یَسجُدُ لَهُ سجده میکند مر او را مَن فِی السَّماواتِ هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر وَ مَن فِی الأَرضِ و هر که در زمینها است از مؤمنان سجده طاعت و دیگران سجود و خضوع و ذلّت وَ الشَّمسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَ القَمَرُ و ماه بشروق و افول وَ النُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن وَ الجِبالُ و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن وَ الشَّجَرُ و درختها بسایه وَ الدَّوَابُّ و چهارپایان بعجائب ترکیب وَ کَثِیرٌ مِنَ النّاسِ و بسیاری از مردمان سجده کنند او را سجده طاعت وَ کَثِیرٌ و بسیاری از ایشان که ابا کرده‌اند از سجود حَقَّ عَلَیهِ العَذابُ حکم شده است بر ایشان بعذاب در احقاف آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزاء پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمی‌شمردند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشعند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال بیت در نگر تا بینی از عین شهود جمله ذرات جهان را در سجود اینکه سجده ششم است باتفاق علماء از سجدات قرآنی و در فتوحات اینکه را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرمود که از همه اشیا غیر آدمیان را تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اوّل باشد که اهل سجده و اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند وَ مَن یُهِنِ اللّهُ و هرکرا خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَما لَهُ پس نیست مر او را مِن مُکرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیزسازنده بسعادت یا بهدایت یا توفیق یا وصول به بهشت إِنَّ اللّهَ یَفعَلُ ما یَشاءُ بدرستیکه بکند خدای تعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده‌اند که. اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمت آمده گفتند پیغمبر ما مقدّم و دین ما مقدّم است و ما به حقیقت سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و بکتاب شما ایمان داریم و شما بآنکه پیغمبر و کتاب ما را می‌شناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه، آیت فرستاد.

صفحه : ۷۳۱

هذانِ خَصمانِ اینکه دو گروه دشمنان اختَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند فِی رَبِّهِم در دین پروردگار خود از ابو ذر غفاری رض منقول است که سوگند میخورم بخدای که اینکه آیت در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبادرت از جانب کفّار عتبه و شیبه و ولید لعنهم اللّه و از طرف مؤمنان حمزه رض و علی رض و عبیده رض و در تبیان از مرتضی علی رض نقل کرده که نزلت الآیة فی مبادرتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان یک گروه خصمند و مؤمنان علی حده گروهی و اینکه دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای تعالی جنگ

میکنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند یعنی کافران قُطِّعَت لَهُم ببرند برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيابٌ مِن نارٍ جامها از آتش که جسد ایشان را فراگیرد چون احاطه جامه بتن يُصَبُّ ریخته میشود مِن فَوقِ رُؤُسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الحَمِيمُ آب گرم که از غایت حرارت يُصهَرُ بِهِ گداخته شود بآن ما فِي بُطُونِهِم آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعاء و احشاء وَ الجُلُودُ و بگدازد پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَ لَهُم و مر معذبانرا مَقامِعُ گرزها باشد در دست زبانیه مِن حَدِيدٍ از آهن كُلَّما أرادُوا هر گاه که کفّار خواهند أن يَخرُجُوا مِنها آنکه بیرون آیند از آتش مِن غَمٍّ از جهت غمی که ایشانرا دریافته باشد أُعِيدُوا بازگردانیده شوند بدان گرزها فِيها در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان میزنند و بازمیگردانند بدرکات و میگویند وَ ذُوقُوا و بچشید عَذابَ الحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللّهَ بتحقیق که خدای تعالی يُدخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا درآرد آنانرا که گرویدند بخدای و رسول وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای شایسته جَنّاتٍ تَجرِي در بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر مساکن و قصور آن جوئیها يُحَلَّونَ آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشان را فِيها در بهشت مِن أَساوِرَ بدستوانها مِن ذَهَبٍ از زر وَ لُؤلُؤاً و بیارایند بمروارید وَ لِباسُهُم فِيها و جامهائیکه پوشند ایشان در بهشت حَرِيرٌ ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشند آنرا در آخرت مراد مردان امت‌اند که لبس حریر بر ایشان حرام است.

صفحه : ۷۳۲

وَ هُدُوا و راه نموده شدند مومنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ القَولِ بسوی پاکیزه از قول یعنی بسخنی پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت و آنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد للّه الذی هدانا لهذا و چون به بهشت درآیند بر زبان رانند که الحمد للّه الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد للّه الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه‌یافته‌اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادت است یا قرآن یا استغفار، سلمی رح آورده که قول طیّب ذکر اللّه است یا نصیحت مسلمانان و گفته‌اند ارشاد مریدان است یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطائف قشیری مذکور است که قول طیّب آنست که صادر شود از دل خالص و سرّ صافی و مقترن بود برضای تعالی و در کشف الاسرار فرموده که که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و به نیاز نزدیک سهل تستری فرمود که درین کارگاه نظر کردم هیچ راه بحق نزدیک‌تر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب‌تر از دعوی نیافتم نظم ایمن‌آباد است اینکه راه نیاز ترک نازش گیرد و با اینکه ره بساز رو بترک دعوی و دعوت بگوی راه حق از کبر و از نخوت مجوی وَ هُدُوا و راه‌یافته شدند اهل ایمان إِلى صِراطِ الحَمِيدِ بر خداوند ستوده که آن دین اسلام ا ست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَ يَصُدُّونَ و بازمیدارند عَن سَبِيلِ اللّهِ از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَ المَسجِدِ الحَرامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیّه است که پیغمبر و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد بازداشته الَّذِي جَعَلناهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنّاسِ برای همه مردمان مخصوص نیست به بعضی دون بعضی سَواءً یکسانست العاكِفُ فِيهِ مقیم درو وَ البادِ و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی‌اند یا در قبله یا در ایمن بودن درو و برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و اینکه مذهب امام شافعی است و بقول امام اعظم رح و امام احمد حنبل مراد از مسجد همه حرم است و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر و مقیم در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق رض منقول است که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکّه ورنه بندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند وَ مَن يُرِد فِيهِ و هر که خواهد در حرم بِإِلحادٍ میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست بِظُلمٍ بستمگاری نُذِقهُ بچشانیم او را مِن عَذابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک و الحاد در حرم بقولی استحلال حرام است و گفته‌اند هر آنچه منهی عنه است حتّی دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید

احتکار طعام و اکثر علماء برآنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب است و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه برو نویسند و اگر نی نی الّا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی‌آنکه بفعل آرد آنرا خطیّه بر وی می‌نویسند إبن مسعود رض فرمود که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را بمکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون مکّه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی درو با چندین نماز در غیر او برابر است پس جزای مساوی نیز کلّی‌تر است درو از سائر مواضع خبر إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا که در اوّل آیت گفت محذوف است تقدیرش آنکه آنکسان هلاک شدند یا زیان‌کار گشتند.

صفحه : ۷۳۳

وَ إِذ بَوَّأنا و یاد کن چون معین و مبین گردانیدیم لِإِبراهِیمَ برای ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام مَکانَ البَیتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بآن مقدار زمین که خانه کعبه بود یا بادی برانگیختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أن لا تُشرِک آنکه شرک میاور و انباز مگیر بِی شَیئاً بمن چیزیرا که من از شرک مقدّس و منزهم وَ طَهِّر بَیتِیَ و پاک‌دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشائسته لِلطّائِفِینَ برای طواف‌کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان وَ القائِمِینَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلده و گفته‌اند برای بپای ایستادگان در نماز وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ و رکوع و سجودکنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک‌ساز تا ویرا طواف کنند و درو نماز گذارند اینکه قول بلسان اهل علم است اما بزبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریائی من است از همه چیز پاک کن و غیری را بدو راه مده که او پیمانه شراب محبّت ما است القلوب اوانی اللّه فی الارض فاحب الاوانی الی اللّه اصفاها وحی آمد بداود علیه السلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود گفت و ایّ بیت یسعک یعنی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مومن است داود علیه السلام گفت او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ما است همه را بسوزد بیت خوش آن آتش که اندر دل فروزد بجز حق هر چه پیش آید بسوزد چون ابراهیم خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمانرا بزیارت خانه کعبه آواز ده ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن خلیل علیه السلام بر مقام یا بر کوه ابو قبیس برآمد و ندا کرد که ای مومنان خدای تعالی حج خانه خدا خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات و ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم اللّه بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصه تاذین ابراهیم اینکه است که حق تعالی فرمود وَ أَذِّن و ندا ده ای ابراهیم فِی النّاسِ در میان مردمان و بخوان ایشانرا بِالحَجِّ بحج خانه خدای و در عین المعانی گفته که اینکه امر متوجه حضرت پیغمبر ص است میفرماید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج یَأتُوکَ تا بیایند بتو مردمان رِجالًا پیادگان وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده نزار گشته که بحدّ تمام یَأتِینَ می‌آیند آن شتران مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِیَشهَدُوا تا حاضر شوند مَنافِعَ لَهُم نزدیک منفعتهای را که مر ایشانرا است یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَ یَذکُرُوا اسمَ اللّهِ و یاد کنند نام خدای را یعنی لبیک گویند فِی أَیّامٍ مَعلُوماتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقها آنست که نام خدا برند در ایام نحر و تشریق عَلی ما رَزَقَهُم بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِن بَهِیمَةِ الأَنعامِ از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است که بنام خدای کشند کفّار بنام بتان قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی فرمود مومنان را که بنام خدا قربانی کنید فَکُلُوا مِنها پس بخورید گوشت آن اینکه امر اباحت است و در قربانی تطوع دارد شده چه اگر قربانی در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربانرا خوردن آن جائز نبود وَ أَطعِمُوا البائِسَ الفَقِیرَ و بخورانید از ان قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگدست را.

صفحه : ۷۳۴

ثُمَّ لِیَقضُوا پس تا بگذارند عطف است بر یذکروا یعنی بحج می‌آیند تا خدای عز و جل را یاد کنند و بگزارند ایشان تَفَثَهُم حاجتهای خود را یا بجای آرنـد مناسک حج را یا زائل گردانند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَ لیُوفُوا نُـذُورَهُم و تـا وفـا کننـد بنـذرهای خود از نیکوهـا وَ لیَطَّوَّفُوا و تـا طواف کننـد طواف زیـارت که رکن است یا طواف و داع بِالبَیتِ العَتِیقِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلّط جباران یا خانه قدیم که معبد اوّل اوست مراد خانه کعبه است ذلِکَ آنچه گفته شـد از اعمال و احکام حـج دین خـدای است وَ مَن یُعَظِّم و هر که بزرگ دارد حُرُماتِ اللّهِ احکام خدائی را که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَیرٌ لَهُ بهتر است مر او را عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَ أُحِلَّت و حلال کرده شده لَکُمُ الأَنعامُ برای شـما چهارپایان إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم آن که مردار است و گوشت خوک و جز آن فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ پس بیکسو رویـد از پلیـدی مِنَ الأَوثانِ از بتان که عین رجسـند وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سـخن دروغ که اتخـاذ شـرکاء است یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آیـد و دل با او موافق نه‌بود حُنَفاءَ لِلّهِ در حالتی که مخلص باشـید مر خدای را و مائل بدین او که اسلام است غَیرَ مُشرِکِینَ بِهِ نه شرک‌آرندگان بوی وَ مَن یُشرِک بِاللّهِ و هر که شرک آرد بخدای تعالی فَکَأَنَّما خَرَّ پس همچنان است که گویا درافتاد مِنَ السَّماءِ از آسـمان بر روی زمین و هلاک شـد فَتَخطَفُهُ الطَّیرُ پس درمی‌ربایـند او را مرغـان مردارخوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و متمزق سازنـد أَو تَهوِی بِهِ الرِّیـحُ یـا بزیر افگنـد او را بـاد از موضع مرتفع فِی مَکانٍ سَحِیقٍ در جای دور از فریادرس و دستگیر اینکه کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی ضـلالت افگند و نابود سازد و ملخص کلام هلاکت مشرکان است.

صفحه : ۷۳۵

ذلِکَ آن است کار که فرمودند اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ وَ مَن یُعَظِّم و هر که تعظیم کند شَعائِرَ اللّهِ نشانهای خدای تعالی را که مناسک حـج است یا هـدایا را و تعظیم هدایا آن است که فربه باشد و بی‌عیب و گران بها فَإِنَّها پس بدرستیکه بزرگ داشت آن مِن تَقوَی القُلُوبِ از تقـوی دلهـاست یعنی از افعـال خداونـدان تقـوی قلوب است و تقوی دلهـا ترس‌کـاری بود از موجبـات غضب حضـرت الهی لَکُم فِیهـا مر شـما را در انعام مَنافِعُ سودها است از شـیر و پشم و موی و سواری و بارکردن زاد راه إِلی أَجَلٍ مُسَـمًّی تا وقتی که نـامبرده که زمـان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهـا پس جای ذبـح آن یا وجوب نحر آن منتهی شود إِلَی البَیتِ العَتِیقِ بخانه آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلنا مَنسَکاً گردانیدیم قربانی یعنی فرمودیم بقربانی لِیَذکُرُوا اسمَ اللّهِ تا یاد کننـد نام خـدائرا عَلی ما رَزَقَهُم بر ذبح آنچه داد مر ایشان را مِن بَهِیمَةِ الأَنعامِ از بهیمه چارپایـان یعنی هر امّتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کننـد بنام ما فَإِلهُکُم پس خـدای شـما و خـدای ایشان إِلهٌ واحِـدٌ یک خـدای است فَلَهُ أَسلِمُوا پس مر او را گردن نهید و قربانی را بشرک آمیخته مسازید وَ بَشِّرِ المُخبِتِینَ و بشارت ده ای محمّد ص فروتنان را به بزرگی آن سـرای یـا ترسـکاران را برحمت بی‌منتهـا و سلمی رح فرموده که مژده ده مشـتاقان را به سـعادت لقـا که هیـچ مژده ازین فرح‌افزاتر نیست پس در صـفت مخبتین میگویـد الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ آنـانکه چون یـاد کرده شود خـدای تعـالی نزدیک ایشان وَجِلَت قُلُوبُهُم بترسد دلهای ایشان از هیبت اشـراق اشـعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه‌وار بشعله شمع جمال بسوزند و دیده همّت از نظر بغیر وجه مقدّس حضـرت قدیم بردوزند بیت دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد پس بانجاح مطلوب مژدهده اینان را وَ الصّابِرِینَ و دیگر صبرکنندگان را عَلی ما أَصابَهُم بآنچه بایشان رسیده و می‌رسد از تکالیف و محن وَ المُقِیمِی الصَّلاةِ و بپای‌دارندگان نماز را یعنی اداکنندگان در اوقات آن وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه عطا داده‌ایم ایشانرا یُنفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف می‌نمایند بمصارف پسندیده.

صفحه : ۷۳۶

وَ البُدنَ و شتران و گاوان که برای هدی رانده‌اید جَعَلناها لَکُم ساختیم آنها را یعنی کشتن آنها را مر شما را مِن شَعائِرِ اللّهِ از نشانهای دین خدای تعالی لَکُم مر شما را فِیها خَیرٌ در آنها نیکوئی است از منافع دینیه و دنیویه فَاذکُرُوا اسمَ اللّهِ پس یاد کنید نام خدای تعالی را عَلَیها بر کشتن آن صَوافَّ در حالتی که که بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده نحر کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند اللّه اکبر لا اله الا اللّه و اللّه اکبر اللهم منك و الیك فَإِذا وَجَبَت پس چون بیفتد بر زمین جُنُوبُها پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فَکُلُوا مِنها پس بخورید از گوشتهای ایشان و اینکه خوردن سنت است وَ أَطعِمُوا القانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را وَ المُعتَرَّ و سؤال‌کننده و خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه هست و معتر درویش آفاتی کَذلِکَ همچنانکه بیان کرده‌ایم کیفیت نحر ایشان را سَخَّرناها رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوّت و عظمت جثه لَکُم برای شما تا میگیرید و می‌بندید و می‌کشید لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ شاید که شما سپاسداری کنید مر خدای را بنعمتهای او و آورده‌اند که اهل جاهلیّت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه معظمه میمالیدند و آنرا سبب تقرب می‌پنداشتند و در زمان اسلام مومنان نیز بهمان قاعده سابقه داعیه آلودگی دیوار محترم کعبه معظمه را داشتند حق سبحانه از ان نهی کرده فرمود لَن یَنالَ اللّهَ نمیرسد بخدای تعالی لُحُومُها گوشتهای قربانی که صدقه میدهند وَ لا دِماؤُها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند وَ لکِن یَنالُهُ و لیکن میرسد به محل قبول وی التَّقوی مِنکُم آنچه مصاحب است یا او پرهیزگاری از شما که آن تعظیم امر خداوند است و تقرب بدو بقربان پسندیده کَذلِکَ همچنانکه یاد کرده شده سَخَّرَها لَکُم رام کرد برای شما انعام را لِتُکَبِّرُوا اللّهَ تا تکبیر گوئید وقت ذبح مر خدای را یا به بزرگی یاد کنید خدائرا عَلی ما هَداکُم بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان وَ بَشِّرِ المُحسِنِینَ و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت یا بقول طاعات إِنَّ اللّهَ یُدافِعُ بدرستیکه خدای تعالی بازدارد غائله مشرکان و فتنه ایشان را عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا از آنانکه گرویده‌اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کُلَّ خَوّانٍ هر خیانت‌کننده را که در امانت دین خائن است کَفُورٍ ناسپاس بر نعمت او که به محض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان میکوشید و هر ساعت یکی از صحابه رض سرشکسته و دست بربسته بحضرت نبوت علیه الصلوة و السلام آمده شکایت مینمودند حضرت پیغمبر علیه السلام میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان هنوز مأمور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اوّل آیتی که در ان باب نازل شد اینکه بود.

صفحه : ۷۳۷

أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند که کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُم ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده‌اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص رح بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَ إِنَّ اللّهَ و بدرستیکه خدای تعالی عَلی نَصرِهِم بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر علیه السلام‌اند لَقَدِیرٌ هر آئینه توانا است الَّذِینَ أُخرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده‌اند مِن دِیارِهِم از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَیرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلّا أَن یَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللّهُ پروردگار ما خدای است و به یگانگی حضرت او اقرار میکردند وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان را بَعضَهُم بِبَعضٍ بعضی را از ایشان به بعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لَهُدِّمَت هر آئینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوامِعُ صومعه‌های راهبان وَ بِیَعٌ و کلیسه‌های ترسایان وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ و کنشتهای جهودان و مسجدهای مسلمانان که همه همواره یُذکَرُ فِیهَا یاد کرده میشود در ان مساجد و گفته‌اند در جمیع بقاع مذکوره اسمُ اللّهِ کَثِیراً نام خدای تعالی بسیار وَ لَیَنصُرَنَّ اللّهُ و براستی که یاری دهد خدای تعالی مَن یَنصُرُهُ کسی را که دین او را یاری میدهد إِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ به تحقیق که خدای تعالی توانا است بر نصرت مومنان عَزِیزٌ غالب است بر همه کس و همه چیز هرکرا خواهد غلبه دهد خدای درین آیت وعده داد مظلومان

صحابه رض را به نصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت مأذونان بقتال میگوید الَّذِینَ آنانند که برحمت شامله إِن مَكَّنّاهُم اگر جای دهیم ایشان را فِی الأَرضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقامُوا الصَّلاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وَ آتَوُا الزَّكاةَ و بدهند زکوهٔ مال را بجهت مساعدت بندگان من وَ أَمَرُوا بِالمَعرُوفِ و بفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَ نَهَوا عَنِ المُنكَرِ و بازدارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند وَ لِلّهِ و مر خدای راست عاقِبَةُ الأُمُورِ نهایت کارها یعنی سر انجام همه امور آن باشد که او خواهد رباعی اینکه دولت و مال‌های هو میخواهد و آن گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد از حق همه کس حال نکو میخواهد آنست سر انجام که او میخواهد

صفحه : ۷۳۸

وَ إِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم بتو مخصوص نیست فَقَد كَذَّبَت پس بدرستیکه تکذیب کرده بودند قَبلَهُم پیش از صنادید مکه قَومُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح ع را وَ عادٌ و گروه عاد مر هود را وَ ثَمُودُ و گروه ثمود مر صالح را وَ قَومُ إِبراهِيمَ و گروه ابراهیم مر او را وَ قَومُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَ أَصحابُ مَديَنَ و اهل مدین شعیب را وَ كُذِّبَ مُوسى و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَملَيتُ پس مهلت دادیم لِلكافِرِينَ مر ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره درآمده ثُمَّ أَخَذتُهُم پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوض و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن فَكَيفَ كانَ پس چگونه بوده نَكِيرِ ناپسندیدن ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختم به محنت و زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی فَكَأَيِّن مِن قَريَةٍ پس چندین از دیه و شهرها که ما أَهلَكناها هلاک کردیم آنرا باهلاک اهل آن وَ هِيَ و حال آنکه آن دیه ظالِمَةٌ ستمکار بودند یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خاوِيَةٌ افتاده است عَلى عُرُوشِها بر سقفهای خود یعنی اوّل سقفهای آن بنا بیفتاده پس دیوارها بر آن فرود آمده وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ و چندین چاه است دست بازداشته که اهل آن آب هلاک شده‌اند و کس نیست که آب آن بردارد و نعمت حاصل کند وَ قَصرٍ مَشِيدٍ و چند کوشک بلندهای گچ‌کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست که اینکه چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر تلّه آن کوه و در لباب آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را منذر گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علیه السلام با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت برو حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بسخاریب بن سواد دادند و بر سر اینکه چاه که بیر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدّتی بت‌پرستی آغاز نهاده از دین آباد اجداد برگشتند و بخواری و زاری حنظله بن صفوان را که به پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی مانده و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوائی خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه می‌کندیدند آب تلخ بیرون می‌آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضعی جهت چاه نشان کرد چون بکندیدند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت در مزه چون شیره شاخ نبات وز خوشی همشیره آبحیات ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالای آن بخشتهای زر و نقره برآوردند و به پرستش پروردگار مشغول شدند بعد از مدّت متمادی شیطان بصورت عجوزه صالح برآمده زنان را دلالت کرد بآن که بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر بار بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری ازواج از ایشان باتیان بهایم فرمود و چون اینکه هر دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحافه بن صفوان را پیغمبری بدیشان فرستاده بدو نگرویدند آب ایشان غائب شد و بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان میفرستیم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و

نقره بیاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان. مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشانرا با کوشک بر زمین فرو برد چاه ایشان مانده است و دود سیاه منتن از آنجا برمی‌آید و در ان نواحی آواز هلاک‌شدگان میشوند- صفحه : ۷۳۹

أَ فَلَم یَسِیرُوا آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند فِی الأَرضِ در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَکُونَ لَهُم پس باشد ایشان را قُلُوبٌ یَعقِلُونَ دلها که تعقل کنند بها بآن چیزیرا که سبب استبصار یا مؤدی باعتبار باشد أَو آذانٌ یَسمَعُونَ یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بها بدان خبرهای امم ماضیه وقائع ایشانرا فَإِنَّها پس قصّه اینکه است که لا تَعمَی الأَبصارُ نابینا نمی‌شود دیده‌های حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست همه چیز می‌بینند وَ لکِن تَعمَی و لیکن نابینا می‌شود از مشاهده اعتبار القُلُوبُ الَّتِی آن دلها که هست فِی الصُّدُورِ در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لا جرم بدان عبرت نمی‌گیرند نظم چشم دل بکشا ببین بی‌انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار چشم سر جز پوست خود چیزی ندید چشم دل در مغز هر چیزی رسید وَ یَستَعجِلُونَکَ و شتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی تعجیل مینمایند بِالعَذابِ نزول عذاب موعود وَ لَن یُخلِفَ اللّهُ و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی وَعدَهُ وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرمود وَ إِنَّ یَوماً و بدرستیکه روزی از روزهای شما عِندَ رَبِّکَ نزدیک پروردگار تو کَأَلفِ سَنَةٍ مانند هزار سال است مِمّا تَعُدُّونَ از آنچه می‌شمرید یعنی نزد خدای تعالی یک روز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان برو جاری نیست پس وجود و عدم و قلّت و کثرت نزدیک او یکسان است هرگاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد فرد تا نرسد وعده هر کار که هست هر چند کنی جهد بجائی نرسد وَ کَأَیِّن مِن قَریَةٍ و چندین از دهها یعنی اهالی آن که من به محض رحمت رحمانیت أَملَیتُ لَها مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر عذاب وَ هِیَ ظالِمَةٌ و حال آنکه اهل آن قریه یعنی مردم درو ستمکار و کافر بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند ثُمَّ أَخَذتُها پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا وَ إِلَیَّ المَصِیرُ و بسوی من است بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قُل یا أَیُّهَا النّاسُ بگو ای آدمیان إِنَّما أَنَا لَکُم جز اینکه نیست که من مر شما را نَذِیرٌ بیم‌کننده‌ام مُبِینٌ هویدا یا آشکاراکننده آنچه بدان بیم میکنم. سودی نکند یاری هر یار که هست.

صفحه : ۷۴۰ فَالَّذِینَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجب است وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند کارهای نیکو لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشان را است آمرزش گناهان گذشته وَ رِزقٌ کَرِیمٌ و روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی‌رنج و منت یا بهشت در آخرت وَ الَّذِینَ سَعَوا فِی آیاتِنا و آنانکه بشتافتند در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن مُعاجِزِینَ در حالتی که پیشی‌گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ آن گروه ملازمان درکه جحیم‌اند دایم در آتش افروخته باشند در بعضی از تفاسیر قصّه القای شیطان در امنیّت پیغمبر بر وجهی آورده‌اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضهٔ الاحباب و مدت انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده‌اند که چون سورهٔ النجم نازل شد سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تأنّی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیت ا فرایتم اللات و العزی و مناهٔ الثالثهٔ الاخری متوقف شد و شیطان در ان میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پروازند و امید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع اینکه کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوهٔ و السلام خواند و بتان ایشان را ستائش کرد لا جرم در آخر سوره که آنحضرت علیه الصلوهٔ و السلام با مؤمنان سجده کرده‌اند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند جبرئیل ع فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت ص رسانید و دل مبارک پیغمبر علیه الصلوهٔ و السلام از ان

بسیار اندوهناک شد و حضرت باری تعالی و تقدس جهت تسلیه خاطر سیّد عالم صلی اللّه علیه و سلّم آیت فرستاد که وَ ما أَرسَلنا و نه‌فرستادیم ما مِن قَبلِکَ مِن رَسُولٍ پیش از فرستادن تو هیچ رسولی وَ لا نَبِیٍّ و نه هیچ نبیی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع اوست در آن شرع چون حضرت لوط ع که بشریعت ابراهیم علیهما السلام دعوت می‌کرد و هم چون یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السّلام یا رسول داعی است به شریعت خاص و بنی عام است و شامل مر او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس بنی عام‌تر است از رسول و گفته‌اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و بنی آنکه آواز میشنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نه‌فرستادیم إِلّا إِذا تَمَنّی أَلقَی الشَّیطانُ مگر چون تلاوت کرد بیفگند شیطان فِی أُمنِیَّتِهِ در نزدیک تلاوت او آنچه خواست بحیثیتی که بر مردم مشتبه شد که آن سخن را پیغمبر ص خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر علیه السلام شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز حضرت علیه السلام اینکه کلمات بخواند شعر تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی در حالتی که حضرت سورة النجم میخواند و به اینکه جا رسیده بود که و مناة الثالثة الاخری و جمعی گمان بردند که اینکه کلمات مگر تلاوت پیغمبر علیه الصلوة و السلام است فَیَنسَخُ اللّهُ ما یُلقِی الشَّیطانُ پس باطل و زائل گرداند خدای تعالی آنچه در افگند باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ یُحکِمُ اللّهُ آیاتِهِ پس ثابت کند خدا آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای تعالی داناست باحوال مردمان حَکِیمٌ حکم کننده بحق بر ایشان.

صفحه : ۷۴۱

لِیَجعَلَ ما یُلقِی الشَّیطانُ فِتنَةً القاء کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا علیه السلام تا گرداند خدای تعالی آن چیز را که القاء میکند شیطان آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ مر آنان را که در دلهای ایشان بیماری شک و تردد است یعنی منافقان وَ القاسِیَةِ قُلُوبُهُم و مر آنان را که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند وَ إِنَّ الظّالِمِینَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی اینکه دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفر و اهل نفاق لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ هر آئینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عناد بی‌پایانند وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ و دیگر القا برای آنست که تا بدانند آنانکه داده شدند علم را یعنی اهل دانش أَنَّهُ الحَقُّ آنکه قرآن حق است مِن رَبِّکَ نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرّف در ان نیست فَیُؤمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخبِتَ لَهُ قُلُوبُهُم پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آن را قبول کنند وَ إِنَّ اللّهَ لَهادِ الَّذِینَ آمَنُوا و بتحقیق خدای تعالی راه‌نماینده است آنانرا که گرویده‌اند إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بسوی راه راست یعنی هر چه بر مؤمنان مشکل گردد حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده‌اند فِی مِریَةٍ مِنهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکّه میگفتند چه شد محمّد ص را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک باشند حَتّی تَأتِیَهُمُ السّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت بَغتَةً ناگهان أَو یَأتِیَهُم یا بیاید بدیشان عَذابُ یَومٍ عَقِیمٍ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر و گفته‌اند روز عقیم روز قیامت است که بعد ازو روزی نخواهد بود المُلکُ یَومَئِذٍ لِلّهِ پادشاهی و فرمان دهی آن روز مر خدای راست بی‌مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت‌داری هست و در ان روز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبّر از سر خسروان بربایند و دعویها منقطع و گمانها مرتفع گردد و مالک الملک رخت تصورات و تخیّلات ملوک را در قعر دریای عدم افگند و رسوم تفکّرات و توهمات سلاطین را بصدمه الملک یومئذ للّه درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد فرد آن سر که صیت افسرش از چرخ برگذشت روزی در آستانه او خاک در شود و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد یَحکُمُ بَینَهُم حکم کند بی‌شرکتی میان بندگان از مومن و کافر فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ پس آنانکه گرویدند و عملهای ستوده کردند فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ در بوستانهای ناز و

نعمت باشند بی‌رنج و محنت.

صفحه : ۷۴۲

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولئِکَ لَهُم عَذابٌ مُهِینٌ پس آن گروه مر ایشانراست عذاب خوارکننده و رسواسازنده وَ الَّذِینَ هاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی و از برای رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أو ماتُوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لَیَرزُقَنَّهُمُ اللّهُ هر آئینه روزی دهد ایشان را خدای تعالی رِزقاً حَسَناً روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در آن آورده‌اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول اللّه ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگروند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود اینکه آیت نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بودید همه را رزق حسن خواهیم داد وَ إِنَّ اللّهَ و بدرستیکه خدای لَهُوَ خَیرُ الرّازِقِینَ هر آئینه اوست بهترین روزی‌دهندگان که بی‌حساب میدهد لَیُدخِلَنَّهُم مُدخَلًا یَرضَونَهُ تا درآرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زرّین خشت درآوردنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و به تعظیم تمام ایشانرا در بهشت درآرد و ایشانرا بدهد ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر وَ إِنَّ اللّهَ لَعَلِیمٌ و بدرستیکه خدای تعالی دانا است باحوال ایشان و اعادی ایشان حَلِیمٌ بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند اینکه آیت از ان خبر میدهد ذلِکَ وَ مَن عاقَبَ اینکه حکم است خدای که گفته شد در باب مومن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقابله نماید بِمِثلِ ما عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه باو عقوبت کرده شد یعنی قتال کردند، جزا را برای ازدواج عقوبت میگویند یعنی جزا دهد ظالم را بمثل آنچه ظلم کرده ثُمَّ بُغِیَ عَلَیهِ پس ستم کرده شود برو یعنی معاودت کند باو بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لَیَنصُرَنَّهُ اللّهُ هر آئینه نصرت دهد خدای تعالی او را إِنَّ اللّهَ بتحقیق خدای تعالی لَعَفُوٌّ هر آئینه عفوکننده است غَفُورٌ آمرزنده است مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفران ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح گردانید دیگر باره بازای آن جروح بر مجروح اوّل اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذلِکَ آن نصرت مظلوم را بِأَنَّ اللّهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه یُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ درمی‌آرد شب را در روز و ساعتهای او را می‌افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می‌نهد. وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ درمی‌آرد روز او در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می‌آرد وَ أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ و بسبب آنست که خدای تعالی شنواست قول معاقب را بَصِیرٌ بینا است باحوال منتقم.

صفحه : ۷۴۳

ذلِکَ آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شده بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ بسبب آنست که خدای تعالی اوست ثابت در نفس خود و واجب بذات خود وَ أَنَّ ما یَدعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الباطِلُ و بدرستیکه آنچه شما می‌پرستید و حفص رح بیا میخواند یعنی آنچه میخوانند و می‌پرستند کافران بجز خدای اوست باطل و معدوم در حد ذات خود در احقاف آورده که اوست موجود بذات خود و دیگران اگرچه موجوداند وجود ایشان بدوست پس نفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سیّد عالم ص فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید مصرع الا کل شی ما خلا اللّه باطل و در مثنوی معنوی فرموده ابیات اینکه دوئی اوصاف دیده احول است ورنه اوّل آخر آخر اوّل است کل شیء ما خلا اللّه باطل ان فضل اللّه غیم هاطل ملک ملک اوست او خود مالک است غیر ذاتش کل شی هالک است وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ العَلِیُّ الکَبِیرُ و بسبب آنست که خدای اوست برتر از

همه اشیا و بزرگ‌تر از نسبت شریک و همتا أَ لَم تَرَ أَنَ‌اللّهَ أَنزَلَ مِنَ‌السَّماءِ ماءً آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریری است یعنی دانسته آنرا که خدای فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را فَتُصبِحُ‌الأَرضُ پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته است زمین بسبب آن آب مُخضَرَّةً سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی إِنَ‌اللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ بدرستیکه خدای تعالی لطف‌کننده است با بندگان به رویانیدن گیاه تا ایشانرا از ان روزی دهد داناست بحال رزق و مرزوق لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینها است خالق و مالک همه اوست وَ إِنَ‌اللّهَ لَهُوَ الغَنِیُّ‌الحَمِیدُ و بدرستیکه خدای هر آئینه اوست بی‌نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده و سزاوار پرستش و ستایش بصفات و افعال خود أَ لَم تَرَ أَنَ‌اللّهَ سَخَّرَ لَکُم آیا ندیدی و ندانستی آنکه خدای تعالی رام کرد برای شما ما فِی الأَرضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه منتفع شود بآن انسان وَ الفُلکَ تَجرِی فِی البَحرِ بِأَمرِهِ و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او وَ یُمسِکُ‌السَّماءَ و نگاه دارد خدای آسمان را أَن تَقَعَ عَلَی الأَرضِ إِلّا بِإِذنِهِ از آن که بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی افتادن او خواهد بیفتد إِنَ‌اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ بتحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرد.

صفحه : ۷۴۴

وَ هُوَ الَّذِی أَحیاکُم و اوست آن کسیکه زنده کرد مر شما را بعد از ان که نطفه بودید مرده ثُمَّ یُمِیتُکُم پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثُمَّ یُحیِیکُم پس زنده گرداند شما را در قیامت إِنَ‌الإِنسانَ لَکَفُورٌ بدرستیکه آدمی هرآئینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لِکُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ملل جَعَلنا مَنسَکاً معین ساختیم دینی و شریعتی که بامر ما هُم ناسِکُوهُ ایشان پذیرنده آن دین‌اند فَلا یُنازِعُنَّکَ پس باید که نزاع نکنند سائر ارباب ادیان با تو فِی الأَمرِ در کار دین چه امر دین توازن ظاهرتر است که تصوّر نزاع در آن توان کرد مصرع در نور آفتاب چه جای تامل است وَ ادعُ إِلی رَبِّکَ و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُستَقِیمٍ بدرستیکه تو هر آئینه براه راست هستی وَ إِن جادَلُوکَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجّت لازم گشته فَقُلِ پس بگو اللّهُ خدا أَعلَمُ داناتر است بِما تَعمَلُونَ بآنچه میکنید از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داددر به اللّهُ یَحکُمُ بَینَکُم یَومَ القِیامَةِ خدای تعالی حکم کند میان شما در روز قیامت در به فِیما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ در آن چیزی که بودید شما در ان اختلاف می‌کردید از امر دین و حکم چنان باشد که مومن را بدرجات ثواب برآورد و مشرک را در درکات عقاب افگند و در زاد المسیر فرموده که اینکه آیت به آیت السیف منسوخ است أَ لَم تَعلَم أَنَ‌اللّهَ یَعلَمُ ما فِی السَّماءِ آیا ندانستی یعنی دانسته آن را که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجائب علویات وَ الأَرضِ و آنچه در زمین است از غرائب سفلیات و هیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ ذلِکَ فِی کِتابٍ بدرستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است و آن نزدیک اوست إِنَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ بدرستیکه علم همه اشیاء بر خدای تعالی آسان است چه تعلق او بهمه معلومات یکسان است.

صفحه : ۷۴۵

وَ یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ و می‌پرستند کفّار مکّه بجز خدای تعالی ما لَم یُنَزِّل بِهِ سُلطاناً بآنچه فرو نفرستاده است خدای تعالی به پرستش او حجتی و برهانی وَ ما لَیسَ لَهُم بِهِ عِلمٌ و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشانرا بآن چیز دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می‌پرستند وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن نَصِیرٍ و نیست مر مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که آن آیتها روشن‌اند و هویدا بی‌لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تَعرِفُ فِی وُجُوهِ الَّذِینَ کَفَرُوا المُنکَرَ می‌شناسی در روی‌های آنان که نگرویده‌اند انکار را از غایت منکری و عداوت بحق یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهیت و نفرت در روی ایشان به‌بینی از فرط عناد و لجاج که با

حق دارند یَکادُونَ یَسطُونَ نزدیک باشند که از غایت خشم بگیرند بقهر و مجادله نمایند یا بگشایند دستها بِالَّذِینَ یَتلُونَ عَلَیهِم آیاتِنا بآنان که میخوانند بر ایشان آیتهای ما را قُل أَ فَأُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکُمُ بگو آیا خبر کنم شما را به بدتر از انکه میخواهند ایشان بخوانندگان قرآن النّارُ وَعَدَهَا اللّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا آن آتش دوزخ است که سخت‌تر و مکروه‌تر است از خشم و سطوت شما بر ایشان وعده داده است بآن آتش خدای آنانرا که نه‌گرویده‌اند و وعده بر آن وجه است ایشانرا در آن جای دهد وَ بِئسَ المَصِیرُ و بد موضع بازگشت است آتش یا أَیُّهَا النّاسُ ای آدمیان زده شده است مثلی برای عبادت کفّار اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ أَولیاءَ کَمَثَلِ العَنکَبُوتِ اتَّخَذَت بَیتاً فَاستَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در ان تامل کنید إِنَّ الَّذِینَ تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ بدرستیکه آنانکه میخوانید آنها را از بتان و آن سه صد و شصت بت بودند بر حوالی خانه کعبه نهاده اللّه تعالی فرمود که اینکه همه بتان که می‌پرستید بجز خدای که منم لَن یَخلُقُوا ذُباباً نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه وَ لَوِ اجتَمَعُوا لَهُ و اگرچه اجتماع‌کننده و اتفاق نمایند برای آفریدن او وَ إِن یَسلُبهُمُ الذُّبابُ شَیئاً و اگر برباید مگس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده‌اند لا یَستَنقِذُوهُ مِنهُ نمی‌توانند رهانید یعنی باز نمی‌توانند ستد آن چیز را از مگس رسم بت‌پرستان اینکه بود که بتان را بعسل خلوت می‌اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می‌بستند و مگسان از روزن بتخانه درآمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بدان بتان نبودی شادی میکردند که الهه ما آنها را خورده‌اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادراند و نه بر دفع آن از خود.

صفحه : ۷۴۶

ضَعُفَ الطّالِبُ وَ المَطلُوبُ سست شده است جوینده یعنی بت که نتوانند ستد آنچه مگس ازو در ربوده و سست شده مطلوب یعنی مگس که خواهند آنچه بربوده ازو استرداد کنند یا سست و عاجزاند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم عاجزان که عاجزان را بنده‌اند چون فتد کاری ز هم شرمنده‌اند عجز و امکان لازم یکدیگراند پس همه خلقان ز هم عاجزتراند قوت از حق است و قوّت حق اوست زان که او مغز است خلقش هست پوست آورده‌اند که مالك بن ضعیف و کعب بن اشرف یا جمعی دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید و مانده شده (حاشا بر دهان‌شان خاك باد) روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ نشناختند یهود خدای را سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم او که رنج و تعب را بدو نسبت دادند قولی آنست که آیت در شان مشرکان است میفرماید که ایشان خدای تعالی را چنانچه باید ندانستند که بدو شرك آوردند و جمادات را اللّه نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرك بحق المعرفت او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقت بمعرفت او راه نبردند زیرا که دور باش و لا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و به غیب هویت خود هیچ راه‌نما را راه نمیدهد شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جزا و ندانند و بسر معرفت او جز او پی نبرد میان او و میان ما سوای او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی‌مناسبت از قبیل محالات است و ما للطین و رب العالمین مصرع چه نسبت خاك را با عالم پاك إِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه تواناست بر خلق اشیاء غالب است بر همه چیزها اللّهُ یَصطَفِی خدای تعالی برمی‌گزیند مِنَ المَلائِکَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النّاسِ از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغامبران وی برسانیدن وحی ایشان مثل جبرئیل ع و از آدمیان نیز میگزینند پیغمبران را تا خلق را دعوت بحق کنند إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ بتحقیق خدای تعالی شنواست مقاله پیغمبران را در وقت دعوت و تبلیغ بینا است بحال امت او در رد و قبول دعوت یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم میداند آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها که کرده‌اند وَ ما خَلفَهُم و آنچه از پس ایشانست یعنی عملها که خواهند کرد وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ و بسوی خدای تعالی بازگردانیده میشود کارها یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارکَعُوا ای کسانیکه گرویده‌اید رکوع کنید وَ اسجُدُوا و سجود نمائید در نماز، در اوّل اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت اینست که نماز گذارید تعبیر کرده از صلاة

برکوع و سجود که دو رکن اعظم است از ان و لهذا امام اعظم رح و مالک رح درین آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایما میکند بآنکه مراد نماز است و امام شافعی رح و امام احمد رح سجده میکنند و می گویند ظاهر آیت امر بسجود است و در حدیثی نیز آمده است که فضلت سورهٔ الحج بسجدتین من لم یسجد هما فلا یقراهما اینکه سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی رح سجده هفتم باشد از سجدات قرآن حضرت شیخ قدس سره اینکه را سجدهٔ الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور می گردد و حمل میکند بر مبادرت بسجود وَ اعبُدُوا رَبَّکُم و بپرستید آفریدگار خود را وَ افعَلُوا الخَیرَ و بکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید تا بمطلوب و مقصود برسید.

صفحه : ۷۴۷

وَ جاهِدُوا فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ جهاد کنید در راه خدای تعالی برای او چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شها کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر در اندرون کشتن اینکه کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست و ازین است که امام قشیری رح فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که ازو ایمن نتوان بود و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدین است هُوَ اجتَباکُم او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود وَ ما جَعَلَ عَلَیکُم فِی الدِّینِ مِن حَرَجٍ و نساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نه‌فرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید مِلَّهَ أَبِیکُم إِبراهِیمَ کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم علیه السلام بودند تغلیب کرد ایشانرا بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر ص ما است و آن حضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد هُوَ خدای سَمّاکُمُ المُسلِمِینَ مِن قَبلُ نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب منزله وَ فِی هذا و در قرآن نیز یا ابراهیم تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امهٔ مسلمهٔ لک پس ملازم دین او باشید لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیکُم تا باشد پیغمبر یعنی محمّد علیه الصلوهٔ و السلام روز قیامت گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملّت خلیل وَ تَکُونُوا و تا باشید شما شُهَداءَ عَلَی النّاسِ گواهان بمردمان برسانیدن انبیاء ع دعوت حق را بدیشان فَأَقِیمُوا الصَّلاهَ پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وَ آتُوا الزَّکاهَ و بدهید زکوهٔ را از برای شفقت بر خلق خدای وَ اعتَصِمُوا بِاللّهِ و چنگ ورزید بفضل خدای تعالی یعنی در مجامع امور خود برو اعتماد کنید و یاری ازو طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل اللّه امر عوام است و باللّه کار خواص اما اعتصام بحبل اللّه وقوف است بسر خدا و اوامر و نواهی و اعتصام باللّه خلوت دل است از ما سوای حضرت الهی هُوَ مَولاکُم اوست یار بندگان و متولی کار همه درماندگان فَنِعمَ المَولی پس نیکو یاریست او وَ نِعمَ النَّصِیرُ و نیکو مددگاری بیاری عیبها پوشد و بمددکاری گناهان به بخشید یاری ازو جوی که از یاری در نماند و مددگاری ازو طلب که از ان عاجز نشود نظم از یاری خلق بگذر ای مرد خدا یاری ز کسی طلب که از روی وفا کار تو تواند که بسازد همه عمر دست تو تواند که بگیرد همه جا.

صفحه : ۷۴۸

سورهٔ المؤمنون

مکیهٔ و هی مائهٔ و ثمان عشرهٔ آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند گرویدگان الَّذِینَ هُم فِی صَلاتِهِم خاشِعُونَ آنان که در نماز خود ترسکارانند چشم بر سجده‌گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر

شده آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود چون اینکه آیت نازل شد نظر بموضع سجده گماشت و در لباب فرمود که در حالت قیام دیده بر سجده‌گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست و گفته‌اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست و چپ او کیست واسطی قدس سره فرمود که خشوع ادای نماز است للّه و فی اللّه بی‌ملاحظه اغراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر به پیش افگندد دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قرأت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسر مراتب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد محققی فرموده است که در نماز اوّل از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت نظم یار بیزار است از تو، تا توئی اوّل از خود خویش را بیزار کن گر ز تو یک ذرّه باقی مانده است خرقه و تسبیح را زنار کن خوش تبرک هر دو عالم گیر و رو ذره‌مندیش چون عطا کن وَ الَّذِینَ هُم و آنانکه ایشان عَنِ اللَّغوِ از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست مُعرِضُونَ اعراض‌کنندگانند و امام قشیری رح فرموده که هر چه برای خداست خشوع است و آنچه ترا از خدا بازدارد باطل و سهو است و آنچه بنده را در ان حظی باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقیقت آنست که لغو چیزیرا گویند از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید وَ الَّذِینَ هُم و آنانکه ایشان لِلزَّکاةِ فاعِلُونَ مر زکوة واجب را از مال خود اداکنندگانند و گفته‌اند که زکوة فطر را یا صدقات تطوع را وَ الَّذِینَ هُم لِفُرُوجِهِم حافِظُونَ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاه‌دارندگانند إِلّا عَلی أَزواجِهِم مگر از زنان خود أَو ما مَلَکَت أَیمانُهُم یا از آنکه مالک شده‌اند ایشانرا دستهای ایشان یعنی کنیزکانی که ملک یمین‌اند فَإِنَّهُم غَیرُ مَلُومِینَ پس بدرستی که نگاهدارندگان فروج ملامت کرده شده نیستند برایتان اینها بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه فرض و احرام نباشد و در غیر مأتی و در غیر اینکه دو صنف بهیچ وجه نباشد فَمَنِ ابتَغی وَراءَ ذلِکَ پس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ پس آن گروه جویندگان، ایشان‌اند درگذرندگان از حلال بحرام یا کامل‌اند در ستمکاری و آنانکه استمنا بید کنند هم ازین گروهند وَ الَّذِینَ هُم لِأَماناتِهِم و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودائع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت وَ عَهدِهِم راعُونَ و مر عهدها رای که با حق و خلق به‌بندند رعایت کنندگانند یعنی به نگاهداشت آن قیام مینمایند.

صفحه : ۷۴۹

وَ الَّذِینَ هُم عَلی صَلَواتِهِم و آنانکه ایشان بر نمازهای خویش یُحافِظُونَ محافظت میکنند یعنی برای مداومت نموده با شرائط و آداب آن در اوقات آن ادا میفرمایند ذکر صلاة در مبدأ و منتهای اینکه اوصاف که موجب فلاح مؤمنان است و اشارتست بتعظیم شان نماز أُولئِکَ آن گروه مومنان که جامع اینکه شش صفت‌اند هُمُ الوارِثُونَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِینَ یَرِثُونَ الفِردَوسَ آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یک از مومنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلی است منازل مؤمنان از دوزخ اضافه بمنازل کفّار کنند و منزلهای ایشان در بهشت بر منزلهای مومنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار درآمدند و مقامهای ایشانرا که اگر ایمان آوردندی آنجا بودندی بر ایشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود بیت نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را بهشت از دور بنمایند کان سوز دگر باشد هُم فِیها خالِدُونَ ایشان که وارثان فردوس‌اند در بهشت جاوید مانندگانند وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ و بدرستیکه ما آفریده‌ایم آدمیان را مِن سُلالَةٍ از خلاصه و نقاده بیرون کشیده شده مِن طِینٍ از گل یا بیافریدیم آدمیانرا از منی که بیرون آمد از گل که آدم است علیه السلام ثُمَّ جَعَلناهُ نُطفَةً پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر سابق ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته فِی قَرارٍ مَکِینٍ در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً پس گردانیدیم نطفه سفید را پاره خون سرخ

بسته چهل روز دیگر فَخَلَقنَا العَلَقَةَ مُضغَةً پس ساختیم آن خون بسته را مضغه یعنی مقداری از گوشت که بیکبار بخایند گوشتی بی‌استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقنَا المُضغَةَ عِظاماً پس ساختیم آن گوشت را استخوان یا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه اربعین فَکَسَونَا العِظامَ لَحماً پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی یعنی برویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات برو ثُمَّ أَنشَأناهُ پس بیافریدیم او را خَلقاً آخَرَ آفریدنی دیگر در بطن ام یعنی روح درو دردمیدیم تا زنده شد بعد از انکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان برو بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیده بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت بگذرانیدیم فَتَبارَکَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِینَ پس بزرگ است خدا که نیکو نگارنده‌تر نگارندگان است ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش و کرسی و قلم و ملائکه و نجوم و سموت و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرمود، نفرموده و اینکه دلیل بر تکریم و تفضیل انسان است بیت بر ورق روی تو لطف خدای آیت حسن است که تحریر کرد و فی المثنوی المعنوی ای رخ چون زهرات شمس الضحی ای کدامی رنگ تو گلگون نما تاج کرمنا است بر فرق سرت طوق فضلناست آویز برت هیچ کرمنا شنید اینکه آسمان کین شنید اینکه آدمی پر غمان احسن التقویم در و التّین بخوان که کدامی گوهر است از بحر جان گر بگویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل وجدان گویند که چون درین آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود و دانست که او را زبانی باد ای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده گفت فتبارک اللّه احسن الخالقین.

صفحه : ۷۵۰ ثُمَّ إِنَّکُم بَعدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ پس شما بعد از انکه ذکر کردیم از آفرینش شما هرآئینه مردگانید یعنی مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُمَّ إِنَّکُم یَومَ القِیامَةِ پس بدرستیکه شما روز رستخیز تُبعَثُونَ برانگیخته میشوید برای محاسبه و مجازات وَ لَقَد خَلَقنا فَوقَکُم و بدرستیکه آفریدیم زبر سر شما سَبعَ طَرائِقَ هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از ان راهی از راههای فرشتگان وَ ما کُنّا عَنِ الخَلقِ غافِلِینَ و نیستم ما ازین مخلوق که آسمان است بیخبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاهداریم!!! آفریدگان غافل نیستیم بر خیر و شر و نفع و ضرر و کفر و شکر ایشان مطلعیم وَ أَنزَلنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ و فرو فرستادیم از آسمان آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسکَنّاهُ فِی الأَرضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در تبیان از إبن عباس رض نقل میکند که خدای تعالی پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصر است و آنها را ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و اینست که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَ إِنّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ و بدرستیکه ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته‌اند بعد از خروج یأجوج و مأجوج جبرئیل ع فرود آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار خمس را به آسمان برد و بعد از ان بروی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَأَنشَأنا لَکُم بِهِ جَنّاتٍ پس بیافریدیم برای شما بسبب آن آب بوستانها مِن نَخِیلٍ وَ أَعنابٍ از خرمابنان و از تاک و تخصیص اینکه دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طائف بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر می‌باشد لَکُم فِیها فَواکِهُ کَثِیرَةٌ مر شما را درین بوستانها میوها بسیار است غیر تمر و عنب وَ مِنها تَأکُلُونَ و از ان بوستانها یعنی و زروع آن میخورید یا ما لا بد معیشت از ان حاصل میکنید وَ شَجَرَةً تَخرُجُ مِن طُورِ سَیناءَ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می‌آید از کوه سینا که جبل موسی علیه السلام است میان معر و ایلیا و گویند اوّل درختی که بعد از طوفان برست اینکه درخت بود یعنی درخت زیتون تَنبُتُ بِالدُّهنِ میروید با روغن وَ صِبغٍ لِلآکِلِینَ و نان خورش مر خورندگان را یعنی زیتون میروید بچیزی که جامع است دهنیّت و صبغیّت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از ان نان خورش توان ساخت.

صفحه : ۷۵۱

وَ إِنَّ لَکُم فِی الأَنعامِ لَعِبرَةً و بدرستیکه مر شماراست در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار گیرید و بقدرت الهی استدلال نمائید نُسقِیکُم می‌آشامانیم شما را مِمّا فِی بُطُونِها از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَ لَکُم فِیها مَنافِعُ کَثِیرَةٌ و مر شماراست در ایشان سودهای بسیار که بر بعضی سوار میشوید و به بعضی بار میکشید و از بعضی نتاج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید وَ مِنها تَأکُلُونَ و از ایشان میخورید یعنی گوشت ایشان تناول می‌نمائید یا از ایشان یعنی بسبب ایشان روزی میخورید وَ عَلَیها وَ عَلَی الفُلکِ تُحمَلُونَ و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها برتری برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را برمی‌دارند و از موضعی بموضعی میبرند وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلی قَومِهِ و هرآئینه ما فرستادیم پیش از تو نوح ع را بسوی گروه وی فَقالَ پس گفت نوح ع از روی دعوت یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ای گروه من خدای را پرستش کنید ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد جز وی أَ فَلا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقالَ المَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگروند مِن قَومِهِ از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح ع مائل دیدند ایشانرا تنفیر نموده گفتند ما هذا إِلّا بَشَرٌ مِثلُکُم نیست اینکه کس که میخواند بتوحید ما را مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن یُرِیدُ أَن یَتَفَضَّلَ عَلَیکُم میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد و شما را تابع و محکوم خود سازد وَ لَو شاءَ اللّهُ لَأَنزَلَ مَلائِکَةً و اگر خواستی خدای تعالی که رسول به بنی آدم ع فرستد هر آئینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی ما سَمِعنا بِهذا ما نشنودیم اینکه را که آدمی رسول خدائی تواند بود بخلقان فِی آبائِنَا الأَوَّلِینَ در میان پدران ما که نخست بوده‌اند و اینکه سخن را از فرط عناد میگفتند چه در میان ادریس علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید نگذشته بود و شنیده بودند که از اولاد آدم ع پیغمبری بود.

صفحه : ۷۵۲

إِن هُوَ إِلّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ نیست او الا مردی که درو دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّی حِینٍ پس انتظار برید و برو چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن اینکه سخنان نموده پی کار خویش گیرد قالَ رَبِّ انصُرنِی بِما کَذَّبُونِ گفت نوح علیه السلام یعنی بعد از انکه ناامید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَأَوحَینا إِلَیهِ پس ما وحی کردیم بنوح أَنِ اصنَعِ الفُلکَ بِأَعیُنِنا آنکه بساز کشتی را به نگهداشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی وَ وَحیِنا و بفرمان ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی فَإِذا جاءَ أَمرُنا پس چون بیاید فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَ فارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بوقتی که زن تو نان پزد و از میان آتش آب برآید فَاسلُک فِیها پس درآر تو در کشتی مِن کُلٍّ زَوجَینِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرانند اثنَینِ دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید بکشتی در نیاورد مگر آنها را که میزانید یا بیضه می‌نهند وَ أَهلَکَ إِلّا مَن سَبَقَ عَلَیهِ القَولُ و دیگر درآور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان را الا آن را که پیشی گرفته است برو قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنهُم از ایشان که قوم تواند و یک پسر تو کنعان نام و یک زن تو ایله نام که کافر بودند وَ لا تُخاطِبنِی و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا در شان آنانکه ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا ایذا و تمسخر نمودند بآنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق شدن إِنَّهُم مُغرَقُونَ بدرستیکه ایشان همه غرق‌شدگانند بی‌شک فَإِذَا استَوَیتَ أَنتَ وَ مَن مَعَکَ عَلَی الفُلکِ پس چون بوقت ظهور عذاب برآئی تو و هر کس که با تو است از مؤمنان بر کشتی و راست بنشینی فَقُلِ الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی نَجّانا مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ پس بگو همه ستایش‌ها مر خدای را آنکه نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی مشرکان وَ قُل رَبِّ أَنزِلنِی و بگوی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا مُنزَلًا مُبارَکاً بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان

است و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آر ما را فرود آوردنی با برکت وَ أَنتَ خَیرُ المُنزِلِینَ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک و قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آن است که در وقت نشستن و خروج و دخول کشتی اینکه دعا فرموده سلمی از إبن عطا قدس سرهما نقل میکند. که منازل مبارک آن منازلی است که در ان از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد هر کجا پرانوار جمال پیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون‌تر نظم در منزلی که جانان روزی رسیده باشد با ذرّه‌های خاکش داریم مرحبائی.

صفحه : ۷۵۳

إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ بدرستیکه در قصّه نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد هر آئینه نشانها است مر اهل عبرت را وَ إِن کُنّا لَمُبتَلِینَ و بدرستیکه ما بودیم آزماینده مر آن قوم را و ابتلادهنده ببلائی بزرگ یا امتحان‌کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثُمَّ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم پس بیافریدیم از پس قوم نوح علیه السلام قَرناً آخَرِینَ گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَأَرسَلنا فِیهِم رَسُولًا مِنهُم پس فرستادیم ما در میان ایشان پیغمبر از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان أَنِ اعبُدُوا اللّهَ آنکه بپرستید خدای تعالی را ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ نیست شما را هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی أَ فَلا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمی‌کنید از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وَ قالَ المَلَأُ مِن قَومِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند گروهی بزرگان از قوم آن رسول آنانکه نگرویدند وَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الآخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی به بعث و حشر ایمان نیاوردند وَ أَترَفناهُم و نعمت داده بودیم ایشانرا فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که ما هذا نیست اینکه رسول که بحق دعوت میکند إِلّا بَشَرٌ مِثلُکُم مگر آدمی مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت یَأکُلُ مِمّا تَأکُلُونَ مِنهُ میخورد از آنچه شما میخورید از آن وَ یَشرَبُ مِمّا تَشرَبُونَ و می‌آشامد از آنچه شما می‌آشامید یعنی بغذا محتاجست مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی وَ لَئِن أَطَعتُم بَشَراً مِثلَکُم و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شما است إِنَّکُم إِذاً لَخاسِرُونَ بدرستیکه آنگه شما هرآئینه زیان‌زدگان باشید که خود را مأمور و متبوع مثل خود می‌سازید أَ یَعِدُکُم أَنَّکُم إِذا مِتُّم وَ کُنتُم تُراباً وَ عِظاماً آیا وعده میدهد شما را اینکه پیغمبر که بدرستی شما چون بمیرید و گشتید خاک و استخوان بوسیده أَنَّکُم مُخرَجُونَ بدرستیکه شما بیرون‌آورده شدگانید از گورها زندگان.

صفحه : ۷۵۴

هَیهاتَ هَیهاتَ لِما تُوعَدُونَ چه دور است چه دور است آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد (خاک بر دهان‌شان) إِن هِیَ إِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا نیست زندگانی ما مگر زندگانی در دنیا نَمُوتُ وَ نَحیا می‌میریم و زنده می‌شویم یعنی یکی از ما می‌میرد و یکی میزاید وَ ما نَحنُ بِمَبعُوثِینَ و نیستیم ما برانگیختگان و زنده‌شوندگان بعد از مرگ إِن هُوَ إِلّا رَجُلٌ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً نیست هود یا صالح مگر مردیکه برمی‌بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستادند بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وَ ما نَحنُ لَهُ بِمُؤمِنِینَ و نیستیم ما مر او را گرویدگان در آنچه خبر میدهد قالَ رَبِّ انصُرنِی بِما کَذَّبُونِ گفت پیغمبر ص بعد از استماع اینکه قول و یاس از ایمان قوم که ای پروردگار من مرا یاری کن بغالبیّت و ایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب آنچه مرا تکذیب کردند قالَ عَمّا قَلِیلٍ گفت خدای از زمان قلیل یعنی در اندک وقتی لَیُصبِحُنَّ نادِمِینَ گردند کافران و مکذبان پشیمان از تکذیب خود فَأَخَذَتهُمُ الصَّیحَةُ پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل ع فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشگافت و بمردند و جمعی از مفسران گویند که اینکه قوم را ثمود گفته‌اند دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه می گویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و هود و شعراء بعد از قصّه نوح ع قصّه عاد آورده شده اینجا نیز بهمان ترتیب مراد عاد است و بر اینکه قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشانرا صیحه بِالحَقِّ بحکم قضایا بوعده

صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فَجَعَلناهُم غُثاءً پس گردانیدیم ایشانرا چون خاشاک که آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه گردد فَبُعداً لِلقَومِ الظّالِمِینَ پس دوری باد از رحمت حق مر گروه ستمکاران را ثُمَّ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم پس پیدا کردیم از پس ایشان قُرُوناً آخَرِینَ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم شعیب و لوط علیهما السلام ما تَسبِقُ مِن أُمَّةٍ أَجَلَها پیشی نتوانست گرفت هیچ گروهی بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وَ ما یَستَأخِرُونَ و نه بازپس مانند از ان.

صفحه : ۷۵۵

ثُمَّ أَرسَلنا رُسُلَنا پس فرو فرستادیم فرستادگان خود را تَترا پی‌درپی یکی در عقب دیگری کُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها کَذَّبُوهُ هر گاه که آمد بگروهی پیغمبر آن گروه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوّت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فَأَتبَعنا بَعضَهُم بَعضاً پس از پی درآوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اوّلین معاقب ساختیم وَ جَعَلناهُم و گردانیدیم ایشانرا أَحادِیثَ سخنان یعنی ایشانرا عبرت خلائق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه‌وار میگویند و اگر سخنی نیکو از ایشان بماندی به بودی شعر تفنی و تبقی عنک احدوثه فاجهد بان تحسن احدوثتک در ترجمه اینکه بیت گویند نظم پس از تو إبن یمین چون فسانه خواهد ماند در ان بکوش که نیکو بماند افسانه سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکوئی نه برند فَبُعداً لِقَومٍ لا یُؤمِنُونَ پس دوری باد از رحمت حق مر گروهی را که نمی‌گروند بانبیای علیهم السلام و تصدیق ایشان نمی‌کنند ثُمَّ أَرسَلنا مُوسی پس فرستادیم موسی ع را وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا و برادر او هارون علیهما السلام را بمعجزها و پیغامهای ما وَ سُلطانٍ مُبِینٍ و حجتی روشن و آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی علیه السلام آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادویها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او هارون را علیهما السلام بمعجزات تسعه فرستادیم إِلی فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند فَاستَکبَرُوا پس سرکشیدند قوم او قبطیان از ایمان و متابعت پیغمبران وَ کانُوا قَوماً عالِینَ و بودند گروه سرکش و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه فَقالُوا أَ نُؤمِنُ لِبَشَرَینِ مِثلِنا پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم مرد و آدمی را که مانند مااند در صفتهای بشریت وَ قَومُهُما لَنا عابِدُونَ و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل ما را پرستندگانند یعنی در فرمانانند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می‌پرستیدند و او بت می‌پرستید یا گوساله فَکَذَّبُوهُما پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون علیهما السلام را فَکانُوا مِنَ المُهلَکِینَ پس گشتند بسبب آن تکذیب از هلاک‌شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَ لَقَد آتَینا و بدرستیکه دادیم ما مُوسَی الکِتابَ موسی علیه السلام را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او لَعَلَّهُم شاید که بنی اسرائیل به برکت آن یَهتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت.

صفحه : ۷۵۶

وَ جَعَلنَا ابنَ مَریَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً و ساختیم ما قصّه پسر مریم یعنی عیسی علیه السلام و مادر او را حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال، پسر را بآنکه در مهد سخن گفت و مادر را به اینکه که بی‌مساس بشری چنان پسری بزاد وَ آوَیناهُما و جای دادیم ما مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار گرفتند و باز آوردیم إِلی رَبوَةٍ بسوی ربوه یعنی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا قسطنطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ خداوند قرار یعنی مستقری که درو آرام گیرند و خداوند آبی طاهر و جاری در کشاف از ابو هریره نقل می‌کند که ملازم گیرید اینکه رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده است آورده‌اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف ع بن ماثان دوازده سال در ان موضع بسر بردند و طعام عیسی را بهای ریسمان بوده که مادرش میریست و میفروخت یا أَیُّهَا الرُّسُلُ خطاب با عیسی ع است بر سبیل تعظیم میفرماید کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ بخورید از

طعامهای پاکیزه و حلال وَ اعمَلُوا و بکنید صالِحاً کارهای ستوده در قوت قلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که لقمه تخم عمل است و عمل برو هر چند تخم پاکیزه‌تر برش بهتر در مناهج آورده که هر غذائی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت است درو سرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع بآن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پدید آید و حینئذ در ادای عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر اللّه اشارت برین است و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلّیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و حینئذ حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضاء سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردّیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان اللّه طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضهٔ الانوار فرموده نظم دست دل از زمزم و کوثر بشوی آب از سر چشمه تقوی بجوی لقمه که در اصل نباشد حلال زو نفتد مرد مگر در ضلال قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست و گفته‌اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیاء ع نه در یک دفعه، چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده‌اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده‌اند پس همه در تحت اینکه خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی اللّه علیه و سلّم او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سیّد همه است و ذات معلای او جامع فضائل و کمالاتی که با همه بوده مصرعه و قد جمع الرحمن فیک المفاخر مصرعه آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری در موضح فرموده که خطاب بآنحضرت ص میفرماید که امت عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید إِنِّی بدرستیکه من بِما تَعمَلُونَ عَلِیمٌ بآنچه شما میکنید داناام وَ إِنّ‌َ هـذِهِ أُمَّتُکُم و بدرستیکه اینست ملّت شما ای رسل کرام أُمَّهً واحِدَهً ملتی یگانه در عقاید و اصول شرائع یا جماعت شما ای امت محمّد علیه الصلوهٔ و السّلام جماعتی متحداند و متفق بر ایمان و توحید وَ أَنَا رَبُّکُم و من آفریدگار شماام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید فَتَقَطَّعُوا أَمرَهُم بَینَهُم زُبُراً پس ببریدند و ساختند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کُل‌ُّ حِزبٍ بِما لَدَیهِم فَرِحُونَ هر گروهی از ایشان بآنچه نزدیک ایشان است از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق اینست.

صفحه : ۷۵۷

فَذَرهُم فِی غَمرَتِهِم پس بگذار ای محمّد ص کافران مکه را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حَتّی حِینٍ تا هنگامیکه کشته شوند یا بمیرند أ یَحسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُم بِهِ آیا می‌پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشانرا و مدد می‌کنیم بآن مِن مالٍ وَ بَنِینَ از مال و فرزندان نُسارِعُ لَهُم فِی الخَیراتِ می‌شتابیم برای ایشان بآن چیز در نیکوئیها یعنی گمان می‌برند که امداد ایشانرا بمال و فرزند مسارعت است از ما برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما بپاداش ایشان نیکوئی کنیم بَل نه چنین است که می‌پندارند بلکه لا یَشعُرُونَ نمیدانند که اینکه امداد استدراج است نه مسارعت در خیرات إِنّ‌َ الَّذِینَ هُم مِن خَشیَهِٔ رَبِّهِم مُشفِقُونَ بدرستیکه آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت جهت آنکه عذاب سبب اینست وَ الَّذِینَ هُم بِآیاتِ رَبِّهِم و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا دلائل قدرت یُؤمِنُونَ میگروند وَ الَّذِینَ هُم بِرَبِّهِم لا یُشرِکُونَ و آنانکه ایشان بخداوند شرک نمی‌آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی وَ الَّذِینَ یُؤتُونَ ما آتَوا و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوهٔ و توسل می‌نمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وَ قُلُوبُهُم وَجِلَهٌ و دلهای ایشان ترسان است که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد و میدانند أَنَّهُم إِلی رَبِّهِم راجِعُونَ آنکه ایشان بسوی پروردگار خود بازگردندگانند أُولئِکَ یُسارِعُونَ آن گروه که باین صفتها موصوفند می‌شتابند فِی الخَیراتِ در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرعست کما قال اللّه تعالی فاتهم اللّه ثواب الدنیا وَ هُم لَها و ایشان بسوی خیرات سابِقُونَ پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت.

صفحه : ۷۵۸

وَ لا نُکَلِّفُ نَفساً و تکلیف نمی‌کنیم هیچ تنی را إِلّا وُسعَها مگر بگنجائش او یعنی بقدر طاقت وَ لَدَینا کِتابٌ و نزدیک ما کتابی است یعنی لوح محفوظ یَنطِقُ بِالحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف راستی و واقع درو نوشته نیست یا نزد ما است نامه اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان که عاملانند ستم‌دیده نخواهند شد با فزونی عقاب و نقصان ثواب بَل قُلُوبُهُم بلکه دلهای کفره فِی غَمرَةٍ در غفلت و حیرت است مِن هذا ازین سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن وَ لَهُم أَعمالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاک و خطاهای بیباک مِن دُونِ ذلِکَ بجز اینکه خطای عظیم که برآنند یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هُم لَها ایشان مر آنرا عامِلُونَ کنندگانند بحسب حکم قضا و لا رادّ لقضائه و ایشان در غفلت و معصیت باشند حَتّی إِذا أَخَذنا تا وقتی که بگیریم مُترَفِیهِم منعمان ایشان را بِالعَذابِ بعذاب جوع یا قتل إِذا هُم یَجأَرُونَ آنگاه ایشان فریاد گیرند و استغاثه کنند و ما گوئیم لا تَجأَرُوا الیَومَ فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید إِنَّکُم مِنّا بدرستیکه شما از جهت ما لا تُنصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَد کانَت آیاتِی بدرستیکه بوده است آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تُتلی عَلَیکُم خوانده میشود بر شما فَکُنتُم پس هستید شما از شنیدن آن عَلی أَعقابِکُم بر پاشنهای خود تَنکِصُونَ بازمیگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمی‌شنوید مُستَکبِرِینَ در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظّم می‌نمائید بِهِ بحرم مکه و میگوئید ما اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قرآن سامِراً حدیث‌کنندگان در شب تَهجُرُونَ هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه میگوئید و بدو می‌نازید و طواف نمیکنید أَ فَلَم یَدَّبَّرُوا القَولَ آیا تفکّر نمیکنند در قرآن تا اعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حق است أَم جاءَهُم آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول ما لَم یَأتِ آنچه نیامده بود آباءَهُمُ الأَوَّلِینَ به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی هم چنانچه نوح و ابراهیم علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمّد علیه الصلوهٔ و السلام را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال اللّه تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم.

صفحه : ۷۵۹

أَم لَم یَعرِفُوا آیا نشناختند ایشان رَسُولَهُم پیغمبر خود را با امانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکخوئی و کمال علم با وجود عدم تعلیم فَهُم لَهُ پس ایشان مر او را مُنکِرُونَ منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آن است که نمی‌شناسند حضرت پیغمبر علیه السلام را تا انکار کنند و گویند بیگانه است ما حقیقت حال او نمیدانیم أَم یَقُولُونَ آیا میگویند بِهِ جِنَّةٌ باو دیوانگی است که از سخن او حساب ندارند بَل نه چنین است که ایشان میگویند بلکه جاءَهُم آمد محمّد علیه الصلوهٔ و السلام بدیشان بِالحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است وَ أَکثَرُهُم و بیشتر کافران لِلحَقِّ کارِهُونَ مر حق را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است قید اکثر برای آنست که بعضی از کفار از ننگ و توبیخ مردم نمیگرویدند نه از کراهت حق وَ لَوِ اتَّبَعَ الحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی أَهواءَهُم آرزوهای کافران را و در وجود الهه شتّی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ وَ مَن هرآئینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین و هر که فِیهِنَّ در آسمان و زمین است از ملائکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت کریمه لَو کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّهُ لَفَسَدَتا گذشت و گفته‌اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی شرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بَل أَتَیناهُم بِذِکرِهِم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ و پند ایشانست یا دبدبه عرب وصیّت شرف ایشان در آنست فَهُم عَن ذِکرِهِم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان است در دنیا و آخرت مُعرِضُونَ روی گردانندگانند أَم تَسأَلُهُم آیا آنکه تو میخواهی از ایشان بر ادای رسالت خَرجاً مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند برسالت فَخَراجُ رَبِّکَ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا و ثواب عقبی است خَیرٌ بهتر است ترا از مزد ایشان وَ هُوَ و او یعنی خدای تعالی خَیرُ الرّازِقِینَ بهترین

روزی‌رسان است وَ إِنَّکَ لَتَدعُوهُم و بدرستیکه تو میخوانی ایشان را بی‌مزدی إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براهی راست که دین اسلام است وَ إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ و بدرستی آنانکه نمیگروند بِالآخِرَةِ بسرای دیگر بقیامت و متعلقات آن عَنِ الصِّراطِ از آن راه راست لَناکِبُونَ گردندگانند و میل‌کنندگان به بیابان گمراهی.

صفحه : ۷۶۰ وَ لَو رَحِمناهُم و اگر ببخشائیم بر ایشان وَ کَشَفنا و برداریم ما بِهِم آنچه بدیشان واقع است مِن ضُرٍّ از سختی یعنی قحط و تنگی که بر ایشان غلبه کرده لَلَجُّوا هر آئینه ستیزندگی کنند فِی طُغیانِهِم در سرکشی خود یَعمَهُونَ سرگشته میروند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیز و عناد بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود بیت ستیزندگی کار دیو و دد است ستیزنده را دشمنی با خود است آورده‌اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم گفت نه تو گمان می‌بری که رحمت عالمیانی و اهل مکه بزحمت دعای تو درمانده‌اند پدران را بشمشیر بکشتی و فرزندان را بآتش گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت فرستاد وَ لَقَد أَخَذناهُم و بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکّه را بِالعَذابِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا استَکانُوا پس فروتنی نه کردند لِرَبِّهِم مر پروردگار خود را وَ ما یَتَضَرَّعُونَ و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حَتّی إِذا فَتَحنا تا چون بگشادیم عَلَیهِم بر ایشان باباً دری ذا عَذابٍ شَدِیدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدّت او از قتل و اسر بیشتر است إِذا هُم ناگاه ایشان فِیهِ در آن عذاب مُبلِسُونَ ناامیدان و اندوه‌گینان و فروماندگان و سرگردانند تا حدیکه اغنیاء ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت مینمایند وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَ و اوست که بیافرید و پیدا کرد لَکُمُ السَّمعَ برای شما گوش را تا می‌شنوید بدان شنودنیها وَ الأَبصارَ و دیدها را تا می‌بینید بآن دیدنیها وَ الأَفئِدَةَ و دلها را تا تفکّر میکنید بآن و استدلال می‌نمائید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قَلِیلًا ما تَشکُرُونَ اندکی را شکر میگذارید چه عمده در شکرگزاری آنست که استعمال کنید اینکه آلات ادراک را در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وَ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُم و اوست آنکه بیافرد شما را و منتشر ساخت فِی الأَرضِ در زمین وَ إِلَیهِ تُحشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وَ هُوَ الَّذِی یُحیِی وَ یُمِیتُ و اوست آنکه زنده میگرداند و می‌میراند وَ لَهُ اختِلافُ اللَّیلِ وَ النَّهارِ و مر اوراست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا تعقل نمی‌کنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از ان جمله است چه همه را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند.

صفحه : ۷۶۱

بَل قالُوا بلکه گفتند بی‌تدبّر و تفکّر مِثلَ ما قالَ الأَوَّلُونَ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قالُوا گفتند أَ إِذا مِتنا آیا چون بمیریم ما وَ کُنّا تُراباً و باشیم خاک وَ عِظاماً و استخوانی خالی کهنه أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار از برای تاکید است یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه بما راه یابد لَقَد وُعِدنا هر آئینه وعده داده شدیم نَحنُ وَ آباؤُنا ما و پدران ما هذا اینکه سخن را مِن قَبلُ پیش از آمدن محمّد صلی اللّه علیه و سلّم یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده‌اند و اینکه وعده راست نشد إِن هذا نیست اینکه قول إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته‌اند و گذاشته قُل بگو ای محمّد ص مر اینکه منکران را که بگوئید لِمَنِ الأَرضُ مر کراست زمین وَ مَن فِیها و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب دهید مرا إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَیَقُولُونَ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در او است لِلّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند بر آنکه آفریدگار زمین و اهل وی اللّه است پس چون ترا چنین جواب دهند قُل أَ فَلا تَذَکَّرُونَ بگو آیا پند نمی گیرید و در نمی‌یابید که کسیکه اولا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود قُل بگو ای محمّد ص دیگر بار مَن رَبُّ السَّماواتِ السَّبعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن وَ رَبُّ العَرشِ العَظِیمِ و کیست پروردگار

عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سَیَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لِلّهِ مر خدایراست و رب همه او است قُل أ فَلا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک به نسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او و او را شریک میسازید قُل مَن بِیَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ بادشاهی همه چیزی در موضح گوید مضرت و منفعت اشیای یا خزائن آن وَ هُوَ یُجِیرُ و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاهدارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَ لا یُجارُ عَلَیهِ و زینهار داده نشود برو یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آورد و زینهار گیرد جواب گوئید إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستید که بدانید.

صفحه : ۷۶۲

سَیَقُولُونَ زود باشد که گویند اینکه صفات که تو گفتی لِلّهِ مر خدایراست که مالک الملکوت و مجیر بندگان است قُل فَأَنّی تُسحَرُونَ بگو پس از کجا فریب یافته میشوید و چگونه از راه حق برمیگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلائل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید نظم ای که پی نفس و هوا میروی راه نه اینکه است خطا میروی راه روان زان دیگر روند پس تو بدین راه چرا میروی منزل مقصود در ان جانب است پس تو ازین سوی کجا میروی بَل أَتَیناهُم بِالحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وَ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ و بدرستیکه ایشان دروغ‌گویانند در آنکه تکذیب اینکه قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِن وَلَدٍ فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزندی وَ ما کانَ مَعَهُ و نیست با او مِن إِلهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک باشد در خدای و خدا باید که آفریننده بود پس هر آئینه شریک او را مخلوقی چند باشد إِذاً آن هنگام لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ ببرد هر خدای آنرا که آفریده بود و در ان مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق اینکه خدای از مخلوق آن خدای دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدائی نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک اینکه ممتاز شدی هر آئینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است وَ لَعَلا و هر آئینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعضُهُم عَلی بَعضٍ برخی از الهه بر برخی و باجماع و باستقرا معلوم شد که اینکه تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نه بود سُبحانَ اللّهِ پاک است خدای تعالی بی‌همتا عَمّا یَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعالی پس بزرگتر و برتر است عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شریک میگیرند برای او پس برای دلخوشی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُل بگو ای محمّد ص بطریق دعا رَبِّ إِمّا تُرِیَنِّی ای پروردگار من اگر بنمائی مرا و بی شبهه مینمائی ما یُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده‌اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلا تَجعَلنِی ای پروردگار من پس مدار مرا فِی القَومِ الظّالِمِینَ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز اینکه سخن بجهت تواضع و کسر نفس است یا تنبیهه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که به بیگناه نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است وَ إِنّا بدرستیکه ما خداوندیم عَلی أَن نُرِیَکَ بر آنکه بنمائیم تو ما نَعِدُهُم آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت لَقادِرُونَ هر آئینه توانائیم اما تاخیری که در ان میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد.

صفحه : ۷۶۳

ادفَع بِالَّتِی دفع کن بخصلتی که بهر حال هِیَ أَحسَنُ آن نیکوتر است السَّیِّئَةَ بدی را حضرت عزّت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع کن بآنچه نیکوتر است بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا بازدار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری رح فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا

اشارت نفس را به بشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم نظم چو طی گشت تیه حوادث از آنجا بملک قدم ران بیک حمله محمل در ان قلزم نور شو غوطه زن فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو سوی اللّه و اللّه زور است و باطل نَحنُ أَعلَمُ ما داناتریم بِما یَصِفُونَ بآنچه صفت میکنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه از صفت ما میگویند از اتخاذ اولاد و شرکاء وَ قُل رَبِّ و بگو ای پروردگار من أَعُوذُ بِکَ پناه میگیرم بتو مِن هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ از وسوسه‌های دیوان که داعی بضلالت و معصیت‌اند یا از در انداختن ایشان مردمانرا بفریب و غرور در مهالک و مهاوی وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ و پناه می‌آرم بتو ای پروردگار من أَن یَحضُرُونِ از آنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلاهٔ یا زمان تلاوت یا از انکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند حَتّی إِذا جاءَ متعلق است بما یصفون یعنی کفار پیوسته ترا او مرا ببدی وصف میکنند تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ المَوتُ یکی از ایشان را مرگ و بگمراهی خود دانا گردد و مرگ را بمعائنه بینند و آثار عذاب مشاهده کنند قالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارجِعُونِ ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی با جمعی از مفسران برآنند که خطاب با ملک الموت و اعوان او است که اول بکلمه رب استغاثه مینماید از خدای و بکلمه ارجعون رجوع مینماید بملائکه که بازگردانید مرا لَعَلِّی أَعمَلُ شاید که من بکنم صالِحاً عملی شایسته فِیما تَرَکتُ در آن چیزیکه بگذاشته‌ام که ایمان است یعنی ایمان آرم و در ان عمل صالح کنم کَلّا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را بازگردانند إِنَّها بدرستیکه آن درخواست کَلِمَهٌ سخنی است که بواسطه غلبه حسرت بر او هُوَ قائِلُها او گوینده آن است وَ مِن وَرائِهِم و از پیش مشرکان بَرزَخٌ مانعی است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که درو خواهند بود إِلی یَومِ یُبعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند از ان- صفحه : ۷۶۴

فَإِذا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِی الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاءست و قیامت قائم گردد فَلا أَنسابَ بَینَهُم پس نسبها نباشند میان ایشان یَومَئِذٍ در ان روز یعنی علاقه نسبت منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه در ان روز نسبت صحیح باید نه نسبت صریح ان اکرمکم عند اللّه اتقیکم وَ لا یَتَساءَلُونَ و نه پرسند یک دیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و اینکه قبل از محاسبه باشد و بعد از ان حال یکدیگر میپرسند کما قال اللّه تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَن ثَقُلَت پس هرکرا گران آید مَوازِینُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فَأُولئِکَ پس آن گروه هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات وَ مَن خَفَّت مَوازِینُهُ و هر که سبک باشد میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فَأُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا پس آن گروه آنانند که زیان کرده‌اند أَنفُسَهُم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بردادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضائع ساختند و ایشان فِی جَهَنَّمَ خالِدُونَ در دوزخ جاوید ماندگان‌اند تَلفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النّارُ رویهای ایشان را آتش وَ هُم فِیها و ایشان در آتش کالِحُونَ ترش‌رویان‌اند یا از شدت احتراق زشت‌رویانند و ابو سعید خدری رض از حضرت رسالت‌پناه ص در تفسیر اینکه آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافران را آتش دوزخ پس بر جهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا بمیان سرش برسد و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بنافش در موضح آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی گوید ایشانرا أَ لَم تَکُن آیاتِی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن در دنیا تُتلی عَلَیکُم خوانده میشد بر شما فَکُنتُم بِها تُکَذِّبُونَ پس بودید که بدان تکذیب میکردید تا مستحق اینکه عقوبت شدید قالُوا رَبَّنا گویند ای پروردگار ما غَلَبَت عَلَینا غالب شد بر ما شِقوَتُنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است بر ما وَ کُنّا قَوماً و بودیم ما گروهی ضالِّینَ گمراهان از طریق حق رَبَّنا أَخرِجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فَإِن عُدنا پس اگر بازگردیم بکفر و تکذیب فَإِنّا ظالِمُونَ پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند اینکه باشد.

صفحه : ۷۶۵

قالَ اخسَؤُا گوید خدای خاموش باشید فِیها در دوزخ وَ لا تُکَلِّمُونِ و سخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون نمی‌آریم یا از شما عذاب برنمیداریم إِنَّهُ کانَ فَرِیقٌ بدرستیکه بودند گروهی مِن عِبادِی از بندگان من یعنی درویشان صحابه رض چون عمار و بلال و خباب رض و امثال ایشان که پیوسته یَقُولُونَ رَبَّنا میگفتند ای پروردگار ما آمَنّا گرویدیم بتو فَاغفِر لَنا پس بیامرز ما را وَ ارحَمنا و به‌بخش بر ما وَ أَنتَ خَیرُ الرّاحِمِینَ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذتُمُوهُم پس فراگرفتید شما آن درویشان را سِخرِیًّا مهزوبه یعنی کسیکه با او سخریه کند و فسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حَتّی أَنسَوکُم تا آن وقتی که فراموش گردانیدند ایشان، یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما ذِکرِی یاد کردن من وَ کُنتُم مِنهُم و بودید شما که از ایشان تَضحَکُونَ میخندید از روی تکبر و تعظّم خود و تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّی بدرستیکه من جَزَیتُهُمُ الیَومَ جزا میدهم ایشانرا امروز بِما صَبَرُوا بآنکه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما أَنَّهُم هُمُ الفائِزُونَ بدرستیکه ایشان‌اند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قالَ گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را که شما کَم لَبِثتُم چند درنگ کردید فِی الأَرضِ در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیای و نابود و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نمودید عَدَدَ سِنِینَ شمار سالهای یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قالُوا گویند لَبِثنا یَوماً درنگ کردیم روزی أَو بَعضَ یَومٍ یا پاره از روز، کوته شمردند مدت لبث خود را به نسبت خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما بیش ازین نمی‌دانیم فَسئَلِ العادِّینَ پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بودند قالَ گوید خدای إِن لَبِثتُم درنگ نه‌کردید در دنیا إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی باضافت بآخرت لَو أَنَّکُم اگر بدرستیکه شما کُنتُم تَعلَمُونَ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکی است.

صفحه : ۷۶۶

أَ فَحَسِبتُم آیا پنداشتید شما از فرط غفلت أَنَّما خَلَقناکُم آنکه ما شما را آفریدیم عَبَثاً ببازی یا از برای بازی وَ أَنَّکُم إِلَینا و گمان می‌بردید آنکه شما بسوی ما لا تُرجَعُونَ بازگردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده‌ایم در لطایف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق بازدارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابو بکر واسطی قدس سره روزی اینکه آیت میخواند فرمود که نی نی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی راه برند و گفته‌اند شما را ببازی نیافریده‌ام بلکه برای ظهور نور محمدی علیه الصلوة و السلام آفریده‌ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع وی‌اید نظم هفت و نه و چار که پرداختند خاص پی مرکب او ساختند اوست شه و آدمیان جمله خیل اصل وی و جمله عالم طفیل در بحر الحقایق آورده که شما را از برای آن آفریده‌ام تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه اشیا را از برای شما آفریده‌ام و شما را برای خود در سرّ کنت کنزا مخفیا اینجا ظهوری تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره مثنوی ای ظهور تو بکلی نور نور گنج مخفی از تو آمد در ظهور گنج مخفی بود زیر خاک کرد خاک را تابان‌تر از افلاک کرد گنج مخفی بد ز پرّی جوش کرد خاک را سلطان اطلس‌پوش کرد خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزودنی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش تو چرا ای خویش را ارزان فروش فَتَعالَی اللّهُ پس برترست خدای تعالی و بزرگتر از آنکه بعبث بیافریند المَلِکُ الحَقُّ پادشاه بسزا لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ العَرشِ الکَرِیمِ آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که

کریم است خیرات و برکات ازو نازل می‌شود وَ مَن یَدعُ و هر که میخوانـد یعنی بپرسـتد مَعَ اللّهِ با خدای بحق إلهاً آخَرَ خدای دیگر را لا بُرهانَ هیـچ حجتی نیست لَهُ مر پرسـتنده را بِهِ به پرسـتش آن فَإنَّما حِسابُهُ پس جزین نیست که حساب عمل آن کس و مکافات کردار او عِنـدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار اوست و بقـدر اسـتحقاق او را پاداش خواهـد داد إنَّهُ لا یُفلِحُ الکافِرُونَ بدرستیکه فلاح نیابند و رسـتگار نشونـد ناگرویـدگان وَ قُل رَبِّ اغفِر و بگو ای محمّـد ای آفریدگار من بیامرز مرا و امت مرا وَ ارحَم و به‌بخشای بر من و بر ایشان برحمت واسعه خود وَ أَنتَ خَیرُ الرّاحِمِینَ و تو بهتر رحم‌کنندگانی و در خبر آمده که اوّل سوره قد افلح و آخر آن گنجیست از گنجهای عرش الهی.

صفحه : ۷۶۷

سورة النور

مدنیة و هی اربع و سـتون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- سورة اینکه سوره‌ایست که از عالم قدس أَنزَلناها فرو فرسـتادیم آنرا بوساطت جبرئیـل علیه السـلام وَ فَرَضـناها و فرض کردیم بر شـما احکـامیکه درو است وَ أَنزَلنـا فِیها و فرو فرسـتادیم در او آیاتٍ بَیِّناتٍ آیتهای روشن از حـدود و احکام لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ شاید که شـما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها اینست الزّانِیَةُ وَ الزّانِی زن و مرد زناکننـده چون غیر محصن باشـند فَاجلِدُوا پس بزنید ای ایمّه و حکام کُلَّ واحِدٍ هر یکی را مِنهُما از ان هر دو مِائَةَ جَلدَةٍ صـد تازیانه اینکه حکم خاص است بآنکه محصن نباشـند چه حد محصن رجم است و در شـرح طحاوی آمده که شـرائط احصان حریت است و بلوغ و عقل و اسـلام و تزوج بنکاح صـحیح مع الـدخول و امام شافعی رح اسـلام را شـرط نمیکنـد و غیر محصن را که آزاد باشـد با وجود جلد یک سال جلا میفرماید و امام مالک رح و احمد رح در نفی بکر با امام شافعی رح متفقند چه حدیثی درین باب وارد شـده که مائة جلدة و تغریب عام صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رح بهمین آیت منسوخست وَ لا تَأخُذکُم و فرانگیرد شما را بِهِما باین دو زناکننده رَأفَةٌ مهربانی فِی دِینِ اللّهِ در فرمانبرداری خدای تعالی یعنی مبخشانید بر ایشان و تعطیل حد مکنیـد و در ضـرب مسامحت منمائیـد إن کُنتُم تُؤمِنُونَ اگر هستیـد که گرویده‌ایـد بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ بخدایتعالی و بر روز قیامت چه ایمان بخدا اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود او وَ لیَشهَد و باید که حاضر شوند عَذابَهُما در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حـد بر ایشان طائِفَةٌ مِنَ المُؤمِنِینَ گروهی از مؤمنان تا تشـهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیـح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک رح و امام شافعی رح از چهار کس که بعـدد شـهود زنااند کمتر نباشـند و بقول ائمه دیگر یک کس کافی است و تا ده نیز گفته‌اند در اسباب نزول از إبن عمر رضـی اللّه عنه، مردی است که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود در بیوت مواجیر نشـستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهـد مؤنت آنکس را بتمام کفایت کنـد مومنی خواست که بدین طمع خام نان خود را پخته سازد و قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه مسلمانی بدنام نشود اینکه آیت فرستاد.

صفحه : ۷۶۸

الزّانِی مرد زناکننده لا یَنکِحُ نکاح نکند إلّا زانِیَةً مگر زن زناکننده را أَو مُشرِکَةً یا شرک‌آرنده را چه غالب آن است که مائل بزنا از اهـل عفـت مجتنـب خواهـد بـود وَ الزّانِیَةُ و زن پلیـدکار لا یَنکِحُها در نکـاح نیـارد او را إلّا زانٍ مگر مرد پلیـدکار أَو مُشـرِکٌ یا شرک‌آرنـده چه جنسـیت علت ضم است و مشـاکلت سـبب الفت بیت هر کس منـاسب گهر خود گرفت یـار بلبـل بباغ رفت و زغن سـوی خـارزار در تبیـان آورده که بغایـا از یهود یـا مشـرکان مـدینه در بیوت مواجیر نشسـته هر یـک بر در خـانه خود رایـتی نصـب کردندی مردم را بخود دعوت کرده اجرت گرفتندی ضـعفه مهاجرین رض که مسکنی و عشیره نداشتند و از تنگدستی پریشان حال میگذرانیدنـد داعیه کردنـد که ایشـان را بنکـاح درآورده و کرایه نفس از ایشـان گرفته بر عـادت اهل جاهلیت معاش گذراننـد حق تعالی منع کرد و فرمود وَ حُرِّمَ و حرام کرده شـد ذلِکَ تزوج بزوانی عَلَی المُؤمِنِینَ بر گرویدگان قولی آنست که اینکه حکم در اوّل

اسلام بود و بآیت و انکحوا الایامی منسوخ شده وَ الَّذِینَ یَرمُونَ المُحصَنات ِو آنانکه رمی کنند مر زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخل است و اینجا احصان بحریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا آنکه مردی یا زنی را که بجمیع اینکه پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَم یَأتُوا پس نیایند نزدیک حکام بِأَربَعَهِ شُهَداءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد و بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی کردند بدان فَاجلِدُوهُم پس بزنید ایشان را ثَمانِینَ جَلدَهً هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد، و حد قذف از حد زنا و شرب خمر اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت است چنانکه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه‌ست رض و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را وَ لا تَقبَلُوا لَهُم و قبول مکنید از ایشان که قذف کردند و گواه نیاوردند و تازیانه خوردند شَهادَهً گواهی در هیچ حکمی أَبَداً همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته‌اند تا بوقت توبه وَ أُولئِکَ و آن گروه قاذفان هُمُ الفاسِقُونَ ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مگر آنانکه توبه کرده‌اند مِن بَعدِ ذلِکَ از پس اینکه قذف و دیگر قذف نکنند وَ أَصلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام ابو حنیفه رض مؤید باشد و نزد امام شافعی رح و امام احمد رح رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای تو غَفُورٌ آمرزنده گناه بندگان است رَحِیمٌ مهربان بر گروه توبه‌کنندگان آورده‌اند که بعد نزول اینکه آیت عاصم بن عدی گفت یا رسول اللّه شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی‌گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر اینکه حال چگونه باشد حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهْ و السّلام فرموده که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد إبن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سمحا را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت وا ویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم علیه السلام رسانید حضرت خوله را طلبید و ازو پرسید او انکار کرد و آیهٔ لعان نازل شد.

صفحه : ۷۶۹

وَ الَّذِینَ یَرمُونَ و آنانکه رمی کنند بزنا أَزواجَهُم زنان خود را وَ لَم یَکُن لَهُم شُهَداءُ و نباشد ایشان را گواهان إِلّا أَنفُسُهُم مگر نفسهای ایشان فَشَهادَهُ أَحَدِهِم پس واجب است گواهی دادن یکی از ایشان أَربَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ چهار گواهی بخدا مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستیکه او یعنی شوهر لَمِنَ الصّادِقِینَ از راست‌گویان است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود است وَ الخامِسَهُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعنَتَ اللّهِ عَلَیهِ آنکه لعنت خدای برو إِن کانَ اگر باشد مِنَ الکاذِبِینَ از دروغ‌گویان در ان رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم مر اینکه زن را بدان و نوبت پنجم بگوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر اینکه زن را بدان و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم اینکه لعان آن است که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام ابو حنیفه رح و فرقت فسخ بقول امام شافعی رح و حد زنا بر زن ثابت گردد اگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی رح و بمذهب امام ابو حنیفه رح او را حبس کنند وَ یَدرَؤُا و دفع کند و بازدارد عَنهَا العَذابَ از ان زن حبس را یا حد را أَن تَشهَدَ آنکه گواهی دهد آن زن أَربَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ بچهار گواهی بخدای و مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستیکه شوهر لَمِنَ الکاذِبِینَ از دروغ‌گویان است در آنچه رمی کرد مرا بآن وَ الخامِسَهَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیها آنکه خشم خدای بر آن زن باد إِن کانَ مِنَ الصّادِقِینَ اگر باشد مرد از راست‌گویان در رمی لعان زن آن است که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که اینکه مرد از دروغ‌گویان است در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست‌گوی باشد اینکه مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت‌پناه بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب پیغمبر آمین گفت و قوم در ان اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال إبن امیه را ذکر کرده‌اند.

صفحه : ۷۷۰ وَ لَو لا فَضلُ‌اللّهِ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی عَلَیکُم بر شما وَ رَحمَتُه‌و بخشایش او وَ أَنَّ‌اللّه‌و آنکه خدای تعالی تَوّابٌ‌قبول‌کننده توبه است حَکِیمٌ‌حکم‌کننده در حدود و احکام هر آئینه شما را فضیحت کردی و دروغگوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر نه فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت، شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل خدای فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هر آئینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه ناامیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجاء رسانید نظم گر توبه مددگار گنهکار نبودی او را بسرحد کرم راه نمودی یا در توبه نبودی که در فیض گشودی زنگ غم از آئینه عاصی که زدودی بعد ازین آیتها در باب قصّه افک است و براءت ذمه عایشه صدیقه رضی اللّه عنها و آن حکایت دور و دراز است و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد و صدیقه رض در ان سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرده و بطلب آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاد در آن زمان خادمان هودج را بی‌تفحص ساکن آن بار کردند و رفتند و عایشه رض باز آمد و منزل خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه رض بر شتر او سوار شده بمعسکر همایون ملحق شد و إبن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم علیه الصلوهٔ و السلام بود بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند اینکه خبر بعرض سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم رسید و عایشه بیمار شد و ازین معنی خبر نداشت اما از آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم عدم التفاتی در می‌یافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود بیت چشم نگریه بر سر آب است روز و شب جانم ز ناله در تب و تابست روز و شب و حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم تفحص حال حضرت عائشه توجه فرموده از امهات مؤمنان و اکابر صحابه رض تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت بخانه صدیق درآمد و عایشه رض را گریان و نالان دید حضرت فرمود که ای عائشه، اگر گناه کرده بخدای بازگرد و آمرزش طلب عایشه رض از ابوین درخواست کرد که جواب آن حضرت گویند ایشان در صدد آن نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری درافکنده‌اند و من هرچه میگویم کسی باور نکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل و اللّه المستعان علی ما تصفون بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند بارین دل شکسته غم او چه میکند مقارن اینکه حال اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شد آیات براءت نازل گشت إِنَّ‌الَّذِینَ‌ جاؤُ بِالإِفکِ بدرستی آنانکه آورده‌اند دروغ بزرگ را در شان عایشه رض عُصبَةٌ مِنکُم گروهی‌اند از شما و آن پنج تن بودند عبد اللّه بن ابی که پیشوای منافقان است و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابو بکر صدیق و حمنه رض بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رض لا تَحسَبُوه‌مپندارید آن دروغ‌گو را شَرًّا لَکُم بدی از برای شما مخاطب رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام و عائشه رض و صفوان که نسبت باو کرده بودند می‌فرماید که آن دروغ را به نسبت خود بد مپندارید بَل هُوَ بلکه آن خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلّی در باره دروغ گویان و بهتان‌گویان وقوع یافت لِکُلِّ‌امرِئٍ مِنهُم مر هر یکی را از ایشان که متکلمانند بر افک مَا اکتَسَب‌ جزای آن چیز است که کسب کرده مِنَ‌الإِثمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نه‌کرده وَ الَّذِی تَوَلّی و آنکس که فراگرفت کِبرَه‌معظم آن سخن و شنیع‌تر آنرا مِنهُم از آن جماعت مراد إبن ابی است لعنته اللّه علیه لَه‌عَذابٌ‌مر اوراست عذابی عَظِیمٌ‌بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند حسان رض بوده که بآخر عمرش نابینا شده یا مسطح رض که دستهای او شل گشته.

صفحه : ۷۷۱

لَو لا إِذ سَمِعتُمُوهُ چرا نه آنگاه که شنودید اینکه سخن را ظَنَّ الْمُؤمِنُونَ وَ الْمُؤمِناتُ گمان بردند مردان و زنان گرویدگان بِأَنفُسِهِم بهمدینان خویش خَیراً نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضای گمان نیکی است باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع اینکه دروغ گمان نیك بردندی بعایشه رض و صفوان وَ قالُوا و گفتند چنانچه مردی متقین که بر حالی مطلع باشد گوید هذا اینکه سخن إِفکٌ مُبِینٌ دروغی روشن است و حق سبحانه ازواج پیغمبران را نگاه میدارد از مثل اینکه حالتها بتعظیم و تکریم ایشان لَو لا جاؤُ و چرا نیاوردند عَلَیهِ برین سخن بِأَربَعَهِٔ شُهَداءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بآن فَإِذ لَم یَأتُوا بِالشُّهَداءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَأُولئِکَ پس آنگروه عِندَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الکاذِبُونَ ایشانند دروغ‌گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر در حکم کاذب بودندی زیرا که اینکه صورت بر ازواج انبیاء ع ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَیکُم بر شما وَ رَحمَتُهُ و مهربانی او فِی الدُّنیا در دنیا بتوفیق توبه کردن وَ الآخِرَهِٔ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّکُم هر آئینه برسیدی شما را فِیما أَفَضتُم فِیهِ در ان چیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رض عَذابٌ عَظِیمٌ عذابی که عذاب قذف است و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی، و شما را آن عذاب رسیدی إِذ تَلَقَّونَهُ آنگاه که فرا گرفتید اینکه سخن را بِأَلسِنَتِکُم بزبانهای خود که بعضی از بعضی می‌پرسیدند وَ تَقُولُونَ بِأَفواهِکُم و میگفتید بدهنهای خود ما لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ آن چیزیرا که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَ تَحسَبُونَهُ و می‌پنداریـد آن چیز را که گفتید هَیِّناً سهل و آسان که هیچ تبعه بر آن متفرع نیست و نباشد وَ هُوَ و حال آنکه آن سخن عِندَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی عَظِیمٌ بزرگ است و عقوبت بسیار بر آن مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب رسالت در احقاف مذکور است که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رض با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه رض میگویند ابو ایوب فرمود که شنیده‌ام و آن دروغ است چه توبه نسبت خود اینکه فعل روا میداری ام ایوب گفت لا و اللّه ابو ایوب رض گفته که و اللّه که عایشه رض بهتر از تو است پس به نسبت زن پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم اینکه عمل که روا دارد اینکه بهتان عظیم است حق تعالی فرمود که.

صفحه : ۷۷۲

وَ لَو لا إِذ سَمِعتُمُوهُ و چرا نه چون شنودید اینکه سخن را قُلتُم گفتید یعنی چون اینکه سخن استماع کردید چرا نه‌گفتید چنانکه ابو ایوب گفت رضی اللّه تعالی عنه، ما یَکُونُ لَنا نمی‌سزد ما را و نمی‌رسد أَن نَتَکَلَّمَ آنکه سخن گوئیم بِهذا باین کلام سُبحانَکَ پاك است خدای تعالی از انکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هذا بُهتانٌ عَظِیمٌ اینکه کلام افترای بزرگ است بربافته منافقان یَعِظُکُمُ اللّهُ پند میدهد شما را خدای أَن تَعُودُوا از آنکه بازگردید لِمِثلِهِ أَبَداً بمثل اینکه سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن در باره مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان وَ یُبَیِّنُ اللّهُ و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی لَکُمُ الآیاتِ برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه آداب انحراف نورزید وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای تعالی دانا است بطهارت ذیل عایشه رض حَکِیمٌ حکم‌کننده ببراءت ذمه او از عیب و عار بیت تا گریبان دامنش پاك است از لوث و خطا وز ندمت عیب‌جو آلوده از سر تا بپا و چه زیبا گفته است بیت کرا رسد که کنند عیب دامن پاکت که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ بدرستی آنانکه دوست میدارند أَن تَشِیعَ الفاحِشَهُٔ آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِی الَّذِینَ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده‌اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ مر ایشان‌راست عذابی دردناك فِی الدُّنیا در دنیا بحد قذف و بدنامی وَ الآخِرَهِٔ و در آن سرای بآتش دوزخ وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای تعالی میداند شر آنچه خوض کرده‌اید در ان وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی ببردباری عَلَیکُم بر شما وَ رَحمَتُهُ و بخشایش او به مهربانی و پروردگاری وَ أَنَّ اللّهَ رَؤُفٌ و آنکه خدای تعالی مهربان است براءت

ذمه مقذوف را ظاهر گرداند رَحِیمٌ بخشاینده است، بتوبه جنایت قاذف را درگذراند هر آئینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی.

صفحه : ۷۷۳

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده‌اید لا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُواتِ الشَّیطانِ گامهای ابلیس یعنی راههای او را به معصیت یـا وسواسـهای او را در قـذف عایشه رض و مَن یَتَّبِع خُطُواتِ الشَّیطانِ و هر که بر پی وی رود و آثار او را متابعت کنـد فَإِنَّه یَأمُرُ پس بدرستیکه میفرماید دیو آن کس را بِالفَحشاءِ بکاری که زشت باشد در عرف و عقل وَ المُنکَرِ و بعملی که ناپسـندیده است در حکم شرع وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَیکُم بر شـما بتوفیق توبه یا تعیین حد که کفارت گناه است وَ رَحمَتُه و بخشایش او بتطهیر شـما ما زَکی مِنکُم پاک نه‌گشتی از شـما مِن أَحَدٍ هیچ یکی أَبَداً تا آخر دهر از دنس اینکه عیب‌جوئی و بدگوئی وَ لکِنَّ اللّهَ یُزَکِّی و لیکن خدای پاک میسازد بقول توبه مَن یَشاءُ هرکرا خواهد وَ اللّهُ سَمِیعٌ و خدای تعالی شنوا است بمقالات مردمان عَلِیمٌ دانا به نیتهای ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بوده نفقه نکنـد و مطلقا با او نیکوئی ننمایـد حق تعالی آیت فرسـتاد وَ لا یَأتَلِ و بایـد که سوگند نخورند أُولُوا الفَضلِ خداوندان فضل در دین مِنکُم از شـما وَ السَّعَةِ و خداونـد دسـتگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابو بکر صـدیق رض حق سـبحانه فرمود که چنان بایـد که چنیـن مردم سوگنـد نخورنـد أَن یُؤتُـوا بر آنکـه ندهنـد نفقـه أُولِی القُربی خویشاونـدان را وَ المَسـاکِینَ و درویشـان و محتاجـان را وَ المُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللّهِ و مهاجرانرا در راه خـدای تعالی و مسطح هم خویش است هم مسـکین و هم مهاجر وَ لیَعفُوا و باید که عفو کننـد جریمه را که از ایشان صادر شـده وَ لیَصـفَحُوا و روی بگردانند از انتقام، و اغماض فرمایند أ لا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أن یَغفِرَ اللّهُ لَکُم آنرا که بیامرزد خدای تعالی شـما را پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید وَ اللّهُ غَفُورٌ و خداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رَحِیمٌ مهربان بر اصـحاب جرایم و آثام شـما نیز متخلق باخلاق وی شوید علماء ازین آیت اسـتدلال بر فضل حضـرت صـدیق رض کرده‌انـد صاحب احقاف فرموده و به یحتجّ ان الفضل المطلق له و حکیم سـنائی قدس سـره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت فضـلش که اولوا الفضل خواند ذو الفضلش صورت و سیرتش همه جان بود زان ز چشم عوام پنهان بود روز و شب سال و ماه در همه کار ثانی اثنین اذ هما فی الغار .

صفحه : ۷۷۴

إِنَّ الَّذِینَ بـدرستی آنـانکه یَرمُونَ المُحصَنات ِرمی میکنـد زنـان محصـنان را الغافِلاتِ بیخبران از آنچه قـذف میکننـد ایشـانرا بـدان المُؤمِناتِ گرویـدگان بخـدا و رسول مراد ازواج پیغمبر علیه الصـلوة و السـلام‌اند و در وسـیط گویـد خاصـهٔ عائشه رض مراد است و گفته‌اند در شان مهاجران رض است و بعضی عام میدارند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوا لعنت کرده شدند فِی الـدُّنیا وَ الآخِرَةِ در دنیا و در آخرت دور افتادنـد از نام نیکو در دنیا و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردودانـد و در ان سـرای مبغوض و مطرود وَ لَهُم عَـذابٌ و مر ایشانراست عـذابی عَظِیمٌ بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عـذاب ایشان را بود یَومَ تَشـهَدُ در روز که گواهی دهنـد عَلَیهِم بر ایشـان أَلسِـنَتُهُم زبانهـای ایشـان بافـک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کننـد وَ أَیـدِیهِم و گواهی دهد دستهای ایشان وَ أَرجُلُهُم و پایهای ایشان بِما کانُوا یَعمَلُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از جرائم و مآثم یَومَئِذٍ آنروز یُوَفِّیهِمُ اللّهُ تمام بدهـد خـدای ایشانرا دِینَهُمُ الحَقَّ جزای که سـزاوار است بـدیشان وَ یَعلَمُونَ و بدانند در آن روز أَنَّ اللّهَ آنکه خدای تعـالی هُوَ الحَقُّ المُبِینُ اوست ثـابت بـذات خود پیـدا بالوهیت و قـدرت و توانا بر عقاب و ثواب الخَبِیثاتُ سـخنان ناشایسته و ناپاک لِلخَبِیثِینَ مر ناپاکانرا یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند وَ الخَبِیثُونَ لِلخَبِیثاتِ و پلیدان نیز شایسـته‌اند مر سخنان پلید را چه طبـایع ایشـان مائـل است به خبث جنـایت وَ الطَّیِّبـاتُ و کلمـات پـاکیزه لِلطَّیِّبِینَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سـرایت کنـد وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ و پاکیزگان نیز درخورنـد سـخنان پاک را کل اناء یترشـح بما فیه مصـرع از کوزه همان برون ترا و دکه درو است و گفته‌انـد زنـان ناپـاک از برای مردمـان ناپاک‌انـد و مردان ناپاک راغب‌انـد بایشان و زنان پاک برای مردمان پاک‌انـد و مردان پاک

مائل‌اند بر ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام که پاکیزه‌ترین موجودات است محرمی پاکیزه چون حضرت عائشه رض صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشارهٔ فی المثنوی المعنوی مثنوی ذره ذره کاندرین ارض و سماء است جنس خود را همچو کاه و کهربا است ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریان را طالبند اهل باطل باطلان را میکشند اهل حق از اهل حق هم سر خوشند طیبات آمد ز بهر طیبین للخبیثات الخبیثون بالیقین ذکر فضل حضرت عائشه رض صدیقه در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصاءست ذکر یافته لا جرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود أُولئِکَ آنگروه یعنی حضرت رسالت‌پناه و عایشه رض و صفوان رض مُبَرَّؤُنَ منزه کرده شدگان یعنی منزه و مبراانـد مِمّا یَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب افک و بهتان منصب رسالت از ان عالی‌تر است که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان رض مردی پاکیزه و از اولیای صحابه رض او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُم مر ایشانراست مَغفِرَهٌ آمرزش از خدای تعالی وَ رِزقٌ کَرِیمٌ و روزی نیکو یعنی بی‌رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت است.

صفحه : ۷۷۵

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده‌اید بخدای و رسول او لا تَدخُلُوا درمیائید سرزده بُیُوتاً بخانهای غَیرَ بُیُوتِکُم جز خانهای خود که در ان ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه درمیائید حَتّی تَستَأنِسُوا تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید وَ تُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلی أَهلِها بر اهل آنخانه در روایت آمده که بگوئید السلام علیکم ا ادخل ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوّت مآب صلی اللّه علیه و سلّم آمده بموقف غرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی می‌باشیم که نمی‌خواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه درمی‌آید و ما را نه بوجهیکه شاید می‌بیند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی‌دستوری درمیائید ذلِکُم آن استعلام و استیذان خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شما را از آنکه بی‌اجازت درآیید و گفته‌اند کسی که در عیال خود درمی‌آید باید که بکلمه یا بآواز پای یا تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند اینکه حکم کردیم لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ شاید که شما پند گیرید فَإِن لَم تَجِدُوا فِیها پس اگر نیابید در آن خانه أَحَداً هیچ یکی را فَلا تَدخُلُوها پس درمیائید در خانهای غیر خود حَتّی یُؤذَنَ لَکُم تا وقتی که دستوری دهند یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه بی‌اذن کسی محل تهمت سرقه است وَ إِن قِیلَ لَکُمُ ارجِعُوا و اگر گویند بعد از استیذان که بازگردید فَارجِعُوا پس بازگردید بی‌توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است هُوَ أَزکی لَکُم آن بازگشتن پاک‌تر و پسندیده‌تر مر شما را است وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از استجازه و ابرام عَلِیمٌ دانا است و بر آن مکافات خواهد داد و بعد از نزول اینکه آیت ابو بکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول اللّه در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می‌افتد که در خان و رباط بساط اقامت میگسترند چون کسی در ان مقام نیست از که دستوری طلبند اینکه آیت فرود آمد که لَیسَ عَلَیکُم نیست بر شما جُناحٌ گناهی أَن تَدخُلُوا از آنکه درآیید بی‌دستوری بُیُوتاً غَیرَ مَسکُونَهٍ در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی درو اقامت نمیکند بلکه می‌آیند و می‌روند چون کاروان سرای و رباطه فِیها در آن خانهای غیر مسکون مَتاعٌ لَکُم برخورداری و نفع است مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در ان محفوظ میمانید وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای میداند ما تُبدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان وَ ما تَکتُمُونَ و آنچه میپوشید از نیت دخول در خانها!!!.

صفحه : ۷۷۶

قُل بگو ای محمّد لِلمُؤمِنِینَ یَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فراگیرند و بپوشند مِن أَبصارِهِم دیدهای خود از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرهٔ الملوک آورده که تیزروترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمیرسد باستدراک آن مشغول نمیتواند شد اما دیده حاسّه ایست که از دور نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند نظم اینکه همه آفت که به تن میرسد از نظر توبه شکن میرسد دیده فرو پوش چو در در صدف تا نشوی تیر بلا

را هدف در نفخات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشید دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی اللّه وَ یَحفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُم فرجهای خود را از حرام یا پوشند عورات خود را از سرّهٔ تا تحت رکبه ذلِکَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أزکی پاکیزه‌تر است و سودمندتر لَهُم ایشانرا در دنیا و آخرت إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِما یَصنَعُونَ بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام وَ قُل لِلمُؤمِناتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یَغضُضنَ بپوشند مِن أَبصارِهِنَّ دیدهای خود را و ننگرند بمردمان نامحرم وَ یَحفَظنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاهدارند فرجهای خود را از زنا ... وَ لا یُبدِینَ و ظاهر نسازند زِینَتَهُنَّ آرائش خود را از پیرایها، و جامها و رنگها و جز آن إِلّا ما ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنها از وقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته‌اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفّین وَ لَیَضرِبنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلی جُیُوبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند وَ لا یُبدِینَ و آشکارا نه‌کنند زِینَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است إِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزئین برای ایشان است أَو آبائِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد أَو آباءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدرانند مر زن را أَو أَبنائِهِنَّ یا پسران خویش و پسران پسر هر چند که باشند درین داخل‌اند أَو أَبناءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنان را أَو إِخوانِهِنَّ یا برادران خویش أَو بَنِی إِخوانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند أَو بَنِی أَخَواتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی‌اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آن است که مواضع زینت بعم و خال ظاهر نکند که شاید ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد أَو نِسائِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش مواضع زینت به مؤمنات نمایند در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت!!! ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنائی برانداخته و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب میباید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد أَو ما مَلَکَت أَیمانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی نه‌پرهیزند زنان از آنانکه در ملک یمین باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و بآنکه ایشان در نساء داخل‌اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امّه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زن‌اند از اماء و عبید و قولی آنست که اگر غلام عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا و در احقاف آورده که إبن المسیب فرموده است که مغرور نگرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست نه عبید چه غالب آن است که نساء بیع اما کنند نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد جائز نیست که نظر او بموئی مولاهٔ و نه موضعی از مواضع زینت وی افتد أَوِ التّابِعِینَ یا پی روندگان.

صفحه : ۷۷۷

غَیرِ أُولِی الإِربَهِٔ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجالِ از مردان شما یعنی آنها که بطلب خوردنی بخانهای آیند و بزبان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغه شهوت نیست ایشانرا چون پیر سال‌خورده و عنین و ابلهانیکه مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همّت ایشان و مقصود جز طعام نیست و اکثر ائمه حنفیه رح برآنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت حکم اجانب دارند چه ایشانرا آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانائی بر آن نیست أَوِ الطِّفلِ الَّذِینَ یا طفلان آنانکه لَم یَظهَرُوا مطلع نیستند عَلی عَوراتِ النِّساءِ بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت بایشان بیخبرانند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنا یعنی بالغ نشدند و بحد شهوت نرسیده‌اند وَ لا یَضرِبنَ بِأَرجُلِهِنَّ و نزنند زنان پای خلخال‌دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِیُعلَمَ تا دانسته شود ما یُخفِینَ آنچه پنهان میدارند مِن زِینَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مرم نرسانند که تا موجب میل مردم بدیشان شود وَ تُوبُوا إِلَی اللّهِ و بازگردید بخدای تعالی جَمِیعاً همه شما أَیُّهَا المُؤمِنُونَ ای گرویدگان لَعَلَّکُم شاید که شما تُفلِحُونَ

رستگار شوید بتوبه همه را به توبه فرمود چه هیچ یک از آدمی از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری رح قدس سره فرمود که محتاج‌تر کسی بتوبه آنست که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه بکنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوائی نمیخواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا درین عالم پیش شاه و گدا در ان عالم هم بر خاص و عام بیامرز و رسوا مکن و السلام وَ أَنكِحُوا الأَيامى او بنكاح درآيد زنان بى‌شوهران را مِنكُم از شما يعنى مرد را كه زن ندارد كه خدا سازيد و زنى را كه بى‌شوهر است بعقد كسى درآريد وَ الصّالِحِينَ مِن عِبادِكُم ديگر نكاح كنيد نيكان و شايستگان را از بندگان خود وَ إِمائِكُم و كنيزكان خود تخصيص صالحان جهت اهتمام است بشان ايشان و آنكه بسبب تزويج و تزوج در پرده عفت بمانند إِن يَكُونُوا اگر باشند ايامى و صلحاء از عباد و اماء فُقَراءَ درويشان و تنگدستان يُغنِهِمُ اللّهُ غنى گرداند ايشانرا خداى تعالى مِن فَضلِهِ از فضل خود بقناعت يا باجتماع روزى در يك منزل كما قال عليه السلام طعام الواحد يكفى الاثنين وَ اللّهُ واسِعٌ و خدا فراخ‌بخشايش است سعت معيشت او دهد عَلِيمٌ دانا است باستحقاق فقراء بسط بساط روزى او كند.

صفحه : ۷۷۸

وَ لِيَستَعفِفِ الَّذِينَ و بايد كه باز ايستند از حرام و عفت درزند آنانكه لا يَجِدُونَ نمى‌يابند نِكاحاً اسباب نكاح از مهر و نفقه حَتّى يُغنِيَهُمُ اللّهُ تا وقتى كه توانگر گرداند خداى تعالى ايشانرا مِن فَضلِهِ از افزونى كرم خود و بيابند آنچه بدان كدخدا توانند شد وَ الَّذِينَ و آنانكه يَبتَغُونَ الكِتابَ طلب ميكنند مكاتبة را مِمّا مَلَكَت أَيمانُكُم از آنانكه مالك است آن را يمينهاى شما يعنى از بندگان شما آنها كه مكاتبة جويند فَكاتِبُوهُم پس مكاتب سازيد ايشانرا امر استحباب و مكاتبة آن باشد كه خواجه بنده خود را گويد كه ترا مكاتب گردانيديم بدين مقدار مال ادا كن و آزاد شو آورده‌اند كه صبيح غلام خويطب بن عبد العزى ازو مكاتبت طلبيد او ابا آورد اينكه آيت نازل شد و حق تعالى فرمود كه اگر غلام و كنيزك شما مكاتبت طلبند ايشانرا مكاتب سازيد إِن عَلِمتُم اگر دانسته‌ايد فِيهِم خَيراً در ايشان نيكى و صلاحيت و امانت يا قوّت اكتساب و قدرت بر اداى مال با آنكه نجم كتابت را از مردم سؤال نكند چه آن بس مكروه‌ست كه بنده بگدائى مال كتابت باز دهد- بنده از آن سلمان فارسى رض مكاتبت طلبيد سلمان فرموده كه مالى دارى گفت نى گفت ترا قوت كسبى هست گفت نى سلمان گفت پس ميخواهى كه مرا از اوساخ و ادناس مردم بچشانى من هرگز ترا مكاتب نسازم وَ آتُوهُم و بدهيد بندگان مكاتب را مِن مالِ اللّهِ بعضى از مال خداى تعالى الَّذِي آتاكُم آنچه بشما داده خويطب مرصبيح را بصد دينار مكاتب ساخته بود بعد از استماع اينكه آيت بيست دينار بدو بخشيد امام شافعى رح و امام احمد رح ميگويند و آتوهم خطاب‌ست با موالى و واجبست از مال كتابت چيزى بمكاتب بخشيدن امام احمد رح ربع مال مقرر ميكند و شافعى رح بقولى تفويض براى خواجه ميفرمايد و ابو حنيفه رح و مالك رح اتيان واجب نميدانند و ميفرمايند كه خطاب و آتوهم راجع بعامه مسلمانان است كه اعانت كنند مكاتب را و زكوة بدو بدهند تا مال كتابت ادا كند و گردن خود را از طوق بندگى مخلوق بيرون آرد و بدين سبب اينكه خير را فك رقبه ميگويند و از عقبه عقوبت بدو ميتوان گذاشت نظم بشنو از من نكته اى زنده دل وز پس مرگم به نيكى ياد كن گه بلطف آزاده را بنده ساز گه باحسان بنده آزاد كن آورده‌اند كه عبد اللّه بن ابى سلول كه پيشواى منافقان بود شش كنيزك جميله داشت ايشانرا بر زنا اكراه ميكرد و بر سبيل مقاطعه چيزى ميگرفت دو كنيزك معاذه و ميسكه نام از آنها با يكديگر گفتند كه اگر اينكه كار كه ما ميكنيم خيرست خود بسيار كرديم و اگر شرارت وقت آنست كه ترك كنيم پس بجناب حضرت نبوت مآب عليه السلام آمده صورت حال بعرض رسانيدند آيت آمد كه وَ لا تُكرِهُوا و اكراه مكنيد فَتَياتِكُم كنيزكان خود را عَلَى البِغاءِ بر زنا و پليدكارى إِن أَرَدنَ اگر خواستند تَحَصُّناً باز ايستادن بر پرهيزگارى و اگر نخواهند ذكر اراده تحصن بمقتضاى حال است و الاكراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه ميگويد شما اكراه ميكنيد لِتَبتَغُوا تا فراگيريد عَرَضَ الحَياةِ الدُّنيا مال زندگانى دنيا را از كسب ايشان و فروختن اولاد ايشان و در تبيان آورده كه زانى بود كه صد شتر براى فرزندى كه از مزنى بها داشت بدادى

وَ مَن یُکرِههُنَّ و هرکه اکراه کند کنیزکان را بر زنا فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای مِن بَعدِ إِکراهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشـان را غَفُورٌ آمرزنـده گناه ایشـان‌ست یعنی کنیزکـان مکره را رَحِیمٌ مهربـان بر ایشـان و وزر و وبـال آن نیسـت مگر در گردن اکراه‌کنندگان.

صفحه : ۷۷۹

وَ لَقَد أَنزَلنا و به تحقیق فرستادیم ما إِلَیکُم بسوی شما آیاتٍ مُبَیِّناتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته و حفص رح بکسر یا میخواند یعنی روشن‌کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَ مَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِینَ خَلَوا از امثال آنانکه گذشته‌اند مِن قَبلِکُم پیش از شما یعنی قصّه عجیبه ماننـد قصّه ایشان و آن قصّه عائشه رض است که مانندگی دارد بقصّه مریم ع در وقوع تهمت و بقصه یوسف ع در براءت ذمه وَ مَوعِظَةً و فرستادیم پنـدی درین آیتهـا لِلمُتَّقِینَ برای پرهیزگـاران تخصـیص متقیـان جهت انتفـاع ایشـان‌ست بمواعظ و نصائح قرآن اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ خدای تعالی نور آسـمانها و زمینهاست نور نامی است از نامهای حق سـبحانه امام زاهد رح فرموده که خـدای را نور توان گفت دلی بپارسـی روشن نشاید گفت چه روشـنی ضد تاریکی است و خدای آفریدگار اینکه هر دو ضـد است و بایـد که نور متعـارف کیفیتی است که باصـره اولا ـ او را دریابـد و بواسـطه او ثانیا سائر مبصـرات را ادراک کنـد چون کیفیتی که فـائض گردد مثلا ـ از نیر اعظم بـاجرام کثیفه که محاذی او باشـد و بـدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بـدین نـام خوانـده از تقـدیر مضـانی چـاره نباشـد و ازین‌ست که صاحب کشاف میگویـد ذو نور السـموت و الارض اوسـت خداوند نور آسـمانها و زمینها یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم هستی در مناظر بلندی و مغاوز پستی نوری دارد ذاتی یا عرضـی جمله عطیه فیض اوست بیت در ظلمت عـدم همه بودیم بیخبر نور وجود سرّ شـهود از تو یـافتیم یا بتجوز مصـدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضـمون کلام اینکه بود که منور السـموت و الارض روشن‌کننده آسمانست بملائکه مقربین و نوردهنده زمین بانبیاء مرسـلین یا روشـنی‌بخش آئینه دلهای ساکنان ارض و سـما بانوار معرفت و توحید در تیسـیر آورده که آراینده آسـمان و زمین است و آنکه امـام یعقوب چرخی قـدس سـره، در شـرح اسـماء اللّه معنی نور برین وجه آورده که جهان‌آرای و دلگشای مؤید اینکه قولست و آنکه امام نسفی رح در بیان آرائش ارض و سما گوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام است و زمین را بمساجـد انس که مواضع عبـادات اهـل اسـلام است یا سـما را بشـمس و قمر و سـتارگان و زمین را بانبیاء و علماء و مومنان یا سـما را به تسبیـح سـبحان و تقـدیس مقدسان و زمین را به تلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سـما را به بیت معمور و زمین را بکعبه وافر السـرور و گفته‌انـد مـدبر السـموت و الارض امور اهالی آسـمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای او کار کننـد و به تـدبیر او مهم سازنـد نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر ع ور القبائل ساکب بن محلم و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد مجموعه را بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد بیت از نهانخانه احسان تو هر جا همه کس کل حزب فرحوننـد زهی لطف عمیم در تبیان آورده که مدلول السـموت و الارض چه هر دلیلی از دلائل قدرت و بـدائع حکمت که در دوائر سـپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضـح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او- شـعر ففی کـل شـی له آیـهٔ تـدل علی انه واحـد مصرع جود جمله اشیاء دلیـل قـدرت اوست و از إبن عبـاس رض منقول است که هـادی اهل السـموت و الارض رهنمای اهل آسـمان و زمین است که بهدایت او بهستی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسـند در لطائف جیثمی از خواجه ابو سـهل انصاری روح اللّه روحه نقل میکنـد که سـرور اهل السموت و الارض چه تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سـبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرحت و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزائید آنجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی‌ست بیت چو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم چو تو پیدا شوی بر من مسـلمانم بجان تو بعضـی از علماء گویند نور آنست که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابـد پس چون حق تعـالی بیـان کرده است از برای آنچه در معـاد و معـاش بکار آیـد و ما بـدان بـدو راه برده‌ایم پس او را نور توان

گفت صاحب رح احقاف آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن را از متحرک نشناسد و در اعلا و اسفل تمیز نکند و قبیح از صبیح بازندارد و چون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آوردند و جودات و کیفیات او ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدرکه انسانیه داند که استفاده اینکه دانش و تمیز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملو است و مخفی و ظاهر بدلالت و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته‌ایم و بمرتبه تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهراند و او از همه مخفی و از حضرت ولایت رتبت در شرح رباعیات فرموده‌اند که هر چه ادراک کنی اوّل هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک اینکه ادراکی غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان و اشکال بواسطه ضیاایست که محیط است بآنها شرط است در رویت و با وجود اینکه بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیاء غافل میشود و بغیبت ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیا است همچنین نور حقیقی هستی که محیط بضیا و الوان و اشکال و بینند بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه اوست و ادراک شی بی‌ادراک او محال است اگرچه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست و اگر اینکه نور نیز چون ضیا غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بوده نظم هستی که بذات خود هویدا است چو نور ذرات مکنونات ازو یافت ظهور هر چیز که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور و در رساله حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سائر هستیها بدوست اللّه نور السموت و الارض همه اشیا هستی و عدم محض است و مبدأ ادراک همه هستی او است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرکه و هرچه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک اینکه ادراک غافل شوی و از شدّت ظهور مخفی نماید نظم همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان مَثَلُ نُورِهِ صفت نوریکه منسوب بدو است کَمِشکاةٍ مانند روزنه هست در دیوار که در نهایت بخارج راه ندارد چون طاقی.

صفحه : ۷۸۰ فِیها مِصباحٌ در ان طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبه است از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله شعله باشد در انبوبه المِصباحُ آن چراغ افروخته فِی زُجاجَةٍ در قندیلی از آبگینه الزُّجاجَةُ آن آبگینه بغایت صفا و لطافت کَأَنَّها کَوکَبٌ گویا ستاره‌ایست دُرِّیٌّ درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که درو است یُوقَدُ افروخته شده است در ابتدا مِن شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار زَیتُونَةٍ که آن زیتون است در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر علیهم السلام دعای برکت برو خوانده‌اند از انجمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السّلام لا شَرقِیَّةٍ نه در جانب شرق است از معموره چون گنگ دژ و دیار چین و خطا وَ لا غَربِیَّةٍ و نه در طرف غرب از ان چون طنجه و طرطوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شام است یا آنکه نه پیوسته در آفتاب است تا متحرق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهره‌مند است و هم از حمایت وقایت سایه محفوظ حسن بصری رح فرموده که اصل اینکه شجره از بهشت است بدنیا آورده‌اند پس از اشجار اینکه عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر او اطلاق توان کرد یَکادُ زَیتُها نزدیک است که روغن آن درخت یُضِیءُ روشنی دهد بنفس خود وَ لَو لَم تَمسَسهُ و اگرچه نرسیده باشد بوی نارٌ آتشی یعنی درخشندگی و براقی بمشابه است که بی آتش روشنائی بخشد نُورٌ عَلی نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بر ان افزوده در مشکوة که ضابط اشعّه و جامع انوارست یَهدِی اللّهُ راه می‌نماید خدای تعالی لِنُورِهِ بنور معرفت خود مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ یَضرِبُ اللّهُ الأَمثالَ و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند لِلنّاسِ برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات عَلِیمٌ داناست علماء را در باب اینکه تمثیل سخن بسیارست علّامهٔ العلماء امام فخر الدین رازی رح در اسرار

التنزيل فرموده كه مراد نور ايمان است كه حق سبحانه و تعالى تشبيه كرده سينه مؤمن را بمشكاة و دل او را در سينه بقنديل زجاجه در مشكوة و ايمان را بچراغى افروخته در قنديل و قنديل را بكوكبى درخشنده و كلمه اخلاص را بشجره مباركى كه از تاب آفتاب و خوف ظلال و نوال رجا بهره دارد و نزديك‌ست كه فيض كلمه بى‌آنكه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور كند چون اقرار بآن بر زبان جارى شد و تصديق جنان بآن يار گشت نمودار نور على نور بظهور رسيد و هم از كلمات امام است طيب اللّه روحه كه نور ايمان را بچراغ تشبيه كرد بجهت آنكه در هر خانه كه چراغ بود دزد پيرامن آن نگردد و همچنين در هر دل كه ايمان باشند شيطان را بدو راه نبود يا آنكه بچراغ داخل خانه روشن بود و از روزنهاى خانه پرتوى بخارج افتد و آنرا نيز بخشد بهمين منوال نور ايمان دل را روشن گرداند و از آنجا شعاع معرفت بروزنهاى حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پديد آيد سيماهم فى وجوههم مصرع يماى هر كس از دل او مى‌دهد خبر تشبيه فرموده دل مومن را بآبگينه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشكنند كه آبگينه شكسته هر كجا رسد ببرد و زخمى كه دل‌شكسته را زند مرهمى نپذيرد بيت چون آبگينه اينكه دل مجروح نازكم هر چند بيشتر شكنى تيزتر شود گفته‌اند آن نور نور معرفت اسرار الهى است يعنى چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشكوة سينه او افروخته است از بركت زيت تلقين شجره وجود مبارك محمدى ص كه نه شرقى است و نه غربى بلكه مكّى است و مكّه ناف عالم و از فراگرفتن عارف آن اسرار تعليم سيّد ابرار از سر نور على نور معلوم توان كرد قولى آن‌ست كه آن نور قرآن است و قلب مومن زجاجه و زبان او مشكوة و قرآن مصباح و شجره وحى الهى كه نه مخلوق است و نه مختلق نزديك‌ست كه هنوز قرآن ناخوانده دلائل و حجج لو بر همكنان واضح شود پس چون قراءت بدان كنند نور على نور شود و در روح الارواح آورده كه آن نور نور محمدى ص است مشكوة آدم باشد و زجاجه نوح و زيتون ابراهيم كه به يهوديت مائل است چه يهود غرب را قبله ساخته‌اند و نه بنصرانيت چه نصارى روى بشرق آورده‌اند و مصباح حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم يا مشكوة ابراهيم است و زجاج اسمعيل و مصباح حضرت رسالت‌پناه ص و شجره شجره نبوّت كه نه كذب است و نه هزل يا مشكوة سينه مشروح آنحضرت و زجاج دل صافى مطهر اوست و مصباح علم كامل او و شجره خلق شامل او كه نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصير و تفريط اعتدال خير الامور اوسطها واقع شده و صراط سوى عبارت از ان است و در عين المعانى فرمود كه نور محبّت حبيب با نور خلت خليل نور على نورست بيت پدر نور و پسر نوريست مشهور ازينجا فهم كن نور على نور بواقى نكات متعلقه بآية النور در جواهر التفسير به سبطى لايق مذكورست و مسطور و الى اللّه تصير الامور.

صفحه : ۷۸۱

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّهُ تسبيح گويند خداى تعالى را در خانهاى كه دستورى داد خداى و امر كرد أَن تُرفَعَ آنكه برداشته شود قدر او بتعظيم يعنى آنرا رفيع القدر و بزرگ مرتبه دانند يا بردارند در ان آوازها تا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها در ان بيوت وَ يُذكَرَ فِيهَا و ياد كرده شود در ان خانها اسمُهُ نام او مراد از بيوت مساجد است كه اشرف اماكن و ارفع مساكن از جميع بقاع آن‌ست كه در آنجا بذكر و نماز اشتغال بايد نمود و از سخن دنيا و كلام مالا يعنى محترز بايد بود يا بيوت انبياء ع يا بيوت مدينه يا حجرات طاهره و بعضى رفع را حمل كنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرمود و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و گويند بيوت عبارت از چهار خانه است كه بامر الهى متصدى عمارت آن پيغمبران ع بودند كعبه معظمه كه بسعى خليل ع و مدد اسمعيل ع تمام شده و بيت المقدس كه رفع قواعد در ايام خلافت داود و اتمام آن بر دست سليمان ع اتفاق افتاده و مسجد مدينه و مسجد قبا كه عمارت آن هر دو باشارت حضرت مصطفى صلى اللّه عليه و عليهم اجمعين بوده يُسَبِّحُ لَهُ تسبيح گفته شود يا نماز گذارند مر خداى را فِيهَا در ان بيوت بِالغُدُوِّ وَ الآصالِ به بامداد و شبانگاه رِجالٌ مسبحان يا مصليان مردانند كه از غايت استغراق در مقام شهود و لا تُلهِيهِم مشغول نمى‌سازد و باز نمى‌دارد ايشانرا تِجارَةٌ بازرگانى يعنى خريدن متاعى كه از ان توقع سودى باشد وَ لا بَيعٌ و نه فروختن آنها يعنى داد و ستد و خريد و فروخت ايشانرا مانع نبود عَن ذِكرِ اللّهِ از ياد كردن خداى تعالى وَ إِقامِ الصَّلاةِ و بپاى‌داشتن نماز وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ و از

دادن زکوة محققان بر آننـد که چون بیع و شـرا که اعظم اشـغال دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نبود باقی اشـتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسـرار آورده که ظـاهر ایشـان بـا خلق است و باطن ایشان در شـهود اسـماء و صـفات حق و بحقیقت اینکه روش خواجگان ماوراء النهرست آورده‌اند که ملک حسـین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پرسـید که در طریقه شـما ذکر جهر و خلوت و سماع می‌باشد فرمودند که نمی‌باشد پس گفت بنای طریقه شما چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش اینکه چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان – آنچه حق تعالی میفرمایـد لا تلیهم تجارهٔ و لا بیع عن ذکر اللّه اشارت باین مقام است و حضـرت حقائق‌پناهی قدس سـره در بیـان اینکه طریقه انیقه فرموده‌انـد ربـاعی سـر رشـته دولت ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسـارت مگـذار دائم همه جا با همه کس در همه حال میدار نهفته چشم دل جانب یار یَخافُونَ می‌ترسـند اینکه مردمان با وجود چنین توجه و استغراق یَوماً تَتَقَلَّبُ از روز که بگردد فِیهِ القُلُوبُ در ان روز دلهای یعنی از هول متحیّر گردد و صـفت آرامش باضـطراب متغیر شود وَ الأَبصارُ و بگردد دیدها و از هر طرف بنگرد تـا به بینـد که نـامه اعمـال وی از کجـا بـدو می‌آیـد لِیَجزِیَهُمُ اللّهُ متعلق است بیخافون یعنی می‌ترسـند تا جزا دهد خدای ایشانرا به سـبب آن ترس أَحسَنَ ما عَمِلُوا نیکوترین جزای آنچه کرده‌اند یعنی بهشت موعود وَ یَزِیدَهُم و زیاده کند در پاداش ایشان مِن فَضلِهِ از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد وَ اللّهُ یَرزُقُ و خـدای تعـالی روزی میدهـد در دنیـا مَن یَشـاءُ هرکرا میخواهـد بِغَیرِ حِسابٍ بی‌حساب یعنی بر ان روزی حساب نکنـد یا زیاده از ان دهد در عقبی که بخیر شمار درآید.

صفحه : ۷۸۲

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه پوشـیدند حق را و نگرویدند بدان أَعمالُهُم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صـله رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن کَسَرابٍ مانند سـرابی است بِقِیعَةٍ بزمینی همـوار سـراب آنست که شعاع آفتاب چون در نیم روز بر زمین مسـتوی افتد لمعان آن رخشـنده در نظر آید چون آبی مواج یَحسَـبُهُ الظَّمآنُ پندارد آنرا تشـنه ماءً آبی صافی و روی بوی آورد حَتّی إِذا جـاءَهُ تـا چون برسـد بموضـعیکه درو توهم آب کرده لَم یَجِـدهُ شَـیئاً نیابـد آن مظنون و متصوّر خود را چیزی وَ وَجَـدَ اللّهَ و یابد عقـاب خـدای تعالی را عِنـدَهُ نزدیک کردار خویش یا خـدایرا حساب‌کننـده خویش یابـد فَوَفّاهُ پس تمام بدهـد خـدای او را حِسابَهُ جزای کردار او بوجهی که حسـاب اقتضـا کرده باشـد وَ اللّهُ و خـدای تعـالی سَرِیعُ الحِسـابِ زود حسـاب است حساب یکی او را از حساب دیگری بازنـدارد تمثیل کرد اعمال کفّار را بسـراب و ایشان را بتشـنه جگر سوخته پس همچنانکه تشـنه از سـراب ناامید شده شـدنش زیـاده میشود کـافران را از امیـد بپاداش اعمال خود چون نیابنـد حسـرت و خیبت افزون میگردد أَو کَظُلُماتٍ یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکمه فِی بَحرٍ لُجِّیٍّ در دریای عمیق که دمبدم یَغشاهُ مَوجٌ می‌پوشد آن دریا را موجی مِن فَوقِهِ مَوجٌ از بالای آن موجی دیگر مِن فَوقِهِ از زبر موج ثانی سَـحابٌ ابریکه انوار نجوم را بپوشد ظُلُماتٌ اینکه تاریکیها است بَعضُـها فَوقَ بَعضٍ بعضـی بالای بعضـی متراکم شـده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اوّل و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر إِذا أَخرَجَ چون بیرون آرد کسـی یَـدَهُ دست خود را که اقرب اعضای مرئیّه است بچشم لَم یَکَد یَراها نزدیک نیست که بیند آنرا بیان تاکید شدّت ظلمات است یعنی دست را نه‌بینـد و نزدیک نیست که ببینـد وَ مَن لَم یَجعَلِ اللّهُ و هرکرا نـداد و مقرر و مقـدر نکرد خـدای تعالی لَهُ نُوراً مر او را روشـنی در وقت قسـمت ازلی فَمـا لَهُ پس نیست مر او را مِن نُورٍ هیـچ نوری اینکه تمثیـل دیگر است مر عملهـای کفـار را، ظلمـات عملهای تیره اوسـت و بحر لجی دل او و مـوج آنچـه دل او را می‌پوشــد از جهــل و شــرک و ســحاب مهر خــذلان برو پس کردار و گفتــارش ظلمت‌ست و مـدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در قیـامت هم به ظلمت برعکس مومن که او را نور علی نورست اینکه را ظلمت بعضها فوق بعض نظم مومنان از تیرگی دور آمدند لا جرم نور علی نور آمدند کافری تاریک دل را فکرتیست حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است.

صفحه : ۷۸۳

أ لَم تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ اللّهَ یُسَبِّحُ لَهُ آنکه خدای تعالی تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ هر که در آسمانها و زمینهاست وَ الطَّیرُ صَافّاتٍ و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال گشاده باشند در هوا وصف کشیده تخصیص طیر بآن است که او میان زمین و آسمان است یا دلائل صنع درو ظاهرتر چه اجرام ثقیله را که اصلا مائل مرکزاند اعطای قوت میل بمحیط و قدرت وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع کُلٌّ هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قَد عَلِمَ بدرستیکه دانسته است صَلاتَهُ دعای خود را وَ تَسبِیحَهُ و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدای را یا خدای داند نیاز همه و نماز همه را وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای تعالی دانا است بِما یَفعَلُونَ بآنچه می‌کنند همه از طاعت و عبادت وَ لِلّهِ و مر خدای را است مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ بادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها همه اوست وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ و بسوی خداست بازگشت همه أ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ آیا نمی‌بینی آنکه خدای تعالی یُزجِی سَحاباً میراند ابر را و برمی‌انگیزاند قطعه قطعه ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَینَهُ پس تالیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی ثُمَّ یَجعَلُهُ رُکاماً پس میگرداند او را در هم رسته و بر هم بسته فَتَرَی الوَدقَ پس می‌بینی تو باران را که یَخرُجُ مِن خِلالِهِ بیرون می‌آید از میان آن وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ و فرو میفرستد از ابر یا آسمان مِن جِبالٍ فِیها از کوهها که درو است یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت مِن بَرَدٍ از تگرگی که کائن است در ان ابر مفعول محذوفست تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابرست تگرگ را و گفته‌اند اینجا سما آسمان است نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ حق تعالی از ان تگرگ نازل میگرداند فَیُصِیبُ بِهِ پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ یَصرِفُهُ و بازمیدارد آنرا از میوه و محصول عَن مَن یَشاءُ از هر که میخواهد یَکادُ سَنا بَرقِهِ نزدیک است که روشنی آن برق یَذهَبُ بِالأَبصارِ ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی و اینکه قوی‌تر دلیل است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می‌آرد.

صفحه : ۷۸۴

یُقَلِّبُ اللّهُ میگرداند خدای اللَّیلَ وَ النَّهارَ شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَعِبرَةً هرآئینه دلالتی و اعتباریست لِأُولِی الأَبصارِ خداوندان بصر و بصیرت را وَ اللّهُ خَلَقَ و خدای تعالی بیافرید کُلَّ دَابَّةٍ هر جنبنده که در زمین است مِن ماءٍ از آبی که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و اینکه بر سبیل تغلیب بوده چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از إبن عباس رض نقل می‌کند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت درو افگند بگداخت و آب گشت بعضی از ان را تقلیب فرمود بآتش و از ان جن بیافرید پس برخی را تقلیب بباد داد و از ان ملائکه مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری را بخاک و از ان آدمی و سائر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنهُم پس ازین جنبندگان مَن یَمشِی کسی هست که میرود عَلی بَطنِهِ بر شکم خود چون مار و ماهی و سائر هوام وَ مِنهُم مَن یَمشِی و از ایشان کسی هست که میرود عَلی رِجلَینِ بر دو پای چون آدمی و مرغ وَ مِنهُم مَن یَمشِی و از ایشان هست که مشی میکنند عَلی أَربَعٍ بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم کرد آن را که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آله مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار قائمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوائم اربع بیش نیست یَخلُقُ اللّهُ می‌آفریند خدای تعالی ما یَشاءُ هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیئات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظم اوست قادر بهر چه خواهد و خواست و هر چه خواهد کند که حکم او راست نقشبند برون گلها اوست نقش دان درون دلها اوست إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بر آفریدن همه چیزها توانا است پس هر چه خواهد بیافریند

لَقَد أَنزَلنا بتحقیق که فرو فرستادیم آیات مُبَیِّنات آیتهای روشن کرده و هویدا وَ اللّهُ یَهدِی و خدای راه نماید مَن یَشاءُ هر کرا خواهد بسبب تفکر در ان آیات إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براهی راست و درست که طریق بهشت است آورده‌اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بمحکمه محمّد ص بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف عرض میکنیم حق سبحانه آیت فرستاد که وَ یَقُولُونَ و میگویند منافقان که ما آمَنّا بِاللّهِ گرویده‌ایم بخدای تعالی وَ بِالرَّسُولِ و بفرستاده او وَ أَطَعنا و فرمانبرداری کردیم هر دو را ثُمَّ یَتَوَلّی پس میگروند فَرِیقٌ مِنهُم گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم مِن بَعدِ ذلِکَ از پس اقرار بایمان و اطاعت وَ ما أُولئِکَ و نیستند آن گروه بِالمُؤمِنِینَ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رض و مغیره بن وائل مخاصمه بود در آب و زمینی چنانچه علی مرتضی رض خواست که او را نزد رسول برد میسر نشد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عمزاده اوئی زیرا که آن ملعون دانسته که حق بجانب. مرتضی علی رض است و محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمانبرداری میکنند و از حکم خدا و رسول ص سر می‌پیچند و روی می‌تابند.

صفحه : ۷۸۵

وَ إِذا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَی اللّهِ بکتاب خدای وَ رَسُولِهِ و بحکم رسول او لِیَحکُمَ تا حکم کند پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم براستی بَینَهُم میان ایشان إِذا فَرِیقٌ ناگاه گروهی مِنهُم از ایشان که بشر است یا مغیره مُعرِضُونَ اعراض کنندگانند از محکمه علیه نبویه صلی اللّه علیه و آله و سلّم وَ إِن یَکُن و اگر باشد لَهُمُ الحَقُّ مر ایشان را حق یعنی حکم برای ایشان بود یَأتُوا إِلَیهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذعِنِینَ فرمانبرندگان و انقیادکنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده‌اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سرباز زننده‌اند أَ فِی قُلُوبِهِم آیا در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری‌ست یعنی کفر و میل بظلم أَمِ ارتابُوا یا در شک افتادند در باب پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و ازو تهمتی مشاهده کرده‌اند که برو اعتماد راستی نماند أَم یَخافُونَ آیا می‌ترسند أَن یَحِیفَ اللّهُ آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی وجود نماید عَلَیهِم بر ایشان وَ رَسُولُهُ و میل کند رسول او در حکومت بَل نچنین است که پیغمبر ص محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کند بلکه أُولئِکَ آن گروه هُمُ الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر خصوم یا بر نفسهای خود یا بابا و امتناع از حکم خدا و رسول إِنَّما کانَ جز اینکه نیست که هست قَولَ المُؤمِنِینَ گفتار گرویدگان إِذا دُعُوا چون خوانده شوند إِلَی اللّهِ بکتاب خدای تعالی وَ رَسُولِهِ و بسوی پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم لِیَحکُمَ بَینَهُم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت أَن یَقُولُوا آنکه او گویند سَمِعنا شنیدیم قول ترا وَ أَطَعنا و فرمانبرداریم امر ترا مصرع بهر چه حکم کنی در میان ما حکمی وَ أُولئِکَ و آن گروه که چنین گویند هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی وَ مَن یُطِعِ اللّهَ و هر که فرمان برد خدای تعالی را در فرائض وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرمایند وَ یَخشَ اللّهَ و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته وَ یَتَّقهِ و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولئِکَ پس آن گروه هُمُ الفائِزُونَ ایشانند فوزیافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز فرمانبرداری و خشیت و تقوی متصور نیست بیت اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی و اینک عمل اگر رضای مولی طلبی.

صفحه : ۷۸۶

وَ أَقسَمُوا و سوگند خوردند منافقان بِاللّهِ بخدای تعالی جَهدَ أَیمانِهِم سخت‌ترین سوگندان خود که در طریق فرمانبرداری چنانند که بی‌شبه لَئِن أَمَرتَهُم اگر فرمائی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَیَخرُجُنَّ هر آئینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند قُل لا تُقسِمُوا بگو سوگند یاد مکنید و قسم بدروغ مخورید طاعَةٌ مطلوب از شما فرمانبرداری‌ست مَعرُوفَةٌ شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاقی إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بدرستیکه خدای تعالی دانا است بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید از نفاق و

جز آن قُل بگو ای محمّد أَطِیعُوا اللّهَ فرمانبرید خدای تعالی را بخلوص نیت وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول خدای را بصفای طویت فَإِن تَوَلَّوا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فَإِنَّما عَلَیهِ ما حُمِّلَ پس جز اینکه نیست که بر پیغمبر است آنچه برو حمل کرده‌اند از تبلیغ احکام وَ عَلَیکُم ما حُمِّلتُم و بر شما است آنچه بار کرده شده‌اید از انقیاد و امتثال وَ إِن تُطِیعُوهُ و اگر فرمانبرید رسول را در حکم او تَهتَدُوا راه یابید براستی وَ ما عَلَی الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده بجمعی إِلَّا البَلاغُ المُبِینُ مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه برو بوده بجای آورده و آنچه کار و بار شما است مانده وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وعده کرد خدای تعالی آنان را که گرویده‌اند مِنکُم از شما وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقرای مهاجرانند رض که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبائل عرب که در مکّه و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدیدآمیز و سخنان فتنه‌انگیز می‌فرستادند مهاجران رض اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگار بهول و هراس میگذرانیدندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما درآید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیّت نشینیم اینکه آیت نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که لَیَستَخلِفَنَّهُم هرآئینه ایشانرا خلیفه گرداند فِی الأَرضِ در زمین کفار از عرب و عجم کَمَا استَخلَفَ الَّذِینَ همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و حفص رح استخلف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بوده‌اند.

صفحه : ۷۸۷

مِن قَبلِهِم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در ان چنانکه ملوك در ممالك خود می‌کنند و در اندك فرصتی بوعده مؤمنان وفا فرموده جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امیدست که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لِیُظهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ بحوزه تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملّت مصطفوی درآید نظم دمبدم صیت کمال دولت خدام او عرصه روی زمین را سر بسر خواهد گرفت شاهباز همتش چون برکشاید بال قدر از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت اینکه آیت دلیل اعجاز از قرآن است و حجت صحت نبوّت و برهان خلافت خلفای راشدین دیگر فرمود وَ لَیُمَکِّنَنَّ و هر آئینه با قوت متمکن سازد لَهُم دِینَهُمُ برای ایشان دین ایشانرا الَّذِی ارتَضی لَهُم آن دین که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند وَ لَیُبَدِّلَنَّهُم و هر آئینه بدل دهد ایشانرا مِن بَعدِ خَوفِهِم از پس ترس ایشان از اعادی أَمناً ایمنی از ایشان یَعبُدُونَنِی بپرستند مرا در زمان خلافت لا یُشرِکُونَ شریک نسازند بِی شَیئاً با من چیزیرا یعنی اختیار و جاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَ مَن کَفَرَ و هر که کفران ورزد در اینکه نعمت بَعدَ ذلِکَ بعد از راست شدن وعده فَأُولئِکَ پس آن گروه کافر نعمتها هُمُ الفاسِقُونَ ایشانند کاملان در فسق ثعلبی رح آورده که قتله ذو النورین رض اوّل جمعی بودند که کفران اینکه نعمت ورزیدند وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ و بپای دارید نماز مفروض را وَ آتُوا الزَّکاةَ و بدهید زکوة واجب را وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید لا تَحسَبَنَّ مپندار ای محمّد ص الَّذِینَ کَفَرُوا آنان را که نه‌گرویدند مُعجِزِینَ عاجزکنندگان مر خدای را از عذاب کردن فِی الأَرضِ در زمین یا پیشی گیرندگان بر وی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند وَ مَأواهُمُ النّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَ لَبِئسَ المَصِیرُ و بد بازگشتی است آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم غلامی انصاری را که مدلج بن عمر نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق رضی اللّه عنه فرستاد و مدلج بی اجازت درآمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او دور شده بود و قولی آنست که بیدار بود و باز وجه، خود ملاعبه میفرمود و از درآمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آباء و انباء و خدم و حشم ما در مثل اینکه ساعات بی دستوری در خانه ما درنیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از انکه بخدمت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آمد اینکه آیت نازل شده بود.

صفحه : ۷۸۸

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لِیَستَأذِنکُمُ الَّذِینَ باید که دستوری طلبند از شما آنانکه مَلَکَت أَیمانُکُم مالک ایشان است دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیزک وَ الَّذِینَ لَم یَبلُغُوا الحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که نرسیده‌اند ببلوغ مِنکُم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن بخانهای شما ثَلاثَ مَرّاتٍ سه نوبت در شبان روز مِن قَبلِ صَلاةِ الفَجرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برمی‌خیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد وَ حِینَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که می‌نهید ثِیابَکُم جامهای خود را مِنَ الظَّهِیرَةِ بیان حین است یعنی آنوقت نیم روز است وَ مِن بَعدِ صَلاةِ العِشاءِ و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع ثَلاثُ عَوراتٍ لَکُم نگاهدارید اینکه سه وقت عورت که مر شماراست لَیسَ عَلَیکُم نیست بر شما وَ لا عَلَیهِم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُناحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان بَعدَهُنَّ بعد ازین سه وقت طَوّافُونَ بندگان طواف‌کنندگان‌اند یعنی درآیندگان عَلَیکُم بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعضُکُم درمی‌آیند بعضی از شما عَلی بَعضٍ بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کَذلِکَ مانند اینکه روشن کردن یُبَیِّنُ اللّهُ روشن میسازد و بیان می‌کند خدای تعالی لَکُمُ الآیاتِ برای شما دلائل حق و احکام شرع وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَکِیمٌ حکم‌کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علماء حکم اینکه آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم إبن جبیر رح را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ اینکه آیت سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می‌ورزند وَ إِذا بَلَغَ الأَطفالُ و چون برسند طفلان مِنکُمُ الحُلُمَ از شما بخواب دیدن محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن‌تر دلیلی است بر وقوع بلوغ فَلیَستَأذِنُوا پس باید که طلب دستوری می‌کنند کَمَا استَأذَنَ الَّذِینَ همچنان که دستوری می‌طلبند آنانکه بالغ شوند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سائر مردان دارند در استیذان کَذلِکَ همچنان که بیان کرد اینکه حکم را یُبَیِّنُ اللّهُ بیان میگرداند خدای تعالی لَکُم آیاتِهِ برای شما آیتهای خود را وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای تعالی داناتر است بر احوال شما حَکِیمٌ حکم‌کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار اینکه دو اسم در آخر اینکه دو آیت متعاقب بجهت مبالغه و تاکید است.

صفحه : ۷۸۹

وَ القَواعِدُ و نشستگان در خانها و بازماندگان مِنَ النِّساءِ از زنان اللّاتِی لا یَرجُونَ آنانکه امید ندارند نِکاحاً نکاح خود را یعنی طمع نمی‌کنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَیسَ عَلَیهِنَّ پس نیست بر ایشان جُناحٌ گناهی دو بالی أَن یَضَعنَ از انکه بنهند ثِیابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه میپوشند غَیرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ در حالتی که ظاهرکنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَ أَن یَستَعفِفنَ و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَیرٌ لَهُنَّ بهترست مر ایشانرا و دورتر از تهمت وَ اللّهُ سَمِیعٌ و خدای تعالی شنوا است مقالات ایشانرا با مردان عَلِیمٌ دانا بمقصود و مقالات ایشان امام واحدی رح فرموده که تندرستان صحابه رض با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا اینکه جماعات از همکاسگی ارباب صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا طبائع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه رض چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات بازدادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و اینکه درویشان بتوهم عدم رضای ایشان پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشانرا بمائده که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودندی دعوت نمودی اجابت نمی‌کردند حق سبحانه آیت فرستاد که لَیسَ عَلَی الأَعمی نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَ لا عَلَی الأَعرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ وبالی و بزهی وَ لا عَلَی المَرِیضِ حَرَجٌ و نه بر بیماری گناهی وَ لا عَلی أَنفُسِکُم و نه بر نفسهای شما وزری أَن تَأکُلُوا آنکه بخورید شما و اهل ابتلا مِن بُیُوتِکُم از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درین داخل است بحکم اینکه حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکتر چیزیکه خورد مرد از کسب اوست و انّ

ولده من کسبه أَو بُیُوتِ آبائِکُم یا خانهای پدران خود أَو بُیُوتِ أُمَّهاتِکُم یا خانهای مادران خود أَو بُیُوتِ إِخوانِکُم یا خانهای برادران خود أَو بُیُوتِ أَخَواتِکُم یـا خانهـای خواهران خود أَو بُیُوتِ أَعمـامِکُم یـا خانهـای برادران پـدران خود أَو بُیُوتِ عَمّـاتِکُم یـا خانهـای خواهران پـدران خود أَو بُیُوتِ أَخوالِکُم یـا خانهـای برادران مـادران خود أَو بُیُوتِ خالاـتِکُم یـا خانهـای خواهران مادران خود أَو ما مَلَکتُم مَفاتِحَه یا خانهای که مالک هستید شما خزائن آنرا از نقود و اطعمه و امتعه اینکه خطاب باو کلا و خازنان است و گویند مراد خانه بندگان‌ست و جز خانه اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است.

صفحه : ۷۹۰ أَو صَدِیقِکُم یا خانهای دوسـتان خود در ان نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزایـد فتـح موصـلی رح بـدر خانه دوستی آمـد و- او حاضـر نبود کیسه او از جاریه طلبیـد و دو درم برداشت باقی بکنیزک بـازداد چـون خـواجه بخـانه رسـید صـورت واقعـه از جـاریه شـنید بشکرانه آن انبسـاط کنیزک را آزاد کرد و بنـواخت در نگارسـتان آورده که نظم شـبی گفتم جهـان فرسـوده را که بـود آسـوده در کنـج ربـاطی ز لـذتها چه خوشـتر در جهـان گفت میـان دوسـتداران انبساطی و در عوارف المعارف آورده که چون کسـی یار خود را گویـد که اعطنی من مالک و او در جواب گویـد کم تریـد دوستی را نمی‌شایـد یعنی بایـد که هر چه دارد در میان آرد و از اسـتفسار چند و چون بگذرد و چه دوست جانی بهتر است از مال فانی و درین باب گفته‌اند ای دوست برو بهر چه داری یاری بخر و بهیچ مفروش و اللّه در من قال نظم یاران بجان مضایقه با هم نمی‌کنند آخر کسـی بمال جدائی چرا کنند بسیار جد و جهد بباید که تا کسی خود را بآدمی صفتی آشنا کند شرط است بعد یافتن یار آشنا کز بهر او بعهد محبّت وفا کنند و بر قول اوّل که سبب نزول آیت تنفّر صحابه بود از مواکله اهل علل علی را بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک ازینها حرجی آورده‌انـد که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانسـتندی و از صـبح تـا شـام خـوان نهـاده انتظـار مهمـان کردنـدی و چون ثلـثی از شب بگـذشتی و مهمـان نرسـیدی آنگـاه چیزی خوردنـدی یـا در بـاره جمعی از انصـار که مشـقت بر نفس خود نهـاده جز بـا مهمـان طعام نخوردنـدی و در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی اینکه آیت آمد لَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ نیست بر شـما گناهی أَن تَأکُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِیعاً با هم مجتمع شـده أَو أَشـتاتاً یا پراگنـده فَإِذا دَخَلتُم پس چون درآیید بُیُوتاً بخانها که مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلی أَنفُسِکُم پس سـلام کنیـد بر همدینان خود که المومنون کنفس واحدة و در خانها بر اهالی خود و در مساجد نیز سـلام کنید و گفته‌اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد اللّه الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِیَّةً سلام کردنی مِن عِندِ اللّهِ ثابت و مشروع از نزدیک خدای تعالی مُبارَکَةً بسیار خیر و با برکت طَیِّبَةً پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کَذلِکَ همچنـانکه بیـان سـلام فرموده یُبَیِّنُ اللّهُ بیان میکنـد خـدای تعالی لَکُمُ الآیاتِ برای شـما آیتهای حکمت خود را لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ شایـد که تعقـل کنیـد در ان و حق و ثواب را دریابیـد إِنَّمَا المُؤمِنُونَ جز اینکه نیست که گرویـدگان کامل الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ آنانند که گرویده‌اند بخدای تعالی وَ رَسُولِهِ و برسول او از صمیم دل وَ إِذا کانُوا و چون باشند مَعَهُ با رسول وی صلی اللّه علیه و سلّم عَلی أَمرٍ جامِعٍ بر کاری جمع آرنـده یعنی مهمی که بشـرع ایشانرا مجتمع بایـد شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسـقا لَم یَذهَبُوا نرونـد از نزدیـک وی حَتّی یَستَأذِنُوهُ تـا وقتی که دسـتوری طلبنـد ازو و او تشـریف اذن ارزانی فرمایـد إِنَّ الَّذِینَ یَستَأذِنُونَکَ بـدرستیکه آنانکه دسـتوری طلبند از تو أُولئِکَ الَّذِینَ آنگروه آنانند که از صدق یُؤمِنُونَ میگروند بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ بخدای تعالی و رسول او و تصـدیق می‌نمایند تعریض بجمع منافقان است که در غزوه تبوک بتخلف از جهاد دسـتوری می‌جسـتند و در باره ایشـان نـازل شـد که انما یسـتاذنک الّـذین لا یؤمنون باللّه الایه فَإِذَا استَأذَنُوکَ پس چون طلب اذن کننـد اینکه مومنان مخلص از تو لِبَعضِ شَأنِهِم برای اصـلاح و اتمام بعضـی از کارهای خود فَأذَن پس دسـتوری ده لِمَن شِئتَ هر کرا خواهی مِنهُم از ایشان که عـذر واضح دارد وَ استَغفِر و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لَهُمُ اللّهَ برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعـذر باشـد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از جماعت اثم‌انـد پس برای ایشان اسـتغفار کن إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بـدرستیکه خـدای

تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگان را رَحِیمٌ مهربان‌ست بر تخفیف تکلیف ایشان.

صفحه : ۷۹۱

لا تَجعَلُوا ندارید و مدانید دُعاءَ الرَّسُولِ خواندن رسول مر شما را بَینَکُم میان خود کَدُعاءِ بَعضِکُم همچون خواندن بعضی از شما بَعضاً بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مسائله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و ناروا یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا نداکردن شما او را و خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول اللّه یا نبی اللّه چه حضرت عز و جل جلاله همه انبیاء ع را به ندای علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای کرامت خطاب میفرماید بیت یا آدم‌ست با پدر انبیاء خطاب یا ایها النبی خطاب محمدست آورده‌اند که چون آنحضرت ع خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قَد یَعلَمُ اللّهُ الَّذِینَ بدرستیکه میداند خدای تعالی آنانرا که از روی کراهت یَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندک اندک مِنکُم از میان شما لِواذاً در حالت پناه جستن بیک‌دیگر و پوشیدن همدیگر را فَلیَحذَرِ الَّذِینَ پس باید که بترسند آنانکه یُخالِفُونَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عَن أَمرِهِ از فرمان خدا و رسول او أَن تُصِیبَهُم از انکه برسد بدیشان فِتنَةٌ آزمایشی از حق که گمراهی است یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا ردّ توبه جنید قدس سره فرمود که فتنه سختی دل است و متأثر ناشدن او از معرفت الهی أَو یُصِیبَهُم یا برسد ایشانرا عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناك در آخرت أَلا إِنَّ لِلّهِ بدانید بدرستیکه مر خدای تعالی‌راست ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینهاست یعنی همه ملك اوینـد و مالك همه اوست زیرا که خالق همه اوست قَد یَعلَمُ بدرستیکه میداند ما أَنتُم عَلَیهِ آنچه شما برانید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت وَ یَومَ یُرجَعُونَ و میداند روزی را که بازگردانیده شوند منافقان إِلَیهِ بسوی جزای او فَیُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشانرا بِما عَمِلُوا بآنچه کرده‌اند از عملهای بدو بران مکافات کند وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ و خدای تعالی بهمه چیزها عَلِیمٌ دانا است و هیچ چیز برو مخفی نماند بیت آنکس که بیافرید پیدا و نهان چون نشناسد نهان و پیدا بجهان.

صفحه : ۷۹۲

سورة الفرقان

مکیة و هی سبع و سبعون آیة و ست رکوعات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ تَبارَكَ صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارك را گفته‌اند سه معنی اختیار فرموده اوّل آنکه برکت ازوست، و اینکه اشارت بکارسازی و بنده‌نوازی حق است دوّم آنکه بزرگوار و برتر است، و اینکه بیان صفت سرمدی و نشان عزّت ازلی و ابدی اوست سوم آنکه دائم و ثابت‌ست و اینکه عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال الَّذِی آنکه نَزَّلَ الفُرقانَ فرو فرستاده قرآن را که جداکننده است میان حق و باطل و حلال و حرام عَلی عَبدِهِ بر بنده خود یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم لِیَکُونَ تا باشد بنده او لِلعالَمِینَ مر آدمیان را و پریان را نَذِیراً بیم‌کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الَّذِی لَهُ آن کسی که مر اوراست مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ بادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در ان وَ لَم یَتَّخِذ و فرانگرفت خدای وَلَداً فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است وَ لَم یَکُن لَهُ و نیست مر او را ... شَرِیكٌ فِی المُلكِ انبازی در بادشاهی چنانچه ثنویه و ثنیه گویند یعنی اوراست بادشاهی بی‌فرزندی که قائم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد وَ خَلَقَ کُلَّ شَیءٍ و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آن چیز را تَقدِیراً اندازه‌کردنی یعنی آنها را مهیّا ساخت برای خصائص و افعالی که ازو میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم وَ اتَّخَذُوا و

فراگرفتند کفار مِن دُونِهِ بجز خدای آفریدگار آلِهَةً لا یَخْلُقُونَ خدایانی که نیافرینند شَیئاً چیزیرا و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَ هُم یُخلَقُونَ و حال آنست که ایشان آفریده شده‌اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس بتانیکه عبده آنها ایشانرا می‌تراشند رو بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَ لا یَملِکُونَ و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لِأَنفُسِهِم برای نفسهای خود ضَرًّا بازداشتن ضرری وَ لا نَفعاً و نه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود بازمی‌توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید وَ لا یَملِکُونَ و نمی‌توانند آن الهه باطله و قادر نیستند مَوتاً برمیرانیدن کسی وَ لا حَیاةً و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقاء حیات او وَ لا نُشُوراً و نه بر بعث و حشر او را ثانیا و خدای تعالی محیی و ممیت و باعث باید.

صفحه : ۷۹۳

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند إِن هٰذا نیست اینکه قرآن که محمّد بما آورده إِلّا إِفکٌ افتَراهُ مگر دروغی که خود بربافته است آنرا وَ أَعانَهُ و یاری داده‌اند او را عَلَیهِ بر ساختن آن دروغ قَومٌ آخَرُونَ گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا فکیه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه برو میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا می‌کند فَقَد جاؤُ پس بدرستیکه آمده‌اند اینکه قوم ظُلماً وَ زُوراً بستم و دروغ یعنی یاری‌دهندگان وی و برین تقدیر اینکه بقیه کلام کفّار باشد و اصح آن‌ست که اینکه سخن حضرت خداوند است میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ است و بمدد قومی بربافته میشود آمدند بشرك و ستم و بهتان وَ قالُوا و دیگر گفتند کلام وی أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ افسانه‌های پیشینیان است که در کتابها نوشته‌اند اکتَتَبَها مینویساند آنرا چه خود نمی‌تواند نوشت فَهِیَ پس آن نوشتها تُملی عَلَیهِ املا کرده میشود برو بُکرَةً وَ أَصِیلًا بامداد و شبانگاه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز آنها را برو میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمی‌تواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید اینکه وحی است قُل بگو ای محمّد در ردّ سخن ایشان أَنزَلَهُ الَّذِی فرستاده است قرآن را آن کسیکه بی‌شبه یَعلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِی السَّماواتِ در آسمانها وَ الأَرضِ و زمین بدان دلیل که اینکه کلام مشتمل است بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحای شما از اتیان بمثل آن عاجزاند و چنین کلام جز از نزد ملك علام نشاید إِنَّهُ بدرستیکه او کانَ غَفُوراً هست آمرزنده که پرده کرم بر جرائم بندگان می‌پوشد رَحِیماً مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمی‌کند وَ قالُوا و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه و امیّه و عاص و امثال ایشان ما لِهٰذَا الرَّسُولِ چیست اینکه پیغمبر را بر سبیل تهکّم گفتند چه بوده است اینکه کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر یَأکُلُ الطَّعامَ میخورد خوردنی را وَ یَمشِی و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فِی الأَسواقِ در بازارها اگر دعوی وی درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوند و- بیت جنس باید تا درآمیزد بجنس انس کی گیرند با جن انس القصه مشرکان گفتند بایستیکه او ملك بودی اگر ملك نیست لَو لا أُنزِلَ چرا فرو نه‌فرستادند إِلَیهِ مَلَكٌ بسوی او فرشته فَیَکُونَ مَعَهُ بس بودی با او نَذِیراً بیم‌کننده و یاری‌دهنده در انذار.

صفحه : ۷۹۴

أَو یُلقی إِلَیهِ یا آنکه افگنده شود بدو کَنزٌ گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردّد در تحصیل معاش مستغنی شود أَو تَکُونُ لَهُ یا باشد مر او را جَنَّةٌ یَأکُلُ مِنها بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَ قالَ الظّالِمُونَ و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشان است یعنی ستمکارند درین سخن که مومنان را گفتند إِن تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید شما إِلّا رَجُلًا مَسحُوراً مگر مردی جادوی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده‌اند و عقلش پوشیده شده و در تفسیر ماوردی آورده که مسحور بمعنی ساحر است یعنی متابعت جادوی می‌کنید شما را بسخن میفریبد انظُر در نگر ای محمّد بدیده بصیرت تا

به‌بینی که معاندان کَیفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَکَ الأمثالَ برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و مملی علیه بستودند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیاء علیهم السلام و تمیز ایشان از ما سوی فَلا یَستَطِیعُونَ سَبِیلًا پس توانائی ندارند و نمی‌یابند راهی بحجّت و برهان بر آنچه میگویند تَبارَکَ الَّذِی بزرگوارست آن کسیکه بمحض فضل إِن شاءَ جَعَلَ اگر خواهد بسازد و به‌بخشد لَکَ ترا در دنیا خَیراً مِن ذلِکَ بهتر از گنجی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جَنّاتٍ تَجرِی بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جوئیها وَ یَجعَل لَکَ و بدهد ترا در ان بوستانها قُصُوراً کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکورست که چون توانگران قریش حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنان است با اینکه آیت نازل شد و درجی از نور پیش آنحضرت ص نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزائن دنیا درینجا است آنرا بدست تصرف تو میدهیم بی‌آنکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو کرده‌ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت علیه الصلوة و السلام فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست‌تر دارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب اللّه ربک نشانه علو همت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم نه همین‌ست که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزائن روی زمین نیفگند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظری بما سوی اللّه نکشوده و بهیچ چیز از بدائع ملکوت و غرائب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از ان اینکه آیت آمد که ما زاغ البصر و ما طغی ابیات ز رنگ‌آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود در مهر ما زاغ نظر چون برگرفت از نقش کونین قدم زد در حریم قاب قوسین بَل نه فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه کَذَّبُوا بِالسّاعَةِ تکذیب می‌کنند قیامت را و داعیه ایشان بانکار نبوّت تکذیب ساعت است وَ أَعتَدنا و آماده کردیم ما لِمَن کَذَّبَ بِالسّاعَةِ برای کسیکه تکذیب ساعت کند سَعِیراً آتش افروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای دوزخ إِذا رَأَتهُم چون به‌بینند ایشانرا یعنی منکران قیامت آتش دوزخ مِن مَکانٍ بَعِیدٍ از جای دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سَمِعُوا لَها شنوند مر آتش را تَغَیُّظاً آواز جوشیدنی از خشم وَ زَفِیراً و بانگی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برانند که اینکه دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیات مشروط ببینه نیست. ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به‌بیند و خشم گیرد و بغرد.

صفحه : ۷۹۵

وَ إِذا أُلقُوا و چون درانداخته شوند مشرکان مِنها از دوزخ مَکاناً ضَیِّقاً در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد- و در تیسیر آورده که جهنّم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ افگند مُقَرَّنِینَ مقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن بسلسله نشین هم‌دیگر باز بسته دَعَوا بخوانند بر خود هُنالِکَ در ان مقام ثُبُوراً هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه و اینکه کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد و در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکورست که اوّل کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش درو درپوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی درمیکشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبوراه برکشیده میروند حق سبحانه فرماید که لا تَدعُوا الیَومَ مخوانید امروز ثُبُوراً واحِداً یک ثبور وَ ادعُوا و بخوانید ثُبُوراً کَثِیراً ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدّت ثبوری واقع خواهد شد قُل بگو ای محمّد ص آنانرا که بفقر سرزنش تو می‌کنند أَ ذلِکَ آیا گنج و بوستان دنیا خَیرٌ بهترست أَم جَنَّةُ الخُلدِ الَّتِی یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ المُتَّقُونَ وعده داده شده‌اند پرهیزگاران بدخول در ان کانَت هست در علم خدای تعالی لَهُم مر متقیان را آن بهشت جَزاءً پاداش اعمال ایشان وَ مَصِیراً و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لَهُم فِیها مر ایشان راست در آن بهشت ما یَشاؤُنَ آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مومنان را بآرزوی ایشان از مرتبه اکمل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادیکه مناسب حال خود

جویند یابند خالِدِینَ در حالتی که جاوید باشند در بهشت کانَ هست دخول و خلود ایشان در جنت عَلی رَبِّکَ بر پروردگار تو وَعداً وعده مَسؤُلًا خواسته شده سزاوار آنکه از خدای در خواهند یا مومنان درخواسته‌اند که ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست می‌کنند که ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم وَ یَومَ یَحشُرُهُم و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی حشر کند مشرکان را وَ ما یَعبُدُونَ و آنرا نیز که می‌پرستند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی عام است همه معبودان را از ذوی العقول و غیر آن و گفته‌اند مراد اصنام‌اند که خدای ایشان را به سخن آرد و مخاطب سازد فَیَقُولُ پس گوید أ أَنتُم آیا شما أَضلَلتُم گمراه کردید عِبادِی هؤُلاءِ بندگان مرا اینکه گروه یعنی مشرکان أَم هُم یا ایشان ضَلُّوا السَّبِیلَ گم کردند راه را با ضلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد فصیح.

صفحه : ۷۹۶

قالُوا گویند بتان سُبحانَکَ پاکی ترا و ما ترا بپاکی یاد می‌کنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه ما کانَ یَنبَغِی لَنا نیست ما را و نسزد و روا نباشد أَن نَتَّخِذَ آنکه فراگیریم کسی که ما را پرستد مِن دُونِکَ بجز تو یعنی ترا نپرستد ملخص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دوست ندارند و ما را پرستند نرسد ما را که بگیریم ما ایشانرا مِن أَولِیاءَ از دوستان وَ لکِن مَتَّعتَهُم و لیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی وَ آباءَهُم و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سائر نعمتها حَتّی نَسُوا الذِّکرَ تا فراش کردند آنچه انبیاء ع ایشانرا بدان دعوت میفرمودند وَ کانُوا و بودند بر حکم ازلی تو قَوماً بُوراً گروهی هلاک‌شده یا تباه گشته پس حضرت عز شانه بت‌پرستانرا مخاطب ساخته گوید فَقَد کَذَّبُوکُم پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما شما را بِما تَقُولُونَ بآنچه میگوئید که شریک خدااند و ایشان مرا از شرک منزه داشتند فَما تَستَطِیعُونَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرفاً بگردانیدن عذاب از شما وَ لا نَصراً و نه یاری کردن شما را بنجات و حفص رح بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن وَ مَن یَظلِم و هر که ستم کند یعنی شرک آورد مِنکُم از شما ای مکلّفان نُذِقهُ بچشانیم او را عَذاباً کَبِیراً عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در ان وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم قَبلَکَ پیش از تو مِنَ المُرسَلِینَ کسی را از پیغمبران إِلّا إِنَّهُم مگر پیغمبرانی که ایشان لَیَأکُلُونَ الطَّعامَ هر آئینه بخوردند خوردنی وَ یَمشُونَ و بروند فِی الأَسواقِ در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَ جَعَلنا و گردانیدیم بَعضَکُم برخی از شما را لِبَعضٍ برای برخی دیگر فِتنَةً آزمایشی همچو آزمایش فقراء باغنیاء و پیغمبران بامم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان درو چاره نباشد و ما بدان می‌آزمائیم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده‌اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سائر درویشان صحابه رض را میدیدند با یکدیگر می‌گفتند آیا ایمان آریم تا با ایشان همچو ایشان بی‌چیز باشیم حق تعالی اینکه آیت فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میفرماید که می‌آزمائیم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف أ تَصبِرُونَ آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می‌نمائید وَ کانَ رَبُّکَ و هست پروردگار تو بَصِیراً بینا بصبر کننده و جزع نماینده.

صفحه : ۷۹۷

وَ قالَ الَّذِینَ و گفتند آنانکه لا یَرجُونَ لِقاءَنا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث‌اند یا نمی‌ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه‌اند که میگفتند لَو لا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَینَا المَلائِکَةُ بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمّد أَو نَری رَبَّنا یا چرا نمی‌بینیم آشکارا پروردگار ما را تا با ما سخن گوید و تصدیق اتباع محمّد صلی اللّه علیه و سلّم فرماید لَقَدِ استَکبَرُوا بخدای که بزرگی فِی أَنفُسِهِم در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرأت نمودند درین تحکم وَ عَتَوا و درگذشتند از اندازه عُتُوًّا کَبِیراً درگذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات افتراح رویت ملائکه و لقای خدا کردند و ایشان اندوهناک شوند یَومَ یَرَونَ المَلائِکَةَ روز که ببینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بُشری هیچ مژده نیست یَومَئِذٍ آن روز لِلمُجرِمِینَ مر

کافرانرا اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای تعالی حق سبحانه خبر داد که ملائکه را بینند و وعید لا بشری شنوند وَ یَقُولُونَ گویند ملائکه مر ایشانرا که لقای خدای بر شما حِجراً مَحجُوراً حرام و بازداشته شده است و گویند اینکه قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدا از لقاء ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی ازو ترسیدندی میگفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدّت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت وَ قَدِمنا و قصد کنیم إِلی ما عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِن عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمانداری و طعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فَجَعَلناهُ پس گردانیدیم آن عمل را هَباءً مَنثُوراً مانند ذرّهای پراگنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاکستر بباد برداده یعنی حبط سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول اینکه اعمال ایمان است و ایشانرا نبوده أَصحابُ الجَنَّهِٔ مجاوران بهشت یَومَئِذٍ آن روز یعنی روز قیامت خَیرٌ مُستَقَرًّا بهتراند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافران است که در دنیا داشتند وَ أَحسَنُ مَقِیلًا و نیکوتراند از جهت مکان و استراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد وَ یَومَ و یاد کن روزی را که در ان تَشَقَّقُ السَّماءُ بشگافد آسمانها بِالغَمامِ بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقه آسمان است و غلظ او برابر همه سموت و او گران‌تر است از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاهداشته روز قیامت او را بر آسمانها افگند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد وَ نُزِّلَ المَلائِکَهُٔ و فرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بر زمین تَنزِیلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملائکه هفت صف بگرد عالم درآیند و گویند با بمعنی عن است یعنی آسمان بشگافد از غمام و دور شود تا غمام فرود آید و اینکه آن غمام است که حق سبحانه فرموده ظلل من الغمام در عین المعانی آورده که اینکه غمامی است که ظل بنی اسرائیل بود در تیه- صفحه : ۷۹۸

المُلکُ بادشاهی یَومَئِذٍ در ان روز الحَقُّ ثابت است لِلرَّحمنِ مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند وَ کانَ و باشد آنروز یَوماً عَلَی الکافِرِینَ روزی بر کافران عَسِیراً دشوار از شدّت اهوال وَ یَومَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یَعَضُّ الظّالِمُ میخاید ظالم عَلی یَدَیهِ بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دستها چنانچه متحسران می‌کنند مراد جنس ظالم است و گفته‌اند عقبهٔ بن ابی معیط چون از سفر بازآمد مردمانرا ضیافت میکرد به سبب جوار سید ابرار علیه الصلوهٔ و السلام را طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و اینکه سخن بابیّ بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد و گفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمدی شنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما عار داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی او نیندازی عقبه علیه اللعنهٔ بنزد پیغمبر علیه السلام آمد آنحضرت در دار الندوه در سجده بود که آب دهن ناپاک حواله روی مبارک دل‌آرای کرد و در ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهن پلید او دو شعله آتش جانسوز گشت و بدان حضرت نرسیده بر روی وی بازگردید و هر دو کرانه روی او بسوخت و تا زنده بود آن داغهای نمود القصه حضرت ص فرمود که ای عقبه ترا بیرون مکه نمی‌بینم مگر سر ترا بشمشیر برادرم و در غزوه بدر امر رسالت‌پناهی بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی کرم اللّه وجهه کشته گشت و اینکه آیت در شان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت مصرع سیار نجاید سر انگشت ندامت صاحب احقاف فرمود که چهار هزار بار نجاید اطراف اصابع را تا بمرفق و حق سبحانه تعالی دیگر باره دست ویرا برویاند دیگر باره نجاید و خبر ندارد یَقُولُ میگوید یا لَیتَنِی اتَّخَذتُ کاشکی فرا میگرفتم مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا با پیغمبر راهی که وی فراگرفته که راه نجات آنست یا وَیلَتی ای وای بر من لَیتَنِی لَم أَتَّخِذ کاشکی فرا نمیگرفتم فُلاناً فلان کس را یعنی ابیّ را خَلِیلًا بدوستی و او را نمی‌شناختم لَقَد أَضَلَّنِی بدرستیکه گمراه کرد مرا و بازداشت عَنِ الذِّکرِ از یادکردن خدای تعالی یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر ص بَعدَ إِذ جاءَنِی بعد از ان که آمده بود بمن وَ کانَ الشَّیطانُ و هست دیو دورمانده از رحمت حق یعنی دوست گمراه‌کننده که شیطان الانس است لِلإِنسانِ مر آدمی را خَذُولًا فروگذارنده یا

ابلیس علیه اللعنهٔ که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه ازو تبرّی کند وَ قالَ الرَّسُولُ و گفت رسول یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم در دنیا یا گوید در آخرت یا رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستیکه قوم من فراگرفتند و ساختند هذَا الْقُرْآنَ اینکه قرآن را مَهْجُوراً منسوب بهذیان یا فروگذاشته که بدو ایمان نمی‌آرند و از استماع او اعراض میکنند وَ کَذلِکَ و همچنانکه اینکه کفره را دشمن تو گردانیدیم جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم علیه السلام را و فرعون مر موسی ع علیه السلام را و ایشان صبر کردند و تو نیز صبر فرمای وَ کَفی بِرَبِّکَ و بسنده است پروردگار تو هادِیاً راه‌نماینده تو بطریق شکیبائی وَ نَصِیراً و یاری‌دهنده بر دشمنان.

صفحه : ۷۹۹

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَوْ لا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمی‌شود عَلَیْهِ الْقُرْآنُ بر محمّد قرآن جُمْلَةً واحِدَةً جمله یگانه یعنی بیکبار چنانچه توریت و انجیل کَذلِکَ همچنین فرو فرستادیم پراگنده لِنُثَبِّتَ بِهِ تا ثابت گردانیم و قوّت دهیم بایصال وحی در هر وقتی فُؤادَکَ دل ترا یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم وَ رَتَّلْناهُ و برخواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی تَرْتِیلًا خواندنی بمهلت و تانّی بی‌انقطاع بعید اینکه اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشته چه اعجاز قرآن بآنکه پراگنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی‌شود و در تفریق فوائد هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود علیهما السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمده بود خواننده و نویسنده بودند آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم امی بود اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشد و سبب زیادتی خوض در معنی آن دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می‌آمد تحدّی می‌نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل ع موجب تسلّی خاطر آنحضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آئینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسئله و اجوبه و جواب در عقب سؤال باید وَ لا یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ و نمی‌آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند إِلَّا جِئْناکَ بِالْحَقِّ مگر که می‌آریم برای تو جواب راست و درست که ببرهان قاطع قول ایشان رد کند وَ أَحْسَنَ تَفْسِیراً و می‌آریم آن چیز را که نیکوترست از روی بیان الَّذِینَ یُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلی وُجُوهِهِمْ برویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند إِلی جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولئِکَ آن گروه شَرٌّ مَکاناً بدتراند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِیًّا وَ أَضَلُّ سَبِیلًا و کج‌تر و ناصواب‌تراند از جهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است وَ لَقَدْ آتَیْنا و هرآئینه ما دادیم مُوسَی الْکِتابَ موسی علیه السلام را توریت بعد از غرق شدن فرعون وَ جَعَلْنا و گردانیدیم پیش از ان مَعَهُ با او أَخاهُ هارُونَ برادر او هارون علیه السلام را وَزِیراً یار و مددگار در دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذهَبا پس گفتیم بروید هر دو إِلَی الْقَوْمِ بسوی گروه قبطیان یعنی فرعون و اهل او الَّذِینَ کَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند- و ایشان با او استکبار نمودند فَدَمَّرْناهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست گردانیدیم تَدْمِیراً هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم.

صفحه : ۸۰۰ وَ قَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح لَمَّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث ع و ادریس ع علیهما السلام یا همین تکذیب نوح علیه السلام کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعث رسل را انکار نمودند أَغْرَقْناهُمْ غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وَ جَعَلْناهُمْ و گردانیدیم قصّه ایشان را لِلنّاسِ برای مردان آیَةً نشانه تا از ان عبرت گیرند وَ أَعْتَدْنا و آماده کردیم لِلظّالِمِینَ برای ستمکاران عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک وَ عاداً و هلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وَ ثَمُودَ او گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَ أَصْحابَ الرَّسِّ و اصحاب

الرس را و رسّ نـام چـاهی است به تهامه یا بآذربایجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان اخدودست که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بود بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای نمرود بودنـد پیغمبری بـدیشان مبعوث شـد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت‌پرستان بودند که شعیب علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه آن چاه درهم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر برداشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می‌پرستیدند پیغمبری از نسل یهود إبن یعقوب علیه السلام بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افگندند ابری سیاه برای ایشان سایه افگند و ازو صاعقه بیرون آمد همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصّه ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوانند و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشان را ابتلا کرد بمرغ دراز گردن که اجنحه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر سر کوهی که او را زمح یا فتح گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خرد ایشانرا در بودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدیدکننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر ع آورده و شرط کردند که اگر شر او مکفی گردد ایمان آرند پیغمبر ع دعا فرمود که خدایا اینکه مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعاء پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غائب شد و دیگر ازو اثری و خبری پدید نیامد و جز نام ازو نشانی نماند دور چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل بیت منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا صاحب لمعات از بی‌نشانی عشق برین وجه نشان میدهد بیت عشقم که در دو کون و مکانم پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست القصه اینکه قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده و حنظله علیه السلام را شهید کردند خدای تعالی فرموده که اصحاب رس را هلاک کردیم وَ قُرُوناً و اهل قرنها را که بودند بَینَ ذلِکَ میان اینکه قبائل عاد و ثمود و اهل رس کَثِیراً قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ایشان را نداند وَ کُلًّا و هر یک از ایشان و امثال ایشان ضَرَبنا لَهُ الأَمثالَ زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و امثال ایشان و بیم کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران علیهم السلام چون نشنوند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَ کُلًّا و همه را تَبَّرنا تَتبِیراً نیست کردیم نیست کردنی.

صفحه : ۸۰۱

وَ لَقَد أَتَوا و هرآئینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَی القَریَهِٔ الَّتِی أُمطِرَت بران دیهی که بارانیده شد برو مَطَرَ السَّوءِ باران بد یعنی سنگ‌باران مراد ازین دیه سدوم است که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و حضرت لوط علیه السلام در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بارانیده بر اهل آن و کفّار قریش بران دیار می‌گذشتند أَ فَلَم یَکُونُوا آیا نبودند که در مرور خود یَرَونَها دیدندی آنرا بدیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَل کانُوا نه آن است که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لا یَرجُونَ امید نمی‌دارند نُشُوراً برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَ إِذا رَأَوکَ چون بینند ترا إِن یَتَّخِذُونَکَ فرا نمی‌گیرند ترا إِلّا هُزُواً مگر مهزوبه یعنی کسیکه باو استهزا کنند و از روی تهکم میگویند أَ هذَا الَّذِی آیا اینکه کس آنست که او را بَعَثَ اللّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِن کادَ بدرستیکه نزدیک بود او که بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلائل بر مدعای خود لَیُضِلُّنا هر آئینه گمراه کند و بازدارد ما را عَن آلِهَتِنا از پرستش خدایان ما لَو لا أَن صَبَرنا اگر آن نه‌بودی که ما صبر کردیم عَلَیها بر عبادت آنها حضرت عز و جل جلاله، در جواب آنها فرمود که وَ سَوفَ یَعلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِینَ یَرَونَ العَذابَ آن هنگام که به‌بینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَن أَضَلُّ سَبِیلًا کیست گمراه‌تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده‌اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می‌پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته پرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود أَ رَأَیتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فراگرفت إِلهَهُ

هَواه هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را میپرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو بازماند او را بپرستد در حقیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوائی او و او را بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی علیه السلام را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج آنان با یکدیگر آدمی وجود میگرفت از وصلت اینان با هم هوا متولد می‌شد و در مهد طبیعت از جوشش اختلاط اربع تربیت یافته جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان‌ست از هوا مدد می‌یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می‌یابد بیت غباری که خیزد میان ره اوست چه گویم که هر یوسفی را چه اوست قوت غلبه او تا حدیست که نکته الهواء اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرمود که أَ رَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ گوئی که اصل «هوا است،، آلهه باطله همه فرع اویند و ازینجا است مخالفت هوا سبب وصول بجنت المادی‌ست بیت سر ز هوا تافتن از سروریست ترک هوا قوت پیغمبرایست أَ فَأَنتَ تَکُونُ آیا می‌باشی تو عَلَیهِ بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وَکِیلًا نگاهبانی که او را منع کنی اینکه کلمه منسوخ است بآیت قتال.

صفحه : ۸۰۲

أَم تَحسَبُ بلکه گمان میبری أَنَّ أَکثَرَهُم آنکه بسیاری از مشرکان یَسمَعُونَ میشوند بگوش هوش أَو یَعقِلُونَ یا تعقل میکنند بدل مر دلائل توحید را بقید اکثر عاقل معاند و آنها که ایمان خواهند آورد خارج‌اند إِن هُم نیستند ایشان إِلّا کَالأَنعامِ مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادلّه قدرت ملک علام بَل هُم بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِیلًا گمراه‌تراند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا می‌نمایند و دیگر چهارپایان طالب آن چیزاند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارست می‌آویزند أَ لَم تَرَ آیا نمی‌بینی و نظر نمیکنی إِلی رَبِّکَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسیط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس مسخّن هوا و مفرق نور باصره و دران هنگام هر دو منتفی است و لهذا یکی از نعیم بهشتی ظل ممدود است وَ لَو شاءَ و اگر خواستی خدای تعالی لَجَعَلَهُ هر آئینه گردانیدی آن سایه را ساکِناً ثابت و آرام یافته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلنَا الشَّمسَ عَلَیهِ پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه دَلِیلًا راه‌نما چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضناهُ پس گرفتیم سایه را إِلَینا بسوی خود قَبضاً یَسِیراً فراگرفتن آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل زمین‌ست یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید تتبیّن الاشیاء باضدادها اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل که شمس‌ست قبض کرد باقول تا باز شب درآمد و اینکه دو زمان بجهت آرامش و آرایش خلق معین گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور اسلام بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة و السلام که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی بیت گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون صاحب کشف الاسرار گوید اینکه آیت از روی ظاهر معجزه نبویست صلی اللّه علیه و سلّم بفهم اهل تحقیق اشارتست بقرب و کرامت اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت‌پناه در سفری بوقت قیلوله زیر درخت فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام در آن سایه بیاسودند و اینکه آیت نازل شد و نشانه خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و اینکه حضرت علیه السلام را بی‌طلب فرموده که نی مرا می‌بینی و در من

نمی‌نگری و دیگر چه خواهی بیت فرقست میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در و از حقایق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت‌ست بر حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن، و قبض اشارت است بر سقوط رسوم و وسائط در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبّت از مشرق غیب بتافت محبوب سراپرده سایه خود را بصحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت مصرع آخر نظر بسوی او میکنی أ لَم تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ و در امتداد او مرا نه‌بینی- مصرع در خانه بکدخدائی ماند همه چیز قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود وَ لَو شاءَ لَجَعَلَه ساکِناً و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع عزت نتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا دربرگیرد بیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت نتواند نفسی سایه بآن صحرا شد دقایق و حقایق اینکه آیت بسیارست مطالعه بعضی از ان حواله بجواهر التفسیر است و من اللّه المعونته و المدد و الیسر وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ و او آنکس‌ست که ساخت لَکُمُ اللَّیلَ برای شما شب را لِباساً پوششی تا درو آرام میگیرید وَ النَّومَ سُباتاً و خواب راحتی تا بدان آسایش می‌یابید وَ جَعَلَ النَّهارَ گردانید روز را نُشُوراً برای برخاستن و در طلب معیشت پراگنده شدن و گفته‌اند نوم مشابه موت‌ست و نشور برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات‌ست بعد از مرگ و در حکم لقمان ع است که کما تنام فتوقظ کذلک تموت و تنشر.

صفحه : ۸۰۳

وَ هُوَ الَّذِی أَرسَلَ الرِّیاحَ و او آنکس‌ست که فرستاد بادها را بُشراً بشارت‌دهندگان بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر در أوان آن وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم مِنَ السَّماءِ از آسمان یا از ابر ماءً طَهُوراً آبی پاک و پاک‌کننده لِنُحیِیَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلدَةً مَیتاً شهری مرده را یعنی موضعی که درو خشک‌سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته وَ نُسقِیَهُ و بیاشامانیم آب را مِمّا خَلَقنا از آنچه آفریده‌ایم أَنعاماً چهارپایان را وَ أَناسِیَّ کَثِیراً و مردمان فراوان را از اهل بودی چه ارباب قری و مدائن را انهار و نیابیع است که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی‌اند وَ لَقَد صَرَّفناهُ و بدرستیکه مقرر گردانیدیم باران را بَینَهُم میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغائره بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران در قرآن لِیَذَّکَّرُوا تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند دران نعمت و شکر او بجای آرند فَأَبی أَکثَرُ النّاسِ پس سرباز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند إِلّا کُفُوراً مگر ناسپاسی و کفران نعمت را وَ لَو شِئنا و اگر میخواستیم لَبَعَثنا هر آئینه می‌برانگیختیم فِی کُلِّ قَریَةٍ در هر دیهی و مجتمعی نَذِیراً پیغمبری بیم‌کننده اما بجهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلا تُطِعِ الکافِرِینَ پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وَ جاهِدهُم بِهِ و جهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جِهاداً کَبِیراً جهادکردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکسی که بحکمت شامله مَرَجَ البَحرَینِ بهمگذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخته بی‌آنکه بهم آمیزند هذا عَذبٌ فُراتٌ اینکه یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَ هذا مِلحٌ أُجاجٌ و اینکه دیگر آبی شور بتلخی زننده یعنی بحر روم و فارس وَ جَعَلَ بَینَهُما و بساخت میان اینکه دو دریا بَرزَخاً حاجزی و مانعی از قدرت خود وَ حِجراً مَحجُوراً و حدی مقرر و یا گردانیدیم حرام و ناروا که یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ است چون نیل و سیحون و جیحون و دجله و ملح اجاج سائر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرها که واقع شده است محققان برآنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن و رجاده لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی.

صفحه : ۸۰۴

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ و اوست آنکسی که بیافرید مِنَ الماءِ بَشَراً از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن

جزویست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را نَسَباً وَ صِهراً خداوند نژاد و پیوند یعنی انسان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت بایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحت با او حلال بود وَ کانَ رَبُّکَ و هست آفریدگار تو قَدِیراً توانا بر آفریدن بنات و بنین وَ یَعبُدُونَ و میپرستند مشرکان مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی ما لا یَنفَعُهُم آنچه ایشانرا نفع نرساند چون پرستش او کنند وَ لا یَضُرُّهُم و زیان نکند چون او را نه‌پرستند مراد بتانند و یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَ کانَ الکافِرُ و هست ناگرونده عَلی رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِیراً هم‌پشت شیطان و معاون او وَ ما أَرسَلناکَ و نفرستادیم ترا بکافه خلق إِلّا مُبَشِّراً مگر مژده‌دهنده مؤمنان بمثوبهٔ الهی وَ نَذِیراً و بیم‌کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُل ما أَسئَلُکُم بگو نمیخواهم شما را عَلَیهِ بر تبلیغ رسالت مِن أَجرٍ هیچ مزدی إِلّا مَن شاءَ مگر کسی که خواهد أَن یَتَّخِذَ آنکه فراگیرد إِلی رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار خود سَبِیلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنان است زیرا که مرا بر آن عند اللّه اجری مقرر هست و ثابت گشته که هر پیغمبری را بر ابر عباد و صلحای امت او ثواب خواهد بود وَ تَوَکَّل و توکّل کن بر استیفای اجرت خود عَلَی الحَیِّ الَّذِی بر آن زنده که هرگز لا یَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضائع و بی‌بهره ماند وَ سَبِّح بِحَمدِهِ و بپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی برو باوصاف کمال وَ کَفی بِهِ بسنده است خدای تعالی بِذُنُوبِ عِبادِهِ بگناهان پوشیده و آشکاره بندگان خود خَبِیراً دانا و مطلع بر ان الَّذِی آن خداوندی که بتوانائی بی عجز خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها و زمینها وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است از ارکان و موالید فِی سِتَّةِ أَیّامٍ در مقدار شش شبانروز از ایّام دنیا ثُمَّ استَوی پس مستولی شد امر او عَلَی العَرشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات است الرَّحمنُ اوست بزرگ‌بخشایش فَسئَل بِهِ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِیراً دانائی را یا سؤال کن از خلق و استوای کسی را که دانا بود بآن.

صفحه : ۸۰۵

وَ إِذا قِیلَ و چون گفته شود لَهُمُ اسجُدُوا مر مشرکانرا که سجده کنید لِلرَّحمنِ مر خدای بخشاینده را قالُوا وَ مَا الرَّحمنُ گویند کیست رحمن یعنی اسمی است که مسمای او را نمی‌شناسیم چه کفار قریش اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مأمور گشتند گفتند ما رحمن را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم أَ نَسجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِما تَأمُرُنا آن چیزیرا که میفرمائی ما را بسجده او وَ زادَهُم و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او کافران را نُفُوراً رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق اینکه سجده هفتم‌ست بقول امام اعظم رح و بقول امام شافعی رحمه اللّه هشتم در فتوحات آورده که اینکه سجده سجده نفور و انکارست و فرمود که چون مومن در تلاوت اینکه آیت سجده‌کنان ممتاز گردد از اهل انکار و نفور اینکه سجده سجده امتیاز، نیز توان گفت تَبارَکَ الَّذِی بزرگ است آن خدائی که بقدرت کامله جَعَلَ فِی السَّماءِ بیافرید در آسمان بُرُوجاً برجهای دوازدگانه را یا قصرهائی که حقیقت آن جز او نداند وَ جَعَلَ فِیها و بیافرید در آسمان یا در بروج سِراجاً چراغی را که آفتاب است وَ قَمَراً مُنِیراً و ماهی روشن یا روشنی بخشنده را را به وَ هُوَ الَّذِی و اوست آن کسیکه بحکمت تمام را به جَعَلَ اللَّیلَ وَ النَّهارَ گردانید شب و روز را را به خِلفَةً خداوند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجی و اینکه گردانیدن دلیل‌ست را به لِمَن أَرادَ مر آن کسی را که خواهدرا به أَن یَذَّکَّرَ آنکه یاد کند بدائع قدرت و صنائع فطرت را در ایجاد لیل و نهاررا به أَو أَرادَ شُکُوراً یا خواهد سپاسداری و شکرگزاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از ان جمله است وَ عِبادُ الرَّحمنِ و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل است و در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه اینکه عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند و اینکه بندگان الَّذِینَ یَمشُونَ آنانند که میروند عَلَی الأَرضِ بر روی زمین هَوناً از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا میروند بردباران و نیکوکاران وَ إِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان و سخن بی‌ادبانه درافکنند قالُوا گویند ایشان در جواب سَلاماً قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در ان سالم باشند از مآثم مراد

ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرّومی قدس سره نظم اگر گویند زراقی و سالوس بگو هستم دو صد چندان و می‌رو و گر از خشم دشنامی دهندت دعا کن خوش‌دل و خندان میرو چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ و آنانانـد که شب را بروز می‌آرند لِرَبِّهِم برای پروردگار خود سُجَّداً سجده‌کنندگان در وقتی وَ قِیاماً و بپای ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نمازست.

صفحه : ۸۰۶

وَ الَّذِینَ و ایشان آنانانـد که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب یَقُولُونَ میگویند از روی ترسکاری که رَبَّنَا اصرِف ای پروردگار ما بگردان عَنّا از ما عَذابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذابَها بدرستیکه عذاب دوزخ کانَ غَراماً هست دائم و لازم یعنی جاویدست إِنَّها به تحقیق که دوزخ ساءَت مُستَقَرًّا بد آرامگاهی است وَ مُقاماً و بد جائی بودنی است وَ الَّذِینَ إِذا أَنفَقُوا و ایشان آنانانـد که چون نفقه کردند لَم یُسرِفُوا اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَ لَم یَقتُرُوا و تنگ فرانگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق اللّه از مستحق بازنداشتند وَ کانَ و بود انفاق ایشان بَینَ ذلِکَ میان اسراف و تقتیر قَواماً راست استادنی یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذمومست احتراز نمودند بیت وسط را مکن هرگز از کف رها که خیر الامور است اوساطها آورده‌اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم آمده گفتند که ای محمّد ص ما شرک آورده‌ایم و خون ناحق بسیار کرده‌ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر اینکه خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر اینکه گناهان درمیگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَ الَّذِینَ لا یَدعُونَ و عباد الرحمن آنانند که نخواهند و نپرستند مَعَ اللّهِ با خدای بحق إِلهاً آخَرَ خدای دیگر را وَ لا یَقتُلُونَ النَّفسَ الَّتِی و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللّهُ حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد إِلّا بِالحَقِّ مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردّت است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَ لا یَزنُونَ و زنا نکنند چه امّهات معاصی اینکه سه کبیره‌اند در صحیحین از إبن مسعود آورده‌اند که از رسول خدای صلی اللّه علیه و سلّم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه شرک‌گوئی خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خویش پس تصدیق قول پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را اینکه آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاوردند و قتل بناحق و زنا نکنند وَ مَن یَفعَل ذلِکَ و هر که بکند از آنچه مذکور شد از کبائر یَلقَ أَثاماً به‌بیند جزای بزه‌کاری خود گفته‌اند و آثام وادی است در دوزخ که زناکاران را در ان عقوبت خواهند کرد یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون دریم یا آثام دغّی دو چاهانـد در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر یُضاعَف دو تو کرده شود لَهُ العَذابُ مر کننده اینکه کارها را عذاب یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز وَ یَخلُد جاوید باشد فِیهِ در عذاب مُهاناً در حالتی که خوار و بی‌اعتبار باشد.

صفحه : ۸۰۷

إِلّا مَن تابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَ آمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولئِکَ پس آنگروه یُبَدِّلُ اللّهُ بدل میکند خدای تعالی سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ گناهان ایشان را به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او بحسنه وَ کانَ اللّهُ و هست خدای تعالی غَفُوراً آمرزنده گناهان بتوبه رَحِیماً مهربان بر ایشان بر اثبات توبه در دل ایشان وَ مَن تابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد از غیر شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَ عَمِلَ صالِحاً و بکند عمل ستوده یعنی تلافی ما فات نماید فَإِنَّهُ یَتُوبُ پس بدرستیکه او بازمیگردد إِلَی اللّهِ بسوی خدای تعالی مَتاباً بازگشتنی پسندیده یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَ الَّذِینَ و بندگان حق آنانند که لا یَشهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا ببازیگاه ایشان یا

بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَ إِذا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوا کِراماً بگذرند بردباران و پرهیزگاران یا نهی‌کنندگان از ان وَ الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا و بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بِآیاتِ رَبِّهِم بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لَم یَخِرُّوا عَلَیها بروی درنیفتاد بر آن یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَ عُمیاناً و کوران که نه‌بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند- وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ و بندگان حق آنانند که میگویند رَبَّنا هَب لَنا ای پروردگار ما به‌بخش ما را مِن أَزواجِنا از زنان ما وَ ذُرِّیّاتِنا و فرزندان ما قُرَّهَ أَعیُنٍ کسی که روشنی دیدها بود و مراد اهالی و اولاد صالح‌اند چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او شاد و چشم او روشن شود وَ اجعَلنا و بگردان ما را لِلمُتَّقِینَ إِماماً برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم- صفحه : ۸۰۸

أُولئِکَ آن گروه که مذکور شدند یُجزَونَ الغُرفَهَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضعی بلند در ان و گفته‌اند غرفه اسمی است از اسمای بهشت و در فصول عبد الوهاب رح آورده که کوشکها است بر چهار قائمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و اینکه چنین منازل بدیشان دهند بِما صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر مشقت در دنیا و ایذای کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرایض وَ یُلَقَّونَ و به‌بینند یعنی بیابند و حفص بتشدید خواند بصیغه مجهول یعنی داده شوند فِیها در بهشت تَحِیَّهً وَ سَلاماً زندگانی باقی و سلامتی از آفات و مخافات یا دعای زندگانی و سلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای شنوند- خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت و سلام حَسُنَت مُستَقَرًّا نیکو قرارگاهی است بهشت وَ مُقاماً و جای بودنی قُل بگو ای محمّد ص مکیان را که ما یَعبَؤُا بِکُم رَبِّی چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لَو لا دُعاؤُکُم اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناختن و عبادت‌ست فَقَد کَذَّبتُم پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مر او و تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوفَ یَکُونُ لِزاماً پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدرست و اللّه تعالی اعلم-

سورهٔ الشعراء

مکیهٔ و هی مائتان و سبع و عشرون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- طسم در معالم از قتاده رح نقل میکنند که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می‌آید و گویند اسمی‌ست از اسمای الهی یا هر حرفی اشارت‌ست باسمی چنانچه طسم بطاهر و ساتر و مجید و گفته‌اند مشیرست بطوبی و سدرهٔ المنتهی و محمّد صلعم و در بحر الحقایق آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائراند باللّه و سین عبارت‌ست از سیر روندگان طریق معرفت که سائراند الی اللّه و میم ایمای میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند للّه و فی اللّه یا اشارت‌ست بطلب متبدیان و سرور متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه، قسم یاد می‌کند بطهارت عزّ ازلی و ثنای جبروت ابدی و مجد و جلال سرمدی جواب قسم اینست تِلکَ اینکه سوره آیاتُ الکِتابِ المُبِینِ آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیداکننده نیز هست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتائج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت‌پناه علیه السّلام بر ایمان ایشان بغایت حریص بود اینکه صورت بخاطر مبارک آنحضرت علیه السلام شاق آمد حق سبحانه جهت تسلّی دل وی آیت فرستاد که لَعَلَّکَ مگر تو باخِعٌ نَفسَکَ هلاک‌کننده و کشنده نفس خود را أَلّا یَکُونُوا بآنکه نمی‌شوند ایشان مُؤمِنِینَ گرویدگان بقرآن.

صفحه : ۸۰۹

إن نَشَأ اگر خواهیم ما نُنَزِّل عَلَیهِم فرو فرستیم بر ایشان مِنَ السَّماءِ از آسـمان آیَةً نشانه از آیات قیامت یا بلیّه از بلاهای قاهره و قاسـره فَظَلَّت أَعناقُهُم پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن‌کشان و بزرگان ایشان لَها مر آن آیت را خاضِعِینَ فروتنان و انقیادکننـدگان وَ ما یَأتِیهِم و نمی‌آیـد بـدیشان مِن ذِکرٍ هیـچ موعظه مِنَ الرَّحمنِ از خـدای بخشاینده مُحدَثٍ نوفرسـتاده بوحی یعنی سوره از قرآن فرو نیایـد بعـد از دیگری إِلّا کانُوا مگر آنکه باشـند عَنهُ مُعرِضِینَ از ان روی گرداننـدگان فَقَد کَذَّبُوا پس بدرستیکه تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصـراند فَسَیَأتِیهِم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر أَنبؤُا ما کانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بدان یَستَهزِؤُنَ استهزاء میکردند و باور نمی‌داشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد بیت امروز بـدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی و سود نـدارد أَ وَ لَم یَرَوا آیـا نمی‌نگرنـد مکـذبان و باور نمیکننـد إِلَی الأَرضِ بسوی زمین که بمحض قدرت کَم أَنبَتنا چند برویانیدیم فِیها درو بعد از مردگی و افسردگی او مِن کُلِّ زَوجٍ از هر صنفی گیاه کَرِیمٍ نیکو و پسـندیده و بسـیار نفع إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین رویانیدن لَآیَةً هر آئینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَ ما کانَ أَکثَرُهُم و نیسـتند بسـیاری از ایشان در علم ازلی مُؤمِنِینَ گرویـدگان با وجود مشاهـده چنین علامتها وَ إِنَّ رَبَّکَ و بـدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرَّحِیمُ مهربان ببسط بساط عطا برای مومنان وَ إِذ نادی و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّکَ مُوسی پروردگار تو موسی علیه السلام را أَنِ ائتِ بآنکه بیا القَومَ الظّالِمِینَ بگروه ستمکاران قَومَ فِرعَونَ یعنی بگروه فرعون که بر خود سـتم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشان را أَ لا یَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی دوست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قالَ رَبِّ گفت موسی علیه السلام ص که ای پروردگار من إِنِّی أَخافُ بدرستی که من می‌ترسم أَن یُکَذِّبُونِ از انکه تکذیب کنند مر او و رسالت مرا باور ندارند.

صفحه : ۸۱۰ وَ یَضِیقُ صَدرِی و تنـگ شود دل من از انفعـال تکـذیب وَ لا یَنطَلِقُ لِسانِی و نکشایـد زبان من و عقـده که دارد زیاده گردد و اینکه سخن قبل از زوال حبه بود و پیش از دعا در ازاله آن فَأَرسِل پس بفرست جبرئیل را إِلی هارُونَ بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم وَ لَهُم عَلَیَّ ذَنبٌ و مر ایشان‌راست بر من دعوی گناهی که کردم مراد قتـل قبطی اسـت و بزعـم ایشـان گنـاه میگویـد فَأَخـافُ پس می‌ترسم أَن یَقتُلُونِ از انکه مرا بکشـند بعـوض قبطی پیش از ادای رسالت قالَ گفت خـدای تعالی کَلّا باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابنـد فَاذهَبا پس بروید تو و برادر تو بِآیاتِنا بنشانهای ما یعنی معجزاتیکه دلیل قدرت ما و حجّت نبوت تو باشد إِنّا مَعَکُم بدرستیکه ما با شـمائیم مُستَمِعُونَ شنونده آن چیزیرا که میان شما و فرعونیـان رود یعنی شـما و ایشان هر چه گوئیـد و کنیـد بر ما پوشـیده نیست فَأْتِیا پس بیائیـد فِرعَونَ بفرعون فَقُولا پس بگوئیـد إِنّا رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ ما فرسـتاده پروردگار عالمیانیم أَن أَرسِل و سـخن اینست که بفرست مَعَنا بَنِی إِسرائِیلَ با ما بنی اسـرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسـی علیه السلام بحکم ملک علام با برادر و بدرگاه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسّر شد و چون فرعون او را دید بشـناخت و بر سبیل امتنان قالَ گفت ای موسی أَ لَم نُرَبِّکَ آیـا نه ترا پروردیم فِینا در میان خویش وَلِیـداً در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت وَ لَبِثتَ و درنگ کردی فِینا در میان ما مِن عُمُرِکَ سِنِینَ سالهـا از عمر خـود یعنی بیست سـال از عمر بـا مـا گذرانیـدی وَ فَعَلتَ و کردی فَعلَتَکَ الَّتِی فَعَلتَ آن کردنی که کردی یعنی فـاتون قبطی را که خبـاز من بود بکشتی وَ أَنتَ مِنَ الکافِرِینَ و تو از ناسـپاسانی مر نعمت مرا که قتل یکی از خواص من کردی قـالَ فَعَلتُهـا گفت موسـی که کردم من آن کـار را إِذاً آن هنگـام وَ أَنَا مِنَ الضّالِّینَ و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آن کس کشته گردد.

صفحه : ۸۱۱

فَفَرَرتُ مِنکُم پس بگریختم از شـما لَمّا خِفتُکُم آن هنگام که بترسـیدم که مرا بکشـند و بمدین رفتم فَوَهَبَ لِی پس ببخشـید مرا رَبِّی پروردگار من بوقت رجوع از تـدین حُکماً علم و فهم یا نبوت وَ جَعَلَنِی و گردانیـد مرا مِنَ المُرسَلِینَ از فرسـتادگان خود یعنی داخل

کرد در زمره پیغمبران که بخلق فرستاده وَ تِلکَ نِعمَةٌ و آن نعمتی که تو تَمُنُّها عَلَیَّ منت می‌نهی بآن بر من أن عَبَّدتَ آنکه بنده گرفتی بَنِی إِسرائِیلَ فرزندان یعقوب را و مرا بفرزندی بداشتی و گفته‌اند اینجا همزه انکار مقدرست تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می‌نهی آن است که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشانرا تعبّد نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی‌افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمی‌شدم و چون فرعون شنیده بود که موسی ع گفته که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان قالَ فِرعَونُ گفت وَ ما رَبُّ العالَمِینَ و کیست و چیست پروردگار عالمیان و چه چیزست سؤال از ماهیت کرد قالَ گفت موسی در جواب او رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ اوست آفریدگار آسمانها و زمینها وَ ما بَینَهُمَا و آنچه میان ایشان است إِن کُنتُم اگر هستید شما مُوقِنِینَ بی گمانان در تحقیق صفات حق موسی علیه السلام اعراض فرمود از جواب ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلائل حکمت و آثار قدرت او قالَ گفت فرعون لِمَن حَولَهُ مر آنان را که گرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودندی زیورها بسته و بر کرسیهای زرین نشسته أَ لا تَستَمِعُونَ آیا نمی‌شنوید جواب اینکه مرد که من از حقیقت پروردگار او می‌پرسم و او از افعال او خبر میدهد قالَ گفت موسی دیگر باره رَبُّکُم خدای من آفریدگار شماست وَ رَبُّ آبائِکُمُ الأَوَّلِینَ و پروردگار پدران پیشین شما است عدول کرد از ظهر آیات باقرب آیات بناظر و اوضح آن بر متأمّل قالَ گفت فرعون مر قوم خود را إِنَّ رَسُولَکُمُ بدرستیکه فرستاده شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند الَّذِی أُرسِلَ إِلَیکُم لَمَجنُونٌ آن کسی که فرستاده شده است بشما هر آئینه دیوانه است که جواب مطابق سؤال نمی‌دهد قالَ گفت موسی رَبُّ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ پروردگار عالم که، آفریدگار مشرق و مغرب‌ست وَ ما بَینَهُما و آنچه میان مشارق و مغارب باشد إِن کُنتُم تَعقِلُونَ اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سؤال شما جز برینوجه نمی‌تواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست چه هر چه در عقل و فهم و وهم گنجد و حواس و قیاس آن را دریابد ذات خداوند حق سبحانه از ان منزّه و مقدّس است چه اینکه همه محدثانند و محدّث جز ادراک محدث نتوان کرد- آنکه او از حدوث برآرد دم چه شناسد که چیست سرّ قدم علم را سوی حضرتش ره نیست عقل نیز از کمالش آگه نیست.

صفحه : ۸۱۲

قالَ گفت فرعون بعد از ان که از مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذتَ اگر فراگیری ای موسی إِلَهاً معبودی غَیرِی بغیر من لَأَجعَلَنَّکَ هرآئینه گردانم ترا مِنَ المَسجُونِینَ از زندانیان آورده‌اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را میفرمود تا در حفره عمیق می‌انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمی‌شنیدند و بیرون نمی‌آوردند الا مرده چون موسی علیه السلام ذکر سجن شنید قالَ أَ وَ لَو جِئتُکَ گفت آیا اینکه کنی با من و اگر بیارم ترا بِشَیءٍ مُبِینٍ بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قالَ فَأتِ بِهِ گفت بیار آن چیز را إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ اگر هستی تو از راست‌گویان در دعوی خود فَأَلقی عَصاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَإِذا هِیَ پس ناگاه عصا بعد از افگندن ثُعبانٌ مُبِینٌ اژدهای بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشتند وَ نَزَعَ و بیرون آورد یَدَهُ دست خود را از گریبان بعد از انکه دست گندم‌گون به فرعون نموده بود و بگریبان درآورده فَإِذا هِیَ پس ناگاه دست او بَیضاءُ لِلنّاظِرِینَ سفید و درخشنده بود مانند برق مر نظرکنندگان را گفته‌اند که شعاع دست مبارکش بمشابه نور آفتاب دیدها را خیره ساختی قالَ گفت فرعون لِلمَلَإِ حَولَهُ مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه مرد لَساحِرٌ عَلِیمٌ جادوگری است دانا فرعون بترسید که کسان وی بموسی ایمان آرند حیله انگیخت و گفت اینکه جادوگری است که در فن سحر مهارتی تمام دارد یُرِیدُ أَن یُخرِجَکُم میخواهد که بیرون کند شما را مِن أَرضِکُم از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحرِهِ بجادوی خود فَما ذا تَأمُرُونَ پس چه فرمائید شما مرا در کار او و معجزه موسی علیه السلام او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افگند تا از رتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی ع مدد طلبید قالُوا أَرجِه گفتند حبس کن او را وَ أَخاهُ و برادر او را یا در توقف

افگن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وَ ابعَث و برانگیز و بفرست فِی المَدائِنِ در شهرهای مملکت خود حاشِرِینَ جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری- صفحه : ۸۱۳
یَأتُوکَ بِکُلِّ سَحّارٍ تا بیارند هر جا که نیک جادوگری‌ست عَلِیمٍ دانائی بسرآمده در فن سحر فرعون کسان خود را بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوان لِمِیقاتِ یَومٍ مَعلُومٍ برای هنگام روز دانسته شده و وعده داده که یوم الزینه بود، وَ قِیلَ و گفته شده یعنی فرعون گفت لِلنّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَل أَنتُم آیا هستید شما مُجتَمِعُونَ فراهم آیندگان یعنی فراهم آئید و جمع شوید لَعَلَّنا شاید که ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم، إِن کانُوا اگر باشند هُمُ الغالِبِینَ ایشان غلبه‌کنندگان بر موسی و هارون فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان بنزدیک فرعون و ایشانرا دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالُوا لِفِرعَونَ گفتند مر فرعون را أَ إِنَّ لَنا آیا باشد ما را لَأَجراً مزدی از نزدیک تو إِن کُنّا اگر باشیم، نَحنُ الغالِبِینَ ما غلبه‌کنندگان بسحر بر خصمان تو قالَ نَعَم گفت فرعون آری مزد باشد شما را وَ إِنَّکُم إِذاً و بدرستیکه باشید شما آن وقت لَمِنَ المُقَرَّبِینَ از جمله نزدیک‌شدگان من یعنی اوّل کسیکه بمن درآید و آخر کسیکه بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی علیه السلام صف برکشیده گفتند ای موسی اول تو افگنی جادوی خود را یا ما می‌افگنیم قالَ لَهُم مُوسی گفت موسی مر ایشانرا أَلقُوا بیفگنید ما أَنتُم مُلقُونَ آنچه شما افگنندگانید مر آنرا فَأَلقَوا پس بیفگندند حِبالَهُم وَ عِصِیَّهُم رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته خود را که هفتاد هزار عصا و هفتاد هزار رسن بود وَ قالُوا و گفتند بعد از انکه عصا و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده و از مردمان غریو برخاست بِعِزَّةِ فِرعَونَ به بزرگی و قوّت و خالبیّت فرعون إِنّا لَنَحنُ الغالِبُونَ بدرستیکه ما غلبه‌کنندگانیم بر موسی ع و هارون فَأَلقی مُوسی عَصاهُ پس بیفگند موسی علیه السلام بامر الهی عصای خود را فی الحال اژدها گشت فَإِذا هِیَ پس ناگاه که عصا اژدها شده تَلقَفُ فرو میبرد ما یَأفِکُونَ آنچه تزویر کرده بودند و بصورت مار بخلق می‌نمودند.

صفحه : ۸۱۴

فَأُلقِیَ السَّحَرَةُ پس بر روی افگنده شدند ساحران ساجِدِینَ سجده‌کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق قالُوا آمَنّا گفتند گرویدیم ما بِرَبِّ العالَمِینَ به پروردگار عالمیان پس توضیح کردند رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ آفریدگار موسی ع و هارون علیه السلام تا رفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان ساحران خبر یافت ایشانرا طلبید قالَ آمَنتُم لَهُ گفت فرعون آیا تصدیق کردید و حفص آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید مر موسی را قَبلَ أَن آذَنَ لَکُم پیش از انکه دستوری دهم من شما را در ایمان آوردن بوی إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ بدرستیکه او مهتر شما است الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحرَ آنکه بیاموخت شما را سحر یعنی جادو و با یکدیگر اتفاق کرده‌اید در هلاک من و فساد ملک من فَلَسَوفَ تَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بگرویدن خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لَأُقَطِّعَنَّ أَیدِیَکُم وَ أَرجُلَکُم هر آئینه ببرم دستها و پایهای شما را مِن خِلافٍ بخلاف یکدیگر یعنی هر یکی از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید وَ لَأُصَلِّبَنَّکُم أَجمَعِینَ و هر آئینه بر دار کشم شما را تا همه بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قالُوا گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضَیرَ هیچ رنجی و ضرری نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی‌ترسیم إِنّا إِلی رَبِّنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود مُنقَلِبُونَ بازگروندگانیم إِنّا نَطمَعُ بدرستیکه ما طمع میداریم أَن یَغفِرَ آنکه بپوشد لَنا برای ما رَبُّنا پروردگار ما و عفو کند خَطایانا گناهان ما را أَن کُنّا برای آنکه بودیم از اهل اینکه محفل أَوَّلَ المُؤمِنِینَ اوّل گرویدگان بخدای آورده‌اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را بریدند و ایشانرا از دارهای بلند درآویختند و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام برای ایشان میگریست حضرت عزّت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی درآورده تا تسلّی یافت مثنوی جادوان کان دست و پا را

باختنـد در فضای قرب مولی تاختنـد گر برفت آن دست و پا بر جای آن دست از حق بالهای جادوان تا بـدان پرها بپرواز آمدنـد در هـوای عشق شـهباز آمدنـد پس موسـی علیه السـلام بعـد ازین صورت چنـد سـال دیگر در میـان فرعونیـان دعوت میکرد و معجزات می‌نمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشـد تا هلاک ایشان نزدیک رسـید و حکم الهی صادر شـد که موسـی بقوم خود از مصر بیرون رود کما قال سبحانه و تعالی.

صفحه : ۸۱۵

وَ أَوحَینا و وحی کردیم إِلی مُوسی بسوی موسـی أَن أَسرِ بِعِبادِی آنکه ببر بشب بندگان ما را یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست إِنَّکُم مُتَّبَعُونَ بـدرستی که شـما از پی درآمـده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شـما درآیند شـما را از بحر بگـذرانیم و ایشـانرا غرق سـازیم در مختـار آورده که موسـی علیه السـلام بنی اسـرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عیـد ما نزدیک شده و میخواهیم که اهل خود را بدان بیاریم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیّا شده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان اینکه صورت بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشـتبه گشت و معلوم کردند که یوسف صدیق علی نبینا علیه السـلام دعا کرده بود که تا بنی اسـرائیل تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصـر بیرون نتوانند رفت و از ان قوم کسـی را بر مدفن یوسف ع اطلاع نبوده موسی علیه السلام بر قوم خود ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف ع مطلع گردانـد هر مرادیکه خواهـد بـدهم از تمـام قوم عجوزه مسنّه بشـرط آنکه زن موسـی ع باشـد در بهشت او را خبـر داد که آن صنـدوق در قعر دریای نیل است پس باسـتخراج آن اشـتغال نموده وقتی که قمر بوسط سـماء رسـید مهم ساخت روی براه نهادنـد و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می‌پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیّه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده‌اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع کردن لشـکر امر کرده فَأَرسَلَ فِرعَونُ فِی المَـدائِنِ پس فرسـتاد فرعون در شهرسـتانهائی که بپای تخت نزدیک بود حاشِـرِینَ جمع کننـدگان لشـکر را و گفت إِنَّ هؤُلاءِ بـدرستی که گروه بنی اسـرائیل لَشِـرذِمَهٌٔ قَلِیلُونَ گروهی اندک‌انـد و حـال آنکه عـدد مردان کـاری بنی اسرائیل که در سن از بیست درگذشته و بشصت نرسیده بود شش صد و هفتاد هزار بوده و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شبّان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشانرا نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت اینان گروه بسیار اندک‌اند وَ إِنَّهُم لَنـا و ایشـان مـا را لَغائِظُونَ بخشم‌آرندگاننـد چه از ما گریخته‌انـد یا پیرایهای قوم ما را برده وَ إِنّا لَجَمِیعٌ حاذِرُونَ و ما همه یعنی لشـکر مـا سـلاح دارانیم و داننـدگان بمراسم حرب تعریض‌ست بـا آنکه قوم موسـی ع نه سـلاح تمـام دارنـد و نه بعلم حرب دانااند فَأَخرَجنـاهُم پس بیرون آوردیم فرعونیـان را یعنی داعیه خروج در دل ایشـان پدیـد آوردیم تا بیرون آمدنـد مِن جَنّاتٍ از بوسـتانها وَ عُیُونٍ و از چشمه‌سارها وَ کُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَ مَقامٍ کَرِیمٍ و از منزلهای نیکو کَذلِکَ همچنین کردیم با ایشان وَ أَورَثناها و میراث دادیم باغ و بوسـتان و گنـج و منزل ایشان بَنِی إِسرائِیلَ فرزنـدان یعقوب ع را چه قولی آنست که بنی اسـرائیل بعـد از هلاک فرعونیان بمصـر آمده همه اموال قبط را بتحت تصـرف درآوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سـلیمان علیهما السلام بر ملک مصـر استیلا یافته متصـر بعد از هلاک فرعونیان بمصـر آمده همه اموال قبط را بتحت تصـرف درآوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سـلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روانکرد و ششـصد هزار بر میمنه تعین نموده و ششـصد هزار بر میسره نامزد نموده و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسـیار در قلب لشـکر قرار گرفت نظم یکی لشـکر سـرا با غرق جوشن شـده در موج چون دریای آهن چو چشـم دلبران پرکین و خونریز بقصد خون مردم تیغها تیز فَأَتبَعُوهُم پس از پی درآرند ایشان مُشـرِقِینَ قصدکنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسـرائیل بدانصوب رفته بودند یا داخل‌شدگان در وقت شـروق آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب به بنی اسـرائیل رسـیدند و در آن زمان لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمّا تَراءَا الجَمعانِ پس آنهنگام

که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قالَ أَصحابُ مُوسی گفتند یاران موسی إِنّا لَمُدرَکُونَ هر آئینه ما دریافته‌شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد.

صفحه : ۸۱۶

قالَ کَلّا گفت موسی حاشا که ایشان شما را دریابند إِنَّ مَعِی رَبِّی بدرستی که با من‌ست پروردگار من بیاری و مددگاری سَیَهدِینِ زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان گفته‌اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیّت را مقدم داشته که ان معی ربی و رسول ما صلی اللّه علیه و سلّم در قول خود که ان اللّه معنا معیّت را تأخیر فرمود تا بر ضمائر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و اینکه مرتبه مریدست و حبیب از حق بخود نگریست و اینکه مرتبه مرادست مرید را هر چه گویند چنان کند و مراد هر چه گوید چنان کنند بیت اینکه یکی را روی او در روی دوست وان دگر را روی او خود روی اوست آورده‌اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر ایشان رویم که راه مخلصی بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت مصرع جا روی که ز هر سو گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و برو حکم کن چنانچه حق سبحانه فرمود فَأَوحَینا پس ما وحی کردیم إِلی مُوسی بسوی موسی أَنِ اضرِب آنکه بزن بِعَصاکَ البَحرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی بر لب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانفَلَقَ پس بشگافت دریا و دوازده راه پدید آمد فَکانَ پس بود کُلُّ فِرقٍ هر پاره جدا شده از هم کَالطَّودِ العَظِیمِ همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی بر تک دریا وزید و داخل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا آمدند وَ أَزلَفنا و جمع کردیم ثَمَّ الآخَرِینَ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چه می‌بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مسارت با وی گفت تو خود میدانی که اینکه صورت بدعای موسی واقع شده زینهار بدریا درنیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان بتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افگند و فرعون بر اسپ الغیری تندسوار بود الغیر بوی مادیان شنیده عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا درآمدند و میکائیل بر عقب آن لشکری آمد و ایشانرا می‌راند تا تمام لشکر بدریا درآمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و بیکبار آبها بهم بازپیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال اللّه تعالی وَ أَنجَینا مُوسی و نجات دادیم موسی را وَ مَن مَعَهُ و هر که با او بود أَجمَعِینَ همه ایشانرا ثُمَّ أَغرَقنَا الآخَرِینَ پس غرق گردانیدیم دیگران را إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در نجات موسی ع و قوم او و هلاک فرعون و لشکر او لَآیَةً هر آئینه علامتی است روشن و دلالتی است هویدا بر قدرت الهی وَ ما کانَ أَکثَرُهُم و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤمِنِینَ گرویدگان چه از تمام قبط حزقیل که مومن آل فرعون بود گویند کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غالب و کسی را قوت غلبه برو نیست الرَّحِیمُ مهربان است و عقوبت نمی‌کند مگر بعد از الزام حجّت وَ اتلُ و بخوان عَلَیهِم بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبراهِیمَ خبر ابراهیم را که ایشان بدو نسبت درست میکنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهراند.

صفحه : ۸۱۷

إِذ قالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لِأَبِیهِ مر پدر خود آزر را وَ قَومِهِ و گروه خود را یعنی اهل بابل و از ایشان پرسید ما تَعبُدُونَ چیست آنچه میپرستید قالُوا نَعبُدُ گفتند می‌پرستیم أَصناماً بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه می‌باشیم لَها مر آنرا عاکِفِینَ مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت آنها مداومت میکردند قالَ گفت ابراهیم که بتان

شما هَل یَسمَعُونَکَم آیا می‌شنوند خواندن شما را إِذ تَدعُونَ چون بخوانید ایشانرا و خواننده را اجابت می کنند أَو یَنفَعُونَکَم یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشانرا می‌کنید و روزی میدهند أَو یَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشانرا نکوهش نمائید قوم ابراهیم علیه السلام نتوانستند که او را بنعم جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آوردند قالُوا گفتند که از ایشان آنچه گفتی درنیافته‌ایم بَل وَجَدنا بلکه دریافته‌ایم آباءَنا پدران خود را که ایشان کَذلِکَ یَفعَلُونَ همچنین میکردند یعنی اینان را پرستش مینمودند و بر ان مقیم بودند قالَ گفت ابراهیم أَ فَرَأَیتُم آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال ما کُنتُم تَعبُدُونَ آنچه هستید که می‌پرستید آنرا أَنتُم وَ آباؤُکُمُ الأَقدَمُونَ شما و پدران دیرینه شما نیز پرستیده‌اند فَإِنَّهُم پس بدرستی که اینکه معبودان شما عَدُوٌّ لِی دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانید تصویر کرد امر را در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفعست و دشمنی بتان مر عبده خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر کرا دشمن دارند او نیز دشمن دارد پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلّا رَبَّ العالَمِینَ مگر دوست من پروردگار عالمیان‌ست الَّذِی خَلَقَنِی آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ یَهدِینِ پس او راه می‌نماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مر برای اقامت حق و راه می‌نماید مرا بدعوت خلق وَ الَّذِی هُوَ یُطعِمُنِی و آنکه او میخوراند مرا غذای که قوام اجزای بدن من بآنست وَ یَسقِینِ و می‌آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد از طعام الفت است و از شراب زلفت صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت‌ست که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه گردد و در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل میکند که اینکه طعام طعام معرفت‌ست و اینکه شراب شراب محبت و اینکه بیت خوانده‌اند بیت شراب المحبت خیر الشراب و کل شراب سواه السراب و از فحوای اینکه کلمات محققان بشمه‌ای از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی پی میتوان برد نظم ترا نواله و مادم ز خوان یطعمنی ترا پیاله مدام از شراب یسقینی مرا تو قبله دینی از ان سبب گفتم بمردمان که لکم دینکم و لی دینی.

صفحه : ۸۱۸

وَ إِذا مَرِضتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ یَشفِینِ پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضی اللّه عنه، منقول‌ست که چون بیمار شوم بگناه او شفا دهد مرا بتوبه، سلمی قدس سره فرمود که مرض برویت اغیارست و شفا بمشاهده انوار واحد قهّار در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق، و آن وابسته بجذبه عنایت‌ست که چون در رسد سالك را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند بیت چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت بیك نفس همه درد مرا دوا کردی وَ الَّذِی یُمِیتُنِی و آن کسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثُمَّ یُحیِینِ پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گفته‌اند اماتت بمعصیت است و احیا بطاعت یا اماتت بجهل است و احیا بعلم یا اماتت بحمق است و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا بقناعت یا اماتت بنابر پرهیزگاری‌ست و احیا بورع یا اماتت بفراق است و احیا بتلاق در حقایق سلمی آورده‌ست که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند مرا بخود و نزد بعضی محققان اماتت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریه و زنده سازد باخلاق روحانیه و یا بمیراند از سمات روحانیت و زنده گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیّت من و زنده سازد بهویّت خود که حیات حقیقی عبارت‌ست از ان بیت نجویم عمر فانی را توئی عمر عزیز من نخواهم جان پر غم را توئی جانم بجان تو وَ الَّذِی أَطمَعُ و آنکس که طمع میدارم أَن یَغفِرَ لِی آنکه بیامرزد مرا خَطِیئَتِی گناهان مرا یَومَ الدِّینِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت کسر نفس‌ست و تعلیم‌ست مر امت را و در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمّد ص است صلی اللّه علیه و سلّم که حضرت خلیل علیه السلام از ملك جلیل استدعای غفران آن نموده رَبِّ هَب لِی ای پروردگار من

ببخش مرا و عطا کن حُکماً کمالی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم وَ أَلحِقنِی در رسان مرا بسبب توفیق کمال عقل بِالصّٰالِحِینَ بشایستگان راه و بر گزیدگان درگاه وَ اجعَل لِی و بگردان برای من لِسانَ صِدقٍ زبان راست یعنی ثنائی نیکو فِی الآخِرِینَ در میان پس‌آمدگان یعنی جاری کن ثنای نیک نامی و آوازه من بر زبان کسی که از پس من آید و اینکه دعا بعز اجابت رسیده چه جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن علیه السلام میگویند و گفته‌اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی آیت اینکه که ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست‌گوئی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت‌پناه باشد صلی اللّه علیه و سلّم وَ اجعَلنِی و بگردان مرا مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ از وارثان بهشت پرنعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول میکنند وَ اغفِر لِأَبِی و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او آمرزیده شود إِنَّهُ کانَ مِنَ الضّالِّینَ بدرستی که او هست از گمراهان وَ لا تُخزِنِی و رسوا مساز مرا یَومَ یُبعَثُونَ روز که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود اینکه دعا تعلیم امتان است و الّا انبیاء را خواری و رسوائی نباشد.

صفحه : ۸۱۹

یَومَ لا یَنفَعُ مالٌ روز که سود نکند و بکار نیاید خواسته وَ لا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی را إِلّا مَن أَتَی اللّهَ مگر کسی را که بیاید بخدای تعالی بِقَلبٍ سَلِیمٍ به دلی خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر آئینه آن مال و فرزند او را نفع رساند و گفته‌اند سلامت قلب اخلاص‌ست در شهادت لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه قولی آنست که دل سلیم خالی باشد از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت در تیسیر گوید از بغض اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و امام قشیری فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا سلمی فرموده که درو نه آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنّت و از سید طائفه قدس سره منقول است که سلیم مارگزیده بود و مارگزیده پیوسته قلق و اضطراب دارد پس زبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلیست که مدام در مقام جزع و تضرع و زاریست از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نظم ز شوق وصل مینالم که تا دستم دید روزی ز بیم هجر میگریم که ناگه در کمین باشد همام از گریه خونین و سوز دل مگر چندین ندانستی که حال عشق‌بازان اینکه چنین باشد وَ أُزلِفَتِ الجَنَّةُ و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت لِلمُتَّقِینَ برای پرهیزگاران تا از موقف آنرا بینند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ و ظاهر ساخته شود دوزخ لِلغاوِینَ برای گمراهان تا در ان نگرند و مقامات خود را به‌بینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَ قِیلَ لَهُم و گویند مر ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که أَینَ ما کُنتُم کجااند آنچه بودید که پیوسته تَعبُدُونَ می‌پرستید آنرا مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی یعنی کجااند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَل یَنصُرُونَکُم هیچ یاری نمیدهند شما را بدفع عذاب از شما أَو یَنتَصِرُونَ یا نگاه نمیدارند خود را از حلول عقوبت بر ایشان فَکُبکِبُوا پس بر روی درافکنده شوند فِیها در دوزخ هُم بتان وَ الغاوُونَ و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وَ جُنُودُ إِبلِیسَ و بدوزخ افگنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس أَجمَعُونَ همه ایشان قالُوا گویند کافران وَ هُم فِیها و حال آنکه ایشان در دوزخ یَختَصِمُونَ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند و بت‌پرستان با بتان میگویند تَاللّهِ إِن کُنّا بخدائیکه ما بودیم لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا و پیدا إِذ نُسَوِّیکُم وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ العالَمِینَ به پروردگار عالمیان وَ ما أَضَلَّنا و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا المُجرِمُونَ مگر بدکاران از مهتران ما یا از دیوان.

صفحه : ۸۲۰ فَما لَنا پس نیست ما را اکنون مِن شافِعِینَ هیچکس از شفاعت‌کنندگان چنانچه مومنان‌راست وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ و نه دوستی مهربان با شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده ها را بحا بدل کردند جهت قرب مخرج و همیم مأخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در ان روز اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنگه کافران از روی تحسر گویند فَلَو أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَکُونَ پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا پس

ما می‌بودیم مِنَ الْمُؤمِنِینَ از باوردارندگان و گرویدگان إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در خبر ابراهیم علیه السلام و احتجاج او با قوم لَآیَةً هر آئینه علامتی است که عقلا بدان عبرت گیرند وَ ما کانَ أَکثَرُهُم و نبودند بیشتر قوم ابراهیم علیه السلام مُؤمِنِینَ گرویدگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غلبه‌کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد الرَّحِیمُ بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی‌احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد کَذَّبَت قَومُ نُوحٍ الْمُرسَلِینَ تکذیب کردند گروه نوح علیه السلام فرستادگان را نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند إِذ قالَ لَهُم یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُم نُوحٌ برادر ایشان نوح علیه السّلام مراد اخوّت نسبی است أ لا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید إِنِّی لَکُم بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِینٌ فرستاده‌ام با امانت فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدای و بت میپرستید وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَ ما أَسئَلُکُم و نمی‌خواهم شما را عَلَیهِ بر ادای رسالت مِن أَجرٍ هیچ مزدی إِن أَجرِیَ نیست مزد رسالت من إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از عقوبت خدای تعالی وَ أَطِیعُونِ و فرمانبرداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت بجهت تاکیدست چه قوم نوح ع بغایت سخت‌دل و بی‌آزرم بودند قالُوا گفتند در جواب نوح ع أ نُؤمِنُ لَکَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَ اتَّبَعَکَ الأَرذَلُونَ و حال آنکه پیروی تو کردند سفلگان و بی‌قدران و ایشان بظاهر ترا تابع‌اند و بباطن مخالف.

صفحه : ۸۲۱

قالَ گفت نوح ع وَ ما عِلمِی و نیست علم من رسنده بِما کانُوا یَعمَلُونَ بآنچه هستند که می‌کنند یعنی حکم من بر ظاهر است چه ایشان بظاهر عمل مومنان می‌کنند اما نمی‌دانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق إِن حِسابُهُم نیست حساب باطنهای ایشان إِلّا عَلی رَبِّی مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان لَو تَشعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب او است و بس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند که اینکه اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیائیم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وَ ما أَنَا و نیستم من بِطارِدِ الْمُؤمِنِینَ راننده مومنان إِن أَنَا نیستم من إِلّا نَذِیرٌ مگر بیم‌کننده مُبِینٌ آشکارا یعنی مبعوث شده‌ام بدعوت مکلفان خواه اغنیاء و خواه فقراء قالُوا گفتند کافران لَئِن لَم تَنتَهِ یا نُوحُ اگر نه بازایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لَتَکُونَنَّ هر آئینه باشی مِنَ المَرجُومِینَ از کشته‌شدگان بسنگ یا راندگان قالَ گفت نوح علیه السلام بعد از استماع اینکه سخن و ناامیدی از ایمان قوم رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَومِی بدرستی که گروه من کَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافتَح پس حکم کن بَینِی وَ بَینَهُم میان من و ایشان فَتحاً حکم کردنی وَ نَجِّنِی و باز رهان مرا از قصد ایشان وَ مَن مَعِیَ و هر که با من است مِنَ الْمُؤمِنِینَ از گرویدگان فَأَنجَیناهُ پس نجات دادیم او را وَ مَن مَعَهُ و هر که با او بود فِی الفُلکِ المَشحُونِ در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثُمَّ أَغرَقنا پس غرق ساختیم بَعدُ الباقِینَ بعد از رهانیدن او دیگران را از قوم او إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در صبر او بر ایذای قوم لَآیَةً هر آئینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است بیت کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیبا است مظفر شود وَ ما کانَ أَکثَرُهُم و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مُؤمِنِینَ گرویدگان بخدا و پیغمبر او بلکه از امت او هفتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که خداوند تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِیمُ مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان.

صفحه : ۸۲۲

کَذَّبَت دروغ داشتند عادٌ الْمُرسَلِینَ قوم عاد فرستادگان را و هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد إِذ قالَ لَهُم یاد کن آنکه گفت مر ایشان را أَخُوهُم هُودٌ برادر نسبی ایشان هود أ لا ـ تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمی‌کنید از شرک و از عقاب الهی خائف نمی‌شوید إِنِّی لَکُم بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِینٌ فرستاده امینم در ادای رسالت فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را بر ان دعوت میکنم وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ و نمی‌طلبم از شما بر دعوت

رسالت مِن أَجرٍ هیچ مزدی از مال و متاع دنیا إِن أَجرِیَ نیست پاداش من إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ مگر بر پروردگار عالمیان أ تَبنُونَ آیا بنا میکنید بِکُلِّ رِیعٍ بهر موضع بلند آیَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعبَثُونَ بازی می‌کنید بآن بنا یعنی بنای میسازید و در ان ساکن نمی‌شوید که گویا عبث است و گویند بر سر راهها خانها می‌ساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانها است وَ تَتَّخِذُونَ و فرامیگیرید مَصانِعَ حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّکُم تَخلُدُونَ گویا که جاوید خواهید بود در ان وَ إِذا بَطَشتُم و چون سخت میگیرید و حمله میزنید بَطَشتُم میگیرید به سختی جَبّارِینَ در حالتی که سرکشان و متکبرانید یعنی بی‌شفقت و نامهربانی یا چون انتقام می‌کشید انتقام ستمکاران می‌کشید فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لایق شما است بگذرید وَ أَطِیعُونِ و در آنچه می‌فرمایم فرمان برید مرا که سود شما درین است وَ اتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّکُم و بترسید از خدای تعالی که مددگاری کرد شما را بِما تَعلَمُونَ بآنچه شما می‌شناسید از انواع نعمتها أَمَدَّکُم بِأَنعامٍ امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فوائد می‌کنید وَ بَنِینَ و به پسران تا در همه حال یار و مددگار شمااند وَ جَنّاتٍ و به بوستانها که از میوه آن منتفع می‌شوید وَ عُیُونٍ و به چشمهای آب که مهم سقیاد نشود و نمای زرع بآن تمام رسد إِنِّی أَخافُ بدرستی که من می‌ترسم عَلَیکُم بر شما که اگر بر شرک ثابت باشید عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ عذاب روزی بزرگ که روزی هبوب صرصر است یا روز قیامت.

صفحه : ۸۲۳

قالُوا گفتند عادیان در جواب هود علیه السلام سَواءٌ عَلَینا یکسان است بر ما أ وَعَظتَ پند دهی ما را أَم لَم تَکُن یا نباشی مِنَ الواعِظِینَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست ندهیم إِن هذا نیست اینکه کار که ما برآنیم از بت‌پرستی و تجبّر و عمارت بناهای مرتفع إِلّا خُلُقُ الأَوَّلِینَ مگر عادت پیشینیان از ما وَ ما نَحنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِینَ عذاب کرده شدگان باین عادتها فَکَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود علیه السلام را فَأَهلَکناهُم پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآیَةً هر آئینه نشانه‌ایست دلالت‌کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وَ ما کانَ أَکثَرُهُم و نبودند بیشتر قوم عاد مُؤمِنِینَ گرویدگان چه اندک از ان قبیله با هود در خطه بودند و باقی در معرض سخط وَ إِنَّ رَبَّکَ و بتحقیق که پروردگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرَّحِیمُ مهربان است که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد کَذَّبَت بدروغ نسبت دارند ثَمُودُ المُرسَلِینَ قبیله ثمود فرستادگان خدای را یعنی صالح علیه السلام را و انبیای سابق را ع إِذ قالَ لَهُم یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُم برادر ایشان از جهت قرابت صالِحٌ صالح بن عبید أ لا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب خدای که بدو شرک می‌آرید إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ بدرستی که من برای شما فرستاده‌ام مشهورم بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ و نمی‌طلبم شما را بر نصیحتی که میکنم مِن أَجرٍ هیچ جزای که بمن دهید و من بدان متّهم شوم إِن أَجرِیَ نیست مکافات من إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ مگر بر خداوند عالمیان أ تُترَکُونَ آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را فِی ما هاهُنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از مساکن و منازل آمِنِینَ ایمن از آفات و سالم از فوات فِی جَنّاتٍ در بوستانها وَ عُیُونٍ و چاه‌سارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَ زُرُوعٍ و کشتها وَ نَخلٍ و خرماستانها که طَلعُها شکوفه درختان وی هَضِیمٌ نازک و نرم و لطیف است.

صفحه : ۸۲۴

وَ تَنحِتُونَ و میتراشید برای مساکن خود مِنَ الجِبالِ از کوهها بُیُوتاً خانها فارِهِینَ در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدای تعالی و امل دور و دراز پیش مگیرید وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در احکام وَ لا تُطِیعُوا و اطاعت مکنید أَمرَ المُسرِفِینَ فرمان کافران را که اسراف کردند بر نفس خود بورزیدن کفر الَّذِینَ یُفسِدُونَ فِی الأَرضِ آنانکه تباهی می‌کنند در زمین حجر وَ لا یُصلِحُونَ و بصلاح نمی‌آرند کار خود را مراد آن نه تن‌اند که قصد هلاک صالح کردند و قصّه ایشان در سوره نمل

مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی قالُوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السـلام إِنَّما أَنتَ جزین نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِینَ از سحر کرده شـدگانی یعنی ترا بسیار جـادوئی کردهانـد تـا عقـل تو مغلوب شـده مـا أَنتَ نیستی تو إِلّا بَشَرٌ مِثْلُنا مگر آدمیماننـد ما بصورت بشـریه قوم بصالح علیه السلام نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگر است نظم چنـد صورت بینی ای صورت‌پرست جان بی‌معنی است کز صورت نرست درگـذر از صورت و معنی نگر زان که مقصود از صـدف باشـد گهر و چون قوم ثمود وابسـته صورت بودنـد صالـح ع را بصورت خود دیدنـد بهانه‌جویان گفتنـد تو مثل ما بشـری دعـوی رسـالت چرا میکنی و چون ترک نمیگیری و درین دعوی مصـری فَأْتِ بِآیَهٔ‌ٍ پس بیـار نشـانه از خوارق عـادات إِن کُنتَ اگر هستی تو مِنَ الصّادِقِینَ از راست‌گویان در دعوی خود صالـح علیه السـلام فرمود که شـما چه می‌طلبیـد ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه باین هیئات بیرون‌آر چون مـدعای ایشان حاصل شـد قالَ هذِهِ ناقَهٌٔ صالح علیه السـلام گفت اینکه است ناقه که شـما طلبیدید لَها شِرْبٌ مر او را نصیبی است از آب وَ لَکُم شِربُ یَومٍ مَعلُومٍ و شما را نصیبی از آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن اوست و روزی از آن شـما و در نوبت وی مزاحم وی مشویـد وَ لا تَمَسُّوها و مس مکنیـد ویرا بِسُوءٍ به بـدی یعنی قصد زدن و کشـتن وی مکنید و اگر چنان کنید فَیَأْخُذَکُم پس بگیرد شـما را عَذابُ یَومٍ عَظِیمٍ عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب است درو فَعَقَرُوها پس پی کردند ناقه را فَأَصبَحُوا نادِمِینَ پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا.

صفحه : ۸۲۵

فَأَخَذَهُمُ العَذابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در آنچه نازل شد به ثمود لَآیَهًٔ هر آئینه دلالـتی است بر آنکه کفر بعـد از ظهور آیـات مقترحه موجب نزول عـذاب است وَ ما کانَ و نبودنـد أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ بیشتر قوم ثمود گرویـدگان آوردهانـد که همه از قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ العَزِیزُ هر آئینه او است غالب که مغلوب نشود الرَّحِیمُ مهربان که بی‌استحقاق عـذاب نکنـد کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السّلام یعنی اهـل مؤتفکـات الْمُرسَلِینَ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهمـا السّلام إِذ قـالَ لَهُم یـاد کن چون گفت مر ایشـان را أَخُوهُم لُوطٌ برادر ایشان لوط علیه السّلام اینجا مراد اخوّت شفقت است أَ لا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی إِنِّی لَکُم بتحقیق من برای شـما رَسُولٌ أَمِینٌ رسول هسـتم امین در نصیحت یعنی نیـک‌خواه شـماام فَـاتَّقُوا اللّهَ پس بترسـید از خـدای تعالی در ترک نصیحت من وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ و نمی‌خواهم شـما را به پندی که میـدهم هیچ مزدی تا بر شـما گران آید إِن أَجرِیَ نیست ثواب من إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ مگر بر تربیت‌کننده عالمیان أَ تَأْتُونَ الذُّکرانَ آیـا می‌آئیـد بمردان مِنَ العـالَمِینَ از ما عـدای خود مر او غربااند یعنی میل میکنیـد بمباشـرت ایشان وَ تَـذَرُونَ و میگذاریـد و دست بازمیدارید ما خَلَقَ آنرا که آفریده است لَکُم رَبُّکُم برای شـما پروردگار شـما مِن أَزواجِکُم از زنان شما بَل أَنتُم بلکه شما قَومٌ عادُونَ گروهی از حـد درگذشـتگانید که با وجود ازواج بمباشـرت رجال میل دارید قالُوا گفتند قوم لوط علیه السّلام در جواب وی لَئِن لَم تَنتَهِ یـا لُوطُ اگر بـاز نهایستی ای لوط از تقبیـح عمـل ما و نهی از ان لَتَکُونَنَّ هر آئینه باشـی مِنَ الْمُخرَجِینَ از بیرون کرده شـدگان از میان ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی.

صفحه : ۸۲۶

قالَ إِنِّی گفت لوط علیه السـلام بتحقیق من لِعَمَلِکُم مر عمل شـما را مِنَ القالِینَ از دشمنان، بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانیده آغـاز مناجـات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِی ای پروردگار من باز رهان مرا وَ أَهلِی و کسان مرا مِمّا یَعمَلُونَ از شامت آنچه میکننـد فَنَجَّیناهُ پس نجـات دادیم او را وَ أَهلَهُ و اهلبیت او را أَجمَعِینَ همه ایشـان اهـل لوط علیه السـلام زن و دو دختـر و دو دامـاد وی بودنـد همه رهائی یافتنـد إِلّا عَجُوزاً مگر پیرزنی لوط علیه السـلام که داخل بود فِی الغابِرِینَ در باقی مانـدگان در عـذاب آوردهاند که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راضی‌ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثُمَّ دَمَّرنَا الآخَرِینَ پس هلاک کردیم دیگران را وَ أَمطَرنا

عَلَیهِم و ببارانیدیم بر ایشان مَطَراً بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش فَساءَ پس بد است مَطَرُ المُنذَرِینَ باران بیم‌کرده‌شدگان که ایمان نیاورده‌اند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لَآیَةً هر آئینه نشانه‌ایست بر عقوبت نافرمانان وَ ما کانَ أَکثَرُهُم مُؤمِنِینَ و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط نه گرویده بودند وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ العَزِیزُ هر آئینه اوست عزیز که هرگز عاجز نشود الرَّحِیمُ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کَذَّبَ بدروغ داشتند أَصحابُ الأَیکَةِ المُرسَلِینَ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین و در ان بیشه اشجار و اثمار بسیار بوده دمیاطی آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند و چار دیه داشتند شعب و بلا و عز و فالس حق سبحانه شعیب علیه السلام را بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود إِذ قالَ یاد کن چون گفت لَهُم شُعَیبٌ مر ایشان را شعیب علیه السلام که ای قوم أَ لا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می‌آرید إِنِّی لَکُم بدرستی که من شما را رَسُولٌ فرستاده‌ام أَمِینٌ بامانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فَاتَّقُوا اللّهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای تعالی وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ و نه میخواهم شما را بر تبلیغ وحی مِن أَجرٍ هیچ پاداشی إِن أَجرِیَ نیست جزای من إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ مگر بر آفریننده عالمیان.

صفحه : ۸۲۷

أَوفُوا الکَیلَ و تمام پیمائید پیمانه را وَ لا تَکُونُوا و مباشید مِنَ المُخسِرِینَ از کاهندگان و زیان‌رسانندگان بحقوق مردمان وَ زِنُوا و بسنجید بِالقِسطاسِ المُستَقِیمِ بمیزان راست وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشیاءَهُم چیزها از حقوق ایشان وَ لا تَعثَوا و غایت تباهی مجوئید فِی الأَرضِ در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مُفسِدِینَ در حالتی که قصد فساد دارید وَ اتَّقُوا الَّذِی و حذر کنید از عقوبت آن کسیکه بقدرت کامله خَلَقَکُم بیافرید شما را وَ الجِبِلَّةَ الأَوَّلِینَ و گروه پیشینیان را قالُوا گفتند اهل ایکه إِنَّما أَنتَ جز اینکه نیست که تو مِنَ المُسَحَّرِینَ از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مرة بعد مرة جادوی کرده‌اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شد یا از آفریده‌شدگانی که ایشانرا سحر باشند یعنی میان تهی‌اند و محتاج بطعام و شراب وَ ما أَنتَ و نیستی تو إِلّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثلُنا مانند ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما تفضل میکنی و دعوی رسالت از کجا آوردی وَ إِن نَظُنُّکَ و بدرستی که گمان بریم ما ترا لَمِنَ الکاذِبِینَ از دروغ‌گویان در دعوی خود فَأَسقِط پس فرود آر و بیفگن یعنی خدای تعالی خود را بگو تا بیفگند عَلَینا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ بر ما پاره ابر از آسمان که درو عذابی باشد إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ اگر هستی تو از راه راست‌گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قالَ گفت شعیب علیه السلام رَبِّی أَعلَمُ پروردگار من داناتر است بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم‌فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین فتنه ببین و مبدش در کمین اوّل حالش همه عیش است و ناز آخر کارش همه سوز و گداز آورده‌اند که چون قوم شعیب ع در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها درآمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما پخته میشد که ناگاه ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک ازو وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوش‌دل شده یکدیگر را آواز دادند که بیائید تا در زیر سائبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود که فَکَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب علیه السلام را فَأَخَذَهُم پس گرفت ایشانرا عَذابُ یَومِ الظُّلَّةِ عذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب سائبان است چه ابر سیاه بشکل سائبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته‌اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سائبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد إِنَّهُ کانَ بدرستی که عذاب روز ظلّه بود عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ عذاب روزی بزرگ.

صفحه : ۸۲۸

إِنَّ فِي ذلِكَ به تحقیق که درین عذاب که از ابر آبدار آتش سوزان بیرون آمد لَآيَةً هر آئینه نشانه‌ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقتی وَ ما كانَ أَكثَرُهُم مُؤمِنِينَ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشان است چه مردی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان إیمان آورده‌اند وَ إِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ العَزِيزُ اوست غالب کننده انبیاء علیهم السلام را بر اعدای ایشان الرَّحِيمُ مهربان بانبیاء و متابعان ایشان و اینکه آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلّی دل مبارک سید مختار علیه الصلوة و السلام درین سوره مذکور شد و تهدید مکذّبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب گشته‌اند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَ إِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَنزِيلُ رَبِّ العالَمِينَ فرو فرستاده پروردگار عالمیان است نَزَلَ فرو فرستاد خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الأَمِينُ جبرئیل ع را عَلى قَلبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین کرد ترا و تو فراگرفتی از وی و در دل خود نگاهداشتی حفص به تخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو دعاء آن شد و اینکه بمثابه آنست که گویا بر دل تو فرود آورده لِتَكُونَ تا باشی تو مِنَ المُنذِرِينَ از بیم‌کنندگان مر خلق را بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عربی شعیب ع و هود ع و صالح ع و اسماعیل‌اند وَ إِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم لَفِي زُبُرِ الأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان در ان گفتندی قبول کرده حجت میدانستندی حق سبحانه فرمود که أَ وَ لَم يَكُن لَهُم آیا نیست مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا به نبوت محمّد علیه الصلوة و السّلام أَن يَعلَمَهُ آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَماءُ بَنِي إِسرائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سلف گذشته‌اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست وَ لَو نَزَّلناهُ و اگر ما میفرستادیم قرآن را عَلى بَعضِ الأَعجَمِينَ بر برخی از آنها که غیر عربند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن عجمی قرآن را عَلَيهِم بر ایشان بلغت ایشان و اینکه دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ما كانُوا بِهِ نبودندی ایشان بآن قرآن منزل مؤمنین ایمان‌آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآن را بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل می‌ساختیم کافران عرب بدان نمی‌گرویدند که ما فهم نمی‌کنیم و معنی آن در نمی‌یابیم.

صفحه : ۸۲۹

كَذلِكَ همچنین سَلَكناهُ درمی‌آوریم انکار و عناد را فِي قُلُوبِ المُجرِمِينَ در دلهای مشرکان مکّه لا يُؤمِنُونَ بِهِ نمیگروند بقرآن حَتّى يَرَوُا العَذابَ الأَلِيمَ تا وقتی که به‌بینند عذابی دردناك را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فَيَأتِيَهُم پس بیاید آن عذاب بر ایشان بَغتَةً ناگهان وَ هُم لا يَشعُرُونَ و ایشان ندانند وقت آمدن آن فَيَقُولُوا پس گویند هَل نَحنُ مُنظَرُونَ آیا هستیم ما درنگ داده‌شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم أَ فَبِعَذابِنا آیا بعذاب ما يَستَعجِلُونَ شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت می‌طلبند أَ فَرَأَيتَ آیا دیدی و دانستی که ما إِن مَتَّعناهُم اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جاءَهُم پس بیاید بدیشان ما كانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده کرده شدند از عذاب ما أَغنى عَنهُم دفع نکند از ایشان عذاب را ما كانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ اینکه آیت برو خواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی نظم جهان بیوفائی‌ایست مردم فریب که از دلرباید قرار و شکیب نگر تا بجاهش نگردی اسیر نیفتی پی مالش اندر زحیر که آندم که مرگ اندر آید براه نه مالت کند دستگیری نه جاه وَ ما أَهلَكنا و هلاك

نه‌کردیم مِن قَریَةٍ اهل هیچ دیهی را إِلّا لَها مگر مر اهالی آنرا مُنذِرُونَ بیم‌کنندگان بودند ذِکری از برای پند دادن یعنی اوّل پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق نه‌نمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَ ما کُنّا و نیستیم ما ظالِمِینَ ستمکاران که قبل از انذار هلاک کنیم و در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که انی نام دارد و نزد محمّد ص می‌آید و قرآن برو میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وَ ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّیاطِینُ و فرود نیایند بقرآن دیوان وَ ما یَنبَغِی و نشاید و روا نبودی لَهُم مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وَ ما یَستَطِیعُونَ و نتوانند و قادر نباشند بر آن که شهب و ملایکه ایشان را از رفتن آسمان مانع‌اند.

صفحه : ۸۳۰ إِنَّهُم بدرستی که ایشان عَنِ السَّمعِ از شنیدن کلام ملائکه لَمَعزُولُونَ دورشدگانند یا کناره‌رفتگان فَلا تَدعُ پس مخوان مخاطب آن حضرت است مراد غیر او هر یکی از امتان را میگوید مخوان و میرست مَعَ اللّهِ با خدای بحق إِلهاً آخَرَ خدای دیگر فَتَکُونَ پس باشی تو مِنَ المُعَذَّبِینَ از عذاب کرده شدگان وَ أَنذِر و بیم کن خطاب خاص است بآنحضرت میفرماید که بترسان از عذاب خدای عَشِیرَتَکَ الأَقرَبِینَ خویشان نزدیک‌تر خود را آن حضرت بعد از نزول اینکه آیت بکوه صفا برآمده یک یک ایشانرا ندا کرد و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شما را که در زیر اینکه کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که من بیم‌کننده‌ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع اینکه سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابو لهب بایذای وی برخواست وَ اخفِض و فراگیر جَناحَکَ بال خود را یعنی مهربانی ورزد اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المُؤمِنِینَ مر آن را که پیروی تو کرده است از گرویدگان فَإِن عَصَوکَ پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت تو ننمایند فَقُل إِنِّی بَرِیءٌ پس بگو بدرستی که من بیزارم مِمّا تَعمَلُونَ از آنچه شما میکنید و مرا بدان مواخذه نخواهند کرد وَ تَوَکَّل و توکّل کن در کفایت مهمات خود عَلَی العَزِیزِ بر خدای غالب که قادر است بر قهر اعداء الرَّحِیمِ مهربان که توانا است بر نصرت اولیا الَّذِی یَراکَ آنکه می‌بیند ترا حِینَ تَقُومُ آن هنگام که برمی‌خیزی بنماز تهجد و تنها میگذاری وَ تَقَلُّبَکَ و می‌بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِی السّاجِدِینَ در میان نمازگذارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا بقول تو العَلِیمُ دانا به نیت تو هَل أُنَبِّئُکُم آیا خبر کنم شما را که همواره عَلی مَن بر کسی از مردمان تَنَزَّلُ الشَّیاطِینُ فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد نزول شیاطین بر محمّد بجهت عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ فرود می‌آیند دیوان عَلی کُلِّ أَفّاکٍ بر هر دروغگوی أَثِیمٍ بزه‌کاری مثل کاهنان که ایشان یُلقُونَ السَّمعَ فرا میدارند گوش خود را بسخن شیاطین و فرامیگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بآن اضافه میکنند وَ أَکثَرُهُم کاذِبُونَ و بیشتر ایشان دروغ‌گویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده‌اند یعنی همان ایشان بصفت کذب موصوفند.

صفحه : ۸۳۱

وَ الشُّعَراءُ و شاعران مشرک چون إبن زبعری و هبیره و مسامع و امیّه ثقفی یَتَّبِعُهُمُ الغاوُونَ پیروی ایشان میکنند سفهای عرب یعنی روات ایشان در تیسیر از امام علم الهدی رحمه اللّه نقل می‌کند که دو شاعر در باب حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یادگرفته میخواندند اینکه آیت در شان ایشان نازل شده أَ لَم تَرَ أَنَّهُم آیا نمی‌بینی که ایشان فِی کُلِّ وادٍ در هر وادی از فنون کلام یَهِیمُونَ سرگردان میشوند چون تشبیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وَ أَنَّهُم و آنکه ایشان یَقُولُونَ میگویند ما لا یَفعَلُونَ آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود گواهی میدهند و پیغامهای ناداده بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول اینکه آیت حسان إبن رواحه و جمعی از شعرای صحابه بجناب نبوت پناه علیه الصلوة و السلام آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و إبن رواحه گفت میترسم که برین وصف بمیریم حضرت رسالت‌پناه فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان

سخت‌تر است از تیغ و نیزه و اینکه آیت نازل شد إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا شعراء متبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده‌اند وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ و عملهای شایسته کرده یعنی پیغمبر علیه السلام را ستائش نمودند و بهجو و مذمّت کفّار مشغول گشتند وَ ذَکَرُوا اللّهَ و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود کَثِیراً بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و تمجید و توحید است و تحریص بطاعت و تنبیه از غفلت وَ انتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِن بَعدِ ما ظُلِمُوا پس از انکه ستم‌دیده شده بودند به هجا یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان اوّل آورده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه و الشعراء یتبعهم الغاون شعرا را که سبّاحان بحر شعراند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بیحد و غایت غوایت می‌اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الّذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته‌اند و بواسطه بادبان و اذکروا اللّه کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است بیت شاعرانی را که غاوی خواند در قرآن خدای هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثناء من وَ سَیَعلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کرده‌اند بکفر و افتراء و نسبت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بشعر که بعد از موت أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ بکدام مکان بازخواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود و اللّه تعالی اعلم بالصواب

سورة النمل

مکیة و هی ثلث و تسعون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- طس- در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطّعه برای ابتدای کلام است و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارت است بطهارت قدس الهی و س بسنای عزّ نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوای اللّه تِلکَ اینکه سوره آیاتُ القُرآنِ آیتهای قرآن است وَ کِتابٍ مُبِینٍ و آیتهای کتاب روشن‌کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد وصفین است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند هُدیً اینکه کتاب راه‌نماینده است وَ بُشری و مژده‌دهنده لِلمُؤمِنِینَ مر گرویدگان را.

صفحه : ۸۳۲

الَّذِینَ آنانکه یُقِیمُونَ الصَّلاةَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ و میدهند زکات اموال خود را به بمستحقان وَ هُم بِالآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هُم یُوقِنُونَ ایشان بی‌گمانانند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشان است در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ نمیگروند بسرای عقبی زَیَّنّا لَهُم آراسته‌ایم برای ایشان أَعمالَهُم عملهای زشت ایشانرا یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده‌ایم آنها را صاحب فوائد آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده‌ایم تا کارهای زشت را خوب می‌بینند و اینکه حکم ختم و طبع دارد فَهُم یَعمَهُونَ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود أُولئِکَ آن گروه الَّذِینَ لَهُم آنانند که مر ایشانراست سُوءُ العَذابِ بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر روز بدر وَ هُم فِی الآخِرَةِ و ایشان در سرائی دیگر هُمُ الأَخسَرُونَ و ایشان زیانکارتراند بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَ إِنَّکَ و بدرستی که تو لَتُلَقَّی القُرآنَ تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرامیگیری بتلقین جبرئیل که می‌آید بتو مِن لَدُن حَکِیمٍ از نزدیک خداوند راست‌کار عَلِیمٍ دانا إِذ قالَ یاد کن چون گفت مُوسی لِأَهلِهِ موسی بن عمران علیه السلام مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده و سرما دریافته إِنِّی آنَستُ بدرستی که من دیده‌ام ناراً آتشی افروخته سَآتِیکُم زود باشد که بیارم مِنها بِخَبَرٍ از ان آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم أَو آتِیکُم یا بیارم برای شما بِشِهابٍ قَبَسٍ شعله آتش فراگرفته لَعَلَّکُم تَصطَلُونَ شاید که شما گرم شوید بآن آتش فَلَمّا جاءَها پس آن هنگام که

آمد موسی بنزدیک آن آتش نوری دید بی‌احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سائر آتشها و بر هر تقدیر چون موسی علیه السلام آنجا رسید نُودِیَ ندا کرده شد أن بُورِکَ بآنکه برکت داده باد مَن فِی النّارِ هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام وَ مَن حَولَها و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملائکه وَ سُبحانَ اللّهِ و بگو پاک است خدای تعالی رَبِّ العالَمِینَ پروردگار عالمیان از تشبیه آورده‌اند که چون موسی علیه السلام اینکه ندا شنید گفت نداکننده کیست! باز ندا آمد که.

صفحه : ۸۳۳

یا مُوسی إِنَّهُ ای موسی بدرستی که ندا زننده أَنَا اللّهُ العَزِیزُ الحَکِیمُ منم خدای غالب حکم‌کننده بصواب وَ أَلقِ عَصاکَ و بیفگن عصای خود را، موسی عصا بیفگند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمّا رَآها پس چون دید موسی علیه السلام عصا را که تَهتَزُّ حرکت میکند باضطراب و بهر طرفی میرود کَأَنَّها جَانٌّ گویا که ماری است باریک تیزرو و در اوّل حال چون ماران خرد بوده و در آخر اژدها می‌شد و در تفسیر امام ابو اللیث رح آورده که در وادی مقدّس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده بهر وجه چون موسی آن صورت را مشاهده نمود وَلّی مُدبِراً روی بگردانید در حالتی که گریزان بود از خوف آن وَ لَم یُعَقِّب و بازنگشت بار دیگر ندا رسید یا مُوسی لا تَخَف ای موسی مترس از غیر من إِنِّی لا یَخافُ بدرستی که منم که نترسند لَدَیَّ المُرسَلُونَ نزدیک من فرستاده‌شدگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست تا از ان بترسند و بباید ترسید ستمکاران را إِلّا مَن ظَلَمَ مگر کسیکه ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسناً پس بدل کند و بجای آرد نیکوئی بَعدَ سُوءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَإِنِّی غَفُورٌ پس بدرستی که من آمرزنده‌ام تائبان را رَحِیمٌ مهربانم بر ایشان قال به وَ أَدخِل یَدَکَ و درآر دست خود را قال به فِی جَیبِکَ در گریبان پیراهن خود حضرت موسی آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن قال به تَخرُج تا بیرون آیدقال به بَیضاءَ سفید و درخشنده و نورانی قال به مِن غَیرِ سُوءٍ بی‌علتی یعنی سفیدی او از علّت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلام دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که اینکه دو آیت ظاهر کن قال به فِی تِسعِ آیاتٍ در جمله نه آیت که معجزات تو است و برو برسالت قال به إِلی فِرعَونَ وَ قَومِهِ بسوی فرعون و گروه او قال به إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان هستندقال به قَوماً فاسِقِینَ گروهی بیرون‌رفتگان از دائره فرمان فَلَمّا جاءَتهُم پس چون بیامد بفرعون و قوم او آیاتُنا دلائل قدرت ما و براهین رسالت موسی مُبصِرَةً روشن و هویدا قالُوا گفتند فرعونیان هذا سِحرٌ مُبِینٌ اینکه جادوی روشن است یعنی همه کس دانند که اینکه سحر است.

صفحه : ۸۳۴

وَ جَحَدُوا بِها و منکر شدند مر آن معجزها را وَ استَیقَنَتها و بی‌گمان بودند بدان أَنفُسُهُم دلهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که اینکه آیت‌ها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند ظُلماً از روی ستمکاری وَ عُلُوًّا و بزرگی و سرکشی فَانظُر کَیفَ کانَ پس ببین که چگونه بود عاقِبَةُ المُفسِدِینَ آخر کار تباهکاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت بیت همه حال مفسدان ناخوش است سر انجام اهل فساد آتش است وَ لَقَد آتَینا و بدرستیکه ما دادیم داوُدَ داود بن ایشا وَ سُلَیمانَ و سلیمان پسر او را عِلماً دانشی از احکام شرائع مادر وی گفته که علم کیمیا وَ قالا و گفتند بعد از عطای علم الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی ستایش و ثنا مر خدایرا که بسبب دانش فَضَّلَنا افزونی داد ما را عَلی کَثِیرٍ مِن عِبادِهِ بر بسیاری از بندگان خود که المُؤمِنِینَ گرویده‌اند وَ وَرِثَ و میراث گرفت سُلَیمانُ داوُدَ سلیمان از داود نبوّت یا علم را و گفته‌اند ملک را بآنکه قائم مقام او شد دون پسران دیگر گویند داود را نوزده پسر بودند هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و درو چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو اینکه مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد حضرت داود فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانیده مسئله‌ها را بر فرزندان عرض کرد که بگوئید که نزدیک‌ترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و آنکه انس بدو بیشتر است کدام است و آنکه وحشت افزاید چیست و کدام‌اند دو قائم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن

ستوده است و کـدام امر است که عاقبت او نکوهیـده است اولاد داود علیه السـلام از جواب آن عاجز آمدنـد سـلیمان فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهم داود علیه السـلام دستوری داد سلیمان ع گفت اقرب اشیاء بآدمی موت است و ابعد اشیاء آنچه میگذرد از دنیا و آنکه انس بـدو بیشتر است جسـد انسان است با روح و اوحش اشـیا بدن خالی از روح اما قائمان ارض و سـمااند و مختلفان لیـل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاریکه آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاریکه عاقبتش مـذموم است حـدت در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسـرائیل همه بفضل و کمال سـلیمان ع معترف شدنـد و داود علیه السـلام ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد سـلیمان علیه السـلام بر تخت نشـست وَ قالَ و گفت سلیمان ع یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمـان عُلِّمنـا آمـوخته شـدیم مـا مَنطِقَ الطَّیرِ گفتـار مرغـانرا هر جمـاعتی از طیور را آوازی است که نوع ایشـان از ان فهم معـانی و اغراض میکنند و آنچه سلیمان علیه السلام را آموختند آن بود که فهم کنند مرغان از یکدیگر آورده‌اند که روزی سلیمان بلبلی دید بر شاخی نشسـته سـر و دم میجنبانید و صدای میکرد اصحاب خود را گفت که میدانید که اینکه بلبل چه میگوید گفتند اللّه و رسوله اعلم سـلیمان علیه السـلام فرمود که میگویـد که من امروز نیم خرمـا خورده‌ام خـاک بر سـر دنیا و فاخته آواز کرد فرمود که میگوید کاشـکه اینکه خلایق مخلوق نشدنـدی و هم از سـلیمان منقولست که در شـان یعنی کبوتر خانگی می گویـد بزائیـد برای مردن و بنا کنیـد برای خراب شـدن و طاوس میگوید که هر چه کنی مکافات آن یابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند خدا برو رحم نکند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدا بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه و ارضه و قطا میگوید که هر که خاموشـی کنـد بسلامت ماند و طوطی میگوید که وای بر کسـیکه مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سـبحان ربی العظیم و بحمـده و صـرد میگویـد که اسـتغفار کنید ای گناهکاران و حداه میگوید کل شـی هالک الا وجهه و هزار داسـتان میگوید سبحـان الخلاق الـدائم و غراب نفرین میکنـد بر عشّار و در وسـیط باسـناد صـحیح خود نقل میکنـد از إبن عمر رضـی اللّه عنه که از حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود میگوید اذکروا اللّه یا غافلون و هم در وسـیط از إبن عباس رضـی اللّه عنه نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید بار یا خدا یا لعنت کن بر دشمن محمّد ص و آله و صـحبه صـلی اللّه علیه و سـلّم و سار میگویـد بار خـدایا از تو قوت روز بروز میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی العرش اسـتوی القصه دانسـتن زبان مرغان معجزه سـلیمان علیه السـلام است از ان سـبب فرمود که منطق الطیر بمادر آموختند وَ أُوتِینا و داده شدیم یعنی ما را عطا کرده‌اند مِن کُلِّ شَیءٍ از هر چیزیکه بدان محتاج بودیم.

صفحه : ۸۳۵

إِنَّ هـذا بدرستی که اینکه عطا لَهُوَ الفَضلُ المُبِینُ افزونیست آشـکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده‌اند که سـلیمان را تختی بود که هیچکس را از سـلاطین نبـوده و در موضـح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسـی بود برای اکـابر انس و بر یسـار آن دویست هزار دیگری برای اشـراف جن و بر جانب راست سـلیمان علیه السلام سی پنج منبر نهادندی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او همین مقدار منبرهائی بود و احبار جنیان بر ان قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سـر وی پر در پر بافتندی و احبار سـخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسـیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وَ حُشِرَ لِسُلَیمانَ و جمع کرده شد برای سلیمان علیه السـلام جُنُودُهُ لشـکرهای او مِنَ الجِنِّ از دیوان وَ الإِنسِ و از آدمیان وَ الطَّیرِ و مرغان فَهُم پس اینکه لشکر یُوزَعُونَ رانده شدی بوقت سیر او یا بازداشـته شده بودندی تا در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچ کس از لشکریان از مقرّ مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر است که لشکر گاه او صد فرسخ بود بست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن از برای انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسـیها که بر حوالی تخت بود نشسـتندی و بـاد آن بسـاط را برداشتی بروزی یک ماه را بردی، روزی از ولایت شام بطرف یمن

توجه نموده میرفتند حَتّی إِذا أَتَوا تا وقتی که بیامدند عَلی وادِ النَّملِ بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که در جنوبی طائف است درآمدند قالَت نَملَةٌ گفت مورچه لنگ که آنرا منذره یا طاخیه یا ملاخیه یا خرمی نام بوده و دو بال داشت در کشف ثعلبی آورده که برابر خر وی بوده در بزرگی و در زاد المسیر برابر نعجه گفته و در احقاف برابر گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان دید بر بلندی آمد و گفت یا أَیُّهَا النَّملُ ای مورچگان ادخُلوا مَساکِنَکُم درآیید در مسکنهای خود لا یَحطِمَنَّکُم سُلَیمانُ تا در هم نه‌شکند شما را سلیمان علیه السلام وَ جُنُودُهُ و لشکرهای او مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگانست از توقّف بحیثیتی که عرضه تلف نه‌شوند وَ هُم و لشکریان سلیمان ع لا یَشعُرُونَ ندانند که شما را پایمال میسازند آورده‌اند که باد اینکه سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان علیه السلام رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسّم کرد ضاحِکاً در حالتی که متعجب بود مِن قَولِها از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود بادراک مقاله نمل آورده‌اند که سلیمان او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکند گفت دانستم اما من مهتر قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بد به و کبکه تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضه حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نصیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی اللّه ما را روی زمین دادند اختیار نکردیم و بر زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای حال ما کسی ندانند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که اللّه تعالی ترا داده یکی بگوئی گفت باد را مرکب ما ساخته که غدوّها شهر و رواحها شهر گفت دانی که اینکه چه معنی دارد یعنی هر چه ترا داده‌اند از مملکت دنیا چون باد است درآید و تا بدو درین معنی گفته‌اند نظم نه بر باد رفتی سحرگاه شام سریر سلیمان علیه السلام بآخر ندیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و داد رفت سلیمان علیه السلام بعد از استماع اینکه کلام روی بمناجات ملک علام درآورده وَ قالَ رَبِّ أَوزِعنِی و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده أَن أَشکُرَ آنکه شکر گویم نِعمَتَکَ الَّتِی آن نعمت که آنرا به محض کرم.

صفحه : ۸۳۶

أَنعَمتَ عَلَیَّ انعام کردی بر من وَ عَلی والِدَیَّ و بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوالدین بود وَ أَن أَعمَلَ صالِحاً و بآنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود تَرضاهُ به‌پسندی آنرا وَ أَدخِلنِی و درآر مرا بِرَحمَتِکَ به بخشایش خود فِی عِبادِکَ الصّالِحِینَ در میان بندگان ستوده خود به بهشت در بحر الحقائق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منذره را بنفس لوّامه و سلیمان را بقلب و مساکن را بحواس خمسه و از تامل درین سخن باقی قصّه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق میشناسند ظاهر است بیت چون ندیدی دمی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغانرا آورده‌اند که در همین سفر بوادی بی‌آب رسیدند و وقت نماز درآمد سلیمان علیه السلام خواست که وضو سازد آب نبوده و دلیل لشکر بآب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته‌اند سلیمان بر تخت بود ناگاه فرجه در مظلّه طیور پدید آمد و آفتاب بر وی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتفحص درآمد وَ تَفَقَّدَ الطَّیرَ و باز جست مرغانرا هدهد در میان ایشان نبود فَقالَ پس گفت ما لِیَ چیست مرا که در خیل طیر لا أَرَی الهُدهُدَ نمی‌بینم هدهد را یا چشم من بروی نیفتد أَم کانَ آیا هست مِنَ الغائِبِینَ از غایب‌شدگان اینکه مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آئینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذاباً شَدِیداً عذابی سخت که پرهای او برکنم و او را در آفتاب افکنم یا در میان او و جفت او بجدائی حکم کنم یا او را باضداد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم أَو لَأَذبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان أَو لَیَأتِیَنِّی یا بیاید بمن بِسُلطانٍ مُبِینٍ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَکَثَ پس درنگ کرد هدهد غَیرَ بَعِیدٍ نه زمانی دیر و دور و باز آمد سلیمان علیه السلام باو معاتبهٔ آغاز نهاد فَقالَ پس گفت هدهد أَحَطتُ مشاهده کردم و رسیدم بِما لَم تُحِط بِهِ بآنچیزیکه

مشاهده نکرده و بدان نرسیده وَ جِئتُکَ و آمدم بتو مِن سَبَإٍ از شهر سبا که مآرب گویند بِنَبَإٍ بخبری یَقِینٍ محقق یعنی از سبا خبری بتو آورده‌ام و خبر آن است که در هوا به هدهدی رسیدم که از ان ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نموده رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیّت او چیست هدهد گفت إِنِّی وَجَدتُ امرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار تَملِکُهُم پادشاهی میکند اهل سبا را وَ أُوتِیَت و داده شده است آن زن مِن کُلِّ شَیءٍ از هر چیزی که بادشاهان را بکار آید وَ لَها و مر آنزن را عَرشٌ عَظِیمٌ تختی بزرگ است به نسبت با او یا بتختهای سلاطین دیگر آورده‌اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر.

صفحه : ۸۳۷

وَجَدتُها و یافتم آن زن را وَ قَومَها و گروه او را که از روی جهل یَسجُدُونَ لِلشَّمسِ سجده میکنند مر آفتاب را و می‌پرستند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی وَ زَیَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّیطانُ مر ایشانرا شیطان أَعمالَهُم کردارهای ایشان از عبادت شمس و سائر اعمال قبیحه فَصَدَّهُم پس بازداشته است دیو سرکش ایشان را عَنِ السَّبِیلِ از راه راست فَهُم پس ایشان لا یَهتَدُونَ راه نمی‌یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست بازمیدارد أَلّا یَسجُدُوا تا سجده بکنند لِلّهِ مر خدای تعالی را الَّذِی آن خدای تعالی که بتوانائی یُخرِجُ الخَبءَ بیرون می‌آرد پوشیده را فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میگرداند و نبات را از زمین اخراج میکند وَ یَعلَمُ و میداند ما تُخفُونَ آنچه پنهان دارند آفریدگان در دلهای خود وَ ما تُعلِنُونَ و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید اللّهُ خدای تعالی بحق لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست معبود بسزا مگر او رَبُّ العَرشِ العَظِیمِ آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط بکرسی است و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت اینکه چه تواند بود مصرع ه نسبت سها را بآفتاب درخشان اینکه سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی در فتوحات آورده که اینکه را سجده سر خفی میگویند و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد قراءت و ما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده‌اند که چون هدهد سخن خویش باتمام رسانید قالَ گفت سلیمان علیه السلام سَنَنظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم درین سخن أَ صَدَقتَ آیا راست گفتی أَم کُنتَ یا بودی مِنَ الکاذِبِینَ از دروغ‌گویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت و گفت اذهَب بِکِتابِی هذا ببر اینکه نوشته مرا فَأَلقِه إِلَیهِم پس بیفگن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان عَنهُم از ایشان و بیک گوشه رو و تفحص کن فَانظُر بس ببین که ایشان در ان ما ذا یَرجِعُونَ بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل بن مالک بود و چهل سال پدرش شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه را خواست و در عین المعانی گفته که بلقمه بنت شیصیان را بخواست و بلقیس ازو متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادر او از جن مددگاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او بسلیمان علیه السلام رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده به هدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در جمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز آمد و مردمان در وی مینگریستند نامه را بر تخت افگند و قول اشهر آن است که بلقیس در خلوت‌گاه خود بر پشت تکیه کرده بود و درها فرو بسته هدهد از روزنه در آمد و نامه بر سینه وی افگند بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه در دست گرفته بیرون آمد و متوجه ایشان شد.

صفحه : ۸۳۸

قالَت گفت بلقیس یا أَیُّهَا المَلَأُ ای گروه اشراف إِنِّی أُلقِیَ إِلَیَّ بدرستی که افگنده شده است بسوی من کِتابٌ کَرِیمٌ نوشته بزرگ‌نامه

را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورنده او مرغی بود و اینکه امر غریب ایشان است یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که درو طمع ملک نبود بلکه دعوت‌کننده بمالک الملک بود گفته‌اند که چون مضمون نامه بنام خدای تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز آرایش نامها است نامت آسایش سینها کلامت القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده‌اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده‌اند فرمود که إِنَّهُ مِن سُلَیمانَ بدرستی که اینکه کتاب از نزدیک سلیمان است وَ إِنَّهُ و بدرستی که مضمون او اینست که بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ أَلّا تَعلُوا عَلَیَّ بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید وَ أْتُونِی و بیائید بمن مُسلِمِینَ گردن‌نهادگان و فرمان‌برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود و جازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد پریشان‌حال شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند قالَت گفت بلقیس یا أَیُّهَا المَلَأُ ای گروه اشراف و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود أَفتُونِی فتوی دهید مرا فِی أَمرِی در کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد با من بگوئید ما کُنتُ نیستم من قاطِعَةً أَمراً برنده و فیصل‌دهنده کاریرا حَتّی تَشهَدُونِ تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بی‌حضور و مشورت شما کاری نمی‌کنم قالُوا گفتند آن گروه نَحنُ أُولُوا قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَ أُولُوا بَأسٍ شَدِیدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوّت داریم و هم عدت و هم لشکر و هم شجاعت وَ الأَمرُ إِلَیکِ و کار مفوض بتو است ورای رای تو فَانظُرِی پس ببین و در نگر ما ذا تَأمُرِینَ تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ خواهی نبرد آوریم دل دشمنان را بدرد آوریم و اگر صلح‌جوئی ترا بنده‌ایم به تسلیم حکمت سر افکنده‌ایم چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه‌پسندید و گفت ما را مصلحت نیست که حرب کنیم چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرضه تلف میشود کما قال اللّه تعالی قالَت گفت بلقیس إِنَّ المُلُوکَ بدرستی که پادشاهان إِذا دَخَلُوا قَریَةً چون درآیند بدیهی یا شهری که بقهر بگیرند أَفسَدُوها تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَ جَعَلُوا و گردانند أَعِزَّةَ أَهلِها عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار و بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند وَ کَذلِکَ یَفعَلُونَ و همچنین میکنند تاکید قول اوّل است.

صفحه : ۸۳۹

وَ إِنِّی مُرسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده‌ام إِلَیهِم بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِیَّةٍ بهدیه که مقدّمه صلح است فَناظِرَةٌ پس نگرنده‌ام که از آنجا بِمَ یَرجِعُ المُرسَلُونَ بچه چیز بازمیگردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک است و الا پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزگان پوشانید و پانصد جاریه را بزیور غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری از مشک و عنبر و حقه در و درّی ناسفته و مهره جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمر را با یکی دیگر از اکابر قوم برفتن مقرر فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن از بچشم غضب در تو نگر و به‌بینی که او پادشاه است و اگر بتازه‌روئی و خوشخوئی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آن است که میان غلامان و کنیزکان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان ع بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسخ طول او بود بدانها فرش انداختند و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و برّی بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان بر روی هوا پر در پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلک در هزار قرن مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرد و ویرا پرسش نموده که حقه را بیار که در ان درّی ناسفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود تا عذرا را سوراخ کرده و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته درو کشید و آب طلبیده غلامان و جواریرا فرمود تا از غبار راه روی بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دست

بـدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمّا جاءَ سُلَیمانَ پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان علیه السلام و هدیه آورد- قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ گفت آیا مددی میدهید مرا بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است فَما آتانِیَ اللّهُ پس آنچه عطا کرد خدای از ملك و نبوّت و علم مرا- خَیرٌ مِمّا آتاکُم بهتر است از آنچه بشـما داده از متاع دنیا بَل أَنتُم بلکه شـما بِهَدِیَّتِکُم تَفرَحُونَ بهدیه خود شاد میشوید و می‌نازید زیرا که جز حیات دنیا مطمح نظر همّت شـما نیست بیت آنکه پرواز علوی چون همـای عـالم انـدر نظر همّت او مردار است ارجع ای رسول بـاز گرد إِلَیهِم بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیائید و اگر نیائید فَلَنَأتِیَنَّهُم بِجُنُودٍ پس هر آئینه بیاریم بدیشان لشکرهای که از غایت کثرت و قوّت لا قِبَلَ لَهُم بِها طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بآن لشکرها وَ لَنُخرِجَنَّهُم و هر آئینه بیرون کنیم ایشانرا مِنها از بلده سبا أَذِلَّةً در حالتی که بیعزت و بیحرمت باشند وَ هُم صاغِرُونَ و ایشان خوارشدگان شوند و اسیران- منذر بازگشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را در خـانه مضـبوط ساخت و نگهبان بر ان گماشت و در خانه را قفل کرد و کلیـد برداشت و با لشکر متوجه پایه سـریر سلیمان ع شـد دیوان خبر یافته انـدیشه نمودند که چون سـلیمان علیه السلام او را بیند با کمال حسن و جمال و عقل البته بازدواج او میل کند و او سـلیمان علیه السـلام را بر سـرایر جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل سـلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار است انگشت ندارد سلیمان در اندیشه افتاد و اوّل خواست که عقل او را آزمایش کند.

صفحه : ۸۴۰ قـالَ یـا أَیُّهَا المَلَؤُا گفت سلیمان ای گروه بزرگـان أَیُّکُم کـدام از شـما یَأتِینِی بِعَرشِها می‌آرد تخت بلقیس را قَبلَ أَن یَأتُونِی مُسلِمِینَ پیش از آنکه بیایند بمن مسـلمانان چه هرگاه که مسلمانان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تغیّر دهـد و ازو بپرسـد که اینکه سـریر تست یا نی و بجواب او بر عقل او وقوف یابـد قالَ عِفرِیتٌ گفت دیو بلند نـاخوش مِنَ الجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صـخر أَنَا آتِیکَ بِهِ من بیارم بتو آن را قَبلَ أَن تَقُومَ پیش از انکه برخیزی مِن مَقامِكَ از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سـلیمان تا نصف النهار در مجلس حکومت نشـستی وَ إِنِّی عَلَیهِ و بـدرستی که من بر حمل آن تخت لَقَوِیٌّ أَمِینٌ هر آئینه توانـاام و امینم بر جواهر او یعنی در ان خیانت نه‌کنم و بامانت بتو رسانم سـلیمان گفت زودتر ازین خواهم قـالَ الَّذِی عِنـدَهُ گفت آن کسیکه نزدیـک او بـود عِلمٌ دانشـی مِنَ الکِتـابِ از کتب منزّله یعنی کتب الهی خوانـده بـود و اسم اعظم دانسته آن کس خضر بود یا ضبیه که ابو القبیله است و در تیسر آورده که بنو ضبیه اینکه ادعا دارند که من عنده علم الکتاب پدر ما است و گفته‌اند حضـرت سـلیمان علیه السلام بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را املیخا گفتندی یا ذو النون یا امطوح یا ملکی که مؤیـد سـلیمان بوده یـا ملکی که دفتر مقادیر بـدست اوست یا جبرئیل و بر ان تقـدیر که یکی از ملائکه باشـد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشـهر آن است که آصف برخیـا که وزیر سـلیمان بوده گفت أَنَا آتِیکَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبلَ أَن یَرتَدَّ پیش از انکه بـازگردد إِلَیكَ بسوی تو طَرفُكَ چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از ان برداری من تخت را حاضـر گردانم سلیمان او را دسـتوری داد بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم بعبری اهیا شرا بهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال و الاکرام و بر هر تقـدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیك طرفهٔ العین پیش تخت سـلیمان از زمین برآمـد در وسـیط فرموده که حق سـبحانه آنجا او را عدم کرد و نزد سلیمان علیه السلام باز ایجاد فرمود فَلَمّا رَآهُ پس آن هنگام که سلیمان دید آن تخت را مُستَقِرًّا عِندَهُ قرار گرفته نزد او قالَ هذا گفت سلیمان که اینکه کرامت مِن فَضلِ رَبِّی از فضل پروردگار من است لِیَبلُوَنِی تا بیازمایـد مرا در مثل اینکه امور أَ أَشکُرُ آیا شـکر میگذارم أَم أَکفُرُ یا ناسپاسـی پیش می‌آرم وَ مَن شَـکَرَ و هر که سـپاسداری کند نعمت خـدای را فَإِنَّمـا یَشـکُرُ پس جز اینکه نیست که سپاس میـدارد لِنَفسِهِ از برای نفس خود چه شـکر موجب دوام نعمت و سـبب مزیـد آن است وَ مَن کَفَرَ و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّی پس بـدرستیکه پروردگار من غَنِیٌّ بی‌نیاز است از شـکرگزاری و ناسپاسـی

مردمان کَرِیمٌ کرم‌کننده است بانعام بر مستحقان قالَ نَکِّرُوا لَها گفت سلیمان که بگردانید برای بلقیس عَرشَها تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغیّر دهید بر وجهی که اعلا را باسفل آرید و مقدّم را مؤخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید خضر را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنظُر تا بنگریم ما که بعد از سؤال. ازو أ تَهتَدِی آیا راه می‌یابد بدو و می‌شناسد تخت خود را أَم تَکُونُ یا باشد مِنَ الَّذِینَ لا یَهتَدُونَ از آنانکه راه نمی‌یابند بچیزها و نمی‌شناسند.

صفحه : ۸۴۱

فَلَمّا جاءَت پس آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بود قِیلَ گفته شد او را أ هکَذا آیا اینکه چنین است عَرشُکِ تخت تو قالَت گفت بلقیس کَأَنَّهُ هُوَ گویا که اینکه آنست جزم نگفت هو هو از جهت آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و اینکه از کمال عقل بود پس گفت وَ أُوتِینَا العِلمَ و داده‌اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان علیه السلام مِن قَبلِها پیش از معجزه وَ کُنّا مُسلِمِینَ و هستیم ما گردن نهادگان حکم ویرا وَ صَدَّها و بازداشت خدا تعالی بلقیس را بمدد و توفیق ما کانَت تَعبُدُ از آن چیزی که بود که می‌پرستید آن را مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را إِنَّها کانَت بدرستیکه بلقیس بود مِن قَومٍ کافِرِینَ از گروه ناگرویدگان آورده‌اند که سلیمان جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب درآورده و ماهیان در آنجا افگنده چنانچه صحن آنخانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان علیه السلام در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسیده قِیلَ لَهَا گفتند مر او را ادخُلِی الصَّرحَ درآی در ساحت اینکه قصر فَلَمّا رَأَتهُ پس چون بدید بلقیس زمین قصر را حَسِبَتهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار وَ کَشَفَت و برکشید دامن جامه خود را عَن ساقَیها از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای او بپای آدمیان مینماید قالَ گفت سلیمان علیه السلام ای بلقیس جامه بر مکش إِنَّهُ بدرستیکه آنچه تو آب می‌پنداری صَرحٌ مُمَرَّدٌ عرصه است ساده و هموار مِن قَوارِیرَ از آبگینه قالَت رَبِّ إِنِّی گفت بلقیس آفریدگار من بدرستی که من ظَلَمتُ نَفسِی ستم کردم من بر نفس خود بپرستش آفتاب وَ أَسلَمتُ و اسلام آوردم مَعَ سُلَیمانَ با سلیمان یعنی بر دست او تسلیم شدم لِلّهِ مر خدای تعالی را که رَبِّ العالَمِینَ پروردگار عالمیان است و در تزویج سلیمان ویرا و مآل کار او سخن بسیار گفته‌اند و در جواهر التفسیر تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت متفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست است بیت آنکس که ز شهر آشنائی است داند که متاع ما کجائی است وَ لَقَد أَرسَلنا و هر آئینه بتحقیق فرستادیم ما إِلی ثَمُودَ بسوی قبیله ثمود أَخاهُم صالِحاً برادر ایشان صالح را أَنِ اعبُدُوا اللّهَ بآنکه بپرستید خدای را فَإِذا هُم پس ناگاه ایشان فَرِیقانِ دو گروه شدند مومن و کافر یَختَصِمُونَ بجنگ و خصومت درآمدند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف ذکر یافته چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند که بیارای صالح آنچه ما را وعید میکردی از عقوبات.

صفحه : ۸۴۲

قالَ یا قَومِ گفت صالح ای گروه من لِمَ تَستَعجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قَبلَ الحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن آورده‌اند که ثمودیان میگفتند که چون عذاب به‌بینیم آنگاه توبه کنیم صالح فرمود که لَو لا تَستَغفِرُونَ اللّهَ چرا استغفار نمی‌کنید و بایمان و توبه از خدای تعالی آمرزش نمی‌طلبید لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرود نیاید قالُوا اطَّیَّرنا بِکَ گفتند فال بد گرفتیم بتو وَ بِمَن مَعَکَ و بهر که با تست از مومنان که تا تو آغاز دعوت کرده شدائد و محن بما روی آورده و جدائی در میان ما افتاده قالَ طائِرُکُم گفت صالح که فال شما از خیر و شر عِندَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی است یعنی سبب محنت شما مکتوب است نزدیک خدای تعالی بحکم ازلی و بجهت من متبدل نه‌گردد بیت قلم به نیک و بد خلق در ازل رفته است بگفتگوی خلایق دگر نخواهد شد بَل أَنتُم بلکه شما قَومٌ تُفتَنُونَ گروهی آزموده شده‌اید یعنی شما را می‌آزمایند بتعاقب دولت و

نکبت و سختی و آسانی وَ کانَ فِی الْمَدِینَةِ و بودند در شهری که صالح میبود در ان از زمین حجر تِسعَةُ رَهطٍ نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از ان جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهراج بود مباشر عقر ناقه بودند یُفسِدُونَ تباهی میکردند بکفر و معاصی فِی الأَرضِ در زمین حجر وَ لا یُصلِحُونَ و بصلاح نمی‌آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالُوا گفتند با یکدیگر تَقاسَمُوا بِاللّهِ و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای تعالی یعنی بعد از سوگند خوردن گفتند لَنُبَیِّتَنَّهُ ما هر آئینه شبخون میزنیم بر صالح وَ أَهلَهُ و بر کسان وی و می‌کشیم ویرا ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ پس میگوئیم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را کشته گوئیم ما شَهِدنا حاضر نبودیم مَهلِکَ أَهلِهِ هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم وَ إِنّا لَصادِقُونَ و بدرستی که ما راست‌گویانیم وَ مَکَرُوا مَکراً و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم و ولی دم او را بگوئیم که ما نکرده‌ایم و خبر نداریم وَ مَکَرنا مَکراً و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی ما جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشانرا سبب هلاک ایشان ساختیم وَ هُم لا یَشعُرُونَ و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده‌اند که صالح مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گذاردی ایشان نه تن گفتند وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است ما پیش از ان کار صالح بسازیم پس اوّل شب در آن غار درآمده در کمین نشستند تا چون صالح درآید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل ع بمردند فَانظُر کَیفَ کانَ پس بنگر که چگونه بود عاقِبَةُ مَکرِهِم سر انجام مکر ایشان أَنّا دَمَّرناهُم و بنگر که ما هلاک کردیم اینکه نه تن را در غار وَ قَومَهُم و باقی قوم ایشان ر أَجمَعِینَ همه بصیحه.

صفحه : ۸۴۳

فَتِلکَ بُیُوتُهُم پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خاوِیَةً در حالتی که خالی و خراب است بِما ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در آنچه با ثمود کردیم لَآیَةً هر آئینه عبرت است لِقَومٍ یَعلَمُونَ مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وَ أَنجَینَا الَّذِینَ آمَنُوا و برهانیدیم آنرا که گرویدند بصالح علیه السلام وَ کانُوا یَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَ لُوطاً و یاد کن لوط بن هارون را إِذ قالَ چون گفت لِقَومِهِ مر قوم خود را أَ تَأتُونَ الفاحِشَةَ آیا می‌آئید بعمل زشت یعنی لواطت وَ أَنتُم و حال آنکه شما تُبصِرُونَ میدانید زشتی آنرا یا می‌بینند از یکدیگر مباشرت آنرا یعنی بطریق اعلان میکنید و آن افحش است أَ إِنَّکُم آیا شما لَتَأتُونَ الرِّجالَ می‌آئید بمردان شَهوَةً از روی شهوت مِن دُونِ النِّساءِ بجز زنانی که بجهت شهوت مخلوقند بَل أَنتُم بلکه شما قَومٌ تَجهَلُونَ گروهی مردمید که نمیدانید عاقبت فعل خود را فَما کانَ پس نبود جَوابَ قَومِهِ جواب قوم لوط إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را با لوط مِن قَریَتِکُم از دیه خود که سدوم است إِنَّهُم بدرستی که ایشان أُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فَأَنجَیناهُ پس نجات دادیم لوط را وَ أَهلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را إِلّا امرَأَتَهُ لیکن زن او را قَدَّرناها قضا کردیم بودن آنرا مِنَ الغابِرِینَ از باقی‌ماندگان در عذاب وَ أَمطَرنا و بارانیدیم عَلَیهِم بر ایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَراً بارانی از سنگ فَساءَ پس بد بارانی است مَطَرُ المُنذَرِینَ باران بیم‌کرده‌شدگان که تصدیق بیم نکردند قُلِ الحَمدُ لِلّهِ بگفتیم لوط علیه السلام را بگو سپاس و ستائش مر خدایراست بر هلاک کفره وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِینَ اصطَفی آنانکه برگزیده است ایشانرا بعصمت نگاهداشته از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آنست که مأمور بحمد حضرت پیغمبر ماست که چون حق سبحانه درین سوره قصهای که دال است بر کمال قدرت چون قصّه موسی علیه السلام و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصّه سلیمان علیه السلام و مشتمل است بر هلاک اعدا و مت اولیا چون قصّه صالح و لوط علیهما السلام بوی فرستاد و وقوف بر ان نعمتی بزرگ است پس ویرا بحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که انبیااند یا

صحابه کبار آن حضرت یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته‌اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالی از مکر خلائق امروز سلامی بواسطه شنوند و فردا سلامی بیواسطه خواهند شنید سلام قولا من رب الرحیم نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت البته شود خاص به تشریف سلامت لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت آللّهُ آیا خدائی بحق خَیرٌ بهتر است أَمّا یُشرِکُونَ یا آنکه انباز می گیرند مشرکان یعنی شرکاء ایشان بهتراند.

صفحه : ۸۴۴

أَمَّن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ یا آنکس که بیافرید بقدرت بی خود آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساداند وَ أَنزَلَ لَکُم و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّماءِ از آسمان یا از ابر ماءً آبی فَأَنبَتنا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانائیم و بس که برویانیم بآب باران حَدائِقَ بوستانهای با دیوار ذاتَ بَهجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا ما کانَ لَکُم نیست و نرسد شما را أَن تُنبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَها درختان آن بوستانها را أَ إِلهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللّهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بَل هُم بلکه مشرکان قَومٌ یَعدِلُونَ گروهی‌اند که میل میکنند از راه توحید یا شرک می‌آرند با خدای و او را عدیل اثبات میکنند أَمَّن جَعَلَ الأَرضَ آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسیکه گردانید زمین را قَراراً قرارگاه آدمیان و دواب وَ جَعَلَ خِلالَها أَنهاراً و بیافرید در خلال آن زمین جویهای آب وَ جَعَلَ لَها و بیافرید برای استحکام زمین رَواسِیَ کوههای بلند که در ان معاون متکون گردد و از حضیض او چشمها مترشح شود وَ جَعَلَ بَینَ البَحرَینِ و گردانید میان دو دریا عذب و مالح یاد و خلیج فارس و روم حاجِزاً مانعی که با یک دیگر مختلط نشوند أَ إِلهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللّهِ با خدای که در آفرینش اشیا ممد او باشد بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتری از اهل شرک لا یَعلَمُونَ نمیدانند تفر و حق را در خلق اشیا لا جرم بشریک او قایلند و آیا شریک ناتوان ایشان بهتر است أَمَّن یُجِیبُ المُضطَرَّ یا کسی که اجابت کند فرومانده را إِذا دَعاهُ چون بخواند او را مضطر و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته‌اند که مضطر کسی است که دل از جان برداشته باشد چون غریق یا گم شده در بیابان بی‌پایان یا بیمار ناامید از صحت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان را دوست دارد نظم آن نیاز مریمی بود است و درد کانچنان طفلی سخن آغاز کرد هر کجا دردی دوا آنجا بود هر کجا فقری نوا آنجا بود پیش حق یک ناله از روی نیاز به که عمری در سجود و در نماز پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید وَ یَکشِفُ السُّوءَ و بردارد بدی را یعنی دفع کند ازو آنچه او را بد آید وَ یَجعَلُکُم و کسی را که بگرداند شما را خُلَفاءَ الأَرضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما درآورد أَ إِلهٌ مَعَ اللّهِ آیا خدای دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ اندکی پند می‌پذیرید خدای را اندک یاد می کنید و گفته‌اند که مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمی‌کنید مر خدای را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهتراند.

صفحه : ۸۴۵

أَمَّن یَهدِیکُم یا کسیکه راه نماید شما را فِی ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَ مَن یُرسِلُ الرِّیاحَ و کسیکه می‌فرستد بادها را بُشراً مژده‌دهندگان بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ پیش از رحمت او که باران است إِلهٌ مَعَ اللّهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود تَعالَی اللّهُ بزرگ است خدای و برتر عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریک بهتر باشد أَمَّن یَبدَؤُا الخَلقَ یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ یُعِیدُهُ پس باز آورد او را بعد از انکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت وَ مَن یَرزُقُکُم و آنکه روزی میدهد شما را مِنَ السَّماءِ از آسمان بباران وَ الأَرضِ و از زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی بشما روزی بخشد إِلهٌ آیا هست خدای شریک مَعَ اللّهِ با خدای که اینکه کارها

کنـد قُل هـاتُوا بگـو بیاریـد بُرهـانَکُم حجت خود را بر آنکه کسـی غیر اللّه بر اینهـا قـدرت دارد إِن کُنتُم اگر هستیـد شـما صـادِقِینَ راست‌گویان در آنکه آله دیگر است چه کمال قـدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قُل بگو ای محمّـد ص لا یَعلَمُ نمیداند مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ هر که در آسـمان و زمین است الغَیبَ ناآمده و پوشـیده را إِلَّا اللّهُ لیکن خدای تعالی میداند پس چنـانچه قـدرت کـامله مخصوص اوست علم شامـل نیز بـدو اختصـاص دارد وَ ما یَشعُرُونَ أَیّانَ یُبعَثُونَ و ایشان نمیدانـد که کی مبعوث خواهند شد بَلِ ادّارَکَ بل بمعنی هل است و در لباب گوید که بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسـید و کامل نشـد عِلمُهُم دانش ایشان فِی الآخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانسـتند آخرت را کما ینبغی بَل هُم بلکه ایشان فِی شَکٍّ مِنهـا در گماننـد از امور آخرت بَل هُم بلکه ایشـان مِنها عَمُونَ از امر آخرت نابینااننـد یعنی چشم دل ایشان از مشاهـده دلایل بعث و حشر پوشیده است.

صفحه : ۸۴۶

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت أَ إِذا کُنّا آیا چون گردیم تُراباً خاك وَ آباؤُنا و پدران ما نیز خاك شدند أَ إِنّا لَمُخرَجُونَ آیا ما بیرون آوردگانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و درآمدگان بسعت حیات لَقَد وُعِدنا بدرستی که وعده داده شده‌ایم هذا اینکه حشـر و نشر را نَحنُ وَ آباؤُنا ما و پدران ما مِن قَبلُ پیش از وعده محمّد ص یعنی همه انبیاء اینکه وعـده دادنـد و به تحقیق نه‌انجامیـد إِن هـذا نیست اینکه وعـده إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ مگر افسانه پیشـینیان یعنی ماننـد افسانه‌ها که مجرد سـخنی باشـد بی‌حقیقت قُل سِیرُوا بگو ای محمّـد ص برویـد فِی الأَرضِ در زمین اهـل تکـذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فَانظُرُوا کَیفَ کانَ پس بنگرید که چگونه بود عاقِبَةُ المُجرِمِینَ سـر انجام گنهکاران وَ لا تَحزَن عَلَیهِم و اندوهناك مشو ای محمّـد بر تکـذیب و اعراض مشـرکان وَ لا تَکُن و مباش فِی ضَیقٍ در تنگـدلی مِمّا یَمکُرُونَ از آنچه ایشان مکر کننـد که تو در پناه عصـمت منی و کفیل نگاهداشت تو منم نظم غم مخور زان رو که غمخوارت منم از همه بدها نگهدارت منم از تو گر اغیار بردارند روی اینکه جهان و آن جهان یارت منم وَ یَقُولُونَ و میگویند کافران مَتی هذَا الوَعدُ کجا است و کی خواهد بود اینکه عذاب موعود إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شـما راست‌گویان مخاطب پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و اصحاب‌اند رضی اللّه عنهم که پیوسته کفار را تحذیر می‌نمودند قُل عَسـی أَن یَکُونَ بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی رَدِفَ لَکُم پیوندد بشما و از پی درآید شما را بَعضُ الَّذِی برخی از آنچه تَستَعجِلُونَ شـتاب میکنید نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضلٍ و بتحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت است عَلَی النّاسِ بر مردمان که تعجیل نمی‌کند در عقوبت ایشان بر معاصـی وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر از ایشان لا یَشکُرُونَ سپاسداری نه‌میکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی‌شناسند.

صفحه : ۸۴۷

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَعلَمُ و بـدرستی که آفریـدگار تو هر آئینه میداند ما تُکِنُّ آنچه بپوشـند صُدُورُهُم دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وَ ما یُعلِنُونَ و آنچه آشـکارا میکننـد از تکـذیب و عداوت تو وَ ما مِن غائِبَةٍ و نیست هیچ پوشـیده از حوادث و نوازل فِی السَّماءِ وَ الأَرضِ در آسمان و زمین إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هذَا القُرآنَ بدرستیکه اینکه قرآن یَقُصُّ عَلی بَنِی إِسرائِیلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان می‌کند برای ایشان أَکثَرَ الَّذِی بیشتر آن چیزی که از جهالت هُم فِیهِ ایشان در آن چیز یَختَلِفُونَ اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سـخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصّه عزیر ع و عیسـی علیهما السـلام وَ إِنَّهُ و بـدرستی که قرآن لَهُدیً هر آئینه راه نمودنی است وَ رَحمَةٌ و بخشایشـی لِلمُؤمِنِینَ مر گرویـدگان را چه ایشان منتفع‌انـد بـدان إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که خداوند تو یَقضِی بَینَهُم داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسـرائیل بِحُکمِهِ بحکم راست و درست خود وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غـالب که حکم او رد نتوان کرد العَلِیمُ اوست دانا بحقیقت آنچه میکننـد فَتَوَکَّل پس تو توکّل کن عَلَی اللّهِ بر خـدای تعالی و از دشـمنی معانـدان باك مـدار إِنَّکَ بدرستی که تو عَلَی

الحَقِّ المُبِینِ براستی روشنی یعنی راه تو راست است و کار تو درست إِنَّکَ به تحقیق که تو لا تُسمِعُ المَوتی سخن نمی‌توانی شنوانید مردگانرا یعنی مرده‌دلان کفر فهم سخن تو نمی‌توانند کرد وَ لا تُسمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ و نمی‌توانی شنوانید کران را آواز خواندن إِذا وَلَّوا چون برگردند مُدبِرِینَ پشت گردانیدگان یعنی ایشان را گوش دل کران است و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مشابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در ان محل استماع او مشکل‌تر است و رمز و اشارت نیز نمی‌بیند که فهم کند.

صفحه : ۸۴۸

وَ ما أَنتَ و نیستی تو بِهادِی العُمیِ راه‌نماینده کوران عَن ضَلالَتِهِم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی‌شود الا ببصر بصیرت و ایشان ندارند إِن تُسمِعُ نشنوانی تو إِلّا مَن یُؤمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآیاتِنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکنند مگر گرویدگان فَهُم مُسلِمُونَ پس ایشان گردن‌نهادگان فرمان‌اند و مخصصان عالم ایقان‌اند نظم گوش جان را نهاده بر فرمان دیده دل گشاده در عرفان زنده از نغمهای گلشن قدس معتکف در فضای عالم برده‌اند از مضایق لا شی به قل اللّه ثم ذرهم پی وَ إِذا وَقَعَ القَولُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَیهِم بر آدمیان وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر بازدارند أَخرَجنا بیرون آریم لَهُم برای ایشان دَابَّةً مِنَ الأَرضِ جنبنده از زمین تُکَلِّمُهُم سخن گوید با ایشان أَنَّ النّاسَ آنکه مردمان کانُوا هستند که بِآیاتِنا به سخنهای ما از وعده و وعید و حشر و نشر یا بآیات قدرت و دلائل حکمت ما لا یُوقِنُونَ یقین نمی‌آرند یعنی در ان متیقن نیستند باید دانست که خروج دابۀ الارض نشانه است از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد چنانچه ناقه صالح علی نبینا و علیه السلام را از سنگ بیرون آورده آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم میشود که از شرایط ساعت اوّل آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اوّل آیات ارضی خروج دابه و او جانوری است طول او شصت گز بود و چهار قائمه دارد و او را زغب یعنی مویهای زرد و باریک باشد چنانچه بچه هر مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیز روی هیچ هارب ازو فوت نشود و هیچ طالب او را درنیابد و روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و درخشندگی بود و در تیسیر از إبن زبیر رضی اللّه عنه نقل میکند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و سینه‌اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوایمش چون قوایم شتر و دمش چون دم غوچ بیرون آید از کوه صفا یا از میان صفا و مروه یا از کوه اجیاد یا وادی از اودیه تهامه یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد حرام بیرون آید و در کتاب علامت الساعۀ آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم درمینگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی بر آنند که جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید قول اشهر آنست که تمام او بیرون از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان بادی بود و روی مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود کسی نماند در دنیا مگر سفید روئی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و ازین است که بعضی معنی آیت برین وجه گفتند که چون واقع شود قول ما به تمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابۀ الارض را و اللّه اعلم وَ یَومَ نَحشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِن کُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوجاً گروهی که رؤسا، و اشراف باشند مِمَّن یُکَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآیاتِنا بآیات کلام ما یا بدلائل قدرت ما فَهُم یُوزَعُونَ پس ایشان بازداشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند.

صفحه : ۸۴۹

حَتّی إِذا جاؤُ تا چون بیایند بحشرگاه قالَ أَ کَذَّبتُم بِآیاتِی گوید خدای آیا بدروغ داشته‌اید آیتهای مرا در اوّل حال وَ لَم تُحِیطُوا و

احاطه نکردید بها بدان عِلماً از جهت دانش یعنی در ان تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمّا ذا کُنتُم تَعمَلُونَ آیا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدای تعالی و رسول ایمان نیاوردید وَ وَقَعَ القَولُ و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَیهِم بر ایشان بِما ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُم لا یَنطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذرخواهی جهت مشغولی بعذاب نامتناهی أ لَم یَرَوا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنّا جَعَلنَا اللَّیلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِیَسکُنُوا فِیهِ تا آرام گیرند درو بخواب و استراحت وَ النَّهارَ مُبصِراً و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که درین تعاقب نور ظلمت بر وجه مخصوص لَآیاتٍ هر آئینه نشانها است بر بعث و نشور لِقَومٍ یُؤمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آئینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی وَ یَومَ یُنفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِی الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسد از هول و هیبت آن مَن فِی السَّماواتِ هر که در آسمانها است وَ مَن فِی الأَرضِ و هر که در زمینها است ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلّا مَن شاءَ اللّهُ مگر آنکس که خواهد خدای تعالی یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل یا موسی علیه السلام او را در طور صعقه بود و در تیسیر گوید که آن ادریس علیه السلام است وَ کُلٌّ و همه مردمان أَتَوهُ آیندگانند بموقف و حفص اتوه خواند بصیغه جمع ماضی و بمعنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه‌گاه داخِرِینَ خوارشدگان.

صفحه : ۸۵۰ وَ تَرَی الجِبالَ و بینی تو کوهها در ان روز تَحسَبُها پنداری آنرا جامِدَةً بر جای ایستاده وَ هِیَ تَمُرُّ و حال آنکه آن جبال میرود و میگذرد مَرَّ السَّحابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون برسمی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقفاند و خلق از حرکات بواطن ایشان که بیکدم عالمی را طی کنند خبر ندارند نظم تو مبین آن پایها را بر زمین زان که بر دل میرود عاشق یقین از ره و منزل ز کوتاه و دراز دل چه میداند که هست او دلنواز آن دراز و کوته اوصاف تنست رفتن ارواح دیگر رفتن است ست نی و پای نی رو تا قدم آن چنانکه تاخت جانها در عدم صُنعَ اللّهِ بکرد خدای تعالی کردنی الَّذِی أَتقَنَ آن خدای که استوار کرد کُلَّ شَیءٍ آفریدن همه چیزها را و بیاراست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِیرٌ بدرستی که او دانا است بِما تَفعَلُونَ بآنچه شما میکنید مَن جاءَ هر که بیاید بِالحَسَنَةِ به نیکوئی فَلَهُ خَیرٌ مِنها پس او را جزای است بهتر از ان زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی را هفت صد عوض یابد و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مر او را خیرها حاصل است از ان کلمه وَ هُم و نیکی‌کنندگان مِن فَزَعٍ از ترس و هول یَومَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمن‌اند وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَةِ و هر که بیاید ببدی که آن شرک است فَکُبَّت پس نگونسار کرده شود وُجُوهُهُم رویهای ایشان فِی النّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افگنند هَل تُجزَونَ و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا ندادند شما را إِلّا ما کُنتُم مگر آنچه بودید که در دنیا تَعمَلُونَ میکردید إِنَّما أُمِرتُ جز اینکه نیست که فرموده شدهام أَن أَعبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هذِهِ البَلدَةِ خداوند اینکه شهر را که مکه است الَّذِی حَرَّمَها آن خداوند که بجهت حرمت حرام کرد اینکه بلده را تا خارهای او را نمی‌برند و حشیش او را نمی‌دروند و صید او نمی ربایند وَ لَهُ و مر خداوند اینکه بلده راست کُلُّ شَیءٍ همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک وی‌اند وَ أُمِرتُ و مأمور شده‌ام أَن أَکُونَ آنکه باشم مِنَ المُسلِمِینَ از ایستادگان بر ملّت اسلام.

صفحه : ۸۵۱

وَ أَن أَتلُوَا القُرآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهتَدی پس هر که راه یابد بسبب متابعت من درین اوامر فَإِنَّما یَهتَدِی پس جز اینکه نیست که راه می‌یابد لِنَفسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی

بـازمیگردد وَ مَن ضَـلَ‌َّو هر که گمراه شود بجهت مخـالفت درین امور فَقُـل پس بگو ای محمّـد ص إِنَّما جز اینکه نیست که أَنَا مِنَ‌َ المُنـذِرِینَ‌َ من از بیم‌کننـدگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضـلال دیگری بر من نمی‌رسـد وَ قُلِ الحَمدُ لِلّهِ‌ِ و بگو ثنا و سـتایش مر خـدای را بر نعمت نبوّت یا بر آنچه عطا کرده از علم نافع و عمل صالـح سَیُرِیکُم زود باشـد که بنماید خدای شـما را آیاتِهِ‌ِ نشانهای قـدرت خود را از خروج دابهٔ الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابدی است فَتَعرِفُونَها پس بشناسـید آن آیتها را و لیکن آن آیتها را شـناختن در ان محل شما را نفع نکند وَ ما رَبُّکَ‌َ و نیست آفریدگار تو بِغافِلٍ بیخبر عَمّا تَعمَلُونَ‌َ از آنچه میکنند مشـرکان و حفص بخطاب خواند یعنی از آنچه شـما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شـما بر حکمتی است که سرّ او را هم او داند و بس بیت هر چه آوردی و بردی پیش و پس حکمت آنرا نداند جز تو کس

سورهٔ القصص

مکیّـهٔ و هی ثمان و ثمانون آیـهٔ و تسع رکوعات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- طسم امام یافعی قـدس سـره فرموده که حق سـبحانه اینکه حروف را سـبب محـافظت قرآن گردانیـده از تطرق سـمات زیادت و نقصان و سـرّ مشار الیه در آیت و انا له لحافظون اینکه حروف است امام قشـیری رح آورده که طا اشارت است بطهارت نفوس عابـدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی رح میگوید سین رمزی است از اسرار الهی بـا عاصـیان بنجات و با مطیعان بـدرجات و با محبان بـدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم ایمائی است بمنت خالق بر کافه، خلایق در قیام بکفایت مهمات بقدر حاجات و مرامات و گفته‌اند حروف ثلثه قسم است بطور سـینا و سکندریه و مکه جوابش اینکه تِلکَ‌َ اینکه سوره یـا اینکه آیـات آیـاتُ‌ُ الکِتـابِ المُبِینِ آیتهـای کتـاب روشن است یا روشن‌کننـده طریق احسن نَتلُوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل عَلَیکَ‌َ بر تو مِن نَبَإِ مُوسی وَ فِرعَونَ‌َ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالحَقِّ‌ِ براستی لِقَومٍ یُؤمِنُونَ‌َ برای گروهی که تصدیق میکنند.

صفحه : ۸۵۲

إِنَّ‌َ فِرعَونَ‌َ عَلا بدرستی که فرعون برتری جست و تکبّر و تجبر کرد فِی الأَرضِ در زمین مصر وَ جَعَلَ‌َ و گردانید أَهلَها اهل مصر را از قبطیـان و سـبطیان شِیَعاً گروه گروه هر گروهی را بکـاری نامزد کرد یَستَضـعِفُ‌ُ و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طائِفَهً مِنهُم گروهی را از ایشان یعنی بنی اسـرائیل را یُذَبِّحُ‌ُ أَبناءَهُم میکشت پسـران ایشانرا که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا بسـبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل بکشتند وَ یَستَحیِی و زنده میگذاشت نِساءَهُم زنان ایشانرا از برای خـدمت خواتین قبط إِنَّهُ‌ُ کانَ‌َ بـدرستی که بود فرعون مِنَ‌َ المُفسِدِینَ‌َ از تباه‌کاران که جرأت مینمود در قتل اولاد پیغمـبران و آزادان را به بنـدگی میگرفت وَ نُرِیـدُ و میخواستیم مـا أَن نَمُنَّ‌َ آنکه منت نهیم عَلَی الَّذِینَ‌َ استُضـعِفُوا بر آنکه زبون گرفته شـده بودند و بیچاره گشـته فِی الأَرضِ در زمین مصـر و نواحی آن یعنی بنی اسـرائیل یا آنکه برهانیم ایشانرا از بلا و شدّت فرعون وَ نَجعَلَهُم و سـازیم ایشـانرا أَئِمَّهً پیشوایـان در امور دین و خواننـدگان بخیر و صـلاح وَ نَجعَلَهُمُ‌ُ الوارِثِینَ‌َ و گردانیـدیم ایشـان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیـان وَ نُمَکِّنَ‌َ لَهُم و جـای دهیم مر ایشـانرا فِی الأَرضِ در زمین مصـر و شـام وَ نُرِیَ‌َ و بنمـائیم فِرعَونَ‌َ وَ هامانَ‌َ فرعون و وزیر او هامان را وَ جُنُودَهُما و لشـکرهای ایشانرا مِنهُم از بنی اسرائیل ما کانُوا یَحذَرُونَ‌َ آنچه بودند که حذر میکردند از ان چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشـمنان و دیدنـد اینکه صورت را در وقتی که در دریا علامت غرق شـدن مشاهـده کردنـد و بنی اسـرائیل تفرج‌کنان بر ساحل دریا بنظر درآوردند دانسـتند که بسـبب ظلم و تعدّی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد دل رسـیده غالب و سـرفراز گشتند و و سرّ یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد نظم ای سـتمکار بر انـدیش از ان روز سـیاه که ترا شومی ظلم افگنـد از جـاه بچـاه آنکه اکنون بحقـارت نگری جانب وی بشـماتت کند

آنروز بسوی تو نگاه آورده‌اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگران را نیز بر ایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی علیه السلام موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی را فرا گرفت و در روی وی نگریسته و اله جمال وی گشت و محبّت از ان مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکّلان را گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسائیگان نه‌بینند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آنخانه افگندند و خواهر موسی او را برداشته در تنوری که برای نان پختن گرم کرده بودند افگند و آن گروه بچه نادیده از ان خانه بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی علیه السلام بآن بازی میکند القصه او را پنهان پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می‌بود بجهت آنکه فرعونیان زیاده از پیشتر به تفحص و تجسس مشغول بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید که صفحه : ۸۵۳

وَ أَوحَینا و وحی کردیم ما یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده شاید که رسولی فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن إِلی أُمِّ مُوسی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب ع بود نام او نوخاند بنون در اوّل اسم و از تیسیر و عین المعانی یوخاند به یای مثناة تحتانیه در اوّل بر هر تقدیر الهام دادیم او را أَن أَرضِعِیهِ آنکه شیر ده و به‌پرور او را فَإِذا خِفتِ پس چون بترسی عَلَیهِ برو و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَأَلقِیهِ پس بیفگن او را فِی الیَمِّ در بحر مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوقی نهاده باشی بیفگن او را در آب نیل وَ لا تَخافِی و مترس که او ضائع نخواهد شد وَ لا تَحزَنِی و اندوه مبر در فراق او إِنّا رَادُّوهُ بدرستی که ما بازگرداننده اوییم إِلَیکِ بسوی تو اندك زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَ جاعِلُوهُ و گردانندهایم او را مِنَ المُرسَلِینَ از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند نجّاری را که آشنائی عمران بود فرمود صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشد و آن نجار خزبیل إبن صبورا بوده إبن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی علیه السلام تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد گماشته فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و نمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده‌اند اینست فی الحال نادیده بدو ایمان آورد و مومن آل فرعون او است و مادر موسی صندوق را بقیر اندوده موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افگند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خردسال یافته شود اینکه علّت بآب دهن او زایل گردد در ان روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بکناره رود نیل آمدند و انتظار انسان موعود میبردند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرند و بیارند فَالتَقَطَهُ آلُ فِرعَونَ پس موسی را فرا گرفتند کسان فرعون لِیَکُونَ تا گردد یا باشد لَهُم فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردمان را که بسبب وی غرق شوند وَ حَزَناً و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشان را برده گیرند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشانرا إِنَّ فِرعَونَ بدرستی که فرعون وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما و هامان و لشکرهای ایشان هر دو کانُوا خاطِئِینَ بودند خطاکاران در همه چیز آورده‌اند که چون سر تابوت گشادند موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که اینکه مولود چگونه از قتل جسته مباد آن مولود که میگویند اینکه باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شنیده‌ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون میترسیدم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالید فی الحال زایل گشت مصرع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت.

صفحه : ۸۵۴

وَ قالَتِ امرَأَتُ فِرعَونَ و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او

عمّه موسی علیه السلام بود و بر هر تقدیر با فرعون گفت قُرَّتُ عَینٍ لِی اینکه کودک روشنی چشم است مرا وَ لَکَ و مر ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لا تَقتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است عَسی أن یَنفَعَنا شاید که سود رساند ما را که امارت یمن و علامات برکت بر جبین او مبیّن است و لائح أو نَتَّخِذَهُ یا فراگیریم او را وَلَداً بفرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَ هُم لا یَشعُرُونَ و حال آنکه ایشان نمیدانند یعنی فرعون و قوم او نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَ أَصبَحَ و گشت فُؤادُ أُمِّ مُوسی دل مادر موسی فارِغاً خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی‌صبر و بیقرار شد إن کادَت بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب لَتُبدِی بِهِ آشکارا کند قصه موسی را و گوید اینکه فرزند من‌ست او را مکشید و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی برگرفتند از اندوه دل او فارغ شد و نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که اینکه پسر منست لَو لا أن رَبَطنا عَلی قَلبِها اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم بر دل او یعنی به بستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و اینکه لطف کردیم لِتَکُونَ تا باشد آن زن مِنَ المُؤمِنِینَ از باورداراندگان مر وعده ما را هر آئینه ظاهر کردی سر پسر خود را وَ قالَت و گفت مادر موسی لِأُختِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او کلثوم و شوهر او غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قُصِّیهِ بر پی برادر خود برو و ازو خبر گیر کلثوم بدر بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَت بِهِ پس دید برادر خود را عَن جُنُبٍ از دور در کنار آسیه وَ هُم لا یَشعُرُونَ و ایشان ندانستند که آن خواهر ویست وَ حَرَّمنا و حرام کردیم ما عَلَیهِ المَراضِعَ بر موسی شیر دایگان را مِن قَبلُ پیش از آمدن خواهر او آورده‌اند که هشت شبان روز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی انگشت مسبّحه خود را می‌مکید و شیر پاک بیرون می‌آمد و میخورد چون کلثوم دانست که آسیه برای دایه مضطرب‌ست فَقالَت پس گفت خواهر موسی علیه السلام هَل أَدُلُّکُم آیا دلالت کنم شما را عَلی أَهلِ بَیتٍ یَکفُلُونَهُ بر اهل خانه که از روی شفقت درپذیرند آن کودک را لَکُم برای شما وَ هُم و آن اهلبیت لَهُ ناصِحُونَ مر او را نیکو خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر نه‌نمایند آورده‌اند که چون هامان اینکه کلمه شنید گفت بگیرید اینکه زن را که او میداند که اینکه از کدام خانواده است کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که هم للملک ناصحون یعنی نیکوخواه فرعونند نه از ان کودک پس او را دلداری داده گفتند برو آنکس را که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر را بیاورد در آن حال موسی در کنار فرعون بود و هر چند دایه می‌آوردند و موسی را برمیداشت موسی روی ازو میتافت و شیر او نمی‌ستد و چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه شد و پستانش فراگرفت بیت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از دیار آشنا نفس آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی که رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی‌ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت لطیف. . و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون فرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی را بدو سپرد و گفت بخانه خود ببر و در هر هفته یک روز پیش ما می‌ار مادر موسی او را برگرفته شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاد که وعده الهی راست شد چنانچه فرمود.

صفحه : ۸۵۵

فَرَدَدناهُ پس بازگردانیدیم موسی را إِلی أُمِّهِ بسوی مادر او کَی تَقَرَّ تا روشن شود عَینُها چشم او بفرزند وَ لا تَحزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَ لِتَعلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ آنکه وعده خدای حق و راست است وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر قبطیان لا یَعلَمُونَ بودند که نمی‌دانستند وَ لَمّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ وَ استَوی بغایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگی است یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او و در ان سن مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید آتَیناهُ دادیم او را حُکماً نبوت وَ عِلماً و دانش در دین وَ کَذلِکَ و مانند اینکه که بموسی علیه السلام و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجزِی المُحسِنِینَ پاداش میدهم نیکوکاران را ذکر ایتای نبوت در اثنای اینکه قصّه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوّت هم دادیم وَ دَخَلَ المَدِینَةَ و درآمد موسی بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا به بلده جابین که

برد و فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاشی گفته باسکندریه و قول اشهر آنست که بمصر درآمد عَلی حِینِ غَفلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِن أَهلِها از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت همه کس به مهم خود مشغول بودند و گفته‌اند قیلوله درآمد فَوَجَدَ پس یافت فِیها در آن شهر رَجُلَینِ دو مرد که ایشان یَقتَتِلانِ خصومت میکردند هذا اینکه یکی مِن شِیعَتِهِ از پیروان موسی بود یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته‌اند ملیخا وَ هذا مِن عَدُوِّهِ و اینکه یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او قانون یا فیلقون و او خبّاز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی آنجا رسید فَاستَغاثَهُ پس فریاد خواست بموسی الَّذِی مِن شِیعَتِهِ آن کسیکه از گروه او بود عَلَی الَّذِی بر آن کس که او مِن عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی قبطی را گفت که دست ازو بدار قبطی سخن موسی علیه السلام را رد کرد فَوَکَزَهُ مُوسی پس مشتی زد او را موسی علیه السلام فَقَضی عَلَیهِ پس بکشت او را و گفته‌اند حکم کرد خدای برو بمرگ پس بمرد و موسی بعد از کشتن او قالَ گفت هذا اینکه کار مِن عَمَلِ الشَّیطانِ از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه عمل امثال من إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنی است مُضِلٌّ گمراه‌کننده مُبِینٌ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصومند و زلّت ایشان نباشد الا از طریق سهو و اینکه نسبت برتبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی بطریق مناجات فرمود.

صفحه : ۸۵۶

قالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّی ظَلَمتُ نَفسِی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود از قتل قبطی پیش از امر بدان فَاغفِر لِی پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای ویرا باستغفار وی إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگانرا مهربان است بر ایشان قالَ رَبِّ گفت موسی علیه السلام ای آفریدگار من سوگند میخورم بِما أَنعَمتَ عَلَیَّ بآنچه انعام کرده بمن بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فَلَن أَکُونَ پس نباشم هرگز ظَهِیراً هم پشت و یار لِلمُجرِمِینَ مر گناهکاران را یعنی یاری کس نه‌کنم که مودّی باشد بجرمی و جنایتی همچون معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبطی فَأَصبَحَ پس بامداد کرد موسی علیه السلام فِی المَدِینَةِ در ان شهر خائِفاً ترسان و هراسان یَتَرَقَّبُ انتظار می‌برد و مترصد می‌بود که دمبدم کسی او را طلبد و قصاص کند فَإِذَا الَّذِی استَنصَرَهُ پس ناگاه آنکس که طلب یاری میکرد ازو بِالأَمسِ دیروز یَستَصرِخُهُ باز فریاد میکرد و یاری می‌طلبید بر قبطی دیگر قالَ لَهُ مُوسی گفت موسی علیه السّلام مر آن بنی اسرائیل را إِنَّکَ بدرستی که تو لَغَوِیٌّ هر آئینه مردی گمراهی مُبِینٌ پیدا است گمراهی تو یعنی وی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمّا أَن أَرادَ پس آنهنگام که خواست موسی علیه السلام أَن یَبطِشَ بِالَّذِی آنکه بگیرد آن کس را که هُوَ عَدُوٌّ لَهُما او دشمن است مر موسی ع و بنی اسرائیل را و از شر او رفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قالَ یا مُوسی گفت ای موسی ع أَ تُرِیدُ آیا میخواهی أَن تَقتُلَنِی آن که بکشی مرا کَما قَتَلتَ نَفساً هم چنانکه کشتی نفسی را بِالأَمسِ دیروز إِن تُرِیدُ نمیخواهی إِلّا أَن تَکُونَ مگر آنکه باشی جَبّاراً فِی الأَرضِ سرکش و نامهربان و خونریز در زمین مصر یا اسکندریه یا غیر اینکه اما چنانچه اسامی او مذکور شد وَ ما تُرِیدُ و نه میخواهی تو أَن تَکُونَ آنکه باشی مِنَ المُصلِحِینَ از اصلاح‌کنندگان میان مردم قبطی اینکه سخن شنیده دانست که قانون خباز را موسی علیه السلام کشته خبر بفرعون رسانید و او بارکان دولت مشاورت کرد مهم بر قتل موسی علیه السّلام قرار گرفت و حزقیل که مومن آل فرعون بود از ان حال آگاه شده متوجه موسی علیه السلام شد.

صفحه : ۸۵۷

وَ جاءَ رَجُلٌ مد آمد مردی یعنی حزقیل مِن أَقصَی المَدِینَةِ از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کنار شهر بود یَسعی شتاب میکرد تا بموسی علیه السلام رسد قالَ یا مُوسی گفت ای موسی إِنَّ المَلَأَ بدرستی که اشراف قوم یَأتَمِرُونَ بِکَ مشاورت میکنند و تدبیر می‌انگیزند بتو لِیَقتُلُوکَ تا بکشند ترا بعوض مقتول فَاخرُج پس بیرون رو ازین شهر إِنِّی بدرستی که من لَکَ مر ترا مِنَ النّاصِحِینَ از نصیحت‌کنندگان و نیک‌خواهانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همانـدم بی‌زاد و راحله و رفیق مِنها از ان شهر خائِفاً در

حالتی که ترسان بود بر نفس خود یَتَرَقَّبُ انتظار می‌برد که کسی از پی او درآید قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِی نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضح آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شود او را بر سر آورد و موسی علیه السلام قدم در ان صوب نهاد وَ لَمّا تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه شد تِلْقاءَ مَدْیَنَ بسوی مدین آن شهری بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم علیه السلام است و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه قالَ گفت عَسی رَبِّی شاید که آفریدگار من أَنْ یَهْدِیَنِی آنکه راه نماید مرا سَواءَ السَّبِیلِ راه راست و درست تا بمدین موسی علیه السّلام هشت شبانروز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رح فرمود که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه با حضرت ذو المنن بود و مسالک بیند ای مدین را بهمراهی شوق لقا می‌پیمود بیت غمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد وَ لَمّا وَرَدَ و آنهنگام که برسید ماءَ مَدْیَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَیْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِنَ النّاسِ گروهی از مردمان که آنجا جمع شده یَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَ وَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان دو زن را تَذُودانِ که میراندند گوسپندان خود را تا با رمه دیگر مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیاء باشد فراپیش رفت و بطریق تلطّف قالَ گفت موسی ما خَطْبُکُما چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قالَتا گفتند لا نَسْقِی ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ تا وقتی که بازگردانند شبانان رمّهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مددگاری نداریم وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبِیرٌ و پدر ما پیر کهن‌سال بزرگ حال است نمیتواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته‌اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب علیه السلام بودند که او را بشرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگتر صفورا نام داشت و خردتر صفیرا یا صفوره چون موسی بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت اینکه عجوزگان را چرا انتظار میدهید اوّل اغنام ایشانرا سیراب کنید تا زودتر بخانهای خود روند ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند ما ایشانرا آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب بده موسی علیه السلام فراپیش آمد و آنها نظر در میان دو ابروی وی افتاده بترسیدند و بیک طرف رفته بنظاره بایستادند موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشانرا سیراب کرد گفته‌اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل نفر کشیدندی تنها آب کشید.

صفحه : ۸۵۸

فَسَقی پس آب داد لَهُما برای ایشان مواشی ایشانرا و ایشان برفتندی ثُمَّ تَوَلّی پس بازگشت موسی إِلَی الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقالَ رَبِّ پس گفت موسی ای پروردگار من إِنِّی بدرستی که من لِما أَنْزَلْتَ برای آنچیزیکه بفرستی إِلَیَّ بسوی من مِنْ خَیْرٍ از نیکوئی یعنی خوردنی کم و پیش هر چه باشد فَقِیرٌ محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیها که بدو کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا وسعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتیم بیت یا فقر بسازم که مرا فقر خوش است گر هیچ ندارم چو تو دارم همه است اما چون دختران شعیب ع علیه السلام درین روز زودتر بخانه باز آمدند پدر سبب زودی معاودت پرسید قصّه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود او را بیارد فَجاءَتْهُ پس آمد بموسی علیه السلام إِحْداهُما یکی از ان دو زن و آن صفورا بود تَمْشِی میرفت عَلَی اسْتِحْیاءٍ بر طریق شرم‌زده چنانچه آبکار روند قالَتْ إِنَّ أَبِی گفت آن زن بدرستی که پدر من یَدْعُوکَ میخواند ترا لِیَجْزِیَکَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا مزد آنکه آب دادی ای اغنام موسی بجهت زیارت شعیب و تقریب آشنائی با وی اجابت فرمود نه برای طمع مزد در راه که میرفتند با وی آمد جامه صفورا از بعضی اجزاء او برداشته میشد موسی علیه السلام فرمود که تو در عقب من آی و مرا بسخن دلالت براه کن فَلَمّا جاءَهُ پس آنهنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب علیه السلام- وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ و خواند برو و باز گفت قصّه خود شعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوّت است قالَ لا تَخَفْ گفت

مترس نَجَوتَ رهائی یافتی مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشانرا بدین ولایت دست نیست پس بفرمود تا طعامی حاضر کردند موسی از خوردن طعام امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نه‌فروشیم یعنی سقی اغنام برای خدای تعالی کرده‌ام نه برای اجرت شعیب ع گفت اینکه طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد او را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالا تو مهمانی و ما حضری را رسیده و مروت اقتضای آن میکند که رد نکنی مصرع که یهمان سخن میزبان قبول کند موسی از ان طعام تناول فرمود و در اثنای اینکه حال قالَت إِحداهُما گفت یکی از ان دو زن و آن صفورا بود یا أَبَتِ استَأجِرهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَیرَ مَنِ استَأجَرتَ بدرستی که بهترین کسیکه بمزدگیری القَوِیُّ الأَمِینُ مزد در توانا و امین است تعریض است بآنکه موسی بقوت و امانت هست آورده‌اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او را از کجا معلوم کردی صفورا قصّه کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب او رود باز گفت شعیب ع بر ان حال اطلاع یافته.

صفحه : ۸۵۹

قالَ گفت شعیب علیه السلام إِنِّی أُرِیدُ بدرستی که من میخواهم أَن أُنکِحَکَ آنکه بزنی بتو دهم إِحدَی ابنَتَیَّ هاتَینِ یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلی أَن تَأجُرَنِی بر آنکه اجاره دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمانِیَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان می‌گرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که و اتوا النساء صدقاتهن نحلة و آنکه اجر منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم رح بخلاف شافعی رح و گفته‌اند که معنی آیت اینست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو نه صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی فَإِن أَتمَمتَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عَشراً ده سال فَمِن عِندِکَ پس آن نزدیک تو است یعنی بطریق تفضیل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وَ ما أُرِیدُ و نه میخواهم أَن أَشُقَّ عَلَیکَ آنکه رنج نهم بر تن تو بالتزام اتمام ده سال یا مناقشه در مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کار میفرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِی زود باشد که یابی مرا إِن شاءَ اللّهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصّالِحِینَ از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت قالَ ذلِکَ گفت موسی علیه السلام اینکه عهد بَینِی وَ بَینَکَ میان من و میان تو قایم است که هیچ کدام خلاف نکنیم أَیَّمَا الأَجَلَینِ هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است قَضَیتُ بگذارم و بپایان رسانم فَلا عُدوانَ عَلَیَّ پس تعدی و افزونی جستن نیست بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت وَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ و خدای تعالی بر آنچه میگویم و شرط میکنم وَکِیلٌ گواه است بر آنچه گفت و شنید میرود و کارساز ما است یعنی کار خود را بوی می‌سپاریم تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آئیم بیت گر لطف تو یاری ننماید ز نخست هم عهد شکست است و هم پیمان سست فَلَمّا قَضی پس آنهنگام که بگذارد مُوسَی الأَجَلَ موسی مدّت خود را در خبر است که اقصی الاجلین باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرده و ده سال دیگر مصاحب شعیب علیه السلام بوده و در چهل سالگی باجازت شعیب علیه السلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وَ سارَ بِأَهلِهِ و برو کسان خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده بود زنش را وضع حمل نزدیک رسیده بود و اغنام از برق و باد و رمّه متفرق شده و از مقدحه آتش نمی‌جست آنَسَ بدید مِن جانِبِ الطُّورِ از جانب کوه طور ناراً آتشی قالَ لِأَهلِهِ گفت موسی مر کسان خود را امکُثُوا که درنگ کنید در همین مکان إِنِّی آنَستُ بدرستی که من دیدم ناراً آتشی را لَعَلِّی آتِیکُم شاید که بیارم برای شما مِنها بِخَبَرٍ از ان آتش خبری یعنی از نزد کسانی که بر سر آتش‌اند خبری که راه از کدام طرف است أَو جَذوَةٍ مِنَ النّارِ یا پاره از آتش بیارم لَعَلَّکُم تَصطَلُونَ شاید که شما خود را گرم سازید بدان.

صفحه : ۸۶۰ فَلَمّا أَتاها پس چون آمد بدان آتش نُودِیَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِن شاطِئِ الوادِ الأَیمَنِ از کناره وادی که بر دست راست موسی بود و آن ندا رسید فِی البُقعَةِ المُبارَکَةِ در جایگاهی برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سمره یا

عوسج یا عناب أن یا مُوسی آنکه ای موسی إِنِّی أَنَا اللّه بدرستی که منم خدای رَبُّ العالَمِینَ پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید بی‌دود دید و بدل فرو نگریست شعله آتش شوق لقای محبوب مشاهده نمود از شهود اینکه دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد فرد هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست اینکه قدر دانم که همچون شمع میکاهم ز عشق دیگر موسی علیه السلام از ندای ان یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا اللّه رب العالمین و دیگر وَ أَن أَلقِ عَصاکَ آنکه بیفگن عصای خود را موسی عصا بینداخت ماری شد فَلَمّا رَآها پس آنهنگام که دید عصا را که تَهتَزُّ بسرعت حرکت میکند کَأَنَّها جَانٌّ گویا که ماری است جهنده که در عرف او را نیز مار گویند وَلّی برگشت مُدبِراً هزیمت‌کنان از خوف وَ لَم یُعَقِّب و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که یا مُوسی أَقبِل ای موسی پیش آی وَ لا تَخَف و مترس ازین مار إِنَّکَ بدرستی که تو مِنَ الآمِنِینَ از امان‌یافتگانی اسلُک یَدَکَ درآر دست خود را فِی جَیبِکَ در گریبان جامه خود تَخرُج بَیضاءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده مِن غَیرِ سُوءٍ از بی‌عیبی یعنی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون بیاض برص وَ اضمُم إِلَیکَ و جمع کن بسوی خویش جَناحَکَ بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ الرَّهبِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ را درآر چنانکه مردم ترسناک کنند فَذانِکَ پس اینکه دو چیز یعنی عصا و ید بیضا بُرهانانِ دو حجت و علامتند مِن رَبِّکَ از پروردگار تو برسالت تو و برو بدین دو معجزه إِلی فِرعَونَ بسوی فرعون وَ مَلَائِهِ و گروه او إِنَّهُم بدرستی که ایشان کانُوا هستند قَوماً گروهی فاسِقِینَ بیرون‌رفتگان از دائره فرمان.

صفحه : ۸۶۱

قالَ رَبِّ گفت موسی علیه السّلام ای آفریدگار من إِنِّی قَتَلتُ بدرستی که من کشته‌ام مِنهُم نَفساً از قبطیان یکی را فَأَخافُ پس می‌ترسم أَن یَقتُلُونِ آنکه بکشند مرا بقصاص او وَ أَخِی هارُونُ و برادر من هارون هُوَ أَفصَحُ او فصیح‌تر است مِنِّی از من لِساناً از جهت زبان‌آوری و سخن‌گزاری فَأَرسِلهُ بس بفرست او را مَعِی با من رِدءاً یار و مددگار یُصَدِّقُنِی تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تزهیق شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا إِنِّی أَخافُ بدرستی که من میترسم أَن یُکَذِّبُونِ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قالَ گفت خدای تعالی سَنَشُدُّ عَضُدَکَ زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بیفزائیم نیروی تو بِأَخِیکَ به برادر تو وَ نَجعَلُ لَکُما و بدهیم مر شما را سُلطاناً غلبه و تسلطی بر اعادی فَلا یَصِلُونَ پس نرسند ایشان إِلَیکُما بسوی شما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد و بروید هر دو بِآیاتِنا بحجتهای ما یعنی بدلائل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما أَنتُما شما هر دو وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الغالِبُونَ و هر که پیروی کند شما را غلبه‌کنندگانند نه مغلوب‌شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالی است و امداد و اعانت ما مر انبیاء علیهم السلام را متواتر و متوالی و اللّه الغالب المتعالی فَلَمّا جاءَهُم مُوسی بِآیاتِنا پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام بدیشان بآیتهای یعنی معجزهای ما بَیِّناتٍ روشن و هویدا و ظاهر قالُوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست اینکه إِلّا سِحرٌ مُفتَریً مگر جادوی بربافته و ساخته او که دیگری مثل او نکرده و مانند او ندیده‌ایم وَ ما سَمِعنا و نشنوده‌ایم بِهذا مثل اینکه سحر یعنی که مثل اینکه بوده باشد فِی آبائِنَا الأَوَّلِینَ در روزگار پدران نخستین ما اینکه سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان ساحران بسیار بودند وَ قالَ مُوسی و گفت موسی رَبِّی أَعلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَن جاءَ بِالهُدی بآن کسی که آمده براه نمودن از انبیاء مِن عِندِهِ از نزدیک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محقّم و شما مبطلید وَ مَن تَکُونُ لَهُ و داناست بکسی که باشد مر او را عاقِبَةُ الدّارِ سر انجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یاور آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان إِنَّهُ بتحقیق کار آنست که بهیچ وجه لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت.

صفحه : ۸۶۲

وَ قالَ فِرعَونُ و گفت فرعون یا أَیُّهَا المَلَأُ ای گروه بزرگان ما عَلِمتُ ندانسته‌ام من لَکُم مر شما را مِن إِلهٍ هیچ خدای که او را بپرستید

و تعظیم کنید غَیری جز من و موسی میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فَأَوقِد لِی پس برافروز آتشی برای من یا هامانُ عَلَی الطِّینِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنای او استحکامی بود آورده‌اند که اوّل کسیکه به پختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فَاجعَل لِی پس بناء کن برای من صَرحاً کوشکی بلند که مر او را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لَعَلِّی أَطَّلِعُ شاید که اطلاعی یابم إِلی إِلهِ مُوسی بسوی خدای موسی یعنی برو مطلع شوم و به‌بینم چنان هست که موسی میگوید وَ إِنِّی و بدرستی که من لَأَظُنُّهُ گمان می‌برم موسی را مِنَ الکاذِبِینَ از دروغگویان- فرعون تصوّر کرده بود که حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد ترقی بسوی او ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود نظم بامکان آفرین مکان چه کند آسمان گر باسمان چه کند نه مکان ره برد برو نه زمان نه بیان زو خبر دهد نه عیان صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران و بطبخ آجر و پختن کچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنائی برآورد رفیع و محکم که هیچ کس پیش از ان بدان طریق صرحی نساخته بود فرد چنان بلند بنائی که عقل نتوانست مکند فکر فگندن بگوشه بامش و در زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالای آن برآمد و در خیال او چنین بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بآسمان انداختند و آن تیر خون آلود بازگردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی ع را حق تعالی جبرئیل ع را فرستاد تا پر خود را بران صرح زد و سه پاره ساخت یکقطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد و هزارها قبطی کشته شده و قطعه دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود اینکه حال متنبه نگشت و غرور او روی بازدیاد نهاد وَ استَکبَرَ و گردن‌کشی کرد هُوَ وَ جُنُودُهُ فرعون و لشکرهای او فِی الأَرضِ در زمین مصر بِغَیرِ الحَقِّ بی استحقاق و سزاواری وَ ظَنُّوا و گمان بردند أَنَّهُم آنکه ایشان إِلَینا بسوی مکافات ما لا یُرجَعُونَ بازگردیده نخواهند شد به بعث و نشر فَأَخَذناهُ پس بگرفتیم او را وَ جُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذناهُم پس درافکندیم ایشانرا فِی الیَمِّ در دریای طبریّه تا غرق شدند فَانظُر کَیفَ کانَ پس در نگر ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم که چگونه بود عاقِبَةُ الظّالِمِینَ سر انجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل اینکه وقائع بترسان وَ جَعَلناهُم و گردانیدیم ایشانرا درین جهان أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا باضلال خود مردان را یَدعُونَ میخوانند إِلَی النّارِ بسوی آتش یعنی بعملهائی که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت وَ یَومَ القِیامَةِ و روز قیامت لا یُنصَرُونَ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان بازنخواهد.

صفحه : ۸۶۳

وَ أَتبَعناهُم و از پی درآوردیم ایشانرا یعنی بدیشان پیوند دادیم فِی هذِهِ الدُّنیا لَعنَةً درین سرای لعنت را تا ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعنت میکنند وَ یَومَ القِیامَةِ و روز رستخیز هُم ایشان مِنَ المَقبُوحِینَ از زشت‌رویان یا راندگانند وَ لَقَد آتَینا و بدرستی که دادیم ما مُوسَی الکِتابَ موسی ع را توریت مِن بَعدِ پس از انکه ما أَهلَکنَا القُرُونَ الأُولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح ع و هود ع و صالح ع و لوط ع بَصائِرَ در حالتی که آن کتاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید لِلنّاسِ مر بنی اسرائیل را وَ هُدیً و راه‌نماینده باحکام شرح وَ رَحمَةً و بخشایشی برای متابعان و عاملان بآن لَعَلَّهُم شاید که ایشان یَتَذَکَّرُونَ پندپذیرند وَ ما کُنتَ و نبودی تو ای محمّد ص بِجانِبِ الغَربِیِّ بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی علیه السلام یعنی بر کوه طور حاضر نبودی إِذ قَضَینا چون گذاردیم إِلی مُوسَی الأَمرَ بسوی موسی ع وحی را وَ ما کُنتَ و نبودی تو ای محمّد ص مِنَ الشّاهِدِینَ از گواهان بر امر ارسال او بسوی فرعونیان وَ لکِنّا و لیکن ما وحی کردیم آن قصّه را بتو برای آنکه ما أَنشَأنا ساختیم پس از موسی قُرُوناً قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فَتَطاوَلَ پس دراز شد عَلَیهِمُ العُمُرُ بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل اینکه قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد پس ما ترا برای تجدید اینکه اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار بمثل اینکه اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود وَ ما کُنتَ ثاوِیاً و

نبودی تو مقیم فِی أَهلِ مَدیَنَ در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم تَتلُوا بخوانی عَلَیهِم بر ایشان آیاتِنا آیتهای ما را در قصّه موسی ع و شعیب ع چنانکه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا اینکه قصّه تعلیم گیری وَ لکِنّا و لیکن ما کُنّا مُرسِلِینَ هستیم فرستنده بتو و خبر کننده ترا ازین قصها.

صفحه : ۸۶۴

وَ ما کُنتَ بِجانِبِ الطُّورِ و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا إِذ نادَینا چون ندا کردیم موسی ع را و توریت بدو دادیم و در زاد المسیر از ابو هریره رض نقل میکند که ندا کرد امت محمّد ص را و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلام گفت الهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امّتی که بخصال حمیده و صفات ستوده موصوف و مزین‌اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمدانند ص حبیب من صلی اللّه علیه و سلّم موسی علیه السلام آرزو برد که ایشان را به‌بیند حق سبحانه فرمود که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنویم پس خطاب کرد که یا امت محمّد ص همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی علیه السلام را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی‌تحفه بازگردند حق تعالی فرمود که عطا دادم شما را پیش از انکه از من بخواهید و بیامرزیدم پیش از انکه آمرزش طلبید زهی رتبت اینکه امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام قرآن برین وجه مژده یافته‌اند فرد حق لطف کرد و داد بما هرچه بهترست دین بهتر از همه او نیز از ان ما است و چون اینکه چنین تشریفی مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت صلی اللّه علیه و سلّم است لا حرم با او میگوید که تو در کوه طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خوانده‌ام وَ لکِن رَحمَةً و لیکن ترا خبر دادم از جهت بخششی که واقع است بر تو مِن رَبِّکَ از آفریدگار تو و ترا ازین قصها درآموختم لِتُنذِرَ قَوماً ما أَتاهُم مِن نَذِیرٍ مِن قَبلِکَ تا بیم کنی گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم‌کننده پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی ع و آنحضرت علیهما الصلوة و السلام بود و اگر نه اسمعیل علیه السلام را بعرب فرستاده بودند و مدتی متمادی گذشته بود درین زمان آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را فرستاد لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ که شاید که ایشان پندپذیرند وَ لَو لا أَن تُصِیبَهُم و اگرنه آن نبودی که بدیشان رسیدی مُصِیبَةٌ عقوبتی رسنده بِما قَدَّمَت بسبب آنچه پیش فرستاده است أَیدِیهِم دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم و معصیت کردند فَیَقُولُوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنا ای پروردگار ما لَو لا أَرسَلتَ چرا نفرستادی إِلَینا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ پس ما متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودمی وَ نَکُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ و بودمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولای اوّل محذوف است یعنی اگرنه آنست که بوقت نزول عذاب حجّت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آئینه عذاب بر ایشان می‌فرستادیم آورده‌اند که رهط قریش در باب پیغمبر علیه الصلوة و السلام از یهود سؤال کردند و ایشان به نبوت وی اقرار نمودند و نعت و صفت وی از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نیز نمودند گفتند اگر پیغمبرست چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد آیت آمد فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست‌گوئی یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم با پیغامهای درست یعنی قرآن مِن عِندِنا از نزدیک ما قالُوا گفتند کافران لَو لا أُوتِیَ چرا داده نشد محمّد ص را مِثلَ ما أُوتِیَ مُوسی مانند آنچه داده‌اند بموسی ع از معجزات یعنی چرا محمّد ص را نیز عصا و ید بیضا ندادند.

صفحه : ۸۶۵

أَ وَ لَم یَکفُرُوا آیا کافر نشدند یعنی کافر شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط بِما أُوتِیَ مُوسی مِن قَبلُ بآنچه دادند موسی را پیش ازین یعنی از آیات تسعه قالُوا گفتند قبطیان سِحرانِ دو خداوند سحر یعنی موسی و هارون تَظاهَرا هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر یعنی توریت و قرآن وَ قالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکّه إِنّا بِکُلٍّ بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان کافِرُونَ ناگرویدگانیم قُل فَأتُوا بگو پس بیارید بِکِتابٍ مِن

عِندِ اللّهِ کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد هُوَ أَهدی آن کتاب راه‌نماینده‌تر مِنهُما ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شد تا من أَتَّبِعهُ پیروی کنم آنرا إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر بهستید شما راست‌گویان که تورات و قرآن سحرست فَإِن لَم یَستَجِیبُوا پس اگر اجابت نکنند لَکَ مر ترا و کتاب نیارند فَاعلَم أَنَّما پس بدانکه جزین نیست که ایشان یَتَّبِعُونَ پیروی می‌کنند أَهواءَهُم آرزوهای خود را بیدانشی و حجّتی وَ مَن أَضَلُّ و کیست گمراه‌تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از ان کسیکه پیروی کند هَواهُ هوای خود را بِغَیرِ هُدیً بغیر راه نمونی و بصیرتی مِنَ اللّهِ از نزدیک خدای تعالی إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی لا یَهدِی راه نمی‌نماید و بمنزل نمیرساند القَومَ الظّالِمِینَ گروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خودانـد وَ لَقَد وَصَّلنا و بدرستی که پیوند دادیم و درهم پیوستیم لَهُمُ القَولَ برای ایشان سخن را یعنی از پی درآوردیم دعوت را بحجت و مواعظت را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح را بعبرتها یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان پندپذیر گردند و درو تامل کرده بدو بگروند الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ آنان را که دادیم آنها را کتاب یعنی توریت مِن قَبلِهِ پیش از قرآن هُم بِهِ ایشان بقرآن یُؤمِنُونَ میگروند بقول جمعی مراد مومنانانـد از یهود چون إبن سلام و اصحاب او و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در مکّه بملازمت حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام آمده ایمان آوردند و اینکه سوره مکی است و ایمان إبن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که اینکه آیت مدنی است.

صفحه : ۸۶۶

وَ إِذا یُتلی و چون خوانده شود قرآن عَلَیهِم بر ایشان قالُوا آمَنّا بِهِ گویند ایمان آورده‌ایم بوی و دانسته‌ایم که کلام خدای است إِنَّهُ الحَقُّ بدرستی که او راست و درست‌ست و فرود آمده مِن رَبِّنا از نزدیک آفریدگار ما إِنّا کُنّا بدرستی که ما بودیم مِن قَبلِهِ پیش از نزول وی مُسلِمِینَ گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه در کتب مقدسه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته أُولئِکَ آن گروه از اهل کتابین یُؤتَونَ أَجرَهُم مزد داده شوند مَرَّتَینِ دوبار بِما صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل و ایمان بقرآن وَ یَدرَؤُنَ و دفع میکنند بِالحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّیِّئَةَ قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابو جهل و اضراب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر إبن سلام و اصحاب او ایشان نیز جواب بنرمی میدادند حق سبحانه صفت ایشان کردند که دفع می‌کنند به نیکوئی سخن قول آن سفها را وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه روزی داده‌ایم ایشان را یُنفِقُونَ نفقه می‌کنند در راه ما وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغوَ و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفّار أَعرَضُوا عَنهُ اعراض می‌نمایند از ان و خاموش میشوند از تعریض بدان وَ قالُوا و گفتند مر لغو گویندگان را لَنا أَعمالُنا ما راست کردارهای ما از حلم و صفح وَ لَکُم أَعمالُکُم و مر شماراست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما راست دین ما و شماراست دین شما سَلامٌ عَلَیکُم سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمی‌کنیم و گفته‌اند سلام تودیع و متارکه است نه سلام تحیّت یعنی ترک شما کردیم لا نَبتَغِی الجاهِلِینَ نمیخواهیم صحبت جاهلان را و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت باشرار موجب بدنامی دنیا و بدفرجامی عقبی است بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین یار بد زهری بود نی انگبین آورده‌اند که آنحضرت بر ایمان عم خود ابو طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمده گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا اللّه یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست گوئی اگر سرزنش پیره‌زنان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتن اینکه کلمه ترا شاد میساختم آیت آمد که إِنَّکَ بدرستی که تو ای محمّد ص لا تَهدِی قادر نیستی که راه‌نمائی بایمان مَن أَحبَبتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدای تعالی یَهدِی مَن یَشاءُ راه می‌نماید هرکرا میخواهد وَ هُوَ أَعلَمُ بِالمُهتَدِینَ و او داناتر است براه‌یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت‌اند یا آنها که حکم ازلی بهدایت ایشان نازل گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت لم یزلی بیت هدایت هرکرا داد از بدایت باو همراه باشد تا نهایت آورده‌اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب ص علیه

الصلوة و السلام آمده گفت ای محمّد ص ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسیم که اگر پیروی تو کنیم حرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۸۶۷

وَ قالُوا و گفتند بعضی از کفّار إِن نَتَّبِعِ الهُدی مَعَکَ نُتَخَطَّف اگر پیروی کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم مِن أَرضِنا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند و بدر کنند أ وَ لَم نُمَکِّن آیا ما جای نداده‌ایم لَهُم مر ایشان را حَرَماً آمِناً حرمی با ایمنی که کسی بر ایشان دست ندارد یُجبی کشیده میشود إِلَیهِ بسوی اینکه حرم ثَمَراتُ کُلِّ شَیءٍ میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرائب از هر ناحیتی بدانجا آرند و روزی دادیم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع رِزقاً روزی دادنی مِن لَدُنّا از نزدیک ما بی‌منت غیری پس چون با وجود بت‌پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفّه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشانرا از تخوّف و تخطّف در امان نداریم وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر ایشان لا یَعلَمُونَ نمیدانند اینکه نکته را و در نمی‌یابند وَ کَم أَهلَکنا و بسی که هلاک کردیم مِن قَریَةٍ از اهل دیهی که بنافرمانی بَطِرَت کافر شدند مَعِیشَتَها در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکّه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم- فَتِلکَ پس آنست مَساکِنُهُم مسکنهای ایشان خالی و خراب لَم تُسکَن مِن بَعدِهِم نه‌نشستند در ان از پس هلاک ایشان إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی از راه‌گذریان که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند بیت در خانه دنیا چه نشینی برخیز کاین خانه بدان خوش است کایند و روند وَ کُنّا نَحنُ الوارِثِینَ و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وَ ما کانَ رَبُّکَ و نیست پروردگار تو مُهلِکَ القُری هلاک‌کننده اهالی دیههای حَتّی یَبعَثَ تا وقتی که برانگیزد فِی أُمِّها در معظم آن دیار و اصل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیرک‌تر و با فهم‌تر باشند از اهل دیگر قری لا جرم آنجا برانگیزد رَسُولًا فرستاده بحکم الهی یَتلُوا عَلَیهِم بخواند بر ایشان آیاتِنا آیتهای ما را برای الزام حجّت و قطع معذرت وَ ما کُنّا مُهلِکِی القُری و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلّا وَ أَهلُها مگر که اهالی آن ظالِمُونَ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق.

صفحه : ۸۶۸

وَ ما أُوتِیتُم و آنچه داده شده‌اید شما مِن شَیءٍ از چیزی که اسباب دنیوی باشد فَمَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا پس آن برخورداری است در زندگانی اینکه جهان وَ زِینَتُها و آرایش اینکه سرای که در مدّت حیات بی‌اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وَ ما عِندَ اللّهِ و آنچه نزدیک خدای است آن جهانی و نعمتهای جاودانی خَیرٌ بهتر است فی نفس الامر چه لذّت آن خالص است از کدورت محنت و مشقت وَ أَبقی و پاینده‌تر أ فَلا تَعقِلُونَ آیا پس در نمی‌یابید و اندیشه نمی‌کنید که باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب مبدل می‌کنید بیت حیف باشد لعل و در دادن ز چنگ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ در خبر است که علی و حمزه رضی اللّه تعالی عنهما با ابو جهل معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته‌اند عمار بن یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرمود اینکه آیت نازل شد أ فَمَن وَعَدناهُ آیا کسیکه او را وعده کردیم بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وَعداً حَسَناً وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست فَهُوَ لاقِیهِ پس او را دریابنده آن موعود است بی‌شبه یعنی علی و حمزه یا عمار رضی اللّه عنهم چنین کس باشد کَمَن مَتَّعناهُ مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا مانند کسیکه برخورداری دادیم او را در متاع زندگانی دنیا که نعمتش آمیخته محنت است و دولتش مودی به نکبت و مالش در صدد زوال و جاهش در معرض انتقال ثُمَّ هُوَ پس آنکس یَومَ القِیامَةِ بروز رستخیز مِنَ المُحضَرِینَ از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابو جهل است یا ولید بن مغیره وَ یَومَ یُنادِیهِم و یاد کن روزی را که خدای بخواند کافران را فَیَقُولُ پس گوید أَینَ شُرَکائِیَ الَّذِینَ کجااند شریکان من آنانکه کُنتُم تَزعُمُونَ بودید شما که گمان میبردید که شریک منند قالَ الَّذِینَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد عَلَیهِمُ القَولُ بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لأملأن جهنم و آنان رؤسای اهل

ضلالت باشند یا دیوان که گویند رَبَّنا ای پروردگار ما هؤُلاءِ الَّذِینَ اینکه گروه یعنی ضعفا و اتباع آنان که ما أَغوَینا گمراه کردیم ایشانرا و بشرک خواندیم و اجابت کردند أَغوَیناهُم گمراه کردیم ایشانرا کَما غَوَینا همچنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّأنا اکنون بیزاریم ما إِلَیکَ بسوی تو ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده‌اند از کفر ما کانُوا نبودند ایشان فی الواقع إِیّانا یَعبُدُونَ ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس می‌کردند. صفحه : ۸۶۹

وَ قِیلَ ادعُوا و گویند کافران را که بخوانید شُرَکاءَکُم انبازان خود را یعنی آنان را که شریک ما میساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوهُم پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فَلَم یَستَجِیبُوا پس اجابت نکنند لَهُم مر ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت وَ رَأَوُا العَذابَ و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان لَو أَنَّهُم تمنا برند که کاشکی ایشان کانُوا یَهتَدُونَ بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه‌یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی وَ یَومَ یُنادِیهِم و بیاد آور روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فَیَقُولُ پس گوید ما ذا أَجَبتُمُ المُرسَلِینَ چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را بحق دعوت کردند فَعَمِیَت پس پوشیده شود عَلَیهِمُ الأَنباءُ بر ایشان خبرها یعنی آنچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را یَومَئِذٍ در آن روز ندانند که چه گویند فَهُم لا یَتَساءَلُونَ پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوئیم بجهت آنکه سائل و مسئول همه درمانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فَأَمّا مَن تابَ پس اما آنکس که توبه کند از شرک وَ آمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَ عَمِلَ صالِحاً و بکند عمل شایسته فَعَسی أَن یَکُونَ پس شاید بلکه باید که باشد مِنَ المُفلِحِینَ از رستگاران نه از ستمکاران و در وقت سؤال از جواب فرود نماند و رستگاری باجابت حضرت رسالت پناه علیه صلوات اللّه باز بسته است بیت مزن بی رضای محمّد ص نفس ره رستگاری همین است و بس آورده‌اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای تعالی چرا محمّد ص را برای نبوّت اختیار کرد- بایستی که چنین منصب عالی به بزرگتر اهل مکّه و طائف رسیدی لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود وَ رَبُّکَ یَخلُقُ ما یَشاءُ وَ یَختارُ و پروردگار تو می‌آفریند آنچه میخواهد بی‌موجبی و مانعی و اختیار میکند و برمی‌گزیند از برای تبلیغ رسالت هرکرا خواهد چنانچه رسالت را حضرت صلی اللّه علیه و سلّم برگزید ما کانَ نیست و نباشد لَهُمُ الخِیَرَةُ مر کافران را چون ولید بن مغیره و سائر طاغیان اختیاری در ان یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است هرکرا خواهد برگزیند و هرکرا خواهد رد کند سُبحانَ اللّهِ پاکی مر خدای راست از انکه کسی را بر بالای او اختیاری بود وَ تَعالی و برتر است خدای عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شرک می‌آورند بت‌پرستان و شریک میگیرند.

صفحه : ۸۷۰ وَ رَبُّکَ و آفریدگار تو یَعلَمُ میداند ما تُکِنُّ آنچه می‌پوشد صُدُورُهُم سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان وَ ما یُعلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوّت و تکذیب قرآن وَ هُوَ اللّهُ و اوست خدای مستحق پرستش لا إِلهَ هیچ معبودی بسزا نیست إِلّا هُوَ مگر او لَهُ الحَمدُ مر اوراست ستایش فِی الأُولی وَ الآخِرَةِ درین سرا و در ان سراچه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست وَ لَهُ الحُکمُ و مر اوراست فرماندهی و کارگذاری وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بدو بازگردیده خواهید شد در روز نشور قُل بگو ای محمّد ص أَ رَأَیتُم آیا چه بینید إِن جَعَلَ اللّهُ اگر گرداند خدای تعالی عَلَیکُمُ اللَّیلَ سَرمَداً بر شما شب را پاینده إِلی یَومِ القِیامَةِ تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر جوالی افق غائر حرکت دهد مَن إِلهٌ کیست خدای غَیرُ اللّهِ بجز خدای بحق که از روی قدرت یَأتِیکُم بِضِیاءٍ بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در ان بطلب معایش اشتغال کنید أَ فَلا تَسمَعُونَ آیا نمی‌شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قُل أَ رَأَیتُم بگو ای محمّد ص چه بینید إِن جَعَلَ اللّهُ اگر بسازد خدای عَلَیکُمُ النَّهارَ بر شما روز را سَرمَداً باقی و پاینده إِلی یَومِ القِیامَةِ تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را بوسط السّما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَن إِلهٌ غَیرُ اللّهِ کیست خدای بجز اللّه که از راه رحمت یَأتِیکُم بِلَیلٍ تَسکُنُونَ بیارد برای شما شبی را که آرام گیرید فِیهِ درو از متاعب و اشغال و اعمال روز و استراحت کنید أَ فَلا تُبصِرُونَ آیا نمی‌بینید آثار قدرت را بدیده تفکّر و استبصار.

صفحه : ۸۷۱

وَ مِن رَحمَتِهِ و از بخشایش خود جَعَلَ بیافرید لَکُمُ اللَّیلَ وَ النَّهارَ برای شما شب و روز را لِتَسکُنُوا فِیهِ تا آرام گیرید در شب وَ لِتَبتَغُوا و تا بجوئید در روز مِن فَضلِهِ از روزی خدای تعالی که بفضل خود مقرر کرده وَ لَعَلَّکُم و شاید که شما اندر ان تَشکُرُونَ سپاسداری کنید خدای را بر نعمت شب و روز نظم چرخ را دور شبان روزی دهد شب برد روز آورد روزی دهد خلوت شب بهر آن تا جان ریش راز دل گوید بر جانان خویش روزها از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار تن گیرد نظام وَ یَومَ یُنادِیهِم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی مر بت‌پرستان را تکرار اینکه ندا تقریع بعد از تقریع است فَیَقُولُ پس گوید أَینَ کجااند شُرَکائِیَ الَّذِینَ انبازان من آنانکه کُنتُم تَزعُمُونَ بودید که گمان می‌بردید که شریک من‌اند و دروغ میگفتید وَ نَزَعنا و بیرون می‌آریم ما مِن کُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی و امتی شَهِیداً گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگواهی آریم فَقُلنا هاتُوا پس بگوئیم ما مر امتان را که بیارید بُرهانَکُم حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوا پس بدانند آن هنگام أَنَّ الحَقَّ لِلّهِ آنکه راستی یا عبادت یا حجت یا توحید مر خدای راست وَ ضَلَّ عَنهُم و گم گردد از ایشان ما کانُوا یَفتَرُونَ آنچه بود که می‌بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند إِنَّ قارُونَ بدرستی که قارون کانَ مِن قَومِ مُوسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید إبن عم موسی ع بود و گویند خواهرزاده موسی ع بود و اصح آنست که پسر عم موسی ع بود چه پدر قارون یصهر بن قاهش است و پدر موسی ع عمران بن قاهش از اولاد لاوی بن یعقوب ع بوده و قارون را از غایت خود بصورتی و زیبا طلعت منور خواندندی و در قراءت توریت اقراء بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار اوست و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فَبَغی پس ستم کرد و افزونی جست عَلَیهِم بر قوم موسی علیه السلام و خواست که همه در تحت حکم او باشند وَ آتَیناهُ و عطا کردیم ما او را مِنَ الکُنُوزِ از گنجهای یعنی مالهای جمع کرده ما إِنَّ مَفاتِحَهُ آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوأُ هر آئینه گرانی می‌کرد بِالعُصبَةِ بگروهی از مردمان أُولِی القُوَّةِ خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشد از ده تا چهل و امام فراگفته که اینجا مراد چهل تنند که کلیدهای کنوز وی می‌کشیدند و در کشاف مذکورست که شصت اشتر مفاتیح خزائن او می‌کشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مال است و آن چهارصد هزار و چهل هزار ابنان پر از زر و نقره بوده.

صفحه : ۸۷۲

إِذ قالَ لَهُ یاد کن چون گفتند مر قارون را قَومُهُ گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لا تَفرَح شادی مکن بمال دنیا إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی لا یُحِبُّ الفَرِحِینَ دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا که مبغوضه حق است نظم دنیای دنی چیست سرای ستمی افگنده هزار کشته در هر قدمی گر دست دهد گدای شادی نکند در فوت شود نیز نیرزد بغمی وَ ابتَغِ و طلب کن تتمه کلام ناصحان است که قارون را گفتند و بجوی و بدست آر فِیما آتاکَ اللّهُ در آنچه عطا داده است ترا خدای تعالی الدّارَ الآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله‌ساز آن را در حصول ثواب آن جهانی بیت بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت بری وَ لا تَنسَ و فراموش مکن نَصِیبَکَ بهره خود را مِنَ الدُّنیا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و بس از ان حال براندیش و بمال و منال غره مشو نظم گر ملک تو تا شام و یمن خواهد بود وز سر حد روم تاختن خواهد بود آن روز کزین جهان کنی عزم سفر همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته‌اند فراموش مکن بهره خود را یعنی آن مقدار از مال که ترا کفایت‌کننده باشد بسنده کن وَ أَحسِن و نیکوئی نمای با بندگان خدای کَما أَحسَنَ اللّهُ همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاده إِلَیکَ بسوی تو وَ لا تَبغِ الفَسادَ فِی الأَرضِ و مجوی تباه‌کاری و بیدادگری و تکبر در زمین إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ دوست نمیدارد فسادکنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظّم کنند قالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّما أُوتِیتُهُ جز اینکه نیست که داده شدم اینکه مال را یعنی بمن داده‌اند عَلی عِلمٍ عِندِی

بر دانشـی که نزدیـک من است یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسـرائیل ام یـا علم تجـارت و دهقنت و سـائر مکـاسب یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق علیه السـلام و آنرا برداشـته و گفته‌اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده أ وَ لَم یَعلَم آیا نـدانست قارون یعنی دانسـته بود و در توریت خوانـده و از مورّخان شـنیده أَنَّ‌اللّه آنکه خدای تعالی قَد أَهلَکَ بـدرستی که هلاک کرده است مِن قَبلِهِ پیش از قارون مِنَ‌القُرُونِ از اهل روزگارها مَن هُوَ کسـی را که او أَشَدُّ مِنهُ سخت‌تر بوده از قـارون قُوَّةً از روی توانـائی وَ أَکثَرُ جَمعـاً و بیشتر بوده از روی جمع مـال ملخص سـخن آنکه چرا قـارون بشـدّت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میدانـد از وی قوی‌تر و غنی‌تر را هلاک کرده‌ایم پس از روی تهدیـد میفرمایـد وَ لا یُسئَلُ و پرسـیده نخواهنـد شـد عَن ذُنُوبِهِمُ‌المُجرِمُونَ از گناهان خود گناهکاران یعنی مشـرکان چه ایشان را بسـیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسـیماهم یا ایشان را سؤال استعلام نخواهد شد چه حق تعالی مطلع است بر آن یا سؤال محاسبه نباشد زیرا که بی‌حساب در دوزخ خواهند رفت.

صفحه : ۸۷۳

فَخَرَجَ عَلی قَومِهِ پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فِی زِینَتِهِ بآرایش خود بر استر سفید که زین زرّین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشـیده چهار هزار کس بهمین صـفت با وی سوار شـده و در کشاف گویـد که نود هزار تن که همه جامه معصـفر داشـتند بادی سوار گشـتند و مردم پیش از ان رنگ معصـفر ندیـده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند همه سوار باستران سفیـد و زین زرّین و جامهای ارغوانی و موزهای سـفید چون قارون بـدین دبـدبه میان قوم درآمـد قالَ‌الَّذِینَ گفتنـد آنانکه یُرِیدُونَ الحَیاةَ الـدُّنیا میخواسـتند زنـدگانی دنیا را و بـدان راغب بودند از قوم او وقتی که بدین زینت بر ایشان درآمد یا لَیتَ لَنا ای کاشـکی بودی مـا را از مـال مِثـلَ مـا أُوتِیَ قـارُونُ ماننـد آنچه داده شـده است قـارون را إِنَّهُ لَـذُو حَظٍّ عَظِیمٍ بـدرستی که قارون خداونـد حظّ بزرگـست از دنیا وَ قالَ‌الَّذِینَ و گفتنـد آنانکه أُوتُوا العِلمَ داده شده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزّت توکّل چون یوشع علیه السـلام و اصـحاب او وَیلَکُم وای بر شما ای طالبان دنیا ثَوابُ‌اللّهِ پاداش خدای در آخرت خَیرٌ بهترست از مالهای دنیا لِمَن آمَنَ مر کسـی را که بگرود بخـدا و پیغمبر او وَ عَمِلَ صالِحاً و بکنـد کردار سـتوده وَ لا یُلَقّاها و تلقین کرده نشود اینکه کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواسته داشت إِلَّا الصّابِرُونَ مگر صبرکنندگان را بر طاعت یا از مصیبت شکیبا باشند و گفته‌اند که توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را نظم اهل صبر از جمله عالم برتراند صابران از اوج گردون بگذرند هر که کار و تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش جاودان آورده‌اند که قارون را بر موسی ع و هارون علیهما السلام حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسـی ع گفت تو رسالت بردی و وزارت بهارون علیه السـلام رسید من بر بی‌منصبی چند صبر کنم القصه دایم در پی ایـذای موسـی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوهٔ نازل شـده و یا آنکه عشـر یا ربع میبایست داد موسـی علیه السـلام بفرمان الهی با وی صـلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوهٔ دهد، قارون حساب کرد و مبلغی عظیم برآمد بخل و خسـت سر راه او گرفت جمعی از بنی اسـرائیل را طلبیـده گفت هر چه موسـی ع گفت فرمـان بردیـد اینکه زمان میخواهـد که مالها از شـما بسـتاند گفتند تو مهتر مائی چه میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسـیر آورد که نـام او سـتیرا بوده طلبیـد و دو همیـان زر بوی داده مقرر کرد که فردا بمحضـر خـاص و عـام اقرار کنـد که موسی ع با وی زنا کرده روز دیگر که موسـی علیه السـلام در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن‌ست تازیانه بزنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست و گفت که اگر چه تو باشی موسی ع گفت آری اگر چه من باشم قارون گفت بنی اسـرائیل گمان میبرند که تو با فلان زن زنا کرده موسـی ع گفت معاذ اللّه او را حاضـر کنید پس ستیرا بمحفل درآمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدائیکه دریا شکافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را هیبت الهی دریـافته گفت یـا کلیم اللّه قـارون دو کیسه زر برشـوت بمن داده تـا در بـاره تـو افـترا کنم و من بـا وجـود گنهکاریهـا و

بدکاری‌های خود چگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو همیان بمهر قارون با من‌ست بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بر همه روشن باشد موسی علیه السلام روی بخاک نهاده از قارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمای هر چه میخواهی موسی ع گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون‌ست گو بر جای خود قرار گیرد و هر که با من‌ست گو بکناره رونـد کافه بنی اسرائیل از ان محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی ع بزمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدنـد بجائی نرسید و موسی علیه السلام گفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی ع اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و ایشان زاری میکردند فائده نداد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزّت با موسی ع خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی ع دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود کنوز و امتعه او را تصرف نمایـد چون موسی علیه السلام شنید درخواست از حق سبحانه تا سرای و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه حق سبحانه میفرماید.

صفحه : ۸۷۴

فَخَسَفنا بِهِ پس فرو بردیم قارون وَ بِدارِهِ الأَرضَ و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون و ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بزمین فرو میرونـد و در نفخ صور بارض سفلی خواهنـد رسید بیت گنـج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که همه از غیرت درویشان است فَما کانَ لَهُ پس نبود مر قارون را مِن فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در آن وقت یَنصُرُونَهُ یاری کردندی او را مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی وَ ما کانَ مِنَ المُنتَصِرِینَ و نبود از منع‌کننـدگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب بازداشت و نه خود توانست بازداشتن وَ أَصبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوا و بامداد کردند آنانکه آرزو می‌بردند مَکانَهُ منزل و جاه او را بِالأَمسِ دیروز یعنی آرزوبرنـدگان گشتند بعد از خسف وی رو گردانیدگان بصلاح یَقُولُونَ می‌گفتند هر یک با دیگری وَیکَأَنَّ اللّهَ و یک بمعنی ویلک است و اعلم مضمرست یعنی وای بر تو بدان آنکه خدای تعالی یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهـد مِن عِبادِهِ از بنـدگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت وَ یَقدِرُ و تنگ می‌سازد بر هر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیّت لَو لا أَن مَنَّ اللّهُ اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی عَلَینا بر ما و نـداد بما آنچه تمنّای ما بود از دنیا لَخَسَفَ بِنا هر آئینه بزمین فرو برده بودند ما را و حفص فعل معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَیکَأَنَّهُ وی کلمه تندیم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکنـد ویکأن بمعنی ا لم تعلم و ا لم تر است یعنی نمیدانی و نمی‌بینی آنکه لا یُفلِحُ الکافِرُونَ رستگاری نمی‌یابنـد از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب‌کننـدگان تِلکَ الدّارُ الآخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است نَجعَلُها ساخته‌ایم آنرا لِلَّذِینَ برای آنانکه ایشان لا یُرِیدُونَ نمیخواهنـد عُلُوًّا بزرگی و تکبر فِی الأَرضِ در زمین باهل آن وَ لا فَساداً و نه تباه‌کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَ العاقِبَةُ و سر انجام نیکو لِلمُتَّقِینَ مر پرهیزگاران‌راست صاحب بحر فرمود که سرای رضا مر جماعتی راست از ارواح مقدّسه یعنی پاک‌شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریت طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات هیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک بازگذارند بملکیت و مالکیت تـا هر تصرفی که در کون و مکان خواهـد بکنـد و ایشان را بر ان اعتراض نبود مصرعه هر چه خواهی بکن که ملک ترا است.

صفحه : ۸۷۵

مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ هر که بیارد خصلتی نیکو یـا معرفتی بتوحیـد ربّانی یا طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر اوراست خَیرٌ نیکوتر مِنها از ان

خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر از ان در آخرت وَ مَن جاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلا يُجزَى الَّذِينَ پس داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئاتِ کردند بدیها را إِلّا ما كانُوا يَعمَلُونَ مگر مثل آن چیزی که بودند که در دنیا عمل میکردند ظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از ان خواهد بود و پاداش سیه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران است بتکرار اسناد سیه بدیشان و فائده اینکه صورت انزجار عقلا است از ارتکاب سیئات بیت هر چه در عقل و شرع بد باشد نکند هر که با خرد باشد آورده‌اند که چون حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولود در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیت فرود آمد إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستیکه آنکه فرض کرده است عَلَيكَ القُرآنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرادُّكَ هر آئینه بازگرداننده است ترا إِلى مَعادٍ بجای بازگشت یعنی مکه و گویند اینکه وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده است که معاد فنا فی اللّه است در احدیّت ذات و بقا باللّه در مقام تحقق بجمع صفات و بر سالک مستبصر اینجا سر منه بداء و الیه یعود روشن میگرد نظم چون ازو بد اینکه و آن را ابتدا هم بدو باید که باشد انتها نورهائی را که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع قُل بگو ای محمّد رَبِّي پروردگار من أَعلَمُ داناترست مَن جاءَ بِالهُدى کسی که آورد راه راست را یا توحید یا قرآن را و آن منم وَ مَن هُوَ و آن کسیکه او فِي ضَلالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست چون منکران من وَ ما كُنتَ تَرجُوا و نبودی تو که امید داشته باشی أَن يُلقى إِلَيكَ الكِتابُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب إِلّا رَحمَةً مگر بجهت بخشایشی مِن رَبِّكَ از نزدیک پروردگار تو فَلا تَكُونَنَّ ظَهِيراً پس مباش هم پشت دیار لِلكافِرِينَ مر ناگرویدگانرا یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابت مفرمای وَ لا يَصُدُّنَّكَ و باید که کافران بازندارند ترا عَن آياتِ اللّهِ از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان بَعدَ إِذ أُنزِلَت إِلَيكَ بعد از انکه فرود آمده است بتو وَ ادعُ و بخوان خلق را إِلى رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ المُشرِكِينَ و مباش از شرک‌آورندگان.

صفحه : ۸۷۶

وَ لا تَدعُ و مخوان مَعَ اللّهِ با خدای تعالی بحق إِلهاً آخَرَ خدای دیگر زیرا که لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست هیچ خدائی سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم است و مراد امت‌اند و فائده خطاب بآن حضرت ص قطع طمع مشرکان است از موافقت وی بایشان كُلُّ شَيءٍ همه چیزها هالِكٌ فانی است إِلّا وَجهَهُ مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطل است مگر آنکه بآن وجه اللّه طلبند لَهُ الحُكمُ مر اوراست حکم وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ و بسوی او بازگشته خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوای او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر اینکه آیت از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که بیت که نه از کس بتو و نه از تو بکس ما همه از تو بتو بس همه توئی و بس شعر الا کلّ شیء ما خلا اللّه باطل و کل نعیم لا محالهٔ زائل علائق منقطع است و عوائق مرتفع رسوم باطل است و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلائق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکورست که نه‌گفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالک است و حواله مشاهده اینکه حال بفردا، در حق محجوبان است یوم یرونه بعید او نراه قریبا مصرعه با وجود تو ز من راست نیاید که منم

سورهٔ العنكبوت

مکیهٔ و هی تسع و ستون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ- الم حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق اینکه کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از کنه معرفت اینکه کلام آگاهی نی مصرعه رد عاجز و فهم در وی گم است و در حروف اوّل اینکه سوره گفته‌اند الف اشارت است باسم اللّه و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که اللّه منم روی بطاعت من آر، و لطیف

منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار، و مجید منم بزرگی دیگران مسلّم مدار أ حَسِبَ النّاسُ أن یُترَکُوا آیا پنداشتند مردمان آنکه فروگذاشته شوند أن یَقُولُوا آمَنّا بآن که گویند ایمان آوردیم یعنی می‌پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان بازداشته شود وَ هُم لا ـ یُفتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت و جهاد و امثال آن و اینکه آیت در شان جمعی از مسلمانان‌ست که در مکه بودند و ایشانرا هجرت از دیار و دار قرار دشوار می‌آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان آیت فرستاد که تصوّر نمی‌باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی و لا درست بود بیت عاشقان را درد دل بسیار می‌باید کشید جور یار و طعنه اغیار می‌باید کشید و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رضی اللّه عنه روز بدر بزخم تیر عمّار حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر از فوت مهجع جزع و فزع بسیار می‌نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی‌ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود وَ لَقَد فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِینَ مِن قَبلِهِم آنان را که پیش ازین مومنان بودند یعنی اینکه صورت در همه امم. واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده‌اند فَلَیَعلَمَنَّ اللّهُ پس ظاهر میگرداند خدای تعالی الَّذِینَ صَدَقُوا آنان را که راست گفته‌اند در دعوی ایمان لَیَعلَمَنَّ الکاذِبِینَ و متمیز میسازد دروغگویان را در دین یا می‌نماید اینکه هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا بآنچه میداند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان بر وی کند گر بود صادق کشد بار جفا گر بود کاذب گریزد از بلا .

صفحه : ۸۷۷

أم حَسِبَ الَّذِینَ بلکه می‌پندارند آنانکه یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی أن یَسبِقُونا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان ساءَ ما یَحکُمُونَ بدحکمی‌ست آنکه می کنند در فتوحات مذکورست که آیا می‌پندارند گناهکاران که بسیئات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند اینکه حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد بیت گر گناه تو از عدد بیش است سبقت رحمتم از ان بیش است مَن کانَ یَرجُوا هر که باشد که امید دارد لِقاءَ اللّهِ لقای خدای تعالی را در بهشت یا وصول بثواب الهی و گفته‌اند هر که ترسد از روز رستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باش فَإِنَّ أَجَلَ اللّهِ پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لَآتٍ هرآئینه آینده است وَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ و اوست شنوا مر گفتار بندگان را دانا بضمائر و اسرار ایشان وَ مَن جاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا بهوای نفس غدّار فَإِنَّما یُجاهِدُ پس جز اینکه نیست که جهاد کنید لِنَفسِهِ برای خود چه ثواب آن عاید بدو است إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی لَغَنِیٌّ هرآئینه بی‌نیازست عَنِ العالَمِینَ از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان است وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند کارهای نیکو لَنُکَفِّرَنَّ هرآئینه محو می کنیم عَنهُم از ایشان سَیِّئاتِهِم بدی‌های ایشان وَ لَنَجزِیَنَّهُم و هرآئینه پاداش دهیم ایشان را أَحسَنَ الَّذِی نیکوتر عملی را آنکه کانُوا یَعمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشان است جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفت‌صد زیرا که ایشان محتاج‌اند و من بی‌نیاز مصرعه رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را، آورده‌اند که چون سعد بن ابی وقاص رضی اللّه عنه بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هرچه بدان مایه زندگانی مدد یابد تناول نکنم تا تو از دین محمّد صلی اللّه علیه و سلّم که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسانید و اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۸۷۸

وَ وَصَّینَا الإِنسانَ و امر کردیم آدمی را بِوالِدَیهِ به پدر و مادر او حُسناً نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَ إِن جاهَداکَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشرِکَ بِی تا شرک آوری بمن و انباز گیری ما لَیسَ آن چیزیرا نیست لَکَ بِهِ مر ترا بالوهیت او عِلمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیّت بنفی عالم بآن، یعنی مادر و پدر اگر تکلیف کنند با آنکه انباز گیری برای من چیزیرا که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیّت ثابت نیست جز مرا فَلا تُطِعهُما پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست إِلَیَّ مَرجِعُکُم بسوی مجازات من است بازگشت شما از مومن و مشرک و از بار و عاق فَأُنَبِّئُکُم پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه هستید که می کنید وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدخِلَنَّهُم هرآئینه داخل گردانیم ایشانرا فِی الصّالِحِینَ در زمره ستودگان یا درآوریم در مدخل ایشان که بهشت است وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان مَن یَقُولُ کس هست که میگوید آمَنّا بِاللّهِ گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که می گفتند ایمان داریم فَإِذا أُوذِیَ فِی اللّهِ پس چون ایذا کرده شود در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ گرداند یعنی دارد و شمارد فِتنَةَ النّاسِ رنج و عذاب مردمان را کَعَذابِ اللّهِ مانند عذابهای خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می‌باید کرد از خوف عذاب خدای تعالی وَ لَئِن جاءَ و اگر بیاید نَصرٌ مِن رَبِّکَ یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَیَقُولُنَّ هر آئینه گویند إِنّا کُنّا مَعَکُم بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید أَ وَ لَیسَ اللّهُ آیا نیست خدای تعالی بِأَعلَمَ داناتر از همه دانایان بِما فِی صُدُورِ العالَمِینَ بآنچه در دلهای آدمیان است از صفای اخلاص و کدورت نفاق.

صفحه : ۸۷۹

وَ لَیَعلَمَنَّ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا و هرآئینه میداند خدای آنان را که گرویده‌اند بدل وَ لَیَعلَمَنَّ المُنافِقِینَ و هرآئینه میداند منافقان را که نه‌گرویده‌اند و ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلا چه بمحنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه بآتش عیار زر و نقره معلوم گردد نظم به شکل و هیات انسان ز ره مرو زنهار توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد اگر نه‌پاک بود از بلا بخواهد جست و اگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف امیر المومنین عمر بن خطاب و خبّاب را رض گفتند که از دین محدّث روی بتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آن را برداریم و شما را در زیر بار آن گناه نگذاریم آیت آمد وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنان را که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِیلَنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید وَ لنَحمِل و باید که برآوریم خَطایاکُم گناهان شما را امر است در تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما برداریم وَ ما هُم و حال آنکه نیستند کافران بِحامِلِینَ بردارندگان مِن خَطایاهُم از گناهان مومنان مِن شَیءٍ هیچ چیز را إِنَّهُم لَکاذِبُونَ بدرستی که ایشان هرآئینه دروغ‌گویانند در سخن خود که میگویند که بار خطای مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن از اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه تعالی وَ لَیَحمِلُنَّ أَثقالَهُم و هرآئینه خواهند برداشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را وَ أَثقالًا و بارهای گران دیگران را مَعَ أَثقالِهِم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنان را که گمراه ساخته‌اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی‌آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد وَ لَیُسئَلُنَّ و هرآئینه سؤال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان یَومَ القِیامَةِ در روز رستخیز عَمّا کانُوا یَفتَرُونَ از آنچه هستند که برمی‌بافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق میشود وَ لَقَد أَرسَلنا و بدرستی که فرستادیم ما نُوحاً إِلی قَومِهِ نوح ع را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِیهِم در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق أَلفَ سَنَةٍ هزار سال إِلّا خَمسِینَ عاماً مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح علیه السلام چهل ساله مبعوث شد و نه صد و پنجاه سال خلق را بخدا دعوت کرد بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب نقل میکند که عمر نوح علیه السلام هزار و چهار صد سال بود صاحب عین المعانی فرموده که سی صد و هفتاد ساله مبعوث

شده و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سی صد و پنجاه سال بزیست ملك الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم ماننـد خانه که دو در داشـته باشد از یکی درآیند و از دیگری بیرون رونـد قطعه گر عمر تو عمر نوح ع و لقمـان ع باشـد آخر بروی چنانکه فرمان باشـد در بودن دنیا و برون رفتن ازو یك روز و هزار سال یکسان باشد ایراد قصه نوح علیه السـلام جهت تسـلّی خاطر سیّد انام علیه الصلوة و السّلام و تنبیه برکشیدن ایذا و آزار قوم و تهدیـد مکـذبان بـذکر طوفـان یعنی نـوح علیه السـلام نهصـد و پنجـاه سـال جفـای قـوم کشـید و همچنـان دعوت می‌فرمود کسـی نمی‌گروید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ پس بگرفت قوم او را عذاب طوفان وَ هُم ظالِمُونَ و ایشان ستم‌کاران بودند.

صفحه : ۸۸۰ فَأَنجَیناهُ پس نجات دادیم نوح ع را وَ أَصحابَ السَّفِینَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هر چه در سفینه بود از انواع جـانوران وَ جَعَلناهـا و گردانیـدیم کشتی یـا واقعه قوم نوح علیه السـلام را آیَةً دلالـتی یـا عبرتی لِلعالَمِینَ از برای عالمیان تا بـدان اسـتدلال کننـد یا پنـد گیرند وَ إِبراهِیمَ و یاد کن ابراهیم علیه السلام را إِذ قالَ چون گفت لِقَومِهِ مر گروه خود را از اهل بابل که اعبُدُوا اللّهَ بپرستید خدای را وَ اتَّقُوهُ و بترسـید از عذاب او ذلِکُم اینکه عبادت و ترس خَیرٌ لَکُم بهتر است شما را از دین و آئینی که داریـد إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستیـد که دانیـد خیر را از شـر و نفع را از ضـرر إِنَّمـا تَعبُدُونَ جز اینکه نیست که پرسـتش می‌کنیـد مِن دُونِ اللّهِ بجز خـدای تعـالی أَوثاناً بتـان را وَ تَخلُقُونَ و برمی‌بافیـد إِفکاً دروغی که آن را خـدای نـام میکنیـد إِنَّ الَّذِینَ تَعبُدُونَ بـدرستی که آنان را پرسـتش می‌کنیـد مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی لا یَملِکُونَ نمی‌توانند و قدرت ندارند که روزی دهند لَکُم مر شـما را رِزقاً روزی دادنی فَابتَغُوا پس بجوئیـد عِنـدَ اللّهِ الرِّزقَ از نزدیك خدای تعالی روزی را که او توانا است بر ایصال آن بمرزوقان وَ اعبُدُوهُ و بپرستید او را بیگانگی وَ اشکُرُوا و شـکر گوئید لَهُ مر او را که شـکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است إِلَیهِ تُرجَعُونَ بسوی او بازگردیـده خواهیـد شـد تـا اینجـا سـخن ابراهیم علیه السـلام بود آنکه حق سـبحانه تهدیـد می‌کنـد قریش را می‌فرمایـد وَ إِن تُکَذِّبُوا و اگر تکـذیب کنیـد ای اهل مکّه پیغمبر مرا فَقَـد کَذَّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده‌اند پیغمبران خود را أُمَمٌ جماعتها مِن قَبلِکُم پیش از شما چون قوم نوح ع و هود ع و صالح ع علیهم السلام و از تکذیب ایشان پیغمبران را ضرری نرسیده بلکه مضـرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده‌اند پس از تکذیب شما مر حبیب مرا چه زیان وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا البَلاغُ المُبِینُ و نیست بر فرسـتاده مگر پیغام رسانیـدن آشـکارا و او پیغام رسانیـد و به بیم و امیـد شـما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید.

صفحه : ۸۸۱

أَ وَ لَم یَرَوا کَیفَ آیـا نمی‌بینیـد و حفص بـه غیبت میخوانـد یعنی آیـا نمی‌بیننـد منکران بعث که چگـونه یُبـدِئُ اللّهُ الخَلقَ آشـکارا می‌گردانـد خـدای تعـالی آفریـدگاران را و از نیست هست میکنـد ثُمَّ یُعِیـدُهُ پس ایشـانرا بعـد از موت بازگردانـد بحیـات إِنَّ ذلِکَ بـدرستی که اینکه ابدا و اعاده عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ بر خدای تعالی آسان است قُل بگو ای محمّد ص مر اینکه منکران را که از راه تفکّر و استدلال سِیرُوا برویـد فِی الأَرضِ در زمین فَانظُرُوا کَیفَ پس بنگریـد که چگونه بَدَأَ الخَلقَ بیافریـده است خـدای تعالی خلق را در ابتـداء بر اختلاف اشـکال و افعال و احوال ثُمَّ اللّهُ پس خدای تعالی یُنشِئُ ظاهر گرداند النَّشأَةَ الآخِرَةَ آفریدن دیگر را ملخص سـخن آن است که چون بدیدیـد و بدانستیـد که خـالق همه در ابتـدا اللّه است حجت لازم شود بر شـما در اعادت و بضـرورت دانیـد آنکه مبـدئ خلایق است می‌توانـد که معیـد ایشان باشـد إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیز از ابداء و اعاده قَدِیرٌ تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و نسبت ذات او بهمه ممکنات یکسان است چون بر نشاهٔ اولی قادر است هر آئینه از نشأهٔ اخری عـاجز نخواهـد بود یُعَـذِّبُ عـذاب کنـد مَن یَشـاءُ هرکرا خواهـد عـذاب او وَ یَرحَمُ مَن یَشاءُ و به‌بخشـد بر هر که خواهد بخشـش او وَ إِلَیهِ تُقلَبُونَ و بسوی حکم او بازگردیـده خواهیـد شد در روز جزا و گفته‌اند که عذاب کند بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان و در کشف الاسـرار آورده که عـذابش از راه عـدل است و رحمتش از روی فضل هرکرا خواهـد با وی عدل کند و از

پیش براند و هرکرا خواهد بوی فضل کند بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی و گر خوانی ز روی فضل خوانی مرا با رانـدن و خوانـدن چکار است اگر خوانی و گر رانی تو دانی در زاد المسیر آورده که عـذاب بزشت خوی است و رحمت بحسـن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیا است و ترک آن یا بحرص و قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری رح فرموده که عذاب بآنست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه متولی کار او شود مصرعه تا تو نباشی یـار مـا رونق نگیرد کـار مـا- وَ مـا أَنتُم و نیستیـد شـما ای مردمـان بِمُعجِزِینَ عاجزکننـدگان مر پروردگار خود را از عـذاب خود فِی الأَرضِ در زمین یعنی اگر خواهیـد که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شدید نتوانید شد وَ لا فِی السَّماءِ و نه در آسـمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجزکنندگان نیستید و گفته‌اند مراد آن است که نه هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای وَ ما لَکُم و نیست شـما را از عذاب خدای مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی مِن وَلِیٍّ هیچ دوستی که نگاهدارد شما را از ان وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که بصدد دفع آن درآید.

صفحه : ۸۸۲

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیـاتِ اللّهِ و آنـانکه نگرویدنـد بآیتهـای خـدای تعـالی یعنی بکتب او یـا بـدلایل وحـدانیت او وَ لِقائِهِ و لقای او یعنی بسـرای آخرت و بعث أُولئِکَ یَئِسُوا آن گروه ناامیـد شدند مِن رَحمَتِی از بخشایش من در دنیا یا ناامید خواهند شد در قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع است وَ أُولئِکَ و آن گروه لَهُم مر ایشان را است عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعـد ازین معترضـات باز ذکر قصه ابراهیم علیه السـلام می‌کنـد و می‌فرمایـد فَما کانَ پس نبود جَوابَ قَومِهِ جواب قوم ابراهیم ع بعـد از منع ایشان از بت‌پرستی و بعـد از کسـر بتان إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتنـد بعضـی از ایشان با بعضـی که اقتُلُوهُ بکشیـد او را أَو حَرِّقُوهُ یـا بسوزانیـد او را و اتفاق نمودنـد بر سوختن و او را در آتش انداختنـد فَأَنجاهُ اللّهُ پس برهانیـد او را خـدای تعالی مِنَ النّارِ از ضرر آتش و آنرا برو سـرد و با سـلامت گردانیـد إِنَّ فِی ذلِکَ بـدرستی که درین رهانیـدن لَآیاتٍ هر آئینه نشانهای قدرت اوست از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از ان لِقَومٍ یُؤمِنُونَ برای گروهی که میگروند چه ایشان بتفحص از ان و تامل در ان نفع میگیرنـد وَ قالَ و گفت ابراهیم ع إِنَّمَا اتَّخَذتُم جز اینکه نیست که فراگرفتید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی أَوثاناً بتان را بخدائی مَوَدَّةَ بَینِکُم برای دوستی میان شـما یعنی تا شـما و بت‌پرسـتان بیکـدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشیـد آن دوستی باقی است ثُمَّ یَومَ القِیامَةِ پس روز قیامت یَکفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بَعضُکُم بعضـی از شـما که متبوعانند بِبَعضٍ مر بعضی را که متابعانند وَ یَلعَنُ بَعضُکُم و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و اراذل بَعضاً برخی را که پیش روان و اشـراف‌اند وَ مَأواکُمُ النّارُ و بازگشت شـما همه دوزخ است وَ ما لَکُم و نیست شـما را در آن روز مِن ناصِرِینَ هیـچ یاران و مـددگاران که خلاصـی یابید بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضـرت ابراهیم علیه السـلام بسـلامت از ان آتش بیرون آمد.

صفحه : ۸۸۳

فَآمَنَ پس بگروید و تصدیق کرد لَهُ لُوطٌ مر او را لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَ قالَ و گفت ابراهیم علیه السـلام مر او را و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود إِنِّی مُهاجِرٌ بـدرستی که من هجرت‌کننـده‌ام ازین قوم إِلی رَبِّی بـه آنجـا که امر پروردگـار من است إِنَّهُ هُوَ العَزِیزُ بـدرستی که او غـالب است مرا مغلـوب دشـمنان نسـازد الحَکِیمُ دانـا است و بحکمت کـار من بسـازد پس لوط علیه السـلام و ساره با وی اتفاق نموده از کوهی که از سواد کوفه است به نجران رفتنـد و از آنجا بولایت شام درآمده ابراهیم علیه السـلام به فلسـطین نزول فرمود لوط علیه السـلام بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم ع در آن وقت هفتاد و پنـج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسـماعیل ع را بوی داد از هاجره رض که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آنحضـرت علیه السـلام بصـد و دوازده یا صـد و بیست رسـیده حق سـبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشـید چنانچه

فرمود وَ وَهَبنا لَهُ‌و بخشیدیم ما او را در سن پیری إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ فرزندی اسحق ع نام و نبیره یعقوب نام وَ جَعَلنا و نهادیم فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسماعیل وَ الکِتابَ و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَ آتَیناهُ أَجرَهُ و دادیم ما او را مزد هجرت او فِی الدُّنیا درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیمه یا ذرّیّت طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلاهٔ بر وی تا آخر دهر ماوردی میگوید مزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال حیات در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام از ان مائده پرفائده بهرمندانند وَ إِنَّهُ و بدرستی که او فِی الآخِرَةِ در ان سرای لَمِنَ الصّالِحِینَ از جمله شایستگان و پسندیدگان است وَ لُوطاً و یاد کن لوط علیه السلام را إِذ قالَ چون گفت لِقَومِهِ مر گروه خود را از اهل موتفکات إِنَّکُم آیا شما لَتَأتُونَ الفاحِشَةَ می‌آیند بدان کار زشت و حفص انکم میخواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می‌آئید یعنی میکنید کاریکه بغایت زشت است و بسبب قباحت آن ما سَبَقَکُم پیشی نگرفت بر شما بِها بآن فاحشه مِن أَحَدٍ هیچ یکی مِنَ العالَمِینَ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفّر است و نفوس پاکیزه اینکه کار را کاره.

صفحه : ۸۸۴

أَ إِنَّکُم لَتَأتُونَ الرِّجالَ آیا شما می‌آئید بمردان بطریق مباشرت وَ تَقطَعُونَ السَّبِیلَ و میزنید راه بر راه‌گذران یعنی مال ایشان می‌گیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد دریا میکردهاند و راه بند شده وَ تَأتُونَ و می‌آئید فِی نادِیکُمُ المُنکَرَ در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح به فحش کردن و صفیر زدن و سنگریزه بانگشت بر یکدیگر افگندن و مهرها از کمان کرده بر ره گذریان انداختن و شرب خمر و ضرب او تار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فَما کانَ پس نبود جَوابَ قَومِهِ جواب قوم وی مر سخن ویرا إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند ائتِنا بِعَذابِ اللّهِ بیار عذاب خدای را بر ما إِن کُنتَ اگر هستی تو مِنَ الصّادِقِینَ از راست‌گویان در انکه اینکه فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک اینکه عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگوئی که خدا هست و تو پیغمبری پس تو او را بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط ع از ایشان ناامید شد قالَ گفت از روی مناجات رَبِّ انصُرنِی خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَی القَومِ المُفسِدِینَ بر گروه تباه‌کاران وَ لَمّا جاءَت و آن هنگام که آمدند رُسُلُنا فرستادگان ما یعنی ملائکه إِبراهِیمَ بِالبُشری بسوی ابراهیم علیه السلام جهت بشارت فرزند قالُوا گفتند إِنّا مُهلِکُوا بدرستی که ما هلاک‌کنندگانیم أَهلِ هذِهِ القَریَةِ اهل اینکه دیه سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند إِنَّ أَهلَها بدرستی که اهل آن دیه کانُوا ظالِمِینَ هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّ فِیها لُوطاً بدرستی که در ان دیه لوط علیه السلام است و او از ظالمان نیست قالُوا گفتند ملائکه نَحنُ أَعلَمُ ما داناتریم بِمَن فِیها بهر کس که درو است از مومن و کافر و ما از حال لوط علیه السّلام غافل نیستیم لَنُنَجِّیَنَّهُ هر آئینه او را رهائی خواهیم داد وَ أَهلَهُ و کسان او را إِلّا امرَأَتَهُ مگر زن او را که او کانَت باشد مِنَ الغابِرِینَ از باقی‌ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط ع از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود.

صفحه : ۸۸۵

وَ لَمّا أَن جاءَت و آن هنگام که آمدند رُسُلُنا لُوطاً فرستادگان ما بسوی لوط علیه السلام سِیءَ بِهِم اندوهناک شد بدیشان وَ ضاقَ بِهِم و تنگ شد بسبب ایشان ذَرعاً از جهت دل یعنی تنگ دل گشت که مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا می‌شدند فرشتگان اثر ملال بر جبین لوط علیه السلام مشاهده کرده او را تسلّی دادند وَ قالُوا و گفتند لا تَخَف مترس وَ لا تَحزَن و اندوه مدار إِنّا مُنَجُّوکَ بدرستی که ما رهانندهایم ترا وَ أَهلَکَ و کسان ترا إِلَّا امرَأَتَکَ مگر زن ترا که او کانَت مِنَ الغابِرِینَ باشد از بازماندگان و هلاک‌شدگان إِنّا مُنزِلُونَ بدرستی که ما فرود آرندگانیم- عَلی أَهلِ هذِهِ القَریَةِ بر اهل اینکه دیه رِجزاً عذابی مِنَ

السَّماءِ از آسمان یعنی سنگ‌باران بِما کانُوا بسبب آنکه بودند که پیوسته یَفسُقُونَ فسق میکردند پس بحکم خدای تعالی لوط علیه السلام باهالی خود خلاصی یافته و کفار موتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید وَ لَقَد تَرَکنا و بدرستی که ما بگذاشتیم مِنها از ان قریه آیَهً بَیِّنَهً نشانه روشن لِقَومٍ یَعقِلُونَ برای گروهی که تعقل میکنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشان است یا حجاره سجّیل که در آن زمین یافته میشود و یا آبهای سیاه که هنوز هست وَ إِلی مَدیَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخاهُم شُعَیباً برادر ایشان شعیب علیه السلام را فَقالَ پس گفت یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ای گروه من بپرستید خدای را– وَ ارجُوا الیَومَ الآخِرَ و امید بدارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدّت روز قیامت وَ لا تَعثَوا و غایت تباهی مجوئید فِی الأَرضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفسِدِینَ در حالتی که قاصد فساد باشید.

صفحه : ۸۸۶

فَکَذَّبُوهُ پس به دروغ داشتند شعیب علیه السلام را او از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَهُ پس بگرفت ایشانرا زلزله سخت یا صیحه جبرئیل که دلها بدان در تزلزل افتاد فَأَصبَحُوا پس بامداد کردند فِی دارِهِم در سراهای خویش جاثِمِینَ بزانو درآمدگان و مردگان وَ عاداً وَ ثَمُودَ و قوم عاد و ثمود و حفص ثمود خواند بلا تنوین و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را وَ قَد تَبَیَّنَ لَکُم و بدرستیکه روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را مِن مَساکِنِهِم از مسکنها و منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بر ان می‌گذرید و آثار عذاب معاینه می‌بینید وَ زَیَّنَ لَهُمُ و بیاراست برای ایشان الشَّیطانُ دیو سرکش یعنی ابلیس أَعمالَهُم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فَصَدَّهُم پس بازداشت ایشان را عَنِ السَّبِیلِ از راه راست که انبیاء علیهم السلام ایشان را بدان میخواندند وَ کانُوا مُستَبصِرِینَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک‌بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَ قارُونَ و یاد کن قارون را وَ فِرعَونَ وَ هامانَ و فرعون و وزیر او هامان وَ لَقَد جاءَهُم مُوسی و بدرستیکه آمد بدیشان موسی ع بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَاستَکبَرُوا پس سرکشی کردند فِی الأَرضِ در زمین مصر و تعظیم ورزیدند وَ ما کانُوا و نبودند سابِقِینَ پیشی گیرندگان بر حکم خدای تعالی بلکه حکم خدای در ایشان رسید– فَکُلًّا پس هر یک از اینان که یاد کرده شد أَخَذنا فراگرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنبِهِ بگناه او فَمِنهُم پس بعضی از ایشان مَن أَرسَلنا عَلَیهِ کسی بود که فرستادیم بر ایشان حاصِباً بادی سخت که در ان سنگریزه بود یعنی قوم لوط علیه السلام وَ مِنهُم و بعضی از ایشان مَن أَخَذَتهُ الصَّیحَهُ کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین وَ مِنهُم و بعضی از ایشان مَن خَسَفنا کسی بود که فرو بردیم بِهِ الأَرضَ او را بزمین چون قارون وَ مِنهُم و از ایشان مَن أَغرَقنا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح ع علیه السلام و فرعون وَ ما کانَ اللّهُ لِیَظلِمَهُم و نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی‌جرم ایشان را عقوبت کند وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند که ایشان بجهل یا عناد أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب می‌ساختند نظم ای که حکم شرع را رد میکنی راه باطل میروی بد میکنی چون تو بد کردی بدی یابی جزا پس بدیها جمله با خود میکنی .

صفحه : ۸۸۷

مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مثل آنانکه فراگرفتند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی أَولِیاءَ دوستان یعنی خدایان کَمَثَلِ العَنکَبُوتِ مانند عنکبوت است که برای خود اتَّخَذَت بَیتاً فراگیرد خانه وَ إِنَّ أَوهَنَ البُیُوتِ و بدرستی که سست‌ترین خانها لَبَیتُ العَنکَبُوتِ هر آئینه خانه عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر باشند کافران که دانند چیزیرا هر آئینه بدانند که اینکه مثلی برای دین ایشان است چنانچه خانه عنکبوت سست و بی‌بنیاد است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی‌مقدار است و از ان هیچ نکشاید صاحب بحر الحقایق فرمود که عنکبوت هر چند بر خود می‌تند زندانی برای نفس خود میسازد و

قید بر دست و پای خود می‌نهد پس خانه او محبس اوست آنها نیز که بدون خدای اولیا میگیرند یعنی به پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کننـد بسـلاسل و اغلال و وزر و وبال مقیـد گشـته روی خلاصـی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معـذب گردند و بعضـی هوای نفس را در بی‌اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کردند کما قیل بیت از هوا بگذر که بس بی‌اعتبار افتاده است رشـته دام هوا چون تار بیت عنکبوت إِنَّ اللّهَ یَعلَمُ بدرستی که خدای تعالی میداند ما یَدعُونَ آنچه میخوانند یعنی می‌پرسـتند مِن دُونِهِ بجز خدای تعالی مِن شَیءٍ از هر چیزی چون بت و ملك و آدمی و کواکب وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست مالك در ملـك خود شـریك نـدارد الحَکِیمُ محکم کـار است بحکمت عقوبت مشـرکان را تاخیر میکنـد وَ تِلكَ الأَمثالُ و اینکه مثلها نَضرِبُها لِلنّاسِ می‌آریم و بیان می‌کنیم از برای مردمان وَ ما یَعقِلُها و در نمی‌یابنـد ثمره و فائـده آنرا إِلَّا العالِمُونَ مگر دانایان که تـدبر میکنند در حقـایق چیزها خَلَقَ اللّهُ بیافریـد خـدای تعالی السَّماواتِ وَ الأَرضَ آسـمانها و زمینها را بِالحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل و بازی إِنَّ فِی ذلِكَ بدرستی که درین آفریدن لَآیَةً هر آئینه نشانه است روشن یا در ضرب المثل عبرت است لِلمُؤمِنِینَ مر گرویدگان را.

صفحه : ۸۸۸

اتـلُ بخوان مـا أُوحِیَ إِلَیـكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الکِتابِ از قرآن وَ أَقِمِ الصَّلاةَ و بپا دار نماز را إِنَّ الصَّلاةَ تَنهی بـدرستی کـه بـاز میـدارد نمـاز عَنِ الفَحشاءِ از کارهـای که نزد عقـل زشت بـود وَ المُنکَرِ و از عملی که بحکم شـرع منهی باشـد یعنی سـبب بازایسـتادن میباشد از معاصـی چه مداومت برو موجب دوام ذکر است و دوام ذکر مورث کمال خشـیت است و بخاصـیت بنده را از گناه بازمیدارد آورده‌اند که جوانی از انصار ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم نماز میگذارد و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نمی‌شـد چون حکـایت حـال او بعرض رسالت‌پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم رسانیدنـد فرمود که ان الصـلوة تنهی زود باشـد که نمـاز او را بـازدارد از ان و انـدك زمـانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صـحابه رض گشت و در وسـیط باسـناد خود از انس بن مالك رضی اللّه عنه، نقل میکند که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشـا و منکر زیـاده نشود او را بـدان نمـاز از حضـرت حق سبحانه الّا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سـر و روح و خفی نمـازی‌ست و بازدارنـده نمـاز تن ناهی است از معاصـی و ملاهی و نماز نفس مانع است از رذائل و علائق و اخلاق رویه و هیئات مظلمه و نماز دل بازدارد ظهور فضول و وفور غفلت را و صلاة سر منع نماید التفات بما سوای حضرت حق را و صـلاة روح نهی کنـد از اسـتقرار بملاحظه اغیار و صـلاة خفی بگذارند سالك را از شـهود اثنینیت و ظهور انائیت یعنی برو ظـاهر گردد کـه از روی حقیقت بیت جز یکی نیست نقـد اینکه عـالم بـاز بین و بعـالمش مفروش وَ لَذِکرُ اللّهِ أَکبَرُ و هر آئینه ذکر خـدای بزرگتر است از ذکر همه چیزی زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر است از انکه کسـی قدر او بشـناسد یا بزرگتر از انست که ذکر دیگر با او معارضه کنـد، و بقول بعضـی مراد از ذکر نماز است معنی اینکه باشد که نماز بزرگتر است از سـائر طاعات یا از ان بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی نگـذارد، محققان گفته‌انـد که ذکر خـدا بنـده را بزرگتر است از ذکر بنـده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته است باغراض و ذکر خدای صافی است از کدورت علل و اغراض یا ذکر بنده خالی است فنا بدو شـتابد و ذکر خدای باقیست زوال بدو راه نیابد ذو النون مصـری قدس سـره فرمود که ذکر او بزرگـتر است از ان جهت که تو او را یـاد نکنی مگر بعـد از ان که او ترا یـاد کنـد سـلمی رح فرموده که ذکر او در ازل شـما را بهتر است از ذکر شـما درین وقت او را در نفحـات از حضـرت شـیخ ابـو سـعید ابو الخیر روح اللّه روحه نقـل میفرمایـد که ذکر خـداوند بزرگتر است نچنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کنـد ذکر او بزرگتر است ذکر تو پیـدا بود تا کجا بود بیت تو یاد کنی خـدای را در خور خود او یـاد کنـد ترا ولی در خور خویش وَ اللّهُ یَعلَمُ و خـدای میدانـد ما تَصـنَعُونَ آنچه میکنیـد از نماز و غیر آن و جزای شـما مناسب عمل خواهـد بود وَ لا تُجادِلُوا و پیکار مکنیـد و جـدال منمائید أَهلَ الکِتابِ با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شـمااند یا جزیه قبول کرده‌انـد إِلّا بِالَّتِی هِیَ أَحسَنُ مگر بخصـلتی که آن نیکوتر است یعنی خشونت ایشانرا بخوشـخوئی مقابله کنیـد و غضـب

ایشان را بحلم إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند با جزیه بازگرفتند و گفته‌اند که ظالمان از اهل کتاب آنهاانـد که اثبات فرزندی میکنند مر خدایرا سبحانه وَ قُولُوا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام آمَنّا ایمان آورده‌ایم بِالَّذِی أُنزِلَ بانچیزی که فرو فرستاده شده است إِلَینا بسوی ما یعنی قرآن وَ أُنزِلَ إِلَیکُم و آنچه فرو فرستاده‌اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور وَ إِلهُنا و خدای ما وَ إِلهُکُم و خدای شما واحِدٌ یکی است وَ نَحنُ لَهُ و ما مر او را مُسلِمُونَ گردن نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان- صفحه : ۸۸۹

وَ کَذلِکَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیاء علیهم السلام کتب خود را أَنزَلنا فرو فرستادیم إِلَیکَ الکِتابَ بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ پس آنانکه دادیم ایشانرا علم کتب متقدمه چون إبن سلام و اصحاب او رضی اللّه عنهم یُؤمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن یا مراد آنهااند که پیش از بعث حضرت رسالت‌پناه ص باو و قرآن گرویده‌اند چون قیس إبن ساعد و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان وَ مِن هؤُلاءِ و ازین گروه عرب مَن یُؤمِنُ بِهِ کسی هست که میگرود بقرآن یا بمحمد ص وَ ما یَجحَدُ بِآیاتِنا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را إِلَّا الکافِرُونَ مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی وَ ما کُنتَ تَتلُوا و نبودی تو که بخوانی مِن قَبلِهِ پیش از قرآن مِن کِتابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَ لا تَخُطُّهُ و نمی‌نویسی کتاب را بِیَمِینِکَ بدست راست خود تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته که اگر چنانچه خواننده و نویسنده میبودی إِذاً لَارتابَ المُبطِلُونَ آن هنگام در شک افتادندی تباه‌کاران و کج‌روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می‌نویسد و میخواند پس او قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند و می‌نویسد یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خوانده‌ایم که پیغمبر آخر الزمان قاری و کاتب نباشد و اینکه کس قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که خط و قراءت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر ما را و عدم آن فضل معجزه آن حضرت ص بوده و چون معجزه ظاهر شده و در امّیت او شک و شبه نماند حق سبحانه در آخر عمر اینکه فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و إبن ابی شیبه در مصنّف خود از طریق عون بن عبد اللّه نقل میکند که ما مات رسول اللّه حتی کتب و قراء اینکه صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتابت و تلاوت را مقرر ساخته بزمانی قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه ویرا امّی میدانند از اوّل عمر تا آخر بصورت اقرب است نظم بقلم گر نرسید انگشتش بود لوح و قلم اندر مشتش از سواد خط اگر دیده به‌بست بکمالش نرسد هیچ شکست بود او نور و خط تیره ظلم نشود نور و ظلم جمع بهم بَل هُوَ بلکه قرآن آیاتٌ بَیِّناتٌ آیتهای روشن است فِی صُدُورِ الَّذِینَ در سینه آنانکه أُوتُوا العِلمَ داده شده‌اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میکردند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخواندند و قولی آن‌ست که هو راجع بحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و کارهای او و علم او با آنکه او امی است آیتهای روشن است مر آنانرا که دانااند بکتب الهی و واقف‌اند بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلی اللّه علیه و سلّم وَ ما یَجحَدُ بِآیاتِنا و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمّد ص و قرآن است إِلَّا الظّالِمُونَ مگر کاملان در ظلم که مکابره می‌کنند با وجود وضوح دلائل اعجاز.

صفحه : ۸۹۰ وَ قالُوا و گفتند کافران لَو لا أُنزِلَ چرا فرو ستاده نمی‌شود عَلَیهِ بر محمّد آیاتٌ نشانها مِن رَبِّهِ از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح ع و عصای موسی ع و مائده عیسی علی نبینا و علیهم السلام قُل إِنَّمَا الآیاتُ بگو جز اینکه نیست که آیتها و معجزه‌ها عِندَ اللّهِ نزدیک خدا است هرگاه خواهد و بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست وَ إِنَّما أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ و جز اینکه نیست که من بیم‌کننده‌ام آشکارا یعنی تخویف می‌کنم بلغتی که شما دریابید أَ وَ لَم یَکفِهِم آیا بسنده نیست ایشان را حجتی هویدا و معجزه واضح أَنّا أَنزَلنا آنکه فرو فرستادیم عَلَیکَ الکِتابَ بر تو قرآن را پیوسته یُتلی عَلَیهِم خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردم‌اند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کرده و

کوتـاه‌ترین سورت در برابر قرآن از ایشـان طلبیـده و ایشان لشـکر می‌کشـند و مال و جان را درمی‌بازنـد و بمعارضه آن نمی‌پردازند معجزه روشن‌ترین ازین کجا باشد و گفته‌اند جمعی بحضـرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آوردنـد و مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بآن افزون سازیم حضـرت فرمود که همین گمراهی بس است قومی را که از آنچه نبی ایشـان بـدیشان آورده رغبت کننـد بچیزی که غیر نبی ایشـان آورده و اینکه آیت نـازل شـد یعنی آیا اینکه کفایت نیسـت ایشانرا قرآن که بر ایشان میخوانند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که درین کتاب لَرَحمَهً هر آئینه بخششـی است و بخشایشـی و نعمتی بزرگ مر کسـی را متابعت او کنـد وَ ذِکری و پنـدی و نصـیحتی است لِقَومٍ یُؤمِنُونَ و مر گروهی که تصدیق کنند قُل کَفی بِاللّهِ بگو بسـنده است خدای بَینِی وَ بَینَکُم میان من و شما شَهِیداً گواه بر سخن من که مرا تصدیق می‌کننده بمعجزات یَعلَمُ میداند خدای تعالی ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه در آسـمانها و زمین است پس حـال من و شـما برو مخفی نخواهـد بود وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویـدند بِالباطِلِ بناحق چون یهودیه و نصـرانیه یا ایمان آورده‌انـد بمعبودان باطل وَ کَفَرُوا بِاللّهِ و کافر شدند بخدای حق أُولئِکَ آن گروه هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را بایمان.

صفحه : ۸۹۱

وَ یَستَعجِلُونَکَ و شـتاب میکنند کافران ترا بِالعَذابِ بنزول عذاب چون نضـر بن حارث و امثال او وَ لَو لا أَجَلٌ مُسَـمًّی و اگرنه مدّتی بودی نامبرده و معین برای عـذاب هر قومی لَجاءَهُمُ العَـذابُ هر آئینه بیامـدی بمستعجلان عذاب موعود وَ لَیَأتِیَنَّهُم و بی‌شک خواهد آمـد آن عـذاب بـدیشان بَغتَهً ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت وَ هُم لا یَشعُرُونَ و ایشان نداننـد آمـدن آن را یَستَعجِلُونَکَ بِالعَـذابِ طلب تعجیـل میکننـد ترا بحلـول عـذاب وَ إِنَّ جَهَنَّمَ و حـال آنکه دوزخ لَمُحِیطَهٌ بِالکـافِرِینَ فرو گرفته است و احـاطه کرده بناگرویـدگان یعنی موجبات جهنّم چون کفر و معاصـی محیط است بـدیشان و یا فاعل بمعنی مسـتقبل بود یعنی احاطه خواهـد کرد بـدیشان یَومَ یَغشـاهُمُ العَـذابُ یاد کن روزی را که فراگیرد ایشان را عـذاب مِن فَوقِهِم از زبر سـرهای ایشان وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم و از زیر پای‌های ایشان وَ یَقُولُ و گوید خدای یا فرشـته بفرمان وی مر دوزخیان را که ذُوقُوا بچشـید ما کُنتُم تَعمَلُونَ جزای آن چیزی که بودیـد که میکردید دنیا دار عمل بود و عقبی‌دار جزاست هرچه آنجا کاشـته‌اید اینجا میروئید بیت تو تخمی بیفشان که چون بدروی بمحصـول خود شـاد و خرم شوی آورده‌انـد که جمعی از مومنـان در مکه اقـامت کرده از جهت قلّت زاد و کمی اسـتعداد یـا بسـبب محبت اوطان یا صـحبت اخوان هجرت نمی‌کردند و بترس و هراس پرسـتش خدای می‌نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که یا عِبادِیَ ای بندگان من الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویده‌اید از اهل شـرک بیک سو روید و صـحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی آشـکارا عبادت نمی‌توانیـد کرد إِنَّ أَرضِی واسِعَهٌ بـدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَإِیّایَ فَاعبُدُونِ پس مرا پرسـتش نمائید خالصا و ازین جا گفته‌اند قطعه سـفر کن چو جای تو ناخوش بود کزین جای رفتن بدان ننگ نیست اگر ننگ گردد ترا جایگاه خدای جهان را جهان تنگ نیست و اگر از دوستی اهل و ولد پابسـته بلده شده‌اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که کُلُّ نَفسٍ ذائِقَهُ المَوتِ هر نفسـی چشـنده مرگ‌ست و بمرگ از همه جا و از همه کس خواهـد بریـد ثُمَّ إِلَینا پس بسوی ما تُرجَعُونَ بازگردیـده خواهنـد شـد و حفص بخطاب میخواند یعنی شـما بازگردیده خواهید شد بجزای ما، پس بدار شـرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی اللّه علیه و سلّم باید آورد.

صفحه : ۸۹۲

وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای شایسـته یعنی ادای فرائض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُم هر آئینه فرود آریم ایشـان را مِنَ الجَنَّهِ از بهشت غُرَفـاً بمنزلهـای بلنـد و غرفهـای ارجمنـد تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهـارُ میرود از زیر آن غرفهـا جـوئیها خالِدِینَ در حالتی که جاویدان باشـند فِیها در ان غرفهای ارجمند نِعمَ أَجرُ العامِلِینَ نیکو مزدی است مر عمل‌کنندگان خیر را بهشـت الَّذِینَ صَبَرُوا آنکه شـکیبائی ورزیدنـد بر آزار مشـرکان و هجرت اوطـان وَ عَلی رَبِّهِم و بر پروردگـار خود نه بغیر او یَتَوَکَّلُونَ توکل

می کننـد و کار خود بدو می‌سپارند مومنان مکه اینکه آیتها شـنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند دغدغه دیگر دست داد که ببلده که ما را در ان اسباب معیشت مهیّا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که وَ کَأَیِّن مِن دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که بهیچ وجه لا تَحمِلُ رِزقَهَا روزی خود را برنمی‌دارنـد یعنی طاقت و قوت برداشـتن ندارنـد یا ذخیره نمی کنند و ذخیره‌کنندگان از جانوران آدمی است و موش و مور و گفته‌اند عقعق ذخیره می‌نهد و فراموش میکند در کشاف از بعضـی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بـال خود پنهـان میکرد القصه جـانوران بسـیاراند از وحوش و طیور و سـبع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهنـد و حامل رزق خود نشوند اللّه یَرزُقُها خدای تعالی روزی دهد ایشانرا وَ إِیّاکُم و شـما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید ابیات هست ز فیض کرم ذو الجلال مشـرب ازراق پر آب زلال شاه و گـدا روزی او میخورنـد مور و ملـخ قسـمت ازو می‌برنـد وَ هُوَ السَّمِیعُ و اوست شـنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العَلِیمُ دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی تو مر اهل مکه را که مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ که بیافرید آسـمانها و زمین وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و مسخر گردانید آفتاب و ماه را لَیَقُولُنَّ اللّه هر آئینه گویند خدای تعالی چه اینکه مسئله در عقول همه قرار گرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشـد و چون ایشـان میداننـد که خالق ارض و سـما اوست فَأَنّی یُؤفَکُونَ پس کجا رو گردانیـده میشونـد از توحیـد یعنی چرا روی از راه حق برمی‌تابند و بسلوک سبیل باطل می‌شتابند.

صفحه : ۸۹۳

اللّه یَبسُطُ الرِّزقَ خـدای تعالی میگستراند و فراخ میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود وَ یَقدِرُ لَه و تنگ میسازد مر آنرا که میخواهـد ضـمیر عایـدست بغیر مـذکور چه تقسیم دال است بر ان و گفته‌انـد موسّع له و مضیق علیه یکیست یعنی بر هر بنـده که خواهـد گاهی فراخ گردانـد و گاهی تنگ سازد إِنَّ اللّه بدرستی که خدای تعالی بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ بهمه چیز از قبض و بسط دانا است و مصلحت بندگان برو مخفی نیست وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسـی از مشـرکان عرب که مَن نَزَّلَ که فرو فرسـتاد مِنَ السَّماءِ از ابر یا از آسمان ماءً آبی فَأَحیا پس زنده گردانید و تازه ساخت بِهِ الأَرضَ بآن آب زمین را مِن بَعدِ مَوتِها پس از مردگی و افسـردگی آن لَیَقُولُنَّ اللّه هر آئینه میگویند خدای تعالی یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود اینکه بعضی مخلوقـات او را در عبـادت او شـریک می‌سازنـد قُلِ الحَمـدُ لِلّهِ بگـو ای محمّـد ص شـکر و سپاس مر خـدای را که ازین ضـلالت نگاهداشـته مر او متابعان مرا بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران لا یَعقِلُونَ در نمی‌یابند و سخن متناقض میگویند اقرار میدارند بخـالقیت او و مخلوق را شـریک او میداننـد وَ ما هـذِهِ الحَیاةُ الـدُّنیا و نیست اینکه زنـدگانی دنیا إِلّا لَهوٌ مگر مشـغولی وَ لَعِبٌ و بازی یعنی در سـرعت انقضـا و زوال ببازی کودکان می‌مانـد که یکجا جمع می‌آینـد و ساعتی بـدان مبتهـج گردنـد انـدک زمانی ملول و مانـده شـده متفرق شونـد و چه زیبا گفته‌انـد بیت بازیچه است طفل فریب اینکه متاع دهر بی‌عقل مردمان که بـدین مبتلا شوند وَ إِنَّ الـدّارَ الآخِرَةَ و بـدرستی که سـرای دیگر لَهِیَ الحَیَوانُ او است سـرای حیات ابـدی یعنی زنـدگانی جاویـد درو خواهـد بود لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر باشـند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی را بر سـرای جاودانی فَإِذا رَکِبُوا پس چون نشینند کافران فِی الفُلکِ در کشتی و بسـبب موج در گرداب اضـطراب افتنـد دَعَوُا اللّه بخواننـد خدای را مُخلِصِینَ در حالتی که خالص کنندگان باشـند لَهُ الدِّینَ برای خـدا دین خود را یعنی بظاهر در صورت آنها که باشـند مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را و در کشف آن شدّت پناه بوی برنـد فَلَمّا نَجّاهُم پس آن هنگام که نجات دهـد خـدا ایشانرا از بحر و بیرون آرد بسـلامت إِلَی البَرِّ بسوی دشت إِذا هُم ناگاه ایشان یُشرِکُونَ شرک آرند یعنی بازگردند بعادت خویش صفحه : ۸۹۴

لِیَکفُرُوا تـا کـافر شونـد بِمـا آتَیناهُم بـآنچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات وَ لِیَتَمَتَّعُوا و تا برخوردار شونـد باجتماع بر عبادت اصـنام یا برخورنـد از زنـدگانی اینکه جهان فَسَوفَ یَعلَمُونَ پس زود باشـد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت أَ وَ لَم یَرَوا آیا ندیدند اهـل مکه و ندانسـتند أَنّا جَعَلنـا آنکه مـا گردانیـدیم شـهر ایشـانرا حَرَماً آمِناً حرمی یا ایمنی یعنی اهل آن ایمن‌انـد از قتل و غارت وَ

یُتَخَطَّفُ النّاسُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِن حَولِهِم از گرداگرد بلد ایشان یعنی مردمانرا می‌کشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیشود أَ فَبِالباطِلِ آیا پس بباطل که بتانند یا شیاطین یُؤمِنُونَ میگروند وَ بِنِعمَهِٔ اللّهِ و بنعمت خدای بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم و ایمنی از خوف یَکفُرُونَ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است وَ مَن أَظلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از کسیکه بربندد و بسازد عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست أَو کَذَّبَ بِالحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمّا جاءَهُ آن هنگام که بیاید بوی أَ لَیسَ آیا نیست یعنی هست فِی جَهَنَّمَ در دوزخ مَثویً جایگاه اقامت لِلکافِرِینَ مر ناگرویدگانرا وَ الَّذِینَ جاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِینا در کار ما و اقامت دین ما لَنَهدِیَنَّهُم هر آئینه راه نمائیم ایشانرا سُبُلَنا راههای خود وَ إِنَّ اللّهَ و بدرستی که خدای لَمَعَ المُحسِنِینَ با نیکوکاران است یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت و ایراد مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنمائیم ایشانرا راه وصول بدولت لقا سهل عبد اللّه تستری قدس سره فرمود که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمائیم او را سبل جنت و امام قشیری رح فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روّح اللّه روحه میفرماید هر که جهدی کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر الحقائق آورده که هر که کوشش کند در طلب ما می‌نمائیم او را راه دریافت ما الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را البته یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده‌اند بیت انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود ما طلبنی تجدنی بیت اگر در جست و جوی من شتابی مرا در خود بزودی بازیابی.

صفحه : ۸۹۵

سورهٔ الرّوم

مکیّهٔ و هی ستون آیهٔ- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- الم ابو الجوزا از إبن عباس رضی اللّه عنه نقل میکند که حروف مقطعه آیات ربّانیه‌اند هر حرفی اشارت است بصفتیکه حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف ازین کلمات کنایت است از الوهیت و لام از لطف و میم از ملك و گفته‌اند الف اشارت است باسم اللّه و لام بنام جبرئیل ع و میم باسم محمّد ص یعنی بواسطه جبرئیل ع وحی فرستاده بمحمد ص غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِی أَدنَی الأَرضِ در نزدیك‌ترین زمین که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا لشکر بامیان اذرعات و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر بیکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول احسن از مبعث پیغمبر اینکه خبر بمکه رسید کافران شادان شده از روی شماتت باهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امّیانیم پس از غلبه فارس بروم تفاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان کرد وَ هُم و رومیان مِن بَعدِ غَلَبِهِم از پس مغلوب شدن ایشان سَیَغلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِی بِضعِ سِنِینَ در اندك سالی که میان سه و نه باشد صدیق اکبر رضی اللّه عنه بعد از نزول اینکه آیت مشرکانرا گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابیّ بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرد می‌بندیم پس بهژده شتر جوان و مدّت سه سال شرط کردند و حضرت صدیق اکبر رضی اللّه عنه صورت حال بعرض حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسانید آنحضرت ص فرمود بضع میان ثلثه و تسعه است و برو در مدّت و مال بیفزادی ابو بکر صدیق رض بازگشته تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند اینکه خبر روز حدیبیّه محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر از ابیّ بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بستد چه ابیّ در حرب احد کشته شده بود و حضرت فرمود که تصدق به یعنی صدقه بده القصه اینکه آیت اخبار است از امور کائنه در مستقبل و آن از

جمله اقسام اعجاز قرآن است لِلّهِ الأمرُ مر خدای تعالی راست حکم و فرمان مِن قَبلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَ مِن بَعدُ و از پس غالب شدن روم بفارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی اوراست که خداوند ازلی و ابدی است وَ یَومَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یَفرَحُ المُؤمِنُونَ شادمان خواهند شد مومنان.

صفحه : ۸۹۶

بِنَصرِ اللّهِ بیاری کردن خدای تعالی مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاول است و ظهور صدق اخبار مومنان و بردن گروود از یاد یقین صحابه رض پس البته مومنان شاد و خرّم خواهند بود و گفته‌اند فرح بآنست که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند و پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بر دست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرض داشت کردند و دین ترسائی اختیار نمودند و سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند یَنصُرُ یاری می‌دهد خدای تعالی مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ هُوَ العَزِیزُ و او غالب‌ست انتقام کشد از جمعی الرَّحِیمُ مهربان است غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعدَ اللّهِ وعده کرد خدای تعالی غلبه روم یا فرح مومنان وعده‌کردنی لا یُخلِفُ اللّهُ وَعدَهُ خلاف نمی‌کند خدا وعده خود را چه دروغ بر وی ممتنع است بلکه راست میسازد وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند صحت وعده او را یَعلَمُونَ میدانند ظاهِراً چیزهای آشکارا مِنَ الحَیاةِ الدُّنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معاش و تجارات و در تیسیر و وسیط میگوید که مراد از دنیا بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند وَ هُم و ایشان عَنِ الآخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آنست هُم غافِلُونَ ایشان غافلان و بیخبرانند تکریر ضمیر جهت تاکید است أَ وَ لَم یَتَفَکَّرُوا آیا تفکر نمی‌کنند فِی أَنفُسِهِم در نفسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی‌نمایند تا از ابدای خود بر اعاده استدلال کنند ما خَلَقَ اللّهُ نیافرید خدای تعالی السَّماواتِ وَ الأَرضَ آسمانها و زمینها را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان آسمان و زمین است إِلّا بِالحَقِّ مگر برای حق یعنی بحکمت ملخص سخن آنکه آفریدن ارض و ما بینهما نه برای بازیست بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحید باریست وَ أَجَلٍ مُسَمًّی و برای وقتی نامبرده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت‌ست وَ إِنَّ کَثِیراً و بدرستی که بسیاری مِنَ النّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقاءِ رَبِّهِم بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت لقا است لَکافِرُونَ هر آئینه ناگرویدگان صفحه : ۸۹۷

أَ وَ لَم یَسِیرُوا آیا سیر نمی‌کنند فِی الأَرضِ در زمین بمواضع ثمود و عاد بوقت تجارت فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ پس ببینند که چگونه بود عاقِبَةُ الَّذِینَ عاقبت آنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان از امم گذشته کانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنهُم سخت‌تر از اهل مکّه قُوَّةً از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان وَ أَثارُوا الأَرضَ و بگردانیدند زمین را یعنی شکافتند جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَ عَمَرُوها و عمارت کردند مر آنها را أَکثَرَ مِمّا عَمَرُوها بیشتر از آنچه عمارت کردند مکّیان که اهل وادی غیر ذی زرع‌اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وَ جاءَتهُم و آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغامبران ایشان بِالبَیِّناتِ بآیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بآن نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار و روزگار ایشان برآورد فَما کانَ اللّهُ لِیَظلِمَهُم پس نیست خدای که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشانرا هلاک کند وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند ثُمَّ کانَ پس هست عاقِبَةَ الَّذِینَ پس هست سر انجام آنانکه أَساؤُا بد کردند یعنی کافر شدند السُّوای نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب‌ست و گفته‌اند سوای اسم جهنّم است چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان است أَن کَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کرده‌اند بِآیاتِ اللّهِ بآیتهای خدای تعالی

یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلائل قدرت وَ کانُوا بِها و بودند که بدان آیتها یَستَهزِؤُنَ استهزاء میکردند اللّهُ یَبدَؤُا الخَلقَ خدای تعالی می‌آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ یُعِیدُهُ پس دیگر باره زنده میگرداند و برمی‌انگیزد بعد از مرگ ثُمَّ إِلَیهِ پس بسوی خدا و حکم او تُرجَعُونَ بازگردانیده میشوند و حفص رح بخطاب میخواند یعنی بازگردانیده خواهید شد.

صفحه : ۸۹۸

وَ یَومَ تَقُومُ السّاعَةُ و در روز که قائم شود قیامت یُبلِسُ المُجرِمُونَ خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید و منقطع شوند از حجت وَ لَم یَکُن لَهُم و نباشد مر ایشان را- مِن شُرَکائِهِم از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکاء نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شُفَعاءُ درخواست‌کنندگان یعنی ایشان در دنیا می‌گفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان ناامید و محروم مانند وَ کانُوا و باشند کافران بِشُرَکائِهِم بدان انبازان کافِرِینَ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب خود ناامید کردند از ایشان بیزار شوند وَ یَومَ تَقُومُ السّاعَةُ و در روز که قائم گردد ساعت رستخیز یَومَئِذٍ آن هنگام یَتَفَرَّقُونَ پراگنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی با علی علیین آوردند و جمعی باسفل السافلین افتند یکی بر درجه وصلت و یکی در درکه فرقت آن بر سریر محبّت و اینکه در حصیر محنت آنرا انواع ثواب اینکه را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان بیت یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عسرت یکی در راحت وصلت یکی در شدّت هجران است به فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا پس امّا آنانکه گرویده باشنداست به وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای پسندیده کرده باشنداست به فَهُم فِی رَوضَةٍ یُحبَرُونَ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات و جنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا بحلی و حلل بیارایند در احقاف گفته که متوج سازندشان و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذّت برابر سماع آن نباشد و در خبرست که ابکار بهشت تغنی کنند بصوتیکه خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل نعیم بهشت است از ابو درداء رضی اللّه عنه پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرموده که با تسبیح از یحیی إبن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که از آوازها کدام دوست‌تر داری فرمود مزامیر الانس فی مقاصیر القدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر و فرمان آید بداود علیه السلام که بدان نغمه دلپذیر و صوت شوق‌انگیز که ترا داده‌ایم زبور بخوان ای موسی علیه السلام تو توریت تلاوت کن و ای عیسی علیه السلام بقراءت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دل‌آرای به تسبیح ما بگشای ای اسرافیل ع تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی رح نقل میکند که هیچکس خوش‌آوازتر از اسرافیل نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف‌ترین لذّتی بعد از مشاهده انوار و تجلّی در بهشت سماع خواهد بود و ازینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت‌آباد بهشت نورانی خبر میدهد نظم مومنان گویند کاواز بهشت نغز گردانید هر آواز زشت ما همه اجزای آدم بوده‌ایم در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی یاد ما آید از انها اندکی پس نی و چنگ و رباب و سازها چیزکی ماند بآن آوازها عاشقان کین نغمها را بشنوند جزو بگذارند سوی کل روند وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده باشند وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند مر آیتهای ما یعنی قرآن یا دلائل قدرت را وَ لِقاءِ الآخِرَةِ و بلقای سرای دیگر یعنی حشر و نشر فَأُولئِكَ پس آن گروه فِی العَذابِ مُحضَرُونَ در عذاب حاضرشدگانند.

صفحه : ۸۹۹

فَسُبحانَ اللّهِ مصدرست بمعنی امر یعنی تسبیح گوئید مر خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید حِینَ تُمسُونَ هنگامیکه شبانگاه درآیید مراد نماز شام و خفتن است وَ حِینَ تُصبِحُونَ و در هنگامیکه بامداد درآیید مراد نماز صبح است وَ لَهُ الحَمدُ و مر اوراست ستایش فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او گوید وَ عَشِیًّا و دیگر نماز گزارید

در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَ حِینَ تُظهِرُونَ و هنگامیکه درمی‌آئید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت است پس اتصال بصلوات جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت برفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب نماید یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ بیرون می‌آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله از نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل وَ یُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ و بیرون می‌آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَ یُحیِ الأَرضَ و زنده میگرداند زمین را بگیاه بَعدَ مَوتِها پس از مردگی و افسردگی آن وَ کَذلِکَ و مانند اینکه اخراج تُخرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور وَ مِن آیاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَن خَلَقَکُم آنست که بیافرید اصل شما را یعنی آدم ع را مِن تُرابٍ از خاك ثُمَّ إِذا أَنتُم پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید که تَنتَشِرُونَ پراگنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت وَ مِن آیاتِهِ و از علامات توانائی او أَن خَلَقَ لَکُم آنکه بیافرید برای شما مِن أَنفُسِکُم از نفس شما یعنی از جنس شما أَزواجاً زنان لِتَسکُنُوا إِلَیها تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید بایشان چه جنسیت سبب ملایمت است و مخالفت واسطه منافرت نظم بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس وَ جَعَلَ بَینَکُم و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَ رَحمَةً و مهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خوردسالان و رحمت بر پیرزالان إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لَآیاتٍ هر آئینه دلالتهاست لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت اینکه صورت مطلع شوند.

صفحه : ۹۰۰ وَ مِن آیاتِهِ و از دلالتهای قدرت او خَلقُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدن آسمانها و زمین‌ها است وَ اختِلافُ أَلسِنَتِکُم و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه بآوازهای پست و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافت وَ أَلوانِکُم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی و یا در تخطیطات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی توائین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده‌اند لَآیاتٍ هر آئینه نشانهای قدرت و حکمت است لِلعالِمِینَ مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملك و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است چه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار مهمات معطل بماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی اینکه دلالت مر دانایان را است که در ان نظر کنند و بکنه آن روند وَ مِن آیاتِهِ و از علامات قدرت کامله اوست مَنامُکُم خواب کردن شما بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت قوای طبیعی وَ ابتِغاؤُکُم و جستن شما روزی را مِن فَضلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته‌اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز در آیت تقدیم و تاخیر است بحسب معنی إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در خواب شب و طلب معیشت روز لَآیاتٍ هر آئینه دلالتها و عبرتهاست لِقَومٍ یَسمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَ مِن آیاتِهِ و از نشانهای حکمت او یُرِیکُمُ البَرقَ آنست که می‌نماید بشما برق را خَوفاً برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وَ طَمَعاً و در طمع افگندن مقیمان برای باران وَ یُنَزِّلُ و فرو میفرستد مِنَ السَّماءِ از جهت آسمان یا از ابر ماءً آبی را فَیُحیِی پس زنده گرداند بِهِ الأَرضَ بدان آب زمین را تا ازو گیاه تر و تازه میروید بَعدَ مَوتِها از پس افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که درین برق و باران- لَآیاتٍ هر آئینه علامتهاست بر قدرت الهی لِقَومٍ یَعقِلُونَ مر گروهی را که تعقّل کنند در تکوّن کائنات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع در هر حادثه.

صفحه : ۹۰۱

وَ مِن آیاتِهِ و از نشانهای توانائی او أَن تَقُومَ السَّماءُ آنست که می‌ایستد آسمان بی‌ستون وَ الأَرضُ و زمین بروی آب بِأَمرِهِ بفرمان او

یعنی نگهداشت او مر ایشانرا ثُمَّ إِذا دَعاکُم پس چون بخواند شما را اسرافیل علیه السلام بنفخه اخیر- دَعوَةً خواندنی بدین نوع که یا ایتها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آئید مِنَ الأَرضِ از زمین إِذا أَنتُم ناگاه شما تَخرُجُونَ بیرون آئید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات اوست وَ لَهُ و مر او راست مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ هر که در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق و مملوک و مربوب وی‌اند کُلٌّ لَهُ همه مر او را قانِتُونَ فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد نمی‌توانند ورزید وَ هُوَ و اوست الَّذِی یَبدَؤُا الخَلقَ آنکه اوّل بار بیافرید خلق را و آنگه بمیراند ثُمَّ یُعِیدُهُ پس باز زنده گرداند او را وَ هُوَ و باز آوردن أَهوَنُ آسان‌تر است عَلَیهِ بر خدای همچنانکه نخست آفریدن با اعاده باعتقاد شما آسان‌تر است از ابداء پس چون ابداء را اقرار دارید اعاده را چرا منکرید و ابداء و اعاده نزد قدرت او یکسان است رباعی چون قدرت او منزه از نقصان است آوردن خلق و بردنش یکسان ست نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود در قدرت پر کمال او آسان است وَ لَهُ المَثَلُ الأَعلی و مر اوراست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمینها وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعاده او الحَکِیمُ دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَکُم بیان می‌کند خدای از برای شما مَثَلًا مِن أَنفُسِکُم مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هَل لَکُم آیا هست شما را ای آزادان مِن ما مَلَکَت أَیمانُکُم از ممالیک شما که ملک یمین‌اند مِن شُرَکاءَ هیچ انبازان فِی ما رَزَقناکُم در آنچه داده‌ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنتُم فِیهِ سَواءٌ پس شما و ایشان در ان چیز یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف می‌کنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخافُونَهُم می‌ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند کَخِیفَتِکُم مثل ترسیدن شما آزادان أَنفُسَکُم از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف در ان و تسلط بر آن مساوی باشند و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر اینست که چون حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم اینکه آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا و اللّه لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز اینکه نتواند بود آنحضرت ص فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفریدگانرا که بندگان خدایند در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش مانده در بند حکم خالق خویش جمله هم بنده‌اند و هم بندی نرسد بنده را خداوندی کَذلِکَ مانند اینکه تفصیل نُفَصِّلُ الآیاتِ تفصیل میکنیم و مبیّن میسازیم دلائل وحدت را لِقَومٍ یَعقِلُونَ مر گروهی را که عقل خود را بر تدبیر امثال بکار برند اما جاحدان و ستمکاران از حقیقت اینکه سخنان بی‌خبراند صفحه : ۹۰۲

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا بلکه پیروی میکنند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک أَهواءَهُم آرزوهای نفس خود را بِغَیرِ عِلمٍ به بیدانشی فَمَن یَهدِی پس کیست که راه نماید مَن أَضَلَّ اللّهُ آن را که فروگذاشت خدای که بسبب خذلان او گمراه شد وَ ما لَهُم و نیست مشرکان گمراه را مِن ناصِرِینَ هیچ یاری و هواداری از یاران و هواداران که از عذاب دوزخ ایشان را خلاصی دهند فَأَقِم وَجهَکَ پس راست دارای محمّد ص روی خود را لِلدِّینِ برای عبادت خدای تعالی یا خالص گردان عمل خویش را حَنِیفاً در حالتی که مائل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه فِطرَتَ اللّهِ دین خدای تعالی را الَّتِی آن فطرتی را که بحکمت فَطَرَ النّاسَ بیافرید مردمان را عَلَیها بر آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شد پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بر ان مفطور شده‌اید لا تَبدِیلَ نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلقِ اللّهِ مر خلق خدای را یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بدان آفریده و میثاق از ایشان فراگرفت ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ ان است کیش راست و دین مستقیم وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبّر مُنِیبِینَ حال است از ضمیر اقم یعنی ای محمّد ص روی بدین آر با امت خود در حالتی که بازگردانندگانید إِلَیهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از خلق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد بیت تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم گرم تو در نپذیری کجا روم چکنم وَ اتَّقُوهُ و بترسید ازو وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ و

بپای دارید نماز را وَ لا تَکونُوا و مباشید مِنَ الْمُشرِکِینَ از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امت است و در تیسیر از شیخ محمّد ص بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت کند عرض کنید آنرا بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من اینکه حدیث را که من ترک الصلوهٔ متعمدا فقد کفر خواستم که بآیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا اینکه آیت یافتم که و اقیموا الصلوهٔ و لا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا و مباشید از آنانکه جدا کردند و پراگنده ساختند دِینَهُم دین خود را وَ کانُوا شِیَعاً و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض که ابو امامه را رضی اللّه عنه، در ان باب خبر مرفوع است یا اهل بدعت کُلُّ حِزبٍ بِما لَدَیهِم هر گروهی بآنچه نزدیک ایشان است از دین فَرِحُونَ شادمانند و گمان ایشان آنکه حق بایشان است نظم هر کسی را درخور مقدار خویش هست نوع خوشدلی در کار خویش میکند اثبات خویش و نفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر.

صفحه : ۹۰۳

وَ إِذا مَسَّ النّاسَ و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکانرا ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر و گفته‌اند عام است مر همه آدمیان را که چون بشدّتی درمانند دَعَوا بخوانند بزاری رَبَّهُم پروردگار خود را مُنِیبِینَ إِلَیهِ باز گشتگان بسوی حق ثُمَّ إِذا أَذاقَهُم پس چون بچشاند یعنی بدهد ایشانرا خدای مِنهُ از نزدیک خود رَحمَهً آسانی یا صحت یا توانگری و از ان شدّت باز رهند إِذا فَرِیقٌ مِنهُم ناگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِم یُشرِکُونَ بپروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لِیَکفُرُوا تا کافر شوند بِما آتَیناهُم بآنچه عطا کردیم ایشانرا فَتَمَتَّعُوا امر تهدید است یعنی ای کافران برخورید دو سه روز از نعمتهای دنیوی فَسَوفَ تَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانید سر انجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد أَم أَنزَلنا آیا فرستادیم ما عَلَیهِم بر کافران سُلطاناً کتابی و حجتی یا رسولی ذی سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ پس آن رسول یا ملک یَتَکَلَّمُ سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِما کانُوا بِهِ یُشرِکُونَ بآن چیزی که هستند که بآن شرک می‌آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان وَ إِذا أَذَقنَا النّاسَ و چون بچشانیم مشرکانرا رَحمَهً نعمتی از صحت وسعت و مانند آن، فَرِحُوا شادمان شوند بِها بآن نعمت وَ إِن تُصِبهُم و اگر برسد بدیشان سَیِّئَهٌ زحمتی از مرض و قحط و امثال آن بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلائی برسد بشامت کردارهای بد که کرده‌اند إِذا هُم یَقنَطُونَ ناگاه ایشان ناامید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگذارند در نعمت نه صبر دارند بر محنت أَ وَ لَم یَرَوا آیا ندانستند أَنَّ اللّهَ بدرستی که خدای یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد وَ یَقدِرُ و تنگ می‌سازد بر هر که میخواهد إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که درین بسط و قبض لَآیاتٍ هر آئینه دلائل عبرت است لِقَومٍ یُؤمِنُونَ برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سراء و صبر کنند در ضراء که بنای کار مومن و اساس امان او برین دو صفت است.

صفحه : ۹۰۴

فَآتِ پس بده ای محمّد ذَا القُربی خداوند قرابت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او از غنیمت و فی گفته‌اند صورت خطاب با حضرت رسالت‌پناه ص و همه اهل ایمان درین داخل‌اند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام بدین آیت استدلال میکند وَ المِسکِینَ و بدهید حق محتاج و بیچاره را وَ ابنَ السَّبِیلِ و راه‌گذریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظائف زکوهٔ ذلِکَ اینکه ایتای حقوق خَیرٌ بهترست از امساک لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ برای کسانیکه میخواهند وَجهَ اللّهِ لقای خدای تعالی را یا رضای او میجویند یا مراد ایشان وجه تقرب است بحق سبحانه نه بجهت دیگر از اعواض و اغراض وَ أُولئِکَ و آن گروه منفقان هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند رستگاران و فیروزی‌یافتگان وَ ما آتَیتُم و آنچه میدهید مِن رِباً از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لِیَربُوَا تا بیفزاید مال شما فِی أَموالِ النّاسِ در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن آن

توقع می کنید تا مال شما افزون گردد فَلا یَربُوا پس زیاده نمی‌شود آن مال عِندَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی و برکت از ان میرود یا آنچه میدهید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال سودخوارگان پدید آید چنان نمی‌شود برکت در ان نمی‌ماند وَ ما آتَیتُم مِن زَکاةٍ و آنچه میدهید از زکوهٔ مفروضه یا صدقه که در ان دادن تُرِیدُونَ وَجهَ اللّهِ میخواهید ثواب خدای تعالی فَأُولئِکَ پس آن گروه که زکوهٔ و صدقه لوجه اللّه دهند نه برای مکافات هُمُ المُضعِفُونَ ایشانند خداوندان افزونی یا بندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند اللّهُ خدای بحق الَّذِی خَلَقَکُم آن کسی است که بیافرید شما را و شما نبودید ثُمَّ رَزَقَکُم پس روزی داد و میدهد شما را مادام که زنده‌اید ثُمَّ یُمِیتُکُم پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثُمَّ یُحیِیکُم پس زنده گرداند شما را و برانگیزاند در قیامت هَل مِن شُرَکائِکُم آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانیکه بزعم شما شریکان خدااند هست مَن یَفعَلُ کسی که بکند مِن ذلِکُم ازین خلق و رزق و اماتت و احیا مِن شَیءٍ هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام ازین کارها از ایشان نیاید پس ایشانرا شریک گرفتن نشاید سُبحانَهُ پاک‌ست خدای تعالی وَ تَعالی و برترست عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شرک می‌آرند بوی صفحه : ۹۰۵

ظَهَرَ الفَسادُ آشکارا شد تباهی فِی البَرِّ در بیابان بخشک‌سالی و مردن دواب بطواعین وَ البَحرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن کشتیها بِما کَسَبَت بسبب آنچه میکردند أَیدِی النّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علماء برانند که مراد از فساد ناآمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته‌اند فساد برّ آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فسادست یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح ع و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی از آدمیان کرد لِیُذِیقَهُم تا بچشاند ایشان را بَعضَ الَّذِی عَمِلُوا بعضی از جزای آنچه کرده‌اند چه تمام آن در آخرت خواهد لَعَلَّهُم شاید که ایشان بچشیدن اینکه بعضی یَرجِعُونَ بازگردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس‌ست و از بحر قلب و شیخ ابو بکر واسطی رح فرمود که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب محظورات‌ست و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و بوقوف بر رسوم و عادات در حقائق سلمی قدس سره مذکورست که بر لسان علماء ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق و فساد لسان علماء بتاویلات فاسده باشد ... و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد راستیها را بر ان کج می‌نهد از برای مشتری در وصف ماه صد نشان نادیده گوید بهر جاه قُل سِیرُوا بگو مشرکانرا که بروید فِی الأَرضِ در زمین امم خالیه فَانظُرُوا کَیفَ کانَ پس بنگرید چگونه بود، عاقِبَةُ الَّذِینَ سر انجام آنانکه مِن قَبلُ پیش از شما بودند کانَ أَکثَرُهُم بودند بیشتر ایشان که هلاک شدند مُشرِکِینَ شرک آرندگان فَأَقِم پس راست کن وَجهَکَ همگی خود را لِلدِّینِ القَیِّمِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ پیش از انکه بیاید یَومٌ لا مَرَدَّ لَهُ روز که نیست بازگردیدن مر او را مِنَ اللّهِ از نزدیک خدای تعالی یعنی آنرا بازنگرداند و البته بباشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که بازگرداند یَومَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ روز که جدا شوند مردمان از یکدیگر بر سر دو راه فریق فی الجنهٔ و فریق فی السعیر مَن کَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَیهِ پس بروست کُفرُهُ جزای کفر او که آتش جاوید است وَ مَن عَمِلَ صالِحاً و هر که بکند کارهای ستوده فَلِأَنفُسِهِم پس کرده باشد برای نفسهای خود یَمهَدُونَ میگسترند یعنی جائیگاه راست می کنند در بهشت و تفریق بندگان روز قیامت واقع است.

صفحه : ۹۰۶

لِیَجزِیَ تا جزا دهد خدای الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌اند کارهای شایسته مِن فَضلِهِ از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند إِنَّهُ بدرستی که خدای لا یُحِبُّ الکافِرِینَ دوست ندارد ناگرویدگان را تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد وَ مِن آیاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَن یُرسِلَ الرِّیاحَ آن است

که می‌فرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب را مُبَشِّراتٍ مژده دهندگان باران تا بفریاد شما رسد وَ لِیُذِیقَکُم و تا بچشاند شما را مِن رَحمَتِهِ از نعمتی که تابع باران است یعنی خصب و رفاهیت وَ لِتَجرِیَ الفُلکُ و برای آنکه تا به سبب بادها برود کشتیها در دریا بِأَمرِهِ بفرمان خدای وَ لِتَبتَغُوا و تا بجوئید در تجارت دریاها مِن فَضلِهِ روزی را که خدای بمحض فضل میدهد وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ و شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها وَ لَقَد أَرسَلنا و هر آئینه ما فرستادیم مِن قَبلِکَ پیش از تو ای محمّد ص رُسُلًا فرستادگان از آدمیان إِلی قَومِهِم بسوی گروه ایشان فَجاؤُهُم پس آمدند رسولان ما بقوم خود بِالبَیِّناتِ بمعجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فَانتَقَمنا پس ما انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِینَ أَجرَمُوا از آنانکه کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وَ کانَ حَقًّا عَلَینا و هست سزاوار بر ما نَصرُ المُؤمِنِینَ یاری دادن مومنان چه ایشان مستحق نصرت‌اند اللّه خدای بر حق الَّذِی یُرسِلُ الرِّیاحَ آن است که می‌فرستد بادها را فَتُثِیرُ سَحاباً پس می‌انگیزاند بادها ابر را و بهوا برآرد فَیَبسُطُهُ پس خدا بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فِی السَّماءِ در جهت آسمان کَیفَ یَشاءُ چنانچه خواهد رونده یا ایستاده وَ یَجعَلُهُ و گرداند آنرا گاهی کِسَفاً پاره پاره هر قطعه در هر طرفی.

صفحه : ۹۰۷

فَتَرَی الوَدقَ پس تو می‌بینی باران را بحکم الهی یَخرُجُ بیرون می‌آید مِن خِلالِهِ از میان ابر هم در وقتی که متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرق است فَإِذا أَصابَ بِهِ پس چون برساند خدای تعالی باران را مَن یَشاءُ در عرض و بلاد هر که خواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود إِذا هُم ناگاه ایشان یَستَبشِرُونَ شادمان و خوشدل میشوند وَ إِن کانُوا و بدرستی که بودند مِن قَبلِ أَن یُنَزَّلَ عَلَیهِم پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِن قَبلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبلِسِینَ ناامید از باران فَانظُر پس در نگر إِلی آثارِ رَحمَتِ اللّهِ بسوی نشانه رحمت خدای تعالی یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کَیفَ چگونه خدای بآن اثر یُحیِ الأَرضَ زنده گرداند زمین را باشجار و اثمار و زرع و نباتات بَعدَ مَوتِها پس از مردگی و افسردگی زمین حفص بجمع میخواند یعنی تا به‌بینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد إِنَّ ذلِکَ بدرستی که آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از موت آن لَمُحیِ المَوتی هر آئینه زنده گرداننده مردگانست چه احیای ارض احداث مثل آن است که درو بوده از قوای نباتی و احیای موتی ایجاد آن است که در مواد ایشان بوده از قوی و غیره وَ هُوَ و خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بر همه چیز توانا است چه قدرت او نسبت با همه مکونات یکسان است و در احقاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران است که زندگی کل بدان است و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و در بحر الحقایق فرموده که آثار رحمت نشاهٔ حبّه است که زمین دل بدان زندگی می‌یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی حکایتی مناسب اینکه مبحث ایراد فرموده اینکه است- مثنوی صوفی در باغ از بهر گشاد صوفیانه روی بر زانو نهاد پس فرو رفت او بخود اندر نغول شد ملول از صورت خوابش فضول که ای چه خسپی آخر اندر زر نگر اینکه درختان بین و آثار خضر امر حق بشنو که گفته است انظروا سوی اینکه آثار رحمت آر رو گفت آثارش دل است ای بوالهوس آن برون آثار آثار است و بس باغها و میوها اندر دل است عکس لطف او برین آب و گل است وَ لَئِن أَرسَلنا و اگر بفرستیم ما رِیحاً بادی که مودی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب است و بمزروعات ایشان وزد فَرَأَوهُ پس ببینند کشت را مُصفَرًّا زرد شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه ازو نفع نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آئینه باشند مِن بَعدِهِ یَکفُرُونَ پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او ناامید نشدندی و ای محمّد ص از کافران اینکه طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند.

صفحه : ۹۰۸

فَإِنَّکَ پس بدرستی که تو لا تُسمِعُ المَوتی سخن نمی‌توانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است وَ لا تُسمِعُ الصُّمَّ و نمی‌توانی شنوانید کران را الدُّعاءَ خواندن إِذا وَلَّوا چون برگردند از خواننده مُدبِرِینَ گریزندگان از متکلّم

قید تولّی و ادبار برای تاکید حکم است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل اگر چه نمی‌شنود اما به سبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی درمی‌یابد اما کری که پشت بمتکلم دارد از ان مقدار دریافت نیز محروم است وَ ما أَنتَ و نیستی تو بِهادِ العُمیِ راه‌نماینده کوردلان عَن ضَلالَتِهِم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی و آنکه توفیق ایمان دهی مشرکانرا إِن تُسمِعُ نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن را إِلّا مَن یُؤمِنُ مگر آنانرا که گرویده است بِآیاتِنا به آیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بر ان میدارد که لفظ قرآن را فرا میگیرند و در معنی آن تدبر می‌نمایند فَهُم مُسلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را اللّه خداوند مطلق و معبودی بحق الَّذِی خَلَقَکُم آنست که بیافرید شما را مِن ضَعفٍ از چیز سست یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِن بَعدِ ضَعفٍ پس از سستی طفولیت قُوَّةً توانائی یعنی جوانی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِن بَعدِ قُوَّةٍ از پس قوّت شباب ضَعفاً وَ شَیبَةً سستی و پیری یَخلُقُ ما یَشاءُ می‌آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوّت و جوانی و پیری وَ هُوَ العَلِیمُ و او دانا است به احوال بندگان القَدِیرُ توانا است بر تغیر صفات ایشان وَ یَومَ تَقُومُ السّاعَةُ و روزی که قائم شود قیامت و آن ساعت آخر باشد از ساعات دنیا یُقسِمُ المُجرِمُونَ سوگند خورند کافران مضمون آنکه ما لَبِثُوا درنگ نکردند در دنیا یا در قبور غَیرَ ساعَةٍ جز ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ میگویند کَذلِکَ مثل اینکه برگشتن از راستی در آخرت کانُوا هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر یُؤفَکُونَ برگردانیده می‌شوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در ان سرای.

صفحه : ۹۰۹

وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده‌اند ایشان را دانشی وَ الإِیمانَ و ایمان یعنی مؤمنان و علماء از ملائکه و انس گویند چرا دروغ می‌گوئید لَقَد لَبِثتُم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطور است فِی کِتابِ اللّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد- و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده‌اید إِلی یَومِ البَعثِ تا روز برانگیختن فَهذا یَومُ البَعثِ پس اینکه است روز برانگیختن که انکار می‌کردید وَ لکِنَّکُم کُنتُم و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر لا تَعلَمُونَ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند بدنیا و اجابت نیابند فَیَومَئِذٍ پس آن روز لا یَنفَعُ سود نکند الَّذِینَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر مَعذِرَتُهُم عذرخواهی ایشان وَ لا هُم و نه ایشان یُستَعتَبُونَ خوانده شوند بچیزیکه ازاله عذاب ایشان کند یعنی ایشان را نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود وَ لَقَد ضَرَبنا و هر آئینه بیان کردیم لِلنّاسِ برای مردمان فِی هذَا القُرآنِ درین قرآن مِن کُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ع وَ لَئِن جِئتَهُم بِآیَةٍ و اگر بیاری تو ای محمّد ص بدیشان یعنی منکران و معاندان معجزه که می‌طلبند لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا هر آئینه گویند آنانکه نگرویده‌اند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد إِن أَنتُم نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان إِلّا مُبطِلُونَ مگر تباه‌کاران و دروغ‌گویان و بربافتگان کَذلِکَ همچنین یَطبَعُ اللّهُ مهر می‌نهد خدای تعالی عَلی قُلُوبِ الَّذِینَ بر دلهای آنانکه لا یَعلَمُونَ نمیدانند در طلب دانش نیستند فَاصبِر پس شکیبائی کن ای محمّد ص بر آزار ایشان إِنَّ وَعدَ اللّهِ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت تو و اعلای کلمه غالب شدن دین تو حَقٌّ راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد وَ لا یَستَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ و ترا به سبک ساری ندارند آنانکه لا یُوقِنُونَ بی‌گمان نمی‌شوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است و چون آن وقت درآید حکم الهی بظهور رسد- بیت نگهدارید وقت کارها را که هر کاری بوقتی باز بست است.

صفحه : ۹۱۰

سورة لقمان

مکیهٔ و هی اربع و ثلثون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الم حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب‌اند و در الف لام میم گفته‌اند الف اشارت است بـا نـا و لام به لی و میم به منی یعنی انا اللّه ولی جمیع الصفات و منی الغفران و الاحسان تِلکَ آیاتُ الکِتابِ اینکه سوره آیت‌های قرآنی است الحَکِیمِ خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در ان تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدیً راه نماینده است وَ رَحمَةً و بخششی از خدای تعالی لِلمُحسِنِینَ مر نیکوکاران را الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ آنانکه بپای میدارند نماز مفروضه را وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ و میدهند زکوهٔ واجب را وَ هُم و ایشان بِالآخِرَةِ بسرای دیگر هُم یُوقِنُونَ ایشان بیگمانانند یعنی بعث و جزا را تصدیق می‌کنند أُولئِکَ آن گروه که بدین صفات موصوف‌اند عَلی هُدیً بر راه راستند مِن رَبِّهِم از آفریدگار خود وَ أُولئِکَ و آن گروه هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند رستگاران و فیروزی‌یافتگان آورده‌اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصّه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته می‌شدند و لاف میزد که اگر محمّد ص از قصّه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهد من از وسعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه اینکه آیت فرستاد وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان مَن یَشتَرِی کسی هست که میخرد لَهوَ الحَدِیثِ سخن ببازی و گفته‌اند سخن فریب دهنده و مشغول‌کننده یعنی اختیار می‌کند افسانه بی‌اعتبار را لِیُضِلَّ تا گمراه سازد مردمانرا عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدای تعالی یعنی از دین او باز دارد که آن استماع قراءت قرآن است بِغَیرِ عِلمٍ بیدانشی و برهانی وَ یَتَّخِذَها و فرامیگیرد آیات خدای را هُزُواً فسوس و سخریه أُولئِکَ آن گروه لَهُم عَذابٌ مر ایشان‌راست عذابی مُهِینٌ خوارکننده که سبی و قتل است در دنیا و عذاب و خزی در عقبی و گفته‌اند آیت در شان آنها است که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باسماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق بازداشتندی.

صفحه : ۹۱۱

وَ إِذا تُتلی و چون خوانده شود عَلَیهِ بر آن کس که لهو حدیث را خریده و برگزیده آیاتُنا آیتهای کلام ما وَلّی مُستَکبِراً رو بگرداند در حالتی که گردن‌کش و متکبر بود یعنی التفات بآن نکند کَأَن لَم یَسمَعها گویا که هرگز نشنیده کَأَنَّ فِی أُذُنَیهِ گویا که در هر دو گوش او وَقراً گرانی است فَبَشِّرهُ پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده بِعَذابٍ أَلِیمٍ بعذابی دردناک إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویده‌اند بخدا و رسول ص وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی شایسته لَهُم جَنّاتُ النَّعِیمِ مر ایشان‌راست بهشتهای با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاوید باشند در ان وَعدَ اللّهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حَقًّا درست و راست وَ هُوَ العَزِیزُ و او خداوند غالب است که هیچکس او را از وفا بعهد و وعده مانع نشود الحَکِیمُ راست‌کار که هر چه کند بطریق حکمت بود بیت نه در وعده اوست نقض و خلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف خَلَقَ السَّماواتِ بیافرید آسمانها بِغَیرِ عَمَدٍ بی‌ستون تَرَونَها می‌بینید شما آنرا برداشته وَ أَلقی فِی الأَرضِ و بناد در زمین یعنی پیدا کرد درو رَواسِیَ کوههای بلند پایدار أَن تَمِیدَ بِکُم ما شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای ایستاد و از ان جمله کوه قاف‌ست و ابو قبیس و جودی و لبنان و سینین و طور سینا و ثبیر و غیر آن وَ بَثَّ فِیها و پراگنده کرد در زمین مِن کُلِّ دابَّةٍ از هر جنبنده وَ أَنزَلنا و فرو فرستاده‌ایم التفات بتکلم بجهت اختصاص فعل است بفاعل یعنی بغیر ما نفرستد و ما فرستادیم مِنَ السَّماءِ از آسمان یا ابر ماءً آبی که باران است فَأَنبَتنا پس برویانیدیم فِیها در زمین بآن آب مِن کُلِّ زَوجٍ از هر صنف گیاهی کَرِیمٍ نیکو و بسیار منفعت.

صفحه : ۹۱۲

هذا اینکه مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نباتات خَلقُ اللّهِ آفریده خدای‌اند فَأَرُونِی پس بنمائید بمن که در عالم ما ذا خَلَقَ چه چیز بیافریدند الَّذِینَ مِن دُونِهِ آنانکه بدون وی‌اند مراد بتانند که کفار ایشان را شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید

که اینها همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده‌اند کدام است بَلِ الظّالِمُونَ بلکه مشرکان فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی آشکارااند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند نظم هر که هست آفریده او بنده است بنده در بند آفریننده است پس کجا بنده که در بند است لائق شرکت خداوند است - آورده‌اند که قصّه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در هر مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود وَ لَقَد آتَینا و بدرستی که ما دادیم لُقمانَ الحِکمَهَ لقمان بن باعور را حکمت که قولی صائب و فعلی کامل‌ست یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادله عقلیّه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمعیّه بآن علماء را در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی رح بر آنند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت در اینکه آیت نبوت است و او خواهرزاده ایوب علیه السلام بوده یا پسر خاله او در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ برادر ابراهیم بوده است امام ابو اللیث رح فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال بزیست و اکثر علماء بر انند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیّاطی یا نجّاری و گویند حبشی بوده در میان بنی اسرائیل قضایا پرسیدی و بقول امام سجاوندی از بندگان توبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانه وی درآمدند و برو سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمیدید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توایم ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد اگر حکم جزم است از آفریدگار من برین کار سمعا و طاعهٔ قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیّر ساخته‌اند عافیت اختیار کنم و متعرض فتنه نمیشوم ملائکه را ازین سخن شگفت آمد حق سبحانه قول او را پسندید و حکمت برو اضافه کرد بمثابه که ده هزار کلمه ازو منقول است که هر کلمه بعالمی می‌ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل برو بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان ع تو آن بنده سیاهی نیستی که شبانی رمّه فلان میکردی گفت آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز ۱

سخن راست گفتن و ۲

امانت نگاهداشتن و ۳

ترک ما لا یعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رح از حکیم لقمان رح آورده روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بسته‌اند خواجه گفت حقیقت اینکه سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می‌آید او خائن است و پیر معنوی قدس سره در مثنوی اینکه حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته از ان اینجا ثبت افتاد نظم گشت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامان را و خوردند آن ز بیم بعد از ان میراندشان در دشتها میدویدند آن نفر تحت و علا در قی افتادند ایشان از عنا آب می‌آورد زیشان میوها چونکه لقمان ع را در آمد قی ز ناف پس برآمد از درونش آب صاف حکمت لقمان چون اینکه پایه نمود تا چه باشد حکمت رب ودود یوم تبلی ذا السرائر کلها بان منکم کان ممن لا یشتها چون سقوا ماء حمیما قطّعت جملهٔ الاسرار مما افضحت هر چه پنهان باشدت پیدا شود هر که از خائن بود رسوا شود در لباب آورده که روزی داود علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی ید غیری مراد قبضه فضل و عدلست داود علیه السلام درین سخن تفکّر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات تامات او درین محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه تعالی فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را أنِ اشکُر لِلّهِ آنکه شکر گوئی مر خدای تعالی را بر نعمت حکمت وَ مَن یَشکُر و هر که شکر گوید فَإِنَّما یَشکُرُ پس جز اینکه نیست که شکر میگوید لِنَفسِهِ برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد وَ مَن کَفَرَ و هر که ناسپاسی

کند فَإِنَّ‌اللّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِیٌّ بی‌نیاز است از شکر هر کسی حَمِیدٌ سزاوار حمد است اگر چه کسی او را حمد نگوید یا محمود است که همه کائنات بلسان قال و حال شاکر حضرت وی‌اند.

صفحه : ۹۱۳

وَ إِذ قالَ لُقمانُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابنِهِ مر پسر خود نعم را و گفته‌اند نام او ماثان یا ساران یا اشکم یا مشکور بوده وَ هُوَ یَعِظُهُ و لقمان پند میداد او را و میگفت یا بُنَیَّ ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لا تُشرِک بِاللّهِ شرک میار بخدای إِنَّ الشِّرکَ بدرستی که شرک آوردن بخدای لَظُلمٌ عَظِیمٌ هر آئینه ستم بزرگ است چه تسویه میکند مخلوق را با خالق وَ وَصَّینَا الإِنسانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوالِدَیهِ به نیکوئی پدر و مادر او و از موجبات نیکوئی یکی آنست که حَمَلَتهُ برداشت فرزند را أُمُّهُ مادر او چند وقت و سست میشد در حمل وَهناً سست شدنی در آن عَلی وَهنٍ بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی وَ فِصالُهُ و بازکردن او از شیر فِی عامَینِ درگذشتن دو سال و درین مدّت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم یعنی آدمی را أَنِ اشکُر لِی بآنکه شکرگوئی مرا وَ لِوالِدَیکَ و بر پدر و مادر خود را إِلَیَّ المَصِیرُ بسوی حکم منست بازگشت آدمیان و بر شکر و ترک ایشان را جزا خواهم داد وَ إِن جاهَداکَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو عَلی أَن تُشرِکَ بِی بآنکه شرک آری بمن و شریک گیری ما لَیسَ لَکَ آن چیزیرا که نیست ترا بِهِ عِلمٌ باستحقاق شرکت او دانشی فَلا تُطِعهُما پس فرمان مبر ایشان را وَ صاحِبهُما و مصاحبت کن بایشان فِی الدُّنیا در زندگانی دنیا مَعرُوفاً مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود وَ اتَّبِع و پیروی کن در دین سَبِیلَ مَن أَنابَ راه کسی را که بازگشته است إِلَیَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمّد ص است صلی اللّه علیه و آله و سلّم یا صدیق اکبر رضی اللّه عنه ثُمَّ إِلَیَّ پس بسوی مجازات منست مَرجِعُکُم بازگشت شما فَأُنَبِّئُکُم پس آگاهی خواهیم داد شما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه هستید که می‌کنید از خیر و شر نزول اینکه آیت در شان سعد بن ابی وقاص رضی اللّه عنه است چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر اینکه وصیت در اثنای قصّه لقمان بمناسبت نهی‌ست از شرک آورده‌اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن وی را بچوب بشگافتند و آب در ان ریختند و سعد میگفت که فرضا اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک ازو قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام برنمی‌گردم پس دیگر بار از وصیت لقمان خبر میدهد که گفت فرزند خود را.

صفحه : ۹۱۴

یا بُنَیَّ ای پسرک من إِنَّها بدرستی که آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر و شر إِن تَکُ اگر باشد در خردی مِثقالَ حَبَّةٍ هم سنگ‌دانه مِن خَردَلٍ از سپندان که اصغر حبوب‌ست فَتَکُن پس باشند آن فِی صَخرَةٍ در زیر صخره سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین است أَو فِی السَّماواتِ یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت وسعت آن یا در بالای سماوات أَو فِی الأَرضِ یا در زمین در مکانی پنهان یَأتِ بِهَا اللّهُ بیارد خدای تعالی آنرا و حاضر گرداند و بر آن حساب کند إِنَّ اللّهَ لَطِیفٌ بدرستی که خدای تعالی باریک‌دان است و علم او بهر خفی یا احاطه‌کننده است خَبِیرٌ دانا است بمکان هر چیزی یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاةَ ای پسرک من بپای‌دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَ أمُر بِالمَعرُوفِ و بفرمای به نیکوئی وَ انهَ عَنِ المُنکَرِ و بازدار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَ اصبِر و شکیبائی کن عَلی ما أَصابَکَ بآنچیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در اوامر و نواهی إِنَّ ذلِکَ بدرستی که آنچه فرموده شد مِن عَزمِ الأُمُورِ از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی است وَ لا تُصَعِّر و بیکسو مبر خَدَّکَ لِلنّاسِ روی خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بریشان از روی تواضع وَ لا تَمشِ فِی الأَرضِ و مرو در زمین مَرَحاً برای بازی و فسوس و خودکامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد کُلَّ مُختالٍ هر خرامنده را که چون متکبران رود فَخُورٍ نازکننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَ اقصِد و میانه‌رو باش فِی مَشیِکَ در رفتن خود یعنی میان

سرعت و بطی می‌رو که زود رفتن علامت خفت و سبکساری است و دیر رفتن نشانه تجبّر و بزرگواری است بلکه میانه روش و بطریق تواضع قدم نه وَ اغضُض و فرو آر و کم کن مِن صَوتِکَ از آواز خود یعنی فریادکننده و نعره‌زننده و دراز زبان و سخت‌گوئی مباش إِنَّ أَنکَرَ الأَصواتِ بدرستی که زشت‌ترین آواز لَصَوتُ الحَمِیرِ آواز حمارست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست و صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طباع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم آواز نرم را دوست داشتی و جهر را کاره بودی و در انجیل مذکورست که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را بخوابانند که من میشنوم و آنچه در دل ایشان است میدانم و در جواب کسیکه گوید وجه تخصیص انکریّت بصوت حمار بآنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته‌اند که آواز او نزد عرب مثل‌ست در کراهیت سفیان ثوری رح فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از رؤیت شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار تعوذ و باللّه من الشیطان الرّجیم خانه رای شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده‌اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوب یا جنگ با درازگوش دیگر و صدائی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشت‌ترین صداها باشد و ازینجا معلوم میشود که ندائی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب‌ترین نداها خواهد بود بیت نغمهای عاشقان بس دلکش است استماع نغمه ایشان خوش است.

صفحه : ۹۱۵

أَ لَم تَرَوا آیا نمی‌بینید ای مردمان أَنَّ اللّهَ آنرا که خدای تعالی سَخَّرَ لَکُم رام ساخت برای نفع شما ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها است از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنی ایشان بهره‌مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین‌ست از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع گیرید وَ أَسبَغَ عَلَیکُم و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظاهِرَةً نعمتی آشکارا وَ باطِنَةً و پوشیده خود را یعنی آنچه می‌شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه بجمع میخوانند و در نعمت ظاهر و باطن علماء را درین آیت سخن بسیارست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت سی صد تفسیر کرده و آنچه مشهورست نعمت ظاهر حضرت رسالت‌پناه است صلی اللّه علیه و آله و سلّم و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهره و باطنه حسن اخلاق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلاة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای اموال و صفای احوال یا نبوّت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده که فخر الاولیاء یونس سجاوندی رح گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان دادن است بروز و نعمت باطن انصاف گدائی دادن است بشب و باقی وجوه علماء و عرفا در جواهر التفسیر مثبت است و مذکور و اللّه الموفق و الی اللّه ترجع الامور بیت کوششی کن در سوی آن بحر و بر کاندر ان یابی صدفها پر گهر وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان مَن یُجادِلُ کسی است که جدال میکند و خصومت می‌ورزد فِی اللّهِ در کتاب خدای تعالی یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینیان است و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم پرسید که خدای تو از چه چیزست فی الحال او را صاعقه گرفت و اینکه آیت فرود آمد که از مردمان کسی بود که مجادله کند در ذات حق بِغَیرِ عِلمٍ بی‌دانشی وَ لا هُدیً و بی‌بیانی از نزدیک خدا وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ و بی‌کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود که وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ و چون گویند مر ایشانرا بصدق اتَّبِعُوا پیروی کنید ما أَنزَلَ اللّهُ آن چیزیرا که فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قالُوا گویند بَل نَتَّبِعُ نمیگرویم و متابعت نمی‌کنیم آنرا بلکه پیروی می‌کنیم ما وَجَدنا عَلَیهِ آن چیزیرا که یافتیم بر آن آباءَنا پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آبا می‌کنیم أَ وَ لَو کانَ الشَّیطانُ آیا اگر هست شیطان که بوساوس و هواجس یَدعُوهُم بخواند ایشانرا إِلی عَذابِ السَّعِیرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند وَ مَن یُسلِم وَجهَهُ و هر که خالص سازد

دین یا عمل خود را یا باخلاص توجه کند إِلَی اللّهِ بسوی خدای وَ هُوَ مُحسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ استَمسَکَ پس هر آئینه بتحقیق دست زده باشد بِالعُروَهِٔ الوُثقی آویزی محکم که کلمه شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته‌اند الحب فی اللّه و البغض فی اللّه و اشهر رعایت طریقه سنت و جماعت است وَ إِلَی اللّهِ و بسوی حضرت خداوندست عاقِبَهُٔ الأُمُورِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور که خلائق‌اند بازگشت ایشان بوی خواهد بود.

صفحه : ۹۱۶

وَ مَن کَفَرَ و هر که نگرود و چنگ در عروه وثقی نزند فَلا یَحزُنکَ پس باید که اندوهگین نسازد ترا کُفرُهُ ناگرویدن او إِلَینا بسوی ما است مَرجِعُهُم بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُم پس بیاگاهانیم ایشان را بِما عَمِلُوا بآنچه کرده‌اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلِیمٌ دانا است بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهای شما است از خیر و شر نُمَتِّعُهُم برخورداری دهیم ایشان را بنعمت و سرور قَلِیلًا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضطَرُّهُم پس بیاریم ایشان را بیچارگی یعنی ناچار بیایند إِلی عَذابٍ غَلِیظٍ بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود بلکه در غلظت ترقی یابد وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی مر کافران را مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَیَقُولُنَّ اللّهُ هر آئینه گویند معبود بحق و آفریننده مطلق چه دلائل مانع از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن است قُلِ الحَمدُ لِلّهِ بگو ای محمّد ص سپاس مر خدای را عزّ و جل که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر ایشان لا یَعلَمُونَ نمیدانند که باین اقرار ملزم میشوند لِلّهِ مر خدای راست ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه در آسمانها و زمین است یعنی همه مخلوق وی‌اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق عبادت نبود إِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِیُّ بدرستی که خدای تعالی اوست بی‌نیاز بذات خود پیش از خلق اشیاء الحَمِیدُ ستوده صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش ستایش‌کنندگان و ستوده است بی‌ستایش ایشان بیت ای غنی در ذات خود از ما سوای خویشتن خود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن در أواخر سورهٔ الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جای میگوید در قرآن که شما را بحکمت چیزی بسیار دادیم و جائی میگوید که وَ ما أُوتِیتُم مِنَ العِلمِ إِلّا قَلِیلًا و اینکه آیت آمد که قُل لَو کانَ البَحرُ مِداداً الآیهٔ درین سوره نیز برای تاکید اینکه خبر میفرماید که وَ لَو أَنَّ و اگر بودی ما فِی الأَرضِ آنچه در زمین مِن شَجَرَهٍٔ از درختان أَقلامٌ قلمها وَ البَحرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی یَمُدُّهُ مدد دادی بحر محیط را مِن بَعدِهِ پس از فنای آب او سَبعَهُٔ أَبحُرٍ هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلمها و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی ما نَفِدَت بسر نرسیدی و بپایان نیامدی کَلِماتُ اللّهِ علم الهی و عجائب صنع بادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او یا نعمتی که در دارین بر بندگان اضافه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی است إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ بدرستی که خدای تعالی غالب است در حکم و فرمان بی‌نهایت حَکِیمٌ دانا است که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست.

صفحه : ۹۱۷

ما خَلقُکُم نیست آفریدن شما ای اهل مکّه وَ لا بَعثُکُم و نه برانگیختن شما بعد از مرگ إِلّا کَنَفسٍ واحِدَهٍٔ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکتن چه حق سبحانه در خلق اشیاء بآلات و ادویات و اعانت و مددگاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک دعوت او همه خلائق از گورها بیرون آیند إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بَصِیرٌ بینا است همه مبصرات را و هر آئینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست بیت قدرت بی‌عجز ندادی بکس قدرت بی‌عجز تو داری و بس أَ لَم تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ اللّهَ آنکه خدای تعالی یُولِجُ اللَّیلَ درمی‌آرد ظلمت شب را فِی النَّهارِ در روشنی روز اینکه وقتی بود که شب درآید وَ یُولِجُ النَّهارَ و داخل میگرداند روشنی روز را فِی اللَّیلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاده میکند وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق‌اند کُلٌّ یَجرِی هر یک ازین نیّرین میرود در فلک خود إِلی أَجَلٍ

مُسَمًّی تا زمان نامبرده که روز قیامت است و جریان ایشان در ان روز منقطع گردد وَ أَنَ اللّه و بدرستی که خدای تعالی بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما می کنید خَبِیرٌ داناست و کنه امور را می‌شناسد ذلِکَ آن سعت علم و شمول قدرت بِأَنَ اللّه بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَ أَنَ ما یَدعُونَ و آنچه شما میخوانید و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و می‌پرستند مِن دُونِهِ بجز خدای الباطِلُ بیهوده و ناحق است وَ أَنَ اللّه و دیگر سبب آنست که خدای هُوَ العَلِیُّ اوست برتر یعنی غالب بر همه الکَبِیرُ بزرگ است که ازو بزرگتری نیست أ لَم تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَ الفُلکَ آنکه کشتی تَجرِی فِی البَحرِ میرود در دریا بِنِعمَتِ اللّهِ بمنت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می‌فرستد لِیُرِیَکُم تا بنماید شما را مِن آیاتِهِ بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجائب بحر إِنَ فِی ذلِکَ بدرستی که در امر کشتی و دریا لَآیاتٍ هر آئینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لِکُلِّ صَبّارٍ مر هر صبرکننده را بر بلای او شَکُورٍ شکر گوینده بر نعمهای او.

صفحه : ۹۱۸

وَ إِذا غَشِیَهُم مَوجٌ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان درآید موج دریا در بزرگی کَالظُّلَلِ مانند سائبانها یا مثل کوهها و یا ابرها دَعَوُا اللّهَ میخوانند خدای را مُخلِصِینَ در حالتی که پاک کنندگانند لَهُ الدِّینَ برای خدا دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منازع فطرت‌اند زائل گردانیده باشد ایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده فَلَمّا نَجّاهُم پس آنهنگام که برهاند ایشانرا و برساند بسلامت إِلَی البَرِّ بسوی بیابان فَمِنهُم پس بعضی از ایشان مُقتَصِدٌ عادل‌اند یعنی راست‌اند بر طریق توحید و بعضی مائل‌اند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت‌اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جائر و منکراند وَ ما یَجحَدُ بِآیاتِنا و انکار نکند نشانهای قدرت ما را إِلّا کُلُّ خَتّارٍ مگر هر عذرکننده و عهد شکننده کَفُورٍ ناسپاس مر نعم پروردگار را یا أَیُّهَا النّاسُ ندا عام است یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که ثابتید بر دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی اتَّقُوا رَبَّکُم بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشائستها وَ اخشَوا و بترسید یَوماً لا یَجزِی از روز که دفع نکند عذاب او و باز ندارد والِدٌ عَن وَلَدِهِ پدر را از پسر خویش وَ لا مَولُودٌ و نه فرزندی که هُوَ جازٍ او بازدارنده باشد عَن والِدِهِ از پدر خود شَیئاً چیزی را از عذاب و گفته‌اند اینکه مخصوص است بکفّار چه اولاد و آبای مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کنند إِنَ وَعدَ اللّهِ بدرستی که وعدی خدای تعالی بثواب و عقاب حَقٌ راست است و در ان خلاف نیست و نخواهد بود فَلا تَغُرَّنَّکُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الحَیاةُ الدُّنیا زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن فریفته نشوید وَ لا یَغُرَّنَّکُم و باید که مغرور نسازد شما را بِاللّهِ بعفو و کرم خدای تعالی یا مهلت دادن او الغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی شما را باهل دور و دراز از راه برده بر معاصی دلیر گرداند و گوید که مصرعه مروز گنه کنید و فردا توبه شما زینهار مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا می‌باید کسی پذیرفتار نیست نظم کار امروز بفردا نگذاری زنهار روز چون یافته کار کن و عذر میار ساقیا عشرت امروز فردا مفگن یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر آورده‌اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب علیه الصلوة و السلام آمده گفت ای محمّد ص ساعت یعنی قیامت را کی ظهور خواهد شد و من تخمی در زمین پاشیده‌ام افاضت عبرات غمام در کدام ایّام خواهد بود و زن من حامله‌ست تصویر حمل او از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که عمل من دیروز چه بوده و فردا بچه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجا است و مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که بگو اینکه پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار من است و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده‌اند.

صفحه : ۹۱۹

إِنَ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عِندَهُ نزدیک اوست عِلمُ السّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَ یُنَزِّلُ الغَیثَ و فرو میفرستد باران را در زمین و مکان که مقدور و مقرر کرده وَ یَعلَمُ و میداند ما فِی الأَرحامِ آنچه در رحمها است از مرد و زن و تمام و ناقص وَ ما تَدرِی نَفسٌ و

نمیداند هیچ نفسی نیکوکار یا بدکردار که ما ذا تَکسِبُ غَداً چه چیز کسب کند فردا از خیر یا شر وَ ما تَدرِی نَفسٌ و نمی‌داند هیچ نفسی که او بِأَیِّ أَرضٍ بکدام زمین تَمُوتُ بمیرد و در کدام وقت إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بغیبها چون خواهد آشکارا کند خَبِیرٌ آگاه از غیبها و چون خواهد به پرده کرم بپوشد-

سورة السجدة

مکیة و هی ثلثون آیة- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- الم مرتضی علی کرم اللّه وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته‌اند الف از اقصای حلق آید و آن اوّل مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن وسط مخارج است و میم از شفه گویند و آن آخر مخارج است و اینکه سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تَنزِیلُ الکِتابِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لا رَیبَ فِیهِ هیچ شک نیست درو یعنی منزل است بی‌شبهه مِن رَبِّ العالَمِینَ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکّه که اینکه از نزدیک خدای است أَم یَقُولُونَ افتَراهُ یا همیگویند که بربافته است محمّد ص آن را از پیش خود بَل نه‌چنین است که میگویند بلکه هُوَ الحَقُّ قرآن سخن درست و راست است فرود آمده مِن رَبِّکَ از پروردگار تو لِتُنذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوماً ما أَتاهُم قومی را که در زمان تواند و نیامده است بدیشان مِن نَذِیرٍ هیچ بیم‌کننده مِن قَبلِکَ پیش از تو مراد زمان فترت است و اسمعیل ع نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُم شاید که ایشان به بیم کردن تو یَهتَدُونَ راه یابند اگر من خواهم.

صفحه : ۹۲۰ اللّهُ خداوند بحق الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ آنست که بیافرید آسمانها و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان آسمان و زمین است فِی سِتَّةِ أَیّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ استَوی پس مستولی شد حکم او عَلَی العَرشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بدو بگروید و از راه او مگذرید که در دنیا و عقبی ما لَکُم نیست مر شما را مِن دُونِهِ بجز از وی مِن وَلِیٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَ لا شَفِیعٍ و نه هیچ درخواست‌کننده که مددگاری نماید أَ فَلا تَتَذَکَّرُونَ آیا پندپذیر نشوید از مواعظ ربّانی و نصائح قرآنی یُدَبِّرُ الأَمرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل است بر آن مِنَ السَّماءِ از آسمان إِلَی الأَرضِ بسوی زمین پس ملکی می‌آید و آن کار بجا می‌آرد ثُمَّ یَعرُجُ پس عروج میکند إِلَیهِ بسوی آسمان فِی یَومٍ کانَ در روز که هست مِقدارُهُ اندازه او أَلفَ سَنَةٍ هزار سال مِمّا تَعُدُّونَ از آنچه شمار می‌کنید یعنی فرشته فرو می‌آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذلِکَ آن خداوند که تدبیر امر میکند عالِمُ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ دانای پوشیده و پیدا است یعنی دانای امور دنیا و آخرت است یا بآنچه بود و باشد و خواهد بود العَزِیزُ غالب است در تقدیر الرَّحِیمُ مهربان است بر بندگان در تدبیر الَّذِی أَحسَنَ او آن کسی است که نیکو کرد کُلَّ شَیءٍ خَلَقَهُ هر چیزیرا که آفریده یعنی بیاراست بر وجهه نیکو بمقتضای حکمت نظم کردنی آنچه در جهان شاید کرده آنچنان که می‌باید از تو رونق گرفت کار همه که توئی آفریدگار همه نقش زیبا بلوح خاک از تست دل دانا و جان پاک از تست وَ بَدَأَ و آغاز کرد خَلقَ الإِنسانِ آفریدن آدم ع را مِن طِینٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید نَسلَهُ فرزندان او را مِن سُلالَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِن ماءٍ مَهِینٍ از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه.

صفحه : ۹۲۱

ثُمَّ سَوّاهُ پس راست کرد قالب آدم را وَ نَفَخَ فِیهِ و دمید درو مِن رُوحِهِ از روح خویش اینکه اضافت تکریم و تشریف است و اظهار آنکه او مخلوقی شریف است وَ جَعَلَ لَکُمُ و ساخت برای شما السَّمعَ گوش تا بشنوید وَ الأَبصارَ و دیدها تا ببینید وَ الأَفئِدَةَ و دلها تا دریابید قَلِیلًا ما تَشکُرُونَ بس اندک سپاس‌داری می‌کنید بر چنین نعمتها وَ قالُوا و بگفتند منکران بعث چون ابیّ بن خلف و امثال او أَ إِذا ضَلَلنا آیا چون گم شویم فِی الأَرضِ در زمین یعنی خاک شویم و با زمین آمیخته گردیم چنانچه خاک و اعضای ما از خاک

زمین متمیز نباشد أ إِنّا آیا ما لَفِی خَلقٍ جَدِیدٍ هر آئینه در آفرینش نو خواهیم بود و اینکه استفهام بر سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت بَل هُم نه چنان است که میگویند بلکه بِلقاءِ رَبِّهِم ایشان بلقای پروردگار خود- کافِرُونَ ناگرویدگان‌اند یعنی بآخرت که سرای بقاست ایمان ندارند قُل بگو ای محمّد ص منکران بعث را که زود یَتَوَفّاکُم فراگیرد روح شما را مَلَکُ المَوتِ فرشته مرگ که عزرائیل است علیه السلام الَّذِی وُکِّلَ بِکُم آنکسی که موکل کرده و گماشته شده است بقبض ارواح شما ثُمَّ إِلی رَبِّکُم پس بسوی آفریدگار خود- تُرجَعُونَ بازگردیده شوید بجهت حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ع ارواح را بخواند او را جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرمان کند امام ابو اللیث رح درآورده که ملک الموت را روی است از آتش که بدان روی بکافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و روی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فراگیرد و روی دارد مانند روی آدمیان که بدان روی ارواح مومنان توفیه کند و روی است از نور که بدان روح انبیاء ع و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذاب‌اند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آرامش میزند فرد آسودگی مجوی که از صدمت اجل کس را نداده‌اند برات مسلمی وَ لَو تَری و اگر بینی تو ای بیننده- إِذِ المُجرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر ناکِسُوا رُؤُسِهِم افگندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افگنند عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آئینه ببینی کارهای پر هول و در ان زمان گویند رَبَّنا ای پروردگار ما أَبصَرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَ سَمِعنا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران یا هول روز قیامت دیدیم و آواز صور شنیدیم فَارجِعنا پس بازگردان ما را بدنیا نَعمَل صالِحاً تا بکنیم کارهای شایسته إِنّا مُوقِنُونَ بدرستی که ما بی‌گمانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبه نماند آنگه حق سبحانه فرماید.

صفحه : ۹۲۲

وَ لَو شِئنا و اگر میخواستیم لَآتَینا هر آئینه می‌دادیم در دنیا کُلَّ نَفسٍ هر نفسی را هُداها آنچه راه‌یافتی بآن بسوی ایمان و عمل صالح وَ لکِن حَقَّ القَولُ و لیکن ثابت شده است اینکه حکم مِنِّی از من لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ که هر آئینه پر سازم دوزخ را مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ از کفار دیو و آدمی أَجمَعِینَ همه ایشان- فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِما نَسِیتُم بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فروگذاشتید لِقاءَ یَومِکُم هذا دیدن اینکه روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء اینکه روز إِنّا نَسِیناکُم بدرستیکه ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وَ ذُوقُوا عَذابَ الخُلدِ و بچشید عذاب جاودانی را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می‌کردید إِنَّما یُؤمِنُ جزین نیست که میگروند بِآیاتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِها بآن آیتها خَرُّوا بر روی درافتند سُجَّداً سجده‌کنندگان وَ سَبَّحُوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لائق عظمت و کبریائی او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمدِ رَبِّهِم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و ستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان اللّه و بحمده وَ هُم لا یَستَکبِرُونَ و ایشان سرکشی نمی‌کنند از ایمان و طاعت و سجود و اینکه سجده نهم است بقول امام اعظم رحمهٔ اللّه علیه و دهم بقول امام شافعی رحمهٔ اللّه علیه حضرت شیخ قدس سرّه اینکه را سجده تذکره گفته و ساجد باید که متذکر گردد آن چیز را که ازان غافل شده و تصدیق کند دلالات وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیاء موجود است- بیت فی کل شیء له آیهٔ تدل علی انه واحد نظم همه ذرات از مه تا بماهی بوحدانیتش داده گواهی همه اجزای کون از مغز تا پوست چو وابینی دلیل وحدت اوست آورده‌اند که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار صلی اللّه علیه و سلّم دور بوده چون نماز شام را با خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات با جماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم دریابند حق سبحانه در شان ایشان اینکه آیت فرستاد که.

صفحه : ۹۲۳

تَتَجافی جُنُوبُهُم عَنِ المَضاجِعِ دور میشود پهلوهای ایشان از خوابگاه‌ها یَدعُونَ رَبَّهُم میخوانند پروردگار خود را خَوفاً از بیم خشم او

وَ طَمَعاً و بامید خوشنودی او ابو الدرداء رضی اللّه عنه گفته که آیت در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته‌اند در شان متهجدان و شب‌خیزان است که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز را ز با حضرت بی‌نیاز گویند از سهیل یمنی یعنی اویس قرونی منقول است که در شبی میگفت که هذه لیلهٔ الرکوع و بیک رکوع تمام شب بسر می‌برد و در شب دیگر میفرمود هذه لیلهٔ السجود و بیک سجده بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجا است شب دراز کاشکی از ازل و ابد یکشب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و در ان سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی بیت به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای دردآلود وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه عطا کردیم ایشان را یُنفِقُونَ نفقه می‌کنند در وجوه خیر یعنی بشب بدرگاه ما داد گدائی، و روز در راه ما داد گدایان میدهند فَلا تَعلَمُ پس نمیداند نَفسٌ هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل ما أُخفِیَ آنچه پنهان داشته شده است لَهُم از برای ایشان یعنی برای پهلو تهی‌کنندگان از مضاجع مِن قُرَّةِ أَعیُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزیکه بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر محققان بر آنند که انسب آنست که از ان نعمت مخفی سخن نگویند فلا تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر آیت و حدیث دو گواهند بر ان که دعوای دریافت آن لائق نیست و ایشان جزا داده شوند جَزاءً جزا دادنی بِما کانُوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویّت یَعمَلُونَ عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی است تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد نظم روز که روم همره جانان بچمن نی لاله و گل بینم و نی سرو سمن رازی که میان من و او گفته شود من دانم و او داند او داند و من آورده‌اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردمی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت‌ترست و زبان من از زبان تو نیز تیزتر علی رضی اللّه عنه فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی تصدیق امیر المومنین علی کرم اللّه وجهه را آیت فرستاد أَ فَمَن کانَ آیا آن کس که هست مُؤمِناً گرویده بخدای و رسول یعنی علی باشد کَمَن کانَ فاسِقاً مانند کسیکه هست بیرون رفته از دائره فرمان چون ولید لا یَستَوُونَ برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عمل کرده‌اند صالح فَلَهُم پس مر ایشانراست جَنّاتُ المَأوی بوستانها که ما وای حقیقی است و گفته‌اند جنت الماوی بهشت است بر یمین عرش و خدای بمومنان دهد آنرا نُزُلًا در حالتی که پیش‌کش باشد یعنی ما حفری که برای مهمان آرند و نعم کلّیه پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بِما کانُوا یَعمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل می‌کردند عملی که بدان مستحق اینکه کرامت گشتند.

صفحه : ۹۲۴

وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از دائره فرمان فَمَأواهُمُ النّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنهٔ الماوی که مومنان را باشد ایشانرا در آتش مأوی دهند کُلَّما أَرادُوا أَن یَخرُجُوا مِنها هرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش دوزخ أُعِیدُوا بازگردانیده شوند فِیها در آتش آورده‌اند که در وقت جوشش دوزخ فاسقان را بالا افگند تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشانرا میرانند و بقعر دوزخ می‌افگنند وَ قِیلَ لَهُم و گویند مر ایشانرا جهت اهانت که ذُوقُوا بچشید شما عَذابَ النّارِ عذاب آتش الَّذِی کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ آن عذابی که بودید که بآن تکذیب میکردید و باور نمیداشتید وَ لَنُذِیقَنَّهُم و هر آئینه بچشانیم اهل مکّه را مِنَ العَذابِ الأَدنی از عذاب نزدیک‌تر و خردتر در دنیا که قتل و اسر است یا قحط دُونَ العَذابِ الأَکبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود در آتش است لَعَلَّهُم شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی ماند از ایشان یَرجِعُونَ بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خردتر جمع حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر نیران در لباب از تفسیر نقاش نقل

کرده که ادنی غلاء اسعارست و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته‌اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی درافتادن در گناه و دور افتادن از درجات قرب اله بیت دور ماندن از وصال او عذاب اکبرست آتش سوز فراق از هر عذابی بدترست وَ مَن أَظلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّن ذُکِّرَ از کسی که پند داده شود بِآیاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعرَضَ عَنها پس روی بگرداند از ان و تفکر نه‌کند در ان إِنّا مِنَ المُجرِمِینَ مُنتَقِمُونَ بدرستی که ما از مشرکان انتقام‌کشندگانیم بهلاک و عذاب وَ لَقَد آتَینا و بتحقیق ما دادیم مُوسَی الکِتابَ موسی ع را کتاب توریت چنانچه دادیم ترا قرآن فَلا تَکُن فِی مِریَةٍ پس مباش در شک مِن لِقائِهِ از دیدن موسی ع در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت‌پناه را علیه الصلوة و السّلام که پیش از انکه از دنیا رحلت کنی موسی علیه السّلام را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقاء وی در وقتی که آنحضرت علیه الصلوة و السلام را در معراج بردند موسی علیه السلام را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَ جَعَلناهُ و گردانیدیم کتاب منزل بموسی علیه السلام را هُدیً لِبَنِی إِسرائِیلَ راه‌نماینده مر بنی اسرائیل را.

صفحه : ۹۲۵

وَ جَعَلنا مِنهُم و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً یَهدُونَ پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریت بِأَمرِنا بفرمان ما لَمّا صَبَرُوا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از مناهی وَ کانُوا بِآیاتِنا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی علیه السلام داده بودیم یُوقِنُونَ بیگمان بودند إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ یَفصِلُ او حکم کند بَینَهُم میان مردمان یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز فِیما کانُوا فِیهِ در ان چیز که بودند که در ان یَختَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کند محق را از مبطل و هر یکی را مناسب حال او جزا دهد أَ وَ لَم یَهدِ لَهُم آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه از عقوبتها که بمکذّبان رسیده کَم أَهلَکنا چند هلاک کردیم مِن قَبلِهِم پیش از ایشان مِنَ القُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود یَمشُونَ میروند اینها یعنی اهل مکّه فِی مَساکِنِهِم در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در سفرهای خود إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که درین اهلاک ما قرون ماضیه را لَآیاتٍ هر آئینه عبرتهاست مر امم آینده را أَ فَلا یَسمَعُونَ آیا پس نمی‌شنوند یعنی بگوش فهم استماع نمی‌کنند أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمی‌بینند و نمیدانند أَنّا نَسُوقُ الماءَ آنرا که ما آب میرانیم یعنی باران و سیل میفرستیم إِلَی الأَرضِ الجُرُزِ بر زمین خالی از گیاه و گفته‌اند اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخرِجُ بِهِ پس بیرون می‌آوریم بآن آب زَرعاً کشت‌زاری و گفته‌اند مراد غلات و اشجارست تَأکُلُ مِنهُ میخورند از ان زرع أَنعامُهُم چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَ أَنفُسُهُم و میخورند ایشان دانه و میوه أَ فَلا یُبصِرُونَ آیا پس نمی‌بینند اثر اینکه قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت وَ یَقُولُونَ و میگویند کفّار مکه مَتی هذَا الفَتحُ کی باشد اینکه فتح که مومنان گویند ان اللّه سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه رضی اللّه عنهم گفتند که اینکه فتح که وعده داده‌اید کی خواهد بود زود بنمائید بما إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست‌گویان در وعده خود.

صفحه : ۹۲۶

قُل بگو ای محمّد ص یَومَ الفَتحِ در روز فتح بدریا فتح مکه لا یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا سود نخواهد داشت آنها را که نگرویدند إِیمانُهُم گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح‌اند که در حال قتل ایمان ایشان را فائده نداد زیرا که ایمان باس بود وَ لا هُم یُنظَرُونَ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فَأَعرِض عَنهُم پس روی بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدّت معلوم یعنی نزول آیت السیف وَ انتَظِر و منتظر باش نصرت الهی را إِنَّهُم مُنتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرانند آنرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشان را الحق یعلو و لا یعلی نظم منتظر باش ز الطاف الهی که شود علم دین تو هر روز برافراخته‌تر حرب را ساختگی کن که بود هر روزی کار احباب تو از روز دگر ساخته‌تر

سورة الاحزاب

مدنیة و هی ثلاث و سبعون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق إبن ابی نزول کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات بازگزارد و بگو که بتان را روز قیامت مقام شفاعت است تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی اینکه سخن بر آنحضرت ص شاق آمده روی مبارك در هم کشید و إبن ابی و إبن قشیر و حدب بن قیس گتند یا رسول اللّه سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست حضرت عمر فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرموده و حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که ای عمر من ایشانرا بجان امان داده‌ام نقض عهد روا نیست اینکه آیت آمد که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ‌ای پیغمبر اتَّقِ اللّه‌ دائم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای تعالی در نقض عهد وَ لا تُطِعِ الکافِرِینَ‌ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه وَ المُنافِقِینَ‌ و منافقان مدینه را چون إبن ابی و معتب بن قشیر إِنَّ اللّه‌ بدرستی که خدای کانَ‌ هست عَلِیماً دانا بمقابله ایشان حَکِیماً حکم‌کننده بوفای عهد وَ اتَّبِع و پیروی کن ما یُوحی إِلَیکَ‌ آن چیزی را که وحی کرده میشود بتو مِن رَبِّکَ‌ از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان إِنَّ اللّه کانَ‌ بدرستی که خدای تعالی هست بِما تَعمَلُونَ‌ بآنچه شما می‌کنید خَبِیراً دانا وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ و توکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود بدو سپار وَ کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدای تعالی وَکِیلًا کارساز و مهم گذارد نگاهبان و کفایت‌کننده مهمّات بیت چون زره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند آورده‌اند که ابی معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود بارها گفتی که مرا دو دل است که بیکی از ان فهم کنم زیاده از انکه محمّد ص فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول‌اند. و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بر ان حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجل حق سبحانه او را دروغگوئی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که.

صفحه : ۹۲۷

ما جَعَلَ اللّه‌ نیافرید خدای تعالی لِرَجُلٍ مر مردیرا مِن قَلبَینِ دو دل فِی جَوفِهِ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتها است پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی است در زاد المسیر آورده که منافقان می‌گفتند آنحضرت ص دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب رض خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی سبحانه هیچ کس را دو دل نداده وَ ما جَعَلَ‌ و نگردانید خدای أَزواجَکُمُ اللّائِی زنان شما آن زنان که تُظاهِرُونَ مِنهُنَّ‌ ظهار می‌کنید از ایشان أُمَّهاتِکُم مادران شما یعنی زنی را که میگوئید انت علی کظهر امی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیّت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت‌ست در یک زن از قبیل محالات‌ست کی تواند بود وَ ما جَعَلَ‌ و نگردانید خدای أَدعِیاءَکُم پسران خواندگان شما را أَبناءَکُم پسران حقیقی شما چه بنوت امر اصلی و دعوت صورتی عارضی است پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث می‌برد حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی‌شود زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود ذلِکُم اینکه که مظاهره را مطلقه میدانید و دعی را إبن می‌خوانید قَولُکُم بِأَفواهِکُم سخنی است که بزبانهای خود میگوئید و حقیقت ندارد وَ اللّه‌ و خدای تعالی یَقُولُ الحَقَّ‌ میگوید سخن راست که مطابق واقع است وَ هُوَ یَهدِی السَّبِیلَ‌ و او راه می‌نماید بطریق حق اینکه آیت از برای زید بن حارثه رضی اللّه عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمّد ص گفتندی و حال آنکه او مملوك حضرت خدیجه رض بوده و حضرت خدیجه رض او را بحضرت

ص بخشید و حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم او را آزاد کرد و چون فرزندانش پرورش میداد و مردم او را پسر آن حضرت میگفتند حق سبحانه فرموده که ادعُوهُم بخوانید آن فرزندان را و نسبت دهید لِآبائِهِم به پدران ایشان هُوَ اینکه خواندن أَقسَطُ راست‌ترست عِندَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از إبن عمر رض منقول است که ما نمی گفتیم الا زید بن محمّد ص تا اینکه آیت آمد او را زید بن حارثه گفتیم فَإِن لَم تَعلَمُوا پس اگر ندانید آباءَهُم پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فَإِخوانُکُم پس ایشان برادران شمااند فِی الدِّینِ در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَ مَوالِیکُم و دوستان شمااند در خطاب گوئید یا مولای وَ لَیسَ عَلَیکُم و نیست بر شما جُناحٌ گناهی فِیما أَخطَأتُم در ان چیز که خطا کردید بِهِ بدان چون گفتن زید بن محمّد ص وَ لکِن ما تَعَمَّدَت و لیکن گناه هست در ان چیز که قصد کند قُلُوبُکُم دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَ کانَ اللّهُ و هست خدای تعالی غَفُوراً آمرزنده آنرا که خطاب کند رَحِیماً مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند.

صفحه : ۹۲۸

النَّبِیُّ أَولی پیغمبر سزاوارتر است بِالمُؤمِنِینَ بگرویدگان مِن أَنفُسِهِم از نفسهای ایشان در همه کار چه هر چه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان است بخلاف نفس ایشان که امر او سبب شقاوت و موجب عقوبت است پس باید که آنحضرت ص دوست‌ترین باشد به بنده از نفس او و در حدیث آمده که نگرود هیچ یک از شما و مومن نباشد تا نباشم من دوست‌تر از پدر و مادر و فرزند و نفس او و همه مردمان- آورده‌اند که چون حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانانرا بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که او اولی‌تر است بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم‌تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که محبّت باو سزاوارترست از محبت با خود یا دیگران مثنوی امتحانرا در دو عالم اوست دوست دوستی دیگران بر بوی اوست دوستی با اصل باید کرد و بس فرع را بهر چه دارد دوست کس اصل داری فرع گو هرگز مباش تن بمان و جان بگیر ایخواجه تاش وَ أَزواجُهُ و زنان او أُمَّهاتُهُم مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته‌اند در مصحف ابی و قرات إبن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند سبحانه نسخ حکم آنرا میفرماید که وَ أُولُوا الأَرحامِ و خویشاوندان بَعضُهُم أَولی بِبَعضٍ برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی از توارث فِی کِتابِ اللّهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولوا الارحام احق‌اند بمیراث مِنَ المُؤمِنِینَ از گرویدگان یعنی انصار وَ المُهاجِرِینَ و از مهاجران که پیغمبر علیه الصلوة و السلام ایشانرا با یکدیگر برادری داده إِلّا أَن تَفعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگانی خود إِلی أَولِیائِکُم با دوستان خود مَعرُوفاً نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید کانَ ذلِکَ هست آنکه ذکر کرده شده از اولویّت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِی الکِتابِ در لوح محفوظ یا قرآن مَسطُوراً نوشته شده و ثابت گشته وَ إِذ أَخَذنا و یاد کن آنرا که فراگرفتیم مِنَ النَّبِیِّینَ از پیغمبران مِیثاقَهُم پیمان ایشانرا بر آنکه خدای را پرستند و بعبادت خدا دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند و یا هر یک بشارت دهند به پیغامبری که بعد ازو خواهد بود و اینکه میثاق از پیغامبران در روز الست گرفتیم وَ مِنکَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی ص وَ مِن نُوحٍ وَ إِبراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسَی ابنِ مَریَمَ و ازین همه پیغمبران مذکور علی نبینا و علیهم السلام اخذ نمودیم تخصیص ذکر اینکه پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بوده‌اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است وَ أَخَذنا مِنهُم و گرفتیم ما از پیغمبران همه مِیثاقاً غَلِیظاً پیمانی محکم موکد بسوگند.

صفحه : ۹۲۹

لِیَسئَلَ الصّادِقِینَ تا سؤال کند خدای راست‌گویان را یعنی پیغمبران را عَن صِدقِهِم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند یا تصدیق قوم مر ایشانرا وَ أَعَدَّ و آماده کرده است خدای لِلکافِرِینَ مر ناگرویدگانرا برسل عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک یا أَیُّهَا الَّذِینَ

آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید اذکُرُوا یاد کنید نِعمَهَٔ اللّهِ عَلَیکَم نعمت خدای تعالی را که انعام فرمود بر شما إذ جاءَتکَم چون آمدند بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود و قریب ده هزار کس فَأَرسَلنا عَلَیهِم پس فرستادیم بر ایشان رِیحاً بادی مراد باد صبا است وَ جُنُوداً لَم تَرَوها و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَ کانَ اللّهُ و هست خدای بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِیراً بینا درین آیت بیان غزوه احزاب است و آن قصّه اجمالا چنان بود که بعد از اجلاء بنی نضیر حیّی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابو سفیان و اتباع او بر مقاتله با حضرت صلی اللّه علیه و سلّم عهد بستند و از قریش و احابیش بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر بحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شده نزول فرمودند و بوقت مشاورت باصحاب در باب محاربه با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم میباشد شمه بموقف عرض رسانید و آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم رائی آنرا شرف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه رض قسمت کرد بحفر خندق اشارت فرمود و صحابه رض بدان کار مشغول شدند آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم خود نیز مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک میشد یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم لا عیش الّا عیش الاخرهٔ فاغفر الانصار و المهاجرهٔ بزبان معجز نشان میراند در اثنای اینکه حال سنگی در غایهٔ صلابت پدید آمد که تبر و میتین برو کار نمیکرد آنحضرت ص را خبر دادند تا بسر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم اللّه گویان بر آن سنگ زد ثلثش بشکست و نوری مانند برق از ان بجست و در ان روشنی نظر انور سید انام علیه الصلوهٔ و السلام بر قصرهای شام افتاد و گفت اللّه اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بر ان صخره زد ثلث دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر گشت که قصور یمن بنظر آنحضرت ص درآمد و گفت اللّه اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سوم بار تمام سنگ در هم شکست و نوری که از ان رخشان شد کوشهای کسری برای حضرت ص عیان شد و گفت اللّه اکبر مفاتیح ممالك فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند اینکه مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالك بن عوف و عیینهٔ بن حصن ما بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که شرقی مدینه است درآمدند و ابو سفیان و احابیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت ص عهد بسته بودند باغوای حیّی إبن اخطب عهد شکسته مددگار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفاء اهل اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که إذ جاؤُکُم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِن فَوقِکُم از زبر شما یعنی از اعلای وادی وَ مِن أَسفَلَ مِنکُم و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَ إذ زاغَتِ الأَبصارُ و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف وَ بَلَغَتِ القُلُوبُ الحَناجِرَ و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ میگردد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد وَ تَظُنُّونَ و گمان بردید بِاللّهِ الظُّنُونَا بخدای انواع گمانها مخلصانرا مظنه آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند.

صفحه : ۹۳۰ هُنالِکَ ابتُلِیَ المُؤمِنُونَ آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَ زُلزِلُوا و جنبانیده شدند زِلزالًا شَدِیداً جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه بد دلان عزم اینکه سفر را فسخ می‌نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مما لا یطاق تکرار می‌فرمودند بیت آرام ز دل بشد و دل از جای هوش از سر رفت و قوت از پای وَ إذ یَقُولُ المُنافِقُونَ و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون إبن ابی و قشیر وَ الَّذِینَ و آنانکه فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ وعده نداد ما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس إِلّا غُرُوراً مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بآن بازی دهند وَ إذ قالَت و آنرا نیز یاد کن که گفتند طائِفَهٌ مِنهُم گروهی از منافقان چون اوس بن قبطی و ابو عرابه و إبن ابی یا أَهلَ یَثرِبَ ای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی ازو واقع شده و نهی آمده است که مدینه را یثرب گویند

القصه اینکه منافقان مردم مدینه را گفتند لا مُقامَ لَکُم جای بودان نیست شما را در لشکرگاه محمّد ص یا توقف درینجا هیچ وجه ندارد فَارجِعُوا پس بازگردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجوع کنید بدین پدران و او را بدست دشمنان باز دهید وَ یَستَأذِنُ و دستوری رجوع می‌طلبید فَرِیقٌ مِنهُمُ النَّبِیَّ گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یَقُولُونَ میگویند إِنَّ بُیُوتَنا بدرستی که خانهای ما در مدینه عَورَةٌ خالی‌ست و استحکامی ندارد ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بر ان شبخون نکند وَ ما هِیَ بِعَورَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکام تمام دارد إِن یُرِیدُونَ نمیخواهند بدین رفتن إِلّا فِراراً مگر گریختن از جنگ وَ لَو دُخِلَت و اگر درآمده شود بمدینه یعنی لشکر کفار درآیند عَلَیهِم بر منافقان و هجوم کنند مِن أَقطارِها از جوانب آن یعنی بیکباره در مدینه درآیند و گرداگرد ایشان فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا الفِتنَةَ پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا مقاتله مسلمانان لَآتَوها هر آئینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشانرا وَ ما تَلَبَّثُوا و درنگ نکند بِها باجابت فتنه إِلّا یَسِیراً مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام.

صفحه : ۹۳۱

وَ لَقَد کانُوا و بدرستی که بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی انابت عاهَدُوا اللّهَ عهد کردند بخدای تعالی مِن قَبلُ پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یُوَلُّونَ الأَدبارَ پشتها برنگردانند در کارزارها وَ کانَ عَهدُ اللّهِ و هست عهد خدای تعالی مَسؤُلًا پرسیده شده یعنی سؤال خواهند کرد از ان و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قُل بگو ای محمّد ص که هیچ رو لَن یَنفَعَکُمُ الفِرارُ سود ندارد شما را گریختن، إِن فَرَرتُم اگر بگریزید مِنَ المَوتِ از مرگ أَوِ القَتلِ یا از کشتن چه لابد است هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معیّن که حکم قضا بدان نافذ گردد وَ إِذاً و آن هنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لا تُمَتَّعُونَ برخورداری نخواهید شد إِلّا قَلِیلًا مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات پوشیدنی بیت که می‌نهد قدم اندر سرای کون و فساد که باز روی براه عدم نمی‌آرد قُل بگو ای محمّد ص مَن ذَا الَّذِی یَعصِمُکُم کیست آنکه نگاهدارد شما را مِنَ اللّهِ از عذاب خدای تعالی إِن أَرادَ بِکُم سُوءاً اگر خواهد خدای بشما بدی و هزیمتی أَو أَرادَ بِکُم رَحمَةً یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَ لا یَجِدُونَ لَهُم و نمی‌یابند مردمان برای خویش مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای وَلِیًّا دوستی که نفع رساند وَ لا نَصِیراً و نه یاری که ضرر بازدارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت‌پناه علیه افضل الصلوت و اکمل التحیات بمدینه رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیند و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام در میان نیزه و شمشیر جولان میکند برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمّد ص هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد بیرون آمد و گفت بروم و آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم را از مقالات تو خبر کنم چون بنزدیک حضرت ص رسید جبرئیل بر وی پیشی گرفته اینکه آیت آورده بود که قَد یَعلَمُ اللّهُ بدرستی که میداند خدای تعالی المُعَوِّقِینَ بازدارندگان از نصرت رسول را مِنکُم از گروه شما وَ القائِلِینَ لِإِخوانِهِم و گویندگان مر برادر خود را که هَلُمَّ إِلَینا بیائید بسوی ما و گفته‌اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند یا ابو سفیان یا یهود منافقان را میگفتند خود را در معرض تلف میفگنید و از یاری محمّد بگذرید منافقان سخن یهود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید وَ لا یَأتُونَ البَأسَ إِلّا قَلِیلًا و نمی‌آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه.

صفحه : ۹۳۲

أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه عَلَیکُم بر شما نمیخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فَإِذا جاءَ الخَوفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَأَیتَهُم بینی ایشانرا که از غایت بددلی یَنظُرُونَ إِلَیکَ می‌نگرند بسوی تو تَدُورُ أَعیُنُهُم میگردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست کَالَّذِی یُغشی عَلَیهِ مانند کسی که پوشیده باشد بر وی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شد مِنَ المَوتِ از

سکرات موت فَإِذا ذَهَبَ الخَوفُ پس چون برود خوف سَلَقُوكُم برنجانند شما را و سخنان سخت گویند بِأَلسِنَةٍ حِدادٍ بزبان‌های تیز یعنی تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیل‌اند عَلَى الخَيرِ بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند أُولئِكَ آنگروه لَم يُؤمِنُوا نگرویده‌اند فَأَحبَطَ اللّهُ پس باطل گردانیده است خدای تعالی أَعمالَهُم کردارهای ایشان یعنی جهادیکه بریا و غرض کرده‌اند یا ظاهر کرد خدای تعالی بطلان عمل ایشان را وَ كانَ ذلِكَ و هست آن اظهار عَلَى اللّهِ بر خدای تعالی يَسِيراً آسان يَحسَبُونَ الأَحزابَ آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَم يَذهَبُوا بازنگشتند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه‌ایست که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می‌پندارند که گرداگرد مدینه فروگرفته‌اند و بجنگ ایستاده وَ إِن يَأتِ الأَحزابُ و اگر بیایند اینکه لشکر نوبتی دیگر يَوَدُّوا دوست میدارند منافقان لَو أَنَّهُم تمنا میکنند آنکه ایشان بادُونَ صحرانشین باشند فِي الأَعرابِ در میان عرب بادیه‌نشین یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند يَسئَلُونَ می‌پرسند آینده و رونده را عَن أَنبائِكُم از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان وَ لَو كانُوا و اگر باشند فِيكُم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با عداوت دهد ما قاتَلُوا کارزار نه‌کنند إِلّا قَلِيلًا مگر اندکی.

صفحه : ۹۳۳

لَقَد كانَ بدرستی که هست لَكُم مر شما را ای ترسندگان و بد دلان فِي رَسُولِ اللّهِ در کار پیغمبر خدا أُسوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچه او در حرب ثبات دارد بر شدائد و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست لِمَن كانَ يَرجُوا اللّهَ مر آن کس را که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را وَ اليَومَ الآخِرَ و نعیم روز بازپسین را وَ ذَكَرَ اللّهَ و مر آن کسی را که یاد کرد خدا را كَثِيراً بسیار بدل و زبان و در موضح آورده که سیّد عالم علیه افضل الصلوة و التحیات خبر داده بود صحابه رض را از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان وَ لَمّا رَأَ المُؤمِنُونَ الأَحزابَ و چون دیدند مومنان احزاب را قالُوا گفتند هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ اینکه است آنچه وعده کرده بود ما را خدایی که أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا يَأتِكُم مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوا مِن قَبلِكُم وَ رَسُولُهُ و آنچه فرموده بود رسول او!!! الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَ صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ و راست گفت خدا و رسول او وَ ما زادَهُم و نیفزود بدیدن احزاب مر مومنان را إِلّا إِيماناً وَ تَسلِيماً مگر باورداشتن مواعید الهی و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت‌پناهی صلی اللّه علیه و سلّم را که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج است بیت و هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او مینویسد بخت طغرای ظفر بر نام او آورده‌اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس رض و غیر ایشان که چون در حرب‌گاه ملازم حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بربندند و تا شربت شهادت بچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف ایشان میفرماید مِنَ المُؤمِنِينَ از گرویدگان رِجالٌ صَدَقُوا مردانی‌اند که راست کردند ما عاهَدُوا اللّهَ آن چیز را که عهد کرده بودند با خدای تعالی عَلَيهِ بر آن چیز که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنهُم مَن قَضى پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نَحبَهُ نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض وَ مِنهُم مَن يَنتَظِرُ و از ایشان کسی هست که انتظار می‌برد چون عثمان رض و طلحه رض وَ ما بَدَّلُوا تَبدِيلًا و تغیر ندادند عهد خود را تغیّر دادنی و سخن خویش را مبدل نساختند.

صفحه : ۹۳۴

لِيَجزِيَ اللّهُ تا جزای دهد خدای تعالی الصّادِقِينَ راست‌گویان یعنی وفاکنندگانرا بِصِدقِهِم براستی ایشان یعنی بوفای ایشان وَ يُعَذِّبَ المُنافِقِينَ و تا عذاب کند منافقان را إِن شاءَ اگر خواهد که بر نفاق بمیرند أَو يَتُوبَ عَلَيهِم یا بازگردد بتوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشانرا توفیق توبه دهد إِنَّ اللّهَ كانَ بدرستی که خدای هست غَفُوراً آمرزنده آنرا که توبه کند رَحِيماً مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار خندق آمدندی و از

جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم سوار شده با جمعی از صحابه رض بـدفع آن اشتغال نمودی روزی عمرو بن عبـد ود که شـجاع عرب بوده او را بـا هزار مرد مقـابله کردنـدی بـا چهار تن دیگر از دلیران لشـکر کفار خنـدق را عبور کرد پیش آمدنـد مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضـی علی کرم اللّه وجهه کشـته شد و نوفل را مسـلمانان سـنگسار می‌کردند مرتضـی علی کرم اللّه وجهه از میانش بدو نیم کرد دل کافران شکسـته شد و حضرت رسول صلی اللّه علیه و سـلّم روز دوشـنبه و سه‌شـنبه و چهارشنبه در مسجد دعاء فتح بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را بمددکاری فرستاد بیت باد صبا ببست میان نصـرت ترا دیدی چراغ را که کند باد یاوری صبا زلزله در آن لشـکر افگنـد و آتشـهای ایشانرا کشـتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می‌بریدند و میخها میکندند ایشان درمانـده روی بهزیمت نهادنـد و بی‌دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصـرت گشاده گشت بیت بی‌دردسـر نیزه و آمد شد شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود برآمد وَ رَدَّ اللّهُ و بازگردانید خدای تعالی از مدینه الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که نگرویدند بوی یعنی احزاب بِغَیظِهِم با خشم ایشان یعنی خشـمناك برفتنـد لَم یَنالُوا خَیراً نیافتنـد غنیمتی و نصـرتی وَ کَفَی اللّهُ و کفایت کرد خـدای تعالی الْمُؤمِنِینَ القِتالَ مومنان را از جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَ کانَ اللّهُ قَوِیًّا و هست خدای تعالی توانا بر احداث هر چه خواهـد عَزِیزاً غالب بر همه اشیاء بعـد از فرار کفار حکم شـد که بحرب بنی قریظه رونـد که عهـد شکسـته مددگاری احزاب نموده بودند لشـکر اسـلام ایشانرا پانزده شـبانه‌روز محاصـره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سـعد بن معاذ که امیر لشکر بود فرود آمدنـد و سـعد رض حکم فرمود که مردان ایشـانرا بکشـند و زنـان و کودکان ایشان را برده گیرنـد و اموال ایشان بر مومنان قسـمت کنند حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سـبحانه ازین واقعه خبر میدهد وَ أَنزَلَ الَّذِینَ ظاهَرُوهُم و فرود آورد خدای تعالی آنان را که یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشـان گشـتند مِن أَهلِ الکِتابِ از اهل توریت یعنی یهود قریظه را مِن صَیاصِیهِم از قلعهای ایشان وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعبَ و افگند در دلهـای ایشـان ترس از پیغمبر ص و لشـکر او فَرِیقاً تَقتُلُونَ گروهی را می‌کشـید تا نه صـد تن از ایشان یا هفت‌صـد تن بکشـتند وَ تَأسِرُونَ فَرِیقاً و برده و اسیر میگیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را. صفحه : ۹۳۵

وَ أَورَثَکُم و میراث داد شـما را أَرضَهُم زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَ دِیارَهُم و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع وَ أَموالَهُم و مالهای ایشان یعنی نقود و امتعه و مواشـی وَ أَرضاً لَم تَطَؤُها و بشـما داد زمینی را که نه‌رفته‌ایـد در ان یا مالك آن نبوده‌اید مراد خیبر است یـا دیـار روم یـا ممالـك فارس و گفته‌انـد هر زمینی که بحوزه اهل اسـلام درآیـد تا قیامت درین خبر داخل است وَ کانَ اللّهُ و هست خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیراً بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بملازمان سید عباد علیه الصلوهٔ و السلام بیت لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است لا جرم هر نفس اقلیم دگر میگیرد ارباب سیر برانند که در سال تاسع از هجرت سیّد عالم صـلی اللّه علیه و سـلّم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یك ماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقـدور می‌طلبیدنـد چون برد یمانی و دق مصـری و امثال آن و چیزها طمع میکردنـد که در تصـرف آن حضـرت صلی اللّه علیه و سلّم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکورست و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود بعلیّه در مسـجد که خزانه وی بود تشـریف فرمود و بعـد از بیست و نه روز که ماه بـدان عدد تمام شده بود جبرئیل آیت تخییر فرود آورد که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُل لِأَزواجِکَ بگو مر زنان خود را إِن کُنتُنَّ تُرِدنَ اگر هستیـد شـما که میخواهید الحَیاهَٔ الدُّنیا زندگانی دنیا را یعنی تنعم در ان وَ زِینَتَها و آرائش آنرا چون ثیاب فاخره و پیرایها بتکلّف فَتَعالَینَ پس بیائیـد که أُمَتِّعکُنَّ بدهم شـما را متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند سوی المهر وَ أُسَرِّحکُنَّ و رها کنم شـما را سَراحاً جَمِیلًا رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت وَ إِن کُنتُنَّ تُرِدنَ اللّهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی وَ رَسُولَهُ و خوشنودی رسول او را– وَ الدّارَ الآخِرَهَٔ و نعیم سرای دیگر فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستی که خدای تعالی أَعَدَّ آماده کرده است لِلمُحسِناتِ مر زنان نیکوکار را مِنکُنَّ از شما یعنی که اختیار شق ثانی کنند أَجراً

عَظِيماً مزدى بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقّر و مختصر باشد آورده‌اند که اوّل کسی از ازواج طاهرات رض که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رضی اللّه عنها بود یا نِساءَ النَّبِيِّ‌ای زنان پیغمبر مَن يَأتِ مِنكُنَّ‌هر که بیاید از شما بِفاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و حفص رح بکسر یا میخواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است يُضاعَف لَهَا العَذابُ‌دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعفَينِ دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت‌تر است وَ كانَ ذلِكَ‌و هست اینکه تضعیف عذاب عَلَى اللّهِ يَسِيراً بر خدای تعالی آسان.

صفحه : ۹۳۶

وَ مَن يَقنُت و هر که مداومت میکند بر طاعت مِنكُنَّ‌از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برد لِلّهِ وَ رَسُولِهِ مر خدای و رسول او را وَ تَعمَل صالِحاً و بکند عمل شایسته نُؤتِها أَجرَها بدهیم مر او را اجر او مَرَّتَينِ دو بار یک بار برای طاعت خدای تعالی و یک‌بار برای طلب خشنودی پیغمبر وَ أَعتَدنا و آماده سازیم لَها برای آن زن رِزقاً كَرِيماً روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او یا نِساءَ النَّبِيِّ‌ای زنان پیغمبر لَستُنَّ‌نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیارست بر سائر زنان إِنِ اتَّقَيتُنَّ‌اگر می‌ترسید از خدای و فرمان او می‌برید فَلا تَخضَعنَ پس نرمی و فروتنی مکنید بِالقَولِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید فَيَطمَعَ الَّذِي پس طمع کند در شما آنکسی که فِي قَلبِهِ در دل او مَرَضٌ‌بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فجور وَ قُلنَ‌و بگوئید قَولًا مَعرُوفاً سخن نیکو و پسندیده دور از ریبت وَ قَرنَ‌و آرام گیرید فِي بُيُوتِكُنَّ‌در خانهای خویش وَ لا تَبَرَّجنَ‌و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الجاهِلِيَّةِ الأُولى چون اظهار کردن زنان در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس ع بودی تا وقت نوح علیه السلام و اصح آن است که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم علیه السلام بوده که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده خود را بمردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی ع و محمّد علیهما السلام است و بعضی معنی آیت برین وجه گفته‌اند که مخرامید در رفتن چون خرامیدن جاهلیت اولی وَ أَقِمنَ الصَّلاةَ و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیّه است وَ آتِينَ الزَّكاةَ و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است وَ أَطِعنَ اللّهَ‌و فرمان برید خدای تعالی را در فرائض وَ رَسُولَهُ‌و پیغمبر او را در سنن إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ‌جز اینکه نیست که میخواهد خدای تعالی لِيُذهِبَ عَنكُمُ الرِّجسَ تا ببرد از شما گناه را أَهلَ البَيتِ‌ای زنان پیغمبر علیه السلام وَ يُطَهِّرَكُم و پاک گرداند شما را از معاصی تَطهِيراً پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که اینکه آیت دلیل‌ست بر آنکه ازواج نبی اهلبیت وی‌اند و در وسیط از عکرمه رح نقل میکند که مراد از اهلبیت ازواج وی‌اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت غایب‌ست چه پیغمبر در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد را، در احقاف از امام منصور ماتریدی رحمة اللّه علیه همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهلبیت ازواج باشند اما از عائشه رض و ام سلمه رض و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی اللّه عنهم نقل کرده‌اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین‌اند رضوان اللّه علیهم اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمهٔ رض فرمود که پیغمبر علیه الصلوهٔ و السّلام در خانه من هر گلیمی که بر فراش وی می‌افگنده بودم نشسته بود فاطمه رض درآمده و جهت حضرت پدر صلی اللّه علیه و سلّم سبوسات یا گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزندان را بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خورد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم فضله آن گلیم بر ایشان پوشانید و گفت خدایا اینها اهل بیت من‌اند رجس را از ایشان ببر و ایشانرا پاکیزه گردان اینکه آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول اللّه من از اهلبیت توام فرمود که انک علی خیر ازینجهت است که آل عبا برین پنج تن اطلاق می‌کنند شعر آل العباء رسول اللّه و ابنته و المرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک رضی اللّه عنه نقل میکند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه رضی اللّه عنها بگذشتی گفتی الصلوهٔ انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. صفحه : ۹۳۷

وَ اذكُرنَ‌و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما يُتلى آنچه خوانده میشود فِي بُيُوتِكُنَّ‌در خانهای شما مِن آياتِ اللّهِ از آیات کلام اللّه وَ

الحِکمَةِ و از سخنهای پیغمبر ص که محض حکمت است و اینکه آیت حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث إِنّ‌َاللّه کان‌َ بدرستی که خدای تعالی هست لَطِیفاً نیکوکار بشما خَبِیراً دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول اینکه آیت در باره ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی اینکه آیت فرستاد که إِنّ‌َالمُسلِمِین‌َ بدرستی که مردانی که منقاد بحکم خدااند وَ المُسلِمات‌ِ و زنان فرمان‌برنده وَ المُؤمِنِین‌َ وَ المُؤمِنات‌ِ و باوردارندگان از رجال و نساء وَ القانِتِین‌َ وَ القانِتات‌ِ و ثبات‌کنندگان بفرمانبرداری از مردان و زنان وَ الصّادِقِین‌َ وَ الصّادِقات‌ِ و راست‌گویان در قول و فعل از ذکور و اناث وَ الصّابِرِین‌َ وَ الصّابِرات‌ِ و صبرکنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق وَ الخاشِعِین‌َ وَ الخاشِعات‌ِ و تواضع‌کنندگان از مردان و زنان وَ المُتَصَدِّقِین‌َ وَ المُتَصَدِّقات‌ِ و صدقه‌کنندگان از هر دو طائفه وَ الصّائِمِین‌َ وَ الصّائِمات‌ِ و روزه‌داران برای خدای تعالی فرضا و نفلا از رجال و نساء وَ الحافِظِین‌َ فُرُوجَهُم وَ الحافِظات‌ِ و مردان و زنان نگاهدارنده فرجهای خود را از حرام وَ الذّاکِرِین‌َ اللّه‌َ کَثِیراً و مردان ذکر گوینده خدای را بسیار وَ الذّاکِرات‌ِ و زنان یادکنندگان مر او را- أَعَدَّ اللّه‌ُ آماده کرده است خدای لَهُم مر ایشانرا از ذکور و اناث مَغفِرَةً آمرزش گناهان وَ أَجراً عَظِیماً و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و آله و سلّم زینب بنت جحش رضی اللّه عنها را بجهت زید بن حارثه رض خواستگاری فرمود زینب بگمان آنکه برای خود می‌خواهد اینکه خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبد اللّه نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که.

صفحه : ۹۳۸

وَ ما کان‌َ لِمُؤمِن‌ٍ و نرسد و نشاید مر هیچ مردی گرویده را یعنی عبد اللّه رض بن جحش را وَ لا مُؤمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب را إِذا قَضَی اللّه‌ُ وَ رَسُولُه‌ُ چون حکم کرد خدا و رسول او أَمراً کاری را یعنی نکاح زینب بزید أَن یَکُون‌َ لَهُم‌ُ الخِیَرَةُ آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری یعنی برگزینند مِن أَمرِهِم از کار خود چیزیرا بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند وَ مَن یَعص‌ِ اللّه‌َ وَ رَسُولَه‌ُ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای تعالی و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فَقَد ضَل‌َّ پس بدرستی که گمراه شود ضَلالًا مُبِیناً گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول اینکه آیت زینب و برادرش راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم مانع شد کما قال وَ إِذ تَقُول‌ُ و یاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِی أَنعَم‌َ اللّه‌ُ مر آن کسی را که انعام کرده است خدای تعالی عَلَیه‌ِ برو باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو وَ أَنعَمت‌َ عَلَیه‌ِ و تو انعام کرده برو بپروردن و آزادکردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که أَمسِک‌ عَلَیک‌َ نگاهدار برای خود زَوجَک‌َ زن خود را یعنی زینب را وَ اتَّق‌ِ اللّه‌َ و بترس از خدای تعالی در کار او و از روی ضرار طلاقش مده وَ تُخفِی فِی نَفسِک‌َ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللّه‌ُ مُبدِیه‌ِ آنچه خدا پیدا کننده آن است یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیّبات تو خواهد بود وَ تَخشَی النّاس‌َ و می‌ترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسرخوانده را بخواست وَ اللّه‌ُ أَحَق‌ُّ أَن تَخشاه‌ُ و خدای تعالی سزاوارترست که ازو ترسی در آنچه باید ترسید و مقررست که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم ترسناک‌ترین خلق بود زیرا که خوف و خشیهٔ بسبب علم است انما یخشی اللّه من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم باللّه و اخشاکم از همه عالمیان اخشی بود نظم خوف و خشیت نتیجه علم است هر کرا علم بیش خشیت بیش هرکرا خوف شد رفیق رهش باشد از جمله رهروان در پیش آورده‌اند که زید مر زینب را طلاق داد بعد از انقضای مدّت عدّت حضرت رسالت‌پناهی علیه افضل الصلوت و التحیات کسی را فرستاد تا خواستگاری کند برای حضرت قصّه بعرض زینب رسانید از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز

گذارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری کرده اگر من شایسته اویم مرا بدوده فی الحال دعای او مستجاب شد آیت آمد فَلَمّا قَضی زَیدٌ پس آنهنگام که برسید زید مِنها از زینب وَطَراً بحاجتیکه داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود ازو یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زَوَّجناکَها ما او را بتو دادیم لِکَی لا یَکُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَی المُؤمِنِینَ حَرَجٌ بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی فِی أَزواجِ أَدعِیائِهِم درخواستن زنان پسرخواندهای خود را إِذا قَضَوا مِنهُنَّ وَطَراً چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَ کانَ أَمرُ اللّهِ و هست کاریکه خدای تعالی خواهد مَفعُولًا بودنی بی‌شبه چنانچه فهم زینب رض سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم بعد از نزول آیت بخانه زینب رفت بی‌دستوری وی زینب گفت یا رسول اللّه ص بی‌خطبه و بی گواه حضرت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که اللّه المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سائر زنان فخر میکرد که اللّه تعالی مرا. تزوج کرد به پیغمبر صلی اللّه و سلّم و متولی تزویج شما اولیای شما بوده‌اند.

صفحه : ۹۳۹

ما کانَ نیست عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم مِن حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی فِیما فَرَضَ اللّهُ لَهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او اینکه صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِی الَّذِینَ خَلَوا در ان کسانیکه گذشتند مِن قَبلُ پیش از محمّد ص مراد انبیاء ع دیگراند که خدا نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید بر ایشان وَ کانَ أَمرُ اللّهِ و هست کار خدای قَدَراً مَقدُوراً اندازه مقدار کرده شده که تخلف از ان محال است الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ آن کسانیکه میرسانند رِسالاتِ اللّهِ پیغامهای خدای را بامتان خود وَ یَخشَونَهُ و میترسند ازو وَ لا یَخشَونَ أَحَداً و نمی‌ترسند از هیچ کس إِلَّا اللّهَ مگر از خدای تعالی وَ کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدای تعالی حَسِیباً کافی ترسندگان را یا شمارکننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعه زینب رض زبان طعن بی‌دینان دراز شد که اینکه مرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود میخواهد و زید را با آن که پسرخوانده او بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد که ما کانَ مُحَمَّدٌ نیست محمّد صلی اللّه علیه و سلّم أَبا أَحَدٍ مِن رِجالِکُم پدر هیچ یکی از مردمان شما و اگرچه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم رضی اللّه عنهم بوده اما ایشان بحد رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقت پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد– وَ لکِن رَسُولَ اللّهِ و لیکن او فرستاده خداست وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوّت و پیغمبری برو ختم کرده‌اند و خاتم بمعنی آخرین نیز هست یعنی اوست آخرین انبیاء بنور ظهور چنانچه اوّل ایشان بود بظهور نور وَ کانَ اللّهُ و هست خدای تعالی بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً بهر چیزی دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت برو ختم شود در عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت‌پناهی علیه الصلوة و السلام نتوان کرد قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی و شرف بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جمله انبیاء ع نیز بدان حضرت صلی اللّه علیه و سلّم و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود چنانچه وَ جِئنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً و چون کتاب را مهر کرده‌اند کتابت در پایانی باشد چون نبوّت بآنحضرت صلی اللّه علیه و آله و سلّم سمت اختتام یافت در نبوت بدو بسته گشت دیگر چون از همه انبیاء ع بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی نظم هر که او خاتم شده است او که بخود مثل او نی بود و نی خواهند بود چونکه در صنعت برو استاد دست تو بگوئی ختم صنعت بر وی است.

صفحه : ۹۴۰ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید اذکُرُوا اللّهَ یاد کنید خدایرا ذِکراً کَثِیراً یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر تهلیل و تمجید تحمید و تکبیر وَ سَبِّحُوهُ و تسبیح گوئید او را یا نماز گذارید برای او بُکرَةً وَ أَصِیلًا بامداد و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق است از روی ادا سلمی قدس سره فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن نیست و در لطائف قشیری رح آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبّت حق یعنی او را دوست دارید چه مقررست که

من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند بیت در هیچ مکان از فکرت خالی در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل هُوَ الَّذِی یُصَلِّی اوست خداوندی که درود می‌دهد یعنی رحمت میکند عَلَیکُم بر شما وَ مَلائِکَتُه و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش می‌طلبند گناهان شما را و اینکه درود خدا و ملائکه بر شما لِیُخرِجَکُم برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکیهای کفر إِلَی النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه وقت درود خدای و ملائکه ایشان در ظلمات نبودند و گفته‌اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور تقدیر و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَ کانَ و هست خدای تعالی بِالمُؤمِنِینَ بگروندگان رَحِیماً مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِیَّتُهُم تحیت مومنان از خدای تعالی یَومَ یَلقَونَه سَلامٌ روز که ببینند او را سلامی است که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته‌اند ضمیر عایدست بملک الموت کنایت غیر مذکور یعنی روز که بینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَ أَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لَهُم برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان أَجراً کَرِیماً مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر ندای کرامت است إِنّا أَرسَلناکَ بدرستی که فرستادیم ترا شاهِداً گواه بتصدیق و تکذیب امت تو وَ مُبَشِّراً و مژده‌دهنده برحمت ما وَ نَذِیراً و بیم‌کننده از عقوبت ما وَ داعِیاً و خواننده إِلَی اللّهِ بپرستش خدای تعالی و اقرار بتوحید او بِإِذنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَ سِراجاً مُنِیراً و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن است یعنی تالی آن در آیات باهرات آورده‌اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت ص نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت بیت چراغ روشن از نور الهی جهانرا داد از ظلمت رهائی دیگر در خانه هرچه گم میشود بنور چراغ باز توان یافت و حقائقی که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور اینکه چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت نظم ازو جانرا بدانش آشنائی وزو چشم جهانرا روشنائی در گنج معانی بر گشاده وز ان صاحب دلان را مایه داده دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و امان و راحت است و دزد را واسطه خجلت و عقوبت است آنحضرت ص نیز دوستان را وسیله سلامت و کرامت و منکران را موجب حسرت و ندامت است و منیرا تاکید است یعنی تو چراغی، نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند و گاهی افروخته و تو از اوّل و آخر روشنی و چراغها ببادی مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یُرِیدُونَ لِیُطفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفواهِهِم وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و دیگر چراغها را بشب روشن سازند نه بروز تو شب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت را نیز از مشعل شفاعت روشن خواهی ساخت مثنوی شد بدنیا رخش چراغ افروز شب ما گشت ز التفاتش روز باز فردا چراغ افروزد که از ان جرم عاصیان سوزد در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند وَ جَعَلنا سِراجاً وَهّاجاً و پیغمبر ما را سراج گفت آن چراغ آسمانست و اینکه چراغ زمین و آن چراغ دنیا است و اینکه چراغ دین آن چراغ منازل فلکست و اینکه چراغ محافل ملک و آن چراغ. آب و گل است و اینکه چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور اینکه چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه‌گاه وجود آیند بیت از ظلمات عدم راه که بردی بیرون گر نشدی نور تو شمع روان همه و اشارت بهمین معنی فرموده‌ست بیت ز اقلیم عدم می‌آمدی و پیش رو آدم ع چراغی بود بر دستش هم از نور نخستینت صفحه : ۹۴۱

وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ و مژده ده مومنان را بِأَنَّ لَهُم بآنکه مر ایشانراست مِنَ اللّهِ از خدای تعالی فَضلًا کَبِیراً بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف‌تر جزاست وَ لا تُطِعِ الکافِرِینَ وَ المُنافِقِینَ و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش وَ دَع و بگذارد دست بدار أَذاهُم از مکافات رنج ایشان که بتو رسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ و توکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان وَ کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدای تعالی وَکِیلًا کارساز و مهم‌پرداز یا نگاهبان یا ضامن بر وعده نصرت و غالبیت ترا یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید إِذا نَکَحتُمُ المُؤمِناتِ چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشانرا مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ پیش از انکه مس کنید، امام

شافعی رح میگوید که مس کنایت از مباشرت است و نزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَما لَکُم پس نیست شما را عَلَیهِنَّ برین مطلقات مِن عِدَّةٍ هیچ عدتی تَعتَدُّونَها که شمارید ایّام آنرا فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی اگر مهر فرض کرده‌اید مر آن مطلقه را که نصف مهر لازم است و متعه مندوب است نزد امام اعظم رح و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجبست بر قدر مال و یسار وَ سَرِّحُوهُنَّ و بگذارید ایشانرا سَراحاً جَمِیلًا گذاشتن نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدّت نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان مرسانید یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر إِنّا أَحلَلنا لَکَ بدرستیکه ما حلال کردیم برای تو أَزواجَکَ زنان ترا اللّاتِی آتَیتَ آنها که دادی تو أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشانرا تقییدا حلال باعطای مهر جهت ایثار طریق فضل است نه برای توقف حل بر ان وَ ما مَلَکَت یَمِینُکَ و حلال ساخته‌ایم بر تو آنچه مالک شده است آن را دست تو یعنی مملوکات ترا مِمّا أَفاءَ اللّهُ از آنچه بازگردانیده است خدای عَلَیکَ بر تو از غنائم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان وَ بَناتِ عَمِّکَ و دختران عم ترا.

صفحه : ۹۴۲

وَ بَناتِ عَمّاتِکَ و دختران عمه‌های تو از اولاد عبد المطلب وَ بَناتِ خالِکَ و دختران خال تو وَ بَناتِ خالاتِکَ و دختران خاله‌های تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللّاتِی هاجَرنَ آن زنان مذکورات که هجرت کردند مَعَکَ با تو و محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت ص باشد خاصهٔ و قول ام هانی رض که مرا رسول ص خدای خطبه کرد و بدین آیت من برو حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید اینکه قول است وَ امرَأَةً مُؤمِنَةً و زنی مؤمنه إِن وَهَبَت اگر ببخشد نَفسَها لِلنَّبِیِّ نفس خود مر پیغمبر را إِن أَرادَ النَّبِیُّ اگر خواهد پیغمبر أَن یَستَنکِحَها آنکه در نکاح درآرد او را خالِصَةً خالص کرده شد احلال او خالص کردنی لَکَ مر ترا مِن دُونِ المُؤمِنِینَ بجز مومنان یعنی از مخصوصات آنحضرت ص است که زنی را بمجرد هبه بی‌مهر نکاح تواند کرد امام اعظم رح فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم است و در اتفاق اینکه صورت اختلاف کرده‌اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه او را ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در تبیان کبیر گفته که ام سهیل از بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بوده و در ربیع الاخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد درنیافته قَد عَلِمنا بدرستی که ما دانسته‌ایم ما فَرَضنا آنچه فرض کرده‌ایم عَلَیهِم بر ایشان یعنی بر امت از شرائط عقد فِی أَزواجِهِم در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حرّه وَ ما مَلَکَت أَیمانُهُم و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر در ان و ما حلال کردیم زنان را بر تو بمجرد هبه بی‌مهر لِکَیلا یَکُونَ تا نباشد عَلَیکَ حَرَجٌ بر تو تنگی وَ کانَ اللّهُ و هست خدای تعالی غَفُوراً آمرزنده مر چیزیرا که تحرز ازو دشوارست رَحِیماً مهربان بتوسع جائیکه مظنه حرج باشد تُرجِی بازپس داری مَن تَشاءُ هرکرا خواهی مِنهُنَّ از ازواج خویش وَ تُؤوِی و جای دهی إِلَیکَ بسوی خود یعنی با خودداری مَن تَشاءُ هرکرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت صلی اللّه علیه و سلّم ساقط شده، و در زاد المسیر گوید که میان همه ازواج غیر از سوده رض که نوبت خود را بعائشه رض بخشیده بود آن حضرت ص رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده رض و صفیه رض و جویریه رض و ام حبیبه رض و میمونه رض و رعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه که میخواست و بر وجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عائشه رض و حفصه رض و ام سلمه رض و زینب رض وَ مَنِ ابتَغَیتَ و هرکرا خواهی بازطلبی و دلجوئی کنی مِمَّن عَزَلتَ از آنها که با کرانه رفته از ایشان و ارجا کرده فَلا جُناحَ عَلَیکَ پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ذلِکَ آنکه اینکه معزولات را بازطلبی و دورشدگان را نزدیک خود خوانی أَدنی أَن تَقَرَّ نزدیک‌تر است بآنکه روشن شود.

صفحه : ۹۴۳

أَعیُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَ لا یَحزَنَّ و اندوهناك نشوند وَ یَرضَینَ و خوشنود باشند بما آتَیتَهُنَّ کُلُّهُنَّ بآنکه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجاء و ایواء و تقریب و تبعید بفرمان خدای است ملول نمی‌شوند و گردن می‌نهند وَ اللّه یَعلَمُ و خدای تعالی میداند ما فِی قُلُوبِکُم آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت وَ کانَ اللّه و هست خدای تعالی عَلِیماً دانا بضمائر بندگان حَلِیماً بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لا یَحِلُّ حلال نیستند لَکَ النِّساءُ مر ترا زنان مِن بَعدُ از پس اینکه نوزن که در عقد تواند چه تسعه در حق آن حضرت چون اربعه است در حق امت وَ لا أن تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِن أَزواجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و بجای وی دیگری را نکاح کنی وَ لَو أَعجَبَکَ و اگرچه بشگفت آورد ترا، حُسنُهُنَّ خوبی ایشان إلّا استثناء راست از نسا یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که تو داری مگر ما مَلَکَت یَمِینُکَ آنچه مالك آن شود دست تو یعنی بتصرف تو درآید و ملك یمین تو گردد وَ کانَ اللّه و هست خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها رَقِیباً مهربان و نگهبان و کسیکه از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن است و در نهان و آشکارا بادب حرمت زیستن بیت چو دانستی که حق دانا و بینا است نهان و آشکارا خویش کن راست آورده‌اند که چون حضرت زینب رض را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب رض در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه رض برفتند و سه کس مانده همچنان سخن میگفتند آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت ص بخانه زینب درآمد و من هم خواستم که درآریم پرده بر در حجره فروگذاشت و آیت حجاب نازل شد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده‌اید بخدا و رسول لا تَدخُلُوا درمیائید بُیُوتَ النَّبِیِّ در خانهای پیغامبر إلّا أن یُؤذَنَ لَکُم مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند إلی طَعامٍ بخوردن طعام آن هنگام درآیید غَیرَ ناظِرِینَ در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید إناه رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد می‌آمدند و می‌نشستند حکم شد که دیگر چنان مکنید وَ لکِن إذا دُعِیتُم و لیکن چون خوانده شوید فَادخُلُوا پس درآیید فَإذا طَعِمتُم پس چون طعام خوردید فَانتَشِرُوا پس پراگنده شوید و مکث مکنید.

صفحه : ۹۴۴

وَ لا مُستَأنِسِینَ و منشینید آرام‌گرفتگان لِحَدِیثٍ برای سخن یکدیگر إنَّ ذلِکُم بدرستی که درنگ شما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام کانَ یُؤذِی النَّبِیَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَیَستَحیِی مِنکُم پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید وَ اللّه لا یَستَحیِی و خدای تعالی شرم نمیدارد مِنَ الحَقِّ از گفتن راست وَ إذا سَأَلتُمُوهُنَّ و چون بطلبید از زنان پیغمبر مَتاعاً رختی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فَسئَلُوهُنَّ پس بطلبید از ایشان مِن وَراءِ حِجابٍ از پس پرده ذلِکُم آن سؤال از ورای حجاب أَطهَرُ پاکیزه‌تر است و پاك دارنده‌تر لِقُلُوبِکُم مر دلهای شما را وَ قُلُوبِهِنَّ و دلهای ایشان را از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هم هست وَ ما کانَ و نرسد و نشاید لَکُم مر شما را أن تُؤذُوا آنکه برنجانید رَسُولَ اللّهِ فرستاده خدای تعالی را و بکنید آنچه وی آن را کاره باشد وَ لا أن تَنکِحُوا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید أَزواجَه زنان او را که مدخول بها باشند مِن بَعدِهِ از پس وفات او یا بعد از انکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمااند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا أَبَداً هرگز إنَّ ذلِکُم بدرستی که ایذای آنحضرت و نکاح ازواج او کانَ عِندَ اللّهِ هست نزدیك خدای تعالی عَظِیماً گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت ص در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم دوخته‌اند بیت قبای سلطنت هر دو کون تشریف است که جز بقامت اقبال او نیاید راست آورده‌اند

که یکی از صحابه رض گفته بود اگر حضرت پیغمبر ص را وفات در رسد من عائشه رض را بخواهم و دیگر را در خاطر گذشته و بزبان نیاورده آیت آمد که إِن تُبدُوا اگر آشکارا کنید شَیئاً چیزیرا یعنی نکاح بعضی امهات مومنان را و بزبان میگوئید أَو تُخفُوهُ یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید فَإِنَّ اللّه کانَ پس بدرستی که خدای هست بِکُلِّ شَیءٍ بهمه چیز از سر و علانیه عَلِیماً دانا و بدان شما را جزا خواهد داد در خبرست که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده فروگذاشتند پدران و برادران و خویشان گفتند یا رسول اللّه ص چون حکم شد که زنان پرده‌نشین شوند ما را نیز از پس حجاب بایشان گفت و شنید باید کرد یا نی آیت آمد که.

صفحه : ۹۴۵

لا جُناحَ هیچ گناهی نیست عَلَیهِنَّ بر زنان فِی آبائِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش وَ لا أَبنائِهِنَّ و نه پسران خویش وَ لا إِخوانِهِنَّ و نه برادران خویش وَ لا أَبناءِ إِخوانِهِنَّ و نه پسران برادران خویش وَ لا أَبناءِ أَخَواتِهِنَّ و نه پسران خواهران خویش وَ لا نِسائِهِنَّ و نه بزنان ایشان یعنی مومنات وَ لا ما مَلَکَت أَیمانُهُنَّ و نه آنچه مالک است دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزکان و اصح آن است که کنیزکان و شمه ازین مبحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل و امر فرمود که ای زنان در پس پرده و حجاب قرار گیرید وَ اتَّقِینَ اللّه و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش برمدارید إِنَّ اللّه کانَ بدرستی که خدای هست عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیز از افعال و اقوال شما شَهِیداً گواه و از هر چه در خاطر و باطن گذرد آگاه نظم دیده بپوشید ز نامحرمان دور شوید از ره وهم و گمان در پس زانوی حیا و وقار خوش بنشینید بصبر و قرار ای عزیز چون از فحوی آیتهای گذشته التزام شرائط تعظیم و وظائف تکریم سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم مفهوم میشود و ارءاف فرمود آنها را بآیتی که مشیر است بکمال عنایت در باره آنحضرت علیه الصلوهٔ و السلام فرموده إِنَّ اللّه وَ مَلائِکَتَهُ بدرستی که خدای و فرشتگان او یُصَلُّونَ درود میفرستند عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه بخدا و رسول گرویده‌اید صَلُّوا عَلَیهِ صلاهٔ گوئید بر او وَ سَلِّمُوا و سلام گوئید بر وی تَسلِیماً سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلاهٔ از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمّد اینکه است که بارخدایا تعظیم کن محمّد ص را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اوّلین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیاء و مرسلین و ملائکه و النّاس اجمعین و جمهور علماء برانند که امر بصلاهٔ بر آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم درین آیت محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار آن واجب است امام مالک رح گوید که در همه عمر یکبار واجب است و زیاده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب موکد است یکی در نماز بعد از تشهد اوّل بمذهب امام شافعی رح و در تشهد آخر واجبست بمذهب امام ابو حنیفه رح و نزد برخی از علمای شافعیه سنت است و ائمه رض را در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلوات اللّه علیه و سلامه اختلاف است بعضی برانند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجبست و بس فتوی بر آنست که نام آنحضرت ص در مجلسی هر چند تکرار باید یک نوبت درود واجب است و باقی سنت و در کیفیّت صلاهٔ احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رح فرموده که افضل آنست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن بصحبت پیوسته و الفاظ وارده را بتمام بیارند برینوجه که اللهم صل علی محمّد ص و عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمّد ص و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمّد النبی الامی و علی آل محمّد ص و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و سلّم تسلیما کثیرا کثیرا و فضائل صلاهٔ و اوقات آن و شرائط و آدابی که در ان رعایت آن باید کرد و حواله بمطالعه تحفهٔ الصلوهٔ است قطعه یا سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست مه و سال و صبح و شام نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور در دست ما همین صلوات است و السلام.

صفحه : ۹۴۶

إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُؤْذُونَ اللّه میرنجانند خدای را یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزدیک خدای تعالی مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر وَ رَسُولَه و میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر میگویند و فعلا که الم بر وی و دندان مبارکش میرسانند لَعَنَهُمُ اللّه دور گردانید خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ در سرای دنیا و عقبی وَ أَعَدَّ و آماده کرده لَهُم برای ایشان در آخرت عَذاباً مُهِيناً عذابی خوارکننده وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ المُؤمِنِينَ و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان اسلمی رض وَ المُؤمِناتِ و زنان گرویده را چون عائشه رض صدیقه بِغَيرِ مَا اكتَسَبُوا بی‌آنکه کسب کرده‌اند یعنی بی‌خیانتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احتَمَلُوا پس هر آئینه برمیدارند اینکه موذیان بُهتاناً دروغ بزرگ وَ إِثماً مُبِيناً و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت ببهتان و مستحق عذاب بگناه ظاهر میشوند و گفته‌اند اینکه آیت در شان منافقان فرود آمد که بکلمات نالائق مرتضی علی کرم اللّه وجهه را میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی حضرت عمر فاروق رضی اللّه عنه کنیزکی آراسته را دید که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده منزجر ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی‌ادب سخنان ناملائم شنیع بمشافه با فاروق رض گفت و اینکه آیت در باره او نازل شد و گویند در شان زانیان است که شب‌ها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی، و سدّی رح میفرماید که در ان وقت حرائر را علامت آن بود که سرپوشیده در راه رفتندی و جواری سر برهنه بودندی چون آن بدکاران از سرپوشیدگان تحاشی می‌نمودند لا جرم آیت آمد که يا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر ص قُل لِأَزواجِكَ بگو مر زنان خود را وَ بَناتِكَ و دختران خود را وَ نِساءِ المُؤمِنِينَ و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه يُدنِينَ نزدیک گردانند و فروگذارند عَلَيهِنَّ بر رویهای و بدنهای خویش مِن جَلَابِيبِهِنَّ چادرهای خود یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند ذلِكَ اینکه پوشیدن سر و روی و بدن أَدنى نزدیک‌ترست أَن يُعرَفنَ بآنکه ایشانرا بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فَلا يُؤذَينَ پس ایذا کرده نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشانرا وَ كانَ اللّه و هست خدای تعالی غَفُوراً آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رَحِيماً مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان می‌کند.

صفحه : ۹۴۷

لَئِن لَم يَنتَهِ المُنافِقُونَ اگر بازنایستند منافقان از نفاق خود وَ الَّذِينَ و اگر یک طرف نشوند آنانکه فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری است یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش وَ المُرجِفُونَ و اگر ترک نکنند مخبران اراجف یعنی آنها که خبرهای بد می‌افگنند فِي المَدِينَةِ در مدینه از لشکرهای اسلام و معائب مومنان لَنُغرِيَنَّكَ بِهِم هر آئینه برگماریم ترا بر ایشان و مسلّط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثُمَّ لا يُجاوِرُونَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِيها در مدینه إِلّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند مَلعُونِينَ راندگان و درماندگان أَينَما ثُقِفُوا هر کجا که یافته شوند أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشانرا وَ قُتِّلُوا و کشته شوند یعنی بکشند ایشانرا تَقتِيلًا کشتنی بخواری سُنَّةَ اللّهِ سنت نهاده است خدا سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوا در آنانکه گذشتند مِن قَبلُ پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم ماضیه انبیاء ع که بقتل منافقان حکم کنند وَ لَن تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّهِ مر سنت خدای را تَبدِيلًا بدل‌کردنی و تغیر دادنی يَسئَلُكَ النّاسُ می‌پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عَنِ السّاعَةِ از ساعت رستخیز قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما عِلمُها جز اینکه نیست که دانستن وقت قیامت عِندَ اللّهِ نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده‌اند وَ ما يُدرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيباً باشد نزدیک إِنَّ اللّه بدرستی که خدای لَعَنَ الكافِرِينَ براند ناگرویدگانرا یعنی منکران بعث و حشر را و دور ساخت از رحمت خود وَ أَعَدَّ و آماده کرد لَهُم برای ایشان سَعِيراً عذاب آتشی افروخته.

صفحه : ۹۴۸

خالِدِينَ فِيها در حالتی که جاودان باشند در ان أَبَداً تاکید است یعنی همیشه در آتش معذب مانند لا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی که

ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَ لا نَصِیراً و نه یاری و مددگاری که عذاب از ایشان بازدارد یَومَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوهُهُم رویهای ایشان فِی النّارِ در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افگنند یَقُولُونَ ایشان می گویند یا لَیتَنا کاش که ما أَطَعنَا اللّهَ فرمان می‌بردیم خدای را وَ أَطَعنَا الرَّسُولَا و فرمانبرداری میکردیم پیغمبر ص را وَ قالُوا و گویند اتباع و اراذل قوم رَبَّنا ای پروردگار ما إِنّا أَطَعنا بدرستی که فرمان بردیم سادَتَنا مهتران قبائل خود را وَ کُبَراءَنا و بزرگان و پیشوایان را فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند و بافسانه و افسوس فریب دادند رَبَّنا ای پروردگار ما حکم کن میان ما آتِهِم بده ایشان را ضِعفَینِ دو برابر مِنَ العَذابِ از عذابی که بما داده زیرا که هم ضال بوده‌اند و هم مضل وَ العَنهُم و بران ایشان را لَعناً کَبِیراً راندنی بزرگ که بازخواندن نباشد مقرر است که هرکرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند بیت هرکرا قهر تو راند که تواند خواندن و آنکه را لطف تو خواند که تواند راندن یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید لا تَکُونُوا مباشید کَالَّذِینَ مانند آنانکه آذَوا مُوسی برنجانیدند موسی علیه السلام را یعنی پیغمبر من محمّد صلی اللّه علیه و سلّم را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی علی نبینا و علیه السلام را برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و شمه از ان در قصّه قارون گذشت فَبَرَّأَهُ اللّهُ پس پاک گردانید او را خدای تعالی مِمّا قالُوا از آنچه گفتند و زنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هارون ع بکوه طور رفتند و هارون آنجا وفات یافت گفتند او بر وی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده گردانید تا به براءت ذمه برادر اقرار کرد یا می گفتند که او عیبی دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب درآمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم درآمد موسی ع برهنه از پس او دویدند بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست وَ کانَ و بود موسی ع عِندَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی وَجِیهاً با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوات.

صفحه : ۹۴۹

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ ای گروه گرویدگان بترسید از خدای تعالی در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذای رسول او وَ قُولُوا و بگوئید قَولًا سَدِیداً سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و ناراستی در سخن مکنید چون حدیث افک عائشه رض و قصّه زینب رض و گفته‌اند قول سدید کلمه لا اله الّا اللّه است یا سخنی که بآن رضای خدای تعالی طلبند و قول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنی که صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جدّ باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید یُصلِح تا بصلاح آرد خدای لَکُم برای شما أَعمالَکُم کردارهای شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد و برای شما ذُنُوبَکُم گناهان شما وَ مَن یُطِعِ اللّهَ و هر که فرمان برد خدایرا وَ رَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَد فازَ پس بدرستیکه برهد از شر و برسد بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد فَوزاً عَظِیماً فیروزی بزرگ و آن لقا است یا بهشت إِنّا عَرَضنَا الأَمانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا حدود شرع، و در موضح فرمود که نماز است و روزه و زکوهٔ و جهاد و حج و امانت مردم یا نگاهداشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است بر هر تقدیر عرضه کرد آن را عَلَی السَّماواتِ وَ الأَرضِ بر آسمانها و زمین وَ الجِبالِ و بر کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَینَ پس سرباز زدند أَن یَحمِلنَها از انکه بردارند امانت را وَ أَشفَقنَ مِنها و بترسیدند از ان و گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عذاب یا بر اهل آسمان که ملائکه‌اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات برّی و بحری‌اند عرضه کرد و ابا کردند و سرباز زدند از راه مخافت نه از روی مخالفت وَ حَمَلَهَا الإِنسانُ و برداشت آن را آدمی ضعیف و ناتوان إِنَّهُ کانَ بدرستی که هست انسان ظَلُوماً ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد.

صفحه : ۹۵۰ لِیُعَذِّبَ اللّهُ تا عذاب کند خدای تعالی المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ مردان و زنان منافق را بتضییع امانت وَ المُشرِکِینَ وَ

الْمُشْرِكاتِ و عذاب كند مردان و زنان مشرك را بخيانت در امانت وَ يَتُوبَ اللَّهُ و باز گردد خداى برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ بر مردان و زنـان مومن بجهت حفـظ امـانت وَ كانَ اللَّهُ و هست خـداى غَفُوراً آمرزنـده تائبان رَحِيماً مهربان بر ايشان علماء و عرفا را درين آيت سخن بسيار است و از ان جمله شـمه ايراد كرده ميشود جمعى معنى آيت را بر ان فرود آورده‌اند كه عظمت شان امانت بمرتبه است كه اگر عرض كنند بر اينكه اجرام عظام و ايشانرا شعور و ادراك باشد از حمل آن ابا كنند و حق آنست كه حق سبحانه اينكه اجرام را ادراك و شعور داد و بر ايشان عرض كرد عرض تخيير و ايشان ابا كردند از خشيت و عجز نه از روى معصيت، انسان قبول كرد از راه همت نه از روى قوّت بيت آسمان بار امانت نتوانست كشيد قرعه فال بنام من ديوانه زدند امام قشيرى رح آورده كه امانت بر آنها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا عرض بود سرباز زدنـد و اينجا فرض بود در معرض حمل آمدنـد شيخ جنيد قـدس سـره فرموده است كه نظر آدم بر عرض حق بود نه بر امـانت لـذت عرض نقـل امانت را فراموش گردانيـد لا جرم لطف ربانى بزبـان عنـايت فرمود كه برداشـتن از تو و نگاهداشـتن از من چون تو بطوع بـار مـا را برداشتى من هم از ميـان همه ترا برداشتيم كه و حملنـاهم فى البر و البحر بيت راه او را بـدو توان پيمود بـار او را بـدو توان برداشت صـاحب انوار آورده كه ميشايـد كه مراد بامانت عقـل و تكليف باشـد چون سـما و ارض و جبال را اسـتعداد حمل آن نبود انسان بقابليت خود قبول كرد زيرا كه ظلوم است بواسـطه استيلاى قوّت غضبى و جهول بجهت غلبه قوّت شـهوى و فائـده عقل آنست كه قوتين را از تعـدى نگاهداشـته بر طريقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصـود تكـاليف تعـديل قـوتين است كه نـتيجه صـفتين سـبعى و بهيمى‌انـد پس ظلومى و جهولى علت حمـل باشـد و گفته‌انـد از شـان انسـان است ظلم و جهـل چنـانچه گوئى المـاء طهور يعنى از شـان اوست طهـارت همچنين اينكه دو صـفت از شان آدميان‌ست اما چون حامل امانت شدند بعضـى ترك ظلم و جهل گرفتند و جمعى بر آن ماندند يا خود اينكه دو صفت نوع انسان را باعتبـار اغلب افراد ثـابت‌ست در احقـاف آورده كه ظلـوم و جهـول است نزد خلـق نه نزد حق و در تفسـير خواجه محمّـد ص پارسـا مذكورست كه حق سـبحانه امانت را بر اينكه آسـمان و زمين و جبال عرض كرد ابا نمودند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بى مضائقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود كه فنا ميكند ذات خود را هويّت مطلقه و جهول است كه غير حق را نمى‌شـناسد و بقول لا ـ اله الّا اللّه نفى ما سوى مى‌كنـد در فتوحات فرمود كه امانت اتصاف است باسـماى حسـنى كه بر همه موجودات عرضه كرده‌انـد و انسان قبول كرد و او ظلوم بودى اگر برنداشتى و جهولست يعنى عالم زيرا كه نهايت علم باللّه اعتراف است بجهل و عجز از معرفت حق- مصـرعه لعجز عن درك الادراك ادراك و حضـرت مير قاسم انوار قـدس سـره در بعضـى از رسائـل خود امـانت را بر خلافـت ربانى فرود آورده و گفته كه ظلم و جهل ضـد علم و عـدل است اما بمعنى اذا جاوز شيء حـده انعكس ضده اينجا جلوها دارد و ظلوم و جهول صـيغه مبالغه است و هر گاه كه اينكه دو صـفت از حد متجاوز كردند هر آئينه بضـد خود مبـدل خواهند گشت در روح الارواح ميگويد كه ظلوما و جهولا اينجا مدح‌ست نه ذم آدم عليه السـلام بارى بهمت برداشت كه فوق الطاقـۀ بود گفتنـد ظلم كردى بر نفس خود نـدانستى كه بـار گرانست گفت از غير حق جاهل بودم آوازه ظلومى و جهولى او در دو عالم افتاد و عالميان از سر اينكه غافل در لوامع آورده كه آن بوالعجبى كه عشق را در عالم بشريت‌ست در مملكت ملكيـت نيست كه ايشـان سـايه پرورد لطـف و عصـمت‌اند و مرد سـايه‌پرور و محبـ بى‌درد را قـدرى و قيمـتى نيست عشـق را طـائفه درخورند كه صفت أ تجعل فيها من يفسد فيها سرمايه بان ايشان و سمت انه كان ظلوما جهولا پيرايه روزگار ايشان‌ست بيت عاشقان را درد و بـدنامى خوش است عاشـقان را سوز و ناكامى خوش است آفتاب امانت كه از برج عرض الوهيّت بتافت آسـمان گفت مرا وصف رفعت ثـابت است زمين فريـاد بركشيـد كه مرا نعت بسـطت واقع است صـدا از كوه برآمـد كه مرا ثبات قـدم حاصل است ما تحمل اينكه بار نـداريم نشايد كه آفت بما باز خورد و اينكه صـفتها از ما بسـتاند آدم خاكى گفت كه مرا چيست كه از من بسـتانند مردانه پيش آمـد و بارى كه هياكل افلاك نكشـيدند بر دوش نياز گرفته نعره هل من مزيد زدن آغاز كرد فرمان شد اى خاكى دلير اينكه همه قوّت از كجا آوردى زبان حال او ميگفت كه بار گران بمدد يار مهربان ميتواند كشـيد بيت آن بار كه از بردن او عرش ابا

کرد بـا قوّت تو حامـل آن بـار نـاتوان بود القصه خلعت حمـل امـانت جز بر قـامت باسـتقامت انسان که منشور انّی جاعل فی الارض خلیفـه بر نـام نـامی او نوشـته‌اند راست نیامـد و چـون کـاری بـدین عظمت و مهمی بـدین ابهّت نـامزد او شـد جهت دفع چشم‌زخم حسودان شـیاطین که دشـمنان دیرینه اوینـد سـپندانه انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افگندند مصرعه تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

صفحه : ۹۵۱

سورهٔ سبأ

مکیـهٔ و هی اربع و خمسون آیـهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الحَمدُ لِلّهِ همه سپاس و سـتایش مر خدای راست الَّذِی لَه آن خدای که مر اوراست مـا فِی السَّمـاواتِ آنچه در آسـمانهاست از وسائط جلائـل نعم وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینهاست از روابط دقائق جود و کرم- وَ لَه الحَمدُ و مر اوراست سـتایش فِی الآخِرَهِٔ در آن سـرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سـرور چنانچه گویند الحمد للّه الذی هـدانا لهـذا و الحمـد للّه الذی صدقنا وعده و الحمد للّه الذی احلنا دار المقامهٔ و گفته‌اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند و دوستان او را بفضل ستانید و دشمنان بعدل ستایش نمایند وَ هُوَ الحَکِیمُ و اوست کاردان الخَبِیرُ دانا باحوال بندگان از آشکارا و نهان یَعلَمُ میدانـد مـا یَلِجُ آنچه فرو رود فِی الأَرضِ در زمین چون آب باران وَ ما یَخرُجُ و آنچه بیرون آیـد مِنها از زمین چون نبات یا دانا است بـآنچه در زیر زمین باشـد چـون کنـوز و دفـائن و امـوات و آنچه بر روی زمین باشـد چون حیوان و عیون و فلزات وَ مـا یَنزِلُ و میدانـد آنچه فرود می‌آیـد مِنَ السَّمـاءِ از آسـمان چون ملائـکه و کتب و مقـادیر ارزاق و امطـار وَ ما یَعرُجُ و آنچه بالا میرود فِیها در آسـمان چون فرشـتگان و نامهـای اعمـال بنـدگان و دعوات و کلمـات طیّبه و ارواح طاهره، در غرائب التفسـیر آورده که آنکه فرود می‌آید یعنی جبرئیل ع و آنکه بالا میرود یعنی حضـرت رسالت‌پناه ص در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرمود که بر علم قدیم او پوشـیده نیست آنچه فرود می‌آید بر دلهای اولیاء از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از نفائس انفاس اولیاء و اصفیاء در همه اوقـات یـا آنچه فرود می‌آیـد الطاف و کرم است که از بارگاه قـدیم متوجه دلها گشـته هر جا که بوی آشـنای می‌آیـد همانجا منزل میکنـد ان لربکم فی ایـام دهرکم نفخـات الا ـ فتعرضـوا لهـا و آنچه بالا ـ میرود و نـاله تائبـان است و آه مفلسـان که چون سـحرگاه از خلوتخانه سـینه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بر وی کشـند که انین المذنبین احب الی من رجل المسبحین بیت غلغل تسبیـح شـیخ ز چنـد مقبول است لیک آه درد آلود رنـدان را قبول دیگرست وَ هُوَ الرَّحِیمُ و اوست مهربان در اتمام نعمت الغَفُورُ پوشنده گناهان بپرده رحمت.

صفحه : ۹۵۲

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتنـد آنانکه کافر شدنـد از روی انکار یا اسـتهزاء که لا تَأتِینَا السّاعَهُٔ نمی‌آید بما قیامت قُل بگو ای محمّد بَلی نه آن‌ست که شـما میگوئید آری وَ رَبِّی بحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سـبحانه فرمود که ای محمّد ص تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بزودی لَتَأتِیَنَّکُم هر آئنه بیاید بشـما قیامت عـالِمِ الغَیـبِ صـفت پروردگـارست یعنی داننـده پوشـیده‌هاست لا ـ یَعزُبُ عَنهُ دور نشـود از علم او یـا پوشـیده نگردد ازو مِثقالُ ذَرَّهٍٔ همسنگ مورچه خورد یا بوزن ذرّه از ذرّات هوا فِی السَّماواتِ در آسـمانها وَ لا فِی الأَرضِ و نه در زمین وَ لا أَصـغَرُ و نیست خردتر مِن ذلِکَ از مثقال ذرّه وَ لا أَکبَرُ و نه بزرگتر از ان إِلّا فِی کِتابٍ مگر آنکه مکتوب است در کتاب مُبِینٍ روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینهـا را در لوح ثبت کرده لِیَجزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا تا پاداش دهـد آنانرا که گرویده‌انـد وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌انـد عملهای شایسته أُولئِکَ آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُم مر ایشانراست مَغفِرَهٌٔ آمرزش خطیات وَ رِزقٌ کَرِیمٌ و روزی بزرگوار یعنی بی‌طلب و تعب وَ الَّذِینَ سَعَوا و آنـانکه بشـتافتند فِی آیاتِنـا در آیتهـای کلاـم مـا یعنی در ابطال آن سـعی نمودنـد مُعاجِزِینَ عنادکننـدگان یا

کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شد أُولئِکَ آن گروه لَهُم مر ایشانراست عَذابٌ عذاب مِن رِجزٍ أَلِیمٌ از سخت‌تر عذاب الم رساننده وَ یَرَی الَّذِینَ و دیگر اثبات اشیاء در لوح محفوظ برای آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا العِلمَ داده شدند علم را مراد اصحاب پیغمبر علیه السلام‌اند یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الَّذِی أُنزِلَ آنچیزی که فرو فرستاده شده است إِلَیکَ بسوی تو مِن رَبِّکَ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الحَقَّ او راست و درست است وَ یَهدِی و او یعنی آن منزل راه نماید إِلی صِراطِ العَزِیزِ براه خداوند غالب الحَمِیدِ ستوده بر نعم غایت الحمد.

صفحه : ۹۵۳

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویده‌اند یعنی از منکران بعث بعضی مر بعضی را گفتند هَل نَدُلُّکُم آیا دلالت کنیم شما را عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُم بر مردیکه خبر میدهد شما را یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم که میگوید إِذا مُزِّقتُم چون پاره پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند همه اجزای شما را کُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک إِنَّکُم بدرستی که شما لَفِی خَلقٍ جَدِیدٍ هر آئینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی که چنین خبر میدهد أَفتَری عَلَی اللّهِ آیا می‌بندد بر خدای کَذِباً دروغی را متعمدا أَم بِهِ جِنَّةٌ یابد و جنونی است که میگوید چیزی که نمیداند بَلِ الَّذِینَ نه چنین است که میگویند بل آنانکه لا یُؤمِنُونَ نمیگروند بِالآخِرَةِ بدان سرای فِی العَذابِ در عذاب‌اند بدان جهان وَ الضَّلالِ البَعِیدِ و در گمراهی دور از صواب بدین جهان و صفت ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازی است چه بعد از صفت ضال است أَ فَلَم یَرَوا آیا نمی‌بینند و نمی گروند کافران را إِلی ما بَینَ أَیدِیهِم بسوی آنچه در پیش ایشان است وَ ما خَلفَهُم و آنچه از پس ایشان است مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصوراند میان آسمان و زمین إِن نَشَأ نَخسِف بِهِمُ الأَرضَ اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین أَو نُسقِط یا فرو افگنیم عَلَیهِم بر ایشان کِسَفاً مِنَ السَّماءِ قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در نظر بآسمان و زمین یا در تامل باقتدار بر خسف و اسقاط لَآیَةً هر آئینه دلالتی است و عبرتی لِکُلِّ عَبدٍ مُنِیبٍ هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر می‌نمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت.

صفحه : ۹۵۴

وَ لَقَد آتَینا داوُدَ و هر آئینه ما دادیم داود را مِنّا از نزدیک ما فَضلًا زیادتی بر سائر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا بادشاهی یا حسن خلق با رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم بآنکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه که داود علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز او کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افگندندی نظم ز صوت دلکشش جان تازه گشتی روان را ذوق بی‌اندازه گشتی سپهر چنگ پشت ارغنون ساز از ان پر حال‌تر نشنوده آواز و بعضی گفته‌اند که فضل آنست که بعد ازین میگوید یا جِبالُ أَوِّبِی گفتیم ما که ای کوهها بازگردانید آوازهای خود را مَعَهُ با داود بر وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر جا که رود و هرگاه که خواهد و اینکه معجزه داود علیه السلام بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی وَ الطَّیرَ و مسخر کردیم ویرا مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودندی آورده‌اند که چون داود علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدا ویرا مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلآویز امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی بیت چو گردد مطرب من نغمه‌پرداز ز شوقش مرغ روح آید بپرواز روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه اوی اولی آن است که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدا پیشه طلبید امر شد که زره‌گری کند و آنرا بر وی آسان گردانید چنانچه میفرماید وَ أَلَنّا لَهُ الحَدِیدَ و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه آهن در دست او بمثابه موم نرم بودی و در وی هر تصرفی که خواستی کردی و

فرمان دادیم أنِ اعمَل بـآنکه بساز سابِغات زره‌های فراخ دامن گشاده وَ قَدِّر و انـدازه نگهـدار فِی السَّردِ در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افگن تا وضع آن متناسب افتـد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشـش‌هزار درهم فروختی چهار هزار تصـدق کردی و دو هزار نفقه عیـال سـاختی و در لبـاب گفته که چون وفـات یـافت شـش‌هزار زره در خـانه او بود وَ اعمَلُوا و دیگر گفتیم ای داود تو بـا اهـل خود عمـل کنیـد صالِحاً عمل شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّی بـدرستی که من بِما تَعمَلُونَ بآنچه شـما کنید بَصِیرٌ بینا‌ام و لائق آن پاداش خواهیم داد وَ لِسُلَیمانَ الرِّیحَ و مسخر کرده شده مر سلیمان علیه السلام را باد غُدُوُّها شَهرٌ رفتن او بامداد یک ماهه راه وَ رَواحُها شَهرٌ و شبانگاه نیز مسیرت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابـل رفتی و آنجـا بیتوتت نمودی أَسَلنا و جاری کردیم لَهُ برای او عَینَ القِطرِ چشـمه مس گـداخته را تا از معـدن بیرون آمـدی چون آب روان و آن در موضـعی بود از یمن بقرب صـنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از ان مس آنچه میخواستند می‌ساختند وَ مِنَ الجِنِّ و رام کرده شـد مر او را از دیوان مَن یَعمَلُ بَینَ یَدَیهِ کسـی که کار کردی پیش او بِإِذنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم وَ مَن یَزِغ مِنهُم هر که بگردد و مائل شود از دیوان و سرکشـی کنـد عَن أَمرِنا از فرمان ما و از طاعت سـلیمان نُذِقهُ بچشانیم او را مِن عَذابِ السَّعِیرِ از عـذاب آتش افروخته در عقبی و گوینـد در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشـته مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان ع دیوی بیرون رود آن تازیانه آتش برو زند و او را بسوزد.

صفحه : ۹۵۵

یَعمَلُونَ میکردنـد لَهُ برای سـلیمان مـا یَشاءُ آنچه میخواست مِن مَحارِیبَ از غرفهـای خوش و منظرهای دلکش در وسـط آورده که محراب منزلی را گوینـد که بـدرجه بدو باید رفت و گفته‌اند محاریب اینجا موضع حرب‌ست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سـلیمان ع در ولایـت یمن حصـنهای عجیب ساخته بودنـد چون مرداح و بیسـتون و قلقوم و غمـدان و هنیزه و جنیـده و امثال آن وَ تَماثِیلَ و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیاء علیهم السلام بر وضعی که در زمان عبادت بر ان بوده‌اند تا مردمان آنرا مشاهـده نموده بر همان وجه پرسـتش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سـبحانه بوقت محاربه باعداء روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صـلب باشـند و گفته‌اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیات دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بر تخت نشیند آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشینی کرکسان ببالهای خود ویرا سایه کردندی وَ جِفانٍ و میکردند از برای سـلیمان ع کاسـهای چوبین و غیر آن کَالجَوابِ مانند حوضـهای بزرگ وَ قُدُورٍ راسِیاتٍ و دیگهای بلند بر سـر پایه نهـاده ماننـد کوهها و او را دوازده هزار طبّاخ بوده که درین دیگهـا طعـام پختنـدی و هنوز در بعضـی از ولایت شام دیگها چنان از سنـگ تراشـیده موجود است اعمَلُوا گفتیم عمـل خیر کنیـد آلَ داوُدَ ای آل داود شُـکراً برای سپاسداری چنین نعمتهـای ثـابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود ساعت لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی بشکر الهی و عنایت پادشاهی وَ قَلِیلٌ و انـدکی مِن عِبادِیَ الشَّکُورُ از بنـدگان من سپاس دارند و شـکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شـکرگزاری ادا کنـد و بـا وجود چنین استغراقی در شـکر خود را از ادای شـکر عـاجز شناسـند چه توفیق شـکر نعمـتی اسـت مسـتدعی شـکر دیگر و ازینجا گفته‌اند الشکور من یری عجزه من الشکر مثنوی حد شکر حق نداند هیچکس حیرت آمد حاصل دانا و بس آن بزرگی گفت با حق در نهان کای پدیدآرنده هر دو جهان ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شـکر نعمتهات گفت پیـک حضـرت دادش از ایزد پیـام گفتش از تو اینکه بود شـکر مـدام چون درین ره اینکه قـدر بشـناختی شـکر نعمتهای ما پرداختی آوردهانـد که بناء بیت المقـدس را داود علیه السـلام آغاز کرده بود و سـلیمان علیه السـلام در اتمام آن سـعیهای بلیغ بجای آورده و هنوز یک ساله کارمانده بود که متقاضـی اجل بسـلیمان ع درآمده طلب ودیعت روح کرد سلیمان علیه السلام کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنیـد و مرا بعـد از مرگ بر عصای من تکیه دهیـد تا جن از کار خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسـد

پس چون سلیمان ع درگذشت او را بشستند و برو نماز گذاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان از دور ویرا زنده می‌پنداشتند و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام می‌نمودند تا بعد از یک سال اسفل عصای او را دابهٔ الارض بخورد و او بر زمین افتاده همگنانرا موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال اللّه تعالی فَلَمّا قَضَینا پس آنهنگام که قضا کردیم عَلَیهِ المَوتَ بر سلیمان مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه دادند ما دَلَّهُم دلالت نکرد مر دیوان را عَلی مَوتِهِ بر مرگ سلیمان إِلّا دَابَّةُ الأَرضِ مگر چوب خواره که از زمین برآمده تَأکُلُ میخورد مِنسَأَتَهُ عصای او را فَلَمّا خَرَّ پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان علیه السلام تَبَیَّنَتِ الجِنُّ دانستند دیوان أَن لَو کانُوا آنکه اگر بودندی که البته یَعلَمُونَ الغَیبَ دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا بودندی بغیب ما لَبِثُوا درنگ نکردندی یک سال فِی العَذابِ المُهِینِ در عذاب خوارکننده یعنی تکالیف شاقه که ایشانرا در عمل عمارت بود.

صفحه : ۹۵۶

لَقَد کانَ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبا بن یشحب بن یعرب بن قحطانرا فِی مَسکَنِهِم در مسکنهای ایشان و حفص بصیغه مفرد خواند یعنی در مسکن ایشان آیَةٌ علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مآرب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هیجده فرسخ بود و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب از ولایت شجر عمان و هو ساحل البحر من عمان و عدن بآب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدّی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع شدی و سه ثقبه بر آن سد ترتیب کردند تا اوّل ثقبه اعلی بگشاید و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه‌دار کما قال اللّه تعالی جَنَّتانِ آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد درو بوستان بود عَن یَمِینٍ وَ شِمالٍ از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ می‌نمود کُلُوا گفت پیغمبر مر ایشان را که بخورید مِن رِزقِ رَبِّکُم از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان بگذشتی آن زنبیل پرمیوه شدی بی‌حرکت دست پس پیغمبر ص گفت که ازین نعمتها بخورید وَ اشکُرُوا لَهُ و شکر کنید مر خدایرا بَلدَةٌ طَیِّبَةٌ اینکه شهری که خدای شما را در ان یا از ان روزی میدهد شهری پاکیزه است هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت از نکوئی چون باغ ارم بتازه روئی در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و شپش در جامها نیفتادی و هر غریبی که آنجا رسیدی شپشها که در جامه وی بودی بمردی وَ رَبٌّ غَفُورٌ و پروردگار روزی‌دهنده و از شما شکرجوینده و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فَأَعرَضُوا پس ایشان روزی بگردانیدند از خود و شکرگزاری نه‌نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر ص بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر ص آخرین در زمان پادشاهی ذی الاغار بن جشیان بعد از رفع حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمده و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بوده که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل درآمده منازل و حدائق ایشان مغمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فَأَرسَلنا عَلَیهِم پس فرستادیم بر ایشان سَیلَ العَرِمِ سیل صعب و گفته‌اند عرم بند آب‌ست یا نام وادی آب که آب ازو آید یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَ بَدَّلناهُم و بدل دادیم ایشانرا بِجَنَّتَیهِم بباغهای ایشان جَنَّتَینِ دو باغ ذَواتَی أُکُلٍ خَمطٍ خداوند میوه تلخ وَ أَثلٍ و شوره کزو چنین موضعی را جنت گفتن گفتن بطریق مشاکله است وَ شَیءٍ و چیزی مِن سِدرٍ قَلِیلٍ از کنار اندک یعنی در ان شوره‌زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از ان میوهای فوت شده ذلِکَ اینکه عذاب جَزَیناهُم پاداش دادیم ما ایشانرا بِما کَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده برسل کافر شدند هَل نُجازِی و آیا عقاب کرده شود إِلَّا الکَفُورَ مگر ناسپاسی را و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم ما مگر ناسپاسی جزای

عـام‌ست هر مؤمن و کـافر را و مجـازات خـاصه کفـار است- آوردهانـد که بقایـای سـبا نزد پیغمبر ص خود آمـده گفتنـد شـناختیم پروردگـار خود را پس ازین اگر نعمتی بمـا ارزانی فرمایـد ناسپاسـی نکنیم و عبـادتی بجای آوردیم که هیـچ قوم نکرده باشـند حق سبحانه دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشود فرمود که صفحه : ۹۵۷

وَ جَعَلنـا و گردانیـدیم بَینَهُم میـان سـبا وَ بَینَ‌القُرَی الَّتِی و میـان آن دیهها که بکرم خود بارَکنا برکت دادیم فِیها در ان از ولایت شام چون فلسـطین و اردن و اریحا و ایلیا قُریً‌ظاهِرَهً دیههای معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از مآرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصـد دیه پدیـد آمـد وَ قَدَّرنا و تقـدیر کردیم فِیهَا السَّیرَ در ان دیهها رفتن مردم را یا تقادیر مراحل را بیان کردیم و گفتیم سِیرُوا بروید فِیها در آن دیهها لَیالِیَ وَ أَیّاماً شب‌ها و روزها آمِنِینَ امان یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسـبب آبادانی مواضع بقیه و سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتنـد چاشت در دیهی بودنـد و شام در دیهی و توانگران را بـدرویشان حسـد آمـد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس اینکه راه همچنان میروند که سواره و توانگر فَقالُوا پس گفتنـد اغنیای ایشان رَبَّنا ای پروردگار ما باعِد دوری افگن بَینَ أَسفارِنا میان منازل سـفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی‌زاد و راحله سـفر نکنند و نتوانند کرد- وَ ظَلَمُوا أَنفُسَـهُم و سـتم کردند بدین دعا بنفس خودها و ما آن دیههـا را خراب کردیم فَجَعَلنـاهُم پس بگردانیـدیم اهـل سـبا را أَحـادِیثَ سـخنان یعنی از ایشان بتعجب بازگوینـد که از آبادانی بخرابی میل کردنـد وَ مَزَّقناهُم و پراگنده ساختیم ایشانرا کُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراگنده ساختنی با یکی از ایشان در مآرب نماند قبیله غسان از ایشـان بشـام رفت و قضـاعه بمکه و اسـد به بحرین و انمار بیثرب و جزام بتهامه و ازد بعمان و اینکه کلمه ضـرب المثل شـد که!!! یـدی سبا إِنَّ فِی ذلِکَ بـدرستیکه در آنچه ذکر کردیم لَآیاتٍ هر آئینه عبرتهاست لِکُلِّ صَبّارٍ مر هر صبرکننده را بر سـختیها شَکُورٍ سپـاس گوینـده بر نعمتهـا در کشف الاسـرار آورده که اهل سـبا در خوشـحالی و فارغ‌بالی میگذرانیدنـد بسـبب ناصبری بر عاقبت و ناشـکری بر نعمت رسـید بر ایشان آنچه رسـید بیت روزگاری عاقیت شـکرت نکردم لا جرم دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزم وَ لَقَد صَدَّقَ و بـدرستی که راست یافت عَلَیهِم بر اهل سـبا و اصح آنست که بر همه کافران إِبلِیسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شـیطان که من بر بنی آدم بسـبب شـهوت و غضب که در نهاد ایشان نهادهانـد دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمـان او در بـاره اهـل غوایت راست شـد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی او کردنـد در شـرک و معصـیت إِلّا فَرِیقاً مِنَ‌المُؤمِنِینَ مگر گروهی از مومنان که مستثنی‌اند.

صفحه : ۹۵۸

وَ ما کانَ و نبود لَهُ عَلَیهِم مر ابلیس را بر آنانکه گمان او در شان ایشان محقق شـد مِن سُـلطانٍ تسلطی و استیلائی إِلّا لِنَعلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَن یُؤمِنُ کسی که میگرود بِالآخِرَهِ بدان سرای مِمَّن هُوَ از کسی که مِنها فِی شَکٍّ از آخرت در گمان است تا بدانند اولیاء ما اهل ایمان و ارباب گمان را وَ رَبُّکَ و پروردگار تو عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها حَفِیظٌ نگاهبان است قُلِ بگو ای محمّد ص مر بنی ملیـح را ادعُوا الَّذِینَ زَعَمتُم بخوانیـد آنانرا که گمان بردهایـد ایشانرا خـدایان مِن دُونِ اللّهِ بجز خـدای تعالی یعنی ملائکه که می‌پرستیـد بخوانیـد تا از ایشان در جـذب منافع و دفع مکاره هیـچ مـددی می‌یابید یعنی ایشانرا بی‌عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافران را بگو که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت کنند شـما را و چگونه اجابت کنند شـما را که لا یَملِکُونَ مالک نمیشوند ایشان مطلق مِثقالَ ذَرَّهٍ همسـنگ مورچه را هم از خیر و شر فِی السَّماواتِ در آسمانها وَ لا فِی الأَرضِ و نه در زمین وَ ما لَهُم و نیست مر بتان یا فرشـتگان را فِیهِما در آسـمان و زمین مِن شِرکٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وَ ما لَهُ و نیست مر خدای را مِنهُم از اصـنام و ملائکه در تقدیر و تدبیر مِن ظَهِیرٍ هیچ یاری و مددگاری وَ لا تَنفَعُ الشَّفاعَهُ و سود نکند شـفاعت کس عِندَهُ نزدیک خدای تعالی یعنی گمان شـفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست کردن نفع نکند إِلّا لِمَن أَذِنَ لَهُ مگر کسیکه بدسـتوری دهد خدای مر او را برای شفاعت کردن یا او مازون باشد بدرخواست کردن و روز قیامت منتظر

باشند هم شافع و هم مشفوع له، و در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزّت چه فرمان رسد و اینکه انتظار می‌برند حَتّی إذا فُزِّعَ تا چون بردارند فزع را عَن قُلُوبِهِم از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قالُوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که ما ذا قالَ چه چیز گفت رَبُّکُم پروردگار شما در باب شفاعت قالُوا الحَقَّ گویند سخن راست و درست گفت و فرمود که مؤمنان را شفاعت کنند نه کافران را وَ هُوَ العَلِیُّ الکَبِیرُ و خدای برتر است و بزرگوارتر از انکه پیغمبری و فرشته بی‌اذن او شفاعت نتوانند کرد- صفحه : ۹۵۹ قُل مَن یَرزُقُکُم بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم که روزی میدهد شما را مِنَ السَّماواتِ از آسمانها بباران وَ الأَرضِ و از زمین بنبات قُلِ اللّهُ و هم خود بگو روزی دهد شما را خدای تعالی چه آن سؤال را بجز اینکه جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام بزبان نگویند بدل مقرانـد وَ إِنّا و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی‌دهنده را یکی گوئیم و هم یکی را پرستش کنیم أَو إِیّاکُم یا شما مشرکان که جمادی را که در مراتب امکانیت فروتری ازو نیست با واجب الوجود شریک سازید لَعَلی هُدیً براه راستیم أَو فِی ضَلالٍ مُبِینٍ یا در گمراهی آشکارا قُل لا تُسئَلُونَ بگو پرسیده نخواهید شد شما عَمّا أَجرَمنا از انکه ما می‌کنیم از بدی وَ لا نُسئَلُ و ما پرسیده نخواهیم شد عَمّا تَعمَلُونَ از آنچه شما می‌کنید بلکه هر کس را از عمل او سؤال خواهند کرد و مناسب آن جزا خواهند داد قُل یَجمَعُ بگو جمع کند بَینَنا میان ما رَبُّنا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ یَفتَحُ پس حکم کند بَینَنا بِالحَقِّ میان ما براستی و محق را ببوستان وصال قربت فرستد و مبطل را بزندان وبال وَ هُوَ الفَتّاحُ و اوست حکم‌کننده در قضایای مشکله العَلِیمُ دانا بچگونگی حکم قُل أَرُونِیَ الَّذِینَ بگو بنمائید بمن آنان را که أَلحَقتُم بربسته‌اید بِهِ بخدای شُرَکاءَ انبازان یعنی بنمائید تا بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت کَلّا اینکه انبازی هرگز درست نیست بَل هُوَ اللّهُ العَزِیزُ بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که دم شرکت با او نتواند زد الحَکِیمُ دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را باور تبت شرکت توان داد، نظم وحده لا شریک له، صفتش و هو الفرد اصل معرفتش شرك را سوی وحدتش ره نیست عقل از کنه ذاتش آگه نیست هست در راه کبریای جلال شرك نالائق و شریك محال وَ ما أَرسَلناكَ و نفرستادیم ترا ای محمّد ص إِلّا کَافَّةً مگر فرستادن عامه و شامل لِلنّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر بعامه خلق و اینکه از خصائص افضلیت آنحضرت ص ست صلاهٔ اللّه و سلامه علیه که مبعوث بوده با همه افراد آدمیان و جنیان و غیر او هیچکس از انبیاء ع بتمام جن و انس مبعوث نبوده قطعه ترا دادند منشور سعادت وز ان پس نوع انسان آفریدند پری را جمله در خیل تو کردند پس آنگاهی سلیمان آفریدند و گفته‌اند های کافه برای مبالغه است چون علامه و نشابه یعنی نفرستادیم ترا مگر باز دارنده مردمانرا از شرك بَشِیراً مژده‌دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند وَ نَذِیراً و بیم‌کننده بعدل آنرا که بشرك اصرار نماید وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند فضائل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد.

صفحه : ۹۶۰ وَ یَقُولُونَ و میگویند از فرط جهالت مَتی کی باشد هـذَا الوَعدُ اینکه وعده عذاب یا قیام قیامت إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست‌گویان یعنی رسول و مومنان قُل لَکُم بگو مر شما را مِیعادُ یَومٍ وعده روزی است که چون برسد لا تَستَأخِرُونَ بازپس نیائید عَنهُ از ان روز ساعَةً مقدار اندك از زمان وَ لا تَستَقدِمُونَ و پیشی نگیرید بدان آورده‌اند که کفار مکّه اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده‌ایم و او پیغمبر ص بحق است ابو جهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و اینکه آیت نازل شد که وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که لَن نُؤمِنَ ایمان نداریم بِهذَا القُرآنِ باین قرآن که بر محمّد ص فرو می‌آید وَ لا بِالَّذِی و نه بدان کتاب که فرود آمده است بَینَ یَدَیهِ پیش ازو وَ لَو تَری و اگر به‌بینی إِذِ الظّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوقُوفُونَ بازداشتگان باشند عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آئینه به‌بینی امری صعب و کاری پر هول یَرجِعُ بَعضُهُم بازمیگردانند برخی از ایشان إِلی بَعضٍ القَولَ بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره می‌کنند و سخن بر همدیگر میگردانند یَقُولُ الَّذِینَ استُضعِفُوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِینَ استَکبَرُوا مر آنانرا که از قول حق سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان را

لَو لا أَنتُم اگر نه‌بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی‌بودند لَکُنّا مُؤمِنِینَ هر آئینه می‌بودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قالَ الَّذِینَ استَکبَرُوا گویند آنانکه گردن‌کشی کرده بودند لِلَّذِینَ استُضعِفُوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أَ نَحنُ صَدَدناکُم آیا ما بازداشتیم شما را عَنِ الهُدی از قبول ایمان و هدایت بَعدَ إِذ جاءَکُم پس از انکه آمد بشما بَل کُنتُم بلکه بودید شما بنفس خود مُجرِمِینَ گناهکاران و شرک‌آرندگان.

صفحه : ۹۶۱

وَ قالَ الَّذِینَ استُضعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِینَ استَکبَرُوا مر آنانرا که از قول حق سرکشیدند بَل نه چنین است که ما بخود کافر شده‌ایم بلکه مَکرُ اللَّیلِ وَ النَّهارِ مکر و فریب شما در شب و روز بازدارنده ما بوده از ایمان إِذ تَأمُرُونَنا چون میفرمودید ما را أَن نَکفُرَ بِاللّهِ بآنچه کافر شویم بخدا وَ نَجعَلَ لَهُ و فراگیریم مر او را أَنداداً همتایان وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا بسرزنش در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و اینکه نعت از اضداد اوست یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را لَمّا رَأَوُا العَذابَ آنهنگام که به‌بینند عذاب را وَ جَعَلنَا الأَغلالَ و بکشیم ما غلهای آتشین را فِی أَعناقِ الَّذِینَ کَفَرُوا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی بجهت تحقّق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعار بموجب اغلال ایشان است هَل یُجزَونَ آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند إِلّا ما کانُوا یَعمَلُونَ مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم میفرماید وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم ما فِی قَریَةٍ در هیچ دیهی و شهری مِن نَذِیرٍ هیچ بیم‌کننده یعنی پیغمبری إِلّا قالَ مگر آنکه گفتند مُترَفُوها متنعمان و متکبران آن ده مر آن پیغمبران را إِنّا بدرستیکه ما بِما أُرسِلتُم بِهِ بآنچه فرستاده شده‌اید بآن یعنی بزعم خود کافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم وَ قالُوا نَحنُ و دیگر گفتند ما أَکثَرُ أَموالًا وَ أَولاداً بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شما است پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وَ ما نَحنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِینَ عذاب کرده شدگان یعنی خدا ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُل إِنَّ رَبِّی بگو بدرستی که پروردگار من یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او وَ یَقدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بجهت حکمت خود نه از روی مذلّت وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند و گمان می‌برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است شاید که از روی استدراج بود.

صفحه : ۹۶۲

وَ ما أَموالُکُم و نیست مالها که به شما داده‌ایم وَ لا أَولادُکُم و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته‌ایم بِالَّتِی تُقَرِّبُکُم آن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عِندَنا نزدیک ما زُلفی نزدیک گردانیدنی چه تقرّب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند إِلّا مَن آمَنَ مگر کسی را که بگرود وَ عَمِلَ صالِحاً و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فَأُولئِکَ پس آن گروه لَهُم مر ایشانراست جَزاءُ الضِّعفِ پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بِما عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَ هُم فِی الغُرُفاتِ و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن‌اند از مکاره و آفات و شداید و مخافات وَ الَّذِینَ یَسعَونَ و آنانکه می‌شتابند و کوشش می‌نمایند فِی آیاتِنا در آیتهای ما یعنی قرآن و بر آن زبان طعن می‌کشایند مُعاجِزِینَ در حالتی که گمان برندگانند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان أُولئِکَ آن گروه فِی العَذابِ مُحضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگانند قُل بگو ای محمّد إِنَّ رَبِّی بدرستی که آفریدگار من یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده می‌سازد روزی را لِمَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ برای هر که میخواهد از بندگان خود از کافر و عاصی بر وفق مشیت خود وَ یَقدِرُ لَهُ و تنگ میسازد برای هر که میخواهد بر وجه حکمت خود وَ ما أَنفَقتُم و آنچه نفقه کنید مِن شَیءٍ از چیزیکه شماراست در راه خدای فَهُوَ پس خدای یُخلِفُهُ عوض میدهد

آنرا در دنیا یا ذخیره می‌نهد برای شما در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می‌نمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا هر نفقه‌کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال هر ممسک را عرصه تلف ساز بیت بده در راه حق تا موجب عز و شرف گردد منه بر روی هم کاندک زمانی آن تلف گردد وَ هُوَ خَيْرُ الرّازِقِينَ و خدای تعالی بهترین روزی‌دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه است در ایصال رزق و رزّاق حقیقی او است وَ يَومَ يَحشُرُهُم جَمِيعاً و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاعه ثُمَّ يَقُولُ پس گوئیم و حفص در هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید لِلمَلائِكَةِ مر فرشتگان را که أ هؤُلاءِ إِيّاكُم آیا اینکه گروهند که شما را كانُوا يَعبُدُونَ بودند که می‌پرستیدند و اینکه سؤال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه.

صفحه : ۹۶۳

قالُوا گویند فرشتگان سُبحانَكَ پاکی‌تر است از انکه غیر ترا پرستند أَنتَ وَلِيُّنا توئی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی تو مقصر میدانیم پس بچه وجه معبودیت خود را روا داریم یا توئی دوست ما مِن دُونِهِم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما به پرستش ایشان رضا داده باشیم بَل كانُوا بلکه بودند که از جهل و غوایت يَعبُدُونَ الجِنَّ می‌پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان را می‌بردند در پرستش الهئه باطله یا متمثل می‌شدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می‌افگندند که اینها ملائکه‌اند أَكثَرُهُم بیشتر مردمان بِهِم بدیوان مُؤمِنُونَ گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند فَاليَومَ پس امروز که همه حکمها مر خدایراست لا يَملِكُ مالک نمی‌شود بَعضُكُم بعضی از شما لِبَعضٍ برای بعضی نَفعاً سودی را وَ لا ضَرًّا و نه زیانی را یعنی هیچ معبود باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست وَ نَقُولُ و گوئیم لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا بچشید عَذابَ النّارِ الَّتِي عذاب آن آتشی که كُنتُم بِها بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می‌پنداشتید وَ إِذا تُتلي و چون خوانده شود عَلَيهِم بر کافران آياتُنا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّناتٍ آیتهای روشن قالُوا گویند ما هذا إِلّا رَجُلٌ نیست اینکه کس یعنی محمّد ص مگر مردی که يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُم میخواهد که بازدارد شما را عَمّا كانَ از ان چیزی که بودند پیوسته يَعبُدُ آباؤُكُم میپرستیدند پدران شما آن را یعنی مدعای او اینکه است که شما را از بت‌پرستی منع کند و به دین و آئینی که احداث کرده درآرد و تابع خود سازد وَ قالُوا و گفتند ما هذا نیست اینکه کلام که میخوانند یعنی قرآن إِلّا إِفكٌ مگر دروغی مُفتَرًي بربافته و بخدا اضافت کرده وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفّار مکّه لِلحَقِّ مر پیغام راست را لَمّا جاءَهُم آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن إِن هذا نیست اینکه إِلّا سِحرٌ مُبِينٌ مگر سحری آشکارا ایشان اینکه سخن از کجا میگویند.

صفحه : ۹۶۴

وَ ما آتَيناهُم و حال آنکه نداده‌ایم ایشانرا مِن كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره يَدرُسُونَها بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَ ما أَرسَلنا إِلَيهِم و نفرستادیم بسوی ایشان قَبلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِن نَذِيرٍ هیچ بیم‌کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم و تکذیب کردند مر انبیاء علیهم السلام را آنانکه پیش از ایشان بودند وَ ما بَلَغُوا و حال آنکه نرسیدند اهل مکه مِعشارَ ما آتَيناهُم بده یک آنچه ما داده‌ایم ایشانرا از فرط قوّت و طول عمر و کثرت اموال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده‌ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایت فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيفَ كانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن- پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل اینحالات قُل إِنَّما أَعِظُكُم بگو ای محمّد ص جز اینکه نیست که پند میدهیم شما را و ارشاد میکنم بِواحِدَةٍ بیک چیز أَن تَقُومُوا لِلّهِ و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم برای خدای و پراگنده شوید مَثني دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید- وَ فُرادي و یک‌یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثُمَّ

تَتَفَکَّرُوا پس تفکّر کنید در امر محمّد ص از مبدأ حال او تا اینکه غایت اطوار او را در نظر آرید تا بدانید که البته ما بِصاحِبِکُم نیست اینکه یار شما را مِن جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می‌شناسید کمال عقل او را و آن کافی است بر صدق قول او إِن هُوَ نیست او إِلّا نَذِیرٌ لَکُم مگر بیم‌کننده مر شما را بَینَ یَدَی پیش از وقوع عَذابٍ شَدِیدٍ عذابی سخت که عذاب آخرت است قُل ما سَأَلتُکُم بگو آنچه می‌طلبم شما را مِن أَجرٍ از مزدی بر ادای رسالت فَهُوَ لَکُم پس آن مر شما را است یعنی هر مزدی که بر ادای رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سؤال است یعنی هیچ اجری نمی‌خواهم إِن أَجرِیَ نیست مزد دعوت من إِلّا عَلَی اللّهِ مگر بر خدای تعالی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ و او بر همه چیزها شَهِیدٌ گواه است.

صفحه : ۹۶۵

قُل إِنَّ رَبِّی بگو بدرستی که پروردگار من یَقذِفُ بِالحَقِّ می‌افگند حق را یعنی وحی را القا می‌کند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست را منتشر می‌سازد در آفاق مراد افشای دین الاسلام و اظهار احکام آن است عَلّامُ الغُیُوبِ اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز برو مخفی نیست قُل جاءَ الحَقُّ بگو ای محمّد ص آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَ ما یُبدِئُ الباطِلُ و نمی‌آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزیرا وَ ما یُعِیدُ و بازنگرداند آن را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُل إِن ضَلَلتُ بگو اگر بلغزیدم از راه حق همچنانکه گمان بردید بمن فَإِنَّما أَضِلُّ پس جز اینکه نیست که میلغزم عَلی نَفسِی بر نفس خود یعنی وبال آن عاید بمن است وَ إِنِ اهتَدَیتُ و اگر براه راست روم فَبِما یُوحِی پس بسبب آنست که وحی میفرستد إِلَیَّ بسوی من رَبِّی پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی سَمِیعٌ شنوا است دعای بندگانرا قَرِیبٌ نزدیک است بامید نیازمندان وَ لَو تَری و اگر به‌بینی کافران را إِذ فَزِعُوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر به بینی امری عجیب با هول فَلا فَوتَ پس نباشد هیچ قوّتی یعنی بگریختن و پناه بحصنی بردن عذاب از ایشان فوت نشد وَ أُخِذُوا و گرفته شوند مِن مَکانٍ قَرِیبٍ از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف به دوزخ یا از صحرای بدر بچاه بدر و در بعضی تفاسیر آمده که اینکه آیت در شان سفیان و قوم او است که در آخر زمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها اللّه شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرود روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آن است که از تحت اقدام خود مأخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت مکه برد و دیگر که او را ناحیه جهنی گویند روی او بقفا گشته خبر خسف قوم بسفیان رساند وَ قالُوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنّا بِهِ ایمان آورده‌ایم بخدای تعالی یا به پیغمبر ص یا بحشر ما را بازگردانید بدنیا وَ أَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ و از کجا باشد ایشانرا بازگشتن و حفص غیر مهموزی خواند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فراگرفتن ایمان مِن مَکانٍ بَعِیدٍ از موضع دور که آن عالم آخرت است و محل تکلیف ایمان دنیا است و نزدیک قیامت باس آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وَ قَد کَفَرُوا بِهِ و حال آنکه نگرویده‌اند بخدا یا رسول او یا به بعث مِن قَبلُ پیش ازین که در حیز تکلیف بودند وَ یَقذِفُونَ و می‌افگندند بِالغَیبِ بپوشیدگی سخنان را یعنی بگمان خود سخنان میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِن مَکانٍ بَعِیدٍ از جای دور یعنی دور بودند از آنچه میگفتند و نمی‌دانستند که چه میگویند.

صفحه : ۹۶۶

وَ حِیلَ و جدا کرده شد بَینَهُم میان ایشان وَ بَینَ ما یَشتَهُونَ و میان آنانکه آرزو می‌برند از آنچه گفتند از قبول ایمان و رجعت بدنیا کَما فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِأَشیاعِهِم باشباه ایشان از کافران گذشته مِن قَبلُ پیش ازین یعنی ایمان باس از ایشان نیز قبول نکردند إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند فِی شَکٍّ مُرِیبٍ در گمان بد تهمت افگننده و مضطرب سازنده

سورهٔ فاطر

مکیة و هی خمس و اربعون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- الحَمدُ لِلّهِ ستایشی که شاید و ثنائی که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار ثنا و ستایش‌ست فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ نوسازنده و پدیدآرنده آسمانها و زمینها است جاعِلِ المَلائِکَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی بفرستد ایشانرا برسالت بانبیاء علیهم السلام و گویند رسالت الهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیاء بالهام و بمومنان برویای صادقه پس صفت فرشتگان می‌کند أُولِی أَجنِحَةٍ خداوندان بالها مَثنی دو دو برای طیران وَ ثُلاثَ و سه سه وَ رُباعَ و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت اینکه اعداد نیست و نه نفی زیاده چه در خبر آمده است که جبرئیل علیه السلام ششصد بال دارد یَزِیدُ زیاده می‌کند خدای فِی الخَلقِ در آفریده خود- ما یَشاءُ آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می‌افزاید تا از چهار زیاده می‌شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیان‌اند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته‌اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رح فرمود که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در حقائق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیاء و تعفف در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیز از رسالت ملك و زیادت در خلق قَدِیرٌ تواناست.

صفحه : ۹۶۷

ما یَفتَحِ اللّهُ آنچه بگشاید خدای تعالی لِلنّاسِ برای مردمان و فرستد بدیشان مِن رَحمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فَلا مُمسِكَ پس بازگیرنده نیست لَها مر آنرا وَ ما یُمسِك و آنچه بازگیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلا مُرسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا مِن بَعدِهِ از پس بازگرفتن آن وَ هُوَ العَزِیزُ و او غالب است در بازگرفتن الحَکِیمُ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم بر آنند که اینکه آیت اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان است و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم‌ست یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است ناآموخته یا شریعت موافق ناشنیده یا دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرمود که آه ازین علم ناآموخته گاهی در ان غرقم و گاه از ان سوخته نظم دست لطفش نسخه علم و حکم بی قلم در صفحه دل زد رقم علم اهل دل نه از مکتب بود بلکه از تلقین خاص رب بود یا أَیُّهَا النّاسُ اذکُرُوا ای آدمیان یاد کنید نِعمَتَ اللّهِ نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است عَلَیکُم بر شما از ارسال رسل ادرار ارزاق هَل مِن خالِقٍ آیا هست هیچ آفریننده غَیرُ اللّهِ یَرزُقُکُم بجز خدای تعالی که روزی دهد شما را مِنَ السَّماءِ از آسمان بباران وَ الأَرضِ و از زمین بگیاه لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَأَنّی تُؤفَکُونَ پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید وَ إِن یُکَذِّبُوكَ و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکّه فَقَد کُذِّبَت پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ فرستادگان مِن قَبلِكَ پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا بایشان کن در شکیبائی وَ إِلَی اللّهِ و بسوی خدای تعالی تُرجَعُ الأُمُورُ بازگردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دهد یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان إِنَّ وَعدَ اللّهِ بدرستی که وعده خدای تعالی در حشر و جزا حَقٌّ راست است و درو خلف نباشد- فَلا تَغُرَّنَّکُمُ پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الحَیاةُ الدُّنیا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید وَ لا یَغُرَّنَّکُم و باید که فریفته نکند شما را بِاللّهِ بکرم خدای الغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افگند و اگرچه اینکه ممکن‌ست اما بمثابه تناول زهرست بامید دفع طبیعت مر آن را یا مقاومت بآن بزرگان فرموده‌اند که یکی از مکاید ابلیس تسویفست در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می‌افگند و گوید فرصت باقیست عشرت نقد را از دست مده بیت امشب همه شب یار می و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکته الفرصة تمر مرّ السحاب غافل نگردد اللّه تعالی همه را توفیق دهد مصرعه عذر با فردا فگندی عمر فردا را که دید.

صفحه : ۹۶۸

إِنَّ الشَّیطانَ لَکُم عَدُوٌّ بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است بعداوت قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس فراگیرید شما هم او را

دشمن و ازو حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد ننمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزوئی مروید و تابع هوای نفس خود مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد إِنَّما يَدعُوا جز اینکه نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حِزبَهُ گروه خود یعنی پیروان و فرمان‌برداران خود را لِيَكُونُوا تا باشند در آخرت با او مِن أَصحابِ السَّعِيرِ از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند لَهُم مر ایشان‌راست عَذابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند و با شیطان مخالفت ورزیدند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان وَ أَجرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت أَ فَمَن زُيِّنَ آیا کسی که آراسته کرده شد- لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او فَرَآهُ پس دید آن عمل زشت را حَسَناً نیکو چون کسیکه تمیز میکند حسن را از قبیح و هر یک را ببیند بصفتی که واقع باشد، در موضح آورده که مراد ابو جهل است یا عاص بن وائل و سوی عمل ایشان شرک و تکذیب است ماوردی گوید که مراد یهود و نصاری‌اند و سوء عمل عناد و مکابره ایشان است با سیّد عالم صلی اللّه علیه و سلّم یا خوارج و روافض و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی يُضِلُّ فرو گذارد و گمراه کند مَن يَشاءُ هر کرا میخواهد وَ يَهدِي مَن يَشاءُ و راه مینماید و توفیق دهد هر کرا میخواهد فَلا تَذهَب نَفسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی مائل هلاک نشود عَلَيهِم بر گمراهی ایشان حَسَراتٍ برای حسرتهای متوالی که میخوردی و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که هر یک از ان مقتضی حسرتی است یعنی حسرت مخور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان مکن إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلِيمٌ دانا است بِما يَصنَعُونَ بآنچه میکنند و بر ایشان جزا خواهد داد وَ اللّهُ و خدای بحق الَّذِي آنست أَرسَلَ الرِّياحَ که فرستاد بادها را یعنی باد شمال و دبور و جنوب فَتُثِيرُ پس برانگیختند ایشان سَحاباً ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار اینکه صورت مشتمل بر حکمت است فَسُقناهُ پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل است. یعنی ما توانیم و بس که برانیم إِلى بَلَدٍ مَيِّتٍ بسوی زمین مرده و افسرده یعنی باحیاء آن فَأَحيَينا بِهِ پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود الأَرضَ زمین را بَعدَ مَوتِها پس از مردگی و افسردگی او كَذلِكَ النُّشُورُ همچنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صفحه مقدور یکسان است.

صفحه : ۹۶۹

مَن كانَ هر که باشد که برای خود يُرِيدُ العِزَّةَ میخواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلّهِ العِزَّةُ جَمِيعاً پس مر خدای تعالی را است همه عزتها و بعزت او رسول و مومنان متعززاند که و للّه العزة و لرسوله و للمؤمنین عزّت در ملازمت اوست و مذلّت در مخالفت او بیت عزیزی که از درگهش سر بتافت بهر در که شد هیچ عزّت نیافت إِلَيهِ يَصعَدُ الكَلِمُ الطَّيِّبُ بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحائفی که آنها درو مکتوب است میل صعود می‌کند وَ العَمَلُ الصّالِحُ يَرفَعُهُ و عمل شایسته برمیدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم طیب دعاست و عمل صالح صدقه مساکین و در غالب اجابت دعوات بتصدقات است یا کلمه دعای ائمه است و عمل صالح تامین جماعتیان یا کلمه تکبیر غزات است و عمل شمشیر زدن یا کلمه استغفار است و عمل ندم و درین همه صور بردارنده کلمه عمل است و بعضی ضمیر فاعل در یرفعه عاید بکلمه طیب‌دارنده که قول لا اله الا اللّه است و گویند توحید بردارد عمل را چه قبول بتوحید است و یک وجه در کشاف آنست که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قدر مرتبه وی را رفیع گرداند مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کارها که ریا بآن آمیخته باشند از همه چیز خوارتر و بی‌مقدارتر است- نظم گرت هیچ اخلاص در یوم نیست ازین در کسی چون تو محروم نیست زر قلب آلوده بی‌قیمت است زری را که خالص بود حرمت است وَ الَّذِينَ يَمكُرُونَ السَّيِّئاتِ و آنانکه پنهان می‌کنند و می‌سازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت با حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره آن حضرت ص از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت لَهُم مر ایشانرا یعنی ماکران

راست عَذابٌ شَدِیدٌ عذابی سخت در آخرت وَ مَکرُ أُولئِکَ و مکر آن گروه هُوَ یَبُورُ او کاسد شود و از پیش نرود وَ اللّهُ خَلَقَکُم و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را از مِن تُرابٍ از خاک ثُمَّ مِن نُطفَةٍ پس بیافرید شما را از نطفه ثُمَّ جَعَلَکُم پس گردانید شما را أَزواجاً جفتهای مردان و زنان که مزاوجت کنید وَ ما تَحمِلُ مِن أُنثی و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی وَ لا تَضَعُ و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید إِلّا بِعِلمِهِ مگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم اوست نزد او وَ ما یُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِن مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَ لا یُنقَصُ و کم کرده نشود مِن عُمُرِهِ از عمر معمری دیگر که بعمر معمر اوّل نرسد مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان او إِلّا فِی کِتابٍ مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر و زندگانی مقرر و مقدر شده إِنَّ ذلِکَ بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ بر خدای آسان است- صفحه : ۹۷۰ وَ ما یَستَوِی البَحرانِ و مساوی نیست دو دریا هذا عَذبٌ فُراتٌ سائِغٌ آن آب شیرین گوارنده شَرابُهُ آشامیدن او وَ هذا و آن دیگر مِلحٌ أُجاجٌ آب شور یا تلخ گردانیده وَ مِن کُلٍّ و از هر یک ازین دو دریا تَأکُلُونَ میخورید لَحماً گوشتی طَرِیًّا تازه یعنی ماهی وَ تَستَخرِجُونَ و بیرون می‌آرید از دریای شور خاصهٔ حِلیَةً پیرایه از لؤلؤ و مرجان تَلبَسُونَها می‌پوشید یعنی میپوشند زنان شما بعضی برانند که اینکه ضرب المثل مؤمن و کافرست که مساوات میان ایشان صورت نه‌بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب فرات است و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان بیت آن آب حیات آمد و اینکه نقش سراب است اینکه عین خطا باشد و آن محض ثواب است وَ تَرَی الفُلکَ و می‌بینی کشتیها را فِیهِ در هر یک از ان دو دریا مَواخِرَ شکافتگان آب و روندگان بر ان لِتَبتَغُوا تا طلب کنید مِن فَضلِهِ از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت وَ لَعَلَّکُم و شاید که شما تَشکُرُونَ سپاس گوئید خدایرا بر چنان نعمتی یُولِجُ اللَّیلَ درمی‌آرد شب را فِی النَّهارِ در روز یعنی مقداری از شب و روز می‌افزاید تا زمان روز زیاده میگردد از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است وَ یُولِجُ النَّهارَ و داخل میگرداند روز را فِی اللَّیلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب افزاید تا ساعات شب زائد بود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی است- وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کُلٌّ یَجرِی هر یک ازین دو نیّرین میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّی برای وقتی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که از سیر خود بازماند ذلِکُمُ اللّهُ آن خدای که خالق و فاعل اینکه اشیا است رَبُّکُم آفریدگار پروردگار شما است لَهُ المُلکُ مر اوراست بادشاهی وَ الَّذِینَ تَدعُونَ و آنانکه میخوانید و می‌پرستید آنها را مِن دُونِهِ بجز خدای ما یَملِکُونَ مالک نمی‌شوند مِن قِطمِیرٍ پوست خسته خرما را پس مالک علی الاطلاق و معبود با استحقاق اوست.

صفحه : ۹۷۱

إِن تَدعُوهُم اگر بخوانید آنان را که معبودان باطل شمااند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضرری لا یَسمَعُوا نمی‌شنوند دُعاءَکُم خواندن شما را زیرا که جماداند و جماد را شنوائی نباشد وَ لَو سَمِعُوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند مَا استَجابُوا لَکُم اجابت نکنند مر شما را و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره وَ یَومَ القِیامَةِ و روز رستخیز یَکفُرُونَ بِشِرکِکُم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند بر بطلان آن شرک که شما آوردید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَ لا یُنَبِّئُکَ و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبرکننده مِثلُ خَبِیرٍ مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدا جائز نیست پس اینکه مثلی است در کلام عرب شائع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثق به باشد أن به یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان أن به أَنتُمُ الفُقَراءُ شما محتاجانیدأن به إِلَی اللّهِ بخدای یعنی بروزی او و آمرزش او و خوشنودی او و بهشت او أن به وَ اللّهُ و خدای تعالی أن به هُوَ الغَنِیُّ او بی‌نیازست و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات أن به الحَمِیدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و باید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآن است که حق سبحانه بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی است و اللّه هو الغنی عبارت از ان است و چون ظهور کمال اسماء موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در

ایجاد آن نعمتی است کبری که مستحق حمد است و ثنا و کلمه الحمید بدان ایما میکند و ازین رباعی پی بدین معنی میتوان برد رباعی تا حق گردد بجمله اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید بمیان ورنه بکمال ذاتی از عالمیان فروست و غنی چنانکه خود کروبیان إِن یَشَأ اگر خواهد یُذهِبکُم ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَ یَأتِ بِخَلقٍ جَدِیدٍ و بیارد آفریدگان تو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشد یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده باشد وَ ما ذلِکَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران عَلَی اللّهِ بر خدای بِعَزِیزٍ دشوار وَ لا تَزِرُ و برندارد وازِرَهٌ نفسی گناه کننده وِزرَ أُخری بار گناه نفس دیگری را وَ إِن تَدعُ و اگر بخواند مُثقَلَهٌ نفس گران بار از گناه، دیگری را إِلی حِملِها ببرداشتن بعضی از گناهان وی لا یُحمَل برداشته نشود مِنهُ شَیءٌ از گناه او چیزی یعنی مدعو، هیچ چیز از گناه داعی برندارد وَ لَو کانَ و اگرچه باشد ذا قُربی خداوند خویشی یعنی هر چند گناهکاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند.

صفحه : ۹۷۲

إِنَّما تُنذِرُ الَّذِینَ جز اینکه نیست که تو ای محمّد ص بیم کنی آنان را که یَخشَونَ رَبَّهُم می‌ترسند از پروردگار خود بِالغَیبِ بپوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب خدائی از ایشان پوشیده است و می‌ترسند از ان نادیده آنرا وَ أَقامُوا الصَّلاهَ و بپای داشته‌اند نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گذارندگان بانذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع‌اند وَ مَن تَزَکّی و هر که پاکیزه بود از معاصی فَإِنَّما یَتَزَکّی پس جز اینکه نیست که پاکیزه بود لِنَفسِهِ برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید است وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وَ ما یَستَوِی الأَعمی و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه وَ البَصِیرُ و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه‌یافته وَ لَا الظُّلُماتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَ لَا النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت وَ لَا الظِّلُّ و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَ لَا الحَرُورُ و نه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ یا زحمت وَ ما یَستَوِی الأَحیاءُ و برابر نیستند زندگان وَ لَا الأَمواتُ و نه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران إِنَّ اللّهَ یُسمِعُ بدرستی که خدای می‌شنواند و تفهیم میکنائد مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد بتوفیق و هدایت وَ ما أَنتَ و نیستی تو بِمُسمِعٍ شنواننده سخن مَن فِی القُبُورِ آنان را که در گورهااند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است باموات إِن أَنتَ نیستی تو ای محمّد ص إِلّا نَذِیرٌ مگر پیغمبر بیم‌کننده بر تو همین ابلاغ و انذار است و بس مصرع نیست بر پیغمبران الا البلاغ إِنّا أَرسَلناکَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِیراً مژده‌دهنده بمثوبت وَ نَذِیراً و بیم‌کننده از عقوبت وَ إِن مِن أُمَّهٍ و نبود از امم سابقه و سالفه هیچ گروهی إِلّا خَلا مگر آنکه گذشت فِیها در میان ایشان نَذِیرٌ پیغمبری بیم‌کننده یا دانائی آگاهی‌دهنده.

صفحه : ۹۷۳

وَ إِن یُکَذِّبُوکَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَد کَذَّبَ الَّذِینَ پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه مِن قَبلِهِم پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جاءَتهُم آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران فرستاده بدیشان بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَ بِالزُّبُرِ و بنامه‌های آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام وَ بِالکِتابِ المُنِیرِ و بکتاب روشن‌کننده یعنی مبیّن احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل ثُمَّ أَخَذتُ الَّذِینَ کَفَرُوا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند فَکَیفَ کانَ نَکِیرِ پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی أَنزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّماءِ ماءً از آسمان یا از ابر آبی فَأَخرَجنا بِهِ پس بیرون آوردیم عدول از غیبت بتکلم جهت تخصیص فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب ثَمَراتٍ میوها مُختَلِفاً أَلوانُها در حالتی که مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیأت آنست وَ مِنَ الجِبالِ و از آنچه ما آفریدیم از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف الالوان است و در تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط متلوّنه بِیضٌ سفیدها وَ حُمرٌ مُختَلِفٌ أَلوانُها و سرخها گوناگون است

رنگهای آن در شدّت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و برخی از ان فروتر وَ غَرابِیبُ سُودٌ و سیاهها بغایت سیاه وَ مِنَ النّاسِ و از آدمیان وَ الدَّوَابِّ و جنبندگان وَ الأَنعامِ و چهارپایان مُختَلِفٌ هست آنچه بود گوناگون أَلوانُهُ رنگهای او کَذلِکَ مانند اختلاف الوان اثمار و جبال و هر که نداند قدرت خدای را بآفریدن اشیا و عالم نبود بتحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای تعالی بترسد إِنَّما یَخشَی اللّهَ جز اینکه نیست که می‌ترسند از خدای تعالی مِن عِبادِهِ العُلَماءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش مخشی منه است و علم بصفات و افعال او پس هرکرا دانش او بیشتر ترس او افزون‌تر و حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم ازینجا فرموده‌اند انی اعلمکم و اخشاکم باللّه إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ بدرستی که خدای تعالی غالب است در انتقام کشیدن از کسی که نترسد ازو غَفُورٌ آمرزنده است مر ترسکاران را.

صفحه : ۹۷۴

إِنَّ الَّذِینَ یَتلُونَ بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت می‌کنند کِتابَ اللّهِ کتاب خدای تعالی را که قرآن است وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپای داشتند نماز را با آداب و شرائط آن وَ أَنفَقُوا و نفقه کردند در راه ما مِمّا رَزَقناهُم از آنچه روزی داده‌ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریاء آمیخته نگردد وَ عَلانِیَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در مسنونه بود و علانیه در مفروضه یَرجُونَ امید میدارند بدین عملها تِجارَةً لَن تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و اینکه عملها که کرده‌اند لِیُوَفِّیَهُم تا تمام گرداند خدای تعالی یعنی بتمامی بدیشان رساند أُجُورَهُم مزدهای کردار ایشان وَ یَزِیدَهُم و زیاده گرداند حسنات ایشان را مِن فَضلِهِ از بخشش خود بیفزاید بر مزد ایشان و ایشانرا رتبت شفاعت دهد و در لباب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش دوزخ إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ شَکُورٌ آمرزنده است مر گناهکاران را مزددهنده مر سپاس‌دار انرا وَ الَّذِی أَوحَینا و آنچه وحی کرده‌ایم ما إِلَیکَ بسوی تو مِنَ الکِتابِ از قرآن هُوَ الحَقُّ اوراست و درست‌ست مُصَدِّقاً موافق لِما بَینَ یَدَیهِ مر آنچیزیرا که پیش از ان بوده از کتب یعنی مطابق در عقاید و اصول احکام آنهاست إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی بِعِبادِهِ به بندگان خود لَخَبِیرٌ هر آئینه داناست، ضمائر ایشانرا میداند بَصِیرٌ بیناست، ظواهر ایشانرا می‌بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند برو پوشیده نیست آنگه فرمود که ثُمَّ أَورَثنَا ما کتابهای متقدمه را بر امم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم الکِتابَ قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِینَ اصطَفَینا آنانرا که برگزیده‌ایم مِن عِبادِنا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم را عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جستجوی مومنان بمحض عنایت ربّانی بدیشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی‌بهره‌اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بر اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقائق قرآن بهره‌مند شود مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنهُم پس بعضی از بندگان ظالِمٌ لِنَفسِهِ ستمکارانند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَ مِنهُم مُقتَصِدٌ و بعضی از ایشان میانه‌روانند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَ مِنهُم و جمعی دیگر ایشان سابِقٌ بِالخَیراتِ پیشی گیرنده‌اند به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بِإِذنِ اللّهِ بدستوری خدای و بتوفیق فرمان او.

صفحه : ۹۷۵

ذلِکَ اینکه توریث و اصطفا هُوَ الفَضلُ الکَبِیرُ اوست بخشائش بزرگ حضرت فاروق رضی اللّه عنه نقل میکند از حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم که از آنحضرت ص شنوده‌ام درین آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعالبی آورده که حضرت پیغمبر ص اینکه سه طائفه را تفسیر فرموده و گفت سابق آنهااند که بیحساب به بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانکه مدّتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه

برحمت واسعه خود تلافی ایشان کنـد ذو النورین رض رضـی اللّه عنه، فرموده که سابق ما اهل جهادانـد و مقتصد ما اهل حضـر که بجهاد نرونـد اما بجماعت حاضـر شونـد و ظالم ما اهل بادیه‌اند که نه کمر جهاد بندند و نه دولت جماعت دریابند امام ابو اللیث رح فرمود که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده مقتصـد آنکه بعض از هجرت و قبل فتح مکه گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بـدائره اسـلام درآمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طائفه سخن بسیار گفته‌اند برای تبرک کلمه چنـد اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مـذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سـهیل بن عبد اللّه تستری قدس سـره فرمود که آنان جاهل‌اند و متعلم و عالم و گفته‌اند طالب دنیا و مائل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صـغیره و مبرا از جرم یـا مصر بر ذنوب و تـائب عایـد و تـائب ثابت بر توبه از اوّل تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کنـد و آنکه متعلق بهر دو باشـد و آنکه معاد او بر معاش میچریـد یا پرستنده بر عادت و عابـد بخوف و طمع و عبادت‌کننـده للّه و فی اللّه یا جزع‌کننـده نزدیک بلاء و صبور در بلاد لذّت یابنده از بلا یا آکل حرام و مائل به شبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تائب و متقی یا غافل و طالب و واجـد یا آنکه سیئات او بر حسـنات بچریـد و آنکه هر دو برابر باشـند و آنکه حسـنات او بر سیئـات راجـح بود یـا آنکه ظـاهر او به از باطن باشـد و آنکه سـرو علانیه او مساوی باشـد و آنکه نهان او به از آشـکارا بود یا آنکه انصاف سـتاند و ندهـد و آنکه بیم سـتاند و هم بدهد و آنکه دهد و نسـتاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوّت باشد و آنکه مطلقا طلب قوّت نکند امام قشیری رح قدس سره فرمود که اینکه سه گروه اهل سخا وجود و ایثاراند یا طالبان نجات و درجات و مناجات و در حقایق سـلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از!!! بحق صاحب فتوحات روح اللّه روحه میگویـد که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشـد و مقتصـد آنکه گاهی بیـدار گردد و سابق آنکه همیشه بیـدار گردد و در لطائف گفته که ظـالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد مقتصـد آنکه از منعم بنعمت نگرد و سـابق آنکه از منعم بمنعم نگرد یعنی بـا مشاهـده منعم درسـازد و ازو بنعم پردازد فرد نعیم هر دو جهـان میکننـد بر مـا عرض دل از میـانه تمنّا نـدارد الا دوست حق سبحانه هیـچ امتی را از امم سابقه اینکه نواخت نکرد و اینکه تشـریف ارزانی نـداشت رقم اصـطفا بر صـفحه حال همه کشـید و ابتدا بظـالم کرد تـا شـرم‌زده نگردنـد و برحمـت بیغـایت امیـدوار باشـند- بیت نیایـد از من آلـوده طـاعتی خـالص ولی برحمت و فضـلت امیـدواری هست و گفته‌انـد که تقدیم ظالم از روی فضل‌ست و تاخیرش از راه عدل و حق سـبحانه فضل را از عدل دوست‌تر دارد و تـاخیر سـابق از جهت آنست تـا بثواب که دخول جنـان است اقرب باشـد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکنـد و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشـی است که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد نظم ای پسـر عجب آتشی عجب‌ست گرم ساز تنور بولهب‌ست هر کجا شـعله ازو افروخت هر چه از علم و زهـد بود بسوخت جَنّاتـ‌عَدنٍ بوسـتانهای اقامت یَدخُلُونَها در آیند اینکه سه گروه در ان یُحَلَّونَ پیرایه بسته شونـد فِیهـا در ان بهشـتها مِن أَسـاوِرَ از دسـتوانها که باشـد مِن ذَهَبٍ زر خالص وَ لُؤلُؤاً و از مروارید صـافی در عین المعـانی آورده که دسـتوانه زر و مرواریـد حلیه ملوک عرب بوده و بـدیشان اختصـاص داشـته چنـانچه تاج بپادشاهان عجم وَ لِباسُهُم و پوشش اینکه گروه فِیها حَرِیرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود وَ قالُوا و گوینـد اینکه جمع چون از حفره دوزخ برهنـد و بروضه بهشت برسـند الحَمدُ لِلّهِ همه سـتایش و ثنا مر خدایراست الَّذِی أَذهَبَ آن خـدای که ببرد عَنَّا الحَزَنَ از ما انـدوه دوزخ را یا خوفی که از ردّ طاعت داشتیم بقبول آن از ما منـدفع گردانید و گفته‌اند مراد هموم دنیـاست چون بیم موت یـا وسوسه ابلیس یـا ضـرر جوع و عطش یـا خوف سـلطان یا دغـدغه تحاسـد و تباغض إِنَّ رَبَّنا بـدرستی که پروردگار ما لَغَفُورٌ هر آئینه آمرزنده گناهکاران است شَکُورٌ جزادهنده سپاسداران است.

صفحه : ۹۷۶

الَّذِی أَحَلَّنا آن خداونـدی که فرود آورد ما را دارَ المُقامَهِٔ بسـرای اقامت که جنّت است و ازو انتقال بموضـعی دیگر نخواهد بود مِن فَضلِهِ از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لا یَمَسُّنا نمیرسد ما را فِیها درین سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و سائر مشقتها

که در دنیا بوده وَ لا یَمَسُّنا فِیها و نمیرسد ما را در اینجا لُغُوبٌ ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش است و حضور و رح است و سرور وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او لَهُم نارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست آتش دوزخ لا یُقضی حکم کرده نشود عَلَیهِم بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَیَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب بازرهند وَ لا یُخَفَّفُ و تخفیف کرده نمیشود عَنهُم از ایشان مِن عَذابِها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او را کَذلِکَ مانند اینکه پاداش نَجزِی جزا میدهیم کُلَّ کَفُورٍ هر ناسپاسی را که در کفر و کفران بنهایت رسیده باشد وَ هُم و ایشان یعنی کافران یَصطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِیها در دوزخ و میگویند رَبَّنا ای پروردگار ما أَخرِجنا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعمَل صالِحاً تا بکنیم عمل پسندیده غَیرَ الَّذِی جز آنکه کُنّا نَعمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه فرماید أ وَ لَم نُعَمِّرکُم که آیا ما زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را ما یَتَذَکَّرُ آن مقدار که پند گیرد فِیهِ در ان عمر مَن تَذَکَّرَ هر که خواهد پند گیرد مراد عمری است که مکلّف درو متمکن باشد از تفکّر و تذکّر و گفته‌اند آن ما بین بیست و شصت است و در زاد المسیر آورده که هفتاد است که آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از ان زمان هرم است مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متّعظ و متنبه گردید وَ جاءَکُمُ النَّذِیرُ و آمد بشما بیم‌کننده یعنی پیغمبری که شما را پند میداد یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان که کفی بالموت واعظا و اکثر علما بر آنند که مراد از نذیر شیب است که زمان شیب فرو نشاننده شعله حیات است و موسم پیری زنگ فزاینده آئینه ذات مثنوی نوبت پیری چو زند کوس درو دل شود از خوش‌دلی و عیش فرو در تن و اندام چو آید شکست لرزه کند پای ز سستی چو دست موی سفید از اجل آرد پیام پشت خم از مرگ رساند سلام دولت اگر دولت جمشیدیست موی سفید آیت نومیدی است در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا یعنی از اوّل ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی دادم شما را و نذیر فرستادم بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را فَما لِلظّالِمِینَ پس نیست مر ستمکاران یعنی مشرکانرا مِن نَصِیرٍ هیچ یاری که عذاب صفحه : ۹۷۷ إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عالِمُ غَیبِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ داننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفّار برو مخفی نخواهد بود إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که او داناست بِذاتِ الصُّدُورِ بآن چیزی که مضمرست در سینها هُوَ الَّذِی جَعَلَکُم اوست آن کسیکه گردانیده شما را خَلائِفَ خلیفها فِی الأَرضِ در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز گذاشت و اینکه نعمتی بزرگ‌ست فَمَن کَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند مر اینکه نعمت را یا کافر شود بمنعم فَعَلَیهِ پس بروست کُفرُهُ جزای کفر او وَ لا یَزِیدُ الکافِرِینَ و نیفزاید مر کافران را کُفرُهُم ناگرویدن ایشان عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان إِلّا مَقتاً مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربّانی که سبب غضب جاودانی همان تواند بود وَ لا یَزِیدُ الکافِرِینَ و افزون نکند ناگرویدگان را کُفرُهُم کفر و شرک ایشان إِلّا خَساراً مگر زیان در آخرت قُل بگو ای محمّد ص أَ رَأَیتُم آیا دیدید شُرَکاءَکُمُ انبازان خود را الَّذِینَ تَدعُونَ آنانکه میخوانید ایشانرا و می‌پرستید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی أَرُونِی بنمائید و خبر کنید مرا که اینکه شرکاء ما ذا خَلَقُوا چه چیز آفریدند مِنَ الأَرضِ از زمین و آنچه بر وی و در وی است أَم لَهُم آیا هست ایشانرا شِرکٌ فِی السَّماواتِ انبازی در آفریدن آسمانها أَم آتَیناهُم آیا دادیم ایشانرا کِتاباً کتابی ناطق بآنکه شریک گرفته‌ایم فَهُم پس ایشان عَلی بَیِّنَةٍ بر حجتهای روشن باشند مِنهُ از ان کتاب و حفص بَیِّنَةٍ خواند بَل نه چنین است بلکه إِن یَعِدُ الظّالِمُونَ وعده نمی‌دهند مشرکان بَعضُهُم برخی از ایشان که رؤساء اشراف‌اند بَعضاً برخی دیگر را که اراذل و اتباع‌اند بشفاعت بتان إِلّا غُرُوراً مگر از روی فریب و مکر.

صفحه : ۹۷۸

إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی یُمسِکُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ نگاه میدارد آسمانها و زمین را أَن تَزُولا برای آنکه زائل نشوند از

اماکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار ست از نگاهدارنده آورده‌اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند وَ لَئِن زالَتا و اگر زایل شوند إِن أَمسَکَهُما نیست نگاهدارنده ایشانرا مِن أَحَدٍ هیچکس مِن بَعدِهِ بعد او یعنی بعد از زوال بجای نیاورد إِنَّهُ کانَ بدرستی که خدای هست حَلِیماً بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غَفُوراً آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت وی گراید و داند که لم یلد و لم یولد صفت اوست نظم خداوندی که معبودست و واحد نگوید کس که مولودست و والد کسی کو را نباشد کفو و مانند بدو نسبت نشاید کرد فرزند رؤسای قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کردند با یکدیگر می‌گفته که لعن اللّه الیهود و النصاری چه دو طائفه بوده‌اند که مکذّب پیغمبر خوداند بخدای که اگر پیغمبر بما آمدی ما از ایشان راه‌یافته‌تر بودمی و بتصدیق او شتابنده‌تر حق تعالی خبر داد که وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ و سوگند خوردند بخدای تعالی جَهدَ أَیمانِهِم سخت‌ترین سوگندان خود که لَئِن جاءَهُم اگر آید بدیشان نَذِیرٌ پیغمبری بیم‌کننده لَیَکُونُنَّ هر آئینه باشند أَهدی راه‌یافته‌تر مِن إِحدَی الأُمَمِ از یکی امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فَلَمّا جاءَهُم پس آن هنگام که آمد بدیشان نَذِیرٌ بیم‌کننده یعنی حضرت محمّد مصطفی علیه الصلوة و السلام ما زادَهُم زیاده نه‌کرد آمدن وی ایشانرا إِلّا نُفُوراً مگر رمیدن از حق و دور شدن استِکباراً و نیفزود ایشانرا مگر گردن‌کشی از فرمان الهی فِی الأَرضِ در زمین وَ مَکرَ السَّیِّئِ و آنکه مکر کردند بوی مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر وَ لا یَحِیقُ المَکرُ السَّیِّئُ إِلّا بِأَهلِهِ و باز نگردد مکر بد مگر باهل وی یعنی مکر هر ماکری با وی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده کند و إبن بحین را درین باب قطعه است اینکه دو بیت از آنجا ثبت افتاد قطعه در باب من ز روی حسد یک دو ناسپاس دمها زدند کوره تزویر یافتند راغما لنفسهم همه نیکی بمن رسید ایشان جزای فعل بد خویش یافتند فَهَل یَنظُرُونَ پس آیا انتظار میبردند مکذبان و مکاران یعنی إِلّا سُنَّتَ الأَوَّلِینَ مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است فَلَن تَجِدَ پس نیابی لِسُنَّتِ اللّهِ مر سنت خدای تعالی را تَبدِیلًا تغییر یعنی عذاب را بثواب بدل نتوانی کرد وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ- و نیابی مر سنت خدای را تَحوِیلًا گردانیدنی یعنی از مکذبان و ماکران و بدیگری حواله نتوان ساخت.

صفحه : ۹۷۹

أ وَ لَم یَسِیرُوا آیا سیر نمی‌کنند اهل مکه فِی الأَرضِ در زمین فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ تا به‌بینند در راه شام و یمن که چگونه بود عاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وَ کانُوا أَشَدَّ مِنهُم و بودند ایشان سخت‌تر از مکیان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود آن از عذاب رهائی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعجِزَهُ و نیست خدای تعالی که عاجز گرداند او را مِن شَیءٍ هیچ چیزی فِی السَّماواتِ در آسمانها وَ لا فِی الأَرضِ و نه در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد إِنَّهُ کانَ بدرستی که او هست عَلِیماً دانا باحوال همه اشیا قَدِیراً توانا بتصرف در آنها وَ لَو یُؤاخِذُ اللّهُ و اگر مواخذه کردی خدای تعالی النّاسَ بِما کَسَبُوا مردمان را بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت ما تَرَکَ نگذاشتی عَلی ظَهرِها بر پشت زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا جن و انس و گفته‌اند مراد همه حیوانات‌اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک می‌شوند چنانچه در زمان حضرت نوح علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه نابود شوند وَ لکِن یُؤَخِّرُهُم و لیکن بازپس میدارد ایشان را إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقت نامبرده که زمان هلاک ایشان است فَإِذا جاءَ أَجَلُهُم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی کانَ بِعِبادِهِ هست به بندگان خود بَصِیراً بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لائق خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخور حال او پاداش دهد نظم آن را بلوامع رضا بنوازد و اینکه را بنوائر غضب بگدازد کس را بقضای قدرتش کاری نیست آنست صلاح خلق کو می‌سازد.

صفحه : ۹۸۰

سورهٔ یس

مکیهٔ و هی ثلث و ثمانون آیهٔ- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- یس- در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سرّی است از اسرار خزانه غیب حضرت عز اسمه حبیب خود را صلی اللّه علیه و سلّم بر آن اطلاع داده بعد از ان جبرئیل علیه السلام بدان نازل شده و جز خدا و رسول کسی بر ان وقوف ندارد و بعضی از علماء در یس گفته‌اند که اسم قرآن است و در حقائق سلمی آورده که نامی است از نامهای الهی و گویند اسم سورت است و حدیث ان اللّه قراطه و یس قبل ان خلق السموات و الارض بالف عام تائید اینکه قول میکند و در تفسیر ماوردی آورده که هفت نام حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم در قرآن مذکور شده یکی یاسین است و آنکه اهل بیت را آل یاسین میگویند تائید اینکه سخن میکنند مصرع للّه درکم یا آل یاسینا امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارت‌ست بیوم میثاق و سین عبارتست از سر او یا احباب از اهل اشواق در بحر الحقایق آورده که قسم است بیمن نبوت حبیب ع و سر مطهر او و بعضی بر انند که معنی او یا انسان است بلغت طی و در اصل یا انسیین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری ازو اختصار نموده‌اند چنانچه در ایمن اللّه من اللّه گویند و حقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه در قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت یس میشاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن کلمه بقولی که گذشت انسانست و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت ص را ثابت است و میشاید که اینکه کلمه سیّد باشد یعنی یا سیّد البشر و حدیث انا سیّد ولد آدم تفسیر اینکه حرف بود و دیگر بباید دانست که از میان حروف سین را سویت اعتد الیه است که میان زبر و بینات او توافق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر آن حال ندارد لا جرم مخصوص بحضرت ختمیه است علیه الصلوهٔ و السلام که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد نظم ترا است مرتبه اعتدال در همه حال که در خصائص توحید اعدلی ز همه تمکن است ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص افضلی ز همه و از فحوای کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یاسین استشمام میتوان نمود فرد دایت لشکری داده ز قرآن پس آنگه قلب آن لشکر ز یاسین و جوامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالك رض نقل میکند که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که لکل شیء قلب و قلب القرآن یاسین و هر کس که یاسین بخواند یا بنویسد ثواب دوازده باره قراءت قرآن یابد و اینکه سوره را متمم گویند که تمام میگرداند بر خواننده خود نیکوئی هر دو سرای و دافعه گویند که دفع کند ازو همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند حاجتهای او را آورده‌اند که کفّار مکّه گفتند که ای محمّد ص تو فرستاده خدا نیستی حق سبحانه فرمود که یاسین ای سید وَ القُرآنِ الحَکِیمِ بحق قرآن محکم یا حکم‌کننده بحق یا خداوند حکمت إِنَّکَ بدرستی که تو بیشك و بی شبه لَمِنَ المُرسَلِینَ از فرستادگانی که بودند بسوی خلق از ان فرستادگان که بودند عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بر طریقه استقامت که راهی است موصل بمقصود تَنزِیلَ العَزِیزِ قرآن فرو فرستاده خدای غالب است و حفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در ملك خود الرَّحِیمِ مهربان بر خلق و تو از فرستاده‌شدگانی لِتُنذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربّانی- قَوماً گروهی را که ما أُنذِرَ بیم کرده نشدند آباؤُهُم پدران نزدیك ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شدند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام فَهُم غافِلُونَ پس ایشان بیخبرانند.

صفحه : ۹۸۱

لَقَد حَقَّ القَولُ بدرستی که درست شد قول بعذاب عَلی أَکثَرِهِم بر بیشتر کافران یعنی کلمه لا ملان جهنّم من الجنهٔ و النّاس اجمعین فَهُم لا یُؤمِنُونَ پس ایشان نمی گروند مراد آنانند که خدای در ازل می‌دانسته که ایشان بر کفر میرند و یا بر شرك کشته شوند چون ابو جهل و امثال او إِنّا جَعَلنا بدرستی که ما کرده‌ایم فِی أَعناقِهِم أَغلالًا در گردنهای ایشان غلها فَهِیَ پس آن غلها پیوسته شده إِلَی

الأذقانِ بزنخهای ایشان و نمی‌گذارد که سرها بجنبانند فَهُم مُقمَحُونَ پس ایشان سر در هوا ماندگان‌اند و چشم بر هم نهادگان تمثیل کرد مشرکان را بجمعی که غلها در گردن داشته باشند آورده‌اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر ص را در نماز بیند سر او را بشکند روزی دید که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم نماز میگذارد سنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بر وی زند دست او در گردن چمبر شد و سنگ در دست وی چسپیده در گردنش بماند و اینکه آیت آمد که ما ایشان را بازداشتیم چنانچه مغلولان از کارها بازداشته شوند گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او جدا کردند مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمّد ص را بکشم چون بنزدیک آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم آمد نابینا شد و اینکه آیت آمد که وَ جَعَلنا و گردانیدیم ما مِن بَینِ أَیدِیهِم در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری و حجابی وَ مِن خَلفِهِم و از پس ایشان سَدًّا پرده و مانعی فَأَغشَیناهُم پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فَهُم لا یُبصِرُونَ پس ایشان نمی‌بینند که محققان گفتند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هرکرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آئینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلائل قدرت و نه‌بیند راه فلاح و هدایت را وَ سَواءٌ عَلَیهِم و یکسان‌ست بر ایشان أَ أَنذَرتَهُم که بیم کنی ایشانرا أَم لَم تُنذِرهُم یا بیم نه‌کنی ایشانرا لا یُؤمِنُونَ نمیگروند ایشان که علم قدیم و تقدیر ازلی حکیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّما تُنذِرُ جز اینکه نیست که تو بیاگاهانی که فائده بر آن مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّکرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود وَ خَشِیَ الرَّحمنَ و بترسد از خدای بخشنده بِالغَیبِ بپوشیدگی یعنی در نهان ازو ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در آنچه غائب‌ست ازو یعنی امور اخروی فَبَشِّرهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَ أَجرٍ کَرِیمٍ و مزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت، در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول اللّه ص خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمده.

صفحه : ۹۸۲

إِنّا نَحنُ بدرستی که ما نُحیِ المَوتی زنده گردانیم مردگانرا ببعث یا دلهای مرده را بهدایت وَ نَکتُبُ و بنویسیم ما قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده‌اند از اعمال صالحه و طالحه وَ آثارَهُم و بنویسیم پایهای یعنی نشانهای اقدام ایشانرا که بمسجدی روند مراد آنست که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از عنایت بر صفحه اعمال ایشان کشیده خواهد شد وَ کُلَّ شَیءٍ و همه چیزها را أَحصَیناهُ نگاهداشته‌ایم یا بیان کرده‌ایم فِی إِمامٍ مُبِینٍ در دفتری که پیشوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول اینکه آیت حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که ای بنو سلمی در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح مینویسند در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در زمره اهل صلاة کسی‌ست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته‌اند آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علم که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط یا مسجد یا سیه چون اشاعت باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید ما همه را می‌نویسیم و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهیم داد نظم از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو اینچنین گفته است پیر معنوی کای برادر آنچه کاری بدروی وَ اضرِب لَهُم و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصحابَ القَریَةِ مثل اهل انطاکیه إِذ جاءَهَا المُرسَلُونَ وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده‌اند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از رفع بآسمان با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و تومان گفتندی یا تاروس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق یا انطاکیه فرستاد تا خلق را بعبادت بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفند میچرانید برو سلام کردند پیر پرسید که شما کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی‌ایم ع خلق را از بادیه ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت سالها است که فرزند من بیمار است و و اطباء از علاج او عاجزاند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمدند دعا کردند او صحت کامل یافت بیت قدم

نهادی و بر هر دو دیده جا کردی بیک نفس دل بیمار را دوا کردی پیر ایمان آورده او حبیب نجارست که او را صاحب یاسین گویند و بست و ششصد سال قبل از زمان پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بدو گرویده و یکی از سبّاق اسلام است القصه خبر اینکه دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیمار از برکت ایشان صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام او انطینحش رومی بوده بت می‌پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت‌پرستی و اقرار بواحدانیت الهی بوده مطلع شده ایشانرا بزندان کرد و شمعون از پی ایشان درآمده با خواص ملک آشنائی آغاز نهاده بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصّه خبر میدهد إِذ أَرسَلنا یاد کن چون فرستادیم إِلَیهِمُ اثنَینِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی ع علیه السلام و شمعون علیه السلام فرستاده بامر ما فَکَذَّبُوهُما پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشانرا و بزندان بازداشتند فَعَزَّزنا پس ما غالب گردانیدیم ایشانرا و حفص به تشدید میخواند یعنی قوت دادیم بِثالِثٍ بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته‌اند شمعان یا سلوم یا بولس فَقالُوا پس گفتند آن فرستادگان ما با اهل انطاکیه إِنّا إِلَیکُم مُرسَلُونَ بدرستی که ما بسوی شما فرستاده‌شدگانیم از نزد عیسی ع یا از پیش خلیفه وی قالُوا گفتند مردم آن شهر که ما أَنتُم نیستید شما إِلّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثلُنا مانند ما در اکثر صفات بشریّه پس بچه وجه شما را برسالت اختصاص داده‌اند وَ ما أَنزَلَ الرَّحمنُ و نه‌فرستاده است خدای تعالی مِن شَیءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِن أَنتُم نیستید شما إِلّا تَکذِبُونَ مگر که دروغ گوئید در دعوی رسالت.

صفحه : ۹۸۳

قالُوا رَبُّنا گفتند پیغمبران که پروردگار ما یَعلَمُ میداند إِنّا بدرستی که ما إِلَیکُم لَمُرسَلُونَ بسوی شما فرستادگانیم وَ ما عَلَینا و نیست بر ما إِلَّا البَلاغُ المُبِینُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید قالُوا إِنّا تَطَیَّرنا بِکُم گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا بدین بلده آمده‌اید باران نبارید و همه مزروعات ما خشک شده لَئِن لَم تَنتَهُوا اگر باز نهایستید از دعوی خود لَنَرجُمَنَّکُم هر آئینه شما را بسنگ بکشیم وَ لَیَمَسَّنَّکُم و هر آئینه برسد شما را مِنّا از ما عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک قالُوا طائِرُکُم گفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَکُم با شما است یعنی سبب شامت شما عقائد فاسده و اعمال باطله شما است أَ إِن ذُکِّرتُم آیا اگر پند داده می‌شوید، فال بد میگیرید بقتل تهدید می‌کنید بَل أَنتُم بلکه شما قَومٌ مُسرِفُونَ گروهی گزاف‌کاران و از حد درگذشتگانید آورده‌اند که شمعون با ملک به بت‌خانه درآمدی و خدای تعالی را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بر وی اعتماد تمام کرد بی‌مشاورت او بهیچ مهم اقدام ننمودی روزی شمعون ع پرسید که ای ملک شنیده‌ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی می‌کنند که غیر بتان شما خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود بگو که تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون ع را دیدند خوش‌دل و دلیر شدند شمعون ع پرسید که شما کرا می‌پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون ع گفت خدای شما چه میسازد گفتند نابینا را بینا میکند شمعون از ملک التماس کرد نابینائی چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگوئید تا اینکه نابینایان دیده‌ور میشوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون ع گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود در خواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که ایشان نمی‌بینند و نمی‌شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون ع گفت اگر خدای شما اینکه کار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم خود فی الحال ایمان آوردند و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفّار در مقام ایذای اهل ایمانند از منزل خود متوجه آنصوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که وَ جاءَ مِن أَقصَا المَدِینَةِ و آمد از پایان مدینه یعنی دورتر جای از ان شهر رَجُلٌ مردی یَسعی که میشتافت جهت اعلام رسل تا برسد قالَ یا قَومِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا المُرسَلِینَ پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَن لا یَسئَلُکُم پیروی کنید کسانی را که نمی‌خواهند از شما أَجراً

مزدی بر تبلیغ رسالت وَ هُم مُهتَدُونَ و ایشان راه‌یافتگانند بخیر در هر دو سرای- صفحه : ۹۸۴
وَ ما لِیَ و چیست مرا که از روی صدق لا أَعبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی نپرستم آن کسی را که بیافرید مر او از عدم بوجود آورد وَ إِلَیهِ و بسوی حکم و جزای او تُرجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث بکافران مبالغه در تهدیـد روز جزاء أَ أَتَّخِذُ آیا فرامیگیرم مِن دُونِهِ بجز خدای آلِهَهً خدایان دیگر یعنی بتان إِن یُرِدنِ الرَّحمنُ اگر خواهد خدا مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضـرری بمن رساند لا تُغنِ عَنِّی کفایت نمی‌کند از من شَفاعَتُهُم شَیئاً درخواست بتان چیزیرا از ان ضرر یعنی ایشـان بلاـ از من دفع نمی‌کننـد وَ لا یُنقِذُونِ و نرهاننـد مرا و خلاص نکننـد پس اگر من آنرا که توانائی نـدارد بر نفع و ضـرر بپرسـتم و از عبادت آنکه قادر است برسانیدن نفع و رهانیدن از ضـرر دست بدارم إِنِّی إِذاً بدرستی که من آنهنگام باشم لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی آشکارا و هویـدا چون قوم اینکه سـخن از وی شـنیدند قصـد قتل وی کردند و او روی به پیغمبر آورده گفت إِنِّی آمَنتُ بـدرستی که من بگرویـدم بِرَبِّکُم به پروردگـار شـما فَاسـمَعُونِ پس بشـنوید ایمـان مرا تـا فردای قیامت بر من گواهی دهیـد و گفته‌انـد اینکه خطـاب بـا قوم کرد و ایشـان او را سـنگ میزدنـد تا کشـته شـد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشـتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن رض بصری بر آنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسـمان برد از روی کرامت قِیلَ ادخُلِ الجَنَّهَ گفتنـد مر او را که ای حـبیب درآی ببهشت چون در بهشت درآمـد قالَ یـا لَیتَ قَومِی یَعلَمُونَ گفت کاشکی قوم من دانا شدندی بِما غَفَرَ لِی بآنکه بیامرزید مرا رَبِّی پروردگار من وَ جَعَلَنِی مِنَ المُکرَمِینَ و گردانید مرا از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشـته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشـته شد یا بآسـمان رفت وَ ما أَنزَلنا و نفرسـتادیم ما عَلی قَومِهِ بر قوم حبیب مِن بَعدِهِ از پس قتل یا دفع او مِن جُندٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمـاءِ از آسـمان وَ مـا کُنّا و نبودیم ما مُنزِلِینَ فرو فرسـتنده لشـکری برای هلاک قومی یعنی کفار از ان خوارتر و بیمقدارترانـد که اهلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشـکر ملائکه روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صـلی اللّه علیه و سلّم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشد.

صفحه : ۹۸۵

إِن کانَت نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلّا صَیحَهً واحِدَهً مگر یک فریادی که جبرئیل علیه السـلام هر دو بازو بر شهر ایشان گرفته صیحه زد فَإِذا هُم پس ناگـاه ایشـان خامِدُونَ فرومردگان بودنـد یعنی بیک نعره جبرئیل علیه السـلام فرو مردنـد چون آتش بیکبار منطفی گردد یـا حَسرَهً عَلَی العِبادِ ای دریغـا بر بنـدگان کافر ما یَأتِیهِم مِن رَسُولٍ نیامـد بـدیشان هیـچ پیغمبری إِلّا کانُوا بِهِ مگر بودنـد با او یَستَهزِؤُنَ استهزا میکردند أَ لَم یَرَوا آیا ندیدند و ندانستند که ما کَم أَهلَکنا چند هلاک کردیم قَبلَهُم پیش از ایشان مِنَ القُرُونِ از اهل روزگارها أَنَّهُم إِلَیهِم مشاهـده نکردند آنکه هلاک‌شدگان بسوی ایشان لا یَرجِعُونَ بازنمی‌گردند یعنی بدنیا معاودت نمی‌کنند وَ إِن کُلٌّ و نیسـتند همه ایشـان لَمّـا جَمِیعٌ مگر بهم جمع شـده لَدَینا مُحضَرُونَ نزدیک ما حاضـرشدگان در روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه هلاک کرده‌ایم از پیشـینیان یا اینکه مخالفان واپس‌مانـده همه در عرصه‌گاه حشـر بحضـرت ما حاضـر خواهنـد شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سـزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد در مجلس حرمان و مضـیق خذلان محبوس آیند و مهجور سـرمدی خواهند شد بیت وز نعمت جنان همه محروم جاودان محزون و مستمند همه محبوس و مبتلا وَ آیَهٌ و نشانه از نشانهای قـدرت ما لَهُمُ الأَرضُ المَیتَهُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی‌گیاه که ما بسـبب باران أَحیَیناها زنـده کردیم آن را وَ أَخرَجنـا مِنهـا و بیرون آوردیم ازو حَبًّا دانه درو دنی مراد حبوب غـاذیه است فَمِنهُ یَأکُلُونَ پس از ان دانه میخورنـد وَ جَعَلنا فِیها و آفریـده‌ایم در زمین جَنّاتٍ بوسـتانها مِن نَخِیلٍ از انواع خرمانیان وَ أَعنابٍ و اصـناف تاک‌بنان وَ فَجَّرنا و روان کردیم فِیها مِنَ العُیُونِ در زمین از چشمها.

صفحه : ۹۸۶

لِیَأْکُلُوا تـا بخورنـد مِن ثَمَرِهِ از میوه آنچه مـذکور شـد وَ مـا عَمِلَتهُ أَیـدِیهِم و آنچه کرده است دسـتهای ایشـان مثل دوشاب و غیره و حفص رح عملته میخوانـد و ما را نافیه میداند یعنی میخورند از میوهائی که دسـتهای شـما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده أَ فَلا یَشکُرُونَ آیا شکر نمی‌کنند بازای اینکه نعمتها و منعم را پرستش نمی‌نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبـان اهـل اشـارت آن است که زمین دل را زنـده کردیم ببـاران عنایت و بیرون آوردیم از ان حبهٔ طاعت تا ارواح از ان غـذا می‌یابنـد و ساختیم بوسـتانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون و حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشـفات و مشاهدات تمتع می‌گیرند و از نتائج اعمالی که کرده‌اند از صدقات و خیرات بهره‌ور گردند آیا سپاسداری نمی‌کنند یعنی سپاس باید کرد برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شـکرتم لأزیدنکم رباعی اگر شـکر کنی زیاده گردد نعمت وز دل ببرد دغدغه بیش کمت پس زود بسرمنزل مقصود رسـی از منهج شـکر گر نلغزد قدمت سُبحانَ الَّذِی خَلَقَ الأَزواجَ کُلَّها پاک است آن کسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفاها و نوعها را مِمّا تُنبِتُ الأَرضُ از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار وَ مِن أَنفُسِهِم و از نفسهای ایشان یعنی از بشـر چون ذکر و انثی وَ مِمّا لا یَعلَمُونَ و از آنچه نمی‌داننـد از اقسام خلایق وَ آیَهٌ لَهُمُ اللَّیلُ و علامتی دیگر ایشان را بر قـدرت مـا شب است که از روی حکمت نَسلَخُ درمیکشـیم و دور میکنیم مِنهُ النَّهـارَ از ان روشـنائی روز فَإِذا هُم پس ایشان مُظلِمُونَ درآیندگانند بتاریکی وَ الشَّمسُ تَجرِی و آیتی دیگر آفتاب است که میرود لِمُستَقَرٍّ لَها بقرارگاهی که اوراست در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد گویند مراد از مستقر حد معین است که دور او بدو منتهی شود ذلِکَ آن رفتن او بمستقر تَقـدِیرُ العَزِیزِ العَلِیمِ تقـدیر خداونـدی است غـالب بقـدرت خود بر هر مقـدوری دانا بهر معلومی وَ القَمَرَ قَـدَّرناهُ و ماه را مقرّر کردیم یعنی مسیر او را مَنـازِلَ در منزلهـای بیست و هشت‌گانه از بروج اثنی عشـر که حصّه هر برجی دو منزل و ثلثی باشـد و هر روز قریب منزلی قطع میکنـد و در منازل اجتماعیه نور او می‌افزایـد و در منازل اسـتقبالیه میکاهـد و میل بانحنا و تقویس میکنـد حَتّی عادَ تا آن وقتی که گردد در آخر منازل از باریکی و زردی و کجی کَالعُرجُونِ القَدِیمِ مانند چوب شاخ یک ساله که از خرمابنان خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی- صفحه : ۹۸۷

لَا الشَّمسُ نه آفتاب یَنبَغِی لَها شایـد مر او را أَن تُـدرِکَ القَمَرَ آنکه دریابـد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اوّل است و یکی بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سـرعت سـیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسـرعت چون ماه باشـد فصول اربع سـنه از وضع خود بیفتـد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسـد وَ لَا اللَّیلُ سـابِقُ النَّهـارِ و نـه شب پیشـی گیرنده است بروز بـآن معنی که غلبه کنـد روشـنی او را و همه اوقـات شب گردد بلکه متعـاقب اوست گفته‌اند مراد به شب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب مراد آنست که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمی‌یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمیگیرد وَ کُلٌّ و همه کواکب از نیرین و جز آن فِی فَلَکٍ یَسبَحُونَ در فلک بگشاده میروند چنانچه ماهی در آب وَ آیَهٌ لَهُم و نشـانه دیگر مر ایشـانرا أَنّا حَمَلنـا آنکه برداشتیم ذُرِّیَّتَهُم پـدران ایشانرا یعنی نشانیـدیم فِی الفُلکِ المَشحُونِ در کشتی پر از مردم و سـایر حیوانـات یعنی در کشتی نوح علیه السـلام و گفته‌انـد مراد از ذریت اولادنـد که در اصـلاب پـدران ایشان بودنـد یـا مراد مطلق کشتی است و ذریّت اولاـد است که بتجـارت میفرسـتند یـا کودکـان و زنان که چون بسـفر می‌برنـد یعنی چون فرزنـدان خورد ایشـانرا قوت سـفر نیست بر خشـکی برای آنهـا کشتی مقرر کردیم وَ خَلَقنـا لَهُم و بیافریـدیم برای مردمان مِن مِثلِهِ از ماننـد کشتی ما یَرکَبُونَ آنچه سواری میکنند بر آن چون زورق و ناو و امثال آن و گفته‌اند مراد شترانند که کشتی بیابانند وَ إِن نَشَأْ و اگر خواهیم نُغرِقهُم غرق سازیم اهل کشتی را فَلا صَرِیخَ لَهُم پس هیـچ فریادرسـی نیست مر ایشانرا که از غرق شدن نگاهدارد وَ لا هُم یُنقَـذُونَ و نه ایشان رها کرده شونـد إِلّا رَحمَهً مگر آنکه به‌بخشـیم مِنّا بخشـیدنی از نزدیک ما وَ مَتاعاً و برخورداری دهیم ایشانرا برخورداری دادنی إِلی حِینٍ تـا زمـانی که اجـل ایشـان برسـد وَ إِذا قِیـلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کـافران را که بترسـید مـا بَینَ أَیدِیکُم از عذابی که پیش از شما بامم مکذّبه رسید وَ ما خَلفَکُم از عذابی که در عقب شما است یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان

آرید لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ شاید که بر شما ببخشند ایشان اعراض نموده در مکابره و عناد افزایند وَ ما تَأتِیهِم و نیابد بدیشان مِن آیَةٍ هیچ آیتی مِن آیاتِ رَبِّهِم از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت إِلّا کانُوا مگر آنکه باشند عَنها مُعرِضِینَ از ان روی گردانندگان.

صفحه : ۹۸۸

وَ إِذا قِیلَ لَهُم و چون گفته شود مر ایشانرا که بدرویشان و محتاجان أَنفِقُوا نفقه کنید مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ از آنچه روزی داده است خدای تعالی شما را قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب لِلَّذِینَ آمَنُوا أَ نُطعِمُ مر آنانرا که گرویده‌اند یعنی کافران از روی تهکم با مومنان گویند آیا طعام دهیم یعنی ندهیم مَن لَو یَشاءُ اللّهُ آنرا که اگر خواستی خدای تعالی أَطعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دادی چون او طعام نداد ما نیز ندهیم گفتند کافران مومنان را إِن أَنتُم نیستید شما ای مومنان إِلّا فِی ضَلالٍ مُبِینٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت امر می‌فرمائید و اینکه سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بجهت ابتلاء حکم فرموده که اغنیاء از مال خدا که مقرر کرده است محتاجان را بهره‌مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و عین جفا است- قطعه درویش را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و فارغ کند دلش از روی بخل گر نشود ملتفت بدو فردا بود ندامت و اندوه حاصلش وَ یَقُولُونَ و میگویند کافران مَتی کجا است هذَا الوَعدُ اینکه موعود شما یعنی قیامت و هنگام رستخیز إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست‌گویان ما یَنظُرُونَ انتظار نمی‌برند ایشان إِلّا صَیحَةً واحِدَةً تَأخُذُهُم مگر یک فریاد که بگیرد ایشان را یعنی نفخه صاعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشانرا وَ هُم یَخِصِّمُونَ و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجدال و خصومت مشغول باشند و مهم دنیا می‌سازند که بیک‌بار اسرافیل ع صور دردمد و همه خلق را برجای بمیرند الا ما شاء اللّه فَلا یَستَطِیعُونَ پس نمی‌توانند تَوصِیَةً وصیت‌کردن با حاضران خود وَ لا إِلی أَهلِهِم و نه بسوی اهل ایشان که غائب باشند یَرجِعُونَ بازگردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذا هُم پس ناگاه ایشان مِنَ الأَجداثِ از گورها بیرون آمده إِلی رَبِّهِم بسوی پروردگار خویش یَنسِلُونَ می‌شتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند.

صفحه : ۹۸۹

قالُوا یا وَیلَنا گویند ای وای بر ما مَن بَعَثَنا که برانگیخت ما را مِن مَرقَدِنا از گورهای ما ملائکه جواب دهند هذا اینکه است ما وَعَدَ الرَّحمنُ آنچه وعده داده بود خدای از بعث و نشور و شما می‌گفتید متی هذا الوعد وَ صَدَقَ المُرسَلُونَ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند و شما باور نکردید إِن کانَت نبود اینکه واقعه إِلّا صَیحَةً واحِدَةً مگر یک نعره که آن نفخه اخیر است یعنی بمجرد یک نفخه زنده شوند فَإِذا هُم پس آنگاه ایشان جَمِیعٌ لَدَینا مُحضَرُونَ همه ایشان نزدیک ما حاضرشدگانند فَالیَومَ پس امروز که روز جزاست لا تُظلَمُ نَفسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَیئاً چیزیرا از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت ایشان از آنچه مستحق درمانند وَ لا تُجزَونَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلّا ما کُنتُم تَعمَلُونَ مگر آن چیزیرا که بودید که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصحابَ الجَنَّةِ بدرستیکه اصحاب بهشت الیَومَ آن روز فِی شُغُلٍ در کاری باشند فاکِهُونَ شادان و نازان و میوه‌خوران و لذّت‌گیرندگان و آن کار افتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان به تنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشان را بچیزی که فراموش کنند آن کسانیکه ایشان در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش است در بحر الحقائق گوید که مر او از اصحاب جنّت طالبان بهشت‌اند که مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانه ایشان را به تنعم مشغول گرداند و اینکه حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلائل نعم است اما نسبت با طالبان حق بغایت فرود می‌نماید و ازینجا بسرّ اکثر اهل الجنة

البله پی می‌توان برد و گویند اینکه آیت نزد شبلی قدس سره، خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که بچه از که مشغول مانده‌اند فی الحال در ورطه هلاکت می‌افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری نقل میکنند که مشغولی به نعمت بهشت از آن عامه مومنان است آقا مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه به نعیم بهشت نپردازند رباعی روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید در بی تو بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید هُم ایشان یعنی اصحاب جنّت وَ أَزواجُهُم و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور عینان فِی ظِلالٍ در سایه قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور عَلَی الأَرائِکِ بر تختهای آراسته مُتَّکِؤُنَ تکیه‌زدگان باشند و اتکاء بر تخت دلیل تنعم است.

صفحه : ۹۹۰ لَهُم فِیها مر ایشانراست در بهشت فاکِهَهٌ میوه یعنی از انواع ثمره وَ لَهُم مر ایشانراست ما یَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف از إبن عباس رض نقل میکند که هر چه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آوردند در پیش خود حاضر بیند و مر ایشانرا باشد سَلامٌ یعنی تحیّتی قَولًا خطابی بی‌واسطه مِن رَبٍّ رَحِیمٍ از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد اللّه رض نقل میکند که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه روزی نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزّت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنهٔ بیت سلام دوست شنیدن سعادت است و سلامت بوصل یار رسیدن فضیلتست و کرامت وَ امتازُوا الیَومَ و جدا شوید امروز أَیُّهَا المُجرِمُونَ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشانرا ببوستان دوستان می‌خوانند أ لَم أَعهَد آیا عهد نکردم إِلَیکُم با شما و نفرمودم شما را یا بَنِی آدَمَ ای فرزندان آدم أَن لا تَعبُدُوا الشَّیطانَ آنکه نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان إِنَّهُ لَکُم بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه ظاهرست وَ أَنِ اعبُدُونِی و نه عهد کرده‌ام که مرا بپرستید که دوست نیک‌خواه شماام هذا اینکه پرستش من صِراطٌ مُستَقِیمٌ راه راست به بهشت وَ لَقَد و هر آئینه بدرستی که أَضَلَّ گمراه کرد شیطان مِنکُم از شما ای آدمیان جِبِلًّا کَثِیراً خلق بسیار را پیش از شما أ فَلَم تَکُونُوا تَعقِلُونَ آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او بازرهانید و در فریب او نیفگنید هذِهِ جَهَنَّمُ اینکه دوزخی است الَّتِی کُنتُم تُوعَدُونَ آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده می‌شدید آنرا اصلَوهَا الیَومَ درآیید بدو امروز بِما کُنتُم تَکفُرُونَ بسبب آنکه بودید که می‌پوشیدید حق را و تصدیق انبیاء ع نمی‌کردید الیَومَ نَختِمُ امروز مهر می‌نهیم عَلی أَفواهِهِم بر دهنهای ایشان چون انکار می‌کنند که مشرک نبوده‌ایم و تکذیب رسل ع نکرده‌ایم و شیطان را نه‌پرستیده‌ایم وَ تُکَلِّمُنا أَیدِیهِم و سخن گویند با ما دستهای ایشان وَ تَشهَدُ أَرجُلُهُم و گواهی میدهند پایهای ایشان بِما کانُوا بآنچه بودند که در دنیا یَکسِبُونَ کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعداء بر افعال بد ایشان گواهی میدهند اعضای اولیاء بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار واردست که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند چه آورده شرم دارد که عبادات و طاعات و خیرات خود را برشمارد حق سبحانه اعضای ویرا بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را بازگویند حتّی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات صفحه : ۹۹۱

وَ لَو نَشاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسنا هر آئینه ناپیدا کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلی أَعیُنِهِم بر چشمهای ایشان فَاستَبَقُوا الصِّراطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتادند فَأَنّی یُبصِرُونَ پس چگونه بینند آنرا وَ لَو نَشاءُ لَمَسَخناهُم و اگر خواهیم هر آئینه مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشان متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره عَلی مَکانَتِهِم بر جایهای ایشان تا همه آنجا افسرده شوند فَمَا استَطاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِیًّا بر رفتن از پیش وَ لا یَرجِعُونَ و بازنگردند و نتوانند بازگشتن از عقب تا بصورت اول بازروند وَ مَن نُعَمِّرهُ نُنَکِّسهُ فِی الخَلقِ و هرکرا زندگانی دراز دادیم او را برگردانیم در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری أ فَلا یَعقِلُونَ آیا پس در نمی‌یابند که هر که بر تعمیر و تنکیس خلق قادرست بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود بیت نزد قدرت کار رها دشوار نیست کار او را حاجت سرکار نیست آورده‌اند که کفار مکه می‌گفتند که محمّد ص شاعر است حق سبحانه ردّ قول ایشان می‌فرماید وَ ما عَلَّمناهُ الشِّعرَ و نیاموختیم ما محمّد ص را شعر وَ ما یَنبَغِی لَهُ و نشاید او را شعر گفتن چه

اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم درآمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت فطانتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبه طاری نشود که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت و زن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام و الشیب للمرء ناهیا ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه گفت یا رسول اللّه قائل گفته است کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان و تیره که در نوبت اوّل خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابو بکر رض فرمود که اشهد انّک لرسول اللّه و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات حضرت علیه الصلوة و السلام آنچه موزون وارد شد مانند انا النبی لا کذب انا إبن عبد المطلب بی‌تکلّف و بی‌قصد بوده إِن هُوَ نیست آنچه ما باو آموختیم إِلّا ذِکرٌ مگر پندی و ارشادی وَ قُرآنٌ مُبِینٌ و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن‌کننده احکام و حدود که فرستاده‌ایم لِیُنذِرَ مَن کانَ حَیًّا تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمّد ص هرکرا باشد زنده یعنی عاقل و با فهم چه غافل و جاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مومن است فی علم اللّه چه حیات ابدی و بقای سرمدی بایمان است و تخصیص انذار بمومن جهت انتفاع اوست بآن وَ یَحِقَّ القَولُ و واجب میشود کلمه عذاب عَلَی الکافِرِینَ بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمی‌کنند أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمی‌بینند و نمیدانند ایشان أَنّا خَلَقنا لَهُم بدرستی که آفریدیم ما برای ایشان مِمّا عَمِلَت أَیدِینا از آنچه کردیم و ساختیم بیواسطه شرکت و وکالت یعنی منفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلی است که هر که کاری تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساخته‌ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی بی‌مشارکت غیری أَنعاماً چهارپایان چون شتر و گاو و گوسپند فَهُم لَها پس ایشان مر آنرا مالِکُونَ ضبط کنندگانند و بتصرف درآرندگان.

صفحه : ۹۹۲

وَ ذَلَّلناها و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُم برای ایشان فَمِنها رَکُوبُهُم پس بعضی از ان مرکوب ایشان است که بر آن سواری میکنند چون شتر وَ مِنها یَأکُلُونَ و از انها بعضی آن است که میخورند چون گوسفند وَ لَهُم فِیها و مر ایشانرا در ان چهارپایان مَنافِعُ سودهاست از پشم و موی و پوست وَ مَشارِبُ و آشامیدنها از شیر و دیگر سودها أَ فَلا یَشکُرُونَ آیا پس شکر نمی‌گویند نعمت خدای را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از ممر ایشان بدیشان رسانید وَ اتَّخَذُوا و فراگرفتند مشرکان مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی سزای پرستش آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُم تا شاید که ایشان یُنصَرُونَ یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان لا یَستَطِیعُونَ نمیتوانند نَصرَهُم یاری دادن ایشانرا زیرا که جماداند و ایشانرا شعور و قدرت نیست وَ هُم و بت‌پرستان لَهُم برای بتان جُندٌ مُحضَرُونَ سپاهی‌اند حاضر کرده شده یا امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا که لشکر ایشان‌اند با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلا یَحزُنکَ پس باید که ترا اندوهناک نه‌گرداند قَولُهُم قول ایشان که نسبت با حق سبحانه می‌گویند از اتخاذ اولاد و شرکاء یا طعن در باره رسالت تو میکنند و نسبت بشعر و سحر میدهند إِنّا نَعلَمُ بدرستی که ما میدانیم ما یُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از حقه و بغض وَ ما یُعلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را از بیت بآشکار و نهان هر چه کردی و گفتی جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان. آورده‌اند که عاص بن وائل یا ابو جهل و اشهر آن است که ابیّ بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالید و بمجلس حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم- آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه اینکه اجزاء متفرق یا اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که آفریدگار اینکه اینکه را بقیامت برانگیزاند و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد و اینکه آیت نازل شد که أَ وَ لَم یَرَ الإِنسانُ آیا ندید و ندانست انسان مراد ابیّ بن خلف أَنّا خَلَقناهُ بدرستی که آفریدیم ما او را مِن نُطفَةٍ از آب منی و آنرا علقه ساخته و مرتبه و بمرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی رسیده و سخن‌گوئی و دلیر گشته فَإِذا هُوَ پس ناگاه او خَصِیمٌ مُبِینٌ جدال‌کننده‌ایست هویدا یعنی بمقام جدال در آینده وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد استخوان کهنه را بر دست مالیده خاک ساخته بر باد داده وَ نَسِیَ خَلقَهُ و فراموش کرده آفریدن ما مر او را قالَ مَن یُحیِ العِظامَ گفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را

وَ هِیَ رَمِیمٌ حال آنکه او بوسیده و تباه گشته باشد بی‌پوست و عروق و اعصاب.

صفحه : ۹۹۳

قُل بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم یُحیِیهَا الَّذِی زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت کامله أَنشَأَها بیافرید او را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست‌بار و از عدم بوجود آورد وَ هُوَ بِکُلِّ خَلقٍ و او بهمه آفریدها عَلِیمٌ داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می‌شناسد و بر جمع و انضمام آن قادرست الَّذِی جَعَلَ آن خدای که آفرید و پیدا کرد لَکُم برای شما مِنَ الشَّجَرِ الأَخضَرِ از درخت سبز ناراً آتشی فَإِذا أَنتُم پس ناگاه شما مِنهُ از ان درخت تُوقِدُونَ می‌افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت است مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار می‌مالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که درو ماهیت متضاده با جوهر نارست هر آئینه قادرست بر اعاده طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده أَ وَ لَیسَ آیا نیست الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ آن کسیکه بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بِقادِرٍ توانا عَلی أَن یَخلُقَ بر آنکه بیافریند مِثلَهُم مانند ایشانرا باجسام صغیره و اجرام حقیر بَلی آری هست قادر بر آن وَ هُوَ الخَلّاقُ العَلِیمُ و او است آفریننده بسیار خلق و دانا بکنه احوال مخلوقات إِنَّما أَمرُهُ جز اینکه نیست که شان او إِذا أَرادَ چون خواهد شَیئاً آفریدن چیزی را أَن یَقُولَ لَهُ آن است که گوید مر او را بحکم من کُن بباش فَیَکُونُ پس بباشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را در مراد اللّه و بعضی گویند تاثیر مر مراد اللّه بامر مطاع هر مطیعی را در حصول مأمور به بی‌امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین اشیاء بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند اینکه کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد بود بیت حرفیست کاف و نون ز طوامیر ضلع او ز قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال فَسُبحانَ الَّذِی پس پاکی و بی‌عیبی آن کسی راست که بی‌شبه بِیَدِهِ بدست اقتدار اوست مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ پادشاهی همه چیز وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بسوی او بازگردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستان است و وعید دشمنان که اینان را شدید العقاب است و آنان را طوبی لهم و حسن مآب.

صفحه : ۹۹۴

سورة الصّافّات

مکیة و هی مائة و اثنتان و ثمانون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- وَ الصَّافّاتِ بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف کشیدنی فَالزّاجِراتِ پس‌رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجراً راندنی فَالتّالِیاتِ پس‌خوانندگان ذِکراً وحی خدائرا بر انبیاء ع حق سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده میان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بعلماء که در صف افاده بصفت افاضه قائم و مستقر باشند یا به مرغانی که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه‌اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیانند که پیوسته به تسبیح و تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاتند زجر ایشان راندن اسپان باشد یا طرد دشمنان و تالیات ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر مومنانند بانوار خدمت ز اجر دیوانند یا زاجرانند نفس خود را از معاصی و در اثنای نماز تالی قرآنند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و تالیانند که بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات گفته که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که بر موقف مشاهده صف برکشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح‌اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجراند عوام را از مناهی و خواص را از رویت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره با یاد حق سبحانه گذرانند رباعی ای یاد توام

مونس جان در همه حال بی ذکر تو آرام دلم هست محال جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال آورده‌اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمّد همه خدایان را با یک خدا درآورده است چون چنین تواند بود که باین خدایان که ما داریم کار ما راست نمی‌آید بیک خدای چون میسّر شود اللّه تعالی درین آیت قسم یاد کرد که إِنَّ إِلٰهَكُم بدرستی که خدای شما در ذات خود لَواحِدٌ هر آئینه یکی است و یگانه و یکتا رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدگار آسمانهاست و زمینها وَ ما بَینَهُما و پروردگار آنچه میان ایشان است از همه اشیاء وَ رَبُّ المَشارِقِ و آفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور مینمایند و مغارب او نیز مختلف است که هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین که سرابیل تقیکم الحر مراد حر و برد است إِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنيا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیک‌تر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب‌ست بِزِينَةٍ الكَواكِبِ بآراستن ستارگان را و حفص رح باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشان است چون و هیات ثریا و بنات النعش و غیر آن از اشکال چهل و هشت‌گانه و منازل بیست و هشت‌گانه قمر که بر نفس منطقه و شمال و جنوب است.

صفحه : ۹۹۵

وَ حِفظاً و نگاه داشتیم آسمانرا نگاهداشتنی مِن كُلِّ شَيطانٍ از برآمدن هر دیوی مارِدٍ سرکش و نافرمان لا يَسَّمَّعُونَ نمی‌شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرانهادن ندارند إِلَى المَلَإِ الأَعلى بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع‌اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند وَ يُقذَفُونَ و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می‌افگنند شهب را یا رانده میشوند مِن كُلِّ جانِبٍ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُوراً راندنی با خواری وَ لَهُم و مر دیوان راست عَذابٌ واصِبٌ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست إِلّا مَن خَطِفَ الخَطفَةَ مگر کسیکه در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَأَتبَعَهُ پس از پی درآید او را شِهابٌ ثاقِبٌ کوکبی روشن با آتشی سوزنده و مرجوم را متأذی سازد یا بسوزد و ایشان بر جوم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده‌اند که رکانه بن زید و ابو الاشدین که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تکلّف و تصنف علم مباهات می‌افراختند حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که فَاستَفتِهِم پس بپرس ازین مشرکان مکه که از آفریدگان أَ هُم أَشَدُّ آیا ایشان سخت‌تر هستند خَلقاً از روی آفرینش أَم مَن خَلَقنا یا آنکه آفریده‌ایم ما از آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب را إِنّا خَلَقناهُم بدرستی که ما آفریده‌ایم پدران ایشانرا مِن طِينٍ لازِبٍ از گل چسبنده پس ماده اصلی ایشان گلست و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی باجزای ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است و رد استحاله ایشان مر آنرا- چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است پس ماده باقیست قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است کسیکه بر خلق اینکه اشیاء که مذکور شد قادر باشد بر ضم اینکه اجزا و اعاده حیات در ان قادر خواهد بود چه قدرت صفت ذاتی است هرگز متغیر نشود و نسبت با همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوائی ابداع و فضای اختراع بجلوه درآیند مصرع کانیک ز عدم سوی وجود آمده‌ایم در معالم آورده که گمان پیغمبر ص چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود مشرکان که شنیدند و نگرویدند و بدان استهزاء کردند پیغمبر علیه السلام از ان حال متعجب شد آیت آمد که بَل برای قطع کلام اوّل است در زاد المسیر بمعنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست از ان بدار عَجِبتَ شگفت داشتی تو بر ناگرویدن ایشان بقرآن وَ يَسخَرُونَ و ایشان سخریه میکنند بآن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان فسوس میدارند از تعجب تو وَ إِذا ذُكِّرُوا و داب ایشان آنست که چون پند داده شوند بچیزی لا يَذكُرُونَ یاد نکنند آنرا و بدان پندپذیر نشوند.

صفحه : ۹۹۶

وَ إذا رَأَوا و چون به‌بینند آیَةً معجزه که دلیل صدق مقال تو است چون انشقاق قمر یَستَسخِرُونَ یکدیگر را بسخریه میخوانند وَ قالُوا و گوینـد إِن هذا نیست اینکه که ما دیده‌ایم إِلّا سِحرٌ مُبِینٌ مگر جادوی روشن و هویدا أ إذا مِتنا آیا چون بمیریم ما وَ کُنّا تُراباً و باشیم ما خاك وَ عِظاماً و استخوان بی گوشت و پوست أ إِنّا لَمَبعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم أ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُونَ و یا پدران نخستین ما قُل بگو ای محمّد ص نَعَم آری برانگیخته شوید با پدران وَ أَنتُم داخِرُونَ و حال آنکه شما خوار و بی‌مقدار باشید هر گاه که قیامت درآید فَإِنَّما هِیَ زَجرَةٌ واحِدَةٌ پس جز اینکه نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفخه که دردمند فَإِذا هُم یَنظُرُونَ پس ناگاه ایشان زنده شده و از قبر بیرون آمده می‌نگرند وَ قالُوا و میگویند یا وَیلَنا ای وای بر ما هـذا یَومُ الـدِّینِ اینست روز پاداش که ما را وعده میدادند گویند ملائکه آری هـذا یَومُ الفَصلِ اینکه است روز حکم یا روز جداکردن نیکان از بدان الَّذِی کُنتُم بِهِ آن روز که بودید شما بآن تُکَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمی‌داشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملائکه که احشُرُوا الَّذِینَ جمع کنید و بهم درآرید آنانرا که ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرك وَ أَزواجَهُم و اشباه ایشان را یعنی بت‌پرست را با بت‌پرست و ستاره‌پرست را با ستاره‌پرست و علی هـذا یا قرنیان ایشان را از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره بوده‌اند و گویند که مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر آن است که ایشانرا در موقف بدارند یا امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی و خمار را با خمار یا با عوان ایشان از ملازمان و مددگاران ایشان در ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد اللّه بن مبارك قدس سرّه پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم آنگاه از اعوان ایشان نباشم عبد اللّه بن مبارك فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنهااند که سوزن و رشته بتو میفروشند نظم یار ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شماره ایشان گر تظلم پسند میداری باشی که از جملگی یکی ایشان و اصح آنست که اینکه ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میفرماید حشر کنید ایشانرا وَ ما کانُوا یَعبُدُونَ و آن چیزیرا که بودند که پرستش میکردند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او را اینکه آیت عام است که اختصاص یافته بآیت ان الّذین سبقت الخ فَاهدُوهُم پس بخوانید ظلمه را و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید ایشانرا إِلی صِراطِ الجَحِیمِ براه دوزخ.

صفحه : ۹۹۷

وَ قِفُوهُم و چون روی بدوزخ آرند گفته شود بازدارید ایشانرا بر موقف یا بر پل صراط إِنَّهُم مَسؤُلُونَ بدرستی که ایشان پرسیده‌شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقائد و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند ما لَکُم لا تَناصَرُونَ چیست مر شما را که یاری نمیدهید بیک‌دیگر را و از جنس موقف خلاص نمی کنید ایشان جواب نمی‌دهند حق سبحانه با ملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بَل هُمُ الیَومَ بلکه ایشان امروز مُستَسلِمُونَ گردن‌نهادگانند از روی عجز و منقادشدگانند وَ أَقبَلَ بَعضُهُم و در موقف روی آر ز بعضی از ایشان عَلی بَعضٍ بر برخی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفه ایشان یَتَساءَلُونَ از یکدیگر می‌پرسند که اینکه چه حال است که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را قالُوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را که إِنَّکُم بدرستی که شما کُنتُم تَأتُونَنا بودید که درمی‌آمدید بما عَنِ الیَمِینِ از روی نصیحت و نیك‌خواهی و یمن بزعم شما یا از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که اینکه دین حق است که ما شما را بدان میخوانیم قالُوا گویند روسا در جواب ایشان که نه‌چنین است بَل لَم تَکُونُوا بلکه نبودید شما مُؤمِنِینَ گرویدگان یعنی شما براه راست نبودید که مر شما را گمراه کرده باشیم وَ ما کانَ و نبود لَنا ما را عَلَیکُم مِن سُلطانٍ بر شما هیچ حجّتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده‌ایم بَل کُنتُم بلکه بودید شما بنفس خود قَوماً طاغِینَ گروهی از اندازه گذشتگان فَحَقَّ عَلَینا پس واجب شد بر ما همه قَولُ رَبِّنا سخن پروردگار ما که کلمهٔ العذاب است إِنّا لَذائِقُونَ بدرستیکه ما چشندگانیم عذاب را درین روز فَأَغوَیناکُم پس ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنّا کُنّا غاوِینَ بدرستی که ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن سوخته هم خرمن سوخته می‌طلبد بیت من مستم و خواهم که تو هم مست شوی تا همچو من سوخته از دست شوی

حق سبحانه فرمود که فَإِنَّهُم پس به تحقیق که تابعان و متبوعان یَومَئِذٍ آن روز فِی العَذابِ مُشتَرِکُونَ در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده‌اند إِنّا کَذلِکَ بدرستی که ما همچنین نَفعَلُ بِالمُجرِمِینَ می کنیم با مشرکان.

صفحه : ۹۹۸

إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان هستند إِذا قِیلَ لَهُم که چون گفته می‌شد یعنی گوینـد مر ایشانرا که بگوئید لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یَستَکبِرُونَ سرکشی می‌نمایند از گفتار آن یا تکبّر می‌ورزند بر داعی خود وَ یَقُولُونَ و میگویند ابنان أَ إِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا آیا ما هر آئینه ترک کننـدگانیم عبادت خدایان خود را لِشاعِرٍ مَجنُونٍ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار مکه حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم را بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَل جاءَ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمّد ص بدیشان بِالحَقِّ براستی و درستی وَ صَدَّقَ المُرسَلِینَ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش ازو بودند إِنَّکُم بدرستی که شما کافران لَذائِقُوا العَذابِ الأَلِیمِ هر آئینه چشندگانید عذابی دردناك را در دوزخ بسبب شرك و تکذیب وَ ما تُجزَونَ و پاداش داده نخواهید شد إِلّا ما کُنتُم تَعمَلُونَ مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل میکنید إِلّا عِبادَ اللّهِ لیکن بندگان خدای تعالی المُخلَصِینَ که پاك کرده شدگانند از الواث شرك و شك جزای آن مضاعف خواهند یافت أُولئِكَ آن گروه یعنی بندگان مخلص لَهُم مر ایشانراست رِزقٌ مَعلُومٌ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نپوشید یا معلوم است خصائص او از دوام و بقا و لذّت محص فَواکِهُ آن رزق میوها است از هر گونه تر و خشك وَ هُم مُکرَمُونَ و ایشان نواختگانند فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ در بهشتهای با نعمت و ناز عَلی سُرُرٍ بر تختهای آراسته مُتَقابِلِینَ روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند یُطافُ گردانیده میشود عَلَیهِم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بِکَأسٍ بجامی پر مِن مَعِینٍ از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری شده از چشمها بَیضاءَ خمری فید که بیاض او از شیر بیش‌تر باشد لَذَّةٍ با لذّت و خوش‌خوار لِلشّارِبِینَ مر آشامندگانرا.

صفحه : ۹۹۹

لا فِیها نیست در ان شراب غَولٌ آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن وَ لا هُم عَنها و نه از بهشتیان که از ان شراب یُنزَفُونَ مست شوند و خرد و فهم از ایشان زایل شود وَ عِندَهُم و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قاصِراتُ الطَّرفِ کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِینٌ فراخ چشمان کَأَنَّهُنَّ گویا ایشان بَیضٌ مَکنُونٌ بیضهای پوشیده‌اند تشبیه میکند حوران را در ملامسه و پاکی و خوشرنگی به بیضه نعامه چه مقرر است که شترمرغ بیضه خود را به پر خویش بپوشد تا غبار بر آن نه‌نشیند و بیضه ایشان سفید باشد مختلط باندك صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فَأَقبَلَ بَعضُهُم پس روی آوردند برخی بهشتیان عَلی بَعضٍ بر بعضی دیگر یَتَساءَلُونَ می‌پرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قالَ قائِلٌ گوید گوینده مِنهُم از اهل بهشت مر یاران خود را که إِنِّی بدرستیکه من وقتی که در دنیا بودم کانَ لِی بود مرا قَرِینٌ یاری همنشین که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند در سورهٔ الکهف ذکر ایشان است یهودا مومن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش‌کنان یَقُولُ می گفت أَ إِنَّكَ آیا تو لَمِنَ المُصَدِّقِینَ از باوردارندگانی حشر را أَ إِذا مِتنا آیا چون بمیریم وَ کُنّا تُراباً و گردیم خاك وَ عِظاماً و استخوانهای کهنه أَ إِنّا لَمَدِینُونَ آیا ما پاداش‌دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قالَ گوید یهود امر اهل بهشت را که هَل أَنتُم مُطَّلِعُونَ آیا شما دیده‌ورانید یعنی می‌بینید اهل دوزخ را مراد آنست که به‌بینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکوئی شناسی تو فرونگر بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرو نگرد یهودا فَرَآهُ پس به‌بیند قطروس را فِی سَواءِ الجَحِیمِ در میان دوزخ قالَ تَاللّهِ إِن کِدتَ گوید یهودا باو که ای قطروس بخدای که بتحقیق نزدیك بودی تو که از راه اضلال لَتُردِینِ هر آئینه هلاك گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری وَ لَو لا نِعمَةُ رَبِّی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاهداشت لَکُنتُ هر آئینه بودمی مِنَ المُحضَرِینَ از حاضرگشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید

چنانچه برادر او شنود أ فَما نَحنُ بِمَیِّتِینَ آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد.

صفحه : ۱۰۰۰ إِلّا مَوتَتَنَا الأُولی مگر مردن نخستین در دنیا وَ ما نَحنُ بِمُعَذَّبِینَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نمی‌شوید گوید یهودا إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الفَوزُ العَظِیمُ هر آئینه اوست رستگاری بزرگ لِمِثلِ هـذا از برای مثل اینکه نعمتها فَلیَعمَلِ العامِلُونَ پس بایـد که عمل کنند عمل‌کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بشرف زوال است و در صـدد انتقـال ربـاعی گر بـار کشـی بـار نگـاری بـاری ور کار کنی برای یاری باری ور روی بخاک راه خواهی مالید بر خاک راه طرفه سواری باری آنکه حق سبحانه و تعالی میگوید أ ذلِکَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَیرٌ بهتر است نُزُلًا از روی نزل و پیشکش و مـا حضـر أَم شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یـا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او منتن و تلـخ بود و حق سـبحانه و تعالی درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشـد و باکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسـمی کرد و فرمود که إِنّا جَعَلناها بـدرستی که مـا گردانیـدیم درخت زقوم را فِتنَةً محنت و عـذاب لِلظّالِمِینَ مر سـتمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشانرا در دنیا چه ایشان بعـد از انکه شـنودند که زقوم درختی است در دوزخ گفتنـد اینکه چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و نرم میسازد و ندانستند که آنکه قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر توانا است بر آفریدن شـجر در آتش و حفظ آن از احراق و در معالم آورده که إبن الزبعری صـنادید قریش را گفت محمّد صـلی اللّه علیه و سلّم می‌ترسانـد مـا را بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسـکه و خرمـا را گوینـد ابو جهـل برخاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک زبـده و خرما آورد أبو جهل گفت بخورید که اینکه زقومی است که محمّد ص ما را بدان وعید میکند حق سـبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان میبرند إِنَّها شَجَرَةٌ تَخرُجُ فِی أَصلِ الجَحِیمِ بدرستی که آن درختی است که بیرون می‌آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسائر درکات میرسد طَلعُها خوشه آن درخت کَأَنَّهُ گویا که او رُؤُسُ الشَّیاطِینِ سـرهای دیوان است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شـیاطین مارهای قبیح پرهول است و گویند سنگهای سیاه بوده در حوالی مکه که رءوس الشـیاطین میگفتنـد فَإِنَّهُم پس بتحقیق که دوزخیان لَآکِلُونَ مِنها هر آئینه میخورند از آن درخت زقوم فَمالِؤُنَ مِنهَا البُطُونَ پس پرکننده‌انـد از ان شـکمها از غایت جوع یا بخورانند ایشانرا باکراه ثُمَّ إِنَّ لَهُم پس بدرستیکه مر دوزخیان را عَلَیها بر خوردن آن لَشَوباً مِن حَمِیمٍ آمیختنی است از آب گرم چنان آبی که امعا را پاره پاره کنـد یعنی چون زقوم را بخورنـد آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته گردد.

صفحه : ۱۰۰۱

ثُمَّ إِنَّ مَرجِعَهُم لَإِلَی الجَحِیمِ پس بـدرستی که بـازگشت ایشـان بعـد از اکـل زقوم و شـرب حمیم هر آئینه بسوی دوزخ است و آنها پیشـکش و ماحضـر بود إِنَّهُم بـدرستی که ایشـان أَلفَوا آباءَهُم یافتنـد پـدران خود را ضالِّینَ گمراهان فَهُم عَلی آثارِهِم پس ایشان بر پیهای ایشان یُهرَعُونَ می‌شـتابند یعنی تقلیـد ایشان میکننـد وَ لَقَـد ضَلَّ و بـدرستی که گمراه شدند قَبلَهُم پیش از قوم تو أَکثَرُ الأَوَّلِینَ بیشـتر از پیشـینیان چون قـوم نوح و عـاد و ثمود وَ لَقَـد أَرسَلنا و بتحقیق فرسـتادیم فِیهِم در میـان ایشـان مُنـذِرِینَ بیم‌کننـدگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عـذاب ما بترسانیدند و ایشان قبول نکردند فَانظُر کَیفَ کانَ پس در نگر که چگونه بود عاقِبَةُ المُنذَرِینَ آخر کار بیم کرده شـدگان یعنی عـذاب و عقوبت بـدیشان فرود آمـد إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِینَ مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان که بانـذار منتفع گشـتند وَ لَقَد نادانا نُوحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح ع و هلاک قوم را درخواست و ما اجابت کردیم فَلَنِعمَ المُجِیبُونَ پس نیـک اجابت‌کننـدگانیم مـا که غرق کردیم کفّار قوم او را بطوفان وَ نَجَّیناهُ وَ أَهلَهُ و نجات دادیم او را و کسان او را مِنَ الکَربِ العَظِیمِ از انـدوه بزرگ که غرق است یـا آزار قوم وَ جَعَلنـا ذُرِّیَّتَهُ و ساختیم فرزنـدان سه‌گانه او را هُمُ الباقِینَ ایشان را باقیان از جهت نسـل تـا قیـامت چه در خبر است که از اهل او جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نمانـد و تمام انام از نسل ایشاننـد سام پـدر عرب و فارس و روم است و یافتیـد پدر ترک و خزر و سـقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وَ تَرَکنا و باقی گذاشتیم

عَلَيهِ بر نوح ثنای نیکو فِي الآخِرِينَ در میان پیشینیان یعنی امت محمّد ص مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم یا آنانرا بگذاشتیم امتان آخرین میگویند سَلامٌ عَلى نُوحٍ سلام بر نوح علیه السلام فِي العالَمِينَ در میان عالمیان قولی است که اینکه ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میگوید بر نوح علیه السلام و می‌فرماید إِنّا كَذلِكَ بدرستی که ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجزِي المُحسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را.

صفحه : ۱۰۰۲

إِنَّه بدرستیکه نوح علیه السلام مِن عِبادِنَا المُؤمِنِينَ از بندگان گرویدگان ما است ثُمَّ پس از دعای نوح علیه السلام أَغرَقنَا الآخَرِينَ غرق گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را وَ إِنَّ مِن شِيعَتِهِ و بدرستی که از پیروان نوح علیه السلام لَإِبراهِيمَ هر آئینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود در لباب از فرارح رح نقل میکند که در شیعته ضمیر عاید است بحضرت رسالت‌پناه ص کنایت غیر مذکور است و ابراهیم علیه السلام اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی متابع او است زیرا که همچون پیروان بفضل وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا و ابعث فیهم رسولا الآیة قطعه پیش از تو آمدند بسی انبیاء و تو گر آخر آمدی همه را پیشوا توئی خوان خلیل است نمکدان خوان تو بر خوان اصطفی نمک انبیاء ع توئی إِذ جاءَ رَبَّه یاد کن آنرا چونکه آمد ابراهیم علیه السلام پروردگار خود را بِقَلبٍ سَلِيمٍ بدلی پاک از علائق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزّت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع پرداخته إِذ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَومِهِ یاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام مر پدر خود آزر و گروه خود را ما ذا تَعبُدُونَ اینکه چه چیز است که میپرستید أَ إِفكاً آیا آرزوی دروغ آلِهَةً خدایان را دُونَ اللّهِ جز خدای تُرِيدُونَ میخواهید فَما ظَنُّكُم پس چیست گمان شما بِرَبِّ العالَمِينَ بپروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده‌اید و غیر او را می‌پرستید قوم سخن ابراهیم علیه الصّلوة و السلام را اینکه جواب دادند که فردا عید ما است و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامهائی پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا بازگردیم به بتخانه درآمده برسم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیئات و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت گوئی که چرا ز عاشقی رنجوری تو روی بتم ندیده معذوری ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جواب نداد روز دیگر پدر و مادر و یاران وی گفتند ای ابراهیم ع بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظرَةً نگریستنی فِي النُّجُومِ در ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد تا در کتابی که علم نجوم درو بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می‌ورزیدند هم از علم ایشان بایشان سخن فرمود فَقالَ پس گفت ابراهیم علیه السلام إِنِّي سَقِيمٌ بدرستیکه من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون در خواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان بد بردندی فَتَوَلَّوا عَنهُ مُدبِرِينَ بس برگشتند از وی روی گردانندگان از خوف آنکه طاعون از امراض متعدیه است ناگاه بدیشان سرایت کند چون قوم ابراهیم علیه السلام را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت علیه السلام رو به بتخانه نهاد فَراغَ پس پنهان بازگشت ابراهیم إِلى آلِهَتِهِم بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده فَقالَ پس گفت از روی استهزاء أَ لا تَأكُلُونَ آیا نمی‌خورید اینکه طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگر بار گفت ما لَكُم لا تَنطِقُونَ چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمی‌دهید.

صفحه : ۱۰۰۳

فَراغَ پس پنهان درآمد عَلَيهِم بر ایشان و بزد بتان را ضَرباً بِاليَمِينِ زدنی بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده تاللّه لا کیدن اصنامکم القصه ابراهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیاء ع گذشت نمرودیان از عیدگاه به بتخانه آمدند صورت حال مشاهده کردند دانستند که کار ابراهیم ع است فَأَقبَلُوا إِلَيهِ پس روی آوردند بسوی ابراهیم علیه السلام يَزِفُّونَ شتاب می‌کردند در گرفتن او و او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه بسیار که شمه از ان ذکر بافته قالَ گفت ابراهیم

علیه السلام أ تَعبُدُونَ آیا می‌پرستید ما تَنحِتُونَ آنچه می‌تراشید از سنگ و چوب بدست خود وَ اللّهُ خَلَقَکُم وَ ما تَعمَلُونَ و خدای تعالی آفریده است شما را و آنچه شما میکنید بدستهای خود درین آیت دلیل است بر آنکه بندگان و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم علیه السلام ایشانرا الزام داد قالُوا ابنُوا گفتند نمرودیان و خواص او که بنا کنید لَهُ برای سوختن ابراهیم بُنیاناً بنائی و از هیزم پرساخته آتش در ان زنید فَأَلقُوهُ پس درافکنید او را فِی الجَحِیمِ در آتش سوزان فَأَرادُوا پس خواستند نمرودیان بِهِ بابراهیم علیه السلام کَیداً و ستانی و فتنه که او را بسوزانند فَجَعَلناهُمُ الأَسفَلِینَ پس گردانیدیم ایشان را زیرتر و خوارتر چه آتش ایشان بر وی گلستانی ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیت او و بطلان ایشان وَ قالَ و گفت ابراهیم علیه السلام چون از آتش بسلامت بیرون آمد إِنِّی بدرستیکه من ذاهِبٌ رونده‌ام إِلی رَبِّی بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام سَیَهدِینِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم علیه السلام روی بشام نهاد و در ان راهها جر بدست ساره خاتون رض افتاده و او آن را بابراهیم علیه السلام بخشید و چون هاجر ملك یمین او شد دعا کرد که رَبِّ هَب لِی ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی مِنَ الصّالِحِینَ از شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فَبَشَّرناهُ پس مژده دادیم او را بِغُلامٍ حَلِیمٍ بفرزندی بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدا اسمعیل علیه السلام را از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل علیه السلام آنجا نشو و نما یافت وقتی که ابراهیم علیه السلام از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابراهیم علیه السلام اسمعیل را همراه داشته روی بمنی نهاد.

صفحه : ۱۰۰۴

فَلَمّا بَلَغَ پس چون برسد ابراهیم ع مَعَهُ با پسر خود السَّعیَ بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته‌اند مراد مشی است بکوه قالَ گفت ابراهیم ع یا بُنَیَّ ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت است إِنِّی أَری بدرستی که من می‌بینم پیوسته فِی المَنامِ در خواب أَنِّی أَذبَحُکَ آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی می‌بینم در خواب که فرزند را ذبح کن فَانظُر ما ذا تَری پس در نگر که درین کار چه چیز می‌بینی و رأی تو چه تقاضا میکند قالَ گفت اسمعیل علیه السلام یا أَبَتِ افعَل ای پدر من بکن ما تُؤمَرُ آنچه فرموده شده بدان چه خواب انبیاء ع وحی است سَتَجِدُنِی زود باشد که بیابی مرا إِن شاءَ اللّهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصّابِرِینَ از صبرکنندگان بذبح یا بر حکم قضا فَلَمّا أَسلَما پس آنهنگام که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم علیه السلام بفدای پسر خود و اسمعیل علیه السلام رضا داد بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد وَ تَلَّهُ و بیفگند ابراهیم ع مر پسر را لِلجَبِینِ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم علیه السلام قصد ذبح اسمعیل علیه السلام فرمود اسمعیل ع سه وصیّت کرد اوّل گفت ای پدر دست و پای من محکم بربند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامه مبارك تو خون‌آلوده گردد و من بدین بی‌ادبی عاصی و بدنام شوم و مرا در ان حضرت خسارت باشد بیت اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده دیگر چون بخانه باز روی سلام من بمادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا بدو ده تا او را بآن تسلّی باشد سوم روی مرا بخاك نه تا بوقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم علیه السلام بدل قوی‌دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحه از مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل ع پدید آورد تا کارد را از بریدن بازداشت و گفته‌اند حلق او می‌برید و باز درست میشد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل ابراهیم ع را پسندیدیم و او حکم ما را بجا آورد وَ نادَیناهُ و ندا کردیم ما او را أَن یا إِبراهِیمُ آنکه ای ابراهیم ع قَد صَدَّقتَ الرُّؤیا بدرستی که راست کردی خواب خود را در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را می‌کشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت إِنّا بدرستی که ما کَذلِكَ همچنین تفرج بعد از شدّت نَجزِی المُحسِنِینَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه کار لَهُوَ البَلاءُ المُبِینُ هر آئینه آزمایشی است روشن که بآن مخلص از

غیر او متمیز گردد وَ فَدَیناهُ و فدا دادیم اسمعیل را بِذِبحٍ عَظِیمٍ بکبشنی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ‌دار بوده که چهل سال در مراقع بهشت چرا نموده و گویند اینکه آن کبش بوده که هابیل او را قربان کرده بود و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گوسپندی بود که از جبل شیر فرود آمده بود پس نزد ابراهیم بایستاد و اشهر آن است که جبرئیل ع از آسمان فرود آورد و قصّه قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی لائق بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکورست وَ تَرَکنا و باقی گذاشتیم عَلَیهِ بر ابراهیم ع ثنای نیکو فِی الآخِرِینَ در میان پسینیان یعنی امت محمّد ص یا آن را باقی گردانیدیم که مردمان میگویند.

صفحه : ۱۰۰۵

سَلامٌ عَلی إِبراهِیمَ سلام باد بر ابراهیم ع یا ما سلام میگوئیم بر او کَذلِکَ همچنین نَجزِی المُحسِنِینَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم ع مِن عِبادِنَا المُؤمِنِینَ از بندگان گرویدگان ماست وَ بَشَّرناهُ بِإِسحاقَ و مژده دادیم او را یعنی ابراهیم علیه السلام را بعد از اسمعیل بفرزندی اسحق نام نَبِیًّا مِنَ الصّالِحِینَ پیغمبری از ستودگان وَ بارَکنا عَلَیهِ و برکت دادیم بر ابراهیم ع وَ عَلی إِسحاقَ و بر پسر او اسحق ع که از صلب او انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام و غیر ایشان چون ایوب ع بیرون آوردیم وَ مِن ذُرِّیَّتِهِما و از فرزندان ایشان هر دو مُحسِنٌ نیکوکارست در عمل خود بایمان و طاعت وَ ظالِمٌ لِنَفسِهِ و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِینٌ آشکارا ستم او یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار وَ لَقَد مَنَنّا و هر آئینه ما منت نهادیم عَلی مُوسی وَ هارُونَ بر موسی و هارون علیه السلام بر نعمت نبوّت وَ نَجَّیناهُما و برهانیدیم ایشانرا وَ قَومَهُما و گروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الکَربِ العَظِیمِ از اندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان و ایذا و آزار ایشان وَ نَصَرناهُم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَکانُوا هُمُ پس بودند ایشان الغالِبِینَ غلبه‌کنندگان بر اعادی وَ آتَیناهُمَا و دادیم موسی و هارون علیهما السلام را الکِتابَ المُستَبِینَ کتابی پیدا و هویدا وَ هَدَیناهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّراطَ المُستَقِیمَ راهی راست رساننده بمقصود وَ تَرَکنا عَلَیهِما فِی الآخِرِینَ و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو در میان امتان بازپسین یا آنچه باقی گذاشتیم اینکه است که گویند سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ سلام باد بر موسی و هارون علیهما السلام یا ما می‌گوئیم سلام هر دو را إِنّا کَذلِکَ بدرستی که ما همچنین نَجزِی المُحسِنِینَ پاداش میدهیم نیکوکاران را.

صفحه : ۱۰۰۶

إِنَّهُما بدرستی که موسی ع و هارون ع مِن عِبادِنَا المُؤمِنِینَ از بندگان گرویدگان مااند وَ إِنَّ إِلیاسَ بدرستی که الیاس بن یاسین بن بشیر بن الفنحاص بن الغیرار بن هارون ع لَمِنَ المُرسَلِینَ از جمله فرستادگان است بدعوت خلق إِذ قالَ یاد کن آنرا که گفت لِقَومِهِ مر گروه خود را أَ لا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب الهی أَ تَدعُونَ آیا می‌پرستید بَعلًا بعل را بخدای و آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و بک نام زمینی است از شام و چون بعل درو بود آن جا را بعلبک گویند و بدین اسم مشهور شده القصه الیاس ع گفت میخوانید بعل را وَ تَذَرُونَ و میگذارید أَحسَنَ الخالِقِینَ عبادت نیکوترین آفریدگاران را مراد از خالقین مصورانند اللّهَ رَبَّکُم خدای پروردگار شما است وَ رَبَّ آبائِکُمُ الأَوَّلِینَ و پروردگار پدران پیشین شما است پس او را پرستید و باو شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس علیه السلام را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند احب نام در اول مسلمان بوده و در آخر باغوای زن خود از اهل بت‌پرستان شد و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و بالیاس علیه السلام رجوع نموده عذر تدارک خلل خود درخواستند الیاس علیه السلام فرمود که ایمان باید آورد و یگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متأمل شدند الیاس علیه السلام گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیت دین من و شما هویدا گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین رضا داده بت خود را بیاراستند و ستایش بسیار کرده ازو باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس علیه السلام دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او در انکار افزودند فَکَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَإِنَّهُم لَمُحضَرُونَ پس بدرستی که ایشان هر آئینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِینَ

مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شائبه شرک و نفاق آورده‌اند که الیاس ع ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عـذاب او را از میـان قوم بیرون برد فرمـان رسـید که در فلان روز در فلان موضع رود و هر چه بـدو ظاهر گردد برو سوار شود الیاس علیه السـلام در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شـیری یا اسپی از آتش پیش وی آمد بر ان سوار شد و الیسع ع را خلیفه خود ساخت حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع ازو سلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمد هم انسـی است و هم ملکی و هم ارضـی و هم سـماوی و او موکل‌ست بر بیابانها چنانچه خضـر بـدریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات می‌فرماینـد و در رمضان با هم در بیت المقـدس افطار می‌کننـد و جمعی از صـلحای امت ایشانرا می‌بینند وَ تَرَکنا و بگذاشتیم عَلَیهِ بر الیاس علیه السـلام فِی الآخِرِینَ در میان پسـینیان ثنا و درود فراوان یا آن گـذاشتیم که گوینـد سَـلامٌ عَلی إِل‌یاسِینَ سـلام بر الیاس و گفته‌انـد الیاسـین هم نـام اوست چنانچه میکال و میکائیل و سـینا و سـینین إِنّا کَـذلِکَ بـدرستی که ما همچنین نَجزِی المُحسِنِینَ جزا میدهیم نیکوکاران را- صفحه : ۱۰۰۷

إِنَّهُ بـدرستی که الیـاس علیه السـلام مِن عِبادِنَا المُؤمِنِینَ از بنـدگان گرویـدگان مـا است ایمـان اسـمی است جامع مر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی است خاص برای اهل اختصاص نظم اگر بنده خویش خوانی مرا به از مملکت جاودانی مرا شهانی که با تخت فرخنده‌انـد همه بندگان ترا بنده‌اند وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ المُرسَلِینَ و بدرستیکه لوط بن هاران از پیغمبران فرسـتاده شده است إِذ نَجَّیناهُ یـاد کن چون نجـات دادیم او را وَ أَهلَهُ أَجمَعِینَ و اهـل بیت او را همه إِلّا عَجُوزاً مگر پیره زنی که زن او بوده چه او قرار گرفت فِی الغـابِرِینَ در بازمانـدگان بعـذاب زیرا که او کـافره بـود و بـا لـوط علیه السـلام همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرنَا الآخَرِینَ پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان را زیر و زبر ساختیم وَ إِنَّکُم لَتَمُرُّونَ و بـدرستی که شـما ای گروه قریش میگذرید عَلَیهِم بر منـازل ایشـان وقتی که بتجارت شام میرویـد مُصبِحِینَ در حالتی که داخلیـد در صـباح وَ بِاللَّیلِ و بشب یعنی بر منازل ایشان گـذر داریـد روز و شب أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا تعقل نمیکنیـد و انـدیشه نمی‌نمائیـد که عاقبت مکذبان جز بهلاکت نمیکشد وَ إِنَّ یُونُسَ و بدرستی که یونس بن متی لَمِنَ المُرسَلِینَ از جمله فرسـتادگان است حق سـبحانه او را با اهل نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سوره یونس گـذشت قوم تکـذیب وی کردنـد و او عـذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السـلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد و یونس علیه السـلام ازین حال خبر یافت و او قوم را وعده عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آیـد پس از انـدیشه آنکه مردم او را بکـذب نسـبت دهنـد روی بجـانب دریـا نهـاد إِذ أَبَقَ یاد کن آنرا که گریخت یونس علیه السـلام از قوم خود إِلَی الفُلکِ المَشحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع آورده‌اند که چون یونس علیه السلام بکنار دریا رسـید قومی از تجـار کشتی بر آب افگنـده در دریـا سوار میشدنـد یونس علیه السـلام بایشان بکشتی درآمـد چون کشتی بمیان آب رسـید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمی‌رود یونس علیه السلام فرموده که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشـی سـیمای آزاد مردی و صـلاحیت جوانمردی از بشره تو لایح است یونس علیه السلام مبالغه کرد که گریخته منم و داب آن قوم چنان بود که بنـده گریخته را در دریا می‌انداختنـد تا کشتی روان می‌شد چون یونس علیه السـلام در ان باب سـخن بسر حد اطناب رسانید و آن قوم نمی‌شنیدند فرمود که قرعه زنیم عن به فَساهَمَ پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت عن به فَکـانَ مِنَ المُدحَضِ ینَ پس گشت یونس ع از مـدحضان یعنی هر سه بـار قرعه بنام وی برآمـد اهل کشتی او را برداشـته قصـد کردند که او را بدریا افگنند حق سـبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر دریاها بودی تا پیش کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس علیه السلام گلیم در سر کشیده خود را در بحر افگند.

صفحه : ۱۰۰۸

فَالتَقَمَهُ الحُوتُ پس فرود برد او را ماهی بیک بار وَ هُوَ مُلِیمٌ و او ملامت‌کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسـید بمـاهی کـه من او را طعمه تـو نسـاختم بلکه درون تـو زنـدان او کردم بایـد که ترکیب او از هم نریزد و مـاهی چنـان که مـادر را بـا

فرزندان باشد وز نگاهداشت او رعایت مینمود و سر از آب برآورده می‌رفت و یونس علیه السلام در درون او نفس میزد تا سه روز یا هفت روز آنجا بود و اشهر آن است که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس ع غرائب و عجائب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَو لا- أَنَّه پس اگر نه‌آنست که یونس علیه السلام کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که میگفت لا- إِلهَ إِلّا أَنتَ سُبحانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظّالِمِینَ یا اگر نه آنست که او پیش از ان که در شکم ماهی رود از ذاکران و نمازگذارندگان بودی لَلَبِثَ هر آئینه درنگ کردی فِی بَطنِهِ در شکم حوت إِلی یَومِ یُبعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار زودش خلاصی داد فَنَبَذناهُ پس بیفگندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون برآورد و بیفگند بِالعَراءِ بر زمین مأمون یعنی صحرائی که در ان درخت و گیاه و نبات و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفگند وَ هُوَ سَقِیمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَ أَنبَتنا عَلَیهِ و برویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِن یَقطِینٍ درختی از کدو تا ببرگهای خود او را سایه کرد و در زاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه ویرا بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد بز کوهی را فرمان داد تا می‌آمد و پستان در دهان یونس علیه السلام می‌نهاد و او می‌مکید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی باقرار اصلی رفت وَ أَرسَلناهُ و فرستادیم او را دیگر باره إِلی مِائَةِ أَلفٍ بسوی صدهزار مرد أَو یَزِیدُونَ یا زیاده ببست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس علیه السلام باهل نینوی رسید ملك با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمد فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس علیه السلام یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعناهُم پس برخورداری دادیم ایشان را إِلی حِینٍ تا آنهنگام که اجل ایشان رسد و بعد از انکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد نه بمرافعت ابطال منع او میسّر است و نه ببذل اموال دفع او متصور رباعی روز که اجل دست کشاید بستیز وز بهر هلاك برکشد خنجر تیز وقت جدل بود نه هنگام حیل نه روی مقامت و نه یاری گریز فَاستَفتِهِم پس بپرس از بنو خزاع و بنو ملیح و جهنیه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سؤال کن أ لِرَبِّکَ البَناتُ آیا پروردگار ترا دخترانند وَ لَهُمُ البَنُونَ و مر ایشان را پسران.

صفحه : ۱۰۰۹

أَم خَلَقنَا المَلائِکَةَ إِناثاً یا ما آفریدیم مر فرشتگان را زنان وَ هُم شاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشانرا أَلا إِنَّهُم آگاه باش و بدانکه ایشان مِن إِفکِهِم از دروغ و افترای خود لَیَقُولُونَ وَلَدَ اللّهُ هر آئینه میگویند بزاد خدای تعالی یعنی برای او بزاند فرزندان الا إِنَّهُم لَکاذِبُونَ و بدرستی که ایشان در انتساب والدیت بخدای هر آئینه دروغ‌گویانند أَصطَفَی البَناتِ آیا برگزید خدا دختران را که مکروه طبع شمااند عَلَی البَنِینَ بر پسران که ماده افتخار و استظهار شما ایشانند ما لَکُم چیست شما را درین قسمت کَیفَ تَحکُمُونَ چگونه حکم می‌کنید و نسبت میدهید بخدای آن را که برای خود نمی‌پسندید أ فَلا تَذَکَّرُونَ آیا اندیشه نمی‌کنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه والد از جنس مولود می‌باید و از مثل او می‌شاید و حضرت رب العزّت از مثل و شبه مقدّس است أَم لَکُم آیا مر شماراست درین سخن که ملائکه را بنات اللّه میگوئید سُلطانٌ مُبِینٌ حجتی روشن بکتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأتُوا بِکِتابِکُم پس بیارید آن کتاب منزل را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست‌گویان در دعوی خود- آورده‌اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از سرورات ایشان اختیار فرموده ملائکه از انها متولد شده‌اند یا مجوس بر آن بودند که خدای تعالی و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وَ جَعَلُوا بَینَهُ و ساخته‌اند میان خدا وَ بَینَ الجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشانست نَسَباً خویشی و نسبتی وَ لَقَد عَلِمَتِ الجِنَّةُ و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُم بدرستی که ایشان یعنی قائلان اینکه سخن یا همه ایشان لَمُحضَرُونَ هر آئینه حاضرشدگان باشند برای عذاب جمعی برانند که مراد از جن ملائکه‌اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی

ساختند بعضی گفته‌اند دختران وی‌اند و ملائکه می‌دانند که ایشانرا برای سؤال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفّار مر ایشانرا خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا مذکور شد سُبحانَ اللّهِ پاک است خدای تعالی عَمّا یَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و بیزاری است او را از مقاله کفّار اشرار و همه ایشان بدین نوع خدایرا وصف میکنند إِلّا عِبادَ اللّهِ المُخلَصِینَ مگر بندگان خدای پاک‌شدگان از الواث شکوک و شبهات که ایشان بسزای ستایش او می‌نمایند.

صفحه : ۱۰۱۰ فَإِنَّکُم پس تحقیق شما ای کافران وَ ما تَعبُدُونَ و آنچه می‌پرستید از بتان ما أَنتُم نیستید شما همه عَلَیهِ بر آنچه می‌پرستید بِفاتِنِینَ گمراه‌کنندگان و تباه‌سازندگان إِلّا مَن هُوَ مگر آن کسی را که او صالِ الجَحِیمِ در آینده بدوزخ است یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی‌شبه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت حق سبحانه می‌کند که ایشان میگویند وَ ما مِنّا و نیست از ما هیچکس إِلّا لَهُ مگر آنکه مر او را مَقامٌ مَعلُومٌ مقامی است در خدمت و عبادت معین داشته شده و مقرر گشته که از ان تجاوز نمی‌توانیم نمود شیخ ابو بکر ورّاق قدس سره فرموده که مراد مقام سینه است چون خوف و رجا و محبّت و رضا که هر یک از مقربان خطائر ملکوت و مقدمان صوامع جبروت در مقامی از ان متمکن‌اند وَ إِنّا لَنَحنُ الصّافُّونَ و بدرستی که ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف و ملازمت وَ إِنّا لَنَحنُ المُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خدای عز و جل را و تنزیه‌کننده از هر چه لائق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که اینکه کلام پیغمبر علیه السلام و مومنان است رحمهم اللّه تعالی که میگویند هر یک از ما فردا مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف ایستادگانیم بنماز و بپاکی یادکنندگان مر خدای عز و جل را و تاکیدات اینکه هر دو جمله بان و لام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی‌شائبه قصور و فتور خواه به نسبت ملائکه کرام و خواه به نسبت سیّد انام ص و سائر اهل ایمان از اصحاب رض عظام علیهم رضوان اللّه العلام وَ إِن کانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از بعث لَیَقُولُونَ هر آئینه میگفتند لَو أَنَّ عِندَنا اگر بودی نزدیک ما ذِکراً ذکری یعنی کتابیکه سبب پند و نصیحت ما بودی مِنَ الأَوَّلِینَ از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی لَکُنّا هر آئینه می‌بودیم ما عِبادَ اللّهِ المُخلَصِینَ بندگان خدای تعالی پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابیکه اشرف کتب سماوی است یعنی قرآن فَکَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند بوی فَسَوفَ یَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است وَ لَقَد سَبَقَت و هر آئینه پیشی گرفته است کَلِمَتُنا سخن ما یعنی وعده نصرت که کرده‌ایم برای پیغمبران و حکم اینکه وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال اللّه تعالی کتب اللّه لاغلبن انا و رسلی یعنی وعده نصرت که کردیم ما لِعِبادِنَا المُرسَلِینَ برای بندگان فرستاده شده إِنَّهُم بدرستی که پیغمبران لَهُمُ المَنصُورُونَ هر آئینه ایشانند یاری کرده شدگان.

صفحه : ۱۰۱۱

وَ إِنَّ جُندَنا و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیاء ع لَهُمُ الغالِبُونَ هر آئینه ایشان غلبه‌کنندگان‌اند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفّار بر ایشان بسبیل ندرت است فَتَوَلَّ عَنهُم پس روی بگردان ای محمّد ص از ایشان حَتّی حِینٍ تا هنگام امر قتال یا زمان وعده نصرت که روز بدرست یا روز فتح مکه وَ أَبصِرهُم و به بین حال ایشان در ان روز فَسَوفَ یُبصِرُونَ پس زود باشد که به‌بینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبه ترا آورده‌اند که چون کفّار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که اینکه کی خواهد بود آیت آمد که أَ فَبِعَذابِنا آیا بعذاب ما یَستَعجِلُونَ شتاب میکنند و وقت نزول آن می‌پرسند فَإِذا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِساحَتِهِم به پیشگاه منزل ایشان فَساءَ صَباحُ المُنذَرِینَ پس بد باشد صباح بیم‌کرده‌شدگان آورده‌اند که در میان قبائل عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکریکه قصد قبیله داشتندی همه شب راه پیموده و وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی ایشان درآمدندی و دست بغارت و اسر و تاراج برکشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب اغلب غارت در صباح واقع میشد

غارت را صباح نام نهادندی و هر چند که غارت در وقتی دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین آیت تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مردی است که در ان صباح که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که اللّه اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحهٔ قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه و تعالی دیگر بار بجهت تاکید میفرماید وَ تَوَلَّ عَنهُم و روی بگردان ای محمّد ص و اعراض کن از ایشان حَتّی حِینٍ تا وقتی که آیت السیف نازل شود وَ أَبصِر و ببین که عذاب بر ایشان فرود آید فَسَوفَ یُبصِرُونَ پس زود بود که بینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سُبحانَ رَبِّکَ پاک است پروردگار تو رَبِّ العِزَّةِ خداوند عزّت و قوّت و غلبه عَمّا یَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند مشرکان او را وَ سَلامٌ عَلَی المُرسَلِینَ و سلام بر فرستاده‌شدگان وَ الحَمدُ لِلّهِ و همه ستایشها رَبِّ العالَمِینَ مر خدای را عز و جل که پروردگار عالمیان است درین آیت بندگانرا تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید میکند و امام محی السنته رح در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی کرم اللّه وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که برو پیمایند مزد و ثواب را به پیمانه بزرگ‌تر باید که آخر کلام او از مجلس اینکه آیت باشد سبحان ربک الآیهٔ تا ثواب بیابد.

صفحه : ۱۰۱۲

سورهٔ ص

مکیهٔ و هی ثمان و ثمانون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- ص ابو بکر وراق و قطرب رح برانند که حروف مقطعه جهت تسکیت کفار است که هر وقت که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بر غلط افتد حق سبحانه و تعالی اینکه حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متأمل و متفکر شده از تغلیط باز مینمانند و درین حروف بخصوصه گفته‌اند که نام خدایست عز و جل یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارت‌ست بصدق اللّه یا بصدق محمّد صلوات اللّه علیه و سلامه و در احقاف آورده است که اسم محمدست ص و مرتضی علی کرم اللّه وجهه فرمود که نام بحری‌ست در آسمان صاحب لباب گفته علیه الرحمهٔ که آن بحریست که عرش خدای عز و جل برو است یا دریائی‌ست که حق تعالی بدان مردگانرا زنده گرداند امام قشیری رح فرموده که حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی رح گفته که قسم است بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که قسم است بصورت محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام و در بحر الحقایق گوید که قسم‌ست بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او ما بینهما وَ القُرآنِ و بحق قرآن ذِی الذِّکرِ خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم اینکه که کار نه آنست کفار پندارند بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند از رؤسای قریش فِی عِزَّةٍ در سرکشی‌اند از قبول حق وَ شِقاقٍ و در مخالفت خدای عز و جل و عداوت رسول ص کَم أَهلَکنا چندین هلاک کردیم مِن قَبلِهِم پیش از کفّار مکّه مِن قَرنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان فَنادَوا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشانرا بفریاد رسد وَ لاتَ و نیست آنهنگام حِینَ مَناصٍ هنگام رجوع بگریزگاه در معالم التنزیل فرموده که عادت کفّار مکّه آن بود که چون کارزار بر ایشان دراز شدی میگفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه و تعالی خبر میدهید که بهنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود وَ عَجِبُوا و شگفت دارند کافران أَن جاءَهُم آنکه آمد بدیشان مُنذِرٌ مِنهُم پیغمبری بیم‌کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وَ قالَ الکافِرُونَ و گفتند ناگرویدگان هذا اینکه منذر ساحِرٌ جادو است در آنچه از خوارق عادت بما می‌نماید کَذّابٌ دروغگوی‌ست در دعوی نبوّت یا اسناد قرآن بخدای عز و جل چه تیره رأی که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد قطعه گشت طالع آفتابی اینکه چنین عالم فروز دیده خفاش را یکذره در وی نور نی

از شعاع روز روشن روی گیتی مستیز تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نی آورده‌اند که بعد از اسلام حمزه رض و عمر رض اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده و گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده‌ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمائی که یک‌یک از سفهای قوم ما را میفریبد و دین محدّث و آئین مجدّد خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم سنگ تفرقه در میان جمع ما می‌افگند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای اینکه نائره عاجز آید ابو طالب آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را طلبیده گفت ای محمّد ص قوم تو آمدند و ایشانرا از تو مدعا اینست که یک بارگی طریق انحراف مورز در متمنای ایشان تامل نمای حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفت آنکه دست از نقص دین بداری و سب الهه ما فروگذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت‌پناه علیه صلوات اللّه فرمود که من هم از شما می‌طلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمانبرداری شما بربندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که لا اله الا اللّه یکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند.

صفحه : ۱۰۱۳

أ جَعَلَ الآلِهَةَ آیا گردانید محمّد ص خدایان را إِلهاً واحِداً خدای یگانه و یکتا إِنَّ هذا بدرستی که یگانگی خدای لَشَیءٌ عُجابٌ چیزیست نیک شگفت که سه صد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکّه راست نمی‌توانند کرد یک خدای که محمّد ص میگوید کار تمام عالم چون تمام سازد وَ انطَلَقَ المَلَأُ و بشتاب رفتند بزرگان قوم از خانه ابو طالب مِنهُم از جماعت قریش یکدیگر را میگفتند أَنِ امشُوا آنکه بروید وَ اصبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلی آلِهَتِکُم بر پرستش خدایان خود إِنَّ هذا بدرستی که اینکه مخالفت محمّد ص با ما لَشَیءٌ یُرادُ چیزیست که خواسته‌اند بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلائیکه مدعای محمّد ص است چیزی است که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلی باشند ما سَمِعنا بِهذا نه‌شنوده‌ایم اینکه که او میگوید از وحدانیت خدای عز و جل فِی المِلَّةِ الآخِرَةِ در ملت بازپسین که دریافته‌ایم پدران خود را بر آن یا در ملّت عیسی علیه السلام که آخرین ملّت‌ست چه ایشان بتثلیث قائل‌اند نه بتوحید إِن هذا نیست اینکه توحید که او میگوید إِلَّا اختِلاقٌ مگر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی است که خود می‌بافد أ أُنزِلَ عَلَیهِ الذِّکرُ آیا فرو فرستاده‌اند بر وی قرآن را مِن بَینِنا از میان ما یعنی چرا از جماعت و مأوی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان اینکه سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق است بَل هُم بلکه ایشان فِی شَکٍّ در گمانند مِن ذِکرِی از وحی من بَل لَمّا یَذُوقُوا عَذابِ بلکه نچشیده‌اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زائل گردد و همه دانند که هر چه پیغمبر من بطریق وحی ادا میکرده همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان دم تصدیق خواهند زد و فائده نخواهد داد أَم عِندَهُم آیا نزدیک ایشانست خَزائِنُ رَحمَةِ رَبِّکَ خزانهای رحمت پروردگار تو العَزِیزِ پروردگار غالب که مغلوب نگردد الوَهّابِ بخشنده که هر چه بخشد به مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و تصرف ایشان نیست تا ببعضی از صنادید خود دهند بلکه عطیه است از حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد نظم چون ز حال مستحقان آگهی هر چه خواهی هرکرا خواهی دهی دیگران را اینکه تصرف کی رواست اختیار اینکه تصرفها تراست.

صفحه : ۱۰۱۴

أَم لَهُم آیا مر ایشان‌راست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ بادشاهی آسمانها و زمینها وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است و اگرچه ایشان مالک‌اند اینکه ملک را فَلیَرتَقُوا پس باید که بالا روند فِی الأَسبابِ در سببها که بدان بآسمان میروند در لباب آورده که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بر آن اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفّار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند بر عرش و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و

وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و اینکه سخن از غایت تهکم است جُندٌ ما ایشان لشکری‌اند و چه لشکری هُنالِکَ آنجا- اشارت است بمصارع ایشان در بدر مَهزُومٌ لشکری شکسته شده مِنَ الأَحزابِ از گروهها که لشکر کشیده با رسول جنگ می کرده‌اند یکی از دلائل اعجاز قرآن اینست که خدا خبر داد پیغمبر خود را در مکّه که عنقریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند شد و چنان شد کَذَّبَت قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَومُ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام مر وی را وَ عادٌ و قوم عاد هود علیه السلام را وَ فِرعَونُ و فرعون موسی علیه السلام ذُو الأَوتادِ خداوند میخها صفت فرعون است و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بخیمه که اطنبه آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که مومنان را بدان تعذیب می‌نمود وَ ثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح علیه السلام را در نکت و عیون آورده‌اند که تکذیب قوم صالح ع مر او را در وقت دعوت ثانی بوده چه اوّل که صالح علیه السلام قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی باز او را زنده گردانیده بر ایشان فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند وَ قَومُ لُوطٍ و گروه لوط علیه السلام مر او را وَ أَصحابُ الأَیکَةِ و اهل بیشه شعیب علیه السلام را أُولئِکَ الأَحزابُ آن گروهند حزبهای مکذبان و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد إِن کُلٌّ نبودند هیچ یک از ایشان إِلّا کَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقابِ پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وَ ما یَنظُرُ و نمی‌نگرند و انتظار نمی‌برند هؤُلاءِ اینکه گروه از قوم تو إِلّا صَیحَةً واحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخه اولی است و همه بدان بمیرند ما لَها نیست آن صیحه را مِن فَواقٍ هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آنرا رد کند و بازگرداند وَ قالُوا رَبَّنا و گفتند معاندان قریش نضر بن حارث و احزاب او که ای پروردگار ما عَجِّل لَنا قِطَّنا بشتاب بده بهره ما را از عذابی که محمّد ص ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل ده ما را صحیفه اعمال ما تا در ان نگریم قَبلَ یَومِ الحِسابِ پیش از روزشمار اینکه استعجال از روی استهزاء میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم ملول می‌شد حضرت عزت جل و علا فرمود که.

صفحه : ۱۰۱۵

اصبِر شکیبائی کن عَلی ما یَقُولُونَ بر آنچه ایشان میگویند اینکه حکم بآیت السیف منسوخ است وَ اذکُر عَبدَنا داوُدَ و یاد کن بنده ما داود علیه السلام را ذَا الأَیدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت‌داری و گفته‌اند در عبادت چه همه شبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوّابٌ بدرستی که او بازگردانیده بود بما إِنّا سَخَّرنَا الجِبالَ بدرستی که ما رام گردانیدیم کوهها را با داود علیه السلام تا هر جا که میخواست میرفتند مَعَهُ یُسَبِّحنَ با او تسبیح میکردند بِالعَشِیِّ شبانگاه وَ الإِشراقِ و بوقت برآمدن آفتاب، صاحب کشف الاسرار رح فرمود که تسبیح کوهها و سنگ‌ها اگرچه بر عقلا پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب ازو میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در ان نگریست سنگ با وی بسخن درآمد که ای ولی خدا چندین سال است که خدای تعالی مرا آفریده و از هیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا اینکه سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی همانجا رسید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اوّل قطره‌ها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی اینکه گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اوّل قطرها که میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ما را برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود بیت سر گریه داریم دور و دراز ندانم ز حسرت بود یا ز ناز از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است وز کوه ناله دان و مپندار کان صدست وَ الطَّیرَ و مسخر کردیم مر او را مرغان مَحشُورَةً جمع کرده شده نزد وی وصف زده و بالای سر او کُلٌّ لَهُ هر یک از کوهها و مرغان مر داود علیه السلام را أَوّابٌ مطیع بودند یا بازگرداننده آواز خود را با وی به

تسبیح وَ شَدَدنا و محکم کردیم ما مُلکَهُ بادشاهی ویرا بـدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کنندگان یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یـا بالقای رعب وی در دل اعادی یا ببافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رح فرمود که استحکام ملک بدان بود و حق سبحانه و تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام بایستاد و از خصمین هر کدام بر حق بودندی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر بر اخذ آن قادر نبودی وَ آتَیناهُ الحِکمَهَ و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَ فَصلَ الخِطابِ و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی‌شبه از ان دریافتی یـا سخن میانه جامع مقصود خالی از اکثار بی‌اشباع ممل و اختصار مخل مرتضی علی کرم اللّه وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینهٔ علی المدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بـدین حکم منفصل و منقطع میشود و بباید دانست که در قصّه داود علی نبینا و علیه السّلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیارست و بعضی از مفسران اینکه قصّه را بر وجهی ایراد کرده‌انـد که شرع و عقل در قبول آن ابا میکنـد و آنچه بصحت اقرب می‌نمایـد آن است که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کند اولیای زن را با وی خرخشه افتاده بوی ندادند و داود علیه السلام جهت خود خطبه فرمود او را نود و نه زن بود او را نیز بخواست در زاد المسیر آورده است که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن بر اینکه وجه است که.

صفحه : ۱۰۱۶

وَ هَل أَتاکَ و آیا آمـد بتو نَبَأُ الخَصمِ خبر آن دو گروه که خصومت کردنـد و در تبیان آورده که جبرئیل ع و میکائیل ع در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال فرمودی روز عبادت ببالا خانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده مردم را از درآمدن بر وی منع کردنـدی ملائکه آن روز بصورت انسان بخانه داود علیه السلام آمدنـد و بعبادت خانه وی بالا رفتنـد چنانچه میفرمایـد إِذ تَسَوَّرُوا المِحرابَ یاد کن چون بالا رفتنـد بسوی غرفه وی إِذ دَخَلُوا چون درآمدنـد عَلی داوُدَ بر داود علیه السلام و ایشان را دیـد فَفَزِعَ بس بترسیـد مِنهُم از ایشان چه بی‌اجازت از بالای غرفه درآمدند قالُوا لا تَخَف گفتنـد مترس ای داود خَصمانِ ما دو گروهیم خصم یکـدیگر بَغی بَعضُنا ستم کردند برخی از ما عَلی بَعضٍ بر برخی دیگر فَاحکُم بَینَنا پس حکم کن میان مـا بِالحَقِّ براستی وَ لا تُشطِط و جور مکن در حکم خود وَ اهدِنا و راه نمای ما را إِلی سَواءِ الصِّراطِ براه میانه که آن عـدل است و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوئیـد یکی از ایشان اشارت بـدیگری کرده بـداود گفت إِنَّ هذا أَخِی بدرستی که اینکه برادر من است در دین و صحبت لَهُ تِسعٌ وَ تِسعُونَ نَعجَهً مر او را نود و نه میش است وَ لِیَ نَعجَهٌ واحِدَهٌ و مرا یـک میش و بس فَقالَ پس گفت أَکفِلنِیها آنرا نصیب مـن گردان و تملیک مـن کـن وَ عَزَّنِی و غلبه کرد بر من فِی الخِطابِ در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در ان قالَ گفت داود که اگر حال برین منوال است لَقَد ظَلَمَکَ بخدای عز و جل که ستم کرده است بر تو بِسُؤالِ نَعجَتِکَ بخواستن میش تو و جمع کردن آن إِلی نِعاجِهِ با میشهای خود وَ إِنَّ کَثِیراً و بـدرستی که بسیاری مِنَ الخُلَطاءِ از شرکای که مال بهم خلط میکننـد لَیَبغِی هر آئینه ستم میکنند بَعضُهُم عَلی بَعضٍ برخی از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود می‌طلبنـد إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا مگر آنـانکه گرویدنـد وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردنـد عملهای ستوده وَ قَلِیلٌ ما هُم و اندکی‌اند ایشان در میان شرکا و چون داود علیه السلام اینکه سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غائب شدند داود ع در تامل افتاد وَ ظَنَّ داوُدُ و گمـان برد داود أَنَّما فَتَنّاهُ آنکه ما او را امتحان کردیم بـدین حکومت تا متنبه گردد. فَاستَغفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ پروردگار خود را وَ خَرَّ راکِعاً و بیفتاد بر روی در حالتی که سجده کننده بود وَ أَنابَ و بازگشت بخدای عز و جل اینکه سجده نزد امام اعظم رض سجده عزیمت است و میگویـد بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزائم نیست و ازو امام احمد حنبل رض درین سجده دو روایت‌ست- و اینکه سجده دهم است بقول امام اعظم رض و در فتوحات

مکیه اینکه را سجده انابت گفته و فرمود که یقال لها سجدة الشکر فی حضرة نور الانوار لان داود ع سجدها شکرا- صفحه : ۱۰۱۷
فَغَفَرنـا لَـهُ پس بیامرزیـدیم مر داود ع را ذلِکَ آنچه ازو اسـتغفار کرده بـود وَ إِنَّ لَهُ و بـدرستی که مر او را عِنـدَنا لَزُلفی نزدیـک ما قربت‌سـت بعـد از مغفرت وَ حُسـنَ مَآبٍ و نیکـو بـاز گشت در بهشـت و گفـتیم مر او را یـا داوُدُ إِنّا جَعَلنـاکَ ای داود بـدرستی که گردانیدیم ترا خَلِیفَةً فِی الأَرضِ خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیاء ع که پیش از تو بودند ساختیم فَـاحکُم پس حکم کن بَینَ النّـاسِ میـان مردمـان بِـالحَقِّ براستی وَ لا تَتَّبِعِ الهَوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فَیُضِلَّکَ پس گمراه گردانـد هوا ترا عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدای تعالی إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ بدرستی که آنانکه گمراه میشوند عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خـدای عز و جـل یعنی دلائـل که برای حق نصب کرده است لَهُم مر ایشانراست عَـذابٌ شَدِیـدٌ عـذابی سـخت بِما نَسُوا بسـبب آنکه فراموش کردهانـد یَومَ الحِسابِ روز شـمار را برای آن روز کاری نساختهانـد در فوائـد السـلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صـعب کاری و شهریاری چه گران‌باری که حضرت داود علی نبینا و علیه الصلوة و السّلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت بحمل اعبـای چنین امری مـأمور گردد و بخطب اثقال چنین خطابی مخاطب می‌شود فاحکم بین النّاس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق معـدلت و نصـفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جاده حق نه نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر مشایعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضـی ما گمراه گرداند و در سلسـلة الذهب می‌فرماید نظم نص قرآن شـنو که حق فرمود در مقام خطاب با داود که ترا زان خلیفگی دادیم سوی خلق جهان فرسـتادیم تا دهی ملک را ز عدل اساس حکم رانی بعدل بین النّاس هر که دانی ز عـدل مسـتورست از مقـام خلیفگی دورست آنکه گیرد سـتم ز دیو سـبق عقـل چون خوانـدنش خلیفه حق وَ مـا خَلَقنَا السَّماءَ وَ الأَرضَ و نیافریدیم ما آسـمان و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ارض و سـما است باطِلًا آفریدنی بباطل یعنی اینها را بعبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذلِکَ آنکه آفریدن اشیاء بی‌حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا گمان آنانست که کافر شدنـد و بسرّ آفرینش پی نبردنـد فَوَیلٌ پس وای لِلَّذِینَ کَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدنـد بـدین حق و بدین نوع گمـان بردنـد مِنَ النّارِ از آتش دوزخ آوردهانـد که کفّار قریش مومنان را گفتنـد که ما را در آخرت برابر شـما یا بیشتر از شـما عطا خواهنـد داد اینکه آیت آمـد که أم نه چنان است آیا نَجعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا میگردانیم آنانرا که گرویدنـد وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کارهای ستوده کردنـد در جزا و عطا کَالمُفسِدِینَ مانند تباه‌کاران فِی الأَرضِ در زمین یعنی کافران أَم نَجعَلُ المُتَّقِینَ میگردانیم پرهیزگاران را کَالفُجّارِ مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمی‌گردانیم.

صفحه : ۱۰۱۸

کِتابٌ اینکه کتابی است یعنی قرآن أَنزَلناهُ فرو فرسـتادیم آنرا إِلَیکَ مُبارَکٌ بسوی تو برکت داده شده و بسیار خیر لِیَدَّبَّرُوا تا اندیشه کننـد آیاتِهِ در آیتهای او و تفکر نماینـد در معانی و حقائق آن وَ لِیَتَـذَکَّرَ و تا پندپـذیر شونـد أُولُوا الأَلبابِ خداونـدان عقول صافیه وَ وَهَبنا لِداوُدَ و بخشـیدیم ما مر داود علیه السـلام را سُلَیمانَ یعنی فرزندی که آن سلیمان ع است نِعمَ العَبدُ نیکو بنده بود سلیمان ع إِنَّهُ أَوّابٌ بـدرستیکه او رجوع‌کننـده بود بـا خـدای عز و جل در همه احوال آوردهانـد که سـلیمان علیه السـلام با کفار دمشق و نصـیبین کـارزار کرد و هزار اسپ از ایشـان گرفت و گوینـد داود علیه السـلام بـا عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ گرفته و بمیراث بسـلیمان علیه السـلام رسـید و در معالم میگویـد که اسپان دریائی بودند و پر داشـتند و دیوان از بحر برای سـلیمان علیه السـلام آوردند و بهر تقدیر سـلیمان علیه السـلام خواست که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند بسبب آن از درد که در آخر روز داشت بازمانـده همه را قربـان کرده چنـانچه حق سـبحانه میفرمایـد إِذ عُرِضَ عَلَیهِ و یاد کن چون عرضه کرده شـد بر سـلیمان ع بِالعَشِیِّ بـآخر روز الصّافِنـاتُ اسپان ایسـتاده بر سه پای و بر کناره سم از قائمه چهارم و اینکه صـفت پسـندیده است در اسپ الجِیادُ اسـپان تیزرو و او بنظاره ایشان مشـغول بود تا ورد او فوت گشت فَقالَ پس گفت سـلیمان ع إِنِّی أَحبَبتُ بـدرستی که من برگزیـده‌ام حُبَّ الخَیرِ دوستی مال بسـیار یعنی اسپان بحری که بازماندم عَن ذِکرِ رَبِّی از یاد پروردگار خود یعنی وردی که داشـتم در آخر روز

حَتّی تَوارَت تـا وقـتی که پوشیده شـد آفتـاب بِالحِجابِ بپرده شب و گفته‌انـد حجـاب کوهی سـبز است محیط بکره زمین رُدُّوها بازگردانیـد اسپانرا عَلَیَّ بر من چون بازگردانیدند فَطَفِقَ پس در ایسـتاد و میسود شمشـیر مَسحاً سودنی بِالسُّوقِ بساقهای اسپان یعنی پی‌میکرد ایشـانرا وَ الأَعنـاقِ و بر گردنهـای ایشـان یعنی می‌بریـد سـرهای ایشان را و در آنزمان گوشت اسپ حلال بود و آنرا در راه خـدای تعالی برای قربان ذبـح میکردند و بعضـی علماء براننـد که مراد از ذکر نماز عصـر است که از سـلیمان ع بسـبب مطالعه اسـپان فوت شـد و آفتـاب غروب کرد سـلیمان ع بـاذن خـدای تعالی ملائکه را که موکل بودنـد بر آفتاب فرمود که رُدُّوها عَلَیَّ بازگردانید آفتـاب را برای من حق سـبحانه تعـالی فرمود تا آفتاب را بازگردانیدنـد تا بموضع وقت عصـر آمـد تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بـدعای حضـرت پیغمبر ما در صـهبای خیبر بعد از غروب بازگشت و بجای عصـر باز آمد تا مرتضـی علی کرم اللّه وجهه نماز عصـر بگذارد نزد محدثان مشـهورست امام طحاوی رح در شـرح آثار خویش آورده که روات اینکه حدیث ثقات‌اند و از احمد بن صالح رح نقـل کرده که اهـل علم را سـزاوار نیست که تغافـل کننـد از حفـظ اینکه حـدیث زیرا که علاـمت نبوت است قطعه گه دعوتش گرفته گریبان آفتاب بالا کشیـد از چه مغرب بر آسـمان گه قرص بدر را بسر گرد خوان چرخ دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان آورده‌انـد که حضـرت واهب العطیـات سـلیمان علیه السـلام را پسـری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پـدر ایشان را بحوزه تسـخیر درآرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافت او را بسحاب سپرد تا برضاع او قیام نماید و از شـر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسـر بمرد و او را مرده بر تخت سـلیمان علیه السـلام افگندند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که.

صفحه : ۱۰۱۹

وَ لَقَـد فَتَنّا سُلَیمانَ و بـدرستیکه ما آزمودیم و در فتنه افگنـدیم سـلیمان ع را وَ أَلقَینا و برانـداختیم عَلی کُرسِیِّهِ بر تخت او پسـر او را جَسَداً جسد بی‌روح سـلیمان علیه السـلام از آنچه کرده بود نادم شد که پسـر را به ابر سپرد و توکّل بخدا نکرد پشـیمان شد ثُمَّ أَنابَ پس بازگشت بخـدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکّل بر خدای عز و جل بباید کرد و در لباب آورده که سـلیمان ع بیمار شـده بمرتبه که از غـایت ضـعف بـدن بی‌روح مینمـود و او را بر تخت می‌نشاندنـد تـا مهمـات مملکت خلـل نپـذیرد پس بازگشـت بصـحت- و مشـهور آنست که بواسـطه ترک ادبی انگشـتری مملکت وی بـدست صـخره جنی افتـاده و چهـل روز بتخت سـلیمان ع نشـست و باز آن خاتم بدست سـلیمان علیه السـلام آمده بمملکت بازگشت و از روی نیاز دعا اشـتغال باز نمود قالَ گفت سلیمان ع رَبِّ اغفِر لِی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده وَ هَب لِی و ببخش مرا مُلکاً لا یَنبَغِی پادشاهی که نسـزد و نشاید لِأَحَدٍ مِن بَعدِی مر یکی را پس از من تا چنین ملک معجزه من بود یا کسـی از من سـلب نتواند کرد چون صخره جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده تـا دیگری طلب هوس آن نکنـد و در فتنه نیفتـد چه در ملـک بـدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتوانـد بود إِنَّکَ أَنتَ الوَهّابُ بـدرستی که تو بخشـنده و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رح فرمود که سـلیمان علیه السـلام ع بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم را بملک دنیا التفات نخواهد بود بجهت آن بدین دعا جراءت نمود که در جنب همّت او دنیـا و ما فیها پر پشه نمی‌ارزد و نمی‌سـنجد بیت عارفان هر چه ثباتی و بقائی نکنـد گر همه ملک جهان اسـت بهیچش نخرند و ازین است که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان ع آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعـل کســی را نسـزد چـه بـالقوه حضـرت رسالت‌پنـاه علیـه صـلوات اللّـه و سـلامه را آن ملـک حاصـل ود چنـانچه در صـحیحین مذکورست که حضـرت رسالت‌پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن درآمد تا نماز بر من قطع کند خدایت تعالی مرا قوّت داد و ممکن کرد تا او را بگرفتم و خواسـتم که بر سـتونی از ستونهای مسجد بندم تا شما درو نگرید پس یاد کردم و دعای سـلیمان علیه السـلام را رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی‌بهره و ناامید بازگشت فَسَخَّرنا پس رام گردانیـدیم لَهُ الرِّیحَ مر سـلیمان ع را باد تا فرمان وی برد تَجرِی برود بِأَمرِهِ بفرمان او رُخاءً نرم و خوش حَیثُ أَصابَ هر جا که قصـد

کرده باشد وَ الشَّیاطِینَ و مسخر کردیم مر او را دیوان کُلَّ بَنّاءٍ هر یکی بناکننده تا برای وی عمارتها بسازند وَ غَوّاصٍ و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وَ آخَرِینَ و دیگر رام ساختیم مر او را دیوان دیگر مُقَرَّنِینَ با هم بسته فِی الْأَصفادِ در بندهائی یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودند بصناع برای وی کار کردندی و جمعی دیگر که متمرد بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم او را هذا اینکه چنین ملکی که بتو دادیم عَطاؤُنا بخشش ماست بتو فَامنُن پس منت نه بر هر که خواهی و او را از ان محظوظ گردان أو أَمسِک یا بازدار عطای خود را از هر که خواهی بِغَیرِ حِسابٍ بی‌حساب در منّ و امساک یعنی تصرف در ان مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی بود.

صفحه : ۱۰۲۰ وَ إِنَّ لَه و بدرستی که سلیمان ع را است عِندَنا نزدیک ما لَزُلفی قربت بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملکی عظیم که در دنیا داشت وَ حُسنَ مَآبٍ و مر اوراست نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات وَ اذکُر عَبدَنا أَیُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب ع را إِذ نادی چون بخواند رَبَّه آفریدگار خود را أَنِّی بآنکه مرا مَسَّنِیَ الشَّیطانُ بِنُصبٍ مس میکند شیطان و میرساند بمن رنج وَ عَذابٍ و الم و آنچنان بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فواضل نعم از تو بازگرفت و شدائد الم بر تو گماشت و گفته‌اند وسوسه میکرد اتباع او را، تا حدیکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرضش سرایت کند در ایشان و برخی از وجوه شکایت ایوب علیه السلام در سوره انبیاء مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل علیه السلام را نزد وی فرستاد و جبرئیل ع بیاید و مر او را گفت ارکُض بِرِجلِک بزن پای خود را بر زمین ایوب ع بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و چشمه آب از تخت قدم از جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل فرمود که هذا مُغتَسَلٌ اینکه چشمه آب گرم جای غسل کردن‌ست یا آبی است که بدان غسل کنند و اینکه چشمه دیگر بارِدٌ/ آبی سردست وَ شَرابٌ و آشامیدنی پس ایوب ع در ان چشمه حارّه غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از ان چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زائل گشت و گفته‌اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد می‌بود و بوقت غسل کردن گرم وَ وَهَبنا لَه و بخشیدم مر او را یعنی بوی عطا کردیم أَهلَه کسان ویرا یعنی فرزندان او را زنده کردیم وَ مِثلَهُم مَعَهُم و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند رَحمَةً مِنّا از برای بخششی که فائض شد از ما وَ ذِکری و برای پند گرفتن لِأُولِی الأَلبابِ مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار کشند بفرح و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر بازبسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج نظم کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آئینه در گنج مراد بگشاید بشام تیره محنت بساز و صبر نمای که دم بدم سحر از پرده روی بنماید آورده‌اند که در زمان مرض ایوب ع علی نبینا و علیه السلام زوجه او رحیمه نام بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب علیه السلام سوگند خورد که او را صد چوب زند تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست گرداند خطاب رسید وَ خُذ بِیَدِک و بگیر بدست خود ضِغثاً دسته چوب از خرما یا از خشایش خشک شده که بعدد صد باشد فَاضرِب بِهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَ لا تَحنَث و حانث مشو در سوگند خود یعنی سوگند مشکن إِنّا وَجَدناه بدرستیکه ما یافتیم ایوب ع را صابراً شکیبا در آنچه در نفس و مال و ولد وی رسید نِعمَ العَبدُ نیکو بنده است ایوب ع إِنَّه أَوّابٌ بدرستی که او رجوع‌کننده است بدرگاه ما بکلیه خود.

صفحه : ۱۰۲۱

وَ اذکُر عِبادَنا و یاد کن بندگان ما را إِبراهِیمَ ابراهیم را وَ إِسحاقَ و پسر او اسحق ع را وَ یَعقُوبَ و نبیره وی یعقوب ع را أُولِی الأَیدِی خداوندان دستها وَ الأَبصارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوای مبادی آن ابصارست یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار بصیرت در دین إِنّا أَخلَصناهُم بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشانرا بِخالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوائب معائب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذِکرَی الدّارِ

یاد کردن سرای آخرت است چه مطمح نظر انبیاء علیهم السلام جز بفوز لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر میشود وَ إِنَّهُم و بدرستی که اینکه پیغمبران ع عِندَنا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصطَفَینَ الأَخیارِ از جمله برگزیدگان و نیکانند وَ اذکُر إِسماعِیلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح ع را وَ الیَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس علیه السلام بود و بآخر خلعت پیغمبری یافت وَ ذَا الکِفلِ و خداوند پایندانی را که بشر بن العیف بوده و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان گفته که او پسر ایوب ع است و بعد از پدر مبعوث شده بقومی از شام و خدا او را ذو الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس ع متکفل شد که بامر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَ کُلٌّ و همه اینکه نام بردگان بودند مِنَ الأَخیارِ از برگزیدگان خلق هذا اینکه خبر انبیاء ع ذِکرٌ یاد کردنیست ترا که محمدی ص و قوم ترا وَ إِنَّ لِلمُتَّقِینَ و بدرستی که مر پرهیزگاران را لَحُسنَ مَآبٍ نیکوئی بازگشتنی است و آن بازگشتنی جَنّاتِ عَدنٍ بوستانهای اقامت است مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده باشد لَهُمُ الأَبوابُ برای ایشان درهای آن بوستان مُتَّکِئِینَ ایشان تکیه‌زدگان باشند بر آن تختها فِیها در ان باغها چنانچه متنعمان برای راحت یَدعُونَ میخواهند و میخوانند فِیها در ان بوستانها بِفاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ میوه بسیار را چه تفکر برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و آنجا تحلیل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وَ شَرابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَ عِندَهُم و نزدیک ایشان باشند قاصِراتُ الطَّرفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم بازگیرند أَترابٌ همزادان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته‌اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند که مجموعه سی و سه ساله و بعضی برانند که مراد از اتراب آن است که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در ان تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد.

صفحه : ۱۰۲۲

هذا گویند ملائکه بهشتیان را که اینکه است ما تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید بآن لِیَومِ الحِسابِ در روزشمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند إِنَّ هذا بدرستی که آنچه ما بینیم از نعمت لَرِزقُنا هر آئینه روزی ما است که حضرت رزاق بی‌منت بما ارزانی داشته ما لَهُ نیست مر اینکه را مِن نَفادٍ هیچ کمی و انقطاع هذا اینست آنچه بهشتیان را باشد وَ إِنَّ لِلطّاغِینَ و بدرستی که مر نافرمان برادران را یعنی کافران را لَشَرَّ مَآبٍ هر آئینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است یَصلَونَها درآیند در ان دوزخ فَبِئسَ المِهادُ پس بد آرام‌گاه است دوزخ هذا اینست عذاب فَلیَذُوقُوهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِیمٌ آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد ویرا بسوزد و چون بخورند رودها پاره شوند وَ غَسّاقٌ و زمهریر که دوزخیان را به برودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق چیزی گنده را گویند بلغت ترک و مراد اینجاریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان میکند آنرا جمع کرده میخورانند ایشان را وَ آخَرُ و ایشانرا عذابی دیگر است مِن شَکلِهِ مثل اینکه عذاب که مذکور شد أَزواجٌ نوعها یعنی اینکه عذاب گوناگون است اما همه مشابه یکدیگراند در تعذیب و آلام آورده‌اند که چون رؤسای کفار بدوزخ درآیند متابعان ایشانرا نیز بایشان درآرند و ملائکه رؤسا را گویند هذا فَوجٌ اینکه گروه است مُقتَحِمٌ مَعَکُم در آینده در دوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند لا مَرحَباً بِهِم هیچ مرحبا مباد ایشانرا إِنَّهُم بدرستی که ایشان صالُوا النّارِ درآیندگانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما درآمدیم مرحبا کلمه است که برای اکرام مهمان گویند رؤسا مر تابعان خود را نفرین کنند به لامر حبابهم و چون تابعان از متبوعان اینکه سخن بشنوند قالُوا گویند بَل أَنتُم بلکه شما لا مَرحَباً بِکُم مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین بد ای رؤسای کفار سزاوارترايد أَنتُم قَدَّمتُمُوهُ لَنا شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فَبِئسَ القَرارُ پس بد قرارگاهی است دوزخ آنگاه تابعان دیگر باره قالُوا رَبَّنا گویند ای پروردگار ما مَن قَدَّمَ لَنا هر که فرا پیش داشت برای ما هذا اینکه کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزایند فَزِدهُ پس زیاده کن او را عَذاباً ضِعفاً عذابی دوباره فِی النّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دو چندان کن و گویند حیّات و عقارب دوزخ بر ایشان گمار.

صفحه : ۱۰۲۳

وَ قالُوا و گویند صنادید قریش ما لَنا چیست ما را که امروز لا نَری نمی‌بینیم رِجالًا کُنّا نَعُدُّهُم مردانی را که بودیم ما که می‌شمردیم ایشانرا در دنیا مِنَ الأَشرارِ از بدان و مردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خبّاب و بلال رض را نه‌بینند گویند أَتَّخَذناهُم استفهام برای تقریر است یعنی آیا ما ایشان را فراگرفتیم سِخرِیًّا مهزوبهم و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ درنیاورده‌اند أَم زاغَت یا در آورده‌اند و میل کرده است عَنهُمُ الأَبصارُ از ایشان چشمهای ما یعنی نمی‌بینیم ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه و تعالی آن گروه فقراء را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار به‌بینند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذلِکَ بدرستی آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آئینه راست و درست است و آنست تَخاصُمُ أَهلِ النّارِ جنگ و جدال اهل نار و ماجرای ایشان قُل بگو ای محمّد ص مشرکان مکه را إِنَّما أَنَا جز اینکه نیست که من مُنذِرٌ بیم‌کننده و ترساننده‌ام از عذاب خدای عز و جل وَ ما مِن إِلهٍ و نیست هیچ خدای برای پرستش إِلَّا اللّهُ الواحِدُ مگر خدای عزّ و جل یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد القَهّارُ قهرکننده که بنای آمال را بقواصف آجال درهم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی‌اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد نظم غیرتش غیر در جهان نگذاشت وحدتش رسم اینکه و آن برداشت گم شود جمله ظلمت پندار نزد انوار واحد قهار رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَ ما بَینَهُمَا و آنچه میان ایشان است العَزِیزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الغَفّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قُل هُوَ بگو ای محمّد ص آنچه گفتم مر شما را و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَأٌ عَظِیمٌ خبری بزرگ است أَنتُم عَنهُ مُعرِضُونَ شما از ان روی گردانیدگانید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از ان اعراض می‌نمائید آخر در نگرید اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی ما کانَ لِی نبودی مرا مِن عِلمٍ هیچ دانشی بِالمَلَإِ الأَعلی بگروهی برتر یعنی ملائکه إِذ یَختَصِمُونَ آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم علیه السلام أ تَجعَلُ فِیها مَن یُفسِدُ فِیها وَ یَسفِکُ الدِّماءَ وَ نَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعلَمُ ما لا تَعلَمُونَ پس بر نبوت من روشن‌تر ازین دلیل نیست که قصّه آدم و ملائکه علیهم السلام بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکورست بی‌مطالعه کتابی و بی‌سماع از استادی إِن یُوحی وحی کرده نمی‌شود إِلَیَّ بسوی من إِلّا أَنَّما أَنَا مگر آنکه جز اینکه نیست که من نَذِیرٌ مُبِینٌ بیم‌کننده‌ام آشکارا یا هویداکننده موجبات عذاب را.

صفحه : ۱۰۲۴

إِذ قالَ رَبُّکَ یاد کن ای محمّد ص چون گفت پروردگار تو لِلمَلائِکَةِ مر فرشتگان را إِنِّی خالِقٌ که من آفریننده‌ام بَشَراً آدمی را مِن طِینٍ از گل مراد آدم علی نبینا و علیه السلام است فَإِذا سَوَّیتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبترین شکلی بپردازم وَ نَفَختُ فِیهِ و بدمم درو مِن رُوحِی از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و مکرّم ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن آن است که روح چون بقالب وی درآرم و زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بر روی درافتید برای وی ساجِدِینَ سجده‌کنندگان از جهت تفضیل و تکریم او فَسَجَدَ المَلائِکَةُ پس سجده کردند فرشتگان کُلُّهُم أَجمَعُونَ همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح درو إِلّا إِبلِیسَ مگر ابلیس که سجده نکرد استَکبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَ کانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الکافِرِینَ از ناگرویدگان قالَ یا إِبلِیسُ گفت سبحانه و تعالی ای ابلیس ما مَنَعَکَ چه چیز بازداشت ترا أَن تَسجُدَ از انکه سجده کنی لِما خَلَقتُ مر آن چیزیرا که بیافریدم بِیَدَیَّ بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم ع است بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی‌توسط پدر و مادر در انوار آورده که ذکر بِیَدَیَّ تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم ع در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت است و در فتوحات فرموده که ید قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس بدین تاویل آدم ع را هیچ شرف ثابت نشود پس لابد است از انکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم ع پس حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب می‌نماید و در بحر الحقائق میگوید که

مراد صـفتین لطف و قهرست چه اینکه دو صـفت بر جمیع صفات الهی مشتمل‌اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف و قهر خالی باشـد بعضـی جلالیه‌انـد و بخری جمـالیه تبـارک اسم ربـک ذی الجلال و الاکرام و هیـچ مخلوقی نباشـد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانکه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین‌ست او بدین جامعیت قابل مسجودیت داشته‌اند و درین معنی گفته‌انـد نظم آمـد آئینه جمله کون ولی همچون او آئینه نکرد جلی گشت آدم جلای اینکه مرآت شـد عیـان ذات او بجمله صـفات مظهری گشت کلی و جامع سرّ ذات و صفات ازو لامع القصه حضرت حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیـدین مرا أَستَکبَرتَ آیـا تکبر کردی بی‌استـحقاق آن أَم کُنتَ مِنَ العـالِینَ یا هستی تو از برتران که استـحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قالَ گفت شیطان در جواب أَنَا خَیرٌ مِنهُ من بهترم از ان مخلوق پس خیریت خود را بیان می کند که خَلَقتَنِی مِن نارٍ بیافریدی مرا از آتش و او را لطافت و نورانیت است وَ خَلَقتَهُ و بیافریدی تو او را مِن طِینٍ از گل که درو کثافت و ظلمانیت است و درین قیاس خطا کرد و شمه از ان در سوره اعراف مذکورست در کشف الاسرار آورده که آتش سبب فرقت است و خاکی وسیله وصلت از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم علیه السلام از خاک بود به پیوست تا خلعت ثم اجتباه بیافت ابلیس از آتش بود بگسست تـا بفرمان فاهبط منها مردود گشت روزی شوریـده با سـلطان العارفین گفت چه بودی اگر اینکه خاک بیباک نبودی ابو یزیـد بانگ برو زد که اگر اینکه خاک نبودی آتش عشق افروخته نشـدی و سوز سـینها و آب دیـدها ظاهر نگشتی که اگر خاک. نبودی بوی مهر ازل که شمیدی! و آشنای قرب لم یزل که بودی! رباعی از خاک چه خوش طینت قابل داری گلهای لطیف است که در گل داری در مخزن کنت کنزا هر گنج که بود تسلیم تو کردند که در دلداری.

صفحه : ۱۰۲۵

قالَ گفت خـدای تعالی مر ابلیس را بعـد از دعوی خیریت که فَاخرُج مِنها پس بیرون رو از بهشت یا از آسـمان یا از صورت ملائکه فَإِنَّکَ رَجِیمٌ پس بـدرستیکه تو رانـده شـده از رحمت من و دور شـده از رتبت کرامت وَ إِنَّ عَلَیکَ و بـدرستی که بر تو است لَعنَتِی رانـدن و خشم من إِلی یَومِ الدِّینِ تا روز جزا قالَ رَبِّ گفت ابلیس ای آفریدگار من فَأَنظِرنِی پس مرا مهلت ده چون براندی إِلی یَومِ یُبعَثُونَ تـا روز که برانگیخته شونـد مردمـان و غرض ابلیس آن بود که شـربت مرگ نچشـد قـالَ فَإِنَّکَ گفت خـدای عز و جل پس بدرستی که تو مِنَ المُنظَرِینَ از مهلت داده‌شدگانی إِلی یَومِ الوَقتِ المَعلُومِ تا روز که وقت معلوم است یعنی زمانه نفخه اولی که همه کس بمیرنـد قـالَ فَبِعِزَّتِکَ گفت ابلیس که پس بغالبیت و قهریت تو سوگنـد که بهر وجه که توانم لَأُغوِیَنَّهُم هر آئینه گمراه گردانم اولاد آدم ع را أَجمَعِینَ همه ایشانرا إِلّا عِبادَکَ مگر بندگان تو مِنهُمُ المُخلَصِینَ از ایشان پاک‌کرده‌شدگان از لوث شـرک و عصیان قـالَ گفت خـدای تعـالی فَالحَقُّ پس راسـتی و درسـتی از من است وَ الحَقَّ أَقُولُ و درست و راست میگویم لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آئینه پر سـازم دوزخ را مِنکَ از تو وَ مِمَّن تَبِعَکَ و از انها که پیروی تو کننـد مِنهُم از آدمیان و دیوان أَجمَعِینَ همه ایشان قُل بگو ای محمّد ص مـا أَسئَلُکُم نمیخـواهم شـما را عَلَیـهِ بر تبلیغ وحی و ادای رسـالت مِن أَجرٍ هیـچ مزدی وَ مـا أَنَا و نیسـتم مـن مِنَ المُتَکَلِّفِینَ از تکلّف‌کننـدگان یعنی از جمعی که بتصنّع از خود ظاهر کنند که ندانند صاحب کشاف فرموده که متکلف را سه علامت است یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر ازو است و دوم آنکه خواهد که فراگیرد آنچه یافتن آن نه مقدور است سوم گوید چیزیکه نداند إِن هُوَ نیست قرآن إِلّا ذِکرٌ مگر پنـدی لِلعالَمِینَ مر عالمیان را از جن و انس وَ لَتَعلَمُنَّ نَبَأَهُ و زود باشـد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه درو است از وعـده و وعید یا بدانید خبر محمّد ص را و صدق سـخن او معلوم کنید بَعدَ حِینٍ بعد هنگامی که آن حین موت است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام.

صفحه : ۱۰۲۶

سورة الزّمر

مکیـهٔ و هی خمس و سبعون آیـهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- تَنزِیـلُ الکِتابِ فرو فرسـتادن قرآن بر محمّـد ص مِنَ اللّهِ از خـدای تعالی است العَزِیزِ خداوند غالب در تقدیر الحَکِیمِ داناست در تدبیر إِنّا أَنزَلنا بدرستی که ما فرو فرسـتادیم إِلَیکَ الکِتابَ بسوی تو کتاب را که قرآن است بِالحَقِّ براستی یـا برای بیـان و اثبـات حق فَاعبُدِ اللّهَ پس بپرست خـدای را مُخلِصاً در حالتی که پاک کننـده باشـی لَهُ الدِّینَ برای وی پرسـتش خود را مخاطب حضـرت رسالت‌پناه ص است و مراد امت است که ماموراند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازنـد أَلا لِلّهِ بدانیـد که مر خـدای تعالی راست الـدِّینُ الخالِصُ پرستیـدن پاک از شـرک یعنی او سـزاوار آن است که طاعت او خالص باشـد زیرا که متفرد است بصـفت الوهیت وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا و آنانکه فراگرفتنـد مِن دُونِهِ بجز خدای عز و جل أَولِیاءَ دوسـتان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند کافران ایشانرا اعم است از ملائکه و اصنام و غیر آن میگویند ما نَعبُدُهُم نمی‌پرستیم ایشانرا إِلّا لِیُقَرِّبُونا مگر برای آنکه ما را تا نزدیک گرداننـد إِلَی اللّهِ بخـدای تعالی زُلفی نزدیک گردانیـدنی یعنی درخواست کنند ما را تا بشـفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم إِنَّ اللّهَ یَحکُمُ بدرستی که خدای تعالی حکم میکند بَینَهُم میان اینکه مشرکان فِی ما هُم فِیهِ در ان چیز که ایشان در آن چیز یَختَلِفُونَ اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را می‌پرسـتند چون بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و همچنین بت و شـمس و نجوم و عجل و شـمه و حجر و جن و آتش را می‌پرسـتند و هر یک را مدعا آنکه معبود او بحق است و بـاقی باطـل حق سـبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کنـد و بطلان هر یک را ظاهر گردانـد إِنَّ اللّهَ لا یَهـدِی بتحقیـق که خـدای عز و جـل توفیق هـدایت ندهـد مَن هُوَ آن کسـی را که کـاذِبٌ او دروغگوی است و میگویـد که آلهه ما شفاعت خواهـد کرد کَفّارٌ ناسپاسـی که منعم حقیقی را انکار می‌نمایـد لَو أَرادَ اللّهُ اگر خواستی خدای عز و جل أَن یَتَّخِذَ وَلَداً آنکه فراگیرد فرزنـدی چنانچه ایشان گمان می‌برنـد لَاصـطَفی هر آئینه اختیار کردی مِمّا یَخلُقُ از آنچه می‌آفریند ما یَشاءُ آنچه خواستی از اعز اشـیا نه از اخس و از اکمـل که بنون است نه از انقص که بنـات است امـا هیـچ مخلوق مماثـل خـالق نیست و میان والـد و مولود مجانست شـرط است پس او را فرزند نبود سُبحانَهُ پاکی مر اوراست از اتخاذ ولد هُوَ اللّهُ الواحِدُ اوست خدای یگانه وحدت ذاتیه او منافی مماثلت‌ست بما سوای او القَهّارُ قهر کننده و در هم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک را.

صفحه : ۱۰۲۷

خَلَقَ السَّمـاواتِ وَ الأَرضَ بیافریـد آسـمانها و زمین را بِالحَقِّ براستی نه بباطـل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از ان صـدهزار آثار قـدرت و اطوار حکمت تعمیه است تـا دیـده در ان از روی اعتبـار ارقام معرفت آفریـدگار بر صـفحات آن دلائل مطالعه نماینـد بیت نوشـته است بر اوراق آسـمان و زمین خطی که فـاعتبروا منه یـا اولی الابصـار یُکَوِّرُ اللَّیـلَ درمی‌آرد شب را عَلَی النَّهـارِ بر روز بپرده ظلمت آن نور اینکه را میپوشد وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ و درمی‌آرد روز را عَلَی اللَّیلِ بر شب بشعاع روشنی آن تاریکی اینکه را مخفی سازد یا درمی‌افزایـد از شب بروز و از روز بشب وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و رام کرد آفتـاب و ماه را تا سیر می‌کننـد بفرمان او کُلٌّ یَجرِی هر یک از ایشان میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّی تا زمانی نام برده که منتهی دور است در سیر هر روزه و هر ماه و هر ساله یا تا وقت انقطاع یعنی تا قیامت أَلا هُوَ العَزِیزُ بدانیـد که خـدای تعالی غالب است بر همه چیزها مجموعه مکنونات مغلوب و مقهور وی‌انـد الغَفّارُ آمرزنده که سلب اینکه نعمتها نمی‌کند از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت ایشان خَلَقَکُم بیافرید مر شما را ای آدمیان مِن نَفسٍ واحِدَةٍ از نَنی تنها که آدم است ثُمَّ پس خبر کرد شـما را که جَعَلَ مِنها بیافرید ازو یعنی از جنس یا از اسـتخوان پهلوی چپ او زَوجَها زن او را یعنی حـوّا و گفته‌انـد اوّل اخراج ذریت کرد از ظهر او پس حوّا را آفریـد وَ أَنزَلَ لَکُم و ابـداع و ایجـاد کرد برای شـما مِنَ الأَنعـامِ از چهارپایـان ثَمانِیَةَ أَزواجٍ بهشت صـنف نر و مـاده از شتر و گـاو و گوسـپند و میش و بز تـا از ایشان نفع میگیریـد بخورش و پوشـش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرسـتاد یَخلُقُکُم می‌آفریند شـما را فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُم در شـکمهای مادران شما خَلقاً مِن بَعـدِ خَلقٍ آفریـدنی پس از آفریـدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و آنرا مضـغه آنگه عظم عاری پس اسـتخوانی پوشـیده بلحم پس جسد مسـتوی فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذلِکُمُ اللّهُ آنکه اینکه فعلها میکند

خدای است عز و جل رَبُّکم آفریدگار شما لَهُ المُلکُ مر اوراست بادشاهی مطلق که زوال و فنا بدو راه نیابد لا إلهَ إلّا هُوَ نیست معبودی بسزا مگر او فَأَنّی تُصرَفُونَ پس کجا گردانیده میشوید از راه حق با وجود اینکه دلیلهای روشن.

صفحه : ۱۰۲۸

إن تَکفُرُوا اگر کافر شوید ای اهل مکّه فَإنَّ اللّه غَنِیٌّ پس بدرستی که خدای تعالی بی‌نیازست عَنکُم از ایمان و پرستش شما وَ لا یَرضی و نمی‌پسندد و نمی‌فرماید لِعِبادِهِ الکُفرَ مر بندگان خود را بکفر و عدم رضای او بکفر نه برای ضرری است که لاحق شود بدو بلکه نمی‌پسندد لحوق ضرر آن را به بندگان وَ إن تَشکُرُوا و اگر سپاسداری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمّد یَرضَهُ لَکُم پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شما است وَ لا تَزِرُ و برندارد، وازِرَةٌ هیچ نفسی بردارند وِزرَ أُخری بار گناه نفس دیگری را بلکه هر یک بردارنده وزر خود بردارد ثُمَّ إِلی رَبِّکُم پس بسوی پروردگار شما است مَرجِعُکُم بازگشت شما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر دهد شما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می‌کردید و اخبار از ان بمحاسبه و مجازات باشد إِنَّهُ بدرستی که او عَلِیمٌ دانا است بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از نیات و عزایم وَ إذا مَسَّ الإِنسانَ و چون برسد کافران را که عتبه بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر و بلا دَعا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِیباً إِلَیهِ بازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی- ثُمَّ إذا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خدای تعالی او را نِعمَةً مِنهُ نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نَسِیَ فراموش کند ما کانَ یَدعُوا آن چیزیرا که میخواند خدای را إِلَیهِ بکشف و رفع آن مِن قَبلُ پیش ازین نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد از دعا و زاری خود وَ جَعَلَ لِلّهِ و گرداند خدای را أَنداداً یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِهِ تا گمراه گرداند مردمانرا از راه خدای که اسلام‌ست قُل بگو ای محمّد ص مر کافران را که تَمَتَّع برخوردار باش بِکُفرِکَ بکفر خود قَلِیلًا اندک زمانی در دنیا امر تهدیدست یعنی از متمتعات هر چه خواهی اشتغال کن إِنَّکَ بدرستی که تو مِن أَصحابِ النّارِ از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدتهای عذاب دوزخ بغایت محقّر است پس میفرماید که آیا اینکه چنین کافر بهترست.

صفحه : ۱۰۲۹

أَمَّن هُوَ یا آنکسی که او قانِتٌ فرمانبردارست چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد اللّه بن مسعود رضی اللّه عنهم و اشهر آنست که ذی النورین رضی اللّه عنه بهر تقدیر قانت است یعنی ایستاده بوظائف بندگی و مواظب بر مراسم سر افکندگی آناءَ اللَّیلِ در ساعتهای شب ساجِداً سجده‌کننده مر خدای عز و جل را وَ قائِماً و ایستاده در نماز یَحذَرُ الآخِرَةَ میترسد از عذاب آن سرای وَ یَرجُوا و امید میدارد رَحمَةَ رَبِّهِ بخشش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجاء سیر مینماید و مرغ ایمان جز باین و وبال اقبال در هوای کمال طیران نتوان نمود که و لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا نظم گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور گنهکاری ز فیض رحمتش دل برمدار نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس باش بس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار قُل بگو ای محمّد ص هَل یَستَوِی آیا برابر باشند الَّذِینَ یَعلَمُونَ آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل وَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذائل إِنَّما یَتَذَکَّرُ جز اینکه نیست که پندپذیر میشوند بدلائل قدرت من أُولُوا الأَلبابِ خداوندان خردهای خالص از آلودگی و هم قُل یا عِبادِ بگو ای بندگان من الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویده‌اید اتَّقُوا رَبَّکُم بترسید از پروردگار خود و به پرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از معصیت لِلَّذِینَ أَحسَنُوا مر آنانراست که نیکوئی کرده‌اند بگفتار کلمه شهادت فِی هذِهِ الدُّنیا درین دنیا حَسَنَةٌ مثوبه نیکو در آخرت که بهشت است یا آنانرا است که احسان نمودند بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن صحت است و عافیت یا آنانرا که متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل است و تازگی روی و ثنای جمیل درین جهان یا آنان را که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه‌ایست در دنیا که شهودی انوار تجلیات جمالی است و چون بقول

بعضـی از علمـاء اینکه آیت در شـان مهاجرین حبشه رض است چون جعفر بن ابی طالب و اصـحاب او رض پس احسان را بهجرت تفسـیر کرده‌انـد یعنی آنها را که هجرت کرده‌انـد راحت‌ست از اعـداء و نجات از بلای ایشان وَ أَرضُ اللّهِ و زمین خدای تعالی برای هجرت واسِـعَهٌ گشاده اسـت هر کسـی را کـه ارادت هجرت کنـد إِنَّمـا یُوَفَّی جز اینکـه نیسـت کـه تمـام داده میشونـد الصّـابِرُونَ صبرکننـدگان بر مفـارقت اوطـان یـا بر کربت غربت یـا بر مشـقت عبـادت یـا بر تحمل اذیات اعـداء أَجرَهُم مزد خود را بِغَیرِ حِسابٍ بی‌شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب حسّاب از احاطه بدان عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت بلاکشان صابران را بعرصات حاضـر آرنـد نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشانرا بیحساب و کار بر ایشان بـدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و سـتمی نبوده باشـند تمنّا برند که کاشـکه اجساد ایشانرا بمقراض پاره پاره ساختنـدی تا امروز باهل بلا در یک سـلک آمدندی نظم تو مبین رنجوری غم‌دیدگان کاندران رنج‌اند آن بگزیدگان هرکرا از زخمهای غم بیشتر لطف یارش داده مرهم بیشتر آورده‌اند که کفّار مکّه حضـرت پیغمبر را صـلی اللّه علیه و سلّم را گفتند که ترا چه بر ان دارد که احداث کنی دین و آئینی را که مخالف روش ماست آخر در نگر بملّت پدر و جد و سادات قوم خود که همه عبادت لات و عزّی می‌کردند تو نیز بهمان کیش درائی و بیاسائی آیت آمد.

صفحه : ۱۰۳۰ قُل إِنِّی أُمِرتُ بگو بدرستی که من مأمور شده‌ام أَن أَعبُدَ اللّهَ آنکه پرسـتم خدای تعالی را مُخلِصاً لَهُ الدِّینَ پاک‌کننده برای او دیـن را از شـرک یعنی موحـد بـاشم و داعی بتوحیـد وَ أُمِرتُ و فرمـوده شـده‌ام لِأَن أَکُونَ بـآنکه بـاشم أَوَّلَ المُسلِمِینَ اوّل گردن‌نهادگان ازین امت زیرا که من پیشـرو ایشانم در دنیا و آخرت قُل بگو ای محمّـد دیگر باره إِنِّی أَخافُ بـدرستیکه من میترسـم إِن عَصَیتُ رَبِّی اگر عاصـی شوم از پروردگـار خود و شـرک آرم و دین شـما گیرم عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ عـذاب روز که بزرگ اسـت احوال او و بسـیار است اهوال او قُلِ اللّهَ أَعبُدُ بگو خـدای عز و جل را پرسـتش میکنم مُخلِصاً لَهُ در حالتی که پاک‌کننـده‌ام برای او دِینِی کیش خود را از شـرک و یا خالص‌سازنده عمل خود را از ریا فَاعبُدُوا ما شِئتُم پس بپرستید شـما آنچه میخواهید مِن دُونِهِ بجز خـدای عز و جل امر تهدیدست و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت السیف منسوخ است آورده‌اند که مشـرکان بعد از اسـتماع اینکه آیت در جواب گفتنـد که ای محمّـد زیـان کردی در مخـالفت دین پـدران خود اینکه آیت نـازل شـد قُل إِنَّ الخاسِرِینَ بگو بـدرستی که زیانکاران الَّذِینَ خَسِرُوا آناننـد که زیان کرده‌اند أَنفُسَهُم در نفسهای خود که گمراه شدند وَ أَهلِیهِم و در کسان خود یَومَ القِیامَهِ روز قیامت که از ایشان باز مانند اینکه عباس رضـی اللّه عنه فرموده که حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریـده پس هر که فرمان خدای تعالی و رسول او برد او را به بهشت درآرند و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کنـد او را بـدوزخ برنـد و منزل و اهل او بدیگری دهند که مطیع باشـند پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل أَلا ذلِکَ بدانید که همانست هُوَ الخُسرانُ المُبِینُ آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشـیده نماند که لَهُم مر آن زیانکاران راسـت مِن فَوقِهِم از ایشـان ظُلَلٌ مِنَ النّارِ سائبانهـا از آتش وَ مِن تَحتِهِم ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سائبانها است مر جمع دیگر را که در درکه زیرتر ایشاننـد و مقررست که درکه زیرتر از همه منافقـانراست و اینجـا مراد کافراننـد و مراد از ظلـل فراش و امهـاد است و ذکر ظلل بطریق مزاوجه است در کلام ذلِکَ آن عذاب که مذکور شد یُخَوِّفُ اللّهُ بِهِ می‌ترساند خدای عز و جل بدان عِبادَهُ بندگان خود را تا بپرهیزنـد از چیزی که ایشـانرا بـدان مبتلا گردانـد چون شـرک و معصیت یا عِبادِ ای بنـدگان من فَاتَّقُونِ پس بترسـید از من یعنی از متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده‌اند که در زمان جاهلیت جمعی بواحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی و أبو ذر غفاری و زید بن عمر بن نوفل رض حق تعالی شانه در شان ایشان میفرماید.

صفحه : ۱۰۳۱

وَ الَّذِینَ اجتَنَبُوا و آنانکه پرهیز کردنـد و یکسو رفتنـد الطّاغُوتَ از شـیطان یا بتان یا کهنه یعنی از هر چه بـدون خدای تعالی پرسـتند، ایشـان برطرف شدنـد أَن یَعبُدُوها از آنکه بپرسـتند آنـانرا وَ أَنابُوا إِلَی اللّهِ و بازگشـتندی بفرمان خـدای عز و جل بتمامی و روی دل

خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشرى مر ایشان‌راست مژده در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبى بمغفرت گناهان و جنّت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق اکبر رضى اللّه عنه بخدمت حضرت رسالت‌پناه صلى اللّه علیه و سلّم سر افراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابى وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضى اللّه تعالى عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنانى که او فرموده رائحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند در باره ایشان اینکه آیت نازل شد که فَبَشِّر عِبادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ آنانکه يَستَمِعُونَ القَولَ میشنوند سخن ابو بکر صدیق رض را فَيَتَّبِعُونَ أَحسَنَهُ پس پیروى مى‌نمایند نیکوتر را مراد از احسن نیکو است چه قول او همه احسن بوده و گفته‌اند استماع قول و اتباع احسن آن عمومى دارد و مراد از قول قرآن است و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت در احقاف آورده که در قرآن مقابح اعدا و ممادح اولیا است ایشان متابعت احسن مى‌نمایند که مثلا طریقه موسى علیه السلام است دون سیرت فرعون و على هذا و در لباب آورده که مراد اقاویل اهل ملل‌ست و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان‌ست که در مجالس و محافل گذرد و اهل وى متابعت احسن آن اقوال میکنند در امثال آمده که خذ ما صفا و دع ما کدر بیت قول کس چون بشنوى در وى تامل کن تمام صاف را بردار دردى را رها کن و السلام و در بحر الحقایق آورده که قول اعم است از سخن خداى عز و جل و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصى خواند و نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزّت بخود خواند که تبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن افعال را که خطاب رب الارباب است از زبان حضرت رسول خدا صلى اللّه علیه و سلّم استماع نمودند و پیروى کنند أُولئِكَ آن گروه که متابع سخنان نیکوترانند الَّذِينَ هَداهُمُ اللّهُ آنانند که راه نمود خداى عز و جل ایشانرا بمنزل مقصود وَ أُولئِكَ هُم و آن گروه ایشانند أُولُوا الأَلبابِ خداوند عقول صافیه از شوائب اوهام و خالیه از عوادى عادات عوام أ فَمَن حَقَّ عَلَيهِ آیا آنکسى که واجب شد برو كَلِمَةُ العَذابِ کلمه وعید که مشیر است بعذاب چون لأملأن جهنّم و هولاء فى النار و لا ابالى باشد چون کسیکه واجب نشده باشد برو اینکه کلمه أ فَأَنتَ تُنقِذُ آیا تو اى محمّد ص میرهانى مَن فِي النّارِ آنرا که در دوزخ باشد یعنى ایا میتوانى که او را مومن سازى و از عذاب بازرهانى تاکید است در انکار یعنى اینکه کار بدست تو نیست که دوزخیان را بازرهانى إبن عباس رض فرمود که مراد از دوزخیان ابو لهب است و پسر او عتبه لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوا لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُم از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُم غُرَفٌ مر ایشانراست منزلها که بلندانند در بهشت مِن فَوقِها غُرَفٌ از زبر آن غرفهاى دیگر بلندترانند مَبنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنى مستحکم مانند منازلى که بر زمین بنا کنند تَجرِي میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر آن غرفها جویهاى بهشت وَعدَ اللّهِ وعده کرده است خداى تعالى عز و جل وعده‌کردنى لا يُخلِفُ اللّهُ المِيعادَ خلاف نکند خداى تعالى وعده خود را.

صفحه : ۱۰۳۲

أ لَم تَرَ آیا نمى‌بینى أَنَّ اللّهَ آنکه خداى أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ فرو فرستاد از آسمان ماءً آبى یعنى باران فَسَلَكَهُ پس درآورد آن آب را يَنابِيعَ فِي الأَرضِ در چشمها که در زمین است و در کاریزها ثُمَّ يُخرِجُ بِهِ زَرعاً پس بیرون مى‌آرد بدان آب کشت‌زار را مُختَلِفاً أَلوانُهُ در حالتى که مختلف است رنگهاى او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون جو و گندم و کنجد و امثال آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزى فَتَراهُ پس بینى آنرا مُصفَرًّا زرد شده بعد از تازگى و سبزى ثُمَّ يَجعَلُهُ پس میگرداند خداى عز و جل آن را حُطاماً ریزه ریزه و درهم شکسته إِنَّ فِي ذلِكَ بدرستى که در انزال باران و اخراج گیاه لَذِكرى هر آئینه یاد کردنى است لِأُولِي الأَلبابِ مر خداوندان عقلها را یا در ان پندى است مر خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندک زمانى را آن طراوت روى بزبول نهد و بدامن حوادث دروده شده عرصه تلف گردد نظم بود مال دنیا چون آن سبزه‌زار که بس تازه بینى بفصل بهار چو بروى و زد تندبادى خزان یکى برگ سبزى نیابى از ان أ فَمَن شَرَحَ اللّهُ آیا کسیکه گشاده کرده است خداى تعالى صَدرَهُ لِلإِسلامِ سینه او را براى قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک غلام و متابعت

سیّد انام علیه الصلوة و السلام باشد چون کسی که سینه او از قبول حق و اسلام تنگ است فَهُوَ پس آن گشاده سینه عَلی نُورٍ بر روشنی معرفت است مِن رَبِّهِ از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که اینکه آیت در شان مرتضی علی کرم اللّه وجهه و حمزه رض است که سبحانه و تعالی دل ایشانرا بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابو لهب و فرزند بی‌ادب او گفت فَوَیلٌ پس شدّت عذاب لِلقاسِیَةِ قُلُوبُهُم مر سخت‌دلان را است که دلهای ایشان اعراض‌کننده است مِن ذِکرِ اللّهِ از یاد کردن خدای عز و جل یا خالی از ان أُولئِکَ آن گروه غافل و سنگ دلان فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی آشکارااند یا ضلالت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم مرویست که علامت شرح صدور و نشانه گشادگی دل بازگشت است بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین باب فرموده رباعی نشان آن دلی کز فیض اسلام است نورانی توجه باشد اوّل سوی دار الملک روحانی ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی آورده‌اند که صحابه کرام رضی اللّه عنهم از حضرت سیّد انام علیه الصلوة و السلام استدعا نمودند لو حدثتنا چه شو که برای ما سخن گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکربار شیرین گردانی بیت سرمایه حیات ابد اهل ذوق را در یک حکایت از لب شکر فشان تست اینکه آیت آمد- صفحه : ۱۰۳۳

اللّهُ نَزَّلَ خدای تعالی فرو فرستاده أَحسَنَ الحَدِیثِ نیکوترین سخن را که هست کِتاباً مُتَشابِهاً کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از ان مشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از ان مصدق برخی دیگرست و در ان تناقض و اختلاف نیست مَثانِیَ دوباره و دو تو کرده یعنی مشتمل است بر زوجات چون امر و نهی و وعده و وعید و ذکر و فکر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تَقشَعِرُّ مِنهُ میلرزد ازو یعنی از خوف وعیدی که درو است جُلُودُ الَّذِینَ پوست بر تنهای آنانکه یَخشَونَ رَبَّهُم میترسند از پروردگار خود ثُمَّ تَلِینُ پس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُودُهُم وَ قُلُوبُهُم پوستها و دلهای ایشان إِلی ذِکرِ اللّهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای عز و جل امام قشیری رح فرمود میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس بادشاهی گفته‌اند لرزه و آرام بآثار قبض و بسط دست دهد یا به سبب استتار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه راست و تلین جلودهم و قلوبهم سمت نواختگان لطف اللّه ذلِکَ آن کتاب که قرآن است هُدَی اللّهِ راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشادیست مر خلق را از خدای یَهدِی بِهِ راه مینماید بآن مَن یَشاءُ هرکرا خواهد وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ و هرکرا فروگذارد خدای عز و جل هر آئینه در وادی ضلالت افتد فَما لَهُ پس نیست مر او را مِن هادٍ راه‌نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد أَ فَمَن یَتَّقِی آیا کسی که بپرهیزد بِوَجهِهِ بر روی خود سُوءَ العَذابِ از بدی و شدّت عذاب یعنی از زبانه آتش یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز باشد چون کسی است که ایمن بود از عذاب و در راحت گذراند و در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابو جهل است که او را بدوزخ برند دستهای بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وَ قِیلَ لِلظّالِمِینَ و گویند مر ستمکاران را ذُوقُوا بچشید ما کُنتُم تَکسِبُونَ وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر ص کَذَّبَ الَّذِینَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فَأَتاهُمُ العَذابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِن حَیثُ لا یَشعُرُونَ از آنجا که نمی‌دانستند و توقع نداشتند- صفحه : ۱۰۳۴

فَأَذاقَهُمُ اللّهُ الخِزیَ پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی خواری و رسوائی فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلا و مسخ و خسف وَ لَعَذابُ الآخِرَةِ و هر آئینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده أَکبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دائم است و قطع نخواهد شد لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر هستند که بدانند هر آئینه عبرت گیرند و خود را از ان عذاب بازرهانند وَ لَقَد ضَرَبنا و بدرستی که ما بیان کردیم لِلنّاسِ برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فِی هذَا القُرآنِ درین کتاب که قرآن است مِن کُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم قُرآناً عَرَبِیًّا قرآنی است بلغت عربی

غَیرَ ذِی عِوَجٍ نه خداونـد کجی یعنی بی‌عیب و خلل و تناقض و فقیه ابو اللیث باسـناد خود از إبن عباس رض آورده که غیر مخلوق- و بر هر تقـدیر منزل گردانیـده لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللّهُ بیان کرد خدای مَثَلًا مثلی را برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است رَجُلًا فِیهِ شُرَکاءُ مردی است که درو انبازان باشند یعنی بنده باشد که چنـدین خواجه درو شریک باشـند مُتَشاکِسُونَ شـریکان بد خوی ناسازگار و هر یک او را کاری فرماید و هیچکس را باتمام نتواند رسانید و هیچ یک از وی راضـی نباشد وَ رَجُلًا سَلَماً و مردی است باز رسته و مسلم شده از انبازان لِرَجُلٍ از برای مروی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشـد و کسـی در ان منازعت نکنـد هر آئینه اینکه بنـده بکلیه خود متوجه خـدمت خواجه شـده او را خوشـنود توانـد سـاخت هَل یَستَوِیانِ آیا مساوی باشـند اینکه دو بنـده مَثَلًا از رویماننـدگی یعنی بی‌شک نباشـند چه یکی بتنازع خواجگان درمانـده باشـد و همه ازو ناراض و دیگری از خلل تجاذب شـرکا سالم بوده و خداوند او ازو خوشـنود اوّل مثل شـرک است که دل خود را بعبـادت هر یـک از معبودان خود متفرق سـاخته متوزع الضـمیر و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحـد است که نه‌پرسـتد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امیدگاه ندارد بیت یک بار بسنده کن چون یک دل داری ورنه بکشی تو در جهان بس خواری الحَمدُ لِلّهِ همه ستائشها مر خدای راست که در خداوندی شریک ندارد بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق- آوردهانـد که کفار مکّه میگفتند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیبَ المَنُونِ چشم میداریم که محمّد بمیرد و ازو باز برهیم حق سـبحانه فرمـود که إِنَّکَ مَیِّتٌ بـدرستی که تـو ای محمّـد ص مرده خواهی شـد وَ إِنَّهُم مَیِّتُونَ بـدرستی که مشـرکان هم مردگاننـد یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آن که از مرگ خود ایمن نیسـتند عین جهالت است بیت ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود ثُمَّ إِنَّکُم پس بدرستی که شما ای مومنان با کافران یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز عِندَ رَبِّکُم نزدیک آفریـدگار خود تَختَصِمُونَ خصومت کنیـد در امر دین و حجت شـما را باشد بر ایشان و گفته‌اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی هر یک بحق خود برسند.

صفحه : ۱۰۳۵

فَمَن أَظلَمُ پس کیست سـتمکارتر مِمَّن کَذَبَ عَلَی اللّهِ از کسـیکه دروغ گوید بر خدای تعالی و او را بزن و فرزند و شـریک نسبت دهـد وَ کَذَّبَ بِالصِّدقِ و دروغ شـمرد سـخن راست را که قرآن است إِذ جاءَهُ چون بیاید بوی و گفته‌اند مراد ذی الصدق است یعنی محمّـد ص صـلّی اللّه علیه و سـلّم که چون بوی آیـد تکـذیب کنـد أَ لَیسَ آیا نیست یعنی هست فِی جَهَنَّمَ در دوزخ مَثویً لِلکافِرِینَ منزل و مقام مر ناگرویـدگان را وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدقِ و آنکه آمـد به سـخن راست وَ صَدَّقَ بِهِ و آنکه راست شـمرد آنرا أُولئِکَ آن گروه هُمُ المُتَّقُونَ ایشاننـد پرهیزگاران و گوینـد جاء بالصـدق آینـده جبرئیل علیه السـلام که قرآن بیاورد و مصدق محمّد صـلّی اللّه علیه و سلّم که تصدیق نمود و بقبول تلقی فرمود و گویند که جای پیغمبر است صلّی اللّه علیه و سلّم و مصدق ابو بکر رضی اللّه عنه در تبیان از مجاهـد نقل میکنـد مصـدق حضـرت علی است کرم اللّه وجهه و گفته‌انـد همه مومنان مصدق‌انـد لَهُم مر ایشان‌راست ما یَشاؤُنَ آنچه خواهنـد و تمنّا کننـد از نعمت و کرامت عِنـدَ رَبِّهِم نزدیـک پروردگـار ایشـان ذلِکَ آن است جَزاءُ المُحسِنِینَ پاداش نیکوکـاران یعنی اهـل تصـدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهـد لِیُکَفِّرَ اللّهُ تا محو کنـد و بپوشـد خـدای عَنهُم از ایشان أَسوَأَ الَّذِی عَمِلُوا بـدترین آنچه کرده باشـند ذکر اسوء از برای مبـالغه است یعنی هرگـاه اسواء آن را می‌پوشـد غیر آن بطریق اولی وَ یَجزِیَهُم و پـاداش دهـد ایشـانرا أَجرَهُم مزد ایشـان بِأَحسَنِ الَّذِی کانُوا یَعمَلُونَ به نیکوترین آنچه بودنـد که عمل میکردنـد که آن ایمان است و گفته‌انـد احسن اعمـال ایشانرا جز زیاده دهنـد و مزد باقی عملهای ایشان را بدسـتور عطا فرماینـد أَ لَیسَ اللّهُ بِکافٍ آیا نیست خـدای تعالی کفایت‌کننده عَبدَهُ بنده خود را یعنی محمّد ص را معنی آنست که کفایت خواهد کرد شـر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد ویرا بر مشـرکان و غالب خواهـد ساخت دین وی را بر همه ادیان آورده‌انـد که چون حضـرت رسالت‌پناه صـلّی اللّه علیه و سـلّم معائب الهیه باطله کافران بیان می‌کرد و ایشان گفتنـد یا محمّـد ص چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو بتباهی

انجامد حق سبحانه فرمود که وَ یُخَوِّفُونَکَ و می‌ترسانند ترا مشرکان بِالَّذِینَ بآنانکه می‌پرستند مِن دُونِهِ بجز خدای تعالی وَ مَن یُضلِلِ اللّه‌و هرکرا گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسـی را بآنچه جمادی است لا یضر و لا ینفع فَما لَهُ پس نیست آن گمراه را مِن هادٍ هیچ راه‌نماینده که او را راه نماید.

صفحه : ۱۰۳۶

وَ مَن یَهدِ اللّه‌و هر که را راه نمایـد خـدای تعالی تا جز از وی نترسد فَما لَهُ پس نیست آن راه‌یافته را مِن مُضِلٍّ هیچ گمراه‌کننده که از راه بیفگنـد أَ لَیسَ اللّه آیا نیست خدای تعالی یعنی هست بِعَزِیزٍ غلبه‌کننده بر دشـمنان ذِی انتِقامٍ خداوند کینه سـتاننده از کافران وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر تو بپرسـی از مشـرکان مکّه که مَن خَلَقَ السَّمـاواتِ وَ الأَرضَ که بیافریـد آسـمانها و زمینها را لَیَقُولُنَّ اللّه هر آئینه گوینـد خـدای تعالی چه برهانی واضح و دلیلی لایح است بر تفرد او بخالقیت قُل بگو ای محمّد أَ فَرَأَیتُم ما تَدعُونَ آیا چون می‌بینید شما آنرا که میخوانیـد مِن دُونِ اللّهِ بجز خـدای تعالی یعنی بتان را که می‌پرستیـد إِن أَرادَنِیَ اللّه اگر خواهـد خـدای تعالی بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی هَل هُنَّ آیا هسـتند آن بتان کاشِفاتُ ضُرِّهِ دفع‌کننده مر آن سختی را که خدای خواسته بمن أَو أَرادَنِی بِرَحمَةٍ یا اگر اراده کنـد خـدای بمن راحتی و منفعتی هَل هُنَّ آیـا باشـند آنـان مُمسِکاتُ رَحمَتِهِ بازدارنـده از من آن رحمت را مقاتل رح گوید پیغمبر ص از ایشـان سؤال کرد سـاکت شدنـد حق تعـالی فرموده که قُل حَسبِیَ اللّه بگو ای محمّد بسـنده است مرا خـدای تعالی در رسانیـدن خیر و بازداشـتن شـر عَلَیهِ برو نه بغیر او یَتَوَکَّلُ المُتَوَکِّلُونَ توکـل میکننـد توکل‌کننـدگان در همه ابواب و کـار خود بوی بازمیگذارنـد بیت تو با خـدای خود انـداز کار و دل خوش دار که رحم گر نکنـد مدعی خدا بکند قُل یا قَومِ اعمَلُوا بگو ای قوم من عمـل کنیـد عَلی مَکانَتِکُم بران حالی که داریـد از روی توکل و حفص مکانتکم خوانـد إِنِّی عامِلٌ بـدرستی که من عمل‌کننـده‌ام بر حالتی که دارم از روی توکل فَسَوفَ تَعلَمُونَ پس زود باشـد که بدانیـد مَن یَأتِیهِ آنکس را از ما و شـما که بیایـد بـد و عَذابٌ یُخزِیهِ عذابی که او را رسوا گرداند وَ یَحِلُّ عَلَیهِ و فرود آید برو عَذابٌ مُقِیمٌ عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل غلبه دیگری بود حق سبحانه رسوا کرد دشـمنان آنحضـرت صـلّی اللّه علیه و سلّم را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشتند و جمعی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند- بیت اینکه سر بباد داده و آن دستها به بند آن گشته خوار و زار و گرفتار و مستمند.

صفحه : ۱۰۳۷

إِنّا أَنزَلنا بدرستی که ما فرو فرسـتادیم عَلَیکَ الکِتابَ بر تو کتاب را که قرآن است لِلنّاسِ برای همه مردمان بِالحَقِّ بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالـح معاش و معاد ایشان است فَمَنِ اهتَدی پس هر که راه یابـد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه درو است فَلِنَفسِهِ پس مر اوراست فائـده آن وَ مَن ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نمایـد فَإِنَّمـا یَضِلُّ پس جز اینکه نیست که گمراه می‌شود عَلَیها بر نفس خود چه وبـال آن برو است وَ ما أَنتَ و نیستی تو عَلَیهِم بِوَکِیلٍ بر ایشان نگاه‌بان تا نگـذاری که در ضـلالت افتنـد یا و کیل ایشان نیستی در اختیار هدایت بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس اللّه یَتَوَفَّی الأَنفُسَ خدای تعالی قبض میکند نفسها را حِینَ مَوتِها هنگـام موت ایشان وَ الَّتِی لَم تَمُت و فرو میگیرد نفسـهای که نمرده است فِی مَنامِها در خواب او امام محی السـنه رح در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز نیز زائـل گردد و نفس تمیز مفـارقت می‌نمایـد بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی‌نمایـد- و در احقاف از إبن جبیر رح نقل میکنـد که حق سـبحانه جمع میکند ارواح احیاء و اموات تا با یکدیگر آشـنائی را نشان میدهند فَیُمسِکُ الَّتِی پس نگاه میـدارد در ان عـالم آن نفس را که قبـل ازین قَضـی عَلَیهَا المَوتَ قضـا کرده است برو مرگ را- وَ یُرسِلُ الأُخری و می‌فرسـتد دیگر نفوس را که از ان زندگانی است با بدان ایشان إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقت نامبرده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوسـی را است که در خواب قبض کرده باشند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در تو فی نفوس و نگاه‌داشتن و به ابدان فرستادن لَآیـاتٍ هر آئینه علامتهـا است بر کمـال قـدرت و نشانهـا است برای حشـر و بعث لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ برای گروهی که تفکّر کننـد در امر

اماتت که مشابه نوم است و إحیا که مماثل است به یقظه و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم ع چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه بیدار میگردی برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی‌نمایند أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فراگرفته‌اند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی شُفَعاءَ شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند قُل أَ وَ لَو کانُوا بگو آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند که بهیچ گونه لا یَملِکُونَ شَیئاً مالک نه‌شوند چیزیرا از شفاعت یعنی نتوانند وَ لا یَعقِلُونَ و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت می کنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی‌بهره‌اند.

صفحه : ۱۰۳۸

قُل لِلّهِ الشَّفاعَةُ بگو مر خدای را است شفاعت جَمِیعاً همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی‌دستوری او کسی شفاعت نخواهد کرد لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر او را است پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ إِلَیهِ پس بسوی او تُرجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد روز قیامت وَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ و چون یاد کرده شود خدای تعالی وَحدَهُ یگانه بی‌ذکر الهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا اللّه اشمَأَزَّت برمد و نفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِینَ دلهای آنانکه لا یُؤمِنُونَ نمی گروند بِالآخِرَةِ بسرای دیگر وَ إِذا ذُکِرَ الَّذِینَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبودان ایشانند مِن دُونِهِ بجز خدای إِذا هُم یَستَبشِرُونَ ناگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مؤمن برعکس اینکه است که از یاد خدای شادمان و بذکر ما سوای غمگین است رباعی نامت شنوم دل از فرخ زنده شود فال من ز اقبال تو فرخنده شود وز غیر تو هر جا سخن آید بمیان خاطر بهزار غم پراگنده شود قُلِ اللّهُمَّ بگو ای محمّد ص بار خدایا فاطِرَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ ای آفریننده آسمانها و زمینها عالِمَ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ داننده پوشیده و آشکارا أَنتَ تَحکُمُ تو حکم کنی بَینَ عِبادِکَ میان بندگان خود در آخرت فِی ما کانُوا فِیهِ در آنچه هستند که درو یَختَلِفُونَ اختلاف میکنند از امر دین وَ لَو أَنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند ما فِی الأَرضِ آنچه در زمین است از مالها جَمِیعاً همه آن وَ مِثلَهُ و مانند آن همه مالها مَعَهُ با آن لَافتَدَوا بِهِ هر آئینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا بآن خود را بازخرند مِن سُوءِ العَذابِ از شدّت عذاب یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز وَ بَدا لَهُم و ظاهر شود مر ایشان را مِنَ اللّهِ از خدای تعالی ما لَم یَکُونُوا یَحتَسِبُونَ آنچه نبودند که پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبت قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند- بدیشان رسد یکی از مشائخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که می‌ترسم که چیزی پیش آید که آنرا در حساب نمیداشتم و از سفیان ثوری رح منقول است که چون اینکه آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریاء رباعی پنداشت مرای که عملهاش نکو است مغزی که بود خلاصه کار درو است چون پرده ز روی کار برداشته گشت بر خلق عیان شد که نبود الا پوست.

صفحه : ۱۰۳۹

وَ بَدا لَهُم و ظاهر شود مر ایشان را سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا عذاب بدیها که کرده‌اند وَ حاقَ بِهِم و بگرد در آید ایشان را ما کانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بدان یَستَهزِؤُنَ استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت‌پناهی صلّی اللّه علیه و سلّم فَإِذا مَسَّ الإِنسانَ پس چون برسد کافران را که عتبه و ابو حذیفه است و جمعی عام داشته‌اند مر همه کافران را یعنی چون کافران را برسد ضُرٌّ سختی و فقری دَعانا بخواند ما را و دفع آن از ما درمی‌خواهد ثُمَّ إِذا خَوَّلناهُ پس چون ما عطا دادیم او را نِعمَةً نعمتی یعنی مال و ثروتی مِنّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قالَ میگوید آن کافر إِنَّما أُوتِیتُهُ جز اینکه نیست که بمن داده‌اند مال را عَلی عِلمٍ بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آن را بدانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شده یا خدا دانا است که من مستحق اینکه نعمتم بَل نچنین است که او میگوید بلکه هِیَ فِتنَةٌ آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بسیاری از ایشان لا یَعلَمُونَ نمیدانند و در نمی‌یابند قَد قالَهَا بدرستی که گفتند آن کلمه الَّذِینَ مِن قَبلِهِم آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فَما أَغنی پس باز نداشت عَنهُم از ایشان عذاب را ما کانُوا یَکسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از مال و متاع دنیا فَأَصابَهُم پس رسید مر ایشان را سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا وبال بدیها که کرده

بودند و با مالها بزمین فرو رفتند وَ الَّذِینَ ظَلَمُوا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِن هؤُلاءِ ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سَیُصِیبُهُم زود باشد که برسد بدیشان سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا پاداش سیئاتی که کرده‌اند وَ ما هُم و نیستند ایشان بِمُعجِزِینَ عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما.

صفحه : ۱۰۴۰ أ وَ لَم یَعلَمُوا آیا ندانستند أَنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدرا و بلکه بمحض مشیت وَ یَقدِرُ و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بی‌مقداری و مذلّت او بلکه از روی حکمت إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در قبض و بسط روزی لَآیاتٍ هر آئینه نشانها است بر کمال قدرت و ارادت لِقَومٍ یُؤمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدای روزی‌دهنده و میدانند که هر چه میدهد و بهر که می‌دهد مصلحت کلی در ضمن آن است نظم هر چه باید بهر که می‌شاید تو دهی آن چنانکه می‌باید تو شناسی صلاح کار همه که توئی آفریدگار همه در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت‌پناه صلّی اللّه علیه و سلّم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکو است و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده می‌شود یا نی اینکه آیت فرود آمده که قُل بگو ای محمّد ص صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسرَفُوا ای بندگان من آنانکه اسراف کردند عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده‌اید در گناهان و از حد برده‌اید لا تَقنَطُوا نومید مشوید مِن رَحمَةِ اللّهِ از بخشش خدای اینکه آیت امیدوارترین آیتها است از قرآن چه در خبر است که گفت دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض اینکه آیت از دنیا و هرچه در دنیا باشد بهتر است و در معالم از إبن مسعود رضی اللّه عنه نقل میکند که بمسجدی درآمدم دیدم که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمودم که ای مذکر چرا ناامید میگردانی مردمانرا مگر نخوانده آنرا که فرمود قل یا عبادی الآیة در فصول آورده که تمام ترجیه در سه چیز است اوّل لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطاؤا سیوم تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لاـ تقنطوا و در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی است و هرچه حق سبحانه و تعالی از ان نهی فرموده لازم است از ان باز ایستادن پس قنوط هیچ وجه روا نیست مصرعه نومید مشو که ناامیدی کفر است إِنَّ اللّهَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ بدرستی که خدای بیامرزد گناهان را جَمِیعاً همه آنرا و اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود بعضی علماء گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و اینکه قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت زید رض که گفت شنودم از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم که فرمود که ان اللّه یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده گناهان است الرَّحِیمُ مهربان بر بندگان حقایق اینکه آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر به بسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز در اینکه دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را زاد طریق نجات جز بمدد اینکه آیت میسر نگردد نظم ندارم هیچگونه توشه راه بجز لا تقنطوا من رحمت اللّه تو فرمودی که نومیدی میارید ز من لطف و عنایت چشم دارید بدین معنی بسی امید داریم ببخشا ز انکه بس امیدواریم امید دردمندان را روا کن دل امیدواران را دوا کن.

صفحه : ۱۰۴۱

وَ أَنِیبُوا و بازگردید بطاعت یا دعا و تضرع إِلی رَبِّکُم بسوی پروردگار خویش وَ أَسلِمُوا و گردن نهید لَهُ امر وی را یا اخلاص ورزید در توحید مِن قَبلِ أَن یَأتِیَکُمُ العَذابُ پیش از انکه که بیاید بشما عذاب ثُمَّ لا تُنصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد وَ اتَّبِعُوا و پیروی نمائید أَحسَنَ نیکوترین ما أُنزِلَ آن چیزی را که فرستاده شده است إِلَیکُم مِن رَبِّکُم بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را مِن قَبلِ أَن یَأتِیَکُمُ پیش از انکه بیاید به شما العَذابُ بَغتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت و مرگ بطریق فجاءت وَ أَنتُم لا تَشعُرُونَ و شما نمی‌دانید آمدن او را تا در مقام تدارک درآیید أَن تَقُولَ نَفسٌ پیش از انکه گوید نفسی یا حَسرَتی ای پشیمانی من عَلی ما فَرَّطتُ بر ان چیزی که

تقصیر کردم فِي جَنبِ اللّهِ در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او وَ إن کُنتـ‌و بتحقیق کار آن است که بودم لَمِنَ السّاخِرِینَ از فسوس کننـدگان بکتاب خدای و برسول ص او و بمؤمان و در سلسلهٔ الذهب در معنی اینکه آیت فرموده نظم روز آخر که گرگ مردم‌خوار کنـد از خواب غفلتش بیـدار یادش آید که در جوار خدای سالها زد بجرم و عصـیان رای هر چه در شـصت سـال یا هفتاد کرده از خیر و شـر پیش افتاد یک بیک پیش چشم او دارنـد آشـکارا بروی او آرنـد بگذرانـد ز گنبـد والا بانگ یا حسـرتا و واویلا حسـرت از جان او برآرد دود و ان زمان حسـرتش نـدارد سود أو تَقُولَ یا گویـد آن نفس لَو أَنَ‌اللّهَ هَدانِی اگر آنکه خدای تعالی راه نمودی ما را لَکُنتـهر آئینه می‌بودم من مِنَ الْمُتَّقِینَ از پرهیزگاران و بشرک و معصیت آلوده نمی‌شدم أو تَقُولَ یا گویـد حِینَ تَرَی العَـذابَ آن هنگام که به‌بینـد عـذاب را معائنه لَو أَنَ‌لِی کَرَّةً ای کاش که بودی مرا بازگشتی بدنیا فَأَکُونَ تا بروم و بـاشم آنجـا مِنَ المُحسِـنِینَ از نیکوکـاران و فرمـانبرداران پس اینکه گوینـده را که گفت مرا راه نه‌نمودنـد و گر نه متقی بـود می گویند.

صفحه : ۱۰۴۲

بَلی آری یعنی ترا ارشاد کردنـد قَد جاءَتکَ بـدرستی که آمـد بتو آیاتِی آیتهای کتاب من که قرآن است فَکَـذَّبتَ بِها پس تکذیب کردی بآن و آن را دروغ داشتی وَ اسـتَکبَرتَ و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بر ان وَ کُنتَ مِنَ الکافِرِینَ و بودی از ناگرویدگان وَ یَومَ القِیامَـةِ و روز رسـتخیز تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا می‌بینی آنان را که دروغ گفتند عَلَی اللّهِ بر خدای تعالی یعنی خدای را باتخاذ ولد و شریک صـفت کردنـد وُجُوهُهُم مُسوَدَّةٌ روی‌های ایشان پیش از دخول بـدوزخ سـیاه کرده شده أ لَیسَ فِی جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ یعنی هست البته مَثوی‌ً لِلمُتَکَبِّرِینَ مقام و جای آرام، متکبران را و گردن‌کشان را که فرمان خـدای و رسول ص نبردنـد وَ یُنَجِّی اللّهُ‌و برهاند خدای تعالی از جهنّم الَّذِینَ اتَّقَوا آنان را که پرهیز کردند از شـرک بِمَفازَتِهِم به رستگاری‌های ایشان یعنی باسباب خلاص و فلاح که ایمان و احسان است لا یَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسـد متقیان را هیچ بدی و مکروهی وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند اللّهُ خالِقُ کُلِّ شَـیءٍ خـدای آفریننده همه چیزها است وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَـیءٍ و او بر همه چیز وَکِیلٌ خداوند است و متصـرف در ان و قائم بحفظ آن لَهُ مَقالِیدُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر اوراست کلیدهای خزائن آسـمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سـفلی اوست و غیر او را تصـرّف در ان ممکن نی همچنانکه داخل در خزینها متصور نیست مگر کسـی را که مفاتیـح آن بدست اوست و در خبر است که ذو النورین رضـی اللّه عنه، از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و سلّم پرسید که تفسیر مقالید السموات و الارض کدام است آنحضرت ص فرمود که تفسـیر آن اینست که لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر سـبحان اللّه و الحمد للّه و بحمده و اسـتغفر اللّه و لا حول و لا قوة الا باللّه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیـده الخیر و هو علی کل شـیء قـدیر یعنی اینکه کلمات مفاتیـح خزائن آسـمان و زمین است هر که بـدان تکلّم کنـد بنقود فیوض اینکه خزائن برسـد و گفته‌اند خزائن آسـمان باران است و خزائن زمین گیاه است و کلیـد اینکه خزینها بـدست تصـرف اوست هرگاه که خواهـد باران فرسـتد و هرچه خواهد از نباتات برویاند وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدنـد بِآیاتِ اللّهِ به نشانهای خـدای تعالی یعنی بـدلایل قدرت او و یا به آیات کتاب او أُولئِکَ آن گروه هُمُ الخاسِـرُونَ ایشانند زیانکـاران زیرا که مرجع ایشـان دوزخ است آورده‌انـد که کفـار قریش حضـرت رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و سـلّم را بـدین آبـای او دعوت کردند حق سبحانه فرمود.

صفحه : ۱۰۴۳

قُل بگو ای محمّـد ص با ایشان أ فَغَیرَ اللّهِ آیا غیر خـدا تعالی تَأمُرُونِّی أَعبُـدُ میفرمائیـد مرا که پرسـتش کنم بعد ازین همه دلائل أَیُّهَا الجاهِلُونَ ای نادانان وَ لَقَـد أُوحِیَ و بـدرستی که وحی کرده شـده است إِلَیکَ بسوی تو وَ إِلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هر یکی گفته شده است که لَئِن أَشـرَکتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال و اصح آن است که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبراننـد و از روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشانند هر یک را میفرماید که اگر شـرک آری لَیَحبَطَنَ

هر آئینه تباه شود عَمَلُکَ کردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَ لَتَکُونَنَّ و هر آئینه باشی تو مِنَ الخاسِرِینَ از زیان‌کاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی بَلِ اللّه فَاعبُد بلکه خدای تعالی را پرستش کن وَ کُن مِنَ الشّاکِرِینَ و باش از سپاسداران بر نعمت توحید و عبادت إبن عباس رضی اللّه عنه، فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت‌پناه صلّی اللّه علیه و سلّم آمده گفت یا محمّد دانسته که خدای تعالی روز قیامت آسمان را بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و جمیع خلق را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملك و اینکه الملوك آنحضرت صلّی اللّه علیه و سلّم از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیت آمد که وَ ما قَدَرُوا اللّه وصف نکردند ایشان خدای را و تعظیم نه‌نمودند حَقَّ قَدرِهِ چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد وَ الأَرضُ جَمِیعاً و زمین همه آن قَبضَتُه بدست گرفته وی باشد یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز وَ السَّماواتُ مَطوِیّاتٌ و آسمانها درپیچیده شده بِیَمِینِهِ بیمین وی در معالم آورده که إبن عمر رضی اللّه عنه، نقل میکند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود که حق سبحانه آسمانها را درپیچیده روز قیامت فراگیرد به یمین خود پس گوید انا الملك و اینکه الجبارون و اینکه المتکبرون پس درهم پیچیده زمین را فراگیرد بشمال خود و گوید انا الملك و اینکه الجبارون و المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال اینکه سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق اینکه آیت آن است که باز گذارم آن را بآنچه مراد اللّه است زیرا که امثال اینکه کلمات را از متشابهات داشته‌اند بدان ایمان باید آورد از حقیقت آن سخن نباید گفت سُبحانَهُ پاك است خدای تعالی از وصف جواهر و اعراض وَ تَعالی و برتر است عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شرك می‌آرند و شریك وی سازند.

صفحه : ۱۰۴۴

وَ نُفِخَ و دمیده شود فِی الصُّورِ در صور نوبت اوّل بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و اینکه را نفخه صعقه گویند که چون دردمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد و اصح آنست که بمیرد مَن فِی السَّماواتِ هر که در آسمانها است وَ مَن فِی الأَرضِ و هر که در زمین است إِلّا مَن شاءَ اللّه مگر آن کسی را که خواهد خدای که حمله عرش‌اند یا شهداء یا خزینه بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده شود فِیهِ در صور أُخری نوبتی دیگر اینکه نفخه را نفحه بعث خوانند و به اینکه نفخه جمله مردگان زنده شوند فَإِذا هُم پس ناگاه ایشان قِیامٌ بپاایستادگان باشند بر کنار قبور خود یَنظُرُونَ می‌نگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار می‌برند که با ایشان چه کنند وَ أَشرَقَتِ الأَرضُ و روشن گردد عرصه زمین محشر بِنُورِ رَبِّها بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در ان بیافریند و گفته‌اند مراد روشنی عدل است که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود وَ وُضِعَ الکِتابُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست و چپ وَ جِیءَ بِالنَّبِیِّینَ و آوردند پیغمبران را برای دعوی ابلاغ بر امت وَ الشُّهَداءِ و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمّد است صلّی اللّه علیه و سلّم و گفته‌اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و رفیق پیغمبران سازند جهت شرف ایشان وَ قُضِیَ و حکم کرده شود بَینَهُم میان بندگان بِالحَقِّ براستی و عدل وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان ستم‌دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَ وُفِّیَت و تمام داده شود کُلُّ نَفسٍ هر نفسی را ما عَمِلَت جزای آنچه کرده است وَ هُوَ أَعلَمُ و خدا داناتر است بِما یَفعَلُونَ به آنچه آفریدگان می‌کنند و جزا مناسب آن خواهد داد وَ سِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا آورانده شوند آنانکه نگرویده‌اند راندنی سخت إِلی جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَراً گروه گروه بعضی در پی بعضی حَتّی إِذا جاؤُها تا چون بیامد بدوزخ فُتِحَت گشاده شود أَبوابُها درهای هفتگانه آن برای درآمدن ایشان وَ قالَ لَهُم و گویند مر ایشان را خَزَنَتُها خازنان دوزخ از روی سرزنش أَ لَم یَأتِکُم آیا نیامدند بشما.

صفحه : ۱۰۴۵

رُسُلٌ مِنکُم رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یَتلُونَ عَلَیکُم بخوانند بر شما آیاتِ رَبِّکُم آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود وَ یُنذِرُونَکُم و بیم کنند شما را لِقاءَ یَومِکُم هذا از دیدن اینکه روز شما قالُوا بَلی گویند کافران آری بما آمدند و ما را

بیم کردنـد وَ لکِن حَقَّت و لیکن واجب شد کَلِمَهُ العَذاب سخن خدا یعنی حکم او بعذاب عَلَی الکافِرینَ بر ناگرویدگان قِیلَ ادخُلُوا گفته شود مر ایشانرا که درآیید أَبوابَ جَهَنَّمَ بدرهای جهنّم خالِدِینَ فِیها جاوید بودگان در آن فَبِئسَ مَثوَی المُتَکَبِّرِینَ پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوا و برانند آنانرا که بترسیدند رَبَّهُم از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف و بملایمت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن إِلَی الجَنَّهِٔ زُمَراً بسوی بهشت گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج است یا مراکب ایشان را برانند چه متقیان را سواره به بهشت خواهند برد حَتّی إذا جاؤُها تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت مالا کلام فایز گردند وَ فُتِحَت أَبوابُها و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وَ قالَ لَهُم و گویند مر ایشان را خَزَنَتُها خازنان بهشت سَلامٌ عَلَیکُم درود باد بر شما یا سلامتی و ایمنی لازم حال شما طِبتُم پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم اللّه وجهه منقول است که چون بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین محل ملائکه گویند که پاک شدید بظاهر و باطن فَادخُلُوها پس درآیید در بهشت خالِدِینَ جاوید ماندگان در ان وَ قالُوا و گویند مؤمنان به بهشت درآیند الحَمدُ لِلّهِ همه ثنا و ستایش مر خدایراست الَّذِی صَدَقَنا آنکه راست کرد با ما وَعدَهُ وعده خود را بثواب وَ أَورَثَنَا الأَرضَ و میراث داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکّن نَتَبَوَّأُ مِنَ الجَنَّهِٔ جای میگیریم از بهشت حَیثُ نَشاءُ هر کجا میخواهیم فَنِعمَ أَجرُ العامِلِینَ پس نیکو است مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمانبرندگان.

صفحه : ۱۰۴۶

وَ تَرَی المَلائِکَهَٔ و می‌بینی تو ای محمّد ص مر فرشتگان را یعنی در وقتی که در مقعد صدق در رتبه قرب باشی و هر طرف می‌نگری بینی ملائکه را حافِّینَ فرو گرفتگان مِن حَولِ العَرشِ گرداگرد عرش یعنی طواف‌کنندگان بجوانب آن یُسَبِّحُونَ تسبیح می‌کنند بِحَمدِ رَبِّهِم مقترن به ستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان اللّه و بحمده و به تسبیح نفی ناسزا می‌کنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند ویرا وَ قُضِیَ و حکم کرده شود بَینَهُم میان خلق بِالحَقِّ به راستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آورند وَ قِیلَ و گفته شود یعنی ملائکه با مؤمنان گویند الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ سپاس و ستایش مر خدای را که آفریدگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستائش خود فرموده که الحمد للّه الذی خلق السموات و الارض الایهٔ همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا او است بیت در خور حمد و ستایش نبود غیر تو کس هر کجا حمد و ثنائی است ترا زیبد و بس

سورهٔ المؤمن

مکیهٔ و هی خمس و ثمانون آیهٔ اینکه سورهٔ اوّل است از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث رح باسناد او مذکور است که حضرت رسالت‌پناهی صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضه‌های بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود که بمن داده‌اند طه و طاسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام در معالم إبن مسعود رض رضی اللّه عنه روایت میکند که چون در آل حوامیم می‌افتم گویا که افتاده‌ام در بوستانهای بهشت که بزمین نرم واقع شده و متعجب در ان می‌نگرم و إبن عباس رضی اللّه عنه، فرمود که لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم الحم را عرایس القرآن و دیباج القرآن می گفتند و باللّه التوفیق بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- حم حروف مقطعه بقول بعضی از علماء مقسم‌به‌اند هر حرفی اشارت بکلمه است چنانکه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا جا اشارت بحکم حق است که هرگز خط ردّ و منع بران کشیده نشود و میم ایمائی است بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تَنزِیلُ الکِتابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللّهِ از خدای است العَزِیزِ که

غالب و قادر است بر تنزیل آن العَلِیمِ دانا بآنچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غافِرِ الذَّنبِ آمرزنده گناهان مر کسی را که بصدق گوید– لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه وَ قابِلِ التَّوبِ و پذیرنده توبه از گوینده کلمه توحید شَدِیدِ العِقابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذِی الطَّولِ خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لا ـ إِلهَ إِلّا هُوَ نیست هیچ خدائی که مستحق پرستش باشد مگر او إِلَیهِ المَصِیرُ– بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان.

صفحه : ۱۰۴۷

ما یُجادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِی آیاتِ اللّهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از انکه تنزیل آن محقق شد إِلَّا الَّذِینَ کَفَرُوا مگر آنانکه پوشیدند حق را فَلا ـ یَغرُرکَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُم فِی البِلادِ گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل درمیار که ایشان را مهلتی و فرصتی هست جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کَذَّبَت قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از قوم تو قَومُ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام وَ الأَحزابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند بر روی رسل مِن بَعدِهِم از پس قوم نوح علیه السلام مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود علیه السلام وَ هَمَّت کُلُّ أُمَّهٍٔ و قصد کردند هر یک ازینها بِرَسُولِهِم به پیغمبر ع فرستاده شده بدیشان لِیَأخُذُوهُ تا بگیرند او را و هر ایذائیکه خواهند بدو رسانند وَ جادَلُوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالباطِلِ به سخنان بیهوده خود لِیُدحِضُوا تا زایل گردانند و ناچیز کنند بِهِ الحَقَّ بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذتُهُم پس گرفتم ایشانرا و هلاک کردم بمکافات آن فَکَیفَ کانَ پس چگونه بود عِقابِ عقوبت من ایشانرا وَ کَذلِکَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه حَقَّت واجب شده است کَلِمَهُٔ رَبِّکَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا بر آنها که کافر شده انداز قوم تو أَنَّهُم به سبب آنکه ایشان أَصحابُ النّارِ ملازمان دوزخ‌اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمیرسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیاراند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الَّذِینَ یَحمِلُونَ العَرشَ آنانکه برمیدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه‌اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را می‌فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام می کنند وَ مَن حَولَهُ و آنانکه گرداگرد عرش انداز کروبیان که طواف میکنند و ایشانرا طوّافان میگویند و ایشان هفتاد هزار صف‌اند عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق یُسَبِّحُونَ تسبیح میگویند تسبیح مقترن بِحَمدِ رَبِّهِم بستایش پروردگار ایشان یعنی خدای را ذاکراند بمجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشت‌اند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا ایشان به نسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم اینکه کلمات میگویند وَ یُؤمِنُونَ بِهِ و میگروند به پروردگار خود وَ یَستَغفِرُونَ و آمرزش میخواهند از خدای لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده‌اند و میگویند رَبَّنا ای آفریدگار ما.

صفحه : ۱۰۴۸

وَسِعتَ فرا رسیده کُلَّ شَیءٍ بهمه چیزها رَحمَهًٔ وَ عِلماً از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فَاغفِر پس بیامرز لِلَّذِینَ تابُوا مر آنانرا که توبه کرده‌اند و بتو بازگشته وَ اتَّبَعُوا و پیروی نموده‌اند سَبِیلَکَ راه ترا که دین اسلام است وَ قِهِم و نگاهدار ایشان را– عَذابَ الجَحِیمِ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنا ای پروردگار ما لطف کن وَ أَدخِلهُم و درآر تائبان را و پیروان دین را یا همه مومنان را جَنّاتِ عَدنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِی آن بوستانها که بمحض فضل وَعَدتَهُم وعده داده ایشان را وَ مَن صَلَحَ و هر که عمل شایسته کرده مِن آبائِهِم از پدران ایشان وَ أَزواجِهِم و زنان ایشان وَ ذُرِّیّاتِهِم و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار اینان تمام گردد و فضل تو بر ایشان إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الحَکِیمُ دانائی و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ و بازدار از ایشان بدیها یعنی ایشان را از معاصی دوری ده وَ مَن تَقِ السَّیِّئاتِ و هر که بازداری ازو بدیها را یَومَئِذٍ امروز درین جهان فَقَد رَحِمتَهُ پس بدرستیکه تو بخشنده برو در آخرت وَ ذلِکَ و آن نگاه داشت تو هُوَ

الفَوزُ العَظِیمُ آن فیروزی بزرگ است چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود درین باب گفته‌اند رباعی امروز کسی را که درآری به پناه فردا بمقام قربتش بخشی راه و آنرا که رهش نداده بر درگاه فردا چه کند گر نکند ناله و آه إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند یُنادَونَ ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ درآیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشانرا ندا کنند و گویند لَمَقتُ اللّهِ هر آئینه دشمنی خدا مر شما را بر کفر أَکبَرُ بزرگتر است مِن مَقتِکُم از دشمنی شما أَنفُسَکُم مر نفسهای شما را و خدا شما را دشمن داشت إِذ تُدعَونَ چون خوانده شدید- إِلَی الإِیمانِ بسوی گرویدن بخدای و رسول فَتَکفُرُونَ پس شما کافر شدید و نگرویدید.

صفحه : ۱۰۴۹

قالُوا رَبَّنا گویند کافران ای آفریدگار ما أَمَتَّنَا اثنَتَینِ بمیرانیدی ما را دوبار وَ أَحیَیتَنَا اثنَتَینِ و زنده گردانیدی ما را دوبار امانت اولی بوقت انقضای اجل است در دنیا و احیای اوّل در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم ع را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید اماتت نخستین آن است و بعضی گویند اماتت نخستین آن است که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران باحیا و اماتت اقرار کنند و گویند فَاعتَرَفنا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود- فَهَل إِلی خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِن سَبِیلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشانرا ناامید ساخته گویند ذلِکُم آنچه شما درآیند از حکم ابد بِأَنَّهُ بسبب آن است که در دنیا إِذا دُعِیَ اللّهُ چون می‌خواندند خدای را وَحدَهُ یکتا و یگانه کَفَرتُم کافر می‌شدند بیگانگی او و می‌گفتید اجعل الالهة الها واحدا وَ إِن یُشرَک بِهِ و چون شرک می آوردند بدو یعنی شرکاء بوی اضافت می‌کردند تُؤمِنُوا میگرویدید شرکاء فَالحُکمُ لِلّهِ پس کارگذاری مر خدایراست العَلِیِّ خدای برتر از انکه بدو شرک آرند الکَبِیرِ بزرگوارتر از انکه غیری را با او مساوی سازند هُوَ الَّذِی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت یُرِیکُم می‌نماید شما را آیاتِهِ نشانهای را بر وحدت خود وَ یُنَزِّلُ و فرو می‌فرستد لَکُم برای شما مِنَ السَّماءِ رِزقاً از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را بتدبیر آنچه سبب رزق باشد وَ ما یَتَذَکَّرُ و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلّا مَن یُنِیبُ مگر کسی که بازگردد بخدای یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد فَادعُوا اللّهَ پس بپرستید خدای را مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ در حالتی که پاکسازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ و اگرچه کاره‌اند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافراند و شما بر ان نعمت شاکرید پس میان شما و ایشان منافرت است و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است.

صفحه : ۱۰۵۰ رَفِیعُ الدَّرَجاتِ اوست بردارنده درجه‌های بندگان در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتفاوت مراتب و مقامات و یا رافع درجات انبیاء است درجه آدم علیه السلام را به صفوت برداشته و نوح علیه السلام را بدعوت و ابراهیم علیه السلام را بخلت و موسی علیه السلام را بقربت و عیسی علیه السلام را بزهادت و محمّد صلّی اللّه علیه و سلّم را بشفاعت سلمی رح فرموده که درجه هر که خواهد بردارد بمعرفت و شناخت حقائق و در بحر الحقائق آورده که بردارنده درجات محبان است بفنا از محبت و بقا بمحبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی قطعه بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی که زاد راه بقای دردی خرابات‌ست ز حال خویش فنا شو درین ره ای عطار که باقی در ره عشاق فانی الذّات است ذُو العَرشِ خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان است یُلقِی الرُّوحَ می‌افکند- وحی را مِن أَمرِهِ بفرمان خود یا فرستد جبرئیل را عَلی مَن یَشاءُ بر هر که میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود یعنی رتبت نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لِیُنذِرَ تا بیم کند آنکه بدو وحی آمده مردمان را یَومَ التَّلاقِ از روز یکدیگر را دیدن یعنی روز که ارواح باجساد ملاقات کنند یا اهل زمین و

آسمان یا اوّلین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع اینکه مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند یَومَ هُم روز که ایشان یعنی عباد بارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها برآمده لا یَخفی پوشیده نشود عَلَی اللّهِ بر خدای تعالی مِنهُم از ایشان یعنی اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَیءٌ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند لِمَنِ المُلکُ الیَومَ مر کراست پادشاهی و کارگذاری امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند که لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ مر خدایرا که یگانه است در حکم شکننده منازعان مدعیان ملك و چون کفّار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جوابات با مومنان موافق باشند الیَومَ تُجزی امروز پاداش داده شود کُلُّ نَفسٍ هر تنی را بِما کَسَبَت جزای آنچه کرده است لا ظُلمَ الیَومَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بری دهند و نه بدی را نیکی إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی سَرِیعُ الحِسابِ زود شماراست بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله شیء عن شیء در وسیط آورده که رسول صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود که خدای تعالی می‌فرماید من پادشاه جزادهنده‌ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیك ایشان مظلمه باشد تا آنرا قصاص نکنم پس اینکه آیت برخواند که الیوم تجزی الی آخرهٔ رباعی در وعده اهل ظلم حالی عجب است ورزیدن ظلم را وبالی عجب است از ظلم بپرهیز که در روز جزا لا ـ ظلم الیوم گوشمالی عجب است.

صفحه : ۱۰۵۱

وَ أَنذِرهُم و بیم کن کافران را و بترسان یَومَ الآزِفَةِ از عذاب روز نزدیك یعنی روز قیامت که هر آئینه بیاید هرچه آینده باشد نزدیك است برسیدن إِذِ القُلُوبُ بترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لَدَی الحَناجِرِ نزدیك حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه برآیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کاظِمِینَ غمگینان و از غم بچشم برآمدگان ما لِلظّالِمِینَ نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در ان روز مِن حَمِیمٍ هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ و نه درخواست‌کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یَعلَمُ میدانند خدای تعالی خائِنَةَ الأَعیُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمزه کردن بمعایب مردم یا کذب در رویت و عدم رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آن است که در اوقات مناجات خواب را به پیراهن آن گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب درآید چشم او بخواب رود من نام عنی نام عنه وصالی نظم خواب را یا دیده عاشق چه کار چشم او شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست یك نفس آن چشمها بی‌آب نیست وَ ما تُخفِی الصُّدُورُ میداند خدا آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را میداند وَ اللّهُ یَقضِی بِالحَقِّ و خدای تعالی حکم می‌کند براستی در جزای محسن و مسی وَ الَّذِینَ یَدعُونَ و آنان که ایشانرا می‌پرستند مشرکان مِن دُونِهِ بدون خدای لا یَقضُونَ حکم نمی‌کنند ایشان بِشَیءٍ بچیزی زیرا که جماداند ایشانرا قدرت بر ان نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوکند و مملوك را قوت حکم و فرمان نیست إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا گفتار بندگان را البَصِیرُ و بینا بکردار ایشان أَ وَ لَم یَسِیرُوا آیا سیر نمی‌کنند و سفر نمی‌نمایند مشرکان مکّه فِی الأَرضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ پس تا بنگرند که چگونه بود عاقِبَةُ الَّذِینَ کانُوا سر انجام کار آنها که بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب موتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است کانُوا هُم أَشَدَّ مِنهُم بودند پیشینیان ایشان سخت‌تر از اینان قُوَّةً از جهت نیرو و توانائی یا قدرت و تمکن وَ آثاراً و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فِی الأَرضِ در زمین یعنی دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللّهُ پس بگرفت ایشان را خدای تعالی و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِم بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَ ما کانَ لَهُم و نبود مر ایشان را مِنَ اللّهِ از عذاب خدای تعالی مِن

واقٍ نگاهدارنده که دفع کند آنرا از ایشان.

صفحه : ۱۰۵۲

ذلِکَ آن گرفتن بِأَنَّهُم کانَت تَأتِیهِم به سبب آن بود که آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغامبران ایشان بِالبَیِّناتِ بدلائل‌های روشن و معجزهای هویدا فَکَفَرُوا پس کافر شدند بدان و انکار کردند مر آن را فَأَخَذَهُمُ اللّهُ پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی و معاقب گردانید إِنَّهُ قَوِیٌّ بدرستی که خدای تعالی توانا است و متمکن در هر چه خواهد شَدِیدُ العِقابِ سخت عقوبت بر اهل شرک وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی و بدرستی که ما فرستادیم موسی ع را بِآیاتِنا بمعجزات ما که آیات تسع بود وَ سُلطانٍ مُبِینٍ و حجتی هویدا گفته‌اند مراد عصا است و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت است بحق سبحانه و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را إِلی فِرعَونَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَ هامانَ و بهامان که وزیر او بود وَ قارُونَ و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فَقالُوا پس گفتند ساحِرٌ جادوگر است که خارق عادت بما می‌نماید از روی سحر کَذّابٌ دروغگوئی است در آنکه میگوید که خدای هست و من رسول اویم فَلَمّا جاءَهُم بِالحَقِّ چون آمد بدیشان پیغام راست و درست مِن عِندِنا از نزدیک ما قالُوا اقتُلُوا گفتند بکشید أَبناءَ الَّذِینَ آمَنُوا پسران آنانکه گرویده‌اند مَعَهُ بموسی یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی ع فرزندان بنی اسرائیل را می‌کشتند و بعد از ولادت او دست بازداشته بودند چون موسی ع بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی ع را یاری ندهند وَ استَحیُوا نِساءَهُم و زنده بگذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان اینکه کید کردند وَ ما کَیدُ الکافِرِینَ و نیست مکر ناگرویدگان به نسبت انبیاء و مؤمنان إِلّا فِی ضَلالٍ مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود وبال آن هم بدیشان بازگردد پس فرعون در باره موسی ع با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می‌باید کشت گفتند که مبادا او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از ان خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آن است که ساحران را طلبیم تا باو معارض شوند فرعون را اینکه سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است از قتل او می‌ترسید اما نزد ایشان اظهار تجلّد کرد.

صفحه : ۱۰۵۳

وَ قالَ فِرعَونُ ذَرُونِی و گفت فرعون بگذارید مرا بخواری أَقتُل مُوسی بکشم موسی را وَ لیَدعُ رَبَّهُ و گو بخواند خدای خود را تا قتل او از من بازدارد إِنِّی أَخافُ بدرستی که من می‌ترسم أَن یُبَدِّلَ دِینَکُم از انکه متغیّر سازد کیش شما را و از عبادت من بازدارد أَو أَن یُظهِرَ یا آنکه آشکارا گردد بسبب دعوت او فِی الأَرضِ الفَسادَ در زمین مصر تباهی و دو گروهی و حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال میخواند یعنی موسی ع ظاهر گرداند در بلده شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وَ قالَ مُوسی و گفت موسی ع قوم خود را بعد از انکه اینکه خبر بوی رسید إِنِّی عُذتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّی وَ رَبِّکُم به پروردگار من و پروردگار شما مِن کُلِّ مُتَکَبِّرٍ از شر هر گردن‌کشی که به سبب تعظم لا یُؤمِنُ نمی گرود بِیَومِ الحِسابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَ قالَ رَجُلٌ مُؤمِنٌ و گفت مردی که گروید مِن آلِ فِرعَونَ از خویشان فرعون یعنی حزقیل یا شمعون که مدتی بود که بطریق حزم یَکتُمُ می‌پوشید از فرعون و اتباع او إِیمانَهُ گرویدن خود را و گفته‌اند که چند سال بود که ایمان داشت و می‌پوشید و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی ع شنید گفت أَ تَقتُلُونَ رَجُلًا آیا می‌کشید مردی را أَن یَقُولَ برای آنکه میگوید رَبِّیَ اللّهُ آفریدگار من خدا است وَ قَد جاءَکُم بِالبَیِّناتِ و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا مِن رَبِّکُم از پروردگار شما وَ إِن یَکُ کاذِباً و اگر باشد او دروغگوئی فَعَلَیهِ کَذِبُهُ بس برو باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَ إِن یَکُ صادِقاً و اگر باشد راست‌گوئی یُصِبکُم برسد بشما بَعضُ الَّذِی یَعِدُکُم بعضی از انکه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما

خواهـد رسـید پس اگر صادق است بعضـی از ان موعود که عـذاب دنیا است عاجلا بشـما رسـد إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی بدرستی که خدای تعـالی راه نمی‌نمایـد یعنی توفیق راه یـافتن نمی‌دهـد مَن هُوَ مُسرِفٌ کسـی را که از حـد درگذرنـده است در ریختن خون کودکان بی گناه کَذّابٌ دروغ گوینده است در دعوی خدائی.

صفحه : ۱۰۵۴

یـا قَومِ ای گروه من لَکُمُ المُلکُ الیَومَ مر شـما را است بادشاهی امروز ظاهِرِینَ در حالتی که غالبانیـد بر بنی اسـرائیل و برتر از ایشان فِی الأَرضِ در زمین مصـر فَمَن یَنصُـرُنا پس کیست که یاری دهـد ما را و حمایت کنـد مِن بَأسِ اللّهِ از عـذاب خدای تعالی إِن جاءَنا اگر بیاید بما پس قصد موسـی ع مکنید و دست ازو باز دارید قالَ فِرعَونُ گفت فرعون مر آن مومن را که از قتل موسـی علیه السلام نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند ما أُرِیکُم إِلّا ما أَری ننمودم شما را مگر آنچه من می‌بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاحی در ان وَ ما أَهدِیکُم و راه نمی‌نمایم شما را إِلّا سَبِیلَ الرَّشادِ مگر راه راستی حزقیل که اینکه سخن را اسـتماع نمود و دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمد و بحر ایمان بجوشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه می‌فرماید وَ قالَ الَّذِی آمَنَ و گفت آن کسی که ایمان آورده بود یا قَومِ إِنِّی أَخافُ ای گروه من بدرستیکه من می‌ترسم عَلَیکُم بر شـما بجهت تکذیب موسـی علیه السلام و تعرض او مِثلَ یَومِ الأَحزابِ مانند روز لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشان است آنکه تفصـیل می کند مِثلَ دَأبِ قَومِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وَ عادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَ ثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَ الَّذِینَ مِن بَعدِهِم و مانند آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظلّه گرفتار شدند وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ و نیست خدای تعالی که خواهـد ظُلماً لِلعِبادِ سـتم بر بنـدگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکرد پس شـما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید وَ یا قَومِ و ای گروه من إِنِّی أَخافُ بدرستی که من می‌ترسم عَلَیکُم بر شما یَومَ التَّنادِ عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی مر بعضـی را میخواننـد باسـتغاثت و هیـچ کسـی بفریاد کس نرسـد یا اهل بهشت و دوزخ یکـدیگر را نـدا می کنند چنانچه در سوره اعراف گـذشت یا بعد از ذبح موت که یا اهل الجنهٔ خلود و لا موت و یا اهل النّار خلود و لا موت و یا در ان روز منادی ندا کند که فلان نیک‌بخت شد که تا ابد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیک‌بختی نیابد.

صفحه : ۱۰۵۵

یَومَ تُوَلُّونَ روز که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید مُدبِرِینَ بازگشـتگان از آنجا بسوی دوزخ ما لَکُم نباشد شما را مِنَ اللّهِ از عـذاب خدای تعالی مِن عاصِمٍ هیچ نگاهدارنده تواند شـما را و پناه خود گرفتن وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ و هرکرا فروگذارد خدای تعالی در ضـلالت فَما لَهُ پس نیست مر او را مِن هادٍ هیـچ راه نماینـده که بمنزل مراد رسانـد وَ لَقَد جاءَکُم یُوسُفُ بـدرستی که آمد بشـما یوسف بن یعقوب علیه السـلام مِن قَبلُ پیش از موسـی علیه السـلام بِالبَیِّناتِ بحجتهای هویدا و گفته‌اند که فرعون موسی علیه السّلام همان فرعون زمان یوسف علیه السّـلام بود و یوسف علیه السـلام اسپ قیمتی که او را بود بمرد بدعای یوسف علیه السلام خدا زنده گردانیـد فرعون بوی ایمـان آورد و چون یوسف علیه السـلام درگـذشت فرعون از دین برگشت و تـا زمان موسـی علیه السـلام عمر یافت پس مومن گفت که یوسف ع پیش ازین آمد بشـما معجزات روشن که احیای فرس بود و شـهادت طفل بر براءت او و بعضـی گفته‌اند فرعون زمان موسـی علیه السلام از اولاد فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و خدا یوسف بن ابراهیم بن یوسف بن یعقوب علیه السـلام را برسالت بوی فرسـتاد و بیست سال در میان ایشان بود معجزات بدیشان نمود و بدو نگردیدند پس مومن آل فرعون از ان خبر داد که یوسف علیه السـلام بشـما آمـد فَمـا زِلتُم پس همواره بودیـد فِی شَکٍّ در شک و گمان مِمّا جاءَکُم بِهِ از آنچه آورده بود بشـما از امر دین حَتّی إِذا هَلَکَ تا آنگاه که او درگـذشت قُلتُم لَن یَبعَثَ اللّهُ گفتیـد برنخواهـد انگیخت هرگز خـدای تعالی مِن بَعـدِهِ از پس او رَسُولًا یعنی چـون سـخن اینکه رسول ص نشـنیدیم دیگری نخواهـد آمـد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم کَذلِکَ

همچنین یُضِلُّ اللّه گمراه سازد خدای تعالی در بوادی طغیان مَن هُوَ مُسرِفٌ هر که او از حد تجاوزکننده است در انکار مُرتابٌ شک‌دارنده در آنچه معجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف و ارتیاب می‌فرماید الَّذِینَ یُجادِلُونَ آنانکه جدال می کنند با انبیاء علیه السلام فِی آیاتِ اللّهِ در ابطال آیتهای خدای تعالی و دفع آن بِغَیرِ سُلطانٍ أَتاهُم بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان کَبُرَ بزرگ است جدال ایشان مَقتاً از جهت بغض عِندَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی وَ عِندَ الَّذِینَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویده‌اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشانرا و مؤمنان نیز دشمن آنانند کَذلِکَ همچنین یَطبَعُ اللّه مهری نهد خدای عَلی کُلِّ قَلبِ مُتَکَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سر کشد از فرمانبرداری جَبّارٍ خودکامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثنای مواعظ حزقیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گردانند.

صفحه : ۱۰۵۶

وَ قالَ فِرعَونُ یا هامانُ ابنِ لِی صَرحاً و گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنای افراشته لَعَلِّی شاید که من أَبلُغُ الأَسبابَ برسم بدرها یا راهها أَسبابَ السَّماواتِ درها یا راههای آسمان از آسمانی فَأَطَّلِعَ پس دیده‌ور شوم یعنی بنگرم إِلی إِلهِ مُوسی بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان برم موسی را کاذِباً دروغ‌گوئی در دعوی رسالت آنکه او را خدا هست که آفریدگار آسمانها است پس آغاز ساختن بنا کردند موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و ببین که من با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای ویرا بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وَ کَذلِکَ و همچنین زُیِّنَ لِفِرعَونَ آرایش داده شد برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَ صُدَّ و بازداشته شد عَنِ السَّبِیلِ از راه راست و طریق صواب وَ ما کَیدُ فِرعَونَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم إِلّا فِی تَبابٍ مگر در تباهی و نیستی وَ قالَ الَّذِی آمَنَ و گفت آن کسی که گرویده بود یعنی حزقیل یا قَومِ اتَّبِعُونِ ای قوم من پیروی کنید مرا أَهدِکُم راه‌نمایم شما را سَبِیلَ الرَّشادِ راه راستی و هدایت یا قَومِ ای گروه من إِنَّما هذِهِ الحَیاةُ الدُّنیا جز اینکه نیست که اینکه زندگانی دنیا مَتاعٌ برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نورند و نامه معاشرتش را رقم ابطال درکشند نظم بباغ دهر که بس تازه‌روی و خوش بوی هست مباش غره که رنج خزان ز پی دارد زمان زمان بجهد باد نکبت و ادبار چه رنگ و بو که نشانی ز باغ نگذارد وَ إِنَّ الآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر هِیَ دارُ القَرارِ اوست سرای آرام که او را زوال و آفت متصور نیست مَن عَمِلَ سَیِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلا یُجزی پس پاداش داده نمی‌شود إِلّا مِثلَها مگر مانند آنرا و اینکه محض بحکم عدل الهی است وَ مَن عَمِلَ صالِحاً و هر که بکند کرداری شایسته مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی از مرد و زن وَ هُوَ مُؤمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمان است فَأُولئِکَ پس آن گروه یَدخُلُونَ الجَنَّةَ درآورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی به بهشت درآیند یُرزَقُونَ فِیها روزی داده شوند در آن بهشت از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذ و مشارب خوشگوار بِغَیرِ حِسابٍ بی‌شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری از ان زیاده و اینکه از روی فضل نامتناهی است. آل فرعون از سخنان حزقیل فهم کردند که او ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری حزقیل ندا کرد از روی تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی نکرت هوشیار شوند پس گفت.

صفحه : ۱۰۵۷

وَ یا قَومِ و ای گروه من ما لِی اینکه چیست که مرا رسد و چون است که من أَدعُوکُم میخوانم شما را إِلَی النَّجاةِ بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وَ تَدعُونَنِی إِلَی النّارِ و شما میخوانید مرا بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون تَدعُونَنِی میخوانید مرا لِأَکفُرَ بِاللّهِ تا کافر شوم بخدای تعالی وَ أُشرِکَ بِهِ و برای آنکه شریک گردانم بوی ما لَیسَ لِی بِهِ آن چیزیکه نیست مرا بربوبیت آن عِلمٌ دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی من غیر از وی خدا نمیدانم پس با وی دیگری را چگونه شریک سازم وَ أَنَا أَدعُوکُم و حال آنکه من میخوانم شما را إِلَی العَزِیزِ بخدای که غالب است یعنی قادر بر

تعذیب مشرکان الغَفّارِ آمرزنده و محوکننده گناهان مومنان لا جَرَمَ و هر آئینه أَنَّما تَدعُونَنِی إِلَیهِ آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن یعنی پرستش او لَیسَ لَهُ دَعوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فِی الدُّنیا درین سرای وَ لا فِی الآخِرَةِ و نه در سرای دیگر وَ أَنَّ مَرَدَّنا و بدرستی که بازگشت ما همه إِلَی اللّهِ بسوی خدای است و ما را جزا خواهد داد وَ أَنَّ المُسرِفِینَ و بدرستی که گزاف‌کاران و از حد بیرون‌شدگان در ضلالت و طغیان هُم أَصحابُ النّارِ ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان ویرا آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت فَسَتَذکُرُونَ پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را ما أَقُولُ لَکُم آنچه میگویم شما را وَ أُفَوِّضُ أَمرِی و بازمیگذارم کار خود را إِلَی اللّهِ بخدای و برو توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاهدارد إِنَّ اللّهَ بتحقیق خدای تعالی بَصِیرٌ بینا است بِالعِبادِ بامور بندگان خود آورده‌اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع برانگیخته تا بگرد وی درآمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تفویض بزود بوی رسید و از شر اعداء ایمن گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی و نگاهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال بازگفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزقیل خبر میدهد.

صفحه : ۱۰۵۸

فَوَقاهُ اللّهُ پس نگاهداشت او را خدای تعالی سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا از بدیهای آنچه اندیشیدند در باره وی وَ حاقَ بِآلِ فِرعَونَ و فروگرفت بگرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوءُ العَذابِ بدی از عذاب بدنیا که قتل است و گفته‌اند مراد بآل فرعون همه قبطیان‌اند و سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بعضی برانند که سوء العذاب آتش است چه بدل از ان آورده النّارُ فراگرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یُعرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَیها بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَ عَشِیًّا بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان درمی‌نمایند و إبن مسعود رضی اللّه تعالی فرمود که ارواح فرعونیان درون مرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض می‌کنند تا قیامت وَ یَومَ تَقُومُ السّاعَةُ و روز که قائم شود قیامت و ارواح ایشان بابدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند أَدخِلُوا آلَ فِرعَونَ درآیید ای کسان فرعون أَشَدَّ العَذابِ در سخت‌ترین عذابی که عذاب جهنّم است و حفص رح بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملائکه را که درآرید فرعونیان را بعذابی سخت‌تر از آنچه در ان بودند وَ إِذ یَتَحاجُّونَ و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان فِی النّارِ در آتش فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِینَ استَکبَرُوا مر آنانرا که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند إِنّا بدرستی که ما کُنّا لَکُم بودیم مر شما را تَبَعاً پی روان و فرمانبرداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء علیهم السلام یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فَهَل أَنتُم پس آیا هستید شما مُغنُونَ عَنّا دفع‌کنندگان از ما نَصِیباً مِنَ النّارِ بهره از آتش قالَ الَّذِینَ استَکبَرُوا گویند آن کسانیکه سرکشان بودند که چه جای اینکه سخن است إِنّا کُلٌّ فِیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما بازداریم و اگر ما را قدرت دفع بودی اوّل از نفس خود بازمیداشتیم إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی قَد حَکَمَ بتحقیق حکم کرده است بَینَ العِبادِ میان بندگان و هر یک را بجای که درخور او است فرستاده.

صفحه : ۱۰۵۹

علیه بهوَ قالَ الَّذِینَ و گویند آنانکه علیه به فِی النّارِ در آتش‌اند بعد از انکه نومید شوند از یکدیگرعلیه به لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را که برای ماعلیه به ادعُوا رَبَّکُم بخوانید پروردگار خود را علیه به یُخَفِّف عَنّا تا سبک کند و بردارد از ماعلیه به یَوماً بمقدار روزی از روزهای دنیاعلیه به مِنَ العَذابِ از عذاب چیزیرا تا استراحت کنیم قالُوا گویند خزنه جهنّم ایشانرا که در دنیا أَ وَ لَم تَکُ تَأتِیکُم آیا نبود که آمدند بشما رُسُلُکُم پیغمبران فرستاده بشما بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن و هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قالُوا بَلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالُوا گویند خازنان که چون حال بدین منوال است فَادعُوا پس شما بخوانید

خدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد وَ ما دُعاءُ الکافِرِینَ و نیست دعای ناگرویدگان إِلّا فِی ضَلالٍ مگر در بطلان و ضائع شدن و باجابت نارسیدن إِنّا لَنَنصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم رُسُلَنا پیغمبران خود را وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای نصرت می‌کنیم باهلاك دشمنان ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام قتل یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند وَ یَومَ یَقُومُ الأَشهادُ و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قائم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیاء ع باشند و ملائکه و امت مصطفی صلّی اللّه علیه و سلّم یَومَ لا یَنفَعُ الظّالِمِینَ روز که سود نکند ستمکاران را مَعذِرَتُهُم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت در ان روز باطل است و محل قبول ندارد وَ لَهُمُ اللَّعنَةُ و مر ایشانراست دوری از رحمت خدای وَ لَهُم سُوءُ الدّارِ و مر ایشانرا است سرای بد یعنی جهنّم وَ لَقَد آتَینا و بدرستی که ما دادیم مُوسَی الهُدی موسی ع بن عمران را راه نمودن یا آنچه بآن راه‌یافته شوند از معجزات و صحف شرائع وَ أَورَثنا و میراث دادیم بَنِی إِسرائِیلَ الکِتابَ بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را هُدیً ببرکت آن راه یابند یا راه‌نماینده وَ ذِکری لِأُولِی الأَلبابِ و پنددهنده مر خداوندان عقول سلیمه را.

صفحه : ۱۰۶۰ فَاصبِر پس صبر کن ای محمّد صلّی اللّه علیه و سلّم بر آزار کفار إِنَّ وَعدَ اللّهِ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت انبیاء علیهم السلام و هلاکت اعداء حَقٌّ راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی ع و فرعون وَ استَغفِر و طلب آمرزش نمای لِذَنبِكَ برای تدارك آنچه واقع شده باشد از ترك اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آن است که تا حضرت رسالت‌پناه صلّی اللّه علیه و سلّم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از او مر امت را و حضرت رسالت‌پناه صلّی اللّه علیه و سلّم هفتاد بار یا بیشتر هر روز استغفار می‌فرمودند که انی لاستغفر اللّه فی کل یوم سبعین مرة و در تبیان فرموده که معنی آن است که آمرزش طلب مر گناه امت را که بحضرت تو امیدواراند نظم گر لب گشائی از نکوئی حرفی ز برای ما بگوی یعنی که بعذرخواهی ما از حالت پرگناهی ما نزدیك خدا کنی شفاعت ما را برهانی از شناعت وَ سَبِّح و تسبیح گوئی بِحَمدِ رَبِّكَ پیوسته به ستایش پروردگار خود بِالعَشِیِّ وَ الإِبکارِ شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان اللّه و بحمده آورده‌اند که کفّار در باب نزول قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدای نیست و بعث محال است حق سبحانه و تعالی اینکه آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ بدرستی آنانکه جدال میکنند فِی آیاتِ اللّهِ در بطلان آیتهای خدای تعالی و در دفع آن کوشند بِغَیرِ سُلطانٍ أَتاهُم بی‌حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقلیه إِن فِی صُدُورِهِم نیست در سینهای ایشان إِلّا کِبرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت سروری یا حکومت یا غبطتی موهوم که ما هُم نیستند ایشان هرگز بِبالِغِیهِ رسنده بدان فَاستَعِذ بِاللّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستی که او شنوا است مرا قول ایشان را البَصِیرُ بینا است بافعال ایشان لَخَلقُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ هر آئینه آفریدن آسمان و زمین أَکبَرُ بزرگتر است نزد شما مِن خَلقِ النّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولا بی‌اصلی و ماده هر آئینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند که اینکه آفریدن آسان‌تر است بقول بعضی مفسران جدال‌کنندگان یهود بودند که حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم را گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن مسیح است یعنی دجال که سلطنت او ببر و بحر فرا رسد و جویهای آب باو روان شوند و بادشاهی بما بازگردد و او آیتی است از آیتهای خدای تعالی اینکه آیت نازل گردانید که إِنَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ آنانکه منازعت کنند در دجّال و او را آیت اللّه میدانند در دلهای ایشان کبر است یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال و دیگری گفتند جثه او اعظم است از جثّه آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمی‌دانند که دجّال یکی است از مخلوقات من باید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر بقد بلند و جثه او بزرگتر است و یک چشم

است که ظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم امارت ظهور وی بیان کرده است که بمردم بسه سال پیش از ظهور وی بقحط و غلاـ مبتلاـ شوند سال اوّل آسمان از آنچه باریدی ثلثی بازگیرد و زمین از آنچه روئیدی ثلثی نگاهدارد سال دوم ثلثین بازگیرند سال سوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روئید پس دجّال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من اعتصم باللّه و با وی بهشتی و دوزخی باشد. و دیوان همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید که پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او را بگویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکّه و مدینه که آنرا ملائکه پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان به تنگ آید حق سبحانه عیسی را علی نبینا و علیه الصلوهٔ و السلام از آسمان فرستد تا دجّال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل گردند و شمه از نزول عیسی علیه السلام در سوره زخرف مذکور خواهد شد انشاء اللّه العزیز الحفیظ.

صفحه : ۱۰۶۱

وَ ما یَستَوِی الأَعمی وَ البَصِیرُ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویدهاند و عملهای شایسته کردهاند وَ لَا المُسِیءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آن است که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود یکی مقیم درکات قَلِیلًا ما تَتَذَکَّرُونَ اندکی پند میپذیرید و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لا بد است از سرای دیگر که در ان پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السّاعَهَٔ بدرستی که ساعت قیامت لَآتِیَهٌٔ هر آئینه آینده است لا رَیبَ فِیها شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده دادهاند وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لا یُؤمِنُونَ نمیگروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَ قالَ رَبُّکُم و گفت پروردگار شما ادعُونِی بخوانید مرا أَستَجِب لَکُم تا اجابت کنم از برای شما معنی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب دهم شما را اغلب علماء دعا را فرود آوردهاند بر عبادت و مؤید اینکه است که خدای میفرماید إِنَّ الَّذِینَ یَستَکبِرُونَ بدرستی آنانکه سرکشی مینمایند عَن عِبادَتِی از پرستش من سَیَدخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که درآورده شوند بدوزخ و حفص رح بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ درآیند داخِرِینَ بیچارگان و خوارشدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سؤال است یعنی بخواهید تا بدهم که خزائن رحمت من مالامال است و کرم من بخشنده آمال، کدام گدائی دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سؤال گشاده که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست برویش هزار در نکشاد و گفتهاند که دعا بمعنی ثنا است و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا به فضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تائب خدا را میخواند بوقت رجوع با او و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم بیت گر توبه کنی پذیرم از روی کرم وانگه ز سر جریمهات درگذرم.

صفحه : ۱۰۶۲

اللّهُ الَّذِی جَعَلَ خدای بحق آن است که بیافرید لَکُمُ اللَّیلَ برای شما شب را تیره و بمزاج بارد لِتَسکُنُوا تا ساکن شوید فِیهِ درو بجهت ضعف حرکات و سکون حواس وَ النَّهارَ و بیافرید روز را مُبصِراً روشنکننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی لَذُو فَضلٍ هر آئینه خداوند بخشش بزرگ است و بسیار عَلَی النّاسِ بر آدمیان بآفرین لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدان است وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَشکُرُونَ سپاسداری نمیکنند ذلِکُمُ اللّهُ آنکه اینکه کارها کند خدای است رَبُّکُم پروردگار شما خالِقُ کُلِّ

شَیءٍ آفریننده همه چیزها لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزاوار مگر او فَأَنّی تُؤفَکونَ پس چگونه و بچه وجه گردانیده می‌شوید از عبادت او بعبادت غیر او کَذلِکَ همچنانکه بگردانیده شد اینکه قوم یُؤفَکُ الَّذِینَ بگردانیده میشوند آنانکه کانُوا هستند که از روی عناد بِآیاتِ اللّهِ یَجحَدُونَ آیتهای خدای تعالی را انکار می‌کننـد و از پذیرفتن آن ابا می‌نمایند و بازمی‌ایستند اللّهُ الَّذِی جَعَلَ خدای تعالی آن کسی است که بساخت لَکُمُ الأَرضَ برای شما زمین را قَراراً موضع قرار و آرام تا بروی میروید و می‌نشینید وَ السَّماءَ بِناءً و گردانیده آسمان را بنای برافراشته وَ صَوَّرَکُم و بنگاشت شما را ای آدمیان فَأَحسَنَ صُوَرَکُم پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست کرد و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید وَ رَزَقَکُم و روزی داد شما را مِنَ الطَّیِّباتِ از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و متمیز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در ان است که او مرآت جهان‌نما است همه حقایق علوی و سفلی را و مجموع دقائق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آئینه حقیقت جامعه وی لائح رباعی اینکه صورت تو آئینه سرّ وجود روشن ز رخت پرتو انوار شهود مجموعه هر دو کونی کس چون نیست در مملکت صورت و معنی موجود ذلِکُمُ اللّهُ آنکه چنین تصویر کرد خدای است رَبُّکُم آفریدگار شما فَتَبارَکَ اللّهُ پس برتر است خدای و بزرگوارتر رَبُّ العالَمِینَ پرورنده عالمان از جن و انس و جز آن.

صفحه : ۱۰۶۳

هُوَ الحَیُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادعُوهُ پس بخوانید او را مُخلِصِینَ در حالتی که پاک‌سازندگان باشید لَهُ الدِّینَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا بگوئید الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ همه سپاسها و ستائشها مر خدای راست که پروردگار عالمیان است قُل بگو ای محمّد ص اینکه مشرکانرا که میگویند بدین آبا و اجداد خود متدیّن شو إِنِّی نُهِیتُ بدرستی که من نهی کرده شده‌ام أَن أَعبُدَ الَّذِینَ تَدعُونَ از انکه بپرستم آنانرا که پرستید شما مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی لَمّا جاءَنِی البَیِّناتُ آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات مِن رَبِّی از پروردگار من وَ أُمِرتُ و مأمور شده‌ام أَن أُسلِمَ بآنکه گردن نهم و انقیاد کنم لِرَبِّ العالَمِینَ مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِی آن کسی هست که خَلَقَکُم بیافرید پدر شما را آدم علیه السلام مِن تُرابٍ از خاک ثُمَّ مِن نُطفَةٍ پس شما را ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی ثُمَّ مِن عَلَقَةٍ پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل برمی‌آید ثُمَّ یُخرِجُکُم پس بیرون آورد هر یکی را از شما از رحم مادر طِفلًا کودک ثُمَّ لِتَبلُغُوا پس بازمیدارد شما را تا برسید أَشُدَّکُم بغایت قوّت خود که منتهای شباب است ثُمَّ پس ازین درجه بالا می‌برد لِتَکُونُوا شُیُوخاً تا گردید پیران وَ مِنکُم مَن یُتَوَفّی و از شما کس باشد که بمیرانیده می‌شود مِن قَبلُ پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت وَ لِتَبلُغُوا و بقا میدهد شما را تا برسید أَجَلًا مُسَمًّی مدتی نام برده شده که وقت موت است وَ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود انتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِی یُحیِی وَ یُمِیتُ اوست آنکه زنده میگرداند و بمیراند فَإِذا قَضی أَمراً پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ پس جز اینکه نیست که گوید مر او را کُن فَیَکُونُ بباش پس بباشد بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدّتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل او ز انکه عیب و علّت نیست متوقف بهیچ آلت نیست از خم زلف کاف و طره نون هر زمان شکلی آورد و بیرون.

صفحه : ۱۰۶۴

أَ لَم تَرَ آیا نمی‌نگری و ندیدی إِلَی الَّذِینَ بسوی آنانکه یُجادِلُونَ جدال و نزاع می‌کنند فِی آیاتِ اللّهِ در آیتهای خدای تعالی یعنی حجج قرآن را منکراند أَنّی یُصرَفُونَ چگونه و چون برگردانیده می‌شوند از تصدیق بدان الَّذِینَ کَذَّبُوا مجادلان آنان‌اند که تکذیب کردند و نگرویدند- بِالکِتابِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَ بِما أَرسَلنا و بآنچه فرستادیم بِهِ رُسُلَنا به آن چیز پیغمبران خود را از حکام و شرایع فَسَوفَ یَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت تکذیب و انکار إِذِ الأَغلالُ آنگاه که غلهای آتشین باشند فِی أَعناقِهِم در گردنهای ایشان وَ السَّلاسِلُ و زنجیرها نیز در ان بود یُسحَبُونَ کشیده می‌شوند بر روی بدان زنجیرها تا افگند ایشانرا فِی

الحَمِیمِ در آب جوشان که در نهایت حرارت بود ثُمَّ فِی النّارِ پس از ان در آتش یُسجَرُونَ سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذّب گردند ثُمَّ قِیلَ لَهُم پس گویند مر ایشانرا أَینَ ما کُنتُم تُشرِکُونَ کجااند آنانکه بودید شما که انبازان می گرفتید ایشان را مِن دُونِ اللّهِ از فرود خدای تعالی قالُوا گویند دوزخیان که آن مشرکان ضَلُّوا عَنّا گم شدند از ما و نمی‌یابیم ایشان را و ما بایشان توقع امداد داشتیم اما ایشان ما را در بلا بگذاشتند بَل لَم نَکُن نَدعُوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِن قَبلُ پیش ازین در دنیا شَیئاً چیزیرا که بدان اعتباری باشد یعنی بر ما روشن شد که پنداشت ما چیزی نبود کَذلِکَ همچنانکه مجادلان را فروگذاشت یُضِلُّ اللّهُ الکافِرِینَ گمراه فرو میگذارد خدای تعالی کافران را تا راه نمی‌برند بچیزیکه ازو منتفع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند ذلِکُم اینکه خذلان شما امروز در عقبی بِما کُنتُم تَفرَحُونَ بسبب آنست که بودید شما که شادی میکرد و فرحان می‌بودید فِی الأَرضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَیرِ الحَقِّ بچیزیکه حق نبود یعنی شرک و طغیان وَ بِما کُنتُم تَمرَحُونَ و بجهت آنکه بودید شما که باز می‌نازیدید بخود و بتکبر می‌خرامیدید.

صفحه : ۱۰۶۵

ادخُلُوا درآیید أَبوابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدرکه درآیید خالِدِینَ فِیها جاوید ماندگان در ان فَبِئسَ مَثوَی المُتَکَبِّرِینَ پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ فَاصبِر پس شکیبائی کن ای محمّد بر ایذای قوم إِنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت اولیا و هلاکت اعداء درست و راست است و بیشک واقع خواهد شد فَإِمّا نُرِیَنَّکَ پس اگر بنمائیم بتو بَعضَ الَّذِی برخی آنچه نَعِدُهُم وعده داده‌ایم ایشانرا از قتل و اسر خود آن است أَو نَتَوَفَّیَنَّکَ یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَینا یُرجَعُونَ پس بسوی ما بازگردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفّار را بحضرت سیّد ابرار صلی اللّه علیه و سلّم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان را در عقبی خواهد نمود بیت دوستان اندر دو عالم شاد و خرّم می‌زیند دشمنان در محنت و غم اینکه سرا و آن سرا آورده‌اند که کفّار مکّه از روی جدال اقتراح آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهیکه در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَ لَقَد أَرسَلنا رُسُلًا و به تحقیق که فرستادیم ما پیغمبران را مِن قَبلِکَ پیش از تو مِنهُم بعضی از ایشان مَن قَصَصنا عَلَیکَ آنهااند که خوانده‌ایم قصهای ایشان بر تو که آن بست و نه پیغمبراند وَ مِنهُم مَن لَم نَقصُص و بعضی از ایشان آنانند که قصّه ایشان نخوانده‌ایم عَلَیکَ بر تو امّا نام ایشان دانسته چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصّه ایشان شنیده جمعی بر آن‌اند که مجموعه انبیاء ع هشت هزار بوده‌اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بست و چهار هزار و چند بودند و در ایمان بر ایشان تفصیل و تعدید و عدد و معرفت ایشان بانساب و أسامی شرط نیست وَ ما کانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبری را و نتوانست أَن یَأتِیَ بِآیَةٍ آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد إِلّا بِإِذنِ اللّهِ مگر بدستوری خدائی و حکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی‌امر من و من حکمت در عدم وقوع آن می‌بینم فَإِذا جاءَ أَمرُ اللّهِ پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قُضِیَ حکم کرده شود بِالحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وَ خَسِرَ و زیان کنند هُنالِکَ المُبطِلُونَ آنجا ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه می‌طلبند.

صفحه : ۱۰۶۶

اللّهُ الَّذِی جَعَلَ خدای تعالی بحق آنست که بیافرید لَکُمُ الأَنعامَ برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرکَبُوا تا سوار می‌شوید مِنها بعضی از ان را چون ابل و فرس وَ مِنها تَأکُلُونَ و بعضی را از ان می‌خورید چون غنم و برخی آن است که قابلیّت رکوب و اکل هر دو دارند چون بقر وَ لَکُم و مر شماراست فِیها مَنافِعُ در انعام منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَ لِتَبلُغُوا و

ایشان را آفرید تا برسید عَلَیها برکوب بر بعضی از ان حاجَةً فِی صُدُورِکُم بحاجتیکه در دلهای شما است از سود او معامله وَ عَلَیها و بر شتران در خشکی وَ عَلَی الفُلکِ و بر کشتیهای در دریا تُحمَلُونَ برداشته می‌شوید وَ یُرِیکُم و می‌نماید خدا شما را آیاتِهِ نشانهای قدرت خود را فَأَیَّ آیاتِ اللّهِ تُنکِرُونَ پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار می کنید أَ فَلَم یَسِیرُوا آیا پس سیر نکردند فِی الأَرضِ در زمین عاد و ثمود فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ تا بنگرند که چگونه بود عاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم سر انجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین کانُوا أَکثَرَ مِنهُم بودند بیشتر از ایشان از روی عدد وَ أَشَدَّ قُوَّةً و سخت‌تر از روی توانائی وَ آثاراً فِی الأَرضِ و افزون‌تر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فَما أَغنی عَنهُم پس دفع نکرد عذاب را از ایشان ما کانُوا یَکسِبُونَ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فَلَمّا جاءَتهُم پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران ایشان بِالبَیِّناتِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد گشتند بِما عِندَهُم به آنچه نزد ایشان بود مِنَ العِلمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقائد باطله و شبهات بی‌اعتبار ایشان است و گفته‌اند مراد علم مکاسب و تجارات است و یا علم طبایع و تبخیم که بآن مباهی و مستظهر شده بانبیاء و آیات ایشان استهزاء میکردند لا جرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخته وَ حاقَ بِهِم ما کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ و فرو گرفت و محیط شد با ایشان جزای آنچه بآن بانبیاء ع علیه السلام استهزا و سخریه می‌نمودند از عذاب گوناگون در دنیا و آنچه موعود است ایشان را در عقبی و بآن خواهند رسید.

صفحه : ۱۰۶۷

فَلَمّا رَأَوا پس آن هنگام که بدیدند بَأسَنا سختی عذاب ما در دنیا قالُوا گفتند آمَنّا ایمان آوردیم بِاللّهِ وَحدَهُ بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی‌شریک و انباز وَ کَفَرنا و کافر شدیم بِما کُنّا بِهِ مُشرِکِینَ بآنچه بودیم بآن شرک‌آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فَلَم یَکُ یَنفَعُهُم پس نبود که سود کند ایشانرا إِیمانُهُم ایمان ایشان لَمّا رَأَوا بَأسَنا آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معائنه عذاب تکلیف مرتفع می‌شود و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت باس سُنَّتَ اللّهِ سنت نهاد خدای سنت نهادنی الَّتِی قَد خَلَت آن سنتی که گذشته است فِی عِبادِهِ در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان بأس بهیچ وجه مقبول نیست وَ خَسِرَ و زیانکار شدند هُنالِکَ الکافِرُونَ آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بآن وقت ظاهر شد و اگرچه در خسران بودند همه عمر

سورهٔ فصلت

مکیهٔ و هی اربع و خمسون آیهٔ- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کسی را بر استخراج آن دسترس نیست و گفته‌اند حا اشارت است بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منت است بر مومنان بتنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرمود که حم اشارت است بآن چیزیکه میان حق تعالی و حبیب او است و هیچ ملک مقرب و بنی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمّد ص نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که اینکه قرآن تَنزِیلٌ فرو فرستاده شده است مِنَ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان برعایت قلوب خواص و اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآن است، و اینکه فرو فرستادن کِتابٌ فُصِّلَت کتابی است پیدا کرده شده آیاتُهُ آیتهای وی و مبین گشته بامر و نهی و وعده وعید قُرآناً عَرَبِیًّا در حالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِقَومٍ یَعلَمُونَ برای گروهی که گردانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند اللّه است- صفحه : ۱۰۶۸

بَشِیراً مژده‌دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند وَ نَذِیراً و بیم‌کننده آنها را که بوی نگروند فَأَعرَضَ پس روی برتافتند از قبول آن یعنی نه‌پذیرفتند أَکثَرُهُم بیشتر ایشان از کافران فَهُم لا یَسمَعُونَ پس ایشان نمی‌شنوند یعنی برتافتند روی تا نشنوند وَ قالُوا و گفتند اهل شرک که همواره قُلُوبُنا دلهای ما فِی أَکِنَّةٍ در پوششها است مِمّا تَدعُونا از فهم آن چیزیکه میخوانی ما را إِلَیهِ بسوی او و یعنی

قرآن را در نمی‌یابیم وَ فِی آذانِنا و در گوشـهای ما وَقرٌ گرانی است آنچه میخوانی نمی‌شـنویم وَ مِن بَینِنا وَ بَینِکَ و میان ما و میان تو حِجابٌ پرده است که جمال نبوت ترا در نمی‌بینیم حاجزی است که ما را از پیوستگی بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و میان حضـرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم پرده ساخت و گفت تو از ان جانب و ما ازین جانب فَاعمَل پس عمل کن بر دین خود إِنَّنـا عـامِلُونَ بـدرستیکه مـا نیز عمل‌کننـدگانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه می‌توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ما وردی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل می‌کنیم قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم جز اینکه نیست که من آدمی‌ام مانند شـما یعنی از جنس بشـرم نه از ملک و جن که شـما سخن ایشان درنیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمی‌کنم که سمع را ازو کراهیت و طبع را نفرت باشد بلکه یُوحی إِلَیَّ وحی کرده شود بسوی من أَنَّما إِلهُکُم جز اینکه نیست که خدای شـما إِلهٌ واحِدٌ خدای است یگانه فَاستَقِیمُوا إِلَیهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بر ان مقیم باشید وَ استَغفِرُوهُ و ازو آمرزش جوئید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید و در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان آشـکارا یکی باشد و چون بمرتبه اسـتقامت رسـید اسـتغفار کنید از رویت عمل که گنـاهی بزرگ و خطـای عظیم است وَ وَیلٌ و سـختی عـذاب لِلمُشـرِکِینَ مر شـرک‌آرندگان راست الَّذِینَ لا یُؤتُونَ الزَّکاةَ آنانکه نمی‌دهنـد زکـوة را یعنی بکلمه لا ـ اله الا ـ اللّه که زکوة انفس است متکلّم نمی‌شونـد مراد آنست که خود را بتوحیـد از لوث شـرک پاک نمی‌سازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند وجه تخصـیص منع زکوة از سائر اوصاف مشـرکان آنست که مال محبوب ایشان است و بـذل او مر نفس را سـخت باشـد از اعمال دیگر پس در ایراد اینکه صـفت اشارتی است به بخل ایشان و عدم شـفقت بر خلق و بخل اعظم رذایـل و اکبر ذمـایم است و گفته‌انـد که هر تو نگر که او را سـخا نبود چون تنی است که او را جـان نبود یـا درختی است که برنـدارد نظم منعم ممسک شـجری بی‌بر است سـر در منجل جهـدی بی‌سـر است بخل که سـرمایه ناکامی است در دو جهان موجب بـدنامی است وَ هُم و مشـرکان بِالآخِرَةِ بسـرای دیگر هُم کافِرُونَ ایشان ناگرویدگاننـد و بـدان جهت نفقه نمی‌کننـد که مکافات آن سرای را باور ندارند.

صفحه : ۱۰۶۹ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بـدرستی که آنانکه گرویدنـد وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردنـد کارهای سـتوده لَهُم أَجرٌ مر ایشانرا مزدی است غَیرُ مَمنُونٍ ناکاسـته یـا غیر محسوب در معـالم آورده که اینکه آیت در شـان بیمـاران و عـاجزان و ناتوانان آمـده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبـادت بازماننـد حق سـبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صـحت داشـته‌اند بـدیشان میدهـد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشـد عبد اللّه بن عمر رضـی اللّه عنه نقل میکند که حضـرت رسول اللّه صـلی اللّه علیه و سلّم فرمود که بنده چون بطریقه نیکو باشـد از عبادت پس بیمار شود حق سـبحانه ملکی را که برو موکّل است گویـد بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت داشـته تـا وقتی که او را از بنـد مرض بـاز رهـانیم یـا بحضـرت ما واصل شود قُل أَ إِنَّکُم بگو آیا شـما لَتَکفُرُونَ هر آئنه کافر میشویـد و نمی‌گرویـد بِالَّذِی خَلَقَ الأَرضَ بـآن کسـیکه بیافریـد زمین را فِی یَومَینِ در دو روز امـام ابو اللیث رح آورده که در روز یکشـنبه آفریـد و در روز دوشـنبه بگسترانید وَ تَجعَلُونَ لَهُ و می‌سازید برای او بزبان خود أَنداداً همتایان ذلِکَ آنخداوندی که بیافرید زمین رَبُّ العـالَمِینَ پروردگـار عالمیـان است وَ جَعَلَ فِیها و بیافریـد در زمین رَواسِیَ کوههای بلنـد و پایـدار مِن فَوقِها از زبر زمین تا نـاظران در ان نگریسـته بهر اعتبـار بردارنـد وَ بـارَکَ فِیهـا و برکت داد در کوههـا تـا درو منابع و معادن آفریـد یا برکت داد زمین را باشـجار و زرع و انعام و انهار وَ قَدَّرَ فِیها و تقدیر کرد در زمین أَقواتَها روزیهای اهل زمین برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گنـدم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک ازینها غالب اقوات هر بلده‌ایست و تقدیر اینکه روزیها کرده فِی أَربَعَةِ أَیّامٍ در بقیه چهار روز یعنی دو روز دیگر که سه‌شـنبه و چهارشـنبه بود سَواءً یکسان شده لِلسّائِلِینَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان بی‌زیادت و نقصان گفته شده ثُمَّ استَوی پس قصد کرد إِلَی السَّماءِ بآفریدن آسـمان وَ هِیَ دُخـانٌ و حـال آنکه او دخـانی بود یعنی بخار آب بهیأت دخان در زاد المسـیر گفته که حق سـبحانه چون آب بیافرید

آتش برو گماشت تا او را در شورش آورد و از ان بخاریکه از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی جوهر سبزی بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمده کفی و بخاری از وی پیدا شد از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفرید نظم کفی را منبسط سازد که اینکه فرشی است بس لایق بخاری را برافرازد که اینکه سقفی است بس زیبا از ان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر و زین فرش مطبّق لطف تدبیرش بود پیدا فَقالَ لَها پس گفت خدا بعد از آفرینش آسمان مر او را لِلأَرضِ و مر زمین را که هر دو ائتِیا بیائید بآنچه بشما را میفرمائیم طَوعاً از روی فرمان‌برداری أَو کَرهاً یا از سر ناخواهشی و بی‌رغبتی یعنی اگر خواهید و اگرنه از آمدن چاره ندارید مر او اظهار کمال قدرت است نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته‌اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر سازد و زمین را فرمود که انهار خود را بشگاف و اشجار خود را بیرون آر قالَتا گفتند آسمان و زمین أَتَینا آمدیم ما بهر چه فرمودی طائِعِینَ فرمانبرداران آورده‌اند که اوّل موضع کعبه معظمه زادها اللّه شرفا از اجزای زمین سخت گشت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام گشت و چون آسمان آفریده شد آنرا بشگافت.

صفحه : ۱۰۷۰ فَقَضاهُنَّ پس پرداخت آنرا سَبعَ سَماواتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا فِی یَومَینِ در روز پنجشنبه و جمعه وَ أَوحی و وحی کرد فِی کُلِّ سَماءٍ بهر آسمانی أَمرَها فرمان آنرا یعنی بـا اهـل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کردشان هر فلکی و آنچه ازو آید وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنیا و بیاراستیم آسمان نزدیک‌تر را بِمَصابِیحَ بچراغهای یعنی ستارگان چون چراغ رخشان و درخشان باشند وَ حِفظاً و نگاه داشتیم آسمان را نگاهداشتی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذلِکَ آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقدِیرُ العَزِیزِ آفریدن و اندازه کردن خدای غالب است که در ملک خود بقدرت خود هر چه خواهد کند العَلِیمِ دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد فَإِن أَعرَضُوا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود اینکه بیان فَقُل أَنذَرتُکُم پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده هلاک‌کننده مِثلَ صاعِقَةِ عادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود- وَ ثَمُودَ و عذاب ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه السّلام تخصیص اینکه قوم بجهت آن است که قریش در رحلت الشتاء و الصیف بر مواضع اینکه دو گروه می‌گذشتند و آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شده‌اند إِذ جاءَتهُمُ الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام مِن بَینِ أَیدِیهِم از پیش روی ایشان وَ مِن خَلفِهِم و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت درآمدند و دعوت کردند أَلّا تَعبُدُوا إِلَّا اللّهَ بآنکه میرستید مگر خدای تعالی را قالُوا گفتند کافران در جواب ایشان که لَو شاءَ رَبُّنا اگر پروردگار ما خواستی که رسول ص فرستادی- لَأَنزَلَ مَلائِکَةً هر آئینه فرشتگان فرستادی بجای شما فَإِنّا پس بدرستیکه ما بِما أُرسِلتُم بِهِ بآن چیزیکه فرستاده شده‌اید شما بزعم خود کافِرُونَ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیاء علیهم السلام مانده از مشاهده معنی ایشان غافل ماند- مثنوی چند صورت بینی ای صورت پرست هر که معنی دید از صورت برست دیده صورت پرستی را به‌بند تا شوی از نور معنی بهره‌مند آنگه تفصیل قصّه ایشان می‌کند و می‌فرماید.

صفحه : ۱۰۷۱

فَأَمّا عادٌ پس اما گروه عادیان فَاستَکبَرُوا پس گردن‌کشی کردند فِی الأَرضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَیرِ الحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علیه السلام ایشان را تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وَ قالُوا و گفتند مَن أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً کیست سخت‌تر از ما جهت توانائی عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندیدندی أَ وَ لَم یَرَوا آیا ندانستند آن مغرورشدگان بقوّت خود أَنَّ اللّهَ آن را که خدای تعالی الَّذِی خَلَقَهُم آن خدای که بیافریده است ایشانرا هُوَ أَشَدُّ مِنهُم قُوَّةً او سخت‌تر و بسیارتر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد بر همه چیزی که غیر او را آن توانائی نیست وَ کانُوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر بِآیاتِنا یَجحَدُونَ بآیتهای ما

منکر شدند با آنکه میدانستند که آن حق است فَأَرسَلنا عَلَیهِم پس فرستادیم بر ایشان رِیحاً صَرصَراً بادی سرد بآواز مهیب فِی أَیّامٍ نَحِساتٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِنُذِیقَهُم تا بچشانیم ایشانرا عَذابَ الخِزیِ عذاب رسوائی و خواری فِی الحَیاهِٔ الدُّنیا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم وَ لَعَذابُ الآخِرَهِٔ و هر آئینه عذاب آن سرای أَخزی سخت‌تر است از روی رسوائی و خواری وَ هُم لا یُنصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند در ان روز بدفع عذاب از ایشان وَ أَمّا ثَمُودُ و امّا گروه ثمود فَهَدَیناهُم پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاستَحَبُّوا العَمی عَلَی الهُدی پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت و ایمان فَأَخَذَتهُم پس فراگرفت ایشانرا صاعِقَهُٔ العَذابِ الهُونِ صاعقه عذاب خوارکننده یعنی جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد بِما کانُوا یَکسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه.

صفحه : ۱۰۷۲

وَ نَجَّینَا الَّذِینَ آمَنُوا و برهانیدیم از ان صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَ کانُوا یَتَّقُونَ و بودند که پرهیز می‌کردند از شرک وَ یَومَ یُحشَرُ و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند أَعداءُ اللّهِ دشمنان خدای تعالی إِلَی النّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُم یُوزَعُونَ پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتّی إِذا ما جاؤُها تا وقتی که بیایند بآتش شَهِدَ عَلَیهِم گواهی دهند بر ایشان سَمعُهُم گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وَ أَبصارُهُم و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند وَ جُلُودُهُم و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته‌اند فروج ایشان گواهی دهند بِما کانُوا یَعمَلُونَ بآنچه بودند که عمل می‌کردند وَ قالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِم مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدتُم چرا گواهی دادید عَلَینا بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما میداشتیم قالُوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنطَقَنَا اللّهُ الَّذِی به سخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله خود أَنطَقَ کُلَّ شَیءٍ به سخن آورده است هر چیزیرا که سخن گوید وَ هُوَ و حال آنکه او خَلَقَکُم بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّهٍٔ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد شما برای جزا وَ ما کُنتُم تَستَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید أَن یَشهَدَ از انکه گواهی دهد عَلَیکُم سَمعُکُم بر شما گوشهای شما وَ لا أَبصارُکُم و نه دیدهای شما وَ لا جُلُودُکُم و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید نتوانستید و گمان نبردید که اعضای شما بر شما گواهی دهند وَ لکِن ظَنَنتُم و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللّهَ لا یَعلَمُ آن را که خدای تعالی نداند کَثِیراً مِمّا تَعمَلُونَ بسیاری که از آنچه می‌کنید در زاد المسیر فرموده که کفّار میگفتند که هر چه آشکارا میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود- صفحه : ۱۰۷۳

وَ ذلِکُم و اینکه ظن شما ظَنُّکُمُ الَّذِی ظنی که در دنیا ظَنَنتُم گمان می‌بردید بِرَبِّکُم بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند أَرداکُم هلاک کرد شما را در آخرت فَأَصبَحتُم مِنَ الخاسِرِینَ پس گشتید از زیانزدگان فَإِن یَصبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنّارُ پس آتش دوزخ مَثویً لَهُم قرارگاه است مر ایشان را وَ إِن یَستَعتِبُوا و اگر خوشنودی حق سبحانه میجویند فَما هُم پس نیستند ایشان مِنَ المُعتَبِینَ از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی وَ قَیَّضنا و برانگیختیم لَهُم برای مشرکان قُرَناءَ همنشینان از شیاطین و بدیشان مسلط کردیم فَزَیَّنُوا لَهُم پس بیاراستند دیوان برای ایشان ما بَینَ أَیدِیهِم آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند وَ ما خَلفَهُم و آنچه از پس ایشان است از امور اخروی و وعد و وعید تا آنرا منکر شدند وَ حَقَّ عَلَیهِمُ القَولُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِی أُمَمٍ قَد خَلَت با امتان دیگر که گذشته‌اند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ از دیوان و از آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذب را استحقاق عذاب بود اینکه گروه نیز سزاوار عذاب‌اند در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و هم‌نشینی صالح

کرامت کنـد تا در طاعت معین وی باشـد و چون به بنده بدی خواهد او را برفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق او را تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشـین ایشان ساخت و مسـتحق عذاب گشـتند إِنَّهُم بدرستی که کافران کانُوا خاسِرِینَ هستند زیان‌زدگـان در هر دو سـرا بیـت ز نقـد معرفت امروز مفلس ز سـود آخرت فردا تهی دست آورده‌انـد که کفـار قریش یکـدیگر را وصیت میکردند که چون محمّد ص را بینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت‌پناه صلّی اللّه علیه و سلّم قرآن خوانـدی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها برداشـته سـخنان بیهوده گفتندی و صـفیر زنان دست بر هم کوفتنـدی و شـعرهای ناخوش خواندندی اینکه آیت نازل شد که وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشـرکان عرب مر یکـدیگر را گفتنـد لا تَسـمَعُوا مشـنوید و گوش مداریـد لِهذَا القُرآنِ مر شـنیدن اینکه قرآن را که محمّد ص میخواند وَ الغَوا فِیهِ و سخنان لغو و حشو را فگنیـد در ان یا فریاد کنید در پیش روی او لَعَلَّکُم تَغلِبُونَ شاید که شـما غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن بازایستد.

صفحه : ۱۰۷۴

فَلَنُذِیقَنَّ‌الَّذِینَ کَفَرُوا پس بتحقیق بچشانیم آنانرا که کافر شدنـد مراد اینکه گروه قائلانند یا عامه کافران عَذاباً شَدِیداً عذابی سـخت یعنی بسیار و دائم وَ لَنَجزِیَنَّهُم و هر آئینه پاداش دهیم ایشانرا أَسوَأَ الَّذِی کانُوا یَعمَلُونَ پاداش بدترین کاری که بودند از روی جهل و غضب عمل میکردند ذلِکَ آن عقوبت بدتر جَزاءُ أَعداءِ اللّهِ پاداش دشمنان خدای است النّارُ یعنی آتش عطف بیان است از جزا لَهُم مر کافران را است فِیها در آتش دارُ الخُلـدِ سـرای جاویـد یعنی مقیم مقام ایشان باشـد جَزاءُ پاداش داده شوند پاداش دادنی بِما کانُوا بسبب آنچه بودند که همواره بِآیاتِنا بآیات کلام ما یَجحَدُونَ انکار میکردند وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشـند رَبَّنا أَرِنَا الَّذَینِ ای پروردگار ما بنمای بما آن دو کس را که در دنیا أَضَـلّانا گمراه کردنـد ما را مِنَ‌الجِنِّ وَ الإِنسِ از دیوان و آدمیـان یعنی ابلیس که اوّل نافرمـانی او کرد و قابیـل که اوّل خون نـاحق او ریخت اینکه دو کس را بمـا بنمـای نَجعَلهُمـا تا درآریم ایشانرا تَحتَ أَقـدامِنا در زیر پای خود و از ایشان انتقام کشـیم لِیَکُونا مِنَ الأَسـفَلِینَ تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شونـد از دوزخ یا از همه فرودان فرودتر شونـد إِنَّ‌الَّذِینَ قالُوا بـدرستی آنانکه گفتنـد رَبُّنَا اللّهُ که پروردگار ما اللّه است ثُمَّ‌استَقامُوا پس بر آن ایسـتادند صدیق اکبر رضـی اللّه عنه گفت شـرک نیاورند و حضرت فاروق رضی اللّه عنه فرمود بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذی النورین رضـی اللّه عنه تفسـیر کرده که عملهای خود را پاکیزه و خالص ساختند مرتضـی علی کرم اللّه وجهه توجیه فرمود که فرائض ادا نمودند قول حسن بصـری رحمهٔ اللّه آن است که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته‌اند از دنیای فانی اعراض کردند و بسرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده ربنا اللّه عبارت از توحید اقرار است ثـم اسـتقاموا اشـارت بتوحیـد معرفت و توحیـد اقرار آنست که اللّه را یکتـاگوئی توحیـد معرفت آنکه او را یکتاشناسـی یعنی از همه جهـت بوحـدت او بینـا گردی بـا آنکه در عـالم وحـدت جهت نیست نظم نی جهت میگنجـد اینجـا نی صـفت نی تفکر نی بیـان نی معرفت آتشـی از سر وحدت برفروخت غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَیهِمُ المَلائِکَهُ بر ایشان ملائکه یعنی بر مومنان مسـتقیم فرسـتیم فرشتگان را نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد یا در همه اینکه وقتها که مذکور شد بآنکه ایشانرا گوینـد أَلّا تَخـافُوا مترسـید از آنهـا که در پیش داریـد از امور اخروی که بر شـما آسـان خواهـد گشت. وَ لا تَحزَنُوا و انـدوهناک و غمگین مشویـد بـدانچه گذاشتیـد از اهل و ولـد که کار ایشان حق تعالی بخوبی خواهد ساخت وَ أَبشِرُوا بِالجَنَّهِ و شادمان شوید بآن بهشتی که در دنیا الَّتِی کُنتُم تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده داده می‌شدید بزبان پیغمبران.

صفحه : ۱۰۷۵

نَحنُ أَولِیاؤُکُم ما دوسـتان شما بودیم فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا و شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالـت می‌نمودیم و معاونت می‌کردیم وَ فِی الآخِرَهِ و دوسـتان شـمائیم در آن سـرای به تعظیم و تکریم و درخواست یعنی شـفاعت

هر کرا خواهد خدای وَ لَکُم و مر شـما را است- فِیها در آخرت ما تَشتَهِی أَنفُسُکُم آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذاید یا از کرامـات وَ لَکُم فِیهـا و مر شـماراست در عقبی ما تَـدَّعُونَ آنچه خواهیـد نُزُلًا روزی مهیا شـده مِن غَفُورٍ رَحِیمٍ از خـدای آمرزنـده مهربـان و بخشاینـده در لفـظ نزل اشـعاری است بـآنکه متمنای اهل اسـتقامت است نسبت بآنچه ایشان را عطا خواهنـد کرد چون ما حضـری است نسبت بموایـد کلیه که بجهت ضـیافت ترتیب کننـد و ازینجا گفته‌انـد که نتیجه اسـتقامت نهایت کرامت است چه در روش طریقت درجه از ان عالی‌تر نیست شـیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سر است از ما سوی اللّه یعنی بایـد که غیر حق را در خلوتخانه سـر خود راه ندهـد و اغیـار را در حریم منزل دل نگـذارد بیت امروز مرا در دل جز یـار نمی گنجد کاندر حرم سـلطان اغیار نمی گنجد وَ مَن أَحسَنُ و کیست نیکوتر قَولًا از جهت سخن مِمَّن دَعا از ان کس که بخواند خلق را إِلَی اللّهِ بپرستش خدای وَ عَمِلَ صالِحاً و بکند کارهای شایسته وَ قالَ إِنَّنِی و بگوید که بدرستی که من مِنَ المُسلِمِینَ از گردن‌نهادگانم حکم خدای را اینکه آیت در شان حضـرت پیغمبر است صـلّی اللّه علیه و سلّم که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح فرمود که مراد علماانـد که معالم دین بمردم می‌آموزاننـد و عمل صالح ایشان آنست که هر چه دانند بدان کار کنند و یا محتسـبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهیـد دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان رسد از مکاره و گفته‌اند همه ائمه و مشائـخ درین آیت داخلند و عایشه صدیقه رضـی اللّه عنها فرموده که نمی‌بینم اینکه آیت را الا در شان موذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال رضـی اللّه عنه بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا می کند و بنماز می‌خواند و سخنان بیهوده بر زبان ایشان گـذشتی اینکه آیه نازل شـد و بر تقـدیری که در شان موذنان باشد عمل صالح ایشان آن است که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند وَ لا تَستَوِی الحَسَنَهُ وَ لَا السَّیِّئَهُ و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و تشریک مساوی نیسـتند یکی موجب رفع درجات است و دیگری سبب هبوط درکات و گفته‌اند که حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است و در تفسیـر ماوردی و تبیان و عین المعانی آورده که حسـنه دوستی آل رسول صلّی اللّه علیه و سلّم است و سیئه دشمنی ایشان ادفَع دفع کن سیّئه را بِـالَّتِی بـآنچیزی که در نفس الامـر هِیَ أَحسَنُ آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسـکین ده و گنـاه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر فَإِذَا الَّذِی پس چون چنین کنی بآن کسـی که باشد بَینَکَ وَ بَینَهُ عَداوَهٌ میان تو و او دشمنی هر آئینه او دوست گـردد کَأَنَّهُ گویـا که او وَلِیٌّ حَمِیمٌ دوستی که کارسـاز بود و خویشـی مهربـان- و در احقـاف از امام اعظم رحمه اللّه نقل میکنـد که چون از کسـی بمن میرساننـد که مرا بـد میگویـد من در شان او سـخن نیکو میگویم تا وقتی که خبر میابم از آنکه او هم نیکی بمن میگوید.

صفحه : ۱۰۷۶

وَ مـا یُلَقّاهـا و نه‌دهنـد اینکه خصـلت که مقـابله بـدی است به نیکی إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا مگر آنانرا که صبر کننـد بر مکاره و نفس را از انتقام بازدارند وَ ما یُلَقّاها و عطا نکنند اینکه عادت و صفت إِلّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنانرا که نصیبی تمام دارنـد از ایمـان یـا از کمـال نفس یـا از خیر یـا از اخلاق حسـنه و گوینـد حظ عظیم بهشت است وَ إِمّا یَنزَغَنَّکَ و اگر برسـد بتو مِنَ الشَّیطـانِ از دیو نَزغٌ وسوسه به تباهی یعنی اگر وسوسه شـیطانی خواهـد که بنای اینکه صـفت که مـذکور شـد بکنـد و درهم شـکند فَاستَعِذ بِاللّهِ پناه جوی بخدای از شـر او إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِیعُ اوست شـنوا مر استعاذه ترا العَلِیمُ دانا است به نیت تو وَ مِن آیـاتِهِ و از نشانهـای قـدرت الهی اللَّیـلُ وَ النَّهارُ شب است و روز که متعاقب یکدیگرانـد روز بجهت آرائش و شب برای آسایش- وَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ و دیگر آفتاب و مهتاب که بسیری مقدّر و اندازه مقرر میروند و می‌آیند لا تَسجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمسِ مر آفتاب را وَ لا لِلقَمَرِ و ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما وَ اسجُدُوا لِلّهِ و سجده کنید مر خدای را الَّذِی خَلَقَهُنَّ آن خدای که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را إِن کُنتُم اگر هستید شـما که از روی یگانگی إِیّاهُ تَعبُدُونَ مر او را می‌پرستید چه سـجود اخص عبادت است و آن خالق را بایـد نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سـجده می کند تا سـجده مقترن بامر باشد و اینکه روایت مروی است از عبد

اللّه بن مسعود رض رضـی اللّه عنه فَإنِ استَکبَرُوا پس اگر سرکشـی کنند از سجده کردن خدای را از ان چه زيان فَالَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار توانـد از فرشـتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میگذارند برای او يا تسبيح ميگويند مر او را و می‌ستايند بِاللَّيلِ وَ النَّهارِ بشب و روز يعنی پيوسته بطاعت او مشغول‌اند وَ هُم لا يَسأَمُونَ و ايشان ملول نمی‌شوند از كثرت عبادت و بسياری ستايش و پرستش و امام اعظم رحمه اللّه اينجا سجده ميكند چه سخن سجده به اينكه جا تمام شد و اينكه روايت إبن عباس رض و إبن عمر رض است اينكه سجده يازدهم است باتفاق علماء از سجدات قرآنی و حضرت شيخ قدس سره در فتوحات اينكه را سجده اختيار گفته و فرموده كه اگر در آخر آيت اولی سجده كنند سجده شرط باشد چه مقارن است بقوله تعالی انكنتم ايّاه تعبدون و اگر بعد از آيت دوم بسجود روند سجده نشاط و محبت بود چه مقرون است بدين كلمات كه و هم لا يسأمون.

صفحه : ۱۰۷۷

وَ مِن آياتِهِ و از نشانهای قدرت الهی أَنَّكَ تَرَى الأَرضَ آنست كه تو بينی زمين را خاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَإِذا أَنزَلنا پس چون فرستيم عَلَيهَا الماءَ بر آن زمين آب باران را اهتَزَّت بجنبش درآيـد بجهت رستن نبات ازو وَ رَبَت و برويـد و افزون گردد بگياه إِنَّ الَّذِي أَحياها بدرستی آنكه زمين مرده را زنده كرد لَمُحيِ المَوتى هر آئينه زنده‌كننده مردگان است إِنَّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ بدرستی كه او بهمه چيزها از احياء و اماتت توانا است و قدرت او نسبت با همه مقدورات يكسان است إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانكه يُلحِدُونَ ميل می‌كنند و از نهج استقامت منحرف می‌شوند فِي آياتِنا در آيتهای ما كه قرآن است يعنی طعن می‌نمايند يا تاويل باطل ميكنند و از طريق صواب بازمی‌گردند يا در نشانهای قدرت كه دال است بر وجود قادر يكتا لا يَخفَونَ پوشيده نمی‌شوند عَلَينا بر ما يعنی همه را ميدانيم و جزای طعن و الحاد بايشان ميرسانيم أَ فَمَن يُلقى فِي النّارِ آيا پس كسی كه انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابو جهل است يعنی آن كه قابل سوختن باشد خَيرٌ بهتر است أَم مَن يَأتِي يا كسيكه بيايد آمِناً ايمن از دوزخ يَومَ القِيامَةِ روز رستخيز كه آن حضرت رسالت‌پناه ص است صلی اللّه عليه و سلّم و گفته‌اند حمزه يا عمار يا عمر يا عثمان رضـی اللّه عنهم اعمَلُوا ما شِئتُم امر تهديد است كفار را ميگويد عمل بكنيد هر چه خواهيد إِنَّهُ بدرستی كه خدای بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما می‌كنيد بَصِيرٌ بينا است و بدان جزا خواهـد داد بيت حيله و مكر رها كن كه خـدا ميداند نقد مغشوش مياور كه معامل بينا است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقيق آنانكه كافر شدنـد بِالذِّكرِ به قرآن كه بهترين يـاد كردنی است لَمّا جاءَهُم آن هنگام كه آمـد بـديشان و ايشان معانـدان و ستيزندگاننـد وَ إِنَّهُ و بـدرستی كه قرآن لَكِتابٌ عَزِيزٌ هر آئينه كتابی است ارجمنـد و گرامی نزديک خـدای يا بسيار نفع يا عديم النظير امام قشيری قدس سره فرمـوده كـه قرآن عزيز اسـت زيرا چه كلاـم رب عزيز است كه ملک عزيز بر رسـول عزيز آورده برای امت عزيز يـا آنكه نـامه دوست است بنزديـک دوست و نامه دوست نزد دوستان عزيز باشـد بيت ز نام و نامه تو يافتيم عز و كرامت هزار جان گرامی فـدای نامه و نامت لا يَأتِيهِ الباطِلُ نيايـد بـدان كتاب هيـچ باطلی مِن بَينِ يَدَيهِ از پيش وی وَ لا مِن خَلفِهِ و نه از پس وی يعنی از هيچ جهت باطلی بوی مستطرق نشود يا زيادت و نقصان بوی راه نيابـد يا در اخبار او از آينـده و گذشـته دروغی يافته نشود تَنزِيلٌ فرو فرستاده شده است مِن حَكِيمٍ از خداوند دانا حَمِيدٍ ستوده.

صفحه : ۱۰۷۸

مـا يُقـالُ لَكَ نمی‌گوينـد ترا ای محمّـد ص صـلی اللّه عليه و آله و سلّم كفار قوم تو إِلّا مگر ما قَد قِيلَ آنچه گفته شـده است يعنی كافران پيشين گفتند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِن قَبلِكَ پيش از تو حضـرت عزت تسلی ميدهد حبيب خود را صلی اللّه عليه و سلّم كه از سـخنان كفّار انـدوهناک مباش كه پيش ازين هر پيغمبری كه بوده منكران قوم او با او همين گفتند كه با تو ميگويند إِنَّ رَبَّكَ بـدرستی كه آفريـدگار تو لَذُو مَغفِرَةٍ هر آئينه خداونـد آمرزش است مر انبياء ع و متابعان ايشانرا وَ ذُو عِقابٍ أَلِيمٍ و خداوند عقوبت دردناک مر مشـركان و مكذبان را، آورده‌اند كه كفار قريش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نيايد و چرا بعضـی ازو عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم ازو بهره برنـد آيت آمد كه وَ لَو جَعَلناهُ و اگر ما می‌فرستاديم اينكه كتاب را قُرآناً أَعجَمِيًّا قرآنی بلغت غير

عرب لَقالُوا هر آئینه می گفتند کافران عرب لَو لا فُصِّلَت چرا پیدا و هویدا نکردند آیاتُه آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءَ أعجَمِیٌّ آیا کلام عجمی وَ عَرَبِیٌّ و مخاطب عربی قُل بگو ای محمّد ص صلی اللّه علیه و سلّم هُوَ اینکه کتاب لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنان را که گرویدند هُدیً راه نماینده است بحق وَ شِفاءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبه وَ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ و آنانکه نمی گرویدند بآن فِی آذانِهِم وَقرٌ در گوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم می کنند و بگوش هوش نمی‌شنوند وَ هُوَ عَلَیهِم عَمًی و آن قرآن بر ایشان کوری است و پوشیدگی تا جلوه جمال و کمال آنرا نبینند أُولئِکَ آن گروه که از شنیدن قرآن کر و دیدن آن کوراند یُنادَونَ ندا کرده می‌شوند مِن مَکانٍ بَعِیدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور و دراز بخوانند نه خواننده را بیند و نه آواز او شنود پس او را از ان ندا چه نفع رسد بیت نادی اقبال میگوید که ای ناقابلان ما بسی نزدیک نزدیک و شما بس دور دور وَ لَقَد آتَینا و هر آئینه ما دادیم مُوسَی الکِتابَ مر موسی را توریت فَاختُلِفَ فِیهِ پس اختلاف کردند در ان بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت و اگرنه کلمه بودی که پیشی گرفته است- مِن رَبِّکَ از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِیَ هر آئینه حکم کرده شدی بَینَهُم میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وَ إِنَّهُم و بدرستی که مشرکان عرب با یهود لَفِی شَکٍّ هر آئینه در گماناند مِنهُ از قرآن یا توریت مُرِیبٍ گمانی باضطراب آورنده مَن عَمِلَ هر که بکند صالِحاً کاری ستوده فَلِنَفسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی نفع او بوی رسد قرء حفص بتسهیل العمرة الثانیة ۱۲

وَ مَن أَساءَ و هر که بکند فعل بد فَعَلَیها پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو بازگردد وَ ما رَبُّکَ بِظَلّامٍ و نیست آفریدگار تو ستم‌کننده لِلعَبِیدِ مر بندگان خود را که فراخور عمل مکافات نفرماید.

صفحه : ۱۰۷۹

إِلَیهِ یُرَدُّ بسوی خدای بازگردانیده شود عِلمُ السّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون از ان سؤال کنند علم آن حواله بحضرت الهی می‌باید کرد که کسی جز او نداند وَ ما تَخرُجُ مِن ثَمَراتٍ و بیرون نیابد هیچ میوه مِن أَکمامِها از غلافهای خود وَ ما تَحمِلُ و بار نگیرد مِن أُنثی هیچ ماده از انسان و سائر حیوانات وَ لا تَضَعُ و ننهد بار خود را إِلّا بِعِلمِهِ مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتاج نیز خاصه او است وَ یَومَ یُنادِیهِم و روز که بخواند خدای تعالی مشرکانرا و از روی توبیخ گوید أَینَ شُرَکائِی کجااند انبازان من بزعم شما قالُوا آذَنّاکَ گویند خداوندا ندای ترا شنودیم و گفتیم ما مِنّا نیست از ما مِن شَهِیدٍ هیچ گواهی‌دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کردیم وَ ضَلَّ عَنهُم و گم شود از مشرکان ما کانُوا یَدعُونَ آنچه بودند که می‌پرستیدند مِن قَبلُ پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می‌پرستیدند در ان روز نه بینند یا از ایشان مدد نیابند وَ ظَنُّوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لَهُم نیست مر ایشان را- مِن مَحِیصٍ هیچ گریزگاهی لا یَسأَمُ الإِنسانُ ملول نمی‌شود کافر مِن دُعاءِ الخَیرِ از خواهش نیکی درین جهان چون نعمت و امثال آن وَ إِن مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد او را بدی چون تنگدستی و بیماری فَیَؤُسٌ پس ناامید است از راحت قَنُوطٌ امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است وَ لَئِن أَذَقناهُ و اگر بچشانیم ما آن کافران را رَحمَةً مِنّا بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری مِن بَعدِ ضَرّاءَ مَسَّتهُ از پس سختی که باو رسیده باشد- لَیَقُولَنَّ هر آئینه گوید هذا اینکه خیر و عافیت لِی برای من است و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً و گمان نمی‌برم قیامت را برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است وَ لَئِن رُجِعتُ و اگر بازگردانند مرا إِلی رَبِّی بسوی پروردگار من یعنی بر وجهی که مسلمانان توهم کرده‌اند قیامت قائم شود و مرا برانگیزند إِنَّ لِی عِندَهُ لَلحُسنی بدرستی که مراست نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا خواه در عقبی مصرعه زهی تصور باطل زهی خیال محال امام ثعلبی رح از حسن بن محمّد بن علی إبن ابی طالب رضی اللّه عنه نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که میگوید روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترا باو هیچ

کـدام ازین دو تمنا وجود نخواهـد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِینَ پس خبر کنیم آنانرا که نه گرویدند کَفَرُوا بِما عَمِلُوا به آنچه کردند از کفر و تکـذیب و اینکه اخبـار بتعـذیب خواهـد بـود وَ لَنُـذِیقَنَّهُم و هر آئینه بچشـانیم ایشـانرا مِن عَـذابٍ غَلِیـظٍ از عـذاب درشت و بزرگ و بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت.

صفحه : ۱۰۸۰ وَ إِذا أَنعَمنا و چون انعام کنیم و در عافیت بگشائیم عَلَی الإِنسانِ بر کافر أَعرَضَ روی بگرداند از شـکر وَ نَأی بِجانِبِهِ و دور شود از راه حق یـا خود را بر یـک طرف کشـد از سپاس‌داری وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسـد او را بلا و محنت فَذُو دُعاءٍ عَرِیضٍ پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه کرد دعای بزرگ را بچیزیکه پهنا دارد از جهت کثرت وسـعت آن قُل بگو ای محمّد ص أَ رَأَیتُم خبر دهیـد مرا که فی نفس الامـر إِن کـانَ اگر باشـد قرآن مِن عِنـدِ اللّهِ از نزدیـک خـدای ثُمَّ کَفَرتُم بِهِ پس شـما کـافر شده‌ایـد بـدان بی‌تامل در ان مَن أَضَلُّ کیست گمراه‌تر مِمَّن هُوَ از ان کس که او فِی شِقاقٍ بَعِیدٍ در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشـد از شـما کـج‌راه‌تر که پیوسـته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افسادایـد و وضع موصول بجای صـله شـرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان است و در تفسیر امام ابو اللیث رح مذکور است که ابو جهل مر حضـرت ص را (صلی اللّه علیه و سلّم) گفت آیتی بما بنمای آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم ماه را بـدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمّـد ص شـما را سـحر کرد شـما باطراف و جوانب مکه کس فرستیـد تا از مردم سؤال کننـد که اینکه صورت را دیده‌اند یا نی اگر اهل آفاق دیده‌اند آیت احدی است و اگرنه سحر محمـدی ص است پس رسل بهر طرف فرسـتادند همه از رویت آن خبر دادنـد ابو جهل گفت هذا سـحر مسـتمر اینکه جادوی است بهمه آفـاق فرارسیده حضـرت عزت آیت فرسـتاد که سَنُرِیهِم زود باشـد که بنمـائم ایشانرا یعنی کفار قریش را آیاتِنا نشانهای قـدرت خود که یکی از ان شق قمر است فِی الآفـاقِ در کنارهـای جهان وَ فِی أَنفُسِـهِم و در نفسـهای ایشان یعنی در مکه حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُم تـا روشن شود مر ایشـانرا أَنَّهُ الحَقُّ آنکه رسول مـا حق است أَ وَ لَم یَکفِ بِرَبِّکَ آیـا بسـنده نیست پروردگار تو أَنَّهُ آنکه او عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیز شَهِیدٌ گواه است یعنی اگر کفّار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس است بعضی برآنند که دلائل آفاقی اخبار آنحضـرت ص بود از حوادث آتیه و وقائع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس و آیات انفسی آنچه میان اهل مکّه واقع شـده از قتـل و قحـط و خوف و مقهوریت و در معالم آورده که هم آفاقی وقائع امم ماضـیه است که ایشانرا از ان خبر دادنـد و انفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمّد بن کعب رح نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر ص بود از فتـح مکه دو رود وفود اعراب و جمعی ضـمیر را عایـد بآدمیـان دارنـد یعنی بنمائیم مردمانرا دلائل آفاقی که هـدم بنیان است و آیات انفسـی که هلاکت ابدان است یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در نفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجائب مصـنوعات است از آسـمان و زمین و سـتارگان و اشـجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسـی بـدیع حکمت و غرائب صنع که در نفوس انسـان مودع است و در احقـاف آورده که آفـاق عالم کبیر است و انفس عالم صـغیر و هرچه از دلائل قـدرت در عالم کبیر است نمودار آن در عالم صـغیر است شـعر و تزعم انک جرم صـغیر و فیک انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالم اسـت مفصـلا در نشاه انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم صـغیر مجمل است از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصـلا اما از روی مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر رباعی ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم از حرص مباش در پی نیم درم عالم همه در تست و لیکن از جهـل پنداشـته تو خویش را در عـالم و تطبیق آیات آفاقی و انفسـی مناسب اینکه مختصـر نیست شـمه از حقایق اینکه آیت بعون الملک القادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت.

صفحه : ۱۰۸۱

أَلا إِنَّهُم بدانیـد که کافران فِی مِریَةٍ در شک‌انـد مِن لِقاءِ رَبِّهِم از لقای پروردگار خود به بعث و جزا أَلا إِنَّهُ بدانیـد که او بِکُلِّ شَیءٍ مُحِیطٌ بهمه چیزها محیط و فرارسنده است بعلم و قدرت و جمله تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست قطعه علم بی‌جهل و قـدرت بی عجز خاص مر حضـرت الهی‌راست آنچه باید در انفس و آفاق کند

از حکم بادشاهی راست

سورة الشوری

مکیـهٔ و هی ثلث و خمسون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ حم- عسق حروف مقطعه اشارت بکواین و حوادث و فتن و وقائع است امام ثعلبی رح از إبن عباس رضـی اللّه عنه، نقل میکند که مرتضـی علی کرم اللّه وجهه فتنه‌ها را می‌شناخت از حم عسق حا حرق است و میم مهلکه و عین عـذاب و سـین مسـخ و قاف قـذف و حـدیثی مرفوع است که بعـد از نزول اینکه حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّه علیه و سلّم ظاهر شده و چون سـبب پرسـیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهـد شـد پس ذکر قـذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسـی علیه السـلام و قولی آنست که اینکه حروف مبادی اسم حکیم و مجید و سـمیع و قدیر است یا اشارت است بصـفت حلم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که اینکه حروف ایمـائی است بآن عطایا که حق سـبحانه بحضـرت رسالت‌پناه علیه الصـلوهٔ و السـلام ارزانی داشـته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشـنه لبان امت را سـیراب گرداند و میم ملک ممدود او که از مشـرق تا بمغرب بتصرف امت او درآید و عین عز وجود او که اعز همه اشیا نزد حق سـبحانه او بوده و سـین بسـنائی مشهود که مرتبه هیچکس برفعت رتبه او نرسد و قـاف مقـام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی اوست و در روز قیـامت که شـفاعت کبری است بیت مقام تو محمود و نامت محمّد ص بدین‌سان مقامی و نامی که دارد کَذلِکَ مثل آنچه درین سوره است از معانی یُوحِی إِلَیکَ پیوسـته وحی میکند بسوی تو وَ إِلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکَ و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده‌اند از رسل اللّهُ العَزِیزُ خدای غالب که هیچکس او را از انزال وحی بـاز نتوانـد داشت الحَکِیمُ دانـا بحـال کسـیکه سـزاوار نزول وحی است برو لَهُ مـا فِی السَّمـاواتِ مر اوراست آنچه در آسـمانهاست از مخـازن علویـات وَ مـا فِی الأَرضِ و آنچـه در زمین است از کـوائن سـفلیات وَ هُـوَ العَلِیُّ العَظِیمُ و اوست برتر و بزرگـتر که رفعت و عظمت و سلطان شان اوراست.

صفحه : ۱۰۸۲

تَکادُ السَّماواتُ نزدیک شـد آسـمانها که از عظمت او یَتَفَطَّرنَ بشـگافند مِن فَوقِهِنَّ از زبر یکـدیگر یعنی اوّل آسـمان بلندتر بشـگافد پس از ان یک‌یـک منشق گردد در کشـاف آورده که اینکه حال در ظهور کبریا و جلال، اعظم و اتم است، چه بالای آسـمان اعلی عرش و کرسـی و صـفوف ملائک‌اند پس ابتدائی انفطار از آنجا دلیلی بزرگ است بر آثار عظمت پروردگار وَ المَلائِکَةُ یُسَبِّحُونَ و فرشـتگان حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکننـد ذات حق را تنزیهی مقترن بِحَمدِ رَبِّهِم بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی ناسزا است و یکی اثبات سزا وَ یَستَغفِرُونَ و آمرزش طلبند از خدای لِمَن فِی الأَرضِ از برای کسانیکه در زمین‌انـد از مؤمنان أَلا إِنَّ اللّهَ بدانیـد بدرستی که خدای هُوَ الغَفُورُ اوست آمرزنده گناه بندگان الرَّحِیمُ مهربان بر ایشان بقبول توبه وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا و آنانکه فراگرفتنـد مِن دُونِهِ بجز خدای أَولِیاءَ دوسـتان یعنی انداد و شـرکاء که بدوستی ایشان را پرسـتش میکنند اللّهُ حَفِیظٌ خـدای نگهبان است عَلَیهِم بر اقوال و احوال ایشان و مناسب آنها جزا خواهـد داد وَ ما أَنتَ عَلَیهِم و نیستی تو ای محمّد ص بر ایشان بِوَکِیلٍ گماشـته شـده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو است دعوت و تبلیغ احکام شـریعت وَ کَذلِکَ همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بلسان قوم او أَوحَینا إِلَیکَ وحی کردیم بتو قُرآناً عَرَبِیًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب‌انـد- لِتُنـذِرَ تا بیم کنی بـدان أُمَّ القُری اهل مادر شـهرها را که مکه است وَ مَن حَولَها و هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کردهانـد پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی‌انـد وَ تُنـذِرَ و بیم کنی مردمان را یَومَ الجَمعِ بروز جمـع یعنی روز قیـامت لا رَیبَ فِیهِ هیـچ شـکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق اولین و آخرین در آنجـا مجتمع باشـند یا جمع کنند ارواح یا اشـباح یا اعمال یا هر کسی را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را فَرِیقٌ فِی الجَنَّةِ

گروهی را در بهشت برند که مومنان موحدانند- وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ و گروهی را در دوزخ افگنند که منافقان و مشرکانند.
صفحه : ۱۰۸۳
وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُم هر آئینه گردانیدی همه خلایق را أُمَّةً واحِدَةً گروهی یک براه هدایت یا در طریق ضلالت وَ لکِن یُدخِلُ و لیکن درمی‌آرد مَن یَشاءُ هرکرا خواهد براه نمودنی و توفیق عبادت فِی رَحمَتِهِ در بهشت خود وَ الظّالِمُونَ و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق ما لَهُم نیست مر ایشانرا مِن وَلِیٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب ایشان بردارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فراگرفتند کافران مِن دُونِهِ بجز خدای أَولِیاءَ دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فَاللّهُ پس خدای بحق هُوَ الوَلِیُّ اوست دوستی که دستگیری میکند دوستان را وَ هُوَ یُحیِ المَوتی و اوست که زنده گرداند مردگان را بقدرت خود نه بتان عاجز ایشان وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ و او خدای بر همه چیز قَدِیرٌ توانا است و اصنام ایشان را توانائی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون غیر او جمله عاجزاند و زبون عجز را سوی قدرتش ره نیست عقل ازین کارخانه آگه نیست وَ مَا اختَلَفتُم و آنچه اختلاف می‌کنید ای مؤمنان فِیهِ در ان با کافران مِن شَیءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُکمُهُ پس حکم او مفوض است إِلَی اللّهِ بخدای و او حکم خواهد کرد در ان روز قیامت- ذلِکُم و آنکس که حکم بحق صفت اوست اللّهِ خدای بحق رَبِّی پروردگار من است عَلَیهِ بر و نه بر غیر او تَوَکَّلتُ اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم وَ إِلَیهِ أُنِیبُ و بسوی او بازمی‌گردم در همه احوال فی الحقیقت بنده را جزا و مرجع و مآب نیست فاطِرُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریننده و پدیدآرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَکُم بیافرید برای شما مِن أَنفُسِکُم از جنس شما أَزواجاً زنان وَ مِنَ الأَنعامِ و آفرید از چهارپایان أَزواجاً صنفهای گوناگون یَذرَؤُکُم بسیار میگرداند شما فِیهِ در تزاوج و تناسل یا درین وجه از خلقت لَیسَ نیست کَمِثلِهِ مانند او شَیءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید می‌باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت گذاشتن چه مودی شود به تناقض که اثبات مثل و نفی آن است بیت ذات ترا صورت و پیوند نی تو بکس و کس بتو مانند نی شعر جل المهیمن ان تدری حقیقته من لا له المثل لا تضرب له المثل وَ هُوَ السَّمِیعُ و او شنوا است مجموع مسموعات را البَصِیرُ بینا است همه مبصرات را صفحه : ۱۰۸۴
لَهُ مر اوراست مَقالِیدُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ کلیدهای خزائن آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه زمین نبات یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده می‌گرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هرکه میخواهد بمقتضای ارادت وَ یَقدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت إِنَّهُ بدرستی که او بِکُلِّ شَیءٍ بهمه چیزها از دقایق استحقاق قبض و بسط عَلِیمٌ دانا است شَرَعَ بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لَکُم برای شما مِنَ الدِّینِ از طاعت و عبادت و اصل توحید ما وَصّی بِهِ آنچه فرموده بود بآن چیز نُوحاً نوح بن ملک علیه السلام را وَ الَّذِی أَوحَینا و آن چیزی که وحی کردیم إِلَیکَ بتو یعنی اصل مشترکی از دین که میان تو و نوح بوده وَ ما وَصَّینا بِهِ و آنچه وصیت کرده بودیم بدان إِبراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی اینکه پیغمبران رض را از اصول دین أَن أَقِیمُوا الدِّینَ آنکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمانبرداری احکام خدای وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ و متفرق مشوید در ان یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعت است چه در فروع شرائع اختلاف باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد کَبُرَ بزرگ و گران و دشوار است عَلَی المُشرِکِینَ بر شرک‌آرندگان ما تَدعُوهُم آنچه تو میخوانی ایشانرا إِلَیهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک اللّهُ یَجتَبِی إِلَیهِ خدای می‌کشد و جمع می‌کند بسوی آنچه میخوانی یا بدین درست و راست مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد یا می‌گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند وَ یَهدِی و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَیهِ بدین حق مَن یُنِیبُ هر که بازگردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید بیت نخست ار طالبی از جمله بگذر رو بدو آورد کزان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک وَ ما تَفَرَّقُوا و پراگنده نشده‌اند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین إِلّا مگر مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ از پس

آنکه آمـد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برنگشـتند یهود و نصاری مگر بعد از انکه دانسـتند پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض‌ست بَغیاً و اینکه گشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقع است بَینَهُم میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم داشـتند وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت و اگرنه کلمه بودی که پیشـی گرفته است یعنی وعـده مِن رَبِّکَ از پروردگـار تو مهلت دادن ایشـان إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا زمان نام‌برده آخر عمر است یا روز قیامت.

صفحه : ۱۰۸۵

لَقُضِیَ بَینَهُم هر آئینه حکم کرده شـدی میان ایشان بعـذاب مبطل و خلاص وَ إِنَّ الَّذِینَ و بدرستی آنکه أُورِثُوا الکِتابَ داده شده‌اند کتـاب یعنی قرآن را مِن بَعـدِهِم از پس امتحـان گذشـته مراد کـافران زمـان حضـرت رسالت‌پنـاه صـلی اللّه علیه و سلّم‌اند که قرآن بـدیشان دادنـد و ایشـان لَفِی شَکٍّ مِنهُ هر آئینـه در گماننـد از دین یـا از قرآن یـا از پیغمـبر صـلی اللّه علیه و سلّم مُرِیبٍ شکی در تهمت‌افگننـده فَلِذلِکَ پس از برای اینکه تفرق که از ایشـان واقع شـده فَادعُ پس بخوان مر خلق را باتفاق بر ملت اسـلام وَ استَقِم و مسـتقیم باش بر دعوت کَما أُمِرتَ همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضـرت رسالت‌پناه علیه الصـلوة و السـلام گفت از دین و دعوی که داری رجوع کن تا من نصـفی از اموال خود بتو دهم و شـیبه بن ربیعه وعـده کرد که بـدین پدران بـازآئی تا دختر خود در عقـد تو درآرم اینکه آیت نازل شـد که بر دعوت خود مقیم و در دین مسـتقیم باش وَ لا تَتَّبِع و پیروی مکن أَهواءَهُم آرزوهای باطله ایشان را وَ قُل آمَنتُ و بگو بگرویـدم بِما أَنزَلَ اللّهُ بآنچه فرو فرسـتاده است خدای مِن کِتابٍ از کتاب بر من و بر انبیاء ع پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سـبحانه در همه کتابها بتوحیـد حکم کرده است وَ أُمِرتُ و فرموده شـدم لِأَعـدِلَ بـآنکه عـدل کنم و سـویت نگهـدارم بَینَکُمُ میـان شـما یعنی اشـراف و ارذال هر دو را بحـق خوانم و در تبلیغ شـرائع و حکومت میـل نکنم اللّهُ رَبُّنـا وَ رَبُّکُم خـدای آفریـدگار ما و شـما است لَنا أَعمالُنا ما راست جزای کردارهای ما وَ لَکُم أَعمالُکُم و مر شماراست پاداش اعمال شـما لا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَینَنا وَ بَینَکُمُ میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود اللّهُ یَجمَعُ خدا جمع کند بَینَنا میان ما بقیامت وَ إِلَیهِ المَصِیرُ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضـی حکم عـدم احتجاج بآیت السیف منسوخ است وَ الَّذِینَ یُحَاجُّونَ و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فِی اللّهِ در دین خدای عز و جل مِن بَعدِ ما استُجِیبَ لَهُ از پس آنکه اجابت کرده‌اند مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آورده‌انـد بربوبیت یـا مراد یهودانـد که سـخن خـدای را اجـابت نموده‌انـد در توریت و بمصـطفی ص ایمـان آوردنـد و بـآن مجادله می‌کننـد پس از انکه خـدا اجابت کرده دعای رسول خود را باظهار معجزات که دلالت‌کننده‌انـد بر صدق او حُجَّتُهُم داحِضَةٌ حجت ایشان باطل است عِنـدَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حججِ خصـمان عناد محض است وَ عَلَیهِم غَضَبٌ و بر ایشان است خشم خـدای بسـبب مجادله در ابطال دین وَ لَهُم و مر ایشانراست جهت کفر ایشان عَذابٌ شَدِیدٌ عذابی سـخت که آن آتش دوزخ باشد.

صفحه : ۱۰۸۶

اللّهُ خـدای بحق الَّذِی أَنزَلَ الکِتابَ آن کسـی است که فرو فرسـتاده است کتاب را بِالحَقِّ براستی و درستی وَ المِیزانَ و منزل گردانید ترازو را که موزونات بآن بسنجند تا در باره خرنده و فروشنده ستم نرود و محققان برآنند که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عـدل و راستی کنایت کرد بمیزان که آله عدل‌ست و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمّـد ص است صلی اللّه علیه و سلّم که قانون عـدل بوی تمهید می‌باید و انزال او ارسال اوست وَ ما یُدرِیکَ و چه چیز دانا کرد ترا و تو چه دانی لَعَلَّ السّاعَةَ قَرِیبٌ شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهدی رح فرمود که لعل برای تحقیق است یعنی البته سـاعتی که در ان قیـامت قـائم شود نزدیـک‌ست یَستَعجِلُ شـتاب میکننـد بِهَا بسـاعت یعنی بآمـدن آن الَّذِینَ آنـانکه لا یُؤمِنُونَ بِها

نمیگرونـد بآن یعنی استعجال از روی تکذیب و استهزاء میکنند یا میخواهند که پیغمبر علیه الصلوهٔ و السلام وقتی معین کند تا آن وقت بیایـد و قیامت نیاید و ایشانرا برو حجتی باشد وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و قیامت مُشفِقُونَ ترسانند مِنها از قیامت چه نمیداننـد که خـدای با ایشان چه کنـد و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود وَ یَعلَمُونَ و میداننـد أَنَّهَا الحَقُّ آنکه آمـدن ساعت راست است أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ بدانیـد که بتحقیق آنانکه خصومت و جـدال میکنند فِی السّاعَهِٔ در آمدن قیامت لَفِی ضَلالٍ بَعِیـدٍ هر آئینه در گمراهی‌انـد دور از صواب اللّهُ لَطِیفٌ خدای دانا است یا نیکوکار بِعِبادِهِ به بندگان خود یَرزُقُ مَن یَشاءُ روزی دهد بلطـف خود هرکرا خواهـد وَ هُوَ القَوِیُّ و او توانـاست در لطف و رحمت العَزِیزُ غـالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهـار معنی دارد اوّل مهربان و امام قشـیری رح فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایت دهـد و کمتر از قوت کار فرمایـد دوم نوازنـده و کـدام نوازنـدگی بآن برابر که بنـدگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک‌دان و دوربین که خفیات امور را دانـد و اسـرار صـدور برو پوشـیده نمانـد- چهارم پوشـنده کار که کس را بر سـر قضا و قـدر او راه نبود و در کار او چون و چرا دخل نـدارد قطعه کسـی ز چون و چرا دم نمی‌توانـد زد که نقش بنـد حوادث ورای چون و چرا است چرا مگوی که چرا دست بسته قـدرست ز چون ملاـف که چـون نیز پایمـال قضـا است در موضـح آورده که لطیـف آنست که غـوامض امـور را بعلم دانـد و جرائم جمهور را بحلم درگذرانـد در ترجمه رشف فرموده لطیف آنست که علم شامـل او محیـط بر غوامض مصالـح و حکمت بـاهره‌اش مشـتمل بر عوائد منافع باشـد در کشف الاسـرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقـدر خود داد و شـکر بقـدر بنـده خواست درین آیت نکات بسیار و فوائد بی‌شمار است و حواله اطلاع بر معنی لطیف بتفصیل بر جواهر التفسیر می‌رود.

صفحه : ۱۰۸۷

مَن کانَ یُرِیدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود حَرثَ الآخِرَهِٔ کشت آن سرای یا پاداش آنرا نَزِد لَهُ بیفزائیم مر او را فِی حَرثِهِ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان بذکر حرث خبر داد بجهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می‌افزاید تا یکی از ان بسیار میشود همچنین عمـل مومن روز بروز نزد خـدای تعـالی افزون می‌گردد تـا حـدیکه یـک ذره برابر کوه احـد شود وَ مَن کانَ یُرِیـدُ و هرکه باشد که خواهد بکردار خود حَرثَ الدُّنیا نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نُؤتِهِ مِنها بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَ ما لَهُ و نیست مر او را فِی الآخِرَهِٔ در ان سرای مِن نَصِیبٍ هیچ بهره، مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یـا منافقـانیکه در غزوها با مومنان اتفاق نمودنـدی و غرض ایشان غنیمت بودی و بس درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهـد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی‌بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابـد بیت دنیا طلبی بهره دنیات دهنـد عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند نه چنان است که کافران تصوّر کرده‌اند أَم لَهُم شُرَکاءُ آیا مر ایشانرا انبازانند یعنی مر ایشانرا دیوان هسـتند که در معصـیت شـریک ایشانند شَرَعُوا لَهُم نهادند برای ایشان یعنی بیاراستند در دل ایشان مِنَ الـدِّینِ از کیش جاهلیت ما لَم یَأذَن آنچه دسـتوری نداده است و نفرموده بِهِ اللّهُ بآن خدای هیچکس را مانند شـرک و انکـار بعث و عمـل برای دنیـا و تحریم بحیره و سـائبه و امثـال آن وَ لَو لا- کَلِمَهُٔ الفَصلِ و اگرنه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِیَ بَینَهُم هر آئینه حکم کرده شـده بودی میان کافر و میان مومن یا میان مشـرکان و شـرکاء و هر یک جزا بسـزا یـافته بودنـدی امـا وعـده فصل میان ایشان در قیامت است وَ إِنَّ الظّالِمِینَ و بـدرستی که سـتمکاران یعنی کافران لَهُم مر ایشانرا است در ان روز عَـذابٌ أَلِیمٌ عـذابی دردنـاک که دائم و بی انقطـاع باشـد تَرَی الظّـالِمِینَ به‌بینی مشـرکان را در روز قیـامت مُشـفِقِینَ ترسان و هراسان مِمّا کَسَبُوا از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشـند وَ هُوَ و وبال اعمال و افعال ایشان واقِعٌ بِهِم رسنده است بدیشان وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌انـد وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای سـتوده کرده‌اند فِی رَوضاتِ الجَنّاتِ در مرغزارهای بهشت‌اند یعنی خـوش‌ترین بقعهـای آن لَهُم مر ایشـانراست در بهشت مـا یَشـاؤُنَ آنچه خواهنـد و آرزو برنـد آمـاده و مقرر شـده عِنـدَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان ذلِکَ آنچه مـذکور شـد از کرامت بهشتیان هُوَ الفَضلُ الکَبِیرُ آنست فضل بزرگ که حق سـبحانه آن را بر بنـدگان

تفضل فرموده و در جنب آن، نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است.

صفحه : ۱۰۸۸

ذلِکَ آن ثواب که خبر داد الَّذِی یُبَشِّرُ اللّه آنست که مژده میدهد خدا بدان عِبادَه بندگان خود را الَّذِینَ آمَنُوا آنان که ایمان آورده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کارهای شایسته کرده‌اند و تقدیم خبر باین کرامتها جهت ازدیاد سرور مومنان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضائع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظائف عبادت بیفزایند قطعه کار نیکو کن اگر مزد نکو می‌طلبی که جزا هر چه نیکوتر، به نکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش مزد مزدور باندازه کردار دهند امام ثعلبی از قتاده رض نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یک دیگر گفتند هیچ دریافته‌اید که محمّد ص بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی میخواهد یا نی اینکه آیت نازل شد که قُل بگو ای محمّد ص لا أَسئَلُکُم نمی‌خواهم شما را عَلَیهِ برسانیدن پیغام أَجراً مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از إبن عباس رضی اللّه عنه، نقل فرمود که چون حضرت رسالت‌پناه علیه صلوات اللّه و سلامه بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سیّد آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در دین رهبر مائی و می‌بینیم که اخراجات تو بسیارست و مداخل تو کم گر فرمائی قدری اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه علیه بسپاریم تا در حوائج خود صرف کنند و خاطر عاطر را از ان ممر فراغتی دست دهد اینکه آیت نازل شد که بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم که من بر تبلیغ رسالت از کسی مزدی طمع ندارم إِلَّا المَوَدَّةَ لیکن دوستی می‌طلبم فِی القُربی در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم افتخار می‌کنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشته قرابتی هست در ان پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند اینکه معنی به نسبت قول قتاده رض رضی اللّه عنه بسیار واضح است و گفته‌اند مراد مودت ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزدوری رسالت نمی‌خواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از إبن عباس رضی اللّه عنه منقول است که صحابه بعد از نزول اینکه آیت گفتند یا رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدامند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان حسن و حسین رضوان اللّه علیهم اجمعین و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم بنو هاشم‌اند و بنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید آنانکه تقرب کنید بخدای باعمال صالحه وَ مَن یَقتَرِف و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعتی و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبّت آل پیغمبرست ص صلی اللّه علیه و سلّم که هرکرا آن باشد نَزِد لَهُ زیاده کنیم ما مر او را فِیها حُسناً در ان حسنه یعنی مضاعف سازیم نواب آن را إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گنهکاران را شَکُورٌ پذیرنده طاعت فرمانبرداران را.

صفحه : ۱۰۸۹ أَم یَقُولُونَ افتَری بلکه میگویند کافران که برمی‌بافد محمّد ص و برمی‌بندد عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدای دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن فَإِن یَشَإِ اللّهُ پس اگر خواهد خدای یَختِم عَلی قَلبِکَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو به صبر و شکیبائی تا از ایذاء و جفای ایشان متضرر نشوی در حقایق سلمی از سهل بن عبد اللّه قدس سره نقل میکند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزل بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی وَ یَمحُ اللّهُ الباطِلَ و محو کند خدا کجی و ناراستی را وَ یُحِقُّ الحَقَّ و آشکارا میگرداند حق را بِکَلِماتِهِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد إِنَّهُ بدرستی که خدای عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ داناست بهر چه در دلها است یعنی راستی تو و مظنه افترای ایشان بتو، برو مخفی نیست در عین المعانی از إبن عباس رضی اللّه عنه، روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود امر میفرماید تا بعد ازو فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیت و حضرت ع با ایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول اللّه ص گواهی میدهیم که تو راست‌گوئی و ما ازین اندیشه توبه کردیم اینکه آیت نازل شد که وَ هُوَ الَّذِی و

اوست آن کسی که بمحض کرم خود یَقبَلُ التَّوبَةَ قبول میکند توبه را عَن عِبادِهِ از بندگان خود یعنی چون بدو بازگروند و از گناهی که کردند ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد وَ یَعفُوا او فرو گذارد عَنِ السَّیِّئاتِ از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان درگذراند وَ یَعلَمُ و میداند ما تَفعَلُونَ آنچه کنند بعد از ان از نیکی و بدی و حفص بتا میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَ یَستَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا و اجابت کند خدای درخواست آنانکه گرویدند وَ عَمِلُوا و کردند الصّالِحاتِ عملهای پسندیده وَ یَزِیدُهُم و زیاده گرداند مسئول ایشانرا مِن فَضلِهِ از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه جرأت خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام وَ الکافِرُونَ و ناگرویدگان لَهُم عَذابٌ شَدِیدٌ مر ایشان‌راست عذابی سخت که ذل حجاب و دوام عقاب است و هیچ رنج و عقاب بدتر از مذلّت حجاب نیست بیت ز هیچ رنج تو مطلق و لم نتابد روی جز آنکه بند کنی در حجاب حرمانش آورده‌اند که اصحاب صفه رض که بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر باشیم و مال خود بفلان و فلان خیر صرف کنیم اینکه آیت آمد که- صفحه : ۱۰۹۰ وَ لَو بَسَطَ اللّهُ الرِّزقَ و اگر بگشادی خدای روزی را لِعِبادِهِ مر بندگان خود را و بر ایشان فراخ گردانیدی لَبَغَوا هر آئینه ستم کردندی فِی الأَرضِ در زمین و باستیلاء و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و اینکه در غالب است چه ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف رضی اللّه عنهما مالدارترین قوم بوده‌اند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته‌اند مال دنیا بمثابه باران است که بر تمام زمین رسد و از هر قطره از ان گیاهی روید بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس و چون اغلب طباع خلق بجانب هوا و هوس مائل‌ست و پرورش صفات سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب قوی‌ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی و طاغی شدندی پس آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَ لکِن یُنَزِّلُ و لیکن فرو می‌فرستد روزی را بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی ما یَشاءُ آنچه میخواهد برای هر که می‌خواهد إِنَّهُ بِعِبادِهِ بدرستی که او به بندگان خود خَبِیرٌ داناست و باحوال ایشان بَصِیرٌ بیناست یعنی هم می‌بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید وَ هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الغَیثَ و اوست آن کس که میفرستد باران را مِن بَعدِ ما قَنَطُوا پس از انکه نومید شدند از آمدن آن وَ یَنشُرُ رَحمَتَهُ و پراگنده کند رحمت خود را یعنی باران را منتشر گرداند در کوهها و بیابانها وَ هُوَ الوَلِیُّ و اوست دوست مومنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الحَمِیدُ ستوده بهمه زبان وَ مِن آیاتِهِ و از دلائل قدرت و نشانهای فطرت او خَلقُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدن آسمانها و زمینها است وَ ما بَثَّ و آفریدن آنچه پراگنده کرد فِیهِما در آسمان و زمین مِن دابَّةٍ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه و جن و انس و سائر حیوانات وَ هُوَ و او یعنی خدای عَلی جَمعِهِم بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر إِذا یَشاءُ هرگاه که خواهد قَدِیرٌ توانا است و متمکن در ان و غیر او عاجز در ان وَ ما أَصابَکُم و هرچه بشما میرسد ای مومنان مِن مُصِیبَةٍ از مصیبت و آفتی بمال یا به تن و اهل و عیال فَبِما کَسَبَت أَیدِیکُم پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصی است و هر چند که بقضای من است اما عقوبت گناهان شما است وَ یَعفُوا و عفو میکند و درمیگذرد عَن کَثِیرٍ از بسیاری گناهان و اگر بیگناهی را زیانی رسد موجب زیادتی اجر او خواهد بود و امام ابو اللیث رح در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم اللّه وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود فرستاد اینکه آیت است زیرا که خبر داد که به سبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو می‌کنم و وی از ان کریم‌تر است که گناهی را که یک‌بار عفو کند در دنیا دیگر بار در عقبی عقوبت آن کند.

صفحه : ۱۰۹۱

وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِینَ و نیستید شما ای کافران عاجزکنندگان خدای را از نفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق فِی الأَرضِ در زمین وَ ما لَکُم و نیست شما را مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای مِن وَلِیٍّ هیچ دوستی که کار سازد در دنیا وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که بازدارد عذاب در عقبی وَ مِن آیاتِهِ الجَوارِ و از نشانهای توانائی او کشتیهای روان است فِی البَحرِ در دریا کَالأَعلامِ مانند کوهها در عظمت إِن یَشَأ اگر خواهد خدای یُسکِنِ الرِّیحَ ساکن گرداند بادراکه سبب رفتن کشتی است و چون ساکن شود فَیَظلَلنَ پس گردند کشتیها رَواکِدَ

ایستادگان عَلی ظَهرِهِ بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای سفاین لَآیاتٍ هر آئینه دلالت‌ها است لِکُلِّ صَبّارٍ مر هر صبرکننده را در کشتی شَکُورٍ سپاس‌دارنده بوقت خروج از کشتی أَو یُوبِقهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بِما کَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَ یَعفُ و درمیگذراند عَن کَثِیرٍ از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته‌اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد مومنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَ یَعلَمَ الَّذِینَ یُجادِلُونَ و تا بدانند آنها که خصومت میکنند فِی آیاتِنا در دلائل قدرت ما که در محل نزول بلا ما لَهُم نیست مر ایشانرا مِن مَحِیصٍ هیچ گریزگاهی فَما أُوتِیتُم پس آنچه داده شده‌اید مِن شَیءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارند چون مال و فرزند فَمَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیا هست یعنی تا زنده‌اید از ان تمتع میگرید وَ ما عِندَ اللّهِ و آنچه نزدیک خدا است از ثواب آخرت و نعیم بهشت خَیرٌ بهتر است وَ أَبقی و پاینده‌تر لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آن کسانیکه گرویدند وَ عَلی رَبِّهِم یَتَوَکَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل می‌کنند.

صفحه : ۱۰۹۲

وَ الَّذِینَ و برای آنانکه یَجتَنِبُونَ پرهیز میکنند یا بیک سو میروند کَبائِرَ الإِثمِ از گناهان بزرگ وَ الفَواحِشَ و از کارهای زشت وَ إِذا ما غَضِبُوا و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی که بایشان رسانند هُم یَغفِرُونَ ایشان درمیگذرانند آن را و عفو می‌کنند در لباب آورده که اینکه آیت در شان فاروق اعظم رض است که او را در مکه دشنام میدادند و چون در خشم میشد فرو میخورد تعرض بشاتمان نمیکرد و در تبیان آورده که در باره ابو بکر صدیق رض است که او را بانفاق تمام مال ملامت کردند بشتم رسانید و او حلم می‌ورزید و متعرض لائمان نمی‌شد و ظاهر آن است که در شان ایشان هر دو و دیگر مسلمانان است که بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغه جمع بدین معنی دال است کما تری و تسمع بیت مستغرق کار خود چنانم که دگر پروای ملامت گرد پیکارم نیست وَ الَّذِینَ استَجابُوا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِم مر پروردگار خود را مراد انصاراند رض که حضرت پیغمبر ص ایشان را بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرائط و ارکان در اوقات آن وَ أَمرُهُم و کار ایشان شُوری با مشورتست بَینَهُم میان ایشان یعنی هرگاه که کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال یُنفِقُونَ نفقه می‌کنند در راه خدای وَ الَّذِینَ و برای آنانکه إِذا أَصابَهُمُ البَغیُ چون برسد ایشان را ستمی از کافران هُم ایشان یَنتَصِرُونَ از دشمن خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفّار فرض است و جهاد کردن بایشان لازم وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَیِّئَةٌ مِثلُها کردار بدی است مانند آن لفظ سیه در ثانی با آنکه نه سیه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه و ان عاقبتم فعاقبوا فَمَن عَفا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی وَ أَصلَحَ و بصلاح آرد میان خود و ظالم خود فَأَجرُهُ عَلَی اللّهِ پس مزد او بر خدائی است وعده مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدا مزدی دارد گو برخیزد و بستاند برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه قطعه عفو از گناه سیرت اهل فتوّت است بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست بگذر ز جرم خصم و کرم کن که عاقبت در عفو لذّتی است که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتداء کنند به ستم یا در انتقام از حد درگذرند وَ لَمَنِ انتَصَرَ و هر که کینه کشد از ظالم بَعدَ ظُلمِهِ پس از انکه برو ستم کرده باشد فَأُولئِکَ پس آن گروه. کینه‌کشندگان ما عَلَیهِم نیست بر ایشان مِن سَبِیلٍ هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشانرا گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِیلُ جز اینکه نیست که معاتبه و معاقبه عَلَی الَّذِینَ یَظلِمُونَ النّاسَ بر کسانی است که ابتداء ستم کنند بر مردمان وَ یَبغُونَ فِی الأَرضِ و افزونی جویند و از حد درگذرند در زمین بِغَیرِ الحَقِّ بغیر حجتی و حقی أُولئِکَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُم مر ایشانراست عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ.

صفحه : ۱۰۹۳

وَ لَمَن صَبَرَ و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان وَ غَفَرَ و درگذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد إِنَّ ذلِکَ بدرستی که اینکه صبر و غفران لَمِن عَزمِ الأُمُورِ از بهترین کارهاست امام زاهد رح گوید اینکه از کارهای مردان مرد است و هر کس را اینکه قوّت نباشد که جفا کشد و وفا کند بیت وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقه ما کافری است رنجیدن وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ و هر که را فرو گذارد خدای فَما لَهُ پس نیست مر او را مِن وَلِیٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِن بَعدِهِ از پس فروگذاشتن خدای مر او را وَ تَرَی الظّالِمِینَ و می‌بینی تو کافران را لَمّا رَأَوُا العَذابَ آن هنگام که بینند عذاب را یعنی روز قیامت یَقُولُونَ گویند هَل إِلی مَرَدٍّ آیا هست به بازگشتن بدنیا مِن سَبِیلٍ هیچ راهی و جاده که برویم و تدارک ما فات کنیم وَ تَراهُم و بینی کافران را که در ان روز یُعرَضُونَ عرض کرده می‌شوند عَلَیها بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکور است جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود خاشِعِینَ در حالتی که فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی یَنظُرُونَ می‌نگرند بسوی آتش مِن طَرفٍ خَفِیٍّ نگریستن پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ می‌نگرند و از هول و هیبت آن زهره سر برآوردن ندارند ضحاک رح فرمود که وقتی که ایشان را بدوزخ رانند دزدیده می‌نگرند گاهی بملائکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ و جمعی برآنند که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخیان بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنیا حالات مختلفه مردم فهم می کنند وَ قالَ الَّذِینَ آمَنُوا و چون ایشانرا بدین حال بینند گویند آنانکه ایمان آوردند یعنی چون زیان‌کاری ایشان بینند گویند إِنَّ الخاسِرِینَ بدرستی که زیان‌کاران الَّذِینَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُم در نفسهای خویش وَ أَهلِیهِم و در کسان خود یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز زیان در نفسها آن است که ایشان را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی اگر دوزخی‌اند آنکه ایشان را از ایمان بازداشتند و اگر بهشتی‌اند آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند أَلا إِنَّ الظّالِمِینَ بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان فِی عَذابٍ مُقِیمٍ در عذابی پیوسته‌اند یعنی باقی و بی‌انقطاع.

صفحه : ۱۰۹۴

وَ ما کانَ لَهُم و نباشد مر اینکه کافران را مِن أَولِیاءَ هیچ دوستان و مدددهندگان که بوقت عذاب یَنصُرُونَهُم یاری کنند ایشان را مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب ایشان بردارد غیر از خدای و خدای از ایشان عذاب بازندارد وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ و هرکرا گمراه سازد خدای فَما لَهُ مِن سَبِیلٍ پس نیست او را راهی بنجات و نجاح استَجِیبُوا اجابت کنید لِرَبِّکُم مر پروردگار خود را یعنی درپذیرید که امر کرده از ایمان و توحید مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ پیش از انکه بیاید یَومٌ لا مَرَدَّ لَهُ روز که بازگردانیدن نیست مر او را مِنَ اللّهِ از نزد خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمی‌شود ما لَکُم نیست شما را مِن مَلجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی یَومَئِذٍ آن روز وَ ما لَکُم و نیست مر شما را مِن نَکِیرٍ هیچ انکاری در آنچه کردید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحائف نوشته باشند و اعضاء و جوارح شما نیز بر آن گواهی دهند فَإِن أَعرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت فَما أَرسَلناکَ پس ما نفرستادیم ترا عَلَیهِم بر ایشان حَفِیظاً نگاهبانی که از عمل بد ایشان را نگاهداری إِن عَلَیکَ نیست بر تو إِلَّا البَلاغُ مگر رسانیدن احکام و تو رساینده وَ إِنّا إِذا أَذَقنَا الإِنسانَ و بدرستی که ما چون بچشانیم کافران را یعنی بدهیم مِنّا از نزدیک خود رَحمَةً صحت و تو نگری فَرِحَ بِها خوش شود بدان و شادی کند وَ إِن تُصِبهُم و اگر برسد ایشانرا سَیِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر و محنت بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشائسته فَإِنَّ الإِنسانَ پس بدرستیکه انسان یعنی کافر کَفُورٌ سخت ناسپاس است و ناگرونده و می‌شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رح فرموده که کفران مومنان آنست که ترک شکر کنند- لِلّهِ مر خدای را است مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پادشاهی آسمانها و زمینها یَخلُقُ ما یَشاءُ می‌آفریند آنچه میخواهد یَهَبُ بخشد لِمَن یَشاءُ هرکرا خواهد إِناثاً دختران بی‌پسران چون لوط علیه السلام وَ یَهَبُ لِمَن یَشاءُ و می‌بخشد هر که را اراده کند الذُّکُورَ پسران بی دختران چون ابراهیم علیه السلام.

صفحه : ۱۰۹۵

أَو یُزَوِّجُهُم یا جفت گرداند ایشانرا ذُکراناً وَ إِناثاً پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم اینجا مشیت باز بسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که دختر دهد شاید که والدین را داعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشانرا آرزوی دختر باشد پس بمشیت خود بازبست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد وَ یَجعَلُ مَن یَشاءُ و میگرداند هرکرا خواهد عَقِیماً بی فرزند چون یحیی علیه السّلام إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که خدای دانا است بآنچه میدهد قَدِیرٌ توانا است بر آنچه سازد دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز منزه و معرا بیت علم او برطرف از شائبه جهل و فتور قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور آورده‌اند که یهود سیّد عالم علیه الصلوة و السلام را گفتند که چرا خدای تو بی‌واسطه با تو سخن نمیگوید تا درو نگری چنانچه با موسی علیه السلام سخن می گفت و موسی علیه السلام او را می‌دید- حضرت ص فرمود که موسی علیه السلام سخن حق می‌شنید ولی او را نمی‌دید آیت آمد که وَ ما کانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را أَن یُکَلِّمَهُ اللّهُ آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهة در دنیا و آنکس او را بیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود إِلّا وَحیاً مگر بوحی و آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند یا بطریق الهام یا بالقادر منام أَو مِن وَراءِ حِجابٍ یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی و ادریس علیهما السلام سخن گفت و در پس پرده حجاب نور بود در موضح آورده که خدای تعالی با رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السّلام در میان دو حجاب بود که سخن خدای تعالی شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سپید و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود أَو یُرسِلَ رَسُولًا یا خدای می‌فرستد رسول را بر آنکس از ملائکه فَیُوحِیَ بِإِذنِهِ پس وحی کند ملک مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای تعالی ما یَشاءُ آنچه خواهد خدای تعالی إِنَّهُ عَلِیٌّ بدرستی که خدای تعالی برتر است از صفات مخلوق و غالب است در ایصال وحی حَکِیمٌ دانا است بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وَ کَذلِکَ و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو أَوحَینا إِلَیکَ وحی کردیم بسوی تو رُوحاً قرآن را مِن أَمرِنا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد ما کُنتَ تَدرِی نبود تو که بدانی قبل از وحی مَا الکِتابُ چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت ترا معلوم نبود وَ لَا الإِیمانُ و ندانستی که دعوت کردن بایمان یا بشرایع ایمان و بمعالم آن عالم نبودی یا نمی‌شناختی اهل ایمانرا یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد- وَ لکِن جَعَلناهُ و لیکن گردانیدیم ما کتاب ایمان را نُوراً نَهدِی بِهِ روشنائی که راه‌نمائیم بدان مَن نَشاءُ هرکرا خواهیم مِن عِبادِنا از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَ إِنَّکَ لَتَهدِی و بدرستی که تو بوحی ما می‌خوانی مردمانرا إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براه راست دعوت از تو عام است مر خلق و هدایت از من خاص است هرکرا خواهم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسرمنزل مقصود رساند.

صفحه : ۱۰۹۶

صِراطِ اللّهِ آن راه خدای است الَّذِی لَهُ آن خدای که مر او را آیتها است ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ آنچه در آسمانها و زمین است أَلا إِلَی اللّهِ بدانید که بسوی خدای تعالی تَصِیرُ الأُمُورُ بازگردد کارهای خلائق در آخرت و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال به حضرت اوست و بارتفاع حجب و وسائط مشاهده اینکه معانی دست دهد نظم صورت کثرت حجب وحدت است غیبت ما مانع نور حضور دیده دل بازگشا و ببین سر الی اللّه تصیر الامور

سورة الزخرف

مکیة و هی تسع و ثمانون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- حم حروف مقطّعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت

برانگیزانـد و قول ثعلبی که در لغت قـدوه است تائید اینکه سـخن میکند آنجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الا پس اینجـا حـا و میم تنبیه بر اسـتماع کلاـم اعظم است و در کشف الاسـرار آورده که حا اشارت است بحیات حق و میم بملکِ او و قسم یاد می‌کنـد بحیات بی‌زوال و ملک بی‌انتقال وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ و بقرآن روشن و هویدا بدلائل اعجاز یا روشن‌کننده احکام شـرع و آشـکارا سازنـده طرق هـدایت جواب قسم چیست إِنّا جَعَلْناهُ بدرستی که ما فرسـتادیم اینکه کتاب را قُرْآناً عَرَبِیًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّکُمْ تا شایـد شـما که تازی زبانیـد تَعْقِلُونَ دریابیـد معانی آنرا یا فهم کنیـد صـحت نبوت محمّـد را علیه الصـلاة و السـلام یا آنچه مشاهـده کنیـد درو از آثـار فصاحت و سـلاست و اطوار بلاغت و جزالت وَ إِنَّهُ و بتحقیق که قرآن فِی أُمِّ الْکِتابِ در اصل همه کتاب سمـاوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر لَدَیْنا نزدیک ما لَعَلِیٌّ هر آئینه بزرگوار است حَکِیمٌ محکم کرده شـده که درو تناقض نیست یا ناسخ است که رقم نسخ برو کشـیده نشود أَ فَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی بازداریم عَنْکُمُ الذِّکْرَ از شـما قرآن را صَفْحاً بازداشتنی أَنْ کُنْتُمْ بآنکه شما هستید قَوْماً مُسْرِفِینَ گروهی شرک‌آرندگان یعنی بآنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسـبب شرک شما قرآن را بآسمان نخواهیم برد چه دانسته‌ایم که زود بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند.

صفحه : ۱۰۹۷

وَ کَمْ أَرْسَلْنا و چه بسیار فرستاده‌ایم مِنْ نَبِیٍّ فِی الْأَوَّلِینَ از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ نَبِیٍّ إِلّا کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ و نیامد بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند معاندان قوم که بـاو اسـتهزا می‌نمودنـد چنـانچه جاحـدان قریش نسبت بتو می‌کننـد فَأَهْلَکْنـا پس هلاک کردیم ما بسـبب اسـتهزا أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت‌ترین ایشـانرا بَطْشـاً از جهت قوّت یعنی اقویـای ایشـانرا هلاک کردیم و شـدّت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَ مَضـی و گـذشت در قرآن بچنـدین موضع مَثَلُ الْأَوَّلِینَ وصف و خبر قصّه پیشـینیان که ایشان با پیغمبران چه کردنـد و ما با ایشان چه کردیم درینجـا وعـده پیغمبر ص است بنصـرت و وعیـد اعـادی او بعقوبت وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسـی قوم خود را که مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ که آفریـد آسـمانها و زمین را لَیَقُولُنَّ هر آئینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِیمُ دانا بـاحوال بنـدگان چه اینکه آفرینش کـار عـاجز و جاهـل نتوانـد بود در اینکه آیت اخبـار می‌کنـد از غایت جهل ایشان که مقرانـد به آفریننده قوی دانا و عبادت غیر او می‌کنند پس حق سـبحانه در صـفت خود می‌فرماید که الَّذِی جَعَلَ خداوند آنست که ساخت لَکُمُ الْأَرْضَ برای شـما زمین را مَهْداً بساطی گسترده تا قرارگاه شـما باشد وَ جَعَلَ لَکُمْ و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِیها سُبُلًا در ان زمین راهها لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک بر ان طرق بسوی بلاد و دیاری که خواهید وَ الَّذِی نَزَّلَ و وی آن خدای است که فرو فرستاده مِنَ السَّماءِ از آسـمان ماءً بِقَدَرٍ آبی بقدر حاجت و مصـلحت یعنی نه بسـیاری که سـبب غرق شدن شود چون طوفـان نوح ع و نه انـدک که مهمات را کفایت نکنـد فَأَنْشَرْنا بِهِ پس زنـده گردانیـدیم بـدان آب بَلْـدَةً مَیْتاً جایگاه مرده یعنی زمین افسـرده خشـک شـده را بـاخراج گیـاه التفـات از غیبت بتکلم جهت اختصاص وی است بـدین فعلی کَذلِکَماننـد آن زنـده کردن تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن.

صفحه : ۱۰۹۸

وَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ و آن خداونـدی که بیافرید اجناس و اصـناف و انواع مخلوقات را کُلَّها همه آن را بی‌یاری و مددگاری وَ جَعَلَ لَکُمْ و ساخت برای شـما مِنَ الْفُلْکِ از کشتیها وَ الْأَنْعامِ و از چهارپایان ما تَرْکَبُونَ آنچه سوار شوید بر آن در خشـکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلی ظُهُورِهِ بر پشتهای در سواری ثُمَّ تَذْکُرُوا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّکُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ چون راست شویـد بر وی وَ تَقُولُوا و بگوئیـد سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ پاک است آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت لَنا هذا برای ما اینکه کشتی و اینکه چهارپایـان را تـا بمـدد رکوب بر ایشان قطع بر و بحر می‌کنیم وَ ما کُنّا لَهُ و نیستیم ما مر اینکه مرکوب را بقوت

خود مُقرِنِینَ ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان وَ إِنّا إِلى رَبِّنا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لَمُنقَلِبُونَ باز گردانند گانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که آن را جنازه گویند و آخر مرکبی از مرکب دنیا آنست بیت هشدار و عنان کشیده رو کآخر کار بر مرکب چو بین ز جهان خواهی رفت در خبر آمده است که چون حضرت رسول اللّه علیه الصلوهٔ و السّلام پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم اللّه و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد للّه علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنّا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب را باید که کلمه الحمد للّه گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی رض کسی را دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده‌اند راکب گفت یا إبن رسول اللّه ص ما را بچه فرموده‌اند گفت ان تذکروا نعمهٔ ربّکم بآنکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اشارت است بآنکه سوار را از تحمید غافل نباید شد وَ جَعَلُوا و حکم میکنند کافران و مقرر می‌سازند لَهُ مر خدای را مِن عِبادِهِ جُزءاً از بندگان او نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند اینکه تعجبی است جهل کفّار که بعد از اقرار بخالقیت و عزّت و علم او برای او اثبات ولد می‌کنند و نمی‌دانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسم‌هاست إِنَّ الإِنسانَ بدرستی که کافر لَکَفُورٌ مُبِینٌ ناسپاسی است آشکارا کفر او که نسبت ولد می‌کند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه می‌فرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا فراگرفته است خدای برای خود مِمّا یَخلُقُ از آنچه می‌آفریند بَناتٍ دختران که اخس و انقص‌اند وَ أَصفاکُم بِالبَنِینَ و شما را برگزید و خاص گردانید به پسران که اشرف و اکمل‌اند و اینکه چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده.

صفحه : ۱۰۹۹

وَ إِذا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُم یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای کنند از بنی ملیح بِما ضَرَبَ بآنچیزیکه می‌سازد لِلرَّحمنِ مَثَلًا برای خدائی بخشاینده شبیه و مانند یعنی دختران را که آنرا بحق اسناد می‌کنند و فی الحقیقهٔ آن وصف است مر خدای را بمثل و مانند چه ولد را لا بد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدا ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجهُهُ گردد روی او مُسوَدًّا سیاه شده از غایت غم و اندوه وَ هُوَ کَظِیمٌ و او پر است از غم و کرب و فزع یعنی آن غم بدل فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی‌پسندید بخدا چون روا میدارید أ وَ مَن یُنَشَّؤُا آیا آنکه ببالد و بزرگ شود و حفص ینشؤا بصیغه مجهول خواند از ینشؤ یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِی الحِلیَهِٔ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوّت حرب و میدانداری نباشد وَ هُوَ فِی الخِصامِ و او در وقت مجادله و سخن‌گزاری غَیرُ مُبِینٍ غیر آشکاراکننده حجّت باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان ازین دو حلیه عاطل می‌باشند حق تعالی فرمود که آیا کسی که اینکه چنین باشد خدا او را بفرزندی میگیرد و دیگر غایت جهل ایشانرا بیان میفرماید وَ جَعَلُوا المَلائِکَهَٔ و نام نهاده‌اند فرشتگان را الَّذِینَ هُم آنان که ایشانند عِبادُ الرَّحمنِ بندگان خدای إناثاً دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت‌اند دختران نام می‌نهند أ شَهِدُوا آیا حاضر بوده‌اند و دیده‌اند خَلقَهُم آفریدن مر خدای مر ایشان را مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول اللّه علیه الصلوهٔ و السّلام از ایشان بپرسید که شما چه میدانید که ملائکه اناث‌اند گفتند از پدران شنودیم و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ نمیگویند حق سبحانه تعالی فرمود سَتُکتَبُ زود باشد که نوشته شود- شَهادَتُهُم گواهی ایشان وَ یُسئَلُونَ و پرسیده شوند روز قیامت از ان وَ قالُوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لَو شاءَ الرَّحمنُ اگر خواستی خدائی ما عَبَدناهُم نمی‌پرستیدیم ما ملائکه را اینکه بر سبیل مجادله می گفتند نه از روی اعتقاد غلبه مشیت حق بر مشیت عباد که از ایمان است لا جرم حق سبحانه فرمود که ما لَهُم نیست ایشانرا بِذلِکَ بدانچه میگویند مِن عِلمٍ هیچ دانشی یعنی اینکه سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع فرمان الهی إِن هُم نیستند ایشان إِلّا یَخرُصُونَ مگر آنکه دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما به پرستش ایشان و بدیشان راضی شده

پس مـا را بـدان عقوبت کرد ایشـان دروغ میگفتنـد زیرا که حق سـبحانه بکفر هیـچ کـافر راضـی نیست أَم آتَیناهُم نه چنین است که ایشـان میگوینـد آیا دادیم ایشانرا کِتاباً مِن قَبلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صـحت قول ایشان فَهُم پس ایشان بِهِ بـدان کتاب مُستَمسِکُونَ چنگ‌ورزندگاننـد و بـدان احتجاج نمایندگان و مقرر است که ما ایشانرا کتابی ندادهایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند.

صفحه : ۱۱۰۰ بَل قـالُوا بلکه میگوینـد إِنّـا وَجَـدنا آباءَنا بـدرستی که ما یافتیم پـدران خود را عَلی أُمَّةٍ بر طریقه و سـیرتی وَ إِنّا عَلی آثارِهِم و ما بر پیهای ایشان مُهتَدُونَ راه‌یافتگانیم یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران نادان است وَ کَذلِکَ و همچنین ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ نفرستادیم پیش از تو فِی قَریَةٍ در دیهی و مجمعی مِن نَذِیرٍ هیچ پیغمبری بیم‌کننده که ایشان را بعذاب تخویف نموده از شرک بتوحیـد دعوت فرمود إِلّا قالَ مگر که گفتنـد مُترَفُوها متنعمان و توانگران و سـرداران آن دیه إِنّا وَجَـدنا بدرستی که ما یافته‌ایم آباءَنا پـدران خود را عَلی أُمَّةٍ بر کیشـی و آئینی وَ إِنّا عَلی آثارِهِم و ما بر عقب ایشان مُقتَـدُونَ اقتداکننـدگانیم بـدیشان قالَ بگو ای محمّد ص و حفص قـال میخوانـد یعنی گفت پیغمبر که أَ وَ لَو جِئتُکُم آیـا متـابعت پـدران جاهـل میکنیـد و اگرچه من آورده‌ام برای شـما بِأَهـدی راست‌تر مِمّا وَجَـدتُم از آنچه یافته‌اید عَلَیهِ بر ان دین آباءَکُم پدران خود را و ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قالُوا گفتند إِنّا بِما أُرسِلتُم بِهِ ما بدان چیزی که شـما فرستاده شده‌اید بدان کافِرُونَ ناگرویدگانیم پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید نظم خلق را تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر ان تقلید باد گرچه عقلش سوی بالا می‌برد مرغ تقلیدش به پستی میرود فَانتَقَمنا پس انتقام کشیدیم مِنهُم از ایشان یعنی مقلدان معاندان باستیصال ایشان فَانظُر کَیفَ کانَ پس بنگر که چگونه بود عاقِبَةُ المُکَذِّبِینَ سر انجام تکذیب‌کنندگان درین سخن تسلیه آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم است پس می‌فرماید که اگر تقلید پدران می‌کنید باری تقلید ابراهیم علیه السـلام کنید که اشـرف آبای شماست وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم علیه السـلام بعـد از بیرون آمـدن از غار لِأَبِیهِ وَ قَومِهِ مر پـدر و قوم خود را چون دید که بت می‌پرستیدند إِنَّنِی بَراءٌ بدرستی که من بیزارم مِمّا تَعبُدُونَ از آنچه می‌پرستید آن را- صفحه : ۱۱۰۱

إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی لیکن آن کس که بیافریـد مرا فَإِنَّهُ سَیَهدِینِ پس بـدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هـدایت وَ جَعَلَها و ساخت ابراهیم ع کلمه توحیـد را کَلِمَةً باقِیَةً کلمه پاینده فِی عَقِبِهِ در ذریت خود و ازین است که همیشه در میان اولاد خلیل علیه السـلام موحد بوده و کسـی که خلق را بتوحید خوانده و گفته‌اند مراد از عقب ابراهیم علیه السـلام آل محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم یا امت مرحومه و بعضـی بر آننـد که خـدا کلمه توحیـد را بـاقی گـذاشت در نسل ابراهیم ع علیه السـلام لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ تا شایـد که کافران از شـرک بازگردند و بدین وی درآیند بَل مَتَّعتُ بلکه برخورداری دادم هؤُلاءِ اینکه گروه را از کفّار قریش که معاصـر حضرت پیغمبراند علیه الصـلوة و السـلام وَ آباءَهُم و پـدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بی‌انـدازه حَتّی جاءَهُمُ الحَقُّ تا وقتی که آمـد بـدیشان سـخن راست یعنی قرآن یا دین اسـلام وَ رَسُولٌ مُبِینٌ و پیغمبری ص آشـکارا بـدلائل و معجزات یا بیان‌کننـده توحیـد بحجج و آیات وَ لَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ و آن هنگام که آمد بدیشان سـخن راست و درست بایستی که بشکرگذاری اینکه نعمت فرمانبرداری کردندی ایشان در انکار افزوده قالُوا هـذا گفتنـد اینکه که آورده یعنی قرآن سِحرٌ جادوی است وَ إِنّا بِهِ و بـدرستی که ما بـدان کافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نـداریم که آن من عنـد اللّه است وَ قالُوا و گفتند دیگر بار لَو لا نُزِّلَ چرا فرسـتاده نشد هذَا القُرآنُ اینکه قرآن اگر از پیش خدا است عَلی رَجُلٍ بر مردی مِنَ القَریَتَینِ از یکی ازین دو دیه که مکّه و طائف‌انـد عَظِیمٍ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکّه ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شـریق و از طائف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا از کنانه عبـد یالیل مدعای کفّار آن بود که رسـالت منصبی بزرگ است بایستی که بمردی بزرگ دادنـدی و بزرگی نزد ایشان منحصـر بود بر جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانسـتند که رسالت رتبه عالی است و اسـتحقاق تجلّی آن باشـد بفضائل روحانیه و کمالات قدسـیه و با اینکه همه اختصـاص می‌بایـد به فضـل خاص از حضـرت واهب العطایا مصـرعه تا دوست از ان میان کرا میخواهـد لا جرم حق سـبحانه در

جواب ایشان فرمود که أَ هُم یَقسِمُونَ آیا ایشان بخش میکنند رَحمَتَ رَبِّکَ رحمت پروردگار ترا که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است تا بر هر که خواهند در رحمت بگشایند نَحنُ قَسَمنا ما بخش کردیم بَینَهُم میان ایشان مَعِیشَتَهُم معیشت ایشان را یعنی آنچه زندگانی بدان کنند فِی الحَیاةِ الدُّنیا در حیاة دنیا و ایشان از تدبیر و تغییران عاجزاند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل می‌نمایند وَ رَفَعنا و برداشتیم ما.

صفحه : ۱۱۰۲

بَعضَهُم برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوقَ بَعضٍ زبر بعضی دَرَجاتٍ درجها در روزی تا یکی توانگر است و دیگر درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضائل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر و اینکه تفاوت برای آن پیدا کردیم لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم تا فراگیرند بعضی آدمیان بَعضاً بعضی دیگر را سُخرِیًّا کارکننده یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا اینکه صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَ رَحمَتُ رَبِّکَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَیرٌ بهتر است مِمّا یَجمَعُونَ از آنچه کافران جمع می‌کنند از حطام دنیا و آن را سبب بزرگی میدانند وَ لَو لا أَن یَکُونَ النّاسُ و اگرنه آنست که گشتندی آدمیان أُمَّةً واحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلنا هر آئینه میگردانیدیم لِمَن یَکفُرُ بِالرَّحمنِ برای آن کسیکه نمیگرود بخدای لِبُیُوتِهِم مر خانهای ایشانرا سُقُفاً مِن فِضَّةٍ سقفهای از فضه وَ مَعارِجَ و نردبانها که بدان عَلَیها بر بام آن خانها یَظهَرُونَ برآیند و خود را بنمایند وَ لِبُیُوتِهِم و میساختیم مر خانهای ایشان را أَبواباً درها وَ سُرُراً عَلَیها و تختها که بر ان یَتَّکِؤُنَ تکیه کنند همه از نقره درین آیت اشارت است بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگرنه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبول است بر محبّت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمانبرداری بازایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه من سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای کافران را همه از نقره کردمی وَ زُخرُفاً و با وجود اینها ایشان را طلا هم دادمی یا چنان کردمی که این‌ها همه از طلا ساختندی وَ إِن کُلُّ ذلِکَ و نیست آنچه همه یاد کرده شد لَمّا مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا مگر برخورداری و زندگانی اینکه سرای یعنی در صدد زوال و انتقال است وَ الآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته‌اند بهشت عِندَ رَبِّکَ نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او لِلمُتَّقِینَ مر پرهیزگاران را است که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرموده‌اند یا از مستلذات فانی و متنعمات اینکه جهانی اجتناب نموده رباعی هر کس که رخ از متاع فانی برتافت و اندر طلب دولت باقی بشتافت آنجا که کمال همتش بود رسید و آن چیز که مقصود دلش بود بیافت.

صفحه : ۱۱۰۳

وَ مَن یَعشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَن ذِکرِ الرَّحمنِ از یاد کردن خدای یعنی از احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد. نُقَیِّض برگماریم لَهُ مر او را شَیطاناً دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِینٌ مر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته بوسوسه و اغوای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس اللّه سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت که ای شیخ اینکه مردم را چگونه می‌بینی گفت بعضی را بیخواب و بعضی را در خواب گفت آنچه بر سرهای ایشان است می‌بینی کفت نی پس چشم مرا بمالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها بچشم فروگذاشته و بعضی را گاهی بال بچشم وی فرو میگذارد و گاهی بالای سر گفتیم اینکه چیست گفت نخوانده که و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطینند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته رباعی دریغ و درد که با نفس بد قرین شده‌ایم و زین معامله با دیو همنشین شده‌ایم ببارگاه فلک بوده‌ایم و رشک ملک ز جور نفس جفا پیشه اینکه چنین شده‌ایم وَ إِنَّهُم و بدرستی که دیوان لَیَصُدُّونَهُم هر آئینه بازمیدارند

قرنیان خود را عَنِ السَّبِیلِ از راه حق وَ یَحسَبُونَ و می‌پندارنـد کفـار بنی آدم أَنَّهُم مُهتَدُونَ آنکـه ایشـان بسـبب متـابعت شـیطان راه‌یافتگانند یا پندارند که دیوان اهل هدایت‌اند و درین پنداشت می‌باشـند حَتّی إِذا جاءَنا تا وقتی که بیایند بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخوانـد یعنی بیایـد بما معرض و قراءت یک (واحـد) اظهرست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرنـد و بـدوزخ افگننـد در معالم از ابو سـعید خـدری رضـی اللّه عنه، نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و بمحشر گاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند ازو تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند قالَ گوید عاشی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ ای کاشکی بودی میان من و تو بُعدَ المَشرِقَینِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضـح آورده که مشـرق صـیف و مغرب شـتا است و میان اینکه هر دو مشـرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیو را گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی فَبِئسَ القَرِینُ پس بد همنشینی تو پس گوینـده با ایشان گوید وَ لَن یَنفَعَکُمُ الیَومَ و سود نمیدارد شـما را در آخرت اینکه آرزو و تمنّا إِذ ظَلَمتُم چون ظلم کردیـد بر نفسهای خود در دنیا أَنَّکُم برای آنکه شـما هستیـد فِی العَـذابِ مُشتَرِکُونَ در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشـید همچنانکه در سـبب آن شـریک بودید و بعضـی گفته‌اند سود نمی‌دارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عـذاب تخفیف عـذاب از هیچ کدام نیست آورده‌اند که حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم بایمان قوم دلبسـتگی تمام داشت چنانچه بشـرائط دعوت بیشتر اقامت می‌نمود عناد و انکار ایشان افزون‌تر می‌بود و حق سبحانه فرمود که أَ فَأَنتَ آیا تو ای محمّـد ص تُسمِعُ الصُّمَّ توانی که بشـنوانی کران را یعنی آنـانرا که گوش دل او کر است سـخن حق توانی شـنوانید أَو تَهـدِی العُمیَ یـاقوت آن داری که راه‌نمـائی کوران را یعنی کوردلاـن را طریق حق توانی نمود وَ مَن کـانَ و آنکه هست فِی ضَـلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویـدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه.

صفحه : ۱۱۰۴

فَإِمّا نَذهَبَنَّ بِکَ پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خود پیش از انکه عذاب ایشان بتو نمائیم دل خوشدار فَإِنّا مِنهُم پس بدرستی که ما از ایشان مُنتَقِمُونَ انتقام کشنـدگانیم بعـذاب أَو نُرِیَنَّکَ یا اگر بنمائیم ترا الَّذِی وَعَـدناهُم آنرا که وعده کردیم ایشانرا از عذاب در دنیـا فَإِنّا عَلَیهِم پس بـدرستی که ما بر ایشان مُقتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معـذب خواهنـد بود در زمان حیات تو یا بعـد از وفـات تو فَاستَمسِکْ پس تو چنـگ در زن بِالَّذِی أُوحِیَ بآن چیزیکه وحی کرده شـده است إِلَیکَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّکَ بدرستی که تو عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براه راستی که زود بدو بمنزل توان رسید وَ إِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَذِکرٌ لَکَ هر آئینه شرفی است و عزّتی مر ترا وَ لِقَومِکَ و مر گروه ترا از قریش و مجاهد رح گفته که مراد از قوم تمام عرب‌اند و شـرف ایشان آنست که که قرآن بلغت ایشـان است و خصوصـیتی هست مر قریش را که تو از ایشانی در عزّ اخص مر بنی هاشم راست از ایشان و جمعی گفتنـد مراد از قوم امت است وَ سَوفَ تُسـئَلُونَ و زود باشد که پرسـیده شوید ازین نعمت و قیام بسپاسداری آن وَ سئَل و بپرس ای محمّد ص مَن أَرسَـلنا مِن قَبلِکَ کسانی را که پیش از تو فرسـتادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن مِن رُسُلِنا از فرستادگان ما که ملائکه‌اند یا از رسل گذشـته سؤال کن که أَ جَعَلنا آیا فرمودیم که مِن دُونِ الرَّحمنِ بجز خـدای آلِهَـةً یُعبَـدُونَ خدایانانـد که پرستیـده شونـد یعنی بپرس که هیـچ حکم کرده‌ایم بعبادت بتان و در هیـچ ملت از ملل ایشان پرسـتش کسـی که بـدون خـدای باشـد مقرر شده مراد باین کلام استشـهاد است باجتماع انبیاء علیهم السـلام بر توحید در معالم فرمود که در شب اسـرای برای حضـرت رسالت صلی اللّه علیه و سلّم رسل را جمع کرده گفتند بپرس از ایشان آنحضـرت علیه الصـلوهٔ و السلام در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمـده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السـلام پرسـید که سـید عالم علیه الصـلوهٔ و السّـلام اینکه سؤال کرد از انبیـاء ع میکائیـل فرمـود که یقین او کامـل‌تر و ایمـان او از ان محکم‌تر است که اینکه سـؤال کنـد بیت آنکه در کشف دارد اسـتقلال کی توجه کند باسـتدلال وَ لَقَد أَرسَـلنا مُوسـی و بدرستی که فرستادیم موسی را علیه السلام بِآیاتِنا بمعجزات ما که علامات

روشن بود بر نبوت او إِلی فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ بسوی فرعون و گروه او فَقالَ پس گفت موسی ع مر ایشانرا إِنِّی رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیان.

صفحه : ۱۱۰۵

فَلَمّا جاءَهُم بِآیاتِنا پس آنهنگام که آورد موسی علیه السلام بدیشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن إِذا هُم همانوقت ایشان مِنها یَضحَکُونَ از ان میخندیدند یعنی فسوس میکردند و استهزاء می‌نمودند در اوّل مشاهده بی‌تامل در ان وَ ما نُرِیهِم و نمی‌نمودیم ما ایشانرا مِن آیَةٍ هیچ نشانرا إِلّا هِیَ مگر آنکه او أَکبَرُ بزرگ‌تر بود مِن أُختِها از ان پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفصل بود بر دیگر مراد وصف همه است ببزرگی وَ أَخَذناهُم بِالعَذابِ و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ شاید که برگردند از کیش باطل و بازآیند بدین حق ایشان باز نه‌گشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَ قالُوا و گفتند با موسی علیه السلام یا أَیُّهَا السّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عامل کامل اینکه ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی علیه السلام را باین نام میخواندند- و درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر ادعُ لَنا دعا کن از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را بِما عَهِدَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدیکه او را هست عِندَکَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب از ما او را بخوان إِنَّنا لَمُهتَدُونَ بدرستی که ما راه‌یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمّا کَشَفنا پس آنهنگام که ببردیم عَنهُمُ العَذابَ از ایشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام إِذا هُم یَنکُثُونَ همان زمان ایشان شکستند عهد را و فرعون از جابت دعای موسی علیه السلام متردد شد که مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد و بغرفه بلندی برآمد وَ نادی فِرعَونُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِی قَومِهِ در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قالَ یا قَومِ گفت ای گروه من یعنی قبطیان أَ لَیسَ لِی آیا نیست مرا باستفهام یعنی هست مُلکُ مِصرَ ملک مصر از سکندریه تا سر حد شام وَ هذِهِ الأَنهارُ و اینکه جویهای آب نیل تَجرِی مِن تَحتِی میرود از زیر قصر من آب نیل بسیصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از ان نهر الملک نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او میگذشت پس او بدین جوئیها فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود أَ فَلا تُبصِرُونَ آیا نمی‌بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی ع اینها ندارد.

صفحه : ۱۱۰۶

أَم أَنَا خَیرٌ بلکه من بهترم مِن هـذَا الَّذِی ازین کسی که در ملک من هُوَ مَهِینٌ او خوار و بیمقدارست وَ لا یَکادُ یُبِینُ و نمی‌تواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای و احلل عقدة من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت او را بدان وجه دانسته و دیده بودند فَلَو لا أُلقِیَ عَلَیهِ پس چرا نیفکندند برو أَسورةٌ مِن ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم آن زمان چنان بود که هرکرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی ع راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای تعالی او را دستوانه زرین نداده أَو جاءَ یا چرا نیامدند مَعَهُ المَلائِکَةُ با او فرشتگان مُقتَرِنِینَ پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی میفرستد جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد می‌کند تا خیل او بسیار گردد و در همه حال ممد و معاون او باشند پس اینکه چگونه باشد که خدای تعالی مردی درویش بیکس را از پیش خود برسالت فرستد فَاستَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قَومَهُ گروه خود را اینکه فریب در ایشان اثر کرد فَأَطاعُوهُ پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند إِنَّهُم کانُوا بدرستی که فرعونیان بودند قَوماً فاسِقِینَ گروهی بیرون رفته از دائره بندگی خدای و فرمانبرداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده موسی علیه السلام را بنظر حقارت

دیدند و ندانستند که بیت فرعون و عذاب ابد و ریش مرصّع موسی کلیم اللّه چوبی و شبانی فَلَمّا آسَفُونا پس چون در غضب کردند ما را بافراط مکابره و اسراف در کبائر یا بخشم آوردند رسول ما را انتَقَمنا مِنهُم انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغرَقناهُم أَجمَعِینَ پس همه ایشانرا غرق ساختیم در دریا فَجَعَلناهُم سَلَفاً پس گردانیدیم ایشانرا پیش رو کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشانرا تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَ مَثَلًا لِلآخِرِینَ و گردانیدیم ایشانرا پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیبه ایشان معتبر را در تقلیب احوال کفایت است و از انجمله آنکه چون فرعون به آب نازش کرد او را بهمان آب غرق ساختند و بآنچه می‌نازید بفریاد او نرسید بیت در سر داری که با شدّت سرداری اندر سر آن روی که در سر داری در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوهٔ و السلام با صنادید قریش گفت که هیچ خبر نیست در آنکه او را بدون خدای می‌پرستند جمعی گفتند که عیسی ع معبود ترسایان است من دون اللّه و تو گمان می‌بری که او بنده صالح است پس درو هیچ خبر نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول اللّه علیه الصلوهٔ و السلام ملزم شد آیت آمد که وَ لَمّا ضُرِبَ ابنُ مَریَمَ مَثَلًا و چون زده شد به پسر مریم مثلی إِذا قَومُکَ ناگاه قوم تو مِنهُ یَصِدُّونَ از ان مثل اعراض کنند و آواز بلند بردارند قولی در سبب نزول اینکه آیت آنست که گفتند عیسی علیه السلام مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که الهه ما نیز مخلوق باشند یا شبه کردند که چون رواست که عیسی إبن اللّه باشد چرا نشاید که ملائکه بنات اللّه باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیت إِنَّکُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ إبن زبعری گفت که عیسی را بدون خدای می‌پرستیدند هرگاه که عیسی علیه السلام در آتش باشد ما و خدایان. ما نیز در آتش باشیم موید اینکه قول است آنچه فرماید.

صفحه : ۱۱۰۷

وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَیرٌ و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهترانـد أَم هُوَ یا عیسی هرگاه که او حصب جهنّم باشد گو ایشان نیز باشند ما ضَرَبُوهُ نزدند آن مثل را لَکَ برای تو إِلّا جَدَلًا مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمیز حق از باطل بَل هُم قَومٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی‌اند خَصِمُونَ خصومت‌گران و لجاج‌کنندگان إِن هُوَ نیست عیسی علیه السلام إِلّا عَبدٌ أَنعَمنا مگر بنده که منت نهاده‌ایم عَلَیهِ برو به نبوت و رسالت وَ جَعَلناهُ مَثَلًا و گردانیدیم او را آیتی و امری عجیب لِبَنِی إِسرائِیلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی‌پدر قصّه‌ایست در غرائب چون مثل سائر قصها وَ لَو نَشاءُ و اگر خواهیم ما لَجَعَلنا هر آئینه می‌سازیم مِنکُم بدل از شما مَلائِکَةً فرشتگاران را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان فِی الأَرضِ یَخلُفُونَ در زمین از پی درآیند شما را وَ إِنَّهُ و بدرستی که عیسی علیه السلام لَعِلمٌ لِلسّاعَةِ علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانند که نزدیک است قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بعد از تسلّط دجّال بر اهل زمین از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطره‌ها بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بر هر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لدّ که موضعی است در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد آنگه یأجوج و مأجوج بیرون آیند و عیسی علیه السلام بکوه طور برد مومنان را و آنجا متحصن گردد القصه چون معلوم شد که عیسی علیه السلام نشانه قرب قیامت است فَلا تَمتَرُنَّ پس شک مکنید و جدال منمائید بها بآمدن قیامت وَ اتَّبِعُونِ و پیروی کنید شرع مرا یا رسول مرا هـذا اینست صِراطٌ مُستَقِیمٌ راه راست که کس بدو گمراه نشود وَ لا یَصُدَّنَّکُمُ الشَّیطانُ و باید که بازندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید إِنَّهُ لَکُم بدرستیکه او مر شماراست عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی آشکارا وَ لَمّا جاءَ عِیسی و آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضح قالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَد جِئتُکُم بدرستی که آمدم بشما بِالحِکمَةِ بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَ لِأُبَیِّنَ لَکُم و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعضَ الَّذِی تَختَلِفُونَ همه

آنچه اختلاف میکنید فِیهِ در ان از امور دین یا احکام توریت فَاتَّقُوا اللّه پس بترسید از عذاب خدای وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا هر چه فرمایم.

صفحه : ۱۱۰۸

إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای که بحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّی او آفریدگار من است وَ رَبُّکُم و آفریدگار شماست فَاعبُدُوهُ پس او را بپرستید به یگانگی هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ اینست راه راست بی‌کجی و انحراف فَاختَلَفَ الأَحزابُ پس مختلف شدند گروهها مِن بَینِهِم از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه فَوَیلٌ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا پس وای بر آنانکه ستم کردند ازین احزاب مِن عَذابِ یَومٍ أَلِیمٍ از عذاب روز که دردناك است عذاب او هَل یَنظُرُونَ آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السّاعَةَ مگر قیامت را أَن تَأتِیَهُم بَغتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَ هُم لا یَشعُرُونَ و ایشان ندانند او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الأَخِلّاءُ دوستان در کفر یا معصیت یَومَئِذٍ در آنروز بَعضُهُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا المُتَّقِینَ مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی آن روز کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که و یلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبّت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند در تاویلات کاشی مذکورست که خلت چهار نوع می‌باشد خلت تامه حقیقیه که محبّت روحانیه است و آن مستند بود بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبّت انبیاء علیهم السلام و اولیاء و شهداء و اصفیاء با یکدیگر دوم محبت قلبیه و استناد اینکه محبّت متناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیاء و ارادت مریدان با مشائخ و اینکه دو نوع از محبت خلل‌پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فوائد و نتائج صوری و معنویست سوم محبّت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبّت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیاء چهارم محبّت نفسانیه است و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب اینکه دو نوع از محبّت فانی و زائل باشد آن محبّت نیز زوال‌پذیر بلکه چون متمنّی وجود نگیرد و غرض و حاجت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان غرض‌آمیز شد دوستی و دشمنی‌انگیز شد مهر که از هر غرض کشت است پاك راست چون خورشید بود تابناك یا عِبادِ منادی در ان روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی میفرماید ای بندگان من لا خَوفٌ نیست ترسی عَلَیکُمُ الیَومَ بر شما امروز از لقای مکاره وَ لا أَنتُم تَحزَنُونَ و نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الَّذِینَ آمَنُوا بِآیاتِنا بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وَ کانُوا مُسلِمِینَ و بودند گردن نهادگان فرمان خدای را آنکه منادی گوید.

صفحه : ۱۱۰۹

ادخُلُوا الجَنَّةَ درآیید در بهشت أَنتُم وَ أَزواجُکُم شما و زنان مؤمنه شما تُحبَرُونَ شاد گردانیده شوید یا گرامی داشته یا آرایش یافته یُطافُ عَلَیهِم بگردانند بر بندگان در بهشت درآیندگان بِصِحافٍ بکاسهای پهن مِن ذَهَبٍ از زر که در ان انواع طعام وَ أَکوابٍ و کوزهای بی‌دسته و بی‌گوشه یعنی صراحی پر از انواع شراب وَ فِیها و در بهشت بود ایشانرا ما تَشتَهِیهِ الأَنفُسُ آنچه آرزو بود نفسها را و بدان خوش برایند و حفص تشتیه الانفس خواند وَ تَلَذُّ الأَعیُنُ و آنچه بنظر خوش آید و چشمها از ان لذّت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین درویشی فرموده که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز توانی بود جمعی را که غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعات انوار جمال انکم سترون ربکم بر ایشان پوشیده ماند بایشان بگوی که و تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذّت عین جز بمشاهده جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از پیش برانداز که مشتاقان را لذّت دیده بجز دیدن دیدار تو نیست امام قشیری رحمهٔ اللّه علیه فرموده که لذّت دیدار فراخور اشتیاق است عاشقی را هر چند شوق بیشتر بود لذّت دیدار فزون‌تر باشد از ذو النون مصری قدس اللّه تعالی اسراره نقل کرده‌اند که شوق ثمره محبّت است هرکرا دوستی بیشتر شوق او

بدیدار دوست زیاده‌تر در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان است و کفایت من بجهت متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من از ان محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه مشتاقانم- لا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا رباعی دلم از شوق تو خون است و ندانم چون‌ست در دلم شوق جمالت ز بیان بیرون‌ست در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد دل شوریده من بین که چه روز افزون‌ست آنگه برای تمامی لذّت بهشتیان می‌فرماید وَ أَنتُم فِیها و شما در بهشت خالِدُونَ جاوید باشندگانید و کمال نعمت در ان است که او را بیم زوال نباشد وَ تِلکَ الجَنَّةُ الَّتِی و آن بهشتی که امروز أُورِثتُمُوها میراث داده شده‌اید آنرا آن بهشت موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و بشما میراث دادم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص‌ست و باستحقاق بدست آید لَکُم فِیها مر شماراست در جنّت فاکِهَةٌ کَثِیرَةٌ میوه بسیار مِنها تَأکُلُونَ که از انها میخورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از همان درخت بروید إِنَّ المُجرِمِینَ بدرستی که کافران فِی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ در عذاب جهنّم جاوید ماندگانند لا یُفَتَّرُ عَنهُم سست نکنند و سبک نگردانند عذاب را از ایشان وَ هُم فِیهِ و ایشان در عذاب مُبلِسُونَ ناامیدانند از راحت و نجات و از خفت عقوبات.

صفحه : ۱۱۱۰ وَ ما ظَلَمناهُم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند هُمُ الظّالِمِینَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَ نادَوا یا مالِکُ و چون امید ببرند از خلاصی دا کنند خازنان دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای لِیَقضِ عَلَینا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّکَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد إِنَّکُم ماکِثُونَ بدرستی که شما درنگ‌کنندگانید در دوزخ که نخواهید مردونه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه و تعالی بعد از جواب مالک مر ایشانرا گوید لَقَد جِئناکُم بِالحَقِّ بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن درست بر زبان پیغمبران وَ لکِنَّ أَکثَرَکُم و لیکن بیشتر شما لِلحَقِّ کارِهُونَ مر سخنان حق را کاره بودید و پسند نکردید أَم أَبرَمُوا بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند أَمراً کاری که در ردّ حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران فَإِنّا مُبرِمُونَ پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان در ابطال کید کافران بنصرت انبیا علیهم السلام أَم یَحسَبُونَ آیا می‌پندارند ماکران کفّار أَنّا لا نَسمَعُ آنکه ما نشنویم سِرَّهُم سخن نهانی ایشان که در دل میگویند وَ نَجواهُم و آنچه به راز با یکدیگر مشورت کنند بَلی آری میشنویم آنرا وَ رُسُلُنا و فرستادگان ما که حفظه‌اند لَدَیهِم نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان یَکتُبُونَ مینویسند آنرا بفرمان ما و بعد از انکه نهانیهای ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قُل بگو ای محمّد ص إِن کانَ لِلرَّحمنِ اگر مر خدای را وَلَدٌ فرزندی چنانچه گمان می‌برید فَأَنَا أَوَّلُ العابِدِینَ پس من اوّل پرستندگانم خدای را بیگانگی بایستی که من دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا می‌کنید و صاحب کشف در معنی آیت گفته که اگر خدای را فرزند بودی و ببرهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس اوّل تعظیم‌کنندگان من بودمی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی اینکه سخن بر سبیل تمثیل‌ست و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنة اللّه علیه در لافگاه خود نشسته بود و اغلب صنادید قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن خود نموده آغاز استهزا کرد ولید مغیره را در ان وقت میلی باسلام بوده و پیوسته ستائش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که نمی‌گوید محمّد ص الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمّد ص میگوید لا اله الا اللّه من هم میگویم لا اله الا اللّه اما اضافه میکنم الملائکه بنات اللّه اینکه سخن به پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسید و آن حضرت ص اندوهناک شد جبرئیل ع اینکه آیت فرود آورد نضر پیش ولید آمده اینکه آیت برخواند و گفت که خدای محمّد ص مرا درین آیت تصدیق کرده که ان کان للرحمن ولد فانا اوّل العابدین ولید گفت ای احمق خدای محمّد ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید که نیست و نبوده مر خدای را

فرزندی آنگه فرمود بگو که من اوّل موحدانم- صفحه : ۱۱۱۱

سُبحانَ ربِّ پاک است و بی‌عیب رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدگار آسمانها و زمینها رَبِّ العَرشِ خداوند عرش عَمّا یَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی ازو ولد میگویند فَذَرهُم پس بگذار ایشانرا یَخُوضُوا تا شروع میکنند در باطل وَ یَلعَبُوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتّی یُلاقُوا تا وقتی که ببینند یَومَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ روز که وعده کرده شده‌اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الأَرضِ إِلهٌ و اوست خداوندی که باستحقاق در آسمان معبود ملائکه است و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس وَ هُوَ الحَکِیمُ و اوست راست‌کار در تدبیر خلق العَلِیمُ دانا بمصالح ایشان وَ تَبارَکَ الَّذِی لَهُ و بزرگوارست آنکه مر اوراست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ بادشاهی آسمان و زمین وَ ما بَینَهُما و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روان است وَ عِندَهُ و نزدیک اوست عِلمُ السّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت در ان قائم شود وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بسوی او بازگردیده شوند همه خلائق در ان روز وَ لا یَملِکُ الَّذِینَ و مالک در ان روز نباشند آنانکه یَدعُونَ می‌پرستند کافران ایشانرا مِن دُونِهِ بدون خدای الشَّفاعَةَ درخواست کردن را یعنی معبودان کفّار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدواراند آن روز نتوانند شفاعت کردن إِلّا مَن شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد بِالحَقِّ براستی چون ملائکه و عیسی ع و عزیر علیه السلام که ایشانرا رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده باشند وَ هُم یَعلَمُونَ و ایشان میدانند بدل آنانکه بزبان گواهی داده‌اند و ایشان شفاعت نخواهند کرد الا مومنان گناهکاران را وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی تو عابدان یا معبودان را که مَن خَلَقَهُم که بیافرید ایشانرا لَیَقُولُنَّ اللّهُ هر آئینه میگویند اللّه چه از فرط ظهور اینکه جواب مکابره نتوانند کرد فَأَنّی یُؤفَکُونَ پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او ببرستش غیر او.

صفحه : ۱۱۱۲

وَ قِیلِهِ و نزدیک خدا است دانستن قول رسول صلی اللّه علیه و سلّم آنجا که گفت یا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هؤُلاءِ بدرستی که اینکه گروه یعنی معاندان قریش قَومٌ گروهی‌اند که از روی عناد و مکابره لا یُؤمِنُونَ نمیگروند فَاصفَح پس اعراض کن عَنهُم از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَ قُل سَلامٌ و بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب من است اینکه حکم بآیت قتال منسوخ است فَسَوفَ یَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان فرود آید در دنیا در روز بدر و در عقبی بدخول در نار

سورة الدّخان

مکیّة و هی تسع و خمسون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ حم امام ابو اللیث رح در تفسیر خود از امام محمّد حکیم ترمذی قدس سرهما نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سوره مصدّره بحروف مقطعه مجتمع است در ان حروف جمع کرده مجملا و چون آنرا نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس مر او را برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده و گفته‌اند آن حروف اشارت است بکلمات چنانچه در رحم گفته‌اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوای و گویند معنی او آن است که حمّ ای قضی یعنی کاری ساخته شده و مهمی پرداخته گشته وَ الکِتابِ المُبِینِ سوگند بکتاب هویدا که قرآن است که بمحض کرم إِنّا أَنزَلناهُ بدرستی که ما فرستادیم او را فِی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ در شبی بزرگ و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در ان شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه مطالب صوری و معنویست از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشته إِنّا کُنّا بدرستی که هستیم ما مُنذِرِینَ بیم‌کننده بانزال قرآن درین شب و جمعی برانند که لیله مبارکه شب براتست و آن شب نیمه شعبان است و برکت او در نزول ملائکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعم است فِیها درین شب یُفرَقُ جدا کرده و فصل داده شود کُلُّ أَمرٍ حَکِیمٍ هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات

از لیالی فاضله است که بدین امت داده‌اند در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گناهکاران بعدد هر موی که بر گوسفندان بنی کلب است و درین شب آب زمزم زیاده میشود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که درین شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملك ویرا بشارت دهند به بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی دیگر او را بازدارند از آفات دنیا و ده ملك دیگر دفع مکائد شیطان میکنند از وی و درین شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت می‌نمایند أَمراً فرمودیم فرمودنی بفصل قضایا درین شب مِن عِندِنا از نزدیک ما إِنّا کُنّا بدرستی که هستیم ما مُرسِلِینَ فرستنده ترا که محمدی ص- صفحه : ۱۱۱۳

رَحمَةً مِن رَبِّکَ بخشائش از نزدیک پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرمود و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایش است خلق را از بخشش آسایش است خواجه چون در در مدیح خویش سفت انما انا رحمة مهداة گفت یا فرستنده‌ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب ص خود یا ملائکه را درین شب فرستادیم بسلام مومنان إِنَّه هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ بدرستی که خدا شنوا است و دانا است جمیع سخنهای بندگان را بهمه نیت‌های ایشان رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدگار آسمانها و زمینها است وَ ما بَینَهُما و آنچه میان آسمانها و زمینها است پس بدانید ای آفریدگان إِن کُنتُم مُوقِنِینَ اگر هستید شما بی‌گمانان یعنی طلب‌کنندگان یقین لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یُحیِی زنده میگرداند وَ یُمِیتُ و می‌میراند یعنی اوست موجودکننده موت و حیات رَبُّکُم اوست پروردگار شما وَ رَبُّ آبائِکُمُ الأَوَّلِینَ و پروردگار پدران نخستین شما بَل هُم کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فِی شَكٍّ یَلعَبُونَ در گمانند بقرآن بازی کنند بآن فَارتَقِب پس تو منتظر باش برای ایشان یَومَ تَأتِی السَّماءُ روزی را که بیاید آسمان بِدُخانٍ مُبِینٍ بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند مراد عذابی است که نازل گردد بمستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غباری است که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم شدّت جوع بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان میخوردند و دخان عبارت است از تیرگی چشم از شدت جوع چه مرد گرسنه از ضعف گرسنگی میان خود و آسمان بهیئت دخان چیزی می‌بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشك‌سالی غباری تیره از زمین برانگیخته می‌شود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنهٔ الغبراء گویند و وجه تسمیه عام الرّماد همین است و بقول بعضی آنست که اینکه دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعهٔ آمد که فذکر الدخان و الدّجال و آن دودی باشد از مشرق تا بمغرب یَغشَی النّاسَ فرو گیرد مردمانرا و بعد از چهل روز بردارند و مومنان را ازو مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشانرا میگویند هذا عَذابٌ أَلِیمٌ اینکه است عذابی دردناك که حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود و ایشان زاری کنند و گویند رَبَّنَا اکشِف عَنَّا العَذابَ ای پروردگار ما بردار از ما اینکه عذاب را إِنّا مُؤمِنُونَ بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون اینکه بلا منکشف گردد ما ایمان آریم حق سبحانه می‌فرماید که أَنّی چگونه بود لَهُمُ الذِّکری مر ایشانرا پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَ قَد جاءَهُم و حال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِینٌ فرستاده آشکاراکننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوا پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند عَنهُ از ایمان بدو وَ قالُوا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی خبر و یسار قرآن بوی می‌آموزند مَجنُونٌ دیوانه است و دماغ او محبط شده است و با وجود اینکه هم چون وعده ایمان میدهند.

صفحه : ۱۱۱۴

إِنّا کاشِفُوا العَذابِ بدرستی که ما نیز بردارنده عذابیم از ایشان قَلِیلًا زمانی اندك یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر ع بآخر اعمار ایشان اما هیچ فائده ندهد- إِنَّکُم عائِدُونَ بدرستی که شما بازگروندگانید بکفر آورده‌اند که بوقت قحط ابو سفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند به پیغمبر علیه الصلوة و السلام دادند و آنحضرت ص دعا فرموده بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل

روز دخان مرتفع شود و ایشان بازگردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق یَومَ نَبطِشُ البَطشَةَ الکَبری یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدرست که حق تعالی وعید میکند مشرکانرا که در آن روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و اسر إنّا مُنتَقِمُونَ بدرستی که ما انتقام‌کننده‌ایم در آنروز وَ لَقَد فَتَنّا و بدرستی که ما امتحان کردیم قَبلَهُم پیش از کفّار مکّه قَومَ فِرعَونَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَ جاءَهُم و آمد ایشانرا رَسُولٌ کَرِیمٌ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام أن أَدُّوا إِلَیَّ بآنکه ادا کنید یعنی دست بازدارید و بفرستید با من عِبادَ اللّهِ بندگان خدا یعنی بنی اسرائیل را إِنِّی لَکُم بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِینٌ فرستاده‌ام امین بوحی و متهم نیستم در نیک‌خواهی خلق وَ أن لا تَعلُوا و آمدم بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَی اللّهِ بر خدای و اهانت وحی او ننمائید إِنِّی آتِیکُم بِسُلطانٍ بدرستی که من آرنده‌ام بشما حجتی مُبِینٍ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع اینکه سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند موسی فرمودآن به وَ إِنِّی عُذتُ و بدرستی که من پناه بردم آن به بِرَبِّی وَ رَبِّکُم بپروردگار خود و بپروردگار شما آن به أن تَرجُمُونِ از انکه مرا سنگسار کنید یا بکشتید یا دشنام دهید که وی نگهدار من است وَ إن لَم تُؤمِنُوا لِی و اگر باور نمی‌دارید مرا و نمیگروید بمن فَاعتَزِلُونِ پس کرانه کنید از من و میازارید مرا مصرعه را بخیر تو امید نیست بد مرسان ایشان سخن آنحضرت ص قبول نکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعا رَبَّهُ پس بخواند موسی علیه السلام پروردگار خود را أَنَّ هؤُلاءِ بآنکه اینکه گروه قبطیان قَومٌ مُجرِمُونَ گروهی‌اند مصر بکفر و کبر یعنی ایشانرا هلاک کن که مشرکانند حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فَأَسرِ بِعِبادِی لَیلًا پس ببر بندگان مرا بشب از مصر إِنَّکُم مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی درآمدشدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند و از پی شما درآیند و بلب دریا رسیده تو عصا بر دریا زن که بشگافد درو راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند.

صفحه : ۱۱۱۵

وَ اترُکِ البَحرَ و بگذار دریا را رَهواً ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها درو ظاهر بود یعنی دیگر بار برو عصا مزن که بحال اوّل رود و بگذارش تا قبطیان درو درآیند و مترس إِنَّهُم بدرستی که ایشان جُندٌ مُغرَقُونَ گروهی غرق‌شدگانند یعنی همه در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند کَم تَرَکُوا چه بسیار که بگذاشتند مِن جَنّاتٍ از بوستانهای پر درخت وَ عُیُونٍ و چشمهای آب روان وَ زُرُوعٍ و کشتهای رسیده وَ مَقامٍ کَرِیمٍ و منزلها نیکو آراسته وَ نَعمَةٍ کانُوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِیها در ان نعمت فاکِهِینَ متنعمان و شادی‌کنان کَذلِکَ کار ما با مکذبان همچنین است وَ أَورَثناها و میراث دادیم منازل و مواضع ایشانرا قَوماً آخَرِینَ بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل را فَما بَکَت پس نگریست عَلَیهِمُ السَّماءُ بر ایشان آسمان وَ الأَرضُ و زمین یعنی از هلاک ایشان کس حساب نبرد در معالم آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین برو بگریند و از انس رضی اللّه عنه، منقول است که حضرت رسول علیه الصلوة و السّلام فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از ان فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند اینکه دو دراز نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و برو بگریند عطار رحمه اللّه میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف است در معالم آورده که چون امیر المؤمنین حسین بن علی مرتضی رضی اللّه عنهما شهید شد آسمان برو گریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد درین باب گفته‌اند رباعی اینکه سرخی شفق که برین چرخ بیوفا است هر شام عکس خون شهیدان کربلا است گر چرخ خون بیارد ازین غصّه درخواست در خاک خون بگرید اینکه ماجرا روا است و گفته‌اند گریه آسمان و زمین همچون گریه آدمیان است و بعضی برانند که علامتی بر ایشان ظاهر گردد که دلیل بود بر حزن و اسف همچون گریه که اغلب دال است بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که بآسمان رود و بر روی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وَ ما کانُوا و نبودند مُنظَرِینَ مهلت‌دادگان از وقتی بوقتی دیگر وَ لَقَد نَجَّینا بَنِی إِسرائِیلَ و هر آئینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ العَذابِ المُهِینِ از عذاب

خوارکننـده که بنـدگی فرعون بود و قتل ابناء و تعب در عمل عـذابی واقع مِن فِرعَونَ از فرعون إِنَّه کانَ عالِیاً بدرستی که بود فرعون سرکشنده و خود را بلند ساخته مِنَ المُسرِفِینَ از کافران که متجاوزاند از حدود ایمان وَ لَقَدِ اختَرناهُم و بدرستی که برگزیدیم موسی علیه السلام و مومنان بنی اسرائیل را عَلی عِلمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاواراند بآنکه برگزینیم ایشان را عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان.

صفحه : ۱۱۱۶

وَ آتَیناهُم و دادیم مر ایشانرا مِنَ الآیاتِ از نشانهای قدرت ما فِیهِ بَلؤُا مُبِینٌ آنچه درو نعمت آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال منّ و سلوی إِنَّ هؤُلاءِ بدرستی که اینکه گروه یعنی کفّار قریش لَیَقُولُونَ هر آئینه میگوینـد إِن هِیَ نیست عاقبت کار و خاتمه حال إِلّا مَوتَتُنَا الأُولی مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد ازو حیاتی نیست وَ ما نَحنُ و نیستیم ما بِمُنشَرِینَ زنده‌شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ فَأتُوا بِآبائِنا پس بیارید پدران ما را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست‌گویان در بعث بعد از موت اینکه سخن از ایشان جهل بوده زیرا که نه هر چه جائز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود و ظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را برو تحکم نرسد أَ هُم خَیرٌ آیا قوم قریش بهتراند در قوّت و شدّت و مال و شوکت أَم قَومُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و ابهّت و در غایت کثرت وَ الَّذِینَ و آنانکه بوده‌اند مِن قَبلِهِم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن، چون نگرویدند أَهلَکناهُم هلاک کردیم ایشانرا إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند مُجرِمِینَ گروهی کافران و منکران بعث و حشر از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم می‌گردد که ملکی بود از حمیر کنیت او ابو کرز و نام او اسعد بن ملیکای کرسیا با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرده و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و روایتی از إبن عباس رضی اللّه عنه هست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عایشه صدیقه رضی اللّه عنها منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرمود نه او را در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده و دو جراز بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند اینکه خبر شنیده بنزدیک وی رفتند و گفتند اینکه جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت ص کردند او از سر قتل و اسر اهل مدینه درگذشت و او آتش‌پرست بود و بر دست آن دو جر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هزیل بسر راه وی آمده گفتند دلالت کنیم ترا خانه که درو گنجی است از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجا است گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کند و هلاک شود تبّع قصّه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زینهار که آن شریف‌ترین بقعه‌ایست بر روی زمین و هیچکس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجا باید آورد و قربان باید فرمود تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش‌هزار شتر قربان کرد از آنجا بیمن توجه فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی‌سازیم تبّع دلائل خداپرستی بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزوده گفتند ما بآتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را دعوی بودی بر یکدیگر، در آن آتش آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود بآتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان بتمامی بسوختند و نزد ارباب شکر اللّه مساعیهم مثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم و بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را!!!!! باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بست و یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری رضی اللّه عنه بود نامه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رض نقل است که ابو کرب اسعد حمیری از تابعه ایمان آورد و پیغمبر ما قبل از بعث آنحضرت ص بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد وَ ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشانست لاعِبِینَ

بازی کنان یعنی بحکمت آفریده‌ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آفریده‌ایم و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب.

صفحه : ۱۱۱۷

ما خَلَقناهُما نیافریدیم اهل ارض و سما را إِلّا بِالحَقِّ مگر برای حق که آن مثوبت است بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا یَعلَمُونَ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود إِنَّ یَومَ الفَصلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مومن و کافر و مطیع و عاصی مِیقاتُهُم أَجمَعِینَ هنگام جمع شدن همه آدمیان است یَومَ لا یُغنِی روز که دفع نکند مَولًی دوستی و خویشاوندی عَن مَولًی از دوست و خویش خود شَیئاً چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز وَ لا هُم یُنصَرُونَ و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر إِلّا مَن رَحِمَ اللّهُ مگر کسی که خوشنود بود خدای تعالی ازو یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مر یکدیگر را به شفاعت إِنَّهُ هُوَ العَزِیزُ بدرستی که خدای تعالی غالب است کسی را که او عذاب کند کسی یاری نکند او را الرَّحِیمُ مهربان است بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طَعامُ الأَثِیمِ خوردنی گناهکاران است یعنی ابو جهل و احزاب او زقوم چون بخورند کَالمُهلِ مانند مس و روئین گداخته یَغلِی فِی البُطُونِ بجوشد شکمها جوشیدنی کَغَلیِ الحَمِیمِ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشانرا و بگدازد امعا و احشای ایشانرا پس حق سبحانه زبانیه را گوید خُذُوهُ بگیرید اینکه گناهکار را فَاعتِلُوهُ پس بکشیدش بعنف و قهر إِلی سَواءِ الجَحِیمِ بمیانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوا پس آنگاه بریزید فَوقَ رَأسِهِ بر سر او مِن عَذابِ الحَمِیمِ از عذاب آبی گرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذّب شود همچنانچه درون از زقوم معذب است و بگوئید مر او را که ذُق بچش و بکش اینکه عذاب را إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ بدرستی که تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم خود الکَرِیمُ بزرگوار بزعم خود ابو جهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وادیم در بطحا از من عزیزتر نیست در آنروز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزی و کریمی میکرد إِنَّ هذا بدرستی که اینکه عذاب ما کُنتُم بِهِ آنست که شما بودید که بآن تَمتَرُونَ شک می‌آوردید تا اکنون معاینه دیدید.

صفحه : ۱۱۱۸

إِنَّ المُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزگاران فِی مَقامٍ أَمِینٍ در جای گاهی‌اند که ایمن باشند یعنی مقامی که درو آفات و مخافات نبود فِی جَنّاتٍ در بوستانها وَ عُیُونٍ و چشمها یَلبَسُونَ می‌پوشند مِن سُندُسٍ وَ إِستَبرَقٍ از حریرهای نازک و سطبر مُتَقابِلِینَ در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا با هم مستانس باشند و در تفسیر سورآبادی آورده که اینکه تقابلی روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه رویهای یکدیگر می‌بینند کَذلِکَ همچنین برین حال می‌باشند بی تغییر و تبدیل وَ زَوَّجناهُم و قرین سازیم متقیان را بِحُورٍ بزنان سفید عِینٍ گشاده چشم اختلاف است اینان زنان دنیا باشند یا حورای عینای بهشت یَدعُونَ فِیها میخواهند در بهشت بِکُلِّ فاکِهَةٍ هر میوه که آرزو کنند آمِنِینَ در حالتی که ایمن‌اند از ضرر یا انقطاع آن لا یَذُوقُونَ نچشند فِیهَا المَوتَ در آخرت مرگ را إِلَّا المَوتَةَ الأُولی مگر مرگ پیشین که در دنیا چشیدند و چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَ وَقاهُم و نگاهدارد حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع کند عَذابَ الجَحِیمِ عذاب دوزخ را فَضلًا مِن رَبِّکَ از روی فضل و کرمی که واقع است از آفریدگار تو ذلِکَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ آن است رستگاری بزرگ فَإِنَّما یَسَّرناهُ پس جز اینکه نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بِلِسانِکَ بلغت تو لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ شاید که قوم تو فهم کنند و پند گیرند و ایشان متذکر نشدند فَارتَقِب پس چشم‌دار چیزیرا که بدیشان فرود آید إِنَّهُم مُرتَقِبُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظراند تا چه چیز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی‌اندازه بیت تابعان را وعده حسن المآب منکران را وعده ذوقوا العذاب.

صفحه : ۱۱۱۹

سورة الجاثیة

مکیّة و هی سبع و ثلثون ایة- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- حم حروف مقطعه مختصرات اسمای الهی‌اند چنانچه حا اشارت است بحی و حفیظ و میم کنایت است از ملك و مجید و در لطائف آورده که حا حکم ازلی است و میم ملك ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنزِیلُ الکِتابِ فرود آمدن کتاب یعنی قرآن مِنَ اللّهِ العَزِیزِ از نزدیك خدااییست بر همه غالب الحَکِیمِ دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب إِنَّ فِی السَّماواتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیّاره و ثابته وَ الأَرضِ و در زمین از جبال و اشجار و حیوانات لَآیاتٍ لِلمُؤمِنِینَ هر آئینه نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَ فِی خَلقِکُم و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حالی بحالی وَ ما یَبُثُّ و آنچه پراگنده سازد در زمین مِن دابَّةٍ از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان آیاتٌ علامتها است برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لِقَومٍ یُوقِنُونَ مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن شوند وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَ ما أَنزَلَ اللّهُ و در آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ السَّماءِ از آسمان یا از ابر مِن رِزقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزی است فَأَحیا بِهِ الأَرضَ پس زنده گردانید بآن مطر زمین را بَعدَ مَوتِها بعد از خشکی و پژمردگی آن وَ تَصرِیفِ الرِّیاحِ و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت احوال آیاتٌ دلالت‌ها است روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِقَومٍ یَعقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلكَ اینکه دلیلها آیاتُ اللّهِ دلائل قدرت خدای است یا اینکه آیت‌ها آیات قرآن است نَتلُوها عَلَیكَ میخوانیم بر تو آنرا بِالحَقِّ براستی و درستی فَبِأَیِّ حَدِیثٍ پس بکدام سخن بَعدَ اللّهِ پس از سخن خدای که قرآن است وَ آیاتِهِ و دلائل قدرت او یُؤمِنُونَ ایمان می‌آرید و حفص بیا می‌خوانند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند وَیلٌ سختی عذاب لِکُلِّ أَفّاكٍ مر هر دروغگوئی راست أَثِیمٍ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که.

صفحه : ۱۱۲۰ یَسمَعُ می‌شنود آیاتِ اللّهِ آیت‌های خدای که تُتلی عَلَیهِ خوانده می‌شود برو ثُمَّ یُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی اقامت می‌نماید بر کفر خود مُستَکبِراً در حالتی که گردن‌کش است از ایمان بدان کَأَن لَم یَسمَعها گویا که نشنیده است آنرا یعنی چون گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده فَبَشِّرهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ پس مژده ده او را بعذابی دردناك در دوزخ بشارت بر سبیل تهکم است وَ إِذا عَلِمَ و چون بشنود مِن آیاتِنا از آیتهای کتاب ما شَیئاً چیزی یعنی چون بدو رسد سختی و داند که از قرآن است اتَّخَذَها هُزُواً فراگیرد آنرا مهزوبه یعنی بدان فسوس کند و بصورتی بازنماید که از حق و صواب دور باشد أُولئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُم مر ایشان را است عَذابٌ مُهِینٌ عذابی خوارکننده مِن وَرائِهِم از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ دوزخ است چه بدان متوجه‌اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَ لا یُغنِی عَنهُم و دفع کند از ایشان ما کَسَبُوا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شَیئاً چیزی از عذاب خدای وَ لا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فراگرفتند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای أَولِیاءَ دوستان و معبودان وَ لَهُم و مر ایشان را است عَذابٌ عَظِیمٌ عذابی بزرگ که شدّت آن از حد متجاوز است هذا اینکه قرآن هُدیً راه‌نماینده است وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویده‌اند بِآیاتِ رَبِّهِم با آیات پروردگار ایشان که قرآن با دلائل قدرت است و حکمت لَهُم عَذابٌ مر ایشانراست از عذاب مِن رِجزٍ أَلِیمٌ از سخت‌ترین عذابی المرساننده اللّهُ خدای الَّذِی سَخَّرَ آنست که رام کرد لَکُمُ البَحرَ مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار گردانید تا چیزها متخلخل مانند چوبها بر بالای او بایستد و گفته‌اند تسخیر او اینکه است که منع نمی‌کند از غوص درو و سیر بر او لِتَجرِیَ الفُلكُ تا برود کشتیها فِیهِ در وی بِأَمرِهِ بفرمان خدای وَ لِتَبتَغُوا و تا طلب میکنید مِن فَضلِهِ از فضل خدا انواع فائدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ و تا شاید که شکر گوئید خدای را برین نعمتها.

صفحه : ۱۱۲۱

وَ سَخَّرَ لَکُم و فرمان کرد برای شما منفعت شما ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جَمِیعاً همه اینها مِنهُ ازوست نه از غیر او إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه در تسخیر اینکه اشیا لَآیاتٍ هر آئینه نشانها است بر قدرت الهی و علم و حکمت بادشاهی- لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ مر گروهی را که تفکّر کنند در غرائب صنع و عجائب خلق او که در صحائف مبدعات ظاهر است و از صفائح مکونات باهر بیت در جمله جهان ز مغز تا پوست هر ذره گواه قدرت اوست آورده‌اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی اللّه عنه، دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قُل بگو ای محمّد لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آن کسانی را که گرویده‌اند یَغفِرُوا تا عفو فرمایند لِلَّذِینَ لا یَرجُونَ مر آنانرا که نمی‌ترسند أَیّامَ اللّهِ از روزهای هلاك و عذاب خدای عرب از وقائع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اعماس پس معنی آیت آن است که درگذرانید از قومی که تامل نمی‌کنند در روزهای هلاك کافران و نمی‌ترسند از ان لِیَجزِیَ تا پاداش دهد خدای قَوماً بِما کانُوا یَکسِبُونَ گروهی را بآنچه هستند که کسب میکنند از اساءت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه اللّه علیه نقل میکنند که ما در پیش فاروق رضی اللّه نشسته بودیم قاری اینکه آیت بخواند و عمر رض فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیت قصّه جهجهاه غفاری و سنان جهنی است و شمه از ان در سوره منافقون گفته خواهد شد و بدان تقدیر اینکه آیت را مدنی باید گفت چه اینکه سوره باتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول اینکه آیت من ذا ألذی یقرض اللّه قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طعن میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد اینکه خبر بفاروق رضی اللّه عنه رسیده برجست و شمشیر کشید روی به جستجوی او نهاد تا هر جا بیند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام اینکه آیت بیاورد و رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم کس را بطلب عمر رض فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر رض شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود و اینکه آیت بر وی خواند امیر المومنین عمر رض گفت یا رسول اللّه ص بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب بر روی من نه‌بینند و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهد نکنند نظم چو بد بینی ز خلقی درگذاری ترا زیبد طریق بردباری اگرچه دامت را میدرد خار تو گل باش و دهان پرخنده میدارد و گفته‌اند اینکه آیت بآیت قتال منسوخ است مَن عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفسِهِ هر که بکند کاری شایسته پس مر نفس او راست ثواب آن عمل وَ مَن أَساءَ و هر که کاری بد کند فَعَلَیها پس بروست و زرد و بال آن ثُمَّ إِلی رَبِّکُم پس بسوی آفریدگار خود تُرجَعُونَ بازگردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَ لَقَد آتَینا و بدرستی که ما دادیم بَنِی إِسرائِیلَ الکِتابَ فرزندان یعقوب ع را توریت وَ الحُکمَ و حکم کردن در دین وَ النُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله اینکه قدر پیغمبر نبوده‌اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف ع تا زمان عیسی ع وَ رَزَقناهُم و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّیِّباتِ از چیزهائی که پاکیزه و حلال‌اند و گفته‌اند مراد من و سلوی است وَ فَضَّلناهُم و تفضیل دادیم ایشانرا عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان.

صفحه : ۱۱۲۲

وَ آتَیناهُم و عطا کردیم ایشانرا بَیِّناتٍ دلیلهای روشن مِنَ الأَمرِ از کار دین و ملت یا معجزه هویدا یا آیتهای پیدا در کار محمّد صلی اللّه علیه و سلّم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اختَلَفُوا پس اختلاف نکردند در کار او إِلّا مگر مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ پس از انکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آن پیغمبر است که در توریت مذکور شده و امر او را بپوشیدند بَغیاً بَینَهُم از روی عداوت و حسد که در میان ایشان است إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو یَقضِی بَینَهُم حکم میکند میان ایشان یَومَ القِیامَةِ در روز رستخیز فِیما کانُوا فِیهِ در آنچه که در ان یَختَلِفُونَ اختلاف کردند یعنی در کلمات مبیّنه در توریت که مبنی بود از نعت سیّد کائنات علیه افضل الصّلوات و التسلیمات ثُمَّ جَعَلناكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوك تو عَلی شَرِیعَةٍ بر راهی روشن مِنَ الأَمرِ از کار دین فَاتَّبِعها پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود سازد بدان عمل نمای وَ لا تَتَّبِع أَهواءَ الَّذِینَ و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یَعلَمُونَ نمیدانند حقیقت

توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند که بدین پدران خود بازگرد إِنَّهُم لَن یُغنُوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عَنکَ از تو مِنَ اللّهِ شَیئاً از عذاب خدا چیزیرا اگر خواهد بتو وَ إِنَ الظّالِمِینَ و بدرستی که ستمکاران بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرانـد و دوستی ایشـان یکـدیگر را بحسب مجـانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن وَ اللّهُ و خـدای وَلِیُّ المُتَّقِینَ دوست پرهیزگاران است تو هم ایشان را دوست دار هذا اینکه متابعت شریعت بَصائِرُ لِلنّاسِ بینائیها است مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان بینند راه حق را از ضلالت وَ هُدیً وَ رَحمَةٌ و هدایتی و بخششـی از خـدای لِقَومٍ یُوقِنُونَ مر گروهی را که بیگمـان شونـد یعنی از بـادیه گمان گذشـته طالب سر منزل یقین باشـند در معالم آورده که نفری از مشـرکان مکه مومنان را گفتند که آنچه شـما در باب بعث و حشـر میگوئید اگر راست باشد و ما را بعالمی دیگر برند بدانجا نیز بمال و جاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیت آمد که.

صفحه : ۱۱۲۳

أَم حَسِبَ آیـا نه چنین است که پنداشـته‌اند الَّذِینَ اجتَرَحُوا السَّیِّئاتِ آنانکه کسب کرده‌انـد بـدیها را چون کفر و معصـیت أَن نَجعَلَهُم آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت کَالَّذِینَ آمَنُوا ماننـد آنها که گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای شایسته یعنی مشـرکان در کرامت چون مومنـان نخواهنـد بود سَواءً یکسان است مَحیاهُم زنـدگانی ایشان وَ مَماتُهُم و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بر ایمان بمیرد بر ایمان زنـده خواهـد شـد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهـد شد ساءَ ما یَحکُمُونَ بد حکمی است که ایشـان می‌کننـد و نتیجه شـرک و توحیـد را برابر میدارنـد مصـرعه یست یکسـان لای زهرآمیز با آب حیات وَ خَلَقَ اللّهُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ و بیافریـد خـدا آسـمانها و زمینهـا را بِالحَقِّ براستی و عـدل و مقتضای آن است که میان محسن و مسی و موحـد و مشـرک تفـاوت باشـد وَ لِتُجزی و دیگر برای آنکه پـاداش داده شود کُلُّ نَفسٍ هر نفسـی بِما کَسَبَت بآنچه کسب کرده از خیر و شـر وَ هُم و ایشان یعنی عمل‌کنندگان لا یُظلَمُونَ ستم‌دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا خواهـد داد أَ فَرَأَیتَ آیا چون بینی مَنِ اتَّخَذَ آن را که فراگرفت إِلهَهُ هَواهُ خدای خود هوای خود را یعنی از پی هوا رود و فرمـان او برد چنـانچه فرمـان خـدای میبائـد برد یـا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی بتی می‌پرستد چون بتی نیکوتر ازو می‌بیند آنرا بگذارد و اینکه را بخدای بردارد وَ أَضَلَّهُ اللّهُ و چون می‌بینی آنرا که گمراه ساخته و فروگذاشته آن را خدای- عَلی عِلمٍ بر دانشـی که حضـرت اوراست بعاقبت آنکس وَ خَتَمَ عَلی سَمعِهِ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وَ قَلبِهِ و بر دل او تا تعقل آیـات حق نکنـد وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ و نهـاده بر چشم او غِشاوَةً پوششـی تـا بنظر اعتبار ننگرد جواب شـرط آنست که چنین کس را چگـونه هـدایت باشـد فَمَن یَهدِیهِ پس کیسـت کـه راه نمایـد اینکه کسـی را مِن بَعدِ اللّهِ از پس فروگذاشـتن خـدای مر او را أَ فَلا تَذَکَّرُونَ آیا پند نمی‌گیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید.

صفحه : ۱۱۲۴

وَ قالُوا و گفتنـد منکران بعث ما هِیَ نیست زنـدگانی إِلّا حَیاتُنَا الـدُّنیا مگر زنـدگانی دنیا که ما دروئیم نَمُوتُ وَ نَحیا می‌میریم و زنده می‌شویم یعنی بعضـی از ما می‌میرنـد و بعضـی زنده میشوند و احتمال دارد که قائلان اینکه سـخن مذهب تناسخ داشـته باشـند و نزد ایشـان آنست که هر که می‌میرد روح او با جسـد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کنـد تا دیگر بار بمیرد و بار دیگر با دیگری می‌آیـد شامکونی که بزعم ایشان پیغمبر است ازو نقل کرده‌انـد که گفت من خود را در هزار و هفصـد قالب دیده‌ام و هم مشـرکان گفته‌انـد وَ ما یُهلِکُنا و هلاک نمی‌کننـد ما را إِلَّا الدَّهرُ مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وَ ما لَهُم و نیست مر کافران را بِذلِکَ بدین که نسبت مرگ بروزگار می‌کننـد مِن عِلمٍ هیچ دانشـی که مقلب دهور و مصـرف آن حضـرت عزّت است تعالی شانه، و دهر را در هیچ کـاری اختیـاری نیست نظم دهر ترا دهر پناهی ترا حکم ترا زیبـد و شاهی ترا دور زمان کار نسازد بخود چرخ فلک سـر نفرازد بخـود اینکه همه فرمـان ترا بنده‌انـد در ره امر تـو شـتابنده‌اند إِن هُم نیستند ایشـان إِلّا یَظُنُّونَ مگر که گمـان می‌برنـد و بمجرد تقلید

بی‌تمسک بـدلیلی سـخن میگویند وَ إذا تُتلی عَلَیهِم و چون خوانده شود بر ایشان آیاتُنا آیتهای کتاب ما بَیِّناتٍ در حالتی که روشن و واضـح الـدلاله باشـد در باب بعث و نشـر مثل قل یحییها الـذی انشاها اول مرهٔ وماننـد ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کانَ حُجَّتَهُم نباشـد برهـان ایشان إلّا أن قالُوا ائتُوا مگر آنکه گوینـد بیاریـد بِآبائِنا پـدران ما را إن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستیـد راست‌گویان در زنـده کردن خلق بعـد از مرگ بروز رسـتخیز و اینکه سـخن از جهل و عناد گوینـد چه احیای موتی موقت است بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نیایـد کرد قُلِ اللّهُ یُحیِیکُم بگو ای محمّـد ص که خـدا زنده گردانـد شـما را در رحم مـادران ثُمَّ یُمِیتُکُم پس میرانـد شـما را در دنیـا ثُمَّ یَجمَعُکُم پس جمع کنـد در قبور إِلی یَومِ القِیامَهِٔ تا روز رستخیز لا رَیبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند از قلت افکار و قصور انظـار وَ لِلّهِ و مر خـدای راست مُلـکُ السَّمـاواتِ وَ الأَرضِ بادشاهی آسـمانها و زمینها وَ یَومَ تَقُومُ السّاعَهُٔ و روز که قائم شود قیامت یَومَئِذٍ در ان روز یَخسَرُ المُبطِلُونَ زیان کنند تباه‌کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ بازگردند- صفحه : ۱۱۲۵

وَ تَری کُلَّ أُمَّهٍٔ و به‌بینی در ان روز هر گروهی را جاثِیَهًٔ بزانو درآمـده و گفته‌انـد جثو خاصه کفار است و اصـح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانوا درافتنـد کُلُّ أُمَّهٍٔ هر گروهی تُـدعی خوانده شوند إِلی کِتابِهَا بکتابهای ایشان یعنی بصـحائف اعمال ایشان و ایشانرا گویند الیَومَ تُجزَونَ امروز جزا داده خواهید شد ما کُنتُم تَعمَلُونَ آنچه بودید که عمل می‌کردید هذا کِتابُنا اینکه است کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم یَنطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَیکُم بر شما عملهای شما را بِالحَقِّ براستی بی‌زیـادت و نقصـان إِنّا کُنّا نَستَنسِخُ بـدرستیکه ما نسـخه گرفتیم ما کُنتُم تَعمَلُونَ آنچه بودیـد که کردیـد در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان به آسـمان برند حق سبحانه ثابت سازد در ان نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بر ان مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کند و گفته‌اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نامه اعمال بنی آدم بملائکه می‌سپارند فَأَمَّا الَّذِینَ پس آنانکه آمَنُوا گرویده‌اند بخدا و رسول ص و آنچه از نزدیک او است وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای شایسته فَیُدخِلُهُم پس درآرد ایشـانرا رَبُّهُم پروردگـار ایشـان فِی رَحمَتِهِ در رحمت خود که از جمله آن بهشت است ذلِکَ آن ادخـال در رحمت خود هُوَ الفَوزُ المُبِینُ آن است رسـتگاری آشـکارا وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و امـا آنانکه نگرویده‌انـد ایشان را گوینـد أَ فَلَم تَکُن آیاتِی آیا نبود که آیات من تُتلی عَلَیکُم خوانده میشد بر شـما یعنی پیغمبران فرسـتادم تا آیتهای کتاب ما بر شـما می‌خواندند فَاستَکبَرتُم پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وَ کُنتُم و بودید شـما قَوماً مُجرِمِینَ گروهی شـرک‌آرندگان وَ إِذا قِیلَ و چون گفته می‌شد نزدیک شما که ای قوم إِنَّ وَعـدَ اللّهِ حَقٌّ بـدرستی که وعده خدا بحشـر و حساب و ثواب و عقاب راست است وَ السّاعَهُٔ لا رَیبَ فِیها و قیامت هیچ شکی نیست در ان قُلتُم ما نَدرِی می‌گفتید ما نمیدانیم که مَا السّاعَهُٔ چه چیز است قیامت إِن نَظُنُّ گمان نبریم بقیام ساعت إِلّا ظَنًّا مگر گمانی از شـما یعنی گمان ما آن است که شـما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را در ان وَ ما نَحنُ بِمُستَیقِنِینَ و نیستم ما بی بی‌گمانان در ان یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت.

صفحه : ۱۱۲۶

وَ بَدا لَهُم و ظاهر شود مر ایشانرا در آخرت سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا پاداش بدیها که کرده‌اند در دنیا وَ حاقَ بِهِم و فرود آید بدیشان ما کانُوا بِهِ عـذاب آنچه بودنـد که بـدان یَستَهزِؤُنَ فسوس میداشـتند از عقوبـات قیامت وَ قِیلَ الیَومَ و گوینـد مر ایشانرا که امروز نَنساکُم فرو میگزاریم شـما را در آتش بنوعی که فرو می‌گذارند و دست بازمیدارند چیزی فراموش شده را کَما نَسِیتُم همچنانکه شـما نیز دست بازداشتید و فروگذاشته‌اید بغفلت لِقاءَ یَومِکُم هذا دیدن اینکه روز شما را و ساختگی نکردید برای وی وَ مَأواکُمُ النّارُ و جایگاه شما آتش است وَ ما لَکُم و نیست مر شـما را مِن ناصِرِینَ از یاران و مددگاران که خلاصی دهند شما را از آتش ذلِکُم اینکه فرود آمدن عذاب بشـما بِأَنَّکُمُ اتَّخَذتُم به سـبب آنست که شـما فراگرفتید آیاتِ اللّهِ آیتهای کتاب خدای یا دلائل قدرت او را هُزُواً مهزوبه یعنی فسوس میکردید بدان و تفکّر نمی‌کردید در ان وَ غَرَّتکُمُ الحَیاهُٔ الدُّنیا و فریفته کرد شـما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شدید

و از حیات جاودانی غافل مانده بودید فَالیَومَ پس امروز لا یُخرَجُونَ بیرون آورده نشوند مِنها از آتش دوزخ وَ لا هُم یُستَعتَبُونَ و نه‌اند ایشان که طلب خوشنودی کنند از ایشان یعنی ایشانرا نگویند که عذرخواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بغایت دور است فَلِلّهِ الحَمدُ پس خدای راست همه ثنا و ستائشها رَبِّ السَّماواتِ آفریدگار آسمانها وَ رَبِّ الأَرضِ و خداوند زمین رَبِّ العالَمِینَ تربیت‌کننده عالمیان وَ لَهُ الکِبرِیاءُ و مر اوراست بزرگواری و عظمت و فرمانگذاری و آثار آن ظاهر است فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمین وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غالب بر همه خلق الحَکِیمُ دانا در همه کارها.

صفحه : ۱۱۲۷

سورة الاحقاف

مکیة و هی خمس و ثلثون آیة- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- حم امام قشیری رحمه اللّه فرمود که حا اشارت است بحکم الهی و میم کنایت است از مجد پادشاهی قسم یاد می‌کند بحکم کامل و مجد خود که عذاب نکنم هرکرا که بمن ایمان آورد و در لطائف هثیمی مذکور است که حمایت اهل توحید است و میم مرضات حق از ایشان مع المزید که آن عبارت است از نظر الی وجه اللّه الحمید تَنزِیلُ الکِتابِ فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی مِنَ اللّهِ العَزِیزِ الحَکِیمِ از خداوند قوی غالب است حکم‌کننده باصواب کار در کردار و گفتار، نه از غیر او ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ نیافریدیم آسمانها و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است از انواع مخلوقات و اصناف موجودات إِلّا بِالحَقِّ مگر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت است وَ أَجَلٍ مُسَمًّی و نیافریدیم آنها را مگر باندازه زمانی نامبرده که هر یک را آخر مدّت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند روز قیامت است وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویده‌اند بآخرت هر آئینه عَمّا أُنذِرُوا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعرِضُونَ روی گردانیده‌اند نه در ان فکر کنند و نه وقوع آن را مسلّم دارند قُل بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم کافران را أَ رَأَیتُم ما تَدعُونَ خبر دهید مرا از آنچه می‌پرستید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی چون ملائکه و اصنام و جن و جز آن أَرُونِی بنمائید بمن که ما ذا خَلَقُوا چه چیز آفریده‌اند مِنَ الأَرضِ از زمین و اجزای آن أَم لَهُم شِرکٌ یا مر ایشان راست شرکتی فِی السَّماواتِ در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزاند و ایشانرا در زمین و آسمان تصرّفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک می‌سازید ائتُونِی بِکِتابٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد مِن قَبلِ هذا پیش از آمدن قرآن که درو فرموده شده باشد شما را بشرک أَو أَثارَةٍ مِن عِلمٍ یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء ع گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست‌گویان در دعوی خود چون مشرکان درین حجت فروماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که- صفحه : ۱۱۲۸

وَ مَن أَضَلُّ و کیست گمراه‌تر مِمَّن یَدعُوا از کسی که بخواند و بپرستد مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی مَن لا یَستَجِیبُ لَهُ آن را که اجابت نکند دعای او را إِلی یَومِ القِیامَةِ تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت ازو ظاهر نخواهد شد وَ هُم و بتان عَن دُعائِهِم از خواندن بت‌پرستان مر ایشانرا غافِلُونَ بی‌خبرانند و چون نمی‌شنوند دعای ایشانرا پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده و اجابت‌کننده دست بازدارد و روی توجه بجمادی چند نابینا و ناشنوا آرد بیت بی‌بهره کسی که چشمه آب حیات بگذارد درو نهد بسوی ظلمات وَ إِذا حُشِرَ النّاسُ و چون حشر کرده شوند مردمان کانُوا لَهُم باشند معبودان باطل مر عابدان خود را أَعداءً دشمنان بخلاف آنچه گمان می‌برند از شفاعت و مددگاری وَ کانُوا و باشند معبودان باطل بِعِبادَتِهِم بپرستش عابدان مر ایشانرا کافِرِینَ ناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش ایشانرا منکر یعنی بتان میگویند که اینان ما را نپرستیده‌اند کما قال یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت‌پرستان گویند که ما بتان را پرستش نکردیم کما قال و اللّه ربنا ما کنا مشرکین وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم و چون خوانده شود بر کافران آیاتُنا آیتهای کتاب ما بَیِّناتٍ در حالتی که ظاهر باشد دلائل اعجاز از ان قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده‌اند لِلحَقِّ مر سخن حق را لَمّا جاءَهُم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سِحرٌ

مُبِينٌ اینکه است جادوی آشکارا أَم يَقُولُونَ بلکه بهمین بسنده نکنند که آنرا سحر خوانند، و میگویند افتَراهُ بربسته است قرآن را محمّد ص بر خدای و از خود گفته قُل إِن افتَرَيتُهُ بگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آئینه بر آن عقوبتی بزرگ متفرع شود- فَلا تَملِكُونَ پس شما و غیر شما مالك نتوانید بود لِی برای من مِنَ اللّهِ شَيئاً از خدا چیزیرا یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بمن خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و با استظهار کدام مددگاری اینکه کار کنم هُوَ أَعلَمُ خدا داناتر است بِما تُفِيضُونَ بآنچه خوض میکنید فِيهِ در اینکه یعنی طعن میزنید بر قرآن و سحر و مفتری میگوئید كَفى بِهِ شَهِيداً بسنده است خدا گواه بدان بَينِي وَ بَينَكُم میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و فساد وَ هُوَ الغَفُورُ و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرك الرَّحِيمُ مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد.

صفحه : ۱۱۲۹

قُل ما كُنتُ بگو ای محمّد ص که من نیستم بِدعاً مِنَ الرُّسُلِ نو درآمده از پیغمبران یعنی اوّل پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده‌اند پس نبوت مرا چرا منکرايد وَ ما أَدرِي ما يُفعَلُ و نمیدانم چه خواهند کرد بِی بمن از محبت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَ لا بِكُم و نمیدانم بشما چه کنند از خسف و قذف در جفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول اینکه آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمّد ص نزدیك خدای یك‌ست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند اللّه است بایستی که خدا او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد اینکه آیت آمد لِيَغفِرَ لَكَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ در اسباب نزول آورده است که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در ان آب و درخت و نخلستان بوده صحابه رض بعد از استماع اینکه رویای خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزار مشرکان از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال می‌نمودند اینکه آیت آمد که بگو نمیدانم که مر او شما را هجرت خواهند فرمود یا نی إِن أَتَّبِعُ پیروی نمی‌کنم إِلّا ما يُوحى مگر آن چیزیکه وحی کرده میشود إِلَيَّ بسوی من و از ان در نمی‌توانم گذشت وَ ما أَنَا و نیستم من إِلّا نَذِيرٌ مگر بیم‌کننده از عذاب خدای مُبِينٌ آشکارا بیم‌کننده و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد و نعم ما قال رباعی ای دل تا کی فضولی و بوالعجبی از من چه نشان عاقبت می‌طلبی سرگشته بود خواه ولی خواه نبی در وادی ما ادری ما یفعل بی قُل بگو ای محمّد ص أَ رَأَيتُم خبر دهید مرا إِن كانَ اگر باشد قرآن مِن عِندِ اللّهِ از نزدیك خدای وَ كَفَرتُم بِهِ و شما کافر شده‌اید بدان وَ شَهِدَ و گواهی داده است شاهِدٌ مِن بَنِي إِسرائِيلَ گواهی‌دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد اللّه بن سلام و گفته‌اند یامین بن یامین رضی اللّه عنه، عَلى مِثلِهِ بر قرآن که از نزدیك خدای است فَآمَنَ پس ایمان آورده است بآن از مسروق رحمه اللّه منقول است که اینکه شاهد نه إبن سلام است و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام إبن سلام در مدینه بود و اینکه حم در مکه فرود آمده بلکه آیت در محاجه‌ایست که میان رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم و قریش واقع شده بود و شاهد موسی ع کلیم است و مثل قرآن توریت است و معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدای تعالی بود و شما بدان نگروید و موسی علیه السّلام گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدا است و او به قرآن ایمان آورده وَ استَكبَرتُم و شما سرکشی کرده‌اید و بدان نگرویده‌اید شما ستمکاران باشید بر خود درین کار إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای لا يَهدِي القَومَ الظّالِمِينَ راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را و در بادیه خذلان فرو میگذارد آورده‌اند که چون قبائل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان اینکه آیت آمد.

صفحه : ۱۱۳۰ وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب ایشان لَو كانَ خَيراً اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی ما سَبَقُونا پیشی نه‌گرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی إِلَيهِ بسوی او از اراذل قبائل بلکه مادران سابق می‌بودیم چه رتبه ما از ایشان بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا

یهود بعد از اسلام إبن سلام و اصحاب او رضی اللّه عنهم گفتند که اگر آنچه محمّد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشان است وَ إذ لَم یَهتَدُوا بِهِ و چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر آورد فَسَیَقُولُونَ پس میگویند هذا إفکٌ قَدِیمٌ اینکه دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل اینکه گفته‌اند وَ مِن قَبلِهِ و حال آنکه پیش از قرآن کِتابُ مُوسی کتاب موسی یعنی توریت بوده و گردانیدیم ما آنرا إماماً پیشوای اهل دین وَ رَحمَةً و بسبب رحمت باوردارندگان وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ و اینکه قرآن کتابی است تصدیق‌کننده مر توریت یا جمیع کتب منزله را لِساناً عَرَبِیًّا بزبان تازی لِیُنذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وَ بُشری و مژده‌دهنده لِلمُحسِنِینَ مر نیکوکاران را برضوان الهی إنَّ الَّذِینَ قالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّهُ پروردگار ما خدای است ثُمَّ استَقامُوا پس بایستادند بر ان و عدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهای عمل است در بحر الحقائق فرموده که استقامت ورزیدن بجوارح بر تعهّد و ارکان شریعت و بنفوس بر تادّب بآداب طریقت و بقلوب بر تصفیه آن از تعلقات و بارواح بر تجلیه آن از انوار صفات و سیر بر محض توحید و بخفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و بباید دانست که بی‌همراهی استقامت وصول بسرمنزل کمال فکری است بس باطل و خیالی است بغایت محال مصرعه- کرامت نیابی مگر ز استقامت فَلا خَوفٌ عَلَیهِم پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان در ان جهان وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان أُولئِکَ آنگروه یعنی اهل ایمان و استقامت أَصحابُ الجَنَّةِ ملازمان بهشت‌اند خالِدِینَ فِیها جاوید بودگان در ان و پاداش داده شوند جَزاءً پاداش دادنی بِما کانُوا یَعمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند- صفحه : ۱۱۳۱

وَ وَصَّینَا الإِنسانَ و فرمودیم آدمی را بِوالِدَیهِ إِحساناً با پدر و مادر خود نیکی کردن حَمَلَتهُ أُمُّهُ برداشته است آدمی را مادر او کُرهاً برنج و سختی وَ وَضَعَتهُ کُرهاً و بنهاده است او را بمشقت و محنت وَ حَملُهُ و مدت حمل او وَ فِصالُهُ و زمان از شیر بازگرفتن او ثَلاثُونَ شَهراً سی ماه است اگر کسی خواهد که مدّت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم شد که اقل مدّت شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حَتّی إِذا بَلَغَ تا وقتی که برسد آدمی أَشُدَّهُ بکمال قوّت خود که سی و سه سالگی است و گفته‌اند از هژده تا چهل وَ بَلَغَ أَربَعِینَ سَنَةً و برسند بچهل سالگی اکثر مفسّران برآنند که اینکه آیت خاص است با امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللّه عنه، که شش ماه در شکم مادر بود و دو سال تمام شیر خورده و هژده ساله بخدمت حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسید و آنحضرت ص بیست ساله بود که در سفر و حضر رفیق و قرین وی بودی و چون سال مبارک حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم بچهل رسید مبعوث شد و صدیق رض سی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَوزِعنِی الهام ده مرا و توفیق بخش أَن أَشکُرَ تا شکر گویم نِعمَتَکَ الَّتِی نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود أَنعَمتَ عَلَیَّ انعام کرده بر من که نعمت اسلام است وَ عَلی والِدَیَّ و بر نعمتیکه بر پدر و مادر من داده که حیات است و قدرت و نعمت، اسلام نیز گفته‌اند که از مهاجر و انصار رض کسی که پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست وَ أَن أَعمَلَ و دیگر الهام ده که عمل کنم صالِحاً عمل ستوده که تَرضاهُ به‌پسندی آنرا و از ان خوشنود باشی حق سبحانه دعای ویرا مستجاب گردانید و توفیق داد تا هر بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از جمله آن بلال حبشی رض است وَ أَصلِح لِی دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فِی ذُرِّیَّتِی در فرزندان من اینکه دعا نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عائشه صدیقه رضی اللّه عنها بشرف فراش حضرت اشرف رسل علیه الصلوة و السّلام مشرّف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او ابو عتیق نیز بدولت خدمت حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسید و شرف سرفرازی یافت در وسیط آورده که از اصحاب رض چهار مسلمان که جد و پدر و نبیره و پسر نبیره باشند پیغمبر علیه السلام را ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رضی اللّه عنهم و بسی قبائل بزرگ از اولاد صدیق رضی اللّه عنه، در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته إِنِّی بدرستی که من تُبتُ إِلَیکَ بازگشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در

ان نیست وَ إِنِّی مِنَ الْمُسلِمِینَ و من از گردن نهادگانم فرمان ترا.

صفحه : ۱۱۳۲

أُولئِکَ آن گروه که با پدر و مادر نیکوئی کرده شکر نعمت بجای آورند الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ آنانند که قبول کرده شود عَنهُم از ایشان أَحسَنَ ما عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده‌اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد وَ نَتَجاوَزُ و درگذرانیده شود عَن سَیِّئاتِهِم از گناهان ایشان و حفص رح در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فِی أَصحابِ الجَنَّةِ در میان اهل بهشت وَعدَ الصِّدقِ وعده داد خدا وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِی کانُوا آن وعده که بودند در دنیا یُوعَدُونَ وعده داده شده‌اند بآن و آن وعده درین آیت است که وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ الایة وَ الَّذِی قالَ و آنکس که گفت لِوالِدَیهِ مر پدر و مادر خود را وقتی که او را بایمان بآخرت میخواندند أُفٍّ لَکُما کراهت و ننگ مر شما را أَ تَعِدانِنِی آیا وعده میدهید مرا أَن أُخرَجَ آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر آرند وَ قَد خَلَتِ القُرُونُ و بدرستی که بگذشته قرنها بسیار مِن قَبلِی پیش از من و یکی باز نیامده است وَ هُما یَستَغِیثانِ اللّهَ و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای و می‌گفتند وَیلَکَ آمِن وای بر تو ایمان آر بقیامت إِنَّ وَعدَ اللّهِ- بدرستی که وعده خدای در بعث و حشر حَقٌّ راست است فَیَقُولُ پس آنکس میگفت ما هذا نیست اینکه شما می‌خوانید بدان إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ مگر افسانه‌های پیشینیان و اباطیلی و اکاذیبی که نوشته‌اند جمعی گویند اینکه آیت در شان عبد الرحمن بن ابو بکر رض فرود آمده قبل از اسلام او و عائشه رض اینکه قول را منکر است و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل شده است أُولئِکَ آنگروه عاق و منکر الَّذِینَ حَقَّ عَلَیهِمُ القَولُ آنانند که واجب شد بر ایشان کلمه عذاب و باشند فِی أُمَمٍ قَد خَلَت با گروهی چند از کفّار که گذشته‌اند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ از دیو و آدمی إِنَّهُم بدرستی که ایشان و آنان کانُوا هستند خاسِرِینَ زیانزدگان- صفحه : ۱۱۳۳

وَ لِکُلٍّ و هر یک را ازین دو فریق دَرَجاتٌ پایها و منزلها است مِمّا عَمِلُوا از جزای آنچه عمل کرده‌اند پایهای اهل شر بجانب سفل وَ لِیُوَفِّیَهُم و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشانرا أَعمالَهُم جزای عملهای ایشان وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان ستم‌دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بزیاده وَ یَومَ یُعرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَی النّارِ بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند أَذهَبتُم ببردید و بخوردید طَیِّباتِکُم چیزهای لذیذ خود را فِی حَیاتِکُمُ الدُّنیا در زندگانی دنیا که داشتید وَ استَمتَعتُم و برخورداری یافتید بِها بآن لذائذ یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالیَومَ تُجزَونَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذابَ الهُونِ عذاب خواری و رسوائی را بِما کُنتُم تَستَکبِرُونَ بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فِی الأَرضِ در زمین بِغَیرِ الحَقِّ بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل و ناوجه وَ بِما کُنتُم تَفسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که فسق می‌کردید و تفاخر می‌نمودید و پای از دائره امر بیرون می‌نهادید و سر بر خط فرمان نمی‌نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازه شرع بیرون ننهند نظم پا از حدود شرع برون می‌نهی منه خود را اسیر نفس و هوا می‌کنی مکن بی حیله شرع نیست خلاصی ز چاه طبع اینکه رشته از دست رها می‌کنی مکن وَ اذکُر أَخا عادٍ و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود علیه السّلام است میفرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو إِذ أَنذَرَ قَومَهُ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید بِالأَحقافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمّان و مهره وَ قَد خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم‌کننده مِن بَینِ یَدَیهِ پیش از هود علیه السلام وَ مِن خَلفِهِ و از پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده بخلق پیش ازو و پس ازو نیز انبیاء ع بوده‌اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشانرا أَلّا تَعبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا اللّهَ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست إِنِّی أَخافُ بدرستی که من می‌ترسم عَلَیکُم بر شما عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ از عذاب روز بزرگ و

پر هول.

صفحه : ۱۱۳۴

قالُوا گفتند عادیان که ای هود ع أ جِئتَنا آیا آمده تو بما لِتَأفِکَنا تا بر گردانی ما را عَن آلِهَتِنا از پرستش بتان ما به تهدید و وعید فَأتِنا بِما تَعِدُنا پس بیار آنچه بما وعده میکنی از عذاب إِن کُنتَ اگر هستی تو مِنَ الصّادِقِینَ از راست‌گویان در وعده خود قالَ گفت هود علیه السلام که شتاب می‌کنید در طلب عذاب إِنَّمَا العِلمُ جز اینکه نیست که علم بوقت نزول آن عِندَ اللّهِ نزدیک خدای است و مرا در آن دخلی نیست وَ أُبَلِّغُکُم و بشما میرسانم ما أُرسِلتُ بِهِ آنچه فرستاده شده‌ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَ لکِنِّی أَراکُم و لیکن می‌بینم شما را قَوماً تَجهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل می‌نمائید و در سوره اعراف گذشت که قبیل با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند سه ابر برآمد و منادی ندا کرد که یکی از انها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می‌آمد تا دیار ایشان فَلَمّا رَأَوهُ پس آن هنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب عارِضاً ابری پهن شده از عذاب در آسمان مُستَقبِلَ رو نهاده أَودِیَتِهِم روی نهاده بوادی‌های ایشان قالُوا گفتند هذا اینکه برای است عارِضٌ مُمطِرُنا باران‌دهنده ما را هود علیه السلام فرمود که بَل هُوَ اینکه نه باران‌دهنده است بلکه او مَا استَعجَلتُم بِهِ آن چیزیست که تعجیل می‌کردید بدان رِیحٌ اینکه باد و بوری است فِیها عَذابٌ أَلِیمٌ و عذابی است دردناک و او بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ کُلَّ شَیءٍ هلاک میکند و نابود میسازد همه چیزها را از نفس اموال و انعام ایشان بِأَمرِ رَبِّها بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد در غایت تندی و سرکشی و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان می‌ریخت هفت شب و هفت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهائی ایشانرا بدریا افگند فَأَصبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یُری دیده نشدی إِلّا مَساکِنُهُم مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کَذلِکَ همچنانکه ایشانرا جزا دادیم نَجزِی پاداش میدهیم القَومَ المُجرِمِینَ گروه مکذّبان و کافران را.

صفحه : ۱۱۳۵

وَ لَقَد مَکَّنّاهُم و بدرستیکه ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِیما إِن مَکَّنّاکُم در ان چیزیکه ممکن نساختیم شما را ای کفّار قریش فِیهِ در ان از قوّت و شوکت و بسیاری مال‌ها و نفاذ تصرف وَ جَعَلنا لَهُم و دادیم مر ایشانرا سَمعاً گوش تا بشنوند وَ أَبصاراً و چشمها تا به‌بینند وَ أَفئِدَةً و دلها تا دریابند و ایشان بگوش هوش سخن حق نشنیدند و بدیده اعتبار دلایل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدا تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فَما أَغنی پس دفع نکرد عَنهُم از ایشان سَمعُهُم گوش ایشان وَ لا أَبصارُهُم و نه دیدهای ایشان وَ لا أَفئِدَتُهُم و نه دلهای ایشان مِن شَیءٍ چیزیرا از عذاب خدای إِذ کانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب یَجحَدُونَ بِآیاتِ اللّهِ انکار میکردند بآیتهای خدای یا معجزات پیغمبر را ص وَ حاقَ بِهِم و بگرد درآمد ایشانرا ما کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ آنچه بودند که بدان استهزاء میکردند یعنی عذاب وَ لَقَد أَهلَکنا و بدرستیکه ما هلاک کردیم ای اهل مکه ما حَولَکُم آن‌چه گرداگرد شما بوده مِنَ القُری از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَ صَرَّفنَا الآیاتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ شاید که بازگردند از کفر ایشان باز نه‌گشتند و هلاک شدند فَلَو لا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الَّذِینَ اتَّخَذُوا آنانکه گرفته بودند آن هلاک‌شدگان ایشانرا مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای قُرباناً از برای تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتان که ایشان را بخدای گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَل ضَلُّوا بلکه غائب شدند عَنهُم از نصرت ایشان گفتند یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وَ ذلِکَ و فراگرفتن بتان بخدای برای تقرب بخدای تعالی إِفکُهُم دروغ ایشان است وَ ما کانُوا یَفتَرُونَ و آنچه هستند که برمی‌بافند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر برمی‌تابند مصرعه و هر که از تو تافت دگر آبرو نیافت ارباب سیر و آثار رحمهم اللّه آورده‌اند که پیغمبر علیه الصلوة و السلام بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد و شب برخاست و نماز تهجّد گزارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین بیمن می‌رفتند آنجا رسیده آواز قراءة

شنیدند خود را بحضرت صلی اللّه علیه و سلّم نمودند که حق سبحانه از ان قصّه خبر میدهد که- صفحه : ۱۱۳۶

وَ إِذ صَرَفنا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم إِلَیکَ بسوی تو نَفَراً مِنَ الجِنِّ گروهی را از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است این‌ست ۱

شاصر ۲

ناصر ۳

وش ۴

مش ۵

ازد ۶

ابیان ۷

اخقم گویند نه عدد بوده‌اند ۸

ود و ۹

ودیعه از ایشان بوده و او پسر ابلیس است و ده و دوازده نیز گفته‌اند و در لباب آورده که هفتاد تن بوده‌اند از بنی اقلیش و بهر تقدیر یَستَمِعُونَ القُرآنَ می‌شنودند قرآن را و گوش میداشتند فَلَمّا حَضَرُوهُ پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی اللّه علیه و سلّم قالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می‌افتادند فَلَمّا قُضِیَ پس چون گذارده شد قراءت و اتمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم و خبرها پرسیدند و رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان وَلَّوا بازگشتند إِلی قَومِهِم بسوی قوم خویش مُنذِرِینَ بیم‌کنندگان و خوانندگان باسلام قالُوا یا قَومَنا گفتند ای گروه ما إِنّا سَمِعنا کِتاباً بدرستی که ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی أُنزِلَ فرو فرستاده شده مِن بَعدِ مُوسی بعد از کتاب موسی مُصَدِّقاً تصدیق‌کننده لِما بَینَ یَدَیهِ مر آن چیزی را که پیش ازو بوده از کتب یا موافق آنها گویند آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمی‌کردند آن را چنانچه معتقد یهود است از ان جهت گفتند انزل من بعد موسی یَهدِی راه می‌نماید آن کتاب إِلَی الحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست و راست است از عقائد وَ إِلی طَرِیقٍ مُستَقِیمٍ و براهی راست یعنی رساننده بمنزل مقصود یا قَومَنا أَجِیبُوا ای گروه ما اجابت کنید داعِیَ اللّهِ خواننده خدای یعنی محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم را وَ آمِنُوا بِهِ و ایمان آرید و بدو تصدیق کنید اخبار او را یَغفِر لَکُم تا بیامرزد خدای مِن ذُنُوبِکُم بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد و گفته‌اند همه گناهان را وَ یُجِرکُم و برهاند شما را مِن عَذابٍ أَلِیمٍ از عذابی دردناک.

صفحه : ۱۱۳۷

وَ مَن لا یُجِب و هر که اجابت نکند داعِیَ اللّهِ خواننده را بخدای یعنی محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم را فَلَیسَ بِمُعجِزٍ پس نیست عاجزکننده فِی الأَرضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب خود وَ لَیسَ لَهُ و نیست مر او را مِن دُونِهِ أَولِیاءُ بجز خدای دوستان و مددگاران أُولئِکَ آن گروه اجابت‌نکنندگان فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدااند ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علماء را در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی برآنند که ثواب ایشان همین نجات است از آتش دوزخ چنانچه فرمود یجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری رحمه اللّه منقول است که ثواب جن آن است که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر منوال بهایم امام اعظم رحمه اللّه علیه برین رفته و امام مالک رحمه اللّه و جمعی برآنند که ایشانرا بر احسان ثواب هست چنانچه بر اساءت عقاب خواهد بود و از ضحاک رحمه اللّه منقول است که ایشان به بهشت درآیند و از امام نقاش رح پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که

حق سبحانه ایشانرا تسبیحی و ذکری الهام دهد که از ان چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب رحمه اللّه پرسیدند که مومن جن را ثواب هست گفت آری و آیت لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان بخواند و گفت ان الانسیات للانس و الجنیات للجن، و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز نقل میکند که مومنان جن گرداگرد بهشت در برجها و ربضها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرماید که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انسانند و اللّه اعلم بالصواب أ وَ لَم یَرَوا آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث أَنّ‌َاللّه‌َ الَّذِی آنرا که خدای بقدرت بی‌عجز خَلَق‌َ السَّماوات‌ِ وَ الأَرض‌َ بیافرید آسمانها و زمین را وَ لَم یَعی‌َ و مانده نشد و رنج نرسید او را بِخَلقِهِن‌َّ بآفریدن آنها بِقادِرٍ توانا است عَلی أن یُحیِی‌َ المَوتی بر آنکه زنده کند مردگانرا چه قدرت او ثابت است و نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت آنست که آیا خدای با قدرت چنین کامل ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست بَلی آری هست إِنَّه‌ُ عَلی کُل‌ِّ شَی‌ءٍ بدرستیکه او بر همه چیز قَدِیرٌ تواناست بی عجز و تعب وَ یَوم‌َ یُعرَض‌ُ و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِین‌َ کَفَرُوا آنانکه نگرویدند عَلَی النّارِ بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و اینکه قلب است که بر خلاف مقتضای ظاهر است و از برای مبالغه و تاکید ایراد میکند پس ایشانرا گویند أ لَیس‌َ هذا آیا نیست اینکه عذاب بِالحَق‌ِّ براستی و شما باور نمی‌کنید قالُوا بَلی گویند آری حق است پس سوگند خورند که وَ رَبِّنا و به پروردگار ما که اینکه راست بوده قال‌َ گوید خدای یا خازنان دوزخ ایشانرا گویند که فَذُوقُوا العَذاب‌َ پس بچشید عذاب را بِما کُنتُم تَکفُرُون‌َ به سبب آنچه بودید که کافر می‌شدید بقیامت و سخن پیغامبران باور نمی‌داشتید.

صفحه : ۱۱۳۸

فَاصبِر پس صبر کن ای محمّد ص بر جفای قوم کَما صَبَرَ همچنانکه صبر کردند أُولُوا العَزم‌ِ خداوندان ثبات و جدّ مِن‌َ الرُّسُل‌ِ از پیغمبران و ایشان اصحاب شرائع‌اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح ع و و ابراهیم ع و موسی ع و عیسی ع علی نبینا و علیهم السّلام بوده‌اند امام محی السنّة رح گفته الوا العزم آنهااند که بر تخصیص رقم ذکر یافته‌اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الایة دوم در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و همان اصحاب شرایع‌اند با پیغمبر ص ما صلی اللّه علیه و سلّم و قولی آنست که ایشان نجبای رسل‌اند هژده تن که در سوره الانعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را امر شد که فبهداهم اقتده در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوالعزم‌اند الا آدم و یونس و سلیمان علیه السلام و گفته‌اند غیر یونس ع علیه السلام و بس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزّت پیغمبر ما را فرموده و لا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز می‌فرماید که شکیبائی ورز وَ لا تَستَعجِل و طلب شتاب مکن لَهُم برای کفّار قریش بنزول عذاب که بی‌شک در وقت خود نازل شود کَأَنَّهُم یَوم‌َ یَرَون‌َ گویا ایشان روزی که به‌بینند ما یُوعَدُون‌َ آنچه وعده داده شده‌اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشانرا که لَم یَلبَثُوا درنگ نکرده‌اند در دنیا إِلّا ساعَةً مِن نَهارٍ مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بَلاغ‌ٌ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایت است فَهَل یُهلَک‌ُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند شد إِلَّا القَوم‌ُ الفاسِقُون‌َ مگر گروهی بیرون رفتگان از دائره فرمان

سورة محمّد

مدنیة و هی ثمان و ثمانون آیة بِسم‌ِ اللّه‌ِ الرَّحمن‌ِ الرَّحِیم‌ِ- الَّذِین‌َ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَ صَدُّوا و بازداشتند مردمانرا عَن سَبِیل‌ِ اللّه‌ِ از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش‌اند چون ابو جهل و نضر و عتبه یا مطعمان روز بدر و ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب أَضَل‌َّ باطل کرد خدای أَعمالَهُم عملهای ایشان که از مکارم می‌شمردند چون صله رحم و فک

اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت.

صفحه : ۱۱۳۹

وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای شایسته چون اطعام طعام و صله ارحام وَ آمَنُوا و گرویدند بِما نُزِّلَ بآنچه فرستاده شده است عَلی مُحَمَّدٍ بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن وَ هُوَ الحَقُّ و قرآن راست است و درست یا محمّد صاحب حق و حقیقت آمده مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا محمّد صلی اللّه علیه و سلّم کَفَّرَ درگذراند خدای و بپوشد عَنهُم از ایشان سَیِّئاتِهِم گناهان ایشانرا وَ أَصلَحَ و بصلاح آرد بالَهُم حال ایشانرا در دین و دنیا یا اصلاح دل ایشانرا تا عاصی نشوند ذلِکَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بآن است که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الباطِلَ پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را وَ أَنَّ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند اتَّبَعُوا الحَقَّ در پی رفتند حق را که قرآن است آمده بر ایشان مِن رَبِّهِم از آفریدگار ایشان کَذلِکَ همچنین یَضرِبُ اللّهُ بیان میکند خدای لِلنّاسِ برای مردمان أَمثالَهُم مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فَإِذا لَقِیتُم و پس هرگاه که ببینید ای مومنان الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه فَضَربَ الرِّقابِ پس بزنید گردن ایشان را زدنی حَتّی إِذا أَثخَنتُمُوهُم تا چون بسیار بکشتید ایشانرا فَشُدُّوا الوَثاقَ پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید محکم تا نگریزند فَإِمّا مَنًّا بَعدُ پس بعد از اسیری یا منت تهید منت نهادنی و آزاد کنید بی‌عوض وَ إِمّا فِداءً و یا فدیه بگیرید از ایشان فدیه گرفتنی حَتّی تَضَعَ الحَربُ تا بنهد اهل حرب أَوزارَها سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امتان من با دجّال است امام شافعی رح و امام محمّد رح برآنند که امام مخیّر است میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رح می‌فرماید که اینکه حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق ذلِکَ اینکه است کار نگاهدارید اینکه کار را وَ لَو یَشاءُ اللّهُ و اگر خواهد خدای لَانتَصَرَ مِنهُم هر آئینه انتقام کشد از دشمنان شما بی‌آنکه کارزار کنید وَ لکِن و لیکن امر کرد بجهاد لِیَبلُوَا تا بیازماید.

صفحه : ۱۱۴۰ بَعضَکُم بِبَعضٍ بعضی از شما را به بعضی یعنی معامله آزمایندگان کند که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند و ثواب عظیم یابد و کافر را بمومن آزمایش دهد تا گوشمال یا بدو از کفر باز ایستد وَ الَّذِینَ قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای و حفص قتلوا میخواند یعنی کشته شوند فَلَن یُضِلَّ پس خدای باطل و ضائع نگرداند أَعمالَهُم کردارهای ایشانرا سَیَهدِیهِم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای ثواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَ یُصلِحُ بالَهُم و بصلاح آرد کارهای ایشانرا وَ یُدخِلُهُمُ الجَنَّةَ و درآرد ایشانرا به بهشت عَرَّفَها لَهُم بدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان را قبل از دخول بدیشان نموده یا خوشبوئی ساخته باشند جهت ترویج ایشان بهشت را یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِن تَنصُرُوا اللّهَ اگر یاری کنید دین خدای را و پیغمبر او را یَنصُرکُم یاری کند خدا شما را تا بر اعداء مظفر گردید وَ یُثَبِّت أَقدامَکُم و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند فَتَعساً لَهُم پس خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشانراست وَ أَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای أَعمالَهُم عملهای ایشانرا ذلِکَ اینکه خواری و بطلان عمل ایشانرا بِأَنَّهُم کَرِهُوا بسبب آنست که ایشان کراهت داشتند و ناخواهان بودند ما أَنزَلَ اللّهُ آن چیزی را که خدای فرو فرستاده بر پیغمبر خود علیه الصلوة و السلام از امر توحید و قیام باحکام شرع فَأَحبَطَ پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی أَعمالَهُم کردارهای ایشانرا که از ان حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام و طواف خانه کعبه و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَ فَلَم یَسِیرُوا آیا سیر نکرده‌اند کافران استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فِی الأَرضِ در زمین مراد بلاد ثمود و عاد است فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ پس بنگرند که چگونه بوده است عاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم سر انجام کار حال و مآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللّهُ هلاک کرد خدا و عذاب استیصال

فرستاد عَلَیهِم بر ایشان وَ لِلکافِرِینَ و مر ناگرویدگان را أَمثالُها مانند آن عقوبات خواهد بود و اینکه سخن تهدید کفار مکّه است.

صفحه : ۱۱۴۱

ذلِکَ آنچه یاد کرده شده از عقوبت دشمنان و نصرت دوستان بِأَنَّ اللّهَ بسبب آن است که خدای مَولَی الَّذِینَ آمَنُوا دوست آنانست که ایمان آورده‌اند پس ایشان را یاری میکند وَ أَنَّ الکافِرِینَ و به سبب آنکه ناگرویدگان لا مَولی لَهُم هیچ دوستی نیست مر ایشانرا که عذاب از ایشان دفع کند إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای بفضل خود یُدخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا درمی‌آرد آنانرا که گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند کارهای نیکو مبرّا از غرض و ریا جَنّاتٍ تَجرِی در بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شده‌اند یَتَمَتَّعُونَ برخورداری می‌یابند بمتاع دنیا وَ یَأکُلُونَ و میخورند کَما تَأکُلُ الأَنعامُ همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همّت ایشان مصروف بر خوردن است و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاقت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بود نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد و در مرعی ذَرهُم یَأکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا مانند چهارپایان جز خورد و خواب مطمح نظر اینان نباشد و نعم ما قیل بیت خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است وَ النّارُ و آتش دوزخ مَثویً مقام و آرامگاه است لَهُم مر کافران را وَ کَأَیِّن مِن قَریَةٍ و چندی از اهل دیهها که بهر حال هِیَ آن دیهها أَشَدُّ قُوَّةً سخت‌تر بودند از روی قوت مِن قَریَتِکَ از اهل دیه تو الَّتِی أَخرَجَتکَ آن دیهی که بیرون کردند اهل دیه ترا یعنی مکه أَهلَکناهُم هلاک کردیم اهالی آن دیهها را فَلا ناصِرَ لَهُم پس هیچ یاری‌دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاک بفریاد رسد أَ فَمَن کانَ آیا هر که باشد عَلی بَیِّنَةٍ بر حجتی روشن مِن رَبِّهِ از آفریدگار او چون پیغمبر علیه الصلوة و السّلام و مومنان کَمَن زُیِّنَ باشد مانند کسی که آراسته شده یعنی شیطان با نفس و آرایش داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را از شرک و معصیت وَ اتَّبَعُوا و پیروی کردند أَهواءَهُم آرزوهای خود را چون ابو جهل و مشرکان.

صفحه : ۱۱۴۲

مَثَلُ الجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت است الَّتِی وُعِدَ المُتَّقُونَ آن بهشتی که وعده داده شده‌اند بدان پرهیزگاران فِیها در ان بهشت أَنهارٌ جویها است مِن ماءٍ از آبی غَیرِ آسِنٍ غیر متغیّر یعنی بوی و رنگ و طعم او منته نگردد و آن از حال خود نه مانند آبهای دنیا که تغیرپذیر باشد وَ أَنهارٌ مِن لَبَنٍ و جویها است از شیر که هرگز لَم یَتَغَیَّر طَعمُهُ تغیر نگشته طعم او از صفت عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول مکث- وَ أَنهارٌ مِن خَمرٍ لَذَّةٍ و جویها است از خمر خوش‌گوار با لذّت لِلشّارِبِینَ مر آشامندگانرا که طرب دارد و خماری نی وَ أَنهارٌ مِن عَسَلٍ مُصَفًّی و جویها است از شهد صافی نه صاف کرده بآتش بلکه مصطفی آفریده شده از موم و فضلات وَ لَهُم و مر متقیان راست فِیها در ان بهشت با وجود اینکه همه اشربه مِن کُلِّ الثَّمَراتِ از همه میوه‌ها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و بوی خوش وَ مَغفِرَةٌ و مر ایشانرا است پوشش گناهان مِن رَبِّهِم از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد گناهان ایشانرا نه بر ان معاقبه کند و نه بدان معاتبه نماید ارباب اشارت گفته‌اند که چنانچه چهار انهار در زمین بهشت بزیر شجره طوبی روان است چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاری است از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمخانه سر خمر محبّت و از محبری روح عسل مودّت و فی المثنوی المعنوی نظم آب صدرت آب جوی خلد بود جوی شیر خلد مهر تست زود ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی و ذوق تو جوی خمر بین و در بحر الحقائق آورده که آب اشارت بحیات دل است و لبن بفطرت اصلی که بحموضت هوا و تفاهت بدعت متغیر نگشته و جوی خمر جوشش محبت الهی است و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبارت است از مکاشفات و مغفرت غفران جنب وجود ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت پندار وجود ما گناهی است عظیم لطفی کن و اینکه گناه ز ما درگذران بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محنت‌کشان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم کَمَن هُوَ خالِدٌ مانند کسی است

که او جاویـدان است فِی النّارِ در آتش دوزخ وَ سُقُوا و چشانیده میشود بجای شـربت بهشتیان ماءً حَمِیماً آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره می گردانـد أمعاءَهُم رودهای ایشانرا، آورده‌اند که چون پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسـجد بطریق استهزاء از علماء صحابه رض میپرسیدندی که اینکه مرد حالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهـد که وَ مِنهُم یعنی از ایشان یعنی منافقان مَن یَستَمِعُ آنهاانـد که گوش فرامیدارند إِلَیکَ بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حَتّی إِذا خَرَجُوا تا چون بیرون رونـد مِن عِنـدِکَ از نزدیک تو قالُوا گوینـد لِلَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ مر آنانرا که دانشـی داده‌اند از صـحابه چون عبد اللّه بن مسـعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رضی اللّه عنهم و از إبن عباس رضی اللّه منقول است که من هم از آنهاام که منافقان از ایشان می‌پرسیدند که ما ذا قالَ آنِفاً چه گفت محمّد ص اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و اینکه بر وجه سخریه می گفتند.

صفحه : ۱۱۴۳

أُولئِکَ الَّذِینَ آنگروه آناننـد که بحکم ازلی طَبَعَ اللّهُ مهر نهاده است خـدای عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان بنفاق و شک وَ اتَّبَعُوا و در پی رفتند أَهواءَهُم هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون می کنند بکلام سـیّد انام علیه الصـلوهٔ و السلام وَ الَّذِینَ اهتَدَوا و آنانکه راه یافتند یعنی مومنان زادَهُم زیاده میگرداند اسـتماع سخن پیغمبر علیه الصلوهٔ و السّلام ایشان را هُدیً بصیرت و یقین وَ آتاهُم تَقواهُم و میدهـد ایشانرا آنچه مـدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بر آن فَهَل یَنظُرُونَ پس آیا انتظار می‌برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیسـتند إِلَّا السّاعَهَ مگر قیامت را أَن تَأتِیَهُم بَغتَهً که بیایـد بـدیشان ناگهان فَقَـد جاءَ پس بدرستی که آمد و ظاهر شد أَشـراطُها علامتهای آن چون مبعث پیغمبر علیه الصـلوهٔ و السـلام و انشـقاق قمر فَأَنّی لَهُم پس از کجا باشـد مر ایشانرا إِذا جاءَتهُم چون بیایـد قیامت بـدیشان ذِکراهُم پنـد گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیایـد تذکر و اتعاظ هیچ فائده ندهد فَاعلَم أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ یعنی چون سعادت موحدان و شـقاوت مشـرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشـی که داری بواحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقایق سـلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده بـدانکه هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسیکه گوید لا اله الا اللّه وَ استَغفِر و آمرزش طلب لِذَنبِکَ برای ذنب خود و در معالم فرموده که آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم مأمور شد باسـتغفار با آنکه مغفور است تا امت درین صورت سنت بوی اقتداء کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن ازو تا ترا از گناه نگاهدارد وَ لِلمُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ و آمرزش طلب برای مردمان مؤمن و زنان مومنه و اینکه اکرامی است از خدای در باره اینکه امت که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم ایشانرا بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده و از امـام علاـم روح اللّه روحه منقول است که حق سـبحانه پیغمـبر ص خود را امر کرد باسـتغفار گناهـان امت و خلاـف امر الهی از آنحضـرت ص متصوّر نیست پس اسـتغفار فرموده باشـد و طلب آمرزش کرده حق تعـالی از ان کریم‌تر است که حـبیب ص خود را فرمایـد که از من چیزی طلب و چون طلبـد و عطا نکنـد پس معلوم می‌شود که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم هرکرا چون تو پیشوا باشـد نااميـد از خـدا چرا باشـد چون نشـان شـفاعت کبری یـافت بر نـام نـامیت طغری امتـان بـا گناهکاریهـا بتو دارند امیدواریها وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای میداند مُتَقَلَّبَکُم جای رفتن و گردیدن شـما در دنیا وَ مَثواکُم و آرام‌گاه و موضع قرار شـما در عقبی یا میداند و هر جا که میروید در روز و هر جا که می‌باشد در شب.

صفحه : ۱۱۴۴

وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا و میگوینـد آنـانکه ایمـان آورده‌انـد و مبـالغه می کننـد و جهت حرص که در جهـاد دارنـد لَو لا نُزِّلَت سورهٌ چرا فرسـتاده نمی‌شود سوره در بـاب قتـال یـا کفّار فَإِذا أُنزِلَت پس چون فرسـتاده شود سورهٌ مُحکَمَهٌ سورتی از قرآن که در ان متشابهی نبود وَ ذُکِرَ و یـاد کرده شود فِیهَا القِتـالُ در ان سوره امر بقتـال و جهاد رَأَیتَ الَّذِینَ بینی آنانرا که هست فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق یا سـستی در دین یَنظُرُونَ إِلَیکَ می‌نگرنـد بسوی تو نَظَرَ المَغشِیِّ عَلَیهِ نظر کسـی که فرود آمـده باشد بر

وی بیهوشـی مِنَ المَوتِ از غم و اندوه مرگ یعنی تحیر و غمناك شوند فَأَولی لَهُم پس وای بر ایشان و یا دوزخ مر ایشانراست طاعَةٌ کار ایشان فرمانبرداری است وَ قَولٌ مَعرُوفٌ و سـخن نیکو مثل قول سـمعنا و اطعنا فَإِذا عَزَمَ الأَمرُ پس چون لازم شـد امر بقتال و عزم کردند صحابه رض بر جهاد ایشان خلاف ورزیده با زنان در خانها نشینند فَلَو صَدَقُوا اللّهَ پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَکانَ هر آئینه آن راستی بودی خَیراً لَهُم بهتر مر ایشانرا فَهَل عَسَیتُم پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان إِن تَوَلَّیتُم اگر بخود گیریـد امور مردمان را یعنی حاکم شویـد أَن تُفسِدُوا آنکه فساد کنید فِی الأَرضِ در زمین بسـبب جاه و تجبر انواع تباهی از شـما واقع گردد وَ تُقَطِّعُوا أَرحامَکُم و ببریـد رحمهای خود را از روی تکبر و تعظّم یا از شـما می‌آیـد اگر اعراض کنیـد از قرآن روی بگردانیـد از فرمـان او که بـاز بسـر امور جاهلیت رویـد از فساد و قطع رحم و سـفك و ماء و امثال آن، أُولئِكَ الَّذِینَ آن گروه که مفسد و معرض‌اند لَعَنَهُمُ اللّهُ رانده است خدا ایشانرا و دور کرده از رحمت خود فَأَصَمَّهُم پس ایشانرا کر گردانید تا سخن حق نشـنوند وَ أَعمی أَبصارَهُم و کور سـاخت دیـدهای ایشـانرا تا دلائل قـدرت و عبرت نه‌بیننـد أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ آیا چرا تفکر نمی‌کننـد در قرآن و مواعـظ و زواجر آن تـا از نافرمـانی بگذرنـد أَم عَلی قُلُوبٍ بلکه بر دلهـای ایشـان است أَقفالُها قفلهای آن یعنی چیزی که دلهـا را بمنزل قفلهـا باشـد مر درهـا را و آن ختم و طبع الهی است بر آن نظم در که خـدا بست بروی عبـاد هیـچ کلیـدش نتوانـد گشـاد کیست که بردارد و در وا کنـد قفـل که او بر در دلهـا کنـد در تبیـان آورده که یهـود نعت حضـرت رسالت‌پنـاه علیه الصلوهٔ و السـلام در تـوریت خوانـده بودنـد و صـحت نبـوت آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سلّم معلـوم کرده و قبـل از بعثت صـفت آنحضـرت ص بسـیار میگفتنـد و از ظهور او خبر میدادنـد چون سـید عـالم صـلی اللّه علیه و سلّم مبعوث شـد و بمـدینه آمـد ایشـان بر گشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد.

صفحه : ۱۱۴۵

إِنَّ الَّذِینَ ارتَدُّوا بدرستی که آنانکه برگشـتند عَلی أَدبارِهِم بر ادبار خود یعنی به پس بازشدند و کافر گشتند بر محمّد صلی اللّه علیه و سلّم مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الهُدَی مر ایشانرا بیانی از نبوت آنحضـرت ص و بدلائل واضح دانسته بودند الشَّیطانُ دیو لعین سَوَّلَ آسان کرد و بیاراست لَهُم برای ایشان انکار و عناد را وَ أَملی لَهُم و خدا مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشـان تـا در گنـاه بیفزاینـد ذلِكَ اینکه امهال بِأَنَّهُم قالُوا بسـبب آنست که گفتنـد یهودان لِلَّذِینَ کَرِهُوا مر آنانرا که کراهت داشـتند ما نَزَّلَ اللّهُ از آنچه خـدا فرسـتاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان را مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سَنُطِیعُکُم زود باشد که فرمانبریم شـما را فِی بَعضِ الأَمرِ در بعضـی کارها یعنی مددگاری کنیم اگر با پیغمبرم حرب کنید وَ اللّهُ یَعلَمُ و خـدای میدانـد إِسرارَهُم پنهـانی ایشـانرا فَکَیفَ پس چگونه باشـد حـال ایشـان إِذا تَوَفَّتهُمُ المَلائِکَهُٔ چون قبض کننـد جـان ایشانرا فرشـتگان یَضرِبُونَ میزننـد وُجُوهَهُم بر رویهای ایشان که از حق بگردانیده‌انـد وَ أَدبارَهُم و بر پشـتهای ایشان که بر اهل حق کرده‌اند ذلِكَ قبض رواح ایشان برینوجه بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسـبب آنست که ایشان متابعت کردنـد ما أَسخَطَ اللّهَ آن چیزیرا که بخشم آورد خدای را یعنی مـوجب غضب وی گردد چون کتمـان امر رسول صـلی اللّه علیه و سلّم و معـاونت منافقـان و کـافران و مشـرکان وَ کَرِهُوا و بسـبب آنست که نخواسـتند و کاره بودنـد رِضوانَهُ خوشـنودی خـدای را یعنی عملی را که بسـبب رضای وی باشـد چون اظهار نعت پیغمبر ص و اقرار بدو و فرمان‌برداری او فَأَحبَطَ پس باطل کرد خدای أَعمالَهُم عملهای ایشانرا أَم حَسِبَ الَّذِینَ بلکه پنداشـتند آنانکه فِی قُلُوبِهِم در دلهـای ایشـان مَرَضٌ بیمـاری نفـاق است یعنی منافقـان تصوّر کردنـد أَن لَن یُخرِجَ اللّهُ و آنکه ظـاهر نگردانـد خـدای أَضغانَهُم کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته‌اند در دل از پیغمبر ص و مومنان.

صفحه : ۱۱۴۶

وَ لَو نَشاءُ و اگر ما میخواهیم لَأَرَیناکَهُم هر آئینه بنمائیم بتو ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیـدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفتَهُم پس هر آئینه تو بشناسـی بِسِیماهُم بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَ لَتَعرِفَنَّهُم و هر آئینه تو بشناسی ایشانرا فِی لَحنِ القَولِ در گردانیدن سخن از

صوب صواب بجهت تعریض و توبیخ وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای میداند أَعمالَکَم کردارهای شما و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالك رضی اللّه عنه، می‌فرماید که بعد از نزول اینکه آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم او را نشناخت بسیما و سخن و در تفسیر مطالع و عین المعانی از انس رضی اللّه عنه، نقل کرده‌اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَ لَنَبلُوَنَّکُم و هر آئینه می‌آزماید شما را بامر جهاد و تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان می کند حَتّی نَعلَمَ المُجاهِدِینَ تا بداند مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهادکنندگان کیانند مِنکُم از شما وَ الصّابِرِینَ و صبرکنندگان بر مشقت حرب وَ نَبلُوَا أَخبارَکُم تا بیازماییم خبرهای شما را که میگوئید در ایمان و اخلاص یعنی تا صدق و کذب همه آشکارا گردد و حفص در افعال ثلثه بنون میخواند یعنی ما آزمائیم تا بدانیم خبرهای شما را إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویده‌اند یعنی یهود و بنی قریظه و نضیر وَ صَدُّوا و بازداشتند قوم خود را عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خدا که دین اسلام است وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت کردند با رسول ص مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر گشته لَهُمُ الهُدی مر ایشانرا راه حق و در توریت خوانده و دانسته بودند لَن یَضُرُّوا اللّهَ زیان نتوانند رسانید خدای را شَیئاً چیزی یعنی از کفر و ضدّ ایشان اثر ضرری بدین خدای و پیغمبر ص او نرسد بلکه شرر آن شر بدیشان عاید گردد وَ سَیُحبِطُ أَعمالَهُم و زود باشد که خدا حبط سازد ثواب اعمال ایشانرا یعنی عبادتها که می کنند یا أَیُّهَا الَّذِینَ ای کسانیکه آمَنُوا ایمان آوردید أَطِیعُوا اللّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمانبردار باشید رسول را در آنچه حکم فرماید وَ لا تُبطِلُوا أَعمالَکُم و باطل و بیهوده و ضائع مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا به عجب و تکبر که کردار معجب مردود و مذموم بود نظم در هر عملی که عجب راه یافت رویش زره قبول برتافت ای گشته بکار خویش مغرور وز درگه قرب مانده مهجور معجب مشو از طریق تلبیس کز عجب بچه فتاده ابلیس تا چند تو عجب خودنمائی از دیده بنه منی و مائی إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش و اتباع وی و منع کردند مردم را عَن سَبِیلِ اللّهِ از سلوك راه حق ثُمَّ ماتُوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر وَ هُم کُفّارٌ و حال آنکه ناگرویدگان بودند فَلَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشانرا نزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هرکرا که کافر میرد.

صفحه : ۱۱۴۷

فَلا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وَ تَدعُوا إِلَی السَّلمِ و مخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما شود وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ و حال آنکه شما برترانید یعنی غالبانید وَ اللّهُ مَعَکُم و خدای با شما است بنصرت و عون وَ لَن یَتِرَکُم و ضائع نگرداند خدای و کم نگرداند أَعمالَکُم ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الحَیاةُ الدُّنیا جز اینکه نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازی است ناپائدار وَ لَهوٌ و مشغولی بی‌اعتبار وَ إِن تُؤمِنُوا و اگر بگروید بخدا و رسول وَ تَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت و فضول یُؤتِکُم أُجُورَکُم بدهد مزدهای شما را در آخرت وَ لا یَسئَلکُم و نمی‌خواهد خدای بر مزد دادن شما أَموالَکُم مالهای شما را یا حق سبحانه نمی‌خواهد همه اموال شما را بلکه بانفاق اندکی از ان حکم کرد که عشر است و نصف عشر و ربع عشر إِن یَسئَلکُمُوها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فَیُحفِکُم پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید تَبخَلُوا شما بخیلی کنید بدان و نمی‌دهید بخوشدلی و طیب نفس وَ یُخرِج و ظاهر میگرداند خدا بدان خواستن از شما به بخل شما أَضغانَکُم کینها و کدورتهای شما را ها أَنتُم ای شما هؤُلاءِ ای گروه مخاطبان تُدعَونَ خوانده شده‌اید و فرموده شده لِتُنفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه باسباب جهاد صرف نمائید فَمِنکُم پس از شما است مَن یَبخَلُ کسی که بخیلی کند به زکوة و بنفقه در غزوه وَ مَن یَبخَل و هر که بخیلی کند بر آنچه برو واجب است از انفاق فَإِنَّما یَبخَلُ پس جز اینکه نیست که بخل ورزد عَن نَفسِهِ بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد وَ اللّهُ الغَنِیُّ و خدای بی‌نیاز است از صدقات و نفقات شما وَ أَنتُمُ الفُقَراءُ و شما محتاجانید بدانچه نزدیك اوست از موائد نعمت و فوائد کرامت پس امروز یکی فانی بدهید و فردا در عوض آن ده باقی بستانید چه

از خزانه کرم هیچ کم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فائز گردید وَ إِن تَتَوَلَّوا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده‌اند از اتفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام یَستَبدِل بدل کند خدای قَوماً غَیرَکُم گروهی دیگر را جز شما یعنی شما را هلاك کند و قومی دیگر بیارد ثُمَّ لا یَکُونُوا پس نباشد آن قوم أَمثالَکُم مانند شما بلکه فرمانبردار باشند و پرهیزگارتر مراد بنی کنده‌اند و بنی نخع از یمن و اشهر آنست که از حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سؤال کردند که اینها کدام گروه‌اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آنحضرت نشسته بود دست مبارك بر ران سلمان رض زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمد که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فرا گیرند آنرا مردمانی از فارسیان در لباب آورده که ابو الدردا رضی اللّه عنه بعد از قراءت اینکه آیت می‌گفت ابشروا یا بنی فروق مراد پارسایانند.

صفحه : ۱۱۴۸

سورة الفتح

مدنیة و هی تسع و عشرون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ بصحت رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم در رؤیاء دید که با بعضی از صحابه رض بزیارت کعبه معظمه زادها اللّه شرفا رفت و عمره گزارد یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سیّد عالم صلی اللّه علیه و سلّم بکارسازی مشغول شده روز دوشنبه غرّه ذو القعده همان سال از مدینه بیرون آمده احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت ص بمشرکان مکه رسید و بمنع آنسرور صلی اللّه علیه و سلّم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکّه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه زد و پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم خبردار شده بحدیبیه فرود آمده و از جانب کفار عروه بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام آمد تا سبب آمدن آنحضرت ص معلوم کند و بعد از ان جلیس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیّت جاهلیت فرو ایستادند و بر هیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و اصحاب او رضوان اللّه علیهم اجمعین بمکه درآیند پیغمبر علیه الصلوة و السلام عثمان رض را نزد ایشان فرستاد ایشان نگاهداشتند و خبر قتل او بدانجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء اللّه تعالی القصه کفّار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت ص و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفّار قریش حرب نباشد و نهان و آشکارا با یکدیگر و بحلفای یکدیگر تعرض نرسانند و مقرر شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا گذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض از ان صلح ملول شدند و آنحضرت ص همانجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارك ایشان را بتراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر فقراء و مساکین آنجا بخش کنند و صحابه رض نیز حلق و قصر نمودند و هدی خود را قربان کردند و پیغمبر علیه الصلوة و السّلام بست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از شبها اینکه سوره فرود آمد و آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که امشب اینکه سوره بر من نازل شده که دوست‌تر میدارم از آنچه آفتاب بر ان طالع می‌شود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشانرا تهنیت گفته اصحاب رض او را نیز مبارکباد گفتند إِنّا فَتَحنا بدرستیکه ما حکم کردیم لَکَ از برای تو فَتحاً مُبِیناً حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت ص پرسیدند که افتح هو در جواب فرمود که نعم و نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بوده چه مسلمانان که در مکّه ایمان خود پنهان می‌داشتند سر گذار شده با کفار مجاهده کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکّه نیز همان بوده است و ازین است که بعضی مفسران برینوجه تفسیر کرده‌اند که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقیق وقوع است و گفته‌اند مراد فتح خیبر و فدك است پس از خدا آمرزش طلب لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ تا بیامرزد مر ترا خدای ما

تَقَدَّمَ آنچه گذشته است از وحی مِن ذَنبِکَ از آنچه موجب عتاب تو نتواند بود وَ ما تَأَخَّرَ و آنچه مانده‌ست پس از ان یا پیش از فتح و پس از ان یا قبل از نزول اینکه آیت و بعد از ان امام ابو اللیث رحمه اللّه فرموده که گناه گذشته ذنب آدم ع و حواست ع و آینده جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم ع و حوا ع را ببرکت او و می‌آمرزد گناه امت او را بشفاعت او سلمی رح فرموده که ذنب آدم ع را بوی اضافت کرد چه در وقت زلّت در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده چه پیش رود کارساز ایشان‌ست وَ یُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند نِعمَتَه نعمت خود را عَلَیکَ بر توبه فتح بلاد یا باعلای دین یا بانضمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَ یَهدِیَکَ صِراطاً مُستَقِیماً و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد در ان.

صفحه : ۱۱۴۹

وَ یَنصُرَکَ اللّهُ و یاری کند ترا خدای نَصراً عَزِیزاً یاری کردنی که درو عزّت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهره غالب شوی و چون در صلح حدیبیه خالی از دغدغه و تردّد نبودند حق سبحانه می‌فرمود که هُوَ الَّذِی اوست آنکه أَنزَلَ السَّکِینَةَ فرو فرستاد آرامش و سکون فِی قُلُوبِ المُؤمِنِینَ در دلهای گرویدگان لِیَزدادُوا تا زیاده کنند إِیماناً گرویدنی مَعَ إِیمانِهِم با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را با یقین دیگر با ایمانی که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع وَ لِلّهِ و مر خدای راست- جُنُودُ السَّماواتِ لشکرهای آسمان از ملائکه وَ الأَرضِ و جنود زمین از مؤمنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی واثق باشید که هرکرا لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کونین سپاه او باشد اولیای خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارد بیت نصرت ازو طلب که بمیدان قدرتش هر ذرّه پهلوانی و هر پشه صفدری است وَ کانَ اللّهُ و هست خدای عَلِیماً دانا بمصالح خلق حَکِیماً صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لِیُدخِلَ المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ تا درآرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جَنّاتٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر منازل آن یا در تحت اشجار آن جویها خالِدِینَ در حالتی که جاویدانند فِیها در وی وَ یُکَفِّرَ عَنهُم سَیِّئاتِهِم و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاك و پاکیزه در روضه رضوان درآیند وَ کانَ ذلِکَ و هست اینکه وعده مر ایشانرا عِندَ اللّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوزاً عَظِیماً رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم‌تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فائز گردند.

صفحه : ۱۱۵۰ وَ یُعَذِّبَ المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَ المُشرِکِینَ وَ المُشرِکاتِ و مردان مشرك و زنان مشرکه را از اهل مکّه الظّانِّینَ بِاللّهِ گمان‌برندگان بخدای ظَنَّ السَّوءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرك و بعضی از منافقان گمان می‌بردند که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بحدیبیه می‌رود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَیهِم برین گمان بد برندگان است دائِرَةُ السَّوءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِم و خشم گرفت خدای بر ایشان وَ لَعَنَهُم و براند ایشان را از رحمت خود وَ أَعَدَّ لَهُم و آماده کرد برای ایشان جَهَنَّمَ دوزخ را وَ ساءَت مَصِیراً و بد بازگشتی است دوزخ وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ و مر خدای را است لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها است همه ملوك و مسخّر اوست چنانکه لشکریان مر سردار خود را تکرار اینکه سخن جهت وعده مومنان است تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب ربانی خائف گردند وَ کانَ اللّهُ و هست خدای عَزِیزاً غالب در فرمان خود حَکِیماً دانا در آنچه فرماید إِنّا أَرسَلناکَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا شاهِداً گواه بر اقوال و افعال امت تو وَ مُبَشِّراً و مژده‌دهنده آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده وَ نَذِیراً و بیم‌کننده مر آنان را که گمان بد برده‌اند پس تو امت را بگوی که فرستادن من جهت بیم و بشارت لِتُؤمِنُوا بِاللّهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگروید به یگانگی او وَ رَسُولِهِ و تصدیق کنید فرستاده او را در دعوی که می‌کند وَ تُعَزِّرُوهُ و تقویت دهید دین او را وَ تُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را وَ تُسَبِّحُوهُ و

بپاکی یاد کنید مر ویرا یا نماز گذارید برای او بُکرَةً وَ أَصِیلًا بامداد و شبانگاه و گفته‌اند ضمیر تعزروه و توقر و عاید بحضرت صلی اللّه علیه و سلّم است یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است که إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی و تعظیم حضرت رسالت‌پناهی تعظیم امر الهی نیز هست و خود که یا را دارد که شرائط تعظیم او کما ینبغی بجا آرد بیت در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست وز کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست.

صفحه : ۱۱۵۱

إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ جز اینکه نیست که بیعت کرده‌اند با خدا چه مقصود به بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوان است و ذکر آن بیاید انشاء اللّه العزیز سلمی رح فرمود که اینکه سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچکس تصریح نکرد لا- برای آنکه اخص و اشرف موجودات است و از همین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع اللّه یَدُ اللّهِ قوت خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود فَوقَ أَیدِیهِم ز بر قوتهای ایشانست در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر ص در معالم آورده که در صحابه رض بوقت بیعت دست پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم می‌گرفتند و ید اللّه ز بر دست‌های ایشان بوده در مبایعت فَمَن نَکَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّما یَنکُثُ پس جز اینکه نیست که می‌شکند عَلی نَفسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس در موضح آورده که سه چیز باهل آن راجع میشود یکی مکر که و لا یحیق المکر السیئی الا باهله دوم ستم که انما بغیکم علی انفسکم سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب نقض عهد و پیمان گفته‌اند رباعی پیمان مشکن که هر که پیمان بشکست از پای درافتاد و برون شد از دست آنرا که درست بود پیمان الست نشکست بهیچ حال هر عهد که بست وَ مَن أَوفی و هر که وفا کند بِما عاهَدَ بآنچه عهد کرده است عَلَیهُ اللّهَ بر آن با خدای فَسَیُؤتِیهِ پس زود دهد مر او را خدای أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده‌اند که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم چون متوجه مکّه شد به نیت عمره ببعضی از اعراب چون اسلم جهینه و مزینه و غفار و اشجع نامه فرستاد که درین سفر مرا مرافقت و موافقت کنید از محاربه قریش نرسیدند و تعلّل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را صلی اللّه علیه و سلّم که چون بمدینه بازرسی سَیَقُولُ لَکَ المُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند مر ترا بازپس‌ماندگان مِنَ الأَعرابِ از بادیه‌نشینان یعنی قبائلی که مذکور شد عذر آرند شَغَلَتنا مشغول کرد ما را أَموالُنا مالهای ما که غمخوارگی نداشت و ضائع میشد وَ أَهلُونا و زنان و فرزندان ما یعنی از بیکسی بی‌برگ و بینوا می‌ماندند فَاستَغفِر لَنا پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت و موافقت ننمودیم یَقُولُونَ بِأَلسِنَتِهِم میگویند بزبانهای خود ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اینکه اعتذار و استغفار بزبان میکنند او دل ایشانرا از ان خبر نیست قُل بگو در جواب ایشان فَمَن یَملِکُ لَکُم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما مِنَ اللّهِ از حکم خدای شَیئاً چیزیرا إِن أَرادَ اگر خواهد خدای بِکُم ضَرًّا بشما قهری و هزیمتی قتلی و خللی در مال و اهل و یا عقوبتی بر تخلف أَو أَرادَ بِکُم یا اگر خواهد بشما نَفعاً سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهالی بَل کانَ اللّهُ بلکه هست خدای بِما تَعمَلُونَ بانچه شما می‌کنید خَبِیراً دانا میداند که قصد شما از تخلف چه بود شما مشغولی مال و فرزندان نداشتید.

صفحه : ۱۱۵۲

بَل ظَنَنتُم بلکه گمان بردید أَن لَن یَنقَلِبَ الرَّسُولُ آنکه بازنگردد پیغمبر ص وَ المُؤمِنُونَ و رجعت نکنند مومنان إِلی أَهلِیهِم بسوی اهالی خود بمدینه أَبَداً هرگز بلکه مشرکان ایشانرا بکشند و مستاصل گردانند وَ زُیِّنَ ذلِکَ و آراسته شد اینکه گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر ص و اصحاب او را تا متمکن شد فِی قُلُوبِکُم در دلهای شما وَ ظَنَنتُم و گمان بردید ظَنَّ السَّوءِ گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام برافتد وَ کُنتُم و گشتید شما بدین گمان قَوماً بُوراً گروهی هلاک‌شدگان بسبب فساد عقیدت و نیّت وَ مَن لَم یُؤمِن بِاللّهِ و هر که نگرود بخدای وَ رَسُولِهِ و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند فَإِنّا أَعتَدنا پس

بدرستیکه ما آماده کردیم لِلکافِرِینَ مر ناگرویدگانرا سَعِیراً آتش افروخته وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست یَغفِرُ می‌آمرزد گناهان بزرگ لِمَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ یُعَذِّبُ و عذاب میکند بگناهان خرد مَن یَشاءُ هرکرا اراده میکند وَ کانَ اللّهُ و هست خدای غَفُوراً آمرزنده توبه‌کنندگان رَحِیماً مهربان بر ایشان سَیَقُولُ المُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند پس‌ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایلند یعنی اعراب خواهند گفت إِذَا انطَلَقتُم آنگاه که بروید إِلی مَغانِمَ بسوی غنیمتها مراد غنائم خیبر است لِتَأخُذُوها تا فراگیرید آنرا ذَرُونا بگذارید ما را نَتَّبِعکُم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده‌اند که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد مخالفان گفتند بگذارید تا موافقت کنیم با شما و بخیبر آییم یُرِیدُونَ میخواهد مخالفان أَن یُبَدِّلُوا آنکه تغییر دهند کَلامَ اللّهِ سخن خدای را یعنی حکم او را که فرمود که غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند قُل لَن تَتَّبِعُونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید کَذلِکُم قالَ اللّهُ همچنین گفته است شما را خدای مِن قَبلُ پیش ازین قصّه شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فَسَیَقُولُونَ پس زود باشد که گویند که اینکه حکم نکرده خدای بَل تَحسُدُونَنا بلکه شما حسد می‌برید بر ما. تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه‌چنین است که مخالفان میگویند بَل کانُوا لا یَفقَهُونَ بلکه هستند که در نمی‌یابند إِلّا قَلِیلًا مگر اندک چیزیرا.

صفحه : ۱۱۵۳

قُل لِلمُخَلَّفِینَ بگو مر اینکه بازماندگان را مِنَ الأَعرابِ از اهل بادیه سَتُدعَونَ زود باشد که خوانده شوید إِلی قَومٍ بحرب گروهی أُولِی بَأسٍ شَدِیدٍ خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه‌اند از متابعان مسلیمه کذاب یا قبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت بوادی حنین حرب کردند و گفته‌اند که مراد اهل فارس و روم‌اند ملخص آیت آنکه شما را بجنگ مردمی محارب مبارز خواهد خواند که شما تُقاتِلُونَهُم کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشانرا أَو یُسلِمُونَ یا مسلمان شوند اگر اینکه قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان است از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بر ان تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فَإِن تُطِیعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شما است بقتال آن گروه یُؤتِکُمُ اللّهُ بدهد شما را خدای تعالی أَجراً حَسَناً مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وَ إِن تَتَوَلَّوا او اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید کَما تَوَلَّیتُم همچنانکه اعراض کردید مِن قَبلُ پیش اینکه از سفر حدیبیه یُعَذِّبکُم عذاب کند خدا شما را عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک در حق متخلفان چو اینکه همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا مآل حال ما بچه أنجامد آیت امد که لَیسَ عَلَی الأَعمی حَرَجٌ نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود وَ لا عَلَی الأَعرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ بزه است اگر از جهاد تخلّف کند وَ لا عَلَی المَرِیضِ و نه بر بیمار حَرَجٌ تنگی دائمی اگر بحرب نرود چه اینها معذورانند وَ مَن یُطِعِ اللّهَ و هر که فرمان برد خدایرا وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یُدخِلهُ جَنّاتٍ درآورد خدا او را در بهشتها و آن‌چنان بوستانها است که پیوسته تَجرِی میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر مساکن بهشتیان جویها وَ مَن یَتَوَلَّ و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او یُعَذِّبهُ عذاب کند خدا او را عَذاباً أَلِیماً عذابی که درد آن منقطع نگردد و الم او منقضی نشود و آن عذاب حرمان است چه بمخالفت امر خدای از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول ص از سعادت شفاعت محروم خواهند بود نعوذ باللّه من الحرمان بیت مسوز ز آتش حرمانیم که هیچ عذاب ز روی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست آورده‌اند که چون حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه رض را بمکه فرستاد تا ایشانرا اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعیه حرب ندارد و اهل مکّه خراش را از درآمدن و سخن کردن منع کردند آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم ثانیا ذو النورین رض را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او درافتاد پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم

اصحاب را طلبیـد ایشان بقول صـحیح هزار و پانصـد و بیست تن بودنـد و بیعت کردنـد بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سـمره نشسته بود در کشاف آورده که چون حضـرت در زیر درخت سـمره قرار گرفت شاخی از ان بر پشت مبارك او فرود آمد عبد اللّه مغفل رض گوید که من قائم بودم زیر سـر آنحضـرت صلی اللّه علیه و سلّم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارك وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت ص فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانیـد در معـالم از جـابر رض نقـل میکنـد که پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم فرمود که بـدوزخ نرود یـك کس از انهـا که در تحت الشجره بیعت کردند و اینکه را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خوشنود شد چنانچه میفرماید.

صفحه : ۱۱۵۴

لَقَد رَضِیَ اللّه بتحقیق که خدای خوشـنود گشت عَنِ المُؤمِنِینَ از گرویدگان صـحابه رض إِذ یُبایِعُونَکَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سـمره فَعَلِمَ پس میدانـد خدای ما فِی قُلُوبِهِم آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و وفا و صدق و صـفا فَأَنزَلَ السَّکِینَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَیهِم بر ایشان وَ أَثابَهُم و پاداش داد ایشانرا فَتحاً قَرِیباً فتحی قریب که فتح خیبر است یا مکه وَ مَغانِمَ کَثِیرَةً و غنیمتهای بسیار از اخوّت و نقود و ضیاع و عقار یَأخُذُونَها فرا میگیرند آنها را از یهود خیبر و غیر آن وَ کانَ اللّه عَزِیزاً و هست خدا غالب و غلبه‌دهنده دوسـتان خود را حَکِیماً حکم کننده بمغلوبیت دشـمنان وَعَدَکُمُ اللّه وعده کرده است شما را خدا ای امت مَغانِمَ کَثِیرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تَأخُذُونَها فرامیگیریـد آنرا تا قیامت فَعَجَّلَ پس تعجیل نقد داد لَکُم مر شـما را هذِهِ اینکه غنیمت خیبر وَ کَفَّ و بازداشت و کوتاه کرد أَیدِیَ النّاسِ دستهای مردمانرا یعنی اهل خیبر و حلفای ایشانرا که بنی اسد و غطفان بودند عَنکُم از شـما تا حلفای یهود ترسیده بجنگ درنیامدند و ایشان از خوف شـما حصاری شدنـد تـا از شـما سـالمماننـد وَ لِتَکُونَ و تا باشـد آن غنیمت آیَةً لِلمُؤمِنِینَ نشان مر مومنان را براستی قول پیغمبر ص بر فتـح خیبر یا صـدق قول الهی در وعده غنایم وَ یَهدِیَکُم و برای آنکه نماید شـما را صِراطاً مُستَقِیماً راهی راست که منهج توکل است و مسـتوثق بودن بفضل ازلی و بازگذاشـتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم اللّه برآنند که چون حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و سلّم از سفر حـدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبر فرموده با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صـهبا براه مرحب روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه میان قلعهای خیبریان درآمدند و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمـده با بیل و تیشه و ادوات زرع میلی بحـدایق و مزارع خود داشـتند که ناگاه لشـکر اسـلام در نظر ایشان درآمـد گفتنـد و اللّه محمّـد ص و الخمیس در وی بحصار خود آوردنـد و آنحضـرت ص فرمود که اللّه اکبر خربت خیبر انا اذ انزلنا بساحته قوم فساء صـباح المنـذرین القصه یهود حصاری شـده دل بر قتال بنهادنـد و مسـلمانان اوّل باهل مطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته و بعـد از ان حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمّـد إبن اسـحاق مـذکورست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتـح کردنـد پس نطاة شق از بعد از ان یهود بحصن صـعب بن معاص متحصن گشـتند و بجنگ بسـیار گرفته شد و اقمشه و امتعه و اطعمه ایشان بسـیار بـدست مسـلمانان افتاد پس بمحاصـره حصار قموص اشـتغال فرمودنـد و حضـرت را صـداعی طاری شده بخود سواری نمیتوانست فرمود قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم اللّه وجهه مفتوح گشت و در ان قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین آن حصار برکنده سپری خود ساخت و یهود زینهار خواسـتند و غنائم بسیار بدست صحابه رض افتاد و گنج ابو الحقیق بازیافتنده و آنجا آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را زهر دادند بره زهرآلوده با وی بسخن درآمد که یا رسول اللّه ص از من مخور که مرا بزهر آلوده‌اند بیت ز خوان معجزه او گر نواله طلبی حدیث بره بریان شنو که ما حضر است.

صفحه : ۱۱۵۵

وَ أُخری وعـده کرد شـما را غنیمتهای دیگر یا فتـح شـهرهای دیگر که هنوز لَم تَقـدِرُوا قادر نشده‌اید عَلَیها بر آن و نمی‌دانید آنرا قَد أَحاطَ اللّه بـدرستی که احاطه کرده است علم خـدای بِها بآن مراد غنائم هوازن است یا مدائن فارس و روم و شام و مجاهد گوید هر

فتحی که تا قیامت مر اینکه امت را دست دهد در اینکه داخل است وَ کانَ اللّهُ و هست خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و اعطاء غنائم قَدِیراً توانا وَ لَو قاتَلَکُم و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الأَدبارَ هر آئینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لا یَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِیًّا کارسازی که ایشانرا نگاهدارد وَ لا نَصِیراً و نه یاری که ایشانرا مددگاری نماید سُنَّةَ اللّهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی الَّتِی قَد خَلَت آن سنتی که گذشته است مِن قَبلُ پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیاء بر ایشان غلبه کرده‌اند وَ لَن تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّهِ مر سنت خدای را تَبدِیلًا تغییری هرچه در ازل مقدّر و مقرر شده لا محاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید قطعه تغییر بحکم ازلی راه نیابد تبدیل بفرمان قضا کار ندارد در دائره امر کم و بیش نگنجد با سرّ قدر چون و چرا کار ندارد آورده‌اند که وقتی که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاخته شبخون آوردند تا صحابه رض را بقتل رسانند یاران رسول اللّه ص غلبه کرده ایشانرا دستگیر گردند و پیش آنحضرت آوردند و آنحضرت ایشانرا آزاد کرد آیت نازل شد که وَ هُوَ الَّذِی و اوست آن خداوندی که از محض کرم کَفَّ أَیدِیَهُم بازداشت دستهای کفار مکه را عَنکُم از شما تا صلح کردند وَ أَیدِیَکُم عَنهُم و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان بِبَطنِ مَکَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِن بَعدِ أَن أَظفَرَکُم پس از انکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَیهِم بر ایشان مراد آن هشتاد سوارانند وَ کانَ اللّهُ و هست خدای بِما تَعمَلُونَ بآنچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانه خدای بَصِیراً بینا و شما را بدان جزا خواهد داد.

صفحه : ۱۱۵۶

هُمُ الَّذِینَ ایشانند آنانکه کَفَرُوا کافر شدند وَ صَدُّوکُم و بازداشتند شما را عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ از طواف مسجد حرام وَ الهَدیَ و منع کرد شتران را که از برای قربان آورده بودید مَعکُوفاً در حالتی که بازداشته شده بودند أَن یَبلُغَ از انکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحرست یعنی منی خلاصه معنی آنکه کفار مکّه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال گشتند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گرویدگان که در مکه هستند وَ لَو لا رِجالٌ مُؤمِنُونَ و اگر نبودندی مردان گرویده وَ نِساءٌ مُؤمِناتٌ و زنان ایمان آورده در مکّه که شما لَم تَعلَمُوهُم ندانسته‌اید ایشانرا و آن هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که کتمان ایمان می‌کردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشانرا نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلطاند أَن تَطَؤُهُم بدل است از رجال یعنی اگرنه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِیبَکُم پس میرسید بشما مِنهُم از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مومنان یا تاوانی چون کفارت و دیت بِغَیرِ عِلمٍ متعلق بان تطؤهم است یعنی می‌کشتید ایشانرا بی‌آنکه دانید هر آئینه ما دست شما از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان و اینکه از برای آنست لِیُدخِلَ اللّهُ تا داخل گرداند خدای فِی رَحمَتِهِ در بخشش خود مَن یَشاءُ هرکرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است و گفته‌اند که دین اسلام لَو تَزَیَّلُوا اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران و در مکّ نبودندی لَعَذَّبنَا الَّذِینَ کَفَرُوا هر آئینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنهُم از اهل مکّه عَذاباً أَلِیماً عذابی مولم در عقبی و موجع در دنیا بقتل و سبی إِذ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا و یاد کن ای محمّد ص که چون کردند و درآوردند آنانکه نگرویدند فِی قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الحَمِیَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِیَّةَ الجاهِلِیَّةِ حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان‌برداری خدای بازدارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمّد ص را با یاران او در مکه نه‌میگذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته‌اند بلات و عزی که بمنازل ما درنیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَأَنزَلَ اللّهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِینَتَهُ آرام و وقار خود را عَلی رَسُولِهِ بر فرستاده خود.

صفحه : ۱۱۵۷

وَ عَلَى المُؤمِنِينَ و بر مومنـان تـا مقـاتله نکردنـد و بصلح راضـی شـده معـاودت نمودنـد و سـهیل بن عمرو که بـاعث صـلح‌نامه بود نگـذاشت که بسم اللّه الرحمن الرحيم بنويسـند و راضـی نشـد که محمّـد رسول اللّه کتابت کننـد حق تعالی میفرماید که وَ أَلزَمَهُم و ثابت داشت خدا مومنان را كَلِمَةَ التَّقوى بر کلمه تقوی که کلمه شهادت است یا بسم اللّه الرحمن الرحيم که اهل مکه نه‌پسندیدند یا محمّد رسول اللّه که بکتابت آن رضا ندادند وَ كانُوا و هستند مومنان أَحَقَّ بِها سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَ أَهلَها و هستند اهل آن و اولی بـدان کلمه وَ كـانَ اللّهُ و هست خـدای بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيماً بهمه چیزها دانا بعـد از رجوع از حـديبيه بعضـی از صـحابه رض گفتنـد تعبير خواب پیغمبر ص راست شـد و ما طواف خانه نکردیم و خلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت آمـد که لَقَد صَدَقَ اللّهُ هر آئینه راست کرد خـدای و محقق سـاخت رَسُولَهُ برای رسول و فرسـتاده خود الرُّؤيـا آن خوابی که دیـده بود بِالحَقِّ براسـتی و بنـابر حکمتی درین سـال تاخیر کرد و در سال آینـده لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ هر آئینه درآییـد شـما بمسـجد حرام إِن شاءَ اللّهُ آمِنِينَ اگر خواهـد خـدای تعـالی در محلی که ایمن باشـید از اعادی و گفته‌انـد اسـتثنای حکایت پیغمبر است که در وقت تقریر رؤیا فرمود که بمسـجد الحرام درآیند ان شاء اللّه آمنين مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُم تراشندگان موی سرهای خود وَ مُقَصِّرِينَ و چینندگان موی سر از مقراض یعنی بعضـی تراشـند و بعضـی بچینند لا تَخافُونَ نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس میداند خدای ما لَم تَعلَمُوا آنچه ندانید شما از حکمت در تـاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شـما یعنی مقـدر گردانیـد مِن دُونِ ذلِكَ پیش ازین یعنی قبل از دخول مسـجد الحرام جهت عمره قضا فَتحاً قَرِيباً فتحی نزدیک که فتـح خيبر است تا دل مومنان از انـدوه تاخیر عمره خالی شـده بآن فتح شادان گردند هُوَ الَّذِي أَرسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ فرستاده خود را که محمّد ص است بِالهُدى برای راه نمودن خلق و بیان کردن احکام وَ دِينِ الحَقِّ و دین درست که اسـلام است لِيُظهِرَهُ تا غالب گردانـد اینکه دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دین‌ها یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته‌اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسـلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی علی نبینا و علیه السلام باشد وَ كَفى بِاللّهِ و بسنده است خدای شَهِيداً گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمّد بن عبد اللّه نويسيد غم مخورید که ما میگوئیم.

صفحـه : ۱۱۵۸ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ محمّـد فرسـتاده خـدای است بحق وَ الَّذِينَ مَعَهُ و آنـانکه بـا اوینـد از مومنـان أَشِدّاءُ عَلَى الكُفّارِ سخت‌دل و غلیظانـد بر کفّار رُحَماءُ بَينَهُم مهربـان و مشـفقان میـان یکـدیگر تَراهُم می‌بینی تو ایشـانرا رُكَّعاً رکوع‌آرنـدگان سُجَّداً سجودکنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول‌اند بنماز در موضح آورده که اینکه مناقب راجع بهمه صحابه رض است اما درین ایمائی است باختصاص هر یک از خواص اصـحاب بمنقبتی خاص و الّذين معه مدح صدیق است رضی اللّه عنه که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار و اسـفار مخصوص بوده اشـداء علی الکفّار صـفت فاروق است رضـی اللّه عنه چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است که رحماء بینم بغت ذی النورين است رضـی اللّه عنه و حیا و دلنوازی و وفای او مشهورست و معروف و نزد خالق و خلائق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف ترهم رُكَّعاً سُجَّداً شرح حال مرتضی علی است کرم اللّه وجهه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظائف طاعات و عبادات میگذشت تا حدیکه هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت وی باسـماع خادمان عتبه علیه‌اش میرسـید يَبتَغُونَ می‌طلبنـد اینکه بزرگان فَضلًا مِنَ اللّهِ افزونی از خـدای یعنی زیادتی ثواب میجوینـد وَ رِضواناً و خوشـنودی حضـرت او می‌طلبنـد سِيماهُم علامتهـای ایشـان فِي وُجُوهِهِم در رویهـای ایشان ظاهر بوده مِن أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سـجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده چه روی نمازگزارنده در نظر اهل دل خورشـید تابنده است که من کثّر صـلاته بالليـل حسن وجهه بالنهار و در نفحات مـذکورست که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شود انوار معرفت بر اشـباح ظـاهر گردد بیت درویش را گـواه چه حـاجت که عـاشق است رنـگ رخش ز دور به‌بین و بـدان که هست ذلِكَ اینکه وصـف که مذکور شد مَثَلُهُم صـفت ایشان است فِي التَّوراةِ در کتاب موسـی علیه السـلام یعنی بدین صـفت مذکوراند در توریت ایشان وَ مَثَلُهُم فِي الإِنجِيلِ و صـفت ایشـان است در انجیـل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسـی علیه السـلام مذکورانـد یا صـفت ایشان در توریت و

انجیل کَزَرعٍ مانند کشتی است که در اوّل أَخرَجَ شَطأَه بیرون می‌آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فَآزَرَه پس قوی گرداند آن یک شاخ را فَاستَغلَظَ پس سطبر شود فَاستَوی عَلی سُوقِهِ پس بایستد بر ساقهای خود یعنی اوّل دانه بود پس گیاه ضعیف شود و بآخر درختی گردد یُعجِبُ الزُّرّاعَ بشگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی او و اینکه مثل است ممثّل وی حضرت پیغمبر است صلی اللّه علیه و سلّم و یاران وی‌اند که باول دعوت اسلام ضعیف بود هرچند برآمد قوّت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه اینکه تمثیل فرمود لِیَغِیظَ تا خشم گیرند بِهِمُ الکُفّارَ بیاران پیغمبر کافران امام قشیری رح فرموده که آیت در شان اصحاب رض است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشانرا دشمن دارد داخل کفّار خواهد بود نعوذ باللّه منها وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وعده کرد خدا آنانرا که گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند کردارهای پسندیده و ستوده مِنهُم از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده است مَغفِرَةً آمرزش گناهان وَ أَجراً عَظِیماً و مزدی بزرگ و در تف عجائب آورده که مراد از عمل صالح اینجا دوستی صحابه است رضوان اللّه علیهم اجمعین.

صفحه : ۱۱۵۹

سورة الحجرات

مدنیة وّ هی ثمانی عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اید و گرویده‌اید لا تُقَدِّمُوا پیش مبرید اقوال خود را بَینَ یَدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ پیش از قول خدا و رسول یعنی سخن مگوئید پیش از آنکه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر ص که او بآن داناتر است وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای در تقدیم بر وی قولا و فعلا إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدای شنوا است مر اقوال شما را عَلِیمٌ داناست بافعال شما یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لا تَرفَعُوا بلند مکنید أَصواتَکُم آوازهای خود را فَوقَ صَوتِ النَّبِیِّ بالای آواز پیغمبر ایشانرا تعلیم مراسم ادب میفرماید یعنی چون سخن گوئید آواز خود را بلندتر از آواز وی برمدارید وَ لا تَجهَرُوا و آشکارا مسازید لَهُ بِالقَولِ برای او سخن را یعنی آواز بلند مکنید کَجَهرِ بَعضِکُم همچو آشکارا کردن برخی از شما لِبَعضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم‌تر سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته‌اند او را بنام و کنیت مخوانید- چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه او را یا نبی اللّه ص و یا رسول اللّه و یا حبیب اللّه ص خطاب کنید أَن تَحبَطَ أَعمالُکُم تا باطل نشود عملهای شما بسبب اینکه جراءت و بی‌ادبی وَ أَنتُم لا تَشعُرُونَ و شما ندانید که عملهای حبط شده تبرّک ادب بزرگان گفته‌اند من ترک الادب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی‌ادبی ضائع شد بیت نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز که گفته‌اند طریقت تمام او ادب است آورده‌اند که ثابت بن قیس رضی اللّه عنه مردی بلند آواز بوده پیوسته با حضرت مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم بلند سخن میگفتی چون اینکه آیت نازل شد بخانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآن حضرت ص رسیده او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت یا رسول اللّه ص در گوش من گرانی است و من در مجلس شما بآواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت رض گفت خوشنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شما برندارم آیت در شان او آمد که.

صفحه : ۱۱۶۰ إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ بدرستی که آنانکه فرو میدارند أَصواتَهُم آوازهای خود را عِندَ رَسُولِ اللّهِ نزدیک رسول خدای و بادب و احترام و آواز نرم سخن میگویند أُولئِکَ آنگروه الَّذِینَ امتَحَنَ اللّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُم لِلتَّقوی دلهای ایشانرا برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و آزمودن بمعنی پاک کردن است همچنان که زر را در کوره اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که اینکه زر آزموده است بیت در کوزه امتحان گرم بگدازی منّت دارم که بی‌غشم میسازی لَهُم مر اینکه گروه پاکیزه‌دلان را است مَغفِرَةٌ آمرزش گناهان وَ أَجرٌ و مزدی

عَظِیمٌ بزرگ بیکران آورده‌اند که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سریّه فرستاد بحیّی از احیای بنی النضیر و آن سریه اسیری چند از ان بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهره میرفتند و نعره میزدند که ای محمّد ص بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیران را فدا گیر و نصفی را آزاد کن آنحضرت ص همخیال کرد آیت آمد إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ بدرستی آنانکه ندا می‌کنند ترا مِن وَراءِ الحُجُراتِ از بیرون حجرها یا از پیش آن أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ بیشتر ایشان ذهن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی‌نمایند وَ لَو أَنَّهُم و اگر ایشان صَبَرُوا صبر کردندی حَتّی تَخرُجَ تا بیرون آئی تو إِلَیهِم بسوی ایشان لَکانَ هر آئینه بودی خَیراً لَهُم بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیران را آزاد میکردی وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی‌ادبی رَحِیمٌ مهربانست بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت بیت سرمایه ادب بکف آور که اینکه متاع آنرا که هست ابد آیدش بدست آورده‌اند که حضرت رسالت‌پناه ص در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشانرا فراگیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقعه بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه درگذشتند و طرح محبتی مجدّد انداختند مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتله او می‌آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده‌اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت ص خالد بن ولید رض را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آور و تعجیل منمای خالد رض برفت و کسی را بمیان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و نماز با جماعت میگذارند و اشعار اسلام از ایشان ظاهرست باز آمده با خالد رض گفت و خالد رض بعرض حضرت پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسانید آیت آمد که.

صفحه : ۱۱۶۱

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِن جاءَکُم اگر بیاید بشما فاسِقٌ دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَإٍ بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تالم خاطر باشد و بخلاف واقعه گوید فَتَبَیَّنُوا پس تفحص کنید و نیکو در پی آن روید أَن تُصِیبُوا تا نرسانید مکروهی قَوماً بگروهی بِجَهالَةٍ بنادانی یعنی گمان برید که کافراند و بایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصبِحُوا پس گردید عَلی ما فَعَلتُم بر آنچه کرده باشید نادِمِینَ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد وَ اعلَمُوا أَنَّ فِیکُم رَسُولَ اللّهِ و بدانید آنکه میان شما فرستاده خدای است و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض نکنید لَو یُطِیعُکُم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود و برای شما کار کند فِی کَثِیرٍ مِنَ الأَمرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّم هر آئینه در رنج افتید و هلاک شوید وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده است إِلَیکُمُ الإِیمانَ بسوی شما گرویدن و توحید را وَ زَیَّنَهُ و آراسته است ایمان را فِی قُلُوبِکُم در دلهای شما ای مومنان بنصب ادلّه و توضیح حجج و براهین وَ کَرَّهَ و مکروه گردانیده است إِلَیکُمُ الکُفرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَ الفُسُوقَ و بیرون رفتن از راه راست وَ العِصیانَ و نافرمانی کردن أُولئِکَ آن گروه که تحقیق اخبار کنند هُمُ الرّاشِدُونَ ایشانند راه‌یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تنزیه از کفر فَضلًا برای فضلی است مِنَ اللّهِ از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته وَ نِعمَةً و نعمتی است از حضرت او وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای داناتر است بصدق و کذب مخبران حَکِیمٌ حکم‌کننده و محکم کارست در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنه‌ها میزاید رباعی هرگز سخنان شبه‌آمیز مگوی وان راست که هست فتنه‌انگیز مگوی خامش کن و گر چاره نداری ز سخن شوخی مکن و تند مشو تیز مگوی آورده‌اند که در میان عبد اللّه بن رواحه رض و إبن ابی بحضور حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو

جماعتی بمدد آمدند و مهم از شتم و سب بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد.

صفحه : ۱۱۶۲

وَ إِن طائِفَتانِ و اگر دو گروه مِنَ‌الْمُؤمِنِینَ‌از گرویدگان اقتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصلِحُوا پس صلح کنید بَینَهُما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدا و رسول او فَإِن بَغَت پس اگر ستم کند و افزونی جوید إِحداهُما یکی از ان دو طائفه عَلَی الأُخری بر آن دیگر و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نشود فَقاتِلُوا الَّتِی تَبغِی پس قتال کنید بآن گروه که بغی میکند حَتّی تَفِیءَ تا بازگردند إِلی أَمرِ اللّهِ بحکم خدای و گردن نهند بر ان فَإِن فاءَت پس اگر بازگردند آن طائفه باغی برای حق و ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فَأَصلِحُوا بَینَهُما پس اصلاح کنید میان ایشان بِالعَدلِ براستی یعنی میل مکنید بیک طائفه و از راه حق تجاوز منمائید وَ أَقسِطُوا و داد کنید در همه کارها إِنَ‌اللّهَ بدرستی که خدای یُحِبُ‌المُقسِطِینَ‌دوست دارد عدل‌کنندگانرا که در قول و فعل رعایت بقانون عدالت می‌کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدل است رباعی عدل چون لشکری‌ست جان افزای عدل مشاطه‌ایست ملک‌آرای عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل إِنَّمَا المُؤمِنُونَ إِخوَةٌ جز اینکه نیست که مومنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسب‌اند با اصل واحد که آن ایمان است فَأَصلِحُوا پس صلاح آرید بَینَ‌أَخَوَیکُم میان برادران شما هرگاه که شقاقی و خلافی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان مخالف افتد دو کس‌اند یا مراد انبای اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بودند وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید شما آورده‌اند که جمعی از بنی تمیم استهزاء میکردند بر درویشان صحابه چون عمار رض و بلال رض و سلمان رض و خباب رض و صهیب رضی اللّه عنهم اجمعین حق سبحانه آیت فرستاد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ‌آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید لا یَسخَر باید که فسوس نکنند و استخفاف ننمایند قَومٌ گروهی از شما مِن قَومٍ از گروهی دیگر عَسی أَن یَکُونُوا شاید که باشند آنها خَیراً مِنهُم بهتر از استهزاءکنندگان و بعضی از ازواج طاهرات رض ام سلمی رضی اللّه عنهن را بقصر قامت یا صفیه رض را به یهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود وَ لا نِساءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِن نِساءٍ از زنان عَسی أَن یَکُنَ‌خَیراً مِنهُنَ‌شاید که باشند آنها که استهزاء کرده شدند بهتر از استهزاءکنندگان و ثابت بن قیس عیب یکی از صحابه رض گفت از ان نیز نهی آمد وَ لا تَلمِزُوا و عیب مکنید أَنفُسَکُم نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس واحداند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد مصرعه یب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز ابو مالک انصاری عبد اللّه بن ابی حذید رض را گفت یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود صفحه : ۱۱۶۳

وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلقابِ و مخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشد ایشانرا بیهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بِئسَ‌الِاسمُ‌الفُسُوقُ بدنامی است که کسی را یاد کنند بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعدَ الإِیمانِ بعد از دخول او در ایمان وَ مَن لَم یَتُب و هر که توبه نکند از منهیات مذکوره فَأُولئِکَ پس آنگروه هُمُ‌الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخت و عتاب بادشاهی می‌آرند یا أَیُّهَا الَّذِینَ‌آمَنُوا اجتَنِبُوا ای گروه گرویدگان بپرهیزید و بگذارید کَثِیراً مِنَ‌الظَّنِ‌بسیاریرا از گمانها إِنَ‌بَعضَ‌الظَّنِّ بدرستی که بعضی از گمان إِثمٌ بزه است و گناه بر آن متفرع میشود و باید دانست که گمان چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن ظن است بخدا و بمومنان در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان- دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان است که موجب اثم است سوم مندوب الیه و آن تحرّی باشد در امر قبله و غیره و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح در آن ظن در امور دنیا و مهمات معیشت و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حزم شمرده‌اند کما قیل بیت بد نفس مباش و بدگمان باش وز فتنه و مکر در امان باش آورده‌اند که دو کس از اکابر صحابه رضی اللّه عنهم در بعضی اسفار سلمان رضی اللّه عنه را نزد پیغمبر فرستاد ادامی یا طعامی طلبیدند و حضرت ص باسامه رض حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان رض باز آمده صورت

حال بازگفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحهٔ رود آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد از ان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا با ما بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم آمدند فرمود که چیست که آن سرخی گوشت که میان دندانهای شما می‌بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده‌ایم آنحضرت ص فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم و اینکه آیت نازل شد که وَ لا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید وَ لا یَغْتَب بَعضُکُم و باید که غیبت نه‌کنند بعضی از شما بَعضاً بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان رض کردید و غیبت آن است که غائبانه کسی سخنی گوید که اگر بمواجهت با او گویند آنرا کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که أ یُحِبُّ آیا دوست میدارد أَحَدُکُم یکی از شما أن یَأکُلَ آنرا که بخورد لَحمَ أَخِیهِ گوشت برادر خود را مَیتاً در حالتی که مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از ان تنفر نماید فَکَرِهتُمُوهُ پس مکروه دارید آنرا که بخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کارهید باید که غیبت را کاره باشید رباعی آنکس که لوای غیبت افراخته است و از تن مردگان غذا ساخته است و آنکس که بعیب خلق پرداخته است زانست که عیب خویش نشناخته است وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن إنَّ اللّهَ تَوّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رَحِیمٌ مهربانست بر آنانکه باز ایستند از غیبت- گفتن آورده‌اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتی که بلال رض بر بام بیت الحرام زادها اللّه تعالی تعظیما و شرفا باذان مشغول بوده در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمّد ص هیچکس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز اینکه کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیت آمد که.

صفحه : ۱۱۶۴

یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان إِنّا خَلَقناکُم بدرستی که آفریده‌ایم ما شما را مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی از مردی و زنی که آدم ع و حواانـد ع چون همه ز یک پدر و مادر باشید پس بنسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد شعر النّاس من جههٔ التمثال اکفاء ابوهم آدم و الام حواء و نعم من قال قطعه نیست آدمیانی که تفاخر درزند از راه دانش و انصاف چه دور افتادند نرسد فخر کسی ز نسب بر دگری چونکه در اصل ز یک آدم ع و حوا ع زادند و آنکه بقبائل و عشائر می‌نازد باید که بداند که شعب و بطون برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه می‌فرماید وَ جَعَلناکُم شُعُوباً و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وَ قَبائِلَ و قبیلهای منتسب بشعوب لِتَعارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید بعضی را بعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشید بقبیله متمیز شوید چنانچه زید قریشی از زید تمیمی و بباید دانست شعوب مشتمل بر قبائل چنانچه مثلا خزیمه شعبی است مشتمل بر چند قبیله که یکی از انها کنانه است و قبیله بر عمائر اشتمال دارد چنانچه قریش عمائر است از کنانه و بعد از عمائر بطون است چون لوی که بطنی است از قریش و پس از ان افخاذ است چون هاشم که فخذی است از لوی پس عشائر است چون عباس از هاشم و بعد از ان فصیله باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته‌اند شعوب از قحطان باشد و قبائل از عدنان و قولی آنست که شعوب از عجم است و قبائل از عرب و بر هر تقدیر إِنَّ أَکرَمَکُم بدرستی که بزرگترین شما عِندَ اللّهِ نزدیک خدا أَتقاکُم پرهیزگارترین شما است چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل گردد و هرکرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضیلت بیشتر که الشرف بالعلم و الادب لا بالاصل و النسب بیت با ادب باش تا بزرگ شوی که بندگی نتیجه ادب است إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بدرستی که خدای دانا است باصل و نسب شما خَبِیرٌ آگاه از علم و ادب شما آورده‌اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یا رسول اللّه ص تمام عرب تنها بنزد تو آمده‌اند و ما باهل و عیال آمده‌ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده‌اند و ما عنان کشیده داشتیم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بایمان خود حق سبحانه فرمود که قالَتِ الأَعرابُ گفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که آمَنّا ما ایمان آورده‌ایم و گرویده‌ایم قُل لَم تُؤمِنُوا بگو که ایمان نیاورده‌اید چه ایمان اقرار بزبان است با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده‌ایم وَ لکِن قُولُوا أَسلَمنا و لیکن بگوئید که اسلام آورده‌ایم مراد از اسلام اسلام لغوی است که

عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام، و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی وَ لَمّا یَدخُلِ الإِیمانُ و درنیامده است ایمان فِی قُلُوبِکُم در دلهای شما لا جرم دل شما با زبان موافقت ندارد وَ إِن تُطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ و اگر فرمان برید خدای را و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق درگذرید لا یَلِتکُم کم نگرداند خدا شما را مِن أَعمالِکُم شَیئاً ار مزد کارهای شما چیزیرا بلکه تمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدا آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد رَحِیمٌ مهربان است بتوفیه اجور ایشان.

صفحه : ۱۱۶۵

إِنَّمَا المُؤمِنُونَ جز اینکه نیست که گرویدگان حقیقی الَّذِینَ آمَنُوا آنانند که ایمان آورده‌اند بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ بخدا و رسول خدا بخلوص نیت و صفائی طویّت ثُمَّ لَم یَرتابُوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَ جاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود که مباشر حرب شدند با کفّار فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه رضای خدای أُولئِکَ آن گروه مومنان مجاهدان هُمُ الصّادِقُونَ ایشانند راست‌گویان در دعوی ایمان بعد از نزول اینکه آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیت آمد که قُل بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم ایشانرا أَ تُعَلِّمُونَ اللّهَ آیا خبر میکنید شما خدای را بِدِینِکُم بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید بر ایمان وَ اللّهُ یَعلَمُ و حال آنست که خدای میداند ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها است از کوائن علوی وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از حوادث سفلی وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِیمٌ دانا است و هیچ چیز برو پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست یَمُنُّونَ عَلَیکَ منّت می‌نهند بر تو أَن أَسلَمُوا بآنکه اسلام آورده‌اند قُل لا تَمُنُّوا بگو منّت منهید عَلَیَّ بر من إِسلامَکُم باسلام خود بَلِ اللّهُ بلکه خدا یَمُنُّ منّت می‌نهد عَلَیکُم بر شما أَن هَداکُم بآنکه راه نموده است شما را لِلإِیمانِ بسوی ایمان إِن کُنتُم اگر هستید شما صادِقِینَ راست‌گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللّهَ یَعلَمُ بدرستی که خدای میداند غَیبَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَ اللّهُ بَصِیرٌ و بدرستی که خدا بینا است بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما می‌کنید از اظهار ایمان و ابطال نفاق.

صفحه : ۱۱۶۶

سورهٔ ق

مکیهٔ وّ هی خمس و اربعون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- ق- حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمه اللّه فرمود که اینکه حروف مر نثر را بجای تشبیبست مر نظم را چه سامع بمجرد استماع اینکه حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد ازو می‌آید منثور است نه منظوم پس در ایراد اینکه حروف ردّ قول جماعتی است که قرآن را شعر میگویند و درین حروف ق بعینه گفته‌اند که نامی است از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهّار و قدس و قیوم است یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمّد ص بر عمل آنچه مأمور شده امام ابو اللیث رحمه اللّه فرموده که معنی قاف آنست که اللّه قائم بالقسط و گویند قاف نام کوهی است محیط بگرداگرد زمین حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و نحن اقرب الیه من حبل الورید درین صورت از ان خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوّت قلب حبیب خود وَ القُرآنِ المَجِیدِ و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران ببعث نگرویدند بَل عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَن جاءَهُم از انکه آمد بدیشان مُنذِرٌ پیغمبری بیم‌کننده مِنهُم از جنس ایشان فَقالَ الکافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان است بکفر هذا اینکه برگزیدن محمّد ص برای رسالت شَیءٌ عَجِیبٌ چیزی شگفت است و کاری عجیب و دیگر گفتند أَ إِذا مِتنا آیا چون بمیریم ما وَ کُنّا تُراباً و گردیم خاک ما را بعالم حیات ز خواهند گردانید و روح ما بجسد رجعت خواهد کرد ذلِکَ اینکه ردّ ما بحیات رَجعٌ بَعِیدٌ بازگشتنی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشانرا گفت قَد عَلِمنا بدرستی که ما می‌دانیم ما تَنقُصُ الأَرضُ آنچه کم گرداند زمین مِنهُم از گوشت و پوست و

استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَ عِندَنا و نزدیک ما کِتابٌ حَفِیظٌ کتابی است نگاهدارنده مر تفاصیل ایشانرا پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آنرا نیز فراموش نکنیم پس اعاده ایشان از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بَل کَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده‌اند و نگرویده بِالحَقِّ بقرآن راست و درست یا بمحمد ص لَمّا جاءَهُم آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نموده و حجت لازم کرده فَهُم فِی أَمرٍ مَرِیجٍ پس ایشان در کاری شوریده‌اند یعنی بهم برآمده و اضطراب آورده در شان قرآن که گاهی او را سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باب پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم که وقتی او را مجنون می‌خوانند و وقتی کاهن و گاهی مفتری.

صفحه : ۱۱۶۷

أَ فَلَم یَنظُرُوا آیا نمی‌نگرند منکران بعث و حشر إِلَی السَّماءِ بسوی آسمان که واقع است فَوقَهُم زبر سر ایشان که بمحض قدرت کَیفَ بَنَیناها چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه وَ زَیَّنّاها و بیاراستیم آنرا بستارگان وَ ما لَها و نیست آنرا مِن فُرُوجٍ هیچ شکافها و فروجها پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی‌فرجه و علتی و شکافی دلیل است بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت وَ الأَرضَ مَدَدناها و زمینها را باز کشیده‌ایم و گسترده بر روی آب وَ أَلقَینا فِیها و افگنده‌ایم در وی رَواسِیَ کوههای بلند و استوار پارچای وَ أَنبَتنا فِیها و برویانیدیم در زمین مِن کُلِّ زَوجٍ از گونه نباتی بَهِیجٍ نیکو و آراسته و بهجت و شادی افزاینده و اینکه همه که کردیم تَبصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَ ذِکری و از برای یاد و پند گرفتن لِکُلِّ عَبدٍ مُنِیبٍ مر هر بنده بازگردنده را بخدای وَ نَزَّلنا و فرو فرستادیم مِنَ السَّماءِ از ابر یا از جانب آسمان ماءً مُبارَکاً آبی بسیار منفعت فَأَنبَتنا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وَ حَبَّ الحَصِیدِ و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانه را که از شان او آن است که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَ النَّخلَ باسِقاتٍ و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ لَها مر آن خرمابنان را طَلعٌ نَضِیدٌ غلاف درهم بسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه درو و اینکه همه برویانیدیم رِزقاً لِلعِبادِ برای روزی مر بندگان را وَ أَحیَینا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان بَلدَةً مَیتاً زمین مرده افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم کَذلِکَ همچنین باشد الخُرُوجُ بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفای او دور نیست که بشمه‌ای از حیات بعد از ممات پی تواند برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیابد بار چرا بدانه انسانیت اینکه گمان باشد فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلّی خاطر مبارک حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد که میفرماید کَذَّبَت قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَومُ نُوحٍ گروه نوح ع که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح علیه السلام را وَ أَصحابُ الرَّسِّ و اصحاب چاه یمامه یا بیر معطّله یا جبل فتح مر نبی خود حنظل بن صفوان را وَ ثَمُودُ و قوم ثمود صالح را.

صفحه : ۱۱۶۸

وَ عادٌ وَ فِرعَونُ و قوم عاد هود علیه السلام را و قوم فرعون موسی علیه السلام را وَ إِخوانُ لُوطٍ وَ أَصحابُ الأَیکَةِ و برادران لوط علیه السلام یعنی اصهارا و مر او را و اصحاب ایکه شعیب علیه السلام را وَ قَومُ تُبَّعٍ و قوم تبع مرتبع ع را و در سوره دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیای ع مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده کُلٌّ همه ایشان کَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران علیه السلام را زیرا که انبیاء مصدق یکدیگرانـد پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِیدِ پس مسلم شد و فرود آمد بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَ فَعَیِینا یا عاجز شده‌ایم و رنج یافته بِالخَلقِ الأَوَّلِ بآفرینش خلق اوّل تا فرومانیم در آفرینش ثانی! مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اوّل پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی‌ماده و مدد چرا توانا نه‌بود بر اعاده ایشان بجمیع مواد و ردّ حیات بآن و بی‌شبه ما بر ان قادریم و قوّت داریم بَل هُم بلکه کافران فِی لَبسٍ در شک و شبه‌اند بسبب وساوس شیطانی مِن خَلقٍ جَدِیدٍ از

آفرینش نو یعنی بعث و حشر و نشر چه آنرا مخالف عادت می‌بینند و در خلق جدید محققان را نکتهای نازک و سخنان لطیف و دقیق است و بر بعضی از ان در تفسیر همین آیت از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را وَ نَعلَمُ و میدانیم ما تُوَسوِسُ بِهِ نَفسُهُ آن چیزی که وسوسه میکند مر او را بدان نفس او و از اندیشهای بد وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ و ما نزدیکتریم بسوی انسان مِن حَبلِ الوَرِیدِ از رگ جان وی بوی و اینکه نزدیکی بوی و اینکه نزدیکی بوی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت ماوردی رحمه اللّه فرموده که حبل الورید کیست متصل بدل و علم خدای بر بنده نزدیک‌تر است از علم دل وی بوی و گفته‌اند ما نزدیک‌تریم بحال وی از کسیکه نزدیک‌تر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقائق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است بوی پس درین سخن ایما است بآنکه حق سبحانه از ان به بنده اقرب است پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلبد بیابد حق را نیز هرگاه که جوید یابد و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب در زبور آمده که الا من طلبنی وجدنی مثنوی نحن اقرب گفت من حبل الورید تو فگنده تیر فکرت را بعید ای کمان و تیرها برساخته صید نزدیک و تو دور انداخته و بباید دانست که قرب حق بیچون و بیچگونه باشد ای عزیز کیفیّت قرب جان را که پیوسته است بتن در نمی‌توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدّس و منزّه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکورست نظم قرب بیچون است جانب بتو قرب حق را بدانی ای عمو قرب نی بالا و پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آن‌ست که فرمود و اسجد و اقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و اینکه قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد اللّه کانك تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم و دیگر خواص درگاه را بخصائص برّ و شواهد لطف که و نحن اقرب الیه من حبل الورید اوّل او را قربی دهد غیبی تا از جهانش برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلشن باز برد و از هستی موهوم میکاهد و هستی اصلی ظهور زیاده میکند تا چنانکه در اوّل خود بوده در آخر هم خود باشد اینجا علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا و بخود باقی ماند نظم موج بحر لمن الملك برآید ناگاه غرق گردند در آن بحر چه درویش و چه شاه خرمن هستی موهوم چنان سوزاند آتش عشق که نی دانه بماندنی کاه .

صفحه : ۱۱۶۹

إِذ یَتَلَقَّی المُتَلَقِّیانِ یاد کن چون فراگیرند دو فرشته فراگیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسند عَنِ الیَمِینِ از جانب راست همنشینی وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ و از جانب چپ همنشینی یعنی اینکه دو ملك موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشنده ما یَلفِظُ بیرون نیفگند از دهن خود مِن قَولٍ هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی إِلّا لَدَیهِ مگر نزدیک او رَقِیبٌ نگهبانی بود عَتِیدٌ آماده که فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت اولی مذکور است که بر عجب میدارم از پسر آدم که دو ملك موکل بر دندانهای پیش او نشسته‌اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان پس چگونه در مالا یعنی سخن گوید و حال آنکه میگوید و مالا یعنی بسیار میگوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه نظم ابلهی از صرفه زر میکنی صرفه گفتار کن ار میکنی مصلحت آنست زبانت زیر کام تیغ پسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبان بنده‌اند و بد و نیک او در قید کتابت می‌آرند که ناگاه اجل برسد وَ جاءَت سَکرَةُ المَوتِ و بیامد بیهوشی مرگ بِالحَقِّ بامر خدای که درست و راست است گویند مر او را ذلِكَ اینکه مرگ است ما کُنتَ مِنهُ تَحِیدُ آنچه تو بودی که از ان میگریختی و میترسیدی و او را مکروه داشتی وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده شد از قبرها برآیند ملائکه گویند ذلِكَ اینکه روزست یَومُ الوَعِیدِ روز که خلقان را بدان وعید میکردند یعنی میترسانیدند وَ جاءَت و می‌آید در روز محشر بعرصه حشر کُلُّ نَفسٍ هر کس مَعَها سائِقٌ با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وَ شَهِیدٌ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه از سایق فرار میسّر نه از پیش شاهد انکار متصوّر و بهر کس از حق تعالی خطاب میرسد که لَقَد کُنتَ

بـدرستیکه بودی تو در دنیا فِی غَفلَةٍ در بیخبری مِن هـذا ازین روز فَکَشَفنا عَنکَ پس برداشتیم از دیده تو غِطاءَکَ پوشـش جهل و غفلت ترا تا هر چه شـنیده بودی معاینه بینی فَبَصَرُکَ الیَومَ پس دیـده تو امروز بسـبب کشف حجاب ازو حَدِیدٌ تیز است، و گفته‌اند بینائی اینجا بمعنی دانائی است یعنی آنچه بر تو پوشـیده بود از احوال بعث و حشـر امروز بتو نمودیم و بـدان دانا شدی وَ قالَ قَرِینُهُ و گویـد همنشـین او یعنی ملکی که برو موکل بود هـذا اینست ما لَدَیَّ آنچه نزدیک من بود عَتِیدٌ حاضـرست یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسایق و شـهید که- صفحه : ۱۱۷۰ أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ بیفگنیـد در دوزخ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیـدٍ هر کافری ستیزنده که گردن‌کش باشد مَنّاعٍ لِلخَیرِ منع‌کننده مر خیر را یعنی بازدارنده مال از حقوق مفروضه و گفته‌اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسـلام است و او منع میکرد اولاـد و اقربـای خود را از اسـلام و بصـفت کفر و عناد نیز موصوف بود- صـفت دیگرش اینکه که مُعتَدٍ درگذرنده بود از حدود الهی مُرِیبٍ شک‌آرنده در وحدانیت الَّذِی جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللّهِ با خدای با حق إِلهاً آخَرَ خدای دیگر فَأَلقِیاهُ پس درافکنید او را فِی العَذابِ الشَّدِیدِ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکننـد گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلّط بود مرا گمراه کرد آن دیو را حاضـر سازند انکار کند قالَ قَرِینُهُ گوید همنشـین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنا ای پروردگار ما ما أَطغَیتُهُ من گمراه نکردم او را و در باره او از حد در نگذشـتم وَ لکِن کـانَ و لیکن بـود فِی ضَـلالٍ بَعِیـدٍ در گمراهی دور و دراز و از ان بـازنگشت قـالَ گویـد حق سبحانه و تعـالی لاـ تَختَصِمُوا مخاصـمه مکنیـد لَدَیَّ نزدیک من که هیـچ فائـده بـدین خصومت مترتب نیست وَ قَد قَدَّمتُ و بدرستی که من پیش فرسـتادم إِلَیکُم بِالوَعِیدِ بشما وعید خود در کتب خود بر السنه رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست ما یُبَدَّلُ القَولُ تغییر داده نشود سـخن لَدَیَّ نزدیـک من یعنی وعـده و وعیـدی که کرده‌ام تبـدیل بـدان راه نیابـد وَ مـا أَنَـا بِظَلّامٍ و نیسـتم من ستم‌کننده لِلعَبِیدِ مر بندگان را که بی‌استـحقاق ایشانرا عذاب کنم یَومَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوید خدای و حفص بنون میخواند یعنی گوئیم ما لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امتَلَأتِ آیا پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شده یا نی خدا اینکه گویـد وَ تَقُولُ و میگویـد دوزخ هَـل مِن مَزِیـدٍ آیـا هیـچ زیادتی هست اینکه اسـتفهام بمعنی سؤال است یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافران بفرستد بوی تا پر شود و قولی آنست که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمیه فیقول قط قط بیت آن قدم حق را بود کو را کشـد غیر حق خود کی گمان او کشـد امام زاهدی و بعضـی دیگر از محققان برانند که اسـتفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزیـد یعنی پرشـدم و زیـادتی را گنجایش نیست وَ أُزلِفَتِ الجَنَّةُ و نزدیک گردانیـده شود بهشت لِلمُتَّقِینَ غَیرَ بَعِیـدٍ مر پرهیزگاران را تاکیـد است یعنی بهشت ایشانرا نزدیک بود نه دور و اینکه پیش از ان باشـد که ایشانرا به بهشت برند اوّل بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی درآرند تا لذتش بیفزاید پس خدای فرماید.

صفحه : ۱۱۷۱

هذا اینست ما تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و اینکه را آماده کرده‌ایم لِکُلِّ أَوّابٍ برای هر بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیّت بطاعت یا بازگشـته از خلق بحق حَفِیظٍ نگاه دارنده حدود شرح یا رعایت‌کننده امر و نهی و گفته‌اند نگاهدارنده نفس از معصیت یـا محافظت‌کننـده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در نفسـی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشـد نظم اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانـنـدت ازین پاس ترا یک پنـد بس در هر دو عالم ز جانت برنیاید بی‌خدا دم مَن خَشِیَ الرَّحمنَ هر که ترسـد از خـدای بِالغَیبِ به پنهانی و پوشـیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته‌انـد نهان و آشـکارا یکی باشد وَ جـاءَ بِقَلبٍ مُنِیبٍ و بیـارد دلی بازگشـته بحق یعنی اقبال‌کننـده بطاعت و سـر باز زننـده از متابعت نفس، پس اینکه کس و امثال او را گویند ادخُلُوها درآیید به بهشت بِسَلامٍ بایمنی و سـلامت یا تشـریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذلِکَ اینکه روز یَومُ الخُلُودِ روز بقای جاودانی است یعنی درین روز مرگ نباشد لَهُم مر ایشان‌راست یعنی مر اهل بهشت را ما یَشاؤُنَ آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصـناف لذّتها فِیها در بهشت وَ لَدَینا و نزدیک ما مَزِیدٌ زیاده هست از آنچه میخواهند و اکثر برآنند که مراد از مزید رویت است وَ

کَم أَهلَکنا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبلَهُم پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِن قَرنٍ از اهل قرن که بحسب واقع هُم أَشَدُّ مِنهُم ایشان سخت‌تر بودند از کفّار مکّه بَطشاً از روی قوّت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِی البِلادِ در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هَل مِن مَحِیصٍ هیچ بود مر ایشانرا گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدا همین که حکم فنا نازل شد هیچ دستگیری ایشان نکرد إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِکری هر آئینه پند گرفتن و یاد کردن است لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ مر کسی را که باشد مر او را دلی متفکّر در حقایق اخبار یا عقل بیدارکننده از خواب غفلت، سلمی رح از شبلی قدس سره نقل می‌فرماید که موعظه قرآن را دلی می‌باید حاضر با خدا که طرفهٔ العینی غافل نشود أَو أَلقَی السَّمعَ یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَ هُوَ شَهِیدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مومن عرب است و شهید مومن اهل کتاب است که گواهی دارد بر نعت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می‌باید که گویا از پیغمبر ص میشنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل علیه السلام استماع می‌کند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اینکه سخن تمام است و بر آن در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید است چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از خیر دهنده چه غائب خبر از مخبری شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رحم اللّه علیه منقول است که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم او شنیدم.

صفحه : ۱۱۷۲

وَ لَقَد خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است فِی سِتَّةِ أَیّامٍ در شش روز از یکشنبه تا روز شنبه وَ ما مَسَّنا و نرسید ما را در آفرینش اینها مِن لُغُوبٍ هیچ رنج و ماندگی ردّ قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرده آورده‌اند که رنگ مبارک حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم بعد از استماع استراحت یوم السبت سرخ شد از شدّت غضب آیت آمد که فَاصبِر پس شکیبائی کن عَلی ما یَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهودیان یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا هر چه در باره تو از ایشان صادر گردد یا چون نسبت تو بسحر و شعر و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از اتخاذ ولد و شریک وَ سَبِّح و نماز گذار بِحَمدِ رَبِّکَ بامر پروردگار تو قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ پیش از آمدن آفتاب که نماز بامداد است وَ قَبلَ الغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پسین است وَ مِنَ اللَّیلِ فَسَبِّحهُ و در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وَ أَدبارَ السُّجُودِ و نماز کن پس از سجده‌ها امام زاهد رح از مرتضی علی کرم اللّه وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز شام و گفته‌اند و تراست بعد از نماز عشاء یا نوافل بعد از مکتوب وَ استَمِع و گوش فرا دارید و بشنوید یَومَ یُنادِ المُنادِ روز که ندا کند نداکننده یعنی اسرافیل علیه السلام مِن مَکانٍ قَرِیبٍ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهژده میل بآسمان نزدیک‌تر است، و گفته‌اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا رسد و از هیچ موضعی دور نبود و در خبر است که اسرافیل علیه السلام بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شده خدای تعالی میفرماید که همه جمع شوید برای قضا و جزا یَومَ یَسمَعُونَ الصَّیحَةَ روز که بشنود صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالحَقِّ بآنچیزی که حق است یعنی بعث، گویند شنوندگان را ذلِکَ اینکه روز یَومُ الخُرُوجِ روز بیرون آمدن است از قبور إِنّا نَحنُ بدرستی که ما نُحیِی زنده می‌کنیم مردگان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم وَ نُمِیتُ و می‌میرانیم در دنیا وَ إِلَینَا المَصِیرُ و بسوی ما است بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشانرا یَومَ تَشَقَّقُ الأَرضُ یاد کن آن روزی را که بشگافد زمین و دور شود عَنهُم از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِراعاً شتابندگان بسوی نداکننده ذلِکَ اینکه احیای ایشان از قبور حَشرٌ جمع کردنی است و برانگیختنی عَلَینا یَسِیرٌ بر ما آسان.

صفحه : ۱۱۷۳

نَحنُ أَعلَمُ ما داناتریم بِما یَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افتراء در حق من و سخنان مکروه در باره تو وَ ما أَنتَ عَلَیهِم و نیستی تو بر ایشان بِجَبّارٍ مسلطی که بقهر و جبر ایشانرا بر ایمانداری فَذَکِّر پس پند بگوی بِالقُرآنِ بمواعید قرآن مَن یَخافُ وَعِیدِ کسی را که ترسد از وعید من چه پند نگیرند بآنها جز ترس گاران

سورة الذّاریات

مکیهٔ و هی ستّون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- وَ الذّارِیاتِ ذَرواً- حق سبحانه و تعالی قسم یاد میفرماید به پراگنده کنندگان یعنی بادها پراگنده کنند خاك و غیر آن را پراگندنی که دانه را از کاه جدا کنند یا بملائکه که برانگیزندگان بادهااند فَالحامِلاتِ وِقراً پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها که به باران گران بارند یا بملائکه که ابرها را بردارند فَالجارِیاتِ پس برونده‌گان یُسراً رفتن بر آسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جریان‌دارنده فَالمُقَسِّماتِ أَمراً پس ببخش‌کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان است و گفته‌اند مراد چهار فرشته مقرب‌اند که هر یك بمهمی نامزد شده جبرئیل علیه السلام بوحی و میکائیل ع برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل ع بموت و اسرافیل ع به نفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جوابش اینکه إِنَّما تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده شده‌اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصادِقٌ هر آئینه راست و درست است و در ان هیچ خلافی نیست وَ إِنَّ الدِّینَ و بدرستی که روز جزا و حساب لَواقِعٌ هر آئینه بودنی است بی‌شك و شبه وَ السَّماءِ ذاتِ الحُبُكِ و سوگند به آسمان که خداوند ثبت و احکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش‌آینده یا خداوند راهها است یعنی طرق کواکب که میسّر ایشان است و در تبیان آورده که إبن عمر رضی اللّه عنهما نقل میکند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد می‌کند که هو به إِنَّکُم بدرستی که شما ای اهل مکه هو به لَفِی قَولٍ مُختَلِفٍ هر آئینه در گفتار مختلف‌اید نسبت با پیغمبر ص من یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در شان قرآن مختلف است او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین میگوئید یُؤفَكُ گردانیده شود- عنه از ایمان بمحمد ص یا از قرآن مَن أُفِكَ آنکس که گردانیده شده است در علم خدا حکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر ص هر آئینه محروم است بیت دلها همه مجروح و جگرها همه خون است تا حکم ازل در حق هر کس چون است قُتِلَ الخَرّاصُونَ لعنت کرده شده‌اند دروغ‌گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره مقسّمانند که در وقت درود قوافل بر عقبات مکه بنشینندی و هر یك مهم حضرت ص بنوعی دیگر بآینده و رونده باز گفتندی و مردمان را از صحبت وی بازداشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود صفحه : ۱۱۷۴

الَّذِینَ هُم دروغ‌گویان آنانند که ایشان فِی غَمرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت ساهُونَ غافلانند از اوامر و نواهی یَسئَلُونَ أَیّانَ یَومُ الدِّینِ می‌پرسند از پیغمبر علیه الصلوهٔ و السلام و مومنان که کی خواهد بود روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد اینکه سخن از روی تکذیب و استهزاء گفتندی حق سبحانه فرمود که جزا واقع است یَومَ هُم روز که کافران عَلَی النّارِ بر آتش دوزخ یُفتَنُونَ سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشان را گویند ذُوقُوا بچشید فِتنَتَکُم عذاب خود را هذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ اینکه است آنچه بودید شما که در دنیا بآن یعنی برسیدن آن تَستَعجِلُونَ شتاب مینمودید و می‌گفتید متی هذا الوعد إِنَّ المُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزگاران از شرك و معصیت در آن روز فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ در بوستانها باشند و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِینَ پذیرندگان و فراگیرندگان ما آتاهُم رَبُّهُم آن چیزی را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبلَ ذلِكَ پیش از دخول جنّت مُحسِنِینَ نیکوکاران و فرمانبرداران کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیلِ بودند که در اندکی از شب ما یَهجَعُونَ خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی اللّه عنه فرمود که میان مغرب و عشاء بتطوع نماز گزاردندی و از إبن عباس رضی اللّه عنه منقول است که کم شبی بر ایشان بگذشتی بر

ایشان مگر که نماز گذاردنـدی در اوّل یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آن است که خواب نکردندی تا نماز خفتن نگزاردندی و وقت آنرا دراز کشیدندی تا وسط شب وَ بِالأَسحارِ و بودندی بسحرها هُم یَستَغفِرُونَ ایشان استغفار میکردندی یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعه سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که گویا بهمه شب بارتکاب جرائم اشتغال نموده‌اند و از ان حسابی نداشته بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر مددی علت عصیان نشود وَ فِی أَموالِهِم و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بوده لِلسّائِلِ مر خواهنده را وَ المَحرُومِ و بی‌بهره را و محروم مستحقی باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع ویرا نقصانی رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَ فِی الأَرضِ و در زمین آیاتٌ نشانها است برای استدلال بر قدرت الهی لِلمُوقِنِینَ مر بی‌گمانان را و بعضی از ان آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر از ان استخراج می‌کنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات و خواص و منافع وَ فِی أَنفُسِکُم و نشانهاست در نفسهای شما أَ فَلا تُبصِرُونَ آیا نمی‌بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه از ان در نهاد شما بوده و با وجود آن متفرد بهیات حسنه و ترکیبات خوش‌منظرهای دلکش از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکور است که هر که اینکه آیتها در نفس خود نبیند و در صفحه وجود آثار قدرت مطالعه ننماید خط خود را ضایع کرده باشد و از زندگی بهره نیابد رباعی نظر بسوی خود کن که تو جان دلربائی مفگن بخاک خود را که تو از بلند جائی تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو در از صدف برون آئی که تو بس گران بهائی .

صفحه : ۱۱۷۵

وَ فِی السَّماءِ و در آسمان است رِزقُکُم روزی شما یعنی یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب است در لوح محفوظ و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وَ ما تُوعَدُونَ و دیگر در آسمان است آنچه شما را وعده داده‌اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الأَرضِ پس بپروردگار آسمان و زمین سوگند است که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آئینه راست است مِثلَ ما أَنَّکُم تَنطِقُونَ مانند آنکه سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست در سخن گفتن شما شک نیست در روزی دادن من هَل أَتاکَ بدرستی که آمد بتو حَدِیثُ ضَیفِ إِبراهِیمَ سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بودند که باهلاک قوم لوط علیه السلام فرود آمده بودند و در تبیان آورده که آن چهار ملک بودند جبرائیل و میکائیل و اسرافیل ع و عزرائیل ع المُکرَمِینَ مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای تعالی یا نزدیک ابراهیم علیه السلام که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان إِذ دَخَلُوا عَلَیهِ یاد کن چون درآمدند مهمانان ابراهیم علیه السلام فَقالُوا پس گفتند سَلاماً سلام کردیم بتو سلام کردنی قالَ گفت ابراهیم علیه السلام سَلامٌ سلام بر شما و شما قَومٌ مُنکَرُونَ گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده‌ام در صورت و قامت مرا بگوئید که چه کسانید گفتند مهمانانیم فَراغَ پس بازگشت ابراهیم علیه السلام إِلی أَهلِهِ بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجاءَ بِعِجلٍ سَمِینٍ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس نزدیک گردانید آنرا إِلَیهِم بدیشان یعنی در پیش نهاد ایشان بدان میل نکردند قالَ أَ لا تَأکُلُونَ گفت آیا نمی‌خورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فَأَوجَسَ پس در خاطر گرفت مِنهُم از ایشان خِیفَةً ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از انکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه در ان روزگار کسی که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قالُوا لا تَخَف گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابراهیم علیه السلام فرمود چرا پیشتر نگفتید تا من اینکه گوساله را نمی‌کشتم و از مادر جدا نمی‌کردم جبرئیل علیه السلام پر مبارک خویش

بران گوساله بریان مالید و گوساله زنده شد و برجست و فریادکنان روی بجانب مادر نهاد، ساره رضـی اللّه عنهما در پس در ایستاده اینکه حال را مشاهـده کرد ابراهیم علیه السـلام از ان صورت متعجب شـد فرشـتگان دیگر باره سـخن آغاز کردند وَ بَشَّرُوهُ و بشارت دادند مر او را بِغُلامٍ عَلِيمٍ به پسری دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم شود فَأَقبَلَتِ امرَأَتُهُ پس روی نهـاد زن او یعنی سـاره رض فِي صَرَّةٍ در صیحه و می‌گفت الليـا الليـا و اینکه کلمه بود در لغت ایشـان که بوقت تعـاظم امور بزبـان رادنـدی فَصَكَّت پس طپـانچه زد وَجهَهـا روی خـود را چنـانچه زنـان در وقت تعجب کننـد وَ قـالَت و گفت آیـا بزایـد عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیره‌زنی نازاینده قالُوا كَذلِكِ گفتند فرشـتگان همچنین بشارت دادیم ترا قالَ رَبُّكِ گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم إِنَّهُ هُوَ الحَكِيمُ بدرستی که او حکم‌کننده است بولد مر ترا العَلِيمُ داناتر است بعقیمی تو و هر که محکم‌کار و دانا بود هر آئینه قادر باشد بر اصـلاح تو نظم کسـی کو بکاری تو دانا بود بر اتمام آن هم توانا بود بجز درگهش رو مکن سوی کس مراد دل خویش ازو خواه بس چون ابراهیم دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود.

صفحه : ۱۱۷۶

قالَ فَما خَطبُكُم گفت پس چیست کار بزرگ شـما أَيُّهَا المُرسَلُونَ ای فرسـتاده‌شدگان قالُوا گفتند إِنّا أُرسِلنا بدرستی که ما فرستاده شده‌ایم إِلى قَومٍ مُجرِمِينَ بسوی گروهی گنهکاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما آمده‌ایم لِنُرسِلَ تا بفرستیم عَلَيهِم بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حِجارَةً مِن طِينٍ سـنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده بپختن مانند آجر مُسَوَّمَةً نشـان کرده شـده عِنـدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلمُسرِفِينَ برای از حـد بیرون‌رونـدگان در کفر و فجور آورده‌انـد که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سـفید یا نام هر کس بسنگی نوشته بود که بدان هلاک شود و اینکه سنگها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح آنست که آن سـنگها بر جمعی فرود آمده ازیشان که در ان شـهر نبودند و نه بدان سنگ‌باران هلاک شدند و چـون ابراهیم علیه السـلام معلوم فرمود که بمؤتفکه میرونـد بهلاک کردن قوم لوط علیه السـلام و دل مبـارکش بجهت برادرزاده یعنی لوط علیه السـلام متألم شـد که آیا حال او در ان بلا چگونه گـذرد ملائکه گفتنـد غم مخور که لوط علیه السـلام و دختران او نجـات خواهنـد یافت فَأَخرَجنا پس ما بیرون خواهیم آورد مَن كانَ فِيها هر که باشـد در دیههای مؤتفکه مِنَ المُؤمِنِينَ از گرویـدگان فَما وَجَدنا پس نخواهیم یافت فِيها دران قری غَيرَ بَيتٍ مِنَ المُسلِمِينَ غیر یک خانه از مسلمانان که لوط علیه السلام است و دختران او و گفته‌انـد یـک کس از ان قوم بلوط علیه السـلام ایمـان آورده بود در مـدت بیست سـال وَ تَرَكنـا و بگـذاشتیم فِيهـا دران دیهـا آيَةً علامتی از عـذاب لِلَّذِينَ برای عبرت آنانکه يَخافُونَ العَذابَ الأَلِيمَ بترسـند از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سـیاه و تقلیب دیار قوم لوط ع است وَ فِي مُوسى و در قصّه موسی علیه السلام نیز آیتی است مر ترسندگان را إِذ أَرسَلناهُ چون فرستادیم او را إِلى فِرعَونَ بسوی فرعون بِسُلطانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فَتَوَلّى پس برگشت فرعون بِرُكنِهِ بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بـود بـآن از خزانه و لشـکر و اعراض کرد از ایمـان وَ قـالَ سـاحِرٌ و گفت موسـی ع جـادو است بچشم‌بنـدی مردم را خـوارق عـادت می‌نمایـد أَو مَجنُونٌ یـا دیوانه است که عـاقبت کار خود نه می‌اندیشـد محققان گفته‌انـد طعن وی بر موسـی علیه السـلام دلیل کمال جهـل او است چه او را بـدو چیز متضـاد طعن کرد چه مقرر است که سـحر را عقلی تمام و ذهنی درّاک و حـذاقتی در ان فن بایـد و دیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن ضدانند پس چون فرعون برگشت از موسی علیه السلام و برو طعنه زد و قوم وی بر آن متفق بودند فَأَخَذناهُ پس گرفتیم او را بغضب خود وَ جُنُودَهُ و لشـکر او را فَنَبَذناهُم پس بیفگندیم ایشان را فِي اليَمِّ در دریا یعنی غرق ساختیم وَ هُوَ و آن فرعون مُلِيمٌ مسـتحق ملامت بود یا ملامت‌کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسـی علیه السـلام و برو طعنه زدم و بدین سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل.

صفحه : ۱۱۷۷

وَ فِي عادٍ و در هلاک قوم عاد نیز پنـدی و عبرتی است مر اهل اعتبار را إِذ أَرسَلنا چون فرسـتادیم عَلَيهِمُ الرِّيحَ العَقِيمَ بر ایشان بادی

بی‌نفع و بی‌خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و برندارد ابر را ما تَذَرُ نگذاشت آن باد مِن شَیءٍ أَتَت هیچ چیزی را که بگذشت عَلَیهِ بر آن إِلّا جَعَلَته مگر که گردانید آن چیز را کَالرَّمِیمِ مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وَ فِی ثَمُودَ و در قصّه قوم ثمود نیز آیتی است مر خایفان را إِذ قِیلَ لَهُم چون گفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر حَتّی حِینٍ هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوا پس سرکشیدند عَن أَمرِ رَبِّهِم از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ پس بگرفت ایشانرا عذاب هلاک‌کننده بعد از سه روز وَ هُم یَنظُرُونَ و حال آنکه ایشان انتظار می‌بردند و مراد از عذاب صیحه جبرئیل ع است چنانکه غیر از مرهٔ گذشت فَمَا استَطاعُوا پس نتوانستند مِن قِیامٍ از برخاستن کنایت است از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند وَ ما کانُوا مُنتَصِرِینَ و نبودند انتقام‌کشندگان از ما یا یاری‌دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب وَ قَومَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح علیه السلام را مِن قَبلُ پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوماً فاسِقِینَ گروهی بیرون‌رفتگان از دائره استقامت بسبب کفر و عصیان وَ السَّماءَ بَنَیناها و آسمان را بنا کردیم بِأَیدٍ بقوّت الوهیّت و گفته‌اند بقوّتی که بر آفرینش آن داشتیم وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائیم بر بنای آن یا گشاده‌کننده‌ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته‌ایم آسمان را وَ الأَرضَ فَرَشناها و بگستردیم زمین را فَنِعمَ الماهِدُونَ پس نیک گسترانند‌ه‌ایم ما وَ مِن کُلِّ شَیءٍ و از هر جنسی از اجناس موجودات خَلَقنا زَوجَینِ بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج دیگریست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند آنست حق و باطل و حلو و مر و سقم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و هلّم جرّا لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ باشد که شما پندپذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت من است زیرا که تعداد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعداد و انقسام نیست نظم ذاتش از قسمت و تعدد پاک وحدت او مقدس از اشراک از عدد دم مزن که او فرد است کی عدد بهر فرد در خور راست احد است و شما ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخذول.

صفحه : ۱۱۷۸

فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ پس بگریزید و رجوع کنید بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ سهیل تستری قدس سرّه منقول است که بگریزید بوی از ما سوای وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانیکه بگریخته‌اید از خلق بسبب تعلق، در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رح راجع بآن‌ست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید بیت هیچ تن در تو نیاویخت که از خود نگریخت هیچکس با تو نه‌پیوست که از خود نبرید إِنِّی لَکُم بدرستی که من مر شما را مِنهُ از عذاب خدای نَذِیرٌ مُبِینٌ بیم‌کننده‌ام آشکارا یا بیان‌کننده آنچه از ان حذر باید کرد وَ لا تَجعَلُوا و مگیرید و مپرستید مَعَ اللّهِ با خدای بحق إِلهاً آخَرَ معبودی دیگر إِنِّی لَکُم بدرستی که من شما را مِنهُ از خدای در عبادت غیر او نَذِیرٌ ترسانند‌ه‌ام مُبِینٌ هویدا و پیدا کَذلِکَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت می‌کنند ما أَتَی الَّذِینَ نیامد بآنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش از کفّار مکه مِن رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلّا قالُوا مگر آنکه گفتند او ساحِرٌ جادوگر است أَو مَجنُونٌ یا دیوانه است اگر معجزه با ایشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را به سخن اهل جنون تشبیه کردند أَ تَواصَوا آیا وصیت کرده‌اند پیشینیان مر اینکه پسینیان را بِهِ بدین سخن تا همه همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده‌اند بَل هُم قَومٌ بلکه ایشان گروهی‌اند طاغُونَ نافرمانان و از حد درگذرندگان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنهُم از مکافات ایشان تا وقتی که مأمور شوی بقتال فَما أَنتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که

چون اینکه آیت نازل شد حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم و صحابه رض غمناك گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیك رسید باز آیت آمد که وَ ذَکِّر و پند ده و تذکیر و مواعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّکری پس بدرستی که پند دادن تَنفَعُ المُؤمِنِینَ سود میرساند مؤمنان را یعنی بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار است و منافع بی‌شمار در فصول آورده که کلام مذکّر باید که برده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اوّل نعمت‌های خدای عز و جل به یاد مردم دهد تا شکرگزاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در ان شکیبائی ورزند سیوم عقوبت گناهان برشمرد تا از ان بازایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطانی بیان فرماید تا از ان حذر نمایند- پنجم فنا و زوال او بی‌اعتباری دنیا بر ایشان روشن کند تا دل درو ننهند ششم مرگ را پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و اهوال آنرا بگوید تا کار آن روز سازند- هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات آنرا بیان کند تا از ان بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا برشمارد تا بدان راغب گردند- و هم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریائی عظمت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان است سبب منفعت مومنان است.

صفحه : ۱۱۷۹

وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلّا لِیَعبُدُونِ مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشانرا مگر امر کنیم بعبادت و همه را امر کرده‌ایم و ما امروا الا لیعبدوا اللّه و مجاهد گفت نیافریدیم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه او را می‌شناسند غایتش اینکه بعضی فرمان نمی‌برند و برخی در عبادت شریك میگیرند و دقایق اینکه آیت و حقایق اشارت حواله بجواهر التفسیر است ما أُرِیدُ مِنهُم نمیخواهم از آفریدگان خود مِن رِزقٍ هیچ روزی وَ ما أُرِیدُ أَن یُطعِمُونِ و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق دادن و اطعام صفت من است و بس إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ بدرستی که خدا اوست روزی‌دهنده بندگان نه غیر او ذُو القُوَّةِ المَتِینُ خداوند توانای استوار در قدرت خود و در ترجمه رشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره‌اش دلیل قوة بالغه گشته و شدّت قوتش حجت متانت قدرت شده و در کارسازی متانتش را فتوری و نه در روزی‌دهی و بنده‌نوازی قدرتش را قصوری نظم رساند رزق بر وجهی که شاید بسازد کارها نوعی که باید بروزی بی‌نوایان را نوازد برحمت بی‌کسان را کار سازد فَإِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا پس بدرستیکه مر آنان راست که ستم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوباً بهره از عذاب- مِثلَ ذَنُوبِ أَصحابِهِم مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدان‌ها رسیده فَلا یَستَعجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَیلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند مِن یَومِهِمُ الَّذِی یُوعَدُونَ از عذاب روز ایشان آن روزی که وعده داده شده‌اند بآن که آن روز قیامت است یا روز بدر و اللّه اعلم بالصواب

سورة الطّور

مکیّه و هی تسع و اربعون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- وَ الطُّورِ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی ع بر آن کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض‌اند و منابع منافع وَ کِتابٍ مَسطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِی رَقٍّ مَنشُورٍ در صحیفه که گشاده گردد در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز است یا مراد الواح موسی ع باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بر آن صریر قلم می‌شنید یا کتاب توریت که در آن نعت سید عالم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه و تعالی برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون از ان میخوانند وَ البَیتِ المَعمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا صرحی که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملایکه است مر آن را.

صفحه : ۱۱۸۰ وَ السَّقفِ المَرفُوعِ و سوگند سقفی بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است یا عرش عظیم وَ البَحرِ المَسجُورِ و سوگند بدریای بهم برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از ان دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه از ان قبور برآیند یا بحر مسجور جهنّم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه و تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان است که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت المعمور سر دل عارفان است که بنظر تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دل است و بحر مسجور دلی است که بآتش محبّت تافته باشد جواب قسم چیست إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَواقِعٌ هرآئینه بودنی است و فرود آمدنی ما لَهُ نیست مر آن عذاب را مِن دافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود یَومَ تَمُورُ السَّماءُ روز که بگردد آسمان مَوراً گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشگافد وَ تَسِیرُ الجِبالُ و روان گردد کوهها یعنی بروند در هوا چون صبا سَیراً رفتنی فَوَیلٌ پس سختی عذاب یَومَئِذٍ دران روز لِلمُکَذِّبِینَ مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدا و رسول را بدروغ داشتند الَّذِینَ هُم آنانکه ایشان فِی خَوضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزاء بقرآن است و تکذیب نبی و انکار بعث یَلعَبُونَ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می‌نمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده می‌گویند یَومَ یُدَعُّونَ بترسند از روزی که می‌افگنند کافران را یعنی میکشند بعنف و قهر إِلی نارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آورده‌اند که دستهای کفّار برگردن ایشان بندند و پیشانی‌های ایشان را به پشت پای ایشان چفسانند و بدوزخ افگنند و گویند هذِهِ النّارُ الَّتِی اینکه آتشی است که در دنیا کُنتُم بِها بودید که بآن تُکَذِّبُونَ تکذیب می‌کردید و باور نمی‌داشتید و وحی پیغمبر ص را سحر میدانستید أَ فَسِحرٌ هذا آیا سحر است اینکه می‌بینید أَم أَنتُم یا شما لا تُبصِرُونَ نمی‌بینید اینجا چنانچه در دنیا می‌گفتید ما را چشم‌بندی کرده‌اند اصلَوها درآیید در دوزخ فَاصبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَو لا تَصبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمائید سَواءٌ یکسان است عَلَیکُم بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوّت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذّب خواهید بود إِنَّما تُجزَونَ جز اینکه نیست که پاداش داده می‌شوید ما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچیزیکه عمل میکردید در دنیا.

صفحه : ۱۱۸۱

إِنَّ المُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزگاران از کفر و شرک فِی جَنّاتٍ در بوستانهااند و چه بوستانها وَ نَعِیمٍ و در نعمتهااند و چه نعمتها فاکِهِینَ شادمان و لذّت‌یابندگان بِما آتاهُم بآنچه عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُم آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی وَ وَقاهُم و بآنچه نگاهداشته است ایشان را رَبُّهُم آفریدگار ایشان عَذابَ الجَحِیمِ از عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشانرا می‌گویند کُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَ اشرَبُوا و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هَنِیئاً گوارنده بی‌تخمه و تنغیص طبع و اینکه پاداش است مر شما را بِما کُنتُم بسبب آنچه بودید که در دنیا تَعمَلُونَ عمل میکردید امام زاهد فرموده که هر چند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل اوست و اگرنه پیدا است که مزد کار ما چه خواهد بود نظم ندارد فعل من آن زور بازو که با فضل تو گردد هم ترازو بفضل خویش و لطفت شو مرا یار بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّکِئِینَ تکیه‌زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه‌زده باشند عَلی سُرُرٍ مَصفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر یا بعضی به بعضی پیوسته وَ زَوَّجناهُم و جفت گردانیدیم ایشانرا بِحُورٍ عِینٍ بزنان سفید روی گشاده چشم وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده‌اند بخدا و رسول ص وَ اتَّبَعَتهُم و از پی درآمده‌اند ایشان را ذُرِّیَّتُهُم فرزندان ایشان بِإِیمانٍ در ایمان و با ایمان ذریهٔ در روز میثاق أَلحَقنا بِهِم در رسانیم بدیشان ذُرِّیَّتُهُم فرزندان ایشانرا در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذرّیت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد وَ ما أَلَتناهُم و ما کم نکنیم پدران را بسبب اینکه الحاق مِن عَمَلِهِم از ثواب کردار ایشان مِن شَیءٍ هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی‌آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی رح نقل میکند که ایمان و عمل مر بهشت را و درجات بهشت را علّت نیست وعده بهشت

و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده ایمان و عمل جز بر فضل لم یزل نیست بیت در فضل خدا بند دل خویش مدام تا فضل نباشد نشود کار تمام کُلُّ امرِئٍ هر مردی عاقل و بالغ مکلّف بِما کَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِینٌ در گرو است روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود است و بعمل دیگری مواخذ نیست و زن مکلّفه نیز همین حکم دارد وَ أَمدَدناهُم بِفاکِهَةٍ و می‌افزائیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشانرا میدهیم میوه از هر نوع که خواهند وَ لَحمٍ مِمّا یَشتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو برند.

صفحه : ۱۱۸۲

یَتَنازَعُونَ با یکدیگر داد و ستد کنند فِیها در بهشت یعنی هم بدهند و هم بستانند کَأساً کاسهای مملو از خمر بهشت و اصح آنست که اینجا کاس خمرست تسمیه شی باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که لا لَغوٌ فِیها نه هیچ سخنی بیهوده باشد در ان یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقان است در دنیا وَ لا تَأثِیمٌ و نه بزه‌مند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد وَ یَطُوفُ و طواف کنند عَلَیهِم بر گرد ایشان برای خدمت غِلمانٌ لَهُم خادمانی که ایشانرا هستند بر شکل پسران آفریده شده کَأَنَّهُم گویا که ایشان در صفا و لطافت لُؤلُؤٌ مَکنُونٌ مروارید پوشیده در صدف‌اند که دست کس بدیشان نرسیده و باد تصرّف هر ناکس بدیشان نوزیده و در معالم از قتاده رح نقل کرده که کسی گفت یا رسول اللّه ص خادم چنین است و مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت ص صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سائر کواکب و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت‌اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود بهمان هیئات باشند که در دنیا بوده‌اند و اینکه نقل غریب‌ست وَ أَقبَلَ و روی می‌آرند بَعضُهُم بعضی از بهشتیان عَلی بَعضٍ بر بعضی دیگر یَتَساءَلُونَ می‌پرسند از احوال و اعمال ایشان قالُوا إِنّا کُنّا گویند ایشان بدرستی که ما بودیم قَبلُ پیش ازین فِی أَهلِنا در میان اهل خود مُشفِقِینَ ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوء قضایا از شماتت اعداء یا از عاقبت کار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللّهُ پس منت نهاد خدای عَلَینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَ وَقانا و نگاهداشت ما را عَذابَ السَّمُومِ از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنّم است إِنّا بدرستی که ما کُنّا بوده‌ایم مِن قَبلُ نَدعُوهُ پیش ازین در دنیا که می‌پرستیدیم خدای را و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ می‌طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را إِنَّهُ بدرستی که هُوَ البَرُّ اوست نیکوکار به بندگان الرَّحِیمُ مهربان بر ایشان آورده‌اند که جماعتی مقتسمان بر عقبات مکه می‌ایستادند و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم را نزد قوافل عرب بکهانت، و جنون و شعر و سحر منسوب می‌ساختند و آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم اندوهگین میشد آیت آمد که فَذَکِّر پس پند ده ای محمّد ص بقرآن اهل مکّه را و ثابت باش بر آن بسخنان مشرکان ملول مشو فَما أَنتَ پس نیستی تو بِنِعمَةِ رَبِّکَ بانعام پروردگار خود یعنی بحمد اللّه و نعمته بِکاهِنٍ که خبر میدهد از غیب بی‌نزول وحی برو وَ لا مَجنُونٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته أَم یَقُولُونَ شاعِرٌ بلکه میگویند او شاعر است نه نبی نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظار می‌بریم بوی رَیبَ المَنُونِ حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امیدواریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و به پیری نرسد.

صفحه : ۱۱۸۳

قُل تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّی مَعَکُم پس بدرستیکه من با شما مِنَ المُتَرَبِّصِینَ از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می‌برم چنانچه شما منتظر هلاک من‌اید أَم تَأمُرُهُم یا میفرماید ایشانرا أَحلامُهُم عقلهای ایشان بِهذا باین سخنان متناقض که ترا کاهن میگویند که کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخوانند و خرد با جنون جمع نشود و بشعر نسبت میدهند شاعر را کلامی متسق مخیل باید و آن با جنون هم میسر نمی‌گردد پس اینکه سخنان نه بر مقتضای عقل است أَم هُم قَومٌ بلکه ایشان گروهند طاغُونَ از حد درگذشتگان در مکابره و عناد أَم یَقُولُونَ بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بربافته است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بَل لا یُؤمِنُونَ بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیگروند فَلیَأتُوا پس بگو بیارید بِحَدِیثٍ مِثلِهِ به سخنی مانند قرآن إِن کانُوا اگر

هستند صادِقِینَ راست‌گویان در آنکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن بربافتنی و ساختنی است ایشان که فصحا و بلغای عرب‌اند گو که مانند او حدیثی انشا کنید أَم خُلِقُوا یا آفریده شده‌اند ایشان مِن غَیرِ شَیءٍ بی‌چیزی یعنی بی‌پدری و مادری مراد آنست که ایشان آدمی‌اند از آدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه گفته‌اند که آیا ایشان مخلوق‌اند بی‌خالقی و محال است که محدث بی‌محدثی باشد أَم هُمُ الخالِقُونَ یا آنکه ایشان آفرینندگانند مر خود را و اینکه نیز ظاهر البطلان است که معدومی چگونه وجود تواند داد چیزی را أَم خَلَقُوا السَّماواتِ وَ الأَرضَ آیا ایشان آفریده‌اند آسمانها و زمین را نه‌چنین است بَل لا یُوقِنُونَ بلکه ایشان بیقین در نمی‌آیند و گرد گمان میگردند أَم عِندَهُم آیا نزدیک ایشان است خَزائِنُ رَبِّکَ خزانهای پروردگار تو یعنی خزائن فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینه‌های علم تا دانند که لائق منصب نبوت کیست أَم هُمُ المُصَیطِرُونَ یا ایشان سرکشان و غالبان‌اند و مسلّط شدگان که هرچه خواهند بکنند أَم لَهُم یا مر ایشان‌راست سُلَّمٌ نردبانی که بدان بر آسمان روند یَستَمِعُونَ فِیهِ میشنوند درو کلام ملائکه و آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین است فَلیَأتِ پس بایـد که بیارد مُستَمِعُهُم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بِسُلطانٍ مُبِینٍ بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی.

صفحه : ۱۱۸۴

أَم لَهُ البَناتُ یا مر خدای را است دختران وَ لَکُمُ البَنُونَ و مر شماراست پسران درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکان‌ست و غیر مرهٔ گذشته أَم تَسئَلُهُم آیا میخواهی مر ایشانرا بر تبلیغ رسالت أَجراً مزدی تا تاوان زده شوند فَهُم پس ایشان مِن مَغرَمٍ از التزام آن تاوان مُثقَلُونَ گران‌بار شوند در وی از تو بتابند أَم عِندَهُمُ الغَیبُ یا نزدیک ایشان است آنچه غیب در ان مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُم یَکتُبُونَ پس ایشان می‌نویسند از آن که خبر پیغمبر ص در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و اینکه چنین نیست أَم یُرِیدُونَ بلکه میخواهند کَیداً مکری و قصدی در باره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِینَ کَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند هُمُ المَکِیدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان بازگردد و مقتول شوند در بدر أَم لَهُم یا مر ایشانراست إِلهٌ غَیرُ اللّهِ معبودی بجز خدای بحق که عذابی که مکافات مکر ایشان است از ایشان بازدارد سُبحانَ اللّهِ پاکی مر خدای راست عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شریک می‌آورند بوی یا شریک می‌گیرند برای وی قطعه نزدیک عزتش نه‌نشیند غبار شرک با وحدتش کسی دم شرکت چه‌سان زند هر طرح که فگنند بوصفش خیال و وهم دست کمال آتش غیرت در ان زند معاندان قریش می‌گفتند مر حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم را فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست گوئی حق سبحانه فرمود که وَ إِن یَرَوا و اگر به‌بینند کِسفاً مِنَ السَّماءِ پاره از آسمان ساقِطاً فرود آینده بر سر ایشان یَقُولُوا گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطع آسمان است بلکه اینکه سَحابٌ مَرکُومٌ ابریست درهم بسته و بر هم چسبیده یعنی بآنکه آثار عذاب به‌بینند هم از کفر بار نمی‌ایستند فَذَرهُم پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مأمور نیستی و مکافات ایشانرا بگذار حَتّی یُلاقُوا تا وقتی که به‌بینند معاینه یَومَهُمُ الَّذِی فِیهِ آن روز را که خود در ان روز یُصعَقُونَ هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی یَومَ لا یُغنِی روز که نفع نکند و بازندارد عَنهُم از ایشان کَیدُهُم مکر ایشان شَیئاً چیزیرا از عذاب وَ لا هُم یُنصَرُونَ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچکس یاری نکند که بازدارد از ایشان عذاب را مراد از چنین روز روز قیامت است و بعضی گویند روز بدرست.

صفحه : ۱۱۸۵

وَ إِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا و بدرستیکه مر آنانراست که کافر شدند عَذاباً دُونَ ذلِکَ عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقتل روز بدر و قحط هفت سال وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر کفّار لا یَعلَمُونَ نمیدانند اینکه را وَ اصبِر و شکیبائی

کن لِحُکمِ رَبِّکَ مر حکم پروردگـار خود را در بـاره ایشـان بمهلت دادن ایشان و بمشـقت کشـیدن تو از ایشان فَإِنَّکَ بـدرستیکه تو بِأَعیُنِنا در نگاهداشت مائی و ما می‌بینیم ترا و محافظت تو می‌کنیم وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ و نماز گذار بفرمان آفریدگار خود حِینَ تَقُومُ وقتی که برخیزی از خواب یا بگو سبحانک اللّهم و بحمدك زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگو سبحانک اللهم و بحمـدك اشـهد ان لاـ اله الاـ انت اسـتغفرك و اتوب الیك در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس اینکه کلمات بگویند کفارت باشـند هر لغوی و لهوی که دران مجلس واقع شـده باشـد وَ مِنَ اللَّیلِ و در بعضـی از شب فَسَبِّحهُ پس نمازگذار برای او که عبادت در شب از ریا دورترست و بر نفس سخت‌تر وَ إِدبارَ النُّجُومِ و نمازگذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلاهٔ فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که مراد نماز صبح است

سورهٔ النجم

مکیهٔ وّ هی اثنتان و ستون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ چون حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمّد ص گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود وَ النَّجمِ بحق ستاره إِذا هَوی چون طلوع کنـد یـا غروب نمایـد مراد همه سـتارگانند که راه‌نمـای مسافراننـد در بحر و بر یـا کواکبی که بوقت ولادت آنحضـرت صـلاهٔ اللّه و سلامه علیه بزمین نزدیک آمده یا آنها که رجم میکنند شـیاطین را در زمان استراق سـمع نزد بعضی نجم ثریّا است یا زهره یا زحل و گفته‌انـد مراد نجوم قرآن‌اند و هوی بمعنی نزل یعنی سوگند بسور و آیات قرآن چون فرود آمد و بقول جمعی نجم گیاهی است که او را ساق نباشـد و هوی بمعنی سـقط و از امام جعفر صادق رحمه اللّه علیه مرویست که مراد از سـتاره وجود محمدایست صـلی اللّه علیه و سلّم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان وجود حضرت‌ست صلی اللّه علیه و سلّم چون بالا رفت بمعراج چه از هـوی هر دو معنی اخـذ میتوان کرد و نزد محققـان سوگنـد یـاد کرده بسـتاره دل محمّـد ص که بر فلـک توحید منقطع شده از ما سوی جواب قسم اینکه ما ضَلَّ صاحِبُکُم گمراه نشد صاحب شما یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و تسمیه صاحب جهت آنست که پیغمبر ص مأمور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وَ ما غَوی و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد وَ ما یَنطِقُ و سخن نمیگوید عَنِ الهَوی از هوای نفس خود یا بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمی‌کند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای نفس او نیست.

صفحه : ۱۱۸۶

إِن هُوَ نیست آنچه بـدان ناطق میشود إِلّا وَحیٌ یُوحی مگر وحی که فرود آورده میشود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانیـد ویرا اینکه وحی و آورد بـدو فرشـته شَدِیـدُ القُوی سـخت بـا قوّت یعنی جبرئیـل ع و از قوّت او آن بود که شهرسـتان قوم لوط را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و بآسـمان نزدیک رسانیـد و نگونسار کرد و بیک صـیحه او قوم ثمود بتمامی مردنـد ذُو مِرَّهٍ خداوند صورت نیکو فَاستَوی پس راست بایسـتاد جبرئیل علیه السـلام بر آنچه مامورست بران یعنی مسـتقیم شـد در کار خود یا بایسـتاد بصورت اصـلی خود وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعلی و او بکناره بلندتر بود از آسـمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر علیه الصلوهٔ و السلام او را دید و هیچکس جبرئیل ع را در صورت ملکی ندیده غیر از حضـرت مصـطفی صلی اللّه علیه و سلّم و او را دو نوبت دید اوّل که او را بر صورت اصلی خود بدید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل ع را یافت نزدیک خود نشسـته دستی بر سینه مبارك وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحـانه ازین خبر میدهـد که ثُمَّ دَنا پس نزدیک آمـد جبرئیل علیه السـلام به پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم بعـد از انکه او را دیـده و بیهوش شده بود فَتَدَلّی پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَکانَ پس بود مسافت میان جبرئیل ع و محمّد ص قابَ قَوسَینِ میـان دو کمـان أَو أَدنی فَأَوحی بلکه کمتر از ان پس وحی کرد جبرئیل ع و ظاهر ساخت إِلی عَبـدِهِ بسوی بنـده خـدا که محمّـد ص است ما أَوحی آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل ع گفت و بقول جمعی بعضی ضمائر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر

ص بـدین نوع که ثم دنا پس نزدیک شد محمّد ص بحضـرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد- یعنی سجده خدمت آورده خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت افزود و در سجده وعده قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتی است از تاکید قریب و تقریر محبت و بواسطه تقریب بافهام در صورت تمثیل مودّی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقض بآن راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر از ان بینداختندی و اینکه صورت از ایشان اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از ان رضا و سخط یکی موجب رضا و سخت آن دیگریست پس گویا درین آیت با عنایت آن عنایت آن معنی مودی شده که محبّت و قربت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم با حق سبحانه بمثابه تاکید یافته که مقبول رسول ص مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه خدای تعالی و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت است بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزله دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او دادنی بمرتبه سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبّت و روح او در مقام قربت او سر او در مرتبه مشاهدت شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره از معنی اینکه آیت پرسیدند جواب داد که جائیکه جبرئیل نگنجد نوری کیست که از ان سخن تواند گفت نظم خیمه برون زد ز حدود جهات پرده او شد شق نور ذات تیرگی هستی و ازو دور شد پردگی پرده ازو نور شد کیست کزان پرده نشود کارساز زمزمه گوید از ان پرده باز فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی پس وحی کرد خدا به بنده خود آنچه وحی کرد بعضی علماء گویند که اولی آنست که تعرض بآن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم- و جمعی گویند آنچه از ان وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در ان باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود اوّل آنکه مضمون وحی اینکه بود اگر آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو و الا بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمّد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یا ربّ انا و انت و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سوّم آنکه امت تو طاعت من بجا می‌آرند و عصیان نیز می‌ورزند طاعت ایشان برضای من است و معصیت ایشان بقضاء من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا کریم‌ام و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد درگذرانم زیرا که رحیمم.

صفحه : ۱۱۸۷

ما کَذَبَ الفُؤادُ دروغ نگفت دل محمّد ص با محمّد ص ما رَأی در آنچه دید اینکه مرئی بقول اوّل جبریل علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه و تعالی و اکثر صحابه برانند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی برآنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود نظم کلام سرمدی بی‌نقل بشنید خداوند جهان را بی‌جهت دید در ان دیدن که حیرت حاصلش بود دلش در جسم و چشمش در دلش بود أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری آیا مجادله می‌کنید با محمّد ص بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند وَ لَقَد رَآهُ و بدرستی که دید جبرئیل ع را بصورت اصلی او نَزلَةً أُخری یکبار دیگر عِندَ سِدرَةِ المُنتَهی نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختی است که علم خلائق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و برنمیگذرد و بتفسیر مشهور معنی آن است که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدرة المنتهی بود و قول إبن عباس رض موید اینکه است که پیغمبر ص خدا را در شب معراج بدیده دل دو نوبت دید در معالم آورده که آنحضرت ص را در ان شب عروجها بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که اینکه رویت ثانیه در بعضی از عروجها بوده باشد عِندَها نزدیک سدرة المنتهی است جَنَّةُ المَأوی بهشتی که آرامگاه متقیان یا مأوای ارواح شهیدان است پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم دید جبرئیل ع را یا خدای را إِذ یَغشَی السِّدرَةَ آن هنگام که پوشیده

بود سدره را ما یَغشی آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود ما زاغَ البَصَرُ میل نکرد چشم محمّد ص یعنی بچپ و راست باز ننگریست وَ ما طَغی و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را درین آیت ستائش آنحضرت است صلی اللّه علیه و سلّم بحسن ادب و علو همت که دران شب پرتو التفات بر هیچ ذرّه از ذرّات کائنات نیفگند و دیده دل جز بمشاهده جمال بی‌زوال الهی نکشود نظم در دیده کشید کحل ما زاغ نی راغ نگاه کردنی باغ میراند براق عرش پرواز تا حجله ناز و پرده راز پس پرده ز پیش دیده برخاست بی پرده بدید آنچه دل خواست لَقَد رَأی بخدا سوگند که دید محمّد ص در شب معراج مِن آیاتِ رَبِّهِ الکُبری از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگ‌تر را دید چون جبرئیل علیه السلام که با شش صد پر هر یکی از شرق تا غرب در فرف اخضر و سدرهٔ المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سائر عجائب ملکیه و ملکوتیه أ فَرَأَیتُمُ اللّاتَ وَ العُزّی خبر دهید مرا که لات و عزی وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الأُخری و منات سیوم دیگری میتوانند که کرد اینها را که خدا کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطائف یا قریش را بنخله عزی درختی است که عطفان آنرا می‌پرستیده‌اند و منات بصخره‌ایست که هزیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بیتی در مشلل که بنو کعب عبادت آن می‌نمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و اینکه جنیان یا ملائکه بنات اللّه‌اند- حق سبحانه فرمود أ لَکُمُ الذَّکَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَ لَهُ الأُنثی و مر خدای را ماده تِلکَ إِذاً اینکه قسمت آنهنگام که چنین باشد قِسمَةٌ ضِیزی قسمتی بوده نار است و بی‌اعتبار که چیزی را که از ان ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید.

صفحه : ۱۱۸۸

إِن هِیَ نیستند اینکه بتان باعتبار الوهیّت إِلّا أَسماءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّیتُمُوها نام نهاده‌اید ایشانرا أَنتُم وَ آباؤُکُم شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام الهه بر ایشان اطلاق کرده‌اید و از معنی الوهیت مر ایشان را هیچ نیست ما أَنزَلَ اللّهُ نفرستاده است خدای بها بعبادت ایشان مِن سُلطانٍ هیچ حجتی که چنگ در ان زده بر خصم مسلّط شوید إِن یَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده‌اند که عمل ایشان حق است وَ ما تَهوَی الأَنفُسُ و متابعت نمی‌نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابع‌اند و آنچه شیطان می‌آراید در نظر ایشان وَ لَقَد جاءَهُم و هرآئینه آمد بدیشان مِن رَبِّهِمُ الهُدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت‌اند أَم لِلإِنسانِ آیا هست مر انسان را یعنی کافران را ما تَمَنّی آنچه آرزو برند از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان ندادهاند فَلِلّهِ الآخِرَةُ وَ الأُولی پس مر خدای راست ملک آخرت و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کس را برو تحکم نرسد وَ کَم مِن مَلَکٍ و بسیاری از فرشتگان فِی السَّماواتِ در آسمانها که امیدواراند کافران بشفاعت ایشان لا تُغنِی شَفاعَتُهُم سود نکند درخواست ایشان شَیئاً چیزی را إِلّا مِن بَعدِ أَن یَأذَنَ اللّهُ مگر پس از انکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان لِمَن یَشاءُ برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند وَ یَرضی و پسندد خدا آنکس را برای شفیع شدن یا مشفّع گشتن إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بدرستی آنانکه نمیگردند بِالآخِرَةِ بسرای آخرت لَیُسَمُّونَ المَلائِکَةَ هر آئینه نام نهند فرشتگان را تَسمِیَةَ الأُنثی نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات اللّه‌اند.

صفحه : ۱۱۸۹

وَ ما لَهُم و نیست ایشانرا بِهِ بآنچه که میگویند ایشانرا اناث مِن عِلمٍ هیچ دانشی إِن یَتَّبِعُونَ در پی نمیروند بدین گفتار إِلَّا الظَّنَّ مگر چیزیرا از ظن یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد وَ إِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که گمان لا یُغنِی سود نمی‌دارد مِنَ الحَقِّ از سخن حق شَیئاً چیزی را یعنی دفع نکند از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر نازل شود فَأَعرِض عَن مَن تَوَلّی پس روی بگردان از آنکس که روی می گرداند عَن ذِکرِنا از ذکر ما که قرآن است وَ لَم یُرِد و نمی‌خواهد بعمل خود إِلَّا

الحَیاةَ الدُّنیا مگر زندگانی دنیا را ذلِکَ اینکه دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبلَغُهُم مِنَ العِلمِ غایت رسیدگی ایشان است از دانش و از ان تجاوز نتوانند نمود بلکه همّت ایشان بر جمع و در!!! آن مصروف و موقوف است و بعضی از علماء حکم اعراض را بآیته القتال منسوخ دانند إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعلَمُ او داناتر است بِمَن ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَن سَبِیلِهِ از راه او که دین اسلام است وَ هُوَ أَعلَمُ و او داناترست بِمَنِ اهتَدی بکسی که راه‌یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او خواهد داد وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ و خدای راست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزای ایشان پس ایشانرا بقیامت خواهد آورد لِیَجزِیَ تا جزا دهد الَّذِینَ أَساؤُا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بِما عَمِلُوا بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ وَ یَجزِیَ الَّذِینَ أَحسَنُوا و پاداش دهد آنان را که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند بِالحُسنَی بپاداش نیکو که بهشت است الَّذِینَ محسنان آنانند که ایشان یَجتَنِبُونَ پرهیز کنند و یکسو شوند کَبائِرَ الإِثمِ از کبیرهای گناه یعنی گناه کبیره را که در باب آن وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته وَ الفَواحِشَ و فاحشه‌های بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر و اکبر فواحش است إِلَّا اللَّمَمَ مگر آنکه از صغائر است که اگر کسی بکند آنچه اندک و خرد بود از گناه یا بخاطر او بگذرد و از قوهٔ بفعل نیارد او مغفورست إِنَّ رَبَّکَ بتحقیق که آفریدگار تو واسِعُ المَغفِرَةِ بسیار آمرزش است چنانکه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را نظم گر بار گناه ما گران است بحر کرم تو بیکران است ما را گنه از حد برون است عفو تو ز جرم ما فزون است هُوَ أَعلَمُ بِکُم او داناتر است باحوال شما إِذ أَنشَأَکُم چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما را– صفحه : ۱۱۹۰ مِنَ الأَرضِ از زمین یعنی چون از خاک پدر شما را آفرید و دانست اقوال و احوال و افعال شما را وَ إِذ أَنتُم و آن وقت که شما أَجِنَّةٌ خردان بودید فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُم در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فَلا تُزَکُّوا پس ستائش مکنید أَنفُسَکُم نفسهای خود را به بیگناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم شنیده فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی است یا سعید و اینکه آیت نازل شد که او داناتر است باحوال شما در مبدأ خلقت و وقتی که کودک خردک بود در شکم مادر بودید پس خود را مستائید و قولی آن است که بعضی مردم گفتندی نماز ما روزه ما و حج ما آیت آمد که ستائش مکنید خود را هُوَ أَعلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقی بکسیکه تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود آورده‌اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام میرفت و استماع کلام وی می‌نمود مشرکان ویرا سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چه‌کنم از عذاب خدای میترسم یکی از کفّار گفت اینکه مقدار مال بمن بده اگر عذاب متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد و بعضی از ان مال بداد و بباقی بخل کرد و اینکه آیت آمد أَ فَرَأَیتَ الَّذِی تَوَلّی آیا دیدی آن کسی را که از پیروی حق روی بگردانید وَ أَعطی قَلِیلًا و بداد اندکی از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب ازو وَ أَکدی و بازداشت باقی را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد أَ عِندَهُ آیا نزدیک اوست عِلمُ الغَیبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ یَری پس او می‌بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب او برخواهد داشت أَم لَم یُنَبَّأ بِما فِی صُحُفِ مُوسی آیا خبر کرده نشد بآنچه در صحیفهای موسی است علیه السلام یعنی توریت وَ إِبراهِیمَ الَّذِی وَفّی و در صحف ابراهیم علیه السلام آن که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیز هست معنی آیت اینکه است که آیا ولید پلید خبر ندارد بآنچه در صحف ابراهیم ع و موسی ع است علیهما السلام و آن کدام است أَلّا تَزِرُ آنکه برندارد وازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزرَ أُخری بار گناه نفسی دیگر را پس او چگونه بار خود با دیگری حواله میکند وَ أَن لَیسَ و دیگر آنکه نیست لِلإِنسانِ مر آدمی را إِلّا ما سَعی مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمی‌گیرند بثواب دیگری مثاب نمی‌گردانند در تبیان گفته که اینکه آیت منسوخ است چه در سوره طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آباد رفعت درجه کرامت میکنند وَ أَنَّ سَعیَهُ و آنکه سعی خود را یعنی عملی که در ان سعی نموده باشد سَوفَ یُری زود باشد که به‌بینند در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ یُجزاهُ پس

پاداش دهند مر او را الجَزاءَ الأوفی پاداش تمام ان خیرا فخیر و ان شرا فشر.

صفحه : ۱۱۹۱

وَ أَنَ‌ إِلی رَبِّک‌َ المُنتَهی و آنکه بسوی پروردگار تست نهایت همه خلائق و رجوع ایشان وَ أَنَّه‌ُ هُوَ أَضحَک‌َ وَ أَبکی و آنکه خدای او است که میخنداند و میگریاند یا شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را میخنداند بنباتات و میگریاند ابر را بباران نزد بعضی خنده و گریه بوعده و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بحق و اعراض ازو وَ أَنَّه‌ُ هُوَ أَمات‌َ وَ أَحیا و آنکه خدا اوست که می‌میراند و زنده می‌سازد یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و بس یا می‌میراند بوقت اجل در دنیا و زنده می‌سازد در قبر یا اوست سازنده اسباب موت و حیات- و گفته‌اند مرده می‌سازد کافران را بنکرت ورزنده میگرداند مومنانرا بمعرفت و بقول جمعی اماتت و احیا بجهل و علم است یا ببخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس است یا باستتار و تجلی امام قشیری فرمود که می‌میراند نفوس زاهدان را آثار مجاهدت و زنده میگرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدات یا هرکرا بمقام فنا فی اللّه رساند جرعه از جام بقاء باللّه چشاند مثنوی هرکرا از بود او فانی کنی پر ز گوهرهای روحانی کنی کشتگانرا شربت حیوان دهی بعد کشتن جان جاویدان دهی وَ أَنَّه‌ُ و آنکه در صحف ابراهیم ع و موسی ع است آن است که خدای خَلَق‌َ الزَّوجَین‌ِ بیافرید انسان را دو صنف الذَّکَرَ وَ الأُنثی نر و ماده مِن نُطفَةٍ از آب منی إِذا تُمنی وقتی که ریخته شود در رحم آدم ع و حوا ع و عیسی ع ازین حکم مستثنی‌اند وَ أَن‌َ عَلَیه‌ِ و آنکه بر خدای است النَّشأَةَ الأُخری آفریدن دیگر که بعث است در قیامت وَ أَنَّه‌ُ هُوَ أَغنی و آنکه اوست آنکه توانگر گرداند بمال فقیر را وَ أَقنی و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَ أَنَّه‌ُ و آنکه خدای هُوَ رَب‌ُّ الشِّعری اوست آفریدگار شعری و شعریان دو کوکب‌اند یکی را عمیصا گویند و او شعری شامیه است و دیگری عبور و او یمانیه است و مراد ازین شعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم است او را می‌پرستید و با قریش در عبادت اصنام مخالفت میکرد و قریش آنحضرت ص را إبن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وَ أَنَّه‌ُ أَهلَک‌َ و آنکه خدا است که هلاک کرد عاداً الأُولی قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان اظهار کفر کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَ ثَمُودَ و هلاک کرد قبیله ثمود را فَما أَبقی پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَ قَوم‌َ نُوح‌ٍ و هلاک کرد قوم نوح ع را مِن قَبل‌ُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُم کانُوا هُم بدرستی که بودند ایشان أَظلَم‌َ وَ أَطغی ستمکارتر و از حد برنده‌تر در شرک و عدوان چه نوح ع را بسیار برنجانیدند و در نه‌صد و پنجاه سال که دعوت فرموده اندکی بوی ایمان آوردند.

صفحه : ۱۱۹۲

وَ المُؤتَفِکَةَ و شهرستان قوم لوط ع را أَهوی بیفگند بعد از انکه جبرئیل علیه السلام برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشّاها پس بپوشانید آن شهرستان را ما غَشّی آنچه بپوشانید یعنی سنگ‌های نشان‌دار که بران ببارانید فَبِأَی‌ِّ آلاءِ رَبِّک‌َ پس بکدام نعمتهای پروردگار تو تَتَماری شک می‌آری و جدال میکنی مخاطب ولید بن مغیره است یا هر احدی و نقمتی که در معدودات است آنرا نعم گفت بجهت آنکه درو پند است مر اهل اعتبار را و انتقام انبیاء از اعادی که در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه خاطر حضرت پیغمبر ص است صلی اللّه علیه و سلّم و سبب تقویت دل مومنان است هذا نَذِیرٌ اینکه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یعنی محمّد ص پیغمبری است بیم‌کننده مِن‌َ النُّذُرِ الأُولی از جنس پیغمبران نخستین همان میفرماید که ایشان فرموده‌اند أَزِفَت‌ِ الآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک‌شونده یعنی قیامت که موصوف است بقرب و دنو لَیس‌َ لَها نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را مِن دُون‌ِ اللّه‌ِ بجز خدای کاشِفَةٌ نیک ظاهرکننده أَ فَمِن هذَا الحَدِیث‌ِ آیا ازین سخن که قرآن است تَعجَبُون‌َ شگفت میدارید وَ تَضحَکُون‌َ و میخندید باستهزاء وَ لا تَبکُون‌َ و نمی گرئید از خوف وعیدی که دروست وَ أَنتُم سامِدُون‌َ و شما بازی‌کنندگانید یا غافلان یا تعنی کنندگان کفار در وقت قراءت قرآن سرود میگفتند تا مردم را از استماع آن بازدارند فَاسجُدُوا پس سجده کنید لِلّه‌ِ مر خدای را وَ اعبُدُوا و او را پرستید

نه الهه باطله را در معالم آورده که اوّل سوره که فرود آمده که در وی سجده بوده اینکه سوره است و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم بعد از خواندن اینکه آیت سجده کردند و اینکه سجده دوازدهم‌ست و مومن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند از سجدات قرآنی و در فتوحات اینکه را سجده عبادت گفته که امر الهی بذلت و مسکنت مقترن است بوی و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسرمنزل سرّ اینکه سجده نرسند

سورة القمر

مکیة و هی خمس و خمسون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ کفار قریش از سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم معجزه طلبیدند آنحضرت برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو قطعه قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکورست که شق قمر دوبار واقع شد بمکه و اینکه سوره فرود آمد که اقتَرَبَتِ السّاعَةُ نزدیک شد قیامت وَ انشَقَّ القَمَرُ و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است و برین وجه در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رح آورده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسیدند ابو جهل گفت ای محمّد ص آیتی بما نمای و الّا سر تو بشمشیر برمیدارم آنحضرت ص فرمود که چه میخواهی ابو جهل بچپ و راست نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشگافد که سحر در زمین متحقّق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمّد ص ماه را برای ما بشگاف آنحضرت ص انگشت سبّابه مبارک برآورد و اشارت فرمود ماه را که بشگافد فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دورتر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود اشارت فرمود هر دو نیم بهم پیوستند فرد شق گشت ماه چارده بر لوح سبزه چرخ چون خامه دبیر ز تیغ بنان تو یهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته و قمر را بما منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سؤال کنیم که ایشان دیده‌اند یا نی چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود اینکه که دید و از همه شنید نگروید و گفت جادوی وی بغایت قوی است چنانچه حق سبحانه فرمود که.

صفحه : ۱۱۹۳

وَ إِن یَرَوا و اگر بینند کافران آیَةً نشانه از آیات قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر ع که دلیل صدق مدعای او باشد یُعرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل در ان وَ یَقُولُوا سِحرٌ مُستَمِرٌّ و گویند جادوی‌ست دائم و رونده از زمین تا آسمان وَ کَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَ اتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهواءَهُم آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَ کُلُّ أَمرٍ مُستَقِرٌّ و هر کار که مقرر کرده شده واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَ لَقَد جاءَهُم و بدرستی که آمد بدیشان یعنی باهل مکّه در قرآن مِنَ الأَنباءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی ما فِیهِ مُزدَجَرٌ آنچه در ان بازداشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِکمَةٌ بالِغَةٌ آن حکمت تمام است رسنده بسرحد کمال فَما تُغنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشانرا و سود نرسانند بیم‌کنندگان یعنی پیغمبران و موعظه قرآن اگر آیند بر ایشان یکی از پی دیگری فَتَوَلَّ عَنهُم پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشانرا یَومَ یَدعُ الدّاعِ دران روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را إِلی شَیءٍ نُکُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت است خُشَّعاً أَبصارُهُم فراهم رفته باشد چشمهای ایشان از هول یَخرُجُونَ بیرون آیند مِنَ الأَجداثِ از قبرها کَأَنَّهُم گویا ایشان جَرادٌ مُنتَشِرٌ ملخ‌های پراگنده‌اند یعنی در بسیاری و پراگندگی بهم برمی‌آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند مُهطِعِینَ شتاب‌کنندگان إِلَی الدّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز می‌آید می‌شتابند یَقُولُ الکافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هذا یَومٌ عَسِرٌ اینکه روزی دشوارست بر ما کَذَّبَت قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از قوم تو قَومُ نُوحٍ گروه نوح ع بعث و قیامت را فَکَذَّبُوا عَبدَنا پس تکذیب کردند و بدروغ داشتند بنده ما نوح

علیه السلام را وَ قالُوا مَجنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَ ازدُجِرَ و بازداشته شد از دعوت خلق یعنی هر گاه که ایشانرا خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ برو زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت بازماندی.

صفحه : ۱۱۹۴

فَدَعا رَبَّهُ پس نوح علیه السلام بخواند آفریدگار خود را أَنِّی مَغلُوبٌ بآنکه من مغلوب قوم خود شدم و با ایشان مقاومت نمی‌توانم کرد فَانتَصِر پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحنا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبوابَ السَّماءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِماءٍ مُنهَمِرٍ بآبی ریزان که چهل شبانه‌روز از آسمان میریخت بر دوام و درین مدّت منقطع نگشت وَ فَجَّرنَا الأَرضَ و بگشادیم در زمین عُیُوناً چشمها تا از وی نیز آبها برآمد فَالتَقَی الماءُ پس لاقی شد آب آسمان بآب زمین عَلی أَمرٍ قَد قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وَ حَمَلناهُ و برداشتیم نوح علیه السلام را با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را عَلی ذاتِ أَلواحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهناور وَ دُسُرٍ و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را بدان بند کنند تَجرِی میرفت آن کشتی بِأَعیُنِنا بنگاه داشت ما و اینکه طوفان واقع شده جَزاءً لِمَن کانَ برای پاداش کسی که کُفِرَ نگرویده بودند یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام وَ لَقَد تَرَکناها و بدرستی که ما بگذاشتیم اینکه قصّه را آیَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح علیه السلام را در زمین کوهی از جزائر علامتی و عبرتی و در قصص هست که اوائل اینکه امت آن کشتی را دیده‌اند فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که از ان عبرت گیرد فَکَیفَ کانَ عَذابِی پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان هلاک کردم وَ نُذُرِ و بیم‌کردن من آن قوم را به تبلیغ نوح علیه السلام وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ و هر آئینه ما آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّکرِ از برای یاد کردن احوال امم گذشته فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس هیچ موعظه شنونده هست که پند گیرد بدان کَذَّبَت عادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر هود را علیه السلام فَکَیفَ کانَ پس چگونه بود عَذابِی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر وَ نُذُرِ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنّا أَرسَلنا بدرستی که فرستادیم ما عَلَیهِم بر ایشان رِیحاً صَرصَراً بادی سخت بآواز مهیب و هولناک فِی یَومِ نَحسٍ در روز شوم مُستَمِرٍّ پیوسته و استحکام یافته شامت او و آن روز چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر.

صفحه : ۱۱۹۵

تَنزِعُ النّاسَ برکند و از جا برد آن باد مردمان را کَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ گویا که ایشان تنه‌های درخت خرماانـد برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده اینکه خود عذاب دنیا بود فَکَیفَ کانَ پس چگونه باشد عَذابِی عذاب من در آخرت وَ نُذُرِ و وعیدیکه ایشان را بدان بیم کرده‌ام وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ بدرستی که ما آسان ساخته‌ایم قرآن را که بزبان عرب فرستاده‌ایم لِلذِّکرِ از برای پند گرفتن فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس آیا هیچ پندگیرنده هست کَذَّبَت ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح علیه السلام را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان مر ایشان را فَقالُوا پس گفتند أَ بَشَراً مِنّا آیا آدمی را از جنس ما واحِداً یگانه و یکتا که هیچ تیغ و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم ما! او را هیچ فضلی نیست بر ما إِنّا إِذاً بدرستی که ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِی ضَلالٍ در گمراهی وَ سُعُرٍ و در جنون أَ أُلقِیَ آیا القا کرده‌اند الذِّکرُ عَلَیهِ وحی را بر وی مِن بَینِنا از میان قوم ما یعنی از قوم ثمود او را بنزول وحی اختصاص داده‌اند بَل هُوَ نه‌چنین است بلکه او کَذّابٌ دروغگوئی است أَشِرٌ خودپسند و ستیزنده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سَیَعلَمُونَ غَداً زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الکَذّابُ الأَشِرُ کیست دروغگوئی یا ستیزنده چون قوم ثمود تکذیب کردند صالح علیه السلام را و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر إِنّا مُرسِلُوا النّاقَةِ بدرستی که ما بیرون‌آرنده ناقه بودیم فِتنَةً لَهُم برای امتحان مر ایشانرا تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح علیه السلام را گفتیم فَارتَقِبهُم نگاهبان ایشان باش و به‌بین که با ناقه چه میکنند وَ اصطَبِر و شکیبائی ورز بآزار قوم وَ نَبِّئهُم و آگاه گردان ایشان را أَنَّ الماءَ بآنکه آب چاه قِسمَةٌ بَینَهُم بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی

خاص از آن ناقه کُلُّ شِرب ٍ هر نصیبی از ان آب مُحتَضَرٌ حاضر گردانیده شد است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره آب بردارد.

صفحه : ۱۱۹۶

فَنادَوا پس بخواندند قوم ثمود صاحِبَهُم یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فَتَعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس پی کرد ناقه را محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابقا مذکور شده در سوره هود صدوق إبن عم خود مصدع بن مهزج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اوّل بمصدع رسید و او تیری بیفگند که پایهای ناقه را بر هم دوخت قدار نیز از کمین گاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر برآمده سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شده بعد از سه روز عذاب به قوم ثمود نازل گشت فَکَیفَ کانَ پس چگونه بود عَذابِی عذاب من مر قوم ثمود را وَ نُذُرِ و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام إِنّا أَرسَلنا بدرستی که ما فرستادیم عَلَیهِم بر ایشان صَیحَةً واحِدَةً فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فَکانُوا پس گشتند از هول آن آواز کَهَشِیمِ المُحتَظِرِ مانند گیا درهم شکسته که سازنده جای گوسفندان آنرا بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را لِلذِّکرِ برای یادگرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس هیچ یادکننده هست آنرا کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط ع مر او را بِالنُّذُرِ به بیم‌کردن و پنددادن وی مر ایشانرا إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم و بدرستیکه فرستادیم ما بر ایشان حاصِباً بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم إِلّا آلَ لُوطٍ مگر لوط علیه السلام و دختران وی را نَجَّیناهُم برهانیدیم ایشانرا از عذاب بِسَحَرٍ بسحری که عذاب واقع میشد نِعمَةً مِن عِندِنا بانعامی از نزدیک ما کَذلِکَ همچنین که انعام کردیم بر لوط علیه السلام بنات او نَجزِی پاداش میدهم بنعمت و رحمت مَن شَکَرَ هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد وَ لَقَد أَنذَرَهُم و بدرستیکه ترسانیده بود لوط علیه السلام قوم خود را بَطشَتَنا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فَتَمارَوا پس شک آوردند بِالنُّذُرِ بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند وَ لَقَد راوَدُوهُ و بدرستیکه طلبیدند لوط ع را عَن ضَیفِهِ از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را بما تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از ان ابا میکرد و ایشانرا پند میداد ایشان در خانه شکسته درآمدند فَطَمَسنا پس محو کردیم أَعیُنَهُم چشمهای ایشانرا یا روی ایشان هموار کردیم و در خبرست که جبرئیل علیه السلام پر خود را بر دیدهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشانرا بزبان ملائکه فَذُوقُوا پس بچشید عَذابِی عقوبت مرا وَ نُذُرِ و آنچه بیم میکرد لوط ع مر شما را بآن.

صفحه : ۱۱۹۷

وَ لَقَد صَبَّحَهُم و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط ع بُکرَةً در اوّل روز یعنی بوقت صبح آمد بر ایشان عَذابٌ مُستَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته یعنی دائم بود و بازنگشت تا ایشانرا هلاک نگردد گفتیم ما ایشانرا که فَذُوقُوا عَذابِی پس بچشید و بکشید عقوبت مرا وَ نُذُرِ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم می‌کردند شما را از ان وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ و هر آئینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّکرِ مر جمعی عربی زبانان را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد وَ لَقَد جاءَ و بدرستی که آمدند آلَ فِرعَونَ النُّذُرُ بفرعون و قوم او بیم‌کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام بآیتهائی که موسی ع قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود کَذَّبُوا تکذیب کردند بِآیاتِنا کُلِّها بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند فَأَخَذناهُم پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب غرق أَخذَ عَزِیزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن مُقتَدِرٍ توانا بر هلاک مشرکان أَ کُفّارُکُم آیا کافران شما ای گروه عرب خَیرٌ قوی‌تر و سخت‌تراند- مِن أُولئِکُم ازین گروه مکذبان که برشمرده شد یعنی اینان از آنان بقوت و عدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنانرا عذاب ما فرا رسید اینان را چرا فرا نرسد أَم

لَکُم یا آنکه شماراست ای مشرکان بَراءَةٌ فِی الزُّبُرِ براءتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَم یَقُولُونَ نَحنُ آیا میگویند کفار عرب که ما جَمِیعٌ مُنتَصِرٌ گروهی جمع شده‌ایم یاری‌دهنده یک دیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سَیُهزَمُ الجَمعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ بر گردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یك پشت بگرداند از معرکه قتال و فرار نماید و اینکه صورت واقع شد در روز بدر پس اینکه آیت یکی از دلائل نبوّت و اعجاز قرآن است فاروق اعظم رضی اللّه عنه میفرماید که چون اینکه آیت فرود آمد حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که معنی اینکه آیت را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره پوشیده میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت چه بوده و بهمین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بَلِ السّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوعِدُهُم وعده گاه عذاب کلّی ایشان است وَ السّاعَةُ و عذاب قیامت أَدهی سخت‌تر و باهول‌تر وَ أَمَرُّ و تلخ‌تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا إِنَّ المُجرِمِینَ بدرستی که مشرکان فِی ضَلالٍ در گمراهی انداز راه حق در دنیا وَ سُعُرٍ و در عنا و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت.

صفحه : ۱۱۹۸

یَومَ یُسحَبُونَ روز که کشیده شوند فِی النّارِ در آتش دوزخ عَلی وُجُوهِهِم بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ می‌افگنند و میگویند ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا إِنّا کُلَّ شَیءٍ خَلَقناهُ بدرستی که ما همه چیز را آفریده‌ایم بِقَدَرٍ باندازه مقرر، مرتب بر مقتضای حکمت یا هر چه آفریده‌ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لا جرم از صفت تغییر و سمت تبدیل دورست شعر قضی اللّه امر او جف القلم فما شاء یوجد و مالا فلم بیت سر بر خط لوح ازلی دارد خموش کز هر چه قلم رفت قلم در نکشد وَ ما أَمرُنا و نیست فرمودن ما هر چیزی را که تکوین آن خواهیم إِلّا واحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعل کَلَمحٍ بِالبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیك چشم زدن بیاریم وَ لَقَد أَهلَکنا و بدرستی که ما هلاك کردیم أَشیاعَکُم اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَ کُلُّ شَیءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده‌اند کفار گذشته فِی الزُّبُرِ مکتوب است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا همه افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وَ کُلُّ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ و هر خردی و بزرگی از اقوال و افعالی که از اوّلین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُستَطَرٌ نوشته شده است و بر آن پاداش خواهند یافت إِنَّ المُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزگاران و ترسکاران فِی جَنّاتٍ در بوستانهااند روز قیامت وَ نَهَرٍ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذارننده و دیگر متقیان باشند فِی مَقعَدِ صِدقٍ در مکانی پسندیده که درو نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رضی اللّه عنه منقول است که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس نه‌نشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رح فرموده که آن مکانی است که حق تعالی راست گرداند در آن وعده خود که با اولیا کرده و دوستان در ان مقام باشند عِندَ مَلِیكٍ نزدیک بادشاهی مُقتَدِرٍ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقائق فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت است که در مرتبه عندیت متحقق شود و کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در آن سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم امروز درین سرای مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و چون رتبتی که فردا خواص بدان نازند امروز پایه ادنای وی بوده پس از رتبه اعلای فردای او که نشان تواند داد نظم ای محرم سر لا یزالی مرآة جمال ذی الجلالی مهمان ابیت عند ربی صاحب دل لا ینام قلبی از قربت حضرت الهی هستی بمثابه که خواهی قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد نگنجد گم‌گشته بود عبارت آنجا بلکه نرسد اشارت آنجا.

صفحه : ۱۱۹۹

سورهٔ الرّحمن

مدنیهٔ و هی ثمان و سبعون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- چون حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی‌شناسیم اینکه سوره نازل شده و گفته‌اند که اهل مکّه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را بمحمد ص می‌آموزند اینکه سوره آمد که الرَّحمنُ خداوند بسیار بخشائش که رحمت او همه چیز را فرا رسیده عَلَّمَ القُرآنَ بیاموخته است قرآن مر حبیب ص خود را نه جبر و بسیار یعنی آسان گردانید مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَقَ الإِنسانَ بیافرید خدا جنس آدمیان را عَلَّمَهُ البَیانَ بیاموخت ایشانرا روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم ع را و علم اسماء بدو آموخت یا بوجود آورد محمّد ص را و بیاموزانید ویرا بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاوّلین و الآخرین ازین معنی خبر میدهد الشَّمسُ آفتاب وَ القَمَرُ و ماه میروند- بِحُسبانٍ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده مسیر ایشانرا در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَ النَّجمُ و گیاهی که بروید و آنرا ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَ الشَّجَرُ و گیاهی که آنرا ساقی باشد و بر آن قائم بود یعنی درخت یَسجُدانِ فرمان می‌برند خدای را بطبع و طوع چون فرمانبرداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسا به ایشان است و گفته‌اند ما را بسجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال اللّه تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم وَ السَّماءَ رَفَعَها و برداشت رحمن آسمان را بالای زمین بپانصد ساله راه وَ وَضَعَ المِیزانَ و بیافرید یا منزل گردانید ترازوی را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن أَلّا تَطغَوا برای آنکه از حد در نگذرید فِی المِیزانِ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمائید وَ أَقِیمُوا الوَزنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالقِسطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید وَ لا تُخسِرُوا المِیزانَ و کم مکنید میزان را یعنی کم منمائید در وزن وقت داد و ستد اینکه همه تاکید اهل ترازو را بجهت آنست که بوقت وضع میزان روز قیامت شرمنده نشوند نظم هر جو و هر حبه که بازوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو هست یکایک همه بر جای خویش روز جزا جمله بیارند پیش با تو نمایند نهانیت را کم دهی و بیش ستانیت را وَ الأَرضَ وَضَعَها و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب لِلأَنامِ برای آدمیان تا برو قرار گیرند فِیها در زمین فاکِهَةٌ انواع میوه است وَ النَّخلُ و خرمابنان ذاتُ الأَکمامِ خداوندان غلاف یعنی اوعیه خرما چه خرما مادامیکه منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر بجهت تفضیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده.

صفحه : ۱۲۰۰ وَ الحَبُّ و در زمین دانه است ذُو العَصفِ خداوند برگ خشک مراد از دانه آن چیزیست که ازو قوّت میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف گیاهیست که دانه ازو جدا میشود وَ الرَّیحانُ و در زمین ریحانی است یعنی سپر غم که بوی میکنند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده‌ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی- فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید و انکار می‌نمائید که ازو نیست بدانکه سی و یکجا درین سوره اینکه کلمات تکرار یافته بجهت آنکه اینکه سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی اینکه الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته‌اند تکرار از برای دفع غفلت است و تاکید حجّت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رح از جابر رضی اللّه عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم اینکه سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از ان فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می‌بینم هر آئینه جن نیکوتراند از شما در رد جواب اینکه سؤال و من هیچ بار نخواندم فبای آلاـ ربکما تکذبان الّا ایشان گفتند لا بشی من نعماء ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز را از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمی‌کنیم پس ترا است ثنا و ستائش خَلَقَ الإِنسانَ بیافرید آدم ع را که پدر انس است مِن صَلصالٍ از گل خشک کَالفَخّارِ مانند سفال پخته که اگر دست برو زنی آواز کند وَ خَلَقَ الجَانَّ و بیافرید جان را که پدر جن است مِن مارِجٍ از زبانه صافی بی‌دود

مِن نارٍ از آتش و گفته‌انـد مارج از آتشـی است که زبانه سـرخ و سبز و زرد بیکـدیگر آمیخته گردد بعـد از بلنـدی و تیزی آتش در باب نهم از سـفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است ممتزج بهوا که آنرا هوای مشـتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصـر آتش و هوا و آدم ع آفریده شد از دو عنصر خاك و آب چون خاك و آب بهم ممتزج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردنـد آنرا مارج خوانند و چنانچه تناسل در بشـر بالقای آب است در رحم و تناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم ع مدت شـصت هزار ساله بود فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام نعمت از نعمتها پروردگار خود که شـما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود تُکَذِّبانِ انکار می‌کنید رَبُّ الْمَشرِقَینِ آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتـاب را و یکی مشـرق زمسـتانی وَ رَبُّ الْمَغرِبَینِ و آفریـدگار دو مغرب صـیفی و شـتوی مر شـمس را و در اختلاف مشـرقین و مغربین انـواع فوائـدست از اختلاـف فصـول و حـدوث و آنچه بهر فصـل تعلق دارد بلکه شـروق آفتـاب موجب طلب معیشت‌ست و غروبش سـبب آسـایش و راحت فَبِأَیِّ آلاـءِ رَبِّکُمـا پس بکـدام ازین نعمتهای پروردگار شـما تُکَذِّبانِ جحود می‌ورزیـد و منکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحرَینِ راه داد دو دریا را یکی خوش و شـیرین و یکی شور و تلخ تا بامر او یَلتَقِیانِ بیکدیگر رسـند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند.

صفحه : ۱۲۰۱

بَینَهُمـا میـان هر دو دریـا بَرزَخٌ مـانعی و حـاجزی و پرده‌ایست از قـدرت خـدا یـا از زمین یـا از جزایر که بسـبب آن لا یَبغِیانِ افزونی نمی‌جوینـد بر یکدیگر یعنی با هم نمی‌آمیزند تا خاصـیت هر یک باطل نشود یا از حدیکه مقرر شده تجاوز نمی‌نمایند تا آنچه میان ایشـان است غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کنـد نفع بر طرف رود و منـافع بسـیار برین دو بحر متفرع است فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام ازین نعم آفریدگار شـما که مشـتمل بر مصالح کلیه است تُکَذِّبانِ انکار میکنید یَخرُجُ بیرون می‌آید مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ ازین دو دریا از بحر مالح مروارید کلان وَ الْمَرجانُ و مروارید ریزه و اینکه جوهرهاست که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فوائد یابیـد و اینکه نعم ظاهر است فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس شـما بکـدام ازین نعمتهای پروردگار خود تُکَذِّبانِ تکـذیب می‌نمائیـد و گفته‌اند مراد بحر آسـمان و بحر زمین است که هر سالی متلاقی میشوند و ابر حاجزی است که منع میکند دریای آسـمان را از نزول و دریای زمین را از صـعود و از دریای فلك قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می‌آید و از ان لالی منعقد میگردد و امام قشـیری رح فرموده که بحرین خوف و رجـاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قـدرت بی‌علت و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطائف وافیه صاحب کشف الاسـرار شـرح میکنـد که بحرین خوف و رجا عامه مسـلمانان‌راست و از ان گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنان‌راست و از ان جواهر فقر و وجـد زایـد و بحر انس و هیبت انبیاء و صدیقان را از ان گوهر فنا روی نماید تـا صـاحبش در منزل بقا بیاسایـد بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی و گر نه غوطه خوری اینکه گهر کجا یابی وَ لَهُ الْجَوارِ الْمُنشَآتُ و مر خـدایراست رانـدن کشتیهـای نورونـده و حفص بفتـح شـین خوانـد یعنی نوبه رفتن آورده شـده فِی الْبَحرِ در دریـا کَالْأَعلامِ مانند کوهها در بلنـدی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسـیار در زمان اندك و وقوع تجـارات و معاملاـت و اینکه نعمتهـا عظیم است فَبِأَیِّ آلاـءِ رَبِّکُمـا پس بکـدام از نعمتهـای پروردگار خویش تُکَذِّبانِ منکر میشویـد کُلُّ مَن عَلَیها هر کس که بر زمین است از ذوی الروح فانٍ هالك‌انـد یعنی سـر انجام فانی شونـد وَ یَبقی و باقی مانـد وَجهُ رَبِّکَ ذات پروردگـار تو ذُو الْجَلالِ خداونـد بزرگی و عظمت وَ الْإِکرامِ و خداونـد گرامی سـاختن بفضـل عـام و کرم تا دم هرکرا مستحق آن باشد فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار بسازید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضـرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید تُکَذِّبانِ تکذیب می‌کنید یَسئَلُهُ میخواهند او را یعنی میطلبنـد از وی مَن فِی السَّماواتِ وَ الْأَرضِ هر که در آسـمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه همه بـد و محتاجند در ذات و صفات خود کُلَّ یَومٍ هر وقت هُوَ فِی شَأنٍ او در ساختن و پرداختن کاریست داعی را دعا اجابت کنـد و سائل را عطا دهـد و درمانده

را نجات بخشد و غمگین را شادان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیامرزد.

صفحه : ۱۲۰۲

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تُکَذِّبانِ انکار میکنید إبن عینیه رح فرمود که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روزست یکروز مدّت دنیا و شان او درین یک روز امرست و نهی و عطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیاء و اعزاز و اذلال دوم روز مدّت آخرت و شان آنروز حساب است و عقاب و جز او سؤال و معاقبت و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آن است و آن جز وی از اقل زمان است و در بحر الحقائق آورده که مراد تجلی حق در هر آنی بر حسب متجلی و مناسب استعداد او تجلیات را نهایت نیست رباعی کل یوم هو فی شان چه شان است چه شان یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان سَنَفرُغُ لَکُم زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد اینکه کلام بر سبیل تهدیدست و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد أَیُّه الثَّقَلانِ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و قیمت بود آنرا ثقل گویند که انی تارک فیکم الثقلین و گفته‌اند ثقل گرانبار است و جن و انس تکلیف گرانبارانند یا ببار گناه گران درمانده‌اند فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بی‌حد امیدوار باشید تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ استَطَعتُم اگر توانید أَن تَنفُذُوا آنکه بیرون روید مِن أَقطارِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانفُذُوا پس بیرون روید و فرار نمائید لا تَنفُذُونَ بیرون نمی‌توانید شد إِلّا بِسُلطانٍ مگر بقهر و تسلّط و غلبه و شما را اینکه قوّت نیست بلکه هر جا که روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته‌اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان اینکه عرصه محشرست اگر توانید بیرون روید اما نمی‌توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه اینکه است نه آن إلی به فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مددگار نیست و روی توجه بدرگاه او آریدإلی به تُکَذِّبانِ جحود میورزید یُرسَلُ فرستاده شود عَلَیکُما بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شُواظٌ زبانه خالص مِن نارٍ از آتش وَ نُحاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زمانه آتش فرستند و یک کرّت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلا تَنتَصِرانِ پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم‌دیگر.

صفحه : ۱۲۰۳

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و بنحاس تا بازایستید از نافرمانی و به پرستش وی اشتغال نمائید تُکَذِّبانِ تکذیب می‌نمائید فَإِذَا انشَقَّتِ السَّماءُ پس چون بشگافد آسمان برای نزول ملائکه فَکانَت پس گردد وَردَةً سرخ یعنی برنگ گل سرخ کَالدِّهانِ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلوّن آن تا از شدّت آن اهوال بوی پناه جوئید تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید فَیَومَئِذٍ پس آن روز لا یُسئَلُ پرسیده نشود عَن ذَنبِهِ از گناه او إِنسٌ وَ لا جَانٌّ آدمی و نه پری یعنی از ایشان سؤال استعلام نکنند که چها کردید بلکه سؤال توبیخ باشد که چرا کردید یا گناهکاران را بعلامت بشناسند و حاجت بسؤال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه و تعالی فرمود که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سؤال کنند فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات است تُکَذِّبانِ تکذیب می‌ورزید یُعرَفُ المُجرِمُونَ شناخته شوند کافران بِسِیماهُم بعلامت ایشان که سیاه روی

و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان فَیُؤخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّواصِی بموهای پیشانی یک‌بار وَ الأقدامِ و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افگنند فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افگندن کفار تا از کفر بپرهیزید تُکَذِّبانِ انکار می‌کنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشان را گویند هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی اینکه آن دوزخ است که از روی عناد یُکَذِّبُ تکذیب میکردند بِهَا المُجرِمُونَ بآن مشرکان و باور نمی‌داشتند یَطُوفُونَ طواف میکنند دوزخیان بَینَها میان دوزخ وَ بَینَ و میان حَمِیمٍ آب گرم آنٍ گرمی بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فریادرسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می‌باشند فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما بس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده بایمان متصف شده از ان نجات یابید تُکَذِّبانِ تکذیب می‌نمائید.

صفحه : ۱۲۰۴

وَ لِمَن خافَ و برای کسیکه بترسد مَقامَ رَبِّهِ از ایستادن پیش خدای جَنَّتانِ دو بهشت است یعنی کسی که از موقف حساب بترسد و ترک معصیّت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنّت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و دیگر خائف جن را بود در موضح آورده که دو باغ دهند ایشانرا در باره بهشت که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و میوهای دلکش و حوران مهوش بود محمّد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است و دیگر برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خائف است و دیگر برای خدام و متعلقان او فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترک معصیّت تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید ذَواتا أَفنانٍ دو بوستانند خداوندان شاخها یعنی در ان درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار گوناگون فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرماید تُکَذِّبانِ انکار میکنید فِیهِما درین دو باغ عَینانِ دو چشمه تَجرِیانِ میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل با اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذّت شما روان کرده تُکَذِّبانِ جحود می‌ورزید فِیهِما درین دو جنت مِن کُلِّ فاکِهَةٍ از هر میوه زَوجانِ دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نه‌شنیده باشد فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا می‌فرماید تُکَذِّبانِ منکر میشوید مُتَّکِئِینَ ترسندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند عَلی فُرُشٍ بَطائِنُها بر فراشها که استر آن مِن إِستَبرَقٍ از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن که آن از دیبا است پس ظهائر آن از چه باشد جواب داد که ظهائر آن از نور بسته دیگری گفته که ظهائر آن داخل است درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وَ جَنَی الجَنَّتَینِ و میوه درختان اینکه دو بهشت دانٍ نزدیک است که دست قائم و قائد و مضطجع بدان میرسد و گفته‌اند کسی که تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی درآید فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه بنشاند و میوه‌های لذیذ و لطیف دهد تُکَذِّبانِ انکار میکنید- صفحه : ۱۲۰۵

فِیهِنَّ در قصور و منازل اینکه دو بهشت قاصِراتُ الطَّرفِ کوتاه چشمان‌اند یعنی حوران که چشم فروخوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لَم یَطمِثهُنَّ نسوده باشند ایشانرا إِنسٌ آدمیان قَبلَهُم پیش از ازدواج ایشان در بهشت وَ لا جَانٌّ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرراند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده باشند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده باشد فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید و باور نمی‌دارید کَأَنَّهُنَّ الیاقُوتُ وَ المَرجانُ گویا هستند آن حوران مخلوق از یاقوت در سرخی و صفا و از مروارید پاکیزه در سفیدی و ضیا فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما آفریده تُکَذِّبانِ

تکذیب میکنید و باور نمیدارید هَل جَزاءُ الإِحسانِ آیا جزای نیکی کردن در عمل نه‌باشد إِلَّا الإِحسانُ مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا اللّه و عمل کند باوامر و نواهی محمّد رسول اللّه نیست او را مگر بهشت و حاصل آیت اینکه است که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهد طاعت را درجات و مکافات کند شکر را بزیادت نعمت و تقوی را بفرح و توبه را بقبول و دعا را به اجابت و سؤال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را با من آخرت و خدمت را بسلطنت و در بحر الحقائق فرموده که نیست جزای فنا فی اللّه الا بقا باللّه مثنوی هر که در راه محبّت شد فنا یافت از بحر لقا اندر بقاء هرکرا شمشیر شوقش سر برید میوه ذوق از درخت و فصل چید فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید و انکار می‌نمائید وَ مِن دُونِهِما و جزین دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جَنَّتانِ دو بوستان دیگرست گفته‌اند دو بوستان اوّل از زر است برای سابقان و اینکه دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که اینکه بهشتها نامزد بندگان میکند تُکَذِّبانِ منکر میشوید مُدهامَّتانِ آن دو بهشت سبز است از بسیاری سبزی بسیاهی زننده فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنائی چشم است تُکَذِّبانِ انکار میکنید.

صفحه : ۱۲۰۶

فِیهِما درین دو بهشت عَینانِ دو چشمه باشد نَضّاخَتانِ جوشنده بآب یعنی هر چند ازو آب بردارند دیگر بجوشد فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید فِیهِما فاکِهَةٌ درین دو بهشت میوه بسیار بود وَ نَخلٌ و خرمابنان وَ رُمّانٌ و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و هم غذا و انار میوه است و دوا فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوها بر بندگان ارزانی دارد تُکَذِّبانِ انکار میکنید فِیهِنَّ درین چهار جنّت خَیراتٌ حِسانٌ زنان برگزیده باشند نیکورویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشد فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر تُکَذِّبانِ تکذیب مینمائید حُورٌ مَقصُوراتٌ حوران پنهان شده فِی الخِیامِ در خیمها که از در مجوف است و گفته‌اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده‌اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد عروس فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیّبه به بهشتیان میدهند تُکَذِّبانِ انکار میکنید لَم یَطمِثهُنَّ نسوده باشند مر ایشانرا إِنسٌ قَبلَهُم آدمی پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده‌اند وَ لا جَانٌّ و نه جن نیز دست بر ایشان رسانیده‌اند بلکه همه بکرانند فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد ایشان یعنی اهل ایمان کرده تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید که چنین حوران نگاهداشته عطا کند مُتَّکِئِینَ اصحاب الیمین تکیه‌زدگان باشند عَلی رَفرَفٍ خُضرٍ بر فرشها یا بر بالشهای سبز وَ عَبقَرِیٍّ حِسانٍ و بساطهای قیمتی در غایت نیکوئی فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما اینکه نعمتها که مذکور شد تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید تَبارَکَ اسمُ رَبِّکَ بزرگ است نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین است که هیچ کس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی‌توانند داد بیت بر لب بحر چنین وامانده‌اند خشک لب هم مبتدی هم منتهی ذِی الجَلالِ وَ الإِکرامِ در ترجمه رشف معنی اینکه اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مثالش را ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزّت و کبریاست جناب مقدس از ان منزه و معرا است و اکثر محققان برانند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال و الاکرام جامع باشد مر جمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم اعظم گفته‌اند و خبر الظوا بیا ذا الجلال و الاکرام مؤید اینکه قول است.

صفحه : ۱۲۰۷

سورة الواقعة

مکّیهٔ وّ هی ستهٔ وّ تسعون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ إِذا وَقَعَتِ الواقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَیسَ لِوَقعَتِها نیست در واقع شدن در آمدن او کاذِبَةٌ دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از ان خبر میدهد صادق است و آن روز خافِضَةٌ فرو برنده است قومی را باسفل سافلین از روی عدل رافِعَةٌ بردارنده گروهی را با علی علیین از راه فضل یا خافض اعداء و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیاء از ارباب اخلاص و وفاق یا فرود میدارد آنان را که در دنیا خود را مرتفع میداشتند و برمی‌آرد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند إِذا رُجَّتِ الأَرضُ یاد کن چون جنبانیده شود زمین رَجًّا جنبانیدنی بر آن وجه که هر بنا که برو است منهدم گردد وَ بُسَّتِ الجِبالُ و رانده شود کوهها بَسًّا راندنی تا شکسته و پاره پاره گردد فَکانَت پس برباشد هَباءً غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب وقتی که از روزنه درافتد مُنبَثًّا پراگنده و منتشر گشته وَ کُنتُم و باشید شما ای مکلفان در ان وقت أَزواجاً ثَلاثَةً اصناف سه‌گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه فَأَصحابُ المَیمَنَةِ پس اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشانرا چنانچه گوی فلان قوم بزرگانند ما أَصحابُ المَیمَنَةِ چه‌اند اصحاب دست راست و چه بزرگان و گفته‌اند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنهااند که در وقت اخراج ذریت از صلب آدم ع ایشان براست وی بوده‌اند یا نامه اعمال در ان روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند و آن بر یمین عرش است و گفته‌اند میمنه بمعنی یمن و برکت است یعنی ایشان میمون و مبارک قدم‌اند وَ أَصحابُ المَشئَمَةِ و اصحاب دست چپ ما أَصحابُ المَشئَمَةِ چه‌اند یاران دست چپ و ایشان آنهااند که بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده‌اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ برند و دوزخ بر چپ عرش است و گفته‌اند مشامه از تشاؤم گرفته‌اند یعنی آنان شوم و نامبارک قدم‌اند وَ السّابِقُونَ و پیشی گرفتگان بر همه اقوام یا پیش‌روان بهشت السّابِقُونَ پیشی گرفتگانند بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و ابو بکر صدیق رض و مرتضی علی رضی اللّه عنهم یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده‌اند با پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یا اهل قرآن یا پیش‌روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اوّل أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ آن گروه‌اند نزدیک گردانیده‌شدگان برحمت و کرامت.

صفحه : ۱۲۰۸

فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ در بوستانهای مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِینَ گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته وَ قَلِیلٌ و اندکی مِنَ الآخِرِینَ از پسینیان یعنی امت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه پیش از سابقان اینکه امت‌اند در تبیان آورده که مراد جماعتی‌اند که انبیاء را معاینه دیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوای انا اکثر النّاس تبعا یوم القیمهٔ از ان خبر میدهد و در حدیث بریده رضی اللّه عنه، مذکورست که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت و چهل سائر امم و اینکه سابقان از اوّلین و آخرین در بهشت باشند عَلی سُرُرٍ بر تختها مَوضُونَةٍ بافته بزر و مکلل بدر و یاقوت و زمرد مُتَّکِئِینَ تکیه‌زدگان عَلَیها بر آن تختها مُتَقابِلِینَ برابر یکدیگر یعنی روی با روی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند یَطُوفُ عَلَیهِم میگردند بر ایشان برای خدمت وِلدانٌ مُخَلَّدُونَ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید ماندگان بر هیئات کودکی چه خدمت خردان زیباتر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و اینکه کودکان را خدا آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی اللّه عنه منقول است که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده‌اند و بر ایشان طواف میکنند بِأَکوابٍ بکوزها وَ أَبارِیقَ و ابریقها وَ کَأسٍ مِن مَعِینٍ و جامهائی از شرابی روان است در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لا یُصَدَّعُونَ دردسر نکشند عَنها از ان شراب یعنی آن می را خمار نباشد وَ لا یُنزِفُونَ و نه بی‌عقل و بیهوش شوند از ان وَ فاکِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها مِمّا یَتَخَیَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَ لَحمِ طَیرٍ و بگوشت مرغان که الطف لحوم است مِمّا یَشتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَ حُورٌ و بر سابقان در جنت طواف مینمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِینٌ

گشاده چشـمان در صـفا و لطافت کَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَکْنُونِ پوشیده در صدف که غبار برو نه‌نشسته باشد و دست اغیار بـدو نرسیده جَزاءً پـاداش میـدهیم ایشـانرا پاداش دادنی بِما کانُوا یَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودنـد که عمل میکردنـد در دنیا لا یَسْمَعُونَ نشنوند فِیها در بهشت لَغْواً سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَ لا تَأْثِیماً و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام.

صفحه : ۱۲۰۹

إِلَّا قِیلًا لیکن می‌شنوند سخنی که آن سَلاماً سَلاماً است تکرار اینکه لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گوینـد وَ أَصْحابُ الْیَمِینِ و أصحاب دست راست ما أَصْحابُ الْیَمِینِ چه‌انـد اصحاب دست راست یعنی بزرگ و مکرم‌اند و ایشان باشند فِی سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ بیخار بخلاف سدر دنیا آورده‌اند که مسلمانان نظر بروج افگندند و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل اینکه بودی اینکه آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی‌خار وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز بود که میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود و مراد از ظل راحت است وَ ماءٍ مَسْکُوبٍ و آب ریزان یعنی از جنّت عدن فرو میریزد بر بوستانهای دیگر فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ و بسیار میوه لا مَقْطُوعَةٍ و بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد دون فصلی وَ لا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع بازندارند نه چون میوه دنیا که بی‌بها بدست نیاید وَ فُرُشٍ و گستردنیها مَرْفُوعَةٍ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْناهُنَّ بیافریدیم ابتداء بی‌سبب ولادت زنان عجائز دنیا را إِنْشاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشانرا خلقی دیگر مراد آنست که پیر زنان را جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْناهُنَّ پس گردانیم ایشانرا- أَبْکاراً دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عُرُباً دوست‌داران و عاشقان شوهر خود باشند یا با غنج و ناز یا شیرین سخن أَتْراباً همزادان همه سی و سه سال و شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که صبیات را که به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن، اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراة فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بدو ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و اینکه زنان را انشا کنیم لِأَصْحابِ الْیَمِینِ برای اصحاب یمین یاران دست راست و گویا که سائلی می‌پرسد کیانند أصحاب الیمین می‌فرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ گروهی‌اند از پیشینیان.

صفحه : ۱۲۱۰ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِینَ و گروهی‌اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت و قلیل من الاخرین فرود آمد فاروق رضی اللّه عنه گریان شد و گفت یا نبی اللّه ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیاید مگر اندکی اینکه آیت آمد و ثلة من الاخرین حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم آیت بر وی خواند و عمر رضی اللّه عنه، فرموده که رضینا عن ربنا و پیغمبر ص گفت از آدم تا من یک ثله و از من تا قیامت یک ثله و در حدیث آمده که ار جوان تکونوا نصف اهل الجنته و عنقریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از ان امت من خواهند بود و ازینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در دوزخ جاوید نخواهد ماند نظم نماند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سید پیش رو وَ أَصْحابُ الشِّمالِ و اصحاب دست چپ ما أَصْحابُ الشِّمالِ چه‌اند أصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقداراند و در ان روز باشند فِی سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند وَ حَمِیمٍ و در آبی گرم نامتناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند به حمیم چنانچه گرمازدگان در دنیا آب می‌طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن آب بیشتر متأذی گردند پس پناه برند بسایه و از ان سایه خبر میدهد وَ ظِلٍّ و سایه مِنْ یَحْمُومٍ از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهی است از آتش که دوزخیان

بسایه آن پناه می‌برند لا بارِدٍ خنک نیست مانند سایه‌های دیگر وَ لا کَرِیمٍ نه سودرساننده و نه راحت‌بخشنده و اینکه عذابها ایشان را بچه جهت‌ست إِنَّهُم کانُوا بـدرستی که ایشان بوده‌انـد قَبلَ ذلِکَ پیش ازین در دنیا مُترَفِینَ بناز و نعمت پرورده‌شـدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شـهوات وَ کانُوا یُصِرُّونَ و بودند که اصرار می‌نمودند عَلَی الحِنثِ العَظِیمِ بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر ان اقامت میکردنـد یا سوگنـد دروغ میخوردند بر آنکه حشـر نخواهد بود وَ کانُوا یَقُولُونَ و بودند که می‌گفتند أَ إِذا مِتنا آیا وقتی که بمریم وَ کُنّا تُراباً و گردیم خـاک وَ عِظاماً و اسـتخوانهای بی‌گوشت و پوست أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ آیـا مـا برانگیخته‌گانیم از قبرها و زنده‌شدگان تکرار اسـتفهام برای مبالغه است در انکار أَ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُونَ آیا پدران پیشـین ما نیز مبعوث شوند قُل بگو ای محمّد ص در جواب ایشان که إِنَّ الأَوَّلِینَ بدرستی که پیشینیان از آباء شما و غیر آن وَ الآخِرِینَ و پسینیان از شما و غیر شما.

صفحه : ۱۲۱۱

لَمَجمُوعُونَ هر آئینه جمع‌شدگانند إِلی مِیقاتِ یَومٍ مَعلُومٍ برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا همه مجموع‌اند در قبرها برای میقات حشـر که روز معلوم است یا همه محشور شونـد بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است مر خـدای را ثُمَّ إِنَّکُم پس بـدرستی که شـما أَیُّهَا الضّالُّونَ ای گمراهان از راه حق المُکَذِّبُونَ تکذیب‌کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکّه و امثال ایشان است میگوید که شـما فردای قیامت لَآکِلُونَ هر آئینه خورندگانید مِن شَجَرٍ از درختی مِن زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شـما را زنـده کننـد و از ان درخت بخورانند فَمالِؤُنَ پس پرکنندگان باشـید مِنهَا البُطُونَ از میوه آن درخت شـکمها را فَشارِبُونَ پس آشامنـدگان عَلَیهِ بالای زقوم مِنَ الحَمِیمِ از آب گرم آورده‌انـد که عـذاب جوع بر دوزخیان گمارنـد تا پر سازنـد شـکمها را از زقوم پس تشـنگی بر ایشان غلبه کنـد آنگه حمیم بر ایشان عرض کننـد بسیاری از ان بیاشامنـد فَشارِبُونَ پس آشامندگاننـد از حمیم شُربَ الهِیمِ مانند آشامیدن شتران تشـنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن برد پدید نیاید یعنی دوزخیان چنـد آنچه حمیم آشامنـد تشـنگی ایشان تسـکین نیابـد هذا اینکه ماکول و مشـروب نُزُلُهُم پیش‌کش ایشان است یَومَ الـدِّینِ در روز جزا همچو مـا حضـریکه برای مهمـان آرنـد و بعـد ازین در دوزخ انواع ماکل و مشارب خواهـد بود ایشانرا که شـرح شـدّت و عقوبت آن در بیان نیایـد نَحنُ خَلَقناکُم ما آفریـدیم شـما را در ابتـدا و شـما بـدان اقرار دارید فَلَو لا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمی‌دارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهرست که هر که بر ابداء توانا است بر اعادت نیز قادر خواهد بود أَ فَرَأَیتُم آیا خبر دهید ما تُمنُونَ از آبی که میریزید در رحم زن أَ أَنتُم تَخلُقُونَهُ آیا شـما می‌آفرینید کودکان را از ان أَم نَحنُ الخالِقُونَ یا مائیم آفریـدگار آن و شـما مقرایـد بآنکه خالق خلق منم چه شـما بر آن وجه و بـدان نوع که فرزنـد می‌طلبیـد متولد نمی‌شود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می‌آیـد نَحنُ قَدَّرنا ما بعـد از آفرینش شـما تقـدیر کردیم بَینَکُمُ المَوتَ میان شـما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس وَ ما نَحنُ بِمَسبُوقِینَ و نیستیم ما پیشـی گرفته شده یعنی کسـی بر حکم ما پیشـی نتواند گرفت از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما اینکه مرگ را تقدیر کردیم.

صفحه : ۱۲۱۲

عَلی أَن نُبَدِّلَ برای آنکه تبدیل کنیم از شـما أَمثالَکُم کسان را که مانند شـمااند یعنی شـما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَ نُنشِئَکُم بیـافرینیم دیگر باره شـما را فِی ما لا تَعلَمُونَ در صورتی و هیئاتی که نمیدانیـد امروز یعنی کافران را در زشت‌ترین صورتی و مومنان را در بهترین هیئاتی وَ لَقَد عَلِمتُمُ و بدرستی که دانسـته‌اید شـما النَّشأَةَ الأُولی آفریدن نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید بآخر و بـدان هم اقرار داریـد فَلَو لا تَذَکَّرُونَ پس چرا یاد نمی‌کنیـد توانائی حق را بر نشأة اخری چه هر که بر ان قادرست ازین عاجز نتواند بود نظم آنکه ما را ز خلوت نابود می‌کشد تا بجلوگاه وجود بار دیگر که از سموم هلاک روی پوشیم زیر پرده خاک هم تواند بامر کن فیکـون کـارد از گـوشه لحـد بیرون أَ فَرَأَیتُم اخبـار نمائیـد مـا تَحرُثُونَ آنچه کشت می‌کنیـد و تخمی در زمین می‌افگنیـد أَ أَنتُم تَزرَعُونَهُ آیا شـما میرویانیـد آن تخم را أَم نَحنُ الزّارِعُونَ یا ما رویانیده‌ایم حرث فعل عبد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده که

نگوید یکی از شما که زرعت و لیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بذور درو از بنده است و رویانیدن از حق سبحانه لَو نَشاءُ اگر خواهیم لَجَعَلناهُ هر آئینه گردانیدیم آن چیزیرا که کشته‌اید حُطاماً گیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بیدانه فَظَلتُم تَفَکَّهُونَ پس همه روز باشید از ان قضیه و بلیّه که شگفت ماینـد یا بر آفت آن انـدوهناك باشید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردید و میگوئید إِنّا لَمُغرَمُونَ آیا ما تاوانزدگانیم و حفص انّا خواند بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بَل نَحنُ مَحرُومُونَ بلکه ما بی‌بهرگانیم از روزی أ فَرَأَیتُمُ آیا خبر باز دهید الماءَ الَّذِی تَشرَبُونَ از آبیکه می‌آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی بازبسته است أ أَنتُم أَنزَلتُمُوهُ آیا شما فرو فرستاده‌اید آنرا مِنَ المُزنِ از ابر سفید أَم نَحنُ المُنزِلُونَ یا ما فرو فرستنده‌ایم آبی شیرین لطیف را لَو نَشاءُ جَعَلناهُ اگر خواهیم گردانیم آن آب را أُجاجاً تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فَلَو لا تَشکُرُونَ پس چرا شکر نمی‌گوئید خدای را برین نعمت.

صفحه : ۱۲۱۳

أ فَرَأَیتُمُ آیا اخبار کنید النّارَ الَّتِی تُورُونَ آتشی که بیرون می‌آرید أ أَنتُم آیا شما أَنشَأتُم بیافریده‌اید شَجَرَتَها درخت آتش را که مرخ و عفارست أَم نَحنُ المُنشِؤُنَ یا ما آفریننده‌ایم اهل بوادی شاخی از درخت مرخ که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند میسایند حق سبحانه از میان آن دو شاخ تر که آب از ان میچکد آتشی بیرون می‌آرد نَحنُ جَعَلناها ما گردانیدیم آن آتش را تَذکِرَةً یادکردنی که چون به‌بینید آن را آتش دوزخ را یاد کنید یا آنرا تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیستی درو که بکیفیت ضد آتش است هر آئینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن وَ مَتاعاً و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن لِلمُقوِینَ مر مسافران را و مقیمان را اکتفا کرد بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فَسَبِّح پس تسبیح گو بِاسمِ رَبِّکَ العَظِیمِ بنام پروردگار بزرگ تو و او را بپاکی یاد کن فَلا أُقسِمُ پس سوگند یاد میکنم بِمَواقِعِ النُّجُومِ بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا مغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آن است که غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان است که مشبه‌اند به نجوم کما قال اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم یا منازل نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی و السماء ذات البروج یا بآن نجوم که مأمور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بوده و هنگام بعث او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن دل مقدس پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر نجمی را موقعی و قراءت امام حمزه و امام کسائی رح که موقع خوانده‌اند موید اینکه قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنصّ نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وَ إِنَّهُ و بدرستیکه آنچه خدا بدو سوگند خورد لَقَسَمٌ سوگندی است لَو تَعلَمُونَ اگر دانید عَظِیمٌ بزرگ و معتبر جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که آنچه آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم بر شما میخواند لَقُرآنٌ کَرِیمٌ هر آئینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل است بر اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملائکه و مومنان یا حافظ و قادری او مکرم و معززست اینکه قرآن نوشته است فِی کِتابٍ مَکنُونٍ در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدا در لوح محفوظ.

صفحه : ۱۲۱۴

لا یَمَسُّهُ نسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه درو است إِلَّا المُطَهَّرُونَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهرانـد از کدورات اوصاف رویّه کلبی رحمه اللّه گوید که مراد سفره‌اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاك‌شدگان از احداث ظاهر آیت نفی است و مراد نهی یعنی جنب و محدث باید که مس نکنند و فقهای مالکی و شافعی رحمهما اللّه محدث و جنب و حائض را تجویز نمی‌کنند حمل مصحف و مس آن و حنابله گویند محدث و

جنب را رواست حمل مصحف و مسّ آن و حائض را و نزد امام اعظم رحمه اللّه علیه نشاید محدث و جنب و حائض و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصل ازو و در نوادر مذکور است که جنب و حائض را بقول ابو یوسف رح جائز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بود نه در کنار و نزد امام محمّد رح بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراءت کرده‌اند و از إبن عمر رضی اللّه عنه منقول است که دوست‌تر نزد من آن است که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمّد بن فضل رحمه اللّه فرموده که مراد ازین طهارت طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و إبن عباس رضی اللّه عنه نهی میکرد از انکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قراءت قرآن و محققان گفته‌اند که مراد از مسّ اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه‌دلان که مومنانند یا عمل بقرآن و نگاهداشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آنرا ندانند الا آنها که سر ایشان پاك باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سرّ بنفی ما سوای اللّه‌ست حکیم سنائی رح فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملك معنی را مجرد بیند از غوغا در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسیکه پاکیزه گردد از لوث توهّم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و اینکه معنی میسّر نشود جز بفنای شاهد و شهود در مشهود بیت چون تجلّی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم تَنزِیلٌ قرآن فرو فرستاده شده است مِن رَبِّ العالَمِینَ از آفریدگار عالمیان أَ فَبِهذَا الحَدِیثِ پس آیا بدین سخن که قرآن است أَنتُم مُدهِنُونَ شما ای اهل مکه ناگرویدگانید یا مداهنه‌کنندگان یا منکران‌اند وَ تَجعَلُونَ و میسازید رِزقَکُم روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّکُم تُکَذِّبُونَ آنکه تکذیب کنید مر او را یا میگردانید شکر روزی خود آن را که نسبت باران بآب و هوا کنید و اینکه تکذیب سخن خداست فَلَو لا پس چرا نه إِذا بَلَغَتِ الحُلقُومَ چون برسد روح بحنجره گلو در وقت مرگ وَ أَنتُم حِینَئِذٍ و شما آن هنگام تَنظُرُونَ می‌نکرید بمیت وَ نَحنُ أَقرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَیهِ بدان محتضر مِنکُم از شما وَ لکِن لا تُبصِرُونَ و لیکن شما نمی‌بینید و نمی‌دانید و آن قرب بعلم و قدرت است فَلَو لا إِن کُنتُم پس چرا نه اگر هستید شما غَیرَ مَدِینِینَ غیر جزا داده‌شدگان در قیامت تَرجِعُونَها بازگردانید روح را بجسد إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست‌گویان ملخّص آیت آن است که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس چرا باز نمیگردانید روح را به تن وقتی که بحلق رسیده.

صفحه : ۱۲۱۵

فَأَمّا إِن کانَ پس اگر باشد متوفی مِنَ المُقَرَّبِینَ از نزدیک گردانیده‌شدگان بدرگاه ربّانی یعنی از سابقان بود فَرَوحٌ پس مر اوراست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وَ رَیحانٌ و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیّت ملائکه یا ریحان مشموم و این‌ها در بهشت باشد وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ و دیگر اوراست بوستانهای پر نعمت وَ أَمّا إِن کانَ و اگر باشد آن وفات کرده مِن أَصحابِ الیَمِینِ از اصحاب دست راست فَسَلامٌ لَکَ پس سلامت است مر ترا ای کسیکه هستی مِن أَصحابِ الیَمِینِ از اصحاب یمین و اشهر آن است که سلام بر تو ای محمّد ص از اصحاب یمین که برادران تواند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم‌اند از همه آفات وَ أَمّا إِن کانَ و اگر باشد مرده مِنَ المُکَذِّبِینَ از تکذیب کنندگان بخدا و رسول الضّالِّینَ گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر اوراست پیش‌کش در قبر مِن حَمِیمٍ از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ وَ تَصلِیَةُ جَحِیمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هذا بدرستی که آنچه گفته شد در شان اینکه سه گروه لَهُوَ حَقُّ الیَقِینِ هر آئینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی‌گمان فَسَبِّح پس تسبیح گوئی بِاسمِ رَبِّکَ العَظِیمِ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریائی او نباشد یا نماز گذارند که پروردگار خود قولی آن‌ست که بگو فسبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول اینکه آیت حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحديد

مدنیّة و هی تسع وّ عشرون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- سَبَّحَ لِلّهِ نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ هر که در آسمانها است از ملائکه و هر که در زمین است از مومنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملك و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق اللّه اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال اللّه تعالی و ظلالهم بالغدو و الآصال وَ هُوَ العَزِیزُ و خدا غالب است در هر چه خواهد الحَکِیمُ دانا بهر چه فرماید.

صفحه : ۱۲۱۶

لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر اوراست بادشاهی آسمان و زمین که موجد آن است و متصرف در ان یُحیِی زنده میگرداند در آخرت وَ یُمِیتُ و می میراند در دنیا وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ و او بر همه چیز از اماتت و احیاء قَدِیرٌ تواناست هُوَ الأَوَّلُ اوست پیش از همه اشیا و پدیدآرنده آنها یعنی قدیم ازلی است که اوّل او را بدایت نیست وَ الآخِرُ پس از فنای همه موجودات اوست یعنی باقی ابدی است که آخر او را نهایت نیست فرد اول او اول بی‌ابتداء آخر او آخر بی‌انتها بیت بود و نبود آنچه بلند است و پست باشد و اینکه نیز نباشد که هست وَ الظّاهِرُ آشکارا وجود او بکثرت دلائل وَ الباطِنُ و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از حدود معتاد تجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چار طائفه‌اند اوّل گروهی که در اوّل حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق پنهان مکن و کارساز خود ایشانرا مپندار که اوّل منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت تو بوجهی خوبترین بیاراستم باطن منم که سرائر حقایق در دل تو ودیعت نهادم رباعی اوّل و آخر توئی کیست حدوث و قدم ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم اوّل بی‌انتقال آخر بی‌ارتحال ظاهر بی‌چند و چون باطن بی‌کیف و کم در بحر الحقایق آورده که اوّل است در عین آخریّت و آخرست در عین اوّلیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریّت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس اینکه آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحده و اعتبار واحد در واحد نظم اولی دهم در اوّل آخری باطنی و هم در ان دم ظاهری تو محیطی بر همه اندر صفات وز همه پاکی و مستغنی بذات وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ و او بهمه چیزها عَلِیمٌ داناست اوّل و آخر نزد علم او مساوی است و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فِی سِتَّةِ أَیّامٍ در مدّت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها چیزی پس از چیزی ثُمَّ استَوی پس قصد کرد عَلَی العَرشِ بتدبیر عرش و اجزای امور و متعلقه بدو بر وفق ارادت خود یَعلَمُ میداند ما یَلِجُ آنچه درآید فِی الأَرضِ در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران را و گنجها و اموات وَ ما یَخرُجُ مِنها و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفائن در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت وَ ما یَنزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ السَّماءِ از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام وَ ما یَعرُجُ و آنچه بالا برود و درآید فِیها در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که عملهای بندگان می‌نویسند.

صفحه : ۱۲۱۷

وَ هُوَ مَعَکُم و خدا با شما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَینَ ما کُنتُم هر جا که شما باشید یعنی معیّت علم و قدرت بهیچ حال از شما جدا و منفك نبود و اینکه معیت نه بعقل مفهوم میگردد و بلکه ذوق آنرا بکشف دریابد بیت اینکه معیت

می‌نگنجد در بیان نی زمان دارد خبر زدنی مکان وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدا بدانچه شما میکنید بَصِیرٌ بیناست و بر ان جزا خواهد داد لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر اوراست حکم‌گزاری و فرمانروائی در آسمانها و زمینها تکرار اینکه کلام بجهت آنست که اوّل تعلق بابداء دارد و ثانی با عادت چنانچه میفرماید وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ و بسوی خدا بازگردیده شود عواقب کارها یُولِجُ اللَّیلَ درآرد شب را فِی النَّهارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ و درآرد روز را در شب یعنی از زمان روز در شب زیاده کند باختلاف فصول اربعه وَ هُوَ عَلِیمٌ و او داناست بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در دلها پوشیده است آمِنُوا بگروید ای کافران بِاللّهِ بخدای و او را یگانه دانید وَ رَسُولِهِ و بفرستاده او که محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم و تصدیق وی نمائید وَ أَنفِقُوا و بدهید مِمّا جَعَلَکُم از مالها که گردانیده است خدای شما را مُستَخلَفِینَ خلفای گذشتگان بتصرف فِیهِ در ان یعنی از الها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِینَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول مِنکُم از شما وَ أَنفِقُوا و نفقه کردند مال خود را بزکوهٔ و جهاد و سائر خیرات لَهُم مر ایشان‌راست أَجرٌ کَبِیرٌ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم او وَ ما لَکُم لا تُؤمِنُونَ و چیست شما را که نمی‌گروید بِاللّهِ بخدا و بواحدانیت او معترف نمی‌شوید- وَ الرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبر که فرستاده است یَدعُوکُم میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤمِنُوا تا ایمان آرید بِرَبِّکُم بآفریدگار خویش وَ قَد أَخَذَ و بدرستی که فراگرفت خدای مِیثاقَکُم پیمان شما را در روز میثاق الست بر اقرار ربوبیت و نفی شرک إِن کُنتُم اگر هستید شما مُؤمِنِینَ باوردارندگان مر آن میثاق.

صفحه : ۱۲۱۸

هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ اوست آن خداوندی که فرو فرستد عَلی عَبدِهِ بر بنده خود که محمّد است آیاتٍ بَیِّناتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لِیُخرِجَکُم تا بیرون آرد شما را خدا بقرآن یا پیغمبر ص بدعوت مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکیهای کفر إِلَی النُّورِ بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلّی وَ إِنَّ اللّهَ و بدرستی که خدای بِکُم بشما لَرَؤُفٌ مهربان است که قرآن می فرستد رَحِیمٌ بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وَ ما لَکُم و چیست شما را و چه فائده می‌بینید و چه عذر دارید أَلّا تُنفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای وَ لِلّهِ و حال آنکه مر خدائراست مِیراثُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ میراث آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی بازخواهد گشت و امروز نیز مر اوراست و لکن خلق در ان تصرف می‌کنند و بآخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه بازگردد درین کلام ترغیب‌ست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که اینکه اموال در دست شما باقی نخواهد ماند یاری فرمان خدای را در ان نگاهدارید و برای خود از ان ذخیره آخرت بردارید لا یَستَوِی برابر نیست مِنکُم از شما ای مومنان مَن أَنفَقَ هر که نفقه کند مِن قَبلِ الفَتحِ پیش از فتح مکّه که اهل اسلام بی‌برگ و نوااند وَ قاتَلَ و کارزار کند با دشمنانان خدا و رسول با کسیکه انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه در ان وقت مال بسیار خواهد بود چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد أُولئِکَ آنگروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح أَعظَمُ بزرگ‌ترانند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِنَ الَّذِینَ أَنفَقُوا از آنکه نفقه کنند مِن بَعدُ پس از فتح وَ قاتَلُوا و کارزار نمایند وَ کُلًّا و همه را که نفقه می‌کنند و قتال می‌نمایند پیش از فتح و پس از ان وَعَدَ اللّهُ الحُسنی وعده کرده است خدا به بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد وَ اللّهُ و خدای بِما تَعمَلُونَ بآنچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا بریا خَبِیرٌ دانا است اکثر مفسران برانند که اینکه آیت در شان ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه که اوّل کسیکه ایمان آورده و نفقه کرده و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته‌اند رباعی صاحب قدم مقام تجرید سردفتر جمله اهل توحید در جمع مقربان است سابق حقا که جزا و نبود صادق مَن ذَا الَّذِی کیست آن کسیکه او یُقرِضُ اللّهَ دام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را بامید اجر و ثواب چون طالب عوض بآن مانند که قرض میدهد قَرضاً حَسَناً وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص فَیُضاعِفَهُ پس زیاده گرداند خدا جزای قرض او را لَهُ برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وَ لَهُ و مر او را بود أَجرٌ کَرِیمٌ مزدی

گرامی که بهشت است.

صفحه : ۱۲۱۹

یَوم تَرَی المُؤمِنِینَ یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده وَ المُؤمِناتِ و زنان مومنان را بر صراط که در ان دم یَسعی میرود شتابان نُورُهُم روشنی توحید ایشان بَینَ أَیدِیهِم در پیش ایشان تا بآسانی میگذرند وَ بِأَیمانِهِم و از جانبهای راست ایشان تا ایشانرا به بهشت رهنمودنی میکند و از إبن مسعود رضی اللّه عنه، منقول است که نور هر کس بقدر عمل وی بود نوریکه از صنعا باشد تا عدن و از ان دیگر برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند باری هیچ مؤمن بی‌نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشانرا که بُشراکُمُ الیَومَ مژده شما امروز جَنّاتٌ دخول است در بوستانها که پیوسته تَجرِی میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما خالِدِینَ فِیها جاودان در ان ذلِکَ و اینکه بشری بجنت جاویدان هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ او است رستگاری بزرگ چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید و دیدار ملک متعال می‌بینید مصرعه هزار جان مقدس فدای دیدارش ابو امامه رضی اللّه عنه، فرموده که مومنان را بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی‌روشنی بگذارند و مومنان هرگاه که روی بازپس می‌کنند همه صراط روشن میگردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال اللّه تعالی یَومَ یَقُولُ المُنافِقُونَ یاد کن آن روزی را که گویند مردان منافق وَ المُنافِقاتُ و زنان منافقه لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده‌اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما انظُرُونا نظر کنید بما نَقتَبِس تا بگیریم روشنی مِن نُورِکُم از نور شما چون بما نگرید قِیلَ ارجِعُوا گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملائکه مر منافقان را که بازگردید وَراءَکُم باز پس خویش یعنی بدنیا روید فَالتَمِسُوا نُوراً پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد از دنیا با خود باید آورد بیت کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی آب ازینجا برکه در دریا بسی شور و شر است منافقان فهم اینکه معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشان است روی بازپس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بَینَهُم میان منافقان و مومنان بِسُورٍ دیواری بزرگ چون باره شهری لَهُ بابٌ مر او را دری باشد که مومنان بدان در درآیند باطِنُهُ باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میروند فِیهِ الرَّحمَةُ درو رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت است وَ ظاهِرُهُ و ظاهر سور یعنی خارج او مِن قِبَلِهِ العَذابُ از پیش آنکه طرف منافقان است عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان چون بازپس نگرند و نوری نه‌بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاضر شده دری دارد از ان در بنگرند و مومنان را مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه ریاض جنان‌اند.

صفحه : ۱۲۲۰ یُنادُونَهُم بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مومنان أ لَم نَکُن آیا نبودیم مَعَکُم با شما در دنیا بجماعت شما نماز میگزارديم و بموافقت شما روزه میداشتیم- قالُوا بَلی گویند مومنان که بلی بظاهر با ما بودید وَ لکِنَّکُم و لیکن شما فَتَنتُم أَنفُسَکُم در فتنه افگندید نفسهای خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وَ تَرَبَّصتُم و تاخیر کردید در توبه وَ ارتَبتُم و شک آوردید در نبوّت حضرت محمّد ص مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم وَ غَرَّتکُمُ الأَمانِیُّ و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی املهای دور و دراز پیش گرفتید حَتّی جاءَ أَمرُ اللّهِ تا وقتی که نیامد فرمان خدای به قبض روح شما وَ غَرَّکُم بِاللّهِ الغَرُورُ و فریب داد شما را بخدا شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده فَالیَومَ پس امروز لا یُؤخَذُ فراگرفته نشود مِنکُم از شما ای منافقان فِدیَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَ لا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا و نگیرند فدا نیز از آنانکه نگرویده‌اند مَأواکُمُ النّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِیَ آتش مَولاکُم سزاوارتر است بشما وَ بِئسَ المَصِیرُ و بد بازگشتی است آتش آورده‌اند که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه بجد تمام قواعد طاعت را تمهید می‌کردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که أ لَم یَأنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده‌اند أَن تَخشَعَ قُلُوبُهُم آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِکرِ اللّهِ برای یاد کردن خدای وَ ما نَزَلَ و برای آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الحَقِّ از کلام خود که درست و راست است و قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد و اینکه آیت نازل گشت یا صحابه

رض التماس موعظه کردنـد و اینکه کلام فرود آمـد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان است می‌فرمایند که وقت نیامد آنها را که ایمـان آورده‌انـد بزبـان و دل ایشان از ان خیر نـدارد که ترسـگار کردنـد و اخلاص را شـعار و دثار خود سازنـد وَ لا یَکُونُوا و مباشـید ای مومنان کَالَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ ماننـد آنانکه ایشانرا کتاب داده‌اند مِن قَبلُ پیش ازین یعنی چون یهود و نصاری مباشـید که ایشانرا توریت و انجیل داده‌انـد فَطالَ پس دراز شـد عَلَیهِمُ الأَمَـدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند فَقَسَـت قُلُوبُهُم پس سـخت شد دلهای ایشان و در ان خشوع نماند وَ کَثِیرٌ مِنهُم و بسـیاری از ایشان فاسِقُونَ خارج‌اند از دین خود و تارک‌اند مر احکام کتاب خود را از فرط قسوهٔ و گفته‌اند نتیجه سختی دل غفلت است و نشانه نرمی دل توجه بطاعت مثنوی دلی کز نور معنی نیست روشن مخوانش دل که آن سنگ است و آهن ولی کز گرد غفلت زنگ دارد. از ان دل سنگ و آهن ننگ دارد.

صفحه : ۱۲۲۱

اعلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللّهَ آنرا شـما خدای یُحیِ الأَرضَ زنده می‌گرداند زمین را بَعدَ مَوتِها پس از مردگی و افسردگی او و بهمـان منوال زنـده خواهـد سـاخت اموات را قَد بَیَّنّا بـدرستی که روشن کردیم لَکُمُ الآیـاتِ برای شـما نشانهای قـدرت را لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ شاید که عقول خود را در استدلال بکار برید إِنَّ المُصَّدِّقِینَ بدرستی که مردان باوردارنده وَ المُصَّدِّقاتِ و زنان تصدیق‌کننده که قول خـدا و رسول را راست دانسـتند و حفص بتشدیـد میخوانـد یعنی مردان و زنـان صدقه‌دهنـده وَ أَقرَضُوا اللّهَ و حـال آنکه وام داده‌انـد خدای را قَرضاً حَسَـناً وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال یُضاعَفُ زیاده گردانیده میشود لَهُم برای ایشان مزد ایشان را از ده تـا هفصـد و زیـاده وَ لَهُـم و مر ایشـان را اسـت أَجرٌ کَرِیـمٌ مزدی گرامی و پاداشـی بزرگـوار یعنی بهشـت وَ الَّذِیـنَ آمَنُوا و آنـانکه گرویده‌انـد بِـاللّهِ وَ رُسُـلِهِ بخـدا و بفرسـتادگان او و شـک نیـاورده در اخبـار و احکام ایشان أُولئِکَ آن گروه هُمُ الصِّدِّیقُونَ ایشانند صـدیقان یعنی بسـیار راست‌گویان وَ الشُّهَـداءُ و گواهاننـد بروز قیامت عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار خود بر انبیاء و امم ایشان و بقول بعضـی که و الشـهداء را مبتـدا داننـد معنی آیت آنست که آنهـا که شـهید شده‌انـد و در راه خـدا نزدیـک وی در درجات قرب لَهُم أَجرُهُم مر ایشـانراست مزد ایشان که وعـده کردیم وَ نُورُهُم و روشـنی که روز حشـر با ایشان بود وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه بپوشـیدند حق را و انکـار نبوّت پیغمبران ص کردنـد وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنـا و تکـذیب نمودنـد آیتهـای ما را که بر محمّـد علیه الصـلوهٔ و السـلام فرو فرسـتاده‌ایم أُولئِکَ آن گروه أَصحابُ الجَحِیمِ ملازمان دوزخ‌انـد اعلَمُوا بدانید ای طالبان دنیا أَنَّمَا الحَیاهُٔ الدُّنیا اینکه را که زندگانی اینکه سـرای لَعِبٌ بـازیچه است وَ لَهوٌ و بیهوده و رنج‌کشـیدن در طلب متـاع او چون لعب کودکـان است در بازیهـای بی‌حاصل بیت بـازیچه است طفـل فریب اینکه متـاع دهر بی‌عقـل مردمان که بـدو مبتلا شدنـد وَ زِینَهٌٔ و دیگر آرائش است در مطاعم خوشـگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وَ تَفاخُرٌ بَینَکُم و مفاخرت‌کردن است میان یکـدیگر به نسب عالی یا جاه تمام وَ تَکاثُرٌ فِی الأَمـوالِ و مباهـات بر بسـیاری مالها وَ الأَولادِ و کثرت فرزنـدان و بدانیـد که انـدک زمانی را آن بازی برطرف شود و لهو و فرح ایشان بغم و ترح مبدل گردد و آرایشـها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال.

صفحه : ۱۲۲۲

کَمَثَلِ غَیثٍ همچون بـاران‌ایست که بر زمین تشـنه بـارد و تخمهـا که درو است زود برویـد و قـائم گردد پس از روی خوبی أَعجَبَ الکُفّارَ بشـگفت آرد مزارعـانرا نَباتُهُ آنچه رسـته باشـد از باران ثُمَّ یَهِیـجُ و پس خشک گردد بیکی از آفات سـماوی یا ارضـی فَتَراهُ مُصـفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً پس گردد بعد از زردی درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَ فِی الآخِرَهِٔ و در ان سـرای عَـذابٌ شَدِیـدٌ عـذابی سـخت اسـت مر دشـمنان خـدای را که همه عمر در طلب دنیـا گذرانیـده از حق فراموش کردند وَ مَغفِرَهٌٔ و آمرزش است مِنَ اللّهِ از خدای وَ رِضوانٌ و خوشـنودی مر دوسـتان حق را که در جستجوی مولی ترک هر دو سـرای کردند رباعی ای طالب دنیا تو بسی مغروری وی مائل عقبی تو یکی مزدوری وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری تو طالب

نور بلکه عین النوری وَ مَا الحَیاةُ الـدُّنیا و نیست زندگانی دنیا إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و اینکه متاع غرور به نسبت کسی است که دنیا را دست افراز حصول نعم اخروی نسازد و از متلذ ذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از رضای ربانی بهره بردارد به نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال را اگر بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول سابِقُوا پیشی گیرید و بشتابید إِلی مَغفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی که واقع است مِن رَبِّکُم از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت سلمی رح گفته که سبیل مغفرت متابعت حضرت رسالت منقبت صلی اللّه علیه و سلّم است پس حق سبحانه می‌فرماید که شتاب نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش است وَ جَنَّةٍ عَرضُها و پیشی گیرید در رفتن به بهشتی که پهنای آن کَعَرضِ السَّماءِ وَ الأَرضِ مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحائف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند أُعِدَّت آماده کرده شده است اینکه چنین بهشت لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ برای کسانیکه گرویده‌اند بخدای وَ رُسُلِهِ و بفرستادگان او ذلِکَ آن گرویدن یعنی توفیق بر آن فَضلُ اللّهِ فضل خدای است و کرم او یُؤتِیهِ میدهد بعنایت خود مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ و خدا خداوند فضل بزرگ است بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان.

صفحه : ۱۲۲۳

ما أَصابَ نرسد و نخواهد رسید مِن مُصِیبَةٍ هیچ رسنده از غم و انواع مصائب فِی الأَرضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و جز آن وَ لا فِی أَنفُسِکُم و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن إِلّا فِی کِتابٍ مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ مِن قَبلِ أَن نَبرَأَها پیش از انکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسهای شما را إِنَّ ذلِکَ بدرستی که ثبت مقدّرات بر لوح با وجود بسیاری آن عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ بر خدا آسان است در ازل اینکه حکم فرموده و از روی رافت و رحمت جهت آنکه در نفوس قرار گیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمی‌گردد میگوید که در ازل اینها بر شما نوشته‌ایم لِکَیلا تَأسَوا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلی ما فاتَکُم بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافیت و صحت وَ لا تَفرَحُوا و شادمان نگردید بِما آتاکُم بآنچه داد مر شما را از مال و متاع دنیا اخبار است بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور مشوید که نه آنرا قراری است و نه اینکه را اعتباری بیت گر دست دهد گدای شادی نکند در فوت شود نیز رو بغمی و از مرتضی علی رضی اللّه عنه، منقول است که هر که بدین آیت کار کند هر آئینه فراگیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد و چه زیبا گفته‌اند رباعی مال ار بتو روی نهد مشو شاد از ان در فوت شود مشو بفریاد از ان پندیست پسندیده بکن یاد از ان تا دنیا و دینت شود آباد از ان وَ اللّهُ لا یُحِبُّ و خدا دوست نمیدارد کُلَّ مُختالٍ هر متکبری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیا و فخرکننده بدان بر اکفاء و اقران پس صفت ایشان میکند و می‌فرماید که الَّذِینَ یَبخَلُونَ مختال و فخور آنانند که با وجود دنیاداری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه خدا صرف ننمایند وَ یَأمُرُونَ النّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمانرا بِالبُخلِ به بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمعی مر او ازین آیت یهوداند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم و آنرا پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند وَ مَن یَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلی اللّه علیه و سلّم فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای هُوَ الغَنِیُّ اوست بی‌نیاز ازو و از انفاق او الحَمِیدُ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند لَقَد أَرسَلنا رُسُلَنا بدرستی که ما فرستادیم فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران- بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن که معجزات است یا بشریعتهای واضحه وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ الکِتابَ با ایشان کتابهائی که متضمن مصالح دینی و دنیوی وَ المِیزانَ و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِیَقُومَ النّاسُ تا قائم شوند مردمان.

صفحه : ۱۲۲۴

بِالقِسطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته‌اند مراد اسباب انزال او است و امر بساختن آن وَ أَنزَلنَا الحَدِیدَ و فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام ما وردی فرموده که آدم ع چون از بهشت بدنیا آمد سه وصله از آهن با وی همراه بود تیر و پتک و سندان و در معالم آورده که خدا چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فِیهِ در آهن بَأسٌ شَدِیدٌ کارزار سخت است یعنی آلتهائی که در کارزار بکار آید ازو سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ و در آهن است سودها مر مردمانرا چه قوام صناعات و حرف تمام با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن درو دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان‌اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود وَ لِیَعلَمَ اللّهُ و تا ببیند خدای، مَن یَنصُرُهُ آنکس را که یاری دین او میکند وَ رُسُلَهُ و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد با کفار مراد مؤمن است که یاری دهد پیغمبر را- بِالغَیبِ بپوشیدگی یعنی وقتی که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر علیه الصلوة و السلام مددگاری می‌نمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند- إِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ بدرستی که خدا توانا است بر اهلاک دشمنان عَزِیزٌ غالب است بر همه بحکم و فرمان وَ لَقَد أَرسَلنا و به تحقیق ما فرستادیم نُوحاً نوح نبی را به بنی قابیل وَ إِبراهِیمَ و ابراهیم خلیل ع را به نمرودیان وَ جَعَلنا و ودیعت نهادیم فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَ الکِتابَ و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنهُم پس بعضی از اینها که انبیاء ع بدیشان آمدند مُهتَدٍ راه‌یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی وَ کَثِیرٌ مِنهُم و بسیاری از ایشان فاسِقُونَ بیرون‌رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّینا پس از پی درآوردیم عَلی آثارِهِم بر عقب نوح ع و ابراهیم ع و امم ایشان بِرُسُلِنا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح ع هود ع و صالح ع را و پس از ابراهیم ع اسمعیل ع و اسحق ع و یعقوب ع و یوسف علیهم السلام وَ قَفَّینا و از پی درآوردیم اینکه رسل و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بِعِیسَی ابنِ مَریَمَ بعیسی پسر مریم علیه السلام را وَ آتَیناهُ الإِنجِیلَ و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وَ جَعَلنا و افگندیم فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند مر عیسی را رَأفَةً مهربانی وَ رَحمَةً و بخشایشی بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی ع و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم وَ رَهبانِیَّةً و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را از پیش خود.

صفحه : ۱۲۲۵

ابتَدَعُوها نو درآوردند آن را ما کَتَبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَیهِم بر ایشان و آن چنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل بازداشته کافر شدند و جمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و ملبس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابتِغاءَ رِضوانِ اللّهِ لیکن بطلب خوشنودی خدا رهبانیت پیش گرفتند فَما رَعَوها پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعایَتِها چنانچه سزاوار نگاهداشت آن بود بلکه بتثلیث قائل گشته قرآن و محمّد صلی اللّه علیه و سلّم را منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح ع انحراف نانموده حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلام دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام ص سرفراز شدند و حق سبحانه در باره ایشان می‌فرماید که فَآتَینَا الَّذِینَ آمَنُوا پس دادیم آنرا که گرویدند مِنهُم از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم أَجرَهُم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی‌شمار است وَ کَثِیرٌ مِنهُم و بسیاری از ترسایان فاسِقُونَ بیرون‌آیندگانند از دائره ایمان پس اهل کتاب را میگویند یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللّهَ بترسید از عذاب خدای وَ آمِنُوا و بگروید بِرَسُولِهِ بفرستاده او یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم یُؤتِکُم تا

بدهد شما را کِفلَینِ دو بهره مِن رَحمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی اللّه علیه و سلّم و یکی برای ایمان بسائر انبیاء علیهم السّلام وَ یَجعَل لَکُم و بدهد و منفرد کند برای شما نُوراً تَمشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد مر شما را گناهان وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است مومنان را رَحِیمٌ مهربان بر ایشان آورده‌اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدا ایشان را دو بخشش از رحمت و نور و مغفرت می‌بخشد بکرم خود لِئَلّا یَعلَمَ أَهلُ الکِتابِ تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من علیه الصلوهٔ و السلام نگرویدند أَلّا یَقدِرُونَ بدرستی که قادر نشود و توانائی نیابند عَلی شَیءٍ بر چیزی مِن فَضلِ اللّهِ از فضل خدای یعنی از ان کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند و بایشان نرسد وَ أَنَّ الفَضلَ و بدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب و جزا بِیَدِ اللّهِ بدست قدرت خدا است یُؤتِیهِ عطا کند آنرا مَن یَشاءُ هرکرا خواهد وَ اللّهُ و خدای ذُو الفَضلِ العَظِیمِ- خداوند فضل بزرگ است یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده قطعه فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف هستند بیش و کم ز نوال تو بهره‌مند. دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف.

صفحه : ۱۲۲۶

سورهٔ المجادلهٔ

مدنیّهٔ و هی اثنتان و عشرون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده‌اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود بصحبت، خوله از ان استماع امتاع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و اینکه را ظهار میگویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت صلی اللّه علیه و سلّم آمده درین باب استغاثه نمود حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که تو برو حرام شدی گفت یا رسول اللّه وی مرا طلاق نداده گفت گمان نمی‌برم مگر آنکه تو برو حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خردیِ ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده دیگر بار سخن با پیغمبر علیه الصلوهٔ و السلام بازگردانید همان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد قَد سَمِعَ اللّهُ بتحقیق شنود خدای قَولَ الَّتِی تُجادِلُکَ سخن آن زن که جدال میکرد با تو فِی زَوجِها در کار شوهر خود وَ تَشتَکِی و ناله و شکایت خود برداشت إِلَی اللّهِ بخدای وَ اللّهُ یَسمَعُ و خدای می‌شنود تَحاوُرَکُما پاسخ دادن و سخن بازگردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که برو حرام شدی و او می‌گفت که مرا طلاق نداده إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمان را بَصِیرٌ بینا است باحوال ایشان الَّذِینَ یُظاهِرُونَ آنانکه ظهار می‌کنند مِنکُم از شما مردان مِن نِسائِهِم از زنان خود و گویند که پشت تو بر من چون پشت مادر من ما هُنَّ نیستند آن زنان ایشان أُمَّهاتِهِم مادران ایشان یعنی بگفتن اینکه کلمه زن کسی مادر او نمی‌شود إِن أُمَّهاتُهُم نیستند مادران ایشان فی الحقیقت إِلَّا اللّائِی وَلَدنَهُم مگر آنزنان که بزاده‌اند ایشانرا و ازواج نبی علیه الصلوهٔ و السّلام و مرضعات حکم مادر دارند وَ إِنَّهُم و بدرستی که مردان لَیَقُولُونَ میگویند مُنکَراً مِنَ القَولِ ناشناخته سخنی و نادانسته وَ زُوراً و دروغ که هرگز زوجه مادر نباشد وَ إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای تعالی عفوکننده است مر گناهان توبه‌کنندگان را ازین قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشانرا بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است با آنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزوی شائع ازو به عضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضای محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون ظهر مادر من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر مادر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود.

صفحه : ۱۲۲۷

وَ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ و آنانکه مظاهره کنند مِن نِسائِهِم از زنان خود ثُمَّ یَعُودُونَ پس بازگردند لِما قالُوا بنقض آنچه گفته‌اند یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب امام اعظم رحمهٔ اللّه علیه یا امساک کنند مر زن خود را بر زوجیت در عقب ظهار اگرچه لحظه باشد یا

امکـان طلاق و اینکه قول امام شافعی رح است یا وطی کننـد بمـذهب امام مالك رح و نزدیك وی عود بوطی باشـد و بس و بر هر تقدیر کفاره باید داد بیان کفاره اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی او یا نگاهدارد بر زوجیت یا وطی کند فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ پس برو است آزاد کردن بنده خواه مومنه خواه ذمیه خواه خرد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح گوید رقبه مومنه آزاد بایـد کرد مِن قَبلِ أَن یَتَمَاسّا پیش از انکه مظاهر و مظاهر عنها مس کننـد یکـدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضـی برانند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذلِکُم اینکه حکم بکفارت که مأمور شدیـد بآن تُوعَظُونَ بِهِ پنـد داده شویـد بـآن تا باز ایستیـد از تلفظ بچنین الفاظ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خـدا بـدانچه شـما میکنیـد خَبِیرٌ داناست و برو پوشیده نمی‌مانـد فَمَن لَم یَجِد پس هر که نیابـد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کنـد بروزه و اینکه قول امـام شـافعی رح است و امـام مالـك رح الزام اعتـاق بنـده می‌کنـد و نزد امـام اعظم رح اگر بنـده دارد آزاد می‌بایـد کرد هر چنـد بخدمت او محتاج بود فاما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ پس برو است روزه دو مـاه پی‌درپی که در میان آن افطار نکنـد بی‌عـذری و اگر افطار کنـد باز از سر گیرد و اگر عـذر دارد در ان خلاف است و اینکه روزه باید مِن قَبلِ أَن یَتَمَاسّا پیش از انکه بیکدیگر رسند بمباشرت فَمَن لَم یَستَطِع پس هر که نتواند روزه داشتن فَإِطعامُ سِتِّینَ مِسکِیناً پس برو است طعام دادن شـصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سائر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی رح مدی از طعـام بایـد داد ذلِکَ اینکه بیان تمام مظاهر شـد با اینکه احکام مقرر گشت لِتُؤمِنُوا بِاللّهِ تا تصـدیق کنیـد مر خـدای را وَ رَسُولِهِ و پیغمبر وی را بقبول اوامر و نواهی وَ تِلكَ و اینکه حکم با حُدُودُ اللّهِ حـدهای خـدا است که از ان در نه‌توان گشت وَ لِلکافِرِینَ و مر ناگرویـدگان را که فرمان قبول نکننـد عَذابٌ أَلِیمٌ عـذاب دردناك است إِنَّ الَّذِینَ بـدرستی آنانکه یُحَادُّونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مخالفت و دشـمنی می‌کننـد با خـدا و رسول او یعنی از حـدود امر و نهی تجاوز می‌نماینـد کُبِتُوا خوار و نگونسار کرده شونـد کَما کُبِتَ الَّذِینَ همچنانکه ذلیل و رسوا شدنـد مِن قَبلِهِم پیش از ایشان بوده‌اند از کفار گذشـته وَ قَد أَنزَلنا و بتحقیق فرسـتادیم ما آیاتٍ بَیِّناتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزهای دلالت‌کننده بر صدق حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم وَ لِلکافِرِینَ و مر کافران‌راست بهر وقتی و زمانی عَذابٌ مُهِینٌ عذاب خوارکننده و رسواسازنده و گفته‌اند مر ایشانرا چنین عذابی در آخرت.

صفحه : ۱۲۲۸

یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّهُ یاد کن روزی را که برانگیزد خـدای سـبحانه ایشانرا از قبور جَمِیعاً همه ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند فَیُنَبِّئُهُم پس خبر دهـد ایشانرا بِما عَمِلُوا بآنچه کرده باشـند وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ و خـدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بنـدگان شَهِیدٌ گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود و کسی گواهی او را رد نتواند کرد بیت حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست حاکم که خـود گـواه بـود قصّه مشکل است در کشـاف آورده که روزی ربیعـهٔ بن عمرو حـبیب برادر او است بـا صـفوان بن امیه حـدیث میکردنـد یکی گفت آیا خـدای میدانـد آنچه ما میگوئیم دیگری گفت بعضـی را دانـد و بعضـی را نداند ثالث گفت اگر بعضـی را می‌دانـد همه را نیز می‌دانـد زیرا که مانعی نـدارد از دانسـتن آیت آمـد أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ آیا نمیـدانی آنرا که خدای میداند ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسـمانها است از ملائکه و نجوم و ارواح وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات ما یَکُونُ مِن نَجوی ثَلاثَةٍ نباشـد از سه تن که رازگوینـده باشـند بـا هم إِلّا هُوَ رابِعُهُم مگر خـدا چهـارم ایشـان است بعلم یعنی چهـار میگردانـد ایشانرا از حیثیت آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر سـخن ایشان وَ لا خَمسَةٍ و نه پنج رازگوی باشـند إِلّا هُوَ سادِسُهُم مگر که او ششم ایشان است بدانش و بینش افعال و اقوال یعنی ایشانرا شش ساخته وَ لا أَدنی و نه کمتر باشند مِن ذلِکَ از سه عدد وَ لا أَکثَرَ و نه پیش‌تر از پنج‌تن إِلّا هُوَ مَعَهُم مگر که او با ایشان است بعلم أَینَ ما کانُوا هر جا که باشـند در اقطار سـموت یا در زوایای زمین چه علم او را باشیا قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم اینکه معیت در نیابد عقل و هوش زین معیت دم مزن بنشین خموش قرب حق از بنده دورست از قیاس بر قیاس خود منه آنرا اساس ثُمَّ یُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشانرا بِما عَمِلُوا بآنچه کرداند

در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ بدرستی که خدای بر همه چیز از گفتارها و کردارها عَلِیمٌ دانا است و نسبت علم او با همه معلومات یکسان است حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بمخفیات امور بر ان وجه احاطه کند که بجلیات آن بیت نهان و آشکارا هر دو یکسان است بر علمت نه اینکه را زودتر بینی نه آنرا دیرتر دانی در تفسیر امام زاهدی رح آورده که جهودان و منافقان را عادت بود که چون پیغمبر علیه الصلوة و السلام سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان نشیندی و با بیکدیگر را نه گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در ان سریه کسی داشتندی نگاه کرده رمزی بغمزه در میان آوردندی تا مومنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت اندوهناک شدندی اینکه خبر بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسید و ایشانرا نهی کرد و سه روزی اجابت کردند دیگر بار بر همان منوال تناجی آغاز نهادند آیت آمد.

صفحه : ۱۲۲۹

أ لَم تَرَ آیا نمی‌بینی و نمی‌نگری إِلَی الَّذِینَ بسوی آنانکه نُهُوا بازداشته شدند عَنِ النَّجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثُمَّ یَعُودُونَ پس بازمیگردند لِما نُهُوا عَنهُ بدان چیزی که نهی کرده شده بودند از ان وَ یَتَناجَونَ و راز میگویند از روی ستیزه و عداوت بِالإِثمِ بآنچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مومنان وَ العُدوانِ و به بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَ مَعصِیَةِ الرَّسُولِ و بنافرمانی پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بپاس ناداشتنکلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر علیه الصلوة و السلام آمده گفتند السّام علیک حضرت فرمود که و علیکم، عائشه رضی اللّه عنها بشنید و گفت السام علیکم و لعنکم اللّه و غضب اللّه علیکم آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که آهسته باش ای عائشه رض و نرم‌خوئی کن عائشه رضی اللّه عنهما فرمود که یا رسول اللّه مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت ص فرمود مگر نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی گفتم علیکم سخن ایشانرا بر ایشان رد کردم و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه گفته ایشان در باره من پس حق سبحانه آیت فرستاد وَ إِذا جاؤُکَ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَیَّوکَ تحیت گویند ترا بِما لَم یُحَیِّکَ بِهِ اللّهُ بآن چیزیکه تحیت نگفت ترا بآن خدای یعنی خدا ترا گفت و سلام علی عباده الّذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگ‌ست یا قتل بشمشیر وَ یَقُولُونَ و می گویند یهود فِی أَنفُسِهِم در میان یکدیگر لَو لا یُعَذِّبُنَا اللّهُ چرا عذاب نمی کند خدای تعالی ما را بِما نَقُولُ با بآنچه میگوئیم نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدا ما را عذاب کردی حَسبُهُم جَهَنَّمُ بس است ایشانرا دوزخ از برای عذاب یَصلَونَها درآیند در ان فَبِئسَ المَصِیرُ پس بد جای گاهی است دوزخ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گرویدگان إِذا تَناجَیتُم چون راز گوئید با یکدیگر فَلا تَتَناجَوا پس راز نگوئید بِالإِثمِ بگناه وَ العُدوانِ و بیداد وَ مَعصِیَةِ الرَّسُولِ و بنافرمانی رسول ص چنانچه منافقان و جهودان می کنند وَ تَناجَوا بِالبِرِّ وَ التَّقوی و راز گوئید به نیکوکرداری و پرهیزگاری و ترسکاری وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای در هر کاری که کنید الَّذِی آن خدائی که شما إِلَیهِ تُحشَرُونَ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد.

صفحه : ۱۲۳۰ إِنَّمَا النَّجوی جز اینکه نیست که راز گفتن باثم و عدوان مِنَ الشَّیطانِ از وسوسه شیطان است که در چشم شما می‌آراید و بر آن میدارد لِیَحزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا تا اندوهگین گرداند مومنان را وَ لَیسَ و نیست شیطان و با تناجی او بِضارِّهِم شَیئاً ضرر رساننده مومنان بچیزی إِلّا بِإِذنِ اللّهِ مگر بدستوری خدای تعالی یعنی بمشیت و قضای وی وَ عَلَی اللّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ پس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافقان را حسابی برندارند که کردار ایشانرا مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت دگر بما سخن خشم و تندخوئی مگوی که اهل مجلس ما را از ان حسابی نیست جمعی از اهل بدر رض بمجلس رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم آمدند و بعضی از صحابه رض گرداگرد پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فراگرفته بودند بدریان رض سلام کرده در میان مسجد برپا ایستادند و کس ایشانرا جای نداد و حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و

سلّم فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای باهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیت آمد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید إِذا قِیلَ لَکُم تَفَسَّحُوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فِی المَجالِسِ در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فَافسَحُوا پس جای گشاده کنید بر مردم یَفسَحِ اللّهُ تا گشاده گرداند خدای لَکُم مر شما را در قبرها یا در بهشت یا سعت در منزلها بدهد شما را یا دلهای شما را منشرع گرداند بازاله تضایق و تزاحم وَ إِذا قِیلَ و چون گفته شود انشُزُوا مر شما را که برخیزید و برتر روید فَانشُزُوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم می‌نشستند و چون یکی را از ایشان بمهمی طلبیدندی نخواستی که برخیزد و اینکه آیت نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید شما بنماز جمعه یعنی ندا دردهند بشتابید یَرفَعِ اللّهُ تا بردارد خدای تعالی درجها در بهشت الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم آنانرا که گرویده‌اند از شما وَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ و برمیدارد آنانرا که داده شده‌اند علم با ایمان دَرَجاتٍ درجها بالای درجات مومنان که بی‌علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بیعلم در کشف الاسرار از إبن مسعود رضی اللّه روایت میکند که اوزاعی رح را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علماء ندیدم و از ان گذشته درجه اندوهناکان اینکه خواب موافق اینکه آیت است و علمای دین را درجات بلندتر است هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیاء علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدر و موافقت با اصفیاء از إبن مسعود رضی اللّه منقول است که مومن عالم را درجهای است بالای مؤمن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود رح مذکورست که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سائر کواکب بیت مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء باللّه الکرام و نعم ما قاله رباعی رفعت آدمی بعلم بود هرکرا علم بیش رفعت بیش قیمت هر کسی بدانش اوست ساز افزون بعلم قیمت خویش وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید خَبِیرٌ دانا است درین سخن بیم و امید و وعد و وعید همه است آورده‌اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم دراز می‌گفتند و خبرها از هر نوع می‌پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت به تنگ آمد اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۱۲۳۱

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِذا ناجَیتُمُ الرَّسُولَ چون خواهید که راز گوئید با رسول ص فَقَدِّمُوا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَینَ یَدَی نَجواکُم پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه بمستحقان ذلِکَ اینکه صدقه دادن قبل از نجوی خَیرٌ لَکُم بهترست مر شما را زیرا که طاعت بیفزایـد وَ أَطهَرُ و پاکیزه‌تر برای آنکه گناهان محو کند فَإِن لَم تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ پس خدا آمرزنده است مر کسی را که اینکه گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رَحِیمٌ مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق ننماید و در خبر است که اینکه منع ده شبانروز بوده است و مرتضی علی رضی اللّه را دیناری از زر بود آنرا با ده درم صرف کرد و هر روز یک‌یک درم صدقه دادی و با رسول ص راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از ان اینکه حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی رضی اللّه عنه، کسی بدان کار نکرد و اینکه از جمله مناقب اوست و گویند اینکه حکم یک ساعت از روز بیش نبوده مرتضی علی کرم اللّه وجهه در ان ساعت اینکه کار کرد پس آیت آمد که أَ أَشفَقتُم آیا بترسید و دشوار آمد شما را أَن تُقَدِّمُوا آنکه به پیش بدهید بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقاتٍ پیش از راز گفتن خود صدقه فَإِذ لَم تَفعَلُوا پس چون نکردید اینکه کار را وَ تابَ اللّهُ عَلَیکُم و بازگشت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَ آتُوا الزَّکاةَ و بدهید زکوة واجب را وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ و فرمان برید خدای و رسول ص او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند وَ اللّهُ خَبِیرٌ و خدا دانا است بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما میکنید در خبر است که عبد اللّه بن نبتل منافقی بود با رسول خدای صلی اللّه علیه و سلّم نشست و برخاست کردی و سخنان آنحضرت ص با یهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر ص در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا درآید بر شما مردی که دل او سرکش و متکبر بود

و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه إبن نبتل درآمد حضرت ص فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان فلان از صحابه تو إبن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز اینکه بی‌ادبی نکرده‌ایم اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۱۲۳۲

أ لَم تَرَ آیـا نمی‌نگری إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قَوماً غَضِبَ اللّهُ گروهی را که خشم گرفته است خـدای عَلَیهِم بر ایشان یعنی یهودان ما هُم نیستند منافقان مِنکُم از شـما که مومنانید وَ لا مِنهُم و نه از ایشان که یهودانند وَ یَحلِفُونَ و سوگند میخورند ایشان- عَلَی الکَذِبِ بدروغ بر دعوی اسـلام و احترام سیّد انام علیه الصلوة و السـلام وَ هُم یَعلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگوینـد أَعَدَّ اللّهُ لَهُم آمـاده کرده است خـدای برای ایشـان عَذاباً شَدِیداً عـذاب سـخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ إِنَّهُم بـدرستی که ایشان ساءَ بـد است ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه هستند که میکنند و بر آن اصـرار می‌نمایند اتَّخَذُوا فراگرفتنـد أَیمانَهُم سوگنـدانی که میخورند جُنَّةً سپری یعنی پناهی که جان و مال ایشان در امان ماند فَصَدُّوا پس بازداشتند مردمانرا بوقت ایمنی خود عَن سَبِیلِ اللّهِ از راه خـدای بفتنه‌انگیزی و سـخن‌چینی یا ایشانرا بـد دل میسازند تا از جهاد متقاعد گردند فَلَهُم پس مر ایشانراست عَذابٌ مُهِینٌ عذابی خوارکننده لَن تُغنِیَ دفع نکند عَنهُم از ایشان روز قیامت أَموالُهُم خواسـتهای ایشان وَ لا أَولادُهُم و نه فرزنـدان ایشان مِنَ اللّهِ شَیئاً از عـذاب خـدا چیزیرا أُولئِکَ آن گروه منافقان أَصـحابُ النّارِ ملازمان دوزخ‌اند هُم فِیها ایشان در ان خالِدُونَ جاویـد ماندگاننـد منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان از مشـرکان زیرتر خواهند بود و عذاب از ایشان سخت‌تر یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً یـاد کن آنروز که برانگیزد خـدا همه منافقـان را از قبور ایشان فَیَحلِفُونَ لَهُ پس سوگنـد خورنـد برای خـدای و اسـلام و اخلاص خود کَما یَحلِفُونَ لَکُم همچنانکه سوگنـد میخورنـد برای شـما وَ یَحسَبُونَ و آنروز می‌پنـدارد أَنَّهُم آنکه ایشـان عَلی شَیءٍ بر چیزی‌انـد و کاری میکننـد که سوگنـد میخورنـد و خـدای میفرماینـد أَلا إِنَّهُم بدانیـد بـدرستی که هُمُ الکاذِبُونَ ایشانند دروغگویان و دروغ ایشان بغایتی رسیده که بدانای نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند.

صفحه : ۱۲۳۳

استَحوَذَ مستولی شـد و غلبه کرد عَلَیهِمُ الشَّیطانُ بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصـی فَأَنساهُم پس فراموش گردانیـد بر ایشان ذِکرَ اللّهِ یاد کردن خـدای تا نه بـدل یاد کننـد و نه بزبان أُولئِکَ آنگروه فراموش‌کاران حِزبُ الشَّیطانِ لشکر دیواند و متابع او أَلا إِنَّ حِزبَ الشَّیطانِ بدانیـد بدرستی که سپاه دیو هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیان‌کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادنـد إِنَّ الَّذِینَ بـدرستی آنـانکه یُحَادُّونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ خلاف کننـد خـدا و رسول او را أُولئِکَ آن گروه مخالفان فِی الأَذَلِّینَ در جماعت خوارترانند و از ایشان بعضـی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتاراند و بعضـی رسوا و سـیاه روی و بی‌اعتبار کَتَبَ اللّهُ نوشت خـدا در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه حال لَأَغلِبَنَّ أَنَا هر آئینه غالب شوم من وَ رُسُلِی و فرسـتادگان من و غلبه رسل اگر مأمور بحرب‌انـد بقهر و زجر اعـادی است و اگر مـأمور بحرب نیسـتند بـدلیل و حجت إِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ بـدرستی که خـدای تعـالی توانـاست بر نصـرت انبیاء عَزِیزٌ غالب‌ست در حکمی که خواهد و کسـی بر منع آن قادر نباشد بیت حکمی که آن ز بارگاه کبریا بود کس را در ان مجال تصـرف کجا بود حق سـبحانه بعـد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشـمنان خـدا صـفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشـمن دوستی نکننـد و اگرچه چنـد قرابت قریبه واقع باشـد چنانچه فرمود لا تَجِدُ قَوماً یُؤمِنُونَ نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگرونـد بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ بخـدای و بروز بازپسین که ایشان بود یُوادُّونَ مودت ورزند و دوست دارند مَن حَادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ هر که اختلاف کنـد بـا خـدای و رسول او یعنی مومنـان کافران و منافقان را دوست ندارنـد وَ لَو کانُوا و اگرچه باشـند آن مخالفان خـدا و رسول او آباءَهُم پـدران ایشان چون ابو عبیده بن جراح رض که پدر خود عبد اللّه جراح را در روز احد بکشت أَو أَبناءَهُم یا پسـران ایشان چون ابو بکر صدیق رضـی اللّه عنه که روز بدر پسـر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم صدیق رض را نگـذاشت که بحرب وی رود أَو إِخوانَهُم یا برادران ایشان چون مصـعب رض بن عمیر که برادر خود عبیـد را روز احد بقتل

رسانید- أو عَشِيرَتَهُم يا خويشان ايشان چون فاروق رض كه دربدر خال خود عاص بن هشام را قتل كرد و چون مرتضى على رض و حمزه رض و ابو عبيده رضى اللّه عنهم كه اقرباى خود را چون عتبه و شيبه و وليد در جنگ بدر بكشتند أُولئِكَ آن گروه كه با دشمنان خدا دوستى نكنند كَتَبَ نوشته است خداى يعنى ثابت كرده فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمانَ در دلهاى ايشان ايمان را يا جمع كرده است آنرا با لوازم آن از اخلاص و استقامت وَ أَيَّدَهُم و تقويت كرده است ايشانرا.

صفحه : ۱۲۳۴

بِرُوحٍ برحمتى يا نصرتى يا نور هدايتى مِنهُ از نزديك خود و گويند مدد داده است ايشان را بجبرئيل عليه السلام يا بقرآن وَ يُدخِلُهُم و درآرد ايشانرا روز حشر جَنّاتٍ تَجرِي در بهشتى كه جريان دارد مِن تَحتِهَا از زير درختان آن الأَنهارُ جويها از آب و شير و خمر و عسل خالِدِينَ فِيها جاويد بودگانند در ان رَضِيَ اللّهُ خوشنود شد خدا عَنهُم از ايشان بطاعتى كه در دنيا كردند وَ رَضُوا و خوشنود شدند ايشان عَنهُ از خداى بكرامتى كه وعده كرده است ايشانرا در عقبى أُولئِكَ حِزبُ اللّهِ آن گروه لشكر خداى و ناصران دين وى‌اند أَلا إِنَّ حِزبَ اللّهِ بدانيد كه سپاه خداى هُمُ المُفلِحُونَ ايشانند رستگاران امام ثعلبى از جرجانى رح نقل مى‌كند و جرجانى از مشائخ خود شنيده كه داود على نبينا و عليه السلام از حق سبحانه پرسيد كه الهى حزب تو كيست خطاب آمد كه الغاضة ابصارهم و السليمة اكفّهم و النقية قلوبهم اولئك حزبى و حول عرشى كه هر چشم او از محارم فرو بسته بود و دست از آزار خلق و اخذ حرام كوتاه باشد و دل خود را از ما سوى اللّه پاكيزه گرداند آن گروه حزب من‌اند و پيرامون عرش من طواف كنند و درين باب گفته‌اند قطعه از هر چه ناروا است برو ديدها به بند وز هر چه ناپسند بود دست باز دار لوح دل از غبار تعلق بشوى پاك تا با شدّت بحلقه اهل قبول بار بشنو نصيحتى ز فقير خود اى عزيز تا آيدت بدنيا و عقبى ترا بكار

سورة الحشر

مدنية و هى اربع و عشرون آية بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ تسبيح گفت و بپاكى ستايش كرد لِلّهِ مر خدائرا كه مستحق ثنا است ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمينها است وَ هُوَ العَزِيزُ و او غلبه‌كننده است بر همه در حكم و فرمان الحَكِيمُ صواب كار و راست كردارست، آورده‌اند كه حضرت رسول صلى اللّه عليه و سلّم در سال چهارم از هجرت با جمعى از اصحاب خواص رض جهت ديت دو مرد عامرى كه در عهد پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم بودند و عمرو بن اميه بن ضمرى رض ايشانرا كشته بود بمنازل يهود بنى النضير رفت در وقتى كه پشت بديوار خانه ايشان بازنهاده بود سنگى بر بام بردند تا بر آنحضرت صلى اللّه عليه و سلّم افگند فى الحال جبرئيل عليه السلام مهتر عالم را خبردار گردانيد و آنحضرت ص بمدينه باز آمده كس بديشان فرستاد كه چون غدر شما ظاهر شد از ديار ما بيرون رويد و ده روز ايشانرا مهلت داد ايشان بتهيه سفر اشتغال نمودند و إبن ابى كه پيشواى منافقان بود كسى را پيش ايشان فرستاد كه از ديار خود بيرون مرويد بقلاع خود متحصن باشيد كه من با هزار كس از قوم خود معاون شماام يهود بسخن آن منافق مغرور شده باغى گشتند و خبر بدان حضرت صلى اللّه عليه و سلّم رسيد با جمعى بر سر ايشان برفت و پانزده روز ايشانرا محاصره كرد و آن منافق وعده وفا نكرد و ايشان جلا قبول كردند بواسطه ترس و بيمى كه خداى در دل ايشان افگند و چون جلا قبول نمودند حضرت ص فرمود كه بشرط آنكه اسلحه خود بگذاريد و آن مقدار از اموال كه دواب شما برتواند گرفت با خود ببريد برين وجه قرار يافت و حق سبحانه آيت فرستاد كه صفحه : ۱۲۳۵

هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندى كه از روى اذلال أَخرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بيرون كرد آنانرا كه نگرويدند مِن أَهلِ الكِتابِ از اهل توريت يعنى بنى النضير را مِن دِيارِهِم از سراى‌ها و منزلها كه در زمين مدينه داشتند لِأَوَّلِ الحَشرِ در اوّل راندن ايشان از جزيره عرب و حشر ثانى ايشان از خيبر خواهد بود يا حشرى كه مردمانرا بشام است چه در آخر الزمان آتشى از جانب مشرق بيايد و مردم را بزمين شام راند و آنجا قيامت قائم گردد و آن حشر دوم است و چون بنى نضير قبل از سائر مردمان بزمين شام محشور شوند پس خروج ايشان

در اوّل حشر باشد ما ظَنَنتُم شما گمان نداشتید ای مومنان أن یَخرُجُوا آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری مدد و عدت و شجاعت و شوکت وَ ظَنُّوا أَنَّهُم و گمان بردند آنکه ایشانرا مانِعَتُهُم حُصُونُهُم منع‌کننده و بازدارنده است حصارهای استوار ایشان مِنَ اللّهِ از فرود آمدن قضای خدای بر ایشان فَأَتاهُمُ اللّهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِن حَیثُ لَم یَحتَسِبُوا از آنجا که گمان نبردند وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعبَ و بیفگند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد یُخرِبُونَ خراب میکنند و بیفگنند بُیُوتَهُم خانهای خود را بِأَیدِیهِم بدستهای خود وَ أَیدِی المُؤمِنِینَ و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گویا که خانه‌های خود بدست خود خراب کردند در خبرست که یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها را می‌کندند و هرچه ایشانرا خوش می‌آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده می‌خواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را برآراستند و اظهار جلادت نموده و فهامی زدند و سرودگویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی به خیبر فَاعتَبِرُوا پس عبرت گیرید یا أُولِی الأَبصارِ ای خداوند دیدها یعنی به‌بینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید وَ لَو لا أن کَتَبَ اللّهُ و اگرنه آنست که خدا نوشته است در لوح و حکم کرده است عَلَیهِمُ الجَلاءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُم هر آئینه عذاب می‌کرد ایشانرا فِی الدُّنیا درین سرای بکشتن و برده گرفتن وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ و مر ایشانراست با وجود جلا در آن سرای عَذابُ النّارِ عذاب آتش دوزخ.

صفحه : ۱۲۳۶

ذلِکَ اینکه عذابها مر ایشانرا بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای و رسول او صلی اللّه علیه و سلّم و مخالفت ورزیدند وَ مَن یُشَاقِّ اللّهَ و هر که دشمن دارد خدای را فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستی که خدای شَدِیدُ العِقابِ سخت عقوبت است مر او را و امثال او را آورده‌اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشانرا قطع کنند غیر از نخل عجوه عبد اللّه رض بن سلام و ابو لیلی مازنی رض بدان مهم مأمور گشتند ابو لیلی اجود انواع تمر را می‌برید و میگفت که بدین دل منافقان را می‌شکنم عبد اللّه بن سلام بدترین انواع آنرا می‌برید و میگفت میدانم که خدای تعالی اینکه نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهترست برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیت فرستاد که ما قَطَعتُم آنچه بریدید مِن لِینَةٍ از خرمابنان أَو تَرَکتُمُوها یا بگذاشتید آنرا قائِمَةً عَلی أُصُولِها ایستاده بر اصلهای خود- فَبِإِذنِ اللّهِ پس بامر خداست و به پسند وی برای آنکه تا شما را یاری دهد وَ لِیُخزِیَ الفاسِقِینَ و برای آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتگانند از دائره ایمان آورده‌اند که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سه صد و چهل شمشیر از ایشان بازماند و اموال و اعقار ایشان مجموعه فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بود پس آنحضرت ص هر چیز بهر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و کثر روایات ناظر بآنست که آنرا مخمس بساخت و امام اعظم برین رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید که وَ ما أَفاءَ اللّهُ و آنچه بازگردانند خدای عَلی رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنهُم از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَما أَوجَفتُم پس نتاختید عَلَیهِ بر تحصیل آن مِن خَیلٍ هیچ اسپی وَ لا رِکابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشده که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار اینکه حصار را فتح نکردید وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدای بنصرت خود یُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط و مستولی می‌سازد پیغمبران خود را عَلی مَن یَشاءُ بر هر که میخواهد وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قَدِیرٌ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشانرا غلبه می‌دهد و گاهی بسببی پنهان چون القای ترس و بیم در دل ایشان می‌افگند.

صفحه : ۱۲۳۷

ما أَفاءَ اللّهُ آنچه بازمیگرداند خدای عَلی رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِن أَهلِ القُری از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود فَلِلّهِ پس مر خداراست وَ لِلرَّسُولِ و پیغمبر او را وَ لِذِی القُربی و مر خداوندان قرابت را به نسبت پیغمبر ص وَ الیَتامی و مر

بی‌پدران محتاج را وَ المَساکِینِ و درویشان را وَ ابنِ السَّبِیلِ و راه‌گذران را که بی‌مال باشند علما برانند که فی خاصه پیغمبر ص بوده و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقه سنه اهل و عیال از ان می‌فرموده‌اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت می‌نموده‌اند و بعد از وفات آنحضرت ص بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سهمی که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه و سائر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آنرا بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول اللّه ص اختلاف کرده‌اند بعضی گویند مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول اللّه ص شما ربع وصفی مغنم را بردارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر ص گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی پیدا کردیم کَی لا یَکُونَ تا نباشد آن فی دُولَةً گردان دست بدست بَینَ الأَغنِیاءِ میان توانگران مِنکُم از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقراء را اندك دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بود وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت فَخُذُوهُ پس فراگیرید آنرا که حق شما است وَ ما نَهاکُم عَنهُ و آنچه نهی کند شما را از ان مثل غلول فَانتَهُوا پس باز ایستید از ان و محققان برآنند که حکم اینکه کلمات عام است و معنی وی هرچه امر فرماید پیغمبر ص بدان آنرا فراگیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند از ان بازایستید که امر و نهی او بحق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاك افتد بیت آنکس که شد متابع رای تو قد نجا و آنکه خلاف امر تو ورزید قد هلك وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای شَدِیدُ العِقابِ سخت عقوبت است بر مخالفان پیغمبر را لِلفُقَراءِ المُهاجِرِینَ و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابنای سبیل درویشان هجرت‌کننده است الَّذِینَ أُخرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده‌اند مِن دِیارِهِم از سراهای ایشان که در مکه داشتند وَ أَموالِهِم و دور افتادند از مالهای خود یَبتَغُونَ میطلبند.

صفحه : ۱۲۳۸

فَضلًا مِنَ اللّهِ بخشش و بخشایش از خداوند خود وَ رِضواناً و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای حق بودند و بدوستی خدا و رسول ص ترك دیار و اموال خود نمودند وَ یَنصُرُونَ اللّهَ و یاری میکنند دین خدای را بنفس و مال خود وَ رَسُولَهُ و نصرت می‌نمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری أُولئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَ الَّذِینَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّؤُا الدّارَ جای گرفتند در سرای هجرت وَ الإِیمانَ و در دار ایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم او را اینکه نام نهاده پس معنی اینکه باشد که اقامت نمودند در مدینه مِن قَبلِهِم پیش از هجرت مهاجران مراد انصاراند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام مساجد ساختند یُحِبُّونَ دوست میدارند مَن هاجَرَ هرکرا هجرت کند إِلَیهِم بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَ لا یَجِدُونَ و نیابند فِی صُدُورِهِم در دلهای خود حاجَةً حسدی و حقدی و دغدغه مِمّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت پیغمبر ص انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طائفه مهاجران برقرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید اینکه مال را خاصةً بمهاجران و هم ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد رض بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباده رضی اللّه عنهم که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول اللّه خاطر ما آن میخواهد که اموال را

بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم ایشانرا دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان می‌فرماید که وَ یُؤثِرُونَ و ایثار می کنند و تقدیم می نمایند مهاجران را عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خویش یعنی از خود بازمیگیرند و بدیشان میدهند وَ لَو کانَ بِهِم و اگرچه هست ایشان را خَصاصَةٌ حاجت بآنچه ایثار می‌نمایند در اسباب نزول از إبن عمر رضی اللّه عنه، نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه رض آوردند او را بدرویشی دیگر که ازو محتاج‌تر بود فرستاد و او بر دیگری ایثار نموده همچنین نه تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و اینکه آیت در شان آن درویشان توانگردل نازل شد حکما برانند که از ان شش خصلت که جود مشتمل است بر ان صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود بازگیرد و بوی بخشد قطعه کریم کامل آنرا میشناسم اندرین دوران که گر نانی رسد از آسیائی چرخ گردانش ز استغنائی همت با وجود فقر و بی‌برگی ز خود واگیرد و سازد نثار بینوایانش وَ مَن یُوقَ و هر که نگاهداشته شود شُحَّ نَفسِهِ از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فَأُولئِکَ پس آنگروه هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند رستگاران یا فیروزی‌یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت.

صفحه : ۱۲۳۹

وَ الَّذِینَ جاؤُ و آنانکه آمدند و می‌آیند مِن بَعدِهِم پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه رضوان اللّه علیهم اجمعین‌اند تا روز قیامت یَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغفِر لَنا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَ لِإِخوانِنَا و برادران ما را که در دین‌اند الَّذِینَ سَبَقُونا بِالإِیمانِ که پیشی گرفتند بر ما بایمان وَ لا تَجعَل و منه فِی قُلُوبِنا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده‌اند پیش از ما یعنی اصحاب رض پیغمبر ص رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّکَ رَؤُفٌ بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَحِیمٌ بخشنده ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل گردان علما گفته‌اند هرکرا کینه یکی از اصحاب رض در دل باشد از اهل اینکه آیت نیست و ازین دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه مر مومنان را سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد أَ لَم تَرَ آیا نگاه نکردی إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی إبن ابی و إبن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما بشما موافقیم و در حرب که با محمّد ص می کنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق ما بشما تا بحدی است که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز مرافقت و موافقت می‌کنیم اینکه آیت آمد که ای محمّد ص در حال منافقان نگر که ایشان یَقُولُونَ میگویند لِإِخوانِهِمُ مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفراند الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه نگرویدند مِن أَهلِ الکِتابِ از اهل توریت که یهودانند غم مخورید لَئِن أُخرِجتُم اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنَخرُجَنَّ هر آئینه بیرون آئیم ما مَعَکُم با شما از روی دوستی و مصاحبت وَ لا نُطِیعُ و فرمان نبریم فِیکُم در ایذا و آزار شما أَحَداً یکی را که محمّد ص است یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم أَبَداً همیشه وَ إِن قُوتِلتُم و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنصُرَنَّکُم هر آئینه ما یاری کنیم شما را وَ اللّهُ یَشهَدُ و خدا گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان إِنَّهُم لَکاذِبُونَ بدرستی که ایشان دروغ‌گویانند.

صفحه : ۱۲۴۰ لَئِن أُخرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لا یَخرُجُونَ بیرون نمی‌روند منافقان مَعَهُم بایشان و موافقت نمی کند وَ لَئِن قُوتِلُوا و اگر کارزار کرده شود بایشان لا یَنصُرُونَهُم منافقان یاری نمی‌دهند ایشانرا وَ لَئِن نَصَرُوهُم و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان لَیُوَلُّنَّ الأَدبارَ هر آئینه پس بازگردند بعقب خود یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لا یُنصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَأَنتُم هر آئینه شما که مومنانید أَشَدُّ رَهبَةً سخت‌ترید از جهت ترس فِی صُدُورِهِم در دلهای ایشان مِنَ اللّهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می‌ترسند که از خدای ذلِکَ آن خوف و خشیهٔ از شما ایشانرا بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان قَومٌ لا یَفقَهُونَ گروهی‌اند که

نمیدانند عظمت خدای را جلّ سلطانه و اگر نه‌بایستی که ازو ترسیدندی لا یُقاتِلُونَکُم کارزار نمی‌کنند با شما جَمِیعاً همه ایشان یعنی جهودان و منافقان إِلّا فِی قُریً مُحَصَّنَةٍ مگر در دیهها استوار کرده بخندق و برج و باره أَو مِن وَراءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشانرا قوّت آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و اینکه نه از ضعف و بد دلی ایشان است بلکه بَأسُهُم کارزار ایشان بَینَهُم میان یکدیگر چون حرب میکنند شَدِیدٌ سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بد دل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افگنده طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تَحسَبُهُم جَمِیعاً تو پنداری یهود و منافقان را همه مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَ قُلُوبُهُم شَتّی و حال آنکه دلهای ایشان پراگنده و پریشان است زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلِکَ آن وصفهای بد که ایشان را است بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان قَومٌ لا یَعقِلُونَ گروهی‌اند که تعقل نمیکنند و در نمی‌یابند آنچیز را که صلاح ایشان در ان است پس مثل یهود کَمَثَلِ الَّذِینَ همچون مثل آنان است که بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان قَرِیباً بزمانی نزدیک ذاقُوا بچشیدند وَبالَ أَمرِهِم بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت مراد بنی قنیقاع‌اند که ایشانرا جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضه هلاک. گشتند وَ لَهُم و مر ایشانراست با وجود خواری دنیا عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک که در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن- صفحه : ۱۲۴۱

کَمَثَلِ الشَّیطانِ همچون مثل شیطان است إِذ قالَ چون گفت لِلإِنسانِ اکفُر مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمّا کَفَرَ پس چون ثبات بر کفر ورزید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قالَ گفت شیطان إِنِّی بَرِیءٌ مِنکَ من بیزارم از تو إِنِّی بدرستی که من أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِینَ میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس‌ست و از انسان ابو جهل و در انوقت که ابو جهل ببدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابو الحکم مترس که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال اینکه قصّه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان ابیض است پسر ابلیس و مراد از انسان بر برصیصای راهب و ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد ازو و اینکه حکایت بر سبیل اجمال چنان است که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر ذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده و مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست آنکس را بدر صومعه برصیصا آوردند او دمی برو دمید شیطان دست ازو بازگرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمانرا ببلا مبتلا و مختل میساخت و بر برصیصا ارشاد می‌نمود و بکلمات او میگذاشت صحت می‌شد تا دختر ملک را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند او دعا کرد و ابیض او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد تا باو بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادرانش را بر ان مطلع ساخت و زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض همان صورت اول خود را برو ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض ازو بیزاری نمود و آن بی‌سعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت قطعه غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ وسوسه پیها بریده‌اند نومید هم مباش که رندان باده‌نوش ناگه بیک خروش بمنزل رسیده‌اند فَکانَ عاقِبَتَهُما پس هست آخر کار آن شیطان و انسان أَنَّهُما آنکه ایشان هر دو فِی النّارِ در آتش دوزخ باشند خالِدَینِ فِیها جاوید ماندگان در آن وَ ذلِکَ و خلود در آتش جَزاءُ الظّالِمِینَ پاداش کافرانست یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده‌اند اتَّقُوا اللّهَ بترسید از عذاب خدای و بدو بازگردید وَ لتَنظُر نَفسٌ و باید که بنگرد هر نفسی و به‌بیند ما قَدَّمَت آن چیزی را که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده شکرگزاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر برای تاکید است یا اوّل در ادای واجبات‌ست بقرینه

اقتران بعمل و ثانی که در ترک محارم بـدلیل آنکه میگویـد إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بـدرستی که خـدا دانا است بِما تَعمَلُونَ بآنچه میکنیـد و در کشف الاسرار فرموده که اوّل اشارت است باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اوّل تقوی عوام است و آن پرهیز کردن!!!!! دوم تقوی خواص و آن اجتناب از هرچه مادون حق است بیت اصل تقوی که زاد اینکه راه است ترک مجموع ما سوی اللّه است.

صفحه : ۱۲۴۲

وَ لا تَکُونُوا و مباشید ای مومنان کَالَّذِینَ مانند آنانکه نَسُوا اللّهَ بگذاشتند امر خدای را چون یهود و منافقان و اهل شرک فَأَنساهُم پس خدا فراموش گردانید بر ایشان أَنفُسَهُم نفسهای ایشانرا تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته‌اند در توفیق بر روی ایشان بست و سهل بن عبد اللّه گفته که بوقت گناه امر خدای تعالی را فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت أُولئِکَ آن گروه هُمُ الفاسِقُونَ ایشانند بیرون‌رفتگان از راه فرمانبرداری لا یَستَوِی برابر نیستند نزدیک خدای أَصحابُ النّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند وَ أَصحابُ الجَنَّةِ و یاران اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده‌اند تا اهلیت جنّت حاصل کردند أَصحابُ الجَنَّةِ هُمُ الفائِزُونَ یاران بهشت یعنی ساکنان او ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته لَو أَنزَلنا اگر می‌فرستادیم هذَا القُرآنَ اینکه قرآن را عَلی جَبَلٍ بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم لَرَأَیتَهُ هر آئینه میدیدی او را خاشِعاً ترسنده و فرمانبرنده مُتَصَدِّعاً شکافته و از هم ریخته مِن خَشیَةِ اللّهِ از ترس خدای و از هیبت وعیدیکه در وی هست یعنی کوه بآن بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و اشک از چشم چشمها روان کردی مگر دلهای سنگین کافران از ان متأثر نمی‌شوند بیت ای دل سنگین تو یک زره سوهان‌گیر نیست نفس کافر کیش تو از ترک عصیان سیر نیست وَ تِلکَ الأَمثالُ و اینکه مثلها نَضرِبُها بیان میکنیم لِلنّاسِ برای تنبیه مردمان- لَعَلَّهُم یَتَفَکَّرُونَ شاید که اندیشه کنند در ان بهره‌بردارند از ان.

صفحه : ۱۲۴۳

هُوَ اللّهُ آن خدای که فرستاده است قرآن الَّذِی آن خدائی است که لا إِلهَ نیست معبودی مستحق عبادت إِلّا هُوَ مگر او عالِمُ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ دانای پوشیده و آشکارا و گفته‌اند عالم بمعدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود هُوَ الرَّحمنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِیمُ بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رویت و رضوان هُوَ اللّهُ الَّذِی اوست آن خدائی که بهیچ وجه لا إِلهَ نیست خدای سزای پرستش إِلّا هُوَ مگر وی المَلِکُ بادشاهیکه جلال ذاتش از وجه احتیاج مصون‌ست و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القُدُّوسُ پاک از شوائب مناقض و معائب و منزه از تطرق آفات و نوائب السَّلامُ سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل المُؤمِنُ ایمن‌کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان المُهَیمِنُ گواه راست بر هر چه خلق کنند یا نگهبان ایشان یا قائم بعدل یا مطلع بر خفا یا حکم‌کننده بحق- و گفته‌اند اینکه اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای نداند العَزِیزُ غالب در حکم یا بخشنده عزّت الجَبّارُ بزرگوار یا شکننده کامها یا بصلاح آرنده کارهای در هم شکسته المُتَکَبِّرُ مستحق کبریا و عظمت سُبحانَ اللّهِ پاک است خدای عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شریک می‌سازند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هُوَ اللّهُ الخالِقُ اوست خدای آفریننده یعنی تقدیرکننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارِئُ آفریدگار یعنی ظاهرکننده اعیان و آورنده از عدم بوجود المُصَوِّرُ بخشنده صورت مر مخلوقات را لَهُ الأَسماءُ الحُسنی مر اوراست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یُسَبِّحُ لَهُ بپاکی یاد میکنند مر او را ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقائص منزه و مقدس میدانند وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الحَکِیمُ صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم از جبرئیل علیه السلام اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک بآخر

سورة الحشر

دیگر باره پرسید همین جواب شنید و دقائق و حقایق اینکه اسماء و خط بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید و من اللّه الاعانة و التائید.

صفحه : ۱۲۴۴

سورة الممتحنة

مکیة و هی ثلث عشره آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رضی اللّه عنه که از مهاجران بود مکتوبی بقریش نوشته از ان عزم اعلام نمود جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر داد علی و زبیر و مقداد را رضی اللّه عنهم حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولات ابی عمرو بن الضبعی بود بسته بخدمت آوردند حضرت ص مر حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول اللّه بخدا سوگند که من مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام برنگشته‌ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سائر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق رضی اللّه عنه در غضب شده گفت یا رسول اللّه ص مرا امر کن تا گردن اینکه منافق بزنم پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود ای عمر رض او را مرنجان که او از اهل بدرست و حق سبحانه بدریان را مژده داد که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم آنگه اینکه آیت نازل شد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده‌اید لا تَتَّخِذُوا فرامگیرید عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم دشمنان مرا و اعادی خود را أَولِیاءَ دوستان تُلقُونَ میفرستید و القا می‌کنید إِلَیهِم بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بِالمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می‌افگنید وَ قَد کَفَرُوا و حال آنست که آن دشمنان کافر شده‌اند بِما جاءَکُم بآن چیزی که آمده است بشما مِنَ الحَقِّ از سخن راست که آن قرآن‌ست یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغمبرست یُخرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند پیغمبر ص را از مکه وَ إِیّاکُم و شما را نیز اخراج مینمایند أَن تُؤمِنُوا برای آنکه شما می‌گروید بِاللّهِ رَبِّکُم بخدای که آفریدگار شما است و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید إِن کُنتُم خَرَجتُم اگر هستید شما که بیرون آمده‌اید از وطنهای خود جِهاداً فِی سَبِیلِی از بهر جهاد در راه من وَ ابتِغاءَ مَرضاتِی و برای طلب خوشنودی من تُسِرُّونَ إِلَیهِم راز میگوئید یعنی سخنان سرّی بدیشان می‌فرستید بِالمَوَدَّةِ بدوستی در لباس نصیحت وَ أَنَا أَعلَمُ و من داناترم از شما.

صفحه : ۱۲۴۵

بِما أَخفَیتُم بآنچه پنهان می‌کنید از مودت اعدا وَ ما أَعلَنتُم و بآنچه ظاهر می‌سازید از اعتذار وَ مَن یَفعَلهُ و هر که بکند اینکه کار یعنی فراگیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کنند بدیشان مِنکُم از شما فَقَد ضَلَّ پس بدرستی که گم کرده است سَواءَ السَّبِیلِ راه راست را إِن یَثقَفُوکُم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یافته شما را اسیر سازند یَکُونُوا باشند لَکُم أَعداءً مر شما را دشمنان یعنی القای مودت فائده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند وَ یَبسُطُوا إِلَیکُم و بگشایند بسوی شما أَیدِیَهُم دستهای خود را بزدن و کشتن وَ أَلسِنَتَهُم و بگشایند زبانهای خود را بشما بِالسُّوءِ ببدی یعنی بدشنام و فحش وَ وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لَن تَنفَعَکُم سود نخواهند داشت شما را أَرحامُکُم خویشان شما وَ لا أَولادُکُم و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند می‌کنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما یَومَ القِیامَةِ روز رستخیز یَفصِلُ جدا کند خدای در ان روز بَینَکُم میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و مومنان را به

بهشت برد وَ اللّه بِما تَعمَلُونَ و خدای بدانچه شما می‌کنید از دوستی و دشمنی بَصِیرٌ بینا است و بر ان جزا خواهد داد قَد کانَت بدرستی که هست لَکُم مر شما را ای مومنان أُسوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد- فِی إِبراهِیمَ در سخنان ابراهیم علیه السلام وَ الَّذِینَ مَعَهُ و آنانکه با وی بوده‌اند از اهل ایمان إِذ قالُوا لِقَومِهِم یاد کنید چون ابراهیم ع و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید إِنّا بُرَآؤُا بدرستی که ما بیزاریم مِنکُم از شما که بت‌پرستید وَ مِمّا تَعبُدُونَ و دیگر بیزاری میکنیم از آنچه می‌پرستید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای کَفَرنا بِکُم کافر شدیم بدین شما یا معبود شما.

صفحه : ۱۲۴۶

وَ بَدا و آشکارا شد بَینَنا وَ بَینَکُم میان ما و شما العَداوَةُ دشمنی بدل وَ البَغضاءُ و دشمنی بدست یعنی محاربه أَبَداً همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما و شما بدست و دل حَتّی تُؤمِنُوا تا وقتی که ایمان آرید بِاللّهِ وَحدَهُ بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه پند میدهند مومنان را که در تبرّا از اهل شرك اقتدا بابراهیم علیه السلام کنید إِلّا قَولَ إِبراهِیمَ مگر در ان سخن ابراهیم علیه السلام که گفت لِأَبِیهِ مر پدر خود را که بوعده استغفار که با تو کرده‌ام و بوعده ایمان که تو با من کرده لَأَستَغفِرَنَّ لَكَ هر آئینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَ ما أَملِكُ و مالك نیستم ای پدر لَكَ برای تو یعنی نمی‌توانم که دفع کنم از تو مِنَ اللّهِ از عذاب خدای مِن شَیءٍ هیچ چیز اگر بخدا نگروی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از کافران نه‌طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل ع و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَبَّنا ای پروردگار ما عَلَیكَ تَوَکَّلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وَ إِلَیكَ أَنَبنا و بسوی تو بازگشتیم وَ إِلَیكَ المَصِیرُ و بسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که اینکه دعا تتمه قول ابراهیم علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مومنان را بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم مثنوی سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم از همه بازآمدیم و با تو نشستیم هر چه نه‌پیوند یار بود بریدی هر چه ز پیمان دوست بود شکستیم رَبَّنا ای پروردگار ما لا تَجعَلنا مگردان ما را فِتنَةً محل برگماشتن لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای آنانکه نگرویده‌اند یعنی ایشان را بر ما مگمار و مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَ اغفِر لَنا و بیامرز ما را رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّكَ أَنتَ العَزِیزُ بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الحَکِیمُ دانا در کار خود پس ما را بیامرز لَقَد کانَ بدرستی که هست لَکُم مر شما را فِیهِم در ابراهیم علیه السلام و قوم او أُسوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا تکرار برای تاکید است در اقتدا بابراهیم علی نبینا و علیه السّلام یا در اوّل اقتدا است باقوال او و در ثانی بافعال و اینکه اقتدا هست لِمَن کانَ یَرجُوا اللّهَ مر کسی را که امید دارد در رضای خدای وَ الیَومَ الآخِرَ و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز بازپسین وَ مَن یَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان خدا و رسول و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِیُّ پس بدرستی که خدای بی‌نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است الحَمِیدُ ستوده است بی‌ستائش خلق آورده‌اند که بعد از نزول اینکه آیت مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرك بودند در مکّه حق سبحانه وعده فرموده که.

صفحه : ۱۲۴۷

عَسَی اللّهُ أَن یَجعَلَ شاید که خدا پیدا کند بَینَکُم میان شما وَ بَینَ الَّذِینَ و میان آنانکه عادَیتُم دشمن داشتید مِنهُم از کفّار مکه مَوَدَّةً دوستی و یاری و آنچنان بود که ابو سفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَ اللّهُ قَدِیرٌ و خدا توانا است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رَحِیمٌ مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودّت کردند آورده‌اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را

یاری ندادند حق سبحانه در باره ایشان فرمود لا یَنهاکُمُ اللّهُ نهی نمیکند خدا شما را ای مومنان عَنِ الَّذِینَ از آنانکه ایشان لَم یُقاتِلُوکُم کارزار نکرده‌اند با شما فِی الدِّینِ در کار دین و ملّت وَ لَم یُخرِجُوکُم و بیرون نکردند شما را مِن دِیارِکُم از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخلی ننموده‌اند یا مراد زنان و کودکانانند که ایشانرا در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست می‌فرماید که خدا باز نمیدارد شما را أن تَبَرُّوهُم از آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَ تُقسِطُوا إِلَیهِم و از آنک عدل کنید یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقسِطِینَ بدرستی که خدا دوست دارد عدل‌کنندگانرا إِنَّما یَنهاکُمُ اللّهُ جز اینکه نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُم از آنانکه کارزار کردند با شما فِی الدِّینِ در دین خدای وَ أَخرَجُوکُم و بیرون کردند شما را مِن دِیارِکُم از سراهای شما وَ ظاهَرُوا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی عَلی إِخراجِکُم بر بیرون کردن شما از خان و مان شما یعنی مشرکان مکّه بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که سعی اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند بازمیدارد خدا شما را أن تَوَلَّوهُم از انکه دوستی کنید با ایشان وَ مَن یَتَوَلَّهُم و هر که دوست دارد ایشانرا فَأُولئِکَ پس آن گروه دوست‌دارندگان هُمُ الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع می‌کنند چه دوستی با خدای می‌باید و با دوستان خدای می‌شاید که از دوستی دیگران هیچ نکشاید بیت بگسل ز دوستان دغا باز حیله‌ساز یاری طلب که طالب نقش وفا بود آورده‌اند که در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکّه بمدینه رود آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم او را بکفّار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته جانب مکه شتابد قریش او را بازنگردانند هنوز آنحضرت علیه الصلوة و السّلام در حدیبیه بود که جماعتی مومنان از مکّه گریخته بملازمت آمدند از ان جمله سبیعه اسلمیه بود و در عقب شوهر او مسافر مخزومی می‌رسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما بتو آید بما رد کنی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول اللّه آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مومنات را بمشرکان باز دهید و اینکه آیت نازل شد که- صفحه : ۱۲۴۸

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذا جاءَکُمُ المُؤمِناتُ چون بیایند بشما زنان گرویده مُهاجِراتٍ هجرت‌کننده از دار کفر بدار ایمان فَامتَحِنُوهُنَّ پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری هم سبب آمدن نشده و بهیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول ص و تدیّن بدین اسلام آمده‌اند اللّهُ أَعلَمُ خدا داناتر است بِإِیمانِهِنَّ بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر امّا چون حکم شرع بر ظاهر است ایشانرا سوگند دهید فَإِن عَلِمتُمُوهُنَّ مُؤمِناتٍ پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه‌اند فَلا تَرجِعُوهُنَّ پس بازمگردانید ایشانرا إِلَی الکُفّارِ بسوی شوهران ناگردیده ایشان لا هُنَّ نه ایشان یعنی اینکه زنان حِلٌّ لَهُم حلال‌اند مر آن کافران را وَ لا هُم و نه آن کافران یَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال میشوند مر اینکه زنان را چه تباین دارین جدائی افگنده است میان ایشان وَ آتُوهُم و بدهید شوهران ایشان را ما أَنفَقُوا از آنچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بدو داده بود گرفته بازگشت و آیت آمد وَ لا جُناحَ عَلَیکُم و هیچ بزه دائمی نیست بر شما أن تَنکِحُوهُنَّ آنکه بخواهید اینکه زنان مهاجره را إِذا آتَیتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رضی اللّه عنه او را بخواست و دیگر آیت آمد که وَ لا تُمسِکُوا و چنگ درمزنید بِعِصَمِ الکَوافِرِ بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق بدهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که وَ سئَلُوا و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران ما أَنفَقتُم آنچه خرج کرده‌اید از مهر برو وَ لیَسئَلُوا باید که بخواهند کافران از شما ما أَنفَقُوا آنچه خرج کرده‌اند مهور ازواج مهاجرات خود یعنی عصمت زوجیت منقطع شد میان مومن و کافره و میان کافر و مومنه پس هر یک باید که رد کنند مهریرا که بصاحب خود داده‌اند ذلِکُم آنچه ذکر کرده شد حُکمُ اللّهِ فرمان خدای است یَحکُمُ حکم می‌کند خدای بآن- بَینَکُم میان شما وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدا دانا است بمصالح شما حَکِیمٌ حکم‌کننده بآنچه محض حکمت است بعد از نزول آیت مومنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهر مرتدات ابا نمودند آیت آمد.

صفحه : ۱۲۴۹

وَ إِن فاتَکُم و اگر فوت شود ای مؤمنان از شما شَیءٌ چیزی مِن أَزواجِکُم یکی از زنان شما إِلَی الکُفّارِ بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوند و مهر او بدست شما نیابد فَعاقَبتُم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فَآتُوا الَّذِینَ ذَهَبَت پس بدهید آنان را که رفته‌اند أَزواجُهُم زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته‌اند از شوهران مِثلَ ما أَنفَقُوا مانند آنچه نفقه کردند از مهر آن زن در معالم از إبن عباس رضی اللّه عنه نقل میکند که شش تن از زنان مومن مهاجر مرتده شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم مهور ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از عذاب خدای الَّذِی أَنتُم آنخدای که شما بِهِ مُؤمِنُونَ بدو گرویدگانید حکم اینکه آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهدا مرتفع گشت اینکه احکام منسوخ شد آورده‌اند که روز فتح مکه چون سیّد عالم صلی اللّه علیه و سلّم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعت میل کردند آیت آمد که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای خبرکننده پای بلند قدر إِذا جاءَکَ المُؤمِناتُ چون بیایند بتو زنان گرویده یُبایِعنَکَ بیعت کنند با تو عَلی أَن لا یُشرِکنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللّهِ شَیئاً با خدا چیزی را وَ لا یَسرِقنَ و دزدی نکنند وَ لا یَزنِینَ و زنا نکنند وَ لا یَقتُلنَ و نه‌کشند أَولادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک می‌کردند یا قصد بچه که در شکم دارند بکنند و او را بیفگنند وَ لا یَأتِینَ و نیایند بِبُهتانٍ بدروغی که از روی جهل یَفتَرِینَهُ بربافته‌اند آنرا بَینَ أَیدِیهِنَّ وَ أَرجُلِهِنَّ میان دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرامزاده را نیارند و بدروغ بشوهران نه بندند و در دست و پای خود آورده می‌پرورند وَ لا یَعصِینَکَ و عاصی نشوند در تو فِی مَعرُوفٍ در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است در وی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند فَبایِعهُنَّ پس بیعت کن بایشان عائشه رضی اللّه عنها فرمود که بیعت پیغمبر علیه الصلوة و السلام با زنان بسخن بود و دست آنحضرت ص دست هیچ زن نسوده قولی آنست که زنان دست خود در قدح آب فرو بردند و بعد از ان حضرت ص دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته‌اند امیه خواهر خدیجه رض را فرمود تا بیعت زنان فراگرفت وَ استَغفِر لَهُنَّ اللّهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ به تحقیق خدا آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِیمٌ مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تابنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است برحمت یعنی تا حق سبحانه برحمت خود توفیق نه‌بخشد کسی بدولت ایمان نرسد بیت بی‌رحمت آن پار ز دوزخ نرهند توفیق عزیز است بهر کس ندهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت جز منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان می‌گفتند آیت آمد که.

صفحه : ۱۲۵۰ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان لا تَتَوَلَّوا دوستی مکنید قَوماً غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قَد یَئِسُوا هر آئینه که ناامید شده‌اند یعنی یهود مِنَ الآخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته‌اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول صلی اللّه علیه و سلّم ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لا جرم ناامیداند از ان کَما یَئِسَ الکُفّارُ همچنانکه ناامید شدند کافران مِن أَصحابِ القُبُورِ از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود ناامیداند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته‌اند و از نعیم آن جهان بکلی قطع امید کرده

سورة الصف

مدنیة و هی اربع عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلّهِ پاک و بی‌عیب گفت مر خدایرا ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها است از علویات وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از سفلیات وَ هُوَ العَزِیزُ و او غالب است که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الحَکِیمُ درست‌کار که خلل بافعال او راه نیابد دمیاطی آورده که اصحاب کرام رضی اللّه عنهم گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفره نیران رهانیده بروضه جنان و تحفه روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَل أَدُلُّکُم عَلی

تِجارَةٍ الآیهٔ حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که ای قوم آمد آنچه می‌جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و به اعلی علّیّین فرود آرد ایمان و جهاد است صحابه رض از موت کراهت داشتند آیت آمد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده‌اید لِمَ تَقُولُونَ چرا میگوئید ما لا تَفعَلُونَ آن چیزی را که نمی‌کنید.

صفحه : ۱۲۵۱

کَبُرَ بزرگ است مَقتاً از روی خشم عِندَ اللّهِ بنزدیک خدای أَن تَقُولُوا آنکه بگوئید ما لا تَفعَلُونَ آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علماء آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل است و بآن علماء نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند اینکه سیاست خواهد بود ا تامرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم در شب معراج دیده که لبهای چنین کسان بمقراض آتشین می‌بریدند قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسّری بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فِی سَبِیلِهِ در راه وی صَفًّا صف‌زده در برابر خصم کَأَنَّهُم گویا ایشان در استحکام بُنیانٌ مَرصُوصٌ بناها اندریخته ازار زیر کنایت است از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب و بیکدیگر باز چسپیدن وَ إِذ قالَ مُوسی و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَومِهِ مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قَومِ ای قوم من لِمَ تُؤذُونَنِی چرا میرنجانید مرا بناشنودن فرمان من وَ قَد تَعلَمُونَ و براستی میدانید أَنِّی رَسُولُ اللّهِ آنکه من فرستاده خدایم إِلَیکُم بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده‌ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم اللّه علی نبینا و علیه السلام نشنودند فَلَمّا زاغُوا پس آنهنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی ع أَزاغَ اللّهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُم دلهای ایشانرا از صفت یقین و موقع شک ساخت وَ اللّهُ و خدای لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ راه نمی‌نماید بشناخت خود بیرون‌رفتگان را از دائره فرمان وَ إِذ قالَ و یاد کن آنرا نیز که گفت عِیسَی ابنُ مَریَمَ عیسی پسر مریم علیه السلام مر قوم خود را که یا بَنِی إِسرائِیلَ ای فرزندان یعقوب ع إِنِّی رَسُولُ اللّهِ بدرستی که من فرستاده خدایم إِلَیکُم بسوی شما بحجّت و برهان مُصَدِّقاً در حالتی که باوردارنده‌ام لِما بَینَ یَدَیَّ مر آن چیزی را که پیش من است مِنَ التَّوراةِ از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده‌ام که آن از نزدیک خدا است وَ مُبَشِّراً و مژده‌دهنده‌ام بِرَسُولٍ یَأتِی بفرستاده که می‌آید بدین کامل و شرع شامل مِن بَعدِی از پس زمان من اسمُهُ أَحمَدُ نام او احمد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم یعنی ستاینده‌تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربّی و ربّکم و الفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است در تبیان آورده که اسم آنحضرت ص بسریانی منحمیا است و معنی او آنکه فرستد خدا بشما او را بعد از مسیح ع فَلَمّا جاءَهُم پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالبَیِّناتِ بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص قالُوا گفتند بیشتر بنی اسرائیل هذا اینکه او بما می‌نماید سِحرٌ مُبِینٌ جادوئی است آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر می‌کند.

صفحه : ۱۲۵۲

وَ مَن أَظلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افتَری از کسی که بربندد عَلَی اللّهِ الکَذِبَ بر خدا دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما برآنند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود اینکه آیت آمد که کیست ظالم‌تر از کسی که دروغ بر خدا بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفار وَ هُوَ یُدعی و حال آنکه مفتری خوانده می‌شود یعنی پیغمبر ص او را میخواند إِلَی الإِسلامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی وَ اللّهُ لا یَهدِی و خدا راه ننماید بر ستمکاری القَومَ الظّالِمِینَ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم فرود نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود

که خدای محمّد ص نور او را فرو نشانید و کار او باتمام نخواهد رسید اینکه سخن بجناب رسالت مآب صلی اللّه علیه و سلّم عرض نمودند و غبار ملال بر آئینه دل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیت آورد که یُرِیدُونَ میخواهند یهود لِيُطفِؤُا تا فرونشانند نُورَ اللّهِ نور خدای را که دین و کتاب او است یا نور خدا و رسول او- بِأَفواهِهِم بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی‌ادبانه وَ اللّهُ مُتِمُّ و خدا تمام‌گرداننده است نُورِهِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین علیه الصلوة و التسلیم را قبل از قیام قیامت وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء چراغ صدق و صواب همچون ارادت خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب جهانتاب قطعه شب‌پرك خواهد که نبود آفتاب تا به‌بیند دیده او مرز بوم دست قدرت هر صباحی شمع مهر برفروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِی أَرسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد- رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالهُدی بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَ دِینِ الحَقِّ و بکیش راست که ملّت حنیفه است لِيُظهِرَهُ تا غالب گرداند اینکه دین را عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَ لَو کَرِهَ المُشرِکُونَ و هرچند کاره‌اند مشرکان اظهار دین محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرك.

صفحه : ۱۲۵۳

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَل أَدُلُّکُم آیا دلالت کنم شما را عَلی تِجارَةٍ تُنجِیکُم بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِن عَذابٍ أَلِیمٍ از عذابی دردناك پس بیان تجارت میکند که تُؤمِنُونَ خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آن است که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ بخدای و بفرستاده او وَ تُجاهِدُونَ و جهاد نمائید با کافران فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای بِأَموالِکُم بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان بخرید وَ أَنفُسِکُم و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذلِکُم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شما را از معاملات مربحه إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستید شما که دانید طریق تجارات حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفخات از ابی عبد اللّه تستری قدس سره نقل می‌کند که پسری وی بوی آمد و گفت سبوئی روغن داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضائع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدر تست و اللّه که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از اللّه شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سود تمام آن بودی که پدرش هم نبودی اینکه اشارت بمرتبه فنا است و در باختن سود و مایه در بازار شوق لقا رباعی تا چند ببازار خودی هست شوی بشتاب که از جام فنا مست شوی از مایه و سود دو جهان دست بشوی سودی تو همان بس که تهی‌دست شوی پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید یَغفِر لَکُم بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوبَکُم گناهان گذشته شما در دنیا وَ یُدخِلکُم و درآرد شما را در عقبی جَنّاتٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار آن جویها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِی جَنّاتِ عَدنٍ در بوستانهای جاوید که دار اقامت است ذلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الفَوزُ العَظِیمُ رستگاری است بزرگ وَ أُخری تُحِبُّونَها و مر شما را است نعمتی دیگر در دنیا که آنرا دوست میدارید نَصرٌ مِنَ اللّهِ نصرتی از خدای بر قریش وَ فَتحٌ قَرِیبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم إبن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید است و فتح نظر بجمال ملك مجید و نزد محققان فتح قریب فتح یاب دل است بترقی از مقامات نفس و غنائم اینکه فتح معارف یقینیه باشد و همه مومنان را درین مرتبه شرکت است کما قال وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ و بشارت ده ای محمّد ص مومنان را بنصرت در دنیا و بجنّت در آخرت.

صفحه : ۱۲۵۴

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی‌اند از انصار که در لیلهٔ عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنان را می‌فرماید کُونُوا باشید أَنصارَ اللّهِ نصرت‌کنندگان دین خدای و رسول ص او و تقدیر کلام

چنین است که ای محمّد ص طلب نصرت کن از قوم خود کَما قالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِیسَی ابنُ مَریَمَ لِلحَوارِیِّینَ عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند و در دین او بهمه کس سبقت داشتند مَن أَنصارِی کیستند یاران و نصرت‌کنندگان من و توجه‌نمودگان با من إِلَی اللّهِ بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قالَ الحَوارِیُّونَ گفتند حواریان که درین راه نَحنُ أَنصارُ اللّهِ مائیم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدا دعوت نمودند فَآمَنَت پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طائِفَهٌ مِن بَنِی إِسرائِیلَ گروهی از بنی اسرائیل بعیسی علیه السلام و او را بنده و رسول خدای دانستند وَ کَفَرَت طائِفَهٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم مبعوث شد موافق همه مومنان گفت عیسی عبد اللّه و رسوله آن گروه معونت یافتند حق سبحانه فرمود فَأَیَّدنَا الَّذِینَ آمَنُوا پس قوّت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گرویدند بعیسی ع و رسالت و عبودیت او عَلی عَدُوِّهِم بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او فَأَصبَحُوا پس گشتند مؤمنان ظاهِرِینَ غلبه‌کنندگان بر کافران

سورهٔ الجمعهٔ

مدنیهٔ و هی احدی عشرهٔ آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- یُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند و تنزیه می‌نماید لِلّهِ مر خدایرا ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها است از بدائع علوی وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینها است از کوائن سفلی المَلِکِ بادشاهی که ملك اوست دائم و بی‌زوال القُدُّوسِ پاك از سمت عیب و صفت اختلال العَزِیزِ ارجمند که مثل و نظیر ندارد الحَکِیمِ حکم‌کننده که راستی بجا آرد.

صفحه : ۱۲۵۵

هُوَ الَّذِی بَعَثَ اوست آن کسی که برانگیخت فِی الأُمِّیِّینَ در میان امیان مراد قوم عرب‌اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رَسُولًا مِنهُم فرستاده از جمله ایشان یعنی امّی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته‌اند امیت آنحضرت ص بجهت آن است که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیاء امّی باشد و از جمله در کتاب شعیب علیه السلام مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین و اختم به النبیین و در امّیت آنحضرت ص نکتها است اینجا بسه بیت اختصار میرود مثنوی فیض ام الکتاب پروردش لقب امی خدای زان کردش لوح تعلیم ناگرفته ببر همه ز اسرار لوح داده خبر بر خط اوست انس و جان را سر گر نخواند است خط از ان چه خطر پس صفت نبی ص امی علیه الصلوهٔ و السّلام می‌کند که یَتلُوا عَلَیهِم میخواند بر ایشان آیاتِهِ آیتهای کلام خدای را با آنکه امی است مثل ایشان وَ یُزَکِّیهِم و پاك میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ و می‌آموزاند ایشان را قرآن وَ الحِکمَهَ و احکام شریعت وَ إِن کانُوا و اگرچه بودند اینکه گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و درآموختگانند مِن قَبلُ پیش از بعث محمّد لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا که آن شرك بوده و تتبع دین جاهلیت وَ آخَرِینَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنهُم از مومنان که ایشان لَمّا یَلحَقُوا بِهِم نرسیدند به آنانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین‌اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم می‌شود که اینها عجم‌اند- و اصح اقوال آنست که هر که باسلام درآمده و درمی‌آید بعد از وفات حضرت پیغمبر علیه الصلوه و السلام همه درین آخرین داخل‌اند وَ هُوَ العَزِیزُ و خدای غالب است در امر بعثت هرکرا خواهد برسالت فرستد الحَکِیمُ خداوند حکمت است در اختیار هر پیغمبری ص برای هر امتی ذلِکَ اینکه نبوت یا بعثت فَضلُ اللّهِ افزونی کرم خدای است یُؤتِیهِ میدهد آنرا مَن یَشاءُ هرکرا می‌خواهد وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ و خدا خداوند فضل بزرگ است که نعیم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوراهَ مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بردارند ثُمَّ لَم یَحمِلُوها پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نموده بر آنچه در وی بود کار نکردند کَمَثَلِ الحِمارِ یَحمِلُ هم چون مثل درازگوش است که بردارد أَسفاراً کتابها از علم یعنی رنج می‌برد در حمل آن و از ان نفعی ندارد همچون یهود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمی‌شوند نظم گفت ایزد یحمل اسفار بار باشد علم کان نبود ز هو

علمهای اهل دل حمال‌شان علمهای اهل تن احمال‌شان علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر تن زند باری بود چون بدل خوانی از حق‌گیری سبق چون بگل خوانی سیه سازی ورق بِئسَ بد مثلی است که زده شد مَثَلُ القَومِ مثل گروه یهود الَّذِینَ کَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآیاتِ اللّهِ حجتهای خدای را که دلیل بوده بر نبوت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم وَ اللّهُ لا یَهدِی و خدا راه فلاح نمی‌نماید القَومَ الظّالِمِینَ گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده‌اند و با وجود اینکه که نحن ابناء اللّه و احباؤه و لاف میزنند که لن یدخل الجنّة الّا من کان هودا.

صفحه : ۱۲۵۶

قُل بگو ای محمّد ص یا أَیُّهَا الَّذِینَ هادُوا ای گروه که دین یهودیت دارید إِن زَعَمتُم اگر گمان می‌برید أَنَّکُم أَولِیاءُ لِلّهِ آنکه شما دوستانید مر خدای را مِن دُونِ النّاسِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده‌اند فَتَمَنَّوُا المَوتَ پس آرزو ببرید مرگ را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید راست‌گویان در آنکه شمااید دوستان خدا تا برسید بکراماتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده اینکه به وَ لا یَتَمَنَّونَهُ أَبَداً و حال آنست که یهود تمنّا نکنند مرگ را هرگزاینکه به بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهائی که کرده‌اند چون تحریف احکام توریت و تغییر نعت و صفت محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذّب خواهند شداینکه به وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدا دانا است اینکه به بِالظّالِمِینَ به ستمکاران بر نفس خود قُل بگو ای محمّد با یهود إِنَّ المَوتَ الَّذِی بدرستی که آن مرگی که شما تَفِرُّونَ مِنهُ می گریزید از وی و تمنّا نبرید و از وقوع آن کراهت میدارید فَإِنَّهُ مُلاقِیکُم پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده شوید إِلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ بسوی دانائی آشکارا و نهان فَیُنَبِّئُکُم پس خبر دهد شما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ به آنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا یابید یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده‌اید باحکام شرع إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِن یَومِ الجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسعَوا پس بشتابید إِلی ذِکرِ اللّهِ بسوی یاد کردن خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید در ان وَ ذَرُوا البَیعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رح آن است که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اوّل در روز آدینه باشد اگر موذن متعدد باشند ذلِکُم آن سعی و ترک بیع خَیرٌ لَکُم بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز می‌کنید میان خیر و شر.

صفحه : ۱۲۵۷

فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ پس چون گزارده شد نماز جمعه فَانتَشِرُوا پس پراگنده شوید فِی الأَرضِ در زمین برای تجارت و تصرف در ما یحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَ ابتَغُوا و بجوئید مِن فَضلِ اللّهِ از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش است و گفته‌اند انتشارهم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذکّران و بقولی مراد عیادت بیماران‌ست و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه جستن میامن فضل الهی بدینها تواند بود وَ اذکُرُوا اللّهَ و یاد کنید خدای را کَثِیراً بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت است رباعی از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ذکرست که اهل شوق را در همه وقت آسایش جان باشد و آرامش دل آورده‌اند که روزی حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه کلبی رح از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند رضوان اللّه علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود اگر می‌رفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در

مسجد نمی‌بود ازین وادی آتش بسوی شما روان می‌گشت و مقارن همین حال اینکه آیت نزول اجلال یافت وَ إِذا رَأَوا و چون به‌بینند تِجارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را أَو لَهواً یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزننـد را انفَضُّوا متفرق گردنـد از مجلس و برونـد إِلَیها بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن وَ تَرَکُوکَ و بگذارند ترا قائِماً ایستاده بر منبر قُل ما عِندَ اللّهِ بگو آنچه نزدیک خدا است از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر خَیرٌ بهترست و سودمندتر مِنَ اللَّهوِ از استماع لهو وَ مِنَ التِّجارَةِ و از نفع تجارت چه فوایـد مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَ اللّهُ خَیرُ الرّازِقِینَ و خـدای بهترین روزی‌دهندگان است یعنی آنانکه وسائط ایصال رزق‌اند زیرا که وقت باشد که بخیلی کنند و نیز شاید که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بـدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اوّل آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کجا باید- سوم معلوم نداری که مرا چند بایـد و حق تعالی کافل رزق من است اینکه همه میدانـد و از روی حکمت کامله بمن میرسانـد و شایـد که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من بازگیری و حق سبحانه بگناه از من روزی بازنمیدارد نظم خدائی که او ساخت از نیست هست بعصیان در رزق بر کس نه‌بست ازو خواه روزی که بخشنده اوست برآرنده کار هر بنده است.

صفحه : ۱۲۵۸

سورة المنافقون

مدنیّة و هی احدی عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف بـود از خزرج و میان جهجهاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق رض بود منازعت شـد و مهم بـدان أنجامیـد که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد إبن ابی منافق در ان محل سخنان ناشائسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراگنده شوند و دیگر آنکه چون بمـدینه بازگردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهـد کرد آنرا که خوارتر است و زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت ص خیر الانامی آمـده صلی اللّه علیه و سلّم ازین صورت اخبار نمود و آنحضرت اغماض فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن حضیر سبب پرسید و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم مساعی جمیله بتقدیم رسانیـد و خبر بابن ابیّ رسید بخدمت آن حضرت آمد و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زیـد بن ارقم رض را بخبر دروغ متهم ساختنـد حق سبحانه تصـدیق قـول او را اینکه سوره نـازل گردانیـد که إِذا جاءَکَ المُنافِقُونَ چون بیاینـد بنزدیک تو منافقان یعنی إبن ابی و اصحاب او قالُوا نَشهَدُ گویند ما گواهی میدهیم إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ بدرستی که تو فرستاده خـدائی یعنی مـا منافق نیستیم و بـدل رسالت ترا معتقـدیم وَ اللّهُ یَعلَمُ إِنَّکَ و خـدای میدانـد که تو لَرَسُولُهُ هر آئینه فرستاده اوئی که او ترا فرستاده وَ اللّهُ یَشهَدُ إِنَّ المُنافِقِینَ و خدا گواهی میدهـد که منافقان لَکاذِبُونَ دروغگویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته‌اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگنـد یـاد کردنـد بر اعتقـاد برسالت تو خـدای میدانـد که سوگنـد بـدروغ خوردنـد اتَّخَذُوا أَیمانَهُم فراگرفتنـد منافقان سوگنـدان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن باشنـد فَصَدُّوا پس بازمیدارند مردم را بالغای شهادت عَن سَبِیلِ اللّهِ از دین خـدای یا خود اعراض کننـد از جهاد در راه خدای تعالی إِنَّهُم بدرستی که ایشان ساءَ بد عملی است ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه هستند که میکننـد از سوگند دروغ و اعراض از حق ذلِکَ اینکه حکم حق ببدی اعمال ایشان بِأَنَّهُم آمَنُوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثُمَّ کَفَرُوا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شماایم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان فَهُم لا یَفقَهُونَ پس ایشان نمی‌دانند حقیقت ایمان که

اقرار است بزبان و تصدیق است بدل آورده‌اند که إبن ابی مرد جسیم و نیکو هیهات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نیز بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغمبر علیه السلام آمدندی آنحضرت ص شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد.

صفحه : ۱۲۵۹

وَ إِذا رَأَیتَهُم و چون به‌بینی منافقان را تُعجِبُکَ بشگفت آرد ترا أَجسامُهُم جسمهای ایشان از نرمی و تازگی وَ إِن یَقُولُوا و چون سخن گویند تَسمَع لِقَولِهِم گوش کنی تو مر سخن ایشانرا و سوگند ایشانرا باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبّر کَأَنَّهُم گویا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده‌اند مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح‌اند خالی از علم و نظر یَحسَبُونَ می‌پندارند و گمان می‌برند کُلَّ صَیحَةٍ هر فریادی را که برآید و هر آوازی را که مدینه برکشند که آن صیحه و صدا واقع است عَلَیهِم بر ایشان یعنی بددلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر ص و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ العَدُوُّ ایشانند دشمنان ترا و همه مومنان را فَاحذَرهُم پس حذر کن از مکر و غائله ایشان و بر ایشان ایمن مباش قاتَلَهُمُ اللّهُ هلاک گرداناد خدای ایشانرا یا لعنت کناد خدای بر ایشان أَنّی یُؤفَکُونَ چگونه برگردانیده می‌شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول اینکه آیات قوم إبن ابیّ او را گفتند که اینکه آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن را تاب داد و گفت مرا گفتند ایمان آر آوردم تکلیف کردند که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمّد ص را سجده باید کرد آیت آمد که وَ إِذا قِیلَ لَهُم تَعالَوا و چون گویند منافقان را که بیائید باعتذار یَستَغفِر لَکُم تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللّهِ فرستاده خدای لَوَّوا به‌پیچند رُؤُسَهُم سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن به‌پیچند چنانچه کسی از مکروهی رو بتابد وَ رَأَیتَهُم یَصُدُّونَ و تو می‌بینی ایشانرا که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم وَ هُم مُستَکبِرُونَ و ایشان گردن کشانند سَواءٌ عَلَیهِم یکسان است بر ایشان أَستَغفَرتَ لَهُم آمرزش خواهی مر ایشانرا أَم لَم تَستَغفِر لَهُم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم هرگز خدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ راه فلاح نمی‌نماید گروه بیرون رفتگان را از دائره صلاح.

صفحه : ۱۲۶۰ هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ ایشانند آنان که میگویند مر انصار را که شما لا تُنفِقُوا نفقه مکنید عَلی مَن عِندَ رَسُولِ اللّهِ بر کسانیکه نزدیک رسول خداانـد از فقرای مهاجرین حَتّی یَنفَضُّوا تا متفرق گردند، غلامان نزد خواجگان روند و پسران بپدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَ لِلّهِ و حال آنکه مر خدای راست خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هرکرا خواهد روزی دهد وَ لکِنَّ المُنافِقِینَ لا یَفقَهُونَ و لیکن منافقان نمیدانند که رزّاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی او دهد لا جرم بر اینکه و آن منّت نهد زان سببها او یکی شد پس اگر کم شود هستند اسباب دگر حکم روزی بر سببها می‌نهد بی‌سببها نیز روزی میدهد یَقُولُونَ میگویند اهل نفاق مراد إبن ابی است لَئِن رَجَعنا اگر بازگردیم ما ازین سفر إِلَی المَدِینَةِ بسوی مدینه لَیُخرِجَنَّ الأَعَزُّ هر آئینه بیرون کند عزیزتر مِنهَا الأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مرادش از اعز نفس اخس او بود و غرضش از ان لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات و التسلیمات وَ لِلّهِ العِزَّةُ و مر خدای راست عزّت قدرت و ربوبیت وَ لِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزت نبوّت و شفاعت وَ لِلمُؤمِنِینَ و مر گرویدگان راست عز ایمان و طاعت وَ لکِنَّ المُنافِقِینَ و لیکن منافقان حقیقت عزّت را لا یَعلَمُونَ نمیدانند نقل است که چون سپاه نصرت پناه و نبوی علیه الصلوة و السلام بوادی عقیق رسیدند إبن ابی که عبد اللّه نام داشت و مومنی مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه درآیی تا وقتی که پیغمبر علیه الصلوة و السّلام ترا اذن فرماید و بدانی که اوّل توئی و اعز اوست چون مرکب حضرت رسالت‌پناه علیه السلام رسید بر ان حال اطلاع یافته إبن ابی را اجازت در آمدن داد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان لا تُلهِکُم مشغول

نگرداند شما را أَموالُکَم خواستهای شما وَ لا أَولادُکُم و نه فرزندان شما عَن ذِکرِ اللّهِ از یادکردن خدای چه مقتضای ایمان آن است که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عالم به‌بسته‌ایم مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس وَ مَن یَفعَل ذلِکَ و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزندان از حق بازماند فَأُولئِکَ پس آنگروه هُمُ الخاسِرُونَ ایشان زیانکارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی.

صفحه : ۱۲۶۱

وَ أَنفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید مِن ما رَزَقناکُم از آنچه روزی داده‌ایم شما را و ذخیره آخرت سازید مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ پیش از انکه بیاید أَحَدَکُمُ المَوتُ بیکی از شما اسباب مرگ فَیَقُولَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لَو لا أَخَّرتَنِی چرا بازپس نیفگنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَ أَکُن مِنَ الصّالِحِینَ و باشم از نیک مردان و شایستگان وَ لَن یُؤَخِّرَ اللّهُ و خدای تعالی بازپس نیفکند نَفساً هیچکس را از مرگ إِذا جاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُها وقت رفتن وی یعنی چون امر بآخر رسد چیزی بر ان بیفزایند و از ان کم نکنند وَ اللّهُ خَبِیرٌ و خدای تعالی داناست بِما تَعمَلُونَ بآنچه میکنند آدمیان و حفص آنرا بخطاب میخواند یعنی بآنچه شما می‌کنید از خیر و شر و اللّه اعلم بالصواب

سورة التغابن

مدنیة و هی ثمان عشرة آیة- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- یُسَبِّحُ لِلّهِ بپاکی و بپاکیزگی ستایش می‌نماید مر خدای عز و جل را ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها است از روحانیات وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از جسمانیات لَهُ المُلکُ مر اوراست بادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین زمین و آسمان است وَ لَهُ الحَمدُ و مر اوراست ستایش بر نعمت آفرینش وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ و او بر همه چیزها تواناست هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم و آن کسی است که بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنکُم پس بعضی از شما کافِرٌ ناگرویده‌اند بخالقیت او چون دهریان و طبعیّان وَ مِنکُم مُؤمِنٌ و بعضی از شما باوردارنده‌اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ و خدای تعالی بآنچه شما میکنید بینا است و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد- صفحه : ۱۲۶۲

خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالحَقِّ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلائل وحدانیت‌اند و حق بدان ظاهر شود وَ صَوَّرَکُم و بنگاشت شما را فَأَحسَنَ صُوَرَکُم پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتداد قامت و اعتدال خلقت امام قشیری رح فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن انسان آنست که او را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصه خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکر ستانش چه غم است گر ز بیرون مدد شکر نداری شده غلام صورت بمثال بت‌پرستان تو چه یوسفی و لیکن سوی خود نظر نداری بخدا جمال خود را چو در آئینه به‌بینی بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری وَ إِلَیهِ المَصِیرُ و بسوی اوست بازگشت همه یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ میداند بعلم کامل آنچه در آسمانها است از اصناف مکونات و مکنونات وَ الأَرضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات و مخزونات وَ یَعلَمُ ما تُسِرُّونَ و میداند آنچه می‌پوشید آن را وَ ما تُعلِنُونَ و آنچه آشکارا می‌کنید وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ و خدا دانا است بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار أَ لَم یَأتِکُم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِن قَبلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب أیکه و جز آن فَذاقُوا پس بچشیدند وَبالَ أَمرِهِم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و

مر ایشانراست در آخرت عـذابی دردنـاك بی‌انقطاع ذلِکَ اینکه عـذاب و عقاب مر ایشان‌راست بِأَنَّه کانَت تَأتِیهِم بسبب آنست که بودند که می‌آمدند بدیشان رُسُـلُهُم پیغمبران فرستاده بدیشان بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن و معجزه‌های هویدا فَقالُوا پس ایشان گفتند أَ بَشَرٌ یَهدُونَنا آیا آدمیان مثل ما راه می‌نمایند ما را تعجب کردند از انکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فَکَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَ تَوَلَّوا و روی بگردانیدنـد از تـدبر در بینـائی که بـا ایشـان بود پس خـدای تعـالی ایشانرا هلاك کرد وَ استَغنَی اللّهُ و بی‌نیازی دارد خدای از ایمان خلق وَ اللّهُ غَنِیٌّ و خدای تعالی بی‌نیاز است از عبادت آفریدگان حَمِیدٌ ستوده بی‌ستایش حامدان.

صفحه : ۱۲۶۳

زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا گمان بردنـد آنانکه کافر شدنـد أَن لَن یُبعَثُوا آنکه برانگیخته نخواهنـد شـد قُل بَلی بگو ای محمّـد آری برانگیخته خواهید شد وَ رَبِّی لَتُبعَثُنَّ سوگند بپروردگار من که هرآئینه شـما مبعوث گردید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِما عَمِلتُم و بـآنچه کردهایـد در دنیـا و اخبار بمحاسبه و بمجازات باشـد وَ ذلِکَ و اینکه برانگیختن و جزا دادن عَلَی اللّهِ بر خـدای یَسِیرٌ سـهل و آسان است فَآمِنُوا بِاللّهِ پس ایمان آریـد و بگرویـد بخـدای وَ رَسُولِهِ و بفرسـتاده او محمّد ص وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلنا و بآن روشـنائی که فرسـتادیم بر محمّـد ص مراد قرآن است و آنرا نور گفت که ظـاهر است در اعجـاز بنفس خود و مظهر حقـایق احکام حلال و حرام است وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدای تعالی بآنچه شما می‌کنید از اقرار و انکار خَبِیرٌ داناست یَومَ یَجمَعُکُم یاد کنید روزی را که جمع کند خـدای تعـالی شـما را لِیَومِ الجَمعِ برای آنچه در روز جمع است از حسـاب و جزا و قیـامت را روز جمع گفت که در ان روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آن است که ملائکه و جن و انس ذلِکَ آن روز یَومُ التَّغابُنِ روز زیـان شـدن است یعنی چون مومن مقـام کـافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقـام مومن درآرنـد غبن ظاهر شود کفّار داننـد که زیان‌کارانـد و گفته‌انـد کافر غبن خود را بینـد بترك ایمان و مومن زیان خود را دریابـد بتقصـیر در احسـان یا روز زیان جسـتن است که هر کس سود خود را طلبـد و زیان دیگری وَ مَن یُؤمِن بِاللّهِ و هر که بگرود بخـدای تعالی وَ یَعمَل صالِحاً و بکنـد کارهای شایسـته یُکَفِّر بپوشـد خدای عَنهُ سَیِّئاتِهِ از روی بدیهای ویرا یعنی عفو نماید وَ یُدخِلهُ و درآورد او را جَنّاتٍ تَجرِی ببوسـتانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر قصور یا اشـجار آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاوید باشند در ان أَبَداً همیشه تاکید است در خلود ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ آن عفو گناه و درآوردن به بهشت رستگاری بزرگ است.

صفحه : ۱۲۶۴

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدنـد بوحـدانیت وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن است یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ آن گروه ملازمان دوزخ‌اند خالِدِینَ فِیها باقیماندگان دران یعنی نمیرند وَ بِئسَ المَصِیرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ ما أَصابَ نرسـد بهیچ کس مِن مُصِیبَةٍ هیچ مصیبتی از شدّت مرض و مرگ اهل و ولد إِلّا بِإِذنِ اللّهِ مگر بقضای خـدا یعنی علم وی بهمه مصائب محیط است و اگر خواهد آفریدگار از ان سالم دارد اما برای صـلاح حال بندگان و امتحان ایشـان بصبر و ازدیـاد ثواب و تطهیر از گناه مصـیبت بایشان میرسانـد وَ مَن یُؤمِن بِاللّهِ یَهـدِ قَلبَهُ و هر که تصـدیق میکنـد خـدای را و میداند که مصـیبت بارادت و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که اینکه بلا مراد اللّه است بجان قبول می‌کنـد و از وقوع آن اضـطراب نمی‌نمایـد بزرگان گفته‌اند که بلا آئینه جمال مولی است پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست بایـد داشت نظم هر چه از دست تـو آیـد خوش بود گر همه دریـای پر آتش بود زخم کز دست تو می‌آیـد برون گو بریز از سینه من جوی خون وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ و خـدای بر همه چیزها دانا است صابر و شاکر را میداند وَ أَطِیعُوا اللّهَ و فرمان برید خدای را در فرض وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در سـنت فَإِن تَوَلَّیتُم پس اگر روی بگردانید شما از اطاعت پیغمبر ص او را چه زیـان فَإِنَّما عَلی رَسُولِنَا پس جز اینکه نیست که بر فرسـتاده ما البَلاغُ المُبِینُ رسانیـدنی است هویـدا و او تبلیغ رسالت کرد و آشـکارا وظیفه ابلاغ بجا آورد اللّهُ خدا او است مسـتحق عبادت لا إِلهَ هیچ معبودی بسـزا نیست إِلّا هُوَ مگر او وَ عَلَی اللّهِ و بر خدا نه بر غیر او

فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ پس بایـد که توکل کننـد مومنان چه ایمان اقتضای آن می‌کنـد که کار خود بحق واگذارنـد و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از إبن عباس رضی اللّه عنه منقول است که بعد از هجرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را نمی‌گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی در باره ایشان آیت فرستاد که- صفحه : ۱۲۶۵

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویـدگان إِنَّ مِن أَزواجِکُم بـدرستی که بعضـی از زنـان شـما وَ أَولادِکُم و فرزنـدان شـما که مـانع می‌شونـد از هجرت عَدُوًّا لَکُم دشـمنان‌اند مر شـما را فَاحـذَرُوهُم پس از ایشان حـذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک هجرت منمائیـد اینکه آیت بـدیشان رسـید هجرت کردنـد چون یاران مهاجر را دیدنـد هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضـل شـده قصـد عقـوبت زن و فرزنـد کردنـد کـه مـا از جهت شـما از علم و فضـل بی‌بهره مانـده‌ایم و بـدین سـبب از ایشـان نفقه بازگرفتنـد مراسم مرحمت فروگذاشـتند حق سـبحانه و تعـالی فرمود وَ إِن تَعفُوا و اگر عفو کنیـد از جرمها که کرده‌انـد وَ تَصـفَحُوا و درگذرانیـد وَ تَغفِرُوا و بپوشانیـد آن را و عـذر ایشان بپذیریـد فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ رَحِیمٌ آمرزنده و مهربان است با شما همان معامله کنـد إِنَّما أَموالُکُم جز اینکه نیست که مالهای شـما وَ أَولادُکُم و فرزندان شـما فِتنَهٌ آزمایش است تا ظاهر گردد که کـدام از شـما حق را بر ایشـان ایثار میکنـد و کـدام دل در مال و ولـد بسـته از محبّت الهی کرانه میگیرد وَ اللّهُ عِنـدَهُ و خـدای تعالی نزدیک او است أَجرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ مر کسـی را که محبّت او مر خـدای را و رسول را غالب باشـد بر محبّت مال و فرزنـد فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسـید از عـذاب خـدا و بپرهیزید از موجبات آن مَا استَطَعتُم آنچه توانید اینکه آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا اللّه حق تقاته در کشف الاسـرار آورده که در یک آیت اشاره می‌کنـد بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب امر بماند و واجب حق را رقم نسخ برکشـید زیرا که حق، بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دائره عفو داخل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طـاعت هزار سـاله و معصـیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد بیت بی‌نیازی بین و اسـتغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی نوحه‌گر وَ اسمَعُوا و بشنو سخن خدای را وَ أَطِیعُوا و فرمان برید او را وَ أَنفِقُوا و نفقه کنید خَیراً بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِأَنفُسِکُم برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی میرسد یعنی بشـما میرسد وَ مَن یُوقَ و هر که نگاهداشته شود شُحَّ نَفسِهِ از بخل نفس خود یعنی خـدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولئِکَ پس آن گروه منفقان هُمُ المُفلِحُونَ ایشان رسـتگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِن تُقرِضُوا اللّهَ اگر قرض بدهیـد خـدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قَرضـاً حَسَـناً قرضـی مقرون باخلاص یـا صـدقه دهیـد از طیب نفس یُضاعِفهُ زیاده گردانـد خـدای تعالی آنرا لَکُم برای شـما یکی را ده تا هفصد یا هزار یا چهارصد هزار یا بغیر حساب وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد گناهان شما را که پیش ازین بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَ اللّهُ شَکُورٌ و خـدا جزا دهنـده سپاس‌داران است عطیه جزیـل در برابر صـدقه قلیـل میدهـد حَلِیمٌ بردبـار است بعقوبت ممسـکان و بخیلان تعجیل نمی‌کنـد عالِمُ الغَیبِ وَ الشَّهادَهِ دانای نهان و آشکار است میدانـد آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص العَزِیزُ غالب است انتقام توانـد کشـید از کسـی که صـدقه او خالص نبود الحَکِیمُ حکم‌کننـده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نماید.

صفحه : ۱۲۶۶

سورهٔ الطّلاق

مدنیّهٔ وّ هی اثنتـا عشـرهٔ- آیـهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- آورده‌انـد که عبـد اللّه بن عمر رض زن خود را در حـالت حیض طلاق داد حضرت رسالت‌پناه ص فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیت آمد که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر برگزیـده بگو امت خود را که شـما إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ چون خواهیـد که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صـغیره و

آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدّت ایشان یعنی در طهری بی‌جماع که شمار توان کرد آنرا از عدّت و اینکه طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت درمی‌آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در ان مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایّام را از عدّت حساب نتوان کرد و زن در ان محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رح اعتبار ندارد و نزد امام اعظم رح و امام مالک رح معتبر است پس اگر در طهر بی‌مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رح سنت است و بمذهب آن دو ۲

مام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است وَ أَحصُوا العِدَّةَ و شمار کنید ای مردان عدّت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجزاند یا از احصای آن غافل وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُم و بترسید از خدای تعالی که پروردگار شما است و طلاق بسنّت دهید و بعد از طلاق لا تُخرِجُوهُنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را مِن بُیُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زنان شوهری بوده باشند تا وقتی که عدّت منقضی گردد وَ لا یَخرُجنَ و زنان را نیز باید که بیرون نیایند پس ایشانرا اخراج مکنید إِلّا أَن یَأتِینَ مگر آنکه بیایند بِفاحِشَهٍٔ مُبَیِّنَهٍٔ بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خواند یعنی کرداری ناخوش که روشن‌کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی است که درو حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشانرا بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در ان حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان وَ تِلکَ و اینکه حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللّهِ اندازهای خدای است که مقرر فرموده و از ان بیرون نتوان رفت وَ مَن یَتَعَدَّ و هر که درگذرد حُدُودُ اللّهِ از حدهای خدای فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تَدرِی نمیدانی تو ای طلاق‌دهنده یا نمی‌داند هیچ نفسی لَعَلَّ اللّهَ یُحدِثُ شاید که خدای تو گرداند بَعدَ ذلِکَ پس ازین طلاق أَمراً کاریرا یعنی شاید مر او را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید.

صفحه : ۱۲۶۷

فَإِذا بَلَغنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدّت خود یعنی زمان آخر عدّت فَأَمسِکُوهُنَّ پس نگاهدارید ایشانرا یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بِمَعرُوفٍ به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت است و دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان أَو فارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعرُوفٍ به نیکی یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید وَ أَشهِدُوا و گواه گیرید ذَوَی عَدلٍ مِنکُم دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و اینکه امر مذب است و امام شافعی رح گوید واجبست وَ أَقِیمُوا الشَّهادَهَٔ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لِلّهِ برای طلب ثواب و رضای خدای ذلِکُم اینکه اشهاد و اقامت شهادت یُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَن کانَ یُؤمِنُ هر که هست که میگردد بِاللّهِ بخدا و بآنچه وی فرموده وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز رستخیز و هر چه متعلق است بآن روز وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود از ترس خدای تعالی یَجعَل گرداند و پدید آرد خدای لِلّهِ برای او مَخرَجاً بیرون‌شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت و یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال وَ یَرزُقهُ و روزی دهد ویرا مِن حَیثُ لا یَحتَسِبُ از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد نظم از سببهای بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی‌سبب حق ز جای بخشدت رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال سبب نزول آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و پدر وی بنزدیک پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آمده گفت یا رسول اللّه پسرم باسیری گرفتار شد و مادر وی جزع بسیار میکند و با اینکه همه فقر و فاقه بنهایت رسیده بر آنچه سدّ رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیرد شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول و لا قوّهٔ الّا باللّه العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر ص عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفندان ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و اینکه آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَ مَن یَتَوَکَّل و هر که توکل کند عَلَی اللّهِ بر خدای و کار خود بر او باز گذارد فَهُوَ حَسبُهُ پس خدا بسنده است او

را در کفایت مهم إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای بالِغُ أَمرِهِ رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد ازو فوت نشود قَد جَعَلَ اللّهُ بـدرستی که گردانیده است خدای و پیدا کرده لِکُلِّ شَیءٍ برای هر چیزی از فقر و غنا قَدراً اندازه که از ان در نگذرد یا مقداری از زمان که پس نیفتد ابو ذر غفاری رضـی اللّه عنه روایت کرده که پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم فرموده که من آیتی میـدانم که اگر مردمان آنرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت و من یتق اللّه یجعل له مخرجا خواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای اینکه آیت بر تقوی و توکّل است تقوی نفخه بوستان قرب است و از رتبه معیّت خبر دهد که ان اللّه مع الّذین اتقوا و توکل رائحه گلزار کفایت است و ازو بوی ریحان محبت!!! ان اللّه یحب المتوکلین و بی‌این دو صـفت قـدم در طریق تحقیق نتوان نهاد بیت سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی توکل مرکب راه است و تقوی توشه رهرو در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثهٔ قرو صحابه رض پرسیدند که عدت زنانی که حائض نشوند چیست آیت آمد.

صفحه : ۱۲۶۸

وَ اللّائِی یَئِسنَ و آن زنـانی که نومیـد گشـته باشـند مِنَ المَحِیضِ از حیض بسـبب پیری مِن نِسـائِکُم از جمله زنان شـما إِنِ ارتَبتُم اگر بشک افتاده‌ایـد در حکم ایشان یعنی نمیدانیـد فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عـدّت ایشان ثَلاثَهُ أَشـهُرٍ سه ماه است وَ اللّائِی لَم یَحِضنَ و عدت آنـانکه حـایض نشـده از صـغر سن همچنین بر سه شـهر مقرر است وَ أُولاتُ الأَحمـالِ و خداونـدان بارهای یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ مدتهای زمان عدّت ایشان أَن یَضَعنَ آن است که بنهند حَملَهُنَّ بار خود را خواه مطلقه باشـند خواه متوفی عنها زوجها وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ و هر که بترسـد از خـدای و مراعـات حقوق احکـام وی کنـد یَجعَل پدیـد گردانـد خـدای لَهُ مر آن متقی را مِن أَمرِهِ یُسـراً از کار او آسانی یعنی کار او را برو سـهل سازد ذلِکَ اینکه گفته شـده أَمرُ اللّهِ أَنزَلَهُ حکم خـدای است که فرسـتاد آنرا از لوح محفوظ إِلَیکُم بسوی شـما وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ و هر که پرهیزد از عقاب خـدای و فرمان او برد یُکَفِّر بپوشـد خـدای عَنهُ ازو سَیِّئاتِهِ بدیهای ویرا یعنی عفو کند وَ یُعظِم و بزرگ سازد لَهُ برای او أَجراً مزد را یعنی او را مزد زیاده بدهد أَسـکِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان طلاق داده را مِن حَیثُ سَکَنتُم از آنجا که شـما ساکن شدید مِن وُجدِکُم از وسع خود و طاقت خود یعنی مسـکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش سازید وَ لا تُضـآرُّوهُنَّ و رنـج مرسانیـد مطلقـات را در سـکنی و نفقه لِتُضَـیِّقُوا برای آن که تنـگ گردانیـد عَلَیهِنَّ بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضـرورت شود ایشانرا وَ إِن کُنَّ و اگر باشـند طلاق‌دادگان أُولاتِ حَملٍ خداوند بار یعنی حامله باشند فَأَنفِقُوا عَلَیهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتّی یَضَعنَ حَملَهُنَّ تا وقتی که بنهند بار خود را فَإِن أَرضَعنَ لَکُم پس اگر شـیر دهند اینکه زنان بعد از انقطاع علاقه نکـاح مر فرزنـدان شـما را فَآتُوهُنَّ پس بدهیـد ایشـانرا أُجُورَهُنَّ مزدهـای ایشـان بر شـیر دادن وَ أْتَمِرُوا و مشاورت کنیـد بَینَکُم میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعرُوفٍ به نیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن.

صفحه : ۱۲۶۹

وَ إِن تَعاسَرتُم و اگر دشواری کنید و مضایقه نمائید ای پدر و مادر در ارضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرضِعُ پس برای شیر دادن خواهد لَهُ مر آن فرزند را أُخری زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید لِیُنفِق باید که نفقه دهد ذُو سَعَهٍ خداوند فراخی و توانگری مِن سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کنـد وَ مَن قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَیهِ رِزقُهُ بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگ‌دست است فَلیُنفِق پس باید که نفقه کنـد مِمّا آتاهُ اللّهُ از آنچه خـدا داده است او را لا یُکَلِّفُ اللّهُ تکلیف نکند خدا نَفساً هیچ تنی را إِلّا ما آتاها مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَیَجعَلُ اللّهُ زود باشد که پدید آرد خدای بَعدَ عُسرٍ پس از دشواری و تنگدستی، یُسراً آسـانی و توانگری وَ کَأَیِّن مِن قَریَهٍ و بسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد عَتَت سـرباز زدنـد و اعراض کردنـد عَن أَمرِ رَبِّها از فرمان پروردگار خویش وَ رُسُلِهِ و از سـخن پیغامبران او فَحاسَبناها پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت حِساباً شَدِیـداً حسابی سخت که در ان اسـتقصاء و مناقشه باشـد وَ عَذَّبناها و عـذاب کردیم ایشانرا در دنیا عَذاباً نُکراً عذابی زشت و باهوال چون قوم لوط

علیه السلام یا عذاب کنیم ایشانرا در روز رستخیز بعد از حساب فَذاقَت پس بچشیدند اهل آن دیه وَبالَ أَمرِها عقوبت کار خود را وَ کانَ عاقِبَةُ أَمرِها و بود عاقبت کار ایشان خُسراً زیانکاری و کدام زیان از ان بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم درمانند أَعَدَّ اللّهُ آماده کرده است خدای لَهُم برای مشرکان عَذاباً شَدِیداً عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از عذاب خدای تعالی یا أُولِی الأَلبابِ ای خداوندان عقل الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویده‌اند قَد أَنزَلَ اللّهُ بتحقیق فرستاده است خدای إِلَیکُم ذِکراً بشما پندی یا شرفی که قرآن است و فرستاد بشما.

صفحه : ۱۲۷۰ رَسُولًا فرستاده که محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته‌اند، ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل علیه السلام و بقولی رسول بدل است از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ذاکر و اشهر آن است که سخن بر ذکر اتمام شده و رسول منصوب بمحذوف است تقدیریش اینکه متابعت کنید رسول را که پیوسته یَتلُوا میخواند عَلَیکُم بر شما آیاتِ اللّهِ آیتهای قرآن را که کلام خدای تعالی است مُبَیِّناتٍ روشن کرده شده و حفص بکسر یا خواند یعنی روشن‌کننده و حق سبحانه و تعالی ذکر و رسول فرستاد لِیُخرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا تا بیرون آرد خدای یا قرآن یا رسول آنانرا که گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکی ضلالت إِلَی النُّورِ بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم وَ مَن یُؤمِن بِاللّهِ و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند رسول ویرا وَ یَعمَل صالِحاً و بکند کار ستوده و پاك یعنی خالص از شوب ریا و تصنّع و غرض یُدخِلهُ درآرد او را خدای جَنّاتٍ تَجرِی ببوستان‌هائی که جریان دارد مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر مساکن آن جویهائی خالِدِینَ جاوید باشندگانند فِیها در بهشت أَبَداً همیشه بی‌زوال و انتقال قَد أَحسَنَ اللّهُ بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت لَهُ برای آن مومن عامل رِزقاً روزی و چه روزی اللّهُ خدای بحق الَّذِی خَلَقَ آن که بیافرید سَبعَ سَماواتٍ هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَ مِنَ الأَرضِ و بیافرید از زمین مِثلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده‌اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید یَتَنَزَّلُ الأَمرُ فرو می‌آید فرمان خدای و قضای او بَینَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی همه نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ تا بدانید آنکه خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر آفریدن چیزها قَدِیرٌ توانا است وَ أَنَّ اللّهَ و بدرستی که خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدا تعالی قَد أَحاطَ بدرستی که فرارسیده است بِکُلِّ شَیءٍ عِلماً بهمه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط است بهمه اشیا و از موجودات عینی و غیبی هیچ چیز از دائره علم و قدرت وی خارج نیست رباعی رمزیست ز سر قدرتش کن فیکون با دانش او یکی است بیرون و درون در غیب و شهادت ذره نتوان یافت از دائره قدرت و علمش بیرون.

صفحه : ۱۲۷۱

سورة التّحریم

مدنیة و هی اثنتا عشرة- آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- نقل است که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رض مقداری عسل داشت و هرگاه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بخانه وی آمدی زینب رض ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت ص را در خانه وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عائشه رض و حفصه رض اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت ص بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما که درآید گوئیم از تو بوی مغافیر می‌آید و مغفور صمغ درختی است که عرفط خوانند و رائحه کریهه دارد و حضرت ص بوی خوش را دوست میداشت و از روائح ناخوش محترز می‌بود پس آنحضرت ص صلی اللّه علیه و سلّم روزی شربت عسل آشامیده نزد هر کدام که آمد گفتند یا رسول اللّه ص از شما رائحه مغفور می‌آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده‌ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده‌ام

گفتنـد زنبوران عسل از شـکوفه عرفط چریده بودند امام زاهد رح آورده که چون اینکه صورت مکرر وجود گرفت حضـرت فرمود که حرمت العسـل علی نفسـی فو اللّه لا آکله ابـدا و اینکه سوگنـد از بهر آن خورد تا دیگر کس ویرا از عسل نیارد آیت آمـد که یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر برگزیده لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی ما أَحَلَّ اللّهُ آنچه حلال کرده است خدا لَکَ مر ترا یعنی عسل و روایت اشهر آنست که در روز نوبت حفصه رضـی اللّه عنهـا در خـانه وی رفتی روزی وی باجـازت آنحضـرت بدیـدن پـدر رفته بود ماریه رض قطبیه را طلبیده و بخدمت خود سـرفراز ساخت حفصه رض بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد و حضـرت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود ای حفصه رض راضـی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هسـتم یا رسول اللّه ص فرمود که اینکه سـخن نزد تو امانت است باید که با کس نگوئی او قبول کرد و چون حضـرت ص از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه رض اینکه سخن را با عائشه رضی اللّه عنهـا در میـان نهاده و مژده داده که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم بخانه عائشه رض آمد ازین حکـایت بکنـایت رمزی بـاز گفت و اینکه سوره نـازل شـد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خـدای تعـالی بر تو حلال ساخته یعنی مـاریه و سوگنـد خوردی تَبتَغِی میطلبی بـدین تحریم مَرضـاتَ أَزواجِکَ خوشـنودی زنان خود وَ اللّهُ غَفُورٌ و خـدای آمرزنـده است مر سوگنـد خوردن ترا رَحِیمٌ مهربان است که کفارت سوگند مقرر کرد قَد فَرَضَ اللّهُ بدرستی که مقرر گردانیده خدای و بیان کرده لَکُم برای شـما تَحِلَّةَ أَیمانِکُم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه بسوگند به‌بندند بکفارت توان گشاد و بیان آن در سوره مائده است وَ اللّهُ مَولاکُم و خدا دوست شـما است و متولی کار شـما میسازد برای شما هر چه صلاح شما در ان است وَ هُوَ العَلِیمُ و او داناست بمصالـح بنـدگان الحَکِیمُ صواب کار در هر چه گویـد و کنـد به نسـبت ایشان وَ إِذ أَسَرَّ النَّبِیُّ و یاد کنیـد ای مومنـان چون راز گفت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم و پنهـان سـاخت إِلی بَعضِ أَزواجِهِ بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه رض حَدِیثاً سـخنی را که تحریم ماریه است رضـی اللّه عنهما یا عسل و یا ذکر خلافت شیخین رضی اللّه عنهما بعد ازو که با حفصه رض بسر گفته بود و او با عائشه رض آشکارا کرد.

صفحه : ۱۲۷۲

فَلَمّا نَبَّأَت پس آنهنگام که خبر کرد حفصه رض مر عائشه رض را بِهِ بآن حـدیث وَ أَظهَرَهُ اللّهُ و آشـکارا گردانید خدا و پیغمبر خود را مطلع ساخت عَلَیهِ بر اظهار آن سـخن از حفصه رض عَرَّفَ شـناسا گردانید پیغمبر ص حفصه رض را و خبر داد بَعضَهُ بعضی از ان یعنی فلان سـخنان با تو گفتم و تو اینکه قدر از ان ظاهر ساختی یعنی قصّه تحریم ماریه رض وَ أَعرَضَ و اعراض کرد رسول اللّه ص عَن بَعضٍ از بعضی دیگر یعنی خلافهٔ الشیخین رضی اللّه عنهما ما مراد آن است که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم استقصا نفرمود از روی کرم و با آنکه حفصه رض همه سخنان سری آنحضرت ص را اظهار کرده بود تمام با روی وی نیاورد فَلَمّا نَبَّأَها پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم حفصه رض را بِهِ بآنچه خدا او را بر ان اطلاع داده بود قالَت گفته حفصه رض مَن أَنبَأَکَ هـذا که خبـر داد ترا بـاین که من راز تو آشـکارا کردم قـالَ گفت رسول ص نَبَّأَنِیَ العَلِیمُ خبر داد مرا خداونـد دانـا بخفیّات ضمائر الخَبِیرُ خبردار از مکنونات سـرائر إِن تَتُوبا اگر توبه کنیـد ای حفصه رض و عائشه رض و بازگردید إِلَی اللّهِ بخدای و در آزار دل مبارک آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فَقَد صَغَت قُلُوبُکُما پس بدرستی که گشته است دلهای شمـا از صواب که محـافظت سـر پیغمبر نمی‌کنـد وَ إِن تَظاهَرا و اگر هم پشت شویـد عَلَیهِ بر آزردن دل مقـدس وی فَإِنَّ اللّهَ سـپس بدرستی که خدای هُوَ مَولاهُ او یار و مددگار پیغمبرست ص ویرا نصرت کند وَ جِبرِیلُ و جبرئیل رفیق اوست مددگاری بجای آرد وَ صالِحُ المُؤمِنِینَ و شایسـتگان از مومنان اتباع و اعوان اویند مراد همه صـحابه‌اند رض و بقولی صدیق رض و فاروق رضـی اللّه عنهما که پـدر عائشه رض و حفصه‌انـد رض معاون آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم‌اند که رعنای او برضای فرزنـدان خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین مرتضـی علی رضـی اللّه عنه است وَ المَلائِکَةُ و تمامی فرشـتگان آسـمان و زمین بَعدَ ذلِکَ با وجود اینکه که خدای و جبرئیل و صحابه رض یار اویند ظَهِیرٌ مددگار و معاون و هم‌پشت‌اند در یاری وی عَسی رَبُّهُ شاید که پروردگار او

إن طَلَّقَكُنَّ اگر او طلاق دهد شما را تخویف ازواج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد أن یُبدِلَه آنکه بدل دهد او را خدای أَزواجاً خَیراً مِنکُنَّ زنانی بهتر از شما اینکه اخبارست از قدرت نه از کون وقوع آن، خدای میدانست که پیغمبر ص طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند مُسلِماتٍ اقرارکنندگان بوحدانیت یا گردن‌نهندگان بامر الهی مُؤمِناتٍ باوردارندگان یا اخلاص‌آرندگان قانِتاتٍ نمازگذاران یا فرمانبرداران تَیِّباتٍ بازگشتگان از گناهان یا رجوع‌کنندگان بدرگاه اله عابِداتٍ پرستندگان یا خضوع‌کنندگان سائِحاتٍ هجرت‌کنندگان یا روزه‌داران ثَیِّباتٍ شوهر دیدگان وَ أَبکاراً و دختران بکر إبن عباس رض فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی ع که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازواج حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم درآرد.

صفحه : ۱۲۷۳

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان قُوا أَنفُسَکُم نگاهدارید نفسهای خود را بترک معاصی وَ أَهلِیکُم و اهالی و فرزند خود را بموعظه و نصیحت ناراً وَقُودُهَا النّاسُ از آتشی که آتش‌انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس وَ الحِجارَةُ و سنگ کبریت که در حرارت می‌افزاید یا بتان سنگین که کفّار می‌پرستند یا گنجهای زر و سیم که اصل و منشای آن سنگ است نظم زر و سیم‌اند سنگ زرد و سفید اندرین سنگها بیند امید دلی از سنگ سخت‌تر باید که ز سنگیش راحت افزاید دل ازین سنگ اگر تو بر نکنی سر حسرت بسی بسنگ زنی عَلَیها بر آن آتش مَلائِکَةٌ فرشتگانند یعنی موکل‌اند بر وی زبانیه غِلاظٌ درشت سخنان شِدادٌ سخت‌کاران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوّت ستیز و از چنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یَعصُونَ اللّهَ نافرمانی نکنند خدای را ما أَمَرَهُم در ان چه فرماید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشود تا مخالفت امر باید کرد وَ یَفعَلُونَ و می‌کنند ما یُؤمَرُونَ آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه اخلاص نمایند حق سبحانه فرماید یا ملائکه گویند یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا ای آن کسانیکه کافر شدید لا تَعتَذِرُوا الیَومَ عذر مگوئید که امروز عذر مقبول نیست و فائده نخواهد داد- إِنَّما تُجزَونَ جز اینکه نیست که پاداش داده میشوید ما کُنتُم تَعمَلُونَ آن چیز را که در دنیا بودید که عمل میکردید یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنها که گرویده‌اید تُوبُوا إِلَی اللّهِ بازگردید بخدای تَوبَةً نَصُوحاً بازگشتن خالص یعنی توبه کنید و باز بسر گناه مروید معاذ بن جبل رضی اللّه عنه فرمود که توبه نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانکه شیر عود نکند به پستان حسن بصری رح گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اوّل ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن خدمتی از سر گرفتن با نیاز با حقیقت روی کردن از مجاز عَسی رَبُّکُم چون توبه کنید شاید که پروردگار شما أَن یُکَفِّرَ عَنکُم آنکه درگذراند از شما سَیِّئاتِکُم گناهان شما را وَ یُدخِلَکُم جَنّاتٍ و درآرد شما را ببوستانهائی که پیوسته تَجرِی میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن کی باشد.

صفحه : ۱۲۷۴

یَومَ لا یُخزِی اللّهُ النَّبِیَّ روز که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و رسوا نسازد آنان را نیز که ایمان آورده‌اند با وی یعنی درخواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند نُورُهُم نور ایشان یعنی نوریکه خدای بمومنان عطا کرده یَسعی می‌شتابد و میرود بَینَ أَیدِیهِم در پیش ایشان وَ بِأَیمانِهِم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در ان محل نور منافقان فرو میرود یَقُولُونَ رَبَّنا گویند مومنان که ای آفریدگار ما أَتمِم لَنا تمام گردان بما نُورَنا روشنی ما را یعنی نور ما باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَ اغفِر لَنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ بدرستی که تو بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت او زار قَدِیرٌ توانائی یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر خبردهنده یا بلندقدر جاهِدِ الکُفّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَ المُنافِقِینَ و با منافقان بوعید وَ اغلُظ و درشتی بکار بر عَلَیهِم بر

ایشـان یعنی بهر دو گروه وَ مَأواهُم و مقـام بـاز گشت کـافران و منافقان اگر ایمان نیارنـد و مخلص نشونـد جَهَنَّمُ دوزخ است وَ بِئسَ المَصِیرُ و بـد جای بازگشت است دوزخ ضَرَبَ اللّه مَثَلًا بیان کرد خـدا مثلی لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای آنانکه نگرویده‌اند امرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل زن نوح است علیه السّلام که واعله نام داشت وَ امرَأَتَ لُوطٍ و زن لوط علیه السلام که او را واهله گفتندی کانَتا بودند اینکه دو زن تَحتَ عَبدَینِ در زیر حکم دو بنـده مِن عِبادِنا از بندگان ما صالِحَینِ شایستگان فَخانَتاهُما پس خیانت کردند آن دو زن با آن دو بنده بنفاق و مخالفت دین زن نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی تـا طمع در ایشان کردنـدی چنانچه گـذشت در قصّه ایشان فَلَم یُغنِیا پس دفع نکردنـد اینکه دو پیغمبر ص عَنهُما ازین دو زن مِنَ اللّهِ شَیئاً از عذاب خدا چیزیرا زن نوح ع غرق شد از طوفان و بر سر زن لوط ع سنگ بارید وَ قِیلَ ادخُلَا النّارَ و گفته خواهـد شـد روز قیامت واهله و واعله را که درآییـد بـدوزخ مَعَ الـدّاخِلِینَ باورآیندگان دیگر از کافران حاصل مثل آنست که کفره معاقب می‌شوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر ص است با وجود کفر ایشان هیچ فائده نمیدهد.

صفحه : ۱۲۷۵

وَ ضَرَبَ اللّه مَثَلًا و بیان کرد خدا مثلی لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده‌اند امرَأَتَ فِرعَونَ و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم إِذ قالَت چون گفت رَبِّ ابنِ لِی ای آفریـدگار من بنا کن برای من عِندَکَ نزدیک خود بَیتاً خانه فِی الجَنَّةِ در بهشت یعنی در مقـام قرب مرا جای ده آورده‌انـد که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چار میـخ کرده در آفتاب بیفگنندنـد حق سبحانه ملائکه را فرمود تا بگرد وی درآمد، ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند حکم شد که بر سینه وی نهنـد آسیه دعـا کرد که خـدایا مرا خانه ده در جنّت وَ نَجِّنِی و برهان مرا مِن فِرعَونَ از نفس خبیث فرعون وَ عَمَلِهِ و از کردار او یعنی از عذاب او که میکند بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو نَجِّنِی مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعـان فرعـون حق سبحانه دعـای وی مستجاب کرده حجـاب از پیش وی برداشت و خـانه وی بـوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی بنهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر است که حق سبحانه ویرا بآسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت است و حاصل اینکه مثل آن است که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیـچ ضـرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح ع را با وجود کفر اتصال ایشان با انبیا هیـچ نفع نـداد و مثل زد خـدای برای ازواج طاهره حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم و سائر مومنات وَ مَریَمَ ابنَتَ عِمرانَ و مریم دختر عمران را الَّتِی أَحصَنَت آن زنی که نگاه داشت فَرجَها دامن خود را از حرام و فاحش فَنَفَخنا پس دردمیدیم فِیهِ در گریبان جامه او مِن رُوحِنا از روحی که آفریده بودیم وَ صَدَّقَت و باور داشت مریم و بگروید بِکَلِماتِ رَبِّها بسخنان پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل یـا وعـده‌ها که جبرئیل علیه السلام از خـدای بوی آورد که لاهب لک غلاما زکیا وَ کُتُبِهِ و بکتـاب خـدای یعنی انجیل یا بآنچه خـدا نوشته بود در لوح محفوظ از قصّه وی و پسر وی و حفص بجمع میخوانـد مراد تمام کتب الهی است وَ کـانَت و بود مریم ع مِنَ القانِتِینَ از فرمانبرداران یا از مداومت‌کننـدگان بر وظائف عبادات و تـذکیر برای تغلیب‌ست و اشعار بآنکه طاعت مریم ع که از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون.

صفحه : ۱۲۷۶

سورة الملک

مکّیّة وّ هی ثلثون آیة وّ فیها رکوعان بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ تَبارَکَ بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الَّذِی بِیَدِهِ المُلکُ آن کسی که بـدست قـدرت اوست پادشـاهی و تصـرّف در امور ملک یعنی هرچه خواهـد بکنـد وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ و او بر همه چیزها که خواهـد قَدِیرٌ توانـا است الَّذِی خَلَقَ المَوتَ آنخداونـدیکه بیافریـد مرگ را وَ الحَیاةَ و زنـدگانی را مراد موت آدمیان است در دنیا و

حیات ایشان در آخرت و گفته‌اند مرگ را آفریده بر صورت کبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نه‌رسد الا که بمیرد و حیاة را خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رائحه او بهیچ چیز نه رسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لِیَبلُوَکُم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیا است أَیُّکُم کدام از شما أَحسَنُ نیکوتراند عَمَلًا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است در خبر آمده که کدام نیکوترانـد از روی عقل و پرهیزگارتر از محارم و شتابنده‌تر در فرمانبرداری و گفته‌اند که کدام یادکننده‌ترانـد مرگ را و ترسان‌تر از او و کارسازنده‌تر برای او وَ هُوَ العَزِیزُ و خدا غالب است در ملک خود ترسندگان را شرمنده نمی‌سازد الغَفُورُ آمرزنده است خطیئات ایشان را پوشد الَّذِی آن خدائی که خَلَقَ بیافرید سَبعَ سَماواتٍ هفت آسمان را طِباقاً طبقه طبقه یکی بالای دیگری در معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمری است سفید سیوم آهن است چهارم روئین است و گفته‌اند مس است پنجم نقره است ششم زر است هفتم یاقوت سرخ است ما تَری نه‌بینی تو ای بیننده فِی خَلقِ الرَّحمنِ در آفریدن خدای مر آسمان را مِن تَفاوُتٍ هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فَارجِعِ البَصَرَ پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در ان تفکّر کنی هَل تَری هیچ می‌بینی مِن فُطُورٍ شکافی و نقصان ثُمَّ ارجِعِ البَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را کَرَّتَینِ کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می‌یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نگردد تکرار کن نگریستن را یَنقَلِب بازگردد إِلَیکَ البَصَرُ بسوی تو چشم تو خاسِئاً دور از یافتن عیب وَ هُوَ حَسِیرٌ و او مانده بود از نگریستن به آسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند می‌نگرد عیبی در ان نمی‌یابد.

صفحه : ۱۲۷۷

وَ لَقَد زَیَّنَّا و بدرستی که بیاراستیم ما السَّماءَ الدُّنیا آسمان نزدیک را یعنی آسمان که نزدیک‌تر است بزمین و آرائش دادیم بِمَصابِیحَ بچراغها یعنی بستارگانی که به شبها چون چراغ درخشانند وَ جَعَلناها و گردانیدیم ما ستارگان را رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ رانندگان مر دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند وَ أَعتَدنا و آماده ساختیم لَهُم برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عَذابَ السَّعِیرِ عذاب آتش افروخته در عقبی وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا و مر آنان را است که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِم با آفریدگار ایشان عَذابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَ بِئسَ المَصِیرُ و بد جای بازگشت است دوزخ إِذا أُلقُوا چون درافکنده شوند کافران فِیها در جهنّم سَمِعُوا لَها بشنوند از دوزخ شَهِیقاً آوازی مانند آواز درازگوش که انکر اصوات است یعنی چون کفّار را بدوزخ درآرند دوزخ بفریاد آید وَ هِیَ تَفُورُ و او میجوشد و ایشان را برمی‌آرد و فرو می‌برد چنانچه گوشت در دیگ جوشان تَکادُ تَمَیَّزُ نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الغَیظِ از خشم کافران کُلَّما أُلقِیَ هرگاه که درافکنده شوند فِیها در دوزخ فَوجٌ گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم یا از هر چیزیکه سبب دخول دوزخ باشد سَأَلَهُم سؤال کنند ایشان را خَزَنَتُها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان و عاصیان- أَ لَم یَأتِکُم آیا نیامد بشما نَذِیرٌ بیم‌کننده یعنی پیغمبر ص بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و ازین عذاب بترساند و از فضیحت شما را برهاند قالُوا بَلی گویند آری قَد جاءَنا بدرستی که آمد بما نَذِیرٌ پیغمبری بیم‌کننده فَکَذَّبنا پس تکذیب کردیم قول ویرا یعنی پیغمبر را افراط کردیم در تکذیب حتی نفی انزال و ارسال رسل کردیم وَ قُلنا و گفتیم مر فرستادگان را که بهیچ وجه ما نَزَّلَ اللّهُ فرو نفرستاده است خدای مِن شَیءٍ هیچ چیز از آنچه شما می‌گوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم إِن أَنتُم نیستید شما ای رسولان إِلّا فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ مگر در خطای بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت می‌کنید و گفته‌اند که اینکه خطاب زبانیه است مر کفّار را یعنی زبانیه در جواب ایشان گویند نبوده‌اید شما مگر در گمراهی بزرگ یا نیستید شما خالی مگر در عقوبت بزرگ.

صفحه : ۱۲۷۸

وَ قالُوا و گویند کافران که در دنیا لَو کُنّا نَسمَعُ اگر می‌بودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران را بی‌بحث تفتیش معانی چه از معجزات

ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود أو نَعقِلُ یا تعقل می کردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می‌نمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه می‌نمودیم ما کُنّا نمی‌بودیم امروز فِی أَصحابِ السَّعِیرِ در عداد اهل دوزخ فَاعتَرَفُوا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنبِهِم بگناه خویش و درین وقت اعتراف سودی ندارد فَسُحقاً پس دوری باد از رحمت من لِأَصحابِ السَّعِیرِ مر ملازمان دوزخ را إِنَّ الَّذِینَ یَخشَونَ بدرستی که آنانکه بترسند رَبَّهُم از عذاب پروردگار خود بِالغَیبِ بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند و بخلوتها ناله و فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دل است که پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای عز و جل یعنی بدل ترسگار باشند لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشان را است آمرزش گناهان وَ أَجرٌ کَبِیرٌ و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته‌اند ایمنی از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هر چه می‌ترسند نظم لا تخافوا مژده ترسنده است بهر که می‌ترسد مبارک بنده است خوف و خشیه خاص دانایان بود هر که دانا نیست کی ترسان بود ترسگاری رستگاری آورد هر که درد آرد عوض درمان برد آورده‌اند که کفّار قریش بسهولت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سخنان بی‌ادبانه گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که دیگر سخن در باره آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را از ان آگاه نگرداند آیت آمد وَ أَسِرُّوا و پنهان سازید قَولَکُم سخن گفتن خود را در باره پیغمبر ص أَوِ اجهَرُوا بِهِ یا آشکار کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک او یکسان است، إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی سزای پرستش عَلِیمٌ دانا است بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها است قبل از انکه بر زبان گذرد پس کسی که بضمایر واقف است از تعبیر از ان بسر کند یا بجهر برو پوشیده نخواهد بود أَ لا یَعلَمُ آیا نداند آنچه در دلها است مَن خَلَقَ آنکس که بیافرید دلها را وَ هُوَ اللَّطِیفُ و او دانا است بر بواطن اشیاء و حقایق آن الخَبِیرُ آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هُوَ الَّذِی جَعَلَ اوست خداوندی که گردانید لَکُمُ الأَرضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بر ان فَامشُوا پس برویـد فِی مَناکِبِها در اطراف و جوانب زمین وَ کُلُوا و بخورید مِن رِزقِهِ از روزی حلال خدا که برای شما مقرر و مقدور کرده وَ إِلَیهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگزاری و سپاسداری او بجا آرید.

صفحه : ۱۲۷۹

أَ أَمِنتُم آیا ایمن شدید ای کافران مَن فِی السَّماءِ از آنکس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملك مقرب موکل بر عذاب که جبرئیل ع است ملخص سخن آنکه ایمن شده‌اید أَن یَخسِفَ بِکُمُ الأَرضَ از انکه خدای تعالی یا جبرئیل ع بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را به زمین فَإِذا هِیَ پس آن‌گاه زمین پس از فرو رفتن شما در وی تَمُورُ میگردد و اضطراب‌کنان شما را زیرتر می‌افگند أَم أَمِنتُم آیا ایمن شدید مَن فِی السَّماءِ از انکه در آسمان است عرش او یعنی خدای تعالی یا مقام او بزعم ایشان یا ملك مقرب یعنی جبرئیل ع أَن یُرسِلَ از آنکه فرو فرستد عَلَیکُم بر شما حاصِباً سنگریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فَسَتَعلَمُونَ پس زود بدانید بعد از مشاهده عذاب کَیفَ نَذِیرِ چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند وَ لَقَد کَذَّبَ الَّذِینَ و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش از کفّار اینکه زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاك شدند فَکَیفَ کانَ پس چگونه بود بر ایشان نَکِیرِ عقوبت من یا انکار من بر ایشان یا انزال عذاب أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمیدانند و نمی‌نگرند إِلَی الطَّیرِ بسوی مرغان فَوقَهُم زبر سر ایشان در هوا صافّاتٍ صفها برکشیده می کشایند بالهای خود را وَ یَقبِضنَ و فراهم میگیرند بعد از بسط اجنحه ما یُمسِکُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه إِلَّا الرَّحمنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیائی و صورتی و طبیعتی خاص داد و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیّا ساخت إِنَّهُ بِکُلِّ شَیءٍ بدرستیکه خدای بهمه چیزها بَصِیرٌ بینا است أَمَّن آیا کیست که توان گفت که هذَا الَّذِی اینکه آن کس است که از روی حمایت هُوَ جُندٌ او مددگار است و قائد لشکر لَکُم مر شما را یَنصُرُکُم یاری میدهد مِن دُونِ الرَّحمنِ بجز خدای از عذاب و خشم وی إِنِ الکافِرُونَ نیستند ناگرویدگان إِلّا فِی غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما

فرو نخواهد آمد.

صفحه : ۱۲۸۰ أَمَّن هـذَا الَّذِی آیـا آن کیست که اشـارت توان کرد بـدو که اینکه آن کس است که بمحض عنـایت یَرزُقُکُم روزی میدهـد شـما را إِن أَمسَکَ اگر بازگیرد خـدای- رِزقَهُ روزی خود از شـما بامساك مطر یا ابطال اسـباب که حصول و وصول رزق را وسائط و وسائل‌اند یعنی اگر خدا وظیفه رزق از شـما بازدارد آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق او است و کفر ایشان نه از جهل است بَل لَجُّوا بلکه ستیزه کردند و درافتادند فِی عُتُوٍّ در عناد و سرکشـی از حق وَ نُفُورٍ و رمیدگی از حق و نفرت از راستی أَ فَمَن یَمشِی آیا کسـی که میرود مُکِبًّا عَلی وَجهِهِ سر فرو افگنـده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و راست و چپ خود نمی‌بینـد أَهـدی راه‌یافته‌تر است أَمَّن یَمشِی آیا نکس که میرود سَوِیًّا راست ایسـتاده همه اطراف مشاهده می‌کنـد و رفتن او واقع است عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بر راهی راست رساننده بمقصد و مقصود اینکه مثل است برای کافر گمراه که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مومن راه‌یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوك می‌کند رباعی فرق است میان آنکه از روی یقین با دیده بینا رود اندر راه دین با آنکه دو چشم بسـته بی‌دست کسی هر گوشه همی رود بظن و تخمین قُل هُوَ الَّذِی بگو ای محمّد ص مر مشرکانرا که آن خدائی که شما را بدو دعوت می‌کنم او آن کس است که بقدرت کامله أَنشَأَکُم بیافرید شما را وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمعَ و بـداد شـما را شـنوائی تا سـخنان حق شـنوید وَ الأَبصارَ و دیـدها تا باو دلائل قدرت و بدائع فطرت مشاهده کنید وَ الأَفئِدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصـنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمائیـد و شـما بسـیار می‌شـنوید و می‌بینید و لیکن قَلِیلًا ما تَشکُرُونَ انـدك شـکر میگوئیـد مر اینکه نعمتها را قُل هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُم بگو خـدا آنخـدائی است که بعـد از آفریـدن شـما را پراگنـده ساخت فِی الأَرضِ در زمین یعنی هر یك را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعبـد کنیـد و فرمانبرداری نمائیـد وَ إِلَیهِ تُحشَرُونَ و بسوی او بازگردیـده خواهیـد شـد تا جزای کردار و گفتار خود یابیـد وَ یَقُولُونَ و میگویند آن مشـرکان مر پیغمبر ص و یاران ویرا مَتی کی باشـد هذَا الوَعدُ اینکه وعده حشـر و یافتن جزا إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شـما راست گویان قُل بگو ای محمّد ص در جواب ایشان که إِنَّمَا العِلمُ جز اینکه نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِندَ اللّهِ نزدیک خدای است و غیر او بر ان اطلاع نـدارد وَ إِنَّما أَنَا و جز اینکه نیست که من نَـذِیرٌ بیم‌کننـده‌ام مُبِینٌ آشـکارا یعنی بآمـدن قیامت شـما را بیم می‌کنم اما بزبان آمدن او دانا نیستم.

صفحه : ۱۲۸۱

فَلَمّا رَأَوهُ پس آن هنگـام که بیننـد موعـود را که قیـامت است زُلفَةً نزدیـک خود سِیئَت بـد گردد و زشت شود وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا رویهای آنها که کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد وَ قِیلَ و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا گویند هذَا الَّذِی کُنتُم اینکه آن است که بودیـد شـما که پیوسته بِهِ تَدَّعُونَ بدو تمنا می‌کردید و در طلب او اسـتعجال می‌نمودید امام زاهد رح فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم میکردند و آرزوی هلاك یاران وی میداشتند حق سبحانه حبیب ع خود را فرمود که قُل أَ رَأَیتُم بگو خبر کنیـد مرا إِن أَهلَکَنِیَ اللّهُ اگر هلاک گردانـد خـدا مرا وَ مَن مَعِیَ و آنـانرا که بـا من انـداز مومنان أَو رَحِمَنا یا به بخشـد بر ما و اجل ما را در تاخیر افگنـد فَمَن پس کیست آنکه یُجِیرُ الکافِرِینَ زنهار دهد کافران را مِن عَذابٍ أَلِیمٍ از عـذابی دردناك یعنی مرگ ما شـما را سود نـدارد و حیات ما دفع عـذاب از شـما نکنـد مراد آنست که نجات‌دهنده شـما از عـذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس در انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد قُل بگو ای محمّد ص آنکه ایمان بدو سـبب نجات است هُوَ الرَّحمنُ اوست خـدای بزرگ بخشایش آمَنّا بِهِ گرویده‌ایم بوی وَ عَلَیهِ و برو نه بر غیر او تَوَکَّلنا توکّل کرده‌ایم و کار خود بدو بازگذاشته‌ایم فَسَتَعلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَن هُوَ کیست از ما و شـما آنکه او فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا است قُل أَ رَأَیتُم بگو خبر دهید مرا إِن أَصبَحَ اگر گردد ماؤُکُم آب شـما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی غَوراً فرو رفته بزمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد فَمَن پس کیست آنکه یَأتِیکُم بِماءٍ بیارد

برای شما آبی مَعِینٍ جاری یا ظاهر چنانچه همه کس بینند در آثار آمده که بعد از تلاوت اینکه آیت باید گفت که اللّه ربنا و رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین می‌کرد که فمن یاتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول و المعین یعنی به بیل و مددگاران آب را باز آرند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک از آب چشمه چشم تو غائب شد بگو تا بمعول و معین بازآرند و فی المثنوی المعنوی مثنوی- فلسفی و منطقی مستهان میگذشت از سوی مکتب آن زمان چونکه بشنید آیتی آن ناپسند گفت آریم آب را ما بر بلند یا بزخم بیل و تیزیّ بتر آب را آریم از پستی زبر شب بخفت و دید از یک شیر مرد زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد گفت هان زین چشمه چشم ای شقی با تبر نوری برآر ار صادقی زود برجست و دو چشمش کور دید نور فائض از دو چشمش ناپدید.

صفحه : ۱۲۸۲

سورهٔ القلم

مکّیهٔ وّ هی اثنتان و خمسون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- ن حروف مقطع دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و قول بعضی آن است که غایت ملک اینکه امت از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و یهود بعضی از ان گرفتند و برخی فروگذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علماء آنرا مفاتیح اسمای الهی دانند چنانچه در حرف نون گفته‌اند که مفتاح اسم نور و ناصرست و در معالم گوید که آخر است از حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوح است از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مومنانرا و اشهر آنست که نون اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت او است و او را لیوثا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد درست خود از ابی هریره رضی اللّه عنه نقل کرده که وی گفته که شنودم از رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم که اوّل چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از ان دوات نوشته آنچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدوات وَ القَلَمِ و بقلم اعلی که از نورست و طول او ما بین السماء و الارض و گویند مراد قلمی است که بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دین و دنیا بسیارست وَ ما یَسطُرُونَ و دیگر سوگند خورد بآنچه مینویسند حفظه از احکام وحی و یا آنچه ایشانرا فرماید در تبیان از إبن هصیم نقل فرموده که نون دهن است و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می‌نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد جواب قسم اینست که ما أَنتَ نیستی تو ای محمّد بِنِعمَهِٔ رَبِّکَ به نگاهداشت پروردگار خود بِمَجنُونٍ دیوانه جواب ولید مغیره است که آنحضرت ص را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارت است بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم مشیر است بعلم تفصیلی مندرج در وحدانیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرموده در وحدانیت و بآنچه قلم کشیم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجروه علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جوابش اینکه که تو به نعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو نپوشیده‌اند از اسرار ازل و ابد وَ إِنَّ لَکَ و بدرستی که مر ترا لَأَجراً مزدی و ثوابی است بر کشیدن بار نبوّت غَیرَ مَمنُونٍ منت نانهاده یعنی حق تعالی بیواسطه کسیکه ازو منت باید کشید بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد وَ إِنَّکَ و بدرستی که تو لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوئی بزرگ که آن خوی کس را نبود چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس قوت تحمل آن نیست و گفته‌اند مراد از خلق قرآن است که حق سبحانه ارزانی داشته بود و از عائشه رضی اللّه عنها سؤال کردند از خلق رسول صلی اللّه علیه و سلّم و چگونگی آن فرموده که خلق آنحضرت ص قرآن بوده فی سلسلهٔ الذهب نظم بود هم بحر مکرمت هم کان گوهرش کان خلقه القرآن وصف خلق کسی که قرآن است خلق را نعت او چه امکان است محمّد حکیم قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمّد ص نبوده چه او مشیت خود را بازداشته خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رح گفته که نه از بلا

منحرف شد و نه از عطا متصرف گشت و گفته‌اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقائق اخلاق آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطورست فَسَتُبصِرُ پس زود باشد که بینی ای محمّد وَ یُبصِرُونَ و به‌بینند معاندان تو از اهل مکّه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد بِأَیِّکُمُ المَفتُونُ که کدام است از شما در فتنه و بلایا کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان.

صفحه : ۱۲۸۳

إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعلَمُ او داناتر است بِمَن ضَلَّ بکسیکه گمراه شد عَن سَبِیلِهِ از راه او که راست و چنان کس فی الحقیقت دیوانه بود وَ هُوَ أَعلَمُ و او داناتر بود بِالمُهتَدِینَ براه‌یافتگان بکمال عقل که مومنان‌اند فَلا تُطِعِ المُکَذِّبِینَ پس فرمان مبر تکذیب‌کنندگان یعنی مشرکان مکّه را که ترا بدین آبا دعوت می‌نمایند وَدُّوا لَو تُدهِنُ دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فَیُدهِنُونَ پس ایشان نیز چرب‌زبانی و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند وَ لا تُطِع و فرمانبرداری منمائی کُلَّ حَلّافٍ هر سوگند خورنده را بدروغ که ابو جهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مَهِینٍ سست رای یا خوار و بیمقدار هَمّازٍ عیب‌کننده در عقب مردم یا طعنه‌زننده در روی ایشان مَشّاءٍ رونده بِنَمِیمٍ بسخن‌چینی میان مرد یا غمزه‌کننده مَنّاعٍ بازدارنده لِلخَیرِ مر خیر را یا منع‌کننده از ایمان و احسان مُعتَدٍ ستم‌کننده و از حد درگذرنده أَثِیمٍ بسیار گناه یا زیانکار عُتُلٍّ سخت‌روی و درشت‌خوی بَعدَ ذلِکَ پس ازین همه عیبها زَنِیمٍ حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده‌اند که ولید مغیره هیجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکورست چون رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم اینکه آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند بهر عیبی که رسیده در خود بازیافت مگر حرامزدگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروف است و میدانم که محمّد ص دروغ نگوید در نیم که گفت چگونه اینکه مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان جرأتی نداشت که او را برادرزادگان بودند چشم پر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شدّت خصومت ولید است و ستیزه او بآنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادر است کورا خطائی او را و خاکسار کرد أَن کانَ آیا برای آنکه هست و حفص بر یک همزه خواند بطریق خیر یعنی بجهت آنکه اوست ذا مالٍ خداوند مال وَ بَنِینَ و خداوند پسران چنین کس را فرمان می‌بری إِذا تُتلی عَلَیهِ چون خوانده شود آیاتُنا آیتهای کلام ما قالَ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ گوید اینها افسانه پیشینیان است سَنَسِمُهُ زود باشید که علامت کنیم بداغ عَلَی الخُرطُومِ بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتواند پوشانید در انوار آورده که در روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند.

صفحه : ۱۲۸۴

إِنّا بَلَوناهُم بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا در زوال نعمت کَما بَلَونا أَصحابَ الجَنَّةِ همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده‌اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مرد صالحی را باغی بوده در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفگندی و هر میوه که داشت و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفگندی تا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل آن نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد برویم بمیوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی می‌فرماید إِذ أَقسَمُوا لَیَصرِمُنَّها مُصبِحِینَ یاد کن چون سوگند خوردند وارثان ضروان که پنهان از فقراء بچینند میوه آن باغ را در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد پگاه پس چنین سوگند خوردند وَ لا یَستَثنُونَ و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء اللّه تعالی در شبی که اینکه نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد فَطافَ عَلَیها پس

بیامد بدان باغ طائِفٌ بلای طواف کننده مِن رَبِّکَ از پروردگار تو وَ هُم نائِمُونَ و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان فَأَصبَحَت پس گشت باغ ایشان بآن بلا کَالصَّرِیمِ مانند آن باغی که میوه آن چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب درآمدند فَتَنادَوا پس ندا کردند یکدیگر را مُصبِحِینَ درآمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند همه یکدیگر را و گفتند أَنِ اغدُوا عَلی حَرثِکُم آنکه بامداد بیرون آئید بسوی دروردن کشت خود یعنی ثمار کشته خود إِن کُنتُم صارِمِینَ اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرمانیان پس دلها برداشته روی بباغ نهادند فَانطَلَقُوا پس رفتند بجانب باغ وَ هُم یَتَخافَتُونَ و ایشان سخن آهسته و نرم می‌گفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن أَن لا یَدخُلَنَّهَا الیَومَ عَلَیکُم مِسکِینٌ آنکه باید که درنیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا بهره نگیرد و از حصّه ما کم نشود وَ غَدَوا عَلی حَردٍ قادِرِینَ و بامدادان برفتند بجانب باغ بر قصد منع مساکین، توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فَلَمّا رَأَوها پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالُوا گفتند با یکدیگر إِنّا لَضالُّونَ بدرستی که ما که گم کردگانیم راه باغ خود را چه باغ ما دیروز پر میوه بود و اینکه باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانیهای در و دیوار که آن باغ ایشان‌ست گفتند.

صفحه : ۱۲۸۵

بَل نَحنُ مَحرُومُونَ ما راه گم نکرده‌ایم بلکه ما بی‌بهرگانیم از محصول و میوه آن باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قالَ أَوسَطُهُم گفت فاضل‌ترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین بسن یا صائب‌تر برأی که أَ لَم أَقُل لَکُم آیا نگفتم مر شما را وی روز لَو لا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمی‌کنید خدای تعالی را به بزرگی و نمی‌گوئید انشاء اللّه تعالی قالُوا سُبحانَ رَبِّنا گفتند پاک است خدای ما از انکه در فرستادن اینکه بلا بر ما ستم کرده باشد إِنّا کُنّا ظالِمِینَ بدرستیکه ما بودیم ستمکاران بر خود بمنع درویشان فَأَقبَلَ بَعضُهُم عَلی بَعضٍ پس روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر یَتَلاوَمُونَ ملامت میکردند اینکه آنرا میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذر می‌آورد که تو هم بدان راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند از روی نیاز قالُوا یا وَیلَنا گفتندی وای بما إِنّا کُنّا طاغِینَ بدرستی که هستیم ما از حد گذرندگان در گناهکاری که استثناء نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عَسی رَبُّنا شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم أَن یُبدِلَنا آنکه بدل دهد ما را خَیراً مِنها بهتر از ان باغ إِنّا إِلی رَبِّنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود راغِبُونَ رغبت‌کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی بر ایشان بخشید و باغی پر انگور حیوان نام بر ایشان ارزانی فرمود و دمیاتی گوید که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که دران باغ خوشه انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان گفته‌اند که هر که ببلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرصه تلف افتد باید که او تامل نماید و بداند که بلا باستحقاق او برو نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند حضرت اللّه جل جلاله بهتر و خوشتر از آنچه ازو تلف شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ ضروان داد و پیر رومی ازینمعنی خبر میدهد آنجا که میفرماید ابیات- اوّلم خم شکست و سرکه بریخت من نگفتم که اینکه زیانم کرد صد خم شهد صافی از پی آن عوضم داد و شادمانم کرد کَذلِکَ العَذابُ همچنین است عذاب کردن خدای تعالی در دار دنیا وَ لَعَذابُ الآخِرَةِ أَکبَرُ و هر آئینه عذاب آن سرای بزرگ‌تر است از ان جهت که اینکه عذاب زود رود و زوال یابد و آن عذاب آن سرای ابد الاباد باقی ماند لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند هر آئینه از موجبات عذاب بپرهیزند إِنَّ لِلمُتَّقِینَ بدرستی که مر پرهیزگاران‌راست عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنّاتِ النَّعِیمِ بوستانها بنعمت آن کافران می‌گفتند که اینکه جنّت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحال‌ترایم در عقبی نیز بهمین منوال خواهیم بود حق تعالی رد قول ایشانرا می‌فرماید.

صفحه : ۱۲۸۶

أَ فَنَجعَلُ المُسلِمِینَ آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان را کَالمُجرِمِینَ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات ما لَکُم کَیفَ

تَحکُمُونَ چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکنید به تسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید اینکه التفات از روی تعجب و استبعادست أَم لَکُم کِتابٌ فِیهِ تَدرُسُونَ آیا مر شماراست نوشته نازل شده از آسمان که شما در ان کتاب میخوانید که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَکُم فِیهِ لَما تَخَیَّرُونَ بدرستی که شما را است در ان کتاب آنچه خواهید که برگزینند و آرزو برید أَم لَکُم أَیمانٌ آیا مر شماراست عهدها و پیمانهای موکد بسوگند عَلَینا بالِغَةٌ بر ما که خداوندیم رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده إِلی یَومِ القِیامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَکُم لَما تَحکُمُونَ بتحقیق آنکه مر شماراست در ان عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سَلهُم أَیُّهُم بِذلِکَ زَعِیمٌ بپرس ای محمّد ص مشرکانرا که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید أَم لَهُم شُرَکاءُ یا ایشانرا انبازانند درین قول یا هستند مر ایشانرا بتان که شریک من میسازند فَلیَأتُوا بِشُرَکائِهِم پس گو بیائید بشریکان خود یعنی ایشانرا بیارید بمدد خود إِن کانُوا صادِقِینَ اگر هستید راست‌گویان در آنکه جنّات نعیم بدیشان خواهد رسید یَومَ یُکشَفُ عَن ساقٍ بیارید آن شرکا را در روز که برداشته شود پرده از کاری پر هول امری صعب و مهمی سخت یا برهنه گردد و نموده شود ساق عرش یا تجلّی کند حق تعالی وَ یُدعَونَ إِلَی السُّجُودِ و خوانده شود مردمانرا بسجده کردن مر خدای تعالی را در لباب از ابو موسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که حق تعالی در ان روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده درافتد و در معالم از ابو سعید رض خدری رضی اللّه عنه نقل کرده که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش نور و سجده کند مر او را هر مومنی و مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بر یاد سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یک پاره گردد و نتواند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فَلا یَستَطِیعُونَ پس نتوانند سجده کردن.

صفحه : ۱۲۸۷

خاشِعَةً أَبصارُهُم فروتر بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افگنده و شرمنده باشند تَرهَقُهُم فروگیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و نگونساری وَ قَد کانُوا و بدرستی که بودند در دنیا یُدعَونَ که خوانده می‌شوند إِلَی السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را وَ هُم سالِمُونَ و ایشان تندرست بودند و قادر بر ان چون فرصت فوت کردند پس درین روز حشر جز حسرت و ندامت بهره ندارند قطعه مده فرصت از دست گر بایدت که نگوئی سعادت ز میدان بری که فرصت عزیز است اگر فوت شد بسی دست حسرت بدندان بری فَذَرنِی پس بگذار مرا وَ مَن یُکَذِّبُ و آنرا که تکذیب می کند بِهذَا الحَدِیثِ باین سخن که قرآن است یا بحدیث بعث و حشر، درین آیت تسلیه حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرموده است و تهدید مکذبان سَنَستَدرِجُهُم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم پایه پایه مِن حَیثُ لا یَعلَمُونَ از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشانرا عطائی دهیم و ایشان تفضیل پندارند وَ أُملِی لَهُم و مهلت دهیم ایشانرا در دنیا تا غره شوند آنگاه ایشان را بگیریم إِنَّ کَیدِی مَتِینٌ بدرستی که عقوبت من محکم است که بچیزی دفع نشود چه گرفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد أَم تَسئَلُهُم أَجراً آیا میطلبی ایشان را مزدی بر دعوت و ارشاد فَهُم مِن مَغرَمٍ پس ایشان از تاوان‌زدگی یعنی از غرامت آن مُثقَلُونَ گرانبارانند و بدان سبب روی از تو میگردانند أَم عِندَهُمُ الغَیبُ یا نزدیک ایشان لوح محفوظ است که مغیبات در ان است فَهُم یَکتُبُونَ پس ایشان می‌نویسند در ان که آنچه حکم میکنند در سویت مومن و کافر فَاصبِر لِحُکمِ رَبِّکَ پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی و تحمل آزار کفّار وَ لا تَکُن و مباش در دل تنگی و شتاب زدگی کَصاحِبِ الحُوتِ مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی‌فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت إِذ نادی یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَ هُوَ مَکظُومٌ و او برآمده بود از خشم و اندوه- لَو لا أَن تَدارَکَهُ اگر نه آن بودی که دریافت نِعمَةٌ مِن رَبِّهِ نعمتی از پروردگار او بقبول توبه لَنُبِذَ بِالعَراءِ هر آئینه افگنده شدی بصحرائی خالی از گیاه وَ هُوَ مَذمُومٌ را و ملامت کرده شده بودی.

صفحه : ۱۲۸۸

فَاجتَباهُ رَبُّهُ پس بر گزیـد او را آفریدگار او به نبوت و رسالت و القای وحی بوی فَجَعَلَهُ مِنَ الصّالِحِینَ پس گردانید او را از ستودگان یعنی پیغمبران گفته‌اند که اینکه آیت وقتی نازل شد که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم میخواست که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دل پسند خرّم آن کز صبر باشـد بهره‌منـد چون در افتـادی بگرداب جرح صبر کن و الصبر مفتـاح الفرج صـد هزاران کیمیا حق آفریـد کیمیای همچو صبر آدم ندید آورده‌اند که کوتاه‌نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را بحسد و چشم بد شـهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا پرتو جمال سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم را بآسیب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی از برای عصمت وی از چشم بداین آیت فرستاد وَ إِن یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزلِقُونَکَ و بدرستی که نزدیک بود که آنانکه کافر شدند هر آئینه بلغزانند و بیفکننـد و هلاک کننـد ترا بِأَبصارِهِم بچشـمهای خویش لَمّا سَـمِعُوا الـذِّکرَ آن هنگام که شـنیدند قرآن را میخواندی وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجنُونٌ و میگفتنـد بدرستی که اینکه مرد را دیو گرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وَ ما هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِینَ مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمّد ص صلی اللّه علیه و سلّم مگر اشراف عالمیان بیت ای شـرف جمله عالم بتو روشنی دیده آدم بتو حسن بصری رحمه اللّه گفته که دوای چشم زخم نیست مگر اینکه آیت شریفه

سورة الحاقّة

مکّیهٔ وّ هی اثنتان و خمسون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- الحَاقَّةُ حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوارتر است ترسیدن از ان مَا الحَاقَّةُ چه حـالتی است و چه ساعتی وَ ما أَدراکَ و چه چیز دانا گردانیـد ترا که مَا الحَاقَّةُ چه چیز است و چه حالتی است و چه ساعتی که درو واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسـمای او است کَذَّبَت تکذیب کردند ثَمُودُ وَ عادٌ قبیله ثمود و عاد بِالقارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمان است.

صفحه : ۱۲۸۹

فَأَمّا ثَمُودُ پس اما قبیله ثمود فَأُهلِکُوا پس هلاک کرده شدند بِالطّاغِیَةِ بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قذار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام وَ أَمّا عادٌ و امّا قبیله عاد فَأُهلِکُوا پس هلاک گشتند بِرِیحٍ صَرصَرٍ ببادی سخت و سرد عاتِیَةٍ از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان در خبر است که ذرّه از باد و قطره از آب فرستاده نشود بـدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح ع و هود ع که آب و بـاد طغیان کردنـد حشـر را تمکین ننمودنـد و در تفسـیر کبیر هست که ملائکه باد دبور را ضـبط نتوانسـتند کرد و خـدای سَخَّرَها مسلط کرد آن باد را عَلَیهِم بر قوم عاد سَبعَ لَیالٍ هفت شب وَ ثَمانِیَةَ أَیّامٍ و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چارشـنبه دیگر حُسُوماً روزهـا و شـبها متوالی شوم بر عادیـان فَتَرَی القَومَ پس تو میدیـدی قوم عاد را اگر حاضـر می‌بودی فِیها دران اوقات صَرعی مردگان افتاده کَأَنَّهُم گویا ایشان از عظم اجسام أَعجازُ نَخلٍ بیخهای درخت خرماانـد خاوِیَةٍ بزمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشـته فَهَل تَری لَهُم مِن باقِیَةٍ پس هیـچ می‌بینی مر ایشان را کسـی باقیمانده یعنی همه مسـتاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند قطعه مقرر است که بودند در زمانه بسـی شـهان تخت‌نشین خسروان شاه نشان چو عاصفات قضا از مهیب قهر وزید شدنـد خـاک و از ان خاک نیز نیست نشان وَ جاءَ فِرعَونُ و آمـد فرعون وَ مَن قَبلَهُ و آمدنـد آنها که پیش ازو بودنـد وَ المُؤتَفِکاتُ و اهل دیههای موتفکه بِالخاطِئَةِ بگناه یعنی بشـرک فَعَصَوا پس عاصـی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِم فرستاده پروردگار خود را فَأَخَذَهُم پس بگرفت خدا ایشان را أَخذَةً رابِیَةً گرفتن سـخت و زیاده بر عذاب دیگر امم إِنّا بدرستی که ما لَمّا طَغَی الماءُ آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حـد درگذشت بوقت طوفان حَمَلناکُم برداشتیم پدران شـما را فِی الجارِیَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سـفینه نوح

علیه السلام لِنَجعَلَها تا گردانیم آن کشتی را لَکُم برای شما تَذکِرَةً پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران وَ تَعِیَها و نگاه دارد اینکه پند را أُذُنٌ واعِیَةٌ گوشی نگاه‌دارنده که نفع گیرد بآنچه می‌شنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم علی رضی اللّه عنه را گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی رض پس علی رضی اللّه عنه گفت بعد از ان هیچ چیز فراموش نکردم نظم گرچه ناصح را بود صد داعیه پند را اذنی بباید واعیه گر نبودی گوشهای عیب گیر وحی نادردی ز گردون یک بشیر.

صفحه : ۱۲۹۰ فَإِذا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفخَةٌ واحِدَةٌ یک دمیدن که نفخه صاعقه است وَ حُمِلَتِ الأَرضُ و برداشته شود زمین، وَ الجِبالُ و کوهها از اماکن خود بمجرّد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فَدُکَّتا پس درهم شکسته شوند زمین و کوه دَکَّةً واحِدَةً یک شکستنی و مانند هبا گردند فَیَومَئِذٍ پس آنهنگام وَقَعَتِ الواقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قائم گردد وَ انشَقَّتِ السَّماءُ و بشکافد آسمان از طرف مجرّه فَهِیَ پس آسمان یَومَئِذٍ در آنروز واهِیَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوّت و استواری وَ المَلَکُ و فرشتگان عَلی أَرجائِها بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند وَ یَحمِلُ و بردارند عَرشَ رَبِّکَ عرش پروردگار تو فَوقَهُم بر زبر ملائکه که بر ارجای آسمان‌اند یَومَئِذٍ آن روز ثَمانِیَةٌ هشت ملک و امروز حاملان عرش چهارانند در معالم آورده که در ان روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بز کوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا بآسمانی و گفته‌اند هشت صف از ملائکه عرش را بردارند که ایشانرا نداند الا خدای تعالی یَومَئِذٍ تُعرَضُونَ در آن روز عرض کرده شوید به خدا از برای محاسبه لا تَخفی پنهان نماند بر خدای مِنکُم از کردار و گفتار شما خافِیَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است پس عرض و حساب نه از برای اطلاع است بر ان بلکه برای عدل است و افشای احوال بر خلایق فَأَمّا مَن أُوتِیَ پس اما آنکه داده شود کِتابَهُ کتاب نوشته عمل او بِیَمِینِهِ بدست راست او فَیَقُولُ پس گوید از روی سرور هاؤُمُ اقرَؤُا بیائید و بخوانید کِتابِیَه کتاب مرا که درینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که اینکه کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که حفظه نوشته‌اند درو بشارت جنّت است و بس، چه کتاب حفظ، میان بنده خداوند است و کسی آنرا نه‌بیند و نخواند پس صاحب آن کتاب گوید إِنِّی ظَنَنتُ بدرستی که من بیقین دانستم أَنِّی مُلاقٍ آنکه من بیننده‌ام حِسابِیَه حساب خود را یعنی می‌دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فَهُوَ پس آنکس فِي عِیشَةٍ راضِیَةٍ در زندگانی باشد پسندیده، صافی از کدورت و مقرون بحرمت و حشمت.

صفحه : ۱۲۹۱

فِي جَنَّةٍ عالِیَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُها میوهای آن دانِیَةٌ نزدیک که دست قائم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشانرا گوید کُلُوا بخورید از میوه‌های آن درخت وَ اشرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِیئاً خوردنی و آشامیدنی گوارنده بِما أَسلَفتُم بسبب آنچه عمل کردید فِي الأَیّامِ الخالِیَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم وَ أَمّا مَن أُوتِیَ و اما آنکس که داده شود کِتابَهُ بِشِمالِهِ نامه او را بدست چپ او و بدیهای خویش بیند فَیَقُولُ پس گوید از روی ندامت یا لَیتَنِی لَم أُوتَ ای کاش که داده نشدمی یعنی بمن ندادندی کِتابِیَه کتاب مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی وَ لَم أَدرِ ما و کاشکه ندانستمی که امروز حِسابِیَه چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدّت یا لَیتَها کاشکه مرگی که بدان مردمی در دنیا کانَتِ القاضِیَةَ بودی مرگی حکم‌کننده بفنای ابد تا بعد از ان زنده نشدمی ما أَغنی دفع نکرد عَنِّی از من عذاب را مالِیَه آنچه مرا بود از مال و بقع و تبع هَلَکَ عَنِّی گم گشت از من سُلطانِیَه تسلّط من بر مردم و فرمان‌گذاری یا حجتیکه در دنیا چنگ در ان زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوهُ بگیرید اینکه کس را فَغُلُّوهُ پس در غل کنید وی را یعنی دست او بر گردن بندید ثُمَّ الجَحِیمَ پس در آتش بزرگ صَلُّوهُ درافکنید او را ثُمَّ فِي سِلسِلَةٍ پس آن‌گاه در زنجیری از آتش ذَرعُها که گز آن سَبعُونَ ذِراعاً هفتاد گز باشد ذراع ملک که هر ذراعی هفتاد باع است هر باعی از کوفه تا مکّه فَاسلُکُوهُ پس درآرید او را در ان یعنی بر جسد او بپیچید

محکم تا حرکت نتوانـد کرد کعب الاحبار رضـی اللّه عنه گفته که اگر همه آهنی که در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه از ان زنجیر نباشد و اگر حلقه از ان بر کوهها عالم نهند چون ارزیز بگذارد إِنَّهُ بدرستیکه اینکه کس کانَ لا يُؤْمِنُ بود که ایمان نمی‌آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخـدای بزرگوار وَ لا يَحُضُّ و برنمی‌انگیخت خود را یعنی رغبت نمی‌کرد و حرص نداشت عَلى طَعامِ الْمِسكِينِ بر طعام دادن درویش.

صفحه : ۱۲۹۲

فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر او را امروز هاهُنا حَمِيمٌ اینجـا خویشـی که حمایت کنـد وَ لا طَعامٌ و نیست او را خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غسـاله دوزخیان یعنی زردابه و ریمی که از تنهای دوزخیان میرود لا يَأْكُلُهُ نمیخورنـد غسلین را إِلَّا الْخاطِؤُنَ مگر گناهکاران که سـر همه گناهان کبائر شرک است فَلا پس نچنان است که کافران میگویند که قرآن بافته و ساخته محمّد ص است أُقْسِمُ سوگند میخورم بِما تُبْصِرُونَ بآنچه می‌بینید از مشهودات وَ ما لا تُبْصِرُونَ و بآنچه نمی‌بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یـا باجسام و ارواح یا بانس و جن و یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمّـد صلی اللّه علیه و سلّم و نزول جبرئیل علیه السـلام ص یـا بآثـار رسالت حبیب ص من و انوار ولایت او صـلی اللّه علیه و سلّم جواب قسم اینکه که إِنَّهُ بـدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آئینه خواندن رسولی است كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای که محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم و گفته‌اند جبرئیل علیه السلام وَ ما هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شاعِرٍ سـخن شاعر چنانچه ابو جهل میگوید قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق است وَ لا بِقَوْلِ كاهِنٍ و نیست قرآن سـخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان می‌برده قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ اندکی پند میگیرید یعنی متذکر نمی‌شویـد تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرسـتاده است مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ از پروردگار عالمیان وَ لَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کنـد محمّـد ص چنانچه زعم شما است و بـدروغ بربنـدد عَلَيْنا بر ما بَعْضَ الْأَقاوِيلِ بعضـی سـخنان را لَأَخَذْنا هر آئینه بگیریم ما مِنْهُ بِالْيَمِينِ ازو بقوت و توانائی ثُمَّ لَقَطَعْنا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ ازو رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فَما مِنْكُمْ پس نیست از شـما مِنْ أَحَدٍ هیـچ کس یعنی نیستید شما عَنْهُ حاجِزِينَ ازو دفع کننـدگان آن هلاک را وَ إِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آئینه پندی است لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران را چه ایشان بدان منتفع شوند صفحه : ۱۲۹۳

وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ و بـدرستی که ما میـدانیم أَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضـی از شـما مُكَذِّبِينَ تکذیب‌کنندگانند مر قرآن را وَ إِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَحَسْرَةٌ هر آئینه سـبب حسـرت است عَلَى الْكافِرِينَ مر ناگرویـدگانرا روز قیامت که ثواب اینکه قرآن را مشاهـده کننـد و خود از ان محروم باشـند وَ إِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ درست است بیگمان یعنی یقین است که از نزد حق سـبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح گوئی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و به ثنای بزرگ یاد کن او را

سورة المعارج

مکّیهٔ وّ هی اربع وّ اربعون آیـهٔ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ آوردهانـد که نضـر بن حارث بر در مسـجد الحرام ایسـتاده گفت خـدایا اگر محمّـد بر حق است و آنچه او می‌گویـد از نزدیک تست پس تو سـنگی بباران بر سـر ما یا ما را بعـذاب الیم مبتلا کن آیت آمـد که سَأَلَ سائِلٌ درخواست کرد خواهنـده بِعَذابٍ واقِعٍ عـذابی را که بودنی است لِلْكافِرِينَ برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گوینـد سائـل ابو جهل بوده که گفت فاسـقط علینا کسـفا و قولی آنست که حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم درخواست و اسـتعجال نموده بعـذاب ایشان و بر هر تقـدیر لَيْسَ لَهُ نیست مر آن عـذاب را دافِعٌ دفع‌کننـده که بازدارد آنرا مِنَ اللَّهِ از جهت خدای، چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد اللّه مدفوع نگردد پس در صـفت اللّه میگوید که ذِي الْمَعارِجِ خداوند درجهای بلنـد اسـت یعنی غرفهـای بهشت که برای دوسـتان خـود مهیّا کرده یـا مصاعـدیکه برای صـعود کلمـات طیبـات مقرر فرمـوده تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ بالا میروند فرشـتگان وَ الرُّوحُ و جبرئیل علیه السـلام یا قومی که اعظم‌اند از ملائکه إِلَيْهِ بسوی امر خدای یعنی بموضعی که

خدای فرماید فِی یَومٍ کانَ در روز که هست مِقدارُهُ اندازه او خَمسِینَ أَلفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهـد که سیر کنـد در دنیـا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان بیکروز میرونـد او بـدین مقـدار سال توانـد رفت و إبن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافران بـدین درازی خواهـد گذشت و گفته‌اند در عرصه‌گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهـد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال بازدارنـد و بیان مواقف در جواهر التفسیر بایـد جست و در فتوحات آورده که هر اسـمی را از اسـمای الهی روزی است خـاص که تعلق بـدو دارد و در قرآن- دو روز از انها مـذکور است یوم الرب و ان یوما عند ربک کالف سـنته مما تعدون که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان اسـمای ایّام و سنین ابدیه و سرمدیه در مطاوی اینکه اوراق نگنجد مصرعه هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد.

صفحه : ۱۲۹۴

فَاصبِر پس شـکیبائی کن بر تکذیب منکران صَبراً جَمِیلًا شکیبائی کردن نیکو یعنی بی‌قلق و جزع و شکایت إِنَّهُم بدرستی که کافران یَرَونَهُ می‌بینند روز قیامت را بَعِیداً دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محـال می‌نمایـد وَ نَراهُ و مـا میـدانیم قیـامت را قَرِیباً نزدیک بوقوع یَومَ تَکُونُ السَّماءُ روز که گردد آسـمان کَالمُهلِ مانند قلعی گـداخته یا مثل دردیِ زیت یعنی فلک بگذارد وَ تَکُونُ الجِبالُ و گردد کوهها کَالعِهنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه وَ لا یَسئَلُ حَمِیمٌ و پرسیده نشود هیچ خویشی حَمِیماً از گناه خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سؤال کننـد یُبَصَّرُونَهُم بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شـناسد و باحوال او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مواخذه‌انـد یَوَدُّ المُجرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر لَو یَفتَدِی آنکه فـدا دهد مِن عَذابِ یَومِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِیهِ به پسـران خود یعنی فـدا کنـد بعوض خود پسـران را که عزیزترین خلقان بودنـد به نزد وی تا ایشان عـذاب کشـند و او اخلاص یابد وَ صاحِبَتِهِ و فـدا دهـد زن خود را که یار و هوادار او بوده وَ أَخِیهِ و برادر خود را که هم پشت و مددگار اوست وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤوِیهِ و خویشان خود را که جا نداده‌اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه‌گاه او بوده‌اند وَ مَن فِی الأَرضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِیعاً همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهـد که فدا دهد ثُمَّ یُنجِیهِ پس برهاند او را آن فدا دادن کَلّا حاشا که نمیرهد از عـذاب إِنَّها بـدرستی که آتش دوزخ که مجرم از وی فـدا میدهـد لَظی زمانه ایست خالص نَزّاعَةً کشـنده است لِلشَّوی مر دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست ساله راه یعنی زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تَدعُوا میخواند آتش یعنی می‌کشد یا زبانیه او را میخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند مَن أَدبَرَ وَ تَوَلّی کسیرا که پشت بر حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی.

صفحه : ۱۲۹۵

وَ جَمَعَ و جمع کرده است مـال دنیـا را فَأَوعی پس در باردان کرده نگاه داشـته و حق خـدای تعالی!!! کرده إِنَّ الإِنسانَ بـدرستی که آدمی خُلِقَ آفریـده شـده است هَلُوعاً حریص بر جمع مـال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکنـد که هلوع جانوری است در پس کوه قاف که هر روز هفت صـحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا میخورد و آب هفت دریا را می‌آشامـد و در گرما و سـرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آن است که فردا چه خواهم خورد پس حق سـبحانه و تعالی آدمی را در بی‌صبری و اندیشه روزی بدین تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی است معده چو پر شد سـبب بی‌غمی است آنکـه بسـیری بـود بر سـر سـیری غم روزی بـود خـورد همه عمر ز بیش و ز کم روزی هر روزه ز خـوان کرم و ز ره حرص و املش همچنان هیچ غمی نیست بجز فکر نان إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوعاً جزع کننده باشد و فریادزننده وَ إِذا مَسَّهُ الخَیرُ و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعاً منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه کردن در راه حق و همه آدمیـان برین منوال مخلوق شده‌انـد إِلَّا المُصَلِّینَ مگر نمازگذارنـدگان الَّذِینَ هُم آنـانکه ایشان عَلی صَلاتِهِم بر نماز

خود دائِمُونَ پیوستگانند یعنی بهیچ شغلی از ان باز نمانند و گفته‌اند در وقت ادای صلاهٔ ساکن‌اند و چپ و راست التفات نمی‌نمایند وَ الَّذِینَ فِی أَموالِهِم و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعلُومٌ حقی است دانسته شده مثل زکوهٔ مقدّره و صدقات موظّفه لِلسّائِلِ برای درویش خواهنده وَ المَحرُومِ و برای محتاجی که نخواهد وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کرده‌اند بِیَومِ الدِّینِ بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعات و عبادت وَ الَّذِینَ هُم و آنانکه ایشان مِن عَذابِ رَبِّهِم از عذاب آفریدگار خویش مُشفِقُونَ ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب از مناهی و ملاهی إِنَّ عَذابَ رَبِّهِم بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَیرُ مَأمُونٍ مأمون نیست یعنی از ان ایمن نتواند بود که البته بعاصیان خواهد رسید وَ الَّذِینَ هُم و آنانکه ایشان لِفُرُوجِهِم مر فرجهای خود را حافِظُونَ نگاهدارندگانند.

صفحه : ۱۲۹۶

إِلّا عَلی أَزواجِهِم مگر بر زنان خود أَو ما مَلَکَت یا بر آنکه مالک شده است أَیمانُهُم دستهای ایشان آنها را یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فَإِنَّهُم پس بدرستی که ایشان غَیرُ مَلُومِینَ ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابتَغی پس هر که طلب کند منکحی را وَراءَ ذلِکَ جز اینکه که گفته شد فَأُولئِکَ پس آن گروه هُمُ العادُونَ ایشان از حد درگذرندگانند از وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل اعتدا است وَ الَّذِینَ هُم و آنانکه ایشان لِأَماناتِهِم مر امانتهای خود را وَ عَهدِهِم و پیمانهای خویش را راعُونَ رعایت کنندگان‌اند خواه امانت و همان آفریدگار خواه آفریدگان که همه نگاهداشتنی است و ملاحظه امانت‌گزاری و وفاداری در ان فرونگذاشتنی نظم اگر می‌باید از آتش امانت فرو مگذار قانون امانت بهر عهدی که می‌بندی وفا کن رسوم حق‌گذاری را ادا کن وَ الَّذِینَ هُم و آنانکه ایشان بِشَهاداتِهِم بگواهی خود قائِمُونَ ایستادگانند یا اقامت شهادت می‌کنند در آنچه میدانند از حقوق عباد اللّه و حفص شهادت را بجمع میخواند جهت تنوع اقسام آن وَ الَّذِینَ هُم و آنانکه ایشان عَلی صَلاتِهِم بر نماز خویش یُحافِظُونَ محافظت می‌کنند یعنی بآداب و شرائط آن دوام می‌نمایند و تکرار ذکر صلاهٔ مفتح و مختم اینکه آیات دلیل فضل و شرف اینکه عبادت است بر سائر عبادات و گفته‌اند دوام تعلق بفرائض دارد و محافظت بنوافل أُولئِکَ آن گروه که بدین صفتها موصوف‌اند فِی جَنّاتٍ در بوستانهااند روز قیامت مُکرَمُونَ گرامی‌شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول اینکه آیت مشرکان گرداگرد حضرت رسول اللّه علیه الصلوهٔ و السّلام حلقه زدند و استهزاءکنان گفتند اگر اصحاب محمّد ص طمع میدارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع میداریم که بیش از ایشان یابیم آیت آمد که فَما لِ الَّذِینَ کَفَرُوا پس چیست و چه بوده است مر آنان را که نگرویدند و ازین صفت‌ها که مذکور شد بی‌بهره ماندند قِبَلَکَ بسوی تو مُهطِعِینَ شتابندگانند عَنِ الیَمِینِ از جانب راست وَ عَنِ الشِّمالِ و از طرف چپ عِزِینَ گروه گروه حلقه‌زدگان أَ یَطمَعُ آیا طمع دارد کُلُّ امرِئٍ هر مردی مِنهُم از ایشان أَن یُدخَلَ آنکه آورده شود با مؤمنان جَنَّةَ نَعِیمٍ در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آن است که بی‌نقد ایمان ایشانرا در چهار بازار روضات جنات دخل دهند.

صفحه : ۱۲۹۷

کَلّا نه اینکه چنین است کافران را در بهشت راه نیست إِنّا خَلَقناهُم بدرستی که ما آفریده‌ایم ایشان را مِمّا یَعلَمُونَ از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آنرا که بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نگردد و با اخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنّت نخواهد داشت فَلا پس نچنان است که کفار میگویند أُقسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ المَشارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد و در سالی هر روز از نقطه دیگر طلوع می‌نماید وَ المَغارِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب را هست و بهر روز از نقطه دیگر غروب میکند و گفته‌اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شرق و غرب از دائره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند إِنّا لَقادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلی أَن نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنم یعنی اینکه مشرکان را هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خَیراً مِنهُم بهتر از ایشان و فرمانبردارتر وَ ما نَحنُ بِمَسبُوقِینَ و

نیستیم ما مسبوق‌شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرهُم پس دست بدار از ایشان یَخُوضُوا تا شروع کنند در باطلها وَ یَلعَبُوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتّی یُلاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند یَومَهُمُ روز خود را الَّذِی یُوعَدُونَ آن روز که وعده داده شده‌اند بدان روز که بدرست یا قیامت حکم اینکه آیت به آیت قتال رقم نسخ یافته یَومَ یَخرُجُونَ روز که بیرون آیند ایشان مِنَ الأَجداثِ از گورها سِراعاً شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل ع کَأَنَّهُم گویا که ایشان إِلی نُصُبٍ بسوی علمی که برپا کرده شده یُوفِضُونَ می‌شتابند چنانچه سپاه پراگنده که علم خود قائم بینند و بجانب و شتاب‌کنان روند خاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبصارُهُم دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سر در پیش افگنده تَرهَقُهُم بپوشند ایشانرا یعنی فرو گیرد آنان را ذِلَّةٌ خواری و نگونساری ذلِکَ اینکه است الیَومُ الَّذِی آن روزی که در دنیا کانُوا یُوعَدُونَ بودند که بدان ایشان وعده کرده می‌شدند.

صفحه : ۱۲۹۸

سورهٔ نوح

مکّیهٔ وّ هی ثمان وّ عشرون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ إِنّا أَرسَلنا نُوحاً بدرستی که ما فرستادیم نوح علیه السّلام را إِلی قَومِهِ بسوی گروه او از آل قابیل أَن أَنذِر بآنکه بیم کن قَومَکَ گروه خود را و بترسان مِن قَبلِ أَن یَأتِیَهُم پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک که طوفان است یا عذاب آخرت قالَ گفت نوح علیه السلام یا قَومِ ای گروه من إِنِّی لَکُم نَذِیرٌ بدرستی که من شما را بیم‌کننده‌ام مُبِینٌ آشکارا است بیم کردن من میرسانم بشما أَنِ اعبُدُوا اللّهَ آنکه بپرستید خدای را بیگانگی وَ اتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم یَغفِر لَکُم تا بیامرزد خدای مر شما را مِن ذُنُوبِکُم بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَ یُؤَخِّرکُم و باز پس دارد شما را از عقوبت و مهلکات یعنی زنده دارد شما را إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی نامبرده شده که مدّت زندگانی است منقضی شود إِنَّ أَجَلَ اللّهِ بدرستی که مدّتی که خدای تعالی تقدیر کرده إِذا جاءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لا یُؤَخَّرُ باز پس افگنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود رباعی روز که اجل درآید از پیش و پست شک نیست که مهلت ندهد یک نفست یاری نرسد در آن دم از هیچ کست بر باد شود جمله هوا و هوست لَو کُنتُم اگر هستید شما که بفکر و نظر تَعلَمُونَ بدانید چیزیرا پس اینکه را بدانید که در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح علیه السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذای او فوق الحد کوشیدند و بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح به تنگ آمد قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّی دَعَوتُ قَومِی بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَیلًا وَ نَهاراً شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَم یَزِدهُم پس نیفزود ایشان را دُعائِی خواندن و دعوت کردن من إِلّا فِراراً مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت.

صفحه : ۱۲۹۹

وَ إِنِّی و بدرستی که من کُلَّما دَعَوتُهُم هرگاه که بخواندم ایشانرا بتوحید و عبادت لِتَغفِرَ لَهُم تا تو بیامرزی مر ایشانرا بسبب قبول آن جَعَلُوا درآوردند أَصابِعَهُم انگشتهای خود را فِی آذانِهِم در گوشهای خود و رهگذر مسامع را از استماع دعوت بربستند وَ استَغشَوا و بسر درکشیدند ثِیابَهُم جامهای خود را تا مرا نه‌بینند وَ أَصَرُّوا و ایستادند بر کفر و معصیت وَ استَکبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من استِکباراً سرکشی کردنی بزرگ ثُمَّ إِنِّی پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دَعَوتُهُم دعوت کردم ایشان را جِهاراً آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّی پس بتحقیق که من أَعلَنتُ لَهُم آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی بآشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت را وَ أَسرَرتُ لَهُم و براز نیز گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان إِسراراً راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات بسرّ و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان بازگرفت و زنان

ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلتُ استَغفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّکُم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ کانَ بدرستی که خدا هست غَفّاراً آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یُرسِلِ السَّماءَ بفرستد ابر را عَلَیکُم بر شما مِدراراً بارنده پی‌درپی بن به وَ یُمدِدکُم و مدد دهد شما را بن به بِأَموالٍ بمالهابن به وَ بَنِینَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را بن به وَ یَجعَل لَکُم و بدهد مر شما را بن به جَنّاتٍ بوستانهائی مشتملبر میوهابن به وَ یَجعَل لَکُم و بدهد و جاری گرداند برای شما بن به أَنهاراً جویهای آب ما لَکُم لا تَرجُونَ چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی‌شناسید لِلّهِ مر خدائرا وَقاراً بعظمت و بزرگواری مراد آن است که اعتقاد نمی‌کنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت و قهاری او نمی‌ترسید وَ قَد خَلَقَکُم و حال آنکه بیافریده است شما را أَطواراً گونه‌گونه مختلف در خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و اینکه دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل.

صفحه : ۱۳۰۰ أَ لَم تَرَوا کَیفَ آیا نمی‌بینید که چگونه خَلَقَ اللّهُ بیافرید خدای سَبعَ سَماواتٍ هفت آسمان را طِباقاً طبقه بالای طبقه وَ جَعَلَ القَمَرَ و گردانید ماه را فِیهِنَّ در یکی از ایشان نُوراً روشنی و در بعضی تفاسیر است که جرم قمر در آسمان دنیا است و نور وی میتابد در آسمانها چنانچه بر زمین میتابد و آنها را روشن میسازد وَ جَعَلَ الشَّمسَ و گردانید آفتاب را سِراجاً چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو گرداند و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم را بجهت آن چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید قطعه چراغ و چشم دل چشم و چراغ جان رسول اللّه که شمع ملت است از پرتو احکام او رخشان درین ظلمت‌سرا گر نه چراغ افروختی شرعش کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان وَ اللّهُ أَنبَتَکُم و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم علیه السلام را مِنَ الأَرضِ از زمین پس برست یعنی آدم علیه السلام از خاک نَباتاً رستنی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ یُعِیدُکُم پس باز خواهد برد شما را فِیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر درآرد وَ یُخرِجُکُم و بیرون آرد شما را از قبر إِخراجاً بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَ اللّهُ جَعَلَ و خدای گردانید لَکُمُ الأَرضَ برای شما زمین را بِساطاً مانند فرشی گسترده که آرام گرفتن درو و رفتن برو شاید لِتَسلُکُوا تا میروید مِنها از زمین سُبُلًا فِجاجاً براههای گشاده بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام متأمل شدند اما خواص و رؤسای ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بدتر و جفاکارتر کشته در عصیان و عناد افزودند قالَ نُوحٌ گفت نوح بعد از مشاهده اینکه حال رَبِّ إِنَّهُم ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی عامه امت من عَصَونِی عاصی شدند در من وَ اتَّبَعُوا و پیروی کردند مَن لَم یَزِدهُ آنرا که زیاده نکرد مر او را مالُهُ وَ وَلَدُهُ مال و فرزند او إِلّا خَساراً مگر زیانکاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَ مَکَرُوا و مکر کردند بزرگان قوم مَکراً کُبّاراً مکری بزرگ که بآن سفله و نادانان را بحیله بجانب خود کشیدند و بر ایذای من تحریص کردند.

صفحه : ۱۳۰۱

وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ و گفتند دست باز مدارید آلِهَتَکُم از عبادت خدایان خود وَ لا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا بت ودّ را و آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته وَ لا سُواعاً و نه سواع را و آن بت بصورت زنی بوده وَ لا یَغُوثَ و نه یغوث را و آن بتی بصورت شیری بوده وَ یَعُوقَ و نه یعوق را و آن بتی بصورت اسپی بوده وَ نَسراً و نه نسر را و آن بتی بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که آنها اسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم ع و نوح علیه السلام بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می‌نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان فرمود و قبیله بنی کلب ودّ را داشتند در دومهٔ الجندل و سواع در قبیله هذیل بوده بر ساحل بحر و یغوث را مدحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع بیت- کافران از بت بی‌جان چه تمتع دارند باری آن بت بپرستید که جانی دارد القصه نوح ع علی نبینا و علیه السلام با

حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مداريد وَ قَد أَضَلُّوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم باین بتان كَثِيراً بسیاری را از ضعفا و ادنی- وَ لا تَزِدِ الظّالِمِينَ و میفزای بار خدايا مر ستمكاران را إِلّا ضَلالًا مگر هلاکت و عذاب مِمّا خَطِيئاتِهِم از برای گناهان قوم نوح علیه السلام أُغرِقُوا غرق شدند بطوفان فَأُدخِلُوا ناراً پس درآورده شدند بآتشی یعنی در قبر و گفته‌اند در آخرت فَلَم يَجِدُوا لَهُم پس نيافتند برای خود از انها که بخدای گرفته بودند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای أَنصاراً یاران که عذاب طوفان از ایشان بازدارد آورده‌اند که حق سبحانه حضرت نوح علیه السلام را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ و گفت نوح علیه السلام ای آفریدگار من لا تَذَر عَلَى الأَرضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الكافِرِينَ از ناگرويدگان دَيّاراً دوركننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عام است، یعنی هیچ کافر را زنده مگذار إِنَّكَ إِن تَذَرهُم بدرستی که اگر تو بگذاری ایشانرا يُضِلُّوا عِبادَكَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمايند و گمراه کنند وَ لا يَلِدُوا و نزايند إِلّا فاجِراً مگر فجوركننده كَفّاراً ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غادر باشند.

صفحه : ۱۳۰۲

رَبِّ اغفِر لِي ای پروردگار من بیامرز مرا وَ لِوالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا والد نوح علیه السلام ملك بن متوشلخ بود و مادرش باشهر اقوال شمخا بنت انوش و هر دو مومن بوده‌اند لا جرم درخواست نمود که ایشانرا بیامرزد وَ لِمَن دَخَلَ و مر کسی را که درآید بَيتِيَ بخانه و منزل من يا بكشتى بمن يا بمسجد من مُؤمِناً در حالتی که مومن باشد وَ لِلمُؤمِنِينَ وَ المُؤمِناتِ و بیامرز مردان و زنان گرويده را كه باشند تا قيامت و گفته‌اند مراد اینکه امّت مرحومه‌اند از إبن عباس رضى اللّه عنه منقول است که هم چنانچه دعای نوح علیه السلام در باره كافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که وَ لا تَزِدِ الظّالِمِينَ و میفزای مر ستمكاران را یعنی کافران را إِلّا تَباراً مگر هلاکی بسختی نعوذ باللّه من ذلك

سورة الجنّ

مكّيّة وّ هى ثمان وّ عشرون آية بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ قبل ازين مذکور شد در سوره احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت‌پناه صلى اللّه علیه و سلّم رسید و استماع قرآن نموده ایمان آوردند ماوردی گويد که آنحضرت ص سوره اقرأ ميخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل نجران و چار از نصيبين و صاحب کشاف آورده که از شيصيان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبائل جن‌اند و عامه لشکر ابلیس از ایشان است و آن گروه که ایمان آورده بودند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درين سوره از ان خبر داد که قُل بگو ای محمّد ص أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شده بمن أَنَّهُ استَمَعَ آنكه شنیدند قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند مِنَ الجِنِّ از گروه جن فَقالُوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم إِنّا سَمِعنا بدرستی که ما شنوديم قُرآناً عَجَباً قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که بکلام بشر نماند و کسی بر افشای مثل آن قدرت ندارد يَهدِي راه می‌نمايد إِلَى الرُّشدِ براستی و صواب و صلاح دين و دنيا فَآمَنّا پس گرويديم بِهِ بآن وَ لَن نُشرِكَ و هرگز شرك نياريم و انباز نگيريم بِرَبِّنا بپروردگار خود أَحَداً یکی را از اصنام و ابالسه و غير آن چنانکه پيشتر شرک می‌آورديم وَ أَنَّهُ تَعالى و بدرستی که بزرگ است جَدُّ رَبِّنا ملك آفريدگار ما يا برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صاحِبَةً زنی را چنانچه بعضى از بنی مليح گويند وَ لا وَلَداً و نه فرزندی چنانچه يهود و نصاری در عزير ع و عيسى اعتقاد کنند.

صفحه : ۱۳۰۳

وَ أَنَّهُ كانَ و بدرستی که هست يَقُولُ که ميگويد سَفِيهُنا جاهل و نادان ما یعنی ابليس عَلَى اللّهِ بر خدای شَطَطاً سخنی دور که نسبت

صاحبه و ولد است بوی وَ أَنّا ظَنَنّا و ما پنداشتیم أن لَن تَقُولَ الإنسُ آنکه نگویند آدمیان وَ الجِنُّ و جنیان عَلَی اللّهِ کَذِباً بر خدای دروغی لا- جرم هرچه سفیه ما می‌گفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم معلوم شد که دروغ بر خدای می‌بسته وَ أَنَّه کانَ و بدرستیکه بودند رِجالٌ مِنَ الإِنسِ مردانی از آدمیان که در بعضی امکنه یَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجالٍ مِنَ الجِنِّ بمردانی از جنیان و آن‌چنان بوده که چون کسی به بیابان هولناك رسیدی گفتی پناه می‌برم بسید اینکه وادی از شر سفهای قوم او و اعتقاد او آن بودی که بدان استعاذه آن شخص سالم و مأمون بماند و اهل مکّه در مواطن هایله گفتندی اعوذ بحذیفه بن بدر من شر جن هذا الوادی فَزادُوهُم پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب اینکه استعاذه رَهَقاً کبر و سرکشی و جهل تا گفتند که بزرگی ما بمرتبه است که آدمیان بما پناه میجویند وَ أَنَّهُم و بدرستی که آدمیان یعنی کفّار ایشان ظَنُّوا گمان بردند کَما ظَنَنتُم همچنانکه شما گمان برده‌اید ای جن أن لَن یَبعَثَ اللّهُ آنکه بر نه‌انگیزد خدای أَحَداً یکی را از مردگان برای حساب و جزا وَ أَنّا لَمَسنَا السَّماءَ و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را او برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی درآییم فَوَجَدناها پس یافتیم آسمان را مُلِئَت پرکرده شد حَرَساً شَدِیداً از پاسبانان توانائی محکم یعنی ملائکه که بمنع جن نامزد شده‌اند وَ شُهُباً و از ستارگان درخشنده آتش‌فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته وَ أَنّا کُنّا نَقعُدُ و بدرستی که ما بودیم که ما نشستیم مِنها از آسمان مَقاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمعِ برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می‌نشستیم فَمَن یَستَمِعِ الآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون یَجِد می‌یابد لَهُ برای خود شِهاباً ستاره روشن و آتشبار رَصَداً نگاهدارنده و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی وَ أَنّا لا نَدرِی و بدرستیکه ما نمی‌دانیم أ شَرٌّ أُرِیدَ آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و بازداشتن ما از ان بِمَن فِی الأَرضِ بکسانیکه در زمین‌اند از آدمیان أَم أَرادَ بِهِم یا خواسته است بدیشان رَبُّهُم آفریدگار ایشان رَشَداً خیری و صلاحی.

صفحه : ۱۳۰۴

وَ أَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ و بدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر وَ مِنّا دُونَ ذلِكَ و از ما فروتر ازین هستند یعنی میانه‌روان در خیر و شر کُنّا طَرائِقَ قِدَداً ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری رحمه اللّه نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجعه و رفضه و غیر ایشان در میان جنی نیز هستند وَ أَنّا ظَنَنّا و بدرستی که ما دانستیم أن لَن نُعجِزَ اللّهَ آنکه عاجز نمی‌توانیم ساخت خدائرا هر جا که باشیم فِی الأَرضِ در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را دران عاجز نمی‌توانیم کرد بواسطه سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت وَ لَن نُعجِزَهُ و عاجز نمی‌سازیم وی را هَرَباً از روی گریختن به اطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وَ أَنّا و بدرستی که ما لَمّا سَمِعنَا الهُدی آنهنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیان است آمَنّا بِهِ گرویدیم بوی یا بآنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم که انس و جن را دعوت او فرا رسیده است و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده نظم داخل اندر دعوت او جن و انس تا قیامت امتش هر نوع و جنس اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه و خیل او همه فَمَن یُؤمِن پسر هر که بگرود بِرَبِّهِ به آفریدگار خود فَلا یَخافُ بَخساً پس او نترسد بخسا از نقصان در جزای وی وَ لا رَهَقاً و نه از ستم برود نه از رسیدن عیب بدو وَ أَنّا مِنَّا المُسلِمُونَ و بدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و متدین بدین اسلام وَ مِنَّا القاسِطُونَ و از ما بیدادگرانند بر خود که شرك آرند و فرمان حق نبرند فَمَن أَسلَمَ پس هر که گردن نهد امر خدای را همچنانکه ما گردن نهاده‌ایم فَأُولئِكَ پس آن گروه گردن نهادگان تَحَرَّوا قصد کرده‌اند رَشَداً راه راست را و از ان راه بمقصد خواهند رسید وَ أَمَّا القاسِطُونَ و اما ستمکاران که نگرویدند بحق فَکانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را حَطَباً هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار انس افروخته می‌شود وَ أَن لَوِ استَقامُوا و دیگر وحی کرده‌اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکّه عَلَی الطَّرِیقَةِ بر راه راست یعنی ایمان آرند لَأَسقَیناهُم هر آئینه بدهیم ایشانرا ماءً

غَدَقاً آبی بسیار بعد از قحط و تنگ‌سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم و ازین بزرگ‌تر و بسیارتر نعمتی نیست و جمعی عام گرفته‌اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشانرا بسعت معیشت سر افراز گردانیم.

صفحه : ۱۳۰۵

لِنَفتِنَهُم تا بیازمائیم ایشان را فِیهِ در ان زندگانی که بوظائف شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند وَ مَن یُعرِض و هر که اعراض کند عَن ذِکرِ رَبِّهِ از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاسداری نکند یَسلُکهُ درآرد او را خدای عَذاباً صَعَداً در عذابی سخت که فرح و راحت درو نبود وَ أَنَّ المَساجِدَ و دیگر وحی بمن آمده که مسجدها لِلّهِ مر خدای راست و خاص است بدو فَلا تَدعُوا پس مخوانید در ان مَعَ اللّهِ با خدای أَحَداً یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر ع و مسیح علیه السلام را بالوهیت یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیك لا شریك لك الا شریکا هو لك و گفته‌اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین ص است بقوله جعلت لی الارض مسجدا و طهورا پس در هیچ بقعه و قطع از زمین با یاد خدای دیگری نیکو نباشد رباعی دل را بجز از یاد خدا شاد مکن با یاد وی از کس دگری یاد مکن دل خانه کعبه است ویران مگذار و آنرا بجز از یاد وی آباد مکن وَ أَنَّهُ لَمّا قامَ و بدرستیکه آنهنگام که برخاست عَبدُ اللّهِ بنده خدای یعنی محمّد ص صلی اللّه علیه و سلّم در بطن نخله یَدعُوهُ میخواند خدای را و نماز میگذارد و جن قراءت او می‌شنودند کادُوا یَکُونُونَ نزدیك بود که باشند جن عَلَیهِ لِبَداً بر وی چسپندگان از غایت شوق و ازدحام دور آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد اللّه گفته نکتهای بسیارست و در آثار آمده است که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه شرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آنحضرت ص قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت بر آن نبوده لا جرم در وقت عروج آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بر منازل ملکی با اینکه اسم مذکور شد که سبحان اللّه الذی اسری بعبده و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده نظم ای بنده شعار بندگی دوست کز جمله بندگان کزین اوست دادند ز بندگیش راهی کان راه ندیده هیچ شاهی کفار مکّه مر آنحضرت را صلی اللّه علیه و سلّم گفتند عجب کاری در پیش گرفته و در بزرگ مهلکه شروع نموده ازین مهم برگردد ازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیت آمد که قُل بگو با مشرکان که بهر حال که هست إِنَّما أَدعُوا جز اینکه نیست که میخوانم یعنی می‌پرستم رَبِّی پروردگار خود را وَ لا أُشرِكُ بِهِ و انباز نمی‌گیرم بدو أَحَداً هیچ یکی را قُل إِنِّی لا أَملِكُ بگو بدرستی که من مالك نیستم لَکُم برای شما ضَرًّا دفع ضرری را وَ لا رَشَداً و نه رسانیدن خیر و صلاح یعنی من بنده‌ام و کار بنده پرستش پروردگارست قُل إِنِّی بگو بدرستی که من لَن یُجِیرَنِی زنهار ندهد مرا و در پناه نگیرد مِنَ اللّهِ از عذاب خدای تعالی أَحَدٌ هیچ یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایت نتواند کرد وَ لَن أَجِدَ و نیابم هرگز مِن دُونِهِ بجز وی مُلتَحَداً پناهی که روی بدان آرم.

صفحه : ۱۳۰۶

إِلّا بَلاغاً لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت است شما را مِنَ اللّهِ از نزد خدای وَ رِسالاتِهِ میرسانم پیغامهای فرستاده وی وَ مَن یَعصِ اللّهَ و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر اوراست نارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خالِدِینَ فِیها جاویدان باشند دران أَبَداً همیشه بی‌خلاصی از ان و امروز کافران ترا ضعیف و بی‌یار میدانند و در تو عاصی میشوند حَتّی إِذا رَأَوا تا وقتی که به‌بینند ما یُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده‌اند در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت فَسَیَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود به‌بینند که از گروه مومن و کافر مَن أَضعَفُ کیست ضعیف‌تر ناصِراً از جهت یار وَ أَقَلُّ عَدَداً و کیست کمتر از روی عدد و معلوم میشود که ناصر که قوی‌تر است و بیشتر و یار که ضعیف‌تر است و کمتر کفار بعد از استماع اینکه آیت گفتند آیا اینکه موعود کی خواهد بود آیت آمد که قُل بگو آنچه وعده کرده‌اند راست و درست است لیکن

وقت آن بر من مخفی است إِن أَدرِی نمیدانم أَ قَرِیبٌ آیا نزدیک‌ست ما تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده‌اید از عذاب أَم یَجعَلُ لَهُ رَبِّی یـا مقرر کرده اسـت خـدای من مر او را أَمَداً زمـانی دور عـالِمُ الغَیبِ اوست داننـده پوشـیدها فَلا یُظهِرُ پس آشـکارا نسـازد و مطلع نگرداند عَلی غَیبِهِ بر غیبی که مخصوص است بعلم او أَحَداً یکی را إِلّا مَنِ ارتَضی مگر آنرا که پسـندد مِن رَسُولٍ از فرستاده خود را بر بعضـی از ان اطلاع دهـد تا معجزه وی بود مراد ازین رسول محمّـد است صـلی اللّه علیه و سـلّم فَإِنَّهُ یَسلُکُ پس بـدرستی که در می‌آرد خـدای یعنی میسازد مِن بَینِ یَدَیهِ از پیش روی آن رسول پسـندیده علیه السـلام وَ مِن خَلفِهِ و از عقب وی رَصَداً نگهبانان از ملائکه که ویرا پاس میدارند لِیَعلَمَ تا بداند نبیّ موحی الیه أَن قَد أَبلَغُوا آنکه برسانیدند جبرئیل علیه السـلام و ملائکه که بوقت نزول وحی بـا وی می‌باشـند رِسالاتِ رَبِّهِم فرسـتاده‌های پروردگار خود را بی‌تغییر و تبـدیل وَ أَحاطَ و فراگرفته است علم خـدای و شامل شـده بِما لَدَیهِم بآنچه نزدیک رسل و ملائکه وَ أَحصی و شـمرده است کُلَّ شَیءٍ همه چیزیرا عَدَداً از روی عدد تا آنکه قطره‌های باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه را میداند مراد کمال علم است بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دائره علم او خارج نیست بیت هر چه دانستنی است در دو جهان نیست از علم شاملش پنهان.

صفحه : ۱۳۰۷

سورةُ المزّمّل

مکّیهٔ وّ هی عشـرون آیهٔ- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده‌اند که حضـرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم در مبدأ بعث نماز گزاردی و بگلیمی خود را پوشـیده داشتی و از خـدیجه رضـی اللّه عنها منقول است که آن مثل چادری بوده چهارده ذراع نصـفی بر بالای ما بودی و نیمی رسول علیه الصـلوهٔ و السّـلام پوشـیدی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا أَیُّهَا المُزَّمِّلُ ای گلیم در خود پیچیـده و گفته‌انـد زمل بمعنی حمل‌ست یعنی ای بردارنـده بار نبوّت قُمِ اللَّیلَ برخیز بشب یعنی بنماز إِلّا قَلِیلًا مگر انـدکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقادیر ثلثه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرمود که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن نِصفَهُ نیم شب است أَوِ انقُص یا کم کن مِنهُ از نیمه شب قَلِیلًا اندکی تا بثلث بازآید و ازین کمتر نشاید أَو زِد یا زیاده کن عَلَیهِ بر نیمه شب تـا بثلثان رسـد و غایت اینکه باشـد وَ رَتِّلِ القُرآنَ و بتانّی و شـمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرتِیلًا روشن کردنی چنانچه سامع شـمار آن توانـد کرد و از مرتضـی علی رضـی اللّه عنه، نقل کرده‌انـد که مراد بترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف إِنّا سَنُلقِی بـدرستی که زود باشـد که مـا وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَیکَ بر تو قَولًا ثَقِیلًا سـخنی گران یعنی کلامی مشـتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سـماع آن بر کافران و تعقل در ان بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته‌اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشدّ صورتهای وحی بود که آن سـرور صلی اللّه علیه و سلّم مثل آواز!!! صدای شنودی و از مجرد صوتی بی‌اعتماد بر مخارج فراگرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج می‌نمود و ازین جهت در انحال ثقلی تمام بسید انام میرسد چنانچه از عائشه رضـی اللّه عنها منقول است که در روزی که سـر ما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی برو فرود می‌آمد و از جبین مبارکش قطرات عرق میچکیـد و در حین نزول وحی بر آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پـای شـتر خم گشـتی و اگر تکیه بر ران یکی از یـاران داشتی خوف شکسـتن آن بودی و درین محـل روی گـل گونش برافروختی مصـرعه بسـان گل که بصـحن چمن برافروزد و در بحر الحقائق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال اللّه تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سـماویه صورتی اجمال دارد چه متصـدق و مطابق همه است که مصدقا لما بین یدیه پس ثقـل قرآن اشارت است بجامعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصـیلیه چه جامع امرین اثقل و اشـرف و اکمل و اعظم خواهـد بود و کشـنده چنین بـاری جز صـاحب جمعیت نشایـد نظم حمل چنین بار بمقـدار تست کار کسـی نیست که اینکه کار تست کس نتواند

زدن اینجا نفس قوت اینکه کار تو داری و بس إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیلِ بـدرستی که ساعت شب یا عبادتی که ناشـی شود بشب یا قیام بشـب هِیَ أَشَدُّ وَطئاً آن سـخت‌تر است از جهت رنـج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغـایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلهـا بتصـرف در باب معیشت مشـغول باشـند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شـده متوجه محراب عبادت تواننـد شـد بیت خـاموش شـده عالم بشب تا چست باشـی در طلب زیرا که بانگ عربـده تشویش خلوت‌گاه تست وَ أَقوَمُ و راست‌تر است قِیلًا از جهت مقال یعنی خوانـدن قرآن در شب صواب‌تر است که دل فارغ باشـد و زبان با دل موافقت نمایـد بزبان میخوانـد و بدل تفکر میکند و ناشته الیل گفته‌اند که میان مغرب و عشا است یا ما بعد عشا تا صـبح و بقول عائشه رضـی اللّه عنها که ناشـته آن باشد. که از خواب برخیزد.

صفحه : ۱۳۰۸

إِنَّ لَکَ بـدرستی که مر ترا فِی النَّهارِ در روز سَبحاً طَوِیلًا آمـد و شـد دراز است یعنی تصـرف در امور خلق و اشـتغال بدعوت ایشان پس در شـبها توجه بادای تهجـد اولی باشـد وَ اذکُرِ اسمَ رَبِّکَ و یاد کن نام پروردگار خود را باسـمای حسـنی او را بخوان وَ تَبَتَّل و بریـده شو از خلق و توجه کن إِلَیهِ بسوی او بعبادت تَبتِیلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی اللّه مجرد ساز و بهمگی روی بـدو آر فرد دل درو بنـد بغیرش بگسـل هر چه جز اوست برون کن از دل رَبُّ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ بـدل است از رَبِّکَ یعنی یاد کن نـام پروردگـار خود را که خداونـد مشـرق و مغرب است لا إِلهَ هیـچ معبودی نیست سـزاوار عبادت إِلّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذهُ پس فراگیر او را وَکِیلًا کارساز خود و مهمات با او گـذارد وَ اصبِر و صبر کن عَلی ما یَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هزلیات وَ اهجُرهُم و ببر از ایشان هَجراً جَمِیلًا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر اینکه حکم بآیت قتال منسوخ است وَ ذَرنِی وَ المُکَذِّبِینَ و بگـذار مرا با مکـذبان أُولِی النَّعمَهِٔ خداونـدان تنعم یعنی کار صـنادید قریش با من گذار وَ مَهِّلهُم و مهلت ده ایشانرا قَلِیلًا مهلتی انـدک یعنی در انـدک زمانی مکافات و هم ایشانرا بر تکـذیب امام زاهد رح آورده‌اند که میان نزول اینکه آیت و حرب بدر و هلاکت سـرداران عرب نبوده مگر اندک وقتی إِنَّ لَدَینا بدرستی که نزدیک ما است در آخرت برای دشـمنان دیـن أَنکالًا بنـدهای گران کـه بـدان مقیـد شونـد وَ جَحِیماً و آتشـی بزرگ افروخته که در ان بسوزنـد وَ طَعاماً ذا غُصَّهٍٔ و خوردنی بـا صـفت در گلو گرفتنی یعنی در حلق گیرد چون ضـریع و زقوم وَ عَـذاباً أَلِیمـاً و عـذابی دردنـاک غیر ازینها که کنه آنرا نشـناسد مگر خدای تعالی در لباب آورده که بعد از نزول اینکه آیت حضـرت رسالت‌پناه صـلی اللّه علیه و سلّم بیهوش شده بیفتاد و گفت که اینکه وعـده‌ها راست شود یَومَ تَرجُفُ الأَرضُ روز که بلرزه درآید زمین وَ الجِبالُ و بجنبد کوهها وَ کانَتِ الجِبالُ و گردند کوههای با عظمت کَثِیباً تلهای ریگ مَهِیلًا پراگنـده یعنی کوههای سـخت چون ریگ روان شوند از هیبت آنروز إِنّا أَرسَـلنا بدرستی که فرسـتادیم ما إِلَیکُم بسوی شـما ای اهل مکّه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمّد صـلی اللّه علیه و سلّم شاهِداً عَلَیکُم گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهـد بر اجابت دعوت او و امتناع از ان کَما أَرسَـلنا همچنانکه فرسـتادیم إِلی فِرعَونَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام را.

صفحه : ۱۳۰۹

فَعَصی پس عاصـی شـد فِرعَونُ الرَّسُولَ فرعون در ان پیغمبر و اجـابت دعوت او نکرد فَأَخَـذناهُ پس گرفتیم او را أَخـذاً وَبِیلًا گرفتنی سخت یعنی بـآبش غرق کردیم و از راه آب بـآتش بردیم تهدیـد کفـار قریش درین آیت منـدرج است فَکَیـفَ تَتَّقُونَ پس چگـونه نگهداریـد ای مشـرکان نفسـهای خود را إِن کَفَرتُم اگر بمانیـد بکفر خود یَومـاً از عـذاب روزی که هول آن یَجعَلُ الوِلـدانَ گرداند کودکان را شِیباً پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و میشایـد که مبالغه باشـد در درازی آن روز السَّماءُ آسـمان مُنفَطِرٌ بِهِ شـکافته شود بسـختی و هیبت آن روز کانَ وَعـدُهُ هست وعده خـدای تعالی بحـدوث اینکه وقائع و وقوع اینکه حوادث مَفعُولًا بودنی إِنَّ هـذِهِ بـدرستی که اینکه آیتها تَذکِرَهٌٔ پندی و عبرتی است

فَمَن شاءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ فرا گیرد إِلی رَبِّهِ بقرب آفریدگار خود سَبِیلًا راهی بدین موعظه آورده‌اند که بعد از نزول آیت قم الیل الا قلیلا حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم و صحابه رض شبها برخاستندی و چون مقادیر نصف و کمتر از ان و بیشتر از ان مشتبه بودی از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نبوده باشد تا روز نماز گزاردندی تا بحدیکه قدم مبارک آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم ورم کرد و نحافت بر جسد همایونش غالب شد و منکران خدای امّا هذا فقد شقی فی ربه درافکندند حق سبحانه تعالی بعد از یک سال آن بار گران از مومنان برداشته آیت فرستاد که إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو یَعلَمُ میداند أَنَّکَ تَقُومُ آنکه تو برمی‌خیزی در شب برای نماز أَدنی کمتر مِن ثُلُثَیِ اللَّیلِ از چار دانگ شب وَ نِصفَهُ و نماز میگذاری نیمه شب وَ ثُلُثَهُ و سه یکی از وی وَ طائِفَةٌ و برمیخیزند بهمین منوال گروهی مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ از آنانکه با تواند از اصحاب تو وَ اللّهُ و خدای تعالی یُقَدِّرُ اللَّیلَ وَ النَّهارَ اندازه میکند شب و روز را او میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند خدای أَن لَن تُحصُوهُ آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت- فَتابَ عَلَیکُم پس بازگشت بشما بعفو و تخفیف در رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقرَؤُا پس بخوانید ما تَیَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ القُرآنِ از قرآن مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَن سَیَکُونُ داند خدای تعالی آنکه باشند مِنکُم از شما.

صفحه : ۱۳۱۰ مَرضی بیماران وَ آخَرُونَ یَضرِبُونَ و دیگران که سفر کنند فِی الأَرضِ در زمین یَبتَغُونَ می‌طلبند مِن فَضلِ اللّهِ از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت می‌نمایند و از وجوه حلال کسب میکنند وَ آخَرُونَ یُقاتِلُونَ و دیگران که کارزار می‌کنند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارت و مجاهدان را از جهاد رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لا جرم از شما تخفیف فرمود فَاقرَؤُا ما تَیَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسّر شود مِنهُ از قرآن در نماز و اینکه امر بر سبیل فریضه است و گفته‌اند قرآن بخوانید در غیر نماز و اینکه امر بطریق مندوب و استحباب است و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده و آن سه آیت‌ست یا دو صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبد اللّه بن عمر رضی اللّه عنه هست که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم ویرا فرمود که ختم قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول اللّه در خود قوتی می‌یابم یعنی زودتر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب و باز گفت مرا قوّت زیاده هست فرمود که در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رح باسناد خود از انس رضی اللّه عنه نقل میکند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمانبرداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقراءت پانصد آیت اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ و بپای دارید نماز مفروضه را وَ آتُوا الزَّکاةَ و بدهید زکوة واجبه را وَ أَقرِضُوا اللّهَ و قرض دهید خدای را قَرضاً حَسَناً قرض نیکو اشارت است بانفاقات مستحبه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن وَ ما تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِأَنفُسِکُم برای نفسهای خود مِن خَیرٍ از نیکی تَجِدُوهُ بیابید آنرا عِندَ اللّهِ نزدیک خدای بیت برگ عیش بگور خویش فرست- کس نیارد ز پس تو پیش فرست هُوَ خَیراً او بهتر است وَ أَعظَمَ و بزرگتر أَجراً از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفصد و از ان نیز بیشتر یا بغیر حساب وَ استَغفِرُوا اللّهَ طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدا آمرزگار است بندگان را- رَحِیمٌ مهربان بر ایشان که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشترست.

صفحه : ۱۳۱۱

سورة المدّثر

مکّیة وّ هی ستّ وّ خمسون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ جابر بن عبد اللّه رضی اللّه عنه، نقل میکند از حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا

بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه بازگشتم و گفتم مرا پوشانید جامها بر من بپوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه درپوشیده و گفته‌اند مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس رسالت در برافکنده قُم برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای باداى مراسم نبوت فَأَنذِر پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند وَ رَبَّکَ فَکَبِّر و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن وَ ثِیابَکَ فَطَهِّر و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رضی اللّه عنه، فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته‌اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تخط بمدد اللّه فی کلّ نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره‌مند گردی بمدد و تائید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول اللّه ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبّت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را شناسد در نظری همه چیز خرد نماید و هر که خدای را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رح گوید ازینجا دانستم معنی قول خدای را و ثیابک فطهر نظم در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی وارش از لوح خشم و شهوت دور تا بپاکیزگی شوی مشهور وَ الرُّجزَ فَاهجُر و از همه گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش وَ لا تَمنُن تَستَکثِرُ و عطا مده تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا آنرا بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز باداى رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان وَ لِرَبِّکَ فَاصبِر و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در جنب موارد قضا برای خدا صابر باش فَإِذا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِی النّاقُورِ در صور یعنی نفخه ثانیه که اثرش بعث است فَذلِکَ پس آن دمیدن یَومَئِذٍ در آن روز یَومٌ عَسِیرٌ نشانه روز دشوارست.

صفحه : ۱۳۱۲

عَلَی الکافِرِینَ بر ناگرویدگان غَیرُ یَسِیرٍ نه آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مومنان بردارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان مناقشه کند در وی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهد آورده‌اند که ولید مغیره لعنه اللّه از حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فواتح سوره حم و مومن شنیده بمیان قوم بازآمده و گفت بخدای که حالا از محمّد ص کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و بر وی طراوت و تازگی است که هیچ حدیثی را نبود اعلای اینکه نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلّیه و اسفل اینکه شجره طیبه بعروف فضائل و حکم علیّه سمت استحکام تمام پذیرفته و اینکه کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع اینکه سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع سخنان در حمیت جاهلیه آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسیده بغایت ملول گشت و حق سبحانه آیت فرستاد که ذَرنِی بگذار مرا وَ مَن خَلَقتُ و آنکه آفریده‌ام او را وَحِیداً تنها بی مال و ولد و بی انصار و اعوان قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان وَ جَعَلتُ لَهُ و دادم مر او را مالًا مَمدُوداً مالی کشیده یعنی بسیار آورده‌اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکّه و طائف اشتر و اسپ و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و امای او در شمار نمی‌آمد وَ بَنِینَ شُهُوداً و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای تجارت و اکتساب وجه معاش محتاج سفر نبودند و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده‌اند که او را ده پسر بود از جمله ایشان خالد و عمار و هشام رض ایمان آوردند وَ مَهَّدتُ لَهُ و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست تَمهِیداً گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثُمَّ یَطمَعُ و پس طمع

میدارد أن أَزِيدَ آنکه زیاده میکنم عطیات خود را در باره وی كَلّا نکنم چنین و نعم خود را بر وی افزون نسازم إِنَّه کانَ بدرستی که او هست لِآیاتِنا مر آیتهای کلام ما را عَنِیداً منکر و در ان ستیزه‌کننده و بسحر نسبت‌دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول اینکه آیت مال و جاهش روی بنقصان نهاده فرزندانش ازو برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا و هلاك شد سَأُرهِقُه زود باشد که در رسانم او را صَعُوداً بصعود و آن کوهی است از آتش بهفتاد سال بر بالای آن رسند و فی الحال که بذروه آن رسند باز بزیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن صخره‌ایست ملساء در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بر آنجا رود اینکه وعید عظیم برای ولید جز او سزاست إِنَّه فَكَّرَ بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وَ قَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد که چه گوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمّد ص را مجنون میگوئید و بیقین میدانید که عقل او کامل است و دیوان را برو دست نیست و خیال می‌بندید که او کاهن است و امارت کهانت ازو ظاهر نمی‌شود و گمان می‌برید که کذاب‌ست و هرگز بکذب متهم نبوده و می‌پندارید که شاعر است و سخن او بشعر نمی‌ماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست که ساحرست آیت آمد فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد صفحه : ۱۳۱۳

ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيفَ قَدَّرَ چگونه اندزه گرفته ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرّتی دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در ان یا در حضرت پیغمبر نگریست و روی ترش کرد وَ بَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریق کراهیت یا بخندید ثُمَّ أَدبَرَ پس روی گردانید از حق یا از پیغمبر بر حق وَ استَكبَرَ و گردنکشی کرد از متابعت او فَقالَ پس گفت إِن هذا نیست اینکه که محمّد میگوید إِلّا سِحرٌ يُؤثَرُ مگر جادوی که تعلیم گرفته شود از سحره إِن هذا نیست اینکه إِلّا قَولُ البَشَرِ مگر سخن آدمی ابا فکیهه و حبر و یسار سَأُصلِيهِ زود باشد که درافکنم ولید را سَقَرَ در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقرست وَ ما أَدراكَ ما سَقَرُ و چه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لا تُبقِي آتشیکه باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد اجزای او را وَ لا تَذَرُ دوست بازندارد دیگر باره تا نسوزد لَوّاحَةٌ آتشی سیاه‌کننده لِلبَشَرِ مر پوست کافران را که عَلَيها بر ان آتش تِسعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صف از ایشان موکل باشند در تبیان از بن عازب رضی اللّه عنه، روایت کرد که گروهی از یهود سؤال کردند حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را از خزنه دوزخ آن حضرت دوبار باصابع یدین اشارت فرمود و در کرّت دویم ابهام یمنی را امساک کرد و اینکه آیت در تصدیق آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم نازل شد و یهود مسلم داشتند که اینکه سخن مطابق قول توریت است و در تخصیص اینکه عدد مفسّران و مذکّران تکلفات کرده‌اند و از جمله آنکه تسعه اکثر آحاد است و عشر اقل عشرات پس اینکه عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است و در اخبار آمده است که بعد از نزول اینکه آیت ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه از نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما آنها را دفع نتواند کرد ابو الاسد بن کلدهٔ بن خلف الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را بشکم و شما دو باقی را کفایت کنید و روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده را بر دست راست و نه را بچپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت درآییم آیت آمد که وَ ما جَعَلنا و ما نگردانیده‌ایم أَصحابَ النّارِ خازنان دوزخ را إِلّا مَلائِكَةً مگر فرشتگان که قوی‌ترین خلق‌اند و در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالك است و با او هژده تن‌اند و چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانه‌های آتش از دهن ایشان بیرون می‌آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یک ساله باشد یکی از ایشان بیکدفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه دوزخ که خواهد بیفگند و ذکر ملائکه برای دفع سخن کلده است تا بداند که ایشان ملائکه‌اند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت می کنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند غلاظ شداد و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا

بمقاومت چه رسد وَ ما جَعَلنا و نساخته‌ایم عِدَّتَهُم شمارههای ایشان که نوزده‌اند إلّا فِتنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد لِلَّذِینَ کَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِیَستَیقِنَ الَّذِینَ و تا بیگمان شوند آنانکه أُوتُوا الکِتابَ داده شده‌اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریت است وَ یَزدادَ الَّذِینَ آمَنُوا و تا بیفزاید آنانرا که گرویده‌اند إِیماناً گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب.

صفحه : ۱۳۱۴

وَ لا یَرتابَ الَّذِینَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الکِتابَ عطا کرده شده‌اند بتوریت وَ المُؤمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام در ان عدد وَ لِیَقُولَ الَّذِینَ و تا بگویند آنانکه فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق است وَ الکافِرُونَ و بگویند ناگرویدگان که ما ذا أَرادَ اللّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهذا مَثَلًا بدین عدد که غریب‌ست از روی مثال کَذلِکَ همچنین یُضِلُّ اللّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَن یَشاءُ هرکرا خواهد وَ یَهدِی و راه می‌نماید مَن یَشاءُ هرکرا خواهد آورده‌اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمّد از نوزده یار و مددگار بیش ندارد و حق سبحانه فرمود وَ ما یَعلَمُ و نمیداند جُنُودَ رَبِّکَ لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که ممد و معاون پیغمبر ص اویند إِلّا هُوَ مگر او که عالم است بهمه معلومات وَ ما هِیَ و نیست اینکه سقر یا عدهٔ خزنه یا اینکه سوره إِلّا ذِکری مگر پندی لِلبَشَرِ برای مردمان کَلّا نه‌چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد وَ القَمَرِ و سوگند بماه که معرفت اوقات و آجال بوی باز بسته است وَ اللَّیلِ و بحرمت شب إِذ أَدبَرَ چون بیاید از عقب روز و حفص إذ بی الف خواند ادبر بصیغه ماضی از إدبار یعنی بشب که چون برود از پس روز وَ الصُّبحِ إِذا أَسفَرَ و سوگند بصبح چون روشن گرداند عالم را إِنَّها بدرستی که درکه سفر لَإِحدَی الکُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ است نَذِیراً گردانیده‌ایم او را چیزیکه بدان بیم کنند آدمی را در لباب آورده که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را می‌فرماید قم نذیرا برخیز بیم‌کننده لِلبَشَرِ مر آدمیان را تا بتو پند گرفته از گناه بپرهیزند لِمَن شاءَ بدل است از بشر یعنی تو نذیری و بقول اوّل دوزخ نذیر است مر آنکس را که خواهد مِنکُم از شما أَن یَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر و طاعت أَو یَتَأَخَّرَ یا باز ایستد از شرک و معصیت یعنی همه طوائف را پنددهنده است کُلُّ نَفسٍ هر نفسی بِما کَسَبَت رَهِینَةٌ بآنچه کرده است از کردار خود در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بر ان إِلّا أَصحابَ الیَمِینِ مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است گفته‌اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه.

صفحه : ۱۳۱۵

فِی جَنّاتٍ در بوستانهائی یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ یَتَساءَلُونَ می‌پرسند عَنِ المُجرِمِینَ از احوال مشرکان و میگویند ما سَلَکَکُم چه چیز آورد شما را فِی سَقَرَ در دوزخ قالُوا مجرمان گویند در جواب لَم نَکُ نبودیم ما در دنیا مِنَ المُصَلِّینَ از نمازگذارندگان یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم وَ لَم نَکُ و نبودیم که بمال زکوهٔ نُطعِمُ المِسکِینَ طعام دهیم درویشان را وَ کُنّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در شان محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و بغیبت وی مشغول شدیم مَعَ الخائِضِینَ با شروع‌کنندگان در ان وَ کُنّا نُکَذِّبُ و بودیم که تکذیب میکردیم بِیَومِ الدِّینِ بروز جزا و باور نمی‌داشتیم حَتّی تا وقتی که أَتانَا الیَقِینُ آمد بما مرگ و مقدمات او و بهمان حال بمردیم فَما تَنفَعُهُم پس سود نکند ایشانرا شَفاعَةُ الشّافِعِینَ شفاعت همه شافعان بتقدیری که ایشانرا شفاعت کنند و اینکه خود محال است فَما لَهُم پس چیست مر ایشانرا که پیوسته عَنِ التَّذکِرَةِ مُعرِضِینَ از قرآن یا مواعظ آن در حالتی که اعراض کنندگان‌اند کَأَنَّهُم گویا ایشان حُمُرٌ خران وحشی‌اند مُستَنفِرَةٌ فَرَّت رمندگان که گریخته باشند مِن قَسوَرةٍ از شیر یا از صیّاد یا از ریسمان دام یا از مردم تیرانداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران ازینها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند زیرا که گوش سخن شنوا و دل پندپذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی از کجا اینکه قوم و پیغام از کجا از جماد ای جان کجا باشد رجا فهمهای کهنه و کوته نظر صد خیال بد درآرد در فکر راز جز با رازدان انباز نیست راز اندر گوش منکر راز

نیست از کلبی منقول است که مشرکان گفتند یا محمّد؟ بما رسیده است که در بنی اسرائیل هر که گناهی کردی بشب بامدادان صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن در وی نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار یا گفتند ما بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که اینکه نامه است از خدای بفلان کس باید که متابعت بکند محمّد را آیت آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما یا نمی گروند بدان بَل یُرِیدُ بلکه میخواهد کُلُّ امرِئٍ هر مردی مِنهُم از ایشان أن یُؤتی آنکه داده شود صُحُفاً نامها مُنَشَّرَةً سرگشاده و بی‌مهر و در ان نوشته که ای فلان پیروی کن محمّد ص را کَلّا ندهند ایشانرا اینکه صحیفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع از ایتای صحیفه است بَل لا یَخافُونَ الآخِرَةَ بلکه ایشان نمی‌ترسند از عذاب آخرت کَلّا حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن تَذکِرَةٌ پندست و یادکردن.

صفحه : ۱۳۱۶

فَمَن شاءَ ذَکَرَهُ پس هر که خواهد که پند گیرد بدو پند گیرد بآن وَ ما یَذکُرُونَ و یاد نکنند او را إِلّا أن یَشاءَ اللّهُ مگر آنکه خدای خواهد که یاد کنند هُوَ أَهلُ التَّقوی اوست سزاوار از انکه ازو ترسند وَ أَهلُ المَغفِرَةِ و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

سورهٔ القیمهٔ

مکّیهٔ وّ هی اربعون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- لا- أُقسِمُ لای نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی این‌ست که هر آئینه سوگند میخورم بِیَومِ القِیامَةِ بروز رستخیز وَ لا أُقسِمُ و البته سوگند یاد میکنم بِالنَّفسِ اللَّوّامَةِ بنفس ملامت‌کننده و مراد نفس متّقیه است که نفس مقصّره را ملامت میکند بتقصیر طاعت در قیامت یا نفسی که خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات خود و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لائم‌ست مر نفس امّاره را جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید شد آورده‌اند که عدی بن ربیعه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت ص را گفت که اگر آن روز را معاینه بینم باور نکنم آیا اینکه استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شود آیهٔ آمد أ یَحسَبُ الإِنسانُ آیا می‌پندارد آدمی یعنی عدی بن ربیعه أَلَّن نَجمَعَ آنکه جمع نخواهیم کرد عِظامَهُ استخوانهای پراگنده او را مراد نفس اوست که عظام قالب آنست بَلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را که قادِرِینَ توانائیم عَلی أَن نُسَوِّیَ بر آنکه راست کنیم بَنانَهُ سرهای انگشتان او را یعنی سلامیّات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بَل یُرِیدُ الإِنسانُ بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لِیَفجُرَ آنکه دروغ گوید أَمامَهُ بآنچه او را در پیش است از بعث و حساب یَسئَلُ می‌پرسد باستهزا که أَیّانَ کی خواهد بود یَومُ القِیامَةِ روز رستخیز فَإِذا بَرِقَ البَصَرُ پس چون خیره شود چشم وَ خَسَفَ القَمَرُ و تیره گردد ماه وَ جُمِعَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشانرا با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افگند.

صفحه : ۱۳۱۷

یَقُولُ الإِنسانُ میگوید آدمی یعنی کافر مکذّب یَومَئِذٍ در ان روز أَینَ المَفَرُّ کجا است جای گریختن کَلّا نیست مفرّی لا- وَزَرَ پناه‌گاهی نباشد کافرانرا إِلی رَبِّکَ بسوی پروردگار تست یَومَئِذٍ المُستَقَرُّ در آنروز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقر هر کس از اهل بهشت و دوزخ مقرر کند یُنَبَّؤُا الإِنسانُ خبر کرده شود آدمی یَومَئِذٍ در ان روز بِما قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده است از اعمال وَ أَخَّرَ و آنچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی به جرأت و مال از پس بگذاری بحسرت گناه را بتوبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند که ما عندکم ینفد و ما عند اللّه باق رباعی گر همه مال صرف راه کنی گنج داری و گر نه آه کنی گر فرستی ز پیش به باشد که بحسرت ز بس نگاه کنی بَلِ الإِنسانُ بلکه آدمی عَلی نَفسِهِ بر نفس خود بَصِیرَةٌ خداوند بصیرت است یعنی بیناست بحال خود و گواهست بر افعال و اقوال خود وَ لَو أَلقی و اگرچه القا کند

مَعاذِیرَهٗ عـذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد بدانچه مقدورست در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود و عـذرهای دروغین و حیلهـای باطل خود را خواهـد دانست- بیت چه چنـدین عـذرانگیزی و چنـدین حیله‌سازی چو میـدانم که میـدانی و میدانی که میدانم إبن عباس رضـی اللّه عنه، فرموده که چون جبرئیل علیه السـلام وحی بر سـیّد انام علیه الصـلوهٔ و السـلام خوانـدی آنحضـرت بزبان خود با وی میخوانـد تا فراموش نکنـد آیهٔ آمد که لا تُحَرِّکْ مجنبان بِهِ بقرآن لِسانَکَ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعجَلَ تا تعجیل کنی بِهِ بحفظ یا اخـذ وی إنَّ عَلَینا بـدرستی که بر ما است جَمعَهٗ گردآوردن او در دل تو تا تو یاد گیری وَ قُرآنَهٗ و بر مـا است اثبـات قراءت آن بر زبـان تو فَإِذا قَرَأناهٗ پس چون بخوانیم آن را بزبان جبرئیل بر تو فَاتَّبِع پس پیروی کن قُرآنَهٗ خواندن او را و تامل فرما در ان ثُمَّ إنَّ عَلَینا پس بدرستی که بر ما است بَیانَهٗ روشن کردن آنچه مشکل باشد از ان بر تو کَلّا نه چنان است ای آدمیان که گمان برده‌اید در امر عقبی بَل تُحِبُّونَ العاجِلَةَ بلکه دوست میدارید شـما دنیای شـتاب‌کننده را وَ تَذَرُونَ الآخِرَةَ و دوست بازمی‌داریـد آخرت پاینـده را و کار برعکس می‌باید وُجُوهٌ رویها یَومَئِذٍ در ان روز که قیامت است ناضِرَةٌ تازه و تابان باشـد یعنی وجوه انبیاء علیهم السلام و مومنان.

صفحه : ۱۳۱۸

إِلی رَبِّها بخداوند خود ناظِرَةٌ نگرنده باشـند از روی عیان بیحجاب إبن عمر رضی اللّه عنه، گفت که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که فروترین اهـل بهشت آنکس است که نظر کنـد بباغهـا و نعمتهـا و زنـان و خـدمتگاران خود و تـا هزار سـاله راه آنانرا به‌بیند و گرامی‌ترین نزدیک خدا آن کسـی است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شـبانگاه یعنی بمقدار آن پس اینکه آیت برخواند که وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ آورده‌اند که اوراد هر یک از اوتادان اینکه کلمات است اللهم انی اسـئلک النظر الی وجهک الکریم بیت هر کس به بهشت آرزوی دارد عـاشق جز آرزوی دیـدار نـدارد وَ وُجُوهٌ یَومَئِذٍ و رویها در آنروز باسِرَةٌ ترش و تاریک باشـند یعنی رویهـای منافقان و مشـرکان تَظُنُّ گمان بری تو ای مخاطب یعنی بـدانی یا گمان برد آن نفس یعنی بیقین دانـد أن یُفعَلَ آنکه رسـیده خواهد شد بِها بدو فاقِرَةٌ بلائی و رنجی که مهرهای پشـتش بشـکند کنایت است از نزول عذاب عظیم برو و بقول اصح آن بلای حجاب است از رویت رب الارباب مصرع که از فراق بتر در جهان بلای نیست کَلّا نه چنان است که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافـل توان شـد إِذا بَلَغَتِ چون برسـد روح التَّراقِیَ باسـتخوانهای سینه و گردن وَ قِیلَ و گفته شود یعنی کسـان محتضـر یا ملائکه گوینـد مَن راقٍ کیست افسون‌کننده و شـفادهنده وَ ظَنَّ أَنَّهٗ و یقین کند محتضـر الفِراقُ که آنچه بدو نازل شده بسـبب جدائی است از دنیـا و ملاذ آن وَ التَفَّتِ السّاقُ آخرت و پیچـد سـاق محتضـر بِالسّاقِ بسـاق او یعنی پاهای او از هول مرگ در هم پیچـد و حرکت در ان نمانـد یا جمع شود شـدت موت بشـدّت آخرت إِلی رَبِّکَ بسوی جزای پروردگار تو یَومَئِذٍ المَساقُ آن روز بازگشـت باشد همه کس را اغلب مفسران برانند که ابو جهل لعین را شدّت معادات با سید المرسلین علیه افضل الصلوهٔ و التسلیم واقع بود و در شان او نازل شـد که فَلا صَدَّقَ پس تصـدیق نکرد ابو جهل قرآن را یا صـدقه نـداد از آنچه واجب بمال وی بود وَ لا صَلّی و پیروی ننموده پیغمبر ص را یا نماز نگذارد برای خدای وَ لکِن کَذَّبَ و لیکن تکذیب کرد نبی را صلی اللّه علیه و سلّم وَ تَوَلّی و برگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس بازگشت إِلی أَهلِهِ بسوی کسان خود یَتَمَطّی میخرامید روی از افتخار که من چنین کاری کرده‌ام یعنی تکذیب و تولی أَولی لَکَ سـزاوارست مر ترا ای ابو جهل مرگی سـخت فَأَولی پس سـزاوارست ترا عذاب الیم در قبر ثُمَّ أَولی لَکَ پس نیک سزاوارست مر ترا اهوال قیـامت فَأَولی پس بغایت سـزاست ترا خلود در دوزخ آورده‌انـد که بعـد از نزول اینکه آیت حضـرت رسول اللّه صـلی اللّه علیه و سـلّم ابو جهـل را در بطحی دیـد و جامه‌اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت مرا میترسانی ای محمّد ص و نزد بعضـی علما اولی بمعنی ویل‌ست حق سـبحانه چهار کرت برای تاکید ابو جهل را گفت که وای بر تو.

صفحه : ۱۳۱۹

أ یَحسَبُ الإنسانُ آیا می‌پندارد انسان أن یُترَکَ آنکه فروگذاشته شود سُدیً مهمل و معطل و ضائع که بدنیا مکلّف و بعقبی مبعوث و معذّب نگردد أ لَم یَکُ نُطفَهً آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِن مَنِیٍّ یُمنی از منی ریخته شده در رحم ثُمَّ کانَ عَلَقَهً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس خدای بیافرید اجزای و اعضای او را فَسَوّی پس راست کرد صورت او را و روح درو در دمید فَجَعَلَ مِنهُ پس گردانید از منی الزَّوجَینِ دو صنف الذَّکَرَ وَ الأُنثی نر و ماده أ لَیسَ ذلِکَ آیا نیست آنکه چنین آفریند بِقادِرٍ توانا عَلی أن یُحیِیَ المَوتی هر آنکه زنده گرداند مردگانرا در خبر آمده است که در آخر قراءهٔ اینکه سوره باید گفت بلی انه علی کل شیء قدیر و بر روایت دیگر سبحانک اللّهم بلی شیخ ما قدس سره می‌گفت بلی سبحان ربّی الاعلی

سورهٔ الدّهر

مکّیهٔ وّ هی احدی و ثلاثون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ هَل أَتی آیا آمده است استفهام تقریرست یعنی بدرستی که آمده عَلَی الإِنسانِ بر ادم علیه السلام حِینٌ هنگامی مِنَ الدَّهرِ از زمان که در ان لَم یَکُن نبود شَیئاً مَذکُوراً چیزیکه یاد کرده شود یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح درو و کسی بانسانیت او را یاد نمی‌کرد چون نطفه و عناصر و نمیدانست که نام او چیست و فائده و حکمت خلقت او چه خواهد بود و اینکه معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آئینه میسازد که مظهر اشعه و مفاتیح الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت کبریائی را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود و همه نهایتها بوجود با جود او آشکارا شود نظم شد ظهور او بکلّی نور نور گنج مخفی از وی آمد در ظهور گنج مخفی بود زیر خاک گرد خاک را تابان‌تر از افلاک کرد گنج مخفی بد ز پرّی جوش کرد خاک را سلطان اطلس‌پوش کرد إِنّا خَلَقنَا الإِنسانَ بدرستی که ما آفریده‌ایم آدمیانرا که اولاد آدم‌اند مِن نُطفَهٍ از آبی اندک که منی است و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزا است در رقت و قوام و خاصیّت لا جرم نطفه را بآنکه مفردست بجمع صفت کرد و فرمود أَمشاجٍ آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از ان زن زردست و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم تا بامر و نهی نَبتَلِیهِ می‌آزمائیم او را فَجَعَلناهُ پس گردانیدیم او را سَمِیعاً شنوا بَصِیراً بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلائل و استماع آیات.

صفحه : ۱۳۲۰ إِنّا بدرستی که ما هَدَیناهُ السَّبِیلَ راه نمودیم او را راه راست بنصب اوله قدرت و انزال آیات تا باشد إِمّا شاکِراً یا سپاسدارنده یعنی مومن سعید وَ إِمّا کَفُوراً یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنّا أَعتَدنا بدرستی که ما آماده کرده‌ایم لِلکافِرِینَ برای ناگرویدگان سَلاسِلَ زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَ أَغلالًا و غلها که بر گردن ایشان نهند وَ سَعِیراً و آتشی افروخته که پیوسته در ان بسوزند إِنَّ الأَبرارَ بدرستی که نیکوکاران یعنی مومنان صادق فرمانبردار یَشرَبُونَ بیاشامند در آخرت مِن کَأسٍ کانَ از جام خمری که باشد مِزاجُها کافُوراً آمیختگی آن کافور یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند آبی است در بهشت خوشبوی و سفید چون کافور بجهت مشابهت او در لون به کافور آنرا بدین نام خوانند و مؤید اینکه قول است آن که بدل از کافور آورده عَیناً کافور چشمه‌ایست یَشرَبُ بِها می‌آشامند از ان عِبادُ اللّهِ بندگان خدای یُفَجِّرُونَها میرانند آن چشمه را هر جا که میخواهند تَفجِیراً راندنی آسان جمهور مفسران برآنند که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم بخانه علی مرتضی کرم اللّه وجهه آمدند و حسن و حسین رض را رضی اللّه عنهما بیمار دید علی و فاطمه را رضی اللّه عنهما گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را رضی اللّه عنهما شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا بمزد کاری شده و آرد کرده نان پختند و نماز شام را خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد و آواز داد یا اهل بیت نبوت مسکینی‌ام از مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض بدهد امیر المؤمنین علی کرم اللّه وجهه نصیب خود را بدان مسکین دادند و سائر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص

روزه گشاده شب گذرانیدند دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سؤال کرد و تمام طعام که بود ایثار فرمودند و شب سوم اسیری بسر وقت ایشان رسد خوردنیها بوی دادند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که یُوفُونَ وفا می‌نمایند ابرار نیکو بِالنَّذرِ بنذری که در طاعت کنند وَ یَخافُونَ و می‌ترسند یَوماً کانَ از روز که هست شَرُّهُ بدی آنروز یعنی محنت و شدت او مُستَطِیراً فاش و آشکارا و رسیده بهمه وَ یُطعِمُونَ الطَّعامَ و میدهند طعام را عَلی حُبِّهِ بر دوستی خدایا بر حب طعام یعنی با وجودیکه محتاج‌اند بدان طعام و آنرا دوست میدارند ایثار می‌نمایند و میخورانند و خود نمیخورند و طعام فانی را صرف طعام باقی کنند مِسکِیناً درویشی بی‌مایه را وَ یَتِیماً و خردسالی بی‌پدر را وَ أَسِیراً و اسیر را که از کفّار مکّه گرفته‌اند و در خبرست که چون اسیری را بحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم آوردندی او را به بعضی از مسلمانان سپردی تا رای مبارک بر امری در شان او قرار یابد و گفتی احسن الیه و بعضی از علماء برانند که مسبحون از اهل کفر که در حقی او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اما و مراءهٔ نیز حکم اساری دارند یعنی بایشان احسان باید نمود و اینکه مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال که معتقد ایشان است میگویند.

صفحه : ۱۳۲۱

إِنَّما نُطعِمُکُم جز اینکه نیست که میخورانیم شما را اینکه طعامها لِوَجهِ اللّهِ برای طلب رضا و لقای خدا لا نُرِیدُ نمیخواهیم مِنکُم جَزاءً از شما پاداشی و مکافاتی وَ لا شُکُوراً و نه سپاسی و نه دفع آزاری چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهاند قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبطِلُوا صَدَقاتِکُم بِالمَنِّ وَ الأَذی نظم هر چه دهی میده و منت منه و آنچه بمنت دهی آن خود مده منت و مزدیکه در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود إِنّا نَخافُ بدرستی که ما می‌ترسیم مِن رَبِّنا از آفریدگار ما یَوماً عَبُوساً از عذاب روز ترش یعنی روز که رویهای ترش گردد از شدت اهوال قَمطَرِیراً روزی سخت و گرم از امام حسن بصری رح پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان اللّه چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت‌تر است از اسم خود فَوَقاهُمُ اللّهُ پس نگاهدارد خدای تعالی ایشانرا شَرَّ ذلِکَ الیَومِ از بدی و رنج و هول آن روز وَ لَقّاهُم و پیش آرد ایشانرا نَضرَةً تازگی و خوبی رو وَ سُرُوراً و شادی و فرح در دل وَ جَزاهُم و پاداش دهد ایشانرا بِما صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت از معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوه آن برخورند وَ حَرِیراً و جامه ابریشم بهشت که بپوشند مُتَّکِئِینَ در حالتی که تکیه‌زدگان باشند فِیها در بهشت عَلَی الأَرائِکِ بر تختهای آراسته لا یَرَونَ فِیها نه‌بینند در بهشت شَمساً آفتاب را وَ لا زَمهَرِیراً و نه سرما را مراد آن است که هوای بهشت معتدل بود و درو زمستان و تابستان نبود تا از شدّت حر و صولت برد متأذی نگردند وَ دانِیَةً و پاداش دهد ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَیهِم بدیشان ظِلالُها سایه‌های درخت آن وَ ذُلِّلَت و رام کرده شده باشد قُطُوفُها میوه آن تَذلِیلًا رام‌کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکند از چیدن وَ یُطافُ عَلَیهِم و گردانیده شود بر ایشان بِآنِیَةٍ مِن فِضَّةٍ جامهای خورد از سیم وَ أَکوابٍ کانَت و کوزهای بزرگ که باشد قَوارِیرَا مانند آبگینها قَوارِیرَا مِن فِضَّةٍ آبگینهای سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفائی آبگینه که از خارج داخل آنرا توان دید قَدَّرُوها اندازه کرده باشند ساقیان آن ظروفها را فراخور سیرابی بهشتیان تَقدِیراً اندازه‌کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب شود و در ان ظرف زیاده و نقصان نبود.

صفحه : ۱۳۲۲

وَ یُسقَونَ و آشامیده شوند فِیها در بهشت کَأساً کانَ خمری که باشد مِزاجُها زَنجَبِیلًا آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرند و لذّت بخشنده است عَیناً فِیها و آن زنجبیل چشمه‌ایست در بهشت تُسَمّی سَلسَبِیلًا نام نهاده شده بسلسبیل و آن منقاد بود و روان هر جا که بهشتی خواهد توانند برد و گفته‌اند آسان در حلق رود و زود بگوارد وَ یَطُوفُ عَلَیهِم و طواف کنند بر آن ابرار و نیکوکاران وِلدانٌ مُخَلَّدُونَ پسران گوشواروارن یا جاوید مانده بر حال طفولیت إِذا رَأَیتَهُم چون بینی ایشان را ای بیننده حَسِبتَهُم پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشانرا لُؤلُؤاً مَنثُوراً مروارید افشانده شده از صدف بمعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده وَ إِذا رَأَیتَ و چون بنگری و نظر کنی ثَمَّ

آنجا یعنی در بهشت رَأَیتَ نَعِیماً به‌بینی نعمتها که در وصف نگنجد وَ مُلکاً کَبِیراً و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه می‌نماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیّت‌ست که هر چه خواهد میسر گردد یا ایستادن ملائکه بوقت درآمدن بدیشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار بیدار هیچ کار نیاید الجارتم الدار بیت- ایها الاخوان تا چند انتظار آن نگار زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار یار عالِیَهُم زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِیابُ سُندُسٍ جامهای دیبا نازک خُضرٌ سبز است وَ إِستَبرَقٌ و دیبای محکم سفته وَ حُلُّوا و پیرایه بسته شوند أَساوِرَ مِن فِضَّةٍ بدستوانها از نقره و اینکه مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن است وَ سَقاهُم و بیاشامانـد ایشانرا رَبُّهُم پروردگار ایشان شَراباً طَهُوراً شرابی پاک از ادناس و ارجاس یا پاک‌کننده از غل و غش و مقاتل رح گوید که طهور چشمه‌ایست بر در بهشت که هر که از ان بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفته‌اند پاک‌کننده دل از میل بما سوای اللّه تا التذاذ یابد بلقای او و باقی ماند ببقای او و البقاء فی اللقاء تمام العطاء بباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد انشاء اللّه تعالی و چهار جوی دیگر از ان متقیان است آب و شیر و خمر و عسل و شمه از ان در سوره محمّد مرقوم شده است و دو چشمه از ان اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از ان اصحاب یمین‌ست فیهما عینان نضاختان و اینکه چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره آمده و دیگر شراب رحیق از ان ابرارست و چشمه تسنیم ازان مقربان و اینکه هر دو در سورهٔ المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه ازان اهل بیتست کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ان ایشان‌ست و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرائی عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که که مطلق اقذار اثنینیت و شوائب غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگ دوگانگی بیگانگی مبدل گردانیده جام و مدام را یک رنگ سازد بیت همه جام است و نیست گوئی می یا مدام است و نیست گوئی جام و عارفی گفته است که فردا بزم‌نشینان دار القرار ابرار را یک حبور و سرور خواهند نوشایند و شراب ظهور خواهند چشایند امروز باده‌نوشان خمخانه افضال را اینقدر از ان نصیبی تمام داده‌اند نظم از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست در جمالی لا یزالی هفت و پنج و چار مست تن چو سایه بر زمین جان پاک عاشقان در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست خود چه جای عاشقان کز جام توحید خدا کوه و صحرا و جبال و جمله اشجار مست پس ابرار را گویند.

صفحه : ۱۳۲۳

إِنَّ هذا بدرستی که اینکه کرامتها کانَ هست لَکُم مر شما را جَزاءً مر شما را پاداش کردار شما وَ کانَ سَعیُکُم و هست شتافتن شما در خیر مَشکُوراً پسندیده و لائق مکافات إِنّا نَحنُ بدرستی که ما نَزَّلنا فرو فرستادیم عَلَیکَ القُرآنَ بر تو قرآن را تَنزِیلًا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس آیتی بر مقتضای حکمت فَاصبِر پس صبر کن لِحُکمِ رَبِّکَ بحکم پروردگار خود در آنچه فرموده شده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو وَ لا تُطِع و فرمان مبر مِنهُم از ایشان آثِماً گناهکاری را ترا باثم خواند چون عتبه که گفت از دعوت خود بازایست تا دختر خود را بتو دهم أَو کَفُوراً یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آباء رجوع کن تا ترا توانگر سازم وَ اذکُرِ اسمَ رَبِّکَ و یاد کن پروردگار خود را بُکرَةً بامداد وَ أَصِیلًا و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَ مِنَ اللَّیلِ و در بعضی از شب فَاسجُد لَهُ سجود کن مر او را یعنی نمازگزار بعضی گفته‌اند بُکرَةً وقت نماز بامدادست و اصیل متناول باشد وقت ظهر و عصر را و ببعضی از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای وَ سَبِّحهُ و نمازگذار برای خدای لَیلًا طَوِیلًا شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای إِنَّ هؤُلاءِ بدرستی که اینکه گروه یعنی کفّار یُحِبُّونَ العاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را وَ یَذَرُونَ وَراءَهُم و گذاشته‌اند یعنی انداخته‌اند

از پس پشت خود یَوماً ثَقِیلًا روز گران را که قیامت است که بـدو نمیگرونـد و برای او عمـل نمی کننـد نَحنُ خَلَقناهُم ما بیافریـدیم ایشـان را از آبی سـست کـه آن نطفه است وَ شَـدَدنا و محکم کردیم أَسرَهُم آفرینش ایشـانرا یعنی مفاصـل ایشـانرا باعصـاب بر هم بسته‌ایم وَ إِذا شِئنا و چون خواهیم بَدَّلنا بدل کنیم ایشانرا أَمثالَهُم بامثال ایشان در خلقت تَبدِیلًا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشاءهٔ ثانیه بماننـد همین صورت و هیئات بازآریم یا ایشانرا ببریم و بـدل کنیم بغیر ایشان از بنـدگان فرمانبردار إِنَّ هـذِهِ بدرستی که اینکه سوره تَذکِرَهٌ پندی و موعظه است یا معامله اهل بیت رض در بذل و ایثار پند و عبرت است مؤمنان را تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل اینکه چیزها بهره یابنـد فَمَن شاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد إِلی رَبِّهِ بقرب آفریدگار خود سَبِیلًا راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد.

صفحه : ۱۳۲۴

وَ ما تَشاؤُنَ و نخواهیـد شـما هیـچ راهی إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ مگر آنکه خدای خواهد خواهش شـما را إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً بدرستی که خدا هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس حَکِیماً صواب کار نخواهـد هیچ چیزیرا مگر باقتضای حکمت خود یُدخِلُ درآرد مَن یَشاءُ هرکرا خواهد فِی رَحمَتِهِ در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود وَ الظّالِمِینَ و ستمکاران یعنی مشرکان أَعَدَّ لَهُم آماده کرده است برای ایشان عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک دایم

سورة المرسلات

مکّیهٔ وّ هی خمسون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- وَ المُرسَلاتِ سوگند بفرشـتگان فرسـتاده شده عُرفاً به نیکوئی یعنی بامر و نهی یا آیات قرآن که فرسـتاده شـده بمحمـد ص صـلی اللّه علیه و سلّم به نیکوئی یا ببادهای وزیـده شده پی‌درپی فَالعاصِفاتِ عَصفاً پس سوگنـد بملائکه که سخت و زود روند سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا احکام کلام که برندگان و محوکنندگان احکام‌اند یعنی ناسخ شرائع و ادیان متقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قومی- وَ النّاشِراتِ و سوگند بفرشتگان که نشرکنندگانند شرائع و کتب یعنی ظاهر کنند نَشراً ظاهرکردنی یا آیتهای قرآن که اثار هدایت منتشر سازند برای خواص و عوام یا بادهای نرم جهنده جهت راحت جمعی فَالفارِقاتِ پس سوگند بملائکه که جداکنندگانند مر حق و باطل را از یکدیگر فَرقاً جداکردنی یا آیات قرآن که جدا گردانند خیر را از شر یا ریاح که پراگنده سازند ابرها را فَالمُلقِیاتِ پس بفرشتگان که افگندگانند به پیغمبران ذِکراً وحی را یا آیات کلام که القای ذکر حق کننـد در میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر می‌شونـد چه مشاهـده هبوب ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بـدان بر قدرت وی و القای ذکر عُذراً برای عذر محقان است أَو نُذراً یا بجهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم اینکه باشـد که إِنَّما تُوعَدُونَ جز اینکه نیست که آنچه وعـده داده شده‌ایـد بـدان از آمـدن قیامت و متعلقات آن لَواقِعٌ هر آئینه بودنی است فَإِذَا النُّجُومُ پس آنگاه که ستارگان طُمِسَت محو کرده شونـد یعنی نور ایشـان را ببرنـد وَ إِذَا السَّماءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَت شکافته گردد وَ إِذَا الجِبالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَت پراگنده گردد از اماکن خود.

صفحه : ۱۳۲۵

وَ إِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران أُقِّتَت جمع کرده شونـد بمیقاتی که مقرر کرده شـده در ان بگواهی دادن بر امتان خود پس گویند لِأَیِّ یَومٍ برای کـدام روز أُجِّلَت واپس داشته شد اینکه چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که لِیَومِ الفَصلِ برای روزی جـدا کردن که امروزست و جـدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میـان خلق وَ مـا أَدراکَ و چه چیز دانـا کرد ترا یعنی تو چه دانی که مـا یَومُ الفَصـلِ چیست روز فصل چه کنه آنرا نتوان دانست وَیلٌ یَومَئِذٍ وای آن روز لِلمُکَذِّبِینَ مر آنان را که تکذیب آن روز کنند أَ لَم نُهلِکِ الأَوَّلِینَ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح علیه السلام و عاد و ثمود ثُمَّ نُتبِعُهُمُ پس از پی درآریم بهلاکت الآخِرِینَ پسینیان را که ماننـد ایشانند چون کفّار مکه کَذلِکَ نَفعَلُ

مثل اینکه کار می کنیم بِالمُجرِمِینَ بهمه گناهکاران وَیلٌ یَومَئِذٍ و مشقتی بسیار در ان روز لِلمُکَذِّبِینَ دروغزنان را است که صفت دوزخ و شراره آن را باور ندارند أ لَم نَخلُقکُم آیا نیافریدیم شما را مِن ماءٍ مَهِینٍ از آبی خوار بی‌مقدار یعنی منی فَجَعَلناهُ پس نگاه داشتیم آن آب را فِی قَرارٍ مَکِینٍ در قرارگاه استوار که رحم است إِلی قَدَرٍ تا مقداری مَعلُومٍ دانسته شده که زمان دلالت است فَقَدَرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعمَ القادِرُونَ پس نیکو توانائیم ما وَیلٌ یَومَئِذٍ بزرگتر بلای آنروز لِلمُکَذِّبِینَ مر باورندارندگان اینکه قدرت‌راست أ لَم نَجعَلِ الأَرضَ آیا نگردانیدیم ما زمین را کِفاتاً پوشنده و جمع کننده أَحیاءً وَ أَمواتاً مر زندگان و مردگان را یعنی احیا را بر روی خود وارد و اموات را بدرون خود دارد وَ جَعَلنا و بیافریدیم فِیها در زمین رَواسِیَ کوههای استوار پای بر جا شامِخاتٍ بلند و سر افراز وَ أَسقَیناکُم و بیاشامانیدیم شما را ماءً فُراتاً آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع آن در زمین.

صفحه : ۱۳۲۶

وَیلٌ یَومَئِذٍ وادی جهنم در روز رستخیز لِلمُکَذِّبِینَ مر تکذیب کنندگان راست که به امثال اینکه نعمت اعتراف نکنند او مکذبان را در ان روز گویند انطَلِقُوا بروید إِلی ما کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ بسوی آن چه بودید که تکذیب آن می‌نمودید یعنی آتش دوزخ و عذاب آن را انطَلِقُوا بروید إِلی ظِلٍّ بسوی سایه ذِی ثَلاثِ شُعَبٍ خداوند سه شاخ لا ظَلِیلٍ نه سایه خنک دادیم که درو راحت باشد وَ لا یُغنِی و دفع نکند از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ از حرارت زبانه آتش چیزی را مراد سایه دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق می‌شود بشبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و ازو سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افگند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعب دخان جهنّم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر یمین وی و دیگری بر یسار وی و مؤدی بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ و غضبیه است بر یمین قلب شهویه بر یسار وی و هر که خواهد که فردا از ان آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بدان است ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی باید گذشت نظم- ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن که از دود آن چشم دل تیره گردد غضب چون درآید رود عقل بیرون هوا چون شود چیره جان خیره گردد إِنَّها بدرستی که دوزخ تَرمِی بِشَرَرٍ می‌افگند در ان روز شراره‌ها که هر شراره کَالقَصرِ مانند کوشکی عظیم کَأَنَّهُ گویا که آن شرر جِمالَتٌ صُفرٌ شتران زرداند برنگ آتش دوزخ و بعضی گویند صفر بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت است و بشتران زرد یا سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت وَیلٌ یَومَئِذٍ مشقت بسیار آن روز لِلمُکَذِّبِینَ مر دروغگویان راست که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند هذا اینکه روز یَومُ لا یَنطِقُونَ روزی است که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجّت بر خدای وَ لا یُؤذَنُ لَهُم و دستوری ندهند مر ایشان را فَیَعتَذِرُونَ تا عذرخواهی کنند و عذر نیز سود ندارد وَیلٌ یَومَئِذٍ کرب و اندوه آن روز لِلمُکَذِّبِینَ مر آنانراست که تکذیب کنند مر اینکه خبرها را هذا یَومُ الفَصلِ اینکه روز جدا کردن است میان محق و مبطل جَمَعناکُم جمع کردیم شما را ای مکذبان اینکه امت وَ الأَوَّلِینَ و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند.

صفحه : ۱۳۲۷

فَإِن کانَ پس اگر هست لَکُم کَیدٌ مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیاست با مومنان بکار می‌بردید فَکِیدُونِ پس پیش ببرید با من تقریع است مر ایشانرا و اظهار عجز ایشان یعنی حیله بخدای تعالی پیش نرود بمکر دوستان عذاب از خود دفع نتوانید کرد نظم بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود نیاز باید و اخلاص و ناله سحری توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان ازین معامله غافل مشو که حیف خوری وَیلٌ یَومَئِذٍ غم و غصّه آن روز لِلمُکَذِّبِینَ مر مکذبان را است که بحیله از عذاب نرهند إِنَّ المُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزگاران از شرک و عصیان فِی ظِلالٍ در سایه‌های درختان بهشت باشند وَ عُیُونٍ و بر کنار چشمهای آب آب روان وَ فَواکِهَ و در میان میوها مِمّا یَشتَهُونَ از آنچه آرزوکننده و ملائکه ایشان را گویند کُلُوا بخورید اینکه ثمرات وَ اشرَبُوا و بیاشامید ازین آبها هَنِیئاً

خوردن و آشامیدن گوارنده بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل کردید در دنیا إِنّا کَذلِکَ بدرستی که ما اینکه چنین نَجزِی المُحسِنِینَ جزا میدهیم نیکوکاران را وَیلٌ جهل و قبح و ذم یَومَئِذٍ آن روز لِلمُکَذِّبِینَ مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمیگروند کُلُوا بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا را وَ تَمَتَّعُوا و برخوردار شوید قَلِیلًا زمانی اندك إِنَّکُم مُجرِمُونَ بدرستی که شما مشرکانید و عاقبت شما را عذاب دائم‌ست وَیلٌ یَومَئِذٍ وای آن روز لِلمُکَذِّبِینَ مر مکذبان را عذاب الیم است وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ ارکَعُوا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز گذارید لا یَرکَعُونَ نگذارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که الصلوهٔ عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قائم است وَیلٌ نفرین یَومَئِذٍ آن روز لِلمُکَذِّبِینَ مر دروغ‌گویان را که بشرف اسلام نمیرسند فَبِأَیِّ حَدِیثٍ پس بکدام سخن بَعدَهُ پس از قرآن یُؤمِنُونَ می‌گروند اگر بقرآن نگرویدند که معجزه‌ایست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لائحهٔ و در خبر آمده که بعد از خواندن اینکه آیات باید گفت امنّا باللّه- صفحه : ۱۳۲۸

سورهٔ النّبا

مکّیّهٔ وّ هی اربعون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده‌اند که چون حضرت رسالت‌پناه ص دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند از یکدیگر می‌پرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می‌نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود عَمَّ یَتَساءَلُونَ از چه چیز می‌پرسند کافران عَنِ النَّبَإِ العَظِیمِ از خبر بزرگ یعنی قرآن الَّذِی هُم آن خبری که ایشان فِیهِ مُختَلِفُونَ در ان خبر اختلاف‌کنندگانند یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند و بقول بعضی نبأ عظیم نبوت آنحضرت است صلی اللّه علیه و سلّم که میگویند آیا او پیغمبر است یا نی و ساحرست یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن خبر بعث است و در ان مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هولاء شفاءنا عند اللّه و برخی آن را منکر مطلق بودند ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شك داشتند در وقوع آن بل هم فی شك منها کَلّا سَیَعلَمُونَ حقا که زود بدانند نزدیك روز قیامت یا نزدیک نزع که آنچه در ان اختلاف میکردند حق است ثُمَّ کَلّا سَیَعلَمُونَ پس حقا که زود بدانند در روز قیامت یا بوقت مرگ بطلان قول و خبث عقیده خود را أَ لَم نَجعَلِ الأَرضَ مِهاداً آیا ما نساخته‌ایم زمین را فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود وَ الجِبالَ أَوتاداً و نگردانیده‌ایم کوهها را میخهای زمین را تا بدانها استوار باشد تعالی به وَ خَلَقناکُم أَزواجاً و بیافریده‌ایم شما را از هرگونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه‌گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وَ جَعَلنا نَومَکُم سُباتاً و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه برآسایند و ماندگی از ایشان زایل شود وَ جَعَلنَا اللَّیلَ لِباساً و ساخته‌ایم شب را پوششی تا بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب لباس «اصحاب اللیل» است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذّت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یك فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده‌روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است بیت اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاتها تدوم چون در دل شب خیال او یار من است من بنده شبم که روز بازار من است وَ جَعَلنَا النَّهارَ مَعاشاً و گردانیده‌ایم روز را وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جستجوی کنند.

صفحه : ۱۳۲۹

وَ بَنَینا فَوقَکُم و بنا کرده‌ایم زبر سر شما سَبعاً شِداداً هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که درو فرجه و شکافی که نشانه خلل و زال باشد نیست وَ جَعَلنا سِراجاً وَهّاجاً و بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم مِنَ المُعصِراتِ از ابرهای فشارنده باران ماءً ثَجّاجاً آبی ریزان لِنُخرِجَ بِهِ تا بیرون آریم بدان حَبًّا آب دانه را که قوت را شاید چون گندم

و جو وَ نَباتاً و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته‌اند بیرون آریم از دریا دانه در را و از زمین گیاه وَ جَنّاتٍ أَلفافاً و درختان بوستانهای در هم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک إِنَّ یَومَ الفَصلِ بدرستی که روز حکم‌گزاری یعنی روز رستخیز کانَ مِیقاتاً هست در حکم خدا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات اعمال ایشان یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ روز که دمیده شود در صور نفخه ثانیه فَتَأتُونَ أَفواجاً پس بیائید گروه گروه از قیرهای خود بعرصه‌گاه محشر امام ثعلبی رح آورده که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم را از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اوّل بر صفت بوزنگان و دوم بر هیأت خوکان و سوم نگونساران که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند و چهارم نابینایان و پنجم کران و گنگان و ششم می‌خایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از ان کراهیت باشد و هفتم دست و پای بریده باشند و هشتم از دارهای آتشین آویخته و نهم را نتنی تمام باشد بدتر از مردار و دهم را جبّهای آتشین پوشانیده باشند و از قطران چفیده و بپوستهای ایشان اما بوزنگان سخن‌چینان باشند و خوکان حرامخوران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جورکنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده‌اند- و زبان‌خائیدگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پابریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از وار غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان لباس قطران اهل تکبر و نازش باشند وَ فُتِحَتِ السَّماءُ و شکافته شود آسمان در ان روز فَکانَت أَبواباً پس باشند از بسیاری شکافها درها یعنی خداوند درها یا از کثرت فرجها گوئی که تمام او درست وَ سُیِّرَتِ الجِبالُ و رانده شود کوهها در هوا فَکانَت سَراباً پس باشند مثل سراب یعنی نمائش کوه داشته باشد اما بسبب نفخه و تشتّت جزا بر حقیقت جبلیه باقی نمانند إِنَّ جَهَنَّمَ کانَت مِرصاداً بدرستی که دوزخ باشد گذرگاه خلق یعنی همه را برو گذر باید کرد یا در کمین‌گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران و از ایشان نتوانند گریخت یا موضعی رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا بوقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و اینکه جهنّم باشد.

صفحه : ۱۳۳۰ لِلطّاغِینَ مر کافران را که از حد گذشتگانند مَآباً بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه لابِثِینَ فِیها أَحقاباً درنگ‌کنندگان در ان روزگارهای دراز در معالم از مجاهد رح نقل میکند که اینکه احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه است هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفصد سال و هر سالی سه صد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد در موضح آورده است که مراد اینکه نیست که برای عذاب کافران تعیّن مدّت کرده باشند بلکه معنی آن است که هر حقبی که میگذرد عقب آن دیگر پی‌درپی می‌آید تا ابد الآباد لا یَذُوقُونَ فِیها نمی‌چشند در دوزخ یعنی نمی‌یابند بَرداً خنکی هوا که بدان راحت یابند حرارت هوای دوزخ آن را از ایشان بازدارد و گفته‌اند برد خواب است یعنی ایشان را در جهنّم خواب نیست تا آسایش یابند وَ لا شَراباً و نمی‌آشامند شرابی إِلّا حَمِیماً مگر حمیم و آن آبی است که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در ان ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد وَ غَسّاقاً و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهائی که از سر حسرت می‌بارند یا زمهریر که بدان معذّب گردند جَزاءً پاداش داده میشوند پاداشی وِفاقاً موافق کردارهای خود إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند لا یَرجُونَ که نمی‌ترسیدند حِساباً از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَ کَذَّبُوا و تکذیب می‌کردند بِآیاتِنا بآیتهای ما که انبیاء بر ایشان نمودند کِذّاباً تکذیب کردنی وَ کُلَّ شَیءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحصَیناهُ شمرده‌ایم آنرا یعنی نگاه داشته‌ایم و نوشته‌ایم کِتاباً نوشتنی و خواهیم گفت مشرکان را فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَن نَزِیدَکُم پس نمی‌افزائیم شما را همیشه إِلّا عَذاباً مگر عذابی بالای عذابی در خبر آمده که اینکه آیت سخت‌ترین آیات قرآن است مر دوزخیان را از روی وعید إِنَّ لِلمُتَّقِینَ بدرستی که مر پرهیزگاران‌راست مَفازاً رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حَدائِقَ وَ أَعناباً باغهائی است که درختان میوه دارد درختان انگور تخصیص جهت تفضیل است وَ کَواعِبَ أَتراباً و ایشانراست دختران نار پستان همه

همزاد در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب تفاسیر است که همه از اهل بهشت از مردان و زنان سی و سه ساله باشند وَ کَأساً دِهاقاً و مر ایشانرا است جامهای پر از شراب یا کاسهای پی‌درپی لا یَسمَعُونَ فِیها لَغواً نمی‌شنوند متقیان در بهشت سخنان بیهوده و باطل وَ لا کِذّاباً و نه دروغی و گفته‌اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود.

صفحه : ۱۳۳۱

جَزاءً جزا داده شود ایشان را جزا دادنی مِن رَبِّکَ از پروردگار تو بمقتضای وعده خود عَطاءً حِساباً عطا کرد ایشان را از فضل خویش عطای دانی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدگار آسمان و زمین وَ ما بَینَهُمَا و آنچه میان ایشان است الرَّحمنِ بزرگ بخشائش لا یَملِکُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنهُ خِطاباً از خدای سخن گفتن یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک‌اند مالک نتوانند بود یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ روز که بایستد روح وَ المَلائِکَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان صف‌زدگان و روح ملکی است موکل بر ارواح در معالم گفته که مخلوقی ازو بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی چند و و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از إبن مسعود رضی اللّه عنه، روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته‌اند روح طائفه‌اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است علیه السلام که با فرشتگان صف برکشند لا یَتَکَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت إِلّا مَن أَذِنَ مگر کسیکه دستوری دهد لَهُ الرَّحمنُ مر او را خدای تعالی که شفاعت کند مگر کسی را خدا اذن کند در شفاعت که او وَ قالَ صَواباً و گفته باشد در دنیا کلمه توحید یعنی جز مومنان را شفاعت نکنند ذلِکَ الیَومُ الحَقُّ آن روز روزی است بودنی که البته خواهد بود- فَمَن شاءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فرا گیرد إِلی رَبِّهِ مَآباً بسوی ثواب پروردگار خود بازگشتنی بایمان و طاعت إِنّا أَنذَرناکُم بدرستیکه ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم عَذاباً قَرِیباً از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است و قرب او بجهت تحقّق اوست یَومَ یَنظُرُ المَرءُ روز که بنگرد آدمی ما قَدَّمَت یَداهُ در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی بازیابد کردارهای خود را از خیر و شر وَ یَقُولُ الکافِرُ و گوید ناگرویده در ان روز یا لَیتَنِی ای کاش که من کُنتُ تُراباً بودمی خاک یعنی هرگز من باین صورت آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته‌اند بعد از حشر و حوش که ایشان را خاک سازند کافر اینکه تمنّا کند و قولی آنست که مراد ازین کافر ابلیس‌ست و او آدم ع را عیب می‌کرد که از خاک آفریده شده خود را می‌ستود که من از آتش مخلوقم چون در ان روز کرامت آدم ع و فرزندان مومن او مشاهده کند و عذاب و شدّت خود را بیند آرزو برد که کاش که من از خاک بودمی و نسبت بآدم ع داشتمی ای درویش؟ اینکه همه دبدبه و طنطنه خاکیان را هست هیچ طبقه از طبقه مخلوقات را نیست مثنوی خاک را خوار و تیره دید ابلیس کرد انکارش آن حسود خسیس ماند غافل ز نور باطن او نشد آگاه از سر کامن او بهر گنجی که هست در دل خاک اینکه صدا داده‌اند در افلاک که بجز خاک نیست مظهر کل خاک شو خاک تا بروید گل.

صفحه : ۱۳۳۲

سورهٔ النّازعات

مکّیهٔ وّ هی ستّ وّ اربعون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- وَ النّازِعاتِ غَرقاً- سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَ النّاشِطاتِ نَشطاً و بفرشتگان بیرون‌برندگان ارواح مومنان بیرون بردنی بنرمی وَ السّابِحاتِ سَبحاً و بملائکه شناکننده شنا کردنی یعنی آمد و شد نمائنده در رفتن و شتافتن در ان چنانچه اهل سباحت فَالسّابِقاتِ سَبقاً پس بفرشتگان

پیش گیرنده بر همه پیشی گرفتنی در فرمانبرداری- فَالمُدَبِّراتِ أَمراً پس سوگند بملائکه که تدبیرکننده‌اند کار دنیا را یعنی جبرئیل ع که موکل است بریاح و جنود و اسرافیل که نازل است بامور اقضیه و اقدار و میکائیل ع که قسمت باران و گیاه متعلق بدوست از عزرائیل ع که قابض ارواح شان اوست علیهم السلام و گفته‌اند منقسم نجوم‌اند که شتابان میروند از مشرق بمغرب و رونده از برجی ببرجی و سباحت میکند در فلك و بر همدیگر پیشی میگیرند در سیر و مدبرانند امریرا که بدیشان بازبسته است باذن اللّه چون اختلاف فصلو یا اسپان غزات‌اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر بر دشمنان خدای تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاطکنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یَومَ تَرجُفُ الرّاجِفَةُ یاد کن آن روزی را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز قال اللّه تعالی یوم ترجف الارض و الجبال و اینکه بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند و زندگان از هول بمیرند تَتبَعُهَا الرّادِفَةُ از پی درآید او را از پس درآینده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوبٌ یَومَئِذٍ واجِفَةٌ دلهای آن روز ترسان و لرزان بود أَبصارُها خاشِعَةٌ دیدهای خداوند دلها فرو خوابانیده باشند یَقُولُونَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا که أ إِنّا لَمَردُودُونَ آیا ما بازگردانیده شدگانیم فِی الحافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان هیات که داشتیم رد خواهند کرد أ إِذا کُنّا آیا چون گردیم ما عِظاماً نَخِرَةً استخوانهای کهنه و نزدیك بخاك شده ما را مبعوث گردانند.

صفحه : ۱۳۳۳

قالُوا پس گفتند از روی استهزاء که اگر چنین باشد تِلكَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ آن بازگشتن آنگاه بازگشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس با زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده‌ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را فَإِنَّما هِیَ پس جزین نیست که آن زَجرَةٌ واحِدَةٌ یك فریاد است یعنی یك دمیدن اسرافیل علیه السلام که همه خلائق بدان زنده شوند فَإِذا هُم بِالسّاهِرَةِ پس انگاه ایشان در زبر زمین بوده باشند و گفته‌اند که ساهره نام زمین است نزدیك بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای تعالی آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدا بیافریند از نقره خام و طول و عرض آن جبل برابر زمین دنیا باشد هَل أَتاكَ حَدِیثُ مُوسی آیا نیامد بتو یعنی آمد سخن موسی کلیم اللّه تا تسلّی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرمائی از وعده مومنان و وعید کافران إِذ ناداهُ یاد کن چون بخواند موسی ع را پروردگار او رَبُّهُ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُویً بوادی پاکیزه یعنی طوی و آن نام وادیست یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شد یا دو بار ندا کرده شده که اذهَب برو برسالت إِلی فِرعَونَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغی بدرستی که او از حد درگذشته است در تکبر فَقُل هَل لَكَ پس بگو مر او را که ای طاغی هیچ است مر ترا میلی و رغبتی إِلی أَن تَزَکّی بسوی آنکه پاك شوی از کفر و عصیان وَ أَهدِیَكَ و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا إِلی رَبِّكَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخشی پس بترسی از عذاب او و حذر نمائی از سرکشی و نافرمانی موسی علیه السلام بحکم خدا نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فَأَراهُ الآیَةَ الکُبری پس بنمود او را موسی علیه السلام معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیّه فَکَذَّبَ وَ عَصی پس تکذیب کرد فرعون موسی علیه السلام را و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت اینکه از نزدیك خدا نیست بلکه سحر موسی ع است ثُمَّ أَدبَرَ یَسعی پس پشت بر موسی ع کرد یعنی روی ازو بگردانید می‌شتافت بابطال امر او و گفته‌اند بترسید از اژدها و پشت گردانیده میشتافت در گریختن فَحَشَرَ فَنادی پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الأَعلی پس گفت منم پروردگار بزرگ‌تر شما یعنی اصنام که بر صورت من‌اند همه خدایانند و من از همه بزرگترام امام قشیری قدس سره در لطائف آورده که ابلیس اینکه سخن می‌شنید گفت مرا طاقت اینکه کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم اینکه بلا بمن رسید او که چنین لافی میزند تا کار او بکجا رسد.

صفحه : ۱۳۳۴

فَأَخَذَهُ اللّهُ پس فرا گرفت او را خدای نَکالَ الآخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن است وَ الأُولی و بعذاب دنیا که غرق شدن است یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اوّل اینکه سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمه آخری آنکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان اینکه دو کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرمود که وقتی که مرا حال گرم شد بزیارت حسین منصور حلّاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام اعالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا اینکه چه حال است که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علیین‌ست و روان فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخود بینی درافتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین ما را دید و خود را گم کرد پس در میان دعوی‌شان فرق بسیارست نظم گفت فرعونی انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق پس برست اینکه انا را رحمت اللّه ای محب و ان انا را لعنت اللّه در عقب زان که آن سنگ سیاه بدوین عقیق آن عدوّ نور بود و اینکه عشیق آن انا هو بود از سرای فضول نه ز روی اتحاد از حلول إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبرَةً لِمَن یَخشی بدرستی که در گرفتن فرعون هر آئینه پندی است و اعتباری مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد أَ أَنتُم أَشَدُّ خَلقاً آیا شما ای منکران بعث سخت‌تر و دشوارترید از روی آفرینش أَمِ السَّماءُ بَناها یا آسمان بآن عظمت بنا کرد آنرا بر زبر سر شما رَفَعَ سَمکَها برداشت سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوّاها پس آنرا راست کرد بی‌فتوری و بی‌قصوری وَ أَغطَشَ لَیلَها و تاریک گردانید شب آنرا وَ أَخرَجَ ضُحاها و بیرون آورد روز آنرا اضافه شب و روز بآسمان جهت آنست که حدوث آنرا سبب گردش اوست امام زاهد رحمه اللّه فرمود که روز و شب دنیا بآسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و ماه برو وَ الأَرضَ بَعدَ ذٰلِکَ و زمین را بعد از آفرینش آسمان دَحاها بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علماء برانند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانهاست و گستردن او بعد از ان أَخرَجَ مِنها بیرون آورد از زمین گسترده ماءَها آب او را بتفجیر ینابیع و عیون وَ مَرعاها و بیرون آورد گیاه‌زارها و چراگاههای او را وَ الجِبالَ أَرساها و کوهها را محکم و پایدار ساخت و دحو زمین و اثبات کوهها و انفجار انهار و ظهور چراگاهها مَتاعاً لَکُم از برای برخورداری است مر شما را وَ لِأَنعامِکُم و مر چهارپایان شما را فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الکُبری پس چون بیاید بلیه بزرگتر باهول‌تر که از همه بلاهای رستخیز سخت‌تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیرش آنکه واقع شود- آنچه واقع شود- صفحه : ۱۳۳۵

یَومَ یَتَذَکَّرُ الإِنسانُ روز که یاد آرد انسان ما سَعی آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَن یَری مر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود وجهی که هر که اهل رویت باشد بیند فَأَمّا مَن طَغی پس هر که از حد برده باشد و نگرویده وَ آثَرَ الحَیاةَ الدُّنیا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی سلوک سبیل آخرت فراموش کرده و کار او نساخته فَإِنَّ الجَحِیمَ هِیَ المَأوی پس بدرستیکه دوزخ همین جای آرام او است وَ أَمّا مَن خافَ و اما هر کس که ترسیده باشد مَقامَ رَبِّهِ از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی و بازداشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از متمنای حرام و ناشائسته فَإِنَّ الجَنَّةَ هِیَ المَأوی پس بدرستی که بهشت همان آرام‌جای اوست در فصول آورده که اینکه آیت در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بر ان قادر بود و خلاف نفس نموده از خدای تعالی بترسد و از ان عمل دست بازدارد نظم گر نفسی نفس بفرمان تست در کفش آور که بهشت آن تست نفس کشد هر نفسی سوی پست هر که خلافش نفسی زد برست یَسئَلُونَکَ می‌پرسند ترا ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم عَنِ السّاعَةِ از روز رستخیز و میگویند أَیّانَ مُرساها کی باشد اقامت آن روز و در چه زمان بیاید فِیمَ أَنتَ مِن ذِکراها در چه چیزی تو از یاد کردن آن عائشه رضی اللّه عنها فرمود که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی إِلی رَبِّکَ مُنتَهاها بسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت یعنی کس را

خبر ندهد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت او است- إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخشاها جز اینکه نیست که تو بیم‌کننده هرکرا بترسد از قیامت كَأَنَّهُم گویا که کفّار مکّه يَومَ يَرَونَها روز که به‌بینند قیامت را که از آمدن آن می‌پرسند لَم يَلبَثُوا إِلّا عَشِيَّةً درنگ نکرده‌اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاه روزی أَو ضُحاها یا چاشت آن روز که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آنروز مدّت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده‌اند در دنیا مگر چاشت‌گاهی یا شبانگاهی.

صفحه : ۱۳۳۶

سورهٔ عبس

مكّيةٌ وّ هي اثنتان و اربعون آيةٌ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ- آورده‌اند که عبد اللّه بن ام مکتوم رضی اللّه عنه، به مجلس پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود إبن ام مکتوم بجهت عمی که داشت آن حال را ندانست که نزد حضرت صلی اللّه علیه و سلّم کسی نشسته است و با وی سخن میگوید قطع سخن کرده آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارك ترش کرد و ازو اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیت آورد که عَبَسَ وَ تَوَلّي ترش کرد روی خود را و روی بگردانید أَن جاءَهُ الأَعمي بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد اللّه ذکر اعمی اشعار است بعذر او در قطع کلام برسید انام علیه الصلوة و السلام وَ ما يُدرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّي و چه چیز ترا دانا کرد شاید که إبن ام مکتوم پاك شود از آثام أَو يَذَّكَّرُ یا پند گیرد فَتَنفَعَهُ الذِّكري یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو أَمّا مَنِ استَغني اما آنکس که توانگری دارد یعنی بی‌نیازی می کند از ایمان فَأَنتَ لَهُ تَصَدّي پس تو برای او رو می‌آری یعنی برو اقبال می‌کنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او وَ ما عَلَيكَ أَلّا يَزَّكّي و نیست بر تو وزر و وبال بر آن که آن مستغنی پاك نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَ أَمّا مَن جاءَكَ يَسعي و اما آنکه می‌آید بسوی تو می‌شتابد در طلب تعلیم یعنی إبن ام مکتوم وَ هُوَ يَخشي و او می‌ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنتَ عَنهُ تَلَهّي پس تو ازو رو گردانیده بدیگران مشغول می‌شوی منقول است که چون جبرئیل علیه السلام اینکه آیت میخواند بشره مبارك آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم متغیّر می‌شد در لباب آورده که یك ساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت صلی اللّه علیه و سلّم بی‌آب و تاب شد بمثابه که میرفت و راه نمی‌دید و نزدیك بود که رنگ روی مبارکش دیوارهای مکّه را مشرق سازد امام زاهد رح فرمود که سیّد عالم صلی اللّه علیه و سلّم از عقب عبد اللّه رفت و او را بازگردانید و بمسجد بازآورد و ردای مبارك خود بگسترانید و ویرا بر ان نشاند و بعد از ان هرگاه که ویرا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبني فيه ربي و دو بار او را در مدینه خلیفه ساخت وقتی که بغزوه میرفت و بباید دانست که اینکه صورت از حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم خطا نبود چه بحکم اجتهاد اینکه عمل بجای آورد و کراهت او از سوی ادب إبن ام مکتوم بود که سخن بر وی قطع کرد و لیکن معذور بود بسبب عمی كَلّا إِنَّها تَذكِرَةٌ حقا که اینکه آیات قرآنی پند است مر خلق را.

صفحه : ۱۳۳۷

فَمَن شاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و اینکه آیتها ثبت کرده شده است فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ در صحیفه‌های گرامی کرده شده نزد خدای مَرفُوعَةٍ برداشته شده و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِأَيدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کنند كِرامٍ بزرگان نزدیك خدایا کریمان و مهربانان که بر مومنان استغفار میکنند مر ایشان را بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الإِنسانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعض آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است که اوّل داماد پیغمبر بود و بآخر دختر آنحضرت ص را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذ هوی و حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم او را نفرین کرد که اللّهم سلّط علیه کلبا من کلابك و اندك وقتی نگذشت که شیر سر او را برکند درین باب حسّان بن ثابت رض قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده می‌فرماید ما أَكفَرَهُ چه کافرترین خلق است هیچ نمی‌اندیشد که خدای

تعالی مِن أَیِّ شَیءٍ خَلَقَه از چه چیز بیافرید او را- مِن نُطفَةٍ از مقدار آب منی خَلَقَه بیافرید او را فَقَدَّرَه پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَه پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید باجل ثُمَّ أَماتَه پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او فَأَقبَرَه پس بخاک درآورد او را تا همچون مردار بر سر راهها نیفگنند ثُمَّ إِذا شاءَ أَنشَرَه پس چون خواهد خدای زنده گرداند او را در وقت نشور همه بازبسته بمشیّت اوست کَلّا لَمّا یَقضِ ما أَمَرَه حقا که نگزارد انسان و ادا نکرد آنچه خدای فرمود او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاد و گفته‌اند مراد همه آدمیانند چه هرگز هیچ آدمی از ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی برون نیامده و نتواند قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد فَلیَنظُرِ الإِنسانُ إِلی طَعامِهِ پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت بیند که بچه وجه احداث کرده می‌شود أَنّا صَبَبنَا الماءَ صَبًّا بدرستی که ما ریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا پس بشگافتیم زمین را شکافتنی فَأَنبَتنا فِیها حَبًّا پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن.

صفحه : ۱۳۳۸

وَ عِنَباً وَ قَضباً و تاک انگور و سیب وَ زَیتُوناً وَ نَخلًا و درخت زیتون و خرمانیان وَ حَدائِقَ غُلباً و باغهای دیواربسته بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا و میوهای تر و میوهای خشک یا چراگاه اینکه همه کردیم مَتاعاً لَکُم برای برخورداری شما وَ لِأَنعامِکُم و برای تمتع چهارپایان شما فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است جواب اذا آنکه به‌بیند اهوال و شداید بسیار یَومَ یَفِرُّ المَرءُ مِن أَخِیهِ روز که بگریزد و مرد از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وَ أُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که اوراست وَ أَبِیهِ و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که ازو دیده وَ صاحِبَتِهِ و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده وَ بَنِیهِ و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان لِکُلِّ امرِئٍ مِنهُم مر هر مردی را از اهل قیامت یَومَئِذٍ شَأنٌ یُغنِیهِ آن روزگاری است که مشغول میدارد او را از مهم دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره حکایتی منظوم دارد- نظم کشتی آورد در دریا شکست تخته زان جمله بر بالا نشست گربه و مواشی بر ان تخته بماند کارشان با یکدیگر پخته بماند نی ز گربه موش را روی گریز نی ز موش آن گربه را چنگال تیز هر دو شان از هول دریای عجب در تحیّر بازمانده خشک لب در قیامت نیز اینکه غوغا بود یعنی آنجا نی تو و نی ما بود وُجُوهٌ یَومَئِذٍ مُسفِرَةٌ رویها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان ضاحِکَةٌ مُستَبشِرَةٌ خندان و فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه جنان وَ وُجُوهٌ یَومَئِذٍ عَلَیها غَبَرَةٌ و رویها باشد آن روز پر از غبار و تیرگی از کفر و عناد و خیرگی تَرهَقُها قَتَرَةٌ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی از انکار و عصیان أُولئِکَ آن گروه که روی سیاه گرفته و گردآلود دارند هُمُ الکَفَرَةُ الفَجَرَةُ ایشانند ناگرویدگان و دروغگویان و نابکاران و تبه‌کاران.

صفحه : ۱۳۳۹

سورة التّکویر

مکّیة وّ هی تسع وّ عشرون- آیة- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- عبد اللّه بن عمر رضی اللّه عنه، از رسول خدا صلی اللّه علیه و سلّم نقل کرده که هر که دوست‌دار آنکه بنگرد روز قیامت یعنی معاینه بیند احوال آن روز را پس باید که بخواند إِذَا الشَّمسُ کُوِّرَت- چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد مراد آن است که بی‌نور شود وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَت و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَ إِذَا الجِبالُ سُیِّرَت و آنگاه که کوهها از اماکن منقلع شده و رونده شوند در هوا چون هبا وَ إِذَا العِشارُ عُطِّلَت و چون ناقهای ده ماه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس‌ترین مال عرب است فروگذاشته شود یعنی

کسی را پروای رعی و مراعات او نمانـد وَ إِذَا الوُحُوش ُحُشِرَت- و آنگاه که جانوران وحشـی جمع کرده شونـد و بیکدیگر مختلط شده مستعادیان را مجال اضرار یکدیگر نباشد وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت و آنگاه که دریاها را آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شوند یا همه را خشك سازند یا گرم‌کننده بیفشانند و در فتوحات مذکور است که هرگاه عبد اللّه بن عمر رضـی اللّه عنه، چون دریـا را بدیـدی گفتی یا بحرمتی تعود نارا وَ إِذَا و آن‌گاه که النُّفُوس ُزُوِّجَت و آنگاه که نفسـها را جفت گرداننـد یعنی هر کسـی را بامثال او رفیق سازنـد چون صالـح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور عین جفت کنند و کافران را با شـیاطین یا ارواح را با بدان وَ إِذَا المَوؤُدَةُ سُئِلَت و آنگاه که دختران زنده در خاك کرده شده پرسیده شوند یعنی از کار وی قتله را سؤال کنند که بِأَیِّ ذَنب ٍقُتِلَت بکـدام گناه کشـته شـده است عادت اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشـی یا از جهت درویشـی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سؤال کنند قولی آنکه ازو پرسند که چرا کشـته شـدی و فائـده اینکه سؤال آنکه کودك جواب دهـد که مرا بی‌جرمی کشـته‌اند تـا قاتـل وی مخـذول گردد- وَ إِذَا الصُّحُف ُنُشِرَت و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشـند بازگشاده شوند وَ إِذَا السَّماءُ کُشِطَت و آنگاه که آسمان برکنـده شود و در هم پیچیده وَ إِذَا الجَحِیم ُسُعِّرَت و آنگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی بغضب خدا تافته شود بیشتر از پیشتر وَ إِذَا الجَنَّةُ أُزلِفَت و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای.

صفحه : ۱۳۴۰ عَلِمَت نَفس ٌما أَحضَرَت بداند هر نفسـی آنچه حاضـر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین دوازده حال که مـذکور شـد شـش بزمین دنیا و شـش بزمین محشـر مشاهـده نکنـد ندانـد که چه کرده است و آنگاه که بداند به‌بیند که با هر خیری کرامتی و عطائی است و با هر شری ملامتی و عتابی است بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه خورد که چرا مباشـر آن شدم و آن حسـرت و اندوه هیچ فائده ندهد نظم تو امروز فرصت غنیمت شـمار که فردا ندامت نیاید بکار بکوش ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی بسـی غم خوری فَلا أُقسِم ُبِالخُنَّس ِپس سوگنـد میخورم بسـتارگان پنهان‌شونـده در روز الجَوارِ الکُنَّس ِروندگان در مغارب خویش که نهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیّره‌اند یعنی ۱

زحل و ۲

مشتری و ۳

مریخ و ۴

زهره و ۵

عطارد و خنـوس ایشـان رجـوع است و کنوس ایشـان اسـتقامت و گفته‌انـد خنس گـاو کوهیست و کنس آهو- وَ اللَّیل ِإِذا عَسعَس َسوگنـد بشب آنگاه که پیش آیـد و هوا را تاریك گردانـد یا باز پس رود و ظلمت زایل شود و اینکه کلمه از اضداد است وَ الصُّبح ِإِذا تَنَفَّس َو سوگند بشب آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبدأ طلوع اوست جواب قسم چیست إِنَّه ُلَقَول ُرَسُول ٍبدرستی که قرآن هر آئینه خوانـدن فرسـتاده اوست کَرِیم ٍبزرگوار نزد خـدای یعنی جبرئیل علیه السـلام در تبیان آورده که مراد محمّد اسـت صلی اللّه علیه و سلّم بقول اوّل ذِی قُوَّةٍ صـفت جبرئیـل ع باشـد یعنی او خداونـد قوت بود در قلع مؤتفکات و صـیحه ثمود عِنـدَ ذِی العَرش ِمَکِین ٍنزدیک خداونـد عرش با جاه و منزلت مُطاع ٍفرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند ثَم َّأَمِین ٍدر آسـمانها با امانت در وحی‌گزاری و اگر از رسول کریم مراد محمّد باشد صـلی اللّه علیه و سلّم پس او صاحب قوت بود در طاعت و نزدیک خدا خداوند قدر و مکانت است و مطاع یعنی مسـتجاب الدعوات است و امین بر اسرار غیب وَ ما صاحِبُکُم بِمَجنُون ٍو نیست صاحب شـما یعنی محمّـد صـلی اللّه علیه و سـلّم دیوانه چنانچه شـما گمان می‌برید وَ لَقَد رَآه ُبِالأُفُق ِالمُبِین ِو بدرستی که دید پیغمبر ص جبرئیل را بصورت اصـلی او بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَ ما هُوَ عَلَی الغَیب ِبِضَـنِین ٍو نیست پیغمبر بر چیزهائی پوشیده و آنچه وحی بدو رسد بخیل که شـما را تعلیم ندهد و از شـما بپوشد وَ ما هُوَ بِقَول ِشَـیطان ٍرَجِیم ٍو نیست قرآن سـخن دیو رانده بشهب فَأَین َ

تَذهَبُونَ پس کجا میروید و از سخنی که بدان راستی و درستی است چرا ازو اعراض میکنید إِن هُوَ نیست قرآن إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِینَ مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمّد ص صلی اللّه علیه و سلّم مگر شرف اهل عالم را.

صفحه : ۱۳۴۱

لِمَن شاءَ بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد مِنکُم از شما أَن یَستَقِیمَ آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل علیه السلام اینکه آیت آورده ابو جهل بشنید و گفت چون اینکه کار ما راست و وابسته بخواهش ما است اگر بخواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که وَ ما تَشاؤُنَ و نخواهید شما استقامت و هدایت إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ العالَمِینَ پروردگار عالمیان و مشیّت شما را هیچ اثر نه شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوّت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس توجه داری و بکدام فعل می‌نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست شعر ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ چه باشد سر بسر پیچیم در پیچ

سورة الانفطار

مکیّة و هی تسع عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت آنگاه که آسمان شکافته شود وَ إِذَا الکَواکِبُ انتَثَرَت و آنگاه که کواکب فرو ریزد در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلك بسلاسل نور آویخته‌اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چو اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وَ إِذَا البِحارُ فُجِّرَت و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی از بعضی راه در بعضی کشاینده و همه یك دریا گردد وَ إِذَا القُبُورُ بُعثِرَت و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد مردگان زنده شوند عَلِمَت نَفسٌ بدانند هر نفس ما قَدَّمَت آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَ أَخَّرَت و آنچه بازپس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته‌اند داند هر تنی که چه کرده است با دل عمر و آخر عمر آنکه خطاب رسد بکافران که یا أَیُّهَا الإِنسانُ ما غَرَّكَ ای آدمی چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الکَرِیمِ بخداوند بزرگ خود گفته‌اند فریبنده او دشمنی مسلّط بود باو یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده‌اند که نزول آیت در شان ابو الاشدین است که حضرت رسول اللّه را صلی اللّه علیه و سلّم بیازرد و و عقوبتی بدو نرسید اینجا او را می‌گوید چه چیز ترا غرّه گردانید تا از عذاب خدا ایمن شدی و او بامهال الهی مغرور شده بود جمعی از علماء برانند که اینکه خطاب عام است همه آدمیان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدا و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رح فرموده که اگر خدای از من اینکه سؤال کند گویم غرّنی کرمك در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسماء گوئیا بجهت تلقین است بنده را تا گوید بنده که فریفته شدم بکریمی تو نظم چون تو دادی مژده لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصیان و عتوا چون تو هر بشکسته را سازی درست پس خطاها بر امید عفو تست.

صفحه : ۱۳۴۲

الَّذِی خَلَقَكَ آن خدای که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوّاكَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشان است فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَكَّبَكَ در هر صورتی که خواست ترکیب کرد ترا و در هم پیوست کَلّا نیست چنانچه گمان می‌برید که قیامت نباشد بَل تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّینِ روز جزا را از روی عناد وَ إِنَّ عَلَیکُم و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحافِظِینَ هر آئینه نگاهبانانند از ملائکه کِراماً کاتِبِینَ بزرگان نزد خدا نویسندگان روزنامه افعال و اقوال شما را یَعلَمُونَ ما تَفعَلُونَ میدانند آنچه می‌کنید از نیك و بد و از روی دانش می‌نویسند إِنَّ الأَبرارَ لَفِی نَعِیمٍ بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران هر آئینه در بهشت‌اند وَ إِنَّ الفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ و

بـدرستی که دروغ‌گویان و منکران حشـر هر آئینه در دوزخ‌اند یَصلَونَها یَومَ الدِّینِ درآیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت وَ ما هُم عَنها بِغائِبِینَ و نیستند فجار از دوزخ گمشدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وَ ما أَدراکَ ما یَومُ الدِّینِ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که چیست روز حساب و جزا ثُمَّ ما أَدراکَ ما یَومُ الدِّینِ پس تو چه دانی که چیست روز شـمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی کهنه آنرا هر کسـی درنیابـد یَومَ لا تَملِکُ روز که مالک نشود نَفسٌ هیـچ نفسـی لِنَفسٍ شَیئاً برای هیچ تنی چیزی را از منفعت یعنی هیچکس نتواند که بقوّت و قدرت خود نفعی یا ضـرری بکسی رساند وَ الأَمرُ یَومَئِذٍ لِلّهِ و حکم و فرمان آن روز مر خـدای را است شـفاعت دهـد آنرا خواهـد در حق آن که خواهـد به بهشت فرسـتد آنرا که خواهـد و بدوزخ فرسـتد آنرا که خواهد.

صفحه : ۱۳۴۳

سورة المطفّفین

مکّیة وّ هی ستٌ وّ ثلاثون آیـة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آوردهانـد که اهـل مـدینه در کیـل و وزن خیـانتی عظیم داشـتندی و چـون حضـرت رسالت‌پناه علیه صـلوات اللّه و سـلامه از مکه هجرت نموده متوجه مـدینه شدنـد در اثنای طریق اینکه سوره نازل گشت که وَیلٌ لِلمُطَفِّفِینَ وای مر کاهنـدگان را در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت بیکی که بزرگ‌تر بودی بخریـدی و بیکی که خردتر بودی بفروختـی حق سـبحانه در شـان او آیت بفرسـتاد و الَّذِینَ إِذَا اکتـالُوا آنـانکه چون می‌سـتانند به پیمانه عَلَی النّاسِ از مردمان برای خود یَستَوفُونَ تمام می‌سـتانند وَ إِذا کالُوهُم و چون می‌پیمایند برای ایشان أَو وَزَنُوهُم یُخسِرُونَ یا می‌سـنجده حقوق ایشان را می‌کاهند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سـبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کنـد فردا او را بقعر دوزخ درآورده میان دو کوه آتش بنشانند و گویند کلهما و زنهما و آنرا می‌سـنجد و می‌سوزد بیت تو کم دهی و بیش سـتانی به کیل و وزن روزی بود که از کم و بیشت خبر کننـد أَ لا یَظُنُّ أُولئِکَ آیا نمیداننـد و یقین ندارند آن گروه که بیش سـتان و کم فروش‌انـد أَنَّهُم مَبعُوثُونَ آنکه ایشـان برانگیختگاننـد لِیَومٍ عَظِیمٍ مر روز بزرگ را یَومَ یَقُومُ النّاسُ روزی که بپـا ایسـتند مردمان لِرَبِّ العالَمِینَ مر حکم آفریـدگار عالمیان را یعنی از پای نه‌نشـینند تا فرمان نرسـد و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات سه صد سال ایسـتاده باشـند و کسـی را زهره سـخن نباشد تا حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة و السلام شفاعت کنند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسـبه آرند و اینکه شـفاعت کبری باشد کَلّا إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ حقا که نامه اعمال کافران لَفِی سِجِّینٍ در سجین بود و آن صـخره‌ایست مجوف زیر دوزخ پوشـیده که جـان کـافران و نـامه اعمال ایشان در ان بود از کعب الاحبار رضـی اللّه عنه و مروی است که کتاب فاجران را بآسـمان برنـد از قبول آن ابا کنـد بزمین باز آرند قبول ننماید بزیر هفتم زمین برند و در سـجین که موضع ابلیس و لشـکر او است بنهنـد وَ مـا أَدراکَ مـا سِجِّینٌ و چه دانی تو که چیست سـجین یعنی جای باهول و هیبت است و کتاب فجار کِتـابٌ مَرقُومٌ کتـابی است نوشـته و علامـت کرده بعلامتیکه هر که بینـد دانـد که در ان خبر نیست وَیلٌ کلمه‌ایست جامع همه بـدیها یعنی عـذاب و عقاب و شـدّت و محنت یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ آن روز مر مکـذبان را است الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ آنانکه تکـذیب کرده‌اند بِیَومِ الدِّینِ مر روز جزا را و باور نداشته‌اند.

صفحه : ۱۳۴۴

وَ ما یُکَذِّبُ بِهِ و تکذیب نکند آن روز جزا را إِلّا کُلُّ مُعتَدٍ مگر هر سـتمکاری از حد درگذشـته أَثِیمٍ بزه‌کاری بیباک إِذا تُتلی چون خوانـده شود عَلَیهِ آیاتُنا بر وی آیتهای کلام ما قالَ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ گوید از فرط جهل و اعراض از حق که اینکه افسانه‌های پیشـینیان است کَلّا نه چنان است که میگوید بَل رانَ بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان یا زنگار انکار بر ان نهاده ما کانُوا یَکسِبُونَ آنچه بودند که می‌کردند از آثام و معاصـی یعنی بشامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و بی‌حاصل شده

و در خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه گردد کَلّا إِنَّهُم عَن رَبِّهِم حقا که ایشان از کرامت و رحمت و اصح آنست که از دیدار آفریدگار خود یَومَئِذٍ آن روز لَمَحجُوبُونَ در پرده‌شدگان باشند یعنی از ان ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالك رحمه اللّه معنی اینکه آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار وی نه‌بینند و تجلی کند بر اولیای خود بلقای وی برسند امام شافعی رحمه اللّه فرمود که لمحجوبون در شان کفار وارد شده دلالت می‌کند بر آنکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماند قطعه گوئی به بهشت میهمانی است بی‌دیدن میزبان چه باشد چون دشمن و دوست را حجاب است پس فرق در ان میان چه باشد ثُمَّ إِنَّهُم پس بدرستی که تکذیب‌کنندگان لَصالُوا الجَحِیمِ در آیندگانند بدوزخ ثُمَّ یُقالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند هذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ اینکه عذاب آن عذابی است که بودید شما که بدان تُکَذِّبُونَ تکذیب میکردید کَلّا إِنَّ کِتابَ الأَبرارِ حقا بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لَفِی عِلِّیِّینَ در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمه یمنی بود از عرش و گفته‌اند سدرة المنتهی است وَ ما أَدراكَ و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که ما عِلِّیُّونَ چه چیزیست علیون یعنی محلی است بلند و مکانت و کتاب ابرار کِتابٌ مَرقُومٌ کتابی است مسطور و موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که درو همه خیر است یَشهَدُهُ المُقَرَّبُونَ حاضر می‌شوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علّیین‌اند یعنی باستقبال آن می‌روند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد إِنَّ الأَبرارَ لَفِی نَعِیمٍ بدرستی که نیکان و پاکان در بهشت‌اند.

صفحه : ۱۳۴۵

عَلَی الأَرائِكِ یَنظُرُونَ بر تختهائی آراسته می‌نگرند بانبیا بچیزیکه از ان شادمان و فرحناك میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می‌نمایند تَعرِفُ فِی وُجُوهِهِم بشناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان نَضرَةَ النَّعِیمِ تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن یُسقَونَ آشامیده میشوند یعنی بدیشان می‌آشامانند مِن رَحِیقٍ از شراب خالص سفید خوشبوی مَختُومٍ مهر کرده آنیه او خِتامُهُ مِسكٌ مهر او بجای گل مشك است و گفته‌اند ختم آشامیدن او برائحه مشك است و مهر بجهت آن کننده تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وَ فِی ذلِكَ و درین شراب فَلیَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ باید که رغبت کنند رغبت‌کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد وَ مِزاجُهُ و آمیختگی رحیق مِن تَسنِیمٍ از آب چشمه که تسنیم است در تبیان از إبن عباس رضی اللّه عنه نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش به بهشت میریزد و آن اشرف اشربه بهشت است عَیناً یَشرَبُ چشمه که می‌آشامند بِهَا المُقَرَّبُونَ از ان چشمه نزدیك شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می‌نوشند و ممزوج بابرار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده‌اند یعنی به محبّت غیر محبّت حق را نیامیخته‌اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبّت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد بیت:- ما شراب عیش میخواهیم بی‌دردی غم صاف‌نوشان دیگراند- و دردنوشان دیگراند در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت است بشراب خالص از کدورت خمار کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیااند که ختام او مسك محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبّت است یعنی محبّت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی اللّه و بقا باللّه‌اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب بچشد بوی از سرّ اینکه سخنان بمشام جان وی نرسد بیت:- سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است آنها که ازین می نچشیدند چه دانند آورده‌اند که صناديد قریش هر گاه فقرای صحابه رض را چون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان رضی اللّه عنهم بدیدندی بایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که إِنَّ الَّذِینَ أَجرَمُوا بدرستی که آنانکه شرك آورده‌اند کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده‌اند یَضحَكُونَ می‌خندند وَ إِذا مَرُّوا بِهِم و چون بگذرند بمومنان یَتَغامَزُونَ غمزه می‌کنند بچشمها یعنی اشارتهای نمایند بجهت استهزاء و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم اللّه وجهه با نفری از مسلمانان می‌گذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزاء پیش آوردند و نزد یاران خود رفته

گفتند رأس رئیس ما امروز اصلع بود یعنی علی رضی اللّه عنه، بدین سخن بسیار می‌خندیدند هنوز علی رض به مسجد پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم نرسیده بود که اینکه آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مؤمنان میخندند و بچشم و ابرو و غمزه می‌کنند.

صفحه : ۱۳۴۶

وَ إِذَا انقَلَبُوا و چون بازمی‌گردنـد إِلی أَهلِهِمُ بسوی کسان خود انقَلَبُوا فَکِهِینَ بازمیگردند شادمان و خرم بدانچه کرده‌اند وَ إِذا رَأَوهُم و چون به‌بیننـد کافران و منافقان مر مومنان را قالُوا إِنَّ هؤُلاءِ میگوینـد با یکدیگر بدرستی که اینکه گروه که متابع محمداند لَضالُّونَ هر آئینه گمراهانند وَ ما أُرسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده‌اند اهل کفر و نفاق عَلَیهِم حافِظِینَ بر مومنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضـلالت و هـدایت ایشان فَالیَومَ الَّذِینَ آمَنُوا پس امروز روز قیامت آنانکه گرویـده مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُونَ از حال کافران میخنـدند عَلَی الأَرائِکِ یَنظُرُونَ بر تختهای آراسته بجواهری نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقیداند در آثار آمـده که دری از بهشت بگشاینـد و دوزخیان را گوینـد بیائیـد به بهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شونـد چون بـدان در رسـند خزنه فی الحال در بر روی ایشان بربندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ بازگردند و مومنان ازین حال خندان شوند هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ آیا جزا داده شدنـد کافران ما کانُوا یَفعَلُونَ آن عملها که بودند که در دنیا میکردند از سـخریت و استهزا یعنی برای تسلّی دل مومنان دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز می‌خندند بر حال پریشان ایشان

سورهٔ الانشقاق

مکّیهٔ وّ هی خمس وّ عشرون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- إِذَا السَّماءُ انشَقَّت آن گاه که آسـمان شکافته شود جهت نزول ملائکه وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت و بشـنود و فرمان برد پروردگار خود را و سـزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای وَ إِذَا الأَرضُ مُدَّت و آنگاه که زمین کشـیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بردارنـد و آن را پهن باز کشـند وَ أَلقَت ما فِیها وَ تَخَلَّت و بیرون افگنـد آنچه در درون وی است از گنجها و اموات و خالی شود از همه- صفحه : ۱۳۴۷

وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت و فرمان برد مر حکم آفریدگار خود را و او سزاوار باشـد باستماع حکم ربانی جواب اذا آن است که به‌بیند انسان ثواب و عقاب را- یا أَیُّهَا الإِنسانُ إِنَّکَ کادِحٌ ای آدمی بدرستی که تو رنج‌کشـنده و سعی‌نماینده إِلی رَبِّکَ کَدحاً برای جزای پروردگار خود کار کردنی بجـد و جهـد فَمُلاقِیهِ پس ملاقات‌کننـده عمل خودی یعنی پاداش آنرا فَأَمّا مَن أُوتِیَ پس آنکه داده شود کِتابَهُ بِیَمِینِهِ نوشـته اعمال او بدست راست او فَسَوفَ یُحاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِساباً یَسِیراً حسابی آسان بی‌مناقشه و مضـایقه وَ یَنقَلِبُ إِلی أَهلِهِ و بازگردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسـلام یا بزنان خود از حور العین مَسرُوراً شادمان بسـبب آنچه یافته باشـد از خیر و کرامت وَ أَمّا مَن أُوتِیَ و اما آنانکه داده شود کِتابَهُ وَراءَ ظَهرِهِ نامه کردار او از پس پشت او بـدست چپ او و آن چنان بود که دست راست او را بر گردن ببندنـد و دست چپ او را بر پشت او و از ان نامه کردار او را در دست وی نهنـد و چنین کس فَسَوفَ یَدعُوا ثُبُوراً زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را گوید وا ثبوراه و اینکه کلمه هم طلب هلاـکت است وَ یَصلی سَعِیراً و درآیـد بآتشـی افروخته إِنَّهُ کـانَ فِی أَهلِهِ مَسرُوراً بـدرستی که اینکه کس بوده است در میان کسـان خـود در دنیـا شادمـان و نـازان بمـال دنیـای فـانی و جـاه ناپائـدار إِنَّهُ ظَنَّ بـدرستی که او گمـان برده است أَن لَن یَحُورَ آنکه بازنگردد و بخـدای یعنی او را بعث و حشـر نبود بَلی آری او را بازگشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ کانَ بدرستی که خدای اوست بِهِ بَصِیراً باحوال و اعمال او بینا پس او را فرو نخواهـد گـذاشت بلکه بمحشـر خواهد آورد و جزا بسـزا او برو خواهد رسانید فَلا أُقسِمُ بِالشَّفَقِ پس سوگنـد میخورم بشـفق و آن حمرتی است که بعـد از غروب آفتـاب در افق مغرب دیـده شود و غیبوبت آن علاـمت وقت عشـا است بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رح و بقول امام اعظم رح آن بیاضی است که بر عقب آن حمرت بنماید و جمعی برانند که آن بیاض اصلا غائب نمی‌شود بلکه متردد است از افقی بافقی وَ اللَّیلِ وَ ما وَسَقَ و سوگند بشب و آنچه جمع کند

و بپوشد یعنی قسم بهر چه تاریکی شب آنرا فرو پوشد وَ القَمَرِ إذَا اتَّسَقَ و سوگند بماه آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریت رسد.

صفحه : ۱۳۴۸

لَتَرکَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ که هر آئینه شما برسید و ملاقی شوید حالی را بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدّت مراد مرگ است و شدائد روز قیامت و مواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود در تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحویل آدمی است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از ان بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَما لَهُم لا یُؤمِنُونَ پس چیست که آدمیانرا که با وجود اینکه حال نمی گروند بخدای و برسول ص و بروز جزا وَ إذا قُرِئَ عَلَیهِمُ القُرآنُ و چون خوانده میشود بر ایشان قرآن لا یَسجُدُونَ سجده نمی کنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کرده‌اند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره رضی اللّه عنه اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلی اللّه علیه و سلّم اینجا سجده کرده‌ام اینکه سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات اینکه سجده را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویده‌اند یُکَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمی‌نمایند در آیات آن وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یُوعُونَ و خدا داناتر است بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و بپوشند از کینه مؤمنان فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ پس خبر کن ایشانرا بعذاب الیم یعنی عذاب دردناك و ایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌اند کارهای ستوده لَهُم أَجرٌ مر ایشانرا است مزدی غَیرُ مَمنُونٍ ناکاسته و نابریده و منت نانهاده

سورة البروج

مکّیة وّ هی اثنتان و عشرون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ السَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ سوگند بآسمان که خداوند برجهاست مراد برج اثنا عشرست یا منازل قمر یا درهای سماوات وَ الیَومِ المَوعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَ شاهِدٍ و سوگند بگواه که اللّه است همه را می‌بیند و میداند وَ مَشهُودٍ و سوگند بگواهی داده برو که بنده است و بقول شاهد پیغمبر ماست صلی اللّه علیه و سلّم و مشهود امت وی‌اند یا شاهد امت اوست و مشهود امم دیگران یا شاهد حفظه‌اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضااند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج و یا عرفه و حضار آن مقام و یا روز نحر و ذبح‌کنندگان یا روز جمعه و نمازگذارندگان درو یا آدم ع و ذریت او یا عیسی علیه السلام و امت او یا ایام و لیالی و عمل‌کنندگان در ایشان و بهر تقدیر جواب قسم اینست.

صفحه : ۱۳۴۹

قُتِلَ هلاك شدند و ملعون گشتند أَصحابُ الأُخدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت‌پرستان بودند از اصحاب ذو نواس یمنی و در زمان او ساحری بوده کاهن و مشعبه که مدار ملك ملك برو بودی چون بس شیخوخت رسید بعرض ملك رسانید که پیر شده‌ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظم دیده از هر شعاع تیره شود گوش وقت سماع خیره شود نه زبان را مجال گویائی نه تن خسته را توانائی صلاح در ان است که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته‌ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملك بوی منتظم تواند بود ملك را پسندیده افتاد و بر ان منوال که مدعا داشت پسری سپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی که آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندیده و بدین راهب متدین شده خداپرست گشت و روزها ببهانه آنکه از ساحر تعلیم میکرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل کامل مستجاب الدعوات گشت روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت قضا را اژدهائی بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند چون آن جوان پیش آمده اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه

برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر اینکه جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعاء او مرادات همه حاصل میشد که تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعاء دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم تو روشن سازم حاجب عهد کرد جوان او را کلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدا مرا صحت بخشید ملک گفت خدای تو کیست حاجب گفت اللّه الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت اینکه تلقین از که داری تا من هم بدو بگروم حاجب شغفی که بر اسلام ملک داشت قصّه جوان در میان آورد ملک او را طلبیده بر عقیده او اطلاع یافت و چندانکه جد و جهد نمود جوان از دین برنگشت و حکم شد او را بدریا غرقه سازند جمعی ویرا بلب بحر بردند او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی بلند برند و به پایان بیندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد و موکلان را از کوه درافکند و وی سالم بماند ملک حکم فرمود تا او را در آتش افگنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسید پس او را از دار درآویختند و تیرباران کرد هیچ تیر بر وی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک بگروید خدای را که اینکه همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی بیت مبدع هر چیز که بودیش هست مخترع هر چه وجودیش هست ملک عناد ورزیده گفت نمیخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست تیری بر کمان نه بگو بنام خدای اینکه غلام و بیفگن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آمده جوان شربت شهادت نوشید و حضار آن مجلس جمیع یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شده فرمود تا چند جا زمین را کوک‌ها کردند و در هر کوکی آتش افروختند و بر کناره کوکها نشسته هرکرا می‌آوردندی می‌پرسیدندی اگر بخدا گرویده بودندی میسوختندی حق سبحانه ایشانرا گوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و کوکهای در زمین النّارِ ذات الوَقُودِ خداوندان آتش با همه یعنی افروخته بهیزم إِذ هُم عَلَیها قُعُودٌ چون ایشان بودند بر کناره آتش نشستگان وَ هُم عَلی ما یَفعَلُونَ و ملک و اصحاب او بر آنچه می کردند بِالمُؤمِنِینَ شُهُودٌ بگرویدگان حاضران و مشاهده‌کنندگان بودند وَ ما نَقَمُوا مِنهُم و انکار نکردند اصحاب اخدود از مومنان چیزیرا إِلّا أَن یُؤمِنُوا مگر آنکه میگرویدند بِاللّهِ العَزِیزِ بخدای غلبه‌کننده که از عذاب او باید ترسید الحَمِیدِ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود.

صفحه : ۱۳۵۰ الَّذِی لَهُ آنخداوندی که مر اوراست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ بادشاهی آسمانها و زمینها وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مومن و کافر گواه است إِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه فَتَنُوا المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ در فتنه افگندند مردان و زنان گرویده را یعنی ایشانرا عذاب کردند بآتش ثُمَّ لَم یَتُوبُوا پس بازنگشتند بخدایتعالی و از کفر توبه نکردند فَلَهُم عَذابُ جَهَنَّمَ پس مر ایشانراست عذاب دوزخ وَ لَهُم عَذابُ الحَرِیقِ و مر ایشانرا است عذاب آتش سوزان آورده‌اند که همان آتش سوزان که از اخدود یعنی از کوک‌ها که فرو برده بودند ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویده‌اند وَ عَمِلُوا و کردند الصّالِحاتِ کارهای شایسته لَهُم جَنّاتٌ تَجرِی مر ایشانراست بوستانها که میروند مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار آن یا مساکن ایشان جویها ذلِکَ الفَوزُ الکَبِیرُ آن است رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و مختصر است إِنَّ بَطشَ رَبِّکَ بدرستی که گرفتن پروردگار تو لَشَدِیدٌ هر آئینه سخت است آنرا که بعذاب کفر گرفت هرگز ویرا نجات نیست إِنَّهُ هُوَ یُبدِئُ بدرستی که خدا او آشکار کند بطش خود را بر کافران در دنیا وَ یُعِیدُ و بازگرداند همان را بر ایشان در آخرت و اینکه نشانه عدل است وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدُودُ و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند و دوست‌دار مر آنرا که فرمان برد و اینکه علامت فضل است بعدل بگذارد و نابود سازد و بفضل بنوازد و افرازد بیت فضل او دل‌نواز غمخواران عدل او سینه سوز جباران ذُو العَرشِ خداوند عرش یا مالک ملک المَجِیدُ بزرگوار در ذات و صفات فَعّالٌ لِما یُرِیدُ کننده آنچه خواهد هَل أَتاکَ حَدِیثُ الجُنُودِ آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی برای تسلّی تو فرستادیم حدیث جنود کفر که بر انبیاء علیه السلام بیرون آمدند.

صفحه : ۱۳۵۱

فِرعَونَ وَ ثَمُودَ فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود آری اینکه سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند فِی تَکذِیبٍ در باور ناداشتن آن‌اندإن به وَ اللّه مِن وَرائِهِم مُحِیطٌ و خدای از ورای ایشان عالم است بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است و ازو فوت نتوانند شد و چنان نیست که ایشان گمان بردند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانت است بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِیدٌ بلکه او قرآن شریف و بزرگ است نوشته شد فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ در لوح که محفوظ است از تغیر و تحریف در معالم آورده که لوح از یک دانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت است و او در کنار فرشته است بر یمین عرش و آن فرشته واقف آن نیست سبحان ذی العرش العظیم

سورهٔ الطّارق

مکّیهٔ وّ هی سبع عشرهٔ آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده‌اند که شبی حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم نشسته بودند با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت اینکه چه چیز است حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که اینکه ستاره است که دیوان را از آسمان میراند و نشانه‌ایست از قدرت الهی فی الحال جبرائیل علیه السلام نازل شد بدین سوره وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ سوگند بحق آسمان و کواکب پیدا شونده بشب وَ ما أَدراکَ مَا الطّارِقُ و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست طارق النَّجمُ الثّاقِبُ ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست إِن کُلُّ نَفسٍ نیست هیچ نفسی لَمّا عَلَیها حافِظٌ الا که برو رقیب است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا می‌نماید فَلیَنظُرِ الإِنسانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسیکه منکر بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِن ماءٍ دافِقٍ مخلوق گشته از آبی ریخته شده در رحم یَخرُجُ آبیکه بیرون می‌آید مِن بَینِ الصُّلبِ از میان پشت مردان وَ التَّرائِبِ و استخوانهای سینه زنان إِنَّهُ عَلی رَجعِهِ بدرستی که خدای بباز گردانیدن آن آب بصلبی که از ان بیرون می‌آید- لَقادِرٌ هر آئینه توانا است یا بر بعث و اعاده ایشان بعد از موت قادرست.

صفحه : ۱۳۵۲

یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ روز که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیّات ضمائر را تا طیّب از خبیث متمیز گردد یا فرائض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر ان اطلاع ندارد آدمی بعمل او قادر بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردارهای پنهان و رسوائی بر ان مترتب گردد بیت گر پرده ز روی کارها بردارند آن کیست که رسوای دو عالم نشود ، و در ان وقت که پوشیدها پیدا شود فَما لَهُ مِن قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ پس نیست انسان را هیچ توانائی در نفس او تا از عذاب خود را بازدارد و نه یاری که بمددکاری او بلاء مندفع و مر نفع گردد وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجعِ و سوگند بآسمان با رجعت یا باران با رجعت یعنی رجعت میکند از هر ذروه و بلندی بآن موضع که از آنجا حرکت کرده وَ الأَرضِ ذاتِ الصَّدعِ و بزمین با شکاف که از ان نبات و آب بیرون آید إِنَّهُ لَقَولٌ فَصلٌ بدرستی که قرآن هر آئینه سخنی است درست و راست یا جداکننده میان حق و باطل وَ ما هُوَ بِالهَزلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه إِنَّهُم یَکِیدُونَ کَیداً بدرستی که معاندان قریش مکر میکنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر من صلی اللّه علیه و سلّم اینکه خبر سبق نزول است بر فعلی یعنی حق سبحانه خبر داده که کفّار اینکه مکر خواهند کرد وَ أَکِیدُ کَیداً و جزا میدهم مکر ایشان را باستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ الکافِرِینَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان أَمهِلهُم رُوَیداً فرو گذار ایشانرا اندک زمان یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بآیت قتال-

سورهٔ الاعلی

مکّیهٔ وّ هی تسع عشرهٔ آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی تنزیه کن نـام پروردگار خود را که برترست از اتخاذ شریک در ان و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گفته‌اند اسم صله است و معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوئی سبحان ربی الاعلی در خبرست که چون آیت نازل شد حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود اجعلوها فی سجودکم الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی آن خدای که بیافرید همه چیزها را پس راست کرد خلق هر یک را بآنکه عطا فرمود آنچه آنرا در کار بود یا آدمی را بیافرید و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی و آن خدای که تقدیر کرد روزیها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت بدان فرمود باستخراج آنها یا مقدّر کرد مدّت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَ الَّذِی أَخرَجَ المَرعی و آن خدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزیرا که چهارپایان بچرند.

صفحه : ۱۳۵۳

فَجَعَلَه غُثاءً أَحوی پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او خشک پژمرده سیاه و تیره محققان از مضمون اینکه آیت فهم کرده‌اند که چراگاه متمتعان دنیا است گرچه اوّل تازه و سیراب و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هیوب باد خزان حوادث تیره و بیطراوت خواهد بود قطعه اگرچه خرّم و تازه است گلشن دنیا ولی به نکبت باد خزان نمی‌ارزد بگرده خور و قرص قمر ز جای مرو که خوان چرخ بیکتای نان نمی‌ارزد آورده‌اند که چون جبرائیل علیه السلام بآیتی یا سوره از قرآن نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام همانرا خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل علیه السلام بآخر نرسیده که آنحضرت ص از اوّل تلاوت کردی به سبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیت فرستاد که سَنُقرِئُکَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل ع بامر ما بر تو خواند فَلا تَنسی پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بر تو ارزانی داشته‌ایم با آنکه تو امّی تا حفظ اینکه همه سور و آیات بمثابه نشانه دیگر را باشد برسالت تو درین آیت بشارت است مر آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد که جبرئیل بفرمان ما در درس تو خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که بماه رمضان مبارک در هر سالی نازل شدی و قرآن را با پیغمبر تلاوت نمودی و در سال آخر که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم از دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کردند آنحضرت ص با صحابه رض و اهل خود فرمود که اجلم نزدیک است که درین ماه رمضان جبرئیل ع دو نوبت آمده و قرآن را ختم کردیم و هر سال یک نوبت نازل می‌شد همچنان بود که آنحضرت ص فرمود إِلّا ما شاءَ اللّه مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بر ان وجه که تلاوت او منسوخ گردد و حق سبحانه از صحف و صدور محو کند إِنَّه یَعلَمُ الجَهرَ بدرستی که خدای داند آشکارا از احوال خلق وَ ما یَخفی و آنچه پنهان است از اطوار ایشان وَ نُیَسِّرُکَ لِلیُسری و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریق آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَکِّر إِن نَفَعَتِ الذِّکری پس پند ده بقرآن بدرستیکه سود دارد پند دادن مومنان را و گفته‌اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سَیَذَّکَّرُ مَن یَخشی زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدای وَ یَتَجَنَّبُهَا الأَشقَی و پهلو تهی کند از مواعظ بدبخت‌ترین یعنی کافر که از فاسق شقی‌تر است الَّذِی یَصلَی النّارَ الکُبری آنکه درآید بآتش بزرگتر یعنی در آتش درکه جهنّم که آتش آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده‌تر است و در حدیث آمده که اینکه آتش شما یعنی آتش دنیا جزوی است از هفتاد جزو آتش جهنّم و گفته‌اند نار کبری در طبقه سفلی‌ست که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنهکاران امّت مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم است ثُمَّ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحیی پس آن بدبخت‌ترین نمیرد در آن نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی که از ان راحت یابد- قَد أَفلَحَ مَن تَزَکّی بدرستی که رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت.

صفحه : ۱۳۵۴

وَ ذَكَرَ اسمَ رَبِّهِ فَصَلّى و ياد كرد نام پروردگار خود را بدل و زبان خويش پس نماز گزارد كه نشانه اسلام است يا رستگار شد كسيكه طهارت كرد و تكبير احرام گفت و نماز پنجگانه ادا كرد يا زكوة فطر داد و تكبير عيد گفت و نماز عيد گزارد بَل تُؤثِرُونَ الحَياةَ الدُّنيا بلكه شما گزينيد زندگانى دنيا را خطاب با اهل شقاوت است كه بدنيا مشغول شده كار آخرت نمى‌سازند وَ الآخِرَةُ خَيرٌ وَ أَبقى و آخرت بهتر است از دنيا و پاينده‌تر إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الأُولى بدرستى كه اينكه در صحيفهاى پيشينيان است يعنى كتب نخستين كه قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبراهِيمَ وَ مُوسى در صحيفهاى ابراهيم عليه السلام كه بيست است و در صحف موسى عليه السلام يعنى الواح توريت

سورة الغاشية

مكّيّة وّ هى ست وّ عشرون آية بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ- هَل أَتاكَ حَدِيثُ الغاشِيَةِ- بدرستى كه آمد بتو خبر پوشنده كه قيامت است و او بپوشد خلائق را باهوال يعنى هيبت او همه كس را فرو گيرد وُجُوهٌ يَومَئِذٍ خاشِعَةٌ رويهاى آن روز ترسناك بوند و خوار يعنى اهل آن رويهاى ذليل باشند و بيمقدار عامِلَةٌ ناصِبَةٌ عمل‌كننده رنج‌كشنده در عمل يعنى دوزخيان عملى كنند كه از ان رنج بديشان رسد مثل كشيدن سلسلهاى آتشين و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصلى ناراً حامِيَةً درآورده شوند در آتش بنهايت گرمى رسيده و حفص بفتح تا خواند يعنى درآيند بدان آتش تُسقى مِن عَينٍ آنِيَةٍ آشاميده شوند يعنى بوقت غلبه عطش بياشاماند ايشانرا از چشمه آبى بغايت گرم و گفته‌اند از ان روز كه آتش آفريده شده اينكه آب را ميجوشانند لَيسَ لَهُم طَعامٌ نيست مر دوزخيان را خوردنى إِلّا مِن ضَرِيعٍ مگر از ضريح و آن گياهى است خارناك چون تر باشد عرب آنرا شبرق گويند و شتران و چهارپايان خورند و چون خشك شود ضريع خوانند و هيچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره ناريه بود بشكل آن آورده‌اند كه ابو جهل چون اينكه آيت شنيد گفت چه شد ضريع ما را فربه خواهد كرد چنانچه شتران ما را آيت آمد لا يُسمِنُ وَ لا يُغنِي مِن جُوعٍ فربه نمى‌كند ضريع دوزخ كسى را و دفع نمى‌كند گرسنگى را يعنى مقصود از طعام يكى ازين دو امرست و هيچكدام دست نمى‌دهد وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناعِمَةٌ رويها در ان روز تازه باشند اثر نعمت برو پيدا يعنى ارباب وجوه متنعم و فربه باشند.

صفحه : ۱۳۵۵

لِسَعيِها راضِيَةٌ مر عمل خود را پسندكننده يعنى پسندند كاريرا كه كرده باشند و راضى شوند از عمل خود چون ثواب آنرا بينند فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لا تَسمَعُ نشنوند خداوند وجوه يا تو نشنوى اى مخاطب فِيها لاغِيَةً در ان بهشت عالى سخن بيهوده كلام بهشتيان همه ذكر و حكمت باشد فِيها عَينٌ جارِيَةٌ در ان بهشت چشمه روان بود كه آب آن منقطع نگردد فِيها سُرُرٌ مَرفُوعَةٌ در آن بهشت تختهاى بلند برداشته بود اصل آن از زر مكلل بزبرجد و درو ياقوت در معالم گفته كه مرفوع باشد در هوا چون صاحبش خواهد كه بر وى نشيند بر زمين فرود آيد و چون بر ان قرار گيرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود وَ أَكوابٌ مَوضُوعَةٌ و در ان جنّت كوزها بود بى‌دسته ولوله نهاده پيش بهشتيان وَ نَمارِقُ مَصفُوفَةٌ و بالشها نهاده بر همديگر وَ زَرابِيُّ مَبثُوثَةٌ و فرشهاى گسترده امام زاهد رح آورده كه چون كفّار لفظ سرر مرفوعه شنيدند با يكديگر گفتند اينكه خود نشايد و اگر واقع است پس بلال و خباب و امثال ايشانرا كار افتاده بسى وقت بايد تا بر بالاى آن تخت بلند روند و بسى فرصت بايد تا از ان بلندى فرود آيند آيت آمد أ فَلا يَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيفَ خُلِقَت آيا نمى‌نگرند ايشان بسوى شتر كه بقدرت ما چگونه آفريده شده است يعنى بآن همه بلندى و بزرگى برشته مسخر كودكى ميشود تا برو برآيد و فرود آيد پس چرا از تخت بهشت متعجب ميشوند كه در فرمان بهشتى باشد و گفته‌اند كه خلقت شتران دال است بر كمال قدرت و حسن تدبير و علم و حكمت خالق جل جلاله، چه بزرگ است بار گران برتابد و منقاد است همه را فرمان برد و قانع است از همه گياهها بچرد و متحمل است در تشنگى شكيبائى ورزد بدين

جهت است که بیابانی بی‌آب قطع کند و هر چه مطلوب است از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه ازو حاصل است پیر رومی قدس فرموده رباعی برخوان ا فلا ـ ینظر تا قدرت ما بینی یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی در خارخوری قانع در بارکشی راضی اینکه وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی در تبیان آورده که مخاطب عرب‌اند اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می‌نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی‌بینند لا جرم بعد از ذکر شتر میفرمائد وَ إِلَی السَّماءِ کَیفَ رُفِعَت و آیا نمی‌نگرند بآسمان که بحکمت ما چگونه برداشته شده است بی‌ستونی وَ إِلَی الجِبالِ کَیفَ نُصِبَت و آیا نظر نمی کنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم گشته وَ إِلَی الأَرضِ کَیفَ سُطِحَت و آیا نمی‌نگروند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَکِّر إِنَّما أَنتَ مُذَکِّرٌ پس پندگو ایشانرا بعد از نظر در دلائل قدرت جز اینکه نیست که تو پنددهنده هر کس را لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال اینکه آیت را نسخ کرده.

صفحه : ۱۳۵۶

إِلّا مَن تَوَلّی وَ کَفَرَ لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکر و نگرود و حق را بپوشد فَیُعَذِّبُهُ اللّهُ العَذابَ الأَکبَرَ بس عذاب کند او را خدای بعذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و اسر و قتل معذّب بودند إِنَّ إِلَینا إِیابَهُم بدرستی که بسوی ما است یعنی بجزای ما بازگشت ایشانست ثُمَّ إِنَّ عَلَینا حِسابَهُم پس بتحقیق بر ما است حساب ایشان در محشر

سورة الفجر

مکّیة وّ هی ثلثون آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- وَ الفَجرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستان است یا بنماز صبح که آرام جان بیدلان بآنست و بقولی مراد از صبح روز اوّل محرم است که سال ازو منفجر شود یا اوّل ذیحجه که لیالی عشر مقترن بدو است یا بامداد آدینه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظائف دعا و نیاز حاجیان در انست یا سفیده دم روز عید که روز قربان است یا اول صبح قیامت که روز دیوان دیّانست و در تبیان گوید که اشارت است بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم و گفته‌اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علیه السلام یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَ لَیالٍ عَشرٍ و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در ان است یا دهه اوّل محرم که عاشورا از ان است یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه درو است یا دهه میانه شعبان که شب برات ازوست وَ الشَّفعِ وَ الوَترِ و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوق است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوّت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عزّ بی‌ذل و قدرت بی‌عجز و علم بی‌جهل و قوت بی‌ضعف و حیات بی‌موت یا شفع خلق‌اند که من کل شی خلقنا زوجین و فرد خالق قل هو اللّه احد و بقول بعضی جفت و طاق عناصراند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه زادهما اللّه شرفا و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَ اللَّیلِ إِذا یَسرِ و سوگند بشبانگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هَل فِی ذلِکَ آیا هست درین سوگند که یاد کردم قَسَمٌ لِذِی حِجرٍ سوگند پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندی است محقق و مؤکد و جوابش اینکه عذاب خواهیم کرد مکذبان را أَ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو بِعادٍ بقوم عاد إِرَمَ یعنی ارم بن سام عاد اولی را و اینکه را عاد بن ارم می‌گفته‌اند و ارم نام جد ایشان است چه عاد پسر عوض بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح و گفته‌اند ارم نام بلده ایشان است و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عادیان را صفت میکند که ذاتِ العِمادِ خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها.

صفحه : ۱۳۵۷

الَّتِی لَم یُخلَق آن قبیله که آفریده نشد مِثلُها مانند ایشان در درازی قدر و بزرگی جسد فِی البِلادِ در شهرها و اشهر انست که ارم نام بلده عادیان است و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بنائی بزرگ است چنان بنای که مثل او در همه بلاد نبوده و قصّه آن بر سبیل اجمال آنست که عبد اللّه بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که باره محکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود عبد اللّه بامید آنکه کسی را بیند و احوال شتر خود را پرسد بدر حصار آمد دری دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و فرشها بر همین و طیره بجای سنگ‌ریزه مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهائی روان بروی آن لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار تنه‌های آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفه‌ها از سیم با خود گفت هذه الجنهٔ التی وعد بها المتقون مصرعه اینکه چه منزل چه بهشت اینکه چه مقام است اینجا پس قدری از ان جواهر برداشت و بر پشت بسته بیمن بازآمد مردمان آن گوهر را در دست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کرده اینکه قصّه در زبانهای مردم افتاد تا حدیکه حال او بمعاویه رضی اللّه عنه که در ان وقت حاکم شام بود اظهار کردند معاویه رض ویرا طلبید و تمام حکایت از اوّل تا آخر استماع فرمود پس او را بر مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد بیت شهری چو بهشت از نیکوئی چون قصر فلک بتازه روئی و آنرا شداد بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هر جا که در عالم زری و جوهری بود همه را جمع کرده و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند و بسه صد سال باتمام رسید ده سال دیگر بتهیه راه اشتغال نمود امر او ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنت خود بتماشای آن شهر متوجه شد یکشب راه میان روی و آن بنای مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده‌ام در کتب سابق که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خالی بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا بیند پس بازنگریست و إبن قلابه را دید و گفت هو اللّه ذلک الرجل وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخرَ بِالوادِ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود آنانکه می‌بریدند کوهها را برای مأوای خود بوادی قری وَ فِرعَونَ ذِی الأَوتادِ و چه کرد بفرعون خداوند ملک قوی و لشکرهای بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازمی‌کردند یا مردم را بطریق چهار میخ تعذیب می‌نمودند الَّذِینَ طَغَوا فِی البِلادِ آنان ازین سه گروه که بجهل و غوایت از حد بندگی در گذشتند در شهرها که حاکم بودند فَأَکثَرُوا فِیهَا الفَسادَ پس بسیار گردانیدند در ان شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق فَصَبَّ عَلَیهِم رَبُّکَ سَوطَ عَذابٍ پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب چون عرب صرب تازیانه را سخت‌ترین عذابها میدانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته‌اند درین کلمه اشعارست بآنکه عذاب دنیا ایشان را به نسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود.

صفحه : ۱۳۵۸

إِنَّ رَبَّکَ لَبِالمِرصادِ بدرستی که پروردگار تو هر آئینه خداوند گذرگاه است چنانچه فوت نشود چیزی از ان کس که در مرصاد نشسته و مترصد گذرندگان است همچنان هیچ چیز فوت نمی‌شود از حق سبحانه چه همان را می‌بیند و می‌شنود و هیچ برو پوشیده نیست بیت هم نهان داند و هم آنچه نهان‌تر باشد. یعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الإِنسانُ إِذا مَا ابتَلاهُ رَبُّهُ پس اما آدمی را یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند مر او را پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی فَأَکرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ پس گرامی کندش بجاه اقتدار و نعمت دهدش و معیشت برو فراخ گرداند و بآسانی کار وی بسازد فَیَقُولُ رَبِّی أَکرَمَنِ پس گوید پروردگار من

مرا بزرگ داشت و با من کرامتها فرمود وَ أَمّا إِذا مَا ابتَلاهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ عَلَیهِ رِزقَهُ پس تنگ سازد برو روزی او را فَیَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و اینکه از قصور نظر و قلّت فهم است چه آسایش درویشی بیحد و آرام درویشان فزون از عدست بیت ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری کَلّا نه آن چنانست که گمان برده‌اند کافران بلکه کرامت بطاعت است و ذلّت به معصیت ان اکرمکم عند اللّه اتقیکم و بدانید که من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانت میکنم بَل لا تُکرِمُونَ الیَتِیمَ بل اهانت شما بدان است که گرامی نمی‌دارید یتیم را و نفقه نمی‌دهید ایشانرا وَ لا تَحاضُّونَ عَلی طَعامِ المِسکِینِ و تحریض نمی‌کنید یکدیگر را بر دادن طعام بدرویشی وَ تَأکُلُونَ التُّراثَ و میخورید مال میراث را أَکلًا لَمًّا و میخورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمی‌دهید و بهرهای ایشان را خود میخورید وَ تُحِبُّونَ المالَ حُبًّا جَمًّا و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و شراه کَلّا إِذا دُکَّتِ الأَرضُ دَکًّا دَکًّا حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد وَ جاءَ رَبُّکَ و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَ المَلَکُ صَفًّا صَفًّا و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب خود و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه اللّه مذکورست که اهل هر آسمان علی حده صفی باشند.

صفحه : ۱۳۵۹

وَ جِیءَ یَومَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنّم را در خبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده می‌کشند و دوزخ از خشم کافران میجوشد و می‌خروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند و در ان محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو درآید و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت ما علیه الصلوهٔ و السّلام میفرماید که یا رب امتی امتی و جهنّم می‌گوید ما لی و ما لک یا محمّد ص ترا با من و مرا با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است- یَومَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الإِنسانُ آن روز یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش وَ أَنّی لَهُ الذِّکری و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون بنده بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت یَقُولُ یا لَیتَنِی گوید ای کاش که قَدَّمتُ لِحَیاتِی پیش می‌فرستادم عمل خیری را برای زندگی من درین عالم فَیَومَئِذٍ لا یُعَذِّبُ پس آنروز عذاب نکند کسی عَذابَهُ أَحَدٌ مثل عذاب خدای هیچ یکی از مردمان وَ لا یُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس مانند بند کردن خدای یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در ان روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ با مومن یا أَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارجِعِی إِلی رَبِّکِ باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود را راضِیَةً مَرضِیَّةً در حالتی که پسندکننده آنچه بتو داده‌اند پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فَادخُلِی فِی عِبادِی پس درآیی در زمره بندگان شایسته من وَ ادخُلِی جَنَّتِی و درآیی به بهشت من مقصود ازو جنتها است با زمره مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من

سورهٔ البلد

مکّیهٔ وّ هی عشرون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- لا أُقسِمُ بِهذَا البَلَدِ سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکّه معظمه وَ أَنتَ حِلٌّ بِهذَا البَلَدِ و حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر با آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم را بوی مقید ساخت بحلول حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم درو تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است قطعه ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف وی مرده را از مقدّم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یثرب ز خاکپای تو با رونق و بها و

گفته‌اند تو حلالی شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یک ساعت بر تو حلال خواهد بود و اینکه وعده است بفتح مکّه و قتل بعضی در اینکه از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل.

صفحه : ۱۳۶۰ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ و سوگند بپدر یعنی بآدم یا ابراهیم علیهما السلام و آنچه زاده امت یعنی ذریت یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و گفته‌اند والد محمدست ص و ما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامّت او جواب قسم اینکه که لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی کَبَدٍ بدرستی که آفریده‌ایم آدمی را در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و مودت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوّت و قوّت او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تناور او را بکشیدندی اویم پاره پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و دعوی کردی که کسی را بر من دست‌رس نیست و پیوسته پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را جفا کردی حق سبحانه تعالی فرمود که أَ یَحسَبُ أَن لَن یَقدِرَ عَلَیهِ أَحَدٌ آیا می‌پندارد ابو الاشدین آنکه قادر نشود برو کسیکه ازو انتقام پیغمبر من بکشد یَقُولُ أَهلَکتُ مالًا لُبَداً میگوید که ضائع کردم در عداوت پیغمبر ص مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را بیازارند أَ یَحسَبُ أَن لَم یَرَهُ أَحَدٌ آیا می‌پندارد آنکه ندیده است او را یکی در وقت نفقه کردن او تا ازو سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدا ویرا دیده و بر ان نفقه مجازات خواهد فرمود أَ لَم نَجعَل لَهُ عَینَینِ آیا ندادیم ویرا دو چشم که بدان بیند وَ لِساناً وَ شَفَتَینِ و زبانی که بدان سخن میگوید و دو لب که دهن او را می‌پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت آدمی نماید وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ و نمودیم ویرا راه پستان تا بعد از ولادت در ان چفیده بشیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل با نزول کتاب و ارسال رسل فَلَا اقتَحَمَ العَقَبَةَ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس هوا عقبه مثلی است تشبیه کرد مجاهد را با نفس و شیطان برفتن کسیکه بتعجب و تکلیف بر عقبه بالا رود ملخص سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد بآنکه صرف کرد در راه حق وَ ما أَدراکَ مَا العَقَبَةُ و چه دانی تو که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر ان فَکُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن در ثمن مکاتب أَو إِطعامٌ یا خورانیدن طعام فِی یَومٍ ذِی مَسغَبَةٍ در روز که با گرسنگی بود یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند او بخوراند یَتِیماً ذا مَقرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد أَو مِسکِیناً ذا مَترَبَةٍ یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد و اینکه کنایت است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و اینکه چنین کس عیال‌مند است یا وامدار یا بیماری بی‌خواستیار یا غریبی دور از دیار.

صفحه : ۱۳۶۱

ثُمَّ کانَ پس باشد اینکه آزادکننده یا طعام دهنده مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده‌اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ و وصیت کرده‌اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت و یا از معصیّت و یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وَ تَواصَوا بِالمَرحَمَةِ و وصیت نموده‌اند ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدای أُولئِکَ أَصحابُ المَیمَنَةِ آنگروه مومنان صابر مهربان اصحاب دست راست‌اند که از جانب یمین عرش به بهشت روند یا خداوند یمن و برکت‌اند وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا و آنانکه نگرویدند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت هُم أَصحابُ المَشأَمَةِ ایشان اصحاب دست چپ‌اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت‌اند عَلَیهِم نارٌ مُؤصَدَةٌ بر ایشان است در دوزخ آتش پوشیده یعنی سر آن درکه که در آنجا معذب باشند بطبق بپوشند و مضبوط سازند که نه روحی بدان درآید و نه دودی از آن بیرون آید

سورة الشّمس

مکّیة وّ هی خمس عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ الشَّمسِ وَ ضُحاها سوگند بآفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد وَ القَمَرِ إِذا تَلاها و بماه چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از ان غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب

شمس باشد در لیلهٔ البدر وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها و سوگند بروز چون روشن کند زمین را یا بزداید زنگ و تیرگی شب را وَ اللَّیلِ إِذا یَغشاها و بشب چون بپوشاند آفاق را یا خورشید را یعنی ضوء او را وَ السَّماءِ وَ ما بَناها و سوگند بآسمان و بکسی که او را بنا کرده است وَ الأَرضِ وَ ما طَحاها و بزمین و بکسی که او را گسترده است وَ نَفسٍ وَ ما سَوّاها و سوگند بنفس آدم علیه السلام و کسیکه تسویه اعضای او فرموده است فَأَلهَمَها پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را فُجُورَها دروغ و ناپاکی و بی‌باکی او وَ تَقواها و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمانبرداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده جواب قسم چیست قَد أَفلَحَ مَن زَکّاها بدرستی که رستگار شد هر که پاك کرد نفس خود را از ادناس رذائل و یا نشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضائل.

صفحه : ۱۳۶۲

وَ قَد خابَ مَن دَسّاها و بدرستی که بی‌بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و إبن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم نزدیك تلاوت اینکه آیت فرمودی که اللّهم ات نفسی تقویها و زکیها انت خیر من زکها و انت ولیها و مولها و محققان برانند که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هرگاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرّا از مناهی نشود دل آئینه نور الهی نشود کَذَّبَت ثَمُودُ بِطَغواها تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان خود مر صالح علیه السلام را إِذِ انبَعَثَ أَشقاها وقتی که برخاست بدبخت‌ترین آن قبیله که قذار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقالَ لَهُم رَسُولُ اللّهِ پس گفت مر ایشانرا فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام ناقَةَ اللّهِ وَ سُقیاها دست بدارید ناقه خدای را و گرد مگردید مشرب او را یعنی آبی که می‌آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید فَکَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها پس تکذیب کردند صالح علیه السلام را در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمدَمَ عَلَیهِم رَبُّهُم پس هلاکت بیکبارگی فرستاد بر ایشان پروردگار ایشان بِذَنبِهِم فَسَوّاها بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند وَ لا یَخافُ عُقباها و نترسد خدای تعالی عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاك کرد و نترسید از تبعه آن چه کس برو دست نیست و تبعات را برو راه نی

سورهٔ الّیل

مکّیهٔ وّ هی احدی و عشرون آیهٔ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- وَ اللَّیلِ إِذا یَغشی سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّی و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زائل گرداند وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الأُنثی و سوگند بکسیکه بیافرید نر و ماده را یعنی آدم ع و حوا علیه السلام را یا مذکّر و مؤنث از جمیع حیوانات جواب قسم اینست إِنَّ سَعیَکُم لَشَتّی بدرستی که جزا سعی شما در کردارها هر آئینه پراگنده‌ست یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکند و میفرماید فَأَمّا مَن أَعطی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای وَ اتَّقی و پرهیز کرد از شرك و کبائر.

صفحه : ۱۳۶۳

وَ صَدَّقَ بِالحُسنی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه است یا وعده عوض را که و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران برانند که اینکه سوره بعضی در شان سیرت ابو بکر رض نازل شد و برخی گفته‌اند صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمد در کشف الاسرار آورده که در باره دو کس است یکی اتقی که پیش رو صدیقان است ازین امت یعنی ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه و یکی اشقی که پیشوای زندیقان است از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحه سوره که به شب و روز قسم یاد میکند اشارت است بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابو جهل شقی را در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر صدیق را رضی اللّه عنه مثنوی سر روشن دلان صدیق اعظم که شد

اقلیم تصدیقش مسلم ز مهرش روز دین را روشنائی بدو اهل یقین را آشنائی سیه دل کی کند اینکه قول باور تفاوتهای دوران بین زواور آورده‌اند که امیه بن خلف بلال رض را که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش ربّانی در باطن او افروخته‌تر بود بیت آنجا که منتهای کمال ارادت است هر چغد جور بیش محبّت زیادت است روزی صدیق رضی اللّه عنه دید که امیه او را بر خاك گرم افگنده بود و سنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده و او درین حال احد احد میگفت ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه دل برو سوخت و گفت ای امیه وای بر تو اینکه دوست خدای را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابا بکر اگر دلت برو میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق رضی اللّه عنه و ده هزار دینار از روی قیمت استعداد داشت و صدیق رضی اللّه عنه او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری و در ان تجارت میکنی بتو بخشم نسطاس مسلمان نمی‌شد و دل صدیق رضی اللّه عنه ازو ملول بود چون اینکه کلمه از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او را بداد و بلال رض را بستد و فی الحال بامید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی اینکه سوره فرستاد و از سیرت صدیق رض خبر داد و فرمود که هر که مال را نفقه کرد و پاداش آن را تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسرى پس زود باشد که آسانی دهیم ویرا برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که یسرد روح درو است وَ أَمّا مَن بَخِلَ وَ استَغنى و اما کسیکه بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید و بی‌نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب بموجبات آن رغبت ننمود وَ كَذَّبَ بِالحُسنى و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدین است بدین اسلام یا وعده حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ لِلعُسرى پس مهیّا گردانیم مر او را برای صفتی که مؤدی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وَ ما يُغنِي عَنهُ مالُهُ إِذا تَرَدّى و دفع نمی‌کند ازو عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر درآید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ إِنَّ عَلَينا لَلهُدى بدرستی که بر ماست بیان کردن حق و باطل و وعد وعید وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَةَ وَ الأُولى و بدرستی که ما راست آنسرای عقبه و اینکه سرای پیشین که دنیا است چون مالك هر دو ملك مائیم هر چه خواهیم عطا فرمائیم فَأَنذَرتُكُم ناراً تَلَظّى بس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه بآتشی که زبانه زند لا يَصلاها إِلَّا الأَشقَى نیاید درو و بطریق لزوم و دوام مگر بدبخت ترا یعنی امیه یا ابو جهل الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلّى آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را در وی بگردانید از ایمان و طاعت.

صفحه : ۱۳۶۴

وَ سَيُجَنَّبُهَا الأَتقَى و زود باشد که دور کرده شود از ان آتش پرهیزگارتر یعنی ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه الَّذِي يُؤتِي مالَهُ آنکه میدهد مال خود را يَتَزَكّى میجوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمه ابو بکر رض که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه تعالی ردّ سخن ایشان را فرمود وَ ما لِأَحَدٍ و نبود هیچکس را عِندَهُ نزد ابو بکر رض مِن نِعمَةٍ تُجزى از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الأَعلى لیکن اینکه کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگترست وَ لَسَوفَ يَرضى و زود باشد که خوشنود گردد و برسد بثوابی که موعود اوست

سورة الضّحی

مکّیة وّ هی احدی عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ آورده‌اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمّد ص او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان را فرستاده وَ الضُّحى سوگند بچاشت‌گاه که آفتاب در ان وقت ارتفاع یافته و نور وی متزاید گشته و گفته‌اند ضحی وقتی بود که خدای در ان وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در ان وقت خدای را سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی است یا صلاة ضحی وَ اللَّيلِ إِذا سَجى و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و اشیاء را بظلمت بپوشد امام قشیری فرمود که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد از روز و شب کشف و حجاب است که

نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارت است بروشنی روی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و کنایت است از سیاهی موی وی بیت و الضحی رمزی ز روی هم چو ماه مصطفی است معنی و اللّیل گیسوئی سیاه مصطفی است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی فرو نگذاشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته إبن عباس رضی اللّه عنه فرمود که حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم را بشارت داد که بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود و اکثر بلاد بحوزه تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بدان مژده مسرور گشت آیت آمد که وَ لَلْآخِرَةُ و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک از فرو در هر کوشکی از خدم و حور و نعم و امتعه آنچه لائق آن بود خَیرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی بهتر است مر ترا از کرامت نخستین که فتح بلاد است یا نهایت امر تو بهترست از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال مترقی است وَ لَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ و زود باشد که عطا دهد آفریدگار تو یعنی مرتبه شفاعت در باره گنهکاران امت فَتَرضی پس تو خوشنود شوی یعنی چه زان عطا ارزانی دارد که گوئی بس‌ست و من راضی شدم امام محمّد باقر رض میفرماید که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیت قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمهٔ اللّه و ما اهلبیت برانیم که امید بآیت و لسوف یعطیک ربک فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو که دارد چنین سید پیش رو عطای شفاعت چنانش دهند که امت تمامی ز دوزخ رهند - در معالم از إبن عباس رضی اللّه عنهما نقل کرده که حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرموده که بپرسیدم پروردگار خود را بپرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسید می‌گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان فلان را اینکه و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمّد ص.

صفحه : ۱۳۶۵

أَ لَم یَجِدکَ یَتِیماً فَآوی آیا نیافت پروردگار تو ترا کودک بی‌پدر پس جای داد ترا در کنف کفالت جد و عم تو در بحر الحقائق آورده که ترا درّ یتیم یافت در صدف ختم نبوت جای داد بیت بس که غواص کرم در تگ دریای قدیم غوطه زد تا بکف آور چنین درّ یتیم یا دید ترا گوهر یگانه که بکمال قابلیت از همه کائنات متفرد بودی و بقطع علاقه از ما سوی اللّه متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست وَ وَجَدَکَ ضَالًّا و یافت ترا خدای تو راه گم کرده بر دروازه مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فَهَدی پس راه نمود ترا بآنکه جدّت را بر سر وقت رسانیده یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرائیل علیه السلام را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی رح مذکورست که ترا یافت در دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبّت بر تو منّت نهاد و بمقام قرب رسانید وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغنی و یافت ترا درویش عیالدار پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه رض یا بآنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانیدیم بمکاشفه انوار جمال خود فَأَمَّا الیَتِیمَ فَلا تَقهَر پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنهَر و اما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که درو بی‌نوائی و تنگدستی کشیده وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّث و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت‌ست حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان که تحدّث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزیست محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور می‌باشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که از نعمت من سخن گوئی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدّث بنعمت من خلق را دوست من میگردانی و من ایشانرا دوست میدارم

سورهٔ الانشراح

مکیّهٔ و هی ثمان آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ أ لَم نَشرَح لَکَ صَدرَکَ آیا ما گشاده نه‌کرده‌ایم برای تو سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجـد یا معنی آنکه آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه از اسـرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته‌اند شـرح صدر اشارت است بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت ص متعدد بار بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت ع بوده ویرا برده بود یـا در نوبت ثـانیه و قولی هست که در سـال شـشم یا یازدهم از بعث نوبتی دیگر اینکه صورت بوقوع پیوسـته و در حـدیث آمده که در شب معراج جبرئیل علیه السـلام مرا تکیه داد و از بالای سـینه تا ناف من بشگافت و میکائیل ع طشتی از آب زمزم آورد و درون سـینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشسـتند و جبرئیل ع دل مرا بیرون آورده بشگافت و بشست و در آخر طشتی طلا مملو از حکمت و ایمـان آوردنـد و دل مرا از ان پر ساختنـد و بـاز بجـای آن بنهادنـد و نقلی هست که به خاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذّت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می‌یابم بیت دلم خزینه اسرار بود دست قضا درش ببست و کلیدش بدلستانی داد وَ وَضَعنا عَنکَ وِزرَکَ و فرو نهادیم از تو بار گران ترا.

صفحه : ۱۳۶۶

الَّذِی أَنقَضَ ظَهرَکَ آن بـاریکه گران سـاخت پشـت ترا که آن انـدوه کفـار بـود و اصـرار ایشـان بر کفر و تعرض آنحضـرت ص و گفته‌انـد مراد غم گنـاه امت است که بـدان گران‌بـار بودی آن را برگرفتیم و شـفاعت ترا در بـاره ایشـان قبول فرمودیم وَ رَفَعنـا لَکَ ذِکرَکَ و برداشتیم برای اظهار قـدر تو ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشـهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا هم یاد کنند یا خود بر تو سـلام فرسـتادیم و دیگران را امر کردیم بدرود دادن بر تو ذو النون مصـری قدس سـره فرمود که رفعت ذکر اشارت بآن است که همه انبیاء ع بر حوالی عرش جولان می‌نمودند و طائر همت آنحضرت ص بالاـی عرش پرواز میکرد قطعه سـیمرغ فهم هیچکس از انبیـاء نرفت آنجا که تو ببال کرامت پریـده هر یک بقـدر خویش بجائی رسـیده‌اند آنجا که جای نیست تو آنجا رسـیده ای محمّد ص صبر کن فَإِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً پس بدرستی که با دشواری در دنیا آسانی است در آخرت إِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً بدرستی که با دشواری که در مکه ترا هست آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسری است در بهشت فَإِذا فَرَغتَ فَانصَب پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی به اسـتغفار اوزار امت مشـغول شو در سـفر تاسع از فتوحات می‌آورد که شـیخ ما ابو مـدین قـدس سـره در تاویل اینکه آیت فرمود که چون فارغ شوی از مشاهـده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهـده جمـال رحمن وَ إِلی رَبِّکَ فَارغَب و بـدعای پروردگار خود پس رغبت کن در همه وقت و هر چه خواهی ازو بخواه که قـادر بر اسـعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضـرت او نیست و سـخن تو بر درگاه قرب مقبول است و دعوات طیبات تو در محل قبول بیت چو مقصود کون و مکان بود تست خدا می‌دهد آنچه مقصود تست

سورهٔ التّین

مکّیهٔ وّ هی ثمان آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ التِّینِ وَ الزَّیتُونِ سوگند بانجیر و بزیتون در انوار آورده که تخصـیص اینکه دو میوه جهت آن‌ست که انجیر میوه پاک است و بی‌فضـله و غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتّح سـده جگر و سپرز و مسـمّن بدن و در خبر آمده که بواسـیر را قطع کند و نقرس را فائده دهد و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسـیار نفع و گفته‌اند که مراد از انجیر و زیتون مثبت ایشان است و آن دو کوه است در ارض مقـدس یکی طور زیتـا و دیگری کوه تینـا که یکی معبـد یکی از انبیاء ع بوده یا دو مسـجد دمشق و بیت المقـدس است و در معالم فرموده که تین مسجد اصـحاب کهف و زیتون مسـجد ایلیا و در تبیان گفته‌انـد که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که

حق سبحانه بدان قسم یاد می‌کند وَ طُورِ سِینِینَ و سوگند بطور سینا یعنی زمینی که محل مناجات حضرت کلیم علیه و علی نبینا صلوات اللّه و سلامه وَ هذَا البَلَدِ الأَمِینِ و قسم بدین شهر امان‌دهنده یعنی مکه معظمه که مولد مبارك سیّد عالم است صلی اللّه علیه و سلّم و در بحر الحقایق آورده که قسم است بزبان اهل بشارت بشجره تینیه قلبیه که مثمر ثمره علوم دینیّه است و شجره زیتونه مبارکه سرّیه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینین روح معلّی است که بتجلی الهی مجلا است و بلد امین خفی که محل امن و امان است از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم اینکه است که- صفحه : ۱۳۶۷

لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ بدرستی که آفریدیم آدمی را در نیکوکار نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات بانتساب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکوّنات یا مخلوق ساختیم او را مظهراتم و اکمل و محل اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدناهُ أَسفَلَ سافِلِینَ پس بازگردانیدیم او را بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت زنده گردانیدیم بوی آثار ظهور و اطوار شعور و اشعار را و چون دقایق اینکه آیت در جواهر التفسیر به بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بر آن حواله مطالعه آنست گفته‌اند معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بسن خرافت که ارذل عمر است و اسفل السافلین اشارت بر ان است و در ان سن هیچ کار نتوان کرد و کسی را در ان سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده‌اند دیده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌اند عملهای ستوده بایسته فَلَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ پس مر ایشان را است مزدی نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت تن مزد عبادت ایشان می‌نوشتند در پیری و ضعف نیز بآنکه عمل نمی‌کنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت است فَما یُکَذِّبُکَ بَعدُ بِالدِّینِ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث پس از ظهور دلائل تا مقر نمی‌شوی بروز جزا و حساب أَ لَیسَ اللّهُ بِأَحکَمِ الحاکِمِینَ آیا نیست خدا حکم‌کننده‌ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بگوید الیس اللّه بأحکم الحاکمین باید که بگوید بلی دانا علی ذالک من الشاهدین

سورة العلق

مکّیة وّ هی تسع عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- جمهور علما برآنند که اوّل چیزیکه از قرآن نازل شد پنج آیت است از اوّل اینکه سوره و بیان اینکه حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در غار حرا تکیه داشت یا بر بالای کوه ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بر وی ظاهر شد و گفت ای محمّد ص مرا بتو فرستاده‌اند و تو رسول خدائی بدین امت آنگاه گفت بخوان فرمود ما انا بقاری جبرئیل ع ویرا بگرفت و بیفشرد چنانکه بی‌طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت بیفشرد و بگذاشت پس گفت اقراء باسم ربک الذی خلق و قولی آن است که جبرئیل ع از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوخ بود بیرون آورده نزد آن سرور ص انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه چیزی نوشته نمی‌بینم جبرئیل ع او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانکه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت اینکه صورت واقع شد آنگه ویرا بگذاشت و اینکه آیات قرآن بخواند اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح‌کننده باشی بنام پروردگار خود آن خدای که بیافرید همه چیزیرا یا خلق کرد آدم ع را از خاك خَلَقَ الإِنسانَ مِن عَلَقٍ بیافرید آدمیان را از خونهای بسته.

صفحه : ۱۳۶۸

اقرَأ وَ رَبُّکَ الأَکرَمُ بخوان تکرار از برای مبالغه است و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الَّذِی عَلَّمَ بِالقَلَمِ آن خدای که بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و دوران را بنامه آگاهی دهند و در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را تعلیم کتابت داد و اشهر آن است اوّل کسی که خط نوشت ادریس علیه السلام بوده عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم یَعلَم بیاموخت خدا آدمی را آنچه نمی‌دانست یا محمّد ص را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کَلّا إِنَّ الإِنسانَ لَیَطغی

حقا که بـدرستی آدمی یعنی ابو جهل هر آئینه از حـد میرود و گردن‌کشـی می‌کنـد أن رَآهُ استَغنی بآنکه می‌بیند خود را که بی‌نیاز شـده است یعنی تـوانگر و چرا کسـی بسبب مـال طـاغی شـود و عبـادت حـق فروگـذارد إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجعی بـدرستی که بسـوی آفریـدگار تست بـازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آیـد نه اموال بیت توانگری نه بمال است نزد اهل کمال که مال تا لب گور است بعـد از ان اعمال آوردهانـد که ابو جهل گفت که اگر به‌بینم محمّـد ص را در سـجده هر آئینه پس بزنم گردن او را بقدم خود روزی آنحضـرت ص نماز می‌گذارد او را خبر کردند بشـتاب جانب آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم روان شد و بدو نارسیده بـازگشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتنـد ترا چه رسـید گفت میان خود و محمّـد ص خنـدقی دیـدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده مرغان پر در پر بافته اینکه خبر بحضـرت ص رسـید فرمود که اگر نزد من آمـدی ملایکه ازو عضو عضو او را بربودندی و اینکه آیت آمد أ رَأَیتَ الَّذِی یَنهی آیا می‌بینی تو آن را که باز میدارد عَبداً إِذا صَلّی بنده کامل را که محمّد است صلی اللّه علیه و سـلّم بوقتی که نمـاز می‌گزارد أ رَأَیتَ إِن کانَ عَلَی الهُـدی آیا می‌بینی تو اگر باشـد بنـده منهی از نماز براه راست أَو أَمَرَ بِالتَّقوی یا میفرمایـد خلق را بپرهیزکاری او را باز توان داشت از انحال أ رَأَیتَ إِن کَذَّبَ وَ تَوَلّی تکرار جهت تاکید است آیا می‌بینی که اگر تکذیب کند ابو جهل ترا با سـخن حق را مطلقا و روی بگردانند از ایمان و برگردد از طریق فرمانبرداری که مسـتحق چه نوع باشـد از عـذاب أ لَم یَعلَم بِأَنَّ اللّهَ یَری آیـا ندانسـته است ابو جهل یعنی دانا نیست بآنکه از روی تحقیق خـدا می‌بینـد قصـد او را مر حبیب خـدای را بزرگان گفته‌انـد که در کلمه ان اللّه یری هم وعیـد منـدرج است و هم وعـده یعنی ای زاهـد پرسـتش نمائی که ترا می‌بینـد و ای فاسق توبه کن که ترا می‌بینـد ای مرای اخلاص ورز که ترا می‌بینـد وای زاهـد در خلوت مکن قصد گناهی که که ترا می‌بینـد درویشـی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می‌گریست گفتند چه می‌گیری که خدا عفوّ است گفت آری هر چند عفو کند اما خجلت آن را که او می‌داند و می‌بیند چگونه از خود دفع کنم فرد گیرم که تو از سر گنهم درگذری زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم شـعر سر خجالت درویش از ان بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست آورده‌اند که نوبت دیگر حضرت رسالت‌پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم نماز می‌گزارد ابو جهل لعین برسـید و گفت ای محمّد ص نه ترا نهی کرده‌ام از نماز و آنحضـرت ص او را تهدیـد بسیار کرد و وعیـدها فرمود ابو جهـل گفت مرا می‌ترسـانی حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتراند آیت نازل شد.

صفحه : ۱۳۶۹

کَلّا لَئِن لَم یَنتَهِ حقا که ابو جهل اگر باز نایسـتد از ایـذای محمّد صـلی اللّه علیه و سـلّم لَنَسـفَعاً بِالنّاصِیَهِٔ بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش ناصِیَهٍٔ کاذِبَهٍٔ خاطِئَهٍٔ دروغ‌گوئی خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازی است و مراد صاحب ناصیه است فَلیَدعُ نـادِیَهُ پس گوی بخوان ابو جهل اهل مجلس خود را سَنَدعُ الزَّبانِیَهَٔ زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنّم کَلّا لا تُطِعهُ نه آنست سـخن که او گوید فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش وَ اسجُد وَ اقتَرِب و سجده کن بر دوام خـدای را و نزدیک شو بحضـرت احـدیت در حـدیث آمـده وقتی بنـده به پروردگار خود اقرب باشد که در سـجده بود اینکه سجده چهاردهم است در فتوحات اینکه را سجده طلب قربت گفته

سورهٔ القدر

مکّیهٔ وّ هی خمس آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ حضـرت رسالت‌پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم مر صـحابه رض را رضی اللّه عنهم خبر داد که یکی از بنی اسـرائیل هزار مـاه سـلاح پوشـیده در راه خـدای جهـاد کرد روزها با کافران جهاد کردی و شـبها نماز گـذاردی اصـحاب متعجب شده گفتند ما باین عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسـید حق سـبحانه اینکه سوره فرسـتاد که إِنّا أَنزَلناهُ بـدرستی که مـا فرسـتادیم قرآن را کنایت غیر مـذکور دلالت بر قـدر و شـهرت او میکنـد یعنی از بزرگی و شـرف مسـتغنی است از

تصریح بآن دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرمود در وقت متبرک چنانچه فرموده فِی لَیلَةِ القَدرِ در شب قدر یعنی ابتدائی نزول او در ان شب بود یا نزول تمام قرآن در ان شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و در بیت العزت بسفره سپرده‌اند و روح الامین در مدت بست و سه سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدنیا آورده وَ ما أَدراکَ ما لَیلَةُ القَدرِ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب با عزّت و شرف که هر که درو طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که درو واقع شود نزدیک خدا با قدر بود و گفته‌اند قدر بمعنی حکم است یعنی درو تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقض را در ان راه نیابد یا بمعنی تنگی است که زمین در ان شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَیلَةُ القَدرِ شب قدر خَیرٌ مِن أَلفِ شَهرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در ان جهاد کرده مر کسی را که دریابد و بطاعت بروز آرد شب قدر بقول امام اعظم رح دایر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده‌ام و بیشتر در رمضان یافته‌ام و اغلب علماء برآنند که در ماه رمضان است در دهه اخیره در شبهای وتر امیدوارتر است اصحاب امام شافعی رح بیست و یکم و بیست سیوم را اختیار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم را و عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات اینکه سوره است بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تائید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شب‌هاست و احیای آن بعبادت است به بیداری بیت ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی.

صفحه : ۱۳۷۰ تَنَزَّلُ المَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا و جبرئیل با ایشان درین شب مبارک و قولی آنست که با ملایکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام بموافقت ملائکه در تفسیر حضرت خواجه محمّد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم فرود آید و در بصایر فرموده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگانی که ایشان را با زمینیان علاقه و آشنائی هست فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل علیه السلام مؤمنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل علیه السلام اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف اینکه شب است که ملائکه و روح بزمین آیند بِإِذنِ رَبِّهِم مِن کُلِّ أَمرٍ بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت- سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطلَعِ الفَجرِ سلامت است از همه آفات شب قدر تا دمیدن سفیده صبح اسرار علماء و عرفا درین سوره بسیار است و در جواهر التفسیر شمه از ان مذکور است و الی اللّه ترجع الامور

سورة البیّنة

مدنیّة وّ قیل مکّیة وّ هی ثمانی آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ لَم یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِن أَهلِ الکِتابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَ المُشرِکِینَ مُنفَکِّینَ و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر حَتّی تَأتِیَهُمُ البَیِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمده حجتی روشن رَسُولٌ مِنَ اللّهِ فرستاده از خدای که محمّد است یَتلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً میخواند بر امت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فِیها کُتُبٌ قَیِّمَةٌ در ان صحیفها نوشتهای راست است و درست یعنی احکام و مواعظ- مقصود ازین آیت آن است که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشان را بایمان خواند بعضی بمدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند.

صفحه : ۱۳۷۱

وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمّد صلی اللّه علیه و سلّم آنانکه داده شده‌اند کتاب را إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّنَةُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر یعنی پیش از بعث آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و

بعد از ان که مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شد- وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِيَعْبُدُوا اللّهَ و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پاک کنندگان برای خدا کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند حُنَفاءَ میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ و دیگر مامورانند بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ و بدهند زکوة واجب را بمحل آن وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ و آنچه مأمور شده‌اند بدان همان دین و ملّت راست است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ و از مشرکان یعنی بت‌پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالِدِينَ فِيها جاویدان در ان أُولئِكَ ایشانند هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کرده‌اند عملهای پاک و ستوده أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پاداش اینان که خیر الخلق‌اند نزدیک پروردگار ایشان جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي بوستانهای اقامت است که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی‌آب روان نشاید خالِدِينَ فِيها أَبَداً پایندگانند ایشان در آن بهشتها همیشه تاکید خلود است رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ خوشنود باشد خدای از ایشان و طاعتهای ایشان وَ رَضُوا عَنْهُ و خوشنود باشند ایشان از خدائی بدادن ثواب بی‌حساب بدیشان و ایشان را بمنتهای مرادات و غایت انعامات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برسانند بیت دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصد ما ز دنیا و عقبی لقای تست ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ آنچه مذکور شد از جنّت و رضوان برای آن کس است که بترسد از عقوبت پروردگار خود بموجبات شوبات اشتغال نماید.

صفحه : ۱۳۷۲

سورة الزّلزال

مدنيّة وّ قيل مكّيّة وّ هى ثمان آيات بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی که مقرر است نزدیک نفحه اولی یا ثانیه و بدان در هم شکسته شود وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها و بیرون آرد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است یعنی برانـدازد از درون خود و بیرون افگند وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها و گوید انسان یعنی کافر و گفته‌اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده اینکه حال گویند چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا میکند يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها آن روز سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای تعالی وی را به سخن آرد تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهایی که بر وی صادر شده بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحى لَها بسبب آنکه پروردگار تو امر کند مر او را و دستوری دهد که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً آن روز بازگردند و بیرون آیند مردمان از موقف حساب پراگندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ تا نموده شوند جزای کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را بکسوت و لقمه نمی‌نواخت و می‌گفت اینکه اندک است چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند و دیگر گناه خود را خوار میداشت و می‌گفت ما را به نظر و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبائر عذاب خواهند کرد حق سبحانه و تعالی در شان اینکه دو کس فرستاد که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ پس هر که عمل کند بهم سنگ مورچه خرد نیکی به‌بیند پاداش آنرا وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و هر که بکند بوزن نمله صغیره بدی بیابد مکافات آنرا إبن عباس رضی اللّه عنه فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدا بنماید عمل ویرا بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد و إبن مسعود فرمود رضی اللّه عنه که محکم‌ترین آیتی در قرآن اینست و پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آنرا جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم آمد و گفت آنچه بر تو

فرود آید بر من بخوان آنحضرت ص اینکه آیت بر وی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در ان عرصه کبری از ذرّه و حبّه و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچگونه فروگذاشتی نخواهد بود هر آئینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت قطعه حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ز خیر و شر بنگر تا چهاست حاصل تو اگر بنقد نکوئی تو نگری خوش باش ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو.

صفحه : ۱۳۷۳

سورة العادیات

مکّیة وّ قیل مدنیّة وّ هی احدی عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم منذر بن عمرو انصاری رض را با خیلی از اصحاب رض بقبیله بنی!!! فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز بازآئید ایشان چنان کردند و در بازآمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریّه در بادیه بلیّه هلاك شده‌اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمانده اینکه سخن بمومنان رسیده اندوهناك شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن اینکه سوره خبر داد که وَ العادِیاتِ ضَبحاً سوگند باسبان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی بآوازیکه صهیل بود فَالمُورِیاتِ قَدحاً پس بیرون‌آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم منعّل و سنگ زیر سم آتش زنند آتش زدنی فَالمُغِیراتِ صُبحاً پس قسم بغارت‌کنندگان و وقت صبح مراد راکبان ایشانند فَأَثَرنَ بِهِ نَقعاً پس برانگیختند آن اسپان بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطنَ بِهِ جَمعاً پس بمیان درآمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین إِنَّ الإِنسانَ بدرستی که انسان مراد إبن ابیّ منافق است با جمع خود اراجیفها در میان مردم می‌افگندند یا مراد مطلق انسان است لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ مر پروردگار خود را ناسپاس است و گویند آیت در شان ابو حاجب‌ست امام ابو اللیث آورده است که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بودند هر یکی در صفتی اشعث در طمع و ابو حاجب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حاجب بخیل است و اندك خیر و گفته‌اند کنود آن باشد که محنت برشمارد و از نعمت یاد نیارد و در حدیث ابو امامه رضی اللّه عنه هست که کنود آن است که تنها خورد و عطا نکند و بنده را بزند وَ إِنَّهُ عَلی ذلِكَ لَشَهِیدٌ و بدرستی که خدای بر بخل و کفران او هر آئینه گواه است یا انسان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور اثر آن ازو وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الخَیرِ لَشَدِیدٌ و بدرستی که انسان برای دوستی مال هر آئینه سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرمود که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم مال همان به که بیاران دهی گر ندهی به که بخاکش نهی زر ز پی منفعت است ای حکیم بهر نهادن چه سفال و چه سیم زر از بهر خوردن بود ای پسر برای نهادن چه سنگ و چه زر أَ فَلا یَعلَمُ إِذا بُعثِرَ آیا نمیداند انسان که چون ظاهر گردد و بیرون آورده شود ما فِی القُبُورِ آنچه در گورهاست یعنی اموات وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ و حاضر کرده شود در سینها یعنی بمیان آرند و خیر و شر آنرا متمیّز سازند جواب اذا این‌ست که خدای تعالی پاداش خواهد داد إِنَّ رَبَّهُم بِهِم بدرستی که آفریدگار ایشان باقوال و افعال ایشان یَومَئِذٍ لَخَبِیرٌ آن روز رستخیز هر آئینه دانا است و بر جزا دادن توانا است.

صفحه : ۱۳۷۴

سورة القارعة

مکّیة وّ هی احدی عشرة آیة بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- القارِعَةُ روز کوبنده مَا القارِعَةُ چیست کوبنده وَ ما أَدراكَ مَا القارِعَةُ و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبد جهان را بهول و هیبت یَومَ یَکُونُ النّاسُ روز که باشند

مردمـان از شـدّت رسـتخیز كَالفَراشِ المَبثُوثِ ماننـد پروانه پراگنـده یا چون غوغای ملـخ كه بهم برمی‌آینـد و پایمال و پریشان حال می‌شونـد وَ تَكُونُ الجِبالُ و گردد كوهها از هول اینكه روز كَالعِهنِ المَنفُوشِ ماننـد پشم رنگین زده شد بكمان ندّانی یعنی كوهها از هول آنروز در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا بمثابه پشم رنگین شـده باشـند چه رنگ مر پشم را سـست كند و در زدن زود متفرق و منتشـر گردد فَأَمّا مَن ثَقُلَت مَوازِینُهُ پس اما در ان روز هركرا گران باشـد ترازوهای عمل او یعنی مقادیر انواع حسـنات راجح بود فَهُوَ فِی عِیشَةٍ راضِیَةٍ پس او در زندگانی باشد پسندیده وَ أَمّا مَن خَفَّت مَوازِینُهُ و اما آنانكه سبك بود ترازوهای كردار او حسنه ندارد یا راجـح آید سیئات او بر حسـنات فَأُمُّهُ هاوِیَةٌ پس جای او هاویه است و آن دركه باشد زیرترین همه دركها وَ ما أَدراكَ ما هِیَه و چه چیز دانا كرد ترا كه چیست هاویه نارٌ حامِیَةٌ آتشی بغایت رسیده در سوزش

سورة التّكاثر

مكّیّة وّ هی ثمان آیات ذلك بِبِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آوردهانـد كه بنی عبـد مناف و بنی سـهم بر یكـدیگر تفاخر كردنـد بكثرت مردم قبیله چون هر یك شـمار قبیله خویش كردند مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت كشته شدهانـد مرده و زنـده را شـمار میكنم چون بـدین نـوع شـمردند قـوم بنی سـهم بیشـتر آمدنـد بسه خـانواده حق سـبحانه اینكه سوره فرسـتادذلك به أَلهـاكُمُ التَّكـاثُرُ مشـغول كرد شـما را فخر كردن به بسـیاری قوم حَتّی زُرتُمُ المَقابِرَ تا حـدیكه آمدیـد بگورسـتانها و مردگان را شـمار كردید و گفتهاند معنی آیت آنست كه مشغول شدید بتكاثر اموال و اولاد و مستغرق بامور معیشتی گشتید تا انگاه كه بمردیـد و آمدیـد بمقـابر كَلّا نه چنین بایـد كه همّت عاقل مصـروف دنیا شود و از آخرت فراموش كنـد كه اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد قطعه روز كه اجل كند شبیخون البته بباید از جهان رفت گر دل نبود اسیر دنیا آسان راه آنجهان توان رفت سَوفَ تَعلَمُونَ زود باشد كه بدانید عاقبت تفاخر و تكاثر یعنی بوقت مرگ.

صفحه : ۱۳۷۵

ثُمَّ كَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ پس حقـا كه زود بدانیـد جهت خطای خود را بوقت نشور كَلّا نهچنان بایـد كه بزنـده و مرده مباهات كنیـد لَو تَعلَمُونَ اگر بدانیـد كه چه احوال در پیش داریـد عِلمَ الیَقِینِ دانسـتن درست بیگمـان هر آئینه شـما را بازدارد از مفاخرت و مكاثرت لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ بخـدا كه بخواهیـد دیـد دوزخ را اوّل از دور وقتی كه بعرصات می‌آرند شـما را ثُمَّ لَتَرَوُنَّها پس هر آئینه بخواهید دید آنرا عَینَ الیَقِینِ دیدنی بچشم بیشك وقتی كه درآیید ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ پس هر آئینه پرسیده شوید یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ آنروز بوقت محاسبه از نعمتهـا كه بـدان مشـغول شدیـد از عبادتها باز ماندیـد خطاب مخصوص است بهر كه دنیا او را از دین بازداشـته و گفتهانـد مخاطب كفّاراند و اصح آنست كه اعم دارند چه همه كس را از شكر نعمتی كه داشته سؤال خواهند كرد و بعضی نعیم را تخصیص كردهاند بآب سـرد و رطب یا سایه خنك یا لـذّت نوم یا اعتـدال خلق یا اسـلام یا تخفیف شـرائع یا قرآن و اشـهر آن است كه صـحت و فراغ است بیت فراغ دلت هست نیروی تن چو میدان فراخ است گوئی بزن چه در حدیث آمده كه دو نعمت است كه بیشتر مردمان در ان مغبونانـد و قـدر آن نمی‌شناسـند صـحت و فراغـت در عین المعـانی آورده كه نعیم محمّـد است صـلی اللّه علیه و سلّم و همه را از دعوت و ملّت و اتبـاع سـنت او خواهنـد پرسـید بیت چه نعمتی است بزرگ از خـدا كه بر ثقلین سـپاسداری اینكه نعمت است فرض العین

سورة العصر مكّیّة وّ قیل

مدنیّة وّ هی ثلاث آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- آوردهاند كه ابو الاشدین مر صدیق رضی اللّه عنه را گفت زیان كردی ای ابا بكر رض كه دین پـدران را بگـذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد كه زیانكار نباشـد آنكه سـخن خدا و رسول شـنود و عمل خیر بجای آرد بلكه زیانكار آن است كه بت پرستد و متابعت شیطان كند حق سبحانه موافقت سخن صدیق را اینكه

سورهٔ فرستاد که وَ العَصرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل‌ست بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو ای محمّد علیه الصلوهٔ و السّلام که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم آنکه إِنَّ الإِنسانَ بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان لَفِی خُسرٍ هر آئینه در زیانند بسبب صرف عمار در مطالب ناپایدار بیت مده بیهوده نقد عمر عزیز ز دست که بس زیان کنی و مر ترا ندارد سود پس اینکه همه مشرکان ضائع کنندگان عمر در زیانکاری‌اند إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده‌اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده‌اند کردارهای پسندیده وَ تَواصَوا بِالحَقِّ و وصیت کرده‌اند یکدیگر را بعملی راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ و وصیت کرده‌اند یکدیگر را بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند خسر کنایت است از حال ابو جهل و آمنوا ایمائی میکنند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارت است بکردار فاروق رض و تواصوا بالحق مخبرست از گفتار ذی النورین رض و تواصوا بالصبر حاکی است از سیرت مرتضی علی رضوان اللّه علیهم اجمعین.

صفحه : ۱۳۷۶

سورهٔ الهمزهٔ

مکّیهٔ وّ هی تسع آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده‌اند که اخنس بن شریق عیب رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم میگفت در حضور ولید مغیره غیبت آنحضرت ص میکرد حق سبحانه در باره ایشان آیت فرستاد که وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍٔ وای مر هر عیب‌کننده لُمَزَهٍٔ غیبت کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت‌کننده الَّذِی جَمَعَ مالًا وَ عَدَّدَهُ آن کسی که گرد کرد مالی و شمرد آنرا یا شماره آنرا نگاهداشت یَحسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخلَدَهُ می‌پندارد آنکه مال جمع کرده او جاوید خواهد ساخت او را در دنیا کَلّا لَیُنبَذَنَّ فِی الحُطَمَهِٔ نه چنانست که آدمی پندارد هر آئینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه است از دوزخ که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وَ ما أَدراکَ مَا الحُطَمَهُٔ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست حطمه نارُ اللّهِ المُوقَدَهُٔ آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای تعالی آنرا برافروخته بقدرت خود و هرچه حق تعالی برافروزد دیگری نتواند که فرو نشاند بیت چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس تف زند ریشش بسوزد الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الأَفئِدَهِٔ آن آتشی که برآید و غالب شود بر دلها و بمیان آن درآید و تخصیص اینکه آتش بدل کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقائد ناشایسته و منشاء اخلاق نابایسته است إِنَّها عَلَیهِم مُؤصَدَهٌٔ بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فرو بسته شده است فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَهٍٔ بستونهای دراز یعنی در آن درکه دربسته‌اند و ستونها بر آن زده و محکم ساخته که هرکس نتواند گشاد و اینکه اشارت ببقا و خلود ایشان‌ست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیب‌ست حسین منصور قدس سرّه فرموده که هفتاد سال آتش نار اللّه الموقدهٔ در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدحه انا الحق بیرون جست و در ان آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد بیت ای شمع بیا تا من و تو راز بگوئیم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند.

صفحه : ۱۳۷۷

سورهٔ الفیل

مکّیهٔ وّ هی خمس آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ در کتب سیر به نقلهای معتبر مذکور است که ابرهه صباح که از قبل نجاشی والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسائی ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوائف خلق را در ولایت یمن بطواف آن

تکلیف نمود و اینکه صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آنخانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود اینکه خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متغیر گشته لشکر جمع کرد و با پیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکّه معظمه شد و پیل محمود را که بعظمت جثّه بمشابه کوه پاره بود بیت بهیکل قوی راست چون کوه قاف چو شیر غرین چابک اندر مصاف با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند ابرهه از اوّل روز لشکری مهیا کرده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانید متوجه لشکرگاه شد و هر چند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از آنجا از پیش نمی‌رفتند ابرهه ازین حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر برگماشتند که آیا حال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید آمدند و حمله آورده بر آن لشکر سنگ‌باران کردند و بیک نفس همه از اقوام ابرهه مستاصل شدند کما قال اللّه تعالی أ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو بِأَصحابِ الفِیلِ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکر او أ لَم یَجعَل کَیدَهُم آیا نساخت و نیفگنید مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فِی تَضلِیلٍ در تباهی و بطلان وَ أَرسَلَ عَلَیهِم و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَیراً أَبابِیلَ مرغان گروه گروه و منقارهای ایشان چون منقار مرغ و پنجهای ایشان چون پنجه سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد تَرمِیهِم بِحِجارَةٍ مِن سِجِّیلٍ می‌افگندند آن لشکر را بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده فَجَعَلَهُم کَعَصفٍ مَأکُولٍ پس ساخت خدا ایشانرا بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در وی افتاده نابود کرده کنایت است از استیصال ایشان آورده‌اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای و بر هر عضوی که از بدن کافر زندی از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگی نام یکی از ان سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاده گفت ای ملك یکی از ان مرغ اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افگند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت بیت نوشت خامه تقدیر بر جریده دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار.

صفحه : ۱۳۷۸

سورهٔ قریش

مکّیِةٌ وّ هی اربع آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ امام زاهد رح آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسب او بنضر منتهی می‌شود قریشی است و بعضی از علماء انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالك است که نبیره نضر باشد حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان اینکه سوره فرستاد و گفت شگفت نمائید و متعجب شوید لِإِیلافِ قُرَیشٍ إِیلافِهِم برای پیوستن قریش بیکدیگر پیوستن ایشان رِحلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیفِ در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را اینکه نعمت و حرمت داده‌ام و ایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده‌اند فَلیَعبُدُوا رَبَّ هذَا البَیتِ پس باید که بپرستند خداوند اینکه خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِی أَطعَمَهُم آن خداوند که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد مِن جُوعٍ از گرسنگی وَ آمَنَهُم مِن خَوفٍ و ایمن گردانید ایشانرا بجهت اینکه حرم محترم از ترس آنها

که در حوالی مکه‌اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند

سورة الماعون

مکّیّة وّ قیل مدنیّة وّ هی سبع آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، مفسران برانند که نیمه اوّل اینکه سوره در شان کافران است و نصف اخیر در باره منافقان آورده‌اند که ابو جهل لعین تکذیب قیامت کردی و هرگاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود منع کردی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق بازداشتی حق سبحانه فرمود که أ رَأَیتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ آیا دیدی تو و دانستی آن کسی را که تکذیب میکند بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابو جهل فَذلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الیَتِیمَ پس او آن کس‌ست که بعنف و ستم دفع میکند یتیم را و میراند گفته‌اند ابو سفیان یا ولید شتری کشته بود و پخش میکرد یتیمی ازو نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه ندمت او میکند که میزند یتیم را وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ المِسکِینِ و تحریص نمی کند و ترغیب نمی‌نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید که بدهد بلکه از احسان منع میکند بیت چون ز کرم سفله بود بر کران منع کند از کرم دیگران سفله نخواهد دگری را بکام خس نه‌گذارد و مگسی را بجام پس در شان منافقان میگوید فَوَیلٌ لِلمُصَلِّینَ پس سختی عذاب برای نمازگذارندگان ریائی یعنی إبن ابی و اصحاب او.

صفحه : ۱۳۷۹

الَّذِینَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ آنانکه ایشان از نماز خود بیخبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از ان حسابی نگیرند و جز بحضور مردم نگزارند مرا و آن است که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرائط و آداب میگذارند بیت کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز الَّذِینَ هُم یُراؤُنَ آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود بامید ستایش مردم وَ یَمنَعُونَ الماعُونَ و باز میدارند مال زکوة را یعنی بمستحقان نمی‌دهند و گفته‌اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الکوثر

مکّیّة وّ هی ثلث آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت‌پناه علیه صلوات اللّه و سلامه بیرون رفت و عاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با اینکه ابتر و عادت عرب آن بودی که هرکرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی ازو عقب نخواهد ماند و در ان ایّام پسر آن حضرت ص طاهر نام که از خدیجه داشت درگذشته بود چون اینکه خبر بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت ص و تسلّی خاطر مبارکش اینکه سوره فرستاد که إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات و اینکه لفظ بر وزن فوعل است و کنایت است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عملی بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته‌اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوئی‌ست در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفت جوئی دیدم و بر لب آن جوی خیمهائی بوده از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینکه جوی چیست فرمود که اینکه جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرمود و در معالم التنزیل از حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم نقل کرده که گفت کوثر جوئی است در بهشت کنارهای او از زر است و مجرای او بدر و یاقوت و خاک او خوشبوی‌تر از مشک و سفیدتر از برف و حدیثی دیگر

هست که حوض من یعنی کوثر مسیرت او مدت یک ماهه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از ان حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و اینکه نهریست در بوستان معرفت که هر که از ان سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و اینکه معنی خاصه حضرت نبی علیه الصلوة و السلام و اکمل اولیای امت اوست فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انحَر پس بگذار نماز برای پروردگار خود خالص از برای رضای او و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان می‌کنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته‌اند مراد نماز عید است و قربان کردن بعد از ان إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الأَبتَرُ بدرستی که دشمن تو عاص إبن وائل اوست دم‌بریده و منقطع از خیر و بی‌نسل و ذرّیت اما ترا ذریت بسیار است و آبار فضل بی‌شمار و حسن صیت و اشتهار تا قیامت باقی خواهد بود بیت آثار اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی‌حاصل و خجل.

صفحه : ۱۳۸۰

سورة الکافرون

مکّیّة وّ هی ستّ آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ گروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس رض پیغام فرستادند به پیغمبر علیه الصلوة و السلام که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغامبر بر آنحضرت ص رسید مقارن حال جبرئیل ع نازل شد و اینکه سوره فرود آورد که قُل یا أَیُّهَا الکافِرُونَ بگو ای محمّد ص در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت‌اند که مذکور شدند و خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند لا جرم گفت که با ایشان بگوی لا أَعبُدُ ما تَعبُدُونَ نخواهیم پرستید آنچه شما می‌پرستید آنرا یعنی بتان جماد وَ لا أَنتُم عابِدُونَ ما أَعبُدُ و نیستند شما پرستندگان در حال آنرا که من می‌پرستم که خالق عبادت است وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدتُّم و نیستم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش میکنید آنرا وَ لا أَنتُم عابِدُونَ ما أَعبُدُ و نباشید شما پرستندگان در استقبال آنرا که من پرستش می‌کنم لَکُم دِینُکُم وَ لِیَ دِینِ مر شما راست کیش شما که بدان معتقدانید و دست باز نخواهید داشت و مرا است دین و آئینی که برانم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مرا است پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز می‌آید و اینکه آیت بآیت سیف منسوخ شده إبن عباس رضی اللّه عنهما فرمود که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت‌تر و صعب‌تر ازین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قراءت ربعی از قرآن باشد

سورة النّصر

مدنیّة و هی ثلاث آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- إِذا جاءَ نَصرُ اللّهِ چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش وَ الفَتحُ و فتح مکه ترا و فتح سائر بلدان امت ترا وَ رَأَیتَ النّاسَ یَدخُلُونَ و بینی تو مردمان را که درمی‌آیند- فِی دِینِ اللّهِ أَفواجاً در دین خدا که اسلام است گروه گروه در سال نزول اینکه

سورة تتابع وفود بود چون بنی اسد و بنی قریظه و بنی مره و بنی البکا و بنی کنانه و بنی هلال و بلخای و نجیب و دارم و غیر ایشان از اکناف و اطراف بخدمت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم آمده بشرف اسلام مشرف شدند.

صفحه : ۱۳۸۱

فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان اللّه و بحمده از حضرت عایشه رض منقول است که بعد از نزول اینکه سوره ندیدم که پیغمبر ص نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک اللّهمّ و بحمدک اللّهمّ اغفر لی و گفته که نماز کن بامر خدای وَ استَغفِرهُ و آمرزش طلب کن او را یعنی برای هضم نفس و استقصاء عمل و گفته‌اند استغفار کن

برای گناهان امت إِنَّهُ کانَ تَوّاباً بدرستی که خدا هست قبول‌کننده توبه از مستغفران اکثر علما برآنند که نزول اینکه سوره قبل از فتح مکه بود و درین سوره خبر وفات رسول است صلی اللّه علیه و سلّم است در وقتی که نازل شده پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بر خواند عباس رضی اللّه عنه، بگریست چون آنحضرت ص پرسید که چرا می‌گریی عباس رض جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت ص فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم بعد از نزول اینکه سوره دو سال بزیست و آخر سوره که تمام فرود آمده سورهٔ نصر است و صحابه رض اینکه سوره را سوره تودیع می‌گفتند و در کشاف آورده که چون اینکه سوره فرود آمد رسول خدا ص فاطمه رضی اللّه عنها را طلبید و گفت ای فاطمه خبر وفات من دادند بیت نامه رسید از ان جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع می‌کنم رخت بعرش می‌برم فاطمه رضی اللّه عنها بگریست آنحضرت ص فرمود مگریی که تو اول کسی باشی از اهل بهشت که بمن رسی پس حضرت فاطمه رض باز خندید

سورهٔ اللّهب

مکّیهٔ وّ هی خمس آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده‌اند چون آیت و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلّم بکوه صفا برآمده ندا کرد یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم بآنکه در پای اینکه کوه جمعی آمدند بداعیه آنکه بر شما شبخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا در ان تصدیق می‌کنید یا نی گفتند که چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت رسالت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای اینکه خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آنحضرت ص افگند در همان حال حق سبحانه اینکه آیت فرستاد تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ هلاک و نابود باد هر دو دست ابو لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و بدو هلاک کند ابی لهب عم رسول ص بود و عبد الغری نام داشت بواسطه بسیاری معادات او با رسول صلی اللّه علیه و سلّم برو نفرین و لعن واقع شد و بعضی معنی آیت برین وجه گفته‌اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او وَ تَبَّ و هلاک شد و ناچیز گشت خبر است بعد از دعا آورده‌اند که ابو لهب اینکه سخن بشنیده و گفت اگر آنچه برادر زاده من میگوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم ردّ قول او را اینکه آیت آمد که ما أَغنی عَنهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ دفع نکند ازو خاصیت اینکه نفرین و لعنت را خواسته یعنی اموال او و آنچه کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارت و منافع معاملات سَیَصلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ زود باشد که درآید بآتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وَ امرَأَتُهُ و زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان نیز با او درآید حَمّالَهَ الحَطَبِ بردارنده، هیمه و کشنده هیزم و آنچنان بود که ام جمیل در همسایگی رسول خدا صلی اللّه علیه و سلّم خانه داشت و روزها پشتارهای خار و دستهای خسک جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بنماز برون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی چه نوع همسایگی است که با من کنید بیت میریختند در ره تو خار و با همه چون گل شگفته بود رخ دلستان تو و گفته‌اند هیزم کشی عبارت است از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس برمیفروزد مثنوی میان دو کس جنگ چون آتش است سخن‌چین بدبخت هیزم‌کش است کنند اینکه و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان خاکسار و خجل میان دو کس آتش افروختن نه عقلست خود در میان سوختن و ام جمیل اینکه خصلت داشت یا حامل حطب جهنّم بود که جهت معادات رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم بار گناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم بر پشت داشت مانده شده رسن هیزم در گردن او بود آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی را امر شد و بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بماند و خفه شد و به دوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد.

صفحه : ۱۳۸۲

فِي جِيدِها حَبلٌ مِن مَسَدٍ در گردن او رسن از لیف خرما که هیزم بدان بربسته بود و گویند مراد سلسله حدید دوزخ است که در روز قیامت در گردن وی بسته به دوزخ کشند

سورهٔ الاخلاص

مکّیهٔ وّ هی اربع آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ جماعتی از قریش گفتند ای محمّد صفت کن از برای ما آن خدا که بپرستش او دعوت می‌کنی و در معالم آورده گروهی از یهود گفتند که یا ابو القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه در توریت صفت او را دیده و دانسته‌ایم بگو چه چیز است و چه میخورد و چه می‌آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت اینکه سوره نازل شد که قُل بگو ای محمّد ص آن کسی که از وی می‌پرسید هُوَ اللّه اوست خدای تعالی أَحَدٌ یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات اللّه الصَّمَدُ خدای بی‌نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که هرگز فانی و نیست نشود ماوردی رح آورده که صمد آنست که هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی إبن موسی رض نقل کرده‌اند که صمد آنست که عقلها از اطلاع کیفیت او ناامید باشند بیت کمالش روی هر اندیشه بر بست خرد را پشت ازین اندیشه بشکست لَم یَلِد نزاد کس را ردّ یهود است که گفتند عزیر پسر اوست وَ لَم یُولَد و زاده نشد از کسی ردّ نصاری است که گویند که عیسی ع پسر مریم خدا است- وَ لَم یَکُن لَه و نیست و نبوده و نخواهد بود مر او را کُفُواً أَحَدٌ همتائی هیچ یکی ردّ مجوس است و مشرکان عرب که گفتند که او را کفو هست یعنی اهرمن و بتان حاشا که نیست شیخ ابو علی رودباری رح گفته که شرکت دایر است بر عدد و تقلب و علت و معلول و شکل و ضد حق تعالی نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود به هو اللّه و نفی تقلب و تنقیص فرمود به اللّه الصّمد و علّت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید به و لم یکن له کفوا احد و ازین جهت است که اینکه سوره را سوره اخلاص گویند محققان گفته‌اند که توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت بر متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوّت یا متاخر باشد در رتبت بمثابه معلول باشد مثل ولد یا متقدم در ان بمنزله علت مثل والد یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که به قُل هُوَ اللّه تقویم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف اول است وَ لَم یُولَد که اقتضای نفی صنف دوم می‌کند وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ که مقتضی نفی صنف سوم است تمام شد و شیخ جمال الدین بن ساوجی رح گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برآنند که هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبّه را اعتقاد آنست که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزند هست و معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون بنده مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت اللّه از گفتار فلاسفه مبرا گشت و چون گفت احد از روش ثنویه براءت نمود و چون بزبان راند که اللّه الصَّمَدُ از مذهب مشبّه دور شد و چون لَم یَلِد وَ لَم یُولَد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ گفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی گفته‌اند که اسرار از کلمه هو بهره گیرد و ارواح از ذکر اللّه ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر اللّه الصَّمَدُ نصیب یابد و نفس از تعقل لَم یَلِد وَ لَم یُولَد منتفع گردد و شخص از معنی وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ بمراد رسد و گفته‌اند کلمه هو قسم و الهان است و لفظ اللّه بهره دانشوران است نام احد حظ محبّان‌ست گفتار اللّه الصَّمَدُ نصیب عارفان است و کلمات لَم یَلِد وَ لَم یُولَد پخش عاقلان است و الفاظ وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ از ان عامه مومنان است هر که بسر هو رسد و اله است و هر که اللّه را داند عالم و عارف است و هر که احد را دریابد محب است و هر که صمد را شناسد عارف است و هر که لم یولد و لم یولد را اعتقاد کند عاقل است و هر که وَ لَم یَکُن لَه کُفُواً أَحَدٌ را تصدیق نماید مومن است و هر که همه اینکه معنی را جمع کند موحد خالص است و شمه از حقایق اینکه سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت و اللّه الهادی صفحه : ۱۳۸۳

سورة الفلق

مدنیّهٔ و هی خمس آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آوردهانـد که کودکی از یهود بخـدمت رسول صـلی اللّه علیه و سـلّم مشـغول بود دختران لبید بن اعصم یهودی ازو بمبالغه بسیار از مشاطه راس آنحضرت و دندانه چند از مشط آنحضرت بستند و بنام آنحضرت ص برسـنی سـحر کرده در چاه زروان زیر سنگی نهادند جبرئیل علیه السلام سیدا نام علیه الصلوهٔ و السلام را خبر کرد پیغمبر علیه السلام علی مرتضـی ع را فرسـتاد تـا آن رسن را بیـاورد و یـازده گره بران زده بودنـد حق تعالی معوذتین را فرسـتاد یازده آیت جبرئیل علیه السـلام که قراءت کرد بهر آیتی عقده از ان رسن می‌کشود عقبه بن عامر رضـی اللّه عنه، از حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوهٔ و السلام روایت کرده است که فرمـود مـا تعـوذ المتعـوذون بمثـل المعـوذتین بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ قُـل أَعُـوذُ بگـو پنـاه میگیرم بِرَبِ‌ّ الفَلَقِ بآفریدگار صبح و گفته‌اند فلق چیزی‌ست که شکافته شود چون حب یعنی دانه و نوا جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمـدن آب از ان یا زنـدانی است در دوزخ و بر هر تقـدیر بخداونـد آن پناه بایـد گرفت مِن شَـرِّ ما خَلَقَ از بـدی آنچه آفریده است از موذیـات انس و جن و سـباع و بهـائم و هوام وَ مِن شَـرِّ غـاسِقٍ إِذا وَقَبَ و از شـر شب تاریـک چون درآیـد ظلمت او بر همه چیزهـا و یـا از شـر آفتـاب چون غروب کنـد یا ماه چون در کسوف آیـد یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسـقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام وَ مِن شَـرِّ النَّفّاثاتِ و از شـرمندگان یعنی زنانی که کلمات سـحر میگوینـد و می‌دمند فِی العُقَدِ در گرهها مرا و دختران لبیـد بن اعصم یهودی‌اند وَ مِن شَـرِّ حاسِدٍ و از بدی حاسدی إِذا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر بپوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهوداند که بر حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم حسد داشتند و ختم کرد شـرور اینکه سوره را بر حسد که بدترین صفتی هست إبن عباس رضی اللّه عنه، فرمود که اگر در عالم از شر حسد بدتر چیزی بودی ختم اینکه سوره بآن شدی اوّل خطیئه که در آسـمان واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم علیه السـلام و اوّل گناهی که بر زمین صـادر گشت حسـد قابیـل بـود بر هابیـل نظم حسـد آتشـی دان که چـون برفروخت حسود لعین را همـان لحظه سوخت گرفتم بصورت همه دین شوی حسد کی گذارد که حق بین شدی.

صفحه : ۱۳۸۴

سورة النّاس

مدنیّهٔ وّ هی ستـ آیـات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ قُـل أَعُوذُ بِرَبِـ‌ّ النّاسِ بگو پنـاه می‌گیرم به پروردگـار آدمیـان مَلِکِ النّـاسِ پادشاه مردمان إِلهِ النّاسِ معبود بنی آدم مِن شَـرِّ الوَسواسِ الخَنّاسِ از شـر وسوسه‌کننـده نهان شونـده وقتی که یاد خـدای تعالی کننـد عادت شیطان آن است که چون بنـده خـدای تعالی را یاد کنـد او بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشـد بوسوسه درآیـد الَّذِی یُوَسوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ آنکس که وسوسه میکند در سینهای مردمان مِنَ الجِنَّهِٔ وَ النّاسِ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس و الجن در لباب آورده که درین سوره پنـج جا لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال‌اند و معنی ربوبیت دال است بران و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است بران و بثالث پیران و اسم آله که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بران و برابع صالحـان که وسـواس مولـع است بـاغوای ایشـان و بخـامس مفسـدان و عطـف آن بر معوّذ منه دلالـت می‌کنـد بر آن و محققان براننـد که عـدد پنـج مراتب کلیّه که آن را حضـرات خمس خوانند منحصـر دروست دلالت بر نهایت و تمامی دارد و بدین جهت او را دائر گویند و در ان اشارت بآن است که هر چند او را در نفس او ضـرب کنند و حاصل را درو باز ضرب نمایند الی غیر النهایهٔ همه پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصه مکونات که انسان است حـدود پیکر بـدیع منظرش بر پنـج عضوی منتهی شود رأس و یدین و رجلین و اطراف هر یک

ازینها باز به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در رأس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسه ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید اینکه قول است آنکه در معوذه ثانیه که سور قرآنی بدان منتهی می‌شود پنج بار لفظ النّاس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی‌نهایت مندرج است و بیان شطری از ان در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته و اللّه علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف باو در اختتامش بحرف سین سرّی عزیز است چه اینکه هر دو حرف بس باشد عرب گوید که بسک ای حسبک پس معنی چنین شد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرمین و از نوادر اتفاقات آن است که اینکه دو حرف در لغت پارسی هم بمعنی حسب آید یعنی بسنده حکیم سنائی اشارتی باین معنی نموده بیت اوّل و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا اللّه و کفی سمع اللّه لمن دعی لیس وراء اللّه منتهی فله الحمد فی الاخرهٔ و الاولی و الصلوهٔ و السّلام علی محمّد ص حبیبه و آله رض ائمهٔ الهدی و اصحابه رض مصابیح انوار التقی و السلام علی من اتبع الهدی- تمت

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان


WWW